تفسير انوار القرآن

**(جلد دوم)**

نوشته:

عبدالرؤوف مخلص

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تفسیر انوار القرآن (جلد دوم) | | | |
| **نویسنده:** | عبدالرؤوف مخلص هروی | | | |
| **موضوع:** | تفسیر | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحم الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc444002405)

[سوره‌ انفال 1](#_Toc444002406)

[سوره‌ توبه 45](#_Toc444002407)

[سوره‌ یونس 129](#_Toc444002408)

[سوره‌ هود 187](#_Toc444002409)

[سوره‌ یوسف 245](#_Toc444002410)

[سوره‌ رعد 299](#_Toc444002411)

[سوره‌ ابراهیم 331](#_Toc444002412)

[سوره‌ حجر 357](#_Toc444002413)

[سوره‌ نحل 383](#_Toc444002414)

[سوره‌ اسراء 443](#_Toc444002415)

[سوره‌ کهف 503](#_Toc444002416)

[سوره‌ مریم 554](#_Toc444002417)

[سوره‌ طه 587](#_Toc444002418)

[سوره‌ أنبیاء 637](#_Toc444002419)

[سوره‌ حج 681](#_Toc444002420)

[سوره‌ مومنون 723](#_Toc444002421)

[سوره‌ نور 759](#_Toc444002422)

[سوره‌ فرقان 807](#_Toc444002423)

[سوره‌ شعراء 839](#_Toc444002424)

[سوره‌ نمل 887](#_Toc444002425)

سوره‌ انفال

مدنی‌ است‌ و دارای‌ (75) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: سبب‌ نامگذاری‌ این‌ سوره‌ به‌ «انفال»، بیان‌ حکم‌ غنایم‌ جنگی ‌در آن‌ است‌.

این‌ سوره‌ در غزوه‌ «بدرکبری» نازل‌ شد و از احکام‌ جهاد فی‌ سبیل‌الله، قوانین ‌جنگ‌ و صلح‌ و ناکام ‌ماندن‌ توطئه‌های‌ مشرکان‌ علیه‌ رسول‌ گرامی‌ اسلام ص سخن‌ می‌گوید.

**﴿**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ١**﴾** [الأنفال: 1].

«ای‌ پیامبر! از تو درباره‌ انفال «یعنی: غنایم‌ جنگ‌ «می‌پرسند، بگو: انفال‌ به‌ خدا و رسول‌ او اختصاص‌ دارد» یعنی: صدور حکم‌ درباره‌ آنها به‌ خدا و رسول‌ اواختصاص‌ دارد، که‌ رسول‌ او آن‌ را میان‌ شما طبق‌ فرمان‌ خدای‌ سبحان‌ تقسیم‌می‌کند و شما در این‌ باره‌ هیچ‌ اختیاری‌ ندارید. انفال: در کلام‌ عرب‌ به‌ هر احسان ‌و نیکوکاری‌ای‌ اطلاق‌ می‌شود که‌ نیکوکار آن‌ را از روی‌ فضل‌ و لطف‌، در حق‌کسی‌ انجام‌ دهد، بی‌ آن‌که‌ انجام‌ آن‌ بر وی‌ واجب‌ باشد. پس‌ «انفال»، از ریشه ‌«نفل» به‌ معنای‌ فضل‌ و بخشش‌ است‌ بنابراین‌، غنایمی‌ که‌ خداوند متعال‌ آن‌ را بر مؤمنان‌ حلال‌ گردانیده‌ است‌، احسان‌ و فضل‌ ویژه‌ او بر ایشان‌ است‌ چرا که‌ این ‌غنایم‌، بر امت‌های‌ دیگر قبل‌ از امت‌ محمدی ص حرام‌ بود. شاهد سخن‌ ما این‌حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «پنج‌ چیز به‌ من‌ داده‌ شده‌ که‌ قبل‌ از من‌ به‌ هیچ‌ کس‌ دیگری‌ داده‌ نشده‌ است»، سپس‌ به‌ بیان ‌این‌ پنج‌ چیز پرداختند تا به‌ موضوع‌ غنایم‌ رسیدند و فرمودند: «و غنایم‌ برایم‌ حلال‌ شد در حالی ‌که‌ قبل‌ از من‌ برای‌ هیچ‌ کس‌ حلال‌ نبوده‌ است»[[1]](#footnote-1).

از عباده‌بن‌ صامت س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده‌ است: هنگامی‌ که‌ مسلمانان‌ و مشرکان‌ در بدر با هم‌ روبرو شدند، خدای‌ ﻷ‌ مشرکان‌ را شکست‌ داد و بعد از شکست‌ دشمن‌، اصحاب‌ به‌ سه‌ گروه‌ تقسیم‌ شدند؛ گروهی ‌دشمن‌ را تعقیب‌ و تار و مار می‌کردند، گروهی‌ به‌ اردوگاه‌ درهم‌ فروریخته‌ دشمن ‌ریخته‌ اموال‌ و اشیای‌ برجای‌ مانده‌ از آنان‌ را جمع‌آوری‌ می‌کردند و گروه‌ سوم ‌پیرامون‌ رسول‌ خدا ص حلقه‌ زده‌ بودند تا دشمن‌ بر آن‌ حضرت ص حمله‌ ناگهانی ‌نیاورد. چون‌ شب‌ فرا رسید و هر سه‌ گروه‌ گرد هم‌ آمدند، در این‌ هنگام‌ کسانی‌که‌ غنایم‌ را جمع‌ کرده‌ بودند، گفتند: چون‌ ما آن‌ را جمع‌ کرده‌ایم‌ لذا کس‌ دیگری‌ جز ما در آن‌ سهمی‌ ندارد. از سوی‌ دیگر، کسانی‌ که‌ به‌ جست‌ و جوی‌ دشمن‌ وتعقیب‌ آن‌ پرداخته‌ بودند، گفتند: شما از ما به‌ این‌ غنایم‌ ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ‌ما بودیم‌ که‌ دشمن‌ را از این‌ اموال‌ دور کرده‌ و او را به‌ شکست‌ روبرو کردیم‌. گروه‌ سوم‌ نیز که‌ رسول‌ خدا ص را در میان‌ خویش‌ گرفته‌ بودند، گفتند: شما دو گروه‌ از ما در این‌ غنایم‌ ذی ‌حق‌تر نیستید زیرا این‌ ما بودیم‌ که‌ پیرامون ‌رسول‌ خدا ص حلقه‌ زده‌ و از بیم‌ آن‌که‌ مبادا دشمن‌ به‌ ایشان‌ گزندی‌ ناگهانی ‌برساند، به‌ ایشان‌ مشغول‌ شدیم‌. همان‌ بود که‌ آیه ‌کریمه: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِۖ﴾ [الأنفال: 1] نازل‌ شد، آن‌گاه‌ رسول‌ خدا ص غنایم‌ را میان‌ اصحاب‌ تقسیم‌ کردند.

بعضی‌ در تفسیر آیه‌ کریمه‌ گفته‌اند: این‌ آیه‌، غنایم‌ را ملک‌ رسول‌ خدا ص گردانید و سپس‌ این‌ حکم‌ با «آیه/‌41» از همین‌ سوره: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ﴾ منسوخ‌ شد.

در تفسیری‌ دیگر، ابن‌عباس س «انفال» را به‌ بخششی‌ معنی‌ کرده‌ که‌ امام ‌(حاکم‌) آن‌ را بعد از تقسیم‌ غنایم‌ به‌ بعضی‌ از رزمندگان‌ ـ افزون‌ بر استحقاق‌شان‌ ـ می‌دهد؛ چون‌ پول‌ و کالا و سلاح‌ شخص‌ کشته‌شده‌ (سلب‌) یا مانند آن‌. همین‌ معنی‌ به‌ فهم‌ بسیاری‌ از فقها نیز شتافته‌ است‌، چنانچه‌ مذهب ‌شافعی‌، ابوحنیفه‌ و مالک‌ این‌ است‌ که‌ انفال‌ عبارت‌ است‌ از: اموالی‌ که‌ امام‌ بنابر اجتهاد خود از حساب‌ خمس‌ به‌ کسانی‌ خاص‌ از لشکریان‌ می‌بخشد و به‌ آن‌ برخی‌از لشکریان‌ را بر اساس‌ شجاعت‌شان‌، یا دلیل‌ دیگری‌ بر دیگران‌ ترجیح‌ می‌دهد.بنابر این‌، انفال‌ از (خمس‌) پرداخته‌ می‌شود، نه‌ از چهار قسمت‌ دیگر که‌ سهم‌ صاحبان‌ غنیمت‌ است‌.

«پس‌ از خدا پروا دارید» در اجرای‌ اوامر و اجتناب‌ از نواهی‌ وی‌ «و» از آن ‌جمله‌ این ‌که: «با یک‌ دیگر سازش‌ نمایید» زیرا اصحاب‌ بدر در تقسیم‌ غنایم ‌اختلاف‌ کرده‌ بودند. مکحول‌ می‌گوید: «ایجاد سازش‌ و اصلاح‌ ذات‌البین‌ در میانشان‌ بدین‌ گونه‌ میسر بود که‌ غنایم‌ همه‌ برگردانده‌ شود و در میان‌ کسانی‌ که ‌استحقاق‌شان‌ نزد رسول‌ خدا ص ثابت‌ شده‌ و در میان‌ کسانی‌ که‌ جنگیده‌اند و غنیمت‌ گرفته‌اند، تقسیم‌ شود». «و اگر به‌ راستی‌ مؤمن‌ هستید، از خدا و پیامبرش‌ اطاعت‌ کنید» این‌ ارشاد برای‌ تهییج‌ و برانگیختن‌ مؤمنان‌ بر تقوی‌ و اصلاح ‌ذات‌البین‌ و اطاعت‌ خدا و رسول‌ وی‌ است‌ زیرا ایمان‌ به‌سامان‌ نمی‌شود مگر با این‌ سه‌ چیز، از این‌ جهت‌ اطاعت‌ خدا و رسول‌ به‌ عنوان‌ نشانه‌ای‌ بر صدق‌ ایمان‌ معرفی ‌شد.

**﴿**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ٢**﴾** [الأنفال: 2].

«جزاین‌ نیست‌ كه‌ مؤمنان» کامل‌ «همان‌ كسانی‌ هستند كه‌ چون‌ یاد خدا به‌ میان ‌آید، دل‌هایشان‌ بترسد» یعنی: پدیدآمدن‌ ترس‌ و بیم‌ از خداوند متعال‌ در هنگام ‌یادکرد وی‌، از شأن‌ مؤمنان‌ است‌. سدی‌ می‌گوید: «این‌ صفت‌ از اوصاف‌ کسی ‌است‌ که‌ چون‌ می‌خواهد ستمی‌ بنماید، یا چون‌ قصد ارتکاب‌ گناهی‌ را می‌کند، به‌وی‌ گفته‌ می‌شود: از خدا بترس‌! در این‌ هنگام‌ قلبش‌ می‌لرزد و احساس‌ عظمت‌ و عزت‌ و جلال‌ باری‌ تعالی‌، وجدان‌ و نهادش‌ را تکان‌ داده‌ از آن‌ ستم‌ و گناه‌ بازمی‌ایستد». «و» مؤمنان‌ کامل‌ همان‌ کسانی‌ هستند که‌ «چون‌ آیات‌ خدا بر آنان ‌خوانده‌ شود، بر ایمان‌شان‌ بیفزاید» زیرا پشت ‌سرهم‌ آمدن‌ ادله‌، درک‌ و یقین‌ انسان‌ مؤمن‌ را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان‌ کامل‌ همان‌ کسانی‌ هستند که‌ «بر پروردگار خود توکل‌ می‌کنند» نه‌ بر غیر وی‌. توکل‌ بر خدا: تفویض‌ و سپردن‌ کار به ‌اوست‌، از همین‌ رو، سعیدبن ‌جبیر س گفته‌ است: «توکل‌ بر خدای‌ ﻷ‌، همه ‌ایمان‌ است».

**﴿**الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ٣**﴾** [الأنفال: 3].«همانان‌ که‌ نماز را برپا می‌دارند و از آنچه‌ به‌ ایشان‌ روزی‌ داده‌ایم‌، انفاق ‌می‌کنند» یعنی: آنان‌ همان‌ مؤمنانی‌ هستند که‌ میان‌ اعمال‌ قلب‌؛ چون‌ بیم‌ از خدای ‌ﻷ‌، اخلاص‌ و توکل‌ و میان‌ اعمال‌ اعضا و اندام‌ها؛ چون‌ نماز و زکات‌ جمع ‌می‌کنند.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ دو آیه‌ فوق‌، گردآورنده‌ پنج‌ وصف‌ (تقوی‌، اصلاح ‌ذات‌البین‌، اطاعت‌ اوامر خدا و رسول‌، خشیت‌ الهی‌ و توکل‌) است‌ و همین‌ پنج ‌وصف‌، تمام‌ انواع‌ خیر را در بر می‌گیرد، به‌ همین‌ جهت‌، خداوند متعال‌ بعد از بیان‌ آنها می‌فرماید:

**﴿**أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ٤**﴾** [الأنفال: 4]. «آن‌ گروه» که‌ به‌ اوصاف‌ یاد شده‌ موصوف‌اند «در حقیقت‌، ایشانند مؤمنان» یعنی: مؤمنان‌ کامل‌ و راستین‌ که‌ در ایمان‌ به‌ عالی‌ترین‌ درجات‌ ونهایی‌ترین‌ مراتب‌ آن‌ رسیده‌اند. (حقا): مفید این‌ معنی‌ است‌ که‌ ایشان‌ به‌کلی‌ از کفر بری‌ و برکنارند. امام‌ ابوحنیفه‌، با استناد به‌ این‌ آیه‌ می‌گوید: «اگر کسی‌ ازشما پرسید که‌ آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری‌! من‌ حقا مؤمن‌ هستم‌! و نگویید: من‌ مؤمنم‌ ان‌ شاءالله». «برای‌ آنان‌ درجاتی‌ است» یعنی: برای‌ این‌ گروه‌، منازل‌ و مقامات‌ خیر و کرامت‌ و شرفی‌ است‌ در بهشت‌، که‌ بعضی‌ از این‌ منزل‌ها ـ به‌ حسب ‌ایمان‌ و اعمال‌ صالح‌ صاحبان‌ خود ـ از بعضی‌ دیگر برتر است‌ چنان‌که ‌رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «همانا کسانی‌ که‌ (دربهشت‌) در مراتب ‌پایین‌تر از اهل‌ علیین‌ قراردارند، آنها را چنان‌ می‌بینند که‌ شما ستاره‌ فرورفته‌ در افقی‌ از افق‌های‌ آسمان‌ را می‌بینید». آری‌! این‌ درجات‌ برای‌شان‌ «نزد پروردگارشان» است‌. بیان‌ این‌که‌ این‌ درجات‌ نزد پروردگارشان‌ است‌، متضمن ‌افزودن‌ بر گرامی‌داشت‌ و تشریف‌ و تفخیم‌ ایشان‌ می‌باشد «و» برای‌ ایشان ‌«آمرزشی‌ است» گناهانشان‌ را «و روزی‌ای‌ نیک‌ است» که‌ از فضل‌ بیکران‌ پروردگار و دریای‌ پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان‌ سرازیر می‌شود.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ روزی‌ حارث‌ بن‌مالک‌ انصاری س به‌ محضر رسول‌ خدا ص مشرف‌ شد، ایشان‌ به‌ وی‌ فرمودند: «كيف‌ أصبحت‌ يا حارث‌؟ قال: أصبحت‌ مومناً حقاً. قال:‌ انظر ما تقول‌، فإن‌ لكل‌ شي‌ء حقيقته‌، فما حقية إيمانك‌؟ فقال: عزفت‌ نفسي‌ عن‌ الدنيا فأسهرت‌ ليلي‌ وأظمأت‌ نهاري‌، وكأني‌ أنظر إلى‌ عرش‌ ربي ‌بارزاً، وكأني‌ أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون‌ فيها، و كأني‌ أنظر إلى أهل‌ النار يتضاغون ‌فيها. فقال: يا حارث‌! عرفت‌ فألزم‌ ـ ثلاثا». ای‌ حارث‌! حالت‌ چگونه‌ است‌ و در چه‌ حالی‌ قرار داری‌؟ حارث‌ گفت: در این‌ حال‌ که‌ مؤمن‌ راستین‌ گردیده‌ام‌! رسول‌ خدا ص فرمودند: بنگر که‌ چه‌ می‌گویی‌ ای‌ حارث‌! زیرا برای‌ هر چیزی‌ حقیقتی‌ است‌، به‌ من‌ بگو که‌ حقیقت‌ ایمان‌ تو چیست‌؟ حارث‌ گفت: نفسم‌ را از دنیا بازداشته‌ام‌ لذا شبم‌ را زنده‌ دار بوده‌ و روزم‌ را تشنه‌ می‌دارم‌ و گویی‌ به‌سوی ‌عرش‌ پروردگارم‌ چنان‌ می‌نگرم‌ که‌ در برابرم‌ بارز و آشکار است‌ و گویی‌ به‌سوی ‌اهل‌ بهشت‌ ـ در حالی‌که‌ با هم‌ دیدار می‌کنند ـ می‌نگرم‌ و گویی‌ به‌سوی‌ اهل ‌دوزخ‌ می‌نگرم‌ که‌ به‌ یک‌دیگر بانگ‌ می‌زنند و صدای‌شان‌ را به‌ فریاد و گریه‌ بلند می‌کنند. رسول‌ خدا ص فرمودند: ای‌ حارث‌! شناختی‌ پس‌ (به‌ مستلزمات‌ این‌شناخت) پایبند باش‌! و این‌ سخن‌ را سه‌ بار تکرار کردند».

**﴿**كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ٥**﴾** [الأنفال: 5].

«همچنان‌که‌ پروردگارت‌ تو را از خانه‌ات‌ به‌ حق» یعنی: به‌ حکمت‌ و صواب ‌«بیرون‌ آورد» به‌سوی‌ جنگ‌ بدر «و حال‌ آن‌که‌ گروهی‌ از مؤمنان‌ سخت‌ کراهت ‌داشتند» از این‌که‌ از مدینه‌ بیرون‌ روند. کاف‌ در ﴿كَمَآ أَخۡرَجَكَ﴾ [الأنفال: 5] برای‌ تشبیه‌ است‌ و کراهیت‌ اصحاب‌ در حکم‌ غنایم‌ را ـ هرچند که‌ به‌ آن‌ رضا دادند ـ به‌ کراهیت‌شان‌ در عزیمت‌ به‌ جنگ‌ بدر تشبیه‌ می‌کند.

خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌ و مابعد آن‌، به‌ بیان‌ این‌ حقیقت‌ می‌پردازد که‌ در پیروزی‌ بدر، فضل‌ و منت‌ فقط به‌ او برمی‌گردد لذا غنایم‌ نیز از آن‌ او و پیامبرش ‌هست‌. آری‌! از فضل‌ بی‌پایان‌ او بود که‌ مؤمنان‌ را از مدینه‌ به‌ جنگ‌ مشرکان‌ بیرون‌ آورد، درحالی‌که‌ اکثرشان‌ از این‌ امر کراهت‌ داشتند و باز آنان‌ را به‌ میدان‌ جنگ‌ با سپاه‌ کفار کشانید، در حالی‌که‌ اکثرشان‌ قصد این‌ رویارویی‌ را نداشتند، همین‌گونه‌، فضل‌ و منت‌ وی‌ بر ایشان‌ با امداد رساندنشان‌ به‌ وسیله‌ فرشتگان‌ تا غیراین‌ از احسان‌های‌ دیگری‌ که‌ این‌ سوره‌ به‌ بیان‌ آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی‌ به‌ واقعه‌ بدر لازم‌ است‌. ابن‌کثیر روایت‌ می‌کند: «چون‌ رسول‌ خدا ص شنیدند که‌ ابوسفیان‌ با کاروان‌ تجارتی‌ قریش‌ از شام‌ عازم ‌مکه‌ است‌، خطاب‌ به‌ اصحاب‌شان‌ فرمودند: این‌ قافله‌ قریش‌ با اموال‌ آنهاست‌، به‌سوی‌ آن‌ بیرون‌ آیید، شاید خدای‌ منان‌ از فضل‌ خود آن‌ را بهره‌ شما گرداند. پس‌، برخی‌ از مردم‌ سبکبال‌ برخاستند و با پیامبر ص به‌ راه‌ افتادند، اما برخی ‌دیگر، سنگینی‌ نمودند و نرفتند چراکه‌ رسول‌ خدا ص برای‌ این‌ کار داوطلب ‌خواسته‌ بودند و بیرون‌ رفتن‌ اجباری‌ نبود. از سوی‌ دیگر، اصحاب‌ در این‌ اندیشه‌ نبودند که‌ با قریش‌ جنگی‌ در میان‌ خواهد آمد.

از آن‌ طرف‌، ابوسفیان‌ وقتی‌ نزدیک‌ حجاز رسید، از بیم‌ مسلمانان‌ دل‌نگران‌ و جویای‌ اخبار بود و چون‌ از حرکت‌ ایشان‌ به‌ قصد کاروان‌ خویش‌ آگاه‌ شد، بی‌درنگ‌ پیکی‌ به‌ مکه‌ فرستاد و قریش‌ را به‌ جنگ‌ برانگیخت‌ لذا آنان‌ با همه‌ ساز و برگ‌ خویش‌ چابک‌ به‌سوی‌ مدینه‌ حرکت‌ کردند. در این‌ میان‌، رسول‌ خدا ص با اصحاب‌شان‌ به‌ قصد قافله‌ ابوسفیان‌ در حرکت‌ بودند که‌ در جایی‌ به ‌نام‌ «ذفران» از خبر حرکت‌ قریش‌ آگاه‌ شدند، در اینجا بود که‌ با اصحاب‌ خویش‌ به‌ مشورت ‌پرداختند، اصحاب‌ از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام‌ کردند که‌ به‌ جنگ‌ آماده‌اند. همان‌ بود که‌ غزوه‌ بدر روی‌ داد، غزوه‌ای‌ که‌ اهم‌ وقایع‌ آن‌ را در این‌ سوره‌ مرور خواهیم‌ کرد.

**﴿**يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ٦**﴾** [الأنفال: 6].

«با تو درباره‌ حق‌ ـ بعد از آن‌كه‌ روشن‌ گردید ـ مجادله‌ می‌كردند» مجادله‌ اصحاب‌ با رسول‌ خدا ص از آنجا ناشی‌ می‌شد که‌ آن‌ حضرت ص ایشان‌ را به‌قصد کاروان‌ تجارتی‌ از مدینه‌ بیرون‌ برده‌ بودند ولی‌ قافله‌ تجارتی‌ از دست‌ رفت‌ چرا که ‌ابوسفیان‌ با زرنگی‌ آن‌ را از راه‌ و مسیر معینش‌ به‌ بیراهه‌ برد و راه‌ ساحلی‌ را در پیش‌ گرفت‌ پس‌ پیامبر اکرم ص اصحاب‌ را درحالی‌ به‌ جنگ‌ فراخواندند که‌ ایشان‌ آمادگی‌ چندانی‌ برای‌ آن‌ نداشتند، به‌ همین‌ جهت‌، فرمان‌ جنگ‌ برآنان‌ دشوار آمد و گفتند: اگر قبلا ما را از وقوع‌ جنگ‌ آگاه‌ می‌کردید، قطعا برای‌ آن‌ آمادگی ‌پیدا کرده‌ و مقدمات‌ آن‌ را فراهم‌ می‌کردیم‌.﴿فِي ٱلۡحَقِّ﴾ [الأنفال: 6]. یعنی‌ با تو درباره‌ جنگ ‌بعد از آن‌ مجادله‌ می‌کردند که‌ برای‌شان‌ آشکار شد که‌ تو جز به‌ اذن‌ خداوند متعال ‌به‌ هیچ‌ امری‌ دستور نمی‌دهی‌ «گویی‌ به‌سوی مرگ‌ رانده‌ می‌شوند و ایشان‌ در آن ‌می‌نگرند» یعنی: در حالی‌ به‌ میدان‌ جنگ‌ رهسپار شدند که‌ از پیروزی‌ نا امید بودند و اصلا به‌ فکر آنها خطور نمی‌کرد که‌ در این‌ نبرد، پیروز شوند، بر عکس‌ در انتظار شکست‌ هم‌ بودند به‌طوری‌ که‌ گویی‌ در حال‌ و وضع‌ کسی‌ قرار گرفته‌اند که ‌به‌سوی‌ قتلگاه‌ رانده‌ شده‌ و اسباب‌ و وسایل‌ قتلش‌ را چنان‌ فراهم‌ می‌بیند که‌ در وقوع‌ آن‌ کمترین‌ شکی‌ ندارد.

**﴿**وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ٧**﴾** [الأنفال: 7].

«و به‌ یاد آورید هنگامی‌ را كه‌ خدا به‌ شما یكی‌ از دو گروه‌ را وعده‌ داد» دو گروه: یکی‌ کاروان‌ تجارتی‌ قریش‌ و دیگری‌ سپاه‌ ابوجهل‌ بود «که‌ از آن‌ شما باشد» حق‌ تعالی‌ به‌ پیامبرش‌ در هنگام‌ بیرون‌ رفتن‌شان‌ به‌سوی‌ بدر وحی‌ فرستاد که: قطعا پیروزی‌ از آن‌ شماست‌؛ یا با تصاحب‌ قافله‌ قریش‌ که‌ حامل‌ کالای‌ تجارتی‌ از شام‌ بود، یا با غلبه‌ بر سپاه‌ قریش‌ که‌ از مکه‌ به‌قصد جنگ‌ با مسلمانان‌ حرکت‌ کرده‌ بود «و شما دوست‌ داشتید که‌ دسته‌ بی ‌سلاح» یعنی: قافله‌ تجارتی ‌«برای‌ شما باشد» زیرا این‌ قافله‌، غنیمتی‌ بی‌دردسر و دور از تیرگی‌ و دشواری ‌جنگ‌ بود چراکه‌ سپاهی‌ همراه‌ قافله‌ نبود که‌ به‌ دفاع‌ از آن‌ بپردازد «حال‌ آن‌که ‌خداوند می‌خواست‌ که‌ دین‌ حق‌ را به‌ فرمان‌های‌ خویش‌ ثابت‌ کند» با پیروز ساختن‌تان‌ بر سپاه‌ تا دندان‌ مسلح‌ قریش‌ و کشتن‌ سران‌ آن‌ و اسیر گرفتن‌ بسیاری‌ از آنان‌، با این ‌هدف‌ که‌ نیرومندی‌ اسلام‌ نمایان‌ شود «و می‌خواست‌ تا بنیاد کافران‌ را ببرد» و آنان‌را ریشه‌کن‌ کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی‌ عاجل‌ و زودگذر بودید، درحالی‌که ‌خداوند أ اموری‌ والاتر از آن‌؛ چون‌ برترساختن‌ کلمه‌ خویش‌ و پیروزی‌ حق‌ را اراده‌ داشت‌ پس‌ میان‌ این‌ دو هدف‌، تفاوت‌ و فاصله‌ بسیاری‌ است‌.

**﴿**لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ٨**﴾** [الأنفال: 8].

«می‌خواست‌ تا حق‌ را ثابت‌ كند» یعنی: اسلام‌ را در زمین‌ پایدار گرداند و بنیان ‌آن‌ را مستحکم‌ کند «و باطل‌ را نابود گرداند» یعنی: شرک‌ را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان‌ قریش‌، یا تمام‌ گروهها و طوائف‌ کفر «خوش‌نداشته‌ باشند».**﴿**إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ٩**﴾** [الأنفال: 9].

«هنگامی‌ را» به ‌یاد آورید «که‌ پروردگار خود را به‌ فریاد می‌طلبیدید».

آری‌! چون‌ فرمان‌ الهی‌ در رسید و مسلمانان‌ دانستند که‌ از جنگ‌ با سپاه‌ قریش ‌هیچ‌ گریزی‌ ندارند و از سوی‌ دیگر فزونی‌ لشکر قریش‌ و کمی‌ تعداد خود رادیدند، در این‌ هنگام‌ به‌ جناب‌ پروردگار خویش‌ فریاد و استغاثه‌ برآوردند، حتی‌ شخص‌ رسول‌ اکرم ص وقتی‌ این‌ صحنه‌ را دیدند، رو به‌ قبله‌ نموده‌ دستان‌ خویش ‌را به‌ آسمان‌ برافراشتند و شروع‌ کردند به‌ راز و نیاز و ناله‌ و فریاد به‌ بارگاه ‌پروردگار خویش‌ و به‌ صدای‌ بلند او را چنین‌ می‌خواندند: «اللهم‌ آتني‌ ما وعدتني‌، اللهم‌ إن‌ تهلك‌ هذه ‌العصابة‌ من‌ أهل ‌الإسلام‌ لا تعبد في ‌الأرض». «بار الها! آنچه‌ را که‌ به‌من‌ وعده‌ داده‌ای‌، محقق‌ گردان‌! بار الها! اگر این‌ گروه‌ از اهل‌ اسلام‌ را هلاک ‌گردانی‌، دیگر در زمین‌ مورد پرستش‌ قرار نمی‌گیری». «پس‌ دعای‌ شما را اجابت‌ کرد که: من‌ یاری ‌دهنده‌ شما هستم با هزار کس‌ از فرشتگان» که‌ دوشادوشتان‌ علیه‌ مشرکان‌ وارد کارزار شوند «که» آن‌ فرشتگان‌ «از پی‌ خود گروهی‌ دیگر آورند» به‌طور پیاپی‌. زیرا خداوند متعال‌ در آغاز، مسلمانان‌ را با هزار کس‌ از فرشتگان‌ مدد رساند، سپس‌ آن‌ تعداد را به‌ سه‌ هزار افزایش‌ داد و بعدا آنان‌ را با پنج‌ هزار تن‌ به‌ حد کمال‌ رسانید.

**﴿**وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ١٠**﴾** [الأنفال: 10].

«و خداوند این‌ را» یعنی: مدد رساندنتان‌ به‌ وسیله‌ فرشتگان‌ را «جز بشارتی‌ قرارنداد» برای‌ شما بر پیروزی‌تان‌ «و تا آن‌که‌ دل‌های‌ شما بدان» امداد «آرام‌ گیرد و پیروزی‌ جز از نزد خدا نیست» پس‌ بدانید که‌ پیروزی‌ مسلما از نزد فرشتگان‌ نیست ‌زیرا نصرت‌دهنده‌ شما و فرشتگان‌ هر دو، خود باری‌ تعالی‌ است‌ «همانا الله عزیز» و غالبی‌ است‌ که‌ مغلوب‌ نمی‌شود «و حکیم‌ است» در تمام‌ کارهای‌ خود و از آن‌جمله‌ در مشروع‌ ساختن‌ جهاد برای‌ سرکوب‌ دشمنان‌ خویش‌.

از عمر س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «ما در این‌ حقیقت‌ که‌ فرشتگان‌ در روز بدر همراه‌ ما بودند، هیچ‌ شکی‌ نداریم‌ اما در غزوات‌ دیگر بعد از بدر؛ خدای‌ ﻷ‌ خود به‌ آن‌ داناتر است». همچنین‌ روایات‌، حاکی‌ از مشاهده‌ عینی ‌فرشتگان‌ در غزوه‌ بدر ـ از سوی‌ صحابه‌ و مشرکان‌ هر دو ـ است‌.

**﴿**إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ١١**﴾** [الأنفال: 11].

«هنگامی‌ که‌ شما را در پرده‌ خوابی‌ سبک‌ که‌ آرامش‌ بخشی‌ از سوی‌ او بود، پوشاند» یعنی: خداوند أ در بدر چنان‌ سکون‌ و آرامشی‌ بر دل‌هایتان‌ مسلط گردانید که‌ بدون‌ احساس‌ هیچ‌گونه‌ بیم‌ و هراسی‌، آرام‌ به‌ خواب‌ رفتید و این ‌خواب‌ در همان‌ شبی‌ بود که‌ فردای‌ آن‌ جنگ‌ واقع‌ می‌شد. بعضی‌ گفته‌اند: بلکه‌ در حال‌ رویارویی‌ دو صف‌ نبرد، ایشان‌ را خواب‌ سبک‌ فرا گرفت‌ و سبب ‌آرامش‌شان‌ در جنگ‌ شد «و از آسمان‌ آبی‌ بر شما فرو ریخت» خداوند أ قبل‌ ازشروع‌ جنگ‌، بر لشکر مسلمانان‌ بارانی‌ فرود آورد تا بدانجا که‌ از وادی‌ بدر سیل ‌سرازیر شد «تا شما را با آن‌ پاک‌ گرداند» یعنی: تا پلیدی‌ها را از شما بزداید لذا به‌آن‌ آب‌ غسل‌ کرده‌ و به‌ بهترین‌ و کاملترین‌ وجه‌ نماز گزاردید. قابل‌ ذکر است‌ که‌ تا آن‌ وقت‌، تیمم‌ در اسلام‌ مشروع‌ نگردیده‌ بود. ابن ‌عباس‌ س می‌گوید: «مشرکان ‌قریش‌ بر چشمه‌ آب‌ بدر فرود آمده‌ بودند لذا آب‌ از دسترس‌ مسلمانان‌ خارج‌ بود پس‌ تشنگی‌ بر ایشان‌ غلبه‌ کرد، به‌ علاوه‌، در حال‌ جنابت‌ یا بی‌وضویی‌ نماز می‌خواندند، همان‌ بود که‌ خداوند متعال‌ از آسمان‌ آبی‌ نازل‌ کرد که‌ مؤمنان‌ نه‌فقط از آن‌ آشامیدند بلکه‌ ظروف‌ خویش‌ را پر از آب‌ نموده‌، چهارپایان‌ خود را سیراب‌ و از جنابت‌ نیز غسل‌ کردند». «و از شما پلیدی‌ شیطان‌ را بزداید» یعنی: هراس‌ و وسوسه‌ تشنگی‌ و وسوسه‌های‌ دیگری‌ را که‌ شیطان‌ بر شما می‌افگند «و تا دل‌هایتان‌ را محکم‌ سازد» و در صحنه‌های‌ جنگ‌، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان‌ را بدان‌ استوار دارد» زیرا در میان‌ سپاه‌ مسلمانان‌ با لشکر مشرکان‌، زمین ‌ماسه‌زاری‌ قرار داشت‌ پس‌ خداوند أ باران‌ را فرستاد تا سستی‌ و شکنندگی‌ وگردوغبار آزاردهنده‌ آن‌ زمین‌ ماسه‌زار را از بین‌ ببرد.

**﴿**إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ١٢**﴾** [الأنفال: 12].

سپس‌ خداوند متعال‌ فضل‌ و نعمت‌ دیگری‌ از نعمت‌های‌ خود بر مؤمنان‌ را یادآوری‌ می‌کند: «آن‌گاه‌ که‌ پروردگار تو به‌ فرشتگان‌ وحی‌ می‌فرستاد که‌ من‌ با شما هستم» با تأیید و یاری‌ خویش‌ «پس‌ مؤمنان‌ را ثابت ‌قدم‌ بدارید» یعنی: به‌ آنان ‌مژده‌ پیروزی‌ بدهید، یا آنان‌ را بر جنگ‌ ثابت‌قدم‌ بدارید؛ با حاضر شدن‌ در صحنه ‌به‌ همراهشان‌ و بسیار ساختن‌ شمارشان‌ «به‌ زودی‌ در دل‌ کافران‌ رعب‌ خواهم‌ افگند» تفسیر نظیر این‌ عبارت‌، در سوره‌ «آل عمران/‌‌151» گذشت‌ «پس‌ فراز گردن‌ها را بزنید» یعنی: فراز گردن‌های‌ مشرکان‌ را بزنید، چرا که‌ فراز گردنها جای‌ مفاصلی ‌است‌ که‌ زدن‌ در آنها بر سرعت‌ قطع‌ شدن‌ گردن‌ می‌افزاید. به‌ قولی: این‌ دستور متوجه‌ فرشتگان‌ و به‌ قولی‌ دیگر: متوجه‌ مؤمنان‌ بود. اما قول‌ اول‌ رجحان‌ دارد «و از آنان‌ همه‌ سرانگشتان‌شان‌ را بزنید» یعنی: سرانگشتان‌ دست‌های‌ مشرکان‌ را بزنید زیرا چون‌ سرانگشتان‌ قطع‌ شود، فرد مضروب‌ از جنگ‌ باز می‌ماند، برخلاف‌ سایر اعضا. ربیع‌ بن ‌انس س می‌گوید: «مردم‌ در روز بدر، کشتگان ‌مشرکان‌ به ‌دست‌ فرشتگان‌ را با نشانه‌ قطع ‌شدن‌ فراز گردنها و سرانگشتان‌شان ‌می‌شناختند و سرانگشتان‌ کشتگان‌ چنان‌ بود که‌ گویی‌ در آتش‌ سوخته‌ است».

**﴿**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ١٣**﴾** [الأنفال: 13].

«این» کشتار مشرکان‌ «به ‌سبب‌ آن‌ است‌ که‌ آنان‌ با خدا و پیامبرش‌ به‌ مخالفت ‌برخاستند» و دشمنی‌ و عناد نمودند «و هرکس با خدا و پیامبرش‌ به‌ مخالفت‌ برخیزد، قطعا خدا سخت‌ کیفر است».

ابن‌کثیر می‌گوید: «مجازات‌ مشرکان‌ در روز بدر، از نوع‌ مجازات‌ تکذیب‌ کنندگان‌ امت‌های‌ پیشین‌ بود».

**﴿**ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ١٤**﴾** [الأنفال: 14].

«این‌ها را» یعنی: این‌ عذاب‌ عاجلی‌ را که‌ گریبانگیر شما مشرکان‌ شد «بچشید» درد آن‌ را احساس‌ کنید و غصه‌ آن‌ را جرعه‌جرعه‌ بنوشید «و بدانید که‌ برای‌ کافران‌ عذاب‌ آتش‌ جهنم‌ مهیاست» اشاره‌ به‌ عذاب‌ پایدار و درازمدت‌ آینده‌ آنان‌ در آخرت‌ است‌.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ١٥**﴾** [الأنفال: 15].

«ای‌ مؤمنان‌! چون‌ با انبوه‌ کافران‌ رودر رو شدید» زحفا: به‌ هم‌ گلاویز شده‌ و به‌سوی‌ همدیگر روی‌ آوردید «پس‌ به‌ آنان‌ پشت‌ نکنید» و به‌ شکست‌ و انهزام‌ تن ‌در ندهید.

**﴿**وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ١٦**﴾** [الأنفال: 16].

«و هرکس در آن‌ روز پشت‌ خود را به‌سوی‌ آنان‌ بگرداند» یعنی: هرکس در روز رویارویی‌ بدر با قبول‌ انهزام‌ و شکست‌، به‌ دشمن‌ پشت‌ کند، مورد خشم‌ خداوند أ قرار می‌گیرد «مگر آن‌که‌ برای‌ نبردی» مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی‌ به‌کار بردن‌ تاکتیک‌ و نیرنگ‌ جنگی‌ و فریب‌ دادن‌ دشمن‌، از یک‌ جناح‌ به‌جناح‌ دیگر جنگ‌ و از یک‌ سنگر به‌ سنگر دیگر برود، بسان‌ رزمنده‌ای‌ که‌ از روی‌ تاکتیک‌ به‌ دشمن‌ پشت‌ می‌کند تا این‌ گمان‌ را در وی‌ بیفگند که‌ گویا شکست ‌خورده‌ است‌ تا دشمن‌ او را تعقیب‌ کند و بدین ‌وسیله‌، او بتواند مجددا دشمن‌ را غافلگیر ساخته‌ و بر دستیابی‌ به‌ وی‌ قادر شود زیرا جنگ‌ فریب‌ است‌. پس‌ یا این ‌باشد و «یا پناه‌جو باشد به‌ جمعی» دیگر از مسلمانان‌ هم‌رزمش‌ ـ جز آن‌ گروهی‌ که‌ در مقابل‌ دشمن‌ قرار دارد ـ حتی‌ اگر مجاهدی‌ عضو یک‌ گروه‌ جنگی‌ بود و ازخط اول‌ رویارویی‌ به‌سوی‌ فرمانده‌ خویش‌، یا به‌سوی‌ مرکزیت‌ و پایتخت‌ آن ‌دولت‌ (رئیس‌ حکومت‌) گریخت‌، در تحت‌ این‌ رخصت‌ داخل‌ است‌ ولی‌ اگر پایتخت‌ و مرکزیت‌ خود مورد هجوم‌ دشمن‌ قرار گرفته‌ بود و مسلمانان‌ سنگر دیگری‌ نداشتند، دیگر گریز از صحنه‌ نبرد توجیهی‌ ندارد و باید همه‌ تا مرز شهادت ‌بجنگند. اما اگر فرار از صحنه‌ جنگ‌، شامل‌ هیچ‌ یک‌ از دو مورد یاد شده ‌نمی‌شد: «پس‌ قطعا» شخص‌ فرارکننده‌ از میدان‌ جنگ‌ «به‌ خشمی‌ از سوی‌ الله گرفتار شده‌ است» یعنی: بجز رزمنده‌ای‌ که‌ با هدف‌ جنگ‌ مجدد با دشمن‌ به‌ طور تاکتیکی‌ از میدان‌ کناره‌ می‌گیرد، یا رزمنده‌ای‌ که‌ به‌ جمع‌ دیگری‌ از مسلمانان ‌هم‌رزمش‌ پناه‌ می‌برد، هر فرارکننده‌ دیگری‌ از صحنه‌ جنگ‌، به‌ خشمی‌ مسلم‌ از سوی‌ خدا أ بازگشته‌ است‌ «و جایگاهش‌ دوزخ‌ است» پس‌ فرارش‌ او را در بلایی ‌سخت‌تر و عقوبتی‌ بزرگتر از آنچه‌ از آن‌ گریخته‌، درافگنده‌ است‌ «و چه‌ بد سرانجامی‌ است» دوزخ‌، که‌ او به‌ سبب‌ پشت‌ کردن‌ به‌ دشمن‌، بدان‌ پیوسته‌ است‌.

بایسته‌ یاد آوری‌ است‌ که‌ پشت‌ کردن‌ در نبرد، از گناهان‌ کبیره‌ و از جمله‌ هفت‌ گناه‌ هلاک ‌کننده‌ای‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ بیان‌ کرده‌اند: «ازهفت‌ گناه‌ هلاک‌ کننده‌ بپرهیزید. اصحاب‌ پرسیدند: یا رسول‌الله! این‌ هفت‌ گناه‌ هلاک‌کننده‌ چیست‌؟ فرمودند: شریک‌ آوردن‌ به‌ خدای‌ سبحان‌، سحر، کشتن ‌نفسی‌ که‌ خداوند أ قتل‌ او را حرام‌ کرده ‌است‌ ـ جز به‌ حق‌ ـ خوردن‌ ربا، خوردن‌ مال‌ یتیم‌، پشت‌ کردن‌ به‌ دشمن‌ در روز جنگ‌ و متهم‌ ساختن‌ زنان‌ پاکدامن‌ مؤمن ‌بی‌خبر به‌ زنا».

احناف‌ بر آنند که‌ عقب ‌نشینی‌ از میدان‌ جنگ‌ و پناه‌ گزیدن‌ به‌ نیروهای‌ پشت‌ خط اول‌ نبرد ـ اعم‌ از مرکزیت‌ فرماندهی‌، یا پایتخت‌ دولت‌ اسلامی‌ ـ در صورتی‌ جایز است‌ که‌ سپاه‌ اسلام‌ در میدان‌ جنگ‌ از دوازده‌ هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه‌ اسلام‌ دوازده‌ هزار نفر یا بیشتر از آن‌ بود، جایز نیست‌ که‌ در برابر دشمن‌ فرار و عقب‌نشینی‌ نمود، هر چند تعداد دشمن‌ به‌ مراتب‌ بیش‌ از مسلمانان ‌باشد. احناف‌ در این‌ حکم‌ به‌ این‌ حدیث‌ شریف‌ استدلال‌ کرده‌اند: «بهترین‌ همراهان ‌چهارتن‌، بهترین‌ سریه‌ها (گروههای‌ جنگی‌ پارتیزانی‌) چهارصدتن‌ و بهترین ‌لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی‌ که‌ دوازده‌هزار تن‌ باشد، از کمی‌ تعداد شکست ‌نمی‌خورد و هرگز به‌ این‌ علت‌ مغلوب‌ نمی‌شود».

**﴿**فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٧**﴾** [الأنفال: 17].

«پس‌ شما آنان‌ را نکشتید بلکه‌ خدا آنان‌ را کشت» با فراهم‌ ساختن‌ اسباب‌ و مقدمات‌ پیروزی‌ شما «و ای‌ محمد! تو نیفگندی‌ وقتی‌ که‌ افگندی» آن‌ مشت‌ خاک‌ را «بلکه‌ خدا بود که‌ افگند» یعنی: در حقیقت‌ این‌ تو نبودی‌ که‌ افگندی‌ بلکه‌ صورت‌ افگندن‌ از تو و حقیقت‌ آن‌ از خدای‌ متعال‌ بود زیرا اگر حقیقتا افگننده‌ تو می‌بودی‌، اثر یک‌ مشت‌ شن‌ و خاک‌ جز به‌ همان‌ اندازه‌ که‌ عادتا از انداختن‌ یک ‌فرد بشر متصور است‌، بیش‌ نبود و آنچنان‌ اثری‌ گسترده‌ و شکننده‌ از آن‌ ایجاد نمی‌شد که‌ ذرات‌ یک‌ مشت‌ خاک‌، به‌ چشم‌ و بینی‌ تمام‌ اعضای‌ لشکر مشرکان ‌برسد و همه‌ را تارومار گرداند پس‌ در حقیقت‌، این‌ انداختن‌، فعل‌ خدای‌ سبحان‌ بود که‌ چنین‌ اثر بزرگی‌ بر آن‌ مترتب‌ گشت‌، اثری‌ که‌ بشر تاب‌ و توان‌ تحمل‌ آن‌ را ندارد.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ می‌کند: رسول‌ اکرم ص در روز بدر، دستهای‌ خود را به‌ آسمان‌ بلند کرده‌ و به‌ بارگاه‌ الهی‌ چنین‌ التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این‌ جمع‌ را هلاک‌ کنی‌، دیگر هرگز در زمین‌ مورد پرستش‌ قرارنمی‌گیری». در این‌ اثنا جبرئیل ÷ در رسید و به‌ آن‌ حضرت‌ ص گفت: مشتی‌ خاک‌ برگیر و آن‌ را بر روی‌ مشرکان‌ بیفگن‌! رسول‌ خدا ص مشتی‌ خاک‌ را گرفته‌ و آن‌ را برروی‌ مشرکان‌ افگندند و فرمودند: «شاهت‌ الوجوه‌: چهره‌های‌ مشرکان‌ منفور باد» پس‌ کسی‌ از مشرکان‌ نماند مگر این‌که‌ بر چشم‌ها و سوراخ‌های‌ بینی‌ و دهان‌ وی‌ چیزی‌ از این‌ مشت‌ خاک‌ رسید، در این‌ هنگام‌ بود که‌ همه‌ پشت‌ کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان‌ را از نزد خویش‌ بخششی‌ نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال‌ این‌ کار را فقط برای‌ آن‌ کرد تا بر مسلمانان ‌نعمت‌های‌ نیکو و زیبای‌ خود را ارزانی‌ بدارد. مراد از ﴿بَلَاءً حَسَنًا﴾ بخششی‌ نیکو است‌. «همانا الله شنواست» دعای‌ آنان‌ را «داناست» به‌ احوال‌شان‌.

**﴿**ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ١٨**﴾** [الأنفال: 18].

«حال‌ این‌ بود» که‌ بیان‌ کردیم‌؛ از پیروز ساختن‌ مؤمنان‌ و نگونسار کردن‌ کفار «و بدانید که‌ خدا نیرنگ‌ کافران‌ را سست‌ می‌گرداند» یعنی: قطعا هدف‌ از این‌ عنایات‌ الهی‌ بر شما که‌ در این‌ آیات‌ بیان‌ شد، انعام‌ نمودن‌ به‌ مؤمنان‌ و نقش ‌برآب‌ ساختن ‌نقشه‌ کافران‌ بود.

**﴿**إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ١٩**﴾** [الأنفال: 19].

«اگر طلب‌ فتح‌ می‌کردید پس‌ فتح‌ به‌ شما آمد» خطاب‌ متوجه‌ کفار است‌ و هدف ‌از آن‌ استهزای‌شان‌ می‌باشد زیرا در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: مشرکان‌ قریش ‌هنگامی‌ که‌ از مکه‌ برای‌ جنگ‌ با مسلمانان‌ بیرون‌ می‌رفتند، از خداوند أ خواستند تا میان‌ آنها و مسلمانان‌ داوری‌ نماید و در جنگی‌ که‌ پیش‌ رواست‌، گروه‌ بر حق‌ را پیروز گرداند. لذا خدای‌ ﻷ‌ با لحنی‌ تمسخر آلود خطاب‌ به‌ آنان‌ می‌فرماید: اگر داوری‌ می‌خواستید، اینک ‌ نتیجه‌ داوری‌ برایتان ‌آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی‌ با رسول‌ خدا ص «آن» بازایستادن‌ از کفر و دشمنی‌ «برای‌ شما بهتر است‌؛ و اگر باز گردید» به‌سوی‌ کفر و دشمنی‌ و نبرد علیه‌ اسلام‌ و مسلمانان‌ «ما هم‌ بر می‌گردیم» با مسلط ساختن‌ مؤمنان‌ بر شما، همان‌گونه‌ که‌ ایشان‌ را در بدر بر شما مسلط کردیم‌ «و بدانید که‌ گروه‌ شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی‌ را دفع‌ نتوانند کرد» مراد از این‌ گروه‌، قوم‌ قریش‌ در مکه ‌است‌ «و بدانید که‌ خدا با مؤمنان‌ است» پس‌ هرکس خدا با او باشد، قطعا پیروزاست‌.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ٢٠**﴾** [الأنفال: 20].

«ای‌ مؤمنان‌! خدا و فرستاده‌ او را فرمان‌ برید» در همه‌ چیز و از آن‌ جمله‌ در جنگ‌ «و از او روی‌ برنتابید درحالی‌که‌ می‌شنوید» ندای‌ او را.

**﴿**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ٢١**﴾** [الأنفال: 21].

«و مانند کسانی‌ نباشید که‌ گفتند: شنیدیم» پیام‌ حق‌ را و اطاعت‌ کردیم‌ «و حال‌ آن‌ که‌ نمی‌شنوند» و در حقیقت‌ اطاعت‌ نمی‌کنند. آنان‌ منافقان‌ یا یهودیانند زیرا با گوش‌هایشان‌ پیام‌ حق‌ را می‌شنوند، بی‌آن‌که‌ آن‌ را بفهمند و بدان‌ عمل‌ کنند پس‌ آنان‌ همانند کسی‌ هستند که‌ اصلا نشنیده‌ است‌. یا مراد این‌ است: آنان‌ پیام‌ حق‌ را شنیدند ولی‌ آن‌ را اجابت‌ نکردند بلکه‌ گفتند: شنیدیم‌ و نافرمانی‌ کردیم‌!

**﴿**إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ٢٢**﴾** [الأنفال: 22].

«قطعا بدترین‌ جنبندگان» که‌ بر روی‌ زمین‌ می‌جنبند و حرکت‌ می‌کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم‌ و داوری‌ وی‌ «ناشنوایان‌ لالی‌ هستند که‌ نمی‌اندیشند» در آنچه‌ که‌ نفعشان‌ در آن‌ است‌ تا به‌سوی‌ آن‌ بشتابند و در آنچه‌ که‌ زیانشان‌ در آن ‌است‌ تا از آن‌ اجتناب‌ کنند پس‌ آنان‌ در نزد خداوند أ بدترین‌ جنبندگان‌ هستند زیرا هر جنبنده‌ای‌ جز آنان‌ در روی‌ زمین‌، میان‌ خیر و شر ـ به‌ نسبت‌ ـ فرق‌ نهاده ‌و نفع‌ و ضرر خود را از هم‌ تمییز می‌دهد.

وصف‌ کردن‌ کفار به‌ ناشنوایان‌ گنگ‌ ـ در حالی‌که‌ به ‌ظاهر هم‌ می‌شنوند و هم‌ نطق‌ می‌کنند ـ به‌ سبب‌ عدم‌ بهره‌گیری‌شان‌ از موهبت‌ شنوایی‌ و نطق‌ در جهت ‌صلاح‌ و فلاح‌ خویش‌ است‌.

**﴿**وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ٢٣**﴾** [الأنفال: 23].

«و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن‌ گروه‌ کرولال‌ «خیری‌ می‌یافت‌، قطعا به‌ آنان ‌می‌شنوانید» به‌ چنان‌ شنوایی‌ای‌ که‌ از آن‌ سود برده‌ و در اثر آن‌، حجتها و برهانها را دریابند «و اگر آنان‌ را شنوا می‌کرد، حتما باز به‌ حال‌ اعراض‌، روی‌ برمی‌تافتند» زیرا این‌ امر که‌ آنان‌ ایمان‌ نمی‌آورند، در علم‌ باری‌ تعالی‌ سبقت‌ گرفته‌ است‌.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ٢٤**﴾** [الأنفال: 24].

«ای‌ مؤمنان‌! به‌ ندای‌ خداوند و پیامبر که‌ شما را به‌ پیامی‌ حیات‌بخش‌ فرامی‌خواند، لبیک‌ اجابت‌ بگویید» یعنی: به‌سوی‌ اطاعت‌ ما و اطاعت‌ از پیامبر ما ص و اجرای ‌اوامر وی‌ بشتابید زیرا بی‌تردید، کمال‌ حقیقی‌ و زندگی‌ سعادتمندانه‌ و با عزت ‌شما، در گرو این‌ اطاعت‌ و عمل‌ به‌ این‌ اوامر است‌، از آنجا که‌ پیامبر شما را به‌سوی‌ اموری‌ فرامی‌خواند که‌ حیات‌ حقیقی‌تان‌ در آن‌ است‌؛ چون‌ علم‌ شریعت ‌زیرا علم‌؛ حیات‌ است‌ و جهل‌؛ مرگ‌ و همانند پذیرش‌ اوامر و نواهی‌ قرآن‌؛ زیرا حیات‌ ابدی‌ و نعمت‌ سرمدی‌ در گرو امتثال‌ فرمان‌های‌ قرآن‌ است‌ و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب‌ بقای‌ حیات‌ شماست‌، چرا که‌ اگر دشمن‌ مورد هجوم‌ قرار نگیرد، خود بر شما هجوم‌ برده‌ و نابودتان‌ می‌کند.

اما از سیاق‌ آیات‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ لبیک‌ گفتن‌ به‌ ندای‌ خدا أ و پیامبرش ص در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت‌ فرمان‌ جهاد است‌ چنان‌که‌ محمدبن‌ اسحاق‌ از عروه‌بن‌ زبیر س چنین‌ نقل‌ کرده‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابی‌سعیدبن‌ معلی‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «من‌ در مسجد مشغول‌ ادای‌ نماز بودم‌ که‌ در این‌ اثنا رسول‌ خدا ص مرا فراخواندند ولی (به ‌تصور این‌که‌ به ‌پایان‌ رساندن‌ نماز اولی‌ است) اجابت‌شان‌ نگفتم‌ لذا چون‌ نماز را تمام‌ کردم‌ به‌ محضر ایشان‌ شتافتم‌ و گفتم: یا رسول‌الله! شما مرا در حالی ‌فراخواندید که‌ مشغول‌ ادای‌ نماز بودم‌! فرمودند: مگر خداوند متعال‌ نفرموده ‌است‌ که: به‌ ندای‌ خدا و پیامبر ـ چون‌ شما را فراخواند ـ لبیک‌ اجابت ‌بگویید؟». «و بدانید که‌ خداوند میان‌ آدمی‌ و دلش‌ حائل‌ می‌گردد» یعنی: مادامی‌ که‌ دلهایتان‌ نرم‌ و به‌ فرمان‌ است‌، به‌سوی‌ اجابت‌ اوامر خداوند متعال‌ بشتابید، قبل‌ از آن‌که‌ احوال‌ متغیر شود و دلهایتان‌ از شما فرمان‌ نبرد. فرمان‌ نبردن‌ دل‌ از انسان‌ بامرگ‌ وی‌ است‌ که‌ نقطه‌ پایان‌ عمل‌ اوست. یا: هرکس بسیار گناه‌ کند، چه‌بسا که‌ قلبش‌ از معانی‌ ایمانی‌ دور شود و بعد از آن‌ به‌ اجابت‌ گفتن‌ حق‌ تعالی‌ و پیامبرش ‌مایل‌ نگردد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ام‌سلمه‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌خدا ص این‌ دعا را بسیار می‌خواندند: «اللهم‌ مقلب‌ القلوب‌ ثبت‌ قلبي‌ على‌ دينك‌». «بارالها! ای‌ گرداننده‌ دلها! دلم‌ را بر دینت‌ ثابت‌ نگه‌ دار». گفتم‌ یا رسول‌ الله ص! مگر دلها را دگرگونی‌ای ‌است‌؟ فرمودند: «آری‌! خدای‌ ﻷ‌ هیچ‌ کس‌ از بنی‌ آدم‌ را نیافریده‌، مگر این‌که‌ قلبش‌ در میان‌ دو انگشت‌ از انگشتان‌ بلاکیف‌ اوست‌ پس‌ اگر بخواهد، آن‌ را راست‌ و مستقیم‌ و اگر هم‌ بخواهد کج‌ و منحرفش‌ می‌گرداند لذا از الله پروردگارمان‌ درخواست‌ می‌کنیم‌ که‌ دل‌هایمان‌ را ـ بعد از آن‌که‌ هدایتمان ‌نموده‌ ـ منحرف‌ نگرداند و از او می‌طلبیم‌ تا رحمتی‌ از بارگاه‌ خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده‌ است‌...». «و بدانید که‌ به‌سوی‌ او حشر خواهید شد» درروز قیامت‌، آن‌گاه‌ به‌ شما بر حسب‌ سلامت‌ دلها و اخلاص‌ در طاعاتتان‌، پاداش‌ می‌دهد.

**﴿**وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ٢٥**﴾** [الأنفال: 25].

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون‌ و محنتی‌ «بپرهیزید که‌ فقط به‌ ستمکاران‌ شما نمی‌رسد» یعنی: از فتنه‌ای‌ بپرهیزید که‌ از ظالم‌ گذشته‌، دامن‌گیر خوبان‌ نیز می‌شود و صالح‌ و طالح‌ همه‌ را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه‌ که‌ به‌ اوامر خدا و رسولش‌ لبیک ‌نگویید و در مقام‌ تأیید حق‌ و انکار باطل‌ بر نیایید، چه ‌بسا فتنه‌ای‌ در رسد که ‌ستمکاران‌ را نابود کرده‌ از آنان‌ بگذرد و دامن‌ اهل‌ صلاح‌ را نیز بگیرد. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عدی‌ بن‌ عمیره‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «خدای‌ ﻷ‌ عامه‌ مردم‌ را به‌ سبب‌ اعمال‌ بد عده‌ به‌ خصوصی‌ از آنان‌ عذاب ‌نمی‌کند، مگر این‌که‌ منکر را در میان‌ خود ببینند و در حالی‌ که‌ بر انکار آن ‌قادرند، آن‌ را انکار نکنند، آن‌ وقت‌ است‌ که‌ خداوند أ خاص‌ و عام‌ همه‌ راعذاب‌ می‌کند». «و بدانید که‌ خداوند سخت‌ کیفر است» و عذاب‌ نمودن‌ کسانی‌ که‌ مباشرتا و مستقیما مرتکب‌ اسباب‌ عذاب‌ نشده‌ بلکه‌ به‌طور غیرمستقیم‌ مسبب‌ آن‌ گردیده‌اند، نشانه‌ای‌ از شدت‌ عقاب‌ وی‌ است‌. آری‌! آنان‌ کسانی‌اند که‌ امر به ‌معروف‌ و نهی‌ از منکر را ترک‌ کرده‌اند و بر اثر آن‌، در جامعه‌ فساد شیوع‌ یافته ‌است‌، در این‌ هنگام‌ است‌ که‌ عذاب‌ بر اهل‌ منکر ـ مخصوصا ـ فرود نمی‌آید بلکه‌ به‌طور عام‌ و همگانی‌، بر اصحاب‌ منکر و معروف‌ همگی‌ نازل‌ می‌شود. بنابراین‌، جهاد در راه‌ خدا أ و امر به‌ معروف‌ و نهی ‌از منکر، دو عامل‌ بزرگ ‌حیاتبخش‌ برای‌ مسلمین‌ است‌.

**﴿**وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ٢٦**﴾** [الأنفال: 26].

«و یاد کنید» ای‌ مهاجران‌! و به‌ قولی: ای‌ امت‌ عرب‌! «هنگامی‌ را که‌ شما در زمین‌، اندک‌ و مستضعف‌ بودید» مراد: سرزمین‌ مکه‌ است‌ «می‌ترسیدید که‌ مردم‌ شما را بربایند» مراد از مردم: مشرکان‌ قریش‌ و به‌ قولی: فارسیان‌ و رومیانند. خطف: گرفتن‌ و ربودن‌ به‌ سرعت‌ است‌. «پس‌ او شما را جای‌ داد» یعنی: خدای‌ منان‌ شما را به‌ مدینه‌، یا به‌سوی‌ انصار، جای‌ و مأوی‌ داد «و شما را به‌ پیروزی‌ خود نیرومند گردانید» در روز بدر «و شما را از چیزهای‌ پاکیزه‌ روزی‌ داد» که‌ از جمله‌ آنها یکی ‌هم‌ غنایم‌ جنگ‌ است‌ «تا باشد که‌ سپاس‌ بگزارید» این‌ نعمت‌ها را و بنابر این‌، خدا و رسول‌ وی‌ را در همه‌ چیز اجابت‌ و اطاعت‌ کنید.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ٢٧**﴾** [الأنفال: 27].

«ای‌ مؤمنان‌! به‌ خدا و پیامبر او خیانت‌ نکنید» با ترک‌ آنچه‌ که‌ شما را بدان ‌مکلف‌ نموده‌ایم‌ و با فروگذاشتن‌ آنچه‌ که‌ پیامبرما ص شما را به‌ انجام‌ آن‌ سفارش‌ کرده‌ و شما را بر آن‌ امین‌ قرار داده‌ است‌ «و در امانت‌های‌ یک‌دیگر» که‌ در میان ‌خودتان‌ بر آن‌ امین‌ قرار داده‌ شده‌اید، نیز «خیانت‌ نکنید» که‌ از جمله‌ آنها، افشا کردن‌ اسرار مؤمنان‌ برای‌ کافران‌ و منافقان‌ است‌ «در حالی‌که‌ خود می‌دانید» که ‌این‌ کار خیانت‌ است‌، اما عمدا مرتکب‌ این‌ خیانت‌ می‌شوید. به‌ این‌ ترتیب‌، خداوند متعال‌ مؤمنان‌ را از خیانت‌ به‌ خود، پیامبرش‌ و همدیگرشان‌ نهی‌ کرد.

ابن‌کثیر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: «آیه ‌کریمه‌ درباره‌ ابی‌لبابه‌ بن‌ عبدالمنذر نازل‌ شد زیرا رسول‌ خدا ص او را نزد طایفه‌ بنی‌قریظه‌ فرستادند تا این‌ پیغام‌ را که ‌باید به‌ داوری‌ رسول‌خدا ص درباره‌ خود تن‌ در دهند، به‌ آنان‌ برساند. پس‌ چون ‌ابولبابه‌ پیغام‌ رسول‌ خدا ص را به‌ آنان‌ رساند، با او در این‌ امر مشورت‌ کردند، او به‌ زبان‌ خویش‌ به‌ آنان‌ چنین‌ مشورت‌ داد که: حکم‌ رسول‌ خدا ص را درباره‌ خود ـ هرچه‌ که‌ باشد ـ بپذیرند ولی‌ با دست‌، به‌ حلقوم‌ خویش‌ اشاره‌ کرد! یعنی ‌این‌که: پذیرش‌ حکم‌ رسول‌ خدا ص به‌ معنی‌ گردن‌ زدن‌ شماست‌! ولی‌ بی‌درنگ ‌متوجه‌ شد که‌ با این‌ کار به‌ خدا و رسولش‌ خیانت‌ کرده‌ است‌ لذا سوگند خورد که ‌لب‌ به‌ هیچ‌ خوردنی‌ و نوشیدنی‌ای‌ نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای‌ منان‌ بر وی‌ توبه‌ پذیر شود. آن‌گاه‌ به‌ مسجدالنبی‌ رفت‌ و خود را محکم‌ به‌ یکی‌ از ستون‌های‌ مسجد بست ‌و به‌ مدت‌ نه‌ روز در این‌ حال‌ باقی‌ ماند تا کارش‌ بدانجا رسید که‌ از گرسنگی‌ و تشنگی‌ بی‌هوش‌ و بی‌رمق‌ می‌افتاد. همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ از پذیرش‌ توبه‌ او به‌ پیامبرش‌ خبر داده‌ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود. در این‌ هنگام‌ مردم‌ آمدند و به‌ وی ‌مژده‌ دادند و خواستند تا او را از ستون‌ مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که‌ باید خود رسول‌خدا ص با دست‌ مبارکشان‌ او را باز نمایند، همان‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص آمدند و وی‌ را باز کردند...».

**﴿**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ٢٨**﴾** [الأنفال: 28].

«و بدانید که‌ اموال‌ و اولاد شما فتنه‌ هستند» یعنی: آنها سبب‌ افتادنتان‌ در فتنه ‌هستند زیرا همین‌ اموال‌ و اولادند که‌ باعث‌ سقوط شما در دامن‌ بسیاری‌ از گناهان ‌و در نتیجه‌ عذاب‌ باری‌ تعالی‌ می‌شوند. یا معنی‌ این‌ است: اموال‌ و اولاد شما آزمایشی‌ برای‌ شما هستند تا در عینیت‌ آشکار شود که‌ شما حدود و احکام‌ الهی‌ را در مورد آنها رعایت‌ می‌کنید یا خیر؟ «و خداست‌ که‌ نزد او پاداشی‌ بزرگ ‌است» پس‌ حق‌ خداوند متعال‌ را بر اموال‌ و اولادتان‌ مقدم‌ بدارید و مبادا اموال‌ و اولادتان‌ سبب‌ آن‌ گردند که‌ امانت‌ را خیانت‌ کنید.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ٢٩**﴾** [الأنفال: 29].

«ای‌ مؤمنان‌! اگر از خدا پروا دارید، برای‌ شما فرقانی‌ قرار می‌دهد» یعنی: برای ‌شما به‌ وسیله‌ تقوی‌، از ثبات‌ دل‌ و قدرت‌ بصیرت‌ و حسن‌ هدایت‌ چنان‌ نیرویی ‌قرار می‌دهد که‌ بتوانید با آن‌، میان‌ حق‌ و باطل‌ فرق‌ گذاشته‌، شبهات‌ را بشناسید و در روشنی‌ آن‌، از آنچه‌ مایه‌ بیم‌ و هراس‌ شماست‌ حذر کنید. یا «فرقان» به‌ معنی ‌پیروزی‌ است‌ زیرا این‌ پیروزی‌ است‌ که‌ حق‌ را از باطل‌ متمایز و نمایان‌ می‌گرداند «و» اگر از خدا أ پروا بدارید «سیئات‌ را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد» یعنی: گناهان‌ شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی ‌آمده‌ است: مراد از «سیئات» گناهان‌ صغیره‌ و مراد از «ذنوب»، گناهان‌ کبیره ‌است‌ «و خدا صاحب‌ فضل‌ بزرگ‌ است» بر بندگانش‌. پس‌ بدانید که‌ تقوی‌ کلید این ‌همه‌ موهبت‌هاست‌.

**﴿**وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ٣٠**﴾** [الأنفال: 30].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ کافران‌ درباره‌ تو نیرنگ‌ می‌کردند تا تو را به‌ بند کشند یا بکشند یا اخراج‌ کنند».

از ابن‌ عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: شبی ‌سران‌ قریش‌ در مکه‌ پیرامون‌ این‌ موضوع‌ با هم‌ مشورت‌ کردند که‌ کار رسول‌ خدا ص را یکسره‌ نمایند پس‌ برخی‌ از آنان‌ گفتند: چون‌ صبح‌ بر او دمید، او را به‌ بند کشید. برخی‌ دیگر گفتند: بلکه‌ از مکه‌ اخراجش‌ کنید. برخی‌ دیگر گفتند: از هر قبیله‌ جوانی‌ را انتخاب‌ کنید که‌ همه‌ به ‌طور دسته‌ جمعی‌ بر او یورش ‌برند و او را باضربه‌ای‌ چون‌ ضربه‌ یک‌ مرد به‌ قتل‌ رسانند، در آن‌ صورت‌، خون ‌او میان‌ همه‌ قبایل‌ توزیع‌ خواهد شد و قطعا بنی‌ هاشم‌ قدرت‌ جنگیدن‌ با تمام‌ قبایل ‌و تیره‌های‌ قریش‌ را ندارند. سرانجام‌ بر این‌ رأی‌ اجماع‌ کردند. همان‌ بود که ‌خدای‌ ﻷ‌ پیامبرش‌ را از نیرنگ‌ و نقشه‌ دشمنان‌ آگاه‌ کرد. آن‌گاه‌ حضرت ‌علی‌ س مأمور شد تا بر بالین‌ آن‌ حضرت‌ ص بخوابد تا دشمنان‌ غافل‌ گردند و آن‌حضرت ص شبانگاه‌ با ابوبکر صدیق‌ س راه‌ هجرت‌ به‌سوی‌ مدینه‌ را در پیش گرفتند تا به‌ غار ثور رسیدند.

«و آنان‌ مکر می‌کردند و خداوند هم‌ مکر می‌کرد» یعنی: مشرکان‌ در خفا علیه ‌رسول‌خدا ص نیرنگها و توطئه‌ها می‌تنیدند، اما خدای‌ ﻷ‌ در مقابل‌، نیرنگ‌هایشان‌ را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که‌ در برابر این‌ نیرنگ‌ها مجازات‌شان‌ می‌کند و نیرنگ هایشان‌ را به‌ خودشان‌ بر می‌گرداند. مجازات‌ الهی‌ از باب‌ «مشاکله»»[[2]](#footnote-2) مکرنامیده‌ شد «و خداوند بهترین‌ تدبیر کنندگان‌ است».

**﴿**وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ٣١**﴾** [الأنفال: 31].

«و چون‌ آیات‌ ما بر آنان‌ خوانده‌ شود، می‌گویند» از روی‌ سرسختی‌، تعصب‌، تمرد و دوری‌ از حق‌ «شنیدیم» آنچه‌ را که‌ تو بر ما می‌خوانی‌ «اگر بخواهیم‌ مانند این‌ را» که‌ تو بر ما خوانده‌ای‌ «می‌گوییم» اما چون‌ به‌ دنبال‌ آن‌ رفتند که‌ مانند آیات‌ قرآن‌ را بسازند، از این‌ کار ناتوان‌ شدند، آن‌گاه‌ ناگزیر از روی‌ عناد و تمردگفتند: «این‌ جز اساطیر پیشینیان‌ نیست» یعنی: این‌ قرآن‌، همان‌ چیزی‌ است‌ که‌ نویسندگان‌ و اسطوره‌پردازان‌، از اخبار و داستان‌های‌ پیشینیان‌ می‌نویسند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: گوینده‌ این‌ سخن‌، نضربن‌ حارث‌ ـ لعنه‌الله ـ بود، او سپس‌ در جنگ‌ بدر اسیر شد و رسول‌ خدا ص دستور دادند تا به‌ سختی‌ کشته‌ شود و همچنان‌ شد.

**﴿**وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ٣٢**﴾** [الأنفال: 32].

«و هنگامی‌ که‌ گفتند: خدایا! اگر این‌ قرآن‌ همان‌ حق‌ از جانب‌ توست‌ پس‌ بر ما از آسمان‌ سنگ‌ بباران‌، یا عذابی‌ دردناک‌ بر سر ما بیاور» این‌ سخن‌ را از سر جهل‌ و تندروی‌ و افراطگری‌ در انکار و تکذیب‌‌شان‌ گفتند، در حالی‌که‌ حق‌ این‌ بود تا بگویند: خدایا! اگر این‌ قرآن‌ حق‌ است‌، ما را به‌سوی‌ آن‌ هدایت‌ کن‌ و به‌ ما توفیق ‌بده‌ تا از آن‌ پیروی‌ کنیم‌!.

**﴿**وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ٣٢**﴾** [الأنفال: 32].

«و مادام‌ که‌ تو در میانشان‌ هستی‌، خداوند عذاب‌کننده‌ آنان‌ نیست» یعنی: ای ‌محمد ص! مادام‌ که‌ تو در میان‌‌شان‌ هستی‌، آنان‌ از عذاب‌ استیصال‌ و براندازی‌ کامل‌ در مهلت‌ قرار دارند زیرا سنت‌ خدای‌ ﻷ‌ بر آن‌ است‌ که‌ هیچ‌ امتی‌ را درحالی‌که‌ پیامبر‌شان‌ در میان‌شان‌ است‌، به‌ عذاب‌ استیصال‌ عذاب‌ نکند «و خدا عذاب‌کننده‌ آنان‌ نیست‌ درحالی‌که‌ استغفار می‌کنند» یعنی: خداوند أ عذاب‌ کننده‌ مشرکان‌ نیست‌ مادامی‌ که‌ آمرزش‌ می‌خواهند. روایت‌ شده‌ است‌ که‌ کفار قریش‌ به‌ هنگام‌ طواف‌ می‌گفتند: «غفرانک‌: پروردگارا! از تو آمرزش‌ می‌خواهیم». ابن‌عباسس می‌گوید: «در میان‌ کفار قریش‌ دو امان‌ وجود داشت: یکی‌ وجود پیامبر خدا ص و دیگری‌ استغفار پس‌ پیامبر خدا ص از میان‌شان‌ رفتند، اما استغفار باقی‌ ماند». همچنان‌ ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «خداوند هیچ‌ قومی‌ را ـ مادامی ‌که ‌انبیای‌شان‌ در میان‌شان‌ باشند ـ به‌ عذاب‌ ریشه‌کن‌ نمی‌کند تا آن‌ که‌ انبیا را از میان‌شان ‌بیرون‌ برد». در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «خدای‌ ﻷ‌ دو امان‌ برای‌ امتم‌ نازل‌ نموده‌ است: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ٣٣﴾ «یک‌ امان‌، وجود من‌ در میان‌شان‌ است‌ و امان‌ دیگر، استغفار» پس‌ چون‌ من‌ درگذرم‌، استغفار را تا روز قیامت‌ در میان‌شان‌ باقی‌ می‌گذارم». اما به‌ قولی‌ معنی‌ این ‌است: اگر از کسانی‌ باشند که‌ به‌ خدا ایمان‌ داشته‌ باشند و از او آمرزش‌ بخواهند، او عذاب ‌کننده‌‌شان‌ نیست‌. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: خداوند أ عذاب ‌کننده‌‌شان‌ نیست‌ مادامی‌ که‌ در میان‌شان‌ کسانی‌ از مسلمانان‌ هستند که‌ استغفار می‌کنند ولی‌ چون‌ مسلمانان‌ از میان‌شان‌ بیرون‌ رفتند، خداوند أ در روز بدر و بعد از آن‌، عذاب‌‌شان‌ کرد.

**﴿**وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ٣٤**﴾** [الأنفال: 34].

«و چیست‌ آنان‌ را که‌ خداوند عذاب‌شان‌ نکند، حال‌ آن‌که» آنان‌ مردمی‌ را که‌ به‌خدای‌ یگانه‌ ایمان‌ آورده‌ و از پیامبرش‌ پیروی‌ می‌کنند «از مسجدالحرام‌ بازمی‌دارند» و به‌ ایشان‌ امکان‌ ادای‌ مناسک‌ را نمی‌دهند. یعنی: آنان‌ به‌سبب‌ فجایعی‌ که‌ مرتکب‌ شده‌اند، مستحق‌ عذاب‌ خداوند أ هستند ولی‌ این‌ عذاب‌ به‌ برکت ‌اقامت‌ رسول‌خدا ص در میان‌شان‌، بر آنان‌ نازل‌ نگشت‌. «و» آنان‌ مردم‌ را از مسجدالحرام‌ در حالی‌ باز می‌دارند که‌ «متولیان‌ آن‌ نیستند» این‌ رد سخن‌ مشرکان‌ است‌ که‌ می‌گفتند: ما متولیان‌ کعبه‌ هستیم‌ «اولیای‌ آن‌ جز متقیان‌ نیستند» یعنی: متولیان‌ آن‌ فقط کسانی‌اند که‌ از شرک‌ و معاصی‌ می‌پرهیزند زیرا خانه‌ کعبه‌ از آن ‌خدا أ است‌ پس‌ دوستان‌ و اولیای‌ بتان‌، بر آن‌ هیچ‌گونه‌ ولایتی‌ ندارند. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: اولیا و دوستان‌ شما چه‌کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص‌ باتقوایی». آن‌گاه‌ تلاوت‌ کردند: ﴿إِنۡ أَوۡلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُتَّقُونَ﴾ [الأنفال: 34]. «ولی‌ بیشتر آنان‌ نمی‌دانند» این‌ حقیقت‌ را که‌ چه‌ کسی‌ سزاوار دوستی‌خدا أ، یا شایسته‌ تولیت‌ حرم‌ وی‌ است‌.

**﴿**وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ٣٥**﴾** [الأنفال: 35].

«و نماز آنان‌ در خانه‌ کعبه‌ جز سوت‌ کشیدن‌ و کف‌زدن‌ نیست» یعنی: در دوره ‌سلطه‌ مشرکان‌، خانه‌ کعبه‌ به‌ چنان‌ عبادتی‌ که‌ خداوند أ در آن‌ بر وجه‌ مشروع ‌مورد تعظیم‌ قرارگیرد، آبادان‌ نبود بلکه‌ کعبه‌ با حرکات‌ سبک‌ و بی‌معنایی‌ چون ‌سوت‌ کشیدن‌ و کف‌ زدن‌ ـ آن‌ هم‌ به‌نام‌ نماز ـ عرصه‌گاه‌ حرکات‌ وقیحانه‌ آنان‌ شده‌ بود. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: مشرکان‌ در خانه‌ کعبه‌ سوت‌ می‌کشیدند و دست‌ می‌افشاندند و این‌ حرکات‌ را فقط به‌ این‌ هدف‌ به‌ جای‌ نماز قرار می‌دادند که‌ نمازگزاران‌ مسلمان‌ را از نمازشان‌ باز داشته‌ و ایشان‌ را در نمازشان‌ به‌ اشتباه‌ افگنند «پس‌ ای‌ کافران‌! به‌ سزای‌ آن‌ که‌ کفر می‌ورزیدید، عذاب‌ را بچشید» یعنی: این‌ است‌ پاداش‌ شما در برابر آنچه‌ کردید. مراد سزایی‌ است‌ که‌ در روز بدر به‌ آنان‌ رسید.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ٣٦**﴾** [الأنفال: 36].

محمدبن‌اسحق‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ نقل‌ می‌کند: بعد از شکست ‌مشرکان‌ در بدر، فرزندان‌ مشرکانی‌ که‌ در بدر کشته‌ شده‌ بودند، از ابوسفیان‌ و دیگرانی‌ که‌ در قافله‌ تجارتی‌ قریش‌ اموالی‌ داشتند، خواستند که‌ آن‌ اموال‌، صرف‌ انتقام‌ گرفتن‌ از مسلمانان‌ شود و آنها نیز پذیرفتند پس‌ نازل‌ شد: «همانا کافران ‌اموالشان‌ را خرج‌ می‌کنند تا مردمان‌ را از راه‌ الله بازدارند» با به‌ راه‌ انداختن‌ نبرد علیه‌ رسول‌ خدا ص و جمع ‌کردن‌ لشکری‌ برای‌ این‌ هدف‌ «پس‌ زود باشد که‌ آن‌ را خرج‌کنند، باز» فرجام‌ «آن‌ انفاقشان‌، حسرتی‌ بر آنان‌ باشد» و غرق‌ حسرت‌ و ندامت ‌گردند زیرا آن‌ اموال‌ را ـ بی‌آن‌که‌ حاصلی‌ از آن‌ به‌ دست‌ آورند ـ می‌بازند وتلاشهای‌ مذبوحانه‌شان‌ سراسر برای‌شان‌ مصیبت‌بار خواهد بود «سپس‌ مغلوب‌ می‌شوند» و این‌ وعده‌ ما است‌ چنان‌که‌ فرموده‌ایم: ﮋ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜﮊ : (خدا مقرر کرده ‌است‌ که‌ حتما من‌ و فرستادگانم‌ غالب‌ خواهیم‌ شد) «مجادله/‌21». سرانجام‌ کار نیز این‌گونه‌ بود و وعده‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ واقعیت‌ پیوست‌. لذا اخبار این‌ آیه‌ از معجزات‌ است‌ و در صورت‌ تکرار شرایط؛ این‌ معجزه‌ تا روز قیامت‌ به‌حال‌ خود باقی‌ است‌ «و کافران‌ به‌سوی‌ دوزخ‌ رانده‌ می‌شوند» پس‌ هم‌ اموال‌شان‌ تباه‌ می‌شود، هم‌ در دنیا مغلوب‌ می‌گردند و هم‌ در آخرت‌ مورد عذاب‌ قرار می‌گیرند و این‌همه‌ به ‌سود مؤمنان‌ است‌.

**﴿**لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ٣٧**﴾** [الأنفال: 37].

«چنین‌ است‌ تا خداوند» گروه‌ «پلید را» که‌ کفارند «از» گروه‌ «پاک» که‌ مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی‌ را روی‌ یک‌دیگر نهد پس‌ آن‌ همه‌ را یکجا توده ‌سازد» یعنی: گروه‌های‌ کفار را بر روی‌ هم‌ نهد و یکجاشان‌ سازد تا از فرط ازدحام‌ و انبوهی‌شان‌، همچون‌ پشته‌ هیزمی‌ برهم‌ نهاده‌ و بهم‌ فشرده‌، متراکم‌ گردند «پس» آن‌گاه‌ «آن‌ را» یعنی: آن‌ گروه‌ پلید را «در جهنم‌ اندازد، اینان‌ همان‌ زیانکارانند» که‌ خود و اموال‌ خود را باخته‌اند.

**﴿**قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ٣٨**﴾** [الأنفال: 38].

«به‌ کافران‌ بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی‌ رسول‌خدا ص و مخالفت‌ با وی‌، با ورود در اسلام‌ «آنچه‌ گذشته‌ است» از کفر و اعمال‌ بدشان‌، از جمله‌ دشمنی‌ و جنگ‌شان‌ علیه‌ مسلمانان‌ «برآنان‌ آمرزیده‌ می‌شود» زیرا ـ چنان‌که‌ در احادیث‌ آمده ‌است‌ ـ اسلام‌، ما قبلش‌ را محو می‌کند.

امام‌ ابوحنیفه / به‌ استناد این‌ آیه‌ می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان‌ شد، قضا آوردن ‌عبادتهای‌ ترک ‌شده‌ بر وی‌ لازم‌ نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به‌ جنگ‌ و دشمنی‌ و کفر خود استمرار دهند «به‌ یقین‌ سنت‌ خدا در مورد پیشینیان‌ گذشته‌ است» یعنی: بدانند که‌ سنت‌ خدا أ بر آنان‌ نیز خواهد گذشت‌ چنان‌که‌ بر امت‌های‌ پیشینی‌ که‌ عملکردی‌ مانند عملکردشان‌ داشتند و به‌ عذاب‌ الهی‌ گرفتار شدند، گذشت‌ پس‌ اینان‌ نیز باید فرجامی‌ مانند فرجام‌ آنان ‌را انتظار داشته‌ باشند.

**﴿**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ٣٩**﴾** [الأنفال: 39].

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای‌ بر جای‌ نماند و دین‌، همه‌ برای‌ الله باشد» یعنی: تا مسلمانی‌ یافته‌ نشود که‌ در دین‌ خویش‌ مورد آزار قرار گیرد. البته ‌این‌ آرمان‌ زمانی‌ برآورده‌ خواهد شد که‌ سلطه‌ عالم‌ همه‌ از آن‌ مسلمانان‌ گردد وبساط حاکمیتهای‌ کفر برچیده‌ شود.

آیه‌کریمه‌، بیانگر این‌ حقیقت‌ است‌ که‌ هدف‌ نهایی‌ جهاد مسلحانه‌ در اسلام‌، رسیدن‌ به‌ وضعیتی‌ جهانی‌ است‌ که‌ در آن‌ کلمه‌ خداند أ برتر و سلطه‌ از آن ‌مسلمانان‌ باشد، نه‌ به‌ این‌ معنی‌ که‌ کسی‌ بر گردن‌ نهادن‌ به‌ دین‌ اسلام‌ مجبور ساخته ‌شود بلکه‌ به‌ این‌ معنی‌ که‌ چنان‌ سلطه‌ای‌ بر روی‌ زمین‌ باقی‌ نماند که‌ مانع‌ دخول ‌انسانها به‌ دین‌ اسلام‌ شود. تفسیر نظیر این‌ عبارت‌ در سوره‌ «بقره/‌193» نیز گذشت‌. «پس‌ اگر باز ایستند» از کفر «قطعا خدا به‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دهند، بیناست» بنابراین‌، آنان‌ را بر اسلام‌شان‌ پاداش‌ می‌دهد.

**﴿**وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ٤٠**﴾** [الأنفال: 40]

«و اگر روی‌ برتافتند» از ایمان‌ و از کفر باز نایستادند «پس‌ بدانید» ای‌ مؤمنان ‌«که‌ الله مولای‌ شماست» یعنی: نصرت‌ دهنده‌ شماست‌ لذا به‌ ولایت‌ و نصرت‌ وی‌ اعتماد کنید «چه‌ نیکو مولایی‌ و چه‌ نیکو یاری ‌دهنده‌ای‌ است» لذا هرکس به‌ شرف‌ ولایت‌ و دوستی‌ الله أ نایل‌ شد؛ رستگار و هرکس که‌ از نصرت‌ وی‌ برخوردار گشت‌؛ پیروز است‌.

**﴿**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ٤١**﴾** [الأنفال: 41].

«و بدانید که‌ هر چیزی‌ را» اندک‌ یا بسیار «از کافران‌ به‌ غنیمت‌ گرفتید» چگونگی ‌تقسیم‌ آن‌ این‌ است‌ که: «یک‌ پنجم‌ آن‌ برای‌ خدا و برای‌ پیامبر و خویشاوندان‌ او و یتیمان‌ و بینوایان‌ و در راه‌ماندگان‌ است» غنیمت: آن‌ بخش‌ از اموال‌ کفار است‌ که‌ مسلمانان‌ به‌ شیوه‌ قهر و غلبه‌ بر آن‌ دست‌ یابند و غنایم‌ شامل‌ هر چیزی‌ ـ اعم‌ از زمین‌، کالا، پول‌ و... است‌ ـ که‌ مسلمانان‌ از کفار به‌ غنیمت‌ می‌گیرند و باید امام‌ (زمامدار) آنها را براساس‌ سهام‌ مقرر در این‌ آیه‌، تقسیم‌ کند ولی‌ احناف‌ در مورد زمین‌ برآنند که: امام‌ در تقسیم‌ یا ابقای‌ آن‌ به دست‌ مالکان‌ اصلی‌ آن‌ و درعوض‌، مقررکردن‌ خراج‌ بر آن‌، مخیر است‌ و در صورت‌ تعیین‌ خراج‌؛ زمین‌کما فی‌ السابق‌ ملک‌ مالکان‌ خود می‌گردد.

امام‌ شافعی / می‌گوید: خمس‌ (یک‌پنجم‌) غنایم‌ به‌ پنج‌ قسمت‌ تقسیم‌ می‌شود زیرا سهم‌ خداوند أ و رسول‌ وی ص یکی‌ است‌ که‌ در مصالح‌ مؤمنان‌ به‌ مصرف ‌می‌رسد و چهار سهم‌ باقی‌ مانده‌، به‌ چهار صنفی‌ تعلق‌ می‌گیرد که‌ در آیه‌ ذکر شده است‌. ولی‌ امام‌ ابوحنیفه / می‌گوید: خمس‌ غنایم‌ فقط بر سه‌ صنف‌ تقسیم ‌می‌شود: یتیمان‌، مساکین‌ و در راه‌ماندگان‌ (مسافران‌). زیرا حکم‌ سهم ‌رسول‌ خدا ص و اقربای‌شان‌ با وفات‌ ایشان‌ از بین‌ رفته‌ است‌ و اگر سهمی‌ هم‌ به ‌اقربای‌ پیامبر ص برسد، فقط از باب‌ فقر و مسکنت‌شان‌ است‌ ـ چنانچه‌ فقیرباشند ـ نه‌ از باب‌ قرابت‌شان‌. مراد از (لذی‌القربی‌): اقارب‌ پیامبر ص؛ یعنی‌بنی‌هاشم‌ و بنی‌ مطلب‌ اند.

این‌ در مجموع‌ چگونگی‌ تقسیم‌ همان‌ یک‌ سهم‌ «خمس» است‌، اما چهارسهم‌ باقی‌مانده‌ غنایم‌ بر غنیمت‌گیرانی‌ تقسیم‌ می‌شود که‌ در جنگ‌ حضورداشته‌اند. مذهب‌ امام‌ ابوحنیفه / در این‌ باره‌ این‌ است‌ که‌ به‌ سوار دو سهم‌ و به‌پیاده‌ یک‌ سهم‌ داده‌ می‌شود. ولی‌ امام‌ شافعی‌ و امام‌ مالک‌ رحمهماالله بر آنند که: سوار سه‌ سهم‌ دارد و پیاده‌ یک‌ سهم‌.

«اگر به‌ خداوند ایمان‌ آورده‌اید» یعنی: اگر به‌ خداوند مؤمن‌ و باورمندید پس‌ به‌ حکم‌ و فرمان‌ وی‌ در باره‌ چگونگی‌ تقسیم‌ غنایم‌ که‌ در اینجا به‌ شما اعلام‌ کرده‌، تسلیم‌ باشید و از آنچه‌ که‌ شما را در آن‌ سهمی‌ نیست‌، قطع‌ طمع‌ کنید و به ‌چهارپنجم‌ سهم‌ خود قناعت‌ ورزید «و» اگر «به‌ آنچه‌ که‌ فرو فرستادیم‌ بر بنده‌ خویش» محمد ص؛ از فرشتگان‌ و پیروزی‌ و معجزات‌ و آیات‌ «در روز فرقان» ایمان‌ آورده‌اید، در حکم‌ غنایم‌ همین‌گونه‌ عمل‌ کنید که‌ فرمان‌ داده‌ایم‌. «روز فرقان»: روز بدر است‌ زیرا این‌ روز بود که‌ میان‌ اهل‌ حق‌ و اهل‌ باطل‌، جدایی‌ افگند «روزی‌ که‌ آن‌ دو گروه» یعنی: مسلمانان‌ و کافران‌ «با هم‌ رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن‌ جمله‌ بر نصرت ‌دادن‌ جمعی‌ اندک‌ بر جمعی‌ بسیار چنان‌که‌ در بدر چنین‌ کرد.

سپس‌ در بیان‌ تفصیلی‌ بعضی‌ از رخدادهای‌ بدر می‌فرماید:

**﴿**إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ٤٢**﴾** [الأنفال: 42].

«آن‌گاه‌ که‌ شما در کناره‌ نزدیک‌ بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای‌ از وادی‌ بدر اردو زده‌ بودید که‌ به‌ مدینه‌ نزدیک‌تر بود «و آنان‌ در کناره‌ دورتر بودند» یعنی: دشمن‌ در دامنه‌ دورتر از مدینه‌ و نزدیکتر به‌ سمت‌ مکه‌ موضع ‌گرفته‌ بود «و کاروان‌ پایین‌تر از شما بود» مراد؛ کاروان‌ تجارتی‌ ابوسفیان‌ است‌ که‌ در موقعیتی‌ پایین‌تر از دو گروه‌، در نزدیک‌ ساحل‌ دریا راه‌ می‌پیمود. پس‌ در حالی‌که‌ وضعیت‌ این‌گونه‌ بود، خدای‌ ﻷ‌ با یاری ‌دادن‌ مؤمنان‌ بر کفار، بر ایشان‌ منت‌ گذاشت‌ «و اگر با یک‌ دیگر وعده‌ جنگ‌ گذاشته‌ بودید، قطعا در وعده‌گاه‌ خود اختلاف‌ می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان‌ مکه‌ با هم‌ بر این‌ امر که‌ در این‌ موضع‌ رو در رو شوید، وعده‌ قبلی‌ می‌گذاشتید، قطعا با یک‌دیگر وعده‌ خلافی‌ می‌کردید زیرا شما را قلت‌ تعدادتان‌ و کثرت‌ دشمنتان‌ از وفا به‌ وعده‌ سست‌ می‌کرد و آنان‌ را ترس‌ و هیبتی‌ که‌ از رسول‌ خدا ص در دل‌ داشتند، یا آنان‌ را تمایل‌ به‌ سالم ‌ماندن‌ قافله‌شان‌، از آمدن ‌به‌ میعادگاه‌ باز می‌داشت‌ «و لیکن» حق‌ تعالی‌ شما و آنان‌ را در این‌ آوردگاه‌ گردآورد «تا الله کاری‌ را که‌ کردنی‌ بود به‌ انجام‌ رساند» از پیروز ساختن‌ دوستان‌ و خوار ساختن‌ دشمنانش‌ و عزت ‌بخشیدن‌ به‌ دینش‌ و به‌ ذلت‌ کشانیدن‌ کفر در حالی‌که‌ هرگز محاسبه‌ دو گروه‌ بر این‌ مبنا نبود که‌ این‌ اتفاق‌ به‌ این‌ صورت‌ روی‌ می‌دهد، اما خدای‌ ﻷ‌ این‌ اتفاق‌ را به‌ همین‌ شکل‌ محقق‌ گردانید «تا هلاک‌ گردد کسی‌ که ‌هلاک‌ شدنی‌ است‌ بعد از قیام‌ حجت‌ و زنده‌ بماند کسی‌ که‌ زنده‌ ماندنی‌ است‌ بعد از قیام‌ حجت» و بعد از آن‌؛ دیگر هیچ‌کس‌ را بر خدای‌ ﻷ‌ عذر و حجتی‌ باقی‌ نماند. بعضی‌ گفته‌اند؛ معنی‌ این‌ است: تا کفر کسی‌ که‌ کافر شده‌ است‌، بی‌ هیچ‌گونه ‌شبهه‌ای‌ باشد، همین‌گونه‌؛ اسلام‌ کسی‌ که‌ اسلام‌ آورده‌ است‌، بی‌ هیچ‌ گونه‌ شبهه‌ای‌ باشد زیرا با پیروزی‌ اهل‌ ایمان‌ در بدر و جداسازی‌ میان‌ حق‌ و باطل‌، شبهه‌ به‌ کلی‌ از میان‌ رفت‌ بنابراین‌، اگر بعد از این‌ انسانی‌ به ‌سبب‌ استمرارش‌ بر کفر، در وادی‌ هلاکت‌ افتاد و سزاوار عذاب‌ گردید، هلاکت‌ وی‌ بی‌ هیچ‌گونه‌ شبهه‌ای‌ است‌ و در روز قیامت‌ برایش‌ حجتی‌ باقی‌ نمانده‌ است‌ که‌ بگوید: من‌ در شبهه‌ بودم‌ و کار بر من‌ پوشیده‌ و آشفته‌ بود. همین‌ گونه‌ برای‌ اهل‌ ایمان‌ در این‌که‌ بر حق‌ هستند، شبهه‌ای‌ باقی‌ نمی‌ماند زیرا دیگر این‌ حقیقت‌ برای‌شان‌ روشن‌ و آفتابی‌ شده‌ است‌ که‌ دین‌ خدا أ پیروز است‌ و دوستانش‌ فاتح‌ و مسلطاند «و همانا الله شنوای‌ داناست» تمام‌ سخنان‌ بندگان‌ را می‌شنود و همه‌ چیز آنان‌ را می‌داند ـ اعم‌ از کفر کافر و ایمان‌ مؤمن‌ را.

**﴿**إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ٤٣**﴾** [الأنفال: 43].

«هنگامی‌ که‌ خداوند آنان‌ را» یعنی: لشکر مشرکان‌ را «در خوابت‌ به‌ تو اندک‌ نشان ‌داد» رسول‌ خدا ص در خواب‌، لشکر مشرکان‌ را اندک‌ دیدند و این‌ خواب‌ را به ‌یاران‌ خویش‌ نقل‌ کردند و نقل‌ آن‌، سبب‌ ثبات‌ و پایداری‌ اصحاب‌شان‌ گردید «و اگرآنان‌ را به‌ تو بسیار نشان‌ می‌داد، البته‌ سست‌ می‌شدید و حتما با یک‌دیگر در کار نزاع‌ می‌کردید» یعنی: اگر رسول‌ خدا ص لشکر مشرکان‌ را در خواب‌ بسیار می‌دیدند، بی‌گمان‌ اصحاب‌شان‌ از جنگیدن‌ با کفار احساس‌ جبن‌ و انفعال‌ و سستی‌ می‌کردند و در کار جنگ‌ با یک‌دیگر نزاع‌ و کشمکش‌ می‌نمودند که‌ آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی‌ خدا به‌ سلامت‌ داشت» شما را و از سستی‌ و بزدلی‌ در پناه‌ عصمت‌ خویش‌ در آورد لذا آنان‌ را در چشم‌ رسول‌ خدا ص کم‌ نشان‌ داد «چراکه ‌او به‌ راز دلها داناست» و نقاط ضعف‌ و قوت‌ بندگانش‌ را به درستی‌ می‌داند.

**﴿**وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ٤٤**﴾** [الأنفال: 44] .

«و آن‌گاه‌ که‌ با هم‌ روبرو شدید، آنان‌ را در دیدگان‌ شما اندک‌ نمایاند و شما را نیز در دیدگان‌ آنان‌ اندک‌ نمایاند» تا هریک‌ از دو گروه‌ را علیه‌ دیگری‌ ـ با ضعیف‌ نشان ‌دادن‌ آن‌ ـ برانگیزد. این‌ اندک‌ نمایی‌ تا بدانجا بود که‌ گوینده‌ای‌ از مسلمانان ‌به‌ دیگری‌ گفت: آیا مشرکان‌ را در حد هفتاد تن‌ تخمین‌ می‌زنی‌؟ او در پاسخش‌ گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال‌ آن‌که‌ شمار واقعی‌ مشرکان‌، نزدیک‌ به ‌هزار تن‌ بود. همین‌گونه‌ مسلمانان‌ را در چشم‌ مشرکان‌ کم‌ نمایاند تا بدانجا که‌گوینده‌ای‌ از مشرکان‌ گفت: آنها در حد خورندگان‌ یک‌ گوسفند در یک‌ نوبت ‌غذا بیش‌ نیستند. البته‌ اندک ‌نمایاندن‌ مسلمانان‌ در چشم‌ کفار قبل‌ از شروع‌ جنگ ‌بود، اما چون‌ جنگ‌ آغاز شد، خداوند أ مسلمانان‌ را در چشم‌ مشرکان‌ بسیار نشان‌ داد[[3]](#footnote-3) «تا خداوند کاری‌ را که‌ انجام‌ شدنی‌ بود به‌ انجام‌ رساند» یعنی: این‌ اندک ‌نمایاندن‌ طرفین‌ در دید یک‌دیگر، برای‌ آن‌ بود تا خداوند أ میان‌ آنان‌ جنگ‌ را برافروزد؛ برای‌ تعذیب‌ کسانی‌ که‌ اراده‌ انتقام‌ گرفتن‌ از آنان‌ را دارد و انعام ‌بخشیدن ‌بر کسانی‌ که‌ قصد نعمت‌ دادن‌ به‌ آنان‌ را دارد «و کارها به‌سوی‌ خدا بازگردانده‌ می‌شود» پس‌ به‌ آنچه‌ بخواهد حکم‌ می‌کند ـ و سپاس‌ او را که‌ به‌ سود اهل‌ ایمان‌ حکم‌ کرد.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ٤٥**﴾** [الأنفال: 45].

«ای‌ مؤمنان‌! چون‌ با گروهی‌ رو در رو شدید، ثابت‌قدم‌ باشید» و در نبرد با دشمنان‌ دین‌، سست‌ و جبون‌ نشوید. البته‌ گاهی‌ ثبات‌ و پایداری‌ جز با عقب‌نشینی ‌به‌منظور آماده ‌شدن‌ برای‌ نبردی‌ مجدد، یا پیوستن‌ به‌ جمعی‌ دیگر از هم‌رزمان‌، حاصل‌ نمی‌شود.

این‌ آیات‌ آموزنده‌ آداب‌ جنگ‌ و شیوه‌ شجاعت‌ از سوی‌ خداوند متعال‌ برای‌ بندگان‌ مؤمنش‌ در هنگام‌ رویارویی‌ با دشمنان‌ است‌ و در مجموع‌ شامل‌ پنج‌ قاعده‌ می‌شود که‌ اولین‌ آنها ثبات‌ و پایداری‌ است‌. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ گرامی‌ اسلام ص فرمودند: «ای‌ مردم‌! آرزوی‌ رویارویی‌ با دشمن‌ را نکنید و از خداوند متعال‌ عافیت‌ بخواهید ولی‌ چون‌ با دشمن‌ روبرو شدید، ثابت‌قدم‌ و پایدار باشید و بدانید که‌ بهشت‌ در زیر سایه‌ شمشیرهاست».

قاعده‌ دوم‌ از قواعد جنگ‌ و عوامل‌ پیروزی‌ این‌ است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای‌ جنگ‌، بویژه‌ در هنگام‌ اضطراب‌ و مشوش‌ بودن‌ دلهایتان ‌چراکه‌ یاد خدا أ شما را بر ثبات‌ و پایداری‌ و اطمینان‌ قلبی‌ یاری‌ می‌کند و او را به‌ زبانهایتان‌ یاد کنید و در میادین‌ و سنگرهای‌ نبرد به‌ او التجا برید چنان‌که‌ یاران ‌طالوت‌ در عرصه‌گاه‌ نبرد گفتند: ﴿وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [البقرة: 250]. «باشد که‌ رستگار شوید» یعنی: به‌ مراد خویش‌ درکسب‌ پیروزی‌ و دریافت‌ پاداش‌ الهی‌ برسید.

**﴿**وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ٤٦**﴾** [الأنفال: 46].

قاعده‌ سوم‌ از قواعد جنگ‌ و عوامل‌ پیروزی‌ این‌ است: «و از خدا و پیامبرش ‌اطاعت‌ کنید» در همه‌ چیز و از جمله‌؛ در امر جهاد و مبارزه‌، نه‌ از هواها و آراء وتمایلات‌ خویش‌.

قاعده‌ چهارم‌ از قواعد جنگ‌ و عوامل‌ پیروزی‌ این‌ است: «و با یک‌دیگر نزاع ‌نکنید که‌ در این‌ صورت‌ بزدل‌ می‌شوید» تنازع‌؛ عبارت‌ از: اختلاف‌ در رأی‌ است‌، که‌ این‌ امر سبب‌ جبن‌ و سستی‌ در جنگ‌ می‌شود «و» در صورت‌ اختلاف‌ و تنازع ‌«شان‌ و شوکتتان‌ بر باد می‌رود» مراد از ریح: نیرومندی‌ و پیروزی‌ و به‌ قولی: دولت ‌و شوکت‌ است‌، که‌ حق‌ تعالی‌ در اینجا نافذ بودن‌ امر دولت‌ را به‌ باد در وزش‌ آن‌، تشبیه‌ کرده‌ است‌ «و صبر کنید، همانا الله با صابران‌ است» این‌ قاعده‌ پنجم‌ از قواعد جنگ‌ و آداب‌ آن‌ است‌.

**﴿**وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ٤٧**﴾** [الأنفال: 47].

«و مانند کسانی‌ نباشید که‌ از خانه‌هایشان‌ با حالت‌ سرمستی‌ و نمایشگری‌ در چشم‌ مردم‌ خارج‌ شدند» آنان‌ قبیله‌ قریش‌ بودند که‌ در روز بدر، مغرورانه‌ و خرامان‌ با زنان‌ آوازخوان‌ و طبل‌ و دهل‌ و موسیقی‌ خارج‌ شدند و با وجود آن‌که‌ در میان‌ راه ‌به‌ آنان‌ خبر رسید که‌ قافله‌ ابوسفیان‌ به‌ سلامت‌ رسته‌ و خطر از آن‌ دفع‌ شده‌ است‌، اما به‌ مکه‌ باز نگشتند بلکه‌ گفتند: ناگزیر باید به‌ بدر برویم‌ و در آنجا خیمه‌ و خرگاه‌ برپاساخته‌، شراب‌ بنوشیم‌ و به‌ عیش‌ و عشرت‌ و پایکوبی‌ و دست‌ افشانی‌ بپردازیم‌ و زنان‌ آوازخوان‌ برای‌ ما آواز بخوانند تا اعراب‌ آوازه‌ قوت‌ و شوکتمان‌ رابشنوند. پس‌ این‌ حرکت‌هایشان‌ جز به‌ انگیزه‌ سرمستی‌ و تکبر و خودنمایی‌ در چشم‌مردم‌ و جلب‌ سپاس‌ و ثنای‌ آنان‌ و فخر فروشی‌ و ریا نبود، از همین‌ رو درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ چون‌ رسول‌ خدا ص قریش‌ را این‌گونه‌ مغرور و سرمست ‌دیدند، به‌ بارگاه‌ الهی‌ مناجات‌ کردند و گفتند: «بارال‌ها! این‌ قریش‌ است‌ که‌ با فخر و کبکبه‌ خویش‌ به‌ میدان‌ روی‌ آورده‌ تا با تو زورآزمایی‌ کند و پیامبرت‌ را تکذیب ‌نماید، بارال‌ها! آنان‌ را به‌ هنگام‌ بامداد کمرشکن‌ کن». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌آمده‌ است: «خداوند سکوت‌ را در سه‌ چیز دوست‌ دارد:

1. به‌ هنگام‌ تلاوت‌ قرآن‌.
2. به‌ هنگام‌ جنگ‌.
3. به‌ هنگام‌ حمل‌ جنازه».

مطالعه‌ فنون‌ جنگ‌ نیز نشان‌ می‌دهد که‌ سروصدا و همهمه‌ در جنگ‌، نشانه‌ ضعف ‌روحیه‌ است‌. «و» مانند کسانی‌ نباشید که‌ «از راه‌ الله باز می‌دارند» صد: حائل‌شدن‌ میان‌ مردم‌ و میان‌ راههای‌ هدایت‌ و گمراه‌ساختن‌ آنان‌ است‌. یعنی: درخارج‌ شدن‌ به‌ میدان‌ جنگ‌، همانند این‌ گروه‌ ریاکار بازدارنده‌ از راه‌ خدا أ نباشید «و خدا به‌ آنچه‌ می‌کنند، احاطه‌ دارد» این‌، تهدیدی‌ برای‌ مشرکان ‌است‌.

**﴿**وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ٤٨**﴾** [الأنفال: 48].

«و» به‌ یاد آورید «هنگامی‌ را که‌ شیطان‌ اعمالشان‌ را برای‌شان‌ بیاراست» یعنی: در آنان‌ این‌ پندار را افگند که‌ با جنگیدن‌ علیه‌ مسلمانان‌، کاری‌ نیک‌ انجام‌ می‌دهند. آری‌! شیطان‌ در رأس‌ لشکری‌ از شیاطین‌ به‌صورت‌ انسانی‌ متمثل‌ شد «و گفت» به‌ مشرکان‌ «امروز هیچ‌ کس‌ از مردم‌ بر شما غلبه‌کننده‌ نیست‌ و همانا من‌ جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده‌ شما هستم‌ از هر دشمنی‌، یا امان‌دهنده‌ شما هستم‌ وگفت: من‌ از قبیله‌ بنی‌کنانه‌ هستم‌. ابلیس‌ خود، به‌صورت ‌«سراقه‌بن‌مالک‌بن‌جعشم» که‌ از سران‌ قبیله‌ یاد شده‌ بود به‌ میدان‌ بدر آمد و قریش ‌از قبیله‌ بنی‌بکر هراس‌ داشت‌ که‌ از پشت‌، به‌ وی‌ ضربه‌ نزند «پس‌ چون‌ هر دو گروه» یعنی: گروه‌ مسلمانان‌ و گروه‌ مشرکان‌ «روبرو شدند، شیطان‌ بر پاشنه‌های‌ خود بازگشت» یعنی: به‌ عقب‌ بازگشت‌ «و گفت: همانا من‌ از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های‌ پیروزی‌ مسلمانان‌ را با امداد خداوند أ از طریق‌ فرستادن‌ فرشتگان‌ دید، به‌ همین‌ جهت‌ از مشرکان‌ برائت‌ جست‌، سپس‌ در بیان‌ علت‌ بیزاری ‌جستن‌ خویش‌گفت: «همانا من‌ چیزی‌ را می‌بینم‌ که‌ شما نمی‌بینید» شیطان‌ جبرئیل‌ ÷ را درحالی‌دید که‌ فرشتگان‌ همراه‌ وی‌ بودند «همانا من‌ از الله می‌ترسم» شیطان‌ از آن‌ ترسید که‌ از سوی‌ فرشتگانی‌ که‌ در معرکه‌ حاضر بودند، به‌ وی‌ بلایی‌ برسد. به‌ قولی ‌دیگر: چون‌ دید که‌ نه‌ او را یارای‌ رویارویی‌ است‌ و نه‌ مشرکان‌ را لذا بیم‌ و ترس‌ از خدای‌ ﻷ‌ را بهانه‌ قرار داد و بدین‌گونه‌ تعلل‌ ورزید. آن‌گاه‌ ادامه‌ داد: «و خدا سخت‌ کیفر است» بر کسانی‌ که‌ بخواهد مجازات‌شان‌ کند.

**﴿**إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٤٩**﴾** [الأنفال: 49].

«هنگامی‌ که‌ منافقان» در مدینه‌، همان‌ کسانی‌ که‌ اظهار ایمان‌ کردند ولی‌ در باطن‌ کافر بودند «و کسانی‌که‌ در دل‌هایشان‌ بیماری‌ است» یعنی: شکاکانی‌ که‌ نفاقی‌ ندارند ولی‌ به‌ جهت‌ این‌ که‌ نومسلمانند، عقیده‌ حق‌ در آنان‌ کاملا رسوخ‌ نکرده ‌است‌؛ «می‌گفتند: این‌ گروه‌ را» یعنی: مسلمانان‌ را «دینشان‌ فریفته‌ است» تا بدانجاکه‌ با تکلف‌ و دشواری‌، تن‌ به‌ کاری‌ سخت‌ چون‌ جنگ‌ با قریش‌ می‌دهند، درحالی‌که‌ هرگز تاب‌ و توان‌ این‌ کار را ندارند. حق‌ تعالی‌ در پاسخ‌شان‌ می‌فرماید: «و هرکس بر خدا توکل‌ کند، بداند که‌ خداوند، عزیز حکیم‌ است» پس‌ هیچ‌ نیرویی ‌نمی‌تواند بر وی‌ غالب‌ شود و از غلبه‌ اوست‌ که‌ اندک‌ را بر بسیار و ضعیف‌ را بر قوی‌ مسلط می‌کند و از حکمت‌ اوست‌ که‌ دوستان‌ و دشمنانش‌ را با هم‌ برابر نمی‌سازد و توکل‌کنندگان‌ بر خود را خوار و ذلیل‌ نمی‌گرداند.

**﴿**وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ٥٠**﴾** [الأنفال: 50].

«و اگر ببینی» ای‌ بیننده‌! «هنگامی‌ که‌ فرشتگان‌ جان‌ کافران‌ را می‌ستانند» مراد؛ کافرانی‌ هستند که‌ فرشتگان‌ در روز بدر آنان‌ را به‌ قتل‌ رساندند. به‌ قولی‌ دیگر: مراد فرشتگان‌ موکل‌ مرگ‌ اند که‌ ارواح‌ کافران‌ را قبض‌ می‌کنند. آری‌! اگر صحنه ‌قبض‌ ارواح‌شان‌ را ببینی‌، بی‌گمان‌ کاری‌ بزرگ‌ را دیده‌ای‌ «بر چهره‌ها و بر پشت‌های‌ آنان‌ می‌زنند» به‌ قولی: زدن‌ فرشتگان‌ بر چهره‌ها و بر پشتهای‌ کفار، به‌هنگام‌ مرگ‌ و جان‌ستاندن‌ آنهاست‌. به‌ قولی‌ دیگر: این‌ کار در روز قیامت‌ است‌، هنگامی‌ که‌ فرشتگان‌، کفار را به‌سوی‌ دوزخ‌ می‌رانند «و عذاب‌ سوزان‌ را بچشید» یعنی: فرشتگان‌ به‌ کفار می‌گویند: عذاب‌ سوزان‌ را بچشید. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «چون‌ ملک‌الموت‌ با چهره‌ای‌ عبوس‌ و هولناک‌ در هنگام ‌احتضار کافر نزد وی‌ می‌آید، به‌ او چنین‌ می‌گوید: ای‌ روح‌ پلید! بیرون‌ آی ‌به‌سوی‌ باد سوزان‌ و آب‌ جوشان‌ و سایه‌ای‌ از دود تار. آن‌گاه‌ روح‌ وی‌ در اجزای ‌بدنش‌ متفرق‌ می‌شود و فرشتگان‌ موکل‌ آن‌ را از تنش‌ چنان‌ با فشار بیرون‌ می‌آورند که‌ سیخ‌ کباب‌ از گوشت‌ سخت‌ و مرطوب‌ به‌ فشار بیرون‌ آورده‌ می‌شود، به‌گونه‌ای‌ که‌ عروق‌ و اعصاب‌ وی‌ همه‌ با آن‌ زار و افگار می‌شود».

**﴿**ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ٥١**﴾** [الأنفال: 51].

«این» مجازات‌ سخت‌ «به‌سبب‌ آن‌ کرداری‌ است‌ که‌ دستان‌ شما پیش‌ فرستاده ‌است» یعنی: به‌سبب‌ معاصی‌ای‌ است‌ که‌ مرتکب‌ شده‌اید «و» به‌سبب‌ «آن‌ است‌که‌ الله بر بندگان‌ ستمگر نیست» زیرا حق‌ تعالی‌ پیامبران‌ خویش‌ را به‌سویشان ‌فرستاده‌ و کتاب‌های خویش‌ را بر آنان‌ فرود آورده‌ و راه‌ را برآنان‌ روشن‌ ساخته ‌ولی‌ آنان‌ این‌ ارزش‌ها را پاس‌ نداشتند لذا مستحق‌ این‌ کیفر عادلانه‌ گردیدند.

**﴿**كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ٥٢**﴾** [الأنفال: 52].

بعد از آن‌که‌ خدای‌ سبحان‌، از نزول‌ عذاب‌ خویش‌ بر مشرکان‌ در بدر خبر داد، اینک‌ به‌ دنبال‌ آن‌، حقیقتی‌ را عنوان‌ می‌نماید که‌ از سنت‌ وی‌ در گروههای‌ کفار حکایت‌ می‌کند: «همانند عادت‌ فرعونیان‌ و پیشینیان‌ آنان‌ که‌ به‌ آیات‌ الهی‌ کفرورزیدند، آن‌گاه‌ خداوند آنان‌ را به‌ کیفر گناهان‌شان‌ گرفتار کرد، هرآینه‌ الله توانای‌ سخت‌کیفر است» یعنی: سنت‌ الهی‌ در عذاب‌ کردن‌ گروه‌ قریش‌، همانند سنت‌ پیشین‌ وی‌ در تعذیب‌ گروههای‌ کفاری‌ است‌ که‌ عادت‌ و شیوه‌ آنها کفر ورزیدن‌ به‌ آیات‌ الهی‌بوده‌ است‌ لذا این‌ کفرشان‌ است‌ که‌ سبب‌ فرود آمدن‌ عذاب‌ خدای‌ سبحان‌ بر آنان‌ شده‌ است‌ پس‌ همان‌گونه‌ که‌ آنان‌ بر عادت‌ و شیوه‌ خویش‌ در تکذیب‌ ادامه‌ می‌دهند؛ متقابلا عادت‌ و سنت‌ الهی‌ هم‌ بر تعذیب‌شان‌ جریان‌ یافته‌ است‌. دأب: عادت‌ است‌.

**﴿**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٥٣**﴾** [الأنفال: 53].

«این» عذابی‌ که‌ خداوند أ برآنان‌ فرود آورد «بدان‌ سبب‌ است‌ که‌ خداوند دگرگون‌کننده‌ نعمتی‌ نیست‌ که‌ بر قومی‌ ارزانی‌ داشته» یعنی: عادت‌ الهی‌ در بندگانش‌، عدم‌ دگرگون ‌ساختن‌ نعمت‌ها برآنان‌ است‌؛ «مگر آن‌که‌ آنان‌ آنچه‌ را که‌ در دل‌ دارند، تغییر دهند» از احوال‌ و اخلاق‌ خویش‌، با کفران‌ نعمت‌های‌ الله أ و ناسپاسی‌ احسان‌ و اهمال‌ اوامر و نواهی‌ وی‌. پس‌ دگرگون‌ ساختن‌ نعمت‌ بر آل ‌فرعون‌ و بر مشرکان‌ مکه‌، نتیجه‌ عملکرد و احوال‌ خود آنان‌ است‌ و قانون‌ الهی‌ در همه‌ عصرها و نسل‌ها همین‌گونه‌ بوده‌ است‌ «و خداوند شنواست» سخنان ‌تکذیب‌کنندگان‌ را «داناست» به‌ آنچه‌ که‌ انجام‌ می‌دهند.

**﴿**كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ٥٤**﴾** [الأنفال: 54].

«همانند عادت‌ فرعونیان‌ و کسانی‌که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند» تکرار این‌ جمله‌ برای ‌تأکید است‌، همچنین‌ با بیان‌ نوع‌ عذاب‌ در این‌ آیه‌، بر تفصیل‌ موضوع‌ افزوده ‌شده‌ است‌ «آیات‌ پروردگار خویش‌ را دروغ‌ شمردند پس‌ ما آنان‌ را به‌ سزای‌ گناهانشان‌هلاک‌ و فرعونیان‌ را غرق‌ کردیم‌ و همه‌ آنها ستمکار بودند» یعنی: کسان‌ فرعون‌ و پیشینیان‌شان‌ و همین‌طور مشرکان‌ مکه‌ که‌ در بدر به‌ عذاب‌ الهی‌ گرفتار شدند، همه‌ بر خود و دیگران‌ ستمکار بودند، به ‌سبب‌ این‌که‌ مرتکب‌ اعمالی‌ چون‌ کفر به‌ خدای‌ سبحان‌ و آیات‌ و پیامبرانش‌ و نیز ظلم‌ بر دیگران‌ در برخورد و رفتارشان ‌می‌گردیدند پس‌ سنت‌ الله أ این‌ بود که‌ آنان‌ را به‌ عقوبت‌ فرو گیرد و فرعونیان‌ را با غرق‌ و دیگران‌ را نیز به‌ شیوه‌های‌ گوناگون‌ هلاک‌ گرداند. در سیرت‌ آمده ‌است: چون‌ خبر کشته ‌شدن‌ ابوجهل‌ در بدر به‌ رسول‌ خدا ص رسید، آن‌حضرت ص حرکت‌ کردند تا بر سر نعش‌ وی‌ رسیدند، آن‌گاه‌ ایستادند و فرمودند: «این‌ شخص‌، فرعون‌ این‌ امت‌ بود».

**﴿**إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ٥٥ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ٥٦**﴾** [الأنفال: 55-56].

«بی‌تردید، بدترین‌ جنبندگان» یعنی: بدترین‌ آنچه‌ که‌ بر روی‌ زمین‌ از انواع ‌جانداران‌ می‌جنبد «در نزد خدا» یعنی: در حکم‌ وی‌ «کسانی‌اند که‌ کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که‌ بر کفر خویش‌ اصرار ورزیده‌ و در گمراهی‌ غوطه‌ور شده‌اند زیرا این‌ کفار کودن‌، عقل‌ و خردشان‌ را در آنچه‌ که‌ باید، به‌کار نگرفته‌ و به‌ آنچه‌ که‌ صلاح‌شان‌ در آن‌ است‌، راه‌ نیافته‌اند «پس‌ آنان‌ ایمان ‌نمی‌آورند» اصلا و ابدا از گمراهی‌شان‌ باز نمی‌گردند و به‌ دلیل‌ پافشاری‌ بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که‌ از آن‌ بازگردند «همان‌ کسانی‌ که‌ از آنان‌ پیمان‌ گرفتی‌، سپس‌ پیمان‌ خود را» که‌ از آنان‌ گرفته‌ بودی‌ «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی‌ «و پروایی» از پیمان‌شکنی‌ «ندارند» و از عاقبت‌ آن‌ نترسیده‌ و از اسباب‌ آن‌ نمی‌پرهیزند. و از این‌ گروهند طائفه‌ بنی‌قریظه‌ که‌ رسول‌ خدا ص با آنان‌ بر این‌ امر که‌ کفار را یاری‌ نکنند، پیمان‌ بستند، اما آنها به‌ این‌ عهد خود وفا نکرده ‌بلکه‌ به‌ مکه‌ رفتند تا کفار را به‌ جنگ‌ مسلمانان‌ برانگیزند و به‌ آنها وعده‌ یاری‌ و کمک‌ بدهند، که‌ بر اثر آن‌، قریش‌ و قبایل‌ مشرک‌ دیگر به‌سوی‌ غزوه‌ خندق ‌شتافتند. پس‌ از آنجا که‌ بنی‌قریظه‌ عهد خویش‌ را با مسلمانان‌ شکستند، مسلمانان ‌نیز به‌ دنبال‌ شکست‌ و فرار مشرکان‌ در غزوه‌ خندق‌، حساب‌کار را با آنان‌ یکسره‌کردند چنان‌که‌ این‌ داستان‌ در سیرت‌ نبوی‌ به‌ تفصیل‌ آمده‌ است‌.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌، کفار را بدترین‌ جنبندگان‌ روی ‌زمین‌ معرفی‌ کرد، آن‌گاه‌ از میان‌ آنان‌ پیمان‌ شکنان‌ را به‌ این‌ وصف‌ مخصوص ‌گردانید.

**﴿**فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ٥٧**﴾** [الأنفال: 57].

«پس‌ اگر در جنگ‌ آنان‌ را یافتی» یعنی: اگر در میدان‌ جنگ‌ بر آنان‌ قدرت‌ یافته‌ و بر مغلوب‌ ساختن‌شان‌ توانا شدی‌ «به‌سبب‌ آنان» یعنی: با کشتن‌ و تیره‌روز ساختن‌ آنان‌ «کسانی‌ را که‌ پشتیبان‌ آنان‌ هستند» از محاربان‌ اهل‌ شرک ‌«متفرق‌ ساز» و تار و مار کن‌ «باشد که‌ عبرت‌ گیرند» یعنی: چنان‌ درسی‌ به‌ آنان‌ بده‌ که‌ عبرت‌ پشتیبانان‌شان‌ گردد تا از تو هراسی‌ عمیق‌ در دل‌ بدارند و از بیم‌ آن‌که ‌بر آنان‌ همان‌ فرود آید که‌ بر پیشاهنگان‌شان‌ فرود آمد، از جنگ‌ با تو دست ‌بردارند.

**﴿**وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ٥٨**﴾** [الأنفال: 58].

«و اگر از گروهی‌ بیم‌ خیانت‌ داری» یعنی: اگر از گروهی‌ که‌ با آنان‌ عهد بسته‌ای‌، بیم‌ نیرنگ‌ و پیمان‌شکنی‌ داری‌ و اگر از آنان‌ نشانه‌های‌ خیانت‌ به‌ ظهور رسید «پس‌ بینداز به‌سوی‌ آنان» پیمانی‌ را که‌ میان‌ تو و آنان‌ است‌ «به‌ طور برابر» یعنی: به‌ شیوه‌ای‌ که‌ تو و آنان‌ به‌طور یکسان‌ بدانید که‌ آن‌ پیمان‌، شکسته ‌شده‌ و دیگر قابل‌ اعتبار نیست‌ لذا به‌ گونه‌ آشکار و اعلام ‌شده‌، طرف‌ مقابل‌ را از بی‌اعتبار بودن ‌پیمان‌ باخبر و آگاه‌ گردان‌ و جنگ‌ را با آنان‌ به‌طور غافلگیرانه‌ و ناگهانی‌ آغاز نکن‌. هرچند آیه ‌کریمه‌ در شأن‌ یهود مدینه‌ نازل‌ شده‌ ولی‌ حکم‌ آن‌ عام‌ است‌ و هر هم‌پیمانی‌ را که‌ بیم‌ شکستن‌ عهد از او متصور باشد، در بر می‌گیرد «زیرا خدا خائنان ‌را دوست‌ نمی‌دارد» این‌ هشداری‌ برای‌ رسول‌خدا ص است‌ که‌ مبادا قبل‌ از اعلام ‌صریح‌ و بی‌پرده‌ بی‌اعتبار بودن‌ عهد طرف‌ مقابل‌، به‌ آنان‌ حمله‌ کنند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بیهقی‌ از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «سه‌ چیز است‌ که‌ مسلمان‌ و کافر در آن‌ برابرند:

1. کسی ‌که‌ با وی‌ عهدی‌ بسته‌ای‌، به‌ عهد با وی‌ وفا کن‌؛ مسلمان‌ باشد یا کافر زیرا عهد برای‌ خدا أ است‌.
2. کسی‌که‌ میان‌ تو و او رابطه‌ رحم‌ (خویشاوندی‌ و قرابتی) است‌، آن‌ رابطه‌ را بپیوند؛ مسلمان‌ باشد یا کافر.
3. کسی‌ که‌ تو را بر امانتی‌ امین‌ می‌گرداند، امانتش‌ را به‌ وی‌ برگردان‌؛ مسلمان ‌باشد یا کافر».

**﴿**وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ٥٩**﴾** [الأنفال: 59].

«و باید که‌ نپندارند کافران» درباره‌ خود «که‌ آنان‌ پیشی‌ جسته‌اند» یعنی: نپندارند که‌ از نزد ما جان‌ به‌ در برده‌ و به‌ سلامت‌ جسته‌اند، یا نپندارند که‌ نیرومندتر از آن‌ هستند که‌ تو را بر آنان‌ غالب‌ گردانیم‌ «زیرا آنان‌ عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی‌ از آنان‌ از معرکه‌« بدر» گریخته‌ و جان‌ به‌در برده‌اند ولی‌ بدانند که‌ خواه‌ ناخواه‌ آنان‌ را با عذاب‌ خویش‌ در خواهیم‌ یافت‌ و گریزی‌ از عذاب‌ ما ندارند پس‌ ای‌ پیامبر ص! مطمئن‌ باش‌ که‌ جان‌ به‌در بردگان‌ از بدر، سرانجام‌ گرفتار خواهند شد.

و از آنجا که‌ مبارزه‌ علیه‌ کفار آمادگی‌ می‌طلبد، مسلمانان‌ باید مجهز باشند زیرا عذاب‌ خداوند أ بر کفار، به‌ دست‌ مؤمنان‌ فرود می‌آید:

**﴿**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ٦٠**﴾** [الأنفال: 60].

«و» ای‌ مسلمانان‌! «هر چه‌ در توان‌ دارید برای‌ آنان‌ از قوه‌ مهیا سازید» قوه: هر چیزی‌ است‌ که‌ بتوان‌ با آن‌ در جنگ‌ نیرومند شد و توان‌ رزمی‌ را بالا برد، از آن‌جمله‌؛ تجهیز نفرات‌، تأمین‌ سلاح‌، مهمات‌، ساختن‌ دژها و سنگرهای‌ مستحکم‌، آموزش‌ فنون‌ جنگ‌ و سایر تدبیرات‌ جنگی‌ای‌ که‌ باید توان‌ و تلاش‌ مسلمانان ‌صرف‌ آن‌ بشود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای‌ قوه‌ وسیع‌ است». شایان‌ ذکر است‌ که ‌رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ (قوه‌) را به‌ «رمی‌: افگندن‌ تیر» تفسیر کرده‌ اند: «ألا إن‌ القوة‌ الرمي‌: آگاه‌ باشید که‌ قوه‌، تیر اندازی‌ است». لذا آماده‌ ساختن‌ وسایل‌ تیر اندازی‌ و شلیک‌ گلوله‌ با همه‌ انواع‌ آن‌ ـ از توپ‌های‌ مختلف‌ گرفته‌ تا بمب‌ اتمی‌ و غیره‌ ـ در مفهوم‌ «رمی»، شامل‌ است‌ «و» ای‌ مسلمانان‌! هر چه‌ در توان‌ دارید «از اسبان‌ آماده» در برابر دشمن‌، مهیا سازید. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است: «در پیشانی‌ اسب‌ تا روز قیامت‌ خیر بسته‌ شده‌؛ [یعنی] پاداش‌ و غنیمت». «تا با این» تدارکات‌ و آمادگی‌ها «دشمن‌ خدا و دشمن‌ خویش‌ را بترسانید» که ‌همانا مشرکان‌ مکه‌ و غیر آنان‌ از گروه‌هایی‌اند که‌ با شما می‌جنگند «و» نیزبترسانید «قوم‌ دیگری‌ را جز آنان‌ که‌ شما آنان‌ را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که‌ همانا منافقان‌ و به‌ قولی: یهود و به‌ قولی: فارس‌ و روم‌ و دیگرانی‌ هستند که‌ دشمنی‌ آنها تا هنوز برای‌ شما شناخته‌ نشده‌ است‌ «و آنچه‌ در راه ‌الله انفاق‌ کنید» یعنی: در جهاد «هرچه‌ باشد» اندک‌ و ناچیز، یا انبوه‌ و بسیار «پاداشش‌ به‌ شما تمام‌ داده‌ می‌شود» در دنیا و آخرت‌ به‌ چند و چندین‌ برابر «و شما مورد ستم‌ قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن‌ پاداشتان‌ بلکه‌ پاداش‌ خود را به‌ تمام‌ و کمال‌ دریافت‌ می‌کنید.

بدین‌گونه‌، خدای‌ متعال‌ آیه‌ کریمه‌ را با دستور آماده‌سازی‌ نیروها آغاز و با امر به‌ انفاق‌ به‌ پایان‌ برد زیرا بسیج‌ و آماده‌سازی‌ نیرو، بدون‌ انفاق‌ مال‌ میسر نیست‌.

**﴿**وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ٦١**﴾** [الأنفال: 61].

«و اگر به‌ صلح‌ گراییدند، تو نیز به‌ آن‌ میل‌ کن» یعنی: اگر دشمنان‌ به‌ صلح‌ و دادن جزیه‌ متمایل ‌شدند، از آنان‌ بپذیر.

به‌ قولی: این‌ آیه‌، به‌ آیه‌ «سیف» در سوره‌ «برائه»: ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ﴾ «آیه/‌5» منسوخ‌ گردید. اما ابن‌کثیر ـ ترجیحا ـ بر آن‌ است‌ که‌ نه‌ این آیه‌ منسوخ‌ است‌ و نه‌ در آن‌ تخصیصی‌ است‌ بلکه‌ امر به‌ قتال‌، ناظر بر هنگام ‌استطاعت‌ و پذیرش‌ صلح‌ ناظر بر هنگام‌ عجز مسلمانان‌ و نیرومندی‌ دشمن‌ و عدم‌ توازن‌ میان‌ نیروی‌ آنان‌ با نیروی‌ مسلمانان‌ است‌.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ ترتیب‌ دادن‌ عقد صلح‌ با دشمن‌ به‌ اتفاق‌ علما جایز است ‌ولی‌ به‌سر رساندن‌ آن‌ الزامی‌ نیست‌، به‌ این‌ معنی‌ که‌ اگر نشانه‌های‌ خیانت‌ دیده‌ شد، الغای‌ پیمان‌ صلح‌ به ‌طور اعلام ‌شده‌ آن‌ جایز است‌ «و بر خدا توکل‌ کن» درگرایش‌ به‌سوی‌ صلح‌ و از نیرنگ‌ آنان‌ اندیشناک‌ نباش‌ زیرا «که‌ او شنوای» آن‌چیزی‌ است‌ که‌ می‌گویند «داناست» به‌ آنچه‌ می‌کنند.

**﴿**وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ٦٢**﴾** [الأنفال: 62].

«و اگر بخواهند که‌ تو را فریب‌ دهند» با صلح‌ در حالی‌که‌ خیانت‌ و نیرنگ‌شان‌ را پنهان‌ می‌دارند «خدا برای‌ تو بس‌ است» و شرارت‌های‌ آنها با غدر و پیمان‌شکنی‌ را از تو باز می‌دارد «همو بود که‌ تو را با یاری‌ خود و مؤمنان‌ نیرو داد» پس‌ همان‌ خدایی ‌که‌ در گذشته‌ (روز بدر) تو را بر آنان‌ با یاری‌ خویش‌ نیرومند گردانید، همو در آینده‌ نیز ـ هنگامی‌ که‌ از سوی‌ آنان‌ فریب‌ و پیمان‌ شکنی‌ روی‌ دهد ـ تو را بر آنان‌ نصرت‌ داده‌ و نیرومند خواهد گردانید.

**﴿**وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٦٣**﴾** [الأنفال: 63].

«و هم‌ اوست‌ که‌ میان‌ دل‌هایشان» یعنی: دلهای‌ مؤمنان‌ که‌ وسیله‌ نیرومندی‌ تو هستند «الفت‌ انداخت» مراد؛ الفت‌ انداختن‌ میان‌ دلهای‌ اوس‌ و خزرج‌ است‌ که‌ در جاهلیت‌ عصبیت‌ شدید و جنگ‌های‌ بزرگی‌ در میان‌شان‌ مشتعل‌ بود پس‌ خدای‌ ﻷ‌ با توفیق‌ دادن‌شان‌ به‌ ایمان‌، در میان‌ دل‌هایشان‌ الفت‌ انداخت‌. به‌ قولی: مراد؛ الفت‌ انداختن‌ میان‌ دل‌های‌ مهاجران‌ و انصار است‌ «اگر آنچه‌ در روی‌ زمین‌است‌ همه‌ را خرج‌ می‌کردی‌، نمی‌توانستی‌ میان‌ دل‌هایشان‌ الفت‌ برقرار کنی» از آنجا که ‌عصبیت‌ و عداوت‌ در میان‌شان‌ به‌ حدی‌ رسیده‌ بود که‌ دفع‌ آن‌ به‌ وسایل‌ مادی‌ به‌هیچ‌ وجه‌ ممکن‌ نبود «ولی‌ الله میان‌ آنان‌ الفت‌ افگند» به‌ فضل‌ و رحمت‌ و با قدرت‌ عظیم‌ و صنع‌ بدیع‌ خویش‌ و با حکمت‌ و بینشی‌ که‌ به‌ وسیله‌ دین‌ استوار و قویم ‌خویش‌ به‌ ایشان‌ عنایت‌ نمود. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ آمده‌ است ‌که‌ رسول‌ خدا ص هنگامی‌ که‌ برای‌ انصار درباره‌ غنایم‌ حنین‌ سخنرانی‌ می‌کردند، خطاب‌ به‌ ایشان‌ فرمودند: «ای‌ گروه‌ انصار! آیا شما را گمراه‌ نیافتم‌ وخداوند أ شما را به‌وسیله‌ من‌ هدایت‌ کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم‌ وخداوند أ شما را به‌سبب‌ من‌ توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق‌ نبودید پس‌خداوند أ به‌ وسیله‌ من‌ میان‌ شما الفت‌ افگند؟». «همانا او غالب‌ است» و کسانی‌ را که‌ به‌ فریب‌ مؤمنان‌ متوسل‌ می‌شوند، سرکوب‌ و مقهور می‌گرداند «و باحکمت» است‌، در پیروز ساختن‌ مؤمنان‌.

**﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ٦٤**﴾** [الأنفال: 64].

«ای‌ پیامبر! خدا و مؤمنانی‌ که‌ پیرو تو هستند تو را کافی‌ است» یعنی: خدا أ برای ‌تو کافی‌ است‌ و مؤمنان‌ نیز برای‌ تو کافی‌اند. همچنین‌ محتمل‌ است‌ که‌ معنی ‌این‌گونه‌ باشد: خدا أ هم‌ برای‌ تو کافی‌ است‌ و هم‌ برای‌ مؤمنانی‌ که‌ پیرو تو هستند.

**﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ٦٥**﴾** [الأنفال: 65].

«ای‌ پیامبر! مؤمنان‌ را به‌ جهاد برانگیز» و رغبت‌ ده‌. البته‌ رسول‌ خدا ص به‌ پیروی‌ از این‌ فرمان‌، همیشه‌ امت‌شان‌ را به‌ جهاد تشویق‌ و تحریک‌ می‌کردند چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ آن‌ حضرت ص در روز بدر به‌ یاران‌شان ‌فرمودند: «بپاخیزید به‌سوی‌ بهشتی‌ که‌ پهنای‌ آن‌ به‌ وسعت‌ همه‌ آسمانها و زمین ‌است» «آل‌عمران/133». در این‌ اثنا یکی‌ از اصحاب‌ به‌ نام‌ عمیربن‌حمام‌س گفت: پهنای‌ آن‌ به‌ وسعت‌ آسمان‌ها و زمین‌ است‌؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: آری‌! گفت: به‌! به‌! آن‌گاه‌ خرمایی‌ چند را که‌ در دست‌ داشت‌، انداخت‌ و گفت: تا من ‌این‌ خرماها را بخورم‌، این‌ مدت‌، زمانی‌ طولانی‌ است‌! سپس‌ پیش‌ تاخت‌ و جنگید تا که‌ به‌ شهادت‌ رسید».

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ برای‌ پایدار ساختن‌ دل‌های‌ مؤمنان‌ و آرام‌ساختن‌ خاطر ایشان‌ چنین‌ بشارت‌شان‌ می‌دهد: «اگر از شما بیست‌ تن‌ صابر باشند، بر دویست‌ تن ‌غالب‌ می‌شوند» این‌ بشارت‌ به‌ همین‌ نسبت‌ ـ یک ‌تن‌ از مسلمانان‌ در برابر ده‌ تن‌ ازکفار ـ در هر شماری‌ جاری‌ است‌ «و اگر از شما صد تن‌ باشند، بر هزار تن‌ از کافران ‌پیروز می‌گردند» و هر گروهی‌ از مسلمانان‌ که‌ به‌ کمتر از این‌ تعداد مغلوب‌ گشت‌، این‌ از ضعف‌ ایمان‌ یا عدم‌ صبر و پایداری‌، یا عدم‌ آمادگی‌، یا به‌خاطر وجود نزاع‌ و اختلاف‌ در میان‌شان‌، یا غیر این‌ از علل‌ و اسبابی‌ است‌ که‌ در این‌ سوره‌ به‌ برخی ‌از آنها اشاره‌ شده‌ است‌. به‌ قولی: این‌ آیه‌ کریمه‌ هرچند به‌ صیغه‌ خبری‌ آمده‌، اما به‌ معنی‌ امر است‌، یعنی: مسلمانان‌ از سوی‌ خدای‌ سبحان‌ مأمورند به‌ این‌که‌ یک ‌گروه‌ جنگی‌ از آنان، در مقابل‌ دشمنی‌ که‌ ده‌ برابرشان‌ است‌ پایداری‌ کند «چرا که ‌آنان‌ قومی‌اند که‌ نمی‌فهمند» حکمت‌ جنگ‌ را چنان‌که‌ شما می‌فهمید زیرا آنان‌ فقط به‌ قصد برتری‌جویی‌ و توسعه‌طلبی‌ می‌جنگند ولی‌ شما برای‌ اعلای‌ کلمه‌ الله جهاد می‌کنید پس‌ آنها بدون‌ داشتن‌ بینش‌ و درکی‌ متعالی‌ از جنگ‌ و اهداف‌ آن‌ می‌جنگند و هرکس این‌چنین‌ باشد، او اکثرا مغلوب‌ است‌.

**﴿**الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ٦٦**﴾** [الأنفال: 66].

و چون‌ جنگیدن‌ با کفار به‌ این‌ حساب‌ و معیار، بر مسلمانان‌ دشوار آمد و آن‌ را بسیار سخت‌ پنداشتند و ضعف‌شان‌ در عینیت‌ نمایان‌ شد، خدای‌ مهربان‌ برآنان ‌تخفیف‌ و رخصت‌ داد و فرمود: «اکنون‌ خدا بر شما تخفیف‌ داده‌ و معلوم‌ داشت‌ که ‌در شما ضعفی‌ است‌ پس‌ اگر از شما صد تن‌ شکیبا باشند، بر دویست‌ تن‌ پیروز گردند و اگر از شما هزار تن‌ باشند، بر دو هزار تن‌ غالب‌ آیند ـ به‌ اذن‌ الله» بنابراین‌، خداوند متعال‌ در این‌ تخفیف‌، مسلمانان‌ را مکلف‌ گردانید که‌ یک‌ تن‌ از ایشان‌ در برابر دو تن‌ از کفار پایداری‌ کرده‌ و بر آن‌ دو تن‌ غلبه‌ نماید «و خداوند با صابران‌ است» به ‌عنایت‌ و رحمت‌ و نصرت‌ خود.

**﴿**مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٦٧**﴾** [الأنفال: 67].

«برای‌ هیچ‌ پیامبری‌ سزاوار نیست‌ که‌ اسیرانی‌ بگیرد تا در زمین‌ از آنان‌ سخت‌ کشتار کند» زیرا با کشتار است‌ که‌ مقاومت‌ کفار کاملا سلب‌ شده‌ و قدرت‌ و توان‌ آنها بر سازماندهی‌ حرکتی‌ فعال‌ علیه‌ شما، از بین‌ می‌رود لذا از کفار کشتار سختی‌ به‌پا کنید.

خدای‌ سبحان‌ در این‌ آیه‌ خبر می‌دهد که‌ در روز بدر، کشتن‌ مشرکان‌ واجب ‌ذمه‌ مسلمانان‌ بود نه‌ اسیر ساختن‌ و گرفتن‌ فدیه‌ (سرب‌ها) از آنان‌، آن‌گونه‌ که ‌مسلمانان‌ در آن‌ روز عمل‌ کردند «شما متاع‌ دنیا را می‌خواهید» با آنچه‌ که‌ از فدیه‌ (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت‌ را می‌خواهد» برای‌ شما، با پاداشی‌ که‌ در بسیارکشتن‌ کفار برایتان‌ تعلق‌ می‌گیرد «و الله غالب» است‌ پس‌ دشمنانش‌ را سرکوب‌ می‌کند و «با حکمت‌ است» در سرزنش‌ نمودن‌ دوستانش‌.

**﴿**لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ٦٨**﴾** [الأنفال: 68].

«اگر حکم‌ پیشین‌ الهی‌ نبود» در این‌که‌ مسلمانان‌ را با عمل‌ اجتهادی‌ آنان‌ عذاب ‌نکند «قطعا به‌ شما در آنچه‌ گرفتید» از مال‌، به‌عنوان‌ فدیه‌ اسیران‌ بدر «عذابی‌ بزرگ ‌می‌رسید» آری‌! تصمیم‌ مسلمانان‌ به‌ گرفتن‌ فدیه‌ از اسیران‌ بدر، عملی‌ اجتهادی ‌بود زیرا اجتهادشان‌ بر این‌ مبنی‌ استوار بود که‌ زنده‌ نگه ‌داشتن‌ کفار، چه‌بسا سبب ‌مسلمان ‌شدن‌ آنان‌ گردد و از سویی‌، با اموال‌ به‌ دست‌ آمده‌ از درک‌ فدیه‌، می‌توان‌ بنیه‌ مالی‌ جهاد را تقویت‌ کرد. اما به‌ قولی: مراد از حکم‌ پیشین‌ الهی‌، حکم‌ وی‌ به‌ آمرزش‌ گناهان‌ گذشته‌ و آینده‌ اهل‌ بدر است‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حکم‌ اسیران‌ در نزد جمهور علما بر همین‌ منوال‌ باقی‌ ماند و استمرار یافت‌، یعنی‌ این‌که‌، امام‌ (زمامدار مسلمانان‌) درباره‌ اسیران‌ کافر مخیر است‌؛ اگر می‌خواهد آنان‌ را بکشد چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص با بنی‌قریظه‌ چنین‌ کردند و اگر می‌خواهد فدیه‌ (سربها) بگیرد چنان‌که‌ ایشان‌ با اسیران‌ بدر عمل ‌کردند».

**﴿**فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ٦٩**﴾** [الأنفال: 69].

«پس‌، از آنچه‌ به‌ غنیمت‌ برده‌اید، حلال‌ و پاکیزه‌ بخورید» یعنی: از فدیه‌ای‌ که‌ به‌ غنیمت‌ برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیه‌ اسیران‌ از جمله‌ غنایمی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را برای‌ شما حلال‌ ساخته‌ است‌. بدین‌گونه‌، خدای‌ منان‌ ـ بعد از آن‌که‌ در آیه‌ گذشته‌ مسلمانان‌ را بر اسیر گرفتن‌ کافران‌ عتاب‌ و سرزنش‌ نمود ـ دراین‌ آیه‌ بهره‌گیری‌ از فدیه‌ اسیران‌ را برای‌شان‌ مجاز اعلام‌ می‌کند تا مسلمانان‌ از مفاد این‌ سرزنش‌ و عتاب‌، چنین‌ استنباط نکنند که‌ اموال‌ فدیه‌ بر ایشان‌ حرام‌ است‌ «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای‌ آینده‌ لذا دست‌ به‌ کاری‌ نزنید که‌ شما را بدان ‌فرمان‌ نداده‌ است‌ «همانا خدا آمرزنده‌ است» آن‌ تقصیری‌ را که‌ از شما سرزد «مهربان‌ است» به‌ شما، از همین‌ رو به‌ شما رخصت‌ داد تا از فدیه‌ اسیران ‌بهره‌برداری‌ نمایید و آن‌ را بر خود حرام‌ تلقی‌ نکنید.

از ابن‌مسعود س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: چون ‌غزوه‌ بدر با پیروزی‌ مسلمانان‌ به‌ پایان‌ رسید، اسیران‌ را آوردند، در این‌ اثنا رسول‌ خدا ص رو به‌ اصحاب‌شان‌ کرده‌ فرمودند: رأی‌ شما درباره‌ این‌ اسیران‌ چیست‌؟ ابوبکر س گفت: یا رسول‌الله! اینان‌ قوم‌ و خانواده‌ شما هستند لذا آنها را نکشید، چه‌بسا که‌ خدای‌ ﻷ‌ بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر س گفت: یا رسول‌الله! اینان‌ شما را تکذیب‌ کرده‌ و شما را از دیارتان‌ بیرون‌ رانده‌ و با شما جنگیده‌اند لذا آنان‌ را پیش‌ افگنید و گردن‌هایشان‌ را بزنید. عبدالله بن‌رواحه‌ س گفت: یا رسول‌الله! بنگرید که‌ در کجا وادیی‌ پر از هیزمی‌ است‌ پس‌ آنان‌ را در آن‌ وادی‌ افگنده‌ بر آنان‌ آتش‌ افروزید تا در کام‌ شعله‌های‌ آن‌ فرو روند. رسول ‌اکرم ص بعد از شنیدن‌ آرای‌ یادشده‌ فرمودند: «همانا شما تنگدست‌ و فقیر هستید پس‌ احدی‌ از آنان‌ نباید از نزد شما رهایی‌ یابد؛ جز با فدیه‌ یا با گردن ‌زدن». همان ‌بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ آیه: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ﴾ را نازل‌ نمود و رسول‌ خویش‌ را بر این‌ امر مورد عتاب‌ قرار داد.

**﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ٧٠**﴾** [الأنفال: 70].

«ای‌ پیامبر! به‌ اسیرانی‌ که‌ در دست‌ شما هستند، بگو» همانها که‌ در روز بدر به ‌اسارت‌شان‌ گرفته‌ و از آنان‌ فدیه‌ (سرب‌ها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دلهای‌ شما خیری‌ سراغ‌ داشته‌ باشد» یعنی: حسن‌ ایمان‌ و صلاح‌ نیتی‌ «البته‌ بهتر از آنچه‌ از شما گرفته‌شده» از فدیه‌ «به‌ شما عطا می‌کند» یعنی: به‌ شما در همین‌ دنیا، یا در آخرت‌، رزقی‌ بهتر و سودمندتر از آن‌ را عوض‌ می‌دهد «و بر شما می‌آمرزد» گناهانتان‌ را «و الله آمرزنده‌ مهربان‌ است».

ابن‌جریر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: «عباس‌ س عموی‌ پیامبر ص فرمود: این‌ آیه‌ درباره‌ من‌ نازل‌ شد زیرا من‌ رسول‌ خدا ص را از اسلام ‌آوردن‌ خویش‌ آگاه‌ ساخته‌ و از ایشان‌ خواستم‌ تا بیست‌ اوقیه‌ای‌ را که‌ از من‌ به‌ عنوان ‌سربها (فدیه‌) در بدر گرفته‌ شده‌، به‌ من‌ برگردانند، اما ایشان‌ ابا ورزیدند پس‌ خدای‌ ﻷ‌ در عوض‌، به‌ من‌ بیست‌ غلام‌ عنایت‌ نمود که‌ همه‌ آنها تاجر بودند و هر یک‌ از آنها به‌ اندازه‌ تمام‌ آن‌ مالم‌ ثروت‌ داشتند». ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «اسیران‌ بدر به‌ رسول‌ خدا ص گفتند: به‌ پیامی‌ که‌ با خود آورده‌ای‌، ایمان‌ آوردیم‌ و گواهی‌ می‌دهیم‌ که‌ فرستاده‌ خداوند أ هستی‌ و برایت‌ نزد قوم‌ خویش ‌خیرخواهی‌ می‌کنیم‌. همان‌ بود که‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد».

**﴿**وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٧١**﴾** [الأنفال: 71]. «و اگر بخواهند به‌ تو خیانت‌ کنند» یعنی: اگر سخن‌شان‌ در مورد پذیرفتن‌ اسلام‌ و خیرخواهی‌ برای‌ مسلمانان‌ دروغ‌ باشد «همانا پیش‌ از این‌ نیز به‌ خدا خیانت‌ کرده‌بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس‌ خداوند مسلط کرد» تو را «برآنان» بنابراین‌، اگر باز هم‌ به‌ خیانت‌ باز گردند؛ خداوند أ مجددا تو را برآنان ‌مسلط خواهد کرد «و خدا دانای‌ حکیم‌ است» پس‌ او سرانجام‌ کارها و حکمتی‌ را که‌ در آنها نهفته‌ است‌، بهتر می‌داند.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ٧٢**﴾** [الأنفال: 72].

خداوند متعال‌ این‌ سوره‌ مبارکه‌ را با بیان‌ حکم‌ «موالات» به‌ پایان‌ برده‌ و مؤمنان‌ را به‌ چهار گروه‌ دسته‌بندی‌ می‌کند و جایگاه‌ هر دسته‌ از آنان‌ را در قبال‌ این‌حکم‌ بیان‌ می‌کند تا هر گروه‌، دوستا‌ن‌شان‌ را که‌ از آنان‌ یاری‌ می‌جویند، بشناسند. در جانب‌ مقابل‌؛ کفار را نیز دوستان‌ (اولیاء) یک‌دیگر معرفی‌ می‌نماید: «همانا کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و هجرت‌ کرده‌اند» حق‌ تعالی‌ پناه‌گزینان‌ به‌سوی‌ مدینه‌ را «مهاجر» نامید زیرا ایشان‌ به‌ طلب‌ رضا و لبیک ‌گفتن‌ به‌ ندای‌ او، وطن‌ خویش‌ را ترک‌ کردند. پس‌ مهاجران‌ در حکم‌ موالات‌، اولین‌ گروه‌اند «و کسانی‌که‌ جای ‌دادند و نصرت‌ کردند» یعنی: انصار مدینه‌ «اینان‌ بعضی‌ دوستان‌ بعضی‌ دیگرند» و در نصرت‌ و یاری‌گری‌ کارساز یک‌دیگر می‌باشند. البته‌ ایشان‌ در حکم‌ موالات ‌دسته‌ دوم‌ اند. یادآور می‌شویم‌ که‌ علما بر برتری‌ مهاجران‌ بر انصار اجماع‌ دارند.

به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: مهاجران‌ و انصار در میراث‌ نیز با هم‌ مشارکت‌ داشته‌ و از یک‌دیگر میراث‌ می‌برند. چنان‌که‌ در صدر اسلام‌ چنین‌ بود و مهاجران‌ و انصار، با هجرت‌ و نصرت‌ از یک‌دیگر میراث‌ می‌بردند، سپس‌ خداوند متعال ‌حکم‌ میراث‌ میان‌ آنها را با آیه‌ (75) از همین‌ سوره: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ﴾ منسوخ‌ گردانید.

«و کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ اند ولی‌ هجرت‌ نکرده‌اند، شما را از ولایت‌ آنان‌ هیچ‌ چیزی ‌نیست» یعنی: شما به‌ نصرت‌ و یاری‌ آنان‌ مکلف‌ نیستید. یا شما از میراث‌ آنان ‌هیچ‌ سهمی‌ ندارید، هر چند از نزدیکان‌ نسبی‌ شما هم‌ باشند زیرا آنان‌ به‌ فریضه ‌هجرت‌ قیام‌ نکرده‌ و هنوز در «دارحرب» به‌سر می‌برند «مگر آن‌که‌ هجرت‌ کنند» و الزامات‌ خویشاوندی‌ دینی‌ را به‌جا آورند. اینان‌ دسته‌ سوم‌ از مؤمنان‌ در حکم ‌موالات‌ اند. «و اگر در کار دین‌ از شما مدد طلب‌ کردند» یعنی: اگر این‌ گروهی‌ که ‌ایمان‌ آورده‌ اما هجرت‌ نکرده‌اند، از شما علیه‌ مشرکان‌ یاری‌ خواستند؛ «پس‌ بر شماست‌ یاری‌کردن‌ آنان» یعنی: یاری‌ کردن‌ آنان‌ بر شما فرض‌ است‌ «مگر» این‌که ‌از شما یاری‌ بجویند «علیه‌ گروهی‌ که‌ میان‌ شما و میان‌ آنان‌ پیمانی‌ است» که‌ در این‌صورت‌، نباید آنها را علیه‌ گروه‌ هم‌ پیمان‌ خود یاری‌ کنید زیرا عهد و پیمان‌ ناگزیر باید رعایت‌ شود در حالی‌که‌ یاری ‌کردن‌ مسلمانان‌ موصوف‌ علیه‌ هم‌ پیمانانتان‌، شکستن‌ این‌ پیمان‌ است‌ و خداوند أ خائنان‌ و پیمان ‌شکنان‌ را دوست‌ ندارد پس‌عهدی‌ را که‌ میان‌ شما و میان‌ آن‌ گروه‌ هم‌ پیمانتان‌ است‌ تا به‌ پایان ‌رسیدن‌ مدت ‌آن‌ نشکنید «و خدا به‌ آنچه‌ می‌کنید، بیناست» لذا به‌ هوش‌ باشید که‌ از حدود مشروع‌ الهی‌ تجاوز نکنید.

**﴿**وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ٧٣**﴾** [الأنفال: 73].

«و کسانی‌که‌ کفر ورزیدند، برخی‌ از آنان‌ دوستان‌ برخی‌ دیگرند» این‌ بیان‌، در برگیرنده‌ این‌ پیام‌ کنایی‌ برای‌ مسلمانان‌ است‌ که: نباید با کفار دوستی‌ و همیاری ‌نمایند و هر نوع‌ ولایتی‌ میان‌ آنان‌ منتفی‌ است‌ «اگر این‌ دستور را به‌کار نبندید» یعنی: ای‌ مسلمانان‌! اگر دستور موالات‌ با مؤمنان‌ و همیاری‌ با آنان‌ را با تفصیلی‌ که‌ ذکر شد، همین‌ گونه‌ دستور ترک‌ موالات‌ با کافران‌ را به‌کار نبندید «در زمین‌ فتنه‌ و فسادی‌ بزرگ‌ پدید خواهد آمد» هم‌ در دین‌ و هم‌ در دنیا، چه‌ اگر مسلمانان‌ علیه‌ کفار ید واحده‌ نشوند و کفر را علیه‌ خود ید واحده‌ نشناسند، در این‌صورت‌، لابد کفر غلبه‌ خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است: «من‌ جامع‌ المشرک‌ و سکن‌ معه‌ فانه‌ مثله‌: هرکس با مشرک‌ درآمیخت‌ و همراه‌ او در یک‌ مکان‌ سکونت‌ گزید پس‌ او نیز مانند وی‌ است».

**﴿**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ٧٤**﴾** [الأنفال: 74].

«و کسانی‌که‌ ایمان‌ آورده‌ و هجرت‌ کرده‌ و در راه‌ الله جهاد نمودند و کسانی‌ که‌ پناه ‌داده‌ و نصرت‌ کرده‌اند، آنان‌ همان‌ مؤمنان‌ واقعی‌اند» یعنی: آنان‌ در ایمان‌ خود کاملند زیرا ایجابات‌ و مقتضیات‌ ایمان‌ ـ چون‌ هجرت‌ از وطن‌ و جدایی‌ از خانواده‌ و مال‌ و مسکن‌ به‌ خاطر عقیده‌ و در راه‌ آن‌ ـ را فراهم‌ آورده‌اند «برای‌ آنان‌ است» از نزد خداوند متعال‌ «آمرزشی» برای‌ گناهانشان‌ در آخرت‌ «و» برای‌ آنان‌ در دنیا «رزق‌ کریمی‌ است» رزق‌ کریم: روزی‌ شایسته‌ای‌ است‌ که‌ از هرگونه‌ آلودگی‌ خالص‌ و پاک‌ بوده‌ و در عین‌ حال‌ گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای‌ است‌ که‌ هیچ‌ انقطاعی‌ نداشته‌ باشد.

**﴿**وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ٧٥**﴾** [الأنفال: 75].

«و کسانی‌که‌ بعد از این‌ ایمان‌ آورده‌اند» یعنی: بعد از نزول‌ این‌ آیات‌ «و هجرت ‌نموده‌ و همراه‌ شما جهاد کرده‌اند» یعنی: بالاخره‌ به‌ کاروان‌ جهاد و هجرت ‌پیوسته‌اند «این‌ گروه‌ نیز از زمره‌ شمایند» یعنی: ایشان‌ در استحقاق‌ موالات‌ و یاری‌گری‌، کمال‌ ایمان‌ و مغفرت‌ و برخورداری‌ از روزی‌ای‌ نیک‌ و شایسته‌، از جمله‌ مهاجران‌ و انصارند. یادآور می‌شویم‌ که‌ اینان‌ در حکم‌ موالات‌ دسته‌ چهارم‌ از مؤمنانند «و صاحبان‌ قرابت» یعنی: نزدیکان‌ نسبی‌، یا خویشاوندان‌ سببی ‌«نسبت‌ به‌ یک‌دیگر در کتاب‌ خدا» یعنی: در حکم‌ وی‌ «سزاوارترند» که‌ قبل‌ از هرچیز دیگر، میراث‌بردن‌ آنها از یک‌دیگر شامل‌ این‌ سزاوارتر بودن‌ می‌شود، به‌خاطر وجود سبب‌ آن‌که‌ همانا نزدیکی‌ و قرابت‌ است‌ «آری‌، خدا به‌ هر چیزی ‌داناست».

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «رسول‌ خدا ص در میان‌ اصحاب‌ خود عقد برادری ‌بستند، که‌ بر این‌ اساس‌، بعضی‌ از آنها از بعضی‌ دیگر به‌ حکم‌ پیوند و خویشاوندی‌ عقیده‌، میراث‌ می‌بردند تا آن‌که‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ﴾، آن‌گاه‌ میراث‌ بردن‌ بر اساس‌ خویشاوندی‌ عقیده‌ منسوخ‌ گردید و میراث‌ به‌ نسب‌ تعلق‌ گرفت». یعنی: این‌ آیه‌ ناسخ‌ آن‌ حکم‌ است‌. اما «ولایت ‌عامه» یعنی‌ رابطه‌ نصرت‌ و تعاون‌ میان‌ مسلمانان‌ و خویشاوندی‌ عقیده‌، امری ‌است‌ پایدار که‌ تا روز قیامت‌ باقی‌ است.

سوره‌ توبه

مدنی‌ است‌ و دارای‌ (129) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ را بدان‌ جهت‌ «توبه» نامیدند که‌ در آن‌ بیان‌ توبه‌مؤمنان‌ عموما و توبه‌ تخلف‌ کنندگان‌ از جنگ‌ تبوک‌ مخصوصا، مطرح‌ شده ‌است‌.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ سوره‌ توبه‌ در سال‌ نهم‌ هجری‌، یعنی‌ یک‌ سال‌ بعد از فتح‌ مکه‌ نازل‌ شد.

مفسران‌ نقل‌ می‌کنند: رسول‌ خدا ص بعد از برگشتن‌ از غزوه‌ تبوک‌، در این ‌اندیشه‌ بودند که‌ به‌ سفر حج‌ بروند، لیکن‌ به‌ یاد آوردند که‌ مشرکان‌ در این‌ سال‌ هم ‌به‌ عادت‌ سالهای‌ قبل‌، در خانه‌ کعبه‌ برهنه‌ طواف‌ می‌کنند پس‌ از این‌ که‌ با آنان ‌یکجا باشند، احساس‌ کراهت‌ کردند، از این‌رو در آن‌ سال‌ ابوبکر صدیق‌ س را امیر حج‌ تعیین‌ کردند تا مناسک‌ حج‌ را به‌ مردم‌ اقامه‌ کند و چون‌ ابوبکر س عازم ‌شد، آن‌ حضرت‌ ص به‌دنبال‌ وی‌، ده‌ آیه‌ اول‌ از این‌ سوره‌ را با علی‌ س فرستادند تا این‌ آیات‌ را به‌ مردم‌ مکه‌ و به‌ کافه‌ مردم‌ در مناسک‌ حج‌ ابلاغ‌ نماید و پیمان‌های ‌مشرکان‌ را ـ بعد از آن‌که‌ پیمان‌شکنی‌ از سویشان‌ بسیار شده‌ بود ـ به‌سوی‌ آنان‌ افگنده‌ و ملغی‌ اعلام‌ کند؛ علی س مردم‌ را در مناسک‌ این‌ گونه‌ ندا می‌کرد:

«ای‌ مردم‌! جز انسان‌ مؤمن‌، کسی‌ دیگر به‌ بهشت‌ داخل‌ نمی‌شود.

بعد از این‌، هیچ‌ کس‌ نباید در خانه‌ کعبه‌ برهنه‌ طواف‌ کند.

بعد از گذشت‌ این‌ سال‌، دیگر مسلمان‌ و کافر نباید با هم‌ در بیت‌الحرام‌ گرد آیند.

هرکس‌ که‌ میان‌ او و رسول‌ خدا ص پیمانی‌ است‌، پیمانش‌ تا به‌ پایان‌ رسیدن ‌مدتش‌ دارای‌ اعتبار است‌ و هرکس که‌ با ایشان‌ پیمانی‌ ندارد، بداند که‌ مهلت‌ وی‌ فقط چهار ماه‌ است‌ و بس».

از عثمان‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: ص سوره‌ «انفال» از اوایل‌ سوره‌های‌ نازل‌ شده‌ در مدینه‌ و سوره‌ «برائه» از آخرین‌ سوره‌های‌ نازل‌ شده‌ در آن‌ است‌ و از آنجا که‌ داستان‌ «برائه» شبیه‌ داستان‌ «انفال» بود، من‌ چنین‌ پنداشتم‌ که‌ «برائه» جزء «انفال» است‌، از طرفی‌ رسول‌ خدا ص رحلت‌ کردند درحالی‌ که‌ برای‌ ما بیان ‌نکرده‌ بودند که‌ «برائه» جزء «انفال» است‌ یا خیر، به‌ همین‌ جهت‌، من‌ این‌ دو سوره‌ را به‌ هم‌ پیوسته‌ ساخته‌ و میان‌ آنها (آیه‌ فاصله‌ دهنده) ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ ‌را ننوشتم».

باید دانست‌ که‌ اصحاب س بعد از امیرالمؤمنین‌ عثمان‌ س نیز به‌ وی‌ اقتدا کرده‌ و در آغاز آن‌ ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ را ننوشتند.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «از علی س پرسیدم‌ که‌ چرا در آغاز سوره‌ برائه ‌﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ نوشته‌ نشده‌؟ فرمود: زیرا ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ امان‌ است ‌و برائه‌ حکم‌ شمشیر و ملغی‌ کردن‌ پیمانها را فرود آورد لذا در آن‌، امانی‌ نیست». بدین‌جهت‌، «برائه» و «عذاب» از نام‌های‌ مشهور این‌ سوره‌ است‌ و برای‌ آن ‌چندین‌ نام‌ دیگر نیز روایت‌ شده‌ است‌ چنان‌که‌ نسفی‌ نامهای‌ آن‌ را چنین‌ نقل ‌می‌کند: «برائه‌، توبه‌، مقشقشه‌ (بیزاری‌ کننده‌ از نفاق)، مبعثره‌ (افشاکننده ‌رازهای‌ منافقان)، مشرده‌ (برهم‌ زننده‌ منافقان‌ و مشرکان)، مخزیه‌ (خوارکننده‌ منافقان‌ و مشرکان)، فاضحه‌ (رسواگر منافقان‌ و مشرکان)، مثیره‌، حافره‌، منکله ‌و مدمدمه‌ ـ که‌ در معنی‌ شبیه‌ هم‌اند ـ یعنی‌ تارومار کننده‌ کفار و منافقان».

علما در روشنی‌ آیات‌ این‌ سوره‌ گفته‌اند: اهل‌ کتاب‌، در میان‌ سه‌ انتخاب‌ زیرقرار دارند:

1. پذیرفتن‌ اسلام‌.
2. تن ‌دادن‌ به‌ جنگ‌.
3. قبول‌ جزیه‌.

اما مشرکان‌ عرب‌ ـ به‌ اجماع‌ علما ـ دو انتخاب‌ بیشتر پیش‌ رو ندارند: پذیرفتن ‌اسلام‌، یا کشته ‌شدن‌. ولی‌ فقها در غیر مشرکان‌ عرب‌ اختلاف‌ نظر دارند ولی‌ در طول‌ تاریخ‌، با غیر از مشرکان‌ عرب‌ ـ از جمله‌ با مجوس‌ ـ مانند اهل‌ کتاب‌ رفتار شده‌، یعنی‌ از آنان‌ جزیه‌ نیز پذیرفته‌ شده‌. شایان‌ ذکر است‌ که‌ جزیه‌، رمز گردن ‌نهادن‌ به‌ سلطه‌ اسلام‌ و مسلمانان‌ است‌.

البته‌ آیات‌ نخست‌ این‌ سوره‌، از اعلام‌ برائت‌ و جنگ‌ علیه‌ مشرکان‌ و اهل‌ کتاب‌ سخن‌ می‌گوید.

**﴿**بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ١**﴾** [التوبة: 1].

«این» آیات‌ «اعلام‌ برائتی‌ است‌ از طرف‌ خدا و پیامبرش‌ نسبت‌ به‌ آن‌ مشرکانی‌که‌ با آنان‌ عهد بسته‌ بودید» عهد: عقد و پیمانی‌است‌ که‌ با سوگند محکم‌ ساخته ‌شده‌ باشد. خدای‌ ﻷ‌ به‌ مسلمانان‌ خبر می‌دهد که‌ او و پیامبرش‌ به‌سبب ‌پیمان‌شکنی‌هایی‌ که‌ از سوی‌ کفار روی‌ داده‌ است‌، از این‌ معاهدات‌ اعلام‌ برائت ‌و بیزاری‌ می‌کنند بنابراین‌، بر معاهدین‌ مسلمان‌ واجب‌ است‌ تا عهدها و پیمان‌های‌ آنان‌ را بی‌اعتبار اعلام‌ کنند.

در یک‌ نگاه‌ کلی‌ ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ در آن‌ موقعیت‌، وضعیت‌ مشرکان‌ در قبال‌ مسلمانان‌ خارج‌ از حالات‌ زیر نبود:

یا این‌که‌ آنها با مسلمانان‌ پیمانی‌ داشتند، یا پیمانی‌ نداشتند و کسانی‌ که‌ با مسلمانان‌ پیمانی‌ داشتند؛ یا پیمان‌شان‌ مدت‌ معینی‌ داشت‌ یا نداشت‌ و کسانی‌ که‌ پیمان‌شان‌ مدت‌ معینی‌ داشت‌، یا این‌ مدت‌ کمتر از چهار ماه‌ بود، یا بیشتر از آن‌ وکسانی‌ که‌ پیمان‌شان‌ بیشتر از چهارماه‌ وقت‌ داشت‌، یا صاحبان‌ آن‌ به‌ تعهدات‌ خود وفادار بودند یا خیر.

بنابر این‌، اعلام‌ شد که‌:

1. کسانی‌ که‌ نیت‌ خیانت‌ و پیمان‌شکنی‌ علیه‌ مسلمانان‌ دارند، حکم‌شان‌ این ‌است‌ که‌ پیمان‌شان‌ لغو و بی‌اعتبار اعلام‌ شود (این‌ حکم‌ در سوره‌ انفال‌ گذشت).
2. کسانی‌ که‌ به‌ تعهدات‌ خود وفادارند و پیمان‌شان‌ بیشتر از چهار ماه‌ وقت‌ دارد، باید به‌ پیمان‌ با آنان‌ وفا کرد.
3. کسانی‌ که‌ پیمانی‌ مطلق‌ از قید زمان‌ دارند، یا پیمان‌شان‌ کمتر از چهار ماه‌ وقت‌دارد، باید به‌ آنان‌ چهار ماه‌ فرصت‌ داد ـ چنان‌که‌ در آیه‌ بعد می‌خوانیم‌ ـ و بعداز آن‌، دیگر هیچ‌ عهد و پیمانی‌ با آنان‌ مدار اعتبار نیست‌.
4. مشرکانی‌ که‌ پیمانی‌ با مسلمانان‌ ندارند، حکم‌ آنان‌ در مقدمه‌ این‌ سوره‌ بیان ‌شد.

**﴿**فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ٢**﴾** [التوبة: 2].

«پس‌ ای‌ مشرکان‌! چهارماه‌ دیگر در زمین‌ بگردید» یعنی‌: خدای‌ سبحان‌ بعد از بی‌اعتبار اعلام‌ کردن‌ پیمان‌ مشرکان‌، به‌ آنان‌ مجال‌ داد که‌ چهارماه‌ دیگر به‌طور آزادانه‌ و با امنیت‌ کامل‌ در زمین‌ سیر کنند و به‌ هرجایی‌ که‌ می‌خواهند بروند و برای‌ جنگ‌ آماده‌ شوند ولی‌ بعد از این‌ مدت‌، دشمن‌ جنگی‌ خدا و رسولش ‌شناخته‌ شده‌ و در هرجایی‌که‌ یافته‌ شوند، کشته‌ می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن ‌است‌ که‌ آغاز این‌ مدت‌، روز حج‌ اکبر سال‌ نهم‌ هجری‌ و پایان‌ آن‌، دهم ‌ربیع‌الاخر سال‌ دهم‌ هجری‌ بود. «و بدانید که‌ شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی‌: بدانید که‌ تعیین‌ این‌ مهلت‌ چهارماهه‌ برای‌ شما از روی‌ عجز ما نیست‌ بلکه‌ از روی‌ مصلحتی‌ است‌ تا کسی‌ که‌ توفیق‌ توبه‌ می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که‌ از خداوند أ گریزی‌ ندارید و نمی‌توانید او را به‌ ستوه‌ آورید «و بدانید که‌ خدا رسوا کننده‌ کافران‌ است» یعنی‌: خوار و خردکننده‌ آنان‌ است‌، در دنیا؛ باکشتن‌ و به‌ اسارت ‌درآوردن‌ و در آخرت‌؛ با عذاب ‌نمودن‌ کسانی‌ که‌ بر کفر پای‌ می‌فشارند.

**﴿**وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ٣**﴾** [التوبة: 3].

«و اذانی‌ است» أذان‌: یعنی‌: اعلام‌ و اعلان‌ عامی‌ است‌ «از جانب‌ الله و رسول‌ او برای‌ مردم» یعنی‌: برای‌ کافه‌ مردم‌، بدون‌ اختصاص‌ قوم‌ و گروهی‌ «در روز حج ‌اکبر» که‌ این‌ روز، در مذهب‌ مالک‌ روز عید اضحی‌ و در مذهب‌ احناف‌ و شافعی‌، روز عرفه‌ است‌. توصیف‌ آن‌ به‌ «اکبر» به‌ این‌ دلیل‌ است‌ که‌ مردم‌ همه‌ در این‌ روز، گرد هم‌ می‌آیند چراکه‌ معظم‌ افعال‌ حج‌ در آن‌ انجام‌ می‌شود، یا بدان ‌سبب‌ که‌ عمره‌ «حج‌ اصغر» نامیده‌ شده‌، این‌ مناسک‌، «حج‌ اکبر» نامیده ‌می‌شود. دلیل‌ تعیین‌ این‌ وقت‌ خاص‌ برای‌ ابلاغ‌ این‌ اعلامیه‌، این‌ است‌ که‌ اعلام ‌آن‌ در این‌ روز؛ چنان‌ عام‌، آشکار و فراگیر می‌باشد که‌ بعد از آن‌، تهمت ‌پیمان‌شکنی‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ به‌ مسلمانان‌ نمی‌چسبد، از سوی‌ دیگر، رسیدن‌ آن‌ به ‌تمام‌ مردم‌ در این‌ روز، تضمین‌ شده‌ است‌.

متن‌ این‌ اعلامیه‌ این‌ است‌: «که‌ خدا از مشرکان‌ بیزار است» یعنی‌: بی‌گمان‌ او از مشرکان‌ پیمان‌شکن‌ برائت‌ می‌جوید «و رسول‌ او نیز» قطعا از آنان‌ بیزار است‌. ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ حق‌ تعالی‌ در آیه‌ اول‌، از ثبوت‌ «برائت» و بیزاری‌ از مشرکان ‌خبر داد و در این‌ آیه‌، آن‌ را اعلام‌ می‌دارد. البته‌ ثبوت‌ «برائت» در آیه‌ اول‌، ناظر بر مشرکانی‌ بود که‌ با مسلمانان‌ پیمانی‌ داشتند، اما اعلام‌ برائت‌ در اینجا، عام ‌است‌ در مورد تمام‌ مشرکان‌. «پس‌ اگر توبه‌ کردید» از کفر، «آن» توبه‌ «برای ‌شما بهتر است» از استمرارتان‌ در آن‌ «و اگر روی‌ بگردانید» و بر کفر خویش‌ باقی ‌بمانید «پس‌ بدانید که‌ شما درمانده ‌کننده‌ خداوند نیستید» یعنی‌: از وی‌ گریزنده ‌نیستید بلکه‌ او دریابنده‌ شماست‌ لذا شما را در برابر اعمالتان‌ مجازات‌ می‌کند «وکافران‌ را از عذاب‌ دردناک‌ خبر ده» به‌ عنوان‌ جزایی‌ بر کفرشان‌.

**﴿**إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ٤**﴾** [التوبة: 4].

«مگر آن‌ مشرکانی‌ که‌ با آنان‌ پیمان‌ بسته‌اید و چیزی‌ از تعهدات‌ خود را نسبت‌ به‌شما فروگذار نکرده‌اند» و از جانب‌شان‌ هیچ‌ فروگذاشتی‌ در تعهدات‌شان‌ ـ ولو ناچیز ـ روی‌ نداده‌ است‌، به‌ این‌ معنی‌ که‌ عهد شما را نقض‌ نکرده‌اند «و هیچ ‌کس» از دشمنانتان‌ «را علیه‌ شما پشتیبانی‌ نکرده‌اند پس‌ پیمان‌ آنان‌ را تمام ‌کنید» یعنی‌: به‌ عهد خود با آنان‌ به‌ طور تام‌ و کامل‌ پایبند باشید «تا مد‌‌ت‌شان» یعنی‌: تا همان‌ مدتی‌ که‌ با آنان‌ عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه‌ باشد «چرا که‌ خدا پرهیزگاران‌ را دوست‌ می‌دارد» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ از او در محرماتش‌ پروا می‌دارند و بنابراین‌، به‌ عهد خویش‌ وفا می‌کنند.

این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌: از اهل‌ عهد و پیمان‌ با مسلمانان‌، کسانی‌ بودند که ‌عهد خود را شکسته‌ و کسانی‌ هم‌ بودند که‌ بر آن‌ پایداری‌ کرده‌ بودند لذا خدای ‌سبحان‌ به‌ پیامبرش‌ اجازه‌ داد تا با کسانی‌ که‌ پیمان‌ شکنی‌ کرده‌اند، پیمان‌شکنی‌ کند و دستور داد که‌ به‌ عهد خود با کسانی‌ که‌ پیمان ‌شکنی‌ نکرده‌اند تا به‌ سررسیدن‌ مدت‌ آن‌ وفا نماید.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ این‌ آیه‌، امر به‌ گردش‌ در مدت‌ چهار ماه‌ را که‌ در آیه ‌(2) آمده‌ است‌، در مورد این‌ گروه‌ استثنا کرد و در موردشان‌ مجال‌ را از آن‌ فراتر برد.

**﴿**فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ٥**﴾** [التوبة: 5].

«پس‌ چون‌ ماههای‌ حرام‌ سپری‌ شد» یعنی‌: همان‌ چهارماهی‌ که‌ ما به‌ آنان‌ تا پایان‌ آن‌ مهلت‌ داده‌ایم‌؛ «مشرکان‌ را هر جا که‌ یافتید بکشید» یعنی‌: در هر مکانی‌که‌ آنان‌ را یافتید، با آنان‌ بجنگید تا به‌ قتل‌شان‌ رسانید، همراه‌ با رعایت‌ احکامی‌ که‌ خداوند أ در جنگ‌ با کفار مشروع‌ گردانیده‌ است‌ «و آنان‌ را بگیرید» یعنی‌: آنان ‌را به‌ اسارت‌ بگیرید زیرا کسی‌ که‌ از آنان‌ دستگیر می‌شود، اسیر است‌ «و آنان‌ را به ‌حصر درآورید» حصر: باز داشتن‌شان‌ از تصرف‌ در بلاد مسلمانان‌ جز به‌ اجازه‌ خود آنهاست‌ «و برای‌ آنان‌ در هر مرصدی‌ بنشینید» مرصد: کمین‌گاهی‌ است‌ که‌ دشمن ‌از آن‌ مورد ترصد قرار می‌گیرد. یعنی‌: برای‌ آنان‌ در مواضعی‌ بنشینید که‌ از آن‌ مواضع‌، آنان‌ را مراقبت‌ و ترصد کنید.

این‌ آیه‌ کریمه‌ که‌ متضمن‌ دستور کشتن‌ مشرکان‌ بعد از به‌سر رسیدن‌ چهار ماه‌ حرام‌ است‌، در مورد همه‌ مشرکان‌ عام‌ بوده‌ و هیچ‌ مشرکی‌ از حکم‌ آن‌ خارج ‌نیست‌؛ جز آنان‌ که‌ سنت‌ نبوی‌ استثنای‌شان‌ کرده‌ است‌، که‌ عبارتند از: زنان‌، کودکان‌ نابالغ‌، افراد عاجز و ناتوانی‌ که‌ به‌ هر دلیلی‌ توان‌ جنگیدن‌ را نداشته‌ و غیرمحارب‌ شناخته‌ می‌شوند و اهل‌ کتابی‌ که‌ جزیه‌ می‌پردازند.

همچنین‌ این‌ آیه‌، هر آیه‌ دیگری‌ را که‌ در آن‌ مؤمنان‌ به‌ روی‌گرداندن‌ از مشرکان‌ و شکیبایی‌ بر آزارشان‌ دستور یافته‌اند، منسوخ‌ می‌کند زیرا این‌ آیه‌ اعلام ‌می‌دارد که‌ دیگر دوره‌ صبر و شکیبایی‌ در برخورد با مشرکان‌ به‌ پایان‌ آمده‌ است‌، به‌ همین‌ دلیل‌، این‌ آیه‌ کریمه‌ را «آیه‌ سیف» نامیده‌اند. از ابن‌ عمر س در حدیث‌ شریف‌ متواتر روایت‌ شده‌ است‌ که‌ رسول‌خدا ص فرمودند: «مأمور شده‌ام‌ که ‌با مردم[[4]](#footnote-4)‌ بجنگم‌ تا آن‌که‌ گواهی‌ دهند که‌ معبودی‌ جز خدای‌ یگانه‌ نیست‌ و محمد رسول‌ خداست‌ و نماز را برپا دارند و زکات‌ را بپردازند و چون‌ این‌ گونه‌ کردند، خون‌ها و اموال‌شان‌ از جانب‌ من‌ در پناه‌ است‌ مگر به‌ حق‌ اسلام‌ و حساب‌ کارشان‌ باخداست». چنان‌که‌ حق‌ تعالی‌ می‌فرماید: «پس‌ اگر توبه‌ کردند و نماز برپا داشتند وزکات‌ دادند، راه‌ را بر آنان‌ گشاده‌ گردانید» یعنی‌: آنان‌ را به‌ حال‌ خود واگذاشته‌ نه ‌اسیرشان‌ کنید، نه‌ به‌ محاصره‌شان‌ درآورید و نه‌ آنان‌ را بکشید «زیرا خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است» آمرزنده‌ است‌ آنچه‌ را که‌ قبل‌ از اسلام‌ ـ از کفر وخیانت‌ ـ مرتکب‌ گشته‌اند، مهربان‌ است‌؛ زیرا حکم‌ قتل‌ را از آنان‌ بعد از مسلمان ‌شدن‌شان‌ برمی‌دارد.

**﴿**وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ٦**﴾** [التوبة: 6].

«و اگر کسی‌ از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت‌ چهار ماه‌ نزد تو آمد و «از تو پناه‌ خواست» یعنی‌: از تو امان‌ خواست‌ «به‌ او پناه‌ بده» یعنی‌: پناه‌ او باش‌ و از او حمایت‌ کن‌ «تا کلام‌ خدا را بشنود» از تو و چنان‌که‌ باید، در آن‌ تدبر کند و برحقیقت‌ دعوتت‌ واقف‌ شود «سپس‌ او را به‌ جای‌ امنش‌ برسان» یعنی‌: اگر بعد از شنیدن‌ کلام‌ خدا أ، مسلمان‌ نشد، او را به‌ سرزمینی‌ که‌ در آن‌ ایمن‌ است‌ برسان‌ و بعد از آن‌که‌ او را به‌ مأمنش‌ رساندی‌، برایت‌ جایز است‌ تا با وی‌ بجنگی‌ زیرا در آن‌ هنگام‌، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج‌ شده‌ و به‌ مأمن‌ خویش‌ رسیده‌ است‌. این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌: مستأمن‌ نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به‌ او امکان ‌بازگشت‌ به‌ کشورش‌ داده‌ شود. «این» فرمان‌ پناه‌ دادن‌ به‌ آنان‌ «از آن‌ است‌ که‌ آنان‌ قومی‌ نادانند» یعنی‌: آنان‌ از علم‌ نافعی‌ که‌ وسیله‌ تمییز خیر از شر است‌، بی‌بهره‌اند لذا امان ‌دادن‌ به‌ این‌ گروه‌ را بدین‌ سبب‌ مشروع‌ گردانیده‌ایم‌ تا نسبت‌ به ‌دین‌ ما آگاهی‌ پیدا کنند و دعوت‌ ما در میان‌ بندگانمان‌ منتشر شود.

آیه‌ کریمه‌ مفید عام‌ بودن‌ حکم‌ امان‌ برای‌ اهداف‌ دینی‌، یا سیاسی‌، یا تجاری ‌است‌ ـ چنانچه‌ این‌ امان‌ از امام‌ (زمامدار مسلمان) یا نایب‌ وی‌ خواسته‌ شود. البته ‌احناف‌ بر این‌ امر تصریح‌ کرده‌اند که‌: مستأمن‌ حق‌ اقامت‌ دائمی‌ در دار اسلام‌ را نداشته‌ و می‌تواند فقط به‌ مدت‌ چهار ماه‌ ـ برای‌ ضرورتی‌ ـ در دار اسلام‌ اقامت ‌گزیند پس‌ بر امام‌ (زمامدار مسلمان) واجب‌ است‌ تا مستأمن‌ را به‌ هنگام‌ برآمدن‌ نیاز وی‌، به‌ خروج‌ از کشور اسلامی‌ دستور دهد و به‌ او اعلام‌ کند که‌ اگر بعد از دستور خروج‌، باز هم‌ به‌ مدت‌ یک‌ سال‌ به‌ اقامت‌ در کشور اسلامی‌ ادامه‌ داد، او بعد از این‌ مدت‌، به‌ یک‌ شهروند ذمی‌ تبدیل‌ می‌شود و بنابراین‌، جزیه‌ بر وی‌ مقرر است‌ و باید آن‌ را بپردازد.

**﴿**كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ٧**﴾** [التوبة: 7].

«چگونه‌ برای‌ مشرکان‌ نزد خدا و نزد فرستاده‌ او عهدی‌ تواند بود» یعنی‌: محال ‌است‌ که‌ این‌ گروه‌، عهد و پیمانی‌ نزد خداوند أ و نزد رسولش‌ داشته‌ باشند، حال‌ آن‌که‌ اضداد شما هستند و غدر و خیانت‌ را برای‌ شما پنهان‌ داشته‌ و در پی ‌فرصتی ‌هستند تا عهد شما را بشکنند پس‌ به‌ این‌ امر طمع‌ ندوزید که‌ با آنان‌ عهد و پیمانی ‌ببندید و با خود در این‌ رابطه‌، حدیث‌ نفس‌ هم‌ نکنید «مگر در مورد کسانی‌ که‌ با آنان ‌کنار مسجدالحرام‌ عهد بسته‌ بودید» و آن‌ عهد را نشکستند «پس‌ مادام‌ که‌ با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان‌ پایدار باشید» یعنی‌: با آنان‌ نجنگید. مراد؛ پیمان‌صلح‌ حدیبیه‌ است‌ که‌ یک‌سال‌ قبل‌ از نزول‌ این‌ سوره‌، در میان‌ پیامبر اکرم‌ ص ومشرکان‌ منعقد گردید. به‌ قولی‌: مراد از آن‌ قوم‌ پایدار بر عهد خود: قوم ‌«بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست‌ که‌ رسول‌ خدا ص و مسلمانان‌، بر اساس‌ فرمان‌ الهی‌، در عهد خود با قریش‌ و مردم‌ مکه‌ استوار باقی‌ ماندند و بر مبنای‌ معاهده‌ حدیبیه‌، از ذی‌القعده‌سال‌ ششم‌ هجری‌ تا سال‌ هشتم‌ هجری‌، متارکه‌ میان‌ قریش‌ و مسلمانان‌ استمرار داشت‌ تا آن‌که‌ قریش‌ عهد خود را شکسته‌ و قبیله‌ بنی‌بکر را که‌ هم‌ پیمان‌شان‌ بودند بر قبیله‌ خزاعه‌ که‌ هم‌ پیمان‌ رسول‌ خدا ص بودند، یاری‌ دادند، در این‌ هنگام‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص به‌ جنگ‌ با آنان‌ مصمم‌ شده‌ و در رمضان‌ سال‌ هشتم‌ هجری ‌مکه‌ را فتح‌ کردند «هرآینه‌ خداوند متقیان‌ را دوست‌ می‌دارد» اشاره‌ است‌ به‌ این‌که ‌وفا به‌ عهد و پایداری‌ و استواری‌ بر آن‌، از اعمال‌ متقیان‌ است‌.

**﴿**كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ٨**﴾** [التوبة: 8].

«چگونه‌ برای‌ آنان» یعنی‌: برای‌ مشرکان‌ «عهدی‌ است‌، با این‌که‌ اگر بر شما دست‌ یابند» و غلبه‌ پیدا کنند «در باب‌ شما نگاه‌ نمی‌دارند» یعنی‌: در حق‌ شما مراعات‌ نمی‌کنند «الی‌ را» ال‌: قرابت‌ و خویشاوندی‌ است‌ «و نه‌ ذمه‌ای‌ را» ذمه‌: عهد و پیمان‌ است‌ «شما را با زبانشان‌ راضی‌ می‌کنند» با مجامله‌ و خوشگویی‌، برای‌ این‌که‌ دلهایتان‌ را به‌دست‌ آورند و شما را راضی‌ نگه‌ دارند «حال‌ آن‌که‌ دل‌هایشان‌ از آن‌ ابا دارد» و برخلاف‌ آن‌ می‌تپد زیرا دل‌هایشان‌ پر از کینه‌ و بغض‌ علیه ‌شماست‌، دل‌هایشان‌ دوست‌دار چیزی‌ است‌ که‌ زیان‌ و نقص‌ شما در آن‌ نهفته‌ است ‌«و بیشترین‌ آنان‌ فاسقند» فسق‌شان‌ عبارت‌ است‌ از: تمرد و بی‌باکی‌ در کفر، جسارت‌ بر نافرمانی‌ و بیرون ‌شدن‌ از دایره‌ حق‌ با پیمان‌ شکنی‌ و عدم‌ رعایت‌ معاهدات‌.

**﴿**اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ٩**﴾** [التوبة: 9].

«آیات‌ خدا را به‌ بهای‌ ناچیزی‌ فروختند» یعنی‌: آیات‌ قرآن‌ را که‌ از جمله‌ آن‌، آیات‌ متضمن‌ دستور وفا به‌ عهد است‌، به‌ بهای‌ اندک‌ و پستی‌ که‌ همانا بهره‌های ‌فانی‌ مورد نظر آنهاست‌، فروختند «و از راه‌ الله باز داشتند» خود از حق‌روی ‌برتافتند و غیر خویش‌ از مردم‌ را نیز از راه‌ حق‌ بازداشتند «به‌ راستی‌ آنان‌ چه‌ بداعمالی‌ انجام‌ می‌دادند» یعنی‌: این‌ کارکردشان‌ چه‌ بد و ناشایست‌ بود.

**﴿**لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ١٠**﴾** [التوبة: 10].

«درباره‌ هیچ‌ مؤمنی» اعم‌ از یاران‌ رسول‌ خدا ص، یا غیر ایشان‌ «هیچ ‌ال» یعنی‌: پیوند خویشاوندی‌ «و ذمه‌ای» یعنی‌: پیمانی‌ «را رعایت ‌نمی‌کنند» یعنی‌: نزد آنان‌ مطلقا و به‌ هیچ‌ وجه‌، مراعات‌ هیچ‌ حقی‌ از حقوق‌ مؤمنان‌ مطرح‌ نیست‌. به‌ این‌ ترتیب‌ در آیه‌ (8) عدم‌ رعایت‌ حق‌ از سوی‌ آنان‌ را در خصوص‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا ص ذکر کرد و در اینجا در مورد همه‌ مؤمنان‌ به‌طور عام‌ بیان‌ فرمود «و آنان‌ همان‌ تجاوزکارانند» یعنی‌: آنان‌ با پیمان‌ شکنی‌، از حد حلال‌ به‌سوی‌ حرام‌ تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به‌ منتهای‌ آن‌ رسیده‌اند. پس‌ کسانی‌ که‌ دارای‌ وضع‌ و حالی‌ این‌چنین‌ باشند، چگونه‌ شایسته‌ برخورداری‌ از امنیت‌ هستند و چگونه‌ می‌توان‌ از جنگ‌ با آنها دست‌ برداشت‌؟

**﴿**فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ١١**﴾** [التوبة: 11].

«پس‌ اگر توبه‌ کردند» از شرک‌ و به‌ احکام‌ اسلام‌ گردن‌ نهاده‌ پرستش‌ لات‌ و منات‌ و عزی‌ را فروگذاشتند و به‌ وحدانیت‌ خدا أ و رسالت‌ رسول‌ بر حق‌ وی‌ ص گواهی‌ دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات‌ را دادند، در این‌ صورت‌، آنان‌ برادران‌ شما در دین» و مسلمانانی‌ همانند شما «هستند» بنابراین‌، جنگیدن‌ با آنان‌ برای‌ شما جایز نیست‌. از ابن‌عباس‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «این‌ آیه‌ کریمه‌ جنگیدن ‌با اهل‌ نماز، یا ریختن‌ خون‌ آنها را حرام‌ کرده‌ است». «و ما آیات‌ خود را برای ‌گروهی‌ که‌ می‌دانند، به‌ روشنی‌ بیان‌ می‌داریم» پس‌ باید در آیات‌ ما تأمل‌ کنند.

ابوبکر صدیق‌ س در جنگ‌ با بازدارندگان‌ زکات‌ به‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ و امثال‌ آن ‌از آیات‌ تکیه‌ کرد. در عصر ما نیز بسیاری‌ از مسلمانان‌، زکات‌ نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم‌ ابوبکری‌ در میان‌ ما بود؛ اینان‌ آسوده‌ خاطر بودند؟!

﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ١٢﴾ [التوبة: 12].

«ولی‌ اگر سوگندهای‌ خود را پس‌ از پیمان‌ خویش‌ شکستند» یعنی‌: اگر پیمانهایی ‌را که‌ با مسلمانان‌ بسته‌اند و آن‌ پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به‌علاوه‌ آن‌ «به‌ شما در دینتان‌ طعنه‌ زدند» یعنی‌: پیمان‌شکنی‌ را با طعنه‌ زدن‌ به‌ دین ‌اسلام‌ و دشنام‌ گویی‌ به‌ آن‌ همراه‌ کردند «پس‌ با ائمه‌ کفر» یعنی‌: با سران‌ وپیشوایان‌ آن‌ «بجنگید» تخصیص‌ سران‌ کفر به‌ یادآوری‌ از آن‌ رو است‌ که‌ قتل‌ آنان‌ مهم‌تر است‌ لذا این‌ بدان‌ معنی‌ نیست‌ که‌ کفار دیگر، کشته‌ نمی‌شوند «چرا که ‌برای‌ آنان‌ سوگندی‌ نیست» یعنی‌: سوگندهای‌ کافران‌ هرچند در صورت‌ سوگند است‌، اما در حقیقت‌ سوگند نیست‌ تا آنان‌ به ‌خاطر آن‌ سزاوار مصون ‌ماندن‌ خون‌ و مال‌شان‌ باشند. آری‌! با آنان‌ بجنگید «باشد که‌ بازایستند» از کفر و پیمان‌ شکنی‌ و طعنه‌ زدن‌ به‌ اسلام‌ لذا به‌ هوش‌ باشید که‌ برای‌ باز داشتن‌شان‌ از فساد، هیچ‌ راهی ‌جز جنگ‌ وجود ندارد.

**﴿**أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ١٣**﴾** [التوبة: 13].

«آیا با گروهی‌ که‌ سوگندهای‌ خود را شکستند و بر آن‌ شدند که‌ رسول‌ خدا را بیرون‌ کنند و آنان‌ بودند که‌ نخستین‌ بار جنگ‌ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این‌ خطاب‌ به‌منظور برانگیختن‌ مؤمنان‌ بر جنگ‌ و تأکید بر تحقق‌ آن‌ است‌ زیرا کسانی‌که‌ پیمان ‌را بشکنند و پیامبر ص را از مکه‌ اخراج‌ کنند و خود آغازگر جنگ‌ هم‌ باشند، مسلما سزاوار آنند که‌ با آنان‌ پیکار شود و هرکس از جنگیدن‌ با آنان‌ کوتاهی‌ ورزد، بی‌گمان‌ شایسته‌ توبیخ‌ است‌ «آیا از آنان‌ می‌ترسید؟» یعنی‌: می‌ترسید که‌ از سوی‌ آنان‌ به‌ شما حادثه‌ای‌ ناخوش ‌آیند برسد و به‌همین‌ علت‌ جنگ‌ با آنان‌ را فرومی‌گذارید؟ «خدا سزاوارتر به‌ آن‌ است‌ که‌ از وی‌ بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان‌رسان‌ و نفع ‌رسان‌ حقیقی‌ فقط اوست‌ پس‌ باید تنها از او بترسید و بدانید که ‌جنگیدن‌ با کسانی‌که‌ حق‌ تعالی‌ شما را به‌ جنگ آنها فرمان‌ داده‌ است‌، از نشانه‌های‌ خداترسی‌ شماست‌ و بدانید که‌ ایمان‌ کامل‌ مستدعی‌ آن‌ است‌ که‌ مؤمن‌ جز از پروردگارش‌ از هیچ‌ نیروی‌ دیگری‌ نترسد و از دیگران‌ پروایی‌ نداشته‌ باشد لذا از غیر خدا أ نترسید.

**﴿**قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ١٤ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ١٥**﴾** [التوبة: 14-15].

«با آنان‌ بجنگید، خداوند آنان‌ را به‌دست‌ شما عذاب‌ می‌کند و رسوایشان‌ می‌سازد و شما را بر آنان‌ پیروز می‌گرداند و سینه‌های‌ گروهی‌ از مؤمنان‌ را شفا می‌بخشد» لذا برجنگ‌ شما با مشرکان‌، فواید و آثار مثبت‌ بسیاری‌ مترتب‌ است‌، از جمله‌:

1. عذاب‌ نمودن‌ کفار به‌دست‌ مؤمنان‌؛ با کشتن‌ و اسیر کردن‌ آنان‌.
2. رسوا ساختن‌ آنان‌، که‌ این‌ رسوا ساختن‌ یا با اسارت‌ آنها به‌ دست‌ مؤمنان ‌است‌، یا با ذلت‌ و پستی‌ای‌ که‌ بر آنان‌ فرود می‌آید.
3. پیروز ساختن‌ و مسلط کردن‌ مسلمانان‌ بر آنان‌.
4. شفا بخشیدن‌ و خنک‌ گردانیدن‌ دلها و سینه‌های‌ قوم‌ مؤمنی‌ که‌ خود شاهد وحاضر عرصه‌ جنگ‌ نبوده‌اند. و بنابر روایات‌؛ این‌ قوم‌، قبیله‌ «خزاعه» هم‌ پیمان ‌رسول‌ خدا ص بودند که‌ حق‌ تعالی‌ سینه‌هایشان‌ را از سرکوب‌ قبیله‌ «بنی‌بکر» تشفی‌ داد و آنان‌ را به‌ شکست‌شان‌ دلشاد کرد. «و خشم‌ و خروش‌ دل‌هایشان‌ راببرد» یعنی‌: خدای‌ سبحان‌ با جنگ‌، خشم‌ و غیظ دلهای‌ مؤمنان‌ را که‌ به‌سبب ‌پیمان‌شکنی‌ کفار سخت‌ برافروخته‌ بودند، برطرف‌ می‌کند. باید یادآور شد که‌ این ‌وعده‌ها همه‌ تحقق‌ یافت‌ و این‌ معجزه‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ «و خدا توبه‌ هر که‌ را بخواهد می‌پذیرد» چنان‌که‌ توبه‌ کسانی‌ از مردم‌ مکه‌ را که‌ در روز فتح‌ مکه‌ توبه‌ کردند و اسلام‌ آوردند و اسلام‌شان‌ نیک‌ به‌ سامان‌ شد، پذیرفت‌. این‌ هم‌ خبری‌ است‌ که‌ قرآن‌ کریم‌ از مسلمان‌ شدن‌ قریب‌ الوقوع‌ مشرکان‌ و توبه‌ آنان‌ می‌دهد و این‌ خبر نیز به‌ تحقق‌ پیوست‌ «و خدا دانای‌ حکیم‌ است» به‌ رویدادهای‌ آینده‌ دانا و در قبول ‌توبه‌ از توبه‌کاران‌ صاحب‌ حکمت‌ است‌.

**﴿**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ١٦**﴾** [التوبة: 16].

بعد از اعلام‌ بیزاری‌ از مشرکان‌، اعلام‌ فرضیت‌ جنگ‌ و بیان‌ حکمت‌ و ضرورت‌ آن‌، اینک‌ سیاق‌ قرآنی‌ به‌ تصحیح‌ دیدگاه‌ و جهان‌بینی‌ مؤمنان‌ می‌پردازد: «آیا پنداشته‌اید که‌ به‌ خود واگذار می‌شوید» بی‌ آن‌که‌ در اموری‌ مورد ابتلا و آزمایش‌ قرار بگیرید که‌ مؤمن‌ و منافق‌ با آن‌ امور از یک‌دیگر متمایز ساخته ‌می‌شوند «در حالی‌ که‌ خداوند تا هنوز کسانی‌ از شما را که‌ جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده‌ است‌؟» یعنی‌: چنین‌ نپندارید که‌ به‌ حال‌ خود واگذاشته‌ می‌شوید، با آن‌که‌ خداوند أ هنوز کسانی‌ را که‌ در جهادشان‌ مخلص‌اند از غیر مخلصان ‌متمایز نگردانیده‌ است‌ «و» کسانی‌ را نیز که‌ «جز خدا و پیامبر و مؤمنان‌ هیچ‌ دوست ‌پنهانی‌ نگرفته‌اند» از مشرکان‌ متمایز نساخته‌ است‌؟ ولیجه‌: محرم‌ اسرار و دوست ‌پنهانی‌ است‌. حاصل‌ معنی‌ این‌ است‌: خداوند أ حتما گروه‌ مجاهد باصلابت‌ و سازش‌ ناپذیر را از کسانی‌ که‌ جز خدا، رسولش‌ و مؤمنان‌، برای‌ خود از مشرکان ‌هم‌راز و دوست‌ پنهانی‌ گرفته‌اند و اسرار مسلمانان‌ را نزد آنان‌ فاش‌ کرده‌ و از امور و مسائل‌ مسلمانان‌ آگاه‌شان‌ کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به‌ کار و کردار شما» اعم‌ از خیر و شر «آگاه‌ است» و شما را در برابر آن‌ جزا می‌دهد.

**﴿**مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ١٧**﴾** [التوبة: 17].

«مشرکان‌ را نرسد که‌ مساجد خدا را آباد کنند» یعنی‌: برای‌ آنان‌ صحیح‌ و روا نیست‌ که‌ مساجد را در عبادات‌ باطل‌شان‌ مورد بهره‌برداری‌ قرار داده‌ و به‌ امر آبادانی ‌و خدمت‌ مساجد بپردازند. به‌ قولی‌: مراد این‌ آیه‌، مخصوصا مسجدالحرام‌ است ‌«درحالی‌که‌ به‌ کفر خویش‌ شهادت‌ می‌دهند» با انجام‌ دادن‌ عملی‌ کفر؛ چون‌ نصب ‌بتان‌، گرفتن‌ آنها به‌ خدایی‌ و تقدیم‌ عبادت‌ و نیایش‌ برای‌ آنها پس‌ چگونه‌ می‌توان‌ میان‌ چنین‌ اعمالی‌ با آباد ساختن‌ مساجد که‌ فقط از شأن‌ مؤمنان‌ است‌، جمع‌ کرد؟به‌ قولی‌: مراد از گواهی‌ دادن‌ آنها بر کفر، این‌ قول‌ آنان‌ است‌ در طواف‌ خویش‌: «لبیك‌ لاشریك‌ لك‌ إلا شریكا هو لك‌ تملكه‌ و ما ملك‌». «پروردگارا! به‌ فرمان‌ حاضریم‌، برای‌ تو شریکی‌ نیست‌، جز شریکی‌ که‌ از خود توست‌ و تو مالک‌ آن‌ شریک ‌هستی‌ و مالک‌ آنچه‌ که‌ او دارد!!» «آنانند که‌ اعمال‌شان» که‌ بدان‌ افتخارمی‌کردند و می‌پنداشتند که‌ اعمال‌ خیری‌ است‌ «تباه‌ شده» و از جمله‌، آباد سازی ‌مساجد. یعنی‌ این‌ اعمال‌شان‌ باطل‌ شده‌ و هیچ‌ اثری‌ برای‌ آن‌ باقی‌ نمانده‌ «و خود در آتش‌ جاودانند».

**﴿**إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ١٨**﴾** [التوبة: 18].

«مساجد خدا را تنها کسانی‌ آباد می‌کنند» به‌ آباد ساختن‌ معنوی‌ و حسی‌ «که‌ به ‌خدا و روز آخرت‌ ایمان‌ آورده‌ و نماز برپاداشته‌ و زکات‌ داده‌ و جز از خدا نترسیده‌اند» و شکی‌ نیست‌ که‌ تنها انسان‌ مؤمن‌، این‌ اعمال‌ شایسته‌ را ـ چنان‌که‌ پروردگار متعال ‌بدان‌ فرمان‌ داده‌ ـ انجام‌ می‌دهد بنابراین‌، فقط مؤمن‌ یکتاپرست‌ سزاوار آباد ساختن‌ مساجد است‌ نه‌ کسی‌ که‌ از این‌ اوصاف‌ تهی‌ باشد. مراد از این‌که‌ ایشان ‌جز خدا أ از هیچ‌ کس‌ دیگر نترسیده‌اند، این‌ است‌ که‌: ایشان‌ از بتی‌، یا بشری‌، یا خدای‌ پنداری‌ای‌ یا از غیر آنها در باب‌ دین‌ نترسیده‌اند، به‌ این‌ معنی‌ که‌ چنان‌ نبوده ‌تا به‌سبب‌ ترس‌ از آن‌ امر غیر خدایی‌، رضای‌ غیر خدا أ را بر رضای‌ وی‌ برگزینند، در غیر آن‌؛ ترس‌ از چیزهای‌ ترسناک‌ یک‌ امر طبعی‌ است‌ که‌ انسان‌ قادر به‌ نگهداری‌ خود از آن‌ نمی‌باشد «پس‌ امید است‌ که‌ این‌ گروه‌ از راه ‌یافتگان‌ باشند» هرگاه‌ راه‌یابی‌ و هدایت‌ این‌ مؤمنان‌ یکتاپرست‌، فقط در حد امید و توقع ‌باشد، چگونه‌ خواهد بود حال‌ کفاری‌ که‌ به‌ هیچ‌یک‌ از این‌ صفات‌ موصوف ‌نیستند! ابن‌کثیر می‌گوید: هر «عسی: امید است» در قرآن‌ کریم‌ که‌ مربوط به‌خداوند أ باشد، حق‌ و ثابت‌ است‌ و یقینا تحقق ‌یافتنی‌ است‌. به‌ قولی‌: امید در این‌ آیه‌ راجع‌ به‌ بندگان‌ است‌، یعنی‌: آنها باید به‌ راه‌یافته‌ بودن‌ خود امیدوار باشند.

**﴿**أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ١٩**﴾** [التوبة: 19].

«آیا آب ‌دادن‌ به‌ حاجیان‌ و آبادکردن‌ مسجدالحرام‌ را همانند عمل‌ کسی‌ قرار داده‌اید که ‌به‌ خدا و روز آخرت‌ ایمان‌ آورده‌ و در راه‌ او جهاد کرده ‌است‌ ؟ نه‌! این‌ دو نزد خدا یکسان‌ نیستند» یعنی‌: این‌ گروه‌ کافر آب‌دهنده‌ به‌ حجاج‌ و آبادکننده‌ مسجدالحرام‌، با آن‌ گروه‌ مؤمن‌ به‌ خدا أ و روز آخرت‌ و جهادگر در راه‌ وی‌، برابر نیستند پس‌ چگونه‌ ادعا می‌کنند که‌ از نظر عمل‌ و جایگاه‌، بر مؤمنان‌ بهتری‌ و برتری‌ دارند؟ «و خداوند گروه‌ ستمگر را هدایت‌ نمی‌کند» آنان‌ را ستمگر نامید، چرا که‌ آبادکردن ‌مسجدالحرام‌ هیچ‌ سودی‌ به‌ حال‌شان‌ ندارد.

سپس‌ گروه‌ برتر را معرفی‌ نموده‌، می‌فرماید:

**﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ٢٠**﴾** [التوبة: 20].

«کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و هجرت‌ کرده‌ و در راه‌ خدا با اموال‌ و جان‌هایشان‌ جهاد کرده‌اند» یعنی‌: جمع‌کنندگان‌ میان‌ ایمان‌ و هجرت‌ و جهاد با مال‌ و جان‌ «نزد خدا مقامی‌ والاتر دارند» و به‌ دریافت‌ خیری‌ که‌ نزد خداوند متعال‌ است‌، نسبت‌ به‌ گروه‌ مشرکی‌ که‌ به‌ اعمال‌ تباه‌شده‌ خویش‌ افتخار می‌کنند، سزاوارترند «و آن‌ گروه» موصوف‌ به‌ اوصاف‌ یاد شده‌ «ایشان‌ همان‌ رستگارانند» یعنی‌: ایشانند اختصاص ‌یافتگان‌ به‌ رستگاری‌ در نزد خداوند أ، نه‌ غیر آنان‌ از اهل‌ شرک‌، هرچند که‌ آن‌ گروه‌ مشرک‌ به‌ حاجیان‌ آب‌ بدهند و کعبه‌ و مسجدالحرام‌ را آباد کنند.

**﴿**يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ٢١ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ٢٢**﴾** [التوبة: 21-22].

«پروردگارشان‌ آنان‌ را» یعنی‌: آن‌ گروه‌ مؤمن‌ مجاهد را «به‌ رحمتی‌ از جانب ‌خود و به‌ خشنودی‌ و به‌ باغهایی‌ که‌ در آنها نعمت‌های‌ دائم‌ و پایدار دارند، مژده ‌می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی‌ است‌ که‌ از توصیف‌ توصیف‌گران‌ و تصور تصورکنندگان‌ خارج‌ است‌. نعیم‌ مقیم‌: نعمت‌های‌ دائم‌ و پایداری‌ که‌ هیچ‌گاه‌ از صاحب‌ خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن‌ به‌طور ابد، بی‌گمان‌ خداست‌ که‌ نزد او پاداشی‌ بزرگ‌ است» و این‌که‌ این‌ پاداش‌ هرگز انقطاعی‌ ندارد، نشانه‌ عظمت‌ آن ‌است‌.

از ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «چون‌ پدرم‌ عباس‌ س در روز بدر اسیر شد، در پاسخ‌ به‌سرزنش‌ مؤمنان‌ گفت‌: اگر شما در اسلام‌ و هجرت‌ و جهاد بر ما پیشدستی‌ کردید، ما هم‌ از کسانی‌ هستیم‌ که ‌مسجدالحرام‌ را آباد کرده‌، حجاج‌ را آب‌ داده‌ و اسیران‌ را از بند رها می‌کردیم‌.پس‌ خداوند متعال‌ نازل‌ فرمود: ﴿ أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ﴾. یعنی‌: اعمال‌ کذایی‌ شما، در دوران‌ شرک‌ بوده‌ است‌ و حق‌ تعالی‌ اعمال‌ نیکی‌ را که‌ در دوران‌ شرک‌ انجام‌ شده‌ باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی‌ دیگر آمده‌ است‌: «این‌ علی‌بن‌ابی‌طالب‌ س بود که‌ حضرت‌ عباس‌ را به‌ سختی‌ توبیخ‌ کرد و او را از حضور در جنگ‌ علیه‌ رسول‌ خدا ص و قطع‌ رحم‌ به‌ درشتی‌ سرزنش‌ نمود».

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ٢٣**﴾** [التوبة: 23].

«ای‌ مؤمنان‌! اگر پدرانتان‌ و برادرانتان‌ کفر را بر ایمان‌ ترجیح‌ دادند، آنان‌ را به ‌دوستی‌ نگیرید» این‌ حکم‌ قطع‌ پیوند ولایت‌ و دوستی‌ میان‌ مؤمنان‌ و کفار است‌ که‌ تا روز قیامت‌ باقی‌ است‌ «و هرکس از میان‌ شما آنان‌ را به‌ دوستی‌ گیرد، آنان‌ همان‌ ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان‌ و بر دین‌ و شریعت‌ خداوند متعال‌. حکم‌ به ‌ستمکار بودن‌ آنان‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌: دوستی‌ با کفار، از بزرگ‌ترین‌ و سنگین‌ترین‌ گناهان‌ است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: این‌ آیه ‌کریمه‌ و آیه‌ بعد از آن‌، درباره‌ سرزنش‌ متخلفان‌ از هجرت‌ و برانگیختن‌ مؤمنان‌ بر ترک‌ بلاد کفر نازل‌ شد و مؤمنانی‌ را که‌ پدران‌ و برادران‌شان‌ در کفر باقی‌ مانده‌ بودند، از موالات‌ با آنان‌ ـ که‌ نوعی‌ تأیید از آنان‌ تلقی‌ می‌شود ـ نهی‌ کرد.

**﴿**قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ٢٤**﴾** [التوبة: 24].

«بگو: اگر پدران‌ و پسران‌ و برادران‌ و زنان‌ و عشیره‌ شما» عشیره‌ شخص‌، نزدیکان‌ نسبی‌ او هستند «و اموالی‌ که‌ کسب‌ کرده‌اید و تجارتی‌ که‌ از کسادش ‌بیمناکید» مراد از کساد اموال‌ در اینجا: عدم‌ فروش‌ آن‌ به‌ سبب‌ فوت‌ وقت‌ به‌خاطر هجرت‌ و مفارقت‌ از وطن‌، یا به ‌سبب‌ مقاطعه‌ کافران‌ با مؤمنان‌ است‌ «و منزل‌هایی‌ که‌ می‌پسندید» یعنی‌: آنها را خوش‌ داشته‌ و بدانها بسیار مایلید و همیشه ‌دست‌اندرکار رسیدگی‌ به‌ آنها و تجهیز اسباب‌ و اثاثیه‌ آنها هستید تا پیوسته ‌دل‌پسند و زیبا باشند. آری‌! اگر این‌ چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش‌ و جهاد در راه‌ وی‌ دوست‌ داشتنی‌تر است» به‌طوری ‌که‌ با مشغول ‌شدن‌ به‌ آنها از حق‌ خداوند أ واجرای‌ اوامر وی‌ و هجرت‌ و جهاد در راه‌ وی‌ غافل‌ مانده‌اید «پس‌ منتظر باشید تا خدا فرمانش‌ را به‌ اجرا درآورد» و عذاب‌ و مجازاتی‌ را که‌ مقتضای‌ مشیت‌ وی ‌است‌، محقق‌ گرداند «و خدا گروه‌ فاسقان‌ را هدایت‌ نمی‌کند» زیرا کسانی‌ که‌ آنچه ‌را ذکر شد، از خدا أ و رسول‌ وی‌ ص دوست‌تر داشته‌ و به‌ جهاد در راه‌ وی‌ تمایل‌ نداشته‌ باشند، فاسق‌اند و سزاوار هدایت‌ نمی‌باشند.

این‌ آیه‌ کریمه‌، انذار و هشدار بزرگی‌ است‌ برای‌ کسانی‌ که‌ با پیش ‌کشیدن‌ عذرها و بهانه‌های‌ واهی‌، از جهاد تخلف‌ می‌کنند ـ که‌ این‌ گروه‌ در عصر ما فراوانند! چه‌قدر غافل‌ و از خود راضی‌اند مسلمانانی‌ که‌ از خداوند أ طمع‌ها و انتظارات‌ دورودرازی‌ دارند، در حالی‌که‌ خود سزاوار عذاب‌ وی‌ می‌باشند؟! پناه‌ بر خدا از خشم‌ و عذاب‌ وی‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «آن‌گاه‌ که‌ مال‌ را به‌ مبلغی‌ بیشتر از قیمت‌ حقیقی‌ آن‌ به‌ نسیه‌ معامله‌ کردید [معامله عینه] و آن‌گاه‌ که‌ دم‌های‌ گاو را گرفتید (کنایه‌ از حکومت‌ ستم‌ و جور است) و آن‌گاه‌ که‌ به‌ کشاورزی‌ راضی‌ شده‌ و جهاد در راه‌ خدا أ را ترک‌ کردید، بی‌گمان‌ خداوند أ بر شما ذلتی‌ را مسلط می‌گرداند که‌ تا به‌ دین‌ خویش‌ برنگردید، قطعا آن‌ را از شما دور نمی‌کند».

**﴿**لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ٢٥**﴾** [التوبة: 25].

«قطعا خداوند شما را در مواضع‌ بسیاری‌ یاری‌ کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری ‌کرد. «حنین» وادی‌ای‌ در میان‌ مکه‌ و طائف‌ است‌ «آن‌هنگام‌ که‌ بسیاری‌ تعداد شما، شما را به‌ شگفت‌ آورده‌ بود» اما در غزوات‌ قبل‌ از حنین‌، مسلمانان‌ از نظر تعداد کم‌ بودند لذا در آن‌ غزوات‌، به‌ بسیاری‌ تعداد خویش‌ شاد و شگفت‌زده ‌نمی‌شدند «ولی‌ آن‌ بسیاری‌ تعداد، به‌ هیچ‌ وجه‌ چیزی‌ را از شما دفع‌ نکرد و زمین‌ با همه‌ فراخی‌ بر شما تنگ‌ گردید» بر اثر ترس‌ و بیمی‌ که‌ بر شما چیره‌ شده‌ بود «سپس ‌درحالی‌که‌ پشت‌ به‌ دشمن‌ کرده‌ بودید، برگشتید» یعنی‌: شکست‌ خوردید.

در شوال‌ سال‌ هشتم‌ هجری‌ ـ بعد از فتح‌ مکه‌ ـ به‌ رسول‌ خدا ص خبر رسید که ‌قبایل‌ «هوازن» و «ثقیف» به‌ رهبری‌ مالک‌ بن‌ عوف‌ متحد شده‌ و برای‌ نبرد با ایشان‌ آماده‌ گردیده‌اند و هم‌اینک‌ با زنان‌، فرزندان‌، گوسفندان‌ و چهارپایانشان‌ به‌ میدان‌ روی‌ آورده‌اند. رسول‌ خدا ص با مسلمانان‌ همراه‌شان‌ که‌ به‌ (12000) مرد جنگی‌ بالغ‌ می‌شدند، به‌ مقابله‌ آنها شتافتند. در این‌ هنگام‌ گوینده‌ای‌ از مسلمانان‌ گفت‌: امروز از کمی‌ تعداد خویش‌ مغلوب‌ نمی‌شویم‌! همان‌ بود که‌ مسلمانان‌ شکست‌ خوردند و تنها رسول‌ اکرم‌ ص با گروه‌ اندکی‌ از مسلمانان‌ که ‌تعدادشان‌ به‌ حدود صد تن‌ بالغ‌ می‌شد ـ و ابوبکر، عمر، عباس‌ عموی‌ پیامبر ص و ابوسفیان‌ س از آن‌ جمله‌ بودند ـ پایداری‌ کردند، سپس‌ مسلمانان‌ فراری‌ به‌ ندای ‌رسول‌ اکرم‌ ص لبیک‌ گفته‌ به‌ خود آمدند و از عقبه‌های‌ فرار، به‌ میدان‌ کارزار بازگشتند و نهایتا پیروزی‌ و ظفر نصیب‌ ایشان‌ شد. یادآور می‌شویم‌ که‌ حنین‌ آخرین ‌غزوه‌ بر ضد مسلمانان‌ است‌ که‌ مسلمانان‌ نهایتا در آن‌ پیروز شدند و مشرکان ‌شکست‌ خوردند. دراین‌ غزوه‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص از مرد مشرکی‌ به ‌نام ‌صفوان ‌بن ‌امیه‌، زره‌ها و سلاح‌هایی‌ را به‌ عاریت‌ گرفتند.

امام‌ ابوحنیفه‌ / و امام‌ شافعی / با استناد به‌ این‌ روایت‌ گفته‌اند: اگر سلطه ‌غالب‌، سلطه‌ اسلام‌ باشد، باکی‌ نیست‌ که‌ از مشرکان‌ علیه‌ مشرکان‌ یاری ‌جسته‌ شود، اما اگر حاکمیت‌ شرک‌ برتر بود، یاری‌ جستن‌ از مشرکان‌ مکروه‌ است‌.

**﴿**ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ٢٦**﴾** [التوبة: 26].

«آن‌گاه‌ خداوند آرامش‌ خود را بر پیامبرش‌ و بر مؤمنان‌ فرود آورد» یعنی‌: پس‌ از شکست‌ موقت‌ مسلمانان‌ در حنین‌، خداوند متعال‌ آرامشی‌ را که‌ مایه‌ تسکین‌ خاطر ایشان‌ شد بر ایشان‌ فرودآورد و ترس‌ و هراس‌ را از ایشان‌ برطرف‌ کرد و در نتیجه‌، مسلمانان‌ جرأت‌ یافتند که‌ مجددا به‌ میدان‌ جنگ‌ با مشرکان‌ برگردند و به‌ رسول‌ خدا ص که‌ پایدارانه‌ در میدان‌ بودند، بپیوندند. مراد این‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ آرامش‌ خود را هم‌ بر کسانی‌که‌ پایداری‌ کردند و شکست‌ نخوردند و هم‌ برکسانی‌که‌ فرار کردند اما مجددا باز گشتند و جنگیدند ـ که‌ اغلب‌ آنها از انصار بودند ـ هر دو نازل‌ نمود «و سپاهیانی‌ فرو فرستاد که‌ آنها را نمی‌دیدید» که‌ فرشتگان‌ بودند «و کافران‌ را عذاب‌ کرد» با قتل‌ و اسارت‌ و از دست ‌دادن‌ اموال‌ وفرزندان‌ «و این‌ است‌ سزای‌ کافران».

**﴿**ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ٢٧**﴾** [التوبة: 27].

«سپس‌ خداوند بعد از این‌، توبه‌ هرکس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی‌: خداوند بعد از عذابی‌ که‌ بر کافران‌ در حنین‌ فرو فرستاد، بر کسانی‌که‌ به‌سوی‌ اسلام‌ رو آورند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که‌ قبول‌ اسلام‌ را بر بقیه‌ قبیله‌ هوازن‌ الهام‌ کرد و از آنان ‌توبه‌پذیر گشت‌ به‌طوری‌ که‌ بعد از گذشت‌ بیست‌ روز از واقعه‌ حنین‌، آنها با خلعت ‌مسلمانی‌ به‌ ملاقات‌ رسول‌ خدا ص شتافتند «و خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است».

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٢٨**﴾** [التوبة: 28].

«ای‌ مؤمنان‌! حقیقت‌ این‌ است‌ که‌ مشرکان‌ نجس‌اند» مراد نجاست‌ معنوی‌، یعنی ‌نجاست‌ شرک‌ و ظلم‌ و اخلاق‌ و عادات‌ زشت‌ آنهاست‌ لذا کافر ذاتا نجس‌العین ‌نیست‌ زیرا خدای‌ سبحان‌، خوردن‌ غذای‌ کفار اهل‌ کتاب‌ را بر مسلمانان‌ حلال ‌گردانیده‌ است‌، همچنان‌ ثابت‌ شده‌ که‌ رسول‌ خدا ص در ظروف‌ کفار خوردند وآشامیدند، در ظروف‌ آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش‌ فرود آوردند. و این‌ قول‌ جمهور علماء است‌. ولی‌ به‌ قولی‌: کفار ذاتا نجس‌اند، از آن‌ گذشته‌،آنان‌ غسل‌ جنابت‌ نمی‌کنند بنابراین‌، جسما هم‌ نجس‌اند «پس‌ نباید که‌ به‌ مسجدالحرام‌ نزدیک‌ شوند» یعنی‌: کفار نباید به‌ حرم‌ مکی‌ ـ از جمله‌ به ‌مسجدالحرام‌ ـ وارد شوند، هرچند به‌ منظور انجام‌ دادن‌ حج‌ و عمره‌ زیرا به‌ آنان‌اجازه‌ داده‌ نمی‌شود که‌ مطابق‌ آیین‌های‌ شرکی‌ خود، حج‌ یا عمره‌ بگزارند. اما درباره‌ مساجد دیگر ـ بجز مسجدالحرام‌ ـ باید گفت‌: اهل‌ مدینه‌ بر آنند که‌ باید هر مشرکی‌ را از هر مسجدی‌ منع‌ کرد زیرا آنان‌ نجس‌اند و مساجد، پاک‌ و پاک کننده‌ و نهی‌ مشرکان‌ از نزدیک‌شدن‌ به‌ مسجدالحرام‌، در حقیقت‌ به‌ معنای‌ نهی‌ مسلمانان ‌از دادن‌ چنین‌ امکانی‌ به‌ آنهاست‌ و این‌ مذهب‌ امام‌ مالک / است‌. ولی‌ احناف‌، ورود به‌ مساجد را ـ اعم‌ از مسجدالحرام‌ یا غیر آن‌ ـ برای‌ کفار مباح‌ شمرده‌اند زیرا هدف‌ آیه‌، نهی‌ از حج‌ و عمره‌ مشرکان‌ است‌. اما شافعی/ بر آن‌ است‌ که‌ مشرکان‌ باید ـ مخصوصا ـ از مسجدالحرام‌ بازداشته‌ شوند. «بعد از این‌ سال» یعنی‌: بعد از سال‌ نهم‌ هجری‌. شایان‌ ذکر است‌؛ این‌ همان‌ سالی‌ است‌ که ‌ابوبکر س طبق‌ فرمان‌ رسول‌ خدا ص، امارت‌ حجاج‌ را برعهده‌ داشت‌. پس‌ برمبنای‌ این‌ آیه‌، ورود مشرکان‌ به‌ حرم‌ مکی‌ از آغاز سال‌ دهم‌ هجری‌ ممنوع‌ شد «و اگر از فقر بیمناکید پس‌ به‌زودی‌ خدا ـ اگر بخواهد ـ از فضل‌ خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه‌ می‌گوید: «خداوند متعال‌ مسلمانان‌ را با فرود آوردن‌ پیاپی‌ و فراوان‌ باران‌، رویاندن‌ سبزیجات‌، حاصلخیز کردن‌ زمین‌ها، اسلام ‌آوردن ‌اعراب‌ ـ که‌ اسباب‌ توانگری‌ و وسایل‌ مورد نیاز مؤمنان‌ را به‌ مکه‌ حمل ‌می‌کردند ـ و با اموال‌ غنیمت‌ و فی‌ء و جزیه‌، توانگر ساخت». جمله‌ (اگر بخواهد)، به‌ مؤمنان‌ می‌آموزد که‌ همه‌ امور را به‌ مشیت‌ خداوند متعال‌ معلق‌ سازند و همه‌ امیدها را به‌ او بربندند «همانا خداوند داناست» به‌ تمام‌ امور، از جمله ‌به‌ مصالح‌ بندگانش‌ «حکیم» است‌ در برآوردن‌ آرزوها و در هر آنچه‌ که‌ حکم‌ و اراده‌ کند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: چون‌ مسلمانان‌، مشرکان‌ را از ورود به‌ حرم‌ مکی‌و محل‌ برگزاری‌ مناسک‌ منع‌ کردند، از آنجا که‌ همین‌ مشرکان‌ مواد غذایی‌ واموال‌ تجارتی‌ را به‌سوی‌ حرم‌ مکی‌ می‌آوردند؛ شیطان‌ ترس‌ از فقر را در دلهای ‌مسلمانان‌ انداخت‌ و با خود گفتند: منبع‌ درآمد ما که‌ همین‌ها بودند، اکنون‌ زندگی‌خود را از کدام‌ منبع‌ تأمین‌ کنیم‌؟ همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ ایشان‌ وعده‌ داد که‌ از فضل‌ خویش‌، توانگرشان‌ خواهد ساخت‌ ـ و سپاس‌ او را که‌ چنان‌ کرد.

**﴿**قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ٢٩**﴾** [التوبة: 29].

این‌ آیه‌ اتمام‌ حجتی‌ علیه‌ اهل‌ کتاب‌ است‌ زیرا اهل‌ کتاب‌، حقیقت‌ را به‌ طور آشکار و هویدا در تورات‌ و انجیل‌ می‌دیدند لذا کفرشان‌ سخت‌ مستوجب‌ سرزنش ‌است‌.

«با کسانی‌ از اهل‌ کتاب‌ کارزار کنید که‌ به‌ خدا ایمان‌ نمی‌آورند» یعنی‌: خداوند أ رابه‌ حق‌ معرفتش‌ نمی‌شناسند «و به‌ روز آخرت‌ نیز ایمان‌ نمی‌آورند» این‌ دو جمله‌، به ‌بیان‌ جرم‌شان‌ از جنبه‌ اعتقادی‌ می‌پردازد «و آنچه‌ را خدا و پیامبرش» در کتاب‌ وسنت‌ «حرام‌ گردانیده‌اند، حرام‌ نمی‌دارند» این‌ جمله‌، بیانگر فزون‌ بودن‌ جرم‌شان‌ با مخالفت‌ حکم‌ شرع‌ در اعمال‌ است‌ «و به‌ دین‌ حق‌ گردن‌ نمی‌نهند» که‌ دین‌ اسلام ‌است‌. این‌ جمله‌ تأکیدی‌ بر معصیت‌ و نافرمانی‌ آنان‌، با انحراف‌ و عناد و تکبر ازتسلیم‌ شدن‌ به‌ حق‌ است‌. آری‌! با آنان‌ بجنگید «تا آن‌که‌ با کمال‌ خواری‌ به‌ دست‌ خود جزیه‌ دهند» بی‌هیچ‌ نکول‌ و امتناعی‌. به‌ قولی‌؛ معنی‌ این‌ است‌: تا آن‌گاه‌ که‌ به ‌دست‌ خود جزیه‌ بدهند، بی‌ آن‌که‌ کسی‌ دیگر را در پرداخت‌ آن‌ وکیل‌ و نماینده ‌خویش‌ سازند. قید: (کمال‌ خواری)، مفید آن‌ است‌ که‌ ذمی‌ باید جزیه‌ را درحالی‌ بدهد که‌ خوار و ذلیل‌ باشد به‌طوری‌ که‌ خودش‌ شخصا ـ و نه‌ از طریق‌ نماینده‌ای‌ ـ با کمال‌ ذلت‌ آن‌ را حاضر کند و درحال‌ پرداخت‌ جزیه‌، خودش ‌ایستاده‌ و کسی‌ که‌ آن‌ را از وی‌ تحویل‌ می‌گیرد، نشسته‌ باشد. جزیه‌: مبلغی‌ از مال ‌است‌ که‌ پرداخت‌ آن‌ بر کافری‌ که‌ به‌ وی‌ اجازه‌ اقامت‌ در دار اسلام‌ داده‌ می‌شود، به‌ عنوان‌ جزایی‌ بر کفر وی‌، مقرر گشته‌ است‌.

مذهب‌ شافعی‌ و احمدبن‌ حنبل‌ این‌ است‌ که‌ جزیه‌ جز از اهل‌ کتاب‌ یا امثال‌شان‌ ـ چون‌ مجوس‌ ـ گرفته‌ نمی‌شود. اما ابوحنیفه‌ بر آن‌ است‌ که‌ از تمام ‌عجم‌های‌ غیر مسلمان‌ ـ چه‌ از اهل‌ کتاب‌ باشند و چه‌ از مشرکان‌ ـ جزیه‌ گرفته ‌می‌شود ولی‌ از اعراب‌ جزیه‌ گرفته‌ نمی‌شود ـ مگر این‌که‌ از اهل‌ کتاب‌ باشند ـ لذا اعراب‌ دو راه‌ بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان‌ شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم‌ است‌. امام‌ مالک‌ بر آن‌ است‌ که‌ گرفتن‌ جزیه‌ از تمام‌ کفار ـ اعم‌ از کتابی‌، مجوسی‌ و بت‌پرست‌ ـ جایز است‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ آیه‌ کریمه‌، اولین‌ فرمانی‌ است‌ که‌ در قضیه‌ جنگ‌ با اهل‌ کتاب‌ صدور یافت‌ زیرا بعد از آن‌که‌ جزیره ‌العرب‌ کاملا در حوزه‌ فرمانروایی ‌اسلام‌ در آمد، خداوند پیامبرش‌ را به‌ جنگ‌ با اهل‌ کتاب‌ فرمان‌ داد و این‌ در سال ‌نهم‌ هجری‌ به‌ هنگامی‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص به‌ جنگ‌ روم‌ آماده‌ شده‌ و غزوه‌تبوک‌ را تدارک‌ می‌دیدند». در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ اکرم‌ ص فرمودند: «بر یهود و نصاری‌ در سلام‌ گفتن‌ جلو نیفتید و چون‌ با یکی‌ از آنها در راهی‌ روبرو شدید، او را به‌ در پیش‌ گرفتن‌ تنگ‌ترین‌ آن‌ راه‌ مجبور کنید». به‌ همین‌ جهت‌ بود که‌ امیرالمؤمنین‌ عمر س شروطی‌ را بر ذمیان‌ اهل‌ کتاب‌ وضع‌ کرد که‌ بهترین‌ معرف‌ خواری‌ و نگونساری‌ آنهاست‌، این‌ شروط معروف‌ است‌ و ما بخشی‌ از آن‌ را در اینجا از تفسیر ابن‌کثیر نقل‌ می‌کنیم‌:

«... در شهر خویش‌ دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم‌...

آنچه‌ را که‌ از معابدمان‌ ویران‌ شود، مجددا آباد نمی‌کنیم‌...

دروازه‌ کلیساهایمان‌ را به‌ روی‌ احدی‌ از مسلمانان‌ در شب‌ و روز نمی‌بندیم‌ و همیشه‌ در آنها را به‌ روی‌ رهگذران‌ و مسافران‌ باز می‌گذاریم‌.

کسانی‌ از مسلمانان‌ را که‌ از شهر ما می‌گذرند، سه‌ روز پذیرایی‌ نموده‌ و ایشان‌ را اطعام‌ می‌کنیم‌.

در منازل‌، یا کلیساهای‌ خود، جاسوسی‌ را جای‌ نمی‌دهیم‌...

به‌ فرزندانمان‌ قرآن‌ نمی‌آموزیم‌...

هیچ ‌یک‌ از نزدیکانمان‌ را از ورود به‌ اسلام‌ ـ چنانچه‌ بخواهند به‌ آن‌ درآیند ـ باز نمی‌داریم‌.

به‌ مسلمانان‌ حرمت‌ می‌گذاریم‌ و اگر در مجالس‌ ما قصد نشستن‌ داشتند، جلو روی‌ آنان‌ بپا می‌خیزیم‌.

به‌ مسلمانان‌ در چیزی‌ از لباس‌هایشان‌ ـ اعم‌ از کلاه‌ و عمامه‌ و نعلین‌ و شکافتن ‌فرق‌ سر ـ خود را مشابه‌ نمی‌گردانیم‌.

به‌ زبان‌ مسلمانان‌ سخن‌ نمی‌گوییم‌ و القاب‌ و کنیه‌های‌ آنان‌ را بر خود نمی‌گذاریم‌.

بر چهارپایان‌ به‌طور برهنه‌ ـ بدون‌ زین‌ ـ سوار می‌شویم‌.

بر گردن‌هایمان‌ شمشیر نمی‌آویزیم‌ و برای‌ خود هیچ‌ سلاحی‌ برنمی‌گیریم‌...

موهای‌ جلو سر خود را می‌چینیم‌ تا از دور شناخته‌ شویم‌ و در هرجا که‌ بودیم‌، به‌ شیوه‌ و سنت‌ خودمان‌ در لباس‌ و شکل‌ و شمایل‌ پایبندیم‌.

بر کمرهایمان‌ زنار می‌بندیم‌.

بر فراز کلیساهایمان‌ صلیب‌ نصب‌ نمی‌کنیم‌... تا به‌ آخر».

به‌ راستی‌ قبول‌ این‌ شرایط، نمایانگر کمال‌ ذلت‌ و خواری‌ کفار و اوج‌ اعتلا و عزت‌ مسلمانان‌ در آن‌ عصر است‌. شایان‌ ذکر است‌؛ اولین‌ کسانی‌که‌ قبل‌ از وفات ‌رسول‌ خدا ص جزیه‌ پرداختند، اهالی‌ شام‌ بودند.

جا دارد تا ما مسلمانان‌، امروزه‌ اندکی‌ در حال‌ و روز خویش‌ تأمل‌ کرده‌ و بیندیشیم‌، مگر نه‌ این‌ است‌ که‌ حال‌ و روز ما اکنون‌ شبیه‌ حال‌ دیروز آنان‌ شده‌است‌؟ و این‌ نیست‌ مگر به‌ علت‌ دوریمان‌ از اصول‌ اسلام‌، که‌ فروگذاشتن‌ جهاد، از جمله‌ مهمترین‌ مظاهر آن‌ است‌.

**﴿**وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ٣٠**﴾** [التوبة: 30].

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست» این‌ سخن‌ را هنگامی‌ گفتند که‌ عزیر ÷ تورات‌ را برای‌ آنان‌ ـ بعد از آن‌که‌ آن‌ را فراموش‌ کرده‌ بودند ـ از حافظه‌ خود املا کرد «و نصاری‌ گفتند: مسیح‌ پسر خداست» این‌ سخن‌ را هنگامی‌ گفتند که‌ دیدند؛ او مردگان‌ را زنده‌ می‌کند، به‌ علاوه‌ خود هم‌ بدون‌ پدر به‌دنیا آمده‌ است‌ «این‌ سخن‌ آنان‌ است‌ به‌ دهانهایشان» یعنی‌: از آنجا که‌ این‌ سخن‌ نه‌ پشتوانه‌ای‌ از بیان‌ دارد و نه‌ از منطق‌ و برهان‌ پس‌ صرفا یک‌ ادعای‌ میان‌ تهی‌ است‌ که‌ هیچ ‌ارزشی‌ ندارد و جز این‌که‌ همین‌گونه‌ از دهان‌هایشان‌ خارج‌ شده‌، مفید هیچ‌ فایده‌ در خور اعتباری‌ نیست‌ «به‌ سخن‌ قومی‌ تشبه‌ می‌جویند که‌ پیش‌ از این‌ کافرشدند» زیرا نسبت‌ پدر دادن‌ به‌ خدای‌ سبحان‌، گمراهی‌ نفرین‌شده‌ قدیمی‌ است‌ که ‌آن‌ را در بسیاری‌ از ادیان‌ انحرافی‌ قدیم‌ می‌یابیم‌ و از جمله‌، در میان‌ پرستشگران ‌بتان‌ که‌ می‌گفتند: لات‌، منات‌، عزی‌ و فرشتگان‌ دختران‌ خدایند! «خدا آنان‌ را بکشد» این‌ نفرینی‌ از سوی‌ حق‌ تعالی‌ علیه‌ آنهاست‌ که‌ نابود می‌شوند؛ زیرا کسی‌که‌ خدا أ او را بکشد، هلاک‌ شده‌ است‌. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: خدا آنان ‌را لعنت‌ کرد. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است‌: آنها سزاوار آنند که‌ مورد این‌ نفرین ‌قرار گیرند. آری‌! خدا آنان‌ را بکشد؛ «چگونه‌ بازگردانده‌ می‌شوند؟» یعنی‌: چگونه ‌بعد از آن‌که‌ برای‌شان‌ دلیل‌ و برهان‌ اقامه‌ شد، از حق‌ به‌سوی‌ باطل‌ بازگردانده‌ شده‌ و به‌ بیراهه‌ می‌روند؟!.

**﴿**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ٣١**﴾** [التوبة: 31].

«اینان‌ دانشمندان‌ و راهبان‌ خود را بجز الله به‌ خدایی‌ گرفتند» زیرا آنچه‌ را که‌ دانشمندان‌ و راهبان‌شان‌ برای‌شان‌ حلال‌ می‌کردند، حلال‌ می‌شمردند و آنچه‌ را که‌ برآنان‌ حرام‌ می‌ ساختند، حرام‌ می‌شمردند و در امر و نهی‌هایی‌ که‌ با احکام ‌خداوند أ مخالف‌ بود، از آنان‌ اطاعت‌ می‌کردند. بدین‌گونه‌ بود که‌ آنچه‌ را در کتاب‌های حق‌ تعالی‌ بود، نسخ‌ کرده‌ و از اعتبار ساقط کردند پس‌ در حقیقت‌، به‌منزله‌ کسانی‌ شدند که‌ برای‌ خویش‌ خدایانی‌ غیر از خدای‌ یگانه‌ گرفته‌اند زیرا از علما و راهبان‌شان‌ چنان‌ اطاعت‌ کردند که‌ از خدایان‌ اطاعت‌ می‌شود «و» همچنان‌، نصاری‌ «مسیح‌ پسر مریم‌ را» به‌ خدایی‌ گرفتند و او را معبود خویش‌ قرار دادند. این‌ تعبیر اشاره‌ به‌ آن‌ دارد که‌ یهود نیز «عزیر» را معبود خویش ‌گرفته‌اند. امروزه‌ در کشورهای‌ اسلامی‌ نیز بسیاری‌ از احزاب‌ و مؤسسات‌ و بسیاری‌ از رهبران‌ و حاکمان‌، نقش‌ معبود را در جامعه‌ ایفا می‌کنند و خود را برای ‌مردم‌ به‌ منزله‌ بت‌ قرار داده‌اند ـ پناه‌ بر خدا «با این‌که‌ مأمور نبودند جز این‌که‌ خدای ‌یگانه‌ را بپرستند» یعنی‌: دانشمندان‌ و راهبان‌ و عیسی‌ و عزیر، جز به‌ عبادت‌ خداوند یگانه‌ مأمور نبودند پس‌ چگونه‌ می‌توانند خود‌شان‌ خدا باشند؟ و چگونه‌ پیروان‌ آنها حق‌ دارند آنها را به‌ خدایی‌ بگیرند؟ «معبودی‌ جز او نیست‌، منزه‌ است‌ او از آنچه‌ با او شریک‌ می‌گردانند» یعنی‌: باری‌ تعالی‌ از این‌که‌ با وی‌ در طاعت‌ وعبادتش‌ شریک ‌آورند، پاک‌ و منزه‌ است‌.

**﴿**يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ٣٢**﴾** [التوبة: 32].

«می‌خواهند» این‌ گروه‌ اهل‌ کتاب‌ که‌ «نور الله را با دهانهایشان‌ خاموش‌ کنند» نوع‌ دیگری‌ از گمراهی‌ اهل‌ کتاب‌، تلاشهای‌ بی‌ثمر‌شان‌ در جهت‌ از بین ‌بردن‌ حق‌ با سخنان‌ باطل‌ و مجادلات‌ مردود و بی‌پایه‌ است‌ پس‌ آنها در مثل‌ به‌کسی‌ می‌مانند که‌ می‌خواهد نوری‌ را که‌ در همه‌ افقها پرتو گسترده‌، خاموش‌ کند، آنهم‌ با فوت ‌کردنی‌ لذا او چه‌ قدر باید دیوانه‌ و احمق‌ باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که‌ نور خود را» یعنی‌: دین‌ استوار و شریعت‌ نورانی‌ خود را «کامل‌ کند، هرچند کافران‌ ناخوش‌ شوند» زیرا آنان‌ خواسته‌ای‌ دارند و خداوند أ خواسته‌ای‌ و البته‌ این‌ خواسته‌ خداوند أ است‌ که‌ نافذ و جاری‌ است‌.

آری‌! هرکس تاریخ‌ مبارزات‌ اهل‌ کتاب‌ علیه‌ مسلمانان‌ را بررسی‌ نموده‌ و فقط این‌ امر را مورد توجه‌ قرار دهد که‌ مؤسسات‌ «تبشیری» وابسته‌ به‌ بنیاد گرایان ‌مسیحی‌، چه‌ مقدار سرمایه‌های‌ هنگفتی‌ را علیه‌ اسلام‌ به‌ مصرف‌ می‌رسانند؛ آن‌گاه‌، بقا و گسترش‌ اسلام‌ را مورد تأمل‌ قرار دهد، بی‌شک‌ معنی‌ آیه‌ را بهتر درک‌ می‌کند.

**﴿**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ٣٣**﴾** [التوبة: 33].

«هم‌ اوست‌ که‌ پیامبر خود» محمد ص «را با هدایت‌ فرستاد» یعنی‌: با برهانها ومعجزات‌ و احکامی‌ که‌ آنها را برای‌ بندگانش‌ مشروع‌ کرده‌ است‌ و مردم‌ را به‌وسیله‌ آنها هدایت‌ می‌کند «و» هم‌اوست‌ که‌ پیامبر خود را با «دین‌ حق» که‌ اسلام‌ است‌ فرستاد، اسلامی‌ که‌ ممثل‌ عقیده‌ حق‌ و معرف‌ توحید خالص‌ است‌ و از صرف‌ عبادت‌ برای‌ هر گونه‌ مخلوقی‌، عاری‌ و منزه‌ می‌باشد «تا آن‌ را» یعنی‌: تاپیامبرش‌، یا دین‌ حق‌ را به‌ وسیله‌ حجتها و برهانهایی‌ که‌ اسلام‌ دربرگیرنده‌ آن‌ است ‌«بر همه‌ ادیان‌ پیروز گرداند» و سپاس‌ خدای‌ ﻷ‌ را که‌ این‌ وعده‌ هم‌ روی‌ داد «هرچند مشرکان‌ خوش‌ نداشته‌ باشند» این‌ پیروزی‌ و غلبه‌ را ولی‌ به‌ کوری‌ چشم ‌همه‌ آنها، اسلام‌ همیشه‌ غالب‌ و پیروز است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «إن‌ الله ‌زوی‌ لی‌ الأرض‌ مشارقها و مغاربها و سیبلغ‌ ملك‌ أمتی‌ ما زوی‌ لی‌ منها». «خدای‌ ﻷ‌ زمین‌ را با مشارق‌ و مغارب‌ آن‌ برای‌ من‌ در هم‌ پیچید (به‌طوری‌ كه‌ همه‌این‌ گستره‌ را دیدم) و به‌ زودی‌ فرمانروایی‌ امتم‌ به‌ آن‌ محدوده‌ای‌ از زمین‌ كه‌ برایم ‌در هم‌ پیچیده‌ شد، خواهد رسید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ٣٤﴾ [التوبة: 34].

«ای‌ مسلمانان‌! در حقیقت‌، بسیاری‌ از دانشمندان‌ و راهبان‌ اهل‌ کتاب‌، اموال‌ مردم‌ را به‌ ناروا می‌خورند» یعنی‌: بسیاری‌ از سردمدارانی‌ که‌ یهود و نصاری‌ آنان‌ را به ‌خدایی‌ گرفته‌اند، مال‌ حرام‌ ـ همچون‌ رشوه‌ ـ را می‌خورند. احبار: علمای ‌یهود و رهبان‌: زاهدان‌ نصاری‌ اند. سفیان‌بن‌ عیینه‌ می‌گوید: «هر کس‌ از علمای‌ ما که‌ فاسد شود، در او مشابهتی‌ به‌ یهود است‌ و هرکس از عباد و زهاد ما که‌ فاسد شود، در او مشابهتی‌ به‌ نصاری‌ است». «و» همچنان‌ آن‌ احبار و رهبان‌ «آنها را از راه‌ خدا باز می‌دارند» یعنی‌: مردم‌ را از رفتن‌ به‌ راهی‌ که‌ به‌ رضا و قرب‌ حق‌ تعالی ‌می‌انجامد ـ که‌ همانا دین‌ اسلام‌ است‌ ـ باز می‌دارند «و کسانی‌ که‌ طلا و نقره‌ را کنز می‌کنند» یعنی‌: کسانی‌ که‌ زکات‌ اموال‌ خود را نمی‌پردازند زیرا مالی‌ که‌ زکات‌ آن ‌ادا شود، کنز نیست‌، هرچند هم‌ بسیار باشد ـ که‌ قول‌ راجح‌ در تفسیر (کنز ) همین ‌است‌. کنز: هر چیزی‌ است‌ که‌ بر روی‌ هم‌ جمع‌آوری‌ و ذخیره‌ و گنج‌ شود. «و آن ‌را» یعنی‌: آن‌ گنجها و اموال‌ را «در راه‌ الله خرج‌ نمی‌کنند پس‌ این‌ گروه‌ را به‌ عذابی ‌دردناک‌ بشارت‌ بده» مراد از آنان‌: یا همان‌ احبار و راهبان‌ اهل‌ کتابند ـ که ‌مسلمانان‌ دارای‌ این‌ صفت‌، نیز شامل‌ این‌ حکم‌ می‌شوند ـ یا این‌که‌ مراد مسلمانان‌ گردآورنده‌ اموال‌ و انفاق‌ نکننده‌ آنند که‌ از باب‌ تغلیظ و توبیخ‌، با احبار حرام‌خوار اهل‌ کتاب‌ یکجا ذکر شده‌اند. بشارت‌ دادن‌ آنان‌ به‌ عذاب‌، از باب ‌استهزا و تحقیر آنهاست‌.

**﴿**يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ٣٥**﴾** [التوبة: 35].

«روزی‌ که‌ آن‌ گنجینه‌ها را در آتش‌ دوزخ‌ بگدازند» یعنی‌: روزی‌ که‌ آتش‌ دوزخ ‌را با حرارت‌ و دمای‌ شدیدی‌ که‌ دارد، با آن‌ اموال‌ و گنجها برافروزند «و پیشانی‌ و پهلو و پشت‌ آنان‌ را با آنها داغ‌ کنند» این‌ اعضا به‌ سبب‌ آن‌ به‌ یادآوری‌ مخصوص‌شد که‌ آن‌ ممسکان‌ چون‌ فقیری‌ را می‌دیدند، روترش‌ می‌کردند و چون‌ در مجلسی‌ با فقیری‌ روبرو می‌شدند، از او رو برتافته‌ و با پشت‌ کردن‌ و پهلو گرداندن ‌به‌ او، تحقیرش‌ می‌کردند. یا معنی‌ این‌ است‌: این‌ عذاب‌ بر هر چهار سوی‌ بدن‌شان ‌شعله‌ور است‌ «این‌ است‌ آنچه‌ برای‌ خود ذخیره‌ نهادید» یعنی‌: از باب‌ استهزا و توبیخ‌ به‌ آنها گفته‌ می‌شود: این‌ همان‌ اموالی‌ است‌ که‌ آن‌ را اندوخته‌اید تا از آن‌ سود برگیرید، این‌ است‌ سود آن‌؛ «پس‌ آنچه‌ را ذخیره‌ می‌کردید، بچشید» یعنی‌: کیفر و فرجام‌ بد آن‌ را بچشید. ابن‌ عمر س در تفسیر آیه‌ کریمه‌ فرمود: «مفاد این ‌آیه‌ ناظر بر مال ‌اندوزی‌ قبل‌ از فرضیت‌ زکات‌ است‌ و چون‌ زکات‌ فرض‌ شد،خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را پاک‌کننده‌ اموال‌ گردانید، سپس‌ اضافه‌ کرد: اگر به‌ اندازه ‌کوه‌ احد طلا داشته‌ باشم‌، مشروط به‌ این‌که‌ شمار آن‌ را بدانم‌ و زکات‌ آن‌ را بدهم ‌و در آن‌ به‌ طاعت‌ خدا أ عمل‌ کنم‌، هیچ‌ باکی‌ ندارم».

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هنگامی‌ که‌ مردم‌ طلا و نقره‌ را گنج‌ می‌کنند، شما این‌ گروه‌ از کلمات‌ را برای‌ خود گنج‌ نمایید: «اللهم إني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك‌ شكر نعمتك‌، وأسألك‌ حسن‌ عبادتك‌، وأسألك‌ قلباً سليماً، وأسألك‌ لساناً صادقاً، وأسألك‌ من‌ خير ما تعلم‌، وأعوذ بك‌ من‌ شر ما تعلم‌، وأستغفرك ‌لما تعلم‌، إنك‌ علاَّم‌ الغيوب‌». «بارخدایا! من‌ از تو در کار (خیر) پایداری‌ و بر راه ‌رشد؛ تصمیم‌ و عزم‌ محکم‌ می‌طلبم‌ و از تو می‌خواهم‌ که‌ به‌ من‌ توفیق‌ شکرگزاری ‌نعمتت‌ را ارزانی‌ بداری‌ و از تو می‌خواهم‌ که‌ به‌ من‌ توفیق‌ دهی‌ تا عبادتت‌ را به ‌نیکویی‌ انجام‌ دهم‌ و ازتو دلی‌ سالم‌ و زبانی‌ صادق‌ می‌طلبم‌ و از تو از خیر آنچه‌ که ‌می‌دانی‌، می‌طلبم‌ و به‌ تو از شر آنچه‌ که‌ می‌دانی‌، پناه‌ می‌برم‌ و از تو از آنچه‌ که‌ می‌دانی‌، آمرزش‌ می‌خواهم‌، همانا تو دانای‌ غیب‌هایی». همچنین‌ در حدیث‌ شریف ‌به‌ روایت‌ عمر س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص به‌ وی‌ فرمودند: «آیا تو را از بهترین‌ آنچه‌ که‌ شخص‌ گنج‌ می‌کند آگاه‌ نکنم‌؟ آن‌ بهترین‌، زن‌ شایسته‌ است‌ که ‌چون‌ شخص‌ به‌سوی‌ وی‌ بنگرد، او را شادمان‌ گرداند و چون‌ وی‌ را فرمان‌ دهد، اطاعتش‌ کند و چون‌ از وی‌ غایب‌ شود، نگهدار (آبرو و مال) وی‌ است».

**﴿**إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ٣٦**﴾** [التوبة: 36].

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی‌: در حکم‌ و قضا و حکمت‌ وی‌ «در کتابش» یعنی‌: در آنچه‌ که‌ مطابق‌ سنن‌ و قوانین‌ هستی‌ خود در نظام‌ و کتاب‌ بزرگ ‌کائناتش‌ به‌ ثبت‌ رسانده‌ و مقرر داشته‌ «از روزی‌ که‌ آسمانها و زمین‌ را آفریده‌، دوازده ‌ماه‌ است» یعنی‌: این‌ دوازده‌ ماه‌، از آغاز آفرینش‌ عالم‌، در علم‌ و قضای‌ وی‌ ثابت‌ است‌ «از این‌ دوازده‌ ماه‌، چهار ماه‌ حرام‌ است» که‌ عبارتند از ماههای‌: ذوالقعده‌، ذوالحجه‌، محرم‌ و رجب‌، که‌ سه‌ ماه‌ اول‌ پیاپی‌ و ماه‌ اخیر فرد است‌.

دلیل‌ این‌که‌ ماه‌های‌ حرام‌ به‌ این‌ ترتیب‌ قرار داده‌ شده‌، این‌ است‌ تا زمینه‌ برای ‌برگزاری‌ مناسک‌ حج‌ و عمره‌ به‌ خوبی‌ فراهم‌ شود. آری‌! ماه‌ ذوالقعده‌ قبل‌ ازشروع‌ ماههای‌ حج‌ حرام‌ قراداده‌ شد تا مردم‌ در آن‌ از جنگ‌ باز ایستند و زمینه‌ برای‌ سفر حج‌ مساعد و آماده‌ باشد و ماه‌ ذی‌الحجه‌ حرام‌ قرارداده‌ شد تا مردم‌ با امنیت‌ و آرامی‌ خاطر، مناسک‌ حج‌ را در آن‌ انجام‌ دهند، بعد از آن‌ ماه‌ محرم‌حرام‌ قرارداده‌ شد تا در آن‌ با ایمنی‌ کامل‌ به‌ سرزمین‌ها و مناطق‌شان‌ برگردند و ماه‌ رجب‌ در وسط سال‌ حرام‌ قرارداده‌ شد تا در آن‌ با ایمنی‌ تمام‌ عمره‌ انجام‌ دهند «این‌ است‌ دین‌ استوار» یعنی‌: قرار دادن‌ این‌ ماهها به‌ این‌ شیوه‌ و حرمت‌ گذاشتن ‌به‌ این‌ چهار ماه‌ حرام‌؛ همانا دین‌ درست‌ و مستقیم‌، حساب‌ صحیح‌ و استوار و عددی‌ به‌ تمام‌ و کمال‌ است‌ «پس‌ در آنها بر خود ستم‌ نکنید» یعنی‌: در ماه‌های‌ حرام‌، یا در تمام‌ ماهها ـ با ارتکاب‌ گناهان‌، برافروختن‌ جنگ‌ و هتک‌ حرمت‌ آن‌ ماه‌ها ـ بر خود ستم‌ نکنید. به‌ قولی‌: تحریم‌ جنگ‌ در ماههای‌ حرام‌ به‌ دلیل‌ این‌آیه‌ کریمه‌، ثابت‌ و محکم‌ است‌ و منسوخ‌ نگردیده‌. اما به‌قول‌ مشهورتر؛ این‌ حکم ‌منسوخ‌ است‌ و جنگ‌ در راه‌ خدا أ در همه‌ ماهها بی‌هیچ‌ مانعی‌ بر مسلمانان‌ فرض‌ است‌ «و همگی‌ شما» با همدستی‌ و تعاون‌ همدیگر «با مشرکان‌ بجنگید چنان‌که‌ آنان ‌همگی‌ با شما» به‌ همدستی‌ و تعاون‌ با همدیگر «می‌جنگند و بدانید که‌ خداوند باپرهیزگاران‌ است» لذا آنان‌ را نصرت‌ می‌دهد و پایدارشان‌ می‌گرداند و هر کس‌خدا أ با او باشد، قطعا پیروز است‌ و سرانجام‌ کار، از آن‌ اوست‌. بدین‌سان‌ خداوند متعال‌ مؤمنان‌ را به‌ تقوی‌ بر می‌انگیزد و در صورت‌ داشتن‌ تقوی‌، پیروزی ‌را برای‌شان‌ تضمین‌ می‌کند.

**﴿**إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ٣٧**﴾** [التوبة: 37].

«جز این‌ نیست‌ که‌ نسی‌ء فزونی‌ای‌ در کفر است» نسی‌ء: عبارت‌ است‌ از: به ‌تأخیرافگندن‌ تحریم‌ ماههای‌ حرام‌ و جابجاکردن‌ آنها از ماهی‌ به‌ ماهی‌ دیگر.

در جاهلیت‌، اعراب‌ به‌ دو هدف‌ در زمان‌ ماههای‌ حرام‌ دخل‌ و تصرف ‌می‌کردند؛ اول‌ این‌که‌: ترک‌ جنگ‌ و غارت‌ در سه‌ ماه‌ متوالی‌ (ذی‌القعده‌، ذی‌الحجه‌ و محرم) بر آنان‌ دشوار بود. دوم‌ این‌که‌: عبادت‌ و تجارت‌ در موسم‌ حج‌ ـ در فصل‌ تابستان‌ که‌ فصل‌ گرماست‌، بر آنان‌ سخت‌ تمام‌ می‌شد.

شیوه‌ دست‌ بردن‌ آنان‌ در زمان‌ نیز به‌ دو گونه‌ بود؛ اول‌: کبیسه ‌کردن‌ سال ‌قمری‌، یعنی‌ کامل‌ کردن‌ نقص‌ آن‌ تا با سال‌ شمسی‌ برابر شود زیرا دوران‌ ماهانه ‌قمر (2/8 ثانیه‌ + 44 دقیقه‌ + 12 ساعت‌ + 29 روز است) که‌ با این‌ حساب‌؛ سال‌ قمری‌ از سال‌ شمسی‌ تقریبا یازده‌ روز کمتر می‌شود و از طرفی‌، ماه‌های ‌قمری‌ همیشه‌ از یک‌ فصل‌ به‌ فصل‌ دیگر در حال‌ گردش‌ است‌ بنابراین‌، اعراب‌ به‌ هر سه‌ سال‌ قمری‌ یک‌ ماه‌ می‌افزودند تا آن‌ نقص‌ را کامل‌ کرده‌ و سال‌ قمری‌ را با سال‌ شمسی‌ مساوی‌ گردانند و به‌ این‌ وسیله‌ بتوانند وقت‌ حج‌ را منطبق‌ با منافع‌ و مصالح‌ مادی‌ خویش‌ در زمان‌ معینی‌ قرار داده‌ و تجارت‌ خویش‌ را در آن‌ زمان‌ سروسامان‌ دهند. روش‌ دوم‌: نسی‌ بود؛ نسی‌: به‌ تأخیر افگندن‌ حرمت‌ یک‌ ماه‌ به‌ماهی‌ دیگر است‌، مثلا آنها به‌خاطر اهدافی‌ که‌ ذکر شد، در بعضی‌ از سالها ماه‌ محرم‌ را حلال‌ و بجای‌ آن‌ ماه‌ صفر را حرام‌ می‌گردانیدند لذا حق‌ تعالی ‌تصرف‌شان‌ در جابجا کردن‌ ماههای‌ قمری‌ را نکوهش‌ کرد و فرمود: این‌ کار شما (فزونی‌ای‌ در کفر است). یعنی‌: این‌ کار بر کفر شما به‌ خدا أ و رسول‌ وی‌ و روز آخرت‌ می‌افزاید زیرا تغییر دادن‌ سنت‌ الهی‌، معصیتی‌ است‌ بزرگ‌ و هر معصیتی‌ از سوی‌ کافر، سبب‌ فزونی‌ در کفر وی‌ است‌ «که‌ کافران‌ به‌وسیله‌ آن‌ گمراه‌ ساخته‌ می‌شوند» یعنی‌: کسی‌که‌ این‌ روش‌ باطل‌ را برای‌ آنان‌ بنیان‌ گذاشته‌، آنان‌را با این‌ روش‌ و سنت‌ غلط، گمراه‌ می‌گرداند «آن‌ را» یعنی‌: آن‌ ماه‌ حرام‌ را «یک ‌سال‌ حلال‌ می‌شمرند» با بدل ‌کردن‌ آن‌ به‌ ماهی‌ دیگر از ماه‌های‌ حلال‌ «و یک ‌سال‌ دیگر آن‌ را حرام‌ می‌شمارند» یعنی‌: حرمت‌ آن‌ را به‌حال‌ خود نگه‌ داشته‌، جنگ‌ را در آن‌ حلال‌ نمی‌شمارند «تا با شماره‌ ماه‌هایی‌ که‌ خداوند حرام‌ کرده‌ است‌، موافق‌ سازند و در نتیجه‌ آنچه‌ را خداوند حرام‌ کرده‌، بر خود حلال‌ گردانند» آری‌! مشرکان‌ هیچ‌ ماهی‌ از ماه‌های‌ حرام‌ را بر خود حلال‌ نمی‌کردند، مگر این‌که‌ ماهی‌ دیگر را به‌جای‌ آن‌ حرام‌ می‌گردانیدند تا ماههای‌ حرام‌ همچنان‌ ـ علی‌الظاهر وفقط در شمار ـ چهار ماه‌ باقی‌ بماند. پس‌ خداوند متعال‌ این‌ دست ‌بردن‌شان‌ را که ‌انگیزه‌ آن‌ فقط هوای‌ نفس‌شان‌ در برافروختن‌ جنگ‌ در ماه‌ حرام‌ بود، مردود اعلام ‌می‌کند «کردارهای‌ بد آنان‌ برای‌شان‌ آراسته‌ شده‌ است» یعنی‌: شیطان‌ بدکرداری‌هایشان‌ و از جمله‌ «نسی‌ء» را برای‌شان‌ آراسته‌ است‌ «و خداوند گروه‌ کافران ‌را» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ بر کفر خویش‌ استمرار ورزیده‌ و پایداری‌ بر باطل‌ را برگزیده‌اند «هدایت‌ نمی‌کند».

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ٣٨**﴾** [التوبة: 38].

«ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید، شما را چه‌ شده‌ است‌ که‌ چون‌ به‌ شما گفته‌ می‌شود: در راه‌ خدا بیرون‌ آیید، سنگین‌ شده‌ به‌سوی‌ زمین‌ میل‌ می‌کنید» تا در خانه‌ و دیارتان ‌باقی‌ بمانید. یا به‌سوی‌ دنیا و شهوات‌ آن‌ میل‌ می‌کنید و رنجها و دشواریهای‌ سفر را ناخوش‌ می‌دارید.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌ که‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ در عتاب‌ و سرزنش‌ کسانی‌ نازل ‌شد که‌ از همراهی‌ با رسول‌ خدا ص در غزوه‌ تبوک‌ تخلف‌ کردند.

یادآور می‌شویم‌ که‌ غزوه‌ تبوک‌ در سال‌ نهم‌ هجری‌، یعنی‌ یک‌سال‌ بعد از فتح‌ مکه‌ واقع‌ شد. و تبوک‌، جایی‌ در میان‌ وادی‌القری‌ و شام‌ است‌. نفیر: بیرون‌ رفتن‌برای‌ جنگ‌ است‌. اصل‌ ﴿ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ ، «تثاقلتم» است‌، یعنی‌: سست‌ وگرانجان‌ شده‌ و به‌ باقی ‌ماندن‌ در سرزمین‌ خود میل‌ کردید «آیا به‌جای‌ آخرت‌ به ‌زندگی‌ دنیا» یعنی‌: به‌ نعمت‌های‌ آن‌ «دل‌ خوش‌ کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که‌ نعمتهای‌ آخرت‌ با جهاد در راه‌ ما دست یافتنی‌ است‌، نه‌ با نشستن‌ و بهره‌ور بودن‌ ازنعمتهای‌ مادی‌؟ «متاع‌ زندگانی‌ دنیا در برابر آخرت» یعنی‌: در پهلوی‌ آخرت‌ و در برابر آن‌ «جز اندکی‌ نیست» که‌ اصلا ارزش‌ و اهمیتی‌ ندارد. در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است‌: «دنیا در برابر آخرت‌ جز چنان‌که‌ یکی‌ از شما این‌ انگشتش‌ را ـ و به‌سوی ‌انگشت‌ سبابه‌ خویش‌ اشاره‌ کردند ـ در دریا داخل‌ کند نیست‌ پس‌ باید بنگرد که‌ آن‌ را با چه‌ مقدار از آب‌ بیرون‌ می‌آورد!».

**﴿**إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ٣٩**﴾** [التوبة: 39].

«اگر بیرون‌ نیایید» به‌سوی‌ جهاد «شما را به‌ عذابی‌ دردناک‌ عذاب‌ می‌کند» با سرکوب‌ نمودن‌ و به‌ ذلت‌کشیدنتان‌ به‌ دست‌ دشمنانتان‌، یا به‌ عذاب‌ کونی‌ و بلایای‌ طبیعی‌ «و بجای‌ شما قوم‌ دیگری‌ را می‌آورد» که‌ دین‌ خدا أ را یاری‌ دهند و در نتیجه‌؛ دولت‌ و عزت‌ در آنها قرارگیرد «و به‌ او هیچ‌ زیانی‌ نمی‌رسانید» بافروگذاشتن‌ فرمان‌ وی‌ در رفتن‌ به‌ میادین‌ جهاد. یا هیچ‌ زیانی‌ به‌ رسول‌ خدا ص نمی‌رسانید؛ با ترک‌ یاری‌ وی‌ و رهسپار نشدن‌ با وی‌ به‌سوی‌ جهاد «و خدا بر همه ‌چیز تواناست» و از جمله‌ توانایی‌های‌ وی‌، عذاب‌ نمودنتان‌ و عوض‌ کردنتان‌ با قوم‌ دیگری‌ است‌.

آیه‌ کریمه‌ دربرگیرنده‌ تهدید و هشدار بزرگی‌ است‌ برای‌ گرانجانان‌ و سنگین ‌دلان‌ از رفتن‌ به‌ جهاد.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٤٠﴾ [التوبة: 40].

«اگر او را یاری‌ ندهید» یعنی‌: اگر یاری‌ رسول‌ خدا ص را فروگذارید، بدانید که‌ خداوند أ متکفل‌ و عهده‌دار کار وی‌ است‌ و «قطعا خداوند او را نصرت‌ داد» دردوران‌ کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش‌ پیروز ساخت‌. یا کسانی‌که‌ در گذشته‌ نصرتش‌ داده‌اند ـ هنگامی‌ که‌ با پیامبر ص جز یک‌ تن‌، کسی‌ دیگر همراه‌ نبود ـ باز هم‌ او را نصرت‌ خواهند داد «آن‌گاه‌ که‌ کافران‌ او را بیرون‌ کردند» ازمکه‌ «و او نفر دوم‌ از دو تن‌ بود» که‌ آن‌ دو تن‌، یکی‌ خود رسول‌ خدا ص ودیگری‌ ابوبکر صدیق‌ س بود «هنگامی‌که‌ این‌ دو کس‌ در غار بودند» این‌ غار در کوه‌ «ثور» در سمت‌ راست‌ مکه‌، به‌ فاصله‌ یک‌ ساعت‌ راه‌ از آن‌ قرار دارد، که ‌رسول‌ خدا ص با یارشان‌ ابوبکر س، سه‌ روز را در آن‌ به‌سر بردند «آن‌گاه‌ که‌ می‌گفت» پیامبر ص «به‌ یار خود» ابوبکر س «اندوهگین‌ نباش‌ که‌ خدا با ماست» با یاری‌ و نگهداری‌اش‌ و هرکس که‌ خدا أ با او باشد؛ هرگز مغلوب‌ نمی‌شود و هرکس مغلوب‌ نشود؛ سزاوار آن‌ است‌ که‌ اندوه‌ و نگرانی‌ را بر او رنگی‌ نباشد «پس‌ خداوند سکینه‌ خود را بر او فرو فرستاد» سکینه‌: آرامش‌ است‌. یعنی‌: تشویش‌ وتلاطم‌ و اضطراب‌ پیامبر خویش‌ را تسکین‌ داد تا بدانجا که‌ ترس‌ و نگرانی‌ از دل ‌آن‌ حضرت‌ ص بیرون‌ رفت‌ و کاملا آرامش‌ یافتند. به‌ قولی‌ مراد این‌ است‌: خداوند أ اضطراب‌ ابوبکر س را تسکین‌ داد. ولی‌ قول‌ اول‌ راجح‌ است‌ «و او را به‌ لشکریانی‌ که‌ آنها را نمی‌دیدید، قوت‌ داد» که‌ این‌ لشکریان‌ فرشتگان‌ بودند وچهره‌ها و دیدگان‌ کفار را از یافتن‌ مخفی‌گاه‌ پیامبر ص برگردانیدند. یا بعد از آن‌، فرشتگان‌ را در غزوات‌ به‌ یاری‌ پیامبر خویش‌ فرستاد چنان‌که‌ در بدر چنین‌ کرد «وکلمه‌ کسانی‌ را که‌ کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی‌: کلمه‌ شرک‌ را، در نتیجه‌؛ دولت‌ مشرکان‌ را به‌ پایان‌ آورد «و کلمه‌ خداست‌ که‌ برتر است» که‌ این‌ کلمه‌؛ کلمه ‌توحید و دعوت‌ اسلامی‌ می‌باشد، کلمه‌ای‌ که‌ وصف‌ همیشگی‌ آن‌، برتری‌ و فوقیت‌ بر هر کلمه‌ دیگری‌ است‌. آری‌! اسلام‌ همیشه‌ برتر است‌، هیچ‌گاه‌ پستی‌ را نمی‌پذیرد و هیچ‌ چیز بر آن‌ برتری‌ نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم‌ است» یعنی‌: غالب‌ و قاهر است‌؛ با نصرت ‌دادن‌ اهل‌ کلمه‌ خویش‌، حکیم‌ است‌؛ و جز آنچه‌ راکه‌ با حکمت‌ و صواب‌ منطبق‌ باشد، انجام‌ نمی‌دهد، که‌ از آن‌ جمله‌ است‌ ذلیل ‌ساختن‌ اهل‌ شرک‌.

**﴿**انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ٤١**﴾** [التوبة: 41].

«بیرون‌ آیید» به‌ جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی‌: شاد و بانشاط، یا افسرده‌ و بی‌نشاط، فقیر و غنی‌، پیر و جوان‌، پیاده‌ و سواره‌، مجرد و متأهل‌ و خلاصه ‌همگی‌ شما؛ جز کسی‌ که‌ دارای‌ عذری‌ است‌، به‌ جهاد بیرون‌ آیید «و با مالها و جانهای‌ خود در راه‌ خدا جهاد کنید» جهاد در راه‌ خدا أ فرض‌ کفایه‌ است‌ ولی‌ اگر جز بسیج‌ تمام‌ مسلمانان‌ در منطقه‌ یا مناطقی‌ از زمین‌، نیروی‌ دیگری‌ نمی‌توانست ‌جلو دشمن‌ را سد کند و دشمن‌ به‌ آن‌ منطقه‌ یا مناطق‌، غالب‌ شده‌ بود، جهاد بر عموم‌ مسلمانان‌ آن‌ منطقه‌؛ و در صورت‌ عدم‌ کفایت‌، قدم‌ به‌ قدم‌ بر مناطق ‌همجوار آن‌ فرض‌ عین‌ می‌شود و اگر دشمن‌ به‌ داراسلام‌ نزدیک‌ گشته‌ اما به‌ آن ‌وارد نشده‌ بود، نیز جهاد بر همگی‌ فرض‌ عین‌ است‌. همچنان‌ بر امام‌ (حاکم‌مسلمانان) فرض‌ است‌ تا در هرسال‌ یک‌بار بر دشمنان‌ اسلام‌ یورش‌ برد تا یا به ‌اسلام‌ در آیند و یا این‌که‌ با حقارت‌ جزیه‌ بپردازند «این» امر به‌ نفیر عام‌ و امر به‌ جهاد «برای‌ شما خیر است» یعنی‌: به‌ ذات‌ خود خیری‌ است‌ بزرگ‌، یا بهتر از استراحت‌ و نشستن‌ در خانه‌ است‌ «اگر بدانید» و کسی‌ که‌ از بهتر بودن‌ جهاد آگاه ‌نباشد، نادان‌ است‌.

ابن‌کثیر نقل‌ می‌کند: «روزی‌ ابوطلحه‌ سوره‌ (برائه) را می‌خواند و چون‌ به‌ این ‌آیه‌ رسید، گفت‌: از این‌ آیه‌ چنین‌ در می‌یابم‌ که‌ پروردگار متعال‌ همه‌ ما ـ اعم‌ از پیر و جوان‌ ـ را به‌ جهاد فراخوانده‌ است‌ پس‌ ای‌ فرزندانم‌! مرا مجهز کنید که‌ عازم ‌جهاد شوم‌. فرزندانش‌ گفتند: پدر جان‌! خداوند أ بر تو رحم‌ کند، آخر تو همراه‌ رسول‌ خدا ص جهاد کردی‌ تا رحلت‌ کردند، بعد از آن‌ همراه‌ ابوبکر س جهاد کردی‌ تا رحلت‌ کرد، سپس‌ همراه‌ عمر س جهاد کردی‌ تا به‌ شهادت‌ رسید، پدرجان‌! این‌ همه‌ مجاهدات‌ تو را بس‌ است‌ و ما از جای‌ تو به‌ جهاد می‌رویم‌! ولی‌ ابوطلحه‌ نپذیرفت‌ و به‌ نیروی‌ دریایی‌ مسلمانان‌ پیوسته‌ به‌ کشتی‌ نشست‌ و عازم‌ جهاد شد، اما در میان‌ راه‌ درگذشت‌ و مجاهدان‌ جزیره‌ای‌ را نیافتند تا او را در آن ‌دفن‌ کنند ـ مگر بعد از نه‌ روز از درگذشتش‌ ـ ولی‌ با وجود گرمی‌ هوا، جسد مبارکش‌ در طول‌ این‌ مدت‌ هیچ‌ تغییری‌ نکرد، سرانجام‌ او را در آن‌ جزیره‌ دفن‌ کردند».

**﴿**لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ٤٢**﴾** [التوبة: 42].

بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ فرجام‌ ترک‌ جهاد را بیان‌ کرد و به‌ نفیر عام‌ فرمان ‌داد؛ اینک‌ به‌ درمان‌ آفت‌ تخلف‌ از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی‌ زودیاب‌ در پیش ‌می‌بود» یعنی‌: ای‌ پیامبر! اگر آنچه‌ ایشان‌ را به‌ آن‌ فرامی‌خوانی‌، غنیمتی‌ نزدیک‌ و در دسترس‌ می‌بود، نه‌ سفری‌ دور و توان‌فرسا «و اگر سفری‌ آسان» و متوسط ـ نه ‌خیلی‌ دور و نه‌ خیلی‌ نزدیک‌ ـ در پیش‌ می‌بود «قطعا از تو پیروی‌ می‌کردند» یعنی‌: این‌ گروه‌ متخلف‌ از جهاد، قطعا همراه‌ تو می‌آمدند «ولی‌ راه‌ پرمشقت» یعنی‌:غزوه‌ تبوک‌ «برآنان‌ گران‌ آمد» زیرا از یکسو این‌ غزوه‌ سفری‌ دور و پرمشقت‌ بود و از سوی‌ دیگر، سال‌؛ سال‌ قحطی‌ و تنگدستی‌ و فصل‌؛ فصل‌ گرما بود «و به‌زودی» تخلف‌کنندگان‌ از غزوه‌ تبوک‌ «به‌ خدا سوگند خواهند خورد» درحالی‌که ‌می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی‌: اگر تاب‌ و توان‌ مالی‌ و بدنی‌ می‌داشتیم‌ «حتما با شما بیرون‌ می‌آمدیم» و از جهاد تخلف‌ نمی‌کردیم‌ ولی‌ آنها با این‌ سوگند دروغ‌ «خود را هلاک‌ می‌کنند» زیرا کسی‌که‌ به‌ دروغ‌ سوگند خورد؛ بی‌گمان‌ خودش‌ را هلاک‌ ساخته‌ است‌ «و خدا می‌داند که‌ آنان‌ دروغگویند» در این‌ سوگندی‌ که‌ به‌ شما خواهند خورد؛ بلکه‌ آنها توان‌ بیرون ‌آمدن‌ به‌ جهاد را داشتند، اما سرپیچی‌ و سستی‌ کردند و به‌سبب‌ زحمت‌ و مشقت‌ جهاد، از آن‌ روی‌ برتافتند.

**﴿**عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ٤٣**﴾** [التوبة: 43].

«خدایت‌ ببخشاید» این‌ عتابی‌ لطف‌آمیز برای‌ رسول‌ خدا ص است‌ زیرا با بخشایش‌ او تعالی‌ آغاز شد «چرا پیش‌ از آن‌که‌ حال‌ راستگویان‌ بر تو معلوم‌ گردد و دروغگویان‌ را بشناسی‌، به‌ آنان‌ اجازه‌ دادی‌؟» چرا با عذرهایی‌ که‌ نزد تو مطرح‌ کردند، در دادن‌ اجازه‌ تخلف‌ از جهاد به‌ آنان‌ شتاب‌ کردی‌؟ و قدری‌ تأنی‌ و درنگ‌ ننمودی‌ تا صدق‌ و راستی‌ راستگویان‌ در پیش‌ کشیدن‌ عذرها و دروغ‌ دروغگویان‌ در این‌ امر، بر تو روشن‌ شود؟

**﴿**لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ٤٤**﴾** [التوبة: 44].

«کسانی‌که‌ به‌ الله و روز آخرت‌ ایمان‌ آورده‌اند، در این‌که‌ به‌ مالها و جانهای‌ خود جهاد کنند، از تو اجازه‌ نمی‌طلبند» یعنی‌: مؤمنان‌، در باب‌ تخلف‌ از جهاد از تو اجازه ‌نمی‌طلبند بلکه‌ عادت‌ و شیوه‌ آنها این‌ است‌ که‌ بی‌ هیچ‌ توقفی‌ و بی‌ آن‌که‌ منتظر صدور اجازه‌ از سوی‌ تو بمانند، به‌سوی‌ جهاد می‌شتابند.

حق‌ تعالی‌ جهاد با مال‌ را بر جهاد با نفس‌ مقدم‌ ساخت‌؛ زیرا جهاد با نفس‌ بدون ‌مقدم‌ ساختن‌ جهاد با مال‌، قابل‌ تحقق‌ نیست‌ «و خدا به‌ حال‌ تقوا پیشگان ‌داناست» همانان‌ که‌ از تو اجازه‌ تخلف‌ نخواستند.

**﴿**إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ٤٥**﴾** [التوبة: 45].

«جز این‌ نیست‌ که‌ تنها کسانی‌ از تو اجازه» سرپیچی‌ از جهاد و تخلف‌ از آن‌ را «می‌طلبند که‌ به‌ الله و روز آخرت‌ ایمان‌ ندارند» و آنان‌ منافقانند. ذکر ایمان‌ به‌ خدا و روز آخرت‌ از آن‌روست‌ که‌ این‌ دو امر، برانگیزاننده‌ جهاد در راه‌ خدا أ است ‌«و دل‌هایشان‌ شک‌ آورده‌ است‌ پس‌ آنان‌ در شک‌ خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین‌، گروهی‌ که‌ از تو اجازه‌ تخلف‌ می‌طلبند و هیچ‌ عذری‌ هم‌ ندارند، مؤمن‌ نیستند بلکه‌ در دین‌ خود شکاک‌ و متحیر و مضطربند، آنها به‌سوی‌ راه‌ صواب‌ ره‌ نیافته‌ و به‌ پاداش‌ الهی‌ امیدی‌ ندارند.

**﴿**وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ٤٦**﴾** [التوبة: 46].

«و اگر اینان‌ به‌راستی‌ اراده‌ بیرون‌ رفتن» به‌ جهاد را «داشتند، قطعا برای‌ آن ‌سازوبرگی‌ تدارک‌ می‌دیدند» و از تدارک‌ قبلی‌ ساز و برگ‌ سفر، تغافل‌ نمی‌کردند چنان‌که‌ مؤمنان‌ برای‌ این‌ امر آماده‌گی‌ گرفتند لذا آنها در این‌ ادعایشان‌ دروغگویند و در اصل‌، قصد رهسپار شدن‌ به‌ جهاد را نداشتند و نه‌ برای‌ آن‌ توشه‌راه‌ و سلاحی‌ آماده‌ کرده‌ بودند «ولی‌ الله برانگیختن‌ آنان‌ را خوش‌ نداشت‌ پس‌ آنان‌را از حرکت‌ منصرف‌ گردانید» یعنی‌: آنان‌ را از بیرون ‌رفتن‌ با تو باز داشت‌ و منصرف ‌گردانید چرا که‌ گفتند: اگر به‌ ما اجازه‌ ماندن‌ داده‌ نشود و به‌ عازم‌ شدن‌ مجبورشویم‌، فساد برپا کرده‌ و دشمن‌ را علیه‌ مؤمنان‌ بر می‌انگیزیم‌. پس‌ سست‌ ساختن‌ و بازداشتن‌ آنها از حرکت‌، به‌ مصلحت‌ مؤمنان‌ بود «و به‌ آنان‌ گفته‌ شد: بنشینید» یعنی‌: خداوند متعال‌ گرایش‌ به‌ نشستن‌ را در دل‌هایشان‌ افگند؛ برای‌ این‌که‌ آنان‌ را خوار و ذلیل‌ فروگذارد و با ذلت‌ در خانه‌ خود وامانند «با خانه‌ نشینان» یعنی‌: با آفت‌ زدگان‌ معذور؛ از کوران‌ و بیماران‌ و زنان‌ و کودکان‌. در این‌ تعبیر؛ چنان‌ تحقیر و تمسخر و کوچک شماری‌ای‌ برای‌ آنها نهفته‌ است‌ که ‌بر هیچ‌ عاقلی‌ مخفی‌ نتوان‌ بود.

**﴿**لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ٤٧**﴾** [التوبة: 47].

«اگر با شما بیرون‌ می‌آمدند، جز خبال‌ برای‌ شما نمی‌افزودند» یعنی‌: جز فساد وشر چیز دیگری‌ برای‌ شما نمی‌افزودند زیرا آنان‌ بزدلانی‌ خوار و حقیر بیش‌ نیستند. این‌ تعبیر، تسلیت‌ و دلجویی‌ای‌ برای‌ مؤمنان‌ از تخلف‌ منافقان‌ است‌. خبال‌: فساد، دو به‌ هم‌زنی‌، اختلاف‌ افگنی‌ و شایعه‌پراکنی‌ است‌ «و البته‌ به‌ سرعت‌ خود را میان‌ شما می‌افگندند» یعنی‌: با تمام‌ شتاب‌ در میان‌ شما به‌ فسادانگیزی‌ و فتنه‌جویی ‌می‌پرداختند، با دروغها و اکاذیبی‌ که‌ برمی‌ساختند و برمی‌پراکندند، دروغهایی ‌که‌ موجب‌ فساد ذات‌البین‌ است‌ «و در حق‌ شما فتنه‌جویی‌ می‌کردند» بابرهم‌انگیختن‌ و دوبهم‌زدن‌ و تیره‌کردن‌ روابط نیک‌ شما «و در میان‌ شما سخن‌شنوایانی‌ دارند» که‌ دروغ‌ پردازی‌های‌ آنان‌ را شنیده‌ و پذیرفته‌، سپس‌ آن‌ را به‌ شما انتقال‌ می‌دهند و در نتیجه‌ میان‌ شما و برادران‌ دینی‌تان‌ اختلاف‌ و فساد ذات‌البین ‌می‌پراکنند. یا معنی‌ این‌ است‌: در میان‌ شما جاسوسانی‌ هستند که‌ سخنانتان‌ راشنیده‌ و به‌ آنان‌ انتقال‌ می‌دهند «و خدا به‌ ستمگران‌ داناست» و می‌داند که‌ اگر با شما به‌ جهاد بیرون‌ آیند، چه‌ آفاتی‌ از سوی‌ آنان‌ علیه‌ شما متصور خواهد بود! از این‌ جهت‌، حکمت‌ بالغه‌ وی‌ چنین‌ اقتضا کرد که‌ همراه‌ شما به ‌جهاد بیرون‌ نیایند.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ این‌ گروه‌ متخلف‌، از رؤسای‌ اوس‌ و خزرج‌ بودند وعبدالله بن‌ابی‌ رئیس‌ منافقان‌ از جمله‌ آنان‌ بود. آری‌! در میان‌ بیرون‌رفتگان‌ به‌ جهاد از انصار مدینه‌، کسانی‌ بودند که‌ از این ‌رؤسای‌ خویش‌ سخن‌ شنوی‌ داشتند چرا که‌ هنوز برای‌ آن‌ رؤسا در میان‌ قوم‌شان‌ شأن‌ و هیبتی‌ بود.

**﴿**لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ٤٨**﴾** [التوبة: 48].

«هرآینه‌ پیش‌ از این‌ نیز فتنه‌ را طلب‌ کرده‌ بودند» یعنی‌: منافقان‌ پیش‌ از غزوه‌ «تبوک» نیز، جویای‌ فسادانگیزی‌، دو بهم‌ زنی‌، شایعه‌پراکنی‌، جوسازی‌، متفرق ‌ساختن‌ وحدت‌ کلمه‌ مؤمنان‌ و پراکنده‌ ساختن‌ جمع‌شان‌ گشته‌ بودند و این‌ در آغاز تشریف‌فرمایی‌ رسول‌ خدا ص به‌ مدینه‌ بود که‌ اعراب‌ همه‌ از یک‌ تیرکش ‌به‌سوی‌ مؤمنان‌ هجوم‌ آورده‌ و یهود مدینه‌ و منافقان‌ نیز با آنان‌ هم‌داستان‌ شدند و در غزوه‌ احد کردند آنچه‌ کردند «و کارها را بر تو وارونه‌ ساختند» یعنی‌: آرا و نظریاتی‌ گوناگون‌ علیه‌ اسلام‌ مطرح‌ ساخته‌ و نیرنگ‌ها و توطئه‌های‌ مختلفی‌ را سازمان‌ دادند تا شاید چیزی‌ از این‌ وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان‌ و در تو اثر کرده‌ و عزمتان‌ را بر جهاد سست‌ کند «تا آن‌که‌ حق‌ آمد» یعنی‌: نصرت‌ و تأیید حق‌ تعالی‌آمد «و امر خدا آشکار شد» با عزت ‌دادن‌ دین‌، برتر ساختن‌ شریعت‌ و سرکوب ‌دشمنانش‌ «در حالی‌که‌ آنان‌ ناخشنود بودند» از پیروزی‌ حق‌ و این‌ پیروزی‌ به‌ رغم ‌میل‌ آنان‌ بود.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ٤٩**﴾** [التوبة: 49].

بعد از بیان‌ اجمالی‌ موضع‌گیری‌ منافقان‌ در آیات‌ قبل‌؛ اینک‌ حق‌ تعالی‌ به‌ بیان‌ حال‌ مجموعه‌هایی‌ می‌پردازد که‌ هریک‌ از آنها، معرف‌ ومصداق‌ نمونه‌ مشخصی ‌از نمونه‌های‌ نفاق‌ اند: «و از آنان» یعنی‌: از منافقان‌ «کسی‌ است‌ که‌ می‌گوید» به ‌رسول‌ خدا ص «مرا اجازه‌ ده» در تخلف‌ از جهاد و باقی‌ ماندن‌ در مدینه‌ «و مرا در فتنه‌ نینداز».

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: «چون‌ رسول‌ خدا ص قصد عزیمت‌ به‌ غزوه‌ تبوک‌ را داشتند، به‌ جدبن‌قیس‌ فرمودند: ای‌ جد! رأی‌ تو درجهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست‌؟ جد بن‌ قیس‌ گفت‌: یا رسول‌الله! من‌ شخصی‌ هستم‌ شیفته‌ زنان‌ و چون‌ زنان‌ بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم‌، فریفته‌ آنان‌ می‌شوم ‌پس‌ به‌ من‌ اجازه‌ ماندن‌ بده‌ و مرا در فتنه‌ نینداز! به‌ قولی‌ دیگر؛ معنی‌ این‌ است‌: به‌ من‌ اجازه‌ ماندن‌ بده‌ و مرا در فتنه‌ ـ یعنی‌ در گناه‌ ـ نینداز زیرا اگر به‌ من‌ اجازه ‌ماندن‌ هم‌ ندهی‌، اذن‌ تو هم‌ که‌ نباشد، من‌ تخلف‌ می‌کنم‌ و در این‌ صورت‌ به‌ گناه‌ درمی‌افتم‌. «آگاه‌ باش‌ که‌ هم‌اکنون‌ در فتنه‌ افتاده‌اند» یعنی‌: در آن‌ فتنه‌ای‌ که‌ از آن ‌نام‌ بردند، که‌ عبارت‌ از فتنه‌ تخلف‌ از جهاد و بهانه‌ تراشی‌های‌ بی‌اساس‌ و بیهوده ‌است‌، در افتاده‌اند و چه‌ فتنه‌ای‌ بزرگ‌تر از تخلف‌ از جهاد است‌! «و همانا دوزخ‌ در برگیرنده‌ کافران‌ است» و آنان‌ را از آن‌ گریز و گزیری‌ نیست‌ زیرا اسباب‌ و علل ‌احاطه‌ دوزخ‌ در آنها فراهم‌ است‌.

**﴿**إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ٥٠**﴾** [التوبة: 50].

«اگر به‌ تو حسنه‌ای‌ برسد، آنان‌ را ناخوش‌ می‌کند و اگر به‌ تو مصیبتی‌ برسد، می‌گویند: ما از قبل‌ حساب‌ کار خود را داشتیم» یعنی‌: ما از قبل‌ احتیاطمان‌ را نموده‌ وجانب‌ حزم‌ و دوراندیشی‌ را از دست‌ نداده‌ایم‌ و بنابراین‌، به‌ جنگ‌ بیرون‌ نیامدیم‌ چنان‌که‌ مؤمنان‌ بیرون‌ آمدند و به‌ این‌ مصیبت‌ درافتادند. حسنه‌: غنیمت‌ و فتح‌ وپیروزی‌ و مصیبت‌: زخم‌ و جراحت‌ است‌. «و شادمانه‌ روی‌ برتافته‌، برمی‌گردند» در حالی‌ که‌ از سلامت‌ خود و مصیبت‌ مؤمنان‌ شادمانند.

در اینجاست‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ پیامبرش‌ ص دستور می‌دهد که‌ برای‌شان‌ سه ‌اصل‌ زیر را تفهیم‌ کند:

**﴿**قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ٥١**﴾** [التوبة: 51].

«بگو: هرگز به‌ ما جز آنچه‌ که‌ الله برای‌ ما نوشته‌ است» در لوح‌ محفوظ از خیر وشر «نمی‌رسد» و چون‌ او ما را به‌ جنگ‌ مأمور نموده‌ پس‌ ما به‌هر حال‌، امر او را اطاعت‌ می‌کنیم‌ «اوست‌ مولای‌ ما» یعنی‌: اوست‌ نصرت‌دهنده‌ و کارساز ما، اوست‌ که‌ سرانجام‌، کار را به‌ سود ما رقم‌ زده‌ و قطعا دین‌ خویش‌ را بر تمام‌ ادیان ‌پیروز می‌گرداند و هر رخدادی‌ هم‌ که‌ برای‌ ما اتفاق‌ بیفتد ـ هرچند در ظاهر امر شر باشد ـ در نهایت‌ به‌ خیر دنیا و آخرت‌ ماست‌ «و باید که‌ مؤمنان‌ بر خدا توکل ‌کنند» توکل‌ بر خدا أ، سپردن‌ امور به‌ وی‌ است‌ و مؤمنان‌ جز به‌ خداوند أ، برکسی‌ دیگر توکل‌ نمی‌کنند و شایسته‌ آنها نیز همین‌ است‌ که‌ چنین‌ مطیع‌ و متوکل‌ باشند.

**﴿**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ٥٢**﴾** [التوبة: 52].

اصل‌ دوم‌ که‌ باید به‌ منافقان‌ تفهیم‌ شود، این‌ است‌: «بگو: آیا برای‌ ما جز یکی‌ از این‌ دو نیکی‌ را انتظار می‌برید؟» آیا برای‌ ما جز پیروزی‌ یا شهادت‌، چیز دیگری‌ را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که‌ هر دوی‌ اینها نزد ما بس‌ خوش‌ آیند و گواراست‌؟ «در حالی‌که‌ ما انتظار می‌کشیم» در باره‌ شما یکی‌ از دو بدی‌ و بدفرجامی‌ را؛ یا «که ‌خداوند به‌ شما از نزد خود عذابی‌ برساند» یعنی‌: عذاب‌ کوبنده‌ای‌ که‌ از آسمان‌ فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشاند به‌ شما عذابی‌ «با دست‌ ما» یعنی‌: با غالب ‌ساختن‌ ما مؤمنان‌ بر شما و کشتن‌ و اسیر گرفتن‌ و غارت‌کردن‌ و به‌ بندکشیدن‌ شما «پس‌ انتظار بکشید» برای‌ ما آنچه‌ را که‌ ذکر کردیم‌ از سر انجام‌ میمون‌ و خجسته‌ «که‌ ما نیز با شما در انتظاریم» آن‌ فرجام‌ نامیمونی‌ را که‌ کار شما بدان‌ خواهد انجامید.

**﴿**قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ٥٣**﴾** [التوبة: 53].

اصل‌ سوم‌ که‌ باید به‌ منافقان‌ تفهیم‌ شود، این‌ است‌: «بگو: چه‌ با رغبت‌ انفاق ‌کنید، چه‌ با بی‌میلی‌، هرگز از شما پذیرفته‌ نمی‌شود» اگر به‌ میل‌ و رغبت‌ خود، اما بدون‌ دستوری‌ از جانب‌ خدا أ و رسولش‌ انفاق‌ کنید، یا با بی‌میلی‌ به‌ امرخدا أ و رسولش‌، انفاق‌ کنید بدانید که‌ انفاق‌ شما هرگز نزد حق‌ تعالی‌ پذیرفته ‌نیست‌ «چراکه‌ شما قومی‌ فاسق‌ بوده‌اید» در حالی‌ که‌ خداوند أ فقط از تقواپیشگان‌ می‌پذیرد. فسق‌: نافرمانی‌ و تمرد است‌.

**﴿**وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ٥٤**﴾** [التوبة: 54].

«و هیچ‌ چیز مانع‌ پذیرفته‌ شدن‌ انفاقهای‌ آنان‌ نشد جز این‌که‌ به‌ خدا و پیامبرش‌ کفر ورزیدند و جز با حال‌ کسالت‌ به‌ نماز نمی‌آیند» خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌، سه‌ چیز را به‌عنوان‌ عوامل‌ بازدارنده‌ پذیرفته ‌بودن‌ انفاق‌ آنان‌ ذکر می‌کند: اول‌ کفر. دوم ‌این‌که‌ جز در حال‌ کسالت‌ و کاهلی‌ و گرانجانی‌ نماز نمی‌گزارند زیرا آنان‌ نه‌ از نمازگزاردن‌ امید ثوابی‌ دارند و نه‌ از عذابی‌ می‌ترسند پس‌ نمازشان‌ چیزی‌ جز ریا نیست‌. سوم‌ این‌که‌: «انفاق‌ نمی‌کنند» اموال‌شان‌ را «جز با کراهت» نه‌ با رغبت‌ و دلخوشی‌، از آن‌ رو که‌ آنها می‌پندارند؛ انفاق‌ مال‌ در راه‌ خدا أ، قراردادن‌ آن ‌در معرض‌ اتلاف‌ و نابودی‌ است‌ چرا که‌ به‌ وعده‌های‌ خداوند أ و رسول‌ وی‌ ص در پاداش‌ انفاق‌ مال‌، هیچ‌ باور ندارند.

**﴿**فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ٥٥**﴾** [التوبة: 55].

«پس‌ اموال‌ و فرزندانشان‌ تو را به‌ شگفت‌ نیاورد» و آنچه‌ را که‌ از اموال‌ و فرزندان‌ دارند، نیک‌ مپندار زیرا «جزاین‌ نیست‌ که‌ خدا می‌خواهد به‌وسیله‌ اینها در زندگی‌ دنیا عذاب‌شان‌ کند» به‌ سبب‌ این‌که‌ آنها پروردگاری‌ را که‌ بخشنده‌ این ‌نعمتهاست‌، شکر گزار نبوده‌ و پرداخت‌ زکات‌ آن‌ اموال‌ و دادن‌ صدقات‌ دیگر را در موارد لزوم‌، فرومی‌گذارند «و جان‌شان‌ درحالی‌ بیرون‌ آید که‌ کافر باشند» یعنی‌: خداوند متعال‌ می‌خواهد تا ارواح‌شان‌ در حال‌ کفر از بدن‌هایشان‌ بیرون‌ آید بدان‌جهت‌ که‌ پیام‌های‌ منزله‌ بر انبیا ÷ را نپذیرفته‌ و بر کفر مصمم‌اند و با لجاجت‌ و سماجت‌، در گمراهی‌ فرورفته‌اند.

**﴿**وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ٥٦**﴾** [التوبة: 56].

«و به‌ خدا سوگند یاد می‌کنند که‌ قطعا از شما هستند» یعنی‌: مسلمانند و از جمله ‌شما هستند «در حالی‌ که‌ آنان‌ از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطف‌شان‌ با کفار است ‌«لیکن‌ آنان‌ گروهی‌ هستند که‌ می‌ترسند» از رویارویی‌ با دشمنان‌، به‌ علت‌ جبن‌. یا مراد این‌ است‌: از آن‌ می‌ترسند که‌ بر آنان‌ نیز همان‌ کشتار و اسارت‌ و بدبختی‌ای ‌فرود آید که‌ بر مشرکان‌ فرود آمد و بنابراین‌، نزد شما از روی‌ تقیه‌ به‌ اسلام‌ تظاهر می‌کنند در حالی‌که‌ حقیقت‌ و واقع‌ امر غیر از این‌ است‌.

**﴿**لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ٥٧**﴾** [التوبة: 57].

«اگر پناهگاهی‌ را بیابند» که‌ خود را در آن‌ از آسیب‌ شما نگه‌ دارند «یا غارهایی‌ را» بیابند که‌ خود را در آن‌ از دید شما پنهان‌ دارند تا آنان‌ را به‌ بیرون ‌رفتن‌ همراهتان‌ به‌ میدانهای‌ جنگ‌ ملزم‌ نگردانید «یا سوراخی‌ را» یعنی‌: جایی‌ چون‌ تونل‌ یا کانالی‌ را بیابند که‌ در آن‌ از دید شما مخفی‌ شوند «قطعا شتابزده‌ به‌سوی‌ آن‌ روی‌ می‌آورند» یعنی‌: چنان‌ با شتاب‌ به‌سوی‌ آن‌ پناهگاه‌ روی‌آورده‌ و از نزد شما می‌گریزند که‌ هیچ‌چیز آنها را برنمی‌گرداند چنان‌که ‌اسب‌ ـ اگر بر آن‌ مهار نزنند ـ به‌ تندی‌ می‌گریزد. پس‌ اینان‌ مخفیگاهی‌ را برای ‌پنهان‌ کردن‌ خود نمی‌یابند، هم‌ از این‌ روست‌ که‌ جز تظاهر به‌ غیر حقیقت‌، دیگر راه‌ و چاره‌ای‌ فراروی‌شان‌ وجود ندارد.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ٥٨**﴾** [التوبة: 58].

در اینجا حق‌ تعالی‌ به‌ بیان‌ اوصاف‌ مجموعه‌ دوم‌ از منافقان‌ می‌پردازد:

«و برخی‌ از آنان‌ در صدقات» یعنی‌: در توزیع‌ و تقسیم‌ اموال‌ زکات‌ «بر تو خرده ‌می‌گیرند پس‌ اگر به‌ آنان‌ از آن‌ داده‌ شود» به‌اندازه‌ای‌ که‌ می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه‌ عملت‌ لذا بر تو عیب‌ نمی‌گیرند، از آن‌رو که‌ جز بهره‌ ناچیز وفانی‌ دنیای‌ دون‌، دیگر مرام‌ و مقصدی‌ ندارند و از دین‌ و تدین‌ به‌دورند «و اگر به ‌آنان‌ از آن‌ داده‌ نشود» در حدی‌ که‌ می‌خواهند و جویای‌ آن‌ هستند «بناگاه‌ به‌ خشم ‌می‌آیند» و اظهار ناخشنودی‌ کرده‌، می‌غرند و بر خود می‌پیچند.

ابن‌کثیر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: «اموال‌ زکاتی‌ را نزد رسول‌ خدا ص آوردند، ایشان‌ آن‌ اموال‌ را در موارد معین‌ آن‌ تقسیم‌ کردند، در این‌ حال‌، مردی ‌از انصار که‌ همه‌ جا پشت‌ سر ایشان‌ حرکت‌ می‌کرد، گفت‌: این‌ تقسیم‌ عادلانه‌ نبود! همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد».

**﴿**وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ٥٩**﴾** [التوبة: 59].

«و اگر آنان‌ بدانچه‌ خدا و پیامبرش‌ به‌ آنان‌ داده‌اند» یعنی‌: بدانچه‌ که‌ خداوند أ برای‌شان‌ مقرر داشته‌ و رسول‌ وی‌ ص به‌ آنان‌ داده‌ است‌ «راضی ‌می‌شدند» هرچند که‌ بهره‌شان‌ اندک‌ هم‌ می‌بود، آری‌! اگر چنین‌ می‌کردند؛ قطعا برای‌شان‌ بهتر بود «و» اگر «می‌گفتند: خدا ما را بس‌ است‌، به‌زودی‌ خدا از فضلش‌ و رسول‌ او به‌ ما می‌دهند» و این‌ همان‌ چیزی‌ است‌ که‌ ما توقع‌ و انتظار آن‌ را داریم‌؛ «ما به‌سوی‌ الله راغبیم» در این‌که‌ به‌ ما از فضل‌ خود آنچه‌ را امیدوار آن‌ هستیم ‌بدهد، آری‌! اگر چنین‌ می‌کردند؛ قطعا رفتاری‌ این‌گونه‌، بهتر از خشم‌ و اعتراض‌شان‌ بود.

این‌ آیه‌ کریمه‌ آداب‌ بزرگی‌ را به‌ ما می‌آموزد.

**﴿**إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٦٠**﴾** [التوبة: 60].

چون‌ منافقان‌ در تقسیم‌ صدقات‌ (اموال‌ زکات) بر رسول‌ خدا ص خرده ‌گرفتند، خداوند متعال‌ وجوه‌ مصرف‌ صدقات‌ را بیان‌ نمود تا طعن‌ و اعتراض‌شان‌ را دفع‌ و به‌ فتنه ‌انگیزی‌شان‌ پایان‌ دهد: «جز این‌ نیست‌ که‌ صدقات‌ به‌ فقیران‌ اختصاص ‌دارد» فقیر: کسی‌ است‌ که‌ چیزی‌ ندارد. زیادبن‌حرث‌ س می‌گوید: «مردی‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت‌: از اموال‌ زکات‌ به‌ من‌ بدهید. رسول‌ خدا ص فرمودند: بدان‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ حکم‌ پیامبر یا کس‌ دیگری‌ در باب‌ صدقات ‌(اموال‌ زکات) راضی‌ نشده‌ بلکه‌ خودش‌ در باره‌ آن‌ فیصله‌ نموده‌ و آن‌ را به ‌هشت‌ قسمت‌ تقسیم‌ کرده‌ پس‌ اگر تو هم‌ از آن‌ اصناف‌ هستی‌، اینک‌ به‌ تو نیز از آن‌ می‌دهم».

«و» اموال‌ زکات‌ «به‌ مساکین‌ اختصاص‌ دارد» در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که ‌اصحاب‌ س گفتند: مسکین‌ کیست‌ یا رسول‌الله؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: «مسکین‌ کسی‌ است‌ که‌ توانگری‌ را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش‌ پی‌نمی‌برد و متوجه‌ فقر وی‌ نمی‌شود تا بر وی‌ صدقه‌ کند و او خود نیز از مردم‌ چیزی ‌درخواست‌ نمی‌کند». در نزد احناف‌ مسکین‌ کسی‌ است‌ که‌ وضع‌ اقتصادیش‌ از فقیر بدتر باشد. همچنین‌ در نزد احناف‌، کسی‌که‌ مالک‌ بیست‌ دینار یا دویست ‌درهم‌ شرعی‌، یعنی‌ نصاب‌ زکات‌ است‌، نباید زکات‌ بگیرد و کسی‌که‌ منزل‌ و خادمی‌ دارد، به‌ اجماع‌ علما از زکات‌ بی‌نیاز پنداشته‌ نمی‌شود.

«و» اموال‌ زکات‌ «به ‌کارگزاران‌ جمع‌آوری‌ آن‌ اختصاص‌ دارد» یعنی‌: کسانی‌ که‌ حاکم‌ مسلمانان‌ آنها را برای‌ جمع‌ آوری‌ اموال‌ زکات‌ می‌فرستد، آنان‌ نیز یکی‌ ازاصناف‌ هشت‌گانه‌ مستحق‌ اموال‌ زکات‌ به‌شمار می‌روند.

«و» اموال‌ زکات‌ «به‌ مؤلفه‌القلوب‌ اختصاص‌ دارد» آنان‌ زعمای‌ قبایلی‌ بودند که ‌رسول‌ خدا ص دل‌هایشان‌ را به ‌دست‌ می‌آوردند تا مسلمان‌ شوند، یا بر اسلام‌ پایداری‌ نمایند. نسفی‌ می‌گوید: «مؤلفه ‌القلوب‌ سه‌ دسته‌اند: دسته‌ای‌ که ‌رسول‌ خدا ص با دادودهش‌، آنها را به‌ اسلام‌ علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان‌ شوند، دسته‌ دوم‌ کسانی‌ بودند که‌ اسلام‌ آورده‌ بودند ولی‌ همراه‌ با ضعف‌ و دسته‌ سوم‌ کسانی‌ بودند که‌ شرشان‌ از مؤمنان‌ به‌ وسیله‌ مال‌ دفع‌ می‌شد». احناف‌ ومالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام‌ و قدرتمند شدن‌ آن‌، سهم‌ مؤلفه‌القلوب‌ ساقط شده‌ است‌ لذا اکنون‌ مستحقان‌ زکات‌ فقط هفت‌ دسته‌اند. شیخ‌ سعید حوی‌ درتفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی‌ نیست‌ که‌ اگر بار دیگر اسلام‌ به‌ غربت‌ خویش ‌بازگشت‌ و مسلمانان‌ ضعیف‌ شدند، حاکم‌ مسلمان‌ می‌تواند سهم‌ مؤلفه‌ القلوب‌ را احیا کند».

«و» اموال‌ زکات‌ «در راه‌ آزادی‌ بردگان‌ اختصاص‌ دارد» به‌ این‌ ترتیب‌ که‌ بردگانی ‌مکاتب‌ شده‌[[5]](#footnote-5) را خریداری‌ کرده‌ و آزادشان‌ کنند و این‌ مذهب‌ شافعی‌ها وحنفی‌هاست‌. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن‌ برده‌ و سپس‌ آزاد کردن ‌بالاستقلال‌ آن‌ نیز شامل‌ این‌ معنی‌ است‌.

«و» اموال‌ زکات‌ «به‌ وام ‌داران‌ اختصاص‌ دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که‌ زیر بار قرض‌ بوده‌ و توان ‌بازپرداخت‌ آن‌ را ندارند، اما کسی‌ که‌ به‌ سبب‌ تصرفات‌ ناموجه ‌و اسراف‌ آمیز خود مقروض‌ شده‌ باشد، وامش‌ از وجوه‌ زکات‌ یا غیر آن‌ پرداخت ‌نمی‌شود، مگر مشروط به‌ آن‌که‌ از تکرار این‌ شیوه‌ در معاملات‌ مالی‌اش‌ توبه‌ کند. رسول‌اکرم‌ ص خود، کسانی‌ را که‌ زیر بار قرض‌ بودند از وجوه‌ زکات‌ یاری‌ کردند و همین‌ طور به‌ یاری‌کردن‌شان‌ از بابت‌ این‌ وجوه‌، ارشاد نمودند. احناف ‌می‌گویند: «غارم» کسی‌ است‌ که‌ وامی‌ بر گردن‌ وی‌ است‌ و مالک‌ نصابی‌ که‌ از وامش‌ افزون‌ باشد، نیست‌.

«و» اموال‌ زکات‌ «در راه‌ خدا اختصاص‌ دارد» این‌ صنف‌ عبارت‌اند از: مجاهدان ‌و مرزدارانی‌[[6]](#footnote-6) که‌ در سنگرها و مرزهای‌ کشور اسلامی‌ آماده‌ رویارویی‌ با هر خطر احتمالی‌ می‌باشند، که‌ به‌ منظور تأمین‌ هزینه‌های‌ جهاد و تقویت‌ استحکامات ‌دفاعی‌، از وجوه‌ زکات‌ به‌ ایشان‌ پرداخت‌ می‌شود، هرچند توانگر هم‌ باشند. ولی ‌احناف‌ فقیر بودن‌ آنها را برای‌ دریافت‌ زکات‌، شرط کرده‌اند. همچنین‌ حجاجی‌که‌ از مال‌ و ثروت‌ خویش‌ جدا افتاده‌اند، شامل‌ این‌ دسته‌ می‌شوند، هرچند توانگر هم‌ باشند.

«و» اموال‌ زکات‌ «به‌ ابن‌ السبیل‌ اختصاص‌ دارد» ابن‌السبیل‌: مسافری‌ است‌ که ‌توشه‌ رسیدن‌ وی‌ به‌ خانه‌ و دیارش‌ در سفر تمام‌ شده‌، یا به‌ هر دلیلی‌ از دسترس ‌وی‌ خارج‌ است‌ و در راه‌ بازمانده‌ پس‌ بر چنین‌ کسی‌، از اموال‌ زکات‌ پرداخت ‌می‌شود، هرچند در محل‌ بودوباش‌ و زندگی‌ خود، از اغنیا هم‌ باشد «این ‌فریضه‌ای‌ از جانب‌ خداست» یعنی‌: محدود بودن‌ صرف‌ اموال‌ زکات‌ در اصناف‌ یادشده‌؛ حکمی‌ ثابت‌ و لازم‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ آن‌ را بر بندگانش‌ فرض‌ نموده‌ و ایشان‌ را از تجاوز از آن‌ نهی‌ کرده‌ است‌ «و خدا دانا» است‌ به‌ مصلحت‌ بندگانش‌ و به‌ آنچه‌ که‌ در توان‌ آنهاست‌ و بر ایشان‌ دشوار نیست‌ «حکیم‌ است» در تعیین ‌فریضه‌ زکات‌، در چگونگی‌ توزیع‌ آن‌ و در همه‌ چیز.

در اینجا این‌ سؤال‌ مطرح‌ می‌شود که‌ آیا زکات‌ ناگزیر باید بر همه‌ هشت‌ صنف ‌یاد شده‌ صرف‌ شود، یا اگر به‌ بعضی‌ از آن‌ اصناف‌ هم‌ داده‌ شد، کافی‌ است‌؟ فقها در این‌ باره‌ بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف‌ آن‌ را به‌ برخی‌ از اصناف‌ یادشده‌ جایز و شافعی‌ها آن‌ را ناجایز می‌دانند.

**﴿**وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦١**﴾** [التوبة: 61].

آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ حال‌ مجموعه‌ سوم‌ از منافقان‌ را این‌گونه‌ بیان‌ می‌کند:

«و از آنان‌ کسانی‌ هستند که‌ پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که‌ او زودباور است» اذن‌: به‌ کسی‌ گفته‌ می‌شود که‌ سخن‌ هر کسی‌ را که‌ می‌شنود، تصدیق‌ می‌کند و میان‌ سخن‌ درست‌ و نادرست‌ فرقی‌ نمی‌گذارد. منافقان‌ هنگامی‌ این‌ سخن‌ را به ‌رسول‌اکرم ص نسبت‌ دادند که‌ به‌ حلم‌ آن‌ حضرت ص و گذشت‌شان‌ از جنایات ‌خویش‌ ـ که‌ ناشی‌ از بزرگواری‌ و بردباری‌ و چشم ‌پوشی‌ ایشان‌ بود ـ غره‌ شدند. که‌ این‌ نوعی‌ دیگر از رسوایی‌های‌ منافقان‌ است‌ «بگو: أذنی‌ نیکو برای‌ شما است» یعنی‌: پیامبر ص از شما می‌شنود ولی‌ او نیکو شنونده‌ای‌ برای‌ شماست‌ زیرا او سخن‌ خیر را باور می‌دارد نه‌ سخن‌ شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ (أذن‌ خیر) را این‌گونه‌ تفسیر می‌کند: «به‌ خدا ایمان‌ دارد و مؤمنان‌ را تصدیق‌ می‌کند» یعنی‌: پیامبر ص به‌ خداوند أ باور دارد و سخن‌ او را تصدیق ‌می‌کند، از آن‌ رو که‌ عظمت‌ و جلال‌ و نشانه‌های‌ کمال‌ لایتناهی‌ او را شناخته ‌است‌، همچنان‌، پیامبر ص سخن‌ مؤمنان‌ را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق‌ می‌کند «و برای‌ کسانی‌ از شما که‌ ایمان‌ آورده‌اند رحمتی‌ است‌ و کسانی‌ که‌ پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب‌ دردناکی‌ در پیش‌ دارند» در هر دو سرای‌ دنیا و آخرت‌.

شیخ‌ سعید حوی‌ در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش‌سپردن‌ به‌ سخن ‌دیگران‌، از بارزترین‌ اوصاف‌ رهبران‌ بزرگ‌ است‌ زیرا گوش ‌سپردن‌ به‌ دیگران‌، در به‌دست‌ آوردن‌ دل‌هایشان‌ اثر بزرگی‌ برجا می‌گذارد ولی‌ منافقان‌ این‌ خصلت‌ ممتاز را نقیصه‌ای‌ برای‌ رسول‌ خدا ص قلمداد کردند، درحالی‌که‌ آیه‌ کریمه‌ نشان‌ داد که‌ گوش ‌دادن‌ رسول‌ خدا ص به‌ سخن‌ دیگران‌، همراه‌ با احتیاط و دقیقا هوشمندانه ‌بوده‌ است‌ به‌طوری‌ که‌ ایشان‌ میان‌ سخنان‌ حق‌ مؤمنان‌ و سخنان‌ باطل‌ دیگران‌، فرق‌ می‌گذاشتند».

**﴿**يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ٦٢**﴾** [التوبة: 62].

«برای‌ شما به‌ خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند» منافقان‌ در خلوت‌ و مجالس‌ خصوصی‌شان‌ بر رسول‌ خدا ص طعنه‌ می‌زدند و چون‌ این‌ خبرها به‌ مؤمنان‌ می‌رسید، نزد مؤمنان‌ آمده‌ و به‌ ایشان‌ سوگند می‌خوردند که‌ آنچه‌ درباره‌آنها به‌ گوش‌ ایشان‌ رسیده‌، واقعیت‌ ندارد و آنها چنان‌ سخنانی‌ نگفته‌اند «در صورتی‌ که‌ اگر مؤمن‌ باشند، سزاوارتر است‌ که‌ خدا و فرستاده‌ او را خشنود سازند» با طاعت‌ و فرمانبرداری‌ خود ولی‌ آنان‌ به‌ سبب‌ کوری‌ باطنی‌ خود، عظمت‌ خداوندأ و مقام‌ منیع‌ پیامبرش‌ را درنمی‌یابند بنابراین‌، قصد دارند تا مسلمانان‌ را با سوگندهای‌ دروغین‌ خود ارضا نمایند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ آمده‌ است‌: مردی‌ از منافقان‌ گفت‌؛ اگر آنچه‌ محمد می‌گوید، حق‌ باشد مسلمانان‌ از خر هم‌ بدترند! فردی‌ از مسلمانان‌ این‌ سخنش‌ را شنید و آن‌ را به‌ رسول‌ خدا ص رساند، ایشان‌ به‌ دنبال‌ آن‌ منافق‌ فرستاده ‌و او را مورد بازپرسی‌ قرار دادند، اما او پشت ‌سرهم‌ سوگند می‌خورد که‌ چنین ‌سخنی‌ نگفته‌ است‌! همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

**﴿**أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ٦٣**﴾** [التوبة: 63].

«آیا ندانسته‌اند که‌ هرکس با خدا و پیامبرش‌ مخالفت‌ ورزد» و با ایشان‌ درافتد و دشمنی‌ کند «بی‌گمان‌ برای‌ او آتش‌ جهنم‌ است‌ که‌ در آن‌ جاودانه‌ می‌ماند، این» عذاب‌، همانا «خفت‌ و خواریی‌ بزرگ‌ است» و چه‌ خواریی‌ از افتادن‌ به‌ دوزخ ‌و جاودانگی‌ در آن‌ بزرگتر می‌باشد؟!.

**﴿**يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ٦٤**﴾** [التوبة: 64].

«منافقان‌ از آن‌ بیم‌ دارند که‌ بر مسلمانان» یعنی‌: بر رسول‌ اکرم‌ ص «سوره‌ای ‌فرود آورده‌ شود» در باره‌شان‌ «که‌ آنان‌ را» یعنی‌: منافقان‌ را «از آنچه‌ در دل‌هایشان ‌است» از کفر و نفاق‌ و دشمنی‌ با خدای‌ ﻷ‌ و پیامبرش ص «خبر دهد» یعنی‌: آنان‌ را از نفاق‌ نهانی‌ای‌ که‌ افزون‌ بر نفاق‌ آشکار خود پنهان‌ می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن‌ منافقان‌ از این‌ امر است‌ که‌ مؤمنان‌ از آنچه‌ آنها در دلهای‌ خود پنهان‌ می‌دارند، آگاهند «بگو» به‌ منافقان‌ «مسخره‌ کنید» این‌ تهدیدی‌ برای‌شان ‌است‌ «بی‌گمان‌ خداوند آشکار کننده‌ چیزی‌ است‌ که‌ از آن‌ بیمناکید» یا با فرودآوردن ‌سوره‌ای‌ و یا با آگاه‌ ساختن‌ پیامبرش‌ از رازهای‌ خائنانه‌تان‌.

**﴿**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ٦٥**﴾** [التوبة: 65].

«و اگر از آنان‌ بپرسی» درباره‌ آنچه‌ که‌ در طعنه‌ زدن‌ به‌ دین‌ و عیب‌جویی ‌مؤمنین‌ گفته‌اند، بعد از آن‌که‌ خداوند أ تو را بر آن‌ آگاه‌ کرده‌ است‌؛ «مسلما می‌گویند: ما فقط شوخی‌ و بازی‌ می‌کردیم» یعنی‌: ما به‌ چیزی‌ از کار تو و مؤمنان ‌مشغول‌ نبوده‌، فقط سرگرم‌ بازی‌ خویش‌ بوده‌ایم‌ «بگو: آیا به‌ خدا و آیات‌ او و پیامبرش‌ تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان‌ خداوند متعال‌ انکار دروغین‌شان‌ را رد کرد و آنان‌ را در جایگاه‌ معترفان‌ به‌ وقوع‌ این‌ جنایت‌ قرار می‌دهد.

**﴿**لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ٦٦**﴾** [التوبة: 66].

«عذر نیاورید» زیرا این‌ عذرآوری‌ و التماس‌ دروغین‌ از شما پذیرفته‌ نیست‌ و دیگر این‌ کارها بعد از بر ملاساختن‌ رازهای‌ خائنانه‌تان‌، هیچ‌ سودی‌ به‌ حالتان ‌ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی‌: بعد از آن‌که‌ اظهار ایمان‌ کرده‌ بودید «کافر شده‌اید» یعنی‌: کفرتان‌ را با استهزایی‌ که‌ از سویتان‌ روی‌ داد، نمایان ‌ساخته‌اید «اگر از گروهی‌ از شما درگذریم» مراد از آنان‌: کسانی‌ بودند که‌ ایمان‌شان‌ را از کدورت‌ نفاق‌ خالص‌ ساخته‌ و از نفاق‌ توبه‌ کردند. و یکی‌ از آنان‌، شخصی ‌به‌نام‌ مخشی‌بن‌حمیر بود که‌ در پیامبر ص درآویخت‌ و به‌ زاری‌ می‌گفت‌: ای ‌رسول‌ خدا ص! نام‌ خودم‌ و نام‌ پدرم‌ بر من‌ اثر کرد[[7]](#footnote-7) و این‌ خریت‌ را مرتکب ‌شدم‌! در روایات‌ آمده‌ است‌: توبه‌ مخشی‌ پذیرفته‌ شد و نامش‌ را عبدالرحمن ‌گذاشتند و او از خداوند أ درخواست‌ کرد تا در مکانی‌ نامعلوم‌ به‌ شهادت‌ رسد، همان‌ بود که‌ در روز جنگ‌ «یمامه» به‌ شهادت‌ رسید و هیچ‌ نشانی‌ از او نیافتند.

آری‌! اگر گروهی‌ را که‌ از نفاق‌ توبه‌ کردند، مورد بخشایش‌ قراردهیم‌ «البته‌گروهی‌ دیگر را عذاب‌ می‌کنیم‌ چراکه‌ آنان‌ مجرم‌ بودند» یعنی‌: بر نفاق‌ خویش‌ مصربودند و از آن‌ توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن‌ عمر ب در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «شخصی ‌در غزوه‌ تبوک‌ در مجلسی‌ گفت‌: ما همانند این‌ قاریان‌ خویش‌ به‌ شکم‌ راغب‌تر، به‌ زبان‌ دروغگوتر و در هنگام‌ نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم‌! مردی‌ از اهل‌ آن‌ مجلس‌ در پاسخ‌ وی‌ گفت‌: دروغ‌ گفتی‌، تو منافق‌ هستی‌ و این‌ یاوه‌ها را از سر نفاق ‌می‌گویی‌، قطعا من‌ رسول‌ خدا ص را از سخنانت‌ آگاه‌ خواهم‌ ساخت‌. همان‌ بود که‌ این‌ ماجرا به‌ رسول‌ خدا ص رسید و در این‌ ارتباط قرآن‌ نازل‌ شد. راوی‌ اضافه ‌می‌کند: من‌ آن‌ شخص‌ منافق‌ را دیدم‌ که‌ بر تنگ‌ میان‌ بند شتر رسول‌ خدا ص درآویخته‌ بود، درحالی‌که‌ سنگها پاهایش‌ را می‌خراشید و می‌گفت‌: «یارسول‌الله! ما فقط بازی‌ و سرگرمی‌ می‌کردیم‌! و رسول‌ خدا ص به‌ او می‌گفتند: ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ﴾: آیا به‌ خدا و آیات‌ او و پیامبرش‌ تمسخرمی‌کردید؟».

**﴿**الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ٦٧**﴾** [التوبة: 67].

«مردان‌ و زنان‌ منافق‌ همه‌ از یک ‌دیگرند» مردان‌ منافق‌، در نفاق‌ همانند زنان‌شان ‌هستند و احوال‌شان‌ در این‌ امر با هم‌ یکسان‌ است‌ «امر به‌ منکر و نهی‌ از معروف ‌می‌کنند» بدین‌سان‌ است‌ که‌ در نفاق‌ و دوری‌ از ایمان‌، حد نهایی‌ انحطاط را می‌پیمایند «و دستهای‌ خود را فرو می‌بندند» یعنی‌: از انفاق‌ مال‌ در صدقه‌ و صله‌ رحم‌ و جهاد که‌ اموری‌ لازمی‌ است‌، بخل‌ می‌ورزند «خدا را فراموش‌ کردند» تا بدانجا که‌ بیم‌ و پروای‌ وی‌ در ذهن‌ و نهادشان‌ خطور نمی‌کند «پس‌ خدا هم ‌فراموش‌شان‌ کرد» یعنی‌: آنان‌ را از رحمت‌ و فضل‌ خویش‌ به‌دور داشت‌ «در حقیقت‌، این‌ منافقانند که‌ فاسقند» یعنی‌: منافقان‌ در فسق‌شان‌ کاملند، فسقی‌ که‌ عبارت‌ از تمرد و بریدن‌ از هر گونه‌ خیری‌ است‌.

**﴿**وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ٦٨**﴾** [التوبة: 68].

«خدا به‌ مردان‌ و زنان‌ منافق‌ و کافران‌، آتش‌ دوزخ‌ را وعده‌ داده‌ است‌، در آن ‌جاودانه‌اند، آن‌ برای‌شان‌ کافی‌ است» یعنی‌: آتش‌ دوزخ‌ برای‌شان‌ بس‌ است‌ و به‌عذابی‌ برتر از آن‌ نیازی‌ ندارند. این‌ تعبیر خود، بر سختی‌ عذاب‌شان‌ دلالت ‌می‌کند «و خدا آنان‌ را لعنت‌ کرد» یعنی‌: آنان‌ را از رحمت‌ خویش‌ طرد کرد و دور ساخت‌ «و برای‌ آنان‌ عذاب‌ پایداری‌ است» که‌ از آنان‌ هیچ‌ جدایی‌ ندارد.

**﴿**كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ٦٩**﴾** [التوبة: 69].

آن‌گاه‌ خطاب‌ به‌ منافقان‌ می‌فرماید: «مانند کسانی‌ که‌ پیش‌ از شما بودند» یعنی‌: شما منافقان‌ مانند پیشینیانتان‌ از کفار هستید، یا عمل‌ شما مانند عمل‌ پیشینیانتان ‌است‌، آنها «از شما نیرومندتر و دارای‌ اموال‌ و فرزندان‌ بیشتری‌ بودند پس‌ از نصیب ‌خویش» که‌ خداوند أ برای‌شان‌ از لذت‌های‌ دنیا مقدر کرده‌ بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای‌ منافقان‌! «از نصیب‌ خویش‌ برخوردار شدید» همان‌ نصیبی‌ که‌ خداوند أ برای‌ شما مقدر کرده‌ بود «همان‌گونه‌ که‌ آنان‌ که‌ پیش‌ از شما بودند، از نصیب‌ خویش‌ برخوردار شدند» بدین‌سان‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ غرق‌ شدن‌ دربهره‌های‌ دنیا را ـ بدان‌ گونه‌ که‌ به‌ غفلت‌ از حق‌ منعم‌ ذوالمنن‌ بینجامد ـ بر هر دو گروه‌ عیب‌ گرفته‌ و نکوهش‌ می‌کند «و شما فرورفتید» در لذتهای‌ دنیا و لهو و لعب ‌آن‌ و به‌ قولی‌: در تکذیب‌ آیات‌ خدا أ «همان‌گونه‌ که‌ آنان‌ فرو رفتند» در این ‌اعمال‌ و در این‌ امور «آن‌ گروه» موصوف‌ به‌ این‌ اوصاف‌ «حبط شد» یعنی‌: تباه‌ و نابود شد «اعمال‌شان» مراد اعمالی‌ است‌ که‌ از نظر شکلی‌ و صوری‌، اعمال‌ نیک‌ است‌. آری‌! اعمال‌ نیک‌ آنان‌ تباه‌ شد «در دنیا و آخرت» تباهی‌ اعمال‌شان‌ در دنیا به‌ این‌ طریق‌ است‌ که‌ سرانجام‌، غنا و بی‌نیازی‌ای‌ که‌ بدان‌ امیدوارند، به‌ فقر ومسکنت‌ می‌انجامد و عزت‌ و شرفی‌ که‌ بدان‌ چشم‌ دارند، به‌ ذلت‌ می‌پیوندد و قوتی‌که‌ بدان‌ امیدوارند، به‌ ضعف‌ می‌گراید. اما تباهی‌ اعمال‌شان‌ در آخرت‌ به‌ این‌ است ‌که‌: سرانجام‌ به‌ دوزخ‌ رهسپار می‌شوند و به‌ چیزی‌ از اعمالی‌ که‌ آن‌ را طاعت‌ وقربت‌ می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن‌ گروه‌ همان‌ زیانکارانند» زیرا در برابر این‌ اعمال‌ خویش‌، هیچ‌ ثواب‌ و پاداشی‌ ندارند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌، قطعا شما وجب‌ به‌ وجب‌ و قدم‌ به‌ قدم‌ از سنت‌های‌ پشینیانتان‌ پیروی‌ می‌کنید؛ تا بدانجا که‌ اگر آنان‌ به‌ سوراخ‌ سوسماری‌ درآمده‌ باشند، شما هم‌ به‌ آن‌ وارد می‌شوید». اصحاب ‌س گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان‌ ما چه‌ کسانی‌اند؟ آیا اهل‌ کتابند؟ فرمودند: «آری‌! چه‌ کسانی‌ جز آنانند؟».

**﴿**أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ٧٠**﴾** [التوبة: 70].

«آیا به‌ آنان» یعنی‌: به‌ منافقان‌ «خبر کسانی‌ که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند، نرسیده‌ است» خبر و گزارشی‌ که‌ دارای‌ اهمیت‌ و در خور توجه‌ و تأمل‌ است‌؟ و آن‌ عبارت‌ است‌ از: گزارش‌ کارنامه‌ پیشینیان‌شان‌ و جزایی‌ که‌ در قبال‌ آن‌ به‌ آنها تعلق‌ گرفت‌.

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ از آن‌ پیشینیان‌ شش‌ گروه‌ را ذکر می‌کند که‌ اعراب ‌فی‌الجمله‌ اخبارشان‌ را شنیده‌ و از داستان‌هایشان‌ آگاه‌ بودند.

اول‌ خبر: «قوم‌ نوح» که‌ به‌ وسیله‌ توفان‌، به‌ هلاکت‌ رسیدند.

«و» دوم‌: خبر قوم‌ «عاد» که‌ به‌ وسیله‌ بادی‌ مهلک‌ نابود ساخته‌ شدند.

«و» سوم‌: خبر قوم‌ «ثمود» که‌ به‌ بانگ‌ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم‌: خبر «قوم‌ ابراهیم» که‌ خداوند أ پشه‌ را بر آنان‌ مسلط کرد و نمرود ملعون‌ را به‌ وسیله‌ پشه‌ به‌ هلاکت‌ رساند.

«و» پنجم‌: خبر «اصحاب‌ مدین» که‌ قوم‌ شعیب‌ ÷ بودند و زلزله‌ آنان‌ را فروگرفت‌.

«و» ششم‌: خبر «اهل‌ مؤتکفات» یعنی‌: مردم‌ شهرهای‌ زیر و زبرشده‌ قوم‌ لوط ÷ که‌ خداوند أ با سنگباران‌ به‌ هلاکت‌شان‌ رسانید. و آن‌ شهرها را بدان‌ جهت‌ که‌ از ریشه‌ و پایه‌ برآنان‌ منقلب‌ و واژگون‌ گشت‌ به‌ طوری‌ که‌ فراز آنها به‌ فرود آنها تبدیل‌ شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبران‌شان» یعنی‌: پیامبران‌ آن‌ گروه‌ها و طوایف‌ شش‌گانه‌ «معجزات‌ روشنی ‌برای‌ آنان‌ آوردند پس‌ هرگز خدا بر آن‌ نبود که‌ به‌ آنان‌ ستم‌ کند» زیرا پیامبرانش‌ آنان‌ را بیم‌ و هشدار دادند «ولی‌ آنان‌ بر خود ستم‌ روا می‌داشتند» به‌سبب‌ کفر به‌ خداوند أ و عدم‌ انقیاد در برابر پیامبرانش‌.

**﴿**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٧١**﴾** [التوبة: 71].

چون‌ حق‌ تعالی‌ صفات‌ ذمیمه‌ منافقان‌ را ذکر کرد، به‌دنبال‌ آن‌ صفات‌ ستوده‌ مؤمنان‌ را بیان‌ نموده‌ می‌فرماید: «و مردان‌ مؤمن‌ و زنان‌ مؤمن‌ دوستان ‌یک‌دیگرند» یعنی‌: دل‌هایشان‌ در محبت‌ و عطوفت‌ دوجانبه‌، با همدیگر متحد است‌ و عاملی‌ که‌ ایشان‌ را با هم‌ یکجا و هم‌آوا ساخته‌، کار دین‌ و ایمان‌ به‌ خدای ‌ﻷ‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «مؤمن‌ برای‌ مؤمن‌ همانند ساختمان‌ است‌ که‌ بعضی‌ از آن‌ بعضی‌ دیگر را مستحکم‌ می‌گرداند، آن‌گاه‌ انگشتان‌شان‌ را در یک دیگر داخل‌ کردند». پس‌ مؤمنان‌ «به ‌معروف‌ امر می‌کنند» یعنی‌: به‌ آنچه‌ که‌ در شرع‌ معروف‌ و پسندیده‌ است‌ نه‌ منکر و ناپسند، که‌ توحید خدای‌ سبحان‌ و ترک‌ پرستش‌ غیر وی‌ از آن‌ جمله‌ است‌ «و از منکر» یعنی‌: از آنچه‌ که‌ در دین‌ ناپسند است‌ «نهی‌ می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات‌ را می‌دهند و خدا را فرمانبرداری‌ می‌کنند» در انجام‌ آنچه‌ که‌ ایشان‌ را بدان‌ دستور داده‌ است‌ «و رسول‌ او را» نیز در اوامر و نواهی‌ وی‌ که‌ همه‌ از سوی‌ حق‌ تعالی‌ است‌، پیروی‌ می‌کنند «آن‌ گروه» موصوف‌ به‌ این‌ اوصاف‌؛ «خدا به‌زودی‌ آنان‌ را مشمول‌ رحمت‌ خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت‌، با برآوردن‌ وعده‌های‌ خویش‌ «همانا الله غالب‌ و حکیم‌ است» غالب‌ است‌ بر هر چیز، از جمله ‌بر پاداش‌ دادن‌ و مجازات‌ آنان‌، حکیم‌ است‌؛ که‌ هم‌ پاداش‌ و هم‌ عقاب‌ را درجای‌ مناسب‌ آن‌ قرار می‌دهد.

البته‌ هرکس حال‌ مسلمانان‌ را در عصر ما مورد تأمل‌ قرار دهد، به‌ این‌ واقعیت ‌می‌رسد که‌ عامه‌ مسلمانان‌، از مجموعه‌ این‌ اوصاف‌ فاصله‌ گرفته‌اند و عامل‌ انحطاط اوضاع‌ و احوال‌شان‌ نیز همین‌ است‌.

**﴿**وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ٧٢**﴾** [التوبة: 72].

«خداوند به‌ مردان‌ و زنان‌ با ایمان‌ باغهایی‌ وعده‌ داده‌است‌ که‌ از فرودست ‌آن» یعنی‌: از فرودست‌ درختان‌ و غرفه‌های‌ آن‌ «نهرها جاری‌ است‌، در آن ‌جاودانه‌اند و نیز خانه‌های‌ پاک» و پسندیده‌ای‌ وعده‌ داده‌ است‌ که‌ هیچ‌ پلیدی‌ ونابسامانی‌ای‌ در آنها نیست‌، در آنها خوش‌ می‌زیند و در اوج‌ برخورداری‌ و رفاه‌ به‌سر می‌برند «در بهشتهای‌ عدن» عدن‌: یعنی‌: جاویدان‌ که‌ اقامت‌ در آنها هرگز انقطاع‌ و پایانی‌ ندارد. «عدن» به‌قول‌ راجح‌: نام‌ شهری‌ در بهشت‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «گفتیم‌؛ یا رسول‌الله! به‌ما از بهشت‌ بگویید که‌ ساختمان‌ آن‌ چگونه‌ است‌؟ فرمودند: خشتی‌ از طلا وخشتی‌ از نقره‌ است‌، ملاط آن‌ مشک‌ است‌، ریگهای‌ آن‌ مروارید و یاقوت‌ و خاک‌ آن‌ زعفران‌، هرکس که‌ به‌ آن‌ درآید، خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری ‌نمی‌بیند، جاودانه‌ می‌زید و نمی‌میرد، نه‌ جامه‌هایش‌ کهنه‌ می‌شود و نه‌ جوانی‌اش ‌از بین‌ می‌رود». «و خشنودی‌ای» هرچند اندک‌ «از» سوی‌ «الله، بزرگتر است‌ از همه» این‌ نعمت‌های‌ بهشتی‌ای‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ ایشان‌ داده‌ است‌ زیرا ایشان‌ برای ‌همیشه‌ از خشم‌ باری‌ تعالی‌ ایمن‌ می‌شوند و مسلما هیچ‌ چیز از لذات ‌جسمانی‌ ـ هرچند هم‌ که‌ بزرگ‌ باشد ـ با کمترین‌ خشنودی‌ای‌ از سوی‌ حق‌ تعالی ‌برابر نیست‌ زیرا رضای‌ خداوند متعال‌ سبب‌ هر رستگاری‌ و سعادتی‌ است‌ «این» باغهای‌ بهشتی‌ و خشنودی‌ حق‌ تعالی‌ «همان‌ کامیابی‌ بزرگ‌ است» و هر رستگاری‌ و کامیابی‌ دیگری‌ که‌ مردم‌ آن‌ را کامیابی‌ و رستگاری‌ می‌پندارند، دون ‌آن‌ می‌باشد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابی‌سعید س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «خداوند متعال‌ به‌ اهل‌ بهشت‌ می‌فرماید: ای‌ اهل‌ بهشت‌! می‌گویند: لبیک‌ ای‌پرودگار ما! به‌ فرمان‌ حاضریم‌ و خیر همه‌ در دست‌ توست‌. می‌فرماید: آیا راضی‌ شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه‌ شده‌ است‌ که‌ راضی‌ نباشیم ‌درحالی‌که‌ تو به‌ ما چیزهایی‌ بخشیده‌ای‌ که‌ به‌ هیچ‌ یک‌ از مخلوقاتت‌ عطا نکرده‌ای‌؟ می‌فرماید: آیا به‌ شما بهتر از این‌ را عطا نکنم‌؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه‌ چیز بهتر از این‌ است‌؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام‌ را بر شما روا داشته‌ و بعد از آن‌ هرگز بر شما خشم‌ نمی‌گیرم».

**﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ٧٣**﴾** [التوبة: 73].

«ای‌ پیامبر! با کافران‌ و منافقان‌ جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن‌ با آنهاست‌ تا یا مسلمان‌ شوند، یا جزیه‌ بپردازند. و جهاد با منافقان‌، اقامه‌ حجت‌ و بر پاداشتن ‌حدود بر آنان‌ است‌ زیرا آنان‌ بیشترین‌ کسانی‌اند که‌ موجبات‌ اقامه‌ حدود را مرتکب‌ می‌شوند چراکه‌ از حق‌ تعالی‌ نمی‌ترسند «و بر آنان‌ غلظت‌ کن» غلظت‌: شدت‌ دگرگونی‌ و خشونت‌ است‌. آری‌! رفتار مؤمنان‌ با این‌ دو گروه‌ در دنیا باید این‌چنین‌ باشد «و» اما در آخرت‌؛ «جایگاهشان‌ دوزخ‌ است‌ و چه‌ بد سرانجامی ‌است‌!» علی‌ابن‌ابی‌طالب‌ س می‌فرماید: «خدای‌ متعال‌ رسول‌ خود ص را با چهار شمشیر برانگیخت‌: شمشیری‌ برای‌ مشرکان‌، شمشیری‌ برای‌ کفار اهل‌ کتاب‌، شمشیری‌ برای‌ منافقان‌ و شمشیری‌ برای‌ باغیان». آن‌گاه‌ آیات‌ مربوط به‌ جهاد با این‌ چهار گروه‌ را تلاوت‌ کرد. از این‌ روایت‌ چنین‌ دانسته می‌شود که‌ منافقان‌ اگر نفاق‌شان‌ را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه‌ علیه‌ آنان‌ لازم‌ است‌ و این‌ قول‌؛ انتخاب ‌ابن‌جریر طبری‌ است‌.

**﴿**يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ٧٤**﴾** [التوبة: 74].

«به‌ خدا سوگند می‌خورند که‌ نگفته‌اند» سخن‌ کفر را. در یکی‌ از روایات‌، در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ آمده‌ است‌: این‌ آیه‌ به‌سبب‌ سخن‌ یکی‌ از منافقان‌ نازل ‌شد که‌ گفت‌: اگر محمد در سخنانش‌ نسبت‌ به‌ برادران‌ ما ـ که‌ سروران‌ وبرگزیدگان‌ ما هستند ـ صادق‌ باشد پس‌، ما بدتر از درازگوشیم‌! رسول‌ خدا ص از این‌ سخن‌ وی‌ آگاه‌ شدند ولی‌ گوینده‌ آن‌ شروع‌ به‌ سوگند خوردن‌ کرد که‌ این ‌سخن‌ کفرآمیز را نگفته‌ است‌. «در حالی‌ که‌ قطعا سخن‌ کفر را گفته‌اند» و آن‌ همان ‌سخنی‌ است‌ که‌ بیان‌ کردیم‌ «و پس‌ از اسلام‌ آوردنشان‌ کفر ورزیده‌اند» یعنی‌: بر فرض‌ صحیح ‌بودن‌ اسلام‌شان‌، آنچه‌ را که‌ موجب‌ کفر است‌ انجام‌ داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام‌، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری‌ را کرده‌اند که‌ موفق‌ به‌ انجام‌ آن ‌نشدند» به‌ قولی‌: این‌ قصدشان‌ عبارت‌ بود از سوء قصد به‌ جان‌ رسول‌ خدا ص در راه‌ بازگشت‌ از غزوه‌ تبوک‌، که‌ دوازده‌ تن‌ از منافقان‌ سازمان‌ دهنده‌ آن‌ بودند «و به‌ عیب ‌جویی‌ برنخاستند مگر بر آن‌که‌ خدا از فضل‌ خود آنان‌ را بی‌نیاز ساخت‌ و رسول ‌وی» یعنی‌: به‌ انکار و اعتراض‌ و عیب‌ جویی‌ برنخاستند، مگر بر آنچه‌ که‌ درخور ثنا و ستایش‌ است‌ نه‌ سزاوار اعتراض‌ و انکار و آن‌ عبارت‌ است‌ از: بی‌نیاز ساختن‌ خداوند أ و رسولش‌ آنان‌ را از فضل‌ خویش‌ زیرا قبل‌ از تشریف‌ آوری ‌رسول‌ خدا ص به‌ مدینه‌، آنان‌ در تنگی‌ معیشت‌ به‌سر می‌بردند ولی‌ بعد از آن‌که‌ رسول‌ خدا ص به‌ مدینه‌ هجرت‌ کردند، وضع‌ زندگی‌شان‌ رو به‌ بهبودی‌ و گشایش ‌نهاد و اموال‌شان‌ بسیار شد «پس‌ اگر توبه‌ کنند» از نفاق‌شان‌ «برای‌شان‌ بهتر است» از این‌ نفاقی‌ که‌ در آن‌ دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی‌ برتابند» از توبه‌ و ایمان‌ «خداوند آنان‌ را عذاب‌ می‌کند به‌ عذابی‌ دردناک‌ در دنیا» با کشتن‌ و به‌ اسارت ‌درآوردن‌شان‌ به‌دست‌ مؤمنان‌ «و» در «آخرت» با عذاب‌ دوزخ‌ «و برای‌شان‌ در زمین‌ هیچ‌ ولی‌ و نصیری‌ نیست» که‌ از عذاب‌ الهی‌ نجات‌شان‌ دهد.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ٧٥**﴾** [التوبة: 75].

«و از آنان» یعنی‌: از منافقان‌ «کسانی‌اند که‌ با خدا عهد بسته‌اند که‌ اگر از فضل‌ خویش» یعنی‌: از مال‌ و ثروت‌ «به‌ ما عطا کند، قطعا صدقه‌ می‌دهیم‌ و از نیکوکاران ‌خواهیم‌ شد» با شکرگزاری‌ برای‌ خداوند أ به‌ وسیله‌ ایمان‌ و عمل‌ صالح‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: این‌ آیه‌ درباره‌ یکی‌ از اهالی‌ مدینه‌ به‌نام ‌ثعلبه‌بن‌حاطب‌ نازل‌ شد و او از کسانی‌ بود که‌ مسجد ضرار را بنا کردند. ابن‌جریرطبری‌ به‌ اختصار داستان‌ ثعلبه‌بن‌حاطب‌ را با اسانید آن‌ از ابن‌عباس‌ و حسن‌ و قتاده‌ روایت‌ نموده‌ و سپس‌ این‌ داستان‌ را به‌ تفصیل‌، اما با سند ضعیفی‌ از ابی‌امامه‌ باهلی‌ چنین‌ نقل‌ کرده‌ است‌: ثعلبه‌ بن ‌حاطب‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت‌: یارسول‌الله! از خدا بخواهید که‌ به‌ من‌ مالی‌ ارزانی‌ دارد زیرا سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ شما را به‌ حق‌ برانگیخته‌ است‌، اگر او به‌ من‌ مالی‌ عنایت‌ کند، قطعا حق‌ هر ذی‌حقی‌ را از آن‌ خواهم‌ داد. رسول‌ خدا ص فرمودند: «وای‌ برتو ای‌ ثعلبه‌! مال‌ اندکی‌ که‌ شکر آن‌ را بتوانی‌ گزارد، بهتر از مال‌ بسیاری‌ است‌ که‌ تاب‌ شکر آن‌ را نتوانی‌آورد». ولی‌ او گفت‌: یا رسول‌الله! التماس‌ می‌کنم‌ که‌ از خدا برای‌ من‌ این‌ گونه‌ درخواست‌ کنید. پس‌ رسول‌ خدا ص چنین‌ دعا کردند: «بارالها! به‌ ثعلبه‌ مالی ‌ارزانی‌ دار». راوی‌ می‌گوید: پس‌ از آن‌، ثعلبه‌ گوسفندانی‌ را پروراند و آن ‌گوسفندان‌ چنان‌که‌ کرمها و حشرات‌ به‌زودی‌ و به‌ انبوهی‌ رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که‌ در اندک‌ مدتی‌، مدینه‌ بر آنها تنگ‌ آمد و ثعلبه‌ بناچار با آنها از مدینه‌ به‌ صحرا بیرون‌ رفت‌، باز هم‌ گوسفندان‌ او بیشتر و بیشتر شدند و این‌ روند چنان‌ روبه‌ فزونی‌ بود که‌ او باز هم‌ از حول‌وحوش‌ مدینه‌ دورتر رفت‌، سرانجام‌، کار او بدانجا انجامید که‌ نه‌ به‌ نماز جمعه‌ای‌ حاضر می‌شد و نه‌ به‌ جنازه‌ای‌. در این‌ هنگام‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «ای‌ وای‌ بر ثعلبه‌بن‌حاطب‌! ای ‌وای‌ بر ثعلبه‌بن‌ حاطب‌!».

سپس‌ آن‌ حضرت‌ ص دو تن‌ از اصحاب ‌س را برای‌ جمع‌آوری‌ زکات‌ اموال‌ و احشام‌ مردم‌، به‌ اطراف‌ و نواحی‌ فرستادند، آن‌ دو تن‌ نزد ثعلبه‌ نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش‌ را بپردازد ولی‌ او گفت‌: آنچه‌ که‌ شما زکات‌ نامش‌ گذاشته‌اید، چیزی‌ جز جزیه‌ نیست‌! بدین‌ گونه‌، از دادن‌ زکات‌ سرباز زد. آن‌ دو به‌ مدینه‌ بازگشتند و چون‌ رسول‌ خدا ص ایشان‌ را دیدند، قبل‌ از آن‌که‌ با ایشان ‌سخنی‌ بگویند، فرمودند: «ای‌ وای‌ بر ثعلبه‌ بن ‌حاطب‌!». همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ این‌ سه‌ آیه‌ را درباره‌ وی‌ نازل‌ کرد. یکی‌ از نزدیکان‌ ثعلبه‌ که‌ این‌ آیات‌ را شنید بی‌درنگ‌ نزد وی‌ آمد و به‌ وی‌ گفت‌: وای‌ بر تو ای‌ ثعلبه‌! درباره‌ تو این‌... واین‌ آیه‌ نازل‌ شده‌ است‌. راوی‌ می‌گوید: همان‌ بود که‌ ثعلبه‌ به‌ مدینه‌ آمد و زکات ‌مال‌ خویش‌ را به‌ رسول‌ خدا ص تقدیم‌ کرد و گفت‌: یا رسول‌الله! این‌ زکات‌ مال‌ من‌ است‌ که‌ اینک‌ تقدیم‌ شما می‌کنم‌. اما رسول‌ خدا ص خطاب‌ به‌ وی‌ فرمودند: خدای‌ ﻷ‌ مرا از پذیرفتن‌ زکات‌ تو منع‌ کرده‌ است‌. ثعلبه‌ شروع‌ به‌ گریستن ‌کرد و بر سر خود خاک‌ می‌افشاند ولی‌ هرچه‌ التماس‌ کرد، رسول‌ خدا ص از وی‌ نپذیرفتند. سپس‌ بعد از ایشان‌، ابوبکر صدیق‌ س نیز در عهد خویش‌ از وی‌ نپذیرفت‌، بعد از او، عمر س و عثمان‌ س نیز از وی‌ نپذیرفتند و سرانجام‌، درخلافت‌ عثمان‌ س مرد.

**﴿**فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ٧٦**﴾** [التوبة: 76].

«پس‌ چون‌ از فضل‌ خویش‌ به‌ آنان‌ بخشید، بدان‌ بخل‌ ورزیدند» و بر عکس ‌سوگندی‌ که‌ خورده‌ بودند، چیزی‌ از آن‌ را صدقه‌ ندادند «و اعراض‌کنان ‌برگشتند» از طاعت‌ حق‌ تعالی‌، درحالی‌که‌ بر این‌ اعراض‌ خویش‌ مصر بودند.

**﴿**فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ٧٧**﴾** [التوبة: 77].

«در نتیجه‌، به ‌سزای‌ آن‌که‌ وعده‌ خویش‌ را با خداوند خلاف‌ کردند و از آن‌ روی‌ که‌دروغ‌ می‌گفتند، در دل‌هایشان‌ ـ تا روزی‌ که‌ او را دیدار می‌کنند ـ پیامدهای‌ نفاق‌ را باقی‌گذارد» پس‌ این‌ سزا به‌ دو دلیل‌ است‌، یکی‌ خلف‌ وعده‌ و دیگری‌ دروغ‌، به‌ همین‌جهت‌، رسول‌ خدا ص خلف‌ وعده‌ و دروغ‌ را دو نشانه‌ از نشانه‌های‌ نفاق‌ معرفی‌کرده‌اند. آری‌! خدای‌ متعال‌ به‌ سزای‌ بخل‌شان‌، پیامدهای‌ نفاق‌ را در دل‌هایشان‌ مستمرا تا روز قیامت‌ باقی‌ گذاشت‌، روزی‌ که‌ با خدای‌ ﻷ‌ ملاقات‌ می‌کنند.یا معنی‌ این‌ است‌: بخل‌، نفاقی‌ پایدار در دل‌هایشان‌ باقی‌ گذارد زیرا سبب‌ نفاق‌شان ‌چیزی‌ جز بخل‌ نبود.

**﴿**أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ٧٨**﴾** [التوبة: 78].

«آیا ندانسته‌اند» منافقان‌ «که‌ خداوند راز و نجوای‌شان‌ را می‌داند» در مورد طعنه ‌زدن‌ بر پیامبراکرم‌ ص، بر یاران‌شان‌ و بر دین‌ اسلام‌ «و خداوند دانای ‌غیبهاست» پس‌ هیچ‌ چیز ـ از جمله‌ آنچه‌ که‌ از منافقان‌ سر می‌زند ـ بر وی‌ مخفی ‌نمی‌ماند.

**﴿**الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٧٩**﴾** [التوبة: 79].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: منافقان‌، مسلمانان‌ داوطلبی‌ را که‌ به‌ میل‌ و رغبت ‌خود ـ افزون‌ بر زکات‌ فرض‌ ـ به‌طور داوطلبانه‌ صدقه‌ نافله‌ می‌دادند، مورد طعن ‌و تمسخر قرار می‌دادند و چون‌ یکی‌ از مؤمنان‌، چیز اندکی‌ از مال‌ خود را داوطلبانه‌ صدقه‌ می‌کرد، منافقان‌ می‌گفتند: خدا از این‌ صدقه‌ وی‌ بس‌ بی‌نیاز است‌! و اگر یکی‌ از ایشان‌ مال‌ بسیاری‌ را صدقه‌ می‌کرد، باز هم‌ طعنه‌زنان ‌می‌گفتند: این‌ شخص‌ فقط از روی‌ ریا چنین‌ کرده‌ و صدقه‌ وی‌ خالصانه‌ برای‌ خدا نبوده‌ است‌! همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: «کسانی‌که‌ بر داوطلبان‌ مؤمن‌ در صدقات‌ عیب‌ می‌گیرند و عیب‌ می‌گیرند بر کسانی‌ که‌ جز به‌ اندازه‌ توان‌شان» چیزی‌ را برای‌ صدقه‌ کردن‌ «نمی‌یابند» و آن‌ مال‌ اندک‌ هم‌ حاصل‌ دست‌ رنج‌ و زحمت‌شان‌ است‌ «و آنان‌ را مورد تمسخر قرار می‌دهند» یعنی‌: آن‌ منافقان‌، هم‌ کسانی‌ را که‌ کم ‌انفاق‌ می‌کنند و هم‌ کسانی‌ را که‌ بسیار انفاق‌ می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌دهند؛ سزای‌ آنها این‌ است‌ که‌: «خدا تمسخرشان‌ کرد» یعنی‌: خوار و ذلیل‌ و رسوای‌شان ‌کرده‌ و در برابر این‌ تمسخر جزای‌شان‌ می‌دهد «و برای‌شان‌ عذابی‌ دردناک‌ است» در آخرت‌.

﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ٨٠﴾ [التوبة: 80].

«چه‌ برای‌ آنان‌ آمرزش‌ بخواهی‌ چه‌ آمرزش‌ نخواهی» هرگز خداوند أ بر آنان ‌نمی‌آمرزد. یعنی‌: آمرزش‌خواستن‌ و عدم‌ آن‌ از جانب‌ پیامبر ص برای‌ منافقان‌ یکسان‌ است‌ بدان‌ جهت‌ که‌ آنها شایستگی‌ این‌ را ندارند که‌ پیامبر ص برای‌شان ‌آمرزش‌ بخواهد، یا خدای‌ سبحان‌ آنان‌ را مورد مغفرت‌ قرار دهد «اگر هفتادبار برای‌ آنان‌ آمرزش‌ طلب‌ کنی‌، خداوند هرگز آنان‌ را نمی‌آمرزد» یعنی‌: خدای‌ سبحان‌ هرگز برآنان‌ نمی‌آمرزد، هرچند برای‌شان‌ به‌ دفعات‌ بسیار و با پافشاری‌ و اصرار زیاد، آمرزش‌ بخواهی‌. پس‌ مراد، عدد هفتاد نیست‌ و ذکر عدد هفتاد ازآن‌روست‌ که‌ اعراب‌، عدد هفتاد را در مبالغه‌ کثرت‌ به‌کار می‌برند «این» نیامرزیدن‌ بر آنان‌ «به‌سبب‌ آن‌ است‌ که‌ آنان‌ به‌ خدا و رسولش‌ کفر ورزیده‌اند» یعنی‌: سبب‌ عدم‌ آمرزش‌ آنان‌، کفرشان‌ به‌ خدا و رسول‌ وی‌ است‌ و برای‌ کافران‌ آمرزشی‌ نیست‌ «و خدا گروه‌ فاسقان‌ را» یعنی‌: متمردان‌ خارج‌ از اطاعت‌ و فرمان‌ را «هدایت‌ نمی‌کند» زیرا آنان‌ به‌ سبب‌ فسق‌ خویش‌، موفق‌ به ‌یافتن‌ راهی‌ که‌ آنها را به‌ مطلوب‌ برساند، نمی‌شوند.

**﴿**فَرِحَ .الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ٨١**﴾** [التوبة: 81].

«برجای‌ گذاشتگان‌، به‌ خانه ‌نشینی‌ خود پس‌ از رسول‌ خدا شادمان‌ شدند» آنان منافقانی‌ بودند که‌ تنبلی‌، تن‌پروری‌، نفاق‌ و شیطان‌ لعین‌، آنها را از همراهی‌ بارسول‌ خدا ص در غزوه‌ تبوک‌ بازداشت‌ لذا از رسول‌ خدا ص اجازه‌ خواستند که‌ در خانه‌ بنشینند و به‌ کاروان‌ جهاد نپیوندند. رسول‌ خدا ص نیز به‌ آنان‌ اجازه‌ داده ‌و در مدینه‌ برجاشان‌ گذاشتند و آنان‌ با این‌ نشستن‌ بعد از رسول‌ خدا ص و تخلف ‌از جهاد، شادمان‌ شدند «و از این‌که‌ با مال‌ و جان‌ خود در راه‌ خدا جهاد کنند، کراهت ‌داشتند» سبب‌ این‌ نفرت‌شان‌ از جهاد، حرص‌ و بخل‌شان‌ بر مال‌ و جان‌، عدم‌ ایمان‌ واخلاص‌ و نفاق‌شان‌ بود «و گفتند: در این‌ گرما بیرون‌ نروید» منافقان‌ به‌ برادران‌ خویش‌ در نفاق‌ چنین‌ گفتند تا آنها را از رهسپردن‌ به‌ جهاد سست‌ نموده‌ و همدیگر را به‌ مخالفت‌ با فرمان‌ خدا و رسولش‌ سفارش‌ کنند. یا این‌ سخن‌ را به‌ مؤمنان‌ گفتند تا عزم‌ ایشان‌ را در جهاد سست‌ کنند «بگو: آتش‌ جهنم‌ گرمتر است‌، اگر دریابند» یعنی‌: ای‌ منافقان‌! چگونه‌ از این‌ گرمای‌ اندک‌ می‌گریزید، در حالی‌که ‌آتش‌ جهنم‌ که‌ به‌ آن‌ وارد خواهید شد و جاودانه‌ در آن‌ خواهید ماند، از آنچه‌ که ‌هم ‌اکنون‌ از آن‌ فرار می‌کنید، گرمتر و سوزان‌تر است‌ زیرا آتش‌ دوزخ‌ گرمایی ‌است‌ نامتناهی‌ و پایان‌ ناپذیر پس‌ یقینا کسی‌ که‌ برای‌ مصون‌ ماندن‌ از مشقتی‌ اندک‌، خود را در مشقتی‌ ابدی‌ می‌افگند، از هر جاهلی‌ جاهل‌تر است‌.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص آیه‌: ﴿نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ﴾ را خواندند، آن‌گاه‌ فرمودند: «خدای‌ سبحان‌ هزار سال‌ بر آتش‌ دوزخ‌ برافروخت‌ تا سپید شد، سپس‌ هزار سال‌ دیگر بر آن‌ برافروخت‌ تاسرخ‌ شد، آن‌گاه‌ هزار سال‌ دیگر بر آن‌ افروخت‌ تا سیاه‌ شد لذا آتش‌ دوزخ‌ همانند شب‌ سیاه‌ است‌ و شعله‌های‌ آن‌ روشنی‌ بر نمی‌تاباند».

**﴿**فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ٨٢**﴾** [التوبة: 82].

«پس‌ به‌ سزای‌ آنچه‌ می‌کردند» از معاصی‌ و نافرمانی‌ها «اندکی‌ بخندند و بسیار بگریند» یعنی‌: منافقان‌ در آخرت‌ کم‌ خواهند خندید و بسیار خواهند گریست‌، همان‌گونه‌ که‌ در دنیا دین‌ خود را به‌ بازی‌ و تمسخر گرفته‌ و بسیار می‌خندیدند و این‌ امری‌ است‌ قطعی‌ و محتوم‌.

**﴿**فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ٨٣**﴾** [التوبة: 83].

«پس‌ اگر خدا تورا» از غزوه‌ تبوک‌ «به‌سوی‌ گروهی‌ از آنان‌ باز آورد» دلیل‌ این‌که ‌فرمود: (به‌سوی‌ گروهی‌ از آنان)، نه‌ به‌سوی‌ همه‌ آنان‌ زیرا کسانی‌ از منافقان ‌بودند که‌ از نفاق‌ خویش‌ توبه‌ کرده‌ و از تخلف‌ و واپس‌مانی‌ از جهاد نادم‌ شدند. آری‌! اگر از تبوک‌ بازگشتی‌ «و» بعد ازآن‌، آن‌ گروه‌ منافق‌ «از تو برای ‌بیرون ‌آمدن» همراهت‌ در غزوه‌ دیگری‌ «اجازه‌ خواستند، بگو» به‌ آنان‌: «شماهرگز با من‌ خارج‌ نخواهید شد و هرگز همراه‌ من‌ با هیچ‌ دشمنی‌ نبرد نخواهید کرد» پس‌محرومیت‌ از شرف‌ جهاد، اولین‌ مجازات‌ معنوی‌ آنان‌ است‌، همچنان‌ این‌ممنوعیت‌ بدان‌ جهت‌ است‌ که‌ همراهی‌شان‌ با مؤمنان‌، مفسده‌ برانگیز و فتنه‌خیز است‌ «زیرا شما نخستین‌ بار به‌ نشستن‌ راضی‌ شدید» در غزوه‌ تبوک‌ «پس‌ اکنون ‌هم‌ با خانه‌نشینان» یعنی‌: با بیماران‌، زنان و کودکان‌ که‌ به‌ دلیل‌ عذر، از رفتن‌ به‌ غزوه‌ تبوک‌ بازماندند، در خانه‌ «بنشینید».

**﴿**وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ٨٤**﴾** [التوبة: 84].

دومین‌ مجازات‌ منافقان‌ این‌ است‌: «و هرگز بر هیچ‌ یک‌ از آنان» یعنی‌: ازمنافقان‌ «که‌ بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش‌ نایست» قبلا چنان‌ بود که‌ وقتی‌ کسی ‌دفن‌ می‌شد، آن‌ حضرت‌ ص بر سر قبر وی‌ می‌ایستادند و برایش‌ دعا می‌کردند ولی ‌در این‌ آیه‌ از ایستادن‌ بر سر قبر هر منافقی‌ به‌ منظور دعا کردن‌ بر وی‌ منع‌ شدند. از آن‌ پس‌، چون‌ به‌ جنازه‌ای‌ فراخوانده‌ می‌شدند، در باره‌ شخصیت‌ متوفی‌ سؤال ‌می‌کردند، اگر از او ستایش‌ می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن‌ به‌ نزدیکانش‌ می‌گفتند: «شأنکم‌ بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن‌ نماز نمی‌گزاردند. همچنین‌ عمر س بر جنازه‌ شخص‌ مجهول ‌الحال‌ نماز نمی‌گزارد تا حذیفه ‌بن ‌یمان‌ س بر او نماز نگزارد زیرا حذیفه‌، امین‌ راز پیامبر ص بود و منافقان ‌را به‌ نام‌ و هویت‌شان‌ دقیقا می‌شناخت‌ «چراکه‌ آنان‌ به‌ خدا و رسول‌ او کافر شدند و در حال‌ فسق‌ مردند» پس‌ این‌ است‌ علت‌ منع‌ آن‌ حضرت‌ ص از نمازگزاردن‌ بر مرده‌ منافقان‌ و ایستادن‌ بر سر قبر آنان‌. بدین‌گونه‌ حق‌ تعالی‌ منافقان‌ را بعد از وصف ‌نمودن‌ به‌ کفر، به‌ فسق‌ نیز وصف‌ نمود زیرا کافر گاهی‌ در دین‌ خویش‌ پایدار است‌، اما دروغ‌، نفاق‌، نیرنگ‌، جبن‌ و خباثت‌ که‌ از اوصاف‌ منافقان‌ است‌، منافق‌ را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده‌ است‌.

ابن‌ عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: «از عمر بن ‌الخطاب‌ س شنیدم‌ که‌ فرمود: چون‌ عبدالله بن‌ابی‌ سرکرده‌ منافقان‌ مدینه‌ مرد، رسول‌ خدا ص به‌ خواندن‌ نماز جنازه‌ بر وی‌ دعوت‌ شدند و بر جنازه‌ وی‌ حاضر شدند و چون‌ به‌پا ایستادند تا بر وی‌ نماز بگزارند، به‌ ایشان‌ گفتم‌: آیا بر دشمن‌ خدا عبدالله بن‌ ابی ‌نماز می‌گزارید که‌ گوینده‌ این‌... و این‌... سخن‌ بود؟ بدین‌گونه‌ ایام‌ و کارنامه‌های ‌ننگین‌ او را بر می‌شمردم‌ و رسول‌ خدا ص تبسم‌ می‌کردند تا چون‌ بسیار گفتم‌، فرمودند: ای‌ عمر! دست‌ از من‌ بدار، آخر من‌ از بارگاه‌ حق‌ تعالی‌ مخیر ساخته‌ شده‌ام‌، به‌ من‌ گفته‌ شده‌: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ﴾: «چه‌ بر آنان‌ آمرزش‌ بخواهی‌ و چه‌ نخواهی‌، اگر برای‌شان‌ هفتاد بار آمرزش‌ بخواهی‌، هرگز خداوند برآنان‌ نمی‌آمرزد» پس‌ اگر بدانم‌ که‌ بیش‌ از هفتاد بار آمرزش‌ خواهی‌ام‌ سبب ‌آمرزش‌ وی‌ می‌شود، قطعا بر هفتاد بار می‌افزایم‌! آن‌گاه‌ بر وی‌ نماز خواندند و جنازه‌ وی‌ را مشایعت‌ کرده‌ بر سر قبرش‌ ایستادند تا از تدفین‌ وی‌ فارغ‌ شدند. عمر س می‌گوید: من‌ از جرأت‌ خود بر رسول‌ خدا ص در شگفت‌ شدم‌ ـ و خدا ورسولش‌ به‌ آنچه‌ می‌گویم‌ داناترند ـ ولی‌ به‌ خدا سوگند که‌ اندک‌ زمانی‌ بیش ‌نگذشت‌ که‌ این‌ دو آیه‌ نازل‌ شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ﴾ [التوبة: 84]. بعد از آن‌ رسول‌ خدا ص بر هیچ‌ منافقی‌ نماز جنازه‌ نگزاردند».

نهی‌ خدای‌ ﻷ‌ از نمازگزاردن‌ بر منافقان‌، مقابلتا بیانگر این‌ حقیقت‌ نیز هست‌ که‌ نماز جنازه‌ از بزرگ‌ترین‌ قربت‌ها در حق‌ مؤمنان‌ می‌باشد چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هر کس‌ به‌ جنازه‌ تا نماز گزاردن‌ بر میت‌ حاضر شود، برایش‌ یک‌ قیراط (پاداش) است‌ و هرکس تا هنگام‌ دفن‌ وی‌ بماند، برایش‌ دو قیراط است». از رسول‌خدا ص پرسیده‌ شد که‌ آن‌ دو قیراط چیست‌؟ فرمودند: «کوچک‌ترین‌ آنها همانند کوه‌ احد است». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت ‌عثمان‌ س راجع‌ به‌ فضیلت‌ ایستادن‌ بر سر قبر مؤمن‌ آمده‌ است‌: رسول‌ خدا ص چون‌ از دفن‌ مرده‌ فارغ‌ می‌شدند، بر سر قبرش‌ می‌ایستادند و می‌فرمودند: «برای ‌برادرتان‌ آمرزش‌ بخواهید و برایش‌ پایداری‌ مسئلت‌ کنید زیرا او هم‌اکنون‌ مورد پرسش‌ قرار می‌گیرد».

**﴿**وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ٨٥**﴾** [التوبة: 85].

«و اموال‌ و فرزندان‌ آنان‌ تو را به‌ شگفت‌ نیندازد، جز این‌ نیست‌ که‌ خدا می‌خواهد آنها را به‌ وسیله‌ آن‌ در دنیا عذاب‌ کند و جانشان‌ در حال‌ کفر بیرون‌ رود» تفسیر نظیر این‌آیه‌ کریمه‌ در آیه‌ (55) گذشت‌. نسفی‌ در حکمت‌ تکرار آن‌ می‌گوید: «تکرار آن‌ برای‌ تأکید است‌ تا مخاطب‌ همیشه‌ این‌ معنی‌ را در نظر داشته‌ باشد، در عین‌حال‌ که‌ هر آیه‌ در جای‌ خود پیام‌ خاص‌ خود را دارد، از جمله‌ آن‌که‌ این‌ آیه‌، بیانگر سومین‌ مجازات‌ معنوی‌ منافقان‌ است».

**﴿**وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ٨٦**﴾** [التوبة: 86].

«و چون‌ سوره‌ای» به‌ قولی‌: مراد همین‌ سوره‌، یعنی‌ سوره‌ «برائه» است‌ «نازل‌شود» بدین‌ مضمون‌ «که‌: به‌ خداوند ایمان‌ آورید و همراه‌ با پیامبرش‌ جهاد کنید» علیه‌ دشمنان‌ دین‌ خدا أ «توانمندان‌شان» یعنی‌: صاحبان‌ مال‌ و ثروت‌ و مکنت‌، یا رؤسا و بزرگان‌شان‌ که‌ چشم‌ مردم‌ به‌سوی‌ آنهاست‌ «از تو عذر و اجازه‌ می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که‌ ما با خانه ‌نشینان‌ باشیم» یعنی‌: اجازه‌ بده‌ که‌ ما با برجای ‌ماندگان ‌معذور از جنگ‌؛ همچون‌ ضعفا و بیماران‌ زمین‌گیر بنشینیم‌ و از همراهی‌ با تو در جنگ‌ معاف‌ باشیم‌.

**﴿**رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَب٨٧**﴾** [التوبة: 87].

«به‌ این‌ راضی‌ شدند که‌ با خانه‌ نشینان‌ باشند» یعنی‌: آنها به‌ سبب‌ نفاق‌ و بیماری ‌باطنی‌ و شک‌ و جبنی‌ که‌ در دل‌هایشان‌ است‌، ابا نورزیدند از این‌که‌ پشت‌ سر رسول‌ خدا ص با زنانی‌ که‌ در خانه‌ها از مردان‌ جانشینی‌ می‌کنند، باقی‌ بمانند «و بردل‌هایشان‌ مهر زده‌ شده‌ است» از آن‌ رو که‌ خود کفر و نفاق‌ را انتخاب‌ کرده‌اند «در نتیجه‌ قدرت‌ درک‌ ندارند» که‌ بفهمند؛ در جهاد چه‌ رستگاری‌ و سعادتی‌ و در تخلف‌ از جهاد؛ چه‌ نابودی‌ و شقاوتی‌ نهفته‌ است‌.

**﴿**لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ٨٨**﴾** [التوبة: 88].

«ولی» اگر این‌ گروه‌ منافق‌ از جهاد تخلف‌ کردند، کسانی‌ که‌ بهتر از آنانند، به‌ جهاد بپاخاستند؛ یعنی‌: «پیامبر و کسانی‌که‌ با او ایمان‌ آورده‌اند، با اموال‌ و جانهای‌ خود جهاد کردند و اینانند که‌ همه‌ خیرات‌ برای‌ آنان‌ است» خیرات‌: شامل‌ همه‌ خوبیها ونیکی‌هاست‌ بنابراین‌، منافع‌ دین‌ و دنیا همه‌ را دربر می‌گیرد. به‌ قولی‌؛ خیرات‌: زنان‌ خوبروی‌ تن‌آرا در بهشت‌اند «و این‌ گروه‌ همان‌ رستگارانند» که‌ به‌ هر مطلوبی ‌نایل‌ می‌شوند. از خدای‌ ﻷ‌ مسئلت‌ می‌کنیم‌ که‌ ما را از این‌ فوز عظیم‌ محروم ‌نگرداند.

**﴿**أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ٨٩**﴾** [التوبة: 89].

«خداوند برای‌ آنان‌ باغهایی‌ آماده‌ کرده‌ است‌ که‌ از زیر» درختان‌ و ساختمانهای ‌آن‌ «نهرها روان‌ است‌ و در آن‌ جاودانه‌اند. این‌ همان‌ رستگاری‌ بزرگ‌ است».

**﴿**وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٩٠**﴾** [التوبة: 90].

سپس‌ مجموعه‌ دیگری‌ از آیات‌ می‌آید که‌ در مورد عذر نرفتن‌ به‌ جهاد سخن ‌می‌گوید؛ این‌که‌ چه‌ وقت‌ این‌ عذر صحیح‌ و چه‌ وقت‌ صحیح‌ نیست‌؟ و از خلال ‌بیان‌ این‌ موضوع‌، ما به‌ طبیعت‌ نفاق‌ و اوصاف‌ منافقان‌ آشنا می‌شویم‌: «و معذران ‌اعرابی‌ نزد تو آمدند تا به‌ آنان‌ اجازه» ترک‌ جهاد «داده‌ شود» معذر: کسی‌ است‌ که‌ عذر پیش‌ می‌افگند، اما در واقع‌ عذری‌ ندارد. یعنی‌: گروهی‌ از بادیه‌نشینان‌ عرب‌، عذر و بهانه‌هایی‌ نادرست‌ پیش‌ کشیدند تا رسول‌ خدا ص به‌ آنان‌ اجازه‌ نرفتن‌ به‌ جهاد را بدهند ولی‌ گروه‌ دیگری‌ بودند که‌ هیچ‌ عذری‌ مطرح‌ نکرده‌ بلکه‌ بدون‌ عذرخواهی‌ نشستند و از جهاد تخلف‌ ورزیدند، که‌ آنان‌ منافقان‌ اعراب‌ بودند «و کسانی ‌که‌ به‌ خدا و رسول‌ او دروغ‌ گفتند، در خانه‌ نشستند» و با وجود آن‌که‌ با رسول‌ خدا ص بر حرف‌شنوی‌ و اطاعت‌ بیعت‌ کرده‌ بودند، اما نه‌ ایمان‌ آوردند و نه‌ تصدیق‌ کردند بنابر این‌، با تخلف‌شان‌ از جهاد بدون‌ مطرح‌ کردن‌ هیچ‌ عذری‌، این‌ حقیقت‌ نمایان‌ شد که‌ آنها در بیعت‌ بر ایمان‌ نیز دروغگو بوده‌اند.

پس‌ متخلفان‌ از جهاد سه‌ گروه‌ بودند:

1. کسانی‌ که‌ به ‌سبب‌ داشتن‌ عذری‌ واقعی‌، از جهاد بازماندند.
2. کسانی‌ که‌ هیچ‌ عذری‌ نداشته‌ اما در نرفتن‌ به‌ جهاد، عذرهای‌ بی‌اساسی‌ پیش‌افگندند و اجازه‌ نشستن‌ خواستند.
3. کسانی‌ که‌ نه‌ عذری‌ داشتند و نه‌ اجازه‌ نشستن‌ خواستند، که‌ اینان‌ بدترین‌ سه‌ گروه‌ بودند.

«به‌ زودی‌ به‌ کافران‌ از آنان» یعنی‌: به‌ کافران‌ از بادیه‌نشینان‌ متخلف‌ عذرتراش ‌غیرمعذور و تکذیب‌ کنندگان‌ بی‌پروا «عذاب‌ دردناک‌ خواهد رسید».

ابن‌اسحاق‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ گروهی‌ از قبیله ‌بنی‌غفار نازل‌ شد.

**﴿**لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ٩١**﴾** [التوبة: 91].

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ بیان‌ می‌دارد که‌ چه‌ کسانی‌ به‌ حق‌ و به‌ سبب‌ داشتن‌ عذری‌ واقعی‌، از جهاد تخلف‌ می‌کنند: «بر ناتوانان‌ هیچ‌ گناهی‌ نیست» که‌ زنان‌ و کودکانند «و بر بیماران‌ هیچ‌ گناهی‌ نیست» مراد از آنان‌: بیماران‌ مزمن‌، پیران‌ فرتوت‌، نابینایان‌، لنگان‌ و امثال‌ آنانند. یعنی‌: بر آنان‌ هیچ‌ ایراد و گناهی‌ درتخلف‌ از جهاد نیست‌، به‌ این‌ دلیل‌ که‌ عذرشان‌ واقعی‌ و موجه‌ است‌ و این‌ عذرها به‌ بدن‌ و جسم‌ مربوط می‌شود. سپس‌ به‌ بیان‌ عذرهایی‌ می‌پردازد که‌ به‌ مال‌ برمی‌گردد نه‌ به‌ بدن‌ و می‌فرماید: «و بر کسانی‌که‌ چیزی‌ نمی‌یابند تا» در راه‌ جهاد «خرج‌ کنند، هیچ‌ گناهی‌ نیست» پس‌ باوجود داشتن‌ چنان‌ معاذیر بدنی‌ یا مالی‌ای‌، جهاد از آنان‌ ساقط بوده‌ و برای‌شان‌ فرض‌ نیست‌ «به‌ شرط آن‌که‌ برای‌ خدا و پیامبرش ‌خیر خواهی‌ کنند» نصیحت‌ و خیر خواهی‌ برای‌ خدا أ عبارت‌ است‌ از: ایمان‌ آوردن‌ به‌ وی‌، عمل‌ به‌ شریعت‌ وی‌ و ترک‌ اموری‌ که‌ با شریعتش‌ مخالف‌ است‌ وشکی‌ نیست‌ که‌ خیرخواهی‌ به‌ بندگان‌ خدا أ، محبت‌ مجاهدان‌ راه‌ وی‌، خیراندیشی‌ برای‌شان‌ در امر جهاد و یاری‌ نکردن‌ دشمنان‌شان‌ به‌ وجهی‌ از وجوه‌، درقدم‌ اول‌ شامل‌ معنی‌ خیرخواهی‌ برای‌ خدا أ است‌. اما نصیحت‌ و خیراندیشی ‌برای‌ پیامبر ص عبارت‌ است‌ از: تصدیق‌ نبوت‌ ایشان‌، اطاعت‌شان‌ در هرآنچه‌ که ‌بدان‌ امر یا نهی‌ می‌کنند، موالات‌ و دوستی‌ با دوستان‌ آن‌ حضرت‌ ص، دشمنی‌ با دشمنان‌ ایشان‌، محبت‌ و تعظیم‌ آن‌ حضرت‌ ص و احیای‌ سنت‌شان‌ بعد از رحلت‌شان‌ با تمام‌ توان‌ و با همه‌ سعی‌ و امکان‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «همانا دین‌، نصیحت‌ است‌ و سه‌ بار این‌ جمله‌ را تکرار کردند. اصحاب‌ گفتند: یارسول‌ الله! نصیحت‌ و خیر خواهی‌ برای‌ چه‌ کسی‌؟ فرمودند: برای‌ خدا، برای‌ کتاب‌ و پیامبرش‌ و برای ‌پیشوایان‌ (زمامداران) مسلمانان‌ و عامه‌ آنان». «بر نیکوکاران‌ هیچ‌ راهی ‌نیست» یعنی‌: بر معذوران‌ خیراندیش‌ و خیرخواه‌، هیچ‌ ایراد و عتاب‌ و عقابی‌ در نرفتن‌ به‌ جهاد نیست‌ و ثواب‌ جهاد برای‌شان‌ مترتب‌ است‌، به‌سبب‌ این‌که‌ ترک‌ جهاد از سوی‌ آنان‌، نه‌ به‌ انگیزه‌ بی‌رغبتی‌ به‌ آن‌ بلکه‌ به‌ سبب‌ وجود عذر موجهی‌ بوده ‌است‌ «و خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است» لذا بر کسانی‌ که‌ به‌ سبب‌ عذر از جهاد تخلف ‌کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به‌ کسانی‌ که‌ مستحق‌ رحمت‌ وی‌ هستند، مهربان‌ است‌.

ابن‌کثیر برای‌ آیه‌ کریمه‌ دو سبب‌ نزول‌ نقل‌ کرده‌ و گفته‌ است‌: بخش‌ اول‌ آیه‌، درباره‌ معذوران‌ جسمی‌ ـ از جمله‌ عائذ بن‌ عمرو مزنی‌ ـ و بخش‌ دوم‌، درباره ‌بنی‌مقرن‌بن‌ مزینه‌ و غیر آنان‌ از انصار که‌ «بکاءون‌ : گریندگان» لقب‌ گرفتند؛ نازل‌ شد.

**﴿**وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ٩٢**﴾** [التوبة: 92].

«و نیز گناهی‌ نیست‌ بر کسانی‌ که‌ چون‌ پیش‌ تو آمدند تا سوارشان‌ کنی» بر مرکبها، برای‌ این‌که‌ به‌ جهاد رهسپار شوند «گفتی‌: چیزی‌ پیدا نمی‌کنم‌ تا برآن‌ سوارتان‌ کنم» یعنی‌: تو مرکبی‌ نیافتی‌ که‌ بر آن‌ سوارشان‌ کنی‌ و در نتیجه‌ «برگشتند؛ درحالی‌که‌ چشمانشان‌ سرشار از اشک‌ بود» چون‌ به‌ آنان‌ گفتی‌: وسیله‌ای‌ برای‌ سوار کردنتان‌ نمی‌یابم‌! از نزد تو درحالی‌ برگشتند که‌ گریان‌ و نالان‌ بودند «از اندوه‌ این‌که‌ چرا چیزی‌ نمی‌یابند که‌ خرج‌ راه‌ کنند» نه‌ در نزد خود و نه‌ در نزد تو.

ایشان‌ گروهی‌ از انصار بودند که‌ چون‌ پیامبر اکرم‌ ص برای‌ غزوه‌ تبوک‌ بسیج‌ عمومی‌ اعلام‌ کردند، نزد ایشان‌ آمدند و خواستند تا وسیله‌ سواری‌ در اختیارشان‌ قرار داده‌ شود که‌ عازم‌ آن‌ غزوه‌ گردند. به‌ قولی‌: ایشان‌ از پیامبر ص توشه‌ راه‌ خواستند. به‌ قولی‌ دیگر: ایشان‌ از پیامبر ص، جز کفش‌ هیچ‌ چیز دیگری ‌نخواستند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص خطاب‌ به‌ شرکت‌کنندگان‌ در جهاد فرمودند: «همانا مردانی‌ را در مدینه‌ برجای‌ گذاشته‌اید که‌ هیچ‌ وادی‌ای ‌را نمی‌پیمایید و هیچ‌ راهی‌ را نمی‌روید، مگر این‌که‌ با شما در پاداش‌ شریکند، ایشان‌ را عذر ـ و به‌ روایتی‌ بیماری‌ ـ از مشارکت‌ در جهاد بازداشت».

پس‌ آنان‌ مجموعا چهار گروهند که‌ دارای‌ معاذیر حقیقی‌ به‌شمار می‌روند و برای‌شان‌ در تخلف‌ از جهاد هیچ‌ گناهی‌ نیست‌.

**﴿**إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ٩٣**﴾** [التوبة: 93].

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ به‌ بیان‌ حال‌ گروهی‌ می‌پردازد که‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ معذور نیستند: «جز این‌ نیست‌ که‌ راه» عتاب‌ و ایراد و مؤاخذه‌، فقط «بر کسانی‌ است‌ که ‌با این‌که‌ توانگرند» و وسیله‌ای‌ را که‌ خود را بدان‌ به ‌جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم‌ «از تو اجازه‌ می‌طلبند» در تخلف‌ از جهاد «به‌ این‌ راضی‌ شده‌اند که‌ با زنان ‌خانه‌نشین‌ باشند» خوالف‌: زنان‌ خانه‌نشین‌ هستند «و خدا بر دل‌هایشان‌ مهر نهاده ‌است‌، در نتیجه‌ آنان» به‌سبب‌ این‌ مهر نهادن‌ «نمی‌فهمند» آنچه‌ را که‌ سودشان‌ درآن‌ است‌ تا آن‌ را بر آنچه‌ که‌ مایه‌ خسران‌ و زیان‌شان‌ است‌، ترجیح‌ دهند.

**﴿**يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ٩٤**﴾** [التوبة: 94].

«هنگامی‌ که‌ به‌سوی‌ آنان‌ باز گردید، برای‌ شما عذر می‌آورند» این‌ جمله‌، از حال‌ منافقان‌ متخلفی‌ که‌ در مدینه‌ باقی‌ماندند، چنین‌ خبر می‌دهد که‌ آنها به‌زودی‌ در هنگام‌ بازگشت‌ مؤمنان‌ از غزوه‌ تبوک‌، از عدم‌ مشارکت‌ خود در جهاد نزد آنان ‌عذر پیش‌ می‌آورند «بگو: عذر نیاورید که‌ هرگز سخن‌ شما را باور نمی‌کنیم» یعنی‌: شما را در این‌ عذآوریتان‌ تصدیق‌ نمی‌کنیم‌.

آن‌گاه‌ سبب‌ تصدیق‌ نکردن‌ آنها را بیان‌ کرده‌، می‌فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی‌ از خبرهای‌ شما آگاه‌ گردانیده» یعنی‌: عذرتان‌ را بدان‌ جهت‌ نمی‌پذیریم‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ از طریق‌ وحی‌، ما را به‌ دروغ‌ بودن‌ معاذیرتان‌ آگاه‌ کرده‌ و هم‌اینک‌ ما به‌ حقیقت‌ حال‌ شما واقفیم‌ «و خدا و رسول‌ او عمل‌ شما را خواهند دید» در آینده‌، که‌ آیا از شر و فسادی‌ که‌ هم‌اکنون‌ بر آن‌ هستید، دست ‌برمی‌دارید یا خیر «آن‌گاه‌ به‌سوی‌ دانای‌ نهان‌ و آشکار» که‌ خدای‌ تبارک‌ و تعالی‌است‌ «باز گردانیده‌ می‌شوید و شما را از آنچه‌ می‌کردید خبر می‌دهد» زیرا او به‌ هر قول‌ و عمل‌ و نیتی‌ که‌ از شما صدور یافته‌ ـ اعم‌ از آنچه‌ که‌ نهان‌ می‌داشتید، یا آنچه‌ که‌ بدان‌ تظاهر می‌کردید ـ داناست‌ و در نتیجه‌، شما را در قبال‌ آن‌ جزا می‌دهد.

**﴿**سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ٩٥**﴾** [التوبة: 95].

«چون‌ به‌سوی‌ آنان‌ باز گردید، به ‌زودی‌ نزد شما به‌ خدا سوگند خواهند خورد» یعنی‌: به‌زودی‌ عذرهای‌ بی‌اساسی‌ را که‌ آورده‌اند، با سوگندهای‌ دروغ‌ مؤکد خواهند ساخت‌ «تا از آنان‌ صرف‌نظر کنید» یعنی‌: هدف‌شان‌ از آن‌ سوگندهای‌ دروغین‌ این ‌است‌ که‌ شما مؤمنان‌ از آنان‌ درگذرید و صرف‌نظر کنید و به‌ سبب‌ تخلف‌شان‌ از جهاد، سرزنش‌ و مؤاخذه‌شان‌ نکرده‌ و هیچ‌ بازپرسی‌ از آنان‌ ننمایید و در عوض‌، از آنان‌ اظهار رضایت‌ و خشنودی‌ کنید «پس‌ از آنان‌ رو بگردانید» یعنی‌: ترک‌ و طردشان‌ کرده‌، از گناه‌شان‌ در نگذرید و از آنان‌ اعلام‌ رضایت‌ نکنید «چراکه‌ آنان‌ پلیدند» و تمام‌ اعمال‌شان‌ پلید و زشت‌ است‌ پس‌ به‌ این‌ علت‌، دیگر اهلیت‌ پذیرش ‌پند و ارشاد به‌سوی‌ خیر و دریافت‌ هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین‌، تنها برخوردی‌ که‌ سزاوار شأن‌ آنهاست‌، واگذاشتن‌شان‌ به‌ حال‌شان‌ می‌باشد «و به ‌سزای‌ آنچه‌ می‌کردند، جایگاه‌شان‌ دوزخ‌ است».

**﴿**يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ٩٦**﴾** [التوبة: 96].

«برای‌ شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان‌ خشنود گردید» یعنی‌: هدف‌ حقیقی‌ آنها از سوگندخوردن‌ این‌ است‌ تا سوگندهایشان‌ شما را راضی‌ سازد و بنابراین‌، دشمنی‌تان‌ به‌ دنیای‌شان‌ زیان‌ نرساند «پس‌ اگر شما از آنان‌ خشنود شوید» برای ‌کمک‌ به‌ حال‌ و وضع‌شان‌ چنان‌که‌ خواسته‌ آنان‌ نیز همین‌ است‌، بدانید که‌ «قطعا خدا از گروه‌ فاسقان‌ خشنود نمی‌شود».

هدف‌ باری‌ تعالی‌، نهی‌ مؤمنان‌ از خشنودی‌ و راضی‌ بودن‌ از منافقان‌ است‌ زیرا راضی‌ بودن‌ از کسانی‌که‌ خداوند أ از آنان‌ راضی‌ نیست‌، کاری‌ است‌ که‌ هرگز هیچ‌ مؤمنی‌ آن‌ را انجام‌ نمی‌دهد. این‌ تعبیر بدان‌ جهت‌ به‌کار گرفته‌ شد تا چنین ‌پنداشته‌ نشود که‌ رضای‌ مؤمنان‌ از منافقان‌، مقتضی‌ رضای‌ خدای‌ متعال‌ نیز هست‌.

**﴿**الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٩٧**﴾** [التوبة: 97].

«بادیه‌نشینان‌ عرب‌، در کفر و نفاق‌ سخت‌ترند» از دیگران‌ زیرا آنان‌ دلهایی ‌سخت‌تر، طبیعت‌هایی‌ درشت‌تر و زبان‌هایی‌ خشن‌تر دارند بنابر این‌، آنها باالطبع‌ از پذیرش‌ کتاب‌های الهی‌ و پیامهای‌ پیامبران‌ وی‌ دورترند. چنان‌که‌ احادیثی‌ روایت ‌شده‌ است‌ که‌ مشعر بر این‌ حقیقت‌ است‌، از جمله‌ حدیث‌ شریف‌ وارده‌ به‌ روایت‌ عائشه‌ ل که‌ فرمود: گروهی‌ از بادیه‌ نشینان‌ عرب‌ نزد رسول‌ خدا ص آمده‌ بودند، آنها از یاران‌ رسول‌ خدا ص پرسیدند: آیا شما کودکانتان‌ را می‌بوسید؟ یاران‌ فرمودند: آری‌! گفتند: ولی‌ سوگند به‌ خدا که‌ ما کودکانمان‌ را نمی‌بوسیم‌! در این‌ اثنا رسول‌ خدا ص فرمودند: «وقتی‌ خدای‌ ﻷ‌ رحمت‌ و مهر را از دلهایتان‌ برداشته‌ است‌، من‌ چه‌ می‌توانم‌ بکنم‌!». اعراب‌: ساکنان‌ بادیه‌ ازقوم‌ عربند. پس‌ کسانی‌ از قوم‌ عرب‌ که‌ ساکن‌ شهرهایند، «عربی» و کسانی‌ از آنان‌که‌ در بادیه‌ و صحرا سکونت‌ دارند، «اعرابی» نامیده‌ می‌شوند.

«و» بادیه‌نشینان‌ عرب‌ «سزاوارترند به‌ این‌که‌ حدود شریعتی‌ را که‌ خدا بر پیامبرش ‌نازل‌ کرده‌، ندانند» به‌ سبب‌ دوری‌شان‌ از اماکن‌ انبیا ÷ و از دیار نزول‌ وحی‌ «و خدا دانای‌ حکیم‌ است» داناست‌ به‌ احوال‌شان‌، صاحب‌ حکمت‌ است‌ در امهال‌ و فرصت‌ دادن‌ به‌ آنان‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «به‌سبب‌ درشت‌خویی‌ و سنگدلی‌ بادیه‌نشینان‌ بود که‌ خداوند أ از آنان‌ پیامبری‌ برنینگیخت‌ بلکه‌ پیامبران ÷ را از مردم‌ شهرها برانگیخت».

**﴿**وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٩٨**﴾** [التوبة: 98].

«و از اعراب» یعنی‌: از بادیه‌نشینان‌ «کسانی‌ هستند که‌ آنچه‌ را انفاق‌ می‌کنند» در راه‌ خدا أ «تاوان‌ می‌شمارند» برای‌ خود و بر این‌ باور اند که‌ این‌ خسارتی ‌برای‌شان‌ است‌ پس‌ فقط از روی‌ ریا و تقیه‌ انفاق‌ می‌کنند «و برای‌ شما دوائر را انتظار می‌برند» دائره‌: پیش‌آمد مصیبت‌بار و تقلب‌ روزگار است‌ که‌ در آن‌ نعمت‌ به‌ بلا دگرگون‌ می‌شود. آری‌! اینان‌ برای‌ شما انتظار چنین‌ روزی‌ را می‌کشند تا غلبه‌ شما از میان‌ برود و آن‌ وقت‌، زکات‌ اموال‌ خود را نپردازند.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ بعد از درگذشت‌ رسول‌ خدا ص مصداق‌ این‌ خبر قرآنی‌ به‌ تحقق‌ پیوست‌ پس‌ این‌ آیه‌، معجزه‌ای‌ از معجزات‌ غیبی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌.

«پیشامد بد» و حادثه‌های‌ ناگوار؛ چون‌ شر و شکست‌ و عذاب‌ و بلا و هر پیش‌آمد ناگوار دیگری‌ «بر آنان‌ باد» بدین‌گونه‌ خداوند متعال‌ نفرین‌ خود را با آن ‌رخدادی‌ که‌ آنها در حق‌ مسلمانان‌ انتظار می‌بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به‌ آنچه‌ که‌ می‌گویند «داناست» به‌ آنچه‌ که‌ در ضمیر خویش‌ پنهان‌ می‌دارند.

**﴿**وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ٩٩**﴾** [التوبة: 99].

«و برخی‌ دیگر از اعراب» یعنی‌: از بادیه‌نشینان‌ «کسانی‌اند که‌ به‌ خدا و روز آخرت ‌ایمان‌ دارند» اینان‌ گروه‌ دوم‌ از بادیه‌نشینان‌ هستند «و آنچه‌ را انفاق‌ می‌کنند» در راه‌ خدا أ «سبب‌ تقرب‌ نزد خدا می‌شمارند» قربات‌: آنچه‌ که‌ انسان‌ به‌ سبب‌ آن‌ به‌خدا أ تقرب‌ و نزدیکی‌ جوید «و صلوت‌ پیامبر را» یعنی‌: دعاهای‌ نیک‌ وآمرزش‌خواهی‌ پیامبر را نیز مایه‌ تقرب‌ نزد خدای‌ سبحان‌ می‌شمارند، از آن‌ رو که ‌به‌ خدا أ و پیامبرش‌ ایمانی‌ نیرومند و باوری‌ راسخ‌ دارند «آگاه‌ باش‌ که‌ بی‌گمان ‌این» انفاق‌ و صدقات‌شان‌ و نیز دعاها و آمرزش‌خواهی‌ پیامبر ص «قربتی ‌است» مقبول‌ و پذیرفته‌شده‌ «برای‌ آنان» نزد خدای‌ متعال‌ «به‌زودی‌ خدا ایشان‌ را در جوار رحمت‌ خویش‌ در می‌آورد» رحمت‌ پروردگار متعال‌: محبت‌ وی‌ است‌ با مؤمنان‌ و آنچه‌ که‌ از خیر دنیا و بهشت‌ آخرت‌ به‌ ایشان‌ عنایت‌ می‌کند «همانا خداوند آمرزنده‌ است» و عیب‌ مقصران‌ را می‌پوشاند «مهربان‌ است» و تلاش‌ وکوشش‌ اندک‌مایه‌گان‌ را می‌پذیرد.

**﴿**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ١٠٠**﴾** [التوبة: 100].

«و سابقون‌ الاولون‌ از مهاجران‌ و انصار» سابقون‌ الاولون‌ از مهاجران‌: پیشگامان ‌و سبقت‌کنندگان‌ نخستین‌ از اصحابی‌اند که‌ به‌ هر دو قبله‌ نماز خوانده‌اند، یعنی‌ سابقه‌ آنها در اسلام‌ به‌ عهدی‌ می‌رسد که‌ هر دو قبله‌ را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که‌شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل‌ «بدر» اند؛ و بهترین‌شان‌ خلفای ‌چهارگانه‌اند به‌ ترتیب‌، سپس‌ شش‌ تن‌ باقی‌ مانده‌ از «عشره‌ مبشره»، آن‌گاه‌ اهل ‌«بدر»، سپس‌ مجاهدان‌ «احد»، آن‌گاه‌ اهل‌ «بیعت‌الرضوان» در «حدیبیه». وسابقون‌ الاولون‌ از انصار: نخستین‌ پیشگامانی‌ از انصار هستند که‌ با رسول‌ خدا ص در «بیعت‌ عقبه‌ اول‌ و دوم»، بیعت ‌کرده‌ اند، که‌ تعدادشان‌ در بیعت‌ عقبه‌ اول‌ هفت ‌تن‌ و در بیعت‌ عقبه‌ دوم‌، هفتاد تن‌ بود «و کسانی‌که‌ با نیکوکاری‌ از آنان‌ پیروی‌ کرده‌اند» یعنی‌: کسانی‌ که‌ از نخستین‌ پیشروان‌ پیشگام‌ مهاجر و انصار، پیروی‌ کرده‌اند. ایشان‌ دنباله‌ روان‌ و از پی‌آیندگان‌ آنانند؛ از صحابه‌ س و تابعینی‌ که‌ بعد از ایشان‌ آمده‌اند، یا تا روز قیامت‌ می‌آیند، در صورتی‌که‌ از نخستین‌ پیشگامان‌ دین‌ و دعوت‌، با نیکوکاری‌ در کردار و گفتار پیروی‌ کنند. آری‌! همین‌ پیشگامان ‌نخستین‌ از مهاجران‌ و انصار و پیروان‌ راستین‌ آنان‌ هستند که‌: «خدا از ایشان ‌خشنود شد» و طاعات‌ و عبادات‌شان‌ را پذیرفت‌ و از تقصیرات‌شان‌ در گذشت‌ و برآنان‌ خشم‌ نگرفت‌ «و ایشان‌ نیز از او خشنود شدند» بر آنچه‌ که‌ از فضل‌ خویش ‌به‌ آنان‌ عطا کرد و از نعمت‌ دینی‌ و دنیوی‌ خویش‌ بر آنان‌ سرازیر کرد «و برای ‌آنان» همراه‌ با رضای‌ خویش‌ «باغهایی‌ آماده‌ کرده‌ که‌ از زیر آن‌ نهرها روان‌ است‌،همیشه‌ در آن‌ جاودانند، این‌ است‌ همان‌ کامیابی‌ بزرگ».

پس‌ این‌ آیه‌، گواهی‌ و مژده‌ و بشارتی‌ است‌ از سوی‌ خدای‌ منان‌ به‌ بهشت‌ و رستگاری‌ در آخرت‌ برای‌ پیشروان‌ و پیشگامان‌ از اصحاب‌ پیامبر ص چنان‌که ‌این ‌آیه‌ مژده‌ بخش‌ کسانی‌ نیز هست‌ که‌ رهرو راه‌ ایشان‌ بوده‌ و ایشان‌ را برای‌ خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل‌ این‌که‌ پروردگار متعال‌ سابقه‌ داران‌ را بر دیگر مسلمانان‌ برتری‌ و فضیلت ‌داد، همانا ایمان‌ و انفاق‌شان‌ در دوران‌ ضعف‌ اسلام‌ و قبل‌ از غلبه‌ و انتشار آن ‌است‌.

**﴿**وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ١٠١**﴾** [التوبة: 101].

در اینجا با مجموعه‌ دیگری‌ از آیات‌ روبرو می‌شویم‌ که‌ به‌ ما زوایای‌ بیشتری‌ از اوصاف‌ و روش‌های‌ منافقان‌ را روشن‌ ساخته‌ و در مقابل‌، اوصاف‌ مؤمنان‌ را نیز روشن‌ می‌کند: «و برخی‌ از بادیه‌نشینانی‌ که‌ پیرامون‌ شما هستند، منافق‌اند» این‌گروه‌، منافقانی‌ بودند که‌ پیرامون‌ مدینه‌ سکونت‌ داشتند «و نیز بعضی‌ از اهل ‌مدینه» مردمانی‌ منافق‌اند که‌ «بر نفاق‌ خو گرفته‌اند» یعنی‌: بر نفاق‌ پایداری‌ کرده‌، در آن‌ مهارت‌ کسب‌ نموده‌ و شدیدا بر آن‌ سرسختی‌ نشان‌ می‌دهند و از آن‌ منصرف‌ نگشته‌ اند. شایان‌ ذکر است‌ که‌ مهارتشان‌ در نفاق‌ تا بدانجا بود که‌ نفاق‌شان ‌حتی‌ بر رسول‌ خدا ص نیز مخفی‌ ماند، چه‌ رسد به‌ سایر مؤمنان‌ «تو آنان‌ رانمی‌شناسی‌، ما آنان‌ را می‌شناسیم» یعنی‌: ای‌ محمد ص! تو آنان‌ را به‌ اشخاص‌ و اعیان‌شان‌ نمی‌شناسی‌؛ زیرا آنان‌ در نفاق‌ ماهرند و از آنچه‌ که‌ موجب‌ شک‌ و شبهه‌ در ایمان‌شان‌ گردد، دوری‌ می‌گزینند به‌طوری‌ که‌ نفاق‌شان‌ بر انسان‌ مخفی‌ مانده‌ و جز برای‌ خدای‌ سبحان‌ بر دیگران‌ آشکار نیست‌ «ما به‌زودی‌ آنان‌ را دو بار عذاب ‌می‌کنیم» مراد از دوبار عذاب‌، یکی‌ رسوا ساختن‌ و برملا کردن‌ نفاق‌شان‌ و دیگری ‌عذاب‌ نمودن‌شان‌ در آخرت‌ است‌. به‌ قولی‌: مراد از دو بار عذاب‌؛ یکی‌ نزول ‌مصایب‌ بر اموال‌ و اولاد و جان‌هایشان‌ و دیگری‌ عذاب‌ قبر است‌ «آن‌گاه‌ به‌سوی‌ عذابی‌ بزرگ‌ بازگردانیده‌ می‌شوند» یعنی‌: به‌سوی‌ درک‌ اسفل‌ در دوزخ‌.

**﴿**وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ١٠٢**﴾** [التوبة: 102].

در این‌ آیه‌، خداوند أ به‌ بیان‌ حال‌ گروه‌ دیگری‌ از متخلفان‌ می‌پردازد که‌ تخلف‌شان‌ از جهاد، به‌ انگیزه‌ نفاق‌ نبوده‌ بلکه‌ گناهی‌ همراه‌ با ایمان‌ بوده‌ است‌: «و دیگرانی‌ هستند که‌ به‌ گناهان‌ خود اعتراف‌ کردند» یعنی‌: از اهل‌ مدینه‌ گروهی‌ دیگرند که‌ در واقع‌ امر مؤمن‌ بوده‌ اما از غزوه‌ تبوک‌ بی‌هیچ‌ عذر موجهی‌ تخلف‌ کردند و بعدا از این‌ کار خود پشیمان‌ شدند ولی‌ برای‌ توجیه‌ تخلف‌ خویش‌ نزد رسول‌ خدا ص، به‌ پیش ‌کشیدن‌ عذرهای‌ دروغین‌ متوسل‌ نگشته‌ بلکه‌ در عوض ‌امیدوار بودند که‌ خداوند أ برآنان‌ توبه‌ پذیر شود «عملی‌ نیک‌ را» یعنی‌: اعمالی‌ را که‌ قبلا انجام‌ داده‌ بودند؛ از پایبندی‌ به‌ احکام‌ و برنامه‌های‌ اسلام‌ و رفتن‌ به‌ جهاد در سایر غزوات‌ «با عمل‌ دیگر که‌ بد است‌ در آمیخته‌اند» مراد: تخلف‌شان‌ از غزوه‌ تبوک‌ است‌. ولی‌ ایشان‌ یک ‌بار دیگر این‌ عمل‌ بد را با عمل‌ نیکی‌ دنبال‌ کردند که‌ عبارت‌ از: اعتراف‌شان‌ به‌ آن‌ عمل‌ بد و توبه‌شان‌ از آن‌ است‌ «نزدیک‌ است‌ که‌ خداوند توبه‌ آنان‌ را بپذیرد» زیرا اعتراف‌شان‌ به‌ گناه‌، خود توبه‌ است‌ «که‌همانا خداوند آمرزنده‌ مهربان‌ است» گناهان‌ را می‌آمرزد و بر بندگانش‌ بزرگوارانه‌ می‌بخشد.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: آیه‌ کریمه‌ در شأن‌ ابولبابه‌ و گروهی‌ از یارانش‌ نازل‌ شد که‌ از همراهی‌ با رسول‌ خدا ص در غزوه‌ تبوک‌ تخلف‌ کردند و چون‌ آن‌ حضرت‌ ص از تبوک‌ بازگشتند، آنان‌ خود را به‌ ستونهای‌ مسجد بسته‌، سوگند خوردند که‌ جز رسول‌خدا ص کسی‌ دیگر نباید از ستون‌ها بازشان‌ کند. و بعد از نزول‌ این‌ آیه‌، رسول‌ خدا ص شخصا آنها را از ستونهای‌ مسجد باز کردند. ولی‌ حکم‌ آیه‌ کریمه‌ درباره‌ همه‌ مؤمنان‌ خطاکار، عام‌ است‌.

**﴿**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ١٠٣**﴾** [التوبة: 103].

«از اموال‌ آنان‌ صدقه‌ای‌ بگیر» که‌ کفاره‌ گناهان‌شان‌ باشد. به‌ قولی‌: مراد از آن‌، ادای‌ زکات‌ فرض‌ است‌. به‌ قولی‌ دیگر: مراد؛ دادن‌ صدقه‌ مخصوصا از سوی‌ این‌ گروهی‌ است‌ که‌ به‌ گناهان‌شان‌ اعتراف‌ کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش‌ توبه‌شان ‌اموال‌ خویش‌ را تقدیم‌ رسول‌ خدا ص کردند، همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد و آن‌ حضرت‌ ص را به‌ گرفتن‌ بعضی‌ از اموال‌شان‌ ـ نه‌ کل‌ آن‌ ـ دستور داد «تا آنها را با آن» زکات‌، یا صدقه‌ای‌ که‌ از آنان‌ می‌گیری‌ «پاک‌ و پاکیزه‌ سازی» تطهیر: از بین‌ بردن‌ اثر گناهی‌ است‌ که‌ دامنگیر آنان‌ شده‌ بود. تزکیه‌: افزودن‌ بیشتر و کاملتر در این‌ پاکسازی‌ است‌.

آیه‌ کریمه‌ دلیل‌ بر فضیلت‌ صدقه‌ است‌ زیرا گناه‌ به‌ وسیله‌ آن‌ محو می‌شود، هرچند در بزرگی‌ خود به ‌مانند تخلف‌ از جهاد باشد.

«و برای‌ آنان‌ دعاکن» یعنی‌: بعد از گرفتن‌ این‌ صدقه‌ از اموال‌شان‌، در حق‌ آنان‌ دعای‌ خیر کن‌. از این‌ جهت‌، سنت‌ است‌ که‌ گیرنده‌ صدقه‌ به‌ هنگام‌ گرفتن‌ آن‌، درحق ‌دهنده‌ صدقه‌ دعا کند «زیرا دعای‌ تو برای‌ آنان‌ سکنی‌ است» سکن‌: آنچه‌ که‌ روان‌ بدان‌ آرام‌ و اطمینان‌ گیرد «و خدا شنوای‌ داناست» شنوای‌ دعایت‌، یا شنوای ‌اعتراف‌ به‌گناه‌ و دعای‌ آنان‌ است‌، داناست‌ به‌ آنچه‌ که‌ در نهادشان‌ از اندوه‌ و پشیمانی‌ بر گناه‌ وجود دارد.

عبدالله بن ‌ابی ‌اوفی‌ س می‌گوید: «چون‌ زکات‌ قومی‌ را نزد رسول‌ خد ص می‌آوردند، رسول‌ خدا ص برای‌شان‌ دعا می‌کردند...».

**﴿**أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ١٠٤**﴾** [التوبة: 104].

آن‌گاه‌ ایشان‌ را به‌ رو آوردن‌ به‌سوی‌ توبه‌ و دادن‌ صدقه‌ برانگیخته‌ می‌فرماید: «آیا ندانسته‌اند که‌ تنها خداوند است‌ که‌ از بندگانش‌ توبه‌ را می‌پذیرد» زیرا او از اطاعت‌ مطیعان‌ بی‌نیاز است‌ و از معصیت‌ عاصیان‌، پروایی‌ ندارد «و صدقات‌ را می‌گیرد» یعنی‌: می‌پذیرد «و» آیا ندانسته‌اند «که‌ خداست‌ که‌ خود توبه‌پذیر مهربان ‌است» به‌ کسانی‌ که‌ صدق‌ و راستگویی‌شان‌ را در توبه‌ و انابت‌ بداند؟.

این‌ آیه‌، گرامی‌داشت‌ و تشریفی‌ بزرگ‌ برای‌ عمل‌ صدقه‌ و انجام‌دهندگان‌ آن ‌است‌ و مفید این‌ معنی‌ است‌ که‌ پذیرفتن‌ توبه‌ و صدقه‌، در حوزه‌ اختیارات‌ رسول‌ خدا ص یا دیگران‌ نیست‌ بلکه‌ فقط مخصوص‌ خداوند أ می‌باشد پس ‌صدقه‌دهندگان‌ باید فقط رضای‌ او را مدنظر داشته‌ باشند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است‌: «خداوند صدقه‌ را پذیرفته‌ و آن‌ را با دست‌ (بلاکیف) راستش‌ می‌گیرد، آن‌گاه‌ برای‌ شما آن‌ را چنان‌ پرورش‌ می‌دهد که‌ یکی‌ از شما کره‌ اسبش‌ را پرورش ‌می‌دهد تا بدانجا که‌ یک‌ لقمه‌ از صدقه‌ او، همانند کوه‌ احد می‌شود».

**﴿**وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ١٠٥**﴾** [التوبة: 105].

«و بگو» ای‌ محمد ص! به‌ این‌ گروه‌ توبه‌کار و غیر ایشان‌: «عمل‌ کنید که‌ به‌زودی ‌خدا و رسول‌ وی‌ و مؤمنان‌ در عمل‌ شما خواهند نگریست» پس‌ به‌سوی‌ اعمال‌ خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان‌ را برای‌ خدای‌ ﻷ‌ بی‌آلایش‌ گردانید. و عمل‌ اگر نیکو و شایسته‌ باشد، مؤمنان‌ آن‌ را می‌شناسند «و به‌ زودی» پس‌ از مرگ‌ «به‌سوی ‌دانای‌ نهان‌ و آشکار بازگردانیده‌ می‌شوید» یعنی‌: به‌سوی‌ خدای‌ بزرگی‌ که‌ هیچ‌ چیز بر وی‌ پنهان‌ نیست‌ و تمام‌ دانستنی‌ها نزد وی‌ یکسان‌ است‌، چه‌ آن‌ را آشکار سازید، چه‌ پنهان‌ دارید «آن‌گاه‌ شما را به‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دادید، آگاه‌ خواهد کرد» و در برابر آن‌، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «اگر یکی‌ از شما در درون‌ صخره‌ بی‌منفذی‌ که‌ نه‌ دری‌ دارد و نه‌ روزنه‌ای‌، عملی‌ انجام‌ دهد، بی‌گمان‌ خداوند عملش‌ را ـ هرچه‌ که‌ باشد ـ برای‌ مردم‌ بیرون‌ خواهد افگند». همچنین‌در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «همانا اعمالتان‌ بر اقارب‌ و عشایر متوفایتان‌ عرضه‌ می‌شود پس‌ اگر اعمالتان‌ خیر باشد، آنها بدان‌ شادمان‌ می‌شوند و اگر غیر از این‌باشد، می‌گویند: بارخدایا! آنان‌ را نمیران‌ تا هدایت‌شان‌ کنی‌ چنان‌که‌ ما را هدایت ‌کردی».

**﴿**وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ١٠٦**﴾** [التوبة: 106].

آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ به‌ ما از گروه‌ دیگری‌ از متخلفان‌ مؤمن‌ سخن‌ می‌گوید که ‌همچون‌ گروه‌ اول‌، در توبه‌ سعی‌ و مجاهده‌ نکردند و خداوند أ قبول‌ توبه‌ آنان‌را به‌ تأخیر افگند ولی‌ سرانجام‌ توبه‌شان‌ را پذیرفت‌: «و دیگرانی‌ هستند که‌ به‌ امر الهی‌ واگذاشته‌ اند، یا این‌ است‌ که‌ آنان‌ را عذاب‌ می‌کند» اگر بر حالی‌ که‌ در آن ‌قرار دارند، باقی‌ بمانند «و یا توبه‌ آنها را می‌پذیرد» اگر توبه‌ راستینی‌ کرده‌ و در توبه‌شان‌ به‌ اخلاصی‌ تمام‌ آراسته‌ گردند «و خدا دانای‌ حکیم‌ است» داناست‌ به‌راستین ‌بودن‌ یا دروغین ‌بودن‌ توبه‌ ایشان‌، صاحب‌ حکمت‌ است‌ در به ‌تأخیر افگندن‌ پذیرش‌ توبه‌ از ایشان‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: ایشان‌ سه‌ تن‌ از انصار به ‌نام‌های‌؛ کعب‌ بن‌مالک‌، هلال ‌بن ‌امیه‌ و مراره ‌بن ‌ربیع‌ بودند که‌ از غزوه‌ تبوک‌ تخلف‌ کردند و هر چند همانند گروه‌ ابولبابه‌، از این‌ کار پشیمان‌ بودند ولی‌ خود را به‌ ستون‌های‌ مسجد نبسته‌ و در توبه‌ جدیت‌ نکردند پس‌ در چنین‌ حالتی‌، کارشان‌ به‌فرمان‌ الهی‌ موقوف‌ ماند. درآخر سوره‌ خواهد آمد که‌ خداوند أ سرانجام‌ توبه‌ آنان‌ را نیز پذیرفت‌.

**﴿**وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ١٠٧**﴾** [التوبة: 107].

در این‌ آیه‌ خداوند متعال‌ از گروه‌ دیگری‌ به‌ ما سخن‌ می‌گوید که‌ از عوامل ‌نفوذی‌ و به‌ اصطلاح‌ معاصر، «ستون‌ پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی‌ که‌ مسجدی ‌برای‌ زیان ‌رسانیدن‌ ساختند» تا به‌ مسلمانان‌ زیان‌ برسانند. این‌ گروه‌، منافقانی‌ بودند که‌ به‌ رهبری‌ شخصی‌ به‌نام‌ ابوعامر راهب‌، در جوار مسجد قبا مسجدی‌ بنا کردند که‌ به‌نام‌ «مسجد ضرار» لقب‌ گرفت‌. ضرارا: یعنی‌: به‌ قصد ضرر رساندن‌ به‌ مؤمنان‌ و آزارافگنی‌ در میان‌شان‌ «و» آن‌ مسجد را «برای‌ کفر» ساختند زیرا از ساختن ‌آن‌ مسجد، قصدی‌ جز تقویت‌ اهل‌ کفر و نفاق‌ نداشتند «و برای‌ تفرقه‌افگندن‌ میان ‌مسلمانان» همین‌گونه‌ آن‌ منافقان‌ خواستند تا به‌ بهانه‌ ساختن‌ «مسجد ضرار»، درمسجد «قباء» حاضر نشوند و در نتیجه‌، جماعت‌ مسلمانان‌ کم‌ شود، که‌ این‌ کارشان‌، زاینده‌ اختلاف‌، از بین‌ برنده‌ الفت‌ و محبت‌ و دارای‌ چنان‌ ابعاد خطرناکی‌ بود که‌ بر هیچ‌ عاقلی‌ پوشیده‌ نیست‌ «و» آن‌ مسجد را بنا کردند جهت‌ «کمینگاه‌ ساختن‌ برای‌ کسانی‌که‌ پیش‌ از این» یعنی‌: پیش‌ از ساختن‌ مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به‌ محاربه‌ برخاسته‌ بودند» که‌ آنان‌ همان‌ گروه‌ نفاق‌، به‌ رهبری ‌ابوعامر راهب‌ بودند «و البته‌ سوگند می‌خورند که» از بنای‌ این‌ مسجد «هدفی‌ جز نیکی‌ و خیر» یعنی‌: ذکر خدا أ و مهربانی‌ به‌ مسلمانان‌ «نداشتیم‌. ولی‌ خدا گواهی ‌می‌دهد که‌ آنان‌ قطعا دروغگویند» در این‌ سوگند خود.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: ابوعامر راهب‌، مردی‌ از اشراف‌ طایفه‌ خزرج ‌بود که‌ در جاهلیت‌ نصرانی‌ شده‌ بود و هجرت‌ پیامبر ص به‌ مدینه‌ و ظهور اسلام‌، رؤیاهای‌ شیرین‌ او را در ریاست‌ و رهبری‌ قومش‌ پریشان‌ ساخته‌ بود پس‌ به‌ جبهه‌ نفاق‌ پیوست‌ و گروهی‌ تشکیل‌ داد و به‌ آن‌ گروه‌ منافق‌ گفت‌: مسجدتان‌ را بسازید و آنچه‌ می‌توانید از نیرو و سلاح‌ آماده‌ کنید زیرا من‌ آهنگ‌ قیصر ـ شاه‌ روم‌ ـ را دارم‌ و از روم‌ چنان‌ لشکر عظیمی‌ را خواهم‌ آورد که‌ محمد و یارانش‌ را با آن‌ از مدینه‌ بیرون‌ کنم‌. و چون‌ از بنای‌ مسجد خود فارغ‌ شدند، برای‌ رسمیت ‌دادن‌ به‌آن‌، نزد پیامبر ص آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی‌ را برای‌ معلولان‌ و نیازمندان‌ و برای‌ شبهای‌ سرد و بارانی‌ بنا نهاده‌ایم‌ و دوست‌ داریم‌ که‌ شما تشریف ‌بیاورید و به‌ ما در آن‌ نماز اقامه‌ کنید! آن‌ حضرت‌ ص فرمودند: من‌ اکنون‌ عازم ‌سفر هستم‌ و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم‌، به‌ میان‌ شما خواهیم‌ آمد و در آن‌ مسجد برای‌ شما نماز خواهیم‌ گزارد. همان‌ بود که‌ وحی‌ نازل‌ شد و آن ‌حضرت‌ ص را از راز توطئه‌ و نیرنگ‌شان‌ آگاه‌ کرد. پس‌ چون‌ از سفر بازگشتند، دو تن‌ از اصحاب‌ س را فراخوانده‌ به‌ ایشان‌ فرمودند: به‌سوی‌ این‌ مسجدی‌ که‌ اهل‌ آن ‌ستمگرند، بروید و آن‌ را ویران‌ کنید و آتش‌ بزنید. آن‌ دو، شتابان‌ به‌ آن‌ مسجد رفتند و در حالی‌که‌ منافقان‌ طراح‌ آن‌ توطئه‌ در میان‌ آن‌ بودند، مسجد را آتش‌ زدند و ویران‌ کردند و سپس‌ از آنجا رفتند.

**﴿**لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ١٠٨**﴾** [التوبة: 108].

«هرگز در آن‌ نایست» مراد: نهی‌ پیامبر ص از نمازگزاردن‌ در مسجد ضرار است‌ «هرآینه‌ مسجدی‌ که‌ از روز نخست‌ بنیادش‌ بر تقوی‌ نهاده‌ شده» که‌ مسجد «قباء» وبه‌ قولی‌: مسجدالنبی‌ ص است‌. مراد از ﴿مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ﴾ روز تأسیس‌ آن‌ است‌ «سزاوارتر است‌ که‌ در آن» یعنی‌: در مسجد تقوی‌ «ایستاده‌ شوی» یعنی‌: اگر حتی‌ نمازگزاردنت‌ در مسجد منافقان‌ جایز می‌بود، بی‌گمان‌ ایستادنت‌ به‌ نماز و ذکر خدا أ در مسجدی‌ که‌ بر بنیاد تقوی‌ تأسیس‌ شده‌، سزاوارتر بود «در آن‌، مردانی‌اند که‌ دوست‌ دارند خود را پاک‌ سازند» از همه‌ پلیدی‌ها ـ به‌ وسیله‌ وضو وغسل‌ ـ و بر پاکسازی‌ خود در هنگام‌ عارض ‌شدن‌ موجب‌ آن‌، حریصند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات‌ و گناهان‌ «را دوست‌ می‌دارد» و از آنان‌ راضی‌ است‌. درباره‌ فضیلت‌ مسجد «قباء» احادیثی‌ آمده‌ است‌، از آن‌جمله‌ این‌ حدیث‌ شریف‌ است‌: «گزاردن‌ نمازی‌ در مسجد قباء، همانند انجام‌ دادن‌ یک‌ عمره‌ است».

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ نمازگزاران‌ مسجد قباء نازل‌ شد. رسول‌ خدا ص از ایشان‌ سؤال‌ کردند که‌ شما چگونه‌ خود را پاک ‌می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ‌، به‌ آب‌ نیز استنجا می‌کنیم‌.

آیه‌ کریمه‌، دلیل‌ بر استحباب‌ نمازگزاردن‌ در مساجد قدیمی‌ بنا شده‌ بر بنیاد توحید و تقوی‌ و بر استحباب‌ نمازگزاردن‌ همراه‌ با جماعت‌ صالحان‌ و پاکیزگان‌ است‌. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: روزی‌ رسول‌ خدا ص برای‌ یاران‌ خود نماز بامداد را اقامه ‌کردند و در آن‌ سوره‌ «روم» را خواندند ولی‌ در قرائت‌ به‌ اشتباه‌ افتادند و چون‌ از نماز فارغ‌ شدند فرمودند: «قرآن‌ بر ما پوشیده‌ می‌شود، [علت‌ این‌ است‌که] مردمانی‌ از شما همراه‌ ما نماز می‌خوانند که‌ وضوی‌ خویش‌ را کامل‌ انجام ‌نمی‌دهند پس‌ هرکس همراه‌ ما در نماز حاضر می‌شود، باید وضوی‌ خویش‌ را نیکو گرداند».

**﴿**أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ١٠٩**﴾** [التوبة: 109].

«آیا کسی‌ که‌ بنیاد خود را بر خداترسی‌ و خشنودی‌ الهی‌ نهاده‌ بهتر است‌، یا کسی‌ که‌ بنای‌ خود را بر لب‌ پرتگاهی‌ مشرف‌ به‌ سقوط پی‌ریزی‌ کرده‌ و با آن‌ در آتش‌ دوزخ‌ فرومی‌افتد؟» یعنی‌: کسی‌که‌ بنیاد کار خود را بر زیربنای‌ قوی‌ و محکم‌ که‌ همانا تقوای ‌الهی‌ و خشنودی‌ اوست‌ پی‌ریزی‌ کرده‌ ـ چون‌ تأسیس‌ مسجد قباء ـ بهتر از آن ‌کسی‌ است‌ که‌ به‌ خلاف‌ این‌، بنایش‌ را بر لب‌ پرتگاهی‌ مشرف‌ به‌سقوط گذاشته ‌است‌ که‌ آن‌ ساختمان‌ با بانی‌ خود یکجا در آتش‌ جهنم‌ فرو می‌افتد؟ پس‌ ساختن ‌آبادی‌ براساس‌ تقوی‌؛ کنایه‌ از اخلاص‌ در اعمال‌ است‌ و ساختن‌ بنا بر کناره‌ رودخانه‌ مشرف‌ به‌ سقوط؛ کنایه‌ از ریا و عجب‌ و داشتن‌ نیت‌ ناخالص‌ در اعمال‌ است‌. جرف‌: کناره‌ و لبه‌ وادی‌ای‌ است‌ که‌ در معرض‌ هجوم‌ آب‌ و سیل‌بردگی ‌قرار دارد. هار: یعنی‌: مشرف‌ به‌ سقوط «و خدا گروه‌ بیدادگران‌ را هدایت ‌نمی‌کند» یعنی‌: به‌ آنان‌ ـ به‌ عنوان‌ مجازاتی‌ بر نفاق‌شان‌ ـ توفیق‌ خیر نمی‌دهد.

**﴿**لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ١١٠**﴾** [التوبة: 110].

«همواره‌ آن‌ ساختمانی‌ که‌ بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان‌ سبب‌ شک» و برانگیزاننده ‌شبهه‌ و نفاق‌ «است» زیرا بانیان‌ مسجد ضرار، منافقانی‌ شکاک‌ بودند که‌ بعد از ویران ‌ساختن‌ آن‌ مسجد و خنثی‌ شدن‌ نیرنگ‌ و توطئه‌شان‌، به‌ تصمیم‌ خود بر کفر و دشمنی‌ و کینه‌ علیه‌ اسلام‌، افزودند «تا آن‌که‌ دل‌هایشان‌ پاره‌پاره‌ شود» یعنی‌: پیوسته‌ در شک‌ و نفاق‌ به‌سر می‌برند تا دل‌هایشان‌؛ یا با مرگ‌، یا با شمشیر پاره‌پاره ‌شود و فقط در این‌ هنگام‌ است‌ که‌ شک‌ و شبهه‌ از دل‌هایشان‌ رخت‌ برمی‌بندد. یامراد این‌ است‌: پیوسته‌ در شک‌ و نفاق‌ به‌سر می‌برند تا دل‌هایشان‌ به‌وسیله‌ توبه‌ و پشیمانی‌ از نفاق‌، پاره‌ و پریشان‌ شود «و خدا دانای‌ حکیم‌ است» داناست‌ به ‌نیت‌هایشان‌، صاحب‌ حکمت‌ است‌ در جزا دادن‌ آنها به‌ سبب‌ جرایم‌شان‌.

**﴿**إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ١١١**﴾** [التوبة: 111].

بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ رسوایی‌های‌ منافقان‌ را شرح‌ داد، در اینجا فضیلت ‌جهاد را بیان‌ می‌کند: «همانا خداوند از مسلمانان‌ جانها و مال‌هایشان‌ را به‌ این‌که ‌بهشت‌ برای‌شان‌ باشد، خریده‌ است» یعنی‌: گروه‌ مجاهد، جان‌هایشان‌ را به‌خدای‌ متعال‌ در قبال‌ بهشت‌ فروخته‌اند زیرا جانها و مال‌هایشان‌ را به‌ جهاد بخشیده‌اند و خدای‌ متعال‌ هم‌ در مقابل‌، بهشت‌ را به‌ ایشان‌ بخشیده‌ است‌ «همان ‌کسانی‌ که‌ در راه‌ خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته‌ می‌شوند» یعنی‌: در میدانهای ‌جنگ‌ به‌ قصد کشتن‌ کفار پیش‌ می‌تازند و در این‌ راه‌، حتی‌ خود نیز تن‌ به ‌کشته ‌شدن‌ می‌دهند پس‌ اگر چنین‌ کردند، بی‌گمان‌ سزاوار بهشت‌ گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض‌ و اقدام‌ علیه‌ کفار و قرار دادن‌ خود در معرض‌ کشته‌شدن‌، کشته‌ هم‌ نشدند «این‌ به ‌عنوان‌ وعده‌ حقی‌ در تورات‌ و انجیل‌ و قرآن‌ برعهده‌ اوست» خدای‌ سبحان‌ خبر می‌دهد که‌ استحقاق‌ بهشت‌ برای‌ مجاهدان‌، وعده‌ راستین‌ و ثابتی‌ از سوی‌ او در کتاب‌های تورات‌ و انجیل‌ است‌، همچنان‌که‌ این‌ وعده‌ در قرآن‌ نیز هست‌ «و چه ‌کسی‌ از خدا به‌ عهد خویش‌ وفادارتر است‌؟» مسلما هیچ‌کس‌! زیرا حق‌ تعالی‌ صادق‌الوعدی‌ است‌ که‌ وعده‌ خویش‌ را هرگز خلاف‌ نمی‌کند «پس‌ به‌ این‌ معامله‌ای‌ که‌ با او کرده‌اید، شادمان‌ باشید» و اظهار مسرت‌ و بهجت‌ نمایید زیرا در آن‌ چنان‌ سودی‌ کرده‌اید که‌ هیچ‌ یک‌ از مردم‌ در هیچ‌ معامله‌ای ‌آنچنان‌ سودی‌ نمی‌کند ـ مگر کسی‌ که‌ به‌مانند شما عمل‌ کند «و این‌ همان‌ کامیابی ‌بزرگ‌ است» زیرا هیچ‌ کامیابی‌ای‌ بزرگتر از بهشت‌ نیست‌ پس‌ کجایند کسانی‌ که‌ با خدای‌ خویش‌ چنین‌ معامله‌ سراسر منفعت‌باری‌ انجام‌ دهند؟

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: آیه‌ کریمه‌ در شأن‌ هفتاد تن‌ از انصاری‌ نازل‌ شد که‌ با آن‌ حضرت‌ ص در «عقبه‌ کبری» بیعت‌ کردند. عبدالله بن ‌رواحه‌ س در بیان ‌این‌ رخداد می‌گوید: «در آنجا من‌ به‌ رسول‌ خدا ص گفتم‌: هرچه‌ می‌خواهید برای‌ پروردگار متعال‌ و برای‌ خود شرط نمایید». آن‌ حضرت‌ ص فرمودند: «برای ‌پروردگارم‌ شرط می‌نمایم‌ که‌ او را عبادت‌ کنید و چیزی‌ را با او شریک‌ نیاورید و برای‌ خودم‌ شرط می‌نمایم‌ که‌ آنچه‌ را از جانها و مال‌هایتان‌ باز می‌دارید، از من‌ نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان‌ گفتند: اگر چنین‌ کنیم‌، پاداشمان‌ چیست‌؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: «پاداش‌ شما بهشت‌ است». انصار گفتند: معامله‌ سود کرد، نه‌ فسخ‌ می‌کنیم‌ و نه‌ طالب‌ فسخ‌ آن‌ می‌شویم‌! همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [التوبة: 111].

**﴿**التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ١١٢**﴾** [التوبة: 112].

اما چه‌ کسانی‌ خود را برای‌ این‌ معامله‌ آماده‌ می‌کنند؟: «آنان ‌توبه‌کنندگانند» یعنی‌: بازگشت‌ کنندگانند از شرک‌ و نفاق‌ و معصیت‌ به‌سوی‌ طاعت ‌خدا أ «عبادت‌ کنندگانند» یعنی‌: قیام‌کنندگانند به‌ عبادت‌ خدای‌ ﻷ‌ همراه‌ با اخلاصی‌ که‌ بدان‌ مأمور شده‌اند «حمد گویانند» که‌ خدای‌ متعال‌ را در رنج‌ و راحت‌ و در سختی‌ و آسانی‌، سپاس‌ و ثنا می‌گویند «سائحانند» به‌ قولی‌: سائحان‌؛ روزه‌داران‌ و به‌ اقوالی‌ دیگر: مجاهدان‌، یا دانشجویان‌، یا سیر و سفر کنندگان‌ در زمین‌ به‌ منظور پند و عبرت‌ گرفتن‌ از احوال‌ مردم‌اند «رکوع‌ و سجده‌کنندگانند» یعنی‌: بر نماز خویش‌ مواظب‌ و نگهبانند «امر کنندگانند به ‌معروف» یعنی‌: به‌ آنچه‌ که‌ در شریعت‌، پسندیده‌ است‌ «و نهی‌ کنندگانند از منکر» منکر: چیزی‌ است‌ که‌ شرع‌ شریف‌ آن‌ را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه ‌دارندگان‌ حدود خدایند» یعنی‌: به‌ احکام‌ و برنامه‌های‌ خداوند أ و اوامر و نواهی‌ وی‌ که‌ آن‌ را در کتب‌ خویش‌ و بر زبان‌ پیامبرانش‌ نازل‌ کرده‌، پایبندند. «و مؤمنان‌ را» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ به‌ اوصاف‌ یاد شده‌ موصوفند و به ‌راستی‌ شایسته‌ وصف‌ ایمان‌ می‌باشند؛ «بشارت‌ ده».

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «هر کس‌ بر این‌ اوصاف‌ بمیرد، مرگ‌ او در راه‌ خدا أ است».

پس‌ این‌ها در مجموع‌، ده‌ وصف‌ است‌ و دعوتگران‌ و مربیان‌ این‌ امت‌، اگر می‌خواهند که‌ نسلی‌ را براساس‌ ایمان‌ و عقیده‌ تربیت‌ کنند، باید این‌ اوصاف‌ ده‌گانه‌ را نصب‌العین‌ خویش‌ قرار دهند.

**﴿**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ١١٣**﴾** [التوبة: 113].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: چون‌ ابوطالب‌ به‌ حال‌ احتضار در آمد، رسول‌ خدا ص ـ در حالی‌که‌ ابوجهل‌ و عبدالله بن‌امیه‌ نیز نزد وی‌ بودند ـ بر سر بالین‌ وی‌ نشستند و به‌ وی‌ فرمودند: ای‌ عم‌ من‌! بگو: لااله‌الاالله تا با آن‌ نزد خدا أ برایت‌ حجت‌ آورم‌. ولی‌ ابوجهل‌ و عبدالله بن‌امیه‌ به‌ وی‌ گفتند: ای ‌ابوطالب‌! آیا از آیین‌ عبدالمطلب‌ رو بر می‌گردانی‌؟! رسول‌ خدا ص پیوسته‌ این ‌سخن‌ را به‌ ابوطالب‌ تکرار می‌کردند و در مقابل‌؛ ابوجهل‌ و ابن‌امیه‌ او را به‌ عناد ومخالفت‌ برمی‌انگیختند، سرانجام‌، آخرین‌ سخنی‌ که‌ ابوطالب‌ به‌ ایشان‌ گفت‌، این ‌بود: من‌ بر آیین‌ عبدالمطلب‌ هستم‌! و از این‌که‌ «لااله‌ الاالله» بگوید، ابا ورزید. پس‌ چون‌ رسول‌ خدا ص از ایمان ‌آوردن‌ وی‌ مأیوس‌ شدند، فرمودند: «حالا که ‌چنین‌ است‌، من‌ هم‌ تا آن‌گاه‌ که‌ از آمرزش‌خواستن‌ برایت‌ نهی‌ نشوم‌، برایت‌ آمرزش‌ می‌طلبم». همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: «بر پیامبر و مؤمنان‌ روا نیست‌ که‌ برای‌ مشرکان‌ طلب‌ آمرزش‌ کنند، هرچند خویشاوندان‌شان‌ باشند پس‌ از آن‌که‌ برای‌شان‌ آشکار گردید که‌ آنان‌ اهل‌ دوزخ‌اند» بدان‌ جهت‌ که‌ بر شرک‌ مرده‌اند.

این‌ آیه‌ متضمن‌ قطع‌ موالات‌ با کفار، تحریم‌ آمرزش‌خواهی‌ برای‌ آنان‌ و تحریم‌ درخواست‌ چیزی‌ برای‌ آنهاست‌ که‌ آن‌ درخواست‌، برای‌شان‌ جایز نیست‌. همچنین‌ نمازخواندن‌ بر جنازه‌ کافر، آمرزش‌خواهی‌ برای‌ وی‌ است‌ و از آن‌ نهی ‌به‌عمل‌ آمده‌ است‌. البته‌ نزدیکی‌ و خویشاوندی‌ انسان‌ مؤمن‌ با کافری‌، هیچ‌سودی‌ ـ در امثال‌ این‌ امور ـ به‌حال‌ وی‌ ندارد.

در روایت‌ دیگری‌ از ابن‌ مسعود س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ آمده‌ است‌: «رسول‌ خدا ص روزی‌ به‌ گورستان‌ رفتند و بر سر قبری‌ از مقابر نشسته‌ زمان‌ درازی ‌را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من‌ هم‌ بر گریه‌ ایشان‌ گریستم‌، آن‌گاه ‌فرمودند: این‌ قبری‌ که‌ بر سر آن‌ نشسته‌ام‌، قبر مادرم‌ هست‌ و من‌ از پروردگارم ‌اجازه‌ خواستم‌ که‌ در حق‌ وی‌ دعا کنم‌، اما او به‌ من‌ اجازه‌ نداد».

**﴿**وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ١١٤**﴾** [التوبة: 114].

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌، عذر ابراهیم‌ ÷ را در آمرزش‌خواهی‌ وی‌ برای‌ پدرش ‌ذکر می‌کند: «و طلب‌ آمرزش‌ ابراهیم‌ برای‌ پدرش‌، جز برای‌ وعده‌ای‌ که‌ به‌ او داده‌ بود، نبود» آن‌ گاه‌ که‌ به‌ پدرش‌ گفت‌: ﴿لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ﴾[[8]](#footnote-8). همچنین‌ وعده‌ ابراهیم‌ به ‌پدرش‌ قبل‌ از آن‌ بود که‌ برایش‌ از طریق‌ وحی‌ روشن‌ شود که‌ او از اهل‌ دوزخ‌ و ازدشمنان‌ خدا أ است‌ «ولی‌ هنگامی‌ که‌ برای‌ ابراهیم‌ روشن‌ شد که‌ او دشمن‌ خداست‌، از او بیزاری‌ جست‌ چرا که‌ ابراهیم‌ اواهی‌ حلیم‌ بود» اواه‌: زاری‌کننده‌ فروتنی‌ است‌ که‌ چون‌ خطاهایش‌ را به‌ یاد آورد، از آن‌ در آه‌ و درد و ناله‌ می‌افتد و می‌گوید: آه‌! از گناهانم‌، آه‌! از مجازاتی‌ که‌ به‌ سبب‌ این‌ گناهان‌ با آن‌ روبرو می‌شوم‌! حلیم‌: شخص‌ بردباری‌ است‌ که‌ از اشتباهات‌ درمی‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند.

**﴿**وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ١١٥**﴾** [التوبة: 115].

«و خدا بر آن‌ نیست‌ که‌ گروهی‌ را پس‌ از آن‌که‌ هدایت‌شان‌ کرد، گمراه‌ کند، مگر آن‌که ‌چیزی‌ را که‌ باید از آن‌ پرواکنند، برای‌شان‌ بیان‌ کرده‌ باشد» یعنی‌: خداوند أ بعد از آن‌که‌ گروهی‌ را به‌سوی‌ اسلام‌ و تطبیق‌ برنامه‌های‌ آن‌ هدایت‌ کرد، گمراهی‌ را برآنان‌ روا نمی‌دارد تا آن‌گاه‌ که‌ بر چیزی‌ از محرمات‌ وی‌ ـ بعد از آن‌که‌ برای‌شان‌ روشن‌ شده‌ باشد که‌ آن‌ چیز حرام‌ است‌ ـ قصد نکرده‌ باشند؛ اما اگر قبل‌ از آن‌که ‌برای‌شان‌ روشن‌ شود که‌ آن‌ چیز حرام‌ است‌، مرتکب‌ آن‌ کار حرام‌ گردند، در این‌ صورت‌ گناهی‌ بر آنان‌ نیست‌ و بدان‌ مؤاخذه‌ نمی‌شوند زیرا اطاعت‌ و معصیت‌، بعد از بیان‌ اوامر و نواهی‌ است‌ «همانا خداوند به‌ همه‌ چیز داناست» و هیچ‌ چیز از حیطه‌ بیکران‌ علم‌ وی‌ خارج‌ نیست‌.

**﴿**إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ١١٦**﴾** [التوبة: 116].

«در حقیقت‌، فرمانروایی‌ آسمانها و زمین‌ از آن‌ خداوند است‌، زنده‌ می‌کند و می‌میراند و برای‌ شما جز خدا یار و یاوری‌ نیست» پس‌ به‌ نصرت‌ خدا أ مطمئن‌ و دلگرم‌ باشید و از دشمنان‌ وی‌ نهراسید.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ حکیم‌ بن‌ حزام‌ س آمده‌ است‌: روزی‌ رسول‌ خد ص در میان‌ اصحاب‌شان‌ بودند، در این‌ اثنا خطاب‌ به‌ ایشان‌ فرمودند: «آیا آنچه‌ را من ‌می‌شنوم‌، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب‌ س گفتند: ما چیزی‌ نمی‌شنویم‌. رسول‌ خدا ص فرمودند: «اما من‌ صدای‌ ناله‌ آسمان‌ را می‌شنوم‌ و نباید آسمان‌ را بر این‌که‌ ناله‌ می‌کند، سرزنش‌ کرد؛ در حالی‌که‌ جای‌ وجبی‌ در آن‌ نیست‌ مگر این‌که‌ بر آن‌ فرشته‌ای‌ یا سجده‌ می‌کند، یا به‌ عبادت‌ ایستاده‌ است».

آیه‌ کریمه‌ برانگیزاننده‌ مؤمنان‌ بر تقوی‌ و جهاد است‌.

**﴿**لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ١١٧**﴾** [التوبة: 117].

«به‌ یقین‌، خداوند بر پیامبر ببخشود» در این‌که‌ به‌ واپس‌ماندگان‌ متخلف‌ از غزوه‌ تبوک‌ اجازه‌ تخلف‌ داد، یا در این‌که‌ برای‌ مشرکان‌ آمرزش‌خواست ‌«و» نیز ببخشود بر «مهاجران‌ و انصار» گناهان‌شان‌ را بدان‌ جهت‌ «که‌ در آن‌ ساعت ‌دشوار» که‌ همانا غزوه‌ تبوک‌ بود «از پیامبر پیروی‌ کردند» و از پیروی‌ او تخلف ‌نورزیدند «بعد از آن‌که‌ چیزی‌ نمانده‌ بود که‌ دلهای‌ دسته‌ای‌ از آنان‌ از جای‌ برود» و ازقید طاعت‌ و اطاعت‌ بگردد و منحرف‌ شود.

آنان‌ گروهی‌ بودند که‌ به‌ سبب‌ دشواری‌ جهاد و سختی‌ بزرگی‌ که‌ در آن‌ افتاده‌بودند، در اندیشه‌ برگشت‌ از جبهه‌ جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان‌ توبه‌پذیر شد» یعنی‌: بر کسانی‌که‌ نزدیک‌ بود تخلف‌ کنند، یا برهمگی‌ مؤمنان‌ «چرا که‌ او نسبت‌ به‌ آنان‌ رئوف‌ و رحیم‌ است».

عمر س در وصف‌ دشواری‌ و سختی‌ غزوه‌ تبوک‌ می‌گوید: «هنگامی‌ بارسول‌ خدا ص به‌ غزوه‌ تبوک‌ عازم‌ شدیم‌ که‌ چله‌ تابستان‌ بود و هوا سخت‌ گرم‌، روزی‌ در منزلی‌ فرود آمدیم‌ و در آن‌ به‌ ما تشنگی‌ سختی‌ دست‌ داد تا بدانجا که‌ گمان‌ کردیم‌ گردن‌های‌ ما بریده‌ خواهد شد... در این‌ اثنا ابوبکر س گفت‌: یارسول‌الله! خدای‌ ﻷ‌ شما را به‌ دادن‌ خیر در دعایتان‌ عادت‌ داده‌ است‌ لذا تمنا می‌کنم‌ برای‌ ما دعا کنید. رسول‌ خدا ص فرمودند: «آیا دوست‌ داری‌ که‌ چنین‌کنم‌؟» ابوبکر گفت‌: آری‌! پس‌ رسول‌ خدا ص دستان‌شان‌ را به‌ آسمان‌ به‌ دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین‌ نیاورده‌ بودند که‌ آسمان‌ باریدن‌ گرفت‌ و تند و پیوسته‌ بارید، سپس‌ آرام‌ گرفت‌ و اصحاب‌ س ظروفی‌ را که‌ به‌ همراه‌ داشتند، از آب‌ پر کردند. در این‌ اثنا رفتیم‌ تا بنگریم‌ که‌ گستره‌ و میدان‌ بارش‌ باران‌ تا کجا بوده‌ است‌؟ با کمال‌ شگفتی‌ دیدیم‌ که‌ باران‌ از محیط قرارگاه‌ ما فراتر نرفته‌ است».

آری‌! پیروی‌ اصحاب‌ س از پیامبر ص در همچو ساعات‌ دشواری‌ای‌ بود که ‌سبب‌ بخشایش‌ حق‌ تعالی‌ بر آنان‌ گردید زیرا تصمیم‌ قاطع‌ ایشان‌ به‌ جهاد در تنگدستی‌ و شدت‌ گرما، با علم‌ به‌ نیرومندی‌ دشمنی‌ چون‌ امپراطوری‌ روم‌، تصمیمی‌ بسیار سخت‌ و توان‌فرسا بود که‌ مؤمنان‌ دشواری‌ آن‌ را با همه‌ وجود خود لمس‌ می‌کردند، اما آن‌ همه‌ سختی‌ را در راه‌ خدا أ و نشر اسلام‌ و تقویت ‌دولت‌ و صولت‌ آن‌، تحمل‌ کردند، هم‌ ازین‌رو، شایسته‌ برتری‌ درجات‌ شده‌ و ازتوبه‌ و مغفرت‌ برخوردار گشتند و در نهایت‌، خدای‌ ﻷ‌ هم‌ از ایشان‌ راضی ‌شد و هم‌ راضی‌شان‌ ساخت‌.

سبب‌ نزول‌ آیه‌کریمه‌، غزوه‌ تبوک‌ بود.

**﴿**وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ١١٨**﴾** [التوبة: 118].

«و برآن‌ سه‌ کس‌ که‌ بازپس‌ داشته‌ شدند» یعنی‌: همچنین‌ خداوند أ بر آن‌ سه‌تنی‌ که‌ از پیوستن‌ به‌ جهاد در تبوک‌ تأخیر کردند و توبه‌ آنان‌ همچون‌ توبه‌ گروه‌ متخلف‌ دیگر ـ از صاحبان‌ عذر که‌ ذکرشان‌ گذشت‌ ـ دردم‌ پذیرفته‌ نشد،[[9]](#footnote-9) نیزتوبه‌پذیر گردید و رسول‌ خدا ص توبه‌ آنها را پذیرفته‌ تلقی‌ نکردند تا آن‌که‌ این‌ آیه ‌و آیه‌ بعدی‌ در باره‌ قبول‌ توبه‌شان‌ نازل‌ شد «تا آنجا که‌ زمین‌ با همه‌ فراخی‌اش‌ برآنان‌ تنگ‌ گردید» به‌ سبب‌ روگردانی‌ مردم‌ از آنان‌ و سخن‌ نگفتن‌ کسی‌ با آنان ‌چراکه‌ رسول‌ خدا ص مردم‌ را از سخن ‌گفتن‌ با آنان‌ نهی‌ کرده‌ بودند «و از خود به‌تنگ‌ آمدند» یعنی‌: قبول‌ توبه‌ ایشان‌ تا بدانجا به‌ تعویق‌ افتاد که‌ آنان‌ از خود هم ‌به ‌تنگ‌ آمده‌ و به‌ سبب‌ وحشت‌ تنهایی‌ و اندوه‌ زیاد، سخت‌ تنگدل‌ شدند «و دانستند که‌ پناهی‌ از خدا جز به‌سوی او نیست» یعنی‌: دانستند که‌ هرگز هیچ‌ پناهی‌ از خدای‌ سبحان‌ جز به‌سوی‌ خود او ندارند؛ آن‌ هم‌ با توبه‌ و استغفار «سپس‌ خدا به‌ آنان‌ توفیق‌ توبه‌ داد تا توبه‌ کنند» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ به‌ رحمت‌ خود برآنان‌ بازگشت‌ تا توبه‌ کنند و در آینده‌ با استقامت‌ و استواری‌ عمل‌ نمایند و اگر از آنان‌ کوتاهی‌ وگناهی‌ سر زد، از آن‌ نادم‌ گردند و با توبه‌، به‌سوی‌ خدای‌ سبحان‌ بازگردند. «همانا الله‌ رئوف‌ و رحیم‌ است»

داستان‌ توبه‌ این‌ سه‌ تن‌ (کعب ‌بن‌ مالک‌، مراره‌ بن ‌ربیع‌ و هلال ‌بن‌ امیه) که‌ به‌ رسول‌ خداص راست‌ گفتند و عذرهایی‌ دروغین‌ پیش‌ نیفگنده‌ بلکه‌ به‌ خطای‌ خود در تخلف‌ از غزوه‌ تبوک‌ اعتراف‌ کردند، در کتب‌ سیرت‌ و در سبب‌ نزول ‌آیه ‌کریمه‌[[10]](#footnote-10) آمده‌ و داستانی‌ معروف‌ و مشهور است‌ و در این‌ داستان‌، برای ‌مؤمنان‌ عبرتها و موعظه‌هایی‌ است‌ بزرگ‌.

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ١١٩**﴾** [التوبة: 119].

«ای‌ مؤمنان‌! از خدا بترسید و با راست‌گویان‌ باشید» آیه‌ کریمه‌ به‌ این‌ حقیقت ‌اشاره‌ دارد که‌ توبه‌ آن‌ سه‌ تن‌ که‌ پذیرفته‌ شد، بر اثر صدق‌ و راستی ‌ایشان‌ بود پس ‌راستی‌، نجات‌بخش‌ انسان‌ از مهالک‌ است‌.

نسفی‌ با این‌ آیه‌، بر حجیت‌ اجماع‌ استدلال‌ کرده‌ زیرا خداوند أ به‌ ما دستور داده‌ تا با صادقان‌ باشیم‌ و این‌ خود، مستلزم‌ پذیرفتن‌ سخن‌شان‌ نیز هست‌.

**﴿**مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ١٢٠**﴾** [التوبة: 120].

در این‌ آیه‌ کریمه‌، خدای‌ متعال‌ آن‌ عده‌ از اهالی‌ مدینه‌ و ما حول‌ آن‌ از اعراب‌ را که‌ از همراهی‌ با رسول‌ خدا ص در غزوه‌ تبوک‌ تخلف‌ کردند، مورد عتاب‌ و سرزنش‌ قرار می‌دهد: «برای‌ مردم‌ مدینه‌ و کسانی‌ که‌ پیرامون‌ ایشانند از بادیه‌نشینان» چون‌ قبایل‌ مزینه‌، جهینه‌ و اشجع‌ «سزاوار نیست‌ که‌ از همراهی‌ رسول‌خدا باز پس‌ مانند» یعنی‌: آنان‌ را نرسد که‌ وقتی‌ رسول‌ خدا ص خود به‌ نفس‌ نفیس‌ و تن‌ پاکیزه‌ خویش‌ به‌سوی‌ جهاد می‌شتابد، آنان‌ از همراهی‌ آن‌ حضرت‌ ص ـ چه‌در غزوه‌ تبوک‌ و چه‌ در غیر آن‌ از غزوات‌ ـ بدون‌ دستور ایشان‌ تخلف‌ ورزند؛ برخلاف‌ غیر مردم‌ مدینه‌ از اعراب‌ زیرا بدون‌ شک‌ مردم‌ مدینه‌ و پیرامون‌ آن‌، به‌سبب‌ نزدیکی‌ و همجواری‌ با رسول‌ خدا ص، سزاوارتر به‌ یاری‌ و متابعت‌ ایشان ‌بودند و از دیگر اعراب‌ خواسته‌ نشده‌ بود تا با پیامبر ص به‌ غزوه‌ تبوک‌ بروند «و نه ‌این» سزاوار آنهاست‌ «که‌ جان‌ خود را از جان‌ او عزیزتر بدارند» و فقط به‌ حفظ جان‌ خود و مصون ‌نگاه‌داشتن‌ آن‌ از سختی‌ها حریص‌ بوده‌ اما به‌ حفظ و صیانت ‌جان‌ جانان‌، سالار دو جهان‌، عزیز و گرامی‌ترین‌ خلق‌ پروردگار عالمیان‌ ورسول‌ خدا ص به‌سوی‌ انس‌ و جان‌، هیچ‌ اشتیاقی‌ از خود نشان‌ ندهند بلکه‌ بر آنها فرض‌ است‌ تا همراه‌ با رسول‌ خدا ص، رنج‌ها و مشقت‌ها را به‌جان‌ خریده‌ و جان‌ خود را به‌ پای‌ جان‌ آن‌ حضرت‌ ص بذل‌ و نثار کنند «این» وجوب‌ متابعت‌ آن‌حضرت‌ ص و نهی‌ از تخلف‌ «به‌ سبب‌ آن‌ است‌ که‌ به‌ آنان‌ هیچ‌ تشنگی‌ و رنج‌ وگرسنگی‌ای‌ در راه‌ خدا» یعنی‌: در طاعت‌ وی‌ و جهاد با دشمنانش‌ «نمی‌رسد» ظمأ: تشنگی‌، نصب‌: رنج‌ و تعب‌ و مخمصه‌: گرسنگی‌ شدیدی‌ است‌ که‌ شکم‌ بر اثر آن‌ فرونشیند، به‌گونه‌ای‌ که‌ گویی‌ پنهان‌ شده‌ است‌ «و در هیچ‌ مکانی‌ که‌ کافران‌ را به‌خشم‌ می‌آورد، قدم‌ نمی‌گذارند» یعنی‌: هیچ‌ جایی‌ از اماکن‌ کفار را با گام‌هایشان‌، یا با سم‌ اسبان‌شان‌ نمی‌کوبند، که‌ آنها را به‌ سبب‌ این‌ کوبیدن‌، به‌ خشم‌ و غیظ درآورند «و هیچ‌ دست‌بردی‌ از دشمنی‌ به‌دست‌ نمی‌آورند» با کشتن‌، یا اسیرگرفتن‌، یاشکست‌ دادن‌ و یا غنیمت ‌گرفتن‌ از آن‌ «مگر این‌که‌ به‌ سبب‌ آن‌، عمل‌ صالحی ‌برای‌شان‌ نوشته‌ می‌شود» یعنی‌: برای‌شان‌ حسنه‌ پذیرفته‌شده‌ای‌ نوشته‌ می‌شود که‌ به‌سبب‌ آن‌ پاداش‌ می‌یابند «زیرا خدا پاداش‌ نیکوکاران‌ را ضایع‌ نمی‌کند» یعنی‌: آنان ‌نیکوکارند پس‌ باید بدانند که‌ خداوند أ پاداش‌شان‌ را ضایع‌ نمی‌کند.

﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ١٢١﴾ [التوبة: 121].

«و» این‌ گروه‌ مجاهد در راه‌ خدا أ «هیچ‌ مال‌ کوچک‌ و بزرگی‌ را انفاق‌ نمی‌کنند و هیچ‌ وادیی‌ را» یعنی‌: کوره‌راهی‌ را در میان‌ کوهها، یا پشته‌ای‌ را «نمی‌پیمایند، مگر این‌که‌ به‌ حساب‌ آنان‌ نوشته‌ می‌شود» یعنی‌: این‌ عمل‌ صالح‌شان‌ در انفاق‌ وجهاد، به‌ حساب‌ حسنات‌شان‌ نوشته‌ می‌شود «تا خدا آنان‌ را» به‌ سبب‌ آن‌ عمل ‌صالح‌ «در مقابل‌ نیکوترین‌ آنچه‌ می‌کردند، پاداش‌ دهد» یعنی‌: پاداشی‌ بهتر از آنچه ‌می‌کردند به‌ آنان‌ بدهد، یا پاداش‌ بهترین‌ اعمال‌شان‌ را بدهد، بدین‌ معنی‌ که‌ اعمال‌ دون‌پایه‌تر ایشان‌ را نیز به‌ اعمال‌ برترشان‌ بپیونداند تا پاداش‌شان‌ هرچه‌ بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین‌ عثمان‌ س از این‌ آیه‌کریمه‌ حظی‌ وافر و بهره‌ای‌ عظیم‌ برده‌ بود زیرا او فقط در غزوه‌ تبوک‌، سیصد شتر را با جل‌ و جهاز آن‌ به‌علاوه‌ وجوه‌ نقدی ‌بسیاری‌ انفاق‌ کرد تا بدانجا که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «از امروز به‌ بعد، بر ابن‌عفان‌ هیچ‌ عملی‌ زیان‌ نمی‌رساند».

**﴿**وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ١٢٢**﴾** [التوبة: 122].

«و شایسته‌ نیست‌ که‌ مؤمنان‌ همگی‌ رهسپار جهاد شوند» و مدینه‌ را خالی‌ گذارند «پس‌ چرا از هر فرقه‌ای‌ از آنان‌، گروهی‌ رهسپار نشدند» تا دیگران‌ در مدینه‌ باقی‌بمانند «تا» آنان‌که‌ در مدینه‌ باقی‌ مانده‌اند «در دین‌ دانشمند شوند تا قوم‌ خود را ـ وقتی‌ به‌سوی‌ آنان‌ بازگشتند ـ بیم‌ دهند، باشد که‌ آنان‌ بترسند» از کیفر الهی‌؟ یعنی‌: جمعی‌ از یک‌ فرقه‌ باید به‌ جهاد بیرون‌ آیند و کسانی‌که‌ از همان‌ جمع‌ درمدینه‌ باقی‌ مانده‌اند، برای‌ طلب‌ علم‌ ماندگار شوند و چون‌ مجاهدان‌ از جنگ ‌برگشتند، آن‌ علم‌ و دانش‌ را به‌ ایشان‌ تعلیم‌ دهند تا ایشان‌ از کیفر الهی‌ بترسند. همچنین‌ احتمال‌ دارد که‌ معنی‌ آیه‌ این‌ باشد: تا کسانی‌که‌ با پیامبر ص رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه‌ از قرآن‌ و احکام‌ دین‌ که‌ در مورد جنگ‌ و معاملات‌ و غیره‌ ازپیامبر ص می‌آموزند، در دین فقیه‌ و دانشمند شوند و وقتی‌ بر می‌گردند، آن ‌دانسته‌ها را به‌ قوم‌ خویش‌ تعلیم‌ دهند تا آنها از کیفر الهی‌ بترسند.

براساس‌ این‌ آیه‌ طلب‌ علم‌ فرض‌ کفایه‌ است‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «چون‌ خداوند أ بر تخلف‌ کنندگان‌ از جهاد سخت‌ گرفت‌، مردم‌ گفتند: دیگر هیچ‌ یک ‌از ما، از همراهی‌ با هیچ‌ غزوه‌ یا سریه‌ای‌ تخلف‌ نخواهیم‌ کرد. پس‌ به‌ مجرد اعزام‌ سپاهی‌ از سوی‌ رسول‌ خدا ص به‌ مقصدی‌ از مقاصد، همه‌ با آن‌ سپاه‌ همراه ‌می‌شدند و رسول‌ خدا ص در مدینه‌ تنها باقی‌ ماندند. ابن ‌عباس‌ س اضافه‌ می‌کند: لذا این‌ آیه‌ مخصوص‌ به‌ سریه‌ها (دسته‌های‌ جنگی) است‌، اما نهی‌ از تخلف‌ به‌معنی‌ عام‌ آن‌، در مواردی‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص خود به‌ نفس‌ نفیس‌ خویش ‌عازم‌ غزوه‌ای‌ گردند».

**﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ١٢٣**﴾** [التوبة: 123].

«ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید! با کسانی‌ از کافران‌ که‌ نزدیک‌ شما هستند بجنگید» خدای‌ سبحان‌ به‌ مؤمنان‌ فرمان‌ می‌دهد تا در جنگ‌ با کفاری‌ که‌ نزدیک ‌ایشانند، سخت‌کوشی‌ نمایند، بر این‌ اساس‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص به‌ جنگ‌ مشرکان‌ در جزیره‌العرب‌ اولویت‌ دادند «و باید که‌ کافران‌ در شما درشتی ‌بیابند» یعنی‌: مسلمانان‌ باید در جنگ‌ با کفار، شیوه‌ خشونت‌ و درشتی‌ را در پیش ‌گیرند، چه‌ با زبان‌ و چه‌ با سلاح‌. و هرچند جهاد علیه‌ کل‌ کفار فرض‌ است‌، اما آغاز کردن‌ به‌ جنگ‌ با کفاری‌ که‌ به‌ مجاهدان‌ نزدیکند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس‌ در مرحله‌ دوم‌، جهاد با کفاری‌ مطرح‌ است‌ که‌ از نظر مکانی‌ دورتر از آنان ‌قرار دارند و این‌ اولویت‌ از نظر فاصله‌ مکانی‌، همین‌طور مرحله‌ به‌ مرحله ‌درجه‌بندی‌ می‌شود «و بدانید که‌ خدا با متقیان‌ است» با پیروز ساختن‌ ایشان‌ درجهاد.

آری‌! حرکت‌ جهادی‌ در قرن‌های‌ سه‌گانه‌ اول‌ اسلام‌ که‌ بهترین‌ این‌ امت‌ در آن ‌می‌زیستند، بر این‌ منوال‌ بود و همراه‌ با حرکت‌ جهادی‌، فتوحات‌اسلامی‌ نیز پیوسته‌ جریان‌ داشت‌ تا این‌که‌ چون‌ فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات‌ در میان‌ شاهان‌ و امرای‌ ممالک‌ اسلامی‌ بالا گرفت‌ و جهاد با کفار به‌ خاموشی‌ گرایید، دشمنان‌ در بلاد اسلام‌ طمع‌ کردند و بر بسیاری‌ از سرزمین‌های‌ آنان‌ مسلط شدند.

پس‌ این‌ رهنمودهای‌ قرآن‌، برای‌ حرکت‌های‌ جهادی‌ دارای‌ اهمیت‌ خاصی ‌است‌.

**﴿**وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ١٢٤**﴾** [التوبة: 124].

«و چون‌ سوره‌ای‌ نازل‌ شود، از میان‌ آنان» یعنی‌: از میان‌ منافقان‌ «کسی‌ است‌ که ‌می‌گوید» به‌ برادرانش‌ در نفاق‌ «این» سوره‌ نازل‌ شده‌ «ایمان‌ کدام‌ یک‌ از شما را افزود؟» منافقان‌ این‌ سخن‌ را از روی‌ انکار و به‌ استهزا کشاندن‌ مؤمنان‌ می‌گویند. خداوند متعال‌ در رد سخن‌شان‌ می‌فرماید: «اما کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند، قطعا بر ایمان‌شان‌ افزوده‌ است» یعنی‌: نزول‌ آن‌ سوره‌، به‌سبب‌ موعظه‌ها و ارشاداتی‌ که‌ دربر دارد، بر ایمان‌شان‌ به‌ خدای‌ متعال‌ و تصدیق‌شان‌ به‌ کتاب‌ و اخبار وی‌ افزوده ‌است‌، از سوی‌ دیگر؛ آیات‌ آن‌ سوره‌ بر تکالیف‌شان‌ در میدان‌ عمل‌ و جهاد می‌افزاید پس‌ طبیعی‌ است‌ که‌ در قبال‌ افزایش‌ تکالیف‌ و به‌ تبع‌ آن‌، افزایش‌ طاعات ‌و عبادات‌شان‌، ایمان‌شان‌ نیز افزون‌ می‌شود «و آنان‌ شادمان‌ می‌شوند» یعنی‌: مؤمنان ‌همراه‌ با افزایش ایمان‌، از نزول‌ وحی‌ و منافع‌ دینی‌ و دنیوی‌ای‌ که‌ برآن‌ مترتب ‌است‌، شادمان‌ می‌شوند.

**﴿**وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ١٢٥**﴾** [التوبة: 125].

«و اما کسانی‌که‌ در دل‌هایشان‌ بیماری» شک‌ و نفاق‌ «است‌ پس» سوره‌ نازل ‌شده‌ «پلیدی‌ای‌ بر پلیدی‌شان» یعنی‌: کفری‌ بر کفرشان‌ «افزود» بنابراین‌، در این ‌کفر و فساد سرسخت‌تر شده‌ و آن‌ را در درون‌ جانهای‌ پلیدشان‌ بیشتر رسوخ ‌می‌دهند و بر آن‌ استمرار می‌ورزند «و» سرانجام‌ «در حال‌ کفر مردند» پس‌ تا دم ‌مرگ‌ بر کفر قرار دارند.

**﴿**وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ١٢٧**﴾** [التوبة: 127].

«آیا نمی‌بینند که‌ آنان‌ در هر سال‌، یک‌ یا دو بار آزموده‌ می‌شوند» یفتنون‌: آزموده‌ می‌شوند به‌ قحطی‌ و سختی‌ و امراض‌ و آفات‌، یا با دستور یافتن‌ به‌ جهاد همراه‌ با پیامبر اکرم‌ ص «باز هم‌ توبه‌ نمی‌کنند» از نفاق‌ خویش‌ و به‌ خود نمی‌آیند به‌سبب ‌این‌ آزمایش‌ «و پند و عبرت‌ هم‌ نمی‌گیرند» تا در روش‌ خود تجدید نظر کنند؟

این‌ آیه‌ از حال‌ منافقان‌ و تعصب‌ و سر سختی‌شان‌ در نفاق‌، به‌ تعجب ‌وامی‌دارد.

**﴿**وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ١٢٧**﴾** [التوبة: 127].

«و چون‌ سوره‌ای‌ نازل‌ شود، بعضی‌ از آنان‌ به‌ بعضی‌ دیگر نگاه‌ می‌کنند» و از روی‌ انکار وحی‌ و تمسخر به‌ آن‌، به‌سوی‌ همدیگر چشمک‌ می‌زنند در حالی‌که‌ می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان‌ «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی‌ که‌ وحی‌ در آن‌ نازل‌ می‌شود به‌ در رویم‌ زیرا ما تحمل‌ شنیدن‌ آیات‌ را نداریم‌ و باید به‌جایی‌ برویم‌ که‌ فارغ‌البال‌ به‌ طعن‌ و تمسخر مشغول‌ گردیم‌ و بر مؤمنان‌ بخندیم ‌«سپس‌ باز می‌گردند» مخفیانه‌ از مجلس‌ وحی‌ به‌سوی‌ منازل‌ خود، یا باز می‌گردند از آنچه‌ که‌ مقتضی‌ هدایت‌ و ایمان‌ است‌، به‌سوی‌ آنچه‌ که‌ مقتضی‌ کفر و نفاق ‌می‌باشد «خدا دل‌هایشان‌ را بازگردانیده‌ است» از فهم‌ قرآن‌ و از خیر و از آنچه‌ که ‌مایه‌ رشد و هدایت‌شان‌ است‌ و خوار و بی‌مقدارشان‌ کرده‌ است‌ «زیرا آنان‌ گروهی‌ هستند که‌ نمی‌فهمند» آنچه‌ را که‌ شنیده‌اند، از آن‌ رو که‌ تدبر نمی‌کنند و انصاف ‌ندارند.

**﴿**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ١٢٨**﴾** [التوبة: 128].

«قطعا، برای‌ شما» ای‌ گروه‌ عرب‌، یا ای‌ مسلمانان‌، یا ای‌ بنی‌آدم‌! «پیامبری ‌آمده‌ است» که‌ خداوند أ او را به‌سوی‌ شما فرستاده‌ است‌، پیامبری‌ جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن‌ «از خودتان» از جنس‌تان‌ در این‌که‌ عرب‌ و بشر است‌.

بایسته‌ یادآوری‌ است‌ که‌ در میان‌ اعراب‌، هیچ‌ قبیله‌ای‌ نبود مگر این‌که‌ با رسول‌ خدا ص نسبتی‌ نژادی‌ داشت‌، اعم‌ از «مضری» ها و «ربیعی» های‌ آن‌ و دیگران‌. یعنی‌: نسب‌ رسول‌ خدا ص در تمام‌ قبایل‌ عرب‌ شاخه‌ و ریشه‌ می‌دواند. بنابراین‌ تفسیر، معنی‌ این‌ است‌: ای‌ گروه‌ عرب‌! این‌ پیامبر از میان‌ شما برخاسته ‌است‌. اما زجاج‌ می‌گوید: این‌ خطابی‌ برای‌ تمام‌ جهانیان‌ است‌ لذا معنی‌ این‌ است‌: ای‌ بشریت‌! این‌ پیامبر از جنس‌ بنی‌آدم‌ است‌ که‌ خداوند أ وی‌ را به‌ عنوان‌ رحمتی‌ به‌سویشان‌ فرستاده‌ است‌ «دشوار است‌ بر وی‌ رنج‌ شما» یعنی‌: هر رنجی‌ که‌ شما می‌برید، بر این‌ پیامبر سخت‌ و سنگین‌ است‌. عنت‌: رنج‌ و مشقت‌ حاصل‌ ازتحمل‌ عذاب‌ دنیا، یا عذاب‌ آخرت‌ است‌ «بر شما حریص‌ است» یعنی‌: حریص ‌است‌ بر این‌که‌ در آتش‌ دوزخ‌ نیفتید، یا حریص‌ است‌ بر ایمان‌ و هدایت‌ شما «ونسبت‌ به‌ مؤمنان‌ رئوف‌ و مهربان‌ است» پس‌ شما را چه‌ شده‌ که‌ حق‌ خدا أ را درباره‌ وی‌ ادا نمی‌کنید و همراه‌ وی‌ به‌ جهاد بر نمی‌خیزید؟!.

به‌ روایت‌ ابی‌بن‌کعب‌، این‌ آیه‌ از نظر ترتیب‌ نزول‌، آخرین‌ آیه‌ قرآن‌ کریم ‌است‌.

**﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ١٢٩**﴾** [التوبة: 129].«پس‌ اگر روی‌ برتافتند» از تو ای‌ محمد ص! و به‌ آنچه‌ که‌ به‌همراه‌ آورده‌ای‌، عمل‌ نکردند و آن‌ را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم‌ بس‌ است‌، هیچ‌ معبودی‌ جز او نیست» یعنی‌: خدایی‌ که‌ در الوهیت‌ یکتاست‌، برایم‌ بس‌ است‌ و من‌ نیازمند اتکا بر غیر وی‌ نیستم‌، یا به‌سوی‌ کسی‌ جز وی‌ التجا نمی‌کنم‌ «بر او توکل‌ کردم» یعنی‌: تمام‌ امورم‌ را به‌ او تفویض‌ نمودم‌ «و او پروردگار عرش‌ عظیم‌ است» و هرکس ‌صاحب‌ عرش‌ عظیم‌ ـ که‌ بزرگترین‌ مخلوقات‌ است‌ ـ باشد، بی‌گمان‌ توکل‌ بر او، آدمی‌ را از تمام‌ خلق‌ بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «هر کس‌ در صبح‌ و شام‌، هفت‌بار: حسبی‌ الله‌ لا اله‌ الا هو علیه‌ توكلت‌ و هو رب‌ العرش‌ العظیم‌ ـ را بخواند، خدای‌ ﻷ‌ هر مهمی‌ را از وی‌ کفایت‌ و هر حاجتی‌ را برایش‌ برآورده ‌می‌کند».

سوره‌ یونس

مکی‌ است‌ و دارای‌ (109) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ به‌سبب‌ ذکر داستان‌ یونس‌ پیامبر ص در آن‌؛ «یونس‌» نامیده‌ شد.

موضوع‌ آن‌ همانند موضوعات‌ سوره‌های‌ مکی‌ دیگر، بر محور اثبات‌ توحید، ویران‌سازی‌ مبانی‌ شرک‌، اثبات‌ نبوت‌ و معاد، دفع‌ شبهات‌ گمراهان‌ و پایدار ساختن‌ روح‌ تقوی‌ در ضمیر مؤمنان‌ می‌چرخد.

**﴿**الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ١**﴾** [يونس: 1].

«الف‌، لام‌، راء» سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه‌ اوایل‌ سوره‌ها، در آغاز سوره‌ «بقره‌» گذشت‌ «این‌» آیاتی‌ که‌ سوره‌ یونس‌ متضمن‌ آن‌ است‌ «آیات ‌کتاب‌» یعنی‌ قرآن‌ «حکیم‌ است‌» یعنی: کتابی‌ که‌ با بیان‌ حلال‌ و حرام‌ و حدود و احکام‌؛ محکم‌ و استوار ساخته‌ شده‌. اما به‌ قولی: (حکیم‌) در اینجا به‌ معنی‌ حکمت‌ آموز است‌ زیرا قرآن‌ کریم‌ مشتمل‌ بر حکمت‌هاست‌. به‌ قولی‌ دیگر: (حکیم‌) در اینجا به‌ معنی‌ حاکم‌ است‌ چنان‌که‌ این‌ آیه‌ شاهد مدعا است:

﴿وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ﴾ [البقرة: 213]‌: (و با پیامبران‌، کتاب‌ را به‌راستی‌ فرود آورد تا آن‌ کتاب‌، میان‌ مردم‌ در آنچه‌ پیرامون‌ آن‌ اختلاف‌ کرده‌اند، حکم‌ کند...).

**﴿**أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ٢**﴾** [يونس: 2].

در این‌ آیه‌، خداوند متعال‌ تعجب‌ و شگفتی‌ در امر رسالت‌ پیامبر ص را مورد انکار و معترضان‌ به‌ قرآن‌ را مورد محکومیت‌ و سرزنش‌ قرار می‌دهد: «آیا برای ‌مردمان‌ شگفت‌آور است‌» یعنی: چگونه‌ برای‌ آنان‌ مایه‌ شگفتی‌ است‌ «که‌ به‌سوی ‌مردی‌ از خودشان‌ وحی‌ فرستادیم‌ که‌ مردم‌ را بیم‌ ده‌؟» یعنی: پیامهای‌ حق‌ را که‌ در قرآن‌ و در این‌ سوره‌ می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به‌ آنان‌ برسان‌؟ در حالی‌که‌ در وحی ‌فرستادن‌ به‌سوی‌ مردی‌ از اهل‌ جنس‌ خودشان‌، چیزی‌ که‌ مایه‌ تعجب‌ باشد وجود ندارد زیرا با اهل‌ یک‌ جنس‌ و نژاد، فقط اهل‌ همان‌ جنس‌ می‌تواند آمیزش ‌و معاشرت‌ داشته‌ باشد و بنابراین‌، فقط چنین‌ کسی‌ می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات‌ الهی‌ را به‌ آنان‌ منتقل‌ کند پس‌ اگر پیامبر از جنس‌ فرشتگان‌، یا از جنس‌ جنیان‌ می‌بود، برآوردن‌ این‌ هدف‌، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که‌ انسانها به‌ او انس‌ نمی‌گرفتند.

این‌ در صورتی‌ است‌ که‌ تعجب‌ و شگفتی‌شان‌ از این‌ باشد که‌ آن‌ حضرت ص پیامبری‌ از جنس‌ و نژاد خودشان‌ است‌، اما اگر سبب‌ تعجب‌شان‌ یتیم‌ بودن‌، یا فقر رسول‌ خدا ص باشد، باید گفت‌؛ این‌ امر که‌ یک‌ یتیم‌ یا یک‌ فقیر، جامع ‌خصلت‌های‌ خوب‌، برخوردار از کمال‌ و شرف‌ و دیگر اوصافی‌ باشد که‌ او را شایسته‌ امانت‌داری‌ وحی‌ و رسالت‌ الهی‌ گرداند، نیز به‌ هیچ ‌وجه‌ شگفت‌آور نیست‌.

واقعیتی‌ مسلم‌ است‌ که‌ حضرت‌ محمد ص قبل‌ از آن‌که‌ از سوی‌ خدای‌ متعال‌ به‌رسالت‌ برگزیده‌ شوند، چنان‌ در نزد قریش‌ و در دل‌ و دیده‌ آن‌ به‌ اوصاف‌ وخصلتهای‌ کمال‌ و برتری‌ شناخته‌ شده‌ بودند که‌ این‌ حقیقت‌ نزدشان‌ از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که‌ آنها حضرتش‌ را «امین‌» می‌نامیدند. «و مؤمنان‌ را به‌ این‌ که‌ ایشان‌ را نزد پروردگارشان‌ قدم‌ صدقی ‌است‌ بشارت‌ ده‌» قدم‌صدق: یعنی‌ مقام‌ و منزلت‌ راستین‌ و درجه‌ و مرتبه‌ای‌ عالی‌ و رفیع‌. به‌ قولی: «قدم‌» به‌ معنی‌ «متقدم‌» است‌. یعنی‌ برای‌شان‌ در صدق‌ و راستی‌ سابقه‌ شرف ‌است‌. به‌ قولی‌ دیگر: مراد از «قدم‌»، خیر و نیکی‌ای‌ است‌ که‌ پیش‌ گذشته‌ است‌. بنابراین‌، معنی‌ چنین‌ می‌شود: برای‌ آنان‌ اعمال‌ شایسته‌ای‌ است‌ که‌ آن‌ را پیشاپیش ‌خویش‌ برای‌ روز معاد فرستاده‌اند «کافران‌ گفتند: همانا این‌ مرد» یعنی‌ محمد ص «جادوگری‌ آشکار است‌» پس‌ ای‌ پیامبر! بر این‌ سخنان‌شان‌ شکیبا باش‌ و به‌ راه‌ دعوتت‌ پایدارانه‌ ادامه‌ بده‌.

**﴿**إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٣**﴾** [يونس: 3].

«همانا پروردگار شما آن‌ خدایی‌ است‌ که‌ آسمانها و زمین‌ را در شش‌ روز آفرید» یعنی: از روزهای‌ دنیا. که‌ قول‌ صواب‌ در نزد جمهور همین‌ است‌. اما به‌ قولی‌ دیگر: مراد از این‌ شش‌ روز، روزهایی‌ است‌ که‌ هر روز آن‌، برابر با هزار سال‌ در مقیاس‌ دنیاست‌ چنان‌که‌ در آیه‌کریمه‌ (47) از سوره‌ «حج‌» آمده‌ است: (و بی‌گمان‌ یک‌ روز نزد پروردگارت‌، مانند هزار سال‌ است‌ از آنچه‌ که ‌می‌شمرید). «سپس‌ بر عرش‌ مستقر شد» واین‌ ترجمه‌ شاه‌ ولی‌الله دهلوی‌ است‌. در برخی‌ از ترجمه‌های‌ دیگر آمده‌ است: (سپس‌ بر عرش‌ استیلا یافت‌). عرش: بزرگترین‌ مخلوقات‌ خدای‌ متعال‌ و سقف‌ همه‌ آنهاست‌ و چنان‌که‌ در تفسیر ابن‌کثیر آمده‌، عرش‌ یاقوتی‌ است‌ سرخ‌فام‌[[11]](#footnote-11) «امر را تدبیر می‌کند» یعنی: حق‌ تعالی‌، کار فرمانروایی‌ آسمانها و زمین‌ و عرش‌ و سایر مخلوقات‌ را به‌ مقتضای‌ حکمت‌ خویش‌، به‌ یگانگی‌ سامان‌ می‌دهد «هیچ‌ شفاعتگری‌ مگر بعد از اذن‌ او نیست‌» یعنی: به‌ کسی‌ این‌ امکان‌ داده‌ نمی‌شود که‌ نزد خداوند متعال‌ در امری‌ از امور ـ جز بعد از اذن‌ و دستور خود وی‌ ـ شفاعت‌ کند زیرا حق‌ تعالی‌ به‌ جایگاه‌ حکمت‌ و صواب‌ داناتر است‌. البته‌ این‌ معنی‌، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال‌ در تدبیر همه‌ امور در همه‌ چیزهاست‌ «این‌ است‌ خدا پروردگار شما» با این‌صنع‌ بدیع‌ و اقتدار عظیمش‌ «پس‌ او را بپرستید» به‌ یگانگی‌؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش‌ است‌ نه‌ غیر او «آیا پند نمی‌گیرید؟» زیرا کسی‌که‌ کمترین‌ استعدادی‌ برای ‌پندآموزی‌ و پایین‌ترین‌ توانی‌ برای‌ عبرت‌گیری‌ داشته‌ باشد، این‌ حقیقت‌ بر وی ‌مخفی‌ نمی‌ماند که‌ کسی‌ جز حق‌ تعالی‌ سزاوار پرستش‌ نیست‌ و مگر برای‌ شناخت ‌این‌ حقیقت‌، جز وحی‌ و رسالت‌ راه‌ دیگری‌ وجود دارد؟.

حاصل‌ سخن‌ این‌ است: چگونه‌ فرستادن‌ رسولی‌ به‌سوی‌ مردم‌ از جنس‌ خودشان‌ بر خداوندی‌ که‌ همچو اقتدار عظیمی‌ دارد، محل‌ تعجب‌ خواهد بود؟!

**﴿**إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ٤**﴾** [يونس: 4].

«بازگشت‌ همه‌ شما یکجا به‌سوی‌ اوست‌» پس‌ با ره‌توشه‌ای‌ از پیروی‌ وحی‌ حق‌ تعالی‌ برای‌ ملاقات‌ وی‌ آماده‌ شوید. این‌ از جنس‌ همان‌ هشداری‌ است‌ که‌ درآغاز سوره‌ به‌ اجمال‌ مطرح‌ گردید و بعد از آن‌ به‌ مؤمنان‌ بشارت‌ داده‌ شد.[[12]](#footnote-12) «وعده‌ خدا حق‌ است‌» یعنی: بازگرداندن‌ همگی‌تان‌ به‌سوی‌ او، وعده‌ای‌ حق‌ و راستین‌ از سوی‌ وی‌ است‌ که‌ آن‌ را هرگز خلاف‌ نمی‌کند «بی‌گمان‌ هموست‌ که ‌آفرینش‌ را آغاز می‌کند» از خاک‌ پس‌ همو که‌ آغازگر و ایجادگر است‌، به‌ طریق‌ اولی‌ امکان‌ بازآفرینی‌ نیز در حوزه‌ قدرت‌ مطلقه‌ وی‌ می‌باشد «سپس‌ آن‌ را بازمی‌گرداند» به‌سوی‌ حیات‌ اخروی‌ بعد از مرگ‌ آن‌ «تا کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌اند و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند، به‌ قسط» یعنی: به‌ عدالتی‌ که‌ در آن‌ هیچ‌ ستمی‌ نیست ‌«پاداش‌ دهد و کسانی‌ که‌ کافر شدند، برای‌ آنها آشامیدنی‌ای‌ از حمیم‌ است‌» حمیم: آب‌ نهایت‌ داغ‌ و جوشان‌ است‌ «و» آن‌ کافران‌ «به‌ سزای‌ کفرشان‌ عذابی‌ دردناک ‌در پیش‌ دارند».

**﴿**هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ٥**﴾** [يونس: 5].

«او کسی‌ است‌ که‌ آفتاب‌ را ضیاء و ماه‌ را نور ساخت‌» ضیاء: روشنی‌ و درخششی ‌است‌ که‌ از ذات‌ یک‌ چیز پدید آمده‌ باشد، مانند روشنی‌ آتش‌ و چراغ‌، اما نور: روشنی‌ای‌ است‌ که‌ از چیز دیگری‌ که‌ خارج‌ از ذات‌ یک‌ چیز است‌ به‌وسیله ‌پرتوافگنی‌ و انعکاس‌ نور به‌ وجود می‌آید، مانند انعکاس‌ نور از آیینه‌. و از آنجاکه‌ نور ماه‌ از نور خورشید پدید می‌آید پس‌ آیه‌ کریمه‌، با دقتی‌ معجزانه‌ این‌ معنی‌ را به‌دست‌ داده‌ و یکی‌ از معجزات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ را به‌ تجلی‌ گذاشته‌ است‌. «و» هموست‌ که‌ «برای‌ ماه‌ منزلهایی‌ معین‌ کرد» یعنی: مسیر ماه‌ را در منزلهایی‌، مقدر و معین‌ کرد. منزل‌ ماه: مسافتی‌ است‌ که‌ ماه‌ آن‌ را با حرکت‌ مخصوص‌ به‌خود در یک‌ شبانه‌روز طی‌ می‌کند و منازل‌ آن‌ جمعا بیست‌ و هشت‌ منزل‌ است‌ که‌ ماه‌ هر شب‌ در یکی‌ از آنها فرود آمده‌ و از آن‌ تجاوز نمی‌کند به‌طوری‌ که‌ در اولین‌ منزل‌ خود بسیار کوچک‌ نمایان‌ گشته‌ و سپس‌ کم‌کم‌ بزرگ‌ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که‌ به‌ کمال‌ خود رسیده‌ و به‌ شکل‌ ماهی‌ تمام‌ می‌درخشد و چون‌ به‌سوی ‌آخرین‌ منازل‌ خود حرکت‌ کند، باز در یک‌ سیر نزولی‌، باریک‌ و مقوس‌ وضعیف‌ و ضعیف‌تر نمایان‌ می‌شود تا بدانجا که‌ در آخر ماه‌، دو یا یک‌ شب‌ از انظار پنهان‌ می‌گردد. آری‌! حق‌ تعالی‌ برای‌ ماه‌ منزلهایی‌ معین‌ کرد «تا شمار سالها و حساب‌ را بدانید» و اگر این‌ برنامه‌ معین‌ و مقدر الهی‌ برای‌ سیر ماه‌ و خورشید نبود، مردم‌ شمار سالها و حساب‌ امور خویش‌ را نمی‌شناختند و باالطبع‌، بسیاری‌ از مصالح‌ و منافع‌شان‌ را که‌ به‌ شمار حساب‌ سال‌ و ماه‌ مربوط است‌، نمی‌دانستند. این‌ آیه‌ به‌ آموختن‌ علم‌ نجوم‌ و حساب‌ تقویم‌ و شناسه‌های‌ زمانی‌ دعوت‌ می‌کند «خداوند اینها را جز به‌ حق‌ نیافریده‌ است‌» یعنی: خداوند متعال‌ آسمانها و زمین‌ را نیافریده‌ و در آنها نیکوترین‌ برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی‌ نکرده‌، مگر برای‌ آن‌که‌ عظمت‌ و قدرت‌ و حکمت‌ و حقانیت‌ او دانسته‌ شود و لذا مورد پرستش‌ قراربگیرد. «نشانه‌های‌ خود را» یعنی: دقایق‌ و باریکی‌های‌ نظام‌ هستی‌ را «برای‌گروهی‌ که‌ می‌دانند، به‌ روشنی‌ بیان‌ می‌کند» پس‌ هرگاه‌ خدای‌ ﻷ‌ از بیان‌ چنین ‌اموری‌ غفلت‌ نمی‌کند، دیگر چگونه‌ امری‌ به‌ عظمت‌ وحی‌ و رسالت‌ را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی‌ شکاکان‌ از فرود آوردن‌ وحی‌، کاملا بی‌مورد است‌.

**﴿**إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ٦**﴾** [يونس: 6]

«به‌ راستی‌ در آمدورفت‌ شب‌ و روز و آنچه‌ خدا در آسمانها و زمین‌ آفریده‌، برای ‌گروهی‌ که‌ پرهیزگاری‌ می‌کنند» از حق‌ تعالی‌ با اجتناب‌ از عذاب‌ و خشم‌ وی‌ «نشانه‌هاست‌» بنابراین‌، تقواپیشه‌گان‌ از ترس‌ این‌که‌ مبادا در ورطه‌ای‌ درافتند که ‌با رضای‌ خداوند أ مخالف‌ باشد، در مخلوقات‌ وی‌ به‌ امعان‌ و دقت‌ نظر می‌اندیشند. البته‌ این‌ تفکر و اندیشه‌ ایشان‌ بدان‌ جهت‌ نیز هست‌ که‌ ایشان‌، فرجام‌ و عاقبت‌ کار و آنچه‌ را که‌ در معاد به‌ صلاح‌شان‌ است‌، مورد توجه‌ قرار می‌دهند. تفسیر در پی‌ یک‌ دیگر آمدن‌ و آمدورفت‌ شب‌ و روز، در سوره ‌«بقره/‌164» گذشت‌.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ٧ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ٨**﴾** [يونس: 7-8].

«همانا کسانی‌که‌ به‌ لقای‌ ما امید ندارند» نه‌ از آن‌ ترس‌ و بیمی‌ دارند و نه‌ طمع‌ وامیدی‌ به‌ آن‌ بسته‌اند «و به‌ زندگی‌ دنیا خشنود شده‌اند» به‌جای‌ آخرت‌، با برگزیدن ‌اندک‌ فانی‌ بر بسیار باقی‌ «و بدان‌ اطمینان‌ یافته‌اند» یعنی: به‌ زندگانی‌ دنیا دل‌سپرده‌اند و نفسهایشان‌ بدان‌ آرام‌ گرفته‌ و خوش‌ و خرم‌ شده‌ است‌ به‌طوری‌ که ‌اندک‌ اضطراب‌ و پریشانی‌ای‌ از اندیشه‌ آخرت‌ در نهادشان‌ باقی‌ نمانده‌ است‌ «وهم‌ کسانی‌که‌ از آیات‌ ما» یعنی: از دلایل‌ و نشانه‌های‌ وحدانیت‌ ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل‌ نمی‌کنند؛ «اینان‌ جایگاه‌شان‌» محل‌ اقامت‌شان‌ «آتش‌ است‌، به‌ سبب‌ آنچه‌ می‌کردند» از کفر به‌ کتاب‌ و رسالت‌ و تکذیب‌ معاد.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ٩**﴾** [يونس: 9].

«کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» یعنی: میان‌ ایمان‌ و عمل‌ صالح‌ جمع‌ کرده‌اند «پروردگارشان‌ به‌ ایمانشان‌ آنان‌ را هدایت‌ می‌کند» یعنی: آنان‌را به‌ سبب‌ ایمان‌شان‌ به‌سوی‌ عمل‌ صالح‌ و شاهراه‌ هدایت‌ رهنمون‌ می‌شود پس ‌بدین‌وسیله‌ «به‌ باغ‌های‌ پر ناز و نعمت‌» واصل‌ می‌شوند در بهشت‌ برین‌ «که‌ جویباران‌ از فرودست‌ آنان‌ جاری‌ است‌» یعنی: از فرودست‌ باغ‌های‌ بهشتیان‌، یا از پیش ‌روی‌ آنان‌ جویباران‌ جاری‌ است‌ زیرا ایشان‌ بر تخت‌های‌ برافراشته‌ای‌ قراردارند.

**﴿**دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ١٠**﴾** [يونس: 10].

«دعوایشان‌ در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش‌ بهشتیان‌ در بهشت‌ این‌ سخن ‌است: «سبحانک‌ اللهم‌: خداوندا! پاکی‌ تو راست‌» پس‌ دعایی‌ که‌ بهشتیان‌ آن‌ را زمزمه‌ می‌کنند، تسبیح‌ و تقدیس‌ خدای‌ سبحان‌ است‌ «و تحیت‌شان‌ در آنجا سلام ‌است‌» یعنی: درود و دعای‌شان‌ در میان‌شان‌، یا تحیت‌ و درود خداوند أ یا فرشتگان‌ برای‌شان‌، سلام‌ گفتن‌ است‌ «و پایان‌ دعای‌شان‌ این‌ است‌ که: الحمد رب ‌العالمین‌» یعنی: پایان ‌بخش‌ دعای‌شان‌ که‌ تسبیح‌ الهی‌ است‌، این‌ است‌ که‌ می‌گویند: همه‌ ستایش‌ها از آن‌ خداوند، پروردگار عالمیان‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «براهل‌ بهشت‌ تسبیح‌ و تحمید همان‌گونه‌ الهام‌ می‌شود که‌ نفس‌کشیدن‌ به‌ آنان‌ الهام‌ می‌شود». یعنی‌ بهشتیان‌ از گفتن‌ حمد و تسبیح‌ خدای‌ ﻷ‌، هیچ‌ نوع‌ دشواری‌ای‌ احساس‌ نمی‌کنند بلکه‌ یاد خدا أ آرام‌بخش‌ جانها و روان‌هایشان‌ است‌.

**﴿**وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ١١**﴾** [يونس: 11].

«و اگر خداوند به‌ همان‌ شتابی‌ که‌ مردم‌ خیر را می‌طلبند، شر را به‌ آنها به‌ شتاب‌ می‌رسانید» یعنی: اگر خداوند أ عذاب‌ را برای‌ مردم‌ به‌ شتاب‌ می‌رسانید، همان‌گونه‌ که‌ آنها به‌سوی‌ خیر و پاداش‌ شتاب‌ می‌ورزند؛ «قطعا اجل‌شان‌ فرامی‌رسید» یعنی: قطعا نابود ساخته‌ می‌شدند ولی‌ حق‌ تعالی‌ به‌ آنان‌ مهلت‌ می‌دهد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: اگر خداوند أ دعای‌ بد مردم‌ را در حق‌ جانها و مالها و نزدیکان‌شان‌، همانند دعاهای‌ خیرشان‌ زود اجابت‌ می‌کرد، قطعا هلاکشان‌ می‌ساخت‌ زیرا بسیاری‌ از مردم‌ در حق‌ خود یا دیگران‌ به‌ مرگ‌ و هلاکت‌ نفرین ‌می‌کنند و برآورده‌ شدن‌ این‌ نفرین‌ها را به‌ شتاب‌ می‌طلبند، اما حق‌ تعالی‌ شر و بدی ‌را شتابان‌ به‌ آنان‌ نمی‌رساند بلکه‌ مهلتشان‌ می‌دهد و اجابت‌ دعاهای‌ بدشان‌ را به ‌تأخیر می‌اندازد و این‌ به‌ خاطر حلم‌ و رحمت‌ بالغه‌ او به‌ بندگان‌ است‌. از همین‌رو در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «لا تدعوا على‌ أنفسكم‌، لا تدعوا على‌ أولادكم‌، لاتدعوا على‌ أموالكم‌، لا توافقوا من ‌الله‌ ساعة فيها إجابة‌ فيستجيب‌ لكم‌». «در حق‌ جانهایتان ‌دعای‌ بد نکنید، در حق‌ فرزندانتان‌ دعای‌ بد نکنید، در حق‌ اموالتان‌ دعای‌ بد نکنید، با (قضای‌) خدا أ در ساعتی‌ که‌ ساعت‌ اجابت‌ است‌ و دعای‌ بدتان‌ هم‌ در آن‌ مستجاب‌ می‌شود، موافق‌ نیفتید». چنان‌که‌ مشرکان‌ مکه‌ دعا می‌کردند: «خدایا! اگر این‌ دین‌، دین‌ حقی‌ است‌ که‌ از نزد تو آمده‌ است‌ پس‌ بر ما از آسمان‌ سنگ‌ بباران‌، یا بر ما عذابی‌ دردناک‌ بفرست‌» «انفال/‌32». ولی‌ خدای‌ متعال ‌دعایشان‌ را اجابت‌ نکرد، به‌ خاطر این‌ حکم‌ حکیمانه‌ خویش‌ که‌ برای‌ بسیاری‌ از آنان‌، ایمان‌ را مقدر کرده‌ بود.

«پس‌ کسانی‌ را که‌ به‌ دیدار ما امیدی‌ ندارند، در بیراهی‌شان‌ سرگردان‌ وامی‌گذاریم‌» یعنی: نامؤمنان‌ را در گردن‌کشی‌ و تکبر و حق‌ ناباوری‌ و حق ‌ستیزی‌شان‌، متحیر و سردرگم‌ فرو می‌گذاریم‌؛ زیرا آنان‌ خواهند گفت‌ که‌ ما از خداوند أ خواستیم‌ تا بر ما سنگ‌ بباراند پس‌ اگر قرآن‌ حق‌ می‌بود، او این‌ کار را می‌کرد و چون‌ این‌ کار را نکرد، دیگر مسلم‌ شد که‌ قرآن‌ بر حق‌ نیست‌! بگذار که ‌در این‌ خیال‌ سرگردان‌ باشند.

**﴿**وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ١٢**﴾** [يونس: 12].

«و چون‌ به‌ انسان‌» کافر «رنجی‌ برسد، ما را» برای‌ دورساختن‌ آن‌ رنج‌ «به‌ پهلو یا نشسته‌ یا ایستاده‌ می‌خواند» گویی‌ فرمود: به‌ بارگاه‌ ما در تمام‌ حالات‌ یاد شده‌ و غیر آن‌ از حالات‌ دعا می‌کند و به‌ هیچ‌ حال‌ از دعا دست‌ بر نمی‌دارد «وچون‌ گرفتاریش‌ را برطرف‌ کنیم‌، به‌ راه‌ خود می‌رود، گویی‌ ما را برای‌ دفع‌ کردن‌ رنجی‌ که ‌به‌ او رسیده‌، نخوانده‌ بود» یعنی: چون‌ گرفتاریش‌ را برطرف‌ کنیم‌، همان‌ راه‌ وروش‌ کفرآلود و ناسپاسانه‌ای‌ را در پیش‌ می‌گیرد که‌ قبل‌ از رسیدن‌ رنج‌ و آسیب‌ بر آن‌ روان‌ بود و حالت‌ سختی‌ و بلا و محل‌ دعا و تضرع‌ را فراموش‌ می‌کند و به‌ آن‌ باز نمی‌گردد، گویی‌ اصلا با آن‌ حال‌، هیچ‌ سابقه‌ و آشنایی‌ای‌ نداشته‌ است‌.

این‌ حالت‌ برای‌ بسیاری‌ از مسلمانان‌ نیز اتفاق‌ می‌افتد زیرا زبان‌هایشان‌ در هنگام ‌نزول‌ مصایب‌ و رنج‌ها و آفت‌ها، به‌ دعا و نیایش‌ و زاری‌ نرم‌ می‌شود، اما چون‌ خدای‌ متعال‌ آن‌ رنج‌ و آفت‌ را از ایشان‌ برطرف‌ کرد، دیگر غافل‌ می‌شوند و واجب‌ شکر نعمت‌ در برابر اجابت‌ دعا و برطرف ‌ساختن‌ رنج‌ و آسیب‌ و بدی‌ از خود را از یاد می‌برند در حالی‌که‌ این‌کار لایق‌ شأن‌ مؤمنان‌ نیست‌. در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است: «تعرف‌ إلی‌ الله فی ‌الرخاء، یعرفك‌ فی‌ الشده‌». «خداوند أ را در راحتی ‌بشناس‌؛ تو را در سختی‌ می‌شناسد». پس‌ بار خدایا! ما را بر شکر نعمت‌هایت‌ برانگیز و آن‌ حالاتی‌ را که‌ با اجابت‌ دعاهایمان‌ در آنها، بر ما منت‌ گذاشتی‌، همیشه‌ در خاطرهایمان‌ حاضر و زنده‌ نگه‌ بدار تا شکرت‌ را بسیار بجا آوریم‌ زیرا هرچند تو از شکر و سپاس‌ ما بی‌نیازی‌، اما ما سخت‌ به‌ آن‌ نیازمندیم‌. «این‌گونه‌ برای ‌اسرافکاران‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دادند زینت‌ داده‌ شده‌ است‌» یعنی: اعراض‌ و رویگردانی ‌از دعا، غفلت‌ از شکر و سرگرمی‌ و اشتغال‌ به‌ شهوات‌، در نظر اسرافکاران‌ آراسته ‌ساخته‌ شده‌ است‌.

**﴿**وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ١٣**﴾** [يونس: 13].

«و هرآینه‌ قرن‌های‌ پیش‌ از شما را» یعنی: امت‌های‌ پیشین‌ را «هلاک‌ کردیم‌، آن‌گاه ‌که‌ ستم‌ کردند» با تکذیب‌ و جرأت‌ و جسارت‌ علیه‌ پیامبران‌ ما و تطاول‌ و دراز دستی‌شان‌ در گناهان‌ و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان‌» که‌ ما به‌سویشان ‌برانگیخته‌ بودیم‌ «با نشانه‌های‌ روشن‌» و معجزاتی‌ که‌ بر صدق‌ و راستگویی‌ آن ‌پیامبران‌ دلالتی‌ آشکار و روشن‌ داشت‌ «به‌سوی‌ آنان‌ آمدند ولی‌ هرگز مستعد آن ‌نبودند که‌ ایمان‌ بیاورند» راه‌ ایمان‌ به‌روی‌ آنان‌ بدان‌ جهت‌ هموار نشد که‌ برای‌ آن‌ آمادگی‌ نداشتند و نیز الطاف‌ الهی‌ از آنان‌ سلب‌ شده‌ بود «این‌گونه‌ مردم ‌مجرم‌» یعنی‌ کافر «را جزا می‌دهیم‌» و این‌ هشداری‌ است‌ سخت‌ برای‌ کفار مکه‌ و دیگر تکذیب‌کنندگان‌ رسالت‌ پیامبر خاتم ص.

**﴿**ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ١٤**﴾** [يونس: 14].

«آن‌گاه‌ شمارا» ای‌ کسانی‌ که‌ محمد ص به‌سویتان‌ به‌ رسالت‌ مبعوث‌ شده‌ است ‌«بعد از آنان‌ در زمین‌ خلیفه‌ ساختیم‌» یعنی: بعد از آن‌ امتهایی‌ که‌ اخبارشان‌ را می‌شنوید و آثارشان‌ را می‌نگرید، شما را در زمین‌ جانشین‌ ساختیم‌ «تا بنگریم ‌چگونه‌ رفتار می‌کنید» آیا اعمال‌ خیر انجام‌ می‌دهید، یا اعمال‌ شر؟ و بدانید که‌ با شما بر حسب‌ عملتان‌ رفتار می‌کنیم‌ و بدانید که‌ شما زیر نظر ما قرار دارید پس ‌می‌نگریم‌ که‌ آیا عمل‌ شما به‌گونه‌ای‌ است‌ که‌ از پیشینیانتان‌ عبرت ‌گرفته‌اید، یا این‌که‌ به ‌ناز و نعمت‌ و آسایشی‌ که‌ در آن‌ قرار دارید، فریفته‌ می‌باشید؟ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «بی‌گمان‌ دنیا شیرین‌ و سبز است‌ و همانا خداوند أ جانشین‌ کننده‌ شما در آن‌ می‌باشد پس‌ می‌نگرد که‌ چگونه‌ عمل‌ می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان‌ بپرهیزید زیرا اولین‌ فتنه‌ بنی‌اسرائیل‌ از زنان ‌بود».

**﴿**وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ١٥**﴾** [يونس: 15].

«و چون‌ آیات‌ بینات‌ ما بر آنان‌ خوانده‌ شود» مراد آیاتی‌ در کتاب‌ مجید الهی ‌است‌ که‌ بر اثبات‌ توحید و ابطال‌ شرک‌ دلالت‌ می‌کند «کسانی‌که‌ به‌ دیدار ما امید ندارند» یعنی‌ منکران‌ معاد «می‌گویند: قرآن‌ دیگری‌ جز این‌ بیاور» که‌ در آن‌پرستش‌ بتان‌ مورد نکوهش‌ قرار نگرفته‌ باشد «یا آن‌ را عوض‌ کن‌» با منسوخ ‌ساختن‌ و از میان‌ برداشتن‌ بخشی‌ از آیات‌ یا کل‌ آیات‌ آن‌ و نهادن‌ آیاتی‌ دیگر به‌جای ‌آن ‌که‌ با اهداف‌ ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که‌ آن‌ را از پیش‌ خود تغییر دهم‌» بلکه‌ این‌ در حوزه‌ فرمان‌ خدای‌ متعال‌ است‌ که‌ اگر بخواهد، به‌ تغییر قرآن ‌فرمان‌ می‌دهد پس‌ این‌ کار هرگز در توان‌ و امکان‌ من‌ نیست‌ «جز آنچه‌ را که‌ به‌ من‌ وحی‌ می‌شود» از نزد خدای‌ سبحان‌ «پیروی‌ نمی‌کنم‌» بی‌ هیچ‌گونه‌ تغییر و تبدیل‌ وتحریفی‌ «در حقیقت‌ اگر من‌ پروردگارم را نافرمانی‌ کنم‌» بر فرض‌ و تقدیر ـ با انجام‌ دادن‌ آنچه‌ که‌ شما از من‌ می‌طلبید «از عذاب‌ روزی‌ بزرگ‌ می‌ترسم‌» که‌ همانا روز قیامت‌ است‌.

**﴿**قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ١٦**﴾** [يونس: 16].

«بگو: اگر خدا می‌خواست‌، آن‌ را بر شما نمی‌خواندم‌» یعنی: اگرخدا أ می‌خواست‌ که‌ قرآن‌ را بر شما نخوانم‌ و آن‌ را به‌ شما ابلاغ‌ نکنم‌، قطعا آن‌را بر شما نمی‌خواندم‌ زیرا خواندن‌ کتابی‌ اعجازگر از سوی‌ شخص‌ امی‌ای‌ چون‌ من‌، کاری‌ فراتر از مرز عادت‌ است‌ «و» اگر خدا أ می‌خواست‌ «خود او هم‌ شما را بدان‌ آگاه‌ نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن‌ به‌ زبان‌ من‌ آگاه‌ نمی‌گردانید «قطعا پیش‌ از آن‌» یعنی‌ پیش‌ از نزول‌ قرآن‌ «عمری‌ در میان‌ شما به‌سر برده‌ام‌» یعنی:زمان‌ درازی‌ به‌ مدت‌ چهل‌ سال‌ را، که‌ در همه‌ آن‌ مدت‌ مرا به‌ راستگویی‌ وامانتداری‌ می‌شناختید و می‌دانستید که‌ از کسانی‌ نبودم‌ که‌ خواندن‌ و نوشتن ‌می‌دانند بنابر این‌، کتاب‌های نازل‌شده‌ بر پیامبران † را نخوانده‌ام‌ و علومی‌ را که ‌نزد دانشمندان‌ است‌، نیاموخته‌ام‌ و دنبال‌ چیزی‌ از این‌ باب‌ نرفته‌ام‌ و نه‌ مشتاق‌ آن ‌بوده‌ام‌، آن‌گاه‌ در چنین‌ اوضاع‌ و احوالی‌، به‌ رسالت‌ مبعوث‌ شدم‌ و کتابی‌ را به‌شما آوردم‌ که‌ از آوردن‌ سوره‌ای‌ همانند آن‌ عاجز و از معارضه‌ با آن‌ درمانده‌اید در حالی‌که‌ شما قوم‌ عرب‌، در فصاحت‌ و بلاغت‌ شهرتی‌ عالمگیر دارید «آیا تعقل ‌نمی‌کنید؟» تا این‌ حقیقت‌ را بدانید که‌ صدور همچو قرآنی‌ از شخصی‌ مانند من‌ با آن‌ پیشینه‌، ممتنع‌ است‌؟

**﴿**فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ١٧**﴾** [يونس: 17].

«پس‌ کیست‌ ستمکارتر از آن‌ کس‌ که‌ دروغی‌ بر خدا بربندد، یا آیات‌ او را تکذیب ‌کند؟» چون‌ مشرکان‌ از رسول‌ خدا ص خواستند تا قرآنی‌ غیر از این‌ قرآن‌ را به‌ آنها بیاورد، یا آن‌ را تبدیل‌ کند، آن‌ حضرت ص برای‌شان‌ روشن‌ ساخت‌ که‌ اگر چنین‌ کند، بر خدای‌ ﻷ‌ دروغ‌ بسته ‌است‌ و ستمی‌ بزرگتر از این‌ وجود ندارد «به‌راستی‌ مجرمان‌ رستگار نمی‌شوند» یعنی: به‌ مطلوبی‌ دست‌ نیافته‌ و به‌ مرادی‌ نمی‌رسند.

خدای‌ ﻷ‌ با این‌ سه‌ آیه‌، بر این‌ حقیقت‌ که‌ قرآن‌ از سوی‌ وی‌ است‌، حجت‌ اقامه‌ کرد.

عبدالله بن ‌سلام‌ س می‌گوید: چون‌ رسول‌ خدا ص به‌ مدینه‌ تشریف‌ آوردند، یهودیان‌ از آن‌ حضرت ص رمیده‌ و از پذیرش‌ دین‌ حق‌ گریزان‌ شدند و من‌ هم‌ از کسانی‌ بودم‌ که‌ از ایشان‌ رمیده‌ بودند ولی‌ چون‌ ایشان‌ را دیدم‌، دانستم‌ که‌ چهره ‌ایشان‌، چهره‌ مردی‌ کذاب‌ نیست‌... و اولین‌ سخنی‌ که‌ از ایشان‌ شنیدم‌ این‌حدیث‌ شریف‌ بود: «ای‌ مردم‌! سلام‌ گفتن‌ را در میان‌ خود انتشار دهید، محتاجان‌ را اطعام‌ کنید، صله‌ ارحام‌ را برقرار کنید و در شب‌ ـ هنگامی‌ که‌ مردم‌ در خوابند ـ نماز بگزارید، در این‌ صورت‌، به‌ سلامتی‌ به‌ بهشت‌ وارد می‌شوید».

**﴿**وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ١٨**﴾** [يونس: 18] .

«و» در حالی‌ که‌ مشرکان‌ پرستش‌ خداوند أ را به‌طور کلی‌ ترک‌ هم ‌نمی‌کنند، اما «به‌جای‌ خدا چیزهایی‌ را می‌پرستند که‌ نه‌ به‌ آنان‌ زیان‌ می‌رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه‌ به‌ آنان‌ سود می‌رساند» درصورتی‌که‌ آنها را بپرستند. درحالی‌که‌ معبود راستین‌ کسی‌ است‌ که‌ هرگاه‌ بخواهد، سود و زیان‌ برساند و اگر چنین‌ نباشد پس‌ فایده‌ پرستش‌ وی‌ چیست‌؟ «و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران‌ ما هستند» مشرکان‌ می‌پندارند که‌ بتان‌ برای‌ آنها نزد خداوند أ شفاعت‌ می‌کنند و او بر اثر این‌ شفاعت‌، آنان‌ را در برابر گناهانشان‌ عذاب‌ نمی‌کند، همچنان ‌می‌پندارند که‌ خدایان‌شان‌ نزد الله أ در اصلاح‌ احوال‌ دنیایشان‌ نیز برای‌شان‌ واسطه ‌می‌شوند! این‌ است‌ منطق‌ سخیف‌ و ابلهانه‌ شرک‌ «بگو: آیا خداوند را از چیزی‌ که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ نمی‌داند، آگاه‌ می‌کنید؟» یعنی: خدای‌ سبحان‌ برای‌ خود از تمام ‌مخلوقاتش‌ که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ وی‌ به‌سر می‌برند، هیچ‌ شریک‌ و شفیعی‌ را سراغ‌ ندارد پس‌ شما این‌ شریکان‌ را از کجا برای‌ وی‌ یافته‌اید؟! «پاک‌ و برتر است ‌از آنچه‌ شریک‌ وی‌ قرار می‌دهند».

**﴿**وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ١٩**﴾** [يونس: 19].

آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ از این‌ واقعیت‌ خبر می‌دهد که‌ پدیده‌ شرک‌ در میان‌ مردم ‌امری‌ نوپیداست‌ و بشریت‌ در اصل‌ همگی‌ بر یک‌ دین‌ بوده‌اند: «و مردم‌، جز امتی‌ واحد نبودند» امتی‌ موحد و یکتاپرست‌ برای‌ خدای‌ سبحان‌ و مؤمن‌ به‌ وی‌. این ‌یگانگی‌ دینی‌، یا در عهد آدم‌ ÷ و قرنهای‌ ده‌گانه‌ بعد از وی‌ بوده‌ است‌، یا بعد از طوفان‌ نوح ÷ که‌ بر روی‌ زمین‌ هیچ‌ کافری‌ باقی‌ نگذاشت‌ «پس‌ اختلاف‌ پیدا کردند» بعد از آن‌، یعنی‌ بعضی‌ کافر شدند و بعضی‌ دیگر همچنان‌ مؤمن‌ باقی‌ ماندند و در نتیجه‌، بعضی‌ با بعضی‌ دیگر در دین‌ اختلاف‌ پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای ‌که‌ سابقا از سوی‌ پروردگارت‌ صادر شده‌ است‌ نبود» آن‌ کلمه‌ این‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ در مورد این‌ اختلاف‌، جز در روز قیامت‌ میان‌شان‌ داوری‌ نخواهد کرد.آری‌! اگر این‌ کلمه‌ نبود: «قطعا فیصله‌ می‌کرد» خدای‌ سبحان‌ «میان‌ آنان‌» دردنیا «در آنچه‌ که‌ در آن‌ اختلاف‌ دارند» و در نتیجه‌، محق‌ را از مبطل‌ جدا می‌ساخت ‌ولی‌ پروردگار متعال‌، نظر به‌ آن‌ کلمه‌ای‌ که‌ هرگز برگشت‌پذیر نیست‌، از این‌ کار امتناع‌ کرد.

نسفی‌ می‌گوید: «حکمت‌ در این‌ فیصله‌ الهی‌ این‌ بود که‌ سرای‌ دنیا، سرای ‌تکلیف‌ است‌ و سرای‌ آخرت‌، سرای‌ جزا و پاداش‌». به‌ قولی: آن‌ کلمه‌ این‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ کسی‌ را جز به‌ حجت‌ مؤاخذه‌ نمی‌کند، این‌ حجت‌ عبارت‌ است ‌از: فرستادن‌ پیامبران † چنان‌که‌ می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾: (وما تا پیامبری‌ نفرستیم‌، عذاب‌ کننده‌ نیستیم‌) «اسراء/15».

نتیجه‌ سخن‌ این‌ است‌ که: برانگیختن‌ پیامبران † و فرودآوردن‌ وحی‌؛ در واقع ‌برای‌ بازگرداندن‌ مردم‌ به‌ اصل‌ توحیدی‌شان‌ می‌باشد پس‌ چرا مردم‌ از آن‌ در شگفت ‌می‌شوند؟

**﴿**وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ٢٠**﴾** [يونس: 20].

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای‌ از سوی‌ پروردگارش‌ بر او فروفرستاده‌ نشده‌ است‌؟» گوینده‌ این‌ سخن‌ مردم‌ مکه‌ بودند، گویی‌ آنان‌ به‌ نشانه‌های‌ آشکار و معجزات‌ بزرگ‌ و استواری‌ که‌ بر رسول‌ خدا ص نازل‌ شده‌ بود، هیچ‌ اهمیتی‌ نداده ‌و از آن‌ حضرت ص خواستار معجزه‌ جدیدی‌ چون‌ زنده ‌ساختن‌ مردگان‌، تبدیل‌نمودن‌ کوهها به‌ طلا و امثال‌ آن‌ شدند «بگو: جز این‌ نیست‌ که‌ غیب‌ فقط مخصوص‌ خداوند است‌» یعنی: فروفرستادن‌ معجزه‌، امری‌ غیبی‌ است‌ و علم‌ آن‌ به‌ خود خداوند أ اختصاص‌ دارد بنابراین‌، نه‌ مرا به‌ آن‌ علمی‌ است‌، نه‌ شما و نه‌ سائر مخلوقات‌ را «پس‌ انتظار بکشید» فرود آمدن‌ آنچه‌ را که‌ پیشنهاد کرده‌اید «که‌ من‌ هم‌ با شما از منتظرانم‌» حکم‌ خدا أ را درباره‌ خود و درباره‌ شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند أ می‌دانست‌ که‌ آنها به‌ خاطر کسب‌ یقین‌ و هدایت‌، طالب‌ معجزه‌ جدیدی‌ هستند، قطعا اجابت‌شان‌ می‌کرد ولی‌ دانست‌ که‌ فقط از روی‌ عناد و مکابره‌ و لجاجت‌، این‌ درخواست‌ را پیش‌ افگنده‌اند پس‌ آنان‌ را در عناد و لجاجت‌شان‌ واگذاشته‌ و با این‌ آیات‌، بر حقانیت‌ قرآن‌ و پیامبر ص و بطلان‌ عقاید مشرکان‌ و خواسته‌های‌ نابجای‌ آنان‌ حجت‌ بر پا کرد و شبهات‌ بی‌بنیاد آنان‌ پیرامون‌ رسالت‌ را ویران‌ کرد».

امام‌ ابو محمد بن‌ حزم‌ اندلسی‌، بخشی‌ از معجزات‌ رسول‌ اکرمص را که‌ به‌تواتر نقل‌ شده‌ است‌، چنین‌ بر می‌شمرد:

1. قرآن‌ کریم‌.
2. شق‌ القمر که‌ به‌ درخواست‌ قریش‌ در مکه‌ روی‌ داد.
3. اطعام‌ گروهی‌ بسیار با غذایی‌ اندک‌ در منزل‌ جابر س و در منزل‌ أبوطلحه‌ س در روز جنگ‌ خندق‌ و اطعام‌ سپاهی‌ که‌ تعدادشان‌ نهصد تن‌ بود از خرمایی‌ چند که ‌از بس‌ اندک‌ بود، دختر بشیربن‌ سعد آن‌ را به‌ دست‌ خود آورد و همه‌ از آن‌ خوردند تا سیر شدند و هنوز هم‌ از آن‌ خرما چیزی‌ باقی‌ ماند.
4. فواره‌ زدن‌ آب‌ از میان‌ انگشتان‌ آن‌ حضرت‌ و نوشیدن‌ و سیراب‌ شدن‌ تمام‌ یک‌ لشکر از آن‌. همچنان‌، ریختن‌ از آب‌ وضوی‌ آن‌ حضرت ص در چشمه ‌خشک‌ تبوک‌ و جوشیدن‌ آب‌ از آن‌ و نوشیدن‌ تمام‌ لشکر تبوک‌ که‌ هزاران‌ تن ‌بودند از آن‌ چشمه‌ و سیراب‌ شدن‌ آنها و آب‌ دار شدن‌ این‌ چشمه‌ تا روز قیامت‌. همین‌ طور از آب‌ وضوی‌ ایشان‌ در چاه‌ حدیبیه‌ ریخت‌ و در حالی‌ که‌ آن‌ چاه‌ قبلا خشک‌ بود و آب‌ نداشت‌، آب‌ از آن‌ جوشیدن‌ گرفت‌ به‌طوری‌ که‌ هزاروچهارصد تن‌ از آن‌ نوشیدند و همه‌ سیراب‌ شدند.
5. زدن‌ سپاه‌ مشرکان‌ در بدر با مشتی‌ خاک‌ و رسیدن‌ آن‌ خاک‌ به‌ چشم‌ همه‌ آنها و تارومار شدن‌شان‌ که‌ آیه‌ (17) سوره‌ «انفال‌» مبین‌ آن‌ است‌.
6. ناله‌ ستونی‌ در مسجدالنبی‌ که‌ رسول‌ اکرم ص در پای‌ آن‌ خطبه‌ می‌خواندند بعد از ساختن‌ منبر و شنیدن‌ تمام‌ حاضران‌ صدای‌ ناله‌ آن‌ را که‌ چون‌ آواز شتر می‌نالید و مویه‌ می‌کرد ـ که‌ بعد از آن‌، رسول‌ اکرم ص او را در بغل‌ گرفتند و آرام‌ شد.
7. دعوت‌ ایشان‌ از یهودیان‌ که‌ اگر بهشت‌ مخصوص‌ آنهاست‌ و در این‌ ادعاراستگو هستند، آرزوی‌ مرگ‌ کنند و عجز یهودیان‌ از این‌ امر ـ که‌ قرآن‌ این‌ماجرا را حکایت‌ کرده‌ است‌.
8. خبر دادن‌ ایشان‌ از غیب‌، از جمله‌ در موارد آتی:

* خبر دادن‌ ایشان‌ از این ‌که‌ عمار س را گروهی‌ باغی‌ به‌ شهادت‌ می‌رسانند ـ و چنین‌ شد.
* خبر دادن‌ ایشان‌ از این‌که‌ به‌ عثمان‌ س بلوایی‌ می‌رسد و در قبال‌ آن‌ بهشت‌ ازآن‌ وی‌ است‌ ـ و چنین‌ شد.
* خبر دادن‌ ایشان‌ از این‌که‌ حسن‌ بن‌ علی‌ رضی‌ا عنهما سید و سالاری‌ است‌ که‌ خداوند أ به‌ وسیله‌ او میان‌ دو گروه‌ عظیم‌ از مسلمانان‌ صلح‌ پدید می‌آورد ـ و چنین‌ شد.
* خبر دادن‌ ایشان‌ در مورد دوزخی‌ بودن‌ مردی‌ که‌ در جهاد حاضر بود و بعدا آن‌ مرد خودکشی‌ کرد ـ و چنان‌ شد که‌ خبر داده‌ بودند.

1. سراقه ‌بن ‌مالک‌ بن ‌جعثم‌ در راه‌ هجرت‌ ایشان‌ به‌ مدینه‌، ایشان‌ را دنبال‌ کرد تا با دستگیر نمودن‌شان‌، جایزه‌ مشرکان‌ مکه‌ را از آن‌ خود کند ولی‌ پاهای‌ اسب‌ وی‌ در زمین‌ فرورفت‌ و به‌ دنبال‌ آن‌ دودی‌ او را دنبال‌ کرد و التماس‌ سراقه‌ در این‌ حال‌ از آن‌ حضرت ص و دعای‌ ایشان‌ و به‌ راه‌ افتادن‌ مجدد اسب‌ وی‌.
2. خبر دادن‌ ایشان‌ از این‌ که‌ دستبندهای‌ کسری‌ شاه‌ فارس‌، در دستان‌ سراقه ‌گذاشته‌ می‌شود ـ و چنین‌ شد.
3. خبر دادن‌ ایشان‌ از کشته‌ شدن‌ اسود عنسی‌ که‌ به‌ دروغ‌ ادعای‌ نبوت‌ کرده ‌بود، در شب‌ قتل‌ وی‌ در حالی‌که‌ او در صنعاء یمن‌ بود و نیز خبر دادن‌ ایشان‌ در همان‌ شب‌ از این‌ که‌ چه‌ کسی‌ او را به‌ قتل‌ رسانده‌ است‌ ـ و چنان‌ بود که‌ خبر دادند.
4. اعلام‌ مرگ‌ نجاشی‌ از سوی‌ ایشان‌ در حالی‌که‌ میان‌ او و ایشان‌ چندین‌ روز راه‌ فاصله‌ بود و بیرون‌ شدن‌ ایشان‌ و تمام‌ اصحاب‌شان‌ به‌ گورستان‌ بقیع‌ و نماز جنازه ‌خواندن‌ بر او و صحت‌ یافتن‌ این‌ خبر که‌ او در همان‌ روز وفات‌ کرده‌ بود.
5. بیرون‌ شدن‌ ایشان‌ از خانه‌ خود در مکه‌ از حلقه‌ محاصره‌ دوازده‌ تن‌ از افراد قریش‌ که‌ منتظر ایشان‌ بودند تا ایشان‌ را به‌ زعم‌ خود بکشند و پاشیدن‌ خاک‌ بر سرآنان‌ و در نتیجه‌ ندیدن‌ آنها ایشان‌ را.
6. شکایت‌ شتر نزد ایشان‌ و تواضع‌ آن‌ در برابر ایشان‌ در حالی‌که‌ اصحاب‌شان‌ نیز حاضر بودند.
7. دعوت‌ ایشان‌ از دو درخت‌ که‌ نزد ایشان‌ بیایند و آمدن‌ هر دو درخت‌ و یکجا شدن‌ آنها، سپس‌ دستوردادن‌ ایشان‌ به‌ رفتن‌ آن‌ دو درخت‌ و رفتن‌ آنها.
8. آن‌ حضرت ص بیشتر میانه‌ بالا بودند ولی‌ چون‌ با قد بلندان‌ راه‌ می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده‌ می‌شدند.
9. آن‌ حضرت ص نصاری‌ را دعوت‌ به‌ مباهله‌ کردند و خبردادند که‌ اگر آنان‌ مباهله‌ کنند، همگی‌ نابود می‌شوند و نصاری‌ با اطمینان‌ از صحت‌ سخن‌ آن ‌حضرت ص، حاضر به‌ مباهله‌ نشدند ـ که‌ قرآن‌ کریم‌ نیز شاهد این‌ خبر است‌.
10. خبر دادن‌ ایشان‌ از این‌که‌ خود کشنده‌ ابی‌بن‌خلف‌جمحی‌ خواهند بود ـ و چنان‌ شد زیرا آن‌ حضرت ص در روز احد اندک‌ خدشه‌ای‌ بر او وارد کردند ـ که ‌بر اثر آن‌ هلاک‌ گشت‌.
11. سخن‌ گفتن‌ بازوی‌ مسموم‌ گوسفند با ایشان‌ ـ که‌ من‌ را به‌ سم‌ آلوده‌ اند و از من‌ تناول‌ نکنید.
12. آن‌ حضرت ص در روز بدر به‌ اصحاب‌شان‌ خبر دادند که‌ قتلگاه‌ رهبران‌ قریش ‌در کجا و کجا از میدان‌ بدر خواهد بود و چنان‌ شد که‌ فرموده‌ بوند.
13. آن‌ حضرت ص خبردادند که‌ گروه‌هایی‌ از امت‌ ایشان‌ در دریا به‌ جنگ ‌دشمن‌ خواهند رفت‌ و به‌ ام‌ حرام‌ بنت‌ ملحان‌ گفتند: تو نیز از آنان‌ هستی‌ و او نیز از ایشان‌ گردید.
14. زمین‌ برای‌ آن‌ حضرت ص درهم‌ پیچانده‌ شد به‌ طوری‌ که‌ مشارق‌ و مغارب ‌آن‌ را دیدند و خبردادند که‌ فرمانروایی‌ امت‌شان‌ به‌ آن‌ محدوده‌ها که‌ دیده‌ بودند، خواهد رسید ـ و چنان‌ شد زیرا فرمانروایی‌ امت‌ ایشان‌ از اول‌ مشرق‌ تا بلاد سند وترک‌ و تا آخر مغرب‌ به‌ اقیانوس‌ اطلس‌ و سرزمین‌ بربر رسید، اما فرمانروایی‌ آنها در جنوب‌ و شمال‌ به‌ مانند مشرق‌ و مغرب‌، گسترده‌ نشد.
15. به‌ فاطمه‌ دختر خود ل خبر دادند که‌ او اولین‌ فرد از اعضای‌ خانواده‌ ایشان‌ خواهد بود که‌ بعد از در گذشت‌شان‌ به‌ ایشان‌ ملحق‌ خواهد شد ـ و چنان‌ شد.
16. به‌ همسران‌ خویش‌ خبردادند که‌ آن‌ کسی‌ که‌ در انفاق‌ از دیگران‌ دراز دست‌تر است‌، زودتر به‌ ایشان‌ ملحق‌ خواهد شد و زینب‌ بنت‌ جحش‌ که‌ در صدقه‌ دادن ‌دستی‌ درازتر داشت‌، اولین‌ همسر ایشان‌ بود که‌ بعد از درگذشت‌ ایشان‌ به‌ ایشان ‌پیوست‌.
17. پستان‌ گوسفندی‌ را مسح‌ کردند و بر اثر آن‌، پستان‌ خشکیده‌ آن‌ لبریز از شیر شد، که‌ همین‌ معجزه‌ سبب‌ اسلام‌ عبدالله بن‌ مسعود س گردید. بار دیگر در خیمه‌ ام‌ معبد خزاعی‌ چنین‌ معجزه‌ای‌ از ایشان‌ روی‌ داد.
18. در روز خیبر بر چشمان‌ علی‌ س که‌ ناراحتی‌ داشت‌، از آب‌ دهان‌ خود مالیدند و چشمان‌ وی‌ در دم‌ شفا یافت‌ و بعد از آن‌ دیگر هرگز او به‌ چشم‌ درد مبتلا نشد و پرچم‌ را به‌ او دادند و فرمودند: جز فاتحانه‌ برنمی‌ گردد ـ و چنان‌ شد.
19. اصحاب‌ س، تسبیح‌ گفتن‌ غذا را در میان‌ دستان‌ آن‌ حضرت ص می‌شنیدند.
20. حکم‌بن‌ابی‌العاص‌، از روی‌ استهزا راه‌ رفتن‌ رسول‌ اکرم ص را تقلید کرد، فرمودند: همچنان‌ باش‌! و تا مرد، بدنش‌ مرتعش‌ بود».

**﴿**وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ٢١**﴾** [يونس: 21].

«و چون‌ به‌ مردم‌ پس‌ از سختی‌ای‌ که‌ به‌ آنان‌ رسیده‌ است‌، رحمتی‌ بچشانیم‌، بناگاه‌ آنان‌ را در آیات‌ ما نیرنگی‌ است‌» یعنی: چون‌ خداوند متعال‌ بر مردم‌ با فرودآوردن ‌باران‌ و به‌عمل‌آوردن‌ میوه‌ها و محصولات‌، نعمت‌ ارزانی‌ داشته‌ و بر آنان‌ در معیشت‌ و ارزاق‌، وسعت‌ و گشایش‌ پدید آورد ـ بعد از آن‌که‌ بر اثر خشکسالی‌ وتنگی‌ معیشت‌، رنج‌ها به‌ آنان‌ رسیده‌ است‌ ـ آنها نعمت‌هایش‌ را شکر نگزارده‌ وچنان‌که‌ باید، قدر آن‌ را نمی‌شناسند بلکه‌ مشرکان‌ این‌ نعمت‌ها را به‌ بتان‌ بی‌جان ‌ناتوان‌ و غیر قادر بر رساندن‌ سود و زیان‌ نسبت‌ داده‌ و در آیات‌ خدا أ طعن‌ زدند و در جهت‌ دفع‌ این‌ آیات‌، به‌ هر حیله‌ و نیرنگی‌ متوسل‌ گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است‌» یعنی: در مجازات‌ کردن‌ شتابان‌تر است‌ «در حقیقت‌، فرستادگان‌ ما آنچه‌ را نیرنگ‌ می‌کنید، می‌نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان ‌(كرام‌ الكاتبین‌) هستند که‌ نیرنگهای‌ کفار را نوشته‌ و آن‌ را بر دانای‌ آشکار و نهان ‌عرضه‌ می‌کنند لذا وقتی‌ این‌ امر بر فرشتگان‌ نگهبان‌ مخفی‌ نباشد، چگونه‌ بر خداوند قدیر علیم‌ و خبیر، مخفی‌ تواند بود؟

**﴿**هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ٢٢**﴾** [يونس: 22].

«او کسی‌ است‌ که‌ شما را در خشکی‌ و دریا می‌گرداند» یعنی: شما در خشکی‌ به‌وسیله‌ پاهایی‌ که‌ حق‌ تعالی‌ برای‌ بهره‌گیری‌تان‌ آفریده‌ است‌ و به‌ وسیله‌ چهارپایان‌ و دیگر وسایل‌ نقلیه‌ای‌ که‌ برای‌ سواریتان‌ خلق‌ کرده‌ است‌، راه‌ می‌پیمایید و به‌ شما فن‌ ساختن‌ کشتی‌هایی‌ را که‌ عرض‌ و طول‌ دریاها و اقیانوسها را بر آنها می‌پیمایید، نیز الهام‌ کرد «تا وقتی‌که‌ در کشتی‌ها نشینید و آنها با بادی‌ خوش» که ‌کشتی‌ها را به‌ جلو می‌راند و توفانی‌ و ناپایدار نیست‌ که‌ کشتی‌ها را بشوراند «آنان‌را ببرند و آنان‌ بدان‌ باد موافق‌ شاد شوند، بناگاه‌ بر آنان‌ بادی‌ تند وزد» عصوف: شدت‌ وزش‌ باد است‌ «و موج‌ از هر طرف‌» یعنی: از تمام‌ جهات‌ و از همه‌ اطراف‌ «بر آنان ‌تازد و یقین‌ کنند که‌ از هر سو گرفتار شده‌اند» و در محاصره‌ امواج‌ سرکش‌ افتاده‌ اند، یعنی‌ هلاکت‌ و نابودی‌ بر گمان‌هایشان‌ غلبه‌ کند «در آن‌ حال‌ به‌ جناب‌ الله دعا کنند» و خالصانه‌ به‌سوی‌ او متوجه‌ شوند، از آن‌رو که‌ می‌دانند: فقط او بر نجات ‌دادنشان‌ تواناست‌ «در حالی‌که‌ دین‌ خود را برایش‌ پاک‌ و خالص‌ کرده‌اند» یعنی: در این‌ حال‌، دعای‌شان‌ را به‌ هیچ‌ شائبه‌ای‌ نمی‌آلایند چنان‌که‌ عادت‌شان‌ در غیر چنین‌ تنگنایی‌ برآن‌ بود که‌ بتان‌شان‌ را در دعا شریک‌ می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: «که‌ اگر ما را از این‌ بلا برهانی‌، قطعا از شکرگزاران‌ خواهیم‌ شد».

البته‌ برگشت‌ به‌ آستان‌ الله أ در هنگام‌ سختی‌ها، خود دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ نهاد خلق‌، بر بازگشت‌ به‌سوی‌ خدای‌ متعال‌ سرشته‌ شده‌ و بشر فطرتا خداپرست‌ و خداشناس‌ است‌. همچنین‌ این‌ آیه‌ نشان‌ دهنده‌ آن‌ است‌ که‌ دعای‌ فرد مضطر وبیچاره‌ مستجاب‌ می‌شود، هر چند کافر باشد.

**﴿**فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ٢٣**﴾** [يونس: 23].

«پس‌ چون‌ نجاتشان‌ داد» خداوند أ از این‌ محنت‌ و دعای‌شان‌ را اجابت‌ کرد «ناگهان‌ در زمین‌ به‌ ناحق‌ سرکشی‌ می‌کنند» و بی‌آن‌که‌ شبهه‌ای‌ داشته‌ باشند، فقط از روی‌ تمرد و عناد، در زمین‌ فساد ورزیده‌ و به‌ بیراهه‌ می‌روند و آن‌ دعاها و سوگندها و پیمان‌ها و عهدهایی‌ را که‌ با خداوند أ بسته‌ بودند، فراموش‌ می‌کنند «ای‌ مردم‌! جز این‌ نیست‌ که‌ سرکشی‌ شما فقط به‌ زیان‌ خود شماست‌» پس‌ سرکشی‌ و تجاوز انسان‌ به‌ دیگران‌، در واقع‌ تجاوز و سرکشی‌ بر خود وی‌ است‌، به‌ اعتبار این‌که‌ فرجام‌ و پیامد آن‌ تجاوز ـ که‌ چیزی‌ جز مجازات‌ و انتقام‌ نیست‌ ـ به‌ خود وی‌ برمی‌گردد چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «هیچ‌ گناهی‌ چون‌ تجاوز و قطع‌ پیوند رحم‌ سزاوارتر به‌ آن‌ نیست‌ که‌ خداوند عقوبت‌ آن‌ را در دنیا زود برساند، به‌ همراه‌ آنچه‌ که‌ برای‌ صاحبش‌ در آخرت‌ از عذاب‌ ذخیره‌ می‌کند». «بهره‌ زندگانی‌ دنیاست‌» یعنی: بهره‌مندی‌ شما از سرکشی‌، فقط محدود به‌ زمان ‌تنگ‌ زندگانی‌ دنیاست‌ «سپس‌ بازگشتتان‌ به‌سوی‌ ماست‌» بعد از این‌ زندگی‌ گذرا و بهره‌مندی‌ چند روزه‌ دنیا «آن‌گاه‌ شما را از آنچه‌ می‌کردید» در دنیا از خیر و شر «باخبر خواهیم‌ کرد» و شما را در برابر آن‌ جزا خواهیم‌ داد بنابراین‌، هرکس خیری ‌می‌بیند؛ باید خدا أ را سپاس‌ گوید و هرکس شری‌ می‌بیند؛ باید جز خودش‌ کسی ‌دیگر را سرزنش‌ نکند.

مکحول‌ با استناد به‌ حدیث‌ شریف‌ می‌گوید: «سه‌ خصلت‌ است‌ که‌ هرکس آنها را داشته‌ باشد، آن‌ سه‌ خصلت‌ علیه‌ خود وی‌اند: نیرنگ‌، تجاوز و پیمان‌شکنی‌».

**﴿**إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ٢٤**﴾** [يونس: 24].

بعد از آن‌که‌ خدای‌ متعال‌ از بهره‌ دنیا یاد کرد، اکنون‌ جمله‌ مستأنفه‌ و مستقلی‌ را می‌آورد که‌ متضمن‌ بیان‌ حال‌ دنیا و سرعت‌ انقضای‌ آن‌ است: «جز این‌ نیست‌ که ‌مثل‌ زندگانی‌ دنیا مانند آبی‌ است‌ که‌ آن‌ را از آسمان‌ فرو ریختیم‌» یعنی: مثل‌ زندگانی ‌دنیا در سرعت‌ زوال‌ خود، همانند وصف‌ گیاهان‌ روی‌ زمین‌ در سرعت‌ زوال ‌بهجت‌ و شادابی‌ و خرمی‌ آن‌ است‌ «پس‌ با آن‌» آب‌ «رستنی‌های‌ زمین‌ درهم ‌آمیخت‌» و براثر آن‌، رستنی‌ها به‌ حد کمال‌ خود رسید «از آنچه‌ مردم‌ و چهارپایان ‌می‌خورند» از دانه‌ها و میوه‌ها و علوفه‌ «تا آن‌گاه‌ که‌ چون‌ زمین‌ پیرایه‌ خود را بر گرفت ‌و آراسته‌ گردید» یعنی: چون‌ زمین‌ با انواع‌ رستنی‌ها و گلها و گیاهان‌ رنگارنگ‌، طناز و زیبا و نگارینه‌ شد و جلوه‌ها و آراستگی‌های‌ خود را به‌ تمام‌ و کمال‌ به ‌نمایش‌ گذاشت‌، رستنی‌هایی‌ که بعضی‌ از آنها مشابه‌ رنگ‌ طلا، بعضی‌ مشابه ‌رنگ‌ نقره‌، بعضی‌ مشابه‌ رنگ‌ یاقوت‌، بعضی‌ مشابه‌ رنگ‌ زمرد و... است‌.

خدای‌ متعال‌ در این‌ آیه‌، زمین‌ را به‌ زنی‌ تشبیه‌ کرده‌ که‌ جامه‌های‌ زیبا و رنگارنگ‌ و زیوراتی‌ گونه‌ گون‌ بر خود می‌پوشد و خود را به‌ انواع‌ آرایش‌ها می‌آراید تا انظار را به‌ خود جلب‌ نماید. «و ساکنان‌ آن‌ پنداشتند که‌ بر آن‌» یعنی: برچیدن‌ محصولات‌ آن‌ و بهره‌گیری‌ از آن‌ «توانا هستند، بناگاه‌ فرمان‌ ما» یعنی‌عذاب‌ ما «شبی‌ یا روزی‌ به‌ زمین‌ آمد پس‌ آن‌ را مانند زراعت‌ از بن‌ بریده‌ گردانیدیم‌» یعنی: کشت‌ آن‌ را شبیه‌ محصول‌ از بن‌ درویده‌ و تباه‌ شده‌ای ‌گردانیدیم‌ «که‌ گویی‌ دیروز» به‌صورت‌ سبز و تازه‌ و شاداب‌ «وجود نداشته‌ است‌، این‌گونه‌» یعنی: به‌ مانند این‌ تفصیل‌ بدیع‌ و این‌ بیان‌ رفیع‌ «آیات‌» یعنی: حجت‌ها و ادله‌ قرآنی‌ «را» که‌ از جمله‌ آنها یکی ‌هم‌ این‌ آیه‌ است‌ «برای‌ مردمی‌ که‌ اندیشه ‌می‌کنند» و از این‌ مثل‌ها به‌ زوال‌ دنیا و سرعت‌ نابودی‌ و تباهی‌ آن‌ پی‌ می‌برند و درس‌ عبرت‌ می‌گیرند، «به‌ روشنی‌ بیان‌ می‌کنیم‌».

**﴿**وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ٢٥**﴾** [يونس: 25].

آن‌گاه‌ که‌ خدای‌ متعال‌ ارزش‌ ناپایدار زندگی‌ دنیا و سرعت‌ دگرگونی‌ و زوال‌ آن‌ را برای‌ بندگانش‌ بیان‌ کرد، در اینجا آنان‌ را به‌ سرای‌ آخرت‌ ترغیب‌ می‌کند: «و خدا شما را به‌سوی‌ سرای‌ سلامتی‌ فرا می‌خواند» یعنی: سرای‌ بهشت‌ که‌ سرای ‌سلامتی‌ از آفات‌ است‌ «و هرکه‌ را خواهد، به‌سوی‌ راه‌ راست‌ هدایت‌ می‌کند» یعنی: توفیق‌ می‌دهد. آری‌! خداوند أ همه‌ بندگان‌ را به‌سوی‌ سرای‌ سلامتی‌ فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان‌ به‌ آن‌ وارد نمی‌شوند. در حدیث‌ شریف‌ به‌روایت‌ جابر س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «در خواب‌ دیدم‌ که‌ جبرئیل‌ بالای‌ سر من‌ و میکائیل‌ پایین‌ پای‌ من‌ است‌ و یکی‌ از آنها به‌ دیگری ‌می‌گوید: برای‌ او (پیامبر) مثلی‌ بزن‌. در این‌ هنگام‌ یکی‌ از آنها خطاب‌ به‌ من ‌می‌گوید: جز این‌ نیست‌ که‌ مثل‌ تو و مثل‌ امتت‌ همانند مثل‌ پادشاهی‌ است‌ که‌ برای‌ خود سرایی‌ برگرفته‌، سپس‌ در آن‌ سرا خانه‌ای‌ بنا کرده‌ و باز در آن‌ خانه‌، سفره‌ای ‌گسترده‌، آن‌گاه‌ فرستاده‌ای‌ برانگیخته‌ تا مردم‌ را به‌سوی‌ غذایش‌ دعوت‌ کند ولی‌ برخی‌ از آنها آن‌ فرستاده‌ را اجابت‌ گفته‌ و برخی‌ هم‌ به‌ آن‌ دعوت‌ اعتنایی ‌نمی‌کنند پس‌ آن‌ پادشاه‌، خداوند أ است‌، آن‌ سرا، اسلام‌ است‌ و آن‌ خانه ‌بهشت‌ و تو ای‌ محمد! آن‌ فرستاده‌ هستی‌ پس‌ هرکس تو را اجابت‌ گفت‌، به‌ اسلام ‌در آمد و هرکس به‌ اسلام‌ در آمد، به‌ بهشت‌ در آمد و هرکس به‌ بهشت‌ درآمد، از نعمت‌ها بهره‌مند شد».

**﴿**لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ٢٦**﴾** [يونس: 26].

«برای‌ کسانی‌ که‌ کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای‌ است‌» یعنی: برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ تکالیف‌ و واجبات‌ الهی‌ بر ذمه‌ خود، به‌ نیکویی‌ قیام‌ کرده‌ و آنها را به‌ درستی ‌انجام‌ داده‌اند و از نواهی‌ او خود را بازداشته‌اند، پاداش‌ نیکویی‌ است‌ که‌ همانا بهشت‌ است‌ «و زیادتی‌ بر آن‌ است‌» آن‌ زیادت‌؛ فضل‌ و عنایت‌ الهی‌ بر ایشان‌ با دادن‌ این‌ امکان‌ است‌ که: بر روی‌ حضرتش‌ در بهشت‌ بنگرند. تفسیر (زیاده‌) به‌نظر کردن‌ الی‌ وجه‌ الله؛ قول‌ جمهور علما از سلف‌ و خلف‌ می‌باشد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ امام‌ احمد و امام‌ مسلم‌ از صهیب‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص این‌ آیه‌ را تلاوت‌ کردند، آن‌گاه‌ فرمودند: «چون‌ اهل‌ بهشت‌ به ‌بهشت‌ و اهل‌ دوزخ‌ به‌ دوزخ‌ در آیند، منادی‌ای‌ چنین‌ ندا می‌کند: ای‌ اهل‌ بهشت‌! همانا شما نزد خداوند أ وعده‌ای‌ دارید که‌ می‌خواهد به‌ آن‌ وعده‌ برای‌ شما وفا کند. می‌گویند: آن‌ وعده‌ چیست‌؟ مگر میزان‌ اعمال‌ نیک‌ ما را سنگین‌ نساخت‌، مگر روسپیدمان‌ نگردانید، مگر ما را به‌ بهشت‌ وارد نکرد و از دوزخ‌ دورمان ‌نساخت‌؟ در این‌ هنگام‌ حق‌ تعالی‌ حجاب‌ را از برابر آنان‌ کنار می‌زند و ایشان ‌به‌سوی‌ او می‌نگرند. سوگند به‌ خدای‌ ﻷ‌ که‌ او چیزی‌ را دوست‌ داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای‌ آنان‌، از نظرکردن‌ به‌سوی‌ خویش‌ نبخشیده‌ است‌». «وچهره‌هایشان‌ را هیچ‌ غبار و ذلتی‌ نمی‌پوشاند» نه‌ روی‌ آنان‌ را سیاهی‌ای‌ می‌پوشاند ونه‌ دود و دخان‌ دوزخ‌، گرد خواری‌ و حسرت‌ و ندامت‌ و افسردگی‌ را بر چهره‌هایشان‌ می‌نشاند «اینان‌ اهل‌ بهشتند و در آن‌ جاودانه‌ خواهند بود».

**﴿**وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ٢٧**﴾** [يونس: 27].

«و کسانی‌ که‌ مرتکب‌ بدی‌ها شده‌اند، بدانند که‌ جزای‌ بدی‌ مانند آن‌ است‌» یعنی: خداوند متعال‌ جزای‌ یک‌ بدی‌ را با یک‌ بدی‌ می‌دهد و بر آن‌ نمی‌افزاید پس‌ جزای ‌بدی‌ در کوچکی‌ و بزرگی‌ خود، همانند بدی‌ است‌ نه‌ بیش‌ از آن‌ «و بر آنان‌ غبار خواری‌ نشیند» از اثر گناهانشان‌ و ترس‌ و دلهره‌ای‌ که‌ از آن‌ دارند «برای‌ آنان‌ در برابر خداوند هیچ‌ پشت‌ و پناهی‌ نیست‌» یعنی: هیچ‌ کس‌ آنها را از خشم‌ و عذاب‌ خدای‌ قهار پناه‌ نمی‌دهد «گویی‌ چهره‌هایشان‌ با پاره‌هایی‌ از شب‌ تار پوشیده‌ شده‌است‌» از بس‌ که‌ دود و دخان‌ آتش‌ و سیاهی‌ آن‌، چهره‌هایشان‌ را فرو پوشانیده‌است‌ «آنان‌ اصحاب‌ آتش‌اند که‌» هیچ‌ جدایی‌ای‌ از آن‌ ندارند و «جاودانه‌ درآنند».

**﴿**وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ٢٨**﴾** [يونس: 28].

«و روزی‌ که‌ همگی‌ آنان‌ را حشر کنیم‌» یعنی: تمام‌ اهل‌ زمین‌؛ اعم‌ از انس‌ و جن‌، نیکوکار و بدکار، موحدان‌ و پرستشگران‌ معبودان‌ باطل‌ را برای‌ بازپرسی‌ گردآوریم‌ «آن‌گاه‌ به‌ کسانی‌ که‌ شرک‌ ورزیده‌اند، می‌گوییم‌» به‌ منظور سرکوب‌ و سرزنش‌ آنها در حضور اهل‌ محشر و در حضور معبودان‌شان: «شما وشریکانتان‌» که‌ آنها را همراه‌ با خدای‌ لاشریک‌ به‌ پرستش‌ گرفته‌ بودید «بر جای‌ خود باشید» یعنی: در جای‌ معین‌ خود، جدا از مقام‌ و موضع‌ مؤمنان‌ بایستید «پس ‌میان‌ آنها جدایی‌ می‌افگنیم‌» یعنی: معبودان‌ را از عبادت‌ کنندگان‌شان‌ جدا می‌کنیم‌، یا مشرکان‌ و مؤمنان‌ را از یک ‌دیگر جدا می‌کنیم‌ و هرگونه‌ پیوندی‌ را که‌ در دنیا میان‌ آنان‌ بوده‌ است‌، می‌گسلانیم‌ «و شریکان‌شان‌» به‌ آنان‌ «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به‌ پرستش‌ خویش‌ دستور نداده‌ و فرا نخوانده ‌بودیم‌ بلکه‌ شما هوس‌ و گمراهی‌ خود و نیز شیاطینتان‌ را که‌ گمراهتان‌ کرده‌ بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان‌ بودند که‌ شما را به‌ پرستش‌ ما فرمان‌ دادند و شما هم‌ از آنان ‌اطاعت‌ کردید. بنابراین‌، معنی‌ انکار پرستش‌ عابدان‌ از سوی‌ معبودان‌، انکار این‌ امر است‌ که‌ به‌ آنان‌ چنین‌ دستوری‌ داده‌ باشند.

**﴿**فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ٢٩**﴾** [يونس: 29].

«پس‌ خدا به‌ عنوان‌ گواه‌ میان‌ ما و میان‌ شما بس‌ است‌» یعنی: خدای‌ سبحان ‌گواه‌ است‌ بر این‌که: ما شما را به‌ عبادت‌ خویش‌ دستور نداده‌ایم‌، یا گواه‌ است‌ بر این‌که: ما به‌ این‌ کار شما راضی‌ و خشنود نبوده‌ایم‌ «همانا ما از پرستش‌ شما بی‌خبر بودیم‌» ما آگاه‌ نبودیم‌ که‌ شما ما را می‌پرستید و نه‌ هم‌ این‌ کار را از شما خواسته ‌بودیم‌ چرا که‌ عقل‌ و شعوری‌ نداشتیم‌.

این‌ سرزنشی‌ است‌ بزرگ‌ برای‌ مشرکان‌ که‌ خدایان‌ ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری‌ را به‌ پرستش‌ گرفته‌اند.

**﴿**هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ٣٠**﴾** [يونس: 30].

«آنجاست‌» یعنی: در آن‌ مکان‌ یا در آن‌ زمان‌ است‌ «که‌ هر کسی‌ آنچه‌ را پیش ‌فرستاده‌ بود، در می‌یابد» یعنی: هرکس جزای‌ عملی‌ را که‌ پیش‌ فرستاده‌ بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که‌ آیا عملش‌ زشت‌ بوده‌ یا زیبا، سودمند بوده‌ یا زیانبار، مورد قبول‌ بوده‌ یا مردود؟ «و به‌سوی‌ خدا، مولای‌ حقیقی‌ خود باز گردانیده‌ می‌شوند» یعنی: آنان‌که‌ شرک‌ ورزیده‌اند، به‌سوی‌ پروردگار بر حق‌ خویش‌ که ‌ربوبیتش‌ حق‌ است‌ بازگردانیده‌ می‌شوند، نه‌ به‌سوی‌ معبودات‌ باطلی‌ که‌ برگرفته‌ اند «و آنچه‌ افترا می‌کردند از آنان‌ گم‌ شد» خدایان‌ باطل‌شان‌ در آخرت‌ ناپدید شده‌ وهیچ‌ سودی‌ به‌ آنها نمی‌رسانند و نه‌ می‌توانند برای‌ آنان‌ میانجی‌گری‌ و شفاعتی‌ بکنند پس‌ قبل‌ از آن‌که‌ چنین‌ روزی‌ در رسد، باید از پرستش‌ این‌ معبودهای‌ باطل ‌دست‌ بردارند.

**﴿**قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ٣١**﴾** [يونس: 31].

«بگو: کیست‌ که‌ به‌ شما از آسمان‌ روزی‌ می‌بخشد» با فرستادن‌ باران‌ و بخشیدن‌ نتایج‌ و ثمرات‌ آن‌ «و» کیست‌ که‌ به‌ شما از «زمین‌» روزی‌ می‌بخشد؛ با رویاندن ‌نباتات‌ و پدید آوردن‌ معادن‌؟ پس‌ لابد اعتراف‌ می‌کنید که‌ خداوند أ، بخشنده‌ و آفریننده‌ اینهاست‌ «یا کیست‌ که‌ مالک‌ گوش‌ها و دیدگان‌ است‌» چه‌ کسی‌ آنها را براین‌ اوصاف‌ عجیب‌ و بر این‌ خلقت‌ شگفت‌ انگیز آفریده‌ است‌، بدان‌ گونه‌ که‌ از آنها به‌ چنین‌ بهره‌مندی‌ عظیمی‌ برخوردار می‌شوید؟ «و کیست‌ که‌ زنده‌ را از مرده ‌بیرون‌ می‌آورد» یعنی: چه‌ کسی‌ انسان‌ را از نطفه‌، جوجه‌ را از تخم‌، سبزی‌ را از دانه‌، عالم‌ را از جاهل‌ و مؤمن‌ را از کافر بیرون‌ می‌آورد؟ «و مرده‌ را از زنده‌ بیرون ‌می‌آورد» یعنی: چه‌ کسی‌ نطفه‌ را از انسان‌، جاهل‌ را از عالم‌ و کافر را از مؤمن ‌بیرون‌ می‌آورد؟ «و کیست‌ که‌ کار جهان‌ را تدبیر می‌کند» یعنی: آن‌ را به‌ نظم‌ و نظامی‌ بی‌مانند، اداره‌ می‌کند و سامان‌ می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف‌ دهند و بر اساس‌ ایجابات‌ فکر صحیح‌ و عقل‌ سلیم‌ قضاوت‌ کنند، به‌ زودی ‌به‌ این‌ سؤالت‌ چنین‌ پاسخ‌ خواهند داد که: فاعل‌ این‌ امور، همانا خداوند أ است‌ چنان‌که‌ مشرکان‌ به‌ این‌ حقیقت‌ اعتراف‌ داشتند «بگو: پس‌ چرا پروا نمی‌کنید» یعنی: با آن‌که‌ این‌ حقیقت‌ را می‌دانید، چرا از خدایی‌ که‌ این‌ پدیده‌ها را نظم‌ و سامان‌ می‌بخشد، پروا نمی‌کنید تا او را به‌ یگانگی‌ پرستش‌ کنید.

**﴿**فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ٣٢**﴾** [يونس: 32].

«این‌ است‌ خدا، پروردگار حقیقی‌ شما» نه‌ آنچه‌ را که‌ با وی‌ شریک‌ قرار داده‌اید و بر چیزی‌ توانا نیستند «و بعد از حق‌ جز گمراهی‌ چیست‌؟» پس‌، ربوبیت‌ حق‌ تعالی ‌به‌ اقرار خودتان‌ حق‌ است‌ لذا غیر آن‌ باطل‌ می‌باشد «پس‌ چگونه‌ بازگردانیده‌ می‌شوید؟» یعنی: چگونه‌ از حق‌ آشکار عدول‌ کرده‌ به‌ بیراهه‌ می‌روید و غیرباری‌ تعالی‌ را به‌ پروردگاری‌ می‌گیرید؟!.

**﴿**كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ٣٣**﴾** [يونس: 33].

«این‌گونه‌» یعنی: به‌ مانند این‌ حقیقت‌، یا به‌ مانند برگشتن‌ این‌ گروه‌ از حق ‌«کلمه‌ پروردگارت‌» یعنی‌ حکم‌ و فیصله‌ وی‌ «بر کسانی‌ که‌ فسق‌ ورزیدند» یعنی: ازحق‌ به‌سوی‌ باطل‌ خارج‌ شده‌ و از روی‌ عناد و مکابره‌، در کفر خویش‌ تمرد کردند «به‌ حقیقت‌ پیوست‌ که: آنان‌ ایمان‌ نمی‌آورند» آری‌! این‌ است‌ آن‌ حکم‌ ازلی ‌خداوند أ که: کافر معاند و فاسق‌، اهلیت‌ و شایستگی‌ هدایت‌ را ندارد و خدای‌ ﻷ‌ او را هدایت‌ نمی‌کند.

**﴿**قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ٣٤**﴾** [يونس: 34].

بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ بر ربوبیت‌ خویش‌ حجت‌ برپا داشت‌، اینک‌ با بیان‌ عجز معبودان‌ باطل‌، بر نفی‌ شرک‌ و محکومیت‌ مشرکان‌، حجت‌ برپا می‌دارد: «بگو؛ آیا از شریکان‌ شما کسی‌ هست‌ که‌ آفرینش‌ را آغاز کند و باز آن‌ را برگرداند» باآفریدن‌ انسان‌ و سپس‌ برانگیختنش‌ بعد از مرگ‌ و بازگردانیدن‌ شب‌ بعد از روز و غیره‌؟ «بگو: فقط خداست‌ که‌ آفرینش‌ را آغاز می‌کند و باز آن‌ را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این‌ دیگر پاسخی‌ ندارید و هرگز نمی‌توانید برای‌ شریکان‌ پنداری‌تان‌، چنین‌ توانایی‌ای‌ را ادعا کنید «پس‌ چگونه‌ بازگردانیده‌ می‌شوید» از حق‌ به‌سوی ‌باطل‌؟.

**﴿**قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ٣٥**﴾** [يونس: 35].

«بگو: آیا از شریکان‌ شما کسی‌ هست‌ که‌ به‌سوی‌ دین‌ حق‌ راه‌ نماید؟» یعنی: به‌سوی‌ دین‌ اسلام‌ ارشاد کرده‌ و مردم‌ را به‌سوی‌ حق‌ دعوت‌ نماید؟ طبعا پاسخ‌ آنان‌ منفی‌ است‌ پس‌ چون‌ گفتند: نه‌! «بگو: خداست‌ که‌ به‌سوی‌ دین‌ حق‌ راه‌ می‌نماید» به‌ وسیله‌ فرستادن‌ پیامبران † و نازل‌ کردن‌ کتابهایش‌ و به‌ وسیله ‌نشانه‌هایی‌ که‌ در مخلوقات‌ خویش‌ آفریده‌ و آنها را جلو چشم‌ و عقل‌ بشر قرار داده‌ تا با تأمل‌ و نگرش‌ در آنها از طریق‌ به‌کارگیری‌ خرد و فهم‌ خویش‌، به‌ حق‌ رهنمون‌ شوند «پس‌، آیا کسی‌ که‌ به‌سوی‌ حق‌ هدایت‌ می‌کند، سزاوارتر است‌ که‌ مورد پیروی‌ قرار گیرد، یا کسی‌ که‌ راه‌ نمی‌نماید مگر آن‌که‌ خود، هدایت‌ شود؟» یعنی: آیاکسی‌ که‌ مردم‌ را به‌سوی‌ حق‌ هدایت‌ می‌کند ـ که‌ خدای‌ سبحان‌ است‌ ـ سزاوارتر به‌ پیروی‌ و اقتدا می‌باشد، یا کسی‌ که‌ حتی‌ خودش‌ به‌ نیروی‌ خود هدایت‌ نمی‌شود، مگر این‌که‌ دیگری‌ او را هدایت‌ نماید، چه‌ رسد به‌ این‌که‌ غیر خویش‌ را هدایت‌ کند؟ «شما را چه‌ شده‌، چگونه‌ داوری‌ می‌کنید؟» این‌ چه‌ حکمی‌ است‌ که‌ با شریک‌ گرفتن‌ این‌ گروه‌ برای‌ خدای‌ سبحان‌، بدان‌ حکم‌ می‌کنید؟ آخر چگونه ‌میان‌ خدا أ و خلقش‌ تساوی‌ قایل‌ می‌شوید؟ مگر عقلهایتان‌ پاک‌ از بین‌ رفته‌ و خردهایتان‌ تباه‌ شده‌ است‌؟

**﴿**وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ٣٦**﴾** [يونس: 36].

«و بیشترشان‌ جز از گمان‌ پیروی‌ نمی‌کنند» یعنی: این‌ شیوه‌ پندار و عمل‌شان‌، نه ‌از روی‌ خرد و بصیرت‌ بلکه‌ حاصل‌ پندار و گمانی‌ است‌ که‌ بر خاسته‌ از گمان‌ پیشینیان‌شان‌ است‌، همانان‌ که‌ می‌پنداشتند: این‌ خدایان‌ دروغین‌، آنها را به‌ خدای ‌بزرگ‌ نزدیک‌ می‌سازند و نزد وی‌ برای‌شان‌ شفاعت‌ می‌کنند. آری‌! این‌ گمان‌شان ‌هرگز بر حجت‌ و سند و تکیه‌گاهی‌ از خرد و بینش‌ متکی‌ نبوده‌ بلکه‌ صرفا پندار و خیالی‌ باطل‌ و بی‌اساس‌ است‌ «و گمان‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ از معرفت‌ حق‌ بی‌نیاز نمی‌گرداند» زیرا کار دین‌ بر علم‌ و یقین‌ مبتنی‌ است‌، نه‌ بر خیال‌ و پندار و با علم‌ است‌ که‌ حق‌ از باطل‌ متمایز می‌شود نه‌ با گمان‌ و تکهن‌ «همانا خدا به‌ آنچه‌می‌کنند» از پیروی‌ گمان‌ و فروگذاشتن‌ حق‌ «داناست‌» پس‌ این‌ کارهایشان‌ بی‌کیفر نمی‌ماند.

**﴿**وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ٣٧**﴾** [يونس: 37].

«و چنان‌ نیست‌ که‌ این‌ قرآن‌ از سوی‌ کسی‌ غیر از خداوند به‌ دروغ‌ ساخته‌ شده ‌باشد» یعنی: با منطق‌ و عقل‌ برابر نیست‌ که‌ چنین‌ قرآنی‌ با این‌ شأن‌ والا و این ‌معجزات‌ عظیم‌، ساخته‌ و پرداخته‌ دیگران‌، اما منسوب‌ به‌ خداوند أ باشد زیرا جز خدای‌ ﻷ‌، هیچ‌ کسی‌ بر آوردن‌ نظیر آن‌ توانا نیست‌ «بلکه‌» خدای‌ سبحان ‌این‌ قرآن‌ را نازل‌ کرده‌ در حالی‌که‌ «تصدیق‌کننده‌ آنچه‌ پیش‌ از آن‌ است‌، می‌باشد» از کتاب‌های منزل‌ بر انبیا † و آن‌ کتاب‌ها قبل‌ از نزول‌ قرآن‌ به‌ آن‌ بشارت ‌داده‌اند پس‌ قرآن‌ آمده‌ است‌ تا آنها را تصدیق‌ کند «و» احکام‌ و قوانین‌ بیان‌ شده‌ در قرآن‌ «تفصیل‌ کتاب‌ است‌» یعنی: بیانگر همه‌ چیز است‌، اعم‌ از حلال‌ و حرام‌ و غیر آن‌ از احکامی‌ که‌ بر مردم‌ مقرر گردیده‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «در قرآن‌ خبر پیشینیان‌ و پسینیان‌ شماست‌ و حکم‌ آنچه‌ در میان‌ شماست‌». «درآن‌ هیچ‌ شبهه‌ای‌ نیست‌، از جانب‌ پروردگار عالمیان‌ است‌» بنابراین‌، تعجب‌ شما از فرود آوردن‌ آن‌ بر رسول‌ اکرم ص کاملا بی‌مورد است‌.

**﴿**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ٣٨**﴾** [يونس: 38].

«یا می‌گویند» کفار مکه‌ «آن‌ را به‌ دروغ‌ ساخته‌ است‌» پیامبر از نزد خود «بگو: پس‌ سوره‌ای‌ مانند آن‌ بیاورید» در بلاغت‌، حسن‌ صنعت‌ ادبی‌ و ساختار معجز بیانی ‌زیرا شما نیز در شناخت‌ زبان‌ عرب‌ و بلاغت‌ کلام‌ آن‌، مانند من‌ هستید «و فراخوانید هر که‌ را می‌توانید» فراخوانید و به‌ وی‌ استعانت‌ جویید از همیاران‌ و پشتیبانان‌ خود ـ اعم‌ از قبایل‌ عرب‌ و خدایان‌ باطلی‌ که‌ آنها را شرکای‌ خدای‌ سبحان‌ می‌پندارید «اگر راستگو هستید» در این‌ ادعای‌ خود که ‌قرآن‌ به‌ دروغ‌ بر ساخته‌ شده‌! پس‌ اگر چنین‌ کردید، آن‌ وقت‌ در اتهامی‌ که‌ به‌ من ‌نسبت‌ می‌دهید، راستگو هستید. اما مشرکان‌ و معاندان‌ به‌ هنگام‌ شنیدن‌ این‌ سخن ‌منصفانه‌ و این‌ تسلیم‌ جدلی‌، حتی‌ کلمه‌ای‌ مانند قرآن‌ را هم‌ به‌ میدان‌ آورده ‌نتوانستند بلکه‌ فقط به‌ دامن‌ عنادهای‌ بی‌پایه‌ و لجبازی‌های‌ بی‌پشتوانه‌شان ‌چسبیدند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ سومین‌ مورد از اعلام‌ هماوردطلبی‌ (تحدی‌) قرآن‌ با مشرکان‌ است‌ و در هر سه‌ جا هم‌، عجزشان‌ آشکار شد».

**﴿**بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ٣٩**﴾** [يونس: 39].

«بلکه‌ چیزی‌ را دروغ‌ شمردند که‌ به‌ علم‌ آن‌ احاطه‌ نداشتند» یعنی: به‌ تکذیب‌ قرآن‌ قبل‌ از آن‌ شتاب‌ ورزیدند که‌ آن‌ را مورد تدبر قرار داده‌ و معانی‌ آن‌ را بفهمند و بر آنچه‌ که‌ دربرگیرنده‌ آن‌ است‌، احاطه‌ علمی‌ داشته‌ باشند و هرکس ‌چیزی‌ را قبل‌ از آن‌که‌ به‌ آن‌ احاطه‌ علمی‌ داشته‌ باشد، تکذیب‌ نماید بی‌گمان‌ در این‌ تکذیب‌ خویش‌، جز به‌ جهل‌ و بی‌دانشی‌ به‌ هیچ‌ اصل‌ و تکیه‌گاه‌ دیگری ‌متمسک‌ نشده‌ و بنابراین‌، با این‌ تکذیب‌ به‌ بلندترین‌ صدا، منادی‌ جهل‌ و بی‌خردی ‌و اثبات‌کننده‌ کوته‌بینی‌ و کوته‌ اندیشی‌ خویش‌ از دریافت‌ حجتها و برهانها شده ‌است‌ «و هنوز تأویل‌ آن‌ برای‌شان‌ نیامده‌ است‌» یعنی: سرانجام‌ اخبار غیبی‌ای‌ که‌ در قرآن‌ وعده‌ داده‌ شده‌، هنوز برآنان‌ روی‌ نداده‌ تا بدانند که‌ آیا این‌ اخبار راست ‌است‌ یا دروغ‌؟ پس‌ چرا گزاف‌ می‌گویند و سفسطه‌ می‌بافند؟!

حاصل‌ معنی‌ این‌که: قرآن‌ از دو جهت‌ کتاب‌ اعجازگری‌ است‌؛ یکی‌ از جهت ‌اعجاز لفظی‌ و دیگری‌ از جهت‌ اخبار غیبی‌ خود، اما مشرکان‌ قبل‌ از آن‌که‌ در اعجاز لفظی‌ آن‌ نگریسته‌ و اخبار غیبی‌ آن‌ را در محک‌ آزمون‌ قرار دهند، به‌ تکذیب‌ آن‌ مبادرت‌ کردند «کسانی‌ که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند» از امتها نیز «همین‌گونه‌» بی‌پشتوانه‌ دلیل‌ و برهان‌ «تکذیب‌ کردند» پیامبران‌شان‌ را و هنگامی‌که ‌پیامبران‌شان‌ حجت‌ها و برهان‌های‌ خداوند أ را برای‌شان‌ آوردند، قبل‌ از آن‌که‌ به‌ علم‌ آن‌ احاطه‌ داشته‌ و به‌ تأویل‌ اخبار آن‌ برسند، آنها را تکذیب‌ کردند «پس‌ بنگر که‌ عاقبت‌ ستمگران‌» از امت‌های‌ پیشین‌ «چگونه‌ بوده‌ است‌» و آنها با چه‌ فرجام‌ بدی‌ روبرو شدند! چنان‌که‌ قرآن‌ داستان‌هایشان‌ را بیان‌ کرده‌. پس‌ ای‌ تکذیب‌کنندگان‌! از سرنوشتی‌ همچون‌ سرنوشت‌ آنان‌ حذر کنید، که‌ مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ٤٠**﴾** [يونس: 40].

«و از آنان‌ کسی‌ است‌ که‌ بدان‌ ایمان‌ می‌آورد» یعنی: از آنان‌ کسی‌ است‌ که‌ در نهان‌ و ژرفنای‌ وجود خود به‌ قرآن‌ ایمان‌ آورده‌ و می‌داند که‌ قرآن‌ راست‌ و بر حق ‌است‌ ولی‌ صرفا به‌ انگیزه‌ مکابره‌ و عناد، آن‌ را تکذیب‌ می‌کند «و از آنان‌ کسی‌ است‌ که‌ بدان‌ ایمان‌ نمی‌آورد» و در نهان‌ وجود خود نیز، قرآن‌ را تصدیق‌ نمی‌کند بلکه‌ به‌ انگیزه‌ جهل‌، آن‌ را تکذیب‌ می‌نماید «و پروردگار تو به‌ حال‌ مفسدان‌ داناتراست‌» پس‌ آنان‌ را در برابر اعمال‌شان‌ جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که‌ بر عناد خویش‌ اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی‌ آن‌ می‌گوید: «حق‌ تعالی‌ به‌ کسانی‌ که‌ مستحق‌ هدایتند، داناتر است‌؛ پس‌ هدایت‌شان‌ می‌کند و به‌ کسانی‌که‌ مستحق‌ گمراهی‌اند نیز داناتر است‌؛ پس‌ گمراه‌شان‌ می‌گرداند لذا حق‌ تعالی‌ عادلی ‌است‌ که‌ هرگز ستم‌ نمی‌کند».

**﴿**وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ٤١**﴾** [يونس: 41].

«و اگر تو را تکذیب‌ کردند» یعنی: اگر بر تکذیب‌ خویش‌ استمرار ورزیدند و از این‌که‌ دعوتت‌ را اجابت‌ کنند، نا امید شدی‌ «بگو: عمل‌ من‌ به‌ من‌ اختصاص‌ دارد وعمل‌ شما به‌ شما اختصاص‌ دارد» یعنی: از آنان‌ و از عمل‌شان‌ بیزاری‌ بجوی‌ و بگو: جزای‌ عمل‌ من‌ به‌ خود من‌ و جزای‌ عمل‌ شما به‌ خود شما اختصاص‌ دارد زیرا من ‌پیام‌ حق‌ را به‌ شما ابلاغ‌ کرده‌ام‌ و جز این‌، بر عهده‌ من‌ هیچ‌ تکلیف‌ دیگری‌ نیست ‌«شما از آنچه‌ من‌ می‌کنم‌ بری‌ و برکنارید و من‌ از آنچه‌ شما می‌کنید بری‌ وبرکنارم‌» یعنی: شما به‌ عمل‌ من‌ مؤاخذه‌ نمی‌شوید و من‌ به‌ عمل‌ شما مورد مؤاخذه‌ قرار نمی‌گیرم‌.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ٤٢**﴾** [يونس: 42].

«و» ای‌ پیامبر ص! «از آنان‌ کسانی‌ هستند که‌ به‌سوی‌ تو گوش ‌فرا می‌دهند» آن‌گاه‌ که‌ قرآن‌ می‌خوانی‌ و احکام‌ و برنامه‌های‌ اسلام‌ را تعلیم‌ می‌دهی‌، اما چه‌ سود که‌ به‌ گوش‌ هوش‌ نمی‌شنوند «آیا تو می‌توانی‌ به‌ ناشنوایان‌ بشنوانی‌» یعنی: به‌ کسانی‌ که‌ فراروی‌ شنوایی‌شان‌ مانعی‌ وجود دارد و این‌ مانع‌، همان‌ بغض‌ و نفرتی‌ است‌ که‌ آنان‌ را از پذیرفتن‌ حق‌ باز می‌دارد؟ پس‌ هرکس ‌ناشنوا و لایعقل‌ باشد، یقینا چیزی‌ را نمی‌فهمد و سخنی‌ را که‌ به‌ وی‌ گفته‌ شود، نمی‌شنود «هرچند که‌ تعقل‌ نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری‌ که‌ به‌ ناشنوایان ‌بشنوانی‌، هرچند با وجود ناشنوایی‌، از عقل‌ هم‌ بی‌بهره‌ باشند؟ زیرا ناشنوای ‌عاقل‌، چه‌بسا با فراست‌ چیزی‌ را دریابد، اما اگر نبود عقل‌ و شنوایی‌ هر دو با هم ‌یکجا شد، دیگر فهم‌ چیزی‌ ناممکن‌ است‌.

**﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ٤٣**﴾** [يونس: 43].

«و از آنان‌ کسی‌ است‌ که‌ به‌سوی‌ تو» به‌ چشم‌ حقارت‌ «می‌نگرد، آیا تو نابینایان‌را ـ هرچند نبینند ـ هدایت‌ توانی‌ کرد؟» و هرکس که‌ کوری‌ ظاهر و باطن‌ در او جمع‌ شود، یقینا از دریافت‌ حق‌ ناتوان‌ است‌.

هدف‌ این‌ آیه‌، تسلیت‌ و دلجویی‌ از رسول‌اکرم ص است‌. آری‌! طبیب‌ اگر بیماری‌ را ببیند که‌ اصلا علاج‌پذیر نیست‌، از وی‌ رو بر می‌گرداند و از مشغول‌ شدن‌به‌ وی‌ صرف‌نظر می‌کند پس‌ رسول‌ اکرم ص نیز که‌ طبیب‌ دلهایند، باید از این ‌کوردلان‌ بی‌بصیرت‌ روی‌ برگردانند.

**﴿**إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ٤٤**﴾** [يونس: 44].

«در حقیقت‌، خداوند به‌ هیچ‌ وجه‌ به‌ مردم‌ ستم‌ نمی‌کند» با سلب‌ حواس‌ و خرد از آنان‌ «بلکه‌ مردم‌ خود بر خویشتن‌ ستم‌ می‌کنند» به‌ سبب‌ تعصب‌ و لجبازی‌ در برابر حق‌ که‌ در طبیعت‌هایشان‌ نهفته‌ است‌ و در نتیجه‌، تباه‌ ساختن‌ حواس‌ و خرد خویش‌ پس‌ این‌ خود آنان‌ هستند که‌ با این‌ تعصب‌ و عناد، بر خویشتن‌ ستم‌ کرده‌اند و خدای‌ ﻷ‌ به‌ هیچ‌وجه‌ بر آنان‌ ستم‌ نکرده‌ بلکه‌ آنان‌ را آفریده‌ و برای‌شان‌ مشاعر و ادراکاتی‌ قرارداده‌ که‌ بوسیله‌ آن‌ بتوانند حقایق‌ را به‌ کامل‌ترین‌ شکل ‌دریابند و حواسی‌ را در آنها خلق‌ کرده‌ که‌ به‌ وسیله‌ آن‌ به‌ خواسته‌های‌ خود رسیده‌ و مصالح‌ و منافع‌ دنیوی‌شان‌ را برآورده‌ سازند، همچنان‌ او راه‌ را میان‌ آنان‌ و مصالح‌ دینی‌شان‌ باز گذاشته‌ تا غبار دیده‌ و دل‌ را بشویند و به‌ جاده‌ حق‌ روان ‌گردند، اما اسفا که‌ هوس‌های‌ رنگارنگ‌، همچون‌ پرنده‌ براقش‌ بر نفس‌هایشان‌ برنشسته‌ و دمادم‌ لحظه‌های‌ غفلت‌شان‌ را شکار می‌کند.

**﴿**وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ٤٥**﴾** [يونس: 45].

«و روزی‌ که‌ آنان‌ را حشر می‌کند، گویی‌ جز به‌ اندازه‌ ساعتی‌ از روز درنگ نکرده‌اند» در دنیا، یا در گورهایشان‌. این‌ مدت‌ دراز را بدان‌ جهت‌ بسیار کم‌می‌پندارند که‌ عمرهای‌ خود را در دنیا ضایع‌ کرده‌ بودند، یا لذت‌های‌ دنیا را به‌ سبب ‌طول‌ درنگ‌ و توقف‌ در محشر فراموش‌ می‌کنند، گویی‌ این‌ لذت‌ها اصلا وجود واقعی‌ نداشته‌ است‌ «با هم‌ اظهار آشنایی‌ می‌کنند» یعنی: احساس‌ می‌کنند که‌ در دنیا جز زمانی‌ اندک‌ که‌ بعضی‌ با بعضی‌ دیگر در آن‌ آشنا شده‌ و سپس‌ از هم‌ جدا گشته‌اند، به‌سر نبرده‌اند و این‌ اظهار آشنایی‌ هم‌، در هنگام‌ برخاستن‌ ازگورهاست‌، سپس‌ همین‌ آشنایی‌ اندک‌ نیز در صحنه‌ هولناک‌ محشر از بین‌ می‌رود، از این‌رو آنها در محشر هیچ‌ منفعتی‌ را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعا کسانی‌ که‌ دیدار خدا را دروغ‌ شمردند زیان‌کار شدند» و کدام‌ زیان‌ از باختن‌ خود و کسان‌ و نزدیکان‌ خویش‌، بزرگتر است‌ «و راه‌یافته‌ نبودند» در راه‌ و روشی‌ که‌ در پیش‌ گرفته‌ بودند زیرا پایان‌ این‌ راه‌، به‌ دوزخ‌ انجامید و چون‌ برای‌ جزا و حساب‌ محشور شوند، به‌ این‌ حقیقت‌ پی‌ می‌برند.

**﴿**وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ٤٦**﴾** [يونس: 46].

«و اگر بعضی‌ از آنچه‌ را که‌ به‌ آنان‌ وعده‌ می‌دهیم‌، به‌ تو بنمایانیم‌» در زندگی‌ات‌، چون‌ پیروزساختن‌ دینت‌ با قتل‌ و اسارت‌ آنان‌ «یا تو را بمیرانیم‌» قبل‌ از آن‌که‌ این ‌وعده‌ها محقق‌ گردد «به ‌هرحال‌؛ بازگشتشان‌ به‌سوی‌ ماست‌» و آنان‌ را در آخرت ‌عذاب‌ می‌کنیم‌، آن‌گاه‌ در آنجا عذاب‌شان‌ را به ‌تو می‌نمایانیم‌ پس‌ اگر به‌طور زودهنگام‌ و عاجل‌ از آنان‌ انتقام‌ نگیریم‌، قطعا بدان‌ که‌ در آخرت‌ از آنان‌ انتقام‌ می‌گیریم‌ «سپس‌ خدا بر آنچه‌ می‌کنند گواه‌ است‌» یعنی: سپس‌ خداوند أ در روزقیامت‌ علیه‌ آنان‌ به‌ آنچه‌ که‌ بعد از تو کرده‌اند، گواهی‌ می‌دهد. نظیر آن‌ این‌ نقل ‌قول‌ قرآن‌ از عیسی‌ ÷ است: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ﴾: (من‌ تا آن‌گاه‌ که‌ در میان‌شان‌ بودم‌، بر آنان‌ گواه‌ بودم‌، اما چون‌ مرا به‌سوی‌ خود فراخواندی‌، تو خود بر آنان‌ ناظر و گواه‌ بوده‌ای‌) «مائده/‌117».

**﴿**وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ٤٧**﴾** [يونس: 47].

«و برای‌ هر امتی‌» از امتهای‌ گذشته‌ «پیامبری‌ است‌» که‌ خدای‌ متعال‌ او را به‌سوی‌ آنان‌ فرستاد و آن‌ پیامبر احکام‌ مشروعه‌ وی‌ را به‌ آنان‌ بیان‌ نمود «پس ‌چون‌ پیامبرشان‌ آمد» و پیامی‌ را که‌ خداوند أ او را برای‌ ابلاغ‌ آن‌ فرستاده‌ بود، به ‌آنان‌ ابلاغ‌ کرد، آنها همگی‌ تکذیبش‌ کردند «میان‌شان‌ به‌ قسط» یعنی‌ به‌ عدل ‌«داوری‌ می‌شود» یعنی: میان‌ آن‌ امت‌ و پیامبرش‌ در دنیا داوری‌ می‌شود پس‌ پیامبر نجات‌ می‌یابد و تکذیب‌کنندگان‌ هلاک‌ می‌گردند «و بر آنان‌ ستم‌ نمی‌رود» با این‌ عذاب‌ زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم‌ خویش‌ کیفر یافته‌اند.

بعضی‌ از مفسران‌ برآنند که‌ این‌ رخداد در آخرت‌ است‌. یعنی‌ میان‌ هر امتی‌ و پیامبرش‌ در روز قیامت‌ داوری‌ می‌شود... تا به‌ آخر.

**﴿**وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ٤٨**﴾** [يونس: 48].

«و می‌گویند» بعد از آن‌که‌ به‌ آنان‌ اعلام‌ شد که‌ عذاب‌ در انتظارشان‌ است‌ «اگر راست‌ می‌گویید» که‌ وعده‌ عذاب‌ حق‌ است‌ پس‌ «این‌ وعده‌ چه‌ وقت‌ است‌؟» این‌ سؤال‌ را از سر شتاب‌زدگی‌ و استبعاد مطرح‌ می‌کنند.

پس‌ رسول‌ خدا ص مأمور شدند تا این‌گونه‌ به‌ آنان‌ پاسخ‌ دهند:

**﴿**قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ٤٩**﴾** [يونس: 49].

«بگو: برای‌ خود زیان‌ و سودی‌ در اختیار ندارم‌» پس‌ چگونه‌ می‌توانم‌ چنین ‌اختیاری‌ را برای‌ دیگران‌ داشته‌ باشم‌؟ «مگر آنچه‌ خدا خواسته‌ است‌» لیکن‌ آنچه ‌که‌ خدا أ از این‌ سود و زیان‌ در حق‌ من‌ خواسته‌ است‌، تحقق‌ می‌یابد زیرا من‌ هم ‌بنده‌ای‌ از بندگان‌ خداوند أ هستم‌ و فرمان‌ و مشیت‌ وی‌ بر من‌ جاری‌ است‌.

امام‌ شوکانی‌ در تفسیر «فتح ‌القدیر» می‌گوید: «در این‌ آیه‌، درسی‌ بس‌ بزرگ ‌و هشداری‌ بس‌ بلیغ‌ برای‌ کسانی‌ است‌ که‌ خوی‌ و عادت‌شان‌ بر آن‌ قرار گرفته‌ که‌رسول‌ خدا ص را پیوسته‌ به‌ فریادرسی‌ بخوانند و در هنگام‌ نزول‌ حوادث‌ و مصایبی‌ که‌ جز خدای‌ سبحان‌ هیچ‌ کس‌ دیگری‌ بر دفع‌ آن‌ قادر نیست‌، به‌ آن‌ حضرت ص استغاثه‌ بجویند. همچنین‌ در این‌ آیه‌، درسی‌ بس‌ بزرگ‌ و هشداری ‌بس‌ بلیغ‌ برای‌ کسانی‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص چیزهایی‌ را می‌طلبند که‌ جز خدای‌ سبحان‌، کس‌ دیگری‌ به‌ برآوردن‌ آن‌ قادر نیست‌ زیرا مقام‌ حاجت‌خواهی‌، مقام‌ رب‌العالمین‌ است‌. اینان‌ طلب‌ حاجت‌ از خدای‌ پرورنده‌ آفریننده‌ دهنده‌ بازدارنده ‌روزی‌ رسان‌ را فروگذاشته‌ و به‌جای‌ آن‌ یا به‌ جناب‌ رسول‌ الله ص یا به‌ دیگر اموات‌ متوسل‌ می‌گردند و تحقق‌ مراد خویش‌ را از آنان‌ می‌طلبند. چگونه‌ است‌ که ‌اینان‌ از مخالفتی‌ که‌ با معنی‌ لااله‌الاالله در آنان‌ حلول‌ کرده‌، دست‌ بر نداشته‌ گاهی ‌این‌ اموات‌ را رأسا و بالاستقلال‌ به‌ فریاد می‌طلبند و گاهی‌ همراه‌ با ذات‌ ذوالجلال‌ و شکی‌ نیست‌ که‌ شیطان‌ با این‌ وسیله‌، به‌ «گمراه‌ ساختن‌» بسیاری‌ از این‌ امت‌ متوسل‌ گردیده‌ است ﴿وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾: (آنان‌ می‌پندارند که‌ این ‌کار نیکی‌ است‌ که‌ انجامش‌ می‌دهند) «کهف/104». پس‌ بر این‌ مصیبت‌ عظمی‌ إنا لله و إنا إلیه‌ راجعون‌ می‌گوییم‌».

«برای‌ هر امتی‌ اجلی‌ است‌» که‌ آنچه‌ را خدای‌ سبحان‌ در باره‌ آن‌ امت‌ ـ از عذاب‌ یا غیر آن‌ ـ اراده‌ کرده‌ است‌، در آن‌ میعاد معین‌ بر آن‌ امت‌ فرود می‌آورد «و چون‌ اجلشان‌ فرا رسد، نه‌ ساعتی‌ پس‌ افتند» از این‌ اجل‌ و میعاد معین‌ «و نه‌» ساعتی‌ از آن‌ «پیش‌ افتند» پس‌ ای‌ تکذیب‌ کنندگان‌! به‌ نزول‌ عذاب‌ شتاب ‌نکنید.

**﴿**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ٥٠**﴾** [يونس: 50].

«بگو: به‌ من‌ خبر دهید؛ اگر عذاب‌ او شب‌ یا روز به‌ شما در رسد، به‌ هر حال‌، مجرمان‌ چه‌ چیزی‌ از آن‌ عذاب‌ به‌ شتاب‌ می‌خواهند؟» زیرا عذاب‌ امری‌ منفور است‌ که‌ دلها از آن‌ نفرت‌ داشته‌ و طبایع‌ از آن‌ می‌پرهیزد پس‌ موجب‌ شتاب‌شان‌ در طلب‌ عذاب ‌چیست‌؟ و در حالی‌که‌ سزاوار شأن‌ مجرم‌ این‌ است‌ که‌ به‌ سبب‌ جرم‌ خویش‌ از عذاب‌ بترسد، آنها چگونه‌ عذاب‌ را به‌ شتاب‌ می‌طلبند؟!.

**﴿**أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ٥١**﴾** [يونس: 51].

«سپس‌ آیا هنگامی‌ که‌ واقع‌ شد، اکنون‌ به‌ آن‌ ایمان‌ می‌آورید؟» آیا بعد از آن‌که ‌عذاب‌الهی‌ بر شما فرود آمد و خشم‌ و انتقام‌ وی‌ بر شما وارد شد، به‌ او ایمان‌ می‌آورید در حالی‌که‌ این‌ ایمان‌ به‌حال‌ شما هیچ‌ سودی‌ نداشته‌ و هیچ‌ زیانی‌ را از شما دفع‌ نمی‌کند؟ آری‌! «آیا اکنون‌» به‌ آن‌ ایمان‌ آورده‌اید «در حالی‌که‌ پیش‌ از این‌ آن‌ را» یعنی‌ عذاب‌ را «به‌ شتاب‌ می‌طلبیدید» از روی‌ تکذیب‌ و استهزا؟!.

**﴿**ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ٥٢**﴾** [يونس: 52].

«سپس‌ به‌ کسانی‌ که‌ ستم‌ کرده‌اند» با کفر و تکذیب‌ و شک‌ و انکار «گفته ‌می‌شود: عذاب‌ جاوید را» که‌ هیچ‌ گسست‌ و انقطاعی‌ ندارد «بچشید، آیا جز به‌ کیفر آنچه‌ می‌کردید» در زندگی‌تان‌ از کفر و تکذیب‌ و استهزا و نافرمانی‌ «جزا داده ‌می‌شوید؟» هرگز!.

**﴿**وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ٥٣**﴾** [يونس: 53].

آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ سؤال‌ دیگری‌ از سوی‌ مشرکان‌ را مطرح‌ می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که‌ آیا آن‌ حق‌ است‌؟» یعنی: آیا آنچه‌ را که‌ به‌ ما از عذاب‌ و معاد و قیامت‌ وعده‌ می‌دهی‌، راست‌ است‌؟ «بگو: آری‌، سوگند به‌ پروردگارم‌ که‌ آن‌ قطعا حق‌ است ‌و شما عاجز کننده‌ نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای‌ سبحان‌ را درمانده‌ کرده‌ و از چنگ‌ عذاب‌ بگریزید پس‌ حتما گرفتار آن‌ می‌شوید.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ یکی‌ از سه‌ موردی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ در آن‌، بر وقوع‌ روز آخرت‌ سوگند یاد کرده‌ است‌».

**﴿**وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ٥٤**﴾** [يونس: 54].

«و اگر برای‌ هر کسی‌ که‌ ستم‌ کرده‌ است‌، آنچه‌ در زمین‌ است‌ می‌بود، قطعا آن‌را فدیه ‌خود می‌داد» یعنی: اگر تمام‌ آنچه‌ در روی‌ زمین‌ از اشیا و اموال‌ نفیس‌ و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت‌ از آن‌ هر کافری‌ می‌بود، قطعا دوست‌ داشت ‌تا آن‌ را برای‌ رهایی‌ از عذاب‌، فدیه‌ و بلا گردان‌ خویش‌ کند «و چون‌ عذاب‌ را ببینند، پشیمانی‌ خود را پنهان‌ دارند» یعنی: چون‌ عذاب‌ آخرت‌ را که‌ هیبت‌ و وحشت‌ آن‌، عقل‌هایشان‌ را ربوده‌ است‌، ببینند، پشیمانی‌ خود را پنهان‌ می‌دارند تا از شماتت‌ و سرزنش‌ مؤمنان‌ در امان‌ بمانند و این‌ پنهان‌ ساختن‌ ندامت‌، در هنگام ‌دیدن‌ عذاب‌ است‌، اما بعد از ورود در عذاب‌ می‌گویند: ﴿يَٰحَسۡرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطۡنَا فِيهَا﴾ [الأنعام: 31]. «ای‌ دریغ‌ بر ما، بر آنچه‌ درباره‌ آن‌ کوتاهی‌ کردیم‌» و بدین‌گونه‌،آنچه‌ را که‌ پنهان‌ کرده‌ بودند، آشکار می‌کنند «و میان‌ آنها» یعنی: میان‌ مؤمنان‌ و کافران‌، یا میان‌ رؤسا و پیروان‌شان‌ «به‌ قسط» یعنی‌ به‌ عدل‌ «فیصله‌ می‌شود و برآنان‌ ستم‌ نمی‌رود».

**﴿**أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ٥٥**﴾** [يونس: 55].

«آگاه‌ باشید که‌ آنچه‌ در آسمان‌ها و زمین‌ است‌، از آن‌ خداوند است‌» پس‌ او برآوردن‌ آنچه‌ که‌ به‌ آنان‌ وعده‌ می‌دهد، تواناست‌ «آگاه‌ باشید که‌ در حقیقت‌ وعده‌ خدا حق‌ است‌» یعنی: وعده‌ او خواه‌ناخواه‌ شدنی‌ و تحقق‌یافتنی‌ است‌ «ولی‌ بیشتر آنان‌» یعنی‌ بیشتر کفار «نمی‌دانند» که‌ صلاح‌ و فسادشان‌ در چیست‌ تا خود را برای‌ دیدار الهی‌ آماده‌ کنند.

**﴿**هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ٥٦**﴾** [يونس: 56].

«او زنده‌ می‌کند و می‌میراند» پس‌ انتظار بکشید که‌ با شما چه‌ انجام‌ می‌دهد «و به‌سوی‌ او باز گردانیده‌ می‌شوید» و قطعا شما را در برابر عقاید و اعمالتان‌ جزا می‌دهد.

**﴿**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ٥٧**﴾** [يونس: 57].

«ای‌ مردم‌! به‌ یقین‌ که‌ برای‌ شما از جانب‌ پروردگارتان‌ اندرزی‌ آمده‌ است‌» یعنی: برای‌ شما کتابی‌ آمده‌ است‌ که‌ مشتمل‌ بر پند و اندرز به‌ شیوه‌ بیم‌ و امید دهی‌ است ‌و این‌ یکی‌ از ویژگی‌های‌ قرآن‌ است‌ که‌ همه‌ معانی‌ را به‌ شیوه‌ وعظ و اندرز مطرح ‌می‌کند «و شفایی‌ است‌ برای‌ آنچه‌ در سینه‌هاست‌» یعنی: قرآن‌ شکوک‌ و شبهاتی ‌را که‌ بر شکاکان‌ چیره‌ می‌شود، درمان‌ کرده‌ و پوچی‌ و ناروایی‌ عقاید باطل‌ را اثبات‌ می‌کند. که‌ این‌ ویژگی‌ دیگری‌ از ویژگی‌های‌ قرآن‌ است‌ «وهدایتی ‌است‌» یعنی: ارشاد و رهنمودی‌ است‌ برای‌ کسانی‌ که‌ از آن‌ پیروی‌ کرده‌ و در آن‌ می‌اندیشند و راهنمای‌ آنها به‌سوی‌ راهی‌ است‌ که‌ به‌ بهشت‌ می‌انجامد «و رحمتی‌ است‌ برای‌ مؤمنان‌» پس‌ قرآن‌ برای‌ مؤمنان‌ سراسر هدایت‌ و رحمت‌ است‌. این‌ نیز یکی‌ از ویژگی‌های‌ قرآن‌ است‌ که‌ انسان‌ به‌ اندازه‌ ایمان‌ و استعدادش‌ از آن ‌بهره‌ می‌گیرد، اما کافران‌ و منافقان‌ را در آن‌ بهره‌ای‌ نیست‌.

**﴿**قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ٥٨**﴾** [يونس: 58].

«بگو: به‌ فضل‌ و رحمت‌ خداست‌ که‌ باید شادمان‌ شوند» یعنی: باید مؤمنان‌ به ‌فضل‌ و رحمتی‌ که‌ خدا أ در قرآن‌ برای‌شان‌ داده‌ و ایشان‌ را از اهل‌ قرآن‌ گردانیده ‌است‌ و نیز به‌ غیر آن‌ از فضل‌های‌ بیکران‌ و رحمت‌های‌ بی‌پایان‌ الهی‌ شادمان‌ شوند «این‌ از هر چه‌ گرد می‌آورند» از بهره‌های‌ فانی‌ دنیا «بهتر است‌» از ابن‌ عباس‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «فضل‌ خدا، قرآن‌ و رحمت‌ وی‌ اسلام‌ است‌».

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «خدای‌ ﻷ‌ بر پیشانی‌ کسی‌که‌ او را به‌ اسلام‌ هدایت‌ کرده‌ و به‌ او قرآن‌ را آموخته‌ ولی‌ او از فقر و فاقه‌ شکایت‌ می‌کند ـ تا روزی‌ که‌ او را ملاقات‌ کند ـ فقر را می‌نویسد. آن‌گاه‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ را تلاوت‌ کردند: ﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ٥٨﴾ [يونس: 58]».

**﴿**قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ٥٩**﴾** [يونس: 59].

«بگو: به‌ من‌ خبر دهید، آنچه‌ از روزی‌ که‌ خدا برای‌ شما فرود آورده‌، چرا بخشی‌ از آن‌ را حرام‌ و بخشی‌ از آن‌ را حلال‌ گردانیده‌اید» درحالی‌که‌ حرام‌ ساختن‌ وحلال ‌ساختن‌، فقط حق‌ ویژه‌ خداوند أ است‌؟ یادآور می‌شویم‌ که‌ مشرکان‌ این ‌حلال‌ و حرام‌ ساختن‌ را در گوشت‌ چهارپایان‌ اعمال‌ می‌کردند و بعضی‌ از حیوانات‌ را بر مردان‌ حلال‌ و بر زنان‌ حرام‌ می‌گردانیدند[[13]](#footnote-13) «بگو: آیا خدا به‌ شما اجازه‌ داده‌، یا بر خدا دروغ‌ می‌بندید؟» اگر این‌ حلال‌ و حرام‌ ساختن‌ به‌ صرف‌ هوی‌ و هوسهای‌ شما باشد، این‌ کار به‌ اتفاق‌ عقلا مردود است‌ ولی‌ اگر با این‌ اعتقاد باشد که‌ اینها حکم‌ خداوند أ است‌، حکم‌ خداوند أ فقط از جانب‌ پیامبرانش‌ شناخته‌ می‌شود، درحالی‌که‌ هیچ‌ حجت‌ و برهانی‌ بر این‌ امر ندارید که‌ پیامبران † آنچه ‌را که‌ شما حرام‌ ساخته‌اید، حرام‌ کرده‌ باشند بنابراین‌، شما در این‌ حلال‌ و حرام ‌سازی‌ فقط بر خدای‌ ﻷ‌ افترا می‌بندید.

امام‌ شوکانی‌ در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این‌ آیه‌ شریفه‌، هشداری ‌سخت‌ به‌ شتاب‌ کنندگان‌ در عرصه‌ فتوی‌ است‌، آنان‌ که‌ به‌ شتاب‌ در مورد تحلیل ‌یا تحریم‌، یا جواز و عدم‌ آن‌، برای‌ بندگان‌ خدا أ در شریعتش‌ فتوی‌ صادر می‌کنند. آری‌! این‌ آیه‌ زنگ‌ خطر را در بیخ‌ گوش‌ آنان‌ به‌ صدا درآورده‌ و آنان ‌را متوجه‌ این‌ حقیقت‌ می‌گرداند که‌ باید در حجت‌های‌ خدا أ ژرف‌ اندیشانه ‌فروروند و آنها را چنان‌که‌ باید از کتاب‌ و سنت‌ بفهمند و به‌ این‌ امر اکتفا نکنند که ‌مستند نهایی‌ و تکیه‌گاه‌ قطعی‌شان‌ از علم‌، فقط نقل‌ و حکایت‌ قول‌ قائلی‌ از این ‌امت‌ باشد که‌ از او در امر دین‌ خویش‌ تقلید کرده‌ و به‌ آنچه‌ او از کتاب‌ و سنت ‌عمل‌ کرده‌، عمل‌ کرده‌اند و آنچه‌ را که‌ به‌ آن‌ شخص‌ مجتهد نرسیده‌، یا رسیده ‌ولی‌ او چنان‌که‌ باید آن‌ را نفهمیده‌، یا این‌که‌ فهمیده ولی‌ در اجتهاد و ترجیح ‌خویش‌ در مورد آن‌ به‌ خطا رفته‌ است‌، منسوخ‌ تلقی‌ کرده‌ و حکم‌ آن‌ را از بندگان ‌خدا أ مرفوع‌ پنداشته‌اند.

آنها باید به‌ این‌ امر توجه‌ داشته‌ باشند که‌ آن‌ امام‌ مجتهد مرجع‌ تقلید، خود نیز مکلف‌ و متعبد به‌ این‌ شریعت‌ است‌، همان‌گونه‌ که‌ آنان‌ مکلف‌ و متعبدند و چنان ‌نیست‌ که‌ او در مسند تقنین‌ احکام‌ و اصدار تکالیف‌ و اوامر قرار داشته‌ باشد ودیگران‌ در جایگاه‌ عمل‌ و تقلید بلکه‌ او اجتهادش‌ را کرده‌ و رأیش‌ را ابراز داشته‌ و در واقع‌ آنچه‌ را که‌ بر عهده‌ وی‌ بوده‌ انجام‌ داده‌ و در صورت‌ رسیدن‌ به‌ حق‌، به ‌دو پاداش‌ و در غیر آن‌ به‌ یک‌ پاداش‌ دست‌ یافته‌ است‌ لذا بر غیر وی‌ از اهل‌ علم ‌که‌ بر نگرش‌ در دلایل‌ کتاب‌ و سنت‌ قادرند، پیروی‌ از وی‌ بدون‌ شناخت‌ دلیل‌ و اندیشیدن‌ در حجتش‌ شایسته‌ نیست‌».

**﴿**وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ٦٠**﴾** [يونس: 60].

«و کسانی‌که‌ بر خدا دروغ‌ می‌بندند، روز قیامت‌ چه‌ گمان‌ دارند؟» یعنی: می‌پندارند که‌ در آن‌ روز با آنان‌ چه‌ خواهد شد؟ آیا در برابر جرم‌ عظیم‌ افترا بر خدای‌ سبحان‌، همین‌ طور بدون‌ مجازات‌ رها خواهند گشت‌؟ «همانا خدا بر مردم ‌صاحب‌ فضل‌ است‌» زیرا به‌ آنان‌ عقل‌ و خرد بخشیده‌ و در کنار آن‌، پیامبران † را به‌سویشان‌ فرستاده‌ و حلال‌ و حرام‌ را برای‌شان‌ تبیین‌ کرده‌ «ولی‌» با همه‌ این‌ فضل‌ واحسان‌ها «بیشترشان‌ سپاسگزاری‌ نمی‌کنند» و کفران‌ نعمت‌ کرده‌ با دین‌ خدا أ می‌ستیزند و شریعت‌ وی‌ را به‌ بازی‌ می‌گیرند.

**﴿**وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ٦١**﴾** [يونس: 61].

«و نمی‌باشی‌» ای‌ پیامبر ص «در هیچ‌ شغلی‌» یعنی: در هیچ‌ کاری‌ از کارهایی ‌که‌ برایت‌ پیش‌ می‌آید، «و نمی‌خوانی‌ هیچ‌ آیه‌ای‌ از قرآن‌ را که‌ از سوی‌ باری‌ تعالی ‌آمده‌» یعنی: در این‌ حال‌، آیات‌ قرآن‌ را برای‌ اعلام‌ چگونگی‌ حکم‌ آن‌ کار، به ‌امتت‌ نمی‌خوانی‌ تا حکم‌ آنها با خواندنت‌ دانسته‌ شود «و شما هیچ‌ عملی‌نمی‌کنید» خطاب‌ برای‌ رسول‌ خدا ص و امت‌ ایشان‌ است‌ «مگر این‌که‌ ما بر شما گواهیم‌» شما را می‌بینیم‌ و از شما می‌شنویم‌ «آن‌گاه‌ که‌ بدان‌ مبادرت‌ می‌ورزید» به‌گفتار و کردار «و هم‌وزن‌ ذره‌ای‌، نه‌ در زمین‌ و نه‌ در آسمان‌ از پروردگار تو پنهان‌ نیست‌» ذره: موریانه‌ سرخ‌ رنگ‌، یا کوچک‌ترین‌ جزء از اجزای‌ ماده‌ است‌ «و نه‌ کوچک‌تر از آن‌» یعنی: کوچکتر از ذره‌، همچون‌ اجزای‌ اتم‌ (الکترون‌، پروتون‌ ونوترون‌) «و نه‌ بزرگ‌تر» از آن‌ «چیزی‌ نیست‌، مگر این‌که‌» آن‌ چیز نزد خدا أ «در کتابی‌ روشن‌» که‌ لوح‌ محفوظ است‌ «نوشته‌ شده‌ است‌» پس‌ چگونه‌ از او پنهان ‌می‌ماند؟!.

هدف‌ از اعلام‌ این‌ حقایق‌، اولا: رد بر کسانی‌ است‌ که‌ می‌پندارند؛ خدای‌ متعال‌ به‌ جزئیات‌ دانا نیست‌، ثانیا: رساندن‌ اهل‌ خرد به‌ این‌ نتیجه‌ منطقی‌ است‌ که‌ فقط دارنده‌ چنین‌ اوصافی‌ شایسته‌ آن‌ است‌ که‌ حلال‌ و حرام‌ وضع‌ کند و به‌ یگانگی‌ مورد پرستش‌ قرار گیرد.

**﴿**أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ٦٢**﴾** [يونس: 62].

«آگاه‌ باشید که‌ قطعا بر اولیای‌ الله نه‌ بیمی‌ است‌» (اولیاء الله: دوستان‌ خدا): نخبگان‌ و برگزیدگان‌ از مؤمنانند که‌ گویی‌ با طاعت‌ خدای‌ سبحان‌ و پرهیز از معصیت‌ وی‌، به‌ او نزدیک‌ شده‌اند پس‌ بر این‌ گروه‌ نه‌ در هنگامه‌ رستاخیز و حشر و نشر و عرصات‌ قیامت‌، بیمی‌ است‌ چرا که‌ خدای‌ متعال‌ ضمانت‌ کرده‌ است‌ که ‌ایشان‌ از هول‌ و هراس‌ آن‌ روز ایمن‌ باشند «و نه‌ آنان‌ اندوهگین‌ می‌شوند» بر آنچه‌ که‌ از دنیا از دست‌ داده‌ و پشت‌ سرگذاشته‌اند چنان‌که‌ دوست‌داران‌ دنیا بر از دست‌ دادن‌ آن‌ اندوهگین‌ می‌شوند.**﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ٦٣**﴾** [يونس: 63].

این‌ گروه‌ دوستان‌ خدا أ «همانان‌» اند «که‌ ایمان‌ آورده‌اند» به‌ آنچه‌ که‌ باید بدان‌ ایمان‌ می‌آوردند «و تقوی‌ ورزیده‌اند» یعنی: از خدای‌ سبحان‌ پروا داشته‌اند؛ با پایبندی‌ به‌ امر و نهی‌ وی‌. آری‌! اینان‌ هرگز به‌ مانند دیگران‌ بیم‌ و هراسی‌ ندارند زیرا به‌ تکالیفی‌ که‌ خداوند أ بر ایشان‌ وضع‌ کرده‌، عمل‌ نموده‌اند و خود را از معاصی‌ و نواهی‌ وی‌ بازداشته‌اند پس‌ ایشان‌ ضمن‌ این‌که‌ از اعتماد به‌ نفس ‌برخوردار بوده‌اند، به‌ پروردگار خویش‌ نیز گمان‌ نیک‌ داشته‌اند. همچنین‌ آنان‌، بر از دست‌ دادن‌ خواسته‌ای‌ از خواسته‌ها و مقصدی‌ از مقاصد دنیا اندوهگین ‌نمی‌شوند زیرا می‌دانند که‌ این‌ هم‌ به‌ قضا و قدر الهی‌ است‌ پس‌ سینه‌هایشان‌ برای ‌هرگونه‌ رخدادی‌، باز و گشاده‌، جسم‌ و جان‌شان‌ پرنشاط و دل‌هایشان‌ شادمان‌ ومسرور است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ سعیدبن‌ جبیر س آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: «اولیای‌ خدا أ کیستند؟» فرمودند: «کسانی‌ اند که‌ دیدن‌شان‌ خدا أ را به‌ یاد انسان‌ می‌آورد».

**﴿**لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ٦٤**﴾** [يونس: 64].

«برای‌ ایشان‌» یعنی: برای‌ اولیاءالله از جانب‌ خداوند أ «در زندگی‌ دنیا و در آخرت‌ بشارت‌ است‌».

مفسران‌ در تفسیر این‌ بشارت‌، چهار وجه‌ را ذکر کرده‌اند:

1. این‌ بشارت‌، از طریق‌ وحی‌ الهی‌ بر انبیایش † در مورد حالشان‌ در آخرت ‌است‌ که‌ ایشان‌ را به‌ بهشت‌ خویش‌ در می‌آورد و از ایشان‌ خشنود می‌شود.
2. این‌ بشارت‌، با خواب‌های‌ نیکویی‌ است‌ که‌ به‌ آنان‌ در زندگی‌ دنیا، مژده‌ نیک‌ می‌دهد چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ مرفوع‌ آمده‌ است: «بعد از من‌، از وحی‌ جز مبشرات‌، یعنی‌ رؤیای‌ صالحه‌ای‌ که‌ مؤمن‌ آن‌ را می‌بیند، یا دیگران‌ در حق‌ وی ‌می‌بینند، باقی‌ نمانده‌ است‌».
3. این‌ بشارت‌، فضل‌ خداوند أ بر مؤمنان‌ با اجابت‌ دعاهایشان‌ در دنیاست‌.
4. این‌ بشارت‌، مژده‌ دادن‌ فرشتگان‌ به‌ مؤمنان‌ در هنگام‌ احتضارشان‌ است‌ و مضمون‌ این‌ مژده‌ این‌ است: ﴿أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: 30]. «بیم‌ نداشته‌ باشید و اندوهگین‌ نباشید و مژده‌ باد شما را به‌ بهشتی‌ که‌ به‌ شما وعده‌ داده‌ می‌شد».

اما بشارت‌ برای‌ اولیاءالله در آخرت‌، عبارت‌ است‌ از: ملاقات‌ فرشتگان‌ با ایشان‌ و دادن‌ پیغام‌ کامیابی‌ ایشان‌ به‌ نعمت‌های‌ بهشت‌ و به ‌سلامت‌ماندنشان‌ از عذاب ‌دوزخ‌. «کلمات‌ خدا را تبدیلی‌ نیست‌» سخنان‌ خدا أ را عموما تغییر و تبدیلی ‌نیست‌ و از جمله‌، وعده‌های‌ او برای‌ بندگان‌ نیکوکارش‌ را. یعنی‌ این‌ وعده‌ها خواه‌ناخواه‌ تحقق‌ یافتنی‌ است‌ «این‌» پاداش‌ وافر در زندگی‌ دنیا و آخرت‌ «همان‌ کامیابی‌ بزرگ‌ است‌».

**﴿**وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ٦٥**﴾** [يونس: 65].

«و سخن‌ آنان‌ تو را غمگین‌ نکند» سخنی‌ که‌ متضمن‌ طعن‌ و تکذیب‌ و عیب‌جویی‌ تو و دین‌ توست‌ زیرا «عزت‌ به‌ تمامی‌ از آن‌ خداست‌» یعنی: غلبه‌ و قهر در گستره‌ ملک‌ و فرمانروایی‌ باری‌ تعالی‌، فقط مخصوص‌ اوست‌ پس‌ چگونه‌ آنان ‌را بر تو دستی‌ است‌ تا از سخنان‌شان‌ اندوهگین‌ شوی‌؟ «او شنوای‌ داناست‌» سخنان‌ بندگانش‌ را می‌شنود و به‌ احوال‌شان‌ داناست‌ پس‌ آنان‌ را در برابر آن‌ جزا می‌دهد.

**﴿**أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ٦٦**﴾** [يونس: 66].

«آگاه‌ باش‌ که‌ هر که‌» و هر چه‌ «در آسمان‌ها و هر که‌» و هر چه‌ «در زمین‌ است‌،از آن‌ خداست‌» در عبودیت‌ و در خلق‌ و امر پس‌ همه‌ ـ از جمله‌ این‌ گروه‌ مشرک‌ ـ ملک‌ حق‌ تعالی‌ هستند و او در آنان‌ آن‌گونه‌ که‌ بخواهد تصرف‌ می‌کند بنابراین‌، چگونه‌ می‌توانند برخلاف‌ اذن‌ وی‌ به‌ پیامبرش‌ آزاری‌ برسانند؟ آیه‌کریمه‌ متضمن‌ هشدار نابودی‌ کسانی‌ است‌ که‌ بشر و فرشتگان‌ و جمادات‌ را به‌پرستش‌ می‌گیرند زیرا آنها مملوک‌ را پرستیده‌ و مالک‌ را فرو گذاشته‌اند «و کسانی‌که‌ جز خدا شریکانی‌ را می‌خوانند، از آنها پیروی‌ نمی‌کنند، اینان‌ در حقیقت‌ جز از گمان‌ پیروی‌ نمی‌کنند» یعنی: مشرکان‌ هر چند معبودات‌ باطل‌ خود را شرکای ‌خداوند أ می‌نامند، لیکن‌ این‌ معبودات‌ نیز مملوک‌ خدای‌ سبحان‌ هستند پس‌ در حقیقت‌ امر، آنها شرکای‌ وی‌ نه‌ بلکه‌ نام‌های‌ بی‌مسمایی‌ هستند که صلاحیت ‌مشارکت‌ با آفریننده‌ خویش‌ را ندارند لذا مشرکان‌ نه‌ از این‌ معبودات‌ باطل‌ بلکه ‌قطعا از این‌ گمان‌ خویش‌ که‌ بتان‌ خدایانی‌ سزاوار پرستش‌ هستند، پیروی‌ می‌کنند و گمان‌ هم‌ که‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ انسان‌ را از حق‌ بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان‌ جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان‌ به‌ حدس‌ و گمان‌، معبودات‌ باطل‌ را شرکای‌ خدای‌ سبحان ‌فرض‌ می‌کنند، در حالی‌که‌ این‌ حدس‌ و گمان‌، فرضیه‌ای‌ باطل‌ و دروغی‌ محض ‌است‌.

**﴿**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ٦٧**﴾** [يونس: 67].

«اوست‌ آن‌که‌ شب‌ را برای‌ شما آفرید تا در آن‌ بیارامید» یعنی: در آن‌ از حرکت‌ و خستگی‌ به‌ سکون‌ و آرامش‌ پیوسته‌ و خود را از رنج‌ کار و مشغله‌ روزگار، فارغ‌بال‌ و راحت‌ گردانید «و روز را روشن‌» و روشنگر «گردانید» که‌ در آن ‌دیدنی‌ها، آشکار و قابل‌ رؤیت‌ می‌شوند و در نتیجه‌، انسان‌ها در این‌ عرصه‌گاه ‌روشن‌، به‌ کار و تلاش‌ منفعت‌ بار پرداخته‌ اسباب‌ و اوضاع‌ زندگی‌ و معیشت‌ خویش‌ را سامان‌ می‌بخشند «بی‌گمان‌ در این‌ امر، برای‌ گروهی‌ که‌ می‌شنوند» آنچه‌ راکه‌ بر آنان‌ از آیات‌ تنزیلی‌ خوانده‌ می‌شود و در آن‌ اندیشه‌ و تأمل‌ کرده‌ و به‌ دیده ‌عبرت‌ می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی‌ است‌» زیرا این‌ اندیشه‌ و تأمل‌، خود از بزرگترین ‌اسباب‌ ایمان‌ می‌باشد.

**﴿**قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ٦٨**﴾** [يونس: 68].

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ نمونه‌هایی‌ از سخنان‌ فاسد این‌ مشرکان‌ را بیان‌ کرده‌ و می‌فرماید: «کافران‌ گفتند: خدا فرزندی‌ برای‌ خود اختیار کرده‌ است‌، او منزه‌ است‌، او بی‌نیاز است‌» بدین‌گونه‌، خدای‌ سبحان‌ از این‌ باطل‌ آشکار تنزیه‌ جسته‌ و این ‌حقیقت‌ را که‌ از چنین‌ تعلقی‌ بی‌نیاز است‌، روشن‌ می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی ‌نیازمندی‌ خواسته‌ می‌شود در حالی‌که‌ بی‌نیاز مطلق‌، هیچ‌ حاجتی‌ ندارد که‌ فرزندآن‌ را برایش‌ برآورده‌ گرداند. همچنین‌، کسی‌ محتاج‌ فرزند است‌ که‌ خود در معرض‌ انقراض‌ بوده‌ و خواستار فرزندی‌ است‌ که‌ جانشین‌ وی‌ گردد در حالی‌که ‌خدای‌ ﻷ‌ زنده‌ پاینده‌ای‌ است‌ که‌ بر او مرگ‌ یا فنایی‌ عارض‌ نمی‌شود از این‌رو، او به‌ این‌ تعلق‌ و تعلقاتی‌ مانند آن‌ هیچ‌ نیازی‌ ندارد «آنچه‌ در آسمان‌ها و آنچه‌ در زمین‌ است‌ از آن‌ اوست‌» پس‌ درست‌ نیست‌ که‌ چیزی‌ از آنها فرزند وی‌ باشد زیرا میان‌ مالکیت‌ و پدری‌ و فرزندی‌، منافات‌ وجود دارد «شما را بر این‌ ادعا» که‌ خداوند أ دارای‌ فرزند است‌ «هیچ‌ حجتی‌ نیست‌» و هیچ‌ دلیل‌ و برهانی‌ بر این ‌ادعا ندارید «آیا چیزی‌ را که‌ نمی‌دانید» بی‌پشتوانه‌ علم‌ و حجت‌ و برهان‌ «به‌ دروغ‌ بر خدا می‌بندید؟» این‌، تهدید و توبیخی‌ سخت‌ برای‌ آنان‌ است‌.

**﴿**قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ٦٩**﴾** [يونس: 69].

«بگو: در حقیقت‌ کسانی‌ که‌ بر خدا دروغ‌ می‌بندند» با نسبت ‌دادن‌ فرزند و شریک ‌برای‌ وی‌ «رستگار نمی‌شوند» به‌ بهشت‌ و نجات‌ یافتن‌ از عذاب‌ دوزخ‌.

**﴿**مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ٧٠**﴾** [يونس: 70].

«متاعی‌ است‌» فانی‌ «در دنیا» یعنی: اگر هم‌ صاحب‌ این‌ افترا به‌ چیزی‌ از خواسته‌های‌ گذرای‌ خود نایل‌ شود، قطعا آن‌ بهره‌مندیی‌ اندکی‌ در دنیاست ‌«سپس‌ بازگشت‌شان‌ به‌سوی‌ ماست‌» با مرگ‌ «آن‌گاه‌ به‌ سزای‌ آن‌که‌ کفر می‌ورزیدند، به‌ آنان‌ عذاب‌ سخت‌ می‌چشانیم‌» یعنی: افتراکنندگان‌ را به‌ سبب‌ کفرشان‌ که‌ عللی ‌چون‌ دروغ ‌بستن‌ بر خدای‌ سبحان‌ در پشت ‌سر آن‌ قرار دارد، به‌ عذابی‌ ابدی‌ معذب ‌می‌کنیم‌.

**﴿**وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ٧١**﴾** [يونس: 71].

«و خبر نوح‌ را بر آنان‌ بخوان‌» یعنی: داستان‌ وی‌ را با قومش‌ که‌ به‌پیام‌ حق‌ وی‌ کفر ورزیدند چنان‌که‌ کفار قریش‌ با تو چنین‌ کردند، بر آنان‌ بخوان‌ «آن‌گاه‌ که‌ به‌قوم‌ خود گفت: ای‌ قوم‌ من‌، اگر اقامت‌ من‌» در میان‌ شما «و اندرز دادن‌ من‌ به‌ آیات ‌خدا» یعنی‌ آیات‌ تکوینی‌ و تنزیلی‌ وی‌ «بر شما گران‌ آمده‌ است‌» و تاب‌ تحمل‌ آن‌را ندارید «پس‌» بدانید که‌ من‌ «بر خدا توکل‌ کرده‌ام‌» بنابراین‌، روش‌ شما را جز با توکل‌ بر خدای‌ ﻷ‌، به‌ شیوه‌ دیگری‌ پاسخ‌ نداده‌ و بی‌باک‌ از عملکرد شما، به‌راه‌ دعوت‌ خویش‌ ادامه‌ می‌دهم‌ «پس‌ عزمتان‌ را جزم‌ کنید» و تصمیمتان‌ را استوار گردانید «همراه‌ شریکان‌ خویش‌» یعنی: آنها را در تصمیم ‌گیری‌تان‌ علیه‌ من‌، یا یاری‌ دادنتان‌ علیه‌ من‌، به‌ همراهی‌ فراخوانید «باز کارتان‌ بر شما پوشیده ‌نباشد» یعنی: در توطئه‌ علیه‌ من‌، هیچ‌ پرده‌ پوشی‌ نکرده‌ و هر تصمیمی‌ که‌ علیه ‌من‌ می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان‌ بگیرید «سپس‌ برسانید به‌ من‌» یعنی: آن‌کاری‌ را که‌ در حق‌ من‌ اراده‌ کرده‌ و آن‌ تصمیمی‌ را که‌ در باره‌ من‌ گرفته‌اید، به ‌معرض‌ اجرا بگذارید «و مهلتم‌ ندهید» بلکه‌ در کارتان‌ تعجیل‌ کنید و آنچه ‌می‌خواهید با من‌ انجام‌ دهید زیرا من‌ از شما هیچ‌ پروایی‌ ندارم‌ و می‌دانم‌ که‌ شما هیچ‌کاره‌اید.

این‌ سخن‌ نوح‌ ÷، از روی‌ اعتماد و اطمینان‌ کامل‌ وی‌ به‌ نصرت‌ پروردگارش ‌و اهمیت‌ ندادن‌ و بی‌پروایی‌ وی‌ به‌ تهدیدهای‌ قومش‌ بود.

**﴿**فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ٧٢**﴾** [يونس: 72].

«پس‌ اگر روی‌ گردانیدید» از پندها و موعظه‌های‌ من‌ و از پروای‌ خدا أ و پیروی‌ از من‌ «بدانید که‌ من‌ از شما هیچ‌ مزدی‌ را نخواسته‌ام‌» یعنی: من‌ در برابر پند و اندرز خویش‌، از شما هیچ‌ مزد و پاداشی‌ را نخواسته‌ام‌ تا مرا در دعوتم‌، به‌ چشمداشت‌های‌ مادی‌ متهم‌ سازید «پاداش‌ من‌ جز بر عهده‌ خدا نیست‌» و فقط اوست‌ که‌ اجر و ثواب‌ مرا عنایت‌ می‌نماید، چه‌ شما ایمان‌ آورید و چه‌ روی‌ گردانید «و دستور یافته‌ام‌ که‌ از مسلمانان‌ باشم‌» یعنی: از اهل‌ تسلیم‌ و از اهل‌ اسلام ‌باشم‌، اسلامی‌ که‌ دین‌ همه‌ انبیای‌ عظام † است‌، هرچند شریعت‌هایشان‌ متنوع‌ و متعدد باشد.

**﴿**فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ٧٣**﴾** [يونس: 73].

«پس‌ او را تکذیب‌ کردند» یعنی: قوم‌ نوح ÷ به‌ تکذیب‌ خود استمرار و برمخالفت‌ و عناد خویش‌ اصرار ورزیدند «آن‌گاه‌ او و کسانی‌ را که‌ با او بودند» از مؤمنانی‌ که‌ ـ به‌رغم‌ عناد و ایذای‌ قوم‌شان‌ ـ از او در دین‌ پیروی‌ کرده‌ و در راه‌ حق‌ پایداری‌ ورزیدند «نجات‌ دادیم‌ در کشتی‌» ای‌ که‌ نوح ÷ را مأمور ساختن‌ آن ‌کردیم‌ «و آنان‌ را جانشینان‌ گردانیدیم‌» در زمین‌، زمینی‌ که‌ قبلا از آن‌ نابود شدگان‌ در توفان‌ بود «و کسانی‌ را که‌ آیات‌ ما را تکذیب‌ کردند» از کفار معاند با نوح ÷ «غرق‌ کردیم‌» به‌ وسیله‌ توفان‌ «پس‌ بنگر» ای‌ محمد ص و ای‌ مخاطب‌ که: «فرجام‌ کار بیم‌ داده ‌شدگان‌ چگونه‌ بود» یعنی: پایان‌ کارشان‌ چه‌ عبرت‌انگیز بود؟ وما با دروغ ‌انگاران‌ حضرات‌ پیامبران‌، این‌ چنین‌ می‌کنیم‌. این‌ تسلیت‌ و دلجویی‌ای‌ برای‌ رسول‌ خدا ص و تهدیدی‌ برای‌ مشرکان ‌است‌.

داستان‌ نوح ÷ قبلا در سوره‌ «اعراف‌» نیز گذشت‌ و این‌ داستان‌ و امثال‌ آن‌ از داستان‌های‌ قرآنی‌، در برخی‌ از سوره‌های‌ دیگر هم‌ تکرار می‌شود پس‌ راز و حکمت‌ این‌ تکرار در چیست‌؟

شیخ ‌سعید حوی‌ در تفسیر «الاساس‌» برای‌ این‌ تکرار، دو عامل‌ را ذکر می‌کند:

اول‌ این‌که: داستانی‌ که‌ در یک‌ سوره‌ مطرح‌ می‌شود، به‌ سیاق‌ آن‌ سوره‌ و جایگاه‌ آن‌ در ترتیب‌ قرآنی‌ کمک‌ می‌کند. یعنی‌ آن‌ داستان‌، به‌ عنوان‌ بخشی‌ از مضمون ‌تبیین‌کننده‌ آن‌ سوره‌، به‌ معانی‌ مورد نظر آن‌، پیوند می‌خورد.

دوم‌ این‌که: داستان‌های‌ قرآنی‌ در چهارچوب‌ اندرزهای‌ مطرح‌ شده‌ در آن‌، نقش ‌ویژه‌ خود را در هر سوره‌ ایفا می‌کنند و این‌ داستان‌ها بر اساس‌ طول‌، توسط یا کوتاه ‌بودن‌ یک‌ سوره‌، هماهنگ‌ با آن‌ عمل‌ می‌نمایند». بنابر این‌، طرح‌ داستان‌ نوح ÷، به‌ سیاق‌ و موضوع‌ عام‌ سوره‌ «یونس‌» کمک‌ می‌کند و آن‌ عبارت‌ از نفی‌ تعجب‌ و شگفتی‌ آنان‌ از فرستادن‌ پیامبر هشداردهنده‌ای‌ است‌. چنان‌که‌ طرح‌ این‌ داستان‌، به‌ شفای‌ قلب‌ بیماردلان‌ از بیماری‌ شک‌ نیز کمک‌ کرده‌ و مؤمن‌ را بر در پیش‌ گرفتن‌ موضعی‌ درست‌ و محکم‌ در برابر کفار تربیت‌ می‌کند.

**﴿**ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ٧٤**﴾** [يونس: 74].

«آن‌گاه‌ پس‌ از نوح‌ پیامبرانی‌ را به‌سوی‌ قوم‌شان‌ فرستادیم‌» چون‌ هود و صالح‌ و ابراهیم‌ و لوط و شعیب † را «پس‌ برای‌ آنان‌» یعنی: برای‌ قوم‌شان‌ «بینات‌ را آوردند» یعنی: معجزات‌، ادله‌، برهان‌ها و احکام‌ دین‌ را «ولی‌ آنان‌ هرگز مستعد آن‌ نبودند که‌ به‌ چیزی‌ که‌ قبلا آن‌ را دروغ‌ شمرده‌ بودند، ایمان‌ بیاورند» یعنی: ایمان ‌نیاوردند بلکه‌ بر کفر خویش‌ اصرار و استمرار ورزیده‌ و به‌ سبب‌ اصرار پیشین‌شان‌ بر تکذیب‌ پیامبران‌، توفیق‌ ایمان‌ نیافتند. یا معنی‌ این‌ است: اقوام‌ این‌ گروه‌ پیامبرانی‌ که‌ بعد از نوح‌ ÷ مبعوث‌ شدند، بر آن‌ نبودند تا به‌ آنچه‌ که‌ قوم‌ نوح‌ ÷ قبلا آن‌ را تکذیب‌ کرده‌ بود، ایمان‌ بیاورند «این‌گونه‌ ما بر دل‌های‌ تجاوزکاران‌» ازحد در کفر و فساد «مهر می‌نهیم‌» و در نتیجه‌، دل‌هایشان‌ پذیرای‌ ایمان‌ نمی‌شود. بنابر این‌، مهرنهادن‌، به‌ سبب‌ تجاوز خود آنهاست‌.

**﴿**ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ٧٥**﴾** [يونس: 75].

«سپس‌ بعد از آنان‌» یعنی: بعد از پیامبرانی‌ که‌ ذکرشان‌ رفت‌ و بعد از امتهایشان ‌«موسی‌ و هارون‌ را با آیات‌ خویش‌ به‌سوی‌ فرعون‌ و سران‌ قوم‌ وی‌ فرستادیم‌» آیات: شامل‌ معجزات‌ و نشانه‌های‌ نه‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ در سوره‌های‌ قبل‌ ذکر شد «ولی‌ آنان‌ گردنکشی‌ کردند» یعنی: از پذیرفتن‌ آیات‌، تکبر ورزیده‌ و در برابر آن‌ تسلیم‌ نشدند و به‌ آنچه‌ که‌ این‌ آیات‌ دربرگیرنده‌ آن‌ بود، اذعان‌ ننمودند «و قومی‌ مجرم‌ بودند» به‌ سبب‌ استکبار و گردنکشی‌ از پیروی‌ آنچه‌ که‌ موسی‌ و هارون‌ (علیهما السلام) با خود آورده‌ بودند، به‌ همین‌ جهت‌، موضعی‌ هماهنگ‌ با طبیعت‌ تبه‌کارانه‌ و مجرمانه‌ خود در پیش‌ گرفتند.

**﴿**فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ٧٦**﴾** [يونس: 76].

«پس‌ چون‌ حق‌ از جانب‌ ما به‌سویشان‌ آمد، گفتند» از روی‌ مکابره‌ و عناد «بی‌گمان‌ این‌ سحری‌ آشکار است‌» فرعونیان‌ حق‌ را با تأکید هر چه‌ تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی‌که‌ می‌دانستند این‌ سخنشان‌ دروغی‌ بیش‌ نیست‌.

**﴿**قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ٧٧**﴾** [يونس: 77].

«موسی‌ گفت‌» اعتراض‌کنان‌ برآنان‌ «آیا وقتی‌ حق‌ به‌سوی‌ شما آمد، می‌گویید این ‌سحر است‌؟ آیا این‌ سحر است‌؟» در حالی‌که‌ همین‌ معجزه‌ حق‌ بود که‌ سحر ساحران‌ را تماما بی‌اثر کرد پس‌ این‌، دورترین‌ چیز از سحر می‌باشد «و حال‌ آن‌که ‌ساحران‌ رستگار نمی‌شوند» یعنی: به‌ مطلوبی‌ دست‌ نیافته‌ و به‌ خیری‌ نمی‌رسند و از شر و بلایی‌ نجات‌ نمی‌یابند پس‌ چگونه‌ کسی‌ که‌ فرستاده‌ الله أ و از اهل‌ نجات‌ و رستگاری‌ است‌، به‌ این‌ وادی‌ سراسر زیان‌ در می‌افتد؟

**﴿**قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ٧٨**﴾** [يونس: 78].

«گفتند» فرعونیان‌ «آیا به‌سوی‌ ما آمده‌ای‌ تا ما را از دینی‌ که‌ پدرانمان‌ را بر آن ‌یافته‌ایم‌» یعنی‌ از پرستش‌ بتان‌ «بازداری‌ و تا کبریا در زمین‌ برای‌ شما باشد» ای‌ موسی‌ و هارون‌؟ مراد از کبریا: ریاست‌ و پادشاهی‌ است‌. پس‌ فرعون‌ و فرعونیان‌، علت‌ عدم‌ پذیرش‌ دعوت‌ موسی‌ ÷ را به‌ دو امر مربوط ساختند: یکی‌ تمسک‌ به ‌تقلید از پدرانشان‌ و دیگری‌ حرص‌ بر ریاست‌، چه‌ اگر آنان‌ دعوت‌ موسی‌ ÷ را اجابت‌ گفته‌ و او را تصدیق‌ می‌کردند، در این‌ صورت‌، کلیدهای‌ امر امت‌ وی‌ در اختیارش‌ قرار می‌گرفت‌ و برای‌ فرعون‌، ریاست‌ تام‌ و کاملی‌ باقی‌ نمی‌ماند، چرا که‌ تدبیر و اداره‌ شئون‌ مردم‌ به‌ وسیله‌ دین‌، اداره‌ فرعون‌ را با سیاست‌ها و روش‌ها و منش‌های‌ وی‌، ملغی‌ و بی‌اعتبار می‌گردانید. «و ما به‌ شما دوتن‌ ایمان ‌نمی‌آوریم‌» این‌ همان‌ قرار نهایی‌ و فیصله‌ آخرینی‌ بود که‌ آن‌ را اعلان‌ کردند.

**﴿**وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ٧٩**﴾** [يونس: 79].

و چون‌ فرعون‌ معجزه‌ ید بیضا و عصای‌ موسی‌ ÷ را دید، برای‌ این‌که‌ موضع‌ خویش‌ در قبال‌ دعوت‌ موسی‌ ÷ را به‌ مردم‌، موضعی‌ درست‌ و بر حق‌ نمایش ‌دهد، به‌ گردآوردن‌ جادوگران‌ و ترتیب‌ دادن‌ نمایشنامه‌ای‌ بدین‌ مضمون‌ دستور داد: «و فرعون‌ گفت: هرجادوگر دانایی‌ را پیش‌ من‌ آورید» زیرا او بر این‌ باور بود که ‌معجزات‌ موسی‌ ÷ از نوع‌ سحر و جادوست‌ پس‌ بر آن‌ شد تا مردم‌ را تحمیق‌ کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی‌ و ایجاد آشوب‌ و هیاهو و غوغا سالاری‌، با پیام‌ موسی‌ ÷ معارضه‌ نماید پس‌ خدای‌ متعال‌ این‌ نیرنگ‌ و توطئه‌ وی‌ را بی‌اثر کرد چنان‌که‌ می‌فرماید:

**﴿**فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ٨٠**﴾** [يونس: 80].

«و چون‌ جادوگران‌ آمدند، موسی‌ به‌ آنان‌ گفت: آنچه‌ را اندازنده‌ هستید، بیندازید» یعنی: آنچه‌ را که‌ با خود از ریسمان‌ها و عصاها دارید به‌ میدان‌ افگنید.

دلیل‌ این‌که‌ موسی‌ ÷ آنها را به‌ پیشگام‌ شدن‌ در اجرای‌ نمایششان‌ فراخواند این ‌بود که: او می‌دانست‌؛ نمایش‌ آنها خیالاتی‌ بیش‌ نیست‌ و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمان‌های‌ خود را در میدان‌ واقعیت‌ به‌ مارها و اژدهای‌ حقیقی‌ تبدیل‌ کنند و چون ‌آنها این‌ خیال‌افگنی‌هایشان‌ را به‌ میدان‌ افگنند، او با ابطال‌ و در هم‌ چیدن‌ عصاها و ریسمان‌هایشان‌، جادوی‌شان‌ را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه‌، عجز و ناتوانی‌شان‌ برای‌ همه‌ کسانی‌ که‌ در صحنه‌ حاضرند، آشکار می‌شود چرا که‌ او عصایش‌ را می‌افگند و پس‌ از تبدیل‌ آن‌ به‌ اژدها، مجددا آن‌ را به‌ حال‌ اولش‌ برمی‌گرداند و مردم‌ هم‌ آن‌ را در دستش‌ می‌بینند که‌ موجود است‌، اما ریسمان‌ها و عصاهای‌ ساحران‌ نابود می‌شود، از آن‌رو که‌ تخیل‌افگنی‌ای‌ بیش‌ نبوده‌ که‌ بر باد رفته‌ است‌ و اثری‌ واقعی‌ و برجای‌ ماندنی‌ از خود ندارد.

**﴿**فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ٨١**﴾** [يونس: 81].

«پس‌ چون‌ افگندند، موسی‌ گفت: آنچه‌ را شما به‌ میان‌ آوردید سحر است‌» یعنی: باطل‌ قلابی‌ای‌ است‌ که‌ به‌وسیله‌ آن‌ اموری‌ غیر واقعی‌ را که‌ هیچ‌ حقیقتی‌ ندارد، در خیال‌ مردم‌ به‌ صورت‌ اموری‌ واقعی‌ در می‌افگنید، به‌خلاف‌ آورده‌ من‌ که‌ حق ‌و واقعیت‌ است‌ زیرا نشانه‌ و معجزه‌ای‌ از معجزات‌ خداوند أ می‌باشد «به‌ زودی ‌خدا آن‌ را باطل‌ خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال‌ به‌ زودی‌ برساخته‌هایتان‌ را محو و بی‌اثر خواهد کرد به‌طوری‌ که‌ مردم‌، بطلان‌ آن‌ را ـ با نشانه‌های‌ اعجاز گری‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ بر دست‌ من‌ آشکار می‌گرداند ـ خواهند دانست‌ و به‌ حقیقت‌ امر آن‌ پی‌ خواهند برد «خدا کار مفسدان‌ را تأیید نمی‌کند» و برنامه‌هایشان‌ را به‌ کرسی‌ حقیقت‌ نمی‌نشاند زیرا این‌ سنتی‌ از سنت‌های‌ خداوند أ است‌ که‌ عمل‌ مفسد، قابلیت‌ اصلاح‌ را ندارد.

آن‌گاه‌ حق‌ تعالی‌ سنتی‌ دیگر از سنن‌ خویش‌ را که‌ متمم‌ و مکمل‌ این‌ سنت‌ وی ‌است‌، ذکر نموده‌ و می‌فرماید:

**﴿**وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ٨٢**﴾** [يونس: 82].

«و خدا حق‌ را ثابت‌ می‌گرداند» یعنی: حق‌ را به‌ عرصه‌ ظهور آورده‌ و آن‌ را به ‌کرسی‌ می‌نشاند و در زمین‌ به‌ آن‌ تمکین‌ می‌دهد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: حق‌ را تبیین‌ کرده‌ و آن‌ را روشن‌ می‌کند «با کلمات‌ خود» که‌ آنها را در کتاب هایش‌ بر انبیای‌ خویش‌ فرود آورده‌ است‌، کلماتی‌ که‌ در برگیرنده‌ حجت‌ها و برهان‌های‌ او می‌باشند «هر چند مجرمان‌» از کسان‌ فرعون‌ و دیگران‌ «را خوش‌ نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای‌ تکوینی‌ باری‌ تعالی‌ است‌، چون‌ این‌ فرمان‌ وی‌ به‌ عصا که: به‌ اژدها تبدیل‌ شود و ریسمان‌ها و عصاهایشان‌ را فرو بلعد.

**﴿**فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ٨٣**﴾** [يونس: 83].

«سرانجام‌، کسی‌ به‌ موسی‌ ایمان‌ نیاورد جز ذریه‌ای‌ از قوم‌ وی‌» از زاد و ولد بنی‌اسرائیل‌. به‌ قولی‌ دیگر: مراد از «ذریه‌»، گروهی‌ از جوانان‌ و کسان‌ قوم‌ فرعونند. یعنی‌ جز شماری‌ اندک‌ از نژاد و کسان‌ فرعون‌، کسی‌ دیگر از آنان‌ به ‌موسی‌ ÷ ایمان‌ نیاورد و از آن‌ جمله‌ بود مؤمن‌ آل‌ فرعون‌ که‌ ایمانش‌ را پنهان ‌می‌داشت‌[[14]](#footnote-14) و از آن‌ جمله‌ بودند آسیه‌ زن‌ فرعون‌، ماشطه‌ دخترش‌ و زن‌ خزانه‌ دار وی‌ که: «با وجود خوف‌ از فرعون‌ و ملأ آنها» یعنی: اشراف‌ قومش‌ «که‌ مبادا آنان‌ را در فتنه‌ افگنند» یعنی: آنها را از دین‌ حق‌ با آزار و شکنجه‌ برگردانند؛ به‌ موسی‌ ÷ ایمان‌ آوردند «و همانا فرعون‌ در آن‌ سرزمین‌ گردنکش‌ بود» یعنی: او در سرزمین ‌مصر و بر مردم‌ آن‌ برتری‌جو، سرکش‌، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران ‌بود» در کفر و در آنچه‌ که‌ از کشتن‌ و به‌ دار آویختن‌ و انواع‌ گوناگون‌ شکنجه‌ها و عذاب‌ها بر مردم‌ اعمال‌ می‌کرد.

از برخی‌ روایات‌ تاریخی‌ بر می‌آید که‌ فرعون‌ زمان‌ موسی‌ ÷، رعمسیس‌ دوم ‌بود که‌ در مصر منشوری‌ عام‌ صادر کرد و در آن‌ اعلان‌ پروردگاری‌ نمود. و در روشنی‌ این‌ روایات‌ تاریخی‌، به‌ عمق‌ معنی‌ این‌ آیه‌ پی‌می‌بریم‌.

**﴿**وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ٨٤**﴾** [يونس: 84].

«و موسی‌ گفت: ای‌ قوم‌ من‌! اگر به‌ خدا ایمان‌ آورده‌اید پس‌ بر وی‌ توکل‌ کنید، اگر اهل‌ تسلیمید» این‌ فرمانی‌ است‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ که‌ آنها را براین‌ امر برمی‌انگیزد که‌ به ‌خدای‌ ﻷ‌ توکل‌ کنند و خود را به‌ او تسلیم‌ کنند؛ یعنی‌ خود را برای‌ وی‌ پاک‌ و خالص‌ گردانند به‌طوری‌ که‌ شیطان‌ را در نفس‌هایشان‌ هیچ‌ بهره‌ای‌ نباشد زیرا توکل‌ جز با اخلاص‌ تحقق‌ پیدا نمی‌کند و بدون‌ توکل‌ هم‌ هیچ‌ امتی‌ نمی‌تواند به‌هدف‌ والای‌ الهی‌ خویش‌ دست‌ یابد.

**﴿**فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ٨٥**﴾** [يونس: 85].

«پس‌ گفتند» بنی‌اسرائیل: «بر خدا توکل‌ کردیم‌» و این‌ فرمان‌ را پذیرا گشتیم‌. آن‌گاه‌ به‌ بارگاه‌ حق‌ تعالی‌ روآورده‌ و چنین‌ دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای ‌برای‌ قوم‌ ستمگر مگردان‌» یعنی: آنان‌ را بر ما مسلط نکن‌ تا ما را با هدف‌ برگرداندن‌ از دینمان‌ شکنجه‌ کنند. یا ما را فتنه‌ای‌ برای‌ آنان‌ نگردان‌ که‌ دیگران‌ را به ‌وسیله‌ ما بفریبند، بدین‌گونه‌ که‌ به‌ آنان‌ بگویند: اگر این‌ گروه‌ بر حق‌ می‌بودند، ما هرگز بر آنان‌ مسلط نمی‌شدیم‌ که‌ این‌گونه‌ در بندشان‌ کشیده‌ و شکنجه‌شان‌ کنیم‌.

**﴿**وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ٨٦**﴾** [يونس: 86].

«و» نیز بنی‌اسرائیل‌ گفتند: پروردگارا! «ما را به‌ رحمت‌ خویش‌ از گروه‌ کافران ‌نجات‌ ده‌» و این‌چنین‌اند مؤمنان‌ که‌ با خداترسی‌ و امید به‌ فضل‌ حق‌ تعالی‌، از او درخواست‌ عافیت‌ و نجات‌ می‌کنند.

**﴿**وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ٨٧**﴾** [يونس: 87].

«و به‌ موسی‌ و برادرش‌ وحی‌ کردیم‌ که‌ شما دوتن‌، برای‌ قوم‌ خود در مصر خانه‌هایی‌ ترتیب‌ دهید» یعنی: برای‌ قوم‌ خود در مصر، مساجدی‌ را به‌ منظور عبادت ‌خدای‌ متعال‌ بنا کنید. به‌ قولی: مراد از مصر در این‌ آیه‌، شهر اسکندریه‌ است‌ وبه‌ قولی‌ دیگر: مراد مصر قدیم‌ است‌ که‌ در جوار قاهره‌ فعلی‌ قرار داشت‌ «وخانه‌های‌ خود را رو به‌ قبله‌ بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به‌ قبله‌ بسازید.به‌ قولی: مراد خانه‌های‌ مسکونی‌ آنهاست‌ که‌ مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک‌ همدیگر بسازند زیرا در این‌ کار مصالحی‌ وجود دارد که‌ بر کسی‌ پنهان ‌نیست‌. بنابر قول‌ اول: مراد از قبله‌، جهت‌ بیت‌المقدس‌، یا جهت‌ کعبه‌ است‌ «و نماز را برپا دارید» همان‌ نمازی‌ که‌ خدای‌ متعال‌ شما را به‌ اقامه‌ آن‌ فرمان‌ داده ‌است‌ «و مؤمنان‌ را بشارت‌ ده‌» ای‌ موسی‌ به‌ آنچه که‌ خداوند أ از پیروزی‌ و جانشین‌ ساختن‌شان‌ در زمین‌ به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ است‌.

**﴿**وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ٨٨**﴾** [يونس: 88].

«و موسی‌ گفت: پروردگارا! تو به‌ فرعون‌ و اشراف‌ وی‌ زینت‌ و مالهای‌ بسیار در زندگانی‌ دنیا داده‌ای‌» زینت: نام‌ هر چیزی‌ است‌ که‌ ابزار آرایش‌ قرار می‌گیرد؛ از لباس‌، وسیله‌ سواری‌، زیورات‌، فرش‌، سلاح‌ و غیره‌ «پروردگارا! تا گمراه‌ کنند از راه‌ تو» یعنی: فرجام‌ کارشان‌ این‌ بود که‌ نعمت‌هایت‌ را، در برگرداندن‌ مردم‌ از دین‌ حقت‌ مورد بهره‌برداری‌ قراردادند «پروردگارا! اموال‌شان‌ را نابود کن‌» وبی‌برکت‌ و محو گردان‌ «و دل‌هایشان‌ را سخت‌کن‌» یعنی: آنها را سنگدل‌ گردان‌ وبر دل‌هایشان‌ مهر بنه‌ که‌ حق‌ را نپذیرند و به‌ استقبال‌ ایمان‌ نشتابند، به‌گونه‌ای‌ «که‌ ایمان‌ نیاورند تا عذاب‌ دردناک‌ را ببینند» یعنی: ایمان‌ آنها با دیدن‌ عذابت‌ همراه‌ شود، که‌ در این‌ هنگام‌، دیگر ایمان‌ سودی‌ به‌ حالشان‌ ندارد.

این‌ نفرین‌های‌ موسی‌ ÷ علیه‌ آنان‌، حکایتگر خشم‌ وی‌ به‌ خاطر خدا أ و دینش‌، علیه‌ فرعون‌ و سران‌ قوم‌ وی‌، یعنی‌ کسانی‌ بود که‌ برای‌ موسی‌ ÷ روشن‌ شده‌ بود که‌ خیری‌ در آنان‌ نیست‌، به‌همین‌ جهت‌ بود که‌ خدای‌ متعال‌ دعای‌ او را اجابت‌ کرد چنان‌که‌ می‌فرماید:

**﴿**قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ٨٩**﴾** [يونس: 89].

«خداوند فرمود: دعای‌ هر دوی‌ شما اجابت‌ شد پس‌ استقامت‌ کنید» استقامت: ثبات‌ و پایداری‌ آنها بر تمسک‌ به‌ دین‌، عدم‌ بیرون‌ رفتن‌ از دایره‌ احکام‌ آن‌ و دعا و التجایشان‌ به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ است‌ «و از راه‌ جاهلان‌ پیروی‌ نکنید» یعنی: از شریعت‌ خدا أ منحرف‌ نشوید؛ با پیروی‌ از کسانی‌ که‌ علم‌ و دانشی‌ در دین ‌ندارند. و هرچند که‌ دعاکننده‌ موسی‌ ÷ بود، لیکن‌ چون‌ هارون‌ ÷ نیز به‌ دعای ‌موسی‌ ÷ آمین‌ می‌گفت‌، در اینجا صیغه‌ تثنیه‌ به‌ کار گرفته‌ شد.

علامه‌ ألوسی‌ در تفسیر «روح‌المعانی‌« از شیخ‌ ابومنصور ماتریدی‌ نقل‌ می‌کند که‌ گفت: «رضا به‌ کفر از حیث‌ این‌که‌ کفر است‌، کفر می‌باشد، اما رضا به‌ کفر کافر نه‌ از این‌ حیث‌ بلکه‌ از حیث‌ این‌ که‌ سبب‌ عذاب‌ دردناک‌ برای‌ وی‌ است‌، کفر نیست‌ و دعای‌ موسی‌ ÷ از همین‌ مقوله‌ دوم‌ بود».

**﴿**وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ٩٠**﴾** [يونس: 90].

«و بنی‌اسرائیل‌ را از دریا گذراندیم‌» خداوند متعال‌ دریا را خشک‌ کرد و بنی‌اسرائیل‌ را از آن‌ عبور داد و به‌ ساحل‌ رسانید[[15]](#footnote-15) «پس‌ فرعون‌ و لشکریانش‌ از راه‌ ستم‌ و تجاوز، آنان‌ را دنبال‌ کردند» بغی: ستم‌ و عدو: تجاوز است‌ «تا وقتی‌که‌» فرعون‌ «در شرف‌ غرق ‌شدن‌ قرارگرفت‌» و آب‌ تا دهانش‌ بالا آمد، «گفت: ایمان‌ آوردم‌ که‌ هیچ‌ معبودی‌ بجز آن‌که‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ او ایمان‌ آورده‌اند، نیست‌» زیرا هنگامی‌ که‌ فرعون‌ و کسانش‌ در تعقیب‌ موسی‌ ÷ و قومش‌ به‌ دریا زدند تا از همان ‌راه‌ از دریا بگذرند، آب‌ از هر دو سو به ‌هم‌ آمد و غرق‌شان‌ کرد، در همین‌ کشاکش ‌غرق‌ بود که‌ فرعون‌ این‌ سخن‌ را گفت‌. آن‌ لعین‌ صراحتا نگفت‌ که: به‌خدا أ ایمان‌ آوردم‌ زیرا هنوز در او عرقی‌ از دعوای‌ الوهیت‌ باقی‌ مانده‌ بود «و» گفت‌ «من‌ از مسلمانانم‌» یعنی: از تسلیم‌ شدگان‌ به‌ امر خدا أ و از کسانی ‌هستم‌ که‌ او را به‌ یگانگی‌ خوانده‌ و ماسوایش‌ را نفی‌ می‌کنند. البته‌ آن‌ ایمان‌ درچنان‌ وقتی‌، به‌حال‌ وی‌ سودی‌ نکرد چنان‌که‌ خدای‌ متعال‌ فرمود:

**﴿**آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ٩١**﴾** [يونس: 91].

«اکنون‌؟» یعنی: آیا اکنون‌ ایمان‌ می‌آوری‌ «درحالی‌که‌ پیش‌ از این‌ نافرمانی ‌می‌کردی‌ و از تبهکاران‌ بودی‌؟» پس‌ بدان‌ که‌ ایمان‌ آوردن‌ در هنگام‌ دیدن‌ مرگ‌، هیچ‌ سودی‌ به‌ حالت‌ ندارد. به‌ قولی: گوینده‌ این‌ سخن‌ به‌ وی‌، جبرئیل‌ ÷ بود.

اجماع‌ امت‌ بر آن‌ است‌ که‌ ایمان‌ فرعون‌ پذیرفته‌ نشد، به‌ سبب‌ این‌ سنت‌ الهی ‌که: ایمان‌ در حال‌ فرود آمدن‌ عذاب‌ پذیرفته‌ نمی‌شود.

**﴿**فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ٩٢**﴾** [يونس: 92].

«پس‌ امروز تو را با جسدت‌ می‌رهانیم‌» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روحت ‌بیرون‌ می‌آوریم‌. آری‌! دریا فرعون‌ را مرده‌ به‌ ساحل‌ افگند به‌طوری‌ که‌ همگان ‌جسد وی‌ را مشاهده‌ کردند «تا برای‌ کسانی‌ که‌ از پی‌ تو می‌آیند، آیتی‌ باشد» از آیات‌ و نشانه‌های‌ ما، که‌ امت‌های‌ آینده‌ وقتی‌ خبر این‌ واقعه‌ عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن‌ عبرت‌ بگیرند و کذب‌ و بهتان‌ این‌ ناکسی‌ را که‌ مدعی‌ ربوبیت ‌اعلی‌ شد، بدانند و در نتیجه‌ از تکبر و گردنکشی‌ و تمرد علیه‌ خدای‌ سبحان ‌بپرهیزند. آری‌! اینک‌ این‌ جثه‌ بی‌جان‌ وی‌ است‌ که‌ در ساحل‌ دریا در فضایی‌ بازافگنده‌ شده‌ پس‌ بروید و آن‌ را ببینید؛ ببینید که‌ او نه‌ خداست‌ و نه‌ رب‌ اعلی‌ بلکه ‌جسد بی‌جان‌ بی‌نوایی‌ است‌ سپرده‌ شده‌ به‌ ماسه‌های‌ سوزان‌ ساحل‌. بایسته ‌یادآوری‌ است‌ که‌ جسد فرعون‌ تا به‌ امروز هم‌ در موزه‌ آثار باستانی‌ مصر در قاهره‌ موجود است‌ و در معرض‌ بازدید عموم‌ قرار دارد، که‌ همه‌ روزه‌، جهانگردان ‌بسیاری‌ از آن‌ دیدن‌ می‌کنند و اهل‌ اعتبار از آن‌ عبرت‌ می‌گیرند «و بی‌گمان‌، بسیاری‌ از مردم‌ از آیات‌ ما» یعنی: از نشانه‌های‌ ما که‌ موجب‌ عبرت‌گرفتن‌ و اندیشیدن‌ است‌ و انسان‌ را از خواب‌ غفلت‌ بیدار می‌کند «غافلند» و از آنها درس‌عبرت‌ فرا نمی‌گیرند.

**﴿**وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ٩٣**﴾** [يونس: 93].

«به‌ راستی‌ ما بنی‌اسرائیل‌ را در جایگاه‌های‌ نیکو منزل‌ دادیم‌» یعنی: آنان‌ را در سرزمین‌ نیک‌ و ستوده‌ای‌ که‌ همانا سرزمین‌ بیت‌المقدس‌ و ما حول‌ آن‌ است‌، اسکان‌ دادیم‌ و فرود آوردیم‌ «و از چیزهای‌ پاکیزه‌» یعنی: از روزی‌ حلال‌ و پاکیزه ‌در پیش‌ طبع‌ و شرع‌ «به‌ آنان‌ روزی‌ بخشیدیم‌ پس‌ اختلاف‌ نکردند» در امر دین‌شان‌ و در آن‌ به‌ شعبه‌های‌ متفرق‌ منشعب‌ نشدند، بعد از آن‌که‌ بر راه‌ و روش‌ واحدی ‌قرار داشتند؛ «مگر پس‌ از آن‌که‌ علم‌ برای‌ آنان‌ حاصل‌ شد» یعنی: مگر بعد از آن‌که‌ تورات‌ را خواندند و به‌ احکام‌ آن‌ دانا شدند. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: اختلاف‌ نکردند مگر بعد از آن‌که‌ علم‌ ـ یعنی‌ قرآن‌ ـ به‌ آنان‌ آمد، آن‌گاه‌ در کار قرآن ‌اختلاف‌ کردند و بر اثر این‌ اختلاف‌ بود که‌ جمعی‌ به‌ آن‌ ایمان‌ آوردند و دیگران‌ به‌ آن‌ کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت‌ میانشان‌ درباره‌ آنچه‌ بر سر آن‌ اختلاف‌ می‌کردند» از امور دین‌ و دنیا «داوری‌ خواهد کرد» پس‌ محق‌ را در برابر عملش ‌به‌حق‌ پاداش‌ داده‌ و مبطل‌ را به‌ آنچه‌ که‌ سزاوار آن‌ است‌، مجازات‌ خواهد کرد.

**﴿**فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ٩٤**﴾** [يونس: 94].

«و اگر از آنچه‌ به‌سوی‌ تو فرو فرستاده‌ایم‌ در تردیدی‌» خطاب‌ برای‌ هر شنونده‌ یابرای‌ پیامبر ص است‌ که‌ مراد از آن‌ امت‌ ایشانند «از کسانی‌ که‌ پیش‌ از تو کتاب‌ می‌خواندند، بپرس‌» یعنی: از اهل‌ کتابی‌ که‌ اسلام‌ آورده‌ و به‌ دعوتت‌ ایمان ‌آورده‌اند ـ همچون‌ عبدالله بن‌ سلام‌ س ـ بپرس‌ زیرا ایشان‌ به‌ تو خبر خواهند داد که‌ قرآن‌ کتاب‌ بر حق‌ خدا أ است‌ و تو پیامبر راستین‌ وی‌ هستی‌ چرا که‌ تورات‌ به ‌این‌ حقیقت‌ شاهد و ناطق‌ است‌ «قطعا حق‌ از جانب‌ پروردگارت‌ به‌سوی‌ تو آمده ‌است‌» این‌ بیانی‌ است‌ که‌ هرگونه‌ شکی‌ را قلع‌ و قمع‌ می‌کند زیرا به‌ گواهی‌ خدای ‌سبحان‌ براین‌ حقیقت‌ ناطق‌ است‌ که: آنچه‌ باطل‌پرستان‌ در آن‌ تشکیک‌ می‌کنند، حقی‌ است‌ که‌ هیچ‌ باطلی‌ با آن‌ آمیخته‌ نیست‌ و شائبه‌ هیچ‌ شبهه‌ای‌ در آن‌ وجود ندارد «پس‌ از شک‌آورندگان‌ نباش‌» یعنی: از دودلان‌ متردد و متحیر نباش‌.

از قتاده‌؛ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ گفت: به‌ ما رسیده‌ است‌ که‌ آن‌ حضرت ص بی‌درنگ‌ پس‌ از نزول‌ این‌ آیه‌ فرمودند: «نه‌ شک‌ می‌کنم‌ و نه‌ «ازاهل‌کتاب‌» سؤال‌ می‌نمایم‌ بلکه‌ گواهی‌ می‌دهم‌ که‌ قرآن‌ حق‌ است‌». پس‌، تعبیر: (از شک ‌آورندگان‌ نباش‌) که‌ در این‌ آیه‌ خطاب‌ به‌ رسول‌ اکرم‌ ص به‌کار گرفته‌ شده‌، به‌ معنای‌ این‌ نیست‌ که‌ آن‌ حضرت‌ ص در این‌ مورد شکی‌ داشته‌ اند بلکه‌ این‌ تعبیر در میان‌ اعراب‌ کاربرد دیگری‌ نیز دارد، مثلا یکی‌ از آنان‌ به‌ فرزندش‌ می‌گوید: اگر تو به‌ راستی‌ فرزند منی‌ پس‌ شجاع‌ باش‌! چنان‌که‌ فرض‌ نمودن‌ یک‌ چیز برای ‌نفی‌ احتمال‌ وقوع‌ آن‌ نیز در میان‌ اعراب‌ مألوف‌ است‌.

ابواللیث‌ سمرقندی‌ در تفسیرش‌ «بحرالعلوم‌» می‌گوید: «خداوند أ خود به ‌این‌ امر داناتر است‌ که‌ نه‌ آن‌ حضرت ص شک‌ کردند و نه‌ شک‌ می‌کردند ولی‌ او می‌خواست‌ تا ایشان‌ بگویند که: شکی‌ ندارم‌! چنان‌که‌ به‌ عیسی‌ ÷ فرمود: «آیا توبه‌ مردم‌ گفتی‌ که‌ من‌ و مادرم‌ را معبود خویش‌ بگیرید؟» «مائده/‌116» در حالی‌که ‌خود می‌دانست‌ عیسی‌ چنین‌ سخنی‌ نگفته‌ است‌ ولی‌ می‌خواست‌ تا او بگوید: «من‌به‌ مردم‌ چنین‌ سخنی‌ نگفته‌ام‌».

صاحب‌ تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض ‌نمودن‌ شک‌، گاهی‌ مفید اثبات ‌عکس‌ آن‌ می‌باشد که‌ یقین‌ است‌ و این‌ نظریه‌ای‌ است‌ که‌ فلاسفه‌ای‌ مانند دکارت ‌به‌ آن‌ باور دارند بنابراین‌، از تعبیر فوق‌ این‌ معنی‌ بر نمی‌آید که‌ رسول‌ خدا ص در قرآن‌ شکی‌ داشته‌اند».

تأویل‌ دیگر این‌ است‌ که: مخاطب‌، رسول‌ اکرم ص اند ولی‌ مراد شکاکان‌ امت ‌ایشان‌ می‌باشند نه‌ خود ایشان‌ زیرا قرآن‌ به‌ زبان‌ اعراب‌ نازل‌ شده‌ است‌ و در میان ‌آنان‌ این‌ شیوه‌ رایج‌ است‌ که‌ گاهی‌ کسی‌ را به‌ چیزی‌ مخاطب‌ می‌کنند در حالی‌که‌ غیر او را اراده‌ دارند چنان‌که‌ می‌گویند: «ایاك‌ أعنی‌ و اسمعی‌ یا جاریه». «هدفم ‌تویی‌، اما دخترک‌! تو بشنو». در فارسی‌ نیز این‌ شیوه‌ سخن‌ رایج‌ است‌ و این‌ضرب‌ المثلی‌ است‌ که‌ می‌گویند: «در به‌ تو می‌گویم‌، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم‌ که‌ شیوه‌ مخاطب‌ ساختن‌ رسول‌ اکرم ص و اراده‌ داشتن‌ غیر ایشان‌، در قرآن‌ نظایر دیگری‌ نیز دارد.

**﴿**وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ٩٥**﴾** [يونس: 95].

«و از زمره‌ کسانی‌ که‌ آیات‌ خدا را دروغ‌ انگاشتند نباش‌، که‌ از زیانکاران ‌می‌شوی‌» این‌ خطاب‌ نیز از باب‌ برانگیختن‌ و پایدار ساختن‌ پیامبر ص و امتشان‌ بر راه‌ حق‌ و قطع‌ طمع‌های‌ باطل‌پرستان‌ است‌.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ٩٦ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ٩٧**﴾** [يونس: 96-97].

«همانا کسانی‌ که‌ حکم‌ پروردگارت‌» به‌ عذاب‌ «بر آنان‌ ثابت‌ شده‌» و قضا و قدر الهی‌ براین‌که‌ آنان‌ بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم‌ می‌میرند، بر آنان‌ لازم ‌گردیده‌ «ایمان‌ نمی‌آورند» پس‌ از اینان‌ به‌ هیچ‌ حالی‌ از احوال‌، ایمان‌ بر نمی‌آید «هر چند هرگونه‌ آیتی‌ برای‌شان‌ بیاید» از آیات‌ تکوینی‌ و تنزیلی‌ خداوند أ زیرا آیات‌ (نشانه‌ها و معجزات‌) هیچ‌ سودی‌ به‌ حال‌ آنان‌ نمی‌کند «تا وقتی‌ که‌ عذاب‌ دردناک‌ را ببینند» پس‌ فقط در هنگام‌ مشاهده‌ عذاب‌ است‌ که‌ ایمان‌ می‌آورند چنان‌که‌ فرعون‌ ایمان‌ آورد ولی‌ این‌ ایمان‌، نه‌ فایده‌ای‌ به‌ حالش‌ داشت‌ و نه ‌نجات‌بخش‌ او بود.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «همانا خدای‌ ﻷ‌ توبه‌ بنده‌ را ـ تا آن‌گاه‌ که‌ او در غرغره‌ جان‌کندن‌ نباشد ـ می‌پذیرد». حالت‌ غرغره‌، حالت‌ مرگ‌ است‌ که ‌انسان‌ در تب‌ و تاب‌ آن‌ دست‌ و پا می‌زند.

**﴿**فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ٩٨**﴾** [يونس: 98].

«چرا هیچ‌ شهری‌ نبود که‌ اهل‌ آن‌ ایمان‌ بیاورد» آن‌گاه‌ که‌ عذاب‌ را می‌بیند «و ایمان‌ آن‌ به‌ حالش‌ سود بخشد؟ مگر قوم‌ یونس‌» که‌ ایمانشان‌ ـ به‌ عنوان‌ یک ‌استثنا ـ در حال‌ مشاهده‌ عذاب‌ پذیرفته‌ شد. یا معنی‌ این‌ است: پس‌ چرا مردم‌ حتی ‌یک‌ شهر از این‌ شهرهایی‌ که‌ ما هلاک‌شان‌ ساختیم‌، نبودند که‌ ایمانی‌ به‌هنگام‌ و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان‌ ایمانی‌ که‌ برای‌ خدا أ خالص‌ بوده‌ و قبل‌ از مشاهده‌ عذاب‌ وی‌ باشد و آن‌ را به‌ تأخیر نیندازند چنان‌که‌ فرعون‌ به‌ تأخیر انداخت‌؛ مگر قوم‌ یونس‌ ÷ «که‌ وقتی‌» در هنگام‌ مشاهده‌ مقدمات‌ عذاب‌ «ایمان‌ آوردند» به‌ایمانی‌ معتبر و صادقانه‌ «عذاب‌ رسواگر را در زندگی‌ دنیا از آنان‌ برطرف‌ ساختیم‌» این ‌همان‌ عذابی‌ است‌ که‌ یونس‌ ÷ نزولش‌ را به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ بود، اما آنها عین‌ آن‌ را ندیدند بلکه‌ علامات‌ و نشانه‌های‌ آن‌ را که‌ ابری‌ سیاه‌ و دارای‌ دود غلیظی‌ بود، مشاهده‌ کردند «و تا مدتی‌ آنان‌ را بهره‌مند ساختیم‌» بعد از برطرف‌ ساختن‌ عذاب‌ از آنان‌.

داستان‌ قوم‌ یونس‌ ÷، سومین‌ داستان‌ ذکر شده‌ در این‌ سوره‌ پس‌ از داستان ‌نوح‌ و موسی‌ ـ علیهما السلام ـ است‌.

قتاده‌ در تفسیر آیه‌، بنا را بر وجه‌ اولی‌ که‌ در معنی‌ آن‌ ذکر کردیم‌، قرار داده‌ و می‌گوید: «حالتی‌ که‌ برای‌ قوم‌ یونس‌ ÷ روی‌ داد، در امتهای‌ قبل‌ از آن‌ رخ‌ نداده ‌بود. یعنی‌ ایمان‌ مردم‌ هیچ‌ شهری‌ که‌ کافر شده‌ و سپس‌ در هنگام‌ مشاهده‌ عذاب ‌ایمان‌ آورده‌ بودند ـ بجز ایمان‌ قوم‌ یونس‌ ÷ ـ سودمند واقع‌ نگردید بنابراین‌، خدای‌ ﻷ‌ قوم‌ یونس‌ ÷ را از این‌ سنت‌ عام‌ که‌ عدم‌ پذیرش‌ ایمان‌ در هنگام‌ رؤیت‌ عذاب‌ است‌، استثنا کرد. قتاده‌ اضافه‌ می‌کند: به‌ ما نقل‌ شده‌ که‌ قوم ‌یونس‌ ÷ در نینوی‌ از سرزمین‌ موصل‌ می‌زیستند پس‌ چون‌ پیامبرشان‌ را گم‌ کردند ـ زیرا وقتی‌ ایمان‌ نیاوردند، او خشمگین‌ از میانشان‌ بیرون‌ رفت‌، که‌ خود این‌، یکی‌ از نشانه‌های‌ آشکار نزول‌ عذاب‌ بر آنان‌ بود ـ در این‌ هنگام‌، خدای‌ ﻷ‌ گرایش‌ به‌ توبه‌ را در دل‌هایشان‌ افگند پس‌ پوشاک‌های‌ زبر پشمینه‌ای ‌پوشیده‌ به‌ صحرا بیرون‌ رفتند و چهارپایان‌ خود را نیز با خود بردند و میان‌ هر حیوانی‌ با فرزندش‌ جدایی‌ افگندند و چهل‌ بامداد در این‌ حالت‌ به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ بانگ‌ ناله‌ سر دادند و فریاد و ضجه‌ حیوانات‌ نیز همراه‌ با آنان‌ زمین‌ را پرکرده‌ بود پس‌ چون‌ خدای‌ ﻷ‌ صدق‌ و راستی‌ را از دل‌هایشان‌ دریافت‌ و توبه‌ وندامت‌ راستین‌شان‌ از اعمال‌ گذشته‌شان‌ را به‌ علم‌ ظهور دانست‌؛ عذاب‌ را از آنان ‌برطرف‌ ساخت‌، بعد از آن‌که‌ عذاب‌ بر آنان‌ فرو آویخته‌ شده‌ و میان‌ آنان‌ و نزول ‌نهایی‌ عذاب‌، جز اندک‌ زمانی‌ باقی‌ نمانده‌ بود. این‌ واقعه‌ در روز جمعه‌، مطابق ‌روز عاشورا اتفاق‌ افتاد».

**﴿**وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ٩٩**﴾** [يونس: 99].

«و اگر پروردگار تو می‌خواست‌، قطعا هر که‌ در زمین‌ است‌ همه‌ یکجا ایمان ‌می‌آوردند» به‌ طوری‌ که‌ همه‌ برایمان‌ یکدل‌ و یکدست‌ می‌بودند و در آن‌ هیچ ‌پراکندگی‌ و اختلافی‌ نمی‌داشتند ولی‌ پروردگار تو این‌ امر را نخواست‌ زیرا ایمانی ‌این‌چنین‌، مخالف‌ مصلحتی‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ آن‌ را اراده‌ دارد، این‌مصلحت‌؛ همانا حکمت‌ بالغه‌ پروردگار در این‌ است‌ که‌ قضیه‌ ایمان‌ را به‌ اختیار انسان‌ واگذارد «آیا تو» ای‌ محمد ص! «مردم‌ را به‌ اکراه‌ وامیداری‌ تا مؤمن ‌شوند؟» بدان‌ که‌ نه‌ این‌ کار در وسع‌ و توان‌ توست‌ و نه‌ جزء تکالیف‌ تو زیرا در امر پذیرفتن‌ دین‌ هیچ‌گونه‌ اجباری‌ نیست‌ و سنت‌ الهی‌ بر آن‌ رفته‌ که‌ فاسقان‌ ستمگر متکبر و گردنکش‌ را هدایت‌ نکند.

**﴿**وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ١٠٠**﴾** [يونس: 100].

«و هیچ‌ کس‌ را نرسد که‌ جز به‌ اذن‌ خدا» و خواست‌ وی‌ «ایمان ‌بیاورد» بنابراین‌، آنچه‌ که‌ خدا أ نخواهد هرگز روی‌ نمی‌دهد «و بر کسانی‌ که‌ نمی‌اندیشند، پلیدی‌ را قرار می‌دهد» یعنی: عذاب‌ را، یا خواری‌ و رسوایی‌ای‌ را که ‌همانا سبب‌ عذاب‌ است‌ بر کفاری‌ واقع‌ می‌گرداند که‌ در حجت‌های‌ خدا أ تعقل ‌نمی‌کنند و در آیات‌ و ادله‌ای‌ که‌ باری‌ تعالی‌ برای‌شان‌ بر پا کرده‌، تدبر و اندیشه ‌نمی‌نمایند. چنان‌که‌ از عدم‌ تعقل‌ آنان‌ یکی‌ این‌ است‌ که‌ به‌ این‌ حقیقت‌ که‌ ایمان‌ و هدایت‌ در اختیار باری‌ تعالی‌ است‌ پی ‌نبرده‌اند، به‌ همین‌ جهت‌، به‌ بارگاه‌ وی‌ التجا نکردند تا به‌ راه‌ راست‌ خویش‌ هدایت‌شان‌ کند و نتیجه‌ این‌ شد که‌ در پلیدی‌شان‌ باقی‌ماندند، خواری‌ و رسوایی‌ بر آنان‌ استمرار یافت‌ و سزاوار خشم‌ حق‌ تعالی‌ گشتند.

**﴿**قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ١٠١**﴾** [يونس: 101].

«بگو: بنگرید که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ چیست‌؟» یعنی: در آفریده‌هایی‌ که‌ دال‌ بر وجود، وحدت‌ و کمال‌ قدرت‌ صانع‌ و آفریننده‌ خویش‌اند، تفکر و اندیشه‌ کنید «ولی‌» باید دانست‌ که‌ «نشانه‌های‌ عبرت‌ انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات‌، آیات‌و پیامبران † «برای‌ گروهی‌ که‌ ایمان‌ نمی‌آورند» و ایمان‌ نیاوردنشان‌ در علم‌ ازلی خدای‌ سبحان‌ رفته‌ است‌ «سود نمی‌بخشد» پس‌ هرکس این‌چنین‌ باشد، مشاهده‌ هیچ‌ نشانه‌ و معجزه‌ای‌ در وی‌ سودبخش‌ نیست‌ و هیچ‌ دافعی‌ هم‌ نمی‌تواند کفر را از وی‌ دفع‌ کند زیرا کسانی‌ که‌ شقاوت‌ آنها به‌ حد نهایی‌ خود رسیده‌ است‌، دیگر تفکر و تدبر در این‌ دلایل‌ نیز، برای‌شان‌ مفید هیچ‌ فایده‌ای‌ نخواهد بود.

**﴿**فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ١٠٢**﴾** [يونس: 102].

«پس‌ آیا جز همانند روزهای‌ کسانی‌ را که‌ پیش‌ از آنان‌ درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این‌ گروه‌ کفار معاصر محمد ص، با تکذیب‌ خود، جز نظیر واقعات‌ خدای‌ سبحان‌ بر کفاری‌ را که‌ پیش‌ از آنان‌ درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای‌ پیشین †، کفار زمان‌شان‌ را از پیش‌ آمد ایامی‌ که‌ در برگیرنده‌ انواع‌ عذاب‌ است‌ هشدار می‌دادند، اما آنان‌، پیامبران‌ خود را تکذیب‌ کرده‌ و بر کفر خویش‌ بیشتر پای‌ می‌فشردند تا سرانجام‌، خدای‌ ﻷ‌ عذاب‌ خویش‌ را بر آنان ‌فرود می‌آورد و انتقام‌ خویش‌ را بر آنان‌ روا می‌داشت‌ «بگو: انتظار بکشید» تحقق ‌هشدار پروردگار خویش‌ را «همانا من‌ نیز با شما از منتظرانم‌» تحقق‌ هشدار پروردگارم‌ را در حقتان‌.

**﴿**ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ١٠٣**﴾** [يونس: 103].

«سپس‌، پیامبران‌ خود و مؤمنان‌ را نجات‌ می‌دهیم‌» یعنی: امت‌های‌ تکذیب‌ پیشه‌ را نابود می‌کنیم‌، آن‌گاه‌ پیامبران‌ خود و مؤمنان‌ همراه‌شان‌ را نجات‌ می‌دهیم ‌«بدین‌گونه‌ نجات‌ می‌دهیم‌ مؤمنان‌» به‌ محمد «از قریش‌ و دیگران‌ «را» از عذابی‌که‌ برای‌ کفار آماده‌ کرده‌ایم‌ «وعده‌ داده‌ایم‌؛ وعده‌ حق‌ لازم‌ بر خود» که‌ چنین‌ کنیم‌.

پس‌ کسی‌ که‌ در تاریخ‌ بنگرد و زندگی‌ پیامبران: و اهل‌ ایمان‌ و فرجام‌ کافران‌ را مورد برسی‌ قرار دهد، یقینا این‌ امر، انگیزه‌های‌ نیرومندی‌ برای‌ ایمان‌ او ایجاد می‌کند، مگر این‌که‌ از کوردلان‌ باشد.

**﴿**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ١٠٤**﴾** [يونس: 104].

«بگو: ای‌ مردم‌! اگر از دین‌ من‌» که‌ عبادت‌ خداوند و احد لاشریک‌ است‌ «در شک‌ هستید» و حقیقت‌ آن‌ را درنیافته‌اید «پس‌ بدانید که‌ من‌ کسانی‌ را که‌ شما بجای‌ خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم‌» در هیچ‌ حالی‌ از احوال‌ و از پرستش‌ آنها بیزارم‌ «بلکه‌ خدایی‌ را می‌پرستم‌ که‌ جان‌ شما را می‌گیرد» و شما را به‌ سختی‌ عذاب‌ می‌کند «و دستور یافته‌ام‌ که‌ از مؤمنان‌ باشم‌» و دینم‌ را برای‌ او خالص‌ گردانم‌.

این‌ آیه‌ نشان‌ دهنده‌ آن‌ است‌ که‌ هرگاه‌ مؤمن‌ با موضع‌گیری‌های‌ شک‌ برانگیز در برابر قرآن‌ و دین‌ خویش‌ روبرو شد، باید از شکاکان‌ بیزاری‌ جسته‌ و بیش‌ از گذشته‌ به‌ خدای‌ خویش‌ روی‌ آورد.

**﴿**وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ١٠٥**﴾** [يونس: 105].

«و به‌ من‌ دستور داده‌ شده‌ که‌ به‌سوی‌ دین‌ حنیف‌ روی‌ آور» یعنی: من‌ فرمان ‌یافته‌ام‌ که‌ در راه‌ دین‌ حنیف‌، استقامت‌ و پایداری‌ کرده‌ و در آن‌ به‌ هیچ‌ حالی‌ ازاحوال‌ تزلزل‌ و تردیدی‌ به‌ خود راه‌ ندهم‌. وجه: یعنی‌ چهره‌ را به‌ یادآوری‌ خاص ‌گردانید زیرا چهره‌ آدمی‌ شریف‌ترین‌ اعضای‌ اوست‌. حنیف: یعنی‌ مایل‌ از هر دینی ‌به‌سوی‌ دین‌اسلام‌ «و» به‌ من‌ دستور داده‌ شده‌ که‌ «زنهار از مشرکان‌ مباش‌» نه‌ در عقیده‌، نه‌ در عمل‌ و نه‌ در راه‌ و روش‌.

**﴿**وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ١٠٦**﴾** [يونس: 106].

«و» به‌ من‌ دستور داده‌ شده‌ که: «به‌جای‌ خدا چیزی‌ را که‌ هیچ‌ سود و زیانی‌ به‌ تو نمی‌رساند، نخوان‌» زیرا پرستش‌ کسی‌که‌ نه‌ سودی‌ را جلب‌ نموده‌ و نه‌ بر دفع‌ زیانی ‌قادر باشد؛ بدون‌ شک‌ کاری‌ بیهوده‌ است‌ که‌ هیچ‌ عاقلی‌ آن‌ را انجام‌ نمی‌دهد «که ‌اگر چنین‌ کنی‌» و آنها را بخوانی‌ و مورد پرستش‌ قراردهی‌ «در آن‌ صورت‌، قطعا از جمله‌ ستمکارانی‌» بر خود زیرا ستمی‌ بزرگتر از شرک‌ نیست‌. پس‌ خواندن‌ اموات‌ و جمادات‌ به‌ قصد جلب‌ منفعت‌ یا دفع‌ ضرر، شرک‌ به‌ خدای‌ متعال‌ است‌ و پرهیز و احتیاط از آن‌ لازم‌ می‌باشد.

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ به‌ بیان‌ این‌ حقیقت‌ می‌پردازد که‌ مالک‌ نفع‌ و زیان‌ فقط اوست‌ پس‌ نباید بیم‌ یا امید از دیگران‌، انسان‌ را از پرستش‌ او به‌ عبودیت‌ غیرش‌ بکشاند:

**﴿**وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ١٠٧**﴾** [يونس: 107].

«و اگر خدا به‌ تو زیانی‌ برساند» یعنی: این‌ فقط خدای‌ سبحان‌ است‌ که ‌زیان‌رسان‌ نفع‌بخش‌ است‌ پس‌ اگر به‌ بنده‌ خود زیانی‌ برساند، یا وی‌ را در جسمش‌ به‌ آفتی‌ مبتلا گرداند «پس‌ برطرف‌ کننده‌ای‌ برای‌ آن‌ جز خود او نیست‌» یعنی: هیچ‌کس‌ ـ هرکس و هر نیرویی‌ که‌ باشد ـ نمی‌تواند آن‌ شر و بلا را از وی‌ دفع‌ کرده‌ و میان‌ او و آن‌ شر و بلا مانع‌ گردد، بجز خود خدای‌ یگانه‌ و لاشریک‌ «و اگر خیری ‌برایت‌ بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال‌ بخواهد تا به‌ تو خیری‌ برساند «پس‌ فضل ‌او را هیچ‌ رد کننده‌ای‌ نیست‌» یعنی: هیچ‌کس‌ نمی‌تواند میان‌ او و آن‌ فضل‌ و بخشش ‌حائل‌ گردد و هر خیری‌ که‌ به‌ انسان‌ می‌رسد، فضل‌ و بخششی‌ از جانب‌ باری‌ تعالی‌است‌ زیرا نعمتهایی‌ که‌ او بر بندگان‌ خود ارزانی‌ می‌دارد، بر اساس‌ استحقاق‌ آنها نیست‌ بلکه‌ او نعمت‌ها را بی‌ هیچ‌ استحقاقی‌ بر آنان‌ می‌فرستد که‌ آفرینش‌شان‌، نیکو ساختن‌ شکل‌ و شمایل‌شان‌، جای‌ دادن‌شان‌ در زمین‌ و هر نعمت‌ دیگری‌ که‌ بر آنان‌ ارزانی‌ می‌دارد، از جمله‌ این‌ نعمت‌هاست‌ و از آن‌ جمله‌ است‌ هدایت ‌نمودن‌شان‌ به‌ راه‌ راست‌ و از آن‌ جمله‌ است‌ نبوتی‌ که‌ محمد ص را بدان‌ مخصوص‌ گردانیده‌ است‌ پس‌ این‌ نعمت‌ها جملگی‌ از فضل‌ خدای‌ ﻷ‌ است‌ و هیچ‌ کس ‌قادر به‌ بازداشتن‌ آنها نیست‌.

«آن‌ را» یعنی: فضل‌ خود را «به‌ هرکس از بندگانش‌ که‌ بخواهد می‌رساند» به‌ محض‌ اختیار خود «و او آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» و از جمله‌ آنچه‌ که‌ می‌آمرزد، کوتاهی‌ و قصور بندگانش‌ از شکر و سپاس‌ نعمت‌های‌ وی‌ است‌. پس‌ حال‌ که‌ دانستید؛ خیر و شر، نفع‌ و ضرر و رحمت‌ و مغفرت‌ همه‌ در اختیار خداوند أ است‌، دیگر چگونه‌ غیر او را سزاوار پرستش‌ می‌دانید.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ بن‌ مالک‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «اطلبوا الخير دهركم‌ كله‌، وتعرضوا لنفحات‌ ربكم‌، فإن‌ لله‌ نفحات‌ من‌ رحمته ‌يصيب‌ بها من‌ يشاء من‌ عباده‌، واسألوه‌ أن‌ يستر عوراتكم‌ ويؤمن‌ عوراتكم»: در تمام ‌عمرتان‌ طالب‌ خیر باشید و خود را برای‌ دهش‌ و بخشش‌های‌ پروردگارتان‌ پیش ‌اندازید زیرا خدای‌ متعال‌ را وزش‌هایی‌ از رحمت‌ است‌ که‌ آن‌ را به‌ هرکس از بندگانش‌ که‌ بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب‌ شما را بپوشاند و ترس‌ها ونگرانی‌های‌ شما را برطرف‌ گرداند».

**﴿**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ١٠٨**﴾** [يونس: 108].

«بگو: ای‌ مردم‌! حق‌ از جانب‌ پروردگارتان‌ برای‌ شما آمده‌ است‌ پس‌ هر که‌ هدایت ‌یافت‌، جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ سود خودش‌ هدایت‌ یافته‌ است‌ و هر که‌ گمراه‌ شد، جز این ‌نیست‌ که‌ به‌ زیان‌ خودش‌ گمراه‌ می‌شود» یعنی: سود راهیابی‌ وی‌ مخصوص‌ به‌خودش‌ هست‌ و زیان‌ کفرش‌ نیز محدود و منحصر به‌ خودش‌ بوده‌ و به‌ دیگری ‌متعدی‌ نمی‌شود و خدا أ را به‌ ایمان‌ و هدایت‌ کسی‌ هیچ‌ نیازی‌ نیست‌ «و من‌ بر شما نگهبان‌ نیستم‌» تا عهده‌دار و وکیل‌ امور شما بوده‌ و شما را به‌ هدایت‌ مجبورکنم‌، جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ مژده‌رسان‌ بیم‌دهنده‌ای‌ هستم‌ و بس‌.

**﴿**وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ١٠٩**﴾** [يونس: 109].

«و» ای‌ محمد ص! «از آنچه‌ بر تو وحی‌ می‌شود، پیروی‌ کن‌» و اوامر و نواهی‌ ما را بجا آور «و شکیبا باش‌» در برابر آزارهای‌ کفار و مشقت‌های‌ تبلیغ‌ و بر رنج‌هایی‌که‌ از رنگارنگ ‌بودن‌ اخلاق‌ مشرکان‌ و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های‌ آنها می‌بری‌ «تا خداوند فیصله‌ کند» یعنی: میان‌ تو و آنان‌ حکم‌ کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت‌ بر آنان‌ و در آخرت‌؛ با عذاب ‌نمودنشان‌ در آتش‌ دوزخ‌ «و او بهترین ‌فیصله ‌کنندگان‌ است‌» لذا برایت‌ سزاوار نیست‌ که‌ در فرارسیدن‌ این‌ داوری‌ نهایی ‌عجله‌ کنی‌ زیرا این‌ داوری‌ حتما روی‌ می‌دهد و هیچ‌ شکی‌ در آن‌ نیست‌.

سوره‌ هود

مکی‌ است‌ و دارای‌ (123) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ به‌ سبب‌ آن‌که‌ مشتمل‌ بر داستان‌ هود ÷ است‌، «هود» نامیده‌ شد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ترمذی‌ و حاکم‌ آمده‌ است‌ که‌ ابوبکر صدیق س گفت‌: یا رسول‌ الله! شما هم‌ که‌ پیر شده‌اید! آن‌ حضرت‌ ص فرمودند: «مرا سوره‌های ‌هود، واقعه‌، مرسلات‌، عم‌ یتسائلون‌ و إذا الشمس‌ کورت‌ پیر ساخت‌». همچنین‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص سؤال‌ شد: چه‌ چیز از سوره‌ هود شما را پیر ساخت‌؟ فرمودند: این‌ دستور خدای‌ متعال‌: ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ [هود: 112]. «چنان‌که‌ مأمور شده‌ای‌، استقامت‌ کن‌».

فضیلت‌ آن‌: در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «سوره‌ هود را در روز جمعه‌ بخوانید».

این‌ سوره‌، در معنی‌، موضوع‌، افتتاح‌ و اختتام‌ خود با سوره‌ «یونس‌» هماهنگ ‌است‌ و آنچه‌ را که‌ در آن‌ سوره‌ از امور اعتقادی‌ای‌ مانند وصف‌ اسلام‌، قرآن‌، پیامبر ص، دعوت‌ به‌سوی‌ ایمان‌، اثبات‌ وحی‌، توحید، معاد، ثواب‌ و عقاب‌، اعجاز قرآن‌، محاجه‌ با مشرکان‌ و ذکر داستان‌های‌ بعضی‌ از انبیا † به‌ اجمال‌ بیان ‌شده‌ است‌، با اندک‌ تفصیل‌ بیشتری‌ بیان‌ می‌دارد.

**﴿**الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ١**﴾** [هود: 1].

خوانده‌ می‌شود: «الف‌، لام‌، را» تفسیر حروف‌ مقطعه‌ در آغاز سوره‌ «بقره‌» گذشت‌. «این‌» قرآن‌ کریم‌ «کتابی‌ است‌ که‌ آیات‌ آن‌ استوار ساخته‌ شده‌» یعنی‌: آیات‌ قرآن‌ چنان‌ محکم‌ و متقن‌ گردانیده‌ شده‌ که‌ همچون‌ بنایی‌ استوار، از هرگونه ‌نقص‌ و نقض‌ و کوتاهی‌ و رخنه‌ای‌ برکنار است‌ و این‌ کتاب‌ ـ برخلاف‌ تورات‌ و انجیل‌ ـ منسوخ‌ هم‌ نشده‌ است‌ «سپس‌ به‌ تفصیل‌ بیان‌ شده‌ است‌» با تبیین ‌وعده‌ها، هشدارها و ثواب‌ و عقاب‌ در آن‌. مجاهد و قتاده‌ در تفسیر آیه‌ می‌گویند: «قرآن‌ در لفظ خود محکم‌ و در معنی‌ خود مفصل‌ است‌ لذا قرآن‌ در صورت‌ و معنی‌ ـ هردو ـ کامل‌ می‌باشد». «از جانب‌ حکیمی‌ آگاه‌» یعنی‌: قرآن‌ را خداوندی‌ استوار ساخته‌ که‌ حکیم‌ است‌ و کسی‌ آن‌ را به‌ تفصیل‌ بیان‌ کرده‌ که‌ به‌ جایگاه‌ نزول‌ احکام‌ و عواقب‌ آنها دانا و آگاه‌ می‌باشد.

**﴿**أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ٢**﴾** [هود: 2].

«که‌» این‌ تفصیل‌ و تبیین‌، به‌ این‌ مضمون‌ است‌: «جز خدا را نپرستید» یعنی‌: پیام‌ آیاتی‌ که‌ خداوند أ آنها را در قرآن‌ محکم‌ و استوار ساخته‌ و سپس‌ به ‌توضیح‌ و تفصیل‌ آنها پرداخته‌، مربوط به‌ پرستش‌ اوست‌ که‌ این‌ پرستش‌ باید فقط از آن‌ او بوده‌ و احدی‌ بجز او مورد پرستش‌ قرار نگیرد «به‌ راستی‌ من‌ از جانب‌ او برای‌ شما هشدار دهنده‌ام‌» و نافرمانان‌ را از عذاب‌ وی‌ بیم‌ می‌دهم‌ «و بشارت ‌دهنده‌ام‌» که‌ فرمانبرداران‌ را به‌ بهشت‌ و خشنودی‌ او مژده‌ می‌دهم‌.

**﴿**وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ٣**﴾** [هود: 3].

«و» نیز خداوند أ در قرآن‌ شما را فرمان‌ داده‌ است‌ به‌ «این‌که‌: از پروردگارتان ‌آمرزش‌ بخواهید، سپس‌ به‌ درگاه‌ او توبه‌ کنید» آمرزش‌ خواستن‌ را بر توبه‌ مقدم‌ گردانید زیرا هدف‌ مورد نظر و مطلوب‌ از توبه‌، مغفرت‌ و آمرزش‌ است‌ و توبه ‌سبب‌ دست‌یافتن‌ به‌ آن‌ می‌باشد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: آمرزش‌ بخواهید از گناهان‌ صغیره‌ و توبه‌ کنید به‌سوی‌ خداوند أ از گناهان‌ کبیره‌ «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به‌ بهره‌ نیک‌» مانند بخشیدن‌ گشایش‌ در روزی‌ و بخشیدن‌ رفاه‌ و فراوانی‌ در معیشت‌ «تا میعادی‌ معلوم‌» که‌ نزد خداوند أ مقدر است‌ و آن‌ هنگام ‌مرگ‌تان‌ می‌باشد «و تا به‌ هر صاحب‌ فضلی‌» در عقیده‌ و عمل‌ «فضل‌ او را» یعنی‌: پاداش‌ فضل‌ او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت‌، یا در هر دو. به‌ قولی‌؛ معنی‌ این ‌است‌: خداوند أ برای‌ هر کسی‌ که‌ حسناتش‌ بسیار باشد، از فضلی‌ که‌ بدان‌ بر بندگانش‌ تفضل‌ می‌کند، می‌بخشد پس‌ فضل‌ اهل‌ فضل‌ از جانب‌ حق‌ تعالی‌ است‌.

ابن‌مسعود س در تفسیر ﴿وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥۖ﴾ [هود: 3] می‌گوید: «هر کس‌ مرتکب ‌گناهی‌ شود، بر دفتر اعمالش‌ یک‌ گناه‌ نوشته‌ می‌شود و هرکس یک‌ عمل‌ ثواب ‌انجام‌ دهد، بر دفتر اعمالش‌ ده‌ ثواب‌ نوشته‌ می‌شود. پس‌ اگر در برابر گناهی‌ که ‌مرتکب‌ شده‌ است‌، در دنیا عذاب‌ شود، همه‌ آن‌ ده‌ ثواب‌ برایش‌ باقی‌ می‌ماند واگر با آن‌ در دنیا عذاب‌ نشود، از ده‌ ثواب‌ او فقط یکی‌ گرفته‌ می‌شود و نه‌ ثواب ‌دیگر برایش‌ باقی‌ می‌ماند. سپس‌ فرمود: هلاک‌ شد کسی‌ که‌ یگان‌های‌ او بر دهگان‌هایش‌ غلبه‌ کرد». «و اگر رویگردان‌ شوید» از عبادت‌ و استغفار و توبه‌ «پس ‌در حقیقت‌ من‌ بر شما از عذاب‌ روزی‌ بزرگ‌ می‌ترسم‌» که‌ عذاب‌ روز قیامت‌ است‌.

البته‌ این‌ مقام‌، مقام‌ ترهیب‌ و تخویف‌ است‌ چنان‌که‌ مقام‌ اول‌ ذکر شده‌ در آغاز آیه‌، مقام‌ ترغیب‌ بود.

**﴿**إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ٤**﴾** [هود: 4].

«بازگشت‌ شما به‌سوی‌ خداست‌» با مرگ‌، سپس‌ زنده‌ شدن‌ بعد از آن‌ و آن‌گاه‌ دریافت‌ پاداش‌ و جزا «و او بر هر چیزی‌ تواناست‌» از جمله‌ بر عذاب ‌کردن‌ شما درمقابل‌ ترک‌ اوامرش‌.

پس‌ این‌ آیات‌، مقاصد قرآن‌ را در دو چیز خلاصه‌ کرده‌اند: عبادت‌ و استغفار، و بشارت‌ و انذار زیرا هیچ‌ کس‌ نمی‌تواند عبادت‌ حق‌ تعالی‌ را چنان‌که‌ باید انجام ‌دهد لذا همراه‌ با عبادت‌، استغفار نیز لازم‌ است‌.

**﴿**أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ٥**﴾** [هود: 5].

سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ این‌ بود که‌: چون‌ رسول‌ خدا ص از برابر کفار می‌گذشتند، برخی‌ از آنان‌ سینه‌های‌ خود را پیچانیده‌ و پشت‌های‌ خود را بر می‌گردانیدند و جامه‌های‌ خود را بر سر خویش‌ می‌کشیدند تا رسول‌ خدا ص آنها را نبینند. به‌ قولی‌: این‌ آیه‌ درباره‌ گروهی‌ از مشرکان‌ نازل‌ شد که‌ گفتند؛ چون‌ پرده‌های‌ خانه‌هایمان‌ را فروانداخته‌ و پتوهایمان‌ را بر سرهایمان‌ بیندازیم‌، آن‌گاه ‌سینه‌هایمان‌ را بر دشمنی‌ محمد ص بپیچانیم‌، چه‌ کسی‌ از این‌ حال‌ ما آگاه‌ می‌شود؟

«آگاه‌ باش‌ که‌ آنان‌ سینه‌های‌ خود را می‌پیچند» یعنی‌: کافران‌ سینه‌های‌ خود را از پیامبر ص بر می‌پیچند و از ایشان‌ به‌ سبب‌ اصرار بر کفر روی‌ بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی‌ با اسلام‌ و پیامبر را در سینه‌های‌ خود پنهان‌ می‌دارند؛ «تا از او پنهان ‌شوند» یعنی‌: تا از خدا أ یا پیامبرش‌ با اعمال‌ بد خود پنهان‌ شوند و بنابراین‌، خداوند أ پیامبر خود و مؤمنان‌ را از اعمال‌ بدشان‌ آگاه‌ نگرداند؛ «آگاه‌ باش‌، آن‌گاه‌ که‌ آنها جامه‌هایشان‌ را بر سر می‌کشند» یعنی‌: آن‌گاه‌ که‌ بر بسترهای‌ خواب ‌خود جای‌ گرفته‌ و پتوهای‌ خود را بر سرهای‌ خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه‌ که‌ جامه ‌بر سرمی‌کشند تا رسول‌ خدا ص آنها را نبیند؛ «می‌داند» خدای‌ سبحان‌ «آنچه‌ را پنهان‌ می‌دارند و آنچه‌ را آشکار می‌کنند» پس‌ از این‌ پنهان‌سازی‌ خود هیچ‌ سودی نمی‌برند زیرا پنهان‌ و آشکارشان‌ نزد خداوند أ یکسان‌ است‌ «چرا که‌ او دانای‌ راز سینه‌هاست‌» مراد از صدر: ضمیر انسان‌ است‌ که‌ سینه‌ در برگیرنده‌ آن‌ می‌باشد.

**﴿**وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ٦**﴾** [هود: 6].

«و هیچ‌ جنبنده‌ای‌ در زمین‌ نیست‌ مگر این‌که‌ روزیش‌ بر عهده‌ خداست‌» حق‌ تعالی ‌انواع‌ خوراکی‌هایی‌ را که‌ سزاوار حال‌ هرگونه‌ جانداری‌ با اختلاف‌ انواع‌ وگونه‌های‌ آنهاست‌، تأمین‌ می‌کند. البته‌ تأمین‌ روزی‌ آنان‌، فضل‌ و بخشش‌ و احسانی‌ از جانب‌ اوست‌، نه‌ این‌که‌ بر وی‌ واجب‌ باشد. پس‌ هرگاه‌ خداوند متعال ‌از حال‌ هیچ‌ جانداری‌ ـ به‌ اعتبار آنچه‌ که‌ به‌ وی‌ از رزق‌ و روزی‌ مقدر کرده‌است‌ ـ غافل‌ نمی‌ماند، دیگر چگونه‌ از احوال‌، اعمال‌ و اوضاع‌ آنان‌ غافل ‌می‌ماند؟ «و محل‌ استقرار آن‌ را می‌داند» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ جایی‌ از زمین‌ را که‌ آن‌ جاندار در آن‌ استقرار می‌یابد و آرام‌ می‌گیرد، می‌داند «و بازگشتگاه‌ آن‌ را» یعنی‌: جایی‌ را که‌ آن‌ جنبنده‌ در آن‌ می‌میرد، نیز می‌داند «همه‌ در کتابی‌ مبین‌ ثبت ‌است‌» یعنی‌: همه‌ آنچه‌ که‌ در باره‌ جانداران‌ ذکر شد؛ از محل‌ استقرار آنها گرفته ‌تا محل‌ مردن‌ و رزق‌ و روزی‌ آنها، در کتابی‌ روشن‌ که‌ همانا لوح‌ محفوظ می‌باشد، ثبت‌ است‌.

شاه‌ ولی‌ الله دهلوی‌؛ در معنی‌: ﴿وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ﴾ می‌گوید: «مستودع‌ جایی‌ است‌ که‌ آن‌ جاندار را به‌ غیر اختیارش‌ در آنجا نگاه‌ داشته‌ بودند؛ مانند صلب‌ مرد و رحم‌ زن‌ اما مستقر جایی‌ است‌ که‌ او به‌ اختیار خود در آن‌ می‌ماند؛ مانند خانه‌».

**﴿**وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ٧**﴾** [هود: 7].

«و اوست‌ آن‌که‌ آسمانها و زمین‌ را در شش‌ روز آفرید» برای‌ این‌که‌ تأنی‌ و تأمل‌ رابه‌ بندگانش‌ بیاموزاند «در حالی‌ که‌ عرش‌ وی‌ بر آب‌ بود» یعنی‌: قبل‌ از آفرینش‌ آسمانها و زمین‌، عرش‌ حق‌ تعالی‌ بر آب‌ بود. عرش‌: مرکز تنظیم‌ ملک‌ و فرمانروایی‌ الله أ و مصدر تدبیر اوست‌ که‌ از آسمان‌ها و زمین‌ بزرگ‌تر است‌. از ابن ‌عباس‌ س پرسیدند: «در آن‌ هنگام‌ آب‌ بر چه‌ چیزی‌ قرار داشت‌؟ فرمود: بر بستر باد». این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ عرش‌ و آب‌ قبل‌ از آفرینش‌ آسمانها وزمین‌ آفریده‌ شده‌ بودند و علم‌ جدید در این‌ راستا روشنی‌هایی‌ افگنده‌ است‌. «تا شما را بیازماید که‌ کدام‌یک‌ نیکوکار ترید» در امتثال‌ اوامر و نواهی‌ خداوند أ، آن‌گاه‌ نیکوکار را در برابر نیکوکاری‌ اش‌ و بدکردار را در برابر بدکرداری‌اش ‌پاداش‌ می‌دهد. دلیل‌ این‌که‌ فرمود: ﴿أَحۡسَنُ عَمَلٗا﴾: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا !: بیشتر عمل‌ کننده‌ ترید»، این‌ است‌ که‌ مدار عمل‌ بر کیفیت‌ است‌ نه ‌بر کمیت‌ و عمل‌ نیکو نیست‌ تا برای‌ خدای‌ ﻷ‌ خالص‌ نبوده‌ و با شریعت ‌پیامبرش‌ ص منطبق‌ نباشد. پس‌ هرگاه‌ عملی‌ فاقد یکی‌ از این‌ دو شرط بود، آن ‌عمل‌ هدر و بی‌ثمر است‌ «و اگر بگویی‌: شما پس‌ از مرگ‌ برانگیخته‌ خواهید شد، قطعا کسانی‌ که‌ کافر شده‌اند می‌گویند: این‌ سخن‌ جز سحری‌ آشکار نیست‌» یعنی‌: جز باطلی‌ همانند بطلان‌ سحر و فریبی‌ چون‌ فریب‌ آن‌ نیست‌.

**﴿**وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ٨**﴾** [هود: 8].

«و اگر عذاب‌ را از آنان‌ تا مدتی‌ شمرده‌ شده‌ به‌ تأخیر افگنیم‌» یعنی‌: تا مدتی ‌اندک‌ شمار. و به‌ قولی‌: تا آن‌ هنگام‌ که‌ عمر گروهی‌ شمرده‌ شده‌ از مردم‌ سپری ‌شود «می‌گویند: چه‌ چیز آن‌ را باز می‌دارد؟» یعنی‌: منافقان‌ در این‌ هنگام‌ می‌گویند: چه‌ چیز عذاب‌ را از فرود آمدن‌ باز می‌دارد؟ این‌ سخن‌ را از روی‌ شتابزدگی‌ و استهزا و تکذیب‌ می‌گویند «آگاه‌ باش‌، روزی‌ که‌ عذاب‌ به‌ آنان‌ برسد از آنان‌ بازگشتنی ‌نیست‌» یعنی‌: از آنان‌ بازداشتنی‌ نیست‌ بلکه‌ حتما و خواه‌ناخواه‌ بر آنان‌ فرودمی‌آید «و آنچه‌ را که‌ مسخره‌ می‌کردند آنان‌ را فروخواهد گرفت‌» یعنی‌: عذابی‌ که‌ آن ‌را از روی‌ استهزا و تمسخر به‌ شتاب‌ می‌طلبیدند، بر آنان‌ احاطه‌ خواهد کرد و این ‌امری‌ قطعی‌ است‌. شایان‌ ذکر است‌ که‌ «امت‌» در قرآن‌ کریم‌ در معانی‌ متعددی ‌به‌کار رفته‌ که‌ از آن‌ جمله‌ است‌: 1 ـ امام‌. 2 ـ دین‌ و آیین‌. 3 ـ جماعت‌.4 ـ فرقه‌ و طائفه‌. 5 ـ زمان‌.

**﴿**وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ٩**﴾** [هود: 9].

«و اگر از جانب‌ خود به‌ انسان‌ رحمتی‌ بچشانیم‌» مانند آماده‌ کردن‌ روزی‌، بخشیدن‌ سلامتی‌ و دور ماندن‌ از رنجها و محنتها. رحمت‌: نعمت‌ است‌ «سپس‌ آن‌ را از وی‌ برگیریم‌» یعنی‌: آن‌ نعمت‌ را از وی‌ سلب‌ کنیم‌ «قطعا او نا امید است‌» از رحمت‌ ما و از بازگشت‌ آن‌ نعمت‌ و امثال‌ آن‌ سخت‌ مأیوس‌ است‌ «و ناسپاس‌» کفور: بسیار ناسپاس‌ و کفران‌کننده‌ نعمت‌ است‌ لذا همه‌ نعمتهایی‌ را که ‌در گذشته‌ از آنها بهره‌ مند بوده‌، فراموش‌ می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال‌ آنها شکر و سپاس‌ نعمتهای‌ از دست‌ رفته‌ را بکند.

البته‌ نا امیدی‌ پس‌ از زوال‌ نعمت‌ و غفلت‌ بعد از زوال‌ مصیبت‌، از طبیعت‌ بشر است‌ و شامل‌ انسان‌ مؤمن‌ و کافر ـ هر دو ـ می‌شود.

**﴿**وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ١٠**﴾** [هود: 10].

«و اگر به‌ آدمی‌ پس‌ از محنتی‌ که‌ به‌ او رسیده‌ نعمتی‌ بچشانیم‌، می‌گوید: سختی‌ها از من‌ دور شد» یعنی‌: اگر خدای‌ سبحان‌ به‌ بنده‌ خود ـ بعد از آن ‌که‌ در رنج‌ و بلای ‌فقر، یا بیماری‌، یا ترس‌ و بیم‌ گرفتار بوده‌ است‌ ـ نعمتهای‌ خود ـ از جمله ‌سلامتی‌ و توانگری‌ ـ را بچشاند، او این‌ نعمت‌ها را به‌ آنچه‌ که‌ از شکرش‌ سزاوار است‌ مقابله‌ نمی‌کند بلکه‌ می‌گوید: مصیبت‌ها و رنج‌ و محنت‌هایم‌ از من‌ دور شد و اثر آنها از بین‌ رفت‌! بی ‌آن‌که‌ در برابر دورکردن‌ آن‌ حال‌ و روز بد، شکرگزارخداوند متعال‌، یا منت‌پذیر وی‌ باشد «بی‌گمان‌ او شادمان‌ و فخر فروش ‌است‌» یعنی‌: او به‌ آنچه‌ که‌ خداوند أ بر وی‌ از نعمت‌های‌ آماده‌ خود منت‌ نهاده‌، بسیار فخر فروش‌، گردنکش‌، خودستا و برتری‌ جو و از روی‌ سرمستی‌، سبکسری‌، تکبر و ناسپاسی‌ بسیار شادمان‌ و به‌ خود بالنده‌ است‌.

آری‌! این‌ طبیعت‌ انسان‌ است‌، به ‌جز کسانی‌ که‌ به‌ وصف‌ صبر و عمل‌ صالح‌ موصوف‌ باشند:

**﴿**إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ١١**﴾** [هود: 11].

«مگر کسانی‌ که‌ شکیبایی‌ ورزیده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» پس‌ آنها در هر دو حال‌ نعمت‌ و نکبت‌، در مقام‌ شکر و صبر پایدار بوده‌ خدای‌ ﻷ‌ را در همه‌ حال‌ و از جمله‌ در هنگام‌ زوال‌ نعمت‌ نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس‌ وی‌ را بر زبان‌ دارند، همان‌ طوری‌ که‌ او را در هنگام‌ زوال‌ نکبت‌ و بلا و حصول‌ نعمت‌ و رفاه‌ یاد می‌کنند، از آن‌ رو که‌ می‌دانند این‌ نعمت‌ها از سوی‌ اوست‌. پس‌ به‌ داشتن ‌نعمت‌، سرمست‌ و متکبر نمی‌شوند «آن‌ گروه‌» موصوف‌ به‌ وصف‌ صبر و عمل‌ به‌ شایستگی‌ها «برای‌ آنان‌ است‌ آمرزشی‌» برای‌ گناهانشان‌ «و پاداشی‌ بزرگ‌» و بسیار عظیم‌ برای‌ اعمال‌ شایسته‌شان‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌جانم‌ در دست‌ [بلاکیف‌] اوست‌، خدای‌ ﻷ‌ در باره‌ مؤمن‌ هیچ‌ حکمی ‌نمی‌کند مگر این‌که‌ آن‌ حکم‌ به‌ خیر اوست‌ زیرا مؤمن‌ چنان‌ است‌ که‌ اگر به ‌اوشادی‌ و گشایشی‌ برسد، شکر می‌گزارد پس‌ این‌ به‌ خیر اوست‌ و اگر به‌ او رنج‌ و سختی‌ای‌ برسد، صبر می‌کند و این‌ نیز به‌ خیر اوست‌ و جز مؤمن‌ هیچ ‌کس‌ دیگر چنین‌ حالی‌ ندارد».

**﴿**فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ١٢**﴾** [هود: 12].

بعد از آن‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ بیان‌ این‌ حقیقت‌ پرداخت‌ که‌ قرآن‌ برای‌ تحقق ‌عبودیت‌ و معرفت‌ وی‌ نازل‌ شده‌ است‌ و بعد از آن‌که‌ حکمت‌ آفرینش‌ آسمانها و زمین‌ و موضع‌ اهل‌ کفر و ایمان‌ را در قبال‌ سختی‌ها و نعمت‌ها بیان‌ کرد، اکنون‌ پیامبرش ص را به‌ پایداری‌ در تمسک‌ به‌ قرآن‌ فرامی‌خواند زیرا هرگونه‌ اخلالی‌ در تطبیق‌ قرآن‌، اخلال‌ به‌ عبادت‌ حق‌ تعالی‌ و اخلال‌ در تحقق‌ حکمت‌ آفرینش‌ هستی ‌است‌: «و مبادا برخی‌ از آنچه‌ را که‌ به‌سویت‌ وحی‌ می‌شود، فروگذاری‌» یعنی‌: مبادا به‌خاطر خشونت‌ و درشتی‌ کفر و تکذیبی‌ که‌ از سوی‌ کفار می‌بینی‌ و به‌ سبب‌ این‌که‌ آنان‌ از روی‌ عناد و هوس‌، معجزات‌ و نشانه‌های‌ حسی‌ را درخواست‌ می‌کنند، برخی‌ از آنچه‌ را که‌ حق‌ تعالی‌ بر تو نازل‌ کرده‌ و تو را به‌ تبلیغ‌ آن‌ مأمور کرده‌، ترک‌ کنی؛ مانند اموری‌ که‌ شنیدن‌ یا عمل‌ کردن‌ به‌ آن‌ بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام ‌دادن‌ خدایان‌ باطل‌شان‌ و دستور دادن‌شان‌ به‌ یگانه‌ پرستی‌. پس‌ نباید چنین ‌کاری‌ از تو سر زند بلکه‌ تو مأموری‌ تا تمام‌ آنچه‌ را که‌ بر تو نازل‌ کرده‌ایم‌ به‌ آنان‌ ابلاغ‌ کنی‌، چه‌ آن‌ را دوست‌ بدارند و چه‌ از آن‌ نفرت‌ داشته‌ باشند. لعل‌: در اینجا برای‌ توقع‌ و ترجی‌ نیست‌ بلکه‌ استفهام‌ انکاری‌ای‌ است‌ که‌ مراد از آن‌ نفی‌ یا نهی ‌است‌ «و مبادا از آن‌ دل‌ تنگ‌ داری‌ که‌ بگویند: چرا گنجی‌ بر او فرو فرستاده‌ نشده‌» که ‌از آن‌ بهره‌ گیرد «یا چرا فرشته‌ای‌ با او نیامده‌ است‌» تا او را تصدیق‌ کرده‌ و از صحت‌ رسالتش‌ به‌ ما خبر دهد؟ «جز این‌ نیست‌ که‌ تو فقط هشداردهنده‌ای‌، و خدا بر هر چیزی‌ نگهبان‌ است‌» پس‌ بر او توکل‌ کن‌ و وحی‌ الهی‌ را با دلی‌ گشاده‌ و سینه‌ای‌ فراخ‌ تبلیغ‌ کن‌، بی ‌آن‌که‌ به‌ استکبار و استهزای‌ آنان‌ پروا داشته‌ باشی‌ و بدان‌ که‌ حق‌ تعالی‌ به ‌حال‌شان‌ داناست‌ پس‌ آنان‌ را در برابر سخنان‌ و اعمال‌شان‌ مجازات ‌می‌کند.

سپس‌ خداوند متعال‌ اعجاز قرآن‌ کریم‌ را به‌ معرض‌ تحدی‌ و هماورد طلبی‌ گذاشته‌ می‌فرماید:

**﴿**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ١٣**﴾** [هود: 13].

«یا می‌گویند: این‌ قرآن‌ را به‌ دروغ‌ ساخته‌ است‌» و آن‌ را افتراکنان‌ به ‌خداوند أ نسبت‌ می‌دهد؟ «بگو: پس‌ ده‌ سوره‌ برساخته‌ شده‌ مانند آن‌ بیاورید» که ‌در بلاغت‌، حسن‌ نظم‌ و ترتیب‌، استحکام‌ الفاظ و استواری‌ و بلندمرتبگی‌ معانی‌، مانند آن‌ باشد. یعنی‌: بر فرض‌ که‌ من‌ قرآن‌ را برساخته‌ باشم‌، آیا جز این‌ است‌ که ‌من‌ نیز بشری‌ مانند شما هستم‌. پس‌ اگر من‌ این‌ قرآن‌ را بر ساخته‌ام‌، اینک‌ شما هم ‌به‌ میدان‌ آیید و کمترین‌ تعداد از این‌ سوره‌هایی‌ را که‌ من‌ بر ساخته‌ام‌، بر سازید «وفرا خوانید» برای‌ پشتیبانی‌ خود بر ساختن‌ ده‌ سوره‌ مانند قرآن‌ «هر که‌ رامی‌توانید» که‌ فراخوانید، از انسان‌هایی‌ که‌ به‌ یاری‌ جستن‌ از آنان‌ توانایید و همچنان ‌از کسانی‌ که‌ آنها را عبادت‌ کرده‌ و شریک‌ خدای‌ سبحان‌ قرار می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این‌ پندارتان‌ که‌ من‌ این‌ قرآن‌ را برساخته‌ام‌ زیرا اگر قضیه‌ چنان‌ باشد که‌ شما ادعا می‌کنید، در آن‌ صورت‌ در امکان‌ شما نیز هست‌ که‌ مانند آن‌ را بیاورید.

شاه‌ ولی‌ الله هلوی / می‌گوید: «نخست‌ به‌ ده‌ سوره‌ تحدی‌ واقع‌ شد و چون‌ از آن‌ عاجز شدند به‌ یک‌ سوره‌ تحدی‌ فرمود. مانند کسی‌ که‌ دیگری‌ را به‌ نوشتن‌ ده‌ سطر به‌ مبارزه‌ می‌خواند و چون‌ عجز و درماندگی‌ او در انظار بینندگان‌ روشن‌ شد، می‌گوید: ده‌ سطر نه‌؛ فقط یک‌ سطر از تو می‌خواهم‌! خداوند متعال‌ این‌چنین‌ بر اعجاز قرآن‌ حجت‌ اقامه‌ کرد و این‌ حجت‌ تا روز قیامت‌ برپاست‌». ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن‌ در این‌ است‌ که‌ کلام‌ پروردگار سبحان‌ به‌ کلام‌ مخلوق ‌هیچ‌ شباهتی‌ ندارد چنان‌که‌ ذات‌ و صفات‌ وی‌ نیز هیچ‌ شباهتی‌ به‌ ذات‌ و صفات‌مخلوق‌ ندارد ـ مقدس‌ و منزه‌ است‌ پروردگار ذوالجلال‌ از آنچه‌ باطل‌ اندیشان ‌می‌گویند».

**﴿**فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ١٤**﴾** [هود: 14].

«پس‌ اگر شما را اجابت‌ نکردند» یعنی‌: اگر از عهده‌ کاری‌ که‌ شما از آنان‌ خواسته‌اید و در آن‌ تحدی‌ و معارضه‌ طلبی‌ کرده‌اید، بر نیامدند و آن‌ را انجام ‌ندادند «پس‌ بدانید» به‌ علم‌ یقین‌ ای‌ مؤمنان‌! یا ای‌ کافران‌! «که‌ قرآن‌ نازل‌ کرده ‌شده‌ است‌ به‌ علم‌ خدا» یعنی‌: به‌ علم‌ مخصوص‌ به‌ او که‌ عقل‌ها را به‌ کنه‌ و حقیقت ‌آن‌ دسترسی‌ نیست‌ زیرا قرآن‌ مشتمل‌ بر اعجازی‌ است‌ که‌ احاطه‌ بر آن‌ از توان‌ وامکان‌ بشر خارج‌ است‌ «و بدانید که‌ هیچ‌ معبودی‌ جز او نیست‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ در الوهیت‌ منفرد و یکتاست‌ و دیگران‌ بر آنچه‌ که‌ او بر انجام‌ آن‌ تواناست‌، توانا نیستند «پس‌ آیا شما گردن‌ می‌نهید؟» یعنی‌: آیا شما مسلمانان‌ بر اسلام‌ ثابت‌ قدم‌ و برای‌ خدای‌ ﻷ‌ مخلص‌ هستید و بر طاعات‌ خود می‌افزایید؟ آری‌! این‌گونه‌ باشید و برای‌ خدا أ گردن‌ نهید زیرا با عجز کفار از آوردن‌ نظیر ده‌ سوره‌ مانند قرآن‌، برای‌ شما آرامش‌ و بینشی‌ افزونتر از آنچه‌ که‌ قبلا بر آن‌ قرار داشته‌اید، حاصل‌ شده‌ است‌، هرچند که‌ از قبل‌ نیز، مسلمان‌ و مطیع‌ بوده‌اید. اما اگر مخاطب‌ کفار باشند، معنی‌ چنین‌ است‌: ای‌ کافران‌! شما باید بعد از این‌ حجت‌ قاطع ‌مسلمان‌ شوید زیرا عجزتان‌ از آوردن‌ قرآن‌، خود مستلزم‌ گردن‌ نهادن‌ به‌ اعجاز آن ‌است‌ و لازمه‌ آن‌ این‌ است‌ که‌: یگانگی‌ خدا أ را باور نموده‌ و اسلام‌ را بپذیرید.

**﴿**مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ١٥**﴾** [هود: 15].

«کسانی‌ که‌ زندگی‌ دنیا و تجمل‌ آن‌ را خواسته‌ باشند، حاصل‌ اعمالشان‌ را در همین ‌دنیا به‌ تمامی‌ به‌ آنان‌ می‌دهیم‌ و به‌ آنان‌ در دنیا کم‌ داده‌ نخواهد شد» یعنی‌: کسانی‌ که‌بعد از حجت‌ قاطع‌ یاد شده‌، باز هم‌ به‌ قرآن‌ ایمان‌ نیاورند، مسلما با این‌ اعراض‌، جز دستیابی‌ به‌ دنیا هیچ‌ هدف‌ و مقصود دیگری‌ ندارند و هرکس با عمل‌ خویش‌ فقط طالب‌ بهره‌ دنیا باشد، به‌ پاداش‌ دنیا ـ چون‌ سلامتی‌، امنیت‌، گشایش‌ در روزی‌، بالارفتن‌ میزان‌ برخورداری‌، برآورده‌ شدن‌ خواسته‌های‌ مادی‌ و مانند این‌ها ـ دست‌ می‌یابد و این‌ امر نیز بر اساس‌ مشیت‌ خدای‌ سبحان‌ است‌، به‌ دلیل ‌این‌که‌ می‌فرماید: ﴿كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ﴾ (هر کس ‌خواهان‌ دنیای‌ زودگذر است‌، به‌ زودی‌ هر که‌ را بخواهیم‌ نصیبی‌ از آن‌ می‌دهیم‌) «اسراء/ 18».

شاه‌ ولی‌ الله دهلوی‌؛ در تفسیر﴿وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ﴾ می‌گوید: «پاداش‌ صدقه ‌و صله‌ رحمی‌ که‌ کفار انجام‌ می‌دهند، در دنیا ـ با گشاده‌ ساختن‌ روزی‌ و سلامت ‌بدنی‌ آنان‌ ـ داده‌ می‌شود».

**﴿**أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ١٦**﴾** [هود: 16].

«اینان‌ کسانی‌ هستند که‌ در آخرت‌ جز آتش‌ برای‌شان‌ نیست‌» به‌ سبب‌ آن‌که‌ در قبال‌ چیزی‌ از اعمال‌ نیک‌ خود قصد پاداش‌ آخرت‌ را نداشته‌اند تا به‌خاطر آن ‌پاداش‌ نیک‌ سرای‌ آخرت‌ را دریافت‌ نمایند «و آنچه‌ در آنجا کرده‌اند به‌ هدر رفته‌» یعنی‌: آنچه‌ که‌ در دنیا از اعمال‌ به‌ ظاهر نیک‌ انجام‌ داده‌اند، در سرای ‌آخرت‌ به‌ هدر رفته‌ زیرا آنان‌ با فساد در اهداف‌ و عدم‌ خلوص‌ نیت‌، اعمال‌ خود را فاسد و تباه‌ گردانیده‌اند «و آنچه‌ به‌ عمل‌ می‌آوردند، باطل‌ گردیده‌ است‌» یعنی‌: اعمال‌شان‌ از اصل‌ و اساس‌، باطل‌ بوده‌ است‌ زیرا آن‌ اعمال‌ به‌ وجه‌ درستی‌ که‌ موجب‌ پاداش‌ اخروی‌ باشد، انجام‌ نگردیده‌ است‌.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ هر دو آیه‌ فوق‌ در حکم‌ خود عام‌اند و شامل‌ تمام‌ کسانی ‌می‌شوند که‌ با عمل‌ خویش‌ خواستار دنیا باشند؛ چه‌ کافر و چه‌ مؤمن‌.

**﴿**أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ١٧**﴾** [هود: 17].

«آیا کسی‌ که‌ از جانب‌ پروردگارش‌ بر بینه‌ای‌ روشن‌ قراردارد» در ایمان‌ به‌ او و پیروی‌ از پیامبرش ص ، همانند کسی‌ است‌ که‌ تمام‌ هدف‌ و مقصدش‌ زندگانی‌ دنیا و آرایش‌ها و آسایشهای‌ آن‌ است‌؟ مراد از بینه‌: قرآن‌ است‌ که‌ حجت‌ روشن‌ حق‌ تعالی‌ می‌باشد. به‌ قولی‌: مراد از کسی‌ که‌ بر حجت‌ روشن‌ قرار دارد، رسول‌اکرم ص اند «و شاهدی‌ از جانب‌ پروردگار او پیرو اوست‌» آن‌ شاهد، قرآن‌ کریم‌ است‌. و به‌ قولی‌: شاهد، معجزات‌ پیامبر اکرم‌ ص ، یا انجیل‌ است‌. به‌ قولی‌ دیگر: شاهد، فطرت‌ و قلب‌ و عقل‌ است‌. ابن‌عباس‌ و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل‌ ÷ است‌». یعنی‌: آیا کسی‌ که‌ بر حجتی‌ روشن‌ قرار دارد و پیوست‌ به‌ آن‌حجت‌، گواه‌ و شاهدی‌ از جانب‌ پروردگار خویش‌ نیز دارد؛ همانند خواستاران ‌دنیای‌ دون‌ است‌؟ هرگز! «و پیش‌ از قرآن‌، کتاب‌ موسی‌ امام‌ و مایه‌ رحمت ‌بود» تقدیر آیه‌ چنین‌ است‌: با آن‌ گواه‌، گواه‌ دیگری‌ که‌ پیش‌ از آن‌ است‌ پیوسته‌ می‌باشد، آن‌ گواه‌ کتاب‌ موسی‌ ÷ است‌، کتابی‌ که‌ مژده‌آور بعثت‌ محمد ص گردید و از این‌ حقیقت‌ که‌ ایشان‌ فرستاده‌ خداوند متعال‌ اند خبر داد. آری‌! کتاب‌ موسی‌ ÷ راهنما و مایه‌ رحمت‌ و نعمت‌ بزرگی‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ وسیله‌ آن‌ بر امت‌ موسی‌ ÷ منت‌ گذاشت‌. امام‌: کسی‌ یا چیزی‌ است‌ که‌ در دین‌ به‌ آن‌ اقتدا شود. «این‌ گروه‌» یعنی‌: کسانی‌که‌ از جانب‌ پروردگار خویش‌ بر حجتی‌ روشن ‌قرار دارند و به‌ گواهی‌ آن‌ دو شاهد ذکر شده‌، دانا هستند «به‌ آن‌ ایمان ‌می‌آورند» یعنی‌: پیامبراکرم‌ ص یا قرآن‌ را تصدیق‌ می‌کنند و بهشت‌ از آن‌ ایشان‌ است‌ «و هرکس از احزاب‌ به‌ آن‌ کفر ورزد» اعم‌ از مردم‌ مکه‌ و غیر آنها از تمامی ‌اهل‌ ادیان‌. احزاب‌: گروه‌ها. «پس‌ آتش‌ وعده‌گاه‌ اوست‌» یعنی‌: او خواه‌ناخواه‌ از اهل‌ آتش‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌، احدی‌ از این‌ امت‌ پیام‌ من‌ را به‌ گوش‌ یهودی‌ یا نصرانی‌ای ‌نمی‌رساند و سپس‌ او به‌ من‌ ایمان‌ نمی‌آورد مگر این‌که‌ به‌ آتش‌ وارد می‌شود». «پس‌، از آن‌ در شبهه‌ مباش‌» یعنی‌: از نزول‌ قرآن‌، یا از وعده‌گاه‌ آتش‌ برای ‌آنان‌، در شک‌ و شبهه‌ مباش‌ «که‌ آن‌ حق‌ است‌ از جانب‌ پروردگارت‌» پس‌ در آن‌ مجال‌ هیچ‌ شک‌ و شبهه‌ای‌ نیست‌ «ولی‌ بیشتر مردم‌ ایمان‌ نمی‌آورند» به‌ سبب‌ عنادی‌ که‌ دارند، با وجود آشکار بودن‌ دلایل‌ موجبه‌ ایمان‌ و روشن‌ بودن‌ حجت ‌و برهان‌.

**﴿**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ١٨**﴾** [هود: 18].

«و چه‌ کسی‌ ستمکارتر از آن‌ کس‌ است‌ که‌ بر خدا دروغ‌ بر بست‌» با این‌ سخن ‌خویش‌ که‌ بتان‌ نزد خداوند أ برای‌ ما شفاعت‌ می‌کنند و فرشتگان‌ دختران ‌خدا أ اند و مانند این‌ از یاوه‌ها و اراجیف‌ دیگر «آنان‌ بر پروردگارشان‌ عرضه‌ می‌شوند» در صحرای‌ محشر پس‌ آنان‌ را در برابر اعمالشان‌ مورد محاسبه ‌قرارمی‌دهد «و گواهان‌ می‌گویند» مراد از گواهان‌: فرشتگان‌ و پیامبران‌ و علمایی‌اند که‌ آنچه‌ را خدای‌ ﻷ‌ به‌ تبلیغ‌ آن‌ دستور داده‌ است‌، به‌ آنان‌ ابلاغ‌ کرده‌اند.آری‌! این‌ گواهان‌ در هنگامی‌ که‌ آن‌ ستمکاران‌ بر پروردگارشان‌ عرضه‌ می‌شوند، می‌گویند: «اینان‌» یعنی‌: این‌ عرضه‌شدگان‌ «همان‌ کسانی‌ بودند که‌ بر پروردگارشان‌ دروغ‌ بستند» با شرکی‌ که‌ به‌ او نسبت‌ دادند «هان‌! لعنت‌ خدا بر ستمگران‌ باد» یعنی‌: بر کسانی‌ باد که‌ با دروغ‌ بستن‌ بر خدای‌ ﻷ‌، بر خود ستم‌کرده‌اند.

بخاری‌ و مسلم‌ و غیر آنها از ابن‌عمر ب روایت‌ کرده‌اند که‌ گفت‌: از رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ شنیدم‌ که‌ فرمودند: «خدای‌ ﻷ‌ در روز حساب‌، مؤمن‌ را به‌ خود نزدیک‌ می‌کند تا بدانجا که‌ او را در پناه‌ رحمتش‌ قرار داده‌ و از چشم‌ مردم‌ مستور می‌گرداند، سپس‌ او را به‌ گناهانش‌ مقر و معترف‌ ساخته‌ و به‌ او می‌گوید: آیا فلان‌ گناه‌ را که‌ در دنیا مرتکب‌ شده‌ای‌ به‌ یاد می‌آوری‌؟ آیا فلان‌ گناه‌ دیگر... را به‌ یاد می‌آوری‌؟ مؤمن‌ می‌گوید: پروردگارا! به‌ یاد می‌آورم‌! و چون‌ او را به‌ گناهانش‌ معترف‌ و مقر گردانید و او نزد خود متیقن ‌شد که‌ به‌ هلاکت‌ رسیده‌ است‌، در این‌ هنگام‌ می‌فرماید: اما من‌ این‌ گناهان‌ را در دنیا بر تو ستر نمودم‌ و پوشاندم‌ و امروز هم‌ آنها را برایت‌ می‌آمرزم‌. سپس‌ نامه‌ حسناتش‌ به‌ وی‌ داه‌ می‌شود. اما گواهان‌ درباره‌ کافر و منافق‌ می‌گویند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ اینان‌ همان‌ کسانی‌ بودند که ‌بر پروردگار خویش‌ دروغ‌ بستند؛ هان‌! لعنت‌ خداوند أ بر ستمگران‌ باد».

**﴿**الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ١٩**﴾** [هود: 19].

«همانان‌ که‌ مردم‌ را از راه‌ خدا باز می‌دارند» یعنی‌: این‌ ستمگران‌ همان‌ کسانی‌ هستند که‌ هر که‌ را می‌توانند از دین‌ خدا أ باز دارند، از آن‌ باز می‌دارند «و برای ‌آن‌ راه‌، کجی‌ را می‌خواهند» یعنی‌: راه‌ خدا أ را به‌ کجی‌ وصف‌ می‌کنند تا مردم‌ را از آن‌ متنفر و بدان‌ بداندیش‌ کنند «و هم‌ آنان‌ آخرت‌ را منکرند» و باور ندارند.

آری‌! در عصر حاضر نیز بسیاری‌ از شیاطین‌ انسی‌ را می‌یابیم‌ که‌ همیشه‌ در پی ‌یافتن‌ نقطه‌ ضعفی‌ برای‌ دین‌ خدا أ هستند و هرگاه‌ به‌ ظن‌ خود در آن‌ کجی‌ و عیبی ‌تراشیدند، آن‌ را در بوق‌ و کرنا گذاشته‌ اینجا و آنجا تبلیغ‌ می‌کنند. که‌ لعنت ‌خداوند أ بر این‌ ستمگران‌ باد.

**﴿**أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ٢٠**﴾** [هود: 20].

«آنان‌ در زمین‌ عاجزکننده‌ نیستند» یعنی‌: آنان‌ از عذاب‌ خدا أ در دنیا گریزی ‌ندارند؛ چنانچه‌ بخواهد آنان‌ را مجازات‌ کند بلکه‌ در زیر قهر و غلبه‌ و در قبضه‌ و سلطه‌ وی‌ قراردارند «و جز خدا دوستانی‌ برای‌ آنان‌ نیست‌» تا عقوبت‌ وی‌ را از آنان ‌دفع‌ کند. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «همانا خداوند أ به‌ ستمگر مهلت ‌می‌دهد تا این‌که‌ چون‌ او را فروگرفت‌، دیگر او را از در گرفت‌ وی‌ نجاتی‌ نیست‌». هم‌ به‌ این‌ دلیل‌ می‌فرماید: «عذاب‌ برای‌ آنان‌ دو چندان‌ می‌شود» به‌ سبب‌ افترایشان ‌بر خدای‌ ﻷ‌، بازداشتن‌شان‌ از راه‌ او و وصف ‌نمودن‌ امت ‌اسلامی‌ به‌ کجی‌ ونقص‌ و بنابر همه‌ این‌ عوامل‌ است‌ که‌ عذاب‌ آنان‌ نسبت‌ به‌ عذاب‌ کفاری‌ که‌ افعالی ‌مانند افعال‌ آنها را مرتکب‌ نشده‌اند، مضاعف‌ می‌باشد «آنان‌ توان‌ شنیدن‌ حق‌ را نداشتند و حق‌ را نمی‌دیدند» یعنی‌: آنان‌ در اعراض‌ از حق‌ و بغض‌ وکین‌ در برابر آن‌ تا بدانجا افراط کردند که‌ گویی‌ از شدت‌ تنفر نسبت‌ به‌ حق‌، نه‌ توان‌ شنیدن‌ آن ‌را داشتند و نه‌ یارای‌ دیدن‌ آن‌ را.

**﴿**أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ٢١**﴾** [هود: 21].

«اینانند که‌» با پرستش‌ غیر خدا أ «به‌ خود زیان‌ زده‌اند» زیرا خود را به‌ عذاب ‌ابدی‌ دوزخ‌ در افگنده‌اند «و آنچه‌ بر می‌بستند از آنان‌ گم‌ شد» یعنی‌: شرکای‌ باطلی ‌که‌ بر خدای‌ سبحان‌ افترا می‌بستند و مدعی‌ شفاعتشان‌ بودند، ناپدید شد و جز زیان ‌و خسران‌ چیز دیگری‌ برای‌شان‌ باقی‌ نماند.

**﴿**لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ٢٢**﴾** [هود: 22].

«بدون‌ شک‌ آنان‌ در آخرت‌ زیانکارترند» زیرا بهشت‌ برین‌ را به‌ دوزخ‌ جحیم ‌فروخته‌اند.

**﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ٢٣**﴾** [هود: 23].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ بعد از بیان‌ حال‌ اشقیا و سیه‌ روزان‌، به‌ بیان‌ حال‌ نیک‌بختان ‌می‌پردازد: «بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌ و فروتنی‌ کرده‌اند رو نموده‌ به‌سوی‌ پروردگار خویش‌» یعنی‌: در برابر پروردگار خود خشیت‌ و خشوع ‌داشته‌ و در پناه‌ یاد و نام‌ او آرامش‌ یافته‌اند «آنان‌ اهل‌ بهشتند و در آن‌ جاودانند».

**﴿**مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٢٤**﴾** [هود: 24].

سپس‌ خداوند متعال‌ برای‌ کافران‌ و مؤمنان‌ مثلی‌ زده‌ و می‌فرماید: «مثل‌ این‌ دو گروه‌، چون‌ نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست‌» پس‌ کافر به‌ کسی‌ تشبیه‌ شده‌ که‌ هم‌ کور و هم‌ کر است‌ و مؤمن‌ به‌ کسی‌ تشبیه‌ شده‌ که‌ هم‌ شنوایی‌ دارد و هم‌ بینایی‌ «آیا در مثل‌ یکسانند؟» یعنی‌: آیا آن‌ دو گروه‌ در حال‌ و وصف‌ خود برابرند؟ هرگز! «پس‌ آیا پند نمی‌گیرید» از تأمل‌ در عدم‌ برابری‌ میان‌ آنها و در تفاوت‌ آشکاری ‌که‌ میان‌ آنها وجود دارد تا به‌ خود آیید و از اهل‌ ایمان‌ گردید؟.

**﴿**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ٢٥**﴾** [هود: 25].

«و به‌ راستی‌ نوح‌ را به‌سوی‌ قومش‌ فرستادیم‌» درحالی‌که‌ می‌گفت‌: «بی‌گمان ‌من‌ برای‌ شما بیم‌دهنده‌ای‌ آشکار هستم‌» از جانب‌ حق‌ تعالی‌ و با من‌ حجتی‌ است ‌روشن‌ بر این‌که‌ پیامبر او هستم‌.

**﴿**أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ٢٦**﴾** [هود: 26].

سپس‌ نوح‌ ÷ افزود؛ مضمون‌ دعوت‌ من‌ این‌ است‌: «که‌ جز خدا را نپرستید زیرا من‌ از عذاب‌ روزی‌ سهمگین‌ بر شما بیمناکم‌» نوح‌ ÷ این‌ روز سهمگین‌ را به‌طور مبهم‌ یاد نمود و آن‌ را برای‌شان‌ تفسیر نکرد. و تفسیر آن‌: روز قیامت‌، یا روز طوفان‌ است‌.

**﴿**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ٢٧**﴾** [هود: 27].

«پس‌ ملای‌ که‌ کافر بودند از قوم‌ او گفتند» ملأ: سران‌ و اشرافند. این‌ تعبیر متضمن ‌آن‌ است‌ که‌ برخی‌ از اشراف‌ قوم‌ نوح‌ ÷، کافر نبودند. آری‌! اشراف‌ کافر از قوم ‌نوح‌ ÷ پاسخ‌ او را به‌ گونه‌ای‌ دادند که‌ از سه‌ وجه‌ مقتضی‌ طعنشان‌ در نبوت‌ وی ‌است‌:

وجه‌ اول‌ این‌ سخن‌شان‌ است‌: «ما تو را جز بشری‌ مانند خویش‌ نمی‌بینیم‌» ای‌ نوح‌! نه‌ تو فرشته‌ هستی‌ و نه‌ فرمانروا، از این‌ رو، تو از چنان‌ مزیت‌ خاصی‌ برخوردار نیستی‌ که‌ با آن‌ سزاوار نبوت‌ باشی‌ ولی‌ ما نباشیم‌.

وجه‌ دوم‌ این‌ سخنشان‌ است‌: «و نمی‌بینیم‌ کسی‌ جز اراذل‌ ما از تو پیروی‌ کرده ‌باشد» اراذل‌: از نظر آنان‌ فقرا و کسانی‌ بودند که‌ مشاغل‌ و حرفه‌های‌ فرومایه‌ای‌ داشته‌ و از حسب‌ و شرف‌ ظاهری‌ای‌ برخوردار نبودند. یعنی‌: کسی‌ از اشراف‌ از تو پیروی‌ نکرده‌ است‌ پس‌ تو را با این‌ مشت‌ فرومایه‌ از پیروانت‌، بر ما هیچ‌ مزیتی ‌نیست‌ زیرا این‌ فرومایگان‌ در آنچه‌ می‌شنوند به‌ نقاط ضعف‌ و اشتباه‌ پی‌ نمی‌برند بلکه‌ هر کسی‌ را که‌ به‌سوی‌ مذهب‌ و راه‌ و روش‌ جدیدی‌ فراخواند، بی‌آنکه‌ ازسخن‌ وی‌ فهم‌ و برداشت‌ درستی‌ داشته‌ باشند، پیروی‌ می‌کنند «آن‌ هم ‌نسنجیده‌» یعنی‌: این‌ فرومایگان‌ از تو به‌ طور سرسری‌، بی‌تأمل‌ و نسنجیده‌ پیروی ‌می‌کنند، بی‌آن‌که‌ در این‌ امر که‌ تو آیا حقیقتا پیامبر هستی‌ یا خیر، تعمق‌ و تحقیق ‌کنند.

وجه‌ سوم‌ از طعن‌هایشان‌ این‌ سخن‌ بود: «و برای‌ شما بر خود هیچ‌ برتری ‌نمی‌بینیم‌» این‌ بخش‌ از سخنان‌شان‌ را خطاب‌ به‌ نوح‌ ÷ و پیروانش‌ ـ هر دو ـ گفتند. یعنی‌: ای‌ نوح‌! ما برای‌ تو و کسانی‌ از فرومایگان‌ که‌ از تو پیروی ‌کرده‌اند، هیچ‌گونه‌ فضل‌ و برتری‌ای‌ بر خود نمی‌بینیم‌ که‌ با آن‌ بر ما امتیازی‌ داشته‌ و شایسته‌ این‌ تفوق‌ ادعایی‌ خویش‌ باشید.

سپس‌ آنها بر سبیل‌ استدراک‌ از آن‌ طعن‌های‌ سه‌گانه‌ دست‌ برداشته‌ به‌ گمان ‌بی‌بهره‌ از برهان‌ خویش‌ که‌ جز عصبیت‌ محض‌ و حسد و حرص‌ بر باقی‌ ماندن ‌ریاست‌ دنیوی‌شان‌، هیچ‌ تکیه‌گاه‌ دیگری‌ نداشت‌، منتقل‌ شدند و گفتند: «بلکه‌ شما را دروغگو می‌پنداریم‌» یعنی‌: تو را ای‌ نوح‌ در دعوتت‌ و شما پیروانش‌ را در اجابت‌ و تصدیقش‌، دروغگو می‌پنداریم‌ و شما در دعوت‌ و اجابت‌ با هم‌ تبانی ‌کرده‌اید تا ریاست‌ و رهبری‌ را به‌ چنگ‌ آورید.

**﴿**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ٢٨**﴾** [هود: 28].

«گفت‌» نوح‌ ÷ «ای‌ قوم‌ من‌! به‌ من‌ خبر دهید که‌ اگر از سوی‌ پروردگارم‌ بر حجتی ‌روشن‌ باشم‌» یعنی‌: اگر از سوی‌ پروردگارم‌ در نبوت‌ خود حجت‌ و برهان‌ روشنی ‌داشته‌ باشم‌ که‌ بر صحت‌ نبوتم‌ دلالت‌ کند و پذیرش‌ آن‌ را بر شما حتمی‌ گرداند چه‌طور؟ آیا باز هم‌ دعوتم‌ را انکار می‌کنید؟ «و» آیا باز هم‌ انکار می‌کنید اگر حق‌ تعالی‌ «مرا از نزد خود رحمتی‌» مانند نبوت‌ «بخشیده‌ باشد که‌ از دید شما پنهان‌ مانده‌ باشد» یعنی‌: بر شما پوشیده‌ مانده‌ باشد؟ شما باید بدانید که‌ برابر بودن‌ در وصف‌ بشریت‌، مانع‌ داشتن‌ امتیاز در وصف‌ نبوت‌ نیست‌ زیرا ممکن‌ است‌ که‌ همه ‌انسانها در آدمیت‌ برابر باشند ولی‌ لزوما همه‌ آنها شایستگی‌ وصف‌ نبوت‌ را نداشته ‌باشند «پس‌ آیا ما شما را بدان‌ ملزم‌ کنیم‌» یعنی‌: آیا ما می‌توانیم‌ شما را به‌ پذیرش ‌این‌ دعوت‌ مجبور کنیم‌ و ایمان‌ را علی‌رغم‌ میل ‌باطنی‌تان‌ به‌ دل‌هایتان‌ فرونماییم‌؟ «در حالی‌که‌ شما بدان‌ اکراه‌ داشته‌ باشید» بی‌آنکه‌ در آن‌ تدبر و اندیشه‌ کنید؟ قطعا این‌ کاری‌ است‌ که‌ جز خدای‌ ﻷ‌، هیچ‌ کس‌ دیگری‌ بر آن‌ توانا نیست‌.

**﴿**وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ٢٩**﴾** [هود: 29].

«و ای‌ قوم‌ من‌! بر این‌ امر» یعنی‌: بر تبلیغ‌ رسالت‌ «مالی‌ از شما درخواست ‌نمی‌کنم‌» زیرا فرستاده‌ خدا أ در برابر تبلیغ‌ رسالت‌، از کسی‌ مال‌ و منالی‌ طلب‌ نمی‌کند تا با این‌ کار در موضع‌ تهمت‌ قرار گیرد «مزد من‌ فقط بر خداوند است‌» و او برایم‌ کافی‌ است‌ «و من‌ طردکننده‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند» از فقرا «نیستم‌» چنان‌که‌ شما می‌خواهید «قطعا آنان‌ با پروردگارشان‌ دیدار کننده‌اند» یعنی‌: آن‌ فقرای‌ مسلمان‌ به‌ لقای‌ پروردگارشان‌ مشرف‌ می‌شوند و این ‌همه‌ فضل‌ و برتری‌ دارند پس‌ در واقع‌ امر، اشراف‌ حقیقی‌ آنانند که‌ به‌ بارگاه ‌حق‌ تعالی‌ قرب‌ و منزلتی‌ داشته‌ و در برابر ایمانشان‌ از او پاداش‌ دریافت‌ می‌کنند. یا معنی‌ این‌است‌: اگر طردشان‌ کنم‌، آن‌گاه‌ که‌ با پروردگارشان‌ ملاقات‌ کنند، از من ‌شکایت‌ می‌کنند «ولی‌ من‌ شما را قومی‌ می‌بینم‌ که‌ جهالت‌ می‌کنید» و قطعا فرومایه ‌پنداشتن‌ فقرا و درخواست‌ طرد آنان‌، از جهل‌ و نادانی‌ شما ناشی‌ شده‌ است‌، شما باید بدانید که‌ اشراف‌ حقیقی‌ همانا پیروان‌ حق‌اند، هرچند که‌ فقیر و بی‌ حسب‌ ونسب‌ باشند و در مقابل‌، کسانی‌که‌ با حق‌ می‌ستیزند، اراذل‌ و اوباش‌ فرومایه‌اند، هرچند که‌ توانگر و سرمایه‌دار باشند و این‌ حقیقتی‌ است‌ که‌ در آن‌ کمترین‌ شک‌ و شبهه‌ای‌ وجود ندارد. همچنین‌ این‌ سخن‌ شما که‌: فقرای‌ مؤمن‌، سرسری‌ نگر، بی‌تأمل‌ و نسنجیده‌کارند، نکوهشی‌ برای‌شان‌ نیست‌ زیرا وقتی‌ حق‌ روشن‌ بود، دیگر برای‌ رأی‌ و اندیشه‌ و فکر و تأمل‌، هیچ‌ مجالی‌ باقی‌ نمی‌ماند و اصولا فکر و تأمل ‌در امر حقی‌ که‌ روشن‌ و آفتابی‌ است‌، خود مستوجب‌ مذمت‌ و نکوهش‌ است‌ چنان‌که‌ نقطه‌ مقابل‌ آن‌ محل‌ ستایش‌ می‌باشد، به‌همین‌ دلیل‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ راجع‌ به‌ ستایش‌ ابوبکر صدیق‌ س فرمودند: «هیچ‌ کس‌ را به‌سوی‌ اسلام‌ دعوت‌ نکردم‌ مگر این‌که‌ برایش‌ درنگی‌ بود، جز ابوبکر که‌ هیچ‌ درنگی‌ نکرد و بی‌تأمل‌ پذیرا شد».

**﴿**وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٣٠**﴾** [هود: 30].

«و ای‌ قوم‌ من‌! اگر آنان‌ را طرد کنم‌، چه‌ کسی‌ مرا در برابر خداوند یاری‌ خواهد کرد؟» در حالی‌که‌ ایشان‌ به‌سوی‌ ایمان‌ و اجابت‌ دعوتی‌ که‌ خداوند أ مرا برای ‌برافراشتن‌ پرچم‌ آن‌ فرستاده‌ است‌، سبقت‌ گرفته‌ و پیشی‌ جسته‌اند؟ بنابراین‌، فقرا به‌سبب‌ پیشدستی‌ در ایمان‌، به‌ اکرام‌ و ترفیع‌ مقام‌ شایسته‌تر و سزاوارترند تا به‌ طرد و راندن‌ و اهانت‌ پس‌ جز جاهلان‌ به‌ حق‌ خدای‌ ﻷ‌، کسی‌ دیگر با آنان‌ چنان ‌رویه‌ای‌ در پیش‌ نمی‌گیرد و من‌ درحالی‌که‌ فرستاده‌ خدا أ هستم‌، چگونه‌ به‌ صف ‌جاهلان‌ از خدا بی‌خبر بپیوندم‌؟ وانگهی‌ اگر مرتکب‌ این‌ معصیت‌ بشوم‌، چه‌ کسی ‌مرا در برابر خداوند أ یاری‌ خواهد کرد زیرا شکی‌ نیست‌ که‌ مؤمنان‌ شتابگر به‌سوی‌ طاعت‌ خدا أ، اولیا و دوستان‌ وی‌اند، هر چند که‌ فقیر بوده‌ و مالک ‌چیزی‌ نباشند پس‌ اگر من‌ به‌ آنان‌ بدی‌ کنم‌ و طردشان‌ نمایم‌، یقینا خدای‌ قهار خصم‌ من‌ خواهد بود، آن‌ وقت‌ چه‌ کسی‌ مرا در برابر مجازات‌ او یاری‌ خواهدکرد؟ «آیا پند نمی‌گیرید» و نمی‌فهمید که‌ هرکس به‌ خداوند أ ایمان‌ آورد، نباید طرد شود بلکه‌ باید مورد اکرام‌ و تجلیل‌ قرار گیرد؟

این‌ خواسته‌ قوم‌ نوح‌ ÷ همانند خواسته‌ کافران‌ همانندشان‌، از خاتم ‌پیامبران‌ ص است‌ که‌ ضعفا را از خود طرد کرده‌ و با اشراف‌ قوم‌ نشست‌ مخصوصی ‌داشته‌ باشد و به‌ آنان‌ شأن‌ و منزلتی‌ ویژه‌ قایل‌ شود.

**﴿**وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ٣١**﴾** [هود: 31].

نوح‌ ÷ افزود: «و به‌ شما نمی‌گویم‌ که‌ گنجینه‌های‌ خدا پیش‌ من‌ است‌» تا به‌ این ‌طریق‌ برای‌ خود فضیلتی‌ را مدعی‌ شوم‌ که‌ شما با نیافتن‌ آن‌ در من‌، بر دروغگو بودنم‌ استدلال‌ نمایید. مراد از گنجینه‌های‌ خدا أ: گنجینه‌های‌ روزی‌ وی‌ است ‌«و غیب‌ نیز نمی‌دانم‌» یعنی‌: این‌ ادعا را نیز ندارم‌ که‌ غیب‌ خداوند أ را می‌دانم‌ و بر نهان‌ کار پیروان‌ خویش‌ دانایم‌ بلکه‌ جز این‌ به‌ شما نمی‌گویم‌ که‌: من‌ هشداردهنده‌ آشکاری‌ هستم‌ و بس‌ «و نمی‌گویم‌» به‌ شما «که‌ من‌ فرشته‌ام‌» تا شما بگویید که‌ ما تو را جز بشری‌ مانند خویش‌ نمی‌بینیم‌ «و درباره‌ کسانی‌ که‌ دیدگان‌ شما به‌ خواری‌ در آنان‌ می‌نگرد» از مؤمنان‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ «نمی‌گویم‌ که‌ خدا هرگز بدیشان‌ هیچ‌ خیری‌ نخواهد داد» بلکه‌ بی‌گمان‌ خدای‌ ﻷ‌ با بخشیدن‌ گوهر ایمان‌، به‌ آنان‌ خیر و نعمت‌ داده‌ است‌ و او یقینا برتری‌ دهنده‌ آنهاست‌ در دنیا و پاداش‌ دهنده‌ آنهاست‌ به‌ پاداشی‌ عظیم‌ در آخرت‌ «خدا به‌ آنچه‌ در ضمیر آنهاست‌» از صدق‌ ایمان‌ و اخلاص‌ «داناتر است‌» پس‌ در قبال‌ آن‌ به‌ آنها پاداش‌می‌دهد. یعنی‌: اگر در دل‌هایشان‌ خیری‌ وجود داشته‌ باشد، قطعا خدای‌ ﻷ‌ مطابق‌ آن‌، از فضل‌ خود به‌آنان‌ ارزانی‌ می‌دارد و این‌ امر که‌ آنها ضعیف‌ و فقیرند، هرگز مانع‌ دادودهش‌ الهی‌ و ریزش‌ نعمت‌هایش‌ بر آنان‌ نیست‌ و اگر جز این‌ بگویم‌: «من‌ در آن‌ صورت‌ از ستمکاران‌ خواهم‌ بود» یعنی‌: اگر ایشان‌ را طرد کرده‌ و ایمانشان‌ را نپذیرم‌ و بگویم‌ که‌ خداوند أ هرگز به‌ ایشان‌ خیر و نعمتی ‌نمی‌دهد ـ در حالی‌ که‌ بدانچه‌ در ضمیرشان‌ است‌ هیچ‌ علمی‌ ندارم‌ ـ بی‌شک‌ از ستمکاران‌ خواهم‌ بود.

نوح‌ ÷ این‌ گونه‌ با پاسخ‌های‌ بلیغ‌، حکیمانه‌، قاطع‌ و در عین‌ حال‌ نرم‌ خود، سخنان‌شان‌ را رد کرد.

**﴿**قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ٣٢**﴾** [هود: 32].

«گفتند: ای‌ نوح‌! به‌راستی‌ با ما مجادله‌ کردی‌ و بسیار هم‌ جدال‌ کردی‌» یعنی‌: سخنان‌ ما را با هر گونه‌ حجتی‌ دفع‌ کردی‌ «پس‌ آنچه‌ را به‌ ما وعده‌ می‌دهی‌» ازعذاب‌، همان‌ که‌ از یک‌سو ما را از آن‌ می‌ترسانی‌ و از سویی‌ خود نیز از فرودآمدن‌ آن‌ بر ما بیمناکی‌ «برای‌ ما بیاور، اگر از راستگویان‌ هستی‌» در این‌ وعده ‌خویش‌.

**﴿**قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ٣٣**﴾** [هود: 33].

«گفت‌: تنها خداست‌ که‌ اگر بخواهد آن‌ را برای‌ شما می‌آورد» چه‌ آن‌ را بر شما به‌ تعجیل‌ بفرستد، چه‌ به‌ تأخیر. پس‌ آوردن‌ عذاب‌ در اختیار من‌ نیست‌ بلکه‌ دراختیار کسی‌ است‌ که‌ شما منکر وی‌ هستید «و شما عاجزکننده‌ نیستید» که‌ توان‌ بازداشتن‌ تحقق‌ اراده‌ الهی‌ را در مورد خود داشته‌ باشید و بدانید که‌ با گریختن‌ یا دفاع ‌از خود، از دست‌ رفتنی‌ هم‌ نیستید بلکه‌ هر جا که‌ باشید، در قلمرو قدرت‌ و علم‌ و اراده‌ او هستید.

**﴿**وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ٣٤**﴾** [هود: 34].

«و اگر خدا خواسته‌ باشد که‌ شما را» به‌ سبب‌ کبر و ستمتان‌ «گمراه‌ کند» از راه ‌رشد و هدایت‌ و جدا کند از راه‌ حق‌ «نصیحت‌ من‌» که‌ آن‌ را براساس‌ حق‌ نصیحت‌ و خیر خواهی‌ برای‌ خدا أ ـ با ابلاغ‌ رسالت‌ و روشن ‌کردن‌ حقیقت‌ ـ به‌شما نثار کرده‌ام‌ و بسیار هم‌ نثار کرده‌ام‌ «به‌ شما سود نمی‌بخشد اگر بخواهم‌» باز هم‌ «شما را نصیحت‌ کنم‌» و من‌ نمی‌دانم‌ که‌ خداوند أ درباره‌ شما چه‌ اراده ‌دارد؟ «او پروردگار شماست‌» پس‌ گمراه‌ کردن‌ و راه ‌نمودن‌ همه‌ در اختیار او و مفوض‌ به‌سوی‌ اوست‌ «و به‌سوی‌ او بازگردانیده‌ می‌شوید» پس‌ شما را در قبال‌ اعمالتان‌ جزا می‌دهد.

**﴿**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ٣٥**﴾** [هود: 35].

اکنون‌ در میانه‌ داستان‌ نوح‌ ÷، آیه‌ معترضه‌ای‌ می‌آید که‌ رفتار قوم‌ محمد ص را در قبال‌ داعی‌ حق‌ به‌ زیر سؤال‌ می‌برد: «آیا می‌گویند آن‌ را بر بسته‌ است‌» یعنی‌:آیا کفار مکه‌ می‌گویند: محمد ص داستان‌ نوح‌ ÷ را از نزد خود بر بسته‌ است‌؟ «بگو: اگر آن‌ را به‌ دروغ‌ سر هم‌ کرده‌ باشم‌» این‌ جرمی‌ است‌ عظیم‌ «در آن‌ صورت‌ گناه‌ من‌» و جزای‌ عملکرد من‌ «بر عهده‌ خود من‌ است‌ ولی‌ من‌ از جرمی‌ که‌ به‌ من ‌نسبت‌ می‌دهید بر کنارم‌» بنابراین‌، فرجام‌ خفت‌بار این‌ افترای‌ شما در باره‌ من‌، گریبانگیر خود شماست‌ و من‌ از آن‌ بیزار و برکنارم‌.

**﴿**وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ٣٦**﴾** [هود: 36].

«و به‌سوی‌ نوح‌ وحی‌ فرستاده‌ شد که‌ از قوم‌ تو جز کسانی‌ که‌ تاکنون‌ ایمان‌ آورده‌اند هرگز کسی‌ ایمان‌ نخواهد آورد» حق‌ تعالی‌ با این‌ خبر قاطع‌، نوح‌ ÷ را از ایمان‌آوردنشان‌ مأیوس‌ کرد تا از دعوتشان‌ دست‌ برداشته‌ و برای‌ نجات‌ آماده‌ شود. بنابراین‌، این‌ سخن‌ خداوند أ، نوح‌ ÷ را از ایمان‌ کسانی‌ که‌ تا آن‌ وقت ‌ایمان‌ نیاورده‌ بودند، نومید می‌کند «پس‌ به‌ سبب‌ آنچه‌ می‌کردند اندوه‌ مخور» وبدان‌ که‌ گاه‌ انتقام‌ از دشمنانت‌ به‌ سبب‌ عملکردشان‌ فرا رسیده‌ است‌. ابتئاس‌: اندوه‌ خوردن‌ به‌ سختی‌ و دشواری‌ است‌.

«و زیر نظر ما و به‌ وحی‌ ما کشتی‌ را بساز» یعنی‌: کشتی‌ را پیش‌ دیدگان‌ ما و با حفظ و حمایت‌ ما و براساس‌ آنچه‌ که‌ به‌سوی‌ تو از کیفیت‌ ساختن‌ آن‌ وحی ‌می‌فرستیم‌، بساز. قتاده‌ می‌گوید: «طول‌ کشتی‌ نوح‌ ÷ سیصد گز و عرض‌ آن ‌پنجاه‌گز بود». به‌ قولی‌ دیگر: ارتفاع‌ آن‌ سی‌ گز در سه‌ طبقه‌ بود، هر طبقه‌ ده‌ گز، طبقه‌ زیرین‌ به‌ چهارپایان‌ و حیوانات‌ وحشی‌ اختصاص‌ داشت‌، طبقه‌ میانی‌ به ‌انسانها و طبقه‌ فوقانی‌ به‌ پرندگان‌. «و در باب‌ کسانی‌که‌ ستم‌ کرده‌اند، با من‌ سخن‌ مگوی‌» یعنی‌: از من‌ برای‌ آنان‌ درخواست‌ مهلت‌ و شفاعت‌ نکن‌ «چراکه‌ آنان‌ غرق‌شدنی‌ هستند» و حکم‌ محکومیت‌ به‌ غرق‌ از جانب‌ ما برای‌ آنان‌ صادر شده‌ وقضای‌ بی‌برگشت‌ ما هم‌ بدان‌ رفته‌ است‌ پس‌ هیچ‌ راهی‌ به‌سوی‌ دفع‌ یا تأخیر آن ‌نیست‌ و آنان‌ قطعا در وقتی‌ که‌ تعیین‌ شده‌ است‌، غرق‌شدنی‌ هستند.

**﴿**وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ٣٨**﴾** [هود: 38].

«و نوح‌ کشتی‌ را می‌ساخت‌» یعنی‌: شروع‌ به‌ ساختن‌ آن‌ کرد «و هربار که‌ اشرافی ‌از قوم‌ او بر آن‌ کشتی‌ می‌گذشتند، او را مسخره‌ می‌کردند» و می‌گفتند: ای‌ نوح‌! بعد از نبوت‌، اکنون‌ نجار شده‌ای‌! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی‌ کشتی‌ می‌سازی‌، آخر کشتی‌ در خشکی‌ چگونه‌ شناور می‌شود؟ «می‌گفت‌: اگر ما را مسخره ‌می‌کنید» امروز به‌ سبب‌ ساختن‌ کشتی‌ «ما نیز شما را همان‌گونه‌ که‌ مسخره‌ می‌کنید، مسخره‌ خواهیم‌ کرد» در فردای‌ عذاب‌، به‌ هنگام‌ غرق‌ شدنتان‌ در توفان‌.

**﴿**فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ٣٩**﴾** [هود: 39].

«پس‌ به‌زودی‌ خواهید دانست‌ که‌ بر سر چه‌ کسی‌ عذابی‌ می‌آید که‌ خوارش‌ سازد» وآن‌، غرق‌ شدن‌ در دنیاست‌ «و بر او عذابی‌ پایدار فرود می‌آید» که‌ همانا عذاب ‌پایدار دوزخ‌ در آخرت‌ است‌؟.

**﴿**حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ٤٠**﴾** [هود: 40].

«تا آن‌گاه‌ که‌ فرمان‌ ما» یعنی‌: عذاب‌ ما «در رسید و تنور فوران‌ کرد» یعنی‌: آب ‌چنان‌ جوشش‌ گرفت‌ که‌ حتی‌ از تنور نانوایی‌ فوران‌ کرد. به‌ قولی‌: مراد تنور نانوایی‌ نیست‌ بلکه‌ مراد روی‌ زمین‌ است‌ و فوران‌ آن‌ نشانه‌ آغاز توفان‌ بود «گفتیم‌: در کشتی‌ از هر جنسی‌» یعنی‌: از هر صنفی‌ از اصناف‌ حیوانات‌ روی‌ زمین‌ «دو نر و ماده‌ را حمل‌ کن‌ و نیز خانواده‌ات‌ را» ایشان‌ شامل‌ همسر وی‌، فرزندانش‌ وهمسرانشان‌ بودند «مگر آن‌ کسی‌ که‌ حکم‌ ما از پیش‌ بر او مقرر شده‌ است‌» که‌ از غرق‌شدگان‌ است‌، او را حمل‌ نکن‌ و بدان‌ که‌ این‌ حکم‌ بر او مقرر نشده‌ مگر از روی‌ علم‌ به‌ این‌ امر که‌ او کفر را به‌ اراده‌ خویش‌ انتخاب‌ می‌کند «و بردار» درکشتی‌ «کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌اند» با تو از قومت‌. سپس‌ خدای‌ سبحان‌ قلت ‌ایمان‌ آورندگان‌ همراه‌ با نوح‌ ÷ را نسبت‌ به‌ کسانی‌ که‌ به‌ وی‌ کفر ورزیده‌ بودند وصف‌ نموده‌ می‌فرماید: «و با او جز عده‌ اندکی‌ ایمان‌ نیاورده‌ بودند» به‌ قولی‌: همه‌آنان‌ هشتاد تن‌ بودند که‌ سه‌ تن‌ از پسران‌ نوح‌ ÷ به‌ نامهای‌ سام‌، حام‌ و یافث‌ با همسران‌شان‌ نیز در جمله‌ آنان‌ قرارداشتند.

**﴿**وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ٤١**﴾** [هود: 41].

«و گفت‌» نوح‌ ÷ «در کشتی‌ سوار شوید، به‌ نام‌ خداست‌ روان‌ شدنش‌ و لنگرانداختنش‌» روان ‌شدن‌ کشتی‌ در توفان‌ و لنگر انداختنش‌ پس‌ از پایان‌ آن‌، به‌ نام‌خدا أ و به‌ لطف‌ و رحمت‌ وی‌ است‌. این‌ سخن‌ را گفت‌ تا آنان‌ را متوجه‌ الطاف ‌الهی‌ بگرداند «همانا پروردگار من‌ آمرزنده‌» است‌ گناهان‌ مؤمنان‌ با اخلاص‌ را «مهربان‌ است‌» که‌ نجات ‌دادن‌ این‌ گروه‌ برای‌ بقای‌ نسل‌ بشر و نسل‌ حیوانات‌ و جاندارانی‌ که‌ نوح‌ ÷ آنها را با خود در کشتی‌ بعد از طوفان‌ حمل‌ کرد، از مهربانی ‌و فضل‌ و بخشایش‌ وی‌ است‌. شایان‌ ذکر است‌ که‌ بر مبنای‌ سنت‌ نوح‌ ÷، بردن‌ نام‌ خدا أ در آغاز سوارشدن‌ بر کشتی‌ یا هر وسیله‌ سواری‌ دیگری‌ مستحب‌ است‌چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرموده‌اند: «امان‌ امتم‌ از غرق‌ ـ وقتی‌که‌ به‌ کشتی‌ سوار می‌شوند ـ این‌ است‌ که‌ بگویند: بسم‌الله الملك ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِۖ تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ﴾ «انعام/‌91»، ﴿وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾‌».

**﴿**قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ٤٣**﴾** [هود: 43].

«و آن‌ کشتی‌، آنان‌ را در میان‌ موجی‌ کوه‌ آسا می‌برد» این‌ تعبیر، بیانگر شدت‌ هول ‌و هراسها و نیرومندی‌ توفانی‌ است‌ که‌ تمام‌ روی‌ زمین‌ را فراگرفته‌ و پوشانده‌ بود ولی‌ خداوند أ به‌ فضل‌ و رحمت‌ خویش‌ کشتی‌ و سرنشینان‌ آن‌ را به‌ رغم‌ آن‌ توفان‌ مهیب‌ و در دل‌ آن‌ موجهای‌ کوه‌ پیکر که‌ سرتاسر زمین‌ را فرا گرفته‌ بود، به‌سلامت‌ نگه‌ داشت‌ «و نوح‌، پسرش‌ را بانگ‌ در داد» به‌ قولی‌: نام‌ این‌ پسر وی ‌کنعان‌، و او از جمله‌ کافران‌ بود. و به‌ قولی‌: او از منافقان‌ بود «که‌ در کناری‌ بود» از قوم‌ و نزدیکانش‌، به‌ نحوی‌ که‌ این‌ سخن‌ نوح‌ ÷ که‌ گفت‌: در آن‌ سوار شوید... به‌ گوش‌ وی‌ نرسیده‌ بود. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است‌: او در کناری‌ بود از دین‌ پدرش‌. آری‌! نوح‌ ÷ خطاب‌ به‌ او چنین‌ بانگ‌ درداد: «ای‌ پسرک‌ من‌! با ما سوار شو و با کافران‌ مباش» در خارج‌ از کشتی‌، یا بر دین‌ آنان‌ مباش‌ زیرا آنان ‌نابود می‌شوند. اما او جاهلانه‌ بر این‌ باور بود که‌ توفان‌ به‌ قله‌ کوهها نمی‌رسد بنابراین‌، در پاسخ‌ پدرش‌: «گفت‌: به‌ زودی‌ به‌سوی‌ کوهی‌ پناه‌ می‌برم‌ که‌ مرا از آب ‌نگاه‌ دارد» یعنی‌: با ارتفاعش‌ مرا از غرق‌ شدن‌ در آب‌ باز دارد «نوح‌ گفت‌: امروز هیچ‌ نگاه‌ دارنده‌ای‌ از عذاب‌ خدا نیست‌» زیرا این‌ روزی‌ است‌ که‌ در آن‌ عذاب ‌همگانی‌ به‌ تحقق‌ می‌پیوندد «مگر کسی‌ که‌ خدا بر وی‌ رحم‌ کند» یعنی‌: لیکن‌ کسی‌که‌ خدا أ بر وی‌ رحم‌ کرده‌ باشد، او را در پناه‌ حمایت‌ خویش‌ نگاه‌ می‌دارد و این‌ رحمت‌شدگان‌ فقط کشتی‌نشینانند و بس‌ «و» در این‌ هنگام‌ بود که‌ «موج‌ میان‌ آن‌ دو حایل‌ شد» یعنی‌: امواج‌ فراز آمد و چنان‌ بزرگ‌ و فلک‌ آسا گشت‌ که‌ میان ‌نوح‌ و پسرش‌ حایل‌ گردید و بنابراین‌، نجات‌ وی‌ از غرق‌ دشوار گشت‌ «پس‌، از غرق‌ شدگان‌ شد» ابن‌کثیر نقل‌ می‌کند: «امواج‌ آب‌ پانزده‌ گز، و به‌ قولی‌ هشتاد مایل‌ از قله‌ کوه‌ها ارتفاع‌ گرفت‌».

**﴿**وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ٤٤**﴾** [هود: 44].

«و گفته‌ شد: ای‌ زمین‌! آب‌ خود را فروبر» به‌ یکباره‌، نه‌ آن‌گونه‌ که‌ زمین‌ عادتا وبه‌ تدریج‌ آب‌ را در خود فرو می‌برد «و ای‌ آسمان‌! بازمان‌» از باریدن‌. گفته ‌می‌شود: «أقلع‌ المطر!: باران‌ باز ماند» آن‌گاه‌ که‌ از باریدن‌ باز ایستد «و آب‌ کم‌ ساخته‌ شد» یعنی‌: آب‌ فروکش‌ کرد و فروکاست‌ تا خشک‌ شد «و فرمان‌ گزارده ‌شد» یعنی‌: کار به‌ سرانجام‌ خود رسید و خداوند أ قوم‌ نوح‌ ÷ را جملگی‌ نابود کرد «و کشتی‌ بر کوه‌ جودی‌ قرار گرفت‌» جودی‌: کوهی‌ معروف‌ در نزدیکی ‌«موصل‌» است‌. یادآور می‌شویم‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ کشتی‌ نوح‌ ÷ را بر کوه ‌جودی‌ ابقا کرد تا عبرت‌ و نشانه‌ای‌ برای‌ آیندگان‌ باشد و پیشینیان‌ این‌ امت‌ آن‌ را دیده‌اند.

شیخ‌ سعید حوی‌ در تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «جودی‌ کوهی‌ است‌ در الجزیره‌ اما در سفر «تکوین‌» آمده‌ است‌ که‌ آن‌ کوه‌، کوه‌ «آرارات‌» است‌. گفتنی ‌است‌ که‌ ماهواره‌ها ـ و قبل‌ از آنها یکی‌ از کاوشگران‌ ـ بقایای‌ کشتی‌ نوح‌ را که ‌معجزه‌ همیشگی‌ دین‌ حق‌ است‌، در کوهی‌ از کوه‌های‌ ارمنستان‌ کشف‌ کرده‌اند. والله اعلم‌». قتاده‌ می‌گوید: «نوح‌ ÷ و دیگر سرنشینان‌ کشتی‌، در ماه‌ رجب‌ بر آن‌ سوار شدند و صد و پنجاه‌ روز را در آن‌ به ‌سر بردند و در روز عاشورا از کشتی ‌بیرون‌ آمدند». این‌ روایت‌ را حدیثی‌ مرفوع‌ نیز تأیید می‌کند. «و گفته‌ شد: مرگ‌ بر قوم‌ ستمکار».

علمای‌ بلاغت‌ جملگی‌ اتفاق‌ نظر دارند بر این‌که‌ این‌ آیه‌ شریفه‌، در جایگاهی ‌از فصاحت‌ و بلاغت‌ قرار دارد که‌ در وصف‌ نمی‌گنجد و توان‌ توانایان‌ فنون ‌بلاغت‌ و میدانداران‌ علم‌ بیان‌ و پیشاهنگان‌ علم‌ لغت‌، از آوردن‌ سخنی‌ که‌ حتی‌ در این‌ عرصه‌ به‌ آن‌ نزدیک‌ باشد، عاجز است‌. ابوحیان‌ توحیدی‌ در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به‌ رغم‌ آن‌که‌ این‌ آیه‌ شریفه‌، نوزده‌ لفظ بیشتر ندارد ولی‌ درآن‌ بیست‌ویک‌ نوع‌ از انواع‌ بدیع‌ گرد آمده‌ است‌، از جمله‌: مناسبت‌، مطابقت‌، مجاز، استعاره‌، اشاره‌، تمثیل‌، ارداف‌، تعلیل‌، احتراس‌، ایضاح‌، مساوات ‌وصف‌ و...»، ابوحیان‌ هر یک‌ از این‌ انواع‌ را بر شواهد آن‌ در این‌ آیه‌ تطبیق‌ کرده ‌است‌[[16]](#footnote-16).

**﴿**وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ٤٥**﴾** [هود: 45].

«و نوح‌ پروردگار خود را آواز داد و گفت‌: پروردگارا! پسرم‌ از اهل‌ من‌ است‌» یعنی‌:او از همان‌ کسانی‌ است‌ که‌ تو نجات‌ آنان‌ را با این‌ فرموده‌ات‌: ﴿وَأَهۡلَك﴾ به‌ من‌وعده‌ داده‌ای‌ «و البته‌ وعده‌ تو راست‌ است‌» که‌ در آن‌ هیچ‌ خلافی‌ نیست‌ «و تو بهترین‌ حکم‌کنندگانی‌» یعنی‌: تو داناترین‌ و عادل‌ترین‌ حکم‌ کنندگانی‌.

**﴿**قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ٤٦**﴾** [هود: 46].

پروردگار ﻷ‌ در پاسخ‌ وی‌ «فرمود: ای‌ نوح‌! در حقیقت‌ او از اهل‌ تو نیست‌» که‌ من‌ وعده‌ نجات‌ آنان‌ را داده‌ام‌ زیرا او از کسانی‌ نبوده‌ است‌ که‌ به‌ تو ایمان‌ آورده‌ و از تو پیروی‌ کرده‌اند پس‌ نزدیکی‌ و قرابت‌ مورد اعتبار، قرابت‌ در دین‌ است‌ نه‌ قرابت‌ در نسب‌ «همانا او عملی‌ ناشایست‌ است‌» از بس‌ که‌ او در کردار ناشایست‌ غرق‌ شده‌، گویی‌ خود عین‌ عمل‌ ناشایست‌ است‌. پس‌ این‌ تعبیر، گویای‌مبالغه‌ در نکوهش‌ و مذمت‌ این‌ فرزند نوح‌ ÷ می‌باشد. یعنی‌: تو ای‌ نوح‌! می‌دانی‌که‌ هرگز عمل‌ ناشایست‌ را با تو نسبت‌ و مناسبتی‌ نیست‌، او در حقیقت‌ از خانواده‌ و کسان‌ تو نیست‌، خانواده‌ای‌ که‌ پیامبران‌ خدا † به‌سوی‌ تشکیل‌ آن‌ دعوت ‌کرده‌اند. بر مبنای‌ این‌ دعوت‌، فقط آن‌ رابطه‌ای‌ پابرجا و دارای‌ وجود حقیقی ‌خواهد بود که‌ میان‌ مؤمنان‌ به‌ خدا أ برقرار شده‌ باشد لذا اگر میان‌ دوستان ‌خدا أ و میان‌ دشمنانش‌ رابطه‌ دوستی‌ و موالات‌ وجود داشت‌، آن‌ رابطه‌ غیرقابل‌ قبول‌ است‌ و قطع‌ شده‌ اعلام‌ می‌شود «پس‌ چیزی‌ را که‌ بدان‌ علم‌ نداری‌، از من ‌مخواه‌» یعنی‌: اگر در علم‌ ازلی‌ من‌ رفته‌ بود که‌ فرزندت‌ مؤمن‌ است‌، بی‌گمان‌ او را نجات‌ می‌دادم‌. این‌ آیه‌ دلیل‌ بر عدم‌ جایز بودن‌ دعایی‌ است‌ که‌ انسان‌ به‌ عدم‌مطابقت‌ آن‌ با شرع‌ علم‌ دارد «من‌ به‌ تو اندرز می‌دهم‌ که‌ مبادا از نادانان‌ باشی‌» یعنی‌: ای‌ نوح‌ ÷! من‌ تو را از این‌که‌ از نادانان‌ باشی‌ و از من‌ چیزی‌ را بخواهی‌ که‌ خواستن‌ آن‌ برایت‌ روا نیست‌، بر حذر می‌دارم‌ بلکه‌ از عالمان‌ با عمل‌ باش‌.

و چون‌ نوح‌ ÷ دانست‌ که‌ این‌ درخواستش‌ مطابق‌ رضای‌ خداوند أ نبوده‌ بلکه ‌ناشی‌ از گمانی‌ بوده‌ که‌ او در آن‌ به‌سر می‌برده‌، بی‌درنگ‌ به‌ خطای‌ خویش ‌اعتراف‌ نمود و طلب‌ مغفرت‌ و رحمت‌ کرد:

**﴿**قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ٤٧**﴾** [هود: 47].

«گفت‌» نوح‌ ÷ «ای‌ پروردگار من‌! همانا من‌ به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ از آن‌که‌ از تو چیزی ‌بخواهم‌» در آینده‌ «که‌ بدان‌ علم‌ ندارم‌» یعنی‌: به‌ درستی‌ و جایز بودن‌ آن‌ علمی‌ ندارم‌ «و اگر بر من‌ نیامرزی‌» گناه‌ آنچه‌ را که‌ از روی‌ ناآگاهی‌ و بی‌علمی‌ از تو خواسته‌ام‌ «و به‌ من‌ رحم‌ نکنی‌» با پذیرفتن‌ توبه‌ام‌ «از زیانکاران‌ باشم‌» در اعمال‌ خود و از اعمال‌ خود هیچ‌ سودی‌ نخواهم‌ برد.

**﴿**قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ٤٨**﴾** [هود: 48].

«گفته‌ شد: ای‌ نوح‌! فرودآی‌» از کشتی‌ به‌سوی‌ زمین‌، یا از کوه‌ به‌سوی‌ زمین ‌هموار زیرا زمین‌ به‌ فرمان‌ پروردگار آبش‌ را فروبلعید و خشک‌ شد. آری‌! فرودآی‌ «با سلامی‌ از جانب‌ ما» یعنی‌: با درود و سلامی‌ از جانب‌ ما، یا با ایمنی ‌کامل‌ «و با برکت‌هایی‌» یعنی‌: با نعمت‌های‌ پایدار، فزاینده‌ و رشد یابنده‌ای‌ «فرود آمده‌ بر تو» و این‌ برکات‌ در حق‌ نوح‌ ÷، بسیاری‌ نسل‌ و تبار اوست‌، به‌طوری‌ که ‌اکثر انبیا † و ائمه‌ دین‌ از نسل‌ وی‌اند «و» با برکت‌هایی‌ فرود آمده‌ «بر امت‌هایی ‌از همراهان‌ تو» مراد امتهایی‌هستند که‌ از نسل‌ شاخه‌های‌ مختلف‌ همراهان‌ نوح‌ ÷ در کشتی‌ به‌ وجود می‌آیند، همچنین‌ این‌ تعبیر شامل‌ حیوانات‌ حمل‌ شده‌ بر کشتی ‌نوح‌ ÷ نیز می‌شود زیرا آنها نیز امتها، یعنی‌ گروه‌های‌ مختلف‌ و انواعی‌ گونه‌گون ‌و جداگانه‌ از جانوران‌ بودند «و امت‌هایی‌ دیگرند که‌ به‌ زودی‌ آنان‌ را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم‌، سپس‌ به‌ آنان‌ از جانب‌ ما» در آخرت‌ «عذابی‌ دردناک‌ می‌رسد» مراد: گروه‌هایی‌ از نسل‌ امتهای‌ یادشده‌ تا روز قیامت‌ اند که‌ کافر می‌شوند. پس‌ خداوند أ آنان‌ را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی‌ در آخرت‌ بهره‌ای ‌ندارند.

**﴿**تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ٤٩**﴾** [هود: 49].

«این‌» داستان‌ نوح‌ ÷ «از اخبار غیب‌ است‌ که‌ آن‌ را به‌ تو وحی‌ می‌کنیم‌. پیش‌ از این‌» وحی‌ ما در قرآن‌ «نه‌ تو آن‌ را می‌دانستی‌» ای‌ محمد ص «و نه‌ قوم‌ تو» آن‌را می‌دانستند. پس‌ بیان‌ این‌ داستان‌ از سوی‌ تو با این‌ تفصیل‌ شگرف‌ که‌ گویای ‌حقیقت‌ است‌، خود دلیلی‌ است‌ برای‌ اهل‌ خرد بر این‌ امر که‌ تو رسول‌ بر حق‌ خداوند أ هستی‌ «پس‌ صبر کن‌» ای‌ محمد ص! بر آنچه‌ که‌ از کفار زمانت ‌می‌بینی‌ چنان‌که‌ نوح‌ ÷ صبر کرد «بی‌گمان‌ عاقبت‌» نیک‌ و پسندیده‌ در دنیا وآخرت‌ «از آن‌ تقواپیشگان‌ است‌» یعنی‌: از آن‌ خداترسانی‌ است‌ که‌ به‌ پیام‌ پیامبران‌ † ایمان‌ دارند، همان‌گونه‌ که‌ فرجام‌ نیک‌ از آن‌ نوح‌ ÷ و متقیان ‌همراهش‌ بود.

**﴿**وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ٥٠**﴾** [هود: 50].

«و فرستادیم‌ به‌سوی‌ عاد» یعنی‌: به‌سوی‌ قبیله‌ عاد که‌ ساکن‌ احقاف‌ یمن‌ بودند «برادرشان‌ هود را» زیرا هود ÷ یک‌ تن‌ از اعضای‌ قبیله‌ آنها بود «گفت‌: ای‌ قوم ‌من‌! خدا را بپرستید، جز او هیچ‌ معبودی‌ برای‌ شما نیست‌، شما جز افتراکننده‌ نیستید» با گرفتن‌ معبودی‌ جز خدای‌ یگانه‌ و نامیدن‌ آن‌ به‌ نام‌ خدا و دادن‌ حقوق‌ الوهیت‌ به‌ وی‌.

**﴿**يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ٥١**﴾** [هود: 51].

«ای‌ قوم‌ من‌! برای‌ این‌» تبلیغی‌ که‌ به‌ شما می‌کنم‌ و اندرزی‌ که‌ به‌شما می‌دهم‌ «پاداشی‌ از شما درخواست‌ نمی‌کنم‌» و بی‌چشمداشت‌ هیچ‌ پاداشی‌ از شما، رسالتم‌ را ابلاغ‌ می‌نمایم‌ «پاداش‌ من‌ جز بر عهده‌ کسی‌که‌ مرا آفریده‌ است‌، نیست‌» و اوست‌ که‌ مرا در برابر این‌ دعوتم‌ پاداش‌ می‌دهد «پس‌ آیا تعقل‌ نمی‌کنید» وقتی ‌نصیحت‌ کسی‌ را رد می‌کنید که‌ از شما در برابر آن‌ هیچ‌ پاداشی‌ نمی‌طلبد؟!.

**﴿**وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ٥٢**﴾** [هود: 52].

«و ای‌ قوم‌ من‌! از پروردگارتان‌ آمرزش‌ بخواهید» از کفر و گناهی‌ که‌ از شما سر زده‌ است‌ «سپس‌ به‌سوی‌ او توبه‌ کنید تا آسمان‌ را» یعنی‌: باران‌ را «بر شما ریزان‌گشته‌ بفرستد» مدرارا: بارانی‌ بسیار ریزان‌، پیگیر و فراوان‌. ناقه‌ مدرار: یعنی‌ شتر بسیار شیردهنده‌. پس‌ این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند براین‌که‌ استغفار و توبه‌، جلب‌کننده‌ روزی‌ آسمان‌ و برکات‌ زمین‌ است‌ و در این‌ باره‌ حدیث‌ شریف‌ بسیار بزرگی‌ آمده ‌است‌ که‌ برای‌ آمرزش‌خواهان‌ هدیه‌ای‌ بس‌ روح‌افزاست‌: «من‌ لزم‌ الإستغفار جعل‌ الله له‌ من‌ كل‌ هم‌ فرجاً ومن‌ كل‌ ضيق‌ مخرجاً ورزقه‌ من‌ حيث‌ لا يحتسب‌: هرکس بر استغفار پایبندی‌ نماید، خداوند أ به‌ او از هر نگرانی‌ای‌ گشایشی‌ و از هر تنگنایی ‌راه‌ بیرون‌ رفتی‌ پدید می‌آورد و او را از آنجا که‌ حساب‌ نمی‌کند، روزی ‌می‌بخشد». «و نیرویی‌ بر نیروی‌ شما بیفزاید» یعنی‌: آمرزش‌ بخواهید و توبه‌ کنید تا گشایش‌ و آسایشی‌ بر فراز گشایش‌ و آسایش‌ شما، یا عزتی‌ بر عزت‌ شما بیفزاید «و مجرمانه‌ روی‌ برنتابید» یعنی‌: از آنچه‌ که‌ شما را به‌سوی‌ آن‌ دعوت‌ می‌کنم‌، تبهکارانه‌ روی‌ بر نگردانید که‌ در این‌ صورت‌، مرتکب‌ جرم‌ روگردانی‌ از دعوت ‌خدای‌ ﻷ‌ و کفر به‌ آیات‌ و به‌ فرستاده‌ وی‌ می‌شوید.

**﴿**قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ٥٣**﴾** [هود: 53].

«گفتند: ای‌ هود! برای‌ ما بینه‌ای‌ نیاوردی‌» یعنی‌: برای‌ ما دلیل‌ و حجت‌ روشنی ‌نیاوردی‌ که‌ بر مبنای‌ آن‌ عمل‌ کنیم‌ و با آن‌ بر این‌ امر راه‌ بریم‌ که‌ تو فرستاده‌ بر حق‌ خدا هستی‌ و در این‌ ادعای‌ خود بر خدا دروغ‌ بر نمی‌بندی‌. اما این‌ سخنشان ‌دروغی‌ بیش‌ نبود زیرا هر یک‌ از پیامبران‌ الهی‌ معجزاتی‌ با خود آورده‌اند که ‌انسانهای‌ منصف‌ با مشاهده‌ آنها به‌ ایمان‌ پیوسته‌ اند «و ما به‌ گفته‌ تو» یعنی‌: به‌خاطر این‌ سخن‌ بی‌حجت‌ تو، یا از روی‌ پشت‌ پازدن‌ به‌ سخن‌ تو و اهمیت‌ ندادن ‌به‌ آن‌ «ترک‌کننده‌ معبودان‌ خود» که‌ بجز خدا أ آنان‌ را عبادت‌ می‌کنیم‌ «نیستیم‌ و ما تو را باوردارنده‌ نیستیم‌».

**﴿**إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ٥٤ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ٥٥**﴾** [هود: 54-55].

«چیزی‌ جز این‌ نمی‌گوییم‌ که‌ بعضی‌ از خدایان‌ ما» که‌ تو بر آنها عیب‌ و ایراد می‌گیری‌ و رأی‌ ما را در پرستش‌ آنها، بر کم‌خردی‌ و نادانی‌ ما حمل‌ می‌کنی‌ «به‌تو آسیبی‌ رسانده‌اند» مرادشان‌ از این‌ آسیب‌، جنون‌ و دیوانگی‌ است‌. یعنی‌: آنچه ‌به‌ ما در نفرت‌ انگیزی‌ و فرافکنی‌ علیه‌ بتان‌ می‌گویی‌ و آن‌ را پیوسته‌ تکرار می‌کنی‌، نشانه‌ جنون‌ و دیوانگی‌ توست‌ «گفت‌» هود ÷ «همانا من‌ خدا را گواه‌ می‌گیرم‌ و شما نیز گواه‌ باشید که‌ من‌ از آنچه‌ جز او شریک‌ وی‌ می‌گیرید، بیزارم‌» یعنی‌: من‌ از پرستش‌آنها برائت‌ می‌جویم‌ و اعلام‌ می‌کنم‌ که‌ من‌ از کسانی‌ نیستم‌ که‌ آنها را به‌ ربوبیت‌ گرفته‌اند بلکه‌ من‌ دشمن‌ آنها هستم‌ و از شرک‌آوری‌ شما بیزارم‌ «پس‌ همه‌ شما درباره‌ من‌ هر کید و نیرنگی‌ که‌ دارید به‌کار برید» یعنی‌: شما و خدایانتان‌ ـ اگر می‌پندارید که‌ آنها بر آسیب‌ رساندن‌ به‌ من‌ توانایند ـ هر تصمیمی‌ که‌ می‌خواهید درباره‌ من‌ بگیرید و هر آنچه‌ می‌خواهید با من‌ بکنید «سپس‌ مهلتم‌ ندهید» زیرا من‌ از شما و نیرنگ‌ شما هیچ‌ پروایی‌ ندارم‌ و برای‌ بتان‌ بی‌جان‌ شما هیچ‌ ارزش‌ و اعتباری‌ قایل‌ نیستم‌.

**﴿**إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ٥٦**﴾** [هود: 56].

«در حقیقت‌، من‌ بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل‌ کردم‌» پس‌ او مرا از نیرنگ‌ شما نگاه‌ می‌دارد، هرچند که‌ شما در جستجوی‌ راههای‌ آسیب ‌رساندن‌ به‌من‌، تمام‌ سعی‌ و توانتان‌ را هم‌ به‌کار برید زیرا هرکس بر خدا أ توکل‌ کرد، اوبرایش‌ بس‌ است‌ «هیچ‌ جنبنده‌ای‌ نیست‌ مگر این‌که‌ او مهار هستی‌اش‌ را در دست‌دارد» یعنی‌: هر گونه‌ جنبنده‌ای‌ ـ و از آن‌ جمله‌ خود شما ـ در قبضه‌ قدرت‌ و اراده‌ حق‌ تعالی‌ و تحت‌ سلطه‌ وی‌ قراردارید و مهار هستی‌ همه‌، در غایت‌ تسخیر و نهایت‌ خضوع‌ و خواری‌ به‌دست‌ با کفایت‌ بلاکیف‌ توانای‌ اوست‌. معنی‌: ﴿ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآۚ﴾: (موی‌ پیشانی‌ او را در دست‌ گرفته‌) این‌ است‌ که‌: او مالک‌ همه‌ جنبنده‌ها، حاکم‌ بر همه‌ آنها، قادر بر تصرف‌ در آنها و مقهورکننده‌ آنهاست‌ که ‌«ناصیه: دسته‌ موی‌ جلو»، تمثیلی‌ براین‌ معنی‌ است‌ «همانا پروردگار من‌ بر راه ‌راست‌ است‌» یعنی‌: اراده‌ او در جهت‌ حق‌ و عدل‌ است‌ پس‌ شما را بر من‌ مسلط نمی‌سازد زیرا من‌ به‌ او مؤمن‌ هستم‌ و به‌سوی‌ راهش‌ دعوت‌ می‌کنم‌، در حالی‌ که‌ شما به‌ او کافر بوده‌ و از دعوتش‌ روگردانید.

به‌حق‌ که‌ این‌ سخنان‌ هود ÷، متضمن‌ حجتی‌ بالغه‌ و دلالتی‌ قاطع‌ بر حقانیت ‌دعوتش‌ و بطلان‌ راه‌ و روش‌ مشرکان‌ منکر وی‌ است‌.

**﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ٥٧**﴾** [هود: 57].

«پس‌ اگر روی‌ بگردانید» یعنی‌: اگر بر روگردانی‌ از اجابت‌ دعوت‌ حق‌ و تصمیمتان‌ بر کفر استمرار ورزید؛ «به ‌یقین‌ پیغامی‌ را که‌ به‌ منظور آن‌ به‌سوی‌ شما فرستاده‌ شده‌ام‌، به‌ شما رسانیدم‌» و جز این‌ هیچ‌ تکلیف‌ دیگری‌ بر عهده‌ من‌نیست‌. پس‌ حجت‌ بر شما تمام‌ است‌ «و پروردگارم‌ قومی‌ جز شما را جانشین‌ خواهد کرد» یعنی‌: یقینا خداوند أ شما را به‌ سبب‌ این‌ موضع ‌گیریتان‌ در برابر فرستاده‌اش ‌و اعراضتان‌ از دعوت‌ وی‌، نابود خواهد کرد سپس‌ قومی‌ غیر از شما را به‌ میان ‌خواهد آورد که‌ در دیار واموالتان‌ جانشینتان‌ باشند «و به‌ او هیچ‌ زیانی ‌نمی‌رسانید» با این‌ رویگردانی‌تان‌؛ نه‌ زیانی‌ بسیار و نه‌ اندک‌ بلکه‌ فرجام‌ بد این‌ کفر و شرک‌ به‌ خود شما بر می‌گردد «در حقیقت‌، پروردگارم‌ بر همه‌ چیز حفیظ است‌» یعنی‌: ناظر و مسلط و نگهبان‌ است‌ پس‌ اعمال‌ شما بر او پنهان‌ نمی‌ماند و سرانجام‌ شما را در برابر آن‌ جزا می‌دهد، همچنین‌ او مرا از هرگونه‌ گزندی‌ از سوی ‌شما نگاه‌ می‌دارد.

**﴿**وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ٥٨**﴾** [هود: 58].

«و چون‌ فرمان‌ ما» یعنی‌: عذاب‌ ما که‌ هلاک‌ کننده‌ قوم‌ عاد بود «در رسید، هود و کسانی‌ را که‌ با او ایمان‌ آورده‌ بودند» و جملگی‌ چهار هزار تن‌ بودند «به ‌رحمتی‌ از جانب‌ خود» یعنی‌: به‌ رحمتی‌ بزرگ‌ از جانب‌ خود «نجات‌ دادیم‌» زیرا هیچ‌ کس‌ جز به‌ رحمت‌ ما نجات‌ پیدا نمی‌کند «از عذابی‌ غلیظ» یعنی‌: از عذابی ‌سخت‌. به‌ قولی‌: آن‌ عذاب‌، باد سموم‌ بود که‌ دیارشان‌ را ویران‌ و خودشان‌ را نابود ساخت‌ تا بدانجا که‌ از آنان‌ احدی‌ باقی‌ نماند.

**﴿**وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ٥٩**﴾** [هود: 59].

«و این‌ است‌ عاد» اشاره‌ به‌ گورستان‌ و ویرانی‌های‌ برجای‌ مانده‌ از قوم‌ عاد است‌، گویی‌ حق‌ تعالی‌ فرمود: در زمین‌ بگردید و در آثار و ویرانه‌های‌ قوم‌ عاد به ‌دیده‌ اعتبار بنگرید «آیات‌ پروردگار خود را انکار کردند» یعنی‌: به‌ آن‌ کفر ورزیده‌ وآن‌ را تکذیب‌ کردند و منکر معجزات‌ وی‌ شدند «و فرستادگانش‌ را نافرمانی ‌نمودند» یعنی‌: فقط هود ÷ را نافرمانی‌ کردند زیرا در عصر هود ÷ پیامبر دیگری ‌غیر از وی‌ نبود. ولی‌ آیه‌ کریمه‌ به‌ این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌ هرکس یکی‌ ازپیامبران‌ را تکذیب‌ کرد، در واقع‌ تمام‌ آنها را تکذیب‌ کرده‌ است‌ و از جمله‌، پیامبرانی‌ را که‌ قبل‌ از عصر وی‌ مبعوث‌ شده‌ بودند «و فرمان‌ هر جبار عنیدی‌ را پیروی‌ کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش‌ طغیانگر و ستیزنده‌ای‌ است‌ که‌ حق‌ را نمی‌پذیرد و به‌ آن‌ گردن‌ نمی‌دهد. یعنی‌: آنان‌ به‌ سبب‌ اعراض‌ از طاعت‌ خدا أ وطاعت‌ پیامبرش‌ و به‌ سبب‌ پیروی‌ از رؤسای‌ سرکش‌ و رهبران‌ حق‌ستیز خود در راه ‌شر و فساد، به‌ این‌ سرانجام‌ بد روبرو شدند.

**﴿**وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ٦٠**﴾** [هود: 60].

«و» سرانجام‌ «در این‌ دنیا از پی‌ آنان‌ لعنتی‌ فرستاده‌ شد» که‌ لعنت‌ کنندگان ‌همیشه‌ آنها را نفرین‌ می‌کنند، از این‌رو لعنت‌ پیوسته‌ گریبانگیر آنهاست‌، بدان‌گونه‌که‌ تا این‌ دنیا باقی‌ باشد، این‌ لعنت‌ هم‌ از آنان‌ جدایی‌ نداشته‌ و همیشه‌ بدرقه‌ راه‌ آنان‌ خواهد بود «و» لعنت‌ در «روز قیامت‌ نیز» گریبانگیر آنان‌ شد و در آنجا نیز مورد لعنت‌ قرارگرفتند چنان‌که‌ در دنیا مورد لعنت‌ قرار گرفتند «آگاه‌ باش‌ که‌ همانا عادیان‌ به‌ پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت‌ پروردگار خود را کفران‌ و ناسپاسی‌کردند «هان‌! دوری‌ بر عاد قوم‌ هود باد» یعنی‌: آنها همیشه‌ از رحمت‌ خدای‌ قهار دور و مطرودند پس‌ نفرین‌ خداوند أ بر آنان‌ باد. (قوم‌ هود) از باب‌ عطف‌ بیان ‌بر (عاد) عطف‌ شد تا این‌ قوم‌ که‌ «عاد اول‌» اند، از عاد دوم‌ که‌ عاد «ارم‌» است‌، متمایز شوند.

**﴿**وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ٦١**﴾** [هود: 61].

«و» فرستادیم‌ «به‌سوی‌ ثمود برادرشان‌ صالح‌ را» قوم‌ صالح‌ بعد از قوم‌ عاد به ‌میان‌ آمدند و در منطقه‌ «حجر» که‌ در میان‌ مدینه‌ و شام‌ واقع‌ است‌، سکونت‌ داشتند «گفت‌: ای‌ قوم‌ من‌! خدا را عبادت‌ کنید، برای‌ شما هیچ‌ معبودی‌ جز او نیست‌، او شما را از زمین‌ پدید آورد» یعنی‌: او آفرینش‌ شما را از زمین‌ آغاز کرد زیرا تمام‌ بشر از صلب‌ آدم‌ ÷ اند و او از زمین‌ خلق‌ شده‌ است‌.﴿وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ یعنی‌: «او شما را آبادکنندگان‌ زمین‌ گردانید» که‌ در آن‌ خانه‌ها بنا نموده‌ و درختان‌ را غرس ‌می‌کنید «پس‌ از او آمرزش‌ بخواهید» یعنی‌: از خدای‌ ﻷ‌ بخواهید تا جرم ‌بزرگ‌ پرستش‌ بتان‌ و سایر گناهانی‌ را که‌ مرتکب‌ گردیده‌اید، بر شما بیامرزد «سپس‌ به‌سوی‌ او توبه‌ کنید» یعنی‌: به‌سوی‌ عبادت‌ خدای‌ یکتا بازگشته‌ و بر قصورو تجاوز از حدود وی‌ که‌ از شما سرزده‌ است‌، نادم‌ شوید «که‌ بی‌گمان‌ پروردگار من ‌نزدیک‌» است‌ به‌ رحمت‌ خود «اجابتگر است‌» برای‌ کسی‌ که‌ او را بخواند.

بدین‌گونه‌ است‌ که‌ می‌بینیم‌؛ دعوت‌ پیامبران‌ † همه‌ یک‌ پیام‌ دارد و آن‌: عبادت‌ حق‌ تعالی‌ و استغفار از وی‌ می‌باشد.

**﴿**قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ٦٢**﴾** [هود: 62].

«گفتند: ای‌ صالح‌! به‌راستی‌ تو پیش‌ از این‌ در میان‌ ما مایه‌ امید بودی‌» یعنی‌: ماپیش‌ از این‌ امیدوار بودیم‌ که‌ تو در میان‌ ما سرور و سالاری‌ مطاع‌ باشی‌ که‌ از رأی ‌و اندیشه‌ات‌ سود بریم‌، البته‌ قبل‌ از آن‌که‌ داعیه‌ نبوت‌ و دعوت‌ به‌سوی‌ توحید را سردهی‌. عجبا برآن‌ قوم‌! که‌ چون‌ صالح‌ ÷ آنها را به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ دعوت ‌کرد، گفتند: اکنون‌ امید ما از تو قطع‌ شد!! «آیا ما را از پرستش‌ آنچه‌ پدرانمان ‌می‌پرستیدند باز می‌داری‌؟» استفهام‌ انکاری‌ است‌. یعنی‌: این‌ کار تو ناپسند و محکوم‌ است‌ «و بی‌گمان‌ ما از آنچه‌ تو ما را بدان‌ می‌خوانی‌» از عبادت‌ خداوند به ‌یگانگی‌ و ترک‌ عبادت‌ بتان‌ «سخت‌ دچار شکیم‌» این‌ دعوت‌ قویا محل‌ شبهه‌ وسبب‌ نگرانی‌ و ناآرامی‌ ماست‌.

**﴿**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ٦٣**﴾** [هود: 63].

«گفت‌: ای‌ قوم‌ من‌! آیا دیدید» أرأیتم‌: یعنی‌ در سخنم‌ اندیشه‌ کنید و به‌ من‌ خبر دهید که‌: «اگر» در این‌ ادعا «بر بینه‌ای‌» یعنی‌: بر حجتی‌ روشن‌ و برهانی‌ صحیح ‌و راستین‌ «از سوی‌ پروردگار خود باشم‌ و او به‌ من‌ از جانب‌ خود رحمتی‌» یعنی‌: نبوت ‌را «عطا کرده‌ باشد پس‌ اگر او را نافرمانی‌ کنم‌» در تبلیغ‌ رسالت‌ و برای‌ رعایت‌ خاطر شما از شما بترسم‌ و بنابراین‌، تکلیف‌ و وجیبه‌ خود را در رساندن‌ پیامهای‌ حق‌ به‌شما ـ دایر بر این‌که‌ پرستش‌ طاغوتها را فروگذاشته‌ و خدای‌ ﻷ‌ را به‌ یگانگی ‌بپرستید ـ به‌ کناری‌ بگذارم‌، در آن‌ صورت‌؛ «چه‌ کسی‌ مرا در برابر خدا نصرت ‌می‌دهد» یعنی‌: چه‌ کسی‌ مرا از عذاب‌ وی‌ باز می‌دارد؟ آری‌! شما فرض‌ را بر این‌ قرار دهید که‌ من‌ حجت‌ روشنی‌ از جانب‌ پروردگار خود دارم‌ و پیامبری‌ حقیقی‌ و راستین‌ هستم‌ در این‌ صورت‌، اگر اوامر پروردگارم‌ را نافرمانی‌ کنم‌، یقینا مرا از عذاب‌ وی‌ گریز و نجاتی‌ نیست‌. پس‌ راه‌ نجاتم‌ فقط در این‌ است‌ که‌ رسالت‌ ودعوت‌ خداوند أ را که‌ مرا بر آن‌ امین‌ خویش‌ قرار داده‌، به‌ شما ابلاغ‌ نمایم‌ «در نتیجه‌، شما جز بر زیان‌ من‌ نمی‌افزایید» یعنی‌: شما با سست‌ کردن‌ و بازداشتنم‌ از اجرای‌ این‌ تکلیف‌، مرا سخت‌ زیانکار می‌گردانید زیرا عملم‌ را نابود ساخته‌ و مرا بر عذاب‌ خداوند أ پیش‌ می‌افگنید.

**﴿**وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ٦٤**﴾** [هود: 64].

«و ای‌ قوم‌ من‌! این‌ ماده‌ شتر خداست‌ که‌ برای‌ شما آیه‌ای‌ است‌» یعنی‌: این‌ ماده‌شتر برای‌ شما معجزه‌ آشکار و پدیده‌ شگرفی‌ است‌ زیرا خدای‌ متعال‌ طبق‌ درخواست‌ خودتان‌ و در جلو نگاه‌تان‌، آن‌ را از کوهی‌ برایتان‌ بیرون‌ آورد. شایان‌ ذکر است‌ که‌ شتر برای‌ آنان‌ از شش‌ وجه‌ معجزه‌ بود:

1. آفرینش‌ آن‌ از صخره‌.
2. بیرون‌ آوردن‌ آن‌ از دل‌ کوه‌.
3. آفرینش‌ آن‌ همراه‌ با حمل‌، بی‌نزدیکی‌ به‌ جفت‌.
4. آفرینش‌ آن‌ به‌ یکباره‌ با آن‌ هیکل‌ بزرگ‌، بدون‌ ولادت‌ آن‌ از شتری‌ دیگر.
5. پیکر عظیم‌ آن‌؛ به‌گونه‌ای‌ که‌ آب‌ چشمه‌ قوم‌ صالح‌ یک‌ روز از آن‌ وی‌ و روز بعد از آن‌ کل‌ آن‌ قوم‌ بود.
6. شیر بسیاری‌ می‌داد که‌ خلقی‌ عظیم‌ را بسنده‌ بود[[17]](#footnote-17).

«پس‌ بگذارید او را تا در زمین‌ خدا بخورد» از آن‌ چراگاه‌هایی‌ که‌ حیوانات‌ دیگر از آن‌ می‌خورند پس‌ در چراگاه‌ بر آن‌ تنگ‌ نگیرید زیرا این‌ ماده‌ شتر خدا أ است‌ و از زمین‌ او می‌خورد «و آسیبش‌ نرسانید که‌ آن‌گاه‌ شما را عذابی‌ زودرس ‌فرومی‌گیرد» یعنی‌: عذابی‌ زودهنگام‌ که‌ نزدیک‌ به‌ آسیب‌ رساندنتان‌ به‌ آن‌ شتر است‌. و چنین‌ هم‌ شد زیرا آن‌ عذاب‌، سه‌ روز بعد از پی‌ کردن‌ شتر بر آنان‌ نازل‌ گردید.

**﴿**فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ٦٥**﴾** [هود: 65].

«پس‌ آن‌ ماده‌ شتر را پی‌ کردند» یعنی‌: آن‌ را به‌ وسیله‌ شمشیر یا مانند آن‌ از وسایل‌ کشتند «پس‌ گفت‌» صالح‌ ÷ به‌ آنان‌ «سه‌ روز در خانه‌هایتان‌ برخوردار شوید» یعنی‌: در منازل‌تان‌ سه‌ روز از زندگی‌ بهره‌ گیرید زیرا بعد از آن‌، عذاب‌ بر شما فرودآمدنی‌ است‌ «این‌ وعده‌ای‌ بی‌دروغ‌ است‌».

**﴿**فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ٦٦**﴾** [هود: 66].

«پس‌ چون‌ فرمان‌ ما در رسید» بر فرود آمدن‌ عذاب‌ «صالح‌ و کسانی‌ را که‌ با او ایمان‌ آورده‌ بودند، به‌ رحمتی‌ از جانب‌ خود رهانیدیم‌ و از خزی‌ آن‌ روز نجات‌ دادیم‌» وآن‌ خزی‌؛ هلاک‌ ساختن‌ قومش‌ با «صیحه‌» یعنی‌ بانگ‌ مرگبار بود. خزی‌: ذلت‌ وحقارت‌ و خواری‌ است‌ «به‌یقین‌ پروردگار تو همان‌ نیرومند شکست‌ ناپذیر است‌» که‌ بر نجات‌ دادن‌ دوستان‌ و نابود کردن‌ دشمنانش‌ توانا می‌باشد.

**﴿**وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ٦٧**﴾** [هود: 67].

«و ستمکاران‌ را آن‌ بانگ‌ سخت‌ فراگرفت‌» یعنی‌: بانگی‌ سخت‌ و مرگبار بر آنان‌ درداده‌ شد، در نتیجه‌ همه‌ مردند. به‌ قولی‌: آن‌ بانگ‌؛ بانگ‌ جبرئیل‌ ÷ بود، وبه‌ قولی‌ دیگر: بانگی‌ از آسمان‌ بود که‌ دل‌هایشان‌ را تکه‌ پاره‌ کرد «پس‌ صبح‌ کردند در خانه‌هایشان‌ از پا درآمده‌» یعنی‌: بامدادان‌ بر روهای‌ خویش‌ چنان‌ درافتاده‌ و بی‌جان‌ بودند که‌ بر خاک‌ چسبیده‌ بودند، همانند پرنده‌ که‌ بر خاک‌ درمی‌غلطد و مرده‌ بر روی‌ می‌افتد. اما در سوره‌ «اعراف‌» آمده‌ است‌ که‌ آنها با «زلزله‌» نابود ساخته‌ شدند. پس‌ وجه‌ جمع‌ میان‌ آیات‌ این‌ دو سوره‌ آن‌ است‌ که‌: زلزله‌ و بانگ ‌مرگبار هر دو برآنان‌ فرود آمد.

**﴿**كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ٦٨**﴾** [هود: 68].

«گویی‌ هرگز آنجا نبودند» یعنی‌: چنان‌ نابود شدند که‌ گویی‌ هرگز در دیارشان ‌مقیم‌ نبوده‌اند و در آن‌ دیار، خانه‌ و بار و بنه‌ ننهاده‌ بودند «آگاه‌ باشید که‌ ثمود به ‌پروردگارشان‌ کفر ورزیدند» پس‌ سزاوار عذاب‌ شدند «هان‌! دوری‌ بر ثمود باد» از رحمت‌ خداوند أ، و چنین‌ هم‌ شد.

قطعا این‌ عذاب‌، درسی‌ بزرگ‌ برای‌ دعوتگران‌ راه‌ حق‌ و عبرتی‌ سهمگین‌ برای‌ منکران‌ آن‌ است‌.

**﴿**وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ٦٩**﴾** [هود: 69].

«و به‌ راستی‌ فرستادگان‌ ما برای‌ ابراهیم‌ مژده‌ آوردند» چون‌ خداوند أ فرشتگان ‌را فرستاد تا بر قوم‌ لوط عذاب‌ فرود آورند، آنان‌ در راه‌ رفتن‌ به‌سوی‌ شهر لوط ÷ نزد ابراهیم‌ ÷ فرود آمدند تا او را به‌ تولد اسحاق‌ ÷ فرزندش‌، و به‌ قولی‌: به ‌هلاکت‌ قوم‌ لوط مژده‌ دهند «آنها سلام‌ گفتند، ابراهیم‌ جواب‌ سلام‌ را داد» فرشتگان ‌به‌ صیغه‌ (سلاما) که‌ به‌ تقدیر (سلمنا سلاما) است‌ و مفید گذرا بودن‌ سلامشان ‌می‌باشد، به‌ ابراهیم‌ ÷ سلام‌ گفتند، اما او با صیغه‌ (سلام‌) که‌ اسم‌ مرفوع‌ است‌ و مفید دوام‌ و استمرار می‌باشد، به‌ آنها سلام‌ گفت‌ بنابر این‌، سلام‌ گفتن‌ ابراهیم‌ ÷ بلیغ‌تر بود «پس‌ دیری‌ نپایید که‌» ابراهیم‌ ÷ «گوساله‌ای‌ بریان‌ آورد» حنیذ: یعنی‌: گوشت‌ بریان‌ شده‌ با سنگ‌ داغ‌، بی‌آنکه‌ آتش‌ به‌ آن‌ برسد. آری‌! ابراهیم‌ ÷ از میهمانان‌ ناشناخته‌ خود این‌گونه‌ به‌ گرمی‌ پذیرایی‌ کرد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «من‌ كان‌ يؤمن‌ بالله‌ واليوم‌ الآخر فليكرم‌ جاره‌ ومن‌ كان‌ يؤمن‌ بالله‌ واليوم‌ الآخرفليكرم‌ ضيفه‌» هرکس به‌ خداوند أ و روز آخرت‌ ایمان‌ دارد، باید که‌ همسایه‌ خود را گرامی‌ بدارد و هرکس به‌ خداوند أ و روز آخرت‌ ایمان‌ دارد، باید که‌ میهمان‌ خود را گرامی‌ بدارد».

**﴿**وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ٧١**﴾** [هود: 71].

«پس‌ چون‌ دید که‌ دست‌هایشان‌ به‌ غذا نمی‌رسد» یعنی‌: چون‌ ابراهیم‌ ÷ دید که‌ آنها دستهای‌ خود را به‌سوی‌ گوساله‌ دراز نمی‌کنند «ناپسند یافت‌ از آنان‌» یعنی‌: این‌ کارشان‌ را ناپسند تلقی‌ کرد و پنداشت‌ که‌ آنها برایش‌ شری‌ به‌ همراه‌ آورده‌اند زیرا عرف‌ و عادت‌ بر این‌ بود که‌ چون‌ میهمان‌ وارد خانه‌ می‌شد اما از غذایشان ‌نمی‌خورد، گمان‌ بر این‌ می‌رفت‌ که‌ او با خود شری‌ آورده‌ و در حق‌ میزبان‌ قصد بدی‌ دارد «و از آنان‌ در دل‌ خود ترسی‌ احساس‌ کرد» و از آنان‌ وحشتی‌ در دل ‌گرفت‌ «گفتند: نترس‌، همانا ما فرستاده‌ شده‌ایم‌» با عذاب‌ «به‌سوی‌ قوم‌لوط» یعنی‌: ما فرستادگان‌ پروردگاریم‌ و به‌سوی‌ قوط لوط ÷ فرستاده‌ شده‌ایم‌ تا عذابشان‌ کنیم‌.

**﴿**قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ٧٢**﴾** [هود: 72].

«و زن‌ ابراهیم‌ ایستاده‌ بود پس‌ خندید» زیرا در حالی‌که‌ ابراهیم‌ ÷ با فرشتگان ‌نشسته‌ بود، او به‌ خدمت‌ ایستاده‌ بود پس‌ به‌ سبب‌ از بین‌ رفتن‌ ترس‌ و نگرانی‌، خندید، یا از غفلت‌ قوم‌ لوط با وجود نزدیکی‌ عذاب‌ برآنان‌ خندید. شاه‌ ولی‌ الله دهلوی‌ می‌گوید: «خنده‌ او به‌ سبب‌ خوشحالی‌اش‌ از نابودی‌ قوم‌ لوط بود». به‌ قولی‌ دیگر، معنی‌ (ضحکت‌) این‌ است‌ که‌: زن‌ ابراهیم‌ ÷ در این‌ اثنا حیض‌ شد در حالی‌که‌ پیره‌زنی‌ نازا بود و در سن‌ یائسگی‌ قرار داشت‌. پس‌ بنابر این‌ توجیه‌، (ضحکت‌) به‌ معنی‌ خنده‌ نیست‌ بلکه‌ بدین‌ معنی‌ است‌ که‌: او حیض‌ شد. «پس ‌مژده‌ دادیمش‌ به‌ اسحاق‌» که‌ او را برای‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ دنیا می‌آورد «و» مژده ‌دادیمش‌ «از پی‌ اسحاق‌ به‌ یعقوب‌» که‌ از فرزندش‌ اسحاق‌ به‌ دنیا می‌آید. دلیل ‌این‌که‌ ساره‌ زن‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ فرزند مژده‌ داده‌ شد نه‌ خود وی‌، این‌ بود که‌ زنان‌ از به‌ دنیا آمدن‌ فرزند شادتر می‌شوند، نیز به‌ این‌ دلیل‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ از هاجر فرزند دیگری‌ داشت‌ که‌ اسماعیل‌ ÷ است‌ در حالی‌که‌ ساره‌ فرزندی‌ نداشت‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ آیه‌ از صحیح‌ترین‌، واضح‌ترین‌ و نیکوترین‌ دلایل‌ بر این‌ امر است‌ که‌ ذبیح‌ اسماعیل‌ است‌ نه‌ اسحاق‌ زیرا ممتنع‌ است‌ که‌ از یکسو مژده‌ تولد اسحاق‌ و سپس‌ به‌ دنیا آمدن‌ یعقوب‌ ÷ از صلب‌ وی‌ داده‌ شود و باز در عین‌ حال‌ که‌ او هنوز طفل‌ خردسالی‌ است‌، فرمان‌ قربان‌ کردن‌ وی‌ صادر گردد».

**﴿**قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ٧٢**﴾** [هود: 72].

«گفت‌» ساره‌ «وای‌ بر من‌!» این‌ کلمه‌ای‌ است‌ که‌ چون‌ کاری‌ شگفت‌آور بر زنان‌ پیش‌ آید، بر زبان‌شان‌ بسیار جاری‌ می‌شود «آیا فرزند می‌زایم‌ با آن‌ که‌ من ‌پیره‌زنم‌» که‌ عمری‌ از من‌ گذشته‌ است‌. به‌ قولی‌: او در این‌ هنگام‌، نود سال ‌داشت‌ «و این‌ شوهرم‌ پیرمرد است‌؟ واقعا این‌ چیز بسیار عجیبی‌ است‌» یعنی‌: شوهرم‌ ابراهیم‌ ÷ نیز پیرمردی‌ است‌ که‌ زنان‌ از چنین‌ کسی‌ باردار نمی‌شوند. به‌ قولی‌: ابراهیم‌ ÷ در این‌ حال‌ صدوبیست ‌سال‌ داشت‌.

**﴿**قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ٧٣**﴾** [هود: 73].

«فرشتگان‌ گفتند: آیا از کار خدا تعجب‌ می‌کنی‌» درحالی‌که‌ چیزی‌ در پیشگاه ‌قدرت‌ وی‌ مستحیل‌ نیست‌؟ دلیل‌ انکار از تعجب‌ وی‌ و بی‌جا تلقی‌ نمودن‌ آن‌ ـ با آن‌که‌ تعجب‌ ساره‌ در امری‌ از امور خارق‌ العاده‌ بود ـ این‌ است‌ که‌ ساره‌ از بیت ‌نبوت‌ و مهد معجزات‌ و خوارق‌ عادات‌ بود لذا بر همچون‌ اویی‌ این‌ حقیقت‌ پنهان‌ نبود که‌ این‌ کار از مقدورات‌ خدای‌ سبحان‌ است‌. آری‌! تعجب‌ نکن‌ زیرا این‌ و امثال‌ آن‌ از نعمت‌ها و موهبت‌های‌ دیگر «رحمت‌ خدا و برکات‌ او بر شماست‌ ای‌ اهل ‌این‌ خانه‌» یعنی‌: ای‌ اهل‌بیت‌ نبوت‌ که‌ تو ای‌ همسر ابراهیم‌ ÷، نیز یکی‌ از آنان ‌هستی‌. برکت‌: رشد و نمو و فزونی‌ است‌ «بی‌گمان‌ خداوند حمید است‌» یعنی‌: ستوده‌ای‌ است‌ که‌ موجبات‌ ستایش‌ وی‌ از جانب‌ بندگانش‌ بسیار فراوان‌ است ‌«مجید» است‌، یعنی‌: صاحب‌ مجد و رفعت‌ و بزرگی‌ است‌.

بدین‌گونه‌ بود که‌ آرزوی‌ دیرینه‌ ساره‌ هم‌ به‌ ثمر نشست‌ زیرا او در آرزوی‌ آن ‌بود که‌ مانند هاجر پسری‌ داشته‌ باشد، اما به‌ سبب‌ کبر سن‌ خود، از داشتن‌ فرزند مأیوس‌ بود تا این‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ او را از طریق‌ فرشتگانش‌ به‌ این‌ موهبت ‌بشارت‌ داد.

**﴿**فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ٧٤**﴾** [هود: 74].

«پس‌ چون‌ ترس‌ ابراهیم‌» که‌ از این‌ میهمانان‌ ناآشنا در دل‌ خویش‌ احساس ‌کرده‌ بود «زایل‌ شد و بشارت‌» فرزند دارشدن‌ «به‌ او رسید» دیگر مطمئن‌ گردید و«شروع‌ کرد به‌ جدال ‌کردن‌ با ما در باب‌ قوم‌ لوط» یعنی‌: با فرستادگان‌ ما در باره‌ قوم ‌لوط چون‌ و چرا می‌کرد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: درباره‌ قوم‌ لوط با ما چون‌ وچرا می‌کرد تا شاید راهی‌ برای‌ به‌ تأخیر افگندن‌ عذاب‌ از آنان‌ بیابد. به‌ قولی‌: چون ‌ابراهیم‌ ÷ این‌ سخن‌ فرشتگان‌ را که‌ گفتند: (ما به‌ یقین‌ هلاک‌کننده‌ اهل‌ این‌ شهر هستیم‌) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان‌ پنجاه‌ تن‌ از مسلمانان‌ باشند، شما نابودشان‌ می‌کنید؟ فرشتگان‌ گفتند: نه‌! فرمود: اگر چهل‌ تن‌ باشند؟ گفتند: نه‌! فرمود: اگر بیست‌ تن‌ باشند؟ گفتند: نه‌! فرمود: اگر ده‌ تن‌ باشند... اگر پنج‌ تن ‌باشند؟ گفتند: نه‌! فرمود: و اگر یک تن‌ باشد؟ گفتند: نه‌! در اینجا بود که‌ گفت‌: (یقینا لوط در آن‌ شهر است‌. گفتند: ما به‌ کسانی‌ که‌ در آن‌ هستند داناتریم‌، قطعا او و خانواده‌اش‌ را نجات‌ می‌دهیم‌) «العنکبوت‌ / 32».

**﴿**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ٧٥**﴾** [هود: 75].

«بی‌گمان‌ ابراهیم‌ بردبار و نرم‌دل‌ و بازگشت‌کننده‌ بود» به‌سوی‌ خدا أ. حلیم‌: بردبار بود که‌ در کارها و در انتقام‌ گرفتن‌ از بدکاران‌ شتاب‌ نمی‌کرد. اواه‌: بسیار آه ‌کشنده‌، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل‌ بود. منیب‌: بازگشت‌ کننده‌ بود به‌سوی‌ خداوند أ. پس‌ این‌ سه‌ دلیل‌ روشن‌ بر رقت‌ قلب‌، رأفت‌ و رحمت ‌ابراهیم‌ ÷ است‌.

از آیه‌ کریمه‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ اوصاف‌ یادشده‌ بود که‌ ابراهیم‌ ÷ را به‌ جدال ‌و چانه‌ زدن‌ در باره‌ قوم‌ لوط واداشت‌.

**﴿**يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ٧٦**﴾** [هود: 76].

پس‌، از بارگاه‌ الهی‌ جواب‌ آمد: «ای‌ ابراهیم‌! از این‌ چون‌ وچرا بگذر» زیرا چون‌ و چرای‌ تو در امری‌ است‌ که‌ از آن‌ فراغت‌ حاصل‌ شده‌ و قضای‌ بی‌برگشت‌ ما بر آن‌ رفته‌ است‌ «قطعا فرمان‌ پروردگارت‌ در رسیده‌ است‌» بر عذاب‌ نمودن‌شان‌ و قضایش‌ بر این‌ امر سبقت‌ گرفته‌ «و بی‌گمان‌ عذابی‌ بی ‌بازگشت‌ بر آنان‌ خواهد آمد» یعنی‌: نه‌ آن‌ عذاب‌ را دعایی‌ بر می‌گرداند و نه‌ جدال‌ و چون‌ و چرایی‌ بلکه ‌آن‌ عذاب‌ خواه‌ناخواه‌ برآنان‌ آمدنی‌ است‌، نه‌ برگشت‌پذیر است‌ و نه‌ دفع‌ شدنی‌.

**﴿**وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ٧٧**﴾** [هود: 77].

«و چون‌ فرستادگان‌ ما نزد لوط آمدند، به‌ آمدنشان‌ ناراحت‌ شد» بعد از آن ‌که ‌فرشتگان‌ از نزد ابراهیم‌ ÷ بیرون‌ رفتند، آنها به‌ شکل‌ میهمانانی‌ نزد لوط آمدند. یادآور می‌شویم‌ که‌ در میان‌ محل‌ اقامت‌ ابراهیم‌ ÷ و شهر لوط فقط چند فرسخ‌ فاصله‌ بود. یادآور می‌شویم‌ که‌ لوط برادرزاده‌ ابراهیم‌ علیهماالسلام است‌. آری‌! فرشتگان‌ ـ به‌ عنوان‌ ابتلایی‌ از سوی‌ خداوند متعال‌ بر قوم‌ لوط ـ به‌ هیأت‌ جوانانی ‌پاکیزه‌ روی‌ و زیبا صورت‌ نزد لوط آمدند و چون‌ لوط ایشان‌ را دید، از آمدنشان ‌ناراحت‌ و اندوهگین‌ گردید «و بر آنان‌ تنگدل‌ شد» زیرا او این‌ خوبرویان‌ را نمی‌شناخت‌ که‌ چه‌ کسانی‌اند و چه‌ مأموریتی‌ دارند و فقط آنان‌ را میهمانانی ‌محض‌ می‌پنداشت‌، از این‌رو تنگدل‌ شد که‌ مبادا قوم‌ تبه‌کارش‌ برآنان‌ تجاوز کنند چرا که‌ عمل‌ فسق‌ و لواطکاری‌ آنان‌ بر وی‌ هویدا بود «و گفت‌: امروز، روزی‌ سخت ‌است‌» زیرا دانست‌ که‌ او برای‌ جلوگیری‌ قومش‌ از اعمال‌ آن‌ عادت‌ پلید با میهمانانش‌، ناچار به‌ دفاع‌ خواهد شد و تصور می‌کرد که‌ قومش‌ در این‌ مبارزه ‌احتمالا بر او پیروز می‌شوند و او نهایتا قادر به‌ دفع‌ آنان‌ نخواهد شد.

سدی‌ می‌گوید: «فرشتگان‌ در راه‌ خود از نزد ابراهیم‌ ÷ به‌سوی‌ شهر لوط، در نیم‌ روز به‌ رودخانه‌ سدوم‌ رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که‌ از آن‌ رودخانه ‌آب‌ می‌گرفت‌، گفتند: ای‌ دختر! آیا منزلی‌ هست‌ که‌ پذیرای‌ ما باشد؟ گفت‌: همین‌جا درنگ‌ کنید تا نزد شما برگردم‌. پس‌ نزد پدرش‌ رفت‌ و حکایت‌ را بازگفت‌... لوط آنان‌ را به‌ منزل‌ خویش‌ آورد به‌ طوری‌ که‌ جز خانواده‌اش‌ کسی ‌دیگر از آمدنشان‌ آگاه‌ نشد، اما زن‌ لوط از خانه‌ بیرون‌ رفت‌ و قومش‌ را از آمدن‌شان‌ آگاه‌ کرد و آنها به‌مجرد شنیدن‌ این‌ خبر، شتابان‌ به‌سوی‌ خانه‌ لوط روی ‌آوردند.

**﴿**وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ٧٨**﴾** [هود: 78].

«و قوم‌ او شتابان‌ به‌سویش‌ آمدند» با هجوم‌ و تهدید. به‌ قولی‌: (یهرعون‌) بدین ‌معنی‌ است‌ که‌ آنان‌ می‌دویدند، گویی‌ برای‌ ارتکاب‌ عمل‌ زشت‌ لواط با میهمانان ‌لوط، به‌شتاب‌ از یک‌دیگر پیشی‌ می‌گیرند «و پیش‌ از آن‌، کارهایی‌ زشت ‌می‌کردند» یعنی‌: پیش‌ از آن‌ نیز، عادت‌ زشت‌ مقاربت‌ با مردان‌ در میانشان‌ مسلط بود. پس‌ چون‌ شیوه‌ فسق‌ و فجور، نزدشان‌ امری‌ عادی‌ بود، دیگر به‌ طور آشکارا و با حالت‌ هجومی‌، بسان‌ تندری‌ به‌سوی‌ لوط ÷ آمده‌ و به‌ منظور ارتکاب‌ این‌ عمل‌ با میهمانانش‌، قصد ایشان‌ کردند، لوط دفاع‌ کنان‌ به‌سوی‌ آنان‌ برخاست‌ و «گفت‌: ای‌ قوم‌ من‌! اینان‌ دختران‌ منند، آنان‌ برای‌ شما پاکیزه ‌ترند» به‌ قولی‌: مراد لوط ÷ این‌ بود که‌ با دخترانم‌ ازدواج‌ کنید. بدین‌گونه‌ بود که‌ او خواست‌ تا دختران‌ خویش‌ را سپر نگهبان‌ میهمانانش‌ گرداند و این‌ منتهای‌ کرم‌ و بزرگواری‌ است‌. یادآور می‌شویم‌ که‌ در عهد وی‌، به ‌نکاح‌ دادن‌ زنان‌ مسلمان‌ برای‌ کفار جایز بود. و به‌ قولی‌: مرادش‌ از این‌ سخن‌ که‌ (اینان‌ دختران‌ منند)، تمام‌ زنان‌ آن‌ شهر بود زیرا پیامبر یک‌ قوم‌، پدر همگی‌شان‌ است‌، گویی‌ او توجه‌شان‌ را به‌سوی ‌زنانشان‌ معطوف‌ ساخت‌. به‌ قولی‌ دیگر: این‌ سخن‌ از سوی‌ لوط به‌ شیوه‌ مدافعه ‌صادر شد تا میهمانانش‌ را به‌ عافیت‌ برگرداند. پس‌ او از این‌ سخنش‌ حقیقت‌ را اراده‌ نداشت‌ و منظورش‌ این‌ نبود که‌ حتما دخترانش‌ را به‌ عقد نکاح‌ آنان‌ درمی‌آورد «آنان‌ برای‌ شما پاکیزه‌ترند» یعنی‌: حلال‌تر و پاک‌ترند «پس‌، از خدا بترسید» با ترک‌ آن‌ عمل‌ زشت‌ و انجام‌ این‌ امر مباح‌ «و مرا در باب‌ میهمانانم‌ رسوا نکنید» این‌ ننگ‌ و رسوایی‌ را در حق‌ میهمانانم‌ بر من‌ روا ندارید «آیا در میان‌ شما هیچ‌ مرد رشیدی‌ نیست‌» تا شما را به‌ ترک‌ این‌ عمل‌ زشت‌ ارشاد کرده‌ و از آن‌ بازدارد؟.

**﴿**قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ٧٩**﴾** [هود: 79].

«گفتند: تو خوب‌ می‌دانی‌ که‌ ما را به‌ دخترانت‌ هیچ‌ حقی‌ نیست‌» یعنی‌: تو می‌دانی‌که‌ ما به‌ دخترانت‌ هیچ‌ شهوت‌ و حاجتی‌ نداریم‌. به‌ قولی‌: آنها قبلا از دختران ‌لوط ÷ خواستگاری‌ کرده‌ بودند، اما او خواسته‌ آنان‌ را رد کرده‌ بود، از این‌ رو این‌ سخن‌ را گفتند «و تو خوب‌ می‌دانی‌ که‌ ما چه‌ می‌خواهیم‌» یعنی‌: تو می‌دانی‌ که‌ ما امردان‌ را می‌خواهیم‌، نه‌ زنان‌ را.

**﴿**قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ٨٠**﴾** [هود: 80].

«لوط گفت‌: کاش‌ برای‌ مقابله‌ با شما قوتی‌ می‌داشتم‌» یعنی‌: ای‌ کاش‌ بر دفع ‌کردن‌ شما قادر می‌بودم‌، یا یار و مددکاری‌ را با خود می‌یافتم‌ که‌ به‌ همکاری‌ وی ‌شما را خرد و خوار سازم‌ «یا به‌ رکنی‌ شدید پناه‌ می‌جستم‌» یا کاش‌ می‌توانستم‌ به ‌تکیه‌گاهی‌ استوار، مکانی‌ امن‌ و دژی‌ مستحکم‌ پناه‌ گیرم‌. به‌ قولی‌: هدف‌ وی‌ از «رکن‌ شدید»، قوم‌ و قبیله‌ قوی‌ و زورآوری‌ بود که‌ از وی‌ حمایت‌ کند زیرا لوط ÷ خود با آن‌ قوم‌ هیچ‌ نسبت‌ عشیره‌ای‌ و قومی‌ نداشت‌، چه‌ او از اهالی‌ عراق ‌بود. یعنی‌: ای‌ کاش‌ یکی‌ از این‌ دو امر برایم‌ فراهم‌ می‌بود: نیرومندی‌ و قدرت‌، یا قوم‌ و قبیله‌ زورآور که‌ اگر چنین‌ می‌بود، یقینا شما را با تمام‌ شدت‌ از هتک ‌حرمت‌ به‌ حریم‌ خانه‌ و میهمانانم‌ باز می‌داشتم‌ و در مقابل‌ شما سخت‌ مقاومت ‌نموده‌ و شما را چنان‌ سرکوب‌ می‌کردم که‌ درس‌ عبرتی‌ برای‌ دیگران‌ گردد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: «رحمت‌ خداوند بر لوط باد، در حقیقت‌ او به‌ تکیه‌گاهی‌ استوار پناه ‌می‌جست‌»، یعنی‌: حمایت‌ خدای‌ متعال‌.

﴿قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ٨١**﴾** [هود: 81].

فرشتگان‌ «گفتند: ای‌ لوط! همانا ما فرستادگان‌ پروردگار توییم‌» یعنی‌: تکیه‌گاهت ‌سخت‌ محکم‌ و استوار است‌ زیرا ما فرستادگان‌ پروردگار تو هستیم‌ و بنابراین‌ «آنان‌ هرگز به‌ تو دست‌ نخواهند یافت‌» هرگز قدرت‌ آن‌ را نخواهند یافت‌ که‌ بر تو دست‌ یافته‌ و گزندی‌ به‌ تو برسانند زیرا ما فرشتگان‌ خداییم‌ که‌ ما را به‌سویت ‌فرستاده‌ است‌ تا از تو و مؤمنان‌ دفاع‌ کرده‌ و کفار فجار را به‌ هلاکت‌ رسانیم‌. آن‌گاه‌ به‌ وی‌ دستور دادند تا از میانشان‌ بیرون‌ رود و گفتند: «پس‌ پاسی‌ از شب‌گذشته‌» یعنی‌: در ساعتی‌ از شب‌ که‌ تاریک‌ باشد «کسان‌ خود را ببر» با خود به ‌قصد کوچ‌ از این‌ شهر «و هیچ‌ کس‌ از شما نباید واپس‌ بنگرد» یعنی‌: هیچ‌کس‌ از شما نباید به‌ دنبال‌ خود نگاه‌ کند، یا نباید به‌ آنچه‌ که‌ پشت‌ سر خود از مال‌ و غیره‌ دارد، مشغول‌ شود «مگر زنت‌» یعنی‌: لیکن‌ زنت‌ از این‌ دستور مخالفت‌ کرده‌ و به ‌واپس‌ می‌نگرد زیرا «که‌ به‌ او رسیدنی‌ است‌ آنچه‌ به‌ آنان‌ رسد» از عذاب‌ «بی‌گمان ‌وعده‌گاه‌ آنان‌ صبح‌ است‌» گویی‌ لوط ÷ پرسید: وعده‌گاه‌ نابودیشان‌ چه‌ وقت ‌است‌؟ پس‌ به‌ او گفته‌ شد: صبح‌ هنگام‌! گویی‌ او مدتی‌ سریعتر از این‌ را خواست‌ پس‌ به‌ او گفتند: «آیا صبح‌ نزدیک‌ نیست‌؟» خداوند أ صبح‌ را وقت‌ هلاک‌شان ‌گردانید زیرا مردم‌ در آن‌ هنگام‌ در آرامش‌ به‌سر می‌برند و از سوی‌ دیگر، آنها در آن‌ وقت‌ در منازل‌ خود مجتمع‌ اند و برای‌ پرداختن‌ به‌ مشاغل‌ و کارهای‌ خود، پراکنده‌ نشده‌اند.

**﴿**فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ٨٢**﴾** [هود: 82].

«پس‌ چون‌ فرمان‌ ما آمد» بر وقوع‌ عذاب‌ «آن‌ شهر را زیر و زبر کردیم‌» یعنی‌: شهر لوط و نواحی‌ آن‌ را چنان‌ واژگون‌ کردیم‌ که‌ بلندای‌ آن‌ زیرین‌ آن‌ شد و زیرین ‌آن‌ بلندای‌ آن‌. به‌ قولی‌: خداوند أ به‌ جبرئیل‌ ÷ فرمان‌ داد که‌ آن‌ منطقه‌ را به‌وسیله‌ بال‌ خود از زمین‌ برداشته‌ و با ساکنانش‌ جملگی‌ واژگون‌ کند و او چنین‌ کرد «و بر آن‌، سنگ‌ پاره‌هایی‌ از سجیل‌ لایه‌ به‌ لایه‌ باراندیم‌» یعنی‌: بر آنها سنگ‌ و گل ‌پیاپی‌، لایه‌ به‌ لایه‌، بعضی‌ بر بالای‌ بعضی‌ دیگر باراندیم‌. سجیل‌: گلی‌ است‌ که‌ با پختن‌ در کوره‌، یا غیر آن‌ به‌ سنگ‌ تبدیل‌ می‌شود. از عبدالله بن‌ عباس‌ س نقل‌ شده‌است‌ که‌ فرمود: «سجیل‌، معرب‌ سنگ‌ و گل‌ است‌ و این‌ کلمه‌ در اصل‌ فارسی ‌است‌».

**﴿**مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ٨٣**﴾** [هود: 83].

«سنگ‌هایی‌ که‌ نزد پروردگارت‌ نشان‌ کرده‌ بود» یعنی‌: آن‌ سنگها در خزانه‌های‌ پروردگارت‌، یا در حکم‌ وی‌ نشانه‌گذاری‌ شده‌ بود و نشانه‌ قومی‌ را داشت‌ که‌ به‌ آن‌ رجم‌ می‌شوند. به‌ قولی‌: بر سنگ‌ها علامت‌هایی‌ مانند مهر نهاده‌ شده‌ بود. به‌ قولی‌دیگر: بر هر سنگی‌ نام‌ کسی‌ که‌ باید بر او زده‌ شود، نوشته‌ شده‌ بود. بایسته ‌یادآوری‌ است‌ که‌ شهرهای‌ قوم‌ لوط در میان‌ شام‌ و مدینه‌ منوره‌ قرار دارد و از مردم‌ مکه‌ ـ که‌ در هنگام‌ نزول‌ آیه‌ از ستمکاران‌ مشرک‌ بودند ـ دور نیست‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «در آخر امت‌ من‌ قومی‌ خواهند آمد که‌ مردانشان ‌به‌ مردان‌ اکتفا می‌کنند و زنانشان‌ به‌ زنان‌ پس‌ چون‌ وضع‌ چنین‌ شد، شما عذاب‌ قوم ‌لوط را انتظار داشته‌ باشید: این‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ برآنان‌ سنگهایی‌ از سجیل‌بفرستد. سپس‌ آن‌ حضرت‌ ص آخر این‌ آیه‌ را تلاوت‌ کردند: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ﴾: «این‌ نقمت‌ و عذاب‌ سخت‌ از ستمگران‌ دور نیست‌».

ابن‌کثیر می‌گوید: «امام‌ شافعی‌ ـ در روایتی‌ از وی‌ ـ و جمعی‌ دیگر از علما برآنند که‌: لواط کار باید کشته‌ شود، چه‌ محصن‌ باشد چه‌ غیر محصن‌. اما امام ‌ابوحنیفه‌ بر آن‌ است‌ که‌ لواط کار باید از مکان‌ بلندی‌ به‌ پایین‌ افگنده‌ شود، آن‌گاه‌ اگر زنده‌ ماند، با پرتاب‌ سنگ‌ مورد هدف‌ قرار داده‌ شود»[[18]](#footnote-18).

**﴿**وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ٨٤**﴾** [هود: 84].

«و» فرستادیم‌ «به‌سوی‌ مدین‌ برادرشان‌ شعیب‌ را» یعنی‌: به‌سوی‌ قوم‌ مدین ‌برادر نسبی‌شان‌ شعیب‌ ÷ را فرستادیم‌. قوم‌ مدین‌ را به‌ نام‌ پدرشان‌ مدین ‌بن‌ابراهیم‌، «مدین‌» نامیدند و داستان‌شان‌ در سوره‌ اعراف‌: «آیات‌ 85 ـ 93» گذشت‌. شعیب‌ ÷ را خطیب‌ انبیا نامیده‌اند، به‌ سبب‌ آن‌که‌ او در امر دعوت‌، به‌ رسایی‌ و شیوایی‌ هر چه‌ تمام‌ با قومش‌ گفت‌وگو و محاجه‌ می‌کرد «گفت‌: ای‌ قوم‌ من‌! خدا را بپرستید، برای‌ شما جز او معبودی‌ نیست‌» بدین‌گونه‌ او مانند همه‌ پیامبران †، دعوت‌ خویش‌ را با ندای‌ توحید آغاز کرد «و پیمانه‌ و ترازو را کم‌ نکنید» بلکه‌ آن‌را به‌ تمام‌ و کمال‌ بپردازید «به‌ راستی‌ من‌ شما را در نعمت‌ می‌بینم‌» یعنی‌: من‌ شما را در ثروت‌ و رفاه‌ و آسایش‌ می‌بینم‌ پس‌ نعمت‌ خدا أ را بر خود با معصیت‌ وی ‌و زیان‌رسانی‌ به‌ بندگانش‌ تغییر ندهید زیرا در این‌ نعمت‌ چنان‌ گشایشی‌ فراروی‌ شما قرار دارد که‌ شما را از گرفتن‌ اموال‌ مردم‌ به ‌ناروا، بی‌نیاز می‌کند «و در حقیقت‌، من ‌بر شما از عذاب‌ روزی‌ فراگیر می‌ترسم‌» که‌ هیچ‌ یک‌ از شما را استثنا نکند و کسی‌ از شما را از آن‌ گریزگاه‌ یا پناهگاهی‌ نباشد. مراد از این‌ عذاب‌ فراگیر، یا عذاب ‌ریشه‌کن‌ کننده‌ در دنیا، یا عذاب‌ آخرت‌ است‌.

**﴿**وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ٨٥**﴾** [هود: 85].

«و ای‌ قوم‌ من‌! پیمانه‌ و ترازو را تمام‌ و کمال‌ دهید به‌ قسط» یعنی‌: به‌ عدل‌ و داد که‌ این‌ عدل‌ و داد عبارت‌ از عدم‌ کاستن‌ و افزودن‌ در آن‌ است‌ «و به‌ مردم‌اجناسشان‌ را کم‌ ندهید» با کاستن‌ از حقشان‌؛ از طریق‌ غش‌ و خیانت‌، یا تردستی‌ و فریبکاری‌، یا معامله‌ به‌ شیوه‌ نادرست‌ و رویه‌ای‌ ناهنجار «و در زمین‌ فسادکنان ‌تبهکاری‌ نکنید» عیث‌: شدیدترین‌ فتنه‌ و فساد ـ مانند دزدی‌ و غارت‌ و راهزنی‌است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هیچ‌ قومی‌ روش‌ کم‌فروشی‌ را در پیمانه‌ و ترازو در پیش‌ نگرفت‌ مگر این‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ آنان‌ را به‌ قحطی‌ و گرانی‌ مبتلا کرد».

**﴿**بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ٨٦**﴾** [هود: 86].

«باقیمانده‌ حلال‌ خدا برای‌ شما بهتر است‌» یعنی‌: خیر و برکت‌ در آن‌ چیزی ‌است‌ که‌ خداوند أ از حلال‌ برای‌ شما باقی‌ می‌گذارد ـ بعد از تمام‌ و کمال‌ دادن‌ حقوق‌ مردم‌ به‌ عدل‌ و قسط ـ و در کم ‌دادن‌ و کم‌فروشی‌ و فساد در زمین‌ هیچ‌ خیر و برکتی‌ نیست‌ «اگر مؤمنید» زیرا این‌ مؤمنانند که‌ از حلال‌ خدا أ بهره‌ می‌گیرند، نه‌ کفار «و بر شما نگهبان‌ نیستم‌» که‌ بر اعمال‌ شما نظارت‌ و مراقبت‌ و نگهبانی ‌کنم‌ و شما را در قبال‌ آن‌ محاسبه‌ کرده‌ پاداشتان‌ دهم‌ یا مجازاتتان‌ کنم‌ بلکه‌ من ‌ابلاغگری‌ بیش‌ نیستم‌.

**﴿**قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ٨٧**﴾** [هود: 87].

«گفتند» قوم‌ شعیب‌ ÷ به‌ شیوه‌ تهکم‌ و استهزا «ای‌ شعیب‌! آیا نمازت‌ به ‌تو دستور می‌دهد که‌ آنچه‌ را پدران‌ ما می‌پرستیده‌اند» از بتان‌ «ترک‌ کنیم‌؟» هدف‌شان‌ ازاین‌ سخن‌، به‌ ریشخند گرفتن‌ نماز شعیب‌ ÷ بود. و از آنجا که‌ شعیب‌ ÷ بسیار نماز می‌خواند، آنان‌ به‌ ویژه‌ از نماز یاد کردند. حسن‌ می‌گوید: «آری‌ والله! این‌ نماز شعیب‌ ÷ بود که‌ به‌ او فرمان‌ می‌داد تا آنها پرستش‌ بتان‌ را ترک‌ کنند». «یا» آیا نمازت‌ به‌ تو دستور می‌دهد که‌ «در اموالمان‌ به‌ میل‌ خود تصرف‌ نکنیم‌» از گرفتن‌ و دادن‌ و افزودن‌ و کاستن‌؟ آخر این‌ اموال‌ ماست‌ پس‌ بر ما هیچ‌ حرج‌ و مانعی‌ نیست‌ که‌ در آنها هر طور که‌ می‌خواهیم‌ و می‌پسندیم‌ تصرف‌ کنیم‌ «بدون‌ شک‌ تو بردبار و رشیدی‌» این‌ سخن‌ را نیز به‌ شیوه‌ استهزا و تمسخر به‌ شعیب‌ ÷ گفتند زیرا آنان ‌معتقد بودند که‌ او برخلاف‌ این‌ دو وصف‌ است‌. به‌ قولی‌: او در باور آنان‌ به ‌راستی‌ بردبار و فهیم‌ و فرزانه‌ بود لذا آن‌ امر و نهی‌هایی‌ را که‌ به‌ پندارشان‌ برخلاف ‌بردباری‌ و رشد بود، از وی‌ ناپسند شمردند.

**﴿**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ٨٨**﴾** [هود: 88].

«گفت‌» شعیب‌ ÷ در مقام‌ برپاداشتن‌ حجت‌ علیه‌ آنان‌، همانند هر پیامبر دیگری‌: «ای‌ قوم‌ من‌! به‌ من‌ خبر دهید اگر از جانب‌ پروردگار خود بر بینه‌ای ‌باشم‌» یعنی‌: اگر در آنچه‌ که‌ شما را به‌ آن‌ امر، یا از آن‌ نهی‌ می‌کنم‌ بر حجتی ‌روشن‌ از جانب‌ پروردگار خود قرار داشته‌ باشم‌ «و به‌ من‌ از جانب‌ خود روزی‌ نیک‌ داده‌ باشد» باز هم‌ سزاوار این‌ سرزنش‌ و این‌ گونه‌ برخوردی‌ هستم‌؟ آیا باز هم‌ امر و نهی‌ شما را به‌ صرف‌ این‌که‌ شما آن‌ را رد می‌کنید فروگذارم‌؟ نقل‌ است‌ که ‌شعیب‌ ÷ توانگر بود و مال‌ بسیاری‌ داشت‌. ولی‌ به‌ قولی‌: هدفش‌ از «روزی ‌نیک‌» نبوت‌ بود. به‌ قولی‌ دیگر: هدف‌ وی‌ برخورداری‌ از اندیشه‌ و حکمت‌ بود «و من‌ نمی‌خواهم‌ که‌ در آنچه‌ شما را از آن‌ باز می‌دارم‌، با شما مخالفت‌ کنم‌» یعنی‌: در شأن‌ من‌ نیست‌ که‌ شما را از چیزی‌ نهی‌ کنم‌ و باز خود مرتکب‌ آن‌ گردم‌ «من ‌قصدی‌ جز اصلاح‌ ندارم‌» یعنی‌: از امر و نهیی‌ که‌ می‌کنم‌، قصدی‌ جز اصلاح‌ شما و دفع‌ فساد در دین‌ و معاملاتتان‌ ندارم‌ «تا آنجا که‌ بتوانم‌» تا حدی‌ که‌ در گنجایش‌توان‌ و طاقتم‌ باشد «و توفیق‌ من‌ جز به‌ تأیید خدا نیست‌» یعنی‌: من‌ پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام‌ مگر به‌ تأیید خدای‌ سبحان‌ و توان‌بخشی‌ و فضل‌ و بخشایش‌ وی‌ برمن‌، در تفویض‌ این‌ موهبتهای‌ بزرگ‌ «بر او توکل‌ کردم‌» در تمام‌ امور خویش‌ «و به‌سوی‌ او باز می‌گردم‌» یعنی‌: تمام‌ امورم‌ را به‌ انتخاب‌ او تفویض‌ می‌کنم‌ و در همه‌ حال‌ به‌سوی‌ او باز می‌گردم‌.

**﴿**وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ٨٩**﴾** [هود: 89].

«و ای‌ قوم‌ من‌! زنهار تا مخالفت‌ شما با من‌، شما را بدانجا نکشاند که‌ بلایی‌ مانندآنچه‌ به‌ قوم‌ نوح‌ یا قوم‌ هود یا قوم‌ صالح‌ رسید، به‌ شما نیز برسد» یعنی‌: مبادا دشمنی‌و ستیزه‌جویی‌، شما را به‌ تکذیب‌ من‌ وادارد که‌ در آن‌ صورت‌ مجازات‌ شما فرودآمدن‌ عذاب‌ خواهد بود چنان‌که‌ این‌ عذاب‌ بر پیشینیانتان‌ فرود آمد «و قوم ‌لوط چندان‌ از شما دور نیست‌» منطقه‌ آنها از منطقه‌ شما، یا زمان‌ آنها از زمان‌ شما دور نیست‌ زیرا قوم‌ لوط از نظر زمانی‌، نزدیکترین‌ قوم‌ نابود شده‌ به‌ شما هستند پس‌، اگر شما نیز مانند آنان‌ خدا أ را عصیان‌ کنید، باید از تکرار ایامی‌ برخود مانند ایام‌ آنان‌ بیمناک‌ باشید.

از این‌ آیه‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ ترتیب‌ میان‌ داستان‌ها در این‌ سوره‌، ترتیبی‌ زمانی ‌است‌، یعنی‌ از نظر زمان‌ ابتدا نوح‌، سپس‌ هود، بعد از آن‌ صالح‌، سپس‌ ابراهیم‌ و لوط و در نهایت‌ شعیب‌ † می‌زیسته‌اند.

**﴿**وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ٩٠**﴾** [هود: 90].

«و از پروردگار خود آمرزش‌ بخواهید» در گناهان‌ گذشته‌ خود «سپس‌ به‌ درگاه‌ او توبه‌ کنید» از گناهانی‌ که‌ بعدا از شما سر می‌زند «همانا پروردگار من‌ مهربان‌» است ‌بر تائبان‌ و «دوستدار است‌» بندگان‌ به‌فرمان‌ را زیرا او آنچه‌ را که‌ مقتضای‌ محبت ‌است‌، با توبه‌کاران‌ آمرزش‌خواه‌ انجام‌ می‌دهد؛ از لطف ‌کردن‌ به‌ آنان‌، سوق ‌دادن‌ خیر به‌سویشان‌ و دفع‌ شر از ایشان‌.

**﴿**قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ٩١**﴾** [هود: 91].

«گفتند: ای‌ شعیب‌! بسیاری‌ از آنچه‌ را که‌ می‌گویی‌، نمی‌فهمیم‌» تو به‌ ما خبرهایی‌ از عالم‌ غیب‌ می‌دهی‌ که‌ ما نسبت‌ به‌ آنها هیچ‌ آشنایی‌ و معرفتی‌ نداریم‌، همچون‌ خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن‌ گونه‌ که‌ امور محسوس‌ قابل‌ مشاهده‌ را درک‌ می‌کنیم‌، این‌ سخنانت‌ را نمی‌فهمیم‌ و درک‌ نمی‌کنیم‌. یا معنی‌ این‌ است‌: ما صحت‌ و درستی‌ سخنانت‌ را در نمی‌یابیم‌ «و واقعا تو را در میان‌ خود ناتوان ‌می‌بینیم‌» یعنی‌: تو چنان‌ نیرویی‌ نداری‌ که‌ با آن‌ از خود در مقابل‌ ما دفاع‌ کنی‌ وتوان‌ مخالفت‌ با ما را داشته‌ باشی‌ «و اگر قبیله‌ تو نبود قطعا سنگسارت ‌می‌کردیم‌» رهط: عشیره‌ و قبیله‌ شخص‌اند که‌ او به‌ آنان‌ تکیه‌ کرده‌ و از توان‌ و نیرومندی‌ آنان‌ نیرو می‌گیرد. دلیل‌ این‌که‌ آنها قبیله‌ شعیب‌ ÷ را مانع‌ زیان‌ رساندن ‌خود به‌ وی‌ معرفی‌ کردند ـ در حالی‌که‌ قبیله‌ وی‌ از نظر شمار اندک‌ و آنان‌ هزاران ‌هزار تن‌ بودند ـ این‌ بود که‌ قبیله‌ شعیب‌ نیز بر دین‌ و آیین‌ آن‌ کفار قرار داشتند. پس‌آنها چنین‌ وانمود کردند که‌ به‌ احترام‌ هم‌کیشان‌ خود و نه‌ به‌ خاطر ترس‌ از آنان‌، از شعیب‌ درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی‌» که‌ گرامی‌ات‌ بداریم‌ بلکه‌ سنگسار کردنت‌ را به‌ خاطر حرمتی‌ که‌ به‌ قبیله‌ات‌ قایل‌ هستیم‌، فروگذاشته‌ایم‌.

**﴿**قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ٩٢**﴾** [هود: 92].

«گفت‌» شعیب‌ ÷ «ای‌ قوم‌ من‌! آیا قبیله‌ من‌ پیش‌ شما از خدا گرامی‌تر است‌؟» زیرا توهین‌ به‌ انبیا † در حقیقت‌ توهین‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ می‌باشد پس ‌چگونه‌ شما به‌ خدای‌ ﻷ‌ در مورد رعایت‌ حق‌ پیامبرش‌ حرمت‌ نگذاشته‌ و به ‌قبیله‌ام‌ بیشتر از حرمتی‌ که‌ به‌ خدا أ قایلید، حرمت‌ می‌گذارید؟ «و خدا را» به‌سبب‌ عدم‌ اعتنا و ارج‌گذاری‌ به‌ پیامبری‌ که‌ به‌سوی‌ شما فرستاده‌ است‌ «پشت‌ سر خویش‌ گرفته‌اید» یعنی‌: او را فراموش‌ کرده‌ و با او همانند چیزی‌ که‌ پس‌ پشت ‌افگنده‌ می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی‌آن‌که‌ هیچ‌ اهمیتی‌ به‌ او قایل‌ شوید؟ «درحقیقت‌ پروردگارم‌ به‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دهید، احاطه‌ دارد» بنابراین‌، چیزی‌ از اعمال‌ شما بر او پنهان‌ نمانده‌ و او شما را در برابر آن‌ مجازات‌ می‌کند.

**﴿**وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ٩٣**﴾** [هود: 93].

و چون‌ شعیب‌ ÷ اصرار آنان‌ بر کفر و تصمیم‌شان‌ بر دین‌ پدران‌شان‌ و عدم‌ تأثیر پندواندر ز را در آنان‌ دید، از آنان‌ مأیوس‌ شد و آنان‌ را تهدید کرد که‌ هر چه‌ در توان‌ و امکان‌ دارند، فروگذار نکنند: «و ای‌ قوم‌ من‌! بر حالت‌ خود عمل‌ کنید» علی‌مکانتکم‌: بر روش‌ و حالت‌ و بر حسب‌ توان‌ و امکانات‌ خود عمل‌ کنید «همانا من‌نیز عمل‌ می‌کنم‌» بر حسب‌ امکانات‌ و به‌ شیوه‌ خودم‌ «به‌ زودی‌ خواهید دانست‌» فرجام‌ حال‌ و اعمالتان‌ را که‌ مبتنی‌ بر عبادت‌ غیر خداوند أ و زیان‌ رساندن‌ به‌ بندگانش‌ می‌باشد، آری‌! خواهید دانست‌ «که‌ عذاب‌ رسوا کننده‌» و خوارکننده‌ فضیحت‌بار «بر چه‌ کسی‌ فرود می‌آید و دروغگو کیست‌؟» آیا من‌ عذاب‌شونده‌ خواهم‌ بود یا شما؟ آیا من‌ در دعوت‌ و پیام‌ خویش‌ دروغگو بوده‌ام‌، یا شما در انکار و استکبار و سخنان‌ باطلتان‌؟ قطعا عذاب‌ او، گریبانگیر مستکبران‌ و برتری‌طلبان‌ می‌شود «و انتظار برید که‌ من‌ هم‌ با شما منتظرم‌» حکمی‌ را که‌ خداوند أ در میان‌ من‌ و شما فیصله‌ می‌کند.

**﴿**وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ٩٤**﴾** [هود: 94].

«و چون‌ فرمان‌ ما آمد، شعیب‌ و کسانی‌ را که‌ با او ایمان‌ آورده‌ بودند، به‌ رحمتی‌ ازجانب‌ خویش‌» که‌ همانا هدایت ‌کردن‌شان‌ به‌ راه‌ ایمان‌ بود «نجات‌ دادیم‌» از عذاب ‌خفت‌بار «و کسانی‌ را که‌ ستم‌ کرده‌ بودند» به‌ دیگران‌؛ با گرفتن‌ اموالشان‌ به ‌ناحق‌ وستم‌ کرده‌ بودند بر خود؛ با تصمیم‌ و پای‌فشردن‌ بر کفر «بانگ‌ سخت ‌فروگرفت‌» جبرئیل‌ ÷ بر آنان‌ چنان‌ بانگی‌ برآورد و آن‌ بانگ‌ وی‌ چنان‌ سخت‌ و مرگبار بود که‌ همه‌ قالب‌ تهی‌ کردند و ارواح‌ از اجسادشان‌ رخت‌ بربست‌ «پس‌ در خانه‌هایشان‌ از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین‌) در آیه‌ (67) گذشت‌.

**﴿**كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ٩٥**﴾** [هود: 95].

«گویی‌ در آن‌ خانه‌ها هرگز اقامت‌ نداشته‌اند» یعنی‌: گویی‌ هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان‌ زندگی‌ نکرده ‌بودند «آگاه‌ باش‌، دوری‌ باد بر مردم‌ مدین‌، همان‌ گونه‌ که ‌ثمود دور افتادند» بعدا: یعنی‌ مرگ‌ بر مردم‌ مدین‌، همان‌گونه‌ که‌ ثمود هلاک ‌شدند.**﴿**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ٩٦**﴾** [هود: 96].

«و به‌ راستی‌، موسی‌ را با آیات‌ خود» تورات‌ «و با سلطانی‌ مبین‌ فرستادیم‌» سلطان‌ مبین‌: معجزات‌ روشن‌ و حجتهای‌ آشکار است‌. به‌ قولی‌ مراد از «آیات‌»، معجزات‌ نه‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ در سوره‌ «اسراء» بیان‌ شد و مراد از «سلطان‌»، معجزه‌ تبدیل‌ شدن‌ عصا به‌ اژدهاست‌.

**﴿**إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ٩٧**﴾** [هود: 97].

«به‌سوی‌ فرعون‌ و ملأ وی‌» ملأ: اشراف‌ و سران‌ قوم‌اند که‌ سایر قوم‌ در هر امر کوچک‌ و بزرگی‌، پیرو آنان‌ می‌باشند «ولی‌ سران‌ از امر فرعون‌ پیروی ‌کردند» یعنی‌: از فرمان‌ وی‌ بر کفر پیروی‌ کردند. همچنین‌ محتمل‌ است‌ که‌ مراد از «امر» فرعون‌، راه‌ و روش‌ وی‌ باشد «و فرمان‌ فرعون‌ صواب‌ نبود» برشید: یعنی ‌اصلا در فرمان‌ وی‌ رشد و صوابی‌ وجود نداشت‌ بلکه‌ فرمان‌ وی‌ یکسره‌ گمراهی‌ و اغواگری‌ و عناد بود.

**﴿**يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ٩٨**﴾** [هود: 98].

«او روز قیامت‌ پیشاپیش‌ قومش‌ می‌رود» یعنی‌: فرعون‌ در سبقت‌گرفتن‌ به‌سوی‌ آتش‌ دوزخ‌ پیشاهنگ‌ آنهاست‌، همچنان‌ که‌ در دنیا جلودار آنان‌ در کفر بود و از او پیروی‌ می‌کردند «پس‌ آنان‌ را به‌ آتش‌ درمی‌آورد» او پیشاپیش‌ آنان‌ در حرکت ‌است‌ و از او پیروی‌ می‌کنند تا آنان‌ را یکجا با خود وارد دوزخ‌ می‌کند «و دوزخ‌ چه ‌ورودگاه‌ بدی‌ برای‌ واردان‌ است‌» ورد: آبی‌ است‌ که‌ شتر برآن‌ وارد می‌شود تا رفع‌ عطش‌ کند. و کسی‌ که‌ به‌ آب‌ در می‌آید، برای‌ آن‌ در می‌آید که‌ گرمای‌ عطش‌ را از خود فرونشاند در حالی‌که‌ آتش‌ دوزخ‌ ضد آن‌ است‌. پس‌ تعبیر (بئس‌ الورد المورود) متضمن‌ پیامی‌ بس‌ هولناک‌ برای‌ دوزخیان‌ است‌.

**﴿**وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ٩٩**﴾** [هود: 99].

«و از پی‌ آنان‌ لعنتی‌ آورده‌ شد» یعنی‌: خدای‌ ﻷ‌ بعد از نابود کردن‌ فرعون‌ و سران‌ قومش‌، آنان‌ را به‌ لعنت‌ بدرقه‌ کرد، یعنی‌: از رحمت‌ خویش‌ طرد کرد «و روز قیامت‌ نیز» به‌ لعنت‌ بدرقه‌ می‌شوند و اهل‌ محشر آنان‌ را لعنت‌ می‌کنند. پس ‌لعنت‌ در دنیا و آخرت‌ همیشه‌ بدرقه‌ راه‌ و گریبانگیر حالشان‌ است‌ «چه‌ بد عطیه‌ای‌ است‌ که‌ به‌ آنان‌ داده‌ شده‌» یعنی‌: این‌ لعنت‌ پیوسته‌ و همیشگی‌ چه‌ بد عطا و اعانه‌ای‌ است‌ که‌ به‌ آنان‌ داده‌ شده‌!.

**﴿**ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ١٠٠**﴾** [هود: 100]بعد از آن‌ که‌ خداوند أ داستان‌ مجموعه‌ای‌ از پیامبران‌ را در این‌ سوره‌ بیان‌ کرد، می‌فرماید: «این‌» اخباری‌ که‌ در این‌ سوره‌ حکایت‌ کردیم‌ «از اخبار آن ‌شهرهاست‌ که‌ آن‌ را بر تو حکایت‌ می‌کنیم‌، بعضی‌ از آنها» یعنی‌: بعضی‌ از آن‌ شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر سقفها و ستونهای‌ خود «و بعضی‌ بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران‌ شده‌اند به‌ طوری‌ که‌ مبانی‌ و ساختمانهای‌ آنها فروافتاده‌ و نابود شده‌است‌ تا بدانجا که‌ از آنها اثری‌ هم‌ برجای‌ نمانده‌ است‌.

خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌، نوع‌ اول‌ از آن‌ شهرها را به‌ کشتزاری‌ تشبیه‌ کرد که‌ بر ساقه‌ خویش‌ ایستاده‌ است‌ و نوع‌ دوم‌ را به‌ کشتزاری‌ که‌ درو شده‌ است‌.

**﴿**وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ١٠١**﴾** [هود: 101].

«و ما به‌ آنان‌ ستم‌ نکردیم‌» با نابود کردنشان‌ به‌ وسیله‌ عذاب‌ «ولی‌ آنان‌ خود بر خویشتن‌ ستم‌ کردند» با کفر و معاصی‌ای‌ که‌ سبب‌ نابودی‌ است‌ لذا این‌ خود آنان ‌بودند که‌ نابودی‌ را برای‌ خود خریدند «پس‌ چون‌ فرمان‌ پروردگارت‌» یعنی‌: عذاب ‌وی‌ «آمد، معبوداتشان‌ که‌ آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ‌ دفع‌ نکردند از آنان‌» عذاب‌ را «و جز بر هلاکت‌ آنان‌ نیفزودند» یعنی‌: بتانی‌ که‌ آنها عبادت ‌می‌کردند، جز هلاکت‌ و زیان‌ بر آنها نیفزودند در حالی‌که‌ آنها بر این‌ باور بودند که‌ بتان‌ در به‌چنگ‌ آوردن‌ منافع‌، یاریشان‌ می‌رسانند.

**﴿**وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ١٠٢**﴾** [هود: 102].

«و گرفتن‌ پروردگارت‌ این‌گونه‌ است‌؛ وقتی‌ که‌ شهرها را» یعنی‌: مردم‌ شهرها را «در حالی‌که‌ ستمگر باشند فرومی‌گیرد» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ در حالی‌ اهالی‌ آن‌ شهرها را فرومی‌گیرد که‌ ستمگر باشند «بی‌گمان‌ گرفتن‌ او» یعنی‌: مجازات‌ و عذاب‌ او «دردناک‌ و سخت‌» و سهمگین‌ و سنگین‌ «است‌» این‌ هشداری‌ است‌ به‌ هر ستمگری‌ که‌ نباید به‌ مهلت‌ خدای‌ ﻷ‌ مغرور شود. چنان‌که‌ بخاری‌ و مسلم‌ از ابوموسی‌ اشعری‌ س روایت‌ کرده‌اند که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «همانا خدای‌ سبحان‌ به‌ ظالم‌ مهلت‌ می‌دهد تا این‌که‌ چون‌ او را گرفت‌، دیگر رهایش‌ نمی‌کند»، سپس‌ این‌ آیه‌ را تلاوت‌ کردند: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ﴾.

**﴿**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ١٠٣**﴾** [هود: 103].

«قطعا در این‌» یادآوری‌ها و در این‌ داستانها «آیتی‌ است‌» یعنی‌: عبرت‌ و اندرزی‌ است‌ «برای‌ کسی‌ که‌ از عذاب‌ آخرت‌ می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که‌ از عبرتها درس‌ گرفته‌ و از موعظه‌ها پند می‌گیرند «آن‌ روز، روزی‌ است‌ که‌ مردم‌ درآن‌ گرد آورده ‌می‌شوند» همگی‌ از اول‌ تا آخر، برای‌ محاسبه‌ و دریافت‌ پاداش‌ یا مجازاتشان‌ «وآن‌ روز، روزی‌ است‌ که‌ جملگی‌ درآن‌ حاضر کرده‌ می‌شوند» یعنی‌: اهل‌ محشر جملگی ‌اعم‌ از فرشتگان‌، پیامبران‌ و خلایق‌ ـ انس‌، جن‌، پرندگان‌، جانوران‌ و جنبندگان‌ ـ در آن‌ احضار می‌شوند.

**﴿**وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ١٠٤**﴾** [هود: 104].

«و ما آن‌ را» یعنی‌: روز قیامت‌ را «جز تا زمان‌ معینی‌» که‌ به‌ شمار و عدد معلوم ‌است‌ «به‌ تأخیر نمی‌افگنیم‌» و بعد از آن‌ مدت‌، ویرانی‌ دنیا و تحقق‌ جزا را مقدر کرده‌ ایم‌.

**﴿**يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ١٠٥**﴾** [هود: 105].

«روزی‌ است‌» روز قیامت‌ «که‌ چون‌ فرا رسد، هیچ‌کس‌ سخن‌ نگوید» در باب‌ حجت‌ یا شفاعتی‌ «جز به‌ اذن‌ وی‌» در سخن‌ گفتن‌ به‌ این‌ حجت‌ یا شفاعت‌ زیرا کار در آن‌ روز تنها از آن‌ خدای‌ تبارک‌ و تعالی‌ است‌ و هیچ‌ شفاعتگری‌ نیست‌ مگر بعد از اذن‌ وی‌ «آن‌گاه‌ بعضی‌ از آنان‌ تیره‌بخت‌ و بعضی‌ نیکبخت‌ هستند» یعنی‌: آن‌ وقت‌ مردم‌ به‌ دو گروه‌ تقسیم‌ می‌شوند: اصحاب‌ دوزخ‌ که‌ شقی‌ و نگونبخت‌اند و اصحاب‌ بهشت‌ که‌ سعید و نیکبخت‌ اند.

**﴿**فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ١٠٦﴾ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ١٠٦**﴾** [هود: 106].

«اما آنان‌ که‌ تیره‌ بخت‌ شده‌اند» از کفار و گنهکاران‌. یعنی‌: در سرنوشت‌شان‌ به‌سبب‌ کفر و فساد اعمال‌شان‌، شقاوت‌ و تیره‌بختی‌ نوشته‌ شده‌ است‌ «پس‌ در آتش ‌باشند، برای‌ آنان‌ در آنجا فریاد و عربده‌ای‌ است‌» زفیر: بیرون‌ آوردن‌ نفس‌ همراه‌ با آواز و ناله‌ سخت‌ از اثر شدت‌ درد سینه‌هایشان‌ است‌. زفیر در اصل‌، همان‌ مقدمه ‌عرعر خر است‌. شهیق‌: دم‌ فروبردن‌، یعنی‌ ضد زفیر است‌.

**﴿**خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ١٠٧**﴾** [هود: 107].

«تا آسمانها و زمین‌ برجاست‌، در آن‌ ماندگارند» یعنی‌: آنان‌ در دوزخ‌ به‌ طور ابدی‌ ماندگارند که‌ این‌ امر هیچ‌ انقطاع‌ و انتهایی‌ ندارد. مراد از آسمان‌ها و زمین‌، آسمان‌ها و زمین‌ آخرت‌ است‌. به‌ قولی‌: مراد جاودانگی‌ کفار در دوزخ‌ بر سبیل ‌تمثیل‌ است‌ چنان‌که‌ اعراب‌ می‌گویند: «چنین‌ و چنان‌... نمی‌کنم‌ تا کبوتر آواز بخواند، ستاره‌ بدرخشد و تا آسمان‌ و زمین‌ پابرجا باشند». «مگر آنچه‌ پروردگارت ‌بخواهد» از واپس‌ افگندن‌ گروهی‌ از آنان‌ از همراهی‌ با این‌ قافله‌ ابدی‌؛ به‌ سبب ‌وجود چیزی‌ از ایمان‌ در دل‌هایشان‌. به‌ قولی‌: مراد از این‌ استثنا، گنهکاران ‌مؤمن‌اند که‌ از دوزخ‌ بیرون‌ آورده‌ می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان‌ کند» در دنیا وآخرت‌ «که‌ خواهد».

همان‌ طوری‌ که‌ از نقل‌ دو قول‌ یاد شده‌ نیز بر می‌آید، مفسران‌ در این‌ امر که ‌مراد از این‌ استثنا کیست‌، بر چندین‌ قول‌ اختلاف‌ نظر دارند؛ ابن‌جریر طبری‌ بسیاری‌ از این‌ اقوال‌ را نقل‌ کرده‌ و سپس‌ از میان‌ آنها این‌ قول‌ را انتخاب‌ نموده‌است‌: «استثنا، به‌ گنه‌کارانی‌ از اهل‌ توحید بر می‌گردد که‌ خدای‌ ارحم‌الراحمین‌ آنها را به‌سبب‌ شفاعت‌ شفاعتگران‌ از دوزخ‌ بیرون‌ می‌آورد، سپس‌ «رحمت‌» وی ‌در می‌رسد و کسانی‌ را که‌ هرگز عمل‌ خیری‌ انجام‌ نداده‌ اما روزی‌ از روزگاران‌، کلمه‌ (لا إله‌ إلا الله) را بر زبان‌شان‌ جاری‌ کرده‌اند، از دوزخ‌ بیرون‌ می‌آورد چنان‌که ‌احادیث‌ صحیح‌ از رسول‌ گرامی‌ اسلام‌ ص مبین‌ این‌ امر است‌ و بعد از آن‌، در دوزخ‌ جز کسی‌که‌ جاودانه‌ بودن‌ در آن‌ بر وی‌ ثابت‌ و مؤکد شده‌ است‌، باقی‌نمی‌ماند». و این‌ قولی‌ است‌ که‌ بسیاری‌ از علمای‌ متقدم‌ و متأخر برآنند. از عمر س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «اگر اهل‌ دوزخ‌ به‌ اندازه‌ ریگهای‌ بیابان‌ هم‌در دوزخ‌ بمانند، قطعا برای‌شان‌ روزی‌ خواهد بود که‌ در آن‌ از دوزخ‌ بیرون‌ آورده‌می‌شوند» والله اعلم‌.

**﴿**وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ١٠٨**﴾** [هود: 108].

«و اما کسانی‌که‌ نیکبخت‌ شده‌اند» یعنی‌: سعادت‌ و نیکبختی‌ در حق‌شان‌ نوشته‌ شده‌ است‌ ـ به‌ سبب‌ ایمان‌ و اعمال‌ صالح‌شان‌ «تا آسمان‌ها و زمین‌ برجاست‌، دربهشت‌ جاودانند مگر آنچه‌ پروردگارت‌ بخواهد» از واپس‌ افگندنشان‌ در قبرهایشان‌ و در محشر ـ قبل‌ از ورود به‌ بهشت‌. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این‌ معنی‌ است‌ که‌ دوام‌آوردنشان‌ در بهشت‌، امری‌ واجب‌ باالذات‌ نیست‌ بلکه‌ به‌مشیت‌ خداوند أ موکول‌ است‌». «این‌ بخششی‌ غیر منقطع‌ است‌» یعنی‌: تا بی‌نهایت‌ پیوسته‌ و بادوام‌ است‌ و هرگز گسستنی‌ و بریدنی‌ نیست‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند أ بعد از استثنای‌ فوق‌ و ذکر مشیت‌، این‌ جمله‌ را آورد تا کسی‌ گمان‌ نکند که‌ بهشت‌ را بر بهشتیان‌ انقطاع‌ و گسستی‌ است‌ بلکه‌ ماندگار بودن‌ همیشگی‌ آنها در آن‌، امری‌ حتمی‌ و برگشت ‌ناپذیر است‌».

**﴿**فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ١٠٩**﴾** [هود: 109].

«پس‌ در باره‌ آنچه‌ که‌ این‌ گروه‌ می‌پرستند، در شبهه‌ مباش‌» یعنی‌: در بطلان ‌آنچه‌ که‌ مشرکان‌ از بتان‌ می‌پرستند، هیچ‌ شک‌ و تردیدی‌ نداشته‌ باش‌، بتانی‌ که‌ نه ‌به‌ رساندن‌ سودی‌ قادرند و نه‌ به‌ دفع‌ زیانی‌ «آنان‌ جز همان‌گونه‌ که‌ قبلا پدران‌شان ‌می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی‌: هرگز نقل‌ صحیحی‌ از جانب‌ خداوند أ، یا عقل ‌صریحی‌ از درون‌ خمیرمایه‌ خردهایشان‌، وادارنده‌ آنها به‌ پرستش‌ بتان‌ نیست‌ بلکه ‌این‌ پرستش‌، تقلیدی‌ محض‌ از پدرانشان‌ است‌ و لاغیر «و البته‌ ما بهره‌ آنها را» ازعذاب‌ «تمام‌ و ناکاسته‌ خواهیم‌ داد» چنان‌که‌ به‌ تمام‌ و کمال‌ به‌ پدرانشان‌ دادیم‌، به‌طوری‌ که‌ هیچ‌ چیز از عذابشان‌ کاسته‌ نمی‌شود. به‌ قولی‌: مراد بهره‌ آنان‌ از خیر و شر است‌. البته‌ این‌ عبارت‌ متضمن‌ تسلیت‌ و دلجویی‌ از رسول‌خدا ص و مؤمنان ‌نیز هست‌.

**﴿**وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ١١٠**﴾** [هود: 110].

«و در حقیقت‌ ما به‌ موسی‌ کتاب‌» تورات‌ را «دادیم‌ پس‌ در آن‌» یعنی‌: در مورد آن‌ و در تفاصیل‌ احکام‌ آن‌ «اختلاف‌ واقع‌ شد» به‌ گونه‌ای‌ که‌ گروهی‌ به‌ آن‌ ایمان ‌آوردند و گروهی‌ دیگر عمل‌ به‌ بعضی‌ از آن‌ را ترک‌ کردند. پس‌ ای‌ محمد! تو نیزاز آنچه‌ از سوی‌ این‌ گروه‌ در مورد قرآن‌ روی‌ داده‌، تنگدل‌ مباش‌ «و اگر سخنی‌که‌ از جانب‌ پروردگارت‌ پیشی‌ گرفته‌ است‌ نبود، قطعا میان‌ آنها فیصله‌ شده‌ بود» یعنی‌: ای‌ محمد ص! اگر از قبل‌ حکم‌ و وعده‌ حق‌ تعالی‌ به‌ تأخیر عذاب‌ آنها تا روزقیامت‌ نمی‌رفت‌ ـ به‌سبب‌ مصلحتی‌ که‌ در این‌ تأخیر دانسته‌ است‌ ـ یقینا در میان ‌قومت‌ یا در میان‌ قوم‌ موسی‌ ÷ داوری‌ می‌شد و در نتیجه‌ محقان‌ به‌ پاداش‌ و باطل‌ پرستان‌ به‌ عذاب‌ روبرو می‌شدند «و بی‌گمان‌ آنان‌ درباره‌ آن‌» یعنی‌: درباره ‌عذاب‌، یا درباره‌ تورات‌ «در شکی‌ قوی‌اند» پس‌ در این‌ باطل‌ خویش‌ یقین‌ ذهنی‌ و آرامش‌ قلبی‌ ندارند.

**﴿**وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ١١١**﴾** [هود: 111].

«و قطعا پروردگارت‌ نتیجه‌ اعمال‌ هر یک‌ را به‌ تمام‌ و کمال‌ به‌ آنان‌ خواهد داد» یعنی‌: بی‌گمان‌ خداوند أ جزای‌ هر یک‌ از این‌ گروه‌هایی‌ را که‌ اختلاف ‌کرده‌اند ـ اعم‌ از نیکوکاران‌ و بدکاران‌ ـ به‌ تمام‌ و کمال‌ خواهد داد «و همانا او به ‌آنچه‌ می‌کنند، آگاه‌ است‌» و هیچ‌ حرکت‌ و عملی‌ از وی‌ پنهان‌ نیست‌.

**﴿**فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ١١٢**﴾** [هود: 112].

«پس‌ همان‌ گونه‌ که‌ دستور یافته‌ای‌ ایستادگی‌ کن‌» که‌ تمام‌ اوامر و نواهی ‌پروردگار به‌ آن‌ حضرت‌ ص، شامل‌ این‌ خطاب‌ می‌شود. یعنی‌: در تمام‌ آنها استواری‌ و پایداری‌ کن‌ «و هرکه‌ با تو توبه‌ کرده‌» یعنی‌: کسانی‌ که‌ توبه‌ کرده‌ و رو به‌ خدا أ آورده‌اند، نیز باید با تو پایداری‌ و ایستادگی‌ کنند.

پیام‌ این‌ آیه‌ و موضوع‌ آن‌ بسیار سخت‌ و سنگین‌ است‌ زیرا جز نفس‌های‌ زکیه‌ و روان‌های‌ تطهیر شده‌، هیچ‌کس‌ دیگر نمی‌تواند ـ آن‌ گونه‌ که‌ خداوند أ بدان‌ دستور داده‌ ـ استقامت‌ و پایداری‌ کند «و طغیان‌ نکنید» طغیان‌: تجاوز از حد است‌. یعنی‌: با ارتکاب‌ معاصی‌ از حد در نگذرید «همانا او به‌ آنچه‌ می‌کنید بیناست‌» پس‌ شما را مطابق‌ استحقاقتان‌ پاداش‌ می‌دهد زیرا او نه‌ از چیزی‌ غافل ‌است‌ و نه‌ چیزی‌ بر وی‌ پنهان‌ می‌ماند.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «آیه‌ای‌ دشوارتر و سخت‌تر از این‌ آیه‌ بررسول‌ خدا ص نازل‌ نشده‌ است‌»، از این‌ جهت‌ فرمودند: «سوره‌ هود و اخوات ‌آن‌ (یعنی‌ واقعه‌، مرسلات‌، عم‌ یتسائلون‌ و اذالشمس‌ كورت‌) مرا پیر ساخت‌». که‌ بیان‌ آن‌ در آغاز سوره‌ گذشت‌.**﴿**وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ١١٣**﴾** [هود: 113].

«و به‌سوی‌ کسانی‌که‌ ستم‌ کرده‌اند، متمایل‌ نشوید که‌ آتش‌ دوزخ‌ به‌ شما خواهد رسید» به‌ سبب‌ گرایش‌ و تمایلتان‌ به‌ ستمگران‌. تمایلی‌ که‌ از آن‌ نهی‌ به‌ عمل ‌آمده‌، راضی ‌بودن‌ به‌ حال‌ و وضعی‌ است‌ که‌ ستمگران‌ بر آن‌ قراردارند، یا نیکو جلوه ‌دادن‌ و آراستن‌ روش‌ ظالمان‌ در نزد دیگران‌ و مشارکت‌ با آنان‌ در چیزی‌ از این‌ گونه‌ اعمال‌ است‌، اما آمیزش‌ و معاشرت‌ با ظالمان‌ برای‌ دفع‌ زیان‌ و جلب ‌منفعت‌ عاجلی‌، شامل‌ حکم‌ تمایل‌ و گرایش‌ به‌ آنان‌ نیست‌. قتاده‌ می‌گوید: «معنی‌آیه‌ این‌ است‌ که‌ به‌ شرک‌ برنگردید که‌ در آن‌ صورت‌ آتش‌ دوزخ‌ به‌ شما می‌رسد» «و در برابر خدا برای‌ شما دوستانی‌ نیست‌» یعنی‌: هنگامی‌ که‌ آتش ‌دوزخ‌ به‌ شما رسید، دیگر کسی‌ وجود ندارد که‌ شما را یاری‌ داده‌ و از آن‌ برهاند، از جمله‌ این‌ گروه‌ ظلمه‌ای‌ که‌ به‌سویشان‌ گرایش‌ یافته‌اید، برای‌ خود و شما هیچ ‌کاری‌ از پیش‌ برده‌ نمی‌توانند «و سرانجام‌ نصرت‌ داده‌ نمی‌شوید» از جانب ‌خدای‌ سبحان‌ زیرا این‌ امر در علم‌ وی‌ سبقت‌ گرفته‌ که‌ شما را به‌ سبب‌ این‌ گرایش‌که‌ از آن‌ نهی‌ شده‌اید، عذاب‌ می‌کند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «المرء على‌ دين خليله‌، فلينظر أحدكم‌ من‌ يخالل». «انسان‌ بر دین‌ دوستش‌ می‌باشد پس‌ یکی‌ از شما باید بنگرد که‌ با چه‌ کسی‌ دوستی‌ می‌کند».

**﴿**وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ١١٤**﴾** [هود: 114].

«و در دو طرف‌ روز نماز را برپادار» مراد از آن‌: اوقات‌ بامداد و عصر، وبه‌ قولی‌: اوقات‌ بامداد و شام‌ است‌. آیه‌ کریمه‌ دلیل‌ بر این‌ قول‌ امام‌ ابوحنیفه‌ است ‌که‌: تأخیر ادای‌ نماز بامداد تا سپیده‌ صبح‌ و تأخیر ادای‌ نماز عصر افضل‌ است‌ زیرا این‌ آیه‌ بر اقامه‌ نماز در دوطرف‌ روز، یعنی‌ زمان‌ اول‌ نزدیک‌ به‌ طلوع‌ و زمان‌ اول ‌نزدیک‌ به ‌غروب‌، دلالت‌ می‌کند «و ساعتی‌ چند از شب‌» زلفا: یعنی‌: ساعتی‌ بعداز ساعت‌ دیگر نماز شب‌ را برپادار، یا مراد نماز «عشاء» است‌ «همانا حسنات‌» به‌طور مطلق‌ که‌ نماز از جمله‌ آنها بلکه‌ ستون‌ آنهاست‌ «گناهان‌ را» به‌طور مطلق‌ «از میان‌ می‌برد». به‌ قولی‌: مراد از سیئات‌، گناهان‌ صغیره‌ است‌ که‌ حسنات‌: یعنی‌طاعات‌ و عبادات‌ از بین‌ برنده‌ آنهاست‌، به‌گونه‌ای‌ که‌ گویی‌ اصلا وجود نداشته‌اند «این‌» اوامری‌ که‌ ذکر شد «پندی‌ برای‌ پندپذیران‌ است‌».

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوبکر صدیق‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: **«**ما من‌ مسلم‌ یذنب‌ ذنباً فیتوضأ ویصلی‌ رکعتین‌ إلا غفر له‌: هیچ‌ مسلمانی ‌نیست‌ که‌ گناهی‌ مرتکب‌ شود سپس‌ وضو گیرد و دو رکعت‌ نماز بگزارد مگر این‌که‌ بر وی‌ آمرزیده‌ می‌شود». همچنین‌ آن‌ حضرت‌ ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «الصلوات‌ الخمس‌ والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى الى رمضان‌ مكفرات‌ لما بينهن‌ ما اجتنبت ‌الكبائر» نمازهای‌ پنجگانه‌ و جمعه‌ تا جمعه‌ و رمضان‌ تا رمضان‌، کفاره‌ گناهانی ‌است‌ که‌ در میان‌ آنهاست‌، به‌ شرط آن‌که‌ از ارتکاب‌ گناهان‌ کبیره ‌اجتناب‌ شده‌ باشد». همچنین‌ آن‌ حضرت‌ ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «اتق‌الله ‌حيث‌ كنت‌، وأتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق ‌الناس‌ بخلق‌ حسن». «هر کجا که‌ هستی‌، از خدا أ بترس‌ و گناه‌ را با نیکی‌ و ثواب‌ دنبال‌ کن‌ که‌ آن‌ را از بین‌ می‌برد و با مردم‌ به‌ خلقی‌ نیکو رفتار کن‌».

اما شروط توبه‌ راستین‌ چهار چیز است‌:

1 ـ دست‌ کشیدن‌ از گناه‌. 2 ـ پشیمانی‌ از آن‌. 3 ـ تصمیم‌ به‌ عدم‌ بازگشت‌ به‌آن‌ در آینده‌. 4 ـ انجام‌ دادن‌ عمل‌ صالحی‌ که‌ به‌ از بین‌ بردن‌ اثر گناه‌ کمک‌ کند.

ترمذی‌ در سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ از ابی‌ایسر س روایت‌ می‌کند که‌ فرمود: زنی‌ نزدم ‌آمد تا از من‌ خرمایی‌ بخرد پس‌ به‌ او گفتم‌: در خانه‌ بهتر از این‌ را دارم‌. و چون‌ به ‌خانه‌ام‌ آمد، او را بوسیدم‌. آن‌گاه‌ پشیمان‌ شده‌ نزد رسول‌ خدا ص رفتم‌ و حکایت ‌را به‌ ایشان‌ باز گفتم‌. فرمودند: با زن‌ مجاهدی‌ که‌ در راه‌ خدا أ به‌ جهاد رفته‌، در غیابش‌ این‌ گونه‌ عمل‌ کردی‌؟ آیا آن‌ مجاهد را با چنین‌ عملی‌ پشتیبانی‌ کردی‌؟! پس‌ ازآن‌، لحظاتی‌ دراز درنگ‌ کردند، آن‌گاه‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

**﴿**وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ١١٥**﴾** [هود: 115].

«و شکیبایی‌ پیشه‌ کن‌» بر آنچه‌ که‌ به‌ آن‌ مأمور شده‌ای‌؛ از استقامت‌ و پایداری‌، عدم‌ طغیان‌ و سرکشی‌، عدم‌ گرایش‌ به‌سوی‌ ظالمان‌ و برپا داشتن‌ نماز «که‌ خدا پاداش‌ محسنین‌ را ضایع‌ نمی‌گرداند» بلکه‌ آن‌ را به‌ تمام‌ و کمال‌ به‌ ایشان ‌می‌دهد. این‌ تعبیر اشاره‌ بدان‌ دارد که‌ «محسنین: نیکوکاران‌» کسانی‌ هستند که ‌این‌ اوامر و نواهی‌ را به‌ معرض‌ اجرا گذاشته‌ باشند.

**﴿**فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ١١٦**﴾** [هود: 116].

«پس‌ چرا از قرنهایی‌» یعنی‌: از امت‌هایی‌ که‌ «پیش‌ از شما» عذاب‌ شدند «صاحبان‌ فضلی‌ نبودند» بقیه‌: آنچه‌ که‌ از یک‌ چیز بعد از میان‌ رفتن‌ اکثر آن‌ باقی‌ می‌ماند، این‌ کلمه‌ اکثرا در چیز اصلحی‌ که‌ باقی‌ می‌ماند، به‌کار می‌رود زیرا عادتا آنچه‌ پست‌ و دنی‌ است‌ از بین‌ رفته‌ و آنچه‌ که‌ خوب‌ و با ارزش‌ است‌ باقی‌ می‌ماند و این‌ است‌ همان‌ قانون‌ «بقای‌ اصلح‌». از همین‌ باب‌ است‌ این‌ سخن‌ اعراب‌: «فلان‌ من‌ بقية القوم‌: فلان‌ از برگزیدگان‌ قوم‌ است‌». پس‌ معنای‌ بقیه‌ در اینجا این ‌است‌: چرا باقی‌مانده‌ای‌ از اهل‌ اندیشه‌ و خرد و دین‌ در امت‌های‌ گذشته‌ نبودند «که‌ نهی‌ کنند» مردم‌ را «از فساد در زمین‌، جز اندکی‌» یعنی‌: لیکن‌ اندکی‌ بودند «از کسانی‌ که‌ از میان‌ آنان‌ نجاتشان‌ دادیم‌» یعنی‌: این‌ شمار اندک‌ از فساد افگنی‌ در زمین‌ نهی‌ می‌کردند لذا ما نجاتشان‌ دادیم‌ «و کسانی‌ که‌ ستم‌ کردند، به‌ دنبال‌ ناز ونعمتی‌ که‌ در آن‌ بودند، رفتند» یعنی‌: نازپروردگان‌ تنعم‌ و سرمستان‌ باده‌ رفاه‌ و عشرت‌، این‌ ناز و نعمت‌ را بر مشغول ‌شدن‌ به‌ اعمال‌ آخرت‌ ترجیح‌ دادند و عمرخویش‌ را در شهوات‌ و خواهشهای‌ فانی‌ غرق‌ کردند «و آنان‌ مجرم‌ بودند» یعنی‌: چون‌ از شهوات‌ خویش‌ پیروی‌ کردند لذا با این‌ کار، مجرم‌ و تبهکار بودند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هنگامی‌که‌ مردم‌ منکر را دیدند ولی‌ آن‌ را تغییر ندادند، نزدیک‌ است‌ که‌ خداوند أ همه‌ آنان‌ را به‌ عذاب‌ خویش‌ فروگیرد».

**﴿**وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ١١٧**﴾** [هود: 117].

سپس‌ خداوند متعال‌ سنت‌ خویش‌ در نابود کردن‌ مردم‌ شهرها را بیان‌ داشته‌ ومی‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو برآن‌ نبوده‌ است‌ که‌ شهرها را به‌ ستم‌ هلاک‌ کند در حالی‌که‌ مردمانش‌ اصلاحگر باشند» و با یک‌دیگر به‌ عدل‌ و انصاف‌ رفتار نمایند. پس‌ خدای‌ ﻷ‌ آنها را به‌ مجرد شک‌ و شرکشان‌ هلاک‌ نمی‌سازد تا آن‌که‌ فساد در زمین‌ را با شک‌ و شرک‌ ضمیمه‌ نکنند و این‌ از فرط رحمت‌ خدای‌ ﻷ‌ و سهل‌گیری‌ وی‌ در حقوق‌ خویش‌ است‌، از این‌ جهت‌، فقها در هنگام‌ تزاحم ‌حقوق‌، حقوق‌ العباد را بر حقوق‌ الله مقدم‌ ساخته‌اند.

سپس‌ به‌ بیان‌ حکمت‌ اختلاف‌ پرداخته‌ می‌فرماید:

**﴿**وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ١١٨ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ١١٩**﴾** [هود: 118-119].

«و اگر پروردگار تو می‌خواست‌، قطعا همه‌ مردم‌ را امت‌ واحدی‌ قرار می‌داد» به‌طوری‌ که‌ همه‌ بر حق‌ استوار و پایدار می‌بوده‌ و در آن‌ اختلاف‌ نمی‌کردند و همه ‌بر دین‌ اسلام‌ گرد آمده‌ و ادیان‌ دیگر را رها می‌کردند «و همیشه‌ در اختلافند» یعنی‌: پیوسته‌ مردم‌ در اختلافند؛ بعضی‌ به‌ راه‌ حق‌ روانند و بعضی‌ به‌ راه ‌باطل‌، بعضی‌ کافرند و بعضی‌ مؤمن‌. یا معنی‌ این‌ است‌: مردم‌ پیوسته‌ ـ به‌ سبب ‌پیروی‌ از هوی‌وهوس‌ و سرکشی‌ و استکبارشان‌ ـ در حق‌ اختلاف‌ می‌کنند «مگر کسانی‌ که‌ پروردگار تو به‌ آنان‌ رحم‌ کرده‌» با هدایت‌ نمودن‌شان‌ به‌سوی‌ دین‌ حق‌. پس ‌اینان‌ بر اصول‌ و ارکان‌ عمده‌ دین‌ حق‌، اتفاق‌ نظر دارند و در آن‌ اختلاف‌ نمی‌ورزند «و» حق‌ تعالی‌ «برای‌ همین‌» چیزی‌ که‌ ذکر شد از اختلاف‌، یا برای ‌رحمت‌ خویش‌ «آنان‌ را آفریده‌ است‌» به‌ قولی‌: اشاره‌ «ذلک‌» به‌ مجموعه‌ اختلاف ‌و رحمت‌ برمی‌گردد. یعنی‌: آنان‌ را برای‌ این‌ آفریده‌ است‌ که‌ در حق‌ و باطل ‌اختلاف‌ کنند، در نتیجه‌ او حق‌پرستان‌ را به‌ رحمت‌ خویش‌ دریابد. ابن‌جریر طبری ‌به‌ نقل‌ از امام‌ مالک‌ در تفسیر: ﴿وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ﴾ می‌گوید: «یعنی‌: آنان‌ را برای‌ این ‌آفریده‌ تا گروهی‌ در بهشت‌ و گروهی‌ در دوزخ‌ باشند». «و تمام‌ شد کلمه‌ پروردگار تو» یعنی‌: و عده‌ و هشدار و قضا و امر وی‌ ثابت‌ شد و در آن‌ هیچ‌ تغییر و تبدیلی ‌نیست‌. به‌ قولی‌: مراد از «کلمه‌» این‌ سخن‌ پروردگار است‌: «البته‌ جهنم‌ را از جن‌ و انس‌» یعنی‌: از کسانی‌ که‌ سزاوار آنند از این‌ دوگروه‌ «یکسره‌ پر می‌کنم‌» زیرا در ازل‌ چنین‌ مقدر کرده‌ام‌ و این‌ قضا و فرمان‌ من‌ است‌ که‌ از هر نوع‌ تغییر و تبدیلی ‌به‌دور است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «خداوند متعال‌ به بهشت‌ فرمود: تو رحمت‌ منی‌ پس‌ به‌وسیله‌ تو بر هرکه‌ بخواهم‌ رحم‌ می‌کنم‌ و به‌ دوزخ‌ فرمود: توعذاب‌ منی‌ پس‌ به‌وسیله‌ تو هر که‌ را بخواهم‌ عذاب‌ می‌کنم‌ و بر من‌ است‌ پر ساختن ‌هر یک‌ از شما».

**﴿**وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ١٢٠**﴾** [هود: 120].

«و هر یک‌ از سرگذشت‌های‌ پیامبران‌ را که‌ بر تو حکایت‌ می‌کنیم‌، چیزی‌ است‌ که‌ دلت ‌را بدان‌ استوار می‌گردانیم‌» با افزودن‌ بر یقینت‌، تقویت‌ طمأنینه‌ و آرامشت‌ ومستحکم‌تر کردن‌ تکیه‌گاه‌های‌ روحی‌ات‌ «و برای ‌تو در این‌» سوره‌ «حق ‌آمده‌» یعنی‌: برتو در این‌ سوره‌ برهان‌های‌ قاطعی‌ نازل‌ شده‌ که‌ دال‌ بر درستی ‌عقیده‌ به‌ مبدأ و معاد است‌ «و موعظه‌ و تذکری‌ برای‌ مؤمنان‌ است‌» که‌ مؤمنان‌ آگاه ‌از آن‌ پند می‌گیرند و کسی‌ از ایشان‌ که‌ در آن‌ تفکر کند، به‌ وسیله‌ آن‌ متذکر و متنبه‌ می‌شود. مؤمنان‌ را از آن‌ جهت‌ به‌ این‌ امر مخصوص‌ گردانید که‌ فقط ایشان ‌اهلیت‌ و شایستگی‌ پند گرفتن‌ و توجه‌ و تنبه‌ به‌ آیات‌ قرآن‌ را دارند.

این‌ سوره‌ دربرگیرنده‌ موعظه‌ها، تذکرات‌ و اندرزهای‌ بسیاری‌ در ضمن‌ طرح ‌داستان‌های‌ پیامبران‌ † با امت‌هایشان‌ است‌؛ و روشن‌ می‌سازد که‌ چگونه‌ آن ‌پیامبران‌، دعوت‌ امت‌هایشان‌ به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ را تداوم‌ و استمرار بخشیده‌ و مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های‌ اقوام‌شان‌ را در این‌ راه‌ تحمل‌ کرده‌اند. همچنین‌ در این‌ سوره‌، خداوند أ کیفیت‌ نجات‌ دادن‌ پیامبرانش‌ و مؤمنان‌ همراهشان‌ را به‌ تفصیل‌ تمام‌ بیان‌ کرده‌ و این‌ امر را روشن‌ کرده‌ است‌ که‌ او چگونه‌ ستمگران‌ را نابود کرده‌ و آنها را بعد از آن‌که‌ وجود عینی‌ داشته‌اند، به‌ آثار برجای‌ مانده‌ای‌ از یک‌ ویرانه‌ نابود شده‌، تبدیل‌ کرده‌ است‌.

مراد از بیان‌ همه‌ این‌ درس‌ها و ماجراها، استوار ساختن‌ قلب‌ رسول‌ گرامی ‌اسلام‌ ص در دعوت‌شان‌ و تذکر دادن‌ و توجیه‌ اهل‌ حق‌ به‌سوی‌ این‌ حقیقت‌ است‌ که ‌سرانجام‌ نیک‌ و عاقبت‌ خوش‌ و پیروزمندانه‌، در نهایت‌ از آن‌ ایشان‌ است‌.

در اینجا مناسبت‌ دارد تا به‌ نقل‌ از تفسیر «الاساس‌»، اهداف‌ داستان‌ (قصه‌) در قرآن‌ کریم‌ را به‌ اجمال‌ بیان‌ کنیم‌:

1. یکی‌ از هدف‌های‌ بیان‌ داستان‌ها در قرآن‌ خبر دادن‌ از تواریخ‌ برخی‌ از امتهای ‌گذشته‌ و روشنی‌ افگندن‌ بر حوادث‌ غیبی‌ مهمی‌ است‌ که‌ رسول ‌اکرم ص و هیچ ‌یک‌ از قوم‌شان‌، از آنها آگاهی‌ نداشتند.
2. یکی‌ دیگر از این‌ هدفها، آگاه‌ کردن‌ مردم‌ از کوشش‌ها و مجاهداتی‌ است‌ که‌ پیامبران‌ جلیل‌القدر الهی‌ در راه‌ نشر دعوتشان‌ به‌ خرج‌ داده‌اند و آگاه‌کردن‌ مؤمنان‌ از این‌ حقیقت‌ است‌ که‌ قافله‌ پیامبران‌ الهی‌ † برای‌ اظهار حق‌ و ابطال‌ باطل‌، مجادلات‌ و مناقشات‌ بزرگی‌ را از سر گذرانده‌اند.
3. از دیگر اهداف‌، اظهار این‌ حقیقت‌ است‌ که‌ پیامبران † همه‌ در اصول ‌رسالت‌، یعنی‌: در ایمان‌ به‌ توحید، معاد، تبیین‌ حق‌، تعریف‌ ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و همچنان‌ تأیید یک‌دیگر در دعوت‌ به‌سوی‌ توحید، اتفاق‌ تمام‌ داشته‌اند.
4. داستان‌، عنصری‌ است‌ شوق‌برانگیز، جذاب‌ و دلچسپ‌ که‌ با به‌ تصویر کشیدن ‌رخدادهای‌ حسی‌، به‌ امر تربیت‌ و تعلیم‌ و اثبات‌ برهانهای‌ عقلی‌ کمک‌ نموده‌ و دراین‌ رابطه‌ أثری‌ اعجاب‌انگیز دارد و پیران‌، جوانان‌، زنان‌ و مردان‌ را یکسان‌ تحت ‌تأثیر خویش‌ قرار می‌دهد.
5. داستان‌ قرآنی‌ مبین‌ این‌ حقیقت‌ است‌ که‌ مأموریت‌ پیامبران † فقط تبلیغ ‌وحی‌ و آگاه‌ کردن‌ مردم‌ از هشدارهای‌ الهی‌ در وقوع‌ عذاب‌ بوده‌ است‌.
6. داستان‌، ابعاد استعداد طبایع‌ بشری‌ را در امر ایمان‌ و کفر و خیر و شر روشن ‌می‌سازد.
7. با داستانهای‌ قرآن‌، سلطه‌ مطلقه‌ و قدرت‌ بی‌انتهای‌ الهی‌ با پیش‌ فرستادن ‌عذاب‌ دنیوی‌ که‌ نمونه‌ای‌ از عذاب‌ اخروی‌ است‌، نمایان‌ می‌گردد.
8. داستان‌ قرآنی‌ متضمن‌ تأیید الهی‌ از پیامبران‌ † و آشکارسازنده‌ معجزات‌ و حجتهای‌ او برای‌ مردم‌ است‌.
9. هر یک‌ از داستانهای‌ قرآن‌ مشتمل‌ بر موعظه‌ها و عبرتهای‌ خاصی‌ است‌ که‌ با تنوع‌ و اختلاف‌ نقش‌ پردازان‌ آن‌، متنوع‌ و مختلف‌ می‌باشد، به‌ طور مثال‌؛ داستان‌ نوح‌ ÷ تمثیل‌کننده‌ غرور، داستان‌ قوم‌ عاد تمثیل‌کننده‌ استبداد و بها دادن‌ به‌ قدرت‌، داستان‌ قوم‌ لوط ÷، تمثیل‌کننده‌ انحطاط انسانی‌ و انحراف‌ جنسی‌، داستان‌ قوم‌ شعیب‌ ÷، مظهری‌ از مظاهر انحراف‌ یا ستم‌ اجتماعی‌ و داستان‌ قوم ‌فرعون‌، تمثیل‌ روشنی‌ از تکیه‌ نافرجام‌ بر سلطه‌ و ثروت‌ و جاه‌ است‌ که‌ یادآوری ‌عاقبت‌ نامیمون‌ این‌ اعمال‌، کیان‌ و کرسی‌ هر ستمگر طغیان‌ پیشه‌ و فرعون‌ منش‌ را در هر زمان‌ و مکانی‌ می‌لرزاند.
10. داستان‌ در کل‌، ارائه‌ کننده‌ پند و اندرز و درمان‌گر نفس‌ها و روانهاست‌.
11. خبر دادن‌ یک‌ پیامبر امی‌ که‌ به‌ نوشتن‌ و روایتگری‌ نا آشناست‌ ـ یعنی‌ حضرت‌ محمد صـ از این‌ داستان‌ها، خود دلیل‌ قاطعی‌ بر نبوت‌ ایشان‌ است‌.
12. داستان‌های‌ قرآنی‌ تبیین‌ کننده‌ صلابت‌ و استواری‌ تمام‌ پیامبران‌ † در راه ‌دعوت‌شان‌ است‌.
13. تکرار یک‌ داستان‌ در سوره‌های‌ مختلف‌ قرآن‌، برای‌ برآوردن‌ مقاصد و اهداف‌ و معانی‌ بسیاری‌ است‌ که‌ هر بار پیامی‌ نو، اجرایی‌ جدید و اهداف ‌مخصوص‌ به‌خود را به‌ همراه‌ دارد و گاهی‌ این‌ اهداف‌ در جمع‌بندی‌ نهایی‌ حول ‌یک‌ محور واحد گرد می‌آیند.

**﴿**وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ١٢١**﴾** [هود: 121].

«و» ای‌ محمد ص «به‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ نمی‌آورند» به‌ حق‌ و نه‌ پند می‌گیرند، نه ‌به‌هوش‌ می‌آیند و نه‌ بیدار می‌شوند «بگو: بر مکانت‌ خود عمل‌ کنید» مکانتکم‌: یعنی ‌بر حسب‌ امکانات‌ و بر حال‌ و شیوه‌ و برنامه‌ و جهت‌گیری‌ خود عمل‌ کنید «که‌ ماهم‌ عمل‌ خواهیم‌ کرد» بر راه‌ و روش‌ و برنامه‌ خویش‌.

**﴿**وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ١٢٢**﴾** [هود: 122].

«و منتظر باشید که‌ ما نیز منتظریم‌» یعنی‌: منتظر فرجام‌ کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام‌ کار شما ـ یعنی‌ آنچه‌ که‌ بر شما از عذاب‌ و عقوبت‌ خداوند أ فرود می‌آید ـ هستیم‌. البته‌ این‌ انتظار به‌ درازا نکشید زیرا دیری‌ نگذشت‌ که‌ رسول‌خدا ص و مؤمنان‌، شامل‌ نصرت‌ پروردگار متعال‌ شدند و ستم‌ و سلطه ‌کافران‌ از صحنه‌ روزگار برافتاد.

**﴿**وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ١٢٣**﴾** [هود: 123].

«و علم‌ غیب‌ آسمان‌ها و زمین‌ از آن‌ خداوند است‌» یعنی‌: علم‌ تمام‌ آنچه‌ که‌ در آسمانها و زمین‌ از بندگان‌ غایب‌ است‌، از آن‌ خداوند أ است‌ و دیگران‌ در این ‌علم‌ با وی‌ مشارکت‌ ندارند «و تمام‌ کارها به‌سوی‌ او بازگردانده‌ می‌شود» در روز قیامت‌ پس‌ همگان‌ را در برابر اعمالشان‌ جزا می‌دهد. لذا ای‌ محمد ص! این‌ امرقطعی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ برای‌ تو از آنان‌ انتقام‌ می‌گیرد «پس‌ او را عبادت‌ کن ‌و براو توکل‌ کن‌» زیرا او تو را بسنده‌ است‌ و او از هرآنچه‌ که‌ ناخوش‌ می‌داری‌، بازدارنده‌ توست‌ و هرآنچه‌ را که‌ دوست‌ می‌داری‌ به‌ تو می‌دهد «و پروردگار تو ازآنچه‌ می‌کنید غافل‌ نیست‌» بلکه‌ به‌ تمام‌ اعمال‌ بندگانش‌ داناست‌. پس‌ در برابر اعمال‌ خیر؛ به‌ شما پاداش‌ خیر و در برابر اعمال‌ بد؛ به‌ شما سزای‌ بد خواهد داد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «هوشیار کسی‌ است‌ که ‌نفس‌ خود را خوار کرده‌ و برای‌ بعد از مرگ‌ عمل‌ کند و ناتوان‌ کسی‌ است‌ که ‌به‌ دنبال‌ هواهای‌ نفس‌ خود رفته‌ و بر خداوند أ آرزوها و تمناها ببندد».

بدین‌گونه‌ است‌ که‌ سوره‌ مبارکه‌ «هود» با همان‌ پیامی‌ به‌ پایان‌ می‌رسد که‌ با آن‌ آغاز شده‌ بود، یعنی‌: پیام‌ توحید در عبادت‌ و پیام‌ توبه‌ و انابت‌.

سوره‌ یوسف

مکی‌ است‌ و دارای‌ (111) آیه‌ است‌.

علما گفته‌اند: خداوند أ داستان‌های‌ دیگر انبیا † را در قرآن‌ به‌ معنای‌ واحد اما در شکلها و روش‌های‌ گونه‌گون‌ و به‌ الفاظ مختلف‌ تکرار کرده‌ است، اما داستان ‌یوسف‌ ÷ را فقط در این‌ سوره‌ بیان‌ کرده‌ و آن‌ را دیگر تکرار نکرده‌ است‌ به‌ هرحال‌، نه‌ مخالفان‌ را توان‌ معارضه‌ با داستان‌های‌ مکرر قرآن‌ است‌ و نه‌ توان‌ معارضه ‌با داستانهای‌ غیر مکرر آن‌.

گفتنی‌ است‌ که‌ خداوند أ این‌ سوره‌ را «احسن‌ القصص: نیکوترین ‌داستانها»، «آيات‌ للسائلين: نشانه‌هایی‌ برای‌ پرسشگران‌»، «عبرة‌ لاولی‌الالباب: عبرتی‌ برای‌ خردمندان‌» و «تصدیق‌کننده‌ کتب‌ آسمانی‌ قبل‌ از قرآن‌» نامیده‌ است‌ که‌ این‌ خود بیانگر شأن‌ والا و اهمیت‌ بالای‌ این‌ داستان‌ می‌باشد. چنان‌که‌ در این‌ داستان‌ از مواقف‌ ابتلا به‌ سختی‌ها، ابتلا به‌ شهوات، ابتلا به‌ قدرت ‌و بیان‌ عاقبت‌ همه‌ اینها، به‌ زیبایی‌ و رسایی‌ای‌ که‌ فقط شایسته‌ شأن‌ کلام‌ معجز حق‌ تعالی‌ است، سخن‌ رفته‌ است‌.

موقعیت‌ زمانی‌ نزول‌ این‌ سوره‌ بعد از اوج‌ گرفتن‌ بحران‌ سختی‌ها بر پیامبر ص در مکه‌ از سوی‌ قریش‌ و بعد از «عام‌ الحزن‌» که‌ در آن‌ رسول‌ خدا ص همسرخویش‌ خدیجه‌ و عم‌ خویش‌ ابوطالب‌ را از دست‌ دادند، نیز نسیم‌های ‌اطمینان‌بخشی‌ از تسلیت‌ و دلجویی‌ را برای‌ رسول‌گرامی‌ اسلام‌ ص به‌ همراه‌ داشت ‌و چشم‌اندازی‌ روشن‌ از فرجام‌ امیدبخش‌ کار دعوتشان‌ را به‌ تصویر کشید.

بنابر یکی‌ از روایات‌، سبب‌ نزول‌ این‌ سوره‌ این‌ بود که‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا ص گفتند: کاش‌ سوره‌ای‌ بر ما نازل‌ شود که‌ در آن‌ امر و نهی‌ و حدود و احکامی ‌نباشد. پس‌ این‌ سوره‌ نازل‌ شد.

**﴿**الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ١**﴾** [يوسف: 1].

خوانده‌ می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه‌ آغاز سوره‌ها، در ابتدای‌ سوره ‌«بقره‌» گذشت‌ «این‌ آیات، آیات‌ کتاب‌ مبین‌ است‌» یعنی: این‌ آیاتی‌ که‌ در این‌ سوره‌ بر تو نازل‌ شده، همانا از آیات‌ قرآن‌ مبین‌ است، به‌ این ‌معنی‌ که: حقیقت‌ نزول‌ آنها از جانب‌ خداوند أ روشن‌، و اعجاز آنها نیز واضح‌ و آشکار است‌ چنان‌که‌ به‌ این‌ معنی‌ نیز مبین‌ و روشنگر است‌ که‌ در آنها احکام‌ وعبرتها و موعظه‌های‌ فراوانی‌ وجود دارد. یا معانی‌ قرآن‌ بدان‌ جهت‌ واضح‌ و روشن‌ است‌ که‌ قرآن‌ به‌ زبان‌ فصیح‌ عربی‌ نازل‌ شده‌ است‌. یا معانی‌ قرآن‌ برای ‌کسی‌ که‌ در آنها تدبر کند روشنگر است‌ زیرا او از تدبر در این‌ آیات‌ قطعا به‌ این ‌نتیجه‌ می‌رسد که‌ این‌ آیات‌ از نزد خداوند أ است‌ نه‌ از سوی‌ بشر.

**﴿**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ٢**﴾** [يوسف: 2].

«ما آن‌ را» یعنی: قرآن‌ را «قرآنی‌ عربی‌» یعنی: به‌ زبان‌ عربی‌ «نازل‌ کردیم، باشد که‌ شما بیندیشید» یعنی: برای‌ این‌که‌ معانی‌ آن‌ را بدانید، مضامین‌ آن‌ را بفهمید و در آن‌ بیندیشید. و این‌ امکان‌ از آن‌ رو برای‌ شما میسر است‌ که‌ زبان ‌عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین‌ و فراگیرترین‌ زبانها از نظر ظرفیت‌های‌ لغوی، و غنی‌ترین‌ آنها در دادن‌ معانی‌ای‌ است‌ که‌ بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای‌ می‌گیرد. بدین‌گونه‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ شریف ‌ترین‌ کتاب‌ را با شریف‌ترین‌ زبانها، بر شریف‌ترین‌ پیامبران، با سفارت‌ شریف ‌ترین‌ فرشتگان‌ و در شریف‌ترین‌ اماکن‌ زمین‌ نازل‌ کرد و آغاز نزول‌ آن‌ را در شریف‌ترین‌ ماه‌های‌ سال ‌که‌ ماه‌ رمضان‌ المبارک‌ است‌ قرار داد بنابراین، آن‌ را از همه‌ وجوه، به‌ کمال‌ و جمال‌ و شکوه‌ آراست‌.

**﴿**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ٣**﴾** [يوسف: 3].

«ما بر تو نیکوترین‌ داستان‌ را» در باره‌ سرگذشت‌ امتهای‌ گذشته‌ و سنت‌های ‌خود در باره‌ بندگان‌ خویش‌ «حکایت‌ می‌کنیم، با وحی‌ فرستادن‌ خود به‌سوی‌ تو این ‌قرآن‌ را» و این‌ نیکوترین‌ حدیثی‌ است‌ که‌ کسی‌ با کسی‌ در میان‌ می‌گذارد «و تو قطعا پیش‌ از این‌ از بی‌خبران‌ بودی‌» نسبت‌ به‌ این‌ داستان‌ و غیر آن‌ از داستانهایی‌ که‌ از طریق‌ وحی‌ الهی‌ به‌ تو رسیده‌ است‌.

مفسران‌ گفته‌اند: این‌ سوره، بدین‌ سبب ‌«احسن‌ القصص‌» است‌ که:

1. متضمن‌ عبرت‌ها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی‌ است‌ که‌ در غیر آن‌ از سوره‌ها وجود ندارد.
2. در این‌ سوره؛ داستان‌ حال‌ پیامبران، صالحان‌ و فرشتگان‌ و نیز سیرت ‌پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان‌ و زنان‌ و نیرنگ‌ها و مکرهایشان‌ آمده‌ است‌.
3. هر کسی‌ که‌ در این‌ داستان‌ از او یاد شده‌ است، مآل‌ و سرانجام‌ کارش‌ نجات ‌و سعادت‌ بوده‌ است‌.

**﴿**إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ٤**﴾** [يوسف: 4].

«یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «زمانی‌ را که‌ یوسف‌ به‌ پدرش‌ گفت‌» پدر یوسف؛ یعقوب‌ فرزند اسحاق‌ فرزند ابراهیم † است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «الکریم‌ ابن‌ الکریم‌ ابن‌ الکریم‌ ابن‌ الکریم، یوسف‌ بن‌ یعقوب ‌بن‌ اسحاق‌ بن‌ابراهیم: گرامی‌ فرزند گرامی‌ فرزند گرامی‌ فرزند گرامی، یوسف ‌فرزند یعقوب‌ فرزند اسحاق‌ فرزند ابراهیم‌». آری‌! یوسف‌ به‌ پدرش‌ گفت: «ای‌پدر! من‌» در خواب‌ «یازده‌ ستاره‌ را با خورشید و ماه‌ دیدم‌» تأویل‌ یازده‌ ستاره، برادران‌ یوسف‌ ÷ اند که‌ یازده‌ تن‌ بودند ـ چنان‌که‌ در آخر سوره‌ خواهد آمد ـ و تأویل‌ خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف‌ ÷ اند «دیدم‌ آنها برای‌ من‌ سجده ‌می‌کنند» یوسف‌ ÷، در تعبیر بیانی‌ خود ستارگان‌ و ماه‌ و خورشید را به‌جای‌ عقلا نشاند زیرا آنها را به‌ وصف‌ عقلا که‌ سجده‌ است، توصیف‌ کرد.

**﴿**قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ٥**﴾** [يوسف: 5].

«یعقوب‌ گفت: ای‌ پسرک‌ من‌! خوابت‌ را برای‌ برادرانت‌ حکایت‌ نکن‌» زیرا یعقوب‌ ÷ تأویل‌ خواب‌ فرزندش‌ را دانست‌ و از آن‌ ترسید که‌ اگر خوابش‌ را به ‌برادرانش‌ بیان‌ کند، آنها نیز تأویل‌ آن‌ را بفهمند و لذا بر وی‌ رشک‌ برند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «برای‌ برآوردن‌ حوایج‌ خویش، از کتمان‌ آنها یاری‌جویید زیرا هر صاحب‌ نعمتی‌ محسود حاسدان‌ است‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است: «رؤیا ـ تا آن‌گاه‌ که‌ صاحبش‌ از آن‌ سخنی‌ نگوید ـ به‌ پای‌ پرنده‌ای ‌آویخته‌ است‌ اما اگر آن‌ را حکایت‌ کرد، آن‌ رؤیا به‌ واقعیت‌ می‌پیوندد لذا خواب ‌خود را جز به‌ شخص‌ عاقل، یا دوست، یا شخص‌ خیراندیشی‌ حکایت‌ نکنید». یعنی: آن‌ را به‌ کسی‌ بازگو کنید که‌ از آن‌ تعبیری‌ نیکو به‌ شما ارائه‌ دهد.

«که‌ آن‌گاه‌ در حق‌ تو نیرنگی‌ می‌اندیشند» یعنی: اگر خوابت‌ را به‌ برادرانت‌ بیان‌کنی، مبادا در باره‌ تو نیرنگی‌ پنهانی‌ که‌ تو به‌ آن‌ پی‌نبری، سازمان‌ دهند وبنابراین، تو را به‌ انگیزه‌ حسد به‌ هلاکت‌ رسانند «زیرا شیطان‌ برای‌ آدمی‌ دشمنی ‌آشکار است‌» و چه‌ بزرگ‌ دشمنی‌ که‌ دشمنی‌ خود با انسان‌ را اعلان‌ می‌کند! پس ‌قطعا او برادرانت‌ را بر این‌ نیرنگ‌ واخواهد داشت‌.

**﴿**وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٦**﴾** [يوسف: 6].

«و این چنین‌ پروردگارت‌ تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان‌ گونه‌ که‌ پروردگارت‌ تو را با نمایاندن‌ این‌ خواب‌ برگزید، همچنین‌ تو را بر سایر بندگان‌ به‌ نبوت‌ بر می‌گزیند و برادرانت‌ را برایت‌ رام‌ و مطیع‌ می‌گرداند چنان‌که‌ اجرام‌ آسمانی‌ای‌ را که‌ در خواب‌ دیدی، برایت‌ رام‌ کرد و آنها را در پیشگاهت‌ به‌ سجده‌ انحنا و تعظیم ‌واداشت‌ «و به‌ تو از علم‌ تأویل‌ الاحادیث‌» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب‌ «می‌آموزد و نعمتش‌ را بر تو و بر خاندان‌ یعقوب‌ تمام‌ می‌کند» و نبوت‌ و پادشاهی‌ را ـ هر دو ـ برایت‌ فراهم‌ می‌آورد که‌ بدون‌ شک‌ در اجتماع‌ این‌ دو نعمت، خیر دنیا و آخرت‌ هر دو وجود دارد. پس‌ بدان‌ که‌ این‌ رؤیایی‌ که‌ خداوند أ به‌ تو در خواب ‌نمایانده‌ است، بر همه‌ این‌ معانی‌ دلالت‌ می‌کند «همان‌گونه‌ که‌ قبلا آن‌ را» یعنی: نعمت‌ خود را «بر پدرانت‌ تمام‌ کرد; ابراهیم‌» که‌ خداوند أ او را از آتش‌ نجات ‌داد، به‌ نبوتش‌ برگزید و او را به‌ موهبت‌ خلیل‌اللهی‌ خویش‌ مفتخر ساخت‌ «واسحاق‌» که‌ به‌ قولی: خداوند متعال‌ او را نیز به‌ نبوت‌ برگزید و از این‌ دو بزرگوار، نسل‌ و تباری‌ پاکیزه‌ و موحد پدید آورد. از این‌ آیه‌ دانسته‌ می‌شود که‌ اسم‌ پدر گاهی‌ بر پدربزرگ‌ (جد)، و بر پدر پدر بزرگ‌ (جد جد) نیز اطلاق‌ می‌شود «همانا پروردگار تو داناست‌» به‌ خلق‌ خویش‌ و به‌ کسانی‌ که‌ سزاوار این‌ گزینش ‌هستند «حکیم‌ است‌» در صنع‌ خویش؛ پس‌ کارها را چنان‌ که‌ باید سامان‌ می‌دهد.

**﴿**لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ٧**﴾** [يوسف: 7].

«به‌ راستی‌ در سرگذشت‌ یوسف‌ و برادرانش‌ برای‌ پرسندگان‌ نشانه‌هاست‌» که‌ این ‌نشانه‌ها بر بسیاری‌ از حقایق‌ و از جمله‌ بر نبوت‌ حضرت‌ محمد ص دلالت‌ می‌کند. پرسندگان؛ یهودیان‌ بودند زیرا در یکی‌ از روایات‌ وارده‌ در سبب‌ نزول‌ این‌ سوره‌ آمده‌ است: رسول‌ خدا ص هنوز در مکه‌ بودند که‌ یهودیان‌ از ایشان‌ درباره ‌داستان‌ یوسف‌ ÷ سؤال‌ کردند و در مکه‌ احدی‌ از اهل‌ کتاب‌ یا کسانی‌ که‌ از سرگذشت‌ انبیا † آگاهی‌ای‌ داشته‌ باشند وجود نداشت، در چنین‌ حالی‌ بود که‌ خداوند أ سوره‌ «یوسف‌» را به‌ یکباره‌ بر آن‌ حضرت‌ ص نازل‌ فرمود.

همچنین‌ جابر س روایت‌ می‌کند که‌ مردی‌ از یهود مشهور به ‌«بستانه‌ یهودی‌»، نزد آن‌ حضرت‌ ص آمد و گفت: ای‌ محمد! مرا از ستارگانی‌ که‌ یوسف‌ ÷ درخواب‌ دید خبر ده‌ که‌ نامهای‌ آنها چیست‌؟ راوی‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص ساعتی سکوت‌ کرده‌ و در پاسخ‌ وی‌ چیزی‌ نگفتند، در این‌ اثنا جبرئیل‌ ÷ فرود آمد و ایشان‌ را از نامهای‌ آن‌ ستارگان‌ با خبر ساخت، آن‌گاه‌ ایشان‌ به‌ دنبال‌ آن‌ یهودی ‌فرستاده‌ و به‌ او فرمودند: «اگر من‌ تو را از نامهای‌ آن‌ ستارگان‌ آگاه‌ کنم، ایمان ‌می‌آوری‌؟» بستانه‌ گفت: آری‌! فرمودند: «نامهای‌ آنها عبارت‌ است‌ از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکنفات، قابس‌ وثاب، عمودان، فلیق‌ مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی‌ گفت: آری‌ والله! نام‌های‌ آنها همین‌هاست‌ که‌ برشمردید. برادران‌ یوسف‌ ÷ نیز یازده‌ تن‌ بودند، به‌ نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که‌ این‌ یازده‌ تن، از «لیا» دختر خاله‌ یعقوب‌ ÷ به‌ دنیا آمده‌ بودند و چون‌ «لیا» درگذشت، یعقوب‌ ÷ با خواهر وی ‌«راحیل‌» ازدواج‌ کرد و او بنیامین‌ و یوسف‌ ÷ را به‌ دنیا آورد.

**﴿**إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ٨**﴾** [يوسف: 8].

«هنگامی‌که‌» برادران‌ یوسف‌ ÷ «گفتند: یوسف‌ و برادرش‌» بنیامین‌ «نزد پدر ما از ما دوست‌ داشتنی‌ترند» فقط بنیامین‌ را برادر یوسف‌ ÷ خواندند در حالی‌که‌ خود نیز همگی‌ برادران‌ وی‌ بودند، از آن‌ رو که‌ بنیامین‌ برادر اعیانی‌ (پدر و مادری‌) وی‌ بود، اما ایشان‌ برادران‌ علاتی‌ (پدری‌) وی‌ بودند «در حالی‌که‌ ما جمعی‌ نیرومند هستیم‌» به‌ قولی‌ عصبه: جمعی‌ است‌ بیش‌ از یک‌ نفر تا ده ‌تن‌. یعنی: درحالی‌که‌ ما جمعی‌ قوی‌ و نیرومند هستیم، دیگر چگونه‌ پدر ما آن‌ دو تن‌ را که‌ کودکانی ‌خردسال‌ هستند بر همگی‌ ما ترجیح‌ می‌دهد «قطعا پدر ما در خطای‌ آشکاری‌است‌» با ترجیح‌ دادن‌ آن‌ دو بر ما و بی ‌التفاتی‌ به‌ ما.

**﴿**اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ٩**﴾** [يوسف: 9].

«یوسف‌ را بکشید یا او را به‌ سرزمینی‌ بیندازید» یعنی: یکی‌ از برادان‌ گفت؛ با یوسف‌ ÷ یکی‌ از دو کار را باید انجام‌ دهید; یا کشتن، یا افگندن‌ وی‌ در سرزمینی‌ گمنام‌ و دور از آبادی‌ که‌ از وی‌ سراغی‌ گرفته‌ نشود. یا برخی‌ به‌ کشتن‌ وی‌ رأی‌ دادند و برخی‌ دیگر به‌ افگندن‌ وی‌ در چنان‌ سرزمینی‌ «تا توجه‌ پدرتان‌ فقط به‌ شما معطوف‌ گردد» یعنی: در آن‌ صورت، پدر صاف‌ و خالص‌ از آن‌ شما می‌شود، فقط به‌ شما می‌پردازد و شما را به‌ کمال‌ و تمام‌ دوست‌ می‌دارد «و پس‌ از آن‌» یعنی: پس‌ از یوسف‌ ÷ «مردمی‌ درستکار شوید» در امور دین‌ و فرمانبرداری‌از پدرتان‌. یا مردمی‌ شایسته‌ شوید در امور دنیایتان‌ چرا که‌ عامل‌ مخدوش‌ کننده‌ عشرت‌ و صفا و شایستگی‌ شما در دنیا، همانا حسد به‌ یوسف‌ ÷ است‌ و قطعا این ‌عامل‌ با غیبتش‌ برطرف‌ می‌شود.

ابن‌کثیر در تفسیر: ﴿وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ قَوۡمٗا صَٰلِحِينَ﴾ می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان ‌قبل‌ از ارتکاب‌ گناه، نیت‌ توبه‌ کردند».

**﴿**قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ١٠**﴾** [يوسف: 10].

«گوینده‌ای‌ از میان‌شان‌ گفت‌» به‌ قولی: او «یهوذا» بود «یوسف‌ را نکشید بلکه‌ او را در نهانگاه‌ چاه‌ بیندازید» غیابت‌ الجب: در قعر چاه‌ بیندازید که‌ دیدگان‌ بر وی ‌نیفتد. و این‌ چاه‌ در سرزمین‌ بیت‌المقدس‌ بود «تا برخی‌ از مسافران‌ او را برگیرند» آن‌گاه‌ او را با خود به‌ سرزمینی‌ گم‌وگور ببرند، به‌ طوری‌که‌ از چشم‌ پدر و از دید آشنایان‌ پنهان‌ و گمنام‌ بماند «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف‌ ÷ به‌ این‌ مشورت‌ من‌ عمل‌ می‌کنید. طرح‌ این‌ توطئه‌ از سوی‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ دلیل ‌بر آن‌ است‌ که‌ آنان‌ «نبی‌» نبوده‌اند. محمدبن‌ اسحق‌ در تأیید این‌ نظر که‌ برادران ‌یوسف‌ ÷ نبی‌ نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان‌ بر کاری‌ بزرگ‌ همداستان‌ شدند، کاری‌ که‌ قطع‌ رحم، عقوق‌ و نافرمانی‌ پدر، قلت‌ رأفت‌ و رحم‌ بر طفلی‌ کوچک‌ و بی‌گناه‌ و جدایی‌ افگندن‌ میان‌ او و پدر محبوب، کهنسال‌ و قابل‌ رعایتش‌ را همه ‌یکجا گرد آورده‌ بود ـ خداوند أ بر ایشان‌ بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان‌که‌ بر نبوت‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ هیچ‌ دلیلی‌ وجود ندارد».

**﴿**قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ١١**﴾** [يوسف: 11].

و آن‌گاه‌ که‌ بر افگندن‌ وی‌ در چاه‌ همداستان‌ شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای ‌پدر! تو را چه‌ شده‌ است‌ که‌ ما را بر یوسف‌ امین‌ نمی‌دانی‌» یعقوب‌ ÷ به‌خاطر علاقه ‌فراوانی‌ که‌ به‌ یوسف‌ ÷ داشت، بر وی‌ سنگین‌ بود که‌ او را با برادرانش‌ بفرستد و شاید این‌ خود از ترسی‌ ناشی‌ می‌شد که‌ از جانب‌ آنان‌ بر جان‌ وی‌ داشت‌. گویی ‌آنان‌ قبلا نیز از یعقوب‌ ÷ خواهان‌ بیرون‌ آمدن‌ یوسف‌ ÷ با خودشان‌ شده‌ بودند، اما او نپذیرفته‌ بود. پس‌ حالا با آن‌ پیشینه‌ای‌ که‌ از موضوع‌ داشتند، این‌ سؤال‌ را از وی‌ کردند و افزودند: «در حالی‌ که‌ ما خیرخواه‌ او هستیم‌« و در حفظ و نگهداری‌اش‌ می‌کوشیم‌ تا او را به‌ سلامت‌ و عافیت‌ نزد تو برگردانیم‌؟.

**﴿**أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ١٢**﴾** [يوسف: 12].

«فردا او را همراه‌ ما بفرست‌ تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم‌ شود و میوه‌ بخورد «و بازی‌ کند» از بازی‌های‌ مباحی‌ که‌ فقط برای‌ شادمانی‌ و سرگرمی‌ است‌ «و ما به‌ خوبی‌ او را نگهبانیم‌» از این‌که‌ به‌ وی‌ آسیبی‌ برسد.

**﴿**قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ١٣**﴾** [يوسف: 13].

یعقوب‌ ÷ «گفت: این‌که‌ او را ببرید، سخت‌ مرا اندوهگین‌ می‌کند» به‌ این‌ ترتیب، به‌ ایشان‌ خبر داد که‌ از فرط محبتی‌ که‌ به‌ یوسف‌ ÷ دارد و از بیم‌ و نگرانی‌ای‌ که‌ برجان‌ وی‌ احساس‌ می‌کند، از غیبت‌ وی‌ غمگین‌ می‌شود «و می‌ترسم‌ از آن‌که‌ گرگ ‌او را بخورد و شما از او غافل‌ باشید» به‌سبب‌ مشغول‌ بودنتان‌ به‌ گردش‌ و بازی، یا به‌ سبب‌ عدم‌ اهتمام‌ و عنایتتان‌ به‌ حفظ و نگه‌داری‌اش‌. به‌ قولی: یعقوب‌ ÷ این‌ سخن‌ را از بیم‌ و نگرانی‌ای‌ که‌ از ناحیه‌ خود آنان‌ بر جان‌ یوسف‌ ÷ داشت‌ گفت‌ ودر واقع‌ این‌ جمله‌ که: (می‌ترسم‌ او را گرگ‌ بخورد)، یک‌ تعبیر کنایی‌ بیش‌نبود ـ پس‌ مقصود او از «گرگ‌»، خود برادران‌ بودند. به‌ قولی‌ دیگر: آن ‌سرزمین، سرزمینی‌ گرگ‌ خیز بود پس‌ این‌ تعبیر به‌ معنای‌ حقیقی‌ خود است‌.

**﴿**قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ١٤**﴾** [يوسف: 14].

«گفتند: اگر گرگ‌ او را بخورد، با این‌که‌ ما گروهی‌ نیرومند هستیم‌» و بر دفع‌ گرگ ‌تواناییم‌ «در آن‌ صورت‌ ما قطعا زیانکار خواهیم‌ بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین‌ کار که‌ نگه‌داری‌ از یک‌ پسربچه‌ است‌ قادر نباشیم، در آن‌ صورت، از فرط ضعف‌ و عجز مردمی‌ بی‌مقدار و نابود شونده‌ خواهیم‌ بود لذا شرط به‌سبب‌ انتفای‌ مشروط منتفی‌ است، یعنی: ما آن‌ قدر بی‌عرضه‌ نیستیم‌ که‌ گرگ‌ او را از نزد ما برباید.

**﴿**فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ١٥**﴾** [يوسف: 15].

«پس‌ وقتی‌ او را بردند» از نزد یعقوب‌ ÷ «و همداستان‌ شدند» و عزم‌ خود را با هم‌ جزم‌ کردند; «که‌ او را در نهانگاه‌ چاه‌ بگذارند» چنین‌ کردند. تفسیر «غیابه‌ الجب‌» در آیه‌ (10) گذشت‌ «و به‌سوی‌ او» یعنی: به‌سوی‌ یوسف‌ ÷ «وحی‌ کردیم‌» به‌ منظور برطرف‌ کردن‌ وحشت‌ وی‌ و آرامش‌ دادن‌ به‌ وی‌ چرا که ‌او پسر بچه‌ خردسالی‌ بود که‌ ده‌ مرد جفاجو ـ آن‌ هم‌ از برادرانش‌ ـ با دل‌های‌ سختی‌ که‌ از رحم‌ و عاطفه‌ بیگانه‌ شده‌ و مهر و رأفت‌ از آنها رخت‌ بربسته‌ بود، بر وی‌ تاخت‌ آورده‌ بودند تا هر طوری‌ شده‌ او را از سر راه‌ خود بردارند. آری‌! به‌او وحی‌ کردیم‌ «که‌ قطعا آنان‌ را از این‌ کارشان‌ با خبر خواهی‌ ساخت‌» یعنی: سرانجام، بعد از نجات‌ خویش‌ برادرانت‌ را از چون‌ و چند این‌ توطئه‌ای‌ که‌ در حق‌ تو سازمان‌ دادند، با خبر و آگاه‌ خواهی‌ نمود. چنان‌که‌ در آیه‌ (89) سخنان ‌یوسف‌ ÷ خطاب‌ به‌ برادرانش‌ هنگامی‌ که‌ ایشان‌ برای‌ خرید آذوقه‌ نزد وی‌ به‌ مصر می‌روند، مطرح‌ می‌شود، بعد از آن‌که‌ او دیگر یوسف‌ ÷ گم‌گشته‌ در نهانگاه‌ چاه‌ نیست‌ بلکه‌ متولی‌ تمام‌ گنجینه‌های‌ مصر است‌. آری‌! آنان‌ را آگاه‌ خواهی‌ ساخت ‌«در حالی‌ که‌ نمی‌دانند» ابن‌عباس‌ س در تفسیر آن‌ می‌گوید: «به‌ زودی‌ آنهارا ازاین‌ کاری‌ که‌ با تو کردند، درحالی‌ آگاه‌ خواهی‌ ساخت‌ که‌ تو را نمی‌شناسند زیرا اصلا به‌ خیال‌ آنها هم‌ نمی‌رسد که‌ روزی‌ با تو در مسند پادشاهی‌ روبرو شوند». در روایات‌ آمده‌ است: برادران‌ بعد از آن‌که‌ یوسف‌ ÷ را زدند و به‌ وی‌ اهانت ‌کردند، پیراهنش‌ را از تنش‌ بیرون‌ کشیده‌ سپس‌ او را در دلو چاه‌ گذاشتند و چون ‌دلو به‌ نیمه‌ چاه‌ رسید، او را همان‌گونه‌ با دلو در چاه‌ افگندند تا بمیرد. یوسف‌ ÷ در آب‌ افتاد، سپس‌ به‌ صخره‌ای‌ پناه‌ برد، در این‌ هنگام‌ بر او بانگ‌ زدند، او به‌ گمان‌ این‌که‌ دلشان‌ به‌ حال‌ وی‌ سوخته‌ است‌ و نسبت‌ به‌ وی‌ بر سر رحم‌ و شفقت ‌آمده‌اند، پاسخ‌ داد، اما قضیه‌ بر عکس‌ بود زیرا آنان‌ خواستند تا صخره‌ای‌ را بروی‌ بیندازند که‌ پاک‌ نابودش‌ کند، اما یهوذا ایشان‌ را از این‌ کار بازداشت‌. نسفی ‌می‌گوید: «خداوند أ به‌ یوسف‌ در کودکی‌ وحی‌ فرستاد چنان‌که‌ به‌ یحیی‌ و عیسی‌: در کودکی‌ وحی‌ فرستاد».

**﴿**وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ١٦**﴾** [يوسف: 16].

«و شامگاهان‌ گریان‌ نزد پدر خود آمدند» یعنی: در تاریکی‌ شب‌ با گریه‌های‌ ساختگی‌ نزد یعقوب‌ ÷ آمدند تا این‌ گریه‌ها را پشتوانه‌ دروغ‌ خود ساخته‌ غدر و نیرنگ‌ خویش‌ را رونق‌ دهند و نقابی‌ از تزویر بر روی‌ آن‌ بپوشانند. اعمش ‌می‌گوید: «بعد از آگاهی‌ از داستان‌ برادران‌ یوسف‌ ÷، هیچ‌ شخص‌ گریانی‌ راتصدیق‌ نکن‌».

**﴿**قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ١٧**﴾** [يوسف: 17].

«گفتند: ای‌ پدر! ما رفتیم‌ که‌ مسابقه‌ دهیم‌» یعنی: مسابقه‌ دویدن، یا مسابقه‌ اسب ‌سواری، یا مسابقه‌ تیراندازی‌. ازهری‌ می‌گوید: «نضال‌» مسابقه‌ تیراندازی، و«رهان‌» مسابقه‌ اسب‌ سواری‌ است‌ و کلمه ‌«نستبق‌» جامع‌ هر دو معنی‌ است‌. گفتنی‌ است‌ که‌ هدف‌ از آن‌ مسابقه، تمرین‌ و آموزش‌ مهارت‌های‌ جنگی‌ بوده‌ است ‌«و یوسف‌ را پیش‌ کالای‌ خود گذاشته‌ بودیم‌» تا از آنها حفاظت‌ کند «آن‌گاه‌ گرگ‌ او را خورد ولی‌ تو باوردارنده‌ ما نیستی‌» در این‌ عذری‌ که‌ پیش‌ آوردیم، به‌ علت‌ این‌که‌ مادر قلب‌ و نهانت‌ متهم‌ هستیم‌ و به‌ سبب‌ محبت‌ وافری‌ که‌ به‌ یوسف‌ ÷ داری ‌«هر چند» در نزد تو، یا در واقع‌ امر «راستگو باشیم‌».

**﴿**وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ١٨**﴾** [يوسف: 18].

«و پیراهنش‌ را آغشته‌ به‌ خونی‌ دروغین‌ آوردند» برادران، گوسفندی‌ را کشته ‌پیراهن‌ یوسف‌ ÷ را به‌ خون‌ آن‌ آغشتند، اما فراموش‌ کردند که‌ پیراهنش‌ را پاره‌ کنند. پس‌ یعقوب‌ ÷ خطاب‌ به‌ آنان‌ گفت: چه‌ قدر این‌ گرگ‌ ادعایی‌ شما هشیار و فرزانه‌ بوده‌ است‌ که‌ یوسف‌ ÷ را می‌خورد، اما پیراهنش‌ را پاره‌ نمی‌کند!! «نه ‌بلکه‌ نفس‌های‌ شما کاری‌ بد را» که‌ با برادرتان‌ انجام‌ دادید «برای‌ شما» یعنی: در پیش‌ چشم‌ و دل‌ شما «آراسته‌ است‌ پس‌ کار من‌ صبری‌ جمیل‌ است‌» در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: صبر جمیل‌ چیست‌؟ ایشان‌ فرمودند: «صبری‌ که‌ با خود شکایت‌ و گلایه‌ای‌ به‌ همراه‌ نداشته‌ باشد». «و از خدا مدد طلبیده‌ می‌شود» یعنی: از او مدد و یاری‌ می‌طلبم‌ «بر آنچه‌ توصیف‌ می‌کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن‌ و برملا ساختن‌ دروغی‌ که‌ اظهار کردید، مدد می‌طلبم‌. یا از او بر تحمل‌ آنچه‌ که‌ شما وصف‌ می‌کنید، مدد می‌طلبم‌.

**﴿**وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ١٩**﴾** [يوسف: 19].

سپس‌ خداوند متعال‌ از حال‌ یوسف‌ ÷ در قعر چاه‌ خبر می‌دهد: «و کاروانی‌» یعنی: گروه‌ همسفری‌ که‌ از شام‌ عازم‌ مصر بود «آمد پس‌ وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی‌ است‌ که‌ برای‌ گروه‌ آب‌ آشامیدنی‌ می‌آورد «پس‌ دلوش ‌را انداخت‌» یعنی: دلوش‌ را به‌ چاه‌ افگند تا آب‌ بکشد، در این‌ هنگام‌ یوسف‌ خود را در ریسمان‌ آویخت‌ و چون‌ سقا دلو را بالا کشید، به‌ جای‌ آب‌ یوسف‌ ÷ را دید «گفت‌ مژده‌ باد، این‌ یک‌ پسر است‌» این‌ مژده‌ را یا به‌ خود، یا به‌ یاران‌ همسفرش ‌داد «و او را پنهان‌ ساختند، کالایی‌ دانسته‌» یعنی: کاروانیان‌ مسافر، این‌ موضوع‌ راکه‌ از چاه‌ چنین‌ پسری‌ را یافته‌اند، پنهان‌ داشته‌ و گفتند: مالکان‌ این‌ آب‌ این‌ پسر را به‌ ما داده‌اند تا او را در مصر برای‌شان‌ بفروشیم‌. یوسف‌ ÷ هم‌ سکوت‌ کرد، از بیم ‌آن‌ که‌ مبادا برادرانش‌ او را گرفته‌ و به‌ قتل‌ برسانند. اما ابن‌عباس‌ س در تفسیر ﴿وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةٗۚ﴾ می‌گوید: «برادران‌ یوسف‌ ÷ راز کار وی‌ را پنهان‌ داشتند و به‌ کاروانیان‌ نگفتند که‌ او برادرشان‌ است‌ و یوسف‌ ÷ نیز از بیم‌ آن‌که‌ برادران‌ او را به‌قتل‌ رسانند، راز کار خویش‌ را پنهان‌ داشت‌». «و خدا دانا بود به‌ آنچه‌ می‌کردند» با یوسف‌ ÷ از این‌ اعمال‌ محنت‌بار و از ستم‌ و ابتذالی‌ که‌ ـ با به‌ فروش‌ رساندنش‌ ـ او را در آن‌ افگنده‌ بودند درحالی‌که‌ او «کریم‌ ابن‌الکریم‌ ابن‌الکریم ‌ابن‌الکریم‌» بود. البته‌ خداوند أ بر دگرگون ‌ساختن‌ حال‌ وی‌ و دفع‌ این‌ بلا از وی ‌توانا بود، اما در این‌ کار، حکمتی‌ نهفته‌ داشت‌.

**﴿**وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ٢٠**﴾** [يوسف: 20].

«و او را به‌ بهایی‌ ناچیز ـ درهمی‌ چند ـ فروختند» یعنی: رئیس‌ آن‌ کاروان‌ و همراهانش‌ او را در مصر به‌ بهایی‌ اندک‌ فروختند. به‌ قولی: مراد این‌ است‌ که ‌برادران‌ یوسف‌ ÷ او را فروختند ﴿بِثَمَنِۢ بَخۡسٖ﴾ به‌ بهایی‌ کمتر از بهای‌ برده‌ای‌ که‌ در وضع‌ و حالی‌ همچون‌ حال‌ و وضع‌ او بود. ابن‌مسعود س می‌گوید: «او را به‌ بیست‌درهم‌ فروختند». ابن‌کثیر این‌ قول‌ را که‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ او را فروختند، ترجیح ‌می‌دهد و دلیل‌ او این‌ عبارت‌ است: «و در باب‌ یوسف‌ از بی‌رغبتان‌ بودند» که ‌علاقه‌ای‌ به‌ وی‌ نداشته‌ و اهمیتی‌ به‌ وی‌ نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان‌ از یافتن‌ یوسف‌ ÷ بسیار شادمان‌ شده‌ و به‌ او به‌ خاطر آن‌ علاقه‌مند شدند که‌ او را به ‌بهایی‌ مناسب‌ بفروشند. پس‌ این‌ بی‌رغبتان‌ همان‌ برادر یوسف‌ ÷ بودند».

**﴿**وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ٢١**﴾** [يوسف: 21].

«و آن‌کس‌ از اهل‌ مصر که‌ یوسف‌ را خریده‌ بود» او عزیز مصر بود که‌ عهده‌دار امر انبارها و گنجینه‌های‌ آن‌ بود «به‌ همسرش‌ گفت: او را گرامی ‌دار» ای‌ همسرم‌ و به‌ او به‌ خوبی‌ رسیدگی‌ کن، با دادن‌ غذایی‌ پاکیزه‌ و پوشاندن‌ لباسی‌ نیکو به‌ وی‌ «شاید به‌ حال‌ ما سود بخشد» یعنی: شاید او برخی‌ از کارها و نیازهای‌ ما را که‌ از همچو اویی‌ ساخته‌ است، بر آورده‌ کند «یا او را به‌ فرزندی‌ اختیار کنیم‌» یعنی: او را به‌ فرزندی‌ برگزیده‌ و فرزند خویش‌ گردانیم‌.

راویان‌ گفته‌اند: عزیز مصر که‌ نزد پادشاه‌ مصر پست‌ وزارت‌ داشت، عقیم‌ بود و از وی‌ فرزندی‌ به‌ دنیا نمی‌آمد. عزیز: به‌ زبان‌ عربی‌ یعنی ‌«ملک‌». ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «نام‌ وی ‌«قطفیر» و نام‌ همسرش «زلیخا» یا «راعیل‌» بود و شاه‌ مصر در آن‌ وقت‌ شخصی‌ بود به‌نام‌ «ریان‌» فرزند «ولید» از قوم‌ «عمالقه‌» که‌ بعدا به ‌نبوت‌ یوسف‌ ÷ ایمان‌ آورد و در حیات‌ یوسف‌ ÷ درگذشت‌». روایت‌ شده ‌است‌ که‌ عزیز مصر یوسف‌ ÷ را در هفده‌ سالگی‌اش‌ خرید، او سیزده‌ سال‌ درمنزلش‌ زندگی‌ کرد و ریان‌ پادشاه‌ مصر در سی‌ سالگی‌اش‌ او را به‌ وزارت‌ برگزید و آن‌ پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست‌ سالگی‌ وفات‌ یافت‌.

«و بدین‌گونه‌» اشاره‌ است‌ به‌ آنچه‌ گذشت؛ از نجات‌ دادن‌ یوسف‌ ÷ از چنگ ‌برادرانش، بیرون ‌آوردن‌ وی‌ از چاه‌ و مهربان‌ ساختن‌ دل‌ عزیز مصر بر وی‌ تا بدانجا که‌ به‌ جاه‌ و مکنت‌ رسید چنان‌که‌ می‌فرماید: «ما یوسف‌ را در آن‌ سرزمین‌ مکنت ‌بخشیدیم‌» و او را بر امر و نهی‌ فرمان‌ دادیم‌ «و تا بیاموزیم‌ به‌ او تأویل‌ احادیث ‌را» یعنی: تعبیر خواب‌ها را «و خدا بر کار خویش‌ تواناست‌» یعنی: کارها همان‌گونه ‌روی‌ می‌دهد که‌ خدای‌ سبحان‌ بخواهد، هر چند مردم‌ در جهت‌ خلاف‌ آن، تدبیرها به‌کار بندند «ولی‌ اکثر مردم‌ نمی‌دانند» که‌ خداوند أ بر کار خویش ‌تواناست‌ و نمی‌دانند حکمت‌ وی‌ را در خلقش‌ که‌ این‌ اکثریت، مشرکان‌ و منکرانند.

**﴿**وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ٢٢**﴾** [يوسف: 22].

«و چون‌ یوسف‌ به‌ عنفوان‌ جوانی‌ رسید» اشد: وقت‌ رسیدن‌ به‌ کمال‌ قوت‌ و اوج ‌رشد است‌ که‌ بعد از آن‌ روند کاستی‌ و فرسودگی‌ بدن‌ شروع‌ می‌شود. به‌ قولی: یوسف‌ ÷ در این‌ وقت‌ سی‌ و سه‌ ساله، و به‌ قولی: هجده‌ ساله‌ بود. به‌ قولی‌ دیگر: او در این‌ وقت‌ به‌ حد بلوغ‌ رسیده‌ بود. آری‌! در این‌ وقت‌ «به‌ او حکمت‌ و علم‌ عطا کردیم‌» به‌ قولی: حکمت‌ عبارت‌ بود از نبوت‌ و علم‌ عبارت‌ بود از دانش‌ در دین ‌و دانستن‌ تعبیر خواب‌. «و نیکوکاران‌ را این‌چنین‌ پاداش‌ می‌دهیم‌» پس‌ هرکس که ‌عملش‌ را نیکو ساخت، خدای‌ ﻷ‌ هم‌ پاداشش‌ را نیکو می‌گرداند.

**﴿**وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ٢٣**﴾** [يوسف: 23].

«و آن‌ زنی‌ که‌ یوسف‌ در خانه‌اش‌ بود، با یوسف‌ گفت‌ و شنود کرد تا از او کام‌ گیرد» او زن‌ عزیز مصر بود که‌ نامش‌ ـ بنابرآنچه‌ نقل‌ کرده‌اند ـ زلیخا بود. راودته: ازمراوده؛ به‌ معنای‌ خواستن‌ و طلبیدن‌ به‌ نرمی‌ و مهربانی‌ است‌ و گاهی‌ مخصوص‌ به‌ درخواست‌ جماع‌ و کامجویی‌ است‌ «و درها را بست‌» به‌ قولی: در آنجا هفت‌ در بود که‌ زلیخا یکی‌ را پس‌ از دیگری‌ بست‌ «و گفت: پیش‌ آی‌» یعنی: ای‌ یوسف‌! بشتاب‌ و پیش‌ من‌ بیا که‌ از آن‌ توام‌! بدین‌ گونه‌ او را به‌ کامجویی‌ خویش‌ فراخواند «گفت‌» یوسف‌ ÷ «معاذ الله» یعنی: پناه‌ می‌برم‌ به‌ خدا أ به‌ پناه‌ بردنی‌ استوار، از آنچه‌ که‌ تو مرا به‌سوی‌ آن‌ فرامی‌خوانی‌ «او آقای‌ من‌ است، جای‌ مرا نیکو ساخت‌» یعنی: چگونه‌ با تو چنین‌ کاری‌ بکنم‌ در حالی‌که‌ شوهرت‌ عزیز آقا و سرور و مولای‌ من‌ است‌ که‌ مرا پرورش‌ داده، جایم‌ را نیکو ساخته‌ و به‌ من‌ منزلتی ‌والا بخشیده‌ زیرا هم‌ او بود که‌ به‌ تو گفت: جایگاه‌ او را گرامی‌ دار! پس‌ چگونه‌ او را در حریم‌ همسرش‌ خیانت‌ کرده‌ و تو را در این‌ خواسته‌ات‌ اجابت‌ گویم‌؟ «قطعا ستمکاران‌» یعنی: کسانی‌ که‌ نیکی‌ را با بدی‌ پاسخ‌ می‌دهند «رستگار نمی‌شوند».

**﴿**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ٢٤**﴾** [يوسف: 24].

«و در حقیقت‌ آن‌ زن‌ آهنگ‌ وی‌ کرد و یوسف‌ نیز آهنگ‌ او کرد ـ اگر برهان ‌پروردگارش‌ را ندیده‌ بود» پس‌ هر یک‌ آنها به‌ مقتضای‌ طبیعت‌ بشری‌ و سرشت‌ آفرینش، به‌ دیگری‌ میل‌ و رغبت‌ کردند. ثعلب‌ می‌گوید: «زلیخا آهنگ‌ معصیت‌ کرد و بر ارتکاب‌ معصیت‌ مصر بود و یوسف‌ ÷ نیز قصد کرد ولی‌ قصدش‌ را عملی‌ نساخت‌. پس‌ تفاوت‌ میان‌ دو قصد بسیار است‌». به‌ قولی: یوسف‌ ÷ آهنگ ‌زدن‌ زلیخا را کرد. برهان‌ پروردگار: به‌ یادآوردن‌ عهد و پیمان‌ خدا أ از سوی‌یوسف‌ ÷ در این‌ مورد بود که‌ او از بندگانش‌ عهد گرفته‌ که‌ او را معصیت‌ نکنند. به‌ قولی‌ دیگر: یوسف‌ ÷ چهره‌ یعقوب‌ ÷ را در برابر خود در هیأتی‌ دید که‌ سرانگشتش‌ را به‌ دندان‌ گزیده‌ و او را از ارتکاب‌ فحشا هشدار می‌داد. «چنین‌کردیم‌» یعنی: از جانب‌ خود به‌ یوسف‌ ÷ برهانی‌ را نشان‌ دادیم‌ تا به‌ خود آید وعهد و پیمان‌ را به‌یاد آورد «تا از وی‌ بدی‌» یعنی: خیانت‌ به‌ عزیز در مورد همسرش‌ «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم‌ چرا که‌ او از بندگان‌ مخلص ‌ماست‌» یعنی: یوسف‌ ÷ از کسانی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ او را برای‌ رسالت ‌خویش‌ خالص‌ گردانیده‌ و او را از افتادن‌ در چاه‌ معصیت‌ معصوم‌ نگه‌ داشته‌ است‌.

**﴿**وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٢٥**﴾** [يوسف: 25].

«و آن‌ دو به‌سوی‌ در بر یک دیگر سبقت‌ کردند» یعنی: یوسف‌ ÷ و زلیخا هر دو به‌سوی‌ در شتافتند، یوسف‌ ÷ قصد فرار و بیرون‌ رفتن‌ از در را داشت‌ و زلیخا قصد آن‌ را داشت‌ تا بر وی‌ سبقت‌ گرفته‌ و از بیرون‌ رفتن‌ بازش‌ دارد «و آن‌ زن ‌پیراهن‌ یوسف‌ را از پشت‌ پاره‌ کرد» زلیخا می‌خواست‌ تا با کشیدن‌ پیراهن ‌یوسف‌ ÷، او را از بیرون ‌رفتن‌ باز دارد که‌ در این‌ اثنا پیراهن‌ یوسف‌ ÷ از پشت ‌سر پاره‌ شد «و شوهر زن‌ را نزدیک‌ دروازه‌ یافتند» یعنی: در این‌ هنگام‌ عزیز شوهر زلیخا را در آنجا یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است‌ «گفت‌» زن ‌عزیز «جزای‌ کسی‌ که‌ قصد بدی‌ به‌ زن‌ تو کرده‌ چیست‌؟» زلیخا این‌ سخن‌ را از روی ‌مکر و نیرنگ‌ گفت‌ تا بر قصد بد خود پرده‌ پوشی‌ کند. بدین‌سان‌ بود که‌ این‌ قصد بد را به‌ یوسف‌ ÷ نسبت‌ داد و اضافه‌ کرد: جزای‌ کسی‌ که‌ قصد بدی‌ به‌ زن‌ تو کرده‌ «جز این‌» نیست‌ «که‌ زندانی‌ یا دچار عذابی‌ دردناک‌ شود» به‌ این‌ ترتیب‌ زلیخا خواست‌ تا به‌ انتقام‌ این‌که‌ یوسف‌ ÷ از خواسته‌اش‌ نافرمانی‌ کرده، او را به‌ زندان ‌افگند یا به‌ زیر تازیانه‌ اندازد ولی‌ در ظاهر امر به‌ شوهرش‌ چنین‌ وانمود ساخت‌ که ‌یوسف‌ ÷ سزاوار این‌ کیفر است‌ چرا که‌ او بوده‌ که‌ به‌ وی‌ تجاوز کرده‌ است‌.

**﴿**قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ٢٦**﴾** [يوسف: 26].

«یوسف‌ گفت: این‌ او بود که‌ با من‌ گفت‌ و شنود کرد تا مرا از محافظت‌ نفس‌ من‌ غافل‌ کند» یعنی: این‌ زن‌ تو بود که‌ از من‌ با نرمی‌ و مهر و نیرنگ، کام‌ خواست‌ و من ‌هرگز به‌ وی‌ قصد بدی‌ نکرده‌ام‌ «و شاهدی‌ از خانواده‌ آن‌ زن‌ شهادت‌ داد» صحیح ‌این‌ است‌ که‌ آن‌ گواه، طفلی‌ در گهواره‌ بود که‌ به‌ سخن‌ آمد، به‌ دلیل‌ حدیثی‌ که‌ در این‌ باب‌ از پیامبر ص نقل‌ شده‌ است‌ که‌ ایشان‌ از جمله‌ چهار طفلی‌ که‌ در گهواره‌ سخن‌ گفته‌اند، یکی‌ هم‌ شاهد یوسف‌ ÷ را ذکر کرده‌اند. و شهادت‌ وی ‌این‌ بود که‌ گفت: «اگر پیراهن‌ او» یعنی: یوسف‌ ÷ «از جلو» یعنی: از پیش‌ رو «چاک‌ خورده‌ پس‌ این‌ زن‌ راست‌ گفته‌ است‌» که‌ یوسف‌ ÷ در حق‌ وی‌ قصد بدی‌ داشته‌ است‌ «و» در این‌ صورت‌ «یوسف‌ از دروغگویان‌ است‌» در این‌ سخنش‌ که ‌زلیخا از وی‌ کام‌ خواسته‌ است‌.

**﴿**وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ٢٧**﴾** [يوسف: 27].

«و اگر پیراهنش‌ از پشت‌» سرش‌ «چاک‌ خورده‌ پس‌ این‌ زن‌ دروغ‌ گفته‌ است‌» در ادعای‌ خود علیه‌ یوسف‌ ÷ «و یوسف‌ از راست‌ گویان‌ است‌» در ادعایش‌ علیه‌ آن ‌زن‌.

﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ٢٨﴾ [يوسف: 28].

«پس‌ چون‌ دید» عزیز «که‌ پیراهنش‌» یعنی: پیراهن‌ یوسف‌ ÷ «از پشت‌ پاره‌ شده‌» در این‌ هنگام‌ حقیقت‌ را دریافت‌ و «گفت: این‌» یعنی: این‌ ماجرا «از کید شماست‌» ای‌ گروه‌ زنان‌ «که‌ همانا نیرنگ‌ شما زنان، بزرگ‌ است‌» کید: مکر و نیرنگ‌ است‌.﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ٢٩﴾ [يوسف: 29].

آن‌گاه‌ شوهرش‌ برای‌ آن‌که‌ این‌ خبر میان‌ مردم‌ شایع‌ نشود، به‌ یوسف‌ ÷ گفت: «ای‌ یوسف‌! درگذر از این‌» ماجرا و آن‌ را پوشیده ‌دار و از آن‌ سخن‌ نگو تا خبر میان‌ مردم‌ شایع‌ نشود «و تو ای‌ زن، برای‌ گناه‌ خود» که‌ از تو روی‌ داده‌ است ‌«آمرزش‌ بخواه، بی‌گمان‌ تو» به‌ سبب‌ این‌ کار «از خطاکاران‌ بوده‌ای‌» به‌ قصد و عمد. بدین‌گونه‌ بود که‌ عزیز با همسرش‌ به‌ نرمی‌ برخورد کرد، یا به‌ دلیل‌ این‌که ‌غیرت‌ دینی‌ نداشت، یا او را در امری‌ که‌ نمی‌توانست‌ بر آن‌ شکیبایی‌ کند، معذور شمرد.

**﴿**وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ٣٠**﴾** [يوسف: 30].

«و زنانی‌ چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف‌ خواسته‌ عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی‌ چند که‌ به‌ قولی: زن‌ حاجب، زن‌ ساقی، زن‌ نانوا، زن‌ زندانبان ‌و زن‌ متولی‌ چهارپایان‌ شاه‌ بودند، گفتند: «زن‌ عزیز از غلام‌ خود کام‌ می‌خواهد تا اورا از حفظ نفس‌ وی‌ غافل‌ کند، همانا محبت‌ او در دلش‌ جای‌ گرفته‌ است‌» یعنی: محبت ‌یوسف‌ ÷ در دلش‌ جا خوش‌ کرده‌ و او را بیمار ساخته‌ است‌. شغاف‌ قلب: غلاف‌ آن‌ است‌ «به‌راستی‌ ما او را در گمراهی‌ آشکاری‌ می‌بینیم‌» چرا که‌ با این‌ کار از راه‌ رشد و اقتضای‌ عقل‌ و خرد منحرف‌ شده‌ است‌.

**﴿**فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ٣١**﴾** [يوسف: 31].

«پس‌ چون‌» زن‌ عزیز «مکر آنان‌ را» یعنی: غیبت‌ آنان‌ را در مورد خود «شنید» به‌ قولی: آنان‌ خواستند تا از این‌ طریق‌ به‌ دیدار یوسف‌ ÷ نایل‌ گردند، بدین‌گونه‌ که‌ زلیخا را بر سر خشم‌ آورند تا یوسف‌ ÷ را به‌ آنان‌ نشان‌ دهد، ازاین‌رو سخن‌ آنان‌ را «مکر» نامید، البته‌ آنها در این‌ مکر به‌ مراد خود نیز دست ‌یافتند زیرا همسر عزیز: «نزد آنان‌ فرستاد» تا ایشان‌ را فراخواند که‌ به‌ جمال ‌یوسف‌ ÷ بنگرند و در همان‌ دامی‌ بیفتند که‌ او در آن‌ افتاده‌ است‌ «و برای‌ آنان‌ متکایی‌ آماده‌ ساخت‌» یعنی: برای‌ آنان‌ مجلسی‌ آراست‌ و جایگاههایی‌ آماده‌ کرد که‌ بر آن‌ تکیه‌ زنند «و به‌ هر یک‌ از آنان‌ کاردی‌ داد» تا میوه‌هایی‌ را که‌ برای‌شان ‌آورده‌ بود، پوست‌ بکنند و قطعه‌ قطعه‌ کنند; مانند سیب‌ و غیره‌ «و گفت‌» به‌یوسف‌ ÷ «بر آنان‌ درآی‌». این‌ برنامه‌ ریزی‌ زلیخا نیز از کوتاهی‌ شوهرش‌ بود زیرا با وصف‌ آنچه‌ که‌ از زلیخا در حق‌ یوسف‌ ÷ روی‌ داد، باز هم‌ شوهرش‌ (عزیز) آن‌ دو را در منزل‌ یکجا باقی‌ گذاشته‌ بود «پس‌ چون‌ زنان‌ او را دیدند بزرگ ‌یافتندش‌» آنان‌ از حسن‌ و جمال‌ بی‌مانند یوسف‌ ÷ مدهوش‌ و بی‌خود شدند و او را بسی‌ عجیب‌ و شگرف‌ یافتند تا بدانجا که‌ اندامهایشان‌ به‌ لرزه‌ در آمد «و دستانشان‌ را بریدند» چون‌ حسن‌ دلربای‌ یوسف‌ ÷ را دیدند، چنان‌ هوش‌ وحواس‌ خود را از دست‌ داده‌ و هیجان‌زده‌ شدند که‌ به‌جای‌ میوه، دستانشان‌ را بریدند و احساس‌ درد هم‌ نکردند، از بس‌ که‌ دل‌هایشان‌ به‌ یوسف‌ ÷ مشغول‌ بود «وگفتند: پاک‌ است‌ خدا، این‌ آدمی‌ زاد نیست‌» زیرا چنان‌ زیبایی‌ حیرت‌ انگیز و جمال‌ شگرفی‌ دارد که‌ در هیچ‌ بشری‌ دیده‌ نشده‌ است‌ «این‌ جز فرشته‌ای‌ بزرگوار نیست‌» که‌ در سرشت‌ و طبیعت‌ ایشان، زیبایی‌هایی‌ برتر و فوق‌العاده‌ای‌ نهاده‌ شده ‌است‌.

**﴿**قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ٣٢**﴾** [يوسف: 32].

«زن‌ عزیز گفت: این‌ همان‌» نوجوانی‌ «است‌ که‌ درباره‌ او سرزنشم‌ کرده‌ بودید» و مرا در عشق‌ و دلباختگی‌ به‌وی‌ ملامت‌ کرده‌اید. این‌ سخن‌ را هنگامی‌ به ‌آنان‌ گفت‌ که‌ شگفتی‌ و دلربایی‌ یوسف‌ ÷ را در چشم‌ و دلشان‌ حاکم‌ دید و آنان‌ را جملگی‌ مفتون‌ و شیدا و عاشق‌ وی‌ یافت‌ تا عذر خود را برای‌ آنها آشکار ساخته‌ باشد و افزود: «آری‌! من‌ از او کام‌ خواستم‌ ولی‌ او خود را نگاه‌ داشت‌» یعنی: از من‌ نافرمانی‌ کرد و راه‌ عفت‌ و پاکدامنی‌ را برگزیده‌ از برآوردن‌ خواسته‌ام‌ امتناع ‌کرد تا خود را از این‌ کار در پناه‌ نگاه‌ دارد. بدین‌گونه‌ بود که‌ زلیخا به‌ کامخواهی ‌از یوسف‌ ÷ صریحا اعتراف‌ کرد و ادامه‌ داد: «و اگر آنچه‌ را به‌ او دستور می‌دهم ‌نکند، قطعا زندانی‌ خواهد شد» یعنی: در حق‌ او نیرنگی‌ خواهم‌ تنید که‌ سرانجام‌ به ‌زندانش‌ در افگند «و حتما از خوارشدگان‌ خواهد شد» به‌ سبب‌ آن‌که‌ نعمت‌ از وی‌ سلب‌ می‌شود و گرفتار رنج‌ و زحمت‌ می‌شود.

**﴿**قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ٣٣**﴾** [يوسف: 33].

«یوسف‌ گفت‌» مناجات‌کنان‌ با پروردگار سبحان‌ «پروردگارا! زندان‌» که‌ این‌ زن ‌مرا از آن‌ بیم‌ می‌دهد «برای‌ من‌ دوست‌ داشتنی‌تر است‌ از آنچه‌ مرا به‌سوی‌ آن ‌می‌خوانند» تا آن‌ را انجام‌ دهم‌ و در معصیت‌ بزرگی‌ که‌ خیر دنیا و آخرت‌ را از میان‌ می‌برد، درافتم‌. از این‌ تعبیر و هم‌ از این‌ سخن‌ پادشاه‌ به‌ زنان‌ که‌ در آیات‌ بعدی‌ می‌آید: «وقتی‌ از یوسف‌ ÷ کام‌ می‌خواستید، چه‌ منظوری‌ داشتید؟» چنین ‌برمی‌آید که‌ زنان‌ دیگر نیز که‌ در محفل‌ زلیخا گرد هم‌ آمده‌ بودند، یوسف‌ ÷ را به‌سوی‌ خود خوانده‌ بودند «و اگر نیرنگ‌ آنان‌ را» در بر انگیختنم‌ به‌ تسلیم‌ «از من ‌بازنداری‌» و مرا به‌ مخالفت‌ و سرپیچی‌ از اجابت‌ خواسته‌ آنان‌ مصمم‌ نگردانی‌ «البته‌ به‌سوی‌ آنان‌ خواهم‌ گروید» و مشتاق‌ و دلباخته‌ آنان‌ خواهم‌ گشت‌ «و از جمله ‌نادانان‌ خواهم‌ شد» یعنی: از کسانی‌ خواهم‌ شد که‌ کار جهال‌ و نادانان‌ را مرتکب ‌می‌شوند. بدین‌گونه‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ التجا کرد، آن‌گاه‌ که‌ بلا بر او گران‌ و سنگین‌ شد و از در افتادن‌ در فتنه‌ بزرگ‌ ترسید. در حدیث‌ شریف ‌به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از رسول‌ خدا ص آمده‌ است: «هفت‌ کس‌اند که‌خدای‌ ﻷ‌ ایشان‌ را در سایه‌ خویش‌ جای‌ می‌دهد، روزی‌ که‌ سایه‌ای‌ جز سایه‌ او نیست‌...» و از این‌ هفت‌ کس‌ مردی‌ را نام‌ بردند که ‌او را زنی‌ صاحب‌ جاه‌ و جمال‌ به‌سوی‌ خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من‌ از خدای‌ ﻷ‌ می‌ترسم‌.

**﴿**فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ٣٤**﴾** [يوسف: 34].

«پس‌ پروردگارش‌ دعای‌ او را اجابت‌ کرد و نیرنگ‌ زنان‌ را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف‌ ÷ به‌ او لطف‌ کرد و او را از افتادن‌ در معصیت‌ در پناه‌ عصمت خویش‌ قرار داد زیرا آن‌گاه‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ نیرنگ‌شان‌ را از او بازداشت، چیزی‌ از خواستها و هواهایشان‌ در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست‌» دعای‌ دعاکنندگان ‌را «داناست‌» به‌ احوال‌ التجا کنندگان‌ به‌سوی‌ خویش‌.

**﴿**ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ٣٥**﴾** [يوسف: 35].

«سپس‌ به‌ نظرشان‌ آمد» رأی‌ و اندیشه‌ای‌ درکار یوسف‌ ÷ «بعد از آن‌ که ‌نشانه‌ها را دیدند» یعنی: نشانه‌هایی‌ را که‌ دال‌ بر برائت‌ و پاکدامنی‌ وی‌ بود «که ‌البته‌ او را تا مدتی‌» نامعلوم‌ «به‌ زندان‌ افگنند» آری‌! رأی‌ عزیز و دیگران‌ در به ‌زندان‌ افگندن‌ یوسف‌ ÷ بدین‌ خاطر بود تا بساط این‌ رسوایی‌ خود را جمع‌ کرده‌ و به‌ شایعه‌هایی‌ که‌ در این‌ باره‌ میان‌ مردم‌ افتاده‌ بود، پایان‌ دهند و در قضاوت‌ مردم، برائت‌ زلیخا را به‌ کرسی‌ بنشانند. همچنان‌ احتمال‌ دارد که‌ عزیز خواسته‌ باشد تا با زندانی‌ نمودن‌ یوسف‌ ÷، میان‌ وی‌ و زنش‌ مانع‌ ایجاد کند.

نشانه‌های‌ دال‌ بر برائت‌ یوسف‌ ÷ که‌ در این‌ آیه‌ بدانها اشاره‌ شده، به‌ قولی‌ عبارت‌ بود از: پیراهن‌ چاک‌ شده، گواهی‌ آن‌ طفل‌ و بریدن‌ زنان‌ دستان‌ خود را. ولی‌ مشاهده‌ آن‌ نشانه‌ها هیچ‌ تأثیری‌ در آنان‌ نکرد بلکه‌ زلیخا زن‌ عزیز همچنان‌ بر عشق‌ خویش‌ پایدار و بر رأی‌ خویش‌ استوار بود و هر چه‌ را که‌ از نظر وی‌ به‌ امر دستیابی‌ به‌ یوسف‌ ÷ کمک‌ می‌کرد، انجام‌ می‌داد و یکی‌ از اقدامات‌ وی‌ در این‌ راستا، به‌ اجرا گذاشتن‌ تهدید قبلی‌ فرستادن‌ یوسف‌ ÷ به‌ زندان‌ بود.

**﴿**وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ٣٦**﴾** [يوسف: 36].

«و دو جوان‌ همراه‌ یوسف‌ به‌ زندان‌ درآمدند» یعنی: سرانجام‌ آنها یوسف‌ ÷ را به‌ زندان‌ انداختند و با او دو جوان‌ (یعنی‌ دو برده‌) به‌ زندان‌ افگنده‌ شدند که ‌به‌ روایتی‌ یکی‌ از آنها نانوای‌ ملک‌ و دیگری‌ ساقی‌ وی‌ بود، آن‌ دو غلام‌ چون‌ یوسف‌ ÷ را دیدند به‌ او انس‌ و الفت‌ یافتند. به‌ قولی: آن‌ دو با همدستی‌ یک‌دیگر در غذای‌ ملک‌ سمی‌ ریختند، سپس‌ ساقی‌ از این‌ کار پشیمان‌ شد و به‌ پادشاه‌ گفت: این‌ غذا را نخور که‌ مسموم‌ است‌. ابن‌جریر طبری‌ می‌گوید: آن‌ دو از یوسف‌ ÷ راجع‌ به‌ علم‌ و دانشش‌ پرسیدند، گفت: من‌ تعبیر خواب‌ را می‌دانم‌. آن‌گاه‌ از وی‌ درباره‌ خوابهایی‌ که‌ دیده‌ بودند، سؤال‌ کردند چنان‌که‌ خداوند متعال‌ حکایت‌ می‌کند: «یکی‌ از آن‌ دو گفت: من‌ خویشتن‌ را به‌ خواب‌ دیدم‌ که‌ انگور می‌فشارم‌» یعنی: در خواب‌ دیدم‌ که‌ برای‌ ساختن‌ شراب، انگور می‌فشارم‌ «و دیگری‌» یعنی: آن‌ غلام‌ نانوا «گفت: من‌ خویشتن‌ را به‌ خواب‌ دیدم‌ که‌ روی‌ سرم‌ نانی‌ را برداشته‌ام‌ که‌ پرندگان‌ از آن‌ می‌خورند. ما را از تعبیر آن‌ آگاه‌ کن‌» یعنی: از تعبیر خواب‌هایی‌ که‌ بر تو حکایت‌ کردیم‌ «همانا ما تو را از نیکوکاران‌ می‌بینیم‌» یعنی: تو را از کسانی‌ می‌یابیم‌ که‌ خواب‌ را به‌ نیکویی‌ تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران‌ با زندانیان‌ می‌یابیم‌.

**﴿**قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ٣٧﴾ [يوسف: 37].

«گفت: غذایی‌ را که‌ روزی‌ داده‌ می‌شوید برای‌ شما نمی‌ آورند» در همین‌ روز و روزهای‌ دیگر «مگر آن‌که‌ من‌ از تعبیر آن‌» یعنی: بیان‌ ماهیت‌ و کیفیت‌ آن‌ «به‌ شماخبر می‌دهم، پیش‌ از آن‌که‌ به‌ شما برسد» یعنی: پیش‌ از آن‌ که‌ آن‌ غذا یا چگونگی ‌آن‌ به‌شما برسد. این‌ سخن‌ یوسف‌ ÷ نظیر این‌ سخن‌ عیسی‌ ÷ است: (و به‌شما از آنچه‌ می‌خورید، خبر می‌دهم‌) «آل ‌عمران/‌49». یوسف‌ ÷ این‌ سخن‌ را به‌ آن‌ دو جوان‌ به‌ این‌خاطر گفت‌ تا آنان‌ به‌ دعوتی‌ که‌ بعدا در مورد ایمان‌ به‌ خداوند أ وترک‌ کفر از آنان‌ می‌کند، منقاد گردند و این‌ خود، زمینه‌ای‌ برای‌ نفوذ دعوت‌ وی ‌در آنان‌ گردد لذا بدانند که‌ او از اهل‌ بیت‌ نبوت‌ است‌ و به‌ اذن‌ خداوند أ از غیب ‌خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه‌ :غذایی‌ که‌ روزی‌ داده‌ می‌شوید»; عبارت‌ ازغذایی‌ بود که‌ از سوی‌ پادشاه‌ یا دیگران‌ به‌ آنها می‌رسید «این‌» تعبیر خواب‌ «از چیزهایی‌ است‌ که‌ پروردگارم‌ به‌ من‌ آموخته‌ است‌» از راه‌ وحی‌ و الهام‌. پس‌ این‌ نه‌ ازباب‌ فال‌ بینی‌ و کاهنی‌ و نه‌ از باب‌ ستاره‌شناسی‌ و غیب‌گویی‌ است‌ «همانا من‌ آیین‌قومی‌ را که‌ به‌ خدا ایمان‌ نمی‌آورند و منکر آخرت‌ هستند» یعنی: کیش‌ و آیین‌فرمانروای‌ مصر و غیر او را «رها کرده‌ام‌».

این‌ بیان‌ یوسف‌ ÷ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ برای‌ فرد ناشناس‌ جایز است‌ تا از خودش‌ توصیف‌ کند برای‌ این‌که‌ شناخته‌ شود و از او بهره‌ گرفته‌ شود.

**﴿**وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ٣٨**﴾** [يوسف: 38].

آن‌گاه‌ یوسف‌ ÷ به‌ منظور ترغیب‌ دو رفیق‌ زندانیش‌ بر ایمان‌ آوردن‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ افزود: «و آیین‌ پدرانم‌ ابراهیم‌ و اسحق‌ و یعقوب‌ را پیروی‌ کرده‌ام‌» هرسه‌ آنها را پدر نامید زیرا پدربزرگ‌ نیز پدر انسان‌ است‌ چنان‌که‌ ابن‌عباس‌ س با استدلال‌ به‌ همین‌ آیه، برای‌ «جد: پدربزرگ‌» سهمی‌ همچون‌ پدر در ارث‌ قایل ‌بود «برای‌ ما سزاوار نیست‌ که‌ چیزی‌ را شریک‌ خدا گردانیم‌» یعنی: برای‌ ما گروه ‌انبیا † که‌ من‌ و پدرانم‌ از آنان‌ هستیم، شرک‌ آوردن‌ درست‌ نیست‌ «این‌» ایمان ‌و توحید «از فضل‌ خدا» و از لطف‌ وی‌ «بر ماست‌» به‌ سبب‌ نبوتی‌ که‌ در ما قرار داده‌ است، نبوتی‌ که‌ متضمن‌ عصمت‌ از معاصی‌ است‌ «و» همچنان‌ این‌ ایمان‌ و توحید، از فضل‌ خداست‌ «بر مردم‌» عموما، به‌ همین‌ خاطر پیامبران‌ † را به‌سویشان‌ برانگیخته‌ تا آنان‌ را به‌سوی‌ پروردگارشان‌ راهنمایی‌ کنند و راه‌ و روش‌حق‌ را برای‌شان‌ بیان‌ نمایند «ولی‌ بیشتر مردم‌ سپاسگزاری‌ نمی‌کنند» خدای‌ سبحان ‌را در برابر نعمتهایش‌ لذا به‌ او شرک‌ می‌ورزند.

**﴿**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ٣٩ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ٤٠**﴾** [يوسف: 39-40].

و بعد از مقدمه‌ فوق، اینک‌ وقت‌ آن‌ رسیده‌ که‌ یوسف‌ ÷ آن‌ دو جوان‌ را به‌سوی‌ دین‌ حق‌ دعوت‌ نماید: «ای‌ دو رفیق‌ زندانیم، آیا معبودان‌ پراکنده‌ بهترند یا خداوند یگانه‌ قهار؟» یعنی: آیا خدایان‌ پراکنده‌ در ذات، مختلف‌ در صفات‌ و جداگانه‌ در تعداد، برای‌ شما بهترند، یا خدای‌ معبود بر حقی‌ که‌ در ذات‌ و صفات‌ خویش‌ متفرد و یگانه‌ است‌ و برایش‌ هیچ‌ همتا و شریکی‌ نیست، خدای‌ قهار مقتدری‌ که‌ هیچ‌ غلبه‌کننده‌ای‌ بر وی‌ غالب‌ نمی‌شود و هیچ‌ معاندی‌ نمی‌تواند با وی‌ عناد ورزد؟ به‌ قولی: هنگامی‌ که‌ یوسف‌ ÷ این‌ دعوت‌ الهی‌ را به‌ آن‌ دو هم‌بند خویش‌ عرضه‌ می‌کرد، در برابر آن‌ دو، بتانی‌ قرارداشت‌ که‌ آنها رامی‌پرستیدند، از این‌رو افزود: «شما به‌ جای‌ باری‌تعالی‌ جز نامهای‌» بی‌مسمای ‌«چند را نمی‌پرستید که‌ شما و پدرانتان‌ آنها را نامگذاری‌ کرده‌اید» از نزد خود، درحالی‌ که‌ برای‌ آنها بجز همین‌ نامهای‌ خشک‌ و خالی‌ دروغین، چیز دیگری‌ از الوهیت‌ نیست‌ زیرا این‌ خدایان‌ اسمی، جماداتی‌ هستند که‌ نه‌ می‌شنوند و نه ‌می‌بینند، نه‌ سودی‌ می‌رسانند و نه‌ زیانی‌ «خدا بر آنها» یعنی: بر حقانیت‌ این‌ نامگذاری‌ها «هیچ‌گونه‌ برهانی‌» یعنی: حجت‌ و دلیلی‌ که‌ بر صحت‌ آنها دلالت‌کند «نازل‌ نکرده‌ است، فرمانروایی‌ جز برای‌ خدا نیست‌» یعنی: جز خدا أ کس ‌دیگری‌ فرمانروا و حاکم‌ نیست‌ «دستور داده‌ که‌ جز او را نپرستید» و فقط خود او مستحق‌ پرستش‌ است‌ نه‌ غیر وی‌ «این‌» مخصوص‌ ساختن‌ وی‌ به‌ پرستش‌ «دین‌ قیم‌ است‌» یعنی: دین‌ مستقیم‌ و درست‌ است‌ «ولی‌ بیشتر مردم‌ نمی‌دانند» این ‌حقیقت‌ را که‌ فقط این‌ دین، دین‌ درست‌ و این‌ راه، راه‌ مستقیم‌ است‌.

چنین‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ از فرصتی‌ که‌ برایش‌ در زندان‌ پیش‌ آمد، با حکیمانه‌ترین‌ شیوه‌ برای‌ عرضه‌ کردن‌ دعوتش‌ استفاده‌ کرد، بدین‌سان‌ که‌ در برابر آنان‌ روش‌ تدرج‌ در دعوت‌ و الزام‌ حجت‌ را به‌کار گرفت، یعنی: اولا برتری ‌توحید و یکتاپرستی‌ را بر تعدد خدایان‌ برای‌شان‌ بیان‌ کرد، ثانیا: بر عدم‌ شایستگی ‌خدایان‌ اسمی‌شان‌ برای‌ الوهیت، برهان‌ اقامه‌ نمود و ثالثا: متن‌ و خلاصه‌ حق‌ و حقیقت‌ راستین‌ را در کمال‌ رسایی‌ و ایجاز به‌ آنان‌ عرضه‌ کرد.

آن‌گاه‌ به‌ تعبیر خواب‌ آن‌ دو پرداخته‌ فرمود:

**﴿**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ٤١**﴾** [يوسف: 41].

«ای‌ دو رفیق‌ زندانیم، اما یکی‌ از شما» که‌ ساقی‌ پادشاه‌ بوده‌ «به‌ مولای‌ خود باده ‌می‌نوشاند» گویی‌ یوسف‌ ÷ گفت: اما تو ای‌ ساقی‌! بار دیگر به‌ همان‌ شغل‌ سقایی ‌خویش‌ برمی‌گردی‌ و پادشاه‌ تو را مجددا به‌ دربار خویش‌ فرامی‌خواند و از زندان‌ آزادت‌ می‌کند «و اما آن‌ دیگر» که‌ نانوای‌ پادشاه‌ بود «به‌ دار آویخته‌ می‌شود وپرندگان‌ از سر او می‌خورند» و این‌ است‌ تعبیر خوابش‌ که‌ بر سرش‌ نان‌ حمل‌ می‌کند و پرندگان‌ از آن‌ می‌خورند. در بعضی‌ از تفاسیر به‌ نقل‌ از ابن‌مسعود س آمده‌ است: بعد از آن‌که‌ یوسف‌ ÷ خواب‌ آنان‌ را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلا چنین ‌خوابهایی‌ ندیده‌ بودیم‌ بلکه‌ فقط می‌خواستیم‌ مهارتت‌ را در تعبیر خواب‌ بیازماییم‌. اما یوسف‌ ÷ در پاسخشان‌ فرمود: «امری‌ که‌ شما دو تن‌ از من‌ جویا شدید، فیصله‌ شده‌ است‌» یعنی: تعبیری‌ که‌ من‌ از خوابهای‌ فرضی‌ شما کردم، تحقق‌ خواهد یافت‌ و به‌ واقعیت‌ خواهد پیوست‌. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «خواب‌ به‌پای‌ پرنده‌ای‌ آویخته‌ است‌ تا آن‌گاه‌ که‌ تعبیر نشود پس‌ چون‌ تعبیر شد، محقق‌ می‌شود».

**﴿**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ٤٢**﴾** [يوسف: 42].

«و یوسف‌ به‌ یکی‌ از آن‌ دو که‌ گمان‌ می‌کرد نجات‌ می‌یابد گفت: مرا نزد مولای‌ خود یاد کن‌» یوسف‌ ÷ فقط گمان‌ می‌کرد که‌ آن‌ شخص‌ آزاد می‌شود و به‌ این‌ امر یقین‌ نداشت‌ زیرا تعبیرکننده‌ خواب‌ فقط گمان‌ می‌کند و گمان‌ مبنای‌ داوری ‌اوست‌. آری‌! یوسف‌ ÷ به‌ آن‌ شخص‌ سفارش‌ کرد که‌ او را نزد مولای‌ خویش ‌(پادشاه‌ مصر) به‌یاد آورد و به‌ آنچه‌ که‌ در او از تعبیر خواب‌ و آگاهی‌ بر اموری ‌از علم‌ غیب‌ مشاهده‌ کرده، توصیفش‌ نماید تا این‌ یادآوری، سبب‌ جلب‌ توجه ‌پادشاه‌ به‌ ستم‌ آشکاری‌ گردد که‌ با به‌ زندان‌ افگندنش‌ بر وی‌ رفته‌ است، بعد از آن‌که‌ پادشاه‌ نشانه‌هایی‌ را که‌ دال‌ بر برائت‌ وی‌ است، مورد توجه‌ و تأمل‌ قرار دهد «ولی‌ شیطان‌ یادآوری‌ به‌ مولایش‌ را از یاد او برد» آن‌ برده‌ ساقی‌ از زندان‌ آزاد شد و از سوی‌ پادشاه‌ مجددا به‌ کار ساقی‌گری‌ گمارده شد ولی‌ شیطان‌ سفارش ‌یوسف‌ ÷ را از یاد و خاطر وی‌ برد. در روایتی‌ از ابن‌عباس‌ و مجاهد، ضمیر«ربه‌» به‌ یوسف‌ ÷ برمی‌گردد، یعنی: شیطان‌ یاد پروردگار را از خاطر یوسف‌ ÷ برد و در نتیجه‌ او چند سال‌ در زندان‌ ماند. اما صواب‌ تفسیر اول‌ است‌ «در نتیجه‌ یوسف‌ چند سال‌ در زندان‌ ماند» بضع‌ سنین: مابین‌ سه‌ تا نه‌ سال‌. اکثر مفسران‌ بر این ‌نظرند که‌ یوسف‌ ÷ هفت‌ سال‌ در زندان‌ ماند.

**﴿**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ٤٢**﴾** [يوسف: 42].

«و پادشاه‌ گفت‌» پادشاه‌ مصر در این‌ دوران، ریان‌ بن‌ ولید بود که‌ عزیز شوهر زلیخا وزیر وی‌ بود «من‌ دیدم‌» در خواب‌ «هفت‌ گاو فربه‌ است‌ که‌» به‌ دنبال‌ آنها «هفت‌ گاو لاغر آنها را می‌خورند» گاوهای‌ لاغر به‌ گاوهای‌ فربه‌ حمله‌ برده‌ و آنها را می‌خورند «و دیدم‌ هفت‌ خوشه‌ سبز» که‌ دانه‌های‌ آنها شیرازه‌ بسته‌ «و هفت‌ خوشه‌ خشکیده‌ دیگر» که‌ به‌ حد درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم‌ که‌ هفت‌ خوشه‌ خشک‌ به‌ هفت‌ خوشه‌ سبز رسیده‌ و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره‌ شده‌ و نابودشان ‌ساخته‌اند «ای‌ سران‌ قوم‌! درباره‌ خواب‌ من‌ به‌ من‌ نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این‌خواب‌ آگاه‌ سازید «اگر تعبیر خواب‌ می‌کنید» این‌ خواب‌ پادشاه‌ مصر به‌ خواست‌ وتقدیر الهی‌ سبب‌ شد تا یوسف‌ ÷ به‌ طور آبرومندانه‌ و با عزت‌ و کرامت‌ از زندان ‌آزاد شود.

**﴿**قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ٤٤**﴾** [يوسف: 44].

«گفتند» سران‌ و درباریان‌ پادشاه‌ مصر در پاسخ‌ وی‌ «این‌ خوابهایی‌ پریشان ‌است‌» حلم: خواب‌ شوریده‌ و درهم‌ و دروغینی‌ است‌ که‌ دارای‌ هیچ‌ حقیقتی ‌نیست، همان‌ گونه‌ که‌ بر اثر تشویش‌های‌ درونی‌ و وسواس‌ شیطان، خیالات ‌دروغین‌ و تصورات‌ بی‌اساسی‌ به‌ انسان‌ دست‌ می‌دهد «و ما به‌ تعبیر خواب‌های‌ آشفته‌ دانا نیستیم‌» و تفسیر خوابهای‌ آشفته‌ و پریشان‌ را نمی‌دانیم‌. به‌ قولی: قصدشان ‌این‌ بود که‌ تصویر آن‌ خواب‌ را از خاطر پادشاه‌ محو کنند تا ذهن‌ وی‌ بدان‌ مشغول‌ و مشوش‌ نباشد.

**﴿**وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ٤٥**﴾** [يوسف: 45].

«و گفت‌ آن‌ کس‌ از آن‌ دو تن‌ که‌ نجات‌ یافته‌ بود» یعنی: آن‌ جوان‌ ساقی‌ که ‌زندانی‌ بود «و بعد از مدتی‌ به‌ یادآورد» یعنی: بعد از سالهایی‌ که‌ یوسف‌ ÷ در زندان‌ گذرانده‌ بود، یوسف‌ ÷ را و آنچه‌ که‌ در وی‌ از علم‌ تعبیر خواب‌ مشاهده ‌کرده‌ بود، به‌ یادآورد «من‌ شما را از تعبیر آن‌ آگاه‌ می‌سازم‌» با سؤال‌ کردن‌ از کسی‌که‌ در تعبیر خواب‌ دانشی‌ دارد و او کسی‌ جز یوسف‌ ÷ نیست‌ «پس‌ مرا بفرستید» پادشاه‌ را با تعظیم‌ مورد خطاب‌ قرار داد و خواست‌ که‌ او را به‌ زندان‌ نزد یوسف‌ ÷ بفرستد تا خواب‌ وی‌ را بر او حکایت‌ کرده‌ و با تعبیر آن‌ نزد وی ‌برگردد.

**﴿**يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ٤٦**﴾** [يوسف: 46].

پس‌ او را به‌ زندان‌ فرستادند و او نزد یوسف‌ ÷ آمد و گفت: «ای‌یوسف‌! ای ‌مرد راستگوی‌! درباره‌ این‌ خواب‌ که‌ هفت‌ گاو فربه، هفت‌ گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت‌ خوشه‌ سبز و هفت‌ خوشه‌ خشکیده‌ دیگر، به‌ ما نظر بده‌» یعنی: این‌ خواب‌ را تعبیر کن‌ «تا به‌سوی‌ مردم‌ بر گردم‌» یعنی: به‌سوی‌ پادشاه‌ و کسانی‌ که‌ نزد وی ‌انداز سران‌ و بزرگان‌ برگردم‌ «تا آنان‌ بدانند» تعبیر این‌ خواب‌ را و بدانند فضل‌ و دانش‌ تو را در فن‌ تعبیر خواب‌.

**﴿**قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ٤٧ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ٤٩**﴾** [يوسف: 47-48-49].

یوسف‌ ÷ بی‌آن‌که‌ آن‌ جوان‌ را از بابت‌ فراموش‌کاری‌اش‌ در امر یادآوری ‌حالش‌ به‌ پادشاه‌ سرزنش‌ کند و بی‌ آن‌که‌ بیرون‌ آوردن‌ خویش‌ از زندان‌ را پیش‌شرط قرار دهد: «گفت؛ هفت‌ سال‌ پی‌درپی‌ بر عادت‌ خود می‌کارید پس‌ آنچه‌ را درویدید، با خوشه‌اش‌ کنار بگذارید» یوسف‌ ÷ هفت‌ گاو فربه‌ و هفت‌ خوشه‌ سبز را به‌ هفت‌ سال‌ فراخ‌ و حاصل‌خیز، و هفت‌ گاو لاغر و هفت‌ خوشه‌ خشک‌ را به‌ هفت‌ سال‌ خشک‌ و قحط و بی‌محصول‌ تعبیر کرد و گفت: آنچه‌ را در هر سال‌ از این‌ سالهای‌ حاصل‌خیز و فراخ‌ می‌دروید، همچنان‌ در خوشه‌هایش‌ واگذاشته‌ و گندم‌ را از خوشه‌ آن‌ جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات‌ آن‌ را نخورند «جز اندکی‌که‌ از آن‌ می‌خورید» برای‌ تغذیه‌ همان‌ سالتان، بقیه‌ را همچنان‌ در خوشه‌ها واگذارید.

«آن‌گاه‌ پس‌ از آن‌» یعنی: پس‌ از سال‌های‌ فراخی‌ و فراوانی‌ «هفت‌ سال ‌سخت‌» یعنی: هفت‌ سال‌ خشک‌ و قحط که‌ تحمل‌ آنها بر مردم‌ سخت‌ و دشوار است‌ «می‌آید که‌ آنچه‌ را قبلا برای‌ آنها ذخیره‌ کرده‌اید» از این‌ دانه‌های‌ وانهاده‌ درخوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی‌ را که‌ ذخیره‌ می‌کنید» از این‌ حبوبات‌.

«آن‌گاه‌ پس‌ از آن‌» چهارده‌ سال؛ «سالی‌ می‌آید که‌ به‌ مردم‌ در آن‌ باران‌ می‌رسد و در آن‌ آب‌ می‌گیرند» چه‌ از میوه‌هایی‌ مانند انگور، چه‌ غیر آن‌ از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم‌ در آن‌ سال‌ از قحط و گرانی‌ نجات‌ می‌یابند. مراد وی‌ این‌ بود که‌ پس‌ از گذشت‌ این‌ هفت‌ سال، از سوی‌ خداوند أ بر آنها فرج‌ و گشایش‌ پدید می‌آید و رودخانه‌ نیل‌ پر از آب‌ می‌شود زیرا کشت‌ و کار مصریان‌ به‌آب‌ نیل‌ وابسته‌ است‌ نه‌ به‌ باران‌. شاید یوسف‌ ÷ به‌ این‌ امر از آن‌ رو پی‌ برد که‌ هفت‌ سال‌ قحط و خشک‌ به‌ پایان‌ نمی‌رسد مگر با سالی‌ فراخ‌ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف‌ ÷ آنان‌ را از امری‌ آگاه‌ ساخت‌ که‌ از او راجع‌ به‌ آن‌ چیزی ‌نپرسیده‌ بودند، گویی‌ خدای‌ ﻷ‌ از طریق‌ وحی‌ او را بر آن‌ آگاهانید.

**﴿**وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ٥٠**﴾** [يوسف: 50]

«و پادشاه‌ گفت: او را نزد من‌ آورید» بعد از این‌که‌ پادشاه‌ با توصیف‌ غلام‌ ساقی ‌و یافتن‌ تعبیر خواب‌ خویش، به‌ فضل‌ و شرف‌ یوسف‌ ÷ پی‌ برد، مشتاق‌ دیدار و آشنایی‌ با آن‌ حضرت‌ ÷ گردید «پس‌ هنگامی‌ که‌ آن‌ فرستاده‌ نزد یوسف‌ آمد، یوسف‌» به‌ او «گفت: نزد رب‌ خود» یعنی: مولا و آقای‌ خود «برگرد و از او بپرس‌که‌ چگونه‌ است‌ حال‌ آن‌ زنانی‌ که‌ دستهای‌ خود را بریدند؟ همانا پروردگار من‌ به‌ نیرنگ‌ آنان‌ آگاه‌ است‌» بدین‌گونه، یوسف‌ ÷ از خارج‌ شدن‌ از زندان‌ سرباز زد و دعوت ‌پادشاه‌ را به‌ طور شتابزده‌ اجابت‌ نگفت‌ تا برائت‌ ساحت‌ وی‌ برای‌ مردم‌ روشن‌ شود. بی‌تردید این‌ حلم‌ و صبر در جایگاه‌ و پایگاهی‌ قرار دارد که‌ عرصه‌ اذهان‌ از تصور آن‌ تنگ‌ است، از این‌ جهت‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «اگر من‌ به‌ آن‌ اندازه‌ که‌ یوسف‌ ÷ در زندان‌ باقی‌ ماند، باقی‌ مانده ‌بودم، دعوت‌ پادشاه‌ را بی‌درنگ‌ اجابت‌ می‌کردم‌». البته‌ این‌ حدیث ‌رسول‌ خدا ص برای‌ بیان‌ رخصت‌ در حق‌ امتشان‌ و از روی‌ مهربانی‌ به‌ این‌ امت ‌است‌ تا کسی‌ از امتشان‌ با تکیه‌ بر سنت‌ یوسف‌ ÷ اثبات‌ برائت‌ ذمه‌ خود را شرط رهایی‌ از هر مشکلی‌ قرار ندهد.

**﴿**قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ٥١**﴾** [يوسف: 51].

«گفت‌» پادشاه‌ خطاب‌ به‌ آن‌ زنان‌ «حال‌ شما چه‌ حالی‌ بود» یعنی: چه‌ منظوری‌ داشتید «وقتی‌ که‌ با یوسف‌ گفت‌ و شنود کردید تا او را از حفظ نفس‌ وی‌بلغزانید؟» راودتن: مراوده‌ عبارت‌ از خواستن‌ با ملایمت‌ و نرمی‌ است‌ و گاهی ‌مخصوصا به‌ معنی‌ کام‌ خواستن‌ است‌. از جمله‌ کسانی‌ که‌ خطاب‌ پادشاه‌ شامل‌ حالشان‌ شد، یکی‌ هم‌ زلیخا زن‌ عزیز مصر بود «گفتند: حاش‌ لله‌» یعنی: پناه‌ برخدا أ «ما هیچ‌ بدی‌ و زشتی‌ای‌ از او سراغ‌ نداریم‌» که‌ بتوانیم‌ آن‌ را به‌ او نسبت ‌دهیم‌. پس‌ ساحت‌ یوسف‌ ÷ از هرگونه‌ اتهامی‌ مبراست‌ «زن‌ عزیز گفت‌» اقرارکنان‌ بر نفس‌ خود به‌ کامخواهی‌ از یوسف‌ ÷ «اکنون‌ حق‌ آشکار شد» یعنی: بعد از آن ‌که‌ حق‌ مدتی‌ در پرده‌ خفا باقی‌ مانده‌ بود، اکنون‌ بسیار روشن‌ و واضح‌ درخشید و اینک‌ من‌ اعتراف‌ می‌کنم‌ که‌ این‌ «من‌ بودم‌ که‌ از او کام‌ خواستم‌» و از سوی‌ او هیچ‌گونه‌ مراوده‌ و کامخواهی‌ای‌ از من، روی‌ نداده‌ است ‌«و بی‌شک‌ او از راستگویان‌ است‌» در آنچه‌ که‌ در مورد تبرئه‌ خویش‌ و نسبت ‌دادن ‌مراوده‌ و کامخواهی‌ به‌ من، گفته‌ است‌.

**﴿**ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ٥٢**﴾** [يوسف: 52].

«گفت‌» یوسف‌ ÷ «این‌» درخواست‌ اعاده‌ حیثیت‌ و نفی‌ تهمت‌ «برای‌ آن‌ است‌ تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که‌ من‌ به‌ او در نهان‌ خیانت‌ نکرده‌ام‌ و بداند که‌ خداوند نیرنگ‌ خائنان‌ را به‌ جایی‌ نمی‌رساند» إنی‌ لم‌ أخنه‌ باالغیب: من‌ به‌ عزیز در مورد زنش‌ به‌ طور پنهانی‌ در حالی‌که‌ او از من‌ غایب‌ است، یا من‌ از دید وی‌ غایبم، خیانت‌ نکرده‌ام‌.

**﴿**وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ٥٣**﴾** [يوسف: 53].

«و من‌ نفس‌ خود را تبرئه‌ نمی‌کنم‌» به‌ طور مطلق‌ و کلی‌. این‌ نیز از سخن ‌یوسف‌ ÷ است‌ که‌ از باب‌ هضم‌ نفس‌ و عدم‌ تزکیه‌ خود عنوان‌ کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحا بر آن‌ است‌ که‌ این‌ و آیه‌ قبل‌ هر دو حکایت‌ از سخن‌ زن‌ عزیز است‌ و اضافه‌ می‌کند که‌ این‌ قول، مشهورتر و به‌ سیاق‌ داستان‌ مناسب‌تر است‌. پس‌اگر ـ چنان‌که‌ ابن‌کثیر می‌گوید ـ این‌ از سخنان‌ زن‌ عزیز مصر باشد، معنی‌ چنین‌است: این‌ سخن‌ را که‌ گفتم‌ برای‌ آن‌ است‌ تا یوسف‌ ÷ بداند که‌ من‌ پنهانی‌ در حق ‌وی‌ خیانت‌ نکرده‌ام‌ و آن‌گاه‌ که‌ پادشاه‌ از من‌ سؤال‌ کرد، حقیقت‌ را گفتم‌ ولی‌ با این‌ وجود نفس‌ خود را از خیانت‌ تبرئه‌ نمی‌کنم‌ زیرا وقتی‌ یوسف‌ ÷ از نزد من ‌گریخت‌ به‌ او خیانت‌ کردم‌ و او را به‌ زندان‌ افگندم‌ «چرا که‌ نفس‌ قطعا بسیار به‌ بدی ‌امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان‌ از شأن‌ نفس‌ بشری‌ فرمان ‌دادن‌ به‌ بدی‌ است، به ‌سبب ‌این‌که‌ نفس‌ به‌ شهوات‌ گرایش‌ داشته‌ و شهوات‌ در آن‌ تأثیر طبعی‌ دارد و بازداشتن ‌و مهار کردن‌ آن‌ از این‌ گرایش‌ دشوار است‌ «مگر کسی‌ را که‌ پروردگار من‌ رحم‌ کند» بر او و او را از افتادن‌ در معصیت‌ نگاه‌ دارد. یا مگر آن‌ وقت‌ که‌ پروردگارم ‌رحم‌ کند و انسان‌ را از افتادن‌ در این‌ ورطه‌ نگاه‌ دارد «همانا پروردگار من‌ آمرزنده‌ مهربان‌ است‌».

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «چه‌ می‌گویید درباره ‌رفیقی‌ که‌ به‌ همراه‌ دارید، رفیقی‌ که‌ اگر او را گرامی‌ داشته‌ و اطاعتش‌ کنید و او را بپوشانید، شما را به‌ بدترین‌ فرجام‌ می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان‌ و گرسنه‌ بدارید، شما را به‌ بهترین‌ فرجام‌ می‌رساند؟ اصحاب‌ گفتند: یا رسول‌الله! این‌ چنین‌ رفیقی، بدترین‌ رفیق‌ در روی‌ زمین‌ است‌. فرمودند: سوگند به‌ خدایی‌ که ‌جانم‌ در قبضه‌ قدرت‌ اوست، این‌ رفیق‌ همانا نفس‌های‌ شماست‌ که‌ در میان ‌پهلوهایتان‌ است‌».

**﴿**وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ٥٤**﴾** [يوسف: 54].

«و پادشاه‌ گفت: او را نزد من‌ آورید تا وی‌ را مخصوص‌ خود کنم‌» زیرا عادت ‌شاهان‌ بر آن‌ است‌ که‌ چیزهای‌ نفیس‌ را مخصوص‌ خود می‌گردانند، به طوری‌که‌ دیگران‌ در آن‌ هیچ‌ سهمی‌ نداشته‌ باشند «پس‌ چون‌ با او سخن‌ گفت‌» یعنی: چون‌ پادشاه‌ با یوسف‌ ÷ سخن‌ گفت‌ و به‌ شایستگی‌هایش‌ بهتر آشنا شد «گفت: ای ‌یوسف، بی‌گمان‌ تو امروز نزد ما با منزلت‌ و امین‌ هستی‌» آری‌! ارمغان‌ یوسف‌ ÷ چنان‌ بزرگ‌ و ارزشمند بود که‌ مهر و محبت‌ او را بر دل‌ پادشاه‌ نشاند و جایگاه‌ او را در اندرون‌ جان‌ وی‌ راسخ‌ کرد که‌ این‌ سخن‌ پادشاه‌ خود مظهر چنین‌ محبتی‌ است‌. مکین: صاحب‌ جاه‌ و جایگاه‌ و امانت، به‌ نحوی‌ که‌ هر چه‌ را از پادشاه‌ بخواهد، بدان‌ دست‌ یابد، و امین: امانت‌داری‌ که‌ پادشاه‌ او را بر راز کار خود، یا بر آنچه‌ که‌ به‌ وی‌ از وظایف‌ و مناصب‌ می‌سپرد، امین‌ بشمارد.

**﴿**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ٥٥**﴾** [يوسف: 55].

«یوسف‌ گفت: مرا بر خزانه‌های‌ این‌ سرزمین‌ بگمار» یعنی: مرا متولی‌ امر نگهداری‌ خزانه‌های‌ سرزمین‌ مصر و ذخایر خواروبار آن‌ بگردان‌. یوسف‌ ÷ این ‌منصب‌ را از پادشاه‌ مطالبه‌ کرد تا از این‌ جایگاه‌ به‌ نشر عدالت‌ و محو ستم‌ توفیق ‌یافته‌ و از این‌ مقام‌ به‌ عنوان‌ وسیله‌ای‌ در جهت‌ دعوت‌ اهالی‌ مصر به‌سوی‌ ایمان‌ به‌ خداوند أ و ترک‌ پرستش‌ بتان‌ استفاده‌ کند زیرا به‌ عهده‌ گرفتن‌ این‌ مقام، یوسف‌ ÷ را در موقعیت‌ مطلوبی‌ برای‌ تحقق‌ این‌ اهدافش‌ قرار می‌داد «همانا من‌نگهبانی‌ دانا هستم‌» یعنی: من‌ با داشتن‌ سواد نوشتن‌ و حساب‌دانی‌ و مانند آن‌ از راه‌کارهای‌ حفظ و نگهبانی، نگهبان‌ این‌ خزانه‌ها و ذخایر هستم‌ و آن‌ را در غیر مصارف‌ آن‌ صرف‌ نمی‌کنم‌ و به‌ وجوه‌ جمع‌ و تفریق‌ و درآمد و بر آمد آنها به‌خوبی‌ دانایم‌.

**﴿**وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ٥٦**﴾** [يوسف: 56].

«و بدین‌گونه‌ یوسف‌ را در آن‌ سرزمین‌ تمکن‌ بخشیدیم‌» یعنی: به‌ او جایگاه‌ و مقامی‌ نیکو و قدرت‌ و نفوذی‌ مهم‌ در سرزمین‌ مصر عطا کردیم‌ تا بدانجا که‌ فرمانروایی‌ مصر از پایگاه‌ رأی‌ و امر او رهبری‌ می‌شد «که‌ در آن‌ هر جا که‌ بخواهد قرار گیرد» یعنی: تا در هر جا از سرزمین‌ مصر که‌ بخواهد، فرود آید و سکنی ‌گزیند و در آن‌ چنان‌ تصرف‌ کند که‌ شخص‌ در منزل‌ خویش‌ تصرف‌ می‌کند «به‌هر که‌ خواهیم‌» از بندگان‌ خویش‌ «رحمت‌ خود را می‌رسانیم‌» پس‌ در دنیا با احسان ‌و انعام‌ خویش‌ بر وی‌ رحم‌ می‌کنیم‌ «و مزد نیکوکاران‌ را ضایع‌ نمی‌کنیم‌» همان‌ گونه‌که‌ مزد یوسف‌ ÷ را ضایع‌ نکردیم؛ آن‌گاه‌ که‌ بر بلای‌ ما صبر کرد و به‌ جهت ‌رضای‌ ما و حاضر و ناظر دانستن‌ ما، خود را در هنگام‌ فتنه، نگاه‌ داشت‌ و عفت‌ وپاکدامنی‌ اختیار کرد.

آیه‌ کریمه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ به‌ عهده‌ گرفتن‌ مقام‌ومنصب‌ در نظام‌ پادشاه ‌ستمگر و حتی‌ کافر جایز است، اما برای‌ کسی‌ که‌ در برپاداشتن‌ حق‌ و عدل‌ از ناحیه‌ خود مطمئن‌ بوده‌ و از چنین‌ اعتماد به‌نفسی‌ برخوردار باشد و به‌ شرط این‌که ‌کارش‌ با مراد و هوای‌ آن‌ ستمگر موافق‌ نباشد. چنان‌که‌ آیه‌ کریمه‌ دلیل‌ بر آن ‌است‌ که‌ طلب‌ حکومت‌ و اظهار آمادگی‌ برای‌ عهده‌دار شدن‌ مقام‌ و مسئولیت، برای‌ کسی‌که‌ به‌ نفس‌ و دین‌ و علم‌ خویش‌ مطمئن‌ است‌ و این‌ شایستگی‌ را نیز دارد، جایز است‌. اما نهی‌ وارده‌ از طلب‌ امارت‌ در حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ که‌ رسول‌ خدا ص خطاب‌ به‌ عبدالرحمن‌ بن‌ سمره‌ س فرمودند: «لا تسأل‌ الإمارة: درخواست‌ امارت‌ نکن‌...»; ناظر بر کسانی‌ است‌ که‌ در برپا داشتن‌ حق‌ ولایت‌ عامه، بر نفس‌ خویش‌ اعتماد ندارند، نظر به‌ ضعف‌ و ناتوانی‌ای‌ که‌ دارند. نهی‌ از خودستایی‌ و تزکیه‌ نفس‌ در این‌ آیه‌ کریمه:﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ﴾. «خود را تزكیه ‌نكنید» «نجم/‌32» نیز ناظر بر حالتی‌ است‌ که‌ انسان‌ به‌ عدم‌ پاک‌ بودن‌ نفس‌ خود آگاهی‌ داشته‌ ولی‌ با وجود آن‌ به‌ تزکیه‌ خویش‌ می‌پردازد و از خود ستایش ‌می‌کند. و روشن‌ است‌ که‌ هیچ‌ یک‌ از دو حالت‌ فوق، بر یوسف‌ پیامبر ÷ انطباق ‌نداشت‌.

**﴿**وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ٥٧**﴾** [يوسف: 57].

«و البته‌ اجر آخرت‌ برای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و پرهیزگاری‌ می‌کردند، بهتر است‌» بدین‌سان‌ خداوند متعال‌ خبر می‌دهد که‌ آنچه‌ برای‌ پیامبرش‌ یوسف‌ ÷ ودیگر مؤمنان‌ با تقوی‌ در سرای‌ آخرت‌ ذخیره‌ کرده‌ است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمت‌های‌ دنیاست‌.

**﴿**وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ٥٨**﴾** [يوسف: 58].

«و برادران‌ یوسف‌ آمدند» به‌ مصر از سرزمین‌ کنعان‌. سبب‌ آمدنشان‌ به‌ سرزمین ‌مصر این‌ بود که‌ چون‌ یوسف‌ ÷ عهده‌دار وزارت‌ گردید و سالهای‌ فراخ‌ و حاصلخیزی‌ سپری‌ شد و در پی‌ آن‌ سال‌های‌ سختی‌ در رسید، قحطی‌ سرزمین‌ مصر را فراگرفت‌ و به‌ سرزمین‌ کنعان‌ رسید، در این‌ مرحله‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ با احتیاط تمام‌ به‌ توزیع‌ عادلانه‌ غله‌ می‌پرداخت‌ و خود و پادشاه‌ و لشکریانش‌ فقط یک ‌وعده‌ غذا در میانه‌ روز می‌خوردند و صرفه‌جویی‌ را به‌ کمال‌ و تمام‌ رعایت ‌می‌کردند. پس‌ آوازه‌ عدل‌ و داد یوسف‌ مصر به‌ اکناف‌ و اقطار پیچید و مردم‌ از دور دست‌ها برای‌ دریافت‌ آذوقه‌ به‌ مصر می‌آمدند. گفتنی‌ است؛ روش‌ یوسف‌ ÷ در کار توزیع‌ غله‌ چنین‌ بود که‌ در طول‌ یک‌ سال‌ به‌ یک‌ نفر بیشتر از بار یک‌ شتر نمی‌داد. در این‌ برهه‌ بود که‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ نیز جزء کسانی‌ بودند که‌ از کنعان ‌برای‌ دریافت‌ آذوقه‌ به‌ مصر آمدند «پس‌» برادران‌ یوسف‌ ÷ «بر او وارد شدند و او آنان‌ را شناخت‌» زیرا او هنگامی‌ از آنان‌ جدا شده‌ بود که‌ آنان‌ مردانی‌ تمام‌ سال ‌بودند «ولی‌ آنان‌ او را نشناختند» زیرا در هنگام‌ کودکی‌اش‌ از او جدا شده‌ بودند و حالا که‌ بر وی‌ وارد می‌شدند، او مردی‌ شده‌ بود تمام‌ عیار و با شوکت‌ و ابهت ‌یک‌ پادشاه‌.

**﴿**وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ٥٩**﴾** [يوسف: 59].

«و چون‌ آنان‌ را به‌ خوار و بارشان‌ مجهز کرد» و آنچه‌ از آذوقه‌ که‌ خواسته‌ بودند به‌ آنان‌ داد، با آنان‌ وارد گفت‌وگو شد و کم‌کم‌ آنان‌ را به‌ حرف‌ آورد تا داستان ‌خویش‌ را به‌ وی‌ روایت‌ کردند و گفتند: ما دوازده‌ برادر بودیم‌ که‌ یکی‌ از آنان‌ در بیابان‌ سربه‌نیست‌ شد!! و او دوست‌ داشته‌ترین‌ ما نزد پدر بود و از وی‌ برادر اعیانی ‌دیگری‌ نزد پدر باقی‌ مانده‌ که‌ پدر او را به‌سبب‌ آرامش‌ دل‌ خویش‌ نزد خود نگه‌ داشته‌ است‌. در این‌ هنگام‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ موقعیت‌ را مناسب‌ دیده‌ و «گفت: برادر پدری‌ خود را نزد من‌ آورید» یعنی: این‌بار که‌ برای‌ تهیه‌ آذوقه‌ می‌آمدید، برادر پدری‌ خود را نیز نزد من‌ آورید. منظور وی ‌«بنیامین‌» برادر پدرومادری ‌(اعیانی‌) خود وی‌ بود. و افزود: «مگر نمی‌بینید که‌ من‌ پیمانه‌ را تمام‌ می‌دهم‌» واین‌ شیوه‌ همیشگی‌ و پیوسته من‌ است‌ «و من‌ بهترین‌ میزبانان‌ هستم‌» برای‌ کسی‌که‌ نزد من‌ آید چنان‌که‌ شما را به‌ نیکویی‌ میهمانداری‌ کردم‌؟ آری‌! یوسف‌ ÷ از آنان‌ به‌ بهترین‌ وجه‌ پذیرایی‌ کرد تا آنان‌ را به‌ آمدن‌ مجدد برانگیزد و تشویق‌ کند.

**﴿**فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ٦٠**﴾** [يوسف: 60].

سپس‌ در صورت‌ نیاوردن‌ برادر، آنان‌ را تهدید کرد و گفت: «پس‌ اگر او را نزد من‌ نیاوردید، برای‌ شما هرگز نزد من‌ پیمانه‌ای‌ نیست‌» یعنی: در آن‌ صورت‌ هرگز درآینده‌ چیزی‌ را به‌ شما نمی‌فروشم‌ «و هرگز به‌ من‌ نزدیک‌ نشوید» که‌ در آن ‌صورت‌ از شما پذیرایی‌ نمی‌کنم‌ چنان‌که‌ این ‌بار هم‌ پذیرایی‌ کرده‌ و هم‌ پیمانه‌ را به‌شما تمام‌ دادم‌.

**﴿**قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ٦١**﴾** [يوسف: 61].

«گفتند: گفت‌وگو می‌کنیم‌ با پدرش‌ تا از او دست‌ باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم‌ خواست‌ و به‌ جدیت‌ تمام‌ سعی‌ و کوشش‌ خواهیم‌ کرد تا دل‌ پدر را به‌دست‌ آورده‌ او را به‌ آوردنش‌ راضی‌ سازیم‌ و این‌ خواهش‌ تو را بر آورده‌ کنیم‌. به‌ قولی: مرادشان‌ این‌ بود که‌ او را با نیرنگ‌ و فریب‌ از پدر باز خواهیم‌ ستاند و به‌ هر تدبیر و ترفندی‌ که‌ شده‌ او را نزد تو خواهیم‌ آورد «و ما البته‌ این‌ کار را خواهیم ‌کرد» و در آن‌ هیچ‌ کوتاهی‌ نخواهیم‌ ورزید.

**﴿**وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ٦٢**﴾** [يوسف: 62].

«و یوسف‌ به‌ غلامان‌ خود گفت: بضاعتشان‌ را در بارهایشان‌ بگذارید» یعنی: سرمایه‌شان‌ را نیز پنهانی‌ در همان‌ ظرفهایی‌ بگذارید که‌ خواروبارشان‌ را نهاده‌اید، به‌ گونه‌ای‌ که‌ خود بدان‌ پی‌ نبرند. بضاعه: سرمایه‌ آنان؛ عبارت‌ از درهمهای ‌نقره‌ای‌ بود که‌ با خود از دیار خویش‌ آورده‌ بودند تا با آن‌ آذوقه‌ خریداری‌ کنند «تا وقتی‌ نزد خانواده‌ خود برمی‌گردند، آن‌ را بازیابند، باشد که‌ آنان‌ باز آیند» یعنی: وقتی‌ بدانند که‌ آن‌ خواروبار را بی‌ هیچ‌ بهایی‌ گرفته‌اند، لابد به‌ این‌ ارج‌ و احترام ‌در حق‌ خود پی‌برده‌ و تشویق‌ می‌شوند تا مجددا به‌ مصر برگردند و نسبت‌ به‌ این ‌احسانی‌ که‌ در باره‌ آنها شده‌ است، سپاسگزاری‌ کنند. شاید هم‌ حکمت ‌برگرداندن‌ بهای‌ کالا به‌ آنان، نگرانی‌ یوسف‌ ÷ از این‌ امر بود که‌ آنها بهایی‌ پیدا نکنند تا مجددا برای‌ خرید آذوقه به‌ مصر برگردند. یا کرم‌ و بزرگواری‌ یوسف‌ ÷ به‌ او این‌ اجازه‌ را نداد تا از پدر و برادرانش‌ پولی‌ بگیرد. یا انگیزه‌ او از برگرداندن ‌سرمایه‌ این‌ بود که‌ برادرانش‌ تصور کنند; آن‌ پول‌ اشتباها در باروبنه‌شان‌ نهاده‌ شده ‌بنابراین، جهت‌ برگرداندن‌ امانت‌ هم‌ که‌ شده، دوباره‌ برگردند.

**﴿**فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ٦٣**﴾** [يوسف: 63].

«پس‌ چون‌ به‌سوی‌ پدر خویش‌ باز گشتند» همراه‌ با آن‌ آذوقه‌ «گفتند: ای‌ پدر! پیمانه‌ از ما منع‌ شد» در آینده، سپس‌ سخن‌ یوسف‌ ÷ را در مورد آوردن‌ برادر باوی‌ در میان‌ گذاشته‌ و گفتند: «پس‌ با ما برادر ما» بنیامین‌ «را بفرست‌ تا پیمانه ‌بگیریم‌» از آذوقه‌ به‌ سبب‌ فرستادن‌ او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانه‌ جدید می‌گیریم، در غیر آن‌ از دریافت‌ پیمانه‌ محروم‌ می‌گردیم‌ «و همانا او را» یعنی: برادرمان‌ بنیامین‌ را «نگهبانیم‌» از آن‌که‌ به‌ او آسیب‌ یا ناراحتی‌ای‌ برسد.

**﴿**قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ٦٤**﴾** [يوسف: 64].

«گفت‌» یعقوب‌ ÷ «شما را در حق‌ او امین‌ نمی‌بینم‌ مگر همان‌گونه‌ که‌ پیش‌ از این، شما را بر برادر وی‌ امین‌ گردانیده‌ بودم‌» یعقوب‌ ÷ از آن‌ ترسید که‌ آنان‌ در مورد بنیامین‌ نیز به‌ او خیانت‌ کنند چنان‌که‌ در مورد یوسف‌ ÷ خیانت‌ کردند و مگر در حق‌ یوسف‌ ÷ هم‌ نگفته‌ بودند که: ﴿وَإِنَّهُۥ لَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ﴾ «همانا ما نگهبان‌ او هستیم‌»؟! «پس‌ خدا بهترین‌ نگهبان‌ است‌ و اوست‌ مهربان‌ترین‌ مهربانان‌» یعنی: حق‌ تعالی ‌به‌خاطر پیری‌ و ناتوانی‌ام‌ و اشتیاق‌ فراوانم‌ به‌ دیدار یوسف‌ ÷ بر من‌ رحم‌ خواهد کرد و من‌ امیدوارم‌ که‌ خداوند أ او را به‌ من‌ برگرداند پس‌ بر او توکل‌ کردم‌ و او بهترین‌ مهربانان‌ است‌.

**﴿**وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ٦٥**﴾** [يوسف: 65].

«و هنگامی‌که‌ بار و بنه‌ خودرا باز کردند، سرمایه‌ خود را» که‌ به‌ مصر برده‌ بودند تا با آن‌ آذوقه‌ بخرند «بازگردانده‌ شده‌ به‌ خود یافتند، گفتند: پدرجان‌! دیگر بیش‌ از این‌چه‌ می‌خواهیم‌» از این‌ پادشاه‌ رعیت‌ پرور نیکو منظر، بعد از آن‌که‌ با ما چنین ‌احسان‌ بزرگ‌ و شفقت‌ بسیاری‌ کرده؛ چراکه‌ سرمایه‌مان‌ را برگردانده‌ و ما را در هنگامی‌ که‌ نزد وی‌ بوده‌ایم‌ سخت‌ گرامی‌ داشته‌ و اکرام‌ کرده‌ است‌؟ به‌ قولی: ﴿مَا نَبۡغِيۖ﴾ به‌ این‌ معنی‌ است: بعد از این‌ دیگر چه‌ بگوییم‌ و چه‌ توصیفی‌ بالاتر از این‌ را بیابیم‌ که‌ برایت‌ بیفزاییم‌ «این‌ سرمایه‌ ماست‌ که‌ به‌ ما باز گردانده‌ شده‌» پس‌ کسی‌ که ‌بر ما با بازگرداندن‌ سرمایه‌ مان‌ چنین‌ فضل‌ و احسانی‌ کرده‌ است، به‌ راستی‌ سزاوارستایش‌ و قدردانی‌ است‌ لذا ای‌ پدر! به‌ ما اجازه‌ بده‌ که‌ برویم‌ و بنیامین را نیز با خودمان‌ ببریم‌ «و برای‌ خانواده‌ خود آذوقه‌ می‌آوریم‌» میره: غله‌ و خوراک‌ است‌ «وبرادر خود» بنیامین‌ را «نگهبانی‌ می‌کنیم‌» از آنچه‌ که‌ تو بر وی‌ بیم ‌داری‌ «و زیاده‌ می‌آوریم‌» به‌ سبب‌ بردن‌ او «پیمانه‌ یک‌ شتر» یعنی: بار یک‌ شتر دیگر را، افزون‌ برآنچه‌ که‌ این‌ بار آورده‌ایم‌ «و این‌ پیمانه‌ای‌ ناچیز است‌» یعنی: افزودن‌ بار یک ‌شتر بر پادشاه، کاری‌ سهل‌ و ساده‌ است‌ و او این ‌بار اضافه‌ را هرگز بسیار نمی‌شمرد و بر ما درآن‌ مضایقه‌ نمی‌کند.

**﴿**قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ٦٦**﴾** [يوسف: 66].

«گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم‌ تا آن‌که‌ عهدی‌ به‌ نام‌ خدا به‌ من‌ بدهید» یعنی: تا به‌ من‌ چیزی‌ بدهید که‌ بتوانم‌ به‌ آن‌ اعتماد کرده‌ و پشت‌گرم‌ باشم‌ که‌ آن‌ چیز، فقط سوگند شما به‌ نام‌ خداوند متعال‌ است: «که‌ حتما او را نزد من‌ باز آورید» یعنی: باید به‌ نام‌ خداوند أ سوگند یاد کنید که‌ بنیامین‌ را به‌ من‌ بر می‌گردانید «مگر آن‌که‌ گرفتار شوید» یعنی: مگر آن‌که‌ چاره ‌کار درباره‌ وی‌ از کف‌ اختیار شما برود، یا در پای‌ وی‌ هلاک‌ شوید که‌ اگر چنین‌ شود این‌ نزد من‌ عذری‌ موجه‌ برای‌ شما خواهد بود «پس‌ چون‌ عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به‌ نام‌ خدا أ نزد وی ‌سوگند خوردند «گفت‌» یعقوب‌ ÷ «خداوند بر آنچه‌ می‌گوییم‌ وکیل‌ است‌» یعنی: آگاه‌ و ناظر است‌ زیرا هیچ‌ امر پنهانی‌ای‌ بر وی‌ مخفی‌ نمی‌ماند. پس‌ او کیفردهنده‌ کسانی‌ است‌ که‌ عهدشکنی‌ کرده‌ و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

**﴿**وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ٦٧**﴾** [يوسف: 67].

«و گفت: ای‌ پسران‌ من‌! همه‌ از یک‌ دروازه‌ به‌ شهر وارد نشوید» یعقوب‌ ÷ از رسیدن‌ زیان‌ و آفتی‌ همگانی‌ به‌ آنان‌ ترسید بنابراین، در این‌ اندیشه‌ افتاد که‌ اگر ایشان‌ در هنگام‌ ورود به‌ شهر از هم‌ جدا و پراکنده‌ باشند، مصیبت‌ سبکتر خواهد بود. به ‌قول‌ جمهور مفسران: یعقوب‌ ÷ از آن‌ ترسید که‌ اگر فرزندان‌ وی‌ یکجا باشند، به‌ ایشان‌ چشم‌ زخمی‌ برسد زیرا ایشان‌ بسیار زیبا و با ابهت‌ و با هیبت‌ بودند و در عین‌ این‌ زیبایی‌ و ابهت‌ و هیبت، همه‌ فرزندان‌ یک‌ مرد بودند که‌ این‌ نیز موجب‌ شگفتی‌ و چشم‌زخم‌ است‌ «بلکه‌ از دروازه‌های‌ مختلف‌ وارد شوید» زیرا این ‌روش‌ شایسته‌ تر به‌ آن‌ است‌ که‌ سلامت‌ بمانید; چنانچه‌ کسی‌ قصد زیان‌ رساندن‌ به‌شما را داشته‌ باشد «و البته‌ من‌» با این‌ سفارش‌ «نمی‌توانم‌ چیزی‌ از قضای‌ خدا را از شما دور بدارم‌» یعنی: من‌ با این‌ تدبیر خویش‌ نمی‌توانم‌ از شما زیانی‌ را دفع‌ کنم‌ یا منفعتی‌ را برای‌ شما جلب‌ نمایم، اگر خدای‌ ﻷ‌ اراده‌ داشته‌ باشد که‌ به‌ وسیله‌ این‌ سفارشم‌ به‌ شما نفعی‌ نرساند «حکم، جز از آن‌ خداوند نیست‌» یعنی: تصرف‌ درآفرینش‌ از آن‌ اوست‌ و هر چه‌ در کائنات‌ روی‌ می‌دهد به‌ فرمان‌ اوست؛ پس‌ اگر بخواهد تدبیر اندیشه‌وران‌ را تباه‌ می‌گرداند، هرچند که‌ بر مبنای‌ سنن‌ کونی‌ وی‌کارها به‌ اسبابی‌ سامان‌ می‌یابند که‌ او مسبب‌ها را به‌ وجود آن‌ اسباب‌ موکول‌ و وابسته‌ کرده‌ است‌ «بر او توکل‌ کردم‌» یعنی: سروته‌ کارم‌ را جملگی‌ به‌ او تفویض ‌نموده‌ و بر او تکیه‌ کردم‌ و رشته‌ کارم‌ را محکم‌ به‌ قبضه‌ مشیت‌ و به‌ نفحات‌ رحمت ‌و عنایت‌ او سپردم‌ «و توکل‌ کنندگان‌ باید براو توکل‌ کنند» توکل: سپردن‌ کار به‌ خداوند متعال‌ و تکیه‌کردن‌ به‌ اوست‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص همیشه‌ از چشم ‌زخم‌ به ‌خدای‌ ﻷ‌ پناه‌ می‌بردند و می‌گفتند: «أعوذ بكلمات‌ الله التامة‌ من‌ كل‌ شيطان‌ وهامة‌ ومن‌ كل‌ عين‌ لامة» به‌ کلمات‌ تامه‌ خداوند پناه‌ می‌برم‌ از شر هر شیطانی‌ و از شر هر حشره‌ موذی‌ای‌ و از چشم‌زخم‌ هر چشم‌ بدی‌». ولی‌ در صورتی‌ که‌ چشم‌زخم‌ زننده‌ در حق‌ کسی ‌که‌ به‌ وی‌ چشم‌ بد می‌زند دعای‌ برکت‌ کند، چشم‌ بد به ‌وی ‌زیانی‌ نمی‌رساند، آن‌ دعا این‌ است: «تبارك‌ الله أحسن‌ الخالقين، اللهم‌ بارك ‌فيه». «بزرگ‌ است‌ خدایی‌ كه‌ نیكوترین‌ آفرینندگان‌ است، بار خدایا! در او بركت ‌بنه‌».

**﴿**وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ٦٨**﴾** [يوسف: 68].

«و چون‌ همان‌گونه‌ که‌ پدرشان‌ به‌ آنان‌ دستور داده‌ بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های‌ مختلف‌ وارد شدند، نه‌ از یک‌ دروازه‌ «نمی‌توانست‌ از سر آنان‌ دفع‌ کند» این‌ ورود از دروازه‌های‌ مختلف‌ «در برابر خدا» یعنی: از جانب‌ وی‌ «چیزی ‌را» از چیزهایی‌ که‌ خداوند أ بر آنان‌ مقدر کرده‌ بود، از جمله‌ این‌ که‌ حق‌ تعالی ‌مقدر کرده‌ بود که‌ یوسف‌ ÷، بنیامین‌ را نزد خود نگه‌ دارد «جز این‌که‌ یعقوب‌ نیازی‌ را که‌ در دلش‌ بود برآورد» که‌ آن‌ نیاز، شفقت‌ وی‌ بر فرزندانش‌ و علاقه‌ وی‌ به ‌سلامتی‌ آنان‌ بود پس‌ این‌ نیاز خود را با آن‌ سفارش، برآورده‌ کرد. به‌ قولی: درضمیر یعقوب‌ ÷ این‌ تشویش‌ و بی‌قراری‌ پدید آمد که‌ وقتی‌ پادشاه‌ مصر آنان‌ را با آن‌ شکل‌ و شمایل‌ و سیمای‌ شجاعتمندانه‌ای‌ که‌ در وجودشان‌ هویداست‌ یکجا ببیند، به‌ آنان‌ حسد و کینه‌ خواهد ورزید، یا از آنان‌ ترس‌ و بیم‌ در دل‌ خواهد گرفت‌ لذا ممکن‌ است‌ به‌ ایشان‌ گزندی‌ برساند «و بی‌گمان‌ او» یعنی: یعقوب‌ ÷ «از برکت‌ آنچه‌ بدو آموخته‌ بودیم‌» از توسل‌ به‌ اسباب‌ و گرفتن‌ احتیاط و در عین‌ وقت‌ توکل‌ وی‌ بر ما «دارای‌ دانشی‌» فراوان‌ «بود ولی‌ بیشتر مردم‌ نمی‌دانند» چنان‌که‌ او می‌دانست، یا نمی‌دانند که‌ انبیای ‌الهی‌ † به‌ این‌ حقایق ‌دانایند.

**﴿**وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ٦٩**﴾** [يوسف: 69].

«و هنگامی‌ که‌ بر یوسف‌ وارد شدند، برادرش‌ را نزد خود جای‌ داد» یعنی: یوسف‌ ÷ برادر اعیانی‌ خود بنیامین‌ را در کنار خود گرفت‌. به‌ قولی: یوسف‌ ÷ فرمان‌ داد تا هر دو تن‌ از برادرانش‌ را در یک‌ منزل‌ جای‌ دهند و چون‌ تعداد آنها یازده‌ تن‌ بود، برادرش‌ بنیامین‌ فرد ماند لذا بی‌آن‌که‌ برادران‌ دیگر متوجه‌ شوند، او را به‌ خود ملحق‌ ساخت‌ و در کنارش‌ گرفت‌ و به‌ او «گفت: همانا من‌ برادر تو» یوسف‌ ÷ «هستم‌» او این‌ سخن‌ را در خلوت‌ و در خفا به‌ وی‌ گفت‌ و برادران‌ دیگرش‌ را بر آن‌ آگاه‌ نساخت‌ و اضافه‌ کرد: «پس، از آنچه‌» برادران‌ درگذشته‌ با ما «می‌کردند، اندوهگین‌ مباش‌».

از سیاق‌ آیات‌ چنین‌ برمی‌آید که‌ یوسف‌ ÷ بنیامین‌ را به‌ پنهان‌ داشتن‌ این‌ راز از برادرانش‌ دستور داد و با او به‌ توافق‌ رسید که‌ برای‌ نگاه ‌داشتنش‌ در نزد خود،چاره‌ای‌ خواهد اندیشید.

**﴿**فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ٧٠**﴾** [يوسف: 70].

«پس‌ هنگامی‌ که‌ آنان‌ را به‌ ساز و برگشان‌ مجهز کرد، جام‌ آبخوری‌ را» که‌ قبلا پادشاه‌ با آن‌ آب‌ می‌نوشید، سپس‌ از آن‌ به‌ عنوان‌ پیمانه‌ استفاده‌ می‌شد «در بار برادر خود» بنیامین‌ «نهاد» رحل: ظرفی‌ بود که‌ در آن‌ غله‌ خریداری‌ شده‌ از مصر نهاده‌ می‌شد «سپس‌» به‌ دستور یوسف‌ ÷ «ندا دهنده‌ای‌ بانگ‌ در داد که‌ ای‌ کاروان‌» یعنی: ای‌ کاروانیان‌! «قطعا شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای‌ است‌که‌ بار و بنه‌ بر آن‌ نهاده‌ شده‌ است‌.

**﴿**قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ٧١ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ٧٢**﴾** [يوسف: 71-72].

پس‌ چون‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ این‌ سخن‌ را شنیدند: «گفتند; در حالی‌که‌ به‌ آنان‌» یعنی: در حالی‌ که‌ به‌ آن‌ بانگ‌ دردهنده‌ از مأموران‌ «روی‌ کرده‌ بودند: چه‌گم‌ کرده‌اید؟ گفتند» مأموران‌ یوسف‌ ÷ «پیمانه‌ پادشاه‌ را گم‌ کرده‌ایم‌» صواع: پیمانه‌ است‌ «و برای‌ هرکس که‌ آن‌ را بیاورد، یک‌ بار شتر خواهد بود» یعنی: هرکس ‌داوطلبانه‌ ـ بی‌آن‌که‌ از وی‌ بازرسی‌ و تفتیش‌ به‌ عمل‌ آید ـ آن‌ را بیاورد، یک‌ بارشتر جایزه‌ دارد. بعیر: شتر مذکر است‌. سپس‌ آن‌ منادی‌ افزود: «و من‌ ضامن‌ این ‌وعده‌ هستم‌» یعنی: من‌ ضامنم‌ که‌ این‌ بار به‌ او داده‌ شود.

**﴿**قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ٧٣**﴾** [يوسف: 73].

«گفتند: به‌ خدا سوگند شما خوب‌ می‌دانید که‌ ما نیامده‌ایم‌ تا در زمین‌ فساد کنیم‌ و ما هرگز دزد نبوده‌ایم‌» یعنی: برادران‌ یوسف‌ ÷ سوگند خوران‌ گفتند: قطعا یوسف‌ ÷ و یارانش‌ می‌دانند که‌ ساحت‌ ما از این‌ اتهام‌ مبراست‌ و دامن‌ ما از پلیدی‌ فسادافروزی‌ در زمین‌ که‌ دزدی‌ از بزرگ‌ترین‌ گونه‌ها و نمونه‌های‌ آن‌ می‌باشد، پاک ‌است‌ و شما این‌ حقیقت‌ را در سفر قبلی‌مان‌ به‌ مصر خوب‌ دانسته‌اید، به‌ همین‌ دلیل ‌نیز بود که‌ سرمایه‌مان‌ را در بارهایمان‌ نهاده‌ و آن‌ را به‌ ما برگرداندید که‌ این‌ خود دلیل‌ نهایت‌ امانتداری‌ ماست‌.

**﴿**قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ٧٤**﴾** [يوسف: 74].

«گفتند» مأموران‌ یوسف‌ ÷، یا آن‌ منادی‌ «پس‌ اگر دروغگو باشید» در آنچه‌ که‌ از برائت‌تان‌ ادعا می‌کنید «کیفر آن‌ چیست‌؟» یعنی: در آن‌ صورت، نزد شما جزای‌ سرقت‌ پیمانه‌ چیست‌؟.

**﴿**قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ٧٥**﴾** [يوسف: 75].

«گفتند» برادران‌ یوسف‌ ÷ «کیفرش‌ همان‌ کسی‌است‌ که‌ جام‌ در بار او پیدا شود پس‌ کیفرش‌ خود اوست‌» یعنی: کیفر دزدی‌ پیمانه، گرفتن‌ همان‌ کسی‌ است‌ که ‌پیمانه‌ در بار او پیدا شود. آری‌! جزای‌ دزد در آیین‌ یعقوب‌ ÷ این‌ بود که‌ به ‌مدت‌ یکسال‌ برده‌ آن‌ کسی‌ می‌ گشت‌ که‌ از وی‌ دزدی‌ کرده‌ بود «ما ستمکاران‌ را» که‌ بر دیگران‌ با ار تکاب‌ سرقت‌ ستم‌ می‌کنند «این‌گونه‌ کیفر می‌دهیم‌» و یوسف‌ ÷ هم‌ دقیقا در انتظار شنیدن‌ همین‌ سخن‌ بود.

**﴿**فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ٧٦**﴾** [يوسف: 76].

«پس‌ شروع‌ کرد» یوسف‌ «به‌» بازرسی‌ «بارهای‌ آنان‌» یعنی: بارهای‌ برادران‌ ده‌گانه‌ «پیش‌ از بار برادرش‌» برای‌ دفع‌ تهمت‌ از خود و پنهان‌ کردن‌ حیله‌ای‌ که ‌اندیشیده‌ بود «آن‌گاه‌ آن‌ را» یعنی: آن‌ جام‌ یا پیمانه‌ را «از بار برادرش‌ بیرون‌ آورد، این‌گونه‌ به‌ یوسف‌ تدبیر و ترفند آموختیم‌» یعنی: به‌ او این‌ ترفند را وحی‌ کردیم‌. کید: حیله‌ای‌ است‌ که‌ فرجام‌ آن‌ افتادن‌ شخص‌ فریب‌ خورده‌ از جایی‌ که‌ احساس ‌نمی‌کند در امر ناخوشایندی‌ است‌ که‌ هیچ‌ راهی‌ برای‌ دفع‌ آن‌ وجود ندارد «چرا که ‌او نمی‌توانست‌ برادرش‌ را طبق‌ رسم‌ و آیین‌ پادشاه‌ بازداشت‌ کند» زیرا در آیین ‌پادشاه‌ کیفر دزد این‌ بود که‌ مورد ضرب‌ و شتم‌ قرار گرفته‌ و دو برابر مالی‌ را که‌ دزدیده‌ است، غرامت‌ بدهد، نه‌ این‌که‌ ـ مانند شریعت‌ یعقوب‌ ÷ ـ به‌ مدت‌ یک‌ سال‌ برده‌ ساخته‌ شود «لیکن‌ او را اسیر گرفت‌» یوسف‌ ÷ «به‌ مشیت ‌خداوند» که‌ این‌ راه‌ را بدو نمود «درجات‌ کسانی‌ را که‌ بخواهیم‌ بالا می‌بریم‌» با بخشیدن‌ انواع‌ علوم‌ و معارف‌ و عطیه‌ها و کرامت‌ها به‌ آنان‌ چنان‌که‌ درجه‌ یوسف‌ ÷ را با این‌ مواهب‌ بلند بردیم‌ «و فوق‌ هر صاحب‌ دانشی‌» از آنان‌که ‌خداوند أ ایشان‌ را با علم، رفعت‌ و برتری‌ داده‌ است‌ «دانشوری‌ است‌» که‌ از نظر مرتبه‌ علمی، از ایشان‌ برتر و بلندمرتبه‌تر است‌. حسن‌ بصری‌ در تفسیر این‌ جمله‌ می‌گوید: «هیچ‌ دانشمندی‌ نیست‌ مگر این‌که‌ فوق‌ آن‌ دانشمندی‌ است‌ تا این‌که‌کار به‌ خدای‌ ﻷ‌ منتهی‌ می‌شود و اوست‌ که‌ بر فراز همه‌ دانایان‌ و دانشوران‌ قرار دارد». به‌ قولی‌ دیگر: معنای‌ «فوق‌ كل‌ ذی‌ علم‌ علیم» این‌ است: برتر از همه‌ اهل‌ علم‌ و دانش، دانایی‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ می‌باشد.

**﴿**قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ٧٧**﴾** [يوسف: 77].

«گفتند» برادران‌ یوسف‌ ÷ «اگر او دزدی‌ کرده‌» یعنی: اگر این ‌بار بنیامین‌ دزدی ‌کرده، دور از تصور نیست‌ زیرا «پیش‌ از این‌ نیز برادرش‌ دزدی‌ کرده‌ بود» منظور آنها یوسف‌ ÷ بود. به‌ قولی: یوسف‌ ÷ به‌ انگیزه‌ مبارزه‌ با منکر، بت‌ طلایی‌ای‌ را از جد مادری‌ خویش‌ ربوده‌ و آن‌ را شکست‌ و در راه‌ افگند. به‌ قولی‌ دیگر: برادران‌ یوسف‌ ÷ هنوز هم‌ در دل‌ بر وی‌ حسد می‌بردند لذا در اینجا به‌ دروغ‌ نسبت‌ دزدی‌ به‌ وی‌ دادند و اصلا چنین‌ کاری‌ از سوی‌ یوسف‌ ÷ ـ حتی‌ در مورد آن‌ بت‌ ـ سابقه‌ نداشت‌ «پس‌ یوسف‌ این‌ سخن‌ را در ضمیر خود پنهان‌ داشت‌» یعنی: یوسف‌ ÷ آزار و صدمه‌ روحی‌ای‌ را که‌ این‌ سخن‌شان‌ به‌ وی‌ وارد کرد، فروخورد و اصلا آن‌ را بروز نداد، لیکن‌ در دل‌ خود «گفت: شما بدترید در منزلت‌ خود» از آن‌ کسی‌ که‌ به‌ او نسبت‌ دزدی‌ دادید و او از این‌ نسبت‌ دروغین ‌کاملا پاک‌ و مبراست‌. یعنی: این‌ شما بودید که‌ کردید آنچه‌ کردید; از افگندن‌ من ‌در چاه، دروغ ‌گفتن‌ به‌ پدر و افعال‌ دیگری‌ که‌ گویای‌ دنائت‌ و پستی‌ شماست‌ «وخدا به‌ آنچه‌ وصف‌ می‌کنید» از باطل‌ و ناروا، با نسبت‌ دادن‌ دزدی‌ به‌ من‌ و برادرم‌ بنیامین‌ «داناتر است‌».

**﴿**قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ٧٨**﴾** [يوسف: 78].

و چون‌ به‌ اقتضای‌ اعتراف‌ خود برادران، برده ‌ساختن‌ بنیامین‌ الزامی‌ شد، آن ‌وقت‌ شروع‌ کردند به‌ دلجویی‌ یوسف‌ ÷ و برانگیختن‌ عاطفه‌ وی: «گفتند: ای ‌عزیز! همانا او پدری‌ پیر و سالخورده‌ دارد» که‌ نمی‌تواند بر فراق‌ وی‌ شکیبایی‌ کند، از سویی‌ پدرش‌ به‌ علت‌ ضعف‌ و کهولت‌ سن‌ قادر نیست‌ که‌ خود نزد پسر آید «پس‌ یکی‌ از ما را به‌ جای‌ وی‌ بگیر» که‌ نزد تو بماند زیرا بنیامین‌ در قلب‌ پدر منزلتی‌ دارد که‌ هیچ‌ یک‌ از ما دارای‌ آن‌ نیستیم‌ بنابراین، او چنان‌که‌ از فراق‌ بنیامین ‌دردمند و نالان‌ می‌شود، از فراق‌ هیچ‌ یک‌ از ما نمی‌شود «همانا ما تو را از نیکوکاران‌ می‌بینیم‌» بر کافه‌ مردم‌ و مخصوصا بر خود. پس‌ با برآوردن‌ این ‌خواسته، احسان‌ خویش‌ را بر ما به‌ انجام‌ و اتمام‌ رسان‌.

**﴿**قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ٧٩**﴾** [يوسف: 79].

«گفت‌» یوسف‌ ÷ «پناه‌ بر خدا از آن‌که‌ جز کسی‌ را که‌ کالای‌ خود را نزد وی ‌یافته‌ایم، بازداشت‌ کنیم‌» و او کسی‌ جز بنیامین‌ نیست‌. پس‌ بنابر فتوای‌ خودتان، برده‌ گرفتن‌ او برای‌ ما رواست‌ نه‌ فرد دیگری‌ بجز وی‌ «زیرا در آن‌ صورت‌ قطعا ستمکار خواهیم‌ بود» اگر بی‌گناهی‌ را به‌جایش‌ به‌ بردگی‌ گیریم‌.

**﴿**فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ٨٠**﴾** [يوسف: 80].

«پس‌ چون‌ از او» یعنی: از یوسف‌ ÷ و یاری‌ وی‌ در دادن‌ پاسخ‌ مساعد به‌ این ‌درخواست؛ «نومید شدند، مشورت‌کنان‌ تنها به‌ خلوت‌ رفتند» یعنی: خود را به‌ کناری‌ کشیده‌ با همدیگر نجوا و مشورت‌ کردند «گفت‌ بزرگترشان‌» در سن‌ که ‌نامش ‌«روبیل‌» بود. به‌ قولی: مراد بزرگترشان‌ در رأی‌ و خرد است‌ که‌ نامش‌ «شمعون‌» بود، به‌ دلیل‌ این‌که‌ او رئیس‌شان‌ بود «مگر نمی‌دانید که‌ پدرتان‌ از شما به‌نام‌ خدا پیمانی‌ استوار گرفته‌ است‌» که‌ پسرش‌ را حفظ کنید و او را به‌ وی‌ برگردانید «و پیش‌ از این‌ هم‌ درباره‌ یوسف‌ تقصیر کردید» یعنی: به‌ تقصیر خود در حق‌ یوسف‌ ÷ و این‌که‌ عهد پدر را در باره‌ وی‌ نگاه‌ نداشته‌ و رعایت‌ نکردید، نیز دانایید «پس‌ من‌ هرگز از این‌ سرزمین‌» مصر «قدم‌ بیرون‌ نمی‌گذارم‌» و پیوسته‌ درآن‌ اقامت‌ می‌گزینم‌ «تا وقتی‌که‌ پدرم‌ به‌ من اجازه‌ دهد» به‌ ترک‌ مصر و خارج‌ شدن ‌از آن‌ «یا خدا در حق‌ من‌ داوری‌ کند و او بهترین‌ داوران‌ است‌» زیرا اوست‌ که‌ به ‌عدالت‌ حکم‌ می‌کند. در معنی‌ جمله‌ (یا خدا در حق‌ من‌ داوری‌ کند) سه‌ وجه‌آمده‌ است:

1. خداوند أ به‌ پیروزی‌ام‌ بر کسی‌ که‌ برادرم‌ را گرفته‌ است‌ حکم‌ کند لذا با وی ‌بجنگم‌ و برادرم‌ را از وی‌ باز گیرم‌.
2. خداوند أ به‌ پدرم‌ یعقوب‌ ÷ حقیقت‌ ماجرا را وحی‌ کند.
3. در مصر بمیرم‌.

**﴿**ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ٨١**﴾** [يوسف: 81].

سپس‌ به‌ برادرانش‌ دستور داد که‌ عذر خویش‌ را به‌ پدر بازگویند و گفت: «ای‌برادران‌! پیش‌ پدرتان‌ بازگردید و بگویید: پدرجان‌! پسرت‌ دزدی‌ کرد» حکمشان‌ به‌ دزدی‌ در حق‌ بنیامین، به‌ سبب‌ آن‌ بود که‌ بیرون‌کردن‌ پیمانه‌ پادشاه‌ را از باردان ‌وی‌ مشاهده‌ کردند «و گواهی‌ ندادیم‌ جز به‌ آنچه‌ می‌دانستیم‌» از بیرون‌ آوردن‌ پیمانه ‌از باردان‌ وی‌ «و ما نگهبان‌ علم‌ غیب‌ نبودیم‌» تا کنه‌ و باطن‌ ماجرا بر ما روشن‌ شود که‌ آیا واقع‌ امر همان‌ است‌ که‌ ما دانسته‌ایم، یا واقعیت‌ برخلاف‌ آن‌ است‌؟

شاید هدف‌شان‌ از این‌ تعبیر: (و ما نگهبان‌ علم‌ غیب‌ نبودیم‌) القاء این‌ معنی‌ بود که‌ بنیامین‌ در حالی‌ دزدی‌ کرده‌ که‌ ایشان‌ به‌ خواب‌ بوده‌اند، یا در حالی‌ مرتکب ‌دزدی‌ شده‌ است‌ که‌ از چشم‌شان‌ پنهان‌ بوده‌ است‌ بنابراین، حقیقت‌ را فقط خدا أ می‌داند و گواهی‌شان‌ در این‌ مورد بر اساس‌ ظاهر قضیه‌ است‌. یا مرادشان ‌این‌ بود که: ما به‌ عواقب‌ امور دانا نبوده‌ایم‌ پس‌ وقتی‌ که‌ به‌ تو عهد سپردیم؛ بنیامین ‌را بر می‌گردانیم، چه‌ می‌دانستیم‌ که‌ او دزدی‌ می‌کند؟.

**﴿**وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ٨٢**﴾** [يوسف: 82].

«و» ای‌ برادران‌! به‌پدر بگویید: پدرجان‌! «از دهی‌ که‌ در آن‌ بوده‌ایم ‌بپرس‌» یعنی: از مردم‌ ده‌ محل‌ بودوباش‌ ما که‌ از قرای‌ مصر است، بپرس‌ «و از کاروانی‌ که‌ درآن‌ آمده‌ایم‌» یعنی: همچنان‌ از کاروانیانی‌ که‌ همراه‌ با آنان‌ در یک ‌قافله‌ به‌ دیارمان‌ برگشته‌ایم، بپرس‌. به‌ قولی: آن‌ کاروانیان، مردمی‌ شناخته‌ شده‌ از همسایگان‌ یعقوب‌ ÷ بودند «و ما قطعا راست‌ گوییم‌» در آنچه‌ گفتیم‌.

**﴿**قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ٨٣**﴾** [يوسف: 83].

«گفت‌» یعقوب‌ ÷ پس‌ از آن‌ که‌ سخنان‌شان‌ را شنید: «بلکه‌ نفس‌های‌ شما امری ‌را برای‌ شما آراسته‌ است‌» یعقوب‌ ÷ آنها را نظر به‌ سابقه‌ای‌ که‌ در کار یوسف‌ ÷ داشتند، متهم‌ دانست‌ و گفت: چنین‌ نیست‌ که‌ شما می‌گویید بلکه‌ بار دیگر نفسهای ‌اماره‌تان‌ شما را به‌ گردابی‌ دیگر افگنده‌ است‌ لذا این‌ سخنتان‌ که‌ (پسرت‌ دزدی ‌کرد)، خود ترفندی‌ دیگر است‌ و در واقع‌ امر او دزدی‌ نکرده‌ است‌. به‌ قولی: مراد وی‌ از این‌ سخن‌ این‌ بود که‌ شما از بردن‌ بنیامین‌ و جدا کردنش‌ از من‌ هدفی‌جز منفعت‌طلبی‌ خود نداشته‌اید «پس‌ صبر من، صبری‌ است‌ جمیل‌» صبر جمیل: صبری‌ است‌ که‌ صاحب‌ آن‌ از خود شکوه‌ و گلایه‌ای‌ بروز نمی‌دهد بلکه‌ استرجاع ‌(إنا لله‌ وإنا إلیه‌ راجعون‌) گفته‌ و کار خویش‌ را به‌ خداوند متعال‌ تفویض‌ می‌کند «امید که‌ خداوند همه‌ آنان‌ را» یعنی: یوسف‌ ÷، برادرش‌ بنیامین‌ و فرزند سومم‌ را که‌ در مصر باقی‌ مانده‌ است‌ «به‌سوی‌ من‌ یکجا باز آورد، همانا او دانای‌ با حکمت ‌است‌» داناست‌ به‌ حال‌ محزون‌ و پریشان‌ من‌، با حکمت‌ است‌ در کارها و قضا وقدر خویش‌ و از جمله‌ در مبتلا ساختن‌ من‌ به‌ این‌ پریشانی‌.

**﴿**وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ٨٤**﴾** [يوسف: 84].

«و» بعد ازآن، یعقوب‌ ÷ «از آنان‌ روی‌ گردانید» و از سخن‌گفتن‌ با آنان‌ امتناع‌ کرد «و گفت: ای‌ دریغ‌ بر یوسف‌!» چرا که‌ این‌ غم‌ جدید، غم‌ کهنه‌ اما همیشه ‌شعله‌ور فراق‌ یوسف‌ ÷ را در نهاد وی‌ زنده‌ کرده‌ بود «و چشمانش‌ از اندوه‌ سپید شد» یعنی: از بسیاری‌ گریه، سیاهی‌ چشمانش‌ به‌ سپیدی‌ تبدیل‌ شد و نابینا گشت‌ «پس‌ او از غم‌ پر شده‌ بود» چرا که‌ اندوه‌ خود را فرومی‌خورد و آن‌ را اظهار نمی‌کرد.

البته‌ اندوه‌ خوردن‌ در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری‌ انسانی‌ است‌ که‌ اگر به ‌شکیبایی‌ و خود نگه‌داری‌ مقرون‌ باشد، شرعا مذموم‌ نیست‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص بر فوت‌ پسرشان‌ ابراهیم‌ گریستند و فرمودند: «در حقیقت‌ چشم‌ می‌گرید و دل‌ می‌گیرد، اما جز آنچه‌ که‌ پروردگارمان‌ را خشنود سازد نمی‌گوییم‌ و ای‌ ابراهیم‌! البته‌ ما از فراق‌ تو محزونیم‌».

**﴿**قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ٨٥**﴾** [يوسف: 85].

«گفتند» فرزندان‌ یعقوب‌ ÷ «به‌ خدا سوگند که‌ پیوسته‌ یوسف‌ را یاد می‌کنی‌» از روی‌ تأسف‌ و درد و دریغ‌ و اندوه‌ و از شدت‌ احساس‌ فراق‌ و دلتنگی، پیوسته‌ نامش‌ را بر زبان‌ داری‌ «تا زار و نزار شوی‌» حرض: تباهی‌ در جسم‌ یا در عقل‌ از اثراندوه، یا پیری‌ یا مانند آن‌ است‌ «یا از هلاک شدگان‌ گردی‌» و بمیری‌.

هدف‌ فرزندان‌ یعقوب‌ ÷ از این‌ سخن، بازداشتن‌ پدر از گریه‌ و اندوه، به ‌انگیزه‌ شفقت‌ و دلسوزی‌ بر وی‌ بود، هرچند که‌ آنان‌ خود سبب‌ این‌ غمهایش ‌بودند. یعنی: ای‌ پدر! یوسف‌ ÷ دیگر از میان‌ رفته‌ است، یا ـ چنان‌که‌ ادعا کرده ‌بودند ـ او را گرگ‌ خورده‌ است‌ و دیگر تا بمیری‌ هرگز او را نخواهی‌ دید. پس ‌دیگر گریه‌ و ناله‌ به‌ حالت‌ چه‌ سودی‌ دارد؟.

**﴿**قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ٨٦**﴾** [يوسف: 86].

«گفت‌» یعقوب‌ ÷ «جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ شکایت‌ غم‌ و اندوه‌ سخت‌ خود را پیش‌خدا می‌برم‌» بث: آنچه‌ که‌ به‌ انسان‌ از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به‌طوری‌ که‌آن‌ اندوه‌ چنان‌ سخت‌ و دشوار است‌ که‌ او بر پنهان‌ کردن‌ آن‌ قادر نیست‌. پس ‌«بث‌» بزرگترین‌ و دشوارترین‌ اندوه‌ است‌ «و از جانب‌ خدا آنچه‌ را که‌ شما نمی‌دانید می‌دانم‌» از لطف‌ و احسان‌ وی‌ و پاداش‌ دادنش‌ بر مصیبت‌. به‌ قولی: مراد یعقوب‌ ÷ از این‌ سخن، آگاهی‌اش‌ از طریق‌ وحی‌ بر زنده‌ بودن‌ یوسف‌ ÷ بود.به‌ قولی‌ دیگر: مراد وی‌ علمش‌ به‌ این‌ حقیقت‌ بود که‌ رؤیای‌ یوسف‌ ÷، رؤیایی ‌راستین‌ بوده‌ است‌ و حتما تحقق‌ پیدا می‌کند.

**﴿**يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ٨٧**﴾** [يوسف: 87].

«ای‌ پسران‌ من‌! بروید و از یوسف‌ و برادرش‌ تحسس‌ کنید» تحسس: جست‌وجودر کار خیر است، اما تجسس، جست‌وجو در کار شر «و از روح‌ خدا» یعنی: از گشایش‌ و فرج‌ وی‌ «نومید مباشید» و هر چه‌ که‌ انسان‌ از آن‌ به‌ جنبش‌ و نشاط درآید و لذت‌ ببرد، «روح‌» نامیده‌ می‌شود «زیرا جز گروه‌ کافران‌ کسی‌ از رحمت‌ خدا نومید نمی‌شود» زیرا کافران‌ به‌ قدرت‌ خدای‌ سبحان‌ و صنع‌ عظیم‌ و الطاف‌ پنهانی ‌وی، علم‌ ندارند.

**﴿**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ٨٨**﴾** [يوسف: 88].

«پس‌ چون‌» برادران‌ بار سوم‌ «بر او» یعنی‌ بر یوسف‌ ÷ «وارد شدند، گفتند: ای‌ عزیز» برخی‌ از مفسران‌ از اطلاق‌ لقب ‌«عزیز» بر یوسف‌ ÷، چنین‌ فهمیده‌اند که‌ او در این‌ وقت‌ به‌ مقام‌ مولایش‌ در مسند پادشاهی‌ مصر نشسته‌ بود ولی‌ قول ‌راجح‌ این‌ است‌ که‌ لقب ‌«عزیز» در مصر برای‌ هر صاحب‌ مقام‌ و منصبی‌ بزرگ‌ به‌کار می‌رفت‌. آری‌! برادران‌ گفتند: ای‌ عزیز «به‌ ما و خانواده‌ ما آسیب‌ رسیده‌ است‌» یعنی: به‌ ما و خانواده‌ ما از کمی‌ باران، گرسنگی‌ و نیازمندی، رنج‌ وبیماری، ضعف‌ و ناتوانی‌ رسیده‌ است‌ «و سرمایه‌ای‌ ناچیز آورده‌ایم‌» سرمایه‌ای‌ که ‌تجار به‌سبب‌ کمی‌ و بی‌مقداری، آن‌ را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند «پس‌ به‌ ماپیمانه‌ای‌ تمام‌ و کمال‌ بده‌ و بر ما تصدق‌ کن‌» یا به‌ آنچه‌ که‌ افزون‌ بر سرمایه‌مان‌ به‌ ما می‌دهی، یا به‌ چشم‌ پوشیدن از ناسره‌بودن‌ سرمایه‌ای‌ که‌ باخود آورده‌ایم‌. یا مرادشان‌ برگرداندن‌ برادر به‌ آنان‌ بود «که‌ خدا صدقه‌دهندگان‌ را پاداش‌ می‌دهد» در اینجا او را به‌ زبان‌ ایمان‌ مخاطب‌ ساختند.

**﴿**قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ٨٩**﴾** [يوسف: 89].

پس‌ چون‌ یوسف‌ ÷ حال‌ و روز سختی‌ را که‌ خانواده‌اش‌ درآن‌ قرار داشتند، از زبان‌ برادرانش‌ شنید و پدر و اندوه‌ سخت‌ وی‌ را در از دست ‌دادن‌ دو فرزند محبوبش‌ به‌ یادآورد، رقت‌ و رأفت‌ و شفقت‌ بر پدر و برادرانش‌ در جان‌ او شوری ‌به‌پا کرد و بیش‌ از این‌ نتوانست‌ خود را نگاه‌ دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی‌ که‌ نادان‌ بودید با یوسف‌ و برادرش‌ چه‌ کردید؟» آن‌گاه‌ که‌ به‌ گناهی‌ که‌ در آن‌ اعمالتان‌ بود، علم‌ نداشتید و پایه‌ معرفتتان‌ از درک‌ فرجام‌ آن‌ اعمال‌ کوتاه‌ بود؟ شایان‌ ذکر است ‌که‌ آنچه‌ با یوسف‌ ÷ کردند، همان‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ در این‌ سوره‌ داستان ‌آن‌ را بیان‌ کرده، اما آنچه‌ با برادرش‌ بنیامین‌ کردند، اندوه‌ و دردی‌ بود که‌ از فراق ‌برادرش‌ یوسف‌ ÷ در جان‌ وی‌ افگندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی‌ بود که‌ بنیامین‌ ازآنان‌ می‌دید. از پدرش‌ ـ یعقوب‌ ÷ ـ که‌ چه‌ دردها و اندوه‌ها در فراق‌ وی‌ و بنیامین‌ کشیده‌ بود ـ نام‌ نبرد، به‌سبب‌ تعظیم‌ پدر و والا شمردن‌ قدر و جایگاه‌ وی‌.

**﴿**قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ٩٠**﴾** [يوسف: 90].

برادران‌ «گفتند: آیا به‌ تحقیق‌ تو خود یوسفی‌؟» این‌ سؤالشان‌ از روی‌ تعجب‌ و شگفت‌زدگی‌ بود. به‌ قولی: آنان‌ به‌ مجرد این‌که‌ یوسف‌ ÷ گفت:﴿مَّا فَعَلۡتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾. «با یوسف‌ و برادرش‌ چه‌کردید؟»، یوسف‌ ÷ را شناختند زیرا با شنیدن‌ این‌ سخن، یکباره‌ به‌ خود آمدند و فهمیدند که‌ جز یوسف‌ ÷ کسی‌ دیگر نمی‌تواند در این‌ موقعیت‌ با چنین‌ لحنی‌ در این‌ باره‌ سخن‌ بگوید «گفت: آری، من ‌یوسفم‌» گویی‌ او گفت: آری‌! من‌ همان‌ مظلوم‌ غریبی ‌هستم‌ که‌ شما حرام‌ را در حق‌ وی‌ حلال‌ پنداشته‌ و قصد کشتن‌ و سر به‌نیست ‌کردن‌ وی‌ را کردید «و این ‌برادر» مظلوم‌ «من‌ است‌» که‌ بر وی‌ نیز ستم‌ روا داشته‌اید «به‌ راستی‌ خداوند بر ما منت‌ نهاد» با نجات‌ دادنم‌ از چاه‌ و زندان، بالا بردن‌ مقام‌ و جایگاهم‌ و فراهم‌ کردن‌ اسباب‌ وصل‌ و الفت‌ بعد از فراقی‌ سخت‌ و پر محنت‌. چنین‌ بود که‌یوسف‌ ÷ قبل‌ از آن‌که‌ به‌ سرزنش‌ و عتاب‌ آغاز نماید، به‌ یادآوری‌ نعمت‌ شتافت ‌«بی‌گمان‌ هر که‌ تقوا و صبر پیشه‌ کند، خدا پاداش‌ نیکوکاران‌ را ضایع ‌نمی‌کند» بدین‌سان‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ قبل‌ از هر چیز، به‌ بیان‌ فضل‌ عظیم ‌خداوند أ بر خود و بر برادرش‌ بنیامین‌ پرداخت‌ و بدان‌ اقرار کرد.

**﴿**قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ٩١**﴾** [يوسف: 91].

در اینجا بود که‌ برادران‌ به‌ فضل‌ و برتری‌ یوسف‌ ÷ اعتراف‌ کرده‌ و «گفتند: به‌خدا سوگند که‌ واقعا خدا تو را بر ما برتری‌ داده‌» و به‌ اوصاف‌ کمال‌ تو را بر ما برگزیده ‌است؛ از جمله‌ به‌ حسن‌ صورت، خوبی‌ سیرت، پادشاهی‌ و قدرت، نبوت‌ و غیره‌ «و ما بی‌گمان‌ خطا کار بوده‌ایم‌» خاطی: کسی‌ است‌ که‌ تعمدا از وی‌ اعمال‌ ناشایست‌ سرزند، اما مخطی‌ء: کسی‌ است‌ که‌ قصد انجام‌ دادن‌ کار خوبی‌ را دارد ولی‌ از رسیدن‌ به‌ آن‌ کار نیک‌ در خطا افتاده‌ و به‌ راهی‌ غیر از آن‌ می‌رود. خطا: گناه‌ است‌.

بدین‌گونه‌ بود که‌ برادران‌ دانستند که‌ از اعتراف‌ به‌ خطاهای‌ گذشته‌ خود; از آن ‌جمله‌ افگندن‌ یوسف‌ ÷ در چاه‌ و خطاهای‌ جدید خود; از آن‌ جمله‌ متهم‌ کردن‌ وی‌ به‌ سرقت، هیچ‌ گریز و گزیری‌ ندارند.

**﴿**قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ٩٢**﴾** [يوسف: 92].

«یوسف‌ گفت: امروز بر شما هیچ‌ سرزنشی‌ نیست‌» یعنی: امروز نه‌ شما را محکوم‌ می‌کنم‌ و نه‌ به‌ شما توبیخ‌ و ملامت‌ روا می‌دارم‌ و مادام‌ که‌ به‌ گناه‌ خود اعتراف‌ کرده‌اید، نسبت‌ به‌ شما با عفو و گذشت‌ برخورد می‌کنم‌. پس‌ اگر امروز که ‌روز سرزنش‌ است، بر شما سرزنشی‌ نباشد، بدانید که‌ در آینده‌ نیز نخواهد بود. سپس‌ در حقشان‌ چنین‌ دعا کرد: «خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین‌ مهربانان ‌است‌» یعنی: وقتی‌ بنده‌ بینوایی‌ مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش‌ چه‌ انتظار دیگری‌ می‌توان‌ داشت‌؟.

**﴿**اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ٩٣**﴾** [يوسف: 93].

«این‌ پیراهن‌ مرا ببرید و آن‌ را بر روی‌ پدرم‌ بیفگنید تا بینا شود» و نور دیده‌ به‌ وی ‌برگردد. آن‌ پیراهن‌ ـ به‌قول‌ صحیح‌تر ـ پیراهن‌ ابراهیم‌ ÷ بود که‌ خدای‌ ﻷ ‌در اثنایی‌ که‌ نمرودیان‌ او را در آتش‌ افگندند، بر وی‌ از حریر بهشت‌ پوشاند، سپس‌ ابراهیم‌ ÷ آن‌ را بر تن‌ اسحاق‌ ÷، اسحاق‌ ÷ بر تن‌ یعقوب‌ ÷ و یعقوب‌ ÷ بر تن‌ یوسف‌ ÷ پوشاند زیرا بر وی‌ از چشم‌زخم‌ بیم‌ داشت‌ ـ چنان‌که‌ از رسول‌ خدا ص نیز روایت‌ شده‌ است‌ «و اهل‌ خویش‌ را همه‌ یکجا نزد من‌ آورید» از زنان‌ و کودکان‌ و غیره‌ تا از آثار پادشاهی‌ام‌ متنعم‌ گردند چنان‌که‌ از اخبار هلاکتم ‌متألم‌ گشتند.

**﴿**وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ٩٤**﴾** [يوسف: 94].

«و چون‌ کاروان‌ رهسپار شد» از مصر به‌سوی‌ شام‌ و از آبادیهای‌ شهر مصر فاصله‌ گرفت‌ «پدرشان‌» یعقوب‌ ÷ «گفت‌» به‌ کسانی‌ از خانواده‌اش‌ که‌ در کنعان‌ نزد وی‌ بودند «همانا من‌ بوی‌ یوسف‌ را می‌یابم‌» زیرا باد صبا به‌ اذن‌ باری‌تعالی ‌رایحه‌ روح‌نواز یوسف‌ ÷ را از آن‌ فاصله‌ دور که‌ به‌ قولی‌ سه‌ شبانه‌ روز راه‌ و به‌ قولی‌ هشت‌ شبانه‌ روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ‌» بود، به‌ مشام‌ جان‌ یعقوب‌ ÷رساند و او را سرمست‌ و خرم‌ و فرحمند گردانید. یعقوب‌ ÷ افزود: «اگر مرا به‌ کم‌خردی‌ نسبت‌ ندهید» یعنی: من‌ بوی‌ یوسف‌ را می‌یابم‌ اگر مرا به‌ خرفتی‌ متهم ‌نکنید. خرفتی‌ عبارت‌ از: کم‌شدن‌ عقل‌ به‌خاطر زیادی‌ سن‌ است‌.

**﴿**قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ٩٥**﴾** [يوسف: 95].

«گفتند: سوگند به‌ خدا که‌ تو سخت‌ در خطای‌ دیرینت‌ هستی‌» یعنی: حاضران ‌خانواده‌ به‌ وی‌ گفتند: ای‌ یعقوب‌ ÷! قطعا تو بر همان‌ شیوه‌ همیشگی‌ خود به‌سبب‌ افراط در محبت‌ یوسف‌ ÷، از قضاوت‌ واقعی‌ در بیراهه‌ قرار داری، پیوسته ‌به‌ یاد او هستی، هرگز او را فراموش‌ نمی‌کنی، می‌پنداری‌ که‌ او زنده‌ است‌ و امیدواری‌ که‌ به‌سویت‌ باز گردد در حالی‌که‌ از زمانی‌ دور به‌ این‌ سو، گرگ‌ او را خورده‌ و او دیگر در قید حیات‌ نمی‌باشد.

البته‌ پاسخی‌ به‌ این‌ درشتی‌ در جواب‌ پدر پیر پیامبری، از ادب‌ به‌ دور بود.

**﴿**فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ٩٦**﴾** [يوسف: 96].

«پس‌ چون‌ مژده‌ رسان‌ آمد» و به‌ یعقوب‌ ÷ رسید «آن‌ پیراهن‌ را بر چهره‌ او انداخت‌ پس‌ بینا گشت‌» یعنی: بینایی‌ یعقوب‌ ÷ با افگندن‌ پیراهن‌ یوسف‌ ÷ برچهره‌ وی‌ به‌ وی‌ برگشت‌ و چشمانش‌ سلامتی‌ خود را بازیافت‌ زیرا شادی‌ و نشاط و بهجت، توان‌ از دست‌ رفته‌ وی‌ را مجددا به‌ وی‌ برگردانید. مژده‌ رسان‌ به‌ قول‌ سدی: یهوذا فرزند یعقوب‌ ÷ بود و دلیل‌ این‌که‌ او حامل‌ این‌ مژده‌ شد، این‌ بود که‌ همو حامل‌ پیراهن‌ آغشته‌ به‌ خون‌ دروغین‌ یوسف‌ ÷ نزد پدر نیز بود پس‌ خواست ‌تا آن‌ ننگ‌ را با این‌ رنگ‌ بشوید «گفت‌» یعقوب‌ ÷ «آیا به‌ شما نگفته‌ بودم‌» که ‌من‌ شمیم‌ عطر یوسف‌ ÷ را می‌یابم‌ ولی‌ شما در پاسخم‌ گفتید آنچه‌ گفتید! و آیا به‌ شما نگفته‌ بودم: «که‌ همانا من‌ از جانب‌ خدا چیزهایی‌ می‌دانم‌ که‌ شما نمی‌دانید» مراد یعقوب‌ ÷ سخنی‌ است‌ که‌ قبلا به‌ آنان‌ گفته‌ بود: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾.

**﴿**قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ٩٧ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ٩٨**﴾** [يوسف: 97-98].

«گفتند: پدرجان‌! برای‌ ما درباره‌ گناهان‌ ما آمرزش‌ بخواه‌ که‌ ما خطاکار بوده‌ایم‌» یعنی: چون‌ برادران‌ یوسف‌ ÷ بعد از رسیدن‌ پیک‌ مژده‌رسان‌ به‌ کنعان ‌نزد پدر رسیدند، این‌ سخن‌ را گفتند و این‌گونه‌ به‌ گناه‌ خویش‌ اعتراف‌ کردند. یعقوب‌ ÷ به‌ این‌ درخواست‌شان‌ وعده‌ مساعد داد و «گفت: به‌ زودی‌ از پروردگارم‌ برای‌ شما طلب‌ آمرزش‌ خواهم‌ کرد، همانا او آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» زجاج‌ می‌گوید: یعقوب‌ ÷ در دم‌ به‌ دعا شتاب‌ نکرد زیرا گناه‌ آنان‌ بسیار بزرگ‌ بود لذا خواست‌ تا در سحرگاهان‌ در خلوت‌ خویش‌ با خدایش‌ در حقشان‌ دعایی‌ خالصانه‌ نموده‌ و جویای‌ ساعت‌ اجابت‌ گردد چرا که‌ این‌ وقت‌ برای‌ اجابت‌ دعا مساعدتر است‌. و این‌ از شفقت‌ وی‌ بر فرزندانش‌ بود تا شاید خداوند منان‌ از تقصیراتشان‌ درگذرد. به‌ قولی‌ دیگر: یعقوب‌ ÷ از آن‌ رو آمرزش‌ خواستن‌ برای‌شان‌ را به‌ تأخیر افگند تا رأی‌ یوسف‌ ÷ را درباره‌ آنان‌ بداند، یا راستین ‌بودن‌ توبه‌ آنان‌ را بیازماید.

**﴿**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ٩٩**﴾** [يوسف: 99].

آن‌گاه‌ یعقوب‌ ÷ با همه‌ کسان‌ و نزدیکانش‌ به‌سوی‌ مصر حرکت‌ کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون‌ یوسف‌ ÷ از نزدیک ‌شدنشان‌ به‌ مصر آگاه‌ شد، به‌ پیشوازشان ‌بیرون‌ آمد و پادشاه‌ امرای‌ خود و بزرگان‌ مردم‌ را فرمان‌ داد تا همراه‌ با یوسف‌ ÷ به‌ پیشواز یعقوب‌ پیامبر خدا بیرون‌ آیند «پس‌ چون‌ بر یوسف‌ در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش‌ گرفت‌» یعنی: ایشان‌ را به‌ قرارگاه‌ خود نزد خودش‌ فرود آورد. مفسران‌ می‌گویند: مراد از (مادر یوسف‌) زن‌ یعقوب‌ ÷ است‌ که‌ خاله ‌یوسف‌ ÷ بود زیرا مادر یوسف‌ ÷ در هنگام‌ زایمان‌ برادرش‌ بنیامین‌ از دنیا رفته‌ بود. البته‌ این‌ روایت‌ به‌ نقل‌ از منابع‌ اهل‌ کتاب‌ است، اما آنچه‌ از آیه‌ برمی‌آید، گویای‌ این‌ است‌ که‌ مراد، مادر حقیقی‌ یوسف‌ ÷ می‌باشد «و گفت: به‌ خواست‌ خدا با امن‌ و امان‌ وارد مصر شوید» که‌ از هر امر ناخوشایندی‌ ایمنید. سبب‌ ایمنی‌شان، جایگاه‌ و منزلتی‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ در مصر داشت‌. به‌ قولی: وقتی‌ یوسف‌ ÷ در خارج‌ از شهر مصر به‌ پیشواز آنان‌ بیرون‌ آمد و به‌ انتظار آنان‌ در محلی‌ ایستاد و ایشان‌ بر وی‌ وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش‌ را در کنار خود گرفت ‌و گفت: به‌ خواست‌ خدا با امن‌ و امان‌ وارد مصر شوید).

**﴿**وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ١٠٠**﴾** [يوسف: 100].

«و پدر و مادرش‌ را به‌ تخت‌ برنشاند» یعنی: آنان‌ را با خود بر همان‌ تخت ‌پادشاهی‌ای‌ برنشاند که‌ پادشاهان‌ بنا برعادت‌ برآن‌ می‌نشینند «و آنان‌ در پیشگاه‌ او به‌ سجده‌ در افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران‌ همه‌ در پیش‌ او به‌ سجده‌ درافتادند و این‌ سجده‌ ـ که‌ سجده‌ تحیت‌ و تکریم‌ است‌ نه‌ سجده‌ عبادت‌ ـ در شریعتشان‌ جایز بود «و گفت‌» یوسف‌ ÷ «ای‌ پدر! این‌ است‌ تعبیر خواب‌ من‌ که ‌پیش‌ از این‌ دیده‌ بودم‌» و آن‌ را همان‌ وقت‌ به‌ شما حکایت‌ کردم‌ «به‌یقین ‌پروردگارم‌ آن‌ را راست‌ گردانید» با محقق‌ ساختن‌ تعبیر آن‌ در عرصه‌ واقعیت‌ «و حقا که‌ به‌ من‌ احسان‌ کرد» پروردگار بزرگ‌ من‌ «آن‌گاه‌ که‌ مرا از زندان‌ خارج‌ ساخت‌».

یوسف‌ ÷ به‌ بیرون‌ آوردن‌ خود از چاه، اشاره‌ای‌ نکرد زیرا یادآوری‌ آن ‌نوعی‌ سرزنش‌ به‌ برادران‌ بود، درحالی‌ که‌ او خود قبلا به‌ آنان‌ گفته‌ بود: امروز هیچ‌ سرزنشی‌ بر شما نیست‌! «و شما را از بیابان‌» یعنی: از صحرای‌ کنعان‌ در سرزمین‌ شام‌ «به‌ اینجا آورد» یادآور می‌شویم‌ که‌ خانواده‌ یوسف‌ ÷ اهل‌ بیابان‌ و صاحب‌ چهارپایان‌ بودند و از آب‌ و چراگاهی‌ به‌ آب‌ و چراگاه‌ دیگری‌ کوچ‌ می‌کردند «پس‌ از آن‌که‌ شیطان‌ میانه‌ من‌ و برادرانم‌ را به‌هم‌ زد» و میان‌ ما خلاف ‌افگنده‌ بعضی‌ از ما را علیه‌ بعضی‌ دیگر برشوراند. بدین‌گونه‌ بود که‌ یوسف‌ ÷ از روی‌ ادب‌ و به‌لحاظ گرامی‌داشت‌ و رعایت‌ خاطر برادران، گناه‌ آنان‌ را به‌ شیطان ‌حوالت‌ کرد «بی‌گمان‌ پروردگار من‌ نسبت‌ به‌ آنچه‌ بخواهد لطیف‌ است‌» یعنی: او در برآوردن‌ آنچه‌ که‌ بخواهد، صاحب‌ لطف‌ و مهربانی‌ است‌ و آن‌ را به‌ آسان‌ترین ‌شیوه‌ محقق‌ می‌گرداند چرا که‌ مشیت‌ حق‌ تعالی‌ بر هر امر سهل‌ یا دشواری‌ نافذ است ‌«زیرا او دانا» است‌ به‌ خلقش‌ و به‌ راههای‌ مصلحت‌ آنها «حکیم‌ است‌» در سخنان ‌و افعال‌ و قضا و قدر خویش‌.

**﴿**رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ١٠١**﴾** [يوسف: 101].

«پروردگارا! تو به‌ من‌ بهره‌ای‌ از پادشاهی‌ دادی‌» که‌ آن‌ بهره، تولیت‌ وزارت ‌دارایی‌ (مالیه‌) در دولت‌ پادشاهی‌ مصر از سوی‌ وی‌ بود «و به‌ من‌ از تأویل ‌احادیث‌» یعنی: تفسیر کتب‌ الهی‌ و تعبیر خواب‌ها «آموختی، ای‌ فاطر آسمان‌ها وزمین‌» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده‌ «تویی‌ ولی‌ من‌» یعنی: یاری‌دهنده‌ و متولی‌ امور من‌ «در دنیا و آخرت‌» کارساز و پشتیبان‌ من‌ در آنها تو هستی‌ «مرا مسلمان‌ بمیران‌ و مرا به‌ صالحان‌ ملحق‌ گردان‌» یعنی: مرا در طول ‌زندگی‌ام‌ بر اسلام‌ پایدار گردان، به‌ گونه‌ای‌ که‌ از اسلام‌ لحظه‌ای‌ جدا نشوم‌ تا سرانجام‌ بر آن‌ بمیرم‌ و مرا به‌ نیکان‌ و صالحان‌ از پیامبران‌ † ـ اعم‌ از پدرانم‌ و غیر ایشان‌ ـ ملحق‌ گردان‌ تا به‌ پاداشی‌ همانند پاداش‌ و درجات‌ آنان‌ در نزد تو نایل‌ شوم‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «در اینجا سه‌ احتمال‌ وجود دارد; اول‌ این‌که‌ یوسف‌ ÷ این‌دعا را در هنگام‌ احتضار خویش‌ کرده‌ باشد. دوم‌ این‌که‌ او رحلت‌ از دنیا بر حال‌ اسلام‌ و پیوستن‌ به‌ صالحان‌ را در هنگامی‌ که‌ اجلش‌ فرامی‌رسد و عمرش‌ به‌پایان ‌می‌آید، مسئلت‌ کرده‌ باشد، نه‌ این‌که‌ دردم‌ خواهان‌ مرگ‌ گردیده‌ باشد. سوم ‌این‌که‌ او در دم‌ طالب‌ مرگ‌ گردیده‌ باشد. باید دانست‌ که‌ طلب‌ مرگ‌ در شریعتشان ‌جایز بوده‌ است‌». ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «هیچ‌ پیامبری‌ قبل‌ از یوسف‌ ÷ آرزوی ‌مرگ‌ نکرد». البته‌ چنین‌ آرزویی‌ در شریعت‌ ما جایز نیست‌ چرا که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از رسول‌ خدا ص آمده‌ است: «هرگز یکی‌ از شما به‌خاطر رنج‌ و سختی‌ای‌ که‌ به‌ وی‌ فرود آمده، آرزوی‌ مرگ‌ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با ادامه‌ حیات‌ بر نیکوکاری‌ خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد، چه‌ بسا که‌ در ادامه‌ زندگی، از پروردگار خویش‌ طلب‌ بخشودگی‌ کند پس‌ باید بگوید: اللهم‌ أحيني‌ ما كانت‌ الحياة‌ خيراً لي، وتوفني‌ إذا كانت‌ الوفاة‌ خيراً لي‌: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه‌ که‌ زندگی‌ به‌ خیر من‌ است، زنده‌ بدار و مرا بمیران‌ آن‌گاه‌ که ‌مرگ‌ به‌ خیر من‌ است‌».

اما در اینجا یک‌ استثنا وجود دارد و آن‌ زمان‌ ظهور فتنه‌ها در دین‌ است‌ که‌ طلب‌ مرگ‌ در این‌ هنگام‌ جایز می‌باشد چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ معاذ آمده ‌است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «... پروردگارا! چون‌ به‌ قومی‌ فتنه‌ای‌ را می‌خواستی، مرا به‌سویت‌ در حالی‌ قبض‌ کن‌ که‌ به‌ آن‌ فتنه‌ درنیفتاده‌ باشم‌».

یادآور می‌شویم‌ که‌ یوسف‌ ÷ در صدوبیست‌ یا صدوهفت‌ سالگی‌ درگذشت‌ و مصریان‌ در محل‌ دفنش‌ اختلاف‌ کردند، اما نهایتا به‌ این‌ نتیجه‌ رسیدند که‌ او را در صندوقی‌ از مرمر نهاده‌ و در بلندای‌ نیل‌ دفن‌ کنند تا برکت‌ وی‌ هر دو جناح‌ نیل‌ را دربر گیرد، سپس‌ موسی‌ ÷ پیکر او را به‌ مدفن‌ پدرانش‌ در فلسطین‌ انتقال‌ داد.

از یعقوب‌ ÷ بگوییم: بنابه‌ برخی‌ از روایات؛ او بعد از آمدن‌ به‌ مصر، مدت ‌بیست‌ و چهارسال‌ با فرزندش‌ یوسف‌ ÷ در آنجا اقامت‌ کرد، سپس‌ درگذشت‌ و وصیت‌ کرده‌ بود که‌ او را در کنار پدرش‌ در شام‌ دفن‌ کنند. پس‌ جنازه‌ او را به‌ آنجا بردند و در کنار پدرش‌ دفن‌ کردند، یوسف‌ ÷ بعد از دفن‌ کردن‌ پدر در شام‌ به ‌مصر برگشت‌ و بعد از آن‌ بیست‌ و سه‌ سال‌ دیگر نیز زندگی‌ کرد.

**﴿**ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ١٠٢**﴾** [يوسف: 102].

«این‌ داستان‌ از اخبار غیب‌ است‌ که‌ آن‌ را به‌سوی‌ تو وحی‌ می‌کنیم‌» ای‌ محمد ص! در حالی‌ که‌ قبل‌ از وحی‌ ما، تو چیزی‌ از این‌ اخبار را نمی‌دانستی‌ «و تو نزد آنان‌» یعنی: نزد برادران‌ یوسف‌ ÷ «نبودی، آن‌گاه‌ که‌ کارشان‌ را هماهنگ‌ و عزمشان ‌را جزم‌ کردند» و با هم‌ بر افگندن‌ یوسف‌ ÷ در چاه‌ همداستان‌ شدند «درحالی‌که ‌آنان‌» در این‌ حالت‌ «نیرنگ‌ می‌کردند» در حق‌ یوسف‌ ÷ و برایش‌ تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس‌ از آنجا که‌ رسول‌ خدا ص به‌ هنگام‌ وقوع‌ این‌ رویداد نزد آنان‌ نبودند و از آنجا که‌ ایشان‌ در میان‌ قومی‌ که‌ از احوال‌ امت‌های‌ گذشته‌ آگاه ‌باشد، نیز نبودند و نه‌ با چنان‌ قومی‌ آمیزش‌ و معاشرت‌ داشتند بنابراین، آگاهی ‌پیامبر ص از این‌ داستان، هیچ‌ منبع‌ دیگری‌ جز وحی‌ الهی‌ ندارد لذا آن‌ حضرت‌ ص فقط از طریق‌ وحی‌ خدای‌ سبحان‌ از این‌ داستان‌ آگاه‌ شدند. پس‌ این ‌برهان‌ خود، برای‌ ایمان‌ آوردن‌ منکران‌ کافی‌ است‌.

**﴿**وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ١٠٣**﴾** [يوسف: 103].

«و» لیکن‌ با وصف‌ مشاهده‌ این‌ همه‌ آیات‌ «بیشتر مردم‌ هر چند مشتاق ‌باشی‌» و در این‌ راه‌ نهایت‌ سعی‌ و تلاش‌ خود را هم‌ به‌کاربری‌ «ایمان ‌نمی‌آورند» به‌ خدای‌ متعال؛ جز کسی‌ که‌ او خود بر وی‌ رحم‌ کند; بدان‌ جهت‌ که ‌بیشتر مردم‌ بینایی‌ باطنی‌ خود را از دست‌ داده‌ و بر کفر پدران‌ خویش‌ مصمم‌اند.

بنا به‌ روایتی: قریش‌ و یهود از رسول‌ خدا ص داستان‌ یوسف‌ ÷ و برادرانش‌ را پرسیدند پس‌ رسول‌ خدا ص از طریق‌ وحی‌ از این‌ داستان‌ آگاه‌ و آن‌ را به‌ شیوایی ‌تمام‌ به‌ آنان‌ تشریح‌ کردند، به‌ امید آن‌که‌ این‌ امر سبب‌ ایمانشان‌ گردد اما آنها ایمان‌ نیاورده‌ و شیوه‌ای‌ را درپیش‌ گرفتند که‌ دور از انتظار رسول‌ خدا ص بود واین‌ امر رسول‌ خدا ص را سخت‌ محزون‌ گردانید، بدین‌ جهت‌ خداوند متعال‌ آن‌ حضرت‌ ص را به‌ صبر و شکیبایی‌ دعوت‌ کرد و دلجویی‌ نمود.

**﴿**وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ١٠٤**﴾** [يوسف: 104].

«و تو از آنان‌ برای‌ آن‌ مزدی‌ نمی‌طلبی‌» یعنی: تو در برابر تبلیغ‌ قرآن‌ و تلاوت‌ آن ‌برای‌شان، مزدی‌ از آنان‌ نمی‌طلبی‌. یا از آنان‌ در برابر ایمان‌ آوردنشان‌ یا در برابر داستانهایی‌ که‌ برای‌شان‌ حکایت‌ می‌کنی، مزد و مقرری‌ای‌ نمی‌طلبی‌ چنان‌که‌ علما واحبار یهود چنین‌ کرده‌ و در برابر ابلاغ‌ آیات‌ تحریف‌ شده‌ تورات، از مردم‌ اغوا شده‌ خویش‌ مزد و پاداش‌ می‌طلبند «آن‌» یعنی: قرآن‌ «جز پندی‌ برای‌» عموم ‌«عالمیان‌ نیست‌» پس‌ فقط به‌ قریش‌ اختصاص‌ ندارد.

**﴿**وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ١٠٥**﴾** [يوسف: 105].

«و چه‌ بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین‌ است‌» که‌ آنان‌ را به‌ یگانگی‌ خداوند أ دلالت‌ و راهنمایی‌ می‌کند; که‌ از جمله‌ نشانه‌ها در آسمانها; استوار بودن‌ آنها بدون‌ ستون‌ و آراسته‌ بودن‌ آنها به‌ ستارگان‌ درخشان‌ اعم‌ از سیارات‌ و ثوابت‌ است‌ و از جمله‌ نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابان‌ها، دریاها، سبزی‌ها وجاندارانند که‌ بشر را به‌ یگانگی‌ خدای‌ سبحان‌ و این‌که‌ او آفریننده‌ همه‌ این ‌پدیده‌هاست، دلالت‌ و راهنمایی‌ می‌کنند ولی‌ بیشتر مردم‌ «بر آنها» یعنی: از برابر آن‌ نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی‌ که‌ از آنها» یعنی: از تأمل‌ در آنها «روی‌ برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه‌ به‌ آنچه‌ که‌ این‌ نشانه‌ها از دلایل‌ و براهین‌ دربردارند، وجود آفریننده‌ و یگانگی‌ وی‌ را انکار می‌کنند و اگر هم‌ به‌ چشم‌ خویش ‌در آنها بنگرند، اما قطعا از تفکر و اندیشه‌ و استدلال‌ و عبرت‌گرفتن‌ و درس‌آموختن‌ از آنها روی‌گردانند.

**﴿**وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ١٠٦**﴾** [يوسف: 106].

«و بیشترشان‌ به‌ خدا ایمان‌ نمی‌آورند جز این‌که‌ شریک‌ می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم‌ یگانگی‌ آفریننده‌ روزی‌دهنده‌ زنده‌کننده‌ میراننده‌ را انکار نموده‌ و غیر او را با وی‌ در عبادت‌ شریک‌ می‌گردانند چنان‌که‌ اهل‌ جاهلیت‌ چنین‌ می‌کردند زیرا آنان‌ از یک‌سو به‌ خدای‌ سبحان‌ و به‌ این‌که‌ او آفریننده‌ آنهاست‌ مقر و معترف‌ بودند ولی‌ از سوی‌ دیگر برای‌ او شرکایی‌ قرارداده‌ و آنها را پرستش‌ می‌کردند تا به‌ظن‌ و گمان‌شان‌ آن‌ شرکا به‌ خداوند أ نزدیک‌شان‌ گردانند.

باید یادآور شویم‌ که‌ یهودیان‌ و نصاری‌ که‌ کشی‌شان‌ و خاخام‌های‌ خود را بجز خدا أ به‌ الوهیت‌ می‌گیرند، نیز مانند آن‌ گروهند. همچنین‌ مانند آنانند معتقدان‌ به‌ مردگان؛ یعنی‌ کسانی‌ که‌ مردگان‌ را بر آنچه‌ که‌ هیچ‌ نیروی‌ دیگری‌ جز خدای‌ سبحان‌ بر آن‌ قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که‌ بسیاری‌ از پرستشگران‌ قبور و مزارات‌ را بر این‌ اعتقاد می‌بینیم‌. اینان‌ از سویی‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ ایمان‌ دارند ولی ‌در عین‌ حال، غیر وی‌ را صاحب‌ اختیار نفع‌ و زیان‌ می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی‌ از عبادت‌ و نیایش‌ را صرف‌ آنان‌ می‌کنند ـ که‌ البته‌ این‌ عین‌ شرک‌ است‌.

از ابوموسی‌اشعری‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف ‌فرمودند: «هان‌ ای‌ مردم‌! از شرک‌ بپرهیزید زیرا این‌ شرک‌ از خزیدن‌ موریانه ‌پنهان‌تر است‌»، سپس‌ به‌ یاران‌شان‌ روش‌ پرهیز از شرک‌ خفی‌ را این‌گونه‌ بیان‌کردند; بگویید: اللهم‌ إنا نعوذ بك‌ من‌ أن‌ نشرك‌ بك‌ شيئا نعلمه‌ ونستغفرك‌ لما لا نعلمه: بار خدایا! به‌ تو پناه‌ می‌بریم‌ از این‌که‌ چیزی‌ را با تو شریک‌ آوریم‌ که‌ می‌دانیم‌ و از تو برای‌ آنچه‌ که‌ نمی‌دانیم، آمرزش‌ می‌خواهیم‌».

**﴿**أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ١٠٧**﴾** [يوسف: 107].

«آیا ایمنند از این‌که‌ عذاب‌ فراگیر خدا به‌ آنان‌ در رسد» غاشیه: عذابی‌ است ‌همه‌گیر که‌ همگان‌ را پوشش‌ دهد. به‌ قولی: مراد از غاشیه، همان‌ برپا شدن‌ قیامت‌است‌. به‌ قولی‌ دیگر: غاشیه‌ عبارت‌ از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست‌ «یا قیامت‌ ناگهان ‌برآنان‌ فرارسد» یعنی: غافل‌گیرانه‌ «در حالی‌ که‌ بی‌خبر باشند» از آمدن‌ آن‌؟ پس‌اگر کار چنین‌ است‌ که‌ آنان‌ در میان‌ فرود آمدن‌ عذاب‌ یا فرا رسیدن‌ قیامت‌ قراردارند، دیگر چرا ایمان‌ نمی‌آورند و باز هم‌ بر شرک‌ خویش‌ اصرار می‌ورزند؟.

**﴿**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ١٠٨**﴾** [يوسف: 108].

«بگو: این‌ است‌ راه‌ من‌» این‌ دعوتی‌ که‌ به‌سوی‌ آن‌ فرامی‌خوانم‌ و این‌ راه‌ و روشی‌ که‌ برآن‌ هستم، راه‌ من‌ است؛ یعنی‌ سنت‌ من‌ است‌. سپس‌ این ‌«راه‌» را چنین‌ تفسیر می‌کند: «با بصیرت‌ به‌سوی‌ خدا دعوت‌ می‌کنم‌» یعنی: با حجت‌ آشکار و با یقین‌ و برهان‌ و شناختی‌ که‌ از صحت‌ و درستی‌ پیام‌ خود دارم، به‌سوی‌خدا أ دعوت‌ می‌کنم‌ «من‌ و پیروانم‌» یعنی: کسانی‌ که‌ پیرو من‌اند و به‌ راه‌ و روش‌ من‌ رهنمون‌ شده‌ اند نیز به‌سوی‌ این‌ راه‌ دعوت‌ می‌کنند. یا معنی‌ این‌ است: من‌ و پیروانم‌ هر دو بر حجتی‌ آشکار از سوی‌ خداوند أ قرارداریم‌ «و خدا منزه ‌است‌» یعنی: او را از هرگونه‌ شریک‌ و همتایی‌ تنزیه‌ و تقدیس‌ می‌کنم‌ «و من‌ از مشرکان‌» به‌ خدای‌ سبحان، یعنی‌ از کسانی‌که‌ به‌ او شرکا و همتایانی‌ مقرر می‌کنند «نیستم‌».

**﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ١٠٩**﴾** [يوسف: 109].

«و پیش‌ از تو نیز جز مردانی‌ از اهل‌ شهرها را» به‌ رسالت‌ «نفرستادیم‌ که‌ به‌ آنان‌ وحی‌ می‌فرستادیم‌» یعنی: به‌ آن‌ رسولان‌ بشر وحی‌ می‌فرستادیم‌ چنان‌که‌ به‌ تو وحی‌ می‌فرستیم‌ و رسولان‌ ما در میان‌ بشر، فرشته‌ نبوده‌اند پس‌ چگونه‌ آنها فرستادن‌ تو را به‌ رسالت‌ انکار کرده‌ و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای‌ اهل‌ سنت‌ این‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ پیامبرانش‌ را از مردان‌ برانگیخت‌ نه‌ از زنان، از آدمیان‌ برانگیخت‌ نه‌ از فرشتگان‌ و جنیان‌ و از اهل‌ شهرها برانگیخت‌ نه‌ از اهل‌ صحرا و بیابان؛ زیرا مردم‌ شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر وداناترند، در حالی‌ که‌ مردم‌ دهات‌ و بیابان، خشک‌ مزاج‌ و خشن‌ می‌باشند، از این‌جهت‌ علما گفته‌اند: از شرایط رسول‌ این‌ است‌ که‌ آدمی، مرد و مدنی‌ باشد. بنابراین، روایتی‌ که‌ می‌گوید: «در میان‌ زنان‌ نیز چهار تن‌ از انبیا † بوده‌اند: حوا،آسیه، مریم‌ و مادر موسی‌»، روایتی‌ بی‌پایه‌ است‌.

«آیا در زمین‌ سیر نکرده‌اند تا فرجام‌ کسانی‌ را که‌ پیش‌ از آنان‌ بوده‌اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان‌ در زمین‌ خدا أ سیر و سفر نکرده‌اند تا به ‌هلاکت‌گاه‌های‌ امت‌های‌ گذشته‌ نگریسته‌ و از آنان‌ درس‌ عبرت‌ بگیرند و در نهایت ‌از تکذیب‌ و شرک‌ خود دست‌ بردارند «و قطعا سرای‌ آخرت‌» یعنی: بهشت‌ «برای‌ متقیان‌ بهتر است‌» از سرای‌ دنیا «آیا نمی‌اندیشید؟» و فهم‌ نمی‌کنید؟!.

**﴿**حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ١١٠**﴾** [يوسف: 110].

«تا این‌که‌ چون‌ فرستادگان‌ ما نومید شدند» یعنی: قبل‌ از تو جز مردانی‌ را به ‌پیامبری‌ برنینگیختیم‌ ولی‌ پیروزی‌ ایشان‌ به‌ تأخیر افتاد تا سرانجام‌ از پیروزی‌ ناامیدشده‌ و پنداشتند که‌ ما اقوام‌ منکرشان‌ را عذاب‌ نمی‌کنیم‌ «و پنداشتند که‌ به‌ دروغ‌ وعده‌ داده‌ شده‌اند» به‌ قولی، معنی‌ این‌ است: پیامبران † بر اثر دیرکرد پیروزی ‌تحت‌ تأثیر این‌ القاء درونی‌ قرارگرفتند که‌ در وعده‌ پیروزی‌ مورد خلف‌ وعده ‌قرارگرفته‌اند و گمان‌ کردند که‌ به‌ آنان‌ دروغ‌ گفته‌ شده‌. این‌ معنی‌ که‌ بنابر قرائت ‌تخفیف‌ یعنی: (کذبوا) به‌ تخفیف‌ ذال‌ است، از ابن‌عباس، عاصم، حمزه‌ و کسائی‌ روایت‌ شده‌. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: امتها پنداشتند که‌ پیامبران † در آنچه‌که‌ از پیروزی‌ وعده‌ داده‌اند، مورد خلف‌ وعده‌ قرار گرفته‌اند. یا معنی‌ بنابر قرائت ‌دیگر که‌ قرائت‌ تشدید: «كذبوا» است‌ و این‌ قرائت‌ از عائشه‌ ل نقل ‌شده، چنین‌ است: پیامبران‌ † از ایمان‌ تکذیب‌ پیشه‌گان‌ قوم‌ خویش‌ مأیوس‌ شده ‌و پنداشتند که‌ مؤمنان‌ امت‌هایشان‌ نیز آنان‌ را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث‌ سمرقندی‌ در تفسیر خویش‌ نقل‌ می‌کند که: این‌ تفسیر عائشه‌ ل نیکوترین‌ تفسیر و شایسته‌تر به‌ مقام‌ انبیای‌ الهی‌ است‌. «آن‌گاه‌ بود که‌ نصرت‌ ما به‌ آنان‌ در رسید» یعنی: بعد از آن‌ بود که‌ نصرت‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ طور ناگهانی‌ به ‌پیامبران † در رسید «پس‌ کسانی‌ را که‌ می‌خواستیم، نجات‌ یافتند» که‌ آنان، پیامبران † و مؤمنان‌ همراهشان‌ بودند و تکذیب‌کنندگان‌ هلاک‌ شدند «و عذاب‌ ما از گروه‌ مجرمان‌» در هنگامی‌ که‌ برآنان‌ فرود می‌آید «برگشت‌ ندارد».

**﴿**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ١١١**﴾** [يوسف: 111].

«به‌ راستی‌ در سرگذشت‌ آنان‌» یعنی: در سرگذشت‌ پیامبران † و اقوام‌ و امتهایشان، یا در سرگذشت‌ یوسف‌ ÷ و برادران‌ و پدرش‌ «برای‌ صاحبان‌ خرد عبرتی‌ است‌» عبرت: بینایی‌ای‌ است‌ که‌ از جهل‌ و حیرت‌ رها و مبرا باشد. اولوالالباب: صاحبان‌ خردهای‌ سالمی‌اند که‌ به‌ وسیله‌ اندیشه‌ و خرد، پند و عبرت ‌می‌گیرند و نهایتا آنچه‌ را که‌ مصالح‌ دینشان‌ در آن‌ نهفته‌ است، به‌ چشم‌ بصیرت ‌می‌بینند و با دیده‌ دل‌ می‌نگرند و می‌دانند «سخنی‌ نیست‌ که‌ به‌ دروغ‌ ساخته‌ شده ‌باشد» یعنی: قرآنی‌ که‌ مشتمل‌ بر این‌ سرگذشت‌ها و داستان‌هاست، سخنی‌ دروغ‌ و بربافته‌ نیست‌ «بلکه‌ تصدیق‌ آنچه‌ که‌ پیش‌ از آن‌ بوده‌» از کتاب‌های نازل‌ شده، مانند تورات‌ و انجیل‌ و زبور «است‌ و روشنگر هر چیز است‌» از قوانین‌ و برنامه‌های ‌کلی‌ای‌ که‌ به‌ شرح‌ و تفصیل‌ نیاز دارند «و هدایتی‌ است‌» در دنیا که‌ هر کس‌خداوند أ اراده‌ هدایتش‌ را داشته‌ باشد، به‌ وسیله‌ آن‌ راه‌ می‌یابد «و رحمتی‌» است‌ در آخرت‌ «برای‌ مردمی‌ که‌ ایمان‌ می‌آورند» یعنی: قرآن‌ را تصدیق ‌می‌کنند و به‌ آنچه‌ که‌ قرآن‌ از ایمان‌ به‌ خدا أ، فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران، شریعت‌ها و قضا و قدر وی‌ متضمن‌ است‌ باور دارند، اما جز آنان‌ هر که‌ باشد، از آن ‌نفع‌ نمی‌برد و به‌ آن‌ هدایت‌ نمی‌شود و بنابراین، مستحق‌ آنچه‌ که‌ ایشان‌ سزاوار آنند، نیست‌.

عبرتها و اندرزهایی‌ که‌ از داستان‌ یوسف‌ برگرفته‌ می‌شود، بسیار است‌ که‌ از آن‌ جمله‌ به‌ چند مورد آن‌ به‌طور خلاصه‌ می‌پردازیم:

1. نقمت‌ و محنت، گاهی‌ به‌ نعمت‌ و راحت‌ می‌انجامد، همان‌ گونه‌ که‌ داستان ‌یوسف‌ ÷ با غم‌ها و حوادث‌ سخت‌ آغاز شد، اما سرانجام‌ به‌ تخت‌ پادشاهی ‌انجامید.
2. گاهی‌ ممکن‌ است‌ در میان‌ برادران‌ چنان‌ کینه‌ها و عقده‌هایی‌ پدید آید که‌ آنان‌ را به‌ نابود کردن‌ همدیگر بکشاند.
3. پیدایش‌ و رشد یوسف‌ ÷ در خاندان‌ نبوت‌ و برخورداری‌ وی‌ از تربیت‌ و اخلاق‌ متعالی، روزنه‌هایی‌ از نور و نصرت‌ را در تنگناهای‌ حوادث‌ و محنتها به‌سوی‌ او گشود.
4. عفت، امانت‌داری‌ و استقامت، منشأ هر خیری‌ برای‌ بشر; اعم‌ از مرد و زن ‌است‌.
5. خلوت‌ مرد با زن‌ بیگانه، برانگیزنده‌ فتنه‌ است، بدین‌ جهت، اسلام‌ آن‌ را حرام‌ گردانید.
6. ایمان‌ به‌ اصول‌ و مبادی‌ حق‌ و سرسختی‌ و صلابت‌ در عقیده، سپری‌ محکم ‌برای‌ رویاروی‌ با هجوم‌ مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که‌ یوسف‌ ÷ در پناه‌ این‌ سپر، از مهالک‌ نجات‌ یافت‌.
7. چنگ‌ زدن‌ به‌ آستان‌ خدا أ در هنگام‌ سختی، پشتوانه‌ و تکیه‌گاه‌ مؤمن ‌است‌.
8. محنت‌ و مصیبت، مؤمن‌ را از مسؤولیت‌هایش‌ در قبال‌ دعوت‌ باز نمی‌دارد چنان‌که‌ زندان، یوسف‌ ÷ را از دعوت‌ در راه‌ خدا أ باز نداشت‌.
9. حسد، سبب‌ خواری‌ و خسران‌ است‌.
10. صبر، کلید گشایش‌ است‌.

سوره‌ رعد

مدنی‌ است‌ و دارای‌ (43) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ را به‌ سبب‌ آن‌که‌ در آن‌ از رعد و برق‌ و صاعقه‌ وفرود آوردن‌ باران‌ سخن‌ رفته‌ است‌، «رعد» نامیدند.

سوره‌ «رعد» از آن‌ بخش‌ از مقاصد سوره‌های‌ مدنی‌ سخن‌ می‌گوید که‌ به ‌مقاصد سوره‌های‌ مکی‌ شباهت‌ دارد؛ و آن‌ عبارت‌ است‌ از: اثبات‌ توحید، رسالت‌، معاد و رد شبهات‌ مشرکان‌.

بنا به‌ روایتی‌، آیاتی‌ از این‌ سوره‌ مکی‌ است‌.

**﴿**المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ١**﴾** [الرعد: 1].

خوانده‌ می‌شود: «الف‌، لام‌، میم‌، راء» و سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه‌ اوایل ‌سوره‌ها در آغاز سوره‌ «بقره» گذشت‌ «این‌» یعنی‌: آیات‌ این‌ سوره‌ «آیات‌ کتاب ‌است‌ و آنچه‌ از جانب‌ پروردگارت‌ به‌سوی‌ تو نازل‌ شده‌، حق‌ است‌» مراد کل‌ قرآن ‌است‌، یعنی‌ قرآن‌ موصوف‌ به‌ این‌ وصف‌ است‌ که‌ حق‌ است‌ «ولی‌ بیشتر مردم‌» باوجود وضوح‌ و روشنی‌ این‌ آیات‌ «ایمان‌ نمی‌آورند» به‌ این‌ حقی‌ که‌ خداوند أ آن‌ را بر تو نازل‌ کرده‌، از آن‌ رو که‌ در ستیز و عناد و نفاق‌ به‌سر می‌برند و در قرآن‌ به‌ درستی‌ تأمل‌ و اندیشه‌ نمی‌کنند.

**﴿**اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ٢**﴾** [الرعد: 2].

«خداوند ذاتی‌ است‌ که‌ آسمانها را بدون‌ ستونهایی‌ که‌ آنها را ببینید، برافراشت‌» عمد: ستونهاست‌. یعنی‌: آسمانها بدون‌ اتکا به‌ ستون‌ بر پایند. به‌ قولی‌؛ معنی‌ این‌ است‌ که‌: آسمانها دارای‌ ستونهایی‌ ـ مانند نیروی‌ جاذبه‌ ـ هستند ولی‌ شما آنها را نمی‌بینید «سپس‌ بر عرش‌ استقرار یافت‌» و او خود به‌ کیفیت‌ این‌ استوا داناتر است‌ و ما به‌ آن‌ ـ بدون‌ بیان‌ کیفیت‌، بدون‌ تشبیه‌، تأویل‌ وتعطیل‌ ـ ایمان‌ داریم‌. و چنان‌که‌ امام‌ مالک‌ / گفته‌ است‌: «استوا مجهول‌ نیست‌، اما درک‌ کیفیت‌ آن‌ در حیطه‌ عقل‌ نمی‌باشد و ایمان‌ به‌ آن‌ واجب‌ و سؤال‌کردن‌ از آن‌ بدعت‌ است». «و خورشید و ماه‌ را رام‌ گردانید» برای‌ تأمین‌ منافع‌ خلق‌ ومصالح‌ بندگان‌ که‌ باید به‌ وسیله‌ آنها برآورده‌ شود «هر کدام‌ برای‌ مدتی‌ معین‌ سیرمی‌کنند» یعنی‌: هر یک‌ از خورشید و ماه‌ در مدار فلکی‌ خود تا میعادی‌ معین‌ که‌ وقت‌ فنای‌ دنیا و برپایی‌ قیامت‌ است‌، سیر می‌کنند. به‌ قولی‌: مراد از (أجل‌ مسمی‌) منازل‌ خورشید و ماه‌ است‌ که‌ خورشید این‌ منازل‌ را در مدت‌ یک‌ سال‌ و ماه‌ آن‌را در مدت‌ یک‌ ماه‌ طی‌ می‌کند «خداوند کار آفرینش‌ را تدبیر می‌کند» یعنی‌: او آفرینش‌ را آن‌ گونه‌ که‌ بخواهد اداره‌ می‌کند «و آیات‌ خود را به‌ روشنی‌ بیان ‌می‌کند» یعنی‌: نشانه‌هایی‌ را که‌ دال‌ بر کمال‌ قدرت‌ و ربوبیت‌ وی‌اند، به‌ روشنی ‌بیان‌ می‌کند که‌ آنچه‌ گذشت‌؛ از بر افراشتن‌ آسمان‌ها بدون‌ ستون‌ یا بدون‌ ستون‌ قابل‌ رؤیت‌، رام‌ کردن‌ خورشید و ماه‌ و به‌ سیر واداشتن‌ آنها تا میعادی‌ معین‌، ازجمله‌ این‌ نشانه‌هاست‌. یا معنی‌ این‌ است‌: کتاب‌ نازل‌ کرده‌ خود را بیان‌ می‌کند «باشد که‌ شما به‌ لقای‌ پروردگارتان‌ یقین‌ حاصل‌ کنید» و در صدق‌ و راستی‌ این ‌ملاقات‌، هیچ‌ شکی‌ به‌ خود راه‌ ندهید و بدانید؛ ذاتی‌ که‌ بر آفریدن‌ این‌ اشیا و سامان‌ دادن‌ و اداره‌ آنها توانا باشد، بر اعاده‌ خلقت‌ شما و گرد هم‌ آوردنتان‌ در محضر خویش‌ برای‌ حساب‌ و جزا نیز تواناست‌.

**﴿**وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ٣**﴾** [الرعد: 3].

«و اوست‌ آن‌که‌ زمین‌ را گسترانید» در طول‌ و عرض‌ تا انسان‌ و حیوان‌ امکان گردش‌ و حرکت‌ بالای‌ آن‌ و بهره‌گیری‌ از منافع‌ آن‌ را بیابند.

باید دانست‌ که‌ گسترده ‌بودن‌ زمین‌ ـ فی‌ نفسه‌ ـ منافی‌ با کرویت‌ آن‌ نیست‌، بدان‌ جهت‌ که‌ ابعاد آن‌ طولانی‌ و گسترده‌ است‌ و به‌دلیل‌ همین‌ طول‌ مسافت‌ و دوری‌ ابعاد آن‌ است‌ که‌ زمین‌ ـ با آن‌ که‌ کروی‌ است‌ ـ برای‌ ساکنان‌ خود گسترده ‌ظاهر می‌شود[[19]](#footnote-19). «و» اوست‌ آن‌که‌ «درآن‌، کوه‌ها و نهرها نهاد» رواسی‌: کوه‌های ‌شامخ‌ و استوار است‌.

گفتنی‌ است؛ کتاب‌های جغرافیا و علم‌ زمین‌شناسی‌ از بیان‌ این‌ حقیقت‌ پر هستند که‌ اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین‌ به‌ شکل‌ هولناکی‌ در معرض‌ شکافها، لرزه‌ها وزلزله‌ها قرار می‌گرفت‌.

آری‌! حق‌ تعالی‌ زمین‌ را گسترانید «و از هرگونه‌ میوه‌ای‌ در آن‌ زوجی‌ دوگانه‌ قرار داد» یکی‌ نر و یکی‌ ماده‌. این‌ تصریحی‌ اعجازگرانه‌ بر حقیقتی‌ است‌ که‌ جدیدا در مورد وجود دو جنس‌ نر و ماده‌ در میوه‌ها کشف‌ و شناخته‌ شده‌ و خود یکی‌ از آیات‌ علمی‌ معجز قرآن‌ کریم‌ است[[20]](#footnote-20).

«روز را به‌ شب‌ می‌پوشاند» یعنی‌: روز را به‌ ظلمت‌ شب‌ پوشانیده‌ و شب‌ را همچون‌ لباسی‌ قیرگون‌ بر چهره‌ روز می‌نشاند و آن‌ را تیره‌ و تار می‌گرداند، بعد از آن‌که‌ سپید و روشن‌ و روشنگر بود «قطعا در این‌ امور برای‌ مردمی‌ که‌ تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی‌ وجود دارد» دال‌ بر وجود و وحدانیت‌ خدای‌ تبارک‌ و تعالی‌ زیرا آفرینش‌ آنها با این‌ اهداف‌ و منظورهای‌ متعدد و گونه‌گون‌، خود دلیل‌ وجود آفریننده‌ای‌ حکیمی‌ است‌ که‌ کاروبار آنها را بدین‌ نظم‌ و استحکام‌ سامان‌ داده ‌است‌ ولی‌ کسانی‌ که‌ تفکر نمی‌کنند از دیدن‌ این‌ نشانه‌ها کورند.

**﴿**وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ٤**﴾** [الرعد: 4].

«و در زمین‌ قطعه‌هایی‌ است‌» یعنی‌: کرتهایی‌ است‌ «کنار هم‌» یعنی‌: نزدیک‌ و چسبیده‌ به‌ هم‌ که‌ خاک‌ آنها یکی‌ است‌ و آب‌ آنها یکی‌ است‌ ولی‌ این‌ قطعه‌ها و کرتهای‌ متجانس‌ و یکدست‌ با وجود این‌ تجانس‌، انواع‌ مختلف‌ و گونه‌گونی‌ از میوه‌ها را می‌رویانند «و باغهایی‌ از انگور و کشتزارها و درختان‌ خرما، چه‌ از یک‌ ریشه‌ و چه‌ از غیر یک‌ ریشه‌» یعنی‌: در زمین‌ انواع‌ و اصنافی‌ همانند و انواع‌ و اصنافی ‌ناهمانند از درختان‌ انگور و خرما وجود دارد. ابن‌ عباس‌ س می‌گوید: «صنوان‌، درخت‌ خرمایی‌ است‌ که‌ دو سر و یک‌ تنه‌ دارد» «که‌ همه‌ با یک‌ آب‌ سیراب ‌می‌گردند، و» با وجود این‌ «برخی‌ از آنها را در میوه‌ بر برخی‌ دیگر برتری ‌می‌دهیم‌» پس‌ طعم‌ برخی‌ از آنها شیرین‌ و طعم‌ برخی‌ دیگر ترش‌ است‌، این‌ یکی ‌در منت‌های‌ خوبی‌ و خوش‌مزگی‌ و آن‌ دیگر در مرتبه‌ پایین‌تر از آن‌ قرار دارد، این‌یکی‌ سرخ‌ است‌، آن‌ یکی‌ سپید و آن‌ دیگر زرد... با آن‌که‌ همه‌ از یک‌ زمین ‌روییده‌ و از یک‌ آب‌ سیراب‌ شده‌اند! پس‌ هرکس در این‌ حقایق‌ عمیقا تأمل‌ وتفکر نماید، بی‌تردید به‌ این‌ قطعیت‌ و یقین‌ می‌رسد که‌ اینها جز ثمره‌ صنع ‌پروردگار حکیم‌ و آگاه‌ چیز دیگری‌ نیست‌ زیرا هنگامی‌ که‌ کشتزار یکی‌ بوده‌ و کرتهای‌ زمین‌ به‌ هم‌ متصل‌ و چسبیده‌ باشد و آبی‌ که‌ زمین‌ با آن‌ آبیاری‌ می‌شود نیزیکی‌ باشد، از نظر عقل‌ هیچ‌ عامل‌ و سببی‌ برای‌ اختلاف‌ گونه‌های‌ درخت‌ و میوه‌ ـ جز این‌ قدرت‌ بزرگ‌ و این‌ صنع‌ عجیب‌ صانع‌ بی‌مثل‌ و مثال‌ ـ باقی ‌نمی‌ماند «بی‌گمان‌ در این‌ امر دلایل‌ روشنی‌ است‌ برای‌ مردمی‌ که‌ تعقل‌ می‌کنند» و کار تفکر و اندیشه‌ را که‌ موجب‌ درک‌ این‌ جلوه‌های‌ پر درخشش‌ از قدرت‌ و صنع ‌پروردگار تواناست‌، ترک‌ نکرده‌ و مهمل‌ نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های ‌عبرت‌آموز موجودات‌، آنچنان‌ که‌ باید تأمل‌ نموده‌ و از آنها درسهای‌ ایمان‌آفرینی‌ بر می‌گیرند.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ در سه‌ آیه‌ فوق‌، سه‌ دلیل‌ از ادله‌ آسمانی‌ و شش‌ دلیل‌ از ادله‌ زمینی‌ را بر قدرت‌ و عظمت‌ و وجود و یگانگی‌ خویش‌ گردآورده‌ که‌ دلایل‌ آسمانی‌ عبارتند از:

1. برافراشتن‌ آسمانها بدون‌ ستون‌ قابل‌ رؤیت‌.
2. تسلط بر عرش‌.
3. و رام‌ نمودن‌ خورشید و ماه‌.

اما دلایل‌ زمینی‌ عبارتند از:

1. گسترانیدن‌ زمین‌ نسبت‌ به‌ شخص‌ بیننده‌ ـ در عین‌ کرویت‌ آن‌.
2. آرام‌ ساختن‌ و تعادل‌ بخشیدن‌ به‌ زمین‌ به‌ وسیله‌ کوه‌های‌ استوار.
3. به‌ جریان‌ انداختن‌ نهرها و شکافتن‌ چشمه‌ها.
4. قرار دادن‌ زوجیت‌ در میوه‌ها.
5. پوشانیدن‌ روز به‌وسیله‌ شب‌.
6. تفاوت‌ تولیدات‌ زمین‌ در کیفیت‌ و کمیت‌، با وجود اتحاد و یگانگی‌ خاک‌ و آب‌.

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ بیان‌ سه‌ موقف‌ از مواقف‌ و موضع‌گیریهای‌ کفار می‌پردازد:

موضع‌گیری‌ اول‌: انکار روز آخرت‌، موضع‌گیری‌ دوم‌: به‌ شتاب‌ خواستن‌ عذاب ‌و موضع‌گیری‌ سوم‌: درخواست‌ معجزات‌ است‌. خدای‌ متعال‌ این‌ موضع‌گیری‌ هایشان‌ را در حالی‌ مطرح‌ می‌کند که‌ در آیات‌ قبل‌، با تبیین‌ اصل ‌آفرینندگی‌ خود، به‌ رد ضمنی‌ آنها پرداخت‌ زیرا پروردگاری‌ که‌ بر آفرینش‌ همه ‌آن‌ پدیده‌های‌ شگرف‌ توانا باشد، بی‌شک‌ بر اعاده‌ آفرینش‌ انسان‌ نیز توانا بوده‌ و از فرستادن‌ عذاب‌ دنیوی‌ هم‌ ناتوان‌ نیست‌، در عین‌ حال‌، معجزات‌ و نشانه‌هایش ‌بیشتر از آن‌ است‌ که‌ باز از وی‌ نشانه‌های‌ جدید دیگری‌ خواسته‌ شود.

اینک‌ بنگریم‌ به‌ نخستین‌ موضع‌گیری‌ از این‌ مواضع‌ کفار:

**﴿**وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ٥**﴾** [الرعد: 5].

«و اگر تعجب‌ کنی‌» ای‌ محمد ص از تکذیب‌ آنان‌ «پس‌ این‌ سخن‌ آنان‌ عجیب‌تر است‌» که‌ در تکذیب‌ معاد گفتند: «آیا وقتی‌ خاک‌ شدیم‌، به‌ راستی‌ در آفرینش‌ جدیدی‌ خواهیم‌ بود؟» یعنی‌: آیا از بستر خاکی‌مان‌ دوباره‌ به‌ خلعت‌ وجود آراسته‌ می‌شویم‌ و به‌ میدان‌ حشر و نشر در عرصه‌گاه‌ معاد باز می‌آییم‌؟ بدین‌گونه‌، اعاده‌ حیات‌ خویش‌ را انکار کرده‌ و آن‌ را بعید پنداشتند در حالی‌که‌ پروردگار توانا بر ایجاد خلق‌ بی‌هیچ‌ گونه‌ نمونه‌ سابقی‌، به‌ طریق‌ اولی‌ بر اعاده‌ مجددشان‌ نیز توانا می‌باشد «اینان‌ همان‌ کسانی‌ اند که‌ به‌ پروردگارشان‌ کفر ورزیده‌اند» یعنی‌: این ‌گروهی‌ که‌ منکر قدرت‌ حق‌ تعالی‌ بر بعث‌ و حشرند، در حقیقت‌ کسانی‌اند که‌ در کفر لجاجت‌ ورزیده‌ و در پیمودن‌ درکات‌ منحط آن‌، به‌ پله‌ نهایی‌ رسیده‌اند «و در گردنهایشان‌ غل‌ و زنجیرهاست‌» پس‌ این‌ غل‌ و زنجیرها آنان‌ را از راه‌ ایمان‌ بازمی‌گرداند و بنابراین‌، به‌ ایمان‌ آوردن‌ قادر نمی‌شوند. به‌ قولی‌: غل‌ و بندها عبارت‌است‌ از اعمال‌ بدشان‌ که‌ همچون‌ گریبانگیر بودن‌ طوق‌ برگردن‌، گریبانگیرشان ‌می‌شود. ابوحیان‌ می‌گوید: «در قیامت‌ زنجیرها و طوقها در گردنهایشان‌ است‌ و آنان‌ را با آن‌ زنجیرها به‌سوی‌ دوزخ‌ می‌کشانند» «و ایشانند اهل‌ آتش‌، جاودانه‌ درآنند».

**﴿**وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ٦**﴾** [الرعد: 6].

آن‌گاه‌ موضع‌گیری‌ دوم‌ کفار چنین‌ بیان‌ می‌شود: «و پیش‌ از حسنه‌، به‌شتاب‌ از تو سیئه‌ می‌طلبند» سیئه‌: عذاب‌ مهلک‌، و حسنه‌: عافیت‌ و راحت‌ و سلامتی‌ است‌. یعنی‌: آنان‌ از شدت‌ کفر، عذاب‌ را قبل‌ از سلامت‌ و عافیت‌ می‌طلبند «حال‌ آن‌که‌ پیش‌ از آنان‌ عقوبتها گذشته‌ است‌» یعنی‌: بر امثال‌شان‌ از تکذیب‌کنندگان‌، عذابها گذشته‌ است‌ پس‌ چرا از سرگذشت‌های‌ ننگین‌ پیشینیان‌شان‌ درس‌ عبرت‌ نگرفته‌ و از فرود آمدن‌ نظیر آنچه‌ که‌ بر امتهای‌ پیشین‌ گذشته‌ است‌، خود را بر کنار نگه‌ نمی‌دارند «و به‌راستی‌ پروردگارت‌ بر مردم‌ بخشایشگر است‌» یعنی‌: صاحب ‌گذشت‌ و بخشایشی‌ بزرگ‌ است‌ «با وجود ستمکار بودن‌شان‌» پس‌ با وصف ‌استمرارشان‌ در ارتکاب‌ گناه‌، به‌ شتاب‌ عذابشان‌ نمی‌کند و این‌ است‌ راز عدم ‌فرود آمدن‌ عذاب‌ عاجل‌ برآنان‌.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «این‌ امیدوارترین‌ آیه‌ در کتاب‌ خدا أ است». سعیدبن‌مسیب‌؛ می‌گوید: چون‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد، رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف ‌فرمودند: «اگر عفو و گذشت‌ خداوند أ نمی‌بود، هیچ‌کس‌ به‌ گوارایی‌ و خوشی ‌زندگی‌ نمی‌کرد و اگر بیم‌ و عذاب‌ وی‌ نمی‌بود، بی‌گمان‌ هرکس بر عفو و کرمش‌تکیه‌ می‌کرد»، یعنی‌: از ارتکاب‌ هیچ‌ محظوری‌ ابا نمی‌ورزید. «و بی‌گمان‌پروردگارت‌ سخت‌ کیفر است‌» پس‌ سرکشان‌ تکذیب‌کننده‌ کافر را به‌ عذابی ‌سخت‌ ـ بر وفق‌ آنچه‌ مشیت‌ وی‌ اقتضا کند ـ عذاب‌ می‌کند، بدین‌ جهت‌، او مهلت‌ می‌دهد اما مهمل‌ و متروک‌ نمی‌گذارد و سرانجام‌ به‌ حساب‌ کارها رسیدگی‌ می‌کند.

**﴿**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ٧**﴾** [الرعد: 7].

اما موضع‌ سوم‌ از مواضع‌ ستیزه‌جویانه‌ کفار عبارت‌ است‌ از: «و کافران ‌می‌گویند: چرا بر این‌ پیامبر نشانه‌ای‌ آشکار از سوی‌ پروردگارش‌ نازل‌ نشده‌ است‌؟» یعنی‌: چرا بر او معجزه‌ دیگری‌ غیر از آنچه‌ با خود از آیات‌ معجز آورده‌، نازل‌ نگردیده‌، همچون‌ معجزات‌ حسی‌ای‌ که‌ بر پیامبران‌ دیگر نازل‌ شد، مانند عصای‌ موسی‌ و شتر صالح‌ و امثال‌ آن‌؟ عجب‌ است‌ که‌ آنها نشانه‌های‌ حسی‌ای ‌مانند انشقاق‌ قمر، انقیاد درخت‌، تبدیل‌شدن‌ عصا به‌ شمشیر، جوشیدن‌ آب‌ از بین ‌انگشتان‌ پیامبر ص و امثال‌ آن‌ از معجزات‌ را دیدند، اما از روی‌ عناد باز هم ‌نشانه‌های‌ جدیدی‌ درخواست‌ کردند. پس‌ بدان‌ که‌ مشکل‌ آنها نبودن‌ نشانه‌ ومعجزه‌ نیست‌ «ای‌ پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای‌» که‌ آنان‌ را از آتش‌ دوزخ‌ بیم‌ وهشدار می‌دهی‌ و کار معجزات‌ به‌ تو هیچ‌ ارتباطی‌ ندارد. آری‌! رسول خدا ص طبق‌ فرمان‌ الهی‌ مسؤولیت‌ انذار و بیم‌دهی‌ را که‌ بر عهده‌شان‌ بود، به‌ نیکوترین ‌شکل‌ به ‌سر رسانده‌ و به‌ بلیغ‌ترین‌ وجه‌ انجام‌ دادند «و برای‌ هرقومی‌ راهنمایی‌است‌» یعنی‌: پیامبری‌ است‌ که‌ آنان‌ را به‌سوی‌ آنچه‌ که‌ هدایت‌ و رشدشان‌ در آن‌است‌، دعوت‌ و راهنمایی‌ می‌کند.

**﴿**اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ٨**﴾** [الرعد: 8].

«خداوند می‌داند آنچه‌ را که‌ هر زنی‌ در شکم‌ بار می‌گیرد» از نطفه‌، یا علقه‌، یا مضغه‌؛ از نر یا ماده‌، از زیبا یا زشت‌، از سعید یا شقی‌ و این‌که‌ آن‌ جنین‌ در چه‌ حال‌ و وضعی‌ قرار دارد «و» نیز می‌داند «آنچه‌ را که‌ رحم‌ها می‌کاهند و آنچه‌ را که‌ می‌افزایند» مراد افزایش‌ حجم‌ رحم‌ با رشد رو به‌ فزون‌ حمل‌ در آن‌ و کم‌ شدن‌ حجم‌ رحم‌ با بیرون‌ آمدن‌ طفل‌ از آن‌ است‌. یا مراد، افزونی‌ حجم‌ رحم‌ با افزونی ‌تعداد بچه‌ است‌ زیرا گاهی‌ رحم‌ حامل‌ دوقلو یا چند قلو می‌شود. یا مراد از کاستی ‌رحم‌، کاستی‌ آن‌ با سقط جنین‌ است‌. همچنان‌ محتمل‌ است‌ که‌ افزونی‌ یا کاستی‌حجم‌ رحم‌، به‌ مدت‌ زایمان‌ نیز بستگی‌ داشته‌ باشد. پس‌ در هر یک‌ از این‌ امور، معجزه‌ای‌ است‌ «و هر چیزی‌ نزد او اندازه‌ای‌ معین‌ دارد» که‌ خداوند أ آن‌ را با موازین‌، مقادیر و نسبت‌های‌ ثابت‌ و معلومی‌ در نزد خویش‌ مرتب‌ و مقدر نموده‌ و بر وفق‌ نظام‌ محاسبه‌ شده‌ای‌ آن‌ را به‌ حرکت‌ درآورده‌ است‌ که‌ از جمله‌ این ‌پدیده‌های‌ هدفدار با برنامه‌ و نظم‌ و حساب‌، یکی‌ هم‌ نوع‌ جنین‌ و حجم‌ رحم‌های ‌زنان‌ و مدت‌ حمل‌ و حیض‌ آنان‌ است‌.

این‌ یکی‌ دیگر از آیات‌ معجز علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ گستره‌ تمام‌ علوم‌ و معارف‌ تجربی‌ را در نوردیده‌ به‌ طوری‌ که‌ هر اندازه‌ دانشمندان‌ در عرصه‌های‌ هستی‌ کاوش‌ کنند و هر چه‌ به‌ میدان‌ آورند، در راستای‌ کشف‌ جلوه‌های‌ شهودی ‌این‌ آیه‌ است‌.

**﴿**عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ٩**﴾** [الرعد: 9].

«دانای‌ غیب‌ و شهادت‌ است‌» یعنی‌: خدای‌ متعال‌ دانای‌ هر امر پنهان‌ از میدان ‌حس‌ و دانای‌ هر آشکار محسوس‌ و حاضری‌ است‌. یا دانای‌ هر معدوم‌ و هر موجودی‌ است‌ «بزرگ‌ بلند مرتبه‌ است‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ با قدرت‌ و عظمت‌ و سلطه‌ قاهرانه‌ خویش‌، از هر چیز بزرگ‌ و برتر است‌.

**﴿**سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ١٠**﴾** [الرعد: 10].

«یکسان‌ است‌» در علم‌ وی‌ «کسی‌ از شما سخن‌ را پنهان‌ بدارد و کسی‌که‌ آن‌ را فاش‌ گرداند» پس‌ حق‌ تعالی‌ هر چه‌ را که‌ انسان‌ پنهان‌ کند، می‌داند همان‌ گونه‌ که ‌علم‌ وی‌ به‌ آنچه‌ که‌ او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه‌ دارد «و» می‌داند «کسی‌که‌ در شب‌ پنهان‌ است‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ به‌ موجوداتی‌ که‌ در پرده‌ شب‌ پنهان‌ و از عرصه‌ دید چشمها دورند، علم‌ و احاطه‌ دارد «و» نیز احاطه ‌دارد به‌ «کسی‌ که‌ در روز آشکارا حرکت‌ کند» بنابراین‌، موجودات‌ آشکار، یا پنهان‌ در پرده‌ تاریکی‌ها، همه‌ در پیشگاه‌ علم‌ خدای‌ دانا یکسان‌ و برابرند.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ در این‌ سه‌ آیه‌، کمال‌ علم‌ الهی‌ با بیانی‌ نهایت‌ رسا، شافی ‌و کافی‌ متجلی‌ شده‌ است‌. آری‌! حق‌ تعالی‌ به‌ همه‌ جزئیات‌ و مفردات‌ هستی‌ داناست‌، به‌ مقادیر و حدود اشیا داناست‌، به‌ همه‌ موجودات‌ نهان‌ و به‌ همه‌ اشیای ‌آشکار داناست‌، علم‌ وی‌ بر همه‌ اشیا ـ بی‌ هیچ‌ گونه‌ فرقی‌ میان‌ پنهان‌ها وآشکارها ـ محیط است‌؛ او ناظر است‌ بر دل‌ تاریکی‌ها چنان‌که‌ ناظر است‌ بر درخشش‌ها و جلوه‌گریها.

**﴿**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ١١**﴾** [الرعد: 11].

«برای‌ او فرشتگانی ‌است‌ از پی‌ یک‌ دیگر آینده‌ که‌ او را به‌ فرمان‌ خدا از پیش‌ رو و از پشت‌ سرش‌ نگهبانی‌ می‌کنند» یعنی‌: بر هر یک‌ از انسان‌ها در همه‌ حالات‌، فرشتگانی‌ گماشته‌اند که‌ او را مطابق‌ آنچه‌ که‌ خداوند أ به‌ ایشان‌ فرمان‌ داده‌ است ‌نگهبانی‌ می‌کنند، نه‌ این‌که‌ قادر باشند تا از امر الهی‌ سرپیچی‌ کنند. به‌ قولی‌: فرشتگان‌ انسانها را از آسیب‌ جنیان‌ نگهبانی‌ می‌کنند. به‌ قولی‌ دیگر: او را به‌ امر خدا أ از امر وی‌ نگهبانی‌ می‌کنند ولی‌ چون‌ قضا و قدر آمد، از وی‌ دست‌ برمی‌دارند. اینان‌ فرشتگان‌ نگهبان‌ (ملائکه‌ حفظه‌) اند که‌ بعضی‌ از پی‌ بعضی‌ دیگر می‌آیند و او را از همه‌ جهات‌ و جوانب‌ در نگهبانی‌ خود دارند.

از ابن‌ عباس‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: ص این‌ آیه‌ کنایه‌ای‌ در مورد شاهان‌ و امیران‌ است‌ که‌ پاسدارانی‌ را از پیش‌ رو و پشت‌ سر برای‌ نگهبانی‌ خود می‌گمارند، خداوند أ می‌فرماید: آیا از آنان‌ در برابر امر من‌ نگهبانی‌ می‌کنند؟ غافل‌ از آن‌ که‌ چون‌ من‌ به‌ کسی‌ بدی‌ای‌ را اراده‌ کنم‌، هیچ‌ نیرویی‌ توان‌ برگرداندن‌ آن‌ بدی‌ را از وی‌ ندارد و نگهبانان‌ هرگز چیزی‌ را از او دفع‌ نمی‌توانند کرد».

بلی‌! خدای‌ منان‌ به‌ هر انسان‌ چهار فرشته‌ را در شب‌ و چهار فرشته‌ را در روز اختصاص‌ داده‌ است‌ که‌ دو تن‌ از آنان‌ نگهبان‌ و دو تن‌ نویسنده‌اند و فرشتگان‌ شب ‌از پی‌ فرشتگان‌ روز می‌آیند. فرشتگان‌ نگهبان‌ وظایفی‌ دارند، مانند نگهبانی‌ انسان ‌در شب‌ و روز از مضرات‌ و حوادث‌ به‌ اذن‌ و امر و رعایت‌ الهی‌ که‌ این‌ فرشتگان ‌دو تن‌اند، یکی‌ از جلو او را نگهبانی‌ می‌کند و دیگری‌ از پشت‌ سر. دو فرشته‌ دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی‌ اعمال‌ خیر و شر انسانند که‌ یکی‌ از آنها به‌ جانب ‌راست‌ وی‌ گمارده‌ است‌ و دیگری‌ به‌ جانب‌ چپش‌ و این‌ دو فرشته‌، اعمال‌ وی‌ رامی‌نویسند، فرشته‌ دست‌ راست‌ اعمال‌ نیک‌ او و فرشته‌ دست‌ چپ‌، اعمال‌ بد او رامی‌نویسد. پس‌ مجموع‌ فرشتگان‌ گمارده‌ و موکل‌ برای‌ هر انسان‌، چهار فرشته‌ در روز و چهار فرشته‌ در شب‌ اند که‌ در هر نوبت‌، دو تن‌ محافظ و دو تن‌ نویسنده ‌می‌باشند. چنان‌ که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «بر شما فرشتگانی‌ در شب‌ وفرشتگانی‌ در روز پی‌درپی‌ می‌آیند و هر دو گروه‌ در نماز صبح‌ و نماز عصر یکجا می‌شوند...». در حدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است‌: «همانا با شما کسانی‌ هستند که ‌هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام‌ رفتن‌ به‌ قضای‌ حاجت‌ و در هنگام ‌جماع‌. پس‌ از آنان‌ حیا کنید و گرامی‌شان‌ بدارید».

«در حقیقت‌ خداوند حال‌ قومی‌ را تغییر نمی‌دهد» از نعمت‌ و عافیت‌ «تا وقتی‌ آنان ‌آنچه‌ در دل‌هایشان‌ دارند» از طاعت‌ خدا أ «تغییر دهند» پس‌ پروردگار نعمتی‌ را که‌ بر قومی‌ ارزانی‌ داشته‌ است‌، سلب‌ نمی‌کند تا آن‌ قوم‌، آنچه‌ را که‌ در ضمیرش ‌از خیر و اعمال‌ نیک‌ است‌، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری‌ فرشتگان‌ نعمتی‌ است ‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ در هنگام‌ دگرگون‌ شدن‌ نفس‌ها به‌سوی‌ شر، آن‌ را دگرگون ‌می‌کند «و چون‌ خداوند برای‌ قومی‌ بدی‌ای‌ را بخواهد» یعنی‌: آسیب‌ و نابودی‌ و عذابی‌ را «پس‌ هیچ‌ برگشتی‌ برای‌ آن‌ نیست‌» یعنی‌: هیچ‌ برگردانی‌ ندارد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: چون‌ خداوند أ برای‌ قومی‌ بدی‌ای‌ اراده‌ کند، دل‌هایشان‌ را کور می‌کند تا بلا را برگزینند «و برای‌ آنان‌ بجز او هیچ‌ کار سازی‌ نیست‌» که‌ کاروبارشان ‌را به‌ سامان‌ آورد و چون‌ به‌سویش‌ پناه‌ برند، عذاب‌ الهی‌ را از آنان‌ دفع‌ کند. بنابراین‌، تحول‌ از طاعت‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌سوی‌ معصیت‌ وی‌، در نهایت‌؛ تحول ‌از نعمت‌ به‌سوی‌ مصیبت‌، از آسایش‌ به‌سوی‌ رنج‌ و از عزت‌ به‌سوی‌ ذلت ‌است‌ ـ که‌ خدای‌ ﻷ‌ ما را از این‌ ورطه‌ مهلک‌ در پناه‌ خود نگاه‌ دارد.

**﴿**هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ١٢**﴾** [الرعد: 12].

«و اوست‌ آن‌که‌ برق‌ را برای‌ بیم‌ و امید به‌ شما می‌نمایاند» تا بترسید و امید بندید. ترس‌ برای‌ مسافر است‌ که‌ با مشاهده‌ رعدوبرق‌، دل‌ نگران‌ فرود آمدن‌ باران‌ می‌شود زیرا او از باران‌ متأذی‌ می‌گردد اما امید برای‌ مقیم‌ است‌ که‌ چون‌ برق‌ راببیند، به‌ نزول‌ باران‌ امیدوار می‌شود «و» اوست‌ آن‌ که‌ «ابرهای‌ گرانبار را» که‌ به‌سبب‌ آبی‌ که‌ در آنهاست‌، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

**﴿**وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ١٣**﴾** [الرعد: 13].

«رعد به‌ حمد او تسبیح‌ می‌گوید» مانعی‌ از آن‌ وجود ندارد که‌ خداوند متعال‌ رعد را به‌ نطق‌ آورد زیرا صدای‌ مهیب‌ رعد، شاهد عظمت‌ و قدرت‌ خداوند أ است‌. به‌ قولی‌: تسبیح‌ رعد، گواهی‌ وی‌ به‌ قدرت‌ خداوند أ است‌، بی‌آن‌که‌ نطق‌ کند «و فرشتگان‌ نیز از بیم‌ او» تسبیحش‌ می‌گویند «و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که‌ را بخواهد» از خلقش‌ «مورد اصابت‌ قرار می‌دهد» و بدین‌گونه‌ او را نابود می‌کند «در حالی‌ که‌ آنان‌ درباره‌ خدا مجادله‌ می‌کنند و او شدیدالمحال‌ است‌» محال‌: مکر است‌. مکر خداوند أ: رساندن‌ ناخوشی‌ و بدی‌ به‌ هر کسی‌ است‌ که‌ مستحق‌ آن‌ باشد.

ابن‌کثیر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص مردی‌ را به‌سوی‌ کسی‌ از فراعنه‌ عرب‌ فرستاده‌ به‌ آن‌ فرستاده‌ فرمودند: «برو و او را به‌سوی‌ من‌ فراخوان». آن‌ مرد رفت‌ و به‌ او گفت‌: رسول‌ خدا ص تو را فرامی‌خوانند. آن‌ فرعون‌ متکبردر پاسخ‌ وی‌ گفت‌: مگر رسول‌ خدا کیست‌ و خدا أ چیست‌؟ آیا او از طلاست‌،یا از نقره‌، یا از سرب‌؟ آن‌ مرد نزد رسول‌ خدا ص بازگشت‌ و به‌ ایشان‌ گفت‌: یارسول‌ا ! من‌ به‌ شما گفتم‌ که‌ او سرکش‌تر از آن‌ است‌ که‌ چنین‌ دعوتی‌ را اجابت ‌گوید، رفتم‌ و او در پاسخم‌ چنین‌ و چنان‌ گفت‌. رسول‌ خدا ص برای‌ بار دوم‌ او رابه‌سویش‌ فرستادند، او رفت‌ و این ‌بار نیز از وی‌ چنین‌ پاسخی‌ شنید. بار سوم‌ در اثنایی‌ که‌ فرستاده‌ رسول‌ خدا ص با وی‌ در حال‌ گفت‌وگو بود، ناگهان ‌خدای‌ ﻷ‌ ابری‌ را بر سر آن‌ مرد فرعون‌ منش‌ فرستاد، آن ابر غریدن‌ گرفت‌ واز آن‌ صاعقه‌ای‌ جهید و بر فرق‌ سرش‌ فرود آمد و نابودش‌ کرد. همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ را نازل‌ فرمود. در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌، روایات ‌دیگری‌ نیز آمده‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چون‌ صدای‌ رعد را می‌شنیدند وبرق‌ صاعقه‌ را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم‌ لا تقتلنا بغضبك‌ ولا تهلكنا بعذابك‌ وعافنا قبل‌ ذلك». «بار خدایا! ما را با غضب‌ خود نكش‌، با عذاب‌ خود هلاك‌ نكن‌ و قبل ‌از اینها ما را عافیت‌ بخش». همچنان‌ طبرانی‌ از ابن‌عباس‌ س روایت‌ می‌کند که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «چون‌ صدای‌ رعد را شنیدید، خدا أ را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا أ اصابت‌ نمی‌کند». لذا خواندن‌ این‌ دو آیه‌ در هنگام‌ رؤیت‌ رعد و برق‌ سنت‌ است‌. همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت ‌ابوهریره‌ س آمده‌ است‌ که‌ چون‌ رسول‌ خدا ص صدای‌ رعد را می‌شنیدند، این‌ آیه ‌را می‌خواندند: «سبحان‌ من‌ يسبح‌ الرعد بحمده‌ والملائكة من‌ خيفته‌ وهو على كل‌ شي‌ء قدير: پاکا خدایی‌ که‌ رعد به‌ حمد وی‌ و فرشتگان‌ نیز از بیم‌ وی‌ تسبیح‌ می‌گویند و او بر همه‌ چیز تواناست». سپس‌ فرمودند: «اگر کسی‌ این‌ دعا را خواند و باز صاعقه‌ بر او اصابت‌ کرد، دیت‌ وی‌ بر من‌ است». و از آنجا که‌ صاعقه‌ نقمتی‌ است ‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ با آن‌ انتقام‌ می‌گیرد پس‌ این‌ پدیده‌ در آخرالزمان‌ بسیار واقع‌ می‌شود. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هنگامی‌ که‌ قیامت‌ نزدیک‌ شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

**﴿**لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ١٤**﴾** [الرعد: 14].

«دعوت‌ حق‌ برای‌ اوست‌» ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «دعوت‌ حق‌، کلمه‌ حق‌ یعنی ‌لا اله‌ الا الله است». یعنی‌: برای‌ خدا أ است‌ بر عهده‌ خلق‌ وی‌ که‌ او را به‌ یگانگی ‌بخوانند و دین‌ خویش‌ را برای‌ او خالص‌ گردانند. امام‌ شوکانی‌ در تفسیر «دعوت‌حق» می‌گوید: «یعنی‌ دعای‌ حق‌ از آن‌ خدای‌ سبحان‌ است‌ و آن‌ عبارت‌ است‌ از دعای‌ انسان‌ به‌ بارگاه‌ الهی‌ در هنگام‌ ترس‌ و بیم‌ زیرا در این‌ حال‌ جز خدای‌ سبحان ‌کسی‌ دیگر به‌ یاری‌ خوانده‌ نمی‌شود چرا که‌ در هنگام‌ انقطاع‌ اسباب‌ مادی‌، فقط حق‌ تعالی‌ قادر به‌ اجابت‌ گفتن‌ انسان‌ درمانده‌ است‌. پس‌ کسی‌ که‌ او را در این‌ حال‌ بخواند، بی‌گمان‌ او را به‌ حق‌ خوانده‌ است». «و کسانی‌ که‌ جز خدا را می‌خوانند، به‌هیچ‌ وجه‌ جوابی‌ به‌ آنان‌ نمی‌دهند» یعنی‌: خدایانی‌ که‌ مشرکان‌ آنها را بجز خدای‌ سبحان‌ می‌خوانند و پرستش‌ می‌کنند، هیچ‌ پاسخی‌ به‌ هیچ‌ خواسته‌ای‌ از خواسته‌هایشان‌ ـ هر چه‌ که‌ باشد ـ نمی‌دهند «مگر مانند کسی‌ که‌ دو دستش‌ را به‌سوی‌ آب‌ بگشاید تا آب‌ به‌ دهانش‌ برسد درحالی‌ که‌ هرگز آن‌» آب‌ «به‌ او رسنده ‌نیست‌» یعنی‌: خدایان‌ به‌ پرستشگران‌ خویش‌ در دعاهایشان‌ هیچ‌ پاسخی‌ نمی‌دهند مگر مانند پاسخ‌ دادن‌ آب‌ برای‌ کسی‌ که‌ دو دوستش‌ را از دور به‌سوی‌ آن‌ دراز نموده‌ و می‌خواهد تا آب‌ از همان‌ دوردست‌ حرکت‌ کند و خود را به‌ او برساند، طبیعی‌ است‌ که‌ آب‌ هیچ‌ پاسخی‌ به‌ این‌ شخص‌ نمی‌دهد زیرا آب‌ نیاز آن‌ شخص ‌را به‌ خود احساس‌ نمی‌کند و قادر نیست‌ که‌ خواسته‌ وی‌ را اجابت‌ گوید. به‌ قولی‌: کسانی‌ که‌ بتان‌ و مردگان‌ را می‌خوانند، به‌ کسی‌ تشبیه‌ شده‌اند که‌ دستش‌ را بدون ‌در کار بودن‌ ریسمان‌ و دلوی‌، به‌سوی‌ چاه‌ آب‌ دراز نموده‌ و از آن‌ آب‌ می‌طلبد «و دعای‌ کافران‌ جز در بی‌فایدگی‌ نیست‌» یعنی‌: دعای‌ کافران‌ هدر و باطل‌ و نابود است‌ زیرا این‌ دعا به‌ هیچ‌ وجهی‌ از وجوه‌ به‌ حالشان‌ سودی‌ نمی‌بخشد.

﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩١٥**﴾** [الرعد: 15].

«و هر که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ است‌ برای‌ خدا ـ خواهان‌ و ناخواهان‌ ـ سجده ‌می‌کند» به‌ سجده‌ تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم‌ پروردگار، چون‌ امر وی‌ به‌ صحت‌ و بیماریشان‌، زندگی‌ و مرگ‌شان‌ و فقر و توانگری‌شان‌، چه‌ این‌ سجده‌ به‌ رضا و رغبت‌ باشد؛ مانند سجده‌ فرشتگان‌ و مؤمنان‌ و چه‌ ناخواسته‌ و از روی‌ کراهیت‌؛ مانند سجده‌ کافران‌ و منافقان‌ در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم ‌بودن‌ اجباری‌ آنها به‌سنت‌های‌ مسلط الهی‌ زیرا کفار به‌طور ناخواسته‌ در حالات‌ سختی‌ و ضرورت‌ و از ترس‌ شمشیر مجاهدان‌، به‌ حکم‌ خدای‌ ﻷ‌ گردن‌ می‌نهند چنان‌که‌ مؤمنان‌ به ‌دلخواه‌ خود منقاد اویند و حق‌ تعالی‌ را آن‌گونه‌ که‌ به‌ آنان‌ فرمان‌ دهد، عبادت ‌می‌کنند «و سایه‌هایشان‌ به‌ وقت‌ صبح‌ و شام‌ سجده‌ می‌کنند» مراد از آن‌: سایه ‌انسان‌ است‌ که‌ او را دنبال‌ می‌کند و این‌ سایه‌ به‌ فرمان‌ خدا أ در هیأت‌ سجده‌ قرار داده‌ شده‌، به‌ گونه‌ای‌ که‌ چون‌ انسان‌ می‌ایستد، سایه‌ وی‌ به‌ حال‌ سجده‌ بر زمین ‌می‌افتد. صبح‌ و شام‌ را مخصوص‌ ساخت‌ زیرا نمایان‌ بودن‌ سایه‌ در این‌ دو وقت‌، بیشتر مشخص‌ است‌. غدو: جمع‌ «غداه»، عبارت‌ از اول‌ روز است‌ چنان‌که‌ آصال‌: جمع‌ «اصیل»، عبارت‌ از وقت‌ بعد از عصر تا هنگام‌ غروب‌ است‌.

**﴿**قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ١٦**﴾** [الرعد: 16].

سپس‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ پیامبرش‌ فرمان‌ داد تا از کفار سؤال‌ کند: «بگو: پروردگار آسمان‌ها و زمین‌ کیست‌؟» آن‌گاه‌ بی‌درنگ‌ خود فرمود: «بگو: خدا» پس‌ گویی ‌پروردگار از پاسخ‌ و باور خود آنان‌ حکایت‌ کرد زیرا کفار مکه‌ به‌ این‌ امر که‌ خداوند أ آفریننده‌ است‌، مقر و معتقد بودند «بگو: پس‌ آیا بجز او سرورانی ‌گرفته‌اید» یعنی‌: هرگاه‌ عقیده‌ دارید که‌ خدای‌ ﻷ‌ آفریننده‌ است‌ پس‌ شما را چه‌ شده‌ است‌ که‌ جز او سروران‌ و سرپرستانی‌ گرفته‌اید «که‌ برای‌ خود هم‌ مالک‌ سودو زیانی‌ نیستند؟» یعنی‌: آن‌ سرورانتان‌ چنان‌ عاجز و ناتوانند که‌ برای‌ خود هم ‌اختیار سودی‌ را ندارند تا از آن‌ سود برند و اختیار زیانی‌ را هم‌ ندارند که‌ با آن‌ به ‌غیرخویش‌ زیانی‌ برسانند، یا آن‌ زیان‌ را از خود دفع‌ کنند پس‌ چگونه‌ شما از این‌ خدایان‌ ناتوان‌ امید سود و زیان‌ را دارید در حالی‌که‌ آنان‌ حتی‌ برای‌ خود هم ‌مالک‌ این‌ سود و زیان‌ نیستند؟ «بگو: آیا برابرند نابینا» در دین‌ خود که‌ انسان‌ کافراست‌ «و بینا» در دین‌ خود که‌ انسان‌ موحد است‌؟ قطعا برابر نیستند زیرا اولی‌ به‌ واجبات‌ و مکلفیت‌های‌ خود جاهل‌، و دومی‌ به‌ این‌ واجبات‌ و الزامات‌ داناست ‌«یا آیا ظلمات‌ و نور» یعنی‌: کفر و ایمان‌ «برابرند؟» هرگز نه‌! «یا مگر برای‌ خدا شریکانی‌ مقرر کرده‌اند که‌ مانند آفریدن‌ خدا آفریده‌اند پس‌ در نتیجه‌، این‌ دو آفرینش‌ برآنان‌ مشتبه‌ شده‌ است‌؟» یعنی‌: آیا برای‌ خدا أ شرکایی‌ را گرفته‌اند که‌ همچون‌ او آفریننده‌ باشند تا در نتیجه‌، امر آفرینش‌ بر آنان‌ مشتبه‌ شود و بناچار بگویند: این‌ گروه‌ نیز همچون‌ خدا أ آفرینش گرند بنابر این‌، سزاوار پرستش‌ می‌باشند چنان‌که ‌او سزاوار آن‌ است‌؟ نه‌! هرگز چنین‌ نیست‌ بلکه‌ آنها برای‌ خدای‌ سبحان‌ شرکایی ‌گرفته‌اند که‌ عاجز و ناتوانند و حتی‌ بر آنچه‌ که‌ انسان‌ خود برانجام‌ آن‌ قادر است‌، توانا نیستند چه‌ رسد به‌ آنچه‌ که‌ آفریننده‌ برحق‌ به‌ آن‌ تواناست‌؛ پس‌ چگونه‌ کار برآنان‌ مشتبه‌ شده‌ است‌؟ «بگو: خدا آفریننده‌ هرچیزی‌ است‌» پس‌ آفریننده‌ای‌ غیر از او وجود ندارد بنابراین‌، این‌که‌ حق‌ تعالی‌ شریکی‌ در عبادت‌ داشته‌ باشد درحالی‌که‌ در آفرینش‌ شریکی‌ ندارد، به‌ هیچ‌ وجه‌ با منطقی‌ و معقول‌ نیست‌ «و اوست‌ یگانه‌ قهار» و غیر او هر چه‌ هست‌، مقهور و تحت‌ فرمان‌ است‌ پس‌ هرکس چنین‌ شأن‌ و عظمتی‌ داشته‌ باشد، فقط او سزاوار پرستش‌ و اطاعت‌ می‌باشد.

اهل‌ سنت‌ با این‌ آیه‌ استدلال‌ کرده‌اند بر این‌که‌ افعال‌ بندگان‌ همه‌ مخلوق ‌خداوند متعال‌ است‌ و بنده‌ خود خالق‌ فعل‌ خویش‌ نیست‌ زیرا فعل‌ او «شی‌ء» است ‌و حق‌ تعالی‌ خالق‌ هر «شی‌ء» است‌ پس‌ آنچه‌ در حوزه‌ توان‌ انسان‌ است‌، همانا عمل‌ و انتخاب‌ چیزی‌ است‌ که‌ خداوند أ برایش‌ آفریده‌ است‌، نه‌ بیشتر از آن‌.

**﴿**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ١٧**﴾** [الرعد: 17].

«همو که‌ از آسمان‌ آبی‌ فروفرستاد پس‌ رودخانه‌هایی‌ روان‌ شدند» یعنی: آب رودخانه‌ها روان‌ شد «به ‌اندازه‌ گنجایش‌ خودشان‌» پس‌ اگر رودخانه‌ کوچک‌ بود، آب‌ کم‌ و اگر رودخانه‌ بزرگ‌ بود، آب‌ بسیار در آن‌ روان‌ گشت‌. در این‌ آیه‌، خداوند أ نزول‌ قرآن‌ را که‌ جامع‌ هدایت‌ و بیان‌ است‌، به‌ نزول‌ باران‌، و رودخانه‌ها را به‌ دلها تشبیه‌ کرده‌ است‌ پس‌ برخی‌ از دلها برای‌ گنجاندن‌ خیر و دانش‌، بزرگ‌ و فراخ‌اند و برخی‌ از آنها برخلاف‌ آن‌ تنگ‌ و کوچک‌ بوده‌ عرصه‌ چندانی‌ برای‌ گنجاندن‌ خیر و حکمت‌ ندارند «و سیل‌ کفی‌ بلند روی‌ خود برداشت‌» زبد: کف‌ سپید بالا آمده‌ بر روی‌ سیل‌ است‌. رابی‌: بلند و بالا آمده‌ برروی‌ آب‌ «و از آنچه‌ در آتش‌ می‌گدازند» از اجسام‌ معدنی‌ «به‌ طلب‌ پیرایه‌» یعنی‌: برای‌ به‌دست ‌آوردن‌ زیورآلاتی‌ چون‌ طلا و نقره‌ که‌ بدان‌ زینت‌ و آرایش‌ می‌کنند «یا به‌ طلب‌ کالایی‌» چون‌ ظرف‌ها و ابزارهایی‌ که‌ از آهن‌ و برنج‌ و مس‌ و سرب ‌می‌سازند «کفی‌ مانند آن‌ بر می‌آید» زیرا بر روی‌ گداخته‌ این‌ آهن‌آلات‌ و فلزات ‌نیز، کفی‌ از پلیدی‌ و خاک‌ و فضلات‌ آنها بیرون‌ می‌آید «خداوند برای‌ حق‌ و باطل‌ این‌چنین‌ مثل‌ می‌زند؛ اما آن‌ کف‌، بیرون‌ افتاده‌ از میان‌ می‌رود» یعنی‌: سیل‌، کف‌ را بر روی‌ زمین‌ می‌افگند و در نتیجه‌ آن‌ کف‌ خشک‌ شده‌ از میان‌ می‌رود و در زمین‌ قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه‌ صنعتگر، کف‌ گداخته‌های‌ مذاب‌ معادن‌ را به‌ بیرون ‌افگنده‌ نه‌ از آن‌ زیوری‌ می‌سازد و نه‌ کالا و ابزاری‌. پس‌ همچنین‌ است‌ باطل‌ که ‌نابود می‌شود «اما آنچه‌ به‌ مردم‌ سود می‌رساند» از آب‌ صاف‌ و گداخته‌های‌ خالص‌ معدنی‌ «پس‌ بر روی‌ زمین‌ باقی‌ می‌ماند» یعنی‌: در زمین‌ قرار می‌گیرد، بدین‌سان‌ که‌ آب‌ به‌ عروق‌ زمین‌ و بافتهای‌ آن‌ سرازیر شده‌ و در نتیجه‌، مایه‌ انتفاع ‌و بهره‌گیری‌ مردم‌ می‌شود و مواد مذاب‌ اجسام‌ معدنی‌ نیز در کارگاه‌های‌ زرگری‌ و ریخته‌گری‌ به‌صورت‌ زیورات‌ و ابزار آلات‌ کارآمد و مفید در می‌آیند و این‌ است ‌مثل‌ حق‌.

پس‌ مثل‌ مؤمن‌ و عقیده‌اش‌ و منافع‌ ایمان‌، مانند مثل‌ آبی‌ است‌ که‌ از آن‌ در رویاندن‌ گیاهان‌ و درختان‌ زمین‌ و کسب‌ حیات‌ و طراوت‌ موجودات‌ زنده ‌بهره‌برداری‌ می‌شود و منفعت‌ آن‌ همانند منفعت‌ طلا و نقره‌ و سایر جواهر و فلزاتی ‌است‌ که‌ در معرض‌ بهره‌گیری‌ مردم‌ قرار می‌گیرند. اما مثل‌ کافر و کفرش‌، همانند کفی‌ است‌ که‌ برباد می‌رود و بسان‌ پلیدی‌ آهن‌ و پلیدی‌های‌ دیگری‌ است‌ که‌ آتش‌ از جوهر طلا و نقره‌ به‌ بیرون‌ می‌افگند و به‌ هیچ‌ دردی‌ نخورده‌ از بین‌ می‌رود و به‌ زباله ‌دانها افگنده‌ می‌شود «خداوند مثل‌ها را این ‌چنین‌ می‌زند» یعنی‌: به‌ مانند این‌ مثل ‌زدن‌ عجیب‌، خداوند أ در هر بابی‌ مثلها می‌زند. چنان‌که‌ در سوره‌ «بقره» برای‌ منافقان‌ دو مثل‌ زده‌ و در سوره‌ «نور» برای‌ کفار دو مثل‌ زده‌ ـ که‌ بیان‌ آن ‌می‌آید ـ همچنین‌ در سوره‌های‌ دیگر.

خلاصه‌ این‌که‌ مثل‌ قرآن‌ کریم‌ ـ این‌ کلام‌ نور و تجلی‌گاه‌ حقیقت‌ و ایمان‌ ـ در زنده‌ کردن‌ دلها، مانند آبی‌ است‌ که‌ زمین‌ را پس‌ از مردن‌ آن‌ زنده‌ می‌کند و مانند معدن‌ خالص‌ و بی‌آلایشی‌ است‌ که‌ منافع‌ بسیاری‌ را برای‌ مردم‌ تأمین‌ می‌کند. اما کفر و عقیده‌ باطل‌ مشرکان‌، همانند کف‌ روی‌ آب‌ یا غش‌ و پلیدی‌ بی‌سود و ثمر برآمده‌ از معادن‌ است‌.

در سنت‌ نیز مثل‌های‌ مشابهی‌ آمده‌ است‌. چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص حال‌ بهره‌گیران ‌از سنت‌ خود را به‌ حال‌ سه‌ نمونه‌ مختلف‌ زمینی‌ تشبیه‌ کرده‌اند که‌ آب‌ بر آنها فرودمی‌آید؛ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوموسی‌ اشعری‌ س از رسول‌ خدا ص آمده ‌است‌: «در حقیقت‌ مثل‌ آنچه‌ ـ از هدایت‌ و علم‌ ـ که‌ خداوند أ مرا بر آن ‌مبعوث‌ کرده‌، مانند مثل‌ بارانی‌ است‌ که‌ بر زمین‌ فرود می‌آید پس‌ بخشی‌ از آن ‌زمین‌، آب‌ را پذیرفته‌ و جذب‌ می‌کند و درنتیجه‌ گیاه‌ و علف‌ فراوان‌ می‌رویاند و بخشی‌ از آن‌، خشک‌ و سخت‌ است‌ که‌ آب‌ را جذب‌ نکرده‌ و بر روی‌ خود نگه‌ می‌دارد و در نتیجه‌ مردم‌ از آن‌ بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به‌ حیوانات‌ خودنوشانده‌ و آبیاری‌ و کشت‌وکار می‌کنند ولی‌ بخشی‌ از آن‌ آب‌ بر زمینی‌ فرودمی‌آید که‌ دشت‌ و هامون‌ است‌، به‌طوری‌ که‌ نه‌ آبی‌ را در خود نگه‌ می‌دارد و نه‌ گیاهی‌ را می‌رویاند. پس‌ این‌ است‌ مثل‌ کسی‌ که‌ در دین‌ خدا أ فقیه‌ شده‌ و خدای‌ ﻷ‌ او را از آنچه‌ که‌ مرا بدان‌ برانگیخته‌ و بهره‌مند ساخته‌، بهره‌مند گردانیده ‌است‌. چنین‌ کسی‌ خود می‌داند و به‌ دیگران‌ هم‌ می‌آموزاند. همچنین‌ این‌ است ‌مثل‌ کسی‌ که‌ سری‌ برای‌ آن‌ برنیفراشته‌ و هدایت‌ خدای‌ ﻷ‌ را که‌ بدان‌ فرستاده‌ شده‌ام‌، نمی‌پذیرد».

**﴿**لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ١٨**﴾** [الرعد: 18].

«برای‌ کسانی‌ که‌ پروردگارشان‌ را اجابت‌ کرده‌اند» آن‌گاه‌ که‌ ایشان‌ را به‌سوی ‌یگانگی‌ خود و تصدیق‌ انبیا و عمل‌ به‌ برنامه‌هایش‌ فراخواند «حسنی‌ است‌» یعنی‌: پاداشی‌ بس‌ نیکو است‌ که‌ همانا بهشت‌ برین‌ است‌ «و کسانی‌ که‌ وی‌ را اجابت ‌نکرده‌اند» یعنی‌: کسانی‌ که‌ دعوت‌ حق‌ تعالی‌ را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه‌ در زمین‌ است‌» از انواع‌ و اصناف‌ اموال‌ «و مانند آن‌ را با خود داشته‌ باشند» یعنی‌: مانند سراسر آنچه‌ در زمین‌ است‌، نیز به‌ آن‌ ضمیمه‌ شود و از آنان‌ باشد «قطعا آن‌را برای‌ بازخرید خود» یعنی‌: برای‌ برطرف ‌کردن‌ عذاب‌ بزرگ‌ و هول‌ عظیم‌ روز قیامت‌ که‌ در آن‌ قرار دارند «خواهند داد» اما ـ برفرض‌ اگر این‌ هم‌ در توانشان ‌باشد ـ از آنان‌ هرگز پذیرفته‌ نخواهدشد بلکه‌ «آن‌ گروه‌» یعنی‌: کسانی‌ که‌ ندای ‌پروردگارشان‌ را نشنیده‌ گرفته‌ و او را اجابت‌ نکرده‌اند «برای‌ آنان‌ سختی‌ حساب ‌است‌» در سرای‌ آخرت‌. سختی‌ حساب‌ آن‌ است‌ که‌ شخص‌ در برابر کل‌ گناهانش ‌مورد محاسبه‌ قرار گیرد و هیچ‌ چیز از گناهانش‌ آمرزیده‌ نشود «و جایشان‌ در دوزخ ‌است‌» یعنی‌: دوزخ‌ مسکن‌ و مأوایشان‌ است‌ «و چه‌ بدجایگاهی‌ است‌» دوزخ‌ که ‌در آن‌ مستقر می‌شوند.

**﴿**أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ١٩**﴾** [الرعد: 19].

«آیا کسی‌ که‌ می‌داند آنچه‌ از سوی‌ پروردگارت‌ به‌ تو نازل‌ شده‌ حق‌ است‌» و هیچ‌شک‌ و شبهه‌ای‌ در آن‌ نیست‌ «مانند کسی‌ است‌ که‌ نابیناست‌» و کوردل‌ لذا این ‌حقیقت‌ را نمی‌داند؟ «فقط خردمندانند» یعنی‌: صاحبان‌ خردهای‌ برترند «که‌ پند می‌پذیرند» اما آنان‌ که‌ از خردی‌ سالم‌ بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هرکس پند نپذیرفت‌، نابیناست‌.

سپس‌ خدای‌سبحان‌ ویژگی‌های‌ هر دو گروه‌ را بیان‌ می‌کند و در آغاز به ‌اوصاف‌ و ویژگی‌های‌ اهل‌ حق‌ پرداخته‌ می‌فرماید:

**﴿**الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ٢٠**﴾** [الرعد: 20].

«همان‌ کسانی‌ که‌ به‌ عهد خدا» یعنی‌: به‌ پیمانهایی‌ که‌ میان‌ خود و پروردگار خویش‌، یا میان‌ خود و دیگر بندگان‌ ـ به‌نام‌ خدا أ ـ بسته‌اند «وفا می‌کنند و پیمان ‌او را» که‌ بر خود الزام‌ کرده‌ و آن‌ را با سوگند و امثال‌ آن‌ از صیغه‌های‌ تأکید، مؤکد و مستحکم‌ ساخته‌اند «نمی‌شکنند» و هرآنچه‌ را که‌ بنده‌ بر خود واجب‌ گرداند یا به‌ گردن‌ بگیرد، چون‌ نذر و مانند آن‌ نیز شامل‌ «میثاق» می‌شود. پس ‌نخستین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌: وفا به‌ عهد است‌.

دومین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و آنان‌ که‌ آنچه‌ را خدا به‌ پیوستنش‌ **﴿**وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ٢١**﴾** [الرعد: 21].

فرمان ‌داده‌، می‌پیوندند» همچون‌ صله‌ رحم‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س آمده‌ است‌که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «کسی‌ که‌ دوست‌ دارد تا در رزقش‌ توسعه‌ داده‌ شودو باقی‌مانده‌ عمرش‌ طولانی‌ شود، باید رحم‌ خود را بپیوندد».

سومین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و از پروردگار خویش‌ می‌ترسند» ترسی‌ که ‌آنان‌ را بر انجام‌ تکالیف‌شان‌ و اجتناب‌ از محرمات‌ وامی‌دارد. خشیه‌: ترسی‌ است ‌که‌ با شناخت‌ کسی‌ که‌ انسان‌ از او می‌ترسد، همراه‌ باشد.

چهارمین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و از سختی‌ حساب‌ می‌ترسند» حساب‌ سخت‌: حسابی‌ است‌ همراه‌ با بررسی‌ و دقت‌ و تجسس‌ در همه‌ جوانب‌ و اطراف ‌قضیه‌ و مناقشه‌ و پی‌جویی‌ در آن‌ لذا کسی‌ که‌ در حساب‌ مورد پی‌جویی‌ و کاوش ‌قرار گیرد، نمی‌تواند از پس‌ آن‌ برآید و لذا به‌ کیفر روبرو می‌شود. بنابراین‌، یکی‌ از اوصاف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌ که‌ قبل‌ از آن‌ که‌ مورد چنین‌ محاسبه‌ای‌ قرار گیرند، با خود محاسبه‌ می‌کنند.

**﴿**وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ٢٢**﴾** [الرعد: 22].

پنجمین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و کسانی‌ که‌ برای‌ طلب‌ خشنودی ‌پروردگارشان‌ شکیبایی‌ کردند» مراد: شکیبایی‌ بر طاعت‌ خدا أ، شکیبایی‌ از محرمات‌ وی‌ و شکیبایی‌ بر مقدرات‌ دردآور و المناک‌ وی‌ است‌.

ششمین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و نماز را برپا داشتند» یعنی‌: آن‌ را در اوقات‌ مخصوص‌ آن‌ بر وفق‌ آداب‌ و ارکانی‌ که‌ خداوند أ آن‌ را مشروع‌ کرده‌، همراه‌ با خشوع‌ و اخلاص‌ ادا می‌کنند.

هفتمین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و از آنچه‌ روزیشان‌ دادیم‌، انفاق‌ کردند» لذا زکات‌ اموالشان‌ را ادا کرده‌ و در جایی‌ که‌ واجب‌ یا مستحب‌ است‌، بذل‌ و انفاق ‌کرده‌اند «در نهان‌» به‌طور خفیه‌ و پنهانی‌ «و آشکارا» به‌طور علنی‌ تا دیگران‌ نیز به‌ ایشان‌ اقتدا کنند. پنهان‌ دادن‌ صدقه‌ در صدقات‌ نفل‌ افضل‌ است‌ و آشکار دادن‌ آن ‌در زکات‌ فرض‌.

هشتمین‌ وصف‌ اهل‌ حق‌ این‌ است‌: «و بدی‌ را با نیکی‌ دفع‌ می‌کنند» یعنی‌: بدی‌ کسی‌ را که‌ به‌ ایشان‌ بد کرده‌ است‌، با احسان‌ و نیکی‌ به‌ وی‌ دفع‌ می‌کنند، یا عمل ‌بد را با عمل‌ صالح‌ پاسخ‌ می‌دهند، یا گناه‌ را با توبه‌ دفع‌ می‌کنند «آن ‌گروه‌» موصوف‌ به‌ صفات‌ یاد شده‌ «ایشان‌ راست‌ فرجام‌ خوش‌ آن‌ سرای‌» یعنی‌: ایشان‌ راست‌ نیک‌سرانجامی‌ سرای‌ آخرت‌ و دربرگرفتن‌ بهشت‌ و نیز فرجام‌ نیک ‌سرای‌ دنیا و به‌ میراث‌ بردن‌ زمین‌.

**﴿**جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ٢٣**﴾** [الرعد: 23].

«همان‌ بهشت‌های‌ عدن‌ که‌ درآن‌ وارد می‌شوند» بهشتهایی‌ که‌ اهل‌ آن‌ در آن ‌اقامت‌ همیشگی‌ داشته‌ و از آن‌ اصلا کوچانده‌ نمی‌شوند. عدن‌: لغتا به‌ معنای ‌اقامت‌ است‌. در تفسیر کشف‌الاسرار، «جنات‌ عدن» به‌ «بهشتهای‌ پایندگی» معنی ‌شده‌ است‌ «و» وارد می‌شود در آن‌ «هر که‌ از پدران‌شان‌ که‌ نیکوکار باشد» پدران ‌از باب‌ تغلیب‌ ذکر شده‌اند و این‌ عبارت‌ شامل‌ مادران‌ نیز می‌شود «و زنان‌شان‌ و فرزندان‌شان‌» یعنی‌: هم‌ خودشان‌ به‌ بهشتهای‌ عدن‌ وارد می‌شوند و هم‌ برای‌ گرامیداشت‌ آنان‌، پدران‌ و مادران‌ و زنان‌ و فرزندان‌شان‌ به‌ ایشان‌ ملحق‌ ساخته ‌می‌شوند تا با دیدار دوستان‌ و عزیزان‌، انس‌ و آرامش‌ تمام‌ یافته‌ و از کمال‌ آسایش ‌برخوردار گردند.

این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ با شفاعت‌ و نزدیکی‌ نیکان‌، درجه‌ انسان‌ علو و برتری‌ می‌یابد چنان‌که‌ جمله‌: (هرکه‌ نیکوکار باشد از پدران‌ و...) دلیل‌ بر آن ‌است‌ که‌ از نزدیکان‌ این‌ گروه‌، فقط کسانی‌ وارد بهشت‌ می‌شوند که‌ نیکوکار باشند و صرف‌ این‌که‌ شخص‌، پدر یا زن‌ یا فرزند کسی‌ از آن‌ گروه‌ باشد ـ بی‌آنکه‌ خود صالح‌ باشد ـ کافی‌ نیست‌ بلکه‌ همراه‌ با نزدیک‌ بودن‌ به‌ ایشان‌، شرط صلاح‌ نیز شرطی‌ الزامی‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در بیماری وفات‌شان‌ به‌ فاطمه‌ ل فرمودند: «ای‌ فاطمه‌ دختر محمد! از مال‌ من‌ هرچه‌ می‌خواهی‌ درخواست‌ کن‌ زیرا من‌ نمی‌توانم‌ هیچ‌ چیز از جانب‌ خدا أ را از تو دفع‌ کنم». «و فرشتگان‌ از هر دری‌ برآنان‌ وارد می‌شوند» یعنی‌: فرشتگان‌ از تمام‌ درهای‌ منازلی‌ که‌ این‌ گروه‌ بهشتی‌ در آنها سکونت‌ می‌گزینند، وارد بهشت‌ شده ‌آن‌گاه‌ به‌ رسم‌ شادباش‌ به‌ ایشان‌ می‌گویند:

**﴿**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ٢٤**﴾** [الرعد: 24].

«سلام‌ بر شما» یعنی‌: از تمام‌ آفات‌ به‌ سلامت‌ مانید «به ‌پاداش‌ آنچه‌ صبر کردید» یعنی‌: این‌ پاداش‌ به‌ سبب‌ صبر شما بر تقوای‌ الهی‌ و رعایت‌ اوامر وی‌ است‌ «راستی‌ چه‌ نیکوست‌ فرجام‌ آن‌ سرای‌!» یعنی‌: فرجام‌ سرای‌ بهشت‌. این‌ مدح‌ و ستایشی‌ است‌ برآنچه‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ ایشان‌ از نیک‌فرجامی‌ عنایت‌ کرده ‌است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «آیا می‌دانید اولین‌ کسانی‌ از خلق‌ خدا أ که‌ وارد بهشت‌ می‌شوند کیستند؟ یاران‌ گفتند: خدا أ و رسولش‌ داناترند. فرمودند: اولین‌ کسانی‌ از خلق‌ خدا أ که‌ وارد بهشت‌ می‌شوند، فقرای‌ مهاجرانی‌ هستند که‌ مرزها به‌ وسیله‌ ایشان‌ نگهبانی‌ می‌شود، سیل‌ ناملایمات‌ و تهاجمات‌ به‌ وسیله‌ ایشان‌ سد می‌گردد و یکی‌ از ایشان‌ می‌میرد در حالی‌ که‌نیازش‌ در سینه‌اش‌ باقی‌ مانده‌ و توانایی‌ برآوردن‌ آن‌ را در زندگی‌اش‌ نداشته‌ است‌. پس‌ خداوند أ به‌ کسانی‌ از فرشتگانش‌ که‌ بخواهد می‌گوید: نزد آنان‌ بروید و بر آنان‌ درود و شادباش‌ بگویید. فرشتگان‌ می‌گویند: ما ساکنان‌ آسمانت‌ و برگزیدگان‌ از میان‌ خلقت‌ هستیم‌، آیا ما را می‌فرمایی‌ که‌ نزد آنان‌ رفته‌ و بر آنان ‌درود وسلام‌ بگوییم‌؟ پروردگار ﻷ‌ می‌فرماید: ایشان‌ بندگانی‌ برای‌ من‌ بودند که‌ فقط مرا پرستیده‌ و چیزی‌ را با من‌ شریک‌ نمی‌آوردند، مرزها به‌ وسیله‌ ایشان ‌نگهبانی‌ و بدیها و سختی‌ها به‌ وسیله‌ ایشان‌ دفع‌ می‌شد و یکی‌ از ایشان‌ می‌مرد درحالی‌ که‌ نیاز وی‌ در سینه‌اش‌ بود و آن‌ را نمی‌توانست‌ برآورده‌ کند. آن‌گاه‌ فرشتگان‌ نزد ایشان‌ رفته‌ و از هر دری‌ بر ایشان‌ وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام ‌علیکم‌ بما صبرتم‌ فنعم‌ عقبی‌ الدار». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: رسول‌ خدا ص در رأس‌ هر سال‌ به‌ زیارت‌ قبور شهدا رفته‌ آن‌گاه‌ خطاب‌ به‌ ایشان ‌این‌ آیه‌ را می‌خواندند: ﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ٢٤﴾.

**﴿**وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ٢٥**﴾** [الرعد: 25].

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ بیان‌ صفات‌ کوردلانی‌ می‌پردازد که‌ حق‌ را نمی‌شناسند و بدان‌ راه‌ نمی‌یابند: «و کسانی‌ که‌ پیمان‌ خدا را پس‌ از بستن‌ آن‌ می‌شکنند و آنچه‌ را خدا به‌ پیوستنش‌ فرمان‌ داده‌ می‌گسلند و در زمین‌ فساد می‌کنند» با کفر، ارتکاب ‌معاصی‌ و زیان‌ رساندن‌ به‌ جانها و مالهای‌ مردم‌. «بر آن‌ گروه‌» به‌سبب‌ این ‌فسادافروزیشان‌ «لعنت‌ است‌» یعنی‌: طرد و دوری‌ از رحمت‌ خداوند أ است‌ «و برای‌ آنان‌ بدفرجامی‌ آن‌ سرای‌ است‌» یعنی‌: بدفرجامی‌ سرای‌ دنیاست‌ که‌ عذاب ‌دوزخ‌ می‌باشد.

**﴿**اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ٢٦**﴾** [الرعد: 26].

«خدا برای‌ هرکه‌ بخواهد، روزی‌ را گشاده‌ و تنگ‌ می‌گرداند» پس‌ حق‌ تعالی‌ گاهی ‌روزی‌ را برای‌ کافر گشایش‌ داده‌ و آن‌ را بر مؤمن‌ ـ از روی‌ ابتلا و امتحان‌ وی‌ ـ تنگ‌ می‌گرداند لذا نه‌ گشایش‌ در روزی‌ دلیل‌ کرامت‌ و بزرگواری‌ انسان ‌است‌ و نه‌ تنگی‌ رزق‌ و روزی‌، دلیل‌ ذلت‌ و اهانت‌ وی‌ «و کافران‌ به‌ زندگی‌ دنیا شاد شدند» و نسبت‌ به‌ آنچه‌ که‌ نزد خدا أ است‌، غافل‌ و جاهل‌ ماندند «و زندگی‌ دنیا در برابر آخرت‌ جز بهره‌ای‌ ناچیز نیست‌» در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «دنیا در برابر آخرت‌ جز مانند این‌که‌ یکی‌ از شما این‌ انگشتش‌ را در دریا فرو برد، نیست‌ ـ و به‌ انگشت‌ سبابه‌ خویش‌ اشاره‌ کردند ـ پس‌ باید بنگرد که‌ با آن‌ چه‌ چیز را از دریا بیرون‌ می‌آورد!».

**﴿**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ٢٧**﴾** [الرعد: 27].

«و کافران‌ می‌گویند: چرا از جانب‌ پروردگارش‌ معجزه‌ای‌ براو نازل‌ نشده ‌است‌؟» گویی‌ ادله‌ ایمان‌ ناقص‌ و ناکافی‌ است‌!! در حالی‌که‌ قرآن‌ عظیم‌، بزرگترین‌ معجزه‌ الهی‌ می‌باشد. لذا خداوند أ در این‌ آیه‌ و آیات‌ بعد، در پاسخ ‌به‌ این‌ درخواست‌ مشرکان‌ چندین‌ ردیه‌ را عنوان‌ می‌کند «بگو: در حقیقت‌ خداست‌ که‌ هرکه‌ را بخواهد گمراه‌ می‌کند» چنان‌که‌ این‌ گروهی‌ را که‌ می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای‌ نازل‌ نشده‌، گمراه‌ نمود «و هرکس را که‌ به‌سوی‌ او بازگردد» و با توبه‌ و دست‌کشیدن‌ از گناهی‌ که‌ بر آن‌ بوده‌ است‌، به‌ قلب‌ خویش‌ به‌سوی‌ او روی‌ آورد؛ «به‌سوی‌ خود راه‌ می‌نماید» بنابراین‌، فرود آوردن‌ نشانه‌ها و معجزات‌ را در امر هدایت‌ و گمراهی‌ هیچ‌ تأثیری‌ نیست‌ بلکه‌ هدایت‌ و گمراهی‌ همه‌ به‌ دست‌خدا أ است‌. پس‌ هرکس را سزاوار هدایت‌ بداند راه‌ می‌نماید، در غیر آن‌ او رادر سراشیبی‌ گمراهی‌ رها می‌کند.

پس‌ شایستگان‌ راه‌ هدایت‌ کیستند؟:

**﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ٢٨**﴾** [الرعد: 28].

«همان‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ اند» یعنی‌: راه‌ یافتگان‌ همان‌ کسانی‌ هستند که ‌خدا أ هدایت‌شان‌ کرده‌ لذا به‌سوی‌ او بازگشته‌اند و ایمان‌ آورده‌اند «و دل‌هایشان‌ به‌یاد خدا آرام‌ می‌گیرد» یعنی‌: دل‌هایشان‌ با ذکر خدای‌ سبحان‌ به‌ زبان‌؛ چون‌ تلاوت ‌قرآن‌، تسبیح‌، تمجید، تکبیر و کلمه‌ توحید، یا با شنیدن‌ این‌ اذکار از دیگران‌، انس‌ گرفته‌ و آرامش‌ می‌یابد «آگاه‌ باش‌ که‌ با یاد خدا» نه‌ با یاد دیگران‌ «دل‌ها آرامش‌ می‌یابد» و هرچند نگرش‌ در مخلوقات‌ خدای‌ سبحان‌ و شگفتی‌های‌ آفرینش‌ وی‌ و معجزاتش‌، فی‌الجمله‌ آرام‌بخش‌ دل‌هاست‌ ولی‌ آرامش‌ دادن‌ این‌ها، همچون‌ آرامشی‌ که‌ یاد خدا أ در انسان‌ ایجاد می‌کند، نیست‌.

**﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ٢٩**﴾** [الرعد: 29].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ اهل‌ ایمان‌ را مژده‌ داده‌ می‌فرماید: «کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند، خوشا به‌ حال‌شان‌» طوبی‌: حال‌ خوش‌ است‌؛ از شادی‌ وآرامش‌ روح‌، زندگانی‌ گوارا و خیر و نعمت‌ فراوان‌. به‌ قولی‌: طوبی‌ درختی‌ در بهشت‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ سهل‌بن‌سعد س آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «طوبی‌ درختی‌ است‌ در بهشت‌ که‌ سوار در سایه‌ آن‌ صدسال‌ راه‌ می‌پیماید، اما هنوز آن‌ را نمی‌تواند طی‌ کند». و هیچ‌ جای‌ شگفتی‌ هم ‌نیست‌ زیرا چنان‌ که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «در بهشت‌ چیزهایی‌ است‌ که‌ نه ‌آنها را چشمی‌ دیده‌ و نه‌ گوشی‌ شنیده‌ و نه‌ بر قلب‌ هیچ‌ بشری‌ خطور کرده‌ است». قرطبی‌ این‌ قول‌ را صحیح‌تر دانسته‌ است‌. «و خوش‌ سرانجامی‌ دارند» وخوش ‌جایگاهی‌ که‌ همان‌ سرای‌ بهشت‌ است‌.

**﴿**كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ٣٠**﴾** [الرعد: 30].

«بدین‌گونه‌ تو را در میان‌ امتی‌ که‌ پیش‌ از آن‌ امتهای‌ بسیاری‌ گذشته‌اند فرستادیم‌» یعنی‌: تو را در میان‌ گروهی‌ از مردم‌ فرستادیم‌ که‌ پیش‌ از آن‌ گروه‌های ‌بسیاری‌ گذشته‌اند، گروه‌هایی‌ که‌ به‌سوی‌ آنان‌ نیز پیامبرانی‌ را فرستاده‌ بودیم ‌بنابراین‌، این‌ امت‌ آخرین‌ امتهاست‌ و تو نیز خاتم‌ پیامبران‌ † هستی‌ «تا آنچه‌ را به‌سوی‌ تو وحی‌ کردیم‌ بر آنان‌ بخوانی‌» یعنی‌: تو را در میان‌ این‌ امت‌ فرستادیم‌ تاقرآن‌ و سایر وحیانیات‌ ما را بر آنان‌ بخوانی‌ «در حالی‌ که‌ آنان‌ به‌ رحمان‌ کفرمی‌ورزند» یعنی‌: مشرکان‌ مکه‌ منکر آنند که‌ خداوند أ اسمی‌ به‌نام‌ رحمان‌ داشته‌ باشد چنان‌که‌ گفتند: ما نمی‌دانیم‌ که‌ رحمان‌ و رحیم‌ کیست‌؟ «بگو» ای‌ محمد درپاسخ‌ آنها «او پروردگار من‌ است‌» یعنی‌: رحمان‌ آفریننده‌ من‌ است‌ «جز او خدایی‌نیست‌» یعنی‌: جز او هیچ‌ کس‌ و هیچ‌ چیز دیگر سزاوار عبادت‌ و پرستش‌ نمی‌باشد «بر او توکل‌ کرده‌ام‌» در تمام‌ امور خویش‌ «و به‌سوی‌ اوست‌» نه‌ به‌سوی‌ غیر وی ‌«بازگشت‌ من‌» زیرا کسی‌ جز او شایسته‌ آن‌ نیست‌ که‌ مرجع‌ قرار گیرد.

**﴿**وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ٣١**﴾** [الرعد: 31].

«و اگر قرآنی‌ بود که‌ کوه‌ها بدان‌ روان‌ می‌شد» به‌ قولی‌: این‌ آیه‌ متصل‌ به‌ جواب ‌این‌ سخن‌ مشرکان‌ است‌ که‌ گفتند: (چرا از جانب‌ پروردگارش‌ معجزه‌ای‌ بر وی‌نازل‌ نشده‌ است‌؟) «آیه/‌27». یعنی‌: اگر آنان‌ تفکر کنند، به‌ این‌ حقیقت‌ پی‌ می‌برند که‌ قرآن‌ خود بزرگترین‌ معجزه‌ است‌ زیرا اگر در عرصه‌ هستی‌ کلامی‌ می‌بود که ‌وقتی‌ خوانده‌ می‌شد، کوهها به‌سبب‌ آن‌ روان‌ گشته‌ و از محل‌ استقرار خود به‌ حرکت‌ در می‌آمدند؛ «یا زمین‌ بدان‌ قطعه‌ قطعه‌ می‌گردید» و با خواندن‌ آن‌ از آن‌ چشمه‌ها و انهار جاری‌ می‌شد، یا زمین‌ از خشیت‌ خدا أ در هنگام‌ قرائت‌ آن ‌شکافته‌ می‌شد، یا خواننده‌ آن‌ مسافت‌های‌ زمین‌ را به‌ وسیله‌ آن‌ می‌پیمود. پس‌ این‌ جمله‌ سه‌ وجه‌ دارد. «یا مردگان‌ بدان‌ به‌ سخن‌ در می‌آمدند» یعنی‌: یا مردگان‌ با قرائت‌ آن‌ زنده‌ می‌شدند و در نتیجه‌، هنگام‌ مخاطب‌ قرارگرفتن‌ به‌ قرآن‌، آن‌ را همچون‌ زندگان‌ می‌فهمیدند، آری‌! اگر تحقق‌ همه‌ این‌ معجزات‌ با کلام‌ و قرائتی ‌منظور و ملحوظ اراده‌ خدای‌ سبحان‌ می‌بود، آن‌ کلام‌ بدون‌ شک‌ قرآن‌ بود زیرا در عرصه‌ معجزات‌ الهی‌، حجت‌ و معجزه‌ای‌ بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن‌ در تأثیرگذاری‌ بر اندیشه‌ها، روانها و ضمایر نازل‌ نشده‌ است‌، قرآنی‌ که‌ اگر خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را بر کوهی‌ فرود می‌آورد، یقینا آن‌ کوه‌ از ترس‌ خدا أ خرد و درهم‌کوفته‌ و فروتن‌ می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال‌ همه‌ این‌ امور را با قرآن‌ به‌ انجام‌ می‌رساند، باز هم‌ آن‌ مشرکان‌ ایمان‌ نمی‌آوردند.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید؛ مشرکان‌ به‌ رسول‌ خدا ص گفتند: اگر چنان‌ که‌ ادعا می‌کنی‌ به‌ راستی‌ پیامبر هستی‌؛ پس‌ پدران‌ و بزرگان‌ نخستین‌ ما را که‌ مرده‌اند، به‌ ما بنمایان‌ (زنده‌ گردان) تا با آنان‌ سخن‌ بگوییم‌، همچنین‌ این‌ کوههای‌ مکه‌ را که‌ به ‌سختی‌ در تنگنای‌ آنها قرار داریم‌ برای‌ ما فراخ‌ گردان‌. همان‌ بود که‌ آیه‌کریمه‌ نازل‌ شد.

«بلکه‌ کار همه‌ یکجا از آن‌ خداست‌» یعنی‌: اگر قرآنی‌ می‌بود که‌ همه‌ درخواست‌هایشان‌ با آن‌ محقق‌ می‌شد، یقینا آن‌ همین‌ قرآن‌ بود، از آنجا که‌ چنان ‌اعجازی‌ در آن‌ وجود دارد که‌ اگر همه‌ انس‌ و جن‌ گرد آیند، نظیر آن‌ را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که‌ قرآن‌ چنان‌ کتابی‌ است‌ که‌ باطل‌ از پس‌ و پیش‌ آن‌ بر آن‌ وارد نمی‌شود.

ولی‌ خداوند متعال‌ آن‌ درخواست‌هایشان‌ را با این‌ قرآن‌ محقق‌ نکرد بلکه‌ قرآن‌ را بر همین‌ تأثیر و اعجاز لفظی‌ و معنوی‌ کنونی‌اش‌ قرار داد؛ چرا که‌ در برآوردن ‌خواسته‌هایشان‌ حکمت‌ و مصلحتی‌ نهفته‌ نبود و اگر در برآوردن‌ خواسته‌هایشان ‌حکمت‌ و مصلحتی‌ نهفته‌ می‌بود، قطعا خداوند أ آن‌ را برآورده‌ می‌ساخت‌.آری‌! اگر او می‌خواست‌ که‌ آنان‌ قهرا ایمان‌ آورند، یقینا ایمان‌ می‌آوردند، اما مشیت‌ او بر ایمان‌ همه‌ آنان‌ نرفته‌ است‌ بنابراین‌، نه‌ به‌راه ‌افتادن‌ کوه‌ها در آنها تأثیری‌ می‌گذارد و نه‌ تحقق‌ دیگر پیشنهادات‌شان‌. پس‌ اگر از این‌ نشانه‌ها هر چه‌ بیاید و هر چه‌ ببینند، باز هم‌ بر کفر خویش‌ پای‌ می‌فشرند، به‌ همین‌ جهت‌ فرمود: «آیاکسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند، ندانسته‌ اند» و برای‌شان‌ روشن‌ نشده‌ است‌ «که‌ اگر خدا می‌خواست‌، قطعا مردمان‌ را همه‌ یکجا هدایت‌ می‌کرد» بی‌آن‌که‌ معجزات‌ و نشانه‌هارا مشاهده‌ کنند؟ ولی‌ حق‌ تعالی‌ جز کسانی‌ را که‌ شایسته‌ هدایت‌اند و عنایت‌ وی ‌در حقشان‌ پیشی‌ گرفته‌، هدایت‌ نمی‌کند. در آیه‌کریمه‌ «یأس» به‌ معنی‌ علم‌ به‌ کار رفت‌ زیرا یأس‌ از یک‌ چیز، متضمن‌ علم‌ به‌ آن‌ است‌.

روایت‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ پیرامون‌ عظمت‌ معجزه ‌قرآن‌ فرمودند: «هیچ‌ پیامبری‌ نیست‌ مگر این‌که‌ به‌ او از نشانه‌هایی‌ داده‌ شده‌ که ‌بشر به‌ مانند آن‌ نشانه‌ها و معجزات‌ ایمان‌ می‌آورد، اما آنچه‌ که‌ به‌ من‌ داده‌ شده‌، وحیی‌ است‌ که‌ خداوند أ آن‌ را به‌ من‌ وحی‌ کرده‌ است‌. پس‌ امیدوارم‌ که‌ پیروان‌ من‌ در روز قیامت‌ از همه‌ آنان‌ بیشتر باشند». معنای‌ این‌ فرموده‌ پیامبر ص این‌ است‌که‌: معجزه‌ هر پیامبری‌ با فوت‌ آن‌ پیامبر ختم‌ شده‌ در حالی‌که‌ قرآن‌ معجزه‌ و حجتی‌ جاودانه‌ و ابدی‌ است‌ که‌ شگفتی‌های‌ آن‌ هرگز به‌ پایان‌ نمی‌آید و دانشمندان‌ و شیفتگان‌ حقیقت‌ هرگز از آن‌ سیر نمی‌شوند و حق‌ تعالی‌ آن‌ را برای ‌صاحبان‌ خرد و اندیشه‌، معجزه‌ و نشانه‌ای‌ تام‌ گردانیده‌ است‌ «و کسانی‌ که‌ کافر شده‌اند، پیوسته‌ به‌سزای‌ آنچه‌ کرده‌اند، مصیبت‌ کوبنده‌ای‌ به‌ آنان‌ می‌رسد» این‌ هشداری‌ به‌ کفار مکه‌ است‌ که‌ به‌سبب‌ آنچه‌ از کفر و تکذیب‌ پیامبر ص مرتکب ‌گردیده‌اند، مصیبتی‌ کوبنده‌ یعنی‌: بلایی‌ بسیار بزرگ‌ و سخت‌ به‌ آنان‌ می‌رسد؛ مانند کشتن‌، به‌اسارت‌ درآمدن‌، جنگ‌ و قحطی‌. قارعه‌: رنج‌ و بلا و مصیبت ‌است‌ «یا فرود می‌آید» این‌ ضربه‌ کوبنده‌ «نزدیک‌ خانه‌هایشان‌» و شهرشان‌ که‌ قطعا از فرود آمدن‌ آن‌ ترسناک‌ و متوحش‌ می‌شوند. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: تو ای‌ پیامبر! در فتح‌ مکه‌ نزدیک‌ خانه‌هایشان‌ فرود می‌آیی‌ «تا وعده‌ خدا فرا رسد» با فرارسیدن‌ مرگشان‌، یا با برپایی‌ قیامت‌، یا با فتح‌ مکه‌ ـ به‌ قول‌ ابن‌ عباس‌ س وجمعی‌ دیگر ـ «هرآینه‌ خداوند وعده‌ خود را خلاف‌ نمی‌کند» و وعده‌اش‌ قطعا رسیدنی‌ است‌.

بدین‌گونه‌ پاسخ‌ سؤال‌ و شبهه‌ کافران‌ در مورد درخواست‌ معجزه‌ که‌ در «آیه/‌27» مطرح‌ گردید، به‌ شیوه‌ای‌ مستدل‌ و منطقی‌ داده‌ شد. و بازهم‌ پاسخ‌های‌ دیگری‌ عنوان‌ می‌شود، از جمله‌ سومین‌ رد بر کافران‌ که‌ ضمن‌ آن‌ رسول‌ خدا ص این‌گونه‌ مورد دلجویی‌ قرار می‌گیرند:

**﴿**وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ٣٢**﴾** [الرعد: 32].

«و بی‌گمان‌ پیامبران‌ پیش‌ از تو نیز مورد تمسخر قرارگرفتند» لذا تو تنها پیامبری‌ نیستی‌ که‌ با تکذیب‌ و استهزا روبرو شده‌ است‌ «پس‌ به‌ کافران‌ مهلت‌ دادم‌» املاء: مهلت ‌دادن‌ است‌ «سپس‌ آنان‌ را فروگرفتم‌ پس‌ کیفر من‌ چگونه‌ بود» بر گروه‌های ‌کفاری‌ که‌ به‌ پیامبران‌ استهزا کردند؟!.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ از قیومیت‌ خویش‌ و این‌که‌ مشرکان‌ سزاوار عذاب‌ هستند و از سنت‌ خویش‌ در کسانی‌ که‌ اراده‌ گمراهی‌شان‌ را دارد، خبر داده‌ می‌فرماید:

**﴿**أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ٣٣**﴾** [الرعد: 33].

«آیا کسی‌ که‌ بر هر شخصی‌ بدانچه‌ کرده‌ است‌، مراقب‌ است‌» مانند کسی‌ است‌ که ‌از همه‌ جا بی‌خبر می‌باشد؟ یعنی‌: آیا خدایی‌ که‌ متولی‌ امور و مدبر احوال‌ خلق‌ و تعیین‌ آجال‌ و ارزاقشان‌ و ناظر و مراقب‌ تمام‌ اعمال‌ و احوال‌ آنها می‌باشد، همانند بتان‌ بی‌جان‌ و بی‌شعور و همانند مردگانی‌ است‌ که‌ مشرکان‌ آنها را ـ بجز وی‌ ـ به‌خدایی‌ و پرستش‌ گرفته‌اند؟ بتانی‌ که‌ نه‌ بر چیزی‌ ناظر و مراقب‌ هستند و نه‌ تدبیر امری‌ از امور را برعهده‌ دارند؟ قطعا او همانند آنان‌ نیست‌ «و برای‌ خدا شریکانی ‌قرار دادند» یعنی‌: با آن‌که‌ هرگز نمی‌توان‌ میان‌ خدای‌ سبحان‌ و بتان‌ بی‌جان‌ همانندیی‌ دید، با آن‌ هم‌، این‌ کافران‌ برای‌ خدای‌ سبحان‌ شریکانی‌ قرار دادند «بگو» ای‌ محمد! «نامهایشان‌ را بیان‌ کنید» یعنی‌: از این‌ شریکانی‌ که‌ برای‌خدای‌ سبحان‌ قرار داده‌اید، نام ببرید که‌ آنها کیستند؟ بدانید که‌ آنها حقیرتر از آنند که‌ «خدایان» نامیده‌ شوند. شاه‌ ولی‌الله دهلوی‌ می‌گوید: «یعنی‌: اوصاف‌آنان‌ را ذکر کنید تا با اوصاف‌ خداوند أ مقابله‌ شود و فن‌ مماثلت‌ آشکارگردد ـ والله اعلم». «یا مگر او را» یعنی‌: خداوند أ را «به‌ آنچه‌ او در زمین ‌نمی‌داند» و نمی‌شناسد «خبر می‌دهید» از شرکایی‌ که‌ می‌پرستید؟ یعنی‌ خدای‌ دانا با وجود آن‌ که‌ به‌ آنچه‌ در آسمانها و زمین‌ است‌ آگاه‌ می‌باشد و هیچ‌ چیز بر او پنهان‌ نیست‌، اما در روی‌ زمین‌ چنین‌ شرکایی‌ را برای‌ خود سراغ‌ ندارد پس‌ شما این‌ شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل‌ این‌که‌ حق‌ تعالی‌ فقط زمین‌ را مخصوص‌ساخت‌، این‌ است‌ که‌ مشرکان‌ شرکایی‌ را فقط در زمین‌ برایش‌ ادعا کردند نه‌ درآسمان‌ «یا به‌ سخنی‌ سرسری‌ فریفته‌ می‌شوید» بی‌آن‌که‌ برای‌ آن‌ حقیقتی‌ باشد؟یعنی‌: یا از پدرانتان‌ در سخنی‌ بی‌اصل‌ و اساس‌ و سطحی‌ و میان‌تهی‌ تقلید می‌کنید؟ «بلکه‌ برای‌ کافران‌ مکرشان‌ آراسته‌ شده‌» مکرشان‌: کفری‌ است‌ که‌ سردمداران‌ و شیاطین‌، پیروانشان‌ را به‌ آن‌ می‌فریبند تا به ‌وسیله‌ آن‌ گمراهشان ‌سازند «و از راه‌ بازداشته‌ شده‌اند» یعنی‌: خدای‌ سبحان‌ به‌عنوان‌ مجازاتی‌ بر شرکشان‌، آنان‌ را از راه‌ خود بازداشته‌، یا شیطان‌ آنان‌ را از راه‌ حق‌ بازداشته‌ است ‌«و هر که‌ را خدا گمراه‌ کند» و مشیت‌ وی‌ گمراه‌ ساختنش‌ را اقتضا نماید «او را هیچ‌ راهبری‌ نیست‌» که‌ به‌سوی‌ خیر رهنمونی‌اش‌ کند.

حق‌ تعالی‌ در این‌ دو آیه‌، از طریق‌ اقامه‌ حجت‌ بر بطلان‌ راه‌ و روشی‌ که‌ مشرکان‌ بر آن‌ قرار دارند، درخواست‌ معجزات‌ از سوی‌ آنان‌ را نیز به‌طور ضمنی ‌رد کرده‌ است‌.

و بعد از اقامه‌ حجت‌، این‌ هشدار مطرح‌ می‌شود:

**﴿**لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ٣٤**﴾** [الرعد: 34].

«برای‌شان‌ در زندگی‌ دنیا عذابی‌ است‌» با کشته ‌شدن‌، به‌ اسارت‌ درآمدن‌ و مصیبت‌های‌ دیگر «و قطعا عذاب‌ آخرت‌ سخت‌تر است‌» از عذاب‌ دنیا زیرا عذاب‌ دنیا سپری‌ می‌شود در حالی‌که‌ عذاب‌ آخرت‌ همیشگی‌ و ابدی‌ است‌، همچنین‌ آتش ‌دوزخ‌ نسبت‌ به‌ آتش‌ دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است‌ «و برای‌شان‌ در برابر خدا هیچ‌ نگهدارنده‌ای‌ نیست‌» که‌ آنان‌ را از عذابش‌ نگه‌ دارد و نه‌ هیچ‌ پناه‌دهنده‌ای‌ که‌ از عذاب‌ وی‌ پناه‌شان‌ دهد.

سپس‌ بشارت‌ به‌ اهل‌ تقوی‌ و هشدار به‌ اهل‌ کفر در یک‌ آیه‌ می‌آید:

**﴿**بمَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ٣٥**﴾** [الرعد: 35].

«مثل‌ بهشتی‌ که‌ به‌ پرهیزگاران‌ وعده‌ داده‌ شده‌» یعنی‌: وصف‌ شگفت‌آسا و شأن‌ والای‌ بهشت‌ برین‌ این‌ است‌ که‌: «جویباران‌ از فرودست‌ آن‌» یعنی‌: از فرودست ‌درختان‌ و منازل‌ آن‌ «جاری‌ است‌، میوه‌های‌ آن‌ همیشگی‌ است‌» که‌ هرگز انقطاعی ‌ندارد، آن‌ گونه‌ که‌ میوه‌های‌ درختان‌ دنیا به‌پایان‌ می‌رسد و تمام‌ می‌شود «و سایه‌آن‌ همچنین‌» همیشگی‌ است‌، کوتاه‌ نمی‌شود و خورشید آن‌ را از بین‌ نمی‌برد «این‌ است‌ سرانجام‌ متقیان‌ و فرجام‌ کافران‌ آتش‌ است‌» و آنان‌ جز این‌، فرجام‌ و عاقبت‌ دیگری‌ ندارند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ جابر س آمده‌ است‌: «روزی‌ مشغول‌ خواندن‌ نماز ظهر بودیم‌ که‌ ناگهان‌ دیدیم‌ رسول‌ خدا ص جلو رفتند و ما نیز به‌ پیروی‌ از ایشان ‌جلو رفتیم‌. سپس‌ دست‌ بردند تا چیزی‌ را بگیرند، آن‌گاه‌ واپس‌ آمدند. چون‌ نماز تمام‌ شد، ابی‌بن‌ کعب‌ س به‌ ایشان‌ گفت‌: یا رسول‌الله! امروز در حال‌ نماز کاری ‌کردید که‌ تاکنون‌ ندیده‌ایم‌ که‌ آن‌ را انجام‌ دهید؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: آری‌! امروز بهشت‌، طراوتها، گلها و میوه‌های‌ آن‌ در حال‌ نماز بر من‌ عرضه‌ شد پس‌ از میوه‌های‌ آن‌ خوشه‌ای‌ انگور را به‌دست‌ گرفتم‌ تا برای‌ شما بیاورم‌، اما میان‌ من‌ وآن‌ خوشه‌ مانع‌ ایجاد شد و اگر آن‌ را به‌ شما می‌آوردم‌ و تمام‌ کسانی‌ که‌ در میان ‌زمین‌ و آسمانند از آن‌ می‌خوردند، قطعا چیزی‌ از آن‌ نمی‌کاستند».

**﴿**وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ٣٦**﴾** [الرعد: 36].

«و کسانی‌ که‌ به‌ ایشان‌ کتاب‌» تورات‌ و انجیل‌ را «داده‌ایم‌» و به‌ مقتضای ‌کتابشان‌ عمل‌ می‌کنند «از آنچه‌ به‌سوی‌ تو نازل‌ شده‌، شاد می‌شوند» پس‌ اهل‌ راستین‌ آن‌ دو کتاب‌، از نزول‌ قرآن‌ شاد می‌شوند زیرا آنان‌ قرآن‌ را موافق‌ و مصدق‌ کتابهایشان‌ می‌یابند. یا مراد: مسلمانان‌ اهل‌ کتابند؛ چون‌ عبدالله بن‌ سلام‌ وهمراهانش‌ از یهود و مانند اسلام‌ آوردگان‌ نصاری‌ که‌ هشتاد مرد بودند، چهل‌ تن‌ در نجران‌، هشت‌ تن‌ در یمن‌ و سی‌ودو تن‌ در حبشه‌ «و از احزاب‌ کسانی‌ هستند که ‌بخشی‌ از آن‌ را انکار می‌کنند» یعنی‌: از احزاب‌ و دسته‌های‌ یهود و نصاری‌ کسانی ‌هستند که‌ بر ضد این‌ دین‌ عمل‌ می‌کنند زیرا منکر آنند که‌ احکام‌ و برنامه‌های ‌قرآن‌، ناسخ‌ برنامه‌های‌ ادیانشان‌ است‌. بنابراین‌، شادمانی‌ عده‌ای‌ از آنان‌ به‌ نزول ‌قرآن‌، فقط به‌ آن‌ بخش‌ از قرآن‌ برمی‌گردد که‌ با کتابهایشان‌ موافق‌ است‌ و انکار منکرانشان‌ هم‌، متوجه‌ بخشی‌ از قرآن‌ است‌ که‌ مخالف‌ کتاب‌هایشان‌ می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشران‌ و مستشرقان‌ اهل‌ کتاب‌ همین‌ گونه‌اند. «بگو: جزاین‌ نیست‌که‌ من‌ مأمورم‌ تا خدا را بپرستم‌ و به‌ او شرک‌ نورزم‌» یعنی‌: جز این‌ نیست‌ که‌ در کتاب ‌نازل‌ شده‌ بر خود، به‌ عبادت‌ خدای‌ ﻷ‌ و یکتاپرستی‌اش‌ مأمور گردیده‌ام‌ و این‌ اصلی‌ است‌ که‌ همه‌ کتاب‌های آسمانی‌ بر آن‌ متفق‌ بوده‌ و تمام‌ ملل‌ اقتدا کننده‌ به ‌پیامبران † نیز بر عدم‌ انکار آن‌ وحدت‌ کامل‌ دارند «به‌سوی‌ او» یعنی‌: به‌سوی‌الله أ «دعوت‌ می‌کنم‌» نه‌ به‌سوی‌ غیر وی‌ «و بازگشتم‌ به‌سوی‌ اوست‌» نه‌ به‌سوی ‌غیر وی‌ پس‌ چگونه‌ دعوتی‌ این‌چنین‌ مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!.

**﴿**وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ٣٧**﴾** [الرعد: 37].

«و بدین‌سان‌ قرآن‌ را حکمی‌ عربی‌ فروفرستادیم‌» یعنی‌: قرآن‌ را به‌ گونه‌ای‌ نازل ‌کردیم‌ که‌ دربرگیرنده‌ اصول‌ و فروع‌ شریعت‌ بوده‌ و به‌ زبان‌ عربی‌ روشنی‌ بیان‌ شده ‌است‌ و میان‌ مردم‌ در وقایع‌ و قضایا به‌ مقتضای‌ حکمت‌ حکم‌ می‌کند چنان‌که کتاب‌های آسمانی‌ دیگر بر پیامبران † را به‌ زبانهای‌ خودشان‌ نازل‌ کردیم‌ «و اگر از هوا و هوس‌هایشان‌ پیروی‌ کنی‌» یعنی‌: از هوا و هوسهای‌ کفار؛ اعم‌ از مشرکان‌ و اهل‌کتاب‌، هوا و هوس‌هایی‌ که‌ آنان‌ موافقت‌ و همراهی‌ تو را بر آنها می‌طلبند، مثلا از تو می‌طلبند تا بر قبله‌ آنان‌ ـ پس‌ از منسوخ‌ شدن‌ آن‌ ـ نماز بخوانی‌ «پس‌ از دانشی ‌که‌ به‌ تو رسیده‌» و خداوند أ آن‌ را به‌ تو تعلیم‌ داده‌؛ از جمله‌ علمت‌ به‌ منسوخ‌ بودن‌ برنامه‌هایشان‌، آری‌! اگر چنان‌ کنی‌، در آن‌ صورت‌ «در برابر خدا هیچ‌دوست‌ و حمایتگری‌ نخواهی‌داشت‌» که‌ متولی‌ و کارساز امر تو گردیده‌ تو را یاری ‌دهد و از عذاب‌ وی‌ حفظ کند.

این‌ بیان‌ الهی‌ برای‌ قطع‌ نهایی‌ طمع‌های‌ اهل‌ کتاب‌ و مشرکان‌ و نیز برای‌ تحریک ‌مؤمنان‌ بر ثبات‌ در دین‌ خویش‌ است‌، یعنی‌: مؤمن‌ نباید بعد از آن‌که‌ به‌ حجت ‌چنگ‌ زده‌ است‌، در هنگام‌ روبرو شدن‌ با شبهات‌، متزلزل‌ گردد.

با این‌ آیه‌، سومین‌ رد قران‌ بر درخواست‌ معجزات‌ از سوی‌ مشرکان‌، به‌ پایان‌ می‌رسد.

و اینک‌ رد چهارم‌:

**﴿**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ٣٨**﴾** [الرعد: 38].

«و هرآینه‌ پیش‌ از تو نیز پیامبرانی‌ فرستادیم‌ و برای‌شان‌ زنان‌ و فرزندانی ‌قراردادیم‌» یعنی‌: پیامبران † نیز از جنس‌ بشرند و طبیعتا زنانی‌ دارند و فرزندانی ‌که‌ از ایشان‌ و زنانشان‌ به‌ دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبران † را از جنس‌ فرشتگان‌ ـ که نه‌ ازدواج‌ می‌کنند و نه‌ توالد و تناسلی‌ دارند ـ نفرستاده‌ایم‌. پس‌ ای‌ محمد ص! تو در این‌ امر تافته‌ جدابافته‌ از پیامبران‌ دیگر نیستی‌. اما شما ای‌ معاندان‌! چه‌ شده‌ است‌ که‌ در حق‌ پیامبر ما ص چیزی‌ را ناجایز می‌پندارید که‌ پیامبران‌ قبل‌ از وی‌ نیزآن‌ را داشته‌ اند؟

کلبی‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌کریمه‌ می‌گوید: یهودیان‌، رسول‌ خدا ص را مورد طعن‌ قرارداده‌ و گفتند: ما برای‌ این‌ مرد جز زنان‌ و نکاح‌ دیگر هم ‌و غمی‌ نمی‌یابیم‌ و اگر طوری‌ که‌ می‌پندارد او به‌راستی‌ پیامبر می‌بود باید کار نبوت‌ از زنان‌ بازش ‌می‌داشت‌! همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ این‌ آیه‌کریمه‌ را نازل‌ فرمود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «چهار چیز از سنن‌ پیامبران‌ است‌: استعمال‌ عطر، مسواک‌، حنا و عقد نکاح». «و هیچ‌ پیامبری‌ را نرسد که‌ هیچ‌ معجزه‌ای‌ بیاورد» از جمله‌، آنچه‌ که‌ کفار از پیامبر ص درخواست‌ می‌کنند «مگر به‌اذن‌ خدا» و به‌ حکم‌ وی‌ «برای‌ هر قضایی‌ کتابی‌ است‌» یعنی‌: برای‌ هر امری‌ که‌ خداوند أ آن‌ را در حکم‌ و قضای‌ خویش‌ آورده‌، کتابی‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ آن‌ حکم‌ را با میعاد موقت‌ آن‌ در آن‌ نوشته‌است‌ و آن‌ کتاب‌: لوح‌ محفوظ است‌ ـ والله اعلم‌. یا معنی‌این‌ است‌: برای‌ هر رخدادی‌، وقت‌ و زمان‌ معین‌ و محدودی‌ است‌ که‌ احکام‌ وبرنامه‌ها نیز بر اساس‌ حکمتی‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ آن‌ داناست‌ در همان‌ وقت‌ و زمان‌ معین‌ خود مشروع‌ می‌شوند بنابراین‌، برنامه‌های‌ الهی‌ مبتنی‌ بر مفاد و مصالحی‌ است‌ که‌ با اختلاف‌ احوال‌ و اوقات‌ مختلف‌ می‌شوند، بدین‌ جهت‌،شرایع‌ همه‌ انبیا †، متناسب‌ با وقت‌ و زمان‌ خود آمده‌ است‌. همین‌گونه‌، برای‌ عمرها، ارزاق‌ و اعمال‌ مردم‌، وقت‌ و زمان‌ معینی‌ است‌ که‌ آن‌ میعاد زمانی‌ درموعد مقرر و مکتوب‌ خود سر می‌رسد لذا تورات‌ و انجیل‌ به‌ زمانهای‌ خاصی ‌مربوط بوده‌اند و این‌ قرآن‌ عظیم‌ هم‌ به‌ این‌ بخش‌ باقی‌ مانده‌ از عمر دنیا مربوط است‌. از این‌ جهت‌ خداوند أ فرمود:

**﴿**يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ٣٩**﴾** [الرعد: 39].

«خداوند آنچه‌ را بخواهد» از کتاب‌ها «محو می‌کند» و منسوخ‌ می‌گرداند چنان‌که‌ کتاب‌های آسمانی‌ پیشین‌ را با نزول‌ قرآن‌ کریم‌ منسوخ‌ گردانید «و آنچه‌ رابخواهد، اثبات‌ می‌کند» و منسوخ‌ نمی‌کند، چون‌ قرآن‌کریم‌ و شریعت ‌محمدی‌ ص. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: خداوند أ نابودی‌ هر چه‌ را بخواهد، نابودش‌ می‌کند؛ از شقاوت‌، سعادت‌، رزق‌، عمر، خیر یا شر، یعنی‌: این‌ را به‌ آن‌تبدیل‌ می‌کند و آن‌ را به‌جای‌ این‌ می‌نشاند «و ام‌ الکتاب‌» یعنی‌: اصل‌ کتاب‌ که‌ نه‌آن‌ را تبدیلی‌ است‌ و نه‌ تغییری‌ «نزد اوست‌» به‌ قولی‌: محو و اثبات‌ در نامه‌هایی ‌است‌ که‌ به‌ دست‌ فرشتگان‌ قرار دارد، اما لوح‌ محفوظ (ام‌الکتاب‌) را نه‌ محوی ‌است‌ و نه‌ تبدیلی‌ بلکه‌ آیات‌ ناسخ‌ و منسوخ‌ و آنچه‌ که‌ محو یا تبدیل‌ می‌شود و آنچه‌ که‌ باقی‌ می‌ماند و حکم‌ آن‌ از بین‌ نمی‌رود، همه‌ در آن‌ ثبت‌ و محفوظ است‌. پس‌ لوح‌ محفوظ ـ به‌ اصطلاح‌ معاصر ـ حکم‌ بانک‌ مرکزی‌ اطلاعاتی‌ای ‌را دارد که‌ هرگز هیچ‌ چیز از آن‌ محو نمی‌شود.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «همانا انسان‌ به‌ سبب‌ گناهی‌ که‌ مرتکب‌ می‌شود، از رزق‌ محروم‌ می‌گردد و قضا را جز دعا بر نمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری ‌نمی‌افزاید».

خلاصه‌: عقیده‌ ما این‌ است‌ که‌:

1. برای‌ قضای‌ خداوند متعال‌، دگرگونی‌ و تبدیلی‌ نیست‌.
2. محو و اثبات‌ احکام‌ نیز از جمله‌ اموری‌ است‌ که‌ قضای‌ خدا أ سابقا بر آن‌ رفته‌ است‌.
3. بخشی‌ از قضای‌ الهی‌ حتما واقع‌ می‌شود و آن‌ قضایی‌ است‌ که‌ ثابت‌ و تغییر ناپذیر است‌ و بخشی‌ از آن‌ به‌ اسباب‌ برگردانده‌ می‌شود و آن‌ اموری‌ است‌ که ‌به‌ وسیله‌ اسباب‌ محو و نابود می‌شوند و محو شدن‌ آنها یا به‌ دعاست‌، یا به‌ صله‌ رحم‌ و نیکوکاری‌ با نزدیکان‌.
4. محو آن‌ بخش‌ از قضای‌ الهی‌ که‌ به‌ اسباب‌ برگردانده‌ می‌شود، شامل‌ نسخ ‌شریعت‌ها نیز می‌گردد، یعنی‌: گاهی‌ شریعتی‌، شریعت‌ ما قبل‌ خود را منسوخ‌ می‌کند، مانند نسخ‌ کتاب‌های آسمانی‌ دیگر به‌ قرآن‌. و همه‌ اینها به‌ قضا و قدر خداوند أ مربوط است‌.
5. امور همه‌ به‌ اوقات‌ خود وابسته‌ می‌باشند.

که‌ البته‌ نص‌ آیات‌ و احادیث‌ شریف‌، به‌ همه‌ این‌ مواد ناطق‌ است‌.

**﴿**وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ٤٠**﴾** [الرعد: 40].

«و اگر پاره‌ای‌ از آنچه‌ را که‌ به‌ آنان‌ وعده‌ می‌دهیم‌» از عذاب‌ «به‌ تو بنمایانیم‌» قبل‌ از درگذشتت‌ «یا روح‌ تو را پیش‌ از آن‌ بگیریم‌» و تو را قبل‌ از آن‌که‌ عذابشان‌ را ببینی‌، بمیرانیم‌ «به‌هرحال‌ جز این‌ نیست‌ که‌ بر تو رساندن‌ پیام‌ است‌» یعنی‌: برعهده‌ تو جز تبلیغ‌ احکام‌ رسالت‌ نیست‌ «و بر ماست‌ حساب‌» یعنی‌: محاسبه‌ آنان‌ در برابر اعمالشان‌ و مجازاتشان‌ در برابر این‌ اعمال‌ برعهده‌ ما است‌ و تو متکفل‌ آن‌ نیستی‌ که‌ کار در حیاتت‌ با ایمان ‌آوردن‌ یا تعذیب‌شان ‌به‌پایان‌ برسد.

بدین‌گونه‌، خدای‌ ﻷ‌ پیامبرش‌ را دلجویی‌ کرده‌ و او را به‌ عدم‌ شتابزدگی ‌در امر ایمان‌ آوردن‌ یا عذاب‌ نمودنشان‌ فرامی‌خواند.

سپس‌ خداوند متعال‌ نظر کفار را به‌سوی‌ یکی‌ از معجزات‌ و نشانه‌ها جلب‌ می‌کند و آن‌ این‌ نشانه‌ است‌:

**﴿**أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ٤١**﴾** [الرعد: 41].

«آیا نمی‌بینند» مردم‌ مکه‌ «که‌ ما قصد می‌کنیم‌ به‌ زمین‌» یعنی‌: به‌ سرزمین‌ کفر «و از اطراف‌ آن‌ می‌کاهیم‌؟» یعنی‌: ما با فتوحات‌ مسلمین‌ از اطراف‌ و جوانب ‌سرزمین‌ کفر اندک‌اندک‌ می‌کاهیم‌ تا سرانجام‌ با فتح‌ مکه‌ که‌ مرکز شرک‌ در آن‌ زمان‌ بود، پایگاه‌ کفر درهم‌ ریخته‌ و کار به‌ اتمام‌ رسید. شایان‌ ذکر است‌ که‌ با قرائت‌ علم‌ جدید، آیه ‌کریمه‌ بر بیضوی ‌بودن‌ و گسترده‌بودن‌ زمین‌ و عدم ‌کروی ‌بودن‌ آن‌ به‌طور تمام‌ مدور دلالت‌ کرده‌ و اثبات‌ می‌کند که‌ زمین‌ از اطراف ‌خود کاسته‌ است‌ و تماما کروی‌ نیست‌.

«و خداست‌ که‌ حکم‌ می‌کند، برای‌ حکم‌ او هیچ‌ بازدارنده‌ای‌ نیست‌» یعنی‌: خداوند أ آنچه‌ بخواهد در خلقش‌ حکم‌ می‌کند پس‌ این‌ یکی‌ را بالا برده‌ و آن‌ یکی‌ را به‌زیر می‌کشد، این‌ یکی‌ را زنده‌ می‌کند و آن‌ یکی‌ را می‌میراند و قطعا او به ‌عزت‌ اسلام‌ و برتری‌ آن‌ بر ادیان‌ دیگر حکم‌ کرده‌ است‌.﴿لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ﴾**ﯻ** هیچ‌کس‌ حکم‌ خدای‌ سبحان‌ را نمی‌تواند برگرداند با کاستن‌ یا تغییر دادن‌ آن‌ «و او سریع‌الحساب‌ است‌» پس‌ نیکوکار و بدکار را به‌ سرعت‌ جزا می‌دهد و حسابرسی‌ آنان‌ او را به‌ دشواری‌ نمی‌اندازد چنان‌که‌ محاسبه‌ یکی‌ از آنان‌ او را از محاسبه ‌دیگری‌ به‌ خود مشغول‌ نمی‌گرداند بلکه‌ او تمام‌ مردم‌ را در یک‌ وقت‌ و زمان‌ محاسبه‌ می‌کند.

البته‌ سیاق‌ آیات‌، متضمن‌ بشارت‌ به‌ فتح‌ سرزمینهای‌ کفر است‌.

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ ما از نیرنگ‌ کفار سخن‌ می‌گوید:

**﴿**وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ٤٢**﴾** [الرعد: 42].

«و به‌یقین‌ کسانی‌ که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند، نیرنگ‌ کردند» یعنی‌: کفاری‌ که‌ پیش‌ از کفار مکه‌ بودند با پیامبرانی‌ که‌ خداوند أ ایشان‌ را به‌سوی‌ آنها فرستاده‌ بود،نیرنگ‌ کرده‌ و به‌ ایشان‌ کافر شدند ولی‌ آن‌ نیرنگ‌ها بی‌اثر و نابود گشت‌ «زیرا تدبیر همه‌ یکجا از آن‌ خداست‌» و نیرنگ‌ دیگران‌ هیچ‌ اهمیتی‌ نداشته‌ و در مقابل ‌مکر خداوند أ با مکرکنندگان‌، هیچ‌ ارزش‌ و اثری‌ بر نیرنگ‌ آنها مترتب‌ نیست‌. سپس‌ در تفسیر این‌ امر که‌ مکر همه‌ از آن‌ اوست‌، می‌فرماید: «آنچه‌ را که‌ هر کسی ‌به‌عمل‌ می‌آورد، می‌داند» پس‌ هرکس آنچه‌ را که‌ همه‌ به‌ عمل‌ آورند بداند و برای ‌اعمالشان‌ جزای‌ مناسب‌ آن‌ را آماده‌ کند، یقینا تمام‌ مکر و تدبیر از آن‌ اوست‌ ومکر دیگران‌ در برابر مکرش‌ بی‌اثر است‌ «و به‌زودی‌ کافران‌ بدانند که‌ فرجام‌ آن ‌سرای‌ از کیست‌» یعنی‌: به‌ زودی می‌دانند که‌ فرجام‌ پسندیده‌ و عاقبت‌ خوش‌ سرای ‌دنیا یا سرای‌ آخرت‌، از آن‌ کدام‌ یک‌ از دو گروه‌ است‌، از آن‌ مؤمنان‌ یا غیر ایشان‌؟.

**﴿**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ٤٣**﴾** [الرعد: 43].

«و کافران‌ می‌گویند: تو پیامبر نیستی‌» یعنی‌: تو ای‌ محمد! فرستاده‌خدا أ به‌سوی‌ مردم‌ نیستی‌ «بگو: کافی‌ است‌ خدا در میان‌ من‌ و شما گواه‌ باشد» لذا حق‌ تعالی‌ برای‌ من‌ در مورد صحت‌ رسالت‌ و صدق‌ دعوتم‌ گواهی‌ می‌دهد ـ با معجزاتی‌ که‌ به‌ دستم‌ به‌ اجرا گذاشته‌ است‌ ـ و این‌ گواهی‌ برایم‌ کافی‌ است‌، همچنین‌ او به‌ کذب‌ و بطلان‌ راه‌ و روش‌ شما در مورد تکذیب‌ من‌ و مقابله‌ باگواهی‌اش‌ در حق‌ من‌، آگاه‌ است‌ «و بس‌ است‌ کسی‌ که‌ نزد او علم‌ کتاب ‌است‌» یعنی‌: بس‌ است‌ گواهی‌ علمای‌ اهل‌ کتاب‌ در حق‌ من‌ که‌ اوصافم‌ را در کتاب‌هایشان‌ می‌یابند. به‌ قولی‌ این‌ آیه‌ مدنی‌ است‌ و در این‌ صورت‌ معنی‌ این‌ است‌: گواهی‌ کسانی‌ از اهل‌ کتاب‌ که‌ اسلام‌ آورده‌اند ـ مانند عبدالله بن‌ سلام‌ ـ برایم‌ بس ‌است‌ زیرا مسلمانان‌ اهل‌ کتاب‌ بر صدق‌ رسالت‌ من‌ گواهی‌ می‌دهند. به‌ قولی‌دیگر: مراد کسی‌ است‌ که‌ علم‌ لوح‌ محفوظ نزد اوست‌ و او خود خداوند أ است‌.

سوره‌ ابراهیم

مکی‌ است‌ و دارای‌ (52) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: سبب‌ نامگذاری‌ این‌ سوره‌ به‌ نام‌ «ابراهیم‌»، بیان‌ داستان‌ این ‌پیامبر اولی ‌العزم‌ الهی‌ در آن‌ است، داستانی‌ که‌ یادآور حقایق‌ فراوان‌ اعتقادی‌ می‌باشد، همان‌ حقایقی‌ که‌ قریش‌ و مشرکان‌ از آن‌ غفلت‌ کردند.

پیام‌ اصلی‌ و مضمون‌ اساسی‌ سوره‌ «ابراهیم‌»، بیرون‌ آوردن‌ مردم‌ از تاریکی‌ها به‌سوی‌ نور است.

**﴿**الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ١**﴾** [إبراهيم: 1].

خوانده‌ می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه‌ اوایل‌ سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره‌» گذشت‌ «کتابی‌ است‌ که‌ آن‌ را به‌سوی‌ تو فروفرستادیم‌» یعنی‌: ای‌ محمد ص! این‌ قرآن‌ کتابی‌ است‌ که‌ ما آن‌ را بر تو نازل ‌کردیم‌ «تا مردم‌ را بیرون‌ آوری‌» با دعوتشان‌ به‌سوی‌ این‌ قرآن‌ و تربیت ‌نمودنشان‌ براساس‌ این‌ قرآن‌ «از تاریکی‌ها به‌سوی‌ روشنایی‌» یعنی‌: از تاریکی‌های‌ کفر وشهوت‌ و شرک‌ و شک‌ و جهل‌ و گمراهی، به‌سوی‌ نور ایمان‌ و علم‌ و هدایت‌ ورهایی‌ «به‌ اذن‌ پروردگارشان‌» یعنی‌: به‌وسیله‌ این‌ حکم‌ و فرمان‌ پروردگار متعال‌ به‌ تو که‌ آنها را به‌سوی‌ ایمان‌ دعوت‌ کنی‌ و احکام‌ و برنامه‌های‌ روشنگر دین‌ حق‌ را به‌ آنان‌ تعلیم‌ دهی. یا معنی‌ این‌ است‌: احدی‌ از آنان‌ از ظلمت‌ به‌سوی‌ نور بیرون ‌نمی‌رود مگر کسی‌ که‌ خداوند أ به‌ بیرون رفتن‌ وی‌ از آن‌ حکم‌ داده‌ است، یا احدی‌ از آنان‌ به‌سوی‌ نور بیرون‌ نمی‌رود مگر به‌ امر و توفیق‌ حق‌ تعالی‌ «به‌سوی ‌راه‌ آن‌ شکست‌ ناپذیر ستوده‌» راه‌ خداوندی‌ که‌ بر همه‌ چیز غالب‌ و قاهر، و در همه ‌افعال‌ و اقوال‌ و شرع‌ و امر و نهی‌ خویش‌ ستوده‌ است‌ که‌ آن‌ همان‌ راه‌ و روش ‌روشنی‌ است‌ که‌ او برای‌ بندگانش‌ مشروع‌ کرده‌ است.

شیخ‌ سعید حوی / در تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «از این‌ آیه‌ و آیه ﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ﴾ [فاطر: 24]. «و هیچ‌ امتی‌ نبوده‌ مگر این‌که‌ در آن‌ هشداردهنده‌ای‌ گذشته‌ است‌» چنین‌ دانسته‌ می‌شود که‌: این‌ فهم‌ برخی‌ از مردم‌ که‌ پیامبران‌ الهی ‌جز در منطقه‌ عربی‌ و بلاد شام‌ برانگیخته‌ نشده‌اند، فهم‌ نادرستی‌ است‌ و پیامبران ‌الهی‌ در میان‌ هر امتی‌ با هر زبانی‌ مبعوث‌ گردیده‌اند».

**﴿**اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ٢**﴾** [إبراهيم: 2].

«خدایی‌ که‌ آنچه‌ در آسمانها و آنچه‌ در زمین‌ است، از آن‌ اوست‌» در آفرینش‌ و در فرمانروایی‌ «و ویل‌ بر کافران‌ از عذابی‌ سخت‌» ویل‌: کلمه‌ای‌ است‌ به‌ معنای‌ عذاب ‌و هلاکت. لذا با این‌ کلمه، حکم‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ «عذاب‌ و هلاکت‌» بر کفاری ‌که‌ به‌ وسیله‌ راهنمایی‌ رسول‌ خدا ص از تاریکی‌های‌ کفر و شرک‌ به‌سوی‌ نور هدایت‌ بیرون‌ نمی‌روند، ثابت‌ و لازم‌ گردیده‌ است. به‌ قولی‌: معنی‌ (ویل‌ بر آنها از عذابی‌ سخت‌) این‌ است‌: کفار از عذاب‌ سختی‌ که‌ گرفتار آن‌ شده‌اند، داد و واویلا و ضجه‌ و شیون‌ و ناله‌ سر می‌دهند. به‌ قولی‌ دیگر: ویل، خود عذاب‌ است.

**﴿**الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ٣**﴾** [إبراهيم: 3].

سپس‌ در بیان‌ صفات‌ کفار می‌فرماید: «همانان‌ که‌ زندگی‌ دنیا را» به‌سبب‌ محبتی ‌که‌ به‌ آن‌ دارند «بر آخرت‌» یعنی‌: بر زندگی‌ جاودان‌ آخرت‌ و نعمت‌های‌ ابدی‌ آن ‌«ترجیح‌ می‌دهند» از آن‌رو که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ ندارند «و مردم‌ را از راه‌ خدا بازمی‌دارند» با برگرداندن‌ و بازداشتن‌ آنان‌ از رفتن‌ به‌ آن‌ راه‌ «و در آن‌ کجی‌ای ‌می‌طلبند» یعنی‌: برای‌ راه‌خدا أ کجی‌ و انحراف‌ و اشتباه‌ می‌طلبند تا با هوی‌ و هوس‌هایشان‌ سازگار گشته‌ و نیازها و اهدافشان‌ را برآورده‌ کند. یا آن‌ را کج ‌می‌طلبند تا در آن‌ طعن‌ و ایراد وارد کنند «آنانند که‌ در گمراهی‌ دورو درازی ‌هستند» از راه‌ حق‌ و صواب. گمراهی‌ به‌ دوری‌ وصف‌ شد زیرا این‌ گمراهی‌ است ‌که‌ صاحب‌ خویش‌ را از راه‌ حق‌ دور می‌کند.

پس‌ این‌ آیات‌ برای‌ کفار سه‌ وصف‌ را بر می‌شمارد:

1. برگزیدن‌ زندگانی‌ دنیا بر آخرت.
2. بازداشتن‌ از راه‌ خدا أ.
3. طلب‌ کجی‌ و عیب‌ برای‌ راه‌ خدا أ.

البته‌ کفار همه‌ در این‌ سه‌ وصف‌ شریکند.

**﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ٤**﴾** [إبراهيم: 4].

«و ما هیچ‌ پیامبری‌ را جز به‌ زبان‌ قومش‌ نفرستادیم‌» تا آنچه‌ را که‌ می‌گوید، به ‌آسانی‌ دریابند زیرا اگر پیامبر به‌ زبانی‌ غیراز زبان‌ قومش‌ سخن‌ می‌گفت، قطعا آنان‌ سخنان‌ او را درک‌ نمی‌کردند و خطاب‌ او را در نمی‌یافتند. پس‌ این‌ لطفی‌است‌ بسیار بزرگ‌ از جانب‌ خدای‌ منان‌ بر بندگانش‌ «تا بیان‌ کند برای‌شان‌» شریعتی‌ را که‌ خداوند متعال‌ برای‌شان‌ مشروع‌ کرده‌ است‌ و باز قوم‌ آن‌ پیامبرند که‌ شریعتش‌را به‌ اقوام‌ دیگری‌ که‌ به‌ زبان‌های‌ دیگر تکلم‌ می‌کنند، بیان‌ و تبلیغ‌ می‌کنند تا آنان ‌نیز اوامر خداوند أ و شریعت‌ وی‌ را همچون‌ قوم‌ آن‌ پیامبر و اهل‌ زبانش‌ بفهمند ودریابند «پس‌ خدا هرکه‌ را بخواهد گمراه‌ می‌کند» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ کسانی‌ را که‌اسباب‌ گمراهی‌ را برگزیده‌اند، گمراه‌ می‌کند «و هرکه‌ را بخواهد هدایت ‌می‌کند» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ اسباب‌ هدایت‌ را برگزیده‌اند، هدایت‌ می‌کند «و اوست‌ غالب‌ باحکمت‌» غالب‌ است؛ زیرا در خواسته‌ خود مغلوب‌ نمی‌شود و باحکمت‌ است‌ در افعال‌ خویش؛ پس‌ هرکه‌ را که‌ شایسته‌ هدایت‌ است، هدایت‌ و هرکه‌ را که‌ سزاوار گمراهی‌ است، گمراه‌ می‌کند.

حاصل‌ معنی‌ این‌ است‌: آن‌گاه‌ که‌ پیامبر مرسل، شرع‌ خدای‌ ﻷ‌ را به‌ قومش‌ به‌ زبان‌ خودشان‌ بیان‌ کرد، دیگر او را بر هدایت ‌کردن‌ کسی‌ هیچ‌ قدرتی ‌نیست‌ زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده‌ خود خدای‌ ﻷ‌ است. یا معنی‌ چنین‌ است‌: درحقیقت‌ خدای‌ ﻷ‌ کافرانی‌ را که‌ گفتند: محمد به‌ زبان‌ ما سخن‌ می‌گوید و او یکی‌ از خود ماست‌ پس‌ این‌ نبوت‌ برایش‌ از کجا آمده‌؟ گمراه‌ کرده‌ است.

**﴿**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ٥**﴾** [إبراهيم: 5].

«و هرآینه‌ موسی‌ را با نشانه‌های‌ خود فرستادیم‌» یعنی‌: ای‌ محمد! چنان‌که‌ تو را به‌ پیامبری‌ فرستاده‌ و بر تو کتاب‌ نازل‌ کردیم‌ تا مردم‌ را از تاریکی‌ها به‌سوی‌ نور رهبری‌ کنی، همچنان‌ پیامبران‌ دیگر و از جمله‌ موسی‌ ÷ را نیز با همین‌ هدف ‌فرستادیم. مراد از نشانه‌های‌ نازل‌ شده‌ بر موسی‌ ÷، معجزات‌ نه‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ به ‌وی‌ داده‌ شد. آری‌! موسی‌ ÷ را فرستادیم‌ با این‌ پیام‌: «که‌ قوم‌ خود» بنی‌اسرائیل ‌«را» که‌ تحت‌ فرمانروایی‌ و در قید بندگی‌ فرعونند «بیرون‌ آور از تاریکی‌ها» یعنی‌: از تاریکی‌های‌ کفر یا جهلی‌ که‌ به‌ سبب‌ آن‌ به‌ موسی‌ ÷ گفتند: برای‌ ما خدایی‌ قرار ده‌ چنان‌که‌ این‌ بت‌پرستان‌ خدایی‌ دارند «به‌سوی‌ نور» یعنی‌: به‌سوی‌ ایمان، یا به‌سوی‌ علم، یا به‌سوی‌ حریت‌ و آزادگی‌ «و ایام‌الله را به‌ آنان ‌یادآوری‌ کن‌» ایام ‌الله: وقایعی‌ است‌ که‌ خداوند أ برای‌ رهایی‌ آنان‌ پدید آورد، چون‌ واقعه‌ بیرون‌آوردنشان‌ از زیر اسارت‌ فرعون، شکافتن‌ دریا، سایبان‌ ساختن ‌ابر، فرودآوردن‌ من‌ و سلوی‌ و دیگر نعمتهایش‌ بر آنان. همچنان‌ مجازات‌های ‌حق‌ تعالی‌ در روزهای‌ بزرگ‌ وی‌ که‌ در آنها از قوم‌ نوح‌ و عاد و ثمود انتقام‌ گرفت، شامل‌ ایام‌الله اند. پس‌ ایام‌الله هم‌ شامل‌ روزهای‌ نعمت‌ است‌ و هم‌ شامل‌ روزهای‌ نقمت‌ و نکبت‌ «قطعا در این‌» یادآوری‌ از ایام‌الله «نشانه‌هاست‌» یعنی‌: دلالتهای‌ بزرگی‌ است‌ که‌ انسان‌ها را بر توحید و کمال‌ قدرت ‌الهی‌ راه‌ می‌نماید «برای‌ هر صبار شکوری‌» صبار: بسیار شکیبا در محنت‌ها و مصیبت‌هاست. شکور: بسیار سپاسگزار در برابر نعمت‌های‌ خداوند متعال‌ است. چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «بی‌گمان‌ کار مؤمن‌ همه‌ شگرف‌ و شگفت‌ است؛ خداوند أ هیچ‌ قضایی‌ را در حق‌ وی‌ مبرم‌ نمی‌سازد مگر این‌که‌ آن‌ قضا به‌ خیر اوست، چه‌ اگر به‌ او آفت‌ و رنجی‌ برسد، شکیبایی‌ می‌کند و این‌ به‌ خیر اوست‌ و اگر هم‌ به‌ او خوشی‌ و نعمتی‌ برسد، شکر می‌گزارد و این‌ نیز به‌ خیر اوست‌».

جمله‌: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ٥﴾ [إبراهيم: 5].مفید آن‌ است‌ که‌: فقط کسی‌ از ایام‌الله عبرت‌ می‌گیرد که‌ در او دو وصف‌ صبر و شکر وجود داشته‌ باشد.

**﴿**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ٦**﴾** [إبراهيم: 6].

سپس‌ خداوند متعال‌ از سخنان‌ موسی‌ ÷ در یادآوری‌ از ایام‌الله برای‌ قومش، چنین‌ حکایت‌ می‌کند: «و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ موسی‌ به‌ قوم‌ خود گفت‌: نعمت‌ خدا را بر خود به‌یاد آورید آن‌گاه‌ که‌ شما را از فرعونیان‌ رهانید» آن‌گاه‌ که‌ من‌ شما را از سرزمین‌ مصر کوچاندم‌ و خدای‌ ﻷ‌ دریا را برایتان‌ گشود و فرعون‌ و لشکریانش‌ را درآن‌ غرق‌ ساخت‌ «همان‌ کسانی‌ که‌ بر شما عذاب‌ سخت ‌می‌چشانیدند» که‌ آن‌ عذاب‌ سخت‌ عبارت‌ بود از: برده‌ کردن‌ بنی‌اسرائیل‌ و به‌کار گرفتنشان‌ در اعمال‌ شاقه‌ «و پسرانتان‌ را سر می‌بریدند و دخترانتان‌ را زنده‌ می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان‌ سازند «و در این‌ امر» که‌ ذکر شد از افعال ‌فرعونیان‌ علیه‌ شما و سپس‌ رهانیدنتان‌ از چنگال‌ آنان‌ «برای‌ شما از جانب ‌پروردگارتان‌ آزمایشی‌ بزرگ‌ بود» تا در عرصه‌ ظهور معلوم‌ دارد که‌ شما این‌ نعمت‌ها را چگونه‌ پاس‌ می‌دارید! یا معنی‌ این‌ است‌: نجات ‌دادنتان‌ نعمتی‌ عظیم‌ از جانب‌ حق‌ تعالی‌ بود که‌ شما از شکرگزاری‌ آن‌ عاجزید.

**﴿**وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ٧**﴾** [إبراهيم: 7].

«و آن‌گاه‌ که‌ پروردگارتان‌ اعلام‌ کرد» به‌ شما به‌ اعلامی‌ عام‌ و همگانی‌ تا سخن‌ او را بشنوید و آن‌ را به ‌درستی‌ دریابید: «که‌ اگر شکر کنید» یعنی‌: اگر نعمت‌های‌ یادشده‌ مرا بر خود واقعا سپاسگزاری‌ کنید «بر نعمت‌ شما می‌افزایم‌» یعنی‌: نعمتی‌ بر نعمت‌ دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان‌ بخششی‌ از جانب‌ خود. و به‌ قولی‌ معنی‌ این ‌است‌: قطعا از طاعت‌ خود بر شما می‌افزایم‌ و شما را بیشتر از پیش، گرویده‌ راه‌حق‌ می‌سازم‌ «و اگر ناسپاسی‌ کنید» این‌ نعمت‌هایم‌ را و آن‌ را انکار نمایید «قطعا عذاب‌ من‌ سخت‌ است‌» با سلب‌ کردن‌ این‌ نعمت‌ها. پس‌ ناگزیر آنچه‌ که‌ باید، از این ‌عذاب‌ سخت‌ بر شما رسیدنی‌ است‌ و هیچ‌ برگشتی‌ ندارد.

قشیری‌ از صوفیه‌ در تعریف‌ شکر می‌گوید: «حقیقت‌ شکر نزد اهل‌ تحقیق، مقر بودن‌ به‌ نعمت‌ منعم‌ بر وجه‌ فروتنی‌ است‌». شبلی‌ می‌گوید: «شکر، دیدن‌ منعم‌ بود، نه‌ دیدن‌ نعمت‌».

**﴿**وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ٨**﴾** [إبراهيم: 8].

«و موسی‌ گفت‌: اگر شما و هرکه‌ در روی‌ زمین‌ است‌ همگی‌ کفر ورزید» یعنی‌: اگر شما و تمام‌ خلق‌ همه‌ یکجا نعمت‌های‌ حق‌ تعالی‌ را ناسپاسی‌ کنید و آن‌ را هیچ‌ شکرو سپاس‌ نگزارید «بی‌گمان‌ خدا بی‌نیاز است‌» از شکرگزاری‌ شما و بدانید که‌ از این ‌ناسپاسی‌ شما هیچ‌ نقصی‌ هم‌ دامنگیر وی‌ نمی‌شود «ستوده‌ است‌» یعنی‌: سزاوار ستایش‌ است؛ به‌خاطر ذات‌ خود، به‌خاطر بسیار بودن‌ نعمت‌هایش‌ و به‌خاطر منافعی ‌که‌ از شکرگزاری‌ و ستایشتان‌ برای‌ وی‌ به‌ خود شما عاید می‌گردد چرا که‌ حق‌ تعالی ‌با این‌ شکرگزاری‌ از شما راضی‌ شده‌ و به‌ فضل‌ و بخشایش‌ خود بر شما می‌افزاید.

**﴿**أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ٩**﴾** [إبراهيم: 9].

«آیا خبر کسانی‌ که‌ پیش‌ از شما بودند; قوم‌ نوح‌ و عاد و ثمود و کسانی‌ که‌ بعد از آنان‌» یعنی‌: بعد از اقوام‌ ذکر شده‌ «آمدند، به‌ شما نرسیده‌ است‌؟ کسی‌ جز خدا از آنان‌ آگاهی‌ ندارد» یعنی‌: کسی‌ جز خدای‌ سبحان‌ شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان‌ به‌سبب‌ کثرت‌شان‌ احاطه‌ علمی‌ ندارد. مفسران‌ از این‌ تعبیر چنین‌ فهمیده‌اند که ‌شناخت‌ دقیق‌ تاریخ‌ زندگی‌ بشر امری‌ است‌ که‌ از حیطه‌ توان‌ بشر خارج‌ است ‌بنابراین، به‌ آنچه‌ مورخان‌ در این‌ باره‌ نوشته‌اند، نمی‌توان‌ اعتماد مطلق‌ کرد.

محتمل‌ است‌ که‌ این‌ آیه‌ نیز حکایت‌ دنباله‌ سخنان‌ موسی‌ ÷ به‌ قومش‌ باشد بنابراین، این‌ آیه‌ در مضمون‌ یادآوری‌ از ایام‌الله برای‌ آنها، داخل‌ است. همچنین ‌احتمال‌ دارد که‌ این‌ آیه‌ بر سبیل‌ «استطراد»[[21]](#footnote-21)، آیه‌ای‌ مستقل‌ و جمله‌ مستأنفه‌ای ‌از کلام‌ خدای‌ سبحان‌ خطاب‌ به‌ امت‌ محمد ص باشد که‌ آنان‌ را از مخالفت‌ با آن‌ ذات‌ متعال‌ هشدار می‌دهد. ابن‌کثیر احتمال‌ دوم‌ را ترجیح‌ داده، به‌ دلیل‌ این‌که‌ داستان‌ عاد و ثمود در تورات‌ نیامده‌ است.

«پیامبران‌شان‌ بینات‌» یعنی‌: حجت‌ها و دلایل‌ روشن‌ و معجزات‌ را «برای‌شان‌ آوردند ولی‌ آنان‌ دست‌هایشان‌ را در دهان‌های‌شان‌ نهادند» تا از روی‌ غیظ و خشم‌ ازآنچه‌ که‌ پیامبران † برای‌شان‌ آورده‌اند، پشت‌ دست‌ به‌ دندان‌ بگزند زیراپیامبران‌ † درواقع‌ بر بی‌خردی‌ و سفاهت‌شان‌ و بر بی‌اعتبار ساختن‌ بتان‌شان‌ حجت‌های ‌کوبنده‌ آوردند. به‌ قولی‌ مراد این‌ است‌ که‌: آن‌ امت‌ها دستان‌شان‌ را بر دهان ‌پیامبران † نهادند تا ایشان‌ را خاموش‌ گردانند; به‌ انگیزه‌ رد و اعتراض‌ برسخنان‌شان‌ «و گفتند: ما به‌ آنچه‌ شما به‌ آن‌ فرستاده‌ شده‌اید، کافریم‌ و همانا از آنچه‌ ما را بدان‌ می‌خوانید» از ایمان‌ به‌ خدای‌ یگانه‌ و ترک‌ ماسوای‌ آن‌ «سخت‌ درشکیم‌» یعنی‌: حقیقت‌ آنچه‌ که‌ شما برایمان‌ آورده‌اید، موجب‌ شک‌ و شبهه‌ای ‌سخت‌ و اضطراب‌ و نگرانی‌ بسیار است‌. پس‌ هرگاه‌ این‌ پیام‌ توحیدی‌ شما امری ‌مشکوک‌ و غیر یقینی‌ است، دیگر چگونه‌ از ما می‌خواهید تا بدان‌ ایمان‌ آوریم‌ در حالی‌که‌ ما در اصل‌ صحت‌ نبوت‌ شما شک‌ داریم‌؟ همچنان‌ محتمل‌ است‌ که‌ آنان ‌علیه‌ پیامبران † ادعایی‌ بدین‌ مضمون‌ کرده‌ باشند که‌: شما غیر از آنچه‌ اظهار می‌دارید، نیات‌ و اهداف‌ اعلام‌ نشده‌ دیگری‌ دارید که‌ عبارت‌ است‌ از به‌ دست ‌آوردن‌ قدرت‌ و حاکمیت‌ در میان‌ اقوامتان، به‌دست ‌آوردن‌ اموال‌ و دستیابی‌ به‌ ثروتهای‌ کلان.

البته‌ آنها این‌ سخن‌ را به‌ خاطر آن‌ گفتند تا عزم‌ پیامبران † را در کار دعوت ‌به‌سوی‌ حق‌ سست‌ ساخته‌ و اراده‌ ایشان‌ را متزلزل‌ کنند.

**﴿**قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ١٠**﴾** [إبراهيم: 10].

«پیامبرانشان‌ گفتند: مگر در باره‌ خدا ـ آفریننده‌ آسمانها و زمین‌ ـ شکی‌ هست‌؟» یعنی‌: آیا در وجود و یگانگی‌ حق‌ تعالی‌ ـ ذاتی‌ که‌ اختراع‌کننده‌ و ایجادگر آسمانها و زمین‌ بعد از عدم‌ آنهاست‌ ـ شک‌ و تردیدی‌ هست‌؟ در حالی‌که‌ وجود و وحدانیت‌ او در منتهای‌ روشنی‌ و وضوح‌ بوده‌ و فطرت‌ها گواه‌ وجود او می‌باشند؟ استفهام‌ انکاری‌ است، یعنی‌: در این‌باره‌ هیچ‌ شکی‌ وجود ندارد «او شما را دعوت‌ می‌کند» به‌سوی‌ ایمان‌ به‌ وجود و یگانگی‌ خود «تا بر شما از گناهانتان‌ بیامرزد» یعنی‌: تا حق‌ تعالی‌ پاره‌ای‌ از گناهانی‌ را که‌ آمرزش‌ آن‌ را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی‌ معین‌ شما را مهلت‌ دهد» و در دنیا عذابتان‌ نکند. آن‌ مهلت، وقت‌ مرگ‌ شماست‌ «گفتند» هر یک‌ از امتهای‌ تکذیب‌کننده‌ درپاسخ‌ پیامبرانشان‌ † «شما جز بشری‌ مانند ما» در شکل‌ و شمایل‌ و صورت‌ خود «نیستید» می‌خورید و می‌آشامید چنان‌که‌ ما می‌خوریم‌ و می‌آشامیم‌ و شما فرشته‌ نیستید «می‌خواهید که‌ ما را از آنچه‌ پدرانمان‌ می‌پرستیدند» از بتان‌ و مانند آنها «بازدارید پس‌» اگر شما در این‌ ادعا که‌ از نزد خدا أ فرستاده‌ شده‌اید، صادقید «برای‌ ما حجتی‌ آشکار بیاورید» که‌ بر صحت‌ ادعایتان‌ دلالت‌ کند. این‌ درخواست ‌را درحالی‌ مطرح‌ کردند که‌ پیامبران † برای‌شان‌ حجتهای‌ آشکار آورده‌ بودند.پس‌ این‌گونه‌ برخورد با پیامبران †، نمایانگر نوعی‌ تعصب‌ و سرسختی‌ در عقاید فاسدشان‌ بود.

**﴿**قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ١١**﴾** [إبراهيم: 11].

«پیامبرانشان‌ به‌ آنان‌ گفتند: آری‌» چنان‌که‌ شما گفتید «ما جز بشری‌ مانند شما نیستیم‌» در شکل‌ و هیأت‌ و خلقت‌ حقیقی‌ خود «ولی‌ خدا بر هرکس از بندگانش‌ که ‌بخواهد منت‌ می‌گذارد» با برگزیدنش‌ به‌ نبوت‌ پس‌ او خواسته ‌است‌ تا با انتخاب‌ ما به ‌نبوت، بر ما فضل‌ و منت‌ گذارد «و ما را نرسد که‌ برای‌ شما سلطانی‌ بیاوریم‌» یعنی‌: برای‌ ما مقدور نیست‌ که‌ به‌ شما حجتی‌ از حجت‌ها را بیاوریم‌ «جز به‌اذن ‌خدا» یعنی‌: به‌ مشیت‌ وی. به‌ قولی‌: مراد از «سلطان‌» در اینجا، معجزاتی‌ است ‌که‌ کفار بر سبیل‌ سرسختی‌ و لجاجت‌ و تعصب‌ از پیامبران † می‌طلبیدند «و مؤمنان‌ باید تنها بر خدا توکل‌ کنند» نه‌ بر چیز دیگری. گویی‌ سخن‌ پیامبران † دربیان‌ این‌ ویژگی‌ برای‌ مؤمنان، در قدم‌ اول‌ ناظر بر خودشان‌ بود و ایشان‌ خود را مدنظر داشتند. یعنی‌: توکل‌ ما پیامبران †باید فقط بر خدای‌ ﻷ‌ باشد، نه‌ بر گرایش‌ شما به‌ ایمان‌ و پشتیبانی‌تان‌ از ما.

**﴿**وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ١٢**﴾** [إبراهيم: 12].

سپس‌ پیامبران † به‌ سخن‌ خود چنین‌ ادامه‌ دادند: «و چرا بر خدا توکل ‌نکنیم‌» یعنی‌: ما چه‌ عذری‌ داریم‌ که‌ بر حق‌ تعالی‌ توکل‌ نکنیم‌ «و حال‌ آن‌که‌ ما را به‌ راههایمان‌ هدایت‌ کرده‌ است‌؟» یعنی‌: حال‌ آن‌که‌ حق‌ تعالی‌ با ما به‌گونه‌ای‌ عمل ‌کرده‌ است‌ که‌ توکل‌ ما را بر او واجب‌ و لازم‌ می‌گرداند، از آن‌ جمله، هدایت‌نمودن‌ ما به‌سوی‌ راهی‌ است‌ که‌ ما را به‌ سرمنزل‌ رحمتش‌ می‌رساند «و البته ‌ما بر آزار شما صبر خواهیم‌ کرد» یعنی‌: ما سوگند می‌خوریم‌ بر این‌ که‌ در آنچه‌ از سوی‌ شما علیه‌ ما از تکذیب‌ و طرح‌ درخواستهای‌ باطل‌ و سرسختی‌های‌ بی‌جاروی‌ می‌دهد، صابر و شکیبا خواهیم‌ بود «و توکل‌کنندگان‌ باید تنها بر خدا توکل ‌کنند» نه‌ بر غیر وی. تکرار این‌ جمله، مفید پایداری‌ پیامبران † در مقام‌ توکل ‌است.

**﴿**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ١٣ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ١٤**﴾** [إبراهيم: 13-14].

در اینجا بود که‌ آن‌ اقوام‌ سرکش‌ به‌ تهدید متوسل‌ شدند: «و کافران‌» متمرد و سرکش‌ «به‌ پیامبرانشان‌ گفتند: البته‌ شما را از سرزمین‌ خود اخراج‌ می‌کنیم، یا این‌که‌ به‌کیش‌ ما بازگردید» چنین‌ بود که‌ آنان‌ پیامبران‌ † را میان‌ بیرون‌ رفتن‌ از سرزمین‌ خود یا بازگشتن‌ به‌ آیین‌ کفر مخیر ساختند، یعنی‌: اصرار کردند تا یکی‌ از این‌ دو امر را بر پیامبران † تحمیل‌ نمایند. البته‌ این‌ ظلم‌ و تجاوزی‌ آشکار از سوی‌ آنان‌ بود که‌ پیامبران † را به‌ صرف‌ این‌که‌ دعوت‌ خداوند أ را برای‌شان‌ آورده‌اند، از خانه‌ و سرزمین‌ خودشان‌ و از میان‌ کسان‌ و نزدیکانشان‌ اخراج‌ نمایند «پس‌ پروردگارشان‌ به‌ آنان‌» یعنی‌: به‌ پیامبران‌ خویش‌ در این‌ حالت‌ خطیر «وحی‌ کرد که ‌حتما ستمگران‌ را» یعنی‌: همین‌ گروه‌ کافر متمرد را «هلاک‌ خواهیم‌ کرد».

«و قطعا شما را پس‌ از آنان‌» یعنی‌: پس‌ از نابود کردن‌شان‌ «در آن‌ سرزمین ‌سکونت‌ خواهیم‌ داد» یعنی‌: در سرزمین‌ این‌ کافرانی‌ که‌ شما را به‌ اخراج‌ از آن، یا بازگشت‌ به‌ دین‌ خود تهدید کرده‌اند «این‌» وعده‌ای‌ که‌ گذشت؛ از به‌ هلاکت ‌رساندن‌ ستمگران‌ و سکونت‌ دادن‌ مؤمنان‌ در منازل‌ و مساکن‌ آنان ‌«برای‌ کسی‌ است‌ که‌ از ایستادن‌ در حضور من‌» در روز حشر و حساب‌ «بترسد» به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است‌: این‌ وعده‌ای‌ که‌ گذشت؛ از به‌ هلاکت ‌رساندن‌ ستمگران‌ و سکونت‌ دادن‌ مؤمنان‌ در منازل‌ و مساکن‌شان، برای‌ کسی‌ است‌ که‌ از حضور من‌ بالای‌ سر خود و مراقبت‌ و نظارت‌ من‌ بر خود بترسد چرا که‌ من‌ بر همه‌ اعمال‌ بندگان‌ حاضر و ناظر هستم‌ «و از هشدار من‌ بترسد» یعنی‌: از تهدید و هشدارم‌ به‌ عذاب، بیم‌ داشته‌ باشد. به‌ قولی‌: مراد از هشدار، خود عذاب‌ است. یعنی‌: از عذاب‌ من‌ بترسد.

**﴿**وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ١٥**﴾** [إبراهيم: 15].

«و طلب‌ فتح‌ کردند» یعنی‌: پیامبران † از خدای‌ ﻷ‌ علیه‌ دشمنانشان‌ فتح ‌و گشایش‌ و نصرت‌ خواستند. یا معنی‌ این‌ است‌: کفار به‌ گمان‌ این‌که‌ حق‌ با آنهاست‌ از خدا أ خواستند تا میان‌ آنان‌ و پیامبران † داوری‌ نموده، ظالم‌ را نابود ساخته‌ و مظلوم‌ را یاری‌ نماید پس‌ چون‌ خدای‌ ﻷ‌ میانشان‌ داوری‌ کرد، پیامبران † و مؤمنان‌ را نصرت‌ داد «و سرانجام‌ هر جبار عنیدی‌ ناکام‌ شد» جبار: متکبر و زورگویی‌ است‌ که‌ برای‌ هیچ‌کس‌ بر خود حقی‌ را به‌ رسمیت‌ نمی‌شناسد. عنید: معاند و ستیزه‌جویی‌ است‌ که‌ در برابر حق‌ ستیزه‌ پیشه‌ کرده‌ و از آن‌ کناره ‌می‌جوید، یعنی‌: کسی‌ است‌ که‌ از اقرار به‌ کلمه‌ توحید: «لا اله‌ الا الله» سربازمی‌زند.

**﴿**مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ١٦**﴾** [إبراهيم: 16].

«آن‌ کس‌ که‌ دوزخ‌ پیش‌ روی‌ اوست‌» یعنی‌: دوزخ‌ در طلب‌ آن‌ گردنکش ‌ستیزنده‌ است‌ و به‌ زودی‌ او را درخواهد یافت‌ «و از آبی‌ چرکین‌ به‌ او نوشانده ‌می‌شود» صدید: آبی‌ است‌ از چرک‌ و خون‌ که‌ از پوست‌ دوزخیان‌ سرازیر می‌شود.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «دوزخ‌ در روز قیامت‌ حاضر ساخته‌ می‌شود، آن‌گاه‌ خلایق‌ را ندا کرده‌ و می‌گوید: همانا من‌ بر هر گردنکش‌ ستیزنده‌ای‌ گمارده‌ شده‌ام...».

**﴿**يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ١٧**﴾** [إبراهيم: 17].

«آن‌ را» یعنی‌: آن‌ آب‌ چرکین‌ را «جرعه‌ جرعه‌ می‌نوشد» به‌ دفعات، نه ‌به ‌یکباره، به‌ سبب‌ این‌که‌ آن‌ چرکاب‌ بسیار تلخ‌ و داغ‌ است‌ «و نزدیک‌ نیست‌ که‌ آن‌را به‌ سهولت‌ فروبرد» چراکه‌ آن‌ آب‌ زهرآگین‌ گلوگیر او می‌شود. پس‌ عذاب‌ آن‌ جبار عنید به‌ درازا می‌کشد; باری‌ با تشنگی‌ سخت‌ و بار دیگر با نوشیدن‌ این‌ زردآب‌ در این‌ حال‌ مرگبار «و مرگ‌» یعنی‌: اسباب‌ مرگ‌ «از هر سو به‌سراغ‌ او می‌آید ولی‌ نمی‌میرد» تا از آن‌ دردها و سختی‌های‌ جان‌فرسا راحت‌ شود «و عذابی‌ سخت‌ و سنگین‌ در پیشاپیش‌ خود دارد» یعنی‌: برای‌ او بعد از همه‌ اینها، عذاب‌ سخت‌ و سنگین‌ دیگری‌ است‌ که‌ از عذاب‌ قبلی‌ بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

**﴿**مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ١٨**﴾** [إبراهيم: 18].

سپس‌ خداوند أ برای‌ اعمال‌ تمام‌ کفار مثلی‌ زده‌ می‌فرماید: «مثل‌ کسانی‌ که‌ به‌ پروردگار خود کافر شدند، اعمال‌ آنان‌ مانند خاکستری‌ است‌ که‌ بادی‌ تند در روزی‌ طوفانی ‌بر آن‌ بوزد» یعنی‌: اعمال‌ نیک‌ کفار ـ مانند صله‌ رحم، دادن‌ صدقه‌ به‌ فقرا، نیکی ‌با والدین‌ و امثال‌ آن‌ ـ تباه‌ و مردود است‌ و خداوند أ آن‌ را محو و نابود می‌کند چنان‌که‌ باد تند در روز طوفانی‌ به‌ سرعت‌ خاکستر را برداشته‌ و آن‌ را به‌ همه‌جا می‌پراکند، به‌طوری‌ که‌ آن‌ خاکستر کلا نابود شده‌ و جای‌ آن‌ چنان‌ خالی‌ می‌ماند که‌ گویی‌ در آنجا هیچ‌ چیزی‌ نبوده‌ است‌ «بر هیچ‌ چیز از آنچه‌ کسب‌ کرده‌ بودند، قدرت‌ ندارند» یعنی‌: کفار از این‌ اعمال‌ به‌ هدر رفته‌ و بی‌اثر، هیچ‌ نشانی‌ در آخرت‌ نمی‌بینند تا در برابر آن‌ پاداش‌ و ثوابی‌ دریافت‌ دارند زیرا این‌ اعمال‌شان‌ بر زیربنای‌ ایمان‌ استوار نبوده‌ تا باقی‌ بماند «این‌ است‌ همان‌ گمراهی‌ دور و دراز» از راه ‌حق‌ و صواب.

**﴿**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ١٩**﴾** [إبراهيم: 19].

«آیا درنیافته‌ای‌» ای‌ انسان‌! «که‌ خدا آسمان‌ها و زمین‌ را به‌حق‌ آفرید؟» یعنی‌: آنها را بر وجه‌ درست‌ و تدبیر محکمی‌ آفرید و حق‌ هم‌ این‌ بود که‌ آنها را این‌گونه‌ بیافریند تا با این‌ آفرینش‌ متین، بر کمال‌ قدرت‌ وی‌ استدلال‌ شود «اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق‌ جدیدی‌ به‌میان‌ می‌آورد» یعنی‌: او توانایی‌ دارد تا نافرمانان‌ را از میان‌برده‌ و کسانی‌ از خلقش‌ را ـ از نوع‌ انسان‌ یا نوع‌ دیگری‌ ـ به‌ میان‌ آورد که‌ از او فرمان‌ برند.

**﴿**وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ٢٠**﴾** [إبراهيم: 20].

«و این‌ کار بر خداوند دشوار» و ممتنع‌ «نیست‌» زیرا حق‌ تعالی‌ بر هر چیز قادر است. به‌ همین‌ جهت، تابلویی‌ از تابلوهای‌ قیامت‌ را در برابر ما این‌گونه‌ به‌ تصویر می‌کشد:

**﴿**وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ٢١**﴾** [إبراهيم: 21].

«و همگی‌ در پیشگاه‌ خداوند ظاهر می‌شوند» یعنی‌: همگی‌ در روز قیامت‌ از قبرهای‌ خود به‌سوی‌ «براز» بیرون‌ می‌آیند و آن‌ عرصه‌ محشر است‌ که‌ جایی‌ است ‌فراخ‌ و نمایان‌ و همگی‌ ـ اعم‌ از نیکوکار و بدکار ـ یکجا در آن‌ گرد می‌آیند «پس‌ ناتوانان‌» در اندیشه‌ و خرد «به‌ گردنکشان‌» و رؤسای‌ متکبری‌ که‌ در دنیا رئیس‌ و سردمدارشان‌ بوده‌اند «می‌گویند: همانا ما پیرو شما بوده‌ایم‌» در دنیا و به‌پیروی‌ از شما، پیامبران‌ † را تکذیب‌ کرده‌ و به‌ خدای‌ سبحان‌ کفر ورزیده‌ایم‌ «پس‌ آیا شما چیزی‌ از عذاب‌ خدا را» یعنی‌: بعضی‌ از چیزها را که‌ همانا عذاب ‌خدا أ است، یا بعضی‌ از این‌ عذاب‌ خدا أ را که‌ در آن‌ قرار داریم‌ «از ما دفع‌ کننده‌ هستید؟ می‌گویند» آن‌ گردنکشان‌ در پاسخشان‌ «اگر خداوند ما را هدایت‌ کرده‌ بود» به‌سوی‌ ایمان‌ «ما نیز قطعا شما را هدایت‌ می‌کردیم‌» به‌سوی‌ آن‌ «برای ‌ما یکسان‌ است، چه‌ بی‌تابی‌ کنیم‌ و چه‌ شکیبایی‌ ورزیم، ما را هیچ‌ گریزگاهی‌نیست‌» یعنی‌: بی‌قراری‌ و اضطراب‌ و صبر و شکیبایی‌ هر دو برای‌ ما یکسان‌ است ‌و نتیجه‌ کار را تغییر نمی‌دهد زیرا ما به‌هیچ ‌وجه‌ از عذاب‌ خلاصی‌ نداریم.

**﴿**وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ٢٢**﴾** [إبراهيم: 22].

«و چون‌ کار یکسویه‌ شد» یعنی‌: چون‌ داوری‌ صورت‌ گرفت‌ و بهشتیان‌ به ‌بهشت‌ و دوزخیان‌ به‌ دوزخ‌ درآمدند «شیطان‌ گفت‌: همانا خداوند به‌ شما وعده‌ داد، وعده‌ راست‌» در امر رستاخیز و حساب‌ و پاداش ‌دادن‌ نیکوکار دربرابر نیکوکاری‌اش‌ و مجازات‌ بدکار در برابر بدکاری‌اش‌ «و من‌ به‌ شما وعده‌ دادم‌» وعده‌ نادرست؛ که‌ رستاخیز و حساب‌ و بهشت‌ و دوزخی‌ در کار نیست‌ «پس‌ با شما خلاف‌ کردم‌» آنچه‌ را که‌ وعده‌ داده‌ بودم‌ زیرا وعده‌ من‌ دروغی‌ بیش ‌نبود «و مرا بر شما هیچ‌ تسلطی‌ نبود» و اگر شما خود نمی‌خواستید، نمی‌توانستم‌ به‌زور و اجبار شما را به‌ کفر درآورم‌ «جز این‌که‌ شما را دعوت‌ کردم‌ و شما دعوت‌ مرا پذیرفتید» یعنی‌: لیکن‌ آنچه‌ بود، فقط این‌ بود که‌ من‌ شما را به‌سوی‌ کفر دعوت ‌کرده‌ و آن‌ را دربرابر شما آراستم‌ و شما هم‌ شتابان‌ مرا اجابت‌ گفتید لذا هیچ‌ الزام ‌و اجباری‌ از سوی‌ من‌ بر شما نبود «پس‌ مرا ملامت‌ نکنید» در آنچه‌ که‌ به‌سبب ‌وعده‌ نادرست‌ و بی‌اساس‌ من‌ به‌ آن‌ در افتاده‌اید «و خود را ملامت‌ کنید» در این‌که‌به‌ دعوتم‌ لبیک‌ گفته‌ و وعده‌ راستین‌ خدا أ و دعوت‌ وی‌ به‌سوی‌ سرای‌ سلامتی‌ را فروگذاشتید، با وجود آن‌که‌ حجت‌ حق‌ برپا، و برهانهایش‌ که‌ بر هیچ‌ عاقلی‌پنهان‌ نیست‌ در میان‌ بود و آن‌ برهان‌ها فقط بر کسانی‌ پوشیده‌ ماند که‌ تن‌ به‌ خواری ‌و رسوایی‌ سپرده‌ و خفت‌ و ذلت‌ پیروی‌ مرا خریدار شدند; «من‌ فریادرس‌ شما نیستم‌ و شما هم‌ فریادرس‌ من‌ نیستید» تا بتوانم‌ به‌ شما در این‌ عذابی‌ که‌ گرفتار آن‌ شده‌ اید، یاری‌ و کمکی‌ بکنم، یا شما بتوانید مرا از این‌ عذاب‌ رسواگر نجات ‌دهید. یعنی‌: شیطان‌ خود در این‌ حالت‌ به‌ همان‌ عذابی‌ مبتلاست‌ که‌ آنان‌ گرفتار آنند و او خود محتاج‌ فریادرسی‌ است که‌ به‌فریادش‌ برسد و او را از آن‌ عذاب‌ خفت‌بار برهاند. پس‌ چگونه‌ طمع‌ به‌ یاری‌ و فریادرسی‌ کسی‌ می‌بندند که‌ او خود نیازمند یاریگری‌ و فریادرسی‌ است‌ «هرآینه‌ من‌ به‌ آنچه‌ که‌ پیش‌ از این‌ مرا در کار خدا شریک‌ می‌دانستید، کافرم‌» اینک‌ امروز به‌شما تصریح‌ می‌کنم‌ که‌ به‌ کار شما در شریک‌ آوردنم‌ در ربوبیت‌ خدای‌ سبحان، کافرم. بدین‌گونه‌ است‌ که‌ شیطان‌ در روز قیامت‌ در برابر پیروانش‌ موضع‌ و موقفی‌ در پیش‌ می‌گیرد که‌ پشتشان‌ را می‌شکند و دل‌هایشان‌ را از هم‌ می‌درد «هر آینه‌ ستمکاران، برای‌شان‌ عذابی‌ دردناک ‌است‌».

در این‌که‌ آیا این‌ جمله‌ اخیر از تتمه‌ سخن‌ ابلیس‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را به‌ ما حکایت‌ می‌کند، یا سخن‌ مستقلی‌ است‌؟ مفسران‌ بر دو قول‌اند و در این‌که‌ آیا این‌ سخنرانی‌ ابلیس‌ برای‌ پیروانش‌ قبل‌ از ورودشان‌ به‌ دوزخ‌ است‌ یا بعد از آن‌؟ نیز دو قول‌ است‌ که‌ ابن‌کثیر قول‌ دوم‌ را ترجیح‌ داده. ولی‌ مفسران‌ در تأیید قول‌ اول ‌حدیثی‌ نقل‌ کرده‌اند و از آن‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ سخنرانی‌ ابلیس‌ بعد از فیصله‌ شدن ‌کار حساب‌ و قبل‌ از ورود به‌ دوزخ‌ خواهد بود.

**﴿**وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ٢٣**﴾** [إبراهيم: 23].

«و کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند، به‌ بهشت‌هایی‌ درآورده‌ می‌شوند که‌ از زیر درختان‌ آن‌ جویبارها روان‌ است، به‌حکم‌ پروردگار خویش‌ در آنجا جاودانند و دعای‌ خیرشان‌ در آنجا سلام‌ است‌» یعنی‌: درود فرشتگان‌ به‌ بهشتیان‌ در بهشت، سلام‌گفتن‌ برای‌شان‌ به‌حکم‌ پروردگارشان‌ است. یا درود برخی‌ از بهشتیان‌ بر برخی‌ دیگر در بهشت‌ سلام‌ گفتن‌ است.

**﴿**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ٢٤**﴾** [إبراهيم: 24].

«آیا ندیدی‌» یعنی‌: آیا ندانستی‌ «که‌ خداوند چگونه‌ مثلی‌ زد; سخن‌ پاکیزه‌ را مانند درخت‌ پاکیزه‌ ساخت‌» سخن‌ پاک، همانا کلمه‌ اسلام؛ یعنی‌ «لا اله‌ الا الله» یا هرسخنی‌ است‌ که‌ به‌ معروف‌ امر یا از منکر نهی‌ کند. یعنی‌: حق‌ تعالی‌ کلمه‌ طیبه‌ وسخن‌ پاکیزه‌ را به‌ درخت‌ پاکیزه‌ای‌ تشبیه‌ کرده‌ «که‌ ریشه‌اش‌ استوار است‌» و گشن ‌بیخ، محکم‌ و پایدار است‌ در زمین‌ «و شاخه‌اش‌ در آسمان‌ است‌» مانند درخت‌ خرما و غیر آن‌ از درختان‌ مثمر. پس‌ همچنین‌ است‌ کلمه‌ توحید که‌ در قلب‌ مؤمن ‌استوار است، هم‌ در دنیا و هم‌ در آخرت.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «درحقیقت‌ داستان‌ ایمان‌ مانند داستان‌ درختی‌ استوار است، درختی‌ که‌ ایمان‌ عروق‌ آن، نماز ریشه‌ آن، زکات‌ بیخچه‌های‌ آن، روزه‌ شاخه‌های‌ آن، آزار دیدن‌ در راه‌ خدا أ سبزه‌ آن، حسن‌ خلق‌ برگ‌های‌ آن‌ و بازداشتن‌ خود از محرمات‌ خدا أ میوه‌ آن‌ است‌».

**﴿**تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ٢٥**﴾** [إبراهيم: 25].آری‌! آن‌ درخت؛ «میوه‌اش‌ را لحظه ‌به ‌لحظه‌ به‌اذن‌ پروردگارش‌» یعنی‌: به‌ اراده ‌و مشیت‌ وی‌ «می‌دهد» به‌ قولی‌: مراد از این‌ درخت‌ پاکیزه، درخت‌ خرمایی ‌است‌ که‌ در تمام‌ اوقات‌ شبانه‌ روز، بدون‌ فرق‌ میان‌ زمستان‌ و تابستان‌ میوه می‌دهد. پس‌ همچنین‌ است‌ کلمه‌ توحید و کلمه‌ خیر که‌ همیشه‌ میوه‌ خیر داده‌ وحامل‌ خویش‌ را در هر زمانی‌ به‌سوی‌ عمل‌ نیک‌ پیش‌ می‌افگند و انسان‌ مؤمن ‌به‌سبب‌ آن‌ وارد بهشت‌ می‌شود. حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ مؤید قول‌ فوق‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص خطاب‌ به‌ اصحاب‌ س فرمودند: «به‌ من‌ از درختی‌ خبر دهید که‌ همانند انسان‌ مسلمان‌ است، از برگ‌های‌ آن‌ هیچ‌ نمی‌ریزد و میوه‌ خود را در هر زمانی‌ می‌دهد؟ سپس‌ خود فرمودند: این‌ درخت، درخت‌ خرماست‌» «و خدا برای‌ مردم‌ مثلها می‌زند تا بود که‌ متذکر شوند» چراکه‌ زدن‌ مثلها، یادآوری، تفهیم وتصویر معانی‌ را تسریع‌ و به‌ آن‌ کمک‌ شایانی‌ می‌کند.

**﴿**وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ٢٦**﴾** [إبراهيم: 26].

«و مثل‌ سخنی‌ ناپاک‌» که‌ عبارت‌ از کلمه‌ کفر و هر سخنی‌ است‌ که‌ به‌سوی‌ شر وبدی‌ فراخواند «چون‌ درختی‌ ناپاک‌ است‌ که‌ از روی‌ زمین‌ کنده‌ شده‌» یعنی‌: ریشه‌کن‌ شده‌ لذا باد آن‌ را در هم‌ می‌تکاند و دیری‌ نمی‌پاید که‌ آن‌ درخت‌ از بین‌ می‌رود. به‌ قولی‌: مراد از این‌ درخت، درخت‌ «حنظل‌» است‌ «آن‌ را هیچ‌ قراری ‌نیست‌» یعنی‌: آن‌ درخت‌ بر روی‌ زمین‌ هیچ‌ استقراری‌ ندارد. پس‌ همچنین‌ است ‌کلمه‌ کفر و باطل‌ و شر که‌ اگر چندی‌ در میان‌ مردم‌ رونق‌ گیرد ولی‌ به‌زودی‌ از رمق ‌افتاده‌ راه‌ فنا درپیش‌ می‌گیرد و از آنجا که‌ کلمه‌ کفر و شخص‌ کافر اساسا از هیچ‌ حجتی‌ بهره‌مند نیست‌ پس‌ نه‌ در آن‌ ثباتی‌ است، نه‌ هرگز از آن‌ خیری‌ به‌دست ‌می‌آید و نه‌ از آن‌ سخن‌ یا عملی‌ پاک‌ پدیدار می‌شود در حالی‌که‌ کلمه‌ حق‌ و انسان‌ مؤمن‌ هم‌ در ملکوت‌ اعلی‌ شاخ‌وبرگ‌ دارد و هم‌ در دنیا پیوسته‌ اوج‌ وصعود تازه‌ای‌ می‌یابد و مردم‌ از او بهره‌مند می‌شوند.

**﴿**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ٢٧**﴾** [إبراهيم: 27].

«خدا مؤمنان‌ را با سخن‌ استوار» که‌ همانا کلمه‌ طیبه‌: «أشهد أن‌ لا إله‌ إلا الله و أن ‌محمدا رسول ‌الله» و سایر سخنان‌ حق‌ است‌ «ثابت‌ می‌گرداند» زیرا گویندگان‌ این‌سخن‌ استوار، بر آن‌ استمرار ورزیده‌ و پیوسته‌ برآن‌ پایدار می‌مانند، هم‌ «در زندگی‌ دنیا» چرا که‌ هرگاه‌ دشمنان‌ خدا أ در دنیا ایشان‌ را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای‌ انسی‌ و جنی‌ ایشان‌ را به‌ وسوسه‌ درافگنند، ایشان‌ بر کلمه‌ حق‌ ثابت‌ و پایدار باقی‌ می‌مانند «و» هم‌ «در آخرت‌» یعنی‌: خدای‌ ﻷ‌ مؤمنان‌ را در وقت‌ پرسش‌ نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت‌ نیز، با سخن‌ استوار ثابت‌ می‌گرداند.

جمهور مفسران‌ برآنند که‌ مراد از استواری‌ مؤمن‌ در زندگی‌ آخرت، استواری ‌وی‌ در گفتن‌ کلمه‌ حق‌ در قبر است، یعنی‌: وقتی‌ مؤمنان‌ از دین‌ و معتقدات‌ خود در قبر موردپرسش‌ قرار گیرند، آن‌ را با سخنان‌ ثابت، استوار و روشن، بی‌هیچ ‌لکنت‌ و تردد و یا نادانی‌ای‌ بیان‌ می‌کنند چنان‌که‌ در جانب‌ مقابل، کسی‌ که‌ از این ‌توفیق‌ بی‌بهره‌ است، در پاسخ‌ سؤال‌ نکیر و منکر می‌گوید: «نمی‌دانم‌!». آن‌گاه‌ به‌وی‌ گفته‌ می‌شود: «نه‌ دانستی‌ و نه‌ هم‌ خواندی‌». امام‌ رازی‌ نیز می‌گوید: «به‌ قول ‌مشهور، این‌ آیه‌ درباره‌ پرسش‌ دو فرشته‌ نکیر و منکر در قبر و این‌که‌ خداوند أ کلمه‌ حق‌ را بر مؤمن‌ تلقین‌ نموده‌ و او را بر گفتن‌ حق‌ استوار می‌گرداند، آمده‌ است‌». «و خدا ستمگران‌ را گمراه‌ می‌کند» یعنی‌: حجتشان‌ را از نزدشان‌ گم‌وگور می‌کند. پس‌ در قبرهایشان‌ و در هنگامه‌ حساب‌ روز حشر، قادر به ‌بیان‌ آن‌ نمی‌شوند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عثمان‌بن‌ عفان‌ س آمده‌ است‌: «چون‌ رسول‌ خدا ص از دفن‌ میت‌ فارغ‌ می‌شدند، بر سر قبر وی‌ می‌ایستادند و می‌فرمودند: برای ‌برادرتان‌ آمرزش‌ بخواهید و برایش‌ پایداری‌ مسئلت‌ کنید زیرا او همین‌ حالا مورد پرسش‌ قرار می‌گیرد». «و خدا هر چه‌ بخواهد انجام‌ می‌دهد» یعنی‌: در وقت‌ مرگ ‌توفیق‌ ادای‌ کلمه‌ شهادت‌ می‌دهد و در وقت‌ سؤال‌ نکیر و منکر مؤمن‌ را به‌ قول‌ حق‌ گویا می‌کند لذا مشیت‌ وی‌ مطلق‌ است‌ و از آنچه‌ می‌کند مورد پرسش‌ قرارنمی‌گیرد.

از ابن‌عباس‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «چون‌ مرگ‌ مؤمن‌ فرارسد، فرشتگان‌ نزد او حاضر شده‌ و بر او سلام‌ می‌گویند، آن‌گاه‌ به‌ او مژده‌ بهشت ‌می‌دهند و چون‌ بمیرد با جنازه‌ وی‌ همراه‌ می‌شوند، سپس‌ همراه‌ مردم‌ بر او نماز می‌گزارند، آن‌گاه‌ چون‌ دفن‌ شود، در قبر خویش‌ نشانده‌ می‌شود و به‌ او گفته ‌می‌شود: پروردگارت‌ کیست‌؟ می‌گوید: پروردگارم‌ خداوند أ است. سپس‌ به‌ اوگفته‌ می‌شود: پیامبرت‌ کیست‌؟ می‌گوید: پیامبرم‌ محمد ص است. سپس‌ به‌ او گفته‌ می‌شود: شهادتت‌ چیست‌؟ می‌گوید: «أشهد أن‌ لا إله‌ إلا الله و أشهد أن ‌محمدا رسول ‌الله». در این‌ هنگام‌ قبرش‌ به ‌اندازه‌ امتداد ساحه‌ دیدش‌ بر وی‌ فراخ‌ ساخته ‌می‌شود. اما کافر; پس‌ حکایت‌ وی‌ چنین‌ است‌ که‌ فرشتگان‌ در هنگام‌ مرگ‌ بر وی ‌فرود می‌آیند و بر چهره‌ و پشتش‌ می‌زنند و چون‌ به‌ قبر درآورده‌ شود، او را می‌نشانند، آن‌گاه‌ به‌ او گفته‌ می‌شود: پروردگارت‌ کیست‌؟ اما او هیچ‌ جوابی ‌نمی‌دهد زیرا خداوند أ این‌ حقیقت‌ را فراموش‌ وی‌ می‌گرداند و چون‌ به‌ وی ‌گفته ‌شود: پیامبری‌ که‌ به‌سویت‌ مبعوث‌ شده‌ کیست‌؟ باز هم‌ درمی‌ماند و هیچ ‌پاسخی‌ نمی‌دهد. و خدا ستمگران‌ را این‌ چنین‌ گمراه‌ می‌کند».

**﴿**جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ٢٩ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ٣٠**﴾** [إبراهيم: 29-30].

«آیا به‌ کسانی‌ که‌ شکر نعمت‌ خدا را به‌ ناسپاسی‌ بدل‌ کردند، ننگریستی‌؟» خداوند متعال، پیامبرش‌ ص را از حال‌ کفار مکه‌ به‌ تعجب‌ فرا می‌خواند، از آنجا که‌ آنان ‌با تکذیب‌ وی؛ نعمت‌ عظمای‌ بعثت‌ ایشان‌ را از میان‌ خود به‌ پیامبری، مورد ناسپاسی‌ قرار دادند، در حالی‌ که‌ گزینش‌ آن‌ حضرت‌ ص از میان‌شان، انعامی ‌بزرگ‌ و بی‌مانند بر آنان‌ بود که‌ می‌باید برآن‌ شکرگزار می‌بودند «و» با این‌ ناسپاسی‌ «قوم‌ خود را به‌ سرای‌ هلاکت‌ فرود آوردند» که‌ جهنم‌ است. بوار: هلاکت ‌است. به‌ قولی‌: مراد از این‌ گروه، سران‌ قریش‌ بودند که‌ در روز بدر، قوم‌ خویش ‌را با کشته ‌شدنشان‌ به‌دست‌ لشکر اسلام‌ به‌ سرای‌ نیستی‌ که‌ عذاب‌ نابود کننده‌ آخرت‌ است‌ فرود آوردند.

آن‌گاه‌ (دارالبوار) را این‌گونه‌ معرفی‌ می‌کند: «در آن‌ سرای‌ هلاکت‌ که‌ جهنم ‌است، در آن‌ وارد می‌شوند و چه‌ بد قرارگاهی‌ است‌!».

**﴿**وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ٣٠**﴾** [إبراهيم: 30].

«و» این‌ گروهی‌ که‌ به‌ جهنم‌ در می‌آیند «برای‌ خداوند همتایانی‌» یعنی‌: شرکایی‌ در ربوبیت‌ «قرار دادند تا از راه‌ او گمراه‌ کنند» یعنی‌: تا قوم‌ خویش‌ را از راه‌ خدا أ به‌ بیراهه‌ در افگنند و این‌ است‌ کار سران‌ شرک‌ و کفر; از متولیان‌ بتان‌ و دیگر سردمداران‌ مذاهب‌ ضاله‌ای‌ که‌ از سوی‌ مردم‌ گمراه‌ مورد پیروی‌ قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به‌ آنچه‌ که‌ در آن‌ هستید از شهوات‌ و گمراه‌سازی‌ مردم‌ «و بدانید که‌ قطعا بازگشت‌ شما به‌سوی‌ آتش‌ است‌» یعنی‌: قطعا مرجع ‌و مقام‌ نهایی‌ شما آتش‌ دوزخ‌ و همان‌ «دارالبوار» است. گویی‌ گفته‌ شد: اگر بر این‌ شیوه‌ ادامه‌ دهید، بدانید که‌ حتما بازگشت‌ شما به‌سوی‌ دوزخ‌ است.

**﴿**قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ٣١**﴾** [إبراهيم: 31].

«به‌ آن‌ بندگانم‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند، بگو» خداوند متعال‌ از باب‌ تشریف‌ و گرامیداشت، مؤمنان‌ را به‌ بندگی‌ خودش‌ نسبت‌ داده. آری‌! به‌ ایشان‌ بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای‌ آن‌ در اوقات‌ مخصوص‌ آن‌ و رعایت‌ ارکان‌ و آداب‌ آن ‌«و» به‌ ایشان‌ بگو: «از آنچه‌ ما به‌ آنان‌ روزی‌ داده‌ایم، پنهان‌ و آشکارا انفاق‌ کنند پیش‌از آن‌که‌ روزی‌ فرارسد که‌ در آن‌ نه‌ خرید و فروشی‌ باشد و نه‌ دوستی‌ای‌» یعنی‌: در روز قیامت‌ دادوستدی‌ نیست‌ تا کسی‌ که‌ در عمل‌ کوتاهی‌ کرده، با دادن‌ عوض‌ و جریمه‌ای‌ خود را از عذاب‌ خداوند أ بازخرید کند همچنین‌ در آن‌ روز پیوندهای ‌دوستی‌ و رفاقت‌ نیز وجود ندارد تا دوست‌ برای‌ دوستش‌ میانجیگری‌ و شفاعت ‌کرده‌ او را از عذاب‌ برهاند بنابراین، بنده‌ باید برای‌ نجات‌ خویش، خود توشه‌ وزادوبرگ‌ ایمانی‌ کسب‌ کرده‌ به‌ نماز و انفاق‌ و دیگر اعمال‌ شایسته‌ روی‌ آورد.

به‌ قولی‌: انفاق‌ پنهانی، در صدقات‌ نافله‌ و اختیاری‌ بهتر است‌ و انفاق‌ آشکار در زکات‌ فرض.

**﴿**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ٣٢**﴾** [إبراهيم: 32].

بعد از آن‌ که‌ خداوند أ احوال‌ و اوصاف‌ نیکبختان‌ و بدبختان‌ را روشن‌ ساخت، اینک‌ ادله‌ای‌ را که‌ بر وجود و یگانگی‌ و کمال‌ علم‌ و قدرتش‌ دلالت ‌می‌کند، بیان‌ می‌کند تا وجوب‌ شکرش‌ بر بندگان‌ محرز شود و کفاری‌ که‌ این نعمت‌ها را ناسپاسی‌ می‌کنند، در معرض‌ توبیخ‌ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن‌ ذاتی‌ است‌که‌ آسمانها و زمین‌ را آفرید و از آسمان‌ آبی‌ فروفرستاد پس‌ به‌وسیله‌ آن‌ آب، از میوه‌ها برای‌ شما روزی‌ای‌ بیرون‌ آورد» یعنی‌: از محصولات‌ و میوه‌های‌ گوناگون‌ روزی‌ای ‌برای‌ بنی‌آدم‌ بیرون‌ آورد که‌ به‌ وسیله‌ آن‌ زندگی‌ کنند. پس‌ کسی‌ که‌ این‌چنین ‌جایگاهی‌ داشته‌ باشد، بی‌شک‌ سزاوار آن‌ است‌ که‌ مورد پرستش‌ قرار گرفته‌ و در راه‌ وی‌ انفاق‌ شود «و کشتی‌ را برای‌ شما رام‌ گردانید تا به‌ فرمان‌ او» طبق‌ خواسته‌ شما «در دریا روان‌ شود» و آن‌ را در مصالح‌ و منافع‌ خود به‌کار گیرید «و رودها را برای‌ شما مسخر کرد» تا آنها را در هرجایی‌ که‌ می‌خواهید به‌ جریان‌ اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی‌ کنید. پس‌ خدایی‌ که‌ این‌ همه‌ بر شما منت‌ نهاد، بی‌شک‌ سزاوار پرستش‌ و شکر است.

**﴿**وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ٣٣**﴾** [إبراهيم: 33].

«و برای‌ شما خورشید و ماه‌ را ـ که‌ پیوسته‌ روانند ـ رام‌ گردانید» تا از نور و روشنی‌ و سایر منافع‌ آنها استفاده‌ کنید، خورشید و ماهی‌ که‌ پیوسته‌ فعالند و به‌حیات‌ انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره‌ نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی‌ این‌ است‌: خورشید و ماه، همیشه‌ به‌ پیروی‌ از فرمان‌ خدا أ در حرکت‌ و جریانند و هرگز از سیر و حرکت‌ باز نمی‌مانند «و رام‌ ساخت‌ برای‌ شما شب‌ و روز را» که‌ از پی ‌یکدیگر می‌آیند. پس‌ روز برای‌ سعی‌ و تلاشتان‌ در امور معاش‌ است‌ و شب‌ هم ‌برای‌ آرام‌گرفتن‌ و استراحتتان‌ و این‌ همه‌، شکر و سپاس‌ او را می‌طلبند.

**﴿**وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ٣٤**﴾** [إبراهيم: 34].

«و از هر چه‌ که‌ از او خواستید به‌ شما عطا کرد» و از هر چه‌ هم‌ که‌ نخواستید، اما مورد نیاز شماست‌ و از آن‌ بهره‌مند می‌شوید، نیز به‌ شما عطا کرد «و اگر نعمت‌ خدا را شماره‌ کنید، نمی‌توانید آن‌ را به‌شمار درآورید» یعنی‌: به‌هیچ‌ وجهی‌ از وجوه‌، توان ‌شمارش‌ و احاطه‌ نعمت‌های‌ حق‌ تعالی‌ را ندارید و اگر فردی‌ از افراد بشر بخواهد تا نعمت‌های‌ خدای‌ ﻷ‌ را بر خود در آفرینش‌ عضوی‌ از اعضا یا حسی‌ از حواسش‌ به‌شمار آورد، هرگز بر این‌ کار قادر نیست‌ پس‌ چگونه‌ خواهد بود شمارش‌ دیگر نعمت‌هایی‌ که‌ حق‌ تعالی‌ در کل‌ اعضای‌ وجودش‌ آفریده‌ است‌ و نیز سایر نعمتهایی‌ که‌ از خارج‌ وجودش‌ بر او احاطه‌ کرده‌ و با اجناس‌ و الوان‌ مختلف ‌و متنوع‌ خود، او را در هر وقت‌ و هر زمان‌ از همه‌ جهت‌ زیر پوشش‌ خویش ‌قرارداده‌ است.

امام‌ فخر رازی‌ در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «چون‌ خواهی‌ لقمه‌ نانی‌ برگیری‌ و به‌ دهان‌ بری... در این‌ امر نیک‌ تأمل‌ کن‌ که‌ این‌ لقمه‌ نان‌ به‌سامان‌ نمی‌رسد مگر آن‌که‌ این‌ عالم‌ به‌ تمام‌وکمال‌ بر درست‌ترین‌ وجه‌ فعال‌ باشد»، سپس‌ او شرحی ‌شافی‌ و کافی‌ از روند شکل‌یابی‌ این‌ امر ارائه‌ کرده‌ و در پایان‌ می‌گوید: لذا با آنچه ‌یاد کردیم، آشکار شد که‌ شناخت‌ سود و منافع‌ همین‌ یک‌ لقمه، جز با شناخت ‌جزئیات‌ بسیار دیگری‌ مقدور نیست‌ و عقل‌ها از درک‌ ذره‌ای‌ از این‌ مباحث‌ قاصرند». در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ اکرم‌ ص دردعای‌ خویش‌ می‌گفتند: «اللهم‌ لك‌ الحمد غير مكفي‌ ولا مودع‌ ولا مستغني‌ عنه‌ ربنا». «بارخدایا! شكر و سپاس‌ برای‌ توست، بی‌آن‌كه‌ تو به‌ شكر و سپاس‌ ما نیازی‌ داشته‌باشی، یا آن‌ را ترك‌ كنیم‌ و با آن‌ وداع‌ گوییم، یا از آن‌ بی‌نیاز باشیم‌ پروردگارا». پس‌ بارخدایا! ما تو را بر هر نعمتی‌ که‌ به‌ ما داده‌ای‌ و جز تو هیچ‌ کس‌ دیگر، حد ومرز و مقدار آن‌ را نمی‌داند، شکر و سپاس‌ می‌گوییم‌: «اللهم‌ إنا نشكرك‌ علي‌ كل ‌نعمة‌ أنعمت‌ بها علينا مما لا يعلمه‌ إلا أنت» «همانا انسان‌ ستم‌ پیشه‌ است‌» بر خود با غفلت‌ از شکر نعمت‌ «ناسپاس‌ است‌» کفار: بسیار ناسپاس‌ است‌ نعمت‌های‌ خداوند أ را بر خود و منکر آن‌ نعمت‌هاست‌ و چنان‌که‌ باید شکرگزار آنها نیست.

**﴿**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ٣٥**﴾** [إبراهيم: 35].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ ابراهیم‌ گفت‌» بعضی‌ از مفسران‌ برآنند که‌ ذکر داستان ‌ابراهیم‌ ÷ در اینجا همچون‌ مثالی‌ برای‌ کلمه‌ پاکی‌ است‌ که‌ در هر وقت‌ میوه‌ای ‌پاک‌ می‌دهد[[22]](#footnote-22) لذا ابراهیم‌ ÷ در عبادت‌ خدای‌ ﻷ‌ الگو و نمونه‌ است‌ و باید موحدان‌ به‌ او اقتدا کنند. آری‌! ابراهیم‌ ÷ دعای‌ پایداری‌ بر آیین‌ توحید کرد وگفت‌: «پروردگارا، این‌ شهر را» یعنی‌: مکه‌ را «جایی‌ امن‌ بگردان‌ و مرا و فرزندانم‌ را از پرستیدن‌ بتان‌ دور دار» به‌ قولی‌: مراد وی‌ فرزندان‌ صلبی‌اش، و به‌ قولی‌ دیگر: مراد وی‌ تمام‌ ذریه‌ و تبارش‌ بود. صنم‌: تمثالی‌ بود که‌ اهل‌ جاهلیت‌ از سنگ‌ و مانند آن‌ می‌ساختند و آن‌ را پرستش‌ می‌کردند.

وقتی‌ ابراهیم‌ ÷ ـ این‌ قافله ‌سالار توحید و پدر پیامبران † ـ از عبادت‌ بتان‌ به‌خدا أ پناه‌ برده‌ و دعا می‌کند که‌ حق‌ تعالی‌ او را از آن‌ دور بدارد پس‌ دیگران‌ به‌ترس‌ از افتادن‌ در این‌ ورطه‌ سزاوارترند زیرا هر عصری‌ دارای‌ بتان‌ و اصنام ‌مخصوص‌ به‌ خود است‌ که‌ گاهی‌ حتی‌ بر تیزبینان‌ آن‌ عصر هم‌ پنهان‌ و ناشناخته‌ می‌مانند لذا باید به‌هوش‌ بود و بتان‌ زمان‌ خویش‌ را شناخت.

**﴿**رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ٣٦**﴾** [إبراهيم: 36].

«پروردگارا، آنها بسیاری‌ از مردم‌ را گمراه‌ کردند» یعنی‌: با آن‌که‌ این‌ بتان ‌جماداتی‌ بی‌درک‌ و شعور بیش‌ نیستند، اما سبب‌ گمراهی‌ بسیاری‌ از مردم‌ شده‌اند پس‌ گویی‌ مردم‌ را گمراه‌ کرده‌اند «پس‌ هرکه‌ از من‌ پیروی‌ کند» در دینم‌ و مسلمانی ‌موحد شود «بی‌گمان‌ او از من‌ است‌» یعنی‌: از اهل‌ دین‌ من‌ است‌ «و هر که‌ مرا نافرمانی‌ کند» و از من‌ پیروی‌ نکرده‌ و در آیین‌ من‌ در نیاید «پس‌ به‌ یقین‌ تو آمرزنده‌ مهربانی‌» هر چند گناه‌ وی‌ هم‌ بزرگ‌ باشد.

به‌ این‌ مناسبت‌ خاطر نشان‌ می‌شود که‌: اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ میان‌ جایز عقلی‌ وجایز شرعی‌ در حق‌ خداوند متعال‌ فرق‌ می‌گذارند، یعنی‌ در نزد آنان‌ عقلا جایز است‌ که‌ خداوند متعال‌ هر گناهی‌ را بیامرزد ولی‌ چون‌ خود او خود خبر داده‌ که ‌شرک‌ را نمی‌آمرزد پس‌ عقیده‌ به‌ این‌که‌ آمرزش‌ شرک‌ مستحیل ‌الوقوع‌ (غیرممکن‌) می‌باشد، نیز واجب‌ است‌. هرچند به‌ قولی‌: مراد ابراهیم‌ ÷ در اینجا از نافرمانی، نافرمانی‌ از وی‌ در غیر شرک‌ است.

**﴿**رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ٣٧**﴾** [إبراهيم: 37].

«پروردگارا! هرآینه‌ من‌ بعضی‌ از فرزندانم‌ را» مراد فرزندش‌ اسماعیل‌ ÷ است ‌«در وادیی‌ بی‌کشت‌» و بی‌آب‌ و علف‌ که‌ وادی‌ مکه‌ است‌ «نزد خانه‌ محرم‌ تو سکونت‌ دادم‌» به‌ قولی‌: خانه‌ کعبه‌ را از آن‌ رو «محرم‌» نامیدند که‌ بر متجاوزان‌ ستمگر هتک‌ حرمت‌ آن‌ حرام‌ گردیده‌ و نیز هر نوع‌ بی‌احترامی‌ و استخفاف‌ و اهانت‌ به‌ آن‌ حرام‌ است‌ «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی‌: ایشان‌ را در این ‌وادی‌ اسکان‌ دادم‌ تا در آن‌ نماز را بر پا دارند «پس‌ دل‌های‌ برخی‌ از مردم‌ را به‌سوی ‌آنان‌ گرایش‌ ده‌» به‌ سبب‌ محبت‌ خود و خانه‌ات‌ و به‌ تبع‌ آن‌ محبت‌ مجاوران ‌خانه‌ات‌ تا در آن‌ حج‌ و عبادت‌ انجام‌ دهند. ابن‌عباس س می‌گوید: اگر ابراهیم‌ ÷ به‌جای‌ «دلهای‌ برخی‌ از مردم‌»، «دل‌های‌ همه‌ مردم‌» می‌گفت، قطعا دل‌های‌ فارس ‌و روم‌ و تمام‌ مردم‌ به‌ کعبه‌ مشتاق‌ می‌شد. «و آنان‌ را از محصولات‌ مورد نیازشان‌ روزی‌ده‌» محصولاتی‌ که‌ در آن‌ می‌رویانی، یا به‌سوی‌ آن‌ از جاهای‌ دیگر جلب ‌می‌کنی‌ «باشد که‌ سپاسگزاری‌ کنند» نعمت‌های‌ تو را.

پس‌ خداوند أ دعای‌ ابراهیم‌ ÷ را اجابت‌ کرد و کعبه‌ را حرم‌ امنی‌ گردانید که ‌تمام‌ محصولات‌ به‌سوی‌ آن‌ آورده‌ می‌شود تا بدانجا که‌ انسان‌ میوه‌ بهاری‌ و تابستانی‌ و پاییزی‌ و زمستانی‌ را در یک‌ روز واحد در آن‌ می‌یابد.

**﴿**رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ٣٨**﴾** [إبراهيم: 38].

«پروردگارا! بی‌گمان‌ تو آنچه‌ را که‌ پنهان‌ می‌داریم‌ و آنچه‌ را که‌ آشکار می‌کنیم، می‌دانی‌ و چیزی‌ در زمین‌ و در آسمان‌ بر خدا پوشیده‌ نمی‌ماند» آری‌! تو به‌ احوال‌ ومصالح‌ ما از خود ما داناتری‌ و از خود ما به‌ خود ما مهربان‌تری‌ پس‌ نیازی‌ وجود ندارد که‌ ما طلب‌ کنیم، لیکن‌ ما تو را برای‌ اظهار عبودیت‌ و ابراز فقر خود به‌سوی ‌رحمتت‌ می‌خوانیم؛ همچنین‌ بدان‌ جهت‌ که‌ ما به‌ دریافت‌ این‌ برکات‌ شتاب‌ داریم.

تکرار ندای‌ «ربنا» برای‌ مبالغه‌ در تضرع‌ و زاری‌ به‌ بارگاه‌ حق‌ تعالی‌ است.

**﴿**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ٣٩**﴾** [إبراهيم: 39].

«سپاس‌ خداوندی‌ را که‌ با وجود سالخوردگی‌» من‌ و زنم‌ «اسماعیل‌ و اسحاق‌ را به‌من‌ بخشید. به‌راستی‌ پروردگار، شنوای‌ دعاء است‌» به‌ قولی‌: اسماعیل‌ ÷ در نود و نه ‌سالگی‌ و اسحاق‌ ÷ در صد و دوازده‌ سالگی‌ ابراهیم‌ ÷ به‌دنیا آمدند.

**﴿**رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ٤٠**﴾** [إبراهيم: 40].

«پروردگارا! مرا برپا دارنده‌ نماز قرار ده‌ و از فرزندان‌ من‌ نیز» یعنی‌: برخی‌ از نسل‌ و تبارم‌ را نیز برپادارنده‌ نماز قرار ده. ابراهیم‌ ÷ همه‌ را در دعای‌ خویش‌ شامل ‌نساخت‌ زیرا می‌دانست‌ که‌ بعضی‌ از آنان‌ از جمله‌ کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت‌ و خدای‌ ﻷ‌ خود او را از این‌ امر آگاه‌ کرده‌ بود «پروردگارا! ودعای‌ مرا بپذیر» یعنی‌: دعایم‌ را اجابت‌ کن، یا عبادتم‌ را بپذیر.

**﴿**رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ٤١**﴾** [إبراهيم: 41].

«پروردگارا! روزی‌ که‌ حساب‌ برپا می‌شود» یعنی‌: روز ثبوت‌ حساب‌ بر مکلفان‌ در محشر و این‌ تعبیر چنان‌ است‌ که‌ گفته‌ می‌شود: بازار برپا شد «بر من‌ و بر پدر و مادرم‌ بیامرز» به‌ قولی‌: او قبل‌ از آن‌که‌ بداند پدر و مادرش‌ دشمن‌ خدای‌ سبحانند، برای‌ آنها طلب‌ مغفرت‌ کرد «و بر مؤمنان‌» نیز بیامرز. از میان‌ بندگان ‌خدا أ مؤمنان‌ را به‌ دعای‌ مغفرت‌ مخصوص‌ ساخت‌ زیرا دعای‌ مغفرت‌ در حق‌ کفار جایز نیست.

**﴿**وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ٤٢**﴾** [إبراهيم: 42].

«و خدا را از آنچه‌ ستمکاران‌ می‌کنند، غافل‌ مپندار» یعنی‌: چون‌ ستمگران‌ را در سلامتی‌ و امنیت‌ و نعمت‌ دیدی، این‌ پندار بر ذهن‌ و ضمیرت‌ غالب‌ نشود که‌ خدای‌ سبحان‌ از سزاوار بودن‌ آنها برای‌ عذاب‌ غافل‌ است‌ «جز این‌ نیست‌ که‌ آنان‌را» یعنی‌: مجازات‌ آنان‌ را در برابر ستم‌شان‌ «برای‌ روزی‌ که‌ چشم‌ها در آن‌ خیره‌ شود به تأخیر می‌اندازد» یعنی‌: آنها را در دم‌ مجازات‌ نمی‌کند بلکه‌ کیفر آنان‌ را برای‌ روزی‌ به‌تأخیر می‌اندازد که‌ چشم‌های‌ محشریان‌ در آن‌ باز مانده‌ و بسته‌ نمی‌شود; از هول‌ آنچه‌ که‌ در این‌ روز می‌بینند و از شدت‌ حیرت‌ و دهشتی‌ که‌ بر آنها چیره ‌می‌شود.

**﴿**مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ٤٣**﴾** [إبراهيم: 43].

سپس‌ خداوند متعال‌ کیفیت‌ برخاستنشان‌ از قبرها و شتافتن‌شان‌ به‌سوی‌ میدان ‌حشر را بیان‌ کرده‌ می‌فرماید: «شتابانند» به‌سوی‌ محشر در پی‌ ندای‌ دعوتگر «سربه‌ بالا برداشتگان‌» به‌سوی‌ آسمان‌ و نگاه ‌کنندگان‌ به‌سوی‌ آن؛ با نگاه‌های‌ پر از هول‌ و هراس‌ و بیچارگی‌ و ذلت، به‌طوری‌که‌ همه‌ سر به‌ آسمان‌ دارند و کسی‌ به‌دیگری‌ نمی‌نگرد «چشم‌شان‌ به‌سویشان‌ باز نمی‌گردد» یعنی‌: چشم‌هایشان‌ همچنان ‌باز و مبهوت‌ باقی‌ می‌ماند «و دل‌هایشان‌ خالی‌ است‌» از عقل‌ و فهم‌ و جرأت، به سبب‌ پریشانی‌ و هراس‌ و حیرت‌ و دهشتی‌ که‌ به‌ آن‌ در افتاده‌اند.

**﴿**وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ٤٤**﴾** [إبراهيم: 44].

«و بترسان‌» ای‌ پیامبر! ص «مردم‌ را از روزی‌ که‌ عذاب‌ بر آنان‌ می‌آید» که‌ آن ‌روز، روز قیامت‌ است‌ «پس‌ آنان‌ که‌ ستم‌ کرده‌اند، می‌گویند» یعنی‌: کافران‌ در آن ‌روز می‌گویند: «پروردگارا! ما را تا چندی‌ مهلت‌ بخش‌» ما را تا زمانی‌ معین‌ که‌ دور نیست، مهلت‌ ده‌ و به‌ دنیا برگردان‌ «تا دعوت‌ تو را» که‌ بر زبان‌ پیامبرانت‌ مطرح ‌کرده‌ای‌ «اجابت‌ کنیم‌ و از پیامبران‌ پیروی‌ کنیم‌» در آن‌ برنامه‌ها و تکالیفی‌ که‌ به‌ ما ابلاغ‌ کرده‌اند و در این‌ مهلت، آنچه‌ را که‌ در قبال‌ آن‌ کوتاهی‌ و اهمال‌ کرده‌ایم، جبران‌ کنیم.

در اینجاست‌ که‌ به‌ شیوه‌ توبیخ‌ در پاسخ‌شان‌ گفته‌ می‌شود: «مگر شما پیش‌ از این‌ قسم‌ نمی‌خوردید که‌ شما را هیچ‌ زوالی‌ نیست‌؟» آیا این‌ شما نبودید که‌ در دنیاسوگند می‌خوردید که‌ فنا ناپذیرید و هرگز در پی‌ آن‌ دنیا قیامت‌ و معادی‌ نیست‌؟!

**﴿**وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ٤٥**﴾** [إبراهيم: 45].

«و سکونت‌ گزیدید» یعنی‌: مستقر شدید «در منازل‌ کسانی‌ که‌ بر خود ستم‌کردند» آن‌ منازل‌ عبارت‌ از: شهرهای‌ ثمود و مانند آن‌ از اماکن‌ کفاری‌ است‌ که‌ باکفر به‌ خدای‌ سبحان‌ و نافرمانی‌ وی‌ بر خویشتن‌ ستم‌ کردند «و برای‌ شما آشکار شد» با مشاهده‌ آثار عذابشان‌ «که‌ با آنان‌ چگونه‌ معامله‌ کردیم‌» و چه‌ مجازات‌ و عذاب‌ سختی‌ در برابر جرایم‌ و گناهان‌ و نافرمانی‌هایشان‌ به‌ آنان‌ رساندیم، اما با وجود مشاهده‌ این‌ آثار، درس‌ عبرت‌ نگرفتید «و مثل‌ها برای‌ شما زدیم‌» درکتابهای‌ خود و بر زبان‌ پیامبران‌ خویش † به‌جهت‌ توضیح‌ و بیان‌ بیشتر و اتمام‌ واکمال‌ حجت. یعنی‌: پس‌ چرا آن‌ همه‌ حجت‌ را مورد انکار قرار داده‌ و از آنها درس‌ نگرفتید؟!

**﴿**وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ٤٦**﴾** [إبراهيم: 46].

«و به‌یقین‌ آنان‌ نیرنگ‌ خود را به‌کار بردند» در انکار حق‌ و اثبات‌ باطل‌ بزرگی‌ که‌ تمام‌ توش‌ و توان‌ خود را در راه‌ آن‌ نهاده‌اند «و مکرشان‌ نزد خداست‌» یعنی‌: با دوستان‌ خدای‌ سبحان‌ مکر می‌ورزند در حالی‌که‌ او آنان‌ را در حال‌ مکرورزی ‌می‌بیند و بر مکر و نیرنگ‌شان‌ احاطه‌ داشته‌ و آن‌ را دقیقا می‌داند «هرچند از مکرشان‌ کوه‌ها از جای‌ برآیند» یعنی‌: هرچند نیرنگ‌ آنان‌ تا بدان‌ پایه‌ نیرومند باشد که‌ به‌ ازجا کنده‌ شدن‌ کوه‌ها بینجامد، اما باوجود آن‌ نیرنگ‌ بزرگ، خدای‌ ﻷ‌ دین ‌خویش‌ را نصرت‌ می‌دهد. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است‌: خداوند أ از نیرنگ‌شان ‌آگاه‌ است‌ و او نیرنگشان‌ را چنان‌ بزرگ‌ نمی‌داند که‌ کوه‌ها بر اثر آن‌ از جای ‌برآیند بلکه‌ نیرنگ‌شان‌ بسیار ضعیف‌ است‌. پس‌ در حالی‌که‌ آفرینش‌ کوه‌ها با آن ‌بزرگی‌ بر خدای‌ ﻷ‌ بس‌ آسان‌ است، چگونه‌ بی‌اثر ساختن‌ نیرنگ‌شان‌ بر وی ‌دشوار می‌باشد؟ به‌ قولی‌ دیگر: خداوند أ در این‌ آیه‌ اهل‌ ایمان‌ را به‌ کوه‌ها تشبیه ‌کرده‌ است.

**﴿**فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ٤٧**﴾** [إبراهيم: 47].

«پس‌ مپندار که‌ خداوند وعده‌ خود به‌ پیامبرانش‌ را خلاف‌ می‌کند» مراد، وعده‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ پیامبرانش‌ با این‌ فرموده‌ وی‌ است‌: ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا﴾ [غافر: 51]. «ما قطعا پیامبران‌ خود را نصرت‌ می‌دهیم‌» و فرموده‌ وی‌: ﴿كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ٢١﴾ [المجادلة: 21].‌ «خداوند فیصله‌ کرده‌ است‌ که‌ قطعا من‌ و پیامبرانم‌ پیروز می‌شویم». «بی‌گمان‌ خداوند غالب‌» است‌ پس‌ هیچ‌ کس‌ نمی‌تواند بر او غلبه‌ کند «صاحب‌ انتقام‌ است‌» پس‌ قطعا از دشمنانش‌ برای‌ دوستانش‌ انتقام‌ می‌گیرد.

**﴿**يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ٤٨**﴾** [إبراهيم: 48].

«روزی‌ که‌ زمین‌ به‌ غیر این‌ زمین‌ مبدل‌ گردانیده‌ شود» در رأی‌ اکثر مفسران، مراد از آن‌: تغییر دادن‌ اوصاف‌ زمین‌ است. اما به‌ قولی‌: مراد تغییر دادن‌ ذات‌ زمین ‌می‌باشد «و آسمانها به‌ غیر این‌ آسمان‌ها مبدل‌ گردانیده‌ شود» تغییر دادن‌ آسمان‌ها نیز ـ بنا بر اختلاف‌ فوق‌ در میان‌ مفسران‌ ـ به‌معنای‌ تغییر دادن‌ اوصاف‌ یا تغییر دادن‌ ذات‌ آنهاست.

تغییر دادن‌ اوصاف‌ زمین‌ در روز قیامت‌ عبارت‌ است‌ از: هموار کردن‌ تلها و بلندیهای‌ آن، درهم ‌کوبیدن‌ و هموار کردن‌ کوههای‌ آن‌ و گستراندن‌ و هم ‌سطح ‌ساختن‌ نابرابری‌های‌ آن. و تبدیل ‌کردن‌ اوصاف‌ آسمان‌ها عبارت‌ است‌ از: متلاشی‌ ساختن‌ و درهم‌ شکافتن‌ ستارگان، درهم‌ پیچاندن‌ خورشید و تاریک ‌کردن‌ ماه. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «مردم‌ در روز قیامت‌ بر زمین‌ سفید بی‌نشانی‌ حشر می‌شوند که‌ همانند قرص‌ نان‌ پاک‌ و صافی[[23]](#footnote-23) است‌ و در آن‌ از هیچ‌ کس‌ علامت‌ و نشانی‌ وجود ندارد». در روایت‌ دیگری‌ آمده‌ است‌: «زمین‌ محشر، زمینی‌ است ‌سفید که‌ نه‌ بر آن‌ خونی‌ ریخته‌ است‌ و نه‌ بر آن‌ گناهی‌ انجام‌ گرفته‌ است‌». همچنین ‌از عائشه‌ ل روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: از رسول‌ خدا ص درباره‌ آیه‌: ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [إبراهيم: 48]. سؤال‌ کردم‌ و گفتم‌: یا رسول ‌الله! در آن‌ روز که ‌زمین‌ به‌ زمین‌ دیگری‌ تبدیل‌ می‌شود، مردم‌ کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای ‌صراط». «و مردم‌ به‌ حضور خداوند یگانه‌ قهار ظاهر شوند» یعنی‌: مردم‌ از قبرهای‌ خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه‌ را که‌ در دنیا از اعمال‌ خود کتمان‌ می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت‌ حق‌ تعالی‌ در کنار قهاریت‌ وی‌، مفید آن‌ است‌ که‌ کار در آن‌ روز، نهایت‌ سخت‌ و سنگین‌ است.

**﴿**وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ٤٩**﴾** [إبراهيم: 49].

«و مجرمان‌ را در آن‌ روز دست‌ و پا به ‌هم‌ بسته‌ در زنجیرها می‌بینی‌» یعنی‌: مشرکان ‌را در روز قیامت‌ می‌بینی‌ که‌ در زنجیرها به‌ هم‌ بسته‌ شده‌اند، یا با شیاطین‌ به‌هم ‌بسته‌ شده‌اند، یا دستهایشان‌ در زنجیرها و بندها به‌ پاهایشان‌ بسته‌ شده‌ است.چنان‌که‌ در ترجمه‌ شاه‌ ولی‌الله دهلوی / آمده‌ است.

**﴿**سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ٥٠**﴾** [إبراهيم: 50].

«تن‌ پوش‌هایشان‌ از قطران‌ است‌» یعنی‌: لباسها و پیراهن‌هایشان‌ از ماده‌ «قطران‌» است‌ که‌ از آن‌ بر پوست‌ بدنشان‌ مالیده‌ می‌شود. و چرا این‌ ماده‌ انتخاب‌ شده‌ است‌؟ زیرا آتش‌ در این‌ ماده‌ به‌ سرعت‌ مشتعل‌ می‌شود و نیز این‌ ماده‌ بوی ‌گندیده‌ای‌ دارد. قطران‌: صمغی‌ رقیق، چسبنده‌ و سیاهرنگ‌ است‌ که‌ از جوشاندن ‌چوب‌ و زغال‌ یا مانند آن‌ به‌ دست‌ می‌آید و سخت‌ قابل‌ اشتعال‌ می‌باشد. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «قطران‌ مس‌ گداخته‌ است‌». در بعضی‌ از ترجمه‌ها «قطران‌» به‌ «قیر» معنی‌ شده‌ است‌ «و آتش‌ چهره‌هایشان‌ را می‌پوشاند» یعنی‌: آتش‌ بر روی‌ چهره‌هایشان‌ زبانه‌ می‌کشد و آنان‌ را عذاب‌ می‌دهد. مخصوصا پوشش‌ آتش‌ بر چهره‌هایشان‌ ذکر شد زیرا حواس‌ مدرکه‌ در چهره‌ قرار دارد وچهره‌ گرامی‌ترین‌ بخش‌ ظاهری‌ بدن‌ است‌ چنان‌که‌ قلب‌ گرامی‌ترین‌ عضو باطنی ‌بدن‌ می‌باشد.

**﴿**لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ٥١**﴾** [إبراهيم: 51].

«تا خداوند هر کسی‌ را، بر وفق‌ آنچه‌ کرده‌ است‌» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است‌» چیزی‌ او را از کار حساب‌ به‌ خود مشغول‌ نمی‌سازد همچنین‌ حساب‌ یکی‌ از آنان‌ او را از حساب‌ دیگران‌ به‌ خود مشغول‌ نمی‌سازد لذا او این‌ حساب‌ را همزمان‌ با تمام‌ خلایق‌ انجام‌ می‌دهد.

**﴿**هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ٥٢**﴾** [إبراهيم: 52].

«این‌ بلاغی‌ است‌» یعنی‌: این‌ قرآن، یا آنچه‌ که‌ در این‌ سوره‌ آمده‌ است ‌ابلاغی‌ است‌ که‌ برای‌ پند و اندرز گرفتن‌ کافی‌ است؛ «برای‌ مردم‌» همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجت‌ کامل‌ بر آنان‌ اقامه‌ می‌شود «و تا بدان‌ بیم‌ یابند» یعنی‌: تا با این‌ ابلاغ، به‌ خود آیند و به‌ راه‌ گرایند «و تا بدانند که‌ او معبودی‌ یگانه‌ است‌» یعنی‌: تا با ادله‌ تکوینی‌ای‌ که‌ قبلا ذکر شد و با آیات‌ قرآنی‌ تلاوت‌ شده‌ در این‌ سوره، به ‌وحدانیت‌ خدای‌ سبحان‌ و عدم‌ وجود شریکی‌ برای‌ او پی‌ برده‌ و به‌ خوبی‌ به‌ این ‌امر دانا گردند «و تا صاحبان‌ خرد پند گیرند» و با این‌ ابلاغ، از تاریکی‌ها به‌سوی ‌نور بیرون‌ آیند.

به‌ این‌ ترتیب، این‌ آیه‌ کریمه‌ مقاصد این‌ سوره‌ را در ابلاغ‌، انذار، اعلام‌ وحدانیت‌ خداوند أ و پند و تذکر برای‌ مردم‌ خلاصه‌ کرده‌ است.

سوره‌ حجر

مکی‌ است‌ و دارای‌ (99) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ مبارکه‌ به‌ سبب‌ بیان‌ داستان‌ اصحاب‌ حجر در آن، «حجر» نام‌ گرفت. «حجر» وادی‌ای‌ است‌ در میان‌ مدینه‌ و شام‌ و اصحاب‌ حجر، قوم‌ ثمود اند.

این‌ سوره‌ در موضوع‌ خود اهداف‌ سوره‌های‌ مکی‌ را دنبال‌ می‌کند، یعنی ‌محور آن‌: اثبات‌ توحید، نبوت‌ و معاد می‌باشد.

**﴿**الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ١**﴾** [الحجر: 1].

خوانده‌ می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث‌ بر سر حروف‌ مقطعه‌، در آغاز سوره‌ «بقره‌» گذشت‌ «این‌» آیاتی‌ که‌ سوره‌ حجر متضمن‌ آن‌ است؛ «آیات‌ کتاب‌ و قرآن‌ مبین‌ است‌» مراد از کتاب‌ نیز قرآن‌ است‌ و در اینجا هر دو اسم‌ برای‌ آن‌ با هم ‌ذکر شد. مبین‌: یعنی‌ روشنگر و مفید بیان. آری‌! قرآن‌ روشنگر و اثبات‌ کننده‌ وجود، صفات‌ و سنن‌ الهی، بیانگر دین‌ و شریعت، تبیین‌ کننده‌ طبیعت‌ و ویژگی‌های‌ انسان، گویای‌ دردها و درمانهای‌ او و نهایتا روشنگر تمام‌ نیازهای‌ او می‌باشد.

**﴿**رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ٢**﴾** [الحجر: 2].

«چه‌بسا کسانی‌ که‌ کافر شدند، آرزو کنند که‌ کاش‌ مسلمان‌ بودند» مراد این‌ است‌ که‌ چون‌ در روز قیامت‌ پرده‌های‌ ظلمانی‌ دنیای‌ مادی‌ از برابر دل‌ و دیده‌ انسانها به‌ کنار رود و حقیقت‌ بر کفار آشکار گشته‌ بطلان‌ شیوه‌ کافریشان‌ روشن‌ گردد و این‌ امر بر آنان‌ هویدا شود که‌ دین‌ حق‌ نزد خدای‌ سبحان‌ همانا دین‌ اسلام‌ است‌ و دین‌ حقی ‌غیر از آن‌ وجود نداشته، در این‌ هنگام‌ است‌ که‌ آنان‌ در این‌ آرزو می‌افتند که ‌کاش‌ مسلمان‌ می‌بودند ولی‌ این‌ آرزویشان‌ فقط از روی‌ حسرت‌ و ندامت‌ و ملامت‌کردن‌ نفس‌هایشان‌ از قصور در پیشگاه‌ خداوند أ است‌ و هیچ‌ سود و ثمری‌ برای‌شان‌ در بر ندارد. به‌قولی‌: کفار در وقت‌ جان‌ کندن‌ این‌ آرزو را می‌کنند آن‌گاه‌ که‌ حجاب‌ها از برابر آنان‌ کنار زده‌ می‌شود. به‌قولی‌ دیگر: هنگامی‌ این‌ آرزو را می‌کنند که‌ مسلمانان‌ به‌ بهشت‌ وارد می‌شوند چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌روایت‌ ابوموسی‌اشعری‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «چون ‌دوزخیان‌ و کسانی‌ از اهل‌ قبله‌ که‌ خداوند أ خواسته‌ است‌ «یعنی‌ گنه‌کارانشان‌» در دوزخ‌ با هم‌ یک‌جا شوند، کفار به‌ مسلمانان‌ می‌گویند: آیا شما مسلمان ‌نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا; مسلمان‌ بوده‌ایم. می‌گویند: اما اسلام‌ شما هیچ‌ بلایی‌ را از شما دفع‌ نکرد و اینک‌ با ما در دوزخ‌ همدم‌ گشته‌اید؟ مسلمانان‌ در پاسخ‌شان ‌می‌گویند: ما گناهانی‌ داشته‌ایم‌ که‌ بدانها مورد مؤاخذه‌ قرار گرفته‌ایم‌! آن‌گاه‌ خدای‌ ﻷ‌ که‌ شنوای‌ گفت‌وگوی‌ آنان‌ است، دستور می‌دهد تا کسانی‌ از اهل ‌قبله‌ را که‌ در دوزخ‌ هستند از آن‌ بیرون‌ آورند. پس‌ چون‌ کفار این‌ رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای‌ کاش‌ ما هم‌ مسلمان‌ بودیم‌ تا چنان‌که‌ آنان‌ از دوزخ‌ بیرون‌ آورده‌ شدند، ما نیز از آن‌ بیرون‌ آورده‌ می‌شدیم‌».

دلیل‌ این‌که‌ از آرزوی‌ کفار به‌ (ربما) که‌ مفید تقلیل‌ است، تعبیر شد در حالی ‌که ‌در چنان‌ مقامی‌ باید چنین‌ آرزویی‌ بسیار باشد، این‌ است‌ که‌: کفار چنان‌ در هول‌ وهراس‌ دوزخ‌ و قیامت‌ گرفتار می‌شوند که‌ این‌ هول‌ و هراس‌، مجال‌ فکر کردن‌ در چنین‌ اموری‌ را به‌ آنان‌ نمی‌دهد.

**﴿**ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ٣**﴾** [الحجر: 3].

سپس‌ خداوند متعال‌ کفار را چنین‌ مورد تهدید قرار می‌دهد: «بگذارشان‌» ای ‌پیامبرص! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی‌ دراز سرگرمشان‌ کند پس‌ به‌زودی‌ خواهند دانست‌» یعنی‌: رهایشان‌ کن‌ تا سرگرم‌ دنیای‌ دون‌ خودشان‌ بوده، هرگز به‌خود نیایند و هیچ‌گاه‌ از باطل‌ به‌سوی‌ حق‌ ره‌ نسپرند، بگذارشان‌ در فرورویهای ‌باطل‌ و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن‌، خوابیدن‌ و بهره‌مند شدن‌ از لذایذ و خوش‌ گذارانی‌های‌ دنیا زیرا آنان‌ همانند چهارپایانی‌ هستند که‌ جز این‌ دیگر هم‌ و غمی ‌ندارند. آری‌! بگذارشان‌ در این‌ آرزوهای‌ طولانی‌ و «طول‌ أمل‌»; تا آرزوهای ‌پرپهنای‌ دنیوی، آنان‌ را از پیروی‌ات‌ به‌ خود سرگرم‌ سازد اما به‌زودی‌ زشتی‌ وپلیدی‌ عملکرد و فرجام‌ عبرتبار کار خویش‌ را خواهند دانست.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ در نکوهش‌ طول‌ «أمل‌» ـ یعنی‌ آرزوهای‌ طویل‌ مادی‌ و دنیوی‌ ـ احادیث‌ زیادی‌ آمده‌ است؛ از جمله‌ این‌ حدیث‌ شریف‌ است‌: «فرزند آدم ‌پیر می‌شود اما دو چیز همچنان‌ در او جوان‌ می‌گردد: حرص‌ و أمل‌». درحدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است‌: «چهار چیز از بدبختی‌ است‌: خشک‌ بودن ‌چشم، قساوت‌ قلب، طول‌ آرزو و حرص‌ بر دنیا».

هدف‌ آیه‌ کریمه، نومید ساختن‌ پیامبر ص از این‌ امر است‌ که‌ کفار به‌ خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام‌ این‌ واقعیت‌ به‌ ایشان‌ است‌ که‌ آنان‌ اهل‌ خواری‌ و خفت‌اند لذا نصیحت‌شان‌ هیچ‌ سودی‌ در بر ندارد.

**﴿**وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ٤**﴾** [الحجر: 4].

بعد از آن‌که‌ خداوند أ پیامبرش‌ ص را به‌ ترک‌ کردن‌ این‌ گروه‌ از کفار فرمان ‌داد، علل‌ این‌ فرمان‌ را در آیات‌ ذیل‌ چنین‌ بیان‌ می‌کند:

«و ما هیچ‌ شهری‌ را نابود نکردیم‌ مگر آن‌که‌ اجل‌ مکتوب‌ معینی‌ داشت‌» که‌ آن ‌اجل‌ نزد خدای‌ ﻷ‌ در لوح‌ محفوظ نوشته‌ است‌. لذا نابودی‌ مجرمان‌ نه‌ از آن ‌موعد پیش‌ می‌افتد و نه‌ پس‌ و این‌ موعد نزد حق‌ تعالی‌ نه‌ مجهول‌ است‌ و نه ‌فراموش‌ شده.

**﴿**مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ٥**﴾** [الحجر: 5].

«هیچ‌ امتی‌ از اجل‌ خویش‌ نه‌ پیش‌ می‌افتد» یعنی‌: قبل‌ از فرارسیدن‌ اجل‌ خود نابود نمی‌شود «و نه‌ پس‌ می‌ماند» از اجل‌ خویش‌ لذا مهلتی‌ که‌ به‌ امت‌ها داده‌ می‌شود، نباید عاقلان‌ را فریفته‌ خود گرداند.

بنابراین، سنت‌ و قانونمندی‌ خداوند أ در امت‌ها یکی‌ است‌ و آن‌ این‌ است ‌که‌: او مردم‌ هیچ‌ سرزمینی‌ را هلاک‌ نمی‌کند مگر بعد از اقامه‌ حجت‌ بر آنان‌ و به ‌نهایت‌ رسیدن‌ اجل‌ مقرر و موعودشان‌ در لوح‌ محفوظ. پس‌ وقتی‌ سنت‌ الهی‌ این ‌است، بدان‌ ای‌ محمد! که‌ اجل‌ محتوم‌ کفاری‌ که‌ با تو ستیزه‌ درپیش‌ گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین‌ جهت، آنان‌ را در حال‌ و روزگار تأسف‌بارشان‌ فروگذار.

**﴿**وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ٦ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ٧**﴾** [الحجر: 6-7].

«و گفتند» کفار مکه‌ به‌ رسول‌ خدا ص از روی‌ تهکم‌ و استهزا «ای‌ آن‌که‌ قرآن ‌بر او نازل‌ شده‌ است‌» یعنی‌: ای‌ کسی‌ که‌ به‌ زعم‌ و ادعایش‌ بر او قرآن‌ نازل‌ شده ‌است‌ «به‌ یقین‌ تو دیوانه‌ای‌» یعنی‌: تو به‌ سبب‌ این‌ ادعا که‌ می‌گویی‌ رسول‌ خدا و مأمور تبلیغ‌ احکام‌ وی‌ هستی، یقینا دیوانه‌ای‌ زیرا به‌ نظر ما کسی‌که‌ عاقل‌ باشد، چنین‌ ادعای‌ بزرگی‌ نمی‌کند. آری‌! علت‌ دیگری‌ که‌ باید کفار مکه‌ را به‌حالشان ‌واگذاری‌ این‌ گونه‌ سخنان‌ است.

آن‌ گاه‌ کفار مکه‌ افزودند: «اگر از راست‌گویان‌ هستی، چرا فرشته‌ها را پیش‌ ما نمی‌آوری‌» تا بر راستگویی‌ات‌ گواهی‌ دهند؟ به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: اگر از راست‌گویان‌ هستی، چرا فرشتگان‌ را بر سر ما نمی‌آوری‌ تا ما را به‌ سبب‌ تکذیب ‌تو مجازات‌ کنند؟.

**﴿**مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ٨**﴾** [الحجر: 8].

خداوند متعال‌ این‌ سخنانشان‌ را رد کرده‌ می‌فرماید: «فرشتگان‌ را جز به‌حق‌» یعنی‌: جز برای‌ آنچه‌ که‌ حکمت‌ و مشیت‌ ربانی‌ ما اقتضا کند «فرو نمی‌فرستیم‌» و آن‌ مناسبت‌ حق، یا در فرود آوردن‌ پیام‌ و وحی‌ است، یا در نازل‌ کردن‌ عذاب‌ پس‌ درخواست‌ شما از آن‌ اموری‌ نیست‌ که‌ فرستادن‌ فرشتگان‌ در آن ‌لازم‌ و قرین‌ حکمت‌ باشد «و در آن‌ هنگام، دیگر مهلت‌ نیابند» یعنی‌: اگر ما فرشتگان‌ را فرودآوریم، قطعا کفار در آن‌ هنگام‌ مورد مجازات‌ سخت‌ قرار می‌گیرند و نابود ساخته‌ می‌شوند زیرا سنت‌ ما این‌ است‌ که‌ اگر طبق‌ درخواست ‌مردم‌ معجزه‌ حسی‌ نازل‌ کنیم‌ اما آنها بعد از مشاهده‌ آن‌ ایمان‌ نیاورند، به ‌دنبال‌ آن ‌بی‌درنگ‌ عذاب‌ ریشه ‌کن‌ کننده‌ بر آنها نازل‌ می‌کنیم‌ لذا فرودآوردن‌ فرشتگان ‌مسلما به‌ زیان‌ آنهاست‌ نه‌ به‌ سودشان‌ و حکمت‌ ما بر این‌ نیست‌ که‌ به‌ شتاب‌ عذابشان‌ کنیم‌ زیرا این‌ امر در علم‌ ازلی ‌ما سبقت‌ گرفته‌ که‌ برخی‌ از آنان‌ و از فرزندان‌شان‌ به‌ زودی‌ ایمان‌ می‌آورند.

**﴿**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ٩**﴾** [الحجر: 9].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ در رد اتهام‌ جنون‌ به‌ رسول‌ خدا ص به‌ سبب‌ نزول‌ قرآن‌ برای‌شان، می‌فرماید: «بی‌تردید ما این‌ قرآن‌ را نازل‌ کرده‌ایم‌» یعنی‌: این‌ قرآنی‌ را که‌ آنها منکر آنند و تو را به‌ سبب‌ آن‌ به‌ دیوانگی‌ متهم‌ می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم ‌«و قطعا ما خود نگهبان‌ آنیم‌» از اشتباه‌ و تحریف‌ و افزودن‌ و کاستن‌ و مانند اینها; ازآنچه‌ که‌ سزاوار آن‌ نیست. آری‌! این‌ ویژگی‌ مهم‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی ‌در گذر زمان‌ تا ابدالدهر عهده‌ دار حفظ و نگهداشت‌ آن‌ گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین‌ که‌ علما و روحانیون‌ مأمور حفظ آنها بودند ولی‌ امانت‌ را رعایت ‌نکرده‌ و آن‌ کتاب‌ها را تبدیل‌ و تحریف‌ نمودند بلکه‌ حتی‌ کار را بدانجا رساندند که‌ اصل‌ آن‌ کتاب‌ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری‌ از آنها بر جای‌ نیست.

**﴿**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ١٠**﴾** [الحجر: 10].

آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ از باب‌ تسلیت‌ و دلجویی‌ پیامبرش‌ خطاب‌ به‌ ایشان‌ می‌فرماید: «و به‌یقین‌ پیش‌ از تو نیز در گروه‌های‌ پیشینیان‌» یعنی‌: در امت‌ها، فرقه‌ها و طوائف‌ نخستین‌ و آیندگان‌ آنان‌ «پیامبرانی‌ فرستادیم‌» پس‌ ای ‌محمد ص! تنها تو نیستی‌ که‌ در میدان‌ رسالت، با این‌ امواج‌ سرکش‌ مخالفت‌ روبرو شده‌ای. شیع‌: جمع‌ شیعه‌ است‌ و شیعه‌: فرقه‌ یا گروهی‌ است‌ که‌ در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه‌ بر یک‌ رأی‌ متفق‌ باشد.

**﴿**وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ١١**﴾** [الحجر: 11].

«و هیچ‌ پیامبری‌ بر آنان‌ نیامد جز آن‌که‌ او را به‌ مسخره‌ می‌گرفتند» چنان‌که‌ ای ‌محمد ص! این‌ گروه‌ کفار با تو چنین‌ رویه‌ای‌ در پیش ‌گرفتند.

**﴿**كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ١٢**﴾** [الحجر: 12].

«بدین‌گونه‌ آن‌ را در دل‌ مجرمان‌ راه‌ می‌دهیم‌» یعنی‌: گمراهی‌ را در دل‌ مجرمان ‌و بزهکاران‌ جدید راه‌ می‌دهیم‌ چنان‌که‌ آن‌ را در دل‌ مجرمان‌ پیشین‌ راه‌ دادیم. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: بدین‌گونه‌ قرآن‌ را در دل‌ آنان‌ راه‌ می‌دهیم‌ پس‌ آن‌ را تکذیب‌ می‌کنند چنان‌که‌ پیشینیان‌ پیامهای‌ ما را تکذیب‌ کردند.

**﴿**لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ١٣**﴾** [الحجر: 13].

«که‌ به‌ آن‌ ایمان‌ نمی‌آورند» یعنی‌: به‌ قرآنی‌ که‌ آن‌ را فرود آوردیم‌، ایمان ‌نمی‌آورند «و هرآینه‌ سنت‌ پیشینیان‌ گذشت‌» یعنی‌: راه‌ و رسم‌ پیشینیان‌ پیوسته‌ چنین‌ بوده‌ است‌. همچنین‌ سنتی‌ که‌ خداوند أ در نابود کردنشان‌ بنیان ‌گذاشته‌ ـ آنجا که‌ روش‌ تکذیب‌ و استهزا را در پیش‌ گیرند ـ تغییر ناپذیر است، بدین‌ جهت‌ ای‌ محمد ص! به‌ مسلمان‌ شدنشان‌ طمع‌ مبند و آنها را فروگذار تا در باتلاق‌ اندیشه‌ها و آرزوهای‌ پست‌ خود فرو روند.

**﴿**وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ١٤ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ١٥**﴾** [الحجر: 14-15].

«و اگر بر آنان‌» یعنی‌: بر این‌ گروه‌ معاند تکذیب ‌کننده‌ استهزاگر به‌ محمد ص «دری‌ از آسمان‌ می‌گشودیم‌» و به‌ آنان‌ امکان‌ می‌دادیم‌ تا بر آن‌ صعود کنند «پس‌ همواره‌ در آن‌ بالا می‌رفتند» به‌وسیله‌ ابزار و تجهیزات‌ فضایی، یا بدون‌ ابزار تا آنچه‌ را در آسمان‌ از عجایب‌ ملکوت‌ است، مشاهده‌ کنند، آری‌! اگر چنین‌ می‌کردیم ‌«قطعا می‌گفتند» این‌ کفار نابکار; از فرط عناد و سرکشی‌ و لجاجت‌شان‌ «جز این ‌نیست‌ که‌ ما چشم‌بندی‌ شده‌ایم‌» و چشمان‌ ما از دریافت‌ حقیقت‌ بسته‌ شده‌ است. به‌قولی‌ معنای‌ سخنشان‌ این‌ است‌: اختلال‌ پدید آمده‌ در دیدگان‌ ما بر اثر مستی‌ شراب‌ است‌ «بلکه‌ ما مردمی‌ هستیم‌ که‌ افسون‌ شده‌ایم‌» بنابراین، آنچه‌ می‌بینیم ‌هیچ‌ حقیقتی‌ ندارد.

این‌ تصویری‌ است‌ واقعی‌ از عنادشان‌ زیرا وقتی‌ آنان‌ معجزه‌ حسی‌ای‌ که‌ ایمان ‌به‌ خدا أ، فرشتگان، پیامبران † و کتبش‌ را بر آنان‌ الزام‌ می‌کند ببینند ولی‌ به ‌بینایی‌ خود این‌ نسبت‌ را بدهند که‌ ادراک‌ آن‌ به‌ سبب‌ عارضه‌ سکر و مستی‌ یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی‌ حقیقی‌ و منطبق‌ با واقع‌ نیست‌ پس‌ در چنین‌ حال‌ و وضعی، جز فروگذاشتنشان‌ دیگر چه‌ راهی‌ باقی‌ می‌ماند؟ مگر پند و موعظه‌ سودی ‌به‌ حالشان‌ دارد؟!.

**﴿**وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ١٦**﴾** [الحجر: 16].

«و بی‌گمان‌ در آسمان‌ برجهایی‌ آفریدیم‌» مراد از برجها: ستارگان‌ سیار دوازده‌گانه‌ مشهورند که‌ نامهای‌ آنها عبارت‌ است‌ از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی‌ است‌ که‌ دانش‌ نجوم‌ و شناخت‌ منازل‌ ستارگان‌ از بزگ‌ترین‌ علوم‌ است‌ که‌ اندیشمندان‌ از تعمق‌ در آنها به‌ عظمت‌ خالق‌ متعال‌ راه‌ می‌یابند، به‌علاوه‌ این‌که‌ بشر از فواید ومنافع‌ این‌ شناخت‌ نیز برخوردار می‌گردد; زیرا از آن‌ در جهت‌ یافتن‌ راههای ‌خشکی‌ و دریا، شناخت‌ اوقات‌ و امور بسیار دیگری‌ بهره‌ می‌برد «و آن‌ را» یعنی‌: آسمان‌ را «برای‌ بینندگان‌ آراستیم‌» و نقش‌ ستارگان‌ در زیباسازی‌ آسمان‌ بر هیچ‌کس‌ پوشیده‌ نیست، بویژه‌ بر اندیشمندانی‌ که‌ در آنها به‌ دیده‌ عبرت‌ و تأمل ‌می‌نگرند و بر دانشمندانی‌ که‌ دست‌اندر کار علم‌ نجوم‌ و بهره‌گیری‌ از فواید آن‌بوده‌ و از آن‌ به‌ وجود و قدرت‌ آفریدگار بزرگ‌ راه‌ می‌برند.

**﴿**وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ١٧ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ١٨**﴾** [الحجر: 17-18].

«و آن‌ را» یعنی‌: آسمان‌ را «از هر شیطان‌ رانده‌ شده‌ای‌ حفظ کردیم‌» به‌طوری‌ که‌ شیاطین‌ نمی‌توانند به‌ آن‌ دستبرد زده‌ و چیزی‌ از وحی‌ یا غیر آن‌ را بشنوند «مگر کسی‌ که‌ دزدیده‌ گوش‌ فرادهد که‌ شهابی‌ روشن‌ در پی‌ او می‌افتد» و بی‌درنگ ‌او را دنبال‌ کرده‌ یا به‌ قتلش‌ می‌رساند، یا او را آشفته‌حال‌ و درمانده‌ می‌گرداند چنان‌که‌ در هر حال‌ از استراق‌ سمع‌ بازش‌ می‌دارد.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «قبل‌ از تولد عیسی‌ ÷ شیاطین‌ از آسمانها بازداشته ‌نبودند لذا به‌ آسمان‌ها وارد شده‌ اخبار غیب‌ را از فرشتگان‌ می‌شنیدند و سپس‌ آن‌را به‌ منجمان‌ و کاهنان‌ انتقال‌ می‌دادند و چون‌ عیسی‌ ÷ متولد شد، شیاطین‌ از سه‌ آسمان‌ بازداشته‌ شدند و بعد از آن‌که‌ رسول‌ خدا ص متولد شدند، آنها از همه ‌آسمانها ممنوع‌ شدند، از این‌ جهت‌ کار کاهنی‌ با بعثت‌ رسول‌ خدا ص از رونق‌ افتاد».

**﴿**وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ١٩**﴾** [الحجر: 19].

«و زمین‌ را گسترانیدیم‌» یعنی‌: آن‌ را مانند فرشی‌ هموار گردانیدیم‌ تا برای ‌زندگی ‌کردن‌ انسان‌ و حیوان‌ آماده‌ باشد. گفتنی‌ است‌ که‌ گسترده‌ بودن‌ زمین‌ با کرویت‌ آن‌ منافاتی‌ ندارد بلکه‌ خود یکی‌ از دلایل‌ علمی‌ کرویت‌ آن‌ می‌باشد که ‌اندیشمندان‌ از تأمل‌ در آن‌ به‌ عظمت‌ آفریدگار متعال‌ راه‌ می‌برند[[24]](#footnote-24) «و در آن‌ کوههای‌ استوار افگندیم‌» تا انسان‌ بر سطح‌ آن‌ دچار اضطراب‌ نشده‌ تعادلش‌ را از دست‌ ندهد و با آرامش‌ و آسایش‌ زندگی‌ نماید «و از هر چیز، به‌طور سنجیده‌ در آن‌ رویانیدیم‌» یعنی‌: در زمین‌ از هر چیزی‌ در حدی‌ معین‌ و به‌ اندازه‌ و سنجش ‌رویانیدیم. چنان‌که‌ دانشمندان‌ گفته‌اند: هرچیزی‌ که‌ در زمین‌ است، با ترازوی‌ حکمت‌ سنجیده‌ و به‌ حد حاجت‌ مقدر شده‌ است.

بایسته‌ یادآوری‌ است‌ که‌ در روشنی‌ اکتشافات‌ علمی‌ جدید، معجزات‌ بس‌ بزرگی‌ از این‌ آیات‌ متجلی‌ شده‌ است.

**﴿**وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ٢٠**﴾** [الحجر: 20].

«و برای‌ شما در زمین‌ اسباب‌ معیشت‌ قرار دادیم‌» از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که‌ به‌وسیله‌ آنها زندگی‌ می‌کنید. به‌قولی‌: «معایش‌» عبارت‌ ازتصرف‌ در اسباب‌ رزق‌ و روزی‌ در مدت‌ زندگانی‌ است‌ «و برای‌ کسانی‌ که‌ شما روزی‌ دهنده‌ آنها نیستید» نیز در زمین‌ اسباب‌ و وسایل‌ معیشت‌ قرار دادیم‌ که‌ آنان ‌مردم‌ دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان‌ و جانوران‌ دیگر ـ با اختلاف‌ انواع‌ واجناس‌ خود ـ می‌باشند.

**﴿**وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ٢١**﴾** [الحجر: 21].

«و هیچ‌ چیز نیست‌ مگر آن‌که‌ گنجینه‌های‌ آن‌ نزد ماست‌» یعنی‌: همه‌ ممکنات، مملوک‌ و مقدور قدرت‌ حق‌ تعالی‌ است‌ و آنها را به‌ هر کم‌ و کیفی‌ که‌ بخواهد، از عدم‌ به‌ عرصه‌ وجود می‌آورد «و ما آن‌» اشیاء «را جز به‌ اندازه‌ مقرر فرود نمی‌آوریم‌» از آسمان‌ به‌سوی‌ زمین. یا آن‌ را برحسب‌ مشیت‌ و حکمت‌ بالغه‌ و رحمت‌ بی‌کران‌ خود به‌ خلق‌ خویش، به‌ مقدار نیاز آنان‌ پدید می‌آوریم.

در این‌ آیه‌ مبارکه‌ نیز اعجازهای‌ عظیم‌ علمی‌ به‌ تجلی‌ نشسته‌ است، که‌ علوم‌ جدید دست‌ اندرکار آنهاست.

**﴿**وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ٢٢**﴾** [الحجر: 22].

«و بادها را باردارکننده‌ فرستادیم‌» که‌ ابرها را با بخار آب‌ بارور می‌سازند و در نتیجه‌ ابرها از آب‌ گرانبار می‌شوند. همچنین‌ بادها را سبب‌ باردار شدن‌ درختان ‌گردانیدیم، با انتقال‌ دادن‌ گرده‌ نر و تلقیح‌ آن‌ با گرده‌ ماده‌ تا در نتیجه‌ این‌ پیوند، میوه‌ها شکل‌ گیرند و متولد شوند.

این‌ بخشی‌ دیگر از معجزات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ در عصر جدید تجلیات ‌آن‌ بهتر شناخته‌ شده، هرچند که‌ مفسران‌ قدیم‌ ـ مانند ابن‌کثیر ـ توانسته‌اند با فهم‌هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلا ابن‌کثیر در تفسیر آن‌می‌گوید: «أي‌ تلقح‌ السحاب‌ فتدر ماء وتلقح‌ الشجر ...»[[25]](#footnote-25). «پس‌ شما را بدان‌سیراب‌ نمودیم‌» یعنی‌: آن‌ آب‌ باران‌ را برای‌ نوشیدن‌ شما و حیواناتتان‌ و سیراب ‌ساختن‌ اراضی‌تان‌ آماده‌ و مهیا کردیم‌ «و شما آن‌ را خزینه‌ کننده‌ نیستید» در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلا در دل‌ زمین‌ بلکه‌ این‌ ما هستیم‌ که‌ آن‌ رانگه‌ داشته‌ و از بین‌ نمی‌بریم‌ تا شما و همه‌ موجودات‌ زنده‌ حیوانی‌ و نباتی‌ از آن‌ بهره‌ برید.

**﴿**وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ٢٣**﴾** [الحجر: 23].

«و بی‌تردید، این‌ ماییم‌ که‌ زنده‌ می‌کنیم‌ و می‌میرانیم‌» پس‌ پدیده‌ زنده‌ ساختن‌ و میراندن‌ به‌ طور قطع، بر وجود و وحدانیت‌ ما دلالت‌ می‌کند «و ما وارث ‌هستیم‌» زمین‌ و همه‌ چیزهایی‌ را که‌ برروی‌ آن‌ است‌ زیرا این‌ فقط ماییم‌ که‌ بعد از فنای‌ خلق‌ خویش‌ نیز باقی‌ و پایدار و حی‌ و قیوم‌ هستیم. آری‌! حق‌ تعالی‌ بازمانده ‌جاویدانی‌ است‌ که‌ زنده‌ لایزال‌ است‌ و هرگز نمی‌میرد.

**﴿**وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ٢٤**﴾** [الحجر: 24].

«و بی‌گمان‌ پیشینیان‌ شمارا دانسته‌ایم‌ و قطعا پسینیان‌ شما را نیز دانسته‌ ایم‌» مراد کسانی‌اند که‌ در تولد و مرگ‌ متقدم‌ یا متأخر می‌باشند. یعنی‌: دانسته‌ایم‌ همه‌کسانی‌ را که‌ از زمان‌ آدم‌ ÷ زنده‌ شده‌ و مرده‌اند و همچنین‌ کسانی‌ را که‌ هم‌اکنون ‌زنده‌اند یا بعدا تا روز قیامت‌ زنده‌ می‌شوند و می‌میرند و علم‌ محیط ما به‌ همه‌ امورو احوال‌ آنها فراگیر است. حسن / در تفسیر آن‌ می‌گوید: «دانسته‌ایم‌ پیشاهنگان ‌در اطاعت‌ خویش‌ ـ همچون‌ نمازگزاران‌ در اول‌ وقت‌ و اول‌ صف‌ و پیشاهنگان‌ جبهه‌ جهاد ـ و پس‌ آمدگان‌ در آن‌ را زیرا پیشاهنگی‌ در این‌ امور، بی‌تردید ازفضیلت‌ برخوردار است‌».

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ٢٥**﴾** [الحجر: 25].

«و مسلما پروردگار توست‌ که‌ آنان‌ را محشور می‌کند» پس‌ نیکوکار را در برابر نیکوکاری‌ و بدکار را در قبال‌ بدکرداری‌اش‌ پاداش‌ و جزا می‌دهد زیرا هدف‌ ازحشر و نشر همین‌ است‌ و جز حق‌ تعالی‌ کس‌ دیگری‌ بر این‌ کار توانا نیست‌ «هرآینه ‌او حکیم‌ داناست‌» از حکمت‌ خود هر چیز را در جای‌ مناسب‌ آن‌ قرار می‌دهد و دانش‌ او نیز بر همه‌ چیز فراگیر است‌ پس‌ چگونه‌ کافران‌ به‌ او کفر می‌ورزند؟!.

**﴿**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ٢٦**﴾** [الحجر: 26].

«و بی‌گمان‌ انسان‌ را از گل‌ خشک‌ از نوع‌ لای‌ سیاه‌ بوی‌ گرفته‌ آفریدیم‌» مراد آفرینش‌ آدم‌ ÷ است. صلصال‌: گل‌ خشک‌ است‌ که‌ چون‌ حرکت‌ داده‌ شود صدا و آواز می‌دهد و همین‌ گل‌ خشک‌ چون‌ در آتش‌ پخته‌ شود تبدیل‌ به‌ سفال‌ (فخار) می‌شود. حمأ: گل‌ سیاه‌ دگرگون‌ شده. مسنون‌: بدبو و گندیده. پس‌ وقتی‌ خاک ‌خیس‌ شود، به‌ گل‌ تبدیل‌ می‌گردد و چون‌ آن‌ گل‌ بدبو و گندیده‌ شود به ‌«حمأ مسنون‌» تبدیل‌ می‌گردد و چون‌ خشک‌ شود، به‌ «صلصال‌» تبدیل‌ می‌گردد.

**﴿**وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ٢٧**﴾** [الحجر: 27].

«و پیش‌ از آن‌» یعنی‌: پیش‌ از آدم‌ ÷ «جن‌ را از آتش‌ سموم‌ خلق‌ کردیم‌» مراد پدر جنیان‌ ابلیس‌ علیه‌ اللعنه‌ است‌ و او را جن‌ یا «جان‌» نامیدند، به‌ سبب‌ آن‌که‌ از چشم‌ها پنهان‌ است. سموم‌: باد سوزانی‌ است‌ که‌ در روزهای‌ گرم‌ پدیدار گشته‌ و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این‌ تعبیر اشاره‌ای‌ است‌ بر برودت‌ طبع‌ انسان‌ و حرارت ‌طبع‌ جن‌ و تنبیهی‌ است‌ بر شرف‌ و برتری‌ آدم‌ بر جن.

**﴿**وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ٢٨**﴾** [الحجر: 28].

«و یادکن‌ هنگامی‌ را که‌ پروردگار تو به‌ فرشتگان‌ گفت‌: هرآینه‌ من‌ بشری‌ را از گل ‌خشک‌ از قسم‌ لای‌ سیاه‌ بوی‌ گرفته‌ خواهم‌ آفرید» اعلام‌ این‌ امر به‌ فرشتگان، گرامیداشتی‌ از آنان‌ و تعلیمی‌ برای‌ بندگان‌ است‌ تا شایستگان‌ را از کارهای‌ خود آگاه‌ ساخته‌ و اهل‌ خبره‌ و خرد را در جریان‌ تصامیم‌ خویش‌ قرار دهند.

**﴿**فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ٢٩**﴾** [الحجر: 29].

«پس‌ وقتی‌ آن‌ را آفریدم‌» یعنی‌: وقتی‌ صورت‌ انسانی‌ آن‌ را برابر و به‌ سامان ‌آورده‌ و اجزای‌ وجودش‌ را کامل‌ کردم‌ «و در آن‌ از روح‌ خود دمیدم‌ پس‌ پیش‌ او به‌سجده‌ درافتید» ای‌ فرشتگان‌! به‌ سجده‌ شادباش‌ و گرامی‌داشت، نه‌ سجده‌ عبادت ‌و نیایش. قرطبی‌ می‌گوید: «روح‌ جسمی‌ است‌ لطیف‌ که‌ عادت‌ خداوند أ برآن‌ رفته‌ تا حیات‌ را در بدن‌ با این‌ جسم‌ لطیف‌ بیافریند». البته‌ خداوند أ روح‌ را از باب‌ نسبت ‌دادن‌ آفریده‌ به‌ آفریدگار، به‌ خودش‌ نسبت‌ داد، یعنی‌: در آن‌ از روحی‌ دمیدم‌ که‌ آفریده‌ عجیبی‌ از آفریدگان‌ من‌ است. در عین‌ حال، اضافت ‌روح‌ به‌سوی‌ پروردگار، تشریف‌ و تکریمی‌ برای‌ آدم‌ ÷ نیز هست.

باید دانست‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ هرکس از مخلوقاتش‌ را که‌ بخواهد، به‌ هر کیفیتی‌ که‌ بخواهد و به‌ وسیله‌ هر چیزی‌ که‌ بخواهد، مورد اکرام‌ و گرامی‌داشت ‌خویش‌ قرار می‌دهد; و این‌ از مواهب‌ حق‌ تعالی‌ است‌ که‌ کسی‌ نمی‌تواند بر آن ‌اعتراض‌ کند.

**﴿**فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ٣٠**﴾** [الحجر: 30].

«پس‌ فرشتگان‌ همگی‌ یکباره‌ سجده‌ کردند» در هنگام‌ صدور فرمان‌ الهی؛ بی‌ هیچ‌گونه‌ تأخیر و درنگی.

**﴿**إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ٣١**﴾** [الحجر: 31].

«جز ابلیس‌ که‌ سر باز زد از این‌که‌ با سجده‌کنندگان‌ باشد» به‌قولی‌: ابلیس‌ از جنس ‌فرشتگان‌ بود ولی‌ از روی‌ استکبار و حسد به‌ آدم، از سجده‌ کردن‌ سر باز زد و در نتیجه‌ سزاوار عذاب‌ الهی‌ شد. به‌قولی‌ دیگر: او از فرشتگان‌ نبود ولی‌ همراه‌ آنان ‌بود، بدین‌جهت‌ نام‌ فرشتگان‌ بر وی‌ غلبه‌ یافت‌ و به‌ همان‌ امری‌ مأمور شد که‌ آنان ‌بدان‌ مأمور شدند اما از روی‌ رد و انکار سجده‌ نکرد.

**﴿**قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ٣٢**﴾** [الحجر: 32].

«خداوند فرمود: ای‌ ابلیس‌! تو را چه‌ شده‌ است‌ که‌ با سجده‌کنندگان ‌نیستی‌؟» یعنی‌: از سجده ‌نکردن‌ برای‌ آدم‌ چه‌ هدفی‌ را دنبال‌ می‌کنی‌؟.

**﴿**قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ٣٣**﴾** [الحجر: 33].

«گفت‌: من‌ آن‌ نیستم‌ که‌ برای‌ بشری‌ که‌ او را از گل‌ خشک، از قسم‌ لای‌ سیاه‌ بد بو آفریده‌ای، سجده‌ کنم‌» پندار ابلیس‌ این‌ بود که‌ عنصر آفرینش‌ او برتر از عنصر آفرینش‌ آدم‌ است.

**﴿**قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ٣٤**﴾** [الحجر: 34].

«فرمود: پس‌ از این‌ مقام‌» یعنی‌: از بهشت‌ یا از آسمان‌ و مقام‌ بزرگی‌ که‌ در آن ‌قرارداری‌ «بیرون‌ شو، بی‌گمان‌ تو رانده‌ شده‌ای‌» یعنی‌: تو ملعون‌ هستی‌ و از رحمت‌ من‌ مطرودی. حق‌ تعالی‌ او را «رجیم‌: سنگباران‌ شده‌» نامید زیرا کسی‌که‌ طرد شود، با سنگ‌ زده‌ می‌شود.

**﴿**وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ٣٥**﴾** [الحجر: 35].

«و هرآینه‌ تا روز قیامت‌ بر تو لعنت‌ است‌» یعنی‌: طرد و دوری‌ و راندن‌ از رحمت‌ من‌ تا روز جزا به‌طور مستمر گریبانگیر توست‌ و هرگز از آن‌ جدایی ‌نداری.

**﴿**قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ٣٦**﴾** [الحجر: 36].

«گفت‌» ابلیس‌ «پروردگارا! پس‌ مرا مهلت‌ ده‌» یعنی‌: اجلم‌ را به‌ تأخیر انداز و مرا نمیران‌ «تا روزی‌ که‌ برانگیخته‌ شوند» آدم‌ و نسل‌ وی. گویی‌ او درخواست‌ کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه‌ مرگش‌ تا روز رستاخیز به‌ تأخیر افتد پس‌ دیگر مرگی‌ در کار نیست‌ چرا که‌ روز رستاخیز روزی‌ است‌ که‌ در آن‌ حیات‌ از نو اعاده‌ می‌شود ودر آن‌ برای‌ مکلفان‌ مرگی‌ نیست. به‌قولی‌: ابلیس‌ درخواست‌ نکرد که‌ نمیرد بلکه‌ درخواست‌ کرد که‌ عذابش‌ تا روز قیامت‌ به‌ تأخیر افتد و در دنیا معذب‌ نشود.

در این‌ آیه‌ و آیات‌ دیگر ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ ابلیس‌ می‌گوید: (پروردگارا!) و این‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ او به‌ وجود و ربوبیت‌ خداوند أ معترف‌ است‌. پس‌ از این ‌تعبیر چنین‌ بر می‌آید که‌ هرکس به‌ وجود و ربوبیت‌ خداوند أ معترف‌ بود، لزوما مؤمن‌ و مسلمان‌ و نجات‌ یابنده‌ نیست‌ بلکه‌ این‌ اعتراف‌ باید با ملزومات‌ خود ـ از جمله‌ اطاعت‌ بی‌چون‌ و چرا از حق‌ تعالی‌ ـ همراه‌ باشد.

**﴿**قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ٣٧ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ٣٨**﴾** [الحجر: 37-38].

«فرمود: هرآینه‌ تو از مهلت‌ داده‌شدگانی‌» پروردگار متعال‌ درخواست‌ ابلیس‌ را پذیرفت‌ و به‌ او خبر داد که‌ او از جمله‌ آن‌ مخلوقاتی‌ است‌ که‌ اجلهایشان‌ را «تا روزوقت‌ معلوم‌» یعنی‌: تا روز قیامت‌ به‌ تأخیر انداخته‌ است‌ و در این‌ روز است‌ که ‌ابلیس‌ همراه‌ سایر خلایق‌ با نفخه‌ اول‌ می‌میرد.

بنابراین، خداوند متعال‌ برای‌ او تا برانگیخته ‌شدن‌ مجدد خلق‌ مهلت‌ نداد بلکه ‌براساس‌ سنت‌ خود در خلایقش، مرگ‌ و فنا در دنیا را بر وی‌ حتمی‌ گردانید.

**﴿**قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ٣٩**﴾** [الحجر: 39].

«گفت‌: پروردگارا! به‌ سبب‌ آن‌که‌ مرا گمراه‌ ساختی، البته‌ من‌ هم‌ برای‌شان‌ در زمین ‌می‌ آرایم‌» گناهانشان‌ را. یعنی‌: به‌ گمراه‌ ساختنت‌ سوگند می‌خورم‌ که‌ البته‌ تا آن‌گاه‌ که‌ بندگانت‌ در دنیا باشند، گناهانشان‌ را برای‌شان‌ بیارایم. گفتنی‌ است‌ که‌ این ‌آراستن‌ از جانب‌ ابلیس، یا به‌ آراستن‌ گناهان‌ در چشم‌ و نفس‌ آدمیان‌ و افگندن‌شان‌ در ورطه‌ آن‌ است، یا با مشغول ‌ساختن‌شان‌ به‌ زینت‌ها و آرایش‌های‌ دنیاست‌ تا از پرداختن‌ به‌ اوامر الهی‌ غافل‌ شوند، به‌طوری ‌که‌ در مشغله‌ شهوات‌ خویش‌ سرگرم ‌بوده‌ و هیچ‌ التفاتی‌ به‌ غیر آن‌ نکنند. سپس‌ ابلیس‌ افزود: «و البته‌ آنان‌ را همه، یکجا گمراه‌ می‌سازم‌» از راه‌ هدایت‌ و آنان‌ را به‌ راه‌ اغوا و گمراهی‌ درمی‌افگنم.

**﴿**إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ٤٠**﴾** [الحجر: 40]

«مگر بندگان‌ خالص‌ تو از میان‌ آنان‌ را» یعنی‌: جز کسانی‌ را که‌ تو از میان‌ مردم‌ برای‌ عبادت‌ خویش‌ خالص‌ ساخته‌ و از شائبه‌ها و آلایش‌ها پاک‌شان‌ ساخته‌ای. درقرائتی‌ دیگر: (المخلصین‌) به‌ کسر لام‌ نیز خوانده‌ شده، که‌ معنی‌ چنین‌ می‌شود: مگر بندگانی‌ که‌ عبادت‌ خود را برای‌ تو از ریا یا فساد خالص‌ ساخته‌اند. ابلیس‌ لعین‌ این ‌سخن‌ را از آن‌ روی‌ گفت‌ که‌ می‌دانست؛ کید وی‌ در مخلصان‌ واقعی‌ کارگر نیست. پس‌ دعا می‌کنیم‌: اللهم‌ اجعلنا من‌ المخلصین‌: خدایا! ما را از خالص‌ شدگان‌ خویش‌ قرار ده.

**﴿**إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ٤٠**﴾** [الحجر: 40].

«خداوند فرمود: این‌ راهی‌ است‌ راست‌ که‌ به‌ من‌ می‌رسد» یعنی‌: من‌ بر خود حق ‌و واجب‌ گردانیده‌ام‌ که‌ تو را بر بندگان‌ خالصم‌ سلطه‌ای‌ نباشد. به‌قولی‌: معنی‌ چنان ‌است‌ که‌ چون‌ کسی‌ را تهدید می‌کنی، به‌ او می‌گویی‌: راه‌ تو بر من‌ و بازگشتت‌ هم ‌به‌سوی‌ من‌ است. یا معنی‌ این‌ است‌: راه‌ اخلاص‌ راهی‌ راست‌ است‌ که‌ رأسا به‌سوی‌ من‌ منتهی‌ می‌شود.

**﴿**إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ٤٢**﴾** [الحجر: 42].

«در حقیقت، تو را بر بندگان‌ من‌ تسلطی‌ نیست‌» مراد از بندگان‌ در اینجا، بندگان ‌بااخلاص‌ خداوند أ اند «مگر کسانی‌ از گمراهان‌ که‌ از تو پیروی‌ کنند» پس‌ این‌گمراهانند که‌ از تو پیروی‌ می‌کنند تا بدانجا که‌ زمام‌ خود را به‌ دستت‌ می‌دهند تا آنها را به‌ وادی‌ های‌ گمراهی‌ و سرانجام‌ به‌ دوزخ‌ رهسپار کنی‌. پس‌ همانانند که‌ تو را بر آنها سلطه‌ و غلبه‌ای‌ است.

**﴿**وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ٤٣ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ٤٤﴾ [الحجر: 43-44].

«و قطعا وعده‌گاه‌ همه‌ آنان‌» یعنی‌: وعده‌گاه‌ همه‌ پیروان‌ گمراه‌ تو «دوزخ ‌است‌».

«که‌ برای‌ آن‌» یعنی‌: برای‌ دوزخ‌ «هفت‌ در است‌» که‌ دوزخیان‌ از آنها داخل ‌می‌شوند. علت‌ این‌که‌ دوزخ‌ هفت‌ در دارد، بسیاری‌ تعداد اهل‌ دوزخ‌ است‌ «برای‌ هر دری، از آنان‌» یعنی‌: از پیروان‌ گمراه‌ شیطان‌ «بخشی‌ معین‌ است‌» که‌ از بخش‌های‌ دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری‌ ـ در تاریخ‌ خود ـ و ترمذی‌ از ابن‌ عمر ب روایت‌ کرده‌اند که‌ رسول‌ خدا ص دراین‌ حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «جهنم‌ هفت‌ در دارد و دری‌ از آن‌ مخصوص‌ کسانی‌ است‌ که‌ بر روی‌ امت‌ من‌ شمشیر کشیده‌اند». همچنین‌ ازعلی س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «درهای‌ جهنم‌ بعضی‌ بر بالای‌ بعضی‌ دیگرقرار دارد پس‌ در اول‌ پر می‌شود آن‌گاه‌ در دوم، سپس‌ در سوم‌ تا آن‌که‌ همه ‌درهای‌ آن‌ پر می‌شود». ابن‌جریج‌ می‌گوید: «درهای‌ دوزخ‌ هرکدام‌ نامی‌ دارد: در اول‌ جهنم، در دوم‌ لظی، در سوم‌ حطمه، در چهارم‌ سعیر، در پنجم‌ سقر، درششم‌ جحیم‌ و در هفتم‌ هاویه‌ است‌». از ابن‌عباس‌ س نیز مانند آن‌ روایت‌ شده‌ است.

**﴿**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ٤٥ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ٤٦﴾ [الحجر: 45-46].

«بی‌گمان، پرهیزگاران‌ در باغها و چشمه‌سارانند» و به‌ ایشان‌ قبل‌ از آن‌که‌ به‌ آن ‌وارد شوند، گفته‌ می‌شود: «در آنجا با سلامت‌ و ایمنی‌ درآیید» یعنی‌: با سلامت‌ از آفات‌ و ایمنی‌ از هر آنچه‌ که‌ اسباب‌ خوف‌ و هراس‌ است. یا معنی‌ این‌ است‌: درآیید همراه‌ با سلامی‌ بر شما از جانب‌ خدای‌ ﻷ‌ و از سوی‌ فرشتگان. یا معنی‌ این‌ است‌: آن‌گاه‌ که‌ بهشتیان‌ وارد باغهای‌ بهشت‌ می‌شوند، چون‌ از باغی‌ به ‌باغ‌ دیگری‌ می‌روند، به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود: در آن‌ به‌ سلامتی‌ و ایمنی‌ وارد شوید.

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ٤٧﴾ [الحجر: 47].«و آنچه‌ در سینه‌های‌ آنان‌ از غل‌ بود، بیرون‌ کشیم‌» غل‌: کینه‌ و دشمنی‌ است. یعنی‌: اگر یکی‌ از بهشتیان‌ در دنیا بر دیگری‌ کینه‌ای‌ داشته‌ است، خدای‌ ﻷ ‌آن‌ کینه‌ را از قلب‌ وی‌ بیرون‌ کشیده‌ و دل‌هایشان‌ را نسبت‌ به‌ همدیگر پاک‌ و صاف ‌می‌گرداند «برادر یک‌دیگر شده‌» یعنی‌: آنها چنان‌ باهم‌ صاف‌ و صمیمی‌ می‌شوند که‌ در دین‌ و دوستی‌ و مهربانی، برادران‌ هم‌ گشته‌اند و این‌ خود دلالت‌ دارد بر این‌که‌ «اخوت‌» و «غل‌» با هم‌ در منافات‌ قرار دارند. پس‌ مسلمان‌ باید مشتاق ‌باشد که‌ در رابطه‌اش‌ با مؤمنان‌ دل‌ خود را از غل‌ و کینه‌ و حسد پاک‌ سازد «بر تخت‌ها، رو به ‌روی‌ یک ‌دیگر کرده‌» یعنی‌: بهشتیان‌ برادروار و صمیمی‌ بر تختها وتکیه‌گاه‌ها نشسته‌ به‌ چهره‌های‌ یک‌دیگر نظاره‌ می‌کنند، از جام‌ صهبای‌ عاطفه‌ ومهر برادری‌ سر می‌کشند و بر چمن‌های‌ سرسبز بهشت، شمیم‌ دل‌آسای‌ همدلی‌ وهمزبانی‌ را استشمام‌ می‌کنند. سریر: جایگاه‌ بلندی‌ است‌ که‌ برای‌ محفل‌ شادمانی ‌آماده‌ ساخته‌ می‌شود.

از چندین‌ طریق‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ علی‌ س بعد از واقعه‌ جمل‌ به‌ فرزند طلحه‌بن‌زبیر س که‌ پدرش‌ در آن‌ واقعه‌ کشته‌ شده‌ بود، گفت‌: حقیقتا من‌ امیدوارم ‌که‌ من‌ و پدرت‌ از کسانی‌ باشیم‌ که‌ خداوند أ در شأن‌ آنان‌ فرموده‌ است‌: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ٤٧﴾ [الحجر: 47] در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «مؤمنان‌ از آتش‌ رهایی‌ یافته‌ آن‌گاه‌ بر روی‌ پلی‌ که‌ در میان‌ بهشت‌ و دوزخ‌ است ‌نگه‌ داشته‌ می‌شوند، سپس‌ از برخی‌ از آنان‌ برای‌ برخی‌ دیگر در مظالمی‌ که‌ میان‌شان‌ در دنیا بوده‌ است، قصاص‌ گرفته‌ می‌شود و آن‌گاه‌ که‌ همه‌ پاک‌ و مهذب ‌شدند، به‌ ایشان‌ اذن‌ ورود به‌ بهشت‌ داده‌ می‌شود».

﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ٤٨﴾ [الحجر: 48].

«در آنجا» یعنی‌: در بهشت‌ «به‌ آنان‌ هیچ‌ رنجی‌» یعنی‌: هیچ‌ خستگی‌ و ماندگی‌ای‌ «نمی‌رسد و آنان‌ از آنجا بیرون‌ شدنی‌ نیستند» که‌ این‌ بزرگترین‌ دلیل‌ کمال‌ نعمت‌ بر ایشان‌ است. آری‌! کدام‌ نعمت‌ از جاودانگی‌ در نعمت‌ بزرگتر می‌باشد؟.

﴿نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ٤٩﴾ [الحجر: 49].

«به‌ بندگان‌ من‌ خبر ده‌» ای‌ محمد ص! «که‌ منم‌ آمرزنده‌ مهربان‌» یعنی‌: من ‌بسیار آمرزنده‌ گناهانشان‌ هستم‌ و برای‌شان‌ بسیار مهربانم. در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده ‌است‌: «رسول‌ خدا ص بر جمعی‌ از یارانشان‌ ـ درحالی‌که‌ آنان‌ خندان ‌بودند ـ وارد شدند پس‌ به‌ ایشان‌ فرمودند: «بهشت‌ را به‌ یاد آورید ولی‌ دوزخ‌ را نیز به‌ یاد آورید». آن‌گاه‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد و جبرئیل‌ ÷ به‌ رسول‌ خدا ص پیغام‌ داد که‌ پروردگار ﻷ‌ می‌فرماید: ای‌ محمد! چرا بندگانم‌ را نومید می‌کنی‌؟».

﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ٥٠﴾ [الحجر: 50].

«و» به‌ بندگان‌ من‌ خبر ده‌ «که‌ همانا عذاب‌ من، عذابی‌ است‌ دردناک‌».

این‌ دو آیه‌ در کنار هم، بر دو مقام‌ خوف‌ و رجا دلالت‌ می‌کند. در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است‌: «اگر بنده‌ اندازه‌ عفو خداوند أ را می‌دانست، هرگز از هیچ‌ حرامی ‌پرهیز نمی‌کرد و اگر مقدار عذاب‌ او را می‌دانست‌، بی‌گمان‌ خود را نابود می‌ساخت‌». یعنی‌: از بسیاری‌ غم‌ و غصه.

گفتنی‌ است‌ که‌ دو آیه‌ فوق، به‌ عنوان‌ مقدمه‌ای‌ بر داستان‌هایی‌ است‌ که‌ بعد از آن‌ می‌آید که‌ بخشی‌ از این‌ داستان‌ها از مصادیق‌ خبر رحمت‌ و برخی‌ هم‌ از مصادیق‌ خبر عذاب‌ است.

﴿وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ٥١﴾ [الحجر: 51].

«و به‌ آنان‌ خبر ده‌» یعنی‌: به‌ امت‌ خویش‌ «از میهمانان‌ ابراهیم‌» ایشان ‌فرشتگانی‌ بودند که‌ به‌ صورت‌ بشر نزد وی‌ آمدند. کلمه‌ «ضیف‌» برای‌ مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث‌ و مذکر به‌ یک‌ لفظ به‌کار می‌رود. یعنی‌ به‌ امت‌ خود از آنچه‌ که‌ برای‌ ابراهیم‌ ÷ اتفاق‌ افتاد و در آن‌ خوف‌ و رجا هر دو جمع‌ شده‌ بود، خبر ده‌ تا از این‌ داستان‌ پند بگیرند و به‌ سنت‌ خدای‌ سبحان‌ در مورد بندگانش‌ پی‌ برند.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ٥٢﴾ [الحجر: 52].

«هنگامی‌که‌ براو وارد شدند و سلام‌ گفتند. ابراهیم‌ گفت‌: همانا ما از شما هراسانیم‌» ابراهیم‌ ÷ این‌ سخن‌ را بعد از آن‌ گفت‌ که‌ گوساله‌ بریان‌ را به‌ آنان ‌نزدیک‌ کرد تا بخورند اما آنها چیزی‌ از آن‌ نخوردند. چنان‌که‌ در سوره‌ «هود» گذشت.

﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ٥٣﴾ [الحجر: 53].

«گفتند» فرشتگان‌ به‌ ابراهیم‌ ÷ «نترس‌» و از ما هیچ‌ هراسی‌ به‌دل‌ راه‌ نده‌ «همانا ما تو را به‌ پسری‌ دانا» که‌ اسحاق‌ ÷ است‌ «مژده‌ می‌دهیم‌» یعنی‌: تو ایمن ‌و حتی‌ مورد بشارت‌ هستی‌ پس‌ هیچ‌ دلیلی‌ برای‌ ترس‌ و هراست‌ وجود ندارد.

﴿قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ٥٤﴾ [الحجر: 54].

«گفت‌» ابراهیم‌ ÷; تعجب‌ کنان‌ از این‌ مژده‌ آنان‌ «آیا با وجود آن‌که‌ پیری‌ به‌ من ‌رسیده‌ است، بشارتم‌ دادید» یعنی‌: من‌ و این‌ حالت‌ سالخوردگی‌ و فرزند؟ یعنی‌چه‌؟ «پس‌ چه‌ بشارتی‌ به‌ من‌ می‌دهید؟» من‌ در شگفتم‌ از این‌که‌ با وجود این‌ پیری ‌و سالخوردگی‌ برایم‌ فرزندی‌ به‌ دنیا آید و اساسا بشارت‌ دادن‌ به‌ آنچه‌ که‌ عادتا وقوع‌ آن‌ ممکن‌ نیست، موضوعیتی‌ ندارد.

﴿قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ٥٥﴾ [الحجر: 55].

«گفتند: ما تو را به‌ حق‌» یعنی‌: به‌ امری‌ یقینی‌ که‌ هیچ‌ خلافی‌ در آن‌ نیست‌ «مژده‌ دادیم‌ پس‌ از نا امیدان‌» در آنچه‌ تو را به‌ آن‌ بشارت‌ داده‌ایم‌ «مباش‌».

**﴿**قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ٥٦**﴾** [الحجر: 56].

«گفت‌: چه‌ کسی‌ ـ جز گمراهان‌ ـ از رحمت‌ پروردگارش‌ نومید می‌شود؟» یعنی‌: من‌ پدید آمدن‌ فرزند را برای‌ خود نه‌ به‌ سبب‌ نا امید بودن‌ از رحمت‌ پرودگارم‌ بلکه‌ از آن‌ جهت‌ بعید پنداشتم‌ که‌ سالخورده‌ام.

**﴿**قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ٥٧**﴾** [الحجر: 57].

«گفت‌: پس‌ چیست‌ خبر شما ای‌ فرستادگان‌؟» یعنی‌: مأموریت‌ دیگرتان‌ چیست ‌و بجز این‌ مژده‌ای‌ که‌ به‌ من‌ دادید، دیگر چه‌ خبری‌ با خود آورده‌اید؟.

**﴿**قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ٥٨**﴾** [الحجر: 58].

«گفتند: همانا ما به‌سوی‌ گروه‌ مجرمان‌ فرستاده‌ شده‌ایم‌» مرادشان، قوم‌ لوط بود.

**﴿**إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ٥٩**﴾** [الحجر: 59].

«مگر آل‌ لوط» یعنی‌: کسان‌ و پیروان‌ و خانواده‌اش‌ «که‌ ما قطعا همه‌ آنان‌ را نجات‌ می‌دهیم‌» یعنی‌: ما یقینا خانواده‌ و پیروان‌ و اهل‌ دین‌ لوط ÷ را که‌ مجرم‌ نیستند، از عذاب‌ نجات‌ می‌دهیم.

**﴿**إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ٦٠**﴾** [الحجر: 60].

«جز زنش‌ را که‌ مقدر کرده‌ایم‌ او از بازماندگان‌ باشد» یعنی‌: حکم‌ کرده‌ایم‌ که‌ او همراه‌ با کافران‌ از باقی‌ماندگان‌ در عذاب‌ باشد. فرشتگان‌ این‌ حکم‌ را به‌ خود نسبت‌ دادند در حالی‌که‌ این‌ حکم‌ از خدای‌ سبحان‌ است، به‌ سبب‌ قرب‌ واختصاصی‌ که‌ به‌ حق‌ تعالی‌ دارند.

**﴿**فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ٦١ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ٦٢**﴾** [الحجر: 61-62].

«پس‌ چون‌ فرستادگان‌» یعنی‌: فرشتگان‌ «نزد خاندان‌ لوط آمدند، لوط گفت‌: همانا شما گروهی‌ ناآشنا هستید» یعنی‌: شما مردمی‌ ناشناس‌ هستید و من‌ شما را نمی‌شناسم.

**﴿**قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ٦٣**﴾** [الحجر: 63].

«گفتند» نه‌ «بلکه‌ برای‌ تو چیزی‌ آورده‌ایم‌ که‌ در آن‌ تردید می‌کردند» یعنی‌: عذابی ‌را بر دشمنانت‌ به‌ همراه‌ آورده‌ایم‌ که‌ قومت‌ در آن‌ شک‌ می‌کردند بنابراین‌، حامل‌ چیزی‌ هستیم‌ که‌ تو را خشنود می‌سازد.

**﴿**وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ٦٤**﴾** [الحجر: 64].

«و حق‌ را» یعنی‌: وعده‌ راستین‌ را که‌ همانا عذاب‌ قطعی‌ فرودآینده‌ بر قوم ‌توست‌ «برای‌ تو آورده‌ایم‌ و قطعا ما راستگویانیم‌» در این‌ خبری‌ که‌ به‌ تو دادیم.

**﴿**فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ٦٥**﴾** [الحجر: 65].

«پس‌ پاسی‌ از شب‌ گذشته، خانواده‌ات‌ را همراه‌ ببر» تفسیر نظیر این‌ عبارت‌ در سوره‌ هود «آیه/‌81» گذشت‌ «و خودت‌ به‌ دنبال‌ آنان‌ برو» یعنی‌: تو از پی‌ آنان ‌باش‌ تا از ایشان‌ مراقبت‌ کنی‌ که‌ مبادا یکی‌ از ایشان‌ عقب‌ بماند و درنتیجه‌ گرفتار عذاب‌ شود. مفسران‌ می‌گویند: سنت‌ همیشگی‌ پیامبر ما ص نیز این‌ بود که‌ در راه، یاران‌ خویش‌ را پیش‌ می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت‌ سرم‌ را برای‌ فرشتگان‌ بگذارید». «و هیچ‌ یک‌ از شما نباید که‌ به‌ عقب‌ بنگرد» یعنی‌: نه‌ تو و نه‌ هیچ‌ یک‌ ازآنان‌ نباید که‌ به‌ عقب‌ خویش‌ بنگرد زیرا در آن‌ صورت‌ عذابی‌ را که‌ بر آنان‌ نازل ‌شده‌ می‌بینید و به‌ آن‌ مشغول‌ می‌شوید لذا سرعت‌ حرکت‌تان‌ کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال‌ و عذاب‌ سهمگینشان‌ آگاه‌ شده‌ و چنان‌ صحنه‌های‌ هولناکی ‌را می‌بینید که‌ دیدن‌ آنها را تاب‌ نمی‌آورید «و آنجا که‌ به‌ شما دستور داده‌ می‌شود، بروید» یعنی‌: به‌ همان‌ سمتی‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ شما را به‌ رفتن‌ آن‌ دستور داده، بروید. به‌قولی‌: جایی‌ که‌ باید می‌رفتند، سرزمین‌ ابراهیم‌ خلیل‌ ÷ بود.

**﴿**وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ٦٦**﴾** [الحجر: 66].

«و به‌سوی‌ او وحی‌ فرستادیم‌» یعنی‌: به‌سوی‌ لوط ÷ «این‌ امر را» یعنی‌: نابودی‌ قومش‌ را. سپس‌ «امر» را با این‌ فرموده‌اش‌ تفسیر می‌کند: «که‌ ریشه‌ آن‌ گروه، صبحگاهان‌ بریده‌ می‌شود» یعنی‌: آخرین‌ کسی‌ که‌ از آنان‌ باقی‌ مانده، نیز صبحگاهان‌ هلاک‌ می‌شود.

**﴿**وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ٦٧**﴾** [الحجر: 67].

«و» از سوی‌ دیگر «مردم‌ شهر شادی‌کنان‌ روی‌ آوردند» یعنی‌: مردم‌ شهر «سدوم‌» که‌ شهر قوم‌ لوط بود، درحالی‌که‌ از قدوم‌ میهمانان‌ لوط شاد و مسرور بودند، به‌ انگیزه‌ طمع‌ در ارتکاب‌ عمل‌ فحشا با آنان، به‌سوی‌ خانه‌ لوط روی ‌آوردند.

**﴿**قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ٦٨**﴾** [الحجر: 68].

«گفت‌» لوط ÷ به‌ قومش‌ «هرآینه‌ اینان‌ مهمانان‌ منند» لوط ÷ فرشتگان‌ را به ‌هیأت‌ مهمانان‌ دید، درحالی‌که‌ قومش‌ ـ به‌ عنوان‌ ابتلایی‌ از سوی‌ حق‌تعالی‌ ـ ایشان‌ را امردانی‌ نیکوروی‌ دیدند، از این‌ جهت‌ در آنان‌ طمع‌ کردند. لوط ÷ افزود: «پس‌ مرا رسوا نکنید» با تعرض‌ به‌ آنان‌ به‌ منظور ارتکاب‌ فحشا زیرا در آن‌ صورت‌ آنها می‌دانند که‌ من‌ از حمایت‌شان‌ به‌ عنوان‌ کسانی‌ که‌ به‌ مثابه ‌میهمان‌ نزدم‌ فرود آمده‌اند، ناتوانم‌ و این‌ رسوایی‌ای‌ برای‌ من‌ است.

**﴿**وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ٦٩**﴾** [الحجر: 69].

«و از خدا پروا کنید» در کارشان‌ «و مرا خوار نسازید» خزی‌: ذلت‌ و خواری ‌است. لوط ÷ از آن‌ ترسید که‌ اگر از حمایت‌ میهمانانش‌ عاجز شود، ذلیل‌ وبی‌مقدار خواهد شد.

ابن‌کثیر می‌گوید: لوط ÷ این‌ سخن‌ را به‌ قومش‌ قبل‌ از آن‌ گفت‌ که‌ بداند; آنان‌ فرستادگان‌ خداوند أ اند ـ چنان‌که‌ در سوره‌ «هود» آمده‌ است‌ ـ و در اینجا نیز سیاق‌ آیات‌ مقتضی‌ ترتیب‌ نیست، چرا که‌ برخلاف‌ این‌ ترتیب، دلیل ‌آمده‌ است.

**﴿**قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ٧٠**﴾** [الحجر: 70].

«گفتند: آیا تو را از جهانیان‌ منع‌ نکرده‌ بودیم‌؟» یعنی‌: آیا قبلا نزد تو نیامدیم‌ و تو را منع‌ نکردیم‌ از این‌که‌ با ما درباره‌ احدی‌ از مردم‌ ـ چون‌ بر او قصد ارتکاب ‌فحشا کردیم‌ ـ سخن‌ نگویی‌؟ نقل‌ است‌ که‌ آنان‌ بر هر شخص‌ غریبی‌ تعرض‌می‌کردند و لوط ÷ هم‌ به‌ قدر توان‌ خود آنان‌ را از این‌ تجاوز و تعرض‌ منع ‌می‌کرد. به‌قولی‌: قوم‌ لوط ÷ او را از میهمان‌ کردن‌ مردم‌ بیگانه‌ منع‌ کرده‌ بودند.

**﴿**قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ٧١**﴾** [الحجر: 71].

«گفت‌: اینان‌ دختران‌ منند» پس‌ به‌ نکاح‌شان‌ درآورید «اگر می‌خواهید کاری ‌انجام‌ دهید» یعنی‌: اگر می‌خواهید با میهمانان‌ من‌ مرتکب‌ فحشا شوید، یا اگر می‌خواهید از خود دفع‌ شهوت‌ کنید پس‌ اینک‌ اینان‌ دختران‌ منند، آنان‌ را به‌ نکاح ‌حلال‌ بگیرید و مرتکب‌ حرام‌ نشوید. به‌قولی‌: مراد او از دخترانش، زنان‌ قومش ‌بودند زیرا پیامبر یک‌ قوم، حکم‌ پدر آن‌ قوم‌ را دارد.

**﴿**لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ٧٢**﴾** [الحجر: 72].

«سوگند به‌ عمر تو» اهل‌ تفسیر اتفاق‌ نظر دارند براین‌که‌ این‌ عبارت‌، سوگندی‌ ازسوی‌ خداوند أ بر مدت‌ حیات‌ پیامبرش‌ حضرت‌ محمد ص است. گفتنی‌ است ‌که‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ هر چه‌ و هر که‌ از مخلوقاتش‌ که‌ بخواهد سوگند یاد می‌کند، مانند سوگند خوردنش‌ به‌ ستاره، به‌ وقت‌ چاشت، به‌ خورشید، به‌ شب‌ و مانند اینها. ابن‌عباس س می‌گوید: «نشنیده‌ام‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ حیات‌ کسی‌ جز حیات‌ محمد ص سوگند یاد کرده‌ باشد زیرا او کسی‌ را گرامی‌تر نزد خود ازمحمد ص نیافریده‌ است‌». آری‌! سوگند به‌ جان‌ تو ای‌ محمد ص; «که‌ آنان‌ در مستی‌ خود سرگشته‌ بودند» سکره‌: در اینجا به‌ معنای‌ طغیان‌ شهوت‌ حرام‌ است.یعنی‌: آنان‌ در گمراهی‌ و سرمستی‌شان‌ چنان‌ سرگردان‌ و مستغرق‌ بودند که‌ طغیان‌ شهوت‌ حرام‌ و لجام‌گسیختگی‌ نفس، عقل‌ و بصیرت‌ را از سر و نهادشان‌ گریزانده ‌بود. حق‌ تعالی‌ آنان‌ را در گمراهی‌شان‌ سرگشته‌ خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب‌ خود می‌برد چنان‌که‌ مستی‌ شراب، خرد را از بین‌ می‌برد.

**﴿**فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ٧٣**﴾** [الحجر: 73].

«پس‌ آنان‌ را فریاد هولناک‌» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل‌ ÷ «فروگرفت‌» در حالی‌که‌ «به‌ هنگام‌ طلوع‌ آفتاب‌» قرار داشتند. یعنی‌: وقت‌ طلوع ‌آفتاب‌ برآنان‌ درآمده‌ بود.

**﴿**فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ٧٤**﴾** [الحجر: 74].

«پس‌ آن‌ شهر را زیر و زبر کردیم‌» یعنی‌: شهر آنان‌ را با کسانی‌ از مردم‌ که‌ در آن‌ بودند، زیروزبر و نگونسار کردیم، بدین‌گونه‌ که‌ جبرئیل‌ ÷ آن‌ را به‌ آسمان ‌برداشت‌ و سپس‌ به‌ حالت‌ معکوس‌ آن‌ را بر زمین‌ واژگون‌ کرد به‌طوری‌که‌ همه‌ در زیر آن‌ دفن‌ و نابود شدند «و برآنان‌ سنگهایی‌ از سنگ‌ گل‌ باراندیم‌» یعنی‌: از گل ‌پخته‌ سنگواره.

**﴿**فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ٧٤**﴾** [الحجر: 74].

«بی‌گمان‌ در این‌» بیانی‌ که‌ ذکر شد; از داستان‌ و سرگذشت‌ عبرتبار آنان‌ «برای‌ عبرت‌گیرندگان‌ نشانه‌هاست‌» یعنی‌: متفکرانی‌ که‌ درآن‌ هوشیارانه‌ می‌نگرند و تأمل‌می‌کنند، به‌ وسیله‌ آن‌ به‌ حقیقت‌ راهیاب‌ می‌شوند. واسم‌: کسی‌ است‌ که‌ از فرق‌ سر تا قدم‌ به‌سویت‌ می‌نگرد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «از فراست‌ مؤمن‌ بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ را تلاوت‌ کردند.

**﴿**وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ٧٦**﴾** [الحجر: 76].

«و هرآینه‌ آن‌ شهر بر سر راهی‌ دایر برجاست‌» یعنی‌: شهر قوم‌ لوط بر سر راهی ‌است‌ که‌ همیشه‌ رفت‌ و آمد در آن‌ جریان‌ دارد و آن‌ راه‌ مدینه‌ به‌سوی‌ شام‌ است‌ وآثار برجای‌ مانده‌ از خرابه‌های‌ قوم‌ لوط هنوز محو نگردیده‌ و عابران‌ آن‌ را مشاهده‌ می‌کنند پس‌ آیا از دیدن‌ آن‌ درس‌ عبرت‌ نمی‌گیرند؟!.

**﴿**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ٧٧**﴾** [الحجر: 77].

«بی‌گمان‌ در این‌» بیانی‌ که‌ ذکر شد; از سرگذشت‌ عبرتبار مردم‌ شهر لوط و عذاب‌ خفت‌باری‌ که‌ برآنان‌ به‌ سبب‌ تکذیب‌ و نافرمانی‌ پیامبرشان، ارتکاب ‌فحشای‌ لواط، راهزنی‌ و اصرارشان‌ بر ارتکاب‌ منکرات‌ دیگر به‌طور علنی‌ فرود آورده‌ شد «برای‌ مؤمنان‌ نشانه‌ای‌ است‌» که‌ بدان‌ عبرت‌ می‌گیرند.

**﴿**وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ٧٨**﴾** [الحجر: 78].

این‌ داستان‌ سوم‌ پس‌ از داستان‌ آدم‌ ÷ و ابلیس‌ و داستان‌ ابراهیم‌ ÷ و لوط ÷ است‌ که‌ در این‌ سوره‌ بیان‌ می‌شود.

«و هرآینه‌ اهل‌ أیکه‌ ستمگر بودند» أیکه‌: بیشه، یعنی‌ توده‌ انبوهی‌ از درخت ‌است. به‌قولی‌: أیکه‌ نام‌ قریه‌ای‌ است‌ که‌ اهل‌ أیکه، یعنی‌ قوم‌ شعیب‌ ÷ در آن‌ به‌سر می‌بردند. البته‌ نباید اهل ‌أیکه‌ با اهل‌ مدین‌ که‌ شعیب‌ ÷ به‌سوی‌ آنان‌ نیز فرستاده‌ شد یکی‌ تصور شوند چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عبدا بن‌عمرو س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «مدین‌ و اصحاب‌ أیکه‌ دو امت‌ اند که‌ خداوند أ شعیب‌ ÷ را به‌سوی‌ [هر دوی‌] آنان‌ فرستاد».

**﴿**فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ٧٩**﴾** [الحجر: 79].

«پس، از آنان‌ انتقام‌ گرفتیم‌» و هلاکشان‌ ساختیم، با گرمی‌ سوزان‌ بی‌ سایه ‌هفت‌ روزه‌ و سپس‌ فرستادن‌ آتشی‌ بر آنان‌ «و آن‌ دو شهر بر سر راهی‌ آشکار است‌» یعنی‌: شهر قوم‌ لوط و محل‌ زیست‌ أهل‌ أیکه‌ هر دو بر سر راه‌ آشکاری‌ قرار دارند پس‌ آیا کسانی‌ که‌ از کنار آنها عبور می‌کنند، از مشاهده‌ آثار و ویرانه‌های‌ آنها درس‌ عبرت‌ نمی‌گیرند؟ و آیا آگاهان‌ در این‌ فرجام‌ عبرتبار تأمل ‌نمی‌کنند؟.

**﴿**وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ٨٠**﴾** [الحجر: 80].

«و بی‌گمان‌ اهل‌ حجر پیامبران‌ ما را تکذیب‌ کردند» حجر: نام‌ شهر قوم ‌ثمود ـ یعنی‌ قوم‌ پیامبر خدا صالح‌ ÷ ـ است‌ که‌ در میان‌ مکه‌ و تبوک‌ قرار دارد. اعراب‌ هر مکانی‌ را که‌ به‌ سنگها و صخره‌ها محاط شده‌ باشد، حجر می‌نامند. و از آنجا که‌ آنها پیامبر خویش‌ صالح‌ ÷ را تکذیب‌ کردند و هرکس یکی‌ ازپیامبران † را تکذیب‌ کند، در واقع‌ همه‌ ایشان‌ را تکذیب‌ کرده‌ است، از این‌رو، از تکذیب‌ آنها به‌ صیغه‌ جمع‌ (مرسلین‌) خبر داده‌ شد.

**﴿**وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ٨١**﴾** [الحجر: 81].

«و آیات‌ خود را» که‌ بر پیامبرشان‌ فرو فرستاده‌ شده‌ بود «به‌ آنان‌ دادیم‌» که‌ از جمله‌ این‌ آیات‌ و معجزات، یکی‌ هم‌ آن‌ شتر معروف‌ بود «ولی‌ از آنها رویگردان‌ شدند» به‌ آیات‌ ما هیچ‌ اهمیتی‌ نداده‌ و در آنها اندیشه‌ نکردند به‌ همین‌ جهت‌ شتر را پی‌ کرده‌ و دستورهای‌ پیامبرشان‌ را نادیده‌ گرفتند.

**﴿**وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ٨٢**﴾** [الحجر: 82].

«و از کوهها خانه‌هایی‌ می‌تراشیدند» یعنی‌: قوم‌ صالح‌ ÷ درون‌ کوهها را می‌شکافتند و در آن‌ برای‌ خود خانه‌ها می‌تراشیدند «که‌ در امان‌ بمانند» از عذاب، با تکیه‌ بر نیرومندی‌ و محکمی‌ آن‌ خانه‌ها. یا در امان‌ بمانند از این‌که‌ خانه‌ها برسرشان‌ ویران‌ شود، یا دزد بر آنها نقب‌ بزند.

**﴿**فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ٨٣**﴾** [الحجر: 83].

«پس‌ صبحدم‌ بانگ‌ مرگبار آنان‌ را فروگرفت‌» و آن‌ در چهارمین‌ صبحگاه‌ از آن ‌روزی‌ بود که‌ صالح‌ ÷ آنان‌ را به‌ عذاب‌ تهدید کرده‌ بود.

**﴿**فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ٨٤**﴾** [الحجر: 84].

«پس‌ آنچه‌ کسب‌ می‌کردند از آنان‌ دفع‌ نکرد» یعنی‌: آنچه‌ از اموال‌ که‌ به‌ دست ‌آورده‌ بودند و آنچه‌ از خانه‌ها و قلعه‌های‌ مستحکم‌ که‌ در کوهها می‌تراشیدند، چیزی‌ از عذاب‌ خدای‌ سبحان‌ را از آنان‌ دفع‌ نکرد بلکه‌ از یک‌سو زلزله‌ آنان‌ را فروگرفت‌ و از سویی‌ جبرئیل‌ ÷ بر آنان‌ بانگی‌ مرگبار در داد که‌ همه‌ هلاک‌ شدند. پس‌ سنت‌ خداوند متعال‌ در نابود ساختن‌ امت‌هایی‌ که‌ پیامبرانش‌ را تکذیب‌ کنند، جاری‌ است‌ ولی‌ هر چیز نزد او میعادی‌ دارد.

یادآور می‌شویم‌ که‌ تفسیر داستان‌ اهل‌ حجر در (آیات‌ 83 ـ 82) سوره‌ «هود» با تفصیلی‌ بیشتر از اینجا گذشت.

**﴿**وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ٨٥**﴾** [الحجر: 85].

«و ما آسمانها و زمین‌ و آنچه‌ را که‌ در میان‌ آن‌ دو است‌ جز به‌ حق ‌نیافریده‌ایم‌» یعنی‌: آنها را به‌ آفرینشی‌ حق‌ و با هدف‌ آفریده‌ایم، نه‌ به‌ باطل‌ و بیهوده. یا مراد از این‌ حق، فواید و مصالحی‌ است‌ که‌ در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش‌ دادن‌ نیکوکار در قبال‌ نیکوکاریش‌ و مجازات‌ بدکار در قبال ‌بدکاری‌ وی‌ است‌ «و یقینا قیامت‌ آمدنی‌ است‌» پس‌ خداوند أ در هنگام ‌فرارسیدن‌ آن، از کسانی‌ که‌ سزاوار عذابند انتقام‌ گرفته‌ و به‌ کسانی‌ که‌ سزاوار احسانند، احسان‌ می‌کند «پس‌ به‌ درگذشتی‌ نیکو درگذر» از بی‌ادبی‌های‌ آنان‌ و با عفو و گذشتی‌ نیکو عفوشان‌ کن‌ و با آنان‌ به‌ بردباری‌ و گذشت‌ و حلم‌ رفتار نما. به‌قولی‌: این‌ حکم‌ با آیه‌ قتال‌ منسوخ‌ گردید.

**﴿**إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ٨٦**﴾** [الحجر: 86].

«هرآینه‌ پرودگار تو همان‌ آفریننده‌ داناست‌» یعنی‌: او آفریننده‌ تمام‌ خلق‌ است ‌لذا به‌ احوال‌ تو و احوال‌ آنان‌ و به‌ کسانی‌ از آنان‌ که‌ نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد.

**﴿**وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ٨٧**﴾** [الحجر: 87].

«و به‌ راستی، به‌ تو سبع‌المثانی‌ را عطا کردیم‌» اکثر مفسران‌ برآنند که‌ مراد از «سبع‌المثانی‌»، آیات‌ هفت‌گانه‌ سوره‌ «فاتحه‌» است. آنها را مثانی‌ نامیدند، بدان‌ جهت‌ که‌ در هر نمازی‌ تکرار می‌شوند. به‌قولی‌ دیگر: مراد از «سبع ‌المثانی‌»، هفت‌ سوره‌ بلند قرآن‌ است‌ که‌ عبارتند از سوره‌های‌: بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف‌ و انفال‌ «و به‌ تو قرآن‌ بزرگ‌ را عطا کردیم‌» یعنی‌: تمام‌ قرآن‌ را.

بعد از آن‌که‌ حق‌ تعالی‌ این‌ نعمت‌ عظمای‌ دینی‌ را به‌ رسول‌ گرامیش‌ ص یادآوری‌ کرد، ایشان‌ را از لذت‌های‌ زودگذر و فانی‌ دنیا متنفر ساخته‌ و می‌فرماید:

**﴿**لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ٨٨**﴾** [الحجر: 88].

«و به‌سوی‌ آنچه‌ دسته‌هایی‌ از آنان‌ را بدان‌ بهره‌مند ساخته‌ایم‌ چشم‌ مدوز» یعنی‌: به‌سوی‌ آرایش‌ها و پیرایش‌های‌ دنیا آن‌ گونه‌ چشم‌ مدوز که‌ با گرایش‌ و میل‌ مفرط به‌ آنها همراه‌ باشد. مراد از «ازواج‌» اصناف‌ توانگرانند. گفتنی‌ است‌ که‌ نگریستن ‌پیوسته‌ و چشم ‌دوختن‌ مداوم‌ به‌سوی‌ بهره‌های‌ مادی‌ متمکنان‌ و توانگران، بر نیکوشمردن‌ و آرزو بردن‌ آن‌ بهره‌ها دلالت‌ می‌کند «و بر آنان‌ اندوه‌ مخور» از این‌که‌ ایمان‌ نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم‌ باقی‌ مانده‌اند «و بال‌ خویش‌ را برای‌ مؤمنان‌ فروگستر» گستراندن‌ بال؛ کنایه‌ از تواضع‌ و نرم‌خویی‌ و فروتنی‌ در برابر مؤمنان، اعم‌ از توانگران‌ و فقرای‌شان‌ است.

**﴿**وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ٨٩**﴾** [الحجر: 89].

«و بگو» به‌ تمام‌ مردم‌ «من‌ همان‌ هشداردهنده‌ آشکارم‌» یعنی‌: من ‌هشدار دهنده‌ای‌ هستم‌ که‌ به‌ قومش‌ آنچه‌ را به‌ آنان‌ از عذاب‌ خداوند أ خواهد رسید آشکارا بیان‌ و اظهار می‌دارد ـ در صورتی‌ که‌ بر تکذیب‌ و انکار خویش ‌استمرار دهند.

**﴿**كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ٩٠**﴾** [الحجر: 90].

«همان‌گونه‌ که‌ عذاب‌ را بر تقسیم‌کنندگان‌ فرود آوردیم‌» یعنی‌: شما را از عذابی‌ که ‌بر تقسیم‌کنندگان‌ فرود آوردیم، بیم‌ می‌دهم. به‌ قولی‌: آنان‌ شانزده‌ تن‌ بودند که‌ ولیدبن‌مغیره‌ آنها را در ایام‌ حج‌ بر سر راهها و گلوگاه‌های‌ مکه‌ برمی‌گماشت‌ و آنها بر آن‌ راهها تقسیم‌ شده‌ به‌ هر کسی‌که‌ وارد مکه‌ می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته‌ این‌کسی‌ گردی‌ که‌ از میان‌ ما به‌ ادعای‌ نبوت‌ برخاسته‌ است‌ زیرا او دیوانه‌ است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن ‌است. پس‌ به‌ همین‌ جهت‌ «مقتسمین‌» نامیده‌ شدند. به ‌قولی‌ دیگر: (مقتسمین‌) اهل‌کتابند که‌ قرآن‌ را به‌ بخش‌ها و اجزایی‌ تقسیم‌ کرده‌ به‌ بعضی‌ از آن‌ ایمان‌ آورده‌ و به‌ بعضی‌ دیگر کفر ورزیدند چنان‌که‌ از آیه‌ بعدی‌ بر می‌آید:

**﴿**الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ٩١**﴾** [الحجر: 91].

«همانان‌ که‌ قرآن‌ را بخش‌ بخش‌ کردند» یعنی‌: آن‌ را به‌ اجزای‌ گونه‌گون‌ و پراکنده‌ای‌ تقسیم‌ کرده‌ بعضی‌ از آن‌ را شعر، بعضی‌ از آن‌ را سحر، بعضی‌ را کهانت‌ و مانند این‌ شمردند. به‌قولی‌: معنای‌ «عضین‌» ایمان‌ آوردن‌شان‌ به‌ بعضی‌ از قرآن‌ و کفرشان‌ به‌ بعضی‌ دیگر از آن‌ است. با تأسف‌ که‌ این‌ آفت‌ هم‌اکنون‌ ـ اگر نه‌ در عقیده‌ ـ اما در عمل، دامن‌گیر امت‌ ما نیز شده‌ است.

**﴿**فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ٩٢ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ٩٣**﴾** [الحجر: 92-93].

«پس‌ سوگند به‌ پرودگارت‌ که‌ البته‌ از آنان‌ همگی‌ می‌پرسیم‌» یعنی‌: یقینا از این ‌گروه‌ کفار ـ همگی‌ آنان‌ ـ در روز قیامت‌ می‌پرسیم؛ «از آنچه‌ می‌کردند» در دنیا; از اعمالی‌ که‌ در برابر آن‌ مورد سؤال‌ و محاسبه‌ قرار می‌گیرند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در تفسیر﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسۡ‍َٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ٩٢﴾ [الحجر: 92] فرمودند: «از لا اله‌ الا الله‌ مورد پرسش‌ قرار می‌گیرند».

**﴿**فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ٩٤**﴾** [الحجر: 94].

«پس‌ آنچه‌ را بدان‌ مأمور می‌شوی، آشکار کن‌» یعنی‌: با دعوت‌ نمودن‌ از آنان‌ به‌سوی‌ توحید، دین‌ حق‌ را آشکار و جمع‌ و کلمه ‌آنها را پراکنده‌ کن‌ زیرا آنان‌ بعداز آشکار شدن‌ دعوتت‌ متفرق‌ می‌شوند، به‌ این‌ ترتیب‌ که‌ گروهی‌ از آنان‌ به‌ تو ایمان‌ آورده‌ و گروهی‌ دیگر به‌ تو کفر می‌ورزند «و از مشرکان‌ روی‌ برتاب‌» یعنی‌: چون‌ تو را بر آشکار ساختن‌ دعوتت‌ سرزنش‌ کردند، به‌ آنان‌ هیچ‌ اهمیتی‌ نده‌ و التفاتی‌ نکن.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص پیوسته‌ دعوت‌شان‌ را مخفی‌ می‌داشتند تا این‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد و بعد از نزول‌ آن، خود و اصحاب‌شان ‌علنا به‌ میدان‌ آمدند و دعوت‌ خویش‌ را آشکار کردند.

**﴿**إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ٩٥**﴾** [الحجر: 95].

«هرآینه‌ ما تو را از شر تمسخرکنندگان‌ کفایت‌ کننده‌ایم‌» با آن‌که‌ آنان‌ از سران‌ و بزرگان‌ کفار و در میانشان‌ از اهل‌ قدرت‌ و شوکت‌ اند، لیکن‌ بدان‌ که ‌خداوند أ شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این‌ گروه‌ تمسخرکننده، پنج‌ تن‌ از رؤسای‌ و بزرگان‌ مکه‌ به‌ نامهای‌: ولید بن ‌مغیره، عاص ‌بن ‌وائل، اسود بن ‌مطلب، اسود بن‌ عبدیغوث‌ و حرث‌ بن ‌طلاطله ‌بودند که‌ خدای‌ ﻷ‌ همگی‌شان‌ را نابود کرد و شر آنان‌ را در یک‌ روز واحد، از سر پیامبرش‌ برداشت.

انس‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ می‌کند: «روزی‌ رسول‌ خدا ص از برابر آن‌ گروه ‌می‌گذشتند پس‌ بعضی‌ از آنها به‌سوی‌ آن‌حضرت‌ ص اشاره‌ کرده‌ و گفتند: این ‌است‌ همان‌ کسی‌ که‌ می‌پندارد پیامبر است‌!! در این‌ اثنا جبرئیل‌ ÷ با رسول‌ خداص بود پس‌ با انگشتش‌ به‌سوی‌ آنها اشاره‌ کرد و در اثر آن‌ در اجسام‌شان‌ بسان‌ اثر ناخنی‌ نشان‌ افتاد، سپس‌ آن‌ مواضع‌ به‌ زخم‌ تبدیل‌ شد و بر اثر آن، تن‌ آنها به‌حدی‌ فاسد شد که‌ کسی‌ نمی‌توانست‌ از فرط بدبویی‌ به‌ آنان‌ نزدیک ‌شود و سرانجام‌ همه‌ بدان‌ علت‌ مردند».

**﴿**الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ٩٦**﴾** [الحجر: 96].

«همانان‌ که‌ با خدا معبودی‌ دیگر مقرر می‌کنند» پس‌ جرمشان‌ تنها استهزا و تمسخر به‌ رسول‌ خدا ص نیست‌ بلکه‌ جرم‌ دیگری‌ هم‌ دارند که‌ عبارت‌ از شرک‌ به‌خدای‌ سبحان‌ می‌باشد «پس‌ به‌ زودی‌ خواهند دانست‌» که‌ عاقبت‌ کارشان‌ درآخرت‌ چگونه‌ خواهد بود!.

**﴿**وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ٩٧**﴾** [الحجر: 97].

«و به ‌خوبی‌ می‌دانیم‌ که‌ سینه‌ تو تنگ‌ می‌شود به‌ سبب‌ آنچه‌ می‌گویند» از متهم ‌ساختنت‌ به‌ سحر و جنون‌ و کهانت‌ و دروغ، یا به‌ سبب‌ آنچه‌ که‌ درباره‌ قرآن‌ یا درباره‌ خدای‌ سبحان‌ می‌گویند.

**﴿**فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ٩٨**﴾** [الحجر: 98].

«پس‌ پروردگار خود را با ستایش‌ او تسبیح‌ گوی‌ و از سجده‌کنندگان‌ باش‌» یعنی‌: از نمازگزاران‌ باش‌ زیرا وقتی‌ چنین‌ کردی، خدای‌ ﻷ‌ اندوه‌ و نگرانیت‌ را برطرف‌ می‌سازد و غم‌ و پریشانی‌ را از تو دور کرده‌ و سینه‌ات‌ را باز و گشاده‌ می‌کند.

این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ علاج‌ دل‌تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس ‌الهی‌ و نمازگزاردن‌ بسیار است.

**﴿**وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ٩٩**﴾** [الحجر: 99].«و پروردگارت‌ را پرستش‌ کن‌ تا وقتی‌که‌ یقین‌ تو فرارسد» یقین‌: در اینجا به‌ معنی ‌مرگ‌ است. یعنی‌: پروردگارت‌ را برای‌ همیشه‌ تا آن‌گاه‌ که‌ زنده‌ هستی‌ عبادت ‌کن.

این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ پرستش‌ پروردگار متعال‌ و انجام‌ عبادات‌ ـ همچون ‌نماز گزاردن‌ ـ بر انسان‌ فرض‌ است‌ تا وقتی‌ که‌ عقل‌ وی‌ کار کند. پس‌ مؤمن‌ باید درهر وضعیت‌ جسمی‌ای‌ که‌ قرار دارد به‌ حسب‌ حالش‌ نماز بگزارد چنان‌که‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «ایستاده‌ نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی‌ نشسته‌ و اگر نمی‌توانستی‌ به‌ پهلو».

همچنین‌ این‌ آیه‌ دلیل‌ بر عدم‌ صحت‌ قول‌ برخی‌ از ملحدانی‌ است‌ که‌ می‌گویند: مراد از «یقین‌» در این‌ آیه‌ «معرفت‌» است‌ لذا از نظر آنها معنی‌ این‌ است‌: پروردگارت‌ را تا وقتی‌ که‌ به‌ سر حد معرفت‌ و یقین‌ می‌رسی‌ عبادت‌ کن‌ بنابراین، وقتی‌ یکی‌ از آنان‌ ـ به‌ پندار خود ـ به‌ حد معرفت‌ رسید، تکلیف‌ از وی‌ ساقط می‌شود. شکی‌ نیست‌ که‌ این‌ رأی‌ ـ چنان‌که‌ ابن‌کثیر گفته‌ ـ کفر و گمراهی‌ و جهل‌است‌ زیرا با وجود آن‌که‌ انبیا † و اصحاب‌شان‌ خداشناس ‌ترین‌ مردم‌ و داناترین‌ آنان‌ به‌ حقوق‌ و اوصاف‌ الهی‌ بوده‌اند، در عین‌ حال‌ عابدترین‌ و مواظب‌ ترین‌ آنها بر عبادت‌ خداوند أ و انجام‌ دادن‌ خوبی‌ها تا دم‌ مرگ‌ خویش‌ نیز بوده‌اند و هرگز کمال‌ معرفت‌شان‌ به‌ پروردگار متعال، ایشان‌ را از انجام‌ تکالیف‌ و عبادات‌شان‌ بازنداشته‌ بلکه‌ بر خشوع‌ و خضوع‌ و نیایش‌ و شکر و ریاضت‌شان‌ افزوده‌ است.

سوره‌ نحل

مکی‌ است‌ و دارای‌ (128) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ به‌ سبب‌ این‌که‌ در آن‌ داستان‌ «نحل‌» یا زنبور عسل‌آمده‌ است، «نحل‌» نامیده‌ شده‌. همچنین‌ این‌ سوره‌ را به‌ سبب‌ نعمت‌هایی‌ که‌خداوند متعال‌ در آن‌ بر بندگانش‌ برشمرده‌ است، سوره‌ «نعم‌» نیز نامیده‌اند.

محور این‌ سوره‌ همچون‌ عموم‌ سوره‌های‌ مکی، اثبات‌ توحید، معاد و نبوت، بیان‌ دلایل‌ یگانگی، قدرت‌ و عظمت‌ حق‌ تعالی‌ و طرح‌ شبهات‌ منکران‌ و دفع ‌آنهاست‌.

﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ١﴾[النحل: 1].

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران‌ برآنند که‌ مراد از «امر خدا» در این ‌آیه، روز قیامت‌ است‌. یعنی‌ روز قیامت‌ خواه‌ناخواه‌ به‌ زودی‌ آمدنی‌ است‌. خاطرنشان‌ می‌شود؛ اعراب‌ عادتا به‌ امری‌ که‌ وقوعش‌ حتمی‌ است، می‌گویند: «آن‌ امر آمد» و از آن‌ به‌ زمان‌ گذشته‌ (ماضی‌) تعبیر می‌کنند. روایت‌ ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ نیز مؤید قول‌ این‌ گروه‌ از مفسران‌ است: «چون‌ جمله ﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ﴾ [النحل: 1] نازل‌ شد، اصحاب‌ رسول‌ خدا ص سراسیمه‌ از جا برخاستند، همان ‌بود که:﴿فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ﴾ [النحل: 1] «آن‌ رابه‌ شتاب‌ طلب‌ نكنید» نازل‌ شد، در این‌ هنگام ‌اصحاب‌ نشستند و آرام‌ گرفتند». به‌قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت‌ حضرت ‌محمد ص است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد از آن، فرودآوردن‌ عذاب‌ خداوند أ برمشرکان‌ است‌ «پس‌ آن‌ را به‌شتاب‌ طلب‌ نکنید» یعنی: فرارسیدن‌ قیامت‌ یا عذاب‌ را قبل‌ از وقت‌ مقرر آن‌ درخواست‌ نکنید. کفار به‌ انگیزه‌ تمسخر و تکذیب‌ هشدارها و وعده‌های‌ الهی‌ در برپایی‌ قیامت‌ یا نزول‌ عذاب، آنها را به‌ شتاب‌ می‌طلبیدند «او منزه‌ و فراتر است‌ از آنچه‌ با وی‌ شریک‌ مقرر می‌کنند» یعنی: خدای‌ سبحان‌ منزه‌ و برتر است‌ از شرک‌آوری‌ آنان، یا از این‌که‌ شریکی‌ داشته‌ باشد. البته‌ شتابزدگی‌آنان‌ در نزول‌ عذاب‌ که‌ برخاسته‌ از استهزا و تکذیبشان‌ است، نیز دلالت‌ برآن‌ داردکه‌ این‌ کارشان‌ از شرک‌ است‌ زیرا اگر آنها خدای‌ ﻷ‌ را به‌ یگانگی‌ می‌شناختند، تماما تسلیم‌ وی‌ می‌شدند و عذاب‌ را از سر انکار و استهزاء به‌شتاب ‌نمی‌طلبیدند.

**﴿**يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ٢**﴾** [النحل: 2].

«فرشتگان‌ را با روح‌» یعنی: با وحی‌، یا با قرآن‌ که‌ از وحی‌ است‌ «به‌ امر خویش‌ بر هرکس از بندگانش‌ که‌ بخواهد فرود می‌آورد» یعنی: خداوند أ انبیای‌ خود را به‌ وحی‌ خویش‌ که‌ فرشتگانش‌ آن‌ را به‌ ایشان‌ فرود می‌آورند، مخصوص‌ساخته‌ است‌. از وحی‌ به‌ «روح‌» تعبیر نمود زیرا وحی‌ دلهای‌ مرده‌ را زنده ‌می‌گرداند چنان‌که‌ روح، بدنهای‌ مرده‌ را زنده‌ می‌کند. مضمون‌ این‌ وحی‌ الهی‌ این ‌است: «که‌ بیم‌ دهید» یعنی: مردم‌ را آگاه‌ کنید و به‌ آنان‌ اعلام‌ کنید «که‌ معبودی‌جز من‌ نیست‌» یعنی: آنان‌ را به‌ توحید و یکتاپرستی‌ام‌ دستور دهید و این‌ وحدانیتم ‌را همراه‌ با بیم‌دهی‌ به‌ آنان‌ اعلام‌ کنید. پس‌ توحید، محور دعوت‌ همه ‌پیامبران † است‌ «پس، از من‌ پروا کنید» ای‌ بندگان‌ من‌! این‌ هشداری‌ است‌ به‌آنان‌ که‌ مبادا به‌ وی‌ شرک‌ آورند.

**﴿**خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ٣**﴾** [النحل: 3].

«آسمان‌ها و زمین‌ را به‌ حق‌ آفرید» یعنی: آنها را به‌ تدبیری‌ درست‌، نظامی ‌مستحکم‌ و زیربنای‌ متینی‌ از حکمت‌ آفرید تا بر قدرت‌ و وحدانیت‌ وی‌ دلالت ‌کنند لذا خداوند متعال‌؛ «از آنچه‌ با وی‌ شریک‌ می‌گردانند» یعنی: از شرک‌ آوری ‌آنان، یا از آنچه‌ با وی‌ شریک‌ مقرر می‌کنند «بلند قدر است‌» یعنی: برتر، مقدس‌تر و فراتر است‌؛ زیرا اوست‌ که‌ به‌ استقلال‌ و انفراد آسمان‌ها و زمین‌ را آفرید پس‌ فقط اوست‌ که‌ سزاوار پرستش‌ می‌باشد لذا چگونه‌ غیر وی‌ را با او شریک ‌می‌آورند ؟!.

**﴿**خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ٤**﴾** [النحل: 4].

«انسان‌ را از نطفه‌ای‌» یعنی: از جماد پست‌ و بی‌ارزشی‌ چون‌ آب‌ منی‌ که‌ از بدن‌ وی‌ خارج‌ می‌شود «آفرید» سپس‌ آن‌ آب‌ منی‌ را در روند تطور قرار داد تا صورت‌ انسانی‌ آن‌ کامل‌ شد آن‌گاه‌ در آن‌ روح‌ دمید و سرانجام‌ او را از شکم‌ مادرش‌ به‌ این‌ سرای‌ دنیا فرودآورد تا در آن‌ زندگی‌ کند «آن‌گاه‌ او» بعد از آفرینشش‌ با این‌ وصف‌ و بیرون ‌آوردنش‌ از این‌ کارگاه‌ با این‌ همه‌ کمال‌ و بعد ازطی‌ آن‌ همه‌ مراحل‌ پیچیده‌ «ستیزه‌جویی‌ آشکار است‌» یعنی: همچون‌ ستیزنده‌ای ‌است‌ با خدای‌ سبحان‌ در قدرتش، که‌ ستیز و خصومتش‌ واضح‌ و آشکار است ‌درحالی‌که‌ او آفریده‌ شده‌ تا بنده‌ باشد نه‌ ستیزنده‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: آیه‌ کریمه‌ درباره‌ ابی‌بن‌خلف‌ نازل‌ شد آن‌گاه‌ که ‌او استخوان‌ پوسیده‌ای‌ را نزد رسول‌ خدا ص آورد و گفت: ای‌ محمد! آیا می‌پنداری‌ که‌ خداوند این‌ را بعد از آن‌که‌ پوسیده‌ است، زنده‌ می‌کند؟!

**﴿**وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ٥**﴾** [النحل: 5].

«و چهارپایان‌ را برای‌ شما آفرید» که‌ عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای‌ شما پوششی‌ است‌» گرمابخش‌. دف: آنچه‌ که‌ وسیله‌ گرمابخشی‌ است‌؛ ازپشم‌ و کرک‌ و موی‌ آنها «و» برای‌ شما در آنها «منفعت‌های‌ دیگر است‌» که‌عبارت‌ است‌ از: شیر، سواری‌ بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی‌ به‌ وسیله‌ آنها و مانند آن‌ از منافع‌ بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت‌ و چربی‌ آنها «می‌خورید».

**﴿**وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ٦**﴾** [النحل: 6].

«و» افزون‌ برآنچه‌ گذشت‌ «در آنها برای‌ شما تجملی‌ است‌» یعنی: در چهارپایان‌ برای‌ شما زیبایی‌ و زینتی‌ است‌ «آن‌گاه‌ که‌ شامگاهان‌ آنها را از چراگاه‌ برمی‌گردانید و هنگامی‌ که‌ بامدادان‌ آنها را به‌ چراگاه‌ می‌برید» چهارپایان‌ هنگام‌ رفت‌ وبرگشت‌ خود به‌ صحرا و چراگاه، شما را با منظری‌ چشم‌ و دلنواز به‌ بهجت ‌می‌آورند ـ و لذت‌ نگاه‌ نیز نعمتی‌ است‌ بزرگ‌. خداوند أ مخصوصا این‌ دو وقت‌ را یاد کرد زیرا صاحبان‌ مواشی‌ و دامداران‌ به‌ چهارپایان‌ خود در این‌ دو وقت ‌اهتمام‌ و عنایت‌ بیشتری‌ می‌ورزند. وقت‌ برگشت‌ آنها از چراگاه‌ را بر وقت‌ رفتن ‌آنها مقدم‌ گردانید زیرا این‌ حیوانات‌ در وقت‌ برگشت، سیر و سیراب‌ و خرم‌ و بامایه‌هایی‌ پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دل‌ها را پر از سرور وچشم‌ها را پر از بهجت‌ می‌سازند و سخت‌ دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

**﴿**وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ٧**﴾** [النحل: 7].

«و بارهای‌ شمارا می‌برند» یعنی: کالاهای‌ سنگین‌ مسافران‌؛ مانند خواروبار و غیره‌ را. به‌قولی‌ مراد این‌ است‌ که: خود شما را بر دوش‌ خود می‌برند «به‌ شهری‌که‌ جز با مشقت‌ بدنها بدان‌ نمی‌توانستید برسید» یعنی: اگر با شما شتر سواری‌ای ‌نمی‌بود که‌ بارهای‌ شما را بردارد، جز با دشواری‌ و مشقتی‌ که‌ بدنهایتان‌ را به‌ رنج ‌و گدازی‌ سخت‌ وامی‌داشت، نمی‌توانستید به‌ آن‌ شهر برسید، چه‌ در آن‌ صورت ‌ناچار بودید که‌ بارهایتان‌ را بر دوش‌ خویش‌ حمل‌ کنید. آری‌! تصور کنید که‌ اگر یک‌ حاجی‌ یا یک‌ تاجر ناگزیر باشد که‌ بار و بنه‌ خود را بردوش‌ خویش‌ از این ‌طرف‌ دنیا به‌ آن‌ طرف‌ حمل‌ کند، چه‌ وضعی‌ پیش‌ خواهد آمد؟! «قطعا پروردگارشما رئوف‌ و مهربان‌ است‌» نسبت‌ به‌ شما، از آنجا که‌ این‌ چهارپایان‌ را برایتان ‌آفرید.

**﴿**وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ٨**﴾** [النحل: 8].

«و اسبان‌ و استران‌ و خران‌ را آفرید» یعنی: این‌ اصناف‌ سه‌گانه‌ از چهارپایان‌ را برای‌ شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع‌ آنها در غیر سواری‌ هم‌ معلوم ‌است‌؛ چون‌ بردن‌ کالا بر آنها و بهره‌های‌ دگر....

امام‌ ابوحنیفه‌ / با این‌ آیه‌ و نیز حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص به‌ روایت ‌خالد بن‌ ولید س که‌ آن‌ حضرت‌ ص در آن‌ از خوردن‌ گوشت‌ اسبان‌ و قاطران‌ و خران‌ نهی‌ کردند، بر عدم‌ جواز خوردن‌ گوشت‌ اسب‌ استدلال‌ کرده‌ است‌ زیرا اسب‌ برای‌ سواری‌ است‌ نه‌ برای‌ خوردن‌. ولی‌ رأی‌ جمهور فقها بر جواز خوردن‌ گوشت‌ اسب‌ است‌.

«و» این‌ چهارپایان‌ برای‌ شما «مایه‌ تجمل‌ نیز هست‌» زیرا آنها را به‌ جل‌ و جهاز و زین‌ و غیره‌ زینت‌ کرده‌ سوارشان‌ می‌شوید و از این‌ کار به‌ وجد و شادی‌ وانبساط در می‌آیید «و آنچه‌ را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه‌ که‌ در اینجا برای‌ شما برشمردیم، مخلوقات‌ دیگری‌ را در خشکی‌ و دریا می‌آفرینیم‌ که‌ شما بدانها احاطه‌ علمی‌ ندارید، نه‌ از آنها چیزی‌ شنیده‌ اید و نه‌ آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این‌ باشد که‌ حق‌ تعالی‌ پیوسته‌ از وسایل‌ نقلیه‌ و اسباب‌ زینت‌ چیزهایی‌ را می‌آفریند که‌ بشر قبل‌ از اختراع‌ آنها نسبت‌ به‌ آنها علم‌ ندارد چنان‌که ‌ماشین‌، کشتی‌های‌ بخار، هواپیما و دیگر وسایل‌ مدرن‌ را آفرید و بر مبنای‌ این‌آیه، هنوز هم‌ اشیای‌ ناشناخته‌ دیگری‌ را می‌آفریند... و این‌ روند پیوسته‌ ادامه ‌دارد.

این‌ آیه‌ یکی‌ از بزرگترین‌ معجزات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ مرزهای‌ مکان‌ و زمان‌ را پشت‌ سر گذاشته‌ است‌.

**﴿**وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ٩**﴾** [النحل: 9].

سپس‌ خداوند أ در میانه‌ بحث‌ از نعمت‌های‌ مادی‌ خویش‌ بر انسان، به‌ راههای ‌معنوی‌ دینی‌ نیز توجه‌ داده‌ و می‌فرماید: «و نمودن‌ راه‌ میانه‌ بر خداوند است‌» یعنی: نمودن‌ راه‌ راستی‌ که‌ انسان‌ مؤمن‌ را به‌ آسانی‌ و سهولت‌ به‌ مطلوب‌ می‌رساند، برعهده‌ خداوند أ است‌ «و برخی‌ از آنها کج‌ است‌» یعنی: برخی‌ از آن‌ راهها، از راه‌ میانه‌ به‌ چپ‌ و راست‌ متمایل‌ است، مانند راه‌ و روش‌ یهودیت، نصرانیت‌ و مجوسیت‌. یا معنی‌ این‌ است‌: برخی‌ از این‌ چهارپایان‌ و اسبان‌ و وسایل‌ سواری، از راه‌ راست‌ میل‌ کرده‌ و شما را به‌ راههای‌ کج‌ می‌برند بنابراین، راه‌ را بر شما طولانی‌ می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن‌ به‌ جاهایی‌ که‌ می‌خواستید به‌ موقع‌ بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت‌ و راهنمایی‌ از سوی‌ خداوند أاست‌ «و اگرخدا می‌خواست، مسلما همه‌ شما را راه‌ می‌نمود» به‌سوی‌ راه‌ درست‌ ولی‌ او نخواست ‌بلکه‌ بر اساس‌ سنت‌ خویش، برخی‌ را هدایت‌ و برخی‌ را گمراه‌ می‌کند.

اما چنان‌که‌ در مقدمه‌ آیه‌ گفتیم، مراد از «راه‌ میانه‌» در این‌ آیه، ترجیحا راههای‌ معنوی‌ است‌ نه‌ راه‌های‌ مادی‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیه: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ﴾ [النحل: 9] راه‌ معنوی‌ است‌. یعنی: خدای‌ ﻷ‌ است‌ که‌ با انزال‌ کتب‌ و اقامه ‌ادله، راه‌ راست‌ را به‌ انسان‌ روشن‌ نموده‌ و او را به‌ حق‌ و خیر می‌رساند. ﴿وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ﴾ [النحل: 9] یعنی: بعضی‌ راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت‌ و غیره، کج‌ ومعوج‌ و منتهی‌ به‌سوی‌ گمراهی‌ است‌ پس‌ راه‌ راست‌ همانا دین‌ اسلام‌ و راه‌ کج‌ غیر آن‌ از ادیان‌ است‌. ابن‌کثیر اضافه‌ می‌کند: «در قرآن‌ کریم، گذر از امور حسی‌ به‌ امور معنوی‌ بسیار واقع‌ شده‌ و چون‌ حق‌ تعالی‌ در آیات‌ قبل‌ از وسایل‌ سواری‌ و راه‌های‌ حسی‌ ذکر کرد، به‌ دنبال‌ آن‌ در این‌ آیه‌ به‌ بیان‌ راه‌های‌ معنوی‌ پرداخت‌».

**﴿**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ١٠**﴾** [النحل: 10].

«اوست‌ آن‌که‌ از آسمان‌ برای‌ شما آبی‌ فرود آورد که‌ آب‌ آشامیدنی‌ شما از آن ‌است‌» یعنی: آن‌ آب‌ را شیرین‌ و زلال‌ گردانید نه‌ شور و تلخ‌ تا مردم‌ و چهارپایان ‌از آن‌ بیاشامند «و روییدنی‌هایی‌ که‌ رمه‌های‌ خود را در آن‌ می‌چرانید، نیز از آن ‌است‌» یعنی: بخشی‌ از آن‌ آب، آبی‌ است‌ که‌ رستنی‌ها با آن‌ می‌روید و در نتیجه، چهارپایان‌ خود را در بیشه‌ها و مراتع‌ می‌چرانید. گفتنی‌ است‌ که‌ آب‌ چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه‌ در اصل‌ از همان‌ آب‌ آسمان‌ است‌.

**﴿**يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ١١**﴾** [النحل: 11].

«به‌وسیله‌ آن‌ آب، کشت‌ و زیتون‌ و درختان‌ خرما و انگور و از هر گونه‌ محصولات ‌دیگر» یعنی: تمام‌ انواع‌ و اصناف‌ میوه‌ها و محصولات‌ نافع‌ دیگر «را برای‌ شمامی‌رویاند، قطعا در این‌» فرودآوردن‌ آب‌ و رویاندن‌ درختان‌ و گیاهان‌ «نشانه‌ای‌است‌» بزرگ، دال‌ بر کمال‌ قدرت‌ و یگانگی‌ حق‌ تعالی‌ در ربوبیت‌ وی‌ «برای ‌مردمی‌ که‌ تعقل‌ می‌کنند» در مخلوقات‌ و مصنوعات‌ خداوند متعال‌ لذا نگرش‌ در مصنوعات‌ وی‌ را فرونگذاشته‌ و از برابر آنها بی‌تفاوت‌ نمی‌گذرند.

**﴿**وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ١٢**﴾** [النحل: 12].

«و شب‌ و روز و خورشید و ماه‌ را برای‌ شما رام‌ گردانید» رام‌ ساختن‌ آنها برای ‌مردم، نافع ‌گردانیدن‌ آنها برای‌شان‌ برحسب‌ اقتضای‌ مصالح‌شان‌ است‌. آری‌! این‌پدیده‌های‌ کونی، مانند بنده‌ فرمان‌برداری‌ برای‌ مولای‌ خویش‌ که‌ هرگز از فرمان ‌وی‌ مخالفت‌ نکرده‌ و از سعی‌ و تلاش‌ در راه‌ نفع ‌رساندن‌ به‌ مخلوقات‌ وی‌ بازنمی‌ایستند، همیشه‌ پی‌درپی‌ می‌آیند «و ستارگان‌ به‌ فرمان‌ او مسخر شده‌اند» که‌ درشبهای‌ ظلمانی‌ نور می‌پاشند و مردم‌ سرگشته‌ و مسافران‌ بیابان‌ و دریا را به‌سوی ‌مقاصدشان‌ راهنمون‌ می‌گردند و هر یک‌ از سیارات‌ آنها با نظامی‌ دقیق‌ و حرکتی ‌سنجیده‌ در مدار خویش‌ شناور است‌ «مسلما در این‌» امور «برای‌ مردمی‌ که‌ تعقل‌ می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خردهایشان‌ را در آثاری‌ که‌ دال‌ بر وجود صانع‌ و یگانگی‌ وی‌ و عدم‌ وجود شریکی‌ برای‌ اوست، به‌کار می‌اندازند؛ «نشانه‌هاست‌» لذا کافی‌ است‌ که‌ انسان‌ از عقل‌ خویش‌ استفاده‌ نماید تا به‌ معرفت ‌خدای‌ ﻷ‌ نایل‌ گردد.

**﴿**وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ١٣**﴾** [النحل: 13].

«و» همچنین‌ «آنچه‌ برای‌ شما در زمین‌ به‌ رنگهای‌ گوناگون‌ آفرید» یعنی: مخلوقات‌ زمینی‌ای‌ که‌ به‌ رنگهای‌ متنوع‌ برای‌ شما آفرید و رام‌ گردانید، خود نشانه‌ای‌ عظیم‌ و آیتی‌ بزرگ‌ بر وجود آفریننده‌ و یگانگی‌ وی‌ است‌.

البته‌ حکمت‌ در این‌که‌ خداوند أ این‌ پدیده‌ها را به‌ رنگهای‌ گونه‌گون‌ آفریده، رعایت‌ منفعت‌ و در نظر داشت‌ مصلحت‌ بشر است‌ زیرا تنوع‌ رنگ‌ها، منبع‌ عظیمی‌ برای‌ توسعه‌ معارف‌ و شناخت‌ها و جلوه‌گاه‌ پرگستره‌ای‌ برای‌ شادی‌ وانبساط جانها و روانهاست‌ و اگر اشیا و پدیده‌ها همه‌ به‌ رنگ‌ واحدی‌ می‌بود، این‌ منافع‌ و شناخت‌ها راه‌ کمال‌ پیموده‌ نتوانسته‌ و از جامعیت‌ بهره‌ چندانی‌ نمی‌برد.شایان‌ ذکر است‌ که‌ «علم‌ الوان‌» امروزه‌ فرازهایی‌ از اعجاز این‌ آیه‌کریمه‌ را به ‌نمایش‌ گذاشته‌ است‌.

«بی‌گمان‌ در این‌» امور «نشانه‌ای‌ است‌» روشن‌ «برای‌ مردمی‌ که‌ به‌ یاد می‌آورند» نعمت‌های‌ الهی‌ را بر خود لذا آنها را سپاس‌ گزارده‌ و از مشاهده‌ آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی‌ که‌ پند پذیرفت، عبرت‌ می‌گیرد و کسی‌ که‌ عبرت‌ گرفت، به‌ مطلوب‌ خود راهیاب‌ می‌شود.

سبب‌ این‌که‌ خداوند متعال‌ آیه‌ (11) را با (یتفكرون‌) و آیه‌ (12) را با (یعقلون‌) و آیه‌ کنونی‌ را با (یتذكرون‌) به‌ پایان‌ آورد، این‌ است‌ که: در آیه‌ (12) ادله ‌آسمانی‌ مطرح‌ شد و از آنجا که‌ دلالت‌ آن‌ ادله‌ بر قدرت‌ و وحدانیت‌ پروردگار آشکار است‌ پس‌ مجرد تعقل‌ در آنها ـ هرچند با تفکر و تأمل‌ عمیق‌ نیز همراه ‌نباشد ـ برای‌ رسیدن‌ به‌ هدف‌ کافی‌ است، بدین‌ جهت‌ آن‌ آیه‌ را با (یعقلون‌) به‌پایان‌ آورد. ولی‌ از آنجا که‌ ادله‌ زمینی‌ در دلالت‌ خود بر اثبات‌ وجود خداوند أ به‌ تفکر و تأمل‌ و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه‌ (11) را با (یتفكرون‌) به‌ پایان‌ آورد. وآیه‌ کنونی‌ را بدان‌ جهت‌ با (یتذكرون‌) به‌ پایان‌ آورد تا به‌ این‌ امر توجه‌ داده‌ باشد که‌ در همه‌ این‌ پدیده‌های‌ زمینی، تأثیر گذار و فاعل‌ مختار حکیم، ذات‌ ذوالجلال ‌اوست‌ و بس‌ لذا بندگان‌ باید این‌ حقیقت‌ را همیشه‌ به‌خاطر داشته‌ باشند.

**﴿**وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ١٤**﴾** [النحل: 14].

«و اوست‌ آن‌که‌ دریا را مسخر گردانید» برای‌ شما، با دادن‌ امکان‌ سواری‌ بر امواج‌ آن‌ و بیرون ‌آوردن‌ صید و جواهر و معادن‌ و منافع‌ دیگری‌ که‌ در آن‌ است ‌«تا از آن‌ گوشت‌ تازه‌» یعنی: گوشت‌ ماهی‌ «بخورید» وصف‌ گوشت‌ ماهی‌ به‌ تازگی‌ و طراوت، برای‌ توجه‌ دادن‌ به‌ لطافت‌ آن‌ است‌ زیرا گوشت‌ حیوانات ‌آبزی، بیشترین‌ لطافت‌ و طراوت‌ را داراست‌ «و تا پیرایه‌ای‌ که‌ آن‌ را می‌پوشید از آن‌ بیرون‌ آورید» مانند مروارید و مرجان‌ که‌ پوشیدن‌ آنها برای‌ مردان‌ نیز همچون‌ زنان ‌جایز است‌. به‌قولی: مراد این‌ است‌ که‌ زنان‌ آنها را می‌پوشند ولی‌ خطاب ‌«تلبسون‌ها» را بدان‌ جهت‌ به‌ صیغه‌ مذکر آورد، که‌ زنان‌ این‌ زیورآلات‌ را به‌خاطر مردان‌ می‌پوشند «و کشتی‌ها را در آن‌ شکافنده‌ آب‌ می‌بینی‌» یعنی: کشتی‌ها را رونده‌ در دریا می‌بینی، درحالی‌که‌ امواج‌ آن‌ را با سینه‌های‌ خود می‌شکافند «و» مسخر کرد برای‌ شما دریا را «تا از فضل‌ او طلب‌ معیشت‌ کنید» یعنی: تا در آن‌ تجارت ‌کنید و از فضل‌ خدای‌ سبحان‌ سود برید «و باشد که‌ شما شکر گزارید» یعنی: چون ‌فضل‌ حق‌ تعالی‌ را بر خود سرازیر یافتید، به‌ نعمت‌ وی‌ اعتراف‌ می‌کنید آن‌گاه‌ با زبان‌ و قلب‌ و اعضا، شکر و سپاس‌ وی‌ را به‌جا می‌آورید.

**﴿**وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ١٥**﴾** [النحل: 15].

«و در زمین‌ کوههای‌ استوار» و مستحکم‌ «پی‌افگند تا شما را نجنباند» و نلرزاند. امروزه‌ علم‌ بیولوژی‌ به‌ این‌ حقیقت‌ پرداخته‌ است‌ که‌ اگر کوهها نبودند، گسل‌ها و شکاف‌های‌ قشر زمین‌ و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها به‌ حدی‌ بسیار می‌شد که‌ زندگی‌ را بر روی‌ زمین‌ ناممکن‌ می‌ساخت‌ «و رودها و راه‌ها را آفرید» در زمین‌ «تا شما راه‌ خودرا پیدا کنید» به‌ وسیله‌ آنها در سفرهایتان‌.

**﴿**وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ١٦**﴾** [النحل: 16].

«و نشانه‌هایی‌ دیگر نیز آفرید» در راهها که‌ عبارت‌اند از: علایم‌ راهنما و هر علامت‌ فارقه‌ دیگری‌ «و آنان‌ به‌ وسیله‌ ستارگان‌ راه‌یابی‌ می‌کنند» یعنی: مردم‌ مخصوصا با انواع‌ ستارگان‌ مختلف‌ راه‌یابی‌ می‌کنند و به‌وسیله‌ آنها جهات‌ اربعه‌ و از جمله‌ جهت‌ قبله‌ را می‌شناسند و در سفرهای‌ شبانه‌ دریایی‌ و بری، با نگریستن‌ به‌ستارگان‌ راه‌یاب‌ می‌شوند. به‌قولی: مراد از نجم‌ در اینجا، ستاره‌ «جدی‌» یا ستاره‌ «قطبی‌» است‌.

**﴿**أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ١٧**﴾** [النحل: 17].

«پس‌ آیا کسی‌ که‌ می‌آفریند» این‌ مصنوعات‌ بزرگ‌ را و این‌ کارهای‌ شگفت‌ را سامان‌ و سرانجام‌ می‌دهد «مانند کسی‌ است‌ که‌ نمی‌آفریند» چیزی‌ از آنها را و بر ایجاد حتی‌ یکی‌ از آن‌ پدیده‌ها قادر نیست‌؟ که‌ مراد بتان‌ بی‌جانند «آیا پند نمی‌گیرید؟» ای‌ مشرکان‌! تا به‌ فساد این‌ راه‌ و روشتان‌ پی‌ برده‌ و بدانید که‌ پرستش، جز برای‌ ذات‌ آفریننده‌ سزاوار نیست‌؟.

**﴿**وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ١٨**﴾** [النحل: 18].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ به‌ بسیاری‌ و فراوانی‌ نعمت‌ها و احسانهای‌ خویش‌ توجه‌ داده ‌می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های‌ خداوند را شماره‌ کنید، نمی‌توانید آن‌ را احاطه‌ کنید» وبرشمارید، چه‌ رسد به‌ این‌که‌ به‌ حق‌ آنها قیام‌ ورزیده‌ و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور مثال‌؛ اگر در جزئی‌ از اجزای‌ انسان‌ کوچک‌ترین‌ خلل‌ و ساده‌ترین‌ نقصی‌ پدیدار شود، یقینا نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ‌ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگرهمه‌ دنیا هم‌ در مالکیت‌ وی‌ باشد، آن‌ را بدهد تا این‌ خلل‌ از وی‌ برطرف‌ گردد «قطعا خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» و شما را به‌ کوتاهی‌تان‌ در شکر نعمت‌هایش‌ مؤاخذه‌ نمی‌کند. پس‌ انسان‌ مؤمن‌ باید خاشعانه‌ بگوید: «اللهم‌ إني‌ أشكرك‌ عدد ما شكرك ‌الشاكرون‌ بكل‌لسان‌ في‌ كل‌ زمان». «بارخدایا! من‌ تو را شکر می‌گزارم‌ به‌ شمار آنچه‌ که‌ شکرگزاران‌ به‌ هر زبانی‌ و در هر زمانی‌ شکر گزارده‌اند».

**﴿**وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ١٩**﴾** [النحل: 19].

«و خدا آنچه‌ را که‌ پنهان‌ می‌دارید» از امور «و آنچه‌ را که‌ آشکار می‌سازید، می‌داند» این‌ هشداری‌ است‌ به‌ مشرکان‌ که‌ بدانند؛ روز قیامت‌ حتما در برابراعمال‌شان‌ جزا داده‌ می‌شوند.

**﴿**وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ٢٠**﴾** [النحل: 20].

«و کسانی‌ را که‌ کافران‌ جز خدا می‌پرستند» یعنی: خدایان‌ و معبودان‌ دروغین ‌کفار «چیزی‌» از مخلوقات‌ را اصلا «نمی‌آفرینند» نه‌ بزرگ‌ و نه‌ کوچک، نه ‌ارزشمند و نه‌ حقیر را «در حالی‌ که‌ خود آفریده‌ می‌شوند» و مخلوقند پس‌ هرکس چنین‌ باشد، او عبد است‌ نه‌ رب‌. یا معنی‌ این‌ است: کفار بتان‌ را از چوب‌ یا سنگ ‌و غیره‌ می‌سازند لذا بتان‌ در هستی‌ خود نیازمند آفرینشند، درحالی‌که‌ خدا باید واجب‌الوجود باشد.

**﴿**أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ٢١**﴾** [النحل: 21].

«مردگانند» این‌ بتان‌ بی‌روح‌ «نه‌ زندگان‌» و اگر به‌ راستی‌ خدای‌ حقیقی ‌می‌بودند، دیگر مردن‌ آنها جایز نبود «و نمی‌دانند» این‌ بتان‌ جامد و بی‌روح‌ «کی ‌برانگیخته‌ خواهند شد» پرستشگران‌شان‌. یا معنی‌ این‌ است: این‌ بتان‌ بی‌جان ‌نمی‌دانند که‌ خود کی‌ برانگیخته‌ می‌شوند پس‌ به‌ چه‌ دلیلی‌ آنها را مورد پرستش ‌قرار می‌دهید؟ در حالی‌ که‌ فقط کسی‌ سزاوار خداوندی‌ است‌ که‌ زنده‌ آفریننده‌، دانای‌ غیب‌ و دهنده‌ پاداش‌ و عقاب‌ باشد.

**﴿**إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ٢٢**﴾** [النحل: 22].

لذا تنها حقیقتی‌ که‌ باید اظهار شود و اینک‌ بدان‌ تصریح‌ می‌شود، این‌ حقیقت ‌است‌ که: «معبود شما، معبودی‌ است‌ یگانه‌» آری‌! حقیقت‌ وحدانیت ‌خدای‌ سبحان، حقیقتی‌ بی‌رقیب‌ است‌ که‌ با آیات‌ گذشته‌ به‌ اثبات‌ رسید «پس ‌کسانی‌که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ ندارند، دل‌هایشان‌ انکارگر است‌» وحدانیت‌ حق‌ را لذا هیچ ‌موعظه‌ای‌ در آنها تأثیر نکرده‌ و هیچ‌ پند و اندرزی‌ در آنها سودمند واقع‌ نمی‌شود «و آنان‌ مستکبرند» و سرکش‌ به‌ همین‌ جهت‌ به‌ حق‌ تن‌ نداده‌ و آن‌ را نمی‌پذیرند.

**﴿**لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ٢٣**﴾** [النحل: 23].

«شکی‌ نیست‌ که‌ خداوند آنچه‌ را پنهان‌ می‌دارند و آنچه‌ را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش‌ «می‌داند» پس‌ آنها را در برابر آن‌ مجازات‌ می‌کند «هرآینه ‌او مستکبران‌ را دوست‌ نمی‌دارد» که‌ از آن‌ جمله‌‌اند این‌ گروهی‌ که‌ از اقرار به‌یگانگی‌ الله أ استکبار می‌ورزند.

**﴿**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ٢٤**﴾** [النحل: 24].

در این‌ آیه‌ و آیات‌ بعد از آن، چندین‌ شبهه‌ از شبهات‌ منکران‌ مشرک‌ مطرح ‌می‌شود. شبهه‌ اول‌ که‌ در این‌ آیه‌ مطرح‌ شده، طعن‌ زدن‌ مشرکان‌ به‌ قرآن‌است[[26]](#footnote-26)‌: «و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود: پروردگارتان‌ چه‌ چیز نازل‌ کرده‌ است‌؟» به‌ قولی:سؤال ‌کنندگان‌ مسلمانانند که‌ مشرکان‌ منکر مستکبر در پاسخ‌شان: «می‌گویند: افسانه‌های‌ پیشینیان‌ است‌» یعنی: چیزی‌ که‌ شما مسلمانان‌ مدعی‌ فرود آمدن‌ آن ‌از آسمان‌ هستید، اباطیل، ترهات‌ و افسانه‌هایی‌ است‌ که‌ مردم‌ از قرنهای‌ پیشین‌ به ‌این‌سو از آنها سخن‌ می‌گویند. اساطیر: جمع‌ اسطوره‌ به‌ معنی‌ خرافه‌ است‌. البته ‌این‌ شیوه‌ از قدیم‌ الایام‌ تا کنون، شیوه‌ و منطق‌ بی‌پایه‌ مستکبران‌ بوده‌ است‌ که‌ حق ‌را مشتی‌ خرافه‌ و افسانه‌ می‌پنداشته‌اند. پس‌ دل‌های‌ مستکبران‌ در طول‌ قرن‌ها همانند و بیماری‌شان‌ یکی‌ است، فرقی‌ که‌ هست‌ در این‌ است‌ که‌ هر نسلی‌ به‌ شیوه‌ مخصوص‌ خود از این‌ ماهیت‌ سخن‌ می‌گوید.

**﴿**لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ٢٥**﴾** [النحل: 25].

«تا روز قیامت‌ بار گناهان‌ خود را تمام‌ بردارند» یعنی: مآل‌ و فرجام‌ تکذیب‌شان‌ به‌ قرآن‌ و این‌ ادعایشان‌ که‌ قرآن‌ افسانه‌هایی‌ محض‌ است، این‌ است‌ که: گناهانشان‌؛ از جمله‌ این‌ سخن‌ و غیر آن‌ از سخنان‌ بر دوش‌ آنها تا روز قیامت‌ باقی ‌می‌ماند و همه‌ این‌ گناهان‌ را گرانبار؛ به‌ تمام‌ و کمال‌ با خود می‌آورند درحالی‌که ‌هیچ‌ چیز از این‌ گناهان‌ بر آنها بخشیده‌ نشده‌ است، به‌ علت‌ این‌که‌ مسلمان‌ نشده‌اند زیرا این‌ اسلام‌ است‌ که‌ سبب‌ کفاره‌ گناهان‌ می‌شود «و نیز بخشی‌ از بار گناهان‌ کسانی‌ را که‌ آنان‌ را گمراه‌ می‌کنند» بر می‌دارند «از روی‌ نادانی‌» یعنی: درحالی‌ که‌ از آنچه‌ بر ذمه‌ آنان‌ از گناهان‌ پیروان‌ گمراهشان‌ تعلق‌ می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه‌ همان ‌کسانی‌ که‌ دروغ‌هایشان‌ در مورد قرآن‌ را تصدیق‌ کرده‌اند زیرا هرکس سنت‌ بدی ‌را بنیان‌ گذارد، گناه‌ آن‌ سنت‌ بد و گناه‌ کسانی‌ که‌ بدان‌ عمل‌ کنند، نیز بر دوش ‌اوست، بی‌آن‌که‌ از گناه‌ مرتکبان‌ چیزی‌ کاسته‌ شود. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است: «هر کس‌ به‌سوی‌ هدایتی‌ دعوت‌ کند، برای‌ او از پاداش‌ همانند پاداش‌کسانی‌ است‌ که‌ از او پیروی‌ کرده‌اند، که‌ این‌ پاداش‌ وی‌ از پاداش‌ آنان‌ چیزی‌ کم ‌نمی‌کند و هرکس به‌سوی‌ گمراهی‌ای‌ فراخواند، بر ذمه‌ او از گناه‌ مانند گناهان ‌کسانی‌ است‌ که‌ از او پیروی‌ کرده‌اند، این‌ گناه‌ وی‌ از گناهان‌ آنان‌ چیزی‌ کم ‌نمی‌کند». «آگاه‌ باشید، چه‌ بد باری‌ را بر دوش‌ می‌کشند» یعنی: این‌ بار گناهشان‌ چه ‌بدباری‌ است‌!.

**﴿**قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ٢٦**﴾** [النحل: 26].

«هرآینه‌ کسانی‌ پیش‌ از آنان‌ بودند که‌ مکر کردند» یعنی: ترتیب‌ دادند آنچه ‌ترتیب‌ دادند؛ از تهیه‌ اسباب‌ و آماده‌ کردن‌ مقدمات‌ تا مردم‌ را به‌ تکذیب‌ پیام‌ و پیامبران‌ حق‌ وادارند «ولی‌ خدا از پایه‌ بر بنیانشان‌ زد» فرمان‌ خداوند أ از جهت ‌پایه‌های‌ آن‌ بنا در رسید، پایه‌های‌ آن‌ را به‌ لرزه‌ درآورد و آن‌ را فرو غلتاند. یا معنی‌ این‌ است: آنان‌ فلسفه‌ها و تفکرات‌ خود را بر زیربنای‌ باطلی‌ بنا کردند پس ‌خدای‌ ﻷ‌ این‌ بنای‌ باطل‌ فکری‌شان‌ را در هم‌ فرو ریخت‌. چنان‌که‌ در عصر حاضر می‌بینیم‌ که‌ فلسفه‌های‌ باطل، چگونه‌ یکی‌ از پی‌ دیگری‌ سقوط می‌کنند «پس‌ بر آنان‌ سقف‌ برافتاد» و فرو ریخت‌ «از بالای‌ سرشان‌» لذا هلاک‌ شدند و امکان‌ گریز نیافتند «و عذاب‌» هلاک‌ «بر سر آنان‌ از جایی‌ نازل‌ شد که‌ فکرش‌ را نمی‌کردند» بلکه‌ براین‌ گمان‌ واهی‌ بودند که‌ از آنجا کاملا در امانند.

بیشتر مفسران‌ برآنند که‌ مراد از پیشینیان‌ در این‌ آیه، نمرودبن‌کنعان‌ است‌ زیرا او کاخ‌ بس‌ بزرگی‌ به‌ ارتفاع‌ پنج‌ هزار گز در بابل‌ بنا کرده‌ بود تا به‌ ظن‌ خود از آن‌ به‌ آسمان‌ بالا رفته‌ و با اهل‌ آسمان‌ بجنگد. پس‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ باد فرمان‌ داد وباد آن‌ بنای‌ عظیم‌ را بر او و بر قومش‌ فروغلتاند که‌ جملگی‌ هلاک‌ شدند. البته‌ این ‌هشداری‌ است‌ به‌ کفار معاصر آن‌ حضرت‌ ص که‌ مکر و نیرنگشان‌ نیز به‌ زودی‌ به‌ خودشان‌ برخواهد گشت‌.

و این‌ سرانجام‌ عبرتبارشان‌ در دنیاست‌، اما در آخرت:

**﴿**ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ٢٧**﴾** [النحل: 27].

«سپس‌ روز قیامت‌ آنان‌ را رسوا می‌کند» با وارد نمودنشان‌ در دوزخ‌ «و» در آن ‌هنگام‌ پروردگار ﻷ‌ از روی‌ توبیخ‌ و سرکوب‌ به‌ آنان‌ «می‌گوید: کجایند آن ‌شریکان‌» پنداری‌ و ادعایی‌ «من‌ که‌ درباره‌ آنها مخالفت‌ می‌کردید» با پیامبران † ومؤمنان‌ و با ایشان‌ جدال‌ و دعوا داشتید؟ «اهل‌ علم‌ می‌گویند» به‌ قولی‌: مراد از اهل‌علم، پیامبران † و علمای‌ ربانی‌اند که‌ در دنیا مشرکان‌ را به‌سوی‌ حق‌ و توحید فرامی‌خواندند ولی‌ با انکار و استهزای‌شان‌ روبرو می‌شدند. آری‌! اینان‌ در روز قیامت‌ از باب‌ شماتت‌ و سرزنش‌ به‌ امت‌هایشان‌ می‌گویند: «هرآینه‌ رسوایی ‌امروز» یعنی: رسوایی‌ روز قیامت‌ «و سختی‌» عذاب‌ آن‌ «بر کافران ‌است‌» یعنی: مخصوص‌ آنان‌ است‌.

**﴿**الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ٢٨**﴾** [النحل: 28].

«همانان‌ که‌ فرشتگان‌ ارواح‌شان‌ را قبض‌ می‌کردند درحالی‌که‌ بر خود ستمکار بوده‌اند» به‌ سبب‌ کفرشان‌ به‌ وحی‌ منزل‌ الهی‌ «پس‌ آن‌ کافران‌» در هنگام‌ احتضار و دیدن‌ فرشتگان‌ مرگ، یا در روز رستاخیز «از در تسلیم‌ در می‌آیند» و به‌ ربوبیت‌ حق‌ تعالی‌ اقرار کرده‌ ستیز و جدال‌ با حق‌ را فرومی‌گذارند و می‌گویند: «ما هرگز هیچ‌ کار بدی‌ نمی‌کردیم‌» این‌ سخن‌ را به‌ دروغ‌ می‌گویند. یا: آنها ـ به‌ پندار خود ـ عمل‌ بدی‌ نکرده‌ بودند. اما اهل‌ علم‌، یا فرشتگان‌ به‌ آنان‌ چنین‌ پاسخ‌ می‌دهند:«آری‌! بی‌گمان‌ خدا به‌ آنچه‌ می‌کردید، داناست‌» یعنی: چنان‌ نیست‌ که‌ می‌گویید بلکه‌ شما عمل‌ بد می‌کردید لذا این‌ دروغ‌ و ادعای‌ باطل‌ و بی‌هنگام‌ شما هیچ ‌سودی‌ به‌ حالتان‌ ندارد. کلبی‌ می‌گوید: «مراد از آنان: گروهی‌ از مردم‌ مکه‌ بودند که‌ ادعای‌ ایمان‌ داشتند و تحت‌ فشار مشرکان‌ با آنها عازم‌ جنگ‌ بدر شدند ولی‌ چون‌ قلت‌ شمار مؤمنان‌ را دیدند، به‌ شرک‌ برگشته‌ و در آن‌ جنگ‌ کشته‌ شدند».

**﴿**فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ٢٩**﴾** [النحل: 29].

«پس‌ به‌ دروازه‌های‌ دوزخ‌ درآیید» یعنی: این‌ سخن‌ در هنگام‌ مرگ، یا در روز رستاخیز به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود. ابن‌کثیر قول‌ دوم‌ را ترجیح‌ داده‌ است‌ «در آن‌ جاودان‌ بمانید و حقا که‌ جایگاه‌ متکبران‌» از ایمان‌ و عبادت‌ که‌ جهنم‌ سوزان‌ می‌باشد؛ «چه‌ بد است‌».

**﴿**وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ٣٠**﴾** [النحل: 30].

بعد از بیان‌ موضع‌ مستکبران‌ در برابر آیات‌ منزل‌ الهی، اینک‌ حق‌ تعالی‌ از موضع‌ مؤمنان‌ باتقوی‌ سخن‌ می‌گوید: «و به‌ پرهیزگاران‌ گفته‌ شود» یعنی: از مؤمنان‌ باتقوا سؤال‌ می‌شود که: «پروردگارتان‌ چه‌ نازل‌ کرد؟ می‌گویند: خیر» یعنی: او خیر و رحمت‌ و برکت‌ نازل‌ کرد، او این‌ پیام‌ را نازل‌ کرد که: «برای‌ نیکوکاران‌ در این‌ دنیا نیکی‌ است‌» یعنی: برای‌ کسانی‌که‌ اعمالشان‌ را در دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت‌ ـ هر دو ـ پاداش‌ نیک‌ است‌. به‌قولی: این‌ جمله‌ از سخن‌ خدای‌ سبحان‌ است‌. به‌ قولی‌ دیگر: اینها همه‌ حکایت‌ از سخن‌ مؤمنان‌ است‌.

گفتنی‌ است‌؛ این‌ سؤال‌ از مؤمنان‌ به‌ وسیله‌ زائرانی‌ می‌شد که‌ به‌ منظور زیارت ‌کعبه‌ از اطراف‌ و اکناف‌ به‌ مکه‌ می‌آمدند و چون‌ از مشرکان‌ می‌پرسیدند که‌ محمد ص چه‌ پیامی‌ دارد؟ مشرکان‌ در پاسخشان‌ می‌گفتند: (اساطیر الاولین: پیام ‌او همان‌ خرافه‌های‌ پیشینیان‌ است‌)! و چون‌ به‌ مسلمانان‌ می‌رسیدند و از ایشان ‌می‌پرسیدند که‌ محمد ص چه‌ پیامی‌ دارد؟ چنین‌ پاسخ‌ می‌شنیدند: پیام‌ محمد ص همه‌ خیر و رحمت‌ و برکت‌ است‌.

«و قطعا سرای‌ آخرت‌ بهتر است‌» یعنی: پاداش‌ آن‌ بهتر از چیزی‌ است‌ که‌ در دنیا به‌ ایشان‌ داده‌ شده‌ «و سرای‌ پرهیزگاران‌» یعنی: سرای‌ آخرت‌ «چه‌ نیکوست‌». در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «از بالای‌ سر گروه‌هایی‌ از اهل‌ بهشت‌ ابر می‌گذرد در حالی‌که‌ آنان‌ بر بزم‌ شراب‌ خویش‌ نشسته‌اند پس‌ هیچ‌ کس‌ از ایشان ‌چیزی‌ را اشتها نمی‌کند مگر این‌که‌ آن‌ ابر همان‌ چیز را بر وی‌ می‌باراند تا بدانجا که ‌از آنان‌ کسی‌ است‌ که‌ می‌گوید: ای‌ ابر! بر ما دوشیزگان‌ همسال‌ پستان‌برجسته ‌بباران‌. و ابر همان‌ را می‌باراند که‌ او خواسته‌ است‌». چنان‌که‌ حق‌ تعالی‌ در وصف ‌سرای‌ پرهیزگاران‌ می‌فرماید:

**﴿**جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ٣١**﴾** [النحل: 31].

«بهشت‌های‌ عدن‌» یعنی: بهشت‌ برین، دارای‌ بوستان‌های‌ اقامت‌ همیشگی‌ است ‌«که‌ در آن‌ داخل‌ می‌شوند» متقیان‌ پس‌ باید بر تقوی‌ حریص‌ بود تا به‌ بوستانهای ‌اقامت‌ همیشگی‌ درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان‌ و منازل‌ آنها «روان‌ است، در آنجا هر چه‌ بخواهند برای‌ آنان‌ فراهم‌ است‌» یعنی: در بهشت‌های ‌ماندگار، همه‌ خواست‌ها و آرزوهای‌شان، خالص‌ و بی‌تکلف‌ در یک‌ آن‌ واحد به ‌مجرد اشت‌هایشان‌ برای‌شان‌ آماده‌ و مهیا می‌گردد «خدا متقیان‌ را این‌گونه‌ پاداش‌ می‌دهد» متقیان‌ همه‌ کسانی‌ هستند که‌ از شرک‌ و گناهانی‌ که‌ موجب‌ ورود به‌دوزخ‌ است، می‌پرهیزند.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ از حال‌ متقیان‌ در هنگام‌ احتضارشان‌ خبر داده‌ می‌فرماید:

**﴿**الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ٣٢**﴾** [النحل: 32].

«همان‌ کسانی‌ که‌ فرشتگان‌ جان‌شان‌ را می‌گیرند درحالی‌که‌ پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان‌ پاک‌ است، یا شادمانند به‌ سبب‌ آن‌که‌ به‌ دریافت‌ پاداش‌ الهی‌ یقین‌ و اعتماد راسخی‌ دارند. که‌ این‌ معانی‌ همه‌ از مصادیق ‌«طیبین‌» است‌ «به‌ آنان‌ می‌گویند: سلام‌ بر شما باد» یعنی: فرشتگان‌ بر آن ‌نیکوکاران‌ سلام‌ می‌گویند، سلامی‌ که‌ مظهر امان‌ است‌ و می‌افزایند: «به‌ پاداش‌آنچه‌ انجام‌ می‌دادید» یعنی: به‌ سبب‌ عملتان‌ «به‌ بهشت‌ درآیید» باید دانست‌ که‌روح‌ مؤمن‌ بعد از مرگ‌ وی‌ به‌ بهشت‌ وارد می‌شود و ورود کامل‌ وی‌ با جسم‌ و روح‌ به‌ بهشت، بعد از رستاخیز است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «راستی‌ و درستی‌ پیشه‌ کنید اما بدانید که‌ هرگز کسی‌ با عمل‌ خویش‌ به‌ بهشت‌ وارد نخواهد شد». گفته‌ شد: حتی‌ شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتی‌ من‌؛ مگر این‌که ‌خداوند أ مرا به‌ رحمت‌ خود درپوشاند».

**﴿**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ٣٣**﴾** [النحل: 33].

در این‌ آیه‌ حق‌ تعالی‌ به‌ طرح‌ یکی‌ دیگر از شبهات‌ منکران‌ نبوت‌ که‌ عبارت‌ از پیشنهاد فرودآمدن‌ فرشته‌ای‌ از آسمان‌ برای‌ گواهی‌ دادن‌ بر صدق‌ ادعای‌ نبوت‌ آن‌حضرت‌ ص است، می‌پردازد: «کافران‌ انتظار نمی‌کشند» در درنگ‌ بی‌معنای‌ خود در تصدیق‌ نبوتت‌ «جز این‌که‌ فرشتگان‌ به سوی‌شان‌ آیند» درحالی‌که‌ بر صدق نبوت‌ گواهی‌ دهند «یا فرمان‌ پروردگارت‌ در رسد» بر عذاب‌شان‌ در دنیا، که‌ ریشه‌کن ‌کننده‌ آنان‌ است‌ «کسانی‌ که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند نیز این‌گونه‌ رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب‌ و استهزا پس‌ عذاب‌ الهی‌ به‌ آنان‌ در رسید و یکسره‌ نابود شدند «وخدا به‌ آنان‌ ستم‌ نکرد» با درهم‌ کوبیدنشان‌ به‌ عذاب‌ زیرا حق‌ تعالی‌ با ارسال ‌پیامبران † و فرود آوردن‌ کتاب‌های خویش، حجت‌ را بر آنان‌ تمام‌ کرد «بلکه‌ آنان‌به‌ خود ستم‌ می‌کردند» چراکه‌ خداوند أ چیزی‌ را برآنان‌ فرود آورد که‌ آنها به‌سبب‌ کفر سزاوار آن‌ بودند.

**﴿**فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ٣٤**﴾** [النحل: 34].

«پس‌ گناهانی‌ که‌ کردند به‌ آنان‌ رسید» یعنی: کیفر اعمال‌ بدشان‌ به‌ آنان‌ رسید «و آنان‌ را فراگرفت‌» و بر آنان‌ به‌طور فراگیر نازل‌ شد «آنچه‌ به‌ آن‌ استهزا می‌کردند» یعنی: عذابی‌ که‌ بدان‌ استهزا می‌کردند و آن‌ را مسخره‌ می‌پنداشتند، بر آنان‌ فرود آمد.

**﴿**وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ٣٥**﴾** [النحل: 35].

شبهه‌ دیگر منکران‌ نبوت‌ تکیه‌ بر صحت‌ نظریه‌ «جبر» برای‌ ایراد طعن‌ در نبوت ‌است: «و مشرکان‌» مکه‌ «گفتند: اگر خدا می‌خواست، غیر از او هیچ‌ چیزی‌ را نمی‌پرستیدیم‌» یعنی: اگر او می‌خواست‌ تا ما چیزی‌ غیر او را نپرستیم، هرگز آن‌ چیز را نمی‌پرستیدیم‌ «نه‌ ما و نه‌ پدران‌ مان‌» که‌ بر این‌ شیوه‌ و آیین‌ شرک‌ بوده‌اند «و بدون‌ فرمان‌ او هیچ‌ چیز را حرام‌ نمی‌شمردیم‌» مانند حیوانات‌ سائبه، بحیره، وصیله‌ و مانند آنها را[[27]](#footnote-27).

البته‌ هدف‌شان‌ از این‌ سخن، ایراد طعن‌ در نبوت‌ بود. یعنی: اگر آنچه‌ پیامبر ص بدان‌ فرامی‌خواند ـ از منع‌ پرستش‌ غیر خدا أ و منع‌ تحریم‌ چیزهایی‌ که‌ او حرام ‌نساخته‌ است‌ ـ حق‌ می‌بود، یقینا از ما هم‌ خلاف‌ آنچه‌ که‌ خدا أ خواسته‌ بود، سر نمی‌زد زیرا در آن‌ صورت‌ مشیت‌ حق‌ تعالی‌ بر آن‌ رفته‌ بود که‌ ما غیر او راپرستش‌ نکرده‌ و حلال‌ او را حرام‌ نشمریم‌ و قطعا آنچه‌ او بخواهد تحقق‌ می‌یابد وآنچه‌ که‌ نخواهد تحقق‌ نمی‌یابد. پس‌ وقتی‌ غیر او از جانب‌ ما مورد پرستش‌ قرارگرفته‌ و حلال‌ او حرام‌ گردانیده‌ شده، این‌ خود دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ این‌ عملکرد ما مطابق‌ مراد و موافق‌ با مشیت‌ او می‌باشد.

بدین‌گونه‌ بود که‌ آنها وجود شرک‌ را در خود، دلیل‌ رضای‌ خدای‌ سبحان‌ به‌آن‌ شمردند درحالی‌که‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ کفر بندگانش‌ راضی‌ نیست‌ و میان‌ مشیت‌و رضایش‌ فرق‌ است‌. یعنی‌ همه‌ چیز در دایره‌ هستی‌ به‌ مشیت‌ اوست‌ در حالی‌که‌همه‌ چیز به‌ امر و رضای‌ او نیست‌ پس‌ امر و رضایش‌ با هم‌ تلازم‌ دارد، درحالی‌که ‌میان‌ رضا و مشیتش‌ هیچ‌ تلازمی‌ وجود ندارد. بنابراین، مشیت‌ خداوند أ با مسؤولیت‌ انسان‌ و اختیار وی‌ هیچ‌ منافاتی‌ ندارد زیرا قدرت‌ حق‌ تعالی‌ بر وفق‌ اراده ‌اوست‌ و اراده‌ او بر وفق‌ علمش‌ و علم‌ کشف‌ کننده‌ است‌ نه‌ اجبارکننده‌. باری‌! خدای‌ ﻷ‌ در ازل‌ دانسته‌ است‌ که‌ ـ مثلا ـ فلان‌ کس‌ چنین‌ و چنان‌ خواهد کرد، سپس‌ اراده‌ وی‌ به‌ علم‌ ازلی‌اش‌ تعلق‌ می‌گیرد و با قدرتش‌ آن‌ را به‌ عرصه ‌فعلیت‌ می‌آورد ولی‌ هیچ‌یک‌ از این‌ها به‌ معنی‌ مجبور کردن‌ کسی‌ بر انجام‌ آن‌ کار نیست‌.

گفتنی‌ است‌ که‌ آنچه‌ در باره‌ مترتب‌ شدن‌ اراده‌ الهی‌ بر علم‌ وی‌ ذکر کردیم، فقط برای‌ تفهیم‌ قضیه‌ بود و گرنه‌ در ازل‌ هیچ‌ ترتیب‌ زمانی‌ای‌ مانند مقیاس‌های‌ ما وجود ندارد بنابراین‌، حق‌ تعالی‌ هم‌ در ازل‌ علم‌ داشته‌ و هم‌ در آن‌ اراده‌ کرده ‌است‌.

«چنین‌ کردند کسانی‌که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند» از گروه‌ها و طوایف‌ کفر زیرا آنان‌ نیز به‌ خدای‌ ﻷ‌ شریک‌ آورده‌ حلال‌ او را حرام‌ گردانیدند و با پیامبران‌ وی † به‌ ناروا ستیز و مجادله‌ کرده‌ ایشان‌ را مورد استهزا قرار دادند «ولی‌ آیا جز ابلاغ‌ آشکار چیز دیگری‌ برعهده‌ پیامبران‌ است‌؟» یعنی: کفار در پندارهای‌ باطل‌ خویش ‌در اشتباهند زیرا چنان‌ نیست‌ که‌ خداوند متعال‌ شرک‌ و کفر و بدکرداری‌هایشان‌ رامورد انکار قرار نداده‌ باشد بلکه‌ این‌گونه‌ اعمال‌ و روش‌ها را به‌ سخت‌ترین‌ وجه ‌مورد نکوهش‌ و انکار قرار داده‌ و برای‌ تفهیم‌ حقایق، پیامبرانی‌ را در هر امتی‌ مبعوث‌ گردانیده‌ و پیامبرانش‌ مأموریت‌ خود را به‌ تمام‌ و کمال‌ انجام‌ داده‌اند اما حساب‌ امت‌هایشان‌ بر خدا أ است‌ نه‌ بر آنان‌ و پیامبران‌ وظیفه‌ ندارند که‌ مردم‌ را بر ایمان‌ مجبور گردانند.

خلاصه‌ این‌که: ثواب‌ و عقاب‌ به‌ دو امر مرتبط است‌؛ مشیت‌ خداوند أ و حرکت‌ بنده‌ به‌سوی‌ نجات‌ یا نابودی‌. و هدایت‌ خداوند أ نیز بر دو نوع‌ است‌؛ هدایت‌ ارشاد و رهنمونی، که‌ پیامبران † بدان‌ قیام‌ می‌کنند و هدایت‌ توفیق‌ ویاری‌ حق‌ تعالی، که‌ این‌ وابسته‌ به‌ رفتار خود بنده‌ است‌.

**﴿**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ٣٦**﴾** [النحل: 36].

«و هرآینه‌ در میان‌ هر امتی‌ پیامبری‌ را برانگیختیم‌» برای‌ برپاداشتن‌ حجت‌ بر آنان، با این‌ پیام: «که‌ خداوند را بپرستید و از طاغوت‌ بپرهیزید» یعنی: هر معبودی ‌بجز الله أ ـ مانند شیطان، کاهن، بت‌ و هر کسی‌ را که‌ به‌سوی‌ گمراهی‌ دعوت ‌می‌کند ـ ترک‌ کنید.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ موضوع‌ مشیت‌ را در چارچوب‌ درست‌ آن‌ قرار داده ‌می‌فرماید: «پس، از آنان‌» یعنی: از آن‌ امت‌هایی‌ که‌ خداوند أ پیامبرانش‌ را به‌سویشان‌ فرستاد «کسی‌ بود که‌ خدا او را هدایت‌ کرد» به‌سوی‌ دین‌ حق‌ و توحید خویش‌ و اجتناب‌ از طاغوت، به‌ سبب‌ انتخاب‌ خود وی‌ این‌ هدایت‌ را و شایستگی ‌وی‌ برای‌ این‌ هدایت‌ «و از آنان‌ کسی‌ بود که‌ گمراهی‌ بر وی‌ ثابت‌ شد» یعنی: واجب ‌و لازم‌ شد، به‌ سبب‌ اصرار وی‌ بر کفر و عناد و انتخاب‌ این‌ راه‌ و روش‌ و نهایتا استحقاق‌ وی‌ برای‌ گمراهی‌ در حالی‌که‌ واجب‌ ذمه‌ آنها این‌ بود که‌ فرمان‌ خدای‌ ﻷ‌ را اطاعت‌ کرده‌ و دعوت‌ او را لبیک‌ گویند، نه‌ این‌که‌ به‌ ستیز و جدال‌ رو آورده‌ و حجت‌های‌ بی‌پایه‌ای‌ ـ مانند حجت‌ یاد شده‌ ـ را پیش‌ کشند. بنابراین، خداوند متعال‌ همگی‌ را به‌ ایمان‌ امر می‌کند اما هدایت‌ را فقط برای ‌بعضی‌ اراده‌ می‌کند نه‌ برای‌ همه‌ زیرا اگر او هدایت‌ را برای‌ همگان‌ اراده ‌می‌داشت، دیگر کسی‌ کافر نمی‌شد.

خلاصه‌ این‌که: «مشیت‌ تشریعی‌» کفر در حق‌ حق‌ تعالی‌ منتفی‌ است، یعنی‌ هرگز مراد حق‌ تعالی‌ بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان‌ پیامبرانش‌ مردم‌ را از کفر نهی‌کرده‌ است‌. اما «مشیت‌ کونی‌» وی‌ بر تمکین‌ دادن‌ بعضی‌ از مردم‌ بر کفر ومقدر کردن‌ آن‌ برای‌شان‌ به‌ محض‌ اراده‌ خودشان‌ ثابت‌ است‌ ولی‌ این‌ امری‌ است‌ که ‌اجبارکننده‌ آنها بر کفر نیست‌ بنابر این، مشیت‌ کونی‌ برای‌ آنان‌ حجت‌ و دستاویزی ‌بوده‌ نمی‌تواند.

«پس‌ در زمین‌ سیر کنید» به‌ سیری‌ عبرت‌آمیز «و بنگرید که‌ فرجام‌ تکذیب ‌کنندگان‌» از امت‌های‌ پیشین‌ مانند عاد و ثمود «چگونه‌ بوده‌ است‌» در آن ‌هنگام‌ است‌ که‌ ویرانه‌های‌ برجای‌مانده‌ از آنان‌ را مشاهده‌ می‌کنید و در می‌یابید که‌ آخر کارشان‌ به‌ نابودی‌ خودشان‌ و خرابی‌ دار و دیارشان‌ انجامیده‌ است‌.

**﴿**إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ٣٧**﴾** [النحل: 37].

سپس‌ خداوند أ به‌ پیامبرش‌ ص خبر می‌دهد که‌ چنانچه‌ او گمراهی‌شان‌ را اراده‌ داشته‌ باشد، حرص‌ و اشتیاق‌ وی‌ بر هدایت‌ آنان‌ هیچ‌ سودی‌ به‌ حالشان ‌ندارد: «اگر بر هدایت‌ آنان‌ حریص‌ باشی‌» و با تلاش‌ و کوشش‌ مجدانه‌ات، هدایتشان‌ را بخواهی، چه‌ سود «که‌ خداوند کسی‌ را که‌ گمراه‌ می‌شود، هدایت‌ نمی‌کند» یعنی: مسلما خدای‌ سبحان‌ کسی‌ را که‌ گمراهی‌ را انتخاب‌ کرده‌ و حکم ‌حق‌ تعالی‌ به‌ گمراهی‌اش‌ از پیش‌ گذشته‌ است، هدایت‌ نمی‌کند. دلیل‌ این‌ معنی، قرائت‌ متواتری‌ است‌ که‌ یاء (یضل‌) را مفتوح‌ می‌داند. به‌قولی‌ دیگر معنی‌ این ‌است: هرکه‌ را خداوند أ گمراه‌ کند ـ به‌ سبب‌ آن‌که‌ دانسته‌ است‌ او از اهل‌ گمراهی‌ است‌ ـ هیچ‌ کس‌ نمی‌تواند او را به‌ راه‌ آورد «و آنان‌ را هیچ‌ یاری‌ کنندگانی ‌نیست‌» که‌ بر هدایت‌ کسانی‌که‌ خدا أ گمراه‌شان‌ کرده‌ است‌ یاری‌شان‌ دهند، یا آنها را با دفع‌ کردن‌ عذاب‌ نصرت‌ دهند.

**﴿**وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ٣٨**﴾** [النحل: 38].

یکی‌ دیگر از شبهات‌ منکران‌ نبوت‌ این‌ بود: «و با محکم‌ترین‌ سوگندهایشان‌» یعنی: با تمام‌ قوت‌ و تمام‌ کوشش‌ خود با سخت‌ ترین‌ سوگندها «به‌ خدا سوگند یاد کردند که‌ خدا کسی‌ را که‌ می‌میرد» از بندگانش‌ «برنمی‌انگیزد» در حالی‌که‌ آنان‌ ـ خدا بکشدشان‌ ـ با این‌ سوگندهای‌ خود بر دروغگو بودن‌ خداوند متعال‌ سوگند می‌خورند! و هرکس به‌نام‌ خدا أ سوگند یاد کند، قطعا با محکم‌ترین‌ سوگندهایش، سوگند یاد کرده‌ است‌.

پس‌ حق‌ تعالی‌ این‌ پندار باطل‌شان‌ را با این‌ فرموده‌اش‌ رد می‌کند: «نه‌ چنان ‌است‌ که‌ می‌گویند» یعنی: او به‌ طور حتم‌ آنان‌ را برمی‌انگیزد «این‌ است‌ وعده‌ای‌ که ‌به‌ حق‌ برعهده‌ اوست‌» و هیچ‌ خلافی‌ در آن‌ نیست‌ پس‌ او قطعا آن‌ را به‌ انجام‌ می‌رساند «ولی‌ بیشتر مردم‌ نمی‌دانند» این‌ حقیقت‌ را که‌ اعاده‌ حیات‌ و برانگیختن ‌مجدد، بر حق‌ تعالی‌ سهل‌ و ساده‌ است‌ و دشواریی‌ ندارد زیرا این‌ اکثریت‌ از معجزه‌ حیات‌ اولیه‌ خود غفلت‌ کرده‌اند... همان‌ طوری‌ که‌ آنان‌ از قدرت‌ الهی‌ و این‌که‌ این‌ قدرت‌ هرگز با تصورات‌ بشری‌ و با نیروهای‌ بشری‌ نمی‌تواند مقایسه ‌شود، نیز غفلت‌ کرده‌اند.

**﴿**لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ٣٩**﴾** [النحل: 39].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ حکمت‌ خویش‌ در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت‌ را یادآوری‌ کرده، می‌فرماید: «تا برای‌ آنان‌ بیان‌ کند» یعنی: قطعا برمی‌انگیزدشان‌ تا برای‌شان‌ روشن‌ کند «آنچه‌ را در مورد آن‌ اختلاف‌ دارند» از حقیقت‌ امر دین‌ حق‌. که‌ اختلافشان‌ در این‌ امر، با مؤمنان‌ است‌ «و تا کسانی‌ که‌ کافر شده‌اند» به‌خدای‌ سبحان‌ و منکر زندگی‌ بعد از مرگ‌ گشته‌اند «بدانند که‌ آنها خود دروغگو بوده‌اند» در جدال‌ و انکار بعث‌ بعد از مرگ‌ با این‌ سخن‌شان‌ که: (خداوند کسانی‌ راکه‌ می‌میرند برنمی‌انگیزد) [آیه ‌قبل‌]. چنان‌که‌ در مکه‌ شخص‌ مشرکی‌ که‌ مسلمانی ‌از وی‌ وامش‌ را خواسته‌ بود و به‌ او در میانه‌ سخنانش‌ گفته‌ بود: «امیدوارم‌ که‌ آن‌را بعد از مرگم‌ از تو بازستانم‌»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی‌ را که ‌می‌میرند مجددا برنمی‌انگیزد». سبب‌ نزول‌ آیه‌ (38) نیز همین‌ واقعه‌ بود.

**﴿**إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ٤٠**﴾** [النحل: 40].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ بعد از بیان‌ سهولت‌ اعاده‌ حیات‌ و بعث‌ مجدد بر وی‌ به‌ بیان ‌قدرت‌ مطلقه‌ خود بر همه‌ چیز و بیان‌ کیفیت‌ ایجاد ابتدایی‌ پرداخته‌ و می‌فرماید: «فرمان‌ ما درباره‌ چیزی‌ که‌ اراده‌اش‌ را کرده‌ایم‌ جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ آن‌ می‌گوییم: موجود شو پس‌ بی‌درنگ‌ موجود می‌شود».

**﴿**وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ٤١**﴾** [النحل: 41].

«و کسانی‌که‌ هجرت‌ کردند» از مکه‌ به‌سوی‌ مدینه‌ «در راه‌ خدا» یعنی: در راه‌ یاری‌ دادن‌ دین‌ وی‌ و طاعتش‌. هجرت: ترک‌ دیار و خانواده‌ است‌ «بعد از آن‌که‌ بر آنان‌ ستم‌ شد» یعنی: بعد از آن‌که‌ در راه‌ خدا أ مورد شکنجه‌ و اهانت‌ قرار گرفتند زیرا اهل‌ مکه‌ گروهی‌ از مسلمانان‌ را شکنجه‌ و آزار می‌دادند تا بدانجا که‌ تعدادی‌ از آنان‌ ـ ناخواسته‌ ـ همان‌ سخنی‌ را که‌ مشرکان‌ از آنان‌ می‌خواستند، بر زبان‌ آوردند و چون‌ از ایشان‌ دست‌ برداشتند، از مکه‌ هجرت‌ کردند «البته‌ آنان‌ را در دنیا به‌ سرایی‌ نیک‌ جای‌ می‌دهیم‌» به‌ قولی‌ مراد: فرود آوردن‌ مؤمنان‌ به‌ مدینه‌ وسپس‌ استیلایشان‌ بر سرزمین‌هایی‌ دیگر با فتح‌ قلمروها و گشودن‌ شهرهاست‌ و به‌علاوه‌ ستایش‌ و ثنایی‌ است‌ که‌ بعد از آن‌ برای‌شان‌ باقی‌ می‌ماند و افتخار و شرفی ‌است‌ که‌ نصیب‌ فرزندانشان‌ می‌شود «و قطعا پاداش‌ آخرت‌» یعنی: پاداش ‌اعمالشان‌ در آخرت‌ «بزرگتر است‌» از آنچه‌ که‌ مهاجران‌ از بهره‌های‌ نیکوی ‌یادشده‌ در دنیا به‌دست‌ آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن‌ گروه‌ ستمگر این‌حقیقت‌ را می‌دانستند که‌ مهاجران‌ چه‌ مقام‌ و مرتبه‌ بزرگی‌ دارند، قطعا به‌ هجرت ‌مبادرت‌ می‌ورزیدند.

این‌ آیه‌ مؤمنان‌ زیر فشار را به‌ هجرت‌ در راه‌ خدا أ ترغیب‌ می‌کند زیرا با هجرت‌ بود که‌ اسلام‌ نیرومند شد.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ شش‌ تن‌ از صحابه‌ س نازل‌ شد که‌ عبارت‌ بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس‌ و جبیر که‌ بردگان‌ آزاد شده‌ قریش‌ بودند و به‌خاطر عقیده‌شان‌ مورد شکنجه‌ قرار گرفتند تا سرانجام‌ هجرت‌ کردند. اما قتاده‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ مهاجران‌ به‌ حبشه‌ نازل ‌شد که‌ گروهی‌ نزدیک‌ به‌ هشتاد تن‌ بودند و سپس‌ خدای‌ ﻷ‌ ایشان‌ را در سرای ‌نیکو ـ یعنی‌ در مدینه‌ ـ جای‌ داد. ابن‌عطیه‌ می‌گوید: روایت‌ قتاده‌ در بیان‌ سبب ‌نزول‌ آیه‌ صحیح‌ است‌.

**﴿**الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ٤٢**﴾** [النحل: 42].

«همانان‌ که‌ صبر کردند» بر آزارهای‌ مشرکان‌ و بر تلخی‌ و دشواریهای‌ هجرت ‌«و» مخصوصا «بر پروردگارشان‌ توکل‌ می‌کنند» در تمام‌ امور خویش‌. پس‌ از آنجا که‌ صبر و توکل‌ هر دو در آنان‌ جمع‌ شد لذا خدای‌ ﻷ‌ ایشان‌ را در دنیا و آخرت‌ عاقبت‌ به‌ خیر گردانید.

**﴿**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ٤٣**﴾** [النحل: 43].

«و پیش‌ از تو جز مردانی‌ را که‌ بدیشان‌ وحی‌ می‌کردیم، نفرستادیم‌» در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: این‌ آیه‌ در رد این‌ پندار قریش‌ نازل‌ شد که‌ می‌گفتند: خدای‌ سبحان‌ بزرگتر و والاتر از آن‌ است‌ که‌ از جنس‌ بشر پیامبری‌ بفرستد «پس ‌اگر نمی‌دانید از اهل‌ ذکر سؤال‌ کنید» یعنی: ای‌ مشرکان‌! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان ‌اهل‌ کتاب‌ سؤال‌ کنید زیرا آنان‌ به‌ شما خبر خواهند داد که‌ تمام‌ پیامبران‌ الهی‌ از جنس‌ بشر بوده‌اند و شما نظر به‌ روابط دوستانه‌ای‌ که‌ با اهل‌ کتاب‌ دارید، سخنشان‌ را زودتر تصدیق‌ می‌کنید. کتاب‌ را «ذکر» نامید زیرا کتاب‌ پند و اندرزی‌ برای‌ غافلان‌ است‌.

**﴿**بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ٤٤**﴾** [النحل: 44].

آن‌ پیامبران‌ را «با بینات‌ و زبر» فرستادیم‌. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست‌ «و ذکر را به‌سوی‌ تو فرود آوردیم‌» یعنی: قرآن‌ را. البته‌ قرآن‌ هم‌ کتاب‌ و هم‌ در عین‌ حال، معجزه‌ است‌ «تا برای‌ مردم‌» همگی‌شان‌ «بیان‌ کنی‌» با سخنان‌ و افعال‌ و مجموعه‌ سنت‌ و سیرت‌ پاکیزه‌ات‌ «آنچه‌ را به‌سوی‌ آنان‌ نازل‌ شده‌است‌» در این‌ کتاب‌ از احکام‌ شرعی‌ و مژده‌ها و هشدارها.

از این‌ آیه‌ درمی‌یابیم‌ که‌ تبیین‌ کتاب‌ از مهمترین‌ مأموریت‌های‌ پیامبر ص است، بدین‌ سبب‌ است‌ که‌ تمام‌ افعال، اقوال‌ و احوال‌ آن‌ حضرت‌ ص بیان‌ و تفسیر کتاب ‌الهی‌ می‌باشد و نیز بدین‌ سبب‌ است‌ که‌ فهم‌ کتاب، بدون‌ فهم‌ سنت‌ کامل‌ نیست‌ «و تا باشد که‌ آنان‌ تفکر کنند» یعنی: در هشدارهای‌ قرآن‌ تأمل‌ و اندیشه‌ کرده‌ وافکارشان‌ را به‌ کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این‌ جمله، بر لزوم ‌تفکر برای‌ خواننده‌ قرآن‌ دلالت‌ می‌کند.

**﴿**أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ٤٥ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ٤٦أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ٤٧**﴾** [النحل: 45-46-47].

«آیا کسانی‌ که‌ مکرهای‌ بد اندیشیدند» با سعی‌ و تلاش‌ پنهانی‌ در جهت‌ ایذای‌ رسول‌ خدا ص، ایذای‌ اصحابشان، حیله‌گری‌ در بی‌اثر کردن‌ اسلام‌ و دشمنی‌ با اهلش‌ و توطئه‌ برای‌ منحرف‌ کردن‌ مردم‌ از تصدیق‌ پیامبر ص. مکر: سعی‌کردن‌ به‌فساد به‌طور پنهانی‌ است‌ و این‌ مکرکنندگان، مردم‌ مکه‌ بودند. آری‌! آیا این ‌مکرکنندگان‌ «ایمن‌ شده‌اند از این‌که‌» یکی‌ از این‌ چهار چیز آنان‌ را فرو گیرد:

اول: «خدا آنان‌ را در زمین‌ فرو برد» چنان‌که‌ قارون‌ را فرو برد؟

دوم: «یا از آن‌ جایی‌ که‌ نمی‌دانند» یعنی: حدس‌ نمی‌زنند و کاملا از آن‌ غافلند «عذاب‌ برآنان‌ بیاید» چنان‌که‌ خداوند أ با قوم‌ لوط و دیگر امت‌های‌ دروغ‌ انگار چنین‌ کرد؟

سوم: «یا در حال‌ رفت‌ و آمدشان‌» در سفرها و تجارت‌ها و رفت‌ و برگشت‌شان‌ در شب‌ و روز «آنان‌ را بگیرد؟ پس‌ عاجزکننده‌ نیستند» یعنی: باید بدانند که ‌به‌وسیله‌ هیچ‌ نیروی‌ مدافع‌ و پشتیبانی، از عذاب‌ گریزنده‌ یا بازداشته‌ شده‌ نیستند.

چهارم: «یا آنان‌ را در حالی‌ که‌ وحشت‌ زده‌ اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن‌ شده‌ اند که‌ بعد از پدیدارشدن‌ قرائن‌ نابودی، یا بعد از کم‌ کردن‌ آنها بر اثر کشته‌شدن‌ یا مرگ‌ آنان‌ را به‌ عذاب‌ فروگیرد به‌ طوری‌که‌ اندک‌اندک‌ از اطراف‌ و نواحی‌ فروگرفته‌ شوند و کم‌ گردند تا این‌که‌ سرانجام‌ یکباره‌ بر همگی‌شان‌ عذاب‌ فرود آید؟

روایت‌ شده‌ است‌ که‌ روزی‌ عمر س بر منبر از اصحاب‌ س سؤال‌ کرد: در تفسیر ﴿أَوۡ يَأۡخُذَهُمۡ عَلَىٰ تَخَوُّفٖ﴾ [النحل: 47] چه‌ می‌گویید؟ اصحاب‌ س ساکت‌ ماندند. در این‌ اثنا پیرمردی‌ از قبیله‌ «هذیل‌» برخاست‌ و گفت: این‌ آیه‌ به‌ لهجه‌ و گویش‌ ما نازل‌ شده ‌است‌؛ تخوف‌ یعنی‌ تنقص‌ و کم ‌شدن‌ تدریجی‌. «همانا پروردگار شما رئوف‌ و مهربان ‌است‌» لذا بر فرودآوردن‌ عذاب‌ شتاب‌ نمی‌کند بلکه‌ از روی‌ رأفت‌ و مهربانی ‌مهلت‌تان‌ می‌دهد پس‌ سزاوار است‌ که‌ شما نیز از مکر و توطئه‌ و پیروی‌ از شیطان‌ دست‌ بردارید.

**﴿**أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ٤٨**﴾** [النحل: 48].

«آیا به‌ چیزهایی‌» چون‌ کوه‌ها و درختان‌ و مانند آنها «که‌ خدا آفریده‌ است ‌ننگریسته‌اند که‌ چگونه‌ سایه‌های‌ آنها می‌گردد» یعنی: سایه‌های‌ آنها از یک‌ جانب‌ به‌جانب‌ دیگر میل‌ می‌کند، در اول‌ روز بر این‌ حالت‌ است‌ که‌ آرام‌ آرام‌ حرکت‌ می‌کند، سپس‌ در آخر روز به‌ حالتی‌ دیگر باز می‌گردد «از جانب‌ راست‌ و از جانب‌چپ‌» یعنی: از هر دو جانب‌ راست‌ و چپ‌ «سجده‌کنان‌ برای‌ خداوند» یعنی:درحالی‌که‌ سایه‌ برای‌ الله أ سجده ‌کننده‌ است‌. بنابر این، باید دانست‌ که‌ سرشت ‌همه‌ چیزها بر طاعت‌ حق‌ تعالی‌ قرار داده‌ شده‌ زیرا پدیده‌های‌ هستی‌ همان‌گونه‌ هستند که‌ خداوند متعال‌ اراده‌ کرده‌ است‌. مجاهد می‌گوید: در هنگام‌ زوال‌ خورشید همه ‌چیز برای‌ خدای‌ ﻷ‌ سجده‌ می‌کند «فروتنانه‌» یعنی: سجده ‌می‌کنند درحالی‌که‌ برای‌ حق‌ تعالی‌ فروتن‌ و خوار شده‌اند و سر بر خاک‌ تواضع‌ وتذلل‌ نهاده‌اند. گفتنی‌ است‌ که‌ این‌ سجده‌ جمادات‌ است، سپس‌ حق‌ تعالی‌ از سجده‌ جانداران‌ سخن‌ می‌گوید:

**﴿**وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ٤٩**﴾** [النحل: 49].

«و آنچه‌ در آسمانهاست‌» همگی‌ «و آنچه‌ در زمین‌ است‌ از جنبندگان‌» که‌ بر روی ‌آن‌ می‌جنبند «برای‌ خدا سجده‌ می‌کنند» یعنی: فقط برای‌ اوی‌ یکتا و یگانه‌ فروتنی ‌و انقیاد می‌کنند نه‌ برای‌ غیرش‌.

از ظاهر آیه‌ چنین‌ فهمیده‌ می‌شود که‌ در آسمان‌ نیز همچون‌ زمین‌ موجودات ‌زنده‌ای‌ وجود دارند. گفتنی‌ است‌ که‌ در عصر ما، سخن‌ از احتمالات‌ وجود حیات‌ در اجرام‌ دیگر بسیار می‌رود و بر فرض‌ کشف‌ موجودات‌ زنده‌ای‌ در آنها، می‌توان‌ این‌ کشف‌ را در راستای‌ تفسیر این‌ آیه‌ کریمه‌ دانست‌.

«و فرشتگان‌ نیز سجده‌ می‌کنند و آنان‌ گردنکشی‌ نمی‌کنند» از عبادت‌ پروردگارشان ‌و از سجده‌ کردن‌ برای‌ او.

**﴿**يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ۩٥٠**﴾** [النحل: 50].

«از پروردگارشان‌ از فوق‌ خویش می‌ترسند» من‌ فوقهم: یعنی‌ فرشتگان‌ از پروردگارشان‌ می‌ترسند در حالی‌که‌ او بر ایشان‌ با سلطه‌ و غلبه‌ مطلق‌ خویش‌ مسلط است‌ «و انجام‌ می‌دهند» فرشتگان، یا تمام‌ چیزهایی‌که‌ ذکر شد «آنچه‌ که‌ بدان‌ مأمور می‌شوند» از اطاعت‌ خدای‌ ﻷ‌. پس‌ هرگاه‌ همه‌ اشیاء برای ‌خدای‌ ﻷ‌ سجده‌ می‌کنند، دیگر چرا این‌ مشرکان‌ در سلک‌ مطیعان‌ درنمی‌آیند؟!.

**﴿**۞وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ٥١**﴾** [النحل: 51].

«و خداوند فرمود: دو معبود برای‌ خود نگیرید» چنان‌که‌ ثنوی‌ها به‌ پندار خود دو خدا را به‌ عبودیت‌ می‌گیرند؛ خدای‌ نور و خدای‌ ظلمت‌ را «جز این‌ نیست‌ که‌ او خدایی‌ یگانه‌ است‌» سپس‌ تأکید می‌کند که‌ الوهیت‌ به‌ یک‌ خدای‌ واحد یعنی‌ به‌الله أ منحصر می‌باشد: «پس‌ تنها از من‌ بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی‌ می‌باید بترسید، آن‌ چیز فقط من‌ هستم‌ نه‌ غیر من‌.

از مفاد آیه‌ کریمه‌ چنین‌ برداشت‌ می‌کنیم‌ که‌ جایز نیست‌ در قلب‌ انسان‌ ترس‌ و هراسی‌ از غیر خدای‌ ﻷ‌ وجود داشته‌ باشد و هرگاه‌ به‌ حکم‌ طبیعت‌ و سرشت ‌بشری‌ چنین‌ ترسی‌ در نهاد او پدید آمد، باید آن‌ را از خود دفع‌ کند.

**﴿**وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ٥٢**﴾** [النحل: 52].

«و آنچه‌ در آسمانها و زمین‌ است، از آن‌ اوست‌» در ملک، در آفرینش‌ و در بندگی‌ «و دین‌ پایدار» واصبا: یعنی‌ دین‌ و انقیاد خالص، ثابت‌ و دایم‌ که‌ هرگز زایل‌ نمی‌شود «نیز ازآن‌ اوست‌» دین: به‌ معنی‌ طاعت‌ و اخلاص‌ و انقیاد است‌. بنابراین، هیچ‌ مرجع‌ مطاع‌ و فرمانروایی‌ نیست‌ مگر این‌که‌ این‌ اطاعت‌ از وی‌ در زمانی‌ قطع‌ می‌شود؛ یا با زوال‌ یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند أ چرا که‌ طاعت‌ و اخلاص‌ و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری‌ همیشه‌ برایش‌ دوام‌ دارد «پس‌ آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» یعنی: آیا از کسانی‌ غیر الله أ که‌ به‌ نام‌ خدا و معبود نام‌ نهاده‌ شده‌اند و در سراشیب‌ زوال‌ و نابودی‌ قرار دارند، می‌ترسید؟ چنین‌ نکنید بلکه‌ فقط ازخدایی‌ پروا کنید که‌ الوهیت و ربوبیت‌ تنها از آن‌ اوست‌ و اطاعت‌ اوست‌ که ‌استمرار دارد.

**﴿**وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡ‍َٔرُونَ٥٣**﴾** [النحل: 53].

«و آنچه‌ از نعمت‌ با شماست‌» با انواع‌ گونه‌گون‌ آن‌ «از خداست‌» نعمت‌؛ یا نعمت‌ دینی‌ است‌ که‌ عبارت‌ است‌ از معرفت‌ حق‌ تعالی‌ و معرفت‌ خیر و نیکی‌ به‌منظور عمل‌ به‌ آن‌. یا نعمت‌ دنیوی‌ است‌؛ اعم‌ از نعمت‌ روحی، یا بدنی، یاخارجی‌ ـ چون‌ توانگری‌ و رفاه‌ مالی‌ و غیره‌... که‌ همه‌ اینها از جانب ‌خدای‌ سبحان‌ است‌. پس‌ بر عاقل‌ لازم‌ است‌ که‌ منعم‌ را در برابر همه‌ این‌ نعمت‌ها شکر گزارده‌ و از شرک ‌آوردن‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ بپرهیزد «سپس‌ چون‌ به‌ شما سختی‌ رسد، به‌سوی‌ او می‌نالید» و زاری‌ و تضرع‌ می‌کنید که‌ آن‌ آسیب‌ و سختی ‌را از شما برطرف‌ کند، نه‌ به‌سوی‌ غیر وی‌ زیرا فطرتا می‌دانید که‌ فقط حق‌ تعالی‌ بر دور ساختن‌ آن‌ بلا از شما تواناست‌. ضر: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی‌ و هر چیزی‌ است‌ که‌ انسان‌ از آن‌ متضرر می‌شود.

**﴿**ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ٥٤**﴾** [النحل: 54].

«سپس‌ چون‌ آن‌ سختی‌ را از شما برداشت، آن‌ گاه‌ گروهی‌ از شما به‌ پروردگارشان ‌شرک‌ می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست‌ اند اما در آسانی‌ها به‌ خدایی‌ که‌ با برطرف ‌کردن‌ آن‌ رنج‌ و سختی‌ بر آنان‌ انعام‌ نهاد، شرک‌ می‌ورزند و شرک‌ را جانشین‌ شکر می‌نمایند، درحالی‌که‌ او سزاوار شکرورزی‌ است، نه‌ شرک‌ ورزی‌.

**﴿**لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ٥٥**﴾** [النحل: 55].

«تا ناسپاسی‌ کنند آنچه‌ را به‌ آنان‌ دادیم‌» یعنی: عاقبت‌ آن‌ همه‌ ناله ‌وزاری‌ و استغاثه‌ چیزی‌ جز این‌ کفر و ناسپاسی‌ نیست، گویی‌ آنان‌ با شرک‌ورزی‌ خود، درصدد کفران‌ نعمت‌ و انکار الهی‌ بودن‌ آن‌ نعمت‌ اند «اکنون‌ بهره‌مند شوید» از آنچه‌ که‌ در آن‌ از عبادت‌ غیر حق‌ تعالی‌ قرار دارید پس‌ هر چه‌ دلتان‌ می‌خواهد بکنید. و این‌ تهدیدی‌ است‌ سخت‌ و سنگین‌ «پس‌ به‌زودی‌ خواهید دانست‌» عاقبت‌ و فرجام‌ کار خود و عذابی‌ را که‌ بر شما در این‌ سرا و در سرای‌ آخرت‌ فرود خواهد آمد.

**﴿**وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ٥٦**﴾** [النحل: 56].

«و تعیین‌ می‌کنند» مشرکان‌ «برای‌ آنچه‌ که‌ نمی‌دانند» یعنی: برای‌ خدایان ‌بی‌شعور و نادان‌ خود که‌ جماداتی‌ بیش‌ نیستند، یا برای‌ آنچه‌ که‌ مشرکان‌ نمی‌دانند که‌ آنها زیان‌ می‌رسانند ولی‌ نمی‌توانند شفاعتی‌ بکنند «نصیبی‌ از آنچه‌ به‌ آنان‌ روزی ‌داده‌ایم‌» یعنی: بعد از آن‌ همه‌ زاری‌ و ناله‌ای‌ که‌ به‌ بارگاه‌ خدای‌ سبحان‌ کرده‌اند تا رنج‌ و آسیب‌ را از آنان‌ برطرف‌ سازد، باز برای‌ جمادات‌ و شیاطینی‌ که‌ حقیقت ‌آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای‌ از اموالی‌ را قرار می‌دهند که‌ خداوند متعال‌ روزیشان‌ کرده‌ است‌ تا با اموالی‌ که‌ نذر آن‌ بتان‌ می‌کنند، به‌ زعم‌ خود به‌ خدای‌ ﻷ ‌تقرب‌ جویند «به‌ خداسوگند که‌ البته‌ از آنچه‌ به‌ دروغ‌ برمی‌بافتید، پرسیده‌ خواهید شد» بدین‌سان‌ حق‌ تعالی‌ به‌ ذات‌ عظیم‌ خود سوگند یاد می‌کند که‌ آنها را از این ‌افترا مورد سؤال و پرسش‌ قرار خواهد داد.

**﴿**وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ٥٧**﴾** [النحل: 57].

«و برای‌ خدا دخترانی‌ قائل‌ می‌شوند» چنان‌که‌ قبایل‌ خزاعه‌ و کنانه‌ می‌گفتند: فرشتگان‌ دختران‌ خدایند «منزه‌ است‌ او» از آنچه‌ که‌ این‌ گروه‌ جفاکار به‌ او نسبت ‌می‌دهند «و برای‌ خودشان‌ آنچه‌ را میل‌ دارند، قرار می‌دهند» یعنی: برای ‌خدای‌ سبحان‌ آنچه‌ را که‌ ناخوش‌ دارند ـ یعنی‌ دختران‌ را ـ نسبت‌ می‌دهند درحالی‌که‌ حق‌ تعالی‌ از داشتن‌ فرزند منزه‌ است‌ اما برای‌ خود پسران‌ را که‌ بدانها علاقه‌ دارند، مقرر می‌دارند بدین‌گونه‌ است‌ که‌ بر اساس‌ پندار خویش، برترین‌ها را به‌ خود اختصاص‌ می‌دهند.

**﴿**وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ٥٨**﴾** [النحل: 58].

«و چون‌ یکی‌ از آنان‌ به‌ تولد دختر بشارت‌ داده‌ شود چهره‌اش‌ سیاه‌ می‌گردد» یعنی: چهره‌ کسی‌ که‌ دختری‌ برایش‌ به‌ دنیا آمده‌ است‌ از اثر ظهور علائم‌ اندوه‌ و افسوس، در هم‌ فرورفته‌ و دگرگون‌ می‌شود «درحالی‌که‌ او پر از اندوه‌ است‌» از اثر خشم‌ و شدت‌ سرخوردگی، لیکن‌ خشم‌ و اندوهش‌ را پنهان‌ داشته‌ و آن‌ را آشکار نمی‌سازد. بشارت: عرفا به‌ خبر شادی‌آور گفته‌ می‌شود اما در اصل‌ به‌معنای‌ خبری ‌است‌ که‌ در دگرگون‌کردن‌ چهره‌ (بشره‌) تأثیرگذار باشد؛ یا به‌ سبب‌ شادی‌ یا به‌سبب‌ اندوه‌.

**﴿**يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ٥٩**﴾** [النحل: 59].

«از قوم‌ خود پنهان‌ می‌شود» یعنی: آن‌ کسی‌ که‌ دختری‌ برایش‌ به‌ دنیا آمده‌ است‌ از قوم‌ و قبیله‌ خود غایب‌ می‌شود و از آنان‌ روی‌ می‌پوشاند؛ «از ناگواری ‌آنچه‌ بدو بشارت‌ داده‌ شده‌» یعنی: از ناخوشی‌ و اندوه‌ و عار و ننگی‌ که‌ به‌ سبب‌ تولد دختر برایش‌ پیش‌ آمده‌ است‌ «آیا او را با خواری‌ نگاه‌ دارد» یعنی: به‌ تأمل‌ فرومی‌رود و پیوسته‌ میان‌ دو امر در تردید است‌؛ یکی‌ نگاه‌ داشتن‌ دختر، که‌ اگر او را نگاه‌ دارد، البته‌ با خواری‌ و انفعال‌ و انکسار نگاه‌ می‌دارد «یا در خاک‌ پنهانش ‌کند» با زنده‌به‌گور کردن‌ «وه، چه‌ بد داوری‌ می‌کنند» در این‌که‌ دختران‌ مورد نفرت‌ خود را به‌ خدای‌ سبحان‌ نسبت‌ داده‌ و پسران‌ دلخواه‌ را به‌ خود نسبت‌ می‌دهند، چه ‌بد است‌ زنده‌به‌گور کردن‌ دختران‌ بی‌گناه‌ و معصوم‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «هر کس‌ دختری‌ داشته‌ باشد و وی‌ را ادب‌ آموخته ‌به‌ نیکی‌ تربیت‌ کند، به‌ نیکوترین‌ وجه‌ تعلیمش‌ دهد و از نعمت‌هایی‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ بر او فرو ریخته‌ بروی‌ بریزد، آن‌ دختر برایش‌ حجاب‌ و پرده‌ای‌ از آتش‌ دوزخ‌ می‌شود».

**﴿**لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ٦٠**﴾** [النحل: 60].

«برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ ندارند، وصف‌ زشت‌ است‌» این‌ وجه‌ دیگری ‌است‌ در رد بر کسانی‌ که‌ گفتند: فرشتگان‌ دختران‌ خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ‌ضعیف‌ترین‌ دو جنس‌ برای‌ خدای‌ سبحان، خواستند تا این‌ مثال‌ اضعف، وصف‌ و مثالی‌ برای‌ او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش‌ است‌. نه‌! چنین‌ نیست‌ بلکه‌ وصف ‌و مثال‌ زشت‌ که‌ عبارت‌ از جهل‌ و کفر به‌ خدای‌ سبحان‌ است، از آن‌ گروهی‌ است ‌که‌ وی‌ را به‌ زشتی‌ها وصف‌ می‌کنند «و وصف‌ والا از آن‌ خداست‌» این‌ وصف‌ عبارت‌ است‌ از: بی‌نیازی‌ کامل‌ وی‌ از فرزند و تعلقات، سخای‌ فراگیر، علم‌ وسیع ‌و دیگر اوصاف‌ جلال‌ و کمالش‌ «و اوست‌ عزیز» یعنی: قدرتمند در ملکش، که ‌در کمال‌ و مطلقیت‌ قدرتش‌ یگانه‌ است‌ «حکیم‌» است‌ و به‌ کمال‌ حکمت‌ در صنع ‌و آفرینش‌ موصوف‌ می‌باشد، از این‌ روی‌ به‌ بندگان‌ گمراه‌ و ستمگر خویش‌ مهلت ‌می‌دهد.

**﴿**وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلۡمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ٦١**﴾** [النحل: 61].

«و اگر خداوند مردم‌ را به‌ سبب‌ ستم‌ آنان‌ گرفتار می‌کرد» مراد از مردم‌ در اینجا، کفار یا تمام‌ گنهکارانند. از جمله‌ ستم‌ کفار، یکی‌ هم‌ این‌ ادعایشان‌ است‌ که‌ بتان ‌دختران‌ خدایند. آری‌! اگر خدای‌ سبحان‌ مردم‌ را به‌ سبب‌ ستمشان‌ مؤاخذه ‌می‌کرد: «هیچ‌ جنبنده‌ای‌ بر روی‌ زمین‌ باقی‌ نمی‌گذاشت‌» قتاده‌ می‌گوید: «خدای‌ سبحان‌ در زمان‌ نوح‌ ÷ چنین‌ کرد و تمام‌ جاندارانی‌ را که‌ در روی‌ زمین ‌بودند ـ جز آنچه‌ در کشتی‌ حمل‌ شده‌ بود ـ همه‌ را هلاک‌ ساخت‌». بیهقی‌ نقل ‌می‌کند: «ابوهریره‌ س از مردی‌ شنید که‌ می‌گوید؛ ستمگر جز به‌ خودش‌ زیان ‌نمی‌رساند. پس‌ در رد قول‌ وی‌ فرمود: به‌ خدا أ سوگند چنان‌ نیست‌ که‌ تو می‌گویی‌ بلکه‌ حتی‌ مرغان‌ در آشیانه‌های‌ خود به‌ سبب‌ ظلم‌ ظالم‌ می‌میرند». درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «چون‌ خداوند أ به‌ قومی‌ عذاب‌ را اراده‌ کند، به‌ همه ‌کسانی‌ که‌ در میان‌ آن‌ قوم‌ هستند (اعم‌ از بدکار و نیکوکار) عذاب‌ درمی‌رسد، لیکن‌ پس‌ از آن، آنان‌ براساس‌ نیت‌ یا بر وفق‌ اعمال‌ خود برانگیخته‌ می‌شوند».

دلیل‌ این‌که‌ حق‌ تعالی‌ ظالم‌ و غیر وی‌ و هیچ‌ جنبنده‌ دیگری‌ را بر روی‌ زمین ‌باقی‌ نمی‌گذاشت، درحالی‌که‌ ستم‌ فقط از بعضی‌ صادر می‌شود نه‌ از همه‌؛ این ‌است‌ که: ظالم‌ با گرفتار شدن‌ در چنبره‌ انتقام‌ و دیگران‌ هم‌ از شومی‌ ظلمش‌ نابود می‌شوند؛ به‌ وسیله‌ خشکسالی‌ یا غیر آن‌ از بلایا و کوبنده‌ها.

«لیکن‌» کیفر «آنان‌ را تا وقتی‌ معین‌» که‌ وقت‌ انتهای‌ حیات‌ و به‌ سررسیدن ‌عمرشان، یا میعاد سررسیدن‌ عذاب‌شان، یا روز قیامت‌ است‌ «بازپس‌ می‌اندازد پس‌ چون‌ اجل‌شان‌ فرارسد، نه‌ ساعتی‌ پس‌ و نه‌ ساعتی‌ پیش‌ افتند» تفسیر نظیر این‌جمله، در (آیه‌34) از سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «خداوند أ عمر چیزی‌ را که‌ اجلش‌ فرارسد، به ‌تأخیر نمی‌اندازد و جز این‌ نیست‌ که‌ افزودن‌ بر عمر، به‌ وسیله‌ فرزندان‌ شایسته‌ای ‌است‌ که‌ خداوند أ آنان‌ را به‌ بنده‌اش‌ ارزانی‌ می‌دارد زیرا آنان‌ بعد از مرگش ‌برایش‌ دعا می‌کنند و دعای‌شان‌ در حق‌ وی، در قبرش‌ به‌ وی‌ می‌پیوندد. پس‌ این ‌است‌ معنی‌ افزودن‌ در عمر».

**﴿**وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكۡرَهُونَۚ وَتَصِفُ أَلۡسِنَتُهُمُ ٱلۡكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفۡرَطُونَ٦٢**﴾** [النحل: 62].

«و چیزی‌ را که‌ خوش‌ نمی‌دارند» نسبت ‌دادن‌ آن‌ را به‌سوی‌ خود «برای‌ خدا قرار می‌دهند» یعنی: دختران‌ را که‌ محل‌ نفرتشان‌ است‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ نسبت ‌می‌دهند، داشتن‌ شریک‌ در ملک‌ و مال‌ را که‌ برای‌ خود ناپسند می‌دارند، به‌خدای‌ سبحان‌ نسبت‌ می‌دهند و اگر کسی‌ به‌ فرستاده‌ آنها اهانت‌ کند، ناخشنود می‌شوند درحالی‌که‌ به‌ فرستادگان‌ خدای‌ سبحان‌ اهانت‌ روا می‌دارند «و زبان‌شان‌ دروغ‌ پردازی‌ می‌کند که‌ نیکویی‌ از آن‌ ایشان‌ است‌» یعنی: به‌ دروغ‌ می‌پندارند که ‌خصلت‌ نیک‌ ـ که‌ به‌ ظنشان‌ اولاد ذکور است‌ ـ یا پاداش‌ نیک‌ بهشت، از آن‌ ایشان‌ است‌ «شکی‌ نیست‌ که‌ آتش‌ برای‌ آنان‌ است‌» و این‌ است‌ چیزی‌ که‌ شایسته ‌آنهاست‌ نه‌ آنچه‌ که‌ پنداشته‌اند «و آنان‌ در این‌ راه‌ رها شدگانند» یعنی: آنها در دوزخ‌ رها و فراموش‌ می‌شوند. قتاده‌ در معنی‌ (مفرطون‌) می‌گوید: «آنها به‌سوی‌ آتش‌ دوزخ‌ پیشتازند و در وارد شدن‌ به‌ آن‌ شتاب‌ می‌کنند».

**﴿**تَٱللَّهِ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ٦٣**﴾** [النحل: 63].

«سوگند به‌ خدا که‌ همانا پیامبران‌ را به‌سوی‌ امت‌های‌ پیش‌ از تو فرستادیم‌ پس ‌شیطان‌ کردارهای‌» پلید «شان‌ را برای‌شان‌ آراست‌» مانند کفر و تکذیب‌ و استهزا را «پس‌ امروز هم‌ همو یار این‌ کافران‌ است‌» یعنی: شیطان‌ در حال‌ حاضر نیز قرین‌ و همدمشان‌ است‌. به‌قولی: مراد این‌ است‌ که‌ شیطان‌ در روز قیامت‌ و در دوزخ‌ نیز یار و یاورشان‌ است‌. پس‌ اگر یارای‌ یاری‌ دادن‌ را دارد، باید از او یاری‌ بخواهند!! «و برای‌شان‌ عذابی‌ دردناک‌ است‌» در روز قیامت‌.

**﴿**وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ٦٤**﴾** [النحل: 64].

«و ما این‌ کتاب‌ را بر تو نازل‌ نکردیم‌ مگر برای‌ این‌که‌ بیان‌ کنی‌ برای‌ آنان‌ آنچه‌ را در آن‌ اختلاف‌ کرده‌اند» از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام‌ شرعی‌ «و آن‌ کتاب‌ برای ‌قومی‌ که‌ ایمان‌ می‌آورند» به‌ خدای‌ سبحان‌ لذا پیامهای‌ پیامبران † و مضامین‌ کتاب‌های آسمانی‌ را تصدیق‌ می‌کنند «رهنمود و رحمتی‌ است‌».

**﴿**وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ٦٥**﴾** [النحل: 65].

«و خدا از آسمان‌ آبی‌ فروفرستاد و با آن، زمین‌ را پس‌ از مرگ‌ آن‌ زنده‌ ساخت‌» یعنی: زمین‌ را بعد از آن‌که‌ خشک‌ و بی‌جان‌ بود، با رویاندن‌ گیاهان‌ زنده ‌ساخت‌ «هرآینه‌ در این‌» فرود آوردن‌ و زنده‌ساختن‌ «نشانه‌ای‌ است‌» روشن‌ بر وحدانیت‌ خداوند أ و قدرت‌ وی‌ بر برانگیختن‌ خلق‌ و بر مجازات‌شان‌ «برای ‌گروهی‌ که‌ می‌شنوند» کلام‌ خدا أ را و می‌فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی‌ را که‌ کلام‌ الهی‌ متضمن‌ آن‌ است‌.

**﴿**وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ لَّبَنًا خَالِصٗا سَآئِغٗا لِّلشَّٰرِبِينَ٦٦**﴾** [النحل: 66].

«و قطعا در انعام‌ برای‌ شما عبرتی‌ است‌» انعام: شتر و گاو و گوسفند است‌. عبرت‌ موجود در چهارپایان، رام‌ کردن‌ آنها برای‌ صاحبانشان‌ و اطاعتشان‌ از آنهاست‌. همچنان‌ این‌ عبرت‌ در مضمونی ‌است‌ که‌ این‌ فرموده‌ حق‌ تعالی‌ متضمن‌ آن‌ است: «به‌ شما از آنچه‌ در شکمهایشان‌ است، از میان‌ سرگین‌ و خون، شیری‌ ناب‌ می‌نوشانیم‌ که‌ برای‌ نوشندگان‌ گواراست‌» و لذیذ زیرا در هنگام‌ نوشیدن‌ گلوگیر آنان‌ نمی‌شود بلکه‌ سهل‌ و گوارا فرو می‌رود و هضم‌ آن‌ آسان‌ بوده‌ و نوشنده‌ از آن ‌بهره‌مند می‌شود. فرث: فضله‌ای‌ است‌ که‌ به‌ شکمبه‌ فرود می‌آید و چون‌ از شکمبه ‌بیرون‌ رود به‌ آن‌ فرث‌ نمی‌گویند. یعنی‌ در زیر شیر نابی‌ که‌ شما می‌نوشید، سرگین ‌و بر بالای‌ آن‌ خون‌ قراردارد و شیر ناب‌ تصفیه‌ شده‌ از سرخی‌ خون‌ و پلیدی‌سرگین‌ در میان‌ این‌ دو مجری‌ جاری‌ است‌ بعد از آن‌که‌ خون‌ و شیر و سرگین‌ همه‌ در یک‌جا به‌ هم‌ آمیخته‌ بوده‌اند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «هرگاه‌ یکی‌ از شما غذایی‌ خورد، باید بگوید: «اللهم‌ بارك‌ لنا فيه‌ وأطعمنا خيرا منه». «بارخدایا! برای‌ ما در آن‌ بركت‌ بنه‌ و ما را به ‌غذایی‌ بهتر از آن‌ اطعام‌ كن‌». اما چون‌ شیر می‌نوشد، باید بگوید: «اللهم‌ بارك‌ لنا فيه‌ وزدنا منه». «بارخدایا! برای‌ ما در آن‌ بركت‌ بنه‌ و ما را از آن‌ فزونتر بخش‌ زیرا هیچ‌ چیز دیگری‌ جز شیر، هم‌ جای‌ غذا و هم‌ جای‌ نوشیدنی‌ را نمی‌گیرد».

در این‌ آیه‌ کریمه‌ معجزه‌ بزرگ‌ علمی‌ نهفته‌ است‌ زیرا این‌ آیه‌ از چگونگی ‌عملیه‌ تشکیل‌ شیر در پستان‌ حیوانات‌ با چنان‌ دقت‌ علمی‌ای‌ سخن‌ می‌گوید که‌ بشر بعد از گذشت‌ چند قرن‌ از نزول‌ قرآن‌ به‌ شناخت‌ آن‌ توفیق‌ یافته‌ است‌.

**﴿**وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ٦٧**﴾** [النحل: 67].

«و» نیز «از میوه‌های‌ درختان‌ خرما و درختان‌ انگور شرابی‌ مستی‌آور برای‌ خود می‌گیرید» سکر: شرابی‌ است‌ که‌ مستی‌ می‌آورد «و از آن‌ روزی‌ نیکو می‌گیرید» روزی‌ نیکو؛ تمام‌ چیزهایی‌ است‌ که‌ از این‌ دو درخت‌ بر می‌آید؛ مانند خرما، شیره، کشمش، سرکه‌ و دیگر فرآورده‌ها «قطعا در این‌ برای‌ مردمی‌ که‌ تعقل ‌می‌کنند» در آیات‌ تکوینی‌ پروردگار «نشانه‌ای‌ است‌» روشن‌ بر وجود و یگانگی ‌وی‌.

یادآور می‌شویم‌ که‌ نزول‌ این‌ آیه‌ قبل‌ از تحریم‌ شراب‌ بود و این‌ اولین‌ آیه‌ای‌ است‌ که‌ از مستی‌آور بودن‌ شراب‌ یاد می‌کند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در هنگام‌ نزول‌ این‌ آیه‌ فرمودند: «همانا پروردگارتان‌ برای‌ تحریم ‌شراب‌ مقدمه‌ چینی‌ می‌کند». علما گفته‌اند: مقدمه‌ چینی‌ این‌ آیه‌ در این‌ اشاره ‌ظریف‌ نهفته‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ در آن‌ رزق‌ نیکو را به‌ شراب‌ عطف‌ کرده‌ و عطف‌ مقتضی‌ تغایر است‌. پس‌ این‌ عطف‌ خود بر این‌ امر دلالت‌ می‌کند که‌ شراب ‌از رزق‌ نیکو نیست‌.

**﴿**وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ٦٨**﴾** [النحل: 68].

«و پروردگار تو به‌ زنبور عسل‌ وحی‌ کرد» مراد از این‌ وحی، الهام‌ غریزی‌ است‌. یعنی: پروردگار تو به‌ زنبور عسل‌ الهام‌ کرد و اعمال‌ شگفت‌آسایی‌ را که‌ عقلای ‌بشر از آن‌ عاجزند، در طبع‌ و غریزه‌ آن‌ قرار داد زیرا زندگی‌ زنبور عسل‌ از چنان‌ نظام‌ اجتماعی‌ و تعاونی‌ دقیق‌ و حیرت‌ آوری‌ برخوردار است‌ که‌ بشر را به‌ شگفتی ‌و اعجاب‌ واداشته‌ است‌ تا بدانجا که‌ در این‌ باره‌ کتاب‌ها نوشته‌ و دفترها انباشته‌اند.آری‌! به‌ زنبور عسل‌ الهام‌ کردیم‌؛ «که‌ از کوهها و از درختان‌ و از آنچه‌ مردم‌ بنا می‌کنند» از گل‌ و چوب‌ و غیره‌ مصنوعات‌ «برای‌ خود خانه‌ها بساز» یعنی: در روزنه‌های‌ کوه‌ها، در جوف‌ درختان‌ و در ساختمانهایی‌ که‌ فرزندان‌ آدم‌ از دیوار و چوب‌ و غیره‌ می‌سازند، خانه‌هایی‌ موافق‌ و همساز با طبع‌ خود بساز. تعبیر (یعرشون‌) اکثرا در آن‌ بناهایی‌ به‌کار می‌رود که‌ از چوب‌ ساخته‌ می‌شوند.

**﴿**ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ٦٩**﴾** [النحل: 69].

«سپس‌» به‌ زنبور عسل‌ الهام‌ کردیم‌ که‌ «از همه‌ میوه‌ها» و گل‌ها «بخور آن‌گاه ‌راههای‌ پروردگارت‌ را برو» یعنی: راههایی‌ را که‌ پروردگارت‌ به‌ تو شناسانده‌ وآموزش‌ داده‌ است‌ در کوهها و جوف‌ درختان‌ بپوی، یا آنچه‌ را که‌ خورده‌ای‌ در راههای‌ پروردگارت‌ ـ یعنی‌ در آن‌ مجاری‌ای‌ ـ بریز که‌ خوردنی‌هایت‌ در آن ‌مجاری‌ ـ به‌ قدرت‌ بی‌مثال‌ ما ـ از شیره‌ به‌ عسل‌ تبدیل‌ می‌شود. یا آن‌گاه‌ که‌ در مکانهایی‌ دور میوه‌ها را خوردی، به‌سوی‌ خانه‌ و آشیانه‌ات‌ روان‌ شو، درحالی‌که‌ به‌ راههای‌ پروردگارت‌ باز گشته‌ و هرگز آن‌ راهها را گم‌ نمی‌کنی‌ بلکه‌ آنها را به‌طور رهبری‌ شده‌ می‌پیمایی‌ «رام‌ شده‌» یعنی: به‌ راه‌های‌ پروردگارت‌ رام ‌شده‌ و فرمانبردارانه‌ برو، بی‌آن‌که‌ رفتن‌ در آنها برایت‌ دشوار باشد.

دانشمندان‌ گفته‌اند: گاهی‌ زنبور عسل‌ برای‌ تأمین‌ غذای‌ خود تا بیست ‌و دو کیلومتر راه‌ می‌پیماید، سپس‌ بی‌آن‌که‌ راه‌ را گم‌ کند، یکراست‌ به‌ آشیانه‌ خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه‌ از درون‌ شکم‌ آن، شرابی‌» که‌ مراد از آن: عسل‌ است‌ «به‌ رنگهای ‌گوناگون‌ بیرون‌ می‌آید» پس‌ نوعی‌ از عسل‌ سفید است، نوعی‌ قرمز، نوعی‌ زرد ونوعی‌ آبی‌ «در آن‌ برای‌ مردم‌ شفایی‌ است‌» جمعی‌ گفته‌اند: این‌ شفا مخصوص‌ به ‌بعضی‌ از امراض‌ است، هم‌ از این‌ روی‌ «شفاء» به‌ صیغه‌ نکره‌ بیان‌ شد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «دو شفا را بر خود لازم‌ گیرید، عسل‌ و قرآن‌ را». اطبای ‌عصر جدید از ترکیب‌ شیمیایی‌ عسل‌ که‌ مرکب‌ از گلوکز، لیفیلوز و آب‌ می‌باشد، به‌ نتایج‌ اعجاب‌آوری‌ دست‌ یافته‌اند و آن‌ را مغذی، مقوی، ضد تسمم‌ از مواد سمی، ضد تسمم‌ از امراض‌ عضوی، شفای‌ بیماریهای‌ قلب، احتقان‌ مخ‌ و التهابات‌ حاد کلیوی‌ می‌دانند[[28]](#footnote-28) «بی‌گمان‌ در این‌» زنبور عسل‌ و دنیای‌شگفت‌انگیز آن‌ «برای‌ مردمی‌ که‌ تفکر می‌کنند» و افکارشان‌ را در امر نگرش‌ درصنع‌ خدای‌ سبحان‌ و عجایب‌ مخلوقات‌ وی‌ به ‌کار می‌اندازند «نشانه‌ای ‌است‌» زیرا زندگی‌ زنبور عسل‌ از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین‌ و محکم‌ترین‌ اشکال‌ زندگی‌ مخلوقات‌ است‌ اما کسانی‌ که‌ تفکر نمی‌کنند، عادت‌ و الفت ‌گرفتن‌ آنها به‌ دیدن‌ این‌ موجودات، از دیدن‌ این‌ نشانه ‌کورشان‌ می‌سازد.

**﴿**وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمۡۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٖ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ٧٠**﴾** [النحل: 70].

«و خدا شما را آفرید» پس‌ این‌ نعمت‌ را بر خود به‌یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس‌ او را به‌ وصف‌ زنده‌ کننده‌ میراننده‌ بشناسید «و بعضی‌ از شما تا خوارترین‌ دوره‌ عمر باز گردانده‌ می‌شود» و آن‌ هنگامی‌ است‌ که‌ انسان‌ از اثر کبر سن‌به‌ فرتوتی‌ و خرفتی‌ می‌رسد و به‌ منزله‌ کودکی‌ بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه‌ می‌گوید: «هر کس‌ قرآن‌ بخواند، کارش‌ به‌ اینجا نمی‌رسد». گفتنی‌ است‌ که‌ سن‌ خرفتی، در همه‌ حالات‌ امری‌ یکسان‌ و یکنواخت‌ نیست‌ و نظر به‌ شرایط اجتماعی، اقتصادی‌ و غیره‌ فرق‌ می‌کند، هرچند از علی‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «خوارترین‌ عمر، سن‌ هفتاد و پنج‌ سالگی‌ است‌». «چندان‌ که‌ پس‌ از دانستن‌» بسیاری‌ چیزها که‌ برایش‌ در زندگی‌ روی‌ داده‌ بود، دیگر «چیزی ‌نمی‌داند» نه‌ بسیار و نه‌ کم، از این‌ جهت‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ از انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چنین‌ دعا می‌کردند: «أعوذ بك‌ من‌ البخل‌ والكسل‌ والهرم‌ وأرذل‌ العمر وعذاب‌ القبر وفتنة‌ الدجال‌ وفتنة‌ المحيا والممات». «خدایا! به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ از بخل، تنبلی، فرتوتی‌ و خوارترین‌ عمر، عذاب‌ قبر، فتنه‌ دجال ‌و فتنه‌ زندگی‌ و مرگ‌». «قطعا خدا دانای‌ تواناست‌» داناست‌ به‌ حکمت‌های ‌برگرداندن‌ انسان‌ از کاملترین‌ حال‌ به‌ خوارترین‌ مال، یا از حال‌ زندگی‌ به‌ حال‌ فنا، تواناست‌ بر تبدیل‌ آنچه‌ که‌ بخواهد، آن‌ گونه‌ که‌ بخواهد.

**﴿**وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ٧١**﴾** [النحل: 71].

«و خدا بعضی‌ از شما را در روزی‌ بر بعضی‌ دیگر برتری‌ داده‌ است‌» یعنی‌: روزی‌ را بر برخی‌ از بندگانش‌ گشاد و فراخ‌ و بر برخی‌ دیگر چنان‌ تنگ‌ گردانیده‌ که‌ قوت ‌لایموت‌ و طعمه‌ روز خود را نمی‌یابد پس‌ این‌ یکی‌ را مالک‌ گردانیده‌ و آن‌ یکی‌را مملوک‌ و این‌ از حکمت‌ بالغه‌ وی‌ است‌.

شهید سید قطب‌ در تفسیر «فی‌ ظلال‌ القرآن‌» پیرامون‌ این‌ امر می‌گوید: «برتری ‌دادن‌ در رزق، اسباب‌ و عللی‌ دارد که‌ این‌ اسباب‌ و علل‌ تابع‌ سنت‌ الهی ‌است‌ پس‌ گاهی‌ ممکن‌ است‌ که‌ انسان‌ متفکر، دانشمند و اهل‌ خرد بوده‌ اما موهبتش‌ در کسب‌ روزی‌ محدود و اندک‌ باشد، از آن‌ روی‌ که‌ او در میدانهای ‌دیگر دارای‌ مواهب‌ دیگری‌ است‌. گاهی‌ بر عکس‌ یک‌ انسان‌ کودن‌ و نادان‌ به‌ مال ‌و ثروتی‌ گسترده‌ دست‌ می‌یابد اما بدانید که‌ این‌ انسان‌ قطعا در این‌ بعد خاص‌، ازموهبت‌ برخوردار است‌. پس‌ ساده‌لوحانه‌ است‌ اگر بپنداریم‌ که‌ وسعت‌ رزق‌ وروزی‌، به‌ توانمندی‌ و استعداد انسان‌ ارتباطی‌ ندارد. البته‌ گاهی‌ هم‌ گشایش‌ وتنگی‌ در رزق، ابتلایی‌ از جانب‌ خدای‌ سبحان‌ است‌. به‌ هرحال، براساس‌ همین حکمت‌های‌ بالغه‌ است‌ که‌ علاوه‌ بر تفاوت‌ در مال‌ و دارایی، در سایر ابعاد زندگی ‌انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی‌ قرار داده‌ شده‌ است‌؛ مانند تفاوت‌ در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن‌ اسم‌ زیبا و غیره‌...». به‌قولی‌ معنی‌ آیه‌ این‌ است: خدای‌ سبحان‌ به ‌مالکان‌ بردگان‌ بهتر از بردگانشان‌ روزی‌ داده‌ است، به‌دلیل‌ این‌ فرموده‌اش: «پس‌کسانی‌ که‌ فزونی‌ داده‌ شدند، بازگرداننده‌ روزی‌ خود بر مملوکان‌ خود نیستند» یعنی: صاحبان‌ و مالکان‌ اموال، مال‌ و دارایی‌ خود را به‌ بردگان‌ خود نمی‌دهند «تا همه‌ آنان‌» یعنی: مالکان‌ و مملوکان‌ «در آن‌» یعنی: در روزی‌ و مال‌ و دارایی‌ «برابر باشند» پس‌ ای‌ مشرکان‌! شما چگونه‌ بندگانم‌ را با من‌ شرکایی‌ برابر قرار داده‌ وآنها را پرستش‌ می‌کنید، درحالی‌که‌ خود بردگانتان‌ را شریک ‌مال‌ خویش ‌نمی‌گردانید؟ «پس‌ آیا نعمت‌ خداوند را انکار می‌ورزند» با شرک‌ آوردن‌ به‌ وی؟!

**﴿**وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةٗ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ٧٢**﴾** [النحل: 72].

«و خدا برای‌ شما از جنس‌ خودتان‌ همسرانی‌ آفرید» که‌ با آنان‌ انس‌ و الفت ‌می‌گیرید و اگر همسرانتان‌ از نوعی‌ دیگر آفریده‌ می‌شدند، آن‌ انس‌ و الفت‌ ومحبت‌ میان‌ شما و آنان‌ برقرار نمی‌شد. پس‌ این‌ از رحمت‌ حق‌ تعالی‌ بر شماست ‌«و برای‌ شما از زنانتان‌ فرزندان‌ و حفده‌ای‌ آفرید» حفده: نوادگان، یعنی‌ فرزندان ‌فرزندانند. به‌قولی: حفده‌ فرزندانی‌اند که‌ خدمت‌ پدر را می‌کنند «و شما را از پاکیزه‌ها روزی‌ داد» که‌ از آنها به‌ گوارایی‌ تمام‌ می‌خورید و لذت‌ می‌برید «آیا» بازهم‌ «به‌ باطل‌ ایمان‌ می‌آورند» مراد از باطل: این‌ عقیده‌ آنان‌ درباره‌ بتان‌شان‌ است ‌که‌ نفع‌ و زیان‌ می‌رسانند «و به‌ نعمت‌ خدا کفر می‌ورزند» و آن‌ را به‌ غیر وی‌ نسبت ‌داده‌ یگانگی‌ او را در بخشندگی‌ و نعمت‌ ارج‌ نمی‌گذارند؟.

**﴿**وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ٧٣**﴾** [النحل: 73].«و به‌جای‌ خداوند چیزهایی‌ را» یعنی: معبوداتی‌ را «می‌پرستند که‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ مالک‌ روزی‌ دادن‌ آنان‌ از آسمانها و زمین‌ نیستند و توانایی‌ ندارند» در این‌که‌ آن‌ روزی ‌را مالک‌ گشته‌ و در آن‌ تصرف‌ کنند زیرا این‌ معبودات‌ از جماداتند و هیچ‌ شعور و توانی‌ ندارند. پس‌ کسی‌ که‌ این‌ گونه‌ بیچاره‌ باشد، چگونه‌ لایق‌ آن‌ است‌ که‌ مورد پرستش‌ قرار گیرد؟.

**﴿**فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧٤**﴾** [النحل: 74].

و از آنجا که‌ پرستشگران‌ غیر خدای‌ سبحان‌ این‌ پرستش‌ خود را با فلسفه‌بافی‌های‌ بی‌اساس‌ توجیه‌ کرده‌ و در این‌ باره‌ مثل‌ می‌زنند، خدای‌ سبحان ‌فرمود: «پس‌ برای‌ خدا مثل‌ نزنید» یعنی: برای‌ او مثل‌ و مانندی‌ قرار ندهید زیرا او یگانه‌ است‌ و مثل‌ و مانندی‌ ندارد.

مشرکان‌ می‌گفتند: خدای‌ عالم‌ بزرگتر و بلند مرتبه‌تر از آن‌ است‌ که‌ یکی‌ از ما مستقیما او را پرستش‌ نماید، از این ‌روی‌ به‌ بتان‌ و ستارگان‌ توسل‌ جسته‌ آنها را وسیله‌ قرب‌ خود به‌ حق‌ تعالی‌ می‌شناختند چنان‌که‌ مردم‌ زیردست‌ و پایین‌مرتبه‌ به‌بزرگان‌ خدمت‌ می‌کنند و باز آن‌ بزرگان‌ به‌ خدمت‌ شاه‌ می‌پردازند «هرآینه‌ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که‌ همتایی‌ ندارد اما شما با جهل‌تان‌ برایش‌ همتا قائل‌ می‌شوید.

**﴿**۞ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ٧٥**﴾** [النحل: 75].

سپس‌ خداوند أ برای‌ رد و ابطال‌ شرک‌شان‌ دو مثل‌ می‌زند؛ مثل‌ اول‌ این ‌است: «خداوند مثلی‌ می‌زند بین‌ برده‌ای‌ مملوک‌ که‌ بر هیچ‌ کاری‌ قدرت‌ ندارد» که‌ آن‌را انجام‌ دهد بنابراین‌ مالک‌ چیزی‌ هم‌ نیست‌ «و بین‌ کسی‌ که‌ از سوی‌ خویش‌ به‌ وی ‌روزی‌ نیکو بخشیده‌ایم‌» از آزادگانی‌ که‌ هم‌ مالک‌ اموال‌ است‌ و هم‌ هرگونه‌ که‌ خواسته‌ باشد در اموال‌ خویش‌ تصرف‌ می‌کند «پس‌ او از آن‌ روزی‌ خرج‌ می‌کند» در راههای‌ خیر و انواع‌ امور پسندیده‌ «پنهان‌ و آشکارا» یعنی: در هر وقتی‌ که‌ خواسته‌ باشد، با تمام‌ اختیار و اراده‌ خود «آیا این‌ دو برابرند؟» یعنی: آیا آن‌ شخص‌ برده‌ و این‌ شخص‌ آزاد که‌ به‌ اوصاف‌ ذکر شده‌ موصوف‌ است، یکسان‌ و برابرند؟ مسلما برابر نیستند. پس‌ همچنین‌ بدانید که‌ پروردگار آفریننده‌ روزی‌ دهنده، با بتان‌ جامدی‌ که‌ مالک‌ هیچ‌ نفع‌ و زیانی نبوده‌ و عاجزترین ‌موجودات‌ می‌باشند، برابر نیست‌ «الحمد لله‌» همه‌ سپاس‌ها مخصوص‌ خداست‌؛ در برابر کمالاتش‌ «بلکه‌ بیشترشان‌ نمی‌دانند» این‌ حقیقت‌ را تا فقط آن‌ ذاتی‌ را بپرستند که‌ پرستش‌ شایسته‌ اوست‌ و تا آن‌ منعمی‌ را بشناسند که‌ به‌ آنان‌ نعمت‌های‌ بزرگی‌ ارزانی‌ کرده‌ است‌.

**﴿**وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٧٦**﴾** [النحل: 76].

اما مثل‌ دوم: «و خدا مثلی‌ دیگر می‌زند» برای‌ خود و برای‌ بتان‌ که‌ از مثل‌ قبلی ‌روشنتر و آشکارتر است‌ «دو مرد هستند که‌ یکی‌ از آنها گنگ‌ است‌» ابکم: ازسخن ‌گفتن‌ کاملا درمانده‌ و ناتوان‌ است‌. به‌قولی: ابکم‌ کسی‌ است‌ که‌ بریده‌بریده‌ سخن‌ می‌گوید و به‌ خوبی‌ قادر به‌ سخن‌ گفتن‌ نیست‌ «و هیچ‌ کاری‌ از او برنمی‌آید» به‌ سبب‌ عدم‌ فهم‌ و عدم‌ قدرتش‌ بر نطق‌ و بیان‌ «و او سربار است‌ بر سرپرست‌ خویش‌» و بار دوش‌ سرپرست‌ و نزدیکان‌ خویش‌ است‌ «هر جا که‌ او را می‌فرستد، هیچ‌ خیری‌ به‌ همراه‌ نمی‌آورد» زیرا او از هرگونه‌ تصرف‌ و کارکرد نیکی ‌عاجز است‌ و برایش‌ امکان‌ سخن‌ گفتن‌ هم‌ وجود ندارد «آیا این‌ شخص‌» با این ‌اوصافی‌ که‌ دارد «با کسی‌ که‌ به‌ عدل‌ فرمان‌ می‌دهد» و دارای‌ هوش‌ و حواسی‌سالم‌ است‌ «و او خود» شخصا «بر راه‌ راست‌ است‌» یعنی: بر دین‌ مستقیم‌ و پایدار و بر سیرت‌ و روشی‌ نیکو است‌ «برابر است‌؟» قطعا برابر نیست‌. هدف‌ از این‌ مثل ‌نیز، امتناع‌ برابری‌ میان‌ خدای‌ سبحان‌ و میان‌ بتان‌ بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی‌ است ‌که‌ مشرکان‌ آنها را شریک‌ خدای‌ سبحان‌ قرار می‌دهند.

**﴿**وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَآ أَمۡرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمۡحِ ٱلۡبَصَرِ أَوۡ هُوَ أَقۡرَبُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ٧٧**﴾** [النحل: 77].

«و علم‌ غیب‌ آسمانها و زمین‌ از آن‌ خداست‌» یعنی: مختص‌ اوست‌ و هیچ‌ کس ‌دیگر با او در آن‌ مشارکت‌ ندارد «و» از امور غیبی‌ که‌ مختص‌ به‌ اوست‌ «کار قیامت‌» است‌ که‌ در نزدیکی‌ و سرعت‌ برپایی‌اش‌ «جز مانند یک‌ چشم‌ برهم ‌زدن‌ یانزدیکتر از آن‌ نیست‌» پس‌ این‌ است‌ وصف‌ سرعت‌ قدرت‌ حق‌ تعالی‌ بر آوردن ‌قیامت‌. یعنی: کار برپا ساختن‌ قیامت‌ در سرعت‌ و سهولت‌ خود، در پیشگاه ‌حق‌ تعالی‌ چیزی‌ جز مانند یک‌ چشم‌ برهم‌ زدن‌ و حتی‌ کمتر از آن‌ نیست‌ زیراحق‌ تعالی‌ همین‌ که‌ به‌ یک‌ چیز بگوید: «موجود شو»، آن‌ چیز بی‌درنگ‌ موجود می‌شود «بی‌گمان‌ خدا بر هر چیزی‌ تواناست‌» و برپا کردن‌ سریع‌ قیامت‌ از جمله‌ توانایی‌های‌ اوست‌.

سپس‌ سیاق‌ آیات‌ مجددا به‌ برشمردن‌ نعمت‌های‌ حق‌ تعالی‌ بر می‌گردد:

**﴿**وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٧٨**﴾** [النحل: 78].

«و خدا شما را از شکم‌ مادرانتان‌ ـ درحالی‌که‌ هیچ ‌چیز نمی‌دانستید» یعنی: کودکان‌ نادانی‌ بودید که‌ به‌ هیچ‌ چیز علم‌ نداشتید «بیرون‌ آورد و برای‌ شما گوش‌ و چشمها و دل‌ها قرار داد» تا به‌وسیله‌ آنها علمی‌ را که‌ در هنگام‌ بیرون‌ آمدن‌ از شکمهای‌ مادرانتان‌ نداشتید، به‌دست‌ آورید و حاصل‌ نمایید «باشد که‌ شکر کنید» و شکر آنها به‌ این‌ است‌ که‌ هر حاسه‌ و ابزاری‌ را در همان‌ چیزی‌ به‌کار اندازید که‌ برای‌ آن‌ آفریده‌ شده‌ است‌ و از این‌ راه‌ است‌ که‌ نعمت‌های‌ خدای‌ ﻷ‌ را پاس‌ می‌دارید و شکر و سپاس‌ او را به‌جا می‌آورید.

**﴿**أَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلطَّيۡرِ مُسَخَّرَٰتٖ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمۡسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ٧٩**﴾** [النحل: 79].

«آیا به‌سوی‌ پرندگان‌ رام‌شده‌ ننگریسته‌ اند؟» پرندگانی‌ که‌ به‌وسیله‌ بالها و سایر اسباب‌ لازمی‌ که‌ خداوند أ برای‌شان‌ آفریده‌ است، برای‌ پرواز رام‌ ساخته‌ شده‌اند، وسایل‌ و اسبابی‌ چون‌ نازکی‌ قوام‌ هوا، الهام‌ نمودن‌ این‌ امر به‌ آنها که‌ بالهای ‌خود را باز و بسته‌ کنند و دیگر خصوصیات‌ لازم‌ برای‌ پرواز پس‌ همچنان‌که ‌شناکننده‌ در آب‌ شنا می‌کند، آنها «در فضای‌ آسمان‌» در هوای‌ آزاد به‌ سمت‌ بالا شنا می‌کنند «آنان‌ را نگاه‌ نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به‌ قدرت‌ بی‌مثال‌ خویش‌ زیرا سنگینی‌ اجسام‌ پرندگان‌ و رقت‌ قوام‌ هوا، دو عاملی‌اند که‌ مقتضی‌ سقوط آنها به‌ زمین‌ می‌باشند، چرا که‌ پرندگان‌ نه‌ از بالای‌ سر خود به‌ رشته‌ای‌ آویخته‌اند و نه ‌از پایین‌ پای‌ خود به‌ چیزی‌ متکی‌اند که‌ سقوط نکنند «هرآینه‌ در این‌» نمونه‌ از صنع‌ پروردگار «نشانه‌هاست‌» که‌ بر وحدانیت‌ خدای‌ سبحان‌ و قدرت‌ وی‌ دلالت‌می‌کند اما این‌ نشانه‌ها «برای‌ گروهی‌» است‌ «که‌ ایمان‌ می‌آورند» به‌ خدای‌ سبحان‌ و به‌ شریعت‌های‌ وی‌ که‌ پیامبرانش † آورده‌اند.

**﴿**وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ٨٠**﴾** [النحل: 80].«و خدا برای‌ شما از خانه‌هایتان‌ مایه‌ آرامش‌ پدید آورد» که‌ در آنها آرامش ‌می‌یابید و روح‌ و جسمتان‌ از حرکت‌ و رنج‌ و خستگی‌ به‌ سکون‌ و راحتی‌ و امنیت ‌خاطر می‌پیوندد «و برای‌ شما از پوست‌ چهارپایان‌ خانه‌هایی‌ نهاد» که‌ عبارتند ازخانه‌های‌ چادرنشینان‌ و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که‌ آنها را سبک ‌می‌یابید» یعنی: حمل‌ آنها بر شما سبک‌ است‌ «در روز جابجا شدنتان‌» ظعن: سیر وسفر صحرانشینان‌ برای‌ جستجوی‌ آب‌ و گیاه‌ و چراگاه‌ و جابه‌جاشدن‌ از موضعی‌ به ‌موضعی‌ دیگر است‌ «و» آنها را سبک‌ می‌یابید «روز اقامت‌تان‌» که‌ آن‌ خیمه‌ها را مجددا به‌ سادگی‌ بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای‌ آنها اثاثیه‌ قرار داد» پشم‌ از آن‌ گوسفند است، کرک‌ از آن‌ شتر و مو از آن‌ بز. اثاثیه: عبارت ‌است‌ از متاع‌ خانه، چون‌ فرشی‌ که‌ در منازل‌ گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان‌ آراسته‌ می‌شود. و بهره‌گیریتان‌ از این‌ اثاثیه‌؛ «تا وقتی‌ معین‌» است، یعنی‌ تا آن ‌هنگام‌ است‌ که‌ نیاز خویش‌ را از آنها برآورده‌ سازید. یا تا آن‌ زمان‌ است‌ که‌ کهنه‌ شوند و از کار بیفتند.

**﴿**وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ٨١**﴾** [النحل: 81].

«و خدا از آنچه‌ آفریده، به‌ سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیایی‌ چون‌ درختان‌ و سقف‌ها را پدید آورد که‌ از گرمای‌ خورشید به‌ سایه‌ آنها پناه‌ می‌برید «و از کوه‌ها برای‌ شما غارها پدید آورده‌» که‌ بدانها از باران‌ در امان‌ می‌مانید. ابن‌کثیر «أکنان‌» را به‌ دژها و قلعه‌ها معنی‌ نموده، که‌ این‌ معنی‌ دقیق‌تر و عام‌تر است‌ «و برای‌ شما تن‌پوش‌هایی‌ ساخت‌» که‌ عبارتند از: پیراهن‌ و جامه‌های‌ دیگرساخته ‌شده‌ از پشم، پنبه، کتان‌ و غیره‌ «که‌ شما را از گرما حفظ می‌کند» و همچنین‌ ازسرما. مخصوصا از گرما یاد شد نه‌ از سرما، به‌ سبب‌ اکتفا به‌ ذکر یکی‌ از ضدین‌ از ذکر دیگری، چرا که‌ نگه‌داری‌ از زیان‌ گرما امری‌ است‌ که‌ انسان‌ گاهی‌ متوجه‌ آن‌ نمی‌شود پس‌ ذکر آن‌ لازم‌ بود. همچنان‌ محتمل‌ است‌ که‌ عدم‌ ذکر سرما به‌ سبب ‌این‌ باشد که‌ آیه‌ کریمه فقط در مورد منت‌ نهادن‌ به‌ آن‌ چیزی‌ است‌ که‌ از گرما محافظت‌ می‌کند «و» برای‌ شما «تن‌ پوش‌هایی‌» آفرید «که‌ شما را از آسیب ‌جنگتان‌ حمایت‌ می‌کند» که‌ عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی‌ که‌ مردم‌ در جنگ ‌می‌پوشند و به‌وسیله‌ آنها خود را از ضرب‌ و طعن‌ و تیر دشمن‌ نگه‌ می‌دارند «این‌گونه‌ وی‌ نعمتش‌ را بر شما تمام‌ می‌گرداند» با انواع‌ و اصناف‌ نعمت‌هایی‌ که‌ در اینجا ذکر شد و با غیر آن‌ از نعمت‌ها «تا باشد که‌ منقاد شوید» و به‌ فرمانش‌ گردن ‌نهید زیرا کسی‌که‌ به‌ امعان‌ نظر و تأملی‌ درخور در این‌ نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان ‌شدن‌ و گردن‌ نهادن‌ به‌ حق، راه‌ دیگری‌ در پیش‌ روی‌ او باقی‌ نمی‌ماند.

**﴿**فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ٨٢**﴾** [النحل: 82].

«پس‌ اگر رویگردان‌ شدند» از پذیرش‌ تمام‌ اسلام‌ «جز این‌ نیست‌ که‌ بر تو ابلاغ‌ و رساندن‌ آشکار است‌» و جز این، چیز دیگری‌ بر عهده‌ تو نیست‌ زیرا خداوند متعال‌ تو را بر آن‌ مکلف‌ نساخته‌ که‌ آنها را هر طوری‌ شده‌ به‌ ایمان‌ وادار کنی‌.

**﴿**يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٨٣**﴾** [النحل: 83].

«نعمت‌ خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که‌ این‌ حق‌ تعالی‌ است‌ که‌ بر آنان ‌فضل‌ و منت‌ نهاده‌ اما «باز هم‌ منکر آن‌ می‌شوند» با اعمال‌ وقیحانه‌ خود؛ از جمله‌ با پرستش‌ غیر الله أ و گفتن‌ سخنان‌ باطل‌ و بیهوده، مانند این‌ سخن‌ که: این‌ نعمت‌ها بر اثر شفاعت‌ و میانجیگری‌ بتان‌ به‌ ما ارزانی‌ شده‌ است‌ و این‌که: ما این‌ نعمت‌ها را از پدرانمان‌ به‌ ارث‌ برده‌ایم‌! به‌هرحال، آنان‌ این‌ نعمت‌ها را در راهی‌ که ‌فراهم ‌آورنده‌ رضای‌ پروردگار سبحان‌ باشد، به‌کار نمی‌گیرند «و بیشترین‌شان‌ کافرند» یعنی: ناسپاس‌ و منکر نعمت‌های‌ خدای‌ منانند.

مجاهد در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: اعرابی‌ای‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و از ایشان ‌راجع‌ به‌ کار دعوت‌شان‌ سؤال‌ کرد، رسول‌ خدا ص این‌ آیه‌ را بر وی‌ قرائت‌ کردند: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا﴾ [النحل: 80]. «و خدا برای‌ شما از خانه‌هایتان‌ مایه‌ آرامشی‌ قرار داد»، اعرابی‌ گفت: آری‌! چنین‌ است‌. باز قرائت‌ کردند: ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا﴾ [النحل: 80]. «و از پوست‌ حیوانات‌ برای‌ شما خانه‌هایی‌ قرار داد»، اعرابی ‌گفت: آری‌! چنین‌ است‌. تا این‌که‌ رسیدند به: ﴿كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ﴾ [النحل: 81]. «این‌گونه‌ او نعمتش‌ را بر شما تمام‌ می‌گرداند، باشد كه‌ به‌ فرمانش‌ گردن‌ نهید». در این‌ هنگام ‌آن‌ اعرابی‌ روی‌ گردانید پس‌ نازل‌ شد: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾ [النحل: 83].

**﴿**وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا ثُمَّ لَا يُؤۡذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلَا هُمۡ يُسۡتَعۡتَبُونَ٨٤**﴾** [النحل: 84].

«و آن‌ روز که‌ از هر امتی‌ گواهی‌ را برانگیزیم‌» گواه‌ هر امت، پیامبر آن‌ است‌ که ‌در حقش‌ به‌ ایمان‌ و تصدیق‌ و علیه‌ آن‌ به‌ کفر و انکار و تکذیب‌ گواهی‌ می‌دهد و آن‌ روز، روز قیامت‌ است‌ «سپس‌ به‌ کافران‌ اجازه‌ داده‌ نمی‌شود» که‌ عذرخواهی ‌کنند زیرا نه‌ حجتی‌ دارند و نه‌ عذری، یا به‌ آنان‌ اجازه‌ داده‌ نمی‌شود که‌ به‌سوی ‌دار دنیا برگردند «و نه‌ از آنان‌ عتاب‌ طلب‌ کرده‌ می‌شود» طلب‌ عتاب، یعنی‌ طلب ‌بازگشت‌ به‌ مرضیات‌ الهی‌. یعنی: به‌ آنان‌ گفته‌ نمی‌شود که‌ هم‌اکنون‌ پروردگارتان‌ را راضی‌ کنید. این‌ امر بدان‌ جهت‌ از آنها مطالبه‌ نمی‌شود که‌ آخرت‌ دار جزاست ‌نه‌ دار تکلیف‌ و عمل‌ پس‌ پذیرش‌ عذر و درخواست‌ جبران‌ مافات، وقتی‌ مفید است‌ که‌ راه‌ برگشت‌ به‌ رضای‌ خدای‌ سبحان‌ هموار باشد.

**﴿**وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلۡعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ٨٥**﴾** [النحل: 85].

«و چون‌ ستم‌ پیشگان‌» یعنی: کافران‌ و مشرکان‌ «عذاب‌ را ببینند» یعنی‌ عذاب ‌جهنم‌ که‌ به‌ سبب‌ شرک‌ آوردن‌ سزاوار آن‌ شده‌اند، در این‌ هنگام‌ به‌ آنان‌ اضطراب‌ و بی‌قراری‌ دست‌ می‌دهد «پس‌ از آنان‌ سبک‌ کرده‌ نشود» این‌ عذاب‌ به‌مدت‌ حتی‌ یک‌ لحظه‌ «و مهلت‌ داده‌ نمی‌شوند» تا توبه‌ کنند.

**﴿**وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ٨٦**﴾** [النحل: 86].

«و چون‌ کسانی‌ که‌ شرک‌ ورزیده‌اند، شریکان‌ خود را ببینند» یعنی: بتان‌ و معبودانی‌ را که‌ در دنیا عبادت‌ کرده‌اند زیرا بتان‌ و معبودان‌ باطل‌ نیز با مشرکان ‌برانگیخته‌ می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان‌ ما که‌ ما بجز تو می‌پرستیدیم‌» هدفشان‌ از این‌ سخن‌ انداختن‌ تمام‌ بار گناه‌ بر گردن‌ بتان‌ و معبودان ‌باطل‌ است‌ «ولی‌ شریکان‌ این‌ سخن‌ آنان‌ را رد می‌کنند» یعنی: خدای‌ ﻷ‌ آن ‌بتان‌ و شیاطین‌ را ناطق‌ می‌گرداند و آنها سخن‌ مشرکان‌ را رد کرده‌ و به‌ آنها می‌گویند: «که‌ شما جدا دروغگویید» در این‌ پندار که‌ گناهتان‌ را تماما به‌ دوش‌ ما می‌افگنید بلکه‌ گناه، گناه‌ خود شماست‌. به‌قولی: مراد این‌ است‌ که‌ بتان‌ ومعبودان، مشرکان‌ را در این‌ سخنشان‌ که‌ آنان‌ شریکان‌ خدای‌ سبحان‌ بوده‌اند، تکذیب‌ کرده‌ و شریک‌ بودن‌ خود برای‌ خدای‌ سبحان‌ را نفی‌ می‌کنند زیرا خدای‌ ﻷ‌ شریکی‌ ندارد.

**﴿**وَأَلۡقَوۡاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوۡمَئِذٍ ٱلسَّلَمَۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ٨٧**﴾** [النحل: 87].

«و آن‌ روز به‌سوی‌ خداوند پیغام‌ انقیاد را بیفگنند» یعنی: آن‌ روز کفار از در تسلیم‌ درآمده‌ و در برابر جلال‌ و جبروت‌ و عزت‌ الهی، منقاد می‌گردند و به‌ عذاب‌ وی‌ تسلیم‌ می‌شوند «و آنچه‌ افترا می‌کردند از آنان‌ گم‌ شود» یعنی: کسانی‌ که‌ به‌ ناروا مورد پرستش‌ آنان‌ قرار می‌گرفتند، گم‌ و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای‌ پرستشگران‌ خود هیچ‌ کاری‌ بکنند.

**﴿**ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدۡنَٰهُمۡ عَذَابٗا فَوۡقَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفۡسِدُونَ٨٨**﴾** [النحل: 88].

سپس‌ خدای‌ ﻷ‌ جزای‌ کسانی‌ را که‌ میان‌ کفر و بازداشتن‌ از راه ‌خدا أ جمع‌ کرده‌اند بیان‌ کرده‌ و می‌فرماید: «کسانی‌که‌» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم‌ را نیز «از راه‌ خدا» که‌ راه‌ اسلام‌ است‌ «بازداشتند» و با آراستن‌ کفر برای‌شان‌، آنها را به‌ کفر وادار ساختند «عذابی‌ بر عذاب‌شان ‌می‌افزاییم‌» عذابی‌ به‌ سبب‌ کفرشان‌؛ و عذابی‌ دیگر هم‌ به‌ سبب‌ بازداشتن‌شان‌ از پیروی‌ حق‌ لذا افزون‌ بر آن‌ عذابی‌ که‌ به‌سبب‌ گمراهی‌ خود مستحق‌ آن‌ بودند، سزاوار عذاب‌ دیگری‌ می‌شوند «به‌ سبب‌ آن‌که‌ فساد می‌کردند» یعنی: دیگران‌ را از راه‌ حق‌ به‌ بیراهه‌ می‌کشانیدند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «اهل‌ دوزخ‌ چون‌ از جوشش‌ گرمای‌ آن‌ به‌ فغان‌ وفریاد در می‌آیند، به‌ محلی‌ کم‌ عمق‌ از آتش‌ دوزخ‌ پناه‌ می‌برند پس‌ چون‌ به‌ آن‌ می‌رسند، عقربهایی‌ به‌ سراغ‌شان‌ می‌آیند که‌ گویی‌ استرانی‌ بزرگند و افعی‌هایی‌ که ‌گویی‌ شترانی‌ قوی‌ و دراز گردنند پس‌ آنها را نیش‌ می‌زنند و این‌ است‌ معنی‌ فزونی ‌عذاب‌شان‌».

**﴿**وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدًا عَلَيۡهِم مِّنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَجِئۡنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ٨٩**﴾** [النحل: 89].

«و» به‌ یادآور «روزی‌ را که‌ در هر امتی‌ گواهی‌» یعنی: پیامبری‌ «ازخودشان‌» یعنی: از جنس‌شان‌ «بر آنان‌ برانگیزیم‌» برای‌ اتمام‌ حجت‌ و قطع‌ معذرت ‌«و تو را هم‌ بر اینان‌ گواه‌ آوریم‌» که‌ بر له‌ یا علیه‌شان‌ گواهی‌ دهی‌. به‌قولی‌ معنی‌ این ‌است: به‌ نفع‌ امتت‌ گواهی‌ می‌دهی‌. نظیر این‌ آیه‌ در سوره‌های‌ «بقره/‌143» و «نساء/33» نیز گذشت‌ «و بر تو کتاب‌ را» یعنی: قرآن‌ را «تبیانی‌ برای‌ هر چیز فرود آوردیم‌» یعنی: قرآن‌ برای‌ همه‌ امور دین‌ و دنیایتان‌ روشنگری‌ است‌ و در آن ‌دستور داده‌ شده‌اید که‌ از رسول‌ ما ص در احکامی‌ که‌ ابلاغ‌ می‌کند، پیروی‌ کنید.

ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم‌ از ابن‌مسعود س روایت‌ کرده‌اند که‌ فرمود: «همانا خدای‌ ﻷ‌ این‌ کتاب‌ را روشنگر همه‌ چیز نازل‌ فرموده‌ ولی‌ علم‌ و دانش‌ ما از آنچه‌ که‌ برای‌ ما در قرآن‌ تبیین‌ شده، کوتاه‌ است‌». بنابراین، در اسلام‌ هیچ ‌قضیه‌ای‌ از قضایای‌ فردی‌ و اجتماعی‌ مورد نیاز انسان‌ فروگزار نشده‌ است‌ «و رهنمودی‌ است‌» قرآن‌ برای‌ بندگان‌ «و رحمتی‌» است‌ برای‌ آنان‌ «و بشارتی‌ است ‌برای‌ مسلمانان‌» مخصوصا نه‌ برای‌ غیر آنان‌ زیرا این‌ مسلمانانند که‌ از قرآن‌ بهره ‌کافی‌ می‌برند.

**﴿**۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ٩٠**﴾** [النحل: 90].

«در حقیقت، خدا به‌ عدل‌ و احسان‌ امر می‌کند» عدل: انصاف‌ و میانه‌روی‌ است ‌که‌ در میان‌ دو طرف‌ افراط و تفریط قرار دارد و ـ چنان‌که‌ ابن‌عطیه‌ گفته ‌است‌ ـ شامل‌ هر امر واجبی‌ می‌شود؛ اعم‌ از عقاید، احکام، معامله‌ با مردم‌ در ادای‌ امانات، ترک‌ ستم‌ و در پیش ‌گرفتن‌ شیوه‌ دادگری‌ و انصاف‌. اما احسان: عبارت‌ است‌ از تفضل‌ و نیکی‌ به‌ دیگران‌ در آنچه‌ که‌ واجب‌ نیست‌؛ چون‌ دادن ‌صدقه‌ نافله، انجام‌ دادن‌ عبادات‌ نافله‌ و دیگر اعمال‌ نیکی‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ بر انسان‌ فرض‌ نگردانیده‌. احسان‌ در عبادت‌ ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت ‌عمر س آمده‌ است‌ ـ «عبارت‌ از آن‌ است‌ که‌ خداوند أ را آن‌گونه‌ عبادت‌ کنی‌که‌ گویی‌ او را می‌بینی‌ زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». البته‌ برترین‌ و بهترین‌ نوع‌ احسان، احسان‌ به‌ کسی‌ است‌ که‌ نسبت به‌ انسان‌ بدی‌ می‌کند زیرا در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «به‌ کسی‌ که‌ به‌ تو بدی‌ کرده، احسان‌ کن‌ تا مسلمانی‌ راستین‌ گردی‌».

«و» حق‌ تعالی‌ شما را امر می‌کند به‌ «بخشش‌ به‌ خویشاوندان‌» و نزدیکان، آنچه‌ را که‌ نیازشان‌ بدان‌ محسوس‌ است‌ و این‌ معنی‌ شامل‌ صله‌ رحم‌ نیز می‌شود «و نهی‌ می‌کند از فحشاء» فحشاء: عبارت‌ از خصلتی‌ است‌ که‌ بسیار زشت‌ و قبیح‌ باشد ـ اعم‌ از گفتار یا کردار ناشایست‌ ـ مانند زنا و بخل‌ «و» شما را منع‌ می‌کند از «منکر» منکر: چیزی‌ است‌ که‌ شرع‌ شریف‌ آن‌ را ناپسند شمرده‌ و از آن‌ نهی‌ کرده‌ است، که‌ این‌ معنی‌ شامل‌ تمام‌ گناهان‌ می‌شود «و» شما را منع‌ می‌کند از «بغی‌» بغی: عبارت‌ است‌ از کبر، ستم‌ و تجاوز مادی‌ یا معنوی‌ بر مردم‌. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «هیچ‌ گناهی‌ چون‌ بغی‌ و قطع‌ صله‌ رحم‌ سزاوارتر به‌ آن ‌نیست‌ که‌ خداوند أ مجازاتش‌ را در دنیا برای‌ صاحبش‌ شتابان‌ بفرستد، به‌همراه ‌آنچه‌ که‌ برایش‌ در آخرت‌ ذخیره‌ می‌کند». «به‌ شما اندرز می‌دهد» با آنچه‌ که‌ در این‌ آیه‌ از اوامر و نواهی‌ بیان‌ کرده‌ است‌ «باشد که‌ پند گیرید» از این‌ اندرزها.

ابن‌مسعود س می‌گوید: «این‌ آیه‌ جامع‌ترین‌ آیه‌ در کتاب‌ خداوند أ برای‌ [مفاهیم‌] خیر و شر است‌». یادآور می‌شویم‌ که‌ همین‌ آیه‌ کریمه، سبب ‌اسلام ‌آوردن‌ بسیاری‌ از عقلای‌ عرب‌ گردید که‌ عثمان‌ بن‌ مظعون‌ س از آن‌ جمله ‌بود.

**﴿**وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ٩١**﴾** [النحل: 91].

«و چون‌ با خدا پیمان‌ بستید، به‌ عهد خدا وفا کنید» این‌ معنی، شامل‌ هر عهد و پیمانی‌ است‌ که‌ انسان‌ می‌بندد، مانند عهد بیعت‌ با خلیفه‌ و غیره‌. بریده‌ س در بیان ‌سبب‌ نزول‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ بیعت‌ با رسول‌ خدا ص نازل‌ شد. «و سوگندهای‌خود را پس‌ از استوار کردن‌ آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای‌ مربوط به‌ پیمانها و میثاق‌ها را بعد از مؤکد ساختن‌ و استوار نمودن‌ آنها نشکنید «حال‌ آن‌که‌ خدا را بر خود کفیل‌ گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه‌ گرفته‌ اید. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: او را بر خود ضامن‌ گرفته‌ اید «بی‌گمان‌ خدا از آنچه‌ می‌کنید، آگاه‌ است‌» پس‌ شما را در قبال‌ آن‌ جزا می‌دهد.

**﴿**وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ٩٢**﴾** [النحل: 92].

«و» در شکستن‌ سوگندها و گسستن‌ پیمانها «مانند آن‌ زنی‌ نباشید که‌ رشته‌ خود را» یعنی: آنچه‌ را که‌ بافته‌ بود «پس‌ از محکم‌ بافتن‌ آن‌» یعنی: پس‌ از استوارساختن‌ و به‌ انجام‌ رساندن‌ آن‌ پارچه‌ بافته‌ شده‌ «یکی‌ یکی‌ از هم ‌گسست‌» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان‌ را بشکنید، همانند آن‌ زنی‌ هستید که‌ تکه‌ای‌ را محکم‌ می‌بافت، سپس‌ آن‌ را رشته‌رشته‌ از هم‌ می‌گسست‌ و به‌ حال‌ اول ‌آن‌ بر می‌گرداند. ابن‌کثیر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: «در مکه‌ زنی‌ احمق‌ و ابله ‌بود که‌ چون‌ رشته‌ای‌ را می‌بافت، آن‌ را از هم‌ باز می‌کرد و دیگر بار آن‌ رامی‌رشت‌ و باز آن‌ را از هم‌ می‌گسست‌». «تا سوگندهای‌ خود را در میان‌ خود وسیله‌ تقلب‌ سازید» دخل: نیرنگ، فریب، تقلب‌ و دغلی‌ است‌ «که‌» این‌ نیرنگ‌ و دغل‌ به‌ خیال‌ این‌ است‌ که‌ «گروهی‌ از گروهی‌ افزون‌ترند» از نظر تعداد و مال‌ و منال‌. یعنی: شما برای‌ مردم‌ ـ وقتی‌ از شما در تعداد و مال‌ و منال‌ بیشتر باشند ـ سوگند می‌خورید تا به‌ شما اطمینان‌ کنند ولی‌ چون‌ بر آنان‌ امکان‌ غدر و خیانت‌ یافتید، به‌ آنان‌ غدر می‌کنید.

هدف‌ آیه‌ کریمه، نهی‌ از بازگشتن‌ به‌ کفر به‌ سبب‌ فریفته‌ شدن‌ به‌ کثرت‌ کفار و کثرت‌ اموالشان‌ است‌. به‌ قولی: این‌ هشداری‌ است‌ به‌ مؤمنان‌ از این‌که‌ مبادا به ‌بسیاری‌ تعداد قریش‌ و فراوانی‌ اموال‌شان‌ فریفته‌ شده‌ و بیعت‌ خود را با رسول‌ خدا ص نقض‌ کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب‌ با حلیفان‌ خویش‌ پیمان‌ می‌بستند اما چون‌ گروهی‌ دیگر را از آنان‌ افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن‌ پیمان‌ را شکسته‌ و با این‌ گروه‌ نیرومندتر هم‌پیمان‌ می‌شدند لذا از این‌ کار منع‌ شدند». «جز این‌ نیست‌ که‌ خدا شما را به‌ آن‌ افزونی‌ می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان‌ می‌کند که‌ آیا به‌ ریسمان‌ وفا چنگ‌ می‌زنید، یا به‌ فزونی‌ مال‌ و شمار دیگران‌ فریفته‌ شده ‌عهد و بیعت‌تان‌ را می‌شکنید «و البته‌ برای‌ شما در روز قیامت‌ آنچه‌ را در آن‌ اختلاف ‌می‌کردید، بیان‌ می‌کند» پس‌ در آن‌ روز، خداوند أ حق‌ را نمایان‌ ساخته‌ و درجات‌ حق‌باوران‌ را بالا می‌برد و در جانب‌ مقابل، باطل‌ و باطل‌ پرستان‌ را نمایان ‌و عریان‌ کرده‌ عذابی‌ را که‌ سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

**﴿**وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَلَتُسۡ‍َٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٩٣**﴾** [النحل: 93].

«و اگر خدا می‌خواست، قطعا شما را امتی‌ واحد قرار می‌داد» که‌ به‌ مقتضای ‌سرشت‌ و غریزه، همانند فرشتگان‌ بر مدار طاعت‌ و انقیاد قرار گرفته‌ و همه‌ با وفاق ‌تمام‌ سر در این‌ راه‌ می‌داشتید و بر حق‌ و حقیقت‌ متفق‌ و همداستان‌ می‌بودید «ولی‌» حکمت‌ الهی‌ اقتضا کرد تا شما را در عرصه‌ اعتقاد و عمل‌ مختار بگذارد لذا بر اساس‌ این‌ سنت‌ و حکمت‌ است‌ که‌ «هر که‌ را بخواهد گمراه‌ می‌کند» یعنی: خداوند أ هرکه‌ را که‌ علم‌ ازلی‌ وی‌ بر آن‌ رفته‌ که‌ او آزادانه‌ گمراهی‌ را انتخاب ‌می‌کند، گمراه‌ می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این‌ حکمی‌ عادلانه‌ از سوی‌ وی‌ درباره‌ آنان‌ است‌ بنابراین، آنان‌ بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی‌ وسوگندشکنی‌ را سهل‌ و ساده‌ می‌پندارند «و هر که‌ را بخواهد هدایت‌ می‌کند» یعنی: خداوند أ هر که‌ را که‌ علم‌ ازلی‌ وی‌ بر آن‌ رفته‌ که‌ او هدایت‌ را انتخاب‌ می‌کند، با توفیق‌ دادنش‌ به‌ راه‌ هدایت‌ ـ به‌عنوان‌ فضلی‌ از سوی‌ خویش‌ ـ هدایت‌ می‌کند پس‌ گمراه‌ ساختن‌ حق‌ تعالی، عدل‌ وی‌ است‌ و هدایت ‌کردن‌ وی، فضلش‌ «و البته ‌از چون‌ و چند آنچه‌ می‌کردید» از اعمال‌ در دنیا «از شما پرسیده‌ خواهد شد» در روز قیامت‌ و در برابر آن‌ جزا خواهید یافت‌.

**﴿**وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ٩٤**﴾** [النحل: 94].

سپس‌ نهی‌ از سوگند شکنی‌ را مجددا تکرار می‌کند: «و زنهار، سوگندهایتان‌ را دستاویز تقلب‌ میان‌ خود قرار ندهید» مراد از این‌ سوگندها؛ سوگند بیعت‌ با رسول‌ خدا ص و دیگر سوگندها است‌. بدین‌سان، خدای‌ ﻷ‌ کسانی‌ را که‌ با رسول‌ وی‌ ص بیعت‌ کرده‌اند، از شکستن‌ عهد اسلام‌ و یاری‌ دادن‌ دین‌ حق، نهی ‌می‌کند «تا لغزش‌ قدمی‌ پس‌ از استواری‌اش‌ پیش‌ آید» یعنی: کسی‌ که‌ پیمان ‌می‌شکند، خطای‌ بزرگی‌ مرتکب‌ شده‌ و چه‌ بسا که‌ این‌ لغزش‌ او را رهسپار ورطه ‌هلاک‌ گرداند؛ بعد از آن‌که‌ در ثبات‌ و پایداری‌ بر پیمان، استوار و ثابت‌قدم‌ بوده ‌است‌ «و به‌سزای‌ آن‌که‌» مردم‌ را «از راه‌ خدا بازداشته‌اید، عذاب‌ را بچشید» در دنیا قبل‌ از آخرت‌ زیرا کسی‌که‌ بیعت‌ را بشکند و مرتد شود، دیگران‌ نیز در این‌ کار به ‌او اقتدا می‌کنند پس‌ او در واقع‌ دیگران‌ را نیز از راه‌ خدا أ باز داشته‌ است‌ چرا که ‌با این‌ کار خود سنت‌ بدی‌ را مرسوم‌ ساخته‌ لذا گناه‌ آن‌ و گناه‌ کسی‌ که‌ از آن‌ الگوبرداری‌ کند، بر ذمه‌ وی‌ است‌ «و برای‌ شما عذابی‌ بزرگ‌ باشد» در آینده‌ که‌ همانا عذاب‌ آخرت‌ است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ از کلبی‌ روایت‌ شده‌ است: آیه‌ کریمه‌ در باره‌ مردی‌ از حضرموت‌ به‌نام‌ عبدان‌ بن‌ أشوع‌ نازل‌ شد که‌ نزد رسول‌ خدا ص از امرأالقیس ‌کندی‌ شکایت‌ کرد و گفت: او در کنار زمین‌ من‌ زمینی‌ دارد و بخشی‌ از زمین‌ من ‌را بریده‌ به‌ زمین‌ خودش‌ پیوند داده‌ و آن‌ را از من‌ ربوده‌ است‌. رسول‌ خدا ص به‌وی‌ فرمودند: «آیا برآنچه‌ می‌گویی‌ گواهی‌ هم‌ داری‌؟». گفت: یارسول‌ الله! قوم‌ همه‌ می‌دانند که‌ من‌ در آنچه‌ می‌گویم‌ صادقم‌ ولی‌ او را از من‌ گرامی‌تر می‌دارند.آن‌ حضرت‌ ص به‌ امرأالقیس‌ فرمودند: «رفیقت‌ چه‌ می‌گوید؟». او گفت: دروغ ‌و باطل‌ می‌گوید. پس‌ دستور دادند که‌ سوگند بخورد. اما عبدان‌ گفت: امرأالقیس‌ مردی‌ فاجر است‌ و پروایی‌ از سوگند خوردن‌ ندارد. رسول‌ خدا ص فرمودند: «حال‌ که‌ گواهانی‌ نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان‌ گفت: جز پذیرفتن‌ سوگندش‌ دیگر هیچ‌ راهی‌ ندارم‌؟ فرمودند: «خیر!». سپس‌ به‌ امرأالقیس‌ دستور دادند که‌ سوگند بخورد اما همین‌ که‌ برخاست‌ تا سوگند بخورد، آن‌ حضرت‌ ص او را عقب‌ زدند و گفتند: «برگرد». پس‌ چون‌ از نزد ایشان‌ برگشت، این‌ آیه‌ نازل ‌شد.

**﴿**وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٩٥ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ وَلَنَجۡزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٩٦**﴾** [النحل: 95-96].

«و پیمان‌ الهی‌ را به‌ بهای‌ ناچیزی‌ نفروشید» و آن‌ هر گونه‌ متاع‌ دنیوی‌ای‌ است، هرچند که‌ در شکل‌ ظاهری‌ بسیار و با ارزش‌ باشد «زیرا آنچه‌ نزد خداست‌» از پیروزی، غنایم‌ جنگ، رزق‌ فراخ‌ در دنیا و آنچه‌ نزد وی‌ در آخرت‌ از نعمت‌های ‌بهشت‌ است‌ «همان‌ برای‌ شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل‌ علم‌ و تمیز باشید زیرا «آنچه‌ نزد شماست‌» از بهره‌های‌ دنیا «فانی‌ می‌شود» هرچند فراوان‌ و بالاتر از حد توقع‌ و تصور شما هم‌ باشد «و آنچه‌ نزد خداست‌» از گنجینه‌های ‌رحمت‌ وی‌ «باقی‌ است‌» و فناناپذیر و پاینده، که‌ هرگز گسست‌ و انقطاعی‌ ندارد «و البته‌ صابران‌ را بر حسب‌ نیکوترین‌ آنچه‌ عمل‌ می‌کردند، پاداش‌ می‌دهیم‌» یعنی: قطعا به‌ آنان‌ به‌ سبب‌ شکیبایی‌شان‌ در ثبات‌ و پایداری‌ بر عهد با رسول‌خدا ص، استمرارشان‌ بر ایستادگی‌ در پای‌ میثاق‌ تکلیف، جهادشان‌ با کافران‌ و نیز شکیبایی ‌و پایداریشان‌ بر آزارها و شکنجه‌های‌ دشمن، پاداش‌ می‌دهیم‌ و این‌ پاداش‌ و مزد برحسب‌ نیکوترین‌ طاعاتی‌ است‌ که‌ می‌کردند، بدین‌ معنی‌ که‌ بر گناهان‌ و بدی‌هایی ‌که‌ در گذشته‌ کرده‌اند، قلم‌ عفو می‌کشیم‌.

**﴿**مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٩٧**﴾** [النحل: 97].

کلبی‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: چون‌ دو آیه‌ فوق‌ نازل‌ شد، امرأالقیس‌ گفت‌؛ آری‌! حقیقت‌ این‌ است‌ که‌ آنچه‌ نزد من‌ است‌ نابود می‌شود ولی‌ رفیقم‌ (عبدان‌) برحسب‌ نیکوترین‌ آنچه‌ عمل‌ می‌کند، پاداش‌ می‌یابد. بارخدایا! او در آنچه‌ که‌ علیه ‌من‌ ادعا کرده‌ صادق‌ است، من‌ زمین‌ او را بریدم‌ و به‌ زمین‌ خود ضمیمه‌ کردم‌ اما به‌ خدا سوگند که‌ نمی‌دانم‌ چه‌ اندازه‌؟ پس‌ هر چه‌ می‌خواهد از زمین‌ من‌ بگیرد و مانند آن‌ را نیز همراه‌ آن، به‌ اضافه‌ آنچه‌ از محصول‌ آن‌ خورده‌ام‌! همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: «هر کس‌ از مرد یا زن‌ که‌ کار نیک‌ کند» کار نیک: کار موافق‌ با کتاب ‌خدا أ و سنت‌ پیامبر وی‌ ص است‌ «و او مؤمن‌ باشد» زیرا عمل‌ نیک‌ کافر هیچ ‌ارزش‌ و اعتباری‌ ندارد «بی‌گمان‌ به‌ زندگی‌ پاک‌ و پسندیده‌ای‌ زنده‌اش‌ می‌داریم‌» در دنیا؛ با بخشیدن‌ رزق‌ و روزی‌ حلال‌ به‌ او و توفیق‌ بخشیدنش‌ به‌ دریافت‌ حلاوت ‌طاعت‌ و با آماده‌ ساختن‌ تمام‌ وجوه‌ راحت‌ و آسایش‌ وی‌. ابن‌ عباس‌ س می‌گوید: «مراد از آن‌؛ فراهم‌ ساختن‌ زمینه‌ کار پاکیزه‌ و عمل‌ شایسته‌ برای‌ وی ‌است‌». به‌قولی‌ دیگر: مراد از زندگی‌ پاکیزه، زندگی‌ در بهشت‌ است‌ «و مسلما به‌ آنان‌» در آخرت‌ «بر حسب‌ نیکوترین‌ آنچه‌ می‌کردند، پاداش‌ می‌دهیم‌» تفسیر نظیر این‌ جمله، در آیه‌ قبل‌ گذشت‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «قطعا هرکس به‌ اسلام‌ راه‌ یافت‌ و معیشت‌ مادی‌ زندگی‌اش‌ در حد کفاف‌ بود و به‌ آن‌ حد قناعت‌ ورزید، رستگار گشت‌».

**﴿**فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ٩٨**﴾** [النحل: 98].

«پس‌ آن‌ گاه‌ که‌ می‌خواهی‌ قرآن‌ بخوانی، از شیطان‌ رانده‌ شده‌ به‌ خدا پناه‌ ببر» یعنی: از خدای‌ سبحان‌ بخواه‌ تا تو را از وسوسه‌های‌ شیطان‌ رانده‌شده‌ و ملعون، در پناه‌ خود بدارد. باید دانست‌ که‌ قرائت‌ «أَعُوذُ بِاُللهِ مِنَ اُلشَّیطَنِ اُلرَّجِیمِ» خواننده‌ را از آشفتگی‌ فکری‌ در هنگام‌ تلاوت‌ باز داشته‌ و به‌ او امکان‌ می‌دهد تا در آیات‌ قرآن ‌تدبر و تفکر کند. گفتنی‌ است‌ که‌ خطاب‌ به‌ نبی‌اکرم‌ ص خطاب‌ به‌ امت‌شان‌ است ‌بلکه‌ خطاب‌ به‌ امت‌ در اولویت‌ قرار دارد زیرا رسول‌ خدا ص از وسوسه‌های‌ شیطان‌ معصوم‌ بوده‌اند.

امر به‌ خواندن‌ « أَعُوذُ بِاُللهِ مِنَ اُلشَّیطَنِ اُلرَّجِیمِ» در هنگام‌ تلاوت‌ قرآن، به‌ اجماع‌ علما مفید استحباب‌ است‌. همچنین‌ جمهور علما بر آنند که‌ مستحب‌ خواندن‌ « أَعُوذُ بِاُللهِ مِنَ اُلشَّیطَنِ اُلرَّجِیمِ» قبل‌ از تلاوت‌ قرآن‌ است‌ نه‌ بعد از آن‌.

**﴿**إِنَّهُۥ لَيۡسَ لَهُۥ سُلۡطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ٩٩**﴾** [النحل: 99].

«هرآینه‌ شیطان‌ را سلطانی‌ نیست‌» یعنی: او تسلط و غلبه‌ای‌ ندارد «بر» اغوای‌ «کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند و بر پروردگارشان‌ توکل‌ می‌کنند» یعنی: امور خویش ‌را ـ در هر سخن‌ و عملی‌ ـ به‌ او تفویض‌ می‌کنند زیرا ایمان‌ به‌ خدا أ و توکل‌ به‌وی، شیطان‌ را از وسوسه ‌کردن‌ آنان‌ باز می‌دارد و اگر هم‌ او در یکی‌ از آنان‌ وسوسه‌ای‌ القاء نماید، وسوسه‌اش‌ تأثیری‌ ندارد.

**﴿**إِنَّمَا سُلۡطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوۡنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشۡرِكُونَ١٠٠**﴾** [النحل: 100].

«جز این‌ نیست‌ که‌ سلطه‌ او» به‌ اغوا و فریفتن‌ «فقط بر کسانی‌ است‌ که‌ وی‌ را به ‌سرپرستی‌ برمی‌گیرند» یعنی: شیطان‌ را به‌ ولایت‌ و دوستی‌ گرفته، از او در وسوسه‌هایش‌ اطاعت‌ کرده‌ و خداوند أ را نافرمانی‌ می‌کنند «و» همچنین‌ سلطه‌ شیطان‌ «بر کسانی‌» است‌ «که‌ آنان‌ برای‌ خدا شریک‌ مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان ‌و به‌ سبب‌ وسوسه‌ وی‌.

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ طرح‌ و رد دو شبهه‌ کفار پیرامون‌ قرآن‌ می‌پردازد؛ شبهه‌ اول‌ در مورد قضیه‌ «نسخ‌» و شبهه‌ دوم‌ در این‌ مورد است‌ که‌ قرآن‌ به‌ ظن‌ باطل ‌آنان، منشأ بشری‌ دارد:

**﴿**وَإِذَا بَدَّلۡنَآ ءَايَةٗ مَّكَانَ ءَايَةٖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفۡتَرِۢۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ١٠١**﴾** [النحل: 101].

«و چون‌ آیتی‌ را به‌جای‌ آیتی‌ بدل‌ کنیم‌» یعنی: چون‌ آیه‌ای‌ را منسوخ‌ کنیم‌[[29]](#footnote-29) با آوردن‌ آیه‌ای‌ دیگر به‌جای‌ آن‌؛ «و خدا به‌ آنچه‌ نازل‌ می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش‌ که‌ از حکمت‌ نسخ‌ بی‌خبر می‌باشند «جز این‌ نیست‌ که ‌تو» ای‌ محمد! «افتراکننده‌ای‌» یعنی: تو بر خدا دروغ‌ و افترا می‌بندی‌ و آنچه‌ را که‌ او نگفته، بر وی‌ بر می‌سازی، از آنجا که‌ می‌پنداری‌ خداوند تو را به‌ امری ‌فرمان‌ داده، سپس‌ مجددا تو را برخلاف‌ آن‌ دستور داده‌ است‌! خدای‌ متعال‌ در رد این‌ پندار کفار می‌گوید: «بلکه‌ اکثر آنان‌ نمی‌دانند» حکمت‌ در نسخ‌ را و این‌که ‌در مشروع‌ساختن‌ حکم‌ منسوخ‌ شده، مصلحتی‌ موقت‌ و مقطعی‌ در کار بوده‌ که‌ بعد از گذشت‌ آن‌ وقت‌ معین، قطعا مصلحت‌ در آن‌ است‌ که‌ حکم‌ دیگری‌ مشروع‌ گردد.

**﴿**قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ١٠٢**﴾** [النحل: 102].

«بگو: آن‌ را» یعنی: قرآن‌ را «روح‌ القدس‌» یعنی: جبرئیل‌ ÷ که‌ از پلیدیهای ‌بشری‌ پاک‌ است‌ «از جانب‌ پروردگارت‌» و به‌ فرمان‌ وی‌ «به‌ حق‌ فرود آورده ‌است‌» حقی‌ که‌ هیچ‌ خطایی‌ در آن‌ نیست‌ و مبتنی‌ بر حکمت‌های‌ بالغه‌ای‌ که‌ صلاح‌ خلق‌ در آنها نهفته‌ است‌ «تا کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به‌ وسیله‌ این‌ قرآن‌ «و برای‌ مسلمانان‌ هدایت‌ و بشارتی‌ است‌» زیرا آنان‌ را به‌سوی‌ احکام‌ ناسخ‌ هدایت‌ می‌کند و باورمندان‌ به‌ ناسخ‌ و منسوخ‌ و غیر آن‌ از کتاب‌ خداوند أ را به‌ پاداش‌ عظیم‌ بشارت‌ می‌دهد. پس‌ قرآن‌ از یک‌ جهت ‌پایدار سازنده‌ مؤمنان‌ بر ایمان‌ است‌ و از جهتی‌ دیگر، هدایتگر و مژده‌ بخش ‌آنهاست‌.

**﴿**وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ١٠٣**﴾** [النحل: 103].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ شبهه‌ دوم‌ کافران‌ را این‌گونه‌ مطرح‌ نموده‌ و رد می‌نماید: «و نیک‌ می‌دانیم‌ که‌ کافران‌ می‌گویند: جز این‌ نیست‌ که‌ بشری‌ به‌ او آموزش‌ می‌دهد» یعنی: بی‌گمان‌ محمد ص قرآن‌ را از بشری‌ از بنی‌آدم‌ می‌آموزد نه‌ از فرشته‌ای‌. خاطرنشان‌ می‌شود؛ بشری‌ که‌ این‌ گمان‌ را به‌ او بستند ـ بنا به‌ روایتی‌ در بیان ‌سبب‌ نزول‌ ـ غلام‌ فاکه‌ بن‌ مغیره‌ به‌نام‌ «جبر» بود که‌ در آغاز عقیده‌ نصرانی‌ داشت‌ و بعدا به‌ اسلام‌ گروید. این‌ غلام‌ در پای‌ کوه‌ صفا به‌ شغل‌ فروشندگی‌ مشغول‌ بود وگه‌گاهی‌ رسول‌ خدا ص با او می‌نشستند و چند کلمه‌ای‌ با او سخن‌ می‌گفتند، زبان ‌این‌ غلام، عجمی‌ (رومی‌) بود و او زبان‌ عربی‌ را فقط در حدی‌ می‌دانست‌ که ‌پاسخ‌ طرف‌ را ـ بسیار به‌ مشکل‌ آن‌ هم‌ در حد ضرورت‌ ـ داده‌ می‌توانست‌.

قطعا این‌ پندارشان‌ بی‌اساس‌ است‌ زیرا: «زبان‌ کسی‌ که‌ این‌ نسبت‌ را به‌ او می‌دهند، عجمی‌ است‌» و زبان‌ عجمی‌ در برابر زبان‌ عربی‌ الکن‌ بوده‌ و بهره‌ چندانی ‌از فصاحت‌ ندارد «در حالی‌که‌ این‌» قرآن‌ «به‌ زبان‌ عربی‌ شیوا و روشن‌ است‌» و از بلاغت‌ عربی‌ و بیانی‌ روشن‌ و اعجازگونه‌ برخوردار می‌باشد پس‌ چگونه ‌می‌پندارید که‌ بشری‌ از عجم‌ این‌ قرآن‌ را به‌ او می‌آموزد، درحالی‌که‌ شما خود که‌ سردمداران‌ فصاحت‌ و علمداران‌ بلاغت‌ هستید، از معارضه‌ با سوره‌ای‌ از قرآن ‌عاجز گشته‌اید؟ پس‌ کسی‌ که‌ کمترین‌ بهره‌ای‌ از عقل‌ داشته‌ باشد، چنین‌ اتهامی ‌نمی‌بندد و چنین‌ سخنی‌ نمی‌گوید.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهۡدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ١٠٤**﴾** [النحل: 104].

«در حقیقت‌ کسانی‌ که‌ به‌ آیات‌ خدا ایمان‌ نمی‌آورند» یعنی: قرآن‌ را تصدیق ‌نمی‌کنند «خدا آنان‌ را هدایت‌ نمی‌کند» به‌سوی‌ حق‌ و راه‌ نجات، به‌دلیل‌ آنچه‌ که ‌او در علم‌ ازلی‌ خود از شقاوت‌شان‌ دانسته‌ است‌ «و برای‌شان‌ عذابی‌ دردناک‌ است‌» به‌سبب‌ کفر و تکذیب‌شان‌.

**﴿**إِنَّمَا يَفۡتَرِي ٱلۡكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ١٠٥**﴾** [النحل: 105].«جز این‌ نیست‌ که‌ فقط کسانی‌ دروغ‌پردازی‌ می‌کنند که‌ به‌ آیات‌ خدا ایمان ‌ندارند» پس‌ چگونه‌ از پیامبر ص دروغ‌پردازی‌ روی‌ می‌دهد در حالی‌که‌ او در رأس‌ مؤمنان‌ به‌ آیات‌ الله أ قرار دارد؟ «و آنان‌» که‌ به‌ این‌ وصف‌ موصوفند «خود دروغگویانند» یعنی: بی‌گمان‌ دروغ، وصفی‌ لازم‌ برای‌ خود آنان‌ و عادتی ‌از عادات‌ همیشگی‌ خودشان‌ است‌.

این‌ آیه‌ ردی‌ بر هر دو شبهه‌ یاد شده‌ کفار؛ یعنی‌ قضیه‌ «نسخ‌» و این‌ شبهه‌ باطل‌ آنان‌ است‌ که‌ قرآن‌ منشأ بشری‌ دارد.

**﴿**مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ١٠٦**﴾** [النحل: 106].

«هرکس‌ پس‌ از ایمان ‌آوردن‌ خود، به‌ خدا کفر ورزد» او عذابی‌ سخت‌ و دردناک ‌در پیش‌ دارد و مستوجب‌ خشم‌ خدا أ می‌گردد «مگر آن‌ کس‌ که‌ مجبور شده‌ ولی ‌قلبش‌ به‌ ایمان‌ آرام‌ و استوار است‌» این‌ آیه‌ ناظر بر کسانی‌ است‌ که‌ با نطق‌ سخن‌ کفر یا با ارتکاب‌ عمل‌ کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن‌که‌ به‌ اسلام‌ در آمده‌ بودند.

باید دانست‌ که‌ گفتن‌ سخن‌ کفر یا ارتکاب‌ عمل‌ کفر دارای‌ دو حالت‌ است: یکی‌ این‌که‌ چنین‌ چیزی‌ به‌ رضا و اختیار انسان‌ از وی‌ صادر شود. دوم‌ این‌که‌ کسی‌ دیگر او را به‌ گونه‌ای‌ بر کفر اکراه‌ و اجبار نماید که‌ بیم‌ کشته‌ شدن‌ وی‌ متصور باشد پس‌ در این‌ هنگام‌ از روی‌ ناچاری‌ فقط به‌ زبان‌ کلمه‌ کفر را بگوید درحالی‌که‌ قلبش‌ به‌ ایمان‌ مطمئن‌ است‌. لذا حکم‌ این‌ دو حالت‌ یکسان‌ نیست‌ زیرا اکراه‌ و اجبار بر کفر مستوجب‌ سزا و گناه‌ نبوده‌ و اگر کسی‌ به‌ زور وادار ساخته‌ می‌شود که‌ سخنی‌ کفرآمیز بگوید، یا فعل‌ کفری‌ای‌ همچون‌ سجده‌ کردن‌ برای‌ غیر خدا أ را انجام‌ دهد، بر او گناهی‌ نیست، به‌ شرط این‌که‌ قلبش‌ در حال‌ صدور این‌ قول‌ یا فعل‌ کفری، به‌ ایمان‌ مطمئن‌ باشد بنابراین، بر چنین‌ کسی‌ به‌ کفر حکم‌ نمی‌شود. اما حسن، اوزاعی، شافعی‌ و سحنون‌ رحمهم‌الله برآنند که‌ این‌ رخصت‌ فقط درگفتن‌ سخن‌ کفر است، نه‌ در انجام ‌دادن‌ فعل‌ کفر پس‌ در انجام‌ دادن‌ فعل‌ کفر هیچ ‌رخصتی‌ نیست‌.

اما حالت‌ دیگر گرایش‌ به‌ کفر: «ولی‌ کسی‌ که‌» از روی‌ اختیار و عمد مرتد شود «و به‌ کفر سینه‌ گشاده‌ کند» یعنی: به‌ کفر راضی‌ باشد و به‌ آن‌ اطمینان‌ یافته‌ وپایداری‌ کند «پس‌ غضبی‌ از جانب‌ خدا بر آنان‌ است‌ و برای‌شان‌ عذابی‌ بزرگ‌ خواهد بود» لذا چنین‌ کسانی‌ در معرض‌ خشم‌ و عذاب‌ الهی‌ قرار دارند.

عبدالرزاق، ابن‌سعد و ابن‌جریر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ کرده‌اند: «مشرکان‌ عماربن‌یاسر را گرفته‌ و سخت‌ شکنجه‌ و آزارش‌ دادند و رهایش‌ نکردند تا رسول‌ خدا ص را دشنام‌ داده‌ و خدایانشان‌ را به‌ نیکی‌ یاد کند. سرانجام‌ او در زیر فشار شکنجه، به‌ گفتن‌ این‌ سخن‌ وادار شد آن‌گاه‌ آشفته‌ و اندوهناک‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد، آن‌ حضرت‌ ص به‌ وی‌ گفتند: حکایت‌ چیست‌؟ گفت: حکایت‌ شر و شرمساری‌؛ مرا چنان‌ شکنجه‌ کردند تا به‌ اجبار زبان‌ به‌ دشنام‌ شما آلودم‌ و خدایانشان‌ را ستودم‌! فرمودند: اما قلبت‌ را چگونه‌ می‌یابی‌؟ گفت: مطمئن‌ به‌ ایمان‌. فرمودند: باکی‌ نیست، اگر دگربار نیز به‌ همچو حالی‌ روبرو شدی ‌و از تو خواستند تا نظیر آن‌ سخن‌ را بگویی‌؛ بگو، که‌ بر تو حرج‌ و گناهی‌ نیست‌. همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد».

اما بهتر و اولی‌ این‌ است‌ که‌ مؤمن‌ بر دینش‌ پایداری‌ کند، هرچند این‌ امر به‌ قتل‌ وی‌ بینجامد، از همین ‌روی‌ علما اجماع‌ دارند بر این‌که: اگر کسی‌ بر کفر اجبار می‌شود و عمل‌ به‌ عزیمت‌ را انتخاب‌ کرده‌ تن‌ به‌ کشته‌ شدن‌ می‌دهد، نزد خدای‌ ﻷ‌ از کسی‌ که‌ رخصت‌ را انتخاب‌ کرده، پاداش‌ بزرگتری‌ دارد. بنابراین، دستور رسول‌ خدا ص به‌ عمار س در بازگشت‌ به‌ گفتن‌ کلمه‌ کفر در صورت‌ بازگشت‌ کفار به‌ عمل‌ شکنجه، مفید اباحت‌ است‌ نه‌ مفید ندب‌ و وجوب، به‌دلیل‌ این‌که‌ خبیب‌ س در برابر فشارهای‌ قریش‌ تن‌ به‌ تقیه‌ نداد تا سرانجام‌ او را به ‌شهادت‌ رساندند و شکی‌ نیست‌ که‌ مقام‌ و مرتبتش‌ نزد رسول‌ خدا ص بهتر از عمار س بود که‌ تن‌ به‌ تقیه‌ داده‌ بود.

**﴿**ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ١٠٧**﴾** [النحل: 107].

«این‌» کفر بعد از ایمان‌ «به‌ سبب‌ آن‌ است‌ که‌ آنان‌ زندگانی‌ دنیا را دوست ‌داشتند» یعنی: به‌ سبب‌ برتری ‌دادن‌ آنان‌ است‌ زندگانی‌ دنیا را «بر آخرت‌ و به‌ سبب‌آن‌ است‌ که‌ خدا گروه‌ کافران‌ را هدایت‌ نمی‌کند» به‌سوی‌ ایمان‌؛ مادامی‌ که‌ آنها ترجیح‌ دهنده‌ کفر بر ایمان‌ باشند و این‌ سنت‌ حق‌ تعالی‌ است‌ در خلقش‌.

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ١٠٨**﴾** [النحل: 108].

«آنان‌» یعنی: مرتدان‌ برتری ‌دهنده‌ دنیا بر امر خدای‌ و ﻷ‌ و ایمان‌ به‌ وی‌ «کسانی‌اند که‌ خدا بر دل‌ها و بر گوش‌ و دیدگان‌شان‌ مهر نهاده‌ است‌» پس‌ اندرزها را به‌سمع‌ قبول‌ نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و نشانه‌هایی‌ را که‌ به‌وسیله‌ آنها به‌ حق‌ راه‌یافته ‌می‌شود، نیز نمی‌بینند «و آنان‌ خود غافلانند» از فرجام‌ بدی‌ که‌ خدای‌ ﻷ ‌درباره‌ آنان‌ اراده‌ کرده‌ است‌ و هیچ‌ غفلتی‌ همانند این‌ غفلت‌ نیست‌.

ملاحظه‌ می‌شود که‌ خداوند متعال‌ در این‌ دو آیه، شش‌ حکم‌ را علیه‌ مرتدان ‌صادر کرده‌ است‌.

**﴿**لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ١٠٩**﴾** [النحل: 109].

«شک‌ نیست‌ در این‌که‌ آنها در آخرت‌ همان‌ زیان‌کارانند» یعنی: در خسران‌ و زیان ‌کامل‌ قراردارند و به‌ حدی‌ درآن‌ فرورفته‌اند که‌ فوق‌ آن‌ دیگر حد و مرزی‌ متصور نیست‌.

**﴿**ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ١١٠**﴾** [النحل: 110].

«از سوی‌ دیگر، پرودگارت‌ نسبت‌ به‌ کسانی‌ که‌ هجرت‌ کردند» از دار کفر به‌سوی ‌دار اسلام‌ «بعد از آن‌که‌ مورد شکنجه‌ قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن‌که‌ کفار آنان‌ را با شکنجه‌ و آزار به‌ فتنه‌ درافگندند و آنها در زیر شکنجه‌ و فشار به‌ گفتن‌ کلمه‌ کفر مجبور شدند «سپس‌ جهاد کردند» در راه‌ خدا أ «و صبر کردند» بر جهاد و برسختی‌های‌ تکلیف‌ «بی‌گمان‌ پروردگارت‌ بعد از آن‌» افتادنشان‌ در فتنه‌ کفار «قطعا آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌» زیرا آنها کلمه‌ کفر را به‌ اجبار و در زیر شکنجه‌ کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دل‌هایشان‌ پذیرای‌ کفر نگردیده‌ است‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: حق‌ تعالی‌ بر کسانی‌ که‌ مورد فتنه‌ و شکنجه‌ قرارگرفته‌ و از بیم‌ از دست‌ رفتن‌ جان ‌خود کلمه‌ کفر را بر زبان‌ آوردند و کار بدانجا انجامید که‌ سینه‌هایشان‌ هم‌ پذیرای‌ کفر شد، آمرزگار مهربان‌ است، چنانچه‌ به‌سوی‌ او توبه‌کار شده‌ و به‌ دار الهجره‌ پیامبرش‌ هجرت‌ کنند و همراه‌ با وی‌ علیه‌ دشمنان‌ دین‌ و دعوت‌ جهاد نمایند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ آیه‌ ناظر بر گروه‌ دیگری‌ از مسلمانان‌ است‌ که‌ در مکه‌ به‌سر می‌بردند و از زمره‌ مستضعفان‌ بوده‌ در میان‌ قوم‌ خود هیچ‌ ارج‌ و مقامی ‌نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام‌ به‌ فتنه‌ پیوستند اما آخرالامر امکان‌ هجرت‌ یافته‌ خود را از چنگ‌ آنان‌ رهانیده‌ و به‌ طلب‌ خشنودی‌ وآمرزش‌ الهی، سرزمین‌ و خانواده‌ و اموال‌ خود را ترک‌ کردند و به‌ سلک‌ مؤمنان‌ در آمده‌ با کفار جهادی‌ پایدارانه‌ نمودند، که‌ پروردگار متعال‌ در این‌ آیه‌ به‌ آنان ‌وعده‌ آمرزش‌ داد».

**﴿**۞يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ١١١**﴾** [النحل: 111].

«آن‌ روز که‌ هرکس دفاع‌کنان‌ از طرف‌ شخص‌ خود می‌آید» تا خود را از عذاب ‌نجات‌ دهد. یعنی: هر انسانی‌ در روز قیامت‌ فقط برای‌ نجات‌ و خلاصی‌ خودش ‌حجت‌ و عذر پیش‌ می‌آورد و فقط به‌ خود می‌اندیشد و کسی‌ دیگر برایش‌ اهمیتی ‌ندارد «و هرکس به‌ جزای‌ آنچه‌ کرده‌» از خیر یا شر «بی‌ کم‌ و کاست‌ پاداش‌ می‌یابد و بر آنان‌ ستم‌ نمی‌رود» یعنی: نه‌ از پاداش‌ خیر کاسته‌ می‌شود و نه‌ بر کیفر شر افزوده ‌می‌گردد.

**﴿**وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا قَرۡيَةٗ كَانَتۡ ءَامِنَةٗ مُّطۡمَئِنَّةٗ يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا رَغَدٗا مِّن كُلِّ مَكَانٖ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ١١٢**﴾** [النحل: 112].

«و خدا شهری‌ را مثل‌ زده‌ است‌» این‌ مثلی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ برای‌ مردم ‌مکه‌ زده‌ است‌ تا قریش‌ بیدار شود، به‌ خود آید و بر گمراهی‌اش‌ استمرار نورزد.

به‌قولی‌ مراد از «قریه‌» در اینجا خود شهر مکه‌ است‌ که‌ خداوند أ آن‌ را برای ‌غیر آن‌ از شهرهای‌ ستمگر مثل‌ زده‌ است‌ و این‌ در زمانی‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص در حق‌ مکیان‌ دعای‌ بد کردند و گفتند: «اللهم‌ اشدد وطأتك‌ على‌ مضر واجعلها عليهم ‌سنين‌ كسني‌ يوسف». «بارالها! فشارت‌ را بر مضر سخت‌ كن‌ و آن‌ فشار را برآنان ‌قحطی‌ای‌ چون‌ قحطی‌ عهد یوسف‌ ÷ بگردان‌» پس‌ دعای‌ رسول‌ خدا ص مستجاب‌ شد و آنان‌ به‌ قحطی‌ سختی‌ مبتلا شدند تا بدانجا که‌ استخوان‌های‌ پوسیده ‌را می‌خوردند. همچنین‌ این‌ مثل، اندرز و هشداری‌ به‌ غیر مکیان‌ است‌ که‌ از مانند چنین‌ فرجامی‌ بپرهیزند.

آری‌! تأمل‌ کنید در مثل‌ آن‌ شهر: «که‌ امن‌ و امان‌ بود» و مردم‌ آن‌ نه‌ ترسی‌ داشتند، نه‌ نگرانی‌ و هراس‌ و پریشان‌حالی‌ای‌ «روزیش‌ از هر سو به‌ خوشی‌ و فراوانی ‌می‌رسید» یعنی: سرزمین‌ های‌ دور و نزدیک، نعمت‌های‌ خود را به‌سوی‌ مکه ‌گسیل‌ می‌داشت‌ «پس‌ کافر شدند» مردم‌ آن‌ شهر به‌ خدای‌ سبحان‌ و پیامبرانش‌ و «به‌ نعمت‌های‌ خداوند» که‌ برآنان‌ منت‌ نهاده‌ بود ناسپاسی‌ کردند «پس‌ خداوند به‌سزای‌ آنچه‌ می‌کردند، لباس‌ گرسنگی‌ و ترس‌ را بر آن‌» یعنی: بر مردم‌ آن‌ شهر «چشانید» و به‌وسیله‌ این‌ عذاب‌ آنان‌ را چنان‌ لاغر و رمق‌ باخته‌ و فلاکت‌زده ‌ساخت‌ که‌ گویی‌ این‌ حال‌ بد، لباسی‌ است‌ که‌ برتن‌ آنان‌ پوشانده‌ شده‌ است‌. این‌گونه‌ بود که‌ خداوند متعال‌ دو حالت‌ اول‌ را به‌ ضد آنها تبدیل‌ نمود؛ یعنی ‌گرسنگی‌ را به‌جای‌ فراوانی‌ و گشایش، و ترس‌ و هراس‌ را به‌جای‌ امنیت‌.

**﴿**وَلَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡهُمۡ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ١١٣**﴾** [النحل: 113].

«و به‌یقین، به‌سوی‌ آنان‌» یعنی: به‌سوی‌ مردم‌ مکه، یا به‌سوی‌ شهری‌ که‌ به‌ آن ‌مثل‌ زده‌ شده‌ است‌ «پیامبری‌ از خودشان‌ آمد» یعنی: از جنسشان‌ که‌ آنها او و نسبش‌ را نیک‌ می‌شناختند «اما او را تکذیب‌ کردند» در پیامی‌ که‌ به‌ همراه‌ آورده‌ بود «پس‌ عذاب‌ آنان‌ را فروگرفت‌» یعنی: از سوی‌ خدای‌ سبحان‌ بر آنان‌ عذاب ‌فرود آمد «در حالی‌که‌ ستمکار بودند» بر نفس‌های‌ خود، با درافگندن‌ خویش‌ در این‌ عذاب‌ خفت‌بار.

**﴿**فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ١١٤**﴾** [النحل: 114].

«پس، از آنچه‌ خدا روزیتان‌ داده‌ است، حلال‌ و پاکیزه‌ بخورید» یعنی: حلال‌ و پاکیزه‌ را بخورید و پلیدی‌ها را ترک‌ کنید، که‌ عبارتند از: گوشت‌ مردار (خودمرده‌)، خون‌ ریخته‌ و دیگر محرمات‌ بیان‌ شده‌ در شریعت‌ «و نعمت‌ خدا را» که‌ بر شما ارزانی‌ داشته‌ «شکر گزارید» و حقشناس‌ و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه‌ غیر او را زیرا از مقتضیات‌ پرستش، شکر نعمت‌ اوست‌.

اما قرائتی‌ از دین‌ که‌ عبادت‌ را با حرمان‌ از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی‌ از آنها همراه‌ می‌کند، قرائت‌ و برداشت‌ اشتباهی‌ است‌ که‌ با دیدگاه‌ اسلامی‌ در این ‌موضوع‌ همخوانی‌ و هماوایی‌ ندارد.

**﴿**إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۖ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ١١٥**﴾** [النحل: 115].

سپس‌ خداوند أ به‌ بیان‌ محرمات‌ پرداخته‌ می‌فرماید: «جز این‌ نیست‌ که‌ خدا مردار و خون‌ و گوشت‌ خوک‌ و آنچه‌ را که‌ نام‌ غیر خدا بر آن‌ برده‌ شده‌ بر شما حرام‌ گردانیده‌ است‌ اما اگر کسی‌ به‌ خوردن‌ آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه‌ نباشد، قطعا خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ در سوره‌ «بقره/‌173» گذشت‌.

**﴿**وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ١١٦**﴾** [النحل: 116].

«و» ای‌ مشرکان‌! و ای‌ همه‌ فروافتادگان‌ در ورطه‌ حرام‌! «برای‌ آنچه‌ که‌ زبان ‌شما به‌ دروغ‌ می‌پردازد» و برآن‌ هیچ‌ حجتی‌ ندارید «نگویید که‌ این‌ حلال‌ است‌ و آن ‌حرام‌ تا بر خدا دروغ‌ بندید» یعنی: تحلیل‌ و تحریم‌ را به‌ حق‌ تعالی‌ ـ بی‌ آن‌که‌ از جانب‌ وی‌ باشد ـ نسبت‌ ندهید تا بدین‌گونه‌ بر او دروغ‌ بندید پس‌ بدانید که‌ تحلیل‌ و تحریم‌ و مشروع‌ساختن‌ احکام‌ دین، تنها حق‌ خداوند متعال‌ است‌ و بنابراین، احدی‌ از بشر را نسزد که‌ حکم‌ دینی‌ای‌ را از جانب‌ خود بنیان‌ گزارد و اگر بشری ‌چنین‌ کرد و حکم‌ دینی‌ای‌ را از نزد خود مرسوم‌ ساخت، سپس‌ آن‌ را به ‌خداوند أ نسبت‌ داد، این‌ کار وی‌ ـ مضاف‌ بر گناه‌ حرام‌ و حلال‌سازی‌ ـ متضمن‌ گناه‌ افترا و دروغ ‌بستن‌ بر خداوند متعال‌ نیز هست‌ «بی‌گمان‌کسانی‌ که‌ بر خدا دروغ‌ می‌بندند، رستگار و مفلح‌ نمی‌شوند» نه‌ در دنیا و نه‌ درآخرت‌. فلاح: دست ‌یافتن‌ به‌ مطلوب‌ است‌.

از ابی‌نضره‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ گفت: «چون‌ این‌ آیه‌ از سوره‌ نحل‌ را خواندم، از آن‌ زمان‌ به‌ بعد همیشه‌ از فتوا دادن‌ می‌ترسم‌». ابی‌نضره‌ راست ‌می‌گوید زیرا این‌ آیه‌ با عمومیتی‌ که‌ دارد، شامل‌ فتاوای‌ همه‌ کسانی‌ که‌ برخلاف ‌کتاب‌ خدا أ و سنت‌ رسولش‌ ص فتوا می‌دهند، می‌شود همان‌ گونه‌ که‌ بسیاری‌ از ترجیح‌دهندگان‌ و مقدم‌ دارندگان‌ رأی‌ بر روایت، یا جاهلان‌ به‌ علم‌ کتاب‌ و سنت ‌در این‌ ورطه‌ درمی‌افتند. پس‌ شایسته‌ این‌ است‌ که‌ چنین‌ کسانی‌ از فتوا دادن‌ بازداشته‌ شوند و از جهالت‌هایشان‌ منع‌ گردند زیرا آنان‌ بی‌ داشتن‌ علمی‌ از سوی‌ حق‌ تعالی، یا رهنمود و حجتی‌ روشن‌ فتوی‌ می‌دهند پس‌ به‌ علاوه‌ این‌که‌ خود گمراه‌ می‌شوند، دیگران‌ را نیز گمراه‌ می‌سازند. بدین‌جهت‌ بود که‌ ائمه‌ فقه‌ در فتوا دادن‌ سخت‌ احتیاط می‌کردند چنان‌که‌ امام‌ ابوحنیفه / می‌گوید: «اگر ادای ‌مسئولیت‌ نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم‌ زیرا چه‌ سود از امری‌ که‌ گوارایی‌های‌ آن‌ از دیگران‌ و مظلمه‌ آن‌ از آن‌ ما باشد».

**﴿**مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ١١٧**﴾** [النحل: 117].

«برخورداری‌ اندکی‌ است‌» یعنی: این‌که‌ بر اساس‌ هوای‌ نفس‌ خویش‌ چیزهایی ‌را حرام‌ یا حلال‌ می‌گردانند، برای‌شان‌ بهره‌ و برخورداری‌ اندکی‌ است‌ «و سپس ‌عذابشان‌ دردناک‌ است‌» در آخرت‌.

آیه‌ کریمه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ حرام‌ و حلال ‌کردن‌ اشیاء بر اساس‌ هوی‌ نفس، کفر است‌.

**﴿**وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُۖ وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ١١٨**﴾** [النحل: 118].بعد از آن‌که‌ خداوند أ حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها بر امت‌ محمد ص را بیان‌ کرد، اینک‌ به‌ بیان‌ محرمات‌ بر یهود ـ قبل‌ از نسخ‌ شریعتشان‌ ـ می‌پردازد تا مسلمانان‌ آن‌ آسانی‌ را با این‌ سختی‌ مقایسه‌ کرده‌ و شکرگزار نعمت‌ حق‌ تعالی‌ برخود باشند: «و بر یهودیان‌ حرام‌ گردانیدیم‌» یعنی: مخصوصا برآنان‌ حرام‌ گردانیدیم‌ نه‌ بر غیرشان‌ «آنچه‌ را پیشتر بر تو خوانده‌ایم‌» با این‌ فرموده‌ خویش: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٖۖ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ وَٱلۡغَنَمِ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ شُحُومَهُمَآ﴾ [الأنعام: 146]. «و بر یهودیان‌ هر حیوان‌ چنگال ‌داری‌ را حرام‌ گردانیدیم‌ و از گاو و گوسفند پیه‌ آن‌ دو را بر آنان‌ حرام‌ گردانیدیم، به‌ استثنای‌ پیه‌هایی‌ که‌ بر پشت‌ آن‌ دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه‌ با استخوان‌ درآمیخته‌ است‌». یعنی: تمام‌ محرمات‌ از اغذیه‌ وخوراکی‌ها که‌ خداوند أ آنها را در قرآن‌ و در تورات‌ بر همه‌ مردم‌ یا مخصوصا بر یهود حرام‌ گردانیده، همان‌ است‌ که‌ در آیه‌ (115) این‌ سوره‌ و آیه‌ (146) سوره‌ «انعام‌» برای‌ شما بیان‌ کرده‌ایم‌ پس‌ حکم‌ حرمت‌ آنچه‌ را که‌ بجز این‌ها حرام‌گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان‌» یعنی: بر یهودیان‌ «ستم ‌نکردیم‌» با این‌ تحریم‌ زیرا این‌ جزای‌ سرکشی‌ خودشان‌ بود «بلکه‌ آنها به‌ خود ستم ‌می‌کردند» از آنجا که‌ خودشان‌ اسباب‌ و مقدمات‌ این‌ تحریم‌ را فراهم‌ کردند و ما هم‌ این‌ چیزها را به‌ عنوان‌ مجازاتی، برآنان‌ حرام‌ گردانیدیم‌.

**﴿**ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٌ١١٩**﴾** [النحل: 119].

«با این‌ همه‌ پروردگار تو نسبت‌ به‌ کسانی‌ که‌ به‌ نادانی‌» یعنی: از روی‌ غلبه‌ شهوت‌ و به‌ انگیزه‌ لذت‌ هوی‌ نه‌ عصیان‌ مولی‌ «مرتکب‌ گناه‌ شده‌ اند، سپس‌ بعد از آن‌» یعنی: بعد از ارتکاب‌ عمل‌ گناه‌ «توبه‌ کرده‌ و اصلاح‌ کرده‌اند» آن‌ بخش‌ از اعمالشان‌ را که‌ به‌ فسادی‌ آلوده‌ بوده‌ است‌ «بی‌گمان‌ پروردگار تو بعد از این‌» توبه‌ و اصلاح‌ «آمرزگار مهربان‌ است‌» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ در سوره‌ «نساء/17» گذشت‌.

**﴿**إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٢٠**﴾** [النحل: 120].

«به‌ راستی‌ ابراهیم‌ یک‌ امت‌ بود» به‌ تنهایی‌ خود، به‌ سبب‌ کمال‌ وی‌ در اوصاف‌ خیر. یعنی: او امامی‌ بزرگوار و پیشوایی‌ مطیع‌ بود که‌ بدو اقتدا می‌شود. یا او به ‌این‌ معنی‌ امت‌ بود که‌ نشانه‌ راهنما و مناره‌ای‌ از مناره‌های‌ خیر و خوبی‌ و کمال‌ و هدایت‌ بود. یا به‌ این‌ معنی‌ که‌ جامع‌ خصلت‌های‌ خیر بود. یا او به‌ آنچه‌ که‌ خداوند متعال‌ برایش‌ از شریعت‌ها آموخته‌ بود، عالم‌ بود «برای‌ خداوند قانت ‌بود» یعنی: ابراهیم‌ ÷ انسان‌ مطیعی‌ بود که‌ بیم‌ و خشیت‌ الله أ بر اعضا و اندامهای ‌وجودش‌ حاکم‌ شده‌ بود «حنیف‌ بود» یعنی: از ادیان‌ باطل‌ به‌سوی‌ دین‌ حق‌گرایش‌ یابنده‌ بود «و از مشرکان‌ نبود» به‌ خدای‌ سبحان، بر خلاف‌ ادعای‌ کفار قریش‌ که‌ می‌پندارند او بر دین‌ باطلشان‌ بوده‌ است‌.

**﴿**شَاكِرٗا لِّأَنۡعُمِهِۚ ٱجۡتَبَىٰهُ وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ١٢١**﴾** [النحل: 121].

همچنین‌ ابراهیم‌ ÷ «نعمت‌های‌ خداوند را» که‌ بر او منت‌ نهاده‌ بود «شکرگزار بود، خدا او را برگزید» به‌ نبوت‌ «و به‌ راهی‌ راست‌ هدایتش‌ کرد» که‌ آیین‌ اسلام‌ و دین‌ حق‌ است‌.

**﴿**وَءَاتَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٢٢**﴾** [النحل: 122].

«و در این‌ دنیا به‌ او حسنه‌ عطا کردیم‌» یعنی: خصلت‌ حسنه، که‌ به‌قولی: عبارت ‌از فرزند صالح‌؛ به‌قولی: عبارت‌ از نبوت‌؛ و به‌قولی: عبارت‌ از این‌ است‌ که‌ تمام‌ اهل‌ ادیان‌ به‌ ولایت‌ و دوستی‌ وی‌ می‌نازند و هوادار وی‌ اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی‌ برای‌ ابراهیم‌ ÷ خیر دنیا را از تمام‌ آنچه‌ که‌ مؤمن‌ در اکمال‌ زندگی ‌پاکیزه‌اش‌ بدان‌ نیازمند است، گرد آوردیم‌». و همه‌ این‌ اقوال‌ صحیح‌ است‌ «وهرآینه‌ او در آخرت‌» نیز «از شایستگان‌ است‌».

بدین‌سان‌ خداوند أ در سه‌ آیه، ابراهیم‌ خلیلش‌ را با نه‌ وصف‌ مدح‌ و ستایش ‌کرد. شکی‌ نیست‌ که‌ گرد آمدن‌ این‌ اوصاف‌ در یک‌ انسان، از او نمونه‌ و الگویی ‌از یک‌ مسلمان‌ کامل‌ می‌سازد، بدین‌ جهت‌ خداوند متعال‌ ابراهیم‌ ÷ را برای‌ پیامبر خاتم‌ ص مقتدا قرار داد چنان‌که‌ می‌فرماید:

**﴿**ثُمَّ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ أَنِ ٱتَّبِعۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٢٣**﴾** [النحل: 123].

«سپس‌ به‌ تو وحی‌ فرستادیم‌» ای‌ محمد ص! با وجود علو درجه‌ و مقامت‌ «که‌ از آیین‌ حنیف‌ ابراهیم‌ پیروی‌ کن‌» در توحید و دعوت‌ به‌سوی‌ آن، در بیزاری‌ جستن ‌از بتان‌ و معبودات‌ باطل، در تدین‌ به‌ دین‌ اسلام‌ و در تمام‌ شریعت‌ وی‌ مگر در آنچه‌ از شریعتش‌ که‌ منسوخ‌ شده‌ است‌ «و از مشرکان‌ نبود» پس‌ موحدی‌ پاک‌ نهاد و حق‌گرا چون‌ ابراهیم‌ ÷، به‌ حق‌ شایسته‌ پیروی‌ می‌باشد.

**﴿**إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبۡتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ١٢٤**﴾** [النحل: 124].

یهودیان‌ می‌پنداشتند که‌ بزرگداشت‌ روز شنبه‌ از شریعت‌ ابراهیم‌ ÷ است‌ پس ‌خدای‌ سبحان‌ این‌ ادعایشان‌ را رد کرده‌ و از این‌ واقعیت‌ خبر داد که‌ او بزرگداشت‌ روز شنبه‌ را فقط بر کسانی‌ مقرر کرده‌ است‌ که‌ در آن‌ اختلاف‌ ورزیده‌اند لذا پایبندی‌ به‌ تعظیم‌ آن‌ جزو فرایض‌ دینی‌ ابراهیم‌ ÷ و فرزندانش‌ نبوده‌ است:

«جز این‌ نیست‌ که‌ شنبه‌ فقط بر کسانی‌ مقرر شد که‌ در آن‌ اختلاف‌ کردند» یعنی: وبال‌ و فرجام‌ بد روز شنبه‌ که‌ همانا مسخ‌ صوری‌ طائفه‌ای‌ از یهود بود، فقط بر کسانی‌ مقرر شد که‌ درباره‌ آن‌ اختلاف‌ کردند. یا تعظیم‌ و بزرگداشت‌ روز شنبه ‌فقط بر کسانی‌ مقرر شد که‌ درباره‌ آن‌ اختلاف‌ کردند و آنان‌ یهود و نصاری‌ بودند؛ زیرا خداوند أ بزرگداشت‌ روز جمعه‌ را بر آنان‌ مقرر کرده‌ بود پس، از آن‌ عدول ‌کرده‌ و روز شنبه‌ و یکشنبه‌ را برگزیدند. نقل‌ است‌ که: موسی‌ یهودیان‌ را امر کرد تا یک‌ روز از هفته‌ را ـ که‌ روز جمعه‌ باشد ـ به‌ عبادت‌ خدای‌ متعال‌ اختصاص ‌دهند و شش‌ روز دیگر را به‌ کار و کسب‌ و مشاغل‌ زندگی‌ بپردازند. اما آنها از پذیرش‌ روز جمعه‌ سر باز زده‌ و روز شنبه‌ را برگزیدند. سپس‌ عیسی‌ نیز در دوره‌ رسالت‌ خود روز جمعه‌ را به ‌عنوان‌ روز عبادت‌ به‌ نصاری‌ پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش‌ روز جمعه‌ سر باز زده‌ و روز یکشنبه‌ را برگزیدند. چنان‌که‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «ما در دنیا آخرین‌ ولی‌ در روز قیامت‌ از همه‌ پیشتازیم‌... این‌ روز جمعه‌ همانا روز آنان‌ بود که‌ خداوند متعال‌ ما را به‌ آن‌ راهنمایی‌ فرمود پس‌ مردم‌ (امت‌های‌ دیگر) در آن‌ دنباله‌ رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری‌ پس‌ فرداست‌». یعنی: یهود و نصاری‌ از بزرگداشت‌ روز جمعه‌ که‌ برای‌شان ‌امری‌ الزامی‌ نبود، سرباز زدند پس‌ خداوند أ آن‌ را ویژه‌ امت‌ محمد ص گردانید زیرا این‌ روز، ششمین‌ روز در برنامه‌ آفرینش‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ آفرینش‌ را در آن‌ به‌ اکمال‌ رساند و نعمت‌ خود را در آن‌ کامل‌ گردانید «و بی‌گمان‌ پروردگارت ‌روز رستاخیز در میان‌ آنان‌» یعنی: در میان‌ اختلاف ‌کنندگان‌ در آن‌ «در باره‌ آنچه‌ که‌ در مورد آن‌ اختلاف‌ می‌کردند، حکم‌ می‌کند» پس‌ هر یک‌ را به‌ آنچه‌ که‌ سزاوار او از ثواب‌ یا عقاب‌ است‌ جزا می‌دهد.

**﴿**ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ١٢٥**﴾** [النحل: 125].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ رسول‌ خاتم‌ ص را که‌ وارث‌ آیین‌ ابراهیم‌ ÷ است‌ مخاطب ‌ساخته‌ می‌فرماید: «دعوت‌ کن‌» مردم‌ را «به‌سوی‌ راه‌ پروردگار خویش‌» که‌ همانا اسلام‌ است‌ «به‌ حکمت‌» یعنی: با بیانی‌ محکم‌ و استوار. به ‌قولی: مراد ازحکمت، حجت‌های‌ یقین‌آور و باور رسان‌ است‌ «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان‌و موعظه‌ای‌ است‌ که‌ شنونده‌ آن‌ را نیکو پنداشته‌ و مجذوب‌ آن‌ گردد و به‌ اندرون ‌جان‌ و خردش‌ چنان‌ رسوخ‌ و نفوذی‌ محکم‌ پیدا کند که‌ قناعتش‌ بدان‌ فراهم‌ آمده‌ و به‌ مفاد و مضمون‌ آن‌ عمل‌ نماید، چنین‌ اندرز نیکویی‌ به‌ اعتبار این‌که‌ شنونده‌ از آن‌ بهره‌مند می‌شود، «حسنه‌» است‌. به‌قولی: «موعظه‌ حسنه‌» عبارت‌ ازحجت‌های‌ ظنی‌ اقناعی‌ای‌ است‌ که‌ تصدیق‌ به‌ مقدمات‌ قابل‌ قبولی‌ را در پی‌ آورد «و با آنان‌ به‌ شیوه‌ای‌ که‌ نیکوتر است، مجادله‌ کن‌» یعنی: به‌ روش‌ و طریقه‌ای‌ با آنان ‌مناظره‌ کن‌ که‌ نیکوترین‌ طرق‌ مناظره‌ است‌ و آن‌ عبارت‌ است‌ از:

ـ برگزیدن‌ ساده‌ترین‌ روشها و محکم‌ترین‌ دلایل‌.

ـ به‌کار گرفتن‌ بیانی‌ خوش‌ در گفت‌وگو.

ـ در پیش‌ گرفتن‌ ملایمت‌ و نرمی‌ در گفت‌وگو.

ـ مقابله‌ بدی‌ در کلام‌ و بیان‌ با نیکی‌.

ـ بلند نکردن‌ صدا در گفت‌وگو و دشنام‌ ندادن‌ و آزار نرساندن‌ به‌ خصم‌. که‌ اینها اصول‌ مناظره‌ و جدال‌ بیانی‌ در اسلام‌ است‌.

«در حقیقت‌ پروردگار تو به‌ حال‌ کسی‌که‌ از راه‌ حق‌ گمراه‌ شده‌ داناتر است‌» خداوند أ با این‌ جمله، این‌ حقیقت‌ را اعلام‌ می‌کند که‌ رشد و هدایت‌ در اختیار رسول‌ او ص نیست‌ که‌ آن‌ را به‌ هرکس بخواهد ببخشد بلکه‌ این‌ امر در اختیار خود وی‌ است‌ «و او به‌ راه‌یافتگان‌» یعنی: به‌ کسانی‌ که‌ حق‌ را دیده‌ و دریافته‌ و بی‌هیچ‌ عناد و سرسختی‌ای‌ به‌ آن‌ توجه‌ می‌کنند «داناتر است‌».

با مطالعه‌ سیرت‌ و سنت‌ طیبه‌ رسول‌ اکرم‌ ص ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ آن‌ حضرت‌ ص در دعوت‌ به‌سوی‌ حق‌ کمال‌ رفق‌ و ملایمت‌ را به‌کار می‌گرفتند، چنان‌ که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوامامه‌ س آمده‌ است‌ که‌ پسر جوانی‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به‌ من‌ اجازه‌ زنا کردن‌ می‌دهید؟ مردم‌ از این‌ لحن‌ جسورانه‌ وی‌ برآشفته‌ و بر سر وی‌ داد کشیدند اما رسول‌ خدا ص فرمودند: دست‌ از وی‌ بدارید و او را به‌ من‌ نزدیک‌ گردانید! پس‌ آن‌ جوان‌ به ‌ایشان‌ نزدیک‌ شد و در پیش‌ روی‌ ایشان‌ نشست‌ آن‌گاه‌ به‌ وی‌ فرمودند: ای‌ جوان‌! آیا دوست‌ داری‌ که‌ با مادرت‌ زنا کنند؟ گفت: نه‌! فدایت‌ شوم‌ یا رسول‌ الله فرمودند: همین‌ گونه‌ مردم‌ آن‌ را برای‌ مادرانشان‌ نمی‌پسندند؟ آیا دوست‌ داری‌ با دخترت‌ زنا کنند؟ گفت: نه‌! فدایت‌ شوم‌ یا رسول‌ الله. فرمودند: همچنین‌ مردم ‌آن‌ را برای‌ دخترانشان‌ دوست‌ ندارند. فرمودند: آیا دوست‌ داری‌ با خواهرت‌ زناکنند؟ گفت: نه‌! فدایت‌ شوم‌ یا رسول‌ الله. فرمودند: همچنین‌ مردم‌ آن‌ را برای ‌خواهران‌شان‌ دوست‌ ندارند. آن‌گاه‌ آن‌ حضرت‌ ص دست‌ مبارک‌ خود را برسینه‌اش‌ گذاشتند و فرمودند: بارخدایا! دلش‌ را پاک‌ گردان، گناهش‌ را بیامرز وشرمگاهش‌ را از حرام‌ نگه‌ دار. از آن‌ پس، هیچ‌ عملی‌ نزد آن‌ جوان‌ نفرتبار از عمل‌ زنا نبود».

**﴿**وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّٰبِرِينَ١٢٦**﴾** [النحل: 126].

از آنجا که‌ دعوت‌ به‌سوی‌ الله أ در بسیاری‌ از اوقات‌ با رد و انکار و ایذا روبرو می‌شود، خداوند متعال‌ می‌فرماید: «و اگر عقوبت‌ کردید» یعنی: اگر خواستید کسی‌ را مجازات‌ کنید «پس‌ نظیر آنچه‌ که‌ مورد عقوبت‌ قرار گرفته‌اید، عقوبت‌ کنید» یعنی: مقابله‌ به‌ مثل‌ کنید و از این‌ حد تجاوز ننمائید «و اگر صبر کردید» در باز گرفتن‌ حقتان‌ از کسی‌ که‌ بر شما ستم‌ کرده‌ است‌؛ آن‌گاه‌ که‌ بر وی‌ دست‌ می‌یابید «البته‌ آن‌ صبر برای‌ صابران‌ بهتر است‌» نسبت‌ به‌ انتقام‌ گرفتن‌.

این‌ آیه‌ در رأی‌ جمهور مفسران‌ مدنی‌ است‌ و چنان‌که‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده ‌است، درباره‌ مثله ‌کردن‌ حضرت‌ حمزه س نازل‌ شد. زیرا روایت‌ شده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص در هنگام‌ شهادت‌ حمزه‌ س که‌ به‌ سختی‌ از سوی‌ مشرکان‌ مثله‌ شده‌بود، بسیار متأثر شده‌ و بر سر جنازه‌ مطهر وی‌ ایستادند و فرمودند: «قطعا به‌ انتقام‌ تو هفتاد تن‌ از مشرکان‌ را مثله‌ خواهم‌ کرد» پس‌ در همان‌ حال‌ که‌ رسول‌ خدا ص بر سر جنازه‌ وی‌ ایستاده‌ بودند، جبرئیل‌ ÷ سه‌ آیه‌ اخیر سوره‌ «نحل‌» را فرودآورد... و رسول‌ خدا ص از مثله‌ کردن‌ مشرکان‌ پرهیز کردند.

**﴿**وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ١٢٧**﴾** [النحل: 127].

«و صبر کن‌» بر آنچه‌ که‌ به‌ تو از انواع‌ آزارها می‌رسد «و صبر تو جز به‌ توفیق‌ خدا» و پایدار ساختن‌ وی‌ «نیست‌. و بر آنان‌» یعنی: بر کافران‌ «اندوه‌ مخور» که ‌چرا از تو اعراض‌ می‌کنند «و نباش‌ در تنگی‌» یعنی: در دل‌تنگی‌ «از آنچه‌ نیرنگ ‌می‌کنند» در حق‌ تو در آینده‌.

**﴿**إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ١٢٨**﴾** [النحل: 128].

«بی‌گمان‌ خدا با پرهیزگاران‌ است‌» یعنی: با کسانی‌ است‌ که‌ از شرک‌ و معاصی‌ می‌پرهیزند «و با کسانی‌ است‌ که‌ آنها نیکوکارند» با انجام ‌دادن‌ طاعات‌ و اجرای ‌اوامر پس‌ این‌ گروه‌ هستند که‌ خدای‌ ﻷ‌ یاریشان‌ می‌دهد. گفتنی‌ است‌ که‌ این ‌معیت‌ و همراهی‌ خدای‌ ﻷ، معیت‌ مخصوصی‌ است‌ که‌ مراد از آن‌ یاری‌ و تأیید و هدایت‌ وی‌ است، هدایتی‌ از نوعی‌ ویژه‌ که‌ مخصوص‌ حق‌ تعالی‌ می‌باشد.

باید دانست‌ که‌ آیات‌ اخیر این‌ سوره، قانون‌ اساسی‌ دعوت‌ و دعوتگران‌ راه ‌خدا أ است‌ پس‌ باید دعوتگران‌ عمیقا به‌ این‌ آیات‌ توجه‌ نمایند.

سوره‌ اسراء

مکی‌ است‌ و دارای‌ (111) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ بدان‌ جهت‌ «اسراء» نامیده‌ شد که‌ متضمن‌ اخبار از رویداد عظیم‌ و معجزه‌ بزرگ‌ سیردادن‌ شبانگاهی‌ خاتم‌ انبیاء و مرسلین‌ حضرت ‌محمد ص از مکه‌ به‌سوی‌ مسجدالاقصی‌ در جزئی‌ از یک‌ شب‌ است‌، معجزه‌ای ‌که‌ خود دلیل‌ روشن‌ قدرت‌ خدای‌ ﻷ‌ و گرامی‌داشت‌ بزرگی‌ برای‌ رسول ‌معظم‌ ص وی‌ است‌. چنان‌ که‌ این‌ سوره‌ به‌ سبب‌ بیان‌ داستان‌ دوبار آواره ‌شدن ‌یهودیان‌ در زمین‌ به‌ علت‌ فسادشان‌، سوره‌ «بنی‌اسرائیل‌» نیز نامیده‌ می‌شود.

فضیلت‌ آن‌: در بیان‌ فضیلت‌ این‌ سوره‌ از عائشه‌ ل روایت‌ شده‌است‌ که‌ فرمود: «رسول‌ خدا ص هر شب‌ سوره‌های‌ بنی‌اسرائیل‌ و زمر را تلاوت ‌می‌کردند».

**﴿**سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ١**﴾** [الإسراء: 1].

«پاک‌ و منزه‌ است‌» سبحان‌: اسم‌ علم‌ است‌ به‌ معنی‌ تسبیح‌ که‌ عبارت‌ از تنزیه‌ حق‌ تعالی‌ از تمام‌ صفات‌ عجز و نقص‌ می‌باشد، صفاتی‌ که‌ به‌ جلال‌ و کمال‌ ذات‌اقدس‌ وی‌ سزاوار نیست‌. آری‌! پاک‌ و منزه‌ است‌ «آن‌ خدایی‌ که‌ بنده ‌خود» محمد ص «را سیر داد».

خدای‌ ﻷ‌ به‌ منظور گرامی‌داشت‌ و تشریف‌ آن‌ حضرت‌ ص ایشان‌ را به‌ مقام‌ عظیم‌ عبودیت‌ که‌ از شریف‌ترین‌ مقامات‌ است‌، منتسب‌ نمود و فرمود: (بنده ‌خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی‌ خود را»، یا «محمد را» چنان‌که‌ حق‌ تعالی‌ آن‌ حضرت‌ ص را در مقام‌ وحی‌ نیز به‌ عین‌ این‌ وصف‌ توصیف‌ کرده‌ وفرموده‌ است‌: ﴿فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ١٠﴾ [النجم: 10]. «پس‌ وحی‌ كرد به‌ بنده‌ خود آنچه‌ راوحی‌ كرد». همچنان‌ در مقام‌ دعوت‌ نیز ایشان‌ را به‌ همین‌ وصف‌ توصیف‌ کرده‌ و فرموده‌ است‌: ﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ﴾ [الجن: 19]. «و چون‌ بنده‌ خدا برخاست‌ كه‌خدا را بخواند».

آری‌! سیر داد بنده‌ گرامی‌ خود محمد ص را «شبانگاهی‌ از مسجد الحرام‌ به‌سوی‌ مسجد الاقصی‌» یعنی‌: از سرزمین‌ حرم‌ ـ و دقیقا از منزل‌ ام‌هانی‌ دختر ابوطالب‌ در جوار مسجدالحرام‌ ـ به‌سوی‌ مسجد الاقصی‌. از سرزمین‌ حرم‌ به‌ «مسجدالحرام‌» تعبیر شد زیرا گاهی‌ بر مکه‌ یا بر حرم‌ نیز مسجد الحرام‌ اطلاق‌ می‌شود، به‌ سبب‌ آن‌که‌ هر یک‌ از آن‌ دو به‌ مسجد الحرام‌ احاطه‌ دارند. و چنان‌که‌ابن‌عباس‌ س فرموده‌، همه‌ حرم‌ مسجد است‌. اما مسجد الاقصی‌ به‌ اتفاق‌ علما همان‌ مسجد بیت‌المقدس‌ است‌ و آن‌ را «اقصی‌: دور» نامیدند، به‌ سبب‌ بعد مسافت‌ میان‌ آن‌ و مسجد الحرام‌ زیرا فاصله‌ مکه‌ تا شام‌ به‌ مقیاس‌ وسایل‌ نقلیه ‌قدیم‌، چهل‌ شب‌ راه‌ است‌.

«که‌ پیرامون‌ آن‌ را برکت‌ داده‌ایم‌» با درختان‌ مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن‌ منازل ‌انبیا † و صالحان‌ در آن‌ و برکات‌ فراوان‌ دینی‌ و دنیوی‌ دیگر «تا از نشانه‌های‌خود» نشانه‌هایی‌ که‌ دال‌ بر وحدانیت‌ و قدرت‌ ماست‌ «به‌ او بنمایانیم‌» مراد ازنشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ در این‌ شب‌ به‌ آن‌حضرت‌ ص نشان‌ داد و حکمت‌ ترتیب ‌دادن‌ سفر اسراء برای‌شان‌ نیز نمایاندن‌ همین‌نشانه‌ها بود. از جمله‌ نشانه‌هایی‌ که‌ آن‌ حضرت‌ ص دیدند، مشاهده‌ بهشت‌، دوزخ‌، احوال‌ آسمانها و عرش‌ و کرسی‌ و ملاقات‌ با انبیا † بود «بی‌گمان ‌او» تعالی‌ «شنواست‌» هر شنیدنی‌ای‌ را «بیناست‌» به‌ هر دیدنی‌ای‌؛ از جمله‌ به‌اقوال‌ و افعال‌ رسول‌ خویش‌ در سفر معراج‌ ـ آن‌گاه‌ که‌ او را به‌ ملاء أعلی ‌فراخواند و مناجات‌ او را با خود شنید.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش‌ روایات‌ وارده‌ درباره ‌«اسراء» را با تفصیل‌ آن‌ طی ‌بیست‌ویک‌ صفحه‌ نقل‌ کرده‌ سپس‌ می‌گوید: «این‌ روایات‌ از صحابه † به‌ حد تواتر نقل‌ شده‌ است‌، به ‌طوری‌ که‌ مسلمانان‌ بر آن‌ اجماع‌ دارند و بجز زنادقه‌ وملحدین‌ کسی‌ آنها را انکار نمی‌کند... و چون‌ بر مجموع‌ این‌ احادیث‌ آگاهی ‌حاصل‌ شود، مضمون‌ آنچه‌ که‌ مسلمانان‌ در موضوع ‌«اسراء و معراج‌» پیرامون ‌آن‌ اتفاق‌ نظر دارند، به‌دست‌ می‌آید. آن‌گاه‌ به‌ نقل‌ از زهری‌ می‌گوید: اسراء یک ‌سال‌ قبل‌ از هجرت‌ رسول‌ خدا ص در ماه‌ ربیع‌ الاول‌ روی‌ داد و روایت‌ وارده ‌در این‌باره‌ که‌ اسراء در شب‌ بیست‌ و هفتم‌ رجب‌ روی‌ داده‌، سند صحیحی‌ ندارد. سپس‌ می‌افزاید: حق‌ این‌ است‌ که‌ آن‌ حضرت‌ ص در بیداری‌ نه‌ در خواب‌ و به ‌قول‌ اکثر علمای‌ مسلمین‌ با بدن‌ و روح‌ خود به‌ این‌ سیر و سفر که‌ دو مرحله‌ زمینی‌ وآسمانی‌ داشت‌ برده‌ شدند».

در احادیث‌ آمده‌ است‌ که‌ اسراء از مکه‌ به‌سوی‌ بیت‌المقدس‌ بر مرکبی‌ به‌ نام‌ «براق‌» انجام‌ گرفت‌ و چون‌ رسول‌ خدا ص به‌ دروازه‌ مسجد الاقصی‌ رسیدند، «براق‌» را بر آستان‌ در بسته‌ کردند و به‌ مسجد در آمده‌ دو رکعت‌ نماز تحیه‌ مسجد را در قبله‌ آن‌ گزاردند، سپس‌ با جبرئیل‌ ÷ به‌ معراج‌ رفتند و معراجشان‌ مانند نردبانی‌ پله‌ به‌ پله‌ بود که‌ از یک‌ پله‌ به‌ پله‌ دیگر آن‌ صعود می‌کردند، در این‌ عروج ‌ابتدا به‌ آسمان‌ دنیا و سپس‌ به‌ بقیه‌ آسمان‌های‌ هفت‌گانه‌ صعود کردند و از عجایب‌ و آیات‌ دیدند آنچه‌ دیدند و آن‌گاه‌ همان‌ مسیر را برگشته‌ بار دیگر به‌ مسجد الاقصی‌آمدند و با انبیا † نماز جماعت‌ گزارده‌ و در نماز امام‌ ایشان‌ شدند آن‌گاه‌ در همان‌ شب‌ مجددا سوار بر براق‌ به‌ مکه‌ برگشتند. که‌ تفصیل‌ داستان‌ عروج‌ آن‌ حضرت‌ ص به‌ آسمانها در سوره‌ «نجم‌» می‌آید.

خاطر نشان‌ می‌شود که‌ در موضوع‌ فرض‌ شدن‌ نماز در مکه‌ ـ در شب‌ اسراء و معراج‌ ـ میان‌ علما هیچ‌ اختلافی‌ نیست‌.

سبب‌ نزول‌ آیه‌ «اسراء» این‌ بود که‌ چون‌ رسول‌ خدا ص از سفر اسراء و معراج ‌بازگشتند، به‌ مسجدالحرام‌ رفتند و قریش‌ را از ماجرا آگاه‌ کردند اما قریشیان‌ که‌وقوع‌ چنین‌ رخدادی‌ را محال‌ می‌پنداشتند، آن‌ را انکار کردند و حتی‌ گروهی‌ از کسانی‌ که‌ به‌ رسول‌ خدا ص ایمان‌ نیز آورده‌ بودند، مرتد شدند. در این‌ میان‌ تنی ‌چند از آنان‌ به‌ شتاب‌ نزد ابوبکر س آمده‌ و او را از این‌ خبر آگاه‌ کردند، ابوبکر س فرمود: اگر رسول‌ خدا ص چنین‌ خبری‌ داده‌ باشند، قطعا راست‌ گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این‌ خبرش‌ تصدیق‌ می‌کنی‌؟ ابوبکر س گفت‌: من‌ او را در بزرگتر از این‌ خبر تصدیق‌ می‌کنم‌؛ او را صبح‌ و شام‌ در این‌که‌ برایش‌ از آسمان‌ وحی‌ می‌آید، تصدیق‌ می‌کنم‌. پس‌ از آن‌ روز بود که‌ ابوبکر به‌ «صدیق‌» ملقب‌ شد. بعد از آن‌، کسانی‌ از قریش‌ که‌ به‌ بیت‌المقدس‌ سفر کرده‌ بودند از رسول‌ خدا ص خواستند تا اوصاف‌ آن‌ را برای‌شان‌ بیان‌ نمایند، در این‌ هنگام ‌بیت‌المقدس‌ به‌ فرمان‌ خدای‌ ﻷ‌ در برابر دیدگان‌ رسول‌ خدا ص نمایان‌ گشت‌ و ایشان‌ شروع‌ کردند به‌ نگریستن‌ به‌سوی‌ آن‌ و بازگویی‌ اوصاف‌ آن‌. پس‌ چون ‌مشرکان‌ اوصاف‌ آن‌ را از زبان‌ ایشان‌ شنیدند، گفتند: اما در توصیف‌ بیت‌ المقدس‌که‌ واقعا درست‌ گفت‌. سپس‌ گفتند: به‌ ما از قافله‌مان‌ که‌ در راه‌ شام‌ به‌سوی‌ مکه‌ است‌ خبر ده‌، چرا که‌ حتما در راه‌ با آن‌ برخورد کرده‌ای‌. پس‌ رسول‌ خدا ص شمار شتران‌ آن‌ قافله‌ و تمام‌ اوصاف‌ و احوال‌ آن‌ را بیان‌ کرده‌ و سپس‌ افزودند: کاروان‌ شما هنگام‌ طلوع‌ خورشید فلان‌ روز به‌ مکه‌ می‌رسد، در حالی‌که‌ شتری ‌ابلق‌ پیشاپیش‌ آن‌ است‌. پس‌ قریشیان‌ بامداد همان‌ روز معین‌ بر یکی‌ از بلندیهای‌ بیرون‌ مکه‌ فراز آمده‌ منتظر قافله‌ شدند و ناگهان‌ دیدند که‌ در همان‌ وقت‌ معین‌ قافله ‌از گرد راه‌ رسید و همان‌ شتر ابلق‌ پیشاپیش‌ آن‌ است‌. ولی‌ با وجود آن‌که‌ همه‌ این‌نشانه‌ها را مشاهده‌ کردند، باز هم‌ ایمان‌ نیاوردند و گفتند: «این‌ جز سحری‌ آشکارنیست‌». پس‌ خدای‌ ﻷ‌ برای‌ تصدیق‌ پیامبر خویش‌ ص این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود.

**﴿**وَءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُواْ مِن دُونِي وَكِيلٗا٢**﴾** [الإسراء: 2].

بعد از آن‌که‌ خداوند أ از واقعه‌ «اسراء» سخن‌ گفت‌، ذکر موسی‌ ـ کلیم ‌خویش‌ ÷ ـ را نیز بدان‌ عطف‌ می‌نماید زیرا خداوند متعال‌ در بسیاری‌ از جاهای ‌قرآن‌ کریم‌، موسی‌ و محمد علیهما السلام و تورات‌ و قرآن‌ را با هم‌ مقرون‌ و پیوسته‌ یادمی‌کند: «و به‌ موسی‌ کتاب‌ را دادیم‌» یعنی‌: تورات‌ را «و آن‌ را» یعنی‌: آن‌ کتاب‌را «برای‌ بنی‌اسرائیل‌ هدایتی‌ گردانیدیم‌» که‌ به‌ وسیله‌ آن‌ به‌سوی‌ حق‌ و حقیقت‌ راه ‌یابند و به‌ ایشان‌ فرمان‌ دادیم‌ «که‌: زنهار، بجز من‌ وکیلی‌ نگیرید» وکیل‌: سرپرست‌ ومتولی‌ امور است‌.

**﴿**ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا٣**﴾** [الإسراء: 3].

«فرزندان‌ کسانی‌ که‌ آنان‌ را همراه‌ با نوح‌ سوار کشتی‌ کردیم‌» یعنی‌: ای‌ نسل‌ و تبار کسانی‌ که‌ آنان‌ را همراه‌ با نوح‌ ÷ در کشتی‌ نجات‌ دادیم‌! راه‌ پدرتان‌ را دنبال‌ کنید و او را الگوی‌ خویش‌ قرار دهید. خطاب‌ یا متوجه‌ بنی‌اسرائیل‌ است‌ که‌ امت‌ ما نیز به‌ تبع‌ آن‌ مخاطب‌ قرار می‌گیرد، یا این‌که‌ خطاب‌ مستقیما متوجه‌ امت‌ محمد ص است‌ «همانا نوح‌ بنده‌ای‌ بسیار شکرگزار بود» در شادی‌ و غم‌ و سختی‌ و آسانی‌. بدین‌سان‌ حق‌ تعالی‌ نوح‌ ÷ را به‌ شکرگزاری‌ بسیار توصیف‌ کرد تا ذریه‌ وی‌ را بر شکر و سپاس‌ خویش‌ برانگیزد. شکر عبارت‌ است‌ از: ثنای‌ منعم‌ در عقیده‌ و عمل‌ و به‌ زبان‌ قال‌ و زبان‌ حال‌ چنان‌که‌ در روایات‌ آمده‌ است‌: نوح‌ ÷ خدای‌ ﻷ ‌را در هنگام‌ خوردن‌، نوشیدن‌، لباس‌ پوشیدن‌ و در همه‌ حالات‌ شکر می‌کرد، از این‌ جهت ‌«عبد شکور» نامیده‌ شد.در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «خدای‌ ﻷ‌ از بنده‌ای‌ خشنود می‌شود که‌ چون‌ غذایی‌ می‌خورد یا نوشیدنی‌ای‌ می‌ نوشد، حمد و سپاس‌ او را بر آن‌ به‌جا می‌آورد».

**﴿**وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا٤**﴾** [الإسراء: 4].

«و به‌ بنی‌اسرائیل‌ در کتاب‌» تورات‌ «خبر دادیم‌ که‌ البته‌ در زمین‌ دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین‌ بیت‌المقدس‌ است‌ که‌ مسجد الاقصی‌ در آن‌ قرار دارد. به‌قولی‌: فساد بنی‌اسرائیل‌ در بار اول‌، کشتن‌ اشعیا، یا زندانی‌ کردن‌ ارمیا، یا مخالفت‌ با احکام‌ تورات‌ بود و فسادشان‌ در بار دوم‌: کشتن‌ یحیی‌ فرزند زکریا وعزم‌شان‌ بر کشتن‌ عیسی‌: بود. به‌قولی‌ دیگر: فسادشان‌ در بار اول‌ تحقق‌ یافته‌ اما دومین‌ فسادشان‌ هنوز واقع‌ نشده‌ است‌ «و البته‌ طغیان‌ خواهید کرد به‌ طغیان‌ بسیار بزرگی‌» یعنی‌: شما در این‌ هردو بار، پرچم‌ برتری‌جویی‌ و استکبار منشی‌ خود برمردم‌ را بر خواهید افراشت‌ و دولت‌ شما بر مبنای‌ ستم‌، سرکشی‌، تجاوز و از حدگذری‌، قدرت‌ و صولت‌ خود را به‌ نمایش‌ خواهد گذاشت‌.

**﴿**فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا٥**﴾** [الإسراء: 5].

«پس‌ چون‌ وعده‌ نخستین‌ بار» از آن‌ دو باری‌ که‌ ذکر شد «فرارسد، بندگانی‌ از خود را که‌ سخت‌ نیرومندند بر شما می‌گماریم‌» یعنی‌: بندگانی‌ را که‌ در جنگ‌ و ستیز نیرویی‌ سهمگین‌ دارند، بر شما مسلط می‌کنیم‌. به‌قولی‌: مراد این‌ آیه‌، بختنصر ولشکریانش‌ از اهل‌ بابلند که‌ در زمان‌ ارمیا یا اشعیاء علیهماالسلام که‌ یکی‌ از آنها به ‌دست ‌بنی ‌اسرائیل‌ کشته‌ شد، بر بنی‌اسرائیل‌ یورش‌ برده‌ و آنها را تارومار کردند «پس‌میان‌ خانه‌ها به‌ جست‌وجو درآیند» یعنی‌: آن‌ زورآوران‌ جنگجو اندرون‌ خانه‌هایتان ‌را جست‌وجو و بازرسی‌ کرده‌ و در همه‌جا خانه‌ به‌ خانه‌ به‌ دنبالتان‌ گشته‌ شما را یافته‌ و به‌ قتل‌ می‌رسانند «و این‌» تهدید «تحقق‌ یافتنی‌ است‌» و خواه‌ نخواه‌ انجام ‌می‌یابد.

شاه‌ ولی‌الله دهلوی / می‌گوید: «این‌ وعده‌ با مسلط ساختن‌ جالوت‌ پادشاه‌ عمالقه‌ بر بنی‌ اسرائیل‌، تحقق‌ یافت‌».

**﴿**ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا٦**﴾** [الإسراء: 6].

«پس‌ از چندی‌ دوباره‌ شما را برآنان‌ چیره‌ می‌کنیم‌» و پرچم‌ دولت‌ و قدرت‌ شما را بر می‌افرازیم‌ و این‌ در هنگامی‌ است‌ که‌ توبه‌ می‌کنید «و شما را با اموال‌ وفرزندان‌ مدد می‌رسانیم‌» بعد از آن‌که‌ اموالتان‌ چپاول‌ و فرزندانتان‌ اسیر گشته‌اند «وتعداد نفرات‌ شما را بیشتر می‌گردانیم‌» از تعداد دشمنان‌ شما، از نظر مردان‌ جنگی‌ای‌ که‌ به‌ میدان‌ نبرد بیرون‌ می‌روند. شاه‌ ولی‌الله دهلوی‌ / می‌گوید: «این‌ معنی‌ در جانشینی‌ حضرت‌ داوود ÷ محقق‌ گشت‌».

**﴿**إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُ‍ُٔواْ وُجُوهَكُمۡ وَلِيَدۡخُلُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا٧**﴾** [الإسراء: 7].

«اگر نیکو کنید» سخنان‌ و کردارتان‌ را بر وجهی‌ که‌ از شما خواسته‌ شده‌ «به‌خود نیکویی‌ کرده‌اید» زیرا پاداش‌ این‌ نیکوکاری‌ به‌ خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی‌کنید» در رفتار و گفتارتان‌ «پس‌ به‌ خود بد کرده‌ اید» نه‌ به‌ دیگران‌ زیرا فرجام‌ این‌ بدکرداری‌ به‌خودتان‌ برمی‌گردد «پس‌ چون‌ وعده‌ دیگر» یعنی‌: چون‌ وقت‌ مقرر دوم‌ که‌ به‌ آن‌ تهدید شده‌اید؛ «فرارسد، باز بندگان‌ خود را بفرستیم‌ تا روی‌ شما را ناخوش‌ سازند» یعنی‌: آنها را بر شما چنان‌ نیرومند و غالب‌ می‌گردانیم‌ تا با شماکاری‌ کنند که‌ نشان‌ فلاکت‌ و پریشانی‌ را بر همه‌ جای‌ وجودتان‌ بگستراند و بعد ازآن‌که‌ سرمست‌ تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست‌ و خواری‌ و پریشانی‌ را بر چهره‌هایتان‌ بنشانند «و تا به‌ مسجد درآیند چنان‌که‌ بار اول‌ درآمده‌ بودند» پیروزمندانه‌ و فاتحانه‌ «و تا از پا بیفگنند» یعنی‌: به‌ کلی‌ ویران‌ و نابود کنند «بر هر چه‌ دست‌ یافتند» از بلادتان‌ در مدت‌ حاکمیت‌ و برتری‌شان‌ «به‌ از پاافگندنی‌» یعنی‌: یکسره‌ نابود کنند و براندازند. شاه‌ ولی ‌الله دهلوی‌؛ می‌گوید: «این‌ وعده‌ محقق‌ شد آن‌گاه‌ که‌ حضرت‌ یحیی‌ ÷ را کشتند و بعد از آن‌ حق‌ تعالی ‌بختنصر را بر آنان‌ مسلط کرد». به‌قولی‌: در این‌ دومین‌ بار، شاه‌ بابل‌ که‌ اسمش‌ «گودرز» یا «خردوس‌» بود برآنان‌ مسلط شد و کشتاری‌ عظیم‌ از آنان‌ برپا کرد و همه‌ چیزشان‌ را نابود کرد.

اما بعضی‌ از علما برآننند که‌ مراد از نابودی‌شان‌ در بار دوم‌، این‌ عصر حاضر است‌ که‌ سلطه‌ و غلبه‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ ظهور انجامیده‌ و نوبت‌ نابودی‌شان‌ فرارسیده‌ پس‌ یقینا این‌بار نیز پاک‌ نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان‌ به‌ وسایلی‌ مدرن‌ همچون‌ بمب‌افگن‌ها و غیرآن‌ محقق‌ خواهد شد و این‌ همان‌ تفسیر ﴿مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا﴾ [الإسراء: 7] می‌باشد. والله اعلم‌.

**﴿**عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يَرۡحَمَكُمۡۚ وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا٨**﴾** [الإسراء: 8].

«نزدیک‌ است‌ که‌ پروردگارتان‌ بر شما رحم‌ کند» یعنی‌: ای‌ بنی‌اسرائیل‌! در تورات‌ به‌ شما گفتیم‌ که‌ بعد از انتقام‌ گرفتن‌ از شما در بار دوم‌، نزدیک‌ است‌ که‌ برشما رحم‌ کنیم‌؛ چنانچه‌ توبه‌ کنید «ولی‌ اگر باز گردید» به‌ فساد افروزی‌ برای‌ بار سوم‌ «ما نیز باز می‌گردیم‌» به‌سوی‌ مجازات‌ و کیفر شما. بنابر یکی‌ از وجوه ‌تفسیری‌ در این‌ باب‌، بنی‌اسرائیل‌ با تکذیب‌ محمد ص به‌ فساد بازگشتند پس‌خدای‌ ﻷ‌ پیامبرش‌ را بر آنان‌ مسلط گردانید و آن‌ حضرت‌ ص طایفه‌ بنی‌قریظه‌ را نابود و طایفه‌ بنی‌نضیر را تبعید کردند و برآنان‌ جزیه‌ مقرر نمودند چنان‌که‌ خداوند أ در هنگامی‌ که‌ بنی‌اسرائیل‌ همراه‌ با لشکر دجال‌ به‌ میدان‌ می‌آیند، باآنان‌ چنین‌ خواهد کرد «و دوزخ‌ را برای‌ کافران‌ زندان‌ قرار دادیم‌» پس‌ در آن‌محصور و محبوس‌ می‌گردند و هرگز از آن‌ رهایی‌ ندارند. یعنی‌: به‌علاوه‌ مجازات ‌دنیا، این‌ سزای‌ ننگین‌ اخروی‌ هم‌ در انتظارشان‌ است‌.

شیخ‌ سعید حوی / بعد از آن‌که‌ نظرات‌ مختلف‌ تفسیری‌ پیرامون‌ این‌ آیات‌ رادر تفسیر «الاساس‌» نقل‌ می‌کند، در نتیجه‌گیری‌ نهایی‌ می‌گوید: «به‌ هر حال‌؛ عبارت ﴿وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ﴾ [الإسراء: 8]‌. «و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم» در این ‌آیات‌، حامل‌ بشارتی‌ عظیم‌ برای‌ مسلمانان‌ است‌، این‌ بشارت‌ بر این‌ امر صراحت ‌دارد که‌ هر بار یهود بر مسجد الاقصی‌ مسلط گردند و در زمین‌ فساد کنند، خداوند أ آنان‌ را مغلوب‌ و منکوب‌ خواهد ساخت‌ بنابر این‌، لازم‌ است‌ به‌ این‌ حقیقت‌ توجه‌ داشته‌ باشیم‌ که‌ غلبه‌ کنونی‌ یهود بر مسجد الاقصی‌ قطعا ابدی‌ وهمیشگی‌ و تا قیام‌ قیامت‌ نیست‌ ـ بر عکس‌ آنچه‌ که‌ برخی‌ از علما از روایاتی ‌که ‌می‌گوید: مسیح‌ ÷ یهود را در هنگام‌ نزول‌ خویش‌ از آسمان‌ به‌ قتل‌ می‌رساند؛ چنین‌ استنباط کرده‌اند ـ زیرا یهودیانی‌ که‌ در آن‌ هنگام‌ به‌ دست‌ مسیح‌ ÷ به‌ قتل‌ می‌رسند، کسانی‌اند که‌ با دجال‌ همراه‌ گردیده‌اند و نصوص‌ و روایات‌ بر این‌ امر صراحت‌ دارد که‌ مسجد الاقصی‌ در آن‌ وقت‌ به‌ دست‌ مسلمانان‌ است‌ و قدس‌ پایتخت‌ خلافت ‌اسلامی‌ می‌باشد و این‌ نشانه‌ها همه‌ با وضع‌ کنونی‌ که‌ یهود بر آن‌ دیار مقدس‌ مسلط اند، منافات‌ دارد»[[30]](#footnote-30).

**﴿**إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا٩**﴾** [الإسراء: 9].

پس‌ ای‌ بنی ‌اسرائیل‌! چرا به‌ قرآن‌ ایمان‌ نمی‌آورید، درحالی‌که‌: «قطعا این ‌قرآن‌ به‌ آیینی‌ که‌ پایدارتر است‌ راه‌ می‌نماید» این‌ آیین‌ پایدارتر، همانا آیین‌ حنیف ‌اسلام‌ است‌ که‌ استوارترین‌ و درست‌ترین‌ آیین‌هاست‌، آیینی‌ که‌ مبنای‌ آن‌ توحید حق‌ تعالی‌ و ایمان‌ به‌ همه‌ پیامبرانش‌ بوده‌ و به‌سوی‌ ارزشهای‌ والای‌ حق‌ و عدل‌ و خیر دنیا و آخرت‌ راهنمون‌ می‌گردد «و مؤمنان‌ را بشارت‌ می‌دهد» با وعده‌ها و مژده‌های‌ نیک‌ اما نه‌ همه‌ مؤمنان‌ را بلکه‌ فقط کسانی‌ را «که‌ کارهای‌ شایسته‌می‌کنند» کارهایی‌ که‌ قرآن‌ به‌ انجام‌دادن‌ آنها فرمان‌ داده‌ است‌، این‌ بشارت ‌عبارت‌ است‌ از این‌ «که‌ پاداشی‌ بزرگ‌ برای‌شان‌ خواهد بود» در آخرت‌، که‌ این ‌پاداش‌ بهشت‌ برین‌ است‌.

**﴿**وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا١٠**﴾** [الإسراء: 10].

«و این‌که‌ برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ نمی‌آورند» و اخبار و احکام‌ مربوط به‌آن‌ را که‌ در قرآن‌ بیان ‌شده‌ باور نمی‌دارند «عذابی‌ دردناک‌ آماده‌ کرده‌ایم‌» که‌ همانا عذاب‌ دوزخ‌ است‌. حاصل‌ معنی‌ این‌که‌: خداوند متعال‌ مؤمنان‌ را به‌ دو نوع‌ از بشارت‌ مژده‌ می‌دهد؛ یکی‌ به‌ پاداش‌ دادن‌ خودشان‌ و دیگری‌ به‌ عذاب‌ کردن‌ دشمنان‌شان‌.

**﴿**وَيَدۡعُ ٱلۡإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلۡخَيۡرِۖ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ عَجُولٗا١١**﴾** [الإسراء: 11].

«و آدمی‌ به‌ بدی‌ دعا می‌کند» و آن‌ نفرین‌ شخص‌ علیه‌ خود و فرزندانش‌ به‌ آنچه‌ که‌ دوست‌ ندارد مورد اجابت‌ قرارگیرد؛ در هنگام‌ تنگ‌دلی‌ است‌ «همانند دعای‌ وی‌ به‌ خیر» برای‌ خود و خانواده‌اش‌، چون‌ طلب‌ عافیت‌ و روزی‌ و مانند آن‌. پس ‌اگر خداوند أ دعای‌ بدش‌ را علیه‌ خودش‌ اجابت‌ نماید، یقینا او هلاک‌ می‌شود ولی‌ حق‌ تعالی‌ از روی‌ فضل‌ و رحمت‌ دعای‌ بد وی‌ را در حق‌ خودش‌ و فرزندانش‌ اجابت‌ نمی‌کند «و آدمی‌ شتابکار است‌» یعنی‌: طبیعت‌ وی‌ بر شتابکاری ‌سرشته‌ شده‌ و از شتابزدگی‌ و عجله‌کاری‌ اوست‌ که‌ شر و بدی‌ را همچون‌ خیر وخوبی‌ برای‌ خود درخواست‌ می‌کند. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ جابر س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «بر خود و اموال‌ خود نفرین‌ نفرستید که‌مبادا از جانب‌ خدا با ساعتی‌ همراه‌ و موافق‌ شوید که‌ دعا در آن‌ مورد اجابت‌ قرار می‌گیرد».

شیخ‌ سعید حوی / در تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «مناسبت‌ این‌ بیان‌ بعد از سخن‌ گفتن‌ در مورد مسجدالاقصی‌ و بنی‌اسرائیل‌ این‌ است‌ که‌ شتابزدگی‌ بسیاری ‌از مردم‌ در پایان‌ دادن‌ به‌ اشغال‌ یهود بر سرزمین‌ قدس‌، آنان‌ را بر آن‌ واداشته‌ که ‌از اسلام‌ دست‌ بردارند و راه‌ و روش‌های‌ دیگری‌ را که‌ گمان‌ می‌کنند آنها را زودتر به‌ مقصد می‌رساند در پیش‌ بگیرند اما بی‌گمان‌ این‌ راه‌ و روش‌ها آنان‌ را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته‌ است‌ پس‌ نزول‌ این‌ دو آیه‌ در میانه‌ بحث‌ از بنی ‌اسرائیل‌، به‌ این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌ راه‌ حل‌ قضیه‌ فلسطین‌ در چنگ ‌زدن‌ به‌ قرآن‌ و ایمان‌ و عمل‌ شایسته‌ است‌ و بس‌».

**﴿**وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيۡنِۖ فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ لِّتَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡ وَلِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا١٢**﴾** [الإسراء: 12].

«و شب‌ و روز را دو نشانه‌ قرار دادیم‌» بر وجود و آفرینندگی‌ خویش‌، به‌ سبب‌ عجایبی‌ که‌ در آنها وجود دارد؛ چون‌ پیاپی ‌آمدن‌ آنها، اختلاف‌ آنها در درازی‌ وکوتاهی‌ ـ به‌ طوری‌که‌ شب‌ و روز در طول‌ سال‌ از روزی‌ تا روز دیگر و از مکانی‌ در زمین‌ تا مکان‌ دیگر اختلاف‌ پیدا می‌کنند ـ و نیز اختلاف‌ آنها در گرما و سرما و در تاریکی‌ و روشنی‌. بنابر این‌، شب‌ و روز برای‌ کسانی‌که‌ در آفرینش ‌شگفت‌ آسای‌ آنها تفکر کنند، نشانه‌ و دلیلی‌ روشن‌ بر وجود آفریننده‌ و قدرت‌ بی‌مثال‌ وی‌اند «پس‌ نشانه‌ شب‌ را محو ساختیم‌» یعنی‌: یکی‌ از آن‌ دو نشانه‌ را که ‌شب‌ است‌، تاریک‌ و فاقد روشنی‌ آفریدیم‌. به‌قولی‌: مراد از نشانه‌ شب‌، مهتاب ‌است‌ «و نشانه‌ روز را روشنی‌ بخش‌ گردانیدیم‌» یعنی‌: روز را روشنی‌بخش‌ گردانیدیم‌، به‌طوری‌که‌ اشیا در آن‌ دیده‌ می‌شود «تا در آن‌ فضلی را از پرودگارتان ‌بجویید» یعنی‌: تا در روشنی‌ روز به‌ رتق‌ و فتق‌ امور و پیشبردن‌ راه‌های‌ معیشت‌تان ‌دسترسی‌ یابید اما شب‌ را به‌ سبب‌ آن‌ تاریک‌ گردانیدیم‌ تا در آن‌ آرام‌ گیرید «و تا عدد سال‌ها و حساب‌» عمرها و رویدادها «را بدانید» زیرا شناخت‌ شماره‌ سال‌ها وحساب‌ ماه‌ها و روزها، جز با اختلاف‌ شب‌ و روز میسر نیست‌.

پس‌ بنابر قول‌ اول‌ در تفسیر «نشانه‌ شب‌» که‌ مراد از آن‌ خود شب‌ است‌ نه‌ مهتاب‌، مراد سال‌های‌ شمسی‌ است‌ ولی‌ بنابر قول‌ دوم‌ که‌ مراد از «نشانه‌ شب‌» مهتاب‌ است‌، سالها به‌ حساب‌ قمری‌ است‌.

فرق‌ در میان‌ «عدد» و «حساب‌» این‌ است‌ که‌: عدد عبارت‌ از شمارش‌ همانندهای‌ چیزی‌ است‌ که‌ در مجموع‌ تشکیل‌ دهنده‌ آن‌ چیزند اما حساب‌: عبارت‌ از شمارش‌ یک‌ دسته‌ معینی‌ است‌ که‌ یک‌ چیز از آنها ساخته‌ می‌شود. پس‌سال‌ نظر به‌ این‌که‌ از روزها متشکل‌ است‌، (365) روز می‌باشد و این‌ عدد است ‌اما نظر به‌ این‌که‌ یک‌ سال‌ از دوازده‌ ماه‌ تشکیل‌ یافته‌ و هر ماهی‌ سی‌روز است‌ و هر روزی‌ (24) ساعت‌، از این‌ نظر حساب‌ است‌.

«و هر چیزی‌ را به‌ تفصیل‌ بیان‌ کرده‌ایم‌» یعنی‌: همه‌ چیزهایی‌ را که‌ قصد بیان ‌آنها را برایتان‌ داشته‌ایم‌ ـ از کار دین‌ و دنیایتان‌ ـ به‌ روشنی‌ تمام‌ برایتان‌ بیان ‌کرده‌ایم‌.

**﴿**وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا١٣**﴾** [الإسراء: 13].

«و کارنامه‌ هر انسانی‌ را به‌ او متصل‌ ساخته‌ایم‌ بسته‌ در گردن‌ او» طائر: نزد اعراب ‌عبارت‌ از نصیب‌ و قسمت‌ است‌ و به‌ آن ‌«بخت‌» هم‌ گفته‌ می‌شود و هر چند بخت‌ کلمه‌ای‌ فارسی‌ است‌ اما عربها نیز آن‌ را به‌کار می‌برند. اصل ‌«طائر» این‌ است‌ که ‌اعراب‌ به‌ عبور پرندگان‌ از بالای‌ سر خود فال‌ می‌گرفتند و می‌پنداشتند که‌ پرندگان ‌خیر و شر را می‌دانند پس‌ خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌ روشن‌ کرد که‌ بهره‌ انسان‌ همراه‌ خود اوست‌ و این‌ نصیب‌ و بهره‌ به‌ صلاح‌ و استواری‌ دل‌ و فعلش‌ یا به‌ فساد آن‌ دو بستگی‌ دارد و پرندگان‌ از این‌ امور هیچ‌ آگاهی‌ ندارند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است‌: «عمل‌ هیچ‌ روزی‌ نیست‌ مگر این‌که‌ [در پایان‌ آن‌ روز] بر آن‌ مهر زده‌ می‌شود و چون‌ مؤمن‌ بیمار شود، فرشتگان‌ می‌گویند: پروردگارا! بنده‌ خویش‌ «فلان‌» را از عمل‌ بازداشته‌ای‌! پروردگار ﻷ‌ می‌فرماید: برایش‌ به‌ مانند عملی‌که‌ در حال‌ سلامتی‌ انجام‌ می‌داد، مهر زنید تا آن‌که‌ شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت‌ برای‌ او نامه‌ای‌ که‌ آن‌ را گشاده‌ می‌بیند، بیرون‌ می‌آوریم‌» که‌ در آن‌ نامه‌، اعمال‌ شایسته‌ و اعمال‌ پلید وی‌ ذکر شده‌ است‌ تا از مشاهده‌ ثوابها و نیکی‌های ‌خود شادمان‌ شده‌ و از ملاحظه‌ بدی‌ها و گناهان‌ خویش‌ توبیخ‌ و سرزنش‌ گردد.

**﴿**ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا١٤**﴾** [الإسراء: 14].

«نامه‌ات‌ را بخوان‌» یعنی‌: به‌ او می‌گوییم‌؛ نامه‌ اعمالت‌ را بخوان‌. به‌ قولی‌: این‌نامه‌ را همگان‌ می‌خوانند، چه‌ آنان‌که‌ خوانایند و چه‌ آنان‌ که‌ بی‌سواد و ناخوانند «کافی‌ است‌ که‌ امروز خودت‌ حسیب‌ خود باشی‌» حسیب‌: به‌ معنی‌ محاسبه‌ کننده‌ است‌، یعنی‌: هر انسانی‌ با نگریستن‌ به‌ این‌ نامه‌ می‌تواند که‌ نتیجه‌ و حاصل‌ کار خود را بشناسد و آن‌ را حسابرسی‌ کند پس‌ نیاز به‌ کسی‌ که‌ او را در این‌ کار کمک ‌نماید، ندارد.

**﴿**مَّنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا١٥**﴾** [الإسراء: 15].

«هرکس‌ به‌ راه‌ آمد، جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ نفع‌ خود راهیاب‌ شده‌ است‌» یعنی‌: ثواب ‌راهیابی‌ کسی‌ که‌ با تلاش‌ و کوشش‌ مجدانه‌ به‌ هدایت‌ دست‌ یافته‌ است‌، به‌ خودش ‌تعلق‌ می‌گیرد «و هرکه‌ گمراه‌ شد پس‌ جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ زیان‌ خود گمراه ‌می‌شود» یعنی‌: فرجام‌ گناه‌ و گمراهی‌ وی‌ مربوط به‌ خودش‌ هست‌ «و هیچ ‌بردارنده‌ای‌ بار گناه‌ دیگری‌ را بر نمی‌دارد» بلکه‌ هر انسانی‌ بار گناهش‌ را خودش‌ برمی‌دارد و هیچ‌ کس‌ دیگری‌ به‌جایش‌ این‌ بار را برنمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی‌ است‌، که‌ مراد از آن‌ در اینجا گناه‌ است‌.

این‌ آیه‌ بیانگر اصل‌ مسئولیت‌ شخصی‌ و فردی‌ است‌ که‌ پروردگار متعال‌ از روی‌ عدل‌ و رحمتش‌ آن‌ را وضع‌ کرده‌ است‌.

از ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: این‌ آیه‌ درباره ‌ولید بن ‌مغیره‌ نازل‌ شد آن‌گاه‌ که‌ به‌ مردم‌ مکه‌ گفت‌: به‌ محمد کافر شوید و گناه ‌همگی‌ شما بر دوش‌ من‌! «و ما عذاب ‌کننده‌ نیستیم‌ مگر آن‌که‌ پیامبری‌ را بفرستیم‌» این‌ حقیقت‌ نیز از عدل‌ حق‌ تعالی‌ خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی‌ که‌ در زمان‌ انقطاع‌ پیامبران‌ (عهد فترت‌) یا در طفولیت‌ ـ قبل‌ از آن‌که‌ به‌ سن‌ تکلیف‌ برسند ـ مرده‌اند، چنین‌ کسانی‌ در عرصات‌ قیامت ‌مورد آزمایش‌ و امتحان‌ قرار می‌گیرند.

بنابراین‌، خدای‌ ﻷ‌ بندگانش‌ را عذاب‌ نمی‌کند مگر بعد از آن‌که‌ با فرستادن ‌پیامبران‌ و فرود آوردن‌ کتاب‌هایش‌، حجت‌ را بر آنها تمام‌ کرده‌ و عذر را به‌ آنان ‌نمایانده‌ باشد، از این‌رو، قبل‌ از برپاداشتن‌ حجت‌ بر آنان‌، هیچ‌ مؤاخذه‌ای‌ در کارنیست‌.باید گفت‌ که‌ علمای‌ توحید درباره‌ اهل‌ فترت‌ (دوران‌ انقطاع‌ پیامبران‌) بر دو رأی‌اند: أشاعره‌ برآنند که‌ آنها ـ نه‌ در اصول‌ و نه‌ در فروع‌ ـ مخاطب‌ احکام‌ و تکالیف‌ شرع‌ نیستند اما ماتریدی‌ها بر آنند که‌: آنها در اصول‌ مخاطب‌ تکالیف ‌شرعی‌اند نه‌ در فروع‌. معتزله‌ می‌گویند: آنها در اصول‌ و فروعی‌ که‌ عقل‌ به ‌نیکویی‌ آنها حکم‌ کند، مخاطب‌ اند. گفتنی‌ است‌ که‌ سخن‌ معتزله‌ با نصوص ‌وارده‌ در این‌ باب‌، مردود است‌.

علما درباره‌ اطفال‌ مشرکان‌ بر سه‌ قول‌ اختلاف‌ نظر دارند:

1. آنان‌ در بهشت‌ اند.
2. آنان‌ با پدرانشان‌ در دوزخ‌اند.
3. درباره‌ آنان‌ توقف‌ باید کرد. یعنی‌ خدای‌ ﻷ‌ خود داناتر است‌ که‌ با آنان ‌چه‌ می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ قول‌ اخیر، همه‌ ادله‌ وارده‌ در این‌ بحث‌ را که ‌مورد اختلاف‌ علماء است‌ با هم‌ گرد می‌آورد».

**﴿**وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا١٦**﴾** [الإسراء: 16].

سپس‌ خدای‌ متعال‌ از چگونگی‌ وقوع‌ عذاب‌ بعد از فرستادن‌ پیامبران † چنین‌ خبر می‌دهد: «و چون‌ بخواهیم‌ که‌ قریه‌ای‌ را» یعنی‌: شهری‌ را «هلاک‌ کنیم‌، سرکشان‌ آن‌ را فرمان‌ می‌دهیم‌» به‌ طاعت‌ و خیر اما آنان‌ عصیان‌ کرده‌ و مرتکب‌ شر و جنایت‌ می‌گردند. به‌ قولی‌: معنی ﴿أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا﴾ [الإسراء: 16] این‌ است‌: فساق‌ و نافرمانان‌شان ‌را بسیار می‌گردانیم‌ زیرا «آمر» و «أمر» در یکی‌ از لغات‌ و لهجه‌های‌ عرب‌، به‌معنای‌ بسیار گردانیدن‌ است‌. مترفین‌: متنعمان‌ و توانگرانی‌اند که‌ نعمت‌ و رفاه‌ و نازپروردگی‌، آنها را مغرور و سرمست‌ و گردنکش‌ گردانیده‌ و عمدتا از جباران ‌سلطه‌گر و مستبد، شاهان‌ بیدادگر و توانگران‌ فاجر و فاسق‌ تشکیل‌ شده‌اند. آری‌! چون‌ بخواهیم‌ مردم‌ شهری‌ را هلاک‌ کنیم‌، خوشگذرانانش‌ را وامی‌داریم‌ یا بسیار می‌گردانیم‌؛ «پس‌ در آن‌» شهر «نافرمانی‌ می‌کنند» آن‌ خوشگذرانان‌ مترف‌ «و در نتیجه‌ عذاب‌ بر آن‌ شهر ثابت‌ گردد پس‌ آن‌ را یکسره‌ زیر و زبر کنیم‌» یعنی‌: آن‌ شهر را با نابود ساختن‌ مردم‌ آن‌ به‌ کلی‌ نابود و ویران‌ می‌کنیم‌.

آیه‌ کریمه‌ نشان‌دهنده‌ این‌ حقیقت‌ است‌ که‌ هرگاه‌ گناه‌ و معصیت‌ در یک ‌جامعه‌ای‌ شیوع‌ و تکثر یافت‌ و در آن‌ جامعه‌ به‌سبب‌ امر به‌ معروف‌ و نهی‌ از منکر دگرگونی‌ مثبتی‌ روی‌ نداد، این‌ شیوع‌ و گستردگی‌ فساد و گناه‌، عامل‌ نابودی‌ کل ‌آن‌ جامعه‌ می‌گردد.

**﴿**وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا١٧**﴾** [الإسراء: 17].

«و چه‌ بسیار نسل‌ها را که‌ ما پس‌ از نوح‌ به‌ هلاکت‌ رساندیم‌» مانند امت‌های‌ عاد و ثمود را «و پروردگار تو به‌ گناهان‌ بندگانش‌ بس‌ آگاه‌ است‌» هرچند آن‌ گناهان‌ را در اندرونشان‌ پنهان‌ دارند «و بس‌ بیناست‌» هر چند بر گناهانشان‌ پرده‌ها فروهشته ‌دارند زیرا هیچ‌ امر پنهانی‌ای‌ بر حق‌ تعالی‌ مخفی‌ نمی‌ماند.

**﴿**مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا١٨**﴾** [الإسراء: 18].

«هر کس‌ خواهان‌ دنیای‌ زودگذر است‌» یعنی‌: هرکس با اعمال‌ نیک‌ یا اعمال ‌آخرت‌ خویش‌، بهره‌ زودگذر دنیا و آسایش‌ و رفاه‌ آن‌ را خواسته‌ باشد «وی‌ را درآن‌» یعنی‌: در دنیای‌ زودگذر «هر چه‌ که‌ بخواهیم‌ به‌ شتاب‌ دهیم‌» نه‌ هر چه‌ که‌ آن ‌مرید دنیا بخواهد «برای‌ هرکس که‌ بخواهیم‌» یعنی‌: این‌ بهره‌ شتابان‌ را برای‌ هرکس‌ از آنان‌ که‌ بخواهیم‌ می‌دهیم‌ نه‌ برای‌ کسی‌ که‌ خود بخواهد بنابراین‌، کسانی‌که‌ در تلاش‌ و تکاپوی‌ رسیدن‌ به‌ بهره‌های‌ زودگذر دنیا هستند، به‌ مطلوب‌ وخواسته‌شان‌ نمی‌رسند مگر آن‌گاه‌ که‌ خداوند أ آن‌ را برای‌شان‌ اراده‌ کرده‌ باشد پس‌ چه‌ بسیارند دوندگان‌ و تکاپو گران‌ تشنه‌ دستیابی‌ به‌ دنیا که‌ با تن‌ و روحی‌ خسته ‌و فگار در عشق‌ آن‌ می‌میرند و حسرت‌ آن‌ را همچنان‌ در دل‌ با خود به‌ گور می‌برند «آن‌گاه‌ جهنم‌ را برای‌ او مقرر می‌داریم‌» به‌ سبب‌ این‌که‌ اوامر ما در مورد عمل‌ برای ‌آخرت‌ و خالص ‌ساختن‌ آن‌ از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فرو گذاشته‌ است‌ «درآید به ‌آن‌» یعنی‌: به‌ جهنم‌ «نکوهیده‌» یعنی‌: سرزنش‌شده‌ «رانده‌ شده‌» یعنی‌: طرد شده ‌از رحمت‌الله ، دور گردانده‌ از آن‌؛ به‌ سبب‌ برگزیدن‌ دنیای‌ فانی‌ بر جهان‌ باقی‌.

**﴿**وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا١٩**﴾** [الإسراء: 19].

«و هرکس آخرت‌ را بخواهد» یعنی‌: هرکس با اعمالش‌ خواهان‌ سرای‌ آخرت ‌باشد «و چنان‌که‌ سزاوار آن‌ است‌» یعنی‌: سزاوار طالب‌ سرای‌ آخرت‌ است‌ «برای ‌آن‌ سعی‌ کند» با مبنی‌ قرار دادن‌ قانون‌ شرع‌، به‌ دور از بدعت‌ گذاری‌ و هوای‌ نفس ‌«و او مؤمن‌ باشد» به‌ ایمانی‌ درست‌ و راستین‌ «پس‌ این‌ گروه‌ سعی‌شان‌ مشکور است‌» نزد خدا أ. یعنی‌: سعی‌شان‌ مقبول‌ است‌ نه‌ مردود لذا سعی‌شان‌ قطعا مورد حق‌شناسی‌ واقع‌ خواهد شد.

**﴿**كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا٢٠**﴾** [الإسراء: 20].

«هریک‌» از دو دسته‌ یاد شده‌ «را؛ این‌ گروه‌ و آن‌ گروه‌ را از عطای‌ پروردگارت ‌پی‌درپی‌ می‌دهیم‌» یعنی‌: هم‌ مؤمنان‌ و هم‌ کفار، هم‌ اهل‌ طاعت‌ و هم‌ اهل‌ معصیت ‌را پیوسته‌، پی‌درپی‌ و بی‌انقطاع‌ از روزی‌ و مواهب‌ دنیا به‌ محض‌ فضل‌ و بخشش ‌خویش‌ می‌بخشیم‌ و معصیت‌ و نافرمانی‌ گنهکار در قطع‌ روزی‌ دنیوی‌ وی‌ تأثیری ‌ندارد «و بخشش‌ پروردگارت‌ بازداشته‌ شده‌ نیست‌» از کسی‌ از بندگان‌ وی‌ لذا آن‌ را در دنیا از هیچ‌ مؤمن‌ و کافری‌ باز نمی‌دارد.

**﴿**ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا٢١**﴾** [الإسراء: 21].

«ببین‌» به‌ دیده‌ عبرت‌ «چگونه‌ بعضی‌ از آنان‌ را بر بعضی‌ دیگر برتری ‌داده‌ایم‌» در روزی‌ و جاه‌ دنیا! لذا در میان‌ مردم‌ هم‌ اغنیا را می‌یابید هم‌ فقرا را، هم‌ اقویا را می‌یابید هم‌ ضعفا را، هم‌ تندرستان‌ را می‌یابید هم‌ بیماران‌ را و البته‌ این‌ تفاوت‌ها به‌ سبب‌ حکمت‌ بالغه‌ای‌ است‌ که‌ عقل‌ها از ادراک‌ آن‌ قاصرند «و قطعا آخرت‌ بزرگتر است‌ در رفعت‌ درجات‌ و بیشتر است‌ در برتری‌» یعنی‌: درجات‌ آخرت‌ و برتریهای‌ مؤمنان‌ در آن‌ بر کفار، فوق‌ برتری‌ها و تفاوت‌های‌ موجود در دنیا ومراتب‌ و درجات‌ اهل‌ آن‌ در دارایی‌ و نداری‌ و مانند آن‌ است‌ زیرا تفاوت‌ در آخرت‌ با بهشت‌ و درجات‌ آن‌ و با آتش‌ و درکات‌ آن‌ است‌ پس‌ انسان‌ عاقل‌ به ‌آخرت‌ عنایت‌ می‌ورزد نه‌ به‌ دنیا. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ آمده‌است‌: «قطعا صاحبان‌ درجات‌ برتر در بهشت‌، اهل‌ علیین‌ را چنان‌ می‌بینند که‌ شما ستاره‌ فرورفته‌ در افق‌ آسمان‌ را می‌بینید».

**﴿**لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا٢٢**﴾** [الإسراء: 22].

«معبود دیگری‌ را با خدا قرار نده‌» ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب‌ این‌ امر، مکلفان ‌از امت‌ محمد ص اند». یعنی‌: ای‌ مکلف‌! در پرستش‌ پروردگار شریکی‌ برای‌ اوقرار نده‌ «که‌ آن‌گاه‌ نکوهیده‌ و بی‌یار و یاور بنشینی‌» یعنی‌: در آن‌ صورت‌، دو چیز را یکجا با هم‌ برای‌ خود گرد آورده‌ای‌؛ یکی‌ نکوهش‌ خداوند أ، فرشتگان‌ وی‌ و بندگان‌ صالحش‌ و دوم‌؛ خوار ساختن‌ و بی‌پناهی‌ات‌ از سوی‌ خدای‌ سبحان‌ زیرا تو که‌ با او معبود دیگری‌ را شریک‌ ساخته‌ای‌، او هم‌ تو را به‌ همان‌ معبود بیچاره‌ات ‌وا می‌گذارد.

**﴿**۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا٢٣**﴾** [الإسراء: 23].

«و پروردگار تو حکم‌ کرد» یعنی‌: فرمان‌ داد به‌ فرمانی‌ قاطع‌ «که‌ جز او را نپرستید و به‌ پدر و مادر احسان‌ کنید» یعنی‌: همچنین‌ فرمان‌ داد به‌ این‌که‌ با والدین‌ به‌ نیکی ‌تمام‌ رفتار کنید زیرا بعد از خداوند أ که‌ سبب‌ حقیقی‌ وجود انسان‌ است‌، والدین ‌سبب‌ ظاهری‌ وجود و تربیت‌ وی‌ در فضایی‌ آکنده‌ از مهر و عطوفت‌ و ایثار می‌باشند.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ حالت‌ سالمندی‌ والدین‌ را مخصوصا ذکر می‌کند زیرا ایشان‌ در این‌ حالت‌ نسبت‌ به‌ حالات‌ دیگر به‌ نیکی‌ فرزند نیازمندترند پس‌ می‌فرماید: «اگر یکی‌ از آنان‌ یا هر دو نزد تو» یعنی‌: در پناه‌ حمایت‌ و تکفل‌ تو «به‌ سالخوردگی ‌برسند» پس‌ بر توست‌ که‌ این‌ پنج‌ دستور را در رفتار با ایشان‌ رعایت‌ کنی‌:

اول‌: «پس‌ به‌ آنان‌ اف‌ مگو» یعنی‌: به‌ آنان‌ سخنی‌ نگو که‌ در آن‌ کمترین‌ بار ایذایی‌وجود داشته‌ باشد و حتی‌ کلمه‌ «اف‌» رابه‌ ایشان‌ نگو زیرا این‌ کلمه‌ یا صدایی ‌است‌ که‌ از تنگدلی‌ و دل‌آزاری‌ و گرانبار یافتن‌ ایشان‌ در قلبت‌ خبر می‌دهد. بدین‌گونه‌،خدای‌ سبحان‌ فرزند را از ملال‌ و دل‌تنگی‌ نسبت‌ به‌ پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ‌ایشان‌ بر خود، نهی‌ می‌کند.

دوم‌: «و بر آنان‌ بانگ‌ مزن‌» نهر: پرخاش‌کردن‌ و درشت‌خویی‌ است‌. یعنی‌: با آنان‌ از سر پرخاش‌ و درشتی‌ سخن‌ مگوی‌ و بر روی‌ آنها داد مزن‌.

سوم‌: «و با آنان‌» به‌جای‌ اف‌ گفتن‌ و فریاد کشیدن‌ «سخنی‌ شایسته‌» یعنی‌: نرم‌ ولطف‌آمیز «بگو» به‌ نیکوترین‌ وجهی‌ که‌ می‌توان‌ از یک‌ سخن‌ نرم‌ و مهرآمیز ومحترمانه‌ تعبیر کرد، توأم‌ با رعایت‌ ادب‌، حیا، وقار و سنگینی‌. و از ادب‌ است ‌که‌ پدر و مادر را رودررو به‌ نام‌شان‌ نخوانی‌ بلکه‌ بگویی‌: پدر جان‌! مادر جان‌!

**﴿**وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا٢٤**﴾** [الإسراء: 24].

چهارم‌: «و از سر مهربانی‌، بال‌ فروتنی‌ بر آنان‌ بگستر» اصل‌ آن‌ این‌ است‌ که‌ چون‌ پرنده‌ خواسته‌ باشد به‌ جوجه‌اش‌ ابراز محبت‌ کند و برای‌ پرورشش‌ او را به‌خود بچسباند، بال‌ خویش‌ را بر او می‌گستراند پس‌ گویی‌ حق‌ تعالی‌ به‌ فرزند می‌گوید: تکفل‌ و سرپرستی‌ والدینت‌ را به‌گونه‌ای‌ بر دوش‌ بگیر که‌ ایشان‌ را در زیر بال‌ رعایتت‌ بگیری‌ و به‌ خودت‌ ضمیمه‌ کنی‌ چنان‌که‌ آنان‌ در خردسالی‌ات‌ با تو همین‌ کار را کرده‌اند.

پنجم‌: «و بگو» در بزرگسالی‌ آنها و بعد از وفاتشان‌ «پروردگارا! آن‌ دو را مورد مرحمت‌ قرارده‌ چنان‌که‌ مرا در خردی‌ پروردند» یعنی‌: رحمت‌ و بخشایشی‌ همانند پرورش ‌دادن‌ آنان‌ مرا، یا به‌سبب‌ پرورش‌دادن‌ آنان‌ مرا، به‌ ایشان‌ عنایت‌ کن‌. البته ‌لفظ «رحمت‌» جامع‌ همه‌ خوبی‌های‌ دین‌ و دنیاست‌.

یادآور می‌شویم‌ که‌ درباره‌ نیکی‌ به‌ پدر و مادر احادیث‌ بسیاری‌ آمده‌ است‌؛ ازآن‌ جمله‌ حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ و انس‌ ب است‌: «رسول‌ خدا ص بر منبر برآمدند آن‌گاه‌ فرمودند: آمین‌! آمین‌! آمین‌! گفته‌ شد:یا رسول‌الله! برای‌ چه‌ آمین‌ می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل‌ نزدم‌ آمد و گفت‌: ای‌محمد! خاک‌ بر بینی‌ کسی‌ که‌ نامت‌ نزد وی‌ برده‌ شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین‌! من‌ گفتم‌: آمین‌! آن‌گاه‌ گفت‌: خاک‌ بر بینی‌ کسی‌که‌ ماه‌ رمضان ‌بر وی‌ درآید و آن‌ ماه‌ سپری‌ شود اما بر وی‌ آمرزیده‌ نشود، بگو: آمین‌! من ‌گفتم‌: آمین‌! سپس‌ گفت‌: خاک‌ بر بینی‌ کسی‌ که‌ پدر و مادرش‌ یا یکی‌ از آنها را دریابد اما آنان‌ او را به‌ بهشت‌ وارد نکنند، بگو: آمین‌! و من‌ گفتم‌: آمین‌!» همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ مالک‌بن‌ربیعه‌ س آمده است‌ که‌ فرمود: «دراثنایی‌ که‌ من‌ نزد رسول‌ خدا ص نشسته‌ بودم‌، مردی‌ از انصار به‌ حضور ایشان ‌مشرف‌ شد و گفت‌: یا رسول‌الله! آیا پس‌ از مرگ‌ والدینم‌ چیزی‌ از نیکی‌ با آنها بر ذمه‌ام‌ باقی‌ مانده‌ است‌ تا آن‌ را در حق‌شان‌ بجا آورم‌؟ فرمودند: «آری‌! چهارچیز: دعاکردن‌ و آمرزش‌خواستن‌ برای‌ آنها، به‌ اجرا گذاشتن‌ عهد آنها، گرامی‌داشتن‌ دوست‌ آنها و پیوستن‌ و بجا آوردن‌ صله‌ رحمی‌ که‌ برایت‌ جز از جانب‌ ایشان‌ نیست‌. پس‌ اینهاست‌ که‌ بر ذمه‌ات‌ از نیکویی‌ با آنها بعد از مرگشان ‌باقی‌ مانده‌ است‌».

**﴿**رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا٢٥**﴾** [الإسراء: 25].

«پروردگارتان‌ به‌ آنچه‌ در نفسهایتان‌ است‌» یعنی‌: به‌ آنچه‌ در ضمایر و نهادهایتان‌ است‌ «داناتر است‌» مانند اخلاص‌ در طاعات‌ و عدم‌ آن‌؛ از جمله ‌نیکی‌تان‌ به‌ والدین‌ یا نافرمانی‌تان‌ نسبت‌ به‌ آنها «اگر شایسته‌ باشید قطعا او برای ‌اوابین‌» یعنی‌: برای‌ رجوع‌کنندگان‌ از گناهان‌ به‌سوی‌ توبه‌ «آمرزنده‌ است‌» پس‌کسی‌که‌ از صدق‌ دل‌ توبه‌ کند، خدای‌ ﻷ‌ توبه‌ وی‌ را می‌پذیرد لذا گناهی‌ که ‌از آن‌ توبه‌ کرده‌اید، به‌ شما زیانی‌ نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ آیه‌ کریمه‌ ناظر بر کسی‌ است‌ که‌ از او حرکتی‌ بی‌جا در برخورد با والدینش‌ سر می‌زند، درحالی‌که‌ او از آن‌ حرکت‌ قصد سرپیچی‌ و نافرمانی‌ از آنها را ندارد بلکه‌ نیت‌ وی‌ خیر است‌ لذا خدای‌ ﻷ‌ او را بدان ‌مؤاخذه‌ نمی‌کند و ندامتش‌ را می‌پذیرد».

**﴿**وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا٢٦**﴾** [الإسراء: 26].

بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ به‌ نیکی‌ با والدین‌ سفارش‌ کرد، اینک‌ نیکی‌ با نزدیکان‌ و پیوندان‌ رحم‌ را که‌ با هم‌ رابطه‌ تنگاتنگی‌ دارند به‌ نیکی‌ با ایشان‌ عطف ‌می‌کند: «و به‌ صاحب‌ قرابت‌ حق‌ او را بده‌» یعنی‌: به‌ نزدیکان‌ نسبی‌ات‌ حقشان‌ را بده‌ و حقشان‌ عبارت‌ است‌ از: رعایت‌ صله‌ رحمی‌ که‌ خداوند أ بدان‌ امر کرده‌ و باید انسان‌ در حدی‌ که‌ توان‌ دارد و برحسب‌ اقتضای‌ حال‌، آن‌ را بجا آورد. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «مادر و پدرت‌، سپس‌ نزدیکتر و نزدیک‌ ترت‌». یعنی‌: صله‌ رحم‌ مراتب‌ متفاوت‌ و پله‌های‌ اولی‌ و ادنایی‌ دارد. ابوسعید خدری‌ س روایت‌ می‌کند: «چون‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد، رسول‌ خدا ص دخترشان‌ فاطمه‌ ل را فراخوانده‌ و باغ‌ فدک‌ را به‌ وی‌ دادند». اما ابن‌کثیر بر این‌ روایت ‌اشکال‌ وارد کرده‌ و گفته‌ است‌: «این‌ آیه‌ به‌ قول‌ مشهور مکی‌ است‌، درحالی‌که ‌روایت‌ فوق‌ چنین‌ اقتضا می‌کند که‌ آیه‌ مدنی‌ باشد». «و نیز به‌ مسکین‌» یعنی‌: به فقیر و مستمندی‌ که‌ از کسب‌ و کار عاجز است‌، نیز حق‌ وی‌ را بده‌ «و» نیز به ‌«ابن‌ السبیل‌» ابن‌ السبیل‌: کسی‌ است‌ که‌ در راه‌ سفر وامانده‌ و توشه‌ای‌ ندارد که‌ به‌ راهش‌ ادامه‌ دهد. مراد صدقه ‌دادن‌ به‌ مساکین‌ و در راه‌ ماندگان‌ از صدقه‌ نفل‌ یا صدقه‌ فرض‌ است‌ «و اسراف‌ نکن‌ به‌ اسراف‌ کردنی‌» مراد از آن‌: اسراف‌ و خرج‌ بی‌رویه‌ و ناپسند در راه‌های‌ حلال‌ است‌ که‌ چنین‌ اسرافی‌ تجاوز از حد شرعی ‌است‌. همچنین‌ مراد از آن‌؛ صرف‌کردن‌ مال‌ در غیر حق‌ و در راه‌های‌ حرام ‌است‌، هرچند اندک‌ باشد.

**﴿**إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا٢٧**﴾** [الإسراء: 27].

«همانا اسراف ‌کاران‌ برادران‌ شیاطین‌اند» و اسراف‌ در انفاق‌ مال‌ از شیطان‌ است ‌پس‌ هرگاه‌ کسی‌ اسراف‌ کرد، از شیطان‌ اطاعت‌ کرده‌ و به‌ وی‌ اقتدا نموده‌ است‌. اما به‌ قول‌ جمهور فقها، در عمل‌ خیر اسرافی‌ نیست‌ چنان‌که‌ ابن‌مسعود س می‌گوید: «تبذیر، انفاق‌ در غیر حق‌ است‌». «و شیطان‌ نسبت‌ به‌ پروردگارش ‌ناسپاس‌ است‌» لذا جز عمل‌ شر را انجام‌ نداده‌ و جز به‌ کار شر فرمان‌ نمی‌دهد پس‌اسراف‌کاران‌ نیز نسبت‌ به‌ پروردگار بزرگ‌ ناسپاسند، از آنجا که‌ قرین‌ و همدم‌ شیطان‌ می‌باشند.

**﴿**وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا٢٨**﴾** [الإسراء: 28].

«و اگر از آنان‌» یعنی‌: از صاحبان‌ قرابت‌ و از مسکین‌ و درمانده‌ در راه‌ «به‌انتظار رحمتی‌ از پروردگار خود که‌ بدان‌ امیدواری‌، روی‌ می‌گردانی‌» یعنی‌: اگررویگردانی‌ات‌ از آنها به‌ سبب‌ آن‌ است‌ که‌ رزقی‌ از جانب‌ پروردگارت‌ در اختیار نداری‌ که‌ به‌ آنان‌ بدهی‌ ولی‌ امیدواری‌ که‌ خداوند أ به‌ تو در این‌ باره‌ گشایشی ‌ارزانی‌ دارد؛ «پس‌ با آنان‌ سخنی‌ ملایم‌» و نرم‌ و دلجویانه‌ «بگو» و وعده‌ای‌ نیک‌بده‌، مانند گفتن‌ این‌ سخن‌ به‌ آنان‌ که‌: وقتی‌ رزق‌ خدا أ در رسید، ان ‌شاءالله شما را از یاد نخواهیم‌ برد. یا عذر مقبول‌ دیگری‌ پیش‌افگن‌.

ضحاک‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: «آیه‌ کریمه‌ درباره‌ همه‌ مستمندانی‌ نازل‌ شد که‌ از رسول‌ خدا ص درخواست‌ کمک‌ می‌کردند».

**﴿**وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا٢٩**﴾** [الإسراء: 29].

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ میانه‌ روی‌ در امور مادی‌ و معیشتی‌ دستور داده‌ بخل‌ را نکوهش‌ و از اسراف‌ و تبذیر نهی‌ می‌کند: «و دست‌ خود را بر گردنت‌ نبند و بسیار هم‌گشاده‌ دستی‌ نکن‌» یعنی‌: حال‌ بخیل‌ همانند حال‌ کسی‌ است‌ که‌ دست‌ وی‌ برگردنش‌ بسته‌ باشد و توان‌ تصرف‌ در آن‌ را نداشته‌ باشد؛ پس‌ نه‌ دستت‌ را بر گردنت ‌ببند و نه‌ بسیار گشاده‌دستی‌ و اسراف‌ پیشه‌ کن‌ «که‌ آن‌گاه‌ ملامت‌ شده‌ و حسرت‌ زده ‌برجای‌ بنشینی‌» به‌ سبب‌ بخل‌، یا به‌ سبب‌ اسراف‌ و گشاده ‌دستی‌. لذا در خرج ‌کردن‌ و انفاق‌، حالت‌ میانه‌روی‌ را برگزین‌. محسورا: یعنی‌ وامانده‌ و جدا افتاده‌ ازدنبال‌ کردن‌ مقاصد خود به‌ سبب‌ فقر.

ابن‌مسعود س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: پسربچه‌ای‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت‌: مادرم‌ از شما این‌ و این‌... را می‌خواهد، آن ‌حضرت‌ ص فرمودند: امروز نزد ما چیزی‌ نیست‌. کودک‌ گفت‌: پس‌ از شما می‌خواهد که‌ بر وی‌ پیراهنی‌ بپوشانید. آن‌ حضرت‌ ص پیراهن‌ خود را از تن ‌مبارک‌ خویش‌ بیرون‌ آورده‌ و به‌ او دادند و خود درمانده‌ در خانه‌ نشستند. پس ‌این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

آیه‌ کریمه‌ ردی‌ بر قول‌ کسانی‌ است‌ که‌ می‌گویند: انسان‌ مؤمن‌ باید تمام‌ مالش‌ را انفاق‌ کرده‌ و هیچ‌ چیز را برای‌ فردایش‌ ذخیره‌ نکند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «کسی‌که‌ میانه ‌روی‌ پیشه‌ کرد، فقیر نشد».

**﴿**إِنَّ رَبَّكَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا٣٠**﴾** [الإسراء: 30].

«بی‌گمان‌ پروردگار تو بر هرکه‌ بخواهد، روزی‌ را گشاده‌ و تنگ‌ می‌گرداند» یعنی‌: او به‌ سبب‌ حکمت‌ بالغه‌ای‌ که‌ دارد، روزی‌ را بر بعضی‌ گشاده‌ و بر بعضی‌ دیگر تنگ ‌می‌گرداند پس‌ ای‌ پیامبر! هیچ‌ سرزنشی‌ متوجه‌ تو نیست‌ «در حقیقت‌ او به‌ بندگان ‌خود دانا و بیناست‌» و هیچ‌ چیز بر او پنهان‌ نیست‌.

آیه‌ کریمه‌ تسلی‌ بخش‌ رسول‌ خدا ص در تنگدستی‌ ایشان‌ است‌ که‌ این ‌تنگدستی‌، نه‌ از روی‌ بی‌مهری‌ پروردگار نسبت‌ به‌ ایشان‌ بلکه‌ به‌ خاطر حکمتی ‌است‌. در حدیث‌ شریف‌ قدسی‌ آمده‌ است‌: «همانا از بندگان‌ مؤمنم‌ کسانی‌ هستند که ‌ایمان شان‌ را جز فقر سامان‌ نمی‌دهد و اگر ایشان‌ را توانگر سازم‌، بی‌گمان‌ دین‌شان‌ رابر ایشان‌ تباه‌ ساخته‌ام‌ و همانا از بندگان‌ من‌ کسانی‌ هستند که‌ ایمان‌شان‌ را جز توانگری‌ درست‌ نمی‌کند و اگر ایشان‌ را فقیر سازم‌، محققا دینشان‌ را بر ایشان‌ تباه‌ ساخته‌ام‌». اما گاهی‌ غنا و توانگری‌ در حق‌ بعضی‌ از مردم ‌«استدراج‌»، و فقیرساختنشان‌ عذاب‌ است‌ ـ پناه‌ بر خدای‌ سبحان‌؛ هم‌ از این‌ و هم‌ از آن‌.

**﴿**وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا٣١**﴾** [الإسراء: 31].

«و از بیم‌ تنگدستی‌ فرزندان‌ خود را نکشید» چنان‌که‌ برخی‌ از اعراب‌ در جاهلیت‌ مرتکب‌ این‌ جنایت‌ می‌شدند «ماییم‌ که‌ هم‌ آنان‌ و هم‌ شما را روزی‌ می‌دهیم‌» و شما روزی‌دهنده‌ آنان‌ نیستید که‌ در حق‌ آنان‌ چنین‌ جنایتی‌ روا می‌دارید «بی‌گمان‌کشتن‌ آنان‌ گناهی‌ بزرگ‌ است‌» ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که ‌خداوند أ به‌ بندگان‌ خود از پدر نسبت‌ به‌ فرزندش‌ مهربان‌تر است‌».

**﴿**وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا٣٢**﴾** [الإسراء: 32].

«و به‌ زنا نزدیک‌ نشوید» با انجام‌ دادن‌ مقدمات‌ آن‌؛ مانند بوسه‌ و کنار و حرکات‌ دیگر. البته‌ نهی‌ از نزدیکی‌ به‌ زنا به‌ طریق‌ اولی‌ نهی‌ از خود زنا را نیز شامل‌می‌شود «هرآینه‌ آن‌ فاحشه‌ است‌» یعنی‌: زنا بسیار زشت‌، و تجاوز از حد شرع‌ وعقل‌ می‌باشد «و آن‌ بد راهی‌ است‌» زیرا به‌ آمیخته‌ شدن‌ نسب‌ها می‌انجامد و به‌دوزخ‌ می‌کشاند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «بعد از شرک‌، هیچ‌ گناهی‌ نزد خداوند أ بزرگ‌تر از آن‌ نیست‌ که‌ مردی‌ نطفه‌ای‌ را در رحمی‌ قرار دهد که‌ برایش‌ حلال‌ نیست‌».

**﴿**وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا٣٣**﴾** [الإسراء: 33].

«و نفسی‌ را که‌ خداوند حرام‌ کرده‌ است‌» یعنی‌: کسی‌ را که‌ حق‌ تعالی‌ او را با پناه ‌دین‌، یا با پناه‌ عهد ذمه‌ یا عهد امان‌، محفوظ و محترم‌ قرار داده‌ است‌ «جز به‌ حق ‌نکشید» کشتن‌ به‌حق‌، شامل‌ مواردی‌ است‌ که‌ قتل‌ نفس‌ در آنها مباح‌ است‌؛ مانند ارتداد، زنای‌ محصن‌ (شخص‌ دارای‌ همسر) و قصاص ‌گرفتن‌ از قاتل‌ در قتل‌ عمد وتجاوز «و هرکس به‌ ستم‌ کشته‌ شود» نه‌ به‌ سببی‌ که‌ شرعا مجوزی‌ برای‌ کشتن‌ وی ‌است‌ «پس‌ بی‌گمان‌ به‌ ولی‌ وی‌ سلطه‌ای‌ داده‌ایم‌» یعنی‌: به‌ کسی‌ از ورثه‌ مقتول‌ که‌ سرپرست‌ و متولی‌ امر وی‌ است‌، قدرتی‌ علیه‌ قاتل‌ داده‌ایم‌ که‌ اگر بخواهد او رابکشد، اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه‌ بگیرد «پس‌ او» یعنی‌: ولی‌ مقتول ‌«نباید در قتل‌ زیاده‌روی‌ کند» به‌ این‌که‌ مثلا قاتل‌ را مثله‌ کند، یا او را شکنجه ‌نماید، یا به‌جای قاتل‌ شخص‌ یا اشخاص‌ دیگری‌ را به‌ قتل‌ رساند «بی‌گمان‌ او یاری ‌داده‌ شده‌ است‌» یعنی‌: قطعا ولی‌ مقتول‌ از سوی‌ خداوند أ مؤید و یاری‌ داده‌ شده‌ است‌ زیرا حق‌ تعالی‌ متولیان‌ امور جامعه‌ اسلامی‌ را به‌ یاری‌ دادنش‌ و بپاخاستن‌ برای‌ احقاق‌ حقش‌ فرمان‌ داده‌ تا حقش‌ را بگیرند و به‌ وی‌ باز دهند. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «همانا از بین‌رفتن‌ دنیا در نزد خداوند أ آسان‌تر از کشتن ‌مسلمانی‌ است‌».

نسفی‌ که‌ از احناف‌ است‌ در تفسیرش‌ می‌گوید: «ظاهر آیه‌ بر این‌ امر دلالت ‌می‌کند که‌ در میان‌ شخص‌ آزاد و برده‌ و در میان‌ مسلمان‌ و ذمی‌ حکم‌ قصاص‌ جاری‌ می‌شود».

**﴿**وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا٣٤**﴾** [الإسراء: 34].

«و به‌ مال‌ یتیم‌ ـ جز به‌ شیوه‌ای‌ که‌ نیکوتر است‌ ـ نزدیک‌ نشوید» نهی‌ از نزدیک ‌شدن‌ به‌ مال‌ یتیم‌، از باب‌ مبالغه‌ است‌ و هدف‌ از آن‌، نهی‌ از دست ‌بردن‌ به‌مال‌ یتیم‌ می‌باشد؛ به‌ تلف‌کردن‌ آن‌، یا به‌ شیوه‌ای‌ که‌ تباه‌ کننده‌ مال‌ وی‌ است‌ اما به‌کار انداختن‌ مال‌ یتیم‌ ازسوی‌ ولی‌ به‌ شیوه‌ای‌ که‌ نیکوتر است‌، مانعی‌ ندارد این‌ شیوه‌ عبارت‌ است‌ از: نگه‌داری‌ مال‌ یتیم‌، سرمایه‌گذاری‌ با آن‌ در اموری‌ که‌ سودآور است‌ و منفعت‌ یتیم‌ در آن‌ نهفته‌ می‌باشد و انفاق‌ بر یتیم‌ از آن‌ بدون ‌اسراف‌ «تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ رشد خود برسد» پس‌ چون‌ یتیم‌ به‌ رشد و بلوغ‌ عقلی‌ خود دست‌ یافت‌، یعنی‌ عقلش‌ به‌ کمال‌ رسید و قوای‌ حسی‌ و حرکتی‌ وی‌ کامل‌ شد، به‌طوری‌که‌ به‌ امور مالی‌ خویش‌ می‌توانست‌ رسیدگی‌ کند، در این‌ حالت‌ است‌ که ‌شما باید مالش‌ را به‌ وی‌ بسپارید، یا در آن‌ با اجازه‌اش‌ تصرف‌ کنید. البته‌ بلوغ‌ جنسی‌ بدون‌ بلوغ‌ عقلی‌ کافی‌ نیست‌ «و به‌ عهد وفا کنید» یعنی‌: به‌ عهد خود با خدای‌ خود بر وجه‌ شرعی‌ آن‌ قیام‌ کنید و این‌ با نگه‌داشت‌ و رعایت‌ اوامر و نواهی‌حق‌ تعالی‌ و تطبیق‌ قانون‌ مورد پسند شرع‌ انور میسر است‌. همچنین‌ عهد و پیمان‌خود با مردم‌ را نگه‌ دارید؛ مگر آن‌که‌ بر جواز عهدشکنی‌ با آنان‌ دلیل‌ به‌خصوصی ‌وجود داشته‌ باشد «زیرا که‌ از عهد پرسش‌ خواهد شد» در آخرت‌، که‌ به‌ عهد وپیمان‌ خود با خدا أ و مردم‌ چه‌ کرده‌اید؟.

﴿وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا٣٥﴾ [الإسراء: 35].

«و چون‌ پیمانه‌ می‌کنید، پیمانه‌ را تمام‌ دهید» و از آن‌ نکاهید «و با قسطاس ‌مستقیم‌ وزن‌ کنید» قسطاس‌: ابزار سنجش‌ کالا است‌، که‌ قپان‌، ترازوهای‌ سنجش ‌طلا و غیر آن‌ از ابزارهای‌ سنجش‌ را در بر می‌گیرد. قسطاس‌ مستقیم‌: آن‌ ترازو و ابزار سنجشی‌ است‌ که‌ از وزن‌ حقیقی‌ نه‌ چیزی‌ کم‌ کند و نه‌ برآن‌ بیفزاید بلکه‌ اشیا را به‌ طور درست‌ آن‌ وزن‌ نماید. به‌قولی‌: «قسطاس‌» به‌ زبان‌ رومی‌، همان‌ پیمانه ‌است‌ «این‌» تمام‌ دادن‌ پیمانه‌ و وزن‌ «بهتر است‌» برای‌ شما در نزد خدا أ و در نزد مردم‌، که‌ نتیجه‌ آن‌ نام‌ نیک‌، پاداش‌ نیک‌ و گرایش‌ مردم‌ به‌ معامله‌ با کسی ‌است‌ که‌ این‌ گونه‌ درست‌کار و با انصاف‌ باشد «و» این‌ تمام‌ دادن‌ پیمانه‌ و وزن ‌«خوش‌ فرجام‌تر است‌» یعنی‌: انجام‌ و عاقبت‌ بهتری‌ دارد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «کسی‌ بر انجام‌ دادن‌ حرام‌ قادر نمی‌شود و سپس ‌آن‌ را ترک‌ نمی‌کند درحالی‌که‌ از ترک‌ آن‌ هیچ‌ انگیزه‌ دیگری‌ جز ترس ‌خداوند متعال‌ ندارد مگر این‌که‌ خداوند به‌ طور عاجل‌ در دنیا قبل‌ از آخرت ‌چیزی‌ را که‌ بهتر از آن‌ است‌ به‌ او عوض‌ می‌دهد».

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا٣٦﴾ [الإسراء: 36].

«و چیزی‌ را که‌ بدان‌ علم‌ نداری‌ دنبال‌ نکن‌» به‌ این‌ ترتیب‌، خدای‌ متعال‌ نهی ‌می‌کند از این‌که‌ انسان‌ چیزی‌ بگوید یا به‌ چیزی‌ عمل‌ کند که‌ به‌ آن‌ علم‌ ندارد، مانند نکوهش‌ مردم‌ و متهم ‌ساختنشان‌ بدون‌ علم‌ و پیروی‌ از حدسها و گمانها. همچنین‌ این‌ معنی‌، شامل‌ گواهی‌ دروغ‌، سخن‌ دروغ‌، افترا و طعن‌زدن‌ به‌ دیگران‌، جست‌وجوی‌ عیوب‌ مردم‌، دگرگون‌ کردن‌ حقایق‌ علمی‌، جعل‌ اخبار وغیر این‌ از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال‌ مبتنی‌ بر حدس‌ و تخمین‌ و گمان‌ نیزمی‌شود. بدبختانه‌ امروزه‌ بر اثر ضعف‌ دین‌ و ایمان‌ و اخلاق‌، این‌ روش‌ ناپسند در میان‌ مسلمانان‌ شیوع‌ پیدا کرده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «از گمان‌ برحذر باشید چراکه‌ گمان‌ دروغ‌ترین‌ سخن‌هاست‌». «زیرا گوش‌ و چشم‌ و قلب‌، همه ‌مورد پرسش‌ واقع‌ خواهند شد» یعنی‌: از صاحب‌ آنها پرسیده‌ می‌شود که‌ این‌ حواس‌ خود را در چه‌ راهی‌ به‌کار گرفته‌ است‌ زیرا حواس‌ انسان‌ آلات‌وابزاری‌ اند که‌ اگر او آنها را در خیر به‌کار گیرد، سزاوار دریافت‌ پاداش‌ است‌ و اگر آنها را در شر به‌کار گیرد، سزاوار عقاب‌ می‌باشد. به‌قولی‌: خداوند أ این‌ اعضا را در هنگام‌ پرسش‌ از آنها به‌ نطق‌ می‌آورد و آنها از آنچه‌ که‌ صاحب‌شان‌ انجام‌ داده‌ است‌ خبرمی‌دهند. چنان‌که‌ آیات‌ و احادیث‌ گواه‌ این‌ حقیقت‌ است‌.

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا٣٧﴾ [الإسراء: 37].

«و در زمین‌ به‌ نخوت‌ راه‌ نرو» مرح‌: نخوت‌، فخر، خودبینی‌ و خرامان‌ بودن ‌است‌ «چراکه‌ هرگز زمین‌ را نمی‌توانی‌ شکافت‌» با راه‌ رفتن‌ متکبرانه‌ بر آن‌. این‌ تعبیر متضمن‌ تهکم‌ و تحقیر مستکبران‌ نخوت‌منش‌ است‌ «و نه‌ در درازی‌ به‌ کوهها توانی ‌رسید» یعنی‌: نه‌ هرگز با خودنگری‌ و فخر و خودبزرگ‌بینی‌، قدرتت‌ به‌ آنجاها می‌رسد که‌ با کوهها برابری‌ کنی‌ تا بزرگی‌ هیکل‌ و جثه‌ات‌ تو را به‌ کبر و نخوت‌وادارد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هر کس‌ برای‌ خدا تواضع‌ کند، خدا او رارفعت‌ می‌بخشد پس‌ او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ‌ است‌». همچنین‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «در اثنایی‌ که‌ مردی‌ از امت‌های‌ قبل‌ از شما خرامان ‌خرامان‌ راه‌ می‌رفت‌ و دو جامه‌ گران ‌قیمت‌ پوشیده‌ و به‌آنها می‌بالید، ناگهان‌ زمین‌او را فروبرد و او تا روز قیامت‌ در آن‌ می‌جنبد». یعنی‌ همچنان‌ در آن‌ فرومی‌رود.

﴿كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا٣٨﴾ [الإسراء: 38].

«همه‌ این‌ خصلت‌ها، بدش‌ نزد پروردگار تو ناپسند است‌» یعنی‌: آن‌ بخش‌ از خصلت‌هایی‌ که‌ فوقا از آنها نهی‌ به‌ عمل‌ آمد، نزد حق‌ تعالی‌ ناپسند بوده‌ و او از آنها نفرت‌ دارد و هرگز بدانها راضی‌ نیست‌ پس‌ باید آنها را ترک‌ کرد.

﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا٣٩﴾ [الإسراء: 39].

«این‌» سفارشهایی‌ که‌ ذکر آنها در آیات‌ قبل‌ گذشت‌ و از آیه‌: لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ [الإسراء: 22] که‌ نهی‌ از شرک‌ است‌ شروع‌ و به‌ این‌ آیه‌ که‌ باز هم‌ با نهی‌ از شرک‌: ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا﴾ [الإسراء: 39] ختم‌ می‌شود و در مجموع‌ بیست‌ و پنج‌ تکلیف‌ را از اوامر ونواهی‌ دربر می‌گیرد؛ «از جمله‌ آن‌ چیزهایی‌ است‌ که‌ پروردگارت‌ از حکمت‌ به‌سویت‌ وحی‌ فرستاده‌ است‌» یعنی‌: این‌ مجموعه‌ بیست‌ و پنج‌ حکمی‌ که‌ از آیه‌ (23) شروع ‌و به‌ آیه‌ (39) ختم‌ می‌شود و ـ چنان‌که‌ گفتیم‌ ـ آغاز و انجام‌ آنها امر به‌ توحید ونهی‌ از شرک‌ است‌، از جمله‌ احکام‌ متقن‌ و محکمی‌ است‌ که‌ هرگز فساد را بدانها راهی‌ نیست‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «همه‌ کتاب‌ تورات‌ در پانزده‌ آیه‌ از سوره ‌بنی‌اسرائیل‌ خلاصه‌ شده‌ است‌».

«و با خدای‌ یگانه‌، معبودی‌ دیگر قرار نده‌» بدین‌سان‌، خداوند متعال‌ برای‌ تأکید و تثبیت‌ این‌ حقیقت‌ که‌ توحید رأس‌ خصلت‌های‌ دین‌ و ستون‌ آن‌ است‌، نهی‌ از شرک‌ را در آخر این‌ احکام‌ تکرار نمود «وگرنه‌ حسرت‌ زده‌ و مطرود» که‌ هم‌ تو خود را ملامت‌ کنی‌ و هم‌ خدا أ و خلق‌ تو را ملامت‌ کنند در حالی‌که‌ از رحمت‌ حق‌ رانده‌ و حسرت‌زده‌ هستی‌ «در دوزخ‌ افگنده‌ خواهی‌ شد».

﴿أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا٤٠﴾ [الإسراء: 40].

بعد از این‌ گلگشت‌ وسیع‌ در میدان‌ اوامر و نواهی‌ که‌ تمسک‌ به‌ آنها اثر و ثمر عقیده‌ توحید است‌، خدای‌ ﻷ‌ موقفی‌ از مواقف‌ اهل‌ شرک‌ را بیان‌ می‌کند: «آیا پروردگارتان‌ شما را به‌» داشتن‌ «پسران‌ اختصاص‌ داده‌ و خود از فرشتگان ‌دخترانی‌ برگرفته‌ است‌؟» این‌ خطابی‌ است‌ به‌ کفاری‌ که‌ می‌پندارند؛ فرشتگان ‌دختران‌ خدایند. یعنی‌: آیا حق‌ تعالی‌ به‌ پندارتان‌ شما را بر خود برتری‌ داده‌ لذا شما را به‌ داشتن‌ فرزندان‌ پسر اختصاص‌ داده‌ و دختران‌ را برای‌ خود برگرفته‌ است‌؟ «هرآینه‌ شما سخنی‌ بس‌ بزرگ‌ می‌گویید» که‌ در جرأت‌ و جسارت‌ بر خدای‌ ﻷ‌ و زشتی‌ و وقاحت‌ به‌ پایه‌ای‌ است‌ که‌ فروتر از آن‌ هیچ‌ حد و پایه‌ای ‌نمی‌توان‌ تصور کرد.

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِيَذَّكَّرُواْ وَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا نُفُورٗا٤١﴾ [الإسراء: 41].

«و به‌ راستی‌، ما در این‌ قرآن‌» حقایق‌ را «گونه‌گون‌ بیان‌ کرده‌ایم‌» از بیان‌ امثال ‌گرفته‌ تا طرح‌ وعده‌، مژده‌، هشدار و غیره‌. یا معنی‌ این‌ است‌: ما سخن‌ها و معانی ‌را در قرآن‌، هر بار به‌ روشی‌ دیگر و آهنگ‌ و ترتیب‌ و تمثیلی‌ جدید که‌ بشر از آوردن‌ نظیر آن‌ عاجز است‌، تکرار کرده‌ایم‌ «تا پند گیرند» و با به‌کار انداختن‌خردهایشان‌، راه‌ تدبر و تفکر در قرآن‌ را اختیار کنند تا بر بطلان‌ آنچه‌ که‌ می‌گویند، آگاه‌ شوند «ولی‌ جز بر رمیدن‌ آنان‌ نمی‌افزاید» یعنی‌: قرآن‌ جز بر نفرت ‌و دوری‌ کفار و ستمگران‌ از حق‌ و غفلت‌ آنها از اندیشیدن‌ در راه‌ درست‌ و صواب ‌نمی‌افزاید و این‌ نیست‌ جز به‌ سبب‌ بیماری‌ دل‌ها، عقل‌ها و روان‌هایشان‌.

﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا٤٢﴾ [الإسراء: 42].

«بگو: اگر با او خدایانی‌ دیگر بود چنان‌که‌» مشرکان‌ «می‌گویند، در آن‌ صورت‌ حتما در صدد جستن‌ راهی‌ به‌سوی‌ خداوند صاحب‌ عرش‌ برمی‌آمدند» یعنی‌: در آن‌صورت‌، آن‌ خدایان‌ ادعایی‌ راهی‌ می‌جستند تا با حق‌ تعالی‌ کشمکش‌ کرده‌ و بر او غلبه‌ نمایند چنان‌که‌ شاهان‌ و قدرتمندان‌ با یک‌دیگر چنین‌ کرده‌، بر سر قدرت‌ پیکارها به‌ راه‌ می‌اندازند و کشتارها به‌پا می‌کنند. یا معنی‌ این‌ است‌: در آن‌صورت‌، آن‌ خدایان‌ ادعایی‌ای‌ که‌ شما به‌ آنها به‌ دیده‌ واسطه‌هایی‌ برای‌ خود نزد خدای‌ یگانه‌ می‌نگرید، خودشان‌ حق‌ تعالی‌ را پرستش‌ و نیایش‌ کرده‌ و در صدد قرب‌ و نزدیکی‌ به‌ او بر می‌آمدند. پس‌ شما دیگر چرا برای‌ نزدیکی‌ به‌ خدا أ به ‌آستان‌ آنها چنگ‌ می‌زنید، در حالی ‌که‌ نیازی‌ به‌ این‌ نیست‌ که‌ میان‌ شما و او واسطه‌ای‌ وجود داشته‌ باشد.

﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا٤٣﴾ [الإسراء: 43].

«او پاک‌ و منزه‌ است‌» تسبیح‌: به‌ معنای‌ تنزیه‌ و پاکی‌ است‌ «و بسی‌ والاتر» وبرتر «است‌ از آنچه‌ می‌گویند» این‌ ستمگران‌؛ از سخنان‌ زشت‌ و بهتان های‌ عظیم‌ «به ‌برتری‌ای‌ بزرگ‌» یعنی‌: خداوند أ در نهایت‌ بزرگی‌ و در نهایت‌ دوری‌ از این ‌پندارهایشان‌ بوده‌ و در برترین‌ مراتب‌ وجود قرار دارد زیرا او واجب ‌الوجود و باقی ‌باالذات‌ است‌، درحالی‌که‌ فرزند گرفتن‌ از ادنی‌ مراتب‌ وجود می‌باشد چه‌ در میان ‌قدیم‌ و حادث‌ و غنی‌ و محتاج‌، منافاتی‌ تام‌ وجود دارد.

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا٤٤﴾ [الإسراء: 44].

«آسمان‌های‌ هفت‌گانه‌ و زمین‌ و هرکه‌ در آنهاست‌» از مخلوقاتی‌ که‌ دارای‌ عقل‌ وخردند ـ مانند فرشتگان‌ و انس‌ و جن‌ ـ و نیز غیر آنان‌ از موجوداتی‌ که‌ دارای ‌عقل‌ نیستند «او را تسبیح‌ می‌گویند و هیچ‌ چیز نیست‌ مگر این‌که‌ او را در حال‌ ستایش ‌تسبیح‌ می‌گوید» به‌ زبان‌ قال‌ یا به‌ زبان‌ حال‌. پس‌ این‌ معنی‌ شامل‌ همه‌ مخلوقاتی‌می‌شود که ‌«شی‌» نامیده‌ می‌شوند ـ هر چه‌ که‌ باشند ـ آری‌! تمام‌ مخلوقات‌گواهی‌ می‌دهند به‌ این‌که‌ خداوند أ آفریننده‌ و تواناست‌ «ولی‌ شما تسبیح‌ آنها را درنمی‌یابید» و آنچه‌ را که‌ جمادات‌ از تسبیح‌ حق‌ تعالی‌ می‌گویند، نمی‌فهمید. به‌قولی‌: خطاب‌ متوجه‌ کفاری‌ است‌ که‌ از اندیشه‌ و تدبر دراین‌ نشانه‌ها و از عبرت‌گرفتن‌ از آنها روی‌ برمی‌تابند «بی‌گمان‌ او بردبار آمرزگار است‌» از بردباری‌ وی‌ است‌ که‌ شما را مهلت‌ می‌دهد و از آمرزگاری‌ وی‌ است‌ که‌ توبه‌کاران‌ شما رامؤاخذه‌ نمی‌کند.

جمعی‌ از مفسران‌ گفته‌اند: تسبیح‌گفتن‌ تمام‌ اشیا برای‌ خداوند أ بنابر حقیقت‌ خود می‌باشد، یعنی‌ این‌که‌: تمام‌ اشیا به‌طور حقیقی‌ نه‌ مجازی‌ به‌ تسبیح‌ گفتن‌خداوند متعال‌ ناطق‌اند ولی‌ بشر این‌ تسبیح‌ آنها را نمی‌شنود و نمی‌فهمد. درحدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از ابی‌هریره‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا صفرمودند: «موری‌ بدن‌ یکی‌ از انبیا † را گزید پس‌ آن‌ پیامبر امر کرد تا لانه ‌مورچگان‌ را آتش‌ زدند آن‌گاه‌ خداوند أ به‌ او وحی‌ فرستاد که‌: به ‌خاطر آزار یک‌ مور، امتی‌ از امت‌ها را که‌ برای‌ من‌ تسبیح‌ می‌گفتند، آتش‌ زدی‌؟!». ابن‌مسعود س می‌گوید: «ما در حال‌ خوردن‌ غذا، تسبیح‌ گفتن‌ غذا را می‌شنیدیم‌». ابوذر س روایت‌ می‌کند که‌: «رسول‌ خدا ص سنگریزه‌هایی‌ را به‌دست‌ گرفتند پس‌صدای‌ تسبیح‌ گفتن‌ آنها همانند آواز زنبور عسل‌ شنیده‌ می‌شد». همچنین نقل‌ است‌که‌ صدای‌ تسبیح‌ سنگریزه‌ها در دست‌ ابوبکر و عمر و عثمان‌ ب شنیده ‌می‌شد. نیز در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابی‌سعید خدری‌ س آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «جن‌ و انس‌ و درخت‌ و سنگ‌ و کلوخ‌ و هیچ‌ چیز دیگر صدای‌ مؤذن‌ را نمی‌شنوند مگر این‌که‌ برایش‌ در روز قیامت‌ گواهی‌ می‌دهند».

پس‌ با نگاهی‌ به‌ این‌ روایات‌ و دیگر روایاتی‌ که‌ نقل‌ آنها در اینجا میسر نیست‌، در می‌یابیم‌ که‌ قول‌ این‌ گروه‌ از مفسران‌ بر قول‌ کسانی‌ از ایشان‌ که‌ می‌گویند: تسبیح‌گفتن‌ جمادات‌ مجازی‌ و به‌ زبان‌ حال‌ است‌ نه‌ به‌ زبان‌ قال‌، ترجیح‌ دارد. ابن‌کثیر نیز قول‌ اول‌ را ترجیح‌ داده‌ است‌.

﴿وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا٤٥﴾ [الإسراء: 45].

«و چون‌ قرآن‌ بخوانی‌، میان‌ تو و کسانی‌ که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ ندارند، پرده‌ای‌ پوشیده‌ قرار می‌دهیم‌» یعنی‌: کافران‌ به‌ سبب‌ روگردانی‌ و تغافل‌ از قرائت‌ تو، همانند کسانی‌اند که‌ میان‌ تو و آنان‌ حجابی‌ پوشاننده‌ قرار دارد که‌ آنها را از شنیدن‌ قرائتت ‌بازمی‌دارد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: میان‌ تو و آنان‌ پرده‌ای‌ قرار می‌دهیم‌ که‌ تو را نمی‌بینند و از آزارشان‌ ایمن‌ می‌مانی‌، درحالی ‌که‌ قرائت‌ تو را نمی‌شنوند ونمی‌فهمند. به‌ تأیید این‌ قول‌ نیز روایاتی‌ آمده‌ است‌؛ از آن‌ جمله‌ روایت‌ ابن‌کثیر از اسماء دختر ابوبکر س است‌ که‌ فرمود: «چون‌ سوره‌ ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ﴾ [المسد: 1] نازل‌ شد، ام‌ جمیل‌ زن‌ ابولهب‌ درحالی‌که‌ سنگ‌ بر دست‌ داشت‌ و رجز می‌خواند، ولوله ‌کنان ‌پیامبر خدا ص را می‌جست‌ تا به‌ ایشان‌ حمله‌ کند اما ایشان‌ را که‌ در کنار ابوبکر س نشسته‌ بودند، نمی‌دید».

از این‌ آیه‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ منکران‌ آخرت‌ تحمل‌ شنیدن‌ آیات‌ الهی‌ را ندارند.

﴿وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا٤٦﴾ [الإسراء: 46].

«و بر دل‌هایشان‌ پوشش‌هایی‌ می‌نهیم‌ تا آن‌ را نفهمند» آیا مراد از این‌ پوشش‌ها همان‌ حجاب‌ ذکر شده‌ در آیه‌ قبل‌ است‌، یا مراد حجابی‌ دیگر افزون‌ بر حجاب ‌قبل‌ می‌باشد؟ ابن‌جریر طبری‌ ترجیح‌ می‌دهد که‌ مراد از آن‌ حجابی‌ دیگر افزون‌ برآن‌ پوشش‌هاست‌ «و در گوشهایشان‌ سنگینی‌ای‌» یعنی‌: کری‌ و گرانی‌ای‌ قرار می‌دهیم‌. «و چون‌ در قرآن‌ پروردگار خود را به‌ یگانگی‌ یاد کنی‌» بی‌ آن‌که‌ خدایان‌شان ‌را نزد او شفیع‌ آوری‌ «با نفرت‌ پشت‌ می‌کنند» تا قرآن‌ را نشنوند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: جمعی‌ از اشراف‌ قریش‌ به‌ دیدار ابوطالب ‌آمدند، در این‌ اثنا رسول‌ خدا ص وارد خانه‌ شدند و به‌ قرائت‌ قرآن‌ پرداخته‌ آیات ‌توحید را مرور کردند، سپس‌ فرمودند: «ای‌ گروه‌ قریش‌! (لااله‌الاالله) بگویید تا با این‌ کلمه‌ عرب‌ از آن‌ شما شود و عجم‌ برای‌ شما مطیع‌ گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌کریمه‌ نازل‌ شد.

﴿نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٤٧﴾ [الإسراء: 47].

«هنگامی‌ که‌ به‌سوی‌ تو گوش‌ فرامی‌دارند، ما بهتر می‌دانیم‌ که‌ به‌چه‌ منظور گوش ‌می‌دهند» یعنی‌: منظور آنان‌ از گوش ‌دادن‌ به‌ تو استهزا و استخفاف‌ به‌ تو و به‌ قرآن ‌است‌ تا با به‌ راه‌ انداختن‌ سر و صدا و همهمه‌ در هنگامی‌ که‌ تو پروردگارت‌ را به‌یگانگی‌ یاد می‌کنی‌، چنان‌ غلغله‌ای‌ ایجاد کنند که‌ کسی‌ صدایت‌ را نشنود و پیامت ‌را نفهمد «و نیز آن‌گاه‌ که‌ به‌ نجوا می‌پردازند» یعنی‌: ما داناتریم‌ به‌ آنچه‌ که‌ در میان ‌خویش‌ مطرح‌ می‌کنند آن‌گاه‌ که‌ پیرامون‌ تکذیب‌ و استهزای‌ تو با هم‌ راز گفته‌ ونجوا می‌کنند؛ «وقتی‌ که‌ این‌ ستمگران‌ می‌گویند: جز مردی‌ افسون‌شده‌ را پیروی ‌نمی‌کنید» که‌ بر اثر جادو عقلش‌ درهم‌ و برهم‌ گشته‌ و از حد اعتدال‌ خارج‌ شده‌ است‌.

﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا٤٨﴾ [الإسراء: 48].

«بنگر که‌ چگونه‌ برای‌ تو مثلها زدند» باری‌ گفتند که‌ تو کاهنی‌، باری‌ گفتند که‌ جادوگری‌، باری‌ گفتند که‌ شاعری‌ و باری‌ گفتند که‌ دیوانه‌ای‌ «پس‌ گمراه ‌شدند» از راه‌ صواب‌ در تمام‌ این‌ پندارهای‌ خود «و در نتیجه‌ راه‌ به‌ جایی ‌نمی‌برند» یعنی‌: به‌سوی‌ هدایت‌ راه‌ نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی‌ چنان‌ طعن‌ و تمسخری‌ بر تو راه‌ ببرند که‌ عقل‌ها آن‌ را بپذیرد و باورها بدان‌ منفعل‌ شود.

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا٤٩﴾ [الإسراء: 49].

«و گفتند: آیا وقتی‌ استخوانی‌ چند و اعضایی‌ پوسیده‌ و از هم‌ پاشیده‌ شدیم‌» رفات‌: آنچه‌ که‌ در هم‌ شکند و کهنه‌ و پاشان‌ گردد از همه‌ اشیا. یعنی‌: آن‌گاه‌ که‌ بعد از مرگ‌ بپوسیم‌ و اجسادمان‌ در هم‌ پاشیده‌ شود. به‌قولی‌: رفات ‌خاک‌ است‌، یعنی‌: وقتی‌ که‌ خاک‌ شویم‌ «آیا به‌ آفرینشی‌ جدید برانگیخته ‌می‌شویم‌؟» استفهام‌ برای‌ استبعاد و انکار است‌، یعنی‌: چنین‌ چیزی‌ را بسیار بعید و غیرقابل‌ قبول‌ می‌دانیم‌.

﴿۞قُلۡ كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا٥٠﴾ [الإسراء: 50].

«بگو: سنگ‌ باشید یا آهن‌» یعنی‌: اگر سنگ‌ یا آهن‌ هم‌ باشید، یقینا خداوند متعال‌ شما را از نو باز می‌آفریند، چنان‌ که‌ ابتداء شما را آفرید و یقینا شما را می‌میراند سپس‌ زنده‌ می‌کند چنان‌که‌ اولین‌ بار شما را پدید آورد.

﴿أَوۡ خَلۡقٗا مِّمَّا يَكۡبُرُ فِي صُدُورِكُمۡۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَاۖ قُلِ ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ فَسَيُنۡغِضُونَ إِلَيۡكَ رُءُوسَهُمۡ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَۖ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبٗا٥١﴾ [الإسراء: 51].

«یا نوعی‌ دیگر شوید از آنچه‌ که‌ در دلهای‌ شما بزرگ‌ می‌نماید» یعنی‌: یا از نوعی ‌شوید که‌ در امر تباین‌ و تضاد با حیات‌، بزرگتر از سنگ‌ و آهن‌ اند اما بدانید که‌ هرچه‌ بشوید، خواه‌ نخواه‌ برانگیخته‌ می‌شوید «پس‌ خواهند گفت‌: چه‌ کسی‌ ما را بازمی‌گرداند» به‌سوی‌ حیات‌، بعد از آن‌که‌ خاک‌ شدیم‌ یا سنگ‌ یا آهن‌ یا چیزی ‌سخت‌تر از آنها گردیدیم‌؟ «بگو: همان‌ کسی‌ که‌ نخستین‌ بار شما را آفرید» یعنی‌: همان‌ کسی‌ شما را باز می‌آفریند که‌ نخستین‌ بار در هنگام‌ آغاز آفرینشتان‌ بی‌ نمونه‌ سابق‌ یا تمثال‌ و شکل‌ متقدمی‌ شما را پدید آورد و اختراع‌ کرد «آن‌گاه‌ سرهای‌ خود را به‌ طرف‌ تو تکان‌ خواهند داد» به‌ علامت‌ استهزا «و خواهند گفت‌: آن‌ کی‌ خواهدبود» یعنی‌: آن‌ برانگیختن‌ و اعاده‌ مجدد چه‌ وقت‌ خواهد بود؟ «بگو: شاید که‌ نزدیک‌ باشد» یعنی‌: آن‌ اعاده مجدد نزدیک‌ است‌ زیرا هر چه‌ که‌ آمدنی‌ باشد نزدیک‌ است‌ پس‌ به‌ هوش‌ باشید.

﴿يَوۡمَ يَدۡعُوكُمۡ فَتَسۡتَجِيبُونَ بِحَمۡدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا٥٢﴾ [الإسراء: 52].

«روزی‌ که‌ شما را بخواند» خداوند أ به‌سوی‌ محشر «پس‌ حمدگویان‌ دعوت‌ او را اجابت‌ می‌کنید» یعنی‌: منقادانه‌ و ستایشگرانه‌ به‌ دعوتش‌ لبیک‌ می‌گویید «و می‌پندارید که‌ درنگ‌ نکرده‌ بودید» در دنیا یا در قبرهایتان‌ «مگر» زمان‌ «اندکی‌» یعنی‌: چون‌ صحنه‌های‌ هولناک‌ قیامت‌ را ببینید، دنیا در نظرتان‌ کوچک‌ و ناچیز می‌نماید.

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا٥٣﴾ [الإسراء: 53].

«و به‌ بندگانم‌ بگو: سخنی‌ را که‌ بهتر است‌ بگویند» یعنی‌: ای‌ محمد ص! به ‌بندگان‌ مؤمنم‌ در مقام‌ فرماندهی‌ به‌ ایشان‌ بگو: در هنگام‌ گفت‌ و گو میان‌ یک ‌دیگر یا گفت‌وگو با مشرکان‌ سخنی‌ را به‌کار برید که‌ خوبتر و بهتر است‌ زیرا خشونت‌ و درشتی‌ در کلام‌ و گفتن‌ سخنان‌ بدوبیراه‌، چه‌ بسا زمینه ‌ساز نفوذ شیطان‌ در میانتان‌ و انگیزه‌ساز نفرت‌ و رمیدن‌ کفار از اجابت‌ دعوت‌ حقتان‌ گردد «چرا که‌ شیطان‌ میانشان‌ را به‌هم‌ می‌زند» یعنی‌: شیطان‌ با فساد افگنی‌، القای‌ دشمنی‌ و تحریک ‌مؤمنان‌ علیه‌ یک‌دیگر، در میان‌ ایشان‌ نزاع‌ می‌افگند «همانا شیطان‌ همواره‌ برای ‌آدمی‌ دشمنی‌ آشکار است‌» یعنی‌: او آشکار کننده‌، برملا سازنده‌ و اعلان‌ کننده‌ دشمنی‌ خود با انسان‌ است‌، به‌ همین‌ سبب‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص از این‌که‌ شخص‌ سلاحی‌ را به‌سوی‌ برادر مسلمان‌ خویش ‌نشانه ‌گیری‌ کند، نهی‌ کردند زیرا شیطان‌ او را وسوسه‌ می‌کند و دستش‌ را به‌ نشانه ‌روی‌ برمی‌انگیزد پس‌ چه‌ بسا که‌ او را با آن‌ سلاح‌ هدف‌ قرار دهد آن‌گاه‌ درگودالی‌ از دوزخ‌ درافتد.

﴿رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡۚ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا٥٤﴾ [الإسراء: 54].

«پروردگار شما به‌ حال‌ شما داناتر است‌» ای‌ مردم‌! پس‌ او داناتر است‌ به‌ کسانی‌ از شما که‌ سزاوار هدایتند و به‌ کسانی‌ که‌ این‌ شایستگی‌ را ندارند «اگر بخواهد به‌شما رحم‌ می‌کند و اگر بخواهد شما را عقوبت‌ می‌کند» به‌ قولی‌: این‌ خطاب‌ متوجه ‌مشرکان‌ است‌ لذا معنی‌ چنین‌ است‌: اگر خدا أ بخواهد به‌ شما توفیق‌ اسلام‌آوردن ‌می‌دهد و بدین‌سان‌ به‌ شما رحم‌ می‌کند، یا اگر راه‌ عذاب‌ را برگزیدید، شما را بر شرک‌ می‌میراند و عذابتان‌ می‌کند «و تو را» ای‌ محمد! «بر آنان‌ نگهبان‌ نفرستاده‌ایم‌» یعنی‌: ما تو را به‌ بازداشتنشان‌ از کفر و اجبارشان‌ بر ایمان‌ برنگمارده‌ایم‌ بلکه‌ وظیفه‌ تو بلاغ‌ است‌ و بس‌.

﴿وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖۖ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا٥٥﴾ [الإسراء: 55].

«و پروردگارت‌ به‌ هرکه‌ در آسمانها و زمین‌ است‌ داناتر است‌» که‌ ذاتا چه‌ و که ‌هستند، داناتر است‌ به‌ حالشان‌ و به‌ استحقاق‌ و شایستگی‌شان‌ و داناتر است‌ به‌مراتبشان‌ در طاعت‌ و معصیت‌ «و در حقیقت‌، بعضی‌ از انبیا را بر بعضی‌ برتری ‌بخشیده‌ایم‌» و این‌ اثری‌ از آثار علم‌ محیط ماست‌ چنان‌که‌ ابراهیم‌ ÷ را خلیل‌ خویش‌ خواندیم‌، موسی‌ ÷ را کلیم‌ خویش‌، عیسی‌ ÷ را روح‌ و کلمه‌ خویش‌، به‌سلیمان‌ ÷ فرمانروایی‌ عظیمی‌ بخشیدیم‌ و بر محمد ص گناهان‌ قبل‌ و بعد از بعثتش‌را آمرزیدیم‌ «فتح/‌2».

این‌ آیه‌ با حدیث‌ شریف‌ نقل‌ شده‌ در بخاری‌ و مسلم‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «انبیا را بر یک ‌دیگر برتری‌ ندهید»، منافاتی‌ ندارد زیرا مراد رسول‌ خدا ص در آن‌حدیث‌، برتری ‌دادن‌ از روی‌ عصبیت‌ است‌ نه‌ به‌ مقتضای‌ دلیل‌ «و به‌ داوود» کتاب ‌«زبور را دادیم‌» که‌ به‌نام‌ مزامیر داوود نامیده‌ می‌شود و همه‌ آن‌ موعظه‌ و اذکاراست‌. قتاده‌ می‌گوید: «ما علما در میان‌ خود می‌گفتیم‌: زبور دعایی‌ است‌ که‌ به‌داوود ÷ تعلیم‌ داده‌ شد و شامل‌ تحمید و تمجید خدای‌ ﻷ‌ بود و در آن‌ بیان‌ حلال‌ و حرام‌ و احکام‌ و حدودی‌ وجود نداشت‌».

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦﴾ [الإسراء: 56].

«بگو» به‌ کفار «کسانی‌ را بخوانید که‌» آنان‌ را «به‌جای‌ او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان‌، عیسی‌، عزیر و جن‌ که‌ به‌ دروغ‌ آنها را خدا پنداشتید. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «در هر جایی‌ از کتاب‌ خدا أ که‌ کلمه‌ (زعم‌) آمده‌ است‌، به‌معنی‌ دروغ‌ می‌باشد» «پس‌» خواهید دید که‌ آنها «نه‌ اختیاری ‌دارند که‌ از شما دفع‌ زیان‌ کنند و نه‌ آن‌ را تغییر دهند» یعنی‌: خواهید دید که‌ آن‌ خدایان‌ پنداری‌ شما نه‌ قادر به‌ دفع‌کردن‌ زیانی‌ از شما هستند و نه‌ قادر به‌ برگرداندن ‌و تغییردادن‌ آن‌ زیان‌ از حالی‌ به‌حالی‌ دیگر؛ و هرکس از این‌ کار عاجز باشد، قطعا سزاوار الوهیت‌ نیست‌.

ابن‌مسعود س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: گروهی‌ از انسانها به‌پرستش‌ گروهی‌ از جنیان‌ می‌پرداختند پس‌ آن‌ جنیان‌ مسلمان‌ شدند درحالی‌که‌ آن ‌انسیان‌ همچنان‌ به‌ عبادت‌شان‌ متمسک‌ بودند، همان‌ بود که‌ خدای‌ سبحان‌ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا٥٧﴾ [الإسراء: 57].

«آن‌ کسانی‌ که‌ کافران‌ آنان‌ را می‌پرستند، خود به‌سوی‌ پروردگارشان‌ تقرب‌ می‌جویند» تا بدانند «که‌ کدام‌یک‌ از آنان‌ به‌ او نزدیکترند» یعنی‌: آن‌ معبودانی‌ که‌ شما مشرکان‌ بجز خدای‌ یگانه‌ لاشریک‌ به‌ خدایی‌ می‌خوانید، اعم‌ از فرشتگان‌، مسیح‌، برخی‌ از جنیان‌ و... خود مشتاقانه‌ در طلب‌ آنچه‌ که‌ به‌ حق‌ تعالی ‌نزدیک‌شان‌ گرداند، به‌سوی‌ او روی‌ می‌آورند، با عمل‌ صالح‌ به‌سوی‌ او تقرب ‌می‌جویند و با یک‌دیگر در این‌ میدان‌ رقابت‌ می‌کنند تا بدانند که‌ کدام‌ یک‌ از آنان ‌به‌ حق‌ تعالی‌ به‌وسیله‌ طاعت‌ و عبادت‌ نزدیکترند «و به‌ رحمت‌ وی‌ امیدوارند و از عذابش‌ می‌ترسند» چنان‌که‌ غیر آنان‌ به‌ رحمت‌ وی‌ امیدوارند و از عذابش ‌می‌ترسند «چرا که‌ عذاب‌ پروردگارت‌ همواره‌ در خور پرهیز است‌» عذاب‌ او درخور آن‌ است‌ که‌ بندگان‌ همه‌، اعم‌ از فرشتگان‌، انبیا † و غیر آنان‌، همه‌ از آن ‌برحذر و بیمناک‌ باشند.

﴿وَإِن مِّن قَرۡيَةٍ إِلَّا نَحۡنُ مُهۡلِكُوهَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَوۡ مُعَذِّبُوهَا عَذَابٗا شَدِيدٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا٥٨﴾ [الإسراء: 58].

«و هیچ‌ شهری‌ نیست‌ مگر این‌که‌ ما آن‌ را پیش‌ از روز قیامت‌ به‌ هلاکت ‌می‌رسانیم‌» یعنی‌: هیچ‌ شهری‌ از شهرهای‌ کفار نیست‌ مگر این‌که‌ به‌زودی‌ نابود گردانیده‌ می‌شود؛ یا به‌ وسیله‌ مرگ‌ طبیعی‌ و «یا عذاب‌کننده‌ آنیم‌ به‌ عذابی ‌سخت‌» مانند شمشیر، زلزله‌، غرق‌، آتش‌ سوزی‌، سنگ‌ باران‌ و... که‌ قبل‌ از روز قیامت‌ آنان‌ را ریشه‌کن‌ می‌کند «این‌» هشداری‌ که‌ ذکر شد از به‌ هلاکت ‌رساندن‌ و تعذیب‌ «در کتاب‌» یعنی‌: در لوح‌ محفوظ «نوشته‌ شده‌ است‌» و به‌ قلم‌ رفته‌ است‌ پس‌ هیچ‌ برگشتی‌ ندارد.

﴿وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلۡأَوَّلُونَۚ وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبۡصِرَةٗ فَظَلَمُواْ بِهَاۚ وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا٥٩﴾ [الإسراء: 59].

ممکن‌ است‌ کسی‌ این‌ سؤال‌ را مطرح‌ کند که‌ چرا خدای‌ ﻷ‌ کفار را عذاب‌ می‌کند، آیا جز عذاب‌ هیچ‌ بدیل‌ دیگری‌ وجود ندارد؟ آیا ممکن‌ نیست‌ با فرستادن‌ معجزات‌ بیشتر آنها را منقاد حق‌ ساخت‌؟ پس‌ خداوند أ می‌فرماید: «و چیزی‌ ما را از فرستادن‌ نشانه‌ها» یعنی‌: معجزات‌ «بازنداشت‌، جز این‌که‌ پیشینیان‌ آن ‌را» یعنی‌: معجزات‌ را «دروغ‌ شمرده‌ بودند» و همین‌ دروغ‌ شمردن‌ سبب‌ عذاب‌ عاجل‌ آنان‌ گردید پس‌ اینان‌ نیز پیر و سنت‌ پیشینیانشانند لذا از نزول‌ معجزات‌ بیشتر، هیچ‌ سودی‌ نمی‌برند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: مردم‌ مکه‌ از رسول‌ خدا ص خواستند تا کوه‌ صفا را برای‌شان‌ طلا گردانیده‌ و کوههای‌ مکه‌ را از آنان‌ دور سازد تا از تنگنای‌ آن ‌رهیده‌ در فضایی‌ فراخ‌ زندگی‌ کنند. پس‌ جبرئیل‌ س نزد آن‌ حضرت‌ ص آمد وگفت‌: اگر می‌خواهی‌ در خواست‌های‌ قومت‌ برآورده‌ می‌شود ولی‌ اگر با وجود آن ‌باز هم‌ ایمان‌ نیاورند، دیگر مهلت‌ داده‌ نمی‌شوند و اگر می‌خواهی‌ با آنان‌ از درمهلت‌ درآیی‌، نیز اختیار با توست‌. آن‌گاه‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد. یعنی‌: اگر معجزات‌ پیشنهادی‌ آنان‌ را بفرستیم‌ و باز هم‌ آن‌ را تکذیب‌ کنند، دیگر به‌ شتاب‌ مورد عذاب‌ قرار گرفته‌ و هرگز مهلت‌ داده‌ نمی‌شوند چنان‌که‌ سنت‌ خدای‌ سبحان‌ در پیشینیان‌ نیز همین‌ بوده‌ است‌.

سپس‌ نمونه‌ای‌ عینی‌ از اجرای‌ این‌ سنت‌ را ارائه‌ کرده‌، می‌فرماید: «و به‌» قبیله ‌«ثمود ماده‌ شتری‌ دادیم‌» بر اثر پیشنهادشان‌ «تا نشانه‌ای‌ باشد» دال‌ بر راستگویی ‌صالح‌ ÷ در پیش‌ چشمان‌شان‌ «ولی‌ به‌ آن‌ ستم‌ کردند» یعنی‌: منکر آن‌ شدند «و ما نشانه‌ها را جز برای‌ بیم‌ دادن‌ نمی‌فرستیم‌» یعنی‌: ما معجزات‌ را جز به‌ عنوان ‌مقدمه‌ای‌ پیشاپیش‌ عذاب‌ برای‌ بیم ‌دادن‌ تکذیب‌ کنندگان‌ نمی‌فرستیم‌ تا شاید ایمان ‌آورند پس‌ اگر ایمان‌ نیاوردند، قطعا عذاب‌ بر آنان‌ فرود می‌آید. یا ممکن‌ است ‌مراد از «آیات‌» وقوع‌ حوادثی‌ چون‌ زلزله‌ها و توفان‌ها باشد چنان‌که‌ ابن‌کثیر می‌گوید: «به‌ ما حکایت‌ کرده‌اند که‌ در زمان‌ ابن‌مسعود س زلزله‌ کوفه‌ را لرزاند، او گفت‌: هان‌ ای‌ مردم‌! در حقیقت‌ پروردگار شما عتابتان‌ می‌کند پس‌ عتاب‌ او را دریابید و به‌ خود آیید». همچنین‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ در عهد عمر س مدینه‌ چند بار لرزید پس‌ او خطاب‌ به‌ مردم‌ فرمود: «به‌ خدا که‌ بدعت‌ آوردید! به‌ خدا سوگند که‌ اگر زمین‌ لرزه‌ تکرار شد، با شما چنین ‌و چنان‌ خواهم‌ کرد!».

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِۚ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمۡ فَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا طُغۡيَٰنٗا كَبِيرٗا٦٠﴾ [الإسراء: 60].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ به‌تو گفتیم‌: به‌ راستی‌ پروردگارت‌ همه‌ مردم‌ را احاطه‌ کرده ‌است‌» یعنی‌: مردم‌ همه‌ در قبضه‌ وی‌ و تحت‌ قدرت‌ وی‌اند پس‌ بی‌اعتنا از روگردانی‌ آنان‌ به‌ راه‌ دعوت‌ خویش‌ ادامه‌ بده‌. به‌قولی‌: مراد از مردم‌، مردم‌ مکه‌اند و معنی‌ این‌ است‌: خداوند متعال‌ بر آنان‌ تواناست‌ و به‌زودی‌ تو را بر آنان ‌مسلط خواهد کرد پس‌ بر عذاب ‌کردن‌شان‌ شتاب‌ مکن‌ «و آن‌ رؤیایی‌ را که‌ به‌ تو نمایاندیم‌، جز برای‌ آزمایش‌ مردم‌ قرار ندادیم‌» مراد از آن‌ رؤیا: چشمدید عینی‌ رسول‌ خدا ص در سفر شبانه‌ «اسراء» بود که‌ در ابتدای‌ سوره‌ ذکر شد وخداوند أ آن‌ را «رؤیا» نامید زیرا در شب‌ روی‌ داد. مراد از آزمایش‌ (فتنه‌): ارتداد گروهی‌ بود که‌ قبلا اسلام‌ آورده‌ بودند ولی‌ هنگامی‌ که‌ رسول‌ خدا ص آنهارا از سفر اسرای‌ خویش‌ خبر دادند، آنها در این‌ آزمایش‌ ناکام‌ شده‌ و به‌ ارتداد گراییدند. به‌قولی‌ دیگر: خدای‌ سبحان‌ کشتار قریش‌ در بدر را به‌ آن‌ حضرت‌ ص در خواب‌ نشان‌ داد. «و» نیز «آن‌ درخت‌ لعنت‌ شده‌ در قرآن‌ را» جز آزمایشی‌ برای‌ مردم‌ قرار ندادیم‌، این‌ درخت‌ که‌ در دورترین‌ مکان‌ از رحمت‌ حق‌ تعالی‌، یعنی‌در قعر دوزخ‌ قرار دارد عبارت‌ است‌ از: درخت ‌«زقوم‌»، و آزمایش‌ در آن‌ از این‌ قرار است‌ که‌ ابو جهل‌ و غیر وی‌ به‌ مسلمانان‌ گفتند: «رفیق‌ شما به‌ این‌ پنداراست‌ که‌ آتش‌ جهنم‌ سنگ‌ را می‌سوزاند اما در عین‌ حال‌ می‌گوید: در جهنم ‌درخت‌ می‌روید، آخر چگونه‌ چنین‌ چیزی‌ ممکن‌ است‌؟». همچنین‌ روایت‌ شده ‌است‌ که‌ چون‌ خدای‌ سبحان‌ از وجود درخت‌ زقوم‌ در جهنم‌ خبر داد و نازل ‌فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ٦٣ إِنَّهَا شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ٦٤﴾ [الصافات: 63-64] ، قریش‌ از آن‌ سخت‌ هراسان‌ شدند پس‌ ابوجهل‌ دخترکی‌ را دستور داد تا مقداری ‌خرما و خامه‌ (قیماق‌) را در هم‌ آمیخته‌ پیش‌ او بیاورد آن‌گاه‌ به‌ یارانش‌ گفت‌: زقوم‌ بخورید، یعنی‌ زقوم‌ همین‌ است‌ و هراسان‌ نباشید.

«و ما آنان‌ را بیم‌ می‌دهیم‌ ولی‌ جز بر طغیان‌ شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی‌: ما با نزول‌ آیات‌ آنان‌ را بیم‌ می‌دهیم‌ ولی‌ فرستادن‌ آیات‌ جز افزودن‌ بر کفرشان‌ هیچ‌ فایده‌ای‌ به‌ حالشان‌ نمی‌کند.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ قَالَ ءَأَسۡجُدُ لِمَنۡ خَلَقۡتَ طِينٗا٦١﴾ [الإسراء: 61].

«و هنگامی‌ که‌ به‌ فرشتگان‌ گفتیم‌: برای‌ آدم‌ سجده‌ کنید پس‌ همه‌ جز ابلیس‌ سجده ‌کردند، گفت‌: آیا برای‌ کسی‌ که‌ از گل‌ آفریده‌ای‌ سجده‌ کنم‌؟» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ درسوره‌های ‌«بقره‌» و «اعراف‌» گذشت‌.

﴿قَالَ أَرَءَيۡتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمۡتَ عَلَيَّ لَئِنۡ أَخَّرۡتَنِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَأَحۡتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٗا٦٢﴾ [الإسراء: 62].

«گفت‌» شیطان‌ «به‌ من‌ خبر ده‌» پروردگارا! که‌ چرا آدم‌ را برمن‌ برتری‌ داده‌ای ‌درحالی‌که‌ مرا از آتش‌ آفریده‌ای‌ و او را از گل‌؟ «اگر تا روز قیامت‌ مهلتم‌ دهی‌، قطعا فرزندانش‌ را از ریشه‌ بر می‌کنم‌» یعنی‌: قطعا بر آنان‌ ـ با اغوا و گمراه ‌سازی ‌خویش‌ ـ مسلط می‌شوم‌؛ چنان‌که‌ اسب‌ ـ چون‌ بر وی‌ رسن‌ و لگام‌ زنند ـ به‌ زیر استیلا کشیده‌ می‌شود. آن‌ ملعون‌ این‌ سوگند را از آن‌روی‌ خورد که‌ از نیرومندی ‌نفوذ نیرنگ‌ خود در بنی‌آدم‌ آگاه‌ بود و آگاه‌ بود که‌ می‌تواند در مجاری‌ خون ‌فرزندان‌ آدم‌ درآید. «جز اندکی‌ از آنان‌» را که‌ نیرنگم‌ در آنان‌ کارگر نیست‌. ایشان‌ کسانی‌اند که‌ خدای‌ ﻷ‌ از شر شیطان‌ حفظ‌شان‌ کرده‌ و ایشان‌ را در پناه‌ خویش‌ نگاه‌ داشته‌ است‌ چنان‌که‌ می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ﴾ [الحجر: 42]. «بی‌گمان‌ تو را بر بندگان‌ مخصوص‌ من‌ تسلطی‌ نیست‌ مگر كسانی‌ از گمراهان‌ كه‌ از تو پیروی‌ كنند»، و نیز در آیه‌ (65) از همین‌ سوره‌ به‌ این‌ حقیقت‌ پرداخته ‌است‌.

﴿قَالَ ٱذۡهَبۡ فَمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمۡ جَزَآءٗ مَّوۡفُورٗا٦٣﴾ [الإسراء: 63].

«خداوند فرمود» به‌ ابلیس‌ «برو» و راهی‌ را که‌ انتخاب‌ کرده‌ای‌ در پیش‌ بگیر «که‌ هرکس از آنان‌ تو را پیروی‌ کند» و اطاعت‌ نماید «مسلما جهنم‌ سزای‌ همه‌ شماست‌» یعنی‌: دوزخ‌ سزای‌ ابلیس‌ و پیروانش‌ هست‌ «که‌ کیفری‌ تمام‌ است‌» یعنی‌: جهنم‌ کیفری‌ تمام‌ و کامل‌ برای‌ شماست‌ که‌ هیچ‌ از کیفرتان‌ کاسته ‌نمی‌شود.

﴿وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا٦٤﴾ [الإسراء: 64].

«و از آنان‌ هر که‌ را توانستی‌ با آواز خود تحریک‌ کن‌» یعنی‌: آنان‌ را با وسوسه‌ و آوای‌ عصیان‌ برانگیز خویش‌ سبک ‌گردان‌ و از جا بلغزان‌؛ دعوت ‌کنان‌ به‌سوی‌ معصیت‌ من‌. آواز شیطان‌: دعوت‌ او به‌سوی‌ معصیت‌ حق‌ تعالی‌ است‌ و هر کسی‌که‌ به‌سوی‌ نافرمانی‌ خدای‌ سبحان‌ دعوت‌ کند، او در واقع‌ منادی‌ شیطان‌ است‌ وصدای‌ او صدای‌ شیطان‌ می‌باشد.

روایت‌ شده‌ است‌ که‌ ابن‌عمر س آواز نی‌نوازی‌ را شنید که‌ نی‌ می‌نواخت‌ پس ‌انگشتان‌ خود را بر گوشهای‌ خویش‌ نهاد و مرکب‌ خود را از راه‌ به‌ کناری‌ کشید وبه‌ خادمش‌ نافع‌ گفت‌: ای‌ نافع‌! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی‌؟ نافع‌ می‌گوید: گفتم‌، آری‌! پس‌ همچنان‌ انگشتانش‌ در گوشهایش‌ بود، باز می‌پرسید و من ‌می‌گفتم‌: آری‌! تا آن‌که‌ گفتم‌: نه‌! دیگر آواز وی‌ را نمی‌شنوم‌. آن‌گاه‌ دستانش‌ را از گوشهایش‌ برداشت‌ و مرکبش‌ را به‌ راه‌ باز آورد و گفت‌: رسول‌ خدا ص را دیدم‌ که‌ صدای‌ نی‌لبک‌ چوپانی‌ را شنیدند پس‌ چنان‌ کردند که‌ من‌ اکنون‌ کردم‌. از این‌ جهت‌ قرطبی‌ می‌گوید:«صدای‌ نی‌، صدای‌ مغنی‌ و صدای‌ موسیقی‌ در بزم‌های‌ لهو، صدای‌ شیطان‌ است‌ زیرا صدای‌ هر دعوت‌کننده‌ای‌ به‌سوی‌ معصیت‌ خداوند أ، صدای‌ شیطان‌ می‌باشد». «و با سواران‌ و پیادگانت‌ بر آنان‌ بانگ‌ درده‌» یعنی‌: هر چه‌ در توان‌ داری‌ علیه‌ آنان‌ به‌ کار گیر و هیچ‌ کوتاهی‌ نکن‌ ولشکریان‌ سواره‌ و پیاده‌ات‌ را بر فرزندان‌ آدم‌ بتازان‌ تا تو را برآنان‌ یاری‌ دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ امر خداوند متعال‌ به‌ شیطان‌، امری‌ قدری‌ است‌ نه‌ امری‌شرعی‌». «و با آنان‌ در اموال‌ و فرزندان‌ شریک‌ شو» مشارکت‌ شیطان‌ در اموال‌ بنی‌آدم‌، عبارت‌ است‌ از: هر تصرفی‌ در اموال‌ که‌ با راه‌ و روش‌ شرع‌ مخالف‌ باشد،چه‌ با گرفتن‌ مال‌ به‌ ناروا باشد و چه‌ با نهادن‌ مال‌ در غیر حق‌؛ همچون‌ غصب‌ ودزدی‌ و ربا. اما مشارکت‌ شیطان‌ در فرزندان‌، عبارت‌ است‌ از: مدعی ‌شدن‌ فرزندبی‌ وجود سببی‌ شرعی‌، به‌دست‌ آوردن‌ فرزند با زنا، نامگذاری‌ فرزندان‌ به‌ نامهای‌ غیرشرعی‌ای‌ مانند عبداللات‌ و عبدالعزی‌، کشتن‌ فرزندان‌ از ترس‌ فقر، زنده‌ به‌ گورکردن‌ دختران‌ و درآوردن‌ فرزندانشان‌ بر آیین‌ کفری‌ای‌ که‌ خود در آن‌ هستند پس‌ همه‌ این‌ معانی‌ و نظایر آن‌ از مصادیق‌ مشارکت‌ شیطان‌ با انسانها در اموال‌ و اولادشان‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «اگر یکی‌ از شما آن‌گاه‌ که‌می‌خواهد با همسرش‌ مقاربت‌ نماید بگوید: «باسم‌الله‌، اللهم‌ جنبنا الشيطان‌ وجنب‌الشيطان‌ ما رزقتنا». «به‌ نام‌ خدا، خدایا! ما را از شیطان‌ بركنار گردان‌ و شیطان‌ را ازآنچه‌ كه‌ به‌ ما روزی‌ داده‌ای‌ بر كنار كن‌! پس‌ اگر در میان‌ آن‌ دو به‌ سبب‌ این‌مقاربت‌ فرزندی‌ مقدر شود، شیطان‌ هرگز به‌ او زیانی‌ نمی‌رساند». «و به‌ آنان‌ وعده ‌بده‌» فراء می‌گوید: «یعنی‌ به‌ آنان‌ بگو: نه‌ بهشتی‌ در کار است‌ و نه‌ دوزخی‌ پس‌هر چه‌ می‌خواهید بکنید! و به‌ آنان‌ وعده‌ بده‌ که‌ برانگیخته‌ نمی‌شوند و نظایر این‌ از وعده‌های‌ میان‌ تهی‌ دیگر». «و شیطان‌ جز فریب به‌ آنها وعده‌ نمی‌دهد» شاه‌ولی‌الله دهلوی‌ می‌گوید: «این‌ تصویری‌ است‌ از سعی‌ و تلاش‌ شیطان‌ در گمراه ‌کردن‌ اولاد آدم‌، همچون‌ عمل‌ رئیس‌ دزدان‌ که‌ چون‌ دهی‌ را غارت‌ کند به‌سواران‌ و پیادگان‌ خود بانگ‌ در می‌دهد که‌ هلا! از این‌ سو بگیرید، از آن‌سو ببندید...».

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلٗا٦٥﴾ [الإسراء: 65].

«در حقیقت‌، تو را بر بندگان‌ من‌» مراد حق‌ تعالی‌ بندگان‌ مؤمن‌ وی‌اند «هیچ‌ تسلطی‌ نیست‌» یعنی‌: تو را برآنان‌ تسلطی‌ ـ با تبدیل ‌کردن‌ ایمانشان‌ به‌کفر ـ نیست‌ ولی‌ تسلط تو بر آنان‌ فقط با آرایش‌دادن‌ عصیان‌ است‌ «و کارسازی‌ چون‌ پروردگارت‌ بس‌ است‌» پس‌ بندگان‌ خالص‌ و مخلصم‌ بر حمایت‌ و کارسازی‌ام ‌تکیه‌ می‌کنند و من‌ هم‌ کید شیطان‌ را از آنان‌ بازداشته‌ و آنها را از اغوای‌ وی‌ درپناه‌ خویش‌ نگه‌ می‌دارم‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «در حقیقت‌، مؤمن‌ شیاطین‌ خود را چنان‌ مقهور می‌گرداند چنان‌که‌ یکی‌ از شما شتر خویش‌ را در سفر به‌ فرمان ‌خویش‌ در می‌آورد».

﴿رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا٦٦﴾ [الإسراء: 66].

«پروردگار شما کسی ‌است‌ که‌ برای‌ شما کشتی‌ها را در دریا روان‌ می‌کند» و به‌حرکت‌ درمی‌آورد «تا از فضل‌ او طلب‌ کنید» یعنی‌: تا امکان‌ سفر در کشورها وبارگیری‌ کالاها را بیابید و در نتیجه‌ از رزقی‌ که‌ حق‌ تعالی‌ بر بندگانش‌ تفضل‌ کرده ‌است‌، سودمند شوید «چرا که‌ او همواره‌ بر شما مهربان‌ است‌» و از مهربانی‌ اوست ‌که‌ شما را به‌سوی‌ مصالح‌ دنیایتان‌ راهنمایی‌ کرده‌ است‌ پس‌ این‌ امر شکرگزاری‌ وایمانتان‌ را اقتضا می‌کند نه‌ کفر و عصیانتان‌ را.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا٦٧﴾ [الإسراء: 67].

«و چون‌ در دریا بلایی‌ دامنگیرتان‌ شود» و در وضعی‌ قرار گیرید که‌ بیم ‌غرق ‌شدن‌ و صدمه‌ دیدن‌ داشته‌ باشید «هرکه‌ را که‌ جز او» از خدایان‌ و یاوران ‌«می‌خوانید ناپدید می‌گردد» و یادشان‌ از خاطرتان‌ می‌رود لذا در آن‌ هنگام‌ آنچه‌را که‌ جز حق‌ تعالی‌ به‌ خدایی‌ و فریادرسی‌ خود می‌خواندید ـ اعم‌ از بتان‌، یا جنیان‌، یا فرشتگان‌، یا بشر ـ همه‌ گم‌وگور می‌شوند و شما از آنها بریده‌ ومخصوصا به‌ حق‌ تعالی‌ رجوع‌ می‌کنید زیرا هر یک‌ از شما به‌ علم‌ فطری‌ای ‌که‌ هرگز قادر به‌ دفع‌کردن‌ آن‌ نیست‌ می‌داند که‌ بتان‌ و مانند آنها هیچ‌کاره‌اند و در چنین‌ حالی‌ به‌کارش‌ نمی‌آیند «پس‌ چون‌ شما را به‌سوی‌ خشکی‌ رهانید، رویگردان ‌می‌شوید» از اخلاص‌ برای‌ حق‌ تعالی‌ و یگانه‌پرستی‌ وی‌ لذا به‌سوی‌ خواندن‌ بتانتان ‌و یاری‌جستن‌ از آنان‌ برمی‌گردید «و انسان‌ کفور است‌» یعنی‌: بسیار ناسپاس ‌نعمت‌های‌ خداوند أ است‌.

ابن‌کثیر روایت‌ می‌کند: «عکرمه‌ فرزند ابوجهل‌ در فتح‌ مکه‌ فرار کرد و سوار کشتی‌ شد تا از راه‌ دریا به‌ حبشه‌ بگریزد پس‌ در دریا بادی‌ تند و طوفانی‌ بر کشتی‌نشینان‌ یورش‌ آورد، در این‌ هنگام‌ سرنشینان‌ کشتی‌ به‌ یک‌دیگر گفتند: حالا دیگر هیچ‌ نیرویی‌ نمی‌تواند این‌ بلا را از ما دفع‌ کند، جز این‌که‌ همه‌ از سر اخلاص‌ خدای‌ یگانه‌ را بخوانیم‌! در این‌ هنگام‌ بود که‌ عکرمه‌ با خود گفت‌: سوگند به‌ خدا که‌ اگر در دریا کسی‌ جز او به‌ کار انسان‌ نمی‌آید، در خشکی‌ هم‌ به‌کار وی ‌نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم‌ که‌ اگر مرا به‌ سلامت‌ از دریا بیرون‌ آری‌، می‌روم‌ و دستم‌ را در دست‌ محمد ص می‌گذارم‌، چه ‌بسا که‌ او را با گذشت‌ ومهربان‌ بیابم‌. پس‌ از دریا به‌ سلامت‌ رهید و نزد رسول‌ خدا ص بازگشت‌ و اسلام ‌آورد و اسلامش‌ بسی‌ پایدار شد ـ که‌ خدای‌ ﻷ‌ از او راضی‌ باد».

﴿أَفَأَمِنتُمۡ أَن يَخۡسِفَ بِكُمۡ جَانِبَ ٱلۡبَرِّ أَوۡ يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ وَكِيلًا٦٨﴾ [الإسراء: 68].

«آیا ایمن‌ شده‌اید» یعنی‌: همین‌که‌ از دریا نجات‌ یافتید، احساس‌ امنیت‌ کرده‌ و باز از حق‌ روگردان‌ شدید مگر غافل‌ از آنید؛ همان‌ ذاتی‌ که‌ بر نابود کردن‌ شما دردریا توانا بود، همین‌گونه‌ تواناست‌ «از این‌که‌ شما را در کناری‌ از خشکی‌ به‌ زمین‌ فرو برد» خسف‌: آن‌ است‌ که‌ زمین‌ یک‌ چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه ‌خداوند متعال‌ آنهارا از غفلت‌ و ایمن‌زدگی‌ پس‌ از نجات‌ از دریا، بر حذر ساخت ‌«یا بر شما باد تندی‌ سنگریزه‌ افگن‌ بفرستد» یعنی‌: آیا ایمن‌ شده‌اید از این‌که‌ حق‌ تعالی‌ شنبادی‌ تند بر شما بفرستد. حاصب‌: بادی‌ است‌ تند که‌ سنگریزه‌های ‌کوچک‌ را با خود برمی‌دارد و بر هر چه‌ و هرکه‌ هست‌، محکم‌ می‌کوبد «سپس ‌برای‌ خود هیچ‌ وکیلی‌ نیابید» یعنی‌: آن‌گاه‌ نگهبان‌ و یاری‌گری‌ برای‌ خود نمی‌یابید که‌ شما را از عذاب‌ خدا أ باز دارد پس‌ بدانید که تنها جای‌ نگران‌کننده‌ و برهم‌ زننده‌ امنیت‌ شما، محیط دریا نیست‌ بلکه‌ حق‌ تعالی‌ قادر است‌ تا در خشکی‌ نیز شما را غرق‌ خاک‌ ولای‌ولجن‌ کند و از آن‌ بالا نیز بر شما طوفانی‌ هلاکت‌بار فروفرستد پس‌ عاقل‌ باید در هر حالی‌ از خداوند أ بیمناک‌ باشد.

﴿أَمۡ أَمِنتُمۡ أَن يُعِيدَكُمۡ فِيهِ تَارَةً أُخۡرَىٰ فَيُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ قَاصِفٗا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغۡرِقَكُم بِمَا كَفَرۡتُمۡ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ عَلَيۡنَا بِهِۦ تَبِيعٗا٦٩﴾ [الإسراء: 69].

«یا مگر ایمن‌ شده‌اید» ای‌ کسانی‌ که‌ به‌ یگانگی‌ ما در دریا معترف‌ گشته‌ ولی ‌در خشکی‌ باز سر خود گرفته‌ به‌ آستان‌ بتان‌ رفتید؛ «از این‌که‌» حق‌ تعالی‌ «بار دیگر شما را به‌ دریا بازگرداند» و بدین‌ گونه‌ انگیزه‌هایتان‌ را به‌سوی‌ سفر دریا وسوار شدن‌ بر کشتی‌ تقویت‌ کند «و تندبادی‌ شکننده‌ بر شما بفرستد» قاصف‌: بادی‌تند است‌ که‌ صدایی‌ محکم‌ و هول‌انگیز دارد، یا بادی‌ شکننده‌ است‌ که‌ همه‌ چیز و از جمله‌ کشتی‌ را درهم‌ می‌کوبد «و به‌ سزای‌ آن‌که‌ کفر ورزیدید» یعنی‌: به‌ سبب ‌کفرتان‌ «غرقتان‌ کند آن‌گاه‌ برای‌ خود هیچ‌ مؤاخذه‌کننده‌ای‌ بر ما به‌ سبب‌ آن‌ غرق ‌نیابید؟» یعنی‌: هیچ‌ خونخواهی‌ را نمی‌یابید که‌ ما را در برابر آنچه‌ با شما کرده‌ایم‌، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین‌، انتقام‌ شما را از ما بگیرد.

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا٧٠﴾ [الإسراء: 70].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ نعمت‌هایش‌ را بر بنی‌ آدم‌ به‌ یاد آورده‌ و می‌فرماید: «و به‌راستی‌ ما فرزندان‌ آدم‌ را گرامی‌ داشتیم‌» زیرا آنان‌ را بر این‌ هیأت‌ نیکو آفریده‌ و به‌نطق‌ و عقل‌ و تمییز و صورت‌ خوب‌ و قامت‌ معتدل‌ ممتازشان‌ گردانیدیم‌ چنان‌که‌ مختصات‌ فراوان‌ دیگری‌ چون‌ بهره‌گیری‌ از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به ‌آنان‌ عنایت‌ کردیم‌، به‌ گونه‌ای‌ که‌ نظیر این‌ ویژگی‌ها در سایر انواع‌ جانداران‌ وجود ندارد و نیز گرامی‌شان‌ داشتیم‌ با مسلط ساختنشان‌ بر سایر خلق‌ و مسخر کردن ‌سایر مخلوقات‌ برای‌شان‌ و نیز گرامیشان‌ داشتیم‌ با دادن‌ موهبت‌ سخن‌گفتن‌، خط نوشتن‌ و فهمیدن‌ زیرا بزرگترین‌ شاخص‌ گرامیداشت‌ فرزندان‌ آدم‌، موهبت ‌عقل‌ است‌ «و آنان‌ را در خشکی‌ برنشاندیم‌» بر چهارپایان‌ و آنچه‌ که‌ خود ازوسایل‌ سواری‌ دیگر می‌سازند «و» در «دریا» بر کشتی‌ها «و به‌ آنان‌ از پاکیزگی‌ها روزی‌ دادیم‌» یعنی‌: از غذاها و نوشیدنی‌های‌ لذیذ و رنگارنگ‌ و پوشیدنی‌های ‌فاخر «و آنان‌ را بر بسیاری‌ از آنچه‌ آفریده‌ایم‌» از سایر حیوانات‌ و اصناف‌ مخلوقات ‌«به‌ فضیلتی‌ آشکار فضیلت‌ دادیم‌» پس‌ بر فرزندان‌ آدم‌ است‌ که‌ این‌ همه‌ فضل‌ ونعمت‌ و تکریم‌ و تجلیل‌ الهی‌ را دریافته‌ و آنها را به‌ شکر و سپاس‌ مقابله‌ کنند و ازکفران‌ و ناسپاسی‌ پروردگار برحذر باشند.

مراد آیه‌ کریمه‌، برتری‌ دادن‌ جنس‌ بنی‌آدم‌ بر بسیاری‌ از مخلوقات‌ دیگر است ‌بنابراین‌، لزوما از آن‌ تفضیل‌ همه‌ افراد بنی‌آدم‌ برنمی‌آید. اما در باره‌ این‌ موضوع‌ که‌ آیا انسان‌ برتر است‌ یا فرشته‌؟ جمهور علما بر آنند که‌ خواص‌ بشر ـ چون ‌پیامبران‌ ـ از خواص‌ فرشتگان‌ برترند، صدیقان‌ بشر از عوام‌ فرشتگان‌ برترند، خواص‌ فرشتگان‌ از عامه‌ بشر و عامه‌ فرشتگان‌ از عامه‌ بشر برترند.

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا٧١﴾ [الإسراء: 71].

«روزی‌» را به‌ یاد آورید «که‌ هر گروهی‌ را با امامشان‌ فرامی‌خوانیم‌» مراد از امام‌: کتابی‌ است‌ که‌ بر آنان‌ نازل‌ شده‌ است‌ پس‌ اهل‌ تورات‌ با تورات‌ فراخوانده ‌می‌شوند و اهل‌ انجیل‌ با انجیل‌ و اهل‌ قرآن‌ با قرآن‌ آن‌گاه‌ چنین‌ مورد خطاب ‌قرارمی‌گیرند: ای‌ اهل‌ تورات‌! ای‌ اهل‌ انجیل‌! ای‌ اهل‌ قرآن‌! یا مراد از امام‌: پیامبر و پیشوایشان‌ است‌ «پس‌ هرکس کارنامه‌ اعمالش‌ را به‌ دست‌ راستش‌ دهند» از این‌ گروه‌ فراخوانده‌ شدگان‌ «آن‌ گروه‌ کارنامه‌ خود را» که‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شده‌ است ‌«می‌خوانند و به ‌قدر یک‌ فتیلی‌ ستم‌ کرده‌ نمی‌شوند» یعنی‌: از پاداشهایشان‌ به‌ اندازه ‌فتیلی‌ کم‌ نمی‌شود. فتیل‌: نخکی‌ است‌ که‌ در شگاف‌ میانی‌ هسته‌ خرما قرار دارد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در تفسیر این‌ آیه‌ کریمه‌ و وصف ‌محاسبه‌ روز حشر فرمودند: «یکی‌ از فرزندان‌ آدم‌ فراخوانده‌ شده‌ و نامه‌ اعمال‌ وی‌ به‌ دست‌ راستش‌ داده‌ می‌شود آن‌گاه‌ پیکرش‌ بزرگ‌ و بلند و رخسارش‌ سپید گردانیده‌ می‌شود و بر سرش‌ تاجی‌ درخشان‌ از مروارید نهاده‌ می‌شود، سپس‌ او به‌سوی‌ یارانش‌ می‌رود و چون‌ ایشان‌ از دوردست‌ او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدایا! او را نزد ما بیاور و برای‌ ما به‌ سبب‌ او برکت‌ بده‌ پس‌ نزد آنان‌ می‌آید وبه‌ ایشان‌ می‌گوید: مژده‌ باد شما را! زیرا برای‌ هر یک‌ از شما نظیر این‌ است‌. اما کافر: چهره‌اش‌ سیاه‌ گردانیده‌ شده‌ و در پیکرش‌ امتداد داده‌ می‌شود پس‌ یاران‌ وی ‌او را می‌بینند و می‌گویند: پناه‌ می‌بریم‌ به‌ خدا از او و از شرش‌؛ بار خدایا! او را نزد ما نیاور. اما او نزد آنان‌ می‌آید. می‌گویند: بارخدایا! او را از ما دور کن‌. می‌گوید: خدا دورتان‌ گرداند، آخر برای‌ هر یک‌ از شما مانند این‌ است‌».

﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا٧٢﴾ [الإسراء: 72].

«و هر که‌ در این‌» دنیا «کور باشد» یعنی‌: کوردل‌ و فاقد بصیرت‌ معنوی‌ باشد به‌طوری‌ که‌ توان‌ نگرش‌ در حجت‌ها، آیات‌ و برهانهای‌ خداوند أ را نداشته‌ باشد «پس‌ او در آخرت‌ نیز کور است‌» یعنی‌: کور چشم‌ است‌ و خداوند متعال‌ کوری‌ دل ‌وی‌ در دنیا را به‌ کوری‌ چشمش‌ در آخرت‌ سزا می‌دهد. احتمال‌ دارد که‌ مراد از کوری‌ وی‌ در آخرت‌ نیز، کوری‌ دل‌ وی‌ از دیدن‌ حجت‌ باشد «و» او «از راه‌ خطا کننده‌تر است‌» نسبت‌ به‌ دنیا، به‌طوری‌ که‌ راه‌ نجات‌ را هرگز نیافته‌ و به‌ راه‌ هدایت ‌ابدا دسترسی‌ ندارد.

﴿وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا٧٣﴾ [الإسراء: 73].

«و نزدیک‌ بود که‌ تو را از آنچه‌ به‌سویت‌ وحی‌ کرده‌ایم‌، به‌ فریب‌ باز دارند تا غیر از آن‌ را بر ما بربندی‌».

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ آمده‌ است‌: مشرکان‌ به‌ رسول‌ خدا ص گفتند: بیا و خدایان‌ ما را مساس‌ کن‌ آن‌گاه‌ ما همراه‌ تو به‌ دینت‌ درمی‌آییم‌! همان‌ بود که‌ خداوند أ این‌ آیه‌ را نازل‌ کرد و به‌ آن‌ حضرت‌ ص خاطرنشان‌ کرد که‌ اجابت ‌درخواست‌ آنان‌، مخالفت‌ با حکم‌ قرآن‌ و افترا برخدای‌ سبحان‌ است‌ «و در آن ‌صورت‌ تورا به‌ دوستی‌ خود می‌گرفتند» یعنی‌: اگر از خواهش‌هایشان‌ پیروی‌ می‌کردی‌، آنها با تو دست‌ دوستی‌ و صمیمیت‌ می‌دادند آن‌گاه‌ از دوستی‌ و ولایت‌ من‌ خارج‌ می‌گشتی‌.

﴿وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡ‍ٔٗا قَلِيلًا٧٤﴾ [الإسراء: 74].

«و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم‌» برحق‌ و معصوم‌ نمی‌داشتیم‌ از موافقت‌ و همراهی‌ با آنان‌ «نزدیک‌ بود که‌ میل‌ کنی‌» و گرایش‌یابی‌ «به‌سوی‌ آنان‌ اندک ‌میلی‌» ولی‌ عصمت‌ الهی‌ تو را دریافت‌ و تو را از کمترین‌ حد تمایل‌ به‌ آنان‌ نیز بازداشت‌.

سعید بن جبیر س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص مشغول ‌استلام‌ حجرالاسود بودند که‌ مشرکان‌ راه‌ را برای‌شان‌ گرفتند و گفتند: به‌ تو اجازه ‌نمی‌دهیم‌ که‌ دیگر بار استلام‌ کنی‌ تا بر خدایان‌ ما دستی‌ نکشی‌. رسول‌ خدا ص باخود گفتند: بر من‌ چه‌ زیانی‌ خواهد داشت‌ که‌ دستی‌ بر آنها بکشم‌ و بعد از آن‌ به‌من‌ اجازه‌ دهند که‌ حجرالاسود را استلام‌ کنم‌؟ زیرا خداوند متعال‌ می‌داند که‌ من ‌از این‌ کار در دل‌ خویش‌ نفرت‌ دارم‌. اما خدای‌ ﻷ‌ از این‌ اندک‌ چیز هم‌ اباورزید و این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود.

﴿إِذٗا لَّأَذَقۡنَٰكَ ضِعۡفَ ٱلۡحَيَوٰةِ وَضِعۡفَ ٱلۡمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيۡنَا نَصِيرٗا٧٥﴾ [الإسراء: 75].

«در آن‌ صورت‌» اگر حتی‌ اندک‌ میلی‌ هم‌ به‌سوی‌ آنان‌ می‌کردی‌ «حتما تو را دوبرابر عذاب‌ زندگانی‌ و دو چندان‌ عذاب‌ مرگ‌ می‌چشانیدیم‌» یعنی‌: در آن‌ صورت‌ البته ‌عذابت‌ هم‌ در دنیا و هم‌ در آخرت‌ دوبرابر عذاب‌ مشرکان‌ می‌گردید «آن‌گاه‌ برای ‌خود مددکننده‌ای‌ در برابر ما نمی‌یافتی‌» که‌ تو را یاری‌ داده‌ و این‌ عذاب‌ را از تو دفع‌ کند.

﴿وَإِن كَادُواْ لَيَسۡتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ لِيُخۡرِجُوكَ مِنۡهَاۖ وَإِذٗا لَّا يَلۡبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلٗا٧٦﴾ [الإسراء: 76].

«و نزدیک‌ بود که‌ تو را از این‌ سرزمین‌ بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون‌ کنند» یعنی‌: چیزی‌ نمانده‌ بود که‌ با تحریک‌ خود تو را به‌ خروج‌ از سرزمین‌ مکه‌ وادارند تا از آن‌ بیرون‌ روی‌ ولی‌ نهایتا به‌ این‌ کار توفیق‌ نیافتند و این‌ توطئه‌شان‌ به‌ سرانجام‌ نرسید بلکه‌ خدای‌ ﻷ‌ آنان‌ را از اخراجت‌ بازداشت‌ تا خود ـ بعد از آن‌که ‌قصد جانت‌ را کردند ـ به‌ فرمان‌ ما هجرت‌ کنی‌ «و در آن‌ صورت‌ آنان‌ هم‌ پس‌ از تونمی‌ماندند» یعنی‌: اگر موفق‌ می‌شدند که‌ تو را از مکه‌ اخراج‌ کنند آن‌گاه‌ بعد ازبیرون‌ ساختنت‌ زنده‌ باقی‌ نمی‌ماندند «مگر» زمان‌ «اندکی‌» زیرا نابود ساخته‌ می‌شدند.

در بعضی‌ از روایات‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ آمده‌ است‌: مشرکان‌ یا برخی ‌از یهودیان‌ به‌ رسول‌ خدا ص گفتند؛ اگر تو به‌راستی‌ پیامبری‌، در اینجا نمان‌ و به‌سرزمین‌ شام‌ برو زیرا شام‌ سرزمین‌ انبیا † است‌، تو را چه‌ جای‌ درنگ‌ در این ‌سرزمینی‌ که‌ هیچ‌ تناسبی‌ با نبوتت‌ ندارد؟ پس‌ رسول‌ خدا ص در این‌ اندیشه‌ افتادندکه‌ از جزیره‌العرب‌ بیرون‌ روند، این‌ بود که‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد آن‌گاه‌ به‌ بارگاه‌ خدای‌ ﻷ‌ دعا کردند: «اللهم‌ لا تكلني‌ إلى نفسي‌ طرفة‌ عين‌: خدایا! مدت‌چشم‌ برهم ‌زدنی‌ نیز مرا به‌ خودم‌ وامگذار».

﴿سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا٧٧﴾ [الإسراء: 77].

«این‌» سنت‌ که‌ چون‌ امت‌ها پیامبران‌ خود را از میان‌ خود اخراج‌ می‌کردند، یا آنان‌ را به‌ قتل‌ می‌رساندند، عذاب‌ بر آنان‌ نازل‌ می‌شد «همان‌ سنتی‌ است‌ که‌ همواره‌ در میان‌ آنان‌ که‌ پیش‌ از تو فرستاده‌ایم‌ برقرار بوده‌ است‌ و برای‌ سنت‌ ما هیچ‌ تبدیلی‌ نخواهی‌ یافت‌» یعنی‌: عادت‌ و سنت‌ خداوند أ بر هر چه‌ رفته‌ باشد، هیچ‌کس‌ نه‌ قادر به‌ برگرداندن‌ آن‌ است‌ و نه‌ در آن‌ امکان‌ تغییری‌ وجود دارد.

ممکن‌ است‌ کسی‌ بپرسد که‌ مگر مشرکان‌ مکه‌ رسول‌ خدا ص را از آن‌ اخراج ‌نکردند؟ پاسخ‌ این‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص خود به‌ فرمان‌ پروردگار خویش‌ از آن ‌هجرت‌ کردند.

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا٧٨﴾ [الإسراء: 78].

سپس‌ مجموعه‌ای‌ از اوامر خطاب‌ به‌ رسول‌ خدا ص صادر می‌شود و صدور این ‌اوامر در این‌ سیاق‌ قرآنی‌، مفید آن‌ است‌ که‌ اجرای‌ آنها پاسخ‌ مناسبی‌ در برابر کوشش‌های‌ انحراف‌گرایانه‌ دشمنان‌، و تعبیری‌ عملی‌ از شکر نعمت‌ است‌.

«نماز را از وقت‌ زوال‌ آفتاب‌» از میانه‌ آسمان‌ و برگشت‌ آن‌ از جانب‌ مشرق‌ به‌ جانب ‌مغرب‌ «برپا دار» که‌ این‌ نماز، عبارت‌ از نماز ظهر است‌ «تا نهایت‌ تاریکی‌شب‌» که‌ مراد از آن‌: دو نماز مغرب‌ و عشاء است‌. غسق‌: به‌هم‌ آمدن‌ شب‌ وتاریکی‌ آن‌ است‌. بنابراین‌، از زوال‌ خورشید تا نهایت‌ تاریکی‌ شب‌، چهار نماز ـ یعنی‌ نمازهای‌ ظهر و عصر و مغرب‌ و عشاء ـ را دربر می‌گیرد «وقرآن ‌خواندن‌ صبح‌ را لازم‌ گیر» مراد: خواندن‌ نماز صبح‌ است‌ زیرا قرائت‌ در نماز صبح‌، طولانی‌ خوانده‌ می‌شود. پس ‌«قرآن ‌خواندن‌ صبح‌» هم‌ نماز پنجم‌ است‌. به‌ این‌ ترتیب‌، آیه‌ کریمه‌ جامع‌ هر پنج‌ نماز است‌ «بی‌گمان‌ قرآن‌ خواندن‌ صبح‌ همواره‌ مقرون‌ به‌ حضور فرشتگان‌ است‌» یعنی‌: فرشتگان‌ شب‌ و فرشتگان‌ روز در نماز صبح‌ حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه‌ در این‌ هنگام‌ گرد هم می‌آیند چنان‌که‌ این‌ خبر در حدیث‌ صحیح‌ آمده‌ است‌.

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا٧٩﴾ [الإسراء: 79].

«و پاسی‌ از شب‌ را زنده‌ بدار» تهجد: نمازگزاردن‌ در شب‌ بعد از بیدار شدن‌ از خواب‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: بعد ازنمازهای‌ فرض‌ کدام‌ نماز افضل‌ است‌؟ فرمودند: «نماز شب‌». «که‌ این‌ نماز شب ‌نافله‌ای‌ مخصوص‌ توست‌» افزون‌ بر فرائض‌. به‌قولی‌: نماز شب‌ (تهجد) برای‌ رسول‌ خدا ص فرض‌ بود و برای‌ امتشان‌ نافله‌ است‌ «باشد که‌ پروردگارت‌ تو را به‌مقامی‌ محمود برساند» مقام‌ محمود: مقامی‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در آن‌ به ‌شفاعت‌ عظمی‌ برای‌ تمام‌ مردم‌ در روز قیامت‌ می‌ایستند تا پروردگار متعال‌ آنان‌ را از آن‌ شدت‌ و زحمت‌ جان‌فرسا بیرون‌ آورد پس‌ اهل‌ محشر جملگی‌ آن‌حضرت‌ ص را بر این‌ مقام‌ می‌ستایند، در حالی ‌که‌ «لوای‌ حمد» در دست‌ مبارک‌ آن‌ سید و سالار کونین‌ و آن‌ امام‌ اولین‌ و آخرین‌ است‌.

ابن‌کثیر احادیث‌ متعددی‌ را در شرح‌ این‌ مقام‌ نقل‌ کرده‌ و با بیان‌ مقدمه‌ای‌ که ‌ناظر بر بسیاری‌ از این‌ احادیث‌ است‌ می‌گوید: «در روز قیامت‌ برای‌رسول‌ خدا ص خصلت‌ها و تشریفات‌ مخصوصی‌ وجود دارد که‌ هیچ‌ کس‌ در آنها با ایشان‌ برابر نیست‌ زیرا:

ـ آن‌ حضرت‌ ص اولین‌ کسی‌ هستند که‌ زمین‌ از پیکر مطهرشان‌ شکافته‌ می‌شود.

ـ ایشان‌ به‌سوی‌ محشر سواره‌ برانگیخته‌ می‌شوند.

ـ برای‌شان‌ در محشر پرچمی‌ است‌ که‌ آدم‌ و همه‌ فرزندان‌ وی‌ در زیر پرچم‌ ایشان ‌قرار دارند.

ـ برای‌شان‌ در محشر حوضی‌ است‌ که‌ خلقی‌ بسیار بر آن‌ وارد می‌شوند.

ـ برای‌شان‌ نزد خدای‌ ﻷ‌ شفاعت‌ عظمی‌ است‌ تا حق‌ تعالی‌ بر اثر شفاعت ‌ایشان‌، برای‌ فیصله ‌دادن‌ نهایی‌ میان‌ خلایق‌ تشریف‌ آورد و این‌ بعد از آن‌ است‌ که‌ مردم‌ این‌ شفاعت‌ را از آدم‌ درخواست‌ می‌کنند، سپس‌ از نوح‌، آن‌گاه‌ از ابراهیم‌، سپس‌ از موسی‌ و آن‌گاه‌ از عیسی‌ † اما همه‌ آنها می‌گویند که‌ ما اهل‌ این‌ شفاعت ‌نیستیم‌. پس‌ سرانجام‌ نزد محمد ص می‌آیند و آن‌ حضرت‌ ص در پاسخ‌ درخواستشان‌ می‌گویند: «من‌ اهل‌ آنم‌! من‌ اهل‌ آنم‌!».

ـ از جمله‌ این‌ تشریفات‌: شفاعت‌ آن‌ حضرت‌ ص در حق‌ گروههایی‌ از مردم‌ است‌ که‌ فرمان‌ افگندن‌شان‌ در دوزخ‌ صادر شده‌ ولی‌ در اثر شفاعت‌ ایشان‌ از دوزخ‌ برگردانده‌ می‌شوند و این‌ نوع‌ دیگری‌ از شفاعت‌ است‌ که‌ غیر از شفاعت ‌عظمی‌ برای‌ جملگی‌ خلایق‌ می‌باشد.

ـ از جمله‌ این‌ تشریفات‌ یکی‌ این‌ است‌ که‌ ایشان‌ اولین‌ پیامبران‌ در قضاوت‌ میان ‌امتشان‌ هستند، یعنی‌ امتشان‌ اولین‌ امتی‌ است‌ که‌ خداوند أ حساب‌ کارشان‌ رافیصله‌ می‌دهد.

ـ ایشان‌ اولین‌ پیامبران‌ در گذراندن‌ امت‌ خویش‌ از پل‌ صراط اند.

ـ ایشان‌ اولین‌ کسی‌ هستند که‌ در بهشت‌ شفاعت‌ می‌کنند. و این‌ نوع‌ دیگری‌ از شفاعت‌ خاصه‌ است‌.

ـ ایشان‌ اولین‌ کسی‌ هستند که‌ به‌ بهشت‌ وارد می‌شوند و امتشان‌ نیز قبل‌ از همه ‌امت‌های‌ دیگر به‌ بهشت‌ داخل‌ می‌شوند.

ـ ایشانند که‌ برای‌ بلند بردن‌ درجات‌ گروههایی‌ شفاعت‌ می‌کنند که‌ اعمالشان‌ در حد و اندازه‌ آن‌ درجات‌ نیست‌ و این‌ نوع‌ دیگری‌ از شفاعت‌ خاصه‌ است‌.

ـ ایشان‌ صاحب ‌«وسیله‌» ای‌ هستند که‌ برترین‌ منزلت‌ در بهشت‌ است‌، که‌ این ‌منزلت‌ جز برای‌ آن‌ حضرت‌ ص، لایق‌ شأن‌ هیچ‌ کس‌ دیگری‌ نیست‌.

ـ چون‌ خدای‌ ﻷ‌ در حق‌ گنهکاران‌ اذن‌ شفاعت‌ دهد، فرشتگان‌ و پیامبران‌ و مؤمنان‌ صالح‌ همه‌ برای‌شان‌ شفاعت‌ می‌کنند اما آن‌ حضرت‌ ص در حق‌ خلقی‌عظیم‌ شفاعت‌ می‌کنند که‌ هیچ‌ کس‌ جز خداوند أ شمارشان‌ را نمی‌داند پس ‌هیچ‌کس‌ همانند ایشان‌ شفاعت‌ نمی‌کند».

از جابربن‌عبدالله س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف ‌فرمودند: «هر کس‌ در هنگام‌ شنیدن‌ أذان‌ بگوید: اللهم‌ رب‌ هذه‌ الدعوة‌ التامة‌ والصلاة القائمة‌ آت‌ محمداً نِ‌ الوسيلة‌ والفضيلة‌ وابعثه‌ مقاماً محموداً ‌الذي‌ وعدته‌ قطعا شفاعت‌ من‌ بر وی‌ در روز قیامت‌ حلال‌ می‌شود».

﴿وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا٨٠﴾ [الإسراء: 80].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: این‌ آیه‌ هنگامی‌ نازل‌ شد که‌ رسول‌ خدا ص به ‌هجرت‌ مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل‌ کن‌ مرا به‌ طرز پسندیده‌ و بیرون ‌آور مرابه‌ طرز پسندیده‌» مراد: داخل‌ کردن‌ آن‌ حضرت‌ ص به‌ مدینه‌ و بیرون ‌آوردنشان‌ ازمکه‌ است‌ به‌ ورودی‌ عزتمندانه‌ و بیرون‌آوردنی‌ پیروزمندانه‌ همراه‌ با مدد و نصرت‌حق‌ تعالی‌. ولله الحمد که‌ چنین‌ شد «و برای‌ من‌ از سوی‌ خویش‌ سلطه‌ای ‌یاری‌بخش‌» یعنی‌: حجتی‌ آشکار و مقهور کننده‌ «قرار ده‌» که‌ مرا با آن‌ بر تمام‌ مخالفانم‌ پیروز گردانی‌. به‌قولی‌: آن‌ حضرت‌ ص مأمور شدند تا از پروردگارشان‌ سلطه‌ و دولت‌ دنیوی‌ نیرومندی‌ درخواست‌ کنند که‌ به‌وسیله‌ آن‌ دولت‌ و قوت‌، پایگاهی‌ از عزت‌ برای‌شان‌ برپا شود تا در نتیجه‌، شأن‌ و شوکت‌ دین‌ حق‌ برقرارگردد و نصرت‌ حق‌ تعالی‌ همه‌ وقت‌ شامل‌ حال‌شان‌ باشد. و لله‌ الحمد که‌ چنین‌ شد؛ و خدای‌ ﻷ‌ برای‌ آن‌ حضرت‌ ص پایه‌های‌ دولتی‌ کریمه‌ و مقتدر را در مدینه‌ برافراشت‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ قول‌ راجح‌ تر است‌».

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ [الإسراء: 81].

«و بگو: حق‌ آمد» یعنی‌: آنچه‌ که‌ خداوند أ به‌ پیامبرش‌ از ظهور و پیروزی‌ اسلام‌ وعده‌ داده‌ بود، تحقق‌ یافت‌ «و باطل‌ نابود شد» یعنی‌: شرک‌ از میان‌ برافتاد و مضمحل‌ شد «هرآینه‌ باطل‌ همواره‌ نابودشدنی‌ است‌» زیرا باطل‌ در ماهیت‌ وجوهره‌ عناصر خود از مایه‌های‌ بقا برخوردار نیست‌ بلکه‌ حیات‌ موقت‌ خویش‌ را از عوامل‌ خارجی‌ و تکیه‌گاه‌های‌ غیرطبیعی‌ استمداد می‌کند پس‌ چون‌ این‌ تکیه‌گاه‌ها سست‌ شوند، باطل‌ نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق‌ عناصر وجودی‌ خویش‌ را از ذات‌ وماهیت‌ خود بر می‌گیرد. بخاری‌ و مسلم‌ از ابن‌مسعود س روایت‌ کرده‌اند که‌ فرمود: «رسول‌ خدا ص در روز فتح‌ مکه‌ در حالی‌ وارد آن‌ شدند که‌ بر گرداگرد خانه‌ کعبه‌ سیصد و شصت‌ بت‌ نصب‌ شده‌ بود پس‌ با چوبی‌ که‌ در دست‌ داشتند برآن‌ بتان‌ می‌کوبیدند و این‌ آیه‌ را می‌خواندند: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ [الإسراء: 81].

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا٨٢﴾ [الإسراء: 82].

«و از قرآن‌ فرود می‌آوریم‌ آنچه‌ را که‌ شفاست‌» برای‌ دلها از بیماریهای‌ باطنی ‌آنها؛ با زوال‌ جهل‌ و ازبین ‌رفتن‌ شک‌ و شبهه‌ و گمراهی‌ از آنها. به‌ قولی‌: این‌ شفا شامل‌ امراض‌ ظاهری‌ نیز می‌شود. چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص طلب‌ شفا با قرآن‌ را تأیید کردند و در این‌باره‌ روایاتی‌ صحیح‌ در دست‌ است‌؛ از آن‌ جمله‌ تأیید رسول‌ خدا ص از دم‌ و دعای‌ یکی‌ از اصحاب‌ است‌ که‌ با خواندن‌ سوره‌ فاتحه شخص‌ مارگزیده‌ را درمان‌ کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم‌ از قرآن‌ آنچه‌ را که ‌«برای‌ مؤمنان‌ رحمت‌ است‌» زیرا قرآن‌ کریم‌ دربرگیرنده‌ علوم‌ سودمندی‌ است‌ که‌ صلاح‌ دین‌ و دنیا درآنهاست‌ و نیز به‌ سبب‌ آن‌که‌ در تلاوت‌ قرآن‌ و تدبر خاشعانه‌ در آن‌، پاداشی‌ عظیم‌ و آمرزش‌ و خشنودی‌ای‌ بزرگ‌ از جانب‌ الله أ وجود داردکه‌ به‌ دخول‌ بهشت‌ و نجات‌ از عذاب‌ دوزخ‌ می‌انجامد «ولی‌» قرآن‌ «بر ستمگران‌» که‌ تکذیب‌ به‌ دین‌ حق‌ و قرآن‌ را به‌جای‌ تصدیق‌ آن‌ نهاده‌اند «جز زیان ‌نمی‌افزاید» یعنی‌: جز هلاکت‌ و نابودی‌ نمی‌افزاید زیرا شنیدن‌ قرآن‌ آنها را شدیدا بر سر غیظ و خشم‌ آورده‌ و انگیزه‌ تمرد و سرکشی‌ را در آنان‌ بالا می‌برد، که‌ بر اثر آن‌ به‌ ارتکاب‌ بیشتر زشتی‌ها و مفاسد روی‌ می‌آورند و در نتیجه‌ هلاک‌ می‌شوند.

قرار گرفتن‌ این‌ آیه‌ بعد از اوامر چهارگانه‌ سابق‌، مشعر بر آن‌ است‌ که‌ شفا و رحمت‌ در اجرای‌ این‌ اوامر است‌.

﴿وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ أَعۡرَضَ وَنَ‍َٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَ‍ُٔوسٗا٨٣﴾ [الإسراء: 83].

«و چون‌ بر انسان‌ انعام‌ کنیم‌» با نعمت‌هایی‌ که‌ موجب‌ شکر است‌، همچون ‌سلامتی‌، توانگری‌، فتح‌ و پیروزی‌ «روی‌ می‌گرداند» از شکر گزاری‌ برای‌ ما و طاعت‌ و عبادت‌ و ذکر ما «و پهلوی‌ خود را می‌پیچاند» از طاعت‌ ما و به‌ آن‌ پشت ‌می‌کند پس‌ از وی‌ چیزی‌ جز تکبر و شانه‌خالی‌ کردن‌ از قیام‌ به‌ حقوق‌ منعم‌ سرنمی‌زند «و چون‌ به‌ وی‌ شری‌ برسد» مانند بیماری‌ یا فقر «یئوس‌ است‌» یئوس‌: سخت‌ نومید است‌ از رحمت‌ خدای‌ ﻷ‌؛ پس‌ اگر به‌ هدف‌ دست‌ یافت‌، معبود را فراموش‌ می‌کند و اگر هدفش‌ از دست‌ رفت‌، آه‌ و افسوس‌ و اندوه‌ بر وی‌ چیره‌ شده‌ و نومید می‌شود، که‌ این‌ هر دو خصلت‌، زشت‌ و ناپسند است‌.

البته‌ از آیات‌ (11 ـ 9) سوره‌ «هود» چنین‌ بر می‌آید که‌ موقف‌ یاد شده‌ دراین‌ آیه‌، از مواقف‌ کفار است‌ نه‌ از مواقف‌ مؤمنان‌ متوکل‌ چنان‌که‌ آیه‌ بعدی‌ نیز به ‌این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد:

﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَنۡ هُوَ أَهۡدَىٰ سَبِيلٗا٨٤﴾ [الإسراء: 84].

«بگو: هرکس بر طریقه‌ خود عمل‌ می‌کند» یعنی‌: بر طریقه‌ و روشی‌ از هدایت‌ یا گمراهی‌ که‌ با حال‌ و وضع‌ و شأن‌ و ساختار وی‌ تناسب‌ و سازگاری‌ داشته‌ و با اخلاق‌ و عادات‌ مألوف‌ وی‌ هماهنگ‌ است‌ «و پروردگار شما به‌ هرکه‌ راه‌ یافته‌تر باشد، داناتر است‌» یعنی‌: در نهایت‌ امر، ممیز حق‌ تعالی‌ است‌ پس‌ اوست‌ که‌ میان ‌مؤمنی‌ که‌ در هنگام‌ نعمت‌ اعراض‌ نمی‌کند و در وقت‌ محنت‌ مأیوس‌ نمی‌شود و میان‌ کافری‌ که‌ شأن‌ و شیوه‌ وی‌ سرمستی‌ و سرکشی‌ در برابر نعمت‌ها و نومیدی‌ ویأس‌ در هنگام‌ ناکامی‌هاست‌، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای‌ را در برابر عملش ‌جزا می‌دهد.

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا٨٥﴾ [الإسراء: 85].

«و از تو درباره‌ روح‌» یعنی‌: از حقیقت‌ و کنه‌ آن‌ «می‌پرسند» این‌ همان‌ روحی ‌است‌ که‌ انسان‌ به‌وسیله‌ آن‌ خلعت‌ حیات‌ در بر می‌کند، همان‌ روحی‌ که‌ خداوند أ آن‌ را آفرید اما کسی‌ را از حقیقت‌ آن‌ آگاه‌ نکرد «بگو: روح‌ از امر پروردگار من ‌است‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ علم‌ روح‌ را در حوزه‌ اختصاص‌ خود قرار داده‌ و انبیای ‌خویش‌ را بر آن‌ آگاه‌ نکرده‌ است‌ «و به‌ شما از علم‌ داده‌ نشده‌ مگر اندکی‌» یعنی‌: علمی‌ که‌ خداوند متعال‌ آن‌ را به‌ شما داده‌، اندک‌ است‌ و هر قدر علم‌ بشر و میدان‌ مدنیت‌ انکشاف‌ یابد، بشر از گستره‌ بی‌کران‌ معلومات‌ جز اندکی‌ از علم‌ بهره‌ ندارد و معلومات‌ آن‌ نسبت‌ به‌ مجهولاتش‌ بسیار ناچیز است‌.

از سیاق‌ آیه‌ بر می‌آید که‌ این‌ معنی‌ هرچند در کل‌ علوم‌ مصداق‌ دارد اما بیشتر ناظر بر علم‌ و دانش‌ بشر در باره‌ روح‌ است‌.

ابن ‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: قریش‌ به‌ یهود گفتند؛ به‌ ما چیزی‌ بیاموزید تا از این‌ مرد (یعنی‌ محمد ص) بپرسیم‌. یهود به‌ آنان‌ گفتند: از او درباره‌ روح ‌سؤال‌ کنید. پس‌ قریشیان‌ سؤال‌ کردند و خداوند أ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود.

قابل‌ ذکر است‌ که‌ موضوع‌ روح‌ در تورات‌ نیز مبهم‌ باقی‌ گذاشته‌ شده‌ است‌.

﴿وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا٨٦﴾ [الإسراء: 86].

«و اگر بخواهیم‌، قطعا آنچه‌ را به‌ تو وحی‌ کرده‌ایم‌، از بین‌ می‌بریم‌» یعنی‌: اگر بخواهیم‌، همین‌ علم‌ اندکی‌ را که‌ به‌ شما داده‌ایم‌ نیز از سینه‌ها و از کتاب‌ها برمی‌داریم‌ ـ و از جمله‌ قرآن‌ را ـ تا بدانجا که‌ هرگز اثری‌ از آن‌باقی‌ نماند «آن‌گاه‌» اگر بخواهیم‌ آن‌ را از عرصه‌ علم‌ تو ببریم‌ و فراموشت‌ گردانیم‌ «برای‌ خود به‌ سبب‌ آن‌» یعنی‌: برای‌ حفظ آن‌ «بر ما وکیلی‌ نیابی‌» یعنی‌: کسی‌ را نمی‌یابی‌ که‌با توکل‌ و یاری‌گرفتن‌ و پشت‌ گرمی‌ از سوی‌ ما، چیزی‌ از قرآن‌ را برگرداند و آن‌را برای‌ تو نگه‌ دارد.

﴿إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّ فَضۡلَهُۥ كَانَ عَلَيۡكَ كَبِيرٗا٨٧﴾ [الإسراء: 87].

«مگر به‌ سبب‌ رحمتی‌ از جانب‌ پروردگارت‌» یعنی‌: به‌ سبب‌ رحمتی‌ که‌ در حق‌ توداریم‌، این‌ قرآن‌ و این‌ علم‌ را باقی‌ گذاشتیم‌ و نخواستیم‌ آن‌ را از بین‌ ببریم‌ «بی‌گمان‌ فضل‌ او بر تو همواره‌ بزرگ‌ است‌» از آنجا که‌ تو را به‌ خلعت‌ رسالت‌ مفتخر ساخت‌، بر تو کتاب‌ نازل‌ فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم‌ گردانید، به‌ تو مقام‌ محمود را عطا فرمود و جز این‌ از نعمت‌های‌ بسیار دیگری‌ که‌ بر تو منت‌ نهاد.

پس‌ بدانید که‌ قرآن‌ منشأ بشری‌ ندارد بلکه‌ کتابی‌ است‌ ربانی‌ و از این‌ جهت ‌فرمود:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا٨٨﴾ [الإسراء: 88].

«بگو: اگر انس‌ و جن‌ جمع‌ شوند تا نظیر این‌ قرآن‌ را» که‌ از نزد خداوند أ در کمال‌ بلاغت‌ و استواری‌ لفظ و حسن‌ ترتیب‌ و فصاحت‌ فرود آورده‌ شده ‌«بیاورند، هرگز مانند آن‌ را نخواهند آورد» زیرا مخلوق‌ از آوردن‌ نظیر آنچه‌ که‌ خالق ‌می‌آورد، عاجز است‌ «هرچند برخی‌ از آنها پشتیبان‌ برخی‌ دیگر باشند» و به ‌همدیگر مدد و یاری‌ رسانند.

﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا٨٩﴾ [الإسراء: 89].

«و به‌ راستی‌ در این‌ قرآن‌ از هر گونه‌ مثلی‌، گوناگون‌ بیان‌ کردیم‌» یعنی‌: در قرآن ‌سخن‌ را به‌ هرگونه‌ معنی‌ و مثل‌ و داستانی‌ که‌ موجب‌ عبرت‌گرفتن‌ واندیشه‌ ورزیدن‌ است‌ به‌ تکرار بیان‌ کردیم‌، اعم‌ از بیان‌ پندها، موعظه‌ها، ترغیب‌، تهدید، اوامر، نواهی‌، نشانه‌ها، داستان‌های‌ پیشینیان‌ و اخبار بهشت‌ و دوزخ‌ وقیامت‌ لذا معانی‌ آنها را مکرر در مکرر به‌ وجوه‌ مختلف‌ و متعدد و به‌ شیوه‌های ‌متنوع‌ روشن‌ ساختیم‌ تا شاید آنان‌ ایمان‌ آورند و اگر برخی‌ از وجوه‌ و شیوه‌های ‌متنوع‌ بیانی‌ در کافران‌ تأثیری‌ نگذاشته‌، برخی‌ دیگر بر آنان‌ تأثیر بگذارد «ولی ‌بیشتر مردم‌ جز کفران‌ را قبول‌ نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی‌ رفتار کرده‌ منکر آن ‌شدند که‌ قرآن‌ کلام‌ خدا باشد، بعد از آن‌که‌ حجت‌ هم‌ به‌ تکرار و به‌ اشکال‌ و صورتهای‌ مختلف‌ بر آنان‌ اقامه‌ شد.

﴿وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا٩٠﴾ [الإسراء: 90].

«و گفتند» رؤسا و سردمداران‌ شرک‌ در مکه‌: «تا از زمین‌ چشمه‌ای‌ برایمان جوشانی‌ هرگز به‌ تو ایمان‌ نمی‌آوریم‌» ینبوع‌: چشمه‌ آبی‌ است‌ که‌ بسیار آب‌خیز باشد، به‌طوری‌که‌ آب‌ پیوسته‌ و بی‌انقطاع‌ از آن‌ فواره‌ کنان‌ بیرون‌ جوشد.

﴿أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا٩١﴾ [الإسراء: 91].

«یا» ایمان‌ نمی‌ آوریم‌ مگر این‌که‌ «برایت‌ جنتی‌ باشد» یعنی‌: باغی‌ باشد که ‌درختان‌ آن‌ زمینش‌ را بپوشاند «از درختان‌ خرما و انگور پس‌ از میان‌ آنها جوی‌ها روان ‌سازی‌ به‌ روان‌ ساختنی‌» یعنی‌: جویبارهای‌ بسیار را با نیرومندی‌ در آن‌ به‌جریان‌ اندازی‌.

﴿أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا٩٢﴾ [الإسراء: 92].

«یا چنان‌که‌ ادعا می‌کنی‌، آسمان‌ را پاره‌پاره‌ بر سرما فرواندازی‌» یعنی‌: ایمان‌ نمی‌آوریم‌ مگر این‌که‌ به‌عنوان‌ عذاب‌، آسمان‌ را بر سر ما پاره‌ پاره‌ فرواندازی‌. کسفا: قطعه‌ قطعه‌ و پاره‌پاره‌ «یا خدا و فرشتگان‌ را روبه‌روی‌ ما بیاوری‌» یعنی‌: آنها را به‌طور آشکار و محسوس‌ در برابر ما حاضر کنی‌ تا آنها را به‌ چشم‌ سر ببینیم‌. به‌قولی‌ معنی‌ «قبیلا» این‌ است‌: تا اصناف‌ فرشتگان‌ را قبیله‌ قبیله‌ نزد ما بیاوری‌.

﴿أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا٩٣﴾ [الإسراء: 93].

«یا» ایمان‌ نمی‌ آوریم‌ مگر این‌که‌ «برای‌ تو خانه‌ای‌ از زخرف‌ باشد» زخرف‌: یعنی‌ طلا. به‌ قولی‌ مراد از زخرف‌ این‌ است‌ که‌: برایت‌ خانه‌ای‌ مزین‌ و آراسته‌ به‌انواع‌ زیورات‌ و اشیای‌ فاخر باشد؛ به‌ عادت‌ توانگران‌ و مرفهان‌ که‌ خانه‌هایی‌ پر از نقش‌ و نگار و بسیار آراسته‌ برای‌ خود بنا می‌کنند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «پروردگار ﻷ‌ این ‌امر را که‌ اگر بخواهم‌ ریگزار مکه‌ را برایم‌ طلا گرداند، به‌ خواست‌ من‌ موکول‌ کرد اما من‌ گفتم‌: نه‌! ای‌ پروردگارم‌! من‌ ترجیح‌ می‌دهم‌ که‌ روزی‌ سیر و روزی‌ دیگر را گرسنه‌ بگذرانم‌ پس‌ چون‌ گرسنه‌ شوم‌ به‌سوی‌ تو زاری‌ کرده‌ و تو را به‌ یاد می‌آورم‌ و چون‌ سیر شوم‌ تو را ستایش‌ گفته‌ و سپاست‌ می‌گزارم‌».

«یا» ایمان‌ نمی‌ آوریم‌ مگر این‌که‌ «به‌ آسمان‌ بالاروی‌» و در عروجگاه‌های‌آن‌ صعود کنی‌ «و به‌ بالارفتن‌ تو هم‌ باور نداریم‌» یعنی‌: اگر هم‌ ببینیم‌ که‌ در آسمان ‌بالا می‌روی‌، تو را هرگز به‌ رسالت‌ تصدیق‌ نمی‌کنیم‌؛ «تا بر ما کتابی‌ نازل‌ کنی‌ که‌ آن‌را بخوانیم‌» کتابی‌ که‌ تو را تصدیق‌ کند و بر نبوتت‌ دلالت‌ نماید. مجاهد در تفسیر آن‌ می‌گوید: «یعنی‌: برای‌ هر یک‌ از ما نامه‌ای‌ از آسمان‌ بیاوری‌ که‌ در آن‌ نوشته‌باشد: (این‌ نامه‌ای‌ است‌ از جانب‌ خدا برای‌ فلان‌ فرزند فلان‌...) که‌ چون‌ صبح‌ از خواب‌ بیدار می‌شود، این‌ نامه‌ بالای‌ سرش‌ گذاشته‌ شده‌ باشد».

اما آیا در یکی‌ از پیشنهادات‌شان‌ بویی‌ از منطق‌ یا عقل‌ یا گرایش‌ به‌سوی‌ حق‌، به‌مشام‌ می‌رسد؟ هرگز! از این‌ جهت‌ خداوند متعال‌ فرمود: «بگو: پروردگار من‌ پاک‌ است‌» از این‌که‌ از آوردن‌ چیزی‌ از اینها عاجز باشد «آیا من‌ جز بشری‌ فرستاده‌هستم‌؟» یعنی‌: من‌ فرشته‌ نیستم‌ تا به‌ آسمان‌ بالا روم‌، من‌ فردی‌ از افراد بشر هستم ‌و نه‌ بیشتر؛ تنها تفاوتم‌ با سایر افراد بشر در این‌ است‌ که‌: من‌ از سوی‌ خدای‌ سبحان ‌فرستاده‌ شده‌ام‌ تا پیامش‌ را به‌ شما ابلاغ‌ کنم‌ پس‌ ای‌ پیشنهاد دهندگان‌ امور فوق‌! آیا شنیده‌اید که‌ بشری‌ بر آوردن‌ چیزی‌ از اینها توانا باشد؟ آخر من‌ هم‌ بنده‌ای ‌مأمور هستم‌ که‌ هرگز حق‌ تحکم‌ را بر پروردگار خویش‌ ندارم‌ تا او را به‌رغم ‌اراده‌اش‌ وادار به‌ امری‌ از آن‌ امور کنم‌.

بدین‌گونه‌، پروردگار بزرگ‌ این‌ پیشنهادات‌شان‌ را که‌ همه‌ از سر لجاجت‌ و عناد بود و نه‌ از روی‌ حق‌ جویی‌ و حقیقت‌ پویی‌، رد کرد.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیات‌ از ابن‌ عباس‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: رؤسای‌ قریش‌ نزدیک‌ کعبه‌ گرد آمدند و گفتند: کسی‌ را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و مرافعه‌ کنید تا در حق‌ وی‌ معذور شناخته‌ شوید؛ پس‌ دنبال ‌رسول‌ خدا ص فرستادند، بدین‌ پیغام‌ که‌: اشراف‌ قومت‌ گرد هم‌ آمده‌اند تا با تو مذاکره‌ نمایند. رسول‌ خدا ص از بس‌ مشتاق‌ هدایت‌ آنان‌ بودند، سریعا خود را به‌محل‌ اجتماع‌ آنان‌ رساندند. پس‌ مشرکان‌ به‌ ایشان‌ گفتند: ای‌ محمد! به‌ خدا سوگند هیچ‌ کس‌ از اعراب‌ را سراغ‌ نداریم‌ که‌ نظیر آنچه‌ تو بر سر قومت‌ آورده‌ای‌، بر سر قومش‌ آورده‌ باشد؛ آخر تو پدران‌ ما را دشنام‌ داده‌ای‌، دین‌ ما را به‌ مسخره‌ گرفته‌ای‌، اندیشه‌ها و پندارهایمان‌ را به‌ سبکی‌ و بی‌خردی‌ نسبت ‌داده‌ای‌ و جمع‌ ما را پراکنده‌ ساخته‌ای‌ پس‌ اگر این‌ پیام‌ و این‌ عقیده‌ را برای‌ آن‌ علم‌ کرده‌ای‌ تا به‌ مال‌ و منال‌ برسی‌، اینک‌ ما برای‌ تو به‌ قدری‌ از اموالمان‌ اختصاص‌ می‌دهیم‌ که‌ سرمایه‌دارترین‌ فرد ما شوی‌ و اگر در میان‌ ما به‌ دنبال‌ شرف‌ و برتری‌ هستی‌، تو را رئیس‌ و رهبر خود می‌گردانیم‌ و اگر این‌ حالتی‌ که‌ به‌ تو دست‌ می‌دهد، بر اثر جن‌ زدگی‌ است‌، هر چه‌ لازم‌ باشد مصرف‌ می‌کنیم‌ تا از آن ‌شفا یابی‌ یا که‌ در حق‌ تو معذور شناخته‌ شویم‌!!.

رسول‌ خدا ص در پاسخ‌ آنان‌ فرمودند: نه‌! آنچه‌ شما می‌گویید، هیچ‌ یک‌ در من‌ نیست‌؛ نه‌ به‌ طلب‌ اموال‌ شما آمده‌ام‌، نه‌ جویای‌ شرف‌ و منزلت‌ در میان‌ شما هستم‌ و نه‌ قصد حکومت‌ کردن‌ بر شما را دارم‌ ولی‌ حقیقت‌ این‌ است‌ که ‌خدای‌ ﻷ‌ مرا به‌سوی‌ شما به‌ رسالت‌ برانگیخته‌ پس‌ اگر دعوتی‌ را که‌ به‌ شما آورده‌ام‌ بپذیرید، قطعا این‌ بهره‌ شماست‌ در دنیا و آخرت‌ و اگر آن‌ را به‌ من ‌برگردانید، بر امر خدا أ شکیبایی‌ می‌ورزم‌ تا او خود میان‌ من‌ و شما داوری‌ کند. گفتند: ای‌ محمد! اگر این‌ پیشنهادهایمان‌ را نمی‌پذیری‌، اینک‌ پیشنهاد دیگری ‌داریم‌... و پیشنهادات‌ بیان‌ شده‌ در این‌ آیات‌ را مطرح‌ کردند که‌ آیات‌ فوق‌ در پاسخ‌ آنان‌ نازل‌ شد.

﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرٗا رَّسُولٗا٩٤﴾ [الإسراء: 94].

«و هیچ‌ چیز مردم‌ را ـ وقتی‌که‌ هدایت‌ برای‌شان‌ آمد ـ از ایمان‌ آوردن‌ باز نداشت‌، جز این‌که‌ گفتند: آیا خداوند بشری‌ را به‌ پیامبری‌ مبعوث‌ کرده‌ است‌؟» یعنی‌: آنها این‌حقیقت‌ را که‌ پیامبر از جنس‌ بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی‌که‌ این‌ حقیقت ‌نباید محل‌ انکار و تردید و اعتراض‌ قرار گیرد زیرا فرستادن‌ پیامبر از جنس ‌خودشان‌ لطف‌ و رحمتی‌ برای‌شان‌ است‌ چنان‌که‌ خداوند أ می‌فرماید:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا٩٥﴾ [الإسراء: 95].

«بگو: اگر در روی‌ زمین‌ فرشتگانی‌ می‌بودند که‌ با اطمینان‌ راه‌ می‌رفتند» یعنی‌: اگر در روی‌ زمین‌ به‌جای‌ بشری‌ که‌ هم‌اکنون‌ بر روی‌ آن‌ زندگی‌ می‌کند، فرشتگانی‌ می‌بودند که‌ با پاهای‌ خود آرام‌ و مطمئن‌ راه‌ می‌رفتند، چنان‌ که‌ انسانها مطمئن‌ درآن‌ راه‌ می‌روند و در آن‌ مستقرند «البته‌ بر آنان‌ فرشته‌ای‌ را به‌ عنوان‌ پیامبر از آسمان ‌نازل‌ می‌کردیم‌» تا فرستاده‌شان‌ از جنس‌ خودشان‌ باشد؛ پس‌ مقتضای‌ حکمت‌ واقتضای‌ رحمت‌ ما این‌ است‌ که‌ پیامبر بشر را از جنس‌ خود بشر بفرستیم‌ زیرا جنس ‌با اهل‌ جنس‌ خود بیشتر انس‌ و الفت‌ می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم‌ برقرار کند.

﴿قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا٩٦﴾ [الإسراء: 96].

«بگو: میان‌ من‌ و شما گواه‌ بودن‌ خدا کافی‌ است‌» بر این‌ امر که‌ من‌ پیام‌ رسالتی‌ را که‌ بدان‌ فرمان‌ یافته‌ام‌، به‌ شما ابلاغ‌ کرده‌ام‌. به‌قولی‌ مراد این‌ است‌: نازل‌ کردن‌ معجزه‌ به‌ منظور تأیید ادعای‌ پیامبر، گواهی‌ای‌ ازسوی‌ حق‌ تعالی‌ بر راستگویی ‌اوست‌ «بی‌گمان‌ او به‌ بندگان‌ خود دانا و بیناست‌» داناست‌ به‌ تمام‌ احوال‌شان‌، محیط است‌ به‌ آشکارها و پنهان‌هایشان‌؛ پس‌ او داناتر است‌ به‌ این‌که‌ چه‌ کسانی‌ شایسته ‌انعام‌ و احسان‌ و هدایتند و چه‌ کسانی‌ سزاوار بدبختی‌ و گمراهی‌ و انحراف‌؟ از این‌ جهت‌ فرمود:

﴿وَمَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُمۡ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِهِۦۖ وَنَحۡشُرُهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ عُمۡيٗا وَبُكۡمٗا وَصُمّٗاۖ مَّأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ كُلَّمَا خَبَتۡ زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا٩٧﴾ [الإسراء: 97].

«و هرکه‌ را خدا هدایت‌ کند، همو رهیافته‌ است‌» به‌سوی‌ حق‌ «و هرکه‌ را گمراه‌ سازد» یعنی‌: گمراهی‌اش‌ را اراده‌ کند «پس‌ هرگز برای‌ آنان‌ در برابر او دوستانی‌ بجز خداوند نیابی‌» که‌ یاری‌شان‌ دهند و به‌سوی‌ حقی‌ که‌ خداوند أ آنها را از آن‌ به‌بیراهه‌ انداخته‌ است‌، هدایتشان‌ کنند «و آنان‌ را روز قیامت‌ درافتاده‌ بر چهره‌هایشان ‌برانگیزیم‌» این‌ تمثیلی‌ است‌ در مورد به‌ شتاب ‌بردنشان‌ به‌سوی‌ جهنم‌. به‌قولی‌: آنها حقیقتا در روز قیامت‌ بر چهره‌هایشان‌ کشیده‌ می‌شوند چنان‌که‌ در دنیا با کسانی‌ که‌ در اهانت‌ و شکنجه‌شان‌ زیاده‌روی‌ به‌ عمل‌ آید، همین‌ عمل‌ به‌کار برده ‌می‌شود «کور و گنگ‌ و کر ساخته‌» یعنی‌: آنها در زشت‌ترین‌ صورت‌ و قبیح‌ترین‌ منظر برانگیخته‌ می‌شوند از آنجا که‌ خداوند أ، کوری‌ چشم‌، گنگی‌ زبان‌ وناشنوایی‌ گوش‌ را همه‌ در آنان‌ جمع‌ می‌کند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «از رسول‌ خدا ص سؤال‌ شد که‌ یا رسول‌الله! چگونه‌ مردم‌ بر چهره‌هایشان‌ برانگیخته‌ می‌شوند؟ فرمودند: ذاتی‌ که‌ آنان‌ را بر پاهایشان‌ روان‌ کرد، همو نیز قادر است‌ تا آنان‌ را بر چهره‌هایشان‌ روان‌ سازد» «مأوایشان‌» یعنی‌: جایگاهی‌ که‌ در آن‌ جای ‌می‌گیرند «جهنم‌ است‌، هربار که‌ آتش‌ آن‌ فرونشیند، بر آنان‌ شراره‌ای ‌بیفزاییم‌» یعنی‌: هرگاه‌ شراره‌ دوزخ‌ فرونشیند، بر آن‌ چیزی‌ می‌افزاییم‌ که‌ شراره‌ آن‌ را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

﴿ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدًا٩٨﴾ [الإسراء: 98].

«این‌ است‌ جزای‌ آنان‌، به‌ سبب‌ این‌که‌ به‌ آیات‌ ما کافر شدند» پس‌ نه‌ آیات‌ تنزیلی ‌ما را تصدیق‌ کردند و نه‌ هم‌ در آیات‌ تکوینی‌ ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون ‌استخوانی‌ چند و اعضایی‌ از هم‌ پاشیده‌ شدیم‌، آیا در آفرینشی‌ جدید برانگیخته‌ می‌شویم‌» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ در آیه‌ (49) گذشت‌.

خداوند متعال‌ در پاسخ‌شان‌ می‌فرماید:

﴿۞أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۡ وَجَعَلَ لَهُمۡ أَجَلٗا لَّا رَيۡبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورٗا٩٩﴾ [الإسراء: 99].

«آیا ندیده‌اند» یعنی‌: آیا ندانسته‌اند «که‌ خدایی‌ که‌ آسمانها و زمین‌ را آفرید، قادر است‌ که‌ مانند آنان‌ را بیافریند؟» یعنی‌: ذاتی‌ که‌ بر آفرینش‌ آسمانها و زمین‌ توانا باشد، قطعا بر بازآفرینی‌ و اعاده‌ آنچه‌ که‌ به‌ مراتب‌ از آفرینش‌ این‌ کائنات‌ عظیم ‌ساده‌تر است‌، تواناتر می‌باشد «و» همان‌ خداست‌ که‌ «برای‌ آنان‌ اجلی‌ که‌ هیچ ‌شبهه‌ای‌ در آن‌ نیست‌، مقرر کرده‌ است‌» که‌ این‌ اجل‌، میعاد مرگ‌ آنها یا میعاد قیام‌ قیامت‌ است‌ «ولی‌ ستمگران‌ جز انکار، چیزی‌ را نپذیرفتند» یعنی‌: مشرکان‌ با وجود روشن‌بودن‌ دلیل‌، جز انکار ورزیدن‌ را نپذیرفتند.

﴿قُل لَّوۡ أَنتُمۡ تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحۡمَةِ رَبِّيٓ إِذٗا لَّأَمۡسَكۡتُمۡ خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا١٠٠﴾ [الإسراء: 100].

«بگو: اگر شما مالک‌ خزانه‌های‌ رحمت‌ پروردگارم‌ بودید» یعنی‌: سبب ‌اجابت‌نکردن‌ خواسته‌هایتان‌ در مورد بخشیدن‌ باغها و چشمه‌ سارها و غیره‌ این ‌است‌ که‌ اگر شما مالک‌ خزانه‌ها و انبارهای‌ رزق‌ و نعمت‌ پروردگار هم‌ بودید «بازهم‌ از بیم‌ آن‌که‌ همه‌ را خرج‌ کنید، بخیلی‌ می‌کردید» و امساک‌ می‌ورزیدید «وانسان‌ بخیل‌ است‌» در انفاق‌ و خرج ‌کردن‌ بر خود و بر دیگران‌ و این‌ اصلی‌ است‌ کلی‌ در مورد مشرکان‌ و غیر آنان‌.

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ فَسۡ‍َٔلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِذۡ جَآءَهُمۡ فَقَالَ لَهُۥ فِرۡعَوۡنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسۡحُورٗا١٠١﴾ [الإسراء: 101].

«و به‌ راستی‌ ما به‌ موسی‌ نه‌ نشانه‌ روشن‌» یعنی‌: نه‌ معجزه‌ قاطع‌ «دادیم‌» که‌ دال‌ بر نبوت‌ وی‌ بود، گویی‌ نشانه‌های‌ داده‌ شده‌ به‌ موسی‌ ÷ برابر با همین‌ اموری‌بودند که‌ کفار قریش‌ پیشنهاد کردند[[31]](#footnote-31) بلکه‌ حتی‌ قوی‌تر از آنها. یعنی‌: با وجود آن‌نشانه‌های‌ قوی‌ که‌ اعجاز آنها آشکار و روشن‌ بود، فرعون‌ و قومش‌ به‌ موسی‌ ÷ ایمان‌ نیاوردند بلکه‌ فرودآوردن‌ آن‌ معجزات‌ سرانجام‌ به‌ نابودیشان‌ انجامید پس ‌همچنین‌ است‌ آنچه‌ که‌ شما مردم‌ مکه‌ درخواست‌ می‌کنید لذا اگر خواسته‌های‌ شما هم‌ اجابت‌ بشود، ایمان‌ نمی‌آورید و در آن‌ صورت‌، سنت‌ الهی‌ حکم‌ می‌کند که ‌شما را هلاک‌ سازد.

یادآور می‌شویم‌ که‌ نشانه‌های‌ نه‌گانه‌ موسی‌ ÷ عبارت‌ بودند از: فرستادن ‌طوفان‌، ملخ‌، شپش‌، غوک‌، فرود آوردن‌ باران‌ خون‌ و قحطی‌، کمبود میوه‌ها، دادن‌ عصا و ید بیضا که‌ تفسیر بیشتر آنها در سوره‌ اعراف‌ «آیه‌ 133» گذشت‌. به‌قولی ‌مراد از آیات‌ نه‌گانه‌: وصایا و سفارشهای‌ نه‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ در تورات‌ مطرح‌ شده‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ احمد و ترمذی‌ از صفوان بن عسال‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: روزی‌ دو یهودی‌ باهم‌ نشسته‌ بودند، در این‌ اثنا یکی‌ از آنها به‌رفیق‌ خود گفت‌: بیا نزد این‌ پیامبر برویم‌ و از او سؤالی‌ بکنیم‌. پس‌ نزد آن‌حضرت‌ ص آمده‌ و از ایشان‌ درباره‌ این‌ فرموده‌ خداوند أ: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ﴾ [الإسراء: 101] سؤال‌ کردند، آن‌ حضرت ص فرمودند: «آیات‌ نه‌ گانه ‌موسی‌ ÷ عبارت‌ بود از این‌ توصیه‌ها:

1. چیزی‌ را با خدا شریک‌ نیاورید.
2. زنا نکنید.
3. نفسی‌ را که‌ خداوند أ کشتن‌ آن‌ را حرام‌ ساخته‌، جز به‌ حق‌ نکشید.
4. دزدی‌ نکنید.
5. سحر نکنید.
6. بی‌گناهی‌ را به‌سوی‌ سلطانی‌ نبرید تا او را به‌ قتل‌ رساند.
7. ربا نخورید.
8. زن‌ پاکدامنی‌ را به‌ فحشا متهم‌ نکنید.
9. و بر شماست‌ ای‌ یهود ـ مخصوصا ـ که‌ در روز شنبه‌ تجاوز نکنید».

آن‌ دو یهودی‌ چون‌ این‌ بیان‌ رسول‌ اکرم‌ ص را شنیدند، دستها و پاهای‌ ایشان‌ را بوسیدند و گفتند: گواهی‌ می‌دهیم‌ که‌ شما رسول‌ بر حق‌ خدایید. رسول‌ اکرم‌ ص فرمودند: «پس‌ چه‌ چیز شما را از اسلام‌ آوردن‌ باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود ÷ از خدا أ خواست‌ که‌ پیامبری‌ پیوسته‌ در نسل‌ وی‌ باشد لذا ما از آن‌ می‌ترسیم‌ که‌ اگر مسلمان‌ شویم‌، یهودیان‌ ما را به‌ قتل‌ رسانند».

ابن‌کثیر بعد از نقل‌ این‌ روایت‌ اضافه‌ می‌کند: «این‌ وصایا و سفارشها به‌ اقامه ‌حجت‌ علیه‌ فرعون‌ و قومش‌ ربطی‌ ندارد و شاید آن‌ دو مرد یهودی‌ از رسول‌ خدا ص راجع‌ به‌ کلمات‌ (احکام‌) نه‌ گانه‌ در تورات‌ سؤال‌ کرده‌ بودند لذا کار بر راوی‌ مشتبه‌ شده‌ و آنها را (معجزات‌) تصور کرده‌ پس‌ قول‌ مشهور و راجح ‌همان‌ قول‌ اول‌ است‌». «پس‌، از بنی‌اسرائیل‌ بپرس‌ آن‌گاه‌ که‌ نزد آنان‌ آمد» این‌آیات‌ و نشانه‌ها و پرسش‌ تو از آنها نه‌ برای‌ کسب‌ آگاهی‌ از این‌ امر بلکه‌ از باب ‌استشهاد برای‌ ازدیاد یقین‌ و اطمینان‌ توست‌. آری‌! از آنان‌ بپرس‌ که‌ آیا این‌ آیات ‌همان‌گونه‌ نبوده‌ است‌ که‌ ما بیان‌ کرده‌ایم‌؟ و کسانی‌ که‌ از این‌ امر مورد پرسش‌ قرارمی‌گیرند، مؤمنان‌ بنی‌اسرائیل‌اند؛ مانند عبدالله بن‌سلام‌ و یارانش‌ «و فرعون‌ به‌ او» یعنی‌: به‌ موسی‌ ÷ «گفت‌» بعد از مشاهده‌ همه‌ آن‌ معجزات‌ «ای‌ موسی‌! بی‌گمان‌ من‌ تو را جادو شده‌ می‌پندارم‌» مسحور: کسی‌ است‌ که‌ جادو شده‌ و بر اثرآن‌ عقلش‌ آشفته‌ و درهم‌وبرهم‌ گشته‌ است‌.

﴿قَالَ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰفِرۡعَوۡنُ مَثۡبُورٗا١٠٢﴾ [الإسراء: 102].

«گفت‌» موسی‌ ÷ در پاسخ‌ فرعون‌: «قطعا تو خوب‌ می‌دانی‌ که‌ این‌ها را» یعنی‌: این‌ نشانه‌ها و معجزات‌ را «که‌ باعث‌ بینشها است‌» یعنی‌: دلایلی‌ روشنگرانه‌ است ‌که‌ به‌ وسیله‌ آنها به‌ قدرت‌ و وحدانیت‌ حق‌ تعالی‌ راه‌ توان‌ برد «جز پروردگار آسمانها و زمین‌ نفرستاده‌ است‌ و بی‌گمان‌ من‌ تو را» ای‌ فرعون‌ «هلاک ‌شده ‌می‌پندارم‌» ظن‌: در اینجا به‌ معنی‌ یقین‌ است‌، یعنی‌: یقین‌ دارم‌ که‌ تو هلاک‌ می‌شوی‌. ثبور: هلاکت‌ و خسران‌ است‌.

﴿فَأَرَادَ أَن يَسۡتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ فَأَغۡرَقۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعٗا١٠٣﴾ [الإسراء: 103].

«پس‌ فرعون‌ تصمیم‌ گرفت‌ که‌ آنان‌ را از آن‌ سرزمین‌ برکند» یعنی‌: فرعون‌ تصمیم‌ گرفت‌ که‌ بنی‌اسرائیل‌ و موسی‌ ÷ را از سرزمین‌ مصر برکند؛ با تبعیدشان‌ از آن ‌«پس‌ او و کسانی‌ را که‌ همراه‌ وی‌ بودند» یعنی‌: فرعون‌ و سپاه‌ وی‌ را که‌ در تعقیب ‌موسی‌ ÷ بودند «همه‌ یکجا غرق‌ ساختیم‌» در دریای‌ بلا، که‌ دریای‌ سرخ‌ (بحرقلزم‌) بود.

﴿وَقُلۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ لِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱسۡكُنُواْ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا١٠٤﴾ [الإسراء: 104].

«و پس‌ از او» یعنی‌: پس‌ از فرعون‌ یا پس‌ از موسی‌ ÷، چرا که‌ نص‌ هر دو احتمال‌ را دارد «به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفتیم‌: در زمین‌ ساکن‌ شوید» یعنی‌: در سرزمین ‌بیت‌المقدس‌. هرچند سیاق‌ مقتضی‌ آن‌ است‌ که‌ تمام‌ زمین‌ مراد باشد، یعنی‌ درسراسر زمین‌ پراکنده‌ شوید «پس‌ چون‌ وعده‌ آخرت‌ فرارسد» یعنی‌: وعده‌ سرای ‌آخرت‌ که‌ همانا قیامت‌ است‌. یا نوبت‌ فسادافگنی‌ دیگر شما ـ که‌ در اول‌ سوره‌ذکر شد[[32]](#footnote-32) ـ فرارسد «شما را درآمیخته‌ با هم‌ محشور می‌کنیم‌» از قبرهایتان‌ به‌طوری‌که‌ از هر مکانی‌ با هم‌ در آمیخته‌اید، یعنی‌: مؤمن‌ با کافر درهم‌ آمیخته ‌است‌ ـ بنا بر وجه‌ اول‌ در تفسیر این‌ آیه‌ ـ اما بنا بر وجه‌ دوم‌ که‌ مراد پراکندن‌ آنان ‌در سراسر زمین‌ می‌باشد، معنی‌ این‌ است‌: شما را از سرزمین‌های‌ مختلف‌ وپراکنده‌ به‌سوی‌ سرزمین‌ مقدس‌ گرد می‌آوریم‌ ـ تا برای‌ بار دوم‌ قتل‌عام ‌شوید ـ بنابراین‌ وجه‌، آیه‌ کریمه‌ بر وضعیت‌ کنونی‌ بنی‌اسرائیل‌ که‌ در حال‌گردآمدن‌ در سرزمین‌ مقدس‌اند مصداق‌ پیدا می‌کند و قطعا خدای‌ ﻷ‌ زمینه ‌را برای‌ شکست‌ و کشتار دوم‌ آنان‌ آماده‌ خواهد کرد[[33]](#footnote-33).

﴿وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَۗ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا١٠٥﴾ [الإسراء: 105].

«و آن‌ را» یعنی‌: قرآن‌ را «به‌ حق‌ فرو فرستادیم‌ و به‌ حق‌ فرود آمده‌ است‌» یعنی‌: قرآن‌ را جز به‌ حق‌ و راستی‌ فرود نیاورده‌ایم‌ پس‌ قرآن‌ در همه‌ حال‌ به‌سوی‌ حق‌ فرامی‌خواند و در تمام‌ امور دربرگیرنده‌ حق‌ است‌ و همیشه‌ بر حق ‌باقی‌ می‌ماند؛ پس‌ نه‌ با غیر خود آمیخته‌ شده‌ و نه‌ دستخوش‌ کاستی‌ و فزونی‌ وتحریف‌ می‌شود «و تو را جز بشارت‌ دهنده‌» به‌ بهشت‌ برای‌ کسانی‌که‌ اطاعت ‌ورزیده‌اند «و بیم‌دهنده‌» به‌ دوزخ‌ برای‌ کسانی‌ که‌ عصیان‌ ورزیده‌اند «نفرستادیم‌».

﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا١٠٦﴾ [الإسراء: 106].

«و قرآنی‌ که‌ آن‌ را به‌ تفریق‌ فرستادیم‌» یعنی‌: این‌ همان‌ قرآن‌ عظیمی‌ است‌ که ‌آن‌ را آرام‌آرام‌، به‌تدریج‌ و بخش‌ بخش‌ برتو نازل‌ کردیم‌، نه‌ تماما در یک‌ بار «تا آن‌ را بر مردم‌ به‌ درنگ‌ بخوانی‌» یعنی‌: آن‌ را در طول‌ مدت‌ بیست‌وسه‌ سال‌، آهسته‌ آهسته‌ و اندک‌اندک‌ به‌ درنگ‌ و تأنی‌ بر مردم‌ بخوانی‌ زیرا این‌ شیوه‌ به‌ فهم‌ نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است‌ «و آن‌ را به‌ فرو فرستادنی‌ نازل‌ کردیم‌» یعنی‌: آن‌ را اندک‌ اندک‌ و به‌ دفعات‌ برحسب‌ مصالح‌ و رخدادها نازل‌ کردیم‌ زیرا اگر تمام‌ فرایض‌ و مکلفیت‌ها در یک‌ آن‌ و یک‌ زمان‌ بر مکلفان‌ وضع‌ می‌شد، یقینا آنها می‌رمیدند و تاب‌ نمی‌آوردند.

﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ١٠٧﴾ [الإسراء: 107].

بعد ازآن‌که‌ حقیقت‌ و حکمت‌ نزول‌ تدریجی‌ قرآن‌ ثابت‌ شد آن‌گاه‌ می‌فرماید: «بگو» ای‌ پیامبر! «به‌ آن‌ ایمان‌ بیاورید یا ایمان‌ نیاورید» نه‌ ایمان‌ شما چیزی‌ برحقانیت‌ قرآن‌ می‌افزاید و نه‌ عدم‌ ایمان‌ شما چیزی‌ از حقانیت‌ آن‌ می‌کاهد «بی‌گمان‌ کسانی‌که‌ پیش‌ از آن‌ دانش‌ یافته‌اند» یعنی‌: شکی‌ نیست‌؛ علمایی‌ که‌ کتاب‌های آسمانی‌ پیشین‌ را خوانده‌، حقیقت‌ وحی‌ را شناخته‌ و نشانه‌های‌ نبوت‌ را دریافته‌اند، همچون‌ زید بن‌ عمر و بن‌ نفیل‌، ورقه‌ بن ‌نوفل‌ و عبدالله بن‌ سلام‌ «چون‌» قرآن‌ «برآنان‌ خوانده‌ شود، سجده‌کنان‌ به‌روی‌ درمی‌افتند» برای ‌خدای‌ سبحان‌؛ زیرا حق‌ بر آنان‌ پنهان‌ نمی‌ماند.

﴿وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا١٠٨﴾ [الإسراء: 108].

«و می‌گویند» دانشمندان‌ حق‌پوی‌ اهل‌ کتاب‌ و آشنایان‌ به‌ معارف‌ الهی‌ «پاک ‌است‌ پروردگار ما، به‌ راستی‌ وعده‌ پروردگار ما» به‌ پیروز ساختن‌ مؤمنان‌ «قطعا انجام‌شدنی‌ است‌» و سرانجام‌، حق‌ پیروز است‌.

﴿وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩١٠٩﴾ [الإسراء: 109].

«و گریه‌کنان‌ برروی‌ خویش‌ می‌افتند» حق‌ تعالی‌ بیان‌ افتادنشان‌ بر رویشان‌ را تکرار کرد تا تأثیر موعظه‌های‌ قرآن‌ در دل‌هایشان‌ را نشان‌ دهد «و می‌افزاید» قرآن‌ «در آنان‌» با گوش‌ فرادادنشان‌ به‌ آن‌ «خشوع‌ را» یعنی‌: نرمی‌ و لطافت‌ قلب‌ و رطوبت‌ چشم‌ را.

حاصل‌ معنی‌ این‌ است‌: اگر شما مشرکان‌ به‌ قرآن‌ ایمان‌ نیاورید، پروایی‌ نیست ‌زیرا کسانی‌ که‌ از شما بهترند به‌ آن‌ ایمان‌ آورده‌اند، ایشان‌ دانشمندانی‌ هستند که کتاب‌های پیشین‌ را خوانده‌، اوصاف‌ قرآن‌ و پیامبر ص را در کتب‌شان‌ مطالعه‌ کرده‌، حقیقت‌ وحی‌ و علایم‌ نبوت‌ را شناخته‌ و قدرت‌ تمییز میان‌ حق‌ و باطل‌ را دارا شده‌اند.

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا١١٠﴾ [الإسراء: 110].

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: «روزی‌ رسول ‌خدا ص در مکه‌ نماز می‌خواندند پس‌ در دعای‌ خود گفتند:«یا الله! یا رحمان‌!». مشرکان‌که‌ این‌ دعایشان‌ را شنیدند، گفتند: به‌سوی‌ این‌ صائبی‌ بنگرید که‌ ما را از خواندن ‌دو خدا نهی‌ می‌کند اما خود او دو خدا را می‌خواند! پس‌ خداوند متعال‌ نازل‌فرمود: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ﴾ [الإسراء: 110]. «بگو: الله را بخوانید یا رحمان‌ را» هیچ‌زایراد و اشکالی‌ ندارد «هر کدام‌ را که‌ بخوانید» یعنی‌: هر اسمی‌ از اسمای‌ حسنای‌ حق‌ تعالی‌ را که‌ بخوانید خوب‌ است‌ و در خواندن‌ آن‌ بر راه‌ درست‌ و صواب‌ قرار دارید؛ از جمله‌ خواندن‌ الله و رحمان‌ را؛ که‌ خواندن‌ هر دو جایز و نیکوست‌ «زیرا برای‌ او نامهای‌ نیکوست‌» معنی‌ نیکو بودن‌ نامهای‌ حق‌ تعالی‌، استقلال‌ هر یک‌ از نامهای‌ او به‌ وصف‌ جلال‌ و بزرگی‌ است‌. یادآور می‌شویم‌ که‌ اسمای‌ حسنای ‌حق‌ تعالی‌ ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ صحیح‌ آمده‌ است‌ ـ نودونه‌ اسم‌ است‌ «و نمازت‌را» یعنی‌: قرائت‌ نمازت‌ را «نه‌ با صدای‌ بلند بخوان‌ و نه‌ با صدای‌ آهسته‌ و میان‌این‌» و آن‌ «راهی‌ بجوی‌» یعنی‌: راهی‌ میانه‌ بجوی‌ پس‌ نه‌ به‌ آواز بسیار بلند بخوان‌ و نه‌ بسیار آهسته‌. گفتنی‌ است‌ که‌ این‌ حکم‌ مربوط به‌ نمازگزار منفرد است ‌اما امام‌ باید در دو رکعت‌ اول‌ نمازهای‌ بامداد، مغرب‌ و عشاء و نیز در دو رکعت ‌جمعه‌ و عیدین‌، قرائت‌ را به‌ آواز بلند بخواند تا کسانی‌که‌ در پشت ‌سر او هستند، صدای‌ او را بشنوند.

ابن‌ عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ بخش‌ از آیه‌ می‌گوید: این‌ حکم‌ هنگامی ‌نازل‌ شد که‌ رسول‌ خدا ص در مکه‌ به‌ حال‌ اختفا به‌سر می‌بردند و چون‌ در آن ‌وقت‌ مشرکان‌ صدای‌ قرائت‌ قرآن‌ را می‌شنیدند، هم‌ قرآن‌ را دشنام‌ می‌دادند، هم‌ کسی‌ که‌ آن‌ را نازل‌ کرده‌ و هم‌ کسی‌ که‌ آن‌ را برای‌ مردم‌ آورده‌ است‌؛ پس‌پروردگار نازل‌ فرمود که‌: «نمازت‌ را به‌ آواز بلند نخوان‌» که‌ مشرکان‌ بشنوند وقرآن‌ را دشنام‌ دهند، «همچنان‌ آن‌ را آهسته‌ نخوان‌» که‌ یارانت‌ آن‌ را نشنوند بلکه‌ در میان‌ این‌ و آن‌، شیوه‌ای‌ میانه‌ بجوی‌. بعد از آن‌ امت‌ نیز به‌ رعایت‌ این‌ شیوه‌ ملزم‌ شد تا همیشه‌ شرایط و ظروف‌ اولیه‌ نزول‌ قرآن‌ را به ‌خاطر داشته‌ باشد.

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا١١١﴾ [الإسراء: 111].«و بگو: ستایش‌ خدایی‌ راست‌ که‌ نه‌ فرزندی‌ گرفته‌» چنان‌که‌ یهود و نصاری‌ و نیز کسانی‌ از مشرکان‌ که‌ می‌گویند: فرشتگان‌ دختران‌ خدایند، چنین‌ می‌پندارند «و نه‌در جهانداری‌ شریکی‌ دارد» چنان‌که‌ دوگانه‌پرستان‌ و مانندشان‌ از فرقه‌هایی‌ که‌ به‌تعدد خدایان‌ قایلند، می‌پندارند «و نه‌ به‌ سبب‌ ناتوانی‌ او را هیچ‌ دوستی ‌است‌» یعنی‌: نه‌ حق‌ تعالی‌ خوار و ناتوان‌ و ناچار است‌ که‌ به‌ موالات‌ و دوستی‌ کسی‌ نیاز داشته‌ باشد چنان‌که‌ «صابئین‌» می‌پندارند زیرا او از ناچاری‌ و ناتوانی ‌پاک‌ و مبراست‌ پس‌ بنابراین‌، از دوست‌ و یاور و دستیار و امثال‌ این‌ها نیز کاملا بی‌نیاز است‌ «و او را چنان‌ که‌ باید و شاید بزرگ‌ بشمار» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ را به ‌تعظیمی‌ تام‌ و تمام‌ بزرگ‌ بدار و او را به‌ وصف‌ بزرگی‌ و منزه‌ بودن‌ از فرزند، شریک‌، دوست‌، ناتوانی‌، ذلت‌ و هر آنچه‌ که‌ شایسته‌ شأن‌ وی‌ نیست‌، توصیف‌ کن‌ و بنابراین‌، او را ستایش‌ بگوی‌ چرا که‌ او به‌ سبب‌ کمال‌ ذات‌ و تفرد در اوصاف ‌خویش‌، سزاوار تمام‌ ستایش‌هاست‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: این‌ آیه‌ در رد بر یهود، نصاری‌، مشرکان‌ وصابئین‌ نازل‌ شد. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ امام‌ احمد و طبرانی‌ از معاذ بن‌ انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «آیه‌ عز این‌ آیه‌ است‌: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ [الإسراء: 111]. در حدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است‌: «هر کس‌ این‌ آیه‌ را بخواند، خداوند به‌ مانند زمین‌ و کوه‌ها به‌ او پاداش‌ می‌دهد زیرا خداوند أ در حق‌ کسانی‌که‌ می‌پندارند برای‌ او فرزندی‌ است‌، می‌گوید: ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا٩٠﴾ [مريم: 90]. «نزدیك‌ است ‌كه‌ آسمانها از این‌ سخن‌ بشكافند، زمین‌ چاك‌ خورد و كوهها به‌شدت‌ فرو ریزند». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «رسول‌ خدا ص مردی‌ را که‌ از قرضداری‌ خود نزد ایشان‌ شکوه‌ کرد، دستور دادند که‌ آیه‌: (قل‌ادع‌ الله‌...) را تا آخر سوره‌ بخواند، سپس‌ سه‌ بار بگوید: «توكلت‌ على ‌الحي‌ الذي‌ لا يموت‌». «بر زنده‌پاینده‌ای‌ توکل‌ کردم‌ که‌ هرگز نمی‌میرد».

سوره‌ کهف

مکی‌ است‌ و دارای‌ (110) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: سبب‌ نامگذاری‌ آن‌ به ‌«کهف‌» بیان‌ داستان‌ شگفت‌ انگیز اصحاب‌ کهف‌ (یاران‌ غار) در آن‌ است‌.

در فضیلت‌ این‌ سوره‌ احادیثی‌ روایت‌ شده‌ است‌؛ از آن‌ جمله‌ این‌ حدیث‌ شریف ‌است‌: «هر کس‌ ده‌ آیه‌ اول‌ از سوره‌ کهف‌ را حفظ کند ـ در روایت‌ دیگری‌ آمده‌ است‌ ـ هرکس ده‌ آیه‌ اخیر از سوره‌ کهف‌ را بخواند ـ در روایت‌ دیگری‌ آمده‌است‌ ـ هرکس ده‌ آیه‌ از سوره‌ کهف‌ را بخواند، از فتنه‌ دجال‌ ایمن‌ می‌ماند». سنت‌ این‌ است‌ که‌ انسان‌ سوره‌ «کهف‌» را در روز و شب‌ جمعه‌ تلاوت‌ کند زیرا در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «هرکس‌ سوره‌ کهف‌ را در روز جمعه‌ بخواند، این‌ سوره‌ فاصله‌ هر دو جمعه‌ را برای‌ او از نور روشن‌ می‌کند». در روایتی‌ دیگر آمده‌ است‌: «هر کس‌ کهف‌ را در شب ‌جمعه‌ بخواند، این‌ سوره‌ بین‌ او تا خانه‌ کعبه‌ را از نور روشن‌ می‌کند».

استاد سید ابوالحسن‌ ندوی / در کتابش‌ «تأملات‌ في‌ سورة الكهف‌» می‌گوید: «تمام‌ این‌ سوره‌ کریمه‌ را پیرو و پیرامون‌ یک‌ موضوع‌ یافتم‌ که‌ می‌توانم‌ عنوان‌ آن‌را بگذارم‌: (از ایمان‌ تا مادیت‌)، من‌ از این‌ فتح‌ بر خود بالیدم‌ و با آن‌ بعد دیگری‌ از اعجاز قرآن‌ کریم‌ و نبوت‌ محمد ص برایم‌ روشن‌ شد زیرا تا آن‌ وقت ‌نمی‌دانستم‌؛ کتابی‌ که‌ در قرن‌ ششم‌ مسیحی‌ نازل‌ شده‌ است‌، می‌تواند تصویری ‌روشن‌ و راستین‌ از مدنیت‌ مادی‌ قرن‌ حاضر را ارائه‌ کند».

محمدبن‌اسحق‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ سوره‌ کریمه‌ از ابن ‌عباس‌ س روایت ‌می‌کند که‌ فرمود: قریش‌ نضر بن ‌حارث‌ و عقبه ‌بن‌ ابی‌ معیط را نزد دانشمندان‌ یهود در مدینه‌ فرستاده‌ و به‌ آنان‌ گفتند: از یهودیان‌ درباره‌ محمد سؤال‌ کرده‌ و اوصاف ‌و سخنان‌ وی‌ را برای‌شان‌ نقل‌ کنید زیرا آنان‌ اهل‌ کتاب‌ پیشین‌ هستند و در باره انبیا † چنان‌ آگاهی‌ای‌ دارند که‌ ما از آن‌ بی‌بهره‌ایم‌. آن‌ دو به‌ مدینه‌ آمدند وموضوع‌ را با دانشمندان‌ یهود در میان‌ گذاشتند، یهودیان‌ به‌ آنان‌ گفتند: از محمد درباره‌ سه‌ چیز ذیل‌ سؤال‌ کنید پس‌ اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل ‌است‌ و در غیر آن‌ او مردی‌ مفتری‌ و دروغگوست‌ و خود دانید که‌ با او چه ‌می‌کنید:

1. از او راجع‌ به‌ داستان‌ جوانانی‌ سؤال‌ کنید که‌ در عصرهای‌ اولیه‌ گذشته‌اند، بپرسید که‌ داستان‌شان‌ چگونه‌ بوده‌ است‌؟ زیرا آنها داستان‌ شگفتی‌ دارند.
2. از او راجع‌ به‌ مرد گردشگری‌ که‌ مشرق‌ها و مغربهای‌ زمین‌ را درنوردید بپرسید که‌ اخبار وی‌ چگونه‌ بوده‌ است‌؟
3. از او درباره‌ روح‌ بپرسید که‌ روح‌ چیست‌؟ پس‌ اگر به‌ شما از این‌ سه‌ موضوع ‌خبر داد، او به‌ حق‌ فرستاده‌ خدا أ است‌.

نضر و عقبه‌ به‌ مکه‌ برگشتند و به‌ قریش‌ گفتند: ای‌ گروه‌ قریش‌! در حقیقت ‌برایتان‌ چیزی‌ آورده‌ایم‌ که‌ میان‌ شما و محمد فیصله‌کن‌ است‌. آن‌گاه‌ سخنان‌ یهود را با آنان‌ در میان‌ گذاشتند. رؤسای‌ قریش‌ بعد از شنیدن‌ گزارش‌ فرستادگان‌ خود، نزد رسول‌ خدا ص آمدند و گفتند: ای‌ محمد! ما را از این‌ سه‌ موضوع‌ خبر ده‌! وآن‌ سه‌ سؤال‌ را مطرح‌ کردند. رسول‌ خدا ص بی ‌آن‌که‌ استثنا کنند (یعنی‌ ان‌شاءالله بگویند)، به‌ آنان‌ فرمودند: «فردا شما را از آنچه‌ سؤال‌ کردید، خبر می‌دهم‌». قریش‌ برگشتند اما رسول‌ خدا ص پانزده‌ روز منتظر وحی‌ باقی‌ ماندند وخداوند متعال‌ برای‌شان‌ در این‌باره‌ وحیی‌ نفرستاد، به‌ علاوه‌ جبرئیل‌ ÷ نیز نزدشان ‌نیامد تا آن‌که‌ در مکه‌ غلغله‌ افتاد که‌: محمد به‌ ما «فردا» را وعده‌ داد و امروز پانزده‌ روز از آن‌ وعده‌اش‌ گذشته‌ و هیچ‌ خبری‌ هم‌ از سوی‌ وی‌ نیست‌! رسول‌ خدا ص از درنگ‌ وحی‌ سخت‌ اندوهناک‌ شدند و سخنان‌ مشرکان‌ مکه‌ برای‌شان‌ دشوار آمد. سپس‌ جبرئیل‌ ÷ از سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ سوره‌ «کهف‌» را برای‌شان‌ فرود آورد که‌ در آن‌، ضمن‌ این‌که‌ پروردگار متعال‌ پیامبر خویش‌ را از اندوهگین‌شدن‌ بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان‌ جوانان‌ کهف‌، داستان‌ مرد گردشگر (ذوالقرنین‌) و داستان‌ خضر و موسی‌ علیهماالسلام را نیز در آن‌ بیان‌ می‌کند و از روح‌ هم‌ که‌ در سوره ‌«اسراء» پاسخ‌ داد.

**﴿**ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ١**﴾** [الكهف: 1].

در نخستین‌ آیه‌، خداوند أ بندگانش‌ را تعلیم‌ می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی‌ که‌ برای‌شان‌ ارزانی‌ داشته‌ است‌ و از آن‌ جمله‌ بر نعمت‌ بزرگ ‌فرود آوردن‌ قرآن‌، سپاس‌ و ستایش‌ گویند:

«همه‌ ستایش‌ها خدایی‌ راست‌ که‌ کتاب‌ را» یعنی‌: قرآن‌ را «بر بنده‌ خود فروفرستاد» تا او را به‌ وسیله‌ آن‌ بر اسرار توحید، احوال‌ فرشتگان‌ و انبیا † و بر احکام‌ شرعی‌ای‌ که‌ او و امتش‌ را بدانها مکلف‌ و متعبد ساخته‌ است‌، آگاه‌ گرداند «و در آن‌ هیچ‌گونه‌ کجی‌ای‌ ننهاد» بنابراین‌، در قرآن‌ هیچ‌گونه‌ تناقض‌ و اختلافی‌ در لفظ یا معنی‌ وجود ندارد و در عین‌ حال‌، هیچ‌ چیز در آن‌ خالی‌ از حکمت‌ نیست‌.

**﴿**قَيِّمٗا لِّيُنذِرَ بَأۡسٗا شَدِيدٗا مِّن لَّدُنۡهُ وَيُبَشِّرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرًا حَسَنٗا٢**﴾** [الكهف: 2].

«کتابی‌ قیم‌» یعنی‌: قرآن‌ کتابی‌ است‌ راست‌ و درست‌ که‌ در آن‌ هیچ‌ کجی‌ و انحراف‌ و میلی‌ به‌سوی‌ افراط و تفریط نیست‌. البته‌ فایده‌ جمع‌ کردن‌ میان‌ نفی ‌کجی‌ و اثبات‌ استقامت‌، تأکید است‌ زیرا چه‌ بسیار چیزهای‌ راست‌ و مستقیمی ‌هستند که‌ چون‌ نیک‌ تأمل‌ شود، اندک‌ کجی‌ای‌ در آنها مشاهده‌ می‌شود پس‌ این‌تعبیر، بر نفی‌ وجود کمترین‌ کجی‌ای‌ در قرآن‌ کریم‌ تأکید می‌گذارد. به‌قولی‌: قرآن ‌بر کتب‌ آسمانی‌ ما قبل‌ خود قیم‌؛ یعنی‌ نگهبان‌، شاهد و مصدق‌ است‌.

بعد از آن‌که‌ خداوند أ کتاب‌ خود را به‌ استقامت‌ وصف‌ کرد، حکمت ‌فرودآوردنش‌ را چنین‌ بیان‌ می‌کند: «تا بیم‌ دهد» کافران‌ را «به‌ عذابی‌سخت‌» بأس‌: عذاب‌ است‌ «از جانب‌ خود» یعنی‌: این‌ عذاب‌ سخت‌ از نزد حق‌ تعالی‌ فرود می‌آید «و تا مؤمنانی‌ را که‌ کارهای‌ شایسته‌ می‌کنند مژده‌ دهد به‌ این‌که ‌برای‌ آنان‌ پاداشی‌ نیکوست‌» آن‌ پاداش‌ بهشت‌ است‌ که‌ هر چه‌ در آن‌ است‌، نیکوست‌.

**﴿**مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدٗا٣**﴾** [الكهف: 3].

آن‌ مؤمنان‌ شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن‌» یعنی‌: در آن‌ پاداش‌ نیکو «جاودانه‌» یعنی‌: به‌ ماندنی‌ همیشگی‌ که‌ هرگز آن‌ را گسست‌ و پایانی‌ نیست‌.

**﴿**وَيُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗا٤**﴾** [الكهف: 4].

«و تا بیم‌ دهد کسانی‌ را که‌ گفتند: خداوند فرزندی‌ گرفته‌ است‌» آنان‌ یهود ونصاری‌ و بعضی‌ از کفار قریش‌ بودند که‌ گفتند: فرشتگان‌ دختران‌ خدایند. شکی ‌نیست‌ که‌ نسبت ‌دادن‌ فرزند به‌سوی‌ خدای‌ سبحان‌، از زشت‌ترین‌ انواع‌ کفر است‌.

**﴿**مَّا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٖ وَلَا لِأٓبَآئِهِمۡۚ كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا٥**﴾** [الكهف: 5].

«به‌ این‌ امر» یعنی‌: به‌ فرزند داشتن‌ خدای‌ سبحان‌، یا به‌ این‌که‌ او فرزندی ‌برگرفته‌ است‌ «نه‌ خودشان‌ علمی‌ دارند و نه‌ پدرانشان‌» یعنی‌: خود و پیشینیانشان ‌دلیل‌ روشنی‌ بر این‌ امر که‌ خدای‌ سبحان‌ فرزندی‌ گرفته‌ است‌ ندارند بلکه‌ پدرانشان ‌در این‌ پندار و گمان‌ خویش‌، بر جهل‌ و گمراهی‌ قرار داشتند و فرزندان‌شان‌ نیز ازآنان‌ تقلید کرده‌ و همگی‌ گمراه‌ شدند «بزرگ‌ سخنی‌ است‌ که‌ از دهانشان ‌برمی‌آید» به‌ کدامین‌ جرأت‌ چنین‌ سخنی‌ را بر زبان‌ آوردند! «جز دروغ‌نمی‌گویند» دروغی‌ که‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ ذره‌ای‌ از صدق‌ و راستی‌ در آن‌ نیست‌.

**﴿**فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا٦**﴾** [الكهف: 6].

«مگر تو جان‌ خود راکشنده‌ای‌» یعنی‌: هلاک‌کننده‌ خویش‌ هستی‌ «در پی‌آنان‌» یعنی‌: در پی‌ روگردانی‌ و اعراض‌ کفار «اگر به‌ این‌ سخن‌» یعنی‌: به‌ قرآن ‌«ایمان‌ نیاورند، از اندوه‌» اسفا: یعنی‌ از خشم‌ یا اندوه‌ بر این‌ افترایشان‌ و بر سایر کفرورزی‌ هایشان‌. یعنی‌: ای‌ محمد! کار را بر خود آسان‌ بگیر زیرا مأموریتی‌ که ‌تو برای‌ انجام‌ آن‌ برانگیخته‌ شده‌ای‌، فقط ابلاغ‌ رسالتی‌ است‌ که‌ ما بر دوش‌ تو نهاده‌ایم‌ و تو هرگز به‌ این‌ مکلف‌ نیستی‌ که‌ ایمان‌ را در دل‌هایشان‌ وارد کرده‌ و خود را در حسرت‌خوردن‌ بر کفرشان‌ تلف‌ گردانی‌.

**﴿**إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا٧**﴾** [الكهف: 7].

«در حقیقت‌ آنچه‌ را که‌ بر زمین‌ است‌، ما برای‌ آن‌ آرایشی‌ قرار دادیم‌» یعنی‌: ما آنچه‌ را که‌ صلاحیت‌ آراستگی‌ برای‌ زمین‌ را دارد؛ مانند حیوانات‌، نباتات‌ و جمادات‌ و آنچه‌ که‌ به‌ بشر اختراع‌، اکتشاف‌ و ساختن‌ آن‌ را الهام‌ کرده‌ایم‌؛ مانند تأسیسات‌، ساختمانها، البسه‌، کالاهای‌ مصنوعی‌ و غیره‌... را برای‌ زمین‌ آرایشی ‌قرار دادیم‌ «تا آنان‌ را بیازماییم‌ که‌ کدام‌ یک‌ از آنان‌ نیکوکارترند» آیا این‌ یکی‌ عمل‌ نیکوتری‌ دارد یا آن‌ یکی‌؟ و تا بیازماییم‌ که‌ کدام‌ یک‌ از آنان‌ در کاربرد مال‌، منصب‌، قدرت‌ و دیگر مواهبی‌ که‌ به‌ وی‌ داده‌ شده‌، صالح‌تر و شایسته‌تر است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «در حقیقت‌ دنیا شیرین‌ و خرم‌ است‌ و همانا خداوند متعال‌ جانشین‌ کننده‌ شما در آن‌ می‌باشد پس‌ می‌نگرد که‌ چگونه‌ عمل ‌می‌کنید».

**﴿**وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيۡهَا صَعِيدٗا جُرُزًا٨**﴾** [الكهف: 8].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ از زوال‌ و فنای‌ دنیا خبر داده‌ می‌فرماید: «و ما البته‌» در هنگام ‌به‌ پایان‌ رسیدن‌ عمر دنیا «آنچه‌ را که‌ بر آن‌ است‌» یعنی‌ بر زمین‌ است‌ از آن ‌آرایش‌ها «میدانی‌ هموار» و بیابانی‌ صاف‌ و «بی‌گیاه‌ خواهیم‌ ساخت‌» که‌ در آن‌ نه ‌زراعتی‌ است‌ و نه‌ زینتی‌، همانند کشتزاری‌ که‌ ملخ‌ آن‌ را خورده‌ باشد.

**﴿**أَمۡ حَسِبۡتَ أَنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡكَهۡفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنۡ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا٩**﴾** [الكهف: 9].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ به‌ بیان‌ داستان‌ اصحاب ‌«کهف‌» می‌پردازد. گفتنی‌ است ‌که ‌حکمت‌ در وقوع‌ رخداد «اصحاب‌کهف‌»، راه‌نمودن‌ انسانها به‌ امکان‌ وقوع‌ رستاخیز بعد از مرگ‌ و دادن‌ این‌ استنباط به‌ آنان‌ است‌ که‌ اگر آخرت‌ حق‌ است‌ ـ که‌ حق‌ است‌ ـ دیگر آرایش‌های‌ دنیا در برابر آن‌ قدر و بهایی‌ ندارد.

«آیا پنداشتی‌ که‌ اصحاب‌ کهف‌ و رقیم‌ از جمله‌ نشانه‌های‌ ما، شگفت‌آور بودند» یعنی‌: ای‌ محمد! مگر پنداشتی‌ که‌ فقط داستان‌ اصحاب‌ کهف‌ و رقیم‌ که‌ از نشانه‌های‌ ماست‌، شگفت‌ آور بود؟ نه‌! چنین‌ مپندار زیرا همه‌ آیات‌ ونشانه‌های‌ ما بسان‌ این‌ نشانه‌ ـ بلکه‌ بیشتر از آن‌ ـ شگفت‌آورند. کهف‌: یعنی‌ غاری ‌در کوه‌. رقیم‌: نام‌ وادی‌ یا قریه‌ یا سنگ‌نوشته‌ای‌ است‌ که‌ نامهای‌ اصحاب‌ کهف ‌در آن‌ حک‌ شده‌ بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن‌ است‌ که‌ رقیم‌: همان‌ سنگ‌نوشته ‌(لوح‌) است‌.

مورخان‌ در این‌ امر که‌ غار اصحاب‌ کهف‌ در کجا واقع‌ شده‌، اختلاف‌ نظر دارند؛ بعضی‌ بر آنند که‌ این‌ غار در وادی‌ای‌ نزدیک‌ عقبه‌ ـ جنوب‌فلسطین‌ ـ قرار دارد، بعضی‌ آن‌ را در نینوی‌ از سرزمین‌ موصل‌ که‌ در شمال‌ عراق ‌واقع‌ است‌، پنداشته‌اند، بعضی‌ می‌گویند: این‌ غار در جنوب‌ ترکیه‌ در محلی‌ به‌ نام ‌طرسوس‌ از بلاد روم‌ سابق‌ واقع‌ شده‌ است‌. البته‌ همه‌ این‌ اقوال‌ نیازمند دلیل‌اند.پس‌ بهتر است‌ بگوییم‌: خداوند أ خود به‌ مکان‌ آن‌ غار داناتر است‌ و اگر در تعیین‌ مکان‌ آن‌ مصلحتی‌ دینی‌ نهفته‌ بود، قطعا حق‌ تعالی‌ و پیامبرش‌ ما را به‌ آن ‌راهنمایی‌ می‌کردند چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «هیچ‌ چیز از آنچه‌ که‌ شما را به‌ بهشت‌ نزدیک‌ می‌کند و از دوزخ‌ دور می‌گرداند باقی‌ نگذاشتم‌ مگر این‌که‌ از آن‌ آگاهتان‌ کردم‌».

**﴿**إِذۡ أَوَى ٱلۡفِتۡيَةُ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ فَقَالُواْ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا١٠**﴾** [الكهف: 10].

«آن‌گاه‌ که‌ جوانان‌ به‌سوی‌ غار آرام‌ گرفتند» جوانانی‌ چند از اشراف‌ و شاه‌زادگان‌ که‌ پادشاهی‌ ستمگر از آنان‌ خواست‌ تا به‌ شرک‌ و بت‌پرستی‌ گردن‌ نهند، از اجابت ‌این‌ خواسته‌ ناروا سر باز زده‌ و از بیم‌ غارت‌ ایمان‌ خویش‌ از سوی‌ قوم‌ کافر خود، به‌ غاری‌ پناه‌ بردند.

باید دانست‌ که‌ گریز از میان‌ مردم‌ در هنگام‌ رویدادن‌ فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین ‌خویش‌ امری‌ مشروع‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «نزدیک‌ است ‌دورانی‌ فرابرسد که‌ بهترین‌ مال‌ یکی‌ از شما، گوسفندانی‌ چند باشد که‌ آنها را به‌ قله ‌کوهها و جاهای‌ ریزش‌ باران‌ برده‌ و به‌ این‌ ترتیب‌، با دین‌ خویش‌ از فتنه‌ها می‌گریزد». پس‌ فقط در این‌ حالت‌، یعنی‌ حالت‌ فتنه‌ است‌ که‌ کناره‌گیری‌ از مردم‌مشروع‌ می‌باشد، نه‌ در غیر آن‌ از حالات‌ زیرا با گوشه‌گیری‌ از مردم‌، جمعه‌ وجماعت‌ها از انسان‌ فوت‌ می‌شود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «مؤمنی‌ که‌ با مردم‌درمی‌آمیزد و بر آزارشان‌ صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی‌ است‌ که‌ با آنان ‌درنمی‌آمیزد و بر آزارشان‌ صبر نمی‌کند». «پس‌ گفتند» جوانان‌ موصوف‌ آن‌گاه‌که‌ به‌ غار وارد شدند؛ «ای‌ پروردگار ما! از جانب‌ خود به‌ ما رحمتی‌ ببخش‌» یعنی‌: از نزد خود به‌ ما رحمتی‌ ببخش‌ که‌ مخصوصا از گنجینه‌های‌ رحمت‌ توست‌ و آن ‌عبارت‌ از: آمرزش‌ در آخرت‌، ایمنی‌ از دشمنان‌ و روزی‌ در دنیاست‌ «و برای‌ ما در کار ما راهیابی‌ را آماده‌ ساز» یعنی‌: کاری‌ را که‌ ما هم‌اکنون‌ بر آن‌ هستیم‌ ـ که ‌عبارت‌ از مقاطعه‌ و بریدن‌ از کفار است‌ ـ به‌ سامان‌ برسان‌.

مفسران‌ نقل‌ کرده‌اند: مردم‌ آن‌ شهر در خارج‌ از آن‌ اجتماع‌ سالیانه‌ای‌ داشتند که‌ در آن‌ گردهم‌ آمده‌ بتان‌ را پرستش‌ کرده‌ و حیوانات‌ را برای‌ آنها قربانی ‌می‌کردند و آن‌ پادشاه‌ ستمگر آنها را به‌ این‌ کار دستور می‌داد پس‌ چون‌ آن‌ جوانان‌ با قوم‌ خود به‌ آن‌ مراسم‌ رفتند، در این‌ کارها به‌ چشم‌ بصیرت‌ نگریسته‌ و دانستند که‌ پرستش‌ جز برای‌ ذاتی‌ که‌ آفریننده‌ آسمانها و زمین‌ است‌، شایسته‌ نیست‌ آن‌گاه‌ یکی‌یکی‌ از قوم‌ خویش‌ بریده‌ در مکانی‌ جمع‌ شدند و برای‌ خود معبدی‌ ساختند که‌ در آن‌ فقط خدای‌ یگانه‌ را می‌پرستیدند. پس‌ قومشان‌ به‌ راز کارشان‌ پی‌برده‌ و شاه‌ را از ماجرایشان‌ آگاه‌ کردند، شاه‌ آنان‌ را احضار کرد و حقیقت‌ امر را از آنان‌ پرسید، ایشان‌ بی‌محابا حقیقت‌ را گفتند و او را به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ دعوت‌ کردند. ولی‌ شاه‌ ایمان‌ نیاورد و تهدیدشان‌ کرد و برای‌شان‌ مهلتی‌ تعیین‌ نمود تا در آن‌ مهلت‌ به‌ شرک‌ برگردند. البته‌ این‌ مهلت‌ از لطف‌ خداوند أ بود که ‌فرصت‌ گریختن‌ را برای‌ آنان‌ آماده‌ کرد.

**﴿**فَضَرَبۡنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمۡ فِي ٱلۡكَهۡفِ سِنِينَ عَدَدٗا١١**﴾** [الكهف: 11].

«پس‌ بر گوشهای‌شان‌ در آن‌ غار پرده‌ گذاشتیم‌» یعنی‌: با خواب‌ سنگینی‌ که‌ بر آنان‌ چیره‌ گردانیدیم‌، گوشهای‌شان‌ را از شنیدن‌ صداها مسدود کردیم‌؛ «سال‌هایی‌ شمرده‌ شده‌» یعنی‌: سال‌هایی‌ بسیار به شماری‌ معلوم‌. گفتنی‌ است‌ که‌ بیان‌ تعداد این ‌سال‌ها در پایان‌ داستان‌ می‌آید.

**﴿**ثُمَّ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِنَعۡلَمَ أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ أَحۡصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدٗا١٢**﴾** [الكهف: 12].

«آن‌گاه‌ آنان‌ را برانگیختیم‌» یعنی‌: از آن‌ خواب‌ سنگین‌ بیدارشان‌ کردیم‌ «تا معلوم‌ بداریم‌ که‌ کدام‌ یک‌ از دو گروه‌» از مؤمنان‌ و کافرانی‌ که‌ در مدت‌ درنگشان‌ در غار با هم‌ اختلاف‌ نظر داشتند «مدت‌ درنگ‌شان‌ را شمارنده‌ ترند» یعنی‌: مدت ‌باقی‌ ماندن‌شان‌ را در حال‌ خواب‌ در غار، بهتر در ضبط و حساب‌ می‌آورند.

با چهار آیه‌ فوق‌، داستان‌ اصحاب‌ کهف‌ به‌ طور مختصر بیان‌ شد، اکنون ‌تفصیل‌ داستان‌ می‌آید:

**﴿**نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى١٣**﴾** [الكهف: 13].

«ما خبرشان‌ را بر تو به‌ راستی‌ و درستی‌ حکایت‌ می‌کنیم‌» نه‌ همچون‌ اخبار مشوش‌ و غیرمضبوط اهل‌ کتاب‌ که‌ در آن‌ از راستی‌ و درستی‌ نشانی‌ نیست‌ «آنان‌ جوانانی‌ بودند» یعنی‌: جوانانی‌ کم‌ سن‌ و سال‌ بودند «که‌ به‌ پروردگار خویش‌ ایمان ‌آوردند» یعنی‌: به‌ یگانگی‌ وی‌ باور و اعتراف‌ کردند «و ما بر هدایتشان‌ افزودیم‌» یعنی‌: بر یقین‌ و شناختشان‌ از حق‌ درباره‌ آنچه‌ که‌ اهل‌ زمانشان‌ در آن‌اختلاف‌ می‌کردند افزودیم‌؛ با بخشیدن‌ پایداری‌ و توفیق‌ به‌ ایشان‌ از جانب‌ خویش‌.

آیه‌ کریمه‌ به‌ این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌: جوانان‌ نسبت‌ به‌ بزرگسالانی‌ که‌ در دین‌ باطل‌ غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی‌ حق‌ روی‌آورنده‌تر و به‌ هدایت‌ گراینده‌تراند. بر این‌ اساس‌ بود که‌ بیشتر اجابت ‌کنندگان‌ رسول‌ خدا ص ـ چنان‌که‌ ابن ‌کثیر نیز گفته ‌است‌ ـ جوانان‌ بودند اما سالمندان‌ قریش‌ ـ جز اندکی‌ ـ بر دین‌ باطل‌شان‌ باقی‌ ماندند. البته‌ این‌ خود درسی‌ بلیغ‌ برای‌ دعوتگران‌ است‌.

**﴿**وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا١٤**﴾** [الكهف: 14].

«و دل‌هایشان‌ را استوار گردانیدیم‌» یعنی‌: دلهای‌ آن‌ جوانان‌ را با شکیبا ساختن‌شان‌ بر ترک‌ خانواده‌ و دار و دیار، نیرومند و قوی‌ گردانیدیم‌ «آن‌گاه‌ که‌ برخاستند» و در خارج‌ از شهر اجتماع‌ کردند تا بر دین‌ حق‌ و کناره‌گیری‌ از قوم‌و دیار خویش‌ هم‌پیمان‌ شوند «پس‌ گفتند: پروردگار ما همان‌ پروردگار آسمانها و زمین ‌است‌» چنان‌که‌ گذشت‌. بنا به‌ قولی‌: آنان‌ پادشاه‌ ستمگری‌ به‌نام ‌«دقلدیانوس‌» یا «دقیانوس‌» داشتند که‌ مردم‌ را به‌سوی‌ پرستش‌ طواغیت‌ فرامی‌خواند پس‌خدای‌ ﻷ‌ آن‌ گروه‌ از جوانان‌ را بر راه‌ حق‌ استوار گردانید و ایشان‌ را در پناه ‌عصمت‌ خویش‌ قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان‌ پروردگار آسمان‌ها و زمین‌ است‌ «جز او هرگز معبودی‌ را نخواهیم‌ خواند» نه‌ با شریک‌ آوردن ‌معبودی‌ دیگر با وی‌ و نه‌ به‌ طور مستقل‌ «که‌ در غیر این‌ صورت‌ قطعا سخن‌ دروغ‌ گفته‌ایم‌» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه‌ ناصواب‌ و در بهتان‌ و ناروا و دوری‌ ازحق‌ است‌.

دو آیه‌ فوق‌ دلالت‌ می‌کنند بر این‌که‌ اگر انسان‌ از همان‌ آغاز کار، در طلب ‌صادق‌ باشد، خداوند أ به‌ او هدایت‌ ارزانی‌ داشته‌ و قلبش‌ را استوار می‌گرداند. البته‌ این‌ درسی‌ است‌ بلیغ‌ برای‌ کسانی‌ که‌ می‌خواهند به‌ اسلام‌ درآیند و به‌ آنها می‌آموزد که‌ قبل‌ از هرچیز باید با خدای‌ خویش‌ صادق‌ باشند.

**﴿**هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا١٥**﴾** [الكهف: 15].

اصحاب‌ کهف‌ افزودند: «این‌ قوم‌ ما بجز خداوند معبودانی‌ اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت‌ آنها برهانی‌ آشکار نمی‌آورند؟» یعنی‌: چرا بر خدا بودن‌ آنها دلیلی‌ روشن‌ که‌ قابل‌ تمسک‌ باشد، نمی‌آورند؟ «پس‌ کیست‌ ستمکارتر از آن‌ کس‌ که‌ بر خدا دروغ ‌بندد» و بپندارد که‌ او در عبادت‌ شریکی‌ دارد؟ یعنی‌: هیچ‌ کس‌ از چنین‌ کسی ‌ستمکارتر نیست‌.

این‌ نیز درسی‌ است‌ بلیغ‌ برای‌ دعوتگران‌ که‌ اسلام‌ انسان‌، باید با کفر وی‌ به‌طاغوت‌ و طاغوتیان‌ همراه‌ باشد.

**﴿**وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا١٦**﴾** [الكهف: 16].

آن‌گاه‌ برخی‌ از آن‌ جوانان‌ برخی‌ دیگر را مخاطب‌ قرار داده‌ گفتند: «و ای ‌یاران‌! چون‌ از آنها کناره‌ گرفتید» یعنی‌: چون‌ از پرستشگران‌ بتان‌ بریدید «و کناره‌گرفتید از آنچه‌ جز خدا می‌پرستند» یعنی‌: از پرستش‌ بتانشان‌ نیز کناره‌ گرفتید «پس ‌به‌سوی‌ غار جای‌ گیرید» یعنی‌: چون‌ از آنان‌ به‌ کناره‌گیری‌ اعتقادی‌ کناره‌ گرفتید پس‌ همین‌گونه‌ به‌ کنارگرفتن‌ جسمانی‌ نیز از آنان‌ کناره‌ گیرید؛ با پناه ‌بردن‌ به‌سوی‌غار و مأوی‌ گزیدن‌ در آن‌.

این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌: بریدن‌ حسی‌ و بدنی‌ از اهل‌ کفر نیز همچون ‌بریدن‌ از آنان‌ با روح‌ و اندیشه‌، اهمیت‌ دارد.

«تا پروردگارتان‌ از رحمت‌ خود بر شما بگستراند» یعنی‌: تا حق‌ تعالی‌ رحمت ‌خویش‌ را بر شما توسعه‌ داده‌ و شما را از دید قومتان‌ پنهان‌ بدارد، یا بر شما از رزق‌ خویش‌ بگستراند «و برای‌ شما در کارتان‌ گشایشی‌ فراهم‌ سازد» یعنی‌: شما را درعزم‌ مقاومت‌ علیه‌ شرک‌ و کفر که‌ در صدد سازماندهی‌ آن‌ هستید، پایدار گرداند وچنان‌ کارتان‌ را رونق‌ بخشد که‌ از آن‌ بهره‌مند شوید.

این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ اصحاب‌ کهف‌ در حال‌ و مقال‌ و رفتار، به‌ پروردگار خود عارف‌ شده‌ بودند و از کمال‌ معرفت‌شان‌ بود که‌ دانستند؛ چون‌ از قوم‌ خویش‌ به‌ غار پناه‌ برند، عطا و بخشش‌ الهی‌ در قبال‌ آن‌ حتمی‌ خواهد بود.

**﴿**۞وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِۗ مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا١٧**﴾** [الكهف: 17].

«و آفتاب‌ را می‌بینی‌ که‌ چون‌ برمی‌آید، از غارشان‌ به‌ سمت‌ راست‌ میل‌ می‌کند» وشعاع‌ آن‌ بر ایشان‌ برنمی‌تابد تا اذیت‌شان‌ کند «و چون‌ غروب‌ کند از آنان‌ به‌ جانب ‌چپ‌» غار «تجاوز می‌کند» و باز هم‌ مستقیما بر آنان‌ نمی‌تابد. یعنی‌ آفتاب‌ در هر دو سوی‌ روز ـ چه‌ قبل‌ از زوال‌ و چه‌ بعد از آن‌ ـ به‌ دو جانب‌ راست‌ و چپ‌ متمایل‌ شده‌ دامن‌ برمی‌چیند و مستقیما بر غار نمی‌تابد «در حالی‌ که‌ آنان‌ در گشادگی ‌غار قراردارند» یعنی‌: آنان‌ در جایی‌ فراخ‌ و با گستره‌ از غار قرار گرفته‌اند که‌ از آزار تابش‌ مستقیم‌ آفتاب‌ مصونند و در تمام‌ مدت‌ روز در سایه‌ قرار داشتند لذاخورشید نه‌ در هنگام‌ طلوع‌ و نه‌ در وقت‌ غروب‌ برآنان‌ نمی‌تابید. به‌قولی‌ دیگرمعنی‌ این‌ است‌: در آن‌ غار به‌سوی‌ شمال‌ گشاده‌ بود پس‌ چون‌ خورشید طلوع ‌می‌کرد، آفتاب‌ از دست‌ راست‌ غار بر آن‌ می‌تابید و چون‌ غروب‌ می‌کرد، ازدست‌ چپ‌ غار پس‌ از آنجا که‌ آنها در میانه‌ غار قرار داشتند، آفتاب‌ مستقیما برآنان‌ نمی‌تابید لذا در عین‌ حال‌ که‌ غار در معرض‌ نور خورشید و تهویه‌ مناسب‌ قرار داشت‌، ایشان‌ از گزند شعاع‌ خورشید در امان‌ بودند «این‌ از نشانه‌های‌ خداست‌» که‌ ایشان‌ را در محلی‌ امن‌ و جایگاهی‌ راحتبخش‌ قرارداد و بدنهایشان‌ را از تلف‌شدن‌ حفظ کرد، از آنجا که‌ ایشان‌ را به‌ غاری‌ راهنمایی‌ کرد که‌ خورشید و هوا هر دو در آن‌ نفوذ و جریان‌ داشت‌ تا بدنهایشان‌ آسیبی‌ نبیند ـ چنان‌که‌ ابن‌کثیر گفته‌ است‌. و این‌ خود دلیلی‌ بر قدرت‌ بی‌کران‌ حق‌ تعالی‌ است‌ «خدا هر که‌ را هدایت‌ کند پس‌ همو راه‌ یافته‌ است‌ و هرکه‌ را گمراه‌ کند پس‌ هرگز برای‌ او ولی‌ مرشدی ‌نخواهی‌ یافت‌» ولی‌ مرشد: یعنی‌ کارساز و یار و راهبر. پس‌ خدایا! از تو می‌خواهیم‌ که‌ ما را از اولیای‌ مرشد خویش‌ قرار دهی‌.

**﴿**وَتَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَهُمۡ رُقُودٞۚ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ وَكَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ بِٱلۡوَصِيدِۚ لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا١٨**﴾** [الكهف: 18].

«و می‌پنداری‌» ای‌ بیننده‌! اگر اصحاب‌ کهف‌ را ببینی‌ «که‌ ایشان‌ بیدارند، درحالی ‌که‌ خفته‌اند» به‌ قولی‌: درحالی‌که‌ ایشان‌ خواب‌ بودند، چشم‌هایشان‌ باز بود. به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است‌: ایشان‌ را به‌ خاطر بسیار پهلو گردانیدن‌شان‌ بیدار می‌پنداری‌ چنان‌که‌ می‌فرماید: «و آنان‌ را به‌ جانب‌ راست‌ و جانب‌ چپ ‌می‌گردانیم‌» در هنگام‌ خواب‌شان‌؛ تا زمین‌ اجسادشان‌ را نفرساید و به‌ تحلیل‌ نبرد. شایان‌ ذکر است‌ که‌ حکمت‌ این‌ پهلو گردانیدن‌ در طب‌ جدید شناخته‌ شده‌ زیرا علم‌ جدید به‌ این‌ حقیقت‌ دست‌ یافته‌ که‌ اگر انسان‌ ماه‌های‌ متوالی‌ به‌طور بی‌حرکت‌ بر یک‌ حال‌ باقی‌ بماند، می‌میرد چرا که‌ املاح‌ بدنش‌ در پهلویی‌ که‌ رو به‌ زمین‌ است ‌تراکم‌ پیدا می‌کند «و سگ‌شان‌ بر آستانه‌ غار دو دست‌ خود را گشاده‌ بود» وصید: درگاه‌ غار یا آستانه‌ در است‌. ابن‌جریج‌ می‌گوید: سگشان‌ در بیرون‌ در چمباتمه ‌زده‌ بود، گویی‌ از آنان‌ پاسبانی‌ می‌کرد. دلیل‌ این‌که‌ او در خارج‌ در چمباتمه‌ زده‌ بود نه‌ در درون‌ غار؛ این‌ است‌ که‌ فرشتگان‌ به‌ خانه‌ای‌ که‌ سگ‌ در آن‌ باشد وارد نمی‌شوند بنابراین‌، راه‌ ورود فرشتگان‌ به‌ غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت‌ اصحاب‌ کهف‌ شامل‌ سگشان‌ نیز شد و او نیز همانند آنان‌ در این‌ حالت‌ به‌ خواب‌ رفت‌. و این‌ است‌ فایده‌ محبت‌ نیکان‌، چرا که‌ آن ‌سگ‌ نیز دارای‌ شأن‌ و مقامی‌ شد، به‌طوری‌که‌ حکایت‌ آن‌ در قرآن‌ جاودانه ‌گشت‌». آری‌!

پسر نوح‌ با بدان‌ بنشست ‌خاندان‌ نبوتش‌ گم‌ شد

سگ‌ اصحاب‌ کهف‌ روزی‌ چند پی‌ نیکان‌ گرفت‌، مردم‌ شد

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس ‌بن ‌مالک‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «در اثنایی‌ که‌ من‌ و رسول‌ خدا ص از مسجد خارج‌ می‌شدیم‌، در آستانه‌ در با مردی‌ روبرو شدیم‌، آن‌ مرد پرسید: یا رسول‌الله! قیامت‌ چه‌ وقت‌ است‌؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: چه‌ چیز برای‌ آن‌ آماده‌ کرده‌ای‌؟ انس‌ س می‌گوید: گویی‌ مرد فروماند پس‌ درنگی‌ کرد و آن‌گاه‌ گفت‌: یا رسول‌الله! برای‌ آن‌ نه‌ نماز بسیاری‌ را آماده ‌کرده‌ام‌، نه‌ روزه‌ و نه‌ صدقه‌ بسیاری‌ را ولی‌ من‌ خدا و رسول‌ وی‌ را دوست ‌می‌دارم‌. رسول‌ خدا ص فرمودند: پس‌ تو با همان‌ کسانی‌ هستی‌ که‌ دوست‌شان ‌داشته‌ای‌».

«اگر بر آنان‌ می‌نگریستی‌، البته‌ گریزان‌ روی‌ از آنها برمی‌تافتی‌ و از مشاهده‌ آنها آکنده‌ از ترس‌ می‌شدی‌» چنان‌ ترس‌ و هراسی‌ که‌ سینه‌ را پر می‌کند. به‌قولی‌: سبب ‌هراس‌ از اصحاب‌ کهف‌، هیبتی‌ بود که‌ خداوند أ بر آنان‌ افگنده‌ بود. به‌قولی ‌دیگر: اصحاب‌ کهف‌ بدان‌ جهت‌ هراسناک‌ شده‌ بودند که‌ موها و ناخن‌هایشان‌ بلند شده‌ بود.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡۚ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡۖ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۚ قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ فَٱبۡعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمۡ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ فَلۡيَنظُرۡ أَيُّهَآ أَزۡكَىٰ طَعَامٗا فَلۡيَأۡتِكُم بِرِزۡقٖ مِّنۡهُ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا١٩**﴾** [الكهف: 19].

«و این‌گونه‌ آنان‌ را برانگیختیم‌» یعنی‌: بعد از آن‌ خواب‌ طولانی‌ بیدارشان ‌ساختیم‌ «تا میان‌ خود از یک‌دیگر سؤال‌ کنند» در باره‌ مدت‌ درنگ‌شان‌ در غار ودر نتیجه‌ به‌ قدرت‌ عظیم‌ ما پی‌ ببرند و این‌ رخداد بر یقین‌شان‌ بیفزاید «گوینده‌ای‌ ازآنان‌ گفت‌: چقدر درنگ‌ کرده‌اید؟» یعنی‌: در خواب‌؟ این‌ سؤال‌ بدان‌ جهت‌ در ذهنشان‌ خطور کرد که‌ خود را در غیر حالتی‌ دیدند که‌ قبل‌ از خواب‌ از خویشتن‌ به‌یاد داشتند «گفتند: یک‌ روز یا پاره‌ای‌ از روز را درنگ‌ کرده‌ایم‌» مفسران‌ می‌گویند: آنان‌ صبحگاه‌ به‌ غار وارد شده‌ بودند و خدای‌ ﻷ‌ در آخر روز از خواب‌ بیدارشان‌ کرد پس‌ این‌ سخنشان‌ برمبنای‌ غالب‌ گمان‌ بود زیرا کسی‌ که‌ در خواب ‌به‌سر می‌برد، مدت‌ درنگ‌ خویش‌ در حال‌ خواب‌ را نمی‌تواند بسنجد، از این‌ روی ‌آنان‌ علم‌ این‌ کار را نهایتا به‌ خدای‌ سبحان‌ موکول‌ کرده‌ و «گفتند: پروردگار شما به ‌مقدار درنگ ‌کردنتان‌ داناتر است‌» یعنی‌: شما مدت‌ ماندنتان‌ در غار را نمی‌دانید بلکه‌آن‌ را فقط خدای‌ سبحان‌ می‌داند و بس‌ «پس‌ یکی‌ را از میان‌ خود با این‌ ورق‌ خود» ورق‌: نقره‌ مسکوک‌ یا غیر مسکوک‌ است‌ «به‌ شهر بفرستید» به‌قول ‌«واحدی‌»، آن‌ شهر، شهر «افسوس‌» بود که‌ ایشان‌ قبلا ساکن‌ آن‌ بودند و امروزه‌به‌ آن ‌«طرسوس‌» می‌گویند «پس‌ باید تأمل‌ کند که‌ کدام‌ یک‌ پاکیزه‌تر است‌» یعنی‌: آن‌ رفیق‌ ما که‌ به‌ شهر می‌رود، باید بنگرد که‌ کدام‌ یک‌ از غذافروشان‌ شهر، غذایی‌ پاکیزه‌تر و دست‌ پختی‌ حلال‌ تر دارد. به‌قولی‌: مراد این‌ است‌ که‌ باید بنگرد؛ کدام‌ یک‌ از آنان‌ ذبحی‌ پاک‌تر دارد زیرا غالب‌ مردم‌ آن‌ شهر در زمانی‌ که‌ ایشان ‌به‌ غار پناه ‌برده‌ بودند، کافر بودند و برای‌ بتان‌ قربانی‌ ذبح‌ می‌کردند «پس‌، از آن‌» غذای‌ پاک‌ «برایتان‌ خوراکی‌ بیاورد و باید تلطف‌ کند» یعنی‌: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقت‌ و احتیاط کرده‌ و زیرکی‌ به‌ خرج‌ دهد تا شناخته‌ نشود. یا در معامله‌ دقت‌ کند تا فریب‌ داده‌ نشود «و هیچ‌ کس‌ را از حال‌ شما آگاه‌ نگرداند» یعنی‌: چنان‌ عمل‌ نکند که‌ احدی‌ محل‌ اختفای‌ شما را بداند.

**﴿**إِنَّهُمۡ إِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ يَرۡجُمُوكُمۡ أَوۡ يُعِيدُوكُمۡ فِي مِلَّتِهِمۡ وَلَن تُفۡلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا٢٠**﴾** [الكهف: 20].

«چراکه‌ اگر آنان‌ بر شما قدرت‌ یابند» یعنی‌: اگر از شما آگاه‌ شوند و جای‌ شما را بدانند و بر شما دست‌ یابند «شما را سنگسار می‌کنند» و به‌قتل‌ می‌رسانند «یا شما رابه‌ کیش‌ خود باز می‌گردانند» همان‌ کیش‌ و آیینی‌ که‌ ـ قبل‌ از هدایت‌تان‌ ـ بر آن ‌قرار داشتید «و در آن‌ صورت‌» یعنی‌: در صورت‌ بازگشت‌ به‌ دین‌ باطل‌ آنان‌ «هرگز رستگار نخواهید شد» نه‌ در دنیا و نه‌ در آخرت‌.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ أَعۡثَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ لِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيۡبَ فِيهَآ إِذۡ يَتَنَٰزَعُونَ بَيۡنَهُمۡ أَمۡرَهُمۡۖ فَقَالُواْ ٱبۡنُواْ عَلَيۡهِم بُنۡيَٰنٗاۖ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا٢١**﴾** [الكهف: 21].

«و بدین‌ گونه‌» مردم‌ آن‌ سرزمین‌ را «بر حالشان‌ آگاه‌ ساختیم‌» یعنی‌: چنان‌که ‌آنان‌ را به‌ خواب‌ فروبرده‌ و از خواب‌ برانگیختیم‌، مردم‌ را نیز از حالشان‌ آگاه‌ ساختیم‌ «تا بدانند که‌ وعده‌ خداوند» به‌ برانگیختن‌ بعد از مرگ‌ «راست‌ است‌» زیراحال‌ ایشان‌ در به‌ خواب ‌بردن‌ طولانی‌ و سپس‌ بیدار ساختن‌شان‌، همانند حال‌ کسی ‌است‌ که‌ می‌میرد آن‌گاه‌ برانگیخته‌ می‌شود «و» تا بدانند که‌ «در قیامت‌ هیچ ‌شبهه‌ای‌ نیست‌» پس‌ ذاتی‌ که‌ بر فرو بردن‌شان‌ در خواب‌ به‌ مدت‌ صدها سال‌ وباقی ‌گذاشتن‌شان‌ بر آن‌ حال‌ بدون‌ غذا و خوراکی‌ای‌ توانا باشد، قطعا بر زنده ‌کردن‌ مردگان‌ نیز تواناست‌. به‌ قولی‌: پادشاه‌ آن‌ عصر از کسانی‌ بود که‌ منکر رستاخیز بودند پس‌ خدای‌ ﻷ‌ این‌ معجزه‌ را به‌ وی‌ نمایاند.

استاد سید ابوالحسن‌ ندوی / ترجیحا بر آن‌ است‌ که‌ این‌ رویداد در عهد «هاردین‌» امپراطور رومانی‌ (138 ـ 117م‌) اتفاق‌ افتاد زیرا در این‌ دوران‌، دین ‌نصرانیت‌ در آن‌ منطقه‌ رونق‌ یافته‌ بود و پادشاهان‌ آن‌ به‌ این‌ دین‌ ایمان‌ آورده‌ بودند.

نقل‌ است‌ که‌: سبب‌ آگاهی‌ مردم‌ از حالشان‌ این‌ بود که‌ چون‌ رفیقشان‌ با پول ‌نقره‌ای‌ که‌ از ضرب‌ دوره‌ دقلدیانوس‌ بود، جهت‌ تهیه‌ خوراک‌ به‌ بازار رفت‌ و آن‌ سکه‌ را به‌ بازاریان‌ نشان‌ داد، آنها او را به‌ این‌ متهم‌ کردند که‌ گنجی‌ یافته‌ است‌ ودرحالی‌که‌ او از این‌ طرز رفتارشان‌ و نیز از تغییراتی‌ که‌ در وضع‌ شهر می‌دید، سخت‌ بهت‌زده‌ شده‌ بود، او را به‌ اتهام‌یافتن‌ گنج‌ نزد پادشاه‌ بردند و او داستان‌ را به‌ آنان‌ باز گفت‌، پادشاه‌ با درباریانش‌ به‌سوی‌ غار به‌ راه‌ افتادند تا با او به‌ غار رسیدند.دنباله‌ ماجرا را قرآن‌ این‌ گونه‌ حکایت‌ می‌کند: «هنگامی‌که‌» آنان‌ «میان‌ خود در کارشان‌ با یک‌دیگر نزاع‌ می‌کردند» زیرا هنگامی‌که‌ پادشاه‌ و همراهانش‌ از حالشان‌ آگاه‌ شدند و ایشان‌ را بر آن‌ حال‌، زنده‌ دیدند خدای‌ ﻷ‌ روح‌ آن ‌جوانان‌ را قبض‌ کرد و ایشان‌ را به‌سوی‌ خود فراخواند آن‌گاه‌ میان‌ گروهی‌ که‌ خداوند أ آنها را از راز کار جوانان‌ و این‌ نشانه‌ عظیم‌ آگاه‌ کرد تا به‌ عقیده‌ بعث ‌بعد از مرگ‌ باور پیدا کنند، در این‌ امر که‌ با غار آن‌ جوانان‌ چه‌ بکنند، اختلاف‌ پیدا شد «پس‌ گفتند» عده‌ای‌ از آنان‌ بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ اصحاب‌ کهف‌ را میراند «برروی‌ آنها ساختمانی‌ بنا کنید» بعنی‌: در غارشان‌ را ببندید و ایشان‌ را به‌حال‌ خود واگذارید و بر در غار ساختمانی‌ به‌عنوان‌ یادمان‌شان‌ بسازید. گویند: گروهی‌ که‌ این‌ پیشنهاد را دادند، از کفار آن‌ قوم‌ بودند «پروردگارشان‌ به‌ حال‌ آنان ‌داناتر است‌» نسبت‌ به‌ این‌ گروهی‌ که‌ در باره‌ ایشان‌ نزاع‌ می‌کنند که‌ آنها که‌ بودند، چه‌ بودند و چه‌ مدت‌ در غار درنگ‌ کردند. این‌ جمله‌ معترضه‌ای‌ در میان‌ آیه‌است‌. «سر انجام‌ کسانی‌ که‌ بر کارشان‌ غلبه‌ یافتند، گفتند» یعنی‌: سرانجام‌ صاحبان ‌قدرت‌ و نفوذ که‌ بر تصمیم‌گیری‌ در باره‌ آنان‌ مسلط بودند، گفتند: «حتما بر غار آنان‌ مسجدی‌ بنا می‌کنیم‌» نقل‌ است‌ که‌ این‌ گروه‌ صاحب‌ نفوذ، مسلمانان‌شان‌ بودند که‌ پادشاه‌ نیز از ایشان‌ بود و رأی‌شان‌ غالب‌ شد. بناکردن‌ مسجد نیز بر این‌حقیقت‌ اشعار دارد که‌ آنان‌ مسلمان‌ بودند.

باید دانست‌: کسانی‌ از پیشینیان‌ که‌ بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنت‌ نبی‌ اکرم‌ ص مورد نکوهش‌ قرار گرفته‌اند پس‌ از احادیث‌ وارده‌ در این‌ باب ‌چنین‌ دانسته‌ می‌شود که‌ این‌کار از بدعت‌هایی‌ بوده‌ که‌ بعد از گذشت‌ زمان ‌طولانی‌، در دین‌ نصرانیت‌ پدید آمده‌ است‌ لذا در شرع‌ انور ما بناکردن‌ مسجد برسر مزارات‌، نماز خواندن‌ در مزارات‌ و ساختمان‌سازی‌ در آنها جایز نیست‌.

**﴿**سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٞ رَّابِعُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ وَيَقُولُونَ خَمۡسَةٞ سَادِسُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِۖ وَيَقُولُونَ سَبۡعَةٞ وَثَامِنُهُمۡ كَلۡبُهُمۡۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ إِلَّا مِرَآءٗ ظَٰهِرٗا وَلَا تَسۡتَفۡتِ فِيهِم مِّنۡهُمۡ أَحَدٗا٢٢**﴾** [الكهف: 22].

«به‌ زودی‌ خواهند گفت‌» جمعی‌ از مردم‌: «اصحاب‌ کهف‌ سه‌ تن‌ بودند و چهارمین ‌آنها سگ‌شان‌ بود» گروهی‌ که‌ می‌گفتند: اصحاب‌ کهف‌، سه‌ یا پنج‌ یا هفت‌ تن‌ بودند، از اهل‌ کتاب‌ و از مسلمانانی‌ بودند که‌ در زمان‌ رسول‌ خدا ص درباره ‌تعدادشان‌ با یک دیگر اختلاف‌ داشتند «و می‌گویند» یعنی‌: بعضی‌ دیگر «پنج‌ تن‌بودند و ششمین‌ آنها سگ‌شان‌ بود، رجم‌ به‌ غیب‌ می‌کنند» رجم‌ بالغیب‌: یعنی‌ تیر درتاریکی‌ انداختن‌ و از روی‌ حدس‌ و گمان‌ یا بی‌ داشتن‌ یقین‌ و دانش‌ سخن‌ گفتن‌ «ومی‌گویند» جمعی‌ دیگر «آنها هفت‌ تن‌ بودند و هشتمین‌ آنها سگشان‌ بود» گویی ‌سخن‌ این‌ فرقه‌ به‌ صواب‌ نزدیکتر است‌، به‌ دلالت‌ این‌که‌ خداوند أ آنها را در سلک‌ راجمین‌ به‌ غیب‌ نیاورد «بگو: پروردگارم‌ به‌ شماره‌ آنها داناتر است‌» ای‌گروههای‌ اختلاف‌ کننده‌ در این‌ امر. این‌ جمله‌ ارشادی‌ است‌ بر این‌ امر که‌ در چنین‌مقام‌ و موقعیتی‌ بهتر این‌ است‌ که‌ علم‌ این‌ امور به‌ خدای‌ ﻷ‌ برگردانده‌ شود ودر باره‌ آن‌ سخن‌ گفته‌ نشود پس‌ نیازی‌ نیست‌ که‌ ما در تعداد اصحاب‌ کهف‌ ژرف‌نگری‌ کنیم‌ «نمی‌داند آنان‌ را» یعنی‌: نمی‌داند حقیقت‌ وجودشان‌ را، چه‌ رسد به ‌شمار آنان‌ را «جز اندکی‌» از مردم‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «من‌ از همان‌ اندک ‌هستم‌ و شمار آنان‌ را می‌دانم‌، آنها هفت‌ تن‌ بودند». «پس‌ درباره‌ آنان‌ مراء نکن‌» مراء: در لغت‌ به‌ معنی‌ جدال‌ و بگومگوست‌ زیرا بر جدال‌ و مشاجره‌ در این ‌امر، فایده‌ای‌ مترتب‌ نیست‌ «جز به‌ صورت‌ سرسری‌» یعنی‌: جز جدالی‌ سطحی‌ وبی‌ تعمق‌ و آن‌ فقط حکایت ‌کردن‌ چیزی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ آن‌ حضرت‌ ص وحی‌ کرده‌ است‌ و بس‌ «و در باب‌ آنها از هیچ‌ کس‌ از آنان‌» یعنی‌: از اهل‌ کتاب‌ یا غیرشان‌ «سؤال‌ نکن‌» زیرا آنچه‌ که‌ خداوند أ خود در این‌ باب‌ بر تو حکایت ‌کرده‌، تو را از سؤال‌کردن‌ از کسانی‌ که‌ از این‌ داستان‌ آگاهی‌ درستی‌ ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

**﴿**وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَهۡدِيَنِ رَبِّي لِأَقۡرَبَ مِنۡ هَٰذَا رَشَدٗا٢٤**﴾** [الكهف: 23-24].

«و هرگز در مورد هیچ‌ چیزی‌ مگو که‌ فردا آن‌ را انجام‌ می‌دهم‌ مگر مقرون‌ به‌ ذکر مشیت‌ خداوند».

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ آمده‌ است‌: هنگامی‌ که‌ یهود از رسول‌ خدا ص در مورد اصحاب‌ کهف‌ سؤال‌ کردند، آن‌ حضرت‌ ص به‌ آنها گفتند: «فردا به‌ شماپاسخ‌ می‌دهم‌» و ان‌ شاءالله نگفتند پس‌ وحی‌ مدتی‌ از ایشان‌ باز داشته‌ شد تا بدانجاکه‌ این‌ تأخیر وحی‌ بر ایشان‌ سخت‌ دشوار آمد آن‌گاه‌ خداوند متعال‌ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «سلیمان‌بن‌داوود علیهماالسلام گفت‌: امشب‌ بر هفتاد زن‌ گردش‌ می‌کنم‌ (مقاربت‌ می‌کنم) و بعدا هر یک‌ از آنها پسری‌ می‌زاید که‌ در راه‌ خدا أ می‌جنگد. در این‌ اثنا کسی ‌به‌ وی‌ گفت‌: بگو ان‌شاءالله. اما سلیمان‌ ÷ ان‌شاءالله نگفت‌. پس‌ چون‌ آن‌ شب‌ بر زنانش‌ گردش‌ (مقاربت‌) کرد، فقط یکی‌ از آنان‌ نصف‌ انسانی‌ [نوزاد ناقص] را به‌ دنیا آورد. رسول‌ خدا ص فرمودند: سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در ید اوست‌، اگر سلیمان ÷ ان‌شاءالله می‌گفت‌، حانث‌ نمی‌شد و به‌ سبب‌ گفتن‌ آن‌، به‌ نیاز خویش‌ دست ‌می‌یافت‌».

«و پروردگار خود را یادکن‌» با استغفار، تهلیل‌ و تسبیح‌ «چون‌ فراموش ‌کردی‌» یعنی‌: چون‌ فراموش‌ کردی‌ که‌ ان‌شاءالله بگویی‌، سپس‌ به‌ یادآوردی‌ که‌ ان‌شاءالله نگفته‌ای‌ پس‌ همان ‌دم‌ که‌ به‌ یاد آوردی‌، ان‌شاءالله بگوی‌.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «حتی‌ اگر کسی‌ بعد از یک‌ سال‌ به‌ یادآورد که‌ در امری ‌از امور ان‌شاءالله نگفته‌ است‌، باید همان‌ لحظه‌ ان‌ شاءالله بگوید». مراد ابن‌عباس‌ س این‌ است‌ که‌: باید سنت ‌«استثنا» را به‌جای‌ آورد نه‌ این‌که‌ گفتن ‌ان‌شاءالله بعد از گذشت‌ آن‌ همه‌ مدت‌، در احکام‌ فقهی‌ اثری‌ داشته‌ و مثلا ساقط کننده‌ کفاره‌ یا برطرف‌کننده‌ حنث‌ (سوگندشکنی‌) باشد. «و» هرگاه‌ چیزی ‌را فراموش‌ کردی‌ «بگو: توقع‌ است‌ که‌ پروردگارم‌ مرا به‌ راهی‌ که‌ از حیث‌ رشد نزدیک‌تر از این‌ است‌، هدایت‌ کند» یعنی‌: امیدوارم‌ که‌ پروردگارم‌ به‌جای‌ این‌ چیز فراموش ‌شده‌، مرا به‌ چیز دیگری‌ که‌ خیر یا نفع‌ بیشتر داشته‌ و به‌ صواب‌ نزدیکتر باشد، هدایت‌ کند. یا امیدوارم‌ که‌ پروردگارم‌ از آیات‌ و دلالات‌ نبوت‌ چنان‌ مواهبی‌ به‌من‌ عطا کند که‌ از داستان‌ اصحاب‌ کهف‌ هم‌ به‌ رشد و هدایت‌ نزدیک‌تر ودلالت‌کننده‌تر باشد. و چنان‌ هم‌ شد زیرا خداوند أ داستان‌های‌ زیادی‌ از انبیای‌ گذشته‌ را بر آن‌ حضرت‌ ص بیان‌ کرد و ایشان‌ را از امور غیبی‌ زیادی‌ که‌ تا قیام‌ قیامت‌ روی‌ خواهد داد، آگاه‌ گردانید.

**﴿**وَلَبِثُواْ فِي كَهۡفِهِمۡ ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا٢٥**﴾** [الكهف: 25].

«و در غارشان‌ سیصد سال‌ درنگ‌ کردند و نه‌ سال‌ نیز بر آن‌ افزودند» یعنی‌: اصحاب‌ کهف‌ سیصدونه‌ سال‌ قمری‌ در غار خود به‌ حال‌ خواب‌ به‌سر بردند.

**﴿**قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَبۡصِرۡ بِهِۦ وَأَسۡمِعۡۚ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا٢٦**﴾** [الكهف: 26].

«بگو: خدا به‌ مدتی‌ که‌ درنگ‌ کردند، داناتر است‌» ابن‌عطیه‌ می‌گوید: «مراد؛ مدت‌ بعد از آگاهی‌ بر احوال‌شان‌ تا زمان‌ حضرت‌ محمد ص، یا زمان‌ بیدارشدنشان ‌تا هنگام‌ مرگ‌شان‌ است‌». اما زجاج‌ می‌گوید: «مراد؛ مدت‌ درنگ‌ کردن‌شان‌ در غاراست‌ که‌ 300 سال‌ شمسی‌ و 309 سال‌ قمری‌ بود زیرا هر سیصد سال‌ شمسی‌، سیصدونه‌ سال‌ قمری‌ می‌شود، چون‌ تفاوت‌ میان‌ هر صد سال‌ قمری‌ با صد سال ‌شمسی‌، سه‌ سال‌ است‌ و به‌ همین‌ جهت‌ هم‌ پروردگار ﻷ‌ فرمود: سیصد سال‌ درنگ‌ کردند و نه‌ سال‌ هم‌ بر آن‌ افزودند». «علم‌ غیب‌ آسمان‌ها و زمین‌ فقط به‌ او اختصاص‌ دارد» یعنی‌: علم‌ اموری‌ که‌ از احوال‌ آسمانها و زمین‌ مخفی‌ و غایب ‌مانده‌ است‌، فقط مخصوص‌ به‌ حق‌ تعالی‌ است‌ و هیچ‌ کس‌ دیگر را بر این‌ امور علمی‌ نیست‌ «چه‌ بینا و شنواست‌» یعنی‌: علم‌ او بر همه‌ امور غیبی‌ ـ اعم‌ ازشنیدنی‌ها و دیدنی‌ها ـ بسی‌ شگفت‌آور است‌ زیرا در پیشگاه‌ علم‌ حق‌ تعالی ‌غایب‌ و حاضر، پنهان‌ و آشکار و کوچک‌ و بزرگ‌ همه‌ برابرند و هیچ‌ تفاوتی‌ با هم ‌ندارند «برای‌ آنان‌ جز او هیچ‌ یاوری‌ نیست‌» ضمیر «هم‌: برای‌ آنان‌» به‌ همه‌ اهالی ‌آسمانها و زمین‌ بر می‌گردد «و هیچ‌ کس‌ را در حکم‌ خود شریک‌ نمی‌گیرد» حق‌ تعالی‌به‌ هر چه‌ اراده‌ کند، حکم‌ کرده‌ و آن‌ را به‌ منصه‌ ظهور می‌رساند و هیچ‌ کس‌ را در این‌ امر با خود دخیل‌ نمی‌سازد تا از او در کار خویش‌ مشورت‌ یا فرمان‌ طلب‌ کند زیرا آفرینش‌ و امر همه‌ از آن‌ حق‌ تعالی‌ است‌ و او از شریک‌، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است‌.

**﴿**وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا٢٧**﴾** [الكهف: 27].

«و آنچه‌ را که‌ از کتاب‌ پروردگارت‌ به‌ تو وحی‌ شده‌ است‌، تلاوت‌ کن‌» به‌ تلاوت ‌عبادت‌، تدبر، عمل‌ و تبلیغ‌. به‌ این‌ ترتیب‌ خدای‌ سبحان‌ آن‌ حضرت‌ ص را امر کرد که‌ بر تلاوت‌ عاملانه‌، عابدانه‌ و مدبرانه‌ قرآن‌ مواظبت‌ کنند «کلمات‌ او را هیچ‌تغییر دهنده‌ای‌ نیست‌» یعنی‌: آنچه‌ که‌ حق‌ تعالی‌ از آن‌ خبر داده‌ و بدان‌ امر کرده‌، هیچ‌ کس‌ قادر به‌ تبدیل‌ آن‌ نیست‌ و هیچ‌ کس‌ نمی‌تواند حکم‌ کلماتش‌ را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ‌ پشت‌ و پناهی‌ نیابی‌» ملتحد: پناهگاه‌ است‌. یعنی‌: اگر قرآن‌ رانخوانی‌، به‌ احکام‌ آن‌ عمل‌ نکنی‌ و از آن‌ پیروی‌ ننمایی‌، هرگز مکان‌ و مرجعی‌ را نخواهی‌ یافت‌ که‌ بدان‌ پناه‌ بری‌ تا تو را از عذاب‌ خداوند أ نگه‌ دارد.

**﴿**وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا٢٨**﴾** [الكهف: 28].

«و با کسانی‌که‌ پروردگار خود را به‌ صبح‌ و شام‌ یاد می‌کنند» با استمرار بر نیایش‌ ودعا در تمام‌ اوقات‌، یا در دو طرف‌ روز «شکیبایی‌ پیشه‌ کن‌» خدای‌ سبحان‌ به‌ حبیبش‌ دستور می‌دهد که‌ خود را با گروه‌ فقرای‌ مؤمنان‌ هماوا، همراه‌، پایدار ومقید گرداند «خشنودی‌ او را می‌خواهند» یعنی‌: ایشان‌ گروهی‌ هستند که‌ از عبادت‌ و دعایشان‌ فقط خواهان‌ خشنودی‌ حق‌ تعالی‌ هستند «و باید که‌ چشمانت‌ از آنان‌ درنگذرد» یعنی‌: از آن‌ فقرای‌ مؤمن‌ چشم‌ برمگیر تا به‌ غیرشان‌ از صاحبان‌ شوکت ‌و زینت‌ مشغول‌ گردی‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: چشمانت‌ ایشان‌ را حقیر ننگرند «که‌ آرایش‌ زندگی‌ دنیا» یعنی‌: همنشینی‌ با اهل‌ شرف‌ و سرمایه‌، یا زینت‌ و تجمل‌ دنیا «را بخواهی‌ و از آن‌ کس‌ که‌ دلش‌ را از یاد خود غافل‌ ساخته‌ایم‌» با مهر کوبیدن‌ برآن‌ «فرمان‌ مبر» همانند این‌ گروهی‌ که‌ به‌ دنیا مشغول‌ بودند و از رسول‌ خدا ص خواستند تا فقرا را از مجلس‌ خویش‌ دور گرداند «و» بدان‌ که‌ اینان‌ همان‌ کسانی‌ هستند که‌ «از هوی‌ و هوس‌ خود پیروی‌ کرده‌» و آن‌ را بر حق‌ ترجیح‌ داده‌اند وبنابراین‌، شرک‌ را بر توحید برگزیده‌اند «و اساس‌ کارش‌ بر از حد گذشتن ‌است‌» فرطا: از تفریط است‌، تفریط عبارت‌ است‌ از: ضایع ‌کردن‌ حق‌ خدا أ وکوتاهی‌ در امر وی‌ به‌ سبب‌ جهالت‌.

سلمان‌ فارسی‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: مؤلفه‌القلوب‌ ـ عیینه‌بن‌ حصن‌ و اقرع‌بن‌ حابس‌ و منسوبان‌شان‌ ـ نزد رسول‌ خدا ص آمده‌ و گفتند: یا رسول‌الله! حقیقت‌ این‌ است‌ که‌ اگر شما در صدر مجلس‌ بنشینید و این‌ گروه‌ و بوی‌ بد جبه‌هایشان‌ را از ما دور سازید ـ منظورشان‌ سلمان‌، ابوذر، عبدالله بن‌مسعود و فقرای‌ مسلمان ‌ بودند که‌ جبه‌هایی‌ پشمینه‌ای‌ بر تن‌ داشتند وجز این‌ دیگر لباسی‌ بر تنشان‌ نبود ـ ما در مجلس‌ شما می‌نشینیم‌ و از شما احکام‌ و مواعظ را می‌گیریم‌؛ همان‌ بود که‌ آیه‌: ﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ﴾ [الكهف: 27] تا ﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا﴾ [الكهف: 29] نازل‌ شد و این‌ اشراف ‌پیشگان‌ بزرگ ‌منش‌ را به‌ دوزخ‌ تهدید نمود. پس ‌رسول‌ خدا ص بی‌درنگ‌ بعد از نزول‌ این‌ آیه‌ برخاستند و به‌ جست‌ و جوی‌ این ‌گروه‌ از فقرای‌ مسلمان‌ پرداختند تا ایشان‌ را در آخر مسجد مشغول‌ ذکرخدا أ یافتند پس‌ فرمودند: «ستایش‌ بر خدایی‌ که‌ مرا نمیراند تا آن‌که‌ مرا به‌حبس ‌کردن‌ نفسم‌ با مردانی‌ از امتم‌ فرمان‌ داد. ای‌ فقرای‌ مسلمان‌! زندگی‌ و مرگ ‌من‌ با شماست‌».

**﴿**وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا٢٩**﴾** [الكهف: 29].

«و بگو» به‌ این‌ گروه‌ غافل‌ استکبارپیشه‌ «حق‌ از سوی‌ پروردگارتان‌ رسیده‌ است‌» نه‌ از سوی‌ غیر وی‌ تا در آن‌ تبدیل‌ و تغییری‌ ممکن‌ باشد. یعنی‌: من‌ این ‌دین‌ حق‌ را از نزد خود برای‌ شما نیاورده‌ام‌ بلکه‌ آن‌ را فقط ازسوی‌ الله أ آورده‌ام‌ «پس‌ هرکه‌ بخواهد ایمان‌ آورد» لفظ، لفظ مشیئت‌ است‌ و مراد از آن‌ امر می‌باشد «و هرکه‌ بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت‌ است‌ و مراد از آن‌ خبر دادن‌ می‌باشد. یعنی‌ مادامی‌ که‌ حق‌ همین‌ است‌ پس‌ کسی‌که‌ کافر و گمراه‌ می‌شود، جز بر خود ستم‌ نمی‌کند و جز به‌ زیان‌ خود گمراه‌ نمی‌شود «بی‌گمان‌ ما برای ‌ستمگران‌» یعنی‌: برای‌ کسانی‌ که‌ کفر به‌ خدای‌ ﻷ‌ و انکار پیامبرانش‌ را انتخاب‌ کرده‌اند «آتشی‌» بزرگ‌ را «آماده‌ کرده‌ایم‌ که‌ سراپرده‌هایش‌ آنان‌ را در برمی‌گیرد» سرادق‌: خانه‌ ساخته‌ شده‌ از قماش‌ است‌. پس‌ آیه‌کریمه‌ آتشی‌ را که‌ به ‌آنان‌ احاطه‌ می‌کند، به‌ سراپرده‌ای‌ تشبیه‌ کرده‌ که‌ بر هرکه‌ در درون‌ آن‌ است‌، احاطه‌ می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی‌ جویند تا ازگرمای‌ آتش‌ نجاتشان‌ دهد «به‌ نوشانیدن‌ آبی‌ مانند فلز گداخته‌ به‌ داد آنان‌ رسیده‌ شود» مهل‌: هر چیزی‌ است‌ که‌ به‌ آتش‌ گداخته‌ شود از معادن‌ زمین‌؛ مانند آهن‌، مس‌ و سرب‌. به‌قولی‌: مهل‌، رسوب‌ روغن‌ است‌ «که‌ چهره‌ها را بریان‌ می‌کند» به‌سبب‌ داغی‌ خویش‌ «وه‌! چه‌ بد آشامیدنی‌ای‌ است‌» این‌ نوشابه‌ آنان‌ «و چه‌ بد آرامگاهی‌ است‌» این‌ دوزخی‌ که‌ آنان‌ برای‌ راحتی‌ خود آن‌ را دربر گرفته‌ و در آن‌به‌ استراحت‌ می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه‌» برای‌ دوزخ‌، از باب‌ تهکم‌ و استهزای ‌آنهاست‌.

این‌ آیه‌ بیدار باشی‌ است‌ به‌ کسانی‌ که‌ مناصب‌، مقامات‌ و هوی‌ نفس‌، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن‌ از برخورداری‌ها را بر طاعت‌ خداوند متعال ‌ترجیح‌ می‌دهند.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا٣٠ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِ‍ِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا٣١**﴾** [الكهف: 30-31].

بعد از آن‌که‌ حق‌ تعالی‌ حال‌ بدبختان‌ سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حال ‌نیکبختان‌ را بیان‌ کرده‌ و می‌فرماید: «بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» بدانند که‌ «یقینا ما پاداش‌ کسی‌ را که‌ نیکوکاری‌ کرده‌ است‌، ضایع ‌نمی‌کنیم‌» در آخرت‌. «آنانند که‌ بهشت‌های‌ عدن‌ به‌ ایشان‌ اختصاص‌ دارد» عدن‌: اقامت‌ همیشگی‌ است‌، یعنی‌: ایشان‌ علی‌الدوام‌ در آن‌ بهشت‌ها ماندگارند «از فرودست‌شان‌» یعنی‌: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان‌ آن‌ بوستانها «جویبارها جاری‌است‌، در آنجا با دست‌بندهایی‌ از طلا آراسته‌ می‌شوند» سوار: زینتی‌ است‌ که‌ بر بازو نهاده‌ می‌شود و این‌ زینت‌ شاهان‌ و زنان‌ در دنیاست‌ که‌ در بهشت‌ مردان‌ نیز به‌ آن ‌آراسته‌ می‌شوند. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «زیور مؤمن‌ در بهشت‌ تا جایی‌ می‌رسد که‌ آب‌ وضو به‌آن‌ می‌رسد». «و جامه‌های‌ سبز از سندس‌ و استبرق‌ می‌پوشند» سندس‌: ابریشم ‌نازک‌ و استبرق‌: ابریشم‌ ستبر است‌ که‌ آن‌ را دیبا می‌نامند. رنگ‌ سبز را مخصوص‌ ساخت‌ زیرا این‌ رنگ‌ با چشم‌ سازگار است‌ و نیکوترین‌ رنگهاست‌. چنان‌که‌ علم‌ «الوان‌» جدیدا به‌ خصوصیات‌ بسیار اعجاب‌ انگیز این‌ رنگ‌ پی‌ برده‌ است‌ «درآنجا بر تخت‌ها تکیه‌ می‌زنند» تخت‌هایی‌ که‌ بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی‌ نرم‌ و راحت‌ قراردارد که‌ خانه‌ و حجله‌ عروس‌ را به‌ آن‌ می‌آرایند «نیک‌ پاداشی‌ است‌» این‌ پاداشی‌ که‌ خداوند أ به‌ آنها داده‌ است‌ «ونیکو تکیه‌گاهی‌ است‌» این‌ متکاها و سریرها.

**﴿**۞وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا٣٢**﴾** [الكهف: 32].

«و برای‌ آنان‌ مثلی‌ بزن‌ دو مرد را» یعنی‌: برای‌ کسانی‌که‌ به‌ دنیا و آرایش‌های‌ آن‌ فخر می‌کنند و از همنشینی‌ با فقرا احساس‌ حقارت‌ می‌نمایند، آن‌ دو مرد را مثل ‌بزن‌ که‌ یکی‌ از آنها مؤمن‌ و دیگری‌ کافر بود؛ «که‌ به‌ یکی‌ از آنها» که‌ کافر بود «دوباغ‌ از درختان‌ انگور» متنوع‌ و گوناگون‌ «دادیم‌ و پیرامون‌ آن‌ دو باغ‌ را با درختان‌ خرما پوشاندیم‌» یعنی‌: بر گرداگرد آن‌ دو باغ‌ از تمام‌ جوانب‌ درختان‌ خرما را رویاندیم ‌«و میان‌ آن‌ دو» باغ‌ «کشتزاری‌ قرار دادیم‌» که‌ بر رونق‌ و بهجت‌ و غنای‌ آن ‌می‌افزود. به‌ قولی‌: آن‌ دو مرد، دو برادر از بنی‌اسرائیل‌ بودند. به‌ قولی‌ دیگر: آنها دو برادر از مردم‌ مکه‌ و از قبیله‌ بنی‌ مخزوم‌ بودند؛ یکی‌ به‌ نام‌ اسود که‌ کافر بود ودیگری‌ به‌ نام‌ ابی‌سلمه‌ که‌ مؤمن‌ بود.

**﴿**كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا٣٣**﴾** [الكهف: 33].

«هر یک‌ از این‌ دو باغ‌ اکل‌ خود را داد» اکلها: یعنی‌ محصول‌ و ثمر وباروبر خود را «و از محصول‌ هیچ‌ کم‌ نکرد» برخلاف‌ آنچه‌ که‌ عادتا در سایر باغها مشاهده‌ می‌شود زیرا باغها غالبا یک‌ سال‌ میوه‌ بسیار و سال‌ دیگر میوه‌ کم‌ می‌دهند «و میان‌آن‌ دو جویباری‌ روان‌ کرده‌ بودیم‌» تا دائما و بی‌ انقطاع‌ آن‌ دو باغ‌ را آبیاری‌ کند.

**﴿**وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا٣٤**﴾** [الكهف: 34].

«و برای‌ او» یعنی‌: برای‌ صاحب‌ آن‌ دو باغ‌ «میوه‌ فراوان‌ بود» یعنی‌: صاحب‌ آن‌ دو باغ‌ بجز میوه‌های‌ انگور و خرما، صاحب‌ بهره‌های‌ دیگر از زر و سیم‌ و سایر انواع‌ میوه‌ها نیز بود. به‌قولی‌: مراد از ثمر در اینجا مال‌ و ثروت‌ از طلا و نقره ‌است‌ «پس‌ به‌ رفیقش‌» یعنی‌: به‌ برادر مؤمنش‌ «گفت‌ درحالی‌که‌ با او گفت‌وگو می‌کرد» یعنی‌: در حالی‌ که‌ با او جدال‌ لفظی‌ داشت‌ و بر او فخر می‌فروخت‌؛ «من‌از تو در مال‌ بیش‌ و به‌ اعتبار حشم‌ نیرومندترم‌» یعنی‌: من‌ نسبت‌ به‌ تو در تحقق ‌خواسته‌هایم‌ نیرومندتر و موفق‌ترم‌ زیرا من‌ خدم‌ و حشم‌ بسیاری‌ را به‌ خدمت‌ می‌گیرم‌. بدین‌سان‌ بود که‌ مال‌ و ثروتش‌ او را ـ همانند هر سرمایه‌دار مغرور دیگری‌ ـ به‌ کبر و غرور کشانیده‌ بود. گفتنی‌ است‌ که‌ فخر ورزیدن‌ به‌ سرمایه‌، غره‌شدن‌ به‌ دنیا و برتری‌منشی‌ بر دیگران‌ با تکیه‌ بر ثروت‌ و پول‌، حال‌ و وضع‌دائمی‌ توانگران‌ است‌؛ مگر کسانی‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ برآنان‌ رحم‌ کرده‌ باشد ـ پناه ‌بر خداوند أ از چنین‌ حالی‌.

**﴿**وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا٣٥**﴾** [الكهف: 35].

«و داخل‌ باغش‌ شد» مفسران‌ می‌گویند: آن‌ شخص‌ مغرور و متکبر با این‌ هدف ‌که‌ ثروت‌ و مکنت‌ خود را به‌ رخ‌ برادر مسلمان‌ خود بکشد، دست‌ وی‌ را گرفت‌ واو را به‌ باغ‌ خویش‌ برد، او را در آن‌ می‌گردانید و عجایب‌ و زیبایی‌های‌ آن‌ را به‌وی‌ نشان‌ می‌داد «درحالی‌که‌ او به‌ خود ستمکار بود» با کفر و عجب‌ و خودنگری ‌خویش‌ «گفت‌» آن‌ کافر از فرط غفلت‌، طول‌ أمل‌، قلت‌ عقل‌ و ضعف‌ یقین ‌«گمان‌ نمی‌کنم‌ که‌ هرگز این‌» باغ‌ «نابود شود».

**﴿**وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا٣٦**﴾** [الكهف: 36].

«و گمان‌ نمی‌کنم‌ که‌ قیامت‌ برپا شود» به‌ این‌ ترتیب‌، او منکر رستاخیز گشته‌ وبرادرش‌ را از کفر خود به‌ فنای‌ دنیا و برپایی‌ قیامت‌ خبر داد «و اگر هم‌ به‌سوی‌ پروردگارم‌ بازگردانده‌ شوم‌، قطعا بهتر از این‌ را در بازگشت‌ خواهم‌ یافت‌» او پنداشت‌که‌ اگر هم‌ به‌فرض‌ و تقدیر ـ چنان‌که‌ رفیقش‌ عقیده‌ دارد ـ به‌سوی‌ پروردگار متعال‌ باز گردانده‌ شود، پروردگار به‌ او در آخرت‌ بهتر از این‌ باغ‌ را خواهد داد. البته‌ او این‌ سخن‌ را از روی‌ قیاس‌ غایب‌ بر حاضر گفت‌، یعنی‌: چون‌ در دنیا غنی‌ وثروتمند و مورد اکرام‌ و اعزاز خداوند متعال‌ هستم‌ پس‌ در آخرت‌ نیز این‌چنین ‌خواهم‌ بود. شکی‌ نیست‌ که‌ این‌گونه‌ برداشت‌ و تحلیل‌ نمایانگر به‌ هم‌ ریختن‌ معیارها و ضوابط در ذهن‌ و نهاد او و ناشی‌ از فرط غرور و بدمستی‌ای‌ بود که‌ بر اثر ثروتمندی‌ بر وی‌ چیره‌ شده‌ بود و این خود استدراجی‌ برایش‌ از جانب ‌خدای‌ سبحان‌ بود.

**﴿**قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا٣٧**﴾** [الكهف: 37].

«گفت‌ به‌ او رفیق‌» مؤمن‌ «او در حالی‌ که‌ با او گفت‌وگو می‌کرد: آیا به‌ آن‌ کسی‌ که‌ تورا از خاک‌ آفرید، کافر شدی‌» از آنجا که‌ پدرت‌ آدم‌ ÷ را از خاک‌ آفرید و او اصل‌ و سرمنشأ توست‌ «سپس‌ از نطفه‌ آفرید» که‌ عبارت‌ است‌ از آب‌ منی‌ «آن‌گاه‌ تو را در هیأت‌ مردی‌ در آورد؟» تو را انسانی‌ نرینه‌ گردانیده‌ و اعضای‌ وجودت‌ را به ‌اعتدال‌ و برابری‌ تمام‌ آراست‌ و وجودت‌ را به‌ پایه‌ اکمال‌ رسانید؟ آیا به‌ این‌ بزرگ‌ آفریدگار خویش‌ کافر شدی‌؟.

این‌ آیه‌ تلویحا به‌ برانگیختن‌ بعد از مرگ‌ اشاره‌ دارد زیرا ذاتی‌ که‌ بر آفرینش ‌ابتدایی‌ قادر باشد، یقینا بر احیای‌ مجدد آن‌ آفریده‌ نیز تواناست‌.

**﴿**لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا٣٨**﴾** [الكهف: 38].

سپس‌ برادر مؤمن‌ وی‌ افزود: «لیکن‌ من‌» اعتقاد دارم‌ که‌ «اوست‌ خدا، پروردگار من‌» یعنی‌: من‌ برخلاف‌ تو ولی‌ نعمت‌ خویش‌ را خوب‌ می‌شناسم‌ و به‌خدایی‌ او معترفم‌ «و هیچ‌ کس‌ را با پروردگار خود شریک‌ نمی‌سازم‌» چنان‌که‌ توشریک‌ گردانیدی‌.

**﴿**وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالٗا وَوَلَدٗا٣٩ فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدٗا زَلَقًا٤٠**﴾** [الكهف: 39-40].

«و چون‌ وارد باغت‌ شدی‌، چرا نگفتی‌ ماشاءالله» یعنی‌: چرا در هنگام‌ وارد شدن‌ به‌ باغت‌ نگفتی‌: «آنچه‌ الله خواسته‌ باشد، همان‌ شدنی‌ است‌». این‌ سخن‌ را برای ‌آن‌ گفت‌ تا او را به‌ اعتراف‌ بر این‌ حقیقت‌ برانگیزد که‌ آن‌ باغ‌ و هر چه‌ در آن‌ است‌، آفریده‌ خداوند أ و در گرو مشیت‌ اوست‌؛ پس‌ اگر بخواهد آن‌ را باقی ‌می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش‌ می‌گرداند. و چرا نگفتی‌: «لاقوة الاباالله» یعنی‌: هیچ‌ نیرویی‌ جز به‌ مشیت‌ خداوند نیست‌.

این‌ سخن‌ را برای‌ آن‌ گفت‌ تا او را بر اعتراف‌ به‌ عجز و ناتوانی‌اش‌ برانگیزد و به‌ وی‌ بفهماند که‌ توفیق‌ وی‌ در آبادانی‌ آن‌ باغ‌، فقط نتیجه‌ یاری‌ الله أ بوده‌ است‌ نه‌ بر اثر قوت‌ و قدرت‌ خود وی‌ و هیچ‌ کس‌ بر آنچه‌ که‌ در دست‌ وی‌ از دارایی‌ ونعمت‌ قرار دارد، جز به‌ یاری‌ خدا أ توانا و مسلط نمی‌شود و هیچ‌ چیز جز به‌مشیت‌ الله أ صورت‌ تحقق‌ به‌ خود نمی‌گیرد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص به‌ ابوموسی‌ س فرمودند: «آیا تو را بر گنجی‌ از گنج‌های‌ بهشت‌ راهنمایی‌ نکنم‌؛ آن‌ گنج‌ لاحول‌ ولا قوة‌ الا بالله است‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س آمده‌ است‌: «خداوند بر بنده‌ای‌ هیچ‌ نعمتی‌ را ـ اعم‌ از خانواده‌ یا مال‌ یا فرزند ـ ارزانی‌ نمی‌دارد که‌ او بر آن‌ نعمت‌ (ماشاءالله لا قوة إلا بالله) بگوید و در آن‌، آفتی‌ ـ بجز مرگ‌ ـ ببیند». یعنی‌: در آن‌ هیچ‌ آفتی‌ روی‌ نمی‌دهد، جز این‌که‌ اجل‌ موعود آن‌ فرا رسیده‌ باشد. از این‌ جهت‌، برخی‌ از سلف‌ گفته‌اند :«هر کس‌ از حال‌، یا مال‌، یا فرزندانش‌ خوشش‌ آمد، باید بگوید: «ماشاءالله لا قوة إلا بالله‌».

آن‌ گاه‌ شخص‌ مؤمن‌ افزود: «اگر مرا از حیث‌ مال‌ و فرزند کمتر از خود می‌بینی‌» باکی‌ نیست‌ «پس‌ چه‌بسا پروردگارم‌ بهتر از باغ‌ تو به‌ من‌ بدهد» در دنیا یا در آخرت‌ «و بر آن‌» باغت‌ «آفتی‌ از آسمان‌ بفرستد» که‌ آن‌ را بر آن‌ باغ‌ مقدر نموده‌ است‌. به‌قولی‌؛ حسبان‌: عبارت‌ است‌ از صاعقه‌ «تا به‌ زمینی‌ بی‌گیاه‌ و لغزنده ‌تبدیل‌ گردد» یعنی‌: بر اثر آن‌ آفت‌ یا آن‌ صاعقه‌، باغ‌ توی‌ کافر به‌ زمینی‌ بی‌گیاه ‌تبدیل‌ گردد که‌ از خشکی‌ و بی‌گیاهی‌ پاها در آن‌ بلغزد.

**﴿**أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرٗا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبٗا٤١**﴾** [الكهف: 41].

«یا آب‌ آن‌» باغت‌ «فرورفته‌ شود» در اعماق‌ زمین‌ «تا هرگز نتوانی‌ آن‌ را به‌دست‌ آوری‌» به‌ هیچ‌ نیرنگ‌ و هیچ‌ وسیله‌ای‌.

**﴿**وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا٤٢**﴾** [الكهف: 42].

«و بر میوه‌های‌ او احاطه‌ کرده‌ شد» یعنی‌: سرانجام‌، آفت‌ آسمانی‌ بر باغش‌ زد ومیوه‌های‌ باغش‌ را نابود کرد و آنچه‌ باید به‌ او برسد، رسید «پس‌ چنان‌ شد که‌دست‌ بر دست‌ می‌مالید» یعنی‌: از افسوس‌ و اندوه‌ و حسرت‌، دستهایش‌ را برهم ‌می‌زد «برآنچه‌ در آن‌ باغ‌ خرج‌ کرده‌ بود» یعنی‌: بر اموالی‌ که‌ در آبادانی‌ و سامان‌دهی‌ آن‌ باغ‌ هزینه‌ و صرف‌ کرده‌ بود «درحالی‌که‌ آن‌ باغ‌ بر داربستهای‌ خود فروافتاده‌ بود» یعنی‌: ستون‌هایی‌ که‌ تاک‌های‌ انگور را بر آن‌ می‌افگنند، فروریخته ‌بود یا دیوارها و سقف‌ها و آبادی‌های‌ آن‌ برروی‌ همدیگر فرو ریخته‌ بود «و» با اندوه‌ و حسرت‌ «می‌گفت‌: ای‌ کاش‌ با پروردگار خود هیچ‌ کس‌ را شریک ‌نمی‌گرفتم‌» پس‌ چون‌ بر باد رفتن‌ باغش‌ را دید، آرزو کرد که‌ کاش‌ هیچ‌ چیز را باخدای‌ سبحان‌ شریک‌ نمی‌آورد تا باغش‌ از نابودی‌ به‌ سلامت‌ می‌ماند. یا این‌سخن‌ را به‌ قصد توبه‌ از شرک‌ گفت‌.

**﴿**وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا٤٣**﴾** [الكهف: 43].

«و برای‌ او هیچ‌ گروهی‌ نبود که‌ او را در برابر خداوند یاری‌ دهند» یعنی‌: آن‌ کسان‌ و خدمتکارانی‌ که‌ او در گذشته‌ به‌ آنها افتخار می‌کرد، هیچ‌ کاری‌ برایش‌ انجام‌ داده ‌نتوانسته‌ و هیچ‌ سودی‌ به‌ حالش‌ نکردند «و خود انتقام‌گیرنده‌ نبود» یعنی‌: خود هم‌توان‌ و قدرتی‌ نداشت‌ که‌ از الله أ به‌ سبب‌ نابود ساختن‌ باغش‌ انتقام‌ بگیرد.

**﴿**هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا٤٤**﴾** [الكهف: 44].

«در آنجا فقط ولایت‌ به‌ خداوند حق‌ تعلق‌ دارد» یعنی‌: در آن‌ موقف‌، نصرت‌ وکارسازی‌ فقط از آن‌ خدای‌ سبحان‌ است‌ و جز او هیچ‌کس‌ و هیچ‌ نیرویی‌ بر این‌کارسازی‌ توانا نیست‌. یا معنی‌ این‌ است‌: در روز قیامت‌، سلطه‌ و حاکمیت‌ فقط ازآن‌ حق‌ تعالی‌ است‌ و هیچ‌ کس‌ در آن‌ روز با وی‌ در ملکش‌ کشمکش‌ نمی‌کند «اوبهتر است‌ از جهت‌ پاداش‌» دادن‌ به‌ دوستانش‌ «و او بهتر است‌ از نظر فرجام‌» یعنی‌: او بهترین‌ بخشنده‌ نیک‌فرجامی‌ به‌ دوستانش‌ می‌باشد.

باید دانست‌ که‌ در این‌ داستان‌ برای‌ اهل‌ خرد عبرت‌هاست‌؛ از جمله‌ این‌که‌: مغرور شدن‌ به‌ آرایشهای‌ زندگی‌ دنیا به‌ کفر می‌انجامد.

**﴿**وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا٤٥**﴾** [الكهف: 45].

«و برای‌ آنان‌ زندگی‌ دنیا را مثل‌ بزن‌» یعنی‌: برای‌ آنان‌ مثلی‌ بزن‌ که‌ در زیبایی‌ و طراوت‌ و زوال‌ زود هنگام‌ خویش‌ به‌ زندگانی‌ دنیا شباهت‌ دارد؛ «که‌» زندگانی ‌دنیا «مانند آبی‌ است‌ که‌ آن‌ را از آسمان‌ فروفرستادیم‌؛ سپس‌ گیاه‌ زمین‌ با هم‌ درآمیخت‌» یعنی‌: چون‌ آب‌ بر گیاهان‌ زمین‌ فرود آمد، گیاهان‌ با هم‌ در آمیختند وبه‌ سبب‌ آب‌ رشد کرده‌ و بسیار شدند تا بدانجا که‌ پخته‌ و رسیده‌ گردیدند «پس‌ آخر کار» آن‌ گیاه‌ «چنان‌ درهم‌ شکسته‌ شد که‌ بادها پراکنده‌اش‌ کردند» در گوشه‌ وکنار زمین‌ و دیگر از آن‌ گیاه‌ هیچ‌ اثری‌ نماند، به‌طوری‌که‌ زمین‌ به‌ همان‌ حال‌ اول‌ خود برگشت‌. یعنی‌: این‌چنین‌ است‌ حال‌ و وضع‌ زندگی‌ دنیا؛ که‌ برای‌ آن‌ هیچ ‌بقایی‌ نیست‌ و سرانجام ‌آن‌ منتهی‌ به‌ زوال‌ و نابودی‌ است‌ «و خدا همواره‌ بر هر چیز تواناست‌» ایجاد می‌کند، فانی‌ می‌گرداند و از هیچ‌ کاری‌ عاجز نیست‌.

**﴿**ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا٤٦**﴾** [الكهف: 46].

«مال‌ و فرزندان‌ زیور زندگانی‌ دنیایند» که‌ زندگانی‌ دنیا به‌ آنها رنگ‌ و رونق ‌می‌گیرد پس‌ چنانچه‌ در رضای‌ الهی‌ به‌ کار گرفته‌ نشوند، چیزی‌ نیستند که‌ در آخرت‌ نفعی‌ برسانند «و باقیات‌ الصالحات‌» یعنی‌: نیکی‌های‌ ماندگار و طاعات‌ و عباداتی‌ که‌ مسلمانان‌ در دنیا انجام‌ می‌دهند و همه‌ اعمال‌ خیر؛ چه‌ مالی‌ و چه‌ بدنی‌، اینها هستند که‌ اعمال‌ ماندگار شایسته‌، یعنی‌ همان‌ باقیات ‌الصالحاتی‌اند که‌نزد خدا أ محفوظ می‌مانند، آری‌! اینها «نزد پروردگارت‌ از نظر پاداش ‌بهترند» از آن‌ آرایش‌ها و برای‌ صاحبان‌ خود منفعت‌ بیشتری‌ دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی‌: باقیات‌ الصالحات‌ از چیزهایی‌ که‌ صاحبان‌ اموال‌ و فرزندان‌ به‌ آن‌ چشم‌ می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات‌ الصالحات‌ بر اساس‌ وعده‌ راستین‌حق‌ تعالی‌ ماندگارند، درحالی‌که‌ امیدهای‌ مادی‌ اکثرا دروغین‌ و بی‌پایه‌ می‌باشند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ احمد و ابن‌حبان‌ از ابی‌سعید خدری‌ س آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص به‌ اصحاب‌ فرمودند: «در پی‌ به‌دست‌ آوردن‌ باقیات ‌الصالحات ‌بسیاری‌ باشید. اصحاب‌ پرسیدند: چه‌ چیزهایی‌ باقیات‌ الصالحات‌ اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن‌ تکبیر، تهلیل‌، تسبیح‌، تحمید و لاحول‌ ولا قوة الا باالله».

**﴿**وَيَوۡمَ نُسَيِّرُ ٱلۡجِبَالَ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ بَارِزَةٗ وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا٤٧**﴾** [الكهف: 47].

سپس‌ خداوند أ به‌ پیامبرش‌ دستور می‌دهد تا منظری‌ از منظره‌های‌ قیامت‌ را به ‌عاشقان‌ دنیا یادآوری‌ نماید: «و» یاد کن‌ «روزی‌ را که‌ کوه‌ها را روان‌ کنیم‌» روان ‌ساختن‌ کوه‌ها؛ عبارت‌ از برکندن‌ و دور ساختن‌ آنها از اماکن‌ آنها و به‌ حرکت‌ در آوردن‌ آنها همانند به‌ حرکت‌ درآوردن‌ ابرهاست‌. این‌ واقعه‌ در روز قیامت‌ است‌ چنان‌که‌ در آیه‌ دیگری‌ آمده‌ است‌: (و از تو درباره‌ کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگارم‌ آنها را در روز قیامت‌ ریزریز خواهد ساخت‌ سپس‌ آنها را پهن‌ و هموار خواهد کرد، نه‌ در آنها کجی‌ای‌ می‌بینی‌ و نه‌ ناهمواری‌ای‌) «طه‌/ 107 ـ 105». «و زمین‌ را بارز شده‌ می‌بینی‌» بروز زمین‌؛ آشکار گشتن‌ آن‌ و از بین ‌رفتن‌ چیزهایی‌است‌ که‌ آن‌ را می‌پوشانند، مانند کوه ها، درختان‌ و ساختمان‌ها «و آنان‌ را گرد می‌آوریم‌» یعنی‌: تمام‌ خلایق‌ را بعد از برانگیختن‌شان‌ از همه‌ جا به‌سوی‌ موقف ‌محشر گرد می‌آوریم‌ «پس‌ هیچ‌ کس‌ از آنان‌ را فرو نگذاریم‌» مگر این‌که‌ او را به‌سوی‌ آنجا گرد می‌آوریم‌.

**﴿**وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۢۚ بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا٤٨**﴾** [الكهف: 48].

«و آنان‌ به‌ صف‌ بر پروردگارت‌ عرضه‌ می‌شوند» یعنی‌: همه‌ به‌ صف‌ نزد حق‌ تعالی ‌حاضر کرده‌ می‌شوند پس‌ به‌ آنها می‌فرماید: «به‌ راستی‌ همان‌گونه‌ که‌ نخستین‌ بار شما را آفریده‌ بودیم‌» با پای‌ برهنه‌ و بدن‌ لخت‌ و عریان‌ «به‌سوی‌ ما آمدید» چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عائشه‌ ل آمده‌ است‌: «مردم ‌در روز قیامت‌ با پای‌ برهنه‌، بدن‌ عریان‌ و بدون‌ ختنه‌ حشر می‌شوند». عائشه‌ ل می‌گوید: گفتم‌؛ یا رسول‌الله! مردان‌ و زنان‌ همه‌ به‌سوی‌ یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن‌ است‌ که‌ بعضی‌ به‌سوی ‌بعضی‌ دیگر بنگرند». «بلکه‌ می‌پنداشتید که‌ هرگز برای‌ شما وعده ‌گاهی‌ مقرر نمی‌کنیم‌» یعنی‌: در دنیا بر این‌ پندار بودید که‌ برانگیخته‌ نمی‌شوید و برای‌ شما موعدی‌ مقرر نمی‌داریم‌ که‌ در آن‌ شما را در برابر اعمالتان‌ مورد بازپرسی‌ ومجازات‌ قرار دهیم‌.

**﴿**وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا٤٩**﴾** [الكهف: 49].

«و کتاب‌ در میان‌ نهاده‌ می‌شود» مراد از کتاب‌، نامه‌های‌ اعمال‌ است‌. یعنی‌: کارنامه‌ هرکس در دستش‌ نهاده‌ می‌شود؛ کارنامه‌ نیکبختان‌ در دست‌ راستشان‌ وکارنامه‌ شقاوت‌ پیشگان‌ در دست‌ چپشان‌ «آن‌گاه‌ مجرمان‌ را از آنچه‌ در آن‌ است‌، ترسان‌ می‌بینی‌» یعنی‌: مجرمان‌ را از افتضاحی‌ که‌ در پی‌ تحویل ‌دادن‌ آن‌ نامه‌ درآن‌ جمع‌ عظیم‌ دامنگیرشان‌ می‌شود و نیز از عذاب‌ دردناک‌، هراسان‌ و بیمناک ‌می‌بینی‌ «و می‌گویند: ای‌ وای‌ بر ما، این‌ چه‌ نامه‌ای‌ است‌ که‌ هیچ‌ کوچک‌ و بزرگی‌ را فرونگذاشته‌، جز این‌که‌ آن‌ را به‌ حساب‌ آورده‌ است‌» یعنی‌: این‌ نامه‌ هیچ‌ گناه‌ صغیره‌ وکبیره‌ای‌ را فرو نگذاشته‌، جز این‌که‌ آن‌ را در ضبط و ثبت‌ و حساب‌ آورده‌ و این‌در مورد گنهکارانی‌ است‌ که‌ مرتکب‌ گناهان‌ کبیره‌ شده‌ و از آنها توبه‌ نکرده‌اند واینان‌ گناهان‌ صغیره‌ را نیز در نامه‌های‌ اعمالشان‌ می‌یابند. اما کسانی‌که‌ از گناهان ‌کبیره‌ پرهیز کرده‌اند، متوجه‌ می‌شوند که‌ گناهان‌ صغیره‌ از نامه‌ اعمالشان‌ محو شده‌است‌ چنان‌که‌ آیه‌ (31) از سوره ‌«نساء» بر این‌ حقیقت‌ دلالت‌ می‌کند «و آنچه‌ را که‌ کرده‌ بودند» در دنیا از معاصی‌ «حاضر می‌یابند» یعنی‌: نوشته‌ شده‌ و ثبت‌ شده‌ می‌یابند «و پروردگار تو به‌ هیچ‌ کس‌ ستم‌ نمی‌کند» یعنی‌: احدی‌ از بندگانش‌ را بی‌گناه‌ مورد مؤاخذه‌ و مجازات‌ قرار نمی‌دهد و از پاداشی‌ که‌ انجام‌دهنده‌ طاعت ‌مستحق‌ آن‌ است‌ نمی‌کاهد.

**﴿**وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا٥٠**﴾** [الكهف: 50].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ به‌ فرشتگان‌ گفتیم‌: برای‌ آدم‌ سجده‌ کنید پس‌ همه‌ جز ابلیس‌ سجده‌ کردند» زیرا او از سجده‌ کردن‌ ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن ‌بود» حسن‌ بصری‌ می‌گوید: «ابلیس‌ اصل‌ جن‌ بود چنان‌که‌ آدم‌ اصل‌ بشر است‌». «پس‌ از فرمان‌ پروردگار خود سرباز زد» یعنی‌: از طاعت‌ وی‌ سر پیچید «آیا» با این‌حال‌ «او و نسلش‌ را دوستان‌ خود می‌گیرید» یعنی‌: ای‌ مردم‌! آیا بعد از آن‌که‌ ابلیس ‌از سجده ‌کردن‌ ابا ورزید و از فرمان‌ الهی‌ سرپیچید، باز هم‌ او و نسلش‌ را به‌ دوستی‌ خود می‌گیرید «به‌جای‌ من‌؟» در نتیجه‌، از او و نسلش‌ به‌جای‌ اطاعت‌ من‌ اطاعت ‌می‌کنید و آنها را بدل‌ من‌ می‌طلبید؟ «و حال‌ آن‌که‌ آنها دشمن‌ شمایند؟» یعنی‌: چگونه‌ کسی‌ را که‌ نه‌ فقط از او هیچ‌ منفعتی‌ ندارید بلکه‌ دشمن‌ شما نیز هست‌ وهمه‌ وقت‌ مترصد زیان‌ زدن‌ و ضربه‌ زدن‌ به‌ شماست‌، بدل‌ کسی‌ می‌گیرید که‌ شما را آفریده‌ و نعمت‌هایی‌ را که‌ در آنها مستغرق‌ هستید، بر شما ارزانی‌ داشته‌ است‌؟ «شیطان‌ چه‌ بد جانشینی‌ برای‌ ستمکاران‌ است‌» یعنی‌: موالات‌ و دوستی‌ و اطاعت‌ شیطان‌ به‌ جای‌ موالات‌ پروردگار سبحان‌، برای‌ ستمکاران‌ چه‌ بد عوضی‌ است‌.

**﴿**۞مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا٥١**﴾** [الكهف: 51].

«من‌ آنان‌ را» یعنی‌: ابلیس‌ و نسل‌ وی‌ را «در هنگام‌ آفرینش‌ آسمانها و زمین ‌حاضر نکرده‌ بودم‌» یعنی‌: آنها در تدبیر و سامان‌ دادن‌ کار عالم‌ شرکای‌ من ‌نبوده‌اند، به‌ دلیل‌ این‌که‌ من‌ آنان‌ را در هنگام‌ آفرینش‌ آسمانها و زمین‌ حاضر نکرده‌ بودم‌ «و نه‌ در هنگام‌ آفرینش‌ خودشان‌» حتی‌ در آفرینش‌ خودشان‌ هم‌ از آنان‌ همکاری‌ نخواسته‌ام‌ بلکه‌ آنان‌ نیز همچون‌ سایر مخلوقات‌، به‌ محض‌ اراده‌ وقدرت‌ مطلقه‌ لایزال‌ من‌ آفریده‌ شده‌اند. البته‌ این‌ حجت‌ و استدلال‌ مانند خورشید درخشان‌ است‌ چراکه‌ مشرکان‌ به‌ این‌ حقیقت‌ که‌ خداوند أ آفریننده‌ همه‌ اشیاء است‌، مقر و معترف‌ بودند «و من‌ آن‌ نیستم‌ که‌ گمراهان‌ را» یعنی‌: شیاطین‌ یاکافران‌ را «مددکار خود بگیرم‌» پس‌ هرگاه‌ در امر آفرینش‌ مددکار من‌ نبوده‌اند، دیگر چرا آنان‌ را در پرستش‌ شریک‌ من‌ می‌گیرید؟!.

شیخ‌ سعیدحوی‌ / در تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «در همه‌ عصرها و بویژه‌ در عصر ما، رواج‌ نظریه‌های‌ غلط پیرامون‌ اصل‌ پیدایش‌ هستی‌ و پیدایش‌ انسان‌، از مهمترین‌ اسباب‌ گمراهی‌ بشر بوده‌اند و این‌ نظریه‌ها همه‌ از نظر علمی‌ نقض ‌شده‌اند».

**﴿**وَيَوۡمَ يَقُولُ نَادُواْ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُم مَّوۡبِقٗا٥٢**﴾** [الكهف: 52].«و» یاد کن‌ «روزی‌ را که‌ خدا می‌گوید» ای‌ مشرکان‌! «آنهایی‌ را که‌ شریکان‌ من‌ می‌پنداشتید» و بر این‌ پندار بودید که‌ به‌ شما نفعی‌ می‌رسانند و برای‌ شما شفاعت ‌می‌کنند ـ اعم‌ از بتان‌ و غیر آنها را «ندا دهید» این‌ خطاب‌ در روز قیامت‌ است‌ «پس‌ آنها را بخوانند ولی‌ پاسخی‌ به‌ آنان‌ ندهند و ما میان‌شان‌ موبقی‌ قرار داده‌ایم‌» موبق‌: وادی‌ عمیقی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌وسیله‌ آن‌ میانشان‌ جدایی ‌می‌اندازد تا یکی‌ به‌ دیگری‌ نرسد پس‌ مراد از موبق‌: ورطه‌ و مهلکه‌ است‌.

**﴿**وَرَءَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمۡ يَجِدُواْ عَنۡهَا مَصۡرِفٗا٥٣**﴾** [الكهف: 53].

«و مجرمان‌ آتش‌ دوزخ‌ را می‌بینند و گمان‌ می‌کنند که‌ درآن‌ خواهند افتاد» گمان‌ دراینجا به‌ معنی‌ علم‌ و یقین‌ است‌، یعنی‌: می‌دانند و یقین‌ دارند که‌ به‌ دوزخ‌ فرومی‌افتند «و از آن‌، جای‌ بازگشتن‌ نیابند» یعنی‌: از دوزخ‌ گریزگاهی‌ نیابند که‌ به‌ آن ‌بگریزند، یا پناهگاهی‌ نیابند که‌ به‌ آن‌ پناه‌ برند.

**﴿**وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا٥٤**﴾** [الكهف: 54].در این‌ مقام‌ که‌ مقام‌ برپاداشتن‌ حجت‌ علیه‌ مشرکان‌ است‌، خدای‌ ﻷ‌ نعمت‌ خویش‌ بر خلقش‌ را با نزول‌ قرآن‌ به‌ یاد می‌آورد: «و به‌ راستی‌ گوناگون‌ بیان ‌کردیم‌» صرفنا: یعنی‌ به‌ تکرار و گوناگون‌ بیان‌ کردیم‌ «در این‌ قرآن‌ برای ‌مردم‌» یعنی‌: به‌خاطر آنان‌ و برای‌ رعایت‌ مصلحت‌ و منفعت‌ آنان‌ «از هرگونه ‌مثلی‌» مانند مثلها و داستانهای‌ ذکر شده‌ در این‌ سوره‌ و سوره‌های‌ دیگر را «و انسان‌ بیش‌ از هر چیز جدل‌ پیشه‌ است‌» یعنی‌: انسان‌ بیشتر از هر موجودی‌ که ‌جدل ‌کردن‌ از او متصور می‌باشد، جدل‌ پیشه‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ علی‌بن‌ابی‌طالب‌ س آمده‌ است‌ : شبی‌ رسول‌ خدا ص بر در اتاق‌ من‌ و فاطمه‌ کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن‌ نماز نمی‌گزارید؟» گفتم‌: یا رسول‌الله! بی‌گمان‌ جانهایمان‌ در ید حق‌ تعالی‌ است‌ پس‌ هرگاه‌ که‌ بخواهد، ما را از خواب ‌برمی‌انگیزد. چون‌ این‌ سخن‌ را گفتم‌، رسول‌ خدا ص از پشت‌ در بازگشتند وپاسخی‌ به‌ من‌ ندادند ولی‌ در همان‌ حالی‌که‌ می‌رفتند شنیدم‌ که‌ بر ران‌ خود می‌زنند و می‌گویند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الكهف: 54].

حدیث‌ فوق‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌: حجت‌ آوردن‌ به‌ قدر الهی‌ در نپیمودن‌ راه‌ کمال‌، مقرون‌ به‌ ادب‌ نیست‌.

**﴿**وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّهُمۡ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا٥٥**﴾** [الكهف: 55].

«و چیزی‌ مانع‌ مردم‌ نشد از این‌که‌ وقتی‌ هدایت‌» یعنی‌: اسباب‌ هدایت‌؛ مانند کتاب‌ و پیامبر و وحی‌ «به‌سویشان‌ آمد، ایمان‌ بیاورند و از پروردگارشان‌ طلب ‌آمرزش‌ کنند مگر به‌ انتظار آن‌که‌ سنت‌ پیشینیان‌ برای‌ آنان‌ نیز پیش‌ آید» سنت ‌پشینیان‌: یعنی‌ عادتی‌ که‌ گریبانگیر آنان‌ شد از این‌که‌ ایمان‌ نیاوردند و آمرزش ‌نطلبیدند تا سرانجام‌ مستحق‌ عذاب‌ شدند «یا» این‌که‌ «به‌ آنان‌ عذاب‌ گوناگون ‌بیاید» قبلا: عذاب‌ گوناگون‌ یا عذاب‌ رویارو و قابل‌ مشاهده‌ است‌. آری‌! به‌ رغم‌ مشاهده‌ معجزات‌ و بیان‌ روشن‌ وحی‌، کفار از همان‌ عصرهای‌ نخستین‌ پدیداری‌ کفر و انحراف‌، مردمی‌ تمردپیشه‌ بودند و از پیامبران‌ الهی‌ خواستار عذاب ‌می‌شدند تا عذاب‌ می‌آمد و ریشه‌شان‌ را برمی‌کند پس‌ کفار مکه‌ هم‌ بسان‌ پیشینیان‌ در انتظار آنند که‌ همان‌ سنت‌ بر آنان‌ نیز تکرار شود.

**﴿**وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوٗا٥٦**﴾** [الكهف: 56].

«و پیامبران‌ را» یعنی‌: حاملان‌ رسالت‌ خویش‌ به‌سوی‌ امت‌ها را «جز بشارت‌دهنده‌» برای‌ مؤمنان‌ «و بیم‌ دهنده‌» برای‌ کافران‌ «نمی‌فرستیم‌» یعنی‌: به ‌همین‌ دلیل‌، پیامبران‌ † امکان‌ آن‌ را ندارند که‌ دلهای‌ مردم‌ را به‌سوی‌ هدایت ‌سوق‌ دهند بلکه‌ این‌ امکان‌ از آن‌ خدای‌ سبحان‌ و در اختیار اوست‌ «و کسانی‌ که‌کافر شده‌اند، به‌ باطل‌ مجادله‌ می‌کنند تا به‌وسیله‌ آن‌ حق‌ را پایمال‌ گردانند» یعنی‌: می‌خواهند تا حق‌ را با جدال‌ و شبهه‌های‌ باطل‌ و بیهوده‌شان‌ نابود گردانیده‌ و آن‌ را با این‌ سخن‌شان‌ به‌ پیامبران‌ ـ که‌ شما جز بشری‌ مانند ما نیستید ـ و امثال‌ آن‌ از سخنان‌ بیهوده‌، ابطال‌ کنند «و» کافران‌ «آیات‌ من‌ را» یعنی‌: قرآن‌، حجت‌ها و خوارق‌ عادات‌ پیامبران‌ را «و آنچه‌ را که‌ بدان‌ بیم‌ داده‌ شده‌اند» از هشدارها و تهدیدها «به‌ تمسخر» و ریشخند «گرفتند».

**﴿**وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعۡرَضَ عَنۡهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُۚ إِنَّا جَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۖ وَإِن تَدۡعُهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ فَلَن يَهۡتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا٥٧**﴾** [الكهف: 57].

«و کیست‌ ستمکارتر از کسی‌ که‌ به‌ آیات‌ پروردگارش‌ پند داده‌ شده‌ و از آن‌ روگردان ‌شد» و چنان‌ که‌ باید در آن‌ تدبر و تفکر نکرد و به‌ آن‌ ایمان‌ نیاورد «وفراموش‌ کرد آنچه‌ را دست‌های‌ وی‌ پیش‌ فرستاده‌ است‌» از کفر و گناهان‌ لذا از آنها توبه‌ نکرد؟ یعنی‌: کسی‌ ستمکارتر از چنین‌ کسی‌ که‌ دستاورد و کاروکردار پیشین‌ خود را فراموش‌ کند، نیست‌ «همانا ما بر دل‌هایشان‌ پرده‌هایی‌ کشیده‌ایم‌ تا قرآن‌ را نفهمند» یعنی‌: پرده‌هایی‌ که‌ میان‌ دل‌هایشان‌ و میان‌ رسیدن‌ فهم‌ و دریافت‌ حقیقت ‌به‌ آنها، حایل‌ و مانع‌ می‌شود «و در گوشهایشان‌ سنگینی‌ای‌ نهاده‌ایم‌» که‌ مانع‌ از استماع‌ حق‌ و پذیرش‌ قرآن‌ می‌گردد «و اگر آنان‌ را به‌سوی‌ هدایت‌ فراخوانی‌، بازهرگز راه‌ نیابند» زیرا خداوند أ به‌ سبب‌ کفر و گناهان‌، بر دل‌هایشان‌ مهر نهاده‌ و بر اثر اصرار و پافشاریشان‌ بر کفر و عصیان‌، استعداد پذیرش‌ ایمان‌ و هدایت‌ را از آنان‌ سلب‌ کرده‌ است‌.

این‌ آیات‌ ناظر بر گروهی‌ از مشرکان‌ مکه‌ است‌ که‌ در علم‌ ازلی‌ خدای‌ ﻷ ‌چنین‌ رفته‌ که‌ آنها بر کفر خواهند مرد.

**﴿**وَرَبُّكَ ٱلۡغَفُورُ ذُو ٱلرَّحۡمَةِۖ لَوۡ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلۡعَذَابَۚ بَل لَّهُم مَّوۡعِدٞ لَّن يَجِدُواْ مِن دُونِهِۦ مَوۡئِلٗا٥٨**﴾** [الكهف: 58].

«و پروردگار تو آمرزنده‌ و صاحب‌ رحمت‌ است‌» یعنی‌: او بسیار آمرزنده‌ و بسیار مهربان‌ است‌ و رحمتش‌ بر همه‌ چیز گسترده‌ می‌باشد، از این‌روست‌ که‌ آنان‌ را به‌ شتاب‌ عذاب‌ نمی‌کند «اگر به‌ جرم‌ آنچه‌ کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که‌ کفر و مجادله‌ و روی‌گردانی‌ از جمله‌ آنهاست‌ «آنان‌ را مؤاخذه‌ می‌کرد، قطعا در عذابشان‌ تعجیل ‌می‌نمود» چرا که‌ سزاوار این‌ تعجیل‌ بودند ولی‌ چنین‌ نمی‌کند «بلکه‌ برای‌ آنها میعادی‌ است‌» یعنی‌: برای‌ عذاب‌شان‌ سر رسیدی‌ مقرر و معین‌ است‌ «که‌ هرگز از برابر آن‌ پناهگاهی‌ نمی‌یابند» که‌ به‌سوی‌ آن‌ پناه‌ برده‌ و از آن‌ عذاب‌ بگریزند.

**﴿**وَتِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰٓ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلۡنَا لِمَهۡلِكِهِم مَّوۡعِدٗا٥٩**﴾** [الكهف: 59].

«و این‌ شهرهایی‌ است‌» یعنی‌: شهرهای‌ عاد و ثمود و امثال‌ آن‌ «که‌ چون‌ ستم ‌کردند» مردم‌ آنها با کفر و معاصی‌ «هلاک‌شان‌ کردیم‌ و برای‌ هلاکت‌شان‌ موعدی‌ معین ‌کردیم‌» که‌ بدون‌ پس‌وپیش‌ واقع‌ گردید. پس‌ کافران‌ در هر زمان‌ و مکانی‌ باید از سرنوشت‌ آنان‌ عبرت‌ گیرند و از تکرار این‌ سنت‌ الهی‌ در مورد خود برحذر باشند.

**﴿**وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا٦٠**﴾** [الكهف: 60].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ موسی‌» فرزند عمران‌ پیامبر فرستاده‌ شده‌ به‌سوی ‌فرعون‌ «به‌ نوجوان‌ خود گفت‌» آن‌ نوجوان‌، یوشع‌ فرزند نون‌ همراه‌ و مصاحب ‌موسی‌ ÷ بود که‌ هم‌ از او علم‌ می‌آموخت‌ و هم‌خدمتش‌ را می‌کرد. آری‌! موسی‌ ÷ به‌ یوشع‌ گفت‌: «همیشه‌ راه‌ می‌روم‌ تا به‌ مجمع ‌البحرین‌ برسم‌» یعنی‌: دست‌ از سیر و طلب‌ برنمی‌دارم‌ تا به‌ محل‌ جمع‌شدن‌ و تلاقی‌ دو دریا برسم‌. به‌قولی‌: مراد از بحرین‌، بحر اردن‌ و بحر قلزم‌ یعنی‌ محل‌ تلاقی‌ خلیج‌ سویس‌ با خلیج‌ عقبه‌ است‌. به‌قولی‌ دیگر: مجمع‌البحرین‌، محل‌ تلاقی‌ دریای‌ روم‌ و اقیانوس‌ اطلس‌ در تنگه‌ جبل‌ الطارق‌ روبروی‌ طنجه‌ است‌ «یا آن‌که‌ بروم‌ مدت‌هایی‌ دراز» وپیوسته‌ تا روزگارانی‌ دراز راه‌ پیمایی‌ کنم‌.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابی‌ بن‌ کعب‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: «موسی‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ مشغول‌ ایراد سخنرانی‌ بود که‌ از او سؤال ‌شد: داناترین‌ مردم‌ کیست‌؟ در پاسخ‌ گفت‌: من‌! این‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ بر او عتاب‌ کرد چرا که‌ علم‌ این‌ موضوع‌ را به‌ وی‌ ارجاع‌ نکرده‌ بود. لذا به‌ او وحی‌فرستاد که‌ ای‌ موسی‌! من‌ بنده‌ای‌ دارم‌ در مجمع ‌البحرین‌ که‌ از تو داناتر است‌، موسی‌ گفت‌: پروردگارا! چگونه‌ می‌توانم‌ به‌ او برسم‌؟ حق‌ تعالی‌ فرمود: ماهی‌ای‌ را بگیر و آن‌ را در زنبیلی‌ قرار ده‌ و پا در راه‌ بگذار پس‌ هرجا که‌ ماهی‌ را گم‌ کردی‌، آن‌ بنده‌ام‌ در همانجاست‌. لذا موسی‌ با خدمتکارش‌ به‌ راه‌ افتاد...».

این‌ آیه‌ درسی‌ است‌ بزرگ‌ برای‌ معلمان‌ و متعلمان‌، که‌ معلمان‌ باید شایسته‌ترین ‌شاگردان‌ خود را به‌ صحبت‌ خود برگزینند و متعلمان‌ باید از صحبت‌ و خدمت‌ معلم ‌سرنپیچند.

**﴿**فَلَمَّا بَلَغَا مَجۡمَعَ بَيۡنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ سَرَبٗا٦١**﴾** [الكهف: 61].

«پس‌ چون‌ رسیدند» موسی‌ ÷ و جوان‌ همراهش‌. و به‌قولی‌: موسی‌ وخضر علیهماالسلام «به‌ محل‌ جمع‌ شدن‌ دو دریا» یعنی‌: به‌ جایی‌ که‌ محل‌ دیدار موسی‌ با خضر علیهماالسلام بود «ماهی‌ خودشان‌ را فراموش‌ کردند» مفسران‌ می‌گویند: موسی‌ ویوشع‌ علیهماالسلام از ماهی‌ بریان‌ توشه‌ای‌ برگرفته‌ و آن‌ را در زنبیلی‌ نهادند و ـ چنان‌که‌ گذشت‌ ـ خدای‌ ﻷ‌ گم‌ شدن‌ آن‌ را نشانه‌ای‌ برای‌ موسی‌ و جوان‌ همراهش‌ بر دریافت‌ مطلوبشان‌ قرارداده‌ بود پس‌ چون‌ به‌ محل‌ تلاقی‌ دو دریا رسیدند در آنجا به‌ استراحت‌ پرداختند، در این‌ هنگام‌ آن‌ ماهی‌ از زنبیل‌ به‌ دریا پرید و صدای ‌افتادنش‌ به‌ دریا یوشع‌ را از خواب‌ بیدار کرد «و ماهی‌ در دریا راه‌ خود را در پیش‌گرفت‌ مانند نقبی‌» آری‌! خدای‌ ﻷ‌ ماهی‌ بریان‌ شده‌ را زنده‌ کرد و آن‌ ماهی ‌از زنبیل‌ برجست‌ و به‌ دریا پرید. رفتن‌ ماهی‌ را در دریا به‌ «نقب‌» تشبیه‌ کرد زیرا آن‌ ماهی‌ آب‌ را چنان‌ می‌شکافت‌ که‌ آب‌ از دوسویش‌ مانند طاقی‌ بالا آمده‌ و به‌ فرمان‌ خداوند متعال‌ جامد شده‌ بود، گویی‌ او در آب‌ نقب‌ می‌زد و راه‌ می‌پیمود.

آری‌! زنده‌ شدن‌ ماهی‌ بریان‌ شده‌، معجزه‌ای‌ برای‌ موسی‌ ÷ و نشانه‌ای‌ بر محل‌ وجود خضر ÷ بود.

**﴿**فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا٦٢**﴾** [الكهف: 62].

«پس‌ چون‌ گذشتند» از مجمع‌البحرینی‌ که‌ میعادگاه‌ ملاقات‌ موسی‌ و خضر علیهماالسلام قرار داده‌ شده‌ بود «گفت‌» موسی‌ «به‌ جوان‌ خود: غذای‌ چاشتمان‌ را بیاور که‌ به‌راستی‌ ما از این‌ سفرمان‌ رنج‌ بسیاری‌ دیده‌ایم‌» به‌ این‌ ترتیب‌، موسی‌ از یوشع‌ خواست‌ که‌ آن‌ ماهی‌ بریان‌شده‌ را بیاورد تا تناول‌ کنند چراکه‌ خسته‌ و گرسنه‌ شده‌اند. عجبا! که‌ موسی‌ تا از آن‌ مکان‌ مقرر نگذشت‌، در آن‌ سفر احساس‌ خستگی‌ نکرد و همین‌که‌ از آنجا گذشت‌، به‌ فرمان‌ خداوند أ احساس‌ خستگی ‌نمود.

**﴿**قَالَ أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ أَنۡ أَذۡكُرَهُۥۚ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ عَجَبٗا٦٣**﴾** [الكهف: 63].

«گفت‌» یوشع‌ به‌ موسی‌ «آیا دیدی‌؟» یعنی‌: به‌ سخنم‌ توجه‌ کن‌ «وقتی‌ که‌ به‌ آن‌ صخره‌» که‌ در محل‌ مجمع‌البحرین‌ قرار داشت‌ «تکیه‌ کرده‌ آرام‌ گرفتیم‌» یوشع‌ ازآن‌ صخره‌ نام‌ برد زیرا یادآوری‌ آن‌ متضمن‌ تعیین‌ بیشتر آن‌ مکان‌ بود «من‌» در آنجا «ماهی‌ را فراموش‌ کردم‌ و جز شیطان‌ کسی‌ آن‌ را از یاد من‌ نبرد از آن‌که‌ داستان ‌آن‌ را یاد کنم‌» یعنی‌: شیطان‌ بود که‌ با وسوسه‌ خویش‌ از یاد من‌ برد که‌ تو را از داستان‌ عجیب‌ و غریب‌ آن‌ ماهی‌ آگاه‌ کنم‌ که‌ چگونه‌ زنده‌ شد و به‌ دریا پرید «وبه‌طور عجیبی‌ راه‌ خود را در دریا پیش‌ گرفت‌» به‌ راستی‌ سخت‌ موجب‌ شگفتی‌ بودکه‌ ماهی‌ مرده‌ بریان‌ شده‌ای‌ که‌ قسمتی‌ از آن‌ هم‌ خورده‌ شده‌ بود، زنده‌ شده‌ به‌ دریا برجهد و اثر روان‌ شدنش‌ در آب‌ هم‌ به‌ صورت‌ کانالی‌ باقی‌ بماند. به‌ این ‌ترتیب‌، یوشع‌ عذر خود را در فراموشی‌اش‌ از یادآوری‌ آن‌ امر، به‌ موسی‌ ÷ اعلام‌ کرد.

**﴿**قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا٦٤**﴾** [الكهف: 64].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «این‌ همان‌ بود که‌ ما می‌جستیم‌» یعنی‌: آنچه‌ تو از گم ‌کردن ‌ماهی‌ در آن‌ مکان‌ یادآوری‌ کردی‌، دقیقا همان‌ چیزی‌ است‌ که‌ ما به‌دنبال‌ آن ‌بودیم‌ زیرا این‌ خود همان‌ نشانه‌ای‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ برای‌ ما قرار داده‌ و دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ مرد مورد جستجوی‌ ما در همانجاست‌ «پس‌ جستجوکنان‌ بر ردپای ‌خود بازگشتند» یعنی‌: به‌ همان‌ راهی‌ که‌ از آن‌ آمده‌ بودند بازگشتند، درحالی‌که‌ ردپای‌ خود را پی‌جویی‌ می‌کردند تا راه‌ را گم‌ نکنند.

**﴿**فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا٦٥**﴾** [الكهف: 65].

«پس‌ بنده‌ای‌ از بندگان‌ ما را یافتند» احادیث‌ صحیح‌ بر این‌ امر دلالت‌ دارند که‌ آن‌ بنده‌، بلیابن‌ملکان‌ ملقب‌ به‌ خضر ÷ بود «که‌ به‌ او رحمتی‌ از جانب‌ خود دادیم‌» به‌قولی‌: رحمت‌ همان‌ نبوت‌ است‌ پس‌ بنابراین‌ قول‌، خضر ÷ پیامبر بود. به‌قولی‌ دیگر: مراد از رحمت‌، نعمتی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ خضر ÷ ارزانی ‌کرده‌ بود و ولایتی‌ است‌ که‌ به‌ وی‌ بخشیده‌ بود. بنابر این‌ قول‌، خضر ÷ پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشی‌ آموخته‌ بودیم‌» خدای‌ سبحان‌ اموری‌ از علم‌ غیب‌ را که ‌مخصوص‌ خود اوست‌، به‌ خضر ÷ آموخته‌ بود.

نقل‌ است‌ که‌ موسی‌ خضر علیهماالسلام را درحالی‌ دید که‌ خود را به‌ جامه‌ای‌ پوشانده‌ بود پس‌ بر وی‌ سلام‌ کرد. و چون‌ در آن‌ سرزمین‌ سلام‌ کردن‌ رسم‌ نبود، خضر ÷ از وی‌ پرسید: تو کیستی‌ و سلام‌ را در سرزمینت‌ از کجا آورده‌ای‌؟ گفت‌: من ‌موسی‌ هستم‌. خضر ÷ پرسید: موسای‌ بنی ‌اسرائیل‌؟ گفت‌: آری‌! نزد تو آمده‌ام‌ تا به‌ من‌ از دانشی‌ که‌ به‌ تو داده‌اند بیاموزانی‌.

باید دانست‌ که‌ در سیر و سفر موسی‌ ÷ به‌ طلب‌ علم‌، درسی‌ است‌ بلیغ‌ برای‌ ما مسلمانان‌، که‌ نباید به‌ هیچ‌ حال‌ از طلب‌ علم‌ دست‌ برداریم‌، هر چند در آن ‌مدارجی‌ از کمال‌ را پیموده‌ باشیم‌. همچنین‌ از این‌ داستان‌ می‌آموزیم‌ که‌ عالم‌ باید در برابر کسی‌ که‌ از او داناتر است‌، متواضع‌ باشد.

**﴿**قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا٦٦**﴾** [الكهف: 66].

«موسی‌ به‌ او گفت‌: آیا از تو ـ به‌ شرط این‌که‌ از رشدی‌ که‌ آموخته‌ شده‌ای‌ به‌ من‌ یاد دهی‌ ـ پیروی‌ کنم‌؟» موسی‌ از خضر علیهماالسلام اجازه‌ خواست‌ تا از او پیروی‌ کند، به‌ این‌شرط که‌ از آنچه‌ خدا أ به‌ او آموخته‌ است‌، به‌ وی‌ نیز بیاموزاند. باید دانست‌ که ‌اعلم‌ بودن‌ خضر، دلیل‌ افضلیت‌ وی‌ برموسی‌ علیهماالسلام نیست‌ زیرا گاهی‌ شخص‌ فاضل‌ ازشخص‌ مفضول‌ بهره‌ علمی‌ می‌گیرد؛ چنانچه‌ خداوند أ مفضول‌ را به‌ علمی ‌مخصوص‌ گردانیده‌ باشد که‌ دیگری‌ آن‌ را نمی‌داند. گفتنی‌ است‌ که‌ دانش‌ موسی‌ ÷، علم‌ به‌ احکام‌ شرعی‌ بود در حالی‌که‌ دانش‌ خضر ÷، علم‌ به‌ بعضی‌ ازامور غیبی‌ بود. آری‌! آموختن‌ موسی‌ از خضر علیهماالسلام به‌ معنی‌ افضلیت‌ وی‌ برموسی‌ ÷ نیست‌ زیرا اگر خضر ولی‌ بود موسی‌ علیهماالسلام نبی‌ بود و اگر خضر ÷ نبی‌ بود، خدای‌ ﻷ‌ موسی‌ ÷ را به‌ خلعت‌ رسالت‌، فضیلت‌ بخشیده‌ بود.

**﴿**قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٦٧**﴾** [الكهف: 67].

«گفت‌» خضر به‌ موسی علیهماالسلام «تو هرگز نمی‌توانی‌ همپای‌ من‌ صبر کنی‌» یعنی‌: توتاب‌ نمی‌آوری‌ که‌ بر آنچه‌ از علم‌ من‌ می‌بینی‌، شکیبایی‌ کنی‌ زیرا علم‌ تو با علم‌ من‌ سر وفاق‌ و سازگاری‌ ندارد، علم‌ تو علم‌ ظاهر است‌ و علم‌ من‌ علم‌ باطن‌، علم ‌تو علم‌ شریعت‌ است‌ و علم‌ من‌ علم‌ غیب‌.

**﴿**وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا٦٨**﴾** [الكهف: 68].

«و چگونه‌ می‌توانی‌ بر چیزی‌ که‌ به‌ شناخت‌ آن‌ احاطه‌ نداری‌ صبر کنی‌؟» یعنی‌: چگونه‌ می‌توانی‌ بر علمی‌ که‌ به‌ حقیقت‌ آن‌ احاطه‌ نداری‌، صبر کنی‌؟ زیرا من‌کارهایی‌ می‌کنم‌ که‌ به‌ ظاهر از نظر یک‌ فرد عادی‌ هم‌ جزء منکرات‌ است‌، چه‌ رسد به‌ تو که‌ یک‌ پیامبر هستی‌ و به‌ دقایق‌ امور نظر داری‌.

فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا٦ [الكهف: 6].

«گفت‌» موسی‌ به‌ خضر علیهماالسلام «مرا ان‌شاءالله شکیبا خواهی‌ یافت‌» در همراهی‌ خویش‌ «و در هیچ‌ فرمانی‌ تو را خلاف‌ نمی‌کنم‌» و به‌ طاعت‌ و پیروی‌ تو پایبند خواهم‌ بود. بدین‌ گونه‌ بود که‌ موسی‌ ÷ وعده‌ شکیبایی‌ خود را به‌ مشیت ‌الله أ موکول‌ کرد زیرا در آنچه‌ که‌ به‌ گردن‌ گرفته‌ بود، بر خودش‌ اعتماد نداشت‌. البته‌ این‌ شیوه‌ انبیا † است‌ که‌ به‌ اندازه‌ چشم‌ به ‌هم‌ زدنی‌ نیز بر خویشتن‌ خویش ‌تکیه‌ نمی‌کنند.

**﴿**قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا٧٠**﴾** [الكهف: 70].

«گفت‌» خضر به‌ موسی‌ علیهماالسلام «اگر مرا پیروی‌ می‌کنی‌ پس‌ در باره‌ چیزی‌ از من‌ سؤال‌ نکن‌» از افعال‌ مخالف‌ با شریعت‌ که‌ از من‌ مشاهد می‌کنی‌ «تا خود از آن‌ با تو سخن‌آغاز کنم‌» یعنی‌: باید این‌ من‌ باشم‌ که‌ تفسیر و تأویل‌ افعال‌ خویش‌ و چرایی‌ وچگونگی‌ آنها را برای‌ تو بیان‌ کنم‌، نه‌ این‌که‌ تو مرا از آنها مورد سؤال‌ قرار دهی‌. موسی‌ ÷ از باب‌ رعایت‌ ادب‌ شاگرد در برابر استاد، شرط وی‌ را پذیرفت‌.

**﴿**فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ قَالَ أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ًٔا إِمۡرٗا٧١**﴾** [الكهف: 71].«پس‌ رهسپار شدند» و در راه‌ به‌ کشتی‌ای‌ برخوردند پس‌ با کشتی‌نشینان ‌گفت‌وگو کردند که‌ آنان‌ را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان‌ پذیرفتند و ایشان‌ را باخود برداشتند «تا وقتی‌ که‌ سوار کشتی‌ شدند، آن‌ را سوراخ‌ کرد» به‌ قولی‌: خضر ÷ دیوار کشتی‌ را سوراخ‌ کرد تا آن‌ را معیوب‌ گرداند ولی‌ قسمتی‌ را که‌ به‌ آب ‌نزدیک‌ است‌، سوراخ‌ نکرد تا به‌ غرق‌شدن‌ کشتی‌نشینان‌ نینجامد «گفت‌» موسی‌ به‌ خضر علیهماالسلام «آیا کشتی‌ را سوراخ‌ کردی‌ تا سرنشینانش‌ را غرق‌ کنی‌» موسی‌ نتوانست ‌خود را نگه‌ دارد و بر آنچه‌ که‌ خضر با کشتی‌ انجام‌ داد، اعتراض‌ نکند لذا این‌ کار خضر را ناپسند شمرد چرا که‌ این‌ کار وی‌ در نگاه‌ اول‌، به‌ نابودی‌ جانها و اموال‌ می‌انجامید. در بعضی‌ از روایات‌ آمده‌ است‌: صاحبان‌ کشتی‌ آن‌ دو را بی‌کرایه‌ وبه‌طور رایگان‌ با خود در کشتی‌ سوار کرده‌ بودند زیرا آنها خضر را شناخته‌ بودند پس‌ به‌ او و همراهش‌ حرمت‌ نهادند، از این‌ جهت‌ انکار موسی‌ بر خضر شدیدتربود. یعنی‌: آیا درست‌ است‌ که‌ آنها به‌ من‌ و تو احسان‌ کنند و تو در برابر آن ‌احسان‌، کشتی‌ آنان‌ را معیوب‌ کنی‌؟ «واقعا به‌ کاری‌ عظیم‌ مبادرت‌ ورزیدی‌» یعنی‌: عجب‌ کار هول‌انگیز و ناروایی‌ را مرتکب‌ شدی‌!.

**﴿**قَالَ أَلَمۡ أَقُلۡ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٧٢**﴾** [الكهف: 72].

«گفت‌» خضر ÷ «آیا نگفته‌ بودم‌ که‌ تو هرگز نمی‌توانی‌ همپای‌ من‌ صبر کنی‌؟» خضر ÷ همان‌ سخن‌ سابق‌ خود را به‌ وی‌ یادآوری‌ کرد که‌ گفته‌ بود: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٦٧﴾ [الكهف: 67].

**﴿**قَالَ لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرٗا٧٣**﴾** [الكهف: 73]. موسی‌ به‌ خضر «گفت‌: مرا به‌ سبب‌ آنچه‌ فراموش‌ کردم‌ مؤاخذه‌ نکن‌ و در کارم ‌بر من‌ سخت‌ نگیر» و با من‌ آسان‌گیر باش‌، نه‌ سخت‌گیر. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است ‌که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «این‌ عکس‌العمل‌ اول‌ از جانب‌ موسی‌ در برابر خضر، به‌ سبب‌ فراموشی‌ وی‌ بود. در این‌ اثنا گنجشکی‌ آمد و در کنار کشتی‌ به‌ دریا نوک ‌زد، خضر به‌ موسی‌ گفت‌: بدان‌ که‌ علم‌ من‌ و تو در برابر علم‌ خداوند متعال‌، جز مانند آنچه‌ که‌ این‌ گنجشک‌ از این‌ دریا کم‌ کرد، نیست‌».

**﴿**فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمٗا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ٔٗا نُّكۡرٗا٧٤**﴾** [الكهف: 74].«باز رهسپار شدند» یعنی‌: خضر و موسی‌ علیهماالسلام از کشتی‌ پیاده‌ شده‌ و به‌ راه‌ خود ادامه‌ دادند «تا به‌ نوجوانی‌ برخوردند پس‌» خضر «او را کشت‌» خضر همین‌ که‌ به‌آن‌ پسربچه‌ که‌ با اطفال‌ دیگر مشغول‌ بازی‌ بود رسید، سرش‌ را از بدنش‌ برکند و او را به‌ قتل‌ رساند «گفت‌» موسی‌ به‌ خضر: «آیا نفس‌ زکیه‌ای‌ را بدون‌ این‌که‌ کسی‌ را به ‌قتل‌ رسانده‌ باشد کشتی‌؟» یعنی‌: بی‌آن‌که‌ کسی‌ را به‌ ناروا به‌ قتل‌ رسانده‌ باشد تا کشتن‌ آن‌ قصاص‌ تلقی‌ شود؟ نفس‌ زکیه‌: یعنی‌ شخص‌ پاک‌ و بی‌ گناه‌ «واقعا کار ناپسندی‌ را مرتکب‌ شدی‌» نکرا: یعنی‌ بسیار زشت‌ و ناپسند.

**﴿**۞قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا٧٥**﴾** [الكهف: 75].

«گفت‌» خضر به‌ موسی‌: «آیا به‌ تو نگفتم‌ که‌ هرگز نمی‌توانی‌ همپای‌ من‌ صبر کنی‌؟» در اینجا خضر لفظ «لک‌: به‌ تو» را افزود زیرا سبب‌ عتاب‌ و سرزنش ‌موسی‌ نسبت‌ به‌ سؤال‌ اول‌ وی‌ در اینجا بیشتر و موجب‌ آن‌ قوی‌تر بود چرا که ‌مخالفت‌ موسی‌ یک‌ بار دیگر تکرار شده‌ بود.

**﴿**قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا٧٦**﴾** [الكهف: 76].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «اگر بعد از این‌ از تو چیزی‌ پرسیدم‌، دیگر با من‌ همراهی ‌نکن‌» یعنی‌: در آن‌ صورت‌، از رفاقت‌ و همراهی‌ با من‌ صرف‌ نظر کن‌ «همانا از جانب‌ من‌ به‌ حد عذر رسیدی‌» یعنی‌: اگر دیگربار این‌ کار را کردم‌، تو دیگر در قبال ‌من‌ معذوری‌ و می‌توانی‌ ترکم‌ کنی‌ زیرا اگر باز هم‌ از تو سؤالی‌ بکنم‌، این‌ سومین ‌بار خواهد بود که‌ با امر تو مخالفت‌ کرده‌ام‌. البته‌ این‌ سخن‌، سخن‌ شخص‌ نادمی ‌است‌ که‌ از عملکرد گذشته‌ خویش‌ پشیمان‌ است‌.

**﴿**فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا٧٧**﴾** [الكهف: 77].

«پس‌ رفتند تا به‌ اهل‌ قریه‌ای‌ رسیدند» به‌ قولی‌: آن‌ قریه ‌«ایله‌» بود «از مردم‌آنجا خوراکی‌ خواستند ولی‌ آنها از مهمان ‌کردن‌ آن‌ دو خودداری‌ کردند» یعنی‌: مردم‌ آن‌ قریه‌ ابا ورزیدند از این‌که‌ حق‌ واجبی‌ را که‌ در قبال‌ آن‌ دو میهمان‌ بر ذمه‌شان‌ بود، ادا کنند «پس‌ در آنجا» یعنی‌: در آن‌ قریه‌ «دیواری‌ را یافتند که‌ می‌خواست‌ فروریزد» یعنی‌: هیأت‌ و حالت‌ سقوط بر آن‌ دیوار نمایان‌ بود «پس‌ آن‌ را استوار کرد» یعنی‌: خضر ÷ آن‌ دیوار را کج‌ یافت‌ پس‌ آن‌ را به‌ حالت‌ اولی‌اش‌ برگردانید و استوار کرد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «خضر دستش‌ را بر آن‌ دیوار کشید پس ‌دیوار بی‌درنگ‌ راست‌ شد». «گفت‌» موسی‌ ÷ «اگر می‌خواستی‌ برای‌ این‌ مزدی ‌می‌گرفتی‌» یعنی‌: می‌توانستی‌ در قبال‌ راست ‌ساختن‌ و اصلاح‌ دیوار مزدی‌ بگیری‌.

**﴿**قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا٧٨**﴾** [الكهف: 78].

«گفت‌» خضر به‌ موسی‌ «این‌ است‌ جدایی‌ میان‌ من‌ و تو» یعنی‌: این‌ ایرادت‌ بر من‌ که‌ چرا از آنان‌ مزدی‌ نگرفتم‌، جدا کننده‌ من‌ و توست‌ و دیگر هنگام‌ جدایی ‌من‌ و تو فرارسیده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «یرحم‌ الله‌ موسی‌، لوددت‌ انه‌ کان‌ صبر حتی‌ یقص‌ الله‌ علینا من‌ اخبارهما: خدا بر موسی‌ ببخشاید، من‌ دوست‌ داشتم‌ که‌ او شکیبایی‌ می‌ورزید تا خدای‌ ﻷ‌ باز هم‌ از اخبار آن‌ دو بر ما حکایت‌ می‌کرد».

خضر افزود: «به‌ زودی‌ تو را از تأویل‌ آنچه‌ که‌ نتوانستی‌ بر آن‌ صبر کنی‌ آگاه‌ خواهم ‌ساخت‌» تأویل‌: تفسیر، توجیه‌ و بیان‌ دلایلی‌ است‌ که‌ خضر ÷ به‌ سبب‌ آن ‌کارهایی‌ را انجام‌ داد که‌ با انکار و استبعاد موسی‌ ÷ روبرو شد.

آن‌گاه‌ خضر ÷ به‌ تفسیر و تأویل‌ کارهایش‌ پرداخت‌:

**﴿**أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا٧٩**﴾** [الكهف: 79].

«اما کشتی‌» یعنی‌: کشتی‌ای‌ که‌ من‌ آن‌ را سوراخ‌ کردم‌ «از آن‌ مساکینی‌ چند بود» که‌ ضعیف‌ بودند و بر دفع‌ ظلم‌ از خود قدرت‌ نداشتند «که‌ در دریا کار می‌کردند» و جز آن‌ کشتی‌ مال‌ دیگری‌ نداشتند و آن‌ را به‌ مسافران‌ دریایی‌ به‌ اجاره ‌می‌دادند «پس‌ خواستم‌ که‌ آن‌ را معیوب‌ کنم‌» با برکندن‌ آن‌ تخته ‌پاره‌ «چرا که‌ درورای‌ آنان‌» یعنی‌: در پیش‌ روی‌ آنان‌، یا در پشت‌ سر آنان‌ «پادشاهی‌ بود» کفرپیشه‌ «که‌ هر کشتی‌ای‌ را به‌ زور می‌گرفت‌» یعنی‌: هر کشتی‌ سالم‌ و بی‌عیبی‌ را به‌ زور می‌گرفت‌، نه‌ کشتی‌های‌ معیوب‌ و ناقص‌ را. نقل‌ است‌ که‌ اسم‌ آن‌ پادشاه‌ هدهد بن‌بدد، یا جلندی‌ بن‌کرکر، یا منوار بن‌ جلندی‌ بود.

**﴿**وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا٨٠**﴾** [الكهف: 80].

«و اما آن‌ نوجوان‌» که‌ من‌ او را به‌ قتل‌ رساندم‌ «پدر و مادر وی‌ هردو مؤمن ‌بودند» ولی‌ خودش‌ این‌گونه‌ نبود «پس‌ ترسیدیم‌ از آن‌که‌ برآنان‌ در سرکشی‌ و کفر غالب‌ آید» یعنی‌: ترسیدیم‌ که‌ با پدر و مادر آزاری‌ خویش‌ و عاق‌ شدن‌ ازسوی‌ آنان‌، در سرکشی‌ و کفران‌ نعمت‌ بر آنها غالب‌ آید. به‌قولی‌: خضر ÷ به‌ سبب ‌الهام‌ الهی‌ دانست‌ که‌ آن‌ نوجوان‌ از همان‌ بدو امر به‌ کفر گرایش‌ یافته‌ و به‌زودی‌ کفرش‌ منجر به‌ کفر و گمراهی‌ پدر و مادرش‌ نیز خواهد شد چراکه‌ علاقه‌ مفرط آنان‌ به‌ او، سرانجام‌ به‌ پیروی‌ آنان‌ از او در کفر و طغیان‌ خواهد انجامید.

**﴿**فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا٨١**﴾** [الكهف: 81].

«پس‌ خواستیم‌ که‌ پروردگارشان‌ آن‌ دو را به‌ بهتر از وی‌ عوض‌ دهد» یعنی‌: به‌جای‌ آن‌ فرزند، فرزندی‌ بهتر از او را به‌ آنان‌ بدهد «از روی‌ پاکیزگی‌» یعنی‌: فرزندی ‌پاک‌نهادتر در دین‌، در صلاح‌ و وارستگی‌ از گناهان‌ «و نزدیکتر از جهت ‌شفقت‌» و مهربانی‌ به‌ پدر و مادرش‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «لا يقضي‌ الله‌ للمؤمن‌ قضاء إلا كان‌ خيراً له‌». «خداوند در حق‌ هیچ‌ مؤمنی‌ قضایی‌ را نافذ نمی‌كند مگر این‌كه‌ آن‌ قضا به‌ خیر وی‌ است‌».

**﴿**وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِيۚ ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا٨٢**﴾** [الكهف: 82].

«و اما آن‌ دیوار» که‌ من‌ آن‌ را استوار کردم‌؛ «از آن‌ دو نوجوان‌ یتیم‌ در شهر بود» یعنی‌: در آن‌ قریه‌ای‌ که‌ قبلا ذکر شد. ذکر آن‌ به‌ نام‌ «قریه‌» در آیات‌ قبل‌ وبه‌نام‌ «مدینه‌» در این‌ آیه‌، دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ اسم‌ قریه‌ بر شهر نیز اطلاق‌ می‌شود «و در زیر آن‌ گنجی‌ متعلق‌ به‌ آن‌ دو بود» یعنی‌: در زیر آن‌ دیوار، مالی‌ بزرگ‌ از آن‌دو نوجوان‌ یتیم‌ پنهان‌ ساخته‌ شده‌ بود. کنز: مال‌ مدفون‌ است‌ «و پدرشان‌ نیکوکار بود» لذا صلاح‌ پدر مقتضی‌ آن‌ بود که‌ رعایت‌ حال‌ فرزندانش‌ بشود و مالشان‌ از نابودی‌ حفظ گردد «پس‌ پروردگار تو خواست‌ که‌ آن‌ دو نوجوان‌ به‌ حد رشد برسند» یعنی‌: به‌ کمال‌ بلوغ‌ و تمام‌ رشد خود برسند «و گنجینه‌ خود را بیرون‌ آورند» از آن‌ مخفی‌گاه‌ پس‌ اگر دیوار فرو می‌ریخت‌، گنج‌ هم‌ از زیر آن‌ بیرون ‌می‌آمد و چه‌ بسا تلف‌ می‌شد. «که‌» این‌ کار و این‌ تدبیر «رحمتی‌ از جانب ‌پروردگارت‌ بود» بر آن‌ دو جوان‌ یتیم‌، به‌ سبب‌ صالح‌ بودن‌ پدرشان‌ «و من‌ آن‌ را از امر خود» یعنی‌: از اجتهاد و رأی‌ خود «نکردم‌» بلکه‌ این‌ کارها همه‌ به‌ دستورخداوند أ بود «این‌ بود تأویل‌ آنچه‌ که‌ نتوانستی‌ بر آن‌ شکیبایی‌ ورزی‌» یعنی‌: آنچه‌ گفتم‌، تفسیر آن‌ کارهایی‌ است‌ که‌ صبر تو از آنها به‌ سر آمد و بر آنها تاب‌ سکوت ‌نیاوردی‌.

لذا روشن‌ شد که‌ هر سه‌ رویدادی‌ که‌ خضر ÷ در آنها دست‌ برد، از باب ‌انتخاب‌ شر آسان‌تر در برابر شر و زیان‌ سنگین‌تر، یعنی‌ رعایت‌ قاعده ‌«یختار اهون ‌الشرین‌» بود. در صحیح‌ بخاری‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی‌ بوته‌ علف‌ خشکی‌ نشست‌، بناگاه‌ آن‌ بوته‌ خشک‌ از زیر پایش‌ سبز و خرم‌ به‌ جنبش‌ درآمد».

جمهور علما بر آنند که‌ خضر ÷ درگذشته‌ است‌، به‌دلیل‌ این‌ حدیث‌ شریف ‌رسول‌ خدا ص که‌ اندکی‌ قبل‌ از درگذشت‌ خویش‌ فرمودند: «این‌ شب‌ را خوب ‌به‌خاطر بسپارید زیرا در رأس‌ صد سال‌ بعد از این‌ تاریخ‌، هیچ‌ یک‌ از کسانی‌ که‌ هم‌اکنون‌ برروی‌ زمین‌ زنده‌اند، زنده‌ باقی‌ نمی‌مانند». اما گروهی‌ بر آنند که ‌خضر ÷ زنده‌ است‌ زیرا از چشمه‌ حیات‌ نوشیده‌ است‌.

**﴿**وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَن ذِي ٱلۡقَرۡنَيۡنِۖ قُلۡ سَأَتۡلُواْ عَلَيۡكُم مِّنۡهُ ذِكۡرًا٨٣**﴾** [الكهف: 83].

«و از تو در باره‌ ذوالقرنین‌ می‌پرسند» سؤال‌کنندگان‌، کفار مکه‌ بودند که‌ به ‌اشاره‌ یهود از رسول‌ خدا ص در این‌ باره‌ پرسیدند «بگو: به‌ زودی‌ بر شما از حال‌ وی ‌خبری‌ خواهم‌ داد» از طریق‌ وحیی‌ که‌ بر من‌ نازل‌ می‌شود.

ذوالقرنین‌ بنا به‌قولی‌ همان‌ اسکندر فرزند فیلیبوس‌ یونانی‌ (330 ق‌. م‌) بانی ‌شهر اسکندریه‌ است‌ که‌ تمام‌ دنیا را تصرف‌ کرد. اما اشکال‌ این‌ قول‌ در این‌ است ‌که‌ این‌ اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به‌قولی‌: ذوالقرنین‌ ابوکرب‌ حمیری ‌است‌ که‌ او نیز جهانگشا بود. و به‌قولی‌: ذوالقرنین‌ فرشته‌ای‌ از فرشتگان‌ است‌. به ‌قولی‌ دیگر: او «سایرس‌ ـ 599 ق‌. م‌» است‌ که‌ شرق‌ و غرب‌ دنیا را به‌ زیر فرمان‌ خویش‌ درآورد. ولی‌ بنابر تحقیق‌ مولانا ابوالکلام‌ آزاد، او کورش‌ کبیر (قرن‌ ششم‌ قبل‌ از میلاد) است‌. به‌ هر حال‌، نص‌ قرآنی‌ در باره‌ شخصیت ‌ذوالقرنین‌ و زمان‌ و مکان‌ وی‌ چیزی‌ نمی‌گوید زیرا هدف‌، عبرت‌ گرفتن‌ از داستان‌ اوست‌ و این‌ هدف‌، با همین‌ مقدار برآورده‌ می‌شود، هر چند که‌ صاحب‌ تفسیر «الاساس‌» تحقیق‌ مولانا ابوالکلام‌ را از همه‌ اقوال‌ در این باره‌ قوی‌تر دانسته ‌است‌. از جمله‌ دلایل‌ مولانا ابوالکلام‌ این‌ است‌ که‌: از کورش‌ در ایران‌ تمثالی‌ به‌دست‌ آمده‌ که‌ دارای‌ دو شاخ‌ و دو بال‌ می‌باشد. همچنین‌ تحقیق‌ او نشان‌ می‌دهد که‌ کورش‌، شرق‌ و غرب‌ و شمال‌ و جنوب‌ عالم‌ را در نوردید و در تنگه ‌«داریال‌» سدی‌ نیز بنا کرد که‌ هم‌اکنون‌ در کوه‌های‌ قفقاز موجود است‌ و از جانبی‌ او به‌ دین‌حقیقی‌ زردشت‌ یعنی‌ به‌ خدای‌ یگانه‌ و روز آخرت‌ مؤمن‌ بود.

وجه‌ تسمیه‌ او به‌ ذی‌القرنین‌ این‌ است‌ که‌:

1. او شرق‌ و غرب‌ زمین‌ را درنوردید.
2. به‌ آغازگاه‌ تابش‌ خورشید از جهت‌ مشرق‌ و غروبگاه‌ آن‌ در بحر از جهت ‌مغرب‌ رسید و همه‌ عالم‌ را به‌ تسخیر خویش‌ در آورد.
3. یا سرش‌ دو شاخک‌ یا دو برجستگی‌ داشت‌.
4. یا تاجش‌ دارای‌ دو شاخک‌ بود.

و با آن‌که‌ مفسران‌ در ایمان‌ و صلاحش‌ اتفاق ‌نظر دارند اما صحیح‌ آن‌ است‌ که ‌او پیامبر نیست‌.

**﴿**إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِن كُلِّ شَيۡءٖ سَبَبٗا٨٤**﴾** [الكهف: 84].

«ما در روی‌ زمین‌ به‌ او تمکین‌ دادیم‌» یعنی‌: ما به‌ ذوالقرنین‌ در روی‌ زمین‌ قدرت‌ و نفوذ و برتری‌ دادیم‌؛ با اسباب‌ و تمهیداتی‌ که‌ برایش‌ فراهم‌ ساختیم‌، آن‌گونه‌ که‌ او در روی‌ زمین‌ امکان‌ و دسترس‌ تمام‌ داشت‌ تا هر کجا که‌ بخواهد برود وهرگونه‌ که‌ بخواهد عمل‌ کند «و از هر چیزی‌ بدو وسیله‌ای‌ بخشیدیم‌» یعنی‌: از آنچه‌ که‌ به‌ مطلوب‌ و خواسته‌ وی‌ تعلق‌ می‌گرفت‌، بدو راه‌ و سررشته‌ و وسیله‌ای ‌بخشیدیم‌ که‌ به‌سبب‌ آن‌ به‌ مطلوب‌ خویش‌ دست‌ یابد. نقل‌ است‌ که‌: چهار پادشاه ‌همه‌ دنیا را به‌ تمامی‌ به‌ تسخیر خویش‌ در آوردند که‌ دو تن‌ از آنان‌ مؤمن‌ و دو تن ‌کافر بودند، دو تن‌ مؤمن‌ عبارت‌ بودند از: سلیمان‌ و ذوالقرنین‌ و دو تن‌ کافر عبارت‌ بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

**﴿**فَأَتۡبَعَ سَبَبًا٨٥**﴾** [الكهف: 85].

«پس‌ در پی‌ سببی‌ افتاد» یعنی‌: ذوالقرنین‌ در پی‌ راه‌ و وسیله‌ای‌ افتاد که‌ او را به ‌محل‌ غروبگاه‌ خورشید برساند. این‌ تعبیر به‌ این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌ کارهای‌ ذوالقرنین‌ همه‌ در بند اسباب‌ بود، نه‌ از باب‌ خرق‌ عادت‌.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَغۡرُبُ فِي عَيۡنٍ حَمِئَةٖ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوۡمٗاۖ قُلۡنَا يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمۡ حُسۡنٗا٨٦**﴾** [الكهف: 86].

«تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ غروبگاه‌ آفتاب‌ رسید» یعنی‌: ذوالقرنین‌ به‌ پایان‌ زمین‌ از جانب ‌مغرب‌ رسید که‌ بعد از آن‌ جز اقیانوس‌ چیز دیگری‌ نیست‌ «و آن‌ را چنین‌ یافت‌ که‌ در چشمه‌ گل‌ و لایی‌ فرو می‌رود» حمئه‌: گل‌ آلود سیاه‌. به‌ قولی‌: چون‌ ذوالقرنین‌ به‌ساحل‌ اقیانوس‌ رسید، به‌ نظرش‌ چنین‌ آمد که‌ خورشید در آبی‌ گل‌آلود و سیاه‌ غروب‌ می‌کند. گفتنی‌ است‌ که‌ این‌ فقط حکایت‌ دید ظاهری‌ چشم‌ است‌، نه‌ این‌که‌ خورشید حقیقتا در آب‌ غروب‌ می‌کند چرا که‌ خورشید از زمین‌ بزرگتر است‌.آری‌! در غروبگاه‌ به‌ نظر مسافر دریا که‌ شط دریا در معرض‌ دیدش‌ نباشد چنین ‌می‌آید که‌ خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک‌ آن‌» یعنی‌: در نزدیک‌ محل‌ فرورفتن‌ خورشید «قومی‌ را یافت‌» که‌ آن‌ قوم‌ از کفار بودند «گفتیم‌» یعنی‌: الهام‌ کردیم‌ به‌ او که‌ «ای‌ ذوالقرنین‌! اختیار با توست‌، یا آنان‌ را عذاب‌ می‌کنی‌» با کشتن‌ آنان‌ در همان‌ آغاز کار «یا در میانشان‌ روشی‌ نیکو در پیش ‌می‌گیری‌» با گرامی‌داشت‌شان‌ و تعلیم‌ شرایع‌ الهی‌ به‌ آنان‌.

**﴿**قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوۡفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابٗا نُّكۡرٗا٨٧**﴾** [الكهف: 87].

«گفت‌» ذوالقرنین‌: راه‌ دعوتشان‌ به‌سوی‌ حق‌ را انتخاب‌ می‌کنم‌ «اما هرکه ‌ستم‌ ورزد» بر خود؛ با پای‌ فشردن‌ بر شرک‌ و نپذیرفتن‌ دعوتم‌ «پس‌ زودا که‌ عذابش ‌کنیم‌» با کشتنش‌ در دنیا «سپس‌ به‌سوی‌ پروردگارش‌ بازگردانیده‌ می‌شود» درآخرت‌ «آن‌گاه‌ او را عذاب‌ می‌کند» در آن‌ «عذابی‌ سخت‌» نکرا: یعنی‌: بسیار سخت‌ و دشوار.

**﴿**وَأَمَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنۡ أَمۡرِنَا يُسۡرٗا٨٨**﴾** [الكهف: 88].

«و اما هرکه‌ ایمان‌ آورد» به‌ خدا أ و دعوتم‌ را تصدیق‌ کند «و عمل‌ کند» به‌عمل‌ «شایسته‌» مطابق‌ آنچه‌ که‌ مقتضای‌ ایمان‌ است‌ «پس‌ او پاداشی‌ هر چه ‌نیکوتر خواهد داشت‌» که‌ همانا بهشت‌ است‌. همچنین‌ محتمل‌ است‌ که‌ مراد از آن‌: پاداش‌ دادن‌ وی‌ از سوی‌ ذوالقرنین‌ باشد، یعنی‌: به‌ او پاداشی‌ نیکو می‌دهم‌ و به‌ او احسان‌ و کرم‌ روا می‌دارم‌ «و به‌ فرمان‌ خود او را به‌ کاری‌ آسان‌ واخواهیم‌ داشت‌» که ‌بر وی‌ سخت‌ و دشوار نباشد.

**﴿**ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا٨٩**﴾** [الكهف: 89].

«باز در پی‌ سببی‌ افتاد» یعنی‌: باز ذوالقرنین‌ در پی‌ راهی‌ غیر از راه‌ اول‌ افتاد، بدین‌سان‌ که‌ جهت‌ مشرق‌ را در پیش‌ گرفت‌.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطۡلِعَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَطۡلُعُ عَلَىٰ قَوۡمٖ لَّمۡ نَجۡعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتۡرٗا٩٠**﴾** [الكهف: 90].

«تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ مطلع‌ الشمس‌ رسید» یعنی‌: به‌ اولین‌ منطقه‌ای‌ از زمین‌ رسید که‌ خورشید از آن‌ برمی‌آید پس‌ «خورشید را چنین‌ یافت‌ که‌ بر قومی‌ طلوع‌ می‌کند که ‌برای‌ آنان‌ در برابر تابش‌ آن‌ پوششی‌ قرار نداده‌ایم‌» نه‌ از خانه‌ و نه‌ از لباس‌ بلکه‌ آنان ‌قومی‌ پابرهنه‌ و لخت‌ و عریان‌ هستند که‌ در پناه‌ ساختمان‌ و آبادی‌ای‌ قرار ندارند. این‌ آیه‌ معرف‌ تاریخ‌ زندگی‌ گروهی‌ بدوی‌ است‌ که‌ بی‌ داشتن‌ پناه‌گاه‌ و لباس‌، به‌شکل‌ اولیه‌ زندگی‌ می‌کرده‌ و از صید ماهی‌ تغذیه‌ می‌نموده‌اند. یا معنی‌ آیه‌ این ‌است‌: میان‌ آن‌ قوم‌ و میان‌ خورشید، جز دریا چیز دیگری‌ حایل‌ نبود. بعضی‌گفته‌اند: چه‌ بسا او به‌ سرزمینی‌ رسید که‌ خورشید در آن‌ دهها روز تابان‌ باقی ‌می‌ماند، نه‌ غایب‌ می‌شود و نه‌ در زیر پرده‌ و حجابی‌ قرار می‌گیرد و این‌ پدیده‌ در شمالی‌ ترین‌ منطقه‌ کره‌ زمین‌ است‌.

**﴿**كَذَٰلِكَۖ وَقَدۡ أَحَطۡنَا بِمَا لَدَيۡهِ خُبۡرٗا٩١**﴾** [الكهف: 91].

«چنین‌ بود» داستان‌ شکوه‌ و قدرت‌ ذوالقرنین‌ «و قطعا به‌ خبری‌ که‌ پیش‌ او بود احاطه‌ داشتیم‌» یعنی‌: آن‌گاه‌ که‌ به‌ وی‌ پادشاهی‌ و جهانگشایی‌ بخشیدیم‌، صلاحیت‌ وی‌ را در این‌ امر می‌دانستیم‌. یا ما بر آنچه‌ که‌ نزد ذوالقرنین‌ از اسباب‌ وآلات‌ و لشکر و غیره‌ بود، آگاهی‌ داشتیم‌. مراد این‌ است‌ که‌: کثرت‌ ابزار و آلات ‌و لشکر و سپاه‌ او به‌جایی‌ رسیده‌ بود که‌ جز علم‌ خدای‌ دقیق‌سنج‌ آگاه‌، علم ‌هیچ ‌کس‌ دیگر به‌ آن‌ احاطه‌ نداشت‌.

**﴿**ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا٩٢**﴾** [الكهف: 92].

«باز در پی‌ سببی‌ افتاد» یعنی‌: باز ذوالقرنین‌ راه‌ سومی‌ را که‌ در عرض‌ مشرق‌ و مغرب‌ از جنوب‌ به‌سوی‌ شمال‌ است‌، دنبال‌ کرد.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيۡنَ ٱلسَّدَّيۡنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوۡمٗا لَّا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ قَوۡلٗا٩٣**﴾** [الكهف: 93].

«تا وقتی‌ که‌ به‌ میان‌ دو سد رسید» به‌قولی‌: این‌ دو سد، دو کوه‌ در ناحیه ‌ارمنستان‌ و آذربایجان‌ است‌ «در ورای‌ آن‌ دو سد قومی‌ را یافت‌ که‌ نزدیک‌ نبود هیچ ‌سخنی‌ را بفهمند» یعنی‌: سخن‌ دیگران‌ را نمی‌فهمیدند.

صاحب ‌«المنیر» می‌گوید: «این‌ قوم‌ از صقالبه‌اند که‌ در شرق‌ بحیره‌ سیاه‌ در سدی‌ استوار و منیع‌ میان‌ دو کوه‌ نزدیک‌ شهر «باب‌الابواب‌» یا «دربت‌» در کوهی‌ به‌ نام‌ «قوقاف‌» زندگی‌ می‌کنند و جهانگردان‌ قرن‌ حاضر آن‌ را کشف ‌کرده‌اند.

**﴿**قَالُواْ يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِنَّ يَأۡجُوجَ وَمَأۡجُوجَ مُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَهَلۡ نَجۡعَلُ لَكَ خَرۡجًا عَلَىٰٓ أَن تَجۡعَلَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَهُمۡ سَدّٗا٩٤**﴾** [الكهف: 94].

«گفتند: ای‌ ذوالقرنین‌!» این‌ تعبیر مفید آن‌ است‌ که‌ ذوالقرنین‌ سخنان‌شان‌ را فهمید و سخن‌ خویش‌ را نیز به‌ آنان‌ فهماند. به‌ قولی‌: فهمیدن‌ سخنشان‌ از سوی ‌ذوالقرنین‌ از جمله‌ اسبابی‌ بود که‌ خداوند متعال‌ به‌ او داده‌ بود. به‌قولی‌ دیگر: آنها این‌ سخن‌ را به‌ ترجمان‌شان‌ گفتند تا او به‌ ذوالقرنین‌ بگوید: «همانا یأجوج‌ ومأجوج‌ سخت‌ در زمین‌ فساد می‌کنند پس‌ آیا خراجی‌» یعنی‌: مالیاتی‌ از اموالمان‌ را «برای‌ تو مقرر کنیم‌ به‌ این‌ شرط که‌ در میان‌ ما و آنان‌ سدی‌» استوار و نفوذناپذیر «بسازی‌» که‌جلو هجوم‌ آنان‌ به‌سوی‌ ما را بگیرد.

یأجوج‌ و مأجوج‌ دو قبیله‌ از بشر و به‌قولی‌ از طایفه‌ اتراک‌اند. فساد افگنی‌شان ‌در زمین‌ بنا به‌ روایتی‌: عبارت‌ بود از ظلم‌، جفاجویی‌، کشتار و دنبال‌ کردن‌ سایر راه‌ و روش‌های‌ فسادآلود. نقل‌ است‌ که‌ آنان‌ در بهار بیرون‌ می‌آمدند و هیچ‌ سبزه‌ای‌ را نمی‌گذاشتند مگر که‌ آن‌ را می‌خوردند و هیچ‌ چیز خشکی‌ را نمی‌یافتند مگر این‌که‌ آن‌ را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب‌ تفسیر «المنیر» به‌ نقل‌ از تفسیر «مراغی‌» می‌گوید: «یأجوج‌ و مأجوج‌ دو قبیله‌ از اولاد یافث‌ بن‌ نوح‌ اند، یأجوج‌ از قوم‌ تاتار و مأجوج‌ از قوم‌ مغول‌ است‌ و اصلشان‌ از پدر واحدی‌ است‌ که‌ «ترک‌» نامیده‌ می‌شد. بعضی‌ برآنند که‌: این ‌دو قبیله‌ در بخش‌ شمالی‌ آسیا ساکن‌ بودند و قلمروشان‌ از تبت‌ و چین‌ تا اقیانوس ‌منجمد شمالی‌ امتداد داشته‌ و از ناحیه‌ غربی‌ به‌ سرزمین‌ ترکستان‌ منتهی‌ می‌شود و چنگیزخان‌ منسوب‌ به‌ آنان‌ است‌. سپس‌ می‌افزاید: ولی‌ صحیح‌تر این‌ است‌ که ‌یأجوح‌ و مأجوج‌ قومی‌ ستمگر و خشن‌ هستند که‌ پیشینیان‌شان‌ از بحیره‌ طبریه ‌می‌گذرند و خدای‌ ﻷ ‌در هنگام‌ نزول‌ عیسی‌ ÷ از آسمان،‌ آنان‌ را بر می‌انگیزد چنان‌که‌ در صحیح‌ مسلم‌ و شرح‌ نووی‌ بر آن‌، آمده‌ است‌».

**﴿**قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيۡرٞ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجۡعَلۡ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُمۡ رَدۡمًا٩٥**﴾** [الكهف: 95].

«گفت‌» ذوالقرنین‌ «آنچه‌ پروردگارم‌ به‌ من‌ دسترس‌ داده‌ است‌» یعنی‌: آنچه ‌حق‌ تعالی‌ برایم‌ از قدرت‌ و ملک‌ گسترانده‌ و تمکن‌ بخشیده‌ است‌ «بهتر است‌» از خراج‌ شما و مرا به‌ خراج‌ شما نیازی‌ نیست‌. سپس‌ از آنان‌ یاری‌ خواست‌ و گفت‌: «مرا با قوه‌ای‌ مدد کنید» یعنی‌: نیازی‌ به‌ خراج‌ شما ندارم‌ بلکه‌ مرا به‌ مردانی‌ از خود که‌ با دست‌ و زور بازوی‌ خویش‌ با من‌ همکاری‌ کنند، یاری‌ کنید، یا مرا در تهیه‌ سامان‌ و آلات‌ ساختمانی‌ یاری‌ کنید «تا میان‌ شما و آنان‌ سدی‌ محکم‌» و نفوذناپذیر «بسازم‌».

**﴿**ءَاتُونِي زُبَرَ ٱلۡحَدِيدِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيۡنَ ٱلصَّدَفَيۡنِ قَالَ ٱنفُخُواْۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارٗا قَالَ ءَاتُونِيٓ أُفۡرِغۡ عَلَيۡهِ قِطۡرٗا٩٦**﴾** [الكهف: 96].

«برای‌ من‌ قطعات‌ آهن‌» یعنی‌: آهن‌های‌ بزرگی‌ که‌ در ساختمانهای‌ بزرگ‌ و حجیم ‌به‌ کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه‌ که‌ برابر ساخت‌ میان‌ آن‌ دو کوه‌ را» صدفین‌: دو جانب‌ کوه‌ است‌. یعنی‌: آنها برایش‌ قطعات‌ آهن‌ را آوردند و پس‌ از آن‌که‌ او زیر بنا و شالوده‌ سد را ریخت‌، شروع‌ به‌ چیدن‌ آهن‌ها در میان‌ دو کوه‌ کرد و میان‌ دو کوه‌ را از آهن‌ انباشت‌ تا آن‌ را همسطح‌ ساخت‌ آن‌گاه‌ «گفت‌» به‌ عمله‌ وکارگران‌: «بدمید» بر این‌ قطعات‌ آهن‌ با آتش‌ و دمه‌های‌ آهنگری‌ «تا وقتی‌ که‌ آن ‌قطعات‌ را آتش‌ گردانید» به‌ قولی‌: او به‌ نهادن‌ یک‌ دسته‌ از قطعات‌ آهن‌ و سنگ ‌بر روی‌ هم‌ فرمان‌ داد آن‌گاه‌ بر آنها هیزم‌ و زغال‌ ریخت‌ و دستور داد که‌ بر آنها آتش‌ افروخته‌ و با دمه‌ها بدمند تا آن‌که‌ حرارت‌ حاصله‌، آهن‌ها را تا سرحد ذوب ‌داغ‌ ساخت‌ ـ و چون‌ بر آهن‌ آتش‌ افروزند، همانند آتش‌ سرخ‌ و مذاب ‌می‌گردد ـ سپس‌ مس‌ مذاب‌ را آوردند و ذوالقرنین‌ آن‌ را بر روی‌ این‌ لایه‌ از آهن ‌و سنگ‌ ریخت‌ و همین‌طور لایه‌های‌ دیگر را بر روی‌ آن‌ قرار داد «گفت‌: مس‌ گداخته‌ برایم‌ بیاورید تا روی‌ آن‌ بریزم‌» در نتیجه‌ لایه‌های‌ آهن‌ و سنگ‌ با مس ‌گداخته‌ خوب‌ به‌ هم‌ جوش‌ خورد و چسبید و خالی ‌گاه‌های‌ میان‌ آهن‌ها کاملا مسدود شد و سرانجام‌ این‌ پیکره‌ از آهن‌ و سنگ‌ و مس‌ گداخته‌ به‌ کوهی‌ آهنین‌ وسدی‌ مستحکم‌ و نفوذناپذیر تبدیل‌ شد. قطر: مس‌ گداخته‌ است‌.

صاحب‌ تفسیر «فی‌ظلال‌ القرآن‌» می‌گوید: «جدیدا روش‌ آمیختن‌ مس‌ با آهن ‌برای‌ نیرومند ساختن‌ بیشتر آهن‌ به‌ کار گرفته‌ شده‌ و از افزودن‌ نسبتی‌ از مس‌ به‌ آهن‌، مقاومت‌ و صلابت‌ آهن‌ دوچندان‌ شده‌ است‌. گفتنی‌ است‌؛ این‌ روشی‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ ذوالقرنین‌ را به‌ آن‌ راه‌ نمود و آن‌ را قرنها قبل‌ از علم‌ جدید بشر در کتاب‌ جاودان‌ خویش‌ ثبت‌ کرد».

**﴿**فَمَا ٱسۡطَٰعُوٓاْ أَن يَظۡهَرُوهُ وَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقۡبٗا٩٧**﴾** [الكهف: 97].

«در نتیجه‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ نتوانستند از آن‌ بالا روند» به‌ دو دلیل‌: یکی‌ ارتفاع‌ آن ‌و دیگری‌ صافی‌ و لغزندگی‌ آن‌ «و نتوانستند آن‌ را سوراخ‌ کنند» و از زیر آن‌ نقب ‌بزنند، به‌ سبب‌ محکمی‌ و صلابت‌ و ضخامت‌ آن‌.

مراغی‌ در تفسیر خود می‌گوید: «سدی‌ که‌ ذوالقرنین‌ آن‌ را بنا کرد و بعضی‌ از مورخان‌ در اوایل‌ قرن‌ پانزدهم‌ میلادی‌ آن‌ را مشاهده‌ کردند، در ورای‌ جیحون ‌(آمودریا) در منطقه‌ «بلخ‌» نزدیک‌ «ترمذ» قرار دارد و نام‌ آن ‌«باب‌الحدید» یا (دروازه‌ آهن‌) است‌ که‌ تیمور لنگ‌ از آن‌ گذشت‌ و شاهرخ‌ بر آن‌ گذر کرد چنان‌که‌ مورخ‌ اسپانیایی ‌«کلافیگو» در سفر سال ‌«1403.م‌» خویش‌ به‌ منطقه‌ که ‌به‌عنوان‌ سفیر شاه‌ «قشتاله‌» در اندلس‌، به‌ دربار تیمور لنگ‌ می‌رفت‌، آن‌ را مشاهده‌ کرد، همو در توصیف‌ آن‌ می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه‌ میان‌ سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم‌.

**﴿**قَالَ هَٰذَا رَحۡمَةٞ مِّن رَّبِّيۖ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَۖ وَكَانَ وَعۡدُ رَبِّي حَقّٗا٩٨**﴾** [الكهف: 98].

«گفت‌» ذوالقرنین‌ «این‌» تمکن‌ و دسترسی‌ من‌ به‌ ساختن‌ این‌ سد «رحمتی‌ از جانب‌ پروردگار من‌ است‌» یعنی‌: از آثار رحمت‌ پروردگار بزرگ‌ من‌ بر این‌ قوم‌، یا بر مردم‌ است‌ زیرا این‌ سد میان‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ و فسادافروزیشان‌ در زمین‌ حایل ‌می‌شود «ولی‌ چون‌ وعده‌ پروردگار من‌» به‌ خروج‌ یأجوج ‌و مأجوج‌ در آستانه‌ روز قیامت‌ «فرا رسد، آن‌ را در هم‌ کوبد» یعنی‌: این‌ سد را با زمین‌ هموار، هم‌سطح ‌می‌سازد «و وعده‌ پروردگارم‌» بر خراب ‌ساختن‌ این‌ سد و خروج‌ یأجوج‌ومأجوج ‌قبل‌ از روز قیامت‌؛ «حق‌ است‌» و ثابت‌ و برگشت‌ناپذیر. این‌ آخرین‌ سخن ‌ذوالقرنین‌ است‌.

صاحب‌ تفسیر «المنیر» می‌گوید: «اکنون‌ می‌دانیم‌ که‌ این‌ وعده‌ پروردگار متعال‌ تحقق‌ یافته‌ است‌ زیرا چنگیزخان‌ و سلاله‌ او خروج‌ کردند و در زمین‌ ـ اعم ‌از شرق‌ و غرب‌ آن‌ ـ فسادی‌ عظیم‌ پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدن‌ اسلامی‌ را ویران‌ و خلافت‌ عباسی‌ را در سال‌ (656 هـ ق‌) ساقط کردند». در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ زینب‌ بنت‌ جحش‌ ل آمده‌ است‌ که‌ فرمود: رسول‌ خدا ص از خواب‌ بیدار شدند و درحالی‌که‌ چهره‌ ایشان‌ سرخ‌ شده‌ بود، فرمودند: «ویل‌للعرب‌ من‌ شر قد اقترب‌، فتح‌ الیوم‌ من‌ ردم‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ مثل‌ هذا و حلق‌...». «ای ‌وای‌ بر عرب‌ از شری‌ که‌ تحقیقا نزدیک‌ شده‌ است‌، امروز از سد یأجوج‌ و مأجوج ‌به‌ این‌ اندازه‌ گشوده‌ شد ـ و دست‌ خویش‌ را حلقه‌ کردند ـ گفتم‌: یا رسول‌الله! آیا درحالی‌که‌ نیکان‌ در میان‌ ما هستند، هلاک‌ می‌شویم‌؟ فرمودند: آری‌! آن‌گاه‌ که‌ فساد و پلیدی‌ بسیار شود». بلی‌! آن‌ حلقه‌ که‌ پیامبر اکرم‌ ص بدان‌ اشاره‌ کردند، بزرگ‌ و بزرگتر شد تا آن‌که‌ در نیمه‌ اول‌ قرن‌ هفتم‌ هجری‌ به‌ خروج‌ تاتار و مغول ‌انجامید. والله اعلم‌.

**﴿**۞وَتَرَكۡنَا بَعۡضَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ يَمُوجُ فِي بَعۡضٖۖ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعۡنَٰهُمۡ جَمۡعٗا٩٩**﴾** [الكهف: 99].

«و بعضی‌ از آنان‌ را» یعنی‌: بعضی‌ از مردم‌ را «در آن‌ روز» یعنی‌: در روز خروج‌ یأجوج‌ومأجوج‌ «رها می‌کنیم‌ تا موج‌ آسا در بعضی‌ دیگر درآمیزند» یعنی‌: مردم‌ در روز خروج‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ درهم‌ می‌آمیزند و قتل‌ و کشتار بسیار گشته‌ کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف‌ می‌شود. و همه‌ اینها قبل‌ از برپایی‌ قیامت‌ و قبل‌ از نفخ‌ صور در زمانی‌ است‌ که‌ برای‌ ما معلوم‌ نیست‌. یا معنی‌ این‌ است‌: مردم‌ در روز قیامت‌ موج‌آسا درهم‌ می‌آمیزند زیرا خروج‌ یأجوج ‌و مأجوج‌ از نشانه‌های‌ نزدیکی ‌قیامت‌ است‌ «و در صور دمیده‌ شود» و دمنده‌ اسرافیل‌ ÷ است‌. به‌ قولی‌: این‌ نفخه‌ دوم‌ است‌، به‌ دلیل‌ این‌ فرموده‌ وی‌: «پس‌ گرد آوریم‌ آنان‌ را، گرد آوردنی‌» یعنی‌: پس‌ از متلاشی ‌شدن‌ و تبدیل ‌شدن‌ اجسادشان‌ به‌ خاک‌، آنان‌ را زنده‌ می‌گردانیم ‌سپس‌ همه‌ را به‌سوی‌ محشر گرد می‌آوریم‌.

**﴿**وَعَرَضۡنَا جَهَنَّمَ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡكَٰفِرِينَ عَرۡضًا١٠٠**﴾** [الكهف: 100].

«و آن‌ روز دوزخ‌ را آشکارا پیش‌ کافران‌ روبرو آوریم‌» یعنی‌: در روزی‌ که‌ گردشان‌ می‌آوریم‌، دوزخ‌ را برای‌شان‌ می‌نمایانیم‌، بدان‌سان‌ که‌ آن‌ را مشاهده‌ کنند تا مشاهده‌ دوزخ‌ زجری‌ بلیغ‌ و رعبی‌ عجیب‌ در آنان‌ پدید آورد.

**﴿**ٱلَّذِينَ كَانَتۡ أَعۡيُنُهُمۡ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكۡرِي وَكَانُواْ لَا يَسۡتَطِيعُونَ سَمۡعًا١٠١**﴾** [الكهف: 101].

«به‌ همان‌ کسانی‌ که‌ چشمان‌شان‌ از یاد من‌ در پرده‌ای‌ بود» یعنی‌: دوزخ‌ را به‌ همان‌ کسانی‌ می‌نمایانیم‌ که‌ چشمان‌ احساس‌ و بصیرت‌شان‌ از مشاهده‌ آیات‌ و نشانه‌های‌ من‌ در پرده‌ای‌ بود، نشانه‌هایی‌ که‌ هرکس اهل‌ تفکر و عبرت ‌گرفتن ‌باشد، از مشاهده‌ آنها غافل‌ نمانده‌ و خدای‌ ﻷ‌ را با توحید و تمجید وی‌ یاد می‌کند «و» دوزخ‌ رابه‌ همان‌ کسانی‌ نیز می‌نمایانیم‌ که‌ «توانایی‌ شنیدن‌» حق‌ «را نداشتند» به‌ سبب‌ اعراضشان‌ از ادله‌ سماعی‌.

**﴿**أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا١٠٢**﴾** [الكهف: 102].

«آیا کافران‌ پنداشته‌اند که‌ بجز من‌ بندگان‌ مرا» که‌ عبارت‌ از فرشتگان‌ و مسیح‌ و شیاطین‌اند «اولیاء بگیرند» یعنی‌: معبود خویش‌ گیرند؟ آیا این‌ اندیشه‌ ناصواب‌ و ناممکن‌شان‌ موجب‌ عذاب‌ نیست‌؟ قطعا موجب‌ عذاب‌ است‌، آنها باید بدانند که‌: «همانا ما جهنم‌ را آماده‌ کرده‌ایم‌ تا جایگاه‌ پذیرایی‌ کافران‌ باشد» یعنی‌: جهنم‌ را آماده‌ پذیرایی‌ کافران‌ ساخته‌ایم‌ که‌ با ورود به‌ آن‌، با انواع‌ عذاب‌ها مورد پذیرایی ‌قرار می‌گیرند و به‌ جایگاههای‌ خود رهسپار می‌شوند چنان‌که‌ برای‌ میهمان‌ متکا وجایگاه‌ آماده‌ ساخته‌ می‌شود. این‌ تعبیر از باب‌ تهکم‌ و استهزای‌ آنهاست‌.

**﴿**قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا١٠٣**﴾** [الكهف: 103].

«بگو: آیا شما را از کسانی‌که‌ از روی‌ عمل‌ زیان‌کارترین‌ مردمند، آگاه‌ گردانم‌» یعنی‌: ای‌ مردم‌! آیا شما را از کسانی‌ که‌ از روی‌ زیان‌ و خسران‌ اعمال‌، از بدبخت‌ترین ‌مردم‌اند، آگاه‌ گردانم‌؟ آری‌! آگاهتان‌ می‌گردانم‌؛ آنان‌: «کسانی‌اند که‌ کوشش ‌آنان‌ در زندگی‌ دنیا گم‌ شده‌ است‌» گم‌شدن‌ کوشش‌، بطلان‌ و نابودی‌ و به‌هدر رفتن‌آن‌ است‌ «و خود می‌پندارند که‌ نیکو کردارند» یعنی‌: خود مفتون‌ و دلباخته‌ راه ‌و روش‌ باطل‌ خویش‌اند و می‌پندارند که‌ با در پیش‌ گرفتن‌ این‌ راه‌ و روش‌، کار خوبی‌ انجام‌ داده‌ و از آثار و نتایج‌ آن‌ نفع‌ می‌برند. پس‌ اینان‌ زیان‌کارترین‌ مردمند.

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا١٠٥**﴾** [الكهف: 105].

«آنان‌ کسانی‌اند که‌ به‌ آیات‌ پروردگار خویش‌» یعنی‌: به‌ دلایل‌ توحید و یگانگی ‌وی‌ از آیات‌ تکوینی‌ و تنزیلی‌ «کافر شدند و» کافر شدند «به‌ ملاقات‌ او» یعنی‌: به ‌بعث‌ بعد از مرگ‌ و مابعد آن‌ از امور آخرت‌ «در نتیجه‌ اعمال‌شان‌ تباه‌ گردید» یعنی‌: اعمالی‌ که‌ انجام‌ دادند و آن‌ را نیک‌ می‌پنداشتند، تباه‌ شد و دلیل‌ تباه‌ شدن‌ آن‌، کفرشان‌ است‌ «پس‌ روز قیامت‌ برای‌ آنان‌ هیچ‌ وزنی‌ نخواهیم‌ نهاد» یعنی‌: در آن ‌روز برای‌ آنان‌ نزد ما هیچ‌ قدر و قیمتی‌ نخواهد بود و هیچ‌ بهایی‌ به‌ آنان‌ نخواهیم ‌داد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «همانا شخص‌ تنومند و چاق‌ در روز قیامت ‌می‌آید، درحالی‌که‌ [به‌ دلیل‌ اندیشه‌ و عمل‌ ناصواب‌ خویش] نزد خدای‌ ﻷ‌ به‌ اندازه‌ بال‌ پشه‌ای‌ هم‌، وزن‌ و قیمت‌ ندارد اگر خواستید این‌ آیه‌ را بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ [الكهف: 105]». آری‌! حدیث‌ شریف‌ ناظر بر کسانی‌ است‌ که‌ در اندیشه‌ وعمل‌ خویش‌، از مصادیق‌ این‌ آیه‌ می‌باشند.

**﴿**ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا١٠٦**﴾** [الكهف: 106].

«این‌» هشدار را بگیرند که‌: «جهنم‌ جزای‌ آنان‌ است‌، به‌ سبب‌ این‌که‌ کافر شدند و آیات‌ من‌ و پیامبرانم‌ را به‌ تمسخر گرفتند» مفسران‌ در تعیین‌ این ‌«زیانکارترین ‌انسان‌ها» اختلاف ‌نظر دارند؛ به‌قولی‌: آنان‌ یهود و نصاری‌ اند، به‌ قولی‌: آنها کفار مکه‌ و به‌ قولی‌: آنها راهبان‌ متولی‌ صومعه‌ها اند. همچنین‌ روایت‌ شده‌ است‌ که ‌علی‌ س خوارج ‌«حروریه‌» را نیز از مصادیق‌ آنان‌ دانسته‌ است‌.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا١٠٧**﴾** [الكهف: 107].

«بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» حال‌ و وضع‌ ایشان‌ برضد حال‌ و وضع‌ کسانی ‌است‌ که‌ قبلا ذکرشان‌ رفت‌ زیرا «باغهای‌ فردوس‌ جایگاه ‌پذیرایی‌ آنان‌ است‌» که‌ برای‌ گرامیداشت‌ و تجلیل‌ هر چه‌ بیشترشان‌ آماده‌ شده ‌است‌. فردوس‌ در کلام‌ عرب‌: به‌ درختان‌ انبوه‌ و به‌هم‌ پیوسته‌ای‌ گفته‌ می‌شود که ‌اغلب‌ آنها درخت‌ انگور باشد و فردوس‌ در زبان‌ رومی‌، به‌ معنای‌ باغ‌ است‌.

**﴿**خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلٗا١٠٨**﴾** [الكهف: 108].

«جاودانه‌ در آنند و از آنجا درخواست‌ انتقال‌» به‌ جایی‌ دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای‌ فردوس‌ فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن‌ است‌ که‌ آنان‌ خواستار جایی‌ دیگر غیر از آن‌ شوند. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ احمد و ترمذی‌ از عباده‌بن‌صامت‌ س آمده ‌است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت‌ صد درجه‌ است‌ که‌ فاصله‌ هر درجه‌ از آن‌ با درجه‌ دیگر، مانند فاصله‌ میان‌ آسمان‌ و زمین‌ است‌ و بلندترین ‌درجه‌ آن‌، فردوس‌ است‌ که‌ عرش‌ در بالای‌ آن‌ قرار دارد و رودخانه‌های ‌چهارگانه‌ بهشت‌ از آن‌ جاری‌ می‌شود پس‌ هرگاه‌ از خدا أ می‌خواستید، از او فردوس‌ را بخواهید».

**﴿**قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا١٠٩**﴾** [الكهف: 109].

«بگو: اگر دریا برای‌ نوشتن‌ کلمات‌ پروردگارم‌ مرکب‌ باشد، پیش‌ از آن‌که‌ کلمات‌ پروردگارم‌ پایان‌ پذیرد قطعا دریا به‌ پایان‌ می‌رسد، هر چند مانند آن‌ دریا را به‌ طریق‌ مدد بیاوریم‌» یعنی‌: اگر کلمات‌ علم‌ خدا أ و حکمت‌ وی‌ نوشته‌ شوند و آب‌ دریا مرکب‌ قلم‌ باشد و قلم‌ هم‌ بنویسد، یقینا قبل‌ از آن‌که‌ کلمات‌ حق‌ تعالی‌ به‌ پایان ‌رسد، آب‌ دریا به‌ اتمام‌ می‌رسد و اگر مانند آن‌ دریا باز به‌ مدد آن‌ آورده‌ شود ومرکب‌ آن‌ قلم‌ گردد، باز هم‌ آب‌ آن‌ دریای‌ دیگر و همین‌طور دریاهای‌ دیگر... نیز به‌ پایان‌ می‌رسد، بی‌آن‌که‌ کلمات‌ پروردگار به‌ آخر برسد زیرا کلمات‌ الهی‌ نامتناهی‌ است‌. پس‌ هرگاه‌ علم‌ الهی‌ چنین‌ است‌، دیگر چگونه‌ انسان‌ روی‌ دل‌ به‌سوی‌ او نکرده‌ و به‌ دین‌ وی‌ در نمی‌آید؟!

از آیه‌ کریمه‌، کثرت‌ کلمات‌ پروردگار متعال‌ بر می‌آید، به‌ نحوی‌ که‌ قلمها و کتاب‌ها نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن‌ است‌ آیه‌: ﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٢٧﴾ [لقمان: 27]. «و اگر درختانی‌ كه‌ در زمین‌ است‌، همه‌ قلم‌ باشد و دریا را هفت‌ دریای‌ دیگر به‌ یاری‌ آید، كلمات‌ خدا پایان‌ نپذیرد، قطعا خدا شكست‌ ناپذیرحكیم‌ است‌».

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: چون‌ آیه ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾ [الإسراء: 85]‌. «و شما از علم‌ جز اندكی‌ داده‌ نشده‌اید» نازل‌ شد، یهود گفتند: بلکه ‌به‌ ما علم‌ بسیاری‌ داده‌ شده‌ است‌ زیرا به‌ ما تورات‌ داده‌ شده‌ و هرکس به‌ وی ‌تورات‌ داده‌ شد، بی‌گمان‌ به‌ او خیر بسیاری‌ داده‌ شده‌ است‌. همان‌ بود که‌ آیه‌: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ﴾ [الكهف: 109] نازل‌ شد.

**﴿**فَضَرَبۡنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمۡ فِي ٱلۡكَهۡفِ سِنِينَ عَدَدٗا١١**﴾** [الكهف: 11]0.«بگو: جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ هم‌ مثل‌ شما بشری‌ هستم‌» یعنی‌: حال‌ من‌ محدود و مقصور به‌ حال‌ بشریت‌ است‌ و از بشریت‌ به‌ فرشته‌ بودن‌ یا الوهیت‌ در نمی‌گذرد بنابراین‌، من‌ علم‌ غیب‌ را نمی‌دانم‌ و اگر خدای‌ عالم ‌الغیب‌ مرا آگاه‌ نمی‌کرد، نمی‌توانستم‌ به‌ شما از داستان‌ اصحاب‌ کهف‌ و ذوالقرنین‌ خبر دهم‌ «به‌ من‌ وحی ‌می‌شود» پس‌ همین‌ صفت‌ و ویژگی‌، برای‌ ایجاد فرق‌ و تمایز میان‌ من‌ و سایر انواع ‌بشر کافی‌ است‌ و محور این‌ وحی‌ بر من‌ این‌ است‌: «که‌ خدای‌ شما خدایی‌ یگانه‌ است‌» و شریکی‌ ندارد «پس‌ هرکس به‌ لقای‌ پروردگار خود امید دارد» و چنین ‌توقعی‌ را که‌ از شأن‌ مؤمنان‌ است‌ در دل‌ می‌پروراند «باید به‌ کار شایسته ‌بپردازد» کار شایسته‌: هر کاری‌ است‌ که‌ شرع‌ شریف‌ بر خیر بودن‌ آن‌ راهنمایی‌ و تأکید کرده‌ و انجام‌دهنده‌ آن‌ را سزاوار ثواب‌ معرفی کرده‌ است‌ «و هیچ ‌کس ‌را» از خلق‌ «در عبادت‌ پروردگار خویش‌ شریک‌ نسازد» چه‌ آن‌ کس‌ نیکوکار باشد، چه‌ بدکردار، چه‌ حیوان‌ باشد، چه‌ جماد. البته‌ ریا نیز که‌ شرک‌ خفی‌ است‌، شامل ‌این‌ نهی‌ می‌شود.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ احمد و ابن ‌سعد از ابی‌سعید بن ‌ابی ‌فضاله‌ انصاری‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: از رسول‌ خدا ص شنیدم‌ که‌ فرمودند: «إذا جمع ‌الله‌ الأولين‌ والآخرين‌ ليوم‌ لا ريب‌ فيه‌ نادى‌ مناد: من‌ كان‌ أشرك‌ في‌ عمل‌ عمله‌ لله‌ أحداً، فليطلب ‌ثوابه‌ من‌ عند غير الله‌؛ فإن‌ الله‌ أغنى‌ الشركاء عن ‌الشرك‌». «چون‌ خدای‌ ﻷ ‌پیشینیان‌ و پسینیان‌ را برای‌ روزی‌ كه‌ هیچ‌ شك‌ و شبهه‌ای‌ در آن‌ نیست‌ گرد آورد، منادیی‌ ندا در می‌دهد كه‌: هر كس‌ با خدا در عملی‌ كه‌ برای‌ او انجام‌ داده‌، كسی‌ را شریك‌ آورده‌ است‌، باید ثواب‌ خویش‌ را از غیر الله أ طلب‌ كند زیرا خدا بی‌نیازترین‌ شركا از شرك‌ است‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «روزقیامت‌ اعمال‌ بنی‌آدم‌ در نامه‌هایی‌ سر به‌ مهر به‌ پیشگاه‌ خدای‌ ﻷ‌ عرضه ‌می‌شود پس‌ خدای‌ ﻷ‌ می‌فرماید: این‌ یکی‌ را دور افگنید و آن‌ یکی‌ را پیش‌آورید. فرشتگان‌ می‌گویند: پروردگارا! به‌ ذات‌ تو سوگند که‌ ما از وی‌ جز خیر چیزی‌ ندیده‌ایم‌؛ می‌فرماید: آری‌! ولی‌ عمل‌ وی‌ برای‌ غیر رضای‌ من‌ بود و من ‌امروز فقط آن‌ عملی‌ را می‌پذیرم‌ که‌ هدف‌ از آن‌ خالصا رضای‌ من‌ بوده‌ است‌».

سوره‌ مریم

مکی‌ است‌ و دارای‌ (98) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه‌: این‌ سوره‌ را به‌ سبب‌ این‌که‌ مشتمل‌ بر داستان‌ بارداری‌ سیدتنا مریم‌ ‘‌ و ولادت‌ عیسی‌ ÷ است‌، «مریم‌» نامیدند. ابن‌ مسعود س در بیان‌ داستان‌ هجرت‌ حبشه‌ می‌گوید: «جعفر بن‌ ابی‌طالب‌ س صدر این‌ سوره‌ را بر نجاشی‌ پادشاه‌ حبشه‌ و اصحابش‌ قرائت‌ کرد».

موضوع‌ این‌ سوره‌ همانند سایر سوره‌های‌ مکی‌، مشتمل‌ بر اثبات‌ وجود خداوند أ و وحدانیت‌ وی‌ و اثبات‌ بعث‌ و جزا از خلال‌ بیان‌ داستان‌های‌ گروهی‌ از انبیا † است‌.

**﴿**كٓهيعٓصٓ١**﴾** [مريم: 1].

خوانده‌ می‌شود: «کاف‌، ها، یا، عین‌، صاد» در «کاف‌» و«صاد» به‌ مقدار شش‌ حرکت‌ یا سه‌ الف‌، مد طویل‌ کشیده‌ می‌شود، در «ها» و«یا» مد به‌ مقدار یک‌ حرکت‌ یا یک‌ الف‌ متعین‌ است‌ و در «عین‌»، هم‌ مد طویل‌ جایز است‌ و هم ‌قصر آن‌ با دو حرکت‌ به‌ مقدار دو الف‌. این‌ حروف‌ از حروف‌ مقطعه‌ است‌ و سخن‌ در این‌ باره‌، در ابتدای‌ سوره ‌«بقره‌» گذشت‌.

**﴿**ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ٢**﴾** [مريم: 2].

«بیان‌ رحمت‌ پروردگار تو بر بنده‌اش‌ زکریا» یعنی‌: این‌ آیات‌ یادی‌ از رحمت ‌پروردگار تو بر بنده‌اش‌ زکریا ÷ است‌. او از انبیای‌ بنی‌اسرائیل‌ بود که‌ شغل‌ نجاری ‌داشت‌ و همسرش‌ خاله‌ عیسی‌ ÷ است‌.

**﴿**إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا٣**﴾** [مريم: 3].

«آن‌گاه‌ که‌ پروردگار خود را به‌ ندایی‌ آهسته‌ ندا کرد» به‌ قولی‌: زکریا ÷ بدان‌ جهت‌ پروردگار خویش‌ را آهسته‌ ندا داد که‌ این‌ شیوه‌، از ریا دورتر است‌. به‌قولی‌ دیگر: ندای‌ خاموشانه‌ زکریا از آن‌ روی‌ بود که‌ او سالخورده‌ و ضعیف‌ شده‌ بود وتوانایی‌ ندا کردن‌ بلند را نداشت‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا٤**﴾** [مريم: 4].«گفت‌» زکریا در آن‌ ندای‌ آهسته‌ خود: «پروردگارا! من‌ استخوانم‌ سست ‌گردیده‌» مرادش‌ این‌ بود که‌ استخوانهایش‌ ضعیف‌ و ناتوان‌ شده‌ «و سرم‌ از پیری ‌شعله‌ور شده‌» یعنی‌: سپیدی‌ بر سرم‌ منتشر شده‌ چنان‌که‌ آتش‌ در هیزم‌ شعله‌ور می‌شود و این‌ کنایه‌ از پیری‌ وی‌ است‌ «و ای‌ پروردگارم‌! من‌ هرگز در دعای‌ تو بی‌بهره‌ نبوده‌ام‌» یعنی‌: هر زمانی‌ که‌ من‌ به‌ بارگاه‌ تو دعا کرده‌ام‌، دست‌ خالی‌ و ناامید برنگشته‌ام‌ و تو دعایم‌ را اجابت‌ کرده‌ای‌؛ اکنون‌ نیز از تو همین‌ امید را دارم‌.

**﴿**وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا٥**﴾** [مريم: 5].

«و همانا من‌ پس‌ از خود از موالیم‌ بیمناکم‌» مراد از موالی‌ در اینجا: اقارب‌ و اقوام ‌عصبه‌ (پشتی‌) چون‌ پسرعموها و مانندشانند. آری‌! اقارب‌ و پسر عموهای‌ زکریا به ‌امر دین‌ بی‌توجه‌ بوده‌ و از برداشتن‌ بار رسالت‌ سستی‌ ورزیده‌ و این‌ شایستگی‌ را از کف‌ داده‌ بودند، یا گرفتار دنیا گشته‌ بودند و مشغولیت‌های‌ دنیوی‌ آنها را از برپا داشتن‌ کار دین‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ خود سرگرم‌ ساخته‌ بود پس‌ زکریا از آن ‌بیمناک‌ شد که‌ با مرگش‌ دین‌ حق‌ از بین‌ برود بنابراین‌، از خدای‌ ﻷ‌ خواست ‌تا ولی‌ و سرپرستی‌ را به‌ وی‌ عنایت‌ فرماید که‌ بعد از مرگش‌ به‌ امر دین‌ قیام‌ ورزیده ‌و بر رونق‌ بخشیدن‌ به‌ کار آن‌، حریص‌ و مشتاق‌ باشد «و زنم‌ عاقر است‌» عاقر: زنی‌ است‌ که‌ به‌ سبب‌ کبر سن‌ از زایایی‌ بازمانده‌ است‌ «پس‌ عطا کن‌ به‌ من‌ از جانب ‌خود ولیی‌» یعنی‌: وارث‌ و جانشینی‌. او بدان‌ جهت‌ تصریحا طلب‌ فرزند نکرد زیرا می‌دانست‌ که‌ او و زنش‌ در سن‌ و حالتی‌ قرار ندارند که‌ پیدایش‌ فرزند به‌ حسب‌ عادت‌ از ایشان‌ ممکن‌ باشد. به‌قولی‌ دیگر: مراد او از ولی‌، فرزند بود.

**﴿**يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيّٗا٦**﴾** [مريم: 6].

«تا هم‌ وارث‌ من‌ باشد و هم‌ وارث‌ آل‌ یعقوب‌» وراثت‌ در اینجا بنابر قول‌ راجح‌: وراثت‌ علم‌ و نبوت‌ است‌ نه‌ وراثت‌ مال‌، به‌ دلیل‌ این‌ حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص: «نحن‌ معاشر الأنبياء لا نورث‌: ما جماعت‌ انبیا میراث‌ نمی‌گذاریم‌». پس‌ معنی‌ سخن‌ زکریا ÷ این‌ است‌ که‌: آن‌ جانشین‌، علمی‌ را که‌ نزد وی‌ و اولاد یعقوب‌ ÷ هست‌، میراث‌ ببرد و به‌ سرپرستی‌ امور دینی‌شان‌ قیام‌ ورزد «و او را ـ ای‌ پروردگار من‌ ـ پسندیده‌ گردان‌» در اخلاق‌ و افعال‌ وی‌، که‌ هم‌ تو از او راضی‌ و خشنود باشی‌ و هم‌ بندگانت‌ او را بپسندند و دوست‌ بدارند تا بدین‌ وسیله‌، او شایسته‌ برداشت‌ علم‌ دین‌ و تعلیم‌ و تبلیغ‌ آن‌ باشد و بتواند شعایر دین‌شان‌ را برای‌شان‌ برپا دارد.

**﴿**يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسۡمُهُۥ يَحۡيَىٰ لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا٧**﴾** [مريم: 7].

خداوند أ دعای‌ وی‌ را اجابت‌ کرد و این‌ ندا را به‌ وسیله‌ فرشتگان‌ به‌سوی‌ وی ‌فرستاد: «ای‌ زکریا! ما تو را به‌ پسری‌ که‌ نامش‌ یحیی‌ است‌ مژده‌ می‌دهیم‌، که‌ پیش‌ از این‌ هیچ‌ همنامی‌ برای‌ او قرار نداده‌ایم‌» یعنی‌: قبل‌ از او هیچ ‌کس‌ را به‌ نام‌ یحیی‌ نام‌ ننهاده‌ایم‌. مجاهد در بیان‌ معنی‌ آن‌ می‌گوید: «قبلا برای‌ او هیچ‌ شبیه‌ و نظیری‌ قرار نداده‌ایم‌». گفتنی‌ است‌ که‌ بیان‌ خصوصیات‌ یحیی‌ ÷ بعدا می‌آید. ولی‌ ابن‌جریر معنی‌ اول‌ را ترجیح‌ داده‌ است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا وَقَدۡ بَلَغۡتُ مِنَ ٱلۡكِبَرِ عِتِيّٗا٨**﴾** [مريم: 8].

«گفت‌: پروردگارا! چگونه‌ مرا پسری‌ خواهد بود و حال‌ آن‌که‌ زنم‌ نازاست‌ و خودم‌ نیز به‌ سبب‌ سالخوردگی‌ به‌ نهایت‌ ضعف‌ رسیده‌ام‌» یعنی‌: سن‌ و سالم‌ به‌ آخر رسیده‌ و فرسوده‌ و فرتوت‌ شده‌ام‌. به‌ قولی‌: او صدوبیست‌ سال‌ و زنش‌ نودوهشت‌ سال‌ سن‌ داشتند. از این‌ سخن‌ وی‌ چنین‌ برمی‌آید که‌ او از قدرت‌ خدای‌ ﻷ‌ و صنع ‌بدیع‌ وی‌ که‌ از پیری‌ سالخورده‌ و زنی‌ نازا فرزندی‌ پدید می‌آورد، شگفت‌ زده‌ شد.

**﴿**قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞ وَقَدۡ خَلَقۡتُكَ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ تَكُ شَيۡ‍ٔٗا٩**﴾** [مريم: 9].

«گفت‌» خداوند متعال‌ از طریق‌ فرشته‌ «همچنین‌ است‌» یعنی‌: فرمان‌ چنین ‌است‌ که‌ از شما دو تن‌ در همین‌ سن‌ و سال‌ فرزندی‌ پدید آید «پروردگار تو گفته‌ که ‌این‌ کار بر من‌ آسان‌ است‌» یعنی‌: این‌ کار در عین‌ دوری‌ و دشواری‌ از نظر تو اما بر من‌ سهل‌ و ساده‌ و آسان‌ است‌ «و هرآینه‌ خودت‌ را پیش‌ از این‌ ـ درحالی‌که‌ چیزی ‌نبودی‌ ـ آفریدم‌» تو را نیز از عدم‌ محض‌ به‌ ساحت‌ وجود آوردم‌ پس‌ پدید آوردن ‌فرزند برایت‌ از طریق‌ توالد و تناسل‌، بر من‌ بسی‌ سهل‌ و آسان‌ است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٖ سَوِيّٗا١٠**﴾** [مريم: 10].

«گفت‌: پروردگارا! برای‌ من‌ نشانه‌ای‌ قرار ده‌» یعنی‌: نشانه‌ای‌ که‌ مرا بر تحقق ‌خواسته‌ام‌ و بشارتت‌ بر باردار شدن‌ زنم‌ به‌ فرزندش‌ یحیی‌، راهنمایی‌ کند تا روان‌ و دلم‌ بدان‌ آرام‌ گیرد زیرا بارداری‌ در آغازین‌ مرحله‌، مخصوصا از زنی‌ که‌ عادت‌ ماهانه‌ وی‌ به‌سبب‌ کبر سن‌ قطع‌ شده‌، بسیار عجیب‌ و شگفت‌آسا است‌ «فرمود: نشانه‌ تو این‌ است‌ که‌ سه‌ شبانه‌ روز با این‌که‌ سالمی‌، با مردم‌ سخن‌ نمی‌گویی‌» یعنی‌: در عین‌ حالی‌که‌ صحیح‌ و سالمی‌ و چنان‌ بیماری‌ای‌ در تو نیست‌ که‌ از سخن ‌گفتن ‌بازت‌ دارد ولی‌ در آن‌ مدت‌ قادر به‌ سخن‌ گفتن‌ نیستی‌.

**﴿**فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنَ ٱلۡمِحۡرَابِ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا١١**﴾** [مريم: 11].

«پس‌» زکریا «از محراب‌» یعنی‌: جای‌ نمازخواندن‌ (مصلای‌) خود «بر قوم‌ خویش‌ در آمد» و مردم‌ برای‌ نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس‌ به‌ آنان‌ اشاره‌ کرد که ‌صبح‌ و شام‌ تسبیح‌ گویید» یعنی‌: این‌ مطلب‌ را از طریق‌ اشاره‌ به‌ آنان‌ فهماند و نتوانست‌ آن‌ را با زبان‌ به‌ آنان‌ انتقال‌ دهد. به‌ قولی‌: برای‌شان‌ دست‌ خطی‌ نوشت‌ و در آن‌ ایشان‌ را به‌ نمازخواندن‌ صبح‌ و عصر دستور داد. به‌قولی‌ دیگر: دستور داد تا به‌ شکرانه‌ این‌ نعمت‌، صبح‌ و شام‌ «سبحان‌الله» بگویند.

**﴿**يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا١٢**﴾** [مريم: 12].

«ای‌ یحیی‌! کتاب‌ را بگیر» یعنی‌: القصه‌ یحیی‌ ـ پسرخاله‌ عیسی‌ ÷ ـ متولد شد و به‌ سنی‌ رسید که‌ در آن‌ می‌توانست‌ مورد خطاب‌ قرار گیرد پس‌ به‌ او گفتیم‌: ای ‌یحیی‌! کتاب‌ خدا ـ یعنی‌ تورات‌ ـ را بگیر «به‌ قوت‌» یعنی‌: با جد و جهد واستواری‌ و عزم‌ و با پشت‌گرمی‌ به‌ تأییدات‌ ما «و در کودکی‌ به‌ او حکم‌ دادیم‌» حکم‌: در اینجا به‌ معنای‌ حکمت‌ است‌، یعنی‌ از کودکی‌ به‌ او فهم‌ و دانش‌ و بینش‌ کتاب ‌را دادیم‌. به‌قولی‌: مراد از حکم‌ نبوت‌ است‌ که‌ در دوران‌ کودکی‌ به‌ او داده‌ شد. نقل‌ است‌ که‌: یحیی‌ ÷ در هفت‌ سالگی‌ به‌ پیامبری‌ برگزیده‌ شد.

**﴿**وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا١٣**﴾** [مريم: 13].

«و از سوی‌ خویش‌ بر او رحمت‌ آوردیم‌» یعنی‌: یحیی‌ ÷ را به‌ رحمتی‌ مخصوص ‌از نزد خویش‌ مفتخر ساختیم‌. حنان‌: رحمت‌، عاطفه‌ و محبت‌ است‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: به‌ او از نزد خویش‌ رحمتی‌ دادیم‌ که‌ در قلب‌ وی‌ پابرجا بود و با آن‌ بر مردم‌ ـ از جمله‌ بر پدر و مادر و نزدیکانش‌ ـ شفقت‌ و عطوفت‌ می‌ورزید ومردم‌ را از کفر و معاصی‌ نجات‌ می‌داد «و به‌ او زکات‌ دادیم‌» مراد از زکات‌ در اینجا: طهارت‌ نفس‌ و پاکی‌ از گناه‌ و داشتن‌ برکت‌ است‌، یعنی‌ او را برای‌ مردم ‌مبارک‌ گردانیدیم‌ که‌ به‌سوی‌ خیر هدایتشان‌ می‌کرد «و تقوا پیشه‌ بود» یعنی‌: یحیی‌ ÷ از معاصی‌ خدا أ پرهیزگار و مطیع‌ وی‌ بود.

**﴿**وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَيۡهِ وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا عَصِيّٗا١٤**﴾** [مريم: 14].

«و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود» و نرم‌ دل‌ و مهربان‌ «و زورگویی‌ نافرمان ‌نبود» یعنی‌: در برابر والدین‌ یا در برابر پروردگارش‌، متکبر و عاصی‌ نبود.

**﴿**وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا١٥**﴾** [مريم: 15].

«و سلام‌ بر او» یعنی‌: امانی‌ از جانب‌ خدا أ بر یحیی‌ باد. به‌قولی‌ معنی‌ این ‌است‌؛ خدای‌ ﻷ‌ بر او سلام‌ گفت‌ در: «روزی‌ که‌ متولد شد» یعنی‌: او در روز تولدش‌ از این‌که‌ شیطان‌ به‌ وی‌ گزندی‌ رسانده‌ و او را لمس‌ کند، در امان‌ وسلامتی‌ بود «و روزی‌ که‌ می‌میرد» از فتنه‌ قبر و وحشت‌ برزخ‌ در امان‌ است‌ «وروزی‌ که‌ زنده‌ برانگیخته‌ می‌شود» نیز از هول‌ و هراس‌ عرصات‌ محشر در امان‌ است‌. به‌ قولی‌: وحشتناک‌ترین‌ حالاتی‌ که‌ انسان‌ در آن‌ قرار می‌گیرد، همین‌ سه‌ حالت ‌است‌:

1. روزی‌ که‌ متولد می‌شود؛ زیرا در آن‌ روز از جایگاهی‌ که‌ در آن‌ قرار و آرام ‌داشته‌ است‌، بیرون‌ می‌آید.
2. روزی‌ که‌ می‌میرد؛ زیرا او در آن‌ روز کسانی‌ را می‌بیند که‌ قبلا آنان‌ را نمی‌شناخته‌ و با احکام‌ و قضایایی‌ روبرو می‌شود که‌ پیش‌تر با آنها آشنایی‌ نداشته ‌است‌.
3. روزی‌ که‌ برانگیخته‌ می‌شود؛ زیرا با هول‌ و هراس‌ روز قیامت‌ روبرو می‌شود. پس‌ یحیی‌ ÷ در این‌ سه‌ حالت‌ در امان‌ است‌: از آسیب‌ شیطان‌ در روز ولادت‌، از عذاب‌ قبر در وقت‌ مردن‌ و از هول‌ و عذاب‌ در روز قیامت‌.

یحیی‌ ÷ در شریعت‌ موسوی‌ عالمی‌ کامل‌ نیز بود، مردم‌ را به‌ توبه‌ از گناهان ‌فرامی‌خواند و آنان‌ را در رودخانه‌ اردن‌ برای‌ توبه‌ از گناهان‌ غسل‌ می‌داد، که ‌نصاری‌ به‌ این‌ روش‌ وی‌ اقتدا کردند و او را «یوحنای‌ معمدان‌» می‌نامند.

نقل‌ است‌ که‌ یکی‌ از حکام‌ فلسطین‌ به‌ نام ‌«هیرودس‌» دختر برادری‌ بسیار زیبا به ‌نام‌ «هیرودیا» داشت‌ پس‌ خواست‌ تا دختر برادرش‌ را به‌ عقد خود درآورد ولی ‌یحیی‌ ÷ به ‌دلیل‌ حرام ‌بودن‌ این‌ ازدواج‌ با آن‌ موافقت‌ نکرد، «هیرودس‌» عموی‌ دختر از بس‌ که‌ مفتون‌ و شیفته‌ او بود از او خواست‌ تا هر آرزویی‌ که‌ دارد با وی ‌در میان‌ گذارد تا آرزویش‌ را برآورده‌ کند، آن‌ دختر با توطئه‌ و تحریک‌ مادرش‌ سر یحیی‌ ÷ را از وی‌ خواست‌ و او هم‌ یحیی‌ ÷ را به‌ شهادت‌ رساند. و چون‌ خبر شهادت‌ وی‌ به‌ عیسی‌ ÷ رسید، او دعوتش‌ را در میان‌ مردم‌ نمایان‌ کرد و به‌ تبلیغ‌ و هشداردهی‌ آنان‌ قیام‌ کرد.

**﴿**وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا١٦**﴾** [مريم: 16].

«و یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «در کتاب‌» یعنی‌: در این‌ سوره‌، داستان‌ «مریم‌ را آن‌گاه‌ که‌ در مکانی‌ شرقی‌ کناره‌ گرفت‌» یعنی‌: به‌ مکانی‌ در جهت‌ شرق‌ بیت‌المقدس ‌خلوت‌گزین‌ شد. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: به‌ همین‌ سبب‌ نصاری‌ جهت‌ مشرق‌ را قبله‌ خویش‌ گرفتند زیرا عیسی‌ ÷ در این‌ جهت‌ از بیت‌ المقدس‌ متولد شد. به‌ قولی‌: مریم‌ ‘‌ به‌ این‌ خاطر از مردم‌ کناره‌ گرفت‌ تا خدای‌ سبحان‌ را در خلوت‌ و فراغت‌ عبادت‌ کند.

**﴿**فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابٗا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا١٧**﴾** [مريم: 17].

«پس‌ در برابر آنان‌ حجابی‌ برخود گرفت‌» تا از چشم‌ مردم‌ پنهان‌ باشد و او را در حال‌ عبادت‌ نبینند. حجاب‌: پرده‌ و مانع‌ است‌ «پس‌ به‌سوی‌ او روح‌ خود را فرستادیم‌» که‌ جبرئیل‌ ÷ است‌. حق‌ تعالی‌ او را روح‌ نامید زیرا دین‌ به‌ وسیله‌ وحیی‌ که‌ او حامل‌ آن‌ است‌ زنده‌ می‌شود «پس‌ به‌صورت‌ بشری‌ درست ‌اندام‌ بر او نمایان‌ شد» یعنی‌: جبرئیل‌ ÷ به‌ شکل‌ انسانی‌ تمام‌ عیار در دیده‌ مریم‌ ‘‌ نمایان‌ شد به‌طوری‌ که‌ از اوصاف‌ بنی‌آدم‌ هیچ‌ چیزی‌ کم‌ نداشت‌ پس‌ مریم ‌پنداشت‌ که‌ او نسبت‌ به‌ وی‌ قصد بدی‌ دارد به‌ همین‌ جهت‌:

**﴿**قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا١٨**﴾** [مريم: 18].

«گفت‌: من‌ از تو به‌ خدای‌ رحمان‌ پناه‌ می‌برم‌، اگر پرهیزگار باشی‌» یعنی‌: اگر از کسانی‌ باشی‌ که‌ خدا ترس‌ و پرهیزگارند، من‌ از تو به‌ خدا أ پناه‌ می‌برم‌ لذا از پرده‌گاه‌ من‌ بیرون‌ شو. چنان‌که‌ گویند: اگر مؤمنی‌، به‌ من‌ ستم‌ نکن‌. نقل‌ است‌ که ‌مریم‌ ‘‌ هنگامی‌ که‌ حیض‌ می‌شد، از پرده‌گاهش‌ به‌ خانه‌ خاله‌اش‌ می‌آمد و چون‌ پاک‌ می‌شد به‌ پرده‌گاه‌ خویش‌ بازمی‌گشت‌.

**﴿**قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا١٩**﴾** [مريم: 19].

«گفت‌» جبرئیل‌ ÷ «جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ فرستاده‌ پرودگار توام‌» یعنی‌: چنان ‌نیست‌ که‌ من‌ نسبت‌ به‌ تو قصد بدی‌ داشته‌ باشم‌ بلکه‌ من‌ از جانب‌ همان‌ پروردگاری ‌به‌سویت‌ فرستاده‌ شده‌ام‌ که‌ به‌ او پناه‌ بردی‌ و از کسانی‌ نیستم‌ که‌ انتظار بدی‌ از آنان‌ می‌رود و آمده‌ام‌: «برای‌ این‌که‌ به‌ تو پسری‌ پاکیزه‌ ببخشم‌» زکی‌: پاکیزه‌ از گناهان‌ که‌ بر پاکی‌ و پاکدامنی‌ رشد می‌کند.

**﴿**قَالَتۡ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞ وَلَمۡ أَكُ بَغِيّٗا٢٠**﴾** [مريم: 20].

«گفت‌» مریم‌ ‘ «چگونه‌ برایم‌ پسری‌ باشد، با آن‌که‌ هیچ‌ بشری‌ به‌ من ‌دست‌ نرسانیده‌ است‌» یعنی‌: هیچ‌ شوهری‌ به‌ من‌ نزدیکی‌ نکرده‌ است‌ «و من‌ هرگز زناکار نبوده‌ام‌» و فرزند عادتا با یکی‌ از این‌ دو شیوه‌ به‌ دنیا می‌آید. بغی‌: زن‌ زناکاری‌ است‌ که‌ مردان‌ را در برابر پول‌ به‌ کام‌خواهی‌ از خود فرامی‌خواند.

**﴿**قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞۖ وَلِنَجۡعَلَهُۥٓ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِ وَرَحۡمَةٗ مِّنَّاۚ وَكَانَ أَمۡرٗا مَّقۡضِيّٗا٢١**﴾** [مريم: 21].

«گفت‌» جبرئیل‌ ÷ «فرمان‌ حق‌ چنین‌ است‌» که‌ بی‌پدر، پسری‌ به‌ تو عنایت ‌کند «پروردگار تو فرموده‌ که‌ این‌ بر من‌ آسان‌ است‌» و هیچ‌ دشواریی‌ ندارد «و تا او را برای‌ مردم‌ نشانه‌ای‌ قرار دهیم‌» یعنی‌: تا آن‌ طفل‌ را، یا آفرینش‌ وی‌ را بدون‌ پدر، آیه‌ و نشانه‌ای‌ برای‌ مردم‌ قرار دهیم‌ که‌ با آن‌ به‌ کمال‌ قدرت‌ ما پی‌ برند «و رحمتی‌ از جانب‌ خویش‌» قرار دهیم‌، به‌ سبب‌ هدایت‌ و خیر بسیاری‌ که‌ از جانب‌ او به‌ مردم‌ می‌رسد زیرا هر پیامبری‌ برای‌ امتش‌ رحمتی‌ است‌ «و این‌ کاری‌ مقدر شده‌است‌» که‌ خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را مقدر کرده‌، قلم‌ آن‌ را نوشته‌ و در علم‌ ازلی‌ قدیم ‌وی‌ ثبت‌ شده‌ پس‌ قطعا انجام‌ یافتنی‌ است‌ و هیچ‌ برگشتی‌ ندارد. یعنی‌: تو ای ‌مریم‌! ناگزیری‌ که‌ به‌ این‌ انتخاب‌ الهی‌ برای‌ خویش‌ و بر آنچه‌ که‌ به‌دنبال‌ آن‌ از افترای‌ مفتریان‌ و آزار آزاردهندگان‌ پیش‌ خواهد آمد، صبر کنی‌.

**﴿**۞فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا٢٢**﴾** [مريم: 22].

«پس‌ مریم‌ به‌ او باردار شد» یعنی‌: جبرئیل‌ ÷ در چاک‌ پیراهن‌ مریم ‌‌‘ دمید و اثر دمیدنش‌ به‌ شکم‌ مریم‌ ‘‌ رسید آن‌گاه‌ او به‌ عیسی‌ ÷ باردار شد «و به‌ سبب‌ آن‌ حمل‌ به‌جایی‌ دور از مردم‌ کناره‌ گرفت‌» ابن‌ عباس‌ س می‌گوید: «مریم‌ در انت‌های‌ وادی‌ بیت‌ لحم‌ که‌ میان‌ آن‌ و ایلیا چهار مایل‌ راه‌ فاصله‌ است‌، کناره‌ گرفت‌».

**﴿**فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا٢٣**﴾** [مريم: 23].«پس‌ درد زایمان‌ او را به‌سوی‌ تنه‌ درخت‌ خرمایی‌ کشانید» یعنی‌: درد زایمان ‌مریم‌ را ناچار و ناگزیر از پناه‌ بردن‌ به‌ تنه‌ درخت‌ خرمای‌ خشکی‌ گردانید، گویی‌ او در طلب‌ چیزی‌ بود تا بر آن‌ تکیه‌ داده‌ و به‌ آن‌ درآویزد چنان‌که‌ زن‌ باردار در هنگام‌ شدت‌ درد زایمان‌ به‌ هر چیز ممکنی‌ درمی‌آویزد و چنگ‌ می‌زند. مخاض‌: درد زایمان‌ و حالت‌ ولادت‌ است‌ «گفت‌» مریم‌ ‘‌ «ای‌ کاش‌ پیش‌ از این‌ مرده‌ بودم‌» مریم‌ آرزوی‌ مرگ‌ کرد زیرا از آن‌ ترسید که‌ به‌ وی‌ در عفت‌ و دینش ‌بدگمان‌ شوند. این‌ آیه‌ دلیل‌ بر جایز بودن‌ آرزوی‌ مرگ‌ در هنگام‌ فتنه‌ است‌ زیرا مریم‌ دانست‌ که‌ با این‌ نوزاد، به‌ فتنه‌ مردم‌ مبتلا می‌شود «و» ای‌ کاش‌ «یک‌باره ‌فراموش‌ شده‌ بودم‌» نسی‌: چیز بی‌ارزشی‌ است‌ که‌ از شأن‌ آن‌ این‌ است‌ تا فراموش‌ شود زیرا از فقدان‌ آن‌ هیچ‌ تألمی‌ دست‌ نمی‌دهد، مانند گم‌ کردن‌ میخ‌، ریسمان‌، کفش‌ کهنه‌ و امثال‌ آن‌ که‌ مردم‌ عادتا به‌ آنها هیچ‌ ارزشی‌ نمی‌دهند.

**﴿**فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا٢٤**﴾** [مريم: 24].

«پس‌ او را از زیرپای‌ او ندا داد» یعنی‌: چون‌ جبرئیل‌ ÷ این‌ سخن‌ مریم ‌‘‌ را شنید، او را از فرودست‌ وی‌ ندا داد زیرا جبرئیل‌ ÷ در زیر آن‌ تل‌ یا در زیر آن‌ درخت‌ خرما بود. به‌قولی‌: منادی‌ خود عیسی‌ ÷ بود و مادرش‌ را چنین ‌ندا داد؛ «که‌ اندوه‌ مخور، بی‌گمان‌ پروردگارت‌ از زیرپای‌ تو جوی‌ آبی‌ پدید آورده‌ است‌» سری‌: جوی‌ آب‌ کوچکی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ از فرودست‌ مریم ‌برایش‌ جاری‌ کرد تا از آن‌ بیاشامد. به‌ قولی‌: مراد از سری‌ در اینجا عیسی‌ ÷ است ‌زیرا به‌ مردان‌ بزرگ‌ و باعظمت‌، سری‌ می‌گویند.

**﴿**وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا٢٥**﴾** [مريم: 25].

«و تنه‌ درخت‌ خرما را به‌سوی‌ خویش‌ بجنبان‌» یعنی‌: تنه‌ درخت‌ خرما را بگیر وآن‌ را به‌سوی‌ خود بتکان‌ «بر تو خرمای‌ تازه‌ای‌ از درخت‌ می‌ریزاند» رطب‌ جنی‌: خرمای‌ تازه‌ای‌ است‌ که‌ آماده‌ چیدن‌ باشد. یعنی‌: بر تو رطب‌ تازه‌ پاکیزه‌ می‌ریزاند. عمروبن‌ میمون‌ می‌گوید: «برای‌ زنان‌ در حال‌ نفاس‌ (زایمان‌) چیزی‌ بهتر از رطب‌ نیست‌». در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ علی‌ ÷ از رسول‌ خدا ص آمده ‌است‌ که‌ فرمودند: «عمه‌ خود درخت‌ خرما را گرامی‌ بدارید زیرا درخت‌ خرما از همان‌ گلی‌ آفریده‌ شد که‌ آدم‌ ÷ از آن‌ آفریده‌ شد...».

آری‌! مریم‌ ‘ قبل‌ از ولادت‌ عیسی‌ بی‌ کسب‌ و کار از سوی‌ حق‌ تعالی‌ روزی ‌پاک‌ بهشتی‌ داده‌ می‌شد[[34]](#footnote-34) و این‌ گرامیداشت‌ و تجلیلی‌ مخصوص‌ برایش‌ بود اما چون‌ عیسی‌ ÷ را به ‌دنیا آورد، مأمور به‌ تکاندن‌ درخت‌ خرما شد. علما در توجیه‌ این‌ امر گفته‌اند: مریم‌ قبل‌ از ولادت‌ عیسی‌ ÷ تماما مشغول‌ عبادت‌ حق‌ بود اما بعد از ولادت‌، دل‌ وی‌ به‌ دوستی‌ عیسی‌ ÷ نیز مشغول‌ شد، از این‌ جهت‌ به‌ کسب‌ وتلاش‌ در جهت‌ به‌دست ‌آوردن‌ روزی‌ مأمور گشت‌.

علما با این‌ آیه‌ استدلال‌ کرده‌اند بر این‌که‌: هرچند فراهم‌ آمدن‌ رزق‌ حتمی ‌است‌ ولی‌ خداوند أ آن‌ را به‌ سعی‌ و تلاش‌ خود انسان‌ وابسته‌ ساخته‌ است‌ زیرا کسب‌ و کار، سنت‌ خداوند متعال‌ در بندگانش‌ می‌باشد و این‌ سنت‌ با توکل‌ در تضاد و تعارض‌ نیست‌ زیرا توکل‌ بعد از توسل‌ به‌ اسباب‌ است‌.

**﴿**فَكُلِي وَٱشۡرَبِي وَقَرِّي عَيۡنٗاۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلۡبَشَرِ أَحَدٗا فَقُولِيٓ إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا فَلَنۡ أُكَلِّمَ ٱلۡيَوۡمَ إِنسِيّٗا٢٦**﴾** [مريم: 26].

«پس‌» از این‌ رطب‌ و از این‌ آب‌ گوارا «بخور و بیاشام‌ و دیده‌ آسوده‌دار» یعنی‌: روانت‌ را آرام‌ و مطمئن‌ بدار و غم‌ و اندوه‌ را از خود بران‌ «پس‌ اگر کسی‌ از آدمیان‌ را دیدی‌، بگو: هرآینه‌ من‌ برای‌ خدای‌ رحمان‌ روزه‌ نذر کرده‌ام‌» مراد از روزه‌ در اینجا؛ روزه‌ سکوت‌ است‌ «و امروز هرگز با هیچ‌ انسانی‌ سخن‌ نخواهم‌ گفت‌» مرادش‌ این‌ بود که‌ بعد از دادن‌ این‌ خبر به‌ آنها، با هیچ‌ یک‌ از آنها سخن‌ نخواهد گفت‌. به‌ قولی‌: حتی‌ او این‌ خبر را نیز با تلفظ کلمات‌ به‌ آنان‌ نداد بلکه‌ با اشاره‌ مفید و قابل‌ فهم‌ این‌ امر را به‌ آنان‌ فهماند. یادآور می‌شویم‌ که‌ روزه‌ سکوت‌ در دیانت‌های‌ پیشین‌ مشروع‌ بود ولی‌ در اسلام‌ مشروعیت‌ ندارد و سنت ‌اسلام‌، سکوت ‌کردن‌ از زشتگویی‌ است‌.

**﴿**فَأَتَتۡ بِهِۦ قَوۡمَهَا تَحۡمِلُهُۥۖ قَالُواْ يَٰمَرۡيَمُ لَقَدۡ جِئۡتِ شَيۡ‍ٔٗا فَرِيّٗا٢٧**﴾** [مريم: 27].

«پس‌ مریم‌ او را» یعنی‌: عیسی‌ ÷ را «پیش‌ قوم‌ خود آورد» از آن‌ جای ‌دورافتاده‌ای‌ که‌ خود را در آن‌ کنار کشیده‌ بود «درحالی‌که‌ او را در آغوش‌ گرفته ‌بود» پس‌ چون‌ آنها طفلی‌ را در آغوش‌ وی‌ دیدند ؛ «گفتند» در حال‌ انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده‌ این‌ حالت‌: «ای‌ مریم‌! به‌ راستی‌ آوردی‌» یعنی‌: مرتکب‌ شدی ‌«چیزی‌ زشت‌ را» فریا: کار زشت‌ و ناپسند و عجیب‌ و نادری‌ را زیرا فرزندی‌ را بی‌پدر به ‌دنیا آورده‌ای‌.

**﴿**يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا٢٨**﴾** [مريم: 28].

«ای‌ خواهر هارون‌» مراد از این‌ هارون‌، هارون‌ برادر موسی‌ علیهماالسلام نیست‌ زیرا در میان‌ آن‌ دو هزار سال‌ فاصله‌ بود بلکه‌ این‌ هارون‌ مرد نیکوکاری‌ بود که‌ در آن‌ زمان‌ زندگی‌ می‌کرد. به‌قولی‌ دیگر؛ معنی‌ این‌ است‌: ای‌ کسی‌ که‌ ما او را در صلاح ‌و عبادت‌ و زهد مانند هارون‌ برادر موسی‌ علیهماالسلام می‌پنداشتیم‌، آخر چگونه‌ مرتکب‌ چنین‌ عملی‌ گردیدی‌؟ یعنی‌: آنان‌ مریم‌ ‘‌ را در صلاح‌ و عبادت‌ به‌ هارون‌ برادر موسی‌ علیهماالسلام تشبیه‌ کردند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ مغیره ‌بن‌ شعبه‌ س آمده‌ است‌ که‌ گفت‌: «رسول‌ خدا ص مرا به‌سوی‌ مردم‌ نجران‌ فرستادند، مردم‌ نجران‌ [که‌ نصاری‌بودند] به‌ من‌ گفتند: بنگر که‌ شما در قرآن‌ خود می‌خوانید: ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ﴾ [مريم: 28] درحالی‌که‌ موسی‌ ÷ سالیان‌ سال‌ قبل‌ از عیسی‌ ÷ زندگی‌ می‌کرد؟! راوی ‌می‌گوید: پس‌ چون‌ بازگشتم‌، این‌ سخن‌شان‌ را با رسول‌ خدا ص در میان‌ گذاشتم‌، فرمودند: آیا به‌ آنان‌ نگفتی‌ که‌ مردم‌ در آن‌ زمان‌ فرزندان‌ خود را به‌ نام‌ پیامبران‌ و صالحان‌ پیشین‌ نامگذاری‌ می‌کردند، یعنی‌ شیوه‌ و عادتشان‌ چنین‌ بود؟...». آری‌! گفتند: ای‌ خواهر هارون‌! «پدرت‌ مرد بدی‌ نبود و مادرت‌ نیز زناکار نبود» یعنی‌: تو از اهل‌ بیت‌ پاک‌ و پرهیزگاری‌ هستی‌ که‌ به‌ صلاح‌ و عبادت‌ معروفند پس‌ چگونه ‌مرتکب‌ چنین‌ کار بدی‌ گردیدی‌؟.

**﴿**فَأَشَارَتۡ إِلَيۡهِۖ قَالُواْ كَيۡفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلۡمَهۡدِ صَبِيّٗا٢٩ قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا٣٠**﴾** [مريم: 29-30].

«مریم‌ به‌سوی‌ طفل‌ خود» عیسی‌ ÷ «اشاره‌ کرد» او فقط به‌ اشاره‌ اکتفا کرد و عیسی‌ ÷ را به‌ سخن‌ گفتن‌ دستور نداد زیرا برای‌ خدای‌ ﻷ‌ روزه‌ سکوت‌ نذر کرده‌ بود «گفتند: چگونه‌ با کسی‌ که‌ در گهواره‌ و در حال‌ کودکی‌ است‌ سخن ‌بگوییم‌؟» در اینجا بود که‌ معجزه‌ بزرگی‌ به‌ ظهور پیوست‌:

«گفت‌» عیسی‌ ÷ «من‌ بنده‌ خداوندم‌» پس‌ اولین‌ سخنی‌ که‌ عیسی‌ ÷ به‌ آن ‌نطق‌ کرد، اعتراف‌ به‌ عبودیت‌ خداوند بزرگ‌ بود تا به‌ نصاری‌ اعلام‌ کند که‌ آنان ‌در آنچه‌ که‌ بعدا از ربوبیت‌ به‌ وی‌ نسبت‌ خواهند داد، گمراهند «به‌ من‌ کتاب‌ داده‌» یعنی‌: خداوند أ در ازل‌ برایم‌ مقدر کرده‌ که‌ پیامبری‌ دارای‌ کتاب‌ باشم‌. وکتابش‌ انجیل‌ است‌ «و مرا پیامبر ساخته‌ است‌» یعنی‌: به‌ نبوتم‌ و به‌ دادن‌ کتاب ‌برایم‌ حکم‌ کرده‌ است‌. گفتنی‌ است‌ که‌ عیسی‌ ÷ در این‌ حال‌ کودکی‌ نه‌ پیامبر بود و نه‌ بر وی‌ کتاب‌ نازل‌ شده‌ بود بلکه‌ او از امر یقینی‌ای‌ خبر می‌داد که‌ وقوعش‌ در آینده‌ حتمی‌ بود.

**﴿**وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا٣١**﴾** [مريم: 31].

«و هر جا که‌ باشم‌ مرا مبارک‌ ساخته‌ است‌» مبارک‌: بابرکت‌، بسیار نفع‌رسان ‌برای‌ بندگان‌ و آموزگار خیر و فضیلت‌ است‌ «و مادام‌ که‌ زنده‌ باشم‌» یعنی‌: در مدت‌ دوام‌ زندگانیم‌؛ «مرا سفارش‌ کرده‌ است‌» یعنی‌: مرا امر کرده‌ است‌ «به‌ نماز و زکات‌» مراد از زکات‌: زکات‌ مال‌، یا پاکسازی‌ نفس‌ است‌.

**﴿**وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا٣٢**﴾** [مريم: 32].

«و مرا در حق‌ مادرم‌ نیکوکار ساخته‌» بدین‌گونه‌ عیسی‌ ÷ به‌ قدرت‌ لایزال ‌خداوند أ در حال‌ کودکی‌ دانست‌ که‌ پدری‌ نداشته‌ است‌ «و مرا جبار شقی ‌نگردانیده‌ است‌» جبار: گردنکش‌ زورگو و شقی‌: بدبخت‌ نافرمان‌ در برابر پروردگار است‌. یا شقی‌: به‌ معنی‌ نا امید، یا عاق‌ و نفرین‌ شده‌ مادر است‌.

برخی‌ از سلف‌ گفته‌اند: هیچ‌ کسی‌ را عاق‌ پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که‌ گردنکش‌، نافرمان‌ حق‌ تعالی‌ و بدبخت‌ می‌باشد.

**﴿**وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا٣٣**﴾** [مريم: 33].

«و سلام‌ بر من‌، روزی‌ که‌ زاده‌ شدم‌ و روزی‌ که‌ می‌میرم‌ و روزی‌ که‌ زنده‌ برانگیخته ‌می‌شوم‌» یعنی‌: بر من‌ در روزی‌ که‌ متولد شدم‌ سلامتی‌ مقدر شده‌ بود زیرا شیطان‌ در آن‌ وقت‌ به‌ من‌ هیچ‌ آسیبی‌ نرسانید و بر من‌ در هنگام‌ مرگم‌ نیز سلامتی‌ مقدراست‌ زیرا حق‌ تعالی‌ در آن‌ هنگام‌ مرا گمراه‌ نمی‌سازد و مرا به‌ حق‌ و صدق‌ ناطق ‌می‌گرداند و بر من‌ در هنگام‌ برانگیختن‌ مجددم‌ نیز سلامتی‌ است‌ زیرا در آن‌ روز از هول‌ و هراس‌ محشر در امان‌ هستم‌.

پس‌ این‌ مجموعا نه‌ موضوع‌ بود که‌ عیسی‌ ÷ آن‌ را در آغوش‌ مادرش‌ اعلام ‌کرد. مالک‌ بن ‌انس‌ س می‌گوید: «چه‌ قدر سخت‌ است‌ این‌ آیات‌ بر معتقدان‌ به‌ عقیده‌ قدر (قدریه‌) زیرا عیسی‌ ÷ از همه‌ اموری‌ که‌ در باره‌ وی‌ در گذشته‌ و آینده ‌حکم‌ شده‌ است‌ خبر داد، درحالی‌که‌ قدریه‌ می‌گویند: بنده‌ خالق‌ افعال‌ خویش ‌است‌!».

**﴿**ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ٣٤ مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ٣٥**﴾** [مريم: 34-35].

«این‌» کسی‌ که‌ به‌ اوصاف‌ یادشده‌ توصیف‌ شد و گفت‌: من‌ بنده‌ خدایم‌... تا به‌ آخر؛ همانا «عیسی‌ پسر مریم‌ است‌» نه‌ خدا، یا فرزند خدا چنان‌ که‌ نصاری ‌می‌پندارند ـ العیاذ بالله «همان‌ سخن‌ راست‌ و درستی‌ که‌ آنان‌ در آن‌ اختلاف ‌می‌کنند» یعنی‌: این‌ سخن‌، همان‌ سخن‌ راست‌ و درست‌ درباره‌ حقیقت‌ عیسی‌ پسر مریم‌ علیهماالسلام‌ است‌، نه‌ آنچه‌ که‌ گمراهان‌ و مغضوبان‌ در این‌ باره‌ می‌گویند؛ از جمله‌ این‌که‌ به‌ عیسی‌ نسبت‌ فرزندی‌ خدای‌ سبحان‌ را می‌دهند، در حالی‌که‌: «خدا را نسزد که‌ فرزندی‌ برگیرد» یعنی‌: درست‌ و سزاوار نیست‌ که‌ حق‌ تعالی‌ صاحب ‌فرزند باشد «منزه‌ است‌ او» و مقدس‌ است‌ از این‌ سخن‌ و از این‌ نسبت‌ نادرست‌ «چون‌ کاری‌ را اراده‌ کند، جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ آن‌ می‌گوید: موجود شو پس‌ بی‌درنگ ‌موجود می‌شود» چنان‌که‌ به‌ عیسی‌ ÷ گفت‌: «کن‌: موجود باش‌» و او هم ‌بی‌درنگ‌ موجود شد. پس‌ کسی‌ که‌ دارای‌ این‌چنین‌ شأنی‌ است‌، چگونه‌ این‌ توهم ‌درباره‌ وی‌ می‌رود که‌ دارای‌ فرزندی‌ باشد؟ زیرا داشتن‌ فرزند از نشانه‌های‌ نقص‌ و نیازمندی‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ از آن‌ مبراست‌.

**﴿**وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ٣٦**﴾** [مريم: 36].

«و» گفت‌: عیسی‌ ÷ «در حقیقت‌ خداست‌ که‌ پروردگار من‌ و پروردگار شماست ‌پس‌ او را بپرستید، این‌ است‌ راه‌ راست‌» یعنی‌: آنچه‌ به‌ شما درباره‌ این‌ حقیقت‌ که ‌او پروردگار من‌ و پروردگار شماست‌، گفتم‌ همانا راه‌ راستی‌ است‌ که‌ هیچ‌ کجی‌ وانحرافی‌ در آن‌ نیست‌ و رونده‌ این‌ راه‌، هرگز گمراه‌ نمی‌شود.

**﴿**فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ٣٧**﴾** [مريم: 37].

«اما احزاب‌ از میانشان‌ اختلاف‌ کردند» یعنی‌: فرقه‌های‌ نصاری‌ یا مجموعه‌ اهل‌ کتاب‌ در امر عیسی‌ ÷ به‌ اختلاف‌ پرداختند لذا یهودیان‌ گفتند: او ساحر است ‌همچنین‌ گفتند: او پسر یوسف‌ نجار است‌. یوسف‌ نجار مرد عابد و زاهدی‌ از نزدیکان‌ مریم‌ ‘‌ بود که‌ همراه‌ با وی‌ به‌ خدمت‌ بیت‌المقدس‌ اشتغال‌ داشت‌. نصاری‌ نیز درباره‌ عیسی‌ ÷ به‌ فرقه‌های‌ مختلفی‌ تقسیم‌ شدند؛ فرقه‌ نسطوریه‌ گفتند: او پسر خداست‌ ـ العیاذبالله ـ و فرقه‌ ملکانیه‌ گفتند: او سومین ‌سه‌ خداست‌ ـ العیاذ بالله «پس‌ وای‌ بر کافران‌ از حضور در روزی‌ بزرگ‌» و آنچه‌ که‌ در آن‌ از حساب‌ و عقاب‌ به‌ جریان‌ می‌افتد! که‌ این‌ روز، روز قیامت‌ است‌.

ابن‌کثیر به‌ نقل‌ از علمای‌ تاریخ‌ می‌گوید: «قسطنطین‌ فرقه‌های‌ نصاری‌ را در یکی‌ از مجامع‌ سه‌گانه‌ مشهورشان‌ گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان‌ در آن‌ اجتماع ‌عظیم‌ به‌ دوهزار و صد و هفتاد تن‌ رسید، سپس‌ از آنان‌ درباره‌ عیسی‌ ÷ نظرخواهی‌ کرد، آنها درباره‌ او اختلافی‌ جدی‌ و فاحش‌ در میان‌ آورده‌ و آرا و اندیشه‌های‌ بسیار متفاوتی‌ ابراز کردند مگر سیصد و هشت‌ تن‌ از آنان‌ که‌ همه‌ بر یک‌ قول‌ متفق ‌بودند پس‌ قسطنطین‌ که‌ خود به‌ علاوه‌ پادشاهی‌، فیلسوف‌ نیز بود به‌ آن‌ سیصد وهشت‌ تن‌ گرایش‌ یافت‌ و آنان‌ را به‌ پیشوایی‌ نصاری‌ برگزید و دیگران‌ را طرد کرد. سپس‌ آنها برایش‌ کتاب‌ها وضع‌ کرده‌ قوانین‌ و برنامه‌هایی‌ ساختند و پرداختند وبدعت‌های‌ بسیاری‌ را بنا نهاده‌ دین‌ مسیح‌ را تحریف‌ کردند و او در مملکت‌ خویش ‌که‌ شامل‌ سرزمین‌ شام‌ و جزیره‌ و روم‌ بود، برای‌شان‌ کلیساهای‌ بزرگی‌ بنا کرد وگویند: تعداد این‌ کلیساها به‌ دوازده‌ هزار بالغ‌ می‌شد».

**﴿**أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ يَوۡمَ يَأۡتُونَنَاۖ لَٰكِنِ ٱلظَّٰلِمُونَ ٱلۡيَوۡمَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٣٨**﴾** [مريم: 38].

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی‌: چقدر شنوایی‌ و بینایی‌شان‌ قوی‌ است‌ «روزی ‌که‌ به‌سوی‌ ما می‌آیند» برای‌ حساب‌ و جزا زیرا خدای‌ متعال‌ در آن‌ روز بینایی‌شان ‌را نافذ می‌گرداند «ولی‌ این‌ ستمگران‌» که‌ نیایش‌ و پرستش‌ را در غیر محل‌ و جایگاه‌ آن‌ قرار داده‌اند «امروز» یعنی‌: در دنیا «در گمراهی‌ آشکار قرار دارند» و از یافتن‌ حق‌، کر ولال‌ و کور می‌باشند درحالی‌که‌ می‌پندارند بر راه‌ و رسم‌ درستی ‌قرار دارند اما هیهات‌!

**﴿**وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ٣٩**﴾** [مريم: 39].

«و آنان‌ را از روز حسرت‌ بیم‌ ده‌» یعنی‌: از روزی‌ که‌ همگان‌ در آن‌ افسوس‌ و حسرت‌ می‌خورند؛ بدکاران‌ بر بدکاری‌ و گناهان‌ خویش‌ و نیکوکاران‌ بر انجام ‌ندادن‌ اعمال‌ خیر بیشتر «آن‌گاه‌ که‌ کار به‌ انجام‌ رسانیده‌ شود» یعنی‌: آن‌ گاه‌ که ‌خداوند أ از حساب‌ و داوری‌ فارغ‌ گشته‌ کارنامه‌های‌ اعمال‌ درهم‌ پیچیده‌ شود و اهل‌ بهشت‌ به‌ بهشت‌ و اهل‌ دوزخ‌ به‌ دوزخ‌ درآیند «و حال‌ آن‌که‌ آنها در غفلتند» یعنی‌: آنها هم‌اکنون‌ در دنیا به‌ علایق‌ و اسباب‌ دنیوی‌ فریفته‌ بوده‌ و از عذابی‌ که‌ در آخرت‌ برای‌شان‌ آماده‌ ساخته‌ شده‌، غافلند در حالی‌که‌ اگر می‌دانستند و اندیشه‌ می‌کردند، بی‌گمان‌ در دنیا حال‌ و وضع‌ و کوشش‌ و تلاش‌شان‌ به ‌گونه‌ای ‌دیگر و در راستای‌ دیگری‌ بود «و آنان‌ ایمان‌ نمی‌آورند» و این‌ در علم‌ ازلی ‌خداوند أ رفته‌ است‌ و هیچ‌ برگشتی‌ ندارد. در حدیث شریف‌ به‌ روایت‌ ابی‌ سعید خدری‌ س از رسول‌اکرم‌ ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «چون‌ اهل‌ بهشت‌ به‌ بهشت‌ و اهل‌ دوزخ‌ به‌ دوزخ‌ درآیند، مرگ‌ ـ که‌ گویی‌ قوچی‌ ابلق‌ است‌ ـ آورده ‌می‌شود و در میان‌ بهشت‌ و دوزخ‌ متوقف‌ ساخته‌ می‌شود آن‌گاه‌ ندا درداده ‌می‌شود: ای‌ اهل‌ بهشت‌! آیا این‌ را می‌شناسید؟ ایشان‌ گردنهایشان‌ را بلند کرده ‌می‌نگرند و می‌گویند: آری‌! این‌ مرگ‌ است‌. سپس‌ ندا درداده‌ می‌شود: ای‌ اهل ‌دوزخ‌! آیا این‌ را می‌شناسید؟ آنان‌ گردن‌هایشان‌ را بلند کرده‌ می‌نگرند و می‌گویند: آری‌! این‌ مرگ‌ است‌. آن‌گاه‌ دستور داده‌ می‌شود که‌ آن‌ را ذبح‌ کنند و بعد از ذبح‌ آن‌ چنین‌ ندا در داده‌ می‌شود: ای‌ اهل‌ بهشت‌! جاوادنگی‌ است‌ و مرگی‌ در کار نیست‌. و ای‌ اهل‌ دوزخ‌! جاوادنگی‌ است‌ و مرگی‌ در کار نیست‌. سپس‌رسول‌ خدا ص این‌ آیه‌ را خواندند و بعدا با دست‌ خویش‌ اشاره‌ کرده‌ فرمودند: اما اهل‌ دنیا در غفلت‌ دنیا به‌سر می‌برند». در روایتی‌ از ابن‌مسعود س اضافه‌ شده‌است‌: «پس‌ اهل‌ بهشت‌ چنان‌ شاد می‌شوند که‌ اگر کسی‌ از فرط شادی‌ مردنی ‌باشد، آنها باید بمیرند و اهل‌ دوزخ‌ چنان‌ به‌ گریه‌ و ولوله‌ در می‌آیند که‌ اگر کسی ‌از گریه‌ و نوحه‌ بمیرد، باید همانان‌ باشند».

**﴿**إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ٤٠**﴾** [مريم: 40].

«ماییم‌ که‌ زمین‌ را با هر که‌ بر روی‌ آن‌ است‌ به‌ میراث‌ می‌بریم‌» لذا از اهل‌ زمین ‌کسی‌ در آن‌ باقی‌ نمی‌ماند تا آنچه‌ را که‌ مردگان‌ از منازل‌ و کالاها و اسباب‌ و وسایل‌ به‌جا گذاشته‌اند، به‌ میراث‌ ببرد «و به‌سوی‌ ما بازگردانیده‌ می‌شوند» یعنی‌: در روز قیامت‌ پس‌ هر یک‌ را در برابر عملش‌ سزا یا پاداش‌ می‌دهیم‌.

**﴿**وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا٤١**﴾** [مريم: 41].

«و یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «در کتاب‌، ابراهیم‌ را» یعنی‌: از اخبارش‌ برای‌ مردم‌ در این‌ سوره‌ بخوان‌ زیرا او پدر اعراب‌ است‌ و اعراب‌ همگی‌ به‌ برتری‌ شأن‌ و جایگاه ‌او معترفند تا آنها در نتیجه‌ این‌ یادآوری‌ به‌ هوش‌ آیند و در این‌ امر تأمل‌ کنند که ‌ابراهیم‌ ÷ پیرو آیین‌ توحید بود نه‌ از اهل‌ شرک‌ «بی‌گمان‌ او صدیق‌ و پیامبر بود» صدیق‌: بسیار راستگو، یا اهل‌ تصدیقی‌ قوی‌ به‌ آیات‌ الله أ بود. سیوطی ‌نقل‌ می‌کند: ابراهیم‌ ÷ (175) سال‌ زندگی‌ کرد، میان‌ او و آدم‌ ÷ دو هزار سال‌ و میان‌ او و نوح‌ ÷ هزار سال‌ فاصله‌ بود و درخت‌ انبیا † از او شاخ ‌و برگ‌ و بار و بر گرفت‌.

**﴿**إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡ‍ٔٗا٤٢**﴾** [مريم: 42].

«چون‌» ابراهیم‌ ÷ «به‌ پدرش‌ گفت‌» پدر ابراهیم‌ ÷ آزر بود چنان‌که‌ در سوره ‌«انعام‌» آیه‌ (74) گذشت‌ «پدرجان‌! چرا چیزی‌ را که‌ نمی‌شنود» دعا و استغاثه‌ تو را «و نمی‌بیند» آنچه‌ را که‌ تو از عبادت‌ و نیایش‌ برایش‌ انجام‌ می‌دهی‌ «و از تو چیزی ‌را دفع‌ نمی‌کند» پس‌ نه‌ منفعتی‌ را برای‌ تو جلب‌ می‌کند و نه‌ زیانی‌ را از تو دفع ‌می‌کند «عبادت‌ می‌کنی‌؟» این‌ چیز بی‌ارزش‌ کور و کر، بتانی‌ بودند که‌ آزر آنها را می‌پرستید.

**﴿**يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا٤٣**﴾** [مريم: 43].

«پدرجان‌!» این‌ تعبیری‌ است‌ با لحنی‌ مهرانگیز و لطف‌ آمیز، آمیخته‌ با امید وآرزو «به‌ راستی‌ که‌ به‌ من‌ از علم‌ چیزی‌ به ‌دست‌ آمده‌ که‌ تو را نیامده ‌است‌» ابراهیم‌ ÷ به‌ پدرش‌ فهماند که‌ از جانب‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ وسیله‌ وحی ‌بهره‌ای‌ از علم‌ به‌ او رسیده‌ که‌ به‌ وی‌ نرسیده‌ بنابراین‌، او در اثر این‌ فیض‌ الهی‌ به‌ حقایق‌ دسترسی‌ پیدا کرده‌ و از این‌ موهبت‌ و توانایی‌ برخوردار است‌ که‌ گمراهان‌ را به‌ راه‌ حقیقت‌ راهنمون‌ گردد. هم‌ از این‌روی‌ گفت‌: «پس‌ از من‌ پیروی‌ کن‌ تا تو را به‌ راهی‌ راست‌» و درست‌، رساننده‌ به‌ مطلوب‌ و نجات‌ دهنده‌ از هرگونه‌ آفت‌ وناخوشی‌ای‌ «هدایت‌ نمایم‌».

**﴿**يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا٤٤**﴾** [مريم: 44].

«پدرجان‌! شیطان‌ را عبادت‌ نکن‌» یعنی‌: از او اطاعت‌ نکن‌ زیرا عبادت‌ بتان‌ اثر اطاعت‌ شیطان‌ است‌ «هرآینه‌ شیطان‌ عصیانگر خدای‌ رحمان‌ است‌» چرا که‌ او فرمان ‌الهی‌ در سجده‌ کردن‌ برای‌ آدم‌ را فرو گذاشت‌ و عاصی‌ سزاوار آن‌ است‌ که‌ نعمت‌ها از وی‌ سلب‌ شده‌ و نقمت‌ها بر وی‌ روی‌ آورند پس‌ پدرجان‌! در این ‌وادی‌ سراسر خسران‌ و زیان‌ فرو نرو.

**﴿**يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا٤٥**﴾** [مريم: 45].

«پدرجان‌! من‌ از آن‌ می‌ترسم‌ که‌ از جانب‌ خدای‌ رحمان‌ عذابی‌ به‌ تو برسد و تو ولی ‌شیطان‌ باشی‌» و به‌ سبب‌ موالات‌ و دوستی‌ و یاری‌ وی‌، با وی‌ در عذاب‌ در افتی ‌و در دوزخ‌ قرین‌ و همدم‌ وی‌ گردی‌.

**﴿**قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا٤٦**﴾** [مريم: 46].

«گفت‌» آزر با لحنی‌ سرزنش‌ بار «ای‌ ابراهیم‌! آیا تو از خدایان‌ من ‌روگردانی‌» یعنی‌: آیا از پرستش‌ این‌ بتان‌ به‌سوی‌ غیر آنها روی‌ می‌گردانی‌؟ «اگر بازنایستی‌ البته‌ تو را رجم‌ خواهم‌ کرد» یعنی‌: تو را سنگسار خواهم‌ کرد. به ‌قولی‌: معنای ‌«رجم‌» این‌ است‌ که‌ تو را دشنام‌ خواهم‌ داد «و برو روزگاری‌ دراز از من‌ دور شو» یعنی‌: مدتی‌ دراز ترک‌ صحبت‌ من‌ کن‌ و از من‌ جدا شو زیرا من‌ بر تو خشمگینم‌.

**﴿**قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا٤٧**﴾** [مريم: 47].

«گفت‌» ابراهیم‌ ÷ «سلام‌ بر تو» یعنی‌: درود تودیع‌ و متارکه‌ام‌ تقدیم‌ تو باد و بدان‌ که‌ به‌ پاس‌ حرمت‌ پدری‌ از من‌ به‌ تو آزاری‌ نمی‌رسد. پس‌ این‌ سلام‌، سلام ‌تودیع‌ است‌ نه‌ سلام‌ تحیت‌ و گرامی‌داشت‌ و از مصادیق‌ این‌ آیه‌ است‌: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا﴾ [الفرقان: 63] «و چون‌ جاهلان‌، آنان‌ را مخاطب‌ سازند می‌گویند: سلام‌!». «به ‌زودی‌ از پروردگارم‌ برای‌ تو آمرزش‌ می‌خواهم‌ زیرا او همواره‌ بر من‌ پر مهر بوده‌ است‌» حفیا: پروردگار متعال‌ همواره‌ بر من‌ بسیار پرلطف‌ و پرمهر ونیکی‌رسان‌ بوده‌ است‌ و هرگاه‌ که‌ او را خوانده‌ام‌، دعایم‌ را اجابت‌ کرده‌ است‌. بدین‌ گونه‌ بود که‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ پدرش‌ وعده‌ داد که‌ برایش‌ از خدای‌ سبحان‌ طلب ‌مغفرت‌ می‌کند تا بدین ‌وسیله‌ الفت‌ وی‌ را جلب‌ نماید و بدین‌ امید که‌ بتواند نرمخویی‌ و ملایمت‌ را به‌ طبع‌ وی‌ برگردانده‌ و سختی‌ و سنگدلی‌ را از جان‌ وی ‌بزداید. البته‌ این‌ وعده‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ پدرش‌ قبل‌ از علم‌ وی‌ به‌ این‌ امر بود که‌ او بر کفر می‌میرد.

**﴿**وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا٤٨**﴾** [مريم: 48].«و از شما و از آنچه‌ غیر از خدا می‌خوانید، کناره‌ می‌گیرم‌» یعنی‌: هرگاه‌ نصیحت ‌مرا نپذیرفتید و دعوتم‌ در شما هیچ‌ تأثیری‌ نکرد پس‌ اینک‌ با دین‌ خود از میان‌ شما هجرت‌ کرده‌ و از معبودان‌ باطل‌ شما دوری‌ می‌گزینم‌ «و پروردگارم‌ را می‌خوانم‌» به‌یگانگی‌ «امید آن‌ است‌ که‌ در خواندن‌ پروردگارم‌ شقی‌ نباشم‌» یعنی‌: نا امید ودست‌خالی‌ نباشم‌. یا عاصی‌ و بدبخت‌ و نا امید نباشم‌. به‌ قولی‌: مراد ابراهیم‌ ÷ از این‌ دعایش‌ این‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ وی‌ فرزند و خانواده‌ای‌ ببخشد تا در دوران‌ عزلت‌ و گوشه‌گیری‌ و غربت‌ خود با آنان‌ انس‌ بگیرد و در وحشت‌ تنهایی‌ خود به‌وسیله‌ آنان‌ آرامش‌ یابد.

**﴿**فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا٤٩**﴾** [مريم: 49].

«پس‌ چون‌ از آنها و از آنچه‌ بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌ گرفت‌» یعنی‌: چون ‌ابراهیم‌ ÷ سرزمین‌ و وطنش‌ را ترک‌ کرد و در راه‌ خدا أ به‌سوی‌ سرزمین ‌بیت‌المقدس‌ ـ یعنی‌ جایی‌ که‌ بر آشکار ساختن‌ دینش‌ قادر بود ـ هجرت‌ کرد «به ‌او اسحاق‌» فرزندش‌ «و یعقوب‌» نوه‌اش‌ «را عطا کردیم‌» به‌ عوض‌ کسان‌ ونزدیکانی‌ که‌ او ترکشان‌ کرده‌ بود «و همه‌ را پیامبر گردانیدیم‌» یعنی‌: هر یک‌ از آنها را پیامبر گردانیدیم‌. آری‌! ابراهیم‌ ÷ بعد از هجرت‌ با ساره‌ ازدواج‌ کرد که ‌فرزند وی‌ اسحاق‌ ÷ از او به‌دنیا آمد و قبل‌ از تولد اسحاق‌، نخستین‌ فرزندش ‌اسماعیل‌ ÷ از کنیزش‌ هاجر متولد شده‌ بود، اسحاق‌ (180) سال‌ عمر کرد و در «حبرون‌» که‌ شهر «الخلیل‌» امروز است‌، در غار «مکفیله‌» دفن‌ شد و یعقوب‌ ÷ فرزند اسحاق‌ که‌ نامش‌ اسرائیل‌ بود با دو دختر دایی‌اش ‌«لابان‌» به‌ نامهای ‌«لیئه‌ و راحیل‌» در «فدان‌ آرام‌» ازدواج‌ کرد، سپس‌ بعد از آنان‌ با دو کنیزشان‌: «زلفا و بلها» ازدواج‌ کرد و فرزندان‌ وی‌ که‌ همه‌ جز «بنیامین‌» فلسطینی‌المولد بوده‌ و در«آرام‌» به‌ دنیا آمدند، از همین‌ زنان‌ وی‌ هستند.

**﴿**وَوَهَبۡنَا لَهُم مِّن رَّحۡمَتِنَا وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ لِسَانَ صِدۡقٍ عَلِيّٗا٥٠**﴾** [مريم: 50].

«و از رحمت‌ خویش‌ به‌ آنان‌ بخشیدیم‌» که‌ مراد از آن‌: نبوت‌، کتاب‌، ثروت‌، فرزندان‌ و غیر این‌ از مظاهر رحمت‌ است‌ «و لسان‌ صدقی‌ نهایت‌ بزرگ‌ برای‌شان‌ قرار دادیم‌» لسان‌ صدق‌: ذکر خیر و ستایش‌ و ثنای‌ نیکو بر زبان‌ بندگان‌ است‌، به‌طوری‌که‌ نام‌ و آوازه‌ نیک‌ آنها در میان‌ تمام‌ اهل‌ ادیان‌ فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن‌ جمله‌ این‌که‌: ما امت‌ محمد ص برای‌ ابراهیم‌ ÷ و آل‌ وی‌ در نماز دعا و درود می‌فرستیم‌.

**﴿**وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مُوسَىٰٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ مُخۡلَصٗا وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا٥١**﴾** [مريم: 51].

«و یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «در کتاب‌» یعنی‌: در این‌ قرآن‌ «موسی‌ را» زیرا فقط تو نیستی‌ که‌ به‌ رسالت‌ برانگیخته‌ شده‌ای‌ بلکه‌ فرستادنت‌ به‌ رسالت‌ در راستای ‌سنت‌ الهی‌ در فرستادن‌ پیامبران † به‌سوی‌ بندگانش‌ می‌باشد. این‌ چهارمین ‌داستان‌ در این‌ سوره‌ است‌. «هرآینه‌ او خالص‌ کرده‌ شده‌ بود» یعنی‌: ما موسی‌ ÷ رابرگزیده‌ و او را از ریا و شرک‌ و همه‌ پلیدی‌های‌ دیگر پاک‌ و خالص‌ ساختیم‌ «و رسولی‌ نبی‌ بود» موسی‌ ÷ رسول‌ بود زیرا خداوند أ او را به‌سوی‌ بندگانش ‌فرستاده‌ بود و نبی‌ بود زیرا شریعت‌ خدای‌ ﻷ‌ را به‌ آنان‌ می‌آموخت‌. رسول ‌کسی‌ است‌ که‌ با خود کتابی‌ الهی‌ به‌ همراه‌ دارد اما نبی‌ کسی‌ است‌ که‌ پیام‌ الهی‌ را به ‌مردم‌ می‌رساند، هر چند به‌ او کتاب‌ مستقلی‌ داده‌ نشده‌ باشد.

**﴿**وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا٥٢**﴾** [مريم: 52].

«و از جانب‌ طور ایمن‌ او را ندا دادیم‌» یعنی‌: با موسی‌ ÷ از جانب‌ راست‌ کوه ‌طور و از جانب‌ راست‌ وی‌ سخن‌ گفتیم‌. طور کوهی‌ است‌ در میان‌ مصر و مدین‌ وهنگامی‌که‌ موسی‌ ÷ از مدین‌ به‌سوی‌ مصر می‌آمد، کلام‌ الهی‌ را از میان‌ درختی ‌در طور شنید «و نزدیک‌ ساختیم‌ او را رازگویان‌» یعنی‌: او را به‌ خود نزدیک‌ ساختیم‌؛ با نزدیک‌ ساختن‌ منزلت‌ و جایگاه‌ وی‌ در حالی‌که‌ با وی‌ راز گفتیم‌ و او رازگویی‌ ما را شنید.

**﴿**وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا٥٣**﴾** [مريم: 53].

«و از رحمت‌ خود» یعنی‌: از نعمت‌ خود «برادرش‌ هارون‌ را پیامبر ساخته‌ به‌ او بخشیدیم‌» آن‌گاه‌ که‌ موسی‌ ÷ از ما چنین‌ درخواست‌ کرد: ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي٢٩ هَٰرُونَ أَخِي٣٠﴾ [طه: 29-30]. «و برای‌ من‌ دستیاری‌ از كسانم‌ قرار ده‌؛ هارون‌ برادرم‌ را، پشتم‌ را به‌ او استوار كن‌ و او را شریك‌ كارم‌ گردان‌». هارون‌ چهار سال‌ از موسی‌ ÷ بزرگ‌تر بود.

**﴿**وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَصَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا٥٤**﴾** [مريم: 54].

«و یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «در کتاب‌» یعنی‌: در قرآن‌ «اسماعیل‌ را، هرآینه‌ وی ‌راست‌ وعده‌ بود» خدای‌ سبحان‌ فقط اسماعیل‌ ÷ را به‌ راست‌ وعده‌ بودن‌ توصیف ‌کرد، درحالی‌که‌ تمام‌ انبیا † چنین‌ بودند زیرا اسماعیل‌ ÷ به‌ صداقت‌ در وعده ‌مشهور و در این‌ امر سخت‌ کوشا بود. در صدق‌ وعد وی‌ همین‌ بس‌ که‌ او به‌ پدرش ‌وعده‌ داد تا بر ذبح‌ و سر بریدن‌ خویش‌ صبر کند و به‌ این‌ وعده‌ هم‌ وفا کرد چنان‌که‌ در سوره‌ «صافات/‌102»می‌آید.

**﴿**وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِوَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا٥٥**﴾** [مريم: 55].

«و اهل‌ خود را به‌ نماز و زکات‌ امر می‌کرد» به‌قولی‌ مراد از اهل‌ در اینجا: امتش‌ وبه‌قولی‌ دیگر: قوم‌ و قبیله‌اش‌ می‌باشد و قول‌ دوم‌ قوی‌تر است‌. مراد از نماز و زکات‌ در اینجا، عبارت‌ از همان‌ دو عبادت‌ شرعی‌ معروف‌ است‌. «و همواره‌ نزد پروردگارش‌ پسندیده‌ بود» مرضیا: یعنی‌ اسماعیل‌ ÷ همواره‌ نزد پروردگارش‌ پاک‌، پسندیده‌ و شایسته‌ بود.

**﴿**وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِدۡرِيسَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيّٗا٥٦**﴾** [مريم: 56].

«و یاد کن‌» ای‌ محمد ص! «در کتاب‌» یعنی‌: در قرآن‌ «از ادریس‌» ادریس‌ ÷ جد پدر نوح‌ ÷ است‌ که‌ اسم‌ وی ‌«اخنوخ‌» بود، او را بدان‌ جهت‌ ادریس‌ لقب ‌دادند که‌ بسیار درس‌ می‌داد زیرا روایت‌ شده‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ بر وی‌ سی‌صحیفه‌ نازل‌ کرد و او اولین‌ کسی‌ است‌ که‌ با قلم‌ خط نوشت‌ و اولین‌ کسی‌ است‌ که‌ جامه‌ را برید و دوخت‌ و جامه‌ دوخته ‌شده‌ به‌ تن‌ کرد و قبل‌ از وی‌ بشر پوست ‌حیوانات‌ را می‌پوشید و او اولین‌ کسی‌ است‌ که‌ پیمانه‌ و ترازو و اسلحه‌ را به‌ کار گرفت‌ و با قابلیان‌ مقاتله‌ کرد و او اولین‌ پیامبر مرسل‌ بعد از آدم‌ و نوح‌ † است ‌«بی‌گمان‌ او راست‌کردار پیامبری‌ بود» علما برای ‌«صدیق‌»، «مخلص‌» و «مخلص‌» تعریفات‌ بسیاری‌ ارائه‌ کرده‌اند، از آن‌ جمله‌:

1. صادق‌ کسی‌ است‌ که‌ راست‌کردار است‌ و صدیق‌ کسی‌ است‌ که‌ در احوال ‌مختلف‌، در راستی‌ و درستی‌ و استقامت‌ خود افزون‌ است‌.
2. مخلص‌ کسی‌ است‌ که‌ برای‌ خدا أ کار می‌کند و دوست‌ ندارد که‌ مردم‌ او را ستایش‌ کنند.
3. مخلص‌ کسی‌ است‌ که‌ خداوند أ او را برای‌ خود خالص‌ ساخته‌ لذا در او هیچ‌ گرایشی‌ به‌سوی‌ غیر خداوند أ باقی‌ نمانده‌ است‌.

**﴿**وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا٥٧**﴾** [مريم: 57].

«و ما او را به‌ مقامی‌ بلند ارتقا دادیم‌» به‌ قولی‌: خداوند متعال‌ او را به‌ آسمان ‌چهارم‌ بالا برد چنان‌که‌ مسلم‌ در صحیحش‌ از حدیث‌ شریف‌ انس ‌بن ‌مالک‌ س روایت ‌کرده‌ است‌ که‌ پیامبر خدا ص در شب‌ معراج‌ بر ادریس‌ ÷ در آسمان‌ چهارم‌ گذر کردند. به‌قولی‌: مراد از بلند بردن‌ او، ارتقای‌ معنوی‌ای‌ است‌ که‌ از شرف‌ نبوت‌ به‌ او داده‌ شده‌ بود.

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا٥٨**﴾** [مريم: 58].

«آنان‌» یعنی‌: پیامبران‌ ذکر شده‌ از اول‌ سوره‌ تا به‌ اینجا. یا مراد جنس‌ انبیا † است‌ و شامل‌ همه‌ آنان‌ می‌شود «کسانی‌ از پیامبران‌ بودند که‌ خداوند بر ایشان‌ انعام ‌کرد از فرزندان‌ آدم‌» مراد از فرزندان‌ آدم‌ در اینجا؛ ادریس‌ ÷ است‌ که‌ به‌ عهد آدم‌ ÷ نزدیک‌ بود «و از کسانی‌ که‌ همراه‌ نوح‌ بر کشتی‌ سوار کردیم‌» یعنی‌: برخی‌ ازآن‌ پیامبران † از نسل‌ کسانی‌ بودند که‌ با نوح‌ ÷ به‌ کشتی‌ سوارشان‌ کردیم‌ و ایشان‌ پیامبران‌ دیگر بعد از ادریس‌ تا عهد ابراهیم † اند «و از فرزندان ‌ابراهیم‌» که‌ پیامبران‌ باقی‌مانده‌اند «و از فرزندان‌ اسرائیل‌» یعنی‌: یعقوب‌؛ که‌ موسی‌، هارون‌، زکریا، یحیی‌ و عیسی علیهما السلام از آن‌ جمله‌اند «و از کسانی‌که‌ ایشان‌ را هدایت‌ نمودیم‌» به‌سوی‌ اسلام‌؛ این‌ دین‌ واحد الهی‌ در طول‌ تاریخ‌ «و برگزیدیم‌» تا بدانجا که‌ ایشان‌ را به‌ خلعت‌ پیامبری‌ آراستیم‌؛ «چون‌ برآنان‌ آیات‌ رحمان‌ خوانده‌ می‌شد، سجده‌کنان‌ و گریان‌ به‌ خاک‌ می‌افتادند» یعنی‌: این‌ گروه ‌پیامبران † چون‌ آیات‌ خدای‌ ﻷ‌ را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای‌ پروردگار خود در قبال‌ نعمت‌های‌ بزرگی‌ که‌ بر آنان‌ ارزانی‌ کرده‌ بود، به‌ سجده حمد و شکر فرو می‌افتادند. باید دانست‌ که‌ علما با اقتدا به‌ انبیای‌ عظام‌، برمشروعیت‌ سجده‌ تلاوت‌ در اینجا اجماع‌ دارند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «اتلوالقرآن‌ وابكوا، فإن‌ لم‌ تبكوا فتباكوا». «قرآن‌ را بخوانید و بگریید پس‌ اگر چشم‌ شما نمی‌نگریست‌، خود را به‌ زور بگریانید».

**﴿**۞فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا٥٩**﴾** [مريم: 59].

«آن‌گاه‌ پس‌ از آنان‌ جانشینانی‌ به‌جای‌ ماندند» بد و ناخلف‌ از امت‌هایشان‌، که‌ به‌شعار و نشان‌ ایمان‌ و پیروی‌ از انبیا † آراسته‌ بودند ولی‌ در افعال‌ و اعمالشان ‌مقصر و برخلاف‌ شیوه‌ انبیا † عمل‌ می‌کردند به‌ همین‌ جهت‌ بود؛ «که‌ نماز را تباه ‌ساختند» به‌ قولی‌: مراد این‌ است‌ که‌ آنها نماز را بر وجه‌ مشروع‌ به‌جا نیاوردند. البته‌ روشن‌ است‌ که‌ هرکس نماز را از وقت‌ آن‌ به‌ تأخیر اندازد، یا فرضی‌ ازفرایض‌، یا شرطی‌ از شروط، یا رکنی‌ از ارکان‌ آن‌ را ترک‌ کند، بی‌گمان‌ آن‌ را ضایع‌ و تباه‌ گردانیده‌ است‌ و سخت‌تر از وی‌ در تباه‌کردن‌ نماز کسی‌ است‌ که‌ آن‌را به‌ کلی‌ ترک‌ کند، یا منکر فرضیت‌ آن‌ گردد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «قطعا اولین‌ چیزی‌ که‌ بنده‌ در روز قیامت‌ درباره‌ آن‌ مورد محاسبه‌ قرار می‌گیرد، نماز وی‌ است‌ پس‌ اگر نماز وی‌ درست‌ و برابر بود، حقا که‌ رستگار شده‌ است‌ و اگر نماز وی‌ فاسد و تباه‌ بود، حقا که‌ ناکام‌ و زیانمند گشته‌ است‌...».

«و» آن‌ جانشینان‌ ناخلف‌ «از شهوات‌ پیروی‌ کردند» یعنی‌: محرماتی‌ را که‌ نفسهایشان‌ بدان‌ تمایل‌ داشت‌ مرتکب‌ شدند؛ مانند شرابخواری‌ و زنا را. حسن‌بصری‌ در معنی‌ آن‌ می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل‌ کرده‌ پایبند منفعت‌سراها شدند؛ مانند چسبیدن‌ به‌ دکان‌ و بازرگانی‌ و کشتزار و غیره‌» «پس‌ به‌ زودی‌ با غی‌ رو در رو شوند» غی‌: شر است‌ و به‌قولی‌: زیان‌ و ناکامی‌ است‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «غی‌، وادیی‌ در جهنم‌ است‌». در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «پس‌ از شصت‌ سال‌ از درگذشت‌ من‌، جانشینانی‌ خواهند آمد که‌ نماز را تباه‌ ساخته‌ و از شهوات‌ پیروی ‌می‌کنند پس‌ اینان‌ به‌ زودی‌ با شر و زیان‌ روبرو خواهند شد، سپس‌ بعد از آنان‌ جانشینانی‌ خواهند آمد که‌ قرآن‌ را می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان‌ تجاوز نمی‌کند.و سه‌ کس‌ قرآن‌ را می‌خواند: مؤمنی‌، منافقی‌ و فاجری‌». یکی‌ از علما می‌گوید: «مؤمن‌ به‌ قرآن‌ ایمان‌ دارد، منافق‌ به‌ قرآن‌ کافر است‌ و فاجر به‌ وسیله‌ قرآن‌ نان ‌می‌خورد». چنین‌ روایت‌ شده‌ است‌ از ابی ‌عبدالرحمن‌ مقری /.

**﴿**إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا٦٠**﴾** [مريم: 60].

«مگر» به‌ شر و زیان‌ روبرو نمی‌شوند «آنان‌ که‌ توبه‌ کرده‌ و ایمان‌ آورده‌ و عمل ‌صالح‌ انجام‌ دادند» یعنی‌: توبه‌ کردند از تقصیراتی‌ که‌ براثر تباه‌ساختن‌ نمازها و پیروی‌ از شهوات‌ از آنان‌ سر زده‌ و بنابراین‌، به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ و طاعت‌ وی ‌بازگشته‌، به‌ او ایمان‌ آورده‌ و عمل‌ شایسته‌ و صالح‌ انجام‌ دادند «پس‌ آن‌ گروه‌ به‌بهشت‌ در می‌آیند و هیچ‌ ستمی‌ بر ای‌شان‌ نخواهد رفت‌» یعنی‌: از پاداش‌هایشان‌ هیچ ‌کاسته‌ نمی‌شود، هرچند هم‌ که‌ اندک‌ باشد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «التائب‌ من ‌الذنب‌ كمن‌ لا ذنب‌ له». «توبه ‌كار از گناه‌ همچون‌ كسی‌ است‌ كه‌ هیچ‌ گناهی ‌ندارد».

**﴿**جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا٦١**﴾** [مريم: 61].

«همان‌ باغهای‌ جاویدانی‌ که‌ خداوند رحمان‌ به‌ بندگانش‌ وعده‌ داده‌ است‌» یعنی‌: به ‌بندگان‌ توبه‌کار شایسته‌ کردارش‌ «به‌ غیب‌» یعنی‌: بندگانی‌ که‌ به‌ آنها درحالی ‌ایمان‌ آوردند که‌ آنها را ندیده‌اند «در حقیقت‌ وعده‌ او قطعا آمدنی‌ است‌» وانجام‌ شدنی‌؛ از آن‌ جمله‌ بهشت‌ جاودانی‌ که‌ اهلش‌ بدان‌ وارد می‌شوند.

**﴿**لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا٦٢**﴾** [مريم: 62].

«در آنجا هیچ‌ سخن‌ لغوی‌ نمی‌شنوند» لغو: سخن‌ بیهوده‌ و یاوه‌ای‌ است‌ که‌ هیچ‌ سود و منفعتی‌ دربر ندارد. به‌قولی‌: لغو، هر سخنی‌ است‌ که‌ در آن‌ ذکر خدای‌ ﻷ‌ نباشد «جز سلام‌» یعنی‌: لیکن‌ آن‌ بهشتیان‌ سلام‌ یک‌ دیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام‌ گفتن‌ فرشتگان‌ را بر خود می‌شنوند «و روزی‌شان‌ صبح‌ و شام‌ در آنجا برقرار است‌» و هر غذا و میوه‌ای‌ را که‌ بخواهند، به‌ هر وقتی‌ که‌ بدان‌ عادت ‌دارند ـ در صبح‌ و شام‌ و غیر آن‌ ـ نزد آنان‌ مهیاست‌ و بی‌رنج‌ و اندوه‌ آماده ‌است‌.

علما می‌گویند: «در بهشت‌ شب‌ و روزی‌ نیست‌ بلکه‌ آنجا به‌ طور ابد نورانی‌ و روشن‌ است‌». پس‌ مراد از صبح‌ و شام‌ در این‌ آیه‌: مقداری‌ از وقت‌ به‌ اندازه‌ صبح‌ و شام‌ است‌.

**﴿**تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّٗا٦٣**﴾** [مريم: 63].

«این‌ همان‌ بهشتی‌ است‌ که‌ به‌ هریک‌ از بندگان‌ خود که‌ پرهیزگار باشند، به‌ میراث ‌می‌دهیم‌» یعنی‌: این‌ بهشت ‌برین‌، میراث‌ اعمال‌ شایسته‌ اهل‌ تقوی‌ است‌؛ بعد از آن‌که‌ آن‌ را بر غیرشان‌ حرام‌ گردانیده‌ایم‌.

**﴿**وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا٦٤**﴾** [مريم: 64].

«و ما» فرشتگان‌ «جز به‌ فرمان‌ پروردگارت‌ فرود نمی‌آییم‌» یعنی‌: ای‌ جبرئیل‌! به‌ رسول‌ ما بگو؛ ما جز به‌ حکم‌ و فرمان‌ حق‌ تعالی‌ فرود نمی‌آییم‌. سبب‌ نزول‌ آیه‌ این ‌بود که‌ رسول‌ خدا ص از دیرکرد نزول‌ جبرئیل‌ ÷ سخت‌ نگران‌ می‌شدند پس‌ خداوند أ جبرئیل‌ ÷ را مأمور کرد تا به‌ ایشان‌ خبر دهد که‌ فرشتگان‌ جز به‌ امر وی‌ فرود نمی‌آیند. روایت‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص به‌ جبرئیل‌ گفتند: «چه‌ چیز تو راباز می‌دارد از این‌که‌ بیشتر از اکنون‌ به‌ دیدار ما بیایی‌؟» همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ نازل‌ شد. «آنچه‌ پیش‌ روی‌ ما و آنچه‌ پشت‌ سر ما و آنچه‌ میان‌ این‌ دو است‌» از جهات‌ و اماکن‌، یا از زمان‌های‌ گذشته‌ و آینده‌ «همه‌ به‌ او اختصاص‌ دارد» پس‌ ما فرشتگان‌ خود را در هیچ‌ کاری‌ ـ جز به‌ فرمان‌ حق‌ تعالی‌ ـ جلو نمی‌اندازیم‌ «و پروردگارت‌ هرگز فراموش‌ کار نیست‌» یعنی‌: ای‌ محمد ص! حق‌ تعالی‌ تو را فراموش‌ نکرده‌ است‌ ـ هرچند وحی‌ به‌ تأخیر افتد ـ و او هرگز هیچ‌ چیزی‌ را فراموش ‌نمی‌کند زیرا غفلت‌ و فراموشی‌ بر او جایز نیست‌.

**﴿**رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا٦٥**﴾** [مريم: 65].

«پروردگار آسمان‌ها و زمین‌ و آنچه‌ میان‌ آن‌ دوست‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ آفریننده‌ و مالک‌ آسمان‌ها و زمین‌ و چیزهایی‌ است‌ که‌ در میان‌ آنهاست‌ «پس‌ او را بپرست‌ و در پرستش‌ او شکیبا باش‌» یعنی‌: بر تحمل‌ تکالیف‌ و دشواری‌های‌ این‌ پرستش ‌پایداری‌ کن‌ «آیا برای‌ او همنامی‌ می‌شناسی‌؟» یعنی‌: برای‌ او همتا و نظیری‌ نیست ‌تا در امر نیایش‌ و عبادت‌ با او مشارکت‌ ورزد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: او را درنامش‌ که ‌«الله» است‌ شریکی‌ نیست‌، به‌ این‌ معنی‌ که‌ هیچ‌ چیز ـ اعم‌ از بتان‌ یا غیر آنها ـ هرگز به‌ نام‌ «الله» نامگذاری‌ نشده‌اند.

**﴿**وَيَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوۡفَ أُخۡرَجُ حَيًّا٦٦**﴾** [مريم: 66].

«و انسان‌ می‌گوید» مراد از انسان‌ در اینجا: انسان‌ کافر است‌ «آیا وقتی‌ بمیرم‌، راستی‌ بیرون‌ آورده‌ خواهم‌ شد» از قبر «زنده‌ شده‌؟» استفهام‌ در اینجا مفید انکار و استبعاد است‌.

ابن‌ عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: این‌ آیه‌ درباره‌ ولید بن ‌مغیره‌ و یارانش‌ نازل‌ شد.

پاسخ‌ آن‌ انسان‌ کافر منکر معاد این‌ است‌:

**﴿**أَوَ لَا يَذۡكُرُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ يَكُ شَيۡ‍ٔٗا٦٧**﴾** [مريم: 67].

«آیا انسان‌ به‌ یاد نمی‌آورد که‌ ما قبلا او را آفریده‌ایم‌ و حال‌ آن‌که‌ چیزی‌ نبوده ‌است‌؟» یعنی‌: آیا این‌ انسان‌ منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش‌ خود نمی‌اندیشد و در این‌ حقیقت‌ تأمل‌ نمی‌کند که‌ قبل‌ از آفرینش‌ به‌ کلی‌ معدوم‌ بوده‌ است‌ و ما او را ایجاد کرده‌ایم‌؟ اگر او در این‌ حقایق‌ تأمل‌ کند، از آن‌ به‌ امکان‌ اعاده‌ آفرینش ‌راه‌یافته‌ و خیلی‌ ساده‌ به‌ این‌ حقیقت‌ می‌رسد زیرا مسلما ابتدای‌ آفرینش‌ یک ‌موجود از بازآفرینی‌ و اعاده‌ آن‌ دشوارتر و شگفت‌ انگیزتر است‌.

**﴿**فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحۡضِرَنَّهُمۡ حَوۡلَ جَهَنَّمَ جِثِيّٗا٦٨ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا٦٩**﴾** [مريم: 68-69].

«پس‌ به‌ پروردگارت‌ سوگند که‌ البته‌ آنان‌ را با شیاطین‌ محشور می‌سازیم‌» یعنی‌: آنان‌ را بعد از بیرون‌ آوردن‌ از قبرهایشان‌ همراه‌ با شیاطینشان‌ که‌ گمراهشان ‌ساخته‌اند، به‌سوی‌ محشر گرد می‌آوریم‌ «سپس‌ در حالی‌ که‌ به‌ زانو در افتاده‌ اند» ازفرط آنچه‌ که‌ به‌ آنان‌ از هول‌ موقف‌ قیامت‌ و ترس‌ از حساب‌ دست‌ می‌دهد؛ «همه ‌آنها را پیرامون‌ جهنم‌ حاضر می‌گردانیم‌. آن‌گاه‌ از هر شیعه‌ای‌ کسانی‌ از آنان‌ را که‌ بر خدای ‌رحمان‌ سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون‌ می‌کشیم‌» یعنی‌: از هر دسته‌ و طایفه‌ای‌ از طوایف ‌گمراهی‌ و فساد، سرکش‌ترین‌ و نافرمان‌ترین‌ آنها را که‌ عبارت‌ از رهبران‌ و رؤسای ‌شر و فسادند، جدا می‌کنیم‌ و بیرون‌ می‌کشیم‌. شیعه‌: فرقه‌ یا گروهی‌ است‌ که‌ در عقیده‌، یا در مذهب‌، یا در اندیشه‌ بر یک‌ رأی‌ متفق‌ باشد.

**﴿**ثُمَّ لَنَحۡنُ أَعۡلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمۡ أَوۡلَىٰ بِهَا صِلِيّٗا٧٠**﴾** [مريم: 70].

«پس‌ از آن‌، خود به‌ کسانی‌ که‌ به‌ درآمدن‌ در دوزخ‌ سزاوارترند، داناتریم‌» یعنی‌: قطعا همان‌ گروهی‌ که‌ در برابر خدای‌ رحمان‌ سرکش‌ترند، همانان‌ به‌ سوختن‌ در آتش‌ هم‌ سزاوارترند.

**﴿**وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا٧١**﴾** [مريم: 71].

«و از شما هیچ‌ کس‌ نیست‌ مگر این‌که‌ وارد شونده‌ آن‌ است‌» یعنی‌: ای‌ فرزندان ‌آدم‌! هیچ‌ یک‌ از شما نیست‌ مگر این‌که‌ به‌ دوزخ‌ وارد خواهد شد. ورود: به‌ معنی ‌مرور و گذشتن‌ از پل ‌«صراط» است‌ «این‌ امر بر پروردگارت‌ حکمی‌ حتمی ‌است‌» یعنی‌: عبور از دوزخ‌، امری‌ محتوم‌ و قطعی‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ آن‌ را فیصله‌ کرده‌ و خواه‌ناخواه‌ روی‌ می‌دهد.

در این‌ باره‌ احادیثی‌ هم‌ آمده‌ است‌؛ از آن‌ جمله‌ حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ به‌ روایت ‌ابن‌ مسعود س از رسول‌ خدا ص است‌ که‌ فرمودند: «مردم‌ همگی‌ به‌ صراط وارد می‌شوند و ورود آنان‌ ایستادن‌شان‌ پیرامون‌ دوزخ‌ است‌ پس‌ با اعمال‌ خویش‌ از صراط می‌گذرند؛ از آنان‌ کسانی‌ هستند که‌ مانند برق‌ می‌گذرند و از آنان‌ کسانی ‌هستند که‌ مانند باد می‌گذرند ـ همچون‌ اسبان‌ نیکو و تیزتک‌ ـ و از آنان‌ کسانی ‌هستند که‌ مانند شتران‌ نیکو و اصیل‌ می‌گذرند و از آنان‌ کسانی‌ هستند که‌ مانند دویدن‌ یک‌ مرد می‌گذرند تا بدانجا که‌ آخرین‌ آنان‌ در گذشتن‌ از صراط، مردی ‌است‌ که‌ نور وی‌ در موضع‌ دو انگشت‌ ابهام‌ پاهایش‌ می‌باشد و درحالی‌ از آن ‌می‌گذرد که‌ صراط او را برمی‌گرداند تا به‌ زیر اندازد. صراط پلی‌ لغزنده‌ است‌ که‌پاها در آن‌ قرار نمی‌گیرد، بر آن‌ خاری‌ مانند خار حسک‌[[35]](#footnote-35) وجود دارد، بر دوکناره‌ صراط فرشتگانی‌ هستند که‌ همراه‌ آنان‌ قلابهایی‌ از آتش‌ است‌ و مردم‌ را به‌وسیله‌ آن‌ می‌ربایند تا به‌ دوزخ‌ درافگنند».

**﴿**ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢**﴾** [مريم: 72].

«آن‌گاه‌ کسانی‌ را که‌ تقوی‌ پیشه‌ بوده‌اند، نجات‌ می‌دهیم‌» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ در دنیا از موجبات‌ آتش‌ دوزخ‌ پرهیز و پروا کرده‌اند نجات‌ می‌ دهیم‌. موجبات‌ آتش‌ دوزخ‌ عبارت‌ است‌ از: کفر به‌ خدای‌ ﻷ‌ و نافرمانی‌ وی‌. پس‌ چون‌ مردم ‌همگی‌ بر صراط درآیند، حق‌ تعالی‌ کسانی‌ را که‌ تقوی‌ پیشه‌اند و از وی‌ پروا کرده‌اند، به‌وسیله‌ ایمان‌ و اعمال‌ صالحشان‌ از صراط می‌گذراند و از افتادن‌ درآتش‌ نجاتشان‌ می‌دهد «و ظالمان‌ را آنجا به‌ زانو درافتاده‌ فرو می‌گذاریم‌» که‌ از صراط به‌ دوزخ‌ سقوط کرده‌ در آن‌ باقی‌ می‌مانند، درحالی‌که‌ بر زانوهایشان ‌افتاده‌اند و توانایی‌ بیرون ‌شدن‌ از آن‌ را ندارند.

عقیده‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ این‌ است‌ که‌ مرتکب‌ گناهان‌ کبیره‌ ممکن‌ است‌ به‌قدر گناهان‌ خویش‌ در دوزخ‌ عذاب‌ شود، سپس‌ به‌ طور قطع‌ از آن‌ نجات‌ می‌یابد.

**﴿**وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا٧٣**﴾** [مريم: 73].

«و چون‌ آیات‌ واضح‌ و روشن‌ ما بر آنان‌ خوانده‌ شود، کسانی‌ که‌ کفر ورزیده‌اند» به‌جای‌ این‌که‌ به‌ آن‌ ایمان‌ آورند، از آیات‌ ما می‌گریزند و با آن‌ معارضه‌ می‌کنند، نه‌ به‌ حجت‌ بلکه‌ با استدلال‌ فاسد زیرا این‌ کافران‌؛ «به‌ آنان‌ که ‌ایمان‌ آورده‌اند، می‌گویند: کدام‌ یک‌ از ما دو گروه‌ جایگاهش‌ بهتر است‌» مراد از دو گروه‌: مؤمنان‌ و کافرانند. گویی‌ آنان‌ گفته‌اند: آیا گروه‌ ما از نظر منزل‌ و مسکن‌؛ بهتر، از روی‌ جاه‌ و مرتبه‌؛ بزرگتر و از نظر پیروان‌ و یاران‌ و خدم‌ و حشم‌؛ بیشتراست‌ یا گروه‌ شما «و» کدام‌ یک‌ از ما دو گروه‌ «نیکوتر است‌ از روی ‌مجلس‌» ندی‌ و نادی‌: مجتمع‌ و محفل‌ یک‌ گروه‌ است‌. یعنی‌: مجلس‌ و محفل‌ ما ازشما آراسته‌ تر است‌. مراد آنها از این‌ استدلال‌ فاسدشان‌ این‌ است‌ که‌: ما چگونه‌ با این‌ همه‌ ناز و نعمت‌ و کوکبه‌ و قدرت‌، بر باطل‌ و ناروا قرار داریم‌ و شما اندکترین‌ها و بی‌همه‌ چیزها، بر حق‌ و حقیقت‌؟.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌ است‌: گوینده‌ این‌ سخن‌ نضربن‌حارث‌ و امثال‌ وی‌ از قریش‌ بودند که‌ وقتی‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا ص را در تنگدستی‌ و فقر با لباسهای‌ ژنده‌ و خانه‌های‌ درهم‌ تکیده‌ می‌دیدند و خود را در خرمی‌ و آرایش‌ و رفاه‌ و با جامه‌های‌ فاخر، این‌ سخن‌ را به‌ آنان‌ می‌گفتند؛ گویی‌ معیار حق‌ و باطل ‌همین‌ است‌!!

پروردگار متعال‌ در پاسخ‌ آنان‌ می‌فرماید:

**﴿**وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هُمۡ أَحۡسَنُ أَثَٰثٗا وَرِءۡيٗا٧٤**﴾** [مريم: 74].

«و چه‌ بسیار قرنها را پیش‌ از آنان‌ هلاک‌ کردیم‌» قرن‌: امت‌ و گروه‌ است‌ «که ‌اثاثی‌ بهتر و ظاهری‌ فریباتر داشتند» اثاث‌: مال‌ است‌ به‌ طور مطلق‌؛ از شتر و گاو وگوسفند تا کالا و پول‌ و غیره‌. به‌ قولی‌: اثاث‌، فقط متاع‌ خانه‌ است‌؛ مانند فرش‌، لباس‌، پرده‌، تخت‌، تکیه‌گاه‌ و امثال‌ آن‌. رئیا: یعنی‌ نیکو منظرتر بودند در پیش ‌مردم‌ از روی‌ خوش‌پوشی‌، یاداشتن‌ قد و قواره‌ و اندامهای‌ ظاهر فریب‌ و زیبا و برخورداری‌ از ناز و نعمت‌.

بلی‌! بروید و بنگرید که‌ چه‌ بسیار امت‌های‌ متمدن‌ و فرورفته‌ در ناز و نعمت‌ را نابود کردیم‌ که‌ شما قبیله‌ قریش‌ در مقایسه‌ با آنها از این‌ نظر چیزی‌ به‌ حساب ‌نمی‌آیید.

**﴿**قُلۡ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَدًّاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا٧٥**﴾** [مريم: 75].

«بگو» ای‌ محمد ص به‌ این‌ مشرکان‌ «هرکه‌ در گمراهی‌ است‌، خدای‌ رحمان‌ به‌ او افزون‌ می‌دهد، افزون ‌دادنی‌» یعنی‌: هرکس در دنیا سر به‌ هوای‌ نفس‌ برداشته‌ و رهرو بیراهه‌ ضلالت‌ گردیده‌ است‌، بی‌گمان‌ خداوند متعال‌ این‌ امر را جزای‌ او گردانیده‌ که‌ در گمراهی‌ سخت‌ تیره‌ و تاری‌ فرو گذاردش‌ و بر گمراهی‌اش‌ بیفزاید تا با بار گناه‌ سنگین‌تری‌ به‌ سرای‌ عقبی‌ برود «تا وقتی‌ ببینند آنچه‌ به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ می‌شود» که‌ «یا عذاب‌» است‌ در دنیا با کشته ‌شدن‌ و اسارت‌ «یا ببینند قیامت ‌را» و آنچه‌ که‌ برآنان‌ از عذاب‌ اخروی‌ فرود می‌آید؛ «پس‌» در این‌ هنگام ‌«خواهند دانست‌ که‌ جایگاه‌ چه‌ کسی‌ بدتر و به‌ اعتبار لشکر ناتوان‌تر است‌» یعنی‌: این‌ گروهی‌ که‌ بر مؤمنان‌ فخر می‌فروختند که‌ در مقام‌ و مجلس‌، آرایش‌ها و زینت‌های ‌مادی‌ و ناز و نعمت‌های‌ دنیوی‌ از آنان‌ بهترند، در روز قیامت‌ خواهند دانست‌ که‌ خود در جایگاه‌ و منزلگاه‌ بدتری‌ قرار دارند نه‌ نیکوتری‌ و در سپاه‌ و نیرو و توان‌ خویش‌ ضعیف‌تر و ناتوان‌ تر از گروه‌ مؤمنانند، نه‌ قوی‌تر و نیکوتر از ایشان‌.

باید گفت‌: منطقی‌ که‌ این‌ آیه‌ از کفار نقل‌ و نقد می‌کند، امروزه‌ منطق‌ بیشتر مردم‌ است‌ زیرا بسیاری‌ از مردم‌ در عصر حاضر نیز، آگاه‌ یا ناآگاه‌ به‌ پیشرفت‌های‌ خیره‌کننده‌ ملت‌های‌ متمدن‌ در غرب‌ استدلال‌ کرده‌ و این‌ پیشرفت‌ها را نشانه‌ برحق ‌بودن‌ آنها می‌پندارند پس‌ منطق‌ کفار در همه‌ زمانها و مکانها باهم‌ مشابه‌ است‌.

**﴿**وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٞ مَّرَدًّا٧٦**﴾** [مريم: 76].«و خداوند بر هدایت‌ رهیافتگان‌ می‌افزاید» یعنی‌: ایشان‌ را بر هدایت‌ پایدارتر گردانیده‌ و بر یقین‌ و بصیرتشان‌ می‌افزاید، این‌ بدان‌جهت‌ است‌ که‌ خیر جلب‌کننده‌ خیر است‌ پس‌ خداوند أ پاداش‌ متقیان‌ را بدین‌گونه‌ قرار می‌دهد که‌ بر هدایت‌ ویقین‌شان‌ بیفزاید چنان‌که‌ جزای‌ کافران‌ را به‌گونه‌ای‌ قرار داد که‌ بر گمراهی‌شان ‌افزود «و باقیات ‌الصالحات‌ نزد پروردگارت‌ از حیث‌ پاداش‌ بهتر است‌» یعنی‌: مسلما طاعات‌ و عباداتی‌ همچون‌ نماز و ذکر: (سبحان‌الله والحمدلله والله اكبر ولا حول‌ ولاقوة‌ الا بالله العلي ‌العظيم‌) و دیگر طاعاتی‌ که‌ به‌ سعادت‌ ابدی‌ می‌انجامد، بازدهی‌ای ‌نافع‌تر و ثمری‌ ماندگارتر دارد، نسبت‌ به‌ نعمت‌های‌ دنیوی‌ای‌ که‌ کفار از آن ‌بهره‌مندند «و» این‌ باقیات‌ الصالحات‌ «از جهت‌ فرجام‌ نیکوتر است‌» مرد: فرجام‌، عاقبت‌ و بازگشت‌ است‌. پس‌ این‌ آیه ردی‌ است‌ بر آن‌ پندار کفار که‌ به‌ مؤمنان ‌گفتند: ﴿أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا﴾ [مريم: 73].

**﴿**أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالٗا وَوَلَدًا٧٧**﴾** [مريم: 77].

«آیا دیدی‌ آن‌ کسی‌ را که‌ به‌ آیات‌ ما کفر ورزید» یعنی‌: آیا تو را از داستان‌ آن‌ کافری‌ که‌ به‌ آیات‌ ما کفر ورزید آگاه‌ کنیم‌؟ «و گفت‌: قطعا به‌ من‌ مال‌ و فرزند بسیار داده‌ خواهد شد» در آخرت‌؛ اگر آخرتی‌ در کار باشد.

بخاری‌ و مسلم‌ و غیر آنان‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌: ﴿أَفَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾ [مريم: 77] از خباب‌ بن ‌ارت‌ س روایت‌ کرده‌اند که‌ فرمود: من‌ مردی‌ حداد (آهنگر) بودم‌ و به‌ عاص‌ بن‌ وائل‌ وامی‌ داده‌ بودم‌. پس‌ آمدم‌ و از وی‌ تقاضای‌ وام‌ خود را کردم‌ اما اودر رد تقاضایم‌ گفت‌: نه‌! به‌ خدا سوگند که‌ تا به‌ محمد کافر نشوی‌، وامت‌ را نمی‌پردازم‌! گفتم‌: به‌ خدا سوگند که‌ به‌ محمد ص کافر نمی‌شوم‌ تا تو بمیری‌ و باز برانگیخته‌ شوی‌. گفت‌: بسیار خوب‌! چون‌ مردم‌ و باز برانگیخته‌ شدم‌، نزد من ‌آی‌ و مرا در آنجا مال‌ و فرزندان‌ بسیاری‌ است‌ و در آنجا وامت‌ را می‌پردازم‌! همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود و سپس‌ آن‌ سخن‌ تمسخرآمیز وی‌ را چنین‌ رد کرد:

**﴿**أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا٧٨**﴾** [مريم: 78].

«آیا بر غیب‌ آگاه‌ شده‌ است‌» تا بداند که‌ در بهشت‌ است‌ و در آنجا مال‌ و فرزندان‌ بسیاری‌ دارد «یا از خدای‌ رحمان‌ عهدی‌ گرفته‌ است‌؟» یعنی‌: یا مگر لااله‌الاالله گفته‌ است‌ تا او را با آن‌ مورد مرحمت‌ قرار دهیم‌؟ یا عمل‌ شایسته‌ای‌ پیش‌فرستاده‌ که‌ به‌ دریافت‌ پاداش‌ آن‌ امیدوار باشد؟ زیرا عهدی‌ که‌ نزد خدای‌ ﻷ ‌است‌ این‌ است‌ که‌: مؤمن‌ را فقط آن‌گاه‌ به‌ بهشت‌ وارد کند که‌ اعمال‌ شایسته‌ای‌ انجام‌ داده‌ باشد.

**﴿**كَلَّاۚ سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا٧٩**﴾** [مريم: 79].

«نه‌ چنین‌ است‌» که‌ او تصور کرده‌ بلکه‌ «به‌ زودی‌ آنچه‌ را می‌گوید، خواهیم ‌نوشت‌» و این‌ گفته‌اش‌ را به‌ حسابش‌ ضبط و ثبت‌ خواهیم‌ کرد و در برابر آن‌ او را در آخرت‌ مجازات‌ خواهیم‌ نمود «و عذاب‌ را برای‌ او خواهیم‌ افزود، افزودنی‌» یعنی‌: به‌جای‌ آنچه‌ ادعا می‌کند، عذابی‌ بر بالای‌ عذابش‌ می‌افزاییم‌.

**﴿**وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأۡتِينَا فَرۡدٗا٨٠**﴾** [مريم: 80].

«و آنچه‌ را می‌گوید، از او به‌ ارث‌ می‌بریم‌» یعنی‌: او را می‌میرانیم‌ و مال‌ و فرزندی‌ را که‌ می‌گوید به‌ او داده‌ می‌شود، ما به‌ ارث‌ می‌بریم‌ و در آخرت‌ او بسی ‌تهی‌ دست‌ است‌ «و پیش‌ ما تنها می‌آید» در روز قیامت‌، درحالی‌که‌ نه‌ برایش‌ مالی ‌است‌ و نه‌ فرزندی‌ بلکه‌ همه‌ را از او گرفته‌ایم‌.

**﴿**وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا٨١**﴾** [مريم: 81].

«و به‌جای‌ خدا معبودانی‌ اختیار کردند تا برای‌شان‌ سبب‌ عزت‌ باشند» یعنی‌ تا آن‌ خدایان‌ در دنیا برای‌شان‌ یار و مددکار و مایه‌ عزت‌ و افتخار باشند، یا در آخرت ‌برای‌شان‌ شفاعتگر باشند.

اما خداوند أ این‌ پندار بی‌اساس‌شان‌ را رد نموده‌ می‌فرماید:

**﴿**كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا٨٢**﴾** [مريم: 82].

«نه‌ چنین‌ است‌، به‌ زودی‌ عبادت‌شان‌ را انکار می‌کنند» یعنی‌: قضیه‌ چنان‌ نیست‌ که ‌آنان‌ پنداشته‌اند بلکه‌ به‌ زودی‌ آن‌ معبودان‌، پرستش‌ کفار را برای‌ خود محکوم ‌کرده‌ و این‌ صفت‌ را از خود نفی‌ می‌کنند؛ آن‌ روز که‌ خدای‌ سبحان‌ آنها را گویا و ناطق‌ گرداند «و ضد آنان‌ می‌گردند» یعنی‌ خدایانی‌ که‌ از سوی‌ این‌ پرستشگران ‌گمراه‌ مایه‌ عزت‌ پنداشته‌ می‌شدند پس‌ از آن‌ همه‌ دوستی‌ و علاقه‌ و ایمانی‌ که‌ نثار آنها کرده‌اند، دشمن‌ و مخالف‌شان‌ می‌شوند.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّآ أَرۡسَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمۡ أَزّٗا٨٣**﴾** [مريم: 83].

«آیا ندانسته‌ای‌ که‌ ما شیاطین‌ را به‌ سراغ‌ کافران‌ فرستادیم‌» یعنی‌: شیاطین‌ را بر آنان‌ مسلط ساختیم‌ «که‌ آنان‌ را می‌جنبانند، جنبانیدنی‌» یعنی‌: شیاطین‌ کافران‌ را بر انجام‌ معاصی‌ تحریک‌ نموده‌ و آنها را به‌ ارتکاب‌ معاصی‌ برمی‌انگیزند و از راه ‌منحرفشان‌ می‌کنند.

**﴿**فَلَا تَعۡجَلۡ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمۡ عَدّٗا٨٤**﴾** [مريم: 84].

«پس‌ برضد آنان‌ شتاب‌ نکن‌» به‌ این‌که‌ از ما بخواهی‌ تا به‌ سبب‌ مصمم ‌بودنشان ‌بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان‌ تعجیل‌ کنیم‌؛ «جز این‌ نیست‌ که‌ ما برای‌ آنها مدت‌ می‌شماریم‌، شمارکردنی‌» یعنی‌: ما روزها، شب‌ها، ماه‌ها و سال‌های‌ عمرشان‌ را تا به ‌پایان‌ رسیدن‌ اجل‌هایشان‌ و اعمال‌شان‌ را برای‌ جزا و نفس‌هایشان‌ را برای‌ فنا می‌شماریم‌ و چون‌ میعادشان‌ به‌ سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم‌.

**﴿**يَوۡمَ نَحۡشُرُ ٱلۡمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ وَفۡدٗا٨٥**﴾** [مريم: 85].

«روزی‌ که‌ پرهیزگاران‌ را به‌سوی‌ رحمان‌» یعنی‌ به‌سوی‌ بهشت‌ وی‌ و سرای ‌کرامتش‌؛ «سواره‌ چون‌ میهمانان‌ گرامی‌ محشور می‌کنیم‌» چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به ‌روایت‌ علی‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «و الذی‌ نفسی‌ بیده‌ ان ‌المتقین‌ اذا خرجوا من‌ قبورهم‌ استقبلوا بنوق‌ بیض‌ لها اجنحه‌ علیها رحال‌ الذهب». «سوگند به‌ ذاتی‌ كه‌ جانم‌ در قبضه‌ اوست‌، بی‌گمان‌ متقیان‌ چون‌ روز قیامت‌ از قبرهایشان‌ بیرون‌ آیند، با شترهای‌ سفید رام‌شده‌ای‌ كه‌ بال‌ دارند و بر آنها جهازهای‌ طلا قرار دارد، مورد استقبال‌ قرار می‌گیرند».

**﴿**وَنَسُوقُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرۡدٗا٨٦**﴾** [مريم: 86].

«و مجرمان‌ را» با تندی‌ و خشم‌ «در حال‌ تشنگی‌ به‌سوی‌ دوزخ‌ می‌رانیم‌» وردا: آنان‌ را پیاده‌ و تشنه‌ به‌ دوزخ‌ وارد می‌کنیم‌، مانند شتری‌ که‌ به‌ آب‌ وارد می‌شود.

**﴿**لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا٨٧**﴾** [مريم: 87].

«اختیار شفاعت‌ را ندارند» یعنی‌ کسی‌ را نمی‌یابند که‌ برای‌شان‌ شفاعت‌ کند و خود نیز نمی‌توانند برای‌ دیگران‌ شفاعت‌ کنند «جز آن‌ کس‌ که‌ از جانب‌ خدای‌ رحمان‌عهدی‌ گرفته‌است‌» عهد و پیمان‌ الهی‌ به‌ معنای‌ گواهی‌دادن‌ به‌ یگانگی‌ خدای ‌ﻷ‌، عدم‌ شرک‌آوردن‌ به‌ او و پرداختن‌ به‌ حق‌ این‌ گواهی‌ است‌ لذا هیچ‌کس‌، حتی‌ متقیان‌ نیز اختیار شفاعت‌ برای‌ کفار را ندارند زیرا شفاعت ‌کردن‌ فقط در مورد کسی‌ است‌ که‌ همراه‌ با ایمان‌، «لا اله‌ الا الله» گفته‌ و چیزی‌ را به‌ خدای‌ سبحان‌ شریک‌ نیاورده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابن‌مسعود س آمده‌ است‌: از رسول‌ خدا ص شنیدم‌ که‌ خطاب‌ به‌ اصحابشان‌ می‌فرمودند: «آیا یکی‌ از شما ناتوان‌ است‌ از این‌که‌ هر صبح‌ و شام‌ از خدای‌ ﻷ‌ برای‌ خود عهدی‌ بگیرد؟ گفته‌ شد: یا رسول‌الله! این‌ عهد چیست‌؟ فرمودند؛ هر صبح‌ و شام‌ بگوید: «اللهم ‌فاطر السموات‌ والأرض‌، عالم‌ الغيب‌ والشهادة، إني‌ أعهد إليك‌ في‌ هذه‌ الحياة الدنيا بأني ‌أشهد أن‌ لا إله‌ إلا أنت‌ وحدك‌ لا شريك‌ لك‌ وأن‌ محمدا عبدك‌ ورسولك‌، فلا تكلني‌ إلى ‌نفسي‌، فإنك‌ أن‌ تكلني‌ إلى‌ نفسي‌ تباعدني‌ من‌ الخير، وتقربني‌ من‌ الشر، وإني‌ لا أثق‌ إلا برحمتك‌، فاجعل‌ لي‌ عندك‌ عهدا توفينيه‌ يوم‌ القيامة‌ إنك‌ لا تخلف‌ الميعاد». «بارخدایا! ای‌آفریننده‌ آسمانها و زمین‌! ای‌ دانای‌ پنهان‌ و آشكار! من‌ به‌ تو در این‌ زندگی‌ دنیا عهد می‌سپارم‌ كه‌ گواهی‌ می‌دهم‌ به‌ این‌كه‌: خدایی‌ جز توی‌ یگانه‌ نیست‌ و برایت ‌شریكی‌ نمی‌باشد و گواهی‌ می‌دهم‌ كه‌ محمد بنده‌ و فرستاده‌ توست‌ پس‌ مرا به ‌خودم‌ وا مگذار زیرا اگر مرا به‌ خودم‌ وا گذاری‌، مرا از خیر دور و به‌ شر نزدیك‌كرده‌ای‌ و من‌ جز به‌ رحمت‌ تو تكیه‌ ندارم‌ پس‌ برای‌ من‌ نزد خود عهدی‌ قرار ده‌ كه‌در روز قیامت‌ آن‌ را برایم‌ وفا كنی‌، بی‌شك‌ تو وعده‌ را خلاف‌ نمی‌كنی‌. پس‌چون‌ این‌ دعا را بخواند، خدای‌ ﻷ بر آن‌ مهری‌ نهاده‌ سپس‌ آن‌ را در زیر عرش‌ خود می‌گذارد و چون‌ روز قیامت‌ فرارسد، ندا دهنده‌ای‌ ندا می‌كند: كجایند كسانی‌ كه‌ نزد خدا أ عهد و پیمانی‌ دارند؟ آن‌گاه‌ آن‌ بنده‌ مؤمن‌ كه‌ این ‌دعا را خوانده‌ است‌، برمی‌خیزد و وارد بهشت‌ می‌شود».

**﴿**وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِدّٗا٨٩**﴾** [مريم: 88-89].

«و گفتند: خدای‌ رحمان‌ فرزند اختیار کرده‌است‌» این‌ سخن‌ یهود و نصارا و کسانی ‌از اعراب‌ است‌ که‌ پنداشتند؛ فرشتگان‌ دختران‌ خدایند! البته‌ این‌ سخنی‌ است‌ بدون ‌دلیل‌ و در نهایت‌ زشتی‌ و وقاحت‌: «واقعا چیز زشتی‌ را آور دید» اد: کار بسیار سنگین‌ و بزرگ‌ و امر بسیار زشت‌ و ناباب‌ است‌. یعنی‌ سخنی‌ بس ‌بزرگ‌، بسیار عجیب‌ و بسیار ناپسند گفته‌اید.

**﴿**تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا٩٠**﴾** [مريم: 90].

«چیزی‌ نمانده‌ است‌ که‌ آسمانها از این‌ سخن‌ بشکافند» تفطر: شکافته‌ شدن‌ است ‌«و زمین‌ بشکافد» یعنی‌: نزدیک‌ است‌ که‌ زمین‌ نیز از این‌ سخن‌ پاره‌ شود و چاک ‌بخورد «و کوه‌ها بیفتند» و منهدم‌ شوند برای‌ بزرگداشت‌ خدای‌ ذوالجلال‌ «پاره ‌پاره‌ شده‌» یعنی‌ به‌شدت‌ فرو ریخته‌، درهم‌ تکیده‌ و پارچه ‌پارچه‌ شده‌ زیرا این‌ پدیده‌ها همه‌ آفریده‌ حق‌ تعالی‌ و بر مبنای‌ یگانگی‌ او استوارند، از این‌ جهت ‌فرمود:

**﴿**أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا٩١**﴾** [مريم: 91].

«از این‌که‌ برای‌ رحمان‌ فرزندی‌ قایل‌ شدند» یعنی‌: به‌سبب‌ خشم‌ گرفتن‌ الله أ بر کفار به‌ علت‌ سخن‌ بس‌ زشتی‌ که‌ گفتند، نزدیک‌ است‌ آسمانها و زمین‌ بشکافند و کوه‌ها تکه‌ تکه‌ شوند.

**﴿**وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا٩٢**﴾** [مريم: 92].

«و خدای‌ رحمان‌ را نسزد که‌ فرزندی‌ اختیار کند» یعنی‌: برای‌ او فرزند گرفتن‌ درست‌ و زیبنده‌ نیست‌ زیرا این‌ نقص‌ و نیازی‌ است‌ که‌ خدای‌ رحمان‌ از آن‌ منزه‌ و برتر است‌.

**﴿**إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا٩٣**﴾** [مريم: 93].

«هر که‌ در آسمانها و زمین‌ است‌ جز بنده‌وار پیش‌ خدای‌ رحمان‌ نمی‌آید» یعنی‌ تمام ‌مخلوقات‌ ـ اعم‌ از فرشتگان‌، انس‌ و جن‌ ـ ناگزیرند که‌ روز قیامت‌ در حالی‌ نزد خداوند أ بیایند که‌ به‌ عبودیت‌ برای‌ او مقر و معترف‌ و در برابر او فرمانبردار، فروتن‌ و ذلیلند پس‌ چگونه‌ یکی‌ از آنان‌ برای‌ او فرزند خواهد بود؟ نسفی‌می‌گوید: «تکرار و اختصاص‌ اسم‌ رحمان‌ به‌ یادآوری‌ در این‌ آیات‌، بیانگر این‌حقیقت‌ است‌ که‌ سرچشمه‌ اصول‌ و فروع‌ همه‌ نعمت‌ها خدای‌ رحمان‌ است‌ پس ‌ای‌ انسان‌ مشرک‌! باید چشمت‌ را به‌سوی‌ حقیقت‌ باز کنی‌ و بدانی‌ که‌ تو و هر چه‌ که‌ نزد توست‌ از عطای‌ اوست‌». بنابر این‌، کسی‌ که‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ فرزندی ‌نسبت‌ دهد، در حقیقت‌ او را جزئی‌ از خلقش‌ قرار داده‌ و سزاوار بودن‌ اسم‌ رحمان ‌را برایش‌ انکار کرده‌ است‌.

**﴿**لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا٩٤**﴾** [مريم: 94].

«و یقینا آنها را به‌ احصا آورده‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ همه‌ کسانی‌ را که‌ در آسمانها و زمین‌ اند، تحت‌ حصر و حساب‌ آورده‌ «و شمار کرده ‌است‌ آنان‌ را، شمارکردنی‌» یعنی‌: بعد از آن‌که‌ آنها را تحت‌ شمارش‌ آورده ‌است‌، افراد و اشخاصشان‌ را نیز شمار کرده‌ است‌ بنابراین‌، حال‌ احدی‌ از آنان‌ بر او مخفی‌ نیست ‌و کسی‌ نمی‌تواند از حاضر شدن‌ در پیشگاه‌ وی‌ تخلف‌ کند.

**﴿**وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا٩٥**﴾** [مريم: 95].

«و روز قیامت‌ همه‌ آنها تنها به‌سوی‌ او خواهند آمد» یعنی‌: هریک‌ از آنان‌ در روز قیامت‌ به ‌تنهایی‌ درحالی‌ نزد خداوند أ می‌آیند که‌ هیچ‌ یار و یاوری‌ با آنان‌ نیست‌ و هیچ‌ مال‌ و دارایی‌ای‌ ندارند پس‌ هرگاه‌ حال‌ همگی‌ خلق‌ این‌ باشد، دیگر چگونه ‌به‌ خداوند متعال‌ نسبت‌ فرزند را می‌دهند؟!

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا٩٦**﴾** [مريم: 96].

سپس‌ به‌ مؤمنان‌ این‌ بشارت‌ عظیم‌ می‌رسد: «همانا کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند، به‌زودی‌ خدای‌ رحمان‌ برای‌ آنها» در دل‌های‌ بندگان ‌«محبتی‌ قرار می‌دهد» بی‌آن‌که‌ ایشان‌ با کسی‌ رابطه‌ دوستی‌ برقرار کنند و نیز خود خدای‌ رحمان‌ ایشان‌ را دوست‌ می‌دارد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «إذا أحب‌ الله ‌عبداً نادي‌ جبريل‌: إني‌ قد أحببت‌ فلاناً فأحببه‌، فينادي‌ في‌السماء ثم‌ ينزل‌ له ‌المحبة‌ في‌ أهل ‌الأرض‌، وإذا أبغض‌ الله‌ عبداً نادي‌ جبريل‌: إني‌ قد أبغضت‌ فلاناً، فينادي‌ في‌ أهل‌ السماء، ثم‌ ينزل‌ له‌ البغضاء في‌ الأرض». «چون‌ خدای‌ ﻷ‌ بنده‌ای‌ را دوست‌ بدارد، جبرئیل‌ را ندا می‌كند كه‌ ای‌ جبرئیل‌! من‌ فلان‌ كس‌ را دوست‌ گرفتم‌ پس‌ تو نیز او را دوست‌ بدار. آن‌گاه‌ جبرئیل‌ در آسمان‌ ندا می‌كند، سپس‌ در میان‌ اهل‌ زمین‌ نیز برایش‌ محبت‌ فرود آورده‌ می‌شود. و چون‌ خدای‌ ﻷ‌ بنده‌ای‌ را دشمن ‌بدارد، جبرئیل‌ را ندا می‌كند كه‌: من‌ بر فلان‌ كس‌ خشم‌ گرفتم‌ پس‌ او را دشمن‌ بدار. آن‌گاه‌ جبرئیل‌ در اهل‌ آسمان‌ ندا می‌كند، سپس‌ در زمین‌ نیز برایش‌ دشمنی ‌فرود آورده‌ می‌شود».

**﴿**فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا٩٧**﴾** [مريم: 97].

«جز این‌ نیست‌ که‌ ما قرآن‌ را بر زبان‌ تو آسان‌ ساختیم‌» ای‌ پیامبر ص! با فرود آوردن‌ آن‌ به‌ گویش‌ و لهجه‌ات‌ چنان‌که‌ قرآن‌ را به‌ تفصیل‌ و وضوح‌ نیز بیان‌ کرده‌ایم‌ که‌ بر تو سهل‌ و روان‌ باشد «تا متقیان‌ را» یعنی‌: کسانی‌ را که‌ لباس‌ تقوا وعفت‌ در بر کرده‌اند «به‌ آن‌ مژده‌ دهی‌ و مردم‌ ستیزه‌جو را» که‌ با حق‌ ستیزنده‌ و دشمنند «به‌ آن‌ بیم‌ دهی‌».

**﴿**وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزَۢا٩٨**﴾** [مريم: 98].«و چه‌ بسیار هلاک‌ کردیم‌ پیش‌ از آنان‌ از قرنی‌» یعنی‌: از امتها و نسلهای‌ گذشته ‌را که‌ به‌ آیات‌ الهی‌ کفر ورزیده‌ و پیامبرانش‌ را تکذیب‌ می‌کردند «آیا کسی‌ از آنان‌را می‌یابی‌» یعنی‌: آیا یکی‌ از آنان‌ را می‌بینی‌؟ «یا صدایی‌ پنهانی‌ از آنان‌می‌شنوی‌؟» هرگز! زیرا تمام‌ آنها نابود شدند پس‌ این‌ گروه‌ نیز باید به‌هوش‌ آیند و از چنان‌ سرنوشتی‌ پروا کنند. رکز: صدای‌ آهسته‌ و پنهانی‌ است‌. به‌قولی‌: رکز صدا یا حرکتی‌ است‌ که‌ به‌ سبب‌ آهسته‌ بودن‌، قابل‌ فهم‌ نباشد.

سوره‌ طه

مکی‌ است‌ و دارای‌ (135) آیه‌ است‌.

موضوع‌ آن‌: موضوع‌ این‌ سوره‌ همچون‌ موضوعات‌ سایر سوره‌های‌ مکی‌، اثبات‌ توحید و عقاید حق‌ است‌ که‌ در خلال‌ یک‌ مقدمه‌ و دو داستان‌ به‌ آن ‌پرداخته‌ شده‌است‌. در مقدمه‌ آن‌ حکمت‌ نزول‌ قرآن‌ بیان‌ می‌شود، سپس‌ داستان ‌موسی‌ ÷ در سه‌ مرحله‌ مطرح‌ می‌گردد آن‌گاه‌ مجددا ذکر اوصاف‌ قرآن‌ در میان ‌می‌آید، بعدا داستان‌ آدم‌ ÷ بیان‌ می‌شود و در پایان‌ هم‌ به‌ اقامه‌ حجت‌ علیه ‌معاندان‌ پرداخته‌ می‌شود.

حکمت‌ از طرح‌ داستان‌ موسی‌ و آدم‌ علیهماالسلام در این‌ سوره‌ این‌ است‌ که‌ این‌ سوره‌ بعد از سوره‌ «مریم‌» نازل‌ شده‌ است‌ و از آنجا که‌ خداوند متعال‌ داستانهای‌ برخی ‌از انبیا † را در سوره ‌«مریم‌» به‌ تفصیل‌ و از برخی‌ را به‌ اجمال‌ ذکر کرد ـ از آن‌جمله‌ داستان‌ موسی‌ و آدم‌ علیهماالسلام را؛ که‌ سرگذشت‌ اولی‌ در آن‌ به‌ اجمال‌ ذکر شده‌ واز دومی‌ فقط نام‌ برده‌ شده‌ نه‌ بیشتر ـ لذا در این‌ سوره‌ به‌ تفصیل‌ آنها می‌پردازد. سپس‌ داستانهای‌ بقیه‌ پیامبرانی‌ را که‌ در سوره‌ «مریم‌» از آنها یاد نشده‌ است‌، درسوره ‌«انبیاء» بیان‌ می‌کند؛ مانند داستان‌های‌ نوح‌، لوط، داوود، سلیمان‌، ایوب‌، الیسع‌، ذی‌الکفل‌ و ذی‌النون †.

فضیلت‌ آن‌: در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س آمده‌ است‌ که‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «خداوند تبارک‌ و تعالی‌ دوهزارسال‌ قبل‌ از آفرینش‌آسمانها و زمین‌، سوره‌های‌ (طه‌) و (یس‌) را خواند پس‌ چون‌ فرشتگان‌ آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به‌ حال‌ أمتی‌ که‌ این‌ قرآن‌ بر وی‌ نازل‌ می‌شود، خوشا به‌ حال‌ سینه‌هایی‌ که‌ این‌ قرآن‌ را برمی‌دارند و خوشا به‌ حال‌ زبانهایی‌ که‌ با این‌ قرآن‌ تکلم‌ می‌کنند».

**﴿**طه١**﴾** [طه: 1].

خوانده‌ می‌شود: «طا ها» سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه‌ آغاز سوره‌ها، در سوره‌ «بقره‌» گذشت‌ و «طه‌» از جمله‌ این‌ حروف‌ است‌. به‌ قولی‌ دیگر: «طه‌» ازحروف‌ مقطعه‌ نیست‌ بلکه‌ معنای‌ آن‌ این‌ است‌: ای‌ محمد ص! پای‌ خود را بر زمین‌ فرش‌ کن‌ و آن‌ را راحت‌ بر زمین‌ بگذار. ابن‌انباری‌ گفته ‌است‌: «این‌ دستور بدان‌ جهت‌ صادر شد که‌ رسول‌ خدا ص در ایستادن‌ به‌ نماز چنان‌ بر خود فشار می‌آوردند که‌ نزدیک‌ بود پاهایشان‌ متورم‌ گردد». ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «درآغاز کار نزول‌ وحی‌ بر آن‌ حضرت‌ ص، ایشان‌ در هنگام‌ ادای‌ نماز بر سینه‌ پاهای ‌خود می‌ایستادند (که‌ این‌ گونه‌ به‌پا ایستادن‌، فشارآور بود) پس‌ خداوند أ این‌ آیه‌ را نازل‌ کرد».

**﴿**مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ٢**﴾** [طه: 2].

ضحاک‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: چون‌ خدای‌ ﻷ‌ قرآن‌ را بر پیامبرش ‌نازل‌ کرد، ایشان‌ و یارانشان‌ در نماز بدان‌ قیام‌ می‌کردند پس‌ مشرکان‌ قریش‌ گفتند: این‌ قرآن‌ بر محمد نازل‌ نشده‌ است‌ مگر برای‌ آن‌که‌ او در رنج‌ و سختی‌ بیفتد. پس‌خداوند متعال‌ نازل‌ فرمود: «قرآن‌ را بر تو نازل‌ نکردیم‌ تا در رنج‌ افتی‌» بلکه‌ برای‌آن‌ نازل‌ کردیم‌ که‌ در سعادت‌ و راحت‌ قرار گیری‌ پس‌ موضوع‌ چنان‌ نیست‌ که ‌باطل‌پرستان‌ پنداشته‌اند زیرا ما به‌ هرکس علم‌ و حکمت‌ قرآنی‌ داده‌ایم‌، یقینا برای ‌او خیر و خوبی‌ و راحت‌ جاودانی‌ را خواسته‌ایم‌. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است‌: «من‌ یرد الله‌ به‌ خیرا یفقهه‌ فی‌الدین‌». «هر كس‌ كه‌ خداوند خیرخواه‌ او باشد، او را در دین‌ دانشمند می‌گرداند». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «چون‌ خداوند أ در روز قیامت‌ برای‌ حکم‌ و داوری‌ نهایی‌ میان‌ بندگانش‌ بر کرسی‌ خویش‌ بنشیند، خطاب‌ به‌ علما می‌گوید: من‌ علم‌ و حکمت‌ خویش‌ را در شما قرار ندادم‌ مگر بدان‌ جهت‌ که‌ می‌خواهم‌ بر شما بیامرزم‌ با وجود آنچه‌ که‌ از شما سرزده‌ است‌ و هیچ‌ باکی‌ هم‌ ندارم‌». همچنین‌ در تفسیر: ﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ٢﴾ [طه: 2]نقل‌ شده ‌است‌: ما قرآن‌ را برای‌ آن‌ بر تو نازل‌ نکرده‌ایم‌ تا با افراط در تأسف‌ خوردن‌ بر کفر کافران‌ و عدم‌ ایمان‌ آنان‌، خود را در رنج‌ و تعب‌ افگنی‌؛ زیرا ایمان‌ آوردن‌ آنها امری‌ است‌ که‌ به‌ تو مربوط نیست‌ و در اختیار تو هم ‌نمی‌باشد.

**﴿**إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ٣**﴾** [طه: 3].

«جز این‌که‌ پند آموز کسی‌ باشد که‌ می‌ترسد» یعنی‌: ما قرآن‌ را برای‌ آن‌ نازل ‌کرده‌ایم‌ تا یادآور و پندآموز کسانی‌ باشد که‌ به‌ ایشان‌ توفیق‌ تقوا می‌دهیم‌ لذا برعهده‌ تو نیست‌ که‌ آنان‌ را به‌ ایمان‌ آوردن‌ مجبور کنی‌.

این‌ دو آیه‌ بیانگر آن‌ است‌ که‌: خوشبختی‌ و سعادت‌ دوجهانی‌، در گرو پایبندی‌ به‌ کتاب‌ خدا أ است‌ و بدون‌ آن‌ سعادتی‌ میسر نیست‌.

**﴿**تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى٤**﴾** [طه: 4].

«کتابی‌ است‌ نازل ‌شده‌ از جانب‌ کسی‌ که‌ زمین‌ و آسمان‌های‌ بلند را آفریده ‌است‌» مراد آیه‌ کریمه‌ خبر دادن‌ به‌ بندگان‌ از کمال‌ عظمت‌ نازل‌کننده‌ قرآن ‌و بزرگی‌ جلال‌ و مقام‌ وی‌ است‌ تا به‌ قرآن‌ ـ چنان‌که‌ حق‌ ارج ‌نهادن‌ به‌ آن‌ است‌ ـ ارج‌ گذاشته‌ و آن‌ را مدینه‌ فاضله‌ سعادت‌ جاودانی‌ خویش‌ بشناسند چنان‌که‌ حق‌ تعالی‌ با همین‌ هدف‌ در ادامه‌ می‌فرماید:

**﴿**ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥**﴾** [طه: 5].

«خدای‌ رحمان‌ بر عرش‌ استوا یافت‌» یعنی‌: بر عرش‌ علو و ارتفاع‌ یافت‌، علو و ارتفاعی‌ که‌ برای‌ آن‌ مثل‌ و مانندی‌ نیست‌. گفتنی‌ است‌ که‌ ما به‌ استوای‌ حق‌ تعالی‌بر عرش‌ ـ بنا بر عقیده‌ سلف‌ صالح‌ که‌ ائمه‌ چهارگانه‌ اهل‌ سنت‌ نیز از آن‌ جمله‌اند ـ ایمان‌ داریم‌. سلف‌ صالح‌ به‌ صفات‌ حق‌ تعالی‌ ـ چنان‌که‌ در قرآن‌ آمده ‌است‌ ـ بی‌ هیچ‌ تحریف‌، تأویل‌، تشبیه‌ یا تمثیلی‌ ایمان‌ داشتند و در برابر آنها با توجیه‌، تأویل‌، تشبیه‌ و تکییف‌ درنگ‌ نمی‌کردند. از امام‌ مالک / پرسیدند که‌ خدا أ چگونه‌ بر عرش‌ استوا یافت‌؟ گفت‌: «استوا معلوم‌ است‌ و درک‌ کیفیت‌ آن‌ در حیطه‌ عقل‌ نیست‌ و ایمان‌ به‌ آن‌ واجب‌ و سؤال‌ کردن‌ از آن‌ بدعت‌ است‌«. یادآور می‌شویم‌ که‌ قول‌ صحیح‌ در باره‌ عرش‌ و کرسی‌ این‌ است‌ که‌ «عرش‌» غیر از «کرسی‌» است‌.

**﴿**لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ٦**﴾** [طه: 6].

«آنچه‌ در آسمانها و آنچه‌ در زمین‌ است‌، از آن‌ اوست‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ مالک‌ و مدبر همه‌ آنهاست‌ «و» نیز از آن‌ اوست‌ «آنچه‌ در میان‌ آنهاست‌» از موجودات ‌«و آنچه‌ زیر خاک‌ است‌» از اشیاء.

گفتنی‌ است‌ که‌ امروزه‌ در پرتو علوم‌ جدید، بخشی‌ از عظمت‌ این‌ مقطع‌ از آیه ‌کریمه‌ (یعنی‌ دنیای‌ زیرخاک‌) متجلی‌ گردیده‌ است‌.

**﴿**وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى٧**﴾** [طه: 7].

«و اگر سخن‌ را آشکارا گویی‌» یعنی‌ صدایت‌ را بدان‌ بلند کنی‌ «پس‌ او سخن ‌نهان‌ و نهان‌تر را می‌داند» سر: سخنی‌ است‌ که‌ انسان‌ با دیگری‌ به‌ آهستگی‌ و به‌گونه‌ راز در میان‌ می‌گذارد و نهان‌تر از سر: سخنی‌ است‌ که‌ انسان‌ با خودش‌ می‌گوید ـ یعنی‌ حدیث‌ نفس‌ می‌کند ـ یا سخنی‌ است‌ که‌ به‌ خاطرش‌ خطور می‌کند و یا در نهاد وی‌ است‌ ولی‌ هنوز آن‌ را با خودش‌ هم‌ مرور نکرده‌ است‌ که ‌علمای‌ روانشناسی‌ امروزه‌ آن‌ را «لاشعور» می‌نامند. یعنی‌: اگر تو خدای‌ سبحان‌ را به‌ صدای‌ بلند بخوانی‌، بدان‌ که‌ او از این‌ امر بی‌نیاز است‌ زیرا او سخن‌ سر و نهان ‌و آنچه‌ را که‌ از سر و نهان‌ هم‌ نهان‌تر است‌، می‌داند پس‌ اساسا به‌ بلند کردن‌ صدا در ذکر و دعا نیازی‌ نیست‌ و نباید مناجات‌ انسان‌ با پروردگار به‌ این‌ هدف‌ باشد که‌ آن‌را به‌ پروردگار متعال‌ بشنواند اما جاری ‌نمودن‌ ذکر و دعا بر زبان‌ همراه‌ با تصور معنای‌ آن‌ در ذهن‌ و ضمیر، برای‌ کسب‌ برکات‌ و فیوضات‌ عظیم‌ و برآوردن ‌اهداف‌ دیگری‌ مانند کسب‌ رضا و قرب‌ الهی‌، یاری ‌رساندن‌ قلب‌ به‌وسیله‌ ذکر، مشغول‌ ساختن‌ حواس‌ به‌ مقصودی‌ برتر و برگردانیدن‌ آن‌ از تفکر در امور دنی‌؛ مشروع‌ و مطلوب‌ و از افضل‌ اعمال‌ است‌.

**﴿**ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ٨**﴾** [طه: 8].

«الله، جز او معبودی‌ نیست‌، برای‌ اوست‌ نامهای‌ نیکو» یعنی‌ نیکوترین‌ نامها مطلقا به‌ الله أ اختصاص‌ دارد، به‌ سبب‌ این‌که‌ این‌ اسمای‌ حسنی‌ بر کمال‌ و جلال ‌حضرت‌ حق‌ أ دلالت‌ می‌کنند. یادآور می‌شویم‌ که‌ اسمای‌ حسنای‌ الهی‌ ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ صحیح‌ وارد شده‌ ـ نودونه‌ اسم‌ است‌ و بیان‌ آن‌ در سوره‌ «اعراف/‌180» گذشت‌.

پس‌ آیا بعد از جلوه‌ این‌همه‌ اسما و صفات‌، دیگر کسی‌ هست‌ که‌ ادعا کند قرآن‌ از نزد غیر الله أ است‌؟ آیا گرفتن‌ بتانی‌ از سنگ‌ و چوب‌ و غیره‌ به‌عنوان ‌شریک‌ خدای‌ سبحان‌ درست‌ است‌؟ و آیا کسی‌ که‌ به‌ این‌ صفات‌ نیکو و عظیم ‌موصوف‌ باشد، کتاب‌ نازل‌ کرده‌ او، متضمن‌ سعادت‌ دو جهانی‌ نیست‌؟

این‌ آیات‌ مقدمه‌ سوره‌ مبارکه ‌«طه‌» است‌ و عظمت‌ این‌ آیات‌ بود که‌ به‌مسلمان‌ شدن‌ عمر بن‌ خطاب‌ س انجامید ـ که‌ داستان‌ اسلام‌ عمر س معروف‌ است‌.

**﴿**وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ٩**﴾** [طه: 9].

«و آیا خبر موسی‌ به‌ تو رسیده ‌است‌» یعنی‌: ای‌ پیامبر ص! داستان‌ موسی‌ با فرعون‌ و اشراف‌ قومش‌ قطعا به‌ تو رسیده‌ است‌ و تو نیک‌ می‌دانی‌ که‌ فرود آوردن ‌وحی‌ بر موسی‌، سبب‌ بدبختی‌ وی‌ نبود بلکه‌ او از این‌ موهبت‌ به‌ مدارج‌ علیای ‌سعادت‌ و عزت‌ رسید پس‌ بدان‌ که‌ فرود آوردن‌ وحی‌ بر تو نیز سبب‌ بدبختی‌ات ‌نمی‌باشد.

از این‌ آیه‌ چنین‌ برمی‌آید که‌ سیاق‌ داستان‌ موسی‌ ÷ متضمن‌ دلجویی‌ و تسلیت ‌به‌ پیامبر گرامی‌ اسلام‌ ص در برابر دشواری‌هایی‌ است‌ که‌ از تکالیف‌ نبوت ‌می‌دیدند.

**﴿**إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدٗى١٠**﴾** [طه: 10].

«هنگامی‌ که‌ آتشی‌ دید» موسی‌ ÷ در شبی‌ تاریک‌ و بارانی‌، از مدین‌ سرزمین ‌پدرزنش‌ شعیب‌ ÷ به‌سوی‌ مصر در حال‌ سفر بود، فصل‌ زمستان‌ بود و هوا ناملایم‌؛ که‌ بناگاه‌ آتشی‌ را دید «پس‌» چون‌ آتش‌ را دید «به‌ خانواده‌اش‌ گفت‌: درنگ‌ کنید» یعنی‌: در جای‌ خود بایستید «زیرا من‌ آتشی‌ دیدم‌» یعنی‌: از دور آتشی‌ انس‌انگیز را دیدم‌ «امیدوارم‌ که‌ شعله‌ای‌ از آن‌ برای‌ شما بیاورم‌» قبس‌: شعله‌ و اخگری‌ از آتش‌ است‌ که‌ شخص‌ آن‌ را می‌گیرد تا به‌وسیله‌ آن‌ آتشی ‌دیگر را برافروزد «یا بر آن‌ آتش‌ راهنمایی‌ بیابم‌» که‌ مرا به‌سوی‌ راه‌ راهنمایی‌ کرده‌ و راه‌ را به‌ من‌ بازشناساند. گفتنی‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ در آن‌ شب‌ تاریک‌، راه‌ را نیز گم‌کرده ‌بود.

**﴿**فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ١١ إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى١٢**﴾** [طه: 11-12].

«پس‌ چون‌ بدان‌ رسید» یعنی‌ چون‌ موسی‌ ÷ به‌ نزدیک‌ آن‌ آتش‌ رسید، آتش ‌سفیدی‌ را دید که‌ در میان‌ درخت‌ سبزی‌ برافروخته‌ است‌ پس‌ «ندا داده ‌شد» یعنی‌ خداوند متعال‌ او را ندا داد که‌: «ای‌ موسی‌! همانا من‌ پروردگار توام‌» که‌ هم‌اینک‌ باتو سخن‌ می‌گویم‌.

این‌ آیه‌ به‌ ما می‌آموزد که‌ چون‌ می‌خواهیم‌ کسی‌ را به‌ کاری‌ مکلف‌ کنیم‌، بایدخود را با اوصاف‌ خویش‌ به‌ او بشناسانیم‌.

«پس‌ نعلین‌ خود را از پا درآور» خداوند أ موسی‌ ÷ را به‌ بیرون‌ آوردن‌ کفش‌ها وبرهنه‌ ساختن‌ پاهایش‌ دستور داد زیرا برهنه‌ کردن‌ پا، در نشان‌ دادن‌ تواضع‌ گویاتر و به‌ تشریف‌ و تکریم‌ و رعایت‌ ادب‌ نزدیک‌تر است‌ «هرآینه‌ تو در وادی‌ مقدس‌ طوی‌ هستی‌» مقدس‌: یعنی‌ پاک‌ یا مبارک‌. طوی‌: نام‌ وادیی‌ در سرزمین‌ سیناست‌.

این‌ جمله‌ به‌ ما می‌آموزد که‌ چون‌ کسی‌ را به‌ کاری‌ دستور می‌دهیم‌، باید علت‌ و دلیل‌ آن‌ را نیز برایش‌ بیان‌ کنیم‌.

**﴿**وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ١٣**﴾** [طه: 13].

«و من‌ تو را برگزیده‌ام‌» به‌ رسالت‌ «پس‌ بدانچه‌ وحی‌ می‌شود» هم‌اکنون ‌به‌سوی‌ تو «گوش‌ فراده‌» به‌ گوش‌ هوش‌ و پذیرش‌ و با آمادگی‌ و هشیاری‌.

در اینجا خدای‌ ﻷ‌ به‌ موسی‌ ÷ تواضع‌ و ادب‌ را آموخت‌ و این‌ دلیل‌ بر آن ‌است‌ که‌ نقطه‌ آغازین‌ در امر تربیت‌، همانا آموختن‌ ادب‌ است‌.

**﴿**إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ١٤**﴾** [طه: 14].

«همانا من‌ الله هستم‌، خدایی‌ که‌ جز من‌ خدایی‌ نیست‌» یعنی‌: ای‌ موسی‌! کسی‌که‌ تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانه‌ لاشریک‌ است‌ «پس‌ مرا پرستش ‌کن‌» زیرا مختص‌ بودن‌ الوهیت‌ برای‌ من‌، موجب‌ مخصوص‌ ساختنم‌ به‌ عبادت‌ وپرستش‌ نیز هست‌ «و نماز را برپا دار برای‌ یادکردن‌ من‌» یعنی‌: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی‌. یا معنی‌ این‌ است‌: هرگاه‌ به‌یاد آوردی‌ که‌ نمازی‌ بر ذمه‌ات‌ هست‌، آن ‌نماز را برپا دار. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌است‌ که‌ فرمودند: «هر کس‌ از نمازی‌ در خواب‌ ماند، یا آن‌ را فراموش‌ کرد پس‌کفاره‌ آن‌ این‌ است‌ که‌ وقتی‌ آن‌ را به‌خاطر آورد، آن‌ را به‌جای‌ آورد و جز این ‌هیچ‌ کفاره‌ دیگری‌ بر او نیست‌». حق‌ تعالی‌ مخصوصا نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین‌ طاعات‌ و بهترین‌ عبادات‌ است‌.

این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند براین‌که‌ معرفت‌ خداوند أ گام‌ اول‌ در پیمودن‌ راه‌ حق ‌است‌ و نیز دلالت‌ می‌کند براین‌که‌ بعد از توحید، فریضه‌ای‌ بزرگتر از نماز نیست‌ پس‌ باید مربیان‌ جامعه‌ اسلامی‌ به‌ این‌ حقایق‌ توجه‌ داشته‌ باشند.

**﴿**إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا تَسۡعَىٰ١٥**﴾** [طه: 15].

ای‌ موسی‌! «هرآینه‌ قیامت‌ آمدنی‌ است‌» پس‌ برای‌ آن‌ عمل‌ خیر انجام‌ ده‌، از قبیل‌ عبادت‌ الله أ و ادای‌ نماز «نزدیک‌ است‌ پنهانش‌ بدارم‌» یعنی‌: نزدیک‌ است ‌خبر آمدن‌ قیامت‌ را از بندگانم‌ پنهان‌ بدارم‌؛ اگر که‌ در دادن‌ این‌ خبر همراه‌ با پنهان ‌ساختن‌ وقت‌ آن‌، حکمتی‌ در کار نبود. یا معنی‌ این‌ است‌: می‌خواهم‌ حتی‌ آن‌ را از خودم‌ هم‌ پنهان‌ بدارم‌. این‌ بدان‌ معنی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ بر پنهان‌ داشتن‌وقت‌ قیامت‌ سخت‌ مصر است‌، بدین‌ جهت‌ از آن‌ با بلیغ‌ترین‌ عبارتی‌ که‌ اعراب‌ در پنهان‌سازی‌ یک‌ امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده‌ است‌. یا معنی‌ این‌ است‌: می‌خواهم ‌قیامت‌ را آشکار و محقق‌ گردانم‌ «تا هر کسی‌ به‌ موجب‌ آنچه‌ می‌کند، خبر داده ‌شود» یعنی‌: قیامت‌ را بر پا می‌دارم‌ تا هر کسی‌ را در برابر سعی‌ و تلاشش‌ ـ اعم‌ ازخیر یا شر ـ جزا دهم‌.

**﴿**فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ١٦**﴾** [طه: 16].

«پس‌ نباید که‌ تو را از آن‌ باز دارد» یعنی‌: ای‌ موسی‌! نباید تو را از ایمان‌ و عمل ‌برای‌ قیامت‌ باز دارد «کسی‌ که‌ به‌ آن‌ ایمان‌ ندارد» از کفار «و خواهش‌ نفس‌ خود را پیروی‌ کرده‌است‌» با فروروی‌ در لذت‌های‌ حسی‌ فانی‌ حرام‌ «که‌ آن‌گاه‌ هلاک ‌شوی‌» اگر که‌ از ایمان‌ و عمل‌ برای‌ قیامت‌ بازمانی‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب ‌این‌ دستور، همه‌ آحاد مکلفانند».

**﴿**وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ١٧**﴾** [طه: 17].

«و» خداوند أ از موسی‌ ÷ پرسید: «ای‌ موسی‌! در دست‌ راست‌ تو چیست‌؟» سؤال ‌کردن‌ از عصای‌ موسی‌ ÷ برای‌ بیدار ساختن‌ و توجه‌ دادن‌ او به ‌موضوع‌ عصاست‌ تا بعد از تأمل‌ وی‌ در آن‌ و تشخیص‌ مؤکد این‌ امر که‌ این‌ همان ‌عصای‌ حقیقی‌ اوست‌ که‌ می‌شناسد، معجزه‌ در آن‌ روی‌ دهد، در غیر آن‌ خدای ‌ﻷ‌ می‌دانست‌ که‌ در دست‌ موسی‌ ÷ چیست‌ لذا سؤال‌ کردن‌ از آن‌ موردی ‌نداشت‌. بعضی‌ از مفسران‌ می‌گویند: خداوند أ برای‌ این‌که‌ موسی‌ ÷ را با کلام ‌خود بر سر انس‌ و الفت‌ آورد، این‌ سؤال‌ را از وی‌ کرد.

**﴿**قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَ‍َٔارِبُ أُخۡرَىٰ١٨**﴾** [طه: 18].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «این‌ عصای‌ من‌ است‌، بر آن‌ تکیه‌ می‌دهم‌» هنگامی‌ که‌ در راه‌ رفتن‌ خسته‌ شوم‌ «و با آن‌ برای‌ گوسفندانم‌ برگ‌ می‌تکانم‌» یعنی‌ شاخه‌های ‌درختان‌ را با آن‌ می‌تکانم‌ تا برگ‌ آنها فروریزد و گوسفندانم‌ بخورند. به‌قولی ‌معنی‌ این‌ است‌: با آن‌ گوسفندانم‌ را به‌ جلو می‌رانم‌ و اداره‌ می‌کنم‌ «و کارهای‌ دیگری‌ نیز برای‌ من‌ از آن‌ برمی‌آید» یعنی‌ منافع‌ دیگری‌ نیز در این‌ عصا دارم‌ و نیازهای‌ دیگری‌ را نیز بدان‌ برمی‌آورم‌. البته‌ منافع‌ عصا بسیار و شناخته ‌شده‌ است‌. ابن‌ عباس‌ س می‌گوید: «در دست‌ گرفتن‌ عصا، سنت‌ انبیا † و نشانه‌ای‌ برای ‌مؤمن‌ است‌». حسن‌ بصری‌ می‌گوید: «در عصا شش‌ خاصیت‌ است‌:

1. سنت‌ انبیا † است‌.
2. زینت‌ صالحان‌ است‌.
3. سلاحی‌ علیه‌ دشمنان‌ است‌.
4. کمکی‌ برای‌ ضعیفان‌ است‌.
5. غمی‌ برای‌ منافقان‌ است‌.
6. افزونی‌ای‌ در طاعات‌ مؤمنان‌ است‌».

گفتنی‌ است‌؛ اجماع‌ علما بر آن‌ است‌ که‌ خطیب‌ باید در هنگام‌ خواندن‌ خطبه‌، بر شمشیر یا عصایی‌ تکیه‌ دهد.

**﴿**قَالَ أَلۡقِهَا يَٰمُوسَىٰ١٩**﴾** [طه: 19].

«فرمود» خداوند متعال‌: «ای‌ موسی‌! آن‌ را بیفگن‌» از دست‌ خود ؛

**﴿**فَأَلۡقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٞ تَسۡعَىٰ٢٠**﴾** [طه: 20].

«پس‌» موسی‌ ÷ «آن‌ را» بر زمین‌ «انداخت‌ و ناگاه‌ ماری‌ شد دوان‌» به‌ سبب ‌آن‌که‌ خدای‌ سبحان‌ اوصاف‌ و اعراض‌ عصا را برگردانید بدان‌ سان‌ که‌ تبدیل‌ به‌ مار پرجنب‌وجوشی‌ شد که‌ به‌سرعت‌ و چابکی‌ می‌دوید به‌طوری‌که‌ نقل‌ شده‌ است‌: او در مسیر جنب‌وجوش‌ و خیزش‌ سریع‌ خود به‌ درختی‌ رسید و آن‌ را خورد و به‌صخره‌ای‌ رسید و آن‌ را فروبلعید پس‌ چون‌ موسی‌ ÷ این‌ صحنه‌ را دید، ترسید و وحشت‌زده‌ پا به‌ فرار گذاشت‌ در حالی‌که‌ اصلا پشت‌ سر خود را نگاه‌ نمی‌کرد. شهید سید قطب‌ / در تفسیر خود می‌گوید: «عصای‌ موسی‌ ÷ به‌ اژدها تبدیل‌ شد و همان‌ معجزه‌ای‌ اتفاق‌ افتاد که‌ در هر لحظه‌ای‌ از لحظه‌های‌ ما نیز اتفاق‌ می‌افتد ولی‌ ما متوجه‌ آن‌ نمی‌شویم‌؛ آری‌! آن‌ لحظه‌، لحظه‌ای‌ بود که‌ معجزه‌ حیات ‌روی‌ داد و چه‌ بسیارند میلیونها ذره‌ مرده‌ و جامدی‌ که‌ مانند آن‌ عصا در هر لحظه ‌به‌ سلول‌ زنده‌ای‌ تبدیل‌ می‌شوند ولی‌ این‌ فرایند، انسان‌ را مانند عملیه‌ تبدیل‌ شدن ‌عصا به‌ اژدها، شگفت‌ زده‌ نمی‌کند از آن‌ روی‌ که‌ انسان‌ اسیر حواس‌ و اسیر تجارب‌ خویش‌ است‌...!».

**﴿**قَالَ خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ٢١**﴾** [طه: 21].

«فرمود» خدای‌ سبحان‌ به‌ موسی‌: «آن‌ را بگیر و نترس‌، به‌ زودی‌ آن‌ را به‌ حال ‌نخستین‌ آن‌ بازخواهیم‌ گردانید» بعد از آن‌که‌ تو آن‌ را بگیری‌.

**﴿**وَٱضۡمُمۡ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخۡرَىٰ٢٢**﴾** [طه: 22].

«و دست‌ خود را به‌ جناحت‌ ببر» جناح‌ انسان‌: پهلو و زیر بازوی‌ اوست‌ «تا سپید و درخشان‌ بیرون‌ آید» با آن‌که‌ پوست‌ بدن‌ موسی‌ ÷ گندمگون‌ بود «بدون‌ هیچ‌ عیبی‌» سوء: عیب‌ است‌ و کنایه‌ از بیماری‌ برص‌ می‌باشد. یعنی‌ سپیدی‌ دست‌ تو ناشی‌ از گزند و آفتی‌ نیست‌ «این‌ آیت‌ دیگری‌ است‌» یعنی‌: این‌ بجز عصا معجزه‌دیگری‌ است‌.

**﴿**لِنُرِيَكَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا ٱلۡكُبۡرَى٢٣**﴾** [طه: 23].

«می‌خواهیم‌ که‌ به‌ تو بنمایانیم‌» با این‌ دو معجزه‌ بزرگ‌ «بعضی‌ از آیات‌ بزرگ‌ خود را» یعنی‌ بعضی‌ از معجزات‌ بزرگ‌ و دلایل‌ قدرت‌ خود بر انجام‌ هر کاری‌ را.

**﴿**ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ٢٤**﴾** [طه: 24].

ای‌ موسی‌! «به‌سوی‌ فرعون‌ برو» به‌ عنوان‌ فرستاده‌ای‌ از جانب‌ ما «که‌ او سر به‌ طغیان‌ برداشته‌ است‌» یعنی‌ کافر شده‌ و از حد در گذشته‌است‌.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ قبل‌ از فرستادن‌ موسی‌ ÷ به‌سوی‌ فرعون‌، به ‌او معجزاتی‌ داد تا این‌ مأموریت‌ را بر وی‌ آسان‌ و قدرت‌های‌ دیگر را در دید اوکوچک‌ و حقیر گرداند. البته‌ این‌ آموزشی‌ است‌ برای‌ ما که‌ چون‌ می‌خواهیم‌ کسی‌را به‌ تکلیف‌ دشواری‌ مکلف‌ گردانیم‌، باید قبل‌ از هر چیز او را به‌ وسایلی‌ مجهز کنیم‌ که‌ این‌ مأموریت‌ را بر وی‌ آسان‌ گرداند.

**﴿**قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي٢٥**﴾** [طه: 25].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «پروردگارا! سینه‌ام‌ را گشاده‌ گردان‌» تا بتواند آزارهای‌ مردم‌ و تکالیف‌ رسالت‌ را بردارد و تحمل‌ کند.

**﴿**وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي٢٦**﴾** [طه: 26].

«و کارم‌ را» در تبلیغ‌ رسالت‌ و انجام‌ واجبات‌ آن‌ «برایم‌ آسان‌ ساز».

**﴿**وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي٢٧ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي٢٨**﴾** [طه: 27-28].

«و از زبانم‌ گره‌ای‌ بگشای‌» یعنی‌: گره‌ای‌ از گره‌هایی‌ را که‌ در زبان‌ من‌ است‌ باز کن‌، به‌اندازه‌ای‌ که‌ بتوانم‌ پیام‌های‌ تو را به‌ مردم‌ تفهیم‌ کنم‌. نقل‌ است‌ که‌ این‌ گره‌ ولکنت‌، از دوران‌ کودکی‌ موسی‌ ÷ در زبان‌ وی‌ موجود بود زیرا او در کودکی ‌مویی‌ را از بدن‌ فرعون‌ برکند پس‌ فرعون‌ خشمگین‌ شد و از شر وی‌ بیمناک‌ گشت‌. در این‌ اثنا زنش‌ گفت‌: او کودک‌ است‌ و نمی‌داند که‌ چه‌ می‌کند؛ آن‌گاه‌ برای ‌اثبات‌ این‌ امر، جرقه‌ای‌ از آتش‌ و خرمایی‌ را نزد وی‌ نهاد و موسی‌ ÷ به‌جای‌ خرما آن‌ جرقه‌ آتش‌ را در دهان‌ خود گذاشت‌ پس‌ لکنت‌ زبان‌ وی‌ از اثر آن‌ بود. روایت‌ شده ‌است‌ که‌ در زبان‌ امام‌ حسین‌ س نیز لکنتی‌ بود و رسول‌ خدا ص فرمودند: «این‌را از عمویش‌ موسی‌ ÷ به‌ارث‌ برده ‌است‌». آری‌! موسی‌ ÷ گشودن‌ گره‌ از زبان‌ خود را در حدی‌ طلب‌ کرد که‌ بتواند افهام‌ و تفهیم‌ کند لذا همه‌ گرفتگی‌ زبان‌ وی ‌از بین‌ نرفت‌ و بعد از رفع‌ آن‌ گره‌، باز هم‌ در زبان‌ وی‌ لکنتی‌ بود چنان‌که ‌خداوند أ در جای‌ دیگری‌ از سخن‌ فرعون‌ چنین‌ حکایت‌ می‌کند: ﴿أَمۡ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٞ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ٥٢﴾ [الزخرف: 52]. «آیا من‌ از این‌ كس‌ كه‌ خود بی‌مقدار است‌ ونمی‌تواند درست‌ بیان‌ كند، بهتر نیستم‌؟» و نیز به‌ دلیل‌ این‌که‌ موسی‌ ÷ خود گفت‌: «تا سخنم‌ را بفهمند» یعنی‌: از زبانم‌ به‌ قدری‌ گره‌ را باز کن‌ که‌ زبانم ‌در هنگام‌ تبلیغ‌ رسالت‌ گویا شود به ‌گونه‌ای‌ که‌ سخنم‌ را بفهمند.

**﴿**وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي٢٩ هَٰرُونَ أَخِي٣٠**﴾** [طه: 29-30].

«و برایم‌ از خانواده‌ام‌ وزیری‌ قرارده‌» یعنی‌ پشتیبان‌، یاور و پناهگاهی‌ که‌ به‌ من ‌کمک‌ کند و در پاره‌ای‌ از امور دستیار من‌ باشد. سپس‌ از او با تعیین‌ یاد کرد وگفت‌: «برادرم‌ هارون‌ را».

**﴿**ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي٣١**﴾** [طه: 31].

«پشتم‌ را به‌ او استوار کن‌» یعنی‌: پروردگارا! توانایی‌ مرا به‌ سبب‌ هارون ‌مستحکم‌ گردان‌.

**﴿**وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي٣٢**﴾** [طه: 32].

«و او را شریک‌ کارم‌ گردان‌» در امر رسالت‌. بدین‌گونه‌ بود که‌ موسی‌ برای ‌هارون‌ برادرش‌ شفاعت‌ کرد تا همانند وی‌ پیامبری‌ الهی‌ باشد و به‌ وی‌ در امر رسالت‌ کمک‌ کند. روایت‌ شده‌است‌ که‌ عائشه‌ ل در سفری‌ که‌ به‌ مکه‌ برای‌ ادای‌ عمره‌ داشت‌، از یکی‌ از اعراب‌ شنید که‌ می‌گفت‌: حقا که‌ موسی‌ ÷ در دنیا نافع‌ترین‌ برادر برای‌ برادرش‌ بود. عائشه‌ ل فرمود: «به‌ خدا که‌ این ‌اعرابی‌ راست‌ گفت‌ زیرا موسی‌ ÷ برای‌ برادرش‌ فضیلتی‌ را به ‌پایه‌ نبوت ‌درخواست‌ کرد».

**﴿**كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا٣٣ وَنَذۡكُرَكَ كَثِيرًا٣٤**﴾** [طه: 33-34].

«تا» من‌ و برادرم‌ هارون‌ «تو را فراوان‌ تسبیح‌ گوییم‌ و بسیار یادت‌ کنیم‌» در نماز و در خارج‌ از آن‌.

**﴿**إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرٗا٣٥**﴾** [طه: 35].

«زیرا تو خود بر احوال‌ ما بینایی‌» و می‌دانی‌ که‌ من‌ در توفیق‌ یافتن‌ به‌ رسالت ‌خود، ناگزیر از داشتن‌ این‌ موهبت‌ها هستم‌ زیرا بدون‌ «شرح‌ صدر»، انسان‌ نمی‌تواند دعوت‌ الی‌الله را به‌ درستی‌ انجام‌ دهد، بدون‌ آسان‌ ساختن‌ کار؛ قلب‌ دعوتگر می‌شکند، بدون‌ گشاده‌ بودن‌ زبان‌؛ حجت‌ اقامه‌ نمی‌شود و مقصود به‌ دست ‌نمی‌آید و بدون‌ داشتن‌ برادری‌ هم‌پشت‌ و غمخوار که‌ از او مشورت‌ خواسته‌ شود و دردها و رازها با او در میان‌ گذاشته‌ شود، دعوتگر تنهایی‌ و غربتی‌ هولناک‌ احساس‌ می‌کند. بدین‌ جهت‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چنین ‌دعا کردند: «اللهم‌ اني‌ أسألك‌ مما سألك‌ أخي‌ موسى‌...». «خدایا! من‌ از تو آنچه‌ را كه ‌برادرم‌ موسی‌ ÷ درخواست‌ كرد، درخواست‌ می‌كنم‌». آن‌گاه‌ همه‌ خواسته‌های ‌موسی‌ ÷ را که‌ در این‌ آیات‌ آمده‌ است‌، درخواست‌ کردند و به‌ جای (برادرمر‌هارون‌) فرمودند: «علیا أخی‌: علی‌ برادرم‌ را»؛ که‌ این‌ درخواست‌ مشارکت‌ علی‌ س با ایشان‌، به‌ مشارکتش‌ در دعوت‌ و ارشاد حمل‌ می‌شود، نه‌ در نبوت‌ زیرا در حدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است‌ که‌ چون‌ آن‌ حضرت‌ ص در غزوه‌ تبوک‌ علی‌ س را در مدینه‌ جانشین‌ خویش‌ کردند، به‌ او فرمودند: «آیا بدین‌ امر راضی‌ نیستی‌ که‌ نسبت‌ به‌ من‌ به‌ منزله‌ هارون‌ نسبت‌ به‌ موسی‌ ÷ باشی‌؛ مگر این‌که‌ بعد از من‌ پیامبری‌ نیست‌».

**﴿**قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ٣٦**﴾** [طه: 36].

«فرمود» خدای‌ منان‌ در پاسخ‌ به‌ درخواستهای‌ موسی‌ ÷ «ای‌ موسی‌! خواسته‌ات‌ به‌ تو داده‌ شد» یعنی‌: آنچه‌ که‌ درخواست‌ کردی‌؛ از گشاده‌ ساختن ‌سینه‌ات‌، آسان‌ نمودن‌ کار رسالتت‌، گشودن‌ گره‌ از زبانت‌ و مشارکت‌ هارون‌ در نبوت‌، همه‌ را به‌ تو دادم‌. و این‌ها در مجموع‌ هشت‌ خواسته‌ بود.

**﴿**وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَيۡكَ مَرَّةً أُخۡرَىٰٓ٣٧**﴾** [طه: 37].

«و به‌ راستی‌ بار دیگر هم‌ بر تو منت‌ نهادیم‌» این‌ سخنی‌ است‌ مجدد و کلامی ‌است‌ مستقل‌ که‌ یادآور نعمت‌های‌ خدای‌ منان‌ بر موسی‌ ÷ در گذشته‌اش‌؛ یعنی‌ در ایام‌ ولادت‌ و کودکی‌ و نجاتش‌ از کشته ‌شدن‌ به‌دست‌ فرعون‌ می‌باشد. من‌: احسان ‌و دادن‌ نعمت‌ است‌.

**﴿**إِذۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ٣٨**﴾** [طه: 38].

سپس‌ در تفسیر آن‌ نعمت‌ می‌فرماید: «هنگامی‌ که‌ به‌ مادرت‌ آنچه‌ را که‌ باید وحی ‌می‌شد، وحی‌ کردیم‌» مراد از وحی‌ کردن‌ به‌ مادر موسی‌، یا مجرد الهام‌ کردن‌ به‌وی‌ است‌ از نوع‌ الهام‌ کردن‌ به‌ مریم‌، به‌ حواریون‌ و به‌ زنبور عسل‌ که‌ این‌ وحی‌ نبوت‌ نیست‌. یا وحی ‌کردن‌ به‌ وی‌ در خواب‌ است‌. یعنی‌ حق‌ تعالی‌ آنچه‌ را که ‌بعدا بیان‌ می‌شود، به‌ مادر موسی‌ ÷ در خواب‌ نشان‌ داد، نه‌ از طریق‌ نبوت‌ و وحیی‌ که‌ به‌ انبیا † فرستاده‌ می‌شود.

**﴿**أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ فَلۡيُلۡقِهِ ٱلۡيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأۡخُذۡهُ عَدُوّٞ لِّي وَعَدُوّٞ لَّهُۥۚ وَأَلۡقَيۡتُ عَلَيۡكَ مَحَبَّةٗ مِّنِّي وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ٣٩**﴾** [طه: 39].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ از مضمون‌ الهام‌ نمودن‌ خود به‌ مادر موسی‌ ÷ چنین‌ حکایت ‌می‌کند: «که‌ او را» یعنی‌ موسای‌ کوچک‌ را «در تابوتی‌ بگذار» تابوت‌: صندوقچه‌ای‌ از چوب‌ یا از غیر آن‌ است‌ که‌ چون‌ بر روی‌ آب‌ قرار گیرد، در آن‌ فرونمی‌رود «پس‌ صندوق‌ را در دریا بیفگن‌» یم‌: دریا یا رودخانه‌ بزرگ‌ است‌ ومراد از آن‌ در اینجا رودخانه‌ نیل‌ می‌باشد «تا دریا او را به‌ ساحل ‌افگند» خداوند متعال‌ به‌ نیل‌ فرمان‌ داد تا موسی‌ ÷ را در کرانه‌ روبروی‌ منزل ‌فرعون‌ به‌ساحل‌ افگند «و دشمن‌ من‌ و دشمن‌ وی‌» یعنی‌ فرعون‌ «او را برگیرد» که‌ چنین‌ شد و فرعون‌ او را برگرفت‌. در روایات‌ آمده‌ است‌: فرعون‌ در کرانه‌ نیل‌ برسر برکه‌ای‌ نشسته‌ بود که‌ آن‌ صندوق‌ را دید پس‌ دستور داد که‌ آن‌ را باز کنند، بناگاه‌ در آن‌ پسربچه‌ای‌ زیبا و شاداب‌ را دید که‌ شدیدا محبت‌ وی‌ و همسرش به‌ او جلب‌ شد چنان‌که‌ حق‌ تعالی‌ می‌فرماید: «و محبتی‌ از جانب‌ خودم‌ بر توافگندم‌» خداوند أ بر موسی‌ ÷ محبتی‌ از جانب‌ خود در دل‌های‌ بندگانش‌ افگند که‌ هیچ‌ کس‌ او را نمی‌دید؛ مگر این‌که‌ دوستش‌ می‌داشت‌. به‌قولی‌ معنی‌ این ‌است‌: خداوند متعال‌ به‌ موسی‌ ÷ محبت‌ ورزید پس‌ مردم‌ نیز به‌ او مهر ورزیدند «و تا زیر نظر من‌ پرورش‌ یابی‌» یعنی‌: تا با عنایت‌ و رعایتی‌ از جانب‌ من‌ که ‌مخصوص‌ به‌ توست‌، پرورش‌ یابی‌.

**﴿**إِذۡ تَمۡشِيٓ أُخۡتُكَ فَتَقُولُ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ مَن يَكۡفُلُهُۥۖ فَرَجَعۡنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيۡ تَقَرَّ عَيۡنُهَا وَلَا تَحۡزَنَۚ وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗاۚ فَلَبِثۡتَ سِنِينَ فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ ثُمَّ جِئۡتَ عَلَىٰ قَدَرٖ يَٰمُوسَىٰ٤٠**﴾** [طه: 40].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ در فراز دیگری‌ از بیان‌ نعمت‌ خویش‌ بر موسی‌ ÷، چنین‌ می‌فرماید: «آن‌گاه‌ که‌ خواهر تو» مریم‌ بر کرانه‌ رودخانه‌ نیل‌ «می‌رفت‌» تا مسیر صندوقچه‌ را با نگاهش‌ دنبال‌ کند و ببیند که‌ سرانجام‌ آن‌ صندوقچه‌ چه‌ می‌شود، به‌ کجا و به‌ دست‌ چه‌ کسی‌ می‌رسد؟ در این‌ اثنا فرعون‌ و زنش‌ را یافت‌ که‌ در جست‌وجوی‌ زن‌ شیردهی‌ هستند که‌ موسی‌ ÷ را شیر دهد پس‌ خواهرش‌ به‌ آنان ‌گفت‌: «آیا کسی‌ را به‌ شما نشان‌ دهم‌ که‌ سرپرستی‌ او را عهده‌دار شود؟» یعنی‌: او را پرورش‌ دهد؟ نقل‌ است‌ که‌ هر زن‌ شیردهی‌ را آوردند، موسی‌ ÷ پستان‌ او را نگرفت‌ اما مادرش‌ را که‌ آوردند، پستان‌ وی‌ را گرفت‌ «پس‌ تو را به‌سوی‌ مادرت ‌بازگردانیدیم‌ تا دیده‌اش‌ روشن‌ شود» یعنی‌: تا مادرت‌ به‌ بازگشت‌ فرزندش‌ به‌ آغوش‌ خود شادمان‌ شود، بعد از آن‌که‌ او را در دریا افگند و فراقش‌ بر وی‌ بسیارسخت‌ و دشوار گشت‌ «و غم‌ نخورد» به‌سبب‌ حادثه‌ ناگواری‌ که‌ ممکن‌ بود بعد از رها کردنت‌ به‌ دریا برایت‌ پیش‌ بیاید.

و در فراز دیگری‌ از بیان‌ نعمت‌ خویش‌ بر موسی‌ ÷، می‌فرماید: «و شخصی‌ را کشتی‌» موسی‌ ÷ در نوجوانی‌ به‌ فرد قبطی‌ای‌ که‌ با فرد اسرائیلی‌ای‌ درآویخته‌ بود و اسرائیلی‌ از او علیه‌ وی‌ کمک‌ خواسته‌ بود، مشتی‌ زد و او را کشت‌ و کشتن‌ او نه ‌به‌ عمد بلکه‌ از روی‌ خطا بود، از سوی‌ دیگر موسی‌ ÷ در آن ‌وقت‌ دوازده‌ سال ‌بیشتر نداشت‌ «پس‌ تو را از غم‌ نجات‌ دادیم‌» همان‌ غمی‌ که‌ از بیم‌ مجازات‌ کشتن ‌او به‌ تو دست‌ داده‌ بود «و چنان‌که‌ بایدوشاید تو را آزمودیم‌» یعنی‌: تو را باری‌ پس ‌از بار دیگر، از محنت‌هایی‌ که‌ در آن‌ می‌افتادی‌ ـ و ذکر برخی‌ از آنها گذشت‌ ـ رهایی‌ بخشیدیم‌، قبل‌ از آن‌که‌ تو را به‌ رسالت‌ برگزینیم‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: تو را باربار با انواع‌ ابتلا آزمودیم‌. این‌ عبارت‌ اشاره‌ای‌ اجمالی‌ است‌ به ‌رخدادهای‌ سخت‌ و محنت‌باری‌ که‌ موسی‌÷ با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت‌ از وطن‌، ترک‌ یاران‌ و عزیزان‌ و فرار توأم‌ با وحشت‌ با پای‌ پیاده‌، نبود توشه‌ راه‌، به ‌اجاره ‌دادن‌ نفس‌ خود و غیره‌ حوادثی‌ که‌ در اثنای‌ رهسپار شدن‌ از مصر به‌سوی ‌مدین‌ با آنها روبرو شد «پس‌ چند سالی‌ در میان‌ اهل‌ مدین‌ درنگ‌ کردی‌» یعنی‌: در راه‌ فرار خویش‌ از مصر، به‌ مدین‌ آمدی‌ و در آنجا چند سال‌ درنگ‌ کردی‌. مدین‌ در هشت‌ منزلی‌ مصر در سرزمین‌ عرب‌ واقع‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ به‌ آنجا گریخت‌ و در آنجا ده‌ سال‌ نزد شعیب‌ پیامبر، خدمت‌ و اقامت‌ کرد و این‌ ده‌ سال‌ خدمت ‌وی‌، مهر «صفورا» دختر شعیب‌ ÷ بود «سپس‌ ای‌ موسی‌! در زمان‌ مقدر آمدی‌» یعنی‌: در وقتی‌ آمدی‌ که‌ قضا و قدر سابق‌ من‌ بر آن‌ رفته‌ بود که‌ در آن‌ با تو سخن‌ گفته‌ و تو را به‌ رسالت‌ خویش‌ برگزینم‌.

**﴿**وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي٤١**﴾** [طه: 41].

«و تو را برای‌ خودم‌ ساختم‌» یعنی‌: تو را برای‌ وحی‌ و رسالت‌ و برپاداشت ‌حجتم‌ آماده‌ ساخته‌ و در میان‌ خود و خلق‌ خویش‌ به‌ سفارت‌ برگزیدم‌.

**﴿**ٱذۡهَبۡ أَنتَ وَأَخُوكَ بِ‍َٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي٤٢**﴾** [طه: 42].

«برو تو و برادرت‌ با آیات‌ من‌» یعنی‌: تو و برادرت‌ هارون‌ به‌ میان‌ مردم‌ بروید و حجت‌ها، برهانها و معجزاتی‌ که‌ آنها را نشانه‌ای‌ بر صحت‌ رسالتت‌ قرار داده‌ایم‌ به‌مردم‌ برسانید. یادآور می‌شویم‌ که‌ آن‌ معجزات‌، عبارت‌ بود از معجزات‌ نه‌گانه‌ عصا، ید بیضا، شکافتن‌ دریا، سنگ‌ چشمه‌های‌ دوازده‌گانه‌، فرود آوردن‌ بلایای ‌ملخ‌، شپش‌، قورباغه‌، خون‌ و برکندن‌ کوه‌ «و در یاد کردن‌ من‌ سستی ‌نکنید» یعنی‌: در ذکر و یاد من‌ و تبلیغ‌ رسالتم‌، از خود کوتاهی‌ و ضعف‌ نشان ‌ندهید.

**﴿**ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ٤٣**﴾** [طه: 43].

«به‌سوی‌ فرعون‌ بروید، هرآینه‌ او سر به‌ طغیان‌ برداشته‌ است‌» در کفر و ادعای ‌ربوبیت‌ و به‌ سرکشی‌ برخاسته‌ است‌.

**﴿**فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ٤٤**﴾** [طه: 44].

«و با او سخنی‌ نرم‌ بگویید» قول‌ لین‌: سخن‌ برکنار از خشونت‌ است‌. مراد: ترک‌ خشونت‌ و درشتی‌ از سوی‌ موسی‌ و هارون علیهماالسلام در مواجهه‌ با فرعون‌ و گفتن ‌سخنانی‌ نرم‌ و ملایم‌ به‌ اوست‌، همچون‌ این‌ سخن‌: ﴿هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ﴾ [النازعات: 18]. «آیا سرآن‌ داری‌ كه‌ به‌ پاكیزگی‌ گرایی‌؟». «شاید که‌ پند پذیرد یا بترسد» یعنی‌: فرعون‌ را با سخنی‌ نرم‌ و ملایم‌ مورد خطاب‌ قرار دهید زیرا این‌ شیوه‌ سزاوارتر به‌ آن‌ است‌ که‌ او را در آنچه‌ که‌ از ذکر و فکر تبلیغ‌ می‌کنید به‌ تأمل ‌و امعان‌ نظر وادارد و در نتیجه‌ از عذاب‌ موعود من‌ که‌ از زبان‌ شما به‌ آن‌ آگاهی ‌پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل‌ این‌که‌ حق‌ تعالی‌ پند پذیرفتن‌ را بر ترسیدن‌ مقدم‌ ساخت‌ زیرا پندگرفتن‌ از کسی‌ متصور است‌ که‌ درباره‌ یک‌ موضوع‌ تأمل‌ و تحقیق‌ کند در حالی‌که‌ ترسیدن‌ از کسی‌ متصور می‌باشد که‌ از یک‌ امر به‌ واهمه‌ بیفتد. یعنی‌ اگر او به‌ وسیله‌ تأمل‌، به‌ راستگویی‌ شما پی‌ نبرد و پند نپذیرد، لااقل‌ این‌ قدر از وی‌ متصور است‌ که‌ در واهمه‌ افتد و بترسد.

این‌ آیه‌، درس‌ و اندرز بزرگی‌ برای‌ دعوتگران‌ راه‌ الله أ است[[36]](#footnote-36).

**﴿**قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ٤٥**﴾** [طه: 45].

«آن‌ دو» یعنی‌ موسی‌ و هارون‌ علیهماالسلام «گفتند: پروردگارا! ما از آن‌ می‌ترسیم‌ که‌ او بر ما تعدی‌ کند» یعنی‌: در آزار و شکنجه‌ ما شتاب‌ کند «یا آن‌که‌ طغیان‌ کند» علیه‌ حق‌ و در آزار رساندن‌ به‌ ما.

ترس‌ از دشمنان‌ در حق‌ انبیا و اولیاء † ـ در عین‌ معرفت‌ و قربی‌ که‌ به‌ حق‌ تعالی‌ دارند ـ ترسی‌ طبعی‌ است‌ و نمایانگر عام‌ بودن‌ این‌ سنت‌ خداوند أ در بندگانش‌ می‌باشد.

**﴿**قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ٤٦**﴾** [طه: 46].

«فرمود» خداوند متعال‌ «نترسید» از فرعون‌ زیرا «قطعا من‌ همراه‌ شما هستم‌» با نگه‌داری‌ و تأیید و یاری ‌کردنتان‌ علیه‌ وی‌ «می‌شنوم‌ و می‌بینم‌» آنچه‌ راکه‌ میان‌ شما و او روی‌ می‌دهد پس‌ قطعا بدانید که‌ من‌ از حال‌ شما غافل‌ نیستم‌ لذا نگران‌ نباشید.

**﴿**فَأۡتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبۡهُمۡۖ قَدۡ جِئۡنَٰكَ بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّكَۖ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ٤٧**﴾** [طه: 47].

«پس‌ به‌سوی‌ او بروید و بگویید: ما دوتن‌ فرستادگان‌ پروردگار تو هستیم‌» به‌سویت‌ «پس‌ بنی‌اسرائیل‌ را با ما بفرست‌» یعنی‌ از سر راه‌شان‌ برخیز، آنان‌ را از اسارت‌ آزاد کن‌ و اجازه‌ بده‌ تا با ما به‌ سرزمین‌ شام‌ بروند «و آنان‌ را عذاب‌ نکن‌» زیرا فرعون‌ بنی‌اسرائیل‌ را سخت‌ عذاب‌ می‌کرد؛ پسرانشان‌ را سر می‌برید و دخترانشان‌ را زنده‌ نگه‌ می‌داشت‌ و برآنان‌ چنان‌ کارهای‌ سخت‌ و طاقت‌ فرسایی‌ تحمیل‌ می‌کرد که‌ همه‌ از دست‌ وی‌ به‌جان‌ آمده‌ بودند؛ مانند کارهای‌ دشوار ساختمانی‌، انتقال‌ بارهای‌ سنگین‌، حفاری‌ زمین‌ و غیره‌ «به‌ راستی‌ ما برای‌ تو از جانب‌ پروردگارت‌ نشانه‌ای‌ آورده‌ایم‌» که‌ این‌ نشانه‌ عبارت‌ است ‌از: دو معجزه‌ عصا و ید بیضا «و سلام‌ بر کسی‌ که‌ از هدایت‌ پیروی‌ کند» یعنی‌: هرکه‌ از هدایت‌ پیروی‌ کند، از خشم‌ خدای‌ ﻷ‌ و از عذاب‌ وی‌ به‌سلامت ‌می‌ماند. پس‌ این‌ سلام‌، سلام‌ تحیت‌ و شادباش‌ و درود نیست‌.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ جمله‌: ﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ﴾ [طه: 47] در مکاتبات‌ رسول‌ اکرم‌ ص برای‌ شاهان‌ و امیران‌ که‌ حاوی‌ دعوت‌ آن‌ حضرت‌ ص از آنان ‌به‌سوی‌ اسلام‌ بود، نوشته‌ می‌شد.

**﴿**إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ٤٨**﴾** [طه: 48].

«هرآینه‌ به‌سوی‌ ما وحی‌ فرستاده‌ شده‌است‌» از سوی‌ خدای‌ سبحان‌ «که ‌عذاب‌» دنیا و آخرت‌ «بر کسی‌ است‌ که‌ تکذیب‌ کند» آیات‌ خداوند أ و رسالت ‌پیامبرانش‌ را «و روی‌ بگرداند» از پذیرش‌ این‌ آیات‌ و ایمان‌ به‌ آنها و از اطاعت ‌حق‌.

**﴿**قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ٤٩**﴾** [طه: 49].

بعد از آن‌که‌ هارون‌ و موسی علیهماالسلام این‌ پیام‌ الهی‌ را به‌ فرعون‌ رساندند، او: «گفت‌: ای‌ موسی‌! پروردگار شما کیست‌؟» فرعون‌ پروردگار را به‌ آن‌ دو منتسب ‌ساخت‌ نه‌ به‌ خود، به‌ سبب‌ این‌که‌ او منکر ربوبیت‌ و پروردگاری‌ حق‌ تعالی‌ بود و سخن‌ آنها را در این‌ مورد که‌ خدای‌ ﻷ‌ پروردگار او نیز هست‌، تصدیق ‌نکرد. علت‌ این‌که‌ او فقط موسی‌ ÷ را مخاطب‌ ساخت‌ نه‌ برادرش‌ را، این‌ بود که‌ موسی‌ ÷ اصل‌ بود و هارون‌ ÷ تبع‌.

**﴿**قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ٥٠**﴾** [طه: 50].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «پروردگار ما کسی‌ است‌ که‌ برای‌ هر چیزی‌ آفرینشی‌ را که‌ درخور اوست‌، بخشیده‌» یعنی‌ به‌ هرچیز صورت‌ و شکلی‌ بخشیده‌ که‌ با منافع‌ منوط به‌ آن ‌منطبق‌ و با وضعیت‌ آن‌ سازگار است‌؛ مثلا دست‌ را برای‌ گرفتن‌، پا را برای‌ راه‌ رفتن‌، زبان‌ را برای‌ نطق‌ و بیان‌، چشم‌ را برای‌ نگریستن‌ و گوش‌ را برای‌ شنیدن ‌خلق‌ کرده‌ و به‌ هر نوعی‌ از انواع‌ مخلوقات‌، شکل‌ و هیأتی‌ بخشیده‌ که‌ با خواص‌ و ممیزات‌ آن‌ تناسب‌ دارد. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: او به‌ خلق‌ خود هرچیزی‌ را که ‌نیازمند آنند و از آن‌ بهره‌ می‌برند، بخشیده‌ است‌ «سپس‌ آن‌ را هدایت‌ نموده ‌است‌» یعنی‌ هر مخلوقی‌ را به‌سوی‌ راه‌های‌ بهره‌گیری‌ از آنچه‌ که‌ به‌ وی‌ بخشیده‌، هدایت‌ نموده‌ است‌ بنابراین‌، هر مخلوقی‌ در مسیر وصول‌ به‌ هدفی‌ که‌ برای‌ آن ‌آفریده‌ شده‌، از هر چیزی‌ که‌ مورد نیاز آن‌ است‌، بهره‌ می‌گیرد.

این‌ آیه‌ از بزرگترین‌ معجزات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ همه‌ علوم‌ تجربی‌ وانسانی‌، در افق‌های‌ بی‌کرانه‌ آن‌ سیر می‌کنند.

**﴿**قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ٥١**﴾** [طه: 51].

«گفت‌» فرعون‌ به‌ قصد گریز از الزام‌ حجت‌ موسی‌ ÷ «پس‌ حال‌ نسل‌های‌ پیشین‌ چگونه‌ است‌؟» زیرا آنان‌ نیز به‌ پروردگاری‌ که‌ تو به‌سوی‌ او دعوت ‌می‌کنی‌، اقرار و باور نداشتند بلکه‌ بتان‌ و مانند آنها از مخلوقات‌ را می‌پرستیدند؟.

**﴿**قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى٥٢**﴾** [طه: 52].

«گفت‌» موسی‌ ÷ در پاسخ‌ فرعون‌ «علم‌ آن‌، در کتابی‌ نزد پروردگار من ‌است‌» یعنی‌: بی‌گمان‌ تمام‌ اعمالشان‌ نزد خداوند أ در لوح‌ محفوظ ثبت‌ شده ‌است‌ پس‌ لابد همه‌ را در روز قیامت‌ از آن‌ اعمال‌ مورد بازپرسی‌ و مجازات‌ قرار می‌دهد «پروردگارم‌ نه‌ خطا می‌کند» در علم‌ چیزی‌ از چیزها «و نه‌ فراموش ‌می‌نماید» آنچه‌ را که‌ در حیطه‌ علم‌ وی‌ است‌ از این‌ اشیا ـ پس‌ همه‌ چیز در حیطه ‌علم‌ اوست‌.

**﴿**ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ٥٣**﴾** [طه: 53].

«همان‌ کسی‌ که‌ زمین‌ را برایتان‌ گهواره‌ای‌ ساخت‌» هموار و آماده‌ که‌ با کمال ‌آسانی‌ و سهولت‌ بر آن‌ زندگی‌ می‌کنید و در آن‌ برای‌ شما هرگونه‌ منافعی‌ تأمین ‌شده‌ است‌ «و برای‌ شما در آن‌، راهها ترسیم‌ کرد» و هموار و مهیا ساخت‌ که‌ بر آنها می‌روید و از میان‌ دشتها و دره‌ها و دریاها به‌سوی‌ مقاصد خویش‌ رهسپار می‌شوید «و از آسمان‌ آبی‌ فرود آورد» که‌ آب‌ باران‌ است‌ «پس‌ به ‌وسیله‌ آن‌ انواع‌ مختلف‌ از نباتات‌ را، جفت‌ جفت‌ بیرون‌ آوردیم‌» یعنی‌: از انواع‌ گوناگون‌ گیاهان‌ و رستنی‌ها، جفت‌جفت‌، به‌ رنگ‌ها، بوی‌ها، اشکال‌ و مزه‌های‌ مختلف‌، ترش‌ و تلخ‌ و شیرین‌، برخی‌ برای‌ استفاده‌ انسان‌ و برخی‌ برای‌ استفاده‌ حیوان‌ و تغذیه‌ طبیعت‌، بیرون ‌آوردیم‌. از این‌ جهت‌ فرمود:

**﴿**كُلُواْ وَٱرۡعَوۡاْ أَنۡعَٰمَكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ٥٤**﴾** [طه: 54].

«بخورید» از آنها «و چهارپایانتان‌ را بچرانید» در آنها. بدین‌گونه‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ بر انسان‌ منت‌ می‌گذارد که‌ آفرینش‌ این‌ گیاهان‌ و رستنی‌ها با اصناف‌ و انواع‌ مختلف‌ و گوناگون‌ خود، هم‌ برای‌ خودش‌ آماده‌ و مناسب‌ است‌ و هم‌ برای‌ چهارپایانی‌ که‌ مسخر و رام‌ کرده‌ اویند «قطعا در این‌ها برای ‌خردمندان‌» اولی‌ النهی‌: صاحبان‌ خردهای‌ برتر «نشانه‌هایی‌ است‌» یعنی‌ دلالت‌ها، حجت‌ها و برهان‌هایی‌ است‌ بر وجود ذات‌ کبریایی‌ای‌ که‌ همه‌ چیز در این‌ زمین‌ را برای‌ خدمت‌ انسان‌ رام‌ کرده‌ است‌.

**﴿**۞مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ٥٥**﴾** [طه: 55].

«از این‌ زمین‌ شما را آفریده‌ایم‌» یعنی‌ در ضمن‌ آفرینش‌ آدم‌ ÷، شما را از خاک‌ همین‌ زمین‌ آفریده‌ایم‌ و گوشت‌ و خون‌ و استخوانتان‌ همه‌ با تغذیه‌ از همین ‌زمین‌ پرورده‌ شده‌ است‌ «و در این‌» زمین‌ «شما را بازمی‌گردانیم‌» بعد از مرگتان ‌پس‌ در آن‌ دفن‌ می‌شوید و اجزای‌ وجودتان‌ در آن‌ پراکنده‌ و از هم‌ پاشیده‌ می‌شود تا بدانجا که‌ از جنس‌ خود زمین‌ می‌گردد «و از آن‌» یعنی‌ از زمین‌ «باردیگر شما را بیرون‌ می‌آوریم‌» با برانگیختن‌ و حشر و نشر.

**﴿**وَلَقَدۡ أَرَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ٥٦**﴾** [طه: 56].

«و هرآینه‌ همه‌ آیات‌ خود را به‌ فرعون‌ نمایاندیم‌» مراد از آن‌: نشانه‌ها و معجزات ‌نه‌گانه‌ ذکر شده‌ در سوره‌ «اسراء» است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد از آیات‌، حجتهای ‌خدای‌ سبحان‌ است‌ که‌ بر توحید وی‌ دلالت‌ می‌کنند «ولی‌ او تکذیب‌ کرد» آیات‌ ما و رسالت‌ موسی‌ ÷ را «و نپذیرفت‌» دعوت‌ وی‌ را به‌سوی‌ ایمان‌.

**﴿**قَالَ أَجِئۡتَنَا لِتُخۡرِجَنَا مِنۡ أَرۡضِنَا بِسِحۡرِكَ يَٰمُوسَىٰ٥٧**﴾** [طه: 57].

«گفت‌» فرعون‌ «ای‌ موسی‌! آیا آمده‌ای‌ تا با سحر خود ما را از سرزمینمان‌ بیرون ‌کنی‌؟» یعنی‌: آمده‌ای‌ و عصا را به‌ اژدها برگردانده‌ای‌ ـ که‌ این‌ خود نوعی‌ از سحراست‌ ـ تا در مردم‌ این‌ توهم‌ را القا کنی‌ که‌ پیامبر برحقی‌ هستی‌ و پیرویت‌ بر آنها واجب‌ است‌ آن‌گاه‌ با این‌ نیرنگ‌ به‌ این‌ هدف‌ دست‌ یابی‌ که‌ بر سرزمین‌ ما مسلط گشته‌ و ما را از آن‌ بیرون‌ کنی‌؟ علت‌ این‌که‌ فرعون‌ ملعون‌ بیرون‌ کردن‌ از سرزمین‌ را عنوان‌ کرد، این‌ بود تا قوم‌ خویش‌ را از موسی‌ ÷ برماند و آنان‌ را نسبت‌ به‌ نیات‌ وی‌ بدبین‌ ساخته‌ از اجابت‌ گفتن‌ به‌ وی‌ روی‌گردان‌ کند.

**﴿**فَلَنَأۡتِيَنَّكَ بِسِحۡرٖ مِّثۡلِهِۦ فَٱجۡعَلۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكَ مَوۡعِدٗا لَّا نُخۡلِفُهُۥ نَحۡنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانٗا سُوٗى٥٨**﴾** [طه: 58].

سپس‌ فرعون‌ افزود: «پس‌ بدان‌ که‌ ما نیز قطعا سحری‌ همانند آن‌ را برای‌ تو به ‌میان ‌خواهیم‌ آورد» یعنی‌ ما به‌ آوردن‌ همانند سحری‌ که‌ تو با خود آورده‌ای‌، با تو معارضه‌ خواهیم‌ کرد. بدین‌گونه‌ بود که‌ فرعون‌ کوشید تا مسئله‌ را از جنبه‌ دینی‌ آن ‌بیرون‌ ساخته‌ و به‌ آن‌ جنبه‌ سیاسی‌ و وطنی‌ بدهد. البته‌ این‌ شیوه‌ همیشگی ‌ستمگران‌ با اهل‌ حق‌ است‌ که‌ آنان‌ را در اهدافشان‌ به‌ اتهامات‌ بی‌اساسی‌ از این‌دست‌ متهم‌ می‌سازند. سپس‌ افزود: «پس‌ میان‌ ما و خودت‌ موعدی‌ بگذار» یعنی ‌روز معلوم‌ و مکان‌ معینی‌ را «که‌ نه‌ ما آن‌ را» یعنی‌ آن‌ وعده‌ را «خلاف‌ کنیم‌ و نه ‌تو» فرعون‌ تعیین‌ موعد را به‌ موسی‌ ÷ تفویض‌ کرد تا کمال‌ اقتدار خیالی‌اش‌ را به‌نمایش‌ گذاشته‌ باشد «آن‌ هم‌ در مکانی‌ هموار» یعنی‌: میعادگاه‌ ما باید مکانی‌ هموار و آشکار باشد تا حق‌ در آن‌ بر همگان‌ نمایان‌ شود. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: میعادگاه‌ باید مکانی‌ باشد میانه‌ در میان‌ فریقین‌ که‌ مسافت‌ رونده‌ به‌سوی‌ آن‌، از هر دو سو یکسان‌ باشد. یا: باید مکانی‌ در میانه‌ شهر باشد که‌ همه‌ برای‌ حضور در آن‌ آمادگی‌ داشته‌ باشند.

**﴿**قَالَ مَوۡعِدُكُمۡ يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى٥٩**﴾** [طه: 59].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «وعده‌گاه‌ شما روز زینت‌ باشد» روز زینت‌، روز جشنی‌ بود که‌ مردم‌ خود را در آن‌ می‌آراستند و از کارهایشان‌ دست‌ می‌شستند. دلیل‌ این ‌که‌موسی‌ ÷ آن‌ روز را معین‌ کرد، این‌ بود تا مردم‌ همه‌ با فراغتی‌ که‌ دارند در آن ‌اجتماع‌ شرکت‌ کنند و درنتیجه‌ دعوت‌ حق‌ بر همه‌ نمایان‌ شود. سپس‌ موسی‌ ÷ افزود: «و این‌که‌ مردم‌ در وقت‌ چاشت‌ گرد آورده‌ شوند» تا روشنی‌ بر همه‌ جا پرتوافگن‌ باشد و بعد از ارائه‌ حجت‌ من‌ و باطل‌ دیگران‌، وقت‌ کافی‌ برای‌ تحلیل‌ وتبصره‌ مردم‌ باقی‌ مانده‌ باشد و بنابراین‌، آنها در معجزه‌ من‌ هیچ‌ شکی‌ نکنند.

این‌ آیه‌ درسی‌ است‌ بلیغ‌ برای‌ دعوتگران‌ که‌ باید مناسب‌ترین‌ وقت‌ را برای ‌ارائه‌ دعوت‌ خویش‌ به‌ مردم‌، انتخاب‌ کنند.

**﴿**فَتَوَلَّىٰ فِرۡعَوۡنُ فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ٦٠**﴾** [طه: 60].

«پس‌ فرعون‌ برگشت‌» یعنی‌ از آن‌ مجلس‌ برخاست‌ و رفت‌ و از موسی‌ ÷ روی ‌برگرداند تا به‌ کار گردآوری‌ ساحران‌ بپردازد «و همه‌ نیرنگ‌ خود را گرد آورد» یعنی‌: ساحران‌ را و نیرنگی‌ که‌ بدان‌ دل‌ بسته‌ بود گرد آورد «سپس‌ باز آمد» بر سر وعده‌گاه‌.

**﴿**قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ٦١**﴾** [طه: 61].

«موسی‌ به‌ آنان‌» یعنی‌ به‌ فرعون‌ و سران‌ قومش‌ و ساحران‌ «گفت‌: وای‌ بر شما، به‌ خدا دروغ‌ نبندید» یعنی‌: به‌دروغ‌ ادعای‌ پروردگاری‌ نکنید و به‌ بهتان‌ و افترا به ‌خدای‌ ﻷ‌ شرک‌ نورزید «که‌ آن‌گاه‌ شما را به‌ عذابی‌» سخت‌ «هلاک‌ می‌کند» و ریشه‌کن‌ می‌گرداند «و قطعا هرکه‌ افترا کرد به‌ مطلب‌ نرسید» یعنی‌: هرکس برخدا أ افترا کرد و دروغ‌ بست‌، زیانکار شد و هلاک‌ گشت‌.

این‌ آیه‌ نیز درسی‌ است‌ بلیغ‌ برای‌ دعوتگران‌ که‌ به‌ هیچ‌ حال‌ نباید از موعظه ‌غفلت‌ کنند.

**﴿**فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ٦٢**﴾** [طه: 62].

«پس‌ ساحران‌ میان‌ خود درباره‌ کارشان‌ گفت‌وگو کردند» یعنی‌: ساحران‌ چون ‌سخن‌ موسی‌ ÷ را شنیدند، با هم‌ مشورت‌ کرده‌ و هر یک‌ از آنان‌ سخن‌ را به‌سوی ‌خود کشیدند و موضوع‌ را از همه‌ نظر در میان‌ خود مورد بررسی‌ قرار دادند. یا ساحران‌ بعد از شنیدن‌ این‌ موعظه‌ موسی‌ ÷، با یک‌دیگر نزاع‌ و کشمکش‌ کردند و ما دقیقا مضمون‌ این‌ کشمکش‌ را نمی‌دانیم‌. ولی‌ گمانه‌ زنی‌ برخی‌ از مفسران‌ بر آن ‌است‌ که‌ این‌ اختلافشان‌ درباره‌ موسی‌ ÷ بود که‌ آیا او هم‌ ساحری‌ مانند آنهاست ‌یا خیر؟ «و راز را پنهان‌ گفتند» یعنی‌: آنها در میان‌ خود پنهان‌ از موسی‌ ÷ به‌ نجوا پرداختند.

**﴿**قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ٦٣**﴾** [طه: 63].

«گفتند» ساحران‌ «البته‌ این‌ دو تن‌ ساحرند» و قطعا موضوع‌ این‌ است ‌«می‌خواهند که‌ شما را از سرزمینتان‌» مصر «با سحر خود بیرون‌ کنند» همان‌ سحری‌که‌ آن‌ را آشکار ساختند. ساحران‌ این‌ سخن‌ را با تأثیرپذیری‌ از آنچه‌ که‌ فرعون‌ ترویج‌ کرده‌ بود، گفتند و همان‌ سخن‌ او را تکرار کردند «و می‌خواهند که‌ آیین ‌پسندیده‌ شما را ازبین‌ ببرند» یعنی‌: آن‌دو اگر در سحر خود غالب‌ شدند، سران‌ واشراف‌ قوم‌ به‌سویشان‌ گرایش‌ یافته‌ و از آنان‌ در آیین‌شان‌ پیروی‌ می‌کنند و مال‌ و انجام‌ این‌ کار آن‌ است‌ که‌ آیین‌ و رسم‌ و راهتان‌ در بسیط زندگی‌ای‌ که‌ از زندگی‌سایر امت‌ها برتر و پیشرفته‌تر است‌، بر می‌افتد. همچنین‌ احتمال‌ دارد که‌ مرادشان‌ از «طریقه‌ مثلی‌» همان‌ سحرشان‌ باشد زیرا ساحران‌ به‌سبب‌ سحر خویش‌، در آن‌ روزگار معزز و مورد احترام‌ بودند و از این‌ بابت‌ برای‌شان‌ درآمدها و هدایایی‌ فراهم ‌بود پس‌ ترسیدند که‌ اگر مغلوب‌ هارون‌ و موسی‌ علیهماالسلام گردند، این‌همه‌ درآمد از آنان‌ قطع‌ شود.

**﴿**فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ٦٤**﴾** [طه: 64].

«پس‌ نیرنگ‌ خود را گرد آورید» باید ـ در این‌ نیرنگ‌ ـ عزم‌ همه‌ شما عزمی ‌گروهی‌ بوده‌ و با اتفاق‌ و همفکری‌ کامل‌ به‌ منصه‌ ظهور آید «باز به‌ صف‌ پیش ‌آیید» به‌ طور هماهنگ‌ و به ‌هم‌ فشرده‌ تا نظم‌ امورتان‌ آراسته‌تر و هیبت‌ و شکوهتان ‌در بیرابر موسی‌ جلوه‌گرتر باشد «در حقیقت‌ امروز هرکه‌ غالب‌ آمد، رستگار می‌شود» این‌ سخنان‌ یا از کلام‌ ساحران‌ با همدیگر و یا از سخنان‌ فرعون‌ برای‌شان ‌بود.

**﴿**قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ٦٥**﴾** [طه: 65].

سپس‌ «گفتند» ساحران‌ «ای‌ موسی‌! یا تو می‌افگنی‌» اولا عصای‌ خود را قبل‌ از ما «و یا ما نخستین‌ کسانی‌ باشیم‌ که‌ می‌افگنند» آنچه‌ را باید از سحر بیفگنند.

**﴿**لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ٦**﴾** [طه: 6]6.

«گفت‌» موسی‌ ÷ به‌ آنان‌ «بلکه‌ شما بیفگنید» بدین‌گونه‌، از آنان‌ خواست‌ که ‌قبل‌ از وی‌ سحرشان‌ را به‌ میدان‌ افگنند؛ به‌ سه‌ دلیل‌:

1. تا معجزه‌ وی‌ بعد از افگندن‌ آن‌ نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی‌ کند.
2. تا آنان‌ برساخته‌های‌ خود را به‌ میدان‌ افگنند آن‌گاه‌ عصایش‌ همه ‌برساخته‌هایشان‌ را ببلعد.
3. تا نشان‌ بدهد که‌ به‌ سحرشان‌ هیچ‌ اهمیتی‌ نمی‌دهد.

«پس‌ ناگهان‌ بر اثر سحرشان‌ چنین‌ به ‌نظرش‌ آمد» یعنی‌ به‌ خیال‌ و گمان‌ موسی‌ ÷ و همین‌طور به‌ خیال‌ و واهمه‌ هر بیننده‌ دیگری‌ چنین‌ آمد «که‌ ریسمان‌ها و چو بدستی‌هایشان‌ می‌دوند» و همچون‌ مارها و افعی‌ها به‌سرعت‌ حرکت‌ می‌کنند.

**﴿**فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ٦٧**﴾** [طه: 67].

«پس‌ موسی‌ در ضمیر خود ترسی‌ را یافت‌» یعنی‌: موسی‌ به‌ حکم‌ سرشت‌ و طبیعت‌ بشری‌، در هنگام‌ مشاهده‌ کارهای‌ هیجان‌آور و واهمه‌افگن‌ جادوگران ‌احساس‌ ترس‌ کرد که‌ مبادا مغلوب‌ شود.

**﴿**قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ٦٨**﴾** [طه: 68].

«گفتیم‌: نترس‌ که‌ تو خود برتری‌» با غلبه‌ و پیروزی‌ بر آنان‌.

**﴿**وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩**﴾** [طه: 69].

«و آنچه‌ در دست‌ راست‌ داری‌» یعنی‌: عصا را «بینداز تا هر چه‌ را برساخته‌اند» از عصاها و ریسمان‌های‌ جادویی‌ و قلابی‌ «فرو برد، درحقیقت‌، آنچه ‌برساخته‌اند، نیرنگ‌ جادوگر است‌» و جز خیال‌ و افسون‌ چیز دیگری‌ نیست‌ «وجادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود» یعنی‌ جنس‌ جادوگر رستگاری‌ ندارد زیرا برای ‌سحر حقیقت‌ و بقایی‌ نیست‌ و هدف‌ ساحر هم‌ با سحرش‌ برآورده‌ نمی‌شود.

**﴿**فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ٧٠**﴾** [طه: 70].

«پس‌ ساحران‌ به‌ سجده‌ درافتادند» یعنی‌: موسی‌ ÷ عصایش‌ را افگند و عصای ‌او، عصاها و ریسمان‌هایشان‌ را فروبلعید و چیزی‌ از آنها در میان‌ نماند، در این‌هنگام‌ ساحران‌ دانستند که‌ کار موسی‌ ÷ از باب‌ سحر و جادو نیست‌ بلکه‌ کار او ازجانب‌ خدایی‌ است‌ که‌ بر همه ‌چیز تواناست‌ آن‌گاه‌ بی‌درنگ‌ در برابر خدای ‌ﻷ‌ به‌ سجده‌ افتاده‌ و به‌ رسالت‌ موسی‌ ÷ ایمان‌ آوردند و «گفتند: به‌ پروردگارهارون‌ و موسی‌ ایمان‌ آوردیم‌» و این‌چنین‌ است‌ حال‌ منصفان‌ که‌ چون‌ نشانه‌ وحجتی‌ را ببینند، در برابر آن‌ سر تسلیم‌ فرود می‌آورند.

از ابن‌عیاض‌ روایت‌ شده‌است‌ که‌ گفت‌: «ساحران‌ هفتاد تن‌ بودند و در حال ‌سجده‌، بهشت‌ و جایگاه‌های‌ خود در آن‌ را دیدند». از مفهوم‌ «القی‌: افگنده‌ شدند» چنین‌ برمی‌آید که‌ ساحران‌ چنان‌ تحت‌ تأثیر تابش‌ انوار حقیقت‌ قرار گرفته‌ وسریعا به‌ سجده‌ در افتادند که‌ گویی‌ به‌ افتادن‌ در سجده‌ مجبور ساخته‌ شده‌اند.

صاحب‌ تفسیر «کشاف‌» می‌گوید: «سبحان‌الله! کار ساحران‌ چه‌قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین‌ بار ریسمان‌ها و عصاهای‌ خود را از روی‌ کفر و جحود و دومین‌ بار سرهای‌ خود را برای‌ شکر و سجود؛ و میان‌ این‌ دو افگندن‌ چه‌ فرق‌ بزرگی‌ است‌!!». امام‌ رازی‌ در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران‌ از مشاهده‌ پنج‌ دلیل‌ و نشانه‌ به‌ حقیقت‌ پی‌ بردند:

1. آشکار بودن‌ حرکت‌ عصا، به‌گونه‌ای‌ که‌ چنان‌ حرکتی‌ با حیله‌ و نیرنگ‌ ممکن ‌نیست‌.
2. افزایش‌ حجم‌ عصا در هنگام‌ تبدیل‌شدن‌ آن‌ به‌ افعی‌؛ که‌ چنین‌ چیزی‌ نیز با حیله‌ و نیرنگ‌ ممکن‌ نیست‌.
3. نمایان‌ بودن‌ اعضای‌ وجود افعی‌ ـ از چشم‌ و دهان‌ و غیره‌ ـ که‌ این‌ امر نیز باحیله‌ و نیرنگ‌ ممکن‌ نیست‌.
4. فروبردن‌ افعی‌ هرآنچه‌ را که‌ برساخته‌ بودند ـ با همه‌ کثرت‌ آنها ـ که‌ این‌ نیز با حیله‌ و نیرنگ‌ ممکن‌ نیست‌.
5. بازگشت‌ عصا به‌شکل‌ چوبدستی‌ کوچکی‌ به‌ همان‌ هیأت‌ عصای‌ اولیه‌. که ‌این‌ هم‌ با حیله‌ و نیرنگ‌ ممکن‌ نیست‌».

**﴿**قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ وَلَتَعۡلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا وَأَبۡقَىٰ٧١**﴾** [طه: 71].

«فرعون‌» چون‌ این‌ معجزه‌ خیره‌کننده‌ و خضوع‌ ساحران‌ در برابر آن‌ را دید، خطاب‌ به‌ ایشان‌ «گفت‌: آیا پیش‌ از آن‌که‌ به‌ شما اجازه‌ دهم‌ به‌ او ایمان‌ آوردید؟» یعنی‌: آیا بدون‌ اذن‌ و دستوری‌ از سوی‌ من‌، سخن‌ موسی‌ ÷ را تصدیق‌ کرده‌ و او را در دینش‌ پیروی‌ نمودید «قطعا او بزرگ‌ شماست‌ که‌ به‌ شما سحر آموخته ‌است‌» یعنی‌: قطعا موسی‌ ÷ ساحرترین‌ و بلند پایه‌ترین‌ شما در فن‌ سحر است‌. یا او معلم‌ و استاد شماست‌ که‌ به‌ شما سحر آموخته‌ است‌. فرعون‌ با این‌ سخن‌ خواست‌ تا در اذهان‌ مردم‌ شبهه‌ای‌ پدید آورد که‌ ایمان‌ نیاورند، در غیر آن‌ او خوب‌ می‌دانست‌ که‌ نه‌ ساحران‌ از موسی‌ ÷ سحر آموخته‌اند، نه‌ او رئیس‌ آنان ‌بوده‌ است‌ و نه‌ میان‌ موسی‌ ÷ و ساحران‌ هیچ‌ رابطه‌ و پیوندی‌ وجود داشته‌ است‌. سپس‌ افزود: «پس‌ بی‌شک‌ دست‌ها و پاهای‌ شما را یکی‌ از جانب‌ راست‌ و دیگری‌ ازجانب‌ چپ‌ قطع‌ می‌کنم‌» من‌ خلاف‌: عبارت‌ است‌ از قطع‌ دست‌ راست‌ و پای‌ چپ‌، یا عکس‌ آن‌ «و شما را بر تنه‌های‌ درخت‌ خرما بر دار می‌آویزم‌» علت‌ این‌که‌ فرعون ‌تنه‌های‌ درخت‌ خرما را انتخاب‌ کرد، این‌ بود که‌ تنه‌ درخت‌ خرما خشن‌ وآزار دهنده‌ است‌ و نیز این‌ کار سبب‌ تشهیر و آزار روحی‌ آنها می‌شود «و البته‌ خواهید دانست‌ که‌ عذاب‌ کدام‌ یک‌ از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است‌» عذاب‌ من‌ یا عذاب‌پروردگار موسی‌؟ و هرچند این‌ آیات‌ دنباله‌ ماجرای‌ تعذیب‌ فرعون‌ را ذکر نمی‌کنند اما مفسران‌ گفته‌اند که‌ فرعون‌ تهدیدش‌ را در مورد ساحران‌ عملی‌ کرد وآنان‌ در زیر شکنجه‌ او، بر ایمان‌ مردند. ابن ‌عباس‌ س می‌گوید: «آنان‌ در اول‌ روزساحرانی‌ مکار و در آخر روز شهیدانی‌ پاک‌ و نیکوکردار بودند».

**﴿**قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ٧٢**﴾** [طه: 72].

«گفتند» ساحران‌ در پاسخ‌ فرعون‌ «ما هرگز تو را بر آنچه‌ که‌ نزد ما از بینات‌ آمده‌ است‌، ترجیح‌ نمی‌دهیم‌» یعنی‌: قطعا تو را بر آنچه‌ که‌ موسی‌ ÷ از حجت‌ها ومعجزات‌ روشن‌ از نزد خدای‌ سبحان‌ برای‌ ما آورده ‌است‌، بر نمی‌گزینیم‌ «و» هرگز تو را ترجیح‌ نمی‌دهیم‌ «بر کسی‌ که‌ ما را آفریده ‌است‌» به‌قولی‌: این ‌جمله‌، قسم‌ است‌. یعنی‌: سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ ما را آفریده‌ است‌، هرگز تو را بر بینات‌ و معجزات‌ وی‌ ترجیح‌ نمی‌دهیم‌ «پس‌ هر حکمی‌ می‌خواهی‌ بکن‌» از کشتن‌ و به‌ دار آویختن‌ «جز این‌ نیست‌ که‌ تو فقط در این‌ زندگانی‌ دنیاست‌ که‌ حکم ‌می‌رانی‌» و نفوذ سلطه‌ تو بر ما، فقط محدود به‌ همین‌ زندگی‌ دنیاست‌؛ با آنچه‌ که ‌از انواع‌ آزار و شکنجه‌ و قتل‌ بر ما روا می‌داری‌ اما بعد از آن‌، تو را بر ما هیچ‌ سلطه‌ای‌ نیست‌ و ما سرای‌ پاینده‌ و پایدار را انتخاب‌ کرده‌ایم‌.

**﴿**إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ٧٣**﴾** [طه: 73].

«همانا ما به‌ پروردگارمان‌ ایمان‌ آوردیم‌ تا بر ما گناهان‌ ما را بیامرزد» یعنی‌: گناهانی‌که‌ از ما گذشته‌ است‌ ـ اعم‌ از کفر و غیر آن‌ «و» تا بیامرزد بر ما «آنچه‌ از سحر راکه‌ ما را بر آن‌ مجبور کردی‌» در ستیز و معارضه‌ با موسی‌ ÷ «و خدا بهتر و پاینده‌تر است‌» یعنی‌: بهتر است‌ از تو در پاداش ‌دادن‌ به‌ مطیعانش‌ و پاینده‌تر است‌ از تو در عذاب‌ نمودن‌ عاصیانش‌. البته‌ این‌ پاسخی‌ است‌ به‌ جسارت‌ فرعون‌ که‌ گفت‌: ﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا وَأَبۡقَىٰ﴾ [طه: 71].

**﴿**إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ٧٤**﴾** [طه: 74].

«در حقیقت‌ هرکه‌ نزد پروردگارش‌ مجرم‌ برود» یعنی‌ به‌ حال‌ کفر برود «جهنم ‌برای‌ اوست‌، در آن‌ نه‌ می‌میرد و نه‌ زندگی‌ می‌یابد» نه‌ در جهنم‌ می‌میرد به‌ مرگی ‌راحت‌ و نه‌ زنده‌ می‌ماند به‌ زندگی‌ای‌ گوارا و لذت‌بخش‌ پس‌ شخص‌ جهنمی‌ درد و زجر می‌کشد چنان‌که‌ زندگان‌ درد و زجر را لمس‌ می‌کنند ولی‌ با وجود آن‌که‌ در زیر فشار عذاب‌ در حال‌ جان‌کندن‌ قرار دارد، نمی‌ میرد و با آن‌که‌ جرعه‌ مرگ‌ را مزه‌مزه‌ می‌کند اما احساس‌ درد و ألم‌ در او از بین‌ نمی‌رود.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ احمد و مسلم‌ از ابی‌سعید س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص خطبه‌ای‌ ایراد کردند و در اثنای‌ خطبه‌ به‌ این‌ آیه‌ رسیدند پس ‌فرمودند: «أما أهلها الذين‌ هم‌ أهلها فإنهم‌ لا يموتون‌ فيها ولا يحيون‌، وأما الذين‌ ليسوا بأهلها فإن‌ النار تميتهم‌ إماتة‌، ثم‌ يقوم‌ الشفعاء فيشفعون‌، فيؤتي‌ بهم‌ ضبائر علي‌ نهر يقال‌ له‌ نهر الحياة أو الحيوان‌، فينبتون‌ كما ينبت‌ الغثاء في‌ حميل‌ السيل». «اما اهل‌ دوزخ‌ كه‌ آنان ‌به ‌راستی‌ اهل‌ آن‌ هستند پس‌ نه‌ در آن‌ می‌میرند و نه‌ زنده‌ می‌مانند. ولی‌ كسانی‌ كه ‌اهل‌ دوزخ‌ نیستند، آتش‌ آنان‌ را می‌میراند میراندنی‌، سپس‌ شفیعان‌ برمی‌خیزند وشفاعت‌ می‌كنند آن‌گاه‌ آنان‌ را گروه‌گروه‌ بر نهری‌ می‌آورند كه‌ به‌ آن‌ نهر حیات‌ یا حیوان‌ گفته‌ می‌شود پس‌ در آن‌ نهر سبز می‌شوند و می‌رویند چنان‌كه‌ خاشاك‌ وسبزه‌ها در كف‌ آب‌ سیل‌ می‌روید». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «يخرج ‌من‌ النار من‌ كان‌ في‌ قلبه‌ مثقال‌ ذرة‌ من‌ إيمان». «كسانی‌ كه‌ در قلب‌شان‌ به‌اندازه‌ هم‌سنگ ‌ذره‌ای‌ از ایمان‌ بوده‌ است‌، از آتش‌ بیرون‌ آورده‌ می‌شوند».

**﴿**وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ٧٥**﴾** [طه: 75].

«و هرکس نزد او مؤمن‌ بیاید درحالی‌که‌» به‌ پشتوانه‌ و تأیید ایمان‌ «اعمال‌ شایسته ‌انجام‌ داده‌ باشد» و طاعات‌ و عبادات‌ و اعمال‌ نیک‌ را پیش‌ فرستاده‌ باشد؛ «پس ‌این‌ گروه‌ برای‌شان‌ درجات‌ بلند است‌» یعنی‌: برای‌شان‌ منازلی‌ رفیع‌ و والاست‌. سپس‌ حق‌ تعالی‌ خود این‌ درجات‌ بلند را تفسیر نموده‌ و می‌فرماید:

**﴿**جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ٧٦**﴾** [طه: 76].

«جنات‌ عدن‌» یعنی‌ بهشتهای‌ همیشه‌ماندگار «که‌ از زیر آن‌ جویبارها روان‌ است‌، جاودانه‌ در آن‌ می‌مانند و این‌ است‌ پاداش‌ کسی‌ که‌ به‌ پاکی‌ گراییده‌ است‌» و از کفر و گناهان‌ موجب ‌آورنده‌ دوزخ‌ پرهیز کرده‌ است‌. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن‌ است‌ که‌ این‌ آیات‌، حکایت‌ سخنان‌ ساحران‌ در پاسخ‌ فرعون‌ است‌.

**﴿**وَلَقَدۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِي فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ٧٧**﴾** [طه: 77].

«و هرآینه‌ به‌سوی‌ موسی‌ وحی‌ فرستادیم‌» هنگامی‌ که‌ فرعون‌ بعد از مشاهده‌ همه‌ معجزات‌ و مجازات‌های‌ نازل‌ شده‌ بر قوم‌ خود، باز هم‌ اجازه‌ نداد که ‌بنی‌اسرائیل‌ با موسی‌ ÷ رهسپار سرزمین‌ شام‌ گردند؛ «که‌ بندگانم‌ را شبانه‌ ببر» ازمصر، بی‌آن‌که‌ کسی‌ از حالتان‌ آگاهی‌ یابد «و راهی‌ خشک‌ در دریا برای‌شان‌ باز کن‌» یعنی‌ با عصایت‌ بر دریا بزن‌ پس‌ راهی‌ خشک‌ در وسط دریا برای‌شان‌ شگافته‌ می‌شود. یادآور می‌شویم‌ که‌ آن‌ دریا، دریای‌ قلزم‌ (بحر احمر) بود «که‌ نه‌ از فرارسیدن‌ دشمن‌ بترسی‌» یعنی‌: ایمن‌ هستی‌ از این‌که‌ دشمن‌ به‌ تو برسد و تو را دریابد «و نه‌ بیمناک‌ باشی‌» از فرعون‌ یا از غرق ‌شدن‌ در دریا.

این‌ امر که‌ خدای‌ ﻷ‌ بستر دریا را برای‌شان‌ چنان‌ خشک‌ گردانید که‌ نه‌ در آن‌ آبی‌ بود و نه‌ گلی‌، بی‌شک‌ معجزه‌ای‌ بس‌ بزرگ‌ برای‌ موسی‌ ÷ بود.

**﴿**فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ٧٨**﴾** [طه: 78].

«پس‌ فرعون‌ با لشکریانش‌» از مصر به‌ تعقیب‌ موسی‌ وقومش‌ بیرون‌ آمد و «آنها را دنبال‌ کرد پس‌ فرو پوشانید آنان‌ را از دریا آنچه‌ فرو پوشانید» تکرار برای‌ بزرگ‌ نمایاندن‌ و تصویر هولناک‌ بودن‌ این‌ واقعه‌ است‌. یعنی‌ امواجی‌ بزرگ‌ وسهمگین‌، فرعون‌ و فرعونیان‌ را در خود فروپوشانید. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: همان‌ چیزی‌ آنان‌ را فروپوشانید که‌ تو داستان‌ آن‌ را شنیده‌ای‌.

**﴿**وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ٧٩**﴾** [طه: 79].

«و فرعون‌ قوم‌ خود را گمراه‌ کرد» از راه‌ رشد و هدایت‌ «و هدایت‌ ننمود» آنان‌ را به‌سوی‌ راه‌ نجات‌، هنگامی‌ که‌ آنها را با خود به‌ راهی‌ کشانید که‌ بنی‌اسرائیل‌ از میان‌ دریا آن‌ را پیموده‌ بودند.

**﴿**يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ وَوَٰعَدۡنَٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ٨٠**﴾** [طه: 80].

و گفتیم‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ بعد از نجات‌دادنشان‌ از دست‌ فرعون‌: «ای‌ بنی‌اسرائیل‌! درحقیقت‌ ما شما را از دشمنتان‌» فرعون‌ «نجات‌ دادیم‌ و در جانب‌ راست‌ طور با شما وعده‌ نهادیم‌» یعنی‌ به‌ موسی‌ ÷ فرمان‌ دادیم‌ که‌ شما را با خود به‌ طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن‌ بگوییم‌ و در نتیجه‌، شما کلام‌ ما را خطاب‌ به‌ موسی‌ ÷ بشنوید. مراد این‌ است‌ که‌: گروهی‌ برگزیده‌ و انتخاب‌شده‌ از بنی‌اسرائیل‌ که ‌عبارت‌ از هفتاد تن‌ نقبای‌شان‌ بودند، با موسی‌ ÷ به‌ وعده‌گاهی‌ آیند که‌ در جانب‌ راست‌ کوهی‌ در سینا به‌نام ‌«طور» قرارداشت‌ «و بر شما من‌ و سلوی ‌فروفرستادیم‌» در دشت‌ تیه‌، جایی‌ که‌ سخت‌ نیازمند آن‌ بودید. تفسیر من‌ وسلوی‌ (ترنجبین‌ و بلدرچین‌) در سوره‌ بقره‌ (آیه/‌57) گذشت‌.

**﴿**كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبِيۖ وَمَن يَحۡلِلۡ عَلَيۡهِ غَضَبِي فَقَدۡ هَوَىٰ٨١**﴾** [طه: 81].

«از طیبات‌ آنچه‌ که‌ شما را روزی‌ دادیم‌، بخورید» مراد از طیبات‌: لذایذ و خوراکی‌های‌ حلال‌ است‌ «و در آن‌» یعنی‌ در روزی‌ من‌ «از حد تجاوز نکنید» یعنی‌ از آنچه‌ که‌ جایز است‌ به‌سوی‌ آنچه‌ که‌ جایز نیست‌، تجاوز نکنید. به ‌قولی‌ معنی ‌این‌ است‌: نعمت‌ الله أ را انکار نکنید که‌ در آن‌ صورت‌ طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن‌گاه‌ خشم‌ من‌ بر شما فرود می‌آید و هرکس خشم‌ من‌» یعنی‌ عذاب ‌من‌ «بر او فرود آید، قطعا در هلاکت‌ افتاده‌ است‌» فقد هوی‌: یعنی‌ قطعا رهسپار هاویه ‌شده‌ است‌ که‌ عبارت‌ از قعر دوزخ‌ است‌.

**﴿**وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ٨٢**﴾** [طه: 82].

«و به‌ یقین‌ من‌ آمرزنده‌ کسی‌ هستم‌ که‌ توبه‌ کند و ایمان‌ بیاورد و کار شایسته‌ نماید» یعنی‌ آمرزگارم‌ برای‌ کسی‌ که‌ از کفر و شرک‌ و گناهان‌ توبه‌ کند و به‌ خدا أ و فرشتگان‌ و کتاب‌ها و پیامبران‌ و روز آخرت‌ ایمان‌ آورد و اعمال‌ شایسته‌ای‌ را که‌ شرع‌ انور آنها را نیکو شناخته‌ و اجرای‌ آنها را خواسته‌، انجام‌ دهد و «باز به‌ راه‌ راست‌ رهسپار شود» یعنی‌ تا می‌میرد بر این‌ شیوه‌ استقامت‌ ورزد. به‌قولی‌، مراد این‌ است‌ که‌: علم‌ بیاموزد تا به‌وسیله‌ آن‌ به‌سوی‌ حقیقت‌ راهیاب ‌شود.

این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ هدایت‌ کامل‌، اثری‌ از ایمان‌، عمل‌ صالح‌ و توبه‌ است‌.

**﴿**۞وَمَآ أَعۡجَلَكَ عَن قَوۡمِكَ يَٰمُوسَىٰ٨٣**﴾** [طه: 83].

«و ای‌ موسی‌! چه‌ چیز ـ غافل‌ مانده‌ از قوم‌ خود ـ تو را به‌ شتاب‌ آورد» وعده‌ مقرر چنان‌ بود که‌ موسی‌ ÷ و هفتاد تن‌ نقبا و نخبگان‌ قومش‌ همه‌ با هم‌ به‌ طورآیند، موسی‌ ÷ با آنان‌ به‌ راه‌ افتاد اما سپس‌ به‌شوق‌ وعده‌گاه‌ پروردگارش‌ از میانشان‌ به‌شتاب‌ پیشی‌ گرفت‌ و خود را قبل‌ از همه‌ به‌ میعادگاه‌ رسانید پس‌ خدای ‌ﻷ‌ در مقام‌ انکار به‌ وی‌ فرمود: ای‌ موسی‌! چه‌ چیز تو را بر آن‌ داشت‌ که ‌قومت‌ را ترک‌ کرده‌ و از میانشان‌ شتابان‌ بیرون‌ آیی‌؟ و این‌ دلیل‌ برآن‌ است‌ که ‌سبقت‌ جستن‌ رهبر به‌سوی‌ امر خیر و تنها گذاشتن‌ امت‌ ـ هر چند به‌ نیت‌ درستی ‌هم‌ باشد ـ انتخاب‌ وضع‌ سلیم‌ نیست‌ و مقرون‌ به‌ صلاح‌ نمی‌باشد.

**﴿**قَالَ هُمۡ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلۡتُ إِلَيۡكَ رَبِّ لِتَرۡضَىٰ٨٤**﴾** [طه: 84].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «قوم‌ من‌، اینان‌ در پی‌ منند» یعنی‌: در نزدیکی‌ من‌ هستند، هم‌ اینک‌ بعد از من‌ می‌رسند و میان‌ من‌ و آنان‌ مسافتی‌ اندک‌ بیش‌ نیست‌. سپس ‌دلیل‌ و موجب‌ عجله‌ خود را بیان‌ نموده‌ فرمود: «و من‌ ـ ای‌ پروردگارم‌ ـ به‌سوی‌ تو شتافتم‌» به‌ وعده‌گاه‌ «تا خشنود شوی‌» یعنی‌: تا بر خشنودیت‌ از من‌ بیفزایی‌.

**﴿**قَالَ فَإِنَّا قَدۡ فَتَنَّا قَوۡمَكَ مِنۢ بَعۡدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ٨٥**﴾** [طه: 85].

«فرمود» خدای‌ سبحان‌ «اما ما قومت‌ را پس‌ از عزیمت‌ تو در فتنه‌ افگندیم‌» یعنی‌ آنان‌ را مورد آزمایش‌ و ابتلا قراردادیم‌ و در بلا و محنت‌ افگندیم‌ «و سامری‌ آنها را گمراه‌ کرد» یعنی‌: آنها را در سردرگمی‌ و گمراهی‌ از حق‌ فروافگند، با فراخواندنشان‌ به‌ پرستش‌ گوساله‌ طلایی‌ و اجابت‌ گفتنشان‌ از این ‌خواسته‌ وی‌. سامری‌ از قبیله‌ای‌ به‌نام‌ سامره‌ بود؛ او به‌ همراهانش‌ از بنی‌اسرائیل ‌گفت‌: موسی‌ بدان‌ سبب‌ از میعادی‌ که‌ میان‌ شما و او بود، تخلف‌ کرد و از شما پیشی‌ گرفت‌ که‌ این‌ زیورات‌ حرام‌ در میان‌ شما وجود داشت‌! پس‌ آنها را امر کرد که‌ زیورات‌ را در آتش‌ افگنند، سپس‌ از آن‌ زیورات‌ گوساله‌ای‌ ساخت‌ و شد آنچه‌ شد.

یادآور می‌شویم‌ که‌ بنی‌اسرائیل‌ هنگامی‌ که‌ قصد خروج‌ از مصر را داشتند، زیوراتی‌ را از قبطیان‌ به‌ عاریت‌ گرفته‌ بودند.

**﴿**فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَمۡ يَعِدۡكُمۡ رَبُّكُمۡ وَعۡدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡعَهۡدُ أَمۡ أَرَدتُّمۡ أَن يَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُم مَّوۡعِدِي٨٦**﴾** [طه: 86].

«پس‌ موسی‌» بعد از به‌ پایان‌ رساندن‌ میعاد چهل‌ شب‌ مناجات‌ در طور و گرفتن‌ تورات‌ «خشمگین‌ و اندوهناک‌ به‌سوی‌ قوم‌ خود برگشت‌» أسفا: تأسف‌ سخت‌ و شدت‌ خشم‌ است‌ «گفت‌: ای‌ قوم‌ من‌، آیا پروردگار شما به‌ شما» بر زبان‌ من ‌«وعده‌ نیک‌ نداد» وعده‌ دریافت‌ هر خیری‌ در دنیا و در آخرت‌؟ از جمله‌ به‌شما بهشت‌ را وعده‌ داد؛ چنانچه‌ بر طاعت‌ وی‌ پایداری‌ ورزید و به‌ شما وعده‌ داد که‌ کلام‌ خود در تورات‌ را بر زبان‌ من‌ به‌ شما بشنواند تا به‌ آنچه‌ که‌ در آن‌ است‌ عمل‌ کنید و در نتیجه‌ مستحق‌ پاداش‌ عمل‌ خویش‌ گردید «آیا مدت‌ بر شما دراز شد» یعنی‌: آیا زمان‌ و مدت‌ جدایی‌ام‌ از شما طولانی‌ شد که‌ به‌ سبب‌ آن‌، وعده‌های‌ الهی‌ را فراموش‌ کردید، درحالی‌که‌ هنوز از آن‌ مدت‌ بیش‌ از یک‌ ماه‌ وچند روز نگذشته‌ است‌؟ «یا خواستید خشمی‌ از پروردگارتان‌ بر شما فرود آید» یا با این‌ عمل‌ خود خواستید کاری‌ کنید که‌ به‌ سبب‌ آن‌ خشم‌ و عذاب‌ الهی‌ گریبانگیرتان‌ شود و بر شما فرود آید «که‌ با وعده‌ من‌ مخالفت‌ کردید» زیرا قوم ‌موسی‌ ÷ به‌ وی‌ وعده‌ داده‌ بودند که‌ تا او از طور به‌سویشان‌ باز می‌گردد، به‌طاعت‌ خدای‌ ﻷ‌ قیام‌ کنند. به‌قولی‌: آنان‌ به‌ او وعده‌ داده‌ بودند که‌ در پی‌ او به‌ میعادگاه‌ بیایند ولی‌ همین‌که‌ او از آنان‌ پیشی‌ گرفت‌، توقف‌ کرده‌ و از پیوستن‌ به ‌او منصرف‌ شدند و تخلف‌ ورزیدند.

**﴿**قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ٨٧**﴾** [طه: 87].

«گفتند: ما به‌ اختیار خود باتو خلاف‌ وعده‌ نکردیم‌» بلکه‌ بر خلاف ‌کردن‌ وعده ‌مجبور بودیم‌ زیرا این‌ سامری‌ بود که‌ نیرنگ‌ پلیدی‌ در کارکرد. سپس‌ به‌ بیان‌ این ‌نیرنگ‌ وی‌ پرداخته‌ گفتند: «ولی‌ از زر و زیور قوم‌ بارهایی‌ سنگین‌ بر دوش ‌داشتیم‌» نقل‌ است‌ که‌ بنی‌اسرائیل‌ چون‌ می‌خواستند با موسی‌ ÷ از مصر بیرون‌ روند، از مردم‌ آنجا زیورآلاتی‌ را به‌ عاریت‌ گرفته‌ و به‌ آنان‌ چنین‌ وانمود کردند که‌ می‌خواهند در جشن‌ یا عروسی‌ای‌ که‌ دارند از آنها استفاده‌ کنند لذا به‌ این‌ زیورات‌ موقتا احتیاج‌ دارند. زیورات‌ را «اوزار: گناهان‌» نامیدند زیرا تصاحب‌ این‌ زیورات‌ برای‌شان‌ حلال‌ نبود «پس‌ آنها را افگندیم‌» یعنی‌: به‌ منظور رهایی‌ ازگناه‌، آن‌ زیورات‌ را در آتش‌ افگندیم‌ و این‌ سامری‌ بود که‌ نیرنگ‌ انداختن ‌زیورات‌ در آتش‌ را به‌کار برد و گفت‌: این‌ زیورات‌ بر شما حلال‌ نیست‌ و آنها را در آتش‌ اندازید «و سامری‌ همین‌ گونه‌ بینداخت‌» یعنی‌: همین‌گونه‌ که‌ ما انداختیم‌، سامری‌ نیز آنچه‌ از زیورات‌ که‌ با خود داشت‌ در آتش‌ افگند آن‌گاه‌ از مجموعه ‌آن‌ زیورات‌ برای‌ ما گوساله‌ای‌ از طلا ساخت‌.

در روایات‌ آمده‌ است‌ که‌ سامری‌ جبرئیل‌ ÷ را در همان‌ شکل‌ و صورتی‌ که‌ به ‌زمین‌ فرود می‌آید دید، سپس‌ از خاک‌ قدمگاه‌ وی‌، یا خاک‌ زیر سم‌ اسب‌ وی ‌مشتی‌ برگرفته‌ آن‌ را بر گوساله‌ طلایی‌ افگند و بر اثر آن‌، گوساله‌ بانگ‌ برمی‌داشت‌.

ابن‌ کثیر می‌گوید: «بنی‌اسرائیل‌ به‌ قصد زهد و تقوا از زیورات‌ قوم‌ قبط پرهیز کرده‌ و آن‌ را از خود دور افگندند اما از سوی‌ دیگر به‌ گوساله ‌پرستی‌ روی ‌آوردند، بدین‌سان‌ بود که‌ از یک‌ چیز کم‌ اهمیت‌ زهد پیشه‌ کرده‌ ولی‌ در برابر یک ‌جنایت‌ بزرگ‌ گردن‌ نهادند چنان‌که‌ نقل‌ است‌: مردی‌ از اهالی‌ عراق‌ از عبدالله بن‌عمر ب درباره‌ خون‌ پشه‌ای‌ که‌ لباس‌ بدان‌ آلوده‌ می‌شود پرسید که‌ آیا نماز خواندن‌ در آن‌ لباس‌ جایز است‌ یا خیر؟ عبدالله س فرمود: شگفتا! به‌ مردم ‌عراق‌ بنگرید؛ فرزند رسول‌ خدا ص ـ حسین‌ س ـ را کشتند (و دم‌ برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم‌ خون‌ پشه‌ای‌ را می‌پرسند؟!».

این‌ نکته‌ قابل‌ تأمل‌ است‌ که‌ سامری‌ از روحیه‌ ورع‌، زهد و پرهیزگاری‌ مردم‌ سوء استفاده‌ کرد پس‌ از این‌ امر به‌ این‌ نتیجه‌ دست‌ می‌یابیم‌ که‌ اگر مردم‌ از علم‌ وآگاهی‌ درست‌ بی‌ بهره‌ باشند، ممکن‌ است‌ همیشه‌ از آنان‌ چنین‌ سوء استفاده‌هایی ‌بشود چنان‌که‌ عبدالله بن‌ سبا از روحیه‌ ورع‌ و پرهیزگاری‌ موجود در زمان‌ خلافت ‌ابوبکر و عمر ب سوء استفاده‌ کرد و در زیر نقاب‌ دفاع‌ از فرهنگ ‌پرهیزگاری‌، عملکرد عثمان‌ س را به‌ زیر سؤال‌ برد و آن‌ فتنه‌ کور را که‌ هنوز امت ‌اسلامی‌ از آثار تفرقه‌بار آن‌ رنج‌ می‌برد، برانگیخت‌. البته‌ در هر زمان‌ مسلمانانی ‌ساده‌لوح‌ وجود دارند که‌ با آویختن‌ به‌ ریسمان‌ زهد بارد و جاهلانه‌، رهسپار وادی ‌ضلال‌ مبین‌ و گرفتار دام‌ شیطان‌ لعین‌ می‌شوند.

**﴿**فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ٨٨**﴾** [طه: 88].

«پس‌» سامری‌ از این‌ طلاها «برای‌شان‌ پیکر گوساله‌ای‌ که‌ صدایی‌ داشت‌ بیرون‌ آورد» یعنی‌: گوساله‌ سامری‌ بانگ‌ و آواز برمی‌داشت‌ چنان‌که‌ گوساله‌ زنده‌ بانگ ‌برمی‌دارد. خوار: بانگ‌ گاو است‌. به‌ قولی‌: سامری‌ در فن‌ پیکرتراشی‌ مهارت ‌بسیاری‌ داشت‌ لذا در پیکر آن‌ گوساله‌ چنان‌ شگاف‌هایی‌ قرار داده ‌بود که‌ چون‌ باد در شکم‌ آن‌ داخل‌ می‌شد، آوازی‌ از آن‌ بر می‌خاست‌ بنابر این‌، در آن‌ گوساله‌ حیاتی‌ وجود نداشت‌ «پس‌» سامری‌ و کسانی‌ که‌ با او در این‌ کار موافقت‌ و همراهی‌ کرده‌ بودند، خطاب‌ به‌ بنی‌ اسرائیل‌: «گفتند: این‌ خدای‌ شما و خدای‌ موسی‌است‌» لذا او را بپرستید «پس‌ فراموش‌ کرده‌ است‌» یعنی‌: موسی‌ ÷ راه‌ را گم‌ کرده‌ و جای‌ این‌ خدایش‌ را پیدا نکرده‌ زیرا از آن‌ آگاهی‌ نداشته‌ پس‌ رفته‌ است‌ تا آن‌ را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: موسی‌ ÷ فراموش ‌کرد تا به‌ شما بگوید که‌ این‌ گوساله‌ خدای‌ او و خدای‌ شماست‌. یا ضمیر در (نسی‌) به‌ سامری‌ بر می‌گردد. یعنی‌: سامری‌ پروردگار حقیقی‌ خود را از یاد برد، یا این‌ امر را فراموش‌ کرد که‌ گوساله‌ نمی‌تواند خدا باشد، به‌ دلیل‌ آیه‌ ذیل‌:

**﴿**أَفَلَا يَرَوۡنَ أَلَّا يَرۡجِعُ إِلَيۡهِمۡ قَوۡلٗا وَلَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا٨٩**﴾** [طه: 89].

«مگر نمی‌بینند که‌ به‌سویشان‌ سخنی‌ را بازنمی‌گرداند» یعنی‌: آیا آن‌ گمراهان ‌کورمغز در این‌ امر اندیشه‌ و تفکر نکرده‌اند که‌ آن‌ گوساله‌ پاسخ‌ سخنشان‌ را نمی‌دهد «و مالک‌ هیچ‌ سود و زیانی‌ برای‌شان‌ نیست‌» پس‌ چگونه‌ می‌پندارند که‌ او خداست‌؟.

**﴿**كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا٩٩**﴾** [طه: 99].

«و در حقیقت‌ هارون‌ به‌ آنان‌» یعنی‌ به‌ پرستشگران‌ گوساله‌ «پیش‌ از این‌» یعنی‌: پیش‌ از آن‌که‌ موسی‌ ÷ از طور به‌سویشان‌ بازگردد؛ «گفته‌ بود که‌ ای‌ قوم‌ من‌! جز این‌ نیست‌ که‌ شما به‌ این‌ گوساله‌ مورد فتنه‌ قرار گرفته‌اید» یعنی‌: شما به‌ سبب‌ این‌گوساله‌ در فتنه‌ افتاده‌ و مورد آزمایش‌ قرارگرفته‌اید و به‌ خاطر آن‌ از راه‌ حق‌ گمراه ‌شده‌اید پس‌ آن‌ را پرستش‌ نکنید «و بی‌گمان‌ پروردگار شما خدای‌ رحمان‌ است‌» نه‌گوساله‌ بی‌جان‌ «پس‌ مرا پیروی‌ کنید و فرمان‌ مرا پذیرا باشید» در عبادت‌ خداوند أ لذا از سامری‌ در دستور وی‌ به‌ پرستش‌ گوساله‌، پیروی‌ نکنید.

پس‌ ملاحظه‌ می‌شود که‌ هارون‌ ÷ به‌ نیکوترین‌ وجه‌ آنان‌ را موعظه‌ نموده‌ بود زیرا او:

اولا: آنان‌ را با این‌ سخنش‌: (إنما فتنتم‌ به‌: همانا شما به‌ سبب‌ این‌ گوساله‌ به‌ فتنه‌ در افتاده‌اید)؛ از بطلان‌ کارشان‌ آگاه‌ کرد.

ثانیا: آنان‌ را با این‌ سخنش‌: (و إن‌ ربکم‌ الرحمن‌: و همانا پروردگار شما خدای ‌رحمان‌ است‌)؛ به‌سوی‌ معرفت‌ الله أ دعوت‌ نمود.

ثالثا: آنان‌ را با این‌ سخنش‌: (فاتبعونی‌: از من‌ پیروی‌ کنید)؛ به‌ معرفت‌ نبوت‌ فراخواند.

رابعا: آنان‌ را با این‌ سخنش‌: (وأطیعوا أمری‌: و از فرمان‌ من‌ اطاعت‌ کنید)؛ به ‌پیروی‌ و انقیاد در برابر احکام‌ و قوانین‌ الهی‌ دستور داد.

**﴿**قَالُواْ لَن نَّبۡرَحَ عَلَيۡهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرۡجِعَ إِلَيۡنَا مُوسَىٰ٩١**﴾** [طه: 91].

«گفتند» منحرفان‌ بنی‌ اسرائیل‌ در پاسخ‌ هارون‌ ÷ «همیشه‌ مجاور خواهیم‌ بود بر» پرستش‌ «این‌ گوساله‌ تا موسی‌ به‌سوی‌ ما بازگردد» آن‌گاه‌ می‌نگریم‌ که‌ آیا او مارا در پرستش‌ آن‌ تأیید می‌کند یا خیر؟ در این‌ هنگام‌ بود که‌ هارون‌ ÷ از آنان‌ کناره‌ گرفت‌.

**﴿**قَالَ يَٰهَٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذۡ رَأَيۡتَهُمۡ ضَلُّوٓاْ٩٢ أَلَّا تَتَّبِعَنِۖ أَفَعَصَيۡتَ أَمۡرِي٩٣**﴾** [طه: 92-93].

سرانجام‌ موسی‌ ÷ از طور بازگشت‌ و خواست‌ تا با سرزنش‌ برادرش‌ هارون‌ ÷ بر اوضاع‌ چیره‌ شود و بساط آن‌ انحراف‌ را برچیند: «گفت‌» موسی‌ ÷ «ای‌ هارون‌! وقتی‌ دیدی‌ آنها گمراه‌ شدند» با پرستش‌ گوساله‌ «چه‌ چیز تو را بازداشت‌ که‌ ازمن‌ پیروی‌ کنی‌؟» یعنی‌: به‌ من‌ به‌ پیوندی‌ و مرا از این‌ عملکردشان‌ آگاه‌ گردانی‌؟ یا معنی‌ این‌ است‌: چرا در خشمگین‌ شدن‌ به‌ خاطر الله أ از من‌ پیروی‌ نکردی‌ و با این‌ گمراهان‌ به‌ مبارزه‌ بر نخاستی‌؟ «آیا از فرمانم‌ سرپیچی‌ کردی‌؟» یعنی‌: چگونه ‌دستورم‌ را در ایستادگی‌ برای‌ خدا أ و پشت ‌کردن‌ به‌ کسانی‌ که‌ با دین‌ وی‌ به‌مخالفت‌ برخاسته‌اند، خلاف‌ کردی‌ و در میان‌ گروهی‌ اقامت‌ گزیدی‌ که‌ گوساله‌ را به‌ خدایی‌ گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم‌ که‌ موسی‌ ÷ قبل‌ از رفتن‌ به‌ کوه‌ طور، به‌ برادرش‌ فرمان‌ داده‌ بود که‌: (در میان‌ قومم جانشین‌ من‌ باش‌ و کار آنان‌ را اصلاح ‌کن‌ و از راه‌ فسادگران‌ پیروی‌ نکن‌) «اعراف‌ / 142».

قرطبی‌ می‌گوید: «این‌ اصل‌ است‌ در امر به ‌معروف‌ و نهی‌از منکر که‌ باید از اهل‌ منکر کناره‌ گرفت‌ لذا کسی‌ که‌ در میان‌ اهل‌ منکر اقامت‌ می‌گزیند، بویژه‌ اگر به ‌عمل‌ آنان‌ راضی‌ باشد، حکم‌ او همچون‌ حکم‌ آنان‌ است‌».

**﴿**قَالَ يَبۡنَؤُمَّ لَا تَأۡخُذۡ بِلِحۡيَتِي وَلَا بِرَأۡسِيٓۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقۡتَ بَيۡنَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَمۡ تَرۡقُبۡ قَوۡلِي٩٤**﴾** [طه: 94].

«گفت‌» هارون‌ ÷ «ای‌ پسر مادرم‌» او مخصوصا بدین‌ سبب‌ مادر را ذکر کردکه‌ دل‌ موسی‌ ÷ را بر سر مهر آورد «نه‌ ریش‌ مرا بگیر و نه‌ سرم‌ را» یعنی‌ با من‌ این‌گونه‌ از سر خشم‌ و پرخاش‌گری‌ برخورد نکن‌. نقل‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ با دست ‌چپ‌ خود ریش‌ هارون‌ ÷ را و با دست‌ راستش‌ موی‌ سر وی‌ را گرفته‌ بود و به ‌انگیزه‌ خشم‌ و غیرت‌ در راه‌ خدا أ او را همچنان‌ به‌سوی‌ خود می‌کشید. سپس ‌هارون‌ ÷ به‌ بیان‌ عذر خویش‌ در عدم‌ جنگیدن‌ با گوساله ‌پرستان‌ پرداخت‌ و گفت‌: «من‌ از آن‌ ترسیدم‌ که‌ بگویی‌: میان‌ بنی‌اسرائیل‌ تفرقه‌ انداخته‌ای‌» یعنی‌: ترسیدم‌ که ‌اگر از میانشان‌ بیرون‌ روم‌ و ترکشان‌ کنم‌، یا اگر با آنان‌ بجنگم‌، متفرق‌ شوند زیرا اگر از میانشان‌ بیرون‌ می‌رفتم‌، یا علیه‌ آنان‌ مبارزه‌ می‌کردم‌، قطعا گروهی‌ از من ‌پیروی‌ می‌کردند و دیگران‌ همراه‌ سامری‌ بر پرستش‌ گوساله‌ باقی‌ می‌ماندند لذا ازآن‌ بیم‌ داشتم‌ که‌ در آن‌ صورت‌ به‌ من‌ بگویی‌: این‌ تو بودی‌ که‌ جمع‌شان‌ را پراکنده‌ ساخته‌ای‌.

گویند که‌ شمار همه‌ آنان‌ در آن‌ زمان‌ ششصد هزار تن‌ بود که‌ جز دوازده ‌هزار تن‌، بقیه‌ همه‌ به‌ پرستش‌ گوساله‌ روی‌ آوردند «و» نیز ترسیدم‌ که‌ بگویی‌ «سخنم‌ را نگاه‌ نداشتی‌» یعنی‌: به‌ سفارشم‌ درباره‌ آنها عمل‌ نکردی‌ و نصیحتم‌ را پاس ‌نداشتی‌. و آن‌ این‌ سفارش‌ موسی‌ به‌ هارون‌ علیهماالسلام بود: ﴿ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ﴾ [الأعراف: 142] «در میان‌ قوم‌ من‌ جانشینم‌ باش‌ و كار آنان‌ را اصلاح‌ كن». همچنان ‌هارون‌ به‌سوی‌ موسی‌ علیهماالسلام عذر دیگری‌ پیش‌ افگند، با این‌ سخنش‌: (این‌ قوم‌ مرا ناتوان‌ یافتند و چیزی‌ نمانده‌ بود که‌ مرا بکشند) «اعراف/‌ 150».

**﴿**قَالَ فَمَا خَطۡبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ٩٥**﴾** [طه: 95].

«موسی‌ گفت‌: ای‌ سامری‌! منظور تو چه‌ بود؟» و چه‌ چیز تو را به‌ این‌ کار واداشت‌؟.

**﴿**قَالَ بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ مِّنۡ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذۡتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتۡ لِي نَفۡسِي٩٦**﴾** [طه: 96].

«گفت‌» سامری‌ «من‌ به‌ چیزی‌ بینا شدم‌ که‌ دیگران‌ به‌ آن‌ بینا نشدند» به‌ قولی‌: مراد او همان‌ رؤیت‌ جبرئیل‌ ÷ بود که‌ او را سوار بر اسبی‌ دید پس‌ در ضمیرش ‌چنین‌ افگنده‌ شد که‌ از رد پای‌ اسب‌ وی‌ مشت‌ خاکی‌ برگیرد. گفتنی‌ است‌؛ خاک‌ زیرپای‌ جبرئیل‌ ÷ و اسبش‌ بر هیچ‌ جمادی‌ نمی‌افتد مگر این‌که‌ آن‌ جماد زنده ‌می‌شود چنان‌که‌ سامری‌ گفت‌: «پس‌ مشتی‌ خاک‌ از رد پای‌ فرستاده‌ خدا» یعنی ‌جبرئیل‌ ÷ «برداشتم‌ و آن‌ را در پیکر افگندم‌» یعنی‌ در همان‌ پیکری‌ که‌ از زر گداخته‌ به‌ قالب‌ گوساله‌ ریخته‌ و پیراسته‌ بودم‌ «و نفس‌ من‌ همین‌ وصف‌ را پیش‌ من‌ بیاراست‌» و مرا به‌ این‌ دام‌ فریب‌ انداخت‌ پس‌ در این‌ امر نه‌ الهامی‌ الهی‌ داشتم‌، نه‌برهانی‌ نقلی‌ یا عقلی‌ بلکه‌ این‌ فقط از آرایش‌ دهی‌های‌ نفسم‌ بود و بس‌. این‌ سخن ‌سامری‌ اعترافی‌ از سوی‌ وی‌ به‌ اشتباه‌ است‌، نه‌ توبه‌ و ندامت‌.

قرطبی‌ می‌گوید: «از امام‌ ابوبکر طرطرشی‌ / پرسیدند: چه‌ می‌گوید سید فقیه‌ ما درباره‌ گروهی‌ از صوفیه‌ که‌ برای‌ ذکر اجتماع‌ می‌کنند و سپس‌ برخی‌ از آنان‌ می‌ایستند و به‌ رقص‌ و وجد می‌پردازند تا آن‌که‌ بی‌هوش‌ بر زمین‌ می‌افتند آن‌گاه‌ چیزی‌ آماده‌ کرده‌ و می‌خورند، آیا همراهی‌ و حضور با آنان‌ جایز است‌؟ امام‌ در پاسخ‌ گفت‌: خدای‌ ﻷ‌ بر تو رحم‌ کند؛ مذهب‌ این‌ گروه‌ صوفیه‌، بطالت‌ وجهالت‌ و ضلالت‌ است‌ و اسلام‌ چیزی‌ جز کتاب‌ خدا أ و سنت‌ رسول‌ وی‌ ص نیست‌. اما از رقص‌ و وجد بشنو: اولین‌ کسانی‌ که‌ آن‌ را پدید آوردند، یاران‌ سامری‌ بودند که‌ چون‌ برای‌شان‌ گوساله‌ای‌ بانگ‌ برآور ساخت‌، ایستادند و گرداگرد وی‌ به‌ رقص‌ پرداختند پس‌ این‌ رقص‌ از دین‌ و آیین‌ کفار و پرستشگران ‌گوساله‌ است‌... مگر نخوانده‌ای‌ که‌ چون‌ رسول‌ خدا ص با اصحابش‌ می‌نشست‌، گویی‌ پرنده‌ بر سرهایشان‌ آشیان‌ ساخته‌ بود، از بس‌ سکوت‌ و وقار و سنگینی‌ و ادب‌ داشتند؟ لذا بر سلطان‌ و نایبانش‌ لازم‌ است‌ تا اینان‌ را از حضور در مساجد و غیرآن‌ بازدارند و برای‌ کسی‌ که‌ به‌ خدا أ و روز آخرت‌ ایمان‌ دارد، روا نیست ‌که‌ با آنان‌ در مجالس‌شان‌ حضور یابد و آنان‌ را بر باطل‌شان‌ مدد کند، این‌ است ‌مذهب‌ مالک‌ و ابوحنیفه‌ و شافعی‌ و احمدبن‌ حنبل‌ و غیر ایشان‌ از ائمه ‌مسلمین‌»[[37]](#footnote-37).

**﴿**قَالَ فَٱذۡهَبۡ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَۖ وَإِنَّ لَكَ مَوۡعِدٗا لَّن تُخۡلَفَهُۥۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ عَاكِفٗاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا٩٧**﴾** [طه: 97].

«گفت‌» موسی‌ ÷ به‌ سامری‌ «پس‌ برو» از میان‌ ما و بیرون‌ رو از نزد ما «هرآینه‌ بهره‌ تو از زندگی‌ این‌ باشد که‌ بگویی‌: به‌ من‌ دست‌ نزنید» یعنی‌: همان‌ گونه‌که‌ تو به‌ چیزی‌ دست‌ زدی‌ که‌ دست‌زدن‌ به‌ آن‌ برایت‌ جایز نبود ـ یعنی‌ بر خاک‌پی‌ موکب‌ جبرئیل‌ ـ پس‌ اکنون‌ سزای‌ تو این‌ است‌ که‌ نه‌ کسی‌ به‌ تو دست‌ زند و نزدیک‌ شود و نه‌ تو هم‌ به‌ کسی‌ دست‌ می‌زنی‌ و نزدیک‌ می‌شوی‌. گویند که‌ سامری‌ به‌ هرکس که‌ نزدیک‌ می‌شد، هر دو را تب‌ (سهم‌) می‌گرفت‌. آری‌! موسی‌ ÷ امر کرد که‌ سامری‌ از میان‌ قومش‌ تبعید شود و به‌ بنی‌اسرائیل‌ دستور داد که‌ نه‌ با وی‌ درآمیزند، نه‌ به‌ وی‌ نزدیک‌ شوند و نه‌ با وی‌ سخن‌ گویند؛ به‌مثابه ‌جزایی‌ برای‌ وی‌ در این‌ دنیا «و بی‌گمان‌ تو را موعدی‌ دیگر است‌ که‌ در آن‌ با تو خلاف ‌نشود» یعنی‌: هرگز خداوند أ آن‌ وعده‌ را در حق‌ تو خلاف‌ نمی‌کند و آن‌ روز قیامت‌ است‌ «و اینک‌ به‌سوی‌ معبود خود که‌ پیوسته‌ در خدمتش‌ معتکف‌ بودی‌» و بر پرستش‌ آن‌ پایبند و پایدار «بنگر، که‌ البته‌ می‌سوزانیمش‌» به‌ آتش‌. به‌قولی‌ معنی ‌این‌ است‌: او را می‌کوبیم‌ و به‌ وسیله‌ سوهان‌ ذره‌ذره‌اش‌ می‌کنیم‌ «سپس‌ آن‌ را در دریا پراکنده‌ می‌کنیم‌، پراکندنی‌» یعنی‌ خاکستر گوساله‌ را در دریا می‌افشانیم‌ تا باد آن‌را پاک‌ از بین‌ ببرد و نابود سازد.

**﴿**إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا٩٨**﴾** [طه: 98].

«معبود شما تنها آن‌ خدایی‌ است‌ که‌ هیچ‌ معبود برحقی‌ جز او نیست‌» نه‌ این‌ گوساله‌ای‌ که‌ سامری‌ شما را به‌ وسیله‌ آن‌ در فتنه‌ افگند «به‌ هرچیز از روی‌ دانش ‌احاطه‌ کرده‌است‌» یعنی‌ علم‌ حق‌ تعالی‌ همه‌چیز را در بر گرفته‌ است‌. پس‌ هرکس ‌چنین‌ شأن‌ و جایگاهی‌ داشته‌ باشد، بی‌شک‌ تنها او شایسته‌ پرستش‌ است‌. ای ‌بی‌خردان‌! وقتی‌ گوساله‌ را به‌ پرستش‌ گرفتید، عقل‌هایتان‌ کجا رفته‌ بود؟!

بدین‌سان‌ بود که‌ موسی‌ ÷ به‌ فتنه‌ سامری‌ پایان‌ داد و قومش‌ را به‌سوی‌ توحید برگرداند.

**﴿**كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا٩٩**﴾** [طه: 99].

«این‌گونه‌ بر تو حکایت‌ می‌کنیم‌» یعنی‌: ای‌ محمد ص! چنان‌که‌ داستان ‌موسی‌ ÷ را بر تو حکایت‌ کردیم‌، همین‌ گونه‌ بر تو حکایت‌ می‌کنیم‌: «از اخبار آنچه‌ گذشته‌ است‌» از حوادث‌ و رخدادها در امت‌های‌ پیشین‌ تا این‌ اخبار، آرام‌بخش‌ جان‌ و تسلی‌ دهنده‌ خاطر و دلیل‌ صدق‌ و راستگویی‌ات‌ باشد «و مسلما به‌ تو از جانب‌ خود ذکری‌ داده‌ایم‌» مراد از ذکر در اینجا: قرآن‌ کریم‌ است‌ که‌ کتابی ‌همانند آن‌ به‌ هیچ‌یک‌ از انبیا † داده‌ نشده‌ است‌.

**﴿**مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا١٠٠**﴾** [طه: 100].

«هر کس‌ از آن‌» یعنی‌ از قرآن‌ «روی‌ برتابد» لذا به‌ آن‌ ایمان‌ نیاورده‌ و به‌ آنچه‌ در آن‌ است‌ عمل‌ نکند «پس‌ او در روز قیامت‌ باری‌ را بر می‌دارد» یعنی‌ او در آن‌روز به‌سبب‌ این‌ روگردانی‌ خود، گناهی‌ بزرگ‌ و مجازاتی‌ سنگین‌ را بر دوش ‌می‌کشد.

**﴿**خَٰلِدِينَ فِيهِۖ وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا١٠١**﴾** [طه: 101].

«در آن‌» مجازات‌ که‌ آتش‌ دوزخ‌ است‌ «جاودانه‌ هستند و چه‌ بدباری‌است‌» آن‌ بار سنگین‌ «برای‌شان‌ که‌ روز قیامت‌ خواهند داشت‌» یعنی‌: این‌ گناه‌ بزرگ‌شان‌ در روز قیامت‌ چه‌ سربار بدی‌ برای‌شان‌ است‌.

**﴿**يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِۚ وَنَحۡشُرُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ يَوۡمَئِذٖ زُرۡقٗا١٠٢**﴾** [طه: 102].

«روزی‌ که‌ در صور دمیده‌ می‌شود» مراد نفخه‌ دوم‌، یعنی‌ نفخه‌ رستاخیز است‌ که ‌مردم‌ بعد از آن‌ برای‌ محاسبه‌ حشر می‌شوند «و در آن‌ روز مجرمان‌ را کبودچشم‌ برمی‌انگیزیم‌» مراد: مشرکان‌ و گنه‌کارانی‌اند که‌ به‌ سبب‌ گناهانی‌ که‌ خداوند أ برآنان‌ نیامرزیده ‌است‌، مؤاخذه‌ می‌شوند. یعنی‌: آنان‌ را تشنه‌ برمی‌انگیزیم‌ زیرا سیاهی‌ چشم‌هایشان‌ براثر تشنگی‌ به‌ کبودی‌ می‌گراید. همچنان‌ احتمال‌ دارد که ‌مراد کبودی‌ بدن‌هایشان‌ و از جمله‌ چشمان‌شان‌ در اثر شدت‌ خشم‌، پشیمانی‌، حسرت‌ و گرانباریشان‌ باشد.

**﴿**يَتَخَٰفَتُونَ بَيۡنَهُمۡ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا عَشۡرٗا١٠٣**﴾** [طه: 103].

«به‌ طور پنهانی‌ در میان‌ خود می‌گویند» یعنی‌ به‌ آهستگی‌ و آرامی‌ به‌ یک‌دیگر می‌گویند: «شما درنگ‌ نکرده‌اید» در دنیا «جز ده‌ شب‌» یعنی‌ بر اثر شدت‌ فشار وسختی‌ای‌ که‌ در آن‌ قرار دارند، مدت‌ اقامت‌شان‌ را در دنیا یا در قبرهای‌شان‌ بسیار کوتاه‌ می‌پندارند.

**﴿**نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذۡ يَقُولُ أَمۡثَلُهُمۡ طَرِيقَةً إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا يَوۡمٗا١٠٤**﴾** [طه: 104].

«ما به‌ آنچه‌ می‌گویند» در میان‌ خویش‌ درحال‌ رازگویی‌ «داناتریم‌ آن‌گاه‌ که‌ نیک‌ روش‌ترین‌ آنان‌» امثلهم‌ طریقه‌: یعنی‌ عادل‌ترین‌ آنها در سخن ‌گفتن‌، کاملترین‌ آنها در رأی‌ و خرد و داناترین‌ و نیک‌ آیین‌ترین‌ آنها در نزدشان‌ «می‌گوید: درنگ‌ نکرده‌اید» در دنیا «جز یک‌ روز» نسبت‌دادن‌ این‌ سخن‌ به‌ آگاه‌ترین‌ و رهیافته‌ترینشان‌ برای‌ آن‌ است‌ که‌ سخن‌ او بر شدت‌ هول‌ و هراسشان‌ دلالت‌کننده‌تر است‌، نه‌ این‌که‌ این‌ سخن‌ به‌ صدق‌ و راستی‌ نزدیکتر باشد.

**﴿**وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفٗا١٠٥**﴾** [طه: 105].

«و از تو درباره‌ کوه‌ها می‌پرسند» یعنی‌: از حال‌ و وضع‌ آنها در روز قیامت ‌می‌پرسند که‌: آیا در آن‌ روز کوه‌ها باقی‌ می‌مانند، یا از بین‌ می‌روند؟ «بگو: پروردگارم‌ آنها را» در قیامت‌ «ریز ریز می‌کند به‌ پراکندنی‌» با برکندن‌ آنها از ریشه‌، یا منفجرساختن‌ آنها، به‌ گونه‌ای‌ که‌ ریزریز ذرات‌ آنها در هوا پخش‌ و پریشان‌ گردد.

**﴿**فَيَذَرُهَا قَاعٗا صَفۡصَفٗا١٠٦**﴾** [طه: 106].

«پس‌ آنها را میدانی‌ هموار می‌گذارد» یعنی‌ کوهها را به‌ میدانی‌ هموار تبدیل‌ می‌کند. یا مواضع‌ آنها را بعد از پراکندن‌ و از میان‌بردن‌ کوههایی‌ که‌ بر آنها قرار داشته‌، رها می‌کند و فرومی‌گذارد. قاع‌: زمینی‌ است‌ هموار، صاف‌، بی‌گیاه‌ وبی‌بنا.

**﴿**لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجٗا وَلَآ أَمۡتٗا١٠٧**﴾** [طه: 107].

«نه‌ در آن‌ هیچ‌ فرودی‌ می‌بینی‌ و نه‌ هیچ‌ بلندیی‌» عوج‌: به‌معنی‌ نشیب‌ و فرودآمدگی‌ روی‌ زمین‌ است‌؛ چون‌ وادی‌ها و مانند آنها. امت‌: هر فراز و مکان ‌بلندی‌ است‌؛ مانند تل‌ها و پشته‌های‌ کوچک‌.

**﴿**يَوۡمَئِذٖ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥۖ وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا١٠٨**﴾** [طه: 108].

«در آن‌ روز، همه‌ از داعی‌ پیروی‌ می‌کنند» یعنی‌ مردم‌ از منادی‌ خدا أ به‌سوی ‌محشر که‌ اسرافیل‌ ÷ است‌ پیروی‌ می‌کنند و او چنین‌ ندا در می‌دهد: به‌سوی ‌پهن‌دشت‌ گسترده‌ قرارگرفتن‌ در پیشگاه‌ خدای‌ رحمان‌ بشتابید. البته‌ اگر آنها به‌منادی‌ خدای‌ ﻷ‌ در دنیا نیز لبیک‌ اجابت‌ می‌گفتند، این‌ برای‌شان‌ نجات‌بخش ‌بود و در آن‌ صورت‌ از منادی‌ در محشر درحالی‌ پیروی‌ نمی‌کردند که‌ هیچ‌ سودی ‌برای‌شان‌ دربر نمی‌داشت‌ «هیچ‌ کجی‌ای‌ از آن‌ پیروی‌ نیست‌» یعنی‌: هیچ‌ راهی‌ برای‌ گریز از پیروی‌ آن‌ منادی‌ نیست‌ و هیچ‌ کس‌ این‌ توانایی‌ را ندارد که‌ از پیروی‌ او منحرف‌ شده‌ و راهی ‌دیگر در پیش‌ گیرد بلکه‌ همه‌ شتابان‌ به‌سوی‌ او حرکت‌ می‌کنند «و صداها همه‌ برای‌ خدای‌ رحمان‌ خاشع‌ می‌گردد» یعنی‌ همه‌ صداها از خشیت‌ و خوف‌ خدای‌ رحمان‌ و به‌ منظور گوش ‌سپردن‌ به‌ سخن‌ او، خاموش ‌می‌گردد «و جز صدایی‌ آهسته‌ نمی‌شنوی‌» همس‌: صدای‌ آهسته‌ و نرم‌، یا صدای ‌پای‌ حرکت ‌کنندگان‌ است‌.

**﴿**يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا١٠٩**﴾** [طه: 109].

«در آن‌ روز شفاعت‌ سود نبخشد» برای‌ کسی‌ از هیچ‌ شفاعتگری‌، هرکس که ‌باشد «مگر برای‌ کسی‌ که‌ خدای‌ رحمان‌ او را اذن‌ داده‌ است‌» یعنی‌: مگر شفاعت‌ کسی‌ که‌ خدای‌ رحمان‌ به‌ او اذن‌ شفاعت‌ داده‌ است‌ «و او را از روی‌ گفتار پسند کرده‌است‌» یعنی‌: به‌خاطر آن‌ سخن‌، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «روز قیامت‌ در زیر عرش‌ خدای‌ رحمان‌ می‌آیم‌ و برای‌ او به‌ سجده‌ در می‌افتم‌ و بر من‌ چنان‌ محامد و اوصاف‌ شگرفی‌ داده‌ می‌شود که‌ اکنون‌ نمی‌توانم‌ آنها را برشمارم‌ پس‌ خداوند أ مرا به‌ هر مقدار از زمان‌ که‌ بخواهد در حال‌ سجده‌ باقی ‌می‌گذارد، سپس‌ می‌فرماید: ای‌ محمد! سرت‌ را بردار و سخن‌ بگو؛ که‌ سخنت ‌شنیده‌ می‌شود و شفاعت‌ کن‌؛ که‌ شفاعتت‌ پذیرفته‌ می‌شود. پس‌ برایم‌ حدی معین ‌در شفاعت‌ مقرر می‌شود آن‌گاه‌ کسانی‌ را که‌ در این‌ محدوده‌ قرار دارند، وارد بهشت‌ می‌کنم‌، سپس‌ مجددا بازمی‌گردم‌». راوی‌ می‌گوید: آن‌ حضرت‌ ص از چهاربار بازگشتن‌ مجدد خود از بهشت‌ به‌ منظور کسب‌ اجازه‌ شفاعت‌ برای ‌جماعت‌های‌ بیشتری‌، سخن‌ گفتند.

**﴿**يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا١١٠**﴾** [طه: 110].

«آنچه‌ را پیش‌ روی‌ آدمیان‌ است‌» از امر قیامت‌ «و آنچه‌ را پس‌ از آنان‌ است‌» از امر دنیا «می‌داند، حال‌ آن‌که‌ آنان‌ به‌ او احاطه‌ عملی‌ ندارند» یعنی‌ دانشهای‌ آنان‌ نه‌ به‌ ذات‌ حق‌ تعالی‌ احاطه‌ دارد، نه‌ به‌ صفات‌ و نه‌ به‌ معلومات‌ وی‌.

**﴿**۞وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا١١١**﴾** [طه: 111].

«و چهره‌ها برای‌ حی‌ قیوم‌ خضوع‌ می‌کنند» یعنی‌: چهره‌ها به‌ ذلت‌ و فروتنی‌ هر چه‌ تمام‌، برای‌ آن‌ خدای‌ زنده‌ و پاینده‌ خضوع‌ و فروتنی‌ می‌کنند «و بی‌گمان‌ به‌مطلب‌ نرسید هرکس بار ظلمی‌ را بر دوش‌ داشت‌» یعنی‌: زیانکار شد هرکس که ‌چیزی‌ از بار ستم‌ را بر دوش‌ داشت‌. به‌ قولی‌: مراد از ظلم‌، شرک‌ است‌. یعنی‌: زیانکار شد هرکس بار شرکی‌ را بر دوش‌ گرفت‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «إياكم‌ والظلم‌، فإن‌ الظلم‌ ظلمات‌ يوم‌ القيامة‌، والخيبة‌ كل‌ الخيبة‌ من‌ لقي‌ الله‌ وهو به‌ مشرك‌، فإن‌ الله‌ تعالي‌ يقول‌: ﴿ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13]. «هان‌! از ظلم‌ بپرهیزید زیرا ظلم ‌تاریكی‌های‌ روز قیامت‌ است‌ و نامرادی‌ ـ همه‌ نامرادی‌ ـ برای‌ آن‌ كسی‌ است‌ كه ‌خدا را درحالی‌ ملاقات‌ می‌كند كه‌ به‌ وی‌ مشرك‌ است‌ زیرا خداوند متعال‌می‌فرماید: بی‌گمان‌ شرك‌ ظلمی‌ بس‌ بزرگ‌ است».

**﴿**وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا١١٢**﴾** [طه: 112].

«و هرکس کارهای‌ شایسته‌ کند» چون‌ انجام‌ دادن‌ عبادات‌ و طاعات‌ و کارهای ‌خیر «درحالی‌ که‌ مؤمن‌ باشد» به‌ خداوند أ «پس‌ نه‌ از ستمی‌ می‌ترسد» یعنی‌ از این‌که‌ بی‌گناه‌ مورد مجازات‌ قرار گیرد، نمی‌ترسد «و نه‌ از هضمی‌» هضم‌: کاستن ‌از حق‌ و پاداش‌ حسنات‌ است‌.

این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ عمل‌ شایسته‌ بدون‌ ایمان‌، هیچ‌ قدر و ارزشی ‌ندارد.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا وَصَرَّفۡنَا فِيهِ مِنَ ٱلۡوَعِيدِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ أَوۡ يُحۡدِثُ لَهُمۡ ذِكۡرٗا١١٣**﴾** [طه: 113].

«و این‌ گونه‌ آن‌ را» یعنی‌ قرآن‌ را «به‌ صورت‌ قرآنی‌ عربی‌ نازل‌ کردیم‌» یعنی‌: آن‌را به‌ زبان‌ عربی‌ که‌ فصیح‌ترین‌ زبانهاست‌، نازل‌ کردیم‌ تا همه‌ آن‌ را بفهمند زیرا زبانی‌ به‌ فصاحت‌ و روشنی‌ زبان‌ عربی‌ وجود ندارد «و در آن‌ گونه‌گونه‌ وعید آوردیم‌» یعنی‌ در قرآن‌ انواع‌ گونه‌گونی‌ از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای‌ ترساندن‌ و تهدید آنها آوردیم‌. یا در آن‌ بعضی‌ از انواع‌ وعید را به‌ روشهای‌ مختلف‌ تکرارکردیم‌ «تا باشد که‌ تقوا درپیش‌ گیرند» یعنی‌ تکرار هشدارهای‌ قرآن‌ برای‌ آن‌ است ‌که‌ بندگان‌ از خدای‌ ﻷ‌ پروا کرده‌ از معاصی‌ وی‌ بپرهیزند و از مجازات‌ وی‌ حذر کنند «یا برای‌ آنان‌ پندی‌ بیاورد» یعنی‌: یا موعظه‌ها و هشدارهای‌ قرآن‌ دردل‌هایشان‌ پند و عبرتی‌ پدید آورد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: یا قرآن‌ در دل‌هایشان ‌زهد و ورعی‌ ایجاد کند.

**﴿**فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۗ وَلَا تَعۡجَلۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مِن قَبۡلِ أَن يُقۡضَىٰٓ إِلَيۡكَ وَحۡيُهُۥۖ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا١١٤**﴾** [طه: 114].

«پس‌ خدا، فرمانروای‌ برحق‌ بلند مرتبه‌ است‌» یعنی‌ خدای‌ سبحان‌ از الحاد ملحدان‌ و از آنچه‌ مشرکان‌ در وصف‌ وی‌ می‌گویند، برتر است‌ زیرا او فرمانروای ‌بر حقی‌ است‌ که‌ آسمانها و زمین‌ و آنچه‌ در میان‌ آنهاست‌ و از جمله‌؛ ثواب‌ وعقاب‌ همه‌ به‌دست‌ اوست‌ «و در خواندن‌ قرآن‌ پیش‌ از آن‌که‌ وحی‌ آن‌ بر تو به‌ انجام ‌رسانده‌ شود، شتاب‌ نکن‌».

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌: رسول‌ اکرم‌ ص از اشتیاق‌ فراوانی‌ که‌ به‌ وحی ‌نازل‌ شده‌ الهی‌ داشتند، هنگامی‌ که‌ جبرئیل‌ ÷ وحی‌ می‌آورد، شتاب‌ کرده‌ و پیش‌از آن‌که‌ او از وحی‌ فارغ‌ شود، به‌ خواندن‌ آیاتی‌ که‌ در آن‌ لحظه‌ بر ایشان‌ درحال ‌نزول‌ بود، مبادرت‌ می‌کردند پس‌ خدای‌ متعال‌ ایشان‌ را از این‌ کار نهی‌ کرد. نظیر این‌ آیه‌ است‌ فرموده‌ حق‌ تعالی‌ در سوره‌ قیامت‌: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ١٦﴾ [القيامة: 16]. «به‌ خواندن‌ قرآن‌ زبان‌ خود را حركت‌ نده‌ تا به‌ آن‌ شتاب‌ ورزی». به‌قولی ‌معنی‌ این‌ است‌: وحی‌ را به‌ مردم‌ قبل‌ از آن‌که‌ بیان‌ تأویل‌ و توجیه‌ آن‌ بر تو فرود آید، اعلام‌ نکن‌ «و بگو: پروردگارا! بر دانشم‌ بیفزای‌» یعنی‌: از پروردگارت ‌درخواست‌ کن‌ که‌ بر دانشت‌ بیفزاید. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چنین‌ دعا می‌کردند: «اللهم‌ أنفعني‌ بما علمتني‌ وعلمني‌ ما ينفعني‌، وزدني‌ علما والحمد لله‌ علي‌ كل‌ حال‌ وأعوذ باالله‌ من‌ حال‌ أهل‌ النار». «بار خدایا! مرا ازآنچه‌ به‌ من‌ آموخته‌ای‌، بهره‌مند گردان‌، آنچه‌ را مایه‌ بهره‌مندی‌ من‌ است‌ به‌ من ‌بیاموزان‌ و بر دانشم‌ بیفزای‌ و ستایش‌ در هر حال‌ از آن‌ خداوند است‌ و به‌ خداوند ﻷ پناه‌ می‌برم‌ از حال‌ اهل‌ دوزخ‌».

آیه‌ کریمه‌ به‌ تحصیل‌ علم‌ و پیمودن‌ مدارج‌ عالیه‌ آن‌ ـ تا هر پایه‌ای‌ که‌ خدا أ بخواهد ـ ترغیب‌ می‌کند زیرا مرتبه‌ علم‌، بلندترین‌ مرتبه‌هاست‌ و دریای‌ علم‌ چنان ‌پرگستره‌ است‌ که‌ هیچ‌ انسانی‌ آن‌ را نمی‌تواند درنوردد. نسفی‌ به‌ نقل‌ از علما می‌گوید: «خدای‌ ﻷ‌ پیامبرش‌ را در هیچ‌ چیزی‌ به‌ افزون‌ طلبی‌ فرمان‌ نداد، جز در طلب‌ علم‌».

**﴿**وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا١١٥**﴾** [طه: 115].

«و به‌یقین‌ پیش‌ از این‌ به‌سوی‌ آدم‌ حکم‌ فرستادیم‌» یعنی‌ به‌ آدم‌ ÷ پیش‌ از بخشیدن‌ فرزندان‌ به‌ وی‌ امر و سفارش‌ کردیم‌ که‌ از آن‌ درخت‌ معین‌ نخورد «ولی ‌فراموش‌ کرد» عمل‌ به‌ عهدی‌ را که‌ در باره‌ آن‌ به‌ وی‌ حکم‌ صادر کرده‌ بودیم‌ وآنچه‌ را که‌ از او در مورد آن‌ پیمان‌ گرفته‌ شده‌ بود لذا از آن‌ درخت‌ معین‌ خورد «و برای‌ او عزمی‌ استوار نیافتیم‌» عزم‌ در لغت‌: متعهد ساختن‌ نفس‌، مصمم‌ شدن‌ بر انجام‌ کاری‌ و به‌اجرا گذاشتن‌ باورها در هر امری‌ است‌. البته‌ آدم‌ ÷ خود را به‌ این امر که‌ از آن‌ درخت‌ معین‌ نخورد، ملزم‌ و مصمم‌ گردانیده‌ بود و بدان‌ تعهد سپرده ‌بود اما چون‌ شیطان‌ وی‌ را وسوسه‌ کرد، طبیعتش‌ نرم‌ و منفعل‌ و عزمش‌ سست‌ وشکننده‌ شد و ضعف‌ بشری‌ دامنگیر وی‌ گشت‌ لذا نتوانست‌ از نخوردن‌ میوه‌ آن‌ درخت‌ شکیبایی‌ کند. یا معنی‌ این‌ است‌: آدم‌ را در مخالفت‌ با امر خویش‌، مصمم ‌و دارای‌ عزم‌ استواری‌ نیافتیم‌ بلکه‌ این‌ کار وی‌ از روی‌ فراموشی‌ و نسیان‌ بود.

**﴿**وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ١١٦**﴾** [طه: 116].

«و یاد کن‌ هنگامی‌ را که‌ به‌ فرشتگان‌ گفتیم‌: برای‌ آدم‌ سجده‌ کنید پس‌ بجز ابلیس‌ که ‌سر باز زد، همه‌ سجده‌ کردند» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ کریمه‌ در سوره‌ «بقره‌/ 34» گذشت‌.

**﴿**فَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ١١٧**﴾** [طه: 117].

«پس‌ گفتیم‌: ای‌ آدم‌! درحقیقت‌، این‌ ابلیس‌ برای‌ تو و همسرت‌ دشمنی ‌است‌» خطرناک‌ زیرا نه‌ برایت‌ سجده‌ کرد و نه‌ به‌ فضلتان‌ معترف‌ شد «پس‌ زنهار تا شما را از بهشت‌ بیرون‌ نکند که‌ آن‌گاه‌ در رنج‌ افتی‌» در زمین‌ چرا که‌ در زمین‌ همه‌ چیز بسان‌ بهشت‌ آماده‌ نیست‌ و تو در زمین‌ گزیری‌ از آن‌ نداری‌ که‌ در کار به‌دست‌ آوردن‌ اسباب‌ زندگانی‌؛ مانند کشاورزی‌، دامداری‌، بنایی‌ و غیره‌، هرگونه‌ رنجی‌ را به‌ جان‌ بخری‌ در حالی‌که‌ در بهشت‌ از این‌ خبرها نیست‌ و آنجا همه‌ چیز بی‌رنج‌ و زحمت‌ فراهم‌ است‌. دلیل‌ این‌که‌ حق‌ تعالی‌ فقط از افتادن ‌آدم‌ ÷ در رنج‌ و مشقت‌ سخن‌ گفت‌، نه‌ از همسرش‌؛ این‌ است‌ که‌ مرد مسئول ‌تأمین‌ هزینه‌ زندگی‌ و انفاق‌ بر زنش‌ می‌باشد و اوست‌ که‌ باید تلاش‌ بیشتر بنماید.

**﴿**إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ١١٨**﴾** [طه: 118].

«در حقیقت‌ برای‌ تو در بهشت‌ این‌» امتیاز «هست‌ که‌ نه‌ در آن‌ گرسنه‌ می‌شوی‌ و نه‌ برهنه‌ می‌مانی‌» یعنی‌: تو در بهشت‌ از انواع‌ برخورداریها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع‌ نعمت‌ها ـ چون‌ خوردنی‌های‌ لذت ‌بخش‌ و گوارا و پوشیدنی‌های‌ فاخر و تن‌آرا ـ متنعم‌ می‌گردی‌.

**﴿**وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ١١٩**﴾** [طه: 119].

«و هم‌ این‌که‌ در آنجا نه‌ تشنه‌ می‌گردی‌ و نه‌ گرمازده‌ آفتاب‌» چنان‌که‌ تشنگی‌ و گرمازدگی‌، ساکنان‌ زمین‌ را آزار می‌دهد لذا در بهشت‌ از این‌ تیره‌بختی‌ها هیچ‌ اثری‌ نیست‌. و اساس‌ رنجها و نگون‌بختی‌های‌ دنیا منوط است‌ به‌: سیر و سیراب ‌کردن‌ شکم‌، پوشاندن‌ تن‌ و مسأله‌ مسکن‌.

**﴿**فَوَسۡوَسَ إِلَيۡهِ ٱلشَّيۡطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ١٢٠**﴾** [طه: 120].

«پس‌ شیطان‌ به‌سوی‌ وی‌ وسوسه‌ انداخت‌» یعنی‌: شیطان‌ با آدم‌ و حوا به‌گونه ‌پنهانی‌ وارد گفت‌وگو شد و «گفت‌: ای‌ آدم‌! آیا تو را به‌ درخت‌ جاودانگی‌» یعنی‌: درختی‌ که‌ هرکس از آن‌ بخورد، اصلا نمی‌میرد و «بر ملکی‌ که‌ زایل‌ نمی‌شود» و به‌پایان‌ نمی‌رسد؛ «راهنمایی‌ کنم‌؟» البته‌ این‌ سخن‌ از سوی‌ ابلیس‌ ـ علیه ‌اللعنه‌ ـ دروغی‌ بیش‌ نبود تا آن‌دو را اندک ‌اندک‌ و نرم‌نرم‌، به‌سوی‌ معصیت‌ خدای‌ سبحان ‌بکشاند.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ این‌ دو گرایش‌؛ یعنی‌ گرایش‌ به‌ جاودانگی‌ و گرایش‌ به‌فرمانروایی‌، دو گرایش‌ عمیق‌ و ریشه‌ دار در طبیعت‌ بشر است‌ که‌ شیطان‌ از آنها در وسوسه‌ آدم‌ و حوا در بهشت‌ بهره‌برداری‌ کرد و او همیشه‌ از همین‌ دو گرایش‌ بهره‌ می‌برد تا انسان‌ را از پیام‌ الهی‌ و کتاب‌ وی‌ دور گرداند.

**﴿**فَأَكَلَا مِنۡهَا فَبَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ١٢١**﴾** [طه: 121].

«آن‌گاه‌» آدم‌ و حوا «از آن‌ درخت‌ خوردند پس‌ بر آنان‌ شرمگاه‌هایشان‌ نمایان ‌شد» تفسیر نظیر این‌ آیه‌ و مابعد آن‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌ «و شروع‌ کردند به‌چسبانیدن‌ برگ‌های‌ بهشت‌ بر خود» یعنی‌: برگهای‌ درختان‌ بهشت‌ را به‌ هم‌ وصله‌ می‌زدند تا عورت‌ خود را بپوشانند. به‌ قولی‌: آن‌ دو شروع‌ به‌ چسبانیدن‌ برگ‌های ‌درخت‌ انجیر بر خود کردند «و این‌ گونه‌ آدم‌ به‌ پروردگار خود عصیان‌ ورزید و راه‌ را گم ‌کرد» یعنی‌: آدم‌ با خوردن‌ از آن‌ درخت‌، خداوند متعال‌ را نافرمانی‌ کرده‌ به‌ بیراهه‌ رفت‌ و راه‌ صواب‌ را گم‌ کرد. به ‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: با فرود آورده‌ شدن‌ به‌ دنیا زندگی‌ گوارای‌ آدم‌ بر وی‌ تیره‌ وتار شد.

**﴿**ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ١٢٢**﴾** [طه: 122].

«سپس‌» بعد از آن‌که‌ آدم‌ از آن‌ معصیت‌ توبه‌ کرد و از پروردگارش‌ به‌ خاطر ارتکاب‌ آن‌ آمرزش‌ طلبید و اعلام‌ کرد که‌ با این‌ معصیت‌ بر خویشتن‌ خویش‌ ستم ‌کرده‌ است‌ «پروردگارش‌ او را برگزید» و به‌ خود نزدیک‌ ساخت‌ «پس‌ به‌ رحمت ‌بازگشت‌ بر وی‌» یعنی‌: حق‌ تعالی‌ توبه‌ او را از معصیتش‌ پذیرفت‌ و بر او بخشود «و هدایتش‌ کرد» به‌سوی‌ توبه‌ و مغفرت‌.

**﴿**قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ١٢٣**﴾** [طه: 123].

«فرمود» حق‌ تعالی‌ به‌ آدم‌ و حوا «شما هردو، از بهشت‌ فرود آیید» به‌سوی ‌زمین‌ «برخی‌ دشمن‌ برخی‌ دیگر» یعنی‌: در حالی‌ که‌ برخی‌ از شما گروه‌ بشر در دنیا در امر معاش‌ و مانند آن‌ از امور، دشمن‌ برخی‌ دیگر هستید و به‌سبب‌ این‌ دشمنی‌، در میان‌ شما جنگ‌ و خونریزی‌ و کشمکش‌ پدید می‌آید «پس‌ اگر برای‌ شما از جانب‌ من‌ رهنمودی‌ رسد» با ارسال‌ پیامبران † و فرو‌ فرستادن‌ کتاب‌ها؛ در آن‌ صورت‌ «هر کس‌ از هدایتم‌ پیروی‌ کند، نه‌ گمراه‌ می‌شود» در دنیا «و نه‌ رنج‌ می‌کشد» با تیره‌بخت‌ شدن‌ در آخرت‌.

**﴿**وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ١٢٤**﴾** [طه: 124].

«و هرکس از ذکر من‌ روبگرداند» یعنی‌: هرکس از دین‌ من‌، تلاوت‌ کتاب‌ من‌ وعمل‌ به‌ آنچه‌ که‌ در آن‌ است‌، دل‌ بگرداند «درحقیقت‌، زندگی‌ تنگ‌ و سختی‌ خواهد داشت‌» یعنی‌: بی‌گمان‌ در این‌ دنیا زندگی‌ تنگ‌ و دشواری‌ خواهد داشت‌ زیرا او از آرامش‌ روان‌ و انشراح‌ صدر بی‌بهره‌ می‌ماند و هرچند ظاهرا متنعم‌ و در رفاه‌ باشد اما در حقیقت‌ امر، در نگرانی‌ و اضطراب‌ و حیرت‌ به‌سر می‌برد. در روایتی ‌آمده‌ است‌ که‌ مراد از «زندگی‌ تنگ‌ و سخت‌»، عذاب ‌کردن‌ کافر در قبرش می‌باشد «و روز قیامت‌ او را نابینا محشور می‌کنیم‌» یعنی‌: او را درحالی‌ حشر می‌کنیم‌ که‌ بینایی‌ چشمانش‌ از وی‌ سلب‌ شده‌ است‌. به‌قولی‌: مراد نابینایی‌ وی‌ از دیدن‌ حجت‌، یعنی‌ نابینایی‌ قلب‌ است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا١٢٥**﴾** [طه: 125].

«می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی‌ با آن‌که‌ بینا بودم‌» در دنیا؟.

**﴿**قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ١٢٦**﴾** [طه: 126].

«می‌فرماید: همان‌ طور که‌ آیات‌ ما بر تو آمد» یعنی‌: آن‌گاه‌ که‌ در دنیا آیات‌ ونشانه‌های‌ ما برتو آمد، تو خود همین‌طور عمل‌ کردی‌ و از دیدن‌ حق‌ نابینا شدی‌ چراکه‌ «تو آنها را فراموش‌ کردی‌» یعنی‌: از آنها روی‌ برگردانده‌ و آنها را ترک ‌کردی‌ و در آنها به‌ دیده‌ خرد ننگریسته‌ و از آنها تغافل‌ نمودی‌ «همان‌گونه‌ امروز فراموش‌ می‌شوی‌» یعنی‌ در نابینایی‌ و عذاب‌ دوزخ‌ رها می‌گردی‌ زیرا جزا از جنس‌ عمل‌ است‌.

باید دانست‌ که‌ فراموش‌کردن‌ لفظ قرآن‌ به‌همراه‌ فهم‌ معنی‌ و قیام‌ به‌ مقتضای‌آن‌، در این‌ وعید و هشدار داخل‌ نیست‌، هر چند در وعید دیگری‌ داخل‌ است‌ که‌این‌ حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص ناظر به‌ آن‌ می‌باشد: «ما من‌ رجل‌ قرأ القرآن‌ فنسيه ‌إلا لقي ‌الله‌ يوم‌ يلقاه‌ وهو أجزم». «هیچ‌ كسی‌ نیست‌ كه‌ قرآن‌ را خوانده‌ (یعنی‌ آن‌ راحفظ كرده‌) و باز آن‌ را فراموش‌ نموده‌ مگر این‌كه‌ خدای‌ ﻷ‌ را در روزی‌ كه ‌با وی‌ ملاقات‌ می‌كند، درحالی‌ ملاقات‌ می‌كند كه‌ بی‌زبان‌ است‌ و نمی‌تواند سخن ‌بگوید». که‌ این‌ حدیث‌ برای‌ این‌ گونه‌ کسان‌، وعیدی‌ است‌ سخت‌ و تکان‌دهنده‌.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَنۡ أَسۡرَفَ وَلَمۡ يُؤۡمِنۢ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦۚ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبۡقَىٰٓ١٢٧**﴾** [طه: 127].

«و همچنین‌ سزا می‌دهیم‌ هرکه‌ را اسراف‌ کرده‌ و به‌ آیات‌ پروردگار خود ایمان ‌نیاورده‌» بلکه‌ آنها را تکذیب‌ کرده‌ است‌. اسراف‌: افراط گرایی‌ و فرورفتن‌ در شهوات‌ و خواهش‌های‌ حرام‌ است‌ که‌ مراد از آن‌ در اینجا تکذیب‌ آیات‌ الهی ‌است‌ «و هرآینه‌ عذاب‌ آخرت‌ سخت‌تر» یعنی‌: بزرگ‌تر و وحشتناک‌تر از عذاب‌ دنیاست‌ «و پاینده‌تر است‌» یعنی‌: دوام‌دارتر و پایدارتر است‌ زیرا هیچ‌ انقطاعی‌ندارد. از این‌ روی‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص برای‌ مرد و زنی‌ که‌ قصد لعان ‌کردن‌ را داشتند، فرمودند: «بی‌گمان‌ عذاب‌ دنیا از عذاب‌ آخرت ‌آسان‌تر است‌». یعنی‌: ای‌ مرد لعان‌ کننده‌! اگر تو به‌ دروغ‌ به‌ زنت‌ نسبت‌ زنا داده‌ای‌، بدان‌که‌ اجرای‌ حد قذف‌ بر تو در دنیا آسان‌تر از قبول‌ عذاب‌ آخرت ‌است‌ پس‌ بگو که‌ به‌ دروغ‌ بر زنم‌ اتهام‌ بسته‌ام‌. و اما تو ای زن‌! اگر مرتکب‌ فحشا گردیده‌ای‌، اجرای‌ حد زنا بر تو در دنیا آسان‌تر از تحمل‌ عذاب‌ آخرت‌ است‌ پس ‌اگر چنین‌ است‌ به‌ حقیقت‌ اعتراف‌ کن‌ و از عذاب‌ آخرت‌ بپرهیز.

**﴿**أَفَلَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ يَمۡشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ١٢٨**﴾** [طه: 128].

«آیا برای‌شان‌» یعنی‌: برای‌ اهل‌ مکه‌ «روشن‌ نشده‌ است‌ که‌ چه‌ بسیار نسلهایی‌ را پیش‌ از آنان‌ نابود کردیم‌ که‌ اینک‌ آنان‌ در سراهای‌ ایشان‌ رفت‌ وآمد می‌کنند» یعنی‌ از منازلشان‌ بهره‌مند می‌شوند. یا در دیار آن‌ هلاک‌شدگان‌ رفت‌وآمد می‌کنند و این‌رفت‌وآمد به‌ هنگام‌ بیرون‌شدنشان‌ برای‌ تجارت‌ و طلب‌ معیشت‌ و کسب‌ و کار است‌ که‌ آنها در این‌ آمدورفت‌ها، سرزمین‌ها و شهرهای‌ امتهای‌ گذشته‌ ـ چون ‌اصحاب‌ حجر و ثمود و قریه‌های‌ قوم‌ لوط ـ را خراب‌ و خالی‌ می‌بینند پس‌ اگر بیندیشند، بی‌گمان‌ این‌ مشاهدات‌ از جمله‌ امور سخت‌ عبرت‌ انگیز است‌ لذا آنان ‌باید از سرنوشت‌ آن‌ امتها درس‌ عبرت‌ بگیرند تا آنچه‌ بر آنان‌ فرود آمد، بر اینان ‌فرود نیاید «بی‌گمان‌ در این‌ امر برای‌ خردمندان‌» که‌ خردشان‌ آنها را از کارهای ‌زشت‌ و ناروا بازمی‌دارد «نشانه‌هایی‌ است‌» عبرت‌انگیز و هشدار دهنده‌.

**﴿**وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامٗا وَأَجَلٞ مُّسَمّٗى١٢٩**﴾** [طه: 129].

«و اگر نبودی‌ سخنی‌ که‌ سابقا از پروردگار تو صادر شد» که‌ عبارت‌ است‌ از: وعده‌ خدای‌ سبحان‌ در به‌ تأخیرانداختن‌ عذاب‌ از امت‌ محمدی‌ ص تا سرای ‌آخرت‌، «هرآینه‌» مجازات‌ و عذاب‌ گناهانشان‌ «لازم‌ شده‌ بود» و حتما گریبانگیرشان‌ می‌شد پس‌ عذاب‌ به‌ هیچ‌ حال‌ نه‌ از آنان‌ دور و نه‌ به‌ تأخیر افگنده ‌می‌شد «و اگر اجلی‌ معین‌ نبودی‌» یعنی‌: اگر نزد خدای‌ ﻷ‌ برای‌ این‌ گروه‌ تکذیب‌کننده‌ موعد معینی‌ نبود، قطعا عذاب‌ عاجل‌ و ناگهانی‌ برآنان‌ فرود می‌آمد پس‌ آنان‌ نباید به‌ این‌ وضع‌ و حال‌ خویش‌ فریفته‌ شوند. از این‌ جهت‌ حق‌ تعالی ‌برای‌ دلجویی‌ پیامبرش‌ می‌فرماید:

**﴿**فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ وَمِنۡ ءَانَآيِٕ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ١٣٠**﴾** [طه: 130].

«پس‌ بر آنچه‌ می‌گویند» در این‌ باره‌ که‌ تو جادوگری‌ دروغگو هستی‌ و مانند آن‌ از طعن‌ و تکذیب‌های‌ ناروا «شکیبا باش‌» و به‌ این‌ یاوه‌هایشان‌ هیچ‌ اهمیتی ‌نده‌ زیرا برای‌ عذابشان‌ وقت‌ معینی‌ است‌ که‌ هرگز پس‌وپیش‌ نمی‌افتد «و با حمدپروردگار خویش‌ تسبیح‌ گوی‌» مراد از تسبیح‌ گفتن‌ در اوقاتی‌ که‌ در این‌ آیه‌ ذکرمی‌شود، ادای‌ نمازهای‌ پنج‌گانه‌ است‌. آری‌! تسبیح‌ گوی‌ «قبل‌ از طلوع ‌آفتاب‌» اشاره‌ به‌ نماز صبح‌ است‌ «و قبل‌ از غروب‌ آن‌» اشاره‌ به‌ نماز عصر است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ اکرم‌ ص فرمودند: «هرگز کسی‌ که‌ قبل‌ از طلوع‌ آفتاب‌ و قبل‌ از غروب‌ آن‌ نماز خوانده‌ است‌، به‌ دوزخ‌ داخل‌ نمی‌شود». «و برخی‌ از ساعات‌ شب‌ تسبیح‌ بگوی‌» یعنی‌: نماز بخوان‌. مراد از آن‌ نماز تهجد است‌ و برخی‌ آن‌ را بر دو نماز مغرب‌ و عشاء حمل‌ کرده‌اند «و» تسبیح‌ گوی‌ در «اطراف‌ روز» به‌قولی‌: مراد از آن‌، نمازهای‌ ظهر و عصر است‌. به‌قولی‌ دیگر: جمله‌ (و قبل‌ غروب‌ها) به‌ نماز ظهر نیز اشاره‌ دارد زیرا نمازهای‌ ظهر و عصر هر دو قبل‌ از غروب‌ آفتاب‌ است‌. بعضی‌ گفته‌‌اند: مراد آیه‌ کریمه‌، نمازهای‌ نافله‌ است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد گفتن‌ سبحان‌الله در این‌ اوقات‌ است‌ «باشد که‌ خشنود گردی‌» یعنی‌ بدان‌ امید که‌ از نزد خدای‌ سبحان‌ به‌ چیزی‌ نایل‌ گردی‌ که‌ روانت‌ را خشنود و دلت‌ را شاد گرداند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «يقول‌ الله‌ تعالي‌: يا أهل‌الجنة‌، فيقولون‌: لبيك‌ وسعديك‌، فيقول:‌ هل‌ رضيتم‌؟... إني‌ أعطيتكم‌ أفضل‌ من‌ ذلك‌، فيقولون‌: وأي‌ شي‌ء أفضل‌ من‌ ذلك‌؟ فيقول‌: أحل‌ عليكم‌ رضواني‌ فلا أسخط عليكم‌ بعده ‌أبداً». «خدای‌ متعال‌ می‌فرماید: ای‌ اهل‌ بهشت‌! می‌گویند: پروردگارا! به‌ فرمان‌ حاضریم‌ و فرمانت‌ خجسته‌ است‌. می‌فرماید: آیا خشنود شده‌اید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه‌ شده‌ است‌ كه‌ خشنود نباشیم‌ درحالی‌كه‌ برای‌ ما چیزهایی ‌عطا كرده‌ای‌ كه‌ به‌ هیچ‌ یک‌ از خلقت‌ نداده‌ای‌؟ می‌فرماید: ولی‌ من‌ به‌ شما بهتر از این‌ را نیز می‌دهم‌. می‌گویند: چه‌ چیز بهتر از آن‌ است‌؟ می‌فرماید: بر شما خشنودی‌ و رضوان‌ خویش‌ را فرود می‌آورم‌ و بعد از آن‌، دیگر هرگز بر شما خشم ‌نمی‌گیرم‌».

از این‌ آیه‌ چنین‌ بر می‌آید که‌: تسبیح‌گفتن‌ همراه‌ با حمد خدا أ به‌ اضافه‌ صبر و شکیبایی‌ در برابر آزار دشمنان‌ دین‌، ادب‌ مسلمان‌ در مقاومت‌ و ایستادگی ‌رویاروی‌ سخنان‌ و ستیزه‌های‌ اهل‌ کفر است‌ چنان‌که‌ تسبیح‌ گفتن‌ همراه‌ با حمد خدا أ، وسیله‌ مسلمان‌ در نیل‌ به‌ مدارج‌ سعادت‌ دنیا و آخرت‌ نیز می‌باشد.

**﴿**وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ١٣١**﴾** [طه: 131].

«و به‌سوی‌ آنچه‌ که‌ گروهی‌ از آنان‌ را» یعنی‌ از کفار را بدان‌ «بهره‌‌مند ساخته‌ایم‌» از آرایش‌های‌ زندگی‌ دنیا «چشم‌ مدوز» بلکه‌ همت‌ خویش‌ را در به‌دست‌ آوردن‌ نعمت‌های‌ جاودانی‌ای‌ که‌ نزد ما است‌ صرف‌ کن‌ «آرایش‌ زندگانی‌ دنیاست‌» یعنی‌: اینها فقط تجمل‌ و زینت‌ و بهجت‌ گذرای‌ آن‌؛ از مال‌ و منال‌ ومنازل‌ و فرش‌ و ظرف‌ و وسایل‌ سواری‌ راحت‌ و غیره‌ است‌ «تا آنان‌ را در آن‌ بیازماییم‌» یعنی‌: تا این‌ بهره‌ها و آرایش‌ها را آزمایش‌ و ابتلایی‌ از جانب‌ خویش ‌برای‌ آنان‌ گردانیم‌ «و روزی‌ پروردگار تو بهتر و پاینده‌تر است‌» یعنی‌: آنچه‌ که ‌خداوند أ برایت‌ از روزی‌ دنیا و ثواب‌ و پاداش‌ آخرت‌ مقدر و میسر می‌کند، به‌هرحال‌ بهتر از چیزهایی‌ است‌ که‌ در دنیا به‌ کفار داده ‌است‌. یادآور می‌شویم‌ که‌تفسیر نظیر این‌ آیه‌ در سوره‌ «حجر/ 88» گذشت‌.

بنا بر همین‌ ارشاد الهی‌ بود که‌ رسول‌ خدا ص گریزنده‌ترین‌ مردم‌ از دنیا و زاهدترینشان‌ از آن‌ بودند و هیچ‌ چیز را برای‌ فردای‌ خود ذخیره‌ نمی‌کردند. درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌: «إن‌ أخوف‌ ما أخاف‌ عليكم‌ ما يفتح‌ الله‌ لكم‌ من‌ زهرة‌ الدنيا، قالوا: وما زهرة الدنيا يا رسول‌الله‌؟ قال‌: بركات‌ الأرض‌». «بی‌گمان‌ از شدیدترین ‌آنچه‌ كه‌ بر شما بیمناك‌ هستم‌، چیزهایی‌ است‌ كه‌ خدای‌ متعال‌ بر شما از آرایش ‌دنیا فرامی‌گشاید. اصحاب‌ پرسیدند: آرایش‌ دنیا چیست‌ یا رسول‌الله؟ فرمودند: بركات‌ زمین‌».

**﴿**وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡ‍َٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ١٣٢**﴾** [طه: 132].

«و اهلت‌ را به‌ نماز فرمان‌ ده‌» مراد از اهل‌: خانواده‌ آن‌ حضرت‌ ص اند. به ‌قولی‌ دیگر: مراد تمام‌ امتشانند «و خود بر آن‌ شکیبا باش‌» با مداومت‌ بر آن‌. روایت ‌شده ‌است‌ که‌ هرگاه‌ به‌ خانواده‌ پیامبر ص رنجی‌ می‌رسید، آن‌ حضرت‌ ص ایشان‌ را به‌ خواندن‌ نماز فرمان‌ داده‌ و این‌ آیه ‌کریمه‌ را تلاوت‌ می‌کردند «ما از تو روزی‌دادن ‌را نمی‌طلبیم‌» یعنی‌ ما از تو نمی‌طلبیم‌ که‌ خود و خانواده‌ات‌ را روزی‌ بدهی‌ «ما تو را روزی‌ می‌دهیم‌» و آنان‌ را پس‌ نگران‌ روزی‌ نباش‌ و همه‌ همت‌ خویش‌ را صرف‌ آخرت‌ کن‌ «و عاقبت‌ از آن‌ تقوا است‌» یعنی‌: سرانجام‌ نیک‌ و پسندیده‌ که‌ بهشت ‌است‌، از آن‌ اهل‌ تقوا و پرهیزگاری‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ قدسی‌ آمده‌ است‌: «يقول‌ الله‌ تعالي: يا بني‌آدم!‌ تفرغ‌ لعبادتي‌ أملأ صدرك‌ غني‌ وأسد فقرك‌ وإن‌ لم‌ تفعل ‌ملأت‌ صدرك‌ شغلا ولم‌ أسد فقرك‌: خداوند متعال‌ می‌فرماید: ای‌ فرزندآدم‌! خود را برای‌ عبادتم‌ فارغ‌ گردان‌ تا سینه‌ات‌ را از بی‌نیازی‌ و توانگری‌ پر سازم‌ و فقر و نیازمندی‌ را از تو دور کنم‌ و اگر چنین‌ نکنی‌، سینه‌ات‌ را از گرفتاری‌ و مشغله‌ پرساخته‌ و فقر و بینوایی‌ تو را برطرف‌ نمی‌کنم‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است ‌که‌ آن‌ حضرت‌ ص فرمودند: «من‌ كانت‌ الدنيا همه‌، فرق‌ الله‌ عليه‌ أمره‌ وجعل‌ فقره ‌بين‌ عينيه‌ ولم‌ يأته‌ من‌ الدنيا إلا ما كتب‌ له،‌ ومن‌ كانت‌ الآخرة‌ نيته‌ جمع‌ له‌ أمره‌ وجعل‌ غناه‌ في‌ قلبه‌ وأتته‌ الدنيا وهي‌ راغمة». «هر كس‌ همه‌ هم‌وغمش‌ دنیا باشد، خداوند كار وی‌ را بر وی‌ پراكنده‌ می‌كند و فقرش‌ را در میان‌ چشمانش‌ قرار می‌دهد و برایش‌ از دنیا جز آنچه‌ كه‌ مقدر شده‌ است‌، به‌ دست‌ نمی‌آید و هر كس‌ نیتش‌ آخرت‌ باشد، كارش‌ برایش‌ به‌ سامان آورده‌ شده‌ و بی‌نیازی‌ وی‌ در قلبش‌ قرار داده‌ می‌شود و دنیا اجبارا به‌سوی‌ وی‌ روی‌ می‌آورد».

**﴿**وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِ‍َٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ أَوَ لَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ١٣٣**﴾** [طه: 133].

«و گفتند» کافران‌ «چرا» محمد ص «از جانب‌ پروردگارش‌ معجزه‌ای‌ برای‌ ما نمی‌آورد» چنان‌که‌ انبیای‌ قبل‌ از وی‌ می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی‌ است‌ که‌ خود آنان‌ پیشنهاد می‌کردند؛ چون‌ تبدیل‌ کردن‌ کوه‌ صفا به‌ طلا، پدید آوردن ‌چشمه‌سارها و جویبارها در وادی‌ مکه‌ و امثال‌ آن‌. پس‌ خدای‌ ﻷ‌ این ‌پیشنهادشان‌ را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل‌ روشن‌ آنچه‌ در صحیفه‌های‌ پیشین‌ است‌؟» یعنی‌ دلایل‌ روشن‌ تورات‌، انجیل‌، زبور و سایر کتب‌ منزله‌ «برای‌شان ‌نیامده‌ است‌؟» درحالی‌ که‌ در این‌ کتاب‌ها و صحیفه‌ها هم‌ به‌ نبوت‌ پیامبر اسلام‌ ص تصریح‌ شده‌ و هم‌ به‌ بعثتشان‌ بشارت‌ داده‌ شده‌است‌؟ پس‌ از آنجا که‌ این‌ کافران‌ به‌صدق‌ و صحت‌ آن‌ کتب‌ منزله‌ معترفند، این‌ خود بر بی‌پایه‌ بودن‌ انکارشان‌ کافی ‌است‌ زیرا بیان‌ روشن‌ و صریح‌ آن‌ کتاب‌ها در مورد نبوت‌ پیامبر اسلام‌ ص، بر انکارشان‌ مهر بطلان‌ کوبیده‌ و بیراهه‌رویها و گردن کشی‌های‌ آنان‌ از تن ‌دادن‌ به‌حقیقت‌ را باطل‌ و بی‌اثر می‌گرداند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است‌: آیا خبر هلاک ‌کردن ‌امت‌هایی‌ که‌ کفر ورزیده‌ و به‌انگیزه‌ عناد، نشانه‌ها و معجزات‌ افزون‌تری ‌درخواست‌ کردند، به‌ آنان‌ نرسیده‌ است‌؟ یا معنی‌ این‌ است‌: آیا به‌ شما معجزه‌ای ‌که‌ ما در معجزات‌ و بزرگ‌ترین‌ آنها در باب‌ اعجاز است‌، نرسیده‌؟ که‌ این‌ ابرمعجزه‌ قرآن‌ کریم‌ می‌باشد، کتابی‌ که‌ نه‌ فقط گواه‌ صحت‌ سائر کتب‌ منزله‌ است‌ و در آن‌ برهان‌های‌ روشن‌ آن‌ کتاب‌ها وجود دارد بلکه‌ معجزه‌ نیز هست‌، درحالی‌که‌ آن‌ کتاب‌ها معجزه‌ نبودند.

**﴿**وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ١٣٤**﴾** [طه: 134].

«و اگر ما آنان‌ را» یعنی‌: کافران‌ را «پیش‌ از وی‌» یعنی‌: پیش‌ از بعثت ‌محمد ص «به‌ عذابی‌ هلاک‌ می‌کردیم‌، قطعا می‌گفتند» در روز قیامت‌ «پروردگارا! چرا پیامبری‌ را به‌سوی‌ ما نفرستادی‌؟» در دنیا «تا آیات‌ تو را» که‌ آن‌ پیامبرت‌ برای ‌ما می‌آورد، «پیروی‌ می‌کردیم‌، پیش‌ از آن‌که‌ خوار شویم‌» با فرود آمدن‌ عذاب‌ در دنیا «و رسوا گردیم‌» با ورود به‌ دوزخ‌ در روز قیامت‌.

**﴿**قُلۡ كُلّٞ مُّتَرَبِّصٞ فَتَرَبَّصُواْۖ فَسَتَعۡلَمُونَ مَنۡ أَصۡحَٰبُ ٱلصِّرَٰطِ ٱلسَّوِيِّ وَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ١٣٥**﴾** [طه: 135].«بگو» ای‌ محمد ص به‌ مخالفان‌ کفر پیشه‌ ستیزه‌جوی‌ خود؛ «همه‌ منتظرند» یعنی‌ هریک‌ از ما و شما منتظر رخدادی‌ هستیم‌ که‌ کار، سرانجام‌ به‌سوی‌آن‌ خواهد انجامید «پس‌ در انتظار باشید» سرانجام‌ کار را؛ «زودا که‌ بدانید چه‌کسانی‌ اهل‌ راه‌ راست‌ هستند» یعنی‌: چون‌ قیامت‌ فرارسد، خواهید دانست‌ که‌چه‌کسی‌ برحق‌ است‌؛ «و چه‌کسی‌ راه‌یافته‌ است‌» به‌سوی‌ حق‌ و از بی‌راهه‌روی‌ وارسته‌ می‌باشد؟ ما، یا شما؟.

سوره‌ أنبیاء

مکی‌ است‌ و دارای‌ (112) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ را بدان‌ جهت‌ «انبیاء» نامیدند که‌ متضمن‌ بیان‌ جهاد و مبارزه‌ انبیای‌ عظام † علیه‌ اقوام‌ بت‌پرست‌ و مشرک‌شان‌ است‌. این‌ بیان‌ از داستان ‌ابوالانبیاء ابراهیم‌ ÷ که‌ با کمی‌ تفصیل‌ مطرح‌ شده‌، شروع‌ می‌شود، سپس‌ با داستان‌های‌ اسحاق‌، یعقوب‌، لوط، نوح‌، داوود، سلیمان‌، ایوب‌، اسماعیل‌، ادریس‌، ذوالکفل‌، ذوالنون‌، یونس‌، زکریا، عیسی‌ و سرانجام‌ خاتم‌ النبیین‌ محمد مصطفی‌ صلوات ‌الله و سلامه‌ علیهم‌ اجمعین‌ دنبال‌ گردیده‌ و سرگذشت‌ دعوت‌ آنها با بیانی‌ موجز مطرح‌ می‌شود.

روایت‌ شده‌ است‌ که‌ هم‌زمان‌ با نزول‌ این‌ سوره‌، مردی‌ از اعراب (بادیه ‌نشینان) به‌ مدینه‌ آمد و در منزل‌ عامر بن‌ ربیعه‌ س رحل‌ اقامت‌ افگند، عامر از او به‌ نیکویی‌ پذیرایی‌ کرد و درباره‌ وی‌ با رسول‌ خدا ص سخن‌ گفت‌، سپس‌ آن ‌مرد به‌ محضر رسول‌ خدا ص مشرف‌ شد و چون‌ از حضور ایشان‌ برگشت‌، به‌ عامرگفت: رسول‌ خدا ص به‌ من‌ وادیی‌ای‌ بخشیدند که‌ وادیی‌ بهتر از آن‌ در میان ‌اعراب‌ نیست‌ و من‌ می‌خواهم‌ که‌ قطعه‌ای‌ از آن‌ را به‌ تو ببخشم‌ که‌ از آن‌ تو و بازماندگانت‌ باشد. عامر گفت: «مرا به‌ قطعه‌ زمینت‌ نیازی‌ نیست‌ زیرا امروز سوره‌ای‌ نازل‌ شد که‌ دنیا را از یادمان‌ برد».

**﴿**ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ١**﴾** [الأنبياء: 1].

«برای‌ مردم‌» یعنی: برای‌ کفار ـ به‌ دلیل‌ سیاق‌ آیات‌؛ «حسابش‌ان‌ نزدیک‌شده‌ است‌» یعنی: وقت‌ حساب‌شان‌ که‌ روز قیامت‌ است‌ زیرا آنچه‌ از عمر دنیا باقی ‌مانده‌، کمتر از آن‌ چیزی‌ است‌ که‌ گذشته‌ است‌. از این‌ جهت‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «بعثت‌ أنا و الساعة ‌كهاتين». «من‌ درحالی‌ مبعوث‌ شدم‌ كه‌ قیامت‌ مانند این‌ دو انگشت‌ من‌ نزدیك ‌است‌» و به‌ دو انگشت‌ سبابه‌ و میانی‌ خود اشاره‌ کردند. «و آنان‌» یعنی‌ کفار «در غفلت‌» از حساب‌ خویش‌ «رویگردانند» با آن‌که‌ قیامت‌ و حضور در عرصه‌ حساب‌ هم‌ نزدیک‌ است‌ زیرا سرگرم‌ برخورداری‌های‌ زندگی‌ و گرفتاریهای‌ دنیا می‌باشند، به‌ همین‌ سبب‌ است‌ که‌ از امر آخرت‌ غافل‌ بوده‌ و برای‌ آن‌ آمادگی ‌ندارند، درحالی‌که‌ دل‌های‌ زنده‌ ـ چون‌ دل‌ عامر بن ‌ربیعه‌ س ـ پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

**﴿**مَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ إِلَّا ٱسۡتَمَعُوهُ وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ٢**﴾** [الأنبياء: 2].

«هیچ‌ ذکر تازه‌ای‌ از سوی‌ پروردگارشان‌ برای‌شان‌ نمی‌آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات‌ قرآن‌ است‌. یعنی‌ آیاتی‌ از قرآن‌ که‌ جدیدا نازل‌ شده‌، بر آنان‌ نمی‌آید «مگر این‌که‌ بازی‌کنان‌ آن‌ را می‌شنوند» پس‌ دل‌هایشان‌ گرفتار دنیای‌ مادی‌ و غوغای ‌نفوس‌ أماره‌ بالسوءشان‌ است‌ لذا در آیات‌ قرآن‌ آن‌ گونه‌ که‌ باید تأمل‌ نمی‌کنند چنان‌که‌ می‌فرماید:

**﴿**لَاهِيَةٗ قُلُوبُهُمۡۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ٣**﴾** [الأنبياء: 3].

«در حالی‌ که‌ دل‌هایشان‌ غافل‌ شده‌» یعنی‌ دل‌هایشان‌ وابسته‌ بازی‌ و سرگرمی‌ دنیا وخواهش‌های‌ دنی‌ مادیشان‌ است‌ پس‌ به‌ امر مهمی‌ چون‌ گوش‌ هوش‌ فرادادن‌ به ‌قرآن‌ چنان‌که‌ بایدوشاید التفات‌ نمی‌کنند. «و آنان‌ که‌ ستم‌ کردند پنهان‌ رازگفتند» یعنی‌ در پنهان‌ساختن‌ این‌ رازشان‌ سعی‌ بلیغ‌ کرده‌ و گفتند: «که‌ آیا این‌ شخص‌ جز بشری‌ مانند شماست‌» که‌ هیچ‌گونه‌ فرقی‌ با شما ندارد؟ یعنی: او هم‌مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری‌ زاده‌ شده‌ و بالاخره‌ می‌میرد پس‌ او چگونه‌ می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده‌ و دانسته‌ به‌سوی‌ سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه‌ او بشری‌ مانند شماست‌ و آنچه‌ که‌ به‌ همراه‌ آورده‌ سحر و جادو بیش‌ نیست‌ پس‌ چگونه‌ دعوت‌ وی‌ را اجابت‌ کرده‌ و از وی‌ پیروی‌ می‌کنید؟

باری‌! آنان‌ بر این‌ باور بودند که‌ پیامبر جز فرشته‌ نتواند بود و هرکس از بشر که‌ دعوی‌ رسالت‌ کند، ساحر و جادوگر است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٤**﴾** [الأنبياء: 4].

«گفت‌» پیامبر ص «پروردگارم‌ هر سخنی‌ را در آسمان‌ و زمین‌ می‌داند» در هرمکانی‌ از اطراف‌ و اکناف‌ آسمان‌ها و زمین‌ که‌ گوینده‌ای‌ سخن‌ بگوید لذا او به ‌آنچه‌ که‌ شما در میان‌ خود به‌ طور سرپوشیده‌ و با رمز و راز سخن‌ گفته‌اید، داناست‌ «و او شنوای‌» هر چیزی‌ است‌ که‌ شنیدنی‌ است‌ «داناست‌» به‌ هر امر دانستنیی‌؛ از جمله‌ به‌ احوال‌ و اوضاع‌ شما.

**﴿**بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۢ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ فَلۡيَأۡتِنَا بِ‍َٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ٥**﴾** [الأنبياء: 5].«بلکه‌ گفتند: خوابهای‌ آشفته‌ است‌» یعنی: ای‌ پیامبر! آنچه‌ که‌ تو به‌نام‌ قرآن ‌می‌آوری‌، از خوابهای‌ دروغین‌ و آشفته‌ است‌. أضغاث: خوابهای‌ پریشانی‌ است ‌که‌ تعبیر و تأویلی‌ نداشته‌ باشد «بلکه‌ می‌گویند: آن‌ را افترا کرده‌ است‌» و بربسته‌ است‌ «بلکه‌ می‌گویند: او شاعر است‌» و آنچه‌ که‌ به‌ نام‌ قرآن‌ با خود آورده‌، از جنس ‌شعر است‌.

بی‌تردید این‌ سخنان‌شان‌ حاکی‌ از سردرگمی‌ و آشفته ‌حالی‌ است‌، از آنجا که ‌نشان‌دهنده‌ آن‌ است‌ که‌ آنها سخت‌ مترددند و در قضاوت‌شان‌ راجع‌ به‌ قرآن‌، رأی‌و بینش‌ ثابتی‌ ندارند پس‌ این‌ تردد خود دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ آنان‌ به‌ حقیقت‌ آنچه‌ که‌ پیامبر ص آورده‌ است‌ آشنایی‌ ندارند لذا نمی‌دانند که‌ قرآن‌ چیست‌ و کنه‌ و حقیقت‌ آن‌ چگونه‌ است‌. یا آنان‌ به‌خوبی‌ می‌دانند که‌ قرآن‌ حق‌ است‌ و از جانب‌ خدای‌ ﻷ‌ می‌باشد ولی‌ خواستند تا با این‌ آشفته‌گویی‌ها، قضیه‌ را بر پیروان‌ خویش‌ در لفافه‌ دروغ‌ و نیرنگ‌بازی‌ بپیچانند و آنها را اغفال‌ کنند، هم‌ از این‌ روی‌ گفتند: «پس‌ باید که‌ برای‌ ما نشانه‌ای‌» یعنی‌ معجزه‌ای‌ «بیاورد، همان‌گونه‌ که ‌پیشینیان‌ به‌ آن‌ فرستاده‌ شدند» یعنی: همان‌گونه‌ که‌ معجزاتی‌ چون‌ عصا برای ‌موسی‌ ÷ و شتر برای‌ صالح‌ ÷ و غیر آن‌ به‌ پیامبران‌ پیشین‌ داده‌ شد، پیامبر اسلام‌ ص نیز باید معجزه‌ای‌ از همین‌ سنخ‌ برای‌ ما بیاورد.

خدای‌ ﻷ‌ در پاسخ‌شان‌ می‌فرماید:

**﴿**مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ٦**﴾** [الأنبياء: 6].

«پیش‌ از آنان‌ نیز هیچ‌ شهری‌ که‌ آن‌ را هلاک‌ کرده‌ایم‌ به‌ آیات‌ ما ایمان ‌نیاورده ‌بود» یعنی‌ قبل‌ از آنان‌ نیز مردم‌ شهرهای‌ پیشین‌ که‌ از پیامبرانشان‌ درخواست ‌معجزه‌ کرده ‌بودند و معجزات‌ حسی‌ بزرگی‌ برای‌شان‌ آمد، به‌ آن‌ معجزات‌ ایمان ‌نیاوردند و در نتیجه‌ آنان‌ را هلاک‌ کردیم‌، آیا اگر پیشنهاد اینان‌ را نیز برآورده‌ کنیم‌، به‌ این‌ معجزات‌ ایمان‌ می‌آورند؟!.

این‌ آیه‌ بیانگر این‌ سنت‌ الهی‌ در حق‌ امتهای‌ پیشین‌ است‌ که‌ هرگاه‌ به‌ آنان ‌معجزه‌ درخواستی‌شان‌ فرستاده‌ می‌شد و سپس‌ ایمان‌ نمی‌آوردند، به‌ طور قطع ‌عذابی‌ ریشه‌کن‌ کننده‌ و خانمان‌ برانداز بر آنان‌ نازل‌ می‌شد. در اینجا نیز خداوند أ می‌فرماید: هرگاه‌ سنت‌ ما چنین‌ است‌ پس‌ ما چگونه‌ درخواست‌ مشرکان‌ منکر محمد ص و قرآن‌ را در ارائه‌ معجزات‌ حسی‌ دیگر ـ افزون‌ بر معجزاتی‌ که‌ وجود داردـ برآورده‌ می‌کنیم‌؟ «پس‌ آیا اینان‌ ایمان‌ می‌آورند؟» یعنی: هرگاه‌ امتهای ‌هلاک‌ شده‌ پیشین‌ ـ با وصف‌ آن‌که‌ معجزات‌ درخواستی‌شان‌ نیز به‌ آنان‌ ارائه شدـ ایمان‌ نیاوردند، دیگر چگونه‌ این‌ گروه‌ ایمان‌ خواهند آورد؛ حتی‌ اگر آنچه ‌را درخواست‌ کرده‌اند به‌ آنان‌ فرستاده‌ شود؟ گو این‌که‌ خداوند متعال‌ با این‌ بیان‌، به‌ رحمت‌ خویش‌ بر این‌ امت‌ اشاره‌ کرده‌ و تلویحا می‌گوید: ما اراده‌ نداریم‌ تا این ‌امت‌ را به‌ سرنوشت‌ امتهای‌ پیشین‌ که‌ استیصال‌ و نابودی‌ مطلق‌شان‌ بود روبرو سازیم‌، به‌ همین‌ دلیل‌ است‌ که‌ پیشنهادشان‌ در فرستادن‌ معجزات‌ حسی‌ بیشتری‌ را اجابت‌ نمی‌کنیم‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ مردم‌ مکه‌ به‌رسول‌ خدا ص گفتند: «اگر آنچه‌ می‌گویی‌ حق‌ است‌ و ایمان ‌آوردن‌ ما تو را خوشحال‌ می‌کند پس‌ کوه‌ صفا را برای‌ ما طلا بگردان‌». در این‌ هنگام‌ جبرئیل‌ ÷ نزد آن‌ حضرت‌ ص آمد و گفت: «اگر بخواهی‌ این‌ درخواست‌ قومت‌ برآورده ‌می‌شود ولی‌ در صورتی‌ که‌ برآورده‌ شد و آن‌گاه‌ ایمان‌ نیاوردند، دیگر به‌ آنان ‌هیچ‌ مهلتی‌ داده‌ نمی‌شود. و اگر می‌خواهی‌ که‌ بر قومت‌ مهربانی‌ کنی‌، نیز مختاری‌». رسول‌ خدا ص فرمودند: «بلکه‌ بر قومم‌ مهربانی‌ می‌کنم‌ و در فرود آمدن‌ عذاب‌ بر آنان‌، شتاب‌ و عجله‌ به‌خرج‌ نمی‌دهم‌ و برای‌شان‌ خواستار مهلت‌ هستم‌». همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧**﴾** [الأنبياء: 7].

سپس‌ خداوند أ در رد شبهه‌ اول‌شان‌ که‌ پیامبر نباید از جنس‌ بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش‌ از تو نیز جز مردانی‌ را که‌ به‌ آنان‌ وحی‌ می‌کردیم‌، گسیل ‌نداشتیم‌» یعنی‌ پیش‌ از تو نیز، به‌سوی‌ امتهای‌ پیشین‌ جز مردانی‌ از بشر را به‌ رسالت ‌نفرستاده‌ایم‌ و هرگز فرستادگان‌ ما به‌سوی‌ آنان‌ از فرشتگان‌ نبوده‌اند «پس‌ اگر نمی‌دانید از اهل‌ ذکر بپرسید» اهل‌ ذکر: اهل‌ علم‌ به‌ کتاب‌های آسمانی‌، یعنی‌ یهود ونصاری‌ اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که‌ فرستادگان‌ خداوند أ فقط از نوع‌ بشر بوده‌اند نه‌ از جنس‌ دیگری‌، در این‌ صورت‌ از پژوهندگان‌ کتاب‌های آسمانی ‌بپرسید. همین‌طور در هر امری‌ که‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ آن‌ جاهل‌ است‌، باید از اهل‌ علم ‌و دانش‌ بپرسد. بنا بر همین‌ آیه‌، علمای‌ اسلام‌ بر وجوب‌ تقلید عامی‌ از عالم‌، اجماع‌ کرده‌اند.

دلیل‌ این‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ در این‌ آیه‌ مشرکان‌ را به‌ اهل‌ کتاب‌ حوالت‌ کرد، این‌ است‌ که‌ مشرکان‌ در کار پیامبر اکرم ص با اهل‌ کتاب‌ مشورتها و تبادل ‌نظرهایی ‌داشتند، از طرفی‌ همه‌ آنها در دشمنی‌ با پیامبر خدا ص با هم‌ همداستان‌ بودند بنابراین‌، مشرکان‌ مکه‌ به‌ سخن‌ اهل‌ کتاب‌ اعتماد داشتند. در عین‌ حال‌، این‌حقیقت‌ که‌ رسولان‌ همه‌ از جنس‌ بشر بوده‌اند، حقیقتی‌ نبود که‌ اهل‌ کتاب‌ بتوانند آن‌ را پنهان‌ کنند.

**﴿**وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ خَٰلِدِينَ٨**﴾** [الأنبياء: 8].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ رد سخنان‌ مشرکان‌ را این‌گونه‌ دنبال‌ می‌کند: «و پیامبران‌ را جسدی‌ که‌ غذا نخورند قرار ندادیم‌» یعنی: پیامبران‌ در قانون‌ و سنت‌ فطرت‌ و طبیعت‌، اسوه‌ و الگوی‌ سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس‌ می‌خورند؛ چنان‌که‌ دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که‌ آنان‌ می‌نوشند زیرا جسم‌ هیچ‌ انسانی‌ از غذا و نوشیدنی‌ بی‌نیاز نیست‌ بنابراین‌، انبیا † نیز از آن‌ بی‌نیاز نیستند. جسد: همان‌ جسم ‌است‌، با این‌ تفاوت‌ که‌ جسد جز بر انسان‌ اطلاق‌ نمی‌شود درحالی‌که‌ جسم‌ هم‌ بر انسان‌ اطلاق‌ می‌شود و هم‌ بر حیوانات‌ دیگر «و» پیامبران † «جاویدان‌ هم‌ نبودند» در دنیا بلکه‌ آنان‌ نیز می‌میرند چنان‌که‌ غیر آنان‌ از بشر می‌میرند.

**﴿**ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ٩**﴾** [الأنبياء: 9].

«سپس‌ وعده‌ خود به‌ آنان‌ را راست‌ گردانیدیم‌» یعنی: وعده‌ای‌ را که‌ به‌ پیامبران † در مورد نجات ‌دادنشان‌ و نابود ساختن‌ تکذیب‌کنندگانشان‌ داده ‌بودیم‌، محقق‌ گردانیدیم‌ «و آنها و هرکه‌ را خواستیم‌» از بندگان‌ مؤمن‌ خود «نجات ‌دادیم‌» از عذاب‌ «و اسرافکاران‌ را» یعنی: از حد گذرندگان‌ در کفر و معاصی‌ را که‌ مشرکانند «هلاک‌ ساختیم‌» با فرستادن‌ عذاب‌ دنیوی‌ برآنان‌.

**﴿**لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ١٠**﴾** [الأنبياء: 10].

سپس‌ هشدار دیگری‌ نازل‌ شد: «در حقیقت‌ ما به‌سوی‌ شما» ای‌ گروه‌ قریش‌، یا ای‌ گروه‌ عرب‌! «کتابی‌ را نازل‌ کردیم‌» یعنی‌ قرآن‌ را «که‌ ذکر شما در آن ‌است‌» یعنی: کتابی‌ که‌ شرف‌ و مقام‌ و منزلت‌ بلند شما در آن‌ است‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: در قرآن‌ ذکر مکارم‌ اخلاق‌ و اعمال‌ نیکویی‌ است‌ که‌ شما باید آنها را انجام‌ دهید. به‌قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: قرآن‌ برای‌ شما در برگیرنده‌ پند و موعظه‌ است‌. به‌ هر توجیه‌؛ قرآن‌ سبب‌ برتری‌ و رفعت‌ و شرف‌ شماست‌ و حکایت‌ خواب‌های‌ پریشانی‌ که‌ ادعا می‌کنید، نیست‌ «آیا تعقل‌ نمی‌کنید» و نمی‌اندیشید که ‌حقیقت‌ چنین‌ است‌ تا برای‌ به‌دست‌آوردن‌ این‌ فضل‌ ـ یعنی‌ آراسته‌ شدن‌ به‌ این‌شرف‌ و عروج‌ به‌ این‌ مقام‌ و منزلت‌ و تخلق‌ به‌ مکارم‌ اخلاق‌ و اندرز گرفتن‌ از قرآن‌ ـ به‌ آن‌ ایمان‌ آورید؟

شهید سید قطب / در تفسیر «فی‌ظلال‌ القرآن‌» می‌گوید: «مگر اعراب‌ جز این ‌قرآن‌ که‌ به‌ زبانشان‌ نازل‌ شده‌، دیگر چه‌ توشه‌ و ارمغانی‌ دارند که‌ آن‌ را تقدیم‌ بشریت‌ کنند...؟ و مگر نژاد عرب‌ بر دیگر نژادها و اقوام‌ بشر چه‌ برتری‌ای‌ دارد؟».

**﴿**وَكَمۡ قَصَمۡنَا مِن قَرۡيَةٖ كَانَتۡ ظَالِمَةٗ وَأَنشَأۡنَا بَعۡدَهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ١١**﴾** [الأنبياء: 11].

باز هشدار تکان‌دهنده‌تری‌ از قبل‌ می‌آید: «و چه‌ بسیار شهرها را که‌» مردمش ‌«ستمکار بودند، در هم‌ شکستیم‌» با وجود نیرو و سطوت‌ و شوکتی‌ که‌ داشتند؛ از آن‌ روی‌ که‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ کفر ورزیده‌ و آیات‌ وی‌ را تکذیب‌ کردند «و پس ‌از آنها قوم‌ دیگری‌ پدید آوردیم‌» یعنی: بعد از نابود ساختن‌ مردم‌ آن‌ شهرها، قوم‌ دیگری‌ را که‌ از آنان‌ نبودند، از نو پدید آوردیم‌ و آن‌ نو درآمدگان‌ را ساکن ‌دیارشان‌ گردانیدیم‌.

**﴿**فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ١٢**﴾** [الأنبياء: 12].

«پس‌ چون‌ عذاب‌ ما را احساس‌ کردند» یعنی: چون‌ آن‌ نابودشدگان‌ عذاب‌ ما را دریافتند یا دیدند و به‌ حس‌ و مشاهده‌ باورشان‌ شد که‌ خواه‌ناخواه‌ عذاب‌ بر آنان ‌فرود آمدنی‌ است‌ «بناگاه‌ از آن‌ می‌گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام‌ است‌.

در این‌ اثنا به‌ آنان‌ گفته‌ شد و گوینده‌ برخی‌ از فرشتگان‌ بودند:

**﴿**لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡ‍َٔلُونَ١٣**﴾** [الأنبياء: 13].

«نگریزید و به‌سوی‌ آنچه‌ در آن‌ متنعم‌ بودید» یعنی: به‌سوی‌ ناز و نعمت‌هایتان‌ که ‌سبب‌ سرکشی‌ و کفرتان‌ بود «و به‌سوی‌ خانه‌هایتان‌ باز گردید» که‌ مهد ناز و نعمتتان ‌بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید «باشد که‌ شما مورد پرسش‌ قرار گیرید» یعنی: برای‌ سؤال‌ و مشاوره‌ و پرداختن‌ به‌ امور مهم‌ دیگر، مورد مراجعه‌ قرار گیرید!! فرشتگان‌ این‌ سخن‌ را به‌ شیوه‌ استهزا و توبیخ‌ به‌ آنها گفتند.

**﴿**قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ١٤**﴾** [الأنبياء: 14].

«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه‌ عذاب‌ «ای‌ وای‌ بر ما، که‌ ما واقعا ستمگر بودیم‌» به‌ این‌ ترتیب‌، در آن‌ موقف‌ عظیم‌ به‌ ستمگر بودن‌ خود که‌ موجب ‌عذابشان‌ است‌ اعتراف‌ کردند ولی‌ چه‌ سود از این‌ اعتراف‌ در این‌ هنگامه ‌بی‌هنگام‌؟!

**﴿**فَمَا زَالَت تِّلۡكَ دَعۡوَىٰهُمۡ حَتَّىٰ جَعَلۡنَٰهُمۡ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ١٥**﴾** [الأنبياء: 15].

«دعوایشان‌ همیشه‌ همین‌ بود» یعنی‌ پیوسته‌ سخنشان‌ همین‌ بود که‌ می‌گفتند: ای ‌وای‌ بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم‌. آری‌! این‌ سخن‌ را پیوسته‌ تکرار می‌کردند؛ «تا وقتی‌ که‌ آنان‌ را مانند کشتی‌ دروشده‌ گردانیدیم‌» همچنان‌ که‌ کشت‌ با منگال‌ درو می‌شود «فرو مرده‌» که‌ هیچ‌ جنبش‌ و حرکتی‌ نداشتند، چون‌ آتشی‌ که‌ فرومی‌میرد و تماما می‌فسرد و خاکستر می‌شود.

**﴿**وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ١٦**﴾** [الأنبياء: 16].

«و آسمان‌ و زمین‌ و آنچه‌ را که‌ میان‌ آن‌ دو است‌، به‌ بازیچه‌ نیافریدیم‌» یعنی: آنها را عبث‌ و بیهوده‌ نیافریدیم‌ بلکه‌ خلقت‌ آنها از فلسفه‌ دقیق‌ و هدف‌ والایی‌ پیروی ‌می‌کند که‌ فواید و منافعی‌ منضبط و برنامه‌ ریزی‌ شده‌ را برآورده‌ می‌گرداند.

**﴿**لَوۡ أَرَدۡنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهۡوٗا لَّٱتَّخَذۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ١٧**﴾** [الأنبياء: 17].

«اگر می‌خواستیم‌ که‌ لهوی‌ بگیریم‌» لهو: چیزی‌ است‌ که‌ بدان‌ سرگرم‌ می‌شوند. به‌قولی: لهو، زن‌ و فرزند است‌. فرق‌ در میان‌ «لهو» و «لعب‌» این‌ است‌ که‌ از «لعب‌» هدف‌ صحیحی‌ مورد نظر نیست‌، درحالی‌که‌ هدف‌ از «لهو»، سرگرمی‌ وخوشگذرانی‌ می‌باشد. پس‌ معنی‌ این‌ است: اگر می‌خواستیم‌ بازیچه‌ و سرگرمی‌ای ‌بگیریم‌ «قطعا آن‌ را از پیش‌ خود اختیار می‌کردیم‌» یعنی: آن‌ را از نزد خود و ازخاستگاه‌ قدرت‌ خود بر می‌گرفتیم‌، نه‌ از نزد شما و بر اساس‌ ساخت‌ و پرداخت‌ و انتخاب‌ شما «اگر کننده‌ می‌بودیم‌» یعنی: اگر از کسانی‌ می‌بودیم‌ که‌ به‌ گرفتن ‌اسباب‌ لهوولعب‌ رغبت‌ دارند ولی‌ ما بزرگتر از آن‌ هستیم‌ که‌ سرگرمی‌ و خوشگذرانی‌ اختیار کنیم‌ بلکه‌ همه‌ افعال‌ ما حق‌ است‌ و هیچ‌ عبث‌ و بیهودگی‌ای ‌در آن‌ نیست‌. مجاهد در تفسیر﴿إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الأنبياء: 17] می‌گوید: هر «إن‌» در قرآن‌ برای ‌نفی‌ است‌، یعنی: ما انجام‌ دهنده‌ چنین‌ کاری‌ نیستیم‌ و لهو و لعب‌ را اختیار نمی‌کنیم‌. به‌ قولی: مراد حق‌ تعالی‌ در این‌ آیه‌، رد سخن‌ کسانی‌ است‌ که‌ گفتند: بتان‌، یا فرشتگان‌ دختران‌ خدایند.

**﴿**بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ١٨**﴾** [الأنبياء: 18].

«بلکه‌ حق‌ را بر باطل‌ فرو می‌افگنیم‌» یعنی: قطعا آنچه‌ گفتند، دروغ‌ و بی‌اساس ‌است‌، ما نه‌ اهل‌ بازی‌ هستیم‌ و نه‌ اهل‌ سرگرمی‌ بلکه‌ شأن‌ و وصف‌ و سنت‌ ما این‌ است‌ که‌ حق‌ را بر باطل‌ فرو می‌کوبیم‌ «پس‌ آن‌ را درهم‌ می‌شکند» و سرکوب‌ می‌کند. اصل‌ دمغ: شکستن‌ و شگافتن‌ سر است‌ تا آنجا که‌ شگاف‌ به‌ دماغ‌ برسد، که‌ این‌ ضربه‌ کشنده‌ای‌ است‌. به‌قولی: مراد از حق: حجت‌، و مراد از باطل‌، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان‌ است‌ که‌ حق‌ بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس‌ ناگهان‌ باطل‌ نابود می‌شود» زاهق: از بین‌ رونده‌ و ناپدید شونده‌ است‌ «وای‌ بر شما از آنچه‌ وصف‌ می‌کنید» یعنی: شما به‌سبب‌ وصف‌ کردن‌ خداوند متعال‌ به‌آنچه‌ که‌ از آن‌ مقدس‌ و منزه‌ است‌، سزاوار بدفرجامی‌ سخت‌ و ننگینی‌ مانند عذاب‌ آخرت‌ هستید.

**﴿**وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ٢٠**﴾** [الأنبياء: 19-20].

«و هرکه‌ در آسمانها و زمین‌ است‌ از آن‌ اوست‌» در ملک‌ و بندگی‌ و آفرینش‌ وحق‌ تعالی‌ آفریننده‌، روزی‌دهنده‌ و مالک‌ آنهاست‌ پس‌ چگونه‌ برخی‌ از مخلوقات‌ وی‌ شریک‌ او توانند بود تا همچون‌ او مورد پرستش‌ قرار گیرند؟! «وکسانی‌ که‌ نزد او هستند» یعنی: فرشتگان‌. «عندیت: نزد او بودن‌» در اینجا، عندیت‌ تشریف‌ و منزلت‌ معنوی‌ است‌، نه‌ عندیت‌ مکانی‌. آری‌! کسانی‌ که‌ نزد او هستند؛ «از عبادت‌ او تکبر نمی‌ورزند» یعنی‌ فرشتگان‌، شأن‌ و منزلت‌ خود را ازپرستش‌ حق‌ تعالی‌ بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت‌ و تذلل‌ در پیشگاه‌ او سر باز نمی‌زنند «و خسته‌ نمی‌شوند» از پرستش‌ و نیایش‌ پروردگار سبحان‌ بلکه‌ «شب‌ وروز، بی‌آن‌که‌ سستی‌ ورزند تسبیح‌ می‌گویند» یعنی: فرشتگان‌ همیشه‌ بر تسبیح‌ گفتن‌ ونیایش‌ حق‌ تعالی‌ پایبنداند، نه‌ از آن‌ احساس‌ ضعف‌ می‌کنند و نه‌ ملول‌ و دلگیر می‌شوند زیرا چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است‌؛ تسبیح‌ گفتن‌ برای‌ فرشتگان‌ به‌منزله ‌نفس‌کشیدن‌ برای‌ ما است‌.

**﴿**أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ٢١**﴾** [الأنبياء: 21].

«یا مگر برای‌ خود خدایانی‌ از زمین‌ گرفته‌اند که‌ آنها مردگان‌ را برمی‌انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان‌ خدایانی‌ از زمین‌ برای‌ خود اختیار کرده‌اند که‌ با وجود حقارت‌ و بیچارگی‌ای‌ که‌ دارند، مردگان‌ را از قبرهایشان‌ بر می‌انگیزند و زنده‌ می‌کنند؟ نه‌! قضیه‌ چنین‌ نیست‌ زیرا آنچه‌ که‌ آنان‌ به‌ خدایی‌شان‌ گرفته‌اند، از داشتن‌ چنین‌ توانایی‌ و اوصافی‌ بر کنار اند، نه‌ می‌توانند کسی‌ را زنده‌ کنند و نه‌کسی‌ را بمیرانند پس‌ از چه‌ روی‌ به‌ خدایی‌ گرفته‌ می‌شوند؟.

**﴿**لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ٢٢**﴾** [الأنبياء: 22].

«اگر در آن‌ دو» یعنی: اگر در زمین‌ و آسمان‌ «جز خدای‌ یگانه‌ خدایان‌ دیگری ‌وجود داشت‌، قطعا زمین‌ و آسمان‌ هردو تباه‌ می‌شد» وجه‌ تباهی‌ آنها این‌ بود که‌وجود خدایانی‌ چند ایجاب‌ می‌کرد که‌ هر یک‌ از آنها بالاستقلال‌ در تصرف‌ توانا باشند و قطعا در این‌ هنگام‌ میان‌ آنها تنازع‌ و اختلاف‌ پدید می‌آمد و به‌سبب‌ این ‌تنازع‌، فساد و تباهی‌ آسمان‌ و زمین‌ حتمی‌ بود «پس‌ منزه‌ است‌ خدا پروردگارعرش‌، از آنچه‌ وصف‌ می‌کنند» از شرک‌ و غیر آن‌ از صفاتی‌ که‌ لایق‌ جلال‌ و کمال‌ حق‌ تعالی‌ نیست‌.

متکلمان‌ از این‌ آیه‌ بر توحید حق‌ تعالی‌ برهانی‌ اقامه‌ کرده‌ و آن‌ را «برهان ‌تمانع‌» نامیده‌اند و در شرح‌ آن‌ گفته‌ اند:

اگر وجود خدایانی‌ چند درکار می‌بود، قطعا میان‌ اراده‌های‌ آنان‌ تعارض‌ و تمانع‌ پیدا می‌شد؛ به‌ این‌ معنی‌ که‌ اگر یکی‌ از آن‌ خدایان‌ چیزی‌ می‌خواست‌ و دیگری‌ ضد یا خلاف‌ آن‌ را، قضیه‌ از دو حال‌ بیرون‌ نبود؛ یا مراد هر دوی‌ آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی‌ از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به‌ اجتماع‌ ضدین ‌می‌انجامید و میان‌ دو اراده‌، تضاد و تداخل‌ پدید می‌آمد و نهایتا تعارض‌ و تداخل ‌قدرتها کاروبار جهان‌ را مختل‌ می‌کرد زیرا ـ مثلاـ یکی‌ از آنها می‌خواست‌ که ‌انسان‌ را بیافریند و دیگری‌ نمی‌خواست‌، یکی‌ می‌خواست‌ باران‌ ببارد و دیگری ‌نمی‌خواست‌ و همین‌ طور تا به‌ آخر... اگر مراد هیچ‌ یک‌ برنمی‌آمد، این‌ خود نشان‌ می‌داد که‌ هیچ‌ یک‌ از آنها خدای‌ قادر و مقتدری‌ نیست‌ و اگر فقط مراد یکی ‌برمی‌آمد، این‌ نشان‌ می‌داد که‌ یکی‌ از آنها قادر است‌ و دیگری‌ بی‌قدرت‌ و آن‌یکی‌ که‌ بی‌قدرت‌ بود، به‌ همین‌ علت‌ خدا نبود زیرا خدایی‌ که‌ مقتدر نباشد و قدرت‌ وی‌ مطلق‌ و بی‌نهایت‌ نباشد، شایسته‌ خدایی‌ نیست‌. پس‌ اکنون‌ که‌ جهان‌ آفرینش‌ از نظم‌ و قانون‌ دقیقی‌ برخوردار است‌، از حاکمیت‌ و فراگیری‌ این‌ نظم ‌می‌توان‌ چنین‌ نتیجه‌ گرفت‌ که‌ این‌ نظم‌ و قانون‌، محصول‌ امر و تقدیر و توانایی‌خدای‌ واحدی‌ است‌ که‌ هیچ‌ معارضی‌ ندارد[[38]](#footnote-38).

**﴿**لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ٢٣**﴾** [الأنبياء: 23].

«الله از آنچه‌ می‌کند پرسیده‌ نمی‌شود» یعنی: حق‌ تعالی‌ به‌سبب‌ قوت‌ سلطه‌، عظمت‌، جلال‌ و یگانگی‌اش‌ در الوهیت‌ و مالکیت‌؛ از سوی‌ احدی‌ از خلقش‌ درباره‌ چیزی‌ از قضا و قدرش‌ مورد پرسش‌ قرار نمی‌گیرد «ولی‌ آنان‌» یعنی‌ بندگان ‌«پرسیده‌ می‌شوند» از آنچه‌ می‌کنند. یعنی: خدای‌ سبحان‌ آنان‌ را از افعالشان ‌مورد پرسش‌ قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان‌ و مملوکان‌ اویند همچنین‌ همه‌ مخلوقاتی‌که‌ مشرکان‌ مدعی‌ الوهیت‌ آنان‌ هستند ـ مانند مسیح‌ و فرشتگان‌ ـ مورد بازپرسی‌ قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ‌ مخلوقی‌ صلاحیت‌ خدایی‌ را ندارد و بنده‌ و آفریده‌ مطیع ‌خدای‌ سبحان‌ است‌.

**﴿**أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ٢٤**﴾** [الأنبياء: 24].

«آیا به‌جای‌ او خدایانی‌ را به‌ پرستش‌ گرفته‌اند» از مخلوقات‌ زمین‌ یا از مخلوقات‌ آسمان‌ و بدین‌ سبب‌ از محاسبه‌ حق‌ تعالی‌ غافل‌ و از یاد وی‌ روگردانند؟ «بگو برهانتان‌ را بیاورید» بر این‌ ادعا که‌ آنان‌ خدایانند ولی‌ شما هیچ‌ راهی‌ ـ نه‌ از عقل ‌و نه‌ از نقل‌ ـ به‌سوی‌ این‌ برهان‌ ندارید چنان‌ که‌ نفی‌ دلیل‌ عقلی‌ بر شرک‌ در (آیه22) بیان‌ شد و نفی‌ دلیل‌ نقلی‌ نیز از این‌ فرموده‌ وی‌ بر می‌آید: «این‌ است‌ ذکرکسانی‌ که‌ با منند» یعنی: این‌ است‌ وحی‌ نازل‌ شده‌ بر من‌ برای‌ ابلاغ‌ آن‌ به‌ امتم‌ «و این‌ است‌ ذکر کسانی‌ که‌ پیش‌ از من‌ بودند» یعنی: اینک‌ این‌ هم‌ کتابهایی‌ که‌ قبل‌ از من‌ نازل‌ شده‌ است‌ پس‌ بنگرید که‌ آیا در یکی‌ از آنها هم‌ راجع‌ به‌ این‌ امر سخن ‌رفته‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ گرفتن‌ خدایی‌ غیر از خود فرمان‌ داده‌ باشد؟ «بلکه‌ بیشترشان‌ حق‌ را نمی‌دانند» یعنی: از آن‌ جاهل‌ و بی‌خبرند و میان‌ حق‌ و باطل‌ هیچ‌ فرق‌ و تمییزی‌ نمی‌گذارند «پس‌ آنان‌» به‌ سبب‌ این‌ جهل‌ «رویگردانند» از پذیرش ‌حق‌ و ادامه ‌دهنده‌اند بر روگردانی‌ از توحید و پیروی‌ از پیامبر لذا نه‌ در حجتی ‌تأمل‌، نه‌ در برهانی‌ تدبر و نه‌ در دلیلی‌ تفکر می‌کنند.

سپس‌ خداوند متعال‌ برای‌ تأکید و تبیین‌ بیشتر مضمون‌ کتب‌ و رسالتهای ‌آسمانی‌ در امر توحید و یکتاپرستی‌، می‌فرماید:

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ٢٥**﴾** [الأنبياء: 25].

«و پیش‌ از تو هیچ‌ پیامبری‌ را نفرستادیم‌ مگر این‌که‌ به‌ او وحی‌ می‌فرستادیم‌ که: خدایی‌ جز من‌ نیست‌ پس‌ مرا بپرستید» بنابراین‌، رسالت‌های‌ همه‌ انبیای‌ عظام † برتوحید و یکتاپرستی‌ مبتنی‌ بوده‌ است‌ و لذا مشرکان‌ بر شرک‌ خود هیچ‌ گونه‌ حجت‌ و برهانی‌ ندارند.

**﴿**وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ٢٦**﴾** [الأنبياء: 26].

«و گفتند: خدای‌ رحمان‌ فرزندی‌ اختیار کرده‌» گویندگان‌ این‌ سخن‌، قبیله‌ «خزاعه‌» بودند که‌ می‌گفتند: فرشتگان‌ دختران‌ خدایند! «او منزه‌ است‌» از این ‌افترا «بلکه‌ آنان‌ بندگانی‌ ارجمنداند» یعنی: فرشتگان‌ چنان‌که‌ آنان‌ می‌پندارند نیستند بلکه‌ ایشان‌ بندگانی‌ برای‌ خدای‌ سبحان‌ هستند که‌ به‌ سبب‌ تکریم‌ و گرامی‌داشت‌ وی‌ ارجمند و والاقدر شده‌ و به‌ موهبت‌ قرب‌ وی‌ نایل‌ آمده‌اند و از آنجا که ‌عبودیت‌ با ولدیت‌ منافات‌ دارد پس‌ آنان‌ فرزندان‌ وی‌ نیستند.

**﴿**لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ٢٧**﴾** [الأنبياء: 27].

«که‌ در هیچ‌ سخنی‌ بر او پیشدستی‌ نمی‌کنند» یعنی: فرشتگان‌ هیچ‌ سخنی ‌نمی‌گویند تا حق‌ تعالی‌ آن‌ را نگوید، یا ایشان‌ را بدان‌ امر نکند «و آنان‌ به‌ فرمان‌ او کار می‌کنند» یعنی: فرشتگان‌ فقط همان‌ کاری‌ را می‌کنند که‌ خداوند أ ایشان‌ را به‌ آن‌ دستور دهد پس‌ ایشان‌ در نهایت‌ اطاعت‌ برای‌ حق‌ تعالی‌ قرار دارند و چنان‌که‌ سخنشان‌ تابع‌ سخن‌ پروردگار است‌، عمل‌شان‌ نیز مبتنی‌ بر امر وی‌ می‌باشد.

**﴿**يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ٢٨**﴾** [الأنبياء: 28].

«آنچه‌ در پیش‌ رویشان‌ و آنچه‌ پشت‌ سرشان‌ است‌، می‌داند» یعنی: خداوند متعال‌ آنچه‌ را که‌ فرشتگان‌ در گذشته‌ عمل‌ کرده‌اند و آنچه‌ را که‌ در آینده‌ عمل‌ خواهند کرد، می‌داند پس‌ ایشان‌ هیچ‌ عملی‌ را انجام‌ نداده‌ و هیچ‌ سخنی‌ را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به‌ علم‌ حق‌ تعالی‌ «و جز برای‌ کسی‌ که‌ خدا رضایت‌ داده‌ شفاعت‌ نمی‌کنند» وکسانی‌ که‌ حق‌ تعالی ‌به‌ شفاعت‌ فرشتگان‌ در حق‌شان‌ رضایت ‌داده‌، اهل‌ «لااله‌الاالله» اند که‌ حق‌ تعالی‌ از ایشان‌ خشنود شده‌ است‌ «و خود از خشیت‌ حق‌ تعالی‌ هراسانند» خشیت: ترس‌ همراه‌ با تعظیم‌ و بزرگداشت‌ است‌ اما اشفاق: ترسی‌ است‌ که‌ با توقع‌ و احتیاط و حذر همراه‌ باشد. یعنی: فرشتگان‌ به‌سبب‌ شناخت‌ و معرفتی‌ که‌ نسبت‌ به‌ خداوند أ دارند چنان‌که‌ حق‌ خشیت‌ وی‌ است‌، از وی‌ می‌ترسند.

**﴿**۞وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ٢٩**﴾** [الأنبياء: 29].«و هرکس از آنان‌» یعنی: از فرشتگان‌ «بگوید که: من‌ نیز بجز ا خدا هستم‌» و سزاوار پرستش‌ می‌باشم‌، «پس‌ او را به‌ دوزخ‌ کیفر می‌دهیم‌» یعنی: آن‌ گوینده‌ فرضی‌ را به‌سبب‌ سخنی‌ که‌ گفته‌ است‌، به‌ عذاب‌ جهنم‌ مجازات‌ می‌کنیم‌ چنان‌که ‌غیر وی‌ از مجرمان‌ را جزا می‌دهیم‌ «آری‌! سزای‌ ستمکاران‌ را این‌ گونه‌ می‌دهیم‌» یعنی: مشرکانی‌ را که‌ با شرک‌آوری‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ و ادعای‌ ربوبیت‌ غیر وی‌، بر خود و دیگران‌ ستم‌ کرده‌اند، این‌ گونه‌ به‌ دوزخ‌ کیفر می‌دهیم‌ زیرا آنان‌ الوهیت‌ را در غیر جای‌ حقیقی‌ آن‌ قرار داده‌اند.

**﴿**أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ٣٠**﴾** [الأنبياء: 30].

«آیا کافران‌ ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده‌ و ندانسته‌اند «که‌ آسمانها و زمین ‌فروبسته‌ بودند» به‌ قولی: مراد این‌ است‌ که‌ آسمانها همه‌ یک‌ آسمان‌ و زمین‌ها نیز همه‌ یک‌ زمین‌ بودند پس‌ از هم‌ شکافته‌ و جدا ساخته‌ شدند. به‌ قولی ‌دیگر: آسمانها و زمین‌ همه‌ به‌ یک‌دیگر چسبیده‌ و متصل‌ بودند. به‌قولی‌ دیگر: آسمان ‌در حالی‌ قرار داشت‌ که‌ نمی‌بارانید و زمین‌ در حالی‌ قرارداشت‌ که‌ نمی‌رویانید «پس‌ آن‌ دو را از هم‌ جدا کردیم‌» یعنی: بعضی‌ از آن‌ دو را از بعضی‌ دیگر جدا کرده‌ و برگشادیم‌. بنابر وجه‌ دیگر در تفسیر آیه‌، معنی‌ چنین‌ است: آسمان‌ راچنان‌ گردانیدیم‌ که‌ بباراند و زمین‌ را چنان‌ گردانیدیم‌ که‌ برویاند. گفتنی‌ است‌ که ‌امروزه‌ هر دوی‌ این‌ تفسیر با دقیق‌ترین‌ نظریات‌ علمی‌ دانشمندان‌ علوم‌ هستی ‌شناسی‌ سازگار است‌.

قضیه‌ بسته‌ و پیوسته‌ بودن‌ و سپس‌ از هم‌ گشاده‌شدن‌ آسمانها و زمین‌ نزد دانشمندان‌ نجوم‌ به‌نام‌ پدیده‌ «سدیم‌» معروف‌ است‌، این‌ دانشمندان‌ برآنند که‌ خورشید، ستارگان‌ و زمین‌ همه‌ یک‌ قطعه‌ و یک‌ پیکره‌ واحدی‌ بوده‌اند و در اثنای‌ سیر سریع‌ خورشید، زمین‌ و سیارات‌ دیگر از آن‌ جدا شده‌اند، سپس‌ خداوند متعال‌ برای‌ هر یک‌ از آنها برحسب‌ تأثیر نیروی‌ جاذبه‌، مداری‌ مخصوص‌ قرار داد که‌ در همان‌ مدار معین‌ خود سیر می‌کنند. البته‌ اینها غیر از آسمانهای ‌به‌هم‌ پیوسته‌ای‌ هستند که‌ فرشتگان‌ و ملاء اعلی‌ در آنها زندگی‌ می‌کنند، همان ‌آسمانهایی‌ که‌ از نظر شیخ‌ سعید حوی / در شمار عالم‌ غیب‌ به‌ حساب‌ می‌روند. همچنین‌ در علم‌ نجوم‌ نظریه‌ای‌ وجود دارد که‌ می‌گوید: ماده‌ اصلی‌ کائنات‌ یک‌چیز است‌ و کائنات‌ در اثر یک‌ انفجار بزرگ‌ پدید آمده‌ است‌.

هرچند ما نمی‌خواهیم‌ که‌ نصوص‌ یقینی‌ و قاطع‌ قرآن‌ را بر نظریه‌های ‌غیر یقینی‌ای‌ حمل‌ کنیم‌ که‌ امروز پذیرفته‌ شده‌اند و چه‌ بسا فردا رد شوند؛ همان‌ طوری‌ که‌ نمی‌خواهیم‌ برای‌ قرآن‌ کریم‌ که‌ حقیقتی‌ یقینی‌ است‌، از نظریات ‌غیر یقینی‌ بشر تصدیق‌ کننده‌ای‌ بجوییم‌ ولی‌ می‌توانیم‌ بگوییم‌ که‌ نظریات‌ نجومی‌ جدید با حقایق‌ علمی‌ای‌ که‌ قرآن‌ کریم‌ هزار و چهارصد سال‌ قبل‌ اعلام‌ نموده‌، تصادمی‌ ندارند و در نهایت‌ اگر فرضیه‌ و نظریه‌ علمی‌ای‌ درست‌ باشد، آن‌ فرضیه‌ در راستای‌ تفسیر آیات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ قراردارد.

همچنین‌ این‌ تعبیر قرآن‌ کریم: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾ [الأنبياء: 30] «آیا كافران‌ ندانسته‌اند»، به ‌این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌ کافران‌ خواهند بود که‌ این‌ حقایق‌ علمی‌ را کشف ‌خواهند کرد. و خود این‌ تعبیر نیز مظهری‌ از مظاهر اعجاز قرآن‌ کریم‌ است‌.

به‌ هر حال‌، پیشگامی‌ قرآن‌ کریم‌ در عرصه‌ علم‌ و اعلام‌ وی‌ از یک‌ حقیقت‌ کونی‌ بزرگ‌، دلیل‌ روشن‌ و قاطعی‌ بر این‌ امر است‌ که‌ قرآن‌ کلام‌ خداوند أ و وحی ‌منزل‌ وی‌ است[[39]](#footnote-39).

«و» آیا کافران‌ ندانسته‌اند که‌ ما «هر چیز زنده‌ای‌ را از آب‌ پدید آوردیم‌؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای‌ را ـ اعم‌ از حیوان‌ و نبات‌ ـ با آبی‌ که‌ آن‌ را از آسمان‌ نازل ‌می‌کنیم‌، زنده‌ ساختیم‌ و آب‌ را سبب‌ حیات‌ هر موجود زنده‌ای‌ در عرصه‌ زمین ‌گردانیدیم‌.

این‌ مقطع‌ از آیه‌ نیز نظریه‌ علمی‌ای‌ را که‌ می‌گوید: منشأ پیدایش‌ حیات‌ اولیه‌، در یابوده‌ است‌، تأیید می‌کند.

«آیا باز هم‌ ایمان‌ نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده‌ آن‌ همه‌ نشانه‌های‌ عظیمی‌ که ‌مقتضی‌ ایمان‌ قطعی‌ به‌ وجود خدای‌ ذوالجلال‌ است‌؟.

**﴿**وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ وَجَعَلۡنَا فِيهَا فِجَاجٗا سُبُلٗا لَّعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ٣١**﴾** [الأنبياء: 31].

«و در زمین‌ کوه‌هایی‌ استوار افگندیم‌» رواسی: کوههای‌ محکم‌ و استوار «تا مبادا زمین‌ آنان‌ را بجنباند» یعنی: تا زمین‌ آنان‌ را نجنباند و مضطرب‌ و ناآرام‌ نسازد «و در آن‌» یعنی: در کوههای‌ استوار یا در زمین‌ «فجاجی‌ پدید آوردیم‌» فجاج: عبارت‌ از گشادگی‌هاست‌. علامه‌ زجاج‌ در باره‌ «فجاج‌» می‌گوید: «هر پارگی‌ وشکافی‌ در میان‌ دو کوه‌، فج‌ است‌». و این‌ گشادگی‌ها «راه‌هایی»‌ فراخ‌ و آماده‌ عبورومرور عابران‌ است‌ «تا باشد که‌ آنان‌ راه‌ یابند» به‌سوی‌ مصالح‌ و منافع‌ زندگی ‌و شهرها و اماکن‌ موردنظر خود.

**﴿**وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ٣٢**﴾** [الأنبياء: 32].

«و آسمان‌ را سقفی‌ محفوظ قراردادیم‌» که‌ از سقوط و افتادن‌ بر زمین‌ محفوظ و نگاه ‌داشته‌ شده‌ است‌. فراء در تفسیر آن‌ می‌گوید: «آسمان‌ به‌ وسیله‌ ستارگان‌ از دستبرد شیاطین‌ محفوظ است‌» «و آنان‌ از آیات‌ آسمان‌» یعنی: از نگرش‌ در احوال ‌و نشانه‌های‌ آن‌ ـ همچون‌ خورشید، ماه‌ و غیره‌ که‌ دال‌ بر وجود خدای‌ سبحان‌، وحدانیت‌، کمال‌ قدرت‌ و بزرگی‌ حکمت‌ اوست‌ «اعراض‌ می‌کنند» و در آنها به‌درستی‌ تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به‌ وجود و وحدانیت‌ خالق‌ متعال‌ پی‌ ببرند.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ٣٣**﴾** [الأنبياء: 33].

«و اوست‌ آن‌که‌ شب‌ و روز و آفتاب‌ و ماه‌ را آفرید که‌ هر یک‌ در سپهری ‌شناورند» یعنی: هریک‌ از خورشید و ماه‌ و ستارگان‌، در سپهر (فلک) خاص‌ و معین‌ خود در فضا شناورند پس‌ فلک‌ آنها عبارت‌ است‌ از: مدار و خط سیر آنها لذا هر یک‌ در فلک‌ و مدار خود همچون‌ شناگری‌ که‌ در آب‌ شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره‌ می‌کنیم‌ که‌ تعمق‌ در هریک‌ از ادله‌ شش‌گانه‌ ذکر شده‌ در این‌ آیات‌، بویژه‌ در عصر حاضر که‌ آیات‌ قرآن‌ کریم‌ بر جبین‌ علوم‌ جدید می‌درخشند، برای ‌ایمان‌ آوردن‌ جهانی‌ کافی‌ است‌.

**﴿**وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ٣٤**﴾** [الأنبياء: 34].

«و ما پیش‌ از تو هم‌ برای‌ هیچ‌ بشری‌ جاودانگی‌ قرار ندادیم‌» در دنیا. اکثر فقها با استناد به‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ برآنند که: خضر ÷ نیز در گذشته‌ است‌. «آیا اگر تو بمیری‌» به‌ اجل‌ مقرر و محتوم‌ خود «آنان‌ جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری‌، آنها نیز می‌میرند بنابراین‌، در مرگ‌ دشمن‌ هیچ‌ گونه‌ شادی‌ و دشمن‌ کامی‌ای ‌نیست‌.

این‌ آیه‌ چنان‌که‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است‌، هنگامی‌ نازل‌ شد که‌ کفار گفتند: محمد ص به‌زودی‌ می‌میرد و ما از دست‌ وی‌ راحت‌ می‌شویم‌. ابن‌منذر از ابن‌جریج‌ روایت‌ دیگری‌ را در بیان‌ سبب‌ نزول‌ ذکر کرده‌ و می‌گوید: از ملأ أعلی ‌به‌ رسول‌ خدا ص خبر مرگ‌ ایشان‌ را دادند، آن‌ حضرت‌ ص عرض‌ کردند: پروردگارا! چه‌ کسی‌ برای‌ امتم‌ باقی‌ می‌ماند تا آنان‌ را رهبری‌ کند؟ همان‌ بود که ‌این‌ آیه‌کریمه‌ نازل‌ شد.

**﴿**كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗۖ وَإِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ٣٥**﴾** [الأنبياء: 35].

«هر نفسی‌ چشنده‌ مرگ‌ است‌» یعنی: هر روحی‌ چشنده‌ مفارقت‌ و جدایی‌ از جسم‌ خویش‌ است‌ پس‌ احدی‌ از صاحبان‌ ارواح‌ باقی‌ نمی‌ماند مگر این‌که‌ روح‌ از بدنش‌ جدا می‌شود؛ هر کسی‌ که‌ باشد و این‌ مقتضای‌ صفت‌ قهاریت‌ حق‌ تعالی‌ است ‌«و شما را از راه‌ امتحان‌ به‌ بد و نیک‌ مبتلا می‌کنیم‌» ابن‌عباس‌ س در تفسیر آن‌ می‌گوید: «یعنی‌ شما را به‌ آسانی‌ و سختی‌، سلامتی‌ و بیماری‌، توانگری‌ و فقر، حلال‌ و حرام‌، طاعت‌ و معصیت‌ و هدایت‌ و ضلالت‌ می‌آزماییم‌ تا در عینیت ‌بنگریم‌ که‌ شکر و صبر شما چگونه‌ است‌». البته‌ آزمودن‌ به‌ نعمت‌، سخت‌تر از آزمودن‌ به‌ نکبت‌ و مصیبت‌ است‌ چرا که‌ بسیاری‌ در آزمون‌ دشواری‌ها موفق ‌می‌شوند اما کم‌اند کسانی‌ که‌ در آزمون‌ نعمت‌ها پایداری‌ کنند «و به‌سوی‌ ما بازگردانیده‌ می‌شوید» نه‌ به‌سوی‌ دیگران‌ پس‌ شما را در برابر اعمالتان‌ جزا می‌دهیم‌.

**﴿**وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي يَذۡكُرُ ءَالِهَتَكُمۡ وَهُم بِذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ هُمۡ كَٰفِرُونَ٣٦**﴾** [الأنبياء: 36].

«و کسانی‌ که‌ کافر شدند» یعنی: مشرکان‌ «چون‌ تو را ببینند، فقط به‌ مسخره‌ات ‌می‌گیرند» هزو: تمسخر است‌. و می‌گویند: «آیا این‌ همان‌ کسی‌ است‌ که‌ خدایانتان ‌را یاد می‌کند؟» یعنی: به‌ خدایانتان‌ بد می‌گوید و بر آنها عیب‌ می‌گیرد؟ «درحالی‌که‌آنان‌ خود، یاد رحمان‌ را منکرند» یعنی: مشرکان‌ رسول‌ خدا ص را به‌مسخره ‌می‌گیرند که‌ چرا خدایان‌ بی‌جانی‌ را که‌ از سود و زیان‌ رساندن‌ ناتوانند به‌ بدی‌ یاد می‌کند، حال‌ آن‌که‌ خود از یاد کردن‌ خدای‌ رحمان‌ به‌ آنچه‌ که‌ شایسته‌ شأن‌ وی ‌از یگانگی‌ است‌، کافر و منکرند پس‌ در واقع‌ آنها هستند که‌ سزاوار طعن‌ و تمسخرو سرزنش‌ می‌باشند نه‌ نبی‌ رحمت‌.

سدی‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ می‌کند: رسول‌ خدا ص از کنار ابوجهل‌ و ابوسفیان‌ می‌گذشتند درحالی‌که‌ آن‌دو با هم‌ مشغول‌ گفت‌وگو بودند و چون ‌ابوجهل‌ رسول‌ خدا ص را دید، استهزاکنان‌ خندید و خطاب‌ به‌ ابوسفیان‌ گفت: این‌ همان‌ پیامبر طایفه‌ بنی‌ عبد مناف‌ است‌!! ابوسفیان‌ خشمگین‌ گشت‌ و گفت: آیا منکر آن‌ هستید که‌ از بنی‌ عبدمناف‌ پیامبری‌ مبعوث‌ گردد؟ رسول‌ خدا ص سخن‌ آن ‌دو را شنیدند پس‌ روی‌ به‌ ابوجهل‌ نموده‌ او را تهدید کردند و گفتند: من ‌تو را از عناد و مخالفت‌ دست‌بردار نمی‌بینم‌ تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ تو نیز همان‌ برسد که‌ به‌ عمویت‌ ولیدبن‌ مغیره‌ رسید. سپس‌ روی‌ به‌ ابوسفیان‌ کرده‌ فرمودند: اما تو! تو هم‌ نگفتی‌ آنچه‌ را که‌ گفتی‌ «در دفاع‌ از بنی‌ عبد مناف‌»، مگر به‌ انگیزه‌ حمیت‌ وننگ‌ «قبیله‌ وی‌». همان‌ بود که‌ آیه‌کریمه‌ نازل‌ شد.

**﴿**خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖۚ سَأُوْرِيكُمۡ ءَايَٰتِي فَلَا تَسۡتَعۡجِلُونِ٣٧**﴾** [الأنبياء: 37].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: آیه‌کریمه‌ درباره‌ قبیله‌ قریش‌ نازل‌ شد زیرا آنها عذاب‌ الهی‌ را به‌ شتاب‌ طلبیدند.

«انسان‌ از شتاب‌ آفریده‌ شده ‌است‌» یعنی: شتاب‌ کردن‌ در کارها جزو طبیعت ‌انسان‌ است‌ «به‌زودی‌ آیات‌ خود را به‌ شما می‌نمایانیم‌» یعنی: به‌زودی‌ مجازات‌های ‌خود را ـ با عذاب‌ دوزخ‌ ـ بر شما فرود می‌آوریم‌ «پس‌ از من‌ به ‌شتاب ‌نخواهید» فرود آوردن‌ عذاب‌ را قبل‌ از وقت‌ آن‌ چرا که‌ این‌ عذاب‌ خواه‌ناخواه‌ بر شما آمدنی‌ است‌. به‌ قولی: مراد از «آیات‌» معجزاتی‌ است‌ که‌ بر راستگویی ‌رسول‌ خدا ص دلالت‌ می‌کند و سرانجام‌ نیکی‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ برای‌ آن ‌حضرت‌ ص و دعوت‌شان‌ قرار داده‌ است‌.

**﴿**وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٣٨**﴾** [الأنبياء: 38].

«و می‌گویند» مشرکان‌ «اگر راست‌ می‌گویید پس‌ این‌ وعده‌ کی ‌فرا می‌رسد؟» یعنی: ای‌ مسلمانان‌! اگر شما به‌ وعده‌ خود درباره‌ فرودآمدن‌ عذاب ‌و فرا رسیدن‌ قیامت‌ صادق‌ هستید ـ همان‌ وعده‌ای‌ که‌ آن‌ را در قرآن‌ تلاوت ‌می‌کنید و می‌گویید که‌ از نزد خداست‌ ـ پس‌ آن‌ وعده‌ کی‌ فراخواهد رسید؟ البته ‌آنها این‌ سخن‌ را از سر تکذیب‌ و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

**﴿**لَوۡ يَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمۡ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ٣٩**﴾** [الأنبياء: 39].

پاسخ‌ این‌ است: «اگر کافران‌ صورت‌ حال‌ آن‌ وقت‌ را که‌ آتش‌ را نه‌ از چهره‌هایشان ‌و نه‌ از پشت‌هایشان‌ باز نمی‌توانند داشت‌ و نه‌ خود نصرت‌ داده‌ می‌شوند، می‌دانستند» چنین‌ سخنانی‌ نمی‌گفتند و قطعا به‌ اوصاف‌ کفر و استهزا و شتاب‌زدگی‌ وصف‌ نمی‌شدند. آری‌! اگر آنها با علم‌ یقین‌ به‌ این‌ حالات‌ راه ‌می‌بردند، یقینا می‌دانستند که‌ قیامت‌ آمدنی‌ است‌ لذا این‌ جهل‌شان‌ است‌ که‌ کفر و استهزا و انکار قیامت‌ را در نگاه‌ و اندیشه‌شان‌ این‌چنین‌ سهل‌ و ساده‌ گردانیده‌ است‌.

**﴿**بَلۡ تَأۡتِيهِم بَغۡتَةٗ فَتَبۡهَتُهُمۡ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ٤٠**﴾** [الأنبياء: 40].

«بلکه‌» آتش‌ دوزخ‌، یا قیامت‌ «به‌طور ناگهانی‌ به‌ آنان‌ می‌رسد» به‌گونه‌ای‌ که‌ غافلگیر می‌شوند «و آنان‌ را بهت‌زده‌ می‌کند» یعنی: حیران‌، سراسیمه و غافلگیرشان‌ می‌گرداند به‌ طوری‌که‌ دست‌ و پای‌ خود را گم‌ می‌کنند و نمی‌دانند که‌ چه‌ باید بکنند «نمی‌توانند آن‌ را برگردانند» یعنی: نمی‌توانند آتش‌ دوزخ‌ را ازچهره‌ها و پشتهای‌ خود دفع‌ کنند «و نه‌ به‌ آنان‌ مهلت‌ داده‌ می‌شود» یعنی: هیچ‌ گونه ‌ضرب‌الاجل‌ و تأخیری‌ هم‌ برای‌شان‌ منظور نمی‌شود تا توبه‌ کنند و عذری‌ پیش ‌آورند.

**﴿**وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ٤١**﴾** [الأنبياء: 41].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ برای‌ دلجویی‌ از پیامبر خویش‌ ص می‌فرماید: «و مسلما پیامبران‌ پیش‌ از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این‌ گروه‌ مشرک‌ تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان‌ که‌ امت‌های‌ پیشین‌ نیز با پیامبران‌ خود همین‌ روش‌ رادر پیش‌ گرفته‌ و به‌ شأن‌ و جایگاه‌ والایشان‌ بی‌حرمتی‌ کردند «پس‌ کسانی‌ که‌ آنان‌ را مسخره‌ می‌کردند، آنچه‌ که‌ آن‌ را به‌ استهزا می‌گرفتند» یعنی: جزای‌ استهزای‌شان ‌«گریبانگیرشان‌ شد» و آن‌ جزا بر کسانی‌ که‌ پیامبران‌ را مورد تمسخر قرار داده‌ و به‌ایشان‌ استهزا می‌کردند احاطه‌ کرد و از عذاب‌ الهی‌ هیچ‌ گریزگاهی‌ نیافتند. البته‌ این‌ وعده‌ای‌ است‌ به‌ رسول‌ خدا ص که‌ فرجام‌ کفار زمانشان‌ نیز همین‌ خواهد شد چنان‌که‌ فرجام‌ کار تمسخرکنندگان‌ انبیای‌ پیشین‌ چنین‌ بود.

**﴿**قُلۡ مَن يَكۡلَؤُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحۡمَٰنِۚ بَلۡ هُمۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِم مُّعۡرِضُونَ٤٢**﴾** [الأنبياء: 42].

«بگو چه ‌کسی‌ شما را شب‌ و روز از عذاب‌ رحمان‌ نگهبانی‌ می‌کند؟» یعنی: چه‌ کسی‌ شما را از آنچه‌ که‌ خدای‌ رحمان‌ می‌خواهد بر شما از مجازاتهای‌ دنیا و آخرت ‌فرودآورد، حفظ و حراست‌ می‌کند؟ پاسخ‌ این‌ است‌ که‌ هیچ‌ کس‌! «بلکه‌ آنان‌ از یاد پروردگارشان‌ رویگردانند» خدای‌ ﻷ‌ را به‌یاد نمی‌آورند و یاد او هم‌ به‌فکرشان‌ خطور نمی‌کند بلکه‌ از این‌ فکر و اندیشه‌ اعراض‌ کرده‌ و هرگز زحمت‌ فکر کردن‌ در این‌ امور را به‌ خود نمی‌دهند.

**﴿**أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ٤٣**﴾** [الأنبياء: 43].

«آیا برای‌ آنان‌ خدایانی‌ غیر از ما است‌ که‌ از آنان‌ حمایت‌ کنند؟» یعنی: مگر برای‌شان‌ جز ما خدایان‌ دیگری‌ است‌ که‌ آنان‌ را از عذاب‌ ما باز دارند؟ نه‌! آن‌گونه‌ که‌ می‌پندارند نیست‌؛ «نه‌ می‌توانند خود را نصرت‌ دهند» یعنی: آن‌ خدایان‌ ادعایی‌شان ‌از یاری‌ دادن‌ خود عاجزند پس‌ چگونه‌ می‌توانند دیگران‌ را یاری‌ دهند؟ «و نه‌ از جانب‌ ما هم‌ محفوظ می‌مانند» یعنی: آن‌ خدایان‌ پنداری‌ از جانب‌ الله أ نیز تأیید وتوفیقی‌ نمی‌یابند پس‌ چگونه‌ می‌توانند دیگران‌ را یاری‌ و توفیق‌ دهند؟.

**﴿**بَلۡ مَتَّعۡنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۗ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَآۚ أَفَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ٤٤**﴾** [الأنبياء: 44].

«بلکه‌ اینان‌ و پدرانشان‌ را بهره‌مند کردیم‌» یعنی: مردم‌ مکه‌ و پدرانشان‌ را با نعمت‌هایی‌ که‌ برآنان‌ دادیم‌، بهره‌مند کردیم‌ «تا آن‌که‌ عمرشان‌ به‌ درازا کشید» پس ‌به‌ این‌ طول‌ عمر فریفته‌ شده‌ و گمان‌ کردند که‌ پیوسته‌ در همین‌ نازونعمت‌ برقرار خواهند ماند «آیا نمی‌بینند» یعنی: آیا نمی‌نگرند تا این‌ حقیقت‌ را که‌ دلیل‌ آشکار نافذ بودن‌ امر الهی‌ و عجز دیگران‌ است‌ ببینند؛ «که‌ ما می‌آییم‌ و زمین‌ را از جوانب‌ آن ‌فرو می‌کاهیم‌؟» یعنی: سرزمین‌ کفر را از اطراف‌ و جوانب‌ آن‌ ـ با غالب‌ ساختن ‌مسلمانان‌ بر آن‌ ـ می‌کاهیم‌ و آن‌ را برای‌ پیامبر خود ص و مسلمانان‌ ـ کشوری ‌پس‌ از کشور دیگر و قلمروی‌ پس‌ از قلمرو دیگر ـ می‌گشاییم‌؟ به‌ قولی‌ معنی‌ این ‌است: ما با کشتن‌ و اسیر ساختن‌ کفار، از زمین‌ می‌کاهیم‌.

بعضی‌ از دانشمندان‌ عصر حاضر برآنند که‌ آیه‌ کریمه‌ بر کاستن‌ از اطراف‌ کره ‌زمین‌ ـ در شمال‌ و جنوب‌ آن‌ ـ دلالت‌ روشنی‌ دارد و به‌خاطر همین‌ کاستن ‌مداوم‌ از اطراف‌ زمین‌ است‌ که‌ زمین‌ کاملا مدور نیست‌. البته‌ این‌ پدیده‌ای‌ است‌ که‌ دانشمندان‌ از وجود آن‌ در قطب‌ شمال‌ و جنوب‌، به‌ خط «اهلیجی‌» تعبیر می‌کنند و این‌ اعجاز دیگری‌ از معجزات‌ علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است[[40]](#footnote-40).

«آیا باز هم‌ آنان‌ پیروزند؟» و آنچه‌ بر سر همه‌ می‌آید، بر سرشان‌ نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه‌ آنان‌ بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که‌ ما از اطراف‌ سر زمین‌شان‌ می‌کاهیم‌ تا بدانجا که‌ آنان‌ را در سر زمین‌شان‌ محاصره‌ می‌کنیم‌ و سپس‌ آن‌ را بر پیامبر خود و مسلمین‌ می‌گشاییم‌ و کار کفار را واژگون‌ و بی‌سرانجام‌ می‌گردانیم‌؟! که‌ این‌ معنی ‌بنا بر تفسیر اول‌ است‌.

**﴿**قُلۡ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلۡوَحۡيِۚ وَلَا يَسۡمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ٤٥**﴾** [الأنبياء: 45].

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ پیامبرش‌ دستور می‌دهد تا به‌ مشرکان‌ چنین‌ بگوید: «بگو: جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ فقط شما را به‌ وسیله‌ وحی‌ هشدار می‌دهم‌» نه‌ از پیش‌خودم‌ و این‌ مأموریتی‌ است‌ که‌ خداوند أ مرا برای‌ انجام‌ آن‌ مبعوث‌ کرده‌ است‌ «ولی‌ چون‌ ناشنوایان‌ بیم‌ داده‌ شوند، دعوت‌ را نمی‌شنوند» یعنی: قطعا کسی‌ که‌ خداوند أ شنوایی‌اش‌ را از بین‌ برده‌ باشد، دعوت‌ و ندای‌ کسی‌ را که‌ از افتادن‌ در خطر بیمش‌ می‌دهد نمی‌شنود پس‌ این‌ گروه‌ نیز از شنیدن‌ بیم‌ و هشدارهای‌ تو کرند زیرا همچون‌ کران‌ از کنار هشدارهای‌ تو بی‌پروا می‌گذرند.

**﴿**وَلَئِن مَّسَّتۡهُمۡ نَفۡحَةٞ مِّنۡ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ٤٦**﴾** [الأنبياء: 46].

«و اگر شمه‌ای‌» یعنی: کمترین‌ چیزی‌ «از عذاب‌ پروردگارت‌ به‌ آنان‌ برسد، قطعا می‌گویند» اعتراف‌کنان‌ «ای‌ وای‌ بر ما، بی‌گمان‌ ما ستمکار بوده‌ایم‌» یعنی: در آن‌ هنگام‌ است‌ که‌ آنان‌ به‌ ولوله‌ و واویلا پرداخته‌ و به‌ ظلم‌ و ستم‌ خویش‌ اعتراف ‌می‌کنند.

**﴿**وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ٤٧**﴾** [الأنبياء: 47].

«و ترازوهای‌ عدل‌ را» که‌ راست‌ و درست‌ و دقیق‌سنج‌اند «در روز قیامت‌ درمیان ‌می‌نهیم‌» برای‌ وزن‌ کردن‌ اعمال‌ بندگان‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که‌ ترازوی‌ عدل‌ الهی‌ در روز قیامت‌ یک‌ ترازو است‌ پس‌ (ترازوها) از آن‌ روی‌ به‌صیغه‌ جمع‌ آمده‌ که‌ اعمالی‌ که‌ در آن‌ روز وزن‌ می‌شوند، متعددند». «پس‌ بر هیچ‌کس‌ در چیزی‌ ستم‌ کرده‌ نشود» یعنی: آن‌ ترازو چنان‌ به‌ عدل‌ مطلق‌ سنجش‌ می‌کند که‌ از نیکی‌های‌ هیچ‌ نیکوکاری‌ چیزی‌ کم‌ نشده‌ و بر بدی‌ هیچ‌ بدکاری‌ نیز چیزی‌ افزوده‌ نمی‌شود «و اگر هم‌وزن‌ دانه‌ خردلی‌ باشد» یعنی: اگر عمل‌ بسیار سبک‌ و ناچیز باشد؛ چون‌ دانه‌ سپندی‌ در کوچکی‌ خویش‌ «آن‌ را می‌آوریم‌» یعنی: آن‌ را از همانجایی‌ که‌ در ملک‌ ما قرار داشته‌، با همان‌ وزن‌ حقیقی‌اش‌ حاضر می‌کنیم‌ تا بر آن‌ پاداش‌ دهیم‌ «و ما خود حسابرسی‌ را بسنده‌ایم‌» و حساب‌ را به‌ درستی‌ و محکمی‌ هر چه‌ تمامتر برپا می‌داریم‌ پس ‌هیچ ‌چیز از نزد ما فوت‌ نمی‌شود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «كلمتان‌ خفيفتان‌ علي ‌اللسان‌ ثقيلتان‌ في ‌الميزان‌ حبيبتان‌ إلى الرحمن‌، سبحان‌ الله‌ وبحمده‌، سبحان‌ الله‌ العظيم». «دو كلمه‌اند كه‌ بر زبان‌ سبك‌، در ترازوی‌ اعمال‌ سنگین‌ و نزد خدای‌ رحمان ‌بسیار دوست ‌داشتنی‌ می‌باشند: سبحان‌ الله وبحمده‌ ـ سبحان‌ الله العظیم‌».

**﴿**وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلۡفُرۡقَانَ وَضِيَآءٗ وَذِكۡرٗا لِّلۡمُتَّقِينَ٤٨**﴾** [الأنبياء: 48].

«و هرآینه‌ به‌ موسی‌ و هارون‌ فرقان‌ دادیم‌» مراد از فرقان: تورات‌ است‌ زیرا در آن‌ میان‌ حلال‌ و حرام‌ و حق‌ و باطل‌ فرق‌ نهاده‌ شده‌. به‌ قولی: مراد از فرقان‌ در اینجا، پیروزی‌ بر دشمنان‌ است‌ «و» تورات‌ «روشنی‌ است‌» یعنی: تورات‌ برای ‌پرهیزگاران‌ هدایت‌ و نوری‌ است‌ پس‌ اگر به‌ آن‌ تمسک‌ جویند، روانشان‌ از آن‌ روشن‌ گشته‌ و به‌ وسیله‌ انوار آن‌ بر تاریکی‌های‌ جهل‌ و گمراهی‌ فایق‌ می‌آیند «و برای‌ پرهیزگاران‌ پندی‌ است‌» که‌ به‌ آنچه‌ در آن‌ است‌، پندواندرز می‌گیرند پس ‌فقط پرهیزگارانند که‌ از آن‌ نفع‌ می‌برند و فقط آنانند که‌ تورات‌ در حقشان‌ نور و هدایت‌ و فرقانی‌ است‌.

**﴿**ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشۡفِقُونَ٤٩**﴾** [الأنبياء: 49].

«همان‌ کسانی‌ که‌ از پروردگارشان‌ غائبانه‌ می‌ترسند» یعنی: درحالی‌ از عذاب‌ حق‌ تعالی‌ می‌ترسند که‌ او نسبت‌ به‌ آنان‌ غایب‌ است‌. یا در خلوت‌ خویش ‌از بندگان‌، از عذاب‌ حق‌ تعالی‌ می‌ترسند؛ پس‌ این‌ ترس‌ برآمده‌ از تقوا است‌ «وآنان‌ از قیامت‌ بیمناکند» مشفقون: قبلا گفتیم‌ که‌ اشفاق‌ ترسی‌ است‌ که‌ با توقع‌ و احتیاط همراه‌ باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که‌ از قیامت‌ چنین‌ هراس‌ و نگرانی‌ای‌ دارند. پس‌ این‌ گروه‌اند که‌ تورات‌ در حق‌شان‌ فرقان‌، نور و ذکری‌ است‌.

و هرگاه‌ تورات‌ نور و ذکری‌ باشد، قرآن‌ از باب‌ اولی‌ چنین‌ است:

**﴿**وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ٥٠**﴾** [الأنبياء: 50].

«و این‌ ذکری‌ است‌ مبارک‌» یعنی: قرآن‌ برای‌ کسی‌ که‌ از آن‌ پند می‌گیرد، اندرزی‌ خجسته‌ و موعظه‌ بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت‌ است‌ «که‌ آن‌ را فروفرستادیم‌» بر محمد ص «آیا شما به‌ آن‌ منکرید؟» یعنی: چگونه‌ منکر آنید که‌ قرآن‌ از جانب‌ خدای‌ ﻷ‌ نازل‌ شده‌ است‌، با آن‌که‌ به‌ این‌ امر که‌ تورات‌ فروفرستاده‌ حق‌ تعالی‌ است‌ معترفید؟ استفهام‌ برای‌ توبیخ‌ است‌. قبلا نیز در این‌ تفسیر شریف‌ بیان‌ کردیم‌ که‌ در بسیاری‌ از مواضع‌ قرآن‌، پیامبر ما ص با موسی‌ ÷ و تورات‌ با قرآن‌ مقرون‌ با هم‌ ذکر می‌شوند.

**﴿**۞وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ٥١**﴾** [الأنبياء: 51].

«و درحقیقت‌، پیش‌ از آن‌ به‌ ابراهیم‌ رشد او را دادیم‌» یعنی: پیش‌ از دادن‌ تورات ‌به‌ موسی‌ و هارون‌، رشدی‌ را که‌ سزاوار ابراهیم‌ و امثال‌ وی‌ از پیامبران † است ‌به‌ او دادیم‌ و او را به‌ راههای‌ خیر و صلاح‌ در دین‌ و دنیا راهنمون‌ کردیم‌. یا مراد این‌ است: رشد و رهیافت‌ ابراهیم‌ ÷ را پیش‌ از نبوتش‌ به‌ وی‌ دادیم‌؛ یعنی‌ آن‌گاه‌که‌ شب‌ بر وی‌ پرده‌ افگند و او ماه‌ و ستارگان‌ را دید، به‌ او توفیق‌ تفکر و استدلال ‌دادیم[[41]](#footnote-41)‌ «و ما به‌ او دانا بودیم‌» که‌ شایسته‌ و پذیرای‌ رشد است‌ و برای‌ این‌ کار صلاحیت‌ و آمادگی‌ دارد.

**﴿**إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢**﴾** [الأنبياء: 52].

«آن‌گاه‌ که‌» ابراهیم‌ ÷ «به‌ پدر خود» آذر «و به‌ قومش‌» نمرود و پیروان‌ وی‌ «گفت: این‌ تمثالهایی‌ که‌ شما ملازم‌ آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این‌ بتانی‌ که‌ شمابه‌ پرستش‌ آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته‌ این‌ حقیقت‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ از همان‌ کوچکی‌ پرستش‌ مجسمه‌ها را توسط قومش‌ به‌ انکار برخواست‌ و بتان‌ را تحقیر کرد، خود بزرگترین‌ نشانه‌ رشد وی‌ بود. اصل‌ تمثال: چیزی‌ است‌ که‌ با چیز دیگری‌ از مخلوقات‌ خدای‌ سبحان‌ شبیه‌سازی‌ شده‌ باشد و بتانی‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ پرستش‌ آنها را به‌ زیر سؤال‌ برد، نیز به‌ تصاویر مختلف‌ صورت‌ نگاری‌ شده‌ بودند. بدین‌سان‌ بود که‌ ابراهیم‌ ÷ پرستش‌ بتان‌ از سوی‌ قومش‌ را به‌ زیر سؤال‌ برد. روایت ‌شده‌است‌ که‌ علی‌ س از نزد گروهی‌ که‌ مشغول‌ بازی‌ شطرنج‌ بودند می‌گذشت‌ پس‌خطاب‌ به‌ آنان‌ به‌ این‌ آیه‌ استشهاد نمود: ﴿مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ﴾ [الأنبياء: 52] «این‌ تمثالهایی‌ كه‌ شما ملازم‌ آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی‌ از شما اخگری ‌را به‌دست‌ گیرد تا در دست‌ او خاموش‌ شود و خاکستر گردد، بهتر از آن‌ است‌ که ‌به‌ این‌ مهره‌ها دست‌ بزند.

**﴿**قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ٥٣**﴾** [الأنبياء: 53].

پدر ابراهیم‌ ÷ و بت‌ پرستان‌ دیگر در پاسخ‌ وی‌ «گفتند: پدران‌ خود را پرستشگران‌ آنها یافتیم‌» یعنی: پدران‌ خود را در حالی‌ یافتیم‌ که‌ این‌ مجسمه‌ها را پرستش‌ می‌کردند پس‌ ما هم‌ با اقتدا به‌ آنان‌ و دنبال‌ کردن‌ راه‌ و رسم‌شان‌ به‌ پرستش ‌آنها پرداخته‌ایم‌.

**﴿**قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٥٤**﴾** [الأنبياء: 54].

«گفت: قطعا شما و پدرانتان‌ در گمراهی‌ آشکاری‌ بودید» از راه‌ حق‌ و این‌ انحراف ‌و کجروی‌ شما بر هیچ‌ صاحب‌ عقل‌ و بصیرتی‌ پنهان‌ نیست‌.

باید دانست‌ که‌ مقلدان‌ اهل‌ اسلام‌ نیز ـ چنانچه‌ بر دریافت‌ مستدل‌ احکام‌ از کتاب‌ و سنت‌ قادر باشند ولی‌ در عین‌حال‌ به‌ پیروی‌ بی‌دلیل‌ از پیشینیانشان‌ اکتفا ورزند ـ نوعی‌ شباهت‌ به‌ این‌ گروه‌ دارند و به‌سبب‌ این‌ شباهت‌ است‌ که‌ اگر کسی‌حکمی‌ را ـ حتی‌ با پشتوانه‌ برهان‌ و دلیل‌ روشن‌ و آشکار ـ به‌ آنها ابلاغ‌ کند، آن‌را رد کرده‌ و از تقلید خویش‌ دفاع‌ می‌کنند.

**﴿**قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ٥٥**﴾** [الأنبياء: 55].

«گفتند» بت‌ پرستان‌ به‌ ابراهیم‌ ÷ «آیا حق‌ را برای‌ ما آورده‌ای‌ یا تو از بازی‌کنندگانی‌؟» یعنی: آیا تو در آنچه‌ می‌گویی‌ جدی‌ هستی‌، یا که‌ با ما مزاح‌ وشوخی‌ می‌کنی‌؟.

**﴿**قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ٥٦**﴾** [الأنبياء: 56].

ابراهیم‌ ÷ «گفت‌» نه‌ با شما شوخی‌ دارم‌ و نه‌ هم‌ بازیگرم‌ «بلکه‌» حق‌ این ‌است‌ که‌ «پروردگارتان‌، پروردگار آسمانها و زمین‌ است‌، همو که‌ آنها را آفریده ‌است‌» فطرهن: آنها را خلق‌ و ابداع‌ کرده‌ است‌ «و من‌ بر این‌» امر که‌ فقط پروردگارتان‌ آفریننده‌ آسمانها و زمین‌ است‌، نه‌ غیر وی‌ «از گواهانم‌» یعنی: از دانایان‌ به‌ این‌ حقیقت‌ و از برهان ‌اقامه‌کنندگان‌ برآنم‌ زیرا گواه‌ کسی‌ است‌ که‌ امر مورد گواهی‌، بر وی‌ روشن‌، مبرهن‌ و مستدل‌ باشد.

**﴿**وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ٥٧**﴾** [الأنبياء: 57].

همچنین‌ ابراهیم‌ ÷ گفت: «و سوگند به‌ خدا که‌ بعد از آن‌که‌ پشت‌ کردید و رفتید» از شهر به‌سوی‌ اجتماع‌ جشن‌ خود «البته‌ در کار بتانتان‌ کیدی‌ خواهم ‌کرد» یعنی: نسبت‌ به‌ آنها تدبیری‌ عملی‌ به‌ کار خواهم‌ برد و آنها را خواهم ‌شکست‌. بدین‌گونه‌ بود که‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ آنان‌ سوگند یاد کرد که‌ با توکل‌ به‌ خدای ‌سبحان‌ و به‌ انگیزه‌ دفاع‌ از حق‌ به‌زودی‌ از مرحله‌ محاجه‌ با زبان‌، به‌سوی‌ مرحله ‌تغییر منکر با فعل‌ و عمل‌، گذر خواهدکرد. نقل‌ است‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ این‌ سخن‌ را آهسته‌ گفت‌ و مردی‌ از آنان‌ این‌ سخنش‌ را شنید. یادآور می‌شویم‌ که‌ قوم‌ ابراهیم‌ ÷ جشن‌ سالیانه‌ای‌ داشتند که‌ همه‌ ساله‌ به‌طور گروهی‌ از شهر بیرون‌ رفته‌ و در آن‌ شرکت‌ می‌کردند و چون‌ از مراسم‌ جشن‌ باز می‌گشتند یکراست‌ به‌ بتخانه‌ رفته‌ برای‌ بتان‌ سجده‌ می‌نمودند پس‌ ابراهیم‌ ÷ در آن‌ روز با پیش‌ افگندن‌ این‌ بهانه‌ که‌ بیمار است‌، با آنان‌ بیرون‌ نرفت‌ زیرا بر اجرای‌ نقشه‌اش‌ در مورد بتان‌ مصمم ‌بود.

**﴿**فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ٥٨**﴾** [الأنبياء: 58].

«پس‌ آنها را ریزریز کرد» ابراهیم‌ ÷ بتان‌ را درهم‌ شکست‌ و خرد و قطعه‌قطعه‌شان‌ کرد «مگر بت‌ بزرگترشان‌ را» یعنی: بت‌ بزرگتر از میان‌ بتان‌ را. نقل‌ است‌که‌ ابراهیم‌ ÷ تبر را بر گردن‌ او آویخت‌، یا آن‌ را در دستش‌ قرار داد «باشد که ‌به‌سوی‌ او» یعنی: به‌سوی‌ آن‌ بت‌ بزرگتر یا به‌سوی‌ ابراهیم‌ ÷ «بازگردند» وابراهیم‌ ÷ با آنان‌ با دلایلی‌ که‌ بعدا می‌آید محاجه‌ کند. یا: باشد که‌ آنان‌ به‌سوی ‌بت‌ بزرگتر روی‌ آورند و از او جویا شوند که‌ چه‌ کسی‌ بتان‌ دیگر را درهم‌ شکسته ‌است‌؟ به‌ او بگویند: چرا اینها همه‌ ریزریزند و تو سالمی‌ و تبر بر گردنت‌ آویخته ‌است‌؟! پس‌ چون‌ از وی‌ بپرسند، هیچ‌ صدایی‌ از وی‌ بر نمی‌خیزد، در این‌ هنگام ‌می‌دانند که‌ آن‌ بت‌ نه‌ قادر به‌ رساندن‌ منفعتی‌ است‌، نه‌ می‌تواند زیانی‌ را دفع‌ کند ونه‌ حتی‌ از هیچ‌ کاری‌ آگاه‌ است‌.

**﴿**قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٥٩**﴾** [الأنبياء: 59].

«گفتند: چه‌کسی‌ با خدایان‌ ما چنین‌ کرده‌است‌؟ او واقعا از ستمکاران‌ است‌» یعنی: چون‌ از جشن‌ خویش‌ بازگشتند و دیدند که‌ بر سر خدایانشان‌ چه‌ آمده ‌است‌، این‌سخن‌ را گفتند.

**﴿**قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ٦٠**﴾** [الأنبياء: 60].

«گفتند» بعضی‌ از آنان‌ در پاسخ‌ سؤال‌کنندگان‌. یا همان‌ کسی‌ که‌ سوگند ابراهیم‌ ÷ در به‌کار بردن‌ تدبیری‌ علیه‌ بتان‌ را شنیده‌ بود، گفت: «شنیدیم‌ جوانی‌ از آنان‌ سخن‌ می‌گفت‌» یعنی: از بتان‌ به‌ بدی‌ یاد می‌کرد و عیبشان‌ را برملا می‌نمود؛ «که‌ به‌ او ابراهیم‌ گفته‌ می‌شود» یعنی: اسم‌ او ابراهیم‌ است‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «خداوند أ هیچ‌ پیامبری‌ را به‌ نبوت‌ مبعوث‌ نکرد مگر در جوانی‌». لذا جوانان ‌باید به‌هوش‌ باشند که‌ فرصت‌ جوانی‌ بهترین‌ فرصت‌ برای‌ پرداختن‌ به‌ کار دین ‌است‌.

**﴿**قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ٦١**﴾** [الأنبياء: 61].

«گفتند» زمامداران‌ کفر «پس‌ او را در پیش‌ چشمان‌ مردم‌ حاضر کنید تا باشد که ‌آنان‌ حاضر باشند» در صحنه‌ مجازات‌ وی‌ و از این‌ رویداد درس‌ عبرت‌ بگیرند تا دیگر کسی‌ به‌سوی‌ بتان‌ چپ‌ ننگرد. یا مراد این‌ است: مردم‌ را گرد آورید که‌ علیه ‌ابراهیم‌ ÷ شهادت‌ دهند تا این‌ شهادت‌ حجتی‌ باشد علیه‌ وی‌ و با اتمام‌ این‌ حجت‌، آن‌ تصمیمی‌ که‌ در قبال‌ وی‌ گرفته‌ می‌شود، نزد مردم‌ توجیه‌ شده ‌باشد. البته ‌ابراهیم‌ ÷ نیز دقیقا به‌دنبال‌ چنین‌ هدفی‌ بود تا در یک‌ گردهمایی‌ای‌ بزرگ‌، جهل ‌و کودنی‌شان‌ در پرستش‌ بتان‌ بی‌جان‌ را که‌ حتی‌ در دفع‌ زیان‌ از خود هم‌ توانا نیستند، نمایان‌ سازد.

**﴿**قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِ‍َٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ٦٢ قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡ‍َٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ٦٣**﴾** [الأنبياء: 62-63].

«گفتند» زمامداران‌ کفر خطاب‌ به‌ ابراهیم‌ ÷، بعد از آن‌که‌ او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان‌ ما این‌ کار را کردی‌ ای‌ ابراهیم‌؟ گفت‌» ابراهیم‌ ÷ در حالی‌که‌ به‌سوی‌ بت‌ بزرگتری‌ اشاره‌ می‌کرد که‌ آن‌ را نشکسته‌ بود: «نه‌! بلکه‌ آن‌را همین‌ بزرگترشان‌ کرده‌ است‌» ابراهیم‌ ÷ کار شکستن‌ بتان‌ را به‌ بت‌ بزرگ‌ نسبت ‌داد زیرا تعظیم‌ بسیار زیاد آنان‌ برای‌ وی‌ را می‌دید پس‌ خواست‌ تا بدین‌ وسیله ‌درماندگی‌ او را به‌ آنان‌ نشان‌ دهد آن‌گاه‌ گفت: «پس‌، از آنها بپرسید اگر سخن ‌می‌گویند» یعنی: اگر بتانتان‌ از کسانی‌ هستند که‌ صاحب‌ نطق‌ و بیان‌ می‌باشند و بر سخن‌ گفتن‌ توانایند و اگر آنچه‌ را که‌ به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین ‌گونه‌، ابراهیم‌ ÷ زمینه‌ را برای‌ ارائه‌ بزرگترین‌ حجت‌ بر بطلان‌ آیین‌شان‌ آماده‌ ساخت‌ زیرا وقتی‌ آنها بگویند که‌ بتان‌ نمی‌توانند سخن‌ بگویند، او بی‌درنگ‌ در پاسخ‌شان‌ می‌گوید: پس‌ چگونه‌ به‌ پرستش‌ آنهایی ‌می‌پردازید که‌ حتی‌ از نطق‌ و بیان‌ هم‌ عاجزند؟ لذا هدف‌ حقیقی‌ ابراهیم‌ ÷ نفی ‌آن‌ کار از خود نبود بلکه‌ این‌ نفی‌ به‌ طریق‌ محاجه‌ از وی‌ صادر شد و این‌ شیوه‌ از باب‌ مجاز است‌ که‌ در بیان‌ حجت‌ معمول‌ می‌باشد؛ چنان‌که‌ اگر شما زیبانویس ‌باشید و رفیقتان‌ که‌ خط بدی‌ دارد از شما بپرسد که‌ آیا این‌ خط را شما نوشته‌اید؟ و شما بگویید: نه‌! بلکه‌ تو نوشته‌ای‌!! مراد شما از این‌ سخن‌ دروغ ‌گفتن‌ نیست ‌بلکه‌ نوعی‌ طنز و استهزاء است‌ و در عین‌حال‌ تأییدی‌ است‌ بر این‌که‌ خود شما آن‌ را نوشته‌اید.

**﴿**فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٦٤**﴾** [الأنبياء: 64].

«پس‌ به‌ خود رجوع‌ کردند» یعنی: کفار به‌ خود آمدند و به‌سوی‌ یک‌دیگر بسان ‌نگرش‌ کسی‌ که‌ از حجت‌ درمانده‌ و کاملا مسکوت‌ و مبهوت‌ می‌شود، نگریستند زیرا به‌ این‌ حقیقت‌ پی ‌بردند که‌ هرکس بر دفع‌ متجاوز و دفع‌ زیان‌ از خود ناتوان‌ باشد، محال‌ است‌ که‌ سزاوار پرستش‌ باشد، آخر ابراهیم‌ این‌ بتان‌ را شکسته‌ و باز در کمال‌ قدرت‌ و جرأت‌ رودرروی‌ ما ایستاده‌ است‌ و هیچ‌ گزندی‌ هم‌ به‌ وی ‌نرسیده‌ است‌! «پس‌ با یک‌دیگر گفتند: درحقیقت‌ شما ستمکارید» بر خویشتن ‌خویش‌ با پرستش‌ این‌ جمادات‌ بی‌جان‌ و ناتوان‌، نه‌ این‌ کسی‌ که‌ شکننده‌ بتانی ‌است‌ که‌ شما آنها را خدایان‌ نام‌ گذاشته‌اید زیرا کسی‌ که‌ نتواند تبر را از خود دفع ‌کند، چگونه‌ می‌تواند از پرستشگران‌ خود ضرر را دفع‌ کند؟!.

**﴿**ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ٦٥**﴾** [الأنبياء: 65].

«سپس‌ بر سرهای‌ خویش‌ نگونسار شدند» یعنی: باز به‌ همان‌ جهل‌ و عناد دیرین‌ خویش‌ بازگشتند و به‌ ابراهیم‌ ÷ گفتند: «تو خوب‌ می‌دانی‌ که‌ اینها سخن ‌نمی‌گویند» پس‌ چگونه‌ از ما می‌خواهی‌ که‌ از آنان‌ بپرسیم‌؟.

**﴿**قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ٦٦**﴾** [الأنبياء: 66].

«گفت‌» ابراهیم‌ ÷، بعد از آن‌که‌ به‌ عجز بتان‌ خویش‌ اعتراف‌ کردند: «پس‌ آیا به‌جای‌ خداوند چیزی‌ را می‌پرستید که‌ هیچ‌ سود و زیانی‌ به‌ شما نمی‌رساند؟».

**﴿**أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٦٧**﴾** [الأنبياء: 67].

«اف‌ بر شما» اف: فریادی‌ است‌ که‌ بر دلتنگی‌ و استهزا دلالت‌ می‌کند. آری ‌اف‌ بر شما «و بر آنچه‌ غیر از خدا می‌پرستید» حقارت‌ و گندیدگی‌ و شرمساری‌ بر شما و بر بتان‌ شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تا به‌ قبح‌ و زشتی‌ این‌ کارتان‌ پی‌ برید؟

پس‌ چون‌ در میدان‌ حجت‌ درمانده‌ و از دادن‌ جواب‌ عاجز شدند، به‌ منطق‌ ستم ‌و ارعاب‌ روی‌ آوردند و این‌ شیوه‌ ستمگران‌ در هر زمان‌ و مکانی‌ است:

**﴿**قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ٦٨**﴾** [الأنبياء: 68].

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم‌ ÷ را «بسوزانید» این‌ سخن‌ را برای‌ آن‌ گفتند تا تمایلشان‌ به‌ غلبه‌ بر ابراهیم‌ ÷ را از هر طریقی‌ که‌ باشد، نشان‌ دهند «و خدایان‌ خودرا نصرت‌ دهید» با انتقام‌ گرفتن‌ از ابراهیم‌ که‌ با آنان‌ چنین‌کاری‌ کرده‌ است‌ «اگرکننده‌اید» کاری‌ را در یاری ‌دادن‌ به‌ بتانتان‌.

نقل‌ است‌ که‌ آنان‌ هیزم‌ بسیاری‌ جمع‌ کردند چندان‌که‌ به‌ مدت‌ یک‌ ماه‌ مشغول ‌جمع‌آوری‌ هیزم‌ بودند، سپس‌ آتشی‌ عظیم‌ که‌ شراره‌ های‌ هولناکی ‌داشت ‌برافروختند، به‌ گونه‌ای‌ که‌ هرگز نظیر آن‌ آتش‌ دیده‌ نشده‌ بود آن‌گاه‌ ابراهیم‌ ÷ رابه‌ اشاره‌ مردی‌ از بادیه‌نشینان‌ فارس‌ در کفه‌ منجنیق‌ گذاشته‌ و او را به‌ آتش‌ افگندند پس‌ چون‌ او را به‌ آتش‌ می‌افگندند، فرمود: (حسبي‌ الله‌ و نعم‌ الوكي).ل

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «چون‌ ابراهیم‌ ÷ در آتش‌ افگنده‌ شد، گفت: اللهم‌ إنك‌ في‌ السماء واحد وأنا في ‌الأرض‌ واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه‌ هستی‌ و من‌ در زمین ‌یگانه‌ کسی‌ هستم‌ که‌ تو را می‌پرستم‌». روایت‌ شده‌است‌ که‌ چون‌ او را می‌بستند، گفت: «لا اله‌ الا انت‌ سبحانك‌ لك‌ الحمد ولك‌ الملك‌ لا شریك‌ لك‌». نقل‌ است‌ که‌ عمر وی‌ در آن‌ هنگام‌ شانزده‌ سال‌ بود. همچنین‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ چون‌ ابراهیم‌ ÷را به‌ هوا بلند کردند تا به‌ آتش‌ افگنند، جبرئیل‌ ÷ در هوا به‌ او گفت: آیا حاجتی ‌داری‌؟ ابراهیم‌ ÷ گفت: اما به‌ تو خیر! جبرئیل‌ ÷ گفت: پس‌ از پروردگارت ‌بخواه‌! ابراهیم‌ ÷ گفت: علم‌ او به‌ حالم‌، مرا از درخواست‌ نمودنم‌ بی‌نیاز می‌کند».

**﴿**قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ٦٩**﴾** [الأنبياء: 69].

«گفتیم: ای‌ آتش‌! برای‌ ابراهیم‌ سرد و مایه‌ سلامتی‌ باش‌» یعنی: نمرودیان‌ آتش ‌را برافروختند و ابراهیم‌ ÷ را در آن‌ افگندند اما آتش‌ به‌ فرمان‌ ما بر وی‌ سرد و مایه ‌سلامتی‌ شد و هیچ‌ آسیبی‌ به‌ وی‌ نرسانید. روایت‌ شده ‌است‌ که‌ چون‌ این‌ فرمان‌ الهی‌ صادر شد، هیچ‌ آتشی‌ در زمین‌ باقی‌ نماند مگر این‌که‌ خاموش‌ شد. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عائشه‌ ل از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «وقتی‌ ابراهیم‌ در آتش‌ افگنده‌ شد، هیچ‌ خزنده‌ای‌ در روی‌ زمین‌ نبود مگر این‌که‌ آتش‌ را خاموش‌ می‌کرد، بجز مارمولک‌ که‌ آتش‌ را بر ابراهیم ‌می‌دمید»، عائشه‌ ل می‌افزاید: از این‌ روی‌ رسول‌ خدا ص ما را به‌کشتن‌ مارمولک‌ دستور دادند. همچنان‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوهریره‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «ابراهیم‌ ÷ در تمام‌ حیات‌ خود هیچ‌ دروغی‌ نگفت‌ مگر در سه‌ مورد که‌ هر سه‌ آن‌ در راه‌ خدا أ بود. یکی‌ این‌ گفته ‌وی‌ (خطاب‌ به‌ قوم‌ مشرکش‌، وقتی‌ از او خواستند تا با آنان‌ به‌ جشنشان‌ برود): من‌بیمارم‌ (و نمی‌توانم‌ با شما در جشن‌تان‌ شرکت‌ کنم‌) درحالی‌که‌ او بیمار نبود. دوم ‌این‌ سخن‌ وی‌ به‌ ساره‌ همسرش: (به‌ آن‌ پادشاه‌ ستمگر) بگو که‌ خواهر من‌ هستی[[42]](#footnote-42). و سوم‌ این‌ سخن‌ وی: من‌ بتان‌ را نشکسته‌ام‌ بلکه‌ آن‌ بت‌ بزرگتر بوده‌ که‌ بتان‌ دیگر را شکسته‌است‌».

مفسران‌ می‌گویند: سخن‌ ابراهیم‌ ÷ در هر سه‌جا از باب‌ «معاریض‌» بود که ‌به ‌نوعی‌ محملی‌ داشت‌ و چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص فرموده‌اند، معاریض‌ گریزگاهی ‌از دروغگویی‌ است‌.

**﴿**وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ٧٠**﴾** [الأنبياء: 70].

«و خواستند به‌ او نیرنگی‌ بزنند» با سوزاندنش‌ در آتش‌ «ولی‌ آنان‌ را زیان‌کارترین‌ مردم‌» یعنی: مغلوب‌ترین‌ و پست‌ترین‌ آنها «گردانیدیم‌».

**﴿**وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ٧١**﴾** [الأنبياء: 71].

«و او و لوط را رهانیدیم‌» از سرزمین‌ عراق‌، بعد از آن‌که‌ او را به‌ سلامت‌ از آتش‌ بیرون‌ آوردیم‌ «به‌سوی‌ آن‌ سرزمینی‌ که‌ برای‌ جهانیان‌ در آن‌ برکت‌ نهادیم‌» که‌ سرزمین‌ بیت‌المقدس‌ است‌، سرزمینی‌ که‌ هم‌ از جهت‌ مادی‌ و هم‌ از جهت ‌معنوی‌، مبارک‌ یعنی‌ پربرکت‌ است‌ زیرا آن‌ سرزمین‌، سرزمینی‌ است‌ بسیار حاصلخیز و دارای‌ جویبارها و میوه‌ها و محصولات‌ بسیار همچنین‌ از آن ‌روی‌ مبارک‌ است‌ که‌ مهد انبیا † می‌باشد و خداوند متعال‌ اکثر انبیا † را از آنجا برانگیخته‌ و شریعت‌هایشان‌ که‌ بنیاد کمالات‌ و خیرات‌ دینی‌ و دنیوی‌ است‌، از آنجا در تمام‌ جهان‌ منتشر شده‌است‌.

لوط برادرزاده‌ ابراهیم‌ ÷ است‌ و خداوند أ هردو را باهم‌ ذکر کرد، به‌ جهت ‌قرابت‌ نسبی‌ و قرابت‌ معنوی‌ آنان‌ که‌ عبارت‌ از اشتراک‌ هر دو در مبعوث‌ شدن‌ به‌نبوت‌ است‌.

**﴿**وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ٧٢**﴾** [الأنبياء: 72].

«و به‌ او اسحاق‌ را بخشیدیم‌» زیرا ابراهیم‌ ÷ از خدا فرزندی‌ درخواست‌ کرده ‌بود «و یعقوب‌ را نافله‌» نافله: یعنی‌ به‌ عنوان‌ نعمتی‌ افزون‌ بر آنچه‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ درخواست‌ کرده‌ بود، به‌ او بخشیدیم‌ «و هریک‌ را از صالحان‌ قرار دادیم‌» یعنی: هریک‌ از آن‌ چهار تن: ابراهیم‌، لوط، اسحاق‌ و یعقوب † را صالح‌، عمل‌کننده‌ به‌ طاعت‌ خدا أ و فروگذارنده‌ معصیت‌ وی‌ گردانیدیم‌.

**﴿**وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ٧٣**﴾** [الأنبياء: 73].

«و آنان‌ را پیشوایانی‌ قرار دادیم‌ که‌ به‌ فرمان‌ ما هدایت‌ می‌کردند» یعنی: آنان‌ را رؤسایی‌ گردانیدیم‌ که‌ در کارهای‌ نیک‌ و طاعات‌ و عبادات‌ ـ به‌وسیله‌ وحیی‌ که ‌بر آنان‌ نازل‌ می‌کردیم‌ ـ مورد اقتدا و پیروی‌ قرار می‌گرفتند «و به‌سویشان ‌انجام ‌دادن‌ کارهای‌ نیک‌» یعنی: تمام‌ اعمال‌ صالح‌ «و برپاداشتن‌ نماز و دادن‌ زکات‌ را وحی‌ کردیم‌ و آنان‌ عبادت‌کننده‌ ما بودند» یعنی: ایشان‌ انجام‌ دهنده‌ هر چیزی‌ بودند که‌ ما ایشان‌ را بدان‌ دستور می‌دادیم‌ و ترک‌کننده‌ هر چیزی‌ بودند که‌ ایشان‌ را از آن‌ نهی‌ می‌کردیم‌ زیرا ایشان‌ یکتاپرستانی‌ بودند وارسته‌ و با اخلاص‌. آری‌! این‌ها همه‌ جزو بخششهای‌ الهی‌ برای‌ ابراهیم‌ ÷ بعد از نجات ‌دادن‌ وی‌ از آتش‌ بود.

**﴿**وَلُوطًا ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعۡمَلُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَٰسِقِينَ٧٤**﴾** [الأنبياء: 74].

«و به‌ لوط حکم‌ و علم‌ عطا کردیم‌» حکم: نبوت‌ و علم: شناخت‌ امر دین‌ است‌. به‌قولی: حکم‌، عبارت‌ است‌ از داوری‌ و دادرسی‌ در دعاوی‌ بر مبنای‌ حق‌ و عدل ‌«و او را از آن‌ شهری‌ که‌ کارهایی‌ ناپاک‌ می‌کرد» یعنی: مردم‌ آن‌ چنان‌ کارهایی ‌می‌کردند «نجات‌ دادیم‌» مراد شهر «سدوم‌» است‌ چنان‌که‌ قبلا بیان‌ آن‌ گذشت‌. گفتنی‌ است‌ که‌ پلیدکاری‌ مردم‌ شهر سدوم‌، عبارت‌ از عمل‌ لواط و خالی ‌کردن‌ باد شکم‌ در مجالس‌ بود «به‌راستی‌ که‌ آنان‌ قوم‌ فاسقی‌ بودند» فاسقین: یعنی‌ از طاعت ‌و فرمانبرداری‌ الله أ بیرون‌ رفته‌ بودند.

**﴿**وَأَدۡخَلۡنَٰهُ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٧٥**﴾** [الأنبياء: 75].

«و او را در رحمت‌ خویش‌» یعنی: در اهل‌ رحمت‌ خویش‌، یا در بهشت‌ «داخل ‌کردیم‌ زیرا او از صالحان‌ بود» یعنی: او از شایستگانی‌ بود که‌ برای‌شان‌ از جانب‌ ما خصلت‌های‌ نیکو پیش‌ فرستاده‌ شده‌ است‌.

پس‌ این‌ها در مجموع‌ چهار نعمت‌ بود که‌ به‌ لوط ÷ عنایت‌ شد.

**﴿**وَنُوحًا إِذۡ نَادَىٰ مِن قَبۡلُ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ٧٦**﴾** [الأنبياء: 76].«و نوح‌ را یاد کن‌ آن‌گاه‌ که‌ پیش‌ از این‌» گروه‌ انبیایی‌ که‌ ذکرشان‌ گذشت‌ «ندا کرد» به‌ بارگاه‌ الهی‌ تا ستمگران‌ قومش‌ را نابود کند «پس‌ ما او را اجابت‌ کردیم‌» در دعا و ندایش‌ «و او را با اهلش‌ از اندوه‌ بزرگ‌ رهانیدیم‌» یعنی: از غرق ‌شدن‌ با طوفان ‌و از تکذیب‌ اهل‌ طغیان‌. مراد از اهلش: مؤمنان‌ از اعضای‌ خانواده‌ و کسان‌ وی‌اند که‌ خدای‌ متعال‌ نوح‌ ÷ و ایشان‌ را در کشتی‌ نجات‌ داد و داستانشان‌ در سوره‌ هود (آیه‌ 36 و مابعد آن) نیز آمده‌ است‌.

**﴿**وَنَصَرۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ أَجۡمَعِينَ٧٧**﴾** [الأنبياء: 77].

«و او را بر قومی‌ که‌ آیات‌ ما را دروغ‌ شمردند، نصرت‌ دادیم‌» یعنی: نوح‌ ÷ را حمایت‌ کردیم‌ و او را از این‌که‌ قوم‌ دروغ‌ انگارش‌ به‌ او آزار و آسیبی‌ برسانند، باز داشتیم‌ «چراکه‌ آنان‌ قوم‌ بدی‌ بودند پس‌ همه‌ آنان‌ را غرق‌ کردیم‌» و احدی‌ از آنان‌ را باقی‌ نگذاشتیم‌ بلکه‌ بزرگ‌ و کوچک‌ و مرد و زنشان‌ را به‌سبب‌ اصرار و پافشاریشان‌ بر گناه‌ غرق‌ نمودیم‌.

**﴿**وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ٧٨**﴾** [الأنبياء: 78].

«و داوود و سلیمان‌ را یاد کن‌» یعنی: داستان‌شان‌ را «هنگامی‌ که‌ درباره‌ آن‌ کشتزار داوری‌ می‌کردند» که‌ زمین‌ کشتزار، یا تاکستانی‌ بود «چون‌ شب‌ هنگام‌ گوسفندان ‌قومی‌ در آن‌ چریده‌ بودند» یعنی: شب‌ هنگام‌ گوسفندان‌ از آغل‌ خود برآمده‌ و در آن‌ زمین‌ پراکنده‌ شده‌، کشت‌ و میوه‌ آن‌ را خوردند و تلف‌ کردند. نفش: پراکنده‌ شدن‌ گوسفندان‌ در شب‌ بدون‌ چوپان‌ است‌ «و ما شاهد داوری‌ آنان ‌بودیم‌» یعنی: ما شاهد حکم‌ و داوری‌ داوود و سلیمان علیهماالسلام بودیم‌. معنی‌ شاهدین: «حاضرین‌» است‌، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم‌ آن‌دو بودیم‌.

**﴿**فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ٧٩**﴾** [الأنبياء: 79].

«پس‌ آن‌ داوری‌ را به‌ سلیمان‌ فهمانیدیم‌» مفسران‌ نقل‌ می‌کنند که: مالک ‌کشتزار و مالک‌ گوسفندانی‌ به‌ دعوی‌ و مرافعه‌ نزد داوود آمدند، مالک‌ کشتزار در شکایت‌ خود گفت: گوسفندان‌ این‌ آقا شبانگاه‌ از آغل‌ بیرون‌ زده‌ به‌ کشتزار من‌ درآمدند و آن‌ را تلف‌ ساخته‌ از آن‌ چیزی‌ باقی‌ نگذاشتند. داوود ÷ در داوری ‌میان‌ آنها به‌ دادن‌ آن‌ گوسفندان‌ به‌ وی‌ در عوض‌ کشت‌ تلف ‌شده‌اش‌ حکم‌ کرد وگفت: گوسفندان‌ از آن‌ توست‌. سلیمان‌ ÷ که‌ در صحنه‌ حاضر بود گفت‌ ـ و در آن‌ هنگام‌ یازده‌ سال‌ بیشتر نداشت‌ ـ آیا غیر از این‌ نمی‌شود حکم‌ کرد؟ بدین‌سان ‌که‌ مالک‌ تاکستان‌ گوسفندان‌ را ببرد و از شیر و منافع‌ آنها بهره‌مند شود و مالک ‌گوسفندان‌ بر آن‌ زمین‌ گمارده‌ شود تا چون‌ تاکستان‌ را به‌مانند همان‌ شبی‌ که‌ گوسفندان‌ در آن‌ چریده‌اند به‌ سامان‌ رساند آن‌گاه‌ او گوسفندانش را بدو بدهد و وی‌ نیز تاکستان‌شان‌ را به‌ او بازگرداند؟ داوود ÷ گفت: حکم‌ همان‌ است‌ که‌ تو کردی‌! لذا این‌ داوری‌ سلیمان‌ ÷ را به‌ اجرا گذاشت‌. البته‌ حکم‌ هر دو برمبنای ‌اجتهادشان‌ بود، از این‌ جهت‌ حسن‌ بصری‌ گفته ‌است: «اگر این‌ آیه‌ نمی‌بود، قطعا من‌ تمام‌ قضات‌ را در هلاکت‌ می‌دیدم‌». پس‌ حق‌ تعالی‌ سلیمان‌ ÷ را در رسیدن‌ به‌ حکم‌ صواب‌ در اجتهادش‌ ستود و داوود ÷ را نیز به‌خاطر اجتهادش‌ معذور شمرد.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ هردو حکم‌ در شریعت‌ ما منسوخ‌ است‌ زیرا در شریعت‌ ما ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ براء س از رسول‌ خدا ص آمده‌ ـ حکم‌ این‌ است‌ که: باید مالکان‌ دام‌ و چهارپایان‌، شب‌هنگام‌ آنها را نگهبانی‌ و نگهداری‌ کنند تا وارد زمین ‌و زراعت‌ مردم‌ نشوند و مقابلتا مالکان‌ باغها و کشتزارها باید در ظرف‌ روز، زراعت‌ و باغهای‌ خود را نگهبانی‌ و نگهداری‌ کنند. پس‌ هر چه‌ که‌ چهارپایان‌ درشب‌ تلف‌ کردند، ضمان‌ و جبران‌ خسارت‌ آن‌ بر عهده‌ مالکان‌ آنهاست‌ و این‌ ضمان‌ به‌ مقدار آن‌ چیزی‌ است‌ که‌ از زمین‌ و زراعت‌شان‌ تلف‌ شده ‌است‌ ـ یا به‌ رد عین‌ جنس‌ و یا قیمت‌ آن‌ ـ اما آسیب ‌رساندن‌ چهارپایان‌ به‌ کشت‌ و زرع‌ مردم‌ درروز، ضمانی‌ ندارد که‌ این‌ رأی‌ جمهور علماء است‌. ولی‌ رأی‌ ابوحنیفه‌ / این‌است‌ که‌ تلف ‌کردن‌ زرع‌ و کشت‌ از سوی‌ چهارپایان‌ در صورتی‌ ضمان ندارد که ‌نگهبان‌ یا چوپان‌ همراه‌ آنها نباشد، به‌دلیل‌ این‌ فرموده‌ رسول‌ خدا ص: «جرح ‌العجماء جبار». «آنچه‌ چهارپایان‌ تلف‌ كنند، هدر و بی‌تاوان‌ است‌».

«و به‌ هریک‌ از آن‌ دو حکمت‌ و دانش‌ عطا کردیم‌» یعنی: به‌ هریک‌ از داوود و سلیمان‌ علیهماالسلام حکمت‌ و دانشی‌ بسیار عطا کردیم‌، نه‌ فقط به‌ سلیمان‌ ÷ که‌ داوریش ‌صواب‌ و درست‌ بود. این‌ قید بیانی‌ برای‌ آن‌ است‌ تا نسبت‌ به‌ علم‌ داوود ÷ گمان ‌قصور و کوتاهی‌ نرود. «و مسخر گردانیدیم‌ با داوود کوه‌ها را که‌ با او تسبیح‌ می‌گفتند» یعنی: چون‌ داوود ÷ تسبیح‌ می‌گفت‌، کوهها نیز با وی‌ تسبیح‌ می‌گفتند «و پرندگان‌ را نیز» یعنی: پرندگان‌ را نیز مسخر گردانیدیم‌ تا همراه‌ با او تسبیح ‌گویند زیرا داوود ÷ صدای‌ بسیار زیبا و دلکشی‌ داشت‌. نقل‌ است‌ که‌ ابوموسی‌ ÷اشعری‌ نیز صوت‌ بسیار دلکشی‌ داشت‌، روزی‌ رسول‌ خدا ص از کنار خانه‌ وی‌ می‌گذشتند درحالی‌که‌ او مشغول‌ تلاوت‌ قرآن‌ بود. پس‌ ایستادند و به‌ قرائت‌ وی‌گوش‌ فرادادند آن‌گاه‌ فرمودند: «همانا به‌ او مزماری‌ از مزامیر داوود داده‌ شده ‌است‌». بعد از آن‌ ابوموسی‌ س آگاه‌ شد که‌ رسول‌ خدا ص به‌ قرائت‌ وی ‌گوش‌ فراداده‌اند لذا نزد ایشان‌ آمد و گفت: «اگر می‌دانستم‌ که‌ شما به‌ قرائت‌ من‌ گوش‌ فرامی‌دهید، صدای‌ خود را برای‌ شما می‌آراستم‌ و صدایم‌ نیکوتر از آنچه ‌شنیدید نیز می‌شد».

«و ما کننده‌ این‌ کار بودیم‌» یعنی: ما انجام‌دهنده‌ کاری‌ بودیم‌ که‌ بیان‌ شد؛ از تفهیم‌ حکم‌ صواب‌ به‌ سلیمان‌، دادن‌ حکمت‌ و دانش‌ به‌ داوود و سلیمان‌ هر دو وبه‌تسبیح‌ واداشتن‌ کوهها و پرندگان‌ همراه‌ با داوود، هرچند که‌ این‌ امور نزد شما تعجب‌ برانگیز است‌. و به‌مناسبت‌ این‌ آیه‌ که‌ مربوط به‌ حکم‌ قضاوت‌ است‌، حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص را نقل‌ می‌کنیم‌ که‌ فرمودند: «القضاة ثلاثة‌، قاض ‌في ‌الجنة وقاضيان‌ في‌ النار: رجل‌ علم‌ الحق‌ وقضي‌ به‌ فهو في‌ الجنة‌ ورجل‌ حكم‌ بين ‌الناس‌ علي‌ جهل‌ فهو في ‌النار ورجل‌ علم‌ الحق‌ وقضي‌ بخلافه‌ فهو في‌ النار». «قضات‌ بر سه ‌گروهند: یك‌ گروه‌ از آنان‌ در بهشت‌ است‌ و دو گروه‌ در دوزخ: مردی‌ كه‌ خدای ‌ﻷ به‌ او علم‌ حق‌ را داده‌ و او به‌ حق‌ حكم‌ می‌كند، در بهشت‌ است‌. مردی‌ كه ‌در میان‌ مردم‌ بر مبنای‌ جهل‌ حكم‌ كرده‌، در دوزخ‌ است‌ و مردی‌ كه‌ حق‌ را دانسته‌ اما برخلاف‌ آن‌ حكم‌ كرده ‌است‌، او نیز در دوزخ‌ است‌».

**﴿**وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ٨٠**﴾** [الأنبياء: 80].

«و به‌ داوود فن‌ زره‌سازی‌ را آموختیم‌» داوود ÷ اولین‌ کسی‌ است‌ که‌ زره‌ را ساخته‌ است‌. لبوس: زره‌ است‌. «تا» لباس‌ زره‌ «شما را از زیان‌ کارزارتان‌» یعنی: از آسیب‌ جنگتان‌، یا از فرودآمدن‌ سلاح‌ بر بدنتان‌؛ «حفظ کند. پس‌ آیا شما شکرگزار هستید» این‌ نعمتی‌ را که‌ ما به‌ شما ارزانی‌ نموده‌ایم‌؟

بدین‌گونه‌، قرآن‌ به‌ ما خبر داده‌ است‌ که‌ داوود ÷ صنعتگر نیز بود همچنین‌ رسول‌ خدا ص به‌ ما خبر داده‌اند که‌ داوود از حاصل‌ دست‌ رنج‌ خویش‌ نان ‌می‌خورد که‌ این‌، بهترین‌ کسب‌ هاست‌. آری‌! اگر به‌ سرگذشت‌ انبیا † توجه‌ کنیم‌، ملاحظه‌ می‌نماییم‌ که‌ ایشان‌ اهل‌ کسب‌ و کار بوده‌اند. مثلا آدم‌ کشاورز بود، نوح‌ نجار، ادریس‌ و لقمان‌ خیاط، طالوت‌ دباغ‌ یا سقا... و این‌ دلیل‌ بر آن ‌است‌ که‌ کار کردن‌، روش‌ و سنت‌ انبیا و صالحان † بوده ‌است‌. گفتنی‌ است‌؛ درفضیلت‌ کار و کارگر احادیث‌ بسیاری‌ آمده‌ است‌.

**﴿**وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ٨١**﴾** [الأنبياء: 81].

«و» مسخر ساختیم‌ «برای‌ سلیمان‌ باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی‌ را «که‌ به ‌فرمان‌ او به‌سوی‌ سرزمینی‌ که‌ در آن‌ برکت‌ نهاده‌ بودیم‌، جریان‌ می‌یافت‌» مراد سرزمین ‌شام‌ است‌ «و ما به‌ هر چیز دانا بودیم‌» پس‌ پادشاهی‌ و نبوت‌ را با آن ‌همه‌ قدرت‌ از آن‌ روی‌ به‌ سلیمان‌ ÷ دادیم‌ که‌ این‌ بخشایش‌ مبتنی‌ بر حکمت‌ و مصلحت‌ بود و می‌دانستیم‌ که‌ او شایسته‌ آن‌ است‌ و او و قومش‌ شکرگزار نعمت‌های‌ ما هستند.

یادآور می‌شویم‌ که‌ همین‌ باد رام‌ شده‌ برای‌ سلیمان‌ ÷ در جایی‌ دیگر به‌ «باد نرم‌» وصف‌ شده‌ است‌، دلیل‌ تنوع‌ در وصف‌ آن‌ این‌ است‌ که‌ آن‌ باد به‌ اختیار سلیمان‌ ÷ و زیر فرمان‌ و خواست‌ وی‌ بود لذا طبق‌ خواسته‌ وی‌ گاهی‌ نرم‌ می‌وزید و گاهی‌ تند و توفانی‌. مفسران‌ نقل‌ کرده‌اند که: سلیمان‌ ÷ تخت‌ چوبی‌ بسیار بزرگ‌ و عریضی‌ داشت‌ که‌ همه‌ مایحتاج‌ امور مملکت‌داری‌؛ چون‌ اسبان‌، شتران‌، خیمه‌ها و لشکریان‌ بر آن‌ قرار داده‌ می‌شدند آن‌گاه‌ او به‌ باد فرمان‌ می‌داد که‌ آن‌ را بردارد و باد آن‌ را به‌ هوا برمی‌داشت‌ و در هر جایی‌ که‌ او فرمان‌ می‌داد بر زمین‌ می‌گذاشت‌. پرندگان‌ نیز به‌ فرمان‌ او در مسیر راه‌ با بالهایشان‌ بر این‌ تخت‌ روان‌ سایه‌ می‌افگندند تا سرنشینان‌ آن‌ فضاپیمای‌ بزرگ‌ را که‌ بشر با ابزارهای‌ مصنوعی‌ خود هرگز قادر به‌ ساختن‌ سفینه‌ هوایی‌ای‌ بدان‌ حجم‌ و کیفیت‌ نیست‌، از گزند گرما مصون‌ نگاه‌ دارند.

سعیدبن‌ جبیر س می‌گوید: «برای‌ سلیمان‌ ÷ در آن‌ تخت‌ روان‌ ششصد هزار صندلی‌ گذاشته‌ می‌شد که‌ در صف‌ اول‌ نزدیک‌ وی‌ مؤمنان‌ انسی‌ می‌نشستند و در پشت‌ سر آنها مؤمنان‌ جنی‌ آن‌گاه‌ سلیمان‌ ÷ به‌ پرندگان‌ فرمان‌ می‌داد که‌ برآنان‌ سایه‌ افگنند سپس‌ به‌باد فرمان‌ می‌داد که‌ این‌ مجمع‌ بزرگ‌ را بردارد و به‌ آنجا که‌ اومی‌خواست‌ ببرد و باد چنین‌ می‌کرد».

**﴿**وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ٨٢**﴾** [الأنبياء: 82].

«و» مسخر ساختیم‌ برای‌ سلیمان‌ ÷ «از شیاطین‌» یعنی: از دیوان‌، گروهی‌ را «که‌ برای‌ او غواصی‌ می‌کردند» در دریاها و آنچه‌ را که‌ او می‌خواست‌، از دریا بیرون‌ می‌آوردند. غواص: کسی‌ است‌ که‌ برای‌ بیرون‌ آوردن‌ مروارید، در دریا فرو می‌رود «و» آن‌ دیوان‌ «کارهایی‌ غیر از آن‌ هم‌ انجام‌ می‌دادند» چون‌ ساختن ‌محرابها، مجسمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام‌ دادن‌ غیر آن‌ از اموری‌ که‌ سلیمان‌ ÷ آنها را بدان‌ می‌گماشت‌. نیز محتمل‌ است‌ که‌ مراد این‌ باشد: دیوان‌ در دریا غواصی‌ کرده‌ و برای‌ سلیمان‌ ÷ کارهای‌ مورد نظرش‌ را در زیر آب‌ انجام ‌می‌دادند «و ما نگهبان‌ آنان‌ بودیم‌» یعنی: مراقب‌ و نگه‌ دارنده‌ کارهای‌ آن‌ دیوان ‌بودیم‌، یا نگهبانشان‌ بودیم‌ تا نگریزند، یا از انجام‌ دادن‌ فرمان‌های‌ سلیمان‌ ÷ سرباز نزنند.

**﴿**۞وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ٨٣**﴾** [الأنبياء: 83].

«و یاد کن‌ ایوب‌ را» ایوب‌ ÷ فرزند انوص‌ از پیامبران‌ الهی‌ است‌ که‌ مادرش‌ از نسل‌ لوط ÷ بود، او در سرزمین‌ «عوص‌» از کوه‌ «سعیر» یا بلاد «ادوم‌» می‌زیست‌ و بیماری‌ طولانی‌ای‌ که‌ چندین‌ سال‌ به‌ درازا کشید، بر او عارض‌ شد. نام‌ وی‌ در قرآن‌ کریم‌ چهار بار ذکر شده‌ است‌ «هنگامی‌ که‌ به‌ جناب‌ پروردگار خویش‌ ندا کرد که‌ مرا آسیب‌ رسیده ‌است‌» و به‌ بیماری‌ سختی‌ در بدنم‌، به‌ نابودی ‌خانواده‌ام‌ و ازبین‌رفتن‌ مال‌ و ثروتم‌ مبتلا گشته‌ام‌. آری‌! خدای‌ ﻷ‌ او را به ‌از بین ‌بردن‌ فرزندانش‌ مورد آزمایش‌ قرارداد، بدین‌سان‌ که‌ خانه‌ بر سرشان‌ ویران ‌شد و همه‌ مردند. همچنان‌ ایوب‌ ÷ مال‌ و ثروتی‌ بسیار داشت‌ که‌ خداوند أ درآن‌ ابتلا، مال‌ و ثروتش‌ را نیز از وی‌ گرفت‌ و او با صبوری‌ این‌ ابتلاهای‌ الهی‌ را تحمل‌ کرد و ضمن‌ آن‌ ندا افزود: «و تویی‌ مهربان‌ترین‌ مهربانان‌» و من‌ به‌ رحمت ‌و مهر تو سخت‌ نیازمندم‌.

سپس‌ خدای‌ ﻷ‌ از اجابت‌ دعای‌ وی‌ خبر داد:

**﴿**فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ٨٤**﴾** [الأنبياء: 84].

«پس‌ دعای‌ او را اجابت‌ نمودیم‌ و رنجی‌ را که‌ به‌ او رسیده‌بود، برطرف ‌کردیم‌» یعنی: بیماریش‌ را شفا عنایت‌ کردیم‌. مفسران‌ می‌گویند: بیماری‌ ایوب‌ از بیماریهای‌ نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیا † از ابتلا به‌ چنین‌ بیماری‌هایی‌ معصومند «وخانواده‌اش‌ و همانندشان‌ را همراه‌ با آنان‌ به‌ او عطا کردیم‌» به‌ قولی: خدای‌ ﻷ ‌کسان‌ از دست‌ رفته‌اش‌ را برایش‌ زنده‌ ساخت‌ زیرا تمام‌ اعضای‌ خانواده‌اش‌ بجز زنش‌ مرده ‌بودند و خدای‌ ﻷ‌ همه‌ را در کمتر از یک‌ چشم ‌به ‌هم‌ زدنی‌ زنده ‌کرد و مانند آنان‌ را نیز در دنیا به‌ وی‌ داد. به‌قولی‌ دیگر مراد این‌ است: دو برابر کسانی‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ آنان‌ را میرانده‌ بود، از نو برای‌ وی‌ متولد شدند پس ‌بنابراین‌ تفسیر، خداوند أ آن‌ مردگان‌ را زنده‌ نساخت‌ «تا» اینها همه‌ «رحمتی‌ از جانب‌ ما» باشد. یعنی‌ این‌ همه‌ را به‌ وی دادیم‌، به‌ خاطر آن‌ که‌ بر وی‌ مهربان ‌بودیم‌ «و تا پندی‌ برای‌ عبادت‌ پیشگان‌ باشد» که‌ ایشان‌ نیز باید صبر و شکیبایی‌ پیشه ‌کنند چنان‌که‌ ایوب‌ ÷ صبور بود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «أشد الناس‌ بلاء الأنبياء ثم‌ الصالحون‌ ثم‌ الأمثل‌ فالأمثل‌، يبتلي‌ الرجل‌ علي‌ حسب‌ دينه‌، فإن‌ كان‌ في‌ دينه ‌صلبا اشتد بلائه». «سخت‌ترین‌ مردم‌ در ابتلا انبیا † اند، سپس‌ صالحان‌ و سپس ‌شخص‌ برحسب‌ دین‌ خویش‌ مرتبه ‌به ‌مرتبه‌ مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس‌ اگر در دین‌ وی‌ استواری‌ و صلابتی‌ بود، ابتلایش‌ سخت‌تر است‌».

**﴿**وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِدۡرِيسَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ٨٥**﴾** [الأنبياء: 85].

«و اسماعیل‌ و ادریس‌ و ذوالکفل‌ را یاد کن‌» به‌ قولی: ذوالکفل‌ پیامبر نبود بلکه‌ مردی‌ از بنی‌اسرائیل‌ بود که‌ از هیچ‌ معصیتی‌ پرهیز نمی‌کرد پس‌ توبه‌ کرد و خدای‌ ﻷ‌ بر او آمرزید. اما گروهی‌ از علما بر آنند که‌ او پیامبر بود و این‌ قول ‌راجح‌تر است‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق‌ آیات‌ که‌ پیرامون‌ داستان‌های‌ انبیا † است‌، چنین‌ بر می‌آید که‌ ذوالکفل‌ هم‌ پیامبر بوده‌ است‌. والله اعلم‌». مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل‌ متکفل‌ آن‌ شد که‌ به‌ امور قومش‌ قیام‌ نموده‌ و در میان‌شان‌ به ‌عدالت‌ حکم‌ کند، از این‌ جهت‌ او را ذوالکفل‌ نامیدند». «هریک‌» از این‌ گروه‌ «از صابران‌ بودند» در انجام‌ آنچه‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ ایشان‌ را بدان‌ مکلف‌ ساخته ‌بود.

**﴿**وَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٨٦**﴾** [الأنبياء: 86].

«و آنان‌ را در رحمت‌ خود داخل‌ نمودیم‌» یعنی: در بهشت‌ یا در نبوت‌ خود «همانا ایشان‌ از صالحان‌ بودند» که‌ رسوب‌ ناخالصی‌های‌ فساد، صفای‌ صلاحشان‌ را نمی‌آلود چراکه‌ از آن‌ ناخالصی‌ها معصوم‌ بودند.

**﴿**وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٨٧**﴾** [الأنبياء: 87].

«و ذوالنون‌ را یاد کن‌» یعنی: صاحب‌ ماهی‌ را زیرا «نون‌» به‌ معنی‌ ماهی‌ است‌. او یونس‌بن‌ متی‌ ÷ است‌ که‌ به‌سوی‌ مردم‌ نینوی‌ از سرزمین‌ موصل‌ فرستاده‌ شده‌ بود «آن‌گاه‌ که‌ خشمگینانه‌ رفت‌» یعنی: او به‌خاطر پروردگار خویش‌ در اعتراض‌ به‌این‌که‌ چرا قومش‌ به‌ او ایمان‌ نمی‌آورند، خشمگینانه‌ از میانشان‌ بیرون‌ رفت‌، درحالی‌که‌ او باید شکیبایی‌ می‌کرد و منتظر اذن‌ پروردگار باقی‌ می‌ماند «و پنداشت ‌که‌ ما هرگز بر وی‌ تنگ‌ نگیریم‌» با بازداشتن‌ وی‌ از راهش‌ و مانع ‌شدن‌ وی‌ از اجرای‌خواسته‌اش‌. یا پنداشت‌ که‌ هرگز بر وی‌ تنگ‌ نمی‌گیریم‌؛ با فروبردن‌ وی‌ در شکم ‌ماهی‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی‌ که‌ ذوالنون‌ می‌خواست‌ از میان‌ قومش‌ بیرون‌ رود، به‌ قومش‌ هشدار داد که‌ به‌ دلیل‌ اصرارشان‌ بر عناد پس‌ از سه‌ روز بر آنان‌ عذاب ‌نازل‌ می‌شود. قومش‌ تهدید وی‌ را جدی‌ گرفتند زیرا دانستند که‌ پیامبر دروغ ‌نمی‌گوید آن‌گاه‌ سر به‌ صحرا برداشته‌ با کودکان‌ و چهارپایان‌ و همه‌ کوچک‌ وبزرگ‌ خویش‌ از شهر بیرون‌ رفتند و میان‌ مادران‌ و کودکان‌ جدایی‌ افگنده‌ شور و ولوله‌ و زاری‌ به‌ آسمان‌ برداشتند و سخت‌ تضرع‌ نمودند پس‌ خدای‌ ﻷ‌ بر آنها رحم‌ کرد و عذاب‌ را از آنان‌ برطرف‌ کرد. اما از آن‌ سوی‌ دیگر، یونس‌ ÷رفت‌ و با گروهی‌ در کشتی‌ای‌ سوار شد، کشتی‌ در میان‌ راه‌ به‌ تلاطم‌ امواج‌ گرفتار آمد و کشتی‌نشینان‌ از آن‌ ترسیدند که‌ همه‌ غرق‌ شوند لذا برای‌ سبک ‌کردن‌ بارکشتی‌ تصمیم‌ گرفتند تا یک‌ تن‌ از میان‌ خود را به‌ دریا افگنند، قرعه‌ انداختند، قرعه‌ به‌نام‌ یونس‌ ÷ برآمد اما او را نیفگندند، بار دیگر قرعه‌ انداختند، باز هم‌ به‌نام‌ یونس‌ ÷ برآمد اما این‌بار نیز از انداختن‌ او به‌ دریا ابا کردند، بار سوم‌ قرعه ‌انداختند، باز هم‌ به‌ نام‌ یونس‌ ÷ برآمد، در این‌ هنگام‌ یونس‌ ÷ خود برخاست‌ وجامه‌ از تن‌ بیرون‌ کرده‌ خود را به‌ دریا افگند آن‌گاه‌ خدای‌ ﻷ‌ ماهی ‌عظیم‌الجثه‌ای‌ را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک‌ ادامه‌ ماجرا: «پس‌ در دل‌ تاریکی‌ها» تاریکی‌ شب‌، تاریکی‌ دریا و تاریکی‌ شکم‌ ماهی‌ «ندا در داد» با این‌ سخنش: «که‌» بارالها! «معبودی‌ جز تو نیست‌، منزهی‌ تو، به‌ راستی‌ که‌ من‌ از ستمکاران‌ بودم‌» در بیرون‌ رفتن‌ از میان‌ امتم ‌بدون‌ اجازه‌ یا فرمان‌ تو. این‌ اعترافی‌ است‌ از یونس‌ ÷ بر قصورش‌ و توبه‌ای‌ است ‌از لغزشش‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «هیچ‌ شخص‌ گرفتاری‌ نیست‌ که‌ به‌ این‌دعا: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [الأنبياء: 87] دعا کند مگر این‌که‌ برای‌ او اجابت ‌می‌شود».**﴿**فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُ‍ۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٨٨**﴾** [الأنبياء: 88].

«پس‌ دعای‌ او را اجابت‌ کردیم‌ و او را از غم‌ نجات‌ دادیم‌» با بیرون ‌آوردنش‌ از شکم‌ ماهی‌ زیرا ماهی‌ به‌ فرمان‌ پروردگار او را به‌ ساحل‌ افگند. آمده ‌است‌ که‌ او سه‌ ساعت‌، یا سه‌ روز، یا چهل‌ روز در شکم‌ ماهی‌ باقی‌ ماند «و مؤمنان‌ را این‌چنین‌ نجات‌ می‌دهیم‌» آن‌گاه‌ که‌ به‌سوی‌ ما استغاثه‌ کنند. یعنی‌ آنان‌ را از اندوه ‌و پریشانی‌ می‌رهانیم‌، به‌سبب‌ اعمال‌ نیکی‌ که‌ پیش‌ فرستاده‌اند و به‌ سبب‌ آنچه‌ که ‌برای‌شان‌ از رحمت‌ خویش‌ آماده‌ کرده‌ایم‌. مفسران‌ می‌گویند: افگندن‌ یونس‌ ÷ درشکم‌ ماهی‌ برای‌ پاکسازی‌ وی‌ از آن‌ لغزش‌ و برای‌ تعلیم‌ و تنبیه‌ وی‌ بود نه‌ برای‌ عذاب‌ کردن‌ وی‌ زیرا بر انبیا † عذاب‌ نازل‌ نمی‌شود.

**﴿**وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ٨٩**﴾** [الأنبياء: 89].

«و زکریا را یاد کن‌، هنگامی‌ که‌ به‌ جناب‌ پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون‌ فرزند «و تو بهترین‌ وارثانی‌» پس‌ اگر به‌ من‌ فرزندی‌ هم‌ عنایت ‌نکنی‌، باکی‌ نیست‌ زیرا تو همه‌ را بسنده‌ای‌ و من‌ می‌دانم‌ که‌ تو دینت‌ را ضایع ‌نمی‌کنی‌ و حتما کسانی‌ صالح‌ از بندگانت‌ را برمی‌گزینی‌ که‌ به‌ تبلیغ‌ دینت‌ قیام‌ کنند.

**﴿**فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ٩٠**﴾** [الأنبياء: 90].

«پس‌» دعای‌ «او را اجابت‌ کردیم‌ و یحیی‌ را به‌ او بخشیدیم‌» تفصیل‌ داستان ‌یحیی‌ ÷ در سوره‌ «مریم‌» گذشت‌ «و همسرش‌ را برای‌ او شایسته‌ کردیم‌» یعنی: زن‌ وی‌ نازا بود پس‌ او را زایا و آماده‌ حمل‌ کردیم‌. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: زنش ‌بداخلاق‌ بود پس‌ او را خوش‌ اخلاق‌ گردانیدیم‌ «زیرا آنان‌ در کارهای‌ نیک‌ شتاب ‌می‌کردند و ما را از روی‌ رغبت‌ و بیم‌ می‌خواندند» یعنی: زکریا و همسرش ‌علیهماالسلام ما را برای‌ طلب‌ خیر و دفع‌ شر، در حال‌ خوشی‌ و ناخوشی‌، در راحتی‌ و شدت‌ می‌خواندند و به‌سوی‌ ما زاری‌ می‌کردند پس‌ سزاوار این‌ اجابت‌ بودند «و در برابر ما خاشع‌ بودند» یعنی: متواضع‌ و متضرع‌ و فروتن‌ بودند.

**﴿**وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ٩١**﴾** [الأنبياء: 91].

«و یاد کن‌» داستان‌ «آن‌ زن‌ را که‌ خود را پاکدامن‌ نگاه ‌داشت‌» او مریم ‌‘‌ است‌ که‌ دامن‌ خویش‌ را به‌ عفت‌ پیچید و پاکدامنی‌ خویش‌ را حفظ کرد و هرگز هیچ‌ بشری‌ در حرام‌ به‌ او دست‌ نیازید «پس‌ در او از روح‌ خویش‌ دمیدیم‌» مراد روح‌ عیسی‌ ÷ است‌. نسبت ‌دادن‌ روح‌ عیسی‌ ÷ به‌ خداوند أ، از باب‌ گرامیداشت‌ عیسی‌ ÷ است‌ «و او و پسرش‌ را آیتی‌ برای‌ جهانیان‌ گردانیدیم‌» آیت‌ و نشانه‌ شگرف‌ الهی‌ در مریم‌ و عیسی‌ هردو، یک‌ آیت‌ و نشانه‌ است‌ زیرا مریم‌ عیسی‌ ÷ را بدون‌ شوهر به‌ دنیا آورد.

بعد از آن‌که‌ خداوند متعال‌ به‌ گوشه‌هایی‌ از زندگی‌ این‌ پیامبران‌ گرامیش‌ اشاره‌ نمود، در اینجا بر وحدت‌ دین‌ الهی‌ در گذر زمان‌ تأکید نموده‌، می‌فرماید:

**﴿**إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ٩٢**﴾** [الأنبياء: 92].

«این‌ است‌ امت‌ شما که‌ امتی‌ یگانه‌ است‌» یعنی: بی‌گمان‌ امتی‌ که‌ این‌ گروه‌ انبیا † از آنها نمایندگی‌ می‌کنند، امت‌ یگانه‌ توحید است‌ که‌ شما امت‌ اسلام‌ نیز به‌ آن‌ منسوب‌ هستید پس‌ دین‌ شما دین‌ واحدی‌ است‌ زیرا میان‌ امت‌های‌ مختلف ‌هیچ‌ گونه‌ اختلافی‌ در عقیده‌ توحید نیست‌، تفاوتی‌ که‌ هست‌، در شریعتها و فروعات‌ دین‌ است‌. آری‌! آیین‌ یگانه‌ الهی‌ در گذر زمان‌، همانا آیین‌ اسلام‌ است ‌چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «نحن‌ معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های‌ انبیا برادران‌ علاتی‌ هستیم‌» علاة: فرزندان‌ یک ‌مرد از زن‌های‌ مختلف‌اند «و من‌ پروردگار شما هستم‌ پس‌ مرا بپرستید» مخصوصا، نه‌ غیر من‌ را ـ هرکس که‌ باشد.

**﴿**وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ٩٣**﴾** [الأنبياء: 93].

«ولی‌ امتها در کارشان‌» یعنی: در کار انبیا † «متفرق‌ شدند در میان ‌خویش‌» یعنی: امتها میان‌ خود در کار انبیا † پراکنده‌ گشته‌ هر یک‌ راه‌ و روشی ‌را در پیش‌ گرفتند و به‌ بخش‌ و گروه‌ و فرقه‌ای‌ جداگانه‌ تقسیم‌ شدند مگر این‌ امت ‌اسلام‌ که‌ آیین‌ تمام‌ انبیا † را باور دارند. یا معنی‌ این‌ است: امت‌ها در کار دین‌ به‌ فرقه‌های‌ مختلف‌ تقسیم‌ شدند تا بدانجا که‌ دین‌ به‌ مانند قطعه‌های‌ پراکنده‌ای‌ در اینجا و آنجا تبدیل‌ شد لذا می‌بینیم‌ که‌ این ‌یکی‌ موحد است‌، آن‌ یکی‌ یهودی‌ و آن ‌دیگر نصرانی‌، درحالی‌که‌ واجب‌ همگان‌ این‌ بود که‌ بر آیین‌ اسلام‌ و بر کیش‌توحید پایدار باشند «هر یک‌ به‌سوی‌ ما بازمی‌گردند» یعنی: هریک‌ از این‌ گروه‌ها ـ اعم‌ از تفرقه‌گرایان‌ و موحدان‌ ـ به‌سوی‌ ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته‌ شدن‌ پس‌ ازمرگ‌ پس‌ آنان‌ را در قبال‌ اعمالشان‌ جزا می‌دهیم‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «بنی‌اسرائیل‌ به‌ هفتاد و یک‌ فرقه‌ متفرق‌ شدند، هفتاد فرقه‌ از آنان‌ هلاک‌ شد و فقط یک‌ فرقه ‌نجات‌ یافت‌ و قطعا امت‌ من‌ به‌ هفتاد و دو فرقه‌ متفرق‌ می‌شوند پس‌ هفتاد و یک ‌فرقه‌ از آنان‌ هلاک‌ می‌شود و فقط یک‌ فرقه‌ نجات‌ می‌یابد. اصحاب‌ گفتند: یا رسول‌الله! این‌ فرقه‌ ناجیه‌ چه‌ فرقه‌ای‌ است‌؟ فرمودند: جماعت‌، جماعت‌، جماعت‌».

**﴿**فَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا كُفۡرَانَ لِسَعۡيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ٩٤**﴾** [الأنبياء: 94].

«پس‌ هرکس از کارهای‌ شایسته‌ انجام‌ دهد» یعنی: چیزی‌ از اعمال‌ صالح‌ را انجام‌ دهد «و مؤمن‌ هم‌ باشد» به‌ خدا أ، پیامبرانش‌ †، روز آخرت‌ و دیگر اعتقادات‌ حق‌ «پس‌ برای‌ کوشش‌ او کفرانی‌ نیست‌» یعنی: عملش‌ مورد انکار و ناسپاسی‌ قرار نمی‌گیرد و پاداشش‌ ضایع‌ نمی‌شود «و هرآینه‌ ما برای‌ او می‌نویسیم‌» یعنی: سعی‌ و تلاشش‌ را ثبت‌ کرده‌ و کرام ‌الکاتبین‌ را دستور می‌دهیم‌ تا آن‌ را در نامه‌ اعمالش‌ بنویسند.

**﴿**وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآ أَنَّهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ٩٥**﴾** [الأنبياء: 95].

«و بر مردم‌ شهری‌ که‌ آن‌ را هلاک‌ کرده‌ایم‌ باز گشتشان‌ حرام‌ است‌» یعنی: بر مردم ‌هر شهر و قریه‌ای‌ که‌ نابودی‌ آنان‌ را مقدر کرده‌ایم‌، غیر ممکن‌ است‌ که‌ بعد از هلاکت‌ به‌سوی‌ دنیا بازگردند. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: بر آنها حرام‌ است‌ که‌ توبه ‌کرده‌ و از کفر به‌ اسلام‌ برگردند، یعنی‌ آنان‌ امکان‌ توبه‌ نمی‌یابند پس‌ مردم‌ باید از چنین‌ فرجام‌ نامیمونی‌ گریزان‌ باشند.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ٩٦**﴾** [الأنبياء: 96].

«تا آن‌گاه‌ که‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ گشوده‌ شوند» و به‌سوی‌ مردم‌ سرازیر گردند. مراد گشودن‌ سدی‌ است‌ که‌ ذوالقرنین‌ آن‌ را بنا کرد و یأجوج‌ و مأجوج‌ در پشت‌ آن ‌به‌سر می‌برند. یا مراد: هجوم‌ و سرازیری‌ آن‌ قوم‌ بر مناطق‌ زمین‌ و بویژه‌ بر سرزمین ‌شام‌ است‌، جایی‌ که‌ نابودیشان‌ در آنجا مقدر شده‌ است‌، که‌ احادیث‌ وارده‌ در این‌ باب‌، این‌ معنی‌ را ترجیح‌ می‌دهند زیرا از این‌ احادیث‌ ـ که‌ ابن‌کثیر آنها را نقل ‌نموده‌ ـ این‌ معنی‌ بر نمی‌آید که‌ خروج‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ به‌ انهدام‌ سد حسی ‌ارتباطی‌ دارد «و آنها از هر بلندیی‌ بشتابند» یعنی: یأجوج‌ و مأجوج‌ از هر تپه‌ ومکان‌ بلندی‌ از زمین‌ بیرون‌ می‌آیند و به‌سرعت‌ به‌سوی‌ آنجایی‌ که‌ برای‌شان‌ مقدر شده ‌است‌، پیش‌ می‌تازند و خروجشان‌ از نشانه‌های‌ قیامت‌ است‌.

**﴿**وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ٩٧**﴾** [الأنبياء: 97].

«و وعده‌ حق‌ نزدیک‌ گردد» یعنی: چون‌ یأجوج‌ و مأجوج‌ از بند گشوده ‌شوند، وعده‌ حق‌ که‌ همانا قیامت‌ است‌، نزدیک‌ می‌گردد زیرا خروج‌ آنان‌ از علائم ‌قیامت‌ است‌ «پس‌ ناگهان‌ دیدگان‌ کسانی‌ که‌ کفر ورزیده‌اند، خیره‌ می‌شود» یعنی: به‌سبب‌ شدت‌ هول‌ و هراسی‌ که‌ بر کفار روی‌ می‌آورد، چشمان‌شان‌ به‌سوی‌ حادثه ‌دهشتناکی‌ دوخته‌ می‌شود که‌ فروشان‌ گرفته ‌است‌ لذا چشمان‌شان‌ همچنان ‌بازمی‌ماند و می‌گویند: «ای‌ وای‌ بر ما، هرآینه‌ ما از این‌ روز در غفلت‌ بودیم‌» و در دنیا برای‌ رستاخیز و حساب‌ آمادگی‌ نداشتیم‌ «بلکه‌ ما ستمگر بودیم‌» نه‌! ما غافل ‌نبودیم‌ بلکه‌ ما در حقیقت‌ با تکذیب‌ پیامبران † و عدم‌ انقیاد برای‌ ایشان‌، ظالم‌ بودیم‌. بدین‌سان‌ است‌ که‌ آنان‌ از وصف ‌کردن‌ خود به‌ «غفلت‌» برگشته‌ و خود را «ستمگر» می‌نامند.

**﴿**إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ٩٨**﴾** [الأنبياء: 98].

«درحقیقت‌ شما» ای‌ کفار! «و آنچه‌ غیر از خدا می‌پرستید» که‌ عبارتند از بتان‌، ابلیس‌ و یارانش‌ «هیزم‌ جهنمید» و آتش‌انگیز آن‌ «و شما وارد آن‌ می‌شوید» هرچند عیسی‌ و عزیر و فرشتگان‌ بجز خدا أ مورد پرستش‌ قرار گرفتند اما در مضمون‌ این‌ آیه‌ داخل‌ نیستند، به‌ دو دلیل: یکی‌ این‌که: «ما» در (ماتعبدون) برای‌ غیرعقلاء است‌. دوم‌ این‌که: مخاطب‌ این‌ آیه‌، مشرکان‌ مکه‌اند نه‌غیر آنان‌ و مشرکان‌ مکه‌ بجز بتان‌ دیگر معبودی‌ را شریک‌ خدای‌ سبحان‌ قرارنمی‌دادند.

**﴿**لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ٩٩**﴾** [الأنبياء: 99].

«اگر اینها خدایانی‌ واقعی‌ بودند، وارد آن‌ نمی‌شدند» یعنی: اگر این‌ بتان‌ ـ چنان‌که‌ شما می‌پندارید ـ خدایانی‌ واقعی‌ می‌بودند، قطعا از ورود به‌ دوزخ ‌بازداشته‌ می‌شدند ولی‌ آنان‌ به‌ دوزخ‌ وارد می‌شوند بنابراین‌، خدایانی‌ واقعی ‌نیستند «و جملگی‌ در آن‌ جاودانند» یعنی: همه‌ پرستشگران‌ و پرستش ‌شوندگان‌ در دوزخ‌ جاودانند و از آن‌ بیرون‌ آورده‌ نمی‌شوند.

**﴿**لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَهُمۡ فِيهَا لَا يَسۡمَعُونَ١٠٠**﴾** [الأنبياء: 100].

«برای‌ آنان‌ در آنجا ناله‌ای‌ زار است‌» زفیر: صدای‌ آه‌ و نفس‌ شخص‌ غم‌ گرفته ‌است‌ «و آنان‌ در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به‌ سبب‌ شدت‌ هول‌ و هراسی‌ که‌ در آن‌ قرار دارند، برخی‌ صدای‌ ناله‌ و زاری‌ برخی‌ دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌است: آنان‌ در دوزخ‌ هیچ‌ چیزی‌ را نمی‌شنوند زیرا شنیدن‌، خود نوعی‌ انس‌ گرفتن‌ برای‌شان‌ است‌ پس‌ همین‌ انس‌ ناچیز و اندک‌ هم‌ از آنان‌ دریغ‌ می‌شود.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ١٠١**﴾** [الأنبياء: 101].

آنچه‌ گذشت‌ بیان‌ حال‌ اهل‌ شقاوت‌ بود پس‌ حال‌ اهل‌ سعادت‌ چگونه‌ است‌؟: «بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ قبلا از جانب‌ ما به‌ آنان‌ وعده‌ نیکو داده‌ شده‌ است‌» یعنی: برای‌شان ‌خصلت‌ نیکو که‌ همانا سعادت‌ است‌، مقرر شده‌است‌ و بنابراین‌، به‌ عمل‌ اهل ‌بهشت‌ عمل‌ کرده‌اند؛ «آن‌ گروه‌ از آن‌» یعنی: از دوزخ‌ «دور داشته‌ خواهند شد».

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: چون‌ آیه ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [الأنبياء: 98]‌. «درحقیقت‌ شما و آنچه‌ غیر از خدا می‌پرستید هیزم‌ جهنمید و شما وارد آن ‌می‌شوید» نازل‌ شد، یکی‌ از مشرکان‌ قریش‌ به‌نام‌ ابن‌الزبعری‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت: ای‌ محمد! مگر تو نمی‌پنداری‌ که‌ عزیر و عیسی ‌مردانی‌ نیکوکار بودند و مریم‌ نیز زنی‌ نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی‌! من‌ چنین ‌عقیده‌ دارم‌. گفت: اما عیسی‌، عزیر، مریم‌ و فرشتگان‌ بجز خدا أ مورد پرستش‌قرار می‌گیرند پس‌ این‌ گروه‌ بر اساس‌ سخن‌ خود تو، در دوزخ‌اند! همان‌ بود که‌خداوند أ نازل‌ فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ١٠١﴾ [الأنبياء: 101]. «بی‌گمان‌ كسانی‌ كه‌ قبلا از جانب‌ ما به‌ آنان‌ وعده‌ نیكو داده‌ شده‌ است‌، آن‌ گروه ‌از آن‌ دور داشته‌ خواهند شد».

**﴿**لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ١٠٢**﴾** [الأنبياء: 102].

«صدای‌ آن‌ را نمی‌شنوند» حس‌ و حسیس: صدایی‌ است‌ که‌ آن‌ را از چیزی ‌می‌شنوی‌ که‌ از نزدیکت‌ عبور کند «و آنان‌ در آنچه‌ نفس‌هایشان‌ خواهش‌ داشته ‌باشد، جاودانند» آری‌! دلها به‌سوی‌ نعمت‌های‌ بهشت‌ کشش‌ یافته‌ و چشم‌ها از دیدن ‌آنها لذت‌ می‌برند.

**﴿**لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ١٠٣**﴾** [الأنبياء: 103].

«ترس‌ بزرگ‌» یعنی: هول‌ و هراس‌های‌ روز قیامت‌ بعد از نفخه‌ آخر «آنان‌ را اندوهگین‌ نمی‌کند و فرشتگان‌ به‌ استقبال‌شان‌ می‌آیند» بر دروازه‌های‌ بهشت‌ و به ‌ایشان‌ تهنیت‌ و تبریک‌ عرض‌ کرده‌ و می‌گویند: «این‌ همان‌ روزی‌ است‌ که‌ به ‌شما» در دنیا از دریافت‌ نعمت‌های‌ خوشگوار «وعده‌» و بشارت‌ «داده‌ می‌شد».

**﴿**يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ١٠٤**﴾** [الأنبياء: 104].

«روزی‌ که‌ آسمان‌ را همچون‌ درپیچیدن‌ صفحه‌ کتاب‌ها درمی‌پیچیم‌» یعنی: چنان‌ که‌ ورق‌ کاغذ بر آنچه‌ که‌ در آن‌ نوشته‌ می‌شود، درپیچیده‌ می‌شود. یادآورمی‌شویم‌ که‌ در عصر نزول‌ قرآن‌، کتاب‌ به‌شکل‌ فعلی‌ خود شناخته‌شده‌ نبود زیرا صنعت‌ کاغذ و تجلید این‌گونه‌ متطور نشده‌ بود بلکه‌ کتاب‌ها به‌شکل‌ طومارهایی ‌بودند که‌ درپیچیده‌ می‌شدند «همان‌گونه‌ که‌ بار نخست‌ آفرینش‌ را آغاز کردیم‌، دوباره‌ آن‌ را بازمی‌گردانیم‌» یعنی: چنان‌که‌ آفرینش‌ نخستینشان‌ را در شکمهای‌ مادرانشان ‌آغاز کردیم‌ و آنان‌ را پای‌ برهنه‌، عریان‌ و ختنه‌ نشده‌ از شکم‌های‌ مادرانشان‌ بیرون ‌آوردیم‌، همین‌گونه‌ مجددا آنان‌ را در روز قیامت‌ بازمی‌گردانیم‌ «بر عهده‌ ما وعده‌ای‌ است‌ که‌ ما قطعا انجام‌ دهنده‌ آنیم‌» یعنی: وفای‌ ما به‌ وعده‌ای‌ که‌ آن‌ را برخود لازم‌ گردانیده‌ایم‌، حتمی‌ است‌، آن‌ وعده‌ عبارت‌ است‌ از: اعاده‌ خلقت‌ وتجدید آفرینش‌ و ما یقینا بر آنچه‌ بخواهیم‌ تواناییم‌ پس‌ برای‌ روز رستاخیز آماده ‌شوید و برای‌ نجات‌یافتن‌ از چنین‌ هول‌ و هراس‌هایی‌، اعمال‌ شایسته‌ پیش‌ فرستید.

**﴿**وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ١٠٥**﴾** [الأنبياء: 105].

اما وعده‌ای‌ که‌ در دنیا به‌ آنان‌ داده‌ شده‌ بود چنین‌ بود: «و در حقیقت‌ در زبور بعد از ذکر نوشتیم‌» زبور: کتاب‌ داوود ÷، یعنی‌ همان‌ کتاب‌ مزامیر است‌ و ذکر: تورات‌ است‌. آری‌! در زبور و تورات‌ نوشتیم: «که‌ زمین‌ را بندگان‌ شایسته‌ من‌ به‌ارث‌ می‌برند» به‌ قولی: مراد زمین‌ بهشت‌ است‌، به‌دلیل‌ این‌ فرموده‌ خدای‌ سبحان: ﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ﴾ [الزمر: 74] «و بهشتیان‌ گویند: سپاس‌خدایی‌ را كه‌ وعده‌اش‌ را بر ما راست‌ گردانید و زمین‌ را به‌ ما میراث‌ داد». به‌قولی‌ دیگر: مراد سرزمین‌ مقدس‌ شام‌ بزرگ‌ است‌ که‌ شامل‌ سوریه‌، فلسطین‌، لبنان‌ و اردن‌ فعلی‌ می‌شود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «چون‌ اهل‌ شام ‌فاسد شوند، دیگر در شما خیری‌ نیست‌». به‌ قولی ‌دیگر: این‌ مژده‌ای‌ است‌ برای ‌امت‌ محمد ص به‌ وراثت‌ سر زمین‌های‌ کفار.

**﴿**إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغٗا لِّقَوۡمٍ عَٰبِدِينَ١٠٦**﴾** [الأنبياء: 106].

«به‌ راستی‌ در این‌» اموری‌ که‌ ذکر شد در سوره‌ انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی‌ است‌» یعنی: کفایتی‌ است‌ «برای‌ گروه‌ عبادت‌ پیشه‌» یعنی: برای‌ کسانی‌که‌ مشغول‌ عبادت‌ خداوند أ هستند و به‌ این‌ امر چنان‌که‌ باید اهتمام‌ و توجه‌ دارند. شایان‌ ذکر است‌ که‌ رأس‌ همه‌ عبادتها، نماز است‌.

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ١٠٧**﴾** [الأنبياء: 107].

«و تو را نفرستادیم‌» ای‌ محمد ص! با قوانین‌ و احکام‌ شرع‌ «جز رحمتی‌ برای ‌عالمیان‌» البته‌ تعبیر (عالمین) شامل‌ همه‌ جهانیان‌ از جمله‌ کفار نیز می‌شود پس ‌معنای‌ رحمت‌ بودن‌ آن‌ حضرت‌ ص برای‌ کفار این‌ است‌ که: کفار به‌سبب‌ بعثت ‌آن‌ حضرت‌ ص، از عذابهای‌ دنیوی‌ چون‌ خسف‌ (فروبردن‌ در زمین)، مسخ‌ و عذاب‌ استیصال‌ (ریشه‌کن‌ شدن‌ کلی‌ از عرصه‌ هستی) ایمن‌ شده‌اند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «إنما أنا رحمة‌ مهداة». «جز این‌ نیست‌ كه‌ من‌ رحمتی‌ اهداشده‌ هستم‌».

**﴿**قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٠٨**﴾** [الأنبياء: 108].

«بگو جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ من‌ وحی‌ می‌شود که‌ خدای‌ شما خدایی‌ یگانه‌ است‌ پس‌ آیا شما مسلمان‌ می‌شوید؟» یعنی: آیا به‌ عبادت‌ و توحید خدای‌ سبحان‌ گردن‌ می‌نهید؟ یعنی‌ این‌چنین‌ باشید.

**﴿**فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖۖ وَإِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٞ مَّا تُوعَدُونَ١٠٩**﴾** [الأنبياء: 109].

«پس‌ اگر روی‌ برتافتند» از اسلام‌ «پس‌ بگو» به‌ آنان‌ «به‌ همه‌ شما به‌طور یکسان‌ اعلام‌ کردم‌» که‌ میان‌ من‌ و شما دیگر جنگ‌ است‌ و صلحی‌ در کار نیست‌. یا اعلام‌ کردم‌ به‌ شما آنچه‌ را که‌ بدان‌ مأمور شده‌ام‌ و همه‌ شما را به‌طور برابر و یکسان‌ از حقایق‌ آگاه‌ نمودم‌ و بعضی‌ از شما را به‌ آن‌ مخصوص‌ نگردانیدم‌ پس‌ تبعیضی‌ درکار نیست‌، برای‌ کسی‌ چیزی‌ را اعلام‌ نمی‌کنم‌ که‌ آن‌ را بر غیر وی ‌پنهان‌ کرده‌ باشم‌، همه‌ یکسان‌ از حقایق‌ باخبر باشند «و نمی‌دانم‌ که‌ آنچه‌ وعده‌ داده‌ شده‌اید آیا نزدیک‌ است‌ یا دور؟» این‌ وعده‌، عبارت‌ است‌ از: غلبه‌ اسلام‌ و اهل‌ آن ‌بر کفر و اهل‌ آن‌. به‌ قولی: مراد از وعده‌، روز قیامت‌ است‌ زیرا رسول‌ خدا ص از زمان‌ بر پایی‌ قیامت‌ آگاهی‌ نداشتند و علم‌ آن‌ فقط نزد خدای‌ سبحان‌ است‌.

**﴿**إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡتُمُونَ١١٠**﴾** [الأنبياء: 110].

«هرآینه‌ خدا هم‌ سخن‌ آشکار را می‌داند و هم‌ آنچه‌ را پنهان‌ می‌دارید، می‌داند» پس‌ حق‌ تعالی‌ آنچه‌ را که‌ از کفر و طعنه‌ زدن‌ بر اسلام‌ و اهل‌ آن‌ نمایان ‌می‌دارید و آنچه‌ را که‌ از این‌ امور پنهان‌ داشته‌ و مخفی‌ می‌کنید، همه‌ را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون‌ آشکارها می‌داند و علم‌ هر دوی‌ آن‌ نزد او یکسان‌ است پس‌ شما را در قبال‌ آن‌ مجازات‌ می‌کند.

**﴿**وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ١١١**﴾** [الأنبياء: 111].

«و نمی‌دانم‌؛ شاید آن‌ برای‌ شما آزمایشی‌ باشد» یعنی: نمی‌دانم‌؛ شاید به ‌تأخیر انداختن‌ این‌ وعده‌، برای‌ شما ابتلا و آزمایشی‌ باشد تا در عینیت‌ آشکار شود که‌ چگونه‌ عمل‌ می‌کنید، آیا همچنان‌ رهرو راه‌ عناد و گمراهی‌ باقی ‌می‌مانید، یا که‌ از این‌ کژراهه‌ برمی‌گردید «و» نمی‌ دانم‌؛ شاید به‌ تأخیر انداختن ‌این‌ وعده‌ «بهره‌مندیی‌ باشد» برای‌ شما «تا مدتی‌» یعنی: تا وقت‌ مقرری‌ که ‌حکمت‌ حق‌ تعالی‌ اقتضا کرده‌ است‌.

**﴿**قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ١١٢**﴾** [الأنبياء: 112].«گفت‌» محمد ص «پروردگارا! خودت‌ به‌ حق‌ داوری‌ کن‌» میان‌ من‌ و این‌ گروه‌ تکذیب‌کننده‌. بدین‌گونه‌ بود که‌ آن‌ حضرت‌ ص کار را به‌ خدای‌ سبحان‌ تفویض ‌کردند «و پروردگار ما خدای‌ رحمان‌ مستعان‌ است‌» پس‌، از او استعانت‌ می‌جوییم ‌«بر آنچه‌ وصف‌ می‌کنید» از کفر و تکذیب‌ و هم‌ اوست‌ که‌ به‌زودی‌ با قدرت‌ وحکمت‌ خویش‌، حق‌ را بر باطل‌ پیروز خواهد کرد.

سوره‌ حج

مدنی‌ است‌ و دارای‌ (78) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ به‌سبب‌ اعلان‌ فریضه‌ حج‌ در آن‌ برای‌ مردم‌ بر زبان ‌ابراهیم‌ خلیل‌ ÷ بعد از بنای‌ بیت‌ عتیق‌ الهی‌، به‌نام‌ «حج‌» نامیده‌ شد.

این‌ سوره‌ مبارکه‌ در برگیرنده‌ احکامی‌ چون‌ فرضیت‌ حج‌ و مشروعیت‌ جهاد مسلحانه‌ است‌ و هرچند بیان‌ احکام‌ از ویژگی‌های‌ سوره‌های‌ مدنی‌ است‌ اما در عین‌ حال‌ این‌ سوره‌ از موضوعات‌ سور مکی‌، چون‌ ایمان‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌، توحید و معاد نیز سخن‌ می‌گوید، از این ‌روی‌ جمهور علما بر آنند که‌ این‌ سوره‌، از آیات‌ مکی‌ و مدنی‌ هر دو متشکل‌ شده‌ است‌.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ١**﴾** [الحج: 1].

«هان‌ ای‌ مردم‌! از پروردگارتان‌ تقوی‌ کنید» یعنی: از عذاب‌ وی‌ پروا کنید و خود را به‌وسیله‌ طاعتش‌ ـ یعنی‌ با انجام‌ دادن‌ واجبات‌ و ترک‌ محرمات‌ ـ از عذابش‌ درپناه‌ امنی‌ قرار دهید زیرا تقوی‌ ملکه‌ای‌ در نهاد آدمی‌ است‌ که‌ اثر اعمال‌ نیک‌ است‌ پس‌ امر به‌ تقوا در واقع‌ امر به‌ همه‌ آن‌ اعمال‌ نیک‌ می‌باشد «چراکه‌ زلزله‌ قیامت‌ چیز بزرگی‌ است‌» و بسیار هولناک‌ و سهمگین‌ است‌. این‌ همان‌ زلزله‌ای‌ است‌ که‌ یکی ‌از نشانه‌های‌ قیامت‌ می‌باشد و به‌ قول‌ جمهور علما، قبل‌ از برپایی‌ روز قیامت‌ در دنیا روی‌ می‌دهد. اما به‌قولی: این‌ زلزله‌ با نفخه‌ قیامت‌ همراه‌ است‌، که‌ ابن‌جریر این‌ قول‌ را ترجیح‌ داده‌ و به‌ احادیثی‌ نیز استدلال‌ کرده‌ است‌.

**﴿**يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ٢**﴾** [الحج: 2].

«روزی‌ که‌ آن‌ را» یعنی: آن‌ زلزله‌ یا قیامت‌ را «ببینید، هر شیردهنده‌ای‌ از آن‌ کس‌ که‌ شیر می‌دهد، غافل‌ می‌شود» یعنی: هر شیردهنده‌ای‌ از نوزاد شیری‌اش‌ غافل ‌می‌شود و او را فراموش‌ می‌کند، آن‌ گونه‌ که‌ پنداری‌ اصلا نوزاد شیر خواری ‌نداشته ‌است‌. و این‌ از شدت‌ هول‌ و سهمگینی‌ آن‌ زلزله‌ یا از شدت‌ هول‌ و سهمگینی ‌قیامت‌ است‌ «و هر آبستنی‌ بار خود را فرو می‌نهد» یعنی: جنین‌ خود را از شدت‌ هول‌و هراس‌ بی‌اختیار فرومی‌افگند، بی‌ آن‌که‌ موعد وضع‌ حملش‌ فرارسیده‌ باشد «ومردم‌ را مست‌ می‌بینی‌» یعنی: بیننده‌ مردم‌ را چنان‌ می‌بیند که‌ گویی‌ مست‌ اند «وحال‌ آن‌که‌ مست‌ نیستند» در واقع‌ و حقیقت‌ امر «ولی‌ عذاب‌ خدا شدید است‌» پس ‌به‌سبب‌ این‌ شدت‌ و هول‌ بزرگ‌، عقل‌ هایشان‌ از سرشان‌ می‌پرد و فهم‌ هایشان‌ آشفته‌ و مشوش‌ می‌گردد و بنابراین‌، مانند شخص‌ مست‌، مدهوش‌ می‌شوند.

روایت‌ شده‌ است‌ که‌ این‌ دو آیه‌ شب‌ هنگام‌ در غزوه‌ بنی‌مصطلق‌ نازل‌ شد و رسول‌ خدا ص آن‌ را بر مردم‌ خواندند و مردم‌ در هیچ‌ زمان‌ دیگری‌ بیش‌ از آن ‌شب‌ چنان‌ گریان‌ و پریشان‌ دیده‌ نشده‌ بودند به‌ طوری‌که‌ همه‌ یا غرق‌ گریه‌ بودند، یا غرق‌ اندوه‌ و تفکر.

**﴿**وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَٰنٖ مَّرِيدٖ٣**﴾** [الحج: 3].

«و برخی‌ از مردم‌ بدون‌ هیچ‌ علمی‌ در باره‌ الله مجادله‌ می‌کنند» یعنی: با وجود پیش ‌روی‌ داشتن‌ چنان‌ روزی‌، باز هم‌ کسانی‌ از مردم‌ هستند که‌ در امر قدرت ‌خدای‌ بزرگ‌، بگومگو و جدال‌ می‌کنند و می‌پندارند که‌ باری‌ تعالی‌ قادر به ‌برانگیختنشان‌ نیست‌، این‌ مجادله‌ و ستیز نه‌ مبتنی‌ بر دانشی‌ است‌ و نه‌ مبتنی‌ برحجتی‌ که‌ جدل‌پیشه‌گان‌ آن‌ را به‌ میدان‌ افگنند بلکه‌ فقط و فقط بر اوهام‌ و خیالاتی ‌صرف‌ متکی‌ می‌باشد که‌ آنها با استناد به‌ آن‌، اخبار و پیام‌های‌ خدای‌سبحان‌ را که ‌بر زبان‌ پیامبرانش‌ به‌سوی‌ بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی‌ می‌کنند» در آنچه ‌که‌ می‌گویند، می‌پراکنند، بدان‌ احتجاج‌ می‌ورزند و از آن‌ دفاع‌ می‌کنند؛ «هر شیطان‌ متمردی‌ را» که‌ در برابر خدای‌ ﻷ‌ سرکشی‌ اختیار کرده‌ است‌. مراد: ابلیس‌، لشکریانش‌ و سردمداران‌ کفارند که‌ پیروانشان‌ را با سخنان‌ آراسته ‌ظاهر فریب‌، به‌سوی‌ کفر فرا می‌خوانند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: این‌ آیه‌ درباره‌ ولیدبن‌ مغیره‌ و عتبه‌بن‌ ربیعه‌، یا در باره‌ نضربن‌ حارث‌ نازل‌ شد.

**﴿**كُتِبَ عَلَيۡهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهۡدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ٤**﴾** [الحج: 4].

«بر او نوشته‌ شده‌ است‌» یعنی: بر شیطان‌؛ اعم‌ از شیطان‌ جن‌ و شیطان‌ انس‌، نوشته‌ و مقرر شده ‌است‌ «که‌ هرکس او را به‌ دوستی‌ گیرد» یعنی: هرکس از شیطان ‌پیروی‌ کرده‌ او را به‌ دوستی‌ گیرد و سخنش‌ را تصدیق‌ نموده‌ و باور به‌ انبیا † و کتب‌ آسمانی‌ را فرو گذارد؛ «قطعا او گمراهش‌ می‌کند» یعنی: شأن‌ شیطان‌ این ‌است‌ که‌ پیرو و دوست‌ خویش‌ را از راه‌ حق‌ به‌ بیراهه‌ می‌برد «و به‌ عذاب‌ آتشش‌ می‌کشاند» یعنی: شیطان‌ دوستانش‌ را به‌ راهی‌ وا می‌دارد که‌ انجام‌ آن‌، عذاب‌ آتش‌ جهنم‌ است‌.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ٥**﴾** [الحج: 5].

در آیات‌ قبل‌ دانستیم‌ که‌ مانع‌ اساسی‌ فراراه‌ تقوا، جهل‌ به‌ الوهیت‌ و وحدانیت‌ خداوند متعال‌ بوده‌ و همین‌ جهل‌ است‌ که‌ به‌ پیروی‌ شیطان‌ می‌انجامد، در اینجا حق‌ تعالی‌ روشن‌ می‌سازد که‌ از آثار این‌ جهل‌، شک‌ ورزیدن‌ در وقوع‌ روز آخرت‌ است‌.

«ای‌ مردم‌! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره‌ امکان‌ برانگیخته‌ شدن‌ مجدد و داخل‌ بودن‌ این‌ موضوع‌ در حوزه‌ قدرت‌ ما، شک‌ و شبهه‌ای‌ دارید، دراین‌ صورت‌ در اصل‌ و آغاز آفرینش‌ خود بنگرید؛ «پس‌ بدانید که‌ ما شما را از خاک ‌آفریده‌ایم‌» درضمن‌ آفرینش‌ پدرتان‌ آدم‌ ÷. همچنین‌ آفرینش‌ خودتان‌ از نطفه ‌است‌، و نطفه‌ از غذاست‌ و غذا از خاک‌ و آب‌ و هوا «سپس‌» شما را آفریدیم ‌«از نطفه‌» یعنی: از آب‌ منی‌ «سپس‌ از علقه‌» علقه: قطعه‌ای‌ از خون‌ بسته‌ است ‌زیرا نطفه‌ پس‌ از چهل‌ روز به‌ اذن‌ خداوند أ به‌ قطعه‌ای‌ از خون‌ غلیظ یا جامد متحول‌ می‌شود «سپس‌ از مضغه‌» مضغه: قطعه‌ای‌ از گوشت‌ است‌ که‌ خون‌ جامد به‌ آن‌ متحول‌ شده‌ است‌ «شکل‌ داده‌ شده‌» مخلقه: یعنی‌ پاره‌ای‌ از گوشت‌ دارای ‌صورت‌ واضح‌، هیأت‌ روشن‌ و خلقت‌ کامل‌؛ از چشم‌ و دهان‌ و دست‌ و پا و غیره‌ «و شکل‌ داده‌ نشده‌» غیر مخلقه: مرحله‌ای‌ است‌ از تطور همان‌ پاره‌ گوشت‌ قبل‌ ازشکل‌گیری‌ خلقت‌ در آن‌، که‌ هنوز صورت‌ و هیأت‌ واضحی‌ به‌ خود نگرفته‌ وتصویر آن‌ کامل‌ نشده‌ است‌ «تا بر شما روشن‌ گردانیم‌» کمال‌ قدرت‌ خویش‌ را؛ با متحول‌ ساختن‌ اطوار و مراحل‌ آفرینشتان‌ تا در نتیجه‌، از آن‌ بر امکان‌ رستاخیز راه‌ برید زیرا کسی‌ که‌ بر آفرینش‌ اولیه‌ بشر از خاک‌ و سپس‌ خلقت‌ ثانویه‌ وی‌ از نطفه ‌قادر باشد ـ درحالی‌که‌ میان‌ آب‌ و خاک‌ تناسبی‌ وجود ندارد ـ و باز بر متطورساختن‌ آن‌ نطفه‌ به‌ علقه‌ ـ با آن ‌همه‌ تباینی‌ که‌ میان‌ آنها وجود دارد ـ قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت‌ در این‌ عرصه‌، حتما باز گرداندن‌ آن ‌آفرینش‌ بر وی‌ آسان‌تر است‌ «و آنچه‌ را که‌ بخواهیم‌ در رحم‌ها قرار می‌دهیم‌» و درنتیجه‌، جنین‌ سقط نمی‌شود «تا میعادی‌ معین‌» و مشخص‌ که‌ آن‌ را مقدرنموده‌ایم‌. یعنی: بعضی‌ از جنین‌ها را هم‌ سقط می‌گردانیم‌ که‌ دوره‌ تطور آن ‌به‌اتمام‌ نمی‌رسد. شایان‌ ذکر است‌ که‌ میعاد استقرار جنین‌ در رحم‌ برای‌ بشر غالبانه‌ ماه‌ است‌ و هر جنسی‌ از حیوانات‌، دوره‌ معینی‌ از بارداری‌ را دارد «آن‌گاه‌ شمارا به‌ صورت‌ کودکی‌ بیرون‌ می‌آوریم‌» از شکمهای‌ مادرانتان‌ «باز» قوای‌ بدنی‌ و عقلی‌ شما تکامل‌ می‌یابد «تا به‌ حد نهایی‌ رشد خود برسید» اشد: کمال‌ عقل‌، کمال‌ نیرومندی‌ و رشد و تمییز است‌. به‌ قولی: سن‌ رشد، از سی‌ تا چهل‌سالگی ‌است‌ «و بعضی‌ از شما کسی‌ است‌ که‌ جانش‌ گرفته‌ می‌شود» یعنی: قبل‌ از رسیدن‌ به‌سن‌ رشد به‌ طور زودرس‌ جانش‌ گرفته‌ می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی‌ از شما به‌ حد غایت‌ فرتوتی‌ عمر بازبرده‌ می‌شود» یعنی: به‌ بدترین‌ و پست‌ترین‌ مرحله‌ عمر که‌ همانا مرحله‌ خرفتی‌ است‌ می‌رسد تا بدانجا که‌ عقل‌ و حافظه‌ از سرش ‌رخت‌ بربسته‌ و حالش‌ از حال‌ یک‌ کودک‌ غیر ممیز هم‌ بدتر می‌شود «چندان‌ که ‌پس‌ از دانستن‌، چیزی‌ نمی‌داند» یعنی: به‌ حالتی‌ از پیری‌ و خرفتی‌ می‌رسد که‌ پس‌ از دانستن‌ و شناختن‌ بسیاری‌ از چیزها، دیگر نه‌ آنها را می‌داند و نه‌ می‌شناسد. عکرمه‌ می‌گوید: «هر کس‌ قرآن‌ بخواند، به‌ این‌ حالت‌ نمی‌پیوندد». نقل‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص در جمله‌ دعاهایشان‌ همیشه‌ این‌ دعا را می‌خواندند: «اللهم‌ إني ‌أعوذ بك‌ من‌ البخل‌ وأعوذ بك‌ من‌ الجبن‌ وأعوذ بك‌ من‌ أن‌ أرد إلى‌ أرذل‌ العمر وأعوذ بك ‌من‌ فتنة‌ الدنيا وعذاب‌ القبر». «بارخدایا! من‌ از بخل‌ به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ و از جبن‌ به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ و به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ از این‌ كه‌ برگردانده‌ شوم‌ به‌ پست‌ترین‌ عمر و به‌ تو پناه‌ می‌برم‌ از فتنه‌ دنیا و عذاب‌ قبر».

بعد از آن‌ دومین‌ دلیل‌ بر امکان‌ رستاخیز مطرح‌ می‌شود: «و زمین‌ را خشکیده‌ می‌بینی‌» یعنی: آن‌ را مرده‌ و افسرده‌ می‌بینی‌ که‌ هیچ‌ گیاهی‌ را نمی‌رویاند، همچون‌ آتش‌؛ وقتی‌ که‌ سرد و خاموش‌ شود «پس‌ چون‌ بر آن‌ آب‌ را» یعنی: آب ‌باران‌ را «فروفرستیم‌، به‌ جنبش‌ در می‌آید» یعنی: آن‌ رستنی‌ها به‌سبب‌ بسیاری‌ ونیرومندی‌ خود به‌ جنبش‌ در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون‌ می‌آورد «از هر نوع‌ رستنی‌های‌ خرم‌» یعنی: از هرگونه‌ رستنی‌های‌ زیبا و از هر رنگ‌ رعنا و دلربا؛ اعم‌ از سبزیها، میوه‌ها، گلها وریاحین‌. بهجت: زیبایی‌، نیکویی‌ و خرمی‌ است‌. پس‌ ذاتی‌ که‌ بر زنده ‌ساختن‌ زمین‌ مرده‌ای‌ قادر باشد، بر آفرینش‌ دوباره‌ انسان‌ نیز تواناست‌.

در بخشی‌ از حدیث‌ شریف‌ لقیط بن‌ عامر س آمده ‌است: «... گفتم‌ یارسول‌الله! چگونه‌ خدای‌ متعال‌ مرده‌ را زنده‌ می‌کند و نشانه‌ این‌ رستاخیز در خلقش‌ چیست‌؟ فرمودند: آیا به‌ وادیی‌ مرده‌ و بی‌آب‌ و علف‌ گذر کرده‌ای‌؟ گفتم: آری‌! فرمودند: آیا مجددا در حالی‌که‌ از سبزی‌ و خرمی‌ جنب‌ و جوش‌ دارد بر آن‌ وادی ‌گذشته‌ای‌؟ گفتم: آری‌! فرمودند: خداوند متعال‌ این‌چنین‌ مردگان‌ را زنده‌ می‌کند و این‌ است‌ نشانه‌ وی‌ در (رستاخیز) خلقش‌».

**﴿**ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ٦**﴾** [الحج: 6].

«این ‌همه‌» آفرینشگری‌ و قدرت‌نمایی‌ «بدان‌ سبب‌ است‌ که‌ خدا خود حق ‌است‌» حق: وجود ثابت‌ و پایداری‌ است‌ که‌ هیچ‌ تغییر نمی‌کند و زوال‌ نمی‌پذیرد «و این‌که‌ او ست‌ که‌ مردگان‌ را زنده‌ می‌کند» چنان‌که‌ زمین‌ مرده‌ را زنده‌ کرد «و هم‌اوست‌ که‌ بر هر چیزی‌ تواناست‌» چنان‌که‌ بر خلقت‌ شگفت‌آسای‌ انسان‌ و جانداران ‌دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

**﴿**وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ٧**﴾** [الحج: 7].

«و این‌که‌ قیامت‌ آمدنی‌ است‌» در آینده‌ «هیچ‌ شکی‌ در آن‌ نیست‌» و هیچ‌ شبهه ‌و تردیدی‌ در وقوع‌ آن‌ وجود ندارد «و این‌که‌ فقط الله است‌ که‌ کسانی‌ را که‌ درگورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان‌ را در برابر اعمال‌شان‌ پاداش‌ می‌دهد؛ اگر عملشان‌ خیربود، پاداش‌ خیر و اگر شر بود، پاداش‌ شر در انتظارشان‌ است‌. یعنی: اگر قیامت‌ و رستاخیزی‌ در کار نبود، خداوند أ این‌ آفرینش‌ را پدید نمی‌آورد بنابراین‌، کسی‌که‌ به‌ رستاخیز ایمان‌ ندارد، قطعا خدای‌ ﻷ‌ را نشناخته‌ و حکمت‌ وی‌ درآفرینش‌ انسان‌ و گونه‌های‌ دیگر خلقت‌ را نفهمیده‌ است‌.

**﴿**وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ٨**﴾** [الحج: 8].

«و از مردمان‌ کسی‌ هست‌ که‌ در باره‌ الله» یعنی: در وجود الله أ یا در اسماء یا صفات‌ وی‌ «مجادله‌ می‌کند» این‌ آیه‌ ناظر بر همه‌ کسانی‌ است‌ که‌ با شبهه‌ پراکنی‌ وشک‌ انگیزی‌، عهده‌دار گمراه‌سازی‌ مردم‌ از راه‌ و روش‌ روشن‌ پروردگار متعال ‌می‌شوند. آری‌! مجادله‌ می‌کند؛ «بدون‌ هیچ‌ دانش‌ و بی‌هیچ‌ هدایتی‌» یعنی: بی‌آن‌که‌ بینش‌، نگرش‌ و اندیشه‌ درستی‌ در کار وی‌ باشد که‌ به‌سوی‌ معرفت ‌رهنمونش‌ سازد «و بی‌ کتاب‌ منیری‌» یعنی: از مردم‌ کسانی‌ هستند که‌ بدون‌ داشتن‌خردی‌ صحیح‌، الهام‌ و هدایتی‌ روشن‌ و نقلی‌ صریح‌ بلکه‌ به‌ صرف‌ هوای‌ نفس ‌درباره‌ خداوند أ به‌ جدال‌ می‌پردازند. کتاب‌ منیر: یعنی‌ کتاب‌ روشنگری‌ که‌ حامل‌ حجت‌های‌ واضح‌ و برهانهای‌ روشن‌ از جانب‌ خداوند متعال‌ باشد.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: آیه‌ کریمه‌ درباره‌ ابوجهل‌ و نضربن‌حارث‌ نازل ‌شد. ابو جهل‌ در رأس‌ مشرکان‌ مکه‌ قرارداشت‌ و پیوسته‌ با اسلام‌ دشمنی ‌می‌ورزید که‌ خدای‌ ﻷ‌ در آیه‌ بعد او را به‌ ذلت‌ و خواری‌ دنیا بیم‌ می‌دهد و این‌ هشدار در روز بدر به‌ تحقق‌ پیوست‌ و او به‌ ذلت‌ کشته‌ شد. همچنین ‌نضربن‌حارث‌ پیوسته‌ در کوچه‌های‌ مکه‌ می‌گشت‌ و درباره‌ دعوت‌ اسلامی ‌نیرنگ‌های‌ گونه‌گون‌ سازمان‌ داده‌ و شایعه‌های‌ باطل‌ می‌پراکند. او نیز در بدر کشته‌ شد.

**﴿**ثَانِيَ عِطۡفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ٩**﴾** [الحج: 9].

«صفحه‌ گردن‌ خود را پیچیده‌» عطف‌ شخص: گردن‌ وی‌ است‌. مراد این‌ است ‌که‌ آن‌ مجادله‌ کننده‌ در باره‌ خدا أ، گردن‌ خود را از سر نخوت‌ و تکبر، اعراض‌کنان‌ از قرآن‌ و از یاد الله أ می‌پیچاند «تا مردم‌ را از راه‌ خدا گمراه ‌کند» یعنی: هدف‌ وی‌، گمراه ‌ساختن‌ مردم‌ از راه‌ الله أ است‌، هرچند که‌ به‌ این‌ امر اعتراف‌ نکند «در دنیا برای‌ او خزی‌ است‌» خزی: رسوایی‌ و ذلتی‌ است‌ که‌ دامنگیر مستکبران‌ می‌شود و عبارت‌ است‌ از: پیامد بد عذاب‌ عاجل‌ دنیوی‌ و نام‌ و آوازه‌ بد بر سر زبانهای‌ مردم‌ «و در روز قیامت‌ به‌ او عذاب‌ سوزان‌ می‌چشانیم‌» به‌ این‌ترتیب‌ است‌ که‌ عذاب‌ هر دو سرا، برایش‌ جمع‌ می‌گردد.

**﴿**ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ١٠**﴾** [الحج: 10].

«این‌» کیفر و عذاب‌ هر دو سرا «به‌ سزای‌ آن‌ چیزهایی‌ است‌ که‌ دو دست‌ تو پیش‌ فرستاده‌است‌» از کفر و کبر و معاصی‌ «و» گرنه‌ «خداوند هرگز به‌ بندگان‌ خود ستمگر نیست‌» یعنی: واقع‌ امر این‌ است‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ بندگانش‌ را بدون‌ گناه‌ عذاب‌ نمی‌کند. آوردن‌ «ظلام‌» به‌ صیغه‌ مبالغه‌، به‌ جهت‌ پیوسته‌ بودن‌ آن‌ با لفظ جمع‌ ـ یعنی‌ «عبید» است‌ پس‌ از این‌ صیغه‌ این‌ معنی‌ برنمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست‌» تا از آن‌ این‌ مفهوم‌ مخالف‌ تداعی‌ شود که: اندکی‌ ستم‌ درکار وی‌ هست‌ ـ العیاذ بالله.

**﴿**وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ١١**﴾** [الحج: 11].

«و از میان‌ مردم‌ کسی‌ هست‌ که‌ خدا را فقط بر کناره‌ای‌ می‌پرستد» یعنی: چنین ‌کسی‌ در دین‌ خویش‌ شکاک‌ و دودل‌ است‌، نه‌ در آن‌ ثباتی‌ دارد و نه‌ استقرار وطمأنینه‌ای‌، همانند کسی‌ که‌ بر کناره‌ کوه‌ است‌ و بر لبه‌ سقوط قرار دارد، چنین‌ کسی‌ می‌لرزد و نمی‌تواند راست‌ و محکم‌ بایستد، برخلاف‌ مؤمن‌ که‌ خداوند أ را با یقین‌ و بصیرت‌ و پایداری‌ می‌پرستد «پس‌» حال‌ آن‌ شخص‌ متردد و دودل‌ چنان‌ است‌ که: «اگر خیری‌ به‌ او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای‌؛ چون‌ رفاه‌ و عافیت ‌و فراوانی‌ و ثروت‌ «بدان‌ آرام‌ می‌گیرد» و بر دین‌ خود ثابت‌ قدم‌ مانده‌ و بر عبادت‌ حق‌ تعالی‌ استمرار می‌ورزد «و اگر به‌ او بلایی‌ برسد» یعنی: ناخوشی‌ای‌ درخانواده‌، یا مال‌، یا جانش‌ «بر روی‌ خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به‌ کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت‌ زیان‌کار شده‌» یعنی: در حالی‌ که‌ دنیا و آخرتش‌ برباد رفته‌ است‌ پس‌ نه‌ در دنیا او را از غنیمت‌ و سپاس‌ و ثنا بهره‌ای‌ است‌ و نه‌ در آخرت ‌از پاداش‌ و اجر و آنچه‌ که‌ خداوند متعال‌ به‌ بندگان‌ صالح‌ خود آماده‌ ساخته‌ است ‌«این‌» زیان‌ دنیا و آخرت‌ «همانا زیان‌ آشکار است‌» که‌ هیچ‌ خسران‌ و زیانی‌ مانند آن‌ نیست‌.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: مردمی‌ بودند که‌ به‌ مدینه‌ می‌آمدند و اسلام‌ می‌آوردند پس‌ چون‌ زن‌ یکی‌ از آنها پسر می‌زایید و اسبش‌ کره‌ می‌داد، می‌گفت: به‌راستی‌ این‌ دین‌، دین‌ بسیار خوبی‌ است‌! و اگر زنش‌ پسر نمی‌زایید و اسبش‌ کره‌ نمی‌داد، می‌گفت: وه‌! این‌ چه‌ دین‌ بدی‌ است‌!! پس‌ خداوند أ این‌ آیه‌ را نازل‌ فرمود.

**﴿**يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ١٢**﴾** [الحج: 12].

«به ‌جای‌ خدا چیزی‌ را می‌خواند که‌ نه‌ زیانی‌ به‌ او می‌رساند و نه‌ به‌ او سودی‌ می‌بخشد» یعنی: این‌ کسی‌ که‌ بر روی‌ خود به‌ کفر باز می‌گردد، همان‌ کسی‌ است‌ که‌ بتان‌ را پرستش‌ و نیایش‌ می‌کند، درحالی‌که‌ اگر پرستش‌ آنها را ترک‌ کند، آنها هیچ‌ زیانی‌ به‌ او نمی‌رسانند و اگر هم‌ آنها را بپرستد، هیچ‌ نفعی‌ به‌ او نمی‌رسانند زیرا آن‌ معبودان‌ بیچاره‌ جماداتی‌ هستند که‌ بر رساندن‌ نفع‌ و ضرر توانا نمی‌باشند «این‌ همان‌ گمراهی‌ دور» از حق‌ و هدایت‌ و رشد «است‌» فراء در معنای‌ آن‌ می‌گوید: «این‌ همان‌ گمراهی‌ دور از راه‌ صواب‌ است‌».

**﴿**يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ١٣**﴾** [الحج: 13].

«کسی‌ را می‌خواند که‌ زیانش‌ از سودش‌ نزدیکتر است‌» زیرا پرستش‌ بتان‌ به‌ هیچ ‌حالی‌ از احوال‌ سودبخش‌ نیست‌ بلکه‌ بتان‌ برای‌ پرستشگران‌ خود زیانی‌ محض‌ و خالصند چراکه‌ پرستشگر بتان‌ به‌سبب‌ پرستش‌ آنها به‌ دوزخ‌ وارد می‌شود «وه‌! چه ‌بدمولایی‌ و چه‌ بد دمسازی‌ است‌» یعنی: قطعا معبودی‌ که‌ عبادتش‌ زیان‌ وارد کند، برای‌ پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق‌ و همدم‌ بسیار نامیمونی‌ است‌.

**﴿**إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ١٤**﴾** [الحج: 14].

و چون‌ بیان‌ حال‌ بدبختان‌ گذشت‌، اکنون‌ خداوند متعال‌ فرجام‌ نیک ‌سعادتمندان‌ را ذکر می‌کند: «بی‌گمان‌ خدا کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند به‌ باغهایی‌ در می‌آورد که‌ از زیر آن‌ جویباران‌ روان‌ است‌، در حقیقت‌، خداوند هرچه‌ بخواهد انجام‌ می‌دهد» پس‌ هر که‌ را بخواهد، پاداش‌ نیک‌ می‌دهد و هرکه‌ را بخواهد، عذاب‌ می‌کند.

**﴿**مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ فَلۡيَنظُرۡ هَلۡ يُذۡهِبَنَّ كَيۡدُهُۥ مَا يَغِيظُ١٥**﴾** [الحج: 15].

«هر که‌ می‌پندارد که‌ خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت‌ نصرت‌ نخواهد داد» ضمیر در ﴿لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ﴾، یا به‌ ﴿مَن كَانَ يَظُنُّ﴾ بر می‌گردد، یا به‌ محمد ص؛ اگر به‌ ﴿مَن كَانَ يَظُنُّ﴾ «هر كه‌ گمان‌ می‌كند» بر گردد، معنی‌ این‌ است: چنین‌ گمان‌کننده‌ای‌ به‌ مرتبه‌ ناامیدی‌ مطلق‌ سقوط کرده‌ و از یاری‌ خداوند أ در دنیا و آخرت‌ کاملا مأیوس‌ گشته‌ است‌. و اگر ضمیر ﴿لَّن يَنصُرَهُ﴾ [الحج: 15] به‌ محمد ص بر گردد، معنی‌ این‌ است: از نظر آن‌ گمان‌کننده‌، محمد ص در معرض‌ آن‌ قرار دارد که‌ خداوند أ یاری‌ و کمکی ‌را که‌ به‌ وی‌ داده‌، قطع‌ کند و او را به‌ حال‌ خودش‌ رها نماید. آری‌! هرکس چنین‌ می‌پندارد؛ «پس‌ باید که‌ بالا رود به‌ سببی‌ به‌سوی‌ آسمان‌» یعنی: ای‌ محمد ص! به‌آن‌ پندارگر امید باخته‌ بگو: باید وسیله‌ و چاره‌ای‌ جست‌وجو کند تا او را به ‌آسمان‌ برساند «پس‌ آن‌ را ببرد» یعنی: سپس‌ پیروزی‌ و یاری‌ حق‌ بر تو را قطع‌ کند و ببرد، اگر این‌ کار برایش‌ میسر و مقدور است‌ زیرا پیروزی‌ برای‌ تو از آسمان ‌می‌آید «آن‌گاه‌ بنگرد که‌ آیا این‌ تدبیر او چیزی‌ را که‌ مایه‌ خشمش‌ شده ‌است‌ از میان‌ می‌برد» یعنی: سپس‌ بنگرد که‌ آیا آنچه‌ که‌ او را در مورد یاری‌ دادن‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ پیامبرش‌ خشمگین‌ کرده‌ است‌، از بین‌ می‌رود؟

حاصل‌ معنی‌ این‌ است: همان‌طوری‌ که‌ رسیدن‌ او به‌ آسمان‌ غیر ممکن‌ است‌، یاری‌ دادن‌ محمد ص نیز از سوی‌ حق‌ تعالی‌ اجتناب‌ناپذیر و امری‌ قطعی‌ و غیرقابل‌برگشت‌ است‌. به‌ قولی: معنای ﴿خِرَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ [الحج: 15] این‌ است: باید این ‌پندارگر، ریسمانی‌ را به‌ سقف‌ خانه‌اش‌ بیاویزد زیرا هر چیزی‌ که‌ بر فراز سر انسان‌باشد، لغتا «سماء» نامیده‌ می‌شود و در این‌ صورت‌، ﴿ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ﴾ این‌ گونه‌ معنی ‌می‌شود: سپس‌ خود را حلق‌آویز کرده‌ و آن‌ ریسمان‌ را ببرد تا در اثر خفگی‌ بمیرد آن‌گاه‌ بنگرد که‌ آیا این‌ کار و تدبیرش‌، آنچه‌ را که‌ مایه‌ خشمش‌ شده ‌است‌ ازبین‌ می‌برد و یاری ‌دادن‌ پیامبر ص از سوی‌ خداوند أ قطع‌ می‌شود؟ هرگز!.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «معنی‌ چنین‌ است: هرکس می‌پندارد که‌ خدای‌ﻷ‌ یاری‌ دهنده‌ محمد ص و کتاب‌ و دین‌ خویش‌ نیست‌ پس‌ اگر نصرت‌ خدا به‌ پیامبرش‌ او را بر سر خشم‌ می‌آورد، باید برود خودکشی‌ نماید؛ زیرا خدای ‌ﻷ‌ خواه‌ناخواه‌ نصرت‌دهنده‌ پیامبر و دینش‌ می‌باشد و این‌ نصرت‌ هرگز قطع ‌شدنی‌ نیست‌». البته‌ این‌ امر دعوت‌ به‌ انتحار نیست‌ بلکه‌ چنان‌ است‌ که‌ مردم‌ عادتا می‌گویند: هرکس این‌ امر را نمی‌پسندد، بگو آب‌ دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به‌ آسمان‌ برود... و مانند آن‌ از تعبیرات‌ دیگر. چنین‌ تعبیراتی‌ برای‌ دادن‌ این‌ معنی‌ است‌ که: از کار و تدبیرش‌ فایده‌ای‌ متصور نیست‌ و عکس‌ العملش ‌به‌جایی‌ نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه‌ کریمه‌ را همین‌ گونه‌ معنی‌ کرده‌ است‌.

این‌ آیه‌ برای‌ مسلمانان‌ بسی‌ امید آفرین‌ است‌ زیرا گویای‌ آن‌ است‌ که‌ مسلمان ‌هرگز نباید در نصرت‌ الهی‌ شک‌ کند و باید در هر شرایطی‌ شکیبا بوده‌ و یقین‌ داشته ‌باشد که‌ سرانجام‌ پیروزی‌ از آن‌ وی‌ است‌.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يُرِيدُ١٦**﴾** [الحج: 16].«و بدین‌ گونه‌ قرآن‌ را آیاتی‌ بینات‌ فرو فرستادیم‌» بینات: یعنی‌ واضح‌ و روشن‌، دارای‌ دلالت‌ آشکار بر مدلولات‌ و معانی‌ خود و دربرگیرنده‌ حجت‌های‌ قاطع‌ ازجانب‌ خداوند أ بر مردم‌ «و بدانید که‌ خدا هرکه‌ را بخواهد راه‌ می‌نماید» یعنی: هرکه‌ را که‌ حق‌ تعالی‌ ابتداء اراده‌ هدایتش‌ را داشته ‌باشد، هدایت‌ می‌کند. یا بر هدایت‌ کسی‌ که‌ از قبل‌ هدایت‌شده‌ و ره‌یافته‌ باشد، می‌افزاید ـ و قطعا او را در این ‌کار، حکمت‌ تام‌ و حجت‌ قاطع‌ است‌.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلۡمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ١٧**﴾** [الحج: 17].

«همانا کسانی‌ که‌ ایمان‌ آوردند» به‌ خدا أ و پیامبرش‌ ص ، که‌ ایشان‌ مسلمانانند «و کسانی‌ که‌ یهودی‌ شدند» آنان‌ منتسبان‌ به‌ آیین‌ موسی‌ ÷ اند «و صائبی‌ها» فرقه ‌معروفی‌اند که‌ به‌ هیچ‌ یک‌ از آیین‌های‌ منتسب‌ به‌ انبیا † وابستگی‌ ندارند «و مسیحیان‌» یعنی: منتسبان‌ به‌ آیین‌ عیسی‌ ÷ «و مجوس‌» یعنی: زرتشتیان‌ که‌ آتش‌ را می‌پرستند و برآنند که‌ عالم‌ دارای‌ دو اصل‌ است: نور و ظلمت‌. به‌ قولی: آنان ‌در اصل‌ یکتاپرست‌ بوده‌ و کتابی‌ آسمانی‌ نیز داشته‌اند، سپس‌ به‌ انحراف‌ کشیده ‌شدند و کتابشان‌ از میانشان‌ برداشته‌ شد «و کسانی‌ که‌ شرک‌ ورزیدند» یعنی: بت‌پرستان‌ و سایر مشرکان‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ «البته‌ خدا روز قیامت‌ میانشان‌ داوری ‌می‌کند» پس‌ مؤمنان‌ را به‌ بهشت‌ و کافران‌ را به‌ دوزخ‌ وارد می‌کند. به‌ قولی‌، فصل ‌میانشان‌ به‌ این‌ معنی‌ است: خداوند أ کسانی‌ را که‌ برحقند، از کسانی‌ که‌ بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان‌ خداوند بر همه‌ چیز گواه‌ است‌» اعم‌ از افعال‌ و اقوال‌ و غیره‌ امور خلقش‌ و ذره‌ای‌ از او پنهان‌ نمی‌ماند، از این‌رو، حکم‌ وفیصله‌ حق‌ تعالی‌ در میان‌ بندگانش‌ از روی‌ علم‌ است‌ پس‌ باید هر شخصی‌ در عقیده ‌و شیوه‌ عملش‌ بنگرد که‌ به‌ کدامین‌ راه‌ روان‌ می‌باشد؟.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩١٨**﴾** [الحج: 18].

«آیا ندانستی‌ که‌ آنان‌ که‌ در آسمان‌هایند برای‌ خدا سجده‌ می‌کنند» از فرشتگان‌ «و آنان‌ که‌ در زمینند» از مؤمنان‌ انس‌ و جن‌ نیز برای‌ خدا سجده‌ می‌کنند. مراد ازسجده‌ در اینجا: سجده‌ طاعت‌ است‌ که‌ مخصوص‌ عقلا می‌باشد «و» سجده‌می‌کنند برای‌ او «خورشید و ماه‌ و ستارگان‌ و کوه‌ها و درختان‌ و چهارپایان‌» سجده‌ اینها: سجده‌ انقیاد کامل‌ و تسلیم ‌بودن‌ تام‌ و تمام‌ به‌ فرمان‌ حق‌ تعالی‌ است ‌«و» سجده‌ می‌کنند برای‌ باری‌ تعالی‌ «بسیاری‌ از مردم‌» به‌ سجده‌ طاعت‌ «و بسیاری‌ هم‌ هستند که‌ عذاب‌ بر آنان‌ ثابت‌ شده‌ است‌» زیرا از سجده‌ اطاعت‌ برای‌خداوند متعال‌ سر باز می‌زنند و بنابراین‌، عذاب‌ بر آنان‌ ثابت‌ و لازم‌ می‌شود «و هرکه‌ را خدا خوار کند» بدین‌سان‌ که‌ او را کافری‌ بدبخت‌ گرداند «او را هیچ‌ گرامی‌دارنده‌ای‌ نیست‌» که‌ خوشبخت‌ و عزیزش‌ گرداند. یعنی: کسانی‌ سجده‌ کردن ‌برای‌ خدای‌ ﻷ‌ را فقط به‌ این‌ خاطر ترک‌ می‌کنند که‌ آن‌ را ذلت‌ و خواری‌ای ‌می‌دانند، درحالی‌که‌ سجده ‌کردن‌ برای‌ حق‌ تعالی‌ در حقیقت‌ کرامت‌ و عزتی‌ برای‌ راهیافتگان‌ است‌ و ترک‌ آن‌ از روی‌ تکبر، ذلت‌ بزرگی‌ است‌ که‌ خداوند أ هرکه ‌را بخواهد با آن‌ خوار و ذلیل‌ می‌گرداند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «چون‌ فرزند آدم‌ آیه‌ سجده‌ رابخواند، شیطان‌ به‌ کناری‌ خزیده‌ گریه‌ می‌کند و می‌گوید: ای‌ وای‌ بر من‌، فرزند آدم‌ مأمور به‌ سجده‌ کردن‌ شد و سجده‌ کرد پس‌ بهشت‌ از آن‌ وی‌ است‌ اما من‌ که‌ به‌ سجده‌ مأمور شدم ‌از آن‌ سر باز زدم‌ لذا دوزخ‌ از آن‌ من‌ است‌». «هرآینه‌ خدا هر چه‌ بخواهد انجام‌ می‌دهد» از آن‌ جمله‌، گرامی‌داشتن‌ و خوار ساختن‌ هرکس که‌ بخواهد.

این‌ آیه‌ ـ چنان‌که‌ از حدیث‌ مذکور بر می‌آید ـ از آیات‌ سجده‌ تلاوت‌ است‌.

**﴿**۞هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ١٩**﴾** [الحج: 19].

«این‌ دو فریق‌» که‌ یک‌ گروه‌ از آنها یهود و نصاری‌ و صائبی‌ها و مجوس‌ و مشرکان‌ و گروه‌ دیگر مسلمانانند، «دشمنان‌ یک‌دیگرند» به‌قولی‌ دیگر: مراد از دوفریق‌ دشمن‌؛ دو گروه‌ مؤمنان‌ و مشرکانی‌ هستند که‌ در روز بدر به‌ میدان‌ مبارزه‌ آمدند پس‌ مراد از مؤمنان: حمزه‌ و علی‌ و عبیده‌ أ و مراد از کافران: عتبه‌ و شیبه ‌فرزندان‌ ربیعه‌ و ولید فرزند عتبه‌ اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق‌، مؤمنان‌ و کافرانند به‌ طور عام‌، که‌ این‌ معنی‌ شامل‌ بدریان‌ نیز می‌شود». «که‌ درباره‌ پروردگارشان‌» یعنی: در باره‌ دینش‌، یا در باره‌ ذاتش‌، یا در باره‌ صفاتش‌، یا در باره‌ شریعت‌ مقرر وی‌ برای‌ بندگانش‌؛ «با هم‌ ستیزه‌ کردند پس‌ کسانی‌ که‌ کفر ورزیدند، برای‌شان‌ جامه‌هایی‌ از آتش‌ بریده‌ شده‌ است‌» یعنی: آتش‌ دوزخ‌ به‌عنوان ‌لباسی‌ مناسب‌ حال‌شان‌ برای‌شان‌ آماده‌ شده‌ است‌ «از بالای‌ سرشان‌ حمیم‌ ریخته‌ می‌شود» حمیم: آب‌ جوشانی‌ است‌ که‌ به‌ وسیله‌ آتش‌ جهنم‌ داغ‌ شده‌ است‌.

**﴿**يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ٢٠**﴾** [الحج: 20].

«آنچه‌ در شکم‌ آنهاست‌ به‌ آن‌ گداخته‌ می‌شود» صهر: ذوب‌ کردن‌ و گداختن‌ با شدت‌ حرارت‌ است‌ چنان‌که‌ آهن‌ و مس‌ با چنین‌ حرارتی‌ گداخته‌ می‌شوند. یعنی: آنچه‌ در شکم‌های‌ آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است‌، با این‌ آب‌ جوشان ‌گداخته‌ می‌شود «و پوست‌هایشان‌ نیز» بدان‌ گداخته‌ می‌شود.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «آب‌ جوشان‌ بر سرهایشان‌ ریخته‌ می‌شود و از جمجمه‌هایشان‌ نفوذ کرده‌ به‌ شکم‌ و درونشان‌ می‌رسد و آنچه‌ را که‌ در شکمشان ‌است‌، می‌سترد و از میان‌ برمی‌دارد تا به‌ پاهایشان‌ می‌رسد و صهر همین‌ است ‌آن‌گاه‌ به‌ حال‌ اول‌ خود بازگردانیده‌ می‌شوند».

**﴿**وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ٢١**﴾** [الحج: 21].

«و برای‌ کوفتن‌ آنان‌، گرزهای‌ آهنین‌ مهیاست‌» مقامع: قطعه‌هایی‌ از آهن‌ است‌ که ‌برای‌ وارد کردن‌ ضربه‌ بر آنان‌ مهیا و آماده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «اگر گرزی‌ آهنین‌ از گرزهای‌ دوزخ‌ در زمین‌ نهاده‌ شود آن‌گاه‌ جن‌ و انس‌ هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن‌ را از زمین‌ بلند کنند».

**﴿**كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ٢٢**﴾** [الحج: 22].

«هر بار که‌ بخواهند از آن‌» یعنی: از آتش‌ دوزخ‌ «بیرون‌ روند از شدت ‌غم‌» یعنی: به‌ سبب‌ شدت‌ غمی‌ که‌ بر آنان‌ مسلط است‌ «در آن‌» آتش ‌«بازگردانیده‌ می‌شوند» با کوبیدن‌ گرزها بر سرشان‌ «و عذاب‌ سوزان‌ را بچشید» یعنی: در حالی‌ که‌ به‌ آن‌ بازگردانیده‌ می‌شوند، به‌ آنها گفته‌ می‌شود: عذاب‌ آتش‌ سوزان‌ را بچشید.

این‌ جزای‌ آن‌ خصم‌ کافر است‌ اما پاداش‌ خصم‌ مؤمن:

**﴿**إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ٢٣**﴾** [الحج: 23].

«بی‌گمان‌ خدا کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌اند و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند در باغ‌هایی‌ که ‌از زیر آن‌ نهرها روان‌ است‌ درمی‌آورد، در آنجا آراسته‌ می‌شوند» یعنی: خدا أ یا فرشتگان‌ به‌دستور وی‌ آنان‌ را می‌آرایند؛ «به‌ دست‌بندهایی‌ از طلا و آراسته ‌می‌شوند به‌ مروارید» قشیری‌ می‌گوید: مراد مرصع‌ کردن‌ دست‌بندها به‌ مروارید است‌. هرچند بعید نیست‌ که‌ در بهشت‌ دست‌بندهایی‌ از مروارید خالص‌ و میان‌پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که‌ در آن‌ دست‌بندهایی‌ از طلای‌ خالص‌ وجود دارد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «زیورات‌ مؤمن‌ در بهشت‌ تا همانجایی‌ می‌رسد که‌ آب‌ وضویش‌ بدان‌ می‌رسد». «و لباسشان‌ در آنجا از ابریشم‌ است‌» در مقابل ‌لباس‌ اهل‌ دوزخ‌ که‌ از آتش‌ است‌. یعنی: لباس‌ ابریشمین‌ که‌ در دنیا بر ایشان‌ حرام ‌بود، در آخرت‌ برای‌شان‌ حلال‌ است‌.

باید یادآور شد که‌ در دنیا پوشیدن‌ ابریشم‌ بر مردان‌ حرام‌ و بر زنان‌ حلال‌ است ‌و استعمال‌ طلا نیز به‌ عنوان‌ زیور بر زنان‌ حلال‌ می‌باشد اما بهره‌گیری‌ از ظروف‌ طلا و نقره‌ در خوردن‌ و آشامیدن‌ ـ هم‌ بر مردان‌ و هم‌ بر زنان‌ ـ حرام‌ مطلق‌ می‌باشد.

**﴿**وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ٢٤**﴾** [الحج: 24].

«و» مؤمنان‌ «به‌ سخن‌ پاکیزه‌ رهنمون‌ شدند» در دنیا. به‌ قولی: مراد از ﴿ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ [الحج: 24] (سخن‌ پاکیزه)، کلمه‌ طیبه‌ «لا اله‌ الا الله» است‌. اقوال‌ دیگری‌ نیز در این‌ باره‌ نقل‌ شده‌ است‌؛ از جمله‌ این‌که: مراد از آن‌ الحمدلله‌، یا قرآن‌، یا سخن ‌پاکیزه‌ در آخرت‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «به‌ بهشتیان‌ تسبیح ‌گفتن‌ الهام‌ می‌شود چنان‌که‌ نفس‌ کشیدن‌». «و به‌سوی‌ راه‌ ستوده‌ رهنمون ‌شدند» که‌ همانا دین‌ مقدس‌ و پایدار اسلام‌ است‌.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ٢٥**﴾** [الحج: 25].

«بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ کافر شده‌اند و از راه‌ خدا بازمی‌دارند» یعنی: کسانی‌ را که ‌قصد داخل‌ شدن‌ به‌ دین‌ خدای‌ ﻷ‌ را دارند، از ورود به‌ آن‌ باز می‌دارند «و» بازمی‌دارند از «مسجدالحرام‌» به‌ قولی: مراد از آن‌ خود مسجد الحرام ‌است‌. به‌قولی‌دیگر: مراد کل‌ سرزمین‌ حرم‌ است‌ زیرا مشرکان‌ رسول‌ خدا ص و اصحابشان‌ را در روز حدیبیه‌ از ورود به‌ سرزمین‌ حرم‌ بازداشتند. به‌قولی‌دیگر: مراد از آن‌ همه‌ مکه‌ است‌ «که‌ آن‌ را برای‌ مردم‌ ـ اعم‌ از مقیم‌ در آنجا و بادیه‌نشین‌ـ یکسان‌ قرار داده‌ایم‌» یعنی: مسجدالحرام‌ را برای‌ عموم‌ مردم‌؛ اعم‌ از مجاوران‌ و زائران‌ آن‌ یکسان‌ قرار داده‌ایم‌ که‌ در آن‌ به‌ طور برابر نماز می‌گزارند و طواف ‌می‌کنند. مراد از:﴿وَٱلۡبَادِۚ﴾ کسانی‌ هستند که‌ به‌قصد ادای‌ مناسک‌ و زیارت‌ و عبادت‌ به‌سوی‌ مسجدالحرام‌ می‌آیند، اعم‌ از بادیه‌ نشینان‌ یا غیرآنان‌.

فقها درباره‌ حکم‌ این‌ آیه‌ اختلاف‌ نظر دارند. مالک / می‌گوید: مقیمان‌ و مسافرانی‌ که‌ به‌ مکه‌ وارد می‌شوند، همه‌ در سراها و منازل‌ مکه‌ حقی‌ برابر دارند. جمعی‌ برآنند که‌ واردشونده‌ به‌ مکه‌ می‌تواند در هرجایی‌ که‌ یافت‌، فرود آید وصاحب‌ منزلی‌ که‌ او در آن‌ فرود می‌آید ـ چه‌ خوش‌ باشد چه‌ ناخوش‌ ـ مکلف ‌است‌ که‌ او را جای‌ دهد. اما جمهور فقها برآنند که‌ سراها و منازل‌ مکه‌ مانند مسجدالحرام‌ نیست‌ و صاحبان‌ آنها می‌توانند مسافران‌ را از فرودآمدن‌ در آن‌ بازدارند. احناف‌ نیز برخلاف‌ رأی‌ جمهور، با این‌ آیه‌کریمه‌ بر ممنوع ‌بودن‌ جواز فروش‌ و اجاره ‌دادن‌ منازل‌ مکه‌ استدلال‌ کرده‌ و گفته‌اند: از آنجا که‌ مراد از مسجدالحرام‌ در این‌ آیه‌، تمام‌ مکه‌ است‌ و با توجه‌ به‌ این‌که‌ از رفتار عملی ‌رسول‌ خدا ص و ابوبکر و عمر ب نیز ـ که‌ استفاده‌ از خانه‌های‌ مکه‌ را عملا برای‌ همه‌ مساوی‌ قرار دادند ـ چنین‌ استنباط می‌شود که‌ مراد از آن ‌همه‌ مکه‌ است‌ بنابراین‌، فروش‌ و به‌ اجاره‌ دادن‌ منازل‌ مکه‌ جواز ندارد.

«و هرکس بخواهد در آن‌ از سر ستمگری‌ الحاد کند او را از عذابی‌ دردناک ‌می‌چشانیم‌» الحاد در اینجا به‌ معنای‌ عدول‌ و گرایش‌ از راه‌ میانه‌ و جاده‌ حق‌ و استقامت‌ است‌. به‌ قولی: مراد از این‌ شخص‌ ستمگر، کسی‌ است‌ که‌ جرمی‌ را در خارج‌ از حرم‌ مرتکب‌ شده‌ آن‌گاه‌ به‌ حرم‌ پناه‌ می‌برد تا از کیفر آن‌ جرم‌ بگریزد. به‌قولی: مراد از الحاد، شرک‌ و قتل‌ است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد ارتکاب‌ معاصی ‌است‌ در آن‌ به‌طور عام‌.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ در این‌ آیه‌ حتی‌ صرف‌ اراده‌ کجروی‌ در مکه‌ ـ بی‌آن‌که ‌آن‌ اراده‌ به‌ عمل‌ گناه‌ بینجامد ـ مستوجب‌ مؤاخذه‌ معرفی‌ شده‌ است‌ و این‌ نشان ‌می‌دهد که‌ صرف‌ نیت‌ و اراده‌ انجام‌ گناه‌ در مکه‌، هرچند به‌ عمل‌ گناه‌ نیز نینجامد، مستوجب‌ محاسبه‌ است‌. البته‌ این‌ حکم‌ مخصوص‌ مکه‌ است‌ نه‌ اماکن‌دیگر؛ به‌ سبب‌ حرمت‌ بزرگی‌ که‌ مکه‌ دارد و به‌جهت‌ این‌که‌ مکه‌ جای‌ پاکسازی ‌نفس‌ و محل‌ توبه‌ و پاکی‌ از کلیه‌ گناهان‌ است‌.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص عبدا بن‌انیس‌ را با دو مرد که‌ یکی‌ از آنها مهاجر و دیگری‌ از انصار بود، به‌ مأموریتی‌ فرستادند، در میان‌ راه‌ بحث‌ افتخار به‌ نسب‌ در میان‌ آنها بالا گرفت‌ و عبدالله بن‌انیس‌ به‌ خشم‌ آمده ‌مرد انصاری‌ را کشت‌ آن‌گاه‌ از اسلام‌ مرتد شده‌ به‌ مکه‌ گریخت‌. پس‌ این‌ آیه‌ درباره‌ وی‌ نازل‌ شد.

به‌ روایت‌ دیگری‌ از ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: آیه‌ کریمه ‌درباره‌ ابوسفیان‌بن‌ حرب‌ و یاران‌ وی‌ نازل‌ شد آن‌گاه‌ که‌ رسول‌ خدا ص واصحابشان‌ را در سال‌ حدیبیه‌ از مسجدالحرام‌ بازداشتند.

**﴿**وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡ‍ٔٗا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ٢٦**﴾** [الحج: 26].

«و» یاد کن‌ ای‌ محمد ص «چون‌ برای‌ ابراهیم‌ جای‌ خانه‌ کعبه‌ را معین‌ کردیم‌» تاآن‌ را برای‌ عبادت‌ حق‌ تعالی‌ بنا کند. بوأنا: معین‌ و واضح‌ ساختیم‌ و در همانجا بر او «این‌» پیام‌ را نازل‌ کردیم‌ «که‌ با من‌ چیزی‌ را شریک‌ مقرر مکن‌» گویی‌ به‌ اوگفته‌ شد: مرا در این‌ خانه‌ به‌ یگانگی‌ پرستش‌ کن‌ «و خانه‌ مرا پاک‌ کن‌» از شرک‌ وپرستش‌ بتان‌ «برای‌ طواف‌کنندگان‌» به‌ آن‌ خانه‌ «و قیام‌کنندگان‌» در آن‌ برای‌ نماز«و رکوع‌کنندگان‌ و سجده‌کنندگان‌» یعنی: برای‌ نمازگزاران‌.

آیه‌ کریمه‌ متضمن‌ طعن‌ و توبیخ‌ کسانی‌ از مقیمان‌ بیت‌ الحرام‌ است‌ که‌ در آن ‌شرک‌ ورزیده‌اند. یعنی: ای‌ ساکنان‌ حریم‌ بیت‌ و ای‌ مدعیان‌ ولای‌ ابراهیم‌! بدانید که‌ توحید و یگانه‌پرستی‌ و پاک‌نگاه‌داشتن‌ حریم‌ بیت‌ از شرک‌ و بت‌پرستی‌، شرط حق‌ تعالی‌ بر پدرتان‌ ابراهیم‌ ÷ و کسانی‌ که‌ بعد از وی‌ می‌آیند بود اما شما به‌ این‌شرط و به‌ ولای‌ پدرتان‌ وفادار نماندید بلکه‌ شرک‌ آورده‌ و در خانه‌ کعبه‌ بتان‌ رانصب‌ کردید و در نتیجه‌ با این‌ کارتان‌ کعبه‌ را به‌ پلیدی‌ آلودید.

**﴿**وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ٢٧**﴾** [الحج: 27].

«و در میان‌ مردم‌ برای‌ حج‌ ندا درده‌» جمعی‌ از مفسران‌ گفته‌اند: چون‌ ابراهیم‌ ÷ از بنای‌ کعبه‌ فارغ‌ شد، جبرئیل‌ ÷ نزد وی‌ آمد و به‌ وی‌ دستور داد تا در میان‌ مردم‌ برای‌ حج‌ بانگ‌ برآورد. نقل‌ است‌ که‌ ابراهیم‌ ÷ گفت: این‌ پیام‌ را چگونه‌ به‌ مردم‌ ابلاغ‌ کنم‌، درحالی‌که‌ صدای‌ من‌ به‌ آنان‌ نمی‌رسد؟ جبرئیل‌ ÷ گفت: تو بانگ ‌برآور و رساندنش‌ بر عهده‌ ما. آن‌گاه‌ ابراهیم‌ ÷ بر مقام‌ خود و به‌قولی‌ بر فراز حجرالاسود و به‌قولی‌ بر فراز صفا و به‌قولی‌ بر فراز کوه‌ ابوقبیس‌ برآمد و چنین‌ ندا درداد: هان‌ ای‌ مردم‌! بدانید که‌ پروردگار شما خانه‌ای‌ برای‌ خود برگرفته‌ و بر شما حج‌ این‌ خانه‌ را فرض‌ گردانیده‌ پس‌ پروردگارتان‌ را اجابت‌ گویید، لبیك‌ اللهم‌ لبیك‌ نقل‌ است‌ که: کوهها همه‌ سر خم‌ کردند و خداوند متعال‌ صدای‌ ابراهیم‌ ÷ را به‌همه‌ اطراف‌ و اکناف‌ زمین‌ و نیز به‌ همه‌ کسانی‌ که‌ در رحمهای‌ مادران‌ و پشت‌های ‌پدرانشان‌ بودند، رسانید پس‌ همه‌ چیزهایی‌ که‌ صدای‌ ابراهیم‌ ÷ را شنیدند ـ اعم‌از سنگ‌ و درخت‌ و غیره‌ ـ و همه‌ کسانی‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ تا روز قیامت‌ بر آنان مقدر کرده‌ که‌ به‌ حج‌ خانه‌ کعبه‌ مشرف‌ شوند، پاسخ‌ دادند: «لبیك‌ اللهم‌ لبیك: به‌فرمان‌ حاضریم‌ بارخدایا! به‌ فرمان‌ حاضریم‌». این‌ همان‌ مضمونی‌ است‌ که‌ ابن‌کثیر آن‌ را از ابن‌عباس‌ و مجاهد و عکرمه‌ و سعیدبن‌ جبیر و جمعی‌دیگر از سلف‌ صالح ‌نقل‌ کرده‌ است‌. والله اعلم‌.

آری‌! ای‌ ابراهیم‌! در میان‌ مردم‌ برای‌ حج‌ ندا درده‌ «تا» زایران‌ «به‌سوی‌ تو پیاده‌ و سوار بر هر شتر لاغری‌ بیایند» ضامر: شتر لاغری‌ است‌ که‌ سفر آن‌ را خسته‌ ورنجور کرده‌ است‌. یعنی: تا شتران‌ سرنشینان‌ خود را به‌ حج‌ آورند «از هر فج ‌عمیقی‌» یعنی: از هر راه‌ دوری‌. مجاهد می‌گوید: مردم‌ تا آن‌ زمان‌ در سفر حج‌ برمرکب‌ سوار نمی‌شدند پس‌ خداوند أ سوارشدن‌ بر مرکب‌ و نیز تجارت‌ در مراسم ‌حج‌ را به‌ آنان‌ رخصت‌ داد، هم‌ در این‌ آیه‌ و هم‌ در آیه‌ بعدی:

**﴿**لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ٢٨**﴾** [الحج: 28].

«تا شاهد منافعی‌ برای‌ خویش‌ باشند» به‌قولی: مراد از منافع‌، ادای‌ مناسک‌ حج ‌است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد، تجارت‌ و ذبح‌ هدایا و قربانی‌هاست‌. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «مراد، منافع‌ دنیا و آخرت‌ هر دو است‌» «و تا نام‌ خدا را در روزهای ‌معلومی‌ یاد کنند» یعنی: تا نام‌ خدا أ را در هنگام‌ ذبح‌ هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایام‌ معلومات‌» نزد مالک‌ و ابویوسف‌ و محمدبن‌ حسن‌ از یاران‌ ابوحنیفه‌، همان ‌ایام‌النحر، یعنی‌ روز عید قربان‌ و دو روز بعد از آن‌ است‌ اما در رأی‌ ابوحنیفه‌ وشافعی: «ایام‌ معلومات‌» عبارت‌ است‌ از: ده‌ روز اول‌ ذی‌الحجه‌ که‌ آخرین‌ آن‌ روز عید قربان‌ می‌باشد. و اکثر مفسران‌ نیز بر این‌ نظر اند.

آری‌! تا نام‌ خدا أ را یاد کنند «بر ذبح‌ آنچه‌ که‌ خدا به‌ آنان‌ از چهارپایان ‌مواشی‌» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی‌ داده‌است‌ پس‌، از آنها بخورید» خوردن‌ حاجی‌ یا قربانی‌کننده‌ از گوشت‌ هدی‌ یا قربانی‌ خویش‌، سنت ‌است‌. از نظر احناف‌، خوردن‌ اهداکننده‌ هدی‌ از گوشت‌ هدیه‌ نافله‌ و هدیه‌ حج‌ تمتع‌ و قران‌ جواز دارد اما خوردن‌ حاجی‌ از گوشت‌ حیوان‌ مذبوحه‌ای‌ که‌ آن‌ را بر اثر ار تکاب‌ جنایت‌ در حج‌ ذبح‌ می‌کند، در نزد هیچ‌ یک‌ از فقها جواز ندارد «وبه‌ درمانده‌ فقیر بخورانید» بؤس: شدت‌ فقراست‌ پس‌ اطعام‌ فقرا از گوشت‌ هدی‌ امر لازمی‌است‌ و این‌ امر در نزد امام‌ ابوحنیفه‌ / مستحب‌ می‌باشد.

**﴿**ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ٢٩**﴾** [الحج: 29].

«سپس‌ باید آلودگی‌ خود را بزدایند» یعنی: باید حجاج‌ و معتمران‌ آلودگی‌های ‌خود ـ چون‌ درازی‌ موها، ناخن‌ها و غیره‌ ـ را از خود دور کنند و این‌ کار در روز عید قربان‌ انجام‌ می‌شود «و باید که‌ به‌ نذرهای‌ خود» که‌ در مناسک‌ حج‌ در مورد انجام‌ دادن‌ نیکوکاری‌ها بر گردن‌ می‌گیرند «وفا کنند» یا معنی‌ این‌ است: باید واجبات‌ حج‌ خویش‌ را به‌ جای‌ آورند «و باید که‌ بر گرد آن‌ بیت‌ عتیق‌ طواف‌ کنند» و این‌ طواف‌، «طواف‌ افاضه‌» است‌ که‌ از فرایض‌ حج‌ می‌باشد، یعنی‌ همان‌ طوافی‌که‌ وقت‌ آن‌ بعد از رمی‌ جمره‌ عقبه‌ در روز عید قربان‌ آغاز می‌شود. البته‌ در حج ‌طواف‌ واجبی‌ است‌ که‌ عبارت‌ است‌ از: طواف‌ وداع‌ و نیز طواف‌ سنتی‌ است‌ که‌عبارت‌ است‌ از: طواف‌ قدوم‌.

و خانه‌ کعبه‌ را «عتیق‌» نامیدند زیرا ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ ـ خداوند متعال‌ آن‌ را از تسلط جباران‌ و ستمگران‌ آزاد ساخته‌ است‌. به‌قولی‌ دیگر: عتیق‌ به‌ معنای‌ «کریم‌» است‌، یعنی‌ خانه‌ بزرگ‌ و گرامی‌. به‌قولی‌ دیگر: عتیق‌، یعنی‌ خانه‌ کهن‌ و قدیمی‌ زیرا نخستین‌ خانه‌ای‌ که‌ بر روی‌ زمین‌ ساخته‌ شد، خانه‌ کعبه‌ بود و بعد از آن‌ بیت‌المقدس‌ بنا شد.

**﴿**ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ وَأُحِلَّتۡ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ٣٠**﴾** [الحج: 30].

«این‌ است‌ حکم‌ و هرکس حرمات‌ خدا را تعظیم‌ کند پس‌ این‌ برایش‌ نزد پروردگارش‌ بهتر است‌» حرمات: عبارت‌ از شعایر و عباداتی‌ است‌ ـ چه‌ در حج‌ و چه‌ در غیرآن‌ ـ که‌ قیام‌ به‌ آنها واجب‌ و کوتاهی‌ در انجام‌ آنها حرام‌ است‌؛ وتعظیم‌ و بزرگداشت‌ آنها عبارت‌ است‌ از: عمل‌ کردن‌ به‌موجب‌ آنها و اجتناب‌ از هر امری‌ که‌ مخالف‌ مقتضای‌ آنهاست‌ «پس‌ این‌» تعظیم‌ و بزرگداشت‌ «برای‌ او نزد پروردگارش‌ بهتر است‌» در آخرت‌، نه‌ سستی‌، بی‌توجهی‌ و بی‌حرمتی‌ به‌ چیزی ‌از این‌ شعایر و مقدسات‌ «و برای‌ شما مواشی‌ حلال‌ کرده‌ شد» که‌ عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه‌ بر شما خوانده‌ می‌شود» از محرمات‌ که‌ عبارت‌ است‌ از: گوشت‌ خودمرده‌ (مردار) و دیگر محرماتی‌ که‌ همراه‌ با آن‌ در سوره‌های‌ بقره‌، مائده‌، انعام‌ و نحل‌ ذکر شده‌ است‌ «پس‌، از پلیدی‌ بتان‌ اجتناب‌ کنید» رجس: نجاست‌ و پلیدی‌ است‌. البته‌ نجاست‌ شرک‌ از مشرک‌ جز با ایمان‌ دور نمی‌شود چنان‌که‌ نجاست‌ حسی‌ جز با آب‌ برطرف‌ نمی‌گردد «و از سخن‌ دروغ‌ اجتناب‌ کنید» قول‌ الزور: سخن‌ ناروا و دروغ‌ و افترا، یا گواهی‌ دروغ‌ است‌. حق‌ تعالی ‌میان‌ شرک‌ و «قول‌ الزور» جمع‌ کرد زیرا شرک‌ ورزیدن‌ به‌ خداوند أ، در واقع‌ سخن‌ و گواهی‌ای‌ دروغ‌ و افترا بیش‌ نیست‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «گواهی‌ دروغ‌ برابر با شرک ‌آوردن‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌» و سه‌بار این‌ سخنشان‌ را تکرار کردند.

**﴿**حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ٣١**﴾** [الحج: 31].

«در حالی‌ که‌ برای‌ خداوند حنفاء باشید» حنفاء: جمع‌ حنیف‌ به‌ معنی‌ گرایش ‌یابنده‌ از دین‌ باطل‌ به‌سوی‌ دین‌ حق‌ است‌. یعنی‌ خالصانه‌ به‌سوی‌ حق‌ تعالی‌ گرویده ‌و از هر چه‌ که‌ بجز او مورد پرستش‌ قرار می‌گیرد، بیزاری‌ جویید «نه‌ شریک‌گیرندگان‌ برای‌ او» چیزی‌ از چیزها را «و هرکس به‌ خدا شرک‌ ورزد پس‌ چنان‌ است‌که‌ گویی‌ از آسمان‌ فرو افتاده‌» به‌سوی‌ زمین‌. یعنی‌ از بلندای‌ ایمان‌ به‌سوی‌ حضیض ‌کفر انحطاط کرده‌ است‌ «و مرغان‌ او را ربوده‌اند» یعنی: مرغان‌ لاشخوار، گوشت ‌و پوست‌ وی‌ را پاره‌پاره‌ کرده‌ و او را با چنگالهای‌ خود دریده‌ و ربوده‌اند «یا باد او را در مکانی‌ دور افگنده‌ است‌» و فروکوفته‌ است‌، به‌ گونه‌ای‌که‌ هیچ‌ امیدی‌ به‌نجات‌ وی‌ باقی‌ نمانده‌، استخوانهایش‌ ریزریز و گوشت‌ بدنش‌ در هم‌کوفته‌، پاره‌پاره‌ و نابود شده‌ است‌. پس‌ همچنین‌ است‌ کسی‌ که‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ شرک‌آورد زیرا اعمال‌ صالح‌ چنین‌ کسی‌ هدر و حبط (هدر) گردیده‌ و به‌ زودی‌ انتقام‌ ومجازات‌ الهی‌ به‌سراغ‌ وی‌ خواهد آمد.

**﴿**ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ٣٢**﴾** [الحج: 32].

«این‌ است‌» حکم‌ «و هرکس شعایر خدا را» یعنی: نشانه‌های‌ دین‌ وی‌ را «بزرگ‌ دارد» که‌ حیوان‌ اهدا شده‌ در حج‌ و دیگر مناسک‌ و مشاعر آن‌ شامل‌ این ‌شعایر می‌شود چنان‌که‌ مساجد و عبادات‌ نیز از آن‌ جمله‌اند «پس‌ در حقیقت‌ این‌» تعظیم‌ و بزرگداشت‌ شعایر خدا أ «از تقوای‌ دلهاست‌» دل‌ به‌ یادآوری‌ مخصوص‌ شد زیرا دل‌ مرکز تقوی‌ است‌. بزرگداشت‌ حیوان‌ اهدا شده‌ به‌ حرم ‌در آن‌ است‌ که‌ از حیوانات‌ فربه‌ و گران‌ قیمت‌ انتخاب‌ شود.

**﴿**لَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ٣٣**﴾** [الحج: 33].

«برای‌ شما در آنها» یعنی: در شعایر حج‌ مخصوصا «منافعی‌ است‌» مراد در اینجا: حیوانات‌ هدی‌ و مخصوصا شتر است‌ و از جمله‌ منافع‌ آنها سوارشدن‌ بر آنها، استفاده‌ از شیر آنها، بهره‌گیری‌ از نسل‌ و از پشم‌ آنها و دیگر منافع‌ است‌ «تا میعادی‌ معین‌» که‌ همانا وقت‌ ذبح‌ آنهاست‌. احناف‌ برآنند که‌ منفعت ‌گرفتن‌ از شتر قربانی‌ و هدی‌ بعد از روان ‌کردن‌ آن‌ به‌ مقصد ذبح‌گاه‌، جایز نیست‌ مگر در حالت ‌اضطرار «آن‌گاه‌ جای‌ فرود آمدن‌ آنها» یعنی: جای‌ قربانی ‌کردن‌ آنها «در بیت‌ العتیق ‌است‌» یعنی: باید شتران‌ هدی‌ به‌ نزدیک‌ خانه‌ کعبه‌ در سرزمین‌ حرم‌ آورده‌ شوند و در آنجا ذبح‌ گردند.

**﴿**وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ٣٤**﴾** [الحج: 34].

«و برای‌ هر امتی‌» از امت‌های‌ قبل‌ از شما «منسکی‌ معین‌ ساخته‌ ایم‌» یعنی: برای‌ هر امتی‌، عیدی‌ یا مکانی‌ جهت‌ ذبح‌ قربانی‌های‌ آن‌ قرار داده‌ایم‌ «تا نام‌ خدا را» به‌ تنهایی‌ «یاد کنند» و هدی‌ و مناسک‌ خود را تنها برای‌ او انجام‌ دهند «بر آنچه‌ از چهارپایان‌ مواشی‌ که‌ به‌ آنان‌ داده‌ است‌» یعنی: نام‌ خدا را در هنگام‌ ذبح‌ مواشی‌ای‌ که‌ روزیشان‌ گردانیده‌ است‌، یاد کنند. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ سآمده‌ است: «دو گوسفند قوچ‌ ابلق‌ شاخ‌داری‌ را نزد رسول‌ خدا ص برای‌ ذبح‌ آوردند، آن‌ حضرت‌ ص نام‌ خدا أ را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه‌ پای‌ خویش‌ را بر یک‌ جانب‌ روی‌ هر یک‌ از گوسفندان‌ گذاشته‌ و آنها را ذبح‌ کردند». خاطرنشان‌ می‌شود که‌ آن‌ دو گوسفند، قربانی‌ آن‌ حضرت‌ ص بود «پس‌ خدای‌ شما خدایی‌ یگانه‌ است‌» و هم ‌اوست‌ که‌ تمام‌ ادیان‌ آسمانی‌ را فرود آورده‌ است‌ «پس‌به‌ او منقاد شوید» با گردن ‌نهادن‌ به‌ طاعت‌ و عبادتش‌ «و فروتنان‌ را بشارت ‌ده‌» مخبتین: فروتنان‌ نرم‌دل‌، خشوع‌کننده‌ و مخلص‌ به‌ بارگاه‌ خداوند أ اند. آری‌، ای‌ محمد ص! بشارتشان‌ ده‌ به‌ آنچه‌ که‌ خداوند متعال‌ برای‌شان‌ از ثواب ‌بسیار و عطای‌ بزرگش‌ آماده‌ ساخته‌ است‌.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ در توصیف‌ فروتنان‌ می‌فرماید:

**﴿**ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمۡ وَٱلۡمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ٣٥**﴾** [الحج: 35].

«آنان‌ که‌ چون‌ نام‌ خدا یاد شود، دل‌هایشان‌ خشیت‌ یابد» یعنی: به‌ سخت‌ترین ‌خوف‌ هراسناک‌ شوند و از مخالفت‌ خداوند أ حذر کنند؛ به‌سبب‌ کمال‌ یقین‌ وقوت‌ ایمانشان‌ «و آنان‌ که‌ بر هر چه‌ بر سرشان‌ آید» از بلایا و محنتها در راه‌ طاعت‌ خداوند متعال‌ «صبر پیشگانند و بر پادارندگان‌ نمازند» در اوقات‌ آن‌ و با رعایت ‌ارکان‌ و آداب‌ آن‌ «و آنان‌ که‌ از آنچه‌ روزی‌شان‌ داده‌ایم‌، انفاق‌ می‌کنند» یعنی: اموالشان‌ را در امور خیر به‌ مصرف‌ می‌رسانند و صدقه‌ می‌کنند. پس‌ «مخبتین‌»، یعنی‌ مخلصان‌ خاشع‌ و خداترس‌، دارای‌ چهار وصف‌ یاد شده‌اند.

**﴿**وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞۖ فَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا صَوَآفَّۖ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٣٦**﴾** [الحج: 36].

«و شتران‌ فربه‌ را برای‌ شما از جمله‌ شعایر خدا قرار داده‌ایم‌» همان‌ شترانی‌ را که‌ به‌ خانه‌ کعبه‌ اهدا می‌کنید. در این‌ باره‌ که‌ آیا اطلاق‌ نام‌ «بدنه‌» بر گاو هم‌ صحیح ‌است‌ یا خیر؟ میان‌ فقها اختلاف‌ است‌. در مذهب‌ امام‌ ابوحنیفه‌ و جمعی‌ دیگر از تابعان‌ و صحابه‌ أ، اسم‌ «بدنه‌» که‌ مفرد «بدن‌» است‌ بر شتر و گاو هر دو اطلاق‌می‌شود و به‌سبب‌ درشت‌ بودن‌ اندام‌ و فربهی‌ حیوان‌ به‌ آن‌ «بدنه‌» می‌گویند «برای‌ شما در آنها خیر است‌» یعنی: برای‌ شما در آنها منافعی‌ دینی‌ و دنیوی‌ است‌ـ چنان‌که‌ گذشت‌ «پس‌ نام‌ خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام‌ ذبح‌ آنها «درحالی‌ که‌ بر پای‌ ایستاده‌اند» صواف: یعنی: در حالی‌ ایستاده‌اند که‌ چهاردست‌ و پای‌ آنها ردیف‌ شده‌ است‌ زیرا شتر به‌ هیأت‌ ایستاده‌ ذبح‌ می‌شود و یک‌ دست‌ آن‌ در هنگام ‌ذبح‌ بسته‌ می‌شود تا حرکت‌ نکند و کار ذبح‌ را مختل‌ نگرداند «پس‌ چون‌ پهلوهای ‌آنها بر زمین‌ افتد» یعنی: چون‌ آن‌ حیوانات‌ بعد از ذبح‌ و خروج‌ روح‌ از بدن‌ آنها به‌ پهلو درغلتند؛ «از آنها بخورید» قرطبی‌ می‌گوید: «علما برآنند که‌ خوردن‌ شخص‌ از گوشت‌ هدی‌ خویش‌، مستحب‌ است‌ و اجر و پاداش‌ دارد». «و به‌ قانع‌ و معتر بخورانید» قانع: فقیری‌ است‌ که‌ به‌ آنچه‌ دارد راضی‌ است‌ و از کسی‌ سؤال‌ نمی‌کند. اما معتر: فقیری‌ است‌ که‌ خود را بر شما پیش‌ می‌افگند تا به‌ وی‌ چیزی ‌بدهید «این‌گونه‌ آنها را برای‌ شما رام‌ گردانیدیم‌» که‌ به‌ خواسته‌ شما در رفتن‌ به‌ ذبح‌گاهها گردن‌ می‌نهند و در نتیجه‌، آنها را ذبح‌ می‌کنید و از آنها نفع‌ می‌برید، بعد از آن‌که‌ در سواری‌، حمل‌ بار، دوشیدن‌ شیر و مانند این‌ها رام‌ شده‌ شما بودند «باشد که‌ شکر کنید» این‌ نعمتی‌ را که‌ خدای‌ منان‌ بر شما ارزانی‌ کرده‌ است‌.

**﴿**لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ٣٧**﴾** [الحج: 37].

«هرگز گوشتهای‌ آنها به‌ خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشتهای‌ این‌ شترانی‌ که‌ آنها را به‌جهت‌ رضای‌ حق‌ تعالی‌ صدقه‌ و قربانی‌ می‌کنید، به‌سوی‌ باری‌ تعالی‌ بالا نمی‌رود «و نه‌ خونهای‌ آنها» که‌ در هنگام‌ ذبح‌ بر زمین‌ ریخته‌ می‌شود. آری‌! هیچ‌ یک‌ از اینها از حیث‌ این‌که‌ گوشت‌ و خونند به‌ خدا أ نمی‌رسند «ولی‌ این‌ تقوای‌ شماست‌ که‌ به‌ وی‌ می‌رسد» یعنی: پاکی‌ و تقوای‌ دلهای‌ شما همان‌ چیزی‌ است‌ که‌ خداوند أ آن‌ را می‌پذیرد و بر آن‌ پاداش‌ می‌دهد «این‌گونه‌ آنها را برای‌ شما رام‌ گردانید تا خدا را به‌ بزرگی‌ یاد کنید به‌ شکر آن‌که‌ شما را راه‌ نمود» به‌سوی‌ خود؛ باآموختن‌ دین‌ و شریعت‌ و هموار کردن‌ راه‌ رضا و محبت‌ خویش‌. مراد از ﴿لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ﴾ [الحج: 37] الله ‌اكبر گفتن‌ ذبح‌کننده‌ در هنگام‌ ذبح‌ است‌. این‌ آیه‌ دلیل‌ مشروعیت‌ جمع‌کردن‌ میان‌ «بسم‌الله» و «الله اكبر» در هنگام‌ ذبح‌ است‌ «و محسنان‌ را بشارت ‌ده‌» به‌ دریافت‌ پاداش‌ الهی‌. اطلاق‌ نام‌ «محسن‌» بر هرکسی‌ که‌ از وی‌ به‌ جهت ‌رضای‌ خدا أ سخن‌ یا عمل‌ خیری‌ صادر شود، صحیح‌ است‌.

ابن‌منذر از ابن‌ عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ کرده‌ است‌ که‌ فرمود: مشرکان‌ در هنگام‌ ذبح‌ حیوانات‌، خون‌ آنها را به‌سوی‌ کعبه‌ می‌ریختند وآن‌ خونها را به‌سوی‌ کعبه‌ می‌افشاندند پس‌ مسلمانان‌ نیز خواستند تا چنین‌ کنند، این ‌بود که‌ خداوند متعال‌ نازل‌ فرمود: ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا﴾ [الحج: 37].

در نزد امام‌ ابوحنیفه‌ / ادای‌ قربانی‌ بر مالک‌ نصابی‌ که‌ مقیم‌ باشد نه‌ مسافر، واجب‌ است‌، به‌دلیل‌ این‌ حدیث‌ شریف: «من‌ وجد سعة‌ فلم‌ يضح‌ فلا يقربن‌ مصلانا». «هر كس‌ در زندگی‌ مادی‌ خویش‌ گشایشی‌ یافت‌ و قربانی‌ نكرد پس‌ به‌ مصلای‌ ما نزدیک نشود».

**﴿**۞إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ٣٨**﴾** [الحج: 38].

«قطعا خداوند از کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اند، دفاع‌ می‌کند» یعنی: خداوند أ غائله‌ها و توطئه‌های‌ مشرکان‌ را از مؤمنان‌ دفع‌ می‌کند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: خداوند أ حجت‌ مؤمنان‌ را بلند و برتر می‌گرداند «زیرا خدا هیچ‌ خیانتکار کفوری‌ را دوست‌ ندارد» بلکه‌ ناسپاسان‌ و خائنان‌ در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای‌ سبحان‌ منفورند و هیچ‌ محبوبیتی‌ ندارند.

بعد از آن‌ که‌ خداوند أ با طرح‌ موضوع‌ دفاع‌ از مسلمانان‌، آنان‌ را در بلندترین‌ درجات‌ اطمینان‌ قرار داد، به‌ ایشان‌ اذن‌ قتال‌ می‌دهد:

**﴿**أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ٣٩**﴾** [الحج: 39].

«به‌ کسانی‌ که‌ کفار با آنان‌ می‌جنگند اذن‌ قتال‌ داده‌ شد، به ‌سبب‌ این‌که‌ آنان‌ مورد ظلم‌ قرار گرفته‌اند و البته‌ خداوند بر نصرت ‌دادنشان‌ تواناست‌» و این‌ بشارت‌ به‌ پیروزی ‌مؤمنان‌ است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: مشرکان‌ مکه‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا ص را با دست ‌و زبان‌ مورد آزار و اذیت‌ قرار می‌دادند، اصحاب‌ از این‌ وضع‌ نزد رسول‌ خدا ص شکایت‌ می‌بردند اما آن‌ حضرت‌ ص به‌ ایشان‌ می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی‌ ورزید زیرا من‌ هنوز به‌ جنگیدن‌ فرمان‌ نیافته‌ام‌. تا این‌که‌ آن‌ حضرت‌ ص مأمور به‌ هجرت‌ شدند و خدای‌ سبحان‌ این‌ آیه‌کریمه‌ را در سال‌ دوم ‌هجری‌ در مدینه‌ نازل‌ نمود. آری‌! بعد از آن‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ مؤمنان‌ را در هفتادواندی‌ آیه‌ به‌ خودداری‌ از جنگ‌ فراخواند، این‌ اولین‌ آیه‌ای‌ است‌ که‌ در مورد رخصت‌ دادن‌ به‌ جنگ‌ نازل‌ شده‌ است‌. البته‌ اجازه‌ دادن‌ جنگ‌ برای ‌مؤمنان‌، از جمله‌ دفاع‌ الهی‌ از ایشان‌، یعنی‌ از مصادیق‌ روشن‌ آیه‌ (38) از همین‌سوره‌ است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ﴾ [الحج: 38].

**﴿**ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ٤٠**﴾** [الحج: 40].

«همان‌ کسانی‌ که‌ به‌ ناحق‌ از دیارشان‌ بیرون‌ رانده‌ شدند» مراد از دیار، شهر مکه ‌است‌ «جز به‌سبب‌ آن‌که‌ می‌گفتند: پروردگار ما خداست‌» یعنی: آنها هیچ‌ گناهی ‌نداشتند ولی‌ فقط به‌ خاطر این‌ سخن‌شان‌ که‌ می‌گفتند: پروردگار ما خدا أ است‌، از خانه‌ و کاشانه‌شان‌ بیرون‌ رانده‌ شدند، درحالی ‌که‌ این‌ سخن‌، سخن‌ حقی ‌است‌ پس‌ بیرون ‌راندنشان‌ به‌سبب‌ این‌ سخن‌، عملی‌ ناحق‌ و ناروا و ستمی‌ آشکار بوده‌ است‌ «و اگر خدا بعضی‌ از مردم‌ را با بعضی ‌دیگر دفع‌ نمی‌کرد، صومعه‌های‌ راهبان ‌و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان‌ که‌ نام‌ خدا در آنها بسیار یاد کرده ‌می‌شود، ویران‌ ساخته‌ می‌شد» یعنی: اگر این‌ جنگ‌ و پیکار با دشمنان‌ که ‌خداوند أ برای‌ انبیا † و مؤمنان‌ مشروع‌ ساخته‌ است‌ نبود، قطعا اهل‌ شرک‌ بر اوضاع‌ مسلط می‌شدند و همه‌ اماکن‌ و مواضع‌ عبادت‌ از روی‌ زمین‌ برچیده‌ می‌شد لذا ای‌ مؤمنان‌! برای‌ برپاداشتن‌ دین‌ خدا أ و اقامه‌ ذکر وی‌ بجنگید. پس‌ صوامع: عبارت‌ است‌ از صومعه‌های‌ راهبان‌، بیع: عبارت‌ است‌ از کنیسه‌های‌ نصارا ـ که ‌واحد آن‌ «بیعه‌» است‌، صلوات: عبارت‌ است‌ از کنیسه‌های‌ یهودیان‌ و مساجد: عبارت‌ است‌ از معابد مسلمین‌. به‌قولی‌دیگر معنی‌ این‌ است: اگر این‌ دفع‌ و طرد نمی‌بود، قطعا در زمان‌ موسی‌ ÷ کنیسه‌ها، در زمان‌ عیسی‌ ÷ صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان‌ محمد ص مساجد ویران‌ ساخته‌ می‌شد «و قطعا خدا کسی‌ را که‌ قصد نصرت ‌وی‌ کند، نصرت‌ می‌دهد» مراد از نصرت‌ دادن‌ خدا أ: نصرت‌ دادن‌ دین‌ و اولیای ‌وی‌ است‌ «زیرا خداوند سخت‌ قوی‌ است‌» و بر یاری ‌دادن‌ دوستانش‌ تواناست‌ و «عزیز» و غالب‌ است‌ پس‌ قطعا از دشمنانش‌ انتقام‌ می‌گیرد. شایان‌ ذکر است‌ که ‌خدای‌ ﻷ‌ این‌ وعده‌اش‌ را با مسلط کردن‌ مهاجران‌ و انصار بر سردمداران ‌عرب‌ و کسراها و قیصرهای‌ عجم‌ محقق‌ ساخت‌ و سرزمین‌ و دیار آنان‌ را برای‌ امت‌ اسلام‌ به‌ ارث‌ نهاد.

این‌ آیه‌ متضمن‌ نهی‌ از ویران ‌کردن‌ معابد اهل‌ ذمه‌ است‌ ولی‌ اهل‌ ذمه‌ این‌ اجازه ‌را ندارند که‌ معابد جدیدی‌ احداث‌ نمایند، یا معابد قدیمی‌ خود را چه‌ از نظر عرض‌ و چه‌ از نظر ارتفاع‌ توسعه‌ دهند و اگر معابدشان‌ را توسعه‌ دادند، برداشتن ‌آن‌ توسعه‌ واجب‌ است‌ اما مسلمانان‌ نباید معابد آنها را به‌ مساجد تبدیل‌ کرده‌ و در آنها نماز بگزارند.

**﴿**ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ٤١**﴾** [الحج: 41].

آری‌! حق‌ تعالی‌ نصرت‌ می‌دهد «کسانی‌» را «که‌ اگر آنان‌ را در زمین‌ تمکین ‌دهیم‌، نماز را برپا می‌دارند و زکات‌ را می‌دهند و به‌ معروف‌ امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که‌ این‌ اوصاف‌ و خصوصیات‌ امت‌ ربانی‌ و نشانه‌ دولت‌ و شوکت ‌آنهاست‌. با این‌ آیه‌، حق‌ تعالی‌ امر به‌ معروف‌ و نهی‌ از منکر را بر کسانی‌ که‌ ایشان‌ را در زمین‌ تمکین‌ داده‌ و بر قیام‌ به‌ این‌ کار توانایی‌ بخشیده‌، واجب‌ گردانیده‌ است ‌«و عاقبت‌ همه‌ کارها از آن‌ خداست‌» و سرانجام‌ همه‌ امور به‌ حکم‌ و تدبیر وی ‌برمی‌گردد، نه‌ به‌ دیگران‌. این‌ جمله‌ نیز تأکیدی‌ است‌ بر تحقق‌ وعده‌ حق‌ تعالی‌ درمورد پیروز ساختن‌ دوستانش‌.

از حضرت‌ عثمان‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «این‌ آیه ‌درباره‌ ما اصحاب‌ رسول‌ خدا ص نازل‌ شد».

پس‌ کسی‌ که‌ آرزوی‌ پیروزی‌ بر دشمنان‌ ـ اعم‌ از یهود و غیر آنان‌ ـ را دارد، باید به‌ این‌ چهار وصف‌ متصف‌ گردد، چهار وصفی‌ که‌ مهاجران‌ و مجاهدان‌ اول ‌به‌ آن‌ آراسته‌ شده‌ و به‌ وسیله‌ آن‌ کلید فتح‌ دنیا را در اختیار گرفتند.

**﴿**وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدۡ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَعَادٞ وَثَمُودُ٤٢ وَقَوۡمُ إِبۡرَٰهِيمَ وَقَوۡمُ لُوطٖ٤٣**﴾** [الحج: 42-43].

«و اگر تو را تکذیب‌ کنند» ای‌ محمد ص! «قطعا پیش‌ از آنان‌ قوم‌ نوح‌ تکذیب ‌کرده‌ بودند» نوح‌ ÷ را «و قوم‌ عاد» هود ÷ را «و قوم‌ ثمود» صالح‌ ÷ را «و قوم ‌ابراهیم‌» ابراهیم‌ ÷ را «و قوم‌ لوط» لوط ÷ را. این‌ آیه‌ تسلیت‌ و دلجویی‌ وتعزیتی‌ برای‌ رسول‌ خدا ص است‌ که‌ متضمن‌ وعده‌ الهی‌ به‌ هلاک ‌کردن ‌تکذیب ‌کنندگان‌ ایشان‌ از اشراف‌ و سران‌ قریش‌ می‌باشد، همانان‌ که‌ پرچم‌ دشمنی ‌را علیه‌ آن‌ حضرت‌ ص برافراشتند و خدای‌ ﻷ‌ پرچم‌هایشان‌ را واژگون‌ کرد، همان‌گونه‌ که‌ تکذیب‌کنندگان‌ دیگر از امتهای‌ انبیای‌ ذکر شده‌ را به‌ هلاکت‌ رسانید.

**﴿**وَأَصۡحَٰبُ مَدۡيَنَۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰۖ فَأَمۡلَيۡتُ لِلۡكَٰفِرِينَ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ٤٤**﴾** [الحج: 44].

«و» همچنین‌ تکذیب‌ کردند «اهل‌ مدین‌» شعیب‌ ÷ را «و نیز موسی‌ تکذیب ‌شد» از سوی‌ فرعون‌ و کسانش‌ «پس‌ کافران‌ را مهلت‌ دادم‌» یعنی: عذاب‌ را از آنان‌ به‌ تأخیر افگندم‌ «سپس‌ آنها را فروگرفتم‌» به‌ عذاب‌، بعد از سپری ‌شدن‌ آن‌ مهلت‌ «بنگر، عقوبت‌ من‌ چگونه‌ بود؟» یعنی: بنگر که‌ انکار من‌ بر آنان‌ و دگرگون‌ ساختن‌ نعمتهایی‌ که‌ در آن‌ قرار داشتند و نهایتا به ‌هلاکت‌ رساندنشان‌ ازسوی‌ من‌ چگونه‌ بود؟.

**﴿**فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ٤٥**﴾** [الحج: 45].

«و چه‌ بسیار شهرها را ـ که‌ ستمکار بودند ـ هلاکشان‌ کردیم‌ و اینک‌ آن‌ شهرها برسقف‌های‌ خود فروافتاده‌ است‌» به‌ سبب‌ از بین‌ رفتن‌ ساکنان‌ آنها تا بدانجا که‌ سقفهای ‌آنها فرو ریخته‌ و به‌ کلی‌ ویران‌ شده‌اند «و چه‌ بسیار چاه‌های‌ معطل‌» یعنی: متروک ‌و خالی‌ از صاحبان‌ و ساکنان‌ پیرامونی‌، که‌ همه‌ هلاک‌ شده‌اند. به‌قولی‌ معنی‌ این ‌است: آن‌ چاه‌ها از دلوانداختن‌ و رسن ‌کشیدن‌ بی‌استفاده‌ مانده‌اند «و چه‌ بسیار قصرهای‌ بلند و افراشته‌» مشید: بلند و سر به‌فلک‌ کشیده‌ است‌. به‌قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده‌ و آراسته‌ است‌. یعنی: چه ‌بسیار قصرهای‌ سر به ‌فلک‌ کشیده‌ وآراسته‌ای‌ که‌ از ساکنان‌ خود، یا از اسباب‌ و آلات‌ خود متروک‌ و خالی‌ مانده‌اند. حاصل‌ معنی‌ این‌ است: اهالی‌ بسیاری‌ از شهرها و صحراهایی‌ را که‌ تکذیب‌ و ستم‌پیشه‌ کرده‌اند، به‌ سبب‌ این‌ تکذیب‌ و ستم‌ نابود کردیم‌ پس‌ باید دروغ‌ انگاران‌ ستمگر از چنان‌ سرنوشتی‌ بر حذر باشند و به‌ خود آیند.

**﴿**أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ٤٦**﴾** [الحج: 46].

«آیا در زمین‌ گردش‌ نکرده‌اند» این‌ تعبیر، مردم‌ را به‌ سفر در نواحی‌ زمین‌ برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های‌ آن‌ امتهای‌ ستمگر را ببینند و درس‌عبرت‌ بگیرند «تا دل‌هایی‌ داشته‌ باشند که‌ با آن‌ فهم‌ کنند» یعنی: تا به‌سبب‌ مشاهده‌این‌ پدیده‌های‌ عبرت‌ آموز، دل‌هایشان‌ چنان‌ شفاف‌ و آماده‌ شود که‌ بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه‌ را که‌ باید، دریابند «یا گوشهایی‌ که‌ با آن‌ بشنوند» آنچه‌ را که‌ باید بشنوند؛ از کلام‌ الهی‌ که‌ انبیایشان‌ برآنان‌ می‌خوانند؟ «در حقیقت‌ چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی‌ دلهایی‌ که‌ در سینه‌هاست‌ کور می‌شوند» یعنی: در حواس‌ ظاهری‌ آنان‌ خللی‌ نیست‌ بلکه‌ خللی‌ که‌ هست‌ در عقلها و دل‌هایشان‌ است‌ پس‌ به‌ سبب‌ این‌ خلل‌، دل‌هایشان‌ مسائل‌ حق‌ را درک‌ نمی‌کند و از مشاهده‌ اماکن‌ عبرت‌ انگیز به‌ خود نمی‌آید.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: چون‌ آیه‌ ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ﴾ [الإسراء: 72]. «و هركه‌ در این‌ دنیا كور باشد پس‌ در آخرت‌ هم‌ كور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل‌ شد، ابن‌ ام‌مکتوم‌ گفت: یا رسول‌ الله! پس‌ من‌ که‌ در دنیا کورم‌، آیا در آخرت‌ هم‌ کور خواهم‌ بود؟ در این‌ هنگام‌ نازل‌ شد: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ [الحج: 46]. «در حقیقت‌ چشم‌ها كور نمی‌شوند ولی‌ دل‌هایی‌ كه‌ در سینه‌هایند كور می‌شوند».

**﴿**وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥۚ وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ٤٧**﴾** [الحج: 47].

«و از تو به‌ شتاب‌ تقاضای‌ عذاب‌ می‌کنند» از روی‌ تکذیب‌، ریشخند، دورانگاری‌ و استبعاد زیرا مشرکان‌ شدیدا منکر آمدن‌ عذاب‌ بودند پس‌ زود طلبیدن‌ عذاب‌ از سوی‌ آنان‌، به‌ شیوه‌ استهزا و تمسخر است‌ «با آن‌که‌ هرگز خداوند وعده‌اش‌ را» در فرودآوردن‌ عذاب‌، انتقام‌ گرفتن‌ از دشمنان‌ و گرامی ‌داشتن‌ دوستانش‌ «خلاف‌ نمی‌کند» و وعده‌ او پیشی‌ جسته‌ است‌ پس‌ لابد آمدنی‌ است‌ «و در حقیقت‌ یک‌ روز نزد پروردگارت‌ مانند هزار سال‌ است‌ از آنچه‌ می‌شمرید» یعنی:مدت‌ اندک‌ نزد قدرت‌ حق‌ تعالی‌ همانند مدت‌ طولانی‌ است‌ پس‌ یک‌ روز و هزار سال‌ نسبت‌ به‌ حکم‌ او یکسان‌ است‌ و از همین ‌روست‌ که‌ به‌ آنان‌ مهلت‌ می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال‌ را در یک‌ روز تمام‌ می‌کند لذا به ‌تأخیر افگندن‌ عذاب‌ از آنان‌ به‌سبب‌ عجز و ناتوانی‌ نیست‌ بلکه‌ بنا بر مصالحی‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ خود به‌آن‌ داناتر است‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: یک‌ روز از بیم‌ و هراس‌ و سختی ‌آخرت‌، همانند هزار سال‌ از سالهای‌ دنیاست‌ که‌ پر از ترس‌ و هراس‌ و سختی‌ باشند.

شیخ‌ سعید حوی / در تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «مردم‌ در عصر ما از دنیای ‌هستی‌ و عمر آن‌ تصورات‌ وسیعی‌ دارند چنان‌که‌ امروزه‌ در اثر تطور و پیشرفت‌ علوم‌ می‌گویند که‌ ـ مثلا ـ عمر فلان‌ سیاره‌ این‌ مقدار سال‌ است‌. پس‌ فضای ‌علمی‌ و ذهنی‌ بشر هم‌ اکنون‌ با این‌ آیه‌ بسیار آشناست‌ و این‌ نیز از اعجاز قرآن ‌کریم‌ است‌».

حسن‌ بصری‌؛ می‌گوید: «سبب‌ به‌ تأخیر انداختن‌ عذاب‌ استیصال‌ و بنیاد برانداز از امت‌ اسلام‌ این‌ است‌ که‌ چنین‌ عذابی‌ مشروط به‌ دو امر است:

1. خدای‌ سبحان‌ حدی‌ از کفر را نزد خود معین‌ داشته‌ است‌ که‌ هرکس بدان‌ حد برسد، او را عذاب‌ می‌کند و هرکس به‌ آن‌ حد نرسد، عذابش‌ نمی‌کند.

سـ خدای‌ سبحان‌ قومی‌ را عذاب‌ نمی‌کند مگر این‌که‌ بداند حتی‌ یک تن‌ از آنان‌هم‌ ایمان‌ نمی‌آورد. و چون‌ این‌ دو شرط محقق‌ شد، حق‌ تعالی‌ انبیائش‌ را فرمان‌می‌دهد تا در حق‌ امت‌هایشان‌ نفرین‌ کنند آن‌گاه‌ دعای‌ آنها را اجابت‌ کرده‌ وعذاب‌ بنیان‌ برانداز و ریشه‌کن‌ کننده‌ای‌ را به‌سراغ‌شان‌ می‌فرستد.

**﴿**وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ٤٨**﴾** [الحج: 48].

«و چه‌بسا شهری‌ که‌ مهلتش‌ دادم‌ درحالی‌که‌ اهل‌ آن‌ ستمکار بود، سپس‌ آن‌ را فروگرفتم‌ و بازگشت‌ به‌سوی‌ من‌ است‌» یعنی: چه‌بسیار مردم‌ شهرهایی‌ که‌ آنها نیز مانند شما کفار زمان‌ رسالت‌ خاتم‌ ص ، ستمکار بودند اما من‌ پس‌ از مدتی‌ مهلت‌ دادن‌ به‌ آنان‌، عذابشان‌ کردم‌ پس‌ بدانید که‌ از عذاب‌ من‌ گریزی‌ ندارید و در نهایت‌بازگشت‌ همگی‌ به‌سوی‌ حکم‌ من‌ است‌.

**﴿**قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٞ٤٩ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٥٠**﴾** [الحج: 49-50].

«بگو ای‌ مردم‌! جز این‌ نیست‌ که‌ من‌ برای‌ شما فقط هشداردهنده‌ای‌ آشکار هستم‌» و مأموریت‌ من‌ فقط ابلاغ‌ پیامها و هشدارهای‌ الهی‌ است‌ و بس‌ «پس‌ آنان‌که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند، برای‌ آنان‌ است‌ آمرزش‌» گناهان ‌گذشته‌شان‌ «و» برای‌ آنان‌ است‌ «روزی‌ نیک‌» که‌ همانا بهشت‌ برین‌ است‌.

**﴿**وَٱلَّذِينَ سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ٥١**﴾** [الحج: 51].

«و آنان‌ که‌ در آیات‌ ما سعی‌ کردند» یعنی: در تکذیب‌ و تخطئه‌ و انکار آیات‌ ما کوشیدند و مردم‌ را از پیروی‌ پیامبر اکرم‌ ما ص کند و سست‌ ساختند، «عاجزکنان‌» یعنی: به‌ این‌ پندار و گمان‌ که‌ ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان‌ نمی‌کنیم‌ «آنان‌» بی‌شک‌ «اهل‌ دوزخند».

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٥٢**﴾** [الحج: 52].

«و پیش‌ از تو هیچ‌ رسول‌ و هیچ‌ نبیی‌ را نفرستادیم‌» به‌ قولی: رسول‌ کسی‌ است ‌که‌ با ارسال‌ جبرئیل‌ ÷ به‌سوی‌ او به‌ طور آشکار و گفت‌وگوی‌ شفاهی‌ و رویاروی ‌جبرئیل‌ ÷ با او، به‌سوی‌ خلق‌ فرستاده‌ شده‌است‌ اما نبی: کسی‌ است‌ که‌ فرستادن‌ وحی‌ به‌سوی‌ وی‌ یا از طریق‌ الهام‌ است‌، یا در هنگام‌ خواب‌ و رؤیایش‌. به‌قولی‌دیگر: رسول‌ کسی‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ او را با شریعت‌ ویژه‌ای‌ فرستاده‌ و به‌تبلیغ‌ آن‌ شریعت‌ مأمورش‌ کرده‌ است‌ اما نبی‌ کسی‌ است‌ که‌ مأمور شده‌ است‌ تامردم‌ را به‌ شریعت‌ پیامبری‌ که‌ قبل‌ از وی‌ بوده‌، دعوت‌ کند و بر وی‌ کتاب ‌مخصوصی‌ نازل‌ نشده‌است‌. گفتنی‌ است‌ که‌ حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ بر قول‌ اخیر دلالت‌می‌کند: «چون‌ از رسول‌ خدا ص شمار انبیا † را پرسیدند، فرمودند: ایشان‌ صد و بیست‌ و چهار هزار تن‌اند اما چون‌ از شمار رسولان‌ پرسیدند، پاسخ‌ دادند: ایشان‌ صدوسیزده‌ تن‌اند، جمعی‌ اند بسیار».

آری‌! ما پیش‌ از تو هیچ‌ نبی‌ یا رسولی‌ را نفرستادیم‌؛ «جز این‌که‌ چون‌ آرزویی ‌به‌خاطر می‌آورد، شیطان‌ چیزی‌ در أمنیه‌ وی‌ می‌افگند» أمنیته: یعنی‌ در سخن‌ و تلاوت‌وی‌ «آن‌گاه‌ خدا آنچه‌ را شیطان‌ القا کرده‌ است‌ محو می‌کند» یعنی: القای‌ شیطان‌ را باطل‌ و بی‌اثر گردانیده‌ آن‌ را زایل‌ و ناپایدار ساخته‌ و از بین‌ می‌برد «سپس‌ خدا آیات‌ خود را محکم‌ و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دلهای‌ پیروان‌ مخلص‌ دین‌خود، پابرجا و ثابت‌ می‌گرداند «و خدا دانای‌ حکیم‌ است‌» داناست‌ به‌ آنچه‌ که‌ شیطان‌ القا می‌کند و به‌ غیر آن‌ از امور، باحکمت‌ است‌ در همه‌ اقوال‌ و افعال ‌خویش‌.

گروهی‌ از مفسران‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ نقل‌ کرده‌اند: چون‌ رویگردانی‌ قوم ‌رسول‌ خدا ص از دعوت‌ برای‌شان‌ بسیار دشوار آمد، در دل‌ چنین‌ آرزو کردند که‌ کاش‌ بر ایشان‌ چیزی‌ نازل‌ نشود که‌ قوم‌شان‌ را از ایشان‌ برماند و متنفر سازد ـ از بس‌ که‌ بر ایمان‌ قوم‌ خود مشتاق‌ بودند ـ پس‌ روزی‌ در یکی‌ از باشگاههای‌ قوم‌خود نشسته‌ بودند و درحالی‌که‌ سوره: ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ١﴾ [النجم: 1] بر ایشان‌ نازل‌ شده‌ بود، شروع‌ به‌ تلاوت‌ این‌ سوره‌ بر حاضران‌ کردند و چون‌ به‌ آیه: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ٢٠﴾ [النجم: 19-20] رسیدند، در اینجا در اثر القای‌ شیطان‌ بر زبان‌شان ‌چنین‌ جاری‌ شد که: «تلك‌ الغرانیق‌ العلی‌، و ان‌ شفاعتها لترتجی». «این‌ غرانیق‌ برتر، بی‌گمان‌ شفاعت‌ آنها امید برده‌ می‌شود». مراد از غرانیق: بتان‌، یا فرشتگان‌ مورد اعتقاد مشرکان‌ است که‌ به‌ پندار آنها ـ العیاذ بالله ـ دختران‌ خدایند. پس‌ چون ‌قریش‌ این‌ دو جمله‌ را از آن‌ حضرت‌ ص شنیدند، بسیار شادمان‌ گشتند به‌طوری‌که‌ چون‌ رسول‌ خدا ص در آخر آیات‌ سوره‌ نجم‌ سجده‌ کردند، تمام‌ کسانی‌ که‌ درآن‌ باشگاه‌ بودند، اعم‌ از مسلمان‌ و مشرک‌ همه‌ با ایشان‌ سجده‌ کردند و قریش ‌شادمان‌ از این‌ رخداد، از باشگاه‌ متفرق‌ شدند و هر جا که‌ رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان‌ ما را به‌ نیکوترین‌ وجه‌ یاد کرد. در این‌ اثنا جبرئیل‌ ÷ نزد آن ‌حضرت‌ ص آمد و گفت: بر مردم‌ چیزی‌ را خواندی‌ که‌ من‌ از نزد خدای‌ ﻷ ‌بر تو نیاورده‌ بودم‌! رسول‌ خدا ص سخت‌ اندوهگین‌ و نگران‌ شدند، همان‌ بود که‌خدای‌ ﻷ‌ این‌ آیه‌ را نازل‌ کرد و ایشان‌ را مورد دلجویی‌ قرارداد.

آری‌! جمعی‌ از مفسران‌ چنین‌ روایتی‌ را نقل‌ کرده‌اند ولی‌ هیچ‌ چیز از این‌ روایت‌ به‌ صحت‌ نرسیده‌ است‌. چنان‌که‌ ابن‌کثیر، فخرالدین‌ رازی‌، قرطبی‌ و جمع‌ بسیاری‌ از مفسران‌ بر موضوعی‌بودن‌ این‌ روایت‌ تأکید کرده‌ و آن‌ را باطل‌ وبی‌اساس‌ دانسته‌ اند. بیهقی‌ نیز گفته‌ است: این‌ داستان‌ از جهت‌ نقل‌ ثابت‌ نشده ‌است‌. ابن‌خزیمه‌ گفته‌ است: این‌ داستان‌ از جعل‌ زنادقه‌ است‌. بخاری‌ نیز در صحیح‌ خویش‌ روایت‌ قرائت‌ سوره‌ «نجم‌» و سجده‌ مسلمانان‌ و مشرکان‌ و انس‌ وجن‌ را نقل‌ کرده‌ ولی‌ در آن‌ از داستان‌ «غرانیق‌» هیچ‌ ذکری‌ به‌میان‌ نیاورده‌ است‌.امام‌ فخرالدین‌ رازی‌ می‌گوید: «عقلا نیز این‌ داستان‌ مردود است‌، به‌ چندین‌ دلیل‌؛ و قوی‌ترین‌ آنها این‌ است‌ که: اگر ما وقوع‌ این‌ ماجرا را جایز بدانیم‌، امان‌ و اطمینان‌ از شریعت‌ خدای‌ ﻷ‌ برداشته‌ می‌شود زیرا در میان‌ کم‌ ساختن‌ از وحی ‌و افزودن‌ بر آن‌، عقلا هیچ‌ تفاوتی‌ وجود ندارد و اگر بپذیریم‌ که‌ این‌ جمله‌ در اثرالقای‌ شیطان‌ بر وحی‌ افزوده‌ شده‌ است‌، آن‌ وقت‌ ـ العیاذ بالله ـ این‌ فرموده ‌خداوند أ باطل‌ می‌شود که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67]. «ای‌ پیامبر! آنچه‌ را كه‌ از جانب ‌پروردگارت‌ به‌سویت‌ نازل‌ شده‌است‌ ابلاغ‌ كن‌ و اگر چنین‌ نكنی‌، پیام‌ او رانرسانده‌ای‌ و خداوند تو را از آسیب‌ مردم‌ نگاه‌ می‌دارد».

قرآن‌ نیز از چند وجه‌ و در چندین‌ آیه‌، بطلان‌ این‌ روایت‌ را روشن‌ کرده‌ است‌؛ از جمله‌ در این‌ آیه: (و اگر بر ما سخنانی‌ می‌بست‌، دست‌ راستش‌ را می‌گرفتیم‌، سپس‌ شاهرگش‌ را قطع‌ می‌کردیم) «الحاقه/‌46ـ44». همچنین‌ در این‌ آیه: (بگو: مرا نرسد که‌ آن‌ را از پیش‌ خود تغییر دهم‌، جز از وحیی‌ که‌ به‌ من‌ می‌شود از چیز دیگری‌ پیروی‌ نمی‌کنم) «یونس/‌15». و نیز در این‌ آیه: (و پیامبر از سر هوای‌ نفس‌سخن‌ نمی‌گوید، این‌ نیست‌ جز وحیی‌ که‌ به‌ او فرستاده‌ می‌شود) «نجم/‌4 ـ3».

بنابراین‌، معنی‌: (شیطان‌ چیزی‌ در امنیه‌ وی‌ افگند) این‌ است‌ که: چون‌ رسول‌ خدا ص در خاطر خود سخنی‌ را مرور کردند، یعنی‌ «حدیث‌ نفس‌» نمودند، شیطان‌ آن‌ را بر زبان‌ آورد و آن‌ را در شنوایی‌های‌ مشرکان‌ افگند، بدون ‌آن‌که‌ ایشان‌ به‌ آن‌ امر سخن‌ گفته‌ باشند یا آن‌ حدیث‌ نفس‌ بر زبانشان‌ جاری‌ شده ‌باشد. یعنی: ای‌ پیامبر! این‌ ماجرا که‌ شیطان‌ سخنی‌ را بر شنوایی‌ مردم‌ افگند، نباید تو را به‌ هول‌ و هراس‌ اندازد یا اندوهگین‌ کند زیرا چنین‌ امری‌ برای‌ برخی‌ از انبیای ‌قبل‌ از تو نیز اتفاق‌ افتاده‌ است‌.

می‌توان‌ گفت‌ که‌ امروزه‌، کوشش‌های‌ برخی‌ از منتسبان‌ به‌ مسیحیت‌ و یهودیت ‌در القای‌ شبهات‌ و پخش‌ دروغها و افتراها درباره‌ حقایق‌ اسلام‌ و تأویل‌ بعضی‌ ازآیات‌ قرآن‌ بر وجه‌ نادرست‌، نیز شبیه‌ همین‌ کار شیطان‌ است‌ که‌ خداوند متعال‌ در این‌ آیه‌ از آن‌ یاد کرده‌ است‌. سپس‌ بطلان‌ شبهات‌ بی‌پایه‌ آنان‌ به‌ دست‌ علمای‌ مبارز مسلمان‌ نیز، از باب‌ بطلان‌ و بی‌اثر ساختن‌ القاآت‌ شیطان‌ از سوی‌ خدای‌ سبحان‌ می‌باشد.

**﴿**لِّيَجۡعَلَ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقِۢ بَعِيدٖ٥٣**﴾** [الحج: 53].

«تا خدا آنچه‌ را که‌ شیطان‌ القا می‌کند، فتنه‌ای‌ بگرداند» یعنی: آزمایشی‌، یا گمراهی‌ای‌ «برای‌ کسانی‌ که‌ در دل‌هایشان‌ بیماری‌ است‌» یعنی: این‌ القای‌ شیطان‌، گمراهی‌ یا آزمایشی‌ است‌ برای‌ کسانی‌ که‌ در دل‌هایشان‌ بیماری‌ شک‌ و نفاق‌ است ‌«و نیز» القای‌ شیطان‌ را آزمایش‌ یا گمراهی‌ای‌ بگرداند «برای‌ آنان‌ که‌ دل‌هایشان ‌سخت‌ است‌» یعنی: برای‌ مشرکان‌ «و هرآینه‌ ستمگران‌» یعنی: منافقان‌، مشرکان‌ وفاسقان‌ «در ستیزه‌ای‌ بس‌ دور و درازند» یعنی: آنها با حق‌ و اهل‌ آن‌ در دشمنی‌ بسیار سختی‌ قرار دارند.

**﴿**وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤۡمِنُواْ بِهِۦ فَتُخۡبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمۡۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٥٤**﴾** [الحج: 54].

«و تا آنان‌ که‌ به‌ ایشان‌ علم‌ داده‌ شده‌ است‌» نسبت‌ به‌ اوصاف‌ جلال‌ و کمال ‌خدای‌ ﻷ‌ و نسبت‌ به‌ دین‌ و آیات‌ وی‌ «بدانند که‌ این‌ وحی‌ از جانب‌ پروردگار تو حق‌ است‌» یعنی: حقی‌ نازل‌ شده‌ از نزد پروردگار توست‌ «و بدان‌ ایمان‌ آورند» یعنی: بر ایمان‌ به‌ قرآن‌، ثبات‌ و پایداری‌ ورزند «و دل‌هایشان‌ برای‌ او خاشع‌ گردد» یعنی: آرامش‌ یابد و نرم‌ و منقاد شود زیرا ممکن‌ نیست‌ که‌ ایمان‌ آوردن‌ به‌وحی‌ و خشوع‌ و نرم ‌شدن‌ دلها برای‌ آن‌، در اثر نفوذ و القای‌ شیطان‌ باشد بلکه‌ این‌ امر ثمره‌ نفوذ و تمکین‌ قرآن‌ است‌ «و به‌ راستی‌ خداوند کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌اند راهبر است‌» در امور دینشان‌ «به‌سوی‌ راهی‌ راست‌» یعنی: به‌سوی‌ راهی‌ صحیح‌ ومتین‌ که‌ هیچ‌ کجی‌ و انحرافی‌ در آن‌ نیست‌ و در اثر همین‌ رهبری‌ الهی‌ است‌ که‌ آنان‌ متشابهات‌ دین‌ را با تأویلات‌ صحیح‌ تفسیر می‌کنند.

**﴿**وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ٥٥**﴾** [الحج: 55].

«و کافران‌ همواره‌ از آن‌ در تردیدند» یعنی: آنها همواره‌ درباره‌ قرآن‌، یا درباره ‌دین‌ در شک‌ و تردیدند «تا بناگاه‌ قیامت‌ برای‌ آنان‌ فرارسد» و بناگاه‌ غافلگیرشان‌ کند «یا عقوبت‌ روزی‌ عقیم‌ به‌ سراغشان‌ بیاید» و آن‌ عذاب‌ روز قیامت‌ است‌. آن‌روز از این‌روی‌ عقیم‌ است‌ که‌ در آن‌ برای‌ کفار گشایش‌ و راحتی‌ نبوده‌ و برای‌شان ‌بسی‌ بی‌خیر و بدفرجام‌ است‌. به‌قولی: مراد از آن‌، روز جنگی‌ چون‌ روز بدراست‌ که‌ کفار در آن‌ کشته‌ می‌شوند و روز جنگ‌ عقیم‌ است‌ چراکه‌ فرزندان‌ زنان‌ در آن‌ به‌قتل‌ می‌رسند و آن‌ زنان‌ به‌منزله‌ زنانی‌ می‌گردند که‌ نازا و سترونند، گویی ‌اصلا فرزندی‌ نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی‌ اول‌ را ترجیح‌ داده‌ و گفته‌ است: «صحیح ‌همان‌ است‌». از این‌ جهت‌، حق‌ تعالی‌ در آیه‌ بعد می‌فرماید:

**﴿**ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ٥٦**﴾** [الحج: 56].

«در آن‌ روز، پادشاهی‌ فقط از آن‌ خداست‌» یعنی: سلطه‌ قاهرانه‌ و استیلای‌ تام‌ وتمام‌ در روز قیامت‌ فقط از آن‌ خدای‌ سبحان‌ است‌ «میان‌ آنان‌ حکم‌ می‌کند و» درنتیجه‌ «کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» یعنی: به‌ مقتضای‌ ایمان‌شان‌ عمل‌ کرده‌اند «در با‌های‌ پرناز ونعمت‌ خواهند بود» یعنی: در آن‌ باغ‌ها مستقر می‌گردند و در انواع‌ ناز و نعمت‌ غوطه‌ور می‌شوند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ٥٧**﴾** [الحج: 57].

«و کسانی‌ که‌ کفر ورزیده‌ و آیات‌ ما را دروغ‌ شمرده‌اند» یعنی: کسانی‌ که‌ کفر به‌ خدای‌ ﻷ‌ را با تکذیب‌ آیات‌ وی‌ همراه‌ کرده‌اند «برای‌ آنان‌ عذابی‌ خوار کننده‌ خواهد بود» که‌ به‌نحوی‌ بسیار خفت‌بار آنان‌ را در احاطه‌ خویش‌ می‌گیرد.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ٥٨**﴾** [الحج: 58].

«و آنان‌ که‌ در راه‌ خدا هجرت‌ کرده‌اند» ایشان‌ مهاجرانی‌ هستند که‌ در طلب ‌رضای‌ باری‌ تعالی‌ از مکه‌ به‌ مدینه‌ هجرت‌ کرده‌اند و نیز همه‌ کسانی‌ که‌ در راه‌ خدا أ و طلب‌ رضایش‌ از خانه‌وکاشانه‌ خویش‌ هجرت‌ گزیده‌اند «و آن‌گاه‌ کشته ‌شده‌» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال‌ هجرت‌ «قطعا خداوند به‌ آنان‌ رزقی‌ نیکو می‌بخشد» در بهشت‌ می‌خورند و می‌آشامند و از نازونعمت‌های‌ قطع‌ نشدنی‌ آن ‌بهره‌ می‌گیرند. مراد از دریافت‌ این‌ روزی‌ نیک‌ در بهشت‌، همانا دریافت ‌بی‌درنگ‌ آن‌ پس‌ از کشته‌شدن‌ و قبل‌ از برپایی‌ قیامت‌ است‌ زیرا آنان‌ زنده‌اند و در پیشگاه‌ پروردگارشان‌ روزی‌ می‌خورند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «ارواح ‌الشهداء في ‌اجواف‌ طير خضر تأكل‌ من‌ ثمار الجنة». «ارواح‌ شهدا در جوف‌های ‌پرندگانی‌ سبز رنگ‌ قرار دارند كه‌ از میوه‌های‌ بهشت‌ می‌خورند». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «المقتول‌ في‌ سبيل‌ الله‌ والمتوفي‌ في‌ سبيل‌ الله‌ بغير قتل‌ هما في ‌الأجر شريكان». «كشته ‌شده‌ در راه‌ خدا و وفات‌ یافته‌ در راه‌ وی‌ بدون‌ قتل‌، هردو در پاداش‌ شریكند». «و بی‌گمان‌ خداوند بهترین‌ روزی‌ دهندگان‌ است‌» وبی‌حساب‌ روزی‌ می‌بخشد.

**﴿**لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ٥٩**﴾** [الحج: 59].

«البته‌ آنان‌ را» یعنی: آن‌ مهاجران‌ درگذشته‌ یا شهید را «به‌ جایگاهی‌ که‌ آن‌ را می‌پسندند» و آن‌ جایگاه‌ به‌ سرشتشان‌ سازگارتر و به‌ خواسته‌هایشان‌ پیوسته‌ تراست‌ «در می‌آورد» به‌ علاوه‌ این‌که‌ در بهشت‌ از نعمت‌هایی‌ برخوردار می‌شوند که ‌نه‌ هیچ‌ چشمی‌ دیده‌، نه‌ هیچ‌ گوشی‌ شنیده‌ و نه‌ بر دل‌ هیچ‌ بشری‌ خطور کرده‌ است ‌«و هرآینه‌ خدا دانا» است‌ به‌ درجات‌ عمل‌کنندگان‌ و مراتب‌ استحقاق‌شان‌ «بردبار است‌» از سر قصور و کوتاهی‌ مقصرانشان‌ می‌گذرد و آنان‌ را به‌ شتاب‌ عذاب ‌نمی‌کند.

**﴿**۞ذَٰلِكَۖ وَمَنۡ عَاقَبَ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيۡهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ٦٠**﴾** [الحج: 60].

بعد از آن‌که‌ خداوند أ سنتی‌ از سنت‌هایش‌ را در آیات‌ فوق‌ بیان‌ کرد، اینک ‌به‌ بیان‌ سنت‌ دیگری‌ از سنت‌های‌ خویش‌ می‌پردازد: «آری‌! حکم‌ این‌ است‌ و هرکس نظیر آنچه‌ بر او عقوبت‌ رفته‌ است‌، دست‌ به‌ عقوبت‌ زند» یعنی: هرکس ظالم‌ را به‌ اندازه‌ ظلمی‌ که‌ بر وی‌ رفته‌ است‌، مجازات‌ کند و بر آن‌ نیفزاید «سپس‌ مورد تعدی‌ قرار گیرد» یعنی: همان‌ ظالمی‌ که‌ در آغاز بر وی‌ ستم‌ کرده‌ بود، بعد از آن‌ستم‌ اول‌، باز بر وی‌ ستم‌ روا دارد «قطعا خدا او را نصرت‌ خواهد داد» یعنی: کسی‌ را که‌ مورد تجاوز و ستم‌ مضاعف‌ قرار گرفته‌، بر تجاوزگر ستم‌ پیشه‌ یاری‌ خواهد داد «چرا که‌ خدا بخشایشگر آمرزگار است‌» یعنی: او بر مؤمنان‌ بسیار عفوکننده‌ وبخشایشگر و بسیار آمرزنده‌ است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: آیه‌ کریمه‌ درباره‌ گروهی‌ (سریه‌ای) از صحابه س نازل‌ شد که‌ در ماه‌ محرم‌ با جمعی‌ از مشرکان‌ رو در رو شدند، در این ‌اثنا مسلمانان‌ از مشرکان‌ خواهش‌ کردند که‌ در ماه‌ حرام‌ با ایشان‌ نجنگند اما مشرکان‌ نپذیرفته‌ بر جنگ‌ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان‌ تجاوز کردند آن‌گاه‌ مسلمانان‌ با آنان‌ جنگیدند و خدای‌ ﻷ‌ ایشان‌ را بر مشرکان‌ نصرت‌ عنایت ‌کرد.

**﴿**ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ٦١**﴾** [الحج: 61].

«این‌» یاری‌ دادن‌ مظلوم‌ «بدان‌ سبب‌ است‌ که‌ خدا» تواناست‌ بر هر آنچه ‌بخواهد و از نشانه‌های‌ توانایی‌ اوست‌ که‌ «شب‌ را در روز درمی‌آورد و روز را در شب ‌درمی‌آورد و به‌سبب‌ آن‌ است‌ که‌ خدا شنوای‌ بیناست‌» درآوردن‌ شب‌ در روز و روز در شب‌ به‌ معنای‌ افزودن‌ یکی‌ از آنها به‌ حساب‌ دیگری‌ است‌ زیرا افزودن‌ در یکی ‌از آنها مستلزم‌ کم‌کردن‌ از دیگری‌ است‌ پس‌ گاهی‌ شب‌ دراز می‌شود و روز کوتاه ‌ـ چون‌ زمستان‌ ـ و گاهی‌ روز دراز می‌شود و شب‌ کوتاه‌ ـ چون‌ تابستان‌ ـ پس‌ کسی‌ که‌ بر آفرینش‌ همچو پدیده‌های‌ بزرگی‌ توانا باشد، بی‌گمان‌ بر یاری‌ دادن‌ مظلوم‌، پاداش‌ دادن‌ مطیع‌ و مجازات ‌کردن‌ عاصی‌ نیز تواناست‌ و خداوند أ به ‌سخنان‌ بندگانش‌ شنوا و به‌ احوالشان‌ بیناست‌ و هیچ‌ چیز از حرکات‌ و سکنات‌شان‌ بر او پنهان‌ نمی‌ماند لذا مظلومان‌ را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

**﴿**ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ٦٢**﴾** [الحج: 62].

«آری‌! این‌» یاری‌ دادن‌ مظلوم‌ «بدان‌ سبب‌ است‌ که‌ خدا خود حق‌ است‌» پس ‌دین‌ وی‌ حق‌ است‌، عبادت‌ وی‌ حق‌ است‌، نصرت‌ دادن‌ اولیائش‌ علیه‌ دشمنانش ‌حق‌ است‌، وعده‌ وی‌ حق‌ است‌ و او خود حق‌ است‌ زیرا وجودش‌ واجب‌ و به‌ ذات‌ خود ثابت‌ و قائم‌ است‌ و وجوب‌ وجود و یگانگی‌ او مقتضی‌ آن‌ است‌ که‌ او مبدأ و منشأ تمام‌ موجودات‌ بوده‌ و همه‌ چیز، در قلمرو قدرت‌ و در بند اراده‌ او باشد «و آنچه‌ بجز او می‌پرستند» که‌ بتان‌ از جمله‌ آنهایند «باطل‌ است‌» که‌ هیچ‌ ثبوت‌ و حقیقتی‌ ندارد. همچنین‌ معبودان‌ دروغین‌ از آن‌ روی‌ باطل‌ اند که‌ برخلاف‌ پندار باطل‌پرستان‌، خدا نمی‌باشند «و این‌» نصرت‌ «به‌سبب‌ آن‌ است‌ که‌ خدا هموست ‌والا و بلند مرتبه‌» یعنی: خداوند متعال‌ بر همه‌ چیز برتر، از همتایان‌ و مشابهان‌ مقدس‌ و منزه‌ و از آنچه‌ ستمگران‌ می‌گویند پاک‌ و مبراست‌ «کبیر است‌» یعنی: صاحب‌ بزرگی‌ و عظمت‌ و جلال‌ است‌ پس‌، از علو و عظمت‌ وی‌ است‌ که‌ مظلومان‌ را یاری‌ می‌دهد.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَتُصۡبِحُ ٱلۡأَرۡضُ مُخۡضَرَّةًۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ٦٣**﴾** [الحج: 63].

«آیا ندیدی‌ که‌ خدا از آسمان‌ آبی‌ فرود آورد آن‌گاه‌ زمین‌ بر اثر آن‌ سرسبز و خرم‌ می‌گردد» با گیاهانی‌ که‌ در آن‌ می‌روید، بعد از آن‌که‌ خشک‌ و پژمرده‌ بود «بی‌گمان‌ خداوند لطیف‌ است‌» پس‌ علم‌ و فضل‌ وی‌ به‌ هر چیز کوچک و بزرگی‌ احاطه‌ دارد و او دقیق‌ و باریک ‌بین‌ است‌ «آگاه‌ است‌» به‌ تدبیر و سامان ‌دهی‌ امور بندگانش‌ و بر آنچه‌ که‌ به‌ صلاح‌ ایشان‌ می‌باشد.

**﴿**لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ٦٤**﴾** [الحج: 64].

«آنچه‌ در آسمانها و آنچه‌ در زمین‌ است‌ از آن‌ اوست‌» در آفرینش‌، در ملک‌، در فرمانروایی‌ و در تصرف‌ پس‌ همه‌ محتاج‌ رزق‌ و روزی‌ وی‌اند «و بی‌گمان‌ خداوند بی‌نیاز است‌» و به‌ چیزی‌ احتیاج‌ ندارد، درحالی‌که‌ همگان‌ به‌ وی‌ محتاجند «حمیداست‌» یعنی: در هرحالی‌ سزاوار ستایش‌ و حمد و سپاس‌ است‌.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ٦٥**﴾** [الحج: 65].

«آیا ندیدی‌ که‌ خدا آنچه‌ را در زمین‌ است‌» از چهارپایان‌، درختان‌، رودخانه‌ها، معادن‌، خاک‌، آب‌، هوا، عناصر و غیره‌ «برای‌ شما رام‌ گردانید» و این‌ اشیا را برای‌ منافع‌ شما پدید آورد «و کشتی‌ها را که‌ در دریا به‌ فرمان‌ او روانند» یعنی: همچنین‌ کشتی‌ها را درحال‌ شناوربودن‌ آنها در دریا برای‌ شما رام‌ گردانید «وآسمان‌ را از آن‌که‌ جز به‌ اذن‌ خودش‌ بر زمین‌ فروافتد، نگاه‌ می‌دارد» زیرا خداوند متعال‌ آسمان‌ را بر اوصافی‌ آفریده‌ که‌ مستلزم‌ حفظ اجرام‌ و کهکشانهای ‌آن‌ در جایگاه‌ها و مدارات‌ معین‌ آن‌ می‌باشد، بی‌ آن‌ که‌ بیفتند یا از مدارات‌ خود تغییر جهت‌ دهند مگر آن‌گاه‌ که‌ خودش‌ بخواهد، آنها به‌ امر و مشیت‌ وی‌ فرومی‌افتند چنان‌که‌ به‌ بعضی‌ از شهاب‌ سنگ‌ها اجازه‌ می‌دهد که‌ بر زمین‌ بیفتند «بی‌گمان‌ خداوند نسبت‌ به‌ مردم‌ رئوف‌ و رحیم‌ است‌» یعنی: به‌ آنان‌ بسیار بارأفت‌ و بسیار مهربان‌ است‌، از آنجا که‌ این‌ پدیده‌ها را برای‌ آنان‌ رام‌ و مسخر ساخته‌ و از آنجا که‌ آسمان‌ را نگه‌ داشته‌ تا بر زمین‌ نیفتد.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ٦٦**﴾** [الحج: 66].

«و اوست‌ آن‌که‌ شما را زندگی‌ بخشید» بعد از آن‌که‌ جماد بودید «سپس‌ شما را می‌میراند» در هنگام‌ به‌ پایان‌ رسیدن‌ عمرهایتان‌ «و باز شما را زنده‌ می‌کند» درهنگام‌ برانگیختنتان‌ برای‌ حساب‌ و عقاب‌ «بی‌گمان‌ انسان‌ سخت‌ ناسپاس‌ است‌» یعنی: انسان‌ سخت‌ منکر نعمت‌های‌ خدای‌ سبحان‌ بر خویشتن‌ است‌، با آن‌که‌ این‌ نعمت‌ها آشکارند نه‌ پنهان‌ و انکار قدرت‌ خدای‌ ﻷ‌ بر زنده ‌کردن‌ بعداز مرگ‌ نیز از همین‌ باب‌ است‌، با آن‌که‌ انسان‌ نیک‌ می‌داند که‌ چگونه‌ خدای‌ منان‌ او را از کتم‌ عدم‌ به‌ هیأت‌ بشری‌ تمام‌ آراسته‌، آفرید و باز با نعمتهایش‌ او را رشد و پرورش‌ داد تا به‌ کمال‌ وجودی‌اش‌ رسانید.

**﴿**لِّكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكًا هُمۡ نَاسِكُوهُۖ فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلۡأَمۡرِۚ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ٦٧**﴾** [الحج: 67].

«برای‌ هر امتی‌ منسکی‌ قرار داده‌ایم‌» یعنی: برای‌ هر اهل‌ دینی‌ از امت‌های ‌گذشته‌، شریعت‌ خاصی‌ وضع‌ نمودیم‌، به‌ گونه‌ای‌ که‌ هیچ‌ امتی‌ از شریعت‌ ویژه‌ خود به‌ غیر آن‌ از شرایع‌ تخطی‌ نکند. منسک‌ در کلام‌ عرب‌ در اصل‌ به‌ معنای‌ جایی‌ است‌ که‌ انسان‌ در آن‌ تردد و رفت‌وآمد می‌کند به‌ همین‌ جهت‌ اعمال‌ ومشاعر حج‌ را «مناسک‌» نامیدند زیرا مردم‌ در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس‌ منسک‌ عبارت‌ است‌ از: محل‌ ادای‌ طاعت‌. به‌قولی‌دیگر: منسک‌ عبارت‌ از حیوانات‌ ذبح‌ شده‌ قربانی‌ است‌. وجه‌ دیگر در تفسیر آن‌ این‌ است: برای‌ هر امتی ‌موضعی‌ قرار دادیم‌ که‌ در آن‌ حج‌ و قربانی‌ می‌کند[[43]](#footnote-43) «که‌ آنان‌ بدان‌ عمل‌می‌کنند» یعنی: هر امتی‌ دارای‌ شریعت‌ مخصوص‌ به‌ خود است‌ که‌ به‌ آن‌ عمل ‌می‌کند و هر ملتی‌ دارای‌ مناسک‌ و شعایر معین‌ و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی ‌است‌ که‌ فقط به‌ آن‌ مشغول‌ است‌ نه‌ به‌ غیر آن‌. مثلا تورات‌ شریعت‌ امتی‌ است‌ که‌ از زمان‌ بعثت‌ موسی‌ ÷ تا بعثت‌ عیسی‌ ÷ به‌سر می‌برده‌اند، انجیل‌ شریعت‌ امتی ‌است‌ که‌ از بعثت‌ عیسی‌ ÷ تا بعثت‌ محمد ص به‌سر می‌برده‌اند و قرآن‌ شریعت ‌مسلمین‌ است‌ که‌ تا یوم‌ القیامه‌ برقرار می‌باشد «پس‌ نباید که‌ در این‌ امر با تو منازعه‌ کنند» یعنی: خود این‌ اصل‌ که‌ هر امت‌ دارای‌ شریعتی‌ مخصوص‌ به‌ خود است‌، موجب‌ آن‌ است‌ که‌ بقایای‌ امتهای‌ گذشته‌ با رسول‌ خدا ص در دین‌ و مناسک ‌ایشان‌ نزاع‌ و ستیزه‌ نکنند و نیز مستلزم‌ آن‌ است‌ که‌ آنها از رسول‌ خدا ص و شریعت ‌ایشان‌ در امر دین‌ حق‌ اطاعت‌ کنند زیرا اسلام‌ از زمان‌ بعثت‌ ایشان‌ تا قیام‌ قیامت ‌شریعت‌ آخرالزمان‌ می‌باشد «و به‌سوی‌ پروردگار خویش‌ بخوان‌» یعنی: این‌ گروه ‌ستیزه‌گر، یا تمام‌ مردم‌ را به‌سوی‌ دین‌ خدای‌ ﻷ‌ و یکتاپرستی‌ و ایمان‌ به‌ وی ‌فراخوان‌ «زیرا بی‌گمان‌ تو بر راهی‌ راست‌ قرار داری‌» راه‌ روشن‌ و مستقیمی‌ که‌ هیچ ‌کجی‌ و انحرافی‌ در آن‌ نیست‌.

**﴿**وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ٦٨**﴾** [الحج: 68].

«و اگر با تو مجادله‌ کردند» یعنی: اگر راه‌ دیگری‌ جز در پیش‌ گرفتن‌ جدال‌ و مکابره‌ با تو را در امر دین‌ نپذیرفتند بعد از آن‌که‌ حجت‌ برآنان‌ آشکار شد؛ «پس‌بگو: خدا به‌ آنچه‌ می‌کنید داناتر است‌» یعنی: پس‌ کار آنان‌ را به‌ خدای‌ سبحان‌ بسپار و به‌ آنان‌ این‌ سخن‌ را که‌ دربرگیرنده‌ تهدید و وعید است‌، بگو و نیز به‌ آنان‌ بگو:

**﴿**ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ٦٩**﴾** [الحج: 69].

«خدا میان‌ شما روز قیامت‌ در مورد آنچه‌» شما مسلمانان‌ و کفار «با یک‌دیگر در آن‌ اختلاف‌ می‌کردید» از امر دین‌ «داوری‌ می‌کند» پس‌ در آن‌ هنگام‌ است‌ که‌ حق‌ از باطل‌ بازشناخته‌ می‌شود.

**﴿**أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ٧٠**﴾** [الحج: 70].

«آیا ندانسته‌ای‌» یعنی: ای‌ محمد ص! قطعا دانسته‌ای‌ و یقین‌ نموده‌ای‌ «که‌ خدا آنچه‌ را در آسمان‌ و زمین‌ است‌ می‌داند» از جمله‌ آنچه‌ را که‌ شما در مورد آن‌ با هم ‌اختلاف‌ می‌ورزید «اینها همه‌» یعنی: تمام‌ دانستنی‌ های‌ حق‌ تعالی‌ در آسمان‌ وزمین‌ «در کتابی‌ ثبت‌ است‌» یعنی: نزد حق‌ تعالی‌ در لوح‌ محفوظ نوشته‌ شده‌ است ‌«قطعا این‌ بر خدا آسان‌ است‌» یعنی: قطعا احاطه‌ علمی‌ حق‌ تعالی‌ به‌ آنچه‌ که‌ در آسمان‌ و زمین‌ است‌، بر وی‌ آسان‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «اولین‌ چیزی‌ که‌ خداوند أ آفرید، قلم‌ بود پس‌ به ‌او فرمود: بنویس‌. گفت: چه‌ بنویسم‌؟ فرمود: بنویس‌ هر چه‌ را که‌ واقع‌ می‌ شود. پس‌ قلم‌ در هرآنچه‌ که‌ تا روز قیامت‌ پدید می‌آید، به‌ جریان‌ افتاد و همه‌ را نوشت‌».

**﴿**وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ٧١**﴾** [الحج: 71].«و به‌ جای‌ خدا چیزی‌ را عبادت‌ می‌کنند که‌ خدا حجتی‌ بر آن‌ نازل‌ نکرده‌ است‌» یعنی: بتانی‌ را می‌پرستند که‌ در پرستش‌ آنها به‌ حجتی‌ روشن‌ از جانب‌ خدای‌ سبحان ‌متکی‌ نیستند «و چیزی‌ را» می‌پرستند «که‌ آنان‌ را بر ثبوت‌ آن‌ هیچ‌ دانشی‌ نیست‌» از دانش‌ عقلی‌ای‌ که‌ به‌ وجهی‌ از وجوه‌ بر جایز بودن‌ آن‌ پرستش‌ دلالت‌ کند، یا دانش ‌نقلی‌ای‌ که‌ آن‌ را از خدا أ یا از رسولش‌ نقل‌ کرده‌ باشند بلکه‌ آنان‌ به‌ محض‌ جهل‌ خویش‌ این‌ بتان‌ را می‌پرستند «و هیچ‌ یاری ‌دهنده‌ای‌ برای‌ ستمکاران‌ نیست‌» که‌ عذاب‌ خداوند أ را از آنان‌ دفع‌ کند.

**﴿**وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۗ قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُۚ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ٧٢**﴾** [الحج: 72].

«و چون‌ آیات‌ بینات‌ ما بر آنان‌ خوانده‌ شود» آیات‌ بینات: آیاتی‌ است‌ که‌ بر عقاید حق‌ و احکام‌ الهی‌ دلالت‌ روشنی‌ دارد. آری‌! چون‌ این‌ آیات‌ روشن‌ ما برآنان‌ خوانده‌ شود؛ «در چهره‌ کسانی‌ که‌ کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص ‌می‌دهی‌» زیرا در هنگام‌ شنیدن‌ آیات‌ قرآن‌، نشانه‌ خشم‌ و ترش‌رویی‌ بر چهره‌هایشان‌ هویداست‌، می‌بینی‌ که‌ چهره‌ درهم‌ می‌کشند و عبوس‌ و اخمو می‌شوند. به‌قولی: «منکر» در اینجا عبارت‌ از برتری‌جویی‌ و گردنکشی‌ است‌، یعنی: چون‌ آیات‌ بینات‌ ما بر آنان‌ خوانده‌ شود، آنان‌ را می‌بینی‌ که‌ گردن ‌برمی‌کشند و متکبرانه‌ از آن‌ روی‌ گردانده‌ و به‌ آن‌ هیچ‌ توجهی‌ نمی‌کنند «نزدیک‌است‌ به‌ کسانی‌ که‌ آیات‌ ما را بر آنان‌ می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی‌ نمانده‌ که‌ به‌ رسول‌ خدا ص و اصحابشان‌ حمله‌ برند؛ با زدن‌، یا دشنام‌ دادن‌، یا بازداشت ‌کردن‌ آنها. اصل‌ سطو: به‌ معنای‌ قهر است‌ «بگو: آیا آگاهتان‌ کنم‌» و شما را خبر دهم‌ «به‌ بدتر از این‌» یعنی: به‌ ناخوش‌ آیندتر از این‌ چیزی‌ که‌ هم‌اکنون‌ در آن ‌قرار دارید؛ از غیظ و خود خوری‌ و خشمگین ‌شدن‌ بر کسی‌ که‌ آیات‌ ما را بر شما می‌خواند؟ آن‌ چیز بدتر «دوزخ‌ است‌» که‌ خدای‌ قهار آن‌ را برای‌ شما آماده‌ ساخته‌ و «خدا آن‌ را به‌ کافران‌ وعده‌ داده‌ است‌ و چه‌ بد سرانجامی‌ است‌» یعنی:دوزخ‌ چه‌ بد جایگاهی‌ است‌ که‌ شما سرانجام‌ به‌ آن‌ می‌پیوندید.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ٧٣**﴾** [الحج: 73].

سپس‌ خداوند متعال‌ درباره‌ حقارت‌ بتان‌ و خامی‌ و سبکی‌ عقلهای‌ پرستشگران ‌آنها مثلی‌ می‌زند و می‌فرماید: «ای‌ مردم‌! مثلی‌ زده‌ شد پس‌ بدان‌ گوش ‌فرادهید» گویی‌ می‌فرماید: مشرکان‌ در امر پرستش‌ برایم‌ شبیهی‌ قرار دادند پس‌ مثل ‌این‌ معبودان‌ باطلشان‌ را بشنوید: «هرآینه‌ کسانی‌ را که‌ جز خدا می‌خوانید» از بتان‌، ای‌ مشرکان‌! «هرگز مگسی‌ نمی‌آفرینند» حتی‌ بر آفریدن‌ مگسی‌ توانا نیستند، با آن‌که‌ مگس‌ ذاتا حقیر و بی‌ارزش‌ و جسما نیز کوچک‌ است‌ «هرچند برای‌ آفریدن‌ آن‌ اجتماع‌ کنند» یعنی: هرچند پرستشگران‌ و پرستش‌شدگان‌ همه‌ برای‌ آفریدن‌ آن‌ جمع‌ شوند اما از آفریدن‌ حتی‌ یک‌ مگس‌ هم‌ عاجزند «و اگر آن‌ مگس‌ چیزی‌ از آنان ‌برباید، نمی‌توانند آن‌ را بازپس‌ گیرند» پس‌ هرگاه‌ از خلق ‌کردن‌ چنین‌ حیوان‌ ضعیفی‌هم‌ عاجزند و از آن‌ گذشته‌، نمی‌توانند با آن‌ حیوان‌ ضعیف‌ در بازپس‌ گرفتن‌ آنچه‌ که‌ از آنان‌ ربوده‌ است‌ مقابله‌ کنند، یقینا از آفریدن‌ غیرآن‌ از چیزهایی‌ که‌ نسبت‌ به‌ مگس‌ دارای‌ جرم‌ و اندامی‌ بزرگتر و نیرو و توان‌ بیشتر است‌، عاجزتر و درمانده‌ترند «طالب‌ و مطلوب‌ هر دو ناتوانند» بتان‌ همچون‌ طالب‌اند، از حیث‌ این‌که ‌آفرینش‌ مگس‌ را طلب‌ می‌کنند، یا بازپس‌ گرفتن‌ آنچه‌ را که‌ از آنان‌ ربوده‌ است ‌می‌طلبند و مطلوب‌ هم‌ مگس‌ است‌. همچنان‌ محتمل‌ است‌ که‌ مراد از «مطلوب‌»، بتان‌ ناتوانشان‌ باشند که‌ «طالبان‌» آنها، یعنی‌ پرستشگران‌ مشرک‌ آنها از آنها عاجزتراند.

**﴿**مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ٧٤**﴾** [الحج: 74].

«خداوند را چنان‌که‌ سزاوار قدر اوست‌، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان‌که‌ حق ‌تعظیم‌ اوست‌ تعظیم‌ نکردند و چنان‌که‌ حق‌ معرفت‌ اوست‌، نشناختند؛ از آنجا که ‌بتانی‌ را که‌ حتی‌ از دفع ‌کردن‌ مگسی‌ هم‌ ناتوانند، شرکایش‌ قرار دادند «در حقیقت ‌خداست‌ که‌ توانای‌ غالب‌ است‌» برخلاف‌ خدایان‌ دروغین‌ مشرکان‌ که‌ جماداتی‌ اند ناتوان‌ از رساندن‌ سود و از دفع‌ زیان‌ و ناتوان‌ از هر امر دیگری‌.

**﴿**ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ٧٥**﴾** [الحج: 75].

«خدا از میان‌ فرشتگان‌ رسولانی‌ برمی‌گزیند» مانند جبرئیل‌، اسرافیل‌، میکائیل‌ و عزرائیل † «و» نیز رسولانی‌ را برمی‌گزیند «از میان‌ مردم‌» مانند ابراهیم‌، موسی‌، عیسی‌ و محمد † پس‌ از میان‌ خیل‌ عظیم‌ فرشتگان‌، فرشته‌ای‌ را برگزیده‌ او را به‌سوی‌ انبیا می‌فرستد و باز انبیا † را به‌سوی‌ مردم‌، یا فرشته‌ را برای‌ قبض ‌ارواح‌ مخلوقاتش‌، یا برای‌ فراهم ‌آوردن‌ چیزهایی‌ که‌ اسباب‌ بهره‌مندی‌ آنهاست‌، می‌فرستد «بی‌گمان‌ خدا شنواست‌» سخنان‌ بندگانش‌ را «بیناست‌« به‌ آنان‌ و می‌داند که‌ چه‌ کسی‌ از آنان‌ شایسته‌ این‌ گزینش‌ است‌.

**﴿**يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ٧٦**﴾** [الحج: 76].

«آنچه‌ پیش‌ رویشان‌ است‌ و آنچه‌ پشت‌ سرشان‌ است‌، می‌داند» یعنی: خداوند أ آنچه‌ را که‌ فرستادگانش‌ ـ اعم‌ از فرشتگان‌ و بشر ـ انجام‌ می‌دهند می‌داند لذا آن‌ فرستادگان‌ قادر نیستند تا چیزی‌ از پیامهایی‌ را که‌ به‌ تبلیغ‌ آن‌ مأمورند، پنهان‌ کنند چنان‌که‌ نمی‌توانند آنچه‌ را که‌ به‌ ابلاغ‌ آن‌ مأمور نشده‌اند، تبلیغ‌ کنند. یا مراد این‌ است: خداوند أ آنچه‌ را که‌ مردم‌ از اعمال‌ خیر و شر پیش‌ فرستاده‌اند و آنچه‌ را که‌ به‌ تأخیر افگنده‌اند، می‌داند «و همه‌ کارها به‌سوی‌ خدا بازگردانیده‌ می‌شود» لذا او بر همه‌ چیز محیط و مسلط است‌.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧**﴾** [الحج: 77].

«ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید، رکوع‌ و سجده‌ کنید» یعنی: نمازی‌ را که‌ خدای ‌ﻷ‌ آن‌ را برای‌ شما مشروع‌ گردانیده‌ برپا دارید. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص فرمودند: «سوره‌ حج‌ به‌ دو سجده‌ فضیلت‌ داده‌ شده‌ است‌ پس‌ هرکس‌ در آنها سجده‌ نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی‌ احناف‌ و مالکی‌ها برآنند که‌ این‌ آیه‌، آیه‌ سجده‌ نیست‌ زیرا پیوستگی‌ سجده‌ به‌ رکوع‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ مراد از آن‌ سجده‌ نماز می‌باشد نه‌ سجده‌ تلاوت‌. آنها در باره‌ حدیث‌ وارده‌ در این‌باب‌ نیز گفته‌اند که: این‌ حدیث‌ ضعیف‌ است‌ و روایتی‌ که‌ از ابی‌بن‌کعب‌ س نقل‌شده‌ است‌، آن‌ را رد می‌کند زیرا ابی‌ بن‌ کعب‌ س سجده‌های‌ تلاوتی‌ را که‌ ازرسول‌ خدا ص شنیده‌ بود، برشمرد و در سوره‌ حج‌ فقط یک‌ سجده‌ تلاوت‌ را ذکر کرد نه‌ بیشتر از آن‌ را. «و پروردگارتان‌ را بپرستید» یعنی: تمام‌ انواع‌ عباداتی‌ را که‌خداوند أ شما را بدانها امر کرده‌ است‌، به‌جای‌ آورید «و کار خیر انجام ‌دهید» یعنی: هرآنچه‌ را که‌ خیر است‌ انجام‌ دهید؛ که‌ اهم‌ آن‌ ادای‌ فرایض‌ و سپس‌ انجام‌ دادن‌ نوافل‌ می‌باشد چنان‌که‌ نفع ‌رساندن‌ به‌ مردم‌، در پیش‌ گرفتن‌ رفتار و اخلاق‌ نیک‌ با دیگران‌ و رعایت‌ صله‌ رحم‌ نیز از بهترین‌ خیرهاست‌ «باشد که ‌رستگار شوید» به‌ رحمت‌ ورضای‌ الهی‌ در روز قیامت‌؛ به‌ وسیله‌ انجام ‌دادن‌ این ‌اوامر.

**﴿**وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ٧٨**﴾** [الحج: 78].«و در راه‌ خدا جهاد کنید» جهاد در راه‌ خدا أ عبارت‌ است‌ از: به‌کار بردن‌ توان ‌و نیرو در مبارزه‌ علیه‌ دشمن‌، جنگیدن‌ با کفار و دفع‌ کردنشان‌ از بلاد مسلمین‌ و به‌طور کلی‌ به‌جا آوردن‌ هر چیزی‌ که‌ خداوند متعال‌ مؤمنان‌ را بدان‌ امر یا از آن‌ نهی‌کرده‌ است‌. جهاد بر سه‌ نوع‌ است: جهاد با دشمن‌ آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان‌ و جهاد با نفس‌. آری‌! در راه‌ خدا أ جهاد کنید؛ «چنان‌که‌ حق‌ جهاد اوست‌» یعنی: خالصانه‌ برای‌ خدا أ جهاد کنید و در راه‌ او با مال‌، زبان‌ و جانتان ‌به‌ پیکار برخیزید و در اجرای‌ امر وی‌ از ملامت‌ هیچ‌ ملامتگری‌ نترسید که‌ این‌ است‌ همان‌ حق‌ جهاد «اوست‌ که‌ شما را» ای‌ مسلمانان‌! «برگزید» برای‌ دین‌ خود «و در دین‌ هیچ‌ حرجی‌ بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ‌ دشواری‌ و سختی‌ای‌ برشما قرار نداد و شریعت‌ سهل‌ و آسانی‌ را برای‌ شما به‌ عنوان‌ برنامه‌ زندگیتان‌ مشروع‌گردانید... مثلا برای‌ شما در امر نکاح‌ زنان‌ گرفتن‌ دو، سه‌، چهار زن‌ و حتی‌ زنان ‌بیشتری‌ را به‌ ملک‌ یمین‌ رخصت‌ داد، برای‌ شما رخصت‌ داد که‌ در سفر نماز را کوتاه‌ و روزه‌ را بخورید و اگر کسی‌ بیمار یا در حال‌ جنگیدن‌ با کفار است‌، می‌تواند نماز را به‌ اشاره‌ برگزار کند اگر بر وجه‌ دیگری‌ قادر به‌ ادای‌ آن‌ نیست‌.آری‌! خداوند أ با مکلف‌ نکردن‌ شما به‌ تکالیف‌ سنگین‌ و دشوار، بر شما سخت ‌و تنگ‌ نگرفت‌ و با گشودن‌ در توبه‌ و استغفار و کفاره ‌دادن‌ در آنچه‌ که‌ کفاره‌ ودیت‌ و ارش‌ را در آنها مشروع‌ گردانیده‌ و نیز با غیر این‌ها از رخصت‌های‌ شرع‌ که ‌در کتب‌ فقه‌ به‌ تفصیل‌ آمده‌ است‌، برای‌ شما راه‌ خروجی‌ از گناه‌ قرار داد. چنان‌که‌ رسول‌ اکرم‌ ص در حدیث‌ شریف‌ فرموده‌اند: «بعثت‌ بالحنفية‌ السمحة: من‌ به ‌دین‌ حق‌گرای‌ آسان‌ برانگیخته‌ شده‌ام‌».

«آیین‌ پدرتان‌ ابراهیم‌» نیز چنین‌ بوده‌ است‌. یعنی: دینتان‌ را به‌ مانند فراخی‌ و وسعت‌ آیین‌ پدرتان‌ ابراهیم‌ ÷، بر شما وسیع‌ گردانیدیم‌. اما زجاج‌ در تفسیر آن‌ گفته‌ است: «از آیین‌ پدرتان‌ ابراهیم‌ ÷ پیروی‌ کنید». ابراهیم‌ ÷ از آن‌ روی‌ پدر مسلمین‌ نامیده‌ شد که‌ او جد محمد مصطفی‌ ص است‌ و ایشان‌ از حیث‌ این ‌که‌ سبب‌ حیات‌ ابدی‌ امت‌ خویش‌ هستند، مانند پدری‌ برای‌ امتشان‌ می‌باشند. یا ابراهیم‌ ÷از باب‌ تغلیب‌ پدر همگی‌ مسلمانان‌ نامیده‌ شد بدان‌ جهت‌ که‌ اکثریت‌ اعراب‌ از نسل ‌وی‌اند. «او» یعنی: خداوند أ «شما را پیش‌ از این‌ مسلمان‌ نام‌ گذاشت‌» درکتابهای‌ پیشین‌. به‌قولی‌ مراد این‌ است: ابراهیم‌ ÷ بود که‌ شما را پیش‌ از این‌مسلمان‌ نامید؛ با این‌ دعای‌ خویش: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ﴾ [البقرة: 128]. «و از نسل‌ ما نیز امتی‌ قرار ده‌ كه‌ برای‌ تو مسلمان باشند». «و در این‌ نیز» یعنی: در قرآن‌ نیز، شما مسلمان‌ نامیده‌ شده‌اید «تا این‌ پیامبر بر شما گواه‌ باشد» با تبلیغ‌ ورساندن‌ قرآن‌ «و شما بر مردم‌ گواه‌ باشید» بر این‌ که‌ پیامبران‌شان‌ پیام‌های‌ الهی‌ را به ‌آنان‌ رسانده‌اند. یا مراد این‌ است: تا شما در روز قیامت‌ بر امت‌هایی‌ که‌ شریعت ‌خداوند أ را به‌ آنها رسانده‌اید، گواه‌ باشید «پس‌ نماز را برپا دارید و زکات‌ را بدهید» تخصیص‌ این‌ دو فریضه‌ به‌ یادآوری‌، به‌خاطر شرف‌ و فضیلت‌ بسیار آنهاست‌ «و به‌ خدا چنگ‌ زنید» یعنی: او را پناه‌ خویش‌ قرار دهید از هر چه‌ که‌ ازآن‌ بیم‌ و هراس‌ دارید و به‌ او در تمام‌ امور خود التجا کنید «او مولای ‌شماست‌» یعنی: او مددکار و متولی‌ امور شماست‌ «چه‌ نیکومولایی‌ و چه‌ نیکویاری ‌دهنده‌ای‌ است‌» یعنی: او در ولایت‌ و کارسازی‌ امور شما و نصرت ‌دادنتان‌ بر دشمنانتان‌، هیچ‌ همانندی‌ ندارد چنان‌که‌ در تمام‌ صفات‌ جلال‌ و جمال‌ خود، بی‌مانند و بی‌همتاست‌.

سوره‌ مومنون

مکی‌ است‌ و دارای‌ (118) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ مبارکه‌ «مؤمنون‌» نامیده‌ شد زیرا با این‌ فرموده‌ حق‌ تعالی: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١﴾ [المؤمنون: 1] آغاز شده‌ است‌ و آیات‌ بعد از آن‌ نیز به‌ بیان ‌اوصاف‌ هفت‌گانه‌ مؤمنان‌ و پاداش‌ عظیم‌ ایشان‌ در آخرت‌ ـ که‌ عبارت‌ از به‌ ارث ‌بردن‌ فردوس‌ برین‌ است‌ ـ می‌پردازد.

فضیلت‌ این‌ سوره: احمد، ترمذی‌، نسائی‌ و حاکم‌ از عمر بن ‌الخطاب‌ س روایت‌ کرده‌اند که‌ فرمود: هنگام‌ نزول‌ وحی‌ بر رسول‌ خدا ص نزدیک چهره ‌ایشان‌ زمزمه‌ای‌ مانند صدای‌ زنبور عسل‌ شنیده‌ می‌شد. روزی‌ وحی‌ بر ایشان‌ در حال‌ نزول‌ بود و ما ساعتی‌ درنگ‌ کردیم‌ تا نزول‌ وحی‌ بر ایشان‌ تمام‌ شد سپس‌ ایشان‌ روی‌ به‌ قبله‌ کرده‌، دستان‌ خود را به‌ آسمان‌ برداشتند و چنین‌ دعا کردند: «اللهم‌ زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض‌ عنا وأرضنا». «بارالها! بر ما بیفزای‌ و از ما کم‌ نکن‌، گرامی‌مان‌ بدار وخوارمان‌ نکن‌، به‌ ما بده‌ و ما را محروم‌ نگردان‌، ما را برگزین‌ و دیگران‌ را بر ما ترجیح‌ مده‌ و از ما راضی‌ باش‌ و ما را راضی‌ کن‌». سپس‌ فرمودند: «به‌ تحقیق ‌همین‌ اکنون‌ بر من‌ ده‌ آیه‌ نازل‌ شد که‌ هرکس آنها را برپا دارد، به‌ بهشت‌ داخل ‌می‌شود آن‌گاه‌ قرائت‌ کردند: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١﴾ تا ده‌ آیه‌ را تمام‌ نمودند».

**﴿**قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١**﴾** [المؤمنون: 1].

«به ‌راستی‌ که‌ مؤمنان‌ رستگار شدند» ولی‌ نه‌ همه‌ آنان‌ بلکه‌ مؤمنانی‌ که‌ گردآورنده‌ صفات‌ زیراند:

**﴿**ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ٢**﴾** [المؤمنون: 2].

«کسانی‌ که‌ در نمازشان‌ خاشعند» خشوع: فروتنی‌، ترس‌ قلب‌، خودشکنی‌ و نرمدلی ‌است‌. به‌قولی: خشوع‌ در نماز، عبارت‌ است‌ از: آرامش‌، التفات‌ نکردن ‌به‌ اشیای‌ خارج‌ از نماز و بازی‌ نکردن‌ با اعضا و لباس‌ خود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: رسول‌ خدا ص مردی‌ را دیدند که‌ درحال‌ نماز با ریش‌ خود بازی‌ می‌کرد، فرمودند: «لو خشع‌ قلب‌ هذا، لخشعت‌ جوارحه: اگر قلب‌ این‌ (آقا) خاشع‌ وفروتن‌ بود، قطعا اندامهای‌ او نیز آرامش‌ و سکون‌ خود را حفظ می‌کرد». پس‌ در نماز فقط برای‌ کسی‌ خشوع‌ پیدا می‌شود که‌ دلش‌ فارغ‌ از همهمه‌های‌ اندرونی‌ به‌ خلوتگاه‌ نیایش‌ حاضر باشد و در این‌ هنگام‌ است‌ که‌ نماز برایش‌ بسیار راحت‌ بخش ‌و روح‌ افزا خواهدبود. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌خدا ص فرمودند: «... آرامش‌ روان‌ من‌ در نماز قرار داده‌ شده‌ است‌».

حاکم‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ از ابوهریره‌ س روایت‌ کرده‌ است‌ که‌ فرمود: رسول‌ خدا ص در هنگام‌ نماز، نگاه‌شان‌ را به‌سوی‌ آسمان‌ معطوف‌ می‌کردند پس ‌چون‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد، سرشان‌ را فرو انداختند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ٣**﴾** [المؤمنون: 3].

«و آنان‌ که‌ از لغو روی‌گردانند» روی‌گردانی‌ مؤمنان‌ از لغو، عبارت‌ است‌ از: پرهیز کردنشان‌ از آن‌ و عدم‌ توجه‌ به‌ آن‌. لغو: هر باطل‌، لهو، بیهودگی‌، یاوه‌، معصیت‌ و هر گفتار و کردار ناپسندی‌ است‌. به‌قولی: لغو، شامل‌ شرک‌ و همه‌ معاصی‌ می‌شود.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ٤**﴾** [المؤمنون: 4].

«و آنان‌ که‌ زکات‌ را می‌پردازند» به‌ طور مداوم‌. مراد از زکات‌ در اینجا، صدقات ‌فرض‌ و نفل‌ و هر عملی‌ است‌ که‌ سبب‌ نفع‌رسانی‌ به‌ مسلمانان‌ گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که‌ آیه ‌کریمه‌ مکی‌ است‌ اما اکثر علما برآنند که‌ مراد از آن‌، زکات‌ اموال‌ است‌». بنا بر روایات‌ صحیح‌، زکات‌ در سال‌ دوم‌ هجری‌ در مدینه ‌فرض‌ شد ولی‌ ظاهرا از روایت‌ ابن‌کثیر چنین‌ بر می‌آید که‌ اصل‌ زکات‌ در مکه ‌فرض‌ شده‌ بود اما مقادیر و نصاب‌های‌ آن‌ در مدینه‌ فرض‌ شد.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ٥**﴾** [المؤمنون: 5].

«و آنان‌ که‌ فروج‌ خود را نگاه‌ می‌دارند» فرج: بر آلت‌ جنسی‌ مرد و زن‌ هر دو اطلاق‌ می‌شود. یعنی: مؤمنانی‌ که‌ با آراسته ‌شدن‌ به‌ پاکدامنی‌ و عفت‌، شرمگاه‌های‌ خود را از هرآنچه‌ که‌ برای‌شان‌ حلال‌ نیست‌، نگاه‌ می‌دارند نیز رستگار شدند.

**﴿**إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ٦**﴾** [المؤمنون: 6].

«مگر بر همسران‌ خویش‌» یعنی: انسان‌ در به‌کار بردن‌ شهوت‌ جنسی‌ خود در حرام‌ مورد نکوهش‌ و پیگرد است‌ لذا مؤمنان‌ مأمورند که‌ شهوت‌ جنسی‌ خود را جز در مورد همسران‌شان‌ ـ که‌ در شهوت‌رانی‌شان‌ با آنها هیچ‌ سرزنشی‌ نیست‌ ـ نگه‌ دارند «یا بر آنچه‌ که‌ ملک‌ یمین‌شان‌ است‌» یعنی: مأمور به‌ نگهداشت‌ شرمگاه‌ خویش‌ از کنیزانی‌ نیستند که‌ به‌ ملک‌ خالص‌، ملک‌ دست‌ آنان‌ شده‌اند «پس‌ در این‌ صورت‌ بر آنان‌ نکوهشی‌ نیست‌» در عدم‌ نگه‌داشت‌ شرمگاه‌ خویش‌ از همسران‌ و کنیزانشان‌ لذا برای‌ مؤمنان‌ بهره‌گیری‌ جنسی‌ از کنیزان‌شان‌ نیز حلال‌ است‌، مادامی‌که‌ در این‌ باره‌ مانعی‌ شرعی‌ فراروی‌شان‌ وجود نداشته‌ باشد؛ از قبیل‌ این‌که‌ آن‌ کنیزک‌ ـ مثلا ـ خواهر رضاعی‌شان‌ باشد. اما اگر در غیر این‌ محدوده‌ درآیند و به‌ شهوت ‌رانی‌ حرام‌ بپردازند، مورد نکوهش‌ و مجازات‌ قرار می‌گیرند چنان‌که‌ می‌فرماید:

**﴿**فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ٧**﴾** [المؤمنون: 7].

«پس‌ هرکه‌ سوای‌ این‌ طلب‌ کند» یعنی: سوای‌ همسران‌ و کنیزان‌ خویش‌ را «آنان‌ از حد درگذرندگانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی‌ آنچه‌ که‌ برای‌شان‌ حلال ‌نیست‌ لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به‌ این‌ آیه‌، بر تحریم‌ استمنا با دست‌ (جلق) استدلال ‌کرده‌اند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ٨**﴾** [المؤمنون: 8].

«و آنان‌ که‌ امانت‌های‌ خود را» چون‌ بر آن‌ امین‌ قرار داده‌ شوند؛ «و عهد خود را» چون‌ عهد و پیمانی‌ ببندند؛ «رعایت‌ می‌کنند» امانت: چیزی‌ است‌ که‌ انسان‌ بر آن‌ ایمن‌ ساخته‌ شده‌ و بر آن‌ امین‌ گردانیده‌ شود و جز گواه‌ بودن‌ خداوند أ هیچ ‌حجت‌ و اثبات‌ دیگری‌ بر آن‌ نباشد پس‌ کسی‌ که‌ نزد وی‌ ودیعه‌ای‌ گذاشته ‌می‌شود، مؤتمن‌ (امانت‌دار) است‌، کسی‌ که‌ به‌ وی‌ وامی‌ می‌دهید که‌ مدرک‌ وحجتی‌ بر آن‌ ندارید، مؤتمن‌ است‌، پدر و ولی‌ درباره‌ کودکان‌ تحت‌ تکفلشان ‌مؤتمن‌اند، اولیای‌ امور جامعه‌ اسلامی‌ در حق‌ رعایای‌ خویش‌ مؤتمن‌اند و مؤمن ‌در نماز و روزه‌ و طهارت‌ خویش‌ مؤتمن‌ است‌. اما عهد: چیزی‌ است‌ که‌ در مورد آن‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ یا به‌ بندگانش‌ تعهد داده‌ می‌شود. رعایت: یعنی‌ نگه‌داری‌.

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ٩**﴾** [المؤمنون: 9].

«و آنان‌ که‌ بر نمازهایشان‌ محافظت‌ می‌کنند» با برپاداشتن‌ آنها به‌ طور مداوم‌ در اوقات‌ مخصوص‌ آنها و به‌جا آوردن‌ رکوع‌ و سجده‌ و قرائت‌ آنها بر وجه‌ تام‌ وتمام‌ و خواندن‌ اذکار مشروعه‌ آنها.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابن‌مسعود س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: از رسول‌ خدا ص سؤال‌ کردم: یا رسول‌الله! کدام‌ عمل‌ نزد خداوند أ محبوبتر است‌؟ فرمودند: «نماز در وقت‌ آن‌». گفتم: سپس‌ کدام‌ عمل‌؟ فرمودند: «نیکی‌ با والدین‌». گفتم: بعد از آن‌ کدام‌ عمل‌؟ فرمودند: «جهاد در راه‌ خدا أ». از این‌ جهت‌ خداوند متعال‌ ذکر این‌ صفات‌ را با نماز آغاز و با نماز هم‌ به‌ پایان‌ برد. همچنین‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «پایداری‌ ورزید و هرگز ثواب‌ پایداری‌ را نمی‌توانید در تحت‌ حصر و شمار درآورید و بدانید که‌ بهترین‌ اعمال‌ شما نماز است‌ و بر نماز مواظبت‌ نمی‌کند جز شخص‌ مؤمنی‌».

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ١٠**﴾** [المؤمنون: 10].

«این‌ گروه‌» یعنی: گردآورندگان‌ اوصاف‌ فوق‌ «ایشانند وارثان‌» یعنی: شایستگان‌ و ذی‌حقان‌ به‌ این‌که‌ میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه‌ چیزی‌؟:

**﴿**ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ١١**﴾** [المؤمنون: 11].

«آنان‌ که‌ فردوس‌ را به‌ارث‌ می‌برند» یعنی: مستحق‌ آن‌ می‌شوند. فردوس ‌بلندترین‌ مکان‌ بهشت‌ است‌ که‌ در میانه‌ آن‌ قرار دارد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: ایشان‌ منازل‌ کفار را در بهشت‌ به‌ میراث‌ می‌برند زیرا ـ چنان‌که‌ از احادیث ‌برمی‌آید ـ خدای‌ سبحان‌ برای‌ هر انسانی‌ منزلی‌ در بهشت‌ و منزلی‌ در دوزخ ‌آفریده ‌است‌ «آنان‌ در آنجا جاودانه‌ اند» و همیشه‌ ماندگار، نه‌ از آن‌ اخراج‌ می‌شوند و نه‌ در آن‌ می‌میرند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: «اذا سألتم‌ الله‌ الجنة‌ فاسألوه‌ الفردوس‌ فإنه‌ أعلي ‌الجنة‌ وأوسط الجنة‌ ومنه ‌تفجر أنهار الجنة‌ وفوقه‌ عرش‌ الرحمن». «چون‌ از خدا بهشت‌ را درخواست ‌می‌كردید، فردوس‌ را از او بخواهید زیرا فردوس‌ بلندترین‌ جای‌ بهشت‌ و میانه‌ آن‌ است‌، همه‌ انهار بهشت‌ از فردوس‌ جاری‌ می‌شود و عرش‌ رحمان‌ بر فراز آن‌ قراردارد».

این‌ بود اوصاف‌ مؤمنان‌ وارسته‌ و مفلح‌ که‌ در ده‌ آیه‌ ذکر شد. از عائشه ‌ام ‌المؤمنین‌ل پرسیدند: اخلاق‌ رسول‌ خدا ص چگونه‌ بود؟ فرمود: «اخلاق‌ رسول‌ خدا ص قرآن‌ بود» آن‌گاه‌ تلاوت‌ کرد: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١﴾ [المؤمنون: 1] تا رسید به ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ٩﴾ [المؤمنون: 9]‌، سپس‌ فرمود: اخلاق‌ رسول‌ خدا ص این‌چنین‌ بود.

**﴿**وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ١٢**﴾** [المؤمنون: 12].

«و هرآینه‌ انسان‌ را از سلاله‌ای‌ از گل‌ آفریدیم‌» اصل‌ آن‌ همان‌ گلی‌ است‌ که‌ آدم‌ ابوالبشر از آن‌ آفریده‌ شد. ابن‌کثیر به‌ نقل‌ از قتاده‌ در معنی‌ آیه‌ می‌گوید: «آدم‌ را از گل‌ بیرون‌ آوردیم‌». و این‌ معنی‌ به‌ سیاق‌ نزدیکتر است‌. سلاله: از سل‌ است‌ و آن‌ عبارت‌ از بیرون‌ آوردن‌ چیزی‌ از چیزی‌ است‌ . پس‌ حاصل‌ معنی‌ این‌ است: انسان‌ را از نطفه‌ای‌ بیرون‌ آورده‌ شده‌ از گل‌ آفریدیم‌. پس‌ نطفه‌ سلاله‌ است‌ و فرزند سلیل‌ و نیز به‌ فرزند هم‌ سلاله‌ اطلاق‌ می‌شود.

**﴿**ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ١٣**﴾** [المؤمنون: 13].

«باز او را» یعنی: آدم‌ را، به‌ اعتبار افراد و نسل‌ وی‌ که‌ همان‌ بنی‌ آدم‌اند «نطفه‌ای‌ در قرارگاهی‌ استوار قرار دادیم‌» که‌ همانا رحم‌ است‌.

**﴿**ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ١٤**﴾** [المؤمنون: 14].

«آن‌گاه‌ آن‌ نطفه‌ را به‌ صورت‌ علقه‌ درآوردیم‌» یعنی: نطفه‌ سفید را به‌ خون‌ بسته‌ سرخرنگ‌ مستطیل‌ شکلی‌ متحول‌ کردیم‌ «پس‌ آن‌ خون‌ بسته‌ را به‌ صورت‌ مضغه ‌گردانیدیم‌» یعنی: به‌ صورت‌ گوشت‌پاره‌ای‌ بدون‌ شکل‌ و هیأت‌ و صورت‌، که ‌بعد از آن‌ در تطور بعدی‌، آن‌ گوشت‌ پاره‌ بی‌شکل‌ و هیأت‌، به‌ گوشت‌پاره‌ای ‌دارای‌ هیأت‌ و صورت‌ تبدیل‌ می‌شود «پس‌ آن‌ گوشت‌ پاره‌ را استخوان‌هایی‌ چند ساختیم‌» که‌ به‌ طرزی‌ محکم‌ و با صلابت‌ و به‌ اشکال‌ مخصوصی‌ به‌ هم‌ وصل‌شده‌اند تا ستونی‌ استوار برای‌ بدن‌ باشند «بعد آن‌ استخوان‌ها را با گوشتی‌ پوشانیدیم‌» یعنی: بر هر استخوانی‌ ـ به‌ همان‌ مقداری‌ که‌ مناسب‌ و درخور آن ‌است‌ ـ گوشتی‌ رویانیدیم‌ «آن‌گاه‌ آفریدیم‌ او را به‌ آفرینشی‌ دیگر» یعنی: آن‌گاه‌ درجنین‌ ـ بعد از آن‌که‌ جمادی‌ بیش‌ نبود ـ روح‌ دمیدیم‌ پس او آفرینشی‌ دیگر شد، دارای‌ تحرک‌ و شنوایی‌ و بینایی‌ و ادراک‌ و دیگر استعدادها و سرانجام‌ با کامل‌ ساختن‌ نیروهای‌ آفریده‌ شده‌ در وی‌، او را از درون‌ رحم‌ به‌ دنیای‌ خارج‌ از آن ‌بیرون‌ آوردیم‌ «پس‌ بزرگ‌ خداوندی‌ است‌ که‌ نیکوترین‌ آفرینندگان‌ است‌» یعنی: خدای‌ سبحان‌ از آن ‌روی‌ سزاوار تعظیم‌ و سپاس‌ و ثنا است‌ که‌ بهترین‌ و استوارکارترین‌ صنعتگران‌ و آفرینشگران‌ می‌باشد.

از عمر س روایت‌ شده‌است‌ که‌ فرمود: «با پروردگارم‌ در چهار چیز موافقت ‌نمودم‌... یکی‌ از آن‌ چهار چیز این‌ بود که‌ چون‌ نازل‌ شد: ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ١٢﴾ [المؤمنون: 12] من‌ گفتم: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14]. «پس‌ همان‌گونه‌ كه‌ گفته‌ بودم ‌نازل‌ شد».

**﴿**ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ١٥**﴾** [المؤمنون: 15].

«سپس‌ شما بعد از این‌ قطعا می‌میرید» یعنی: بعد از طی‌ این‌ مراحل‌ و به‌سر رسیدن‌ اجل‌هایتان‌، خواه‌ناخواه‌ به‌سوی‌ مرگ‌ رهنوردید.

**﴿**ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ١٦**﴾** [المؤمنون: 16].

«سپس‌ شما قطعا روز قیامت‌ برانگیخته‌ می‌شوید» از قبرهایتان‌ به‌سوی‌ محشر؛ برای‌ حساب‌ و جزا.

**﴿**وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا فَوۡقَكُمۡ سَبۡعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلۡخَلۡقِ غَٰفِلِينَ١٧**﴾** [المؤمنون: 17].

«و به‌ راستی‌ ما بر فراز شما هفت‌ راه‌ آسمانی‌ آفریدیم‌» طرائق: عبارتند از طبقات‌ آسمانها که‌ لایه‌به‌لایه‌ یکی‌ بر بالای‌ دیگری‌ کوبیده‌ شده‌اند «و ما هرگز از آفرینش ‌غافل‌ نبوده‌ایم‌» یعنی: ما از کار این‌ هفت‌ طبقه‌ آسمان‌ و نگاه‌ داشتن‌ آنها و نیز ازتمام‌ عرصه‌ آفرینش‌ خویش‌ غافل‌ نبوده‌ایم‌ که‌ آن‌ را همین‌گونه‌ به‌ حال‌ خود رها کنیم‌ بلکه‌ آفرینش‌ را از زوال‌ و اختلال‌ حفظ می‌کنیم‌ و نیز کسانی‌ را که‌ در زمین ‌به‌سر می‌برند حفظ می‌کنیم‌ از این‌که‌ آسمان‌ بر سرشان‌ سقوط کند و به‌ هلاکت‌شان ‌رساند، یا زمین‌ آنان‌ را به‌ کرات‌ دیگر و فضای‌ بیرونی‌ خود بیفگند.

**﴿**وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَسۡكَنَّٰهُ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابِۢ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ١٨**﴾** [المؤمنون: 18].

«و از آسمان‌ آبی‌ را فرودآوردیم‌» یعنی: آب‌ باران‌ را، که‌ حیات‌ زمین‌ و موجودات‌ زنده‌ای‌ که‌ در آن‌ به‌سر می‌برند، وابسته‌ به‌ این‌ آب‌ است‌ «به‌اندازه‌» یعنی: این‌ آب‌ را به‌ میزانی‌ که‌ از جانب‌ ما مقدر و معین‌ است‌ فرود آوردیم‌؛ به‌ همان‌ مقداری‌ که‌ کشتزارها و درختان‌ به‌ آن‌ قوام‌ و سامان‌ یافته‌ و رشدکنند و نیاز موجودات‌ حیه‌ بدان‌ برآورده‌ شود زیرا اگر آب‌ از اندازه‌ خود بیشتر شود، درختان‌، کشتزارها و جانداران‌ همه‌ تباه‌ می‌شوند و اگر از اندازه‌ هم‌ کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات‌ و موجودات‌ حیه‌ را بسنده‌ نمی‌کند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حتی‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌سوی‌ زمین‌هایی‌ که‌ کشت‌ آنها نیاز به‌ آب‌ بسیاری‌ دارد اما خود زمین‌ آنها قدرت‌ تحمل‌ باران‌های‌ زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای‌ دور آب‌ می‌فرستد، مانند سرزمین‌ مصر که‌ زمینی‌ شنزار داشته‌ و طبیعت‌ آن‌ تحمل‌ باران‌ بسیار را ندارد پس‌ می‌بینیم‌ که‌ خداوند متعال‌ از فاصله‌های‌ دور، آب‌ نیل‌ را به‌سوی‌ آن‌ می‌فرستد و در فصل‌ باران‌های‌ موسمی ‌همراه‌ با این‌ آب‌ از سرزمین‌ حبشه‌ گل‌ سرخی‌ را برکنده‌ و آن‌ را به‌ سرزمین‌ مصر می‌فرستد، که‌ آب‌ زمین‌ را سیراب‌ می‌کند و آن‌ گل‌ سرخ‌ هم‌ بر بستر زمین‌ ته ‌نشین‌ شده‌ پوشش‌ خاکی‌ مناسبی‌ را جهت‌ آماده ‌ساختن‌ زمین‌ برای‌ کشاورزی‌، آماده‌ می‌گرداند».

«و آن‌ را در زمین‌ جای‌ دادیم‌» یعنی: آب‌ باران‌ را در زمین‌ مستقر گردانیدیم‌ تا در وقت‌ نیازشان‌ از آن‌ بهره‌ گیرند، همچون‌ آب‌ چشمه‌ها، آبهای‌ زیرزمینی‌، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که‌ گنجینه‌های‌ فیاضی‌ برای‌ آب‌ بارانند «و هرآینه‌ ما بر بردن‌ آن‌ تواناییم‌» یعنی: چنان‌که‌ بر فرود آوردن‌ این‌ آب‌ توانا بودیم‌، بر از بین‌ بردن‌ آن‌ نیز تواناییم‌؛ یا از طریق‌ فروبردن‌ آن‌ در لایه‌هایی‌ از زمین‌ که ‌استخراج‌ آن‌ برای‌ بشر غیر ممکن‌ باشد، یا با دگرگون ‌ساختن‌ عنصر آب‌ به‌ عنصر دیگری‌، یا به‌ وجهی‌ از وجوه‌ دیگر.

قابل‌ ذکر است‌ که‌ برخی‌ از علمای‌ طبیعت‌ می‌گویند: آیه‌ کریمه‌ به‌ اولین ‌فرود آوردن‌ آب‌ از آسمان‌ اشاره‌ دارد آن‌گاه‌ که‌ زمین‌ سیر تکاملی‌ خود را از شکل‌ یک‌ کره‌ آتشین‌ به‌ یک‌ کره‌ سرد طی‌ می‌کرد و آبی‌ بر روی‌ آن‌ وجودنداشت‌. البته‌ علم‌ هیدرولوژی‌ جدید در این‌ عرصه‌ به‌ نتایجی‌ رسیده‌ است‌ و با مطالعه‌ آن‌ در می‌یابیم‌ که‌ میان‌ داده‌های‌ این‌ علم‌ با آیات‌ قرآنی‌ در این‌ باب‌، توافق‌ شگفت‌آوری‌ مشاهده‌ می‌شود.

**﴿**فَأَنشَأۡنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ لَّكُمۡ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ١٩**﴾** [المؤمنون: 19].

«پس‌ با آن‌ آب‌، برای‌ شما باغ‌هایی‌ از درختان‌ خرما و انگور پدید آوردیم‌» جنات: یعنی‌ باغ‌هایی‌ با درختانی‌ انبوه‌ که‌ از بس‌ قوی‌ و پر شاخ ‌و برگ‌ است‌، آنچه‌ را که‌ در زیر آن‌ قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای‌ شما در آنها» یعنی: در آن ‌باغستانها «میوه‌های‌ بسیار است‌» که‌ از آنها بهره‌ گرفته‌ و به‌ وسیله‌ آنها تر و تازه‌ وخرم‌ و سرخوش‌ می‌شوید. فواکه: میوه‌هایی‌ است‌ که‌ مردم‌ آنها را تناول‌ می‌کنند، چون‌ انار و انجیر و سیب‌ و مانند آن‌، که‌ نه‌ غذایشان‌ است‌ و نه‌ نان‌ خورششان‌ بلکه‌ فقط از باب‌ تلذذ و ترفه‌ آنها را تناول‌ می‌کنند و بدنشان‌ از مواد معدنی‌ و خواص ‌مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی‌ از این‌ میوه‌ها به‌عنوان‌ قوت‌ و غذا نیز استفاده‌ می‌کنید.

**﴿**وَشَجَرَةٗ تَخۡرُجُ مِن طُورِ سَيۡنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهۡنِ وَصِبۡغٖ لِّلۡأٓكِلِينَ٢٠**﴾** [المؤمنون: 20].

«و آفریدیم‌» برای‌ شما «درختی‌ را که‌ از طور سینا بیرون‌ می‌آید» مراد، درخت ‌زیتون‌ است‌ که‌ بخشنده‌ترین‌، منفعت‌بارترین‌ و پر برکت‌ترین‌ درختان‌ است‌ «به‌وجهی‌ می‌روید که‌ از آن‌ روغن‌ برمی‌آید» یعنی: میوه‌ آن‌ درحالی‌ می‌روید که‌ دارای ‌روغن‌ زیتون‌ است‌ «و نان‌ خورشی‌ برای‌ خورندگان‌ است‌» یعنی: آن‌ روغن‌ زیتون‌، خود نان‌ خورشی‌ است‌ که‌ غذا با آن‌ رنگین‌ و خوشگوار می‌شود و هر نان‌ خورش ‌دیگری‌ نیز نوعی‌ «صبغ‌» یعنی‌ رنگ‌ است‌ که‌ غذا از آن‌ رنگ‌ می‌گیرد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «كلوا الزيت‌ وادهنوا به‌ فانه‌ من‌ شجرة‌ مباركة». «روغن‌ زیتون‌ را بخورید و خود را با آن‌ چرب‌ كنید زیرا آن‌ از درختی‌ مبارك ‌است‌».

**﴿**وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ٢١**﴾** [المؤمنون: 21].

«و البته‌ برای‌ شما در چهارپایان‌» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی‌ است‌» که ‌می‌باید از آفرینش‌ و وظایف‌ آنها به‌ قدرت‌ عظیم‌ الهی‌ پی‌ ببرید و از آنها درس ‌بگیرید «شما را از آنچه‌ در شکم‌ آنهاست‌» یعنی: از شیری‌ که‌ در شکم‌ آنها پدید آمده‌ و به‌سوی‌ پستانهای‌ آنها سرازیر می‌شود «می‌نوشانیم‌» زیرا منعقد ساختن‌ این‌ مایع‌ فاخر از موادی‌ چون‌ کاه‌ و علف‌ که‌ حیوان‌ از آن‌ می‌خورد و تبدیل‌ نمودن ‌آن‌ کاه‌ و علف‌ به‌ چنین‌ غذای‌ لذیذ و نوشابه‌ بی‌بدیلی‌، بزرگترین‌ مایه‌ عبرت‌ برای ‌عبرت‌گیرندگان‌ و بالاترین‌ موعظه‌ برای‌ پندپذیران‌ است‌ «و برای‌ شما در آنها منفعت‌های‌ بسیار است‌» یعنی: بجز لبنیات‌ و فرآورده‌های‌ رنگارنگ‌ آن‌، برای ‌شما در چهارپایان‌ منافع‌ بسیار دیگری‌ است‌، اعم‌ از پشت‌ آنها که‌ از آن‌ به‌ عنوان ‌تخت‌ روان‌ و وسیله‌ نقل‌ و انتقال‌ بهره‌ می‌برید، نتاج‌ آنها، پشمها، روده‌ها و موهای‌آنها... «و از آنها می‌خورید» بهره‌گیری‌ از گوشت‌ آنها لذت‌ و منفعت‌ عظیمی‌ برای‌ شماست‌ و چه‌ بسیار خوراکی‌های‌ مختلف‌ دیگری‌ که‌ از مواد بدن‌ آنها تهیه ‌می‌کنید!.

**﴿**وَعَلَيۡهَا وَعَلَى ٱلۡفُلۡكِ تُحۡمَلُونَ٢٢**﴾** [المؤمنون: 22].

«و بر آنها سوار می‌شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه‌ بر بقیه‌ چهارپایان‌ حلال‌گوشت‌ ـ مانند گاو و گوسفند ـ سوار می‌شوید. قابل‌ ذکر است‌ که‌ شتر تنها حیوانی‌ بوده‌است‌ که‌ در ایام‌ نزول‌ قرآن‌ کریم‌، سفرهای‌ زمینی‌ به‌ وسیله‌ آن‌ انجام ‌می‌گرفته‌ است‌ «و» نیز «برکشتی‌ها» در سفرهای‌ دریایی‌تان‌ سوار می‌شوید؛ برای ‌اتمام‌ نعمت‌ و تکمیل‌ منفعت‌.

**﴿**وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ٢٣**﴾** [المؤمنون: 23].

«و هر آینه‌ نوح‌ را به‌سوی‌ قومش‌ فرستادیم‌ پس‌ گفت‌ ای‌ قوم‌ من‌! خدا را بپرستید» به‌ یگانگی‌ زیرا «شما را جز او خدایی‌ نیست‌، آیا پروا نمی‌کنید» از پیگرد خداوندی‌ که‌ آفریدگار شماست‌ آن‌گاه‌ که‌ غیر او را می‌پرستید؟

**﴿**فَقَالَ ٱلۡمَلَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ٢٤**﴾** [المؤمنون: 24].

«پس‌ اشرافی‌ که‌ از قومش‌ کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف‌ قوم‌ وی‌ که‌ به‌ او کافر بودند، گفتند: «این‌ شخص‌ جز بشری‌ مانند شما نیست‌» یعنی: او در بشریت ‌از جنس‌ شماست‌ و میان‌ شما و او هیچ‌ فرقی‌ نیست‌ «می‌خواهد بر شما برتری ‌جوید» یعنی: جویای‌ ریاست‌ و سیادت‌ بر شماست‌ تا شما پیرو و منقاد فرمان‌ وی ‌باشید. این‌ سخن‌ را برای‌ آن‌ گفتند که‌ قوم‌ نوح‌ ÷ را از دعوت‌ وی‌ متنفر سازند تا بلکه‌ آنان‌ به‌ دعوت‌ وی‌ لبیک‌ نگویند «و اگر خدا می‌خواست‌ قطعا فرشتگانی ‌می‌فرستاد» یعنی: آن‌ اشراف‌ برای‌ اثبات‌ مقوله‌ باطل‌ خویش‌ گفتند؛ اگرخدا أ فرستادن‌ پیامبری‌ را برای‌ شما می‌خواست‌، یقینا فرشتگانی‌ را به‌سوی‌ شما به‌ رسالت‌ می‌فرستاد نه‌ بشری‌ مانند شما را «ما چنین‌ چیزی‌ در میان‌ پدران‌ نخستین ‌خویش‌ نشنیده‌ایم‌» یعنی: ما نظیر ادعای‌ این‌ شخص‌ را که‌ در عین‌ بشر بودن‌ مدعی ‌نبوت‌ است‌، از نیاکانمان‌ نشنیده‌ایم‌ و هرگز بشری‌ چنین‌ ادعایی‌ نکرده‌ است‌.

**﴿**إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلُۢ بِهِۦ جِنَّةٞ فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ٢٥**﴾** [المؤمنون: 25].

«او نیست‌ مگر مردی‌ که‌ به‌ وی‌ عارضه‌ دیوانگی‌ است‌» یعنی: او دیوانه‌ است‌ و نمی‌داند که‌ چه‌ می‌گوید «پس‌ تا چندی‌ در کار او درنگ‌ کنید» یعنی: تا چندی ‌درباره‌اش‌ دست‌ نگاه‌دارید و او را تحمل‌ نمایید تا سرانجام‌ کارش‌ روشن‌ شود؛ یا از دیوانگی‌اش‌ بر سر هوش‌ و عقل‌ آمده‌ دست‌ از این‌ ادعا بردارد، یا که‌ بمیرد و از دست‌ وی‌ راحت‌ شویم‌.

چون‌ نوح‌ ÷ این‌ سخن‌ قومش‌ را شنید و درازدستی‌ و لجاجت‌ آنان‌ را بر کفر و اصرار و پافشاریشان‌ را در آن‌ به‌خوبی‌ دانست‌، از خدای‌ ﻷ‌ نابودی‌شان‌ را درخواست‌ کرد زیرا او بعد از نهصدو پنجاه‌ سال‌ دعوت‌ مستمر، دیگر از ایمان ‌آوردنشان‌ مأیوس‌ شده‌ بود و خدای‌ ﻷ‌ نیز به‌ او وحی‌ فرستاده ‌بود که: (هرگز از قوم‌ تو ایمان‌ نمی‌آورد، مگر کسی‌ که‌ تا اکنون‌ ایمان‌ آورده ‌است) «هود/36».

**﴿**قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ٢٦**﴾** [المؤمنون: 26].

«نوح‌ گفت: پروردگارا! مرا نصرت‌ ده‌» برآنان‌ و به‌ هر شیوه‌ای‌ که‌ می‌خواهی‌ و هرگونه‌ که‌ اراده‌ می‌کنی‌، از آنان‌ انتقام‌ بگیر «از آن‌ روی‌ که‌ مرا تکذیب‌ کردند» وپیامهایت‌ را نپذیرفتند.

**﴿**فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ أَنِ ٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسۡلُكۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ مِنۡهُمۡۖ وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ٢٧**﴾** [المؤمنون: 27].

«پس‌ به‌سوی‌ او وحی‌ فرستادیم‌ که‌ فلک‌ را» یعنی: کشتی‌ را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت‌ ما «و وحی‌ ما» یعنی: به‌ آموزش‌ ما تو را به‌ کیفیت‌ ساختن‌ آن‌؛ «بساز پس‌ چون‌ فرمان‌ ما در رسید» و عذاب‌ را نازل‌ کردیم‌ «و تنور به‌ فوران ‌آمد» تنور آتش‌ خانه‌ای‌ است‌ که‌ در آن‌ نان‌ پخته‌ می‌شود. خدای‌ ﻷ‌ فوران‌ وجوشش‌ آب‌ را در آن‌ نشانه‌ آغاز طوفان‌ گردانید. نسفی‌ می‌گوید: «خداوند متعال ‌سبب‌ غرق‌ را از موضع‌ حرق‌ بیرون‌ آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری‌! چون‌ از تنور آب‌ فوران‌ کرد؛ «پس‌ درآن‌ از هر نوع‌ حیوانی‌ جفتی‌ دوگانه‌ وارد کن‌» یعنی: از هر نوعی‌ از انواع‌ حیوانات‌، دو تا را که‌ یکی‌ نر و دیگری‌ ماده ‌باشد، وارد کشتی‌ کن‌. این‌ دستور بدین‌ منظور به‌ نوح‌ ÷ داده‌ شد که‌ بعد از طوفان‌ زندگی‌ به‌ روی‌ زمین‌ بازگردد و موجودات‌ زنده‌ در آن‌ بار دیگر به‌ تولید نسل‌ و تکثر آغاز کنند «و» وارد کن‌ «خانواده‌ات‌ را، بجز کسی‌ از آنان‌ که‌ حکم‌ ما بر وی ‌پیشی‌ گرفته‌است‌» در هلاک‌ ساختن‌شان‌. آنان‌ عبارت‌ بودند از: زن‌ نوح‌ ÷ و پسرش‌ کنعان‌، برخلاف‌ سام‌ و حام‌ و یافث‌ که‌ جزو نجات‌ یافتگان‌ بودند و نوح‌ ÷ ایشان‌ را با همسران‌شان‌ به‌ کشتی‌ وارد کرد «و با من‌ در باب‌ کسانی‌ که‌ ستم‌ کردند، سخن‌ مگو» با درخواست‌ نجات‌شان‌ از عذاب‌ «زیرا آنان‌ غرق‌ شدنی‌ هستند» و این‌حکم‌ در مورد آنان‌ صادر شده‌ است‌، از آن‌ روی‌ که‌ با شرک‌ورزی‌ و ارتکاب ‌معاصی‌، بر خود و دیگران‌ ستم‌ کرده‌اند.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسان‌ها در کشتی‌ نوح‌ ÷ راه‌ یافته ‌بودند».

**﴿**فَإِذَا ٱسۡتَوَيۡتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلۡفُلۡكِ فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ٢٨**﴾** [المؤمنون: 28].

«پس‌ چون‌ راست‌ نشستی‌» یعنی: قرار گرفتی‌ و وارد شدی‌ «تو با آنان‌ که‌ همراه ‌تواند» از خانواده‌ و پیروانت‌ «بر کشتی‌» و همه‌ بر آن‌ سوار شدید؛ «بگو: همه‌ ستایشها خدایی‌راست‌ که‌ ما را از چنگ‌ گروه‌ ستمکاران‌ نجات‌ داد» یعنی: میان‌ ما ومیان‌ آنان‌ با طوفان‌ مانع‌ ایجاد کرد، ما را از چنگال‌ ظلم‌ و انحراف‌ و طغیانشان ‌رهانید و به‌ قدرت‌ و عزت‌ خویش‌ هلاکشان‌ کرد. خدای‌ سبحان‌ به‌ نوح‌ ÷ فرمان ‌داد تا در هنگام‌ داخل ‌شدنش‌ به‌ کشتی‌ و به‌قولی‌ در هنگام‌ خارج‌شدن‌ از آن‌، چنین‌بگوید. این‌ ثنا و سپاسی‌ از سوی‌ نوح‌ ÷ به‌ بارگاه‌ خدای‌ ﻷ‌ در برابر این‌ نعمت‌ عظمی‌، به‌دنبال‌ دعایش‌ به‌ بارگاه‌ اوست‌.

**﴿**وَقُل رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ٢٩**﴾** [المؤمنون: 29].

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی‌ پر برکت‌ فرود آر و تو بهترین‌ فرود آورندگانی‌» وبهترین‌ میهمان‌ نوازان‌ پس‌ سرزمینی‌ پربرکت‌ و پر خیر و نعمت‌ را برای‌ ما برگزین‌.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ وَإِن كُنَّا لَمُبۡتَلِينَ٣٠**﴾** [المؤمنون: 30].

«هرآینه‌ در این‌» ماجرایی‌ که‌ بر شما حکایت‌ کردیم‌ از امر نجات‌ دادن‌ نوح‌ ÷ و همراهانش‌ و نابود کردن‌ کفار «البته‌ آیاتی‌ است‌» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی‌است‌ بر کمال‌ قدرت‌ ما و بر راستگویی‌ پیامبران‌ مان‌ و عبرت‌هایی‌ است‌ برای ‌عبرت‌ گیرندگان‌ «و قطعا ما امتحان‌کننده‌ بودیم‌» یعنی: ما آزمایش‌کننده‌ امت‌ها بودیم‌ با فرستادن‌ پیامبران‌ به‌سویشان‌ تا مطیع‌ و عاصی‌ در صحنه‌ عینیت‌ شناخته‌ شوند.

**﴿**ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ٣١**﴾** [المؤمنون: 31].

«سپس‌ بعد از آنان‌ قرنی‌ دیگر را آفریدیم‌» یعنی: بعد از هلاک ‌ساختن‌ قوم ‌نوح‌ ÷، قوم‌ یا امت‌ یا نسل‌ دیگری‌ را که‌ در زمانی‌ واحد زندگی‌ می‌کردند[[44]](#footnote-44)، پدید آوردیم‌.

اکثر مفسران‌ برآنند که‌ مراد از آنان: قبیله‌ عاد ـ قوم‌ هود ÷ اند.

**﴿**فَأَرۡسَلۡنَا فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ٣٢**﴾** [المؤمنون: 32].

«پس‌ در میان‌شان‌ پیامبری‌ از خودشان‌ فرستادیم‌» که‌ در میان‌ خودشان‌ به‌دنیا آمده‌ و به‌ رشد و بزرگی‌ رسیده‌ بود تا اطمینان‌شان‌ به‌ سخن‌ او بیشتر از اطمینانشان‌ به‌سخن‌ کس‌ دیگری‌ باشد که‌ از جایی‌ دیگر به‌سویشان‌ می‌آید و آن‌ پیامبر هود ÷ بود. پیام‌ هود ÷ نیز مانند دیگر پیامبران‌ این‌ بود: «که‌ خدا را بپرستید، جز او برای‌شما معبودی‌ نیست‌» یعنی: هود ÷ آنان‌ را به‌سوی‌ مهمترین‌ چیزی‌ فراخواند که‌پیامبران † امت‌ها و اقوامشان‌ را به‌سوی‌ آن‌ دعوت‌ می‌کنند، این‌ امر مهم‌، عبارت‌ از پرستش‌ خدای‌ ﻷ‌، توحید وی‌ و خالص‌ ساختن‌ دین‌ برای‌ وی‌ بود. «آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال‌ نمی‌ترسید تا شرک‌ ورزیدن‌ به‌ او را که‌ سرانجام‌ شما را به‌ وادی‌ عذاب‌ ابدی‌ سرنگون‌ خواهد کرد، فروگذارید؟

**﴿**وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَتۡرَفۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يَأۡكُلُ مِمَّا تَأۡكُلُونَ مِنۡهُ وَيَشۡرَبُ مِمَّا تَشۡرَبُونَ٣٣**﴾** [المؤمنون: 33].

«و ملا از قوم‌ وی‌» ملأ: اشراف‌ و رؤسای‌ قوم‌اند «که‌ کافر شده‌ و دیدار آخرت‌» و حساب‌ و عقاب‌ آن‌ «را دروغ‌ پنداشته‌ بودند و در زندگانی‌ دنیا به‌ آنان‌ آسودگی‌ داده ‌بودیم‌» و به‌ بسیاری‌ اموال‌ و رفاهیت‌ زندگی‌ برخوردارشان‌ ساخته ‌بودیم‌ «گفتند: این‌ شخص‌» یعنی: این‌ پیامبر «جز بشری‌ مانند شما نیست‌، از آنچه ‌شما از آن‌ می‌خورید، می‌خورد و از آنچه‌ شما می‌نوشید، می‌نوشد» این‌ امر در پندارشان‌ مستلزم‌ آن‌ بود که‌ او را بر آنان‌ هیچ‌ فضل‌ و برتریی‌ نباشد.

**﴿**وَلَئِنۡ أَطَعۡتُم بَشَرٗا مِّثۡلَكُمۡ إِنَّكُمۡ إِذٗا لَّخَٰسِرُونَ٣٤**﴾** [المؤمنون: 34].

«و اگر بشری‌ مانند خودتان‌ را فرمانبرداری‌ کردید» در اوامر و نواهی‌ وی‌ «در آن‌ صورت‌ قطعا زیانکار خواهید بود» در این‌ معامله‌ که‌ خدایان‌ خویش‌ را ترک‌ کرده‌ و از کسی‌ پیروی‌ کرده‌اید که‌ مانند خود شماست‌ و هیچ‌ فضیلتی‌ بر شما ندارد.

از این‌ طرز نگاهشان‌ به‌ قضیه‌ چنین‌ فهمیده‌ می‌شود که‌ آنان‌ این‌ امر را که‌ پیامبر فرستاده‌ به‌سویشان‌ بشری‌ مانند خودشان‌ باشد، ممکن‌ تلقی‌ نمی‌کردند. البته‌ این ‌طرز دید از گمراهی‌شان‌ بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که‌ مانع‌ این‌ امر چیست‌ وچرا ممکن‌ نیست‌ که‌ فرستاده‌ الهی‌ بشری‌ باشد؟ هرگز برای‌ این‌ سؤال‌ پاسخی ‌نداشتند.

**﴿**أَيَعِدُكُمۡ أَنَّكُمۡ إِذَا مِتُّمۡ وَكُنتُمۡ تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَنَّكُم مُّخۡرَجُونَ٣٥**﴾** [المؤمنون: 35].

سپس‌ اشراف‌ و رؤسای‌ قوم‌ هود افزودند: «آیا به‌ شما وعده‌ می‌دهد که‌ وقتی ‌مردید و خاک‌ و استخوانی‌ چند شدید، باز شما بیرون‌ آورده‌ خواهید شد» زنده‌ ازقبرهایتان‌ چنان‌که‌ در دنیا بودید، بعد از آن‌که‌ بخشی‌ از اجزای‌ بدنتان‌ خاک‌ وبرخی‌ هم‌ به‌ استخوانهای‌ پوسیده‌ای‌ تبدیل‌ شده‌ است‌ که‌ نه‌ گوشتی‌ در آنهاست‌ ونه‌ رگی‌؟

**﴿**۞هَيۡهَاتَ هَيۡهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ٣٦**﴾** [المؤمنون: 36].

«وه‌، چه‌ دور است‌ آنچه‌ که‌ وعده‌ داده‌ می‌شوید» یعنی: بیرون‌آوردنتان‌ برای‌ عذاب‌ یا رستاخیز ـ که‌ این‌ پیامبر به‌ شما وعده‌ می‌دهد ـ بعید اندر بعید است‌.

**﴿**إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ٣٧**﴾** [المؤمنون: 37].

«زندگانی‌ جز این‌ زندگانی‌ این‌جهانی‌ نیست‌» زندگانی‌ فقط محدود به‌ همین ‌دنیای‌ ماست‌، نه‌ آن‌ حیات‌ آخرتی‌ که‌ تو به‌ ما وعده‌ می‌دهی‌ «می‌میریم‌ و زنده‌ می‌شویم‌» در همین‌ دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته‌ نمی‌شویم‌» بعد از مرگ‌.

**﴿**إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا وَمَا نَحۡنُ لَهُۥ بِمُؤۡمِنِينَ٣٨**﴾** [المؤمنون: 38].

«او» یعنی: هود ÷ «جز مردی‌ که‌ بر خدا دروغ‌ بسته‌» در ادعای‌ نبوت‌ و در وعده‌ رستاخیز «نیست‌» و سخنش‌ هیچ‌ اصل‌ و اساسی‌ ندارد «و ما او را تصدیق‌کننده‌ نیستیم‌» و هرگز ادعای‌ او را باور نمی‌کنیم‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ٣٩**﴾** [المؤمنون: 39].

«گفت‌» هود ÷ «پروردگارا! از آن‌ روی‌ که‌ مرا تکذیب‌ کردند، نصرتم‌ ده‌» یعنی: بعد از آن‌که‌ هود ÷ دانست‌ که‌ آنان‌ به‌هیچ‌ وجه‌ تصدیق‌کننده‌ او نیستند دعاکنان‌ به‌بارگاه‌ پروردگار خویش‌ گفت: پروردگارا! به‌سبب‌ این‌که‌ مرا تکذیب‌ کردند، مرا بر آنان‌ نصرت‌ ده‌ و برای‌ من‌ از آنان‌ انتقام‌ بگیر.

**﴿**قَالَ عَمَّا قَلِيلٖ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ٤٠**﴾** [المؤمنون: 40].

«فرمود» خداوند أ در حالی‌ که‌ دعای‌ هود ÷ را اجابت‌ کرد «به‌ اندک ‌زمانی‌» یعنی: بعد از اندک‌ زمانی‌ «سخت‌ پشیمان‌ خواهند شد» از تکذیب‌ و عناد و اصرارشان‌ بر کفر.

**﴿**فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ٤١**﴾** [المؤمنون: 41].

«پس‌ ـ به‌حسب‌ وعده‌ راست‌ ـ آنان‌ را بانگ‌ مرگبار فرو گرفت‌» جبرئیل‌ ÷ بر آنان‌ بانگی‌ هولناک‌ و مرگبار در داد که‌ دل‌هایشان‌ از آن‌ بانگ‌ ترکید و پاره‌پاره ‌شد، از سویی‌ دیگر خداوند أ بادی‌ کشنده‌ فرستاد و آنان‌ را به‌وسیله‌ آن‌ هلاک ‌کرد و همگی‌ مردند «پس‌ آنها را چون‌ خاشاک‌ درهم‌ شکسته‌ گردانیدیم‌» غثاء: یعنی ‌آنها را مانند کف‌ و خس‌ و خاشاکی‌ که‌ سیل‌ بر روی‌ آب‌ با خود حمل‌ می‌کند، نابود گردانیدیم‌ پس‌ خشک‌ شدند و در هم‌ شکستند چنان‌که‌ آن‌ خس‌ و خاشاک ‌درهم‌ می‌شکنند «پس‌ دوری‌ باد بر گروه‌ ستمکاران‌» یعنی‌ هلاکت‌ باد بر آنان‌ و از رحمت‌ ما پیوسته‌ دور باشند.

**﴿**ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قُرُونًا ءَاخَرِينَ٤٢**﴾** [المؤمنون: 42].

«آن‌گاه‌ بعد از آنان‌» یعنی‌ بعد از هلاک‌ کردن‌شان‌ «قرن‌های‌ دیگری‌ را» یعنی: نسل‌ها و امت‌های‌ دیگری‌ را «پدید آوردیم‌» به‌ قولی: آنان‌ اقوام‌ صالح‌، لوط و شعیب‌: بودند. به‌قولی ‌دیگر: آنان‌ بنی‌اسرائیل‌ بودند. همچنین‌ احتمال‌ دارد که‌ آنان‌ امت‌های‌ دیگری‌ بجز امت‌هایی‌ باشند که‌ خداوند أ اخبار آنان‌ و پیامبرانشان‌ را برای‌ ما در قرآن‌ حکایت‌ کرده‌ است‌ چنان‌که‌ در (آیه‌ 9) از سوره‌ ابراهیم‌ ـ بعد از بیان‌ داستان‌ قوم‌ نوح‌، عاد و ثمود ـ می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [إبراهيم: 9]. «و كسانی‌ كه‌ بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌كس‌ دیگری‌ به‌ حال‌شان‌ آگاهی‌ ندارد».

**﴿**مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ٤٣**﴾** [المؤمنون: 43].

«هیچ‌ امتی‌ نه‌ از اجل‌ خود پیشی‌ می‌گیرد و نه‌ بازپس‌ می‌ماند» یعنی: هیچ‌ امت‌ و گروهی‌ که‌ در یک‌ قرن‌ به‌سر می‌برند، نه‌ از اجلهای‌ نوشته‌شده‌ برای‌ خود پیشی‌ می‌گیرند و نه‌ از میعاد مقرره‌ خویش‌ عقب‌ می‌مانند.

**﴿**ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةٗ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُۖ فَأَتۡبَعۡنَا بَعۡضَهُم بَعۡضٗا وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَۚ فَبُعۡدٗا لِّقَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ٤٤**﴾** [المؤمنون: 44].

«باز پیامبران‌ خود را پیاپی‌ فرستادیم‌» به‌سوی‌ امت‌ها، یکی‌ از پی‌ دیگری‌ «هر بار برای‌ هدایت‌ امتی‌ پیامبرش‌ آمد، او را تکذیب‌ کردند» اکثریت‌ آن‌ أمت‌ «پس‌ از پی ‌آوردیم‌ بعضی‌» از امت‌های‌ سرکش‌ «را پس‌ از دیگری‌» در نابود ساختن‌ به‌ وسیله ‌عذاب‌ «و آنها را افسانه‌ گردانیدیم‌» که‌ مردم‌ فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند ودر دنیا بجز همین‌ افسانه‌ها دیگر هیچ‌ اثری‌ از آنان‌ نیست‌ «پس‌ دوری‌ باد مردمی‌ راکه‌ ایمان‌ نمی‌آورند» یعنی‌ هلاکت‌ و نابودی‌ بی‌برگشت‌ بر ایشان‌ باد.

**﴿**ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ٤٥**﴾** [المؤمنون: 45].

«سپس‌ موسی‌ و برادرش‌ هارون‌ را با آیات‌ خویش‌ و با سلطانی‌ مبین ‌فرستادیم‌» آیات: یعنی‌ نشانه‌ها و معجزات‌ خویش‌ که‌ عبارت‌ بودند از نه ‌معجزه‌ای‌ که‌ بیان‌ آنها تاکنون‌ چندین ‌بار در این‌ تفسیر شریف‌ گذشت‌؛ از جمله‌ در سوره‌ «اعراف‌». سلطان‌ مبین: یعنی‌ حجت‌ واضح‌ و آشکار.

**﴿**إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمًا عَالِينَ٤٦**﴾** [المؤمنون: 46].آری‌! موسی‌ و هارون‌ را فرستادیم: «به‌سوی‌ فرعون‌ و ملاوی‌» ملا: اشراف‌ و سران‌ قوم‌اند «پس‌ استکبار ورزیدند» یعنی: جویای‌ کبر و سرکشی‌ گشته‌ و با تکلف ‌به‌ آن‌ پایبند شدند، هم‌ از این‌روی‌ در برابر حق‌ و حقیقت‌ گردن‌ ننهادند «و قومی‌گردنکش‌ بودند» که‌ بر مردم‌ برتری‌ جسته‌ و با در پیش ‌گرفتن‌ شیوه‌ تجاوزگری‌، به‌سرکوب‌ و اعمال‌ ستم‌ بر آنان‌ می‌پرداختند.

**﴿**فَقَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لِبَشَرَيۡنِ مِثۡلِنَا وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ٤٧**﴾** [المؤمنون: 47].

«پس‌ گفتند» فرعون‌ و اشراف‌ قوم‌ وی‌ «آیا به‌ دو بشر که‌ مثل‌ خود ما هستند ایمان‌ می‌آوریم‌» یعنی: آیا به‌ آن‌ دو تن‌ تسلیم‌ شده‌ سخنانشان‌ را می‌پذیریم‌ و پیرو آنان‌ می‌شویم‌؟ «و حال‌ آن‌که‌ قوم‌ آنان‌ بندگان‌ ما می‌باشند» یعنی: آنها چون ‌بردگانی‌ مطیع‌ و منقاد، پیرو فرمانهای‌ ما هستند؟ به‌ قولی: محتمل‌ است‌ که‌ فرعون‌ مدعی‌ الوهیت‌ بوده‌ و بنابراین‌ مردم‌ را به‌ پرستش‌ خویش‌ فراخوانده ‌باشد و آنان‌ نیز مانند بندگان‌ از وی‌ اطاعت‌ کرده‌ باشند.

**﴿**فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُواْ مِنَ ٱلۡمُهۡلَكِينَ٤٨**﴾** [المؤمنون: 48].«در نتیجه‌، آن‌دو را دروغ‌گو خواندند» یعنی: در نتیجه‌ فرعون‌ و اشراف‌ قومش‌ برتکذیب‌ موسی‌ و هارون علیهماالسلام اصرار و پافشاری‌ ورزیدند «پس‌، از زمره‌ هلاک‌شدگان‌ گشتند» با غرق‌ شدن‌ در دریا.

**﴿**وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ٤٩**﴾** [المؤمنون: 49].

«و هرآینه‌ ما به‌ موسی‌ کتاب‌» تورات‌ را «دادیم‌، باشد که‌ آنان‌ راه‌ یابند» یعنی: باشد که‌ قوم‌ موسی‌ ÷ به‌وسیله‌ تورات‌ به‌سوی‌ حق‌ رهنمون‌ شوند و به‌ آنچه‌ که‌ در تورات‌ از شرایع‌ و احکام‌ است‌، عمل‌ کنند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که‌ خدای‌ ﻷ‌ تورات‌ را نازل‌ کرد، هیچ‌ امتی ‌را به‌طور عام‌ با عذاب‌ ریشه‌کن‌ کننده‌ به‌ هلاکت‌ نرسانید بلکه‌ (در عوض‌) مؤمنان ‌را به‌ جنگ‌ کفار فرمان‌ داد».

**﴿**وَجَعَلۡنَا ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةٗ وَءَاوَيۡنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبۡوَةٖ ذَاتِ قَرَارٖ وَمَعِينٖ٥٠**﴾** [المؤمنون: 50].

«و پسر مریم‌ و مادرش‌ را آیتی‌ گردانیدیم‌» یعنی: نشانه‌ای‌ گردانیدیم‌ که‌ بر قدرت ‌بزرگ‌ و صنع‌ بدیع‌ ما دلالت‌ می‌کنند. و نفرمود: آنان‌ را دو آیت‌ گردانیدیم‌؛ زیراآیت‌ (نشانه) در هردوی‌ آنها یکی‌ است‌ و آن‌ تولد عیسی‌ از مریم‌ علیهماالسلام بدون‌مقاربت‌ مردی‌ با وی‌ است‌ «و آن‌دو را بر زمینی‌ بلند» و مکانی‌ مرتفع‌ «جای‌ دادیم‌که‌ دارای‌ استقرار» بود، یعنی‌ قرارگاه‌ و محل‌ زیستی‌ بود که‌ ساکنانش‌ بر آن‌ آرام‌ می‌گرفتند، به‌ سبب‌ آن‌که‌ جایی‌ سبز و خرم‌ و پر از میوه‌ و نعمت‌ بود «و دارای‌ آب‌روان‌ بود» معین: آب‌ جاری‌ و زلال‌ چشمه‌هاست‌. این‌ مکان‌ در سرزمین‌ دمشق‌ یا در بیت‌المقدس‌ قرار داشت‌. ابن‌کثیر نظر دوم‌ را به‌ دو دلیل‌ ترجیح‌ می‌دهد:

اول‌ این‌ که‌ در آیه‌ دیگری‌ نیز ذکر شده‌ است‌ که‌ آنجا سرزمین‌ بیت‌ المقدس‌ بود و باید توجه‌ داشت‌ که‌ بعضی‌ از قرآن‌ بعضی‌ دیگر آن‌ را تفسیر می‌کند. دوم‌ این‌ که ‌احادیث‌ صحیح‌ و روایات‌ و آثار نیز مؤید آن‌ است‌ که‌ مریم‌ و عیسی‌ علیهماالسلام در بیت‌المقدس‌ زندگی‌ می‌کردند.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ٥١**﴾** [المؤمنون: 51].

«ای‌ پیامبران‌» یعنی: گفتیم‌ ای‌ پیامبران‌! «از چیزهای‌ پاکیزه‌ بخورید» طیبات: چیزهای‌ حلالی‌ است‌ که‌ پاک‌ و لذت‌بخش‌ باشند «و کار شایسته‌ کنید» که‌ با شرع ‌و قانون‌ من‌ موافق‌ باشد «که‌ من‌ به‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دهید، دانایم‌» چیزی‌ از اعمال ‌شما بر من‌ پنهان‌ نمی‌ماند و یقینا من‌ شما را برحسب‌ اعمالتان‌ پاداش‌ می‌دهم‌ .

آری‌! این‌ خطابی‌ است‌ برای‌ تمام‌ پیامبران † ولی‌ نه‌ در یک‌بار زیرا پیامبران † در زمان‌های‌ مختلفی‌ فرستاده‌ شده‌ اند پس‌ معنی‌ این‌ است‌ که‌ هریک‌ از آنها در زمان‌ خویش‌ مخاطب‌ این‌ پیام‌ و این‌ ندا قرار گرفته‌اند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌است: «ای‌ مردم‌! خدا پاکیزه‌ است‌ و جز پاکیزه‌ را نمی‌پذیرد و بدانید که‌ او مؤمنان ‌را به‌ همان‌ چیزی‌ دستور داده‌ که‌ رسولان‌ را به‌ آن‌ دستور داده‌ است‌، جایی‌ که‌فرموده: (ای‌ پیامبران‌! از چیزهای‌ پاکیزه‌ بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه‌ من‌ به‌آنچه‌ انجام‌ می‌دهید دانایم) و خطاب‌ به‌ مؤمنان‌ نیز فرموده‌است: (ای‌ مؤمنان‌! از پاکیزگی‌های‌ آنچه‌ که‌ به‌ شما روزی‌ داده‌ایم‌ بخورید) «بقره‌ / 172». سپس‌ آن‌حضرت‌ ص از مردی‌ یاد کردند که‌ به‌سوی‌ کعبه‌ عزم‌ سفر کرده‌ راهی‌ دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده‌ و ژولیده‌ به‌ حرم‌ می‌رسد در حالی‌که‌ غذای‌ وی ‌حرام‌، نوشیدنی‌ وی‌ حرام‌ و لباس‌ وی‌ حرام‌ است‌ و با حرام‌ تغذیه‌ کرده‌ آن‌گاه ‌دستانش‌ را به‌سوی‌ آسمان‌ بلند می‌کند و یارب‌! یارب‌! می‌گوید، آخر چگونه ‌دعایش‌ مستجاب‌ می‌شود؟».

**﴿**وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ٥٢**﴾** [المؤمنون: 52].

و گفتیم‌ خطاب‌ به‌ پیامبران † «در حقیقت‌ این‌ امت‌ شما، امتی‌ یگانه‌است‌» یعنی: ای‌ پیامبران‌! دین‌ و دعوت‌ همه‌ شما دین‌ و دعوت‌ یگانه‌ای‌ است‌ وآن‌ عبارت‌ از دعوت‌ همگی‌ شما به‌سوی‌ عبادت‌ خدای‌ یگانه‌ لاشریک‌ می‌باشد پس‌ به‌ این‌ دین‌ و دعوت‌ پایبند باشید و بر آن‌ استقامت‌ ورزید «و من‌ پروردگار شما هستم‌ پس‌، از من‌ پروا دارید» یعنی: آنچه‌ را که‌ موجب‌ مجازات‌ شما از سوی‌ من ‌می‌گردد انجام‌ ندهید، به‌ این‌که‌ غیر من‌ را با من‌ شریک‌ گردانید.

**﴿**فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ٥٣**﴾** [المؤمنون: 53].

«پس‌ پراکنده‌ ساختند» پیروان‌ انبیا و امتانشان‌ «کار دین‌ خود را در میان‌ خویش ‌پاره‌پاره‌» یعنی: دین‌ خویش‌ را با آن‌که‌ در اصل‌ و اساس‌ یک‌ دین‌ است‌، به ‌بخش‌های‌ متفرق‌ و مختلف‌ قطعه‌ قطعه‌ کردند و درنتیجه‌ به‌ طایفه‌ها و فرقه‌های‌ مختلف‌ و پراکنده‌ای‌ تبدیل‌ شدند پس‌ فرقه‌ای‌ پیرو تورات‌، فرقه‌ای‌ پیرو زبور وفرقه‌ای‌ پیرو انجیل‌ گشتند، سپس‌ هم‌ کتاب‌های خویش‌ را تحریف‌ و تبدیل‌ کردند؛ «هر گروهی‌ به‌ آنچه‌ در دست‌ دارد، شادمان‌ است‌» یعنی: هر فرقه‌ای‌ از این‌ گروه‌های ‌اختلاف‌کننده‌، به‌ آنچه‌ که‌ نزد وی‌ از دین‌ است‌ دل‌ خوش‌ کرده‌ و شادمان‌ است ‌در حالی‌که‌ تکلیف‌ شرعی‌ این‌ بود که‌ همه‌ به‌ دین‌ واحد الله أ چنگ‌ بزنند و ازآخرین‌ پیامبر او که‌ میراث‌ بر همه‌ پیامبران‌ الهی‌ است‌، پیروی‌ کنند.

**﴿**فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ٥٤**﴾** [المؤمنون: 54].

«پس‌ تا مدتی‌ آنان‌ را در غفلتشان‌ واگذار» یعنی: ای‌ محمد ص! کفار مکه‌ و کفار اهل‌ کتاب‌ را تا چندی‌ در جهل‌ و حیرتشان‌ واگذار تا کشته‌ شوند یا بمیرند و از به ‌تأخیر افتادن‌ عذاب‌ آنان‌ دلتنگ‌ مشو. یا آنان‌ را در این‌ حیرت‌ و سردرگمی‌ و غفلت‌ واگذار تا بمیرند و در دوزخ‌ معذب‌ شوند.

**﴿**أَيَحۡسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٖ وَبَنِينَ٥٥ نُسَارِعُ لَهُمۡ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ بَل لَّا يَشۡعُرُونَ٥٦**﴾** [المؤمنون: 55-56].

«آیا می‌پندارند که‌ آنچه‌ از مال‌ و فرزندان‌ که‌ بدیشان‌ مدد می‌دهیم‌» در این‌ دنیا، به‌خاطر آن‌ است‌ که: «می‌خواهیم‌ به‌سودشان‌ در خیرات‌ شتاب‌ ورزیم‌؟» یعنی: آیا می‌پندارند که‌ با دادن‌ اموال‌ و فرزندان‌، در نفع‌ و خیر آنها می‌کوشیم‌ و دادن‌ این ‌اموال‌ و فرزندان‌ برای‌شان‌ نوعی‌ گرامیداشت‌ از سوی‌ ما برای‌ آنان‌ است‌؟ «نه‌، بلکه‌ نمی‌فهمند» یعنی: نه‌! هرگز ما برای‌شان‌ خیر و خوبی‌ اراده‌ نداریم‌ بلکه‌ این‌ اموال‌ وفرزندان‌ برای‌شان‌ «استدراج‌» است‌ تا بر مقدار گناهانشان‌ بیفزایند ولی‌ آنان‌ این ‌شعور را ندارند که‌ به‌ این‌ حقیقت‌ پی‌ ببرند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «آن‌گاه‌ که‌ دیدی ‌خداوند أ دنیای‌ دلخواه‌ بنده‌ را به‌ او می‌دهد در حالی‌که‌ او بر گناهان‌ خویش ‌پایدار است‌، بدان‌ که‌ این‌ از سوی‌ باری‌تعالی‌ برایش‌ استدراج‌ است‌». درحدیث‌ شریف‌ دیگری‌ به‌ روایت‌ عبدالله بن‌ مسعود س آمده‌است: «همانا خداوند أ اخلاقتان‌ را در میانتان‌ تقسیم‌ کرده‌ است‌ چنان‌که‌ ارزاقتان‌ را تقسیم‌ کرده‌ است‌ و در حقیقت‌ خداوند متعال‌ دنیا را به‌ هرکس که‌ دوست‌ دارد یا دوست‌ ندارد می‌دهد اما دین‌ را جز به‌ آن‌کس‌ که‌ دوستش‌ دارد، نمی‌دهد پس‌ هرکس که ‌خدای‌ ﻷ‌ دین‌ را به‌ وی‌ داد، بی‌گمان‌ او را دوست‌ داشته‌ است‌ و سوگند به‌ذاتی‌ که‌ جان‌ محمد در ید اوست‌، هیچ‌ بنده‌ای‌ مسلمان‌ نمی‌شود تا دل‌ و زبانش‌تسلیم‌ نشود و ایمان‌ نمی‌آورد تا آن‌که‌ همسایه‌اش‌ از بوائقش‌ ایمن‌ نباشد»، اصحاب‌ گفتند: یا رسول‌الله ! بوائق‌ وی‌ چیست‌؟ فرمودند: «ظلم‌ و ستم‌ وی‌. سپس‌ افزودند: «و هیچ‌ بنده‌ای‌ مالی‌ از حرام‌ به‌دست‌ نمی‌آورد که‌ از آن‌ خرج‌ و مصرف‌ کند و باز در عین‌ حال‌، به‌ او در آن‌ برکت‌ داده‌ شود؛ و از آن‌ صدقه ‌نمی‌کند که‌ باز از وی‌ پذیرفته‌ شود (یعنی‌ نه‌ در آن‌ برکت‌ داده‌ می‌شود و نه‌ هم‌ ازوی‌ پذیرفته‌ می‌شود) و آن‌ را پشت‌ سرش‌ به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که‌ توشه‌ وی ‌برای‌ دوزخ‌ است‌؛ بدانید که‌ در حقیقت‌ خدای‌ ﻷ‌ بدی‌ را به‌ وسیله‌ بدی‌ محو نمی‌کند بلکه‌ بدی‌ را به‌ وسیله‌ نیکی‌ محو می‌کند زیرا تردیدی‌ نیست‌ که‌ پلیدی‌، پلیدی‌ را محو نمی‌کند».

آن‌ گاه‌ حق‌ تعالی‌ اوصاف‌ شتابگران‌ به‌سوی‌ خوبی‌ها را در سه‌ آیه‌ این ‌چنین ‌بیان‌ می‌کند:

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ٥٧**﴾** [المؤمنون: 57].

«بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ از خشیت‌ پروردگارشان‌ بیمناکند» یعنی: کسانی‌ که‌ از بس‌ از خداوند أ بیمناکند، با وجود آن‌ که‌ نیکوکارند و از ایمان‌ و عمل‌ صالح‌ بهره‌مند، با این‌ همه‌ از وی‌ در خوف‌ و بیمی‌ همیشگی‌ به‌سر می‌برند چنان‌که‌ حسن‌ بصری / می‌گوید: «مؤمن‌، پارسایی‌ و بیم‌ را با هم‌ جمع‌ می‌کند و منافق‌ بدکاری‌ و ایمنی ‌را».

**﴿**وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ٥٨ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ٥٩**﴾** [المؤمنون: 58-59].

«و آنان‌ که‌ به‌ آیات‌ پروردگار خویش‌» که‌ به‌سویشان‌ نازل‌ شده‌ است‌ و نیز به‌ آیات ‌هستی‌ و آفرینش‌ وی‌ «ایمان‌ می‌آورند» و به‌ همه‌ آیات‌ و کتاب‌های او باور دارند «و آنان‌ که‌ برای‌ پروردگار خویش‌ شریک‌ مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی‌ در پرستش‌ شریک‌ نمی‌گردانند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ٦٠**﴾** [المؤمنون: 60].

«و آنان‌ که‌ می‌دهند آنچه‌ را داده‌اند» در راه‌ خدا أ از زکات‌ و صدقات‌ «درحالی‌که‌ دل‌هایشان‌ ترسان‌ است‌ که‌ به‌سوی‌ پروردگارشان‌ بازمی‌گردند» یعنی: گمان‌ می‌کنند که‌ دادن‌ زکات‌ و صدقات‌ آنان‌ را از عذاب‌ خداوند أ نجات‌ نمی‌دهد زیرا از آن‌ بیم‌ دارند که‌ این‌ صدقه‌ آن‌ گونه‌ که‌ مطلوب‌ است‌ از آنان‌ پذیرفته‌ نشده‌ باشد و در هنگام‌ بازگشت‌ به‌سوی‌ پروردگارشان‌ مستوجب‌ خشم‌ وی ‌گردند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عائشه‌ ل آمده‌ است‌ که‌ گفت: یا رسول‌الله! (کسانی‌ که‌ می‌دهند آنچه‌ را داده‌اند در حالی‌که‌ دل‌هایشان‌ ترسان‌ است) همان‌کسانی‌ هستند که‌ دزدی‌ و زنا می‌کنند و شراب‌ می‌نوشند اما در عین ‌حال‌ از خدای ‌ﻷ‌ می‌ترسند؟ فرمودند: «لا یا بنت‌ ابی‌ بکر، یا بنت‌ الصدیق‌، و لکنه‌ الذی‌ یصلی ‌ویصوم‌ ویتصدق‌ وهو یخاف‌ الله‌ ﻷ: نه‌! ای‌ دختر ابی‌بکر، ای‌ دختر صدیق‌! بلکه‌ او کسی‌ است‌ که‌ نماز می‌خواند و روزه‌ می‌گیرد و صدقه‌ می‌دهد اما در عین‌حال‌ از خدای‌ ﻷ‌ می‌ترسد».

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ٦١**﴾** [المؤمنون: 61].

«آنانند که‌ در کارهای‌ نیک‌ شتاب‌ می‌ورزند» زیرا به‌ انجام‌ دادن‌ طاعات‌ رغبت ‌دارند «و آنانند که‌ در انجام‌ آنها پیش‌ می‌تازند» یعنی: بر مردم‌ در انجام‌ کارهای ‌نیک‌ سبقت‌ می‌جویند، یا به‌سبب‌ کارهای‌ نیک‌ به‌سوی‌ بهشت‌ سبقت‌ می‌جویند.

**﴿**وَلَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ وَلَدَيۡنَا كِتَٰبٞ يَنطِقُ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ٦٢**﴾** [المؤمنون: 62].

«و ما هیچ‌ کس‌ را جز به‌اندازه‌ توانش‌ مکلف‌ نمی‌سازیم‌» در انجام‌دادن‌ اعمال‌ نیک‌ پس‌ ـ مثلا ـ هرکس توانایی‌ سجده‌ کردن‌ در نماز را نداشت‌، باید آن‌ گونه‌ که‌ می‌تواند اشاره‌ کند و هرکس توانایی‌ روزه‌ گرفتن‌ را نداشت‌، باید روزه‌ را بخورد و همین‌گونه‌ است‌ رخصت‌های‌ دیگر شریعت‌ مقدس‌ اسلام‌... و در مواردی‌ که‌ تکلیف‌ از مکلف‌ سلب‌ می‌شود، هدف‌ ایجاد توازن‌ و تناسب‌ میان ‌تکلیف‌ و توان‌ با یک‌دیگر است‌.

طرح‌ این‌ قاعده‌، برای‌ تشویق‌ و برانگیختن‌ عامه‌ بر آراسته‌ شدن‌ به‌ صفات ‌خواص‌، یعنی‌ سبقت‌جویندگان‌ به‌سوی‌ انجام‌ طاعات‌ است‌ زیرا سرانجام‌ نیک‌ چنین‌ آراستگی‌ای‌، دستیابی‌ به‌ کرامتهاست‌. پس‌ پیام‌ این‌ آیه‌ به‌ عموم‌ مخاطبان ‌این‌ است‌ که‌ تکالیف‌ شرع‌ انور سهل‌ است‌ و هرگز از حد وسع‌ و توانشان‌ خارج‌ نیست‌ لذا نباید از قافله‌ نیکان‌ عقب‌ بمانند «و نزد ما کتابی‌ است‌» که‌ در آن‌ کارنامه ‌اعمال‌ هریک‌ از مکلفان‌ به‌ همان‌ نحوی‌ که‌ هست‌ به‌ ثبت‌ رسیده‌ «که‌ به‌حق‌ سخن‌می‌گوید» یعنی: در آن‌ کارنامه‌، حق‌ مطابق‌ با واقعیت‌ بی‌ هیچ‌ کم‌ و زیادی‌ بازتاب ‌یافته‌ است‌ «و بر آنان‌ ستم‌ کرده‌ نمی‌شود» با کم ‌ساختن‌ از ثواب‌ یا افزودن‌ بر عقابی‌.

**﴿**بَلۡ قُلُوبُهُمۡ فِي غَمۡرَةٖ مِّنۡ هَٰذَا وَلَهُمۡ أَعۡمَٰلٞ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمۡ لَهَا عَٰمِلُونَ٦٣**﴾** [المؤمنون: 63].

«نه‌، بلکه‌ دل‌هایشان‌ از این‌، در غفلت‌ است‌» یعنی: بلکه‌ دلهای‌ کفار از این‌ کتابی‌که‌ به‌حق‌ و راستی‌ سخن‌ می‌گوید در غفلت‌ است‌، یا دل‌هایشان‌ از حقیقت‌ وضع‌ وحالی‌ که‌ مؤمنان‌ در آن‌ قرار دارند، در غفلت‌ است‌ «و آنان‌ جز این‌، عملهایی‌ دارند که‌ انجام‌ دهنده‌ آنند» یعنی: کفار جز این‌که‌ هم‌اکنون‌ در شرک‌ قرار دارند، کار وکردارهای‌ ناروای‌ دیگری‌ نیز دارند که‌ ناگزیر آن‌ را در آینده‌ انجام‌ می‌دهند تا به‌سبب‌ آن‌ کردارها در دوزخ‌ بیشتر معذب‌ گردند بدان‌ جهت‌ که‌ شقاوت‌ و بدبختی‌ در سرنوشتشان‌ در لوح‌ محفوظ به‌ثبت‌ رسیده‌ پس‌ آنان‌ از روبرو شدن‌ با این ‌سرنوشت‌، هیچ‌ گریزگاهی‌ ندارند.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذۡنَا مُتۡرَفِيهِم بِٱلۡعَذَابِ إِذَا هُمۡ يَجۡ‍َٔرُونَ٦٤**﴾** [المؤمنون: 64].

«تا آن‌گاه‌ که‌ نازپروردگانشان‌ را به‌ عذاب‌ گرفتار ساختیم‌» یعنی: در غفلت‌ خویش ‌ماندند تا آن‌گاه‌ که‌ چون‌ آسوده‌حالان‌ و خوشگذرانانشان‌ را به‌ عذاب‌ دنیا یا آخرت‌ گرفتار کردیم‌؛ «بناگاه‌ به‌ فریاد درمی‌آیند» و زاری‌ و التماس‌ و داد و ولوله‌ سرمی‌دهند. در این‌ هنگام‌ است‌ که‌ به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود:

**﴿**لَا تَجۡ‍َٔرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ٦٥**﴾** [المؤمنون: 65].

«امروز زاری‌ نکنید» یعنی: در آن‌هنگام‌ از سر سرکوفت‌ و ناامیدسازی‌ و قطع ‌طمع‌هایشان‌ به‌ آنان‌ می‌گوییم: امروز زاری‌ و دادوفریاد شما بی‌فایده‌ است‌ «چرا که ‌از جانب‌ ما قطعا یاری‌ نمی‌یابید» یعنی: از عذاب‌ ما باز داشته ‌نمی‌شوید و کسی‌ هم‌به‌ یاریتان‌ نمی‌آید بنابراین‌ جزع‌ و فزع‌ و داد و واویلای‌ شما هیچ‌ سودی‌ به‌ حالتان ‌ندارد.

سپس‌ حق‌ تعالی‌ بزرگترین‌ گناهانشان‌ را یادآوری‌ کرده‌ می‌فرماید:

**﴿**قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ٦٦**﴾** [المؤمنون: 66].

«در حقیقت‌، آیات‌ من‌ بر شما خوانده‌ می‌شد» در دنیا. مراد آیات‌ قرآن‌ است‌ «وشما بودید که‌ بر پاشنه‌های‌ خود بازمی‌گشتید» یعنی: اعراض‌کنان‌ از شنیدن‌ قرآن‌ به‌ قهقرا بازمی‌گشتید و حتی‌ شنیدن‌ پیام‌ ما را برنمی‌تابیدید.

**﴿**مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ٦٧**﴾** [المؤمنون: 67].

«درحالی‌ که‌ به‌ آن‌ تکبر می‌ورزیدید» یعنی: درحالی‌که‌ به‌ تولیت‌ بیت‌الحرام‌ کبر می‌ورزیدید، گویی‌ بزرگتر از آن‌ هستید که‌ تحت‌ تکلیف‌ در آیید. شایان‌ ذکر است‌ که‌ مردم‌ مکه‌ در تکبرورزیدن‌ به‌ خانه‌ کعبه‌ و افتخارکردن‌ به‌ تولیت‌ امور آن ‌مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس‌ نمی‌تواند بر ما غالب‌ شود زیرا ما اهل‌ حرم‌ وخادمان‌ آن‌ هستیم‌ «درباره‌ آن‌ شب‌هنگام‌ افسانه‌سرایی‌ و پریشان‌گویی‌ می‌کردید» مشرکان‌ مکه‌ شبها گرد خانه‌ کعبه‌ جمع‌ شده‌ افسانه ‌سرایی‌ می‌کردند وعمده‌ افسانه‌گویی‌هایشان‌ بدگویی‌ از قرآن‌ و طعن‌زدن‌ درآن‌ بود. هجر: به‌فتح‌هاء، هذیان‌ گویی‌ است‌. یعنی: درباره‌ قرآن‌ هذیان‌گویی‌ می‌کردید.

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ قرآن‌ کریم‌ در این‌ آیه‌، کسانی‌ را که‌ شبها در غیر طاعت‌ خداوند متعال‌ بزم‌آرایی‌ می‌کنند، نکوهش‌ می‌کند اما شب‌نشینی‌ و محفل‌آرایی‌ برای‌ طاعت‌ خدا أ، مانند مجالس‌ علم‌ و مجالس‌ ذکر، بسی‌ نیکو و پر ثمر است‌.

**﴿**أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ٦٨**﴾** [المؤمنون: 68].

خداوند متعال‌ در اینجا به‌ بیان‌ این‌ حقیقت‌ می‌پردازد که‌ سبب‌ اقدامشان‌ بر کفر، یکی‌ از عوامل‌ پنج‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ در این‌ آیه‌ و آیات‌ بعد مطرح‌ می‌شود و هریک ‌از آنها به‌خودی‌خود کافی‌ است‌ که‌ برگرداننده‌شان‌ از ایمان‌ باشد. در این‌ آیه‌ به‌بیان‌ دو عامل‌ از آنها می‌پردازد، عامل‌ اول: عدم‌ تدبر و اندیشیدن‌ آنها در قرآن ‌است‌ «آیا در این‌ سخن‌ نیندیشیده‌اند» زیرا اگر در معانی‌ قرآن‌ تدبر و اندیشه‌ می‌کردند، یقینا حقانیت‌ آن‌ برای‌شان‌ آشکار می‌شد و به‌ قرآن‌ و آنچه‌ در آن ‌است‌، ایمان‌ می‌آوردند. عامل‌ دوم‌ این‌ است: «یا مگر چیزی‌ برای‌شان‌ آمده‌ که‌برای‌ پدران‌ پیشین‌ آنها نیامده‌ بود» لذا این‌ عامل‌، سبب‌ انکار قرآن‌ از سوی‌ آنان ‌شده‌ است‌؟! درحالی‌که‌ اگر آنان‌ نیک‌ می‌اندیشیدند، قطعا می‌دانستند که‌ نزول‌ قرآن‌ بر آنان‌ نه‌ بر پدرانشان‌، به‌ این‌ جهت‌ بوده‌ است‌ که‌ باری‌تعالی‌ این‌ خیر را برای‌ آنان‌ اراده‌ داشته‌ است‌ نه‌ برای‌ پدرانشان‌.

عامل‌ سوم‌ کفرورزی‌شان‌ این‌ است:

**﴿**أَمۡ لَمۡ يَعۡرِفُواْ رَسُولَهُمۡ فَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ٦٩**﴾** [المؤمنون: 69].

«یا پیامبر خود را درست‌ نشناخته‌اند پس‌ به‌ او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود ص را به‌ راستگویی‌ و امانتداری‌ نشناخته‌اند پس‌ چون‌ از او بیگانه‌اند لذا از سرانکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی‌که‌ روشن‌ است‌ که‌ آنان‌ او را به‌ اوصاف‌ راستگویی‌ و امانتداری‌ شناخته‌اند و هرگز دروغگویی‌ و خیانتی‌ را از او تجربه ‌نکرده‌اند.

عامل‌ چهارم‌ کفرورزی‌شان‌ این‌ است:

**﴿**أَمۡ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةُۢۚ بَلۡ جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ وَأَكۡثَرُهُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ٧٠**﴾** [المؤمنون: 70].

«یا می‌گویند او جنونی‌ دارد؟» درحالی‌که‌ آنان‌ نیک‌ می‌دانند که‌ پیامبر ص برترین ‌مردم‌ از نظر عقل‌ و خرد است‌ بنابراین‌، چنان‌ نیست‌ که‌ می‌گویند «بلکه‌ او حق‌ را» که‌ عبارت‌ از دین‌ استوار و مبین‌ الهی‌ است‌ «برای‌شان‌ آورده‌ ولی‌ بیشترشان‌ حق ‌را خوش‌ ندارند» به‌سبب‌ تعصب‌ و سرسختی‌ای‌ که‌ جزء سرشت‌ آنان‌ شده‌ است‌.یعنی: اکثریتشان‌ حق‌ را دوست‌ ندارند اما اقلیت‌شان‌ با آن‌که‌ در مورد حق‌ بدبین ‌نیستند ولی‌ از ترس‌ کسانی‌ که‌ دوست‌دار حق‌ نیستند، ایمان‌شان‌ را آشکار نمی‌سازند.

**﴿**وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ٧١**﴾** [المؤمنون: 71].

«و اگر حق‌» تعالی‌ «از هوی‌ و هوس‌هایشان‌ پیروی‌ می‌کرد» یا اگر اصول‌ و پیام‌های‌ حق‌ به‌ همان‌ شیوه‌ای‌ می‌آمد که‌ آنان‌ دوست‌ دارند؛ «قطعا آسمان‌ها و زمین‌ و هرکه‌ در آنهاست‌، تباه‌ می‌شد» پس‌ تفسیر آیه‌ کریمه‌ بر دو وجه‌ است‌؛ اول ‌این‌که: اگر حق‌تعالی‌ ـ چنان‌که‌ آنان‌ دوست‌ دارند ـ با خود شریکی‌ قرار می‌داد، بی‌شک‌ آسمانها و زمین‌ تباه‌ و بی‌انتظام‌ می‌شد. وجه‌ دوم‌ این‌ است: اگر حق‌ همان‌ چیزی‌ می‌بود که‌ آنان‌ می‌گویند ـ از وجود خدایان‌ متعدد به‌همراه‌ خدای‌ یگانه‌ ـ در آن‌ صورت‌ قطعا خدایان‌ با همدیگر اختلاف‌ پیدا می‌کردند و درنتیجه ‌اختلاف‌ آنها همه‌ کائنات‌ به‌ نابودی‌ کشیده‌ می‌شد. و همانند این‌ استدلال‌ است ‌فرموده‌ باری‌تعالی: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ﴾ [الأنبياء: 22]. که‌ تفسیر آن‌ در (آیه‌ 22،سوره‌ انبیا) گذشت‌.

«بلکه‌ حق‌ این‌ است‌ که‌ ذکر خودشان‌ را برآنان‌ آورده‌ایم‌» یعنی: کتابی‌ را برای‌شان‌ آورده‌ایم‌ که‌ یادنامه‌ فخر و شرفشان‌ است‌ زیرا پیامبر ص از میان‌ خودشان ‌برانگیخته‌ شده‌ و قرآن‌ نیز به‌ زبان‌ خودشان‌ نازل‌ گردیده‌ است‌. به‌ قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است‌ «ولی‌ آنها از ذکر خود روگردانند» یعنی: آنها به ‌امری‌ که‌ بزرگترین‌ یادنامه‌ فخر و شرف‌ آنهاست‌، بی‌اعتنایند و این‌ بی‌اعتنایی‌ به‌دلیل‌ انتخاب‌ نادرست‌ آنهاست‌.

عامل‌ پنجم‌ اقدام‌ آنان‌ بر کفر این‌ پندارشان‌ است:

**﴿**أَمۡ تَسۡ‍َٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ٧٢**﴾** [المؤمنون: 72].

«یا از آنان‌ مزدی‌ مطالبه‌ می‌کنی‌؟» یعنی: یا عاملی‌ که‌ آنان‌ را از ایمان‌ آوردن‌ بازمی‌دارد این‌ است‌ که‌ می‌پندارند: تو از آنان‌ دربرابر ادای‌ وظیفه‌ رسالت‌، مزد یا مقرری‌ای‌ می‌طلبی‌ پس‌ از همین‌روی‌ ایمان‌ به‌ تو و پذیرش‌ دعوت‌ و پیامت‌ را فروگذاشته‌اند؟ با آن‌که‌ می‌دانند که‌ تو از آنان‌ چنین‌ مزد و پاداشی‌ نخواسته‌ای‌. حتی‌خداوند أ پذیرفتن‌ صدقه‌ را بر رسولش‌ حرام‌ ساخته‌ است‌ تا گوینده‌ای‌ نگوید: او برای‌ به‌دست‌آوردن‌ مال‌ و ثروت‌ مدعی‌ رسالت‌ شده‌ است‌ «پس‌ خراج‌ پروردگارت‌بهتر است‌» یعنی: رزقی‌ که‌ پروردگارت‌ برایت‌ در دنیا می‌دهد و مزدی‌ که‌ درآخرت‌ به‌ تو عنایت‌ می‌کند، برایت‌ از آنچه‌ ذکر شد، بهتر است‌ «و او بهترین‌روزی‌دهندگان‌ است‌».

خلاصه‌ این‌که: آنان‌ در عدم‌ اجابت‌گفتن‌ به‌ دعوت‌ رسول‌ خدا ص ، هیچ‌ عذر و حجتی‌ ندارند.

**﴿**وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٧٣**﴾** [المؤمنون: 73].

«و در حقیقت‌ تو آنان‌ را به‌ راهی‌ راست‌ می‌خوانی‌» پس‌ سزاوار است‌ که‌ به‌ ندای‌ دعوتت‌ لبیک‌ گویند، نه‌ این‌که‌ رد و انکار پیشه‌ کنند.

**﴿**وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ٧٤**﴾** [المؤمنون: 74].

«و به‌ راستی‌ کسانی‌ که‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ نمی‌آورند، از راه‌ راست‌» که‌ تو آنان‌ را به‌سوی‌ آن‌ فرامی‌خوانی‌ ؛ «به‌ در افتاده‌اند» و به‌سوی‌ راههای‌ گمراهی‌ منحرف ‌شده‌اند زیرا خوف‌ آخرت‌، از نیرومندترین‌ انگیزه‌ها بر طلب‌ حق‌ و پیمودن‌ راه‌ آن ‌است‌.در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عمربن‌ خطاب‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: «من‌ پیاپی‌ دامن‌ شما را می‌کشم‌ که‌ هان‌! بیایید از (سمت‌ وسوی) آتش‌، بیایید از (سمت‌ و سوی) آتش‌، خود را در آن‌ نیفگنید اما شما برمن‌ غالب‌ می‌شوید و همچون‌ هجوم‌ پروانگان‌ و ملخ‌ها و حشرات‌ خود را در آن ‌می‌افگنید پس‌ نزدیک‌ است‌ که‌ دامن‌ شما را رها کنم‌. و من‌ بر حوض ‌«کوثر» پیش‌قراول‌ شما هستم‌ پس‌ در آن‌ بر من‌ جمع‌ و پراکنده‌ در می‌آیید و شما را به‌ سیمایتان‌ و نامهایتان‌ چنان‌ می‌شناسم‌ که‌ شخص‌ شتر بیگانه‌ را در میان‌ شتران ‌خود می‌شناسد سپس‌ به‌ جهت‌ راست‌ و به‌ جهت‌ چپ‌ برده‌ می‌شوید آن‌گاه‌ به ‌بارگاه‌ پروردگار خود التماس‌ و التجا می‌کنم‌ و می‌گویم: ای‌ پروردگار من‌! قوم‌من‌! ای‌ پروردگار من‌! امت‌ من‌! پس‌ گفته‌ می‌شود: ای‌ محمد! تو نمی‌دانی‌ که‌آنان‌ بعد از تو چه‌ پدید آوردند، آنان‌ بعد از تو به‌ قهقهرا بر پاشنه‌های‌ خود می‌رفتند (یعنی‌ به‌ جاهلیت‌ برگشته‌ بودند)».

**﴿**۞وَلَوۡ رَحِمۡنَٰهُمۡ وَكَشَفۡنَا مَا بِهِم مِّن ضُرّٖ لَّلَجُّواْ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ٧٥**﴾** [المؤمنون: 75].

«و اگر بر آنان‌ رحمت‌ می‌آوردیم‌ و آنچه‌ بر آنان‌ از سختی‌» یعنی: از قحطی‌ و خشکسالی‌ «وارد آمده‌ است‌ برمی‌داشتیم‌، در طغیانشان‌ پای‌ می‌فشردند» یعنی: درسرکشی‌ و گمراهی‌شان‌ اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان‌ سر برمی‌داشتند «باسرگشتگی‌» یعنی: در بیراهه‌ گمراهی‌ و بوالهوسی‌ فروافتاده‌، کوردلانه‌ سر به ‌هواها آلوده‌ و سرگشته‌ از غرور و غفلت‌، در طغیانشان‌ پای‌ می‌فشردند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص سرک‌شان‌ قریش‌ را چنین‌ نفرین‌ کردند: «اللهم‌ اشدد وطأتك‌ علي‌ مضر، اللهم‌ اجعلها عليهم‌ سنين‌ كسني‌ يوسف». «بارالها! فشارت‌ را بر مضر سخت‌ گردان‌ و این‌ فشار را برآنان‌ قحطی‌ای‌ مانند قحطی‌ دوران‌ یوسف‌ بگردان‌». خدای‌ ﻷ‌ دعای‌ پیامبرش‌ را اجابت‌ کرد وآنان‌ را به‌ قحطی‌ و گرسنگی‌ مبتلا کرد تا بدانجا که‌ استخوان‌های‌ گندیده‌ و گوشت‌ مردار را خوردند و اموال‌شان‌ تباه‌ و فرزندان‌شان‌ نابود شد.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: در این‌ اوضاع‌ و احوال‌ بود که‌ ابوسفیان‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و گفت: ای‌ محمد! تو را به‌ خدا و پیوند رحم‌ سوگند می‌دهم ‌و التماس‌ می‌کنم‌، آخر کار ما به‌ جایی‌ رسیده‌ که‌ خون‌ و پشم‌ (کرک) را خورده‌ایم‌! پس‌ خدای‌ ﻷ‌ نازل‌ فرمود:

**﴿**وَلَقَدۡ أَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡعَذَابِ فَمَا ٱسۡتَكَانُواْ لِرَبِّهِمۡ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ٧٦**﴾** [المؤمنون: 76].

«و هرآینه‌ آنان‌ را به‌ عذاب‌ گرفتار کردیم‌» به‌ قولی: مراد همان‌ گرسنگی‌ای‌ است‌ که‌ در سال‌های‌ قحطی‌ دامنگیر مشرکان‌ مکه‌ شد «ولی‌ نسبت‌ به‌ پروردگارشان‌ خضوع‌ و خاکساری‌ نکردند» یعنی: شکسته‌ و فروتن‌ نشدند بلکه‌ همچنان‌ بر تمرد وسرکشی‌شان‌ در برابر حق‌ تعالی‌ اصرار و پافشاری‌ کردند «و به‌ زاری‌ در نیامدند» وحتی‌ در تنگنای‌ سختی‌ها به‌ خشوع‌ و انکسار در نیفتادند.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا ذَا عَذَابٖ شَدِيدٍ إِذَا هُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ٧٧**﴾** [المؤمنون: 77].

«تا وقتی‌ که‌ دری‌ از عذاب‌ دردناک‌ برآنان‌ گشودیم‌» به‌ قولی: مراد عذاب‌ آخرت ‌است‌. به‌ قولی‌ دیگر: مراد کشتن‌ آنان‌ در روز بدر است‌ «بناگاه‌ آنان‌ در آن‌ نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری‌ متحیر و ناامید گشته‌ و نمی‌دانند که‌ چه‌کار کنند. ابلاس: نومیدی‌ از هر خیری‌ است‌.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ٧٨**﴾** [المؤمنون: 78].

«و اوست‌ آن‌که‌ برای‌ شما شنوایی‌ و دیدگان‌ و دل‌ها را آفرید» آری‌! این‌ نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای‌ عبرت‌آموز را بنگرید وبا دل‌ و خرد خویش‌ درک‌ نمایید اما شما از هیچ‌ چیز از اینها بهره‌ نبردید بلکه: «چه‌ اندک‌ سپاسگزارید» به‌ قولی: معنی‌ این‌ است‌ که‌ شما کافران‌ قطعا شکرگزار نیستید، نه‌ این‌که‌ شکر می‌گزارید ولی‌ اندکی‌.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ٧٩**﴾** [المؤمنون: 79].

«و اوست‌ آن‌ کس‌ که‌ شما را در زمین‌ پدید آورد» چنان‌که‌ دانه‌ها در زمین‌ پراکنده ‌می‌شوند تا برویند «و به‌سوی‌ او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده‌ شدنتان‌ در دنیا، در روز قیامت‌ گرد آورده‌ می‌شوید.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٨٠**﴾** [المؤمنون: 80].

«و اوست‌ آن‌ کس‌ که‌ زنده‌ می‌کند و می‌میراند» آری‌! فقط اوست‌ ـ به‌ طور انفراد و بالاستقلال‌ ـ نه‌ دیگری‌ «و اختلاف‌ شب‌ و روز از اوست‌» زیرا آنها را چنان‌ آفریده‌ که‌ پی‌درپی‌ می‌آیند، نه‌ از حرکت‌ سست‌ می‌شوند و نه‌ با زمان‌ دیگری‌ که ‌از آهنگ‌ شب‌ و روز خارج‌ باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که‌ در روشنایی ‌بخشیدن‌ و تاریک‌ نمودن‌ نیز با هم‌ اختلاف‌ دارند. به‌قولی‌ مراد از اختلاف‌ شب‌ و روز: تکرار آنها، روزی‌ از پی‌ روز دیگر و شبی‌ از پی‌ شبی‌ دیگراست‌ «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت‌ باری‌تعالی‌ تا به‌ خود آیید و این‌ حقیقت‌ را که ‌قدرت‌ وی‌ بر همه‌ ممکنات‌ فراگیر است‌ دریابید و بدانید که‌ برانگیختن‌ پس‌ از مرگ ‌نیز از همین‌ مقوله‌ قدرت‌ است‌؟

**﴿**بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ٨١**﴾** [المؤمنون: 81].

«بلکه‌ گفتند» کفار مکه‌ «مانند آنچه‌ پیشینیان‌» یعنی: پدرانشان‌ یا کفار امتهای ‌گذشته‌ «گفته ‌بودند».

**﴿**قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ٨٢**﴾** [المؤمنون: 82].

«گفتند: آیا چون‌ بمیریم‌ و خاک‌ و استخوانی‌چند شویم‌، آیا باز برانگیخته‌ خواهیم ‌شد؟» آری‌! چنین‌ گفتند در حالی‌که‌ این‌ نحوه‌ نگاه‌، صرفا بعید انگاری‌ ذهنی‌ای ‌است‌ که‌ هیچ‌ باری‌ از تعقل‌ و اندیشه‌ ندارد و الا، نه‌ علم‌ چنین‌ حقیقتی‌ را نفی ‌می‌کند و نه‌ عقل‌ از آن‌ گریزان‌ است‌. بلی‌! بعید انگاشتن‌ حقیقت‌ احیای‌ مجدد، بی‌آن‌که‌ دراین‌ قضیه‌ به‌سراغ‌ مشابه‌های‌ دیگری‌ بروند، یا در این‌ حقیقت‌ که‌ خود در آغاز از همین‌ خاک‌ آفریده‌ شده‌ اند، تأمل‌ نمایند، از هرگونه‌ پشتوانه‌ عقلی‌ و علمی‌ بی‌بهره‌ است‌.

شبهه‌ دیگرشان‌ در توجیه‌ آن‌ استبعاد این‌ است:

**﴿**لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ٨٣**﴾** [المؤمنون: 83].

«درست‌ این‌ سخن‌ را قبلا به‌ ما و پدرانمان‌ وعده‌ داده‌ بودند» یعنی: قبل‌ از بعثت ‌محمدص نیز به‌ ما و پدرانمان‌ همین‌ وعده‌ احیای‌ مجدد را داده‌ بودند اما ما ندیدیم‌که‌ پدران‌ ما برانگیخته‌ شوند «این‌ جز افسانه‌های‌ پیشینیان‌ چیزی‌ نیست‌» یعنی: این‌ وعده‌ها دروغ ‌پردازی‌های‌ پیشینیان‌ است‌ که‌ به ‌عنوان‌ اسطوره‌های‌ خیالی‌ آنها را در کتب‌ خویش‌ نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی‌ است‌ که‌ ساخته‌ و پرداخته‌ دروغ‌ پردازان ‌است‌.

**﴿**قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٤**﴾** [المؤمنون: 84].

«بگو» ای‌ محمد ص به‌ مردم‌ مکه‌ در مقام‌ پرسش‌ از آنان: «زمین‌ و هرکه‌ در آن ‌است‌ از آن‌ کیست‌؟» و به‌ چه‌ کسی‌ تعلق‌ دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی‌ از علم‌ وآگاهی‌ دارید پس‌ به‌ من‌ خبر دهید. مراد از (هرکه‌ در آن‌ است)، تمام‌ مخلوقات ‌روی‌ زمین‌ می‌باشند.

**﴿**سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥**﴾** [المؤمنون: 85].

«زودا که‌ گویند: از آن‌ خداست‌» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که‌ زمین‌ و هر که‌ درآن‌ است‌ از آن‌ خداست‌ زیرا به‌ آفریدگاری‌ خداوند أ معترفند «بگو: پس‌ آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه‌ شما به‌ این‌ حقیقت‌ که‌ زمین‌ و هرکه‌ در آن‌ است‌ از آن‌ خداست‌ و او آفریننده‌ زمین‌ و متصرف‌ آن‌ می‌باشد، مقر و معترفید پس‌ چرا با باری‌تعالی‌ خدایان‌ دیگری‌ را که‌ به‌ خوبی‌ می‌دانید مالک‌ هیچ‌ چیزی‌ نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف‌ به‌ این‌ حقیقت‌ طفره‌ می‌روید که‌ ذاتی‌ که‌ بر آفرینش ‌ابتدایی‌ و اختراعی‌ انسان‌ قادر باشد، بر زنده‌ کردن‌ بعد از مرگ‌ او نیز تواناست‌؟

**﴿**قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧**﴾** [المؤمنون: 86-87].

«بگو: پروردگار آسمانهای‌ هفتگانه‌ و پروردگار عرش‌ بزرگ‌ کیست‌؟ خواهند گفت‌، این‌همه‌ از آن‌ الله است‌» یعنی: آسمانها و عرش‌ همه‌ از آن‌ خداست‌ و او پروردگار آنهاست‌ «بگو» ای‌ محمد ص «پس‌ آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه‌ می‌دانید که‌ خدایان‌ شما مالک‌ هیچ‌ چیز در آسمان‌ها نیستند پس‌ چرا کار پرستش‌ را که‌ فقط خدای‌ یگانه‌ سزاوار آن‌ است‌، به‌ آنها اختصاص‌ می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج‌ از محدوده‌ قدرت‌ مطلق‌ او می‌پندارید؟

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «آسمان‌ها و آنچه‌ در آنهاست‌، دربرابر کرسی‌ جز مانند حلقه‌ای‌ که‌ در بیابانی‌ افگنده‌ شده‌ نیست‌ و بی‌گمان‌ کرسی‌ با آنچه‌ در آن‌ است‌، نسبت‌ به‌ عرش‌ همانند این‌ حلقه‌ در این‌ بیابان‌ است‌».

**﴿**قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٨**﴾** [المؤمنون: 88].

«بگو: کیست‌ آن‌که‌ ملکوت‌ هرچیزی‌ به‌ دست‌ اوست‌» ملکوت: فرمانروایی‌ است ‌«و او پناه‌ می‌دهد» غیرخود را و به‌ فریادش‌ می‌رسد، هرگاه‌ که‌ بخواهد «و برخلاف ‌او پناه‌ داده‌ نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ‌کس‌ نمی‌تواند عذاب‌ خدا أ را از کسی‌ بازدارد و هیچ‌کس‌ بر یاری‌ دادن‌ و به‌فریادرسیدن‌ او در برابر خدا أ قادر نیست‌ و شما نمی‌توانید چنان‌ مرجعی‌ را معرفی‌ کنید.

**﴿**سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩**﴾** [المؤمنون: 89].

«خواهند گفت: این‌همه‌ از آن‌ الله است‌، بگو: پس‌ چگونه‌ دستخوش‌ افسون ‌می‌شوید؟» یعنی: چگونه‌ شیاطین‌ جن‌ و انس‌، با افسانه‌ و افسون‌ حق‌ را در خیال‌ شما باطل‌ جلوه‌ می‌دهند و صحیح‌ را فاسد و در نتیجه‌ با وجود روشن‌ بودن‌ حق‌، غیر خدای‌ ﻷ‌ را می‌پرستید، گویی‌ ساحری‌ جادویتان‌ کرده‌ و عقلهایتان‌ را ربوده‌ است‌؟!.

**﴿**بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠**﴾** [المؤمنون: 90].

«بلکه‌ حق‌ را برای‌شان‌ آوردیم‌» یعنی: دین‌ و شریعتی‌ را که‌ در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات‌ و ارزش‌ها و در همه‌ چیز حق‌ است‌ و پیروان‌ آن‌ نیز برحق‌ اند «و قطعا آنان‌ دروغگویند» در آنچه‌ که‌ به‌ خدای‌ سبحان‌ از فرزند و شریک‌ نسبت ‌می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای‌ ایمان‌ به‌ خدا أ، در انکار روز آخرت‌ و در هر موضع‌گیریی‌ که‌ با اسلام‌ مخالف‌ است‌.

**﴿**مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١**﴾** [المؤمنون: 91].

«خدا هیچ‌ فرزندی‌ نگرفته‌ است‌» زیرا او از جنس‌ و نوع‌ منزه‌ است‌ و فرزند مرد از جنس‌ خود اوست‌ «و همراه‌ او هیچ‌ معبود دیگری‌ نیست‌ زیرا اگر جز این‌ بود قطعا هر خدایی‌ آنچه‌ را که‌ آفریده ‌بود، با خود می‌برد» یعنی: اگر با خدای‌ سبحان‌ خدایان ‌دیگری‌ می‌بود، یقینا هر خدایی‌ مخلوقاتش‌ را بالاستقلال‌ در حوزه‌ تصرف‌ وحیازت‌ خویش‌ می‌گرفت‌ و فرمانروایی‌ انحصاری‌ خود را منفردا و به‌تنهایی‌ بر آنان‌ نافذ می‌ساخت‌، در این‌ هنگام‌ عرصه‌ فرمانروایی‌ وی‌ از فرمانروایی‌ خدای‌ دیگر جدا می‌شد و نهایتا بروز توسعه‌ طلبی‌ و کشمکش‌ و قدرت‌ نمایی‌ در میان‌ آنها اجتناب‌ ناپذیر بود «و حتما بعضی‌ از آنان‌ بر بعضی‌ دیگر غالب‌ می‌آمدند» یعنی: خدای‌ قوی‌ بر خدای‌ ضعیف‌ غلبه‌ پیدا کرده‌ آن‌ را سرکوب‌ می‌کرد و ملک‌ وفرمانروایی‌ وی‌ را از او می‌گرفت‌، همچنان‌که‌ عادت‌ پادشاهان‌ بنی‌آدم‌ است‌ و دراین‌ هنگام‌، دیگر آن‌ خدای‌ ضعیف‌ مغلوب‌، قطعا صلاحیت‌ خدایی‌ را نداشت‌.

پس‌ هرگاه‌ عدم‌ امکان‌ مشارکت‌ در ربوبیت‌، ثابت‌ و محقق‌ شد و این‌که‌ جز یک‌ خدا نمی‌تواند به‌ کار ربوبیت‌ و پروردگاری‌ بپردازد، این‌ حقیقت‌ نیز روشن‌می‌شود که‌ آن‌ خدای‌ واحد، همان‌ خداوند أ است‌. این‌ دلیل‌ چنان‌که‌ بر نفی ‌شرک‌ دلالت‌ دارد، بر نفی‌ فرزند از خدای‌ سبحان‌ نیز دلالت‌ دارد زیرا فرزند نیز باپدرش‌ در ملکش‌ کشمکش‌ می‌کند[[45]](#footnote-45) «منزه‌ است‌ خدا از آنچه‌ وصف‌ می‌کنند» یعنی: منزه‌ است‌ از شریک‌ و فرزند.

**﴿**عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٩٢**﴾** [المؤمنون: 92].

«دانای‌ نهان‌ و آشکار است‌» یعنی: فقط باری‌تعالی‌ دانای‌ نهان‌ و آشکار است ‌اما غیر وی‌ اگر هم‌ آشکار را دانست‌، قطعا نهان‌ و غیب‌ را نمی‌داند «پس‌ برتر است‌» خداوند متعال‌ «از آنچه‌ شریک‌ می‌آورند» در ملک‌ و فرمانروایی‌ وی‌.

**﴿**قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ٩٣ رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ٩٤**﴾** [المؤمنون: 93-94].

و چون‌ حجت‌ بر کافران‌ اقامه‌ شد، اینک‌ باری‌تعالی‌ به‌ پیامبرش‌ چنین‌ خطاب ‌می‌کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه‌ را که‌ به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ شده‌ است‌ به‌ من‌ نشان‌دهی‌» یعنی: پروردگارا! اگر چنان‌ باشد که‌ من‌ را در موقعیتی‌ قرار دهی‌ که‌ آنچه‌ را از عذاب‌ مرگبار به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ای‌، مشاهده‌ کنم‌؛ «پروردگارا! پس‌ مرا در میان‌ قوم‌ ستمکار قرار مده‌» یعنی: چنانچه‌ به‌ آنان‌ عذاب‌ را نازل‌ کردی‌، مرا از میانشان‌ خارج‌ کن‌ تا عذاب‌ آنان‌ را از دور ببینم‌ ولی‌ چیزی‌ از آن‌ دامنگیر من‌ نشود زیرا من‌ به‌ تو مؤمنم‌ و وعده‌هایت‌ را تصدیق‌ می‌کنم‌. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است‌ که‌ رسول‌ اکرم ص دعا می‌کردند: «وإذا أردت‌ بقوم‌ فتنة‌ فتوفني‌ إليك‌ غيرمفتون»‌. «خدایا! هرگاه‌ به‌ قومی‌ فتنه‌ای‌ را اراده‌ داشتی‌ پس‌ مرا به‌سوی‌ خویش ‌درحالی‌ ببر كه‌ به‌ آن‌ فتنه‌ در نیفتاده‌ باشم‌».

**﴿**وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمۡ لَقَٰدِرُونَ٩٥**﴾** [المؤمنون: 95].

«و به‌ راستی‌ که‌ ما تواناییم‌ که‌ آنچه‌ را به‌ آنان‌ وعده‌ داده‌ایم‌» از عذاب‌ «بر تو بنمایانیم‌» ولی‌ عذاب‌ خویش‌ را از آنان‌ به‌ تأخیر می‌اندازیم‌، بدان‌ جهت‌ که ‌می‌دانیم‌ برخی‌ از آنان‌ به‌زودی‌ ایمان‌ خواهند آورد.

**﴿**ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ٩٦**﴾** [المؤمنون: 96].

سپس‌ حق‌ تعالی‌ پیامبرش‌ را به‌سوی‌ نسخه‌ای‌ راهنمایی‌ می‌کند که‌ در امر معاشرت‌ با مردم‌ و دعوت‌ آنان‌ به‌سوی‌ حق‌، اکسیر اکبر است‌ پس‌ می‌فرماید: «بدی‌ را به‌ شیوه‌ای‌ که‌» آن‌ شیوه‌ «نیکوتر است‌» از غیر آن‌ «دفع‌ کن‌» این‌ شیوه ‌نیکوتر عبارت‌ است‌ از: گذشت‌، چشم‌پوشی‌ و رویگردانی‌ از بدی‌هایی‌ که‌ کفار علیه‌ تو انجام‌ می‌دهند و دادن‌ پاسخ‌ بدیهایشان‌ با نیکی‌ و احسان‌ «ما به‌ آنچه‌ وصف‌ می‌کنند، داناتریم‌» یعنی: داناتریم‌ به‌ آنچه‌ که‌ تو را به‌ آن‌ وصف‌ می‌کنند، از اوصافی‌ که‌ تو برخلاف‌ آن‌ هستی‌، یا داناتریم‌ به‌ آنچه‌ که‌ از شرک‌ و تکذیب ‌وصف‌ می‌کنند پس‌ به‌ آنها در برابر آن‌ جزا می‌دهیم‌.

**﴿**وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧**﴾** [المؤمنون: 97].

«و بگو: پروردگارا! از همزات‌ شیاطین‌ به‌ تو پناه‌ می‌برم‌» همزات‌ شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه‌ افگنی‌هایشان‌ و شراره‌های‌ خشمی‌ است‌ که‌ انسان‌ نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری‌ کند.

**﴿**وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨**﴾** [المؤمنون: 98].

«و پروردگارا! از این‌که‌ آنها پیش‌ من‌ حاضر شوند به‌ تو پناه‌ می‌برم‌» زیرا وقتی ‌شیاطین‌ نزد انسان‌ حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی‌، برانگیختن‌ به‌ شر و برگرداندن‌ از خیر کار دیگری‌ نیست‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ عمروبن‌ شعیب‌ س از پدرش‌ و او از جدش‌ آمده‌ است‌ که‌ فرمود: رسول‌ خدا ص کلماتی‌ را به‌ ما تعلیم‌ می‌دادند که‌ خود ایشان‌ هنگام‌ خواب‌ برای‌ دفع‌ ترس‌ می‌خواندند: «باسم‌ الله‌ أعوذ بكلمات‌ الله‌ التامة‌ من‌ غضبه‌ وعقابه‌ ومن‌ شر عباده‌ ومن‌ همزات‌ الشياطين‌ وأن ‌يحضرون». «به ‌نام‌ خدا به‌ كلمات‌ تامه‌ او پناه‌ می‌برم‌ از خشم‌ وی‌ و عقابش‌ و از شر بندگانش‌ و از وسوسه‌های‌ شیاطین‌ و از این‌كه‌ حاضر شوند». نقل‌ است‌ که ‌عبدالله بن‌عمرو س این‌ دعا را به‌ کسانی‌ از فرزندانش‌ که‌ به‌ حد بلوغ‌ می‌رسیدند، تعلیم‌ می‌داد تا آن‌ را در هنگام‌ خوابشان‌ بخوانند و کسی‌ از آنان‌ هم‌ که‌ کوچک ‌بود و نمی‌توانست‌ این‌ دعا را حفظ کند، عبدالله آن‌ را می‌نوشت‌ و بر گردنشان ‌می‌آویخت‌.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ٩٩**﴾** [المؤمنون: 99].

«تا آن‌گاه‌ که‌ مرگ‌ یکی‌ از آنان‌ فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان‌ در غفلت‌ خود به‌سر می‌برند تاکه‌ می‌میرند و چون‌ مردند، از خواب‌ غفلت ‌بیدار شده‌ آن‌گاه‌ می‌گویند: مرا به‌سوی‌ دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرابازگردانید . ارجعون: صیغه‌ جمع‌ به‌ معنی‌ تکرار است‌.

**﴿**لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٠٠**﴾** [المؤمنون: 100].

آری‌! مرا بازگردانید: «باشد که‌ در سرایی‌ که‌ بگذاشتم‌» یعنی: در دنیا «کار نیکی‌ انجام‌ دهم‌» چون‌ ایمان‌ و آنچه‌ که‌ در پی‌ آن‌ است‌ از اعمال‌ خیر «نه‌ چنین ‌است‌» هرگز درخواست‌ او را نمی‌پذیریم‌ «این‌ سخنی‌ است‌ که‌ او گوینده‌ آن ‌است‌» یعنی: این‌ صرفا سخنی‌ است‌ که‌ او می‌گوید و اگر خواسته‌اش‌ برآورده‌ شود و به‌ دنیا بازگردانیده‌ شود، هرگز به‌ این‌ سخنش‌ وفا نخواهد کرد «و پیشاپیش‌ آنان ‌برزخی‌ است‌» یعنی: پیشاپیش‌ آنها و بازگشتشان‌ به‌سوی‌ دنیا حجاب‌ و پرده‌ای‌ است‌ که‌ نمی‌توانند از آن‌ گذشته‌ و به‌ دنیا برگردند «تا روزی‌ که‌ برانگیخته‌ شوند» که‌ روز قیامت‌ است‌. پس‌ آنان‌ در مقطع‌ حیات‌ برزخی‌، به‌ انتظار امر خدا أ واگذاشته‌ شده‌اند، نه‌ می‌توانند اعمال‌ صالحی‌ را که‌ از آنان‌ فوت‌ شده‌ جبران‌ کنند و نه‌ می‌توانند آنچه‌ را که‌ در دنیا فاسد ساخته‌ بودند، اصلاح‌ نمایند. مراد این‌ است‌ که‌ عذاب‌ بر این‌ گروه‌ تا روز قیامت‌ استمرار می‌یابد چنان‌که‌ درحدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «... پیوسته‌ در آن‌ (یعنی‌ در قبر) معذب‌ است‌» .

**﴿**فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ١٠١**﴾** [المؤمنون: 101].

«پس‌ چون‌ در صور دمیده‌ شود» به‌ دمیدن‌ «نشور» که‌ نفخه‌ دوم‌ است‌ اما نفخه ‌اول‌، عبارت‌ است‌ از: نفخه‌ «صعق‌» که‌ زندگان‌ از خلایق‌ را می‌میراند.[[46]](#footnote-46) صور: بوقی‌ است‌ که‌ اسرافیل‌ در آن‌ برای‌ برپایی‌ قیامت‌ می‌دمد. آری‌! چون‌ صور دوم‌ دمیده‌ شود: «دیگر آن‌ روز میانشان‌ نسبت‌ قرابت‌ وجود ندارد» یعنی: دیگر به‌نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه‌ هرگز این‌ رابطه‌ها به‌ حال‌شان‌ سودی‌ می‌بخشد. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بزار و بیهقی‌ آمده‌ است‌ که‌ چون‌ عمر بن‌ الخطاب‌ با ام‌کلثوم‌ دختر علی‌بن‌ابی‌طالب‌ أ ازدواج‌ نمود، فرمود: «به‌ خدا سوگند که‌ مرا در این‌ کار هدفی‌ جز این‌ نیست‌ که‌ از رسول‌ خدا ص شنیدم‌ که‌ فرمودند: «كل‌ سبب‌ و نسب ‌فإنه‌ منقطع‌ يوم‌ القيامة الا سببي‌ ونسبي». «هر سبب‌ و نسبی‌ در روز قیامت‌ قطع‌ شدنی‌است‌، مگر سبب‌ و نسب‌ من‌». پس‌ این‌ استثنایی‌ در حق‌ رسول‌ خدا ص در مورد پیوند خویشاوندی‌ و نسبی‌ ایشان‌ است‌ «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه ‌قیامت‌ یکی‌ از حال‌ دیگری‌ نمی‌پرسد زیرا هرکس در آن‌ هنگام‌ چنان‌ به‌ خود مشغول‌ است‌ که‌ نمی‌تواند به‌ کاری‌ دیگر مشغول‌ شود. البته‌ این‌ در هنگام‌ نفخه ‌محشر است‌ اما بعد از مستقر شدن‌ در بهشت‌ یا دوزخ‌، اهل‌ بهشت‌ از همدیگر می‌پرسند چنان‌که‌ در این‌ فرموده‌ باری‌تعالی‌ می‌خوانیم: ﴿وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ٢٧﴾ [الصافات: 27].

**﴿**فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ١٠٢**﴾** [المؤمنون: 102].

«پس‌ کسانی‌ که‌ میزان‌ اعمال‌ آنان‌ سنگین‌ باشد» یعنی: اعمال‌ شایسته‌ وزن‌ شده‌ آنان‌ سنگین‌ باشد «آن‌ گروه‌ ایشانند رستگاران‌» یعنی: آنانند دستیافتگان‌ به‌خواسته‌های‌ دوست‌ داشتنی‌ خود و نجات ‌یافتگان‌ از امور بیم‌ انگیز.

**﴿**وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ١٠٣**﴾** [المؤمنون: 103].

«و کسانی‌ که‌ کفه‌ میزان‌ اعمال‌شان‌ سبک‌ باشد» یعنی: اعمال‌ شایسته‌ وزن‌ شده ‌آنان‌ در مقابل‌ گناهانی‌ که‌ دارند، سبک‌ باشد «پس‌ آن‌ گروهند که‌ به‌ خود زیان‌ زده‌اند» یعنی: خود را تباه‌ ساخته‌اند و آنچه‌ را که‌ به‌نفع‌ آنهاست‌، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه‌ در جهنم‌ می‌مانند».

**﴿**تَلۡفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ١٠٤**﴾** [المؤمنون: 104].

«آتش‌ چهره‌هایشان‌ را می‌سوزاند» لفح: سوزاندن‌ است‌. چهره‌ را خاص‌ کرد زیرا چهره‌، شریفترین‌ و گرامی‌ترین‌ اعضای‌ انسان‌ است‌ «و آنان‌ در آنجا ترش‌رویند» کالح: کسی‌ است‌ که‌ لبانش‌ از نهایت‌ رنج‌ و درد وا افتاده‌ و دندانهایش ‌نمایان‌ شده‌ است‌. ابن‌مسعود س در توضیح‌ معنی‌ آن‌ می‌گوید: آیا سر سوخته ‌گوسفندی‌ را ندیده‌ای‌ که‌ دندانهایش‌ نمایان‌ و لبانش‌ به‌ طرف‌ بالا جمع‌ و منقبض ‌شده‌ است‌؟ اینان‌ نیز همین‌گونه‌اند.

**﴿**أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ١٠٥**﴾** [المؤمنون: 105].

«آیا آیات‌ من‌ بر شما خوانده‌ نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی ‌آنها «دروغ‌ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که‌ این‌ آیات‌ از جانب‌ خداوند أ نیست‌؟

**﴿**قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ١٠٦**﴾** [المؤمنون: 106].

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان‌ بر ما چیره‌ شد» یعنی: لذتها و شهواتمان‌ بر ما چیره‌ شد. لذتها و شهوات‌ بدبختی‌ و شقاوت‌ نامیده‌ شد زیرا مال‌ و سرانجام‌ افراط در آنها به‌ شقاوت‌ و بدبختی‌ می‌انجامد «و ما مردمی‌ گمراه‌ بودیم‌» که‌ با این ‌شقاوت‌ و بدبختی‌ خود را تباه‌ ساختیم‌.

**﴿**رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ١٠٧**﴾** [المؤمنون: 107].

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ‌ «بیرون‌ بر پس‌ اگر باز هم ‌برگشتیم‌» در دنیا به‌ کفر و شقاوتی‌ که‌ بر آن‌ بودیم‌ «در آن‌ صورت‌ ستم‌پیشه‌ خواهیم‌ بود» بر خود با این‌ بازگشت‌ به‌ کفر. بدین‌سان‌ است‌ که‌ بعد از درآمدن‌ به‌دوزخ‌، خواستار بازگشت‌ به‌ دنیا می‌شوند چنان‌که‌ در هنگام‌ مرگ‌ خواستار آن‌ شده‌ بودند.

**﴿**قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ١٠٨**﴾** [المؤمنون: 108].

«می‌فرماید، به‌ رسوایی‌ در آن‌ ساکت‌ شوید» یعنی: در دوزخ‌ گم‌وگور شوید، به‌گم‌ شدن‌ خشم‌ و غضب‌ و ساکت‌ شوید به‌ مانند سکوت‌ سگ‌. چنان‌ که‌ وقتی‌ سگ ‌به‌ چیزهای‌ پاک‌ نزدیک‌ شود، به‌ او گفته‌ می‌شود: گم‌ شو! «و با من‌ سخن ‌نگویید» در باب‌ برداشتن‌ عذاب‌ از خود زیرا نه‌ عذابم‌ از شما برداشته‌ می‌شود و نه‌ سبک‌ ساخته‌ می‌شود.

**﴿**إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ١٠٩**﴾** [المؤمنون: 109].

«در حقیقت‌ گروهی‌ از بندگان‌ من‌ بودند که‌ می‌گفتند: پروردگارا! ایمان‌ آوردیم‌ پس‌ ما را بیامرز و به‌ ما رحم‌ کن‌ که‌ تو بهترین‌ مهربانانی‌» ایشان‌ مؤمنانی‌ هستند که‌ در دنیا از خداوند أ درخواست‌ رحمت‌ و مغفرت‌ کرده‌ و به‌ صفات‌ مقدس‌ و متعالی‌ وی ‌اقرار و اعتراف‌ می‌کنند.

**﴿**فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ١١٠**﴾** [المؤمنون: 110].

«و شما» کفار «آنان‌ را به‌ مسخره‌ گرفتید» با سخنان‌ تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی‌ چون‌ بلال‌ و صهیب‌ و عمار و سلمان‌ و امثال‌ ایشان‌ را «تا حدی‌ که‌ یاد مرا از خاطرتان‌ فراموش‌ گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که‌ به‌سبب‌ شدت‌ اشتغال‌ به‌ استهزا وتمسخر ایشان‌، یاد خدا أ را فراموش‌ کردید «و شما بر آنان‌ می‌خندیدید» در دنیا، از این‌که‌ به‌ عبادت‌ و نیایش‌ من‌ مشغول‌ بودند.

**﴿**إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ١١١**﴾** [المؤمنون: 111].

«من‌ هم‌ امروز به‌ پاس‌ آن‌که‌ صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای‌ شما «به‌ آنان ‌پاداش‌ دادم‌. آری‌، ایشانند به‌ مراد رسندگان‌» که‌ این‌ سرمنزل‌ مراد، همانا دست‌یابی‌شان‌ به‌ سعادت‌ و سلامت‌ و بهشت‌ و نجاتشان‌ از دوزخ‌ است‌.

**﴿**قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ١١٢**﴾** [المؤمنون: 112].

«می‌فرماید» خداوند أ، یا فرشته‌ای‌ که‌ مأمور پرسش‌ آنان‌ است: «چه‌ مدت ‌به‌ عدد سالها در زمین‌ ماندید؟» چون‌ آنان‌ خواستار بازگشت‌ به‌سوی‌ دنیا می‌شوند، پروردگار متعال‌ از آنان‌ چنین‌ سؤال‌ می‌کند تا این‌ حقیقت‌ را برای‌شان‌ روشن‌ سازد که‌ در دنیا آن‌ مقداری‌ را که‌ برای‌ پندگرفتن‌ و رسیدن‌ به‌ حقیقت‌ لازم‌ بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن‌ مقدار عمر، نسبت‌ به‌ آخرت‌ اندک‌ بوده‌ است‌.

**﴿**قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ١١٣**﴾** [المؤمنون: 113].

«می‌گویند: یک‌ روز یا پاره‌ای‌ از یک‌ روز ماندیم‌ پس‌ بپرس‌ از شمارگران‌» یعنی: از کسانی‌ که‌ به‌ شناخت‌ اعداد آگاهند، یا بپرس‌ از فرشتگان‌ نگهبانی‌ که‌ اعمال‌ و عمرهای‌ بندگان‌ را می‌شمارند. بدین‌سان‌ است‌ که‌ از شدت‌ هول‌ و هراس‌، شمار سالها را فراموش‌ می‌کنند.

**﴿**قَٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ١١٤**﴾** [المؤمنون: 114].

«می‌فرماید: جز اندکی‌ درنگ‌ نکرده‌اید» یعنی: در زمین‌ جز درنگی‌ اندک‌، نمانده‌اید «کاش‌ شما می‌دانستید» چیزی‌ از علم‌ را تا آن‌ مدت‌ اندک‌ را به‌ طاعت ‌خداوند أ و آماده‌ شدن‌ برای‌ روز قیامت‌ سپری‌ می‌کردید.

**﴿**أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ١١٥**﴾** [المؤمنون: 115].

«آیا پنداشتید که‌ شما را بیهوده‌ آفریده‌ایم‌» و بی‌ ثواب‌ یا عقاب‌ رهایتان ‌می‌کنیم‌؟ «و این‌که‌ شما به‌سوی‌ ما بازگردانیده‌ نمی‌شوید؟» با حشر و نشر تا شما را در برابر اعمالتان‌ جزا دهیم‌؟ نه‌! هرگز چنین‌ نیست‌.

**﴿**فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ١١٦**﴾** [المؤمنون: 116].

«پس‌ برتر است‌ الله» یعنی: منزه‌ است‌ از این‌که‌ چیزی‌ را عبث‌ و بیهوده ‌بیافریند «فرمانروای‌ برحق‌» که‌ فرمانروایی‌ علی‌ الاطلاق‌ سزاوار اوست‌ و فقط او فرمانروای‌ برحق‌ است‌ زیرا فرمانروایی‌ دیگران‌ از بین‌ رفتنی‌ و زوال ‌پذیر است‌ «هیچ ‌معبودی‌ جز او نیست‌، اوست‌ پروردگار عرش‌ گرامی ‌قدر» پس‌ وقتی‌ او پروردگار عرش‌ گرانمایه‌ است‌، چگونه‌ پروردگار آنچه‌ که‌ پایین‌تر و فرودست‌ تر از آن‌ است‌، نمی‌باشد؟

**﴿**وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ١١٧**﴾** [المؤمنون: 117].

«و هرکس با خدا معبود دیگری‌ را بخواند، برای‌ او برهانی‌ نخواهد بود» برهان: حجت‌ و دلیل‌ واضح‌ و روشن‌ است‌. آری‌! در عرصه‌ هستی‌ پروردگاری‌ جزا أ وجود ندارد که‌ بر وجود وی‌ برهانی‌ اقامه‌ شود «و حسابش‌ فقط با پروردگارش‌ می‌باشد» پس‌ او خواه‌ناخواه‌ مجازاتش‌ می‌کند «در حقیقت‌ کافران‌ رستگار نمی‌شوند» در روز قیامت‌.

نسفی‌ می‌گوید: «خداوند أ این‌ سوره‌ کریمه‌ را با: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ١﴾ [المؤمنون: 1] آغاز کرد و آن‌ را با: ﴿إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [المؤمنون: 117]. به‌ پایان‌ آورد. وه‌! در میان‌ آغاز و انجام‌ آن‌ چه‌ فاصله‌ بزرگی‌ است‌».

**﴿**وَقُل رَّبِّ ٱغۡفِرۡ وَٱرۡحَمۡ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ١١٨**﴾** [المؤمنون: 118].«و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم‌ کن‌ زیرا تو بهترین‌ بخشایندگانی‌» و فقط رحمت‌ و بخشایش‌ توست‌ که‌ انسان‌ را از رحمت‌ و مهر دیگران‌ بی‌نیاز می‌گرداند درحالی‌که‌ رحمت‌ دیگران‌ او را هرگز از رحمتت‌ بی‌نیاز نمی‌کند. بدین‌سان‌، خداوند أ پیامبرش‌ را به‌ استغفار امر کرد تا امتش‌ به‌ وی‌ اقتدا کنند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوبکر صدیق‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «یا رسول‌الله! به‌ من‌ دعایی‌ بیاموزانید تا آن‌ را در نمازم‌ بخوانم‌». فرمودند: «بگو: اللهم‌ إني ‌ظلمت‌ نفسي‌ ظلماً كثيراً، وأنه‌ لا يغفر الذنوب‌ إلا أنت‌، فاغفرلي‌ مغفرة‌ من‌ عندك‌ وارحمني ‌إنك‌ أنت‌ الغفور الرحيم». «بارخدایا! من‌ برخود بسیار ستم‌ كرده‌ام‌ و جز تو كسی ‌گناهان‌ را نمی‌آمرزد پس‌ بر من‌ بیامرز به‌ آمرزشی‌ از جانب‌ خود و بر من‌ رحم‌ كن‌ كه‌ تو آمرزگار مهربان‌ هستی‌».

شایان‌ ذکر است‌ که‌ دو آیه‌ اخیر این‌ سوره‌، از آیات‌ شفاء است‌. از عبدالله بن‌مسعود س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ او از نزد مرد بیماری‌ می‌گذشت‌ پس‌ درگوش‌ وی‌ خواند: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا﴾ [المؤمنون: 115] تا آخر سوره‌؛ و آن‌ شخص‌ بیمار شفا یافت‌. پس‌ این‌ خبر به‌ رسول‌ خدا ص رسید، آن‌ حضرت ص به‌ عبدالله فرمودند: «در گوش‌ وی‌ چه‌ خواندی‌؟» او حکایت‌ را بازگفت‌. آن‌ حضرت‌ ص فرمودند: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در اختیار اوست‌، اگر کسی‌ آن‌ را از روی‌ یقین ‌بر کوهی‌ بخواند، قطعا آن‌ کوه‌ ازبین‌ می‌رود». پس‌ آنچه‌ معتبر است‌؛ ایمان‌، یقین‌، صفای‌ خواننده‌ و استعداد و قابلیت‌ بیمار برای‌ درمان‌ با قرآن‌ است‌.

سوره‌ نور

مدنی‌ است‌ و دارای‌ (64) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ «نور» نامیده‌ شد، به‌ سبب‌ آن‌که‌ دربرگیرنده‌ آیه‌ای ‌بس ‌نورانی‌ و درخشان‌، یعنی‌ این‌ فرموده‌ خدای‌ متعال‌ است: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [النور: 35]. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «به‌ مردان‌ خویش‌ سوره‌ مائده‌ و به‌ زنان‌ خویش‌ سوره‌ نور را بیاموزید».

موضوع‌ این‌ سوره‌، نور است‌ با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که‌ این ‌آثار و مظاهر، در آداب‌ و اخلاق‌ روحی‌، خانوادگی‌ و اجتماعی‌ تمثیل‌ می‌شود، آداب‌ و اخلاقی‌ که‌ دل‌ و جان‌ و صفحات‌ وجود انسان‌ و زندگی‌ او را نورباران‌ می‌کنند، انواری‌ که‌ از نور ازلی‌ و سرمدی‌ الله أ، آن‌ نور لایزال‌ آسمان‌ها و زمین ‌فروغ‌ بر می‌گیرند. پس‌ محور این‌ سوره‌، «تربیت‌» است‌ با ابعاد مختلف‌ آن‌.

**﴿**سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا وَفَرَضۡنَٰهَا وَأَنزَلۡنَا فِيهَآ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ لَّعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ١**﴾** [النور: 1].

«این‌، سوره‌ای‌ است‌ که‌ آن‌ را نازل‌ کرده‌ایم‌» سوره: عبارت‌ از آیات‌ زنجیره‌وار و پیاپی‌ای‌ است‌ که‌ دارای‌ آغاز و انجامی‌ باشد «و آن‌ را فرض‌ گردانیدیم‌» یعنی: عمل‌ به‌ احکام‌ آن‌ را واجب‌ و لازم‌ و قطعی‌ گردانیدیم‌ «و در آن‌ آیاتی‌ روشن‌ نازل‌ کردیم‌» تکرار (انزلنا)، گویای‌ کمال‌ عنایت‌ حق‌ تعالی‌ به‌ فرود آوردن‌ این‌ سوره ‌است‌، به‌دلیل‌ احکامی‌ که‌ این‌ سوره‌ دربرگیرنده‌ آن‌ می‌باشد «باشد که‌ پندگیرید» لذا حکمت‌ فرود آوردن‌ این‌ سوره‌ به‌ ترتیبی‌ که‌ ذکر شد، این‌ است‌. پس ‌این‌ آیه‌، در واقع‌ مقدمه‌ سوره‌ می‌باشد.

**﴿**ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢**﴾** [النور: 2].

«زن‌ و مرد زناکار» که‌ هنوز ازدواج‌ نکرده‌اند ؛ «به‌ هریک‌ از آنان‌ صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم‌ زن‌ و مرد زناکاری‌ که‌ قبل‌ از ازدواج‌ مرتکب‌ این‌ عمل‌ شده‌ باشند، زدن‌ صد تازیانه‌ به‌ هریک‌ از آنان‌ است‌.

زنا: عبارت‌ است‌ از مقاربت‌ جنسی‌ مرد با زن‌ بدون‌ عقد ازدواج‌ و بدون‌ وجود شبهه‌ نکاح‌. زانیه: زنی‌ است‌ که‌ به‌ زنا رغبت‌ داشته‌ و در برابر مرد زناکار تمکین ‌می‌کند، نه‌ زنی‌ که‌ این‌ عمل‌ به‌زور و اجبار با وی‌ انجام‌ می‌شود. جلد: زدن‌ با تازیانه‌ یا عصاست‌، گفته‌ می‌شود: «جلده‌» آن‌گاه‌ که‌ کسی‌ بر پوست‌ بدن‌ کسی ‌دیگر تازیانه‌ بزند.

زدن‌ صد تازیانه‌، حد زنای‌ مرد آزاد بالغ‌ بکر (غیرمتأهل) و زن‌ زناکار آزاد بالغ‌ غیرشوهردار است‌، البته‌ در سنت‌ رسول‌اکرم‌ ص افزون‌ بر زدن‌ صد تازیانه‌، تبعید یک‌ سال‌ هم‌ ثابت‌ شده‌ است‌، هرچند این‌ حکم‌ میان‌ فقها اتفاقی‌ نیست‌، چنان‌ که‌ خواهد آمد. اما مرد و زنی‌ که‌ آزاد و متأهل‌ باشند، یعنی‌ با نکاح‌ صحیح ‌ازدواج‌ کرده‌ باشند و میان‌ آنها مقاربت‌ هم‌ انجام‌ گرفته‌ باشد ـ هرچند یک‌ بار ـ ومرتکب‌ زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت‌ صحیح‌ متواتر، رجم‌ (سنگسار) است‌ و فقها بر این‌ حکم‌ اتفاق‌ نظر دارند. همچنین‌ اتفاق‌ نظر دارند بر این‌که‌ حد زنای‌ مرد و زن‌ متأهل‌ برده‌ که‌ آزاد نیستند، فقط زدن‌ تازیانه‌ است‌ زیرا در بردگان‌ سنگساری ‌نیست‌. اما در خصوص‌ حد زنای‌ بکر (مرد و زن‌ غیرمتأهل)، احناف‌ با عمل‌ به ‌صریح‌ آیه‌ فقط به‌ تازیانه‌ حکم‌ می‌کنند نه‌ به‌ تبعید یک‌ سال‌ ولی‌ جمهور فقها (مالک‌، شافعی‌، احمد حنبل) برآنند که‌ حد زنای‌ مرد بکر، صد تازیانه‌ به‌ اضافه ‌تبعید یک‌ سال‌ از محل‌ اقامتش‌ می‌باشد و حد اقل‌ مسافت‌ این‌ تبعید نزد شافعی‌ها وحنبلی‌ها، مسافت‌ کوتاه‌ کردن‌ نماز یعنی‌ مقدار (89) کیلومتر است‌. اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان‌ سرزمینی‌ که‌ تبعید شده‌، زندانی‌ نیز می‌شود ولی‌ زن‌ بکر زناکار به‌ اتفاق‌ فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه‌ به‌ آفت‌ زنا مبتلا گردد.

این‌ آیه‌ ناسخ‌ آیه‌ حبس‌ و آیه‌ آزار دادن‌ زناکاران‌ است‌ که‌ در دو آیه‌ 16 و 15سوره‌ «نساء» گذشت‌ زیرا مجازات‌ مرد زناکار در صدر اسلام‌ آزار دادن‌ و طعنه ‌زدن‌ و مجازات‌ زن‌ زناکار زندانی‌ کردن‌ وی‌ در خانه‌اش‌ بود، که‌ آن‌ حکم‌ با این‌ آیه‌ منسوخ‌ شد.

دلیل‌ این‌که‌ آیه‌ کریمه‌، زن‌ زناکار را بر مرد زناکار مقدم‌ گردانید، این‌ است‌ که‌ انگیزه‌ زنا در اغلب‌ احوال‌ از زن‌ بروز می‌کند زیرا اوست‌ که‌ با چهره‌نمایی‌ها وعشوه‌گریهای‌ فریبنده‌ برای‌ مرد با روش‌های‌ گوناگون‌، اورا به‌ عمل‌ حرام‌ تحریک‌ می‌نماید. دلیل‌ دیگر تقدم‌ ذکر وی‌ این‌ است‌ که‌ مفسده‌ زنا و ننگ‌ و بدنامی‌ آن‌، در زن‌ بیشتر از مرد است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول ‌اکرم‌ ص فرمودند: «يا معشر الناس!‌ اتقوا الزني‌، فإن‌ فيه‌ ست‌ خصال: ثلاث‌ في‌ الدنيا وثلاث‌ في‌ الآخرة، أما التي‌ في ‌الدنيا، فيذهب ‌البهاء ويورث‌ الفقر وينقص‌ العمر، وأما التي‌ في ‌الآخرة: فسخط الله سبحانه‌ وتعالي‌، وسوء الحساب‌ وعذاب‌ النار». «ای‌ گروه‌ مردم‌! از زنا بپرهیزید زیرا در آن‌ شش ‌خصلت‌ است‌، سه‌ در دنیا و سه‌ در آخرت‌ اما آن‌كه‌ در دنیاست‌، این‌ است‌ كه: زنا اعتبار و ارزش‌ و جمال‌ انسان‌ را ازبین‌ می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را كم‌ می‌كند و اما آن‌ سه‌ كه‌ در آخرت‌ است‌ عبارت‌ است‌ از: خشم‌ خدای‌ سبحان‌، بدی‌ حساب‌ و عذاب‌ دوزخ‌». «و نباید در اجرای‌ حکم‌ خدا درباره‌ آنان‌ دچار رأفت ‌شوید» رأفت: رحمت‌ و دلسوزی‌ است‌. به‌قولی: رأفت‌، رقیق‌ترین‌ عواطف‌ مهر و دلسوزی‌ است‌ «اگر به‌ خدا و روز قیامت‌ ایمان‌ دارید» یعنی: اگر به‌ یگانگی‌خدا أ و روز رستاخیز که‌ در آن‌ پاداش‌ اعمال‌ به‌ تمامی‌ داده‌ می‌شود باور دارید پس‌ نباید حدود خدای‌ متعال‌ را معطل‌ گردانید. این‌ از باب‌ تهییج‌ و برانگیختن ‌غیرت‌ ایمانی‌ و دینی‌ مؤمنان‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص به‌ اسامه‌ بن‌ زید س ـ آن‌گاه‌ که‌ در باره‌ فاطمه‌ دختر اسود مخزومی‌ که‌ روسری‌ای‌ را دزدیده‌ بود شفاعت‌ کرد ـ فرمودند: «اتشفع‌ فی‌ حد من‌ حدود الله: آیا در حدی‌ از حدود خداوند أ شفاعت ‌می‌کنی‌؟» سپس‌ به‌ پاخاسته‌ خطبه‌ای‌ ایراد کرده‌ و فرمودند: «إنما أهلك‌ الذين‌ من ‌قبلكم‌ أنهم‌ كانوا إذا سرق‌ فيهم‌ الشريف‌ تركوه‌ وإذا سرق‌ الضعيف‌ أقاموا عليه ‌الحد وأيم‌الله‌ لو أن‌ فاطمة‌ بنت‌ محمد سرقت‌ لقطعت‌ يدها». «جز این‌ نیست‌ که‌ سبب‌ هلاکت ‌مردمی‌ که‌ قبل‌ از شما بودند، این‌ بود که‌ چون‌ در میان‌شان‌ شخص‌ شریفی‌ دزدی‌ می‌کرد، او را آزاد می‌گذاشتند اما اگر شخص‌ ضعیفی‌ دزدی‌ می‌کرد، حد را بر وی‌ اقامه‌ می‌کردند و سوگند به‌ خدای ‌ﻷ‌ که‌ اگر فاطمه‌ دختر محمد ص دزدی‌کند، بی‌گمان‌ دستش‌ را قطع‌ می‌کنم‌». «و باید گروهی‌ از مؤمنان‌ بر عذاب‌ آنها حاضر باشند» برای‌ سرزنش‌ بیشتر، تشهیر، رسوایی‌ و بدنامی‌ زناکاران‌ پس‌ کیفر آنان‌ با تشهیر همراه‌ است‌. نسفی‌ می‌گوید: «حد اقل‌ گروهی‌ که‌ باید در هنگام‌ مجازات‌ زناکاران‌ حاضر باشند، سه‌ یا چهار نفر است‌».

احناف‌ و حنبلی‌ها برآنند که‌ باید تمام‌ حدودالهی‌ در محضر مردم‌ برپا داشته ‌شود زیرا هدف‌ از اقامه‌ حدود، هشدار دادن‌ به‌ مردم‌ و بازداشتن‌ آنها از ارتکاب‌ چنان‌ اعمالی‌ است‌.

اما ابزار زدن‌ تازیانه: علما اتفاق‌ نظر دارند بر این‌که‌ تازیانه‌ زدن‌ زناکاران‌ با چوبی‌ واجب‌ است‌ که‌ هنوز میوه‌ نداده‌ نباشد و آن‌ تازیانه‌ای‌ است‌ متوسط که‌ نه ‌بسیار سخت‌ و ضخیم‌ است‌ و نه‌ نرم‌ و لطیف‌. البته‌ چگونگی‌ تازیانه‌ زدن‌ در همه‌ حدود یکسان‌ است‌. اما احناف‌ برآنند که: تازیانه‌ زدن‌ در تعزیر نسبت‌ به‌ تازیانه‌ زدن‌ در حدود شدیدتر است‌ تازیانه‌ زدن‌ در حد زنا، از تازیانه‌ زدن‌ در حد شراب‌ شدیدتر است‌ و تازیانه‌ زدن‌ در حد شراب‌، از تازیانه‌ زدن‌ در حد قذف‌ (بهتان) شدیدتر است‌. حکم‌ دیگر دراین‌ مورد این‌ است‌ که‌ مرد به‌ حالت‌ ایستاده‌ تازیانه‌ زده‌ می‌شود و زن‌ به‌ حالت‌ نشسته‌.

خطاب‌ این‌ آیه‌ به‌ اتفاق‌ مذاهب‌، متوجه‌ زمامداران‌ جامعه‌ اسلامی‌ و جانشینان ‌ایشان‌ می‌باشد. به‌ قولی: خطاب‌ متوجه‌ تمام‌ مسلمین‌ است‌ و حاکم‌ مسلمان ‌نمایندگی‌ آنان‌ را بر عهده‌ دارد.

**﴿**ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٣**﴾** [النور: 3].

«مرد زناکار جز با زن‌ زناکار یا زن‌ مشرکی‌ ازدواج‌ نمی‌کند و زن‌ زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی‌ به‌ زنی‌ نمی‌گیرد» یعنی: غالب‌ زناکاران‌ ـ چه‌ مرد و چه‌ زن‌ ـ چنین ‌گرایشی‌ دارند که‌ یکی‌ از آنان‌ جز به‌ ازدواج‌ با زناکاری‌ همانند خود رغبت ‌نمی‌کند. در این‌ آیه‌ ـ به‌ عکس‌ آیه‌ قبل‌ ـ مرد بر زن‌ مقدم‌ ذکر شد زیرا در اینجا سیاق‌ به‌ نکاح‌ ارتباط دارد و در نکاح‌ مرد اصل‌ است‌ زیرا اوست‌ که‌ خواستگاری‌ را آغاز می‌کند.

هدف‌ آیه‌ کریمه‌ ـ بعد از هشدار دادن‌ مؤمنان‌ از ارتکاب‌ زنا ـ بازداشتنشان‌ از ازدواج‌ با زناکاران‌ است‌ و این‌ راجح‌ترین‌ اقوال‌ در تفسیر آیه‌ کریمه‌ می‌باشد «و این‌ امر» یعنی: ازدواج‌ با زناکاران‌ و مشرکان‌ «بر مؤمنان‌ حرام‌ شده‌ است‌» زیرا ازدواج‌ با آنان‌، شبیه‌ساختن‌ خویش‌ به‌ فاسقان‌ و پیش‌افگندن‌ خویش‌ در معرض ‌تهمت‌ دیگران‌ است‌ چنان‌که‌ این‌ احتمال‌ نیز وجود دارد که‌ در اثر این‌ پیوند، فرزندی‌ بر بساط مرد به‌ دنیا آید که‌ از نطفه‌ وی‌ نیست‌ لذا برای‌ مرد مسلمان‌ پاکدامن‌ روا نیست‌ تا با زن‌ ناپاکی‌ ازدواج‌ کند درحالی‌که‌ به‌ بی‌ عفتی‌ وی‌ آگاهی‌ دارد چنان‌که‌ برای‌ زن‌ پاکدامن‌ نیز روا نیست‌ تا در عین‌ آگاهی‌ از فاسق‌ بودن‌ مردی ‌با وی‌ ازدواج‌ نماید.

اما در رأی‌ اکثر علما، حکم‌ این‌ آیه‌ با (آیه‌32) از همین‌ سوره: ﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ﴾ [النور: 32] منسوخ‌ است‌، بدین‌ جهت‌ احناف‌ گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی‌ ازدواج‌ کند که‌ با وی‌ زنا کرده ‌است‌ چنان‌که‌ دیگران‌ نیز می‌توانند با او ازدواج‌ نمایند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤**﴾** [النور: 4].

«و کسانی‌ که‌ به‌ زنان‌ محصنه‌ نسبت‌ زنا می‌دهند» مراد از زنان‌ محصنه: زنان‌ پاکدامن‌ پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه‌ چهار گواه‌ نمی‌آورند» که‌ به‌ ارتکاب‌ زنا از سوی ‌آنان‌ گواهی‌ دهند «به‌ آنان‌ هشتاد تازیانه‌ بزنید» یعنی: هریک‌ از آنان‌ را هشتاد تازیانه‌ بزنید «و ابدا شهادتی‌ را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برای‌شان‌ جمع‌گردانید: یکی‌ زدن‌ تازیانه‌ و دیگری‌ نپذیرفتن‌ گواهی‌ از آنان‌ زیرا آنها با زدن‌ اتهام ‌زنا از عدالت‌ خارج‌ شده‌ و به‌ فسق‌ گراییده‌اند بلکه‌ فاسق‌ شده‌اند چنان‌که‌ خدای‌ متعال‌ در آخر این‌ آیه‌ آنان‌ را به‌ فسق‌ محکوم‌ کرده‌ است‌. معنای‌ «ابدا» این‌است‌ که: به‌ هیچ‌ وجه‌ در طول‌ زندگی‌شان‌ شهادت‌ آنان‌ را نپذیرید. البته‌ جایزاست‌ که‌ گواهان‌ جمعا با هم‌ شهادت‌ دهند، یا به‌طور پراکنده‌ و به‌ تفاریق‌. و اگرشهود چهار تن‌ کامل‌ نبودند، تهمت‌ زن‌ به‌حساب‌ می‌روند و بر آنان‌ حد قذف‌ جاری‌ می‌شود چنان‌که‌ حضرت‌ عمر س در خلافت‌ خویش‌ آن‌ سه‌ تنی‌ را که‌ علیه‌ مغیره‌ س به‌ زنا شهادت‌ داده‌ بودند، هشتاد تازیانه‌ زد. «و آن‌ گروه‌، همانا فاسقند» فسق: بیرون ‌رفتن‌ از طاعت‌ خدای‌ متعال‌ و درگذشتن‌ از حد با ارتکاب ‌گناه‌ است‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌که‌ آنان‌ فاسقند و در پیشگاه‌ خدا أ و مردم‌ عادل‌ شمرده‌ نمی‌شوند، خصلت‌ سومی‌ است‌ که‌ به‌ دو خصلت‌ دیگر اضافه‌ شده‌ ومجموعا سه‌ خصلت‌ می‌شود».

دلیل‌ این‌که‌ در آیه‌ کریمه‌ مخصوصا از زنان‌ محصنه‌، یعنی‌ زنان‌ پاکدامن ‌پرهیزکار مؤمن‌ یاد شد این‌ است‌ که‌ تهمت ‌زدن‌ به‌ آنان‌ زشت‌تر و ننگ‌ و بدنامی‌در آنان‌ بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است‌ ولی‌ مردان‌ نیز ـ بی‌ هیچ‌ خلافی‌ میان‌ علمای ‌این‌ امت‌ ـ در این‌ حکم‌ به‌ زنان‌ ملحق‌ می‌شوند. شایان‌ ذکر است‌ که‌ فقط نسبت ‌دادن‌ تهمت‌ زنا به‌ شخص‌ مؤمن‌ را «قذف‌» می‌نامند، نه‌ نسبت ‌دادن ‌اتهاماتی‌دیگر، مانند دزدی‌ و امثال‌ آن‌ را به‌ وی‌. همچنین‌ بر کسی‌ که‌ به‌ مرد یا زن‌ کافری‌ نسبت‌ زنا می‌دهد، حد قذفی‌ نیست‌.

علما در باره‌ شرط‌هایی‌ که‌ در تهمت‌ زننده‌ و مورد اتهام‌ قرارگرفته‌، مورد اعتبار است‌، بحث‌های‌ دراز دامنی‌ دارند که‌ در کتب‌ فقه‌ به‌ تفصیل‌ بیان‌ شده‌ است‌.

**﴿**إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٥**﴾** [النور: 5].

«مگر کسانی‌ که‌ توبه‌ کردند پس‌ از این‌» یعنی: پس‌ از ارتکاب‌ گناه‌ تهمت‌ زدن (قذف) «و به‌صلاح‌ آوردند» اعمالشان‌ را. یعنی‌ با توبه‌ و گردن‌ نهادن‌ به‌ اجرای ‌حد، این‌ عمل‌ زشت‌ خویش‌ را جبران‌ کرده‌اند «به ‌راستی‌ که‌ خدا آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» به‌ همین‌ جهت‌، اتهام ‌زننده‌ (قاذف) را بعد از توبه‌ مؤاخذه‌ نمی‌کند و قبول ‌گواهی‌ وی‌ را از شما می‌پسندد پس‌ در صورتی‌ که‌ تهمت‌ زننده‌ (قاذف) توبه ‌کرد، گواهی‌ وی‌ قبول‌ می‌شود و صفت‌ فسق‌ از وی‌ برداشته‌ می‌شود و این‌ قول ‌جمهور فقها (مالک‌ و شافعی) است‌، برخلاف‌ رأی‌ ابوحنیفه‌ زیرا ابوحنیفه‌ بر آن‌ است‌ که‌ استثنا فقط به‌ جمله‌ اخیر برمی‌گردد، یعنی‌ با توبه‌ صفت‌ فسق‌ از وی ‌برداشته‌ می‌شود اما او برای‌ ابد مردودالشهاده‌ باقی‌ مانده‌ و به‌ هیچ‌ وجه‌ گواهی‌ وی ‌پذیرفته‌ نمی‌شود. ولی‌ به‌ اتفاق‌ فقها حد قذف‌ با توبه‌ ساقط نشده‌ و ازبین‌ نمی‌رود. البته‌ توبه‌ قاذف‌ جز این‌ نیست‌ که‌ خود را در اتهامی‌ که‌ از وی‌ صادر شده‌، تکذیب ‌کند و حد هم‌ به‌ سبب‌ این‌ دروغگویی‌ بر وی‌ اقامه‌ گردد.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ٦ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ٧**﴾** [النور: 6-7].

بعد از آن‌که‌ حق‌ تعالی‌ حکم‌ تهمت‌ زدن‌ (قذف) به‌ زنان‌ بیگانه‌ را بیان‌ کرد، اکنون‌ به‌ بیان‌ حکم‌ تهمت‌ زدن‌ (قذف) به‌ همسران‌ می‌پردازد زیرا تهمت‌ زدن ‌مردان‌ به‌ همسرانشان‌ دارای‌ حکم‌ خاصی‌ است‌.

«و کسانی‌ که‌ به‌ همسران‌ خود نسبت‌ زنا می‌دهند و جز خودشان‌ گواهانی ‌دیگر ندارند» تا به‌ نسبت‌ زنایی‌ که‌ به‌ همسران‌ خویش‌ داده‌اند، گواهی‌ دهند «پس ‌شهادت‌ یکی‌ از آنان‌ این‌ است‌ که‌ چهار بار به‌نام‌ خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی‌ای‌که‌ حد قذف‌ را از مرد ساقط می‌کند، این‌ است‌ که‌ چهار بار به‌نام‌ خدا شهادت‌ دهد «که‌ او از راستگویان‌ است‌» در آنچه‌ که‌ به‌ زنش‌ از زنا نسبت‌ داده‌ است‌ آن‌گاه‌ در پنجمین‌ بار چنین‌ شهادت‌ دهد: «و پنجمین‌ گواهی‌ این‌ است‌ که‌ لعنت‌ خدا بر او باد، اگر از دروغگویان‌ باشد» در آنچه‌ که‌ به‌ زنش‌ از زنا نسبت‌ داده‌ است‌.

آری‌! حکم‌ مردی‌ که‌ به‌ زنش‌ تهمت‌ زنا می‌زند و اقامه‌ بینه‌ (آوردن‌ گواه) هم ‌بر وی‌ دشوار است‌، این‌ است‌ که‌ باید با زنش‌ ملاعنه‌ کند، یعنی‌ زنش‌ را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده‌ و علیه‌ وی‌ ادعا کند سپس‌ حاکم‌ او را به‌ ترتیب‌ فوق‌ سوگند دهد و چون‌ این‌ گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان‌ آنها جدایی‌ به‌ عمل‌ می‌آید وزن‌ بر وی‌ حرام‌ ابدی‌ گردیده‌ بر زن‌ حد زنا نیز جاری‌ می‌شود، مگر در یک ‌صورت‌ و آن‌ این‌ است‌ که:

**﴿**وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۢ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ٨**﴾** [النور: 8].

«و از او» یعنی: از زن‌ «عذاب‌» یعنی: اجرای‌ حد «ساقط می‌شود، در صورتی ‌که‌ چهار بار به‌ خدا گواهی‌ دهد» به‌ این‌ مضمون‌ که: «او» یعنی: شوهرش‌ «از دروغگویان‌ است‌» در تهمت‌ زدن‌ به‌ وی‌. در این‌ صورت‌ است‌ که‌ حد از وی‌ دفع‌ می‌شود. اما به‌قول‌ احناف‌، مراد از (عذاب) در آیه‌، زندانی‌ کردن‌ زن‌ است‌ زیرا ـ از نظر ایشان‌ ـ چون‌ زن‌ از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی‌ می‌شود تا یا ملاعنه ‌کند و یا به‌ زنا اعتراف‌ نماید.

**﴿**وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ٩**﴾** [النور: 9].

«و پنجمین‌ بار» یعنی: پنجمین‌ گواهی‌ آن‌ زن‌ باید این‌ باشد: «که‌ خشم‌ خدا بر او باد» یعنی: بر زن‌ باد «اگر او» یعنی: شوهرش‌ «از راستگویان‌ باشد» در آنچه‌ که‌ به‌ وی‌ از زنا نسبت‌ داده‌است‌. اختصاص‌ دادن‌ «غضب‌» و خشم‌ به‌ زن‌، برای ‌هر چه‌ درشت‌تر ساختن‌ کار بر وی‌ به‌ منظور وادار نمودنش‌ به‌ اعتراف‌ بر حقیقت ‌است‌؛ به‌ سه‌ دلیل: اول‌ این‌که‌ تحریک‌ به‌ زنا غالبا از سوی‌ زن‌ صورت‌ می‌گیرد. دوم‌ این‌که: مرد غالبا ننگ‌ دارد از این‌که‌ زنش‌ را به‌ زنا متهم‌ کند، مگر این‌که ‌واقعا راستگو و در این‌ کار معذور باشد. سوم‌ این‌که: زنان‌ عادتا بسیار لعن‌ و طعن ‌می‌گویند و لعن‌ و طعن‌ گفتن‌، آن‌ اثر بزرگی‌ را که‌ باید در دل‌هایشان‌ داشته‌ باشد ندارد، برخلاف‌ این‌که‌ به‌ در خواست‌ خشم‌ خداوند أ برای‌ خود وادار گردند، که‌ از این‌ کار بسیار واهمه‌ دارند.

اما حکم‌ لواط در نزد شافعی‌، مالک‌، احمد، ابویوسف‌ و محمد، حکم‌ زناست‌، که‌ نزد شافعی‌ بر آن‌، حد زنا جاری‌ می‌شود اما نزد مالک‌ و احمد بن ‌حنبل‌ حد آن‌ فقط رجم‌ است‌. ولی‌ ابوحنیفه‌ بر آن‌ است‌ که‌ حکم‌ لواط، حکم‌ زنا نیست‌ و از آنجا که‌ مهر به‌ آن‌ تعلق‌ نمی‌گیرد، حد هم‌ به‌ آن‌ تعلق‌ نمی‌گیرد بلکه‌ به‌ آن‌ تعزیر تعلق‌ می‌گیرد.

فقها اتفاق ‌نظر دارند بر این‌که‌ همجنس ‌بازی‌ زنان‌ و استمنای‌ مردان‌ با دست‌، سزاوار تعزیر، تأدیب‌ و توبیخ‌ است‌.

حکم‌ عمل‌ جنسی‌ با حیوانات‌، به‌ اتفاق‌ مذاهب‌ چهارگانه‌، تعزیر فاعل‌ آن ‌بر حسب‌ صلاحدید حاکم‌ است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیات‌ (ملاعنه) روایت‌ شده‌ است: هلال ‌بن ‌امیه‌ س شامگاه‌ از سر زمین‌ خود به‌ خانه‌ آمد و به‌ چشمان‌ خود دید که‌ مردی‌ با زنش‌ همبستر شده ‌است‌ پس‌ بامداد نزد رسول‌ خدا ص آمد و ماجرا را باز گفت‌ اما رسول‌ خدا ص این‌خبر را از وی‌ نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که‌ چنین‌ شد، رسول‌ خدا ص بر وی‌حد قذف‌ جاری‌ می‌کنند. اما هلال‌ که‌ به‌ راستگویی‌ خویش‌ مطمئن‌ بود، گفت: ولی‌ من‌ امیدوارم‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ برایم‌ از این‌ بن‌بست‌ گشایشی‌ فراهم‌ کند. همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ﴾ [النور: 6]. در این‌ هنگام‌ بود که ‌رسول‌ خدا ص به‌ هلال‌ مژده‌ دادند و میان‌ او و زنش‌ صیغه‌ (ملاعنه) را جاری‌ کردند.

**﴿**وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ١٠**﴾** [النور: 10].

«و اگر فضل‌ و رحمت‌ خدا بر شما نبود و این‌که‌ خداوند توبه‌ پذیر حکیم ‌است‌» بی‌گمان‌ به‌ کسی‌ از آن‌ دو تن‌ که‌ دروغگوست‌، عذاب‌ بزرگی‌ می‌رسانید ولی‌ حق‌ تعالی‌ بر کسی‌ که‌ به‌ حال‌ پشیمانی‌ به‌سویش‌ رجوع‌ کند، توبه‌ پذیر است‌ و بر وی‌ به‌ رحمت‌ بازمی‌گردد و با بازگشتنش‌ از گناه‌، توبه‌ وی‌ را قبول‌ می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه‌ که‌ برای‌ بندگان‌ خویش‌ از حکم‌ «لعان‌» یا اجرای‌ حد مشروع‌ و مقرر کرده‌ است‌، حکیم‌ و فرزانه‌ است‌ . آری‌! اگر این‌ نمی‌بود، عذاب ‌رسواگر وی‌ شتابان‌ به‌ آنان‌ می‌رسید.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ١١**﴾** [النور: 11].

«در حقیقت‌، کسانی‌ که‌ افک‌ در میان‌ آوردند» افک: دروغ‌ و بهتان‌ و تهمت‌ است‌. مراد از آن‌ در اینجا: آن‌ بهتانی‌ است‌ که‌ بر سیدتنا عایشه‌ صدیقه‌ ام‌المؤمنین‌ ل زدند. بخاری‌ و مسلم‌ و اصحاب‌ کتب‌ حدیث‌، حدیث‌ طولانی ‌حضرت‌ عائشه‌ ل را در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیات‌ روایت‌ کرده‌اند که ‌حاصل‌ آن‌ این‌ است: عائشه‌ ل به‌ حکم‌ قرعه‌ در غزوه‌ بنی‌مصطلق‌ با رسول‌ خدا ص همراه‌ شد، در برگشت‌ از آن‌ غزوه‌، کاروان‌ در نزدیک‌ مدینه‌ منزل‌ زد، در این‌ اثنا گردن‌بند حضرت‌ عائشه‌ ل به‌ هنگام‌ قضای‌ حاجت‌ از هم‌ گسست‌ و او بعد از آن‌که‌ به‌ کجاوه‌ خویش‌ برگشت‌، متوجه‌ این‌ امر شد و برای‌ یافتن‌ گردنبند خویش‌ از کجاوه‌ بیرون‌ آمد، کاروان‌ ـ به‌گمان‌ این‌که‌ عائشه‌ ل در کجاوه‌ خویش‌ است‌ ـ حرکت‌ کرد، وقتی‌ عائشه‌ ل از جست ‌و جوی‌ گردن‌بند خویش‌ برگشت‌، دید که‌ از کاروان‌ خبری‌ نیست‌ و کاروان‌ حرکت‌ کرده‌ است‌ پس‌ در محل‌ اتراق‌ کاروان‌ باقی‌ ماند، از آن‌سوی ‌دیگر، صفوان ‌بن‌ معطل‌ س که‌ دنباله‌ نگهدار کاروان‌ بود از دنبال‌ کاروان‌ رسید، او که‌ عائشه‌ ل را قبل‌ از نزول‌ آیات‌ حجاب‌ دیده‌ بود، وی‌ را شناخت‌. وقتی‌ او به‌ آنجا رسید، خواب‌ عائشه‌ لرا در ربوده‌ بود پس‌ صفوان ‌استرجاع: (إنا لله‌ وإنا إلیه‌ راجعون) گفت‌، عائشه‌ ل با شنیدن‌ صدای ‌استرجاع‌ صفوان‌ از خواب‌ بیدار شد و بی‌درنگ‌ چهره‌ خویش‌ را پوشانید. صفوان‌ حتی‌ یک‌ کلمه‌ با عائشه‌ ل سخن‌ نگفته‌ شترش‌ را فرو خوابانید و بر دست‌ شتر پای‌ فشرد تا عائشه‌ بر آن‌ سوار شود. عائشه‌ ل سوار شتر صفوان‌ شد و صفوان‌ زمام‌ شتر را گرفته‌ حرکت‌ کرد تا به‌ کاروان‌ رسید. پس‌ چون ‌اهل‌ (افك: بهتان) از این‌ واقعه‌ آگاه‌ شدند، عائشه‌ را به‌ فحشاء متهم‌ کردند وگفتند آنچه‌ گفتند اما خدای‌ ﻷ‌ با نازل ‌کردن‌ هجده‌ آیه‌، برائت‌ حضرت ‌عائشه‌ ل را از این‌ بهتان‌ اعلام‌ کرد و در نخستین‌ آیه‌ از این‌ آیات‌ فرمود: کسانی‌ که‌ این‌ بهتان‌ را در میان‌ آوردند «عصبه‌ای‌ از شما هستند» عصبه: یعنی‌ گروه‌ و جماعت‌، عرفا بر ده‌ تا چهل‌ تن‌ اطلاق‌ می‌شود. گروه‌ بهتان‌ زننده‌ عبارت‌ بودند از: عبدالله بن‌ابی‌ رئیس‌ منافقان‌، زیدبن‌ رفاعه‌، حسان‌ بن‌ ثابت‌، مسطح‌ بن‌ أثاثه‌، حمنه‌ بنت‌ جحش‌ و همدستان‌شان‌. معنی‌ (منكم) این‌ است: گروه ‌بهتان‌ زننده‌ از خود شما جماعت‌ مسلمانان‌ هستند؛ یا در ظاهر و باطن‌ و یا در ظاهرنه‌ در باطن‌؛ مانند عبدالله بن ‌ابی‌ «آن‌ تهمت‌ زدن‌ را برای‌ خود شری‌ نپندارید» ای ‌مسلمانان‌! «بلکه‌ آن‌ برایتان‌ خیر است‌» و با آن‌ بهتان‌ ثواب‌ عظیمی‌ به‌ شما تعلق ‌می‌گیرد زیرا خدای‌ ﻷ‌ با عبرت‌ گرفتن‌ بسیاری‌ از این‌ داستان‌، آبروی‌ میلیونها انسان‌ مؤمن‌ را حفظ می‌کند. اما بعضی‌ از مفسران‌، خطاب: ﴿لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ﴾ [النور: 11]. «آن‌ تهمت‌ زدن‌ را برای‌ خود شری‌ نپندارید» بر خانواده‌ ابوبکر صدیق‌ س حمل ‌کرده‌اند زیرا بیان‌ برائت‌ ام‌المؤمنین‌ سبب‌ برتری‌ و شرف‌ بیشتر این‌ خانواده‌ شد، همان‌گونه‌ که‌ داستانشان‌ به‌ عنوان‌ یک‌ قانون‌ عام‌ و کلی‌ برای‌ همیشه‌ در میان ‌داستانهای‌ عفت‌ و پاکی‌، جایگاه‌ خاصی‌ را احراز کرد. «برعهده‌ هر فردی‌ از آنان‌» که‌ در این‌ بهتان‌ دست‌ داشته‌؛ «سهمی‌ از گناه‌ است‌ که‌ مرتکب‌ آن‌ شده‌ است‌» به‌سبب‌ آلوده‌ شدن‌ به‌ ترویج‌ این‌ بهتان‌ «و آن‌ کس‌ از آنان‌ که‌ بخش‌ عمده‌ آن ‌تهمت‌ را عهده‌دار شده‌ است‌، برایش‌ عذاب‌ بزرگی‌ است‌» که‌ او عبدالله بن‌ابی‌ و به‌قولی‌ حسان‌ بن‌ ثابت‌ بود.

محمد بن ‌اسحاق‌ و غیر وی‌ روایت‌ کرده‌اند که‌ رسول‌ خدا ص در رویداد افک‌، دو مرد و یک زن‌ را تازیانه‌ زده‌ و حد قذف‌ را برآنان‌ اجرا کردند، آن‌ دو مرد مسطح‌ بن‌ اثاثه‌ و حسان‌ بن‌ ثابت‌ و آن‌ زن‌، حمنه‌ دختر جحش‌ بود. به‌ قولی: عبدالله بن‌ابی‌ را نیز تازیانه‌ زدند.

سپس‌ خدای‌ ﻷ‌ آن‌ تهمت‌ زنندگان‌ را با 9‌ امر زیر، به‌ سختی‌ مورد توبیخ‌ و سرزنش‌ قرار می‌دهد، که‌ نخستین‌ توبیخ‌ این‌ است:

**﴿**لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ١٢**﴾** [النور: 12].

«چرا هنگامی‌ که‌ آن‌ بهتان‌ را شنیدید، مردان‌ و زنان‌ مؤمن‌ در حق‌ خویش‌ گمان‌ نیک ‌نبردند» یعنی: شایسته‌ این‌ بود که‌ وقتی‌ مؤمنان‌ سخن‌ اهل‌ افک‌ را شنیده‌ بودند، این‌ سخن‌ را نسبت‌ به‌ خودشان‌ قیاس‌ می‌کردند زیرا وقتی‌ صدور چنین‌ عملی‌ از آنان ‌بعید باشد، به‌ طریق‌ اولی‌ صدور آن‌ از ام‌المؤمنین‌ بعیدتر است‌.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌است: زن‌ ابی ‌ایوب‌ انصاری‌ س در هنگام‌ پخش ‌شایعه‌ افک‌ به‌ او گفت: آیا نمی‌شنوی‌ که‌ مردم‌ درباره‌ عائشه‌ چه‌ می‌گویند؟ ابی‌ایوب‌ گفت: چرا، می‌شنوم‌ اما این‌ سخن‌ دروغ‌ است‌. ای‌ ام‌ایوب‌! تو خود رابه‌ جای‌ عائشه‌ قرارده‌، آیا خودت‌ مرتکب‌ چنین‌ کاری‌ می‌شدی‌؟ ام‌ایوب‌ گفت: نه‌، سوگندبه‌ خدا! ابی‌ایوب‌ گفت: سوگند به‌ خدا که‌ عائشه‌ از تو بهتر و پاکدامنتر است‌ پس‌ بدان‌ که‌ این‌ شایعه‌، دروغ‌ و بهتانی‌ ناروا بیش‌ نیست‌. «و» چرا همه‌ مؤمنان‌ «نگفتند: این‌ دروغی‌ آشکار است‌» و بهتانی‌ عریان‌ و واضح‌؟ و اگر همه‌ مؤمنان‌ مانند ابی‌ایوب‌ س سخن‌ می‌گفتند، بی‌شک‌ این‌ ادبی‌ رفیع‌ و شایسته ‌شأن‌شان‌ بود. ابن‌ کثیر می‌گوید: «بهتان‌ بر ام‌المؤمنین‌ عائشه‌، از آن‌ روی‌ دروغی‌آشکار بود که‌ صفوان‌ با کمال‌ خونسردی‌ و با کمال‌ افتخار که‌ ام‌المؤمنین‌ را از آن‌ ورطه‌ به‌ سلامت‌ رهانیده‌ است‌، در روشنایی‌ روز به‌ میان‌ لشکر مسلمانان‌ و نزد رسول‌ خدا ص آمد و اگر در این‌ کار کمترین‌ شایبه‌ای‌ می‌بود، آن‌ دو به‌ این ‌وضوح‌ و جرأت‌ با قضیه‌ برخورد نمی‌کردند».

**﴿**لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ١٣**﴾** [النور: 13].

دومین‌ بانگ‌ توبیخ‌ بر آنان‌ این‌ است: «چرا» فروروندگان‌ در این‌ تهمت ‌«بر» اثبات‌ و صحت‌ سخنان‌شان‌ در «آن‌» بهتان‌ «چهار گواه‌ نیاوردند؟ پس‌ چون‌ گواهان‌ را نیاورده‌اند، آنان‌» یعنی: فروروندگان‌ در بهتان‌ علیه‌ عائشه‌ ل «نزد خداوند» یعنی: در حکم‌ وی‌ «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگویانی‌ هستند که‌ دروغ‌ را به‌ آخرین‌ پایه‌ آن‌ رسانده‌اند.

**﴿**وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ١٤**﴾** [النور: 14].

توبیخ‌ سوم‌ این‌ است: «و اگر فضل‌ خدا و رحمتش‌ در دنیا و آخرت‌ بر شما نبود، بی‌گمان‌ به‌ سزای‌ آنچه‌ در آن‌ به‌ دخالت‌ پرداختید» ای‌ تهمت‌ زنندگان‌ به‌ حریم‌ عفت ‌ام‌المؤمنین‌ «به‌ شما عذابی‌ بزرگ‌ می‌رسید» یعنی: اگر حکم‌ الهی‌ بر شما نبود؛ در دنیا با فضل‌ نهادن‌ بر شما به‌ نعمتهایی‌ که‌ از جمله‌ آنها یکی‌ هم‌ مهلت‌ دادن‌ به‌شماست‌ و در آخرت‌؛ با عفو و گذشت‌ از شما، بی‌گمان‌ حق‌ تعالی‌ شما را بر بهتانی‌ که‌ در آن‌ فرورفتید، به‌ شتاب‌ مجازات‌ می‌کرد ولی‌ حق‌ تعالی‌ به‌ رحمت ‌خود در دنیا رسوایی‌ بهتانتان‌ را بر شما فرو پوشانید و در آخرت‌ هم‌ بر کسانی‌ که ‌به‌سوی‌ او توبه‌کار آیند، رحم‌ می‌کند. ابن‌ کثیر می‌گوید: «این‌ فضل‌ و رحمت‌ در حق‌ کسانی‌ است‌ که‌ دارای‌ ایمان‌ بودند، مانند مسطح‌ و حسان‌ و حمنه‌، نه‌ در حق‌عبدالله بن‌ابی‌ و امثال‌ وی‌ از منافقان‌ بی‌ایمان‌».

**﴿**إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ١٥**﴾** [النور: 15].

چهارمین‌ توبیخ‌ این‌ است: «هنگامی‌ که‌ آن‌ بهتان‌ را از زبان‌ یک‌دیگر می‌گرفتید» یعنی: بعضی‌ از بعضی‌ دیگر خبر افک‌ را نقل‌ می‌کردید، بدین‌سان‌ که ‌چون‌ یکی‌ از شما با دیگری‌ ملاقات‌ می‌کرد، به‌ او می‌گفت: به‌ من‌ چنین‌ خبری ‌رسیده‌ است‌، آیا تو هم‌ از آن‌ خبر داری‌؟ بدین‌گونه‌ بود که‌ بی‌اندیشه‌ و تحقیق‌ واثبات‌، این‌ خبر بهتان‌ افروز را از یک‌دیگر دریافت‌ می‌کردید «و با زبان‌های‌ خویش ‌سخنی‌ می‌گفتید که‌ به‌ آن‌ علمی‌ نداشتید» یعنی: این‌ سخن‌ شما فقط به‌ زبان‌هایتان‌ اختصاص‌ داشت‌، بی‌ آن‌که‌ با واقعیتی‌ خارجی‌ همراه‌ باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته‌ باشد «و آن‌ را کاری‌ سهل‌ و ساده‌ تلقی‌ می‌کردید» که‌ بر شما در پخش‌ آن‌ گناهی‌ نخواهد بود «با این‌که‌ آن‌ امر نزد خدا بس‌ بزرگ‌ است‌» یعنی: گناه‌ و مجازات‌ آن‌ بس‌ بزرگ‌ است‌.

ابن‌ کثیر می‌گوید: «حتی‌ اگر آن‌ زن‌ بی‌گناه‌ و پاکدامن‌، همسر رسول‌ خدا ص هم‌ نبود، این‌ کار نزد خدا أ بس‌ بزرگ‌ بود، چه‌ رسد به‌ این‌که‌ این‌ بهتان‌ به‌ همسر خاتم‌ الانبیا ص زده‌ شود». در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «بی‌گمان‌ انسان‌ کلمه‌ای‌ را از آنچه‌ که‌ سبب‌ خشم‌ الهی‌ است‌ می‌گوید و به‌ آن‌ هیچ‌ اهمیتی‌ هم‌ نمی‌دهد، درحالی‌که‌ به‌ سبب‌ گفتن‌ آن‌ کلمه‌، از مسافتی‌ که‌ از میان‌ آسمان‌ و زمین‌ دورتر است‌، در دوزخ‌ فروافگنده‌ می‌شود».

**﴿**وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦**﴾** [النور: 16].

پنجمین‌ توبیخ‌ و تأدیب‌ این‌ است: «و چرا وقتی‌ آن‌ را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که‌ به‌ آن‌ سخن‌ بگوییم‌» این‌ عتاب‌ و سرزنشی‌ است‌ برای‌ تمام‌ مؤمنانی‌ که‌ به‌ ورطه ‌پخش‌ شایعه‌ افک‌ فرو افتادند. یعنی: چرا آن‌گاه‌ که‌ داستان‌ افک‌ را شنیدید، در تکذیب‌ بهتان‌سازان‌ و افترا زنندگان‌ نگفتید: اصلا برای‌ ما سزاوار نیست‌ و به‌ ما نمی‌رسد که‌ به‌ این‌چنین‌ سخنی‌ زبان‌ بیالاییم‌ و چنین‌ سخنی‌ هرگز به‌هیچ ‌وجه‌ از ما سر نمی‌زند «تو را به‌ پاکی‌ یاد می‌کنیم‌» خداوندا! «این‌ بهتانی‌ است‌ بزرگ‌» و پاک‌است‌ خدای‌ سبحان‌ از این‌که‌ چنین‌ بهتانی‌ به‌ همسر پاکیزه‌ رسول‌ محبوبش‌ زده ‌شود. یعنی: وقتی‌ این‌ بهتان‌ را شنیده‌ بودید، باید از سر تعجب‌ و استبعاد (سبحان‌الله) می‌گفتید، آری‌! می‌گفتید: خداوندا! تو را به‌ پاکی‌ یاد می‌کنیم‌! برای‌ این‌که‌ تعجب‌ خویش‌ را از حال‌ این‌ گروهی‌ که‌ داستان‌ افک‌ را به‌هم‌ بستند، آشکار ساخته‌ باشید.

**﴿**يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧**﴾** [النور: 17].

ششمین‌ تأدیب‌ این‌ است: «خداوند به‌ شما اندرز می‌دهد که‌ هرگز به‌ مانند آن ‌بازنگردید» یعنی: خداوند أ شما را نصیحت‌ می‌کند، یا بر شما حرام‌ می‌گرداند که‌ دیگر در تمام‌ مدت‌ حیات‌ خویش‌ به‌ بستن‌ و دامن‌ زدن‌ مانند چنین‌ بهتانی ‌برگردید «اگر مؤمن‌ هستید» به‌ خداوند أ و شریعتش‌ زیرا ایمان‌ مقتضی‌خودنگه‌داری‌ از فروافتادن‌ در چنین‌ منجلابی‌ است‌.

**﴿**وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ١٨**﴾** [النور: 18].

«و خدا برای‌ شما آیات‌ خود را بیان‌ می‌دارد» تا این‌ آیات‌ را دانسته‌ و به‌ آداب ‌خداوند أ متأدب‌ شوید «و خداوند داناست‌» به‌ آنچه‌ که‌ آشکار یا پنهان‌ می‌دارید «حکیم‌ است‌» در شریعت‌ و احکام‌ و تدبیرهای‌ خویش‌ برای‌ خلقش‌ و از حکمت ‌وی‌ است‌ که‌ حادثه‌ افک‌ آشکار گردد و به‌ دنبال‌ آن‌، برائت‌ ساحت‌ ام‌المؤمنین ‌نازل‌ شود تا شما در ورطه‌هایی‌ نظیر آن‌ درنیفتید.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ١٩**﴾** [النور: 19].

هفتمین‌ تأدیب‌ این‌ است: «به‌راستی‌ کسانی‌ که‌ دوست‌ دارند، فاحشه‌ شایع ‌شود» یعنی: زنا شیوع‌ پیدا کند و منتشر گردد «در میان‌ کسانی‌ که‌ ایمان ‌آورده‌اند» یعنی: در میان‌ پاکدامنان‌ با عفت‌ از اهل‌ ایمان‌ «برای‌شان‌ در دنیا عذابی ‌دردناک‌ است‌» با اجرای‌ حد بر آنان‌ «و» نیز برای‌شان‌ عذابی‌ است‌ دردناک‌ «درآخرت‌» با عذاب‌ دوزخ‌ «و خدا می‌داند» رازهای‌ سینه‌ها را «و شما نمی‌دانید» مگر آنچه‌ را که‌ خدا خود، شما را به‌ آن‌ آگاه‌ گرداند و کار این‌ گروهی‌ را که‌ جز بدی‌ و بداندیشی‌ هدف‌ دیگری‌ ندارند، افشا سازد پس‌ در حکم‌ و حکمت‌ به‌ خدای‌ متعال ‌تسلیم‌ شوید.

**﴿**وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ٢٠**﴾** [النور: 20].

هشتمین‌ توبیخ‌ این‌ است: «و اگر فضل‌ و رحمت‌ خداوند بر شما نبود و این‌که‌ خدا رئوف‌ و مهربان‌ است‌» یقینا شما را در برابر این‌ بهتانتان‌ به‌ شتاب‌ مجازات‌ می‌کرد.

**﴿**۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ٢١**﴾** [النور: 21].

نهمین‌ توبیخ‌ فروروندگان‌ در بهتان‌ علیه‌ حضرت‌ عائشه‌ ل این‌ است: «ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید، از گامهای‌ شیطان‌ پیروی‌ نکنید» یعنی: از راه‌ وروشهای‌ شیطان‌ پیروی‌ نکنید و به‌ راههایی‌ که‌ او شما را به‌سوی‌ آن‌ فرامی‌خواند، نروید «و هرکس که‌ از گامهای‌ شیطان‌ پیروی‌ کند، بداند که‌ او» یعنی: شیطان‌ «به ‌فحشا و منکر فرمان‌ می‌دهد» فحشاء: چیزی‌ است‌ که‌ در زشتی‌ و ناشایستی‌ خود به‌ حد افراط باشد و منکر: چیزی‌ است‌ که‌ عقل‌، طبع‌ و شرع‌، آن‌ را ناپسند شمارد. مسلم‌ است‌ که‌ هرکس از شیطان‌ پیروی‌ کرد، مقتدی‌ وی‌ می‌شود و از او در اوامرش‌ اطاعت‌ می‌کند «و اگر فضل‌ خدا و رحمت‌ وی‌ بر شما نبود، هرگز هیچ‌کس‌ از شما مزکی‌ نمی‌شد» یعنی: هیچ‌کس‌ از شما نمی‌توانست‌ در طول‌ زندگیش‌ نفس‌خود را از پلیدی‌ها پاک‌ سازد «ولی‌ خداوند هرکس را بخواهد» از خلقش‌ «تزکیه ‌می‌کند» و پاک‌ می‌گرداند به‌ فضل‌ و رحمت‌ خویش‌ «و خدا شنواست‌» آنچه‌ را که ‌بندگانش‌ می‌گویند و «داناست‌» به‌ تمام‌ دانستنی‌ها از آن‌ جمله‌ به‌ کسانی‌ که‌ خود را پاک‌ نگه‌ می‌دارند و به‌ کسانی‌ که‌ خود را در هلاکت‌ می‌افگنند.

**﴿**وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ٢٢**﴾** [النور: 22].

ابن‌ منذر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ از عائشه‌ ل روایت‌ کرده ‌است‌که‌ فرمود: مسطح ‌بن‌ اثاثه‌ از کسانی‌ بود که‌ بخش‌ عمده‌ای‌ از بهتان‌ افک‌ علیه‌ من‌ را بر عهده‌ گرفته‌ بود و او از نزدیکان‌ پدرم‌ ابوبکر و جزو کسان‌ تحت‌ تأمین‌ وی‌ بود. بعد از ماجرای‌ افک‌ و سهمی‌ که‌ او در دامن‌ زدن‌ به‌ آن‌ داشت‌، پدرم‌ سوگند یادکرد که‌ دیگر هرگز به‌ او خیری‌ نرساند. همان‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ نازل‌ فرمود: «و صاحبان‌ فضل‌» در دین‌ «و توانمندان‌ شما» در دنیا از نظر ثروت‌ «نباید سوگند خورند بر این‌که‌ به‌ خویشاوندان‌ و بینوایان‌ و مهاجران‌ در راه‌ خدا چیزی‌ ندهند» پس‌ مسطح ‌بن‌ اثاثه‌ هم‌ از نزدیکان‌ ابوبکر صدیق‌ س و هم‌ مهاجر و مسکین‌ بود و هریک ‌از این‌ اوصاف‌ سه‌گانه‌ مستدعی‌ یاری‌ کردن‌ به‌ وی‌ است‌، با وجود آنچه‌ که‌ از وی ‌در افک‌ سر زد «و باید عفو کنند» گناهی‌ را که‌ علیه‌ ایشان‌ (خانواده‌ ابوبکر س) مرتکب‌ شده‌اند «و باید درگذرند» از جنایت‌ آنان‌، با چشم‌ پوشی‌ از جانی‌ و جنایت ‌وی‌ «آیا دوست‌ ندارید که‌ خدا بر شما بیامرزد» به‌سبب‌ عفو و درگذشتتان‌ از جنایت ‌کسانی‌ که‌ به‌ شما بد کرده‌اند؟ «و خدا آمرزگار مهربان‌ است‌» پس‌ چگونه‌ بندگان‌، در عفو و گذشت‌ از بدکاران‌ و بداندیشان‌، به‌ پروردگار خویش‌ اقتدا نمی‌کنند.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ ابوبکر صدیق‌ س بعد از نزول‌ این‌ آیه‌، مجددا به‌ تأمین‌ مالی‌ و انفاق‌ بر مسطح‌ پرداخت‌ و از سوگندش‌ کفاره‌ داد.

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ٢٣**﴾** [النور: 23].

«بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ به‌ زنان‌ پاکدامن‌ بی‌خبر» از بدکاری‌ که‌ هرگز فروروی‌ در فحشاء به‌ ذهنشان‌ هم‌ خطور نکرده‌ است‌ و هرگز بدان‌ سروکاری‌ نداشته‌ و ندارند وبا این‌ وجود «با ایمان‌» نیز هستند «نسبت‌ زنا می‌دهند» از آن‌ جمله‌ به‌ حضرت ‌عائشه‌ لکه‌ همه‌ این‌ آیات‌ در برائت‌ وی‌ نازل‌ شده‌ است‌، چنین‌ کسانی‌ «در دنیا و آخرت‌ لعنت‌ شده‌ اند» مراد از لعنت: دور ساختن‌شان‌ از رحمت ‌خداوند أ، زدن‌ حد بر آنان‌، ترک ‌نمودن‌شان‌ از سوی‌ مؤمنان‌، ساقط شدن‌ رتبه ‌عدالت‌ از آنان‌ و دوریشان‌ از ثنا و ستایش‌ نیک‌ بر زبانهای‌ مؤمنان‌ است‌ «و عذابی‌ بزرگ‌ در پیش‌ دارند» در آخرت‌. پس‌ کسی‌ که‌ به‌ یکی‌ از همسران‌ پیامبر ص و دیگر زنان‌ پاکدامن‌ با ایمان‌، نسبت‌ زنا می‌دهد، او یقینا مصداق‌ این‌ آیه‌ است‌.

**﴿**يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٢٤**﴾** [النور: 24].

آری‌! برای‌شان‌ عذاب‌ سختی‌ خواهد بود در: «روزی‌ که‌ زبانهایشان‌» به‌ آنچه ‌که‌ سخن‌ گفته‌اند «و دستها و پاهایشان‌ برای‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دادند، بر ضد آنان‌ گواهی‌ می‌دهند» به‌ آنچه‌ که‌ در دنیا کرده‌اند و بسته‌ اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان‌. آری‌! خدای‌ سبحان‌ دستها و پاهایشان‌ را به‌ گواهی ‌دادن‌ بر ضدشان‌ ناطق‌ و گویا می‌گرداند.

**﴿**يَوۡمَئِذٖ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلۡحَقَّ وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ٢٥**﴾** [النور: 25].

«آن‌ روز خدا جزای‌ شایسته‌ آنان‌ را به‌ تمام‌ و کمال‌ به‌ آنان‌ می‌دهد» بی‌ هیچ‌ کم‌ و زیادی‌، به‌ طور آماده‌ و حاضر و به‌ صورت‌ قطعی‌ «و» آن‌ روز «می‌دانند که‌ خدا همان‌ حق‌المبین‌ است‌» یعنی: حق‌ آشکار است‌ در ذات‌ و صفات‌ و افعال‌ خویش ‌زیرا در آن‌ روز شکوک‌ و شبهات‌ از میان‌ برداشته‌ می‌شود و به‌ همه‌ علم‌ یقینی‌ دست‌ می‌دهد.

زمخشری‌ می‌گوید: «اگر تمام‌ قرآن‌ را زیرورو کنید و از آنچه‌ که‌ نافرمانان‌ را به ‌آن‌ تهدید کرده‌است‌ جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که‌ خداوند أ در هیچ ‌موضوعی‌ چون‌ موضوع‌ بهتان‌ علیه‌ عائشه‌ ل، درشتی‌ و شدت‌ به‌کار برده ‌باشد و نه‌ چنان‌ آیات‌ کوبنده‌ آمیخته‌ با هشدار سخت‌ را نازل‌ کرده‌ باشد و اگر جز همین‌ سه‌ آیه‌ در این‌ باره‌ نازل‌ نمی‌شد، همین‌ سه‌ آیه‌ کافی‌ بود».

**﴿**ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٢٦**﴾** [النور: 26].

«زنان‌ پلید برای‌ مردان‌ پلیدند» یعنی: زنان‌ پلید و ناپاک‌ سزاوار مردان‌ پلید و ناپاکند و ویژه‌ آنان‌ می‌باشند «و» همچنین‌ «مردان‌ پلید برای‌ زنان‌ پلیدند» و از آنها درنمی‌گذرند. همچنین‌ است‌ معنی‌ این‌ فرموده‌ خدای‌ متعال: «و زنان‌ پاکیزه ‌برای‌ مردان‌ پاکیزه‌اند و مردان‌ پاکیزه‌ برای‌ زنان‌ پاکیزه‌» پس‌ از آنجا که‌ رسول‌ خدا ص خود پاکیزه‌اند لذا همسری‌ پاک‌ و پاکیزه‌ سزاوارشان‌ است‌، از این ‌روی‌ عائشه‌ ل پاک‌ و پاکیزه‌ است‌ و سزاوار آن‌ است‌ که‌ شوهری ‌پاک‌ و پاکیزه‌ مانند پیامبر ص داشته‌ باشد «این‌ گروه‌» مردان‌ و زنان‌ پاکیزه‌ «ازآنچه‌» مردان‌ و زنان‌ پلید و ناپاک‌ «در باره‌ ایشان‌ می‌گویند، برکنارند» با این‌ آیه‌ برائت‌ حضرت‌ عائشه‌ ل از بهتان‌ با وضوح‌ تمام‌ اعلام‌ شد چنان‌که‌ ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آن‌ می‌گوید: «این‌ آیه‌ درباره‌ عائشه‌ و اهل‌ افک‌ نازل‌ شد». «برای‌شان‌ آمرزش‌ و روزیی‌ نیکوست‌» که‌ همانا روزی‌ بهشت‌ می‌باشد.

روایت‌ شده ‌است‌ که‌ سیدتنا عائشه‌ ل فرمود: «برایم‌ نه‌ خصلت‌ داده ‌شده‌ که‌ به‌ هیچ‌ زنی‌ قبل‌ از من‌ داده‌ نشده:

1. آن‌گاه‌ که‌ جبرئیل‌ ÷ رسول‌ خدا ص را به‌ ازدواج‌ با من‌ فرمان‌ داد، به‌ شکل‌ و صورت‌ من‌ فرود آمد.
2. من‌ تنها دختر باکره‌ای‌ بودم‌ که‌ پیامبر ص با من‌ ازدواج‌ کردند و با هیچ‌ بکری ‌غیر از من‌ ازدواج‌ نکردند.
3. آن‌گاه‌ که‌ رسول‌ خدا ص رحلت‌ نمودند، سر مبارک‌ ایشان‌ در آغوش‌ من ‌بود.
4. رسول‌ خدا ص در خانه‌ من‌ دفن‌ شدند.
5. فرشتگان‌ در خانه‌ من‌ بر آن‌ حضرت‌ ص گرد آمدند.
6. آن‌گاه‌ که‌ وحی‌ نزد دیگر همسران‌ پیامبر ص بر ایشان‌ نازل‌ می‌شد، آنها از نزد ایشان‌ پراکنده‌ می‌شدند و دور می‌رفتند اما چون‌ وحی‌ در کنار من‌ بر ایشان‌ نازل‌ می‌شد، با ایشان‌ در درون‌ یک‌ لحاف‌ قرار داشتم‌.
7. من‌ دختر جانشین‌ و صدیق‌ (تصدیق‌ کننده‌ نخستین) ایشان‌ هستم‌.
8. عذر و برائت‌ من‌ از آسمان‌ نازل‌ شد.
9. من‌ پاکیزه‌ آفریده‌ شدم‌ و در نکاح‌ سرور پاکیزه‌ای‌ درآمدم‌ و از بارگاه ‌خداوند أ به‌ آمرزش‌ و رزقی‌ نیکو وعده‌ داده‌ شده‌ام‌».

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ٢٧**﴾** [النور: 27].

«ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید، وارد خانه‌هایی‌ غیر از خانه‌های‌» ملکی‌ و مسکونی ‌«خود نشوید تا اجازه‌ بگیرید» یعنی: مگر آن‌که‌ اجازه‌ بگیرید و بدانید که‌ صاحبخانه‌ از حضور شما آگاه‌ شده‌ و به‌ شما اجازه‌ ورود داده‌ است‌. پس‌ چون‌ از این‌ امر مطمئن‌ شدید، آن‌گاه‌ وارد شوید.

نسفی‌ می‌گوید: «اعلام‌ به‌ صاحب‌ خانه‌ برای‌ کسب‌ اجازه‌ ورود، با گفتن‌ سبحان‌الله، یا الله اكبر، یا الحمدلله‌، یا سینه‌ صاف‌ کردن‌ است‌».

«و بر اهل‌ آن‌ خانه‌ سلام‌ گویید» با این‌ صیغه: السلام‌ علیکم‌، اجازه‌ هست‌ که‌ داخل‌ شوم‌؟ و این‌ سخن‌ را از یک تا سه‌ بار تکرار کنید. آری‌! سه‌بار اجازه‌ گرفتن ‌مستحب‌ است‌ و اگر بعد از آن‌ برای‌ دیدار کننده‌ اجازه‌ دخول‌ داده‌ شد، خوب‌ ودر غیر آن‌ باید بازگردد. اما امروزه‌ که‌ مردم‌ برای‌ خانه‌هایشان‌ دروازه‌ و زنگ ‌نصب‌ کرده‌اند، اجازه‌ گرفتن‌ با یک‌ تا سه‌ بار کوبیدن‌ در، یا به‌ صدا در آوردن ‌زنگ‌ است‌ «این‌» اجازه‌ گرفتن‌ و سلام‌ گفتن‌ «برایتان‌ بهتر است‌» از داخل‌ شدن‌ به‌طور ناگهانی‌. یعنی: برای‌ هر دو طرف‌ بهتر است‌، اعم‌ از اجازه‌ گیرنده‌ و اهل‌ آن ‌خانه‌ «باشد که‌ متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن‌ و عمل‌کردن‌ به‌ این‌ دستوراست‌.

از عدی‌بن‌ثابت‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ شده ‌است‌ که‌ فرمود: زنی‌ از انصار به‌ محضر رسول‌ خدا ص آمد و گفت: یا رسول‌الله! من‌ در خانه‌ خود بر حالی‌ قرار دارم‌ که‌ دوست‌ ندارم‌ کسی‌ مرا آن‌گونه‌ ببیند اما مردی‌ از اعضای‌ خانواده‌ام‌ پیوسته‌ بر من‌ در آن‌ حال‌ وارد می‌شود، من‌ چه‌کار باید بکنم‌؟ همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

**﴿**فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ٢٨**﴾** [النور: 28].

«پس‌ اگر در آنجا کسی‌ را نیافتید، وارد آن‌ نشوید تا به‌ شما اجازه‌ داده‌ شود» به ‌ورود در آن‌ از سوی‌ کسی‌ که‌ مالک‌ این‌ اجازه‌ است‌ «و اگر به‌ شما گفته‌ شد بازگردید پس‌ بازگردید» یعنی: اگر اهل‌ آن‌ خانه‌ به‌ شما گفتند: باز گردید! پس‌ بازگردید و بار دیگر درخواست‌ اجازه‌ از آنان‌ را تکرار نکنید «که‌ آن‌ برایتان‌ پاکی ‌را سزاوارتر است‌» ازکی‌ لکم: برای‌ شما بهتر و پاکیزه‌تر است‌ از آلوده‌شدن‌ به ‌پافشاری‌ بر دخول‌ زیرا عدم‌ پافشاریتان‌ حاکی‌ از سلامت‌ قصد، پاکی‌ نیت‌، دوری ‌از معرض‌ گمان‌ و تهمت‌ و گریز از دنائت‌ و پستی‌ است‌، در حالی‌که‌ پافشاری‌ بر دخول‌ و هر کار دیگری‌ که‌ موجب‌ ناراحتی‌ اهل‌ آن‌ خانه‌ شود، مانند کوبیدن‌ در به‌ شدت‌، بلند کردن‌ صدا و دیگر امور خلاف‌ اصول‌ معاشرت‌، دور از ادب ‌شرعی‌ می‌باشد «و خدا به‌ آنچه‌ انجام‌ می‌دهید، داناست‌» پس‌ باید کاملا به‌ هوش ‌باشید که‌ چه‌ می‌کنید.

**﴿**لَّيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ مَسۡكُونَةٖ فِيهَا مَتَٰعٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ٢٩**﴾** [النور: 29].

«بر شما گناهی‌ نیست‌ که‌ به‌ خانه‌های‌ مسکونی‌ای‌ درآیید که‌ در آنجا متاعی ‌دارید» متاع: منفعت‌ و کالاهایی‌ است‌ که‌ فروخته‌ می‌شود، یا بهره‌ و نیازی‌ است‌ که‌ باید برآورده‌ شود. این‌ خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای‌ عمومی‌ زیرا صاحبان‌ آنها، کالاها و خدمات‌ خویش‌ را در آنها قرارداده‌اند پس‌ این‌ خود در حکم‌ اجازه‌ دخول‌ برای‌ تمام‌ مردم‌ است‌. عطاء می‌گوید: «مراد از آن‌، خانه‌های‌ متروک‌ و ویران‌ است‌». «و خدا آنچه‌ را آشکار وآنچه‌ را پنهان‌ می‌دارید، می‌داند» این‌ هشدار و تهدیدی‌ است‌ برای‌ کسی‌ که‌ به‌ آداب ‌شرعی‌ ورود به‌ خانه‌ها متأدب‌ و آراسته‌ نمی‌شود.

مقاتل‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: چون‌ آیه‌ استئذان‌ نازل‌ شد، ابوبکر صدیق‌ س گفت: یا رسول‌الله! پس‌ تکلیف‌ تجار قریش‌ که‌ در میان‌ مکه‌، مدینه‌ و شام ‌رفت ‌و آمد دارند و در میان‌ راه‌ خانه‌های‌ مخصوصی‌ دارند که‌ از سکنه‌ خالی ‌است‌، چه‌ می‌شود؟ همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد.

**﴿**قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ٣٠**﴾** [النور: 30].

بعد از آن‌که‌ حکم‌ استئذان‌ ذکر شد، خدای‌ متعال‌ آن‌ را با بیان‌ حکم‌ عام ‌نگریستن‌ دنبال‌ کرده‌ می‌فرماید: «به‌ مردان‌ با ایمان‌ بگو: دیدگان‌ خود را فروبندند» در نگریستن‌ به‌ نامحرم‌ و به‌ نگاه‌ حلال‌ بسنده‌ کنند زیرا مؤمنان‌ از دیگران‌ به‌ پایبندی‌ بر این‌ ادب‌ سزاوارترند. البته‌ فروپوشیدن‌ چشم‌ از سوی ‌شخصی‌ که‌ می‌خواهد اجازه‌ ورود بگیرد، برای‌ قطع‌ اسباب‌ و مقدمات‌ زنا است‌، اسبابی‌ که‌ یکی‌ از آنها نگاه‌ کردن‌ می‌باشد. فروبستن‌ چشم‌ عبارت‌ است‌ از این‌که‌ شخص‌ بعضی‌ از نگاه‌ خویش‌ را فرو پوشد، به‌ گونه‌ای‌ که‌ آن‌ را از رؤیت‌ بازدارد زیرا (من) در آیه‌ کریمه‌، مفید بعضیت‌ است‌. علما گفته‌ اند: دلیل‌ این‌ بعضیت‌ این ‌است‌ که‌ اولین‌ نگاهی‌ که‌ از سوی‌ نگاه‌ کننده‌ بدون‌ قصد می‌افتد، بخشوده‌ است‌ «و» به‌ مردان‌ با ایمان‌ بگو: «پاکدامنی‌ ورزند» از آنچه‌ که‌ برای‌شان‌ حرام‌ است‌ «این‌» فروبستن‌ چشم‌ و پاکدامنی‌ «برای‌شان‌ پاکیزه‌تر است‌» از آلوده‌ شدن‌ به‌گمان‌ و تهمت‌ و پاکیزه‌تر است‌ از درافتادن‌ به‌ این‌ پستی‌ و دنائت‌ «زیرا خدا به‌ آنچه‌ می‌کنند، آگاه‌ است‌» این‌ هشداری‌ است‌ برای‌ کسانی‌ که‌ چشمانشان‌ را از حرام‌ فرونبسته‌، یا پاکدامنی‌ نمی‌ورزند و ترغیبی‌ است‌ برای‌ کسانی‌ که‌ مواظب‌ نگاه‌ خویش‌ بوده‌ و هر حرکت‌ و سکون‌ خویش‌ را به‌ دقت‌ و احتیاط می‌پایند.

باید دانست‌ که‌ نگاه‌ شهوت‌ آمیز به‌ روی‌ پسر (امرد)، به‌ اتفاق‌ ائمه‌ حرام‌ است‌. صاحب‌ تفسیر «الاساس‌» می‌گوید: «اما کسانی‌ که‌ نگاه‌ به‌سوی‌ امردان‌ را، نگاه‌ به‌سوی‌ مظاهر جمال‌ الهی‌ می‌دانند و این‌ کار را راهی‌ به‌سوی‌ خداوند أ می‌شناسند ـ چنان‌که‌ بعضی‌ از گروه‌های‌ مدعی‌ تصوف‌ و عرفان‌ چنین‌ می‌کنند ـ باید گفت ‌که‌ این‌ سخن‌شان‌ کفری‌ بزرگتر از کفر پرستشگران‌ بتان‌ و کفر قوم‌ لوط است‌ و این‌گروه‌ از بدترین‌ زندیقان‌ مرتدی‌ هستند که‌ قتلشان‌ به‌ اجماع‌ کل‌ امت‌ واجب ‌است‌...»[[47]](#footnote-47).

**﴿**وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ وَلَا يَضۡرِبۡنَ بِأَرۡجُلِهِنَّ لِيُعۡلَمَ مَا يُخۡفِينَ مِن زِينَتِهِنَّۚ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٣١**﴾** [النور: 31].

علما در بیان‌ سبب‌ نزول‌ گفته‌اند: اسماء بنت‌ مرثد ل در خانه‌ خود بود که‌ زنان‌ با حالتی‌ نا مناسب‌ بر وی‌ وارد شدند، به‌ طوری‌ که‌ سینه‌هایشان‌ برهنه‌ وخلخال‌ها بر پاهایشان‌ نمایان‌ بود، اسماء گفت: چه‌ زشت‌ است‌ این‌ صحنه‌! همان‌ بود که‌ نازل‌ شد: «و به‌ زنان‌ با ایمان‌ بگو: دیدگان‌ خود را» از نگریستن‌ به‌ نامحرم‌ «فرو بندند» علما با این‌ آیه‌، بر تحریم‌ نگریستن‌ زنان‌ به‌سوی‌ نامحرمان‌ استدلال ‌می‌کنند «و فرج‌های‌ خویش‌ را حفظ کنند» یعنی: بر آنان‌ لازم‌ است‌ تا به‌ همان‌ وجهی‌ که‌ به‌ مردان‌ دستور داده‌ شده‌، پاکدامنی‌ ورزند. فروبستن‌ دیدگان‌ را برحفظ فرج‌ها مقدم‌ گردانید زیرا نگاه‌، پست ‌چی‌ زنا و پیشاهنگ‌ بدکاری‌ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ جریربن‌عبدالله بجلی‌ س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: «از رسول‌ خدا ص راجع‌ به‌ نظر ناگهانی‌ پرسیدم‌، ایشان‌ به‌ من‌ دستور دادند که‌ نگاهم ‌را برگردانم‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ آن‌ حضرت‌ ص به‌ حضرت‌ علی‌ س فرمودند: «يا علي‌، لاتتبع‌ النظرة‌ النظرة، فان‌ لك ‌الأولي‌ وليس‌ لك‌ الأخرة». «ای‌ علی‌! نگاه‌ دوم‌، نگاه‌ اول‌ را دنبال‌ نكند زیرا نگاه‌ اول‌ از تو بخشوده‌ است‌ اما نگاه‌ دوم‌ چنین‌ نیست‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوسعید خدری‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «از نشستن‌ بر سر راه‌ها بپرهیزید. اصحاب ‌گفتند: یا رسول‌الله! از این‌ کار چاره‌ و گزیری‌ نداریم‌ زیرا مجالس‌ ما بر سر این‌ راه‌هاست‌ و در آن‌ با هم‌ سخن‌ می‌گوییم‌. رسول‌ خدا ص فرمودند: اگر که‌ چاره‌ای ‌ندارید پس‌ حق‌ راه‌ را به‌ آن‌ بدهید. اصحاب گفتند: یارسول‌الله! حق‌ راه‌ چیست‌؟ فرمودند: فروبستن‌ چشم‌ (از نامحرم)، نگاه ‌داشتن‌ آزار خود از دیگران‌، جواب ‌دادن‌ سلام‌، امر به‌ معروف‌ و نهی‌ از منکر».

«و» زنان‌ «زینت‌ خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات‌ و دیگر آرایشهای ‌خود را. این‌ ـ به‌ طریق‌ اولی‌ ـ نهی‌ از نمایان‌ کردن‌ مواضع‌ زینت‌ و آرایش‌ در بدن‌هایشان‌ نیز هست‌. نسفی‌ ـ که‌ حنفی‌ است‌ ـ می‌گوید: «مواضع‌ زینت‌ عبارت ‌است‌ از: سر، گوش‌ها، گردن‌، سینه‌، بازوها و ساق‌های‌ زنان‌ زیرا این‌ مواضع‌ محل ‌آویختن‌ زنجیر، گوشواره‌، گردن‌بند، دست‌ بند، خلخال‌، میخک‌ و غیره‌ است‌» آری‌! زینت‌ خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه‌ از آن‌ که‌ پیداست‌» به‌ طور طبعی‌، که‌ عبارت‌ است‌ از: لباس‌، صورت‌ و هر دو کف‌ دست‌ زن‌ زیرا در پوشاندن‌ آنها حرج‌ است‌. چنان‌که‌ نسفی‌ می‌گوید: «زن‌ ناگزیر است‌ تا اشیاء را با دستان‌ خویش ‌بگیرد و ناگزیر است‌ که‌ صورت‌ خویش‌ را برهنه‌ کند، مخصوصا در ادای‌ شهادت ‌و در محاکمه‌ و نکاح‌». ابن‌عباس‌ و قتاده‌ گفته‌اند: «زینتی‌ که‌ به‌ طور طبعی‌ پیدا و نمایان‌ است‌، عبارت‌ است‌ از: سرمه‌، دست‌ بند، حنا، انگشتر و مانند این‌ها لذا نمایان‌ ساختن‌ این‌ها برای‌ زن‌ جایز است‌». در روایت‌ دیگری‌ از ابن‌عباس‌ و ابن‌عمر ب آمده‌است: «زینتی‌ که‌ آشکار است‌، عبارت‌ از چهره‌ و هر دو کف‌ دست‌ می‌باشد». قول‌ راجح‌ در فقه‌ و شریعت‌ این‌ است‌ که: صورت‌ و کف‌ دست‌های‌ زن‌ ـ چنانچه‌ خوف‌ فتنه‌ نباشد ـ عورت‌ نیست‌ اما اگر خوف‌ فتنه‌ وجود داشت‌ و اهل‌ فسق‌وفجور در جامعه‌ بسیار بودند، پوشیدن‌ صورت‌ واجب‌ است‌.

«و باید که‌ روسری‌هایشان‌ را بر گریبان‌هایشان‌ فرو اندازند» خمر: جمع‌ خمار است‌ و آن‌ چیزی‌ است‌ که‌ سر با آن‌ پوشانده‌ می‌شود. جیوب: جمع‌ جیب‌ است‌ و آن ‌محل‌ شکاف‌ پیراهن‌ از جایی‌ است‌ که‌ سر از آن‌ داخل‌ می‌شود «و زینت‌ خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش‌ پنهانی‌ خود، مانند موی‌ و آنچه‌ را که‌ بر سر و گردن ‌و سینه‌ دارند «جز برای‌ شوهران‌ یا پدران‌شان‌ یا پدران‌ شوهران‌ یا پسران‌شان‌ یا پسران‌ شوهران‌ یا برادران‌شان‌ یا پسران‌ برادران‌ یا پسران‌ خواهران‌شان‌» در فرموده‌ حق‌ تعالی: ﴿أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ﴾ «یا پسران‌شان»، پسران‌ پسران‌ و پسران‌ دختران‌ نیز داخل ‌می‌شوند، هرچند در رده‌های‌ پایین‌ قرار داشته ‌باشند. و در: ﴿ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾ [النور: 31] (پدران ‌شوهران‌شان)، پدر بزرگ‌ (جد)، شوهر و پدر مادرشوهر نیز داخل‌ می‌شوند، هرچند در مراتب‌ پایین‌ قرارداشته‌ باشند. پس‌ در همه‌ این‌ موارد زنان‌ می‌توانند با آن‌ قسمت‌های‌ مجازی‌ از زینت‌ پنهانی‌ خویش‌ که‌ نمایان‌ است‌، در برابر این ‌محرمان‌ ظاهر شوند. در قید پسران‌ شوهران‌، پسران‌ پسران‌ شوهران‌ نیز داخل ‌می‌شوند، هرچند در رده‌های‌ پایین‌ قرار داشته‌ باشند. همچنین‌ در پسران‌ برادران‌ و پسران‌ خواهران‌، پسران‌ پسرانشان‌ نیز داخل‌ می‌شوند، هرچند در رده‌های‌ پایین‌تر قرار داشته‌ باشند. عمو و دایی‌ نیز در جواز نگریستن‌ به‌ قسمت‌های‌ مجاز بدن ‌محارمشان‌، مانند سایر محارمند ولی‌ آیه‌ مبارکه‌ از آنان‌ یاد نکرد زیرا آنان‌ به‌منزله ‌پدرند. باید دانست‌ که‌ شیرخوارگی‌ نیز چون‌ نسب‌ است‌، یعنی‌ تمام‌ نزدیکان‌ رضاعی‌، حکم‌ نزدیکان‌ نسبی‌ و سببی‌ فوق‌ را دارند پس‌ همه‌ اینان‌ محرمانی‌اند که ‌برای‌ زن‌ جایز است‌ تا در برابر آنها با زینت‌ خویش‌ ظاهر شود اما بدون‌ آرایش‌.

«یا زنان‌ همکیشتان‌» یعنی: همچنان‌ زنان‌ مسلمان‌ می‌توانند، در برابر زنان ‌مسلمان‌ آزاد همانند خود، با زینت‌ خویش‌ ظاهر شوند، همچون‌ زنانی‌ که ‌خدمتکار، یا همدم‌ و هم‌صحبت‌ آنانند و به‌ حکم‌ خدمت‌ یا صحبت‌ با آنان ‌معاشرت‌ و آمیزش‌ دارند. کنیزان‌ نیز در جمله‌ اینان‌ داخل‌ می‌شوند. علما گفته‌ اند: زنان‌ کفار ـ اعم‌ از اهل‌ ذمه‌ و غیرآنان‌ ـ از این‌ حکم‌ خارج‌ اند بنابراین‌، جمهور فقها برآنند که‌ بر زن‌ مسلمان‌ نمایان‌ ساختن‌ چیزی‌ از جسمش‌ ـ بجز روی‌ و هردو کف‌ دستش‌ ـ در نزد زن‌ کافر جایز نیست‌ تا زن‌ کافر محاسن‌ و زیبایی‌هایش‌ را برای‌ شوهرش‌ یا دیگران‌ توصیف‌ نکند بنابراین‌، زن‌ کافر نسبت‌ به‌ زن‌ مسلمان ‌همچون‌ مرد بیگانه‌ است‌. اما زن‌ مسلمان‌ می‌داند که‌ وصف‌ کردن‌ زنان‌ بیگانه‌ در نزد شوهرش‌ جایز نیست‌ لذا خود را از آن‌ بازمی‌دارد چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌روایت‌ ابن‌مسعود س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «زن‌ نباید با زن‌ دیگر هم‌ صحبت‌ شده‌ و سپس‌ او را برای‌ شوهرش‌ توصیف‌ کند چنان‌که‌ گویی ‌شوهرش‌ به‌سوی‌ او می‌نگرد». ولی‌ در نزد حنبلی‌ها، زن‌ کافر می‌تواند به‌سوی‌ آن ‌بخش‌ از بدن‌ زن‌ مسلمان‌ نگاه‌ کند که‌ زن‌ مسلمان‌ به‌ وی‌ می‌نگرد. اما عورت‌ زن ‌نسبت‌ به‌ زن‌ ـ مطلقا ـ فقط ما بین‌ ناف‌ و زانوست‌. «یا ملک‌ یمین‌هایشان‌» یعنی: زن‌ مسلمان‌ می‌تواند، قسمت‌های‌ مجاز از زینت‌ خود را در برابر بردگانش‌ ـ یعنی ‌غلامان‌ و کنیزانش‌، چه‌ مسلمان‌ باشند و چه‌ کافر ـ آشکار سازد «یا مردان ‌بی‌رغبت‌ به‌ زنان‌ که‌ پیرو شمایند» یعنی: زن‌ مسلمان‌ می‌تواند، قسمت‌های‌ مجاز از زینت‌ خود را در برابر مردانی‌ که‌ تابع‌ خانواده‌اند، مانند خادم‌، اجیر، یا خصی (مرد بی‌ شهوت‌ جنسی) یا مخنث‌، یا ابله‌، آشکار سازد زیرا اینان‌ فقط به‌ دنبال ‌نان‌ و آب‌ خویش‌اند و هیچ‌ یک‌ به‌ زنان‌ شهوت‌ و حاجتی‌ ندارند «یا کودکانی‌ که‌ بر عورتهای‌ زنان‌ وقوف‌ حاصل‌ نکرده‌اند» یعنی: زن‌ مسلمان‌ می‌تواند، قسمت‌های ‌مجاز از زینت‌ خود را در برابر چنین‌ کودکانی‌ آشکار سازد. شایان‌ ذکر است‌ که‌ به‌ انسان‌ تا آن‌گاه‌ «طفل‌» گفته‌ می‌شود که‌ مراهق‌ نشده‌ و به‌ حد شهوت‌ جماع‌ نرسیده ‌باشد و به‌ حرکات‌ و مواضع‌ فتنه‌انگیز و دلربای‌ زنان‌ متوجه‌ نشده‌ و التفاتی‌ نکند؛ مثلا آهنگ‌ لطیف‌ و هیجان‌ برانگیز صدای‌ زنانه‌ و حرکات‌ عشوه‌گرانه‌ آنان‌ را باحس‌ شهوانی‌، احساس‌ نکند «و نباید زمین‌ را با پاهایشان‌ بکوبند تا آنچه‌ از زینت‌شان‌ را که‌ نهان‌ می‌دارند، معلوم‌ گردد» یعنی: زن‌ نباید در هنگام‌ راه ‌رفتن‌ پاهای‌ خود را بر زمین‌ بکوبد تا صدای‌ پای‌ برنجن‌ (جرس) وی‌ شنیده‌ شود و این‌ شامل‌ هر حرکت ‌دیگری‌ نیز که‌ به‌ فتنه‌ و فساد بینجامد می‌شود، مانند حرکت ‌دادن‌ دست‌ با دستبندها، حرکت‌دادن‌ زنگوله‌ها در موهای‌ سر، استعمال‌ عطر و آرایش‌ درهنگام‌ بیرون‌ رفتن‌ از خانه‌.

احناف‌ با استدلال‌ به‌ این‌ آیه‌ گفته‌اند: صدای‌ زن‌ عورت‌ است‌ زیرا وقتی‌ صدای ‌زنگ‌ پای‌ او مورد نهی‌ باشد، صدای‌ خود وی‌ به‌طریق‌ اولی‌ عورت‌ است‌. زجاج‌ می‌گوید: «صدای‌ ابزارآلات‌ زینت‌ زنان‌، از آشکار ساختن‌ آنها شهوت‌ انگیزتر است‌». «و ای‌ مؤمنان‌! همگی‌ به‌ درگاه‌ خدا توبه‌ کنید» و در این‌که‌ توبه‌ کردن‌ فرضی‌از فرایض‌ دین‌ است‌، هیچ‌ اختلافی‌ نیست‌. آری‌! توبه‌ کنید «باشد که‌ رستگار شوید» و به‌ سعادت‌ دنیا و آخرت‌ نایل‌ آیید.

نسفی‌ می‌گوید: «بنده‌ هر چند کوشش‌ کند، باز هم‌ در امتثال‌ اوامر و نواهی ‌خدای‌ متعال‌ از سهو و قصور خالی‌ نیست‌، از این‌ جهت‌ است‌ که‌ حق‌ تعالی‌ تمام‌ مؤمنان‌ را به‌ توبه‌ سفارش‌ کرده‌ است‌».

خلاصه‌ این‌که: عورت‌ بر چهار قسم‌ است:

1. عورت‌ مرد با مرد: نگریستن‌ مرد به‌سوی‌ تمام‌ بدن‌ مرد دیگری‌ ـ بجز ما بین ‌ناف‌ تا زانوی‌ او ـ جایز است‌ . البته‌ برای‌ مردان‌ خوابیدن‌ در کنار هم‌ جایز نیست ‌زیرا رسول‌ خدا ص زنان‌ و مردان‌ را از خوابیدن‌ و هم‌بستر شدن‌ در زیر یک‌ جامه‌ با هم‌ جنس‌ خود نهی‌ کرده‌اند. هم‌آغوش‌ شدن‌ و روبوسی‌ مرد با مرد نیز مکروه ‌است‌، مگر این‌که‌ شخص‌ فرزند خود را از روی‌ شفقت‌ ببوسد. گفتنی‌ است‌ که ‌مصافحه‌ با دست‌ مستحب‌ است‌ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است‌.
2. عورت‌ زن‌ با زن: همانند عورت‌ مرد با مرد است‌ و در هنگام‌ بیم‌ فتنه‌، خوابیدن‌ زنان‌ با یک‌دیگر در پهلوی‌ هم‌ جایز نیست‌.
3. عورت‌ زن‌ با مرد: اگر زن‌ نسبت‌ به‌ مرد بیگانه‌ بود، تمام‌ بدن‌ وی‌ نسبت‌ به‌ او عورت‌ است‌ و نگاه‌کردن‌ به‌سوی‌ چیزی‌ از بدن‌ وی‌ ـ جز روی‌ و هر دو کف ‌دستش‌ ـ جایز نیست‌. ولی‌ ابوحنیفه‌ نگاه ‌کردن‌ به‌سوی‌ زن‌ بیگانه‌ را برای‌ یک ‌بار جایز شمرده‌، در صورتی‌ که‌ بیم‌ فتنه‌ نبود. نگاه‌ کردن‌ به‌سوی‌ زن‌ بیگانه‌ برای ‌خواستگاری‌، در هنگام‌ دادوستد، در هنگام‌ تحمل‌ و برعهده‌ گرفتن‌ شهادت‌ و نیز برای‌ پزشک‌ امانتدار جایز است‌.
4. عورت‌ مرد با زن: اگر مرد نسبت‌ به‌ زن‌ بیگانه‌ بود، عورت‌ مرد نسبت‌ به‌ وی ‌از میان‌ ناف‌ تا زانوست‌.

صاحب‌ تفسیر «فی‌ ظلال‌ القرآن‌» می‌گوید: «هدف‌ اسلام‌، به‌ وجود آوردن‌ جامعه‌ پاکیزه‌ای‌ است‌ که‌ شهوت‌ها در هر آن‌ و هر لحظه‌، در آن‌ برانگیخته‌ نشود زیرا انگیزش‌ لحظه‌ به‌ لحظه‌ و بی‌مهار شهوت‌، به‌ آنچنان‌ آتشفشان‌ شهوانی‌ای ‌می‌انجامد که‌ نه‌ خاموش‌ می‌شود و نه‌ سیراب‌... لذا یک‌ لحظه‌ نگاه‌ خاینانه‌، یک ‌لحظه‌ حرکت‌ عشوه‌گرانه‌ و تهییج‌کننده‌، یک‌ صحنه‌ از آرایش‌ شهوت‌ برانگیز و یک‌ منظره‌ از پیکره‌ برهنه‌... کافی‌ است‌ که‌ این‌ آتشفشان‌ جنون‌وار حیوانی‌ را تحریک‌ کرده‌ و زمام‌ اعصاب‌ و اراده‌ را از کف‌ با کفایتان‌ برباید، چه‌ رسد به‌شهوت‌ بارگان‌ بی‌هنری‌ که‌ همیشه‌ در گنداب‌ شهوت‌بارگی‌ می‌لولند.. و مسلم ‌است‌ که‌ نتیجه‌، چیزی‌ جز هرج‌ و مرج‌ بی‌مهار شهوانی‌، یا بیماری‌های‌ عصبی‌ وعقده‌های‌ روانی‌ ناشی‌ از سرکوب‌ شهوت‌ بعد از تهییج‌ پیاپی‌ آن، نیست‌».

**﴿**وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ٣٢**﴾** [النور: 32].

«و همسر دهید ایم ‌هایتان‌ را» ایم: مرد بی‌همسر و زن‌ بی‌شوهر است‌، چه‌ بکر باشد و چه‌ بیوه‌. باید دانست‌ که‌ نکاح‌ سنتی‌ از سنتهای‌ مؤکده‌ است‌، به‌دلیل‌ این ‌حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص: «النكاح‌ من‌ سنتی‌ فمن‌ رغب‌ عن‌ سنتی‌ فلیس‌ منی». «نكاح‌ از سنت‌ من‌ است‌ پس‌ كسی‌ كه‌ از سنت‌ من‌ اعراض‌ كرد، از من‌ نیست‌». ولی‌ داشتن‌ قدرت‌ بر نکاح‌ و برآمدن‌ از عهده‌ تکالیف‌ آن‌ شرط است‌. امر در آیه ‌مبارکه‌ ـ نزد جمهور علما ـ برای‌ استحباب‌ است‌. «و» نیز همسر دهید «غلامان‌ و کنیزان‌ درستکار خود را» که‌ در تحت‌ ملکیت‌ شما قرار دارند. مراد از صلاح‌ ودرستکاری‌ آنها: مؤمن‌ بودنشان‌ است‌ «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل‌ خویش‌ آنان‌را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن‌ زنان‌ و مردانتان‌ به‌سبب‌ فقر آنان‌ امتناع ‌نورزید زیرا کسی‌ که‌ ازدواج‌ کند، خدای‌ ﻷ‌ او را توانگر می‌کند، با بخشیدن ‌غنای‌ نفس‌ و غنای‌ مال‌ به‌ وی‌ «و خداوند گشایشگر است‌» و توانگر ساختن‌ آن ‌بندگان‌ فقیرش‌، چیزی‌ از فراخنای‌ ملک‌ وی‌ کم‌ نمی‌کند. «داناست‌» به‌ مصالح‌ ومنافع‌ خلقش‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «سه‌کس‌ اند که‌ یاری ‌نمودنشان‌ بر خدای‌ ﻷ ‌حق‌ و ثابت‌ است:

1. نکاح‌کننده‌ای‌ که‌ قصد عفت‌ و پاکدامنی‌ دارد.
2. مکاتبی‌ که‌ قصد دارد تا با پرداخت‌ وجه‌ آزادی‌ خود، از قید بردگی‌ آزاد شود.
3. جهادگر در راه‌ خدا أ».

**﴿**وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ إِنۡ أَرَدۡنَ تَحَصُّنٗا لِّتَبۡتَغُواْ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَمَن يُكۡرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعۡدِ إِكۡرَٰهِهِنَّ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٣٣**﴾** [النور: 33].

«و کسانی‌ که‌ اسباب‌ ازدواج‌ را نمی‌یابند، باید پاکدامنی‌ پیشه‌ کنند» یعنی: کسانی‌که‌ هزینه‌های‌ ازدواج‌ ـ از قبیل‌ مهر و نفقه‌ ـ را نمی‌یابند، یا کسانی‌ که‌ همسر مناسبی‌ نمی‌یابند، باید از فروافتادن‌ در باتلاق‌ زنا و حرام‌، عفت‌ و پاکدامنی ‌ورزند؛ با روزه‌ گرفتن‌، تفکر، ذکر و دوری‌ جستن‌ از هر منظره‌ تهییج‌ کننده‌ای‌ «تا خدا آنان‌ را از فضل‌ خویش‌ بی‌نیاز گرداند» یعنی: برای‌شان‌ روزیی‌ عنایت‌ کند که‌ به ‌وسیله‌ آن‌ توانگر شده‌ و قدرت‌ ازدواج‌ را پیدا کنند «و کسانی‌ از ملک‌ یمین‌هایتان ‌که‌ در پی‌ مکاتب‌ ساختن‌ خود هستند» کتاب‌ و مکاتب: این‌ است‌ که‌ مولی‌ به‌ برده‌اش ‌در برابر مالی‌ که‌ به‌ اقساط به‌ وی‌ می‌پردازد، امکان‌ بدهد که‌ خود را از او بازخرید کند و چون‌ آن‌ مبلغ‌ را پرداخت‌، آزاد می‌شود «پس‌ اگر در آنان‌ خیری‌ یافتید، مکاتب‌شان‌ سازید» یعنی: با آنان‌ عقد کتابت‌ ببندید. مراد از یافتن‌ خیر در آنان: توانایی‌شان‌ بر پرداخت‌ وجه‌ کتابت‌ است‌ «و از مال‌ خداوند که‌ به‌ شما ارزانی‌ داشته‌، به‌ آنان‌ بدهید» با کاستن‌ از مبلغ‌ بازخرید آنان‌ . یعنی: درصورتی‌ که‌ وجه‌ بازخرید خود را تماما پرداخته‌ باشند، از آن‌ مبلغ‌ به‌ آنان‌ چیزی‌ برگردانید.

نسفی‌ می‌گوید: «این‌ فرمانی‌ است‌ بر وجه‌ وجوب‌ برای‌ مسلمانان‌، که‌ باید به ‌بردگان‌ مکاتب‌ خود کمک‌ مالی‌ کنند، سهم‌ آنان‌ را از زکات‌ بپردازند و با هر وسیله‌ مشروع‌ دیگری‌ به‌ آزادی‌ آنها کمک‌ کنند و در این‌ کار به‌ رسول‌ خدا ص وپیروان‌ راستینشان‌ اقتدا نمایند. اینک‌ به‌ این‌ آمار توجه‌ کنید: رسول‌ خدا ص خود (63) برده‌ را آزاد کردند. عائشه‌ ام‌المؤمنین‌ (67) برده‌ را آزاد کرد. عباس‌عموی‌ پیامبر ص (70) برده‌ را. حکیم‌ بن‌ حزام‌ س (100) برده‌ را. عبدالله بن‌عمر (1000) برده‌ را. عبدالرحمن‌ بن‌عوف‌ س سی‌هزار برده‌ را... و از این‌ نمونه‌ها در تاریخ‌ اسلام‌ بسیار داریم‌». البته‌ یکی‌ از عوامل‌ مهم‌ از بین‌ رفتن‌ تدریجی‌ بردگی‌ در جامعه‌ اسلامی‌ نیز، همین‌ روش‌ ستوده‌ مسلمانان‌ بوده‌ است‌.

«و کنیزان‌ خود را اگر خواهان‌ پرهیزکاری‌ باشند» یعنی: اگر خواهان‌ پاکدامنی ‌باشند «به‌ بغاء وادار نکنید» بغاء: تن‌ دادن‌ زنان‌ به‌ زنا دربرابر دریافت‌ مزد است ‌«برای‌ این‌که‌ بهره‌ زندگانی‌ دنیا را به‌ دست‌ آرید» از مبالغی‌ که‌ کنیز با فروختن‌ شرمگاه‌ خود برای‌ شما می‌اندوزد. عادت‌ اعراب‌ چنین‌ بود که‌ کنیزان‌ خود را به‌فحشا وامی‌داشتند و از آنان‌ بر این‌ کار مالیات‌ می‌گرفتند در حالی‌که‌ آنان‌ خواستار عفت‌ و پاکدامنی‌ بودند پس‌ باید دانست‌ که‌ قید: (اگر خواهان‌ پرهیزگاری‌ باشند) شرط نهی‌ نیست‌ بلکه‌ شرط تصور و تحقق‌ اجبار است‌ زیرا اجبار متصور نیست ‌مگر همراه‌ با اراده‌ پاکدامنی‌ لذا کسی‌ که‌ کنیز راضی‌ به‌ عمل‌ زنا را به‌ این‌ عمل‌دستور می‌دهد، اجبار کننده‌ وی‌ نامیده‌ نمی‌شود. بنابراین‌، از قید: (اگر خواهان‌پرهیزگاری‌ باشند)، این‌ معنی‌ برنمی‌آید که‌ اگر خود کنیزان‌ خواهان‌ عفت‌ نبودند، باکی‌ نیست‌ که‌ به‌ عمل‌ زنا اجازه‌ داده‌ شوند و شما بتوانید آنها را به‌ زنا وادار کنید. «و هرکس آنان‌ را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت‌ خدا پس‌ از اجبار کردن‌ آنان‌، آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» اگر توبه‌ کنند زیرا هرچند به‌زور و اکراه‌ به‌ ارتکاب‌ عمل‌ زنا واداشته ‌شده‌اند اما چه‌بسا که‌ به‌ حکم‌ سرشت‌ و طبیعت‌ بشری‌، در خلال‌ عمل‌ زنا از شایبه ‌میل‌ و رغبت‌ به‌ آن‌ خالی‌ نباشند ولی‌ چون‌ اساس‌ عمل‌ برمبنای‌ اجبار و فشار است‌، خدای‌ متعال‌ نسبت‌ به‌ این‌ کنیزان‌ آمرزگار و مهربان‌ می‌باشد.

مفسران‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گویند: آیه‌ مبارکه‌ درباره‌ عبدالله بن‌ابی‌ رئیس ‌منافقان‌ نازل‌ شد که‌ شش‌ کنیز داشت‌ و همه‌ را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی ‌وضع‌ کرده‌ بود.

**﴿**وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖ وَمَثَلٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ٣٤**﴾** [النور: 34].

«و به‌راستی‌ به‌سوی‌ شما آیاتی‌ مبینات‌» یعنی: روشن‌ و روشنگر «و مثلی‌ از کسانی‌ که‌ پیش‌ از شما گذشتند» یعنی: خبری‌ از داستانهای‌ شگفت‌ آور وعبرت‌آموز امت‌های‌ پیشین‌ «و موعظه‌ای‌ برای‌ پرهیزگاران‌ نازل‌ کرده‌ایم‌» که‌ بویژه ‌پرهیزگاران‌ از آن‌ بهره‌ می‌گیرند. پس‌ هرکس از آیات‌ روشن‌ و اندرزهای‌ مبرهن ‌قرآن‌ بهره‌ نگیرد، یقینا میان‌ او و قرآن‌ حجابی‌ قراردارد.

**﴿**ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ٣٥**﴾** [النور: 35].

«الله نور آسمان‌ها و زمین‌ است‌» نور: در لغت‌ روشنی‌ و پرتوی‌ است‌ که‌ اشیاء را با انعکاس‌ و بازتاب‌ خود منور و نمایان‌ می‌کند و آنها را بر چشم‌ها می‌تاباند.آری‌! خداوند أ نوری‌ است‌ که‌ قوام‌ و نظام‌ کائنات‌ و هستی‌ از اوست‌... هدایتگری‌ است‌ که‌ رهبری‌ کاینات‌ به‌ اوست‌ و هموست‌ که‌ آسمان‌ها و زمین‌ را ـ با سامان‌دهی‌ احوال‌ اهالی‌ آنها و کمال‌ تدبیر و رهبری‌ خویش‌ ـ برای‌ کسانی‌ که‌ درآنها به‌سر می‌برند، روشن‌ و روشنگر گردانیده‌ است‌. البته‌ قلب‌ رسول‌ خدا ص این‌نور الهی‌ را به‌ طور کامل‌ دریافته‌ بود. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ چون ‌رسول‌ خدا ص از طایف‌ ـ در آن‌ سفر پر مشقت‌ خویش‌ که‌ به‌ قصد دعوت‌ اهالی‌ آن‌ عازم‌ گردیده‌ بودند ـ بر می‌گشتند، چنین‌ دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك‌ الذي‌ أشرقت‌ به‌ الظلمات‌، وصلح‌ عليه‌ أمر الدنيا والآخرة». «به‌ نور روی‌ تو كه‌ به ‌وسیله ‌آن‌ تاریكی‌ها درخشان‌ و كار دنیا و آخرت‌ سامان‌ یافته‌ است‌، پناه‌ می‌برم‌...». «مثل‌ نور او» یعنی: نوری‌ که‌ از حق‌ تعالی ‌باز می‌تابد و آن‌ را در دل‌ بنده‌ مؤمن‌ خویش‌ قرار داده‌ است‌ «مانند مشکاتی‌ است‌» مشکات: طاقچه‌ای‌ است‌ که‌ در آن‌ چراغ‌ را می‌گذارند و نور چراغ‌ در آن‌ پرتو و شعاعی‌ بهتر و بازتابی‌ فراگیرتر پیدا می‌کند «که‌ در آن‌» مشکات‌ «چراغی‌ است‌ و آن‌ چراغ‌ در قندیلی‌ است‌» یعنی: آن‌ چراغ‌ در درون‌ شیشه‌ و آبگینه‌ای‌ است‌، بدین‌ جهت‌، نور و روشنی‌ آن‌ بیشتر و قوی‌تر است‌ «آن‌ قندیل‌ گویی‌ کوکبی‌ دری‌ است‌» یعنی: گویی‌ آن‌ شیشه‌، اختری ‌درخشان‌ شبیه‌ در وگوهر است‌. ضحاک‌ می‌گوید: «کوکب‌ دری‌، ستاره‌ زهره ‌است‌». «که‌ افروخته‌ می‌شود» آن‌ شیشه‌ «از» روغن‌ «درخت‌ بابرکت ‌زیتونی‌» گفته‌ اند: از برکت‌ درخت‌ زیتون‌ این‌ است‌ که‌ میوه‌ آن‌ هم‌ نان‌ خورش‌ است‌، هم‌ روغن‌، هم‌ پیراینده‌ پوست‌، هم‌ آتش‌افروز و هیچ ‌چیز از درخت‌ زیتون ‌نیست‌ مگر این‌که‌ در آن‌ منفعتی‌ وجود دارد «که‌» آن‌ درخت‌ خجسته‌ زیتون‌ «نه‌ شرقی‌ است‌ و نه‌ غربی‌» یعنی: آن‌ درخت‌، درختی‌ است‌ که‌ هیچ‌چیز آن‌ را از نورخورشید در حجاب‌ قرار نمی‌دهد زیرا موقعیت‌ آن‌ در کوهی‌ بلند یا در وسط تپه‌ای‌ زرع‌ شده‌ای‌ است‌ که‌ خورشید بر آن‌ فقط در وقت‌ طلوع‌ یا غروب‌ نمی‌دمد بلکه‌ از اول‌ تا آخر روز در معرض‌ تابش‌ نور خورشید قرار دارد «نزدیک‌ است‌ که‌ روغنش‌ روشنی‌ بخشد ـ هرچند آتشی‌ به‌ آن‌ نرسیده‌ باشد» یعنی: گویی‌ روغن‌ آن‌ ـ به‌جهت‌ زلالیت‌ و درخشش‌ خود ـ حتی‌ قبل‌ از آنکه‌ آتشی‌ بدان‌ برسد، می‌درخشد زیرا روغن‌ اگر صاف‌ و زلال‌ باشد، از دور دارای‌ شعاع‌ و پرتو است‌.

ابن‌عباس‌ س در معنی‌ آن‌ می‌گوید: «چنان‌که‌ روغن‌ صاف‌ و زلال‌ قبل‌ از رسیدن‌ آتش‌ به‌ آن‌ می‌درخشد و هنگامی‌ که‌ آتش‌ به‌ آن‌ رسید، بر درخشش‌ خود می‌افزاید و همچنین‌ است‌ قلب‌ مؤمنی‌ که‌ قبل‌ از رسیدن‌ علم‌ به‌ آن‌، به‌ هدایت ‌عمل‌ می‌کند ولی‌ چون‌ علم‌ به‌ آن‌ رسید، بر هدایت‌ خویش‌ می‌افزاید و بر آن‌ نوری ‌بر نوری‌ افزوده‌ می‌شود». از همین‌ باب‌ است‌ حدیث‌ شریف: «اتقوا فراسة‌ المؤمن‌ فإنه ‌ينظر بنور الله». «از فراست‌ و تیزبینی‌ مؤمن‌ پروا كنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری‌ بر روی‌ نوری‌ است‌» زیرا چراغ‌ خود نوری‌ است‌، شیشه‌ نور دیگری‌ است‌ و انعکاس‌ آن‌ از چراغدان‌ نوری‌ دیگر «خدا هرکه‌ را بخواهد با نور خویش‌ هدایت ‌می‌کند» و او را به‌ حق‌ می‌رساند ـ یا با الهامی‌ از جانب‌ خویش‌، یا به‌ وسیله‌ نگرش‌ خود او در دلایل‌ حق‌ «و خداوند برای‌ مردم‌ مثل‌ها می‌زند» یعنی: حقایق‌ را ـ برای ‌نزدیک ‌ساختن‌ آنها به‌ فهم‌ها ـ با اشباه‌ و همانندهای‌ آنها بیان‌ می‌دارد «و خدا به‌هر چیزی‌ داناست‌» پس‌ او به‌ کسانی‌ که‌ مستحق‌ هدایتند و کسانی‌ که‌ مستحق ‌گمراهی‌ می‌باشند، داناتر است‌.

این‌ آیه‌ عظیم‌ الشأن‌، مثلی‌ برای‌ انوار قرآن‌ در قلب‌ مؤمن‌ است‌. یعنی: چنان‌که ‌چراغ‌ موصوف‌، پرتو و درخششی‌ مضاعف‌ دارد، همچنان‌ قرآن‌ سرچشمه ‌درخشش‌ هدایت‌هاست‌. پس‌ چراغ‌ قرآن‌ است‌، شیشه‌ قلب‌ مؤمن‌، چراغدان‌ فهم‌ و زبان‌ وی‌ و درخت‌ بابرکت‌ هم‌ درخت‌ وحی‌ و شریعت‌ است‌ که‌ نه‌ شرقی‌ و نه‌ غربی ‌است‌. یا ـ به‌ تعبیر علوم‌ معاصر ـ می‌توانیم‌ بگوییم‌ که: لامپ‌ برق‌ نورش‌ را از مولد برق‌ می‌گیرد و مولد برق‌ مکانی‌ دارد و به‌ محرکی‌ نیاز دارد پس‌ لامپ‌ نور، قلب‌ مؤمن‌ است‌، مولد نور شریعت‌ است‌، کارگاه‌ تولید مسجد است‌ و محرک‌ آن ‌تسبیح‌ و ذکر و نماز و نیایش‌... و نزدیک‌ است‌ که‌ حجتهای‌ قرآن‌ بدرخشد هرچند که‌ خوانده‌ هم‌ نشود چنان‌که‌ نزدیک‌ است‌ روغن‌ زلال‌ زیتون‌ بدرخشد، هرچند بر آن‌ آتشی‌ افروخته‌ نشود. نور مؤمن‌ از دو منبع‌ است‌، نور فطرت‌ و نور شریعت‌ پس‌ هرگاه‌ نور فطرت‌ و نور شریعت‌ در انسانی‌ جمع‌ شد، او در کمال‌ تعالی ‌انسانی‌ خویش‌ خواهد بود.

باید دانست‌ که‌ باری‌تعالی‌ آفریننده‌ نور حسی‌ در آسمان‌ها و زمین‌ است‌ اما او خود از انوار حسی‌ نیست‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «قلب‌ها بر چهار نوع‌ اند:

1. قلبی‌ است‌ صاف‌ و بی‌غش‌ که‌ مانند چراغی‌ می‌درخشد.
2. قلبی‌ است‌ که‌ در غلاف‌ قرار داشته‌ و به‌ غلاف‌ خود بسته‌ شده‌ است‌.
3. قلبی‌ است‌ که‌ واژگون‌ شده‌ است‌.
4. قلبی‌ است‌ که‌ منقلب‌ شده‌ است‌.

اما قلب‌ صاف‌ و بی‌غش‌، قلب‌ مؤمن‌ است‌ و چراغ‌ آن‌ نور آن‌ است‌. قلب‌ در غلاف‌، قلب‌ کافر است‌. قلب‌ واژگون‌ شده‌ قلب‌ منافق‌ است‌ که‌ حق‌ را شناخته‌ سپس‌ منکر آن‌ گشته‌. اما قلب‌ برگردانده‌ شده‌ قلبی‌ است‌ که‌ در آن‌ ایمان‌ و نفاق‌ هر دو وجود دارد، که‌ صفت‌ ایمان‌ در آن‌، مانند صفت‌ بذری‌ است‌ که‌ آن‌ را آب ‌پاکیزه‌ رشد و نمو می‌دهد و صفت‌ نفاق‌ در آن‌ مانند صفت‌ زخمی‌ است‌ که‌ خون‌ و زردآب‌ آن‌ را رشد می‌دهد...».

**﴿**فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ٣٦**﴾** [النور: 36].

ابن‌ کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که‌ خدای‌ متعال‌ قلب‌ مؤمن‌ را به‌ چراغی‌ در شیشه‌ای‌ صاف‌ بسان‌ قندیل‌ تشبیه‌ کرد، اینک‌ محل‌ و جایگاه‌ این‌ قندیل‌ را که‌ مساجدند بیان‌ می‌کند: «در خانه‌هایی‌ که‌ خدا اجازه‌ داده‌ است‌ که‌ رفعت‌ یابند» یعنی: در مساجدی‌ که‌ خدا أ فرمان‌ داده‌ تا مورد تعظیم‌ و حرمت‌ قرار گیرند و شأن‌ وجایگاه‌ آنها رفیع‌ و قدر و منزلت‌ آنها والا باشد و از پلیدی‌ها و نجاست‌ها پاک ‌گردانیده‌ شوند و نیز رخصت‌ داده‌ که‌ آن‌ خانه‌ها برافراشته‌ و بلندوبالا بنا شوند «و نامش‌ در آنها یاد شود» با اذان‌ و نماز و تسبیح‌ و سایر ذکرها پس‌ اینها بهترین‌ خانه‌های‌ روی‌ زمین‌اند «در آنها برای‌ او در صبح‌ و شام‌» یعنی: در اوایل‌ و اواخر روز «تسبیح‌ گفته‌ می‌شود» آصال: جمع‌ الجمع‌ است‌ زیرا جمع‌ أصل‌ است‌ و أصل‌ خود جمع‌ اصیل‌ می‌باشد که‌ به‌ آخر روز اطلاق‌ می‌شود. خدای‌ متعال‌ (غدو: بامداد) را به‌ صیغه‌ مفرد ذکر کرد زیرا در آن‌ یک‌ نماز بیشتر نیست‌ اما (آصال) را به‌ صیغه‌ جمع‌ یاد کرد زیرا از نیمه‌ روز تا شامگاه‌، یعنی‌ چهار نماز دیگر را در بر می‌گیرد.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ بن ‌مالک‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «هر که‌ خدای‌ ﻷ‌ را دوست‌ دارد، باید مرا دوست‌ داشته‌ باشد و هرکه‌ مرا دوست‌ دارد، باید اصحابم‌ را دوست‌ داشته‌ باشد و هرکه‌ اصحابم‌ را دوست ‌دارد، باید قرآن‌ را دوست‌ داشته‌ باشد و هرکه‌ قرآن‌ را دوست‌ دارد، باید مساجد را دوست‌ داشته‌ باشد زیرا مساجد خانه‌های‌ خداوند أ و بناهای‌ وی‌اند که‌ او به‌رفعت ‌دادن‌ آنها امر فرموده‌ و در آنها برکت‌ نهاده‌ است‌، مساجد مبارک‌ وخجسته‌اند و اهل‌ آنها نیز مبارک‌ و خجسته‌ اند، مساجد محفوظند و اهل‌ آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش‌ هستند و خدای‌ ﻷ‌ در برآوردن‌ حوایج‌ ونیازهایشان‌ است‌، آنان‌ در مساجد خویشند و خدای‌ ﻷ‌ از پشت‌ سرشان ‌(حامی‌ و نگهبان‌شان‌)». ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «مساجد خانه‌های‌ خداوند أ در زمین‌ اند که‌ بر اهالی‌ آسمان‌ روشنی‌ می‌افگنند چنان‌که‌ ستارگان‌ بر اهل‌ زمین ‌روشنی‌ می‌افگنند». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «کسی‌ که‌ مسجدی‌ را برای‌ خداوند بنا کند، خدای‌ ﻷ‌ برایش‌ خانه‌ای‌ را در بهشت‌ بنا می‌کند».

حکم‌ زینت‌دادن‌ و آراستن‌ مساجد: امام‌ ابوحنیفه / می‌گوید: «باکی‌ نیست‌ که‌ مساجد نقش‌ونگار شده‌ و به‌ آب‌ طلا اندوده‌ شوند چنان‌که‌ عمر بن‌ عبدالعزیز س مسجدالنبی‌ ص را نقش ‌و نگار کرد و کسی‌ هم‌ بر وی‌ ایرادی‌ نگرفت‌». اما جمعی‌ از علما این‌ کار را مکروه‌ دانسته‌ و به‌ این‌ حدیث‌ شریف‌ استدلال‌ کرده‌اند: «قیامت‌ برپا نمی‌شود تا آن‌گاه‌ که‌ مردم‌ در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان‌ ذکر است‌ که‌ دعا در هنگام‌ ورود به‌ مساجد مسنون‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ رسول‌ خدا ص آمده‌ است: «هرگاه‌ یکی‌ از شما به‌ مسجد درآمد، باید بگوید: اللهم‌ افتح‌ لي‌ أبواب‌ رحمتك: بارخدایا! درهای‌ رحمتت‌ را بر رویم‌ بگشای‌. و چون ‌از مسجد خارج‌ شد، باید بگوید: اللهم‌ إني‌ أسألك‌ من‌ فضلك: بارخدایا! من‌ از تو، از فضلت‌ می‌طلبم‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «چون‌ مردی‌ را دیدید که‌ به‌ مسجد رفت ‌و آمد دارد وبدان‌ عادت‌ کرده‌ پس‌ به‌ مؤمن‌ بودن‌ وی‌ گواهی ‌دهید».

**﴿**رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوۡمٗا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلۡقُلُوبُ وَٱلۡأَبۡصَٰرُ٣٧**﴾** [النور: 37].

«مردانی‌» در بامداد و شامگاه‌ برای‌ خدای‌ ﻷ‌ در مساجد نماز می‌گزارند «که‌ آنان‌ را هیچ‌ تجارت‌» و معامله‌ای‌ در سفر «و خریدوفروشی‌» در حضر «از ذکر خدا» به‌ اسمای‌ حسنای‌ وی‌ با دل‌ و زبان‌ «و» از «برپاداشتن‌ نماز» در اوقات‌ آنها بدون‌ تأخیر «و» از «پرداخت‌ زکات‌» فرض‌ «بازنمی‌دارد» و به‌ خود مشغول ‌نمی‌کند. ابن‌عباس‌ س می‌گوید: در مدینه‌ مردانی‌ بودند که‌ به‌ طلب‌ فضل‌ و نعمت‌ خدا أ خریدوفروش‌ و معامله‌ می‌کردند و چون‌ صدای‌ اذان‌ را می‌شنیدند، آنچه‌ را در دست‌ داشتند، می‌افگندند و برای‌ ادای‌ نماز به‌سوی‌ مسجد می‌شتافتند. این ‌معنی‌ قوی‌تر از قولی‌ است‌ که‌ آیه‌کریمه‌ را بر دست‌ کشیدن‌ کامل‌ از معامله‌ وتجارت‌ برای‌ فارغ‌ شدن‌ به‌ ذکر خدا أ حمل‌ می‌کند. «از روزی‌ می‌ترسند» مراد، روز قیامت‌ است‌ «که‌ دلها و دیده‌ها در آن‌ روز منقلب‌ می‌شوند» یعنی: در میان‌ امید نجات‌ و بیم‌ هلاک‌، نگران‌ و دگرگون‌ و زیر و رو می‌شوند. تقلب‌ و دگرگونی ‌دیده‌ها، بر اثر نگریستن‌ و پاییدن‌ این‌ امر است‌ که‌ از چه‌ ناحیه‌ای‌ مورد مؤاخذه ‌قرار می‌گیرند و به‌سوی‌ چه‌ مکانی‌ برده‌ می‌شوند.

**﴿**لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ٣٨**﴾** [النور: 38].

آری‌! آن‌ مردان‌ با ایمان‌، مساجد را با ذکر و نیایش‌ و قرائت‌ قرآن‌ آبادان ‌می‌کنند: «تا خدا به‌ پاس‌ بهترین‌ آنچه‌ که‌ کرده‌اند، به‌ آنان‌ پاداش‌ دهد» همان‌گونه ‌که‌ وعده‌ دوچند ساختن‌ این‌ پاداش‌ را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به‌ ایشان‌ داده‌ است‌ «و از فضل‌ خویش‌ افزون‌ بر این‌ هم‌ به‌ آنان‌ ببخشد» یعنی: برتر از آن‌ پاداشی‌ که‌ به‌ایشان‌ وعده‌ داده‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابن‌ مسعود س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ مراد از: ﴿وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ﴾ [النساء: 173] دادن‌ اجازه‌ شفاعت‌ به‌ ایشان‌ است‌. «وخدا هرکه‌ را بخواهد بی‌حساب‌ روزی‌ می‌دهد» چندان‌که‌ آن‌ روزی‌ در حساب‌ و شمار خلق‌ نگنجد.

**﴿**وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ٣٩**﴾** [النور: 39].

«و کسانی‌ که‌ کفر ورزیده‌اند، اعمال‌شان‌ مانند سرابی‌ در دشتی‌ هموار است‌ که‌ تشنه‌، آن‌ را آبی‌ می‌پندارد» مراد از این‌ اعمال‌، اعمال‌ خیری‌ است‌ که‌ کفار آن‌ را انجام ‌داده‌اند؛ مانند صدقه‌، صله‌رحم‌، آباد ساختن‌ بیت‌الحرام‌ و آب ‌دادن‌ به‌ حجاج‌. سراب‌ چیزی‌ است‌ که‌ در بیابانهای‌ بی‌آب‌ به‌هنگام‌ سختی‌ گرما به‌صورت‌ آب ‌دیده‌ می‌شود به‌ طوری‌که‌ بیننده‌ آن‌ را آب‌ می‌پندارد. قیعه: جمع‌ قاع‌، مکانی‌ گود و پایین‌ است‌ که‌ آب‌ در آن‌ جمع‌ می‌شود. «تا چون‌ بدان‌ رسد، آن‌ را چیزی‌نیابد» و در آن‌ وقت‌ بداند که‌ دیدن‌ آب‌ از دور، گمانی‌ بیش‌ نبوده‌ است‌ پس‌ همچنین‌اند کفاری‌ که‌ بر اعمال‌ خویش‌ تکیه‌ می‌کنند، اعمالی‌ که‌ آن‌ را خیر پنداشته‌ و به‌ پاداش‌ آن‌ طمع‌ می‌بندند اما چون‌ به‌ بارگاه‌ خدای‌ سبحان‌ پیش‌ افگنده ‌شوند، از آن‌ اعمال‌ هیچ‌ اثری‌ نمی‌یابند زیرا کفرشان‌ آنها را هدر داده‌ و اثر آنها را محو و نابود ساخته‌ است‌ «و خدا را نزد خویش‌ یابد که‌ حسابش‌ را به‌تمام‌ و کمال‌ به‌ او بدهد» یعنی: آن‌ کافر جزای‌ خداوند أ را نزد خویش‌ می‌بیند که‌ به‌ تمام‌ و کمال‌به‌ وی‌ داده‌ شده‌ است‌. آری‌! عمل‌ کافر مانند این‌ سراب‌ است‌ که‌ چون‌ مرگ‌ وی ‌دررسد، از عملش‌ سودی‌ نمی‌یابد، مگر چنان‌که‌ سراب‌ به‌ تشنه‌ سود می‌رساند! «و خدا سریع‌ الحساب‌ است‌» زیرا او به‌ شمارش‌ و پردازش‌ نیازی‌ ندارد.

**﴿**أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ٤٠**﴾** [النور: 40].

سپس‌ خدای‌ متعال‌ برای‌ اعمال‌ کفار مثلی‌ دیگر زده‌ می‌فرماید: «یا» اعمال ‌کفار «مانند تاریکی‌هایی‌ است‌» تودرتو و متراکم‌ «در دریایی‌ ژرف‌» که‌ از بس ‌ژرف‌ است‌، عمق‌ آن‌ پیدا نیست‌ «که‌ موجی‌ آن‌ را فرو می‌پوشاند» یعنی: موجی‌ برآب‌ آن‌ دریا فراز آمده‌ که‌ آن‌ را به‌کلی‌ فرو می‌پوشاند «و بر فراز آن‌ موجی ‌است‌» یعنی: بر فراز آن‌ موج‌، موج‌ دیگری‌ است‌ «و بر فراز آن‌ نیز ابری ‌است‌» پس‌ بیم‌ دریا، امواج‌ تودرتو، تاریکی‌های‌ لایه‌به‌لایه‌ آن‌ و ابری‌ که‌ بر فرازآن‌ برآمده ‌است‌، جمعا بر آنان‌ فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی‌ را که ‌کشتی‌نشینان‌ به‌وسیله‌ آنها راه‌ می‌یابند، فرو می‌پوشاند «تاریکی‌هایی‌ است‌ که‌ بعضی ‌از آنها بر روی‌ بعضی‌ دیگر قرار گرفته ‌است‌» تاریکی‌های‌ به‌هم‌انباشته‌ و انبوه‌ ومتراکم‌؛ که‌ یکی‌ تاریکی‌ موج‌ است‌ و بر فراز آن‌ تاریکی‌ دریا، باز بر فراز آن ‌تاریکی‌ موجی‌ دیگر و باز بر فراز آن‌ تاریکی‌ ابر پس‌ این‌ تاریکی‌ها تودرتو ولایه‌به‌لایه‌ است‌ چنان‌که‌ تاریکی‌های‌ قلب‌ و روان‌ کافر تودرتو است: تاریکی‌ جهل‌ و شک‌ و حیرت‌، بر فراز آن‌ تاریکی‌های‌ زنگار و مهر کوبیده‌ شده‌ بر قلب‌هایشان‌، برفراز آن‌ تاریکی‌ عقیده‌، تاریکی‌ قول‌ و تاریکی‌ عمل‌؛ «هرگاه‌» این‌ شخص‌گرفتار در این‌ تاریکی‌های‌ درون‌ دریا «دست‌ خویش‌ را بیرون‌ آورد، نزدیک‌ نیست‌که‌ آن‌ را ببیند» چه‌ رسد که‌ آن‌ را در واقعیت‌ امر ببیند. یعنی: به‌ علت‌ تراکم ‌تاریکی‌ها دیدن‌ آن‌ برایش‌ ناممکن‌ است‌ «و هرکس که‌ خداوند برایش‌ نوری‌ قرار نداده ‌باشد، نوری‌ ندارد» یعنی: هرکس که‌ خداوند أ برایش‌ هدایتی‌ قرار نداده ‌باشد، هدایتی‌ ندارد. وجود این‌ ظلمات‌ در قلب‌ کافر، بر ضد انواری‌ است‌ که‌ در قلب‌ مؤمن‌ قرار دارد، انواری‌ که‌ بیان‌ آنها در «آیه‌ ـ 35»: ﴿مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ﴾ [النور: 35] گذشت‌.

پس‌ از آن‌، خدای‌ ﻷ‌ چهار نوع‌ از دلایل‌ را بر اثبات‌ وجود و یگانگی‌ و قدرت‌ خویش‌ بیان‌ می‌دارد. نخستین‌ دلیل‌، تسبیح‌ گفتن‌ مخلوقات‌ است:

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖۖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ٤١**﴾** [النور: 41].

«آیا ندیده‌ای‌» یعنی: آیا به‌ علم‌ عینی‌ ندانسته‌ای‌. آغاز سخن‌ با این‌ تعبیر، به‌ این‌ حقیقت‌ اشاره‌ دارد که‌ تسبیح‌ گفتن‌ کائنات‌ برای‌ خدای‌ ﻷ‌، امر روشنی‌ است‌ که‌ در حد علم‌ غیرقابل‌ شک‌، واضح‌ و نمایان‌ است‌ . آری‌! آیا ندانسته‌ای ‌«که‌ همه‌ کسانی‌ که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ هستند، خداوند را تسبیح‌ می‌گویند» تسبیح: به‌پاکی‌ یادکردن‌ خداوند أ از هر آن‌ چیزی‌ است‌ که‌ سزاوار شأن‌ وی‌ نیست‌.آری‌! هرکه‌ و هر چه‌ که‌ در آسمان‌ و زمین‌ است‌، اعم‌ از عقلا و غیر آنان‌، مانند فرشتگان‌، انسانها، جنیان‌، حیوانات‌، نباتات‌ و جمادات‌، برای‌ خدای‌ سبحان ‌تسبیح‌ می‌گویند. تسبیح‌ گفتن‌ غیر عقلا در صداهایی‌ مشهود است‌ که‌ از آنان‌ شنیده‌ می‌شود و در آثاری‌ که‌ از صنعت‌ بدیع‌ حق‌ تعالی‌ در آنان‌ دیده‌ می‌شود «و پرندگان‌ نیز در حالی‌ که‌ در آسمان‌ بال‌ گشوده‌اند» در هوا برای‌ پروردگارشان‌ تسبیح ‌می‌گویند. حالت‌ گشودن‌ پر و بال‌، شگفت‌ انگیزترین‌ حالات‌ پرندگان‌ است‌ زیرا استقرار آنها در هوا بدون‌ حرکت‌ دادن‌ بال‌هایشان‌ و بدون‌ قرارگرفتن‌ بر روی‌ زمین ‌و تسبیح‌ گفتن‌شان‌ در عین‌ این‌ حالت‌، از بزرگترین‌ نشانه‌های‌ آفرینش‌ خدای‌ ذوالجلالی‌ است‌ که‌ همه‌چیز را به‌ اتقان‌ و استحکام‌ تمام‌ آفریده‌ است‌ «هریک‌ از آنان‌ نماز و تسبیح‌ خویش‌ را دانسته‌ است‌» یعنی: خداوند أ این‌ نماز و نیایش‌ و تسبیح‌ را به‌ آنان‌ آموخته‌ و الهام‌ کرده ‌است‌، نه‌ این‌که‌ صدور این‌ اعمال‌ از آنان ‌به‌طور اتفاقی‌ و بی‌ داشتن‌ بصیرت‌ باشد «و خداوند به‌ آنچه‌ می‌کنند، داناست‌» و هیچ‌چیز از ساحت‌ علم‌ وی‌ پنهان‌ نمی‌ماند پس‌ همان‌گونه‌ که‌ تسبیح‌ گفتن‌ انسان‌ را می‌داند، تسبیح‌ گفتن‌ سایر چیزها را نیز می‌داند.

**﴿**وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ٤٢**﴾** [النور: 42].

«و فرمانروایی‌ آسمانها و زمین‌» فقط «از آن‌ خداست‌» نه‌ غیر وی‌ «و بازگشت ‌به‌سوی‌ خداست‌» نه‌ به‌سوی‌ غیر وی‌ لذا در پیوستن‌ به‌ راه‌ حق‌ هیچ‌ درنگ‌ نکنید و به‌ اختیار خویش‌ به‌ اسلام‌ گردن‌ نهید. مصیر: بازگشت‌ بعد از مرگ‌ است‌.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٖ فِيهَا مِنۢ بَرَدٖ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصۡرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُۖ يَكَادُ سَنَا بَرۡقِهِۦ يَذۡهَبُ بِٱلۡأَبۡصَٰرِ٤٣**﴾** [النور: 43].

نوع‌ دوم‌ از ادله‌ اثبات‌ وجود و یگانگی‌ خداوند أ، فرودآوردن‌ باران‌ است: «آیا ندانسته‌ای‌ که‌ خداوند ابرهایی‌ را می‌راند» یعنی: ابرها را به‌ راندنی‌ نرم‌ و آرام ‌به‌سوی‌ آنجایی‌ که‌ بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه‌ میان‌ آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای ‌آن‌ ابرها را ـ بعد از پراکنده ‌بودن‌ و از هم‌ گسسته‌بودن‌ آنها ـ به‌هم‌ پیوند می‌دهد وفراهمشان‌ می‌آورد تا نیرومند و متراکم‌ و انبوه‌ گردند «سپس‌ آنها را در هم ‌می‌فشرد» یعنی: ابرها را متراکم‌ گردانیده‌ بعضی‌ را در بعضی‌ مرکب‌ و درهم‌ فشرده ‌می‌گرداند «آن‌گاه‌ قطره‌های‌ باران‌ را می‌بینی‌ که‌ از خلال‌ آن‌ بیرون‌ می‌آید» یعنی: باران‌ را می‌بینی‌ که‌ از لابلای‌ ابرها بیرون‌ می‌آید «و» خدا أ است‌ که‌ «از آسمان‌ از کوههایی‌ که‌ در آنهاست‌» یعنی: از قطعات‌ بسیار بزرگ‌ ابری‌ که‌ در آسمان‌ شبیه‌ کوهها است‌ «تگرگی‌ فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های‌ یخ‌ زده‌ ابرهای‌ انباشته‌ درآسمان‌، تگرگی‌ را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای‌ ابرهای‌ آسمان‌، تعبیری ‌معجزه‌آسا است‌ زیرا شخصی‌ که‌ سوار هواپیماست‌ و از خلال‌ ابرها می‌گذرد، ازپشت‌ ابرها آنها را به‌ شکل‌ سلسله‌ عظیمی‌ از کوهها می‌بیند، در حالی‌که‌ این‌ پدیده‌ برای‌ بشر عصر بعثت‌، به‌ این‌ شکل‌ قابل‌ مشاهده‌ نبوده‌ است‌. بعضی‌ از مفسران ‌برآنند که: کوههای‌ سرما و یخ‌ فعلا در آسمان‌ موجودند و از آنهاست‌ که‌ خداوند أ تگرگ‌ را فرود می‌آورد، که‌ این‌ معنی‌ را بعضی‌ از نظریات‌ جدید علمی‌ نیز تأیید کرده‌اند. اخفش‌ گفته‌است: «من‌» در هر دو جای‌ این‌ آیه‌ زاید است‌ و برای‌ بعضیت‌ نیست‌ پس‌ معنی‌ این‌ است‌ که: از آسمان‌ تگرگ‌ را از ابرهایی‌ که‌ همانند کوههاست‌ فرود می‌آورد «سپس‌ آن‌ را» یعنی: تگرگ‌ یا باران‌ یا هر دو را «به‌ هرکس که‌ خواهد» از بندگان‌ خویش‌ «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و اورا با آن‌ گزند می‌رساند «و آن‌ را از هرکه‌ بخواهد» از بندگان‌ خویش‌ «بازمی‌دارد، نزدیک‌ است‌ درخشش‌ برقش‌» یعنی: برقی‌ که‌ در ابرهاست‌، «دیدگان‌ را از بین ‌ببرد» و کور سازد، از بس‌ که‌ نور آن‌ قوی‌ و پرنفوذ است‌.

**﴿**يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ٤٤**﴾** [النور: 44].

نوع‌ سوم‌ از ادله‌ وجود، یگانگی‌ و قدرت‌ خدای‌ بزرگ‌ جابه‌جا کردن‌ شب‌ و روز است: «خداست‌ که‌ شب‌ و روز را می‌گرداند» گردانیدن‌ شب‌ و روز، ایجاد توالی‌ و تعاقب‌ و بلندی‌ و کوتاهی‌ در میان‌ آنهاست‌. به‌ قولی: گردانیدن‌ آنها با جابه‌جا کردن‌ گرما و سرما در آنهاست‌. «بی‌گمان‌ در این‌» راندن‌ ابرها، فرودآوردن‌ باران‌ و دگرگون‌ ساختن‌ شب‌ و روز «عبرتی‌ است‌» یعنی: دلالت‌ روشنی‌است‌ که‌ به‌وسیله‌ آن‌ پند و اعتبار حاصل‌ می‌شود «برای‌ صاحبان‌ بینش‌» که‌ با به‌کار انداختن‌ بینش‌ و نگرش‌ خود، آیات‌ و نشانه‌های‌ وجود و قدرت‌ و عظمت‌ حق‌ تعالی‌ را درک‌ می‌کنند.

**﴿**وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٖ مِّن مَّآءٖۖ فَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ بَطۡنِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ رِجۡلَيۡنِ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰٓ أَرۡبَعٖۚ يَخۡلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ٤٥**﴾** [النور: 45].

نوع‌ چهارم‌ از ادله‌ اثبات‌ وجود و یگانگی‌ خداوند: «و خداست‌ که‌ هر دابه‌ای‌ را از آب‌ آفریده‌ است‌» دابه: هرآنچه‌ که‌ بر زمین‌ از جانداران‌ می‌خزد و می‌جنبد. پس ‌اساس‌ خلقت‌ اولیه‌ هر جانداری‌ از آب‌ است‌. یا این‌که‌ مراد، آب‌ نطفه‌ یعنی‌ آب ‌منی‌ است‌. «پس‌ برخی‌ از آنها بر روی‌ شکم‌ راه‌ می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات‌ و مانند اینها «و برخی‌ از آنها بر روی‌ دو پا راه‌ می‌روند» مانند انسان‌ وپرندگان‌ «و برخی‌ از آنها بر روی‌ چهار پا راه‌ می‌روند» چون‌ سایر حیوانات‌ «خدا هرچه‌ بخواهد، می‌آفریند» اعم‌ از آنچه‌ که‌ در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه‌ که‌ دراینجا از آنها یادی‌ نکرد، چون‌ جنبندگانی‌ که‌ بر بیشتر از چهار پا حرکت‌ می‌کنند، مانند خرچنگ‌، عنکبوت‌ و بسیاری‌ از حشرات‌ و کرمهای‌ دیگر و نیز چون‌ جمادات‌؛ اعم‌ از مرکب‌ و بسیط آنها، نمو کننده‌ و نمو نکننده‌ آنها «بی‌گمان ‌خداوند بر هرکاری‌ تواناست‌» و هیچ‌ چیز بر او دشوار نیست‌.

**﴿**لَّقَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖۚ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٤٦**﴾** [النور: 46].

«به‌راستی‌ ما آیاتی‌ روشنگر نازل‌ کرده‌ایم‌» در قرآن‌ کریم‌ و در آن‌ از بیان‌ هیچ‌ چیز، کوتاهی‌ نورزیده‌ایم‌ «و خدا هرکه‌ را بخواهد» به‌ لطف‌ خویش‌ «به‌سوی‌ راه‌ راست‌ هدایت‌ می‌کند» راه‌ راستی‌ که‌ در آن‌ هیچ‌ کژی‌ای‌ نیست‌؛ با توفیق ‌بخشیدن‌ وی‌ به‌ نگرش‌ صحیح‌ و ارشاد وی‌ به‌ تأمل‌ و تدبر راستین‌. و به‌وسیله‌ پیمودن‌ این‌ راه‌ راست‌ است‌ که‌ او به‌ نعمتهای‌ بهشت‌ نایل‌ می‌شود.

**﴿**وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ٤٧**﴾** [النور: 47].

مفسران‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گویند: این‌ آیات‌ درباره‌ «بشر» منافق‌ و خصم ‌یهودی‌ وی‌ نازل‌ شد آن‌گاه‌ که‌ در قضیه‌ زمینی‌ باهم‌ مرافعه‌ کردند، یهودی‌ بشر را به‌سوی‌ رسول‌ خدا ص می‌کشانید تا میان‌ آنها داوری‌ کنند و منافق‌ او را به‌سوی ‌کعب ‌بن‌ اشرف‌ یهودی‌ می‌کشانید در حالی‌که‌ می‌گفت: محمد بر ما در داوری ‌خویش‌ ستم‌ می‌کند!!

«و می‌گویند» منافقان‌ به‌ زبان‌های‌ خویش‌ «به‌ خدا و رسول‌ او ایمان‌ آوردیم‌ و اطاعت‌ کردیم‌» بدین‌سان‌، ایمان‌ را اظهار و کفر را پنهان‌ داشته‌ و با دهانهایشان‌ چیزی‌ را می‌گویند که‌ در دل‌هایشان‌ نیست‌ پس‌ فقط با زبان‌ به‌ فرمان ‌بردن‌ ازخدا أ و رسول‌ وی‌ متعهد هستند، نه‌ از روی‌ اعتقاد و باوری‌ درست‌ و راستین ‌«آن‌گاه‌ گروهی‌ از آنان‌ روی‌ می‌گردانند» و رسول‌ خدا ص را در فرمانهای‌ وی‌ در مورد جهاد و غیره‌ اطاعت‌ نمی‌کنند «بعد از این‌» یعنی: بعد از اعلام‌ و ادعای ‌ایمان‌ و اطاعت‌. «و اینان‌ مؤمن‌ نیستند» اشاره‌ به‌ (أولئك: اینان) به‌ کسانی‌ از منافقان‌ بر می‌گردد که‌ از رسول‌ خدا ص روی‌ می‌گردانند. به‌ قولی‌ دیگر: این ‌اشاره‌، به‌ همه‌ منافقان‌ بر می‌گردد زیرا همه‌ منافقان‌ به‌ این‌ روی‌گردانی‌ راضی‌ اند.

**﴿**وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ٤٨**﴾** [النور: 48].

«و چون‌ به‌سوی‌ خدا و رسولش‌ خوانده‌ شوند تا میان‌ آنان‌ داوری‌ کند» یعنی: تا رسول‌ خدا ص میانشان‌ داوری‌ کند «بناگاه‌ گروهی‌ از آنان‌ روی‌ برمی‌تابند» از بردن ‌داوری‌ به‌سوی‌ رسول‌ خدا ص؛ چنانچه‌ حق‌ با آنان‌ نباشد و این‌ از نفاقشان‌ است‌.

آیه‌ مبارکه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ حکم‌ و داوری‌ پیامبر ص ، حکم‌خداوند أ است‌ و بر بنیاد حق‌ و عدالت‌ استوار می‌باشد.

**﴿**وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ٤٩**﴾** [النور: 49].

«و اگر حق‌ به‌ جانب‌ آنان‌ باشد، گردن‌ نهاده‌ به‌ نزد او می‌آیند» یعنی: درحالی‌ نزد پیامبر ص می‌آیند که‌ اظهار خضوع‌ و فروتنی‌ و طاعت‌ می‌کنند زیرا آنان‌ می‌دانند که‌ پیامبر ص به‌زودی‌ به‌نفعشان‌ حکم‌ می‌کند پس‌ انگیزه‌شان‌ از این‌ آمدن‌، رضا به‌حکم‌ و داوری‌ پیامبر ص نیست‌ بلکه‌ طلب‌ کردن‌ حق‌ خویش‌ است‌.

**﴿**أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٥٠**﴾** [النور: 50].«آیا در دل‌هایشان‌ بیماری‌ است‌» یعنی: آیا روی‌گردانیشان‌ از مرافعه‌ و دادخواهی‌ نزد پیامبر ص، به‌ انگیزه‌ نفاقی‌ است‌ که‌ در دل‌هایشان‌ ریشه‌ دوانده ‌است ‌«یا به‌ شک‌ افتاده‌اند» در امر نبوت‌ پیامبر ص و عدالت‌ وی‌ در داوری‌ و حکمیت ‌«یا از آن‌ می‌ترسند که‌ خدا و رسولش‌ بر آنان‌ ستم‌ کنند» حیف: گرایش‌ در حکم‌ و داوری‌ به‌سوی‌ بی‌عدالتی‌ است‌ «نه‌، بلکه‌ اینان‌ خود ستمکارند» یعنی: علت‌ این ‌روی‌گردانیشان‌ هیچ‌چیز از آنچه‌ ذکر شد نیست‌ بلکه‌ علت‌ آن‌، ستمگری‌ و عنادورزی‌ خودشان‌ است‌.

بنابراین‌ آیه‌، بر هر مسلمانی‌ واجب‌ است‌ که‌ چون‌ به‌سوی‌ حکمیت‌ قاضی‌ای‌ فراخوانده‌ شد که‌ به‌ حکم‌ خدا أ داناست‌ و در داوری‌ خویش‌ عادل‌ است‌، باید اجابت‌ کند زیرا علما وارثان‌ پیامبرند و حکم‌ و داوری‌ قضات‌ مسلمانی‌ که‌ به ‌احکام‌ الهی‌ دانا، به‌ کتاب‌ و سنت‌ آشنا و در قضاوت‌ خویش‌ عادلند، همانا حکم‌ خدا أ و حکم‌ رسول‌ وی‌ ص است‌.

**﴿**إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٥١**﴾** [النور: 51].

«سخن‌ مؤمنان‌ چون‌ به‌سوی‌» حکم‌ «خدا» یعنی: کتاب‌ و وحی‌ وی‌ «و رسولش‌» یعنی: شخص‌ وی‌ در حیاتش‌ و سنت‌ وی‌ بعد از وفاتش‌ «فراخوانده‌ شوند تا میانشان‌ حکم‌ کند، فقط این‌ است‌ که‌ می‌گویند: شنیدیم‌ و فرمان‌ بردیم‌» یعنی: سزاوار مؤمنان‌ است‌ که‌ این‌چنین‌ باشند، به‌گونه‌ای‌ که‌ چون‌ از ایشان‌ چنین ‌فراخوانی‌ای‌ به‌ عمل‌ آمد، آن‌ را از جان‌ و دل‌، با فرمان ‌بردن‌ و اطاعت‌ مطلق‌ وبی‌چون‌ و چرا لبیک‌ گویند. آری‌! مؤمنان‌ می‌گویند: سخن‌ پیامبر ص را شنیدیم‌ و از دستور وی‌ اطاعت‌ کردیم‌، هرچند این‌ دستور به‌ چیزی‌ مربوط باشد که‌ آن‌ را ناخوش‌ می‌داریم‌ و به‌ زیان‌ ما هم‌ تمام‌ شود «و این‌ گروه‌» یعنی: مؤمنانی‌ که‌ این‌سخن‌ را می‌گویند «اینانند که‌ رستگارند» به‌ خیر و سعادت‌ دنیا و آخرت‌.

**﴿**وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ٥٢**﴾** [النور: 52].

«و هرکس از خداوند و رسول‌ او اطاعت‌ کند و از خداوند بترسد» در گناهان‌ گذشته‌اش‌ «و از او پروا دارد» در آینده‌ «پس‌ اینانند که‌ خود کامیابند» به‌ نعمتهای ‌دنیوی‌ و اخروی‌، نه‌ غیرآنان‌.

**﴿**۞وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِنۡ أَمَرۡتَهُمۡ لَيَخۡرُجُنَّۖ قُل لَّا تُقۡسِمُواْۖ طَاعَةٞ مَّعۡرُوفَةٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ٥٣**﴾** [النور: 53].

«و با سخت‌ترین‌ سوگندهایشان‌ به‌ خداوند سوگند یاد کردند که‌ اگر به‌ آنان‌ فرمان ‌دهی‌» که‌ به‌ جهاد بیرون‌ آیند ؛ «بی‌شک‌ بیرون‌ خواهند آمد» معنای‌ (سخت‌ترین ‌سوگندهایشان) این‌ است: تا آنجا که‌ بر سوگند خوردن‌ توان‌ دارند، سوگند می‌خورند ولی‌ این‌ سخن‌ و سوگندهایشان‌ تماما کذب‌ آشکار است‌، هم‌ از این‌ روی‌ خداوند أ این‌ ادعای‌شان‌ را رد کرده‌ می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت‌ رسول‌ و بیرون‌ رفتن‌ به‌سوی‌ جهاد «اطاعتی‌ پسندیده‌ مطلوب ‌است‌» و سزاوارتر برای‌ شما، از سوگند خوردنهای‌ دروغ‌ و بی‌اساس‌. یا آنچه‌ که ‌از شما خواسته‌ می‌شود، فرمانبرداری‌ است‌، نه‌ سوگندهای‌ دروغینی‌ که‌ به‌ زبان‌ می‌گویید اما دلهایتان‌ برخلاف‌ آن‌ است‌ «بی‌گمان‌ خدا به‌ آنچه‌ می‌کنید» از اعمال ‌«آگاه‌ است‌» هرچند در ظاهر خلاف‌ آن‌ را ابراز دارید پس‌ اگر در سخن‌ خویش ‌راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این‌ جمله‌، هشداری‌ است‌ به‌ آنان‌ که ‌رسوا ساخته‌ می‌شوند.

**﴿**قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ٥٤**﴾** [النور: 54].

«بگو: از خدا فرمان‌ برید و از رسول‌ او فرمان‌ برید» به‌ فرمان ‌بردنی‌ ظاهری‌ و باطنی‌، همراه‌ با خلوص‌ اعتقاد و درستی‌ نیت‌ «پس‌ اگر پشت‌ نمودید» بدانید که‌ به ‌رسول‌ خدا ص زیانی‌ نرسانده‌اید بلکه‌ فقط به‌ خود زیان‌ زده‌اید «زیرا بر عهده‌ او تنها همان‌ است‌ که‌ به‌ آن‌ مکلف‌ شده‌» از تبلیغ‌ و رساندن‌ پیام‌ و او به‌ این‌ تکلیف ‌خویش‌ عمل‌ کرده‌ است‌ «و بر عهده‌ شماست‌ آنچه‌ مکلف‌ هستید» بدان‌ از اطاعت‌ وفرمان ‌بردن‌ «و اگر از او فرمان‌ برید» در آنچه‌ که‌ شما را بدان‌ امر و از آن‌ نهی ‌می‌کند «راه‌ خواهید یافت‌» به‌سوی‌ حق‌ و خیر و به‌ دریافت‌ پاداش‌ نایل‌ خواهید شد «و برعهده‌ رسول‌ ما جز ابلاغ‌ آشکار نیست‌» لذا پیامبر ما ص به‌ این‌ قادر نیست ‌که‌ دلهایتان‌ را به‌ ایمان‌ وادارد بنابراین‌، شما خود باید با تصمیم‌ و عملتان‌ به‌سوی ‌ایمان‌ بشتابید.

**﴿**وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٥٥**﴾** [النور: 55].

ابی‌بن‌کعب‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ کریمه‌ روایت‌ کرده‌است: چون ‌رسول‌ خدا ص و اصحاب‌شان‌ به‌ مدینه‌ هجرت‌ کردند و انصار به‌ آنان‌ جای‌ دادند، مشرکان‌ عرب‌ متحد شده‌ و از یک‌ موضع‌ واحد علیه‌ مسلمانان‌ دست‌اندرکار توطئه‌ شدند و کار بدانجا رسید که‌ مؤمنان‌ جز با سلاح‌ نمی‌خوابیدند و جز با سلاح ‌شب‌ را به‌ صبح‌ نمی‌آوردند. در این‌ اوضاع‌ و احوال‌ بود که‌ مسلمانان‌ با خود گفتند: آیا روزی‌ هم‌ خواهد رسید که‌ ما با آرامش‌ زندگی‌ کنیم‌ و جز از خدای‌ ﻷ‌ از کسی ‌دیگر بیم‌ و هراسی‌ نداشته ‌باشیم‌؟ همان‌ بود که‌ این‌ آیه ‌مبارکه‌ نازل‌ شد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چون‌ نگرانی‌ اصحاب‌شان‌ را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به‌ خدا سوگند که‌ حق‌ تعالی‌این‌ کار (دین‌ ودعوت‌) را به‌ مقصد می‌رساند تا بدانجا که‌ شخص‌، سواره‌ از صنعا تا حضرموت ‌به‌تنهایی‌ راه‌ می‌پیماید در حالی‌که‌ جز از خدا أ و از گرگ‌ بر گوسفندانش‌ از هیچ‌ چیز دیگری‌ نمی‌ترسد ولی‌ شما شتاب‌ می‌کنید». پس‌ آیه‌ مبارکه‌ معجزه‌ نبوت ‌است‌ زیرا از وقوع‌ امری‌ در زمان‌ آینده‌ خبر می‌دهد که‌ محقق‌ شد. «خدا به‌ کسانی‌از شما که‌ ایمان‌ آورده‌ و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند وعده‌ داده‌است‌» خطاب‌ متوجه پیامبر ص و امت‌شان‌ است‌ «که‌ حتما آنان‌ را در زمین‌ خلیفه‌ می‌گرداند» یعنی: آنان‌ را در زمین‌ جانشین‌ قرار می‌دهد تا در آن‌ بسان‌ تصرف‌ شاهان‌ در ممالک‌ خویش‌، تصرف‌ کنند «همان‌گونه‌ که‌ جانشین‌ ساخت‌ کسانی‌ را که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند» از بنی‌اسرائیل‌ و دیگران‌ «و آن‌ دینی‌ را که‌ برای‌شان‌ پسندیده‌ است‌، به‌سودشان‌ مستقر دارد» یعنی: دین‌ حق‌ را ثابت‌ و استوار داشته‌ و عرصه‌ را برای‌شان‌ در سرزمین‌ها و کشورها فراخ‌ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم‌ فتح‌ و نصرت‌ آنها درمی‌آورد و دینشان‌ ـ اسلام‌ ـ را بر تمام‌ ادیان‌ غالب‌ و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان‌، فرمانروایی‌ از آن‌ ایشان‌ و آیندگانشان‌ باشد، مادامی‌ که‌ بر این‌ آیین‌ حق‌ پایبند وپایدار باشند «و برآنان‌ پس‌ از بیمشان‌ ایمنی‌ را جایگزین‌ کند» یعنی: آنان‌ را در موقعیتی‌ قرار می‌دهد که‌ به‌جای‌ بیم‌ و هراس‌ از دشمنان‌، در ایمنی‌ و آسایش‌ کامل ‌به‌سر برند، به‌گونه‌ای‌ که‌ جز خدای‌ سبحان‌، از هیچ‌ چیز دیگری‌ نترسند و به‌غیر وی‌ امیدی‌ نبندند. آری‌! مسلمانان‌ قبل‌ از هجرت‌ و اندکی‌ بعد از آن‌، از مشرکان‌ در خوف‌ و هراسی‌ سخت‌ به‌سر می‌بردند، به‌ طوری‌ که‌ جز با سلاح‌ بیرون ‌نیامده‌ و جز با سلاح‌ نمی‌خوابیدند و صبح‌ و شام‌ در انتظار فرود آمدن‌ زیان‌ وآسیبی‌ از سوی‌ کفار بر خود بودند چنان‌که‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ گذشت‌، سپس‌ وعده‌ خدا محقق‌ گشت‌ و ایشان‌ در امن‌ و آسایش‌ کامل‌ قرار گرفتند وخدای‌ ﻷ‌ شیاطین‌ مشرک‌ را در برابرشان‌ خوار و ذلیل‌ گردانیده‌ سرزمینها را برای‌شان‌ گشود، راه‌ را به‌رویشان‌ در زمین‌ خویش‌ هموار گردانید و جای‌ پایشان‌ را محکم‌ و استوار کرد ـ که‌ سپاس‌ و ستایش‌ اوراست‌.

«مرا پرستش‌ می‌کنند و چیزی‌ را با من‌ شریک‌ نمی‌سازند» یعنی: پرستش‌ من‌ برآنان‌ لازم‌ است‌ تا به‌ وعده‌ یادشده‌ برای‌شان‌ وفا کنم‌. یا این‌ موقعیت‌ ممتاز درحالی‌ برای‌شان‌ مسلم‌ خواهد بود که‌ فقط مرا پرستش‌ کنند. خدای‌ ﻷ‌ به‌ این ‌وعده‌، وفا کرد و مسلمانان‌ را بر جزیره‌العرب‌ مسلط گردانید و بعد از آن‌ ایشان ‌سرزمین‌های‌ مشرق‌ و مغرب‌ را فتح‌ کردند و امپراتوری‌ کسراهای‌ فارس‌ و قیصرهای‌ روم‌ را درهم‌ کوبیده‌ بر دنیای‌ آن‌ روز مسلط شدند و در سایه‌ خلافتهای ‌پی‌درپی‌، دولت‌ اسلام‌ همچنان‌ نیرومند باقی‌ ماند؛ نخست‌ با خلافت‌ خلفای‌ راشدین‌، سپس‌ با خلافت‌ اموی‌ در شام‌ و اندلس‌ آن‌گاه‌ با خلافت‌ عباسی‌ و پس‌ از آن‌ با خلافت‌ عثمانی‌ تا آن‌که‌ مسلمانان‌ کفران‌ نعمت‌ کرده‌ و از حقیقت‌ دین‌ خویش‌ فاصله‌ گرفتند، سرانجام‌ در پایان‌ ربع‌ اول‌ از قرن‌ بیستم‌ (1924.م) آتاتورک‌ بر مرکز حکومت‌ اسلامی‌ مسلط گشت‌ و بنیاد خلافت‌ اسلامی‌ را ویران‌ کرد چنان‌که‌ باری‌ تعالی‌ می‌فرماید: «و کسانی‌ که‌ پس‌ از آن‌ ناسپاسی‌ کنند» یعنی: کسانی‌ که‌ بعد از این‌ وعده‌ راستین‌، این‌ نعمت‌ها را کفران‌ و ناسپاسی‌ کنند «پس‌ آن‌ گروه‌» ناسپاس‌ «همانا فاسقانند» یعنی: در فسق‌ خویش‌، که‌ خروج‌ از طاعت‌ حق ‌و طغیان‌ و گردنکشی‌ در ناسپاسی‌ است‌، کامل‌اند.

**﴿**وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٥٦**﴾** [النور: 56].

«و نماز را برپا دارید و زکات‌ را بپردازید و از رسول‌ خدا فرمان‌ برید، باشد که‌ مورد رحمت‌ قرار گیرید» یعنی: آنچه‌ را که‌ ذکر شد انجام‌ دهید تا خدای‌ سبحان‌ بر شما رحم‌ کند و در همه‌ حال‌ بر این‌ اصول‌ پایبند باشید.

**﴿**لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ٥٧**﴾** [النور: 57].

«و کافران‌ را عاجزکننده‌ در زمین‌ مپندار» یعنی: مپندار که‌ آنان‌ می‌توانند از نزد حق‌ تعالی‌ بگریزند آن‌گاه‌ که‌ بخواهد عذاب‌ را برآنان‌ فرود آورد «و جایگاهشان‌ آتش‌ است‌ و چه‌ بد بازگشت‌گاهی‌ است‌» یعنی: دوزخ‌ چه‌ بد سرانجام‌ و چه‌ بدمنزلگاهی‌ است‌؟!

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَ‍ٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَٰثُ عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٥٨**﴾** [النور: 58].

بعد از طرح‌ ادله‌ الوهیت‌ که‌ خود دلایل‌ وجوب‌ اطاعت‌ نیز هست‌، خداوند أ با این‌ آیات‌ به‌ بیان‌ و تفصیل‌ احکام‌ و آداب‌ گذشته‌ در این‌ سوره‌ برگشته‌ و آنها را چنین‌ دنبال‌ می‌کند: «ای‌ کسانی‌ که‌ ایمان‌ آورده‌اید، قطعا باید غلام‌ و کنیزهایتان‌ از شما اجازه‌ بگیرند» در وقتی‌ که‌ به‌ خانه‌ نزد شما وارد می‌شوند. ابن‌عباس‌ س در بیان ‌سبب‌ نزول‌ این‌ آیه‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص غلامی‌ از انصار به‌نام‌ مدلج‌بن‌ عمرو را چاشتگاه‌ نزد عمربن‌الخطاب‌ س فرستادند. آن‌ غلام‌ بر عمر س درآمد و او را به‌حالی‌ دید که‌ عمر س ورود وی‌ را بر خود در آن‌ حالت‌ نمی‌پسندید، بعدا عمر سبه‌ رسول‌ خدا ص گفت: یا رسول‌الله! ای‌ کاش‌ خدای‌ متعال‌ ما را در موضوع‌ استئذان‌ امرونهی‌ می‌کرد. همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد. «و» نیز باید از شما اجازه‌ بگیرند «کسانی‌ از شما که‌ به‌ بلوغ‌ نرسیده‌اند» آنان‌ اطفال‌ آزاد پسر و دخترند «سه‌ نوبت‌» یعنی: هر دو گروه‌ باید در طول‌ مدت‌ شبانه‌روز، در سه‌ وقت‌ از شما اجازه‌ بگیرند. به‌ قولی: مراد سه‌ بار اجازه ‌گرفتن‌ در هر نوبتی‌ است‌. یعنی: اجازه‌گرفتن‌ را از سه‌بار ببیشتر تکرار نکنند، این‌ سه‌ وقت‌ عبارت‌ است‌ از: «پیش‌از نماز بامداد» زیرا این‌ وقت‌، وقت‌ برخاستن‌ از خوابگاه‌ و درآوردن‌ جامه‌های‌ خواب‌ و پوشیدن‌ جامه‌های‌ بیداری‌ است‌ و چه‌بسا که‌ شخص‌ برهنه‌ خوابیده‌ باشد، یا بر حالتی‌ قرار داشته‌ باشد که‌ دوست‌ ندارد دیگران‌ او را بر آن‌ حال‌ ببینند «وهنگامی‌ از نیمروز که‌ لباس‌هایتان‌ را بیرون‌ می‌آورید» زیرا مسلمانان‌ در نیمروز برای‌خواب‌ قیلوله‌ (چاشتگاه) لباس‌های‌ خود را در می‌آورند «و پس‌ از نماز عشاء» که‌این‌ وقت‌ نیز، وقت‌ برهنه‌شدن‌ از لباس‌ و خلوت‌کردن‌ با همسران‌ است‌ «این‌ سه ‌نوبت‌ برایتان‌ عورت‌ است‌» عورات: یعنی‌ ساعات‌ برهنگی‌ شماست‌ که‌ ستر وپوشش‌ در آن‌ ناقص‌ و مختل‌ می‌شود پس‌ باید در این‌ سه‌ وقت‌، اطفال‌ و بردگان ‌خویش‌ را به‌ کسب‌ اجازه‌ دستور دهید و برای‌شان‌ جایز نیست‌ که‌ بی‌اجازه‌ بر شما درآیند. به‌ قولی: حکم‌ این‌ آیه‌ منسوخ‌ است‌ و این‌ حکم‌ در زمانی‌ بوده‌ که‌ خانه‌ها در نداشته‌اند ولی‌ حالا که‌ اغلب‌ مردم‌ منازل‌ و خانه‌هایشان‌ را به‌ دروازه‌ مجهز ساخته‌اند، نیاز به‌ کسب‌ اجازه‌ از میان‌ رفته‌ است‌. به‌ قولی‌ دیگر: حکم‌ این‌ آیه‌ منسوخ‌ نیست‌ بلکه‌ در حق‌ مردان‌ و زنان‌ ـ هر دو ـ ثابت‌ و پابرجاست‌. امام ‌ابوحنیفه‌ گفته‌ است: هیچ ‌یک‌ از علما بر منسوخ‌ بودن‌ حکم‌ استئذان‌ اصرار نورزیده ‌است‌. اما در «غیر از این‌» اوقات‌ سه‌گانه‌ «نه‌ بر شما و نه‌ بر آنان‌ هیچ‌ گناهی‌ نیست‌» در داخل‌ شدن‌ غلامان‌ و کنیزانتان بدون‌ اجازه‌ «چراکه‌ آنان‌ بر شما طواف ‌کننده‌اند» یعنی: آنان‌ خدمتکاران‌ شما هستند لذا پیرامون‌ شما در گردشند پس ‌باکی‌ نیست‌ که‌ در غیر این‌ اوقات‌ سه‌گانه‌ بدون‌ اجازه‌ بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن‌ غلامان‌ و کنیزان‌ نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان‌، آنان‌ برای ‌خدمت‌ کردن‌ و شما برای‌ به‌ خدمت‌ گرفتن‌شان‌ پس‌ اگر دستور کسب‌ اجازه‌ به‌ همه‌ وقت‌ تسری‌ یابد، شما در حرج‌ و سختی‌ می‌افتید «خداوند آیات‌ خود را این‌ گونه ‌برای‌ شما روشن‌ می‌کند» آیاتی‌ که‌ دال‌ بر احکام‌ شریعت‌ وی‌ است‌ «و خدا دانای ‌حکیم‌ است‌» بسیار داناست‌ به‌ منافع‌ بندگانش‌، نهایت‌ با حکمت‌ و فرزانه‌ است‌ در بیان‌ مرادش‌.

**﴿**وَإِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَ‍ٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٥٩**﴾** [النور: 59].

«و چون‌ کودکانتان‌ به‌ سن‌ حلم‌ رسیدند» یعنی: به‌ حد احتلام‌ و بلوغ‌ رسیدند. خدای‌ سبحان‌ در اینجا حکم‌ اطفالی‌ را بیان‌ می‌دارد که‌ به‌ حد احتلام‌ می‌رسند. در رأی‌ اکثر علما، رسیدن‌ به‌ حد حلم‌، یا با احتلام‌ شدن‌ است‌، یا با رسیدن‌ به‌ سن‌ پانزده‌سالگی‌. اما ابوحنیفه‌ می‌گوید: پسر تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ سن‌ هجده ‌سالگی‌ نرسد وآن‌ را تکمیل‌ ننماید و دختر تا به‌ سن‌ هفده‌ سالگی‌ نرسد، به‌ بلوغ‌ آنان‌ حکم ‌نمی‌شود. حد بلوغ‌ در مورد دختران‌ یک‌ سال‌ کم‌ می‌شود زیرا رشد و بالندگی ‌آنها بیشتر است‌. آری‌! چون‌ کودکانتان‌ به‌ این‌ حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه‌ بگیرند، همان‌گونه‌ که‌ کسانی‌ که‌ پیش‌ از آنان‌ بودند، اجازه‌ گرفتند» بعنی‌ چنان‌که ‌بزرگسالانی‌ که‌ قبلا ذکر آنان‌ رفت‌، از شما کسب‌ اجازه‌ کردند، اینان‌ نیز در تمام ‌اوقات‌ ـ اعم‌ از اوقات‌ خلوت‌ و غیرآن‌ ـ باید اجازه‌ بگیرند «خدا آیاتش‌ را این‌گونه‌ برای‌ شما بیان‌ می‌دارد و خدا دانای‌ حکیم‌ است‌» داناست‌ به‌ مصالح‌ بندگان‌، حکیم‌ است‌ در بیان‌ احکام‌.

ابن‌ کثیر می‌گوید: «این‌ آیات‌ مشتمل‌ است‌ بر حکم‌ اجازه‌ خواستن‌ (استئذان) اقارب‌ و نزدیکان‌ از همدیگر. ولی‌ آنچه‌ قبلا در این‌ سوره‌ گذشت‌، راجع‌ به‌ حکم ‌استئذان‌ بیگانگان‌ از همدیگر بود لذا این‌ آیات‌، مکمل‌ آدابی‌ است‌ که‌ در این ‌سوره‌ برای‌ استئذان‌ ذکر شد».

**﴿**وَٱلۡقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرۡجُونَ نِكَاحٗا فَلَيۡسَ عَلَيۡهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعۡنَ ثِيَابَهُنَّ غَيۡرَ مُتَبَرِّجَٰتِۢ بِزِينَةٖۖ وَأَن يَسۡتَعۡفِفۡنَ خَيۡرٞ لَّهُنَّۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ٦٠**﴾** [النور: 60].

«و بر زنان‌ بازنشسته‌ای‌» یعنی: بر پیره‌زنان‌ یائسه‌ و از کار افتاده‌ای‌ که‌ به‌علت ‌کهنسالی‌، هم‌ از عادت‌ ماهیانه‌ و هم‌ از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم‌ آنان‌ «که‌ دیگر امید ازدواج‌ ندارند» یعنی: به‌سبب‌ بزرگسالی‌ دیگر شوق‌ و طمعی‌ در ازدواج‌ وزناشویی‌ ندارند «بر آنان‌ گناهی‌ نیست‌ که‌ لباسهایشان‌ را فرونهند» زیرا مردان‌ را به‌آنان‌ رغبتی‌ نیست‌ لذا می‌توانند جامه‌های‌ رواندازی‌ را که‌ بر روی‌ جامه‌ پوشاننده ‌عورت‌ خود پوشیده‌اند ـ از قبیل‌ چادر و مانند آن‌ ـ فرو نهند، نه‌ آن‌ جامه‌ای‌ راکه‌ پوشاننده‌ عورتشان‌ است‌ «به‌ شرطی‌ که‌ زینتی‌ را آشکار نکنند» یعنی: زینتی‌ راکه‌ در این‌ فرموده‌ باری‌تعالی: ﴿وَلَا يُبۡدِينَ﴾ [النور: 31] به‌ پنهان‌ ساختن ‌آن‌ مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان‌ را فرو نهند، به‌شرط این‌که‌ از فرونهادن‌ آنها قصد آشکار ساختن‌ زینت‌ و آرایش‌ خود را نداشته ‌باشند تا آن‌ را در معرض‌ دید مردان‌ قرار داده‌ و توجه‌ آنان‌ را به‌ خود جلب‌ کنند «و اگر طلب‌ عفت‌ کنند، برای‌شان‌ بهتر است‌» یعنی: اگر فرونهادن‌ جامه‌ را ترک ‌کنند، این‌ برای‌شان‌ بهتر است‌ «و خداوند شنوای‌ داناست‌» بسیار شنواست‌ نسبت‌ به‌آنچه‌ که‌ می‌گویند، یا درباره‌ آنها گفته‌ می‌شود و بسیار داناست‌ به‌ قصد و هدف‌شان‌.

**﴿**لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَن تَأۡكُلُواْ مِنۢ بُيُوتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ إِخۡوَٰنِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَعۡمَٰمِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخۡوَٰلِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ خَٰلَٰتِكُمۡ أَوۡ مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوۡ صَدِيقِكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَأۡكُلُواْ جَمِيعًا أَوۡ أَشۡتَاتٗاۚ فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ٦١**﴾** [النور: 61].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: مسلمانان‌ چون‌ به‌ جهاد می‌رفتند، کلیدهای ‌خانه‌های‌ خویش‌ را به‌ افراد از پامانده‌ و زمینگیر داده‌ و به‌ ایشان‌ می‌گفتند: برای ‌شما حلال‌ کردیم‌ که‌ از آنچه‌ در خانه‌های‌ ما وجود دارد بخورید اما آن‌ واماندگان‌ از این‌ کار احساس‌ حرج‌ و گناه‌ کرده‌ و می‌گفتند: درحالی‌که‌ صاحبان‌ آنها غایبند، ما به‌ خانه‌هایشان‌ داخل‌ نمی‌شویم‌. پس‌ این‌ آیه‌ برای‌ رخصت ‌دادن‌ به‌ آنان‌ نازل ‌شد.

«بر نابینا حرجی‌ نیست‌» حرج: در لغت‌ تنگی‌ را گویند و در اصطلاح‌ شرع‌، مراد از آن‌ گناه‌ است‌ «و بر لنگ‌ و بیمار و نیز بر خودتان‌ حرجی‌ نیست‌ در این‌که‌» شما و کسانی‌ که‌ با شما همراهند «از خانه‌های‌ خود بخورید» یعنی: از خانه‌های‌ فرزندان ‌خود زیرا فرزند جزئی‌ از خود شخص‌ است‌، بدین‌ جهت‌، فرزندان‌ در آیه‌ ذکر نشده‌اند، هم‌ از این‌روی‌ مفسران‌ گفته‌اند: خانه‌ پسر شخص‌ خانه‌ خود اوست‌، به ‌دلیل‌ حدیث‌ شریف: «انت‌ و مالك‌ لابیك». «تو و مالت‌ از آن‌ پدرت‌ هستید». «یا» بخورید از «خانه‌های‌ پدرانتان‌ یا خانه‌های‌ مادرانتان‌ یا خانه‌های‌ برادرانتان‌ یا خانه‌های‌ خواهرانتان‌ یا خانه‌های‌ عموهایتان‌ یا خانه‌های‌ عمه‌هایتان‌ یا خانه‌های‌ دایی‌هایتان‌ یا خانه‌های‌ خاله‌هایتان‌» به‌ این‌ ترتیب‌، باری‌تعالی‌ اقارب‌ بسیار نزدیک‌ را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه‌ برای‌ آنهاست‌ «یا» بخورید از «خانه‌ای‌ که‌ کلیدهایش‌ را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی‌ که‌ به‌ اجازه‌ صاحبان‌شان‌ در آنها مالک تصرف‌ هستید. این‌ گروه‌ شامل‌ کسانی‌ چون‌ وکلا، بردگان‌ یا انبار دارانند زیرا اینان‌ مالک‌ تصرف‌ در خانه‌های‌ کسانی‌ هستند که‌ اجازه‌ داخل‌شدن‌ به‌ خانه‌هایشان‌ را دارند و کلیدهای‌ خانه‌های‌ آنان‌ را در اختیار دارند. همین‌ گونه‌ است‌ نگهبان‌ باغ‌ که‌ می‌تواند از میوه‌ آن‌ بخورد. به‌ قولی: حق‌ استفاده‌ از غذا برای‌ این‌ گروه‌ها در صورتی‌ است‌ که‌ آن‌ غذا در معرض‌ استفاده‌ آنان‌ گذاشته‌ شده‌ باشد اما اگر غذا در مکانی‌ دربسته‌ و محفوظ قرار داده‌ شده‌بود، خوردن‌ از آن‌ برای‌شان‌ جایز نیست‌. ابوحنیفه‌ با این‌ آیه‌ استدلال‌ کرده‌ است‌ که‌ اگر کسی‌ از نزد محرم‌ خویش‌ چیزی‌ را دزدید، دست‌ وی‌ قطع‌ نمی‌شود، به‌سبب‌وجود شبهه‌ اجازه‌ و دیگر این‌که‌ مال‌ شخص‌ از نزدیکان‌ آن‌، محرز و محفوظ نیست‌ و محرز بودن‌ مال‌، یعنی‌ محاط بودن‌ آن‌ به‌ حفاظ و نگهبان‌، شرط بریدن‌ دست‌ است‌ «یا» بخورید از «خانه‌های‌ دوستتان‌» زیرا دوست‌ غالبا این‌ اجازه‌ رابه‌ دوست‌ خویش‌ می‌دهد و به‌ این‌ کار از ته‌ دل‌ راضی‌ است‌.

نقل‌ است‌ که‌ جمعی‌ از دوستان‌ حسن‌ بصری‌ در غیاب‌ وی‌ به‌ خانه‌اش‌ آمدند و در آن‌ خوردنی‌های‌ لذیذی‌ را یافته‌ شروع‌ به‌ خوردن‌ آن‌ کردند پس‌ گرم‌ خوردن ‌بودند که‌ او به‌ خانه‌ رسید و چون‌ آنان‌ را بر این‌ حالت‌ یافت‌، بسیار خوشحال‌ شد وفرمود: خدا خیرتان‌ بدهد، صحابه‌ رسول‌ خدا ص این‌گونه‌ بودند. «بر شما گناهی ‌نیست‌ که‌ باهم‌ بخورید» از این‌ خانه‌هایی‌ که‌ ذکر شد «یا پراکنده‌» برخی‌ از اعراب ‌از این‌که‌ به‌ تنهایی‌ غذا بخورند احساس‌ حرج‌ می‌کردند و چه ‌بسا که‌ یک‌ روز تمام‌ گرسنه‌ باقی‌ می‌ماندند تا همراهی‌ را بیابند که‌ با آنان‌ غذا بخورد، چنان‌ که‌ در مقابل‌، کسانی‌ بودند که‌ از خوردن‌ به‌ طور دسته‌ جمعی‌ احساس‌ حرج‌ می‌کردند، از بیم‌ آن‌که‌ یکی‌ بیش‌ از دیگری‌ غذا بخورد. پس‌ خدای‌ ﻷ‌ در این‌ آیه ‌رخصت‌ داد که‌ شخص‌ می‌تواند به‌تنهایی‌ غذا بخورد یا با گروه‌ ولی‌ خوردن‌ با جمع‌، با برکت‌تر و بهتر است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ مردی‌ برای‌ رسول‌ خدا ص گفت: «ما غذا می‌خوریم‌ ولی‌ سیر نمی‌شویم‌». حضرت‌ فرمودند: «شاید شما پراکنده‌ و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای‌ خود دسته‌جمعی‌ گرد آیید و نام‌ خدای‌ تبارک‌وتعالی‌ را بر سر غذایتان‌ ببرید، قطعا خدای‌ ﻷ‌ در آن‌ برای‌ شما برکت‌ می‌نهد». «پس‌ چون‌ به‌ خانه‌هایی‌» که‌ ذکر آنها گذشت‌، یا غیرآن‌ از خانه‌ها «درآمدید، به‌یک‌دیگر سلام‌ کنید» یعنی: به‌ سلام‌ گفتن‌ بر اهل‌ آن‌ خانه‌ و کسانی‌ از مسلمانان ‌که‌ در آن‌ هستند، ابتدا کنید «به‌ تحیه‌ای‌» یعنی: سلام‌ و درود بگویید به‌ درودی‌ که‌ «از جانب‌ خداوند» ثابت‌ شده‌ است‌. یعنی: این‌ طلب‌ سلامتی‌ و رحمت‌ و برکت ‌برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ آنان‌ سلام‌ می‌گویید، از جانب‌ خدای‌ ﻷ‌ است‌، یا به‌ امر وی‌ ثابت‌ است‌ و از جانب‌ وی‌ مشروع‌ شده‌ است‌، سلام‌ و درودی‌ «که‌ مبارک‌ است‌» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت‌ است‌ و «پاکیزه‌» است‌، که‌ روان‌ شنونده‌ با آن ‌نوازش‌ یافته‌ و بر دل‌ وی‌ گوارا و خوش‌ می‌نشیند. به‌ قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های‌ مسکونی‌ و غیر آنهاست‌، یعنی: انسان‌ باید بر اهل‌ خانه‌های‌ مسکونی‌ سلام‌ بگوید اما در خانه‌های‌ غیرمسکونی‌ بر خود سلام‌ بگوید چنان‌که‌ از عمر و ابن‌‌عباس‌ ب روایت‌ شده‌است‌ که‌ فرمودند: «چون‌ به‌ مسجد یا خانه ‌غیر مسکونی‌ وارد می‌شوی‌، بگو: السلام‌ علینا وعلی‌ عباد الله الصالحین: سلام‌ بر ما و بر بندگان‌ صالح‌ خداوند». اگر در خانه‌ غیر مسلمانی‌ درآمدی‌، بگو: «السلام‌ علی‌ من ‌اتبع‌ الهدی‌: سلام‌ بر پیروان‌ هدایت‌». یا بگو: «السلام‌ علینا وعلی‌ عباد الله الصالحین: سلام‌ برما و بر بندگان‌ شایسته‌ خداوند». ضحاک‌ می‌گوید: «السلام ‌عليكم‌ ورحمة ‌الله و بركاته‌: در سلام‌ ده‌ حسنه‌ است‌، در سلام‌ به‌ اضافه‌ رحمت ‌بیست‌ حسنه‌ و با برکات‌ سی‌ حسنه‌». «خداوند آیات‌ خود را این‌ گونه‌ برای‌ شما بیان‌ می‌کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه‌ درک‌ و فهم‌ آیات‌ خدای‌ سبحان‌ برای‌ شما فراهم‌ آید.

**﴿**إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُوهُۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ فَإِذَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٦٢**﴾** [النور: 62].

«جز این‌ نیست‌ که‌ مؤمنان‌ فقط کسانی‌ اند که‌ به‌ خدا و رسولش‌ ایمان‌ آورده‌اند وچون‌ در کاری‌ جامع‌ با او باشند» یعنی: هنگامی‌ که‌ با پیامبر ص بر طاعتی‌ همراه‌ باشند که‌ نیاز به‌ همگرایی‌ و اجتماع‌ و اشتراک‌ مساعی‌ دارد، مانند برگزاری‌ نماز جمعه‌، نمازهای‌ عید قربان‌ و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به‌ جایی‌ نمی‌ روند تا ازوی‌ کسب‌ اجازه‌ نکنند» مفسران‌ می‌گویند: چون‌ رسول‌ خدا ص در روز جمعه‌ بر منبر می‌رفتند و کسی‌ می‌خواست‌ تا برای‌ قضای‌ حاجت‌ یا عذری‌ از مسجد بیرون‌ رود، از آن‌ بیرون‌ نمی‌رفت‌ تا روبروی‌ رسول‌ خدا ص به‌گونه‌ای‌ قرار گیرد که ‌ایشان‌ او را ببینند و بدانند که‌ او برای‌ آن‌ برخاسته‌است‌ تا اجازه‌ بگیرد پس‌ رسول‌ خدا ص به‌ هرکس از آنان‌ که‌ می‌خواستند اجازه‌ می‌دادند. آری‌! مؤمنان ‌باید با پیشوای‌ خویش‌ این‌چنین‌ باشند، از فرمان‌ وی‌ مخالفت‌ و سرپیچی‌ نکنند و از هیچ‌ تجمعی‌ از اجتماعاتی‌ که‌ او تشکیل‌ می‌دهد، جز به‌ اجازه‌ آن‌ امام‌ و پیشوا بازنگردند، به ‌نحوی‌ که‌ حرکت‌ آنان‌ در معرض‌ دید و دریافت‌ او باشد. به‌ قولی: مراد از (أمرجامع) کار بزرگی‌ است‌ که‌ به‌ گردهمایی‌ صاحبان‌ رأی‌ و تجربه‌ نیاز داشته‌ باشد «در حقیقت‌، کسانی‌ که‌ از تو اجازه‌ می‌خواهند، آنانند که‌ به‌ خدا و پیامبرش‌ ایمان‌ دارند» این‌ تأکیدی‌ است‌ بر آنچه‌ که‌ در اول‌ آیه‌ ذکر شد. یعنی: اجازه ‌گرفتن‌ از پیامبر ص مصداقی‌ روشن‌ بر درستی‌ ایمان‌ مؤمنان‌ به‌ خدا و رسول‌ وی ‌است‌ «پس‌ چون‌ برای‌ برخی‌ از کارهایشان‌ از تو اجازه‌ خواستند» یعنی: برای‌ انجام ‌دادن‌ اموری‌ که‌ مورد عنایت‌ و محل‌ نیاز آنان‌ است‌ «به‌ هرکس از آنان‌ که‌ خواستی‌، اجازه‌ ده‌» و هرکس را که‌ می‌خواستی‌ بازدار، برحسب‌ آنچه‌ که‌ مصلحت‌ اقتضا می‌کند. این‌ تعبیر دلالت‌ می‌کند بر این‌ که‌ برخی‌ از احکام‌ به‌ رأی‌ رسول‌ خدا ص واگذار شده‌ است‌ «و از خدا برای‌شان‌ آمرزش‌ بخواه‌، بی‌گمان‌ خداوند آمرزگار مهربان ‌است‌» این‌ تعبیر اشاره‌ به‌ آن‌ دارد که‌ اجازه‌ خواستن‌ از رسول‌ خدا ص هرچند با عذری‌ موجه‌ همراه‌ باشد اما از شایبه‌ ترجیح‌ دادن‌ کار دنیا بر کار آخرت‌ خالی ‌نیست‌ پس‌ بهتر آن‌ است‌ که‌ اجازه‌ گرفته‌ نشود.

کلبی‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: رسول‌ خدا ص در خطابه‌هایشان‌ متعرض ‌منافقان‌ شده‌ و آنان‌ را سرزنش‌ می‌کردند پس‌ منافقان‌ به‌ چپ‌ و راست‌ می‌نگریستند و چون‌ کسی‌ آنان‌ را نمی‌دید پنهانی‌ از کناری‌ بیرون‌ رفته‌ و نماز نمی‌خواندند اما اگر کسی‌ آنان‌ را می‌دید، از ترس‌ بر جای‌ خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان‌ بود که‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد. بعد از نزول‌ این‌ آیه‌، هیچ‌ مؤمنی‌ از محضر پیامبر ص برای‌ حاجت‌ و نیاز خویش‌ بیرون‌ نمی‌رفت‌ تا این‌که‌ از رسول‌ خدا ص اجازه‌ نمی‌گرفت‌ ولی‌ منافقان‌ بدون‌ اجازه‌ بیرون‌ می‌رفتند.

**﴿**لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣**﴾** [النور: 63].

«فراخواندن‌ رسول‌ خدا را در میان‌ خود، مانند فراخواندن‌ بعضی‌ از خودتان‌ به‌ بعضی ‌دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول‌ خدا ص شما را به‌ اجتماعی‌ فراخواند، از نزد وی‌ بدون‌ کسب‌ اجازه‌ متفرق‌ نشوید. یا معنی‌ این‌ است: پیامبر ص را چنان‌ مورد خطاب‌ قرار ندهید که‌ همدیگر را در بعضی‌ از حالات‌ با بی‌پروایی‌ و از روی ‌بی‌مبالاتی‌ مورد خطاب‌ قرار می‌دهید، یا بدون‌ اجازه‌ از مجلس‌ بیرون‌ می‌روید، یا صدایتان‌ را بلند می‌کنید پس‌ مراد این‌ است‌ که‌ وقتی‌ پیامبر ص مخاطب‌ شماست‌، در کمال‌ ادب‌ و ملایمت‌ بگویید: یارسول‌الله! و با درشتی‌ و خشونت‌ نگویید: ای‌محمد! لذا خدای‌ ﻷ‌ مؤمنان‌ را در این‌ آیه‌، به‌ تشریف‌ و تعظیم‌ پیامبر ص فرمان‌ داد و این‌که‌ باید با کمال‌ ادب‌ و فروتنی‌ با ایشان‌ برخورد کنند. به‌قولی‌ معنی ‌این‌ است: پیامبر ص را در معرض‌ آن‌ قرار ندهید تا بر شما خشم‌ گرفته‌ و در حقتان‌دعای‌ بد کند زیرا دعای‌ وی‌ مانند دعاهای‌ شما نیست‌ و قطعا مورد اجابت‌ قرارمی‌گیرد «به‌ یقین‌ خدا کسانی‌ از شما را که‌ پناه‌جویان‌ و پنهانی‌ از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد» آنان‌ منافقان‌ بودند که‌ پنهانی‌ و مخفیانه‌ از نماز جمعه‌ به‌ بیرون‌ گریخته ‌و بعضی‌ به‌ بعضی‌ دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول‌ خدا ص پنهان‌ کنند همچنین‌ از اجتماعاتی‌ که‌ برای‌ جهاد و مانند آن‌ برگزار می‌شد، پنهانی‌ بیرون ‌می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ‌ پنهانی‌ است‌. «پس‌ کسانی‌ که‌ از فرمان‌ او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی‌ که‌ از فرمان‌ رسول‌ خدا ص که‌ همان‌ راه‌ و برنامه‌ ایشان ‌است‌ سر می‌پیچند و به‌ مقتضای‌ فرمان‌ وی‌ عمل‌ نمی‌کنند و پنهانی‌ بیرون‌ می‌روند تا از عمل‌ به‌ طاعت‌ وی‌ سرباز زنند «باید برحذر باشند از آن‌ که‌ فتنه‌ای‌ بدیشان‌ رسد یا به‌ عذابی‌ دردناک‌ گرفتار شوند» فتنه: کشته‌ شدن‌ و بلایای‌ تکان‌دهنده‌ است‌. به‌قولی: کوبیدن‌ مهر بر دل‌هایشان‌ است‌. ابن‌ کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه‌ در اینجا، کفر یا نفاق‌ یا بدعت‌ است‌».

**﴿**أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قَدۡ يَعۡلَمُ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ وَيَوۡمَ يُرۡجَعُونَ إِلَيۡهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ٦٤**﴾** [النور: 64].«هان‌» بدانید که‌ «بی‌شک‌ آنچه‌ در آسمانها و زمین‌ است‌» یعنی: تمام‌ مخلوقات‌ «از آن‌ خداوند است‌» پس‌ به‌ هوش‌ باشید که‌ با فرمان‌ چنان‌ ذات‌ باعظمتی‌ مخالفت ‌نکنید «به‌ یقین‌ آنچه‌ را که‌ شما برآنید» ای‌ بندگان‌ از احوال‌ و اوضاع‌ «می‌داند» پس‌ شما را به‌حسب‌ آن‌ جزا می‌دهد «و روزی‌ که‌ به‌سوی‌ او بازگردانیده‌ می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی‌ را که‌ به‌سوی‌ او بازگردانده‌ می‌شوید «آن‌گاه ‌آنان‌ را از آنچه‌ کرده‌اند» از اعمال‌ آشکار و نهان‌ «خبر می‌دهد» و برحسب‌ آنچه ‌عمل‌ کرده‌اند، آنان‌ را جزا می‌دهد «و خدا به‌ هر چیزی‌ داناست‌» پس‌ هیچ‌ چیز بر او پنهان‌ نمی‌ماند.

سوره‌ فرقان

مکی‌ است‌ و دارای‌ (77) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: در این‌ سوره‌ به‌ بیان‌ آیات‌ و معجزاتی‌ پرداخته‌ شده‌ که‌ حجت ‌حق‌ در آنها به‌ طور کامل‌ آشکار و فرق‌ میان‌ حق‌ و باطل‌ در آن‌ تماما جلوه‌گر است‌، از این‌ روی‌ این‌ سوره‌ «فرقان‌» نامیده‌ شد.

محور این‌ سوره‌ همچون‌ سایر سوره‌های‌ مکی‌، اصول‌ عقیده‌، یعنی‌ توحید، نبوت‌ و معاد است‌.

**﴿**تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا١**﴾** [الفرقان: 1].

«بزرگ‌ و خجسته‌ است‌ کسی‌ که‌ بر بنده‌ خود فرقان‌ را نازل‌ کرد» تبارک: برکت‌، کثرت‌ است‌ از هر چیزی‌. فراء می‌گوید: «تبارک‌» و «تقدس‌» در عربی‌ یک‌ چیزاست‌ و هر دو به‌ معنای‌ عظمت‌ و بزرگی‌ است‌. فرقان: قرآن‌ است‌ که‌ میان‌ حق‌ و باطل‌ جدایی‌ افگنده‌ و هدایت‌ را از گمراهی‌ و حلال‌ را از حرام‌ متمایز می‌گرداند. «نزل‌» از باب‌ «تنزیل‌» است‌ که‌ مفید معنای‌ نزول‌ در روندی‌ تدریجی‌ ـ درحالی ‌بعد از حال‌ دیگر و باری‌ پس‌ از بار دیگر به ‌دفعات‌ ـ بر حسب‌ حوادث‌ و رویدادها است‌. نزول‌ قرآن‌ از آسمان‌ دنیا بر حضرت‌ محمد ص به‌ این‌ شیوه‌ تدریجی‌ بوده‌ است‌ تا بیان‌ و روشنگری‌ آن‌ بلیغ‌تر و تأثیرگذاری‌ آن‌ بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده‌اش‌»، پیامبر گرامی‌ ما حضرت‌ محمد ص اند و توصیف‌ ایشان‌ به‌ عبودیت‌ وبندگی‌، برای‌ تکریم‌ و گرامی‌داشت‌ ایشان‌ در مقام‌ منت‌ گذاشتن‌ بر ایشان‌ با نزول ‌قرآن‌ است‌ زیرا مقام‌ عبودیت‌، مقام‌ بس‌ بزرگی‌ است‌ «تا برای‌ عالمیان ‌هشدار دهنده‌ای‌ باشد» یعنی: فرقان‌ را بر بنده‌ خود محمد ص بدین‌ خاطر نازل‌ کرد تا بیم‌دهنده‌ این‌ حقیقت‌ برای‌ انس‌ و جن‌ باشد که‌ بعد از مرگ‌ برانگیخته‌ می‌شوند و به‌سوی‌ خدای‌ ﻷ‌ محشور می‌گردند تا آنان‌ را در برابر اعمالشان‌ جزا و پاداش ‌دهد.

**﴿**ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا٢**﴾** [الفرقان: 2].

آری‌! قرآن‌ را «همان‌ کس‌» فرو آورده‌ «که‌ فرمانروایی‌ آسمان‌ها و زمین‌ از آن ‌اوست‌» نه‌ از غیر وی‌ پس‌ اوست‌ متصرف‌ در آسمانها و زمین‌ و همگی‌ در وجود و بقای‌ خویش‌ به‌ او محتاجند «و» همو که‌ «هیچ‌ فرزندی‌ نگرفته ‌است‌» چنان‌که ‌یهود و نصاری‌ در مورد عزیر و مسیح‌ چنین‌ پندار باطلی‌ دارند «و برای‌ او در فرمانروایی‌ شریکی‌ نیست‌» چنان‌که‌ طوایف‌ مشرکان‌ ـ اعم‌ از بت‌پرستان‌، دوگانه ‌پرستان‌ و اهل‌ شرک‌ خفی‌ ـ می‌پندارند «و همه ‌چیز را آفریده‌ است‌» از تمام ‌موجودات‌ «آن‌گاه‌ چنان‌که‌ در خور آن‌ بوده‌، آنها را به‌ اندازه‌ مقدر کرده‌ است‌» با اراده ‌حکیمانه‌ خویش‌ پس‌ هر چیز را آن‌گونه‌ که‌ مناسب‌ حال‌ و به‌صلاح‌ وضعیت ‌اوست‌، آفریده‌ و مقدرات‌ وی‌ ـ اعم‌ از اجل‌ و روزی‌ و سایر امور وی‌ ـ را مقرر و معین‌ ساخته‌ است‌، به‌ طوری‌ که‌ حجم‌، شکل‌، وظیفه‌، کار، زمان‌، مکان‌ و میزان‌ هماهنگی‌ آن‌ موجود با دیگر پدیده‌ها در این‌ هستی‌ بزرگ‌ به‌ دقت‌ سنجیده ‌شده‌ و مقدرات‌ وی‌ بر همان‌ نحوی‌ جریان‌ یافته‌ که‌ حق‌ تعالی‌ در برنامه‌ آفرینش ‌وی‌ مقدر کرده‌ است‌.

**﴿**وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗ لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا٣**﴾** [الفرقان: 3].

«و به‌جای‌ او خدایانی‌ برای‌ خود گرفته‌اند» یعنی: مشرکان‌ برای‌ خود ـ بجز خدای‌ متعال‌ ـ خدایان‌ و معبودانی‌ گرفته‌اند «که‌ چیزی‌ نمی‌آفرینند» یعنی: معبودانی‌ از سنگ‌ و بشر و درخت‌ و خورشید و ماه‌ و ستارگان‌ که‌ به‌ آفریدن ‌چیزی‌ از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده‌ می‌شوند» یعنی: خدای‌ سبحان‌ آنان‌ را می‌آفریند «و برای‌ خود نه‌ اختیار زیانی‌ را دارند و نه‌ سودی‌ را» پس‌ در حالی‌ که‌ آن ‌معبودان‌ برای‌ خود اختیار سود و زیانی‌ را ندارند، دیگر چگونه‌ برای‌ پرستشگران‌ خود مالک‌ و صاحب‌اختیار سود و زیانی‌ هستند؟ «و نه‌ مرگی‌ را مالکند و نه‌ حیاتی‌ و نه‌ رستاخیزی‌ را» یعنی: معبودان‌ باطلشان‌ بر میراندن‌ زندگان‌ و زنده ‌ساختن‌ مردگان ‌و برانگیختن‌ آنان‌ از قبرهایشان‌، هیچ‌ قدرت‌ و توانایی‌ای‌ ندارند پس‌ چگونه‌ آنها عبادت‌ آفریننده‌ میراننده‌ پدیدآورنده‌ سود و زیان‌ را فروگذاشته‌ و به‌ عبادت‌ آن ‌موجودات‌ بی‌جان‌ روی‌ می‌آورند؟!.

**﴿**وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا٤**﴾** [الفرقان: 4].

خدای‌ متعال‌ در این‌ آیات‌ چندین‌ شبهه‌ مشرکان‌ را طرح‌ کرده‌ و به‌ رد آنها می‌پردازد. اولین‌ شبهه‌ این‌ بود: «و کافران‌ گفتند: این‌» قرآن‌ «جز دروغی‌ نیست‌ که‌ خود» محمد ص «آن‌ را بربافته‌ است‌» و از نزد خود برساخته‌ است‌ «و گروهی‌دیگر او را بر آن‌» یعنی: بر افترا و برساختن‌ قرآن‌ «یاری‌ کرده‌اند» مراد آنها از «گروهی‌دیگر»، برخی‌ از یهود و نصارا هستند. این‌ سخن‌ بسیاری‌ از کفار در هر زمان‌ ومکانی‌ است‌ و مبشران‌ و مشرکان‌ در این‌باره‌ کتاب‌ها پرداخته‌ و زحمت‌ها کشیده‌اند اما هر چه‌ کوشیده‌اند جز رسوایی‌ چیز دیگری‌ برنیندوخته‌اند «و قطعا ستم‌ و دروغی‌» بس‌ هولناک‌ و بزرگ‌ و آشکار «در میان‌ آوردند» با این‌ سخنان‌ و نسبتهای ‌بی‌بنیادشان‌ زیرا شخص‌ عربی‌ای‌ را در موضعی‌ قرار دادند که‌ گویا از شخص‌عجمی‌ رومی‌ای‌ سخنی‌ را دریافته‌ که‌ در فصاحت‌ خود تمام‌ فصحای‌ عرب‌ را درمانده‌ کرده‌ است‌ و ستمی‌ از این‌ بیش‌ چیست‌ که‌ حقیقت‌ را وارونه‌ کنند!!.

**﴿**وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا٥**﴾** [الفرقان: 5].

شبهه‌ دوم‌ مشرکان‌ این‌ بود: «و گفتند: افسانه‌های‌ پیشینیان‌ است‌» یعنی: قرآن ‌افسانه‌های‌ پیشینیان‌ و نشأت‌یافته‌ از اخبار و خرافات‌ آنان‌ است‌ «که‌ آن‌ را بازنوشته ‌است‌» یعنی: محمد ص آن‌ را از زبان‌ مردمی‌دیگر برگرفته‌ و از آنها بازنویسی‌ آن‌را طلب‌ کرده‌ است‌، یا: آن‌ را برای‌ خود باز نوشته‌ است‌ «و صبح‌ و شام‌ بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن‌که‌ آنها را بازنویسی‌ کرده‌ آن‌ را از دهان‌ کسانی‌ که‌ بر وی‌ املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب‌ فرامی‌گیرد ـ زیرا او خود امی‌ و ناخوان ‌بوده‌ توان‌ این‌ را ندارد که‌ آن‌ را از روی‌ این‌ نوشته‌ها بخواند پس‌ این‌ گروه‌ از بامداد تا شام‌ مرتبا این‌ اسطوره‌ها و داستان‌ها را به‌ وی‌ تعلیم‌ می‌دهند و دیکته ‌می‌کنند. به‌قولی‌ معنی‌ «صبح‌ و شام‌» این‌ است: آنان‌ دائما در تمام‌ اوقات ‌محمد ص را تحت‌ آموزش‌ خود دارند.

خدای‌ متعال‌ در رد آنان‌ می‌فرماید:

**﴿**قُلۡ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا٦**﴾** [الفرقان: 6].

«بگو: آن‌ را کسی‌ نازل‌ کرده‌ که‌ هر راز نهانی‌ را در آسمانها و زمین‌ می‌داند» یعنی: این‌ قرآن‌ از سنخ‌ آن‌ چیزهایی‌ نیست‌ که‌ با یاری‌ و نوشتن‌ دیگران‌ از روی ‌داستانهای‌ دروغین‌ و اخبار و افسانه‌های‌ پیشینیان‌ بتواند سرهم‌بندی‌ شود بلکه‌ این ‌قرآن‌ وحیی‌ آسمانی‌ است‌ که‌ آن‌ را کسی‌ نازل‌ کرده‌ که‌ همه‌چیز را می‌داند و چیزی‌ از چیزها از میدان‌ علم‌ و نظارت‌ وی‌ پنهان‌ نیست‌، شاهد مدعا این‌که‌ قرآن ‌مشتمل‌ بر علوم‌ و اسراری‌ است‌ که‌ عادتا ناممکن‌ است‌ محمد ص یا دیگران‌ آنها را در هنگام‌ نزول‌ قرآن‌ دانسته‌ باشند، که‌ خود این‌ به‌ تنهایی‌ دلیل‌ بزرگی‌ بر این‌ امر است‌ که‌ قرآن‌ از بارگاه‌ خدای‌ ﻷ‌ است‌، از همین ‌روست‌ که‌ شما از معارضه‌ قرآن‌ درمانده‌اید و سوره‌ای‌ همانند آن‌ را نتوانسته‌ و نخواهید توانست‌ به‌ میان ‌آورید «بی‌گمان‌ او آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» هم‌ بدین‌ جهت‌ بر مجازات‌ شما شتاب ‌نمی‌کند و به‌ شما مهلت‌ می‌دهد.

ابن‌ کثیر می‌گوید: «این‌ فراخوانی‌ای‌ است‌ از آنان‌ به‌سوی‌ توبه‌ و انابت‌».

**﴿**وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا٧**﴾** [الفرقان: 7].

سومین‌ شبهه‌ مشرکان‌ که‌ در آن‌ پنج‌ صفت‌ را که‌ به‌ زعم‌ آنان‌ با نبوت‌ در تعارض‌ است‌ مطرح‌ کردند، عبارت‌ است‌ از: «و گفتند: این‌ پیامبر را چه‌ شده ‌است‌» آن‌ حضرت‌ ص را از روی‌ استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند درحالی‌که‌ به‌ پیامبری‌ ایشان‌ عقیده‌ نداشتند «که‌ خوراک‌ می‌خورد و در بازارها راه ‌می‌رود؟» یعنی: او را چه‌ شده ‌است‌ که‌ غذا می‌خورد چنان‌که‌ ما می‌خوریم‌ و در بازارها به‌ طلب‌ معیشت‌ خود راه‌ می‌رود چنان‌که‌ ما راه‌ می‌رویم‌؟ این‌ چه‌گونه‌ پیامبری‌ است‌؟ به‌پندار آنها اگر محمد ص به‌راستی‌ پیامبر بود، باید از غذا و کار وکسب‌ بی‌نیاز می‌بود «چرا به‌سوی‌ او فرشته‌ای‌ نازل‌ نشده‌ تا همراه‌ وی‌ هشداردهنده ‌باشد؟» به‌ این‌ ترتیب‌ خواستار آن‌ شدند که‌ فرشته‌ای‌ همراه‌ پیامبر ص باشد که‌ وی‌ را در امر رسالت‌ یاری‌ و پشتیبانی‌ و تصدیق‌ کرده‌ و بر رسالت‌ وی‌ گواهی‌ دهد.

**﴿**أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ يَأۡكُلُ مِنۡهَاۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٨**﴾** [الفرقان: 8].

«یا چرا» از آسمان‌ «گنجی‌ بر او افگنده‌ نشده‌» تا با بهره‌گیری‌ از آن‌، از طلب ‌روزی‌ بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی‌ ندارد که‌ از آن‌ بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن‌ باغ‌ هم‌ با وی‌ برود تا به‌وسیله‌ آن‌ بر ما مزیتی‌ داشته‌ باشد «و ستمکاران‌ گفتند: جز از مردی‌ جادو زده‌ پیروی‌ نمی‌کنید» که‌ عقل‌ وی‌ مغلوب‌ سحر و جادو شده ‌است‌. این ‌تعبیر بیانگر آن‌ است‌ که‌ تمام‌ این‌ پیشنهادها و سخنان‌شان‌ ظالمانه‌ و ستمگرانه‌ و به ‌دور از عدل‌ و انصاف‌ بوده‌ است‌.

«بنگر» ای‌ محمد ص! و تو خود به‌ خویشتن‌ داناتری‌ «که‌ چگونه‌ برای‌ تو مثلها زدند» و تو را مفتری‌ وجادو زده‌ و ... خواندند تا به‌وسیله‌ این‌ سخنان‌ یاوه‌ به ‌تکذیبت‌ متوسل‌ گشته‌ و بر انکارت‌ راه‌ برند. «أمثال‌»: عبارتند از سخنان‌ نادر و پیشنهادات‌ عجیب‌وغریب‌. یعنی: همان‌ چیزی‌ که‌ مشرکان‌ علیه‌ آن‌ حضرت‌ ص به‌میان‌ کشیدند «پس‌ گمراه‌ شدند» از راه‌ صواب‌، چرا که‌ از رسالت‌ و پیامبری‌ تصور مادی‌ محضی‌ داشته‌ و نبوت‌ را بر احوال‌ صاحبان‌ سلطه‌ و نفوذ دنیوی‌ قیاس‌ می‌کنند «در نتیجه‌ هیچ‌ راهی‌ نمی‌یابند» به‌سوی‌ حق‌ پس‌ در طعنه ‌زدن‌ به‌ نبوتت‌ به‌راه‌های‌ باطل‌ سرگردانند.

**﴿**تَبَارَكَ ٱلَّذِيٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيۡرٗا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَيَجۡعَل لَّكَ قُصُورَۢا١٠**﴾** [الفرقان: 10].

خثیمه‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: از بارگاه‌ خدای‌ منان‌ به‌رسول‌ خدا ص پیغام‌ رسید که: اگر می‌خواهی‌ کلیدهای‌ زمین‌ و گنجینه‌های‌ آن‌ رابه‌ تو می‌دهیم‌ و این‌ نزد ما چیزی‌ از پاداش‌ آخرتت‌ را کم‌ نمی‌کند و اگر می‌خواهی ‌گنجینه‌های‌ دو جهان‌ را برایت‌ در آخرت‌ جمع‌ گردانیم‌. رسول‌ خدا‌ ص فرمودند: نه‌! بلکه‌ هر دو را در آخرت‌ می‌خواهم‌. پس‌ آیه‌ مبارکه‌ نازل‌ شد.

روایت‌ شده‌ است‌ که‌ این‌ آیه‌ را رضوان‌ کلیددار بهشت‌ ـ درحالی‌که‌ جبرئیل‌ ÷ نیز همراه‌ وی‌ بود ـ بر رسول‌ خدا ص نازل‌ کرد. چون‌ رضوان‌ فرود آمد، بر رسول‌ خدا ص سلام‌ کرد و گفت: ای‌ محمد! رب ‌العزه‌ به‌ تو سلام‌ می‌گوید و بعد از آن‌ این‌ صندوقچه‌ای‌ است‌ ـ بناگاه‌ دیدند که‌ صندوقچه‌ای‌ از نور است‌ که ‌می‌درخشد ـ سپس‌ گفت: پروردگارت‌ به‌ تو می‌گوید: کلیدهای‌ گنج‌های‌ دنیا درون‌ این‌ صندوقچه‌ است‌ و بدان‌که‌ دادن‌ اینها به‌ تو، از عطایای‌ آخرتت‌ نیز به‌ اندازه‌ بال‌ پشه‌ای‌ کم‌ نمی‌کند. در این‌ اثنا رسول‌‌خدا‌ ص به‌سوی‌ جبرئیل‌ ÷ نگریستند، نگاهی‌ حاکی‌ از آن‌ که‌ مشورت‌ وی‌ را می‌طلبند، جبرئیل‌ ÷ دست‌خویش‌ را بر زمین‌ زد. یعنی: به‌ این‌ امر اشاره‌ داشت‌ که‌ نپذیرند. رسول‌ خدا ص فرمودند: ای‌ رضوان‌! مرا به‌ آنها نیازی‌ نیست‌، نزد من‌ فقر و این‌که‌ بنده‌ای‌ شکیبا و شکرگزار باشم‌ دوست‌داشته‌تر است‌. رضوان‌ گفت: چه‌ نیکو انتخابی‌ کردی‌، خدا أ با توست‌.

«بزرگ‌ و خجسته‌ است‌ کسی‌ که‌ اگر بخواهد برایت‌ بهتر از این‌» چیزهایی‌ که‌ مشرکان‌ در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می‌دهد، باغهایی‌ که‌ از فرودست‌ آنها جویباران ‌روان‌ است‌ و برای‌ تو قصرها پدید می‌آورد» قصر: کاخ‌ برافراشته‌ است‌. قریش‌ هر خانه‌ای‌ از سنگ‌ را ـ چه‌ کوچک باشد چه‌ بزرگ‌ ـ قصر می‌نامند.

**﴿**بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلسَّاعَةِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِمَن كَذَّبَ بِٱلسَّاعَةِ سَعِيرًا١١**﴾** [الفرقان: 11].

«نه‌! بلکه‌ آنها قیامت‌ را دروغ‌ انگاشتند» یعنی: بلکه‌ آنها عجیب‌تر از همه‌ اینها را آوردند و آن‌ تکذیبشان‌ به‌ روز قیامت‌ است‌ پس‌ از این‌روی‌ نه‌ از دلایل‌ بهره‌ای ‌می‌برند و نه‌ در آنها تأمل‌ می‌کنند بنابراین‌، منشأ انکار آنها از وحدانیت ‌خداوند أ و حقانیت‌ دعوتت‌ و عاملی‌ که‌ آنها را به‌ گفتن‌ این‌ سخنان‌ یاوه‌ وامی‌دارد، همانا انکار روز قیامت‌ است‌ «و برای‌ کسانی‌ که‌ قیامت‌ را دروغ‌ انگارند،دوزخ‌ را آماده‌ کرده‌ایم‌» که‌ در آن‌ معذب‌ می‌گردند.

**﴿**إِذَا رَأَتۡهُم مِّن مَّكَانِۢ بَعِيدٖ سَمِعُواْ لَهَا تَغَيُّظٗا وَزَفِيرٗا١٢**﴾** [الفرقان: 12].

«چون‌ دوزخ‌ از جایی‌ دور آنان‌ را ببیند، از آن‌ غیظ و زفیری‌ می‌شنوند» غیظ: خروشی‌ است‌ که‌ از دوزخ‌ بر می‌آید و به‌ خشم‌ و غیظ آن‌ بر کفار دلالت‌ می‌کند. زفیر: خروشی‌ است‌ که‌ به‌ هنگام‌ شدت‌ خشم‌ از درون‌ شخص‌ بیرون‌ می‌آید. یعنی: دوزخ‌ چنان‌ بر کفار خشمگین‌ و خروشان‌ است‌ که‌ نزدیک‌ است‌ از شدت ‌خشم‌ بر آنان‌، از هم‌ بدرد.

**﴿**وَإِذَآ أُلۡقُواْ مِنۡهَا مَكَانٗا ضَيِّقٗا مُّقَرَّنِينَ دَعَوۡاْ هُنَالِكَ ثُبُورٗا١٣**﴾** [الفرقان: 13].

«و چون‌ در مکانی‌ تنگ‌ از آن‌ انداخته‌ شوند» وصف ‌کردن‌ این‌ مکان‌ از دوزخ‌ به ‌تنگی‌، برای‌ آن‌ است‌ که‌ بر نهایت‌ سختی‌ و بلای‌ فرود آمده‌ بر آنان‌ دلالت‌ کند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص از این‌ معنی‌ مورد سؤال‌ قرار گرفتند پس‌ فرمودند: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌، آنان‌ با چنان‌ فشاری‌ به‌دوزخ‌ درآورده‌ می‌شوند چنان‌که‌ میخ‌ به‌ فشار در دیوار فرو برده‌ می‌شود». «دست‌ و پابسته‌» دست‌هایشان‌ در دوزخ‌ با غل‌ و زنجیر به‌ گردن‌هایشان‌ بسته‌ شده‌ است‌. به‌قولی‌ معنای‌ (مقرنین) این‌ است‌ که: با شیاطین‌ به‌هم‌ بسته‌ و پیوسته‌ گردانیده‌ شده‌اند، یعنی: هر کدام‌ از آنان‌ به‌ شیطان‌ خویش‌ همراه‌ شده‌ «آنجاست‌» یعنی: در آن‌ مکان‌ تنگ‌ و خفقانی‌ است‌ «که‌ خواهان‌ نابودی ‌شوند» یعنی: در آنجاست‌ که‌ سخت‌ بی‌تاب‌ شده‌ در حق‌ خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای‌ هلاکت‌! ما را دریاب‌، از شدت‌ بلایی‌ که‌ بر آنان‌ نازل‌ شده‌ است‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کننده‌ معانی‌ هلاکت‌، بربادی‌، ویرانی‌ و زیان ‌است‌». در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ بن‌ مالک‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «اولین‌ کسی‌ که‌ بر وی‌ جامه‌ای‌ از آتش‌ پوشانده‌ می‌شود ابلیس ‌است‌، او آن‌ جامه‌ را بر پیشانی‌ خویش‌ گذاشته‌ و از پشت‌ سر خویش‌ آن‌ را می‌کشد درحالی‌که‌ نسل‌ وی‌ به‌دنبال‌ وی‌ اند و در این‌ حال‌ فریاد می‌کشد: ای‌ هلاکت‌! کجایی‌، مرا دریاب‌! و نسل‌ و تبار وی‌ هم‌ فریاد می‌کشند: ای‌ هلاکت‌ ما را دریاب‌! تا چون‌ در پرتگاه‌ دوزخ‌ قرار داده‌ شوند، ابلیس‌ می‌گوید: یا ثبوراه‌! یعنی: ای‌ هلاکت‌! مرا دریاب‌. و نسل‌ و تبارش‌ نیز چنین‌ بانگی‌ بر می‌آورند، در این‌ هنگام‌ به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود:

**﴿**لَّا تَدۡعُواْ ٱلۡيَوۡمَ ثُبُورٗا وَٰحِدٗا وَٱدۡعُواْ ثُبُورٗا كَثِيرٗا١٤**﴾** [الفرقان: 14].

«امروز یک‌بار نابودی‌ را نخواهید بلکه‌ بسیار نابودی‌ را بخواهید» یعنی: امروز در حق‌ خود یک‌بار دعای‌ هلاکت‌ نکنید بلکه‌ بارها هلاکت‌ و نابودی‌ را بخواهید زیرا عذابی‌ که‌ شما در آن‌ قرار دارید، سخت‌تر از بارها هلاکت‌ و نابودی‌ است‌ چرا که ‌مدت‌ این‌ عذاب‌ طولانی‌ و پایان‌ناپذیر است‌ در حالی‌که‌ سختی‌ و عذاب‌ مرگ‌ چندلحظه‌ای‌ بیش‌ نیست‌. مراد: نا امید ساختن‌ آنان‌ از تحقق‌ آرزوی‌ هلاکت‌ و نابودیی‌ است‌ که‌ نجات‌دهنده‌ آنان‌ از آن‌ عذاب‌ سخت‌ است‌.

**﴿**قُلۡ أَذَٰلِكَ خَيۡرٌ أَمۡ جَنَّةُ ٱلۡخُلۡدِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۚ كَانَتۡ لَهُمۡ جَزَآءٗ وَمَصِيرٗا١٥**﴾** [الفرقان: 15].

«بگو: آیا این‌» عقوبت‌ «بهتر است‌، یا بهشت‌ جاویدان‌ که‌ به‌ پرهیزکاران‌ وعده‌ داده‌ شده‌ است‌» یعنی: آیا این‌ فرو رفتن‌شان‌ در کام‌ فروزان‌ آتش‌ ماندگار بهتر است‌، یا بهشت‌ جاویدانی‌ که‌ نعمت‌های‌ آن‌ را هیچ‌ گسست‌ و انقطاعی‌ نیست‌؟ بهشت‌ «برای‌شان‌» یعنی: برای‌ بهشتیان‌ «پاداش‌ و بازگشت‌گاه‌ است‌».

**﴿**لَّهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ خَٰلِدِينَۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعۡدٗا مَّسۡ‍ُٔولٗا١٦**﴾** [الفرقان: 16].

«جاودانه‌ هرچه‌ بخواهند در آنجا دارند» از انواع‌ نعمت‌ها و لذت‌های‌ خوردنی‌، نوشیدنی‌، پوشیدنی‌، مسکن‌های‌ دلنواز، مرکب‌های‌ راهوار، منظره‌های‌ روح‌نواز و غیر اینها از نعمتهایی‌ که‌ نه‌ هیچ‌ چشمی‌ آنها را دیده‌ و نه‌ هیچ‌ گوشی‌ آنها را شنیده ‌و نه‌ بر قلب‌ هیچ‌ بشری‌ خطور کرده‌ است‌. «این‌ وعده‌ای‌ است‌ بر عهده‌ خداوند که ‌درخواست‌ کرده‌ شده‌ است‌» یعنی: این‌ وعده‌ای‌ است‌ که‌ بهشتیان‌ وفا به‌ آن‌ را از پروردگارشان‌ درخواست‌ کرده‌اند و او هم‌ به‌ این‌ وعده‌ وفا می‌کند و مسئول‌ تحقق‌ این‌ وعده‌ است‌.

**﴿**وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ١٧**﴾** [الفرقان: 17].

«و روزی‌ که‌ آنان‌ را با آنچه‌ که‌ به‌جای‌ خدا می‌پرستند» از بتان‌، فرشتگان‌، جنیان‌، مسیح‌ و عزیر، یا مخصوصا بتان‌ «محشور می‌کند آن‌گاه‌ به‌ معبودان‌ می‌گوید: آیا شما این‌ بندگانم‌ را گمراه‌ کردید یا خود گمراه‌ شدند؟» آیا گمراهی‌ آنان‌ بر اساس‌ دعوت‌ و فراخوانی‌ شما بوده‌ است‌، یا که‌ آنان‌ خود از راه‌ حق‌ گمراه‌ شده‌اند ـ آن‌گاه‌ که ‌شما را پرستش‌ کردند. فایده‌ این‌ سؤال‌، سرکوب‌ و سرزنش‌ پرستشگران‌ آنهاست‌.

**﴿**قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا١٨**﴾** [الفرقان: 18].

«می‌گویند: تو را به‌ پاکی‌ یاد می‌کنیم‌» این‌ تعبیر بیانگر تعجب‌ معبودان‌ است‌ از آنچه‌ که‌ به‌ آنان‌ نسبت‌ داده‌ شده ‌است‌ زیرا آن‌ معبودان‌، فرشتگان‌ یا پیامبران ‌گرامی‌ خداوند أ، یا هم‌ جماداتی‌ بی‌عقل‌ و شعورند پس‌ چگونه‌ از آنان‌ چنین‌ چیزی‌ قابل‌ تصور است‌ «ما را نسزد که‌ جز تو اولیایی‌ برای‌ خود برگیریم‌» یعنی: برای ‌ما درست‌ نیست‌ و ما را هرگز نسزد که‌ جز تو دوستان‌ و اولیایی‌ برگرفته‌ و آنها را پرستش‌ نماییم‌ پس‌ چگونه‌ بندگانت‌ را به‌سوی‌ این‌ امر فرا می‌خوانیم‌ که‌ ما رامورد پرستش‌ قرار داده‌ و عبادت‌ تو را ترک‌ کنند، با این‌که‌ ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم‌ «ولی‌ تو آنان‌ و پدرانشان‌ را بهره‌مند ساختی‌» به‌ اموال‌، اولاد، طول ‌عمر، سلامت‌ از عذاب‌ و برخورداری‌ از نعمت‌ها «تا آنجا که‌ ذکر تو را فراموش‌ کردند» یعنی: تا بدانجا که‌ از یادت‌ غافل‌ شده‌، پندت‌ را فراموش‌ کرده‌ و تدبر در کتابت‌ را ترک‌ کردند و از نگرش‌ و اندیشه‌ در عجایب‌ صنع‌ و آفرینش ‌شگفت‌آورت‌ روی‌ برتافتند «و گروهی‌ نابود شده‌ گشتند» یعنی: با فراموشی‌ یاد تو، نابود شدند.

**﴿**فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا نَصۡرٗاۚ وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا١٩**﴾** [الفرقان: 19].

سپس‌ به‌ مشرکان‌ می‌گوییم: «قطعا خدایانتان‌ شما را در آنچه‌ می‌گویید، تکذیب ‌کردند» یعنی: خدای‌ سبحان‌ در هنگام‌ بیزاری ‌جستن‌ معبودان‌ از پرستشگران ‌باطلشان‌، خطاب‌ به‌ مشرکان‌ می‌گوید: اینک‌ معبودان‌ سخن‌ شما را در این‌که‌ آنان ‌خدایانتان‌ بوده‌اند، تکذیب‌ کردند «در نتیجه‌ نه‌ می‌توانید عذاب‌ را از خود دفع‌ کنید» ای‌ گروه‌ مشرک‌! «و نه‌ خود را یاری‌ نمایید» یعنی: نه‌ کسی‌ را می‌یابید که‌ شما را یاری‌ داده‌ از عذاب‌ الهی‌ برهاند.

سپس‌ تمام‌ مکلفان‌ را مورد خطاب‌ قرار داده‌ می‌فرماید: «و هرکس از شما که ‌ستم‌ کرده‌ باشد» یعنی: شرک‌ ورزیده‌ باشد زیرا ظلم‌ عبارت‌ از گذاشتن‌ یک‌ چیز در غیر جایگاه‌ آن‌ است‌ «عذابی‌ بزرگ‌ به‌ او می‌چشانیم‌» با جاودان‌ نگه‌ داشتنش‌ در دوزخ‌.

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا٢٠**﴾** [الفرقان: 20].

«و پیش‌ از تو پیامبرانی‌ را نفرستادیم‌ جز این‌که‌» آنها هم‌ مانند همه‌ افراد بشر «غذا می‌خوردند و در بازارها راه‌ می‌رفتند» زیرا پیامبران‌ ص نیز بشرند و از پاسخگویی‌ به‌ نیازهای‌ بشریشان‌ بی‌نیاز نمی‌باشند پس‌ ای‌ محمد ص! تو نیز همچنان‌ هستی‌ بنابراین‌ غذا خوردن‌ و راه‌ رفتن‌ در بازارها، مانع‌ از آن‌ نیست‌ که ‌فرستاده‌ای‌ از جانب‌ خداوند أ نباشی‌ پس‌ چرا می‌گویند: این‌ پیامبر را چه ‌شده ‌است‌ که‌ غذا می‌خورد و در بازارها راه‌ می‌رود؟ «و برخی‌ از شما را برای ‌برخی ‌دیگر آزمونی‌ قراردادیم‌» پس‌ این‌ یکی‌ پیامبری‌ است‌ مکلف‌ به‌ بیم‌ دهی‌ و انذار و آن‌ دیگری‌ مکلف‌ به‌ پیروی‌ است‌، این‌ یکی‌ عالم‌ است‌ و آن‌ دیگر جاهل‌، این‌ یکی‌ سبک‌سر است‌ و آن‌ دیگر حلیم‌ و بردبار، این‌ یکی‌ توانگر است‌ و آن‌ یکی ‌فقیر... ما همه‌ را به‌ وسیله‌ یک‌دیگر می‌آزماییم‌. از این‌ باب‌ است‌ آزمودن‌ شخص‌ سالم‌ به‌ وسیله‌ بیمار و آزمودن‌ شخص‌ شریف‌ به‌ وسیله‌ انسان‌ فرومایه‌ تا میزان‌ پرداختن‌ هر یک‌ به‌ تکلیف‌ خویش‌ در برابر دیگری‌، یا آزار رسانی‌ این‌ یکی ‌برای‌ دیگری‌، در عینیت‌ شناخته‌ شود پس‌ همه‌ به‌ برپا داشتن‌ حکم‌ الهی‌ مکلفند و صبر و پایداری‌ رفیق‌ تکلیف‌ است‌.

در جاهلیت‌ چنان‌ بود که‌ چون‌ شخص‌ فروافتاده‌ای‌ از غیر اشراف‌، قبل‌ از شخص‌ اشرافی‌ مسلمان‌ می‌شد، آن‌ شخص‌ اشرافی‌ از اسلام‌ روی‌ برمی‌تافت‌ و می‌گفت: بعد از وی‌ دیگر من‌ مسلمان‌ نمی‌شوم‌ زیرا اگر چنین‌ کنم‌، او در اسلام‌ بر من‌ فضل‌ و سابقه‌ دارد. به‌ همین‌ علت‌ در کفر خویش‌ پابرجا می‌ماندند.

«آیا شکیبایی‌ می‌ورزید؟» در راه‌ حق‌، با مشاهده‌ این‌ حال‌ سخت‌ و این‌ ابتلای ‌بزرگ‌؟ این‌ استفهامی‌ است‌ که‌ به‌ معنی‌ امر است‌، یعنی: باید شکیبایی‌ و پایداری‌ ورزید. نظیر این‌ فرموده‌ خدای‌ متعال: ﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ﴾ [المائدة: 91]. «آیا شما (از شراب‌ وقمار) دست‌ بردار هستید؟» یعنی: دست‌ بردارید. یا این‌ جمله‌ علت ‌است‌ برای‌ جمله‌ قبل: ﴿وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً﴾ [الفرقان: 20] ، که‌ در این‌ صورت‌ معنی‌ چنین ‌می‌شود: بعضی‌ از شما را برای‌ بعضی ‌دیگر مایه‌ آزمونی‌ ساخته‌ایم‌ تا بدانیم‌ که‌ کدام‌‌یک‌ از شما پایداری‌ و شکیبایی‌ می‌ورزید؟ «و پروردگار تو همواره‌ بیناست‌» به‌ آن‌کسی‌ که‌ شکیبایی‌ می‌ورزد و به‌ آن‌ کس‌ که‌ شکیبایی‌ نمی‌ورزد.

**﴿**۞وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَاۗ لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَعَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا٢١**﴾** [الفرقان: 21].

چهارمین‌ شبهه‌ مشرکان‌ این‌ است: «و کسانی‌ که‌ به‌ لقای‌ ما» یعنی: به‌ دریافت ‌آنچه‌ که‌ در برابر طاعت‌ از پاداش‌ وعده‌ داده‌ایم‌ «امید ندارند» آنان‌ کافرانی‌اند که‌ ذکرشان‌ گذشت‌ «گفتند: چرا فرشتگان‌ بر ما فروفرستاده‌ نشدند» تا به‌ ما خبر دهند که‌ محمد ص در ادعای‌ رسالتش‌ راستگوست‌؟ یا چرا فرشتگان‌ از بارگاه‌ خدا أ به‌رسالت‌ بر ما فرستاده‌ نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگارمان‌ را نمی‌بینیم‌» به‌ رأی‌العین‌ تا به ‌ما خبر دهد که‌ محمد فرستاده‌ وی‌ است‌؟ پاسخ‌ آنان‌ این‌ است: «قطعا در باره‌ خود گرفتار استکبار شدند و سخت‌ سرکشی‌ کردند» یعنی: آنان‌ به‌ طرح‌ این‌ سخن‌ بس ‌وقیح‌ جسارت‌ نکردند، مگر به‌ این‌ سبب‌ که‌ به‌ نهایت‌ درجه‌ استکبار و گردنکشی ‌رسیده‌ و تکبر و عنادورزی‌ در برابر حق‌ را در دل‌هایشان‌ انباشته‌اند زیرا آنان‌ در یک‌ مرحله‌ از درخواست‌های‌ عنادورزانه‌شان‌ به‌ فرستادن‌ بشر به‌ رسالت‌ اکتفا نکرده‌ و خواستار ارسال‌ فرشتگان‌ به‌سوی‌ خویش‌ شدند و باز از این‌ حد هم‌ پا را فراتر گذاشته‌ انتخاب‌ دیگری‌ را پیش‌ کشیدند و آن‌ گفت‌وگوی‌ رویاروی‌ با خدای ‌سبحان‌ و دیدن‌ وی‌ در دنیاست‌، بی‌آن‌که‌ میان‌ آنان‌ و میان‌ او ترجمانی‌ باشد. این ‌درخواستشان‌ نمایانگر منتهای‌ جهلشان‌ است‌ زیرا خدای‌ سبحان‌ در محدوده‌ قوانین ‌این‌ جهان‌ قرار ندارد تا با حواس‌ بشری‌ درک‌ و دریافته‌ شود. خدای‌ سبحان‌ آفریننده‌ ماده‌ است‌ و خود ماده‌ نیست‌ و حواس‌ فقط در محدوده‌ مادی‌ کارآمدی ‌دارند و چون‌ این‌ امر در منطق‌ عقل‌ یک‌ امر بدیهی‌ است‌ بنابر این‌ باری‌تعالی‌ اصلا به‌ آن‌ پاسخی‌ نداد بلکه‌ پاسخ‌ را به‌ جنبه‌ دیگر درخواست‌ آنان‌ متمرکز ساخت‌ و آن‌ درخواست‌ فرود آمدن‌ فرشتگان‌ است:

**﴿**يَوۡمَ يَرَوۡنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشۡرَىٰ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُجۡرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا٢٢**﴾** [الفرقان: 22].

«روزی‌ که‌ فرشتگان‌ را ببینند» یعنی: آنان‌ به‌زودی‌ فرشتگان‌ را خواهند دید ولی‌ این‌ دیدنی‌ است‌ نه‌ بر وجه‌ مطلوب‌ و صورت‌ پیشنهادیشان‌ بلکه‌ بر وجه‌ دیگری‌ که‌ همانا نمایان‌ شدن‌ فرشتگان‌ بر آنان‌ در هنگام‌ مرگ‌ یا در هنگام‌ حشر است‌ «آن‌ روز برای‌ مجرمان‌ هیچ‌ بشارتی‌ نیست‌» بدین‌گونه‌ خدای‌ سبحان‌ اعلام‌ می‌دارد که‌ آنان ‌فرشتگان‌ را فقط در هنگامه‌ مرگ‌ یا روز قیامت‌ یعنی‌ در وقتی‌ می‌بینند که‌ خداوند أ آنان‌ را از یافتن‌ بشارت‌ و مژده‌ در آن‌ وقت‌ محروم‌ گردانیده ‌است‌ «ومی‌گویند» فرشتگان‌ به‌ کفار «نصیبی‌ جز حرمان‌ ندارید» حجرا محجورا: یعنی‌ امروز رستگاری‌ بر شما حرام‌ قطعی‌ است‌. این‌ جمله‌ای‌ است‌ که‌ کفار آن‌ را در هنگام ‌روبرو شدن‌ با دشمن‌، یا هجوم‌ مصیبتی‌ سخت‌ به‌کار می‌بردند. پس‌ حاصل‌ معنی ‌این‌ است: آنان‌ با درخواست‌ دیدن‌ فرشتگان‌ در واقع‌ عذاب‌ را برای‌ خویش ‌به‌شتاب‌ طلب‌ می‌کنند زیرا دیدن‌ فرشته‌ رحمت‌ برای‌شان‌ مقدور نیست‌. ای‌کاش ‌می‌دانستند.

**﴿**وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا٢٣**﴾** [الفرقان: 23].

«و به‌ هر گونه‌ کاری‌ که‌ کرده‌اند» و به‌ظاهر و به‌ پندارشان‌ کار خوبی‌ بوده‌ است ‌«می‌پردازیم‌، سپس‌ آن‌ را چون‌ غباری‌ بر باد رفته‌ می‌گردانیم‌» مشرکان‌ اعمالی‌ را انجام‌ می‌دادند که‌ در شکل‌ و صورت‌ عمل‌ نیک‌ بود، مانند صله‌ رحم‌، دادرسی ‌مظلومان‌، اطعام‌ مسکینان‌ و امثال‌ آن‌، مگر خدای‌ سبحان‌ به‌سبب‌ کفر و شرکشان‌، آن‌ اعمالشان‌ را هدر و بی‌ثمر گردانیده‌ تا بدانجا که‌ به‌ منزله‌ «هباء منثور» شده‌ است‌. هباء منثور: یعنی: غبار برباد رفته‌، یا خاکستر بربادرفته‌، یا ذرات‌ غبار موجود در شعاع‌ خورشید یا روی‌ آب‌.

ابن‌ کثیر می‌گوید: «دلیل‌ هدر دادن‌ اعمال‌شان‌ این‌ است‌ که‌ آن‌ اعمال‌ فاقد شرط شرعی‌ برای‌ قبول‌ می‌باشد زیرا شرط قبول‌ اعمال‌، داشتن‌ اخلاص‌ همراه‌ با پیروی ‌از شرع‌ است‌ در حالی‌که‌ اعمال‌ نیک‌ کفار از این‌ دو حالت‌ خارج‌ نیست: یا از اخلاص‌ تهی‌ است‌ و یا از پیروی‌ شرع‌ به‌ دور است‌.

**﴿**أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا٢٤**﴾** [الفرقان: 24].

«بهشتیان‌ در آن‌ روز بهترند از روی‌ مستقر خویش‌» یعنی: قرارگاه‌ و منزلگاه‌ بهتری‌ دارند، که‌ بهشت‌ است‌ «و نیکوترند از نظر مقیل‌» مقیل: قیلوله‌، یعنی ‌استراحت‌ نیمروز است‌ آنگاه‌ که‌ گرما سخت‌ می‌شود، هر چند خوابی‌ با این ‌استراحت‌ همراه‌ نباشد. مراد از مقیل‌، استراحت‌گاهشان‌ در بهشت‌ است‌. هرچند در بهشت‌ خوابی‌ نیست‌ ولی‌ استراحت‌گاهشان‌ با حوران‌ بهشتی‌ به‌ خوابگاه‌ تشبیه ‌شده‌ است‌.

**﴿**وَيَوۡمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلۡغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا٢٥**﴾** [الفرقان: 25].

سپس‌ خدای‌ متعال‌ پیامبرش‌ را دستور می‌دهد تا دو منظره‌ از مناظر قیامت‌ را برای‌شان‌ به‌ تصویر کشد، منظره‌ اول‌ این‌ است: «و روزی‌ که‌ آسمان‌ از ابر بشکافد» یعنی: روز قیامت‌ آسمان‌ در حالی‌که‌ بر آن‌ ابر سپیدی‌ است‌ از هم‌ شکافته‌ می‌شود. به‌قولی‌ مراد این‌ است: آسمان‌ برای‌ فرود آمدن‌ فرشتگان‌ از آن‌، در حالی‌ شکافته‌ می‌شود که‌ ابری‌ سپید از آن‌ بیرون‌ می‌آید. ابن‌ کثیر می‌گوید: «آن‌ ابر عبارت‌ است‌ از سایه‌ روشن‌های‌ نور عظیمی‌ که‌ چشم‌ها را خیره‌ می‌کند». «و فرشتگان‌ چنان‌که‌ باید، فرود آورده‌ می‌شوند» گروهی‌ بعد از گروه‌ دیگر، پیاپی‌ و در محشر خلایق‌ را در احاطه‌ خویش‌ می‌گیرند.

**﴿**ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ لِلرَّحۡمَٰنِۚ وَكَانَ يَوۡمًا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ عَسِيرٗا٢٦**﴾** [الفرقان: 26].

«آن‌ روز، فرمانروایی‌ راستین‌ از آن‌ خدای‌ رحمان‌ است‌» زیرا در آن‌ روز، هر فرمانروایی‌ دیگری‌ جز فروانروایی‌ وی‌ نابود می‌شود اما در دنیا کسانی‌ جز خداوند أ ظاهرا فرمانروایی‌هایی‌ دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان‌ حقیقی‌ نیست‌ «و این‌ روزی‌ است‌ که‌ بر کافران‌ بسی‌ دشوار است‌» از آن‌ روی‌ که‌ بعد از انجام‌ یافتن ‌حساب‌، درگیر عذاب‌ می‌شوند . اما آن‌ روز بر مؤمنان‌ آسان‌ است‌ زیرا در آن ‌برای‌ ایشان‌ کرامت‌ها و مژده‌های‌ عظیم‌ و مسرت‌بخش‌ می‌رسد. در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است‌ که‌ به‌ رسول‌ خدا ص گفتند: یا رسول‌الله! روزی‌ که‌ مقدار آن ‌پنجاه‌هزار سال‌ باشد چقدر روزی‌ طولانی‌ است‌؟ رسول‌ خدا ص فرمودند: «سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌، آن‌ روز چنان‌ بر مؤمن‌ سبک‌ گردانیده‌ می‌شود که‌ حتی‌ از وقت‌ یک‌ نماز فرض‌ که‌ در دنیا می‌خواند هم‌ سبک‌تر است‌».

**﴿**وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا٢٧**﴾** [الفرقان: 27].

منظره‌ دوم‌ از منظره‌های‌ روز قیامت‌ این‌ است: «و» یادآوری‌ کن‌ به‌ آنان ‌«روزی‌» را «که‌ ظالم‌ دست‌های‌ خود را می‌گزد» از روی‌ خشم‌ و حسرت‌ و پشیمانی‌ «می‌گوید: ای‌ کاش‌ من‌ هم‌ همراه‌ رسول‌ خدا راهی‌ در پیش‌ می‌گرفتم‌» که‌ راه‌ حق‌ و نجات‌ است‌. یعنی: ای‌ کاش‌ من‌ هم‌ با پیامبر ص به‌ راه‌ حق‌ می‌رفتم‌ تا از این‌ فرجام ‌ننگین‌ و رسواگر رهایی‌ می‌یافتم‌.

**﴿**يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا٢٨**﴾** [الفرقان: 28].

«وای‌ بر من‌! ای‌ کاش‌ فلانی‌ را دوست‌ نگرفته‌ بودم‌!» که‌ مرا در دنیا به‌ گمراهی ‌کشاند، ای‌ خاک‌ هلاک‌ بر سرم‌ باد!

**﴿**لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا٢٩**﴾** [الفرقان: 29].

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آیه‌ کریمه‌ می‌گوید: ابی‌بن‌خلف‌ به‌ محضر رسول‌ خدا ص می‌آمد و به‌ سخنان‌ ایشان‌ گوش‌ فرامی‌داد اما عقبه‌بن‌ ابی‌معیط او را بر این‌ کار سرزنش‌ می‌کرد پس‌ نازل‌ شد: «به‌راستی‌ او مرا از ذکر ـ پس‌ از آن‌که ‌به‌سوی‌ من‌ آمد ـ به‌ گمراهی‌ کشاند» یعنی: همان‌ کسی‌ که‌ او را دوست‌ گرفتم‌، مرا از پیوستن‌ به‌ راه‌ قرآن‌ گمراه‌ کرد، بعد از آن‌که‌ قرآن‌ به‌سویم‌ آمد و بر این‌که‌ به‌ آن ‌ایمان‌ آورم‌ قدرت‌ یافتم‌ «و شیطان‌ همواره‌ خوارسازنده‌ انسان‌ است‌» و او را در خواری‌ و ذلت‌ تنها می‌گذارد. ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ خداوند أ دوست‌ آن‌ ظالم‌ را شیطان‌ نامید بعد از آن‌که‌ او را گمراه‌گر معرفی‌ کرد. یا مراد از شیطان‌، ابلیس‌ لعین ‌است‌ زیرا اوست‌ که‌ انسان‌ را به‌ دوست ‌گرفتن‌ گمراه‌سازان‌ وا داشته‌است‌.

در این‌ باره‌ که‌ آیا این‌ جمله‌ اخیر: (و شیطان‌ همواره‌...) پایان‌ سخن‌ آن‌ ظالم‌ است‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ از زبان‌ وی‌ حکایت‌ می‌کند، یا کلام‌ خود خداوند أ است‌؟ مفسران‌ بر دو قول‌اند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و مسلم‌ از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که ‌فرمودند: «جز این‌ نیست‌ که‌ صفت‌ همنشین‌ خوب‌ و همنشین‌ بد همچون‌ صفت ‌حامل‌ مشک‌ و دمنده‌ در کوره‌ آهنگری‌ است‌؛ حامل‌ مشک‌ یا از مشک‌ به‌ تو می‌دهد، یا آن‌ را از او می‌خری‌ و یا از آن‌ بویی‌ خوش‌ می‌یابی‌ اما دمنده‌ در کوره‌، یا لباست‌ را می‌سوزاند، یا این‌که‌ بوی‌ پلید آن‌ مشامت‌ را آزار می‌دهد». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابن‌عباس‌ س آمده‌ است‌ که‌ اصحاب‌ أ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: «کدامین‌ همنشینان‌ ما بهتر اند؟» رسول‌ خدا ص فرمودند: «من‌ ذكركم‌ الله‌ رؤيته‌ وزاد في‌ علمكم‌ منطقه‌ وذكركم‌ بالآخرة‌ عمله». «كسی‌ كه ‌دیدنش‌ شما را به‌یاد خدا اندازد، منطق‌ و بیانش‌ بر علم‌ و دانش‌ شما بیفزاید و عملش‌ شما را به‌یاد آخرت‌ اندازد».

**﴿**وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا٣٠**﴾** [الفرقان: 30].

«و رسول‌ خدا گفت‌» شکواکنان‌ به‌سوی‌ پروردگارش‌ در دنیا «پروردگارا! قوم ‌من‌» قریش‌، یا اعراب‌ «این‌ قرآن‌ را وا نهادند» و رها کردند، نه‌ به‌ آن‌ ایمان ‌آوردند و نه‌ به ‌وجهی‌ از وجوه‌ آن‌ را پذیرفتند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: آنان‌ قرآن‌ را به‌باد هذیان‌ و ناسزا گرفتند. باید دانست‌ که‌ این‌ شکوای‌ پیامبر ص هم‌اکنون‌ و در هر زمانی‌ که‌ امت‌ ایشان‌ قرآن‌ را رها کنند، بلند است‌. ابن‌قیم‌ می‌گوید: «مهجور قرار دادن‌ و وانهادن‌ قرآن‌ بر چند نوع‌ است: یکی‌ از این‌ انواع: گوش ‌ننهادن‌ و ایمان‌ نیاوردن‌ به‌ آن‌ است‌. دوم: ترک‌ عمل‌ به‌ آن‌ است‌ ـ هر چند که‌ آن‌را بخواند و به‌ آن‌ ایمان‌ آورد. سوم: ترک‌ حاکمیت‌ و داوری‌ طلبیدن‌ از آن ‌است‌. چهارم: ترک‌ تدبر و فهم‌ معانی‌ آن‌ است‌. پنجم: ترک‌ شفا خواستن‌ و درمان‌ جستن‌ از آن‌ است‌ در بیماریهای‌ دلها. هرچند که‌ بعضی‌ از این‌ انواع‌ از بعضی ‌دیگر سبکتر اند».

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ انس‌ س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «من‌ تعلم‌ القرآن‌ وعلق‌ مصحفه‌ لم‌ يتعاهده‌ ولم‌ ينظر فيه‌ جاء يوم‌ القيامة‌ متعلقا به‌ يقول‌ يارب‌ العالمين‌: إن‌ عبدك‌ هذا اتخذني‌ مهجورا فاقض‌ بيني‌ و بينه». «هر كس‌ قرآن‌ را فراگیرد سپس‌ مصحفش‌ را به‌ طاقچه‌ای‌ گذاشته‌ نه‌ بر آن‌ مواظبت‌ و پایبندی‌ كند ونه‌ در آن‌ بنگرد، روز قیامت‌ درحالی‌ می‌آید كه‌ قرآن‌ بدان‌ درآویخته‌ است‌ و می‌گوید: ای‌ پروردگار عالمیان‌! همانا این‌ بنده‌ تو مرا وانهاد پس‌ میان‌ من‌ و او قضاوت‌ كن‌».

سپس‌ خدای‌ متعال‌ به‌ دلجویی‌ پیامبرش‌ ص پرداخته‌ و می‌فرماید:

**﴿**وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا٣١**﴾** [الفرقان: 31].

«و این‌ گونه‌» که‌ برایت‌ از مشرکان‌ قومت‌ دشمنانی‌ قرار دادیم‌ ای‌ محمد! «برای‌ هر پیامبری‌ دشمنی‌ از مجرمان‌ قرار دادیم‌» پس‌ تو از این‌گونه‌ برخوردها بی‌قرار و افسرده‌ مشو زیرا این‌ شیوه‌ و سنت‌ بر انبیای‌ قبل‌ از تو نیز جاری‌ بوده‌ است ‌پس‌ شکیبا باش‌ چنان‌که‌ آنان‌ شکیبا بودند «و پروردگارت‌ به‌عنوان‌ هدایتگر و یاور کافی‌ است‌» لذا او بندگانش‌ را به‌سوی‌ مصالح‌ دین‌ و دنیا هدایت‌ می‌کند و آنان‌ را بر دشمنان‌ یاری‌ و نصرت‌ می‌دهد. یعنی: پروردگارت‌ با تو نیز این‌ گونه‌ عمل‌ خواهد کرد پس‌ آسوده‌خاطر باش‌.

**﴿**وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا٣٢**﴾** [الفرقان: 32].

پنجمین‌ شبهه‌ منکران‌ نبوت‌ این‌ است: «و کافران‌ گفتند، چرا قرآن‌ یکجا بر او نازل‌ نشده‌ است‌» در یک‌ وقت‌؟ «این‌ گونه‌» ما قرآن‌ را بخش‌بخش‌ و به‌ تدریج ‌برحسب‌ حوادث‌ و رویدادها نازل‌ کردیم‌ «تا قلبت‌ را به‌ وسیله‌ آن‌ استوار گردانیم‌» یعنی: تا با نازل ‌کردن‌ قرآن‌ بر این‌ کیفیت‌ و بر این‌ وصف‌، قلبت‌ را قوی‌ واستوار گردانیم‌ زیرا نازل‌ کردن‌ آن‌ به‌ این‌ کیفیت‌ نزدیکتر به‌ آن‌ است‌ که‌ قلبت‌ در هر رویدادی‌ از رویدادهای‌ مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای‌ گونه‌گون‌ و نیرنگ‌های‌ رنگارنگی‌ که‌ از سوی‌ دشمنان‌ با آنها رویاروی‌ هستی‌، قوی‌ و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه‌ تردید و انفعالی‌ نیابی‌ زیرا قلب‌ محب‌ با رسیدن‌ پیاپی‌ نامه‌های‌ محبوب‌ آرام‌ می‌گیرد. همچنین‌ این‌ شیوه‌ نازل ‌کردن‌ قرآن‌ نزدیکتر به‌ آن‌ است‌ که‌ قرآن‌ را حفظ کنی‌ و معانی‌ آن‌ را فراگیری‌ زیرا آنان‌ از تو هیچ‌ چیزی‌ را سؤال‌ نمی‌کنند، مگر این‌که‌ در دم‌ با زبان‌ وحی‌ پاسخ‌ آنها داده‌ می‌شود «و آن‌ را به ‌ترتیل‌ بر تو خوانده‌ایم‌» یعنی: به‌ آرامی‌، آیتی‌ پس‌ از آیت‌ دیگر و بخشی‌ به‌دنبال ‌بخشی ‌دیگر، به‌ شیوایی‌ و روشنی‌ و کمال‌ استواری‌ و محکمی‌.

یکی‌ از حکمت‌های‌ نازل‌ کردن‌ تدریجی‌ قرآن‌ نیز همین‌ بود زیرا رسول‌ خدا ص و امتشان‌ هر دو امی‌ بودند و نوشتن‌ و خواندن‌ را نمی‌شناختند پس ‌اگر قرآن‌ به‌ یکباره‌ بر ایشان‌ نازل‌ می‌شد، قطعا حفظ و نگه‌داشت‌ آن‌ بر ایشان‌ دشوار بود، به‌علاوه‌ این‌که‌ مشاهده‌ گاه‌ به‌گاه‌ جبرئیل‌ ÷ از سوی‌ رسول‌ اکرم‌ ص، خود از اموری‌ بود که‌ عزم‌ آن‌ حضرت ‌ص را استوارتر گردانیده‌ و ایشان‌ را به‌ صبر و شکیبایی‌ در تبلیغ‌ رسالت‌ وا می‌داشت‌.

دومین‌ حکمت‌ نزول‌ تدریجی‌ قرآن‌، دفع‌ حرج‌ و دشواری‌ از مکلفان‌ بود زیرا اگر قرآن‌ تمامما به‌ یکباره‌ نازل‌ می‌شد، آنها دفعتا به‌ احکام‌ بسیاری‌ مکلف‌ می‌شدند و این‌ امر برای‌شان‌ سخت‌ و سنگین‌ بود.

سومین‌ حکمت‌ نزول‌ تدریجی‌ قرآن‌، تدرج‌ در قانون‌گذاری‌ بود چراکه‌ عادات‌ و روشهای‌ جاهلی‌ چنان‌ موروثی‌ و ریشه‌دار بود که‌ برکندن‌ آنها از نهاد جامعه‌، نیاز به‌ زمان‌ کافی‌ داشت‌.

**﴿**وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا٣٣**﴾** [الفرقان: 33].

«و به‌نزد تو هیچ‌ مثلی‌ نمی‌آورند، مگر آن‌که‌ ما جوابی‌ برحق‌ و نیکوتر از روی‌ تفسیر، برایت‌ می‌آوریم‌» یعنی: ای‌ محمد ص! مشرکان‌ هیچ‌ سؤالی‌ از سؤالهای‌ باطل‌ که ‌گویی‌ در بطلان‌ خود مثلی‌ است‌ و هیچ‌ حجت‌ و شبهه‌ای‌ نمی‌آورند، مگر آن‌که‌ ما در مقابل‌ مثل‌ باطل‌ و شبهه‌ بی‌اساس‌ آنان‌، برایت‌ پاسخ‌ حق‌، راستین‌ و استواری‌ را می‌آوریم‌ که‌ مثلشان‌ را بی‌اثر گردانیده‌ و آن‌ را دفع‌ و نابود می‌کند و این‌ پاسخ‌ ما از نظر بیانی‌ رساتر و از نظر معنی‌ نیکوتر است‌، به‌گونه‌ای‌ که‌ شبهه‌ و مشکلی‌ را که ‌برایت‌ آورده‌اند، از درون‌ می‌شکافد و آن‌ را دفع‌ می‌کند چنان‌که‌ در دفع‌ شبهه ‌نزول‌ تدریجی‌ قرآن‌، پاسخ‌ منطقی‌ و محکم‌ خود را دریافت‌ کردند.

**﴿**ٱلَّذِينَ يُحۡشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ سَبِيلٗا٣٤**﴾** [الفرقان: 34].

«کسانی‌ که‌ به‌ روی‌ درافتاده‌ به‌سوی‌ جهنم‌ حشر می‌شوند، اینان‌ بدترین‌ جای‌ و گم‌ترین‌ راه‌ را دارند» یعنی: آنچه‌ مشرکان‌ را به‌ طرح‌ این‌ شبهات‌ وامی‌دارد این ‌است‌ که‌ آنان‌ جایگاه‌ و منزلت‌ پیامبر اسلام‌ ص را حقیر پنداشته‌ و راه‌ صواب‌ او را گمراهی‌ می‌پندارند در حالی‌که‌ اگر به‌ دیده‌ انصاف‌ بنگرند در می‌یابند که‌ آنان ‌خود در جایگاه‌ و منزلت‌ و راه‌ و روش‌ و بازگشتگاه‌ خود، بسی‌ حقیر و گم‌ کرده‌ راهند! و این‌ نکوهشی‌ سخت‌ برای‌ آنان‌ است‌. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «مردم ‌در روز قیامت‌ در سه‌ گروه‌ حشر می‌شوند: گروهی‌ پیاده‌، گروهی‌ سواره‌ و گروهی ‌به‌ روی‌ افتاده‌. سؤال‌ شد: یا رسول‌الله! چگونه‌ به‌ روی‌ افتاده‌ محشور می‌شوند؟ فرمودند: همان‌ ذاتی‌ که‌ آنان‌ را بر پاهایشان‌ روان‌ می‌گرداند، بر این‌ امر نیز تواناست‌ که‌ آنان‌ را بر چهره‌هایشان‌ روان‌ گرداند...».

**﴿**وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرٗا٣٥**﴾** [الفرقان: 35].

«و به‌ یقین‌ ما به‌ موسی‌ کتاب‌ دادیم‌» یعنی: به‌ او تورات‌ را عطا کردیم‌ چنان‌که‌ به‌ تو قرآن‌ را عطا کردیم‌ پس‌ تو در امر رسالت‌ پدیده‌ نودرآمدی‌ نیستی‌ و کتابت‌ اولین‌ کتاب‌ آسمانی‌ نیست‌ «و برادرش‌ هارون‌ را همراه‌ او وزیرش‌ گردانیدیم‌» وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است‌، با آن‌که‌ هارون‌ پیامبر نیز بود. پس‌ ای‌ محمد ص! دستیار موسی‌ ÷ وزیری‌ از فرشتگان‌ نبود چنان‌که‌ مشرکان‌ از تو این‌ رامی‌طلبند.

**﴿**فَقُلۡنَا ٱذۡهَبَآ إِلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَدَمَّرۡنَٰهُمۡ تَدۡمِيرٗا٣٦**﴾** [الفرقان: 36].

«پس‌ گفتیم: هر دو به‌سوی‌ قومی‌ که‌ آیات‌ ما را دروغ‌ انگاشته‌اند، بروید» هرچند که‌ تکذیب‌ از سوی‌ فرعون‌ و قومش‌ در هنگام‌ صدور فرمان‌ خدای‌ متعال‌ به‌ رسالت ‌موسی‌ و هارون علیهماالسلام سر نزد بلکه‌ تکذیب‌ آنان‌ بعد از فرستادن‌ ایشان‌ روی‌ داد اما مراد این‌ است: به‌سوی‌ فرعون‌ و قومش‌ که‌ سرانجام‌ آیات‌ ما را دروغ‌ می‌انگارند، بروید. آیات: همان‌ معجزات‌ و نشانه‌های‌ نه‌گانه‌ای‌ است‌ که‌ ذکر آنها گذشت‌. «آن‌گاه‌ آنان‌ را به‌سختی‌ نابود ساختیم‌» یعنی: پس‌ موسی‌ و هارون‌ علیهماالسلام به‌سوی‌ آنان‌ رفتند اما با تکذیب‌ روبرو شدند. (فدمرناهم): پس‌ به‌دنبال‌ این ‌تکذیب‌ هلاک‌شان‌ ساختیم‌، هلاک ‌ساختنی‌ بزرگ‌. همچنان‌ اقوام‌ دیگری‌ را که‌ ذکر آنها می‌آید، به‌ هلاکت‌ رساندیم‌ پس‌ باید این‌ گروهی‌ که‌ پیامبر خاتم‌ ص را تکذیب‌ می‌کنند، نیز به‌ هوش‌ باشند.

**﴿**وَقَوۡمَ نُوحٖ لَّمَّا كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ أَغۡرَقۡنَٰهُمۡ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ لِلنَّاسِ ءَايَةٗۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمٗا٣٧**﴾** [الفرقان: 37].

«و قوم‌ نوح‌ را آن‌گاه‌ که‌ پیامبران‌ را تکذیب‌ کردند، غرقشان‌ ساختیم‌» قوم‌ نوح‌ ÷ او و پیامبران‌ قبل‌ از وی‌ را تکذیب‌ کردند و هرکس پیامبری‌ را تکذیب‌ کند، مسلما تمام‌ انبیا را تکذیب‌ کرده ‌است‌. غرق‌کردنشان‌ با طوفان‌ بود چنان‌که‌ در سوره ‌«هود» گذشت‌. «و آنان‌ را» یعنی: غرق‌ کردنشان‌ را، یا داستانشان‌ را «برای‌ مردم‌ عبرتی‌ گردانیدیم‌» که‌ از آن‌ درس‌ عبرت‌ بگیرند «و برای‌ ستمکاران‌» یعنی: برای‌ قوم‌ نوح‌ ÷ و هر کسی‌ که‌ در تکذیب‌ پیامبران † رهرو راه‌ آنان‌ شده‌ است‌ ؛ «عذابی‌ دردناک‌ آماده‌ کرده‌ایم‌» که‌ عذاب‌ دوزخ‌ است‌.

**﴿**وَعَادٗا وَثَمُودَاْ وَأَصۡحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَۢا بَيۡنَ ذَٰلِكَ كَثِيرٗا٣٨**﴾** [الفرقان: 38].

«و عاد و ثمود و اصحاب‌ رس‌ را» نیز نابود ساختیم‌. رس‌ در سخن‌ عرب: چاهی ‌است‌ که‌ دیواره‌ آن‌ را با سنگ‌ برنیاورده ‌باشند. به‌ قولی: رس‌ چاهی‌ در «انطاکیه‌» بود که‌ در آن‌ حبیب‌ نجار را کشتند، از این‌ جهت‌ به‌ آن‌ چاه‌ نسبت‌ داده‌ شدند پس ‌در حالی‌که‌ گرداگرد آن‌ چاه‌ نشسته‌ بودند، خداوند أ آنان‌ را با منازل‌شان‌ در زمین‌ فرو برد «و امتهای‌ بسیاری‌ را در میانشان‌ نابود ساختیم‌» یعنی: نسلهای‌ بسیار دیگری‌ را در میان‌ این‌ گروه‌ها هلاک‌ گردانیدیم‌ که‌ شمار آنان‌ را فقط خود ما می‌دانیم‌ زیرا هنگامی‌ که‌ پیامبران‌ خویش‌ را به‌سوی‌ آنان‌ فرستادیم‌، عکس‌ العمل‌ آنها جز تکذیب‌ چیز دیگری‌ نبود.

**﴿**وَكُلّٗا ضَرَبۡنَا لَهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَۖ وَكُلّٗا تَبَّرۡنَا تَتۡبِيرٗا٣٩**﴾** [الفرقان: 39].

«و برای‌ هر یک‌ مثلها زدیم‌» یعنی: برای‌ هر یک‌ حجت‌ها آورده‌، آنان‌ را بیم ‌دادیم‌ و اخبار دروغ‌ انگاران‌ را بر آنان‌ حکایت‌ نمودیم‌ «و هریک‌ از آنان‌ را به ‌سختی‌ هلاک‌ ساختیم‌» و زیر و زبر کردیم‌ پس‌ آیا این‌ گروه‌ از سرنوشت‌ آنان ‌عبرت‌ نمی‌گیرند؟!

**﴿**وَلَقَدۡ أَتَوۡاْ عَلَى ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِيٓ أُمۡطِرَتۡ مَطَرَ ٱلسَّوۡءِۚ أَفَلَمۡ يَكُونُواْ يَرَوۡنَهَاۚ بَلۡ كَانُواْ لَا يَرۡجُونَ نُشُورٗا٤٠**﴾** [الفرقان: 40].

«و قطعا» مشرکان‌ مکه‌ «بر شهری‌ که‌ باران‌ بلا بر آن‌ بارانده‌ شده‌ گذشته‌اند» آنها در هنگام‌ سفرهای‌ تجارتی‌شان‌ به‌سوی‌ شام‌، بر شهر قوم‌ لوط گذر کرده‌اند، شهری‌ که‌ با باران‌ سنگ‌ هلاک‌ ساخته‌ شد و آن‌ شهر «سدوم‌» بزرگترین ‌شهر قوم‌ لوط بود «آیا آن‌ را نمی‌دیدند؟» در هنگام‌ سفر به‌سوی‌ شام‌ برای‌ تجارت ‌زیرا آنان‌ از کنار شهر سدوم‌ می‌گذشتند «یا این‌ که‌ امید برانگیخته ‌شدن ‌نداشتند» یعنی: حقیقت‌ امر این‌ است‌ که‌ آنان‌ از حشر و نشر برای‌ جزا بیمی ‌نداشتند پس‌ سبب‌ عدم‌ عبرت‌پذیری‌ آنان‌ این‌ است‌.

هدف‌ از بیان‌ این‌ داستانها، هشدار دادن‌ به‌ مشرکان‌ در تکذیب‌ رسول‌ خدا ص است‌ تا از این‌ راه‌ و رسم‌ باز آیند و از عذابی‌ چون‌ عذاب‌ امتهای‌ پیشین‌ حذر کنند.

**﴿**وَإِذَا رَأَوۡكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا٤١ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا لَوۡلَآ أَن صَبَرۡنَا عَلَيۡهَاۚ وَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ حِينَ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ مَنۡ أَضَلُّ سَبِيلًا٤٢**﴾** [الفرقان: 41-42].

«و چون‌ تو را ببینند، جز این‌ نیست‌ که‌ به‌ ریشخندت‌ می‌گیرند» یعنی: به‌جای ‌ایمان ‌آوردن‌ به‌ تو و اندیشیدن‌ در پیامی‌ که‌ برای‌ آنان‌ آورده‌ای‌، به‌ استهزا و تمسخر روی‌ آورده‌ و از روی‌ تحقیر و اهانت‌ می‌گویند: «آیا این‌ است‌ همان‌ کسی‌که‌ خدا او را به‌ رسالت‌ برانگیخته‌ است‌؟» با آن‌که‌ رسول‌ خدا ص در راه‌ و روش‌، تصرفات‌، اخلاق‌ متعالی‌، فکر رسا و بیان‌ شیرینشان‌، نمونه‌ اعلای‌ همه ‌پیامبران † و کافه‌ بشریت‌ بودند.

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ روایت‌ شده‌است: این‌ آیه‌ درباره‌ ابوجهل‌ نازل‌ شد زیرا چون ‌رسول‌ خدا ص با یاران‌ خویش‌ از برابر وی‌ می‌گذشتند، ریشخندکنان‌ می‌گفت: (آیا این‌ همان‌ کسی‌ است‌ که‌ خدا او را به‌ رسالت‌ برانگیخته ‌است‌؟) «به‌راستی ‌نزدیک‌ بود که‌ ما را از معبودانمان‌ گمراه‌ کند» و چیزی‌ نمانده‌ بود که‌ پرستش‌ آنها را رها کنیم‌ «اگر بر آنها ایستادگی‌ نمی‌کردیم‌» یعنی: چنانچه‌ بر پرستش‌ آنها پایداری ‌نمی‌ورزیدیم‌ و از محمد ص در پرهیز کردن‌ از آنها نافرمانی‌ نکرده‌ و در این‌ راه‌ از خود مقاومت‌ نشان‌ نمی‌دادیم‌ «و هنگامی‌ که‌ عذاب‌ را ببینند» همان‌ عذابی‌ را که ‌به‌سبب‌ کفر خود سزاوار آن‌ هستند «به‌زودی‌ خواهند دانست‌ که‌ چه ‌کسی‌ گمراه‌تر است‌» از راه‌ حق‌ و هدایت‌، آنان‌ یا مؤمنان‌؟

**﴿**أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا٤٣**﴾** [الفرقان: 43].

«آیا آن‌ کس‌ که‌ هوای‌ نفس‌ خود را خدای‌ خود گرفته‌ است‌، دیده‌ای‌؟» یعنی: کسی‌که‌ از هوای‌ نفس‌ خود مانند فرمان ‌بردن‌ از خدا أ فرمان‌ برده‌ و به‌ هیچ‌ چیزی‌ دل‌ نمی‌بندد مگر این‌که‌ از آن‌ پیروی‌ کرده‌ و آن‌ را دین‌ و آیین‌ خویش‌ قرار می‌دهد.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «در جاهلیت‌ چنین‌ بود که‌ شخص‌ زمانی‌ سنگ‌ سفیدی ‌را می‌پرستید اما چون‌ غیر آن‌ را بهتر از آن‌ می‌یافت‌، به‌ پرستش‌ آن‌ روی‌ می‌آورد و پرستش‌ سنگ‌ اول‌ را وامی‌نهاد». «آیا تو بر او وکیل‌ هستی‌؟» یعنی: ای‌ پیامبر! آیا تو نگهبان‌ و ضامن‌ او هستی‌ تا او را به‌ راه‌ ایمان‌ آورده‌ و از کفر برگردانی‌؟ درحالی‌ که‌ نه‌ تو توان‌ این‌ کار را داری‌ و نه‌ به‌ آن‌ مکلف‌ هستی‌ بلکه‌ فقط بر تو ابلاغ ‌پیام‌ است‌ و بس‌.

**﴿**أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا٤٤**﴾** [الفرقان: 44].

«یا مگر می‌پنداری‌ که‌ بیشترشان‌ گوش‌ شنوا دارند یا تعقل‌ می‌کنند؟» چنین‌ نیست ‌«آنان‌ جز همانند چهارپایان‌» بی‌عقل‌ و خرد «نیستند بلکه‌ آنان‌ گمراه‌ترند» از چهارپایان‌ زیرا چهارپایان‌ پروردگارشان‌ را می‌شناسند، برای‌ او تسبیح‌ می‌گویند، به‌سوی‌ چراگاههای‌ خویش‌ راه‌ می‌برند، برای‌ صاحب‌ خود منقاد و رام‌ می‌شوند، آنچه‌ را که‌ به‌سودشان‌ است‌ عمل‌ می‌کنند و از چیزهای‌ زیانبار و خطرناک ‌می‌پرهیزند در حالی‌که‌ این‌ گروه‌ نه‌ برای‌ آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه ‌پروردگاری‌ که‌ آنان‌ را روزی‌ داده‌ است‌ می‌شناسند. همچنین‌ اینان‌ از چهارپایان ‌به‌ این‌ دلیل‌ گمراه‌ترند که‌ اگر چهارپایان‌ پیام‌ توحید و نبوت‌ را درک‌ نمی‌کنند، علیه‌ آن‌ هم‌ نمی‌ستیزند، برخلاف‌ این‌ گروه‌ که‌ از روی‌ عناد، مکابره‌، تعصب‌ و خرد شمردن‌ حق‌، در برابر آن‌ به‌ ستیز برمی‌خیزند پس‌ هرگز به‌ آنان‌ امیدوار نباش‌.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيۡفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوۡ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنٗا ثُمَّ جَعَلۡنَا ٱلشَّمۡسَ عَلَيۡهِ دَلِيلٗا٤٥**﴾** [الفرقان: 45].

از این‌ آیه‌ بیان‌ دلایل‌ پنج‌گانه‌ بر وجود خداوند أ و وحدانیت‌ وی‌ آغاز می‌شود، این‌ ادله‌ مظاهری‌ از پدیده‌های‌ هستی‌ است‌ که‌ هر مخلوقی‌ آنها را درک ‌و مشاهده‌ می‌کند: «آیا ندیده‌ای‌ که‌ پروردگارت‌ چگونه‌ سایه‌ را گسترده ‌است‌؟» یعنی: چگونه‌ سایه‌ را از هنگام‌ دمیدن‌ سپیده‌ صبح‌ تا طلوع‌ خورشید گسترده‌ است‌، که‌ این‌ سایه‌ قبل‌ از طلوع‌ خورشید است‌، سپس‌ چون‌ خورشید طلوع‌ کرد، سایه‌های‌ اشیای‌ شاخص‌ به‌ سمت‌ غرب‌ گسترده‌ می‌شود «و اگر می‌خواست‌ آن‌ را» یعنی: سایه‌ را «ساکن‌ می‌گردانید» با ساکن ساختن‌ خورشید اما از آنجا که‌ حرکت‌ آن‌ برای‌ انسان‌، نباتات‌ و حیوانات‌ منشا فواید بسیاری‌ است‌، خداوند أ آن‌ را متحرک‌ گردانید. از فواید این‌ سایه‌ متحرک‌، بهره‌گیری‌ از آن‌ به‌عنوان‌ مقیاسی‌ برای‌ اندازه‌گیری‌ زمان‌ است‌ چنان‌که‌ فقها آن‌ را نشانه‌ و مقیاسی ‌برای‌ شناخت‌ اوقات‌ بعضی‌ از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که‌ شروع‌ آن‌ درهنگام‌ زوال‌ خورشید است‌ و نماز عصر که‌ وقت‌ آن‌ در هنگام‌ برابر شدن‌ سایه ‌هرچیز با سایه‌ اصلی‌ آن‌ ـ در نزد جمهور ـ و دو برابر شدن‌ سایه‌ اصلی‌ آن‌ ـ در نزد ابوحنیفه‌ ـ است‌ «آن‌گاه‌ خورشید را بر آن‌ دلیلی‌ گردانیدیم‌» یعنی: خورشید را برای‌ سایه‌ نشانه‌ای‌ رهنما گردانیدیم‌ که‌ احوال‌ خورشید، بازتابگر احوال‌ آن‌ است ‌بدان‌ جهت‌ که‌ سایه‌ با خورشید زیاد و کم‌ شده‌ و گستردگی‌ یا کوتاهی‌ پیدا می‌کند.آری‌! سایه‌ برای‌ جانداران‌ و عاقلان‌ در هر مکانی‌ نعمت‌ عظمایی‌ است‌، بویژه‌ درسرزمین‌های‌ گرمسیر که‌ راحت‌بخش‌ و خنک‌ کننده‌ تن‌ جانداران‌ است‌.

**﴿**ثُمَّ قَبَضۡنَٰهُ إِلَيۡنَا قَبۡضٗا يَسِيرٗا٤٦**﴾** [الفرقان: 46].

«سپس‌ آن‌ را به‌سوی‌ خود بازمی‌گیریم‌» یعنی: آن‌گاه‌ که‌ خورشید طلوع‌ کند، سایه‌ دامن‌ برمی‌چیند و شعاع‌ خورشید در جو، جانشین‌ آن‌ می‌شود و چنین‌ است‌که‌ خدای‌ متعال‌ سایه‌ را باز می‌گیرد «به‌ بازگرفتن‌ اندک‌» یعنی: سایه‌ را به ‌تدریج‌ و اندک‌اندک‌ به‌قدر بالا آمدن‌ خورشید بازمی‌گیرد. این‌ آیه‌ نمایانگر یکی‌ از بزرگترین‌ معجزات‌ قرآنی‌ است‌ زیرا به‌ موضوع‌ انکسار نور اشاره‌ دارد، چه‌ اگر انکسار شعاع‌ در هنگام‌ عبور آن‌ از جو نبود، سایه‌ امتداد بسیار بیشتری ‌می‌داشت‌[[48]](#footnote-48).

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا وَٱلنَّوۡمَ سُبَاتٗا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورٗا٤٧**﴾** [الفرقان: 47].

«و اوست‌ آن‌ ذاتی‌ که‌ شب‌ را برای‌ شما لباسی‌ گردانید» که‌ اشیاء را می‌پوشاند ومانند لباسی‌ بر آنها فرود می‌آید «و خواب‌ را مایه‌ آرامش‌ گردانید» که‌ در آن‌ می‌آسایید زیرا در هنگام‌ خواب‌ از کار و گرفتاری‌ و مشغله‌ها بریده‌ و به‌ آسایش‌ و راحتی‌ کامل‌ فرو می‌روید. سبات: قطع‌ کننده‌ حرکت‌ برای‌ آرامش‌ دادن‌ به‌ جسم‌ و روح‌ است‌ «و روز را زمان‌ جنب‌وجوش‌ شما قرار داد» ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ بیداری‌ به‌حیات‌ و خواب‌ به‌ غنودگی‌ای‌ تشبیه‌ شده‌ است‌ که‌ شبیه‌ مرگ‌ است‌.

پس‌ سایه‌، خورشید، شب‌ و آرامش‌ آن‌، خواب‌ و آسایش‌ آن‌ و روز و جنب‌وجوش‌ در آن‌، همه‌ دلایلی‌ روشن‌ بر وجود خدای‌ آفریدگار توانا و متصرف‌ در هستی‌ است‌ زیرا روشنی‌ روز بستر جنب‌وجوش‌ و کار و فعالیت‌ و تاریکی‌ وسکوت‌ شب‌، مایه‌ آرامش‌ و ظرفی‌ برای‌ آسایشمندی‌ و استراحت‌ جسم‌ و جان‌ و آماده‌ ساختن‌ آن‌ برای‌ شروع‌ روند جدیدی‌ از کار و تلاش‌ و پیکار است‌ وخدای‌ متعال‌ هر ظرفی‌ را ـ تماما ـ برای‌ چیزی‌ که‌ با آن‌ مناسبت‌ دارد، آماده‌ کرده‌ است‌.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا٤٨**﴾** [الفرقان: 48].

«و اوست‌ آن‌ کس‌ که‌ بادها را پیشاپیش‌ رحمت‌ خویش‌ مژده‌بخش‌ فرستاد» یعنی: پیشاپیش‌ باران‌ که‌ رحمت‌ پروردگار است‌ «و از آسمان‌ آبی‌ طهور فروفرستادیم‌» طهور: پاک‌ پاک‌کننده‌ است‌ زیرا آب‌ آسمان‌ بر هیچ‌ چیز نجس‌ یا پلیدی‌ فرود نمی‌آید مگر این‌که‌ آن‌ را پاک‌ می‌گرداند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوسعید خدری‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «إن‌ الماء طهور لاينجسه‌ شي‌ء». «آب‌ پاك ‌كننده‌ است‌ و هیچ‌ چیز آن‌ را نجس‌ نمی‌گرداند».

**﴿**لِّنُحۡـِۧيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا٤٩**﴾** [الفرقان: 49].

«تا به‌ وسیله‌ آن‌» یعنی: به‌ وسیله‌ آن‌ آب‌ باران‌ فرودآورده‌ از آسمان‌ «سرزمینی‌ پژمرده‌ را زنده‌ گردانیم‌» با بیرون‌آوردن‌ سبزه‌ها و رستنی‌ها از زمین ‌بی‌گیاهی‌ که‌ مدت‌ها در انتظار نم‌ بارانی‌ بوده‌ است‌ تا از بستر پژمردگی‌ بیرون‌ آمده ‌به‌ جنب‌وجوش‌ درآید و گل‌ و گیاه‌ و طراوت‌ برویاند «و آن‌ را» یعنی: آب‌ را «به‌آنچه‌ که‌ خلق‌ کرده‌ ایم‌ ـ از چهارپایان‌ و انسانهای‌ بسیار ـ بنوشانیم‌» اناسی: جمع‌انسان‌ است‌، مثل‌ «سرحان‌ و سراحین: گرگ‌ و گرگها» پس‌ «یا» بدل‌ از «نون‌» است‌.

**﴿**وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا٥٠**﴾** [الفرقان: 50].

«و به‌راستی‌ آن‌ را» یعنی: آیات‌ و اندرزها را «در میانشان‌ گوناگون‌ بیان‌ کردیم‌ تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال‌ گستراندن‌ سایه‌ و پدید آوردن‌ ابرها و نازل ‌کردن ‌باران‌ را در قرآن‌ و سایر کتاب‌های آسمانی‌ مکرر بیان‌ کردیم‌ تا عاقلان‌ در آنها اندیشه‌ کنند و پند بگیرند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: باران‌ را میان‌ مردم‌ در سر زمین‌های‌ مختلف‌، در اوقات‌ مختلف‌ و کیفیت‌های‌ متفاوت‌ ـ گاهی‌ در اینجا وگاهی‌ در جایی‌ دیگر ـ گردش‌ می‌دهیم‌ پس‌ در بعضی‌ از سرزمین‌ها از آن‌ بسیار می‌بارانیم‌ و در بعضی‌ سرزمین‌های‌ دیگر از آن‌ کم‌ می‌فرستیم‌ تا به‌ آن‌ پند گرفته‌ و اندیشه‌ کنند.

در اینجا نیز با یکی‌ از معجزات‌ بزرگ‌ اسلام‌ روبرو می‌شویم‌. ابن‌ کثیر از ابن‌عباس‌ و ابن‌ مسعود أ نقل‌ می‌کند که‌ در تفسیر این‌ آیه‌ گفتند: «هیچ‌ سالی‌ از سال ‌دیگر در بارندگی‌ بیش‌ نیست‌ ولی‌ خدای‌ ﻷ‌ باران‌ را آن‌ گونه‌ که‌ خواهد در نقاط مختلف‌ زمین‌ به‌ گردش‌ می‌آورد». شایان‌ ذکر است‌ که‌ دانشمندان‌ معاصر همین‌ معنی‌ را اثبات‌ کرده‌ و گفته‌اند: نسبت‌ تبخیر و نزول‌ باران‌ در جهان‌ پیوسته ‌ثابت‌ است‌ و ذره‌ای‌ کم‌ و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای‌ سالانه‌ای‌ که‌ زمین‌ آن‌ را جذب‌ می‌کند، زیاد و کم‌ نمی‌شود پس‌ فقط این‌ نسبت‌ جزئی‌ باران‌ است‌ که‌ در این‌ یا آن‌ نقطه‌ زمین‌ تفاوت‌ پیدا می‌کند، نه‌ نسبت‌ کلی‌ آن‌ «ولی‌ بیشتر مردم‌ جز کفران‌ را نپذیرفتند» کفران‌ نعمت: انکار و ناسپاسی‌ آن‌ است‌. یعنی: بیشتر مردم ‌اعتراف‌ به‌ نعمت‌ خدای‌ منان‌ را بر خویش‌ در فروفرستادن‌ باران‌ نپذیرفتند و خداوند أ را بر آن‌ شکر و سپاس‌ نگفتند بلکه‌ آن‌ را به‌ بتان‌ یا ستارگان‌ نسبت‌ داده ‌و گفتند: به‌سبب‌ فلان‌ ستاره‌ای‌ که‌ ساقط شد، یا فلان‌ ستاره‌ای‌ که‌ طلوع‌ کرد، باران‌ یافتیم‌. یعنی: سقوط ستاره‌ای‌ از مکان‌ خود در مغرب‌ و طلوع‌ ستاره‌ رقیب ‌آن‌ از مشرق‌ را سبب‌ فرود آمدن‌ باران‌ پنداشتند و نگفتند: به‌ فضل‌ خدای‌ منان‌ و رحمت‌ وی‌ باران‌ یافتیم‌.

**﴿**وَلَوۡ شِئۡنَا لَبَعَثۡنَا فِي كُلِّ قَرۡيَةٖ نَّذِيرٗا٥١**﴾** [الفرقان: 51].

«و اگر می‌خواستیم‌ قطعا در هر شهری‌ هشداردهنده‌ای‌ برمی‌انگیختیم‌» یعنی: چنان‌که‌ باران‌ را در میانشان‌ تقسیم‌ کردیم‌، اگر می‌خواستیم‌ رسالت‌ را نیز این‌گونه‌ در میانشان‌ توزیع‌ می‌کردیم‌ ولی‌ چنین‌ نکردیم‌ بلکه‌ فقط یک‌ هشداردهنده‌ را فرستادیم‌ و آن‌ هم‌ تو هستی‌ ای‌ محمد ص! زیرا تو باران‌ رحمت‌ عامی‌ برای‌ همه ‌جهانیان‌ هستی‌ و تو به‌ تنهایی‌ شایستگی‌ آن‌ را داری‌ که‌ بار فوجی‌ از پیامبران‌ را بر دوش‌ گیری‌.

**﴿**فَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا٥٢**﴾** [الفرقان: 52].

«پس‌، از کافران‌ اطاعت‌ مکن‌» به‌هیچ‌وجه‌ با آنان‌ مجامله‌ و موافقت‌ نکن‌، به‌ پیشنهادهای‌ سازش‌ که‌ از سوی‌ آنان‌ مطرح‌ می‌شود، پشت‌ پا بزن‌، در دعوت ‌خویش‌ سخت‌ کوشا باش‌ و در آن‌ پایداری‌ ورز «و با آن‌» یعنی: به‌ وسیله‌ قرآن‌ «با آنان‌ به‌ جهادی‌ بزرگ‌ بپرداز» و آنچه‌ را در قرآن‌ است‌ بر آنان‌ بخوان‌. جهاد بزرگ: جهادی‌ است‌ که‌ در آن‌ هیچ‌ سستی‌ و تزلزلی‌ نباشد. پس‌ ملاحظه‌ می‌کنیم ‌که‌ حجتها و آیات‌ قرآن‌ بزرگترین‌ وسیله‌ جهاد اسلام‌ علیه‌ مخالفان‌ آن‌ است‌.

**﴿**۞وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا٥٣**﴾** [الفرقان: 53].

«و اوست‌ ذاتی‌ که‌ دو دریا را موج‌زنان‌ به‌هم‌ برآمیخت‌» و به‌سوی‌ هم‌ روان‌ کرد «این‌ یکی‌ شیرین‌ خوشگوار و آن‌ دیگر شور تلخ‌ است‌» فرات: آب‌ بسیار خوشگوار و اجاج: آب‌ بسیار نمکین‌ است‌ «و میان‌ آن‌ دو، برزخ‌ و حایلی‌ استوار قرار داد» برزخ: حجاب‌ و حایلی‌ است‌ که‌ خدای‌ متعال‌ به‌ قدرت‌ خویش‌ در میان‌ دو دریا قرار داده‌ است‌ که‌ آنها را از هم‌ جدا گردانیده‌ و از آمیخته ‌شدن‌ آب‌ آنها به‌یکدیگر جلوگیری‌ می‌کند پس‌ نه‌ آب‌ نمکین‌ با آب‌ شیرین‌ یکجا می‌شود و نه‌ آب ‌شیرین‌ با آب‌ نمکین‌.

شاید مراد این‌ باشد که‌ خدای‌ متعال‌ این‌ دو نوع‌ آب‌ را در دهانه‌ و محل‌ ریختن‌ رودخانه‌ها ـ مثلا ـ به‌هم‌ می‌آمیزد اما با این‌ وجود، نه‌ آب‌ شور بر آب‌ شیرین‌ چیره‌ می‌شود ـ به‌گونه‌ای‌ که‌ از نظر خاصیت‌ خود بر آن‌ غلبه‌ کند ـ و نه‌ آب‌ شیرین‌ بر آب‌ شور چیره‌ می‌شود بلکه‌ به‌ قدرت‌ خدای‌ تبارک‌وتعالی‌ هر دو نوع ‌آب‌ به‌ حال‌ خود باقی‌ می‌مانند، به‌سبب‌ این‌که‌ بشر و بسیاری‌ دیگر از جانداران‌، به‌هر دو گونه‌ آب‌ نیاز دارند.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا٥٤**﴾** [الفرقان: 54].

«و اوست‌ ذاتی‌ که‌ از آب‌ بشری‌ آفرید» یعنی: از آب‌ نطفه‌، انسانی‌ تمام‌ اندام ‌آفرید «آن‌گاه‌ برای‌ او پیوند نسبی‌ و سببی‌ قرار داد» مراد از نسب: ولادت‌ است‌ وآنچه‌ که‌ از آن‌ پدید می‌آید؛ از رابطه‌ پدری‌، مادری‌، پدر یا مادربزرگی‌، فرزندی‌، برادری‌، خواهری‌، عمویی‌، دایی‌ بودن‌ و فرزندانشان‌. مراد از صهر: رابطه‌ پدیدآمده‌ از ازدواج‌ در میان‌ شوهر و خانواده‌ همسرش‌، همسر و خانواده‌ شوهرش‌ و میان‌ هر دو خانواده‌ با یک‌دیگر است‌ پس‌ نزدیکان‌ همسر برای‌ شوهر، خواهران‌ اویند و نزدیکان‌ شوهر برای‌ همسر، پدر شوهر است‌ و رابطه ‌خویشاوندی‌، هر دوی‌ آنها را در بر می‌گیرد و همه‌ این‌ رابطه‌ها از آن‌ آب‌ ناچیز پدید می‌ آید.

صاحب‌ تفسیر «فی‌ ظلال‌ القرآن‌» می‌گوید: «از مرد نسب‌ پدید می‌آید و از زن‌ خویشاوندی‌ و تفسیر (نسبا و صهرا) این‌ است‌». «و پروردگارت‌ همواره ‌تواناست‌» که‌ آفرینش‌ انسان‌ و تقسیم‌ وی‌ به‌ دو جنس‌ ذکر شده‌، از جمله‌ توانایی‌های‌ بزرگ‌ و بی‌نظیر وی‌ است‌.

**﴿**وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمۡ وَلَا يَضُرُّهُمۡۗ وَكَانَ ٱلۡكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرٗا٥٥**﴾** [الفرقان: 55].

«و» کفار «به‌جای‌ خدا چیزی‌ را می‌پرستند که‌ نه‌ به‌ آنان‌ سود می‌بخشد» اگر آن‌ را پرستش‌ کنند «و نه‌ به‌ آنان‌ زیان‌ می‌رساند» اگر آن‌ را فرو گذارند. و این‌ امر گویای‌ جهل‌ مشرکان‌ است‌ «و کافر همواره‌ بر نافرمانی‌ پروردگارش‌ پشتیبان‌» شیطان‌ «است‌» از شیطان‌ پیروی‌ کرده‌ و او را بر نافرمانی‌ پروردگار یاری‌ و پشتیبانی‌ می‌کند.

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: «آیه‌ کریمه‌ درباره‌ ابوجهل‌ نازل‌ شد ولی‌ عام‌ بودن‌ لفظ معتبر است‌، نه‌ خاص‌ بودن‌ سبب‌».

**﴿**وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٥٦**﴾** [الفرقان: 56].

«و تو را جز مژده ‌رسان‌ و هشدار دهنده‌ نفرستاده‌ایم‌» پس‌ به‌ کفر و عنادشان‌ بها نده‌ و بر عدم‌ ایمانشان‌ اندوهگین‌ نشو ـ زیرا تو بشارتگر و بیم‌ دهنده‌ای‌ بیش ‌نیستی‌. از این‌روی‌ به‌ این‌ سه‌ فرمان‌ زیر توجه‌ کن:

**﴿**قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا٥٧**﴾** [الفرقان: 57].

«بگو: بر آن‌» یعنی: بر تبلیغ‌ قرآن‌ یا تبلیغ‌ رسالت‌ «هیچ‌ مزدی‌ از شما نمی‌طلبم‌، جز این‌که‌ هرکس بخواهد راهی‌ به‌سوی‌ پروردگارش‌ در پیش‌ گیرد» یعنی: ولی‌ کسی‌که‌ می‌خواهد به‌سوی‌ پروردگارش‌ با عمل‌ شایسته‌ و با انفاق‌ مال‌ در جهاد و صدقات‌ و غیره‌، راهی‌ بجوید که‌ به‌ رحمت‌ و ثواب‌ می‌انجامد پس‌ باید هیچ‌ تردیدی‌ به‌ خود راه‌ نداده‌ و چنین‌ کند. مراد این‌ است‌ که: با دادن‌ اجر و مزد تبلیغ و رسالت‌، به‌ من‌ احسان‌ نکنید بلکه‌ با انجام‌ کار خیر و عبادت‌ و شکر خداوند متعال‌ به‌ خود احسان‌ کنید و این‌ همان‌ مزد من‌ است‌ زیرا خدای‌ ﻷ‌ مرا بر آن ‌پاداش‌ می‌دهد.

**﴿**وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِهِۦۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا٥٨**﴾** [الفرقان: 58].

«و بر آن‌ زنده‌ای‌ که‌ نمی‌میرد توکل‌ کن‌» زنده‌ همیشه‌ پاینده‌ای‌ که‌ در تمام‌ منافع‌ ومصالح‌ به‌ او تکیه‌ می‌شود پس‌ بر او توکل‌ کن‌، نه‌ بر زنده‌ای‌ که‌ می‌میرد «و شاکرانه ‌او را تسبیح‌ گوی‌» یعنی: او را از صفات‌ نقصان‌ به‌ چنان‌ پاکی‌ و تنزیهی‌ یاد کن‌ که‌ با حمد و سپاس‌ وی‌ پیوسته‌ باشد لذا چنین‌ بگو: پاکی‌ و ستایش‌ از آن‌ خدای‌ سبحان ‌است‌. بدین‌ جهت‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در تسبیح‌ خویش‌می‌گفتند: «سبحانك‌ اللهم‌ ربنا و بحمدك». «بارخدایا! ای‌ پروردگار ما! پاكی‌ و ستایش‌ تو راست‌». «و او به‌ گناهان‌ بندگانش‌ آگاه‌ بس‌» همین‌ بس‌ که‌ حق‌ تعالی‌ به‌ همه‌ امور و از جمله‌ گناهان‌ بندگانش‌ آگاه‌ است‌ و چیزی‌ از آنها بر وی‌ پنهان‌ نمی‌ماند.

**﴿**ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَسۡ‍َٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا٥٩**﴾** [الفرقان: 59].

«همان‌کسی‌ که‌ آسمانها و زمین‌ و آنچه‌ را که‌ میان‌ آن‌ دو است‌، در شش‌ روز آفرید آن‌گاه‌ بر عرش‌ استوا یافت‌» یعنی: بر عرش‌ به‌ کیفیتی‌ که‌ خود به‌ آن‌ داناتر است‌، استوا یافت‌. «ثم: آن‌گاه‌» برای‌ ترتیب‌ اخباری‌ است‌، نه‌ ترتیب‌ زمانی ‌«رحمان‌» یعنی: او رحمتگر عام‌ است‌ «پس‌ درباره‌اش‌ از خبره‌ای‌ بپرس‌» که‌ می‌داند و روشن‌ است‌ که‌ کسی‌ به‌ خداوند أ از بنده‌ و پیامبرش‌ حضرت‌ محمد ص داناتر و آگاه‌تر نیست‌.

**﴿**وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩٦٠**﴾** [الفرقان: 60].

در بیان‌ سبب‌ نزول‌ آمده‌ است: مشرکان‌ مکه‌ گفتند؛ ما رحمان‌ دیگری‌ را بجز رحمان‌ «یمامه‌» نمی‌شناسیم‌. مراد آنها مسیلمه‌ کذاب‌ بود که‌ خود را رحمان ‌نامیده‌ بود پس‌ نازل‌ شد: «و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود: برای‌ رحمان‌ سجده‌ کنید، می‌گویند: رحمان‌ چیست‌؟» یعنی: چون‌ این‌ صفت‌ از صفات‌ خدای‌ سبحان‌ را شنیدند، آن‌ را با انکار تلقی‌ کرده‌ و نسبت‌ به‌ آن‌ اظهار ناآشنایی‌ کردند «آیا برای ‌چیزی‌ سجده‌ بریم‌ که‌ تو به‌ ما فرمان‌ می‌دهی‌» یعنی: برای‌ رحمانی‌ سجده‌ بریم‌ که‌ تو ما را به‌ سجده‌ کردن‌ برای‌ او فرمان‌ می‌دهی‌؟ «و بر رمیدن‌شان‌ می‌افزاید» یعنی: فرمان‌ دادن‌ به‌ سجده‌ بر نفرت‌ و رمندگی‌شان‌ از دین‌ و دوری‌شان‌ از آن‌ می‌افزاید.

علما بر این‌ امر که‌ این‌ آیه‌ از آیات‌ سجده‌ تلاوت‌ است‌، اتفاق‌ نظر دارند.

**﴿**تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجٗا وَقَمَرٗا مُّنِيرٗا٦١**﴾** [الفرقان: 61].

«مبارک‌ است‌ آن‌ کسی‌ که‌ در آسمان‌ برجهایی‌ آفریده‌ است‌» مراد از بروج: برجهای‌ ستارگان‌، یعنی‌ منازل‌ دوازده‌گانه‌ آن‌ است‌ که‌ عبارتند از: حمل‌، ثور، جوزا، سرطان‌، اسد، سنبله‌، میزان‌، عقرب‌، قوس‌، جدی‌، دلو و حوت‌. آنها را «برج‌» یعنی‌ قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان‌ برای‌ ساکنان‌ خود همچون‌ کاخ‌های ‌بلندی‌ هستند «و در آن‌ چراغی‌ قرار داد» یعنی: در آسمان‌ خورشید فروزانی‌ قرار داد «و ماه‌ تابانی‌» که‌ با طلوع‌ خود زمین‌ را روشن‌ می‌کند ولی‌ نور آن‌ مانند نور خورشید، فروزان‌ و گرمابخش‌ نیست‌. شیخ‌ سعید حوی‌ در تفسیر «الأساس»می‌گوید: «در یک‌ قرائت‌ دیگر (سرجا) آمده‌ است‌، سرج‌ جمع‌ سراج‌ است‌ و سراج‌ همان‌ خورشید است‌ پس‌ آیه‌ کریمه‌ ـ بنابراین‌ قرائت‌ ـ به‌ وجود خورشیدهای‌ متعدد اشاره‌ می‌کند نه‌ به‌ یک‌ خورشید و این‌ همان‌ معنایی‌ است‌ که‌ مردم‌ آن‌ را فقط در این‌ عصر شناخته‌ و دریافته‌ اند. آری‌! دریافته‌ اند که‌ ستارگان ‌همه‌ خورشیدهایی‌ مانند خورشید ما هستند ولی‌ از آنجا که‌ این‌ ستارگان‌ از ما دورند، کوچک‌ به‌ نظر می‌رسند».

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا٦٢**﴾** [الفرقان: 62].

«و اوست‌ ذاتی‌ که‌ شب‌ و روز را جانشین‌ یک‌دیگر قرار داد» که‌ یکی‌ از آنها در پی ‌دیگری‌ می‌آید، سپس‌ این‌ می‌رود و آن ‌دیگر می‌آید لذا شب‌ و روز در روشنگری ‌و تاریکی‌ و افزونی‌ و کمی‌ از پی‌ یک‌دیگر می‌آیند «برای‌ کسی‌ که‌ خواهان ‌پند گرفتن‌ است‌» یعنی: چون‌ پندگیرنده‌ عبرت‌آموز، در اختلاف‌ شب‌ و روز بیندیشد، به‌ این‌ حقیقت‌ پی‌ می‌برد که‌ انتقال‌ شب‌ و روز از حالی‌ به‌ حال‌ دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای‌ دارد «یا» برای‌ کسی‌ که‌ «خواهان‌ سپاس‌گزاری‌ است‌» و می‌خواهد که‌ خدای‌ ﻷ‌ را بر نعمت‌های‌ بزرگ‌ و الطاف‌ بسیاری‌ که‌ درآفرینش‌ شب‌ و روز نهاده‌ است‌، شکر و سپاس‌ گزارد.

ابن‌ کثیر در تفسیر آیه‌ می‌گوید: «یعنی‌ حق‌ تعالی‌ شب‌ و روز را برای‌ تعیین‌ اوقات‌ عبادت‌، پی‌آمد یک دیگر قرار داده‌ است‌ پس‌ کسی‌ که‌ در شب‌ عملی‌ از او فوت‌ شود، آن‌ را در روز جبران‌ می‌کند و کسی‌ که‌ در روز عملی‌ از او فوت‌ شود، آن‌ را در شب‌ جبران‌ می‌کند».

**﴿**وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا٦٣**﴾** [الفرقان: 63].

«و بندگان‌ رحمان‌ کسانی‌اند که‌ بر روی‌ زمین‌ فروتنانه‌ راه‌ می‌روند» هون: آرامش‌ و وقار، بدون‌ تکبر، گردن‌کشی‌ و فخرورزی‌ است‌. البته‌ مراد این‌ نیست‌ که‌ فرمان‌ خدای‌ رحمان‌ این‌ است‌ که‌ بندگان‌ به‌ مانند بیماران‌ ـ به‌طور ساختگی‌ و ریایی‌ ـ به‌شکستگی‌ راه‌ روند بلکه‌ مراد این‌ است‌ که‌ آنان‌ با عزت‌ و گردن‌فرازیی‌ گام‌ برمی‌دارند که‌ نشانه‌ مؤمن‌ متواضع‌ برای‌ خدا أ است‌ چنان‌که‌ رسول‌ خدا ص در راه‌ رفتن‌ چنان‌ حرکت‌ می‌کردند که‌ گویی‌ از مکان‌ بلند و مرتفعی‌ فرود می‌آیند. بعضی ‌از سلف‌ صالح‌ نیز راه‌ رفتن‌ به‌ پژمردگی‌ و تصنع‌ را مکروه‌ می‌دانستند تا بدانجا که‌ روایت‌ شده ‌است: عمر س جوانی‌ را دید که‌ سست‌ و پژمرده‌ راه‌ می‌رود، فرمود: تو را چه‌ شده است‌، آیا بیماری‌؟ گفت: نه‌ ای‌ امیرالمؤمنین‌! آن‌گاه‌ عمر س شمشیر خویش‌ را بر سرش‌ بلند کرد و به‌ او فرمان‌ داد تا با نیرومندی‌ و چابکی‌ راه‌ برود. «و» بندگان‌ رحمان‌ کسانی‌ هستند که‌ «چون‌ جاهلان‌ آنان‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار دهند، با سلام‌ پاسخ‌ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی‌ که‌ از سوی‌ اهل‌ جهالت‌ و نادانی ‌می‌بینند، روش‌ تحمل‌ و بردباری‌ را در پیش‌ گرفته‌ و مانند آنان‌ جهالت‌ نمی‌کنند بلکه‌ می‌گویند: سلام‌! که‌ این‌ سلام‌، البته‌ سلام‌ درود و تحیت‌ نیست‌ بلکه‌ سلام ‌متارکه‌ است‌ که‌ نه‌ در آن‌ خیری‌ است‌ و نه‌ شری‌. یا مراد از «سلام‌» این‌ است: در برابر جاهل‌ سخنی‌ ملایم‌ و حکیمانه‌ می‌گویند که‌ از آزار او به‌ سلامت‌ مانند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا٦٤**﴾** [الفرقان: 64].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌اند که‌ شب‌ را برای‌ پروردگارشان‌ سجده‌کنان‌ و قیام‌کنان‌ می‌گذرانند» یعنی: آنان‌ تمام‌ شب‌ یا بیشتر قسمتهای‌ آن‌ را سجده‌کنان‌ بر روهایشان‌ و قیام‌کنان‌ بر پاهایشان‌ در حال‌ نماز و تهجد به‌ روز می‌آورند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا٦٥**﴾** [الفرقان: 65].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌ اند که‌ می‌گویند: پروردگارا! عذاب‌ جهنم‌ را از ما بگردان‌، بی‌گمان‌ عذاب‌ آن‌ پایدار است‌» غرام: لازم‌ و دائمی‌ است‌.

**﴿**إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا٦٦**﴾** [الفرقان: 66].

«به‌راستی‌ آن‌ بدقرارگاه‌ و بد مقامی‌ است‌» یعنی: در حقیقت‌ آتش‌ دوزخ‌ برای ‌اقامت‌، بد جایگاه‌ و بدمکانی‌ است‌. پناه‌ می‌بریم‌ به‌ خدواند أ از دوزخ‌.

**﴿**وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا٦٧**﴾** [الفرقان: 67].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌ اند که‌ چون‌ انفاق‌ کنند، نه‌ اسراف‌ می‌کنند و نه‌ بخل ‌می‌ورزند» اسراف: در گذشتن‌ از حد با انفاق‌ کردن‌ بسیار است‌، هرچند راهی‌ که ‌در آن‌ انفاق‌ می‌شود، راه‌ حلالی‌ باشد. اقتار: تنگ‌گرفتن‌ و بخل ‌ورزیدن‌ در انفاق ‌است‌ «و شیوه‌شان‌ در میان‌ این‌ دو حد وسط است‌» قوام: انفاق‌ به‌ اعتدال‌ و میانه‌روی‌ است‌، به‌گونه‌ای‌ که‌ در حدی‌ انفاق‌ کند که‌ فقیر، گرسنه‌ و برهنه‌ نماند و آن‌گونه‌ ولخرجی‌ هم‌ نکند که‌ مردم‌ بگویند: اسراف‌ و زیاده‌روی‌ کرد بلکه‌ اگر خداوند أ به‌ او گشایش‌ عنایت‌ کرد، بذل‌ و بخشش‌ و گشاده‌دستی‌ در پیش‌ گیرد ولی‌ برای‌ وقت‌ نیاز خود، ذخیره‌ هم‌ بکند.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ اکرم‌ ص فرمودند: «کسی‌ که‌ میانه‌روی ‌پیشه‌ کرد، هرگز فقیر و محتاج‌ نشد». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «ما أحسن‌ القصد في‌ الغني‌ وما أحسن‌ القصد في‌ الفقر وما أحسن‌ القصد في‌العبادة». «چقدر نیكوست‌ میانه‌روی‌ در توانگری‌، چقدر نیكوست‌ میانه‌روی‌ در حال‌ فقر و چقدر نیكوست‌ میانه‌روی‌ در عبادت‌».

**﴿**وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨**﴾** [الفرقان: 68].

ابن‌عباس‌ س در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: مردمانی‌ از اهل‌ شرک‌ کشتار و خونریزی‌ کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس‌ نزد رسول‌ خدا ص آمده‌ و گفتند: به‌راستی‌ آنچه‌ که‌ تو به‌سوی‌ آن‌ فرا می‌خوانی‌ بسی ‌نیکو است‌ اما اگر به‌ ما خبر دهی‌ که‌ برای‌ آنچه‌ که‌ مرتکب‌ شده‌ایم‌ کفاره‌ای‌ است‌! پس‌ این‌ آیه‌ مبارکه‌ نازل‌ شد.

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌اند که‌ با خدا معبودی‌ دیگر نمی‌خوانند» یعنی: دعا و نیایش‌ را برای‌ غیر خدا أ صرف‌ نمی‌کنند تا غیر خدا أ را برای‌ خود پروردگار قرار دهند «و هیچ‌ نفسی‌ را که‌ خداوند حرام‌ کرده‌است‌» یعنی: کشتنش‌ را «جز به‌ حق ‌نمی‌کشند» کشتن‌ به‌ حق‌ در سه‌ مورد است: کفر بعد از ایمان‌ (کشتن‌ مرتد)، زنا کردن‌ بعد از احصان‌[[49]](#footnote-49) و کشتن‌ به‌ قصاص‌ «و زنا نمی‌کنند» یعنی: مقاربت ‌جنسی‌ را بدون‌ ازدواج‌ یا ملک‌ یمین‌ (کنیزی)، حلال‌ نمی‌شمارند «و هر کس‌چنین‌ کند» یعنی: چیزی‌ از آنچه‌ را که‌ ذکر شد انجام‌ دهد ؛ «می‌بیند» و روبرو می‌شود در آخرت‌ ؛ «اثام‌ را» اثام: مجازات‌ و کیفر است‌.

**﴿**يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا٦٩**﴾** [الفرقان: 69].

«برای‌ او در روز قیامت‌ عذاب‌ دوچندان‌ می‌شود و جاودان‌ در آن‌ به‌ خواری‌ و زاری ‌بماند» یعنی: در عذاب‌ دوچندان‌، به‌ ذلت‌ و حقارت‌ جاودانه‌ می‌ماند.

**﴿**إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا٧٠**﴾** [الفرقان: 70].

«مگر کسی‌ که‌ توبه‌ کند» از شرک‌ «و ایمان‌ آورد» به‌ محمد ص «و کار شایسته‌ پیشه‌ کند» بعد از توبه‌ خویش‌ پس‌ بر این‌ کس‌ عذابی‌ نیست‌ «پس‌ اینان‌ کسانی ‌هستند که‌ خداوند سیئاتشان‌ را به‌ حسنات‌ تبدیل‌ می‌کند و خدا همواره‌ آمرزنده‌ مهربان‌ است‌» گناهان‌ را از آنان‌ محو کرده‌ و به‌جای‌ آن‌ برای‌شان‌ نیکی‌ها و طاعات‌ را ـ با حسن‌ عمل‌ و طاعت‌ و انابت‌شان‌ به‌سوی‌ وی‌ ـ به‌ ثبت‌ می‌رساند.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «اینان‌ مؤمنانی‌ هستند که‌ قبل‌ از ایمان‌شان‌ در گناه‌ و بدکرداری‌ قرار داشتند پس‌ خداوند أ آنان‌ را از بدی‌ها روی‌گردان‌ نموده‌ و به‌سوی‌حسنات‌ برگردانید و در نتیجه‌ به‌جای‌ بدیها، نیکی‌ها را برای‌شان‌ عوض‌ عنایت ‌فرمود. تبدیل‌ سیئات‌ به‌ حسنات‌ در دنیا این‌ است‌ که‌ خدای‌ متعال‌ برای‌شان‌ ایمان‌ را به‌جای‌ شرک‌ و اخلاص‌ را به‌جای‌ شک‌، عوض‌ عنایت‌ می‌فرماید و ایشان‌ را از بدکاری‌ها در پناه‌ خویش‌ قرارداده‌ و حفظ‌شان‌ می‌کند، یعنی‌ به‌ آنان‌ توفیق‌ انجام ‌عمل‌ شایسته‌ با توبه‌ نیکو می‌دهد چنان‌که‌ می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: 114]. «همانا حسنات‌ سیئات‌ را از بین‌ می‌برند» در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است ‌که‌ رسول‌ اکرم‌ ص فرمودند: «اتبع‌ السيئة‌ الحسنة‌ تمحها، وخالق ‌الناس‌ بخلق‌ حسن». «بدی‌ را با نیكی‌ دنبال‌ كن‌، آن‌ را محو می‌كند و با مردم‌ به‌ اخلاقی‌ نیكو رفتار كن‌».

ابن‌ کثیر این‌ معنی‌ را ترجیح‌ داده‌ و می‌گوید: «بدان‌که‌ سیئات‌ با توبه‌ نصوح‌ به‌ حسنات‌ تبدیل‌ می‌شود و این‌ نیست‌ مگر بدین‌ جهت‌ که‌ چون‌ او گذشته‌اش‌ را به‌ یاد می‌آورد، پشیمان‌ شده‌ و استرجاع‌ و استغفار می‌گوید پس‌ به‌ این‌ اعتبار گناه‌ وی‌ به ‌طاعت‌ تبدیل‌ می‌شود و بدی‌ها در نامه‌ اعمال‌ وی‌ به‌ حسنات‌ تبدیل‌ می‌شوند چنان‌که‌ در این‌ باره‌ احادیث‌ صحیحی‌ آمده‌ است‌».

**﴿**وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابٗا٧١**﴾** [الفرقان: 71].

«و هرکس توبه‌ کند» و از صدق‌ دل‌ به‌سوی‌ خدا أ باز گردد «و عمل‌ صالح ‌انجام‌ دهد، حقا که‌ او چنان‌که‌ باید و شاید به‌سوی‌ خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به‌طور راستین‌ و با قوت‌ تمام‌ به‌سوی‌ خداوند أ باز گشته‌ است‌. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: هرکس به‌ زبان‌ خویش‌ توبه‌ کند اما آن‌ توبه‌ را با عمل‌ خویش‌ ثابت‌ نگرداند پس ‌آن‌ توبه‌ وی‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ سودمند نیست‌ بلکه‌ فقط کسی‌ به‌سوی‌ خدا أ توبه‌ راستین (نصوح) کرده‌ است‌ که‌ توبه‌ خویش‌ را با اعمال‌ شایسته‌، ثابت‌ و محقق‌ گردانیده‌ باشد.

**﴿**وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا٧٢**﴾** [الفرقان: 72].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌اند که‌ گواهی‌ دروغ‌ نمی‌دهند» به‌قولی‌ معنی‌ این ‌است: بندگان‌ رحمان‌ کسانی‌اند که‌ در مجالس‌ باطل‌ حضور نمی‌یابند و آن‌ را مشاهده‌ نمی‌کنند. (زور) دروغ‌ و باطل‌ است‌ و بالاتر از شرک‌ به‌ خدای‌ متعال ‌دروغی‌ نیست‌ زیرا شرک‌ به‌ خداوند أ بزرگتر از (زور) است‌. آری‌! حضور در مجالس‌ و محافل‌ بدعت‌ از (زور) است‌ زیرا این‌ محافل‌ دروغ‌، باطل‌ و علیه‌ دین ‌خدا أ است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌اکرم‌ ص فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین‌ کبایر آگاه‌ نگردانم‌؟ و سه ‌بار این‌ سخن‌ را تکرار کردند. اصحاب‌ گفتند: چرا، یارسول‌الله! ما را آگاه‌ کنید. فرمودند: شرک‌ به‌ خداوند، نافرمانی‌ والدین‌ و درحالی‌که‌ تکیه‌ داده‌ بودند، نشستند و آن‌گاه‌ فرمودند: هان‌ آگاه‌ باشید: و گفتن‌ دروغ‌، آگاه‌ باشید: و گواهی‌ دروغ‌». پس‌ پیوسته‌ آن‌ را تکرار می‌کردند تا بدانجا که‌ اصحاب‌ با خود گفتند: ای‌ کاش‌ رسول‌ خدا ص سکوت‌ کنند. «و چون‌ بر امر لغوی‌ بگذرند، کریمانه‌ می‌گذرند» یعنی: درحالی‌ از برابر آن‌ کار لغو و بیهوده ‌می‌گذرند که‌ از آن‌ روگردانند. لغو: هر عمل‌ یا سخن‌ بیهوده‌ای‌ است‌. یعنی: کسانی‌ که‌ خود را از درآمدن‌ در امور لغو و بیهوده‌ برکنار نگاهداشته‌ و کرامت‌ نفس‌ خویش‌ را پاس‌ می‌دارند و با اهل‌ لغو معاشرت‌ و همنشینی‌ نمی‌کنند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ عَلَيۡهَا صُمّٗا وَعُمۡيَانٗا٧٣**﴾** [الفرقان: 73].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌اند که‌ چون‌ آیات‌ پروردگارشان‌ را فرا یادشان ‌آرند» یعنی: قرآن‌ را برای‌شان‌ بخوانند یا آنچه‌ را که‌ در قرآن‌ از پندها و اندرزها وعبرتهاست‌ به‌ ایشان‌ تذکر دهند «بر آن‌ کور و کر به‌ سجده‌ نمی‌افتند» بلکه‌ با شنوایی ‌و بینایی‌ بر آن‌ به‌ سجده‌ می‌افتند و از آن‌ آیات‌ بهره‌ می‌برند.

**﴿**وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا٧٤**﴾** [الفرقان: 74].

«و» بندگان‌ رحمان‌ «کسانی‌ اند که‌ می‌گویند: پروردگارا! به‌ ما از همسران‌ و فرزندانمان‌ آن‌ ده‌ که‌ مایه‌ روشنی‌ چشمان‌ ما باشد» یعنی: آنان‌ را ـ با توفیق‌ بخشیدن ‌ما و آنان‌ به‌ طاعت‌ خویش‌ ـ برای‌ ما شادی‌بخش‌ و مسرت‌آفرین‌ قرار ده‌. «قره‌العین‌» یعنی: خنکی‌ اشک‌ چشم‌ زیرا خنکی‌ اشک‌ چشم‌ دلیل‌ شادمانی‌ و مسرت‌ است‌ چنان‌که‌ گرمی‌ اشک‌ دلیل‌ بر غم‌ و اندوه‌ می‌باشد.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌اکرم‌ ص فرمودند: «چون‌ انسان‌ بمیرد، عمل‌ وی‌ جز از سه‌ چیز قطع‌ می‌شود: صدقه‌ جاری‌، عملی‌ سودبخش‌، یا فرزند صالحی‌ که‌ در حق‌ وی‌ دعا کند». «و ما را پیشوای‌ پرهیزگاران‌ قرار ده‌» یعنی: ما را الگویی‌ قرار ده‌ که‌ پرهیزگاران‌ به‌ ما در کار خیر اقتدا کنند.

این‌ آیه‌ دلالت‌ روشنی‌ دارد بر این‌که‌ ریاست‌ دینی‌ از اموری‌ است‌ که‌ باید آن‌ را طلب‌ کرد و در آن‌ راغب‌ بود، نه‌ برای‌ فخرکردن‌ به‌ آن‌ بلکه‌ به‌جهت‌ نفع‌ بزرگی‌ که‌ مردم‌ در ریاست‌ وی‌ دارند و برای‌ به‌ دست‌ آوردن‌ اجر عظیمی‌ که‌ این‌ ریاست‌ دارد.

پس‌ (آیه‌ 74 تا 63) دربرگیرنده‌ نه‌ صفت‌ برای‌ مؤمنان‌ آراسته‌ به‌ خلعت‌ والای‌ (عبادالرحمن) است‌.

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ يُجۡزَوۡنَ ٱلۡغُرۡفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوۡنَ فِيهَا تَحِيَّةٗ وَسَلَٰمًا٧٥**﴾** [الفرقان: 75].

«این‌ گروه‌» موصوف‌ به‌ اوصاف‌ زیبای‌ ذکر شده‌ در فوق‌ «اند که‌ غرفه‌ را پاداش‌ می‌یابند» غرفه: یعنی‌ درجه‌ رفیع‌، عبارت‌ از بلندترین‌ و بهترین‌ منازل ‌بهشت‌ است‌. پس‌ غرفه‌های‌ معلای‌ بهشت‌ مخصوص‌ آنان‌ است‌ «به‌خاطر صبری‌ که ‌ورزیده‌اند» بر مشقت‌های‌ تکالیف‌ دینی‌ «و در آنجا با تحیت‌ و سلام‌ روبرو می‌شوند» یعنی: برخی‌ به‌ برخی‌ دیگر درود و شادباش‌ می‌گویند، پروردگار سبحان‌ نیز به‌سویشان‌ سلام‌ می‌فرستد و فرشتگان‌ نیز بر آنان‌ سلام‌ و شادباش‌ گفته‌ و برای‌شان‌ سلامتی‌ از آفات‌ را می‌خواهند.

**﴿**خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا٧٦**﴾** [الفرقان: 76].

«جاودانه‌ در آنند» یعنی: بدون‌ مرگ‌ و فنا مقیم‌ بهشتند «چه‌ نیکو قرارگاه‌ و چه‌ خوش‌ مقامی‌ است‌» یعنی: آن‌ غرفه‌ها چه‌ نیکو قرارگاهی‌ است‌ که‌ در آن‌ مستقر می‌شوند و چه‌ خوش‌ اقامتگاهی‌ است‌ که‌ مقیم‌ آن‌ می‌گردند. این‌ در مقابل‌ سخن ‌باری‌تعالی‌ در وصف‌ دوزخ‌ است‌ که‌ قبلا فرمود: ﴿إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا٦٦﴾ [الفرقان: 66]. «به ‌راستی‌ چه‌ بدقرارگاه‌ و چه‌ بد مقامی‌ است».

**﴿**قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡۖ فَقَدۡ كَذَّبۡتُمۡ فَسَوۡفَ يَكُونُ لِزَامَۢا٧٧**﴾** [الفرقان: 77].

«بگو: اگر دعایتان‌ نباشد، پروردگارم‌ به‌ شما هیچ‌ اعتنایی‌ نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای‌ متعال‌ هیچ‌ ارج‌ و بهایی‌ ندارید و او به‌ شما هیچ‌ اعتنایی‌ نخواهد داشت‌، اگر این‌ امر که‌ او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان‌ نباشد. بدین‌ گونه‌ است‌ که ‌باری‌تعالی‌ روشن‌ می‌کند که‌ از اطاعت‌ همگی‌شان‌ بی‌نیاز است‌ «در حقیقت‌ شما به‌تکذیب‌ پرداخته‌اید» یگانگی‌ خدای‌ سبحان‌ را ای‌ کافران‌! «پس‌ به ‌زودی‌ لازم‌ خواهد بود» یعنی: به‌ زودی‌ سزای‌ تکذیب‌ گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی ‌است‌ که‌ در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان‌ شد. به‌ قولی: مراد از آن‌ عذاب‌ آخرت ‌است‌.

با این‌ بیم‌ دهی‌ و هشدار است‌ که‌ پایان‌ سوره‌ به‌ آغاز آن‌، یعنی‌ آیه‌ اول: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا١﴾ [الفرقان: 1]. «بزرگ‌ و خجسته‌ است‌ كسی‌ كه‌ بر بنده‌ خود فرقان‌ را نازل‌ كرد تا برای‌ عالمیان‌ هشدار دهنده‌ای‌ باشد» پیوند می‌خورد.

سوره‌ شعراء

مکی‌ است‌ و دارای‌ (227) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ «شعراء» نامیده‌ شد به‌ سبب‌ آن‌که‌ حق‌ تعالی‌ در آیات‌ (226 ـ 224) آن‌، میان‌ شعرای‌ گمراه‌ و شعرای‌ مؤمن‌ مقارنه‌ و مقایسه‌ نموده‌است‌ تا ادعای‌ مشرکانی‌ را که‌ می‌پنداشتند رسول‌ خدا ص شاعراند و آنچه‌ که‌ باخود آورده‌اند از باب‌ شعر است، رد نماید.

**﴿**طسٓمٓ١**﴾** [الشعراء: 1].

خوانده‌ می‌شود: «طا، سین، میم‌» با ادغام‌ سین‌ در میم‌. خدای‌ ﻷ‌ به‌ مراد خویش‌ از آوردن‌ این‌ حروف‌ مقطعه‌ در آغاز سوره‌ها، داناتر است‌ طوری‌ که‌ در آغاز سوره‌ «بقره‌» بیان‌ شد.

**﴿**تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ٢**﴾** [الشعراء: 2].

«این‌ است‌ آیات‌ کتاب‌ مبین‌» «تلك: این‌ است‌» به‌سوی‌ آیات‌ این‌ سوره‌ یا کل‌ قرآن‌ کریم‌ اشاره‌ دارد. کتاب‌ مبین: یعنی‌ قرآنی‌ که‌ معانی‌ و اعجاز آن‌ روشن ‌است‌.

**﴿**لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ٣**﴾** [الشعراء: 3].

«شاید از این‌که‌ ایمان‌ نمی‌آورند» یعنی: ای‌ پیامبر! شاید از تأسف‌ و اندوه‌ بر این‌که‌ قومت‌ به‌ پیامی‌ که‌ آورده‌ای‌ ایمان‌ نمی‌آورند ؛ «تو جان‌ خود را نابودکننده‌ای‌» باخع: خود را کشنده‌ و هلاک‌کننده‌ای‌. اصل‌ بخع: این‌ است‌ که‌ عمل ‌ذبح‌ به‌ محل‌ نخاع‌ که‌ در فقرات‌ گردن‌ است، برسد. مراد از آن، مبالغه‌ رسول‌خدا ص در اندوه‌ خوردن‌ به‌ سبب‌ تکذیب‌ قومشان‌ است‌ تا بدانجا که‌ از غصه‌ بسیار نابود گردند.

این‌ آیه، تسلیت‌ و دلجویی‌ای‌ برای‌ رسول‌ خدا ص است‌ زیرا آن‌ حضرت‌ ص را که‌ بر ایمان‌ قوم‌ خود سخت‌ حریص‌ و مشتاق‌ بودند و از مشاهده‌ رویگردانی ‌آنان، سخت‌ تأسف‌ می‌خوردند، به‌ آرامش‌ فرامی‌خواند.

**﴿**إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ فَظَلَّتۡ أَعۡنَٰقُهُمۡ لَهَا خَٰضِعِينَ٤**﴾** [الشعراء: 4].

«اگر بخواهیم‌ برآنان‌ از آسمان‌ آیه‌ای‌» یعنی: معجزه‌ای‌ که‌ آنان‌ را به‌ ایمان‌ وادار و ناچار کند «فروفرستیم‌ آن‌گاه‌ گردنهایشان‌ در برابر آن‌ خاضع‌ گردد» یعنی: آن‌گاه ‌اجبارا دربرابر آن‌ منقاد خواهند شد و گردن‌ خواهند نهاد ولی‌ خدای‌ متعال‌ چنین ‌نمی‌کند زیرا از کسی‌ جز ایمان‌ اختیاری‌ را نمی‌خواهد. آری‌! حق‌ تعالی‌ نخواسته ‌است‌ که‌ با این‌ آخرین‌ رسالت‌ خویش، معجزه‌ سرکوب‌ کننده‌ای‌ بفرستد بلکه ‌معجزه‌ اساسی‌ رسالت‌ خاتم‌ را قرآنی‌ گردانیده‌ است‌ که‌ با خاتمیت‌ این‌ رسالت ‌همخوانی‌ داشته‌ باشد زیرا قرآن‌ برای‌ همیشه‌ و از هر نظر معجزه‌ است‌؛ معجزه‌ است ‌در بنای‌ تعبیری‌ و لفظی‌ خود، معجزه‌ است‌ در بنای‌ معنوی‌ خود و معجزه‌ است‌ در فتح‌ دلها و روان‌ها و درمان‌ مشکلات‌ انسان‌ در همه‌ زمانها و مکان‌ها. پس‌ این‌رسالت، رسالت‌ زمان‌ و مکان‌ خاصی‌ نیست‌ که با معجزه‌ای‌ حسی‌ و مقطی ‌پشتیبانی‌ شود بلکه‌ رسالتی‌ است‌ مفتوح‌ برای‌ همه‌ امت‌ها در همه‌ عصرها لذا مناسب‌ چنین‌ بود که‌ معجزه‌ آن‌ نیز برای‌ همه‌ عصرها و نسل‌ها تا روز قیامت‌ معجزه ‌باز و مفتوحی‌ باشد.

**﴿**وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ مُحۡدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهُ مُعۡرِضِينَ٥**﴾** [الشعراء: 5].

«و برآنان‌ هیچ‌ ذکر تازه‌ای‌» که‌ جدیدا فرود آورده‌ شده‌ «از سوی‌ رحمان ‌نمی‌آید، جز این‌که‌ همواره‌ از آن‌ روی‌ بر می‌تافتند» خدای‌ سبحان‌ بیان‌ می‌دارد که ‌قرآن‌ را برای‌ آنان‌ تدریجا و اندک‌ اندک‌ درحالی‌ بعد از حالی‌ و زمانی‌ پس‌ از زمان‌ دیگری‌ فرود می‌آورد تا از آن‌ پند گرفته‌ و حقایق‌ را به‌ یاد آورند و در نتیجه، از روی‌ بینش‌ و تعقل‌ نه‌ از روی‌ اجبار و فشار، به‌ آن‌ ایمان‌ آورند. معتزله‌ با این‌ آیه‌ بر مخلوق‌ بودن‌ قرآن‌ استدلال‌ کرده‌ و گفته‌اند: خدای‌ متعال‌ در این‌ آیه ‌فرموده‌ است: (ذکر محدث‌ و جدید است‌) و مراد از ذکر هم‌ قرآن‌ می‌باشد لذا ازآن‌ این‌ معنی‌ بر می‌آید که‌ قرآن‌ مخلوق‌ است‌. جواب‌ این‌ است‌ که: حدوث‌ متعلق ‌به‌ الفاظ تلاوت‌ شده‌ با وحی‌ می‌باشد اما اصل‌ قرآن‌ که‌ کلام‌ نفسی‌ خدا أ است، قدیم‌ است‌ .

**﴿**فَقَدۡ كَذَّبُواْ فَسَيَأۡتِيهِمۡ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ٦**﴾** [الشعراء: 6].

«آنان‌ در حقیقت‌ به‌ تکذیب‌ پرداختند» یعنی: آنها فقط به‌ رویگردان‌ شدن‌ از قرآن‌ اکتفا نکرده‌ و از تکذیب‌ آن‌ نیز به‌ فرودی‌ دیگر که‌ از آن‌ شدیدتر است، سقوط کردند و آن‌ تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که‌ این‌ تعبیر خدای‌ متعال‌ بر آن‌ دلالت‌ می‌کند: «پس‌ به‌ زودی‌ انباء» یعنی: اخبار «آنچه‌ که‌ بدان‌ ریشخند می‌کردند، بدیشان‌ خواهد رسید» یعنی: به‌ زودی‌ اخبار مجازات‌ عاجل‌ یا آجلی‌ که‌ به‌ عنوان‌ جزای‌ استهزا و ریشخندشان‌ سزاوار آن‌ هستند، به‌ آنان‌ خواهد رسید، اخباری‌ که‌ تا کنون‌ از آنان‌ پنهان‌ بوده‌ است‌.

**﴿**أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَمۡ أَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ٧**﴾** [الشعراء: 7].

«مگر در زمین‌ ننگریسته‌اند که‌ چه‌ بسیار در آن‌ از هر گونه‌ جفت‌ ارزشمندی ‌رویانده‌ایم‌» یعنی: از اجناس‌ سودمندی‌ که‌ انسان‌ها و حیوانات‌ از آنها بهره‌ می‌گیرند و کسی‌ جز پروردگار عالمیان‌ بر رویاندن‌ آنها توانا نیست‌؟.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ٨**﴾** [الشعراء: 8].

«قطعا در این، نشانه‌ای‌ است‌» یعنی: قطعا در رویاندن‌ گونه‌گونه‌ رستنی‌ها در زمین، دلالت‌ آشکاری‌ است‌ بر کمال‌ قدرت‌ خدای‌ سبحان‌ و صنعت‌ بدیع‌ وی ‌«ولی‌ بیشترشان‌ ایمان‌ آورنده‌ نیستند» یعنی: علم‌ ازلی‌ حق‌ تعالی‌ درباره‌ آنان‌ چنین ‌پیشی‌ گرفته‌ است‌ که‌ با وجود دیدن‌ این‌ نشانه‌ها، ایمان‌ نمی‌آورند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ٩**﴾** [الشعراء: 9].

«و بی‌گمان‌ پروردگارت‌ همان‌ عزیز رحیم‌ است‌» یعنی: غالب‌ و قاهر است‌ بر کافران‌ با انتقام‌ گرفتن‌ از آنان، در عین‌ حالی‌ که‌ بسیار مهربان‌ است، هم‌ از این ‌روی‌ به‌ آنان‌ مهلت‌ می‌دهد و به‌ طور عاجل‌ به‌ مجازات‌شان‌ شتاب‌ نمی‌کند.

**﴿**وَإِذۡ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئۡتِ ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠**﴾** [الشعراء: 10].

«و یاد کن‌» یا بخوان‌ ای‌ محمد ص برای‌ قومت‌ «آن‌گاه‌ که‌ پروردگارت‌ به‌ موسی‌ ندا در داد که‌ به‌سوی‌ قوم‌ ستم‌ پیشه‌ برو» یعنی: به‌سوی‌ کسانی‌ برو که‌ میان‌ کفر وگناه‌ جمع‌ کرده‌ و با کفر و تجاوز بر دیگران‌ ـ چون‌ برده‌ ساختن‌ بنی‌اسرائیل‌ و ذبح‌ کردن‌ پسرانشان‌ ـ بر خود ستم‌ کرده‌اند.

ابو منصور ماتریدی‌ / می‌گوید: «آنچه‌ موسی‌ ÷ از سوی‌ پروردگارش‌ شنید، ندایی‌ از جنس‌ حروف‌ و اصوات‌ بود».

شایان‌ ذکر است‌ که‌ داستان‌ موسی‌ ÷ در یازده‌ سوره‌ قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده‌ و نازعات‌) ذکر شده‌ است ‌و داستانهای‌ دیگری‌ مانند داستان‌ ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب † نیز در این‌ سوره‌ درپی‌ آن‌ می‌آید. تکرار یک‌ داستان‌ در چندین‌ سوره‌ با روشهای‌مختلف‌ به‌ گونه‌ای‌ مطرح‌ می‌شود که‌ با سیاق‌ سوره‌ها هماهنگ‌ بوده‌ و نقش‌ ویژه‌ خود در ساختار آن‌ سوره‌ را ایفا کند[[50]](#footnote-50).

**﴿**قَوۡمَ فِرۡعَوۡنَۚ أَلَا يَتَّقُونَ١١**﴾** [الشعراء: 11].

قوم‌ ستمگر، همان‌ «قوم‌ فرعون‌» بودند «آیا پروا نمی‌دارند؟» یعنی: آیا از عذاب‌ خدای‌ سبحان‌ نمی‌ترسند؟

این‌ آیه‌ دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ اولین‌ مأموریت‌ یک‌ پیامبر، پروراندن‌ روح‌ تقوی‌ و خداترسی‌ در دلهای‌ مردم‌ است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ١٢**﴾** [الشعراء: 12].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «پروردگارا! من‌ می‌ترسم‌ که‌ مرا تکذیب‌ کنند» در رسالت ‌من‌.

**﴿**وَيَضِيقُ صَدۡرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرۡسِلۡ إِلَىٰ هَٰرُونَ١٣**﴾** [الشعراء: 13].

«و سینه‌ ام‌ تنگ‌ می‌گردد» از غم‌ و اندوه‌ تکذیب‌ آنان‌؛ «و زبانم‌ گشاده ‌نیست‌» بر ادای‌ رسالت‌. زیرا در زبان‌ موسی‌ ÷ لکنتی‌ بود «پس‌ به‌سوی‌ هارون ‌بفرست‌» یعنی: جبرئیل‌ ÷ را با وحی‌ به‌سوی‌ او بفرست‌ و او را نیز با من‌ پیامبری ‌گردان‌ که‌ یاور و پشتیبان‌ من‌ باشد. در این‌ هنگام‌ هارون‌ ÷ در مصر بود.

**﴿**وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ١٤**﴾** [الشعراء: 14].

«و» از طرفی‌ «برای‌ آنان‌ بر ذمه‌ من‌ گناهی‌ است‌ لذا می‌ترسم‌ که‌ مرا بکشند» این‌ گناه، کشتن‌ فردی‌ قبطی‌ از سوی‌ موسی‌ ÷ بود پس‌ موسی‌ ÷ از آن‌ می‌ترسید که ‌در برابر وی‌ به‌ قتلش‌ رسانند. باید دانست‌ که‌ ترس‌ ـ بجز فضلا و علما ـ گاهی‌ بر انبیا † نیز دست‌ می‌دهد و این‌ ترسی‌ است‌ طبعی‌. به‌ این‌ ترتیب، موسی‌ ÷ تمام‌احتمالات‌ دشوار و چالش‌های‌ مهمی‌ را که‌ انتظار می‌رفت‌ با آنها مواجه‌ شود، نزد پروردگارش‌ مطرح‌ کرد. البته‌ این‌ درسی‌ است‌ برای‌ دعوتگران‌ راه‌ خدا أ که‌ باید موقعیت‌ها را به‌طور دقیق‌ ارزیابی‌ کنند.

**﴿**قَالَ كَلَّاۖ فَٱذۡهَبَا بِ‍َٔايَٰتِنَآۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسۡتَمِعُونَ١٥**﴾** [الشعراء: 15].

«فرمود: نه‌ چنان‌ است‌» کلا: در اصل‌ کلمه‌ای‌ است‌ برای‌ ردع‌ و هشدار دادن‌ به‌ شخص‌ و مفید آن‌ است‌ که‌ تصور وی‌ در آن‌ امر مربوطه‌ درست‌ نیست‌. ولی ‌«کلا» در اینجا برای‌ وعده‌ است‌. یعنی: ای‌ موسی‌! بر من‌ توکل‌ کن‌ و از آنان ‌نترس، مطمئن‌ باش‌ که‌ تو را نمی‌کشند «پس‌ هر دوی‌ شما با آیات‌ ما بروید» ملاحظه ‌می‌کنیم‌ که‌ در ضمن‌ این‌ جواب، پاسخ‌ موسی‌ ÷ در همراه‌ ساختن‌ برادرش‌ با وی‌ در امر رسالت‌ نیز، نهفته‌ است‌. یعنی: تو و آن‌ کسی‌ که‌ درخواست‌ رسالت‌ وی‌ را کرده‌ای، به‌ همراه‌ معجزاتم‌ بروید و از قبطی‌ها نترسید «بی‌گمان‌ ما با شما شنونده‌ایم‌» مراد خدای‌ متعال‌ از این‌ سخن، تقویت‌ دلهای‌ آن‌ دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگه‌داری‌ و حراست‌ و یاری‌ دادن‌ شما هستیم‌.

**﴿**فَأۡتِيَا فِرۡعَوۡنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦**﴾** [الشعراء: 16].

«پس‌ به‌سوی‌ فرعون‌ بروید و بگویید: ما رسول‌ پروردگار عالمیان‌ هستیم‌» کلمه‌ رسول‌ بر مفرد و تثنیه‌ و جمع‌ ـ هر سه‌ ـ اطلاق‌ می‌شود پس‌ یک‌تن‌ هم‌ رسول ‌است، دو تن‌ هم‌ رسول‌ است‌ و سه‌ تن‌ نیز بنابراین، خطاب‌ شامل‌ هارون‌ ÷ نیز می‌شود، گویی‌ اتحاد و اتفاق‌ آنها بر یک‌ شریعت، آن‌ دو را چون‌ یک‌ رسول‌ واحد قرار داده‌ است‌. به‌ قولی‌ معنای‌ آن‌ این‌ است: بگویید؛ هر یک‌ از ما رسول‌ رب‌العالمین‌ هستیم‌.

**﴿**أَنۡ أَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ١٧**﴾** [الشعراء: 17].

و مضمون‌ رسالت‌ ما «این‌» است‌ «که‌ بنی‌ اسرائیل‌ را با ما بفرست‌» یعنی: ای‌ فرعون‌! آنان‌ را از یوغ‌ بردگی‌ و بندگی‌ رها کن‌ تا با ما از مصر بیرون‌ روند.

**﴿**قَالَ أَلَمۡ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدٗا وَلَبِثۡتَ فِينَا مِنۡ عُمُرِكَ سِنِينَ١٨**﴾** [الشعراء: 18].

«گفت‌» فرعون‌ «آیا تو را در کودکی‌ در میان‌ خود پرورش‌ ندادیم‌؟» یعنی: بعد از آن‌که‌ موسی‌ و هارن‌ † نزد فرعون‌ آمده‌ و پیام‌ یاد شده‌ را به‌ وی‌ ابلاغ‌ کردند، فرعون‌ به‌ موسی‌ ÷ گفت: آیا این‌ ما نبودیم‌ که‌ تو را در کودکی‌ در خانه‌ خود پرورش‌ دادیم‌ و در میان‌ اطفالی‌ که‌ از بنی‌اسرائیل‌ کشتیم، تو را استثنا کرده‌ و به‌قتل‌ نرساندیم‌؟ «و سالها از عمرت‌ را در میان‌ ما نماندی‌؟» یعنی: پس‌ این‌ نبوت ‌مورد ادعای‌ تو چه‌ وقت‌ روی‌ داد و آن‌ را از کجا آوردی‌؟ به‌ قولی: موسی‌ ÷ سی‌ سال‌ در خانه‌ فرعون‌ به‌سر برد، از لباسهای‌ فرعون‌ می‌پوشید، از مرکب‌های ‌سواری‌ وی‌ استفاده‌ می‌کرد و به‌ نام‌ فرزند وی‌ نامیده‌ می‌شد سپس‌ بعد از گریختن‌ از مصر ده‌ سال‌ در مدین‌ ماند آن‌گاه‌ مجددا به‌ میان‌ فرعونیان‌ بازگشت‌ و به‌ مدت ‌سی ‌سال‌ دیگر آنان‌ را به‌سوی‌ الله أ دعوت‌ می‌کرد سپس‌ بعد از غرق‌ شدن‌ فرعون‌ و قومش‌ نیز پنجاه‌ سال‌ دیگر زندگی‌ کرد.

**﴿**وَفَعَلۡتَ فَعۡلَتَكَ ٱلَّتِي فَعَلۡتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ١٩**﴾** [الشعراء: 19].

فرعون‌ در ادامه‌ به‌ موسی‌ ÷ گفت: «و از تو سر زد آن‌ کاری‌ که‌ کردی‌» به‌ این ‌ترتیب، او در آغاز نعمت‌های‌ خود را بر موسی‌ ÷ برشمرد، سپس‌ گناه‌ موسی‌ ÷ را به‌ یاد وی‌ آورد که‌ مرادش‌ کشتن‌ آن‌ شخص‌ قبطی‌ از سوی‌ موسی‌ ÷ بود «و تو از ناسپاسانی‌» ای‌ موسی‌! که‌ با کشتن‌ یکی‌ از یارانم‌ کفران‌ نعمت‌ کردی‌.

**﴿**قَالَ فَعَلۡتُهَآ إِذٗا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ٢٠**﴾** [الشعراء: 20].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «آن‌ کار را هنگامی‌ مرتکب‌ شدم‌ که‌ از سرگشتگان ‌بودم‌» یعنی: قبطی‌ را قبل‌ از آن‌ کشتم‌ که‌ از بارگاه‌ پروردگار متعال‌ به‌ من‌ علم‌ و دانایی‌ای‌ برسد پس‌ در آن‌ حال‌ از نادانان‌ بودم‌.

**﴿**فَفَرَرۡتُ مِنكُمۡ لَمَّا خِفۡتُكُمۡ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكۡمٗا وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٢١**﴾** [الشعراء: 21].

«و چون‌ از شما ترسیدم، از شما گریختم‌» به‌سوی‌ مدین‌ ـ چنان‌که‌ تفصیل‌ داستان‌ در سوره‌ «قصص‌» آمده‌ است‌ «آن‌گاه‌ پروردگارم‌ به‌ من‌ حکم‌ بخشید» یعنی: به‌ من‌ نبوت، یا علم‌ و فهم‌ توراتی‌ را که‌ حکم‌ خداوند أ در آن ‌است، بخشید و جهل‌ و نادانی‌ را از من‌ دور کرد «و مرا از پیامبران‌ گردانید» یعنی: مرا گرامی‌ داشت‌ و اکرام‌ کرد؛ به‌ این‌که‌ مرا یکی‌ از انبیای‌ مرسل‌ خویش‌ گردانید.

**﴿**وَتِلۡكَ نِعۡمَةٞ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنۡ عَبَّدتَّ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ٢٢**﴾** [الشعراء: 22].

«و این‌ نعمتی‌ است‌ که‌ بر من‌ منت‌ می‌نهی‌ که‌ بنی‌اسرائیل‌ را به‌ بردگی ‌کشانده‌ای‌؟» یعنی: آیا این‌ هم‌ نعمتی‌ است‌ که‌ بر من‌ منت‌ می‌نهی‌ که‌ مرا در کودکی‌پرورش‌ داده‌ای، در همان‌ حالی‌ که‌ قوم‌ و قبیله‌ من‌ بنی‌اسرائیل‌ را برده‌ ساخته‌ وآنان‌ را کشتی‌؟ اگر تو پسران‌ نوزاد بنی‌اسرائیل‌ را نمی‌کشتی، قطعا مادرم‌ بی‌نیاز از آن‌ بود که‌ مرا در رودخانه‌ بیندازد پس‌ آنچه‌ را که‌ سببش‌ شکنجه‌ و عذابت‌ بود، به‌عنوان‌ منت‌ و احسان‌ به‌ رخ‌ من‌ نکش‌.

**﴿**قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢٣**﴾** [الشعراء: 23].

«فرعون‌ گفت: و پروردگار عالمیان‌ چیست‌؟» یعنی: او دیگر چه‌ کسی‌ است‌ که ‌می‌پندارد بجز من‌ پروردگار جهانیان‌ است‌؟ زیرا من‌ جز خود، دیگر پروردگاری‌ را برای‌ جهانیان‌ نمی‌شناسم‌؟ به‌ قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: این‌ پروردگار عالمیان ‌ادعایی‌ تو، چه‌ چیزی‌ است‌ و حقیقت‌ آن‌ چیست‌؟

و این‌ آغاز مناظره‌ میان‌ موسی‌ ÷ و فرعون‌ پیرامون‌ وجود و وحدانیت‌ خدای ‌ﻷ‌ بود.

**﴿**قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ٢٤**﴾** [الشعراء: 24].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «پروردگار آسمان‌ها و زمین‌ است‌ و آنچه‌ در میان‌ آنهاست، اگر اهل‌ یقین‌ باشید» یعنی: اگر به‌ حقیقتی‌ از حقایق‌ بعد از شناخت‌ دلیل‌ آن‌ یقین ‌داشته‌ باشید، بدانید که‌ یقینتان‌ به‌ این‌ حقیقت‌ اولی‌ است‌. بدین‌گونه‌ بود که‌موسی‌÷ مراد خویش‌ از معنای‌ (عالمیان‌) را با این‌ توضیح‌ روشن‌ ساخت‌ و دادن‌ پاسخ‌ مستقیم‌ به‌ سؤال‌ فرعون‌ را از آن‌ روی‌ فروگذاشت‌ که‌ او از جنس‌ پروردگار عالمیان‌ و حقیقت‌ وجودی‌ وی‌ سؤال‌ کرده‌ بود و از آنجا که‌ خلق‌ را به‌ شناخت ‌حقیقت‌ و کنه‌ وجود حق‌ تعالی‌ راهی‌ نیست‌ بلکه‌ آنان‌ او را به‌ اوصافش‌ می‌شناسند پس‌ موسی‌ ÷ در پاسخ‌ وی‌ به‌ بیان‌ جلوه‌ای‌ از حقیقت‌ قدرت‌ عظیم‌الله أ پرداخت‌ و به‌ خلقت‌ آسمان‌ و زمین‌ اشاره‌ کرد.

**﴿**قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ٢٥**﴾** [الشعراء: 25].

«گفت‌» فرعون‌ «به‌ اطرافیانش‌» از اشراف‌ و سران‌ قوم‌ «آیا نمی‌شنوید» سخن‌ موسی‌÷ را؟ بدین‌گونه‌ خواست‌ تا آنان‌ را از سخن‌ وی‌ به‌ تعجب‌ برانگیزاند. که‌ این‌ مغالطه‌ای‌ از سوی‌ آن‌ ملعون‌ بود.

**﴿**قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ٢٦**﴾** [الشعراء: 26].

موسی‌ دوباره‌ «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان‌ پیشینتان‌ است‌» پس ‌موسی‌÷ برای‌شان‌ روشن‌ کرد که‌ فرعون‌ ـ چنان‌که‌ ادعا می‌کند ـ پروردگار نیست ‌بلکه‌ پرورش‌ یافته‌ است‌. یعنی: چگونه‌ کسی‌ را پرستش‌ می‌کنید که‌ او یکی‌ از خود شماست، او نیز چنان‌که‌ شما آفریده‌ شده‌اید، آفریده‌ شده‌ و برایش‌ آبا و اجدادی ‌بوده‌ است‌ که‌ چون‌ آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

**﴿**قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ٢٧**﴾** [الشعراء: 27].

«فرعون‌ گفت: بی‌گمان‌ رسولی‌ که‌ به‌سوی‌ شما فرستاده‌ شده، دیوانه‌ است‌» او با این‌ سخن، می‌خواست‌ تا اطرافیانش‌ را در مغالطه‌ و حیرت‌ و سردرگمی‌ بیفگند، با نشان‌ دادن‌ این‌ موقف‌ که‌ او به‌ آنچه‌ موسی‌ می‌گوید هیچ‌ اهمیتی‌ قایل‌ نیست‌ و موسی‌ سزاوار ریشخند است‌. گویی‌ فرعون‌ به‌ اطرافیانش‌ می‌گوید: من‌ از موسی‌ چیزی‌ را می‌پرسم‌ و او به‌ من‌ پاسخی‌ دیگر می‌دهد پس‌ او دیوانه‌ است‌.

**﴿**قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ٢٨**﴾** [الشعراء: 28].

«موسی‌ گفت: پروردگار مشرق‌ و مغرب‌ و آنچه‌ در میان‌ آنهاست‌» موسی‌ ÷ خود را به‌ دفع‌ آنچه‌ که‌ فرعون‌ به‌ وی‌ از دیوانگی‌ نسبت‌ داد، مشغول‌ نکرد بلکه‌ حجت‌ را پی‌ گرفت‌ و گفت: پروردگار جهانیان‌ همان‌ پروردگار مشرق‌ و مغرب‌ است‌ که ‌احوال‌ و اوضاع‌ آن‌ را ـ گاهی‌ با نور و گاهی‌ با ظلمت‌ ـ دگرگون‌ می‌کند پس‌ او ایجادگر همه‌ پدیده‌هاست‌ «اگر تعقل‌ کنید» یعنی: ای‌ فرعون‌! اگر تو و همراهانت ‌از اهل‌ خرد و تعقل‌ هستید، حقیقت‌ همین‌ است‌ که‌ گفتم‌.

**﴿**قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ٢٩**﴾** [الشعراء: 29].

«فرعون‌ گفت: اگر خدایی‌ جز من‌ اختیار کنی، قطعا تو را از جمله‌ زندانیان‌ خواهم ‌کرد» بدین‌گونه‌ بود که‌ چون‌ آن‌ ملعون‌ در آوردن‌ دلیل‌ مغلوب‌ شد، برای‌ مجبور کردن‌ موسی‌ ÷ به‌ ترک‌ رسالتش‌ و فریب‌ قوم‌ خود، شیوه‌ تهدید و اعمال‌ زور و زنجیر را در پیش‌ گرفت‌.

**﴿**قَالَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكَ بِشَيۡءٖ مُّبِينٖ٣٠**﴾** [الشعراء: 30].

«موسی‌ گفت: هرچند برای‌ تو چیزی‌ آشکار هم‌ بیاورم‌؟» یعنی: اگر هم‌ برای‌ تو چیزی‌ بیاورم‌ که‌ راستگویی‌ من‌ با آن‌ آشکار شود و با مشاهده‌ آن‌ صحت‌ ادعای ‌من‌ به‌اثبات‌ رسد ـ که‌ عبارت‌ از معجزه‌ در هم‌ کوبنده‌ من‌ است‌ ـ آیا باز هم‌ مرا زندانی‌ خواهی‌ کرد؟.

**﴿**قَالَ فَأۡتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ٣١**﴾** [الشعراء: 31].

«فرعون‌ گفت: اگر از راست‌گویانی‌» در ادعایت‌ «آن‌» چیز آشکار «را بیاور».

**﴿**فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ٣٢**﴾** [الشعراء: 32].

«پس‌ موسی‌ عصایش‌ را افگند و بناگاه‌ آن‌ اژدهایی‌ نمایان‌ شد» یعنی: آن‌ عصا اژدهایی‌ واقعی‌ شد، بی‌ آن‌که‌ پدیده‌ای‌ خیالی‌ در میان‌ باشد.

امام‌ رازی‌ صاحب‌ تفسیر کبیر می‌گوید: «چون‌ عصا به‌ اژدها تبدیل‌ شد، به‌اندازه‌ یک‌ مایل‌ به‌ آسمان‌ جهید، سپس‌ رو به‌سوی‌ فرعون‌ فرود آمد در حالی‌که ‌به‌ موسی‌ ÷ می‌گفت: ای‌ موسی‌! هر چه‌ می‌خواهی‌ به‌ من‌ فرمان‌ بده‌! و فرعون ‌التماس‌ کنان‌ می‌گفت: ای‌ موسی‌! به‌نام‌ کسی‌ که‌ تو را به‌ رسالت‌ فرستاده‌ است‌ از تو می‌خواهم‌ که‌ او را بازداری‌ و اجازه‌ ندهی‌ که‌ به‌ من‌ حمله‌ کند. سپس‌ موسی‌ ÷ آن‌ را گرفت‌ و مجددا به‌ عصا تبدیل‌ شد».

**﴿**وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيۡضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ٣٣**﴾** [الشعراء: 33].

«و دستش‌ را از گریبانش‌ بیرون‌ آورد و به‌ ناگاه‌ آن‌ برای‌ تماشاگران‌ سپید و درخشان ‌پدیدار شد» یعنی: دست‌ موسی‌ ÷ برخلاف‌ هیأت‌ ظاهری‌ پوست‌ و گوشت‌ واستخوان، از چنان‌ شعاع‌ و پرتو درخشانی‌ برخوردار گشت‌ که‌ دیدگان‌ را خیره‌ و افق‌ را نورانی‌ گردانید.

**﴿**قَالَ لِلۡمَلَإِ حَوۡلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ٣٤**﴾** [الشعراء: 34].

«فرعون‌ به‌ سرانی‌ که‌ پیرامونش‌ بودند گفت: بی‌گمان‌ این‌ مرد، جادوگری‌ بسیار داناست‌» به‌ این‌ ترتیب، فرعون‌ خواست‌ تا این‌ ذهنیت‌ را در اطرافیانش‌ القا کند که ‌آنچه‌ موسی‌ ÷ آورده، از باب‌ سحر و جادوست، نه‌ از باب‌ معجزه‌.

سپس‌ به‌ تحریک‌ آنان‌ پرداخت‌ و گفت:

**﴿**يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِۦ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ٣٥**﴾** [الشعراء: 35].

«می‌خواهد با جادوی‌ خود شمارا از سرزمینتان‌ بیرون‌ کند، اکنون‌ چه‌ رأی ‌می‌دهید» رأی‌ شما و نظر شما درباره‌ او چیست‌؟ بدین‌گونه‌ بود که‌ درخشش‌ و سلطه‌ معجزه‌ موسی‌ ÷، فرعون‌ را چنان‌ تحت‌ تأثیر خویش‌ درآورد که‌ ادعای‌پروردگاری‌ را فراموش‌ نموده‌ و دست‌ یاری‌ به‌سوی‌ قوم‌ خویش‌ دراز کرد تا نظر آنان‌ را جلب‌ و دوستی‌ و پشتیبانی‌ آنان‌ را به‌سوی‌ خود بکشاند زیرا با درخشش ‌معجزه‌ موسی‌ ÷، ربوبیت‌ ادعایی‌ وی‌ در شرف‌ زوال‌ و اضمحلال‌ قرار گرفته‌ بود و گرنه‌ او شأن‌ و جایگاه‌ خود را بسیار فراتر از آن‌ می‌دید و کبر و خودبزرگ‌بینی ‌وی‌ بیشتر از آن‌ بود که‌ سران‌ قومش‌ را به‌ گونه‌ای‌ مخاطب‌ گرداند که‌ او را درجایگاه‌ فردی‌ از خودشان‌ تنزل‌ می‌دهد در حالی‌که‌ او پیش‌ از این، مدعی‌ الوهیت‌شان‌ بود و آنان‌ نیز این‌ الوهیت‌ را برایش‌ به‌ رسمیت‌ شناخته‌ و بر آن‌ گردن‌ نهاده‌ بودند.

**﴿**قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَٱبۡعَثۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ٣٦ يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٖ٣٧**﴾** [الشعراء: 36-37].

«گفتند» سران‌ قوم‌ فرعون‌ «او و برادرش‌ را باز دار» یعنی: کارشان‌ را به‌ تأخیرانداز و آنان‌ را بی‌درنگ‌ به‌ قتل‌ نرسان‌ «و گردآورندگان‌ را به‌ شهرها بفرست‌» یعنی‌مأموران‌ و نیروهای‌ انتظامی‌ای‌ که‌ مردم‌ را گرد می‌آورند، به‌ اطراف‌ و اکناف ‌قلمرو حاکمیتت‌ بفرست‌ «تا هر جادوگر ماهری‌ را به‌ حضورت‌ بیاورند» سحار: کسی‌ است‌ که‌ در شناخت‌ فن‌ سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده‌ است‌.

**﴿**فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ٣٨**﴾** [الشعراء: 38].

«پس‌ جادوگران‌ برای‌ میقات‌ روزی‌ معین‌ گردآوری‌ شدند» آن‌ روز، روز «زینت‌»، یعنی‌ روز عیدشان‌ بود. میقات: بر میعاد زمانی‌ و موعد مکانی‌ هر دو اطلاق‌ می‌شود.

**﴿**وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلۡ أَنتُم مُّجۡتَمِعُونَ٣٩**﴾** [الشعراء: 39].

«و به‌ توده‌ مردم‌ گفته‌ شد: آیا شما هم‌ جمع‌ خواهید شد؟» این‌ تعبیر گویای‌ تشویق ‌و برانگیختن‌ مردم‌ بر اجتماع‌ در آن‌ میعاد بود تا آنچه‌ را که‌ میان‌ موسی‌ ÷ وجادوگران‌ روی‌ می‌دهد و این‌که‌ سرانجام‌ غلبه‌ با چه‌کسی‌ خواهدبود، مشاهده ‌کنند. فراخوانی‌ مردم، نشان‌ از اطمینان‌ فرعون‌ بر غلبه‌ علیه‌ موسی‌ ÷ داشت‌ زیرا اومی‌خواست‌ موسی‌ ÷ در محضر اجتماع‌ مردم‌ مغلوب‌ گردد تا احدی‌ از آنان‌ درخفا به‌ او ایمان‌ نیاورد. از سویی‌ این‌ رویداد، سخت‌ مورد علاقه‌ موسی‌ ÷ نیز بود زیرا او می‌دانست‌ که‌ حجت‌ خداوند أ قطعا غالب‌ و حجت‌ کافران‌ محکوم‌ و مغلوب‌ است‌. پس‌ این‌ خود از عنایات‌ خداوند أ بود که‌ خواست‌ تا به‌دست‌ خود دشمن، دعوت‌ موسی‌ ÷ را در میان‌ توده‌های‌ مردم‌ نمایان‌ و آن‌ را در انظار همگان‌ غالب‌ و مسلط گردانیده‌ و مردم‌ مصر و بنی‌اسرائیل‌ را همگی‌ به‌ آن‌ آشنا سازد و حقانیت‌ آن‌ را در میدان‌ برهان‌ به‌ رأی‌العین‌ برآنان‌ هویدا گرداند.

**﴿**لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ٤٠**﴾** [الشعراء: 40].

«باشد که‌ اگر جادوگران‌ پیروز شدند، از آنان‌ پیروی‌ کنیم‌» در دینشان‌. به‌ این‌ترتیب‌ بود که‌ کسان‌ فرعون‌ در میان‌ مردم‌ چنین‌ وانمود کردند که‌ گویی‌ آنان ‌بی‌طرفند، با این‌ هدف‌ که‌ خرد قوم‌ خویش‌ را سبک‌ کرده‌ و به‌بازی‌ بگیرند درحالی‌که‌ منظورشان‌ پیروی‌ از جادوگران‌ نه‌ بلکه‌ بیرون‌ کردن‌ موسی‌ ÷ از مقام ‌رهبری‌ و مسند پیامبری‌ بود.

**﴿**فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ٤١ قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ٤٢**﴾** [الشعراء: 41-42].

«پس‌ چون‌ جادوگران‌ آمدند» پیش‌ فرعون‌ «به‌ فرعون‌ گفتند: آیا ما را پاداشی‌ خواهد بود» از مال‌ یا جاه‌ و مقام‌ «اگر پیروز شویم‌» بر موسی‌ ÷؟

که‌ فرعون‌ با این‌ خواسته‌ آنان‌ موافقت‌ کرد و «گفت: آری‌ و بی‌گمان‌ شما در آن ‌صورت‌ از مقربان‌ خواهید بود» یعنی: شما نه‌ تنها در آن‌ صورت‌ پاداش‌ دارید بلکه‌ افزون‌ بر آن‌ مورد عنایت‌ من‌ نیز قرار خواهید گرفت‌ به‌ طوری‌که‌ از مقربان‌ بارگاهم‌خواهید شد. بدین‌ گونه‌ بود که‌ فرعون‌ آنان‌ را به‌ وعده‌ منصب‌ و مقام‌ فریفت‌.

**﴿**قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ٤٣**﴾** [الشعراء: 43].

«موسی‌ به‌ آنان‌» یعنی: به‌ جادوگران‌ «گفت: آنچه‌ را که‌ افگننده‌ هستید، بیفگنید» از سحر و جادو. بدین‌سان‌ بود که‌ موسی‌ ÷ خواست‌ تا از موضع ‌قدرت، با حجت‌ و معجزه‌ خویش‌ سرکوب‌ و مقهورشان‌ گرداند و برآنان‌ نمایان ‌سازد که‌ معجزه‌ای‌ که‌ او به‌همراه‌ آورده، از جنس‌ چیزهایی‌ نیست‌ که‌ آنان‌ بتوانند با آن‌ معارضه‌ کنند، از این‌ روی‌ نوبت‌ تقدم‌ با آنهاست‌ که‌ هر چه‌ در توان‌ دارند بکنند سپس‌ آماده‌ میدان‌ او باشند.

**﴿**فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ٤٤**﴾** [الشعراء: 44].

«پس‌ ریسمان‌ها و چو بدستی‌هایشان‌ را انداختند و» در هنگام‌ انداختن‌ آنها «گفتند: به‌ عزت‌ فرعون‌ که‌ ما حتما پیروزیم‌» یعنی‌ ما به‌سبب‌ عزت‌ فرعون‌ پیروز می‌شویم‌. یا سوگند به‌ عزت‌ فرعون‌ که‌ ما پیروز می‌شویم‌. مراد از عزت: جاه‌ و جلال‌ و عظمت‌ است‌.

**﴿**فَأَلۡقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ٤٥**﴾** [الشعراء: 45].

«پس‌ موسی‌ عصایش‌ را افگند و به‌ ناگاه‌ بر ساخته‌هایشان‌ را فروبلعید» یعنی: عصای‌ اژدها پیکر وی‌ جادویی‌ را که‌ از فریب‌ و خیال‌افگنی‌ ـ با بیرون ‌آوردن ‌یک‌ چیز از صورت‌ حقیقی‌ آن‌ در ظاهر امر نه‌ در حقیقت‌ حال‌ ـ ساخته‌ بودند، فروبلعید.

**﴿**فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ٤٦**﴾** [الشعراء: 46].

«پس‌ جادوگران‌ به‌ سجده‌ در افگنده‌ شدند» یعنی: چون‌ جادوگران‌ حقیقت‌ را مشاهده‌ کردند، دانستند که‌ آن‌ معجزه‌ از آفرینش‌ صانعی‌ حکیم‌ است، نه‌ از صنع ‌بشر و از تردستی‌های‌ جادوگران‌ پس‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ ایمان‌ آورده‌ و برایش‌ به‌سجده‌ درافتادند و دعوت‌ موسی‌ ÷ را اجابت‌ گفته‌ و نبوت‌ او را پذیرفتند. وسرعت‌ سجده‌ آنان‌ چنان‌ بود که‌ گویی‌ بناگاه‌ فروافگنده‌ شدند.

**﴿**قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ٤٨**﴾** [الشعراء: 47-48].

«گفتند: به‌ پروردگار عالمیان‌ ایمان‌ آوردیم‌» و از آنجا که‌ فرعون‌ نیز مدعی‌ این ‌پروردگاری‌ بود، برای‌ دفع‌ هرگونه‌ شبهه‌ای‌ افزودند: «پروردگار موسی‌ و هارون‌» اعلام‌ این‌ امر که‌ فرعون‌ پروردگار نیست‌ بلکه‌ پروردگار حقیقی‌ همانا پروردگار موسی‌ و هارون ‌† است‌ که‌ پروردگار همه‌ عالمیان‌ و از جمله‌ پروردگارخود فرعون‌ نیز هست، سرزنش‌ و سرکوفت‌ محکمی‌ از سوی‌ جادوگران‌ به‌ فرعون ‌بود.

**﴿**قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَ فَلَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَۚ لَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ أَجۡمَعِينَ٤٩**﴾** [الشعراء: 49].

«گفت‌» فرعون‌ «پیش‌ از آن‌که‌ به‌ شما اجازه‌ دهم‌» یعنی: آیا بی‌اجازه‌ من‌ «به‌ او ایمان‌ آوردید؟».

سپس‌ برای‌ این‌که‌ جادوگرانی‌ را که‌ ایمان‌ آورده‌ بودند به‌ مغالطه‌ اندازد و برای ‌این‌که‌ مردم‌ را به‌ شک‌ و گمان‌ درافگند، گفت: کار موسی‌ نیز سحری‌ از جنس ‌سحر شماست‌ «بی‌گمان‌ او همان‌ بزرگ‌ شماست‌ که‌ به‌ شما جادو آموخته ‌است‌» اعتراف‌ فرعون‌ به‌ این‌که‌ موسی‌ ÷ بزرگ‌ آنان‌ است، با آن‌که‌ او دوست ‌نداشت‌ به‌ چیزی‌ اعتراف‌ کند که‌ شأن‌ موسی‌ ÷ را با آن‌ بالا ببرد، برای‌ این‌ بود که همه‌ کسانی‌ که‌ در صحنه‌ رویارویی‌ موسی‌ ÷ با جادوگران‌ حاضر بودند، به‌ این‌حقیقت‌ پی‌ برده‌ بودند که‌ آنچه‌ موسی‌ ÷ آورده‌ است، درخشان‌تر و قوی‌تر ازآن‌ چیزی‌ است‌ که‌ جادوگران‌ به‌ میان‌ افگنده‌اند پس‌ با این‌ سخن‌ خواست‌ تا در اذهان‌ مردم‌ این‌ شک‌ و شبهه‌ را درافگند که: این‌ صحنه‌ای‌ را که‌ شما مشاهده‌کردید، هرچند با برتری‌ و غلبه‌ موسی‌ بر جادوگران‌ به‌پایان‌ آمد اما این‌ خود؛ کار استاد خودشان‌ بود و آنان‌ این‌ فن‌ را از خود وی‌ آموخته‌ بودند پس‌ گمان‌ نبرید که‌کار موسی‌ ÷ کاری‌ است‌ که‌ بشر بر آن‌ قادر نیست، یا این‌ کار وی‌ از فعل‌ پروردگاری‌ است‌ که‌ او به‌سویش‌ فرامی‌خواند «به‌ زودی‌ خواهید دانست‌. حتما دستها و پاهایتان‌ را در خلاف‌ جهت‌ همدیگر خواهم‌ برید» یعنی‌ دست‌ راست‌ را با پای‌ چپ، یا عکس‌ آن‌ «سپس‌ همگی‌تان‌ را به‌ دار خواهم‌ آویخت‌» به‌ صلیب‌کشیدن‌ یا به‌ دارآویختن، همان‌ حلق‌ آویزکردن‌ تا مرگ‌ است‌. فرعون‌ خواست‌ تا ساحران‌ را بر شاخه‌های‌ درختان‌ خرما به‌ دار کشد تا این‌ عمل، شکنجه‌ شدیدتری‌ برای‌شان‌ باشد و در انظار مردم‌ بیشتر خوارشان‌ گرداند.

**﴿**قَالُواْ لَا ضَيۡرَۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ٥٠**﴾** [الشعراء: 50].

«جادوگران‌ گفتند: باکی‌ نیست، ما به‌سوی‌ پروردگار خود باز می‌گردیم‌» یعنی: درآنچه‌ که‌ از عذاب‌ دنیا به‌ ما می‌رسد، بر ما هیچ‌ باک‌ و زیانی‌ نیست‌ زیرا این‌ عذاب ‌درگذر است‌ و برطرف‌ می‌شود و ما بعد از آن‌ به‌سوی‌ پروردگارمان‌ بازمی‌گردیم‌ واو برای‌ ما ـ با ایمان‌ به‌ حق، پایداریمان‌ بر شکنجه‌ات، ثباتمان‌ بر توحید و بیزاری ‌از کفر ـ از نعمتهای‌ همیشگی‌ خویش‌ چنان‌ می‌بخشد که‌ آن‌ را حد و وصفی‌ نیست‌.

**﴿**إِنَّا نَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٥١**﴾** [الشعراء: 51].

«ما امیدواریم‌ که‌ پروردگارمان‌ گناهانمان‌ را از آن‌ روی‌ که‌ نخستین‌ ایمان‌آورندگان ‌بوده‌ایم، بیامرزد».

سرانجام‌ فرعون‌ همگی‌ آنان‌ را کشت‌. که‌ تفصیل‌ داستان‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌.

**﴿**۞وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ٥٢**﴾** [الشعراء: 52].

«و به‌ موسی‌ وحی‌ کردیم‌ که‌ بندگان‌ مرا شبانه‌ ببر» بعد از آن‌که‌ موسی‌ ÷ سالها در مصر باقی‌ ماند و دعوت‌ وی‌ جز بر عناد و استکبار فرعونیان‌ نیفزود، خداوند متعال‌ به‌ وی‌ فرمان‌ داد که‌ بنی‌اسرائیل‌ را شبانه‌ از مصر حرکت‌ دهد «زیرا شما مورد تعقیب‌ قرار خواهید گرفت‌» یعنی: فرعون‌ و قومش‌ شما را تعقیب‌ می‌کنند تا شما را از راه‌ بازگردانند. حق‌ تعالی‌ بنی‌اسرائیل‌ را بندگان‌ خود نامید زیرا آنان‌ به‌موسی‌ ÷ و رسالت‌ وی‌ ایمان‌ آورده‌ بودند. براساس‌ قول‌ جمعی‌ از مفسران، موسی‌ ÷ شبانگاه‌ در هنگام‌ طلوع‌ ماه‌ حرکت‌ کرد. نقل‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ تابوت ‌یوسف‌ ÷ را نیز از قبر وی‌ بیرون‌ آورد و با خود برد زیرا یوسف‌ ÷ خود وصیت‌ کرده‌ بود که‌ چون‌ بنی‌اسرائیل‌ از مصر می‌رفتند، نعش‌ او را نیز با خود به‌ فلسطین ‌ببرند. نقل‌ است‌ که‌ مدت‌ اقامت‌ بنی‌اسرائیل‌ در مصر، (430) سال‌ بود و شب ‌بیرون‌ شدنشان‌ از مصر، برای‌ همیشه‌ نزد آنان‌ شب‌ عید است‌ که‌ آن‌ را «عیدفصح‌» می‌نامند.

**﴿**فَأَرۡسَلَ فِرۡعَوۡنُ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ٥٣**﴾** [الشعراء: 53].

«آن‌گاه‌ فرعون‌ گردآورندگان‌ را به‌ شهرها فرستاد» یعنی‌ هنگامی‌ که‌ خبر به‌راه ‌افتادن‌ بنی‌اسرائیل‌ و خروج‌شان‌ از مصر به‌ فرعون‌ رسید، او دستور بسیج ‌عمومی‌ داد. به‌ قولی: هزار شهر و دوازده‌ هزار قریه‌ تحت‌ حاکمیت‌ فرعون‌ قرار داشت‌.

**﴿**إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرۡذِمَةٞ قَلِيلُونَ٥٤**﴾** [الشعراء: 54].

فرعون‌ گفت: «بی‌گمان‌ اینان‌» یعنی‌ بنی‌ اسرائیل‌ «گروهی‌ اندکند» او با این‌ سخنش‌ می‌خواست‌ تا از شأن‌ و ارزش‌ بنی‌اسرائیل‌ در نزد قومش‌ کاسته‌ و از میان ‌برداشتنشان‌ را ساده‌ و آسان‌ جلوه‌ دهد. به‌ قولی: بنی‌اسرائیل‌ جمعا ششصدوهفتادهزار تن‌ بودند و سپاه‌ فرعون‌ در حدود یک‌ میلیون‌ و پانصد هزار تن‌. اما این‌ عدد به‌ اثبات‌ نرسیده‌ و گویا از مبالغه‌های‌ بنی‌اسرائیل‌ است‌.

**﴿**وَإِنَّهُمۡ لَنَا لَغَآئِظُونَ٥٥**﴾** [الشعراء: 55].

فرعون‌ افزود: «و به‌ راستی‌ آنان‌ ما را بر سر خشم‌ آورده‌اند» که‌ بی‌ اجازه‌ ما از مصر بیرون‌ رفته‌اند.

**﴿**وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ٥٦**﴾** [الشعراء: 56].

«و ما انبوهی‌ حاذر هستیم‌» حاذر: آماده‌ و بیدار. گویی‌ او تمام‌ پیروان‌ خویش ‌را فرمان‌ داد تا با حرکت‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ حال‌ آماده‌ باش‌ قرار گیرند و برای ‌ناکام ‌کردن‌ این‌ حرکت، همه‌ بسیج‌ شوند.

**﴿**فَأَخۡرَجۡنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ٥٧ وَكُنُوزٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ٥٨**﴾** [الشعراء: 57-58].

«سرانجام‌ ما آنان‌ را از باغستان‌ها و چشمه ‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاه‌های ‌پرناز و نعمت‌ بیرون‌ کردیم‌» یعنی: فرعون‌ و لشکریانش‌ را از سرزمین‌ مصر که‌ پر ازباغستان‌ها، چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرون‌ راندیم‌. مقام‌ کریم: منازل‌ و خانه‌های ‌نیکو و به‌قولی: مجالس‌ رؤسا و امراء است‌.

**﴿**كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ٥٩**﴾** [الشعراء: 59].

«چنین‌ بود» خواست‌ و اراده‌ ما «و آنها را به‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ میراث‌ دادیم‌» در زمان‌ سلیمان‌ ÷ و بعضی‌ از شاهان‌ دیگر بنی‌اسرائیل‌. یا مراد زیوراتی‌ است‌ که ‌بنی‌اسرائیل‌ در شب‌ بیرون‌ آمدن‌ از مصر از قبطیان‌ به‌ عاریت‌ گرفتند. آیه‌ کریمه ‌احتمال‌ این‌ و آن‌ ـ هر دو ـ را دارد.

**﴿**فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ٦٠**﴾** [الشعراء: 60].

«پس‌ هنگام‌ برآمدن‌ خورشید آنها را تعقیب‌ کردند» یعنی: فرعون‌ و فرعونیان‌ که‌ به‌ تعقیب‌ بنی‌ اسرائیل‌ بیرون‌ رفته‌ بودند، به‌هنگام‌ برآمدن‌ خورشید به‌ آنان ‌رسیدند. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: فرعونیان‌ درحالی‌ به‌ تعقیب‌ بنی‌اسرائیل‌ شتافتند که‌ حرکت‌ آنها به‌ سمت‌ مشرق‌ بود.

**﴿**فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ٦١**﴾** [الشعراء: 61].

«و چون‌ دو گروه‌ همدیگر را دیدند» یعنی‌ در معرض‌ دید همدیگر قرار گرفتند، به‌گونه‌ای‌ که‌ این‌ گروه، گروه‌ دیگر را می‌دید «یاران‌ موسی‌گفتند، بی‌گمان‌ ما گیر افتادیم‌» یعنی: به‌زودی‌ سپاه‌ فرعون‌ به‌ ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان‌ رویارویی‌ با آنها را نداریم، آنها پشت‌ سر ما هستند و دریا هم‌ پیش‌ روی‌ ما.

**﴿**قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ٦٢**﴾** [الشعراء: 62].

«گفت‌» موسی‌ ÷ «چنین‌ نیست‌» ای‌ قوم‌ من‌! از سوءظن‌ نسبت‌ به‌ خداوندأ دست‌ بر دارید، آنها قطعا به‌ شما نمی‌رسند «زیرا پروردگارم‌ با من‌ است‌» با یاری‌ ورهنمونی‌ خویش‌ «و به‌زودی‌ مرا راهنمایی‌ خواهد کرد» به‌ راه‌ نجات‌.

**﴿**فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ٦٣**﴾** [الشعراء: 63].

«پس‌ به‌ موسی‌ وحی‌ کردیم‌ که‌ با عصایت‌ بر دریا بزن‌» آن‌ دریا بنابر قول‌ راجح، دریای‌ سرخ‌ (بحراحمر) بود «آن‌گاه‌ دریا از هم‌ شکافت‌» یعنی: موسی‌ عصایش‌ را بر دریا زد و دریا از هم‌ شکافت، به‌ طوری‌ که‌ بستر آن‌ خشک‌ و نمایان‌ گشت ‌چنان‌که‌ ممکن‌ بود پیاده‌ از آن‌ گذر کرد. به‌ قولی: دریا ـ به‌تعداد قبایل‌ (اسباط) قوم‌ موسی‌ ÷ ـ دوازده‌ پاره‌ شد «پس‌ هر پاره‌ای‌ از آن‌» فرق: قطعه‌ و پاره‌ای‌ ازدریاست‌ «همچون‌ کوهی‌ بزرگ‌ بود» که‌ از جانب‌ راست‌ و چپ‌ راه‌ها، به‌سوی‌ بالا قرار گرفته‌ بود.

**﴿**وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ٦٤**﴾** [الشعراء: 64].

«و دیگران‌ را بدانجا نزدیک‌ گردانیدیم‌» یعنی: فرعون‌ و فرعونیان‌ را به‌سوی‌ دریا نزدیک‌ کردیم‌.

**﴿**وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ٦٥**﴾** [الشعراء: 65].

«و موسی‌ و همراهانش‌ را همگی‌ نجات‌ دادیم‌» با گشودن‌ راههایی‌ برای‌ عبورشان ‌از کف‌ دریا و دادن‌ امکان‌ گذر از پهنای‌ دریا به‌ ایشان‌.

**﴿**ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ٦٦**﴾** [الشعراء: 66].

«آن‌گاه‌ دیگران‌ را غرق‌ کردیم‌» یعنی: فرعون‌ و قومش‌ را با به‌هم‌آوردن‌ دریا برآنان، غرق‌ کردیم‌ زیرا آنها برای‌ دنبال‌کردن‌ موسی‌ ÷ و قومش‌ به‌ دریا درآمدند.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ٦٧**﴾** [الشعراء: 67].

«بی‌گمان‌ در این‌» رویدادی‌ که‌ ذکر شد از آغاز داستان‌ موسی‌ و فرعون‌ تا پایان‌یافتن‌ آن‌ به‌ چنین‌ پایانی‌ عبرت‌انگیز «نشانه‌ای‌ است‌» بزرگ‌ بر قدرت‌ عظیم‌ وخیره‌ کننده‌ حق‌ تعالی‌ «و بیشترشان‌ مؤمن‌ نبودند» یعنی: بیشتر این‌ گروهی‌ که‌ با فرعون‌ بودند، مؤمن‌ نبودند زیرا جز اندکی‌ از آنان‌ ـ مانند آسیه‌ زن‌ فرعون‌ ـ ایمان‌ نیاورده‌ بودند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ٦٨**﴾** [الشعراء: 68].

«و قطعا پروردگارت‌ عزیز رحیم‌ است‌» یعنی: از دشمنان‌ خویش‌ انتقام‌گیرنده‌ وبه‌ دوستان‌ خویش‌ مهربان‌ است‌.

**﴿**وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ٦٩**﴾** [الشعراء: 69].

«و خبر ابراهیم‌ را برای‌شان‌» یعنی‌ بر امت‌ خویش‌ «بخوان‌» ای‌ محمد ص! زیرا او خلیل‌ خدا أ و امام‌ حنفاء است‌ پس‌ شایسته‌ است‌ که‌ داستان‌ وی‌ برای‌ این‌ امت‌ خوانده‌ شود تا در اخلاص‌ و توکل‌ و عبادت‌ و بیزاری‌ از شرک، به‌ وی‌ اقتدا کنند.

**﴿**إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ٧٠**﴾** [الشعراء: 70].

«آن‌گاه‌ که‌» ابراهیم‌ ÷ «به‌ پدرش‌ و قومش‌ گفت، شما چه‌می‌پرستید؟» ابراهیم‌ ÷ می‌دانست‌ که‌ آنها بتان‌ را می‌پرستند ولی‌ خواست‌ تا آنان‌ را با حجت‌ ملزم‌ گرداند.

**﴿**قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ٧١**﴾** [الشعراء: 71].

«گفتند: بتانی‌ را می‌پرستیم‌ و پیوسته‌ برای‌ آنها معتکفیم‌» یعنی: پیوسته‌ و به‌ استمرار ـ نه‌ فقط در وقت‌ و میعادی‌ معین‌ ـ بر عبادت‌ آنها پایدار و ملازمیم‌. اعتکاف‌ برای‌ بتان: اقامت ‌ورزیدن‌ بر عبادت‌ آنهاست‌.

**﴿**قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ٧٢**﴾** [الشعراء: 72].

«گفت‌» ابراهیم‌ ÷ به‌ قومش‌ «آیا وقتی‌ آنها را به‌ پرستش‌ می‌خوانید، ندای‌ شما را می‌شنوند؟».

**﴿**أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ٧٣**﴾** [الشعراء: 73].

«یا به‌ شما سودی‌ می‌بخشند» به‌ وجهی‌ از وجوه‌ سودرسانی‌ «یا زیانی ‌می‌رسانند؟» چنانچه‌ پرستش‌ آنها را ترک‌ کنید؟! پس‌ اگر چنین‌ نیست‌ و آنها نه‌ می‌شنوند و نه‌ سود و زیانی‌ می‌رسانند، دیگر برای‌ عبادت‌ آنها چه‌ دلیل‌ و توجیهی ‌وجود دارد.

**﴿**قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ٧٤**﴾** [الشعراء: 74].

«گفتند: نه‌» هیچ‌ یک‌ از اینها نیست‌؛ نه‌ بتان‌ ندای‌ ما را می‌شنوند، نه‌ به‌ ما سودی ‌می‌بخشند و نه‌ زیانی‌ می‌رسانند «بلکه‌ نیاکانمان‌ را یافتیم‌ که‌ چنین ‌می‌کردند» و ما هم‌ از آنها تقلید کرده‌ایم‌. بدین‌گونه‌ بود که‌ قومش‌ هیچ‌ پاسخ‌ دیگری‌ برای‌ توجیه‌ پرستش‌ آنها نیافتند، جز این‌که‌ تقلید محض‌ را انگیزه‌ کار خود معرفی‌ کرده‌ و اقرار کنند به‌ این‌که‌ بتان‌ چنان‌ عاجز و ناتوانند که‌ نه‌ می‌توانند سود و زیانی‌ برسانند، نه‌ می‌شنوند و نه‌ می‌بینند.

**﴿**قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٧٥ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ٧٦**﴾** [الشعراء: 75-76].

«گفت‌» ابراهیم‌ ÷، در رد این‌ تقلید کورکورانه‌ آنان‌ «آیا در آنچه‌ شما و نیاکان ‌پیشینتان‌ می‌پرستیده‌اید، تأمل‌ کرده‌اید؟».

**﴿**فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٧٧**﴾** [الشعراء: 77].

«بدانید که‌ آنها دشمن‌ من‌اند» یعنی: بتان‌ دشمنان‌ من‌اند و من‌ در زندگی‌ خود دشمنی‌ با آنها را راه‌ و روش‌ خویش‌ قرار داده‌ام، با آنها دشمنی‌ می‌ورزم‌ تا پرستش‌ آنها را از روی‌ زمین‌ ریشه‌کن‌ کنم‌ و هیچ‌ باکی‌ هم‌ از آنها ندارم‌ «جز پروردگار عالمیان‌» یعنی: لیکن‌ پروردگار عالمیان‌ دشمن‌ من‌ نیست‌ بلکه‌ او در دنیا وآخرت‌ دوست‌ و سرور من‌ است‌. بدین‌سان، پاسخ‌ ابراهیم‌ ÷ هم‌ عاطفی‌ و هم‌ عقلی‌ بود در حالی‌که‌ پاسخ‌ مشرکان‌ صرفا پاسخی‌ عاطفی‌ بود. و از آنجا که‌ پاسخ ‌ابراهیم‌ ÷ حاوی‌ اعلان‌ این‌ حقیقت‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ پروردگارش‌ می‌باشد بنابراین، به‌ شناساندن‌ او آغاز کرد و گفت:

**﴿**ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ٧٨ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ٧٩**﴾** [الشعراء: 78-79].

«همان‌ کسی‌ که‌ مرا آفریده ‌است‌ و همو مرا هدایت‌ می‌کند» به‌سوی‌ مصالح‌ و منافع‌ دین‌ و دنیایم‌. به‌ این‌ ترتیب، ابراهیم‌ خلیل‌ ÷ پروردگارش‌ را به‌ اوصافی‌ وصف‌ کرد که‌ او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش‌ است‌ زیرا آفرینش، هدایت‌کردن، روزی‌دادن، دفع‌ بیماری، جلب‌ شفا، میراندن، زنده‌ کردن‌ و آمرزیدن‌ ـ که‌ آیات ‌بعدی‌ بر آنها صراحت‌ دارند ـ همه، نعمت‌هایی‌ هستند که‌ شکر منعم‌ را با تمام‌ انواع‌ شکر ـ که‌ بلندترین‌ و سزاوارترین‌ آن‌ نیایش‌ و پرستش‌ است‌ ـ می‌طلبند، چنانچه‌ می‌فرماید: «و همان‌ کسی‌ که‌ به‌ من‌ خوراک‌ می‌دهد و سیرابم‌ می‌گرداند» با رام‌ کردن‌ اسباب‌ آسمانی‌ و زمینی‌ برای‌ من‌.

**﴿**وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ٨٠ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ٨١**﴾** [الشعراء: 80-81].

«و چون‌ بیمار شوم‌ همو مرا شفا می‌دهد» و جز او کسی‌ بر شفا دادنم‌ قادر نیست ‌«و آن‌ کس‌ که‌ مرا می‌میراند و سپس‌ زنده‌ام‌ می‌گرداند» و جز او کسی‌ قادر بر این‌ کارنیست‌. ابراهیم‌ ÷ فقط بیماری‌ را به‌ خود نسبت‌ داد نه‌ دیگر افعال‌ ذکرشده‌ را، از روی‌ رعایت‌ ادب‌ با پروردگار خویش‌ و الا بیماری‌ و غیر آن‌ همه‌ از جانب‌ خدای‌ سبحان‌ است‌.

**﴿**وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓ‍َٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ٨٢**﴾** [الشعراء: 82].

«و آن‌ کس‌ که‌ امیدوارم‌ در روز جزا خطایم‌ را بر من‌ ببخشاید» حاصل‌ و خلاصه ‌پیام‌ ابراهیم‌ ÷ در این‌ بیان‌ شیوا و حجت‌ روشن‌ وی‌ این‌ است‌ که: فقط آفریننده، بخشنده‌ و اداره‌کننده‌ این‌ پدیده‌ها و نعمت‌هاست‌ که‌ شایسته‌ پرستش‌ می‌باشد، نه‌ غیر وی‌.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم‌ ÷ از خطایش، سه‌ مورد ذیل‌ بود:

اول‌ این‌که‌ او در پاسخ‌ این‌ سؤال‌ بت‌پرستان‌ که‌ بتان‌ را چه ‌کسی‌ خرد کرده‌ است‌؟ گفته‌ بود: ﴿قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ [الأنبياء: 63]. «بلكه‌ این‌ كار بت‌ بزرگ‌ است‌» در حالی‌که ‌بت‌شکن‌ خود او بود.

دوم‌ این‌که‌ او به‌ قومش‌ در توجیه‌ عدم‌ بیرون‌ رفتن‌ با آنان‌ به‌ مراسم‌ عیدشان‌ و دنبال‌ کشیدن‌ خود برای‌ شکستن‌ بتان‌ گفته‌ بود:﴿إِنِّي سَقِيمٞ﴾ [الصافات: 89]. «من‌ بیمارم» درحالی‌که ‌بیمار نبود.

سوم‌ این‌ که‌ او به‌ حاکم‌ ستمگر که‌ قصد تجاوز به‌ ساره‌ همسرش‌ را داشت، گفته ‌بود: (ساره‌ خواهر من‌ است‌).

حسن‌ افزوده‌ است: و این‌ سخن‌ وی‌ درباره‌ ستاره‌ که‌ گفته‌ بود: ﴿هَٰذَا رَبِّيۖ﴾ [الأنعام: 76]. «این‌ پروردگار من‌ است» نیز از آن‌ جمله‌ است‌.

زجاج‌ می‌گوید: «پیامبران † بشرند و جایز است‌ که‌ از آنان‌ گناه‌ سر زند، مگر از آنان‌ گناه‌ کبیره‌ سر نمی‌زند زیرا آنان‌ از ارتکاب‌ گناه‌ کبیره‌ معصوم‌ اند». هرچند که‌ سخنان‌ ابراهیم‌ ÷ از «معاریض‌» بود، یا در مقام‌ محاجه‌ گفته‌ شده‌ بود لذا هدف‌ وی‌ دروغ‌ گویی‌ نبود.

**﴿**رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ٨٣**﴾** [الشعراء: 83].

«پروردگارا! به‌ من‌ حکم‌ ببخش‌» مراد از حکم: دانش‌ و فهم‌ است‌. به‌قولی: نبوت‌ و رسالت‌ است‌. به‌قولی ‌دیگر: شناخت‌ حدود الله أ، احکام‌ و غیر این‌ از معارف‌ است‌ «و مرا به‌ صالحان‌ ملحق‌ فرمای‌» یعنی: مرا به‌ پیامبران‌ قبل‌ از من‌ در بهشت‌ ملحق‌ گردان‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «اللهم‌ أحینا مسلمین‌ وأمتنا مسلمین‌ وألحقنا بالصالحین، غیر خزایا ولا مبدلین». «بارالها! ما را مسلمان‌ زنده‌ بدار و مسلمان ‌بمیران‌ و ما را به‌ شایستگان‌ ملحق‌ گردان، بی‌آن‌كه‌ خوارمان‌ كرده ‌باشی‌ یا از كسانی ‌كه‌ دین‌ خود را دگرگون‌ كرده‌اند».

**﴿**وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ٨٤**﴾** [الشعراء: 84].

«و برای‌ من‌ در میان‌ آیندگان‌ آوازه‌ نیکو گذار» یعنی: برای‌ من‌ در میان‌ آیندگانی ‌که‌ بعد از من‌ تا روز قیامت‌ می‌آیند، نام‌ و آوازه‌ نیکو قرار ده‌. خدای‌ سبحان‌ این‌ نام‌ و آوازه‌ نیکو را برای‌ ابراهیم‌ ÷ قرار داد زیرا تمام‌ امتها و همه‌ اهل‌ ادیان‌ در همه‌ نسلها و عصرها به‌ او افتخار می‌کنند و او را گرامی‌ و بزرگ‌ می‌دارند.

**﴿**وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ٨٥**﴾** [الشعراء: 85].

«و مرا از وارثان‌ بهشت‌ پرنازونعمت‌ گردان‌» یعنی: از کسانی‌ که‌ جاودانه‌ به‌ آن‌ وارد می‌شوند.

**﴿**وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ٨٦**﴾** [الشعراء: 86].

«و بر پدرم‌ بیامرز زیرا او از گمراهان‌ بود» ابراهیم ÷ در آغاز امر برای‌ پدرش‌ آمرزش‌ خواست‌ اما چون‌ برایش‌ معلوم‌ شد که‌ او دشمن‌ خدا أ است، از وی ‌بیزاری‌ جست‌.

**﴿**وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ٨٧**﴾** [الشعراء: 87].

«و مرا در روزی‌ که‌ مردم‌ برانگیخته‌ می‌شوند، رسوا نکن‌» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم‌ در روز محشر ـ با بازخواست‌ و مجازاتم‌ ـ رسوا نکن‌. یا مرا در روز قیامت‌ عذاب‌ نکن‌. در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ و غیرآن‌ از ابی‌هریره‌ س آمده‌است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «ابراهیم‌ در روز قیامت‌ با پدرش‌ آزر درحالی ‌ملاقات‌ می‌کند که‌ بر چهره‌ آزر گردوغباری‌ نشسته‌ است‌. سپس‌ به‌ وی‌ می‌گوید:پدر! آیا به‌ تو نگفته‌ بودم‌ که‌ از من‌ نافرمانی‌ نکن‌؟ پدرش‌ می‌گوید: اینک‌ امروز از تو نافرمانی‌ نمی‌کنم‌! در این‌ هنگام‌ ابراهیم‌ ÷ [مناجات‌ کنان‌] می‌گوید:پروردگارا! تو به‌ من‌ وعده‌ دادی‌ که‌ در روز رستاخیز رسوایم‌ نسازی‌ پس‌ کدام ‌رسوایی‌ از این‌ رسوایی‌ پدرم‌ بیشتر است‌؟ خداوند أ می‌فرماید: همانا من‌ بهشت ‌را بر کافران‌ حرام‌ کرده‌ام، سپس‌ می‌فرماید: ای‌ ابراهیم‌! بنگر که‌ در زیر پاهای‌ تو چیست‌؟ ابراهیم‌ ÷ به‌ زیر پای‌ خویش‌ می‌نگرد، بناگاه‌ می‌بیند که‌ در زیر پایش ‌کفتار نر گندیده‌ و آلوده‌ای‌ است‌ آن‌گاه‌ چهار دست‌وپای‌ آن‌ کفتار گرفته‌ می‌شود و در آتش‌ افگنده‌ می‌شود». گویی‌ خداوند متعال‌ آزر را به‌صورت‌ کفتاری‌ درمی‌آورد.

**﴿**يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ٨٨**﴾** [الشعراء: 88].

«روزی‌ که‌ هیچ‌ مال‌ و فرزندی‌ سود نمی‌دهد» یعنی‌ مال‌ و فرزندان‌ شخص ‌نمی‌توانند وی‌ را در روز قیامت‌ از عذاب‌ خداوند أ نگاه‌ دارند.

**﴿**إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ٨٩**﴾** [الشعراء: 89].

«مگر کسی‌ که‌ دلی‌ پاک‌ و پیراسته‌» از کفر، نفاق‌ و بقیه‌ امراض‌ باطنی‌ «به‌نزد خدا بیاورد» یعنی: مال‌ و نزدیکان‌ شخص‌ نزد خداوند أ به‌ انسان‌ سودی‌ نمی‌رسانند بلکه‌ آنچه‌ که‌ به‌ وی‌ سود می‌رساند، سلامت‌ قلب‌ وی‌ است‌. قلب‌ سلیم: یعنی‌ قلب ‌صحیح‌ و سالم، همانا قلب‌ مؤمن‌ است‌ زیرا قلب‌ کافر و منافق‌ بیمار است‌.

با این‌ دعا، دعاهای‌ ابراهیم‌ ÷ به‌ پایان‌ رسید.

**﴿**وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ٩٠**﴾** [الشعراء: 90].

«و بهشت‌ برای‌ پرهیزگاران‌ نزدیک‌ آورده‌ می‌شود» تا به‌ آن‌ وارد شوند.

**﴿**وَبُرِّزَتِ ٱلۡجَحِيمُ لِلۡغَاوِينَ٩١**﴾** [الشعراء: 91].

«و دوزخ‌ برای‌ گمراهان‌ نمایان‌ گردانیده‌ می‌شود» یعنی: چنان‌ آشکار و نمایان‌ گردانیده‌ می‌شود که‌ نزدیک‌ است‌ شعله‌هایش‌ آنان‌ را فراگیرد. بدین‌گونه‌ است‌ که‌خداوند أ بهشت‌ را برای‌ مؤمنان‌ آشکار و نزدیک‌ می‌گرداند؛ قبل‌ از آن‌که‌ به‌ آن‌داخل‌ شوند و دوزخ‌ را برای‌ کفار، قبل‌ از آن‌که‌ به‌ آن‌ درآیند تا غم‌ و اندوه‌ کفار سخت‌تر شده‌ و شادی‌ و مسرت‌ مؤمنان‌ مضاعف‌ گردد.

**﴿**وَقِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٩٢ مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلۡ يَنصُرُونَكُمۡ أَوۡ يَنتَصِرُونَ٩٣**﴾** [الشعراء: 92-93].

«و به‌ آنان‌ گفته‌ می‌شود» یعنی: به‌ اهل‌ دوزخ، از باب‌ سرزنش‌ و سرکوب: «آنچه‌ جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری‌ می‌کنند، یا خود یاری ‌می‌بینند؟» قطعا پاسخ‌ منفی‌ است‌.

**﴿**فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ٩٤**﴾** [الشعراء: 94].

«آن‌گاه‌ آنان‌ و گمراهان‌ در آن‌ سرنگون‌ افگنده‌ می‌شوند» یعنی: معبودان‌ باطل‌ وگمراهان‌ پرستشگرشان، همه‌ بر روی‌ یک‌دیگر با سر در دوزخ‌ افگنده‌ می‌شوند.

**﴿**وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ٩٥**﴾** [الشعراء: 95].

«و نیز همه‌ سپاهیان‌ ابلیس‌» یعنی: شیطانهای‌ ابلیس‌ و پیروان‌ انسی‌ و جنی‌ وی‌ که‌ مردم‌ را گمراه‌ می‌کردند نیز همگی‌ در دوزخ‌ سرنگون‌ افگنده‌ می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس‌) نسل‌ و تبار وی‌اند. به‌قولی‌ دیگر: مراد هر کسی‌است‌ که‌ به‌سوی‌ پرستش‌ بتان‌ دعوت‌ می‌کند. آری‌! همگی‌ آنان‌ به‌ دوزخ ‌درافگنده‌ می‌شوند.

**﴿**قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ٩٧**﴾** [الشعراء: 96-97].

«آنان‌ درحالی‌که‌ در آنجا با یک‌دیگر ستیزه‌ می‌کنند، می‌گویند: سوگند به‌ خدا که‌ ما درگمراهی‌ آشکاری‌ بودیم‌» یعنی: در روز قیامت‌ پرستشگران‌ باطل‌ با معبودان‌ خود به‌دشمنی‌ و ستیزه‌ برخاسته‌ و بر آنان‌ برمی‌شورند، بعد از آن‌که‌ در دنیا در محبت ‌آنان‌ فنا شده‌ بودند و در پیروی‌ از آنان‌ سر از پا نمی‌شناختند و بر هرکسی‌ که‌ با آنان‌ در این‌ راه‌ باطل‌ معارضه‌ می‌کرد، به‌ مبارزه‌ برخاسته‌ و به‌ مجازاتشان‌ اقدام ‌می‌کردند چنان‌که‌ قوم‌ ابراهیم‌ ÷ با وی‌ چنین‌ کردند. لیکن‌ در قیامت‌ وضع‌ دگرگون‌ می‌شود و پرستشگران‌ با معبودان‌ باطل‌ خود به‌ ستیزه‌ برخاسته‌ و بر گمراهی‌ خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی‌ بوده‌ایم‌.

**﴿**إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٨**﴾** [الشعراء: 98].

آری‌! سوگند به‌ خدا که‌ ما در گمراهی‌ آشکاری‌ بودیم‌ «آن‌گاه‌ که ‌شما» معبودان‌ باطل‌ «را با پروردگار عالمیان‌ برابر می‌کردیم‌» و شما را مانند او مورد پرستش‌ قرار می‌دادیم‌.

**﴿**وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلۡمُجۡرِمُونَ٩٩**﴾** [الشعراء: 99].

آن‌ گاه‌ می‌ افزایند: «و جز مجرمان‌» از شیطانهای‌ انسی‌ و جنی‌ای‌ که‌ با خدای ‌یکتا و لاشریک‌ پرچم‌ مبارزه‌ و دشمنی‌ را برافراشتند «ما را گمراه‌ نکردند».

**﴿**فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ١٠٠**﴾** [الشعراء: 100].

«پس‌ اکنون‌ هیچ‌ شفیعی‌ نداریم‌» که‌ برای‌ ما شفاعت‌ کند و ما را از عذابت ‌برهاند چنان‌که‌ مؤمنان‌ به‌ اذن‌ پروردگارشان‌ شفیعان‌ و واسطه‌هایی‌ دارند.

**﴿**وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ١٠١**﴾** [الشعراء: 101].

«و نه‌ هیچ‌ دوست‌ حمیمی‌» یعنی: دوست‌ صمیمی‌ای‌ هم‌ نداریم‌ که‌ با ما نزدیکی‌ کرده‌ و یاریمان‌ دهد و ما را از خشم‌ و عذاب‌ پروردگار برهاند. حمیم: دوست ‌نزدیکی‌ است‌ که‌ تو او و او تو را به‌شدت‌ هر چه‌ تمامتر دوست‌ داشته‌ باشید. درحدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ جابربن‌ عبدالله س از رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ فرمودند: «همانا شخص‌ بهشتی‌ در بهشت‌ می‌پرسد: فلان‌ کس‌ و دوست‌ وی‌ در دوزخ ‌چه‌کار کردند؟ سپس‌ پیوسته‌ [دنبال‌ قضیه‌ را می‌گیرد و] برای‌ او شفاعت‌ می‌کند تا سرانجام‌ خداوند متعال‌ شفاعتش‌ را درباره‌ وی‌ می‌پذیرد پس‌ چون‌ از دوزخ‌ نجات ‌می‌یابد، مشرکان‌ می‌گویند: ما لنا من‌ شافعین‌ و لا صدیق‌ حمیم: اینک‌ نه‌ ما هیچ ‌شفیعی‌ داریم‌ و نه‌ هیچ‌ دوست‌ نزدیکی‌».

**﴿**فَلَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١٠٢**﴾** [الشعراء: 102].

«و ای‌ کاش‌ برای‌ ما یک‌بار بازگشتی‌ بود» به‌سوی‌ دنیا «تا از مؤمنان‌ می‌شدیم‌» ودر قطار آنان‌ درمی‌آمدیم‌.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٠٣**﴾** [الشعراء: 103].

«بی‌گمان‌ در این‌ نشانه‌ای‌ است‌» یعنی: در آنچه‌ ذکر شد از داستان‌ ابراهیم‌ ÷، دشمنی‌ دوزخیان‌ با یک‌دیگر و حسرت‌خوردنشان‌ بر گمراهی‌ خویش، عبرت‌ وپندی‌ مؤثر است‌ «و بیشترشان‌ مؤمن‌ نبودند» یعنی: بیشتر این‌ گروهی‌ که ‌رسول‌ خدا ص داستان‌ ابراهیم‌ ÷ را برای‌شان‌ می‌خواند ـ که‌ قریش‌ و همراهان‌ دینی ‌آنانند ـ مؤمن‌ نیستند. یا مراد: قوم‌ ابراهیم‌ ÷ اند که‌ بیشترشان‌ مؤمن‌ نبودند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٠٤**﴾** [الشعراء: 104].

«و در حقیقت‌ پروردگار تو همان‌ عزیز رحیم‌ است‌» لذا دشمنانش‌ را سرکوب‌ کرده‌ و به‌ دوستانش‌ مهر و محبت‌ می‌ورزد.

**﴿**كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٠٥**﴾** [الشعراء: 105].

«قوم‌ نوح‌ پیامبران‌ را تکذیب‌ کردند» چرا فرمود: (پیامبران‌ را)؟ درحالی‌که ‌آنان‌ فقط پیامبر خویش‌ نوح‌ ÷ را تکذیب‌ کردند نه‌ همه‌ پیامبران‌ را؟ بدان‌ جهت‌که‌ آنان‌ منکر بعثت‌ تمام‌ پیامبران‌ † بودند. یا این‌که‌ تکذیب‌ یک‌ پیامبر در حکم‌ تکذیب‌ همه‌ ایشان‌ است‌.

**﴿**إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ١٠٦**﴾** [الشعراء: 106].

«چون‌ برادرشان‌ نوح‌ به‌ آنان‌ گفت‌» یعنی: نوح‌ برادرشان‌ در قبیله‌ و نسب‌ بود نه ‌برادرشان‌ در دین‌ زیرا آنان‌ و نوح‌ ÷ از نظر دینی‌ در دو جهت‌ مخالف‌ با هم‌ قرارداشتند. آری‌! نوح‌ ÷ به‌ آنان‌ گفت: «آیا پروا نمی‌دارید» از خدای‌ سبحان‌ تا پرستش‌ بتان‌ را ترک‌ کرده‌ و به‌ ندای‌ پیامبری‌ که‌ به‌سوی‌ شما فرستاده‌ شده‌ است ‌لبیک‌ بگویید؟

ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ در داستانهای‌ نوح، هود، صالح، لوط و شعیب † ندای‌ پیامبران‌ به‌ اقوام‌ و امتهایشان‌ همه‌ این‌ بود: (ألا تتقون: آیا تقوی‌ پیشه‌ نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته‌ این‌ امر دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ هدف‌ اساسی‌ دعوت‌ تمام ‌پیامبران †، همانا رسانیدن‌ مردم‌ به‌ سر منزل‌ تقوا بوده‌ است‌.

**﴿**إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ١٠٧**﴾** [الشعراء: 107].

«من‌ برای‌ شما رسولی‌ هستم‌» از جانب‌ خداوند أ که‌ در آنچه‌ به‌ شما از جانب‌ حق‌ تعالی‌ ابلاغ‌ می‌کنم‌ «امین‌» و مورد اعتماد هستم‌. شایان‌ ذکر است‌ که ‌قوم‌ نوح‌ ÷ به‌ امانتداری‌ و راستگویی‌ وی‌ واقف‌ بودند.

**﴿**فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٠٨**﴾** [الشعراء: 108].

«پس‌ از خدا پروا کنید و از من‌ اطاعت‌ نمایید» یعنی: طاعت‌ خداوند أ را سپری ‌در برابر عذاب‌ وی‌ قرار دهید و از من‌ در اوامری‌ که‌ از سوی‌ خداوند أ شما را بدان‌ امر می‌کنم‌ فرمان‌ برید؛ مانند ایمان‌ آوردن‌ به‌ وی، ترک‌ شرک، انجام‌ دادن ‌فرایض‌ و برنامه‌های‌ دینی‌.

**﴿**وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٠٩**﴾** [الشعراء: 109].

«و بر این، اجری‌ از شما طلب‌ نمی‌کنم‌» یعنی: بر تبلیغ‌ این‌ رسالت، از شما مزدی ‌نمی‌طلبم‌ و در این‌ مزد طمع‌ نمی‌بندم، با وجود منفعت‌ بزرگی‌ که‌ تبلیغ‌ این‌ رسالت ‌برای‌ شما دارد «پاداش‌ من‌ جز بر عهده‌ پروردگار عالمیان‌ نیست‌» پس‌ من‌ پاداش‌ دعوت‌ خود را از حق‌ تعالی‌ می‌طلبم‌ زیرا هموست‌ که‌ مرا به‌ ابلاغ‌ رسالت، مکلف‌ گردانیده‌ است‌.

**﴿**فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١١٠**﴾** [الشعراء: 110].

«پس، از خدا پروا بدارید و از من‌ اطاعت‌ کنید» نوح‌ ÷ این‌ جمله‌ را بدان‌ جهت ‌تکرار کرد تا این‌ معنی‌ را در نهادشان‌ پایدار سازد. ملاحظه‌ می‌کنیم‌ که‌ نوح‌ ÷ برای‌ هر یک‌ از دو درخواست‌ خود به‌سوی‌ تقوا، علتی‌ ذکر کرد؛ چنان‌که‌ در اول ‌گفت: چون‌ بر امانت‌داری‌ام‌ آگاهید پس‌ تقوا پیشه‌ کنید و در دومین‌ درخواست ‌خود گفت: چون‌ دانستید که‌ از شما مزدی‌ نمی‌طلبم‌ پس‌ تقوا پیشه‌ کنید.

**﴿**۞قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ١١١**﴾** [الشعراء: 111].

«گفتند: آیا به‌ تو ایمان‌ بیاوریم‌ حال‌ آن‌که‌ فرومایگان‌ از تو پیروی‌ کرده‌اند؟» یعنی: چگونه‌ از تو پیروی‌ کنیم‌ و به‌ تو ایمان‌ بیاوریم، حال‌ آن‌که‌ فرومایگانی‌ که‌ از کمترین‌ مال‌ و جاه‌ برخوردارند، از تو پیروی‌ کرده‌اند؟ رذاله: خست‌ و ذلت‌ است‌.آری‌! قوم‌ نوح‌ ÷ از آن‌ روی‌ پیروانش‌ را پست‌ و فرومایه‌ شمردند که‌ ایشان‌ سرمایه‌ و مقام‌ و شرف‌ ظاهری‌ کمتری‌ داشتند. یا بدان‌جهت‌ که‌ ایشان‌ نسب‌ عالی ‌نداشتند. به‌قولی: پیروان‌ نوح‌ ÷ متشکل‌ از صاحبان‌ حرفه‌ها و مشاغل‌ پایین‌ وفرومایه‌ بودند.

پس‌ حاصل‌ معنی‌ این‌ است: نه‌ به‌ تو ایمان‌ می‌آوریم، نه‌ از تو پیروی‌ می‌کنیم‌ و نه‌ در کار ایمان‌ به‌ فرومایگان‌ اقتدا می‌نماییم‌.

**﴿**قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١١٢**﴾** [الشعراء: 112].

«نوح‌ گفت: من‌ از کارشان‌ چه‌ آگاهی‌ای‌ دارم‌؟» یعنی: مرا با شغل‌ و حرفه‌ آنان ‌چه‌کار که‌ از آن‌ آگاه‌ باشم‌؟ من‌ مکلف‌ به‌ آن‌ نیستم‌ که‌ از کارها و مشاغل‌ آنان‌ آگاه‌ شوم‌ بلکه‌ فقط مکلفم‌ که‌ آنان‌ را به‌سوی‌ ایمان‌ فراخوانم‌ و به‌ ایمانشان‌ بها دهم‌ و آن‌ را معتبر بشناسم، نه‌ به‌ حرفه‌ها و مشاغل‌ و فقر و غنایشان‌ چراکه‌ این‌ امور در میزان‌ ایمان، هیچ‌ قدر و قیمتی‌ ندارند.

**﴿**إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ١١٣**﴾** [الشعراء: 113].

«حساب‌ آنان‌ جز بر پروردگارم‌ نیست، اگر در می‌یابید» یعنی: تفتیش‌ و بازرسی‌ و محاسبه‌ ضمایر و اعمالشان‌ فقط بر خدا أ است‌ و اگر شما از اهل‌ شعور و فهم ‌بودید، این‌ حقیقت‌ را دریافته‌ و آن‌ را باور می‌کردید.

نسفی‌ می‌گوید: «آن‌ متکبران، پیروان‌ نوح‌ ÷ را متهم‌ کردند که‌ در عین ‌فرومایگی، به‌ ایمان‌ هم‌ تظاهر می‌کنند و در واقع‌ به‌ نوح‌ ÷ ایمان‌ ندارند». که ‌نوح‌ ÷ پاسخ‌شان‌ را به‌ نحو فوق‌ داد.

**﴿**وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١٤**﴾** [الشعراء: 114].

«و من‌ طردکننده‌ مؤمنان‌ نیستم‌» این‌ پاسخ‌ نوح‌ ÷ است‌ به‌ درخواست‌ کفار که ‌باید مؤمنان‌ صاحب‌ مشاغل‌ پست‌ را از خود براند و طرد کند.

**﴿**إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ١١٥**﴾** [الشعراء: 115].

«من‌ جز هشداردهنده‌ای‌ آشکار نیستم‌» یعنی: من‌ فقط هشداردهنده‌ای‌ هستم‌ که ‌آنچه‌ را خدای‌ سبحان‌ مرا به‌ ابلاغ‌ آن‌ به‌سوی‌ شما فرمان‌ داده‌ است، به‌ طور واضح‌ و آشکار برای‌ شما می‌رسانم‌. یعنی: این‌ مستضعفان‌ نیز از جمله‌ کسانی ‌هستند که‌ من‌ به‌ هشداردادنشان‌ مأمور شده‌ام‌ پس‌ چگونه‌ آنان‌ را از خود طرد می‌کنم‌.

**﴿**قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ١١٦**﴾** [الشعراء: 116].

«گفتند: ای‌ نوح، اگر دست‌ برنداری‌ قطعا از جمله‌ سنگسارشدگان‌ خواهی ‌بود» یعنی: اگر از سرزنش‌ دین‌ و دشنام‌دادن‌ خدایان‌ مان‌ و دعوت‌ خویش‌ دست ‌برنداری، از جمله‌ سنگسارشدگان‌ خواهی‌ بود. به‌قولی‌ معنای‌ ﴿مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ﴾ [الشعراء: 116] این‌است: اگر از سرزنش‌ دین‌ و دشنام ‌دادن‌ خدایان‌ مان‌ و دعوت‌ خویش‌ دست ‌برنداری، از جمله‌ دشنام‌ داده‌شدگان‌ خواهی‌ بود. بدین‌سان، نوح‌ ÷ را به ‌برخورد بدلفظی، چون‌ دشنام ‌دادن‌ و اهانت‌ تهدید کردند، بعد از آن‌که‌ در میدان‌ منطق‌ و حجت‌ خلع‌ سلاح‌ شدند. البته‌ این‌ عادت‌ و شیوه‌ دشمنان‌ خدا أ است‌ که‌ در نهایت‌ امر، به‌ تهدید پناه‌ می‌برند تا دعوتگران‌ راه‌ خدا أ را از دعوت‌شان ‌برگردانند.

**﴿**قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوۡمِي كَذَّبُونِ١١٧**﴾** [الشعراء: 117].

«نوح‌ گفت: پروردگارا! قوم‌ من‌ مرا تکذیب‌ کردند» یعنی‌ بر تکذیب‌ من‌ پافشاری‌ کرده، سخنم‌ را نشنیده‌ و دعوتم‌ را اجابت‌ نکردند.

**﴿**فَٱفۡتَحۡ بَيۡنِي وَبَيۡنَهُمۡ فَتۡحٗا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١١٨**﴾** [الشعراء: 118].

«پس‌ در میان‌ من‌ و آنان‌ به‌ حکمی‌ فیصله‌ کن‌» فتح: حکم‌ قاضی‌ در میان‌ دو طرف‌ دعوا است‌. یعنی: میان‌ من‌ و قوم‌ من‌ به‌ حکمی‌ که‌ محق‌ را از مبطل‌ نمایان‌ ومتمایز گرداند، حکم‌ کن‌ «و من‌ و هرکس از مؤمنان‌ را که‌ با من‌ است‌ نجات ‌بخش‌» از عذاب‌ عمل‌ آنان‌ آن‌گاه‌ که‌ بخواهی‌ مجازات‌شان‌ کنی‌. آری‌! چون ‌نوح‌ ÷ بعد از نهصدو پنجاه‌ سال‌ دعوت، از ایمان‌ قوم‌ خویش‌ مأیوس‌ شد، با این ‌دعا پروردگارش‌ را به‌یاری‌ فراخواند و خداوند أ دعایش‌ را اجابت‌ کرد:

**﴿**فَأَنجَيۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ١١٩**﴾** [الشعراء: 119].

«پس‌ او و همراهانش‌ را در کشتی‌ پر و گرانبار، نجات‌ بخشیدیم‌» یعنی: کشتی‌ای ‌که‌ آکنده‌ از مردم، چهارپایان، پرندگان‌ و کالاها بود.

**﴿**ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا بَعۡدُ ٱلۡبَاقِينَ١٢٠**﴾** [الشعراء: 120].

«آن‌گاه‌ باقی‌ماندگان‌ را بعد از آن‌ غرق‌ کردیم‌» یعنی: بعد از نجات‌دادن‌ او و همراهانش، باقی‌ماندگان‌ از قومش‌ را غرق‌ کردیم‌.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٢١**﴾** [الشعراء: 121].

«قطعا در این‌ نشانه‌ای‌ است‌» یعنی: در نجات‌ نوح‌ ÷ و مؤمنان‌ همراهش‌ بر این‌ وصف‌ شگفت‌ و هلاک ‌کردن‌ دروغ‌انگاران‌ قومش، نشانه‌ و عبرتی‌ است ‌بزرگ‌ بر وجود و وحدانیت‌ خدای‌ ﻷ‌ و راستگویی‌ پیامبرانش‌ «و بیشترشان ‌مؤمن‌ نبودند» یعنی‌ اکثریت‌ قوم‌ نوح‌ با وجود برپایی‌ دلیل‌ و حجت، از مشرکان ‌بودند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٢٢**﴾** [الشعراء: 122].

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم‌ است‌» یعنی: او سرکوب‌کننده‌ دشمنانش ‌بوده‌ و به‌ دوستانش‌ مهربان‌ است‌.

**﴿**كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٢٣ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ١٢٤**﴾** [الشعراء: 123-124].

«قوم‌ عاد پیامبران‌ را تکذیب‌ کردند، چون‌ برادرشان‌ هود به‌ آنان‌ گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن‌ همچون‌ تفسیر سخن‌ نوح‌ ÷ به‌ قوم‌ خویش‌ است، که‌ در آیات‌ «106 ـ 105» گذشت‌.

**﴿**إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ١٢٥ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٢٦وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٢٧**﴾** [الشعراء: 125-126-127].

«به‌راستی‌ که‌ من‌ برایتان‌ رسولی‌ امین‌ هستم‌ پس، از خدا پروا بدارید و از من ‌اطاعت‌ کنید و برای‌ آن‌ از شما پاداشی‌ نمی‌طلبم، پاداش‌ من‌ جز بر پروردگار جهانیان ‌نیست‌» تفسیر این‌ آیات‌ سه‌گانه‌ همچون‌ تفسیر آنها در داستان‌ نوح‌ ÷، آیات: «109 ـ 107» می‌باشد.

**﴿**أَتَبۡنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةٗ تَعۡبَثُونَ١٢٨**﴾** [الشعراء: 128].

«آیا بر هر بلندیی‌ بنایی‌ از سر بازیچه‌ می‌سازید؟» ریع: تپه‌ مرتفع‌ از زمین‌ است‌. به‌قولی: ریع، کوه‌ است‌. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای‌ در میان‌ دو کوه، یا کوره‌ راهی‌ در کوه‌ است‌. یعنی: شما در هر مکان‌ بلندی‌ بنایی‌ از سر بازیچه‌ می‌سازید و آن‌ را چون‌ نشانه‌ای‌ بر اظهار قوت‌ و قدرت‌ خود می‌گردانید زیرا چنین ‌بناهایی، جز این‌که‌ مایه‌ فخر و مباهات‌ عده‌ای‌ و آزار و زیان‌ دیگران‌ و هدر دادن ‌امکانات‌ باشد، هیچ‌ نفع‌ دیگری‌ ندارد چنان‌که‌ شما از فراز این‌ بناها، رهگذران‌ را اذیت‌ کرده‌ و آنان‌ را به‌ ریشخند می‌گیرید. شایان‌ ذکر است‌ که‌ خصلت‌ بناسازی ‌در تپه‌ها و مکان‌های‌ مرتفع‌ برای‌ فخر نمایی‌ و ارائه‌ نمایش‌ جاه‌ و مکنت، در بسیاری‌ از حکام‌ و بوالهوسان‌ زمان‌ ما نیز وجود دارد.

**﴿**وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ١٢٩**﴾** [الشعراء: 129].

«و مصانع‌ می‌سازید» مصانع: عبارت‌ از قصرها و منازلی‌ است‌ که‌ مردم‌ برای‌سکونت‌ می‌سازند. به‌قولی: مصانع، عبارت‌ از قلعه‌ها و دژهای‌ استوار است‌ «به‌امید آن‌که‌ جاودانه‌ بمانید» گویی‌ با ساخت‌ وساز این‌ برجها، جاودان‌ می‌مانید ومرگ‌ را هرگز به‌ شما دسترسی‌ نیست‌ در حالی‌که‌ اصلا چنین‌ نیست‌ بلکه‌ این‌ برجها و کاخها از دست‌ شما می‌رود چنان‌که‌ از دست‌ پیشینیان‌ شما رفت‌.

**﴿**وَإِذَا بَطَشۡتُم بَطَشۡتُمۡ جَبَّارِينَ١٣٠**﴾** [الشعراء: 130].

«و چون‌ به‌ کیفر دست‌ می‌گشایید، ستمکارانه‌ دست‌ می‌گشایید» بطش: حمله‌ ور شدن‌ به‌ درشتی‌ و خشونت، همراه‌ با خشم‌ و سرکوب‌ است‌.

هود ÷ این‌ شیوه‌ را از آن‌روی‌ ناشایست‌ دانست‌ که‌ این‌گونه‌ برخورد، ظالمانه ‌است‌. اما در کیفر دادن‌ به‌ حق، به‌کارگرفتن‌ تازیانه‌ و شمشیر و غیر آن‌ جایز است‌.

**﴿**فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٣١ وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِيٓ أَمَدَّكُم بِمَا تَعۡلَمُونَ١٣٢ أَمَدَّكُم بِأَنۡعَٰمٖ وَبَنِينَ١٣٣**﴾** [الشعراء:131-132-133].

«پس، از خدا پروا دارید و از من‌ اطاعت‌ کنید. از کسی‌ پروا کنید که‌ شما را به‌ آنچه‌ می‌دانید، مدد کرد. شما را به‌ دادن‌ چهارپایان‌ و فرزندان‌ مدد کرد» یعنی‌ از عذاب ‌خدا أ پروا دارید، خدایی‌ که‌ شما را با نعمت‌های‌ فراوانی‌ مدد رسانید و از انواع‌ برخورداری‌ها بهره‌مندتان‌ گردانید.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ قوم‌ هود در احقاف‌ ـ نزدیک‌ حضرموت‌ یمن‌ ـ سکونت ‌داشتند و از نعمت‌ها و قدرت‌ بسیاری‌ بهره‌مند بودند.

**﴿**وَجَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ١٣٤**﴾** [الشعراء: 134].

«و» نیز شما را مدد رسانید «به‌ دادن‌ باغها و چشمه‌ساران‌» و چاه‌ها و جویباران‌.

**﴿**إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ١٣٥**﴾** [الشعراء: 135].

سپس‌ هود ÷ آنان‌ را بیم‌ داده‌ فرمود: «به‌راستی‌ من‌ از عذاب‌ روزی‌ سهمگین‌ بر شما بیمناکم‌» اگر کفر ورزیده‌ و بر شیوه‌ پرستش‌ غیرخدا أ که‌ هم‌ اکنون‌ بر آن ‌قرار دارید، اصرار و پافشاری‌ نمایید و شکر این‌ نعمت‌ها را به‌جا نیاورید.

**﴿**قَالُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَوَعَظۡتَ أَمۡ لَمۡ تَكُن مِّنَ ٱلۡوَٰعِظِينَ١٣٦**﴾** [الشعراء: 136].

«گفتند: خواه‌ پندمان‌ دهی، خواه‌ از پنددهندگان‌ نباشی، برای‌ ما یکسان ‌است‌» یعنی: اندرز دادن‌ و عدم‌ اندرز دادنت‌ نزد ما یکسان‌ است، به‌ هیچ‌ چیز از آن‌ اهمیتی‌ نمی‌دهیم‌ و به‌ آنچه‌ تو می‌گویی، هرگز التفاتی‌ نمی‌کنیم‌ و از راهی‌ که ‌بر آن‌ هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم‌.

این‌ سخن‌ را از باب‌ تعجیز هود ÷ و مأیوس‌کردن‌ وی‌ گفتند تا به‌ دعوتش‌ ادامه ‌ندهد و کار آنها را یکسره‌ بداند.

**﴿**إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلۡأَوَّلِينَ١٣٧**﴾** [الشعراء: 137].

«این‌ جز شیوه‌ پیشینیان‌ نیست‌» یعنی: آنچه‌ که‌ ما بر آن‌ از شرک‌ و کفرقرارداریم، جز عادت‌ و عمل‌ پیشینیان‌ نیست، آخر پدران‌ و نیاکان‌ پیشین‌ ما نیز براین‌ کیشی‌ بوده‌اند که‌ هم‌اکنون‌ ما بر آن‌ هستیم، با این‌ وجود کار آنها به‌ سامان‌ وامور آنها به‌طور دلخواه‌ بود و ما هم‌ پیرو آنان‌ هستیم‌ بنابراین، بر این‌ شیوه‌ استمرارخواهیم‌ داد و نمی‌خواهیم‌ تا آن‌ را با راه‌ و روش‌ دیگری‌ جایگزین‌ کنیم‌.

محتمل‌ است‌ که‌ این‌ آیه، جمله‌ معترضه‌ای‌ از فرموده‌ خدای‌ سبحان‌ باشد، نه ‌حکایت‌ از سخنان‌ قوم‌ هود، که‌ در این‌ صورت‌ معنی‌ این‌ است: تکذیب‌ قوم‌ هود نیز مانند تکذیب‌ سایر مرفهان‌ طغیان‌گری‌ بود که‌ قبل‌ از آنان‌ پیامبرانشان‌ را تکذیب‌کردند. نظیر این‌ فرموده‌ حق‌ تعالی: ﴿تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ﴾ [البقرة: 118]. «دل‌هایشان‌ شبیه‌ همدیگراست».

**﴿**وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ١٣٨**﴾** [الشعراء: 138].

«و ما عذاب‌ شونده‌ نیستیم‌» در برابر آنچه‌ که‌ انجام‌ می‌دهیم، از ارتکاب‌ ستم‌ و مانند آن‌ از شیوه‌ها و رفتارهای‌ ناروایی‌ که‌ هم‌اکنون‌ بر آن‌ قرار داریم‌.

**﴿**فَكَذَّبُوهُ فَأَهۡلَكۡنَٰهُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٣٩**﴾** [الشعراء: 139].

«پس‌ او را» یعنی‌ هود ÷ را «تکذیب‌ کردند و درنتیجه‌ هلاک‌شان‌ ساختیم‌» یعنی: خدای‌ سبحان‌ به‌ سزای‌ تکذیبشان، نابودشان‌ کرد. شایان‌ ذکر است‌ که ‌نابودکردنشان‌ با باد سرکش‌ و تند بود چنان‌که‌ در آیه‌ «6/ سوره حاقه» می‌خوانیم: ﴿وَأَمَّا عَادٞ فَأُهۡلِكُواْ بِرِيحٖ صَرۡصَرٍ عَاتِيَةٖ٦ سَخَّرَهَا عَلَيۡهِمۡ سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومٗاۖ فَتَرَى ٱلۡقَوۡمَ فِيهَا صَرۡعَىٰ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٍ خَاوِيَةٖ٧ فَهَلۡ تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٖ٨﴾ [الحاقة: 6-8]. «و اما عاد، با تندبادی‌ سخت‌ سرد و بنیان‌كن‌ به‌ نابودی‌ كشیده‌ شدند كه‌ خداوند آن‌ را هفت‌ شب‌ و هشت‌ روز پیوسته‌ برای‌شان‌ گماشت‌ و آن‌ قوم‌ را در آن‌ حال‌ از پا درافتاده‌ بینی‌؛ گویی‌ آنان‌ خرمابُنانی‌ هستند ریشه‌كن‌شده‌ پس‌ آیا اثری‌ از آنان‌ بازمانده‌ می‌بینی‌؟». «بی‌گمان‌ در این‌» نابود ساختن‌شان‌ «نشانه‌ای‌ است‌» بر راستگویی ‌پیامبران‌ † و درس‌ عبرتی‌ است‌ برای‌ تکذیب‌ پیشگان‌ «و بیشترشان‌ مؤمن ‌نبودند» با وجود بسیاری‌ معجزات‌ و روشن‌ بودن‌ بینات‌.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٤٠**﴾** [الشعراء: 140].

«و به‌راستی‌ پروردگارت‌ عزیز رحیم‌ است‌» تفسیر نظیر آن، در آیه‌ «140» گذشت‌.

**﴿**كَذَّبَتۡ ثَمُودُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٤١ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ١٤٢إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ١٤٣ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٤٤وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٤٥**﴾** [الشعراء:141-142-143-144-145].

«ثمود نیز رسالت ‌یافتگان‌ را تکذیب‌ کردند. آن‌گاه‌ که‌ برادرشان‌ صالح‌ به‌ آنان‌ گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟ بی‌گمان‌ من‌ برایتان‌ رسولی‌ امین‌ هستم‌. پس‌ از خداوند پروا دارید و از من‌ اطاعت‌ کنید. بر تبلیغ‌ این‌ رسالت‌ از شما پاداشی‌ نمی‌طلبم‌. پاداش‌ من‌ جز بر عهده ‌پروردگار عالمیان‌ نیست‌» تفسیر آیات‌ همانند با این‌ آیات، قبل‌ از این، در داستان ‌«هود» گذشت‌.

شایان‌ ذکر است‌ که‌ قوم‌ ثمود از اعراب‌ بودند و در وادی‌ ای‌ میان‌ مدینه‌ و شام ‌به‌نام‌ «حجر» سکونت‌ داشتند و پیامبرشان‌ حضرت‌ صالح‌ ÷ بود.

**﴿**أَتُتۡرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ١٤٦**﴾** [الشعراء: 146].

«آیا در آنچه‌ اینجاست، ایمن‌ رها می‌شوید؟» یعنی: آیا در این‌ نعمت‌هایی‌ که ‌خداوند أ در اینجا به‌ شما بخشیده‌ است، ایمن‌ از مرگ‌ و عذاب‌ رها می‌شوید وهمچنان‌ در دنیا ماندگار می‌مانید؟

**﴿**فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ١٤٧ وَزُرُوعٖ وَنَخۡلٖ طَلۡعُهَا هَضِيمٞ١٤٨**﴾** [الشعراء: 147-148].

«در باغ‌ها و در کنار چشمه‌ساران‌؟ و کشتزارها و خرمابنانی‌ که‌ باروبر آنها لطیف ‌است‌؟» هضیم: پخته‌ و رسیده‌ و نرم‌ و لطیف‌. همچنین‌ محتمل‌ است‌ که‌ معنای‌ هضیم‌ این‌ باشد: خوشه‌های‌ خرما از بس‌ که‌ پر و پخته‌ شده‌ اند، فرو افتاده‌اند.طلع: غلاف‌ شکوفه‌ها از خوشه‌های‌ خرما که‌ به‌باروبر می‌نشیند.

**﴿**وَتَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا فَٰرِهِينَ١٤٩**﴾** [الشعراء: 149].

«و ماهرانه‌ برای‌ خود از کوهها خانه‌هایی‌ می‌تراشید» قوم‌ ثمود با مهارت‌ و هنرمندی‌ خانه‌های‌ خود را در درون‌ صخره‌های‌ کوهها می‌تراشیدند تا به‌ مدتهای‌ دراز باقی‌ بماند، ازآن‌ روی‌ که‌ عمرهایشان‌ طولانی‌ بود و خانه‌های‌ بناشده‌ از گل ویران‌ می‌شد و کفاف‌ عمرشان‌ را نمی‌داد. به‌ قولی‌ معنی‌ (فارهین‌) این‌ است: آنان‌ خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی‌ می‌تراشیدند. به‌قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: آنها مرفهانه‌ و در کمال‌ ایمنی‌ و آسایش، خانه‌هایی‌ را می‌تراشیدند. به‌قولی‌ دیگر مراداین‌ است: آنان‌ این‌ خانه‌ها را گردنکشانه‌ و متکبرانه‌ فقط از روی‌ رفاه‌زدگی‌ وفخرنمایی‌ می‌ساختند و اموالی‌ هنگفت‌ را صرف‌ بنای‌ آنها می‌کردند، بی‌ آن‌که‌ به‌سکونت‌ در آنها نیازی‌ داشته ‌باشند و در ساختن‌ این‌ بناها انواع‌ مهارتها و هنرنمایی‌ها را به‌خرج‌ داده‌ و انواع‌ نقش‌ ونگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که‌ از آثار برجای‌مانده‌ از آنان، این‌ هنرها و مهارت‌ها تا به‌ امروز مشاهده‌ می‌شود. شایان‌ ذکر است‌ که‌ منازل‌ قوم‌ ثمود هم‌اکنون‌ نیز در فاصله‌ چهارصد کیلومتری ‌مدینه‌ منوره‌ معروف‌ و شناخته‌ شده‌ است، به‌گونه‌ای‌ که‌ هر بیننده‌ای‌ را متحیر ومدهوش‌ می‌سازد.

**﴿**فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٥٠**﴾** [الشعراء: 150].

«پس، از خدا پروا دارید و از من‌ اطاعت‌ کنید» یعنی: از خدا أ پروا دارید؛ با ادای‌ حق‌ وی، چون‌ ایمان‌ به‌ یگانگی‌ وی‌ و رسالت‌ من‌ و اطاعت‌ از من‌ در آنچه‌که‌ شما را به‌ آن‌ امر و نهی‌ می‌کنم‌.

**﴿**وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ١٥١**﴾** [الشعراء: 151].

«و از فرمان‌ اسراف‌کاران‌ اطاعت‌ نکنید» یعنی: از فرمان‌ مشرکانی‌ که‌ شما را به‌سوی‌ پرستش‌ غیرخداوند أ فرامی‌خوانند و علیه‌ من‌ و علیه‌ دعوت‌ الله أ توطئه‌ می‌چینند و شما را به‌ تکذیب‌ رسالت‌ من‌ فرمان‌ می‌دهند، اطاعت‌ نکنید. به‌قولی: مراد از (اسراف‌کاران‌) کسانی‌ هستند که‌ شتر را پی‌ کردند.

سپس‌ در وصف‌ این‌ گروه‌ مسرفان‌ فرمود:

**﴿**ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ١٥٢**﴾** [الشعراء: 152].

«کسانی‌ که‌ در زمین‌ فساد می‌کنند و در صلاح‌ نمی‌کوشند» یعنی: شیوه‌ و عادت ‌افراطگران‌ و اسراف‌کارانی‌ که‌ در زمین‌ ـ با توطئه‌ علیه‌ صالح‌ ÷ و مؤمنان ‌همراهش‌ ـ فتنه‌ و فساد برپا می‌کنند و به‌ هیچ‌ وجه‌ از آنان‌ ـ با ایمان‌ و عدالت‌ ـ صلاح‌ و اصلاح‌ سر نمی‌زند، این‌ است‌.

**﴿**قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ١٥٣**﴾** [الشعراء: 153].

«گفتند: جز این‌ نیست‌ که‌ تو از افسون‌ شدگانی‌» یعنی: از آنانی‌ هستی‌ که‌ تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که‌ به‌ صرف‌ وهم‌ و خیال، اموری‌ از باطل‌ را حق‌ پنداشته‌ و شیوه‌ استوار زندگانی‌ مان‌ را به‌نقد کشیده‌ و آن‌ را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای‌ که‌ پدران‌ و نیاکان‌ ما بر آن‌ قرار داشته‌اند. به‌قولی: مسحر کسی‌ است‌ که‌ به ‌غذا و آب‌ خوردن‌ مشغول‌ می‌شود. گویی‌ چنین‌ گفتند: ای‌ صالح‌! تو نیز بشری ‌مانند ما هستی‌ که‌ می‌خوری‌ و می‌آشامی‌.

**﴿**مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا فَأۡتِ بِ‍َٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ١٥٤**﴾** [الشعراء: 154].

«تو جز بشری‌ مانند ما نیستی‌» لذا چنین‌ پنداشتند که‌ قرار داشتن‌ صالح‌ ÷ در مقام‌ بشری‌ مانند ایشان، او را در ادعای‌ نبوتش‌ دروغگو می‌کند «پس‌ آیه‌ای‌ بیاور» یعنی: نشانه‌ای‌ بیاور که‌ با دیدن‌ آن‌ یقین‌ کنیم‌ که‌ تو فرستاده‌ای‌ از سوی ‌پروردگار عالمیان‌ هستی، چنانچه‌ آن‌ نشانه‌ از چیزهایی‌ باشد که‌ بشر به‌ آوردن ‌مانند آن‌ توانا نیست‌ «اگر از راستگویان‌ هستی‌» در سخن‌ و ادعای‌ خویش‌.

**﴿**قَالَ هَٰذِهِۦ نَاقَةٞ لَّهَا شِرۡبٞ وَلَكُمۡ شِرۡبُ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ١٥٥**﴾** [الشعراء: 155].

بعد از آن‌که‌ آنان‌ از صالح‌ ÷ نشانه‌ و معجزه‌ طلب‌ کردند، خداوند متعال‌ شتری ‌عظیم‌ الجثه‌ را زنده‌ از کوه‌ بیرون‌ آورد، به‌گونه‌ای‌ که‌ او را می‌دیدند و بدن‌ آن‌ را با دستان‌ خویش‌ لمس‌ می‌کردند تا این‌ حجتی‌ بر نبوت‌ صالح‌ ÷ باشد: «گفت: این ‌ماده‌شتری‌ است‌ که‌ نوبتی‌ از آب‌ اوراست‌ و روزی‌ معین‌ نوبت‌ آب‌ شماست‌» یعنی: برای‌ شتر بهره‌ و نوبتی‌ معین‌ از آب‌ است‌ و برای‌ شما نیز بهره‌ و نوبتی‌ معین‌ است‌ پس ‌برای‌ شما مجاز نیست‌ تا در روزی‌ که‌ نوبت‌ اوست‌ از آن‌ آب‌ بنوشید و این‌ماده‌شتر نیز در روزی‌ که‌ نوبت‌ شماست، از آن‌ آب‌ نمی‌نوشد.

**﴿**وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَظِيمٖ١٥٦**﴾** [الشعراء: 156].

«و به‌ آن‌ آسیبی‌ نرسانید» مانند پی‌کردن‌ یا زدن‌ او، یا رساندن‌ هر گزند و آسیب‌ دیگری‌ «که‌ در آن‌ صورت‌ عذاب‌ روزی‌ بزرگ‌ گریبانگیرتان‌ خواهد شد» آن‌ روز بدان ‌جهت‌ بزرگ‌ و هولناک‌ است‌ که‌ روز نزول‌ عذاب‌ می‌باشد.

**﴿**فَعَقَرُوهَا فَأَصۡبَحُواْ نَٰدِمِينَ١٥٧**﴾** [الشعراء: 157].

«پس‌ آن‌ را پی‌ کردند و آن‌گاه‌ پشیمان‌ گشتند» از پی‌کردن‌ آن، هنگامی‌ که ‌دانستند عذاب‌ بر آنان‌ فرودآمدنی‌ است‌.

ماجرا چنین‌ بود که‌ صالح‌ ÷ به‌ آنان‌ سه‌ روز مهلت‌ داد و در هر روز نشانه‌ای‌ ازآن‌ عذاب‌ برآنان‌ پدیدار می‌شد و وقتی‌ پشیمان‌ شدند که‌ دیگر پشیمانی‌ به‌ حالشان ‌سودی‌ نداشت‌ زیرا پشیمانی‌ و ندامت‌ در هنگام‌ دیدن‌ عذاب‌ و ظهور آثار و علایم‌ آن‌ هیچ‌ فایده‌ای‌ ندارد. پس‌ مراد از فرموده‌ حق‌ تعالی: (آن‌گاه‌ پشیمان‌ شدند)؛ پشیمانی‌ آنها در هنگام‌ دیدن‌ نشانه‌های‌ عذابی‌ بود که‌ در حال‌ فرود آمدن‌ بر آنان ‌بود[[51]](#footnote-51).

**﴿**فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٥٨**﴾** [الشعراء: 158].

«آن‌گاه‌ عذاب‌ آنان‌ را فرو گرفت‌» همان‌ عذابی‌ که‌ به‌ آن‌ وعده‌ داده‌ شده‌ بودند. تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ٨﴾ [الشعراء: 8]«بی‌گمان‌ در این‌ ماجرا نشانه‌ای‌ است‌ و بیشترشان‌ ایمان‌ آورنده‌ نبودند» گذشت‌. شایان‌ ذکر است‌ که‌ عذاب‌ قوم‌صالح‌ ÷ زلزله‌ شدید و سپس‌ بانگ‌ مرگبار مهیبی‌ بود که‌ دل‌هایشان‌ را از جا بر کند (و در خانه‌ و کاشانه‌شان‌ از پا درآمدند) «هود/67».

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٥٩**﴾** [الشعراء: 159].

«و بی‌شک‌ پروردگار تو عزیز رحیم‌ است‌» از عزت‌ وی‌ است‌ که‌ دشمنان‌ کافر خویش‌ را سرکوب‌ می‌کند و از رحمت‌ اوست‌ که‌ دوستانش‌ را بر دشمنانش‌ نصرت ‌می‌دهد.

**﴿**كَذَّبَتۡ قَوۡمُ لُوطٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٦٠**﴾** [الشعراء: 160].

«قوم‌ لوط پیامبران‌ را تکذیب‌ کردند» او لوط فرزند هاران‌ فرزند آزر برادرزاده‌ ابراهیم‌ خلیل‌ ÷ است‌ که‌ در حیات‌ ابراهیم‌ ÷ به‌سوی‌ اهالی‌ شهر «سدوم‌» به‌رسالت‌ فرستاده‌ شد.

**﴿**إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ١٦١ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ١٦٢فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٦٣ وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٤**﴾** [الشعراء:161-162-163-164].

«چون‌ برادرشان‌ لوط به‌ آنان‌ گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به‌راستی‌ که‌ من‌ برایتان‌ رسولی‌ امین‌ هستم‌ پس، از خداوند پروا دارید و از من‌ اطاعت‌ کنید. برای‌ آن‌ از شماپاداشی‌ نمی‌طلبم، پاداش‌ من‌ جز بر پروردگار عالمیان‌ نیست‌» تفسیر نظیر این‌ آیات‌ در این‌ سوره‌ و نیز تفسیر داستان‌ لوط به‌طور مشروح‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌.

**﴿**أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٥**﴾** [الشعراء: 165].

«آیا از میان‌ مردم‌ جهان‌ با مردان‌ می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی ‌می‌کنید در حالی‌که‌ این‌ عمل، عمل‌ فحشا و زشتی‌ است‌ که‌ قبل‌ از شما احدی‌ ازمردم‌ آن‌ را مرتکب‌ نگردیده‌ است‌؟ آری‌! قوم‌ لوط با مردم‌ غریبه، عمل‌ لواط را انجام‌ می‌دادند چنان‌که‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌.

**﴿**وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ١٦٦**﴾** [الشعراء: 166].

«و همسرانی‌ را که‌ پروردگارتان‌ برای‌ شما آفریده، وامی‌گذارید» یعنی: زنانی‌ را که ‌خداوند أ برای‌ بهره‌برداری‌ جنسی‌ شما آفریده‌است‌ واگذاشته‌ و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج‌) زنانند، نه‌ مطلق‌ همسران‌ زیرا هدف‌ از دعوتشان‌ این‌ بود که‌ زنان‌ را به‌ همسری‌ برگیرند «بلکه‌ شما مردمی‌ تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب ‌گناهان‌ و از جمله‌ این‌ معصیت‌ بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید.

**﴿**قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ١٦٧**﴾** [الشعراء: 167].

«گفتند: ای‌ لوط! اگر دست‌ برنداری‌» از سرزنش‌، عیب‌جویی‌ و تقبیح‌ کار ما؛ «بی‌گمان‌ از رانده‌شدگان‌ خواهی‌بود» از شهر ما و قطعا از آن‌ تبعید خواهی‌شد.

**﴿**قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ ٱلۡقَالِينَ١٦٨**﴾** [الشعراء: 168].

«گفت: من‌ برای‌ عمل‌ شما» یعنی‌ عمل‌ مقاربت‌ با مردان‌ و همچنین‌ سایر کردارهای‌ زشتی‌ که‌ انجام‌ می‌دهید؛ «از دشمنان‌ هستم‌» یعنی‌ از متنفران‌ و دشمنان‌ این‌ کار و کردارهای‌ زشت‌ شما هستم‌.

**﴿**رَبِّ نَجِّنِي وَأَهۡلِي مِمَّا يَعۡمَلُونَ١٦٩**﴾** [الشعراء: 169].

«پروردگارا! مرا و خانواده‌ام‌ را از شر آنچه‌ انجام‌ می‌دهند، رهایی‌ بخش‌» بدین‌سان ‌بود که‌ لوط ÷ به‌سوی‌ خداوند أ به‌ دعا متوسل‌ شد تا او و خانواده‌اش‌ را از آن ‌سرزمین‌ بیرون‌ آورده‌ و از عمل‌ پلید آنها یا از مجازاتی‌ که‌ به‌ آنان‌ خواهد رسید، نجات‌ دهد.

**﴿**فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ١٧٠**﴾** [الشعراء: 170].

«پس‌ او و اهلش‌ همگی‌ را رهایی‌ بخشیدیم‌» یعنی: لوط و خانواده‌ و پیروان ‌دینی‌اش‌ را نجات‌ دادیم‌ آن‌گاه‌ که‌ ایشان‌ را در آن‌ شبی‌ که‌ عذاب‌ در صبحگاه‌ آن ‌بر قومش‌ پیوستنی‌ بود، به‌ بیرون‌ آمدن‌ از میانشان‌ فرمان‌ دادیم‌.

**﴿**إِلَّا عَجُوزٗا فِي ٱلۡغَٰبِرِينَ١٧١**﴾** [الشعراء: 171].

«جز پیرزنی‌ را» مراد زن‌ لوط ÷ است‌ «که‌ از باقی‌ماندگان‌ بود» در عذاب‌ زیرا هرچند او با لوط ÷ و سایر اعضای‌ خانواده‌اش‌ از شهر بیرون‌ آمد، لیکن‌ خداوند أ به‌ لوط ÷ و کسانش‌ فرمان‌ داده‌ بود که‌ در هنگام‌ نزول‌ عذاب‌ بر ستمگران، به‌سویشان‌ ننگرند پس‌ هیچ‌کس‌ از ایشان‌ به‌ ستمگران‌ التفاتی‌ نکرد، جز زن‌ لوط ÷ و در نتیجه‌ او را همان‌ عذابی‌ فراگرفت‌ که‌ سایر ستمگران‌ را فراگرفته ‌بود پس‌ در آن‌ سرزمین‌ با ستمگران‌ میخکوب‌ شد و باقی‌ ماند.

**﴿**ثُمَّ دَمَّرۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ١٧٢**﴾** [الشعراء: 172].

«سپس‌ دیگران‌ را نابود ساختیم‌» با فروبردن‌ در زمین‌ و سنگباران‌ کردنشان‌.

**﴿**وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ١٧٣**﴾** [الشعراء: 173].

«و برآنان‌ بارانی‌ سخت‌ باراندیم‌» از سنگ‌ که‌ از آسمان‌ برآنان‌ بارید، افزون‌ بر فرو بردنشان‌ در زمین‌ «چه‌ بد است‌ باران‌ هشداریافتگان‌» که‌ بیم‌ داده‌ شدند اما تکذیب‌ پیشه‌ کردند و در نتیجه‌ به‌ چنان‌ عذابی‌ دچار شدند.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٧٤ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٧٥**﴾** [الشعراء: 174-175].

«بی‌گمان‌ در این‌» عقوبت‌ قوم‌ لوط و نجات‌دادن‌ او و کسانش‌ «نشانه‌ای ‌است‌» بر وجود و یگانگی‌ خداوند أ و بر صحت‌ رسالت‌ پیامبرانش‌ «ولی ‌بیشترشان‌ ایمان‌ آورنده‌ نبودند» با وجود بسیاری‌ معجزات‌ و نشانه‌ها «و در حقیقت،پروردگار تو همان‌ عزیز رحیم‌ است‌» از عزت‌ وی‌ است‌ که‌ هرکس را بخواهد ریشه‌کن‌ می‌کند و از رحمت‌ وی‌ است‌ که‌ پیامبرانش‌ و مؤمنان‌ را نجات‌ می‌دهد.

**﴿**كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ لۡ‍َٔيۡكَةِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٧٦**﴾** [الشعراء: 176].

«اصحاب‌ أیکه‌ نیز پیامبران‌ را تکذیب‌ کردند» به‌ قولی: «أیکه‌»، نام‌ تمام‌ آن ‌سرزمین‌ بود. ابن ‌عباس‌ س می‌گوید: «آنان‌ در بیشه‌زاری‌ از ساحل‌ دریا تا مدین‌ مسکن‌ داشتند». خلیل‌ می‌گوید: «أیکه، بیشه‌ و جنگلی‌ است‌ که‌ درخت‌ سدر (کنار) و اراک‌ (درخت‌ مسواک‌) و مانند آنها از درختان‌ نرم‌ و نازک‌ در آن‌ می‌روید».

**﴿**إِذۡ قَالَ لَهُمۡ شُعَيۡبٌ أَلَا تَتَّقُونَ١٧٧**﴾** [الشعراء: 177].

«آن‌گاه‌ که‌ شعیب‌ به‌ آنان‌ گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند أ نفرمود: «شعیب، برادرشان‌» چنان‌که‌ در داستان‌ لوط فرمود: «برادرشان‌ لوط» زیرا شعیب‌ ÷ در نسب‌ از مردم‌ أیکه‌ نبود، برخلاف‌ داستان‌ فرستادن‌ وی‌ به‌سوی‌ مدین ‌که‌ در آن‌ فرمود: (اخاهم‌ شعیبا: برادرشان‌ شعیب‌) زیرا شعیب‌ ÷ در نسب‌ از قوم‌ مدین‌ بود. البته‌ بیان‌ نسب‌ وی‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌. ولی‌ ابن‌کثیر ترجیحا بر آن‌ است‌ که‌ اصحاب‌ أیکه‌ همان‌ اهالی‌ مدین‌ اند، به‌ دلیل‌ این‌که‌ به‌ دادن‌ پیمانه‌ به‌ طور کامل‌ امر شدند «آیه‌81» چنان‌که‌ در داستان‌ مدین‌ نیز آمده‌ است ‌پس‌ چنین‌ نیست‌ که‌ شعیب‌ ÷ دوبار به‌ رسالت‌ فرستاده‌ شده‌ باشد، یک‌بار به‌سوی ‌اهل‌ مدین‌ و بار دیگر به‌سوی‌ اصحاب‌ أیکه‌.

**﴿**إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ١٧٨ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ١٧٩وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٨٠**﴾** [الشعراء:178-179-180].

تفسیر آیات: «من‌ برای‌ شما رسولی‌ امین‌ هستم‌. از خدا بترسید و از من‌ پیروی‌کنید. و بر این‌ رسالت‌ از شما اجری‌ طلب‌ نمی‌کنم‌ . پاداش‌ من‌ جز بر پروردگار عالمیان ‌نیست‌» در همین‌ سوره‌ گذشت‌.

**﴿**۞أَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُخۡسِرِينَ١٨١**﴾** [الشعراء: 181].

«پیمانه‌ را تمام‌ دهید» یعنی‌ به‌ کسی‌ که‌ با شما معامله‌ می‌کند، پیمانه‌ را به‌ کمال و تمام‌ دهید «و از کم‌فروشان‌ نباشید» که‌ از وزن‌ و پیمانه‌ بکاهید. اما افزودن‌ بر وزن‌ و پیمانه‌ به‌ نفع‌ مشتری، کار نیکی‌ است، به‌ همین‌ دلیل‌ آن‌ را ذکر نکرد.

**﴿**وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِ١٨٢**﴾** [الشعراء: 182].

«و با ترازوی‌ درست‌ وزن‌ کنید» یعنی‌ حق‌ صاحب‌ حق‌ را با ترازو (باسکول‌) درست‌ و برابر بدهید، بی‌ آن‌که‌ با تردستی، پنهانی‌ بر آن‌ دست‌ برید تا از حق‌ خریدار بکاهید.

**﴿**وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ١٨٣**﴾** [الشعراء: 183].

«و به‌ مردم‌ اشیای‌شان‌ را کم‌ ندهید» یعنی: از حقوقی‌ که‌ مردم‌ دارند نکاهید. تفسیر نظیر آن‌ در سوره‌ «هود» گذشت‌. همچنین‌ تفسیر:﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَی[البقرة: 60]. «و در زمین‌ به‌تباهی‌ نکوشید» در سوره‌ هود و غیر آن‌ گذشت‌.

**﴿**وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلۡجِبِلَّةَ ٱلۡأَوَّلِينَ١٨٤**﴾** [الشعراء: 184].

«و از آن‌ کس‌ که‌ شما و امتهای‌ پیشین‌ را آفرید، پروا کنید» جبله: امت‌ها و خلق ‌انبوه‌اند.

اما پاسخ‌ آنان‌ به‌ این‌ اوامر و نواهی‌ عادلانه‌ چنین‌ بود:

**﴿**قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ١٨٥ وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ١٨٦**﴾** [الشعراء: 185-186].

«گفتند: جز این‌ نیست‌ که‌ تو از افسون‌ شدگانی‌. تو جز بشری‌ مانند ما نیستی‌» تفسیر آن‌ به‌طور شافی‌ و کافی‌ در آیه «‌153» این‌ سوره‌ در پاسخ ‌همانندان‌شان‌ به‌ صالح‌ ÷ گذشت‌ «و به‌راستی‌ ما تو را از دروغگویان ‌می‌پنداریم‌» یعنی: به‌راستی‌ این‌ امر بر گمان‌ ما غلبه‌ می‌کند که‌ تو در ادعای‌ رسالتت‌ از سوی‌ خداوند أ، دروغگو هستی‌.

**﴿**فَأَسۡقِطۡ عَلَيۡنَا كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ١٨٧**﴾** [الشعراء: 187].

«پس‌ اگر از راستگویانی‌» در ادعای‌ رسالت‌ خود «پاره‌ای‌ از آسمان‌ را بر ما بیفگن‌» این‌ سخن‌ را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به‌ او گفتند. کسف: پاره‌هایی‌ از آتش‌ یا غیر آن‌ به ‌عنوان‌ عذاب‌ است‌. این‌ عین‌ همان‌ سخنی‌ است‌ که‌ سران‌ قریش‌ به ‌رسول‌ خدا ص گفتند چنان‌که‌ در سوره‌های‌ «اسراء» و «انفال‌» آمده‌ است‌ زیرا دلهای‌ کافران‌ و الفاظ شان‌ در همه‌ عصرها باهم‌ مشابه‌ و همانند است‌.

**﴿**قَالَ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ١٨٨**﴾** [الشعراء: 188].

«گفت‌» شعیب‌ ÷ «پروردگارم‌ به‌ آنچه‌ می‌کنید» از شرک‌ و گناه‌ «داناتر است‌» پس‌ اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات‌ می‌کند؛ یا به‌ افگندن‌ پاره‌ای ‌از آسمان‌ یا به‌ غیر آن‌ اما در وسع‌ و توان‌ من‌ نیست‌ که‌ از نزد خود شما را عذاب ‌کنم‌.

**﴿**فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٍ١٨٩**﴾** [الشعراء: 189].

«پس‌ او را تکذیب‌ کردند» یعنی: بر تکذیب‌ وی‌ استمرار ورزیده‌ و بر آن‌ اصرار و پافشاری‌ کردند «پس‌ عذاب‌ روز ظله‌ آنان‌ را فرو گرفت‌» ظله: ابر آتشباری‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ‌ آن‌ را بر سرشان‌ گسترد و آن‌ ابر بر آنان‌ آتش‌ بارید و بر اثر آن‌ هلاک‌ شدند. بدین‌سان، خدای‌ سبحان‌ آنچه‌ را که‌ خود پیشنهاد داده‌ بودند، بر آنان‌ فرود آورد «بی‌گمان‌ آن‌ عذاب‌ روزی‌ سهمگین‌ بود» بدان‌ جهت‌ که‌ چنان‌ سختی‌ای‌ بر آنان‌ فرود آمد که‌ بشر حد و اندازه‌ آن‌ را نمی‌تواند بسنجد.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «خدای‌ سبحان‌ بر آنان‌ باد سمومی‌ از جهنم‌ را فرستاد پس‌ آن‌ باد سموم‌ و سوزان، هفت‌ روز بر آنان‌ گشت‌ تا گرما و داغی‌ آن‌ بدن‌هایشان ‌را پخته‌ و بریان‌ کرد، خانه‌هایشان‌ داغ‌ شد و آب‌هایشان‌ در چاه‌ها و چشمه ‌سارها به‌ جوش‌ و غلیان‌ آمد پس‌ از خانه‌ها و محلات‌ خویش‌ گریزان‌ بیرون‌ رفتند درحالی‌که‌ باد سموم‌ همراهشان‌ بود آن‌گاه‌ خداوند أ خورشید را از بالای‌ سرشان‌ بر آنان‌ مسلط گردانید که‌ کاملا آنان‌ را زیر شعاع‌ ذوب‌ کننده‌ خویش‌ گرفت‌ وریگ‌ها و شن‌های‌ سوزان‌ را نیز از زیر پاهایشان‌ برگمارد تا بدانجا که‌ گوشت ‌پاهایشان‌ بریان‌ شد و از پاهایشان‌ افتاد سپس‌ بر فراز سرهایشان‌ سایه‌ای‌ مانند ابری ‌سیاه‌ را پدید آورد پس‌ چون‌ این‌ ابر را دیدند، شتابان‌ به‌سوی‌ آن‌ رفتند تا به‌ گمان ‌خود در سایه‌ آن‌ اندکی‌ از عذاب‌ خویش‌ بکاهند ولی‌ هنگامی‌ که‌ همگی‌ در زیر آن‌ قرار گرفتند، خدای‌ سبحان‌ از آن‌ ابر بر آنان‌ آتشی‌ بارانید که‌ همه‌ سوختند وهلاک‌ شدند. بدین‌سان، خدای‌ ﻷ‌ شعیب‌ ÷ و مؤمنان‌ همراه‌ وی‌ را نجات ‌داد.

باید دانست‌ که‌ وصف‌ نابودساختن‌ قوم‌ شعیب‌ ÷ در سه‌ سوره‌ از قرآن‌ (سوره‌های‌ اعراف، هود و همین‌ سوره‌) به‌ تعابیر مختلف‌ که‌ مناسب‌ با سیاق‌ هر سوره‌ است، بیان‌ شده‌ است‌.

**﴿**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٩٠ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ١٩١**﴾** [الشعراء: 190-191].

«حقا که‌ در این‌» هلاک‌ ساختن‌شان‌ «نشانه‌ای‌ است‌» روشن‌ بر وجود و یگانگی ‌خداوند أ «و بیشترشان‌ مؤمن‌ نبودند و پروردگار توست‌ که‌ عزیز رحیم‌ است‌» تفسیر همانند این‌ دو آیه، در همین‌ سوره‌ گذشت‌.

**﴿**وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٩٢**﴾** [الشعراء: 192].

«و به‌ راستی‌ که‌ این‌ فروفرستاده‌ پروردگار عالمیان‌ است‌» یعنی: قرآن‌ که‌ ذکر آن‌ در اول‌ سوره‌ گذشت‌ و این‌ اخباری‌ که‌ بر شما خوانده‌ می‌شود، نازل‌شده‌ از بارگاه ‌خدای‌ رب‌العالمین‌ است‌.

**﴿**نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ١٩٤**﴾** [الشعراء: 193-194].

«روح‌الامین‌ آن‌ را بر دلت‌ فرود آورده‌ است‌» یعنی: جبرئیل‌ ÷ آن‌ را بر دلت‌ خوانده‌ است‌ زیرا دل‌ اولین‌ حس‌ از حواس‌ باطنی‌ است‌ که‌ دریافت‌ می‌کند و بر اثر آن‌ است‌ که‌ تو قرآن‌ را فراگرفته‌ و آن‌ را فهمیده‌ای‌. روح‌الامین‌ به‌ اتفاق‌ علما جبرئیل‌ ÷ است‌ چنان‌که‌ در سوره‌ بقره‌ آمده‌ است: ﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّـجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ﴾ [البقرة: 97]. «تا از هشداردهندگان‌ باشی‌» یعنی: جبرئیل‌ آن‌ را بر تو فرودآورده‌ تا مردم‌ را با هشدارها و اعلامیه‌ها و مجازات‌هایی‌ که‌ قرآن‌ متضمن‌ آن ‌است، هشدار و انذار کنی‌.

**﴿**بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ١٩٥**﴾** [الشعراء: 195].

«به‌ زبان‌ عربی‌ مبین‌» یعنی‌ فصیح‌ و روشن‌ و صحیح‌. آری‌! خداوند أ قرآن‌ را به‌ زبان‌ عربی‌ روشن‌ نازل‌ کرد تا مشرکان‌ عرب‌ نگویند: آنچه‌ را تو به‌ غیر زبان ‌ما می‌گویی، درک‌ و فهم‌ نمی‌کنیم‌. بدین‌سان‌ بود که‌ حق‌ تعالی‌ حجتشان‌ را قطع‌ و معذرتشان‌ را دفع‌ کرد.

**﴿**وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ١٩٦**﴾** [الشعراء: 196].

«و آن‌ در صحیفه‌های‌ پیشینیان‌ آمده‌ است‌» یعنی: وصف‌ این‌ قرآن‌ در تورات‌ و انجیل‌ ذکر شده‌ و بشارت‌ آن‌ در آنها آمده‌ است‌ . یا معانی‌ آن‌ در کتب‌ پیشینیان ‌موجود است‌. آری‌! این‌ یک‌ حقیقت‌ روشن‌ است‌؛ زیرا اگر کتب‌ عهد قدیم‌ وجدید را ـ با وجود تحریف‌ آنها ـ بخوانیم، می‌بینیم‌ که‌ بسیاری‌ از معانی‌ قرآن‌ در آنها موجود است، امری‌ که‌ بر وحدت‌ وحی‌ و وحدت‌ دین‌ الهی‌ دلالت‌ می‌کند.

**﴿**أَوَ لَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ١٩٧**﴾** [الشعراء: 197].

«آیا این‌ برای‌ آنان‌» یعنی‌ برای‌ کافه‌ خلق‌؛ از جمله‌ برای‌ علمای‌ بنی‌ اسرائیل ‌«نشانه‌ای‌» روشن‌ و معجزه‌ای‌ کامل‌ «نیست‌ که‌ علمای‌ بنی‌اسرائیل‌ از آن‌ اطلاع‌ دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون‌ عبدالله بن‌سلام‌ می‌دانند و گواهی‌ می‌دهند که‌ بشارت‌ به‌ نزول‌ قرآن‌ و نیز معانی‌ قرآن‌ در تورات‌ و زبور و انجیل‌ موجود است ‌پس‌ گواهی‌ اهل‌ کتاب‌ حجتی‌ علیه‌ مشرکان‌ است‌ زیرا مشرکان‌ به‌ اهل‌ کتاب‌ به‌ مثابه ‌مرجع‌ نگریسته‌ و سخن‌ آنان‌ را تصدیق‌ می‌کردند.

**﴿**وَلَوۡ نَزَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ بَعۡضِ ٱلۡأَعۡجَمِينَ١٩٨ فَقَرَأَهُۥ عَلَيۡهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ مُؤۡمِنِينَ١٩٩**﴾** [الشعراء: 198-199].

«و اگر آن‌ را بر برخی‌ عجمیان‌ نازل‌ می‌کردیم‌» یعنی: اگر قرآن‌ را بر این‌ وصف‌ وکیفیت‌ بر مردی‌ از عجمیانی‌ که‌ قادر به‌ تکلم‌ به‌ زبان‌ عربی‌ نیستند، نازل‌ می‌کردیم ‌«سپس‌ آن‌ را برای‌شان‌ می‌خواند» آن‌ پیامبر به‌ قرائت‌ عربی‌ صحیح‌ و درستی‌؛ «به‌آن‌ ایمان‌ نمی‌آوردند» با وجود این‌که‌ اعجاز قرائت‌ کلام‌ عربی‌ از سوی‌ فرد عجمی، با اعجاز قرآن‌ جمع‌ می‌شد لذا این‌ واقعیت‌ دلالت‌ بر آن‌ دارد که‌ ایمان‌ نیاوردنشان ‌به‌ دلیل‌ نبودن‌ حجت‌ و برهانی‌ روشن‌ نیست‌ بلکه‌ به‌ دلیل‌ بیماری‌ای‌ در عقل‌ و قلب ‌و روح‌ آنان‌ است‌.

**﴿**كَذَٰلِكَ سَلَكۡنَٰهُ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ٢٠٠**﴾** [الشعراء: 200].

«این‌گونه، آن‌ را در دلهای‌ مجرمان‌ راه‌ داده‌ایم‌» یعنی: بدین‌ گونه، شرک‌ و تکذیب‌ و انکار را در دلهای‌ کافرانی‌ درآورده‌ایم‌ که‌ می‌دانستیم‌ آنان‌ به‌ انتخاب‌ خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن‌ پای‌ می‌فشارند.

آیه‌ کریمه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ اگر وصف‌ (اجرام‌ ـ تبه‌کاری‌) دامنگیر کسی ‌شد، میان‌ او و میان‌ پذیرش‌ حق‌ مانع‌ ایجاد می‌کند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «الا وان‌ في‌ الجسد مضغة‌ اذا صلحت‌ صلح‌ الجسد كله‌ واذا فسدت‌ فسد الجسد كله، الا وهي ‌القلب». «آگاه‌ باشید كه‌ در جسم‌ پاره‌ گوشتی‌ است‌ كه‌ اگر آن‌ اصلاح‌ شد، تمام ‌بدن‌ اصلاح‌ شده‌ است‌ و اگر آن‌ فاسد شد، تمام‌ بدن‌ فاسد شده‌است، آگاه‌ باشیدكه‌ آن‌ گوشت‌پاره‌ قلب‌ است‌».

**﴿**لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ٢٠١**﴾** [الشعراء: 201].

آری‌! انکار را در دلهای‌ تبه‌کاران‌ راه‌ می‌دهیم: «که‌ به‌ آن‌» یعنی‌ به‌ قرآن‌ «ایمان‌ نمی‌آورند تا آن‌که‌ عذاب‌ دردناک‌ را ببینند» در هنگام‌ مرگ، یا در هنگام‌ نزول ‌عذاب‌. که‌ البته‌ چنین‌ ایمانی‌ سودی‌ به‌ حالشان‌ ندارد.

**﴿**فَيَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ٢٠٢**﴾** [الشعراء: 202].

«پس‌ بر سر آنان‌ آید» آن‌ عذاب‌ «به‌طور ناگهانی‌» و غافلگیرانه‌ «و» حال‌آن‌که‌ «آنان‌ آگاه‌ نباشند» از آمدنش‌.

**﴿**فَيَقُولُواْ هَلۡ نَحۡنُ مُنظَرُونَ٢٠٣**﴾** [الشعراء: 203].

«آن‌گاه‌ گویند: آیا ما مهلت‌ خواهیم‌ یافت‌» که‌ ایمان‌ آورده‌ و اعمال‌ شایسته‌ انجام‌ دهیم‌؟ این‌ را از سر حسرت‌ و افسوس‌ بر ایمان‌ از دست ‌رفته‌ و به‌ تمنای‌ بازگشت ‌به‌سوی‌ دنیا برای‌ جبران‌ مافات‌ می‌گویند اما هیچ‌ پاسخ‌ مساعدی‌ دریافت ‌نمی‌کنند.

**﴿**أَفَبِعَذَابِنَا يَسۡتَعۡجِلُونَ٢٠٤**﴾** [الشعراء: 204].

«پس‌ آیا عذاب‌ ما را به‌ شتاب‌ می‌طلبند؟» با این‌ سخنشان‌ که: (بر ما از آسمان ‌سنگ‌ بباران‌ یا برای‌ ما عذابی‌ دردناک‌ بیاور) «آیه‌188». این‌ تهدیدی‌ برای ‌آنان‌ است‌ زیرا با وجود تکذیب‌ حق، عذاب‌ را نیز به‌ شتاب‌ می‌طلبند.

**﴿**أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ٢٠٥ ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ٢٠٦مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ٢٠٧**﴾** [الشعراء: 205-206-207].

«مگر نمی‌دانی‌ که‌ اگر سال‌ها بهره‌مندشان‌ سازیم‌» یعنی: به‌ من‌ خبر بده‌ که‌ اگر سالیانی‌ دراز در دنیا بهره‌مندشان‌ گردانیم‌ و عمرهایشان‌ را طولانی‌ کنیم‌ «و آن‌گاه‌ آنچه‌ که‌ بدان‌ بیم‌ داده‌ می‌شوند، بدیشان‌ برسد» از عذاب‌ و هلاکت‌ «آن‌ برخورداریشان‌ چه‌ به‌کارشان‌ می‌آید؟» یعنی: آن‌ بهره‌مندی‌ درازمدت‌ و طولانی، هیچ‌ چیز را از آنان‌ دفع‌ نمی‌کند؟ زیرا بهره‌ دنیا چون‌ به‌پایان‌ آید، کم‌ و بسیارش ‌فرقی‌ نمی‌کند، گویی‌ اصلا هیچ‌ وجود نداشته‌ است‌ و چه‌ فرق‌ میان‌ یک‌ روز و هزار سالی‌ که‌ آخرش‌ فنا باشد؟! قطعا طول‌ مدت‌ بهره‌مندی‌ دنیا به‌ صاحبان‌ خویش‌ در آخرت‌ هیچ‌ سودی‌ نمی‌رساند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «کافر در آخرت‌ حاضر گردانیده‌ شده‌ و در دوزخ‌ غوطه‌ ور ساخته‌ می‌شود سپس‌ به‌ او گفته‌ می‌شود: آیا تابه‌حال‌ هیچ‌ خیری‌ هم‌ دیده‌ای‌؟ آیا تاکنون‌ نعمتی‌ هم‌ دیده‌ای‌؟ می‌گوید: نه‌! به‌ خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه‌ انسانی‌ را می‌آورند که‌ در دنیا سخت‌ترین‌ رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده‌ است‌ و او را در بهشت‌ گشت‌ وگذاری ‌می‌دهند، سپس‌ به‌ او می‌گویند: آیا تابه‌حال‌ رنج‌ و زحمتی‌ هم‌ دیده‌ای‌؟ می‌گوید: نه‌! به‌خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی‌ رنج‌ و راحت‌ دنیا هیچ‌ چیز نبوده ‌است‌.

**﴿**وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ٢٠٨**﴾** [الشعراء: 208].

سپس‌ خداوند أ از عدل‌ خویش‌ خبر می‌دهد: «و هیچ‌ شهری‌ را هلاک‌ نکردیم ‌مگر آن‌که‌ هشدار دهندگانی‌ داشتند» یعنی: مردم‌ هیچ‌ شهری‌ از شهرها را هلاک ‌نکردیم، مگر بعد از فرستادن‌ هشدار و نمایاندن‌ عذر و حجت‌ به‌ آنان‌؛ با فرستادن ‌پیامبران † و فرود آوردن‌ کتاب‌ها.

**﴿**ذِكۡرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ٢٠٩**﴾** [الشعراء: 209].

«برای‌ پنددادن‌» یعنی: این‌ هشداردهندگان‌ را به‌ جهت‌ پند و تذکر دادن‌ به‌مردم‌ فرستادیم‌ پس‌ مادامی‌ که‌ در دار عمل‌ (دنیا) باشند، از هشدار دادن‌ بی‌نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم‌» تا مردمی‌ را هلاک‌ کنیم‌ که‌ سزاوار هلاکت‌ نیستند زیرا حجت‌ را به‌ آنان‌ تقدیم‌ و عذر را به‌ آنان‌ نمایاندیم‌.

**﴿**وَمَا تَنَزَّلَتۡ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ٢١٠**﴾** [الشعراء: 210].

«و شیاطین‌ آن‌ را» یعنی: قرآن‌ را «فرود نیاورده‌اند» این‌ آیه‌ رد این‌ پندار کافران‌ است‌ که‌ می‌گفتند: قرآن‌ از چیزهایی‌ است‌ که‌ شیاطین‌ بر کاهنان‌ القاء می‌کنند.

سپس‌ خداوند أ برای‌ اثبات‌ این‌ امر که‌ شیاطین‌ قرآن‌ را فرود نیاورده‌اند، به‌ترتیب‌ سه‌ دلیل‌ را ذکر می‌کند:

**﴿**وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمۡ وَمَا يَسۡتَطِيعُونَ٢١١**﴾** [الشعراء: 211].

دلیل‌ اول‌ این‌ است: «و سزاوارشان‌ نیست‌» یعنی‌ شیاطین‌ را نرسد که‌ قرآن‌ را فرود آورند.

دلیل‌ دوم‌ این‌ است: «و نمی‌توانند» که‌ قرآن‌ را فرود آورند، یعنی‌ اگر هم ‌فرود آوردن‌ قرآن‌ سزاوار شأنشان‌ بود، این‌ کار را نمی‌توانستند بکنند و این ‌استعداد و توانایی‌ در آنها نیست‌ لذا این‌ نسبتی‌ که‌ کفار به‌ آنان‌ می‌دهند، اصلا ناوارد است‌.

**﴿**إِنَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّمۡعِ لَمَعۡزُولُونَ٢١٢**﴾** [الشعراء: 212].

دلیل‌ سوم‌ این‌ است: «آنان‌ از شنیدن‌» قرآن، یا از شنیدن‌ سخن‌ فرشتگان ‌«معزول‌ و برکنار هستند» یعنی: شیاطین‌ از این‌که‌ به‌ قرآن‌ گوش‌ فرادهند، با تیرهای‌شهاب‌ دور رانده‌ می‌شوند زیرا آسمان‌ در طول‌ مدت‌ فرودآوردن‌ قرآن‌ بر رسول‌ خدا ص، پر از نگهبانان‌ و شهاب‌های‌ سوزان‌ بود لذا شیاطین‌ حتی ‌نمی‌توانستند یک‌ حرف‌ از آن‌ را بربایند و این‌ از رحمت‌ خداوند أ برای‌ بندگان ‌است‌ که‌ شریعتش‌ را از دستبرد خاینان‌ نگه‌ داشته‌ است‌.

**﴿**فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ٢١٣**﴾** [الشعراء: 213].

«پس‌ با خدا، معبودی‌ دیگر را به‌ نیایش‌ نخوان‌ که‌ از عذاب‌شدگان‌ خواهی ‌بود» گویی‌ فرمود: ای‌ محمد! تو که‌ گرامی‌ترین‌ و عزیزترین‌ خلق‌ بر من‌ هستی، اگر با من‌ خدایی‌ دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان‌ تو را عذاب‌ می‌کردم، چه‌ رسد به‌ غیر تو از بندگان‌؟ و این‌ تحریک‌ و انگیزشی‌ برای‌ رسول‌ خدا ص است‌ که‌ بر اخلاص‌ و مجاهدت‌ خویش‌ در راه‌ دعوت‌ بیفزایند.

این‌ آیه‌ دلیل‌ روشنی‌ بر آن‌ است‌ که‌ قرآن‌ از نزد خدا أ است‌ زیرا در آن ‌فرماندهی‌ اعلی‌ را می‌یابیم‌ که‌ اثری‌ از ضعف‌ بشری‌ در اوامرش‌ مشاهده‌ نمی‌شود چنان‌که‌ در مقابل، مأموری‌ را می‌یابیم‌ که‌ در مقام‌ عبودیت‌ و تسلیم‌ محض ‌قرار دارد.

**﴿**وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤**﴾** [الشعراء: 214].

«و خویشان‌ نزدیکت‌ را انذار کن‌» خداوند متعال‌ اقوام‌ و اقربای‌ نزدیک ‌پیامبر ص را به‌ این‌ دستور مخصوص‌ گردانید زیرا عنایت‌ ورزیدن‌ به‌ شأن‌ آنان‌ سزاوارتر است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ چون‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد، رسول‌ خدا ص قبیله ‌قریش‌ را فراخواندند، آنان‌ به‌ دعوتشان‌ گرد هم‌ آمدند آن‌گاه‌ رسول‌ خدا ص در آغاز تمام‌ آنان‌ را مورد خطاب‌ قراردادند و سپس‌ از میانشان‌ مخصوصا نزدیکان‌ و خاندان‌ خود را هشدار داده‌ و فرمودند: «ای‌ گروه‌ قریش‌! خود را از آتش‌ دوزخ ‌برهانید. ای‌ گروه‌ بنی‌ عبدالمطلب‌! خود را از آتش‌ دوزخ‌ برهانید. ای‌ گروه ‌بنی‌کعب‌! خود را از آتش‌ دوزخ‌ برهانید. ای‌ گروه‌ بنی‌هاشم‌! خود را از آتش‌دوزخ‌ برهانید ... ای‌ فاطمه‌ دختر محمد! خود را از آتش‌ دوزخ‌ برهان‌ زیرا من ‌برای‌ شما از سوی‌ خدا أ اختیار هیچ‌ چیزی‌ را ندارم، جز این‌که‌ شما بر من‌ حق ‌صله‌ رحمی‌ دارید که‌ آن‌ را به‌ نیکویی‌ به‌جا خواهم‌ آورد».

**﴿**وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢١٥**﴾** [الشعراء: 215].

«و برای‌ مؤمنانی‌ که‌ از تو پیروی‌ می‌کنند» اعم‌ از قوم‌ و قبیله‌ات‌ و غیر آنان‌ «بال ‌خود را فروگستر» یعنی: با آنان‌ اظهار محبت‌ کن، گرامی‌شان‌ بدار و از آنان ‌درگذر.

**﴿**فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ٢١٦ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ٢١٧**﴾** [الشعراء: 216-217].

«پس‌ اگر تو را نافرمانی‌ کردند، بگو: من‌ از آنچه‌ می‌کنید، بیزارم‌» یعنی‌ از اعمال ‌شما بیزارم‌ نه‌ از اشخاص‌ شما و از آنجا که‌ بیم‌دهی‌ و بیزاری‌ از گناه‌ گنه‌کاران‌ با مخاطراتی‌ همراه‌ است، در پی‌ آن، دستور توکل‌ آمد: «و بر خدای‌ عزیز رحیم ‌توکل‌ کن‌» در تمام‌ امور خویش‌ زیرا او مؤید و نگهبان‌ و یاری‌ دهنده‌ و برتری‌دهنده‌ توست‌.

**﴿**ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ٢١٨**﴾** [الشعراء: 218].

«آن‌ کس‌ که‌ چون‌ برمی‌خیزی‌» به‌ تنهایی‌ برای‌ نماز تهجد (نماز شب‌) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب‌ حال‌ توست‌.

**﴿**وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ٢١٩**﴾** [الشعراء: 219].

«و حرکت‌ تو را در میان‌ سجده‌ کنندگان‌ می‌بیند» یعنی: تو را آن‌گاه‌ که‌ در جماعت، نماز می‌خوانی‌ ـ در حالات‌ قیام‌ و رکوع‌ و سجده‌ ـ می‌بیند. از نمازخوانان‌ به‌ «ساجدین‌» تعبیر شد؛ زیرا بنده‌ ساجد، در نزدیکترین‌ حالات‌ خود به‌پروردگار متعال‌ قرار دارد. ابن‌عباس‌ س در تفسیر آن‌ می‌گوید: «گردانیدن‌ تو را ازپشت‌ پیامبری‌ از پی‌ پیامبری‌ دیگر می‌بیند تا اخیرا خودت‌ را به‌ عنوان‌ پیامبر ص به‌عرصه‌ وجود آورد».

﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٢٢٠﴾ [الشعراء: 220].

«بی‌گمان‌ او شنوای‌ داناست‌» شنواست‌ سخنان‌ بندگان‌ خود را، داناست‌ به‌ حرکات‌ و سکنات‌ ایشان‌. نسفی‌ می‌گوید: «خداوند أ دشواریهای‌ طاعات‌ را بر پیامبرش‌ ص آسان‌ گردانید زیرا به‌ او خبر داد که‌ در معرض‌ رؤیت‌ وی‌ قرار دارد پس‌ کسی‌ که‌ در زیر نگاه‌ و رعایت‌ مولایش‌ قرارداشته‌ باشد، اصلا سختی‌ را احساس‌ نمی‌کند».

**﴿**هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ٢٢٢**﴾** [الشعراء: 221-222].

«آیا شما را خبر دهم‌ که‌ شیاطین‌ بر چه‌ کسی‌» از بشر «فرود می‌آیند؟» بدانید که ‌محال‌ است‌ بر رسول‌ خدا ص فرودآیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی‌ گنهکاری ‌فرود می‌آیند» افاک: بسیار دروغزن‌ و اثیم: بسیار گنهکار است‌. مراد از آنان‌ در اینجا کاهنانند زیرا قبل‌ از بعثت‌ رسول‌ خدا ص شیاطین‌ از آسمان‌ استراق‌ سمع‌ کرده‌ سپس‌ به‌سوی‌ کاهنان‌ می‌آمدند و آنچه‌ را استراق‌ کرده‌بودند، بر آنان‌ القا می‌کردند.

ابن‌کثیر در بیان‌ سبب‌ نزول‌ این‌ آیات‌ می‌گوید: این‌ آیات‌ ناظر بر پندار مشرکانی ‌است‌ که‌ گمان‌ می‌کردند آنچه‌ که‌ رسول‌ خدا ص به ‌همراه‌ آورده‌اند، حق‌ نیست‌ و او آنها را از نزد خود بربافته‌ است، یا شیاطین‌ آن‌ را بر وی‌ القا کرده‌اند لذا خدای ‌سبحان‌ پیامبر خویش‌ را از این‌ افترای‌شان‌ تنزیه‌ و تبرئه‌ کرد.

**﴿**يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ٢٢٣**﴾** [الشعراء: 223].

«گوش‌ فرامی‌دارند» شیاطین‌ به‌سوی‌ ملا اعلی‌ تا چیزی‌ را از آنان‌ استراق‌ نموده ‌و سپس‌ آن‌ را به‌سوی‌ کاهنان‌ بیفگنند و با یک‌ کلمه‌ حقی‌ که‌ می‌شنوند، صد دروغ ‌را نیز می‌آمیزند «و بیشترشان‌ دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان‌ در آنچه‌ که‌ از شیاطین‌ دریافت‌ می‌کنند، دروغگویند زیرا بسیاری‌ از دروغ‌های‌ برساخته‌ خود را به‌ آن‌ ضمیمه‌ می‌کنند.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ بخاری‌ از عروه‌بن‌ زبیر از عائشه‌ ب آمده ‌است‌ که‌ فرمود: گروهی‌ از رسول‌ خدا ص راجع‌ به‌ کاهنان‌ سؤال‌ کردند، آن‌حضرت‌ ص فرمودند: «آنها چیزی‌ نیستند». یعنی‌ کارشان‌ هیچ‌ قدر و بها و اهمیتی ‌ندارد. گفتند: یارسول‌الله! آخر آنان‌ از کاری‌ که‌ در آینده‌ روی‌ می‌دهد، خبرمی‌دهند. رسول‌ خدا ص فرمودند: «این‌ چیزی‌ که‌ از آن‌ خبر می‌دهند، کلمه‌ حقی ‌است‌ که‌ جنی‌ آن‌ را از ملا اعلی‌ می‌رباید و آن‌ را چون‌ کت‌کت‌ ماکیان‌ در گوش ‌دوست‌ انسی‌ خویش‌ می‌افگند، سپس‌ آنها با آن‌ راست، بیشتر از صد دروغ‌ را می‌افزایند».

**﴿**وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ٢٢٤**﴾** [الشعراء: 224].

«و شاعران‌ را گمراهان‌ پیروی‌ می‌کنند» یعنی‌ گمراهان‌ نابخرد با آنان‌ هم‌صدا و همراه‌ می‌شوند. مراد از «غاوون‌»، گمراهان‌ انس‌ و جن‌اند. اما فقط پیروان‌ رسول‌خدا ص ره‌یافتگانند و به‌ همین‌ دلیل، محمد ص شاعر نیست‌.

در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابوسعید س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: در اثنایی‌ که‌ ما با رسول‌ خدا ص در وادی‌ (عرج‌) راه‌ می‌پیمودیم، بناگاه‌ شاعری‌ جلو آمد و به ‌شعر خواندن‌ مشغول‌ شد، رسول‌ خدا ص فرمودند: «جلوی‌ این‌ شیطان‌ را بگیرید، به‌ راستی‌ اگر درون‌ یکی‌ از شما از چرک‌ و زرداب‌ پر شود، برایش‌ بهتر از آن‌ است‌ که‌ از شعر پر شود». شافعی / این‌ حدیث‌ را بر شعر فحش‌ آمیز (هجو و هزل‌) حمل‌ کرده‌ است‌.

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ٢٢٥**﴾** [الشعراء: 225].

«آیا ندیده‌ای‌ که‌ آنان‌» یعنی‌ شعرا «در هر وادیی‌ سرگردانند» یعنی: در هر فنی‌ از فنون‌ لغو و دروغ‌ فرو می‌روند و در هر شاخه‌ و وادیی‌ از وادی‌های‌ تهمت‌ و گزافه ‌سخن‌ می‌گویند، گاهی‌ با هجو پرده‌ آبروها را می‌درند و گاهی‌ رهرو راه‌ بوالهوسی‌ و لودگی‌ و دلقک‌مآبی‌ هستند چنان‌که‌ در اشعارشان، مدح‌ و ستایش‌ شراب‌ و زنا و لواط و مانند این‌ از مفاسد و رذایل‌ را بسیار می‌شنویم‌ در حالی‌که‌ محمد ص نه ‌در اخلاق، نه‌ در رفتار و نه‌ در سخنانش‌ شاعر نیست‌ پس‌ ای ‌مشرکان‌! چگونه‌ قرآن ‌را شعر و محمد ص را شاعر می‌نامید؟

**﴿**وَأَنَّهُمۡ يَقُولُونَ مَا لَا يَفۡعَلُونَ٢٢٦**﴾** [الشعراء: 226].

«و آنها کسانی‌اند که‌ چیزهایی‌ می‌گویند که‌ خود انجام‌ نمی‌دهند» در حالی‌که‌ محمد ص به‌ گواهی‌ همگان‌ فقط چیزی‌ را می‌گوید که‌ آن‌ را انجام‌ می‌دهد و هیچ ‌گزافه‌ای‌ در کار وی‌ نیست‌.

ابن‌عباس‌ س می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنان‌شان‌ دروغ‌ گویند، یعنی‌ می‌گویند: چنین‌وچنان‌ کردیم‌ در حالی‌که‌ نکرده‌اند. گاهی‌ اشعارشان‌ مملو از مرواریدهای‌ کرم‌ و خیر و جود و سخا و احسان‌ است‌ با آن‌که‌ خود دورترین‌ مردم‌ از این‌ ارزش‌ها و معانی‌ می‌باشند و گاهی‌ به‌ خود ادعاهای‌ کاملا دروغین‌ نسبت‌ می‌دهند، ادعاهایی‌ که‌ متضمن‌ اتهام‌بستن‌ به‌ زنان‌ و دختران‌ پاکدامن‌ است‌ و این‌که‌ آنها با آن‌ زنان‌ و دختران‌ چه‌ و چه‌ کرده‌اند درحالی‌که‌ این‌ اشعارشان‌ دروغ‌ و افترای‌ محض ‌است‌. خلاصه‌؛ شاعران‌ سرگردان‌ در وادی‌های‌ خیال‌ و کذب‌ و بهتان‌ و فروافتاده‌ در باتلاق‌ تغزل‌ و تشبیب‌ و چرند، دورترین‌ مردم‌ از حقایق‌اند».

**﴿**إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ٢٢٧**﴾** [الشعراء: 227].

از آنجا که‌ سیاق‌ فقط برای‌ تأکید گذاشتن‌ بر این‌ معنی‌ است‌ که‌ قرآن‌ کریم‌ شعر نیست‌ و محمد ص شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف‌ قرآن‌ کریم‌ نکوهش‌ مطلق‌ شعر و شعرا نیست‌ پس‌ این‌ آیه‌ شاعرانی‌ را که‌ اسلام‌ و قرآن‌ ایشان‌ را به‌ لباس‌ صلاح‌ واصلاح‌ آراسته‌ است، از معنای‌ فوق‌ استثنا می‌کند: «مگر کسانی‌ که‌ ایمان ‌آورده‌اند» از شعرا «و کارهای‌ شایسته‌ کرده‌اند» یعنی: در حزب‌ مؤمنان‌ درآمده‌ وبه‌ اعمال‌ شایسته‌ آراسته‌ شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش‌ «وپس‌ از آن‌که‌ مورد ستم‌ قرار گرفته‌‌اند، انتقام‌ گرفته‌اند» مانند شاعرانی‌ که‌ هجو کنندگان‌ خود را هجو می‌کنند، یا از شخص‌ عالم‌ یا فاضلی‌ دفاع‌ کرده‌ و انتقام‌ وی ‌را می‌گیرند چنان‌که‌ شعرای‌ پیامبر ص از ایشان‌ دفاع‌ و از آبروی‌شان‌ حراست ‌می‌کردند، کسانی‌ را که‌ به‌ هجو پیامبر ص می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای ‌مشرک‌ به‌ پیکار برخاسته‌ آنان‌ را از وادی‌های‌ سخن‌ بیرون‌ می‌راندند.

محمدبن‌ اسحاق‌ در بیان‌ سبب‌ نزول‌ می‌گوید: چون‌ آیه‌ ﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ٢٢٤﴾ [الشعراء: 224] نازل‌ شد، حسان ‌بن‌ ثابت، عبدالله بن‌ رواحه‌ و کعب‌بن ‌مالک‌ س گریه‌کنان ‌نزد رسول‌ خدا ص آمدند و گفتند: وقتی‌ خداوند أ این‌ آیه‌ را نازل‌ کرد، می‌دانست‌ که‌ ما نیز شاعر هستیم‌ پس‌ وای‌ به‌ حال‌ ما! در این‌ جا بود که‌رسول‌ خدا ص تلاوت‌ کردند: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ [الشعراء: 227] آن‌گاه‌ فرمودند: «این‌ مؤمنان‌ شایسته‌کار [مورد نظر آیه]‌ شما هستید». سپس‌ تلاوت‌ کردند: ﴿وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾ [الشعراء: 227]. «و خدا را بسیار یاد كرده‌اند». فرمودند: «اینان‌ نیز شما هستید». سپس‌ تلاوت‌ کردند: ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ﴾ آن‌گاه‌ فرمودند: «اینان‌ نیزشما هستید». یعنی‌ شما و امثال‌ شما هستید که‌ در این‌ آیه‌ مورد استثنا قرار گرفته‌اید.

همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «الشعر بمنزله‌ الكلام، حسنه‌ كحسن‌ الكلام، وقبیحه‌ كقبیح‌ الكلام». «شعر به‌منزله‌ سخن‌ است‌ پس‌ شعر خوب‌ مانند سخن‌ خوب‌است‌ و شعر زشت‌ مانند سخن‌ زشت‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که ‌رسول‌ خدا ص به‌ حسان‌ س گفتند: «دشمنان‌ اسلام‌ را هجو کن‌ و جبرئیل‌ با توست‌». در حدیث‌ شریف‌ دیگری‌ آمده‌ است: «مؤمن‌ با شمشیر و زبان‌ خود ـ هر دو ـ جهاد می‌کند و سوگند به‌ ذاتی‌ که‌ جانم‌ در دست‌ اوست‌ گویی‌ آنچه‌ شما از شعر به‌سوی‌ مشرکان‌ می‌زنید، مانند باران‌ تیر است‌».

«و کسانی‌ که‌ ستم‌ کرده‌اند، زودا که‌ بدانند که‌ به‌ کدامین‌ بازگشتگاه ‌بازخواهند گشت‌» یعنی: به‌زودی‌ دروغگویان‌ و خیال‌ پردازان‌ از شعرا و مانند آنها، در هنگام‌ ملاقات‌ پروردگارشان، فرجام‌ بد و نامیمون‌ و بازگشت‌گاه‌ پردرد و پرحسرت‌ خویش‌ را خواهند دید. ابن‌ کثیر می‌گوید: «صحیح‌ آن‌ است‌ که‌ پیام‌ این ‌آیه‌ عام‌ است، در مورد هر ظالم‌ و ستمگری، اعم‌ از شعرا و غیر آنان‌».

سوره‌ نمل

مکی‌ است‌ و دارای‌ (93) آیه‌ است‌.

وجه‌ تسمیه: این‌ سوره‌ بدان‌ جهت‌ «نمل‌» نامیده‌ شد که‌ داستان‌ وادی‌ موران ‌و نصیحت‌ موری‌ از آنان‌ به‌ بقیه‌ آنها در پرهیز از لگدمال ‌شدن‌ به ‌وسیله‌ سپاه‌ سلیمان‌ ÷، در آن‌ آمده‌ است‌.

محور اصلی‌ این‌ سوره، بیان‌ علم‌ مطلق‌ خداوند متعال‌ به‌ ظاهر و باطن‌ و غیب‌ و شهود است‌.

**﴿**طسٓۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ١**﴾** [النمل: 1].

چنین‌ خوانده‌ می‌شود: «طا، سین‌» این‌ دو حرف، از حروف‌ مقطعه‌ است‌ و سخن‌ درباره‌ حروف‌ مقطعه، در آغاز سوره‌ «بقره‌» گذشت‌. «این‌ است‌ آیات ‌قرآن‌ و کتابی‌ مبین‌» کتاب‌ مبین: یعنی‌ کتابی‌ که‌ معانی‌ و اعجاز آن‌ با برخورداری‌ ازبلاغت‌ و دیگر وجوه‌ اعجازی، واضح‌ و روشن‌ است‌. اشاره‌ «تلك: این‌ است‌»، ناظر بر خود این‌ سوره‌ می‌باشد. پس‌ مراد از «کتاب‌ مبین‌» که‌ بر قرآن‌ عطف‌ شده، خود قرآن‌ است‌ زیرا «آیات‌» در اینجا به‌ دو صفت‌ موصوف‌ گردیده‌ است: یک: قرآن‌؛ و این‌ کلمه‌ دلالت‌ می‌کند براین‌که‌ این‌ آیات‌ خوانده‌ می‌شوند. دو: کتاب ‌مبین‌؛ که‌ بر مکتوب‌ بودن‌ آیات‌ قرآن‌ به‌ همراه‌ روشن‌گر بودن‌ معانی‌ آنها برای‌ خواننده‌ دلالت‌ می‌کند. لذا به‌کار بردن‌ تعبیر دوگانه‌ «قرائت‌ ـ کتابت‌» برای ‌قرآن، خود مشعر بر آن‌ است‌ که‌ حفظ قرآن‌ دو صورت‌ و دو شیوه‌ دارد: یکی‌ در سینه‌ها به‌ وسیله‌ قرائت‌ و دیگری‌ در مصاحف‌ به‌ وسیله‌ کتابت‌.

**﴿**هُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ٢**﴾** [النمل: 2].«هدایت‌ و مژده‌ای‌ برای‌ مؤمنان‌ است‌» یعنی: این‌ آیات‌ برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ قرآن ‌ایمان‌ آورده‌ و به‌ آن‌ عمل‌ می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش‌ است‌ چنان‌که‌ در آیه‌ دیگری‌ می‌فرماید: ﴿قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۚ﴾ [فصلت: 44]. «بگو: قرآن‌ برای‌ كسانی‌ كه ‌ایمان‌ آورده‌اند، هدایتگر و مایه‌ شفاء است‌». هم‌ بدین‌ جهت‌ می‌فرماید:

**﴿**ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ٣**﴾** [النمل: 3].

«همان‌ کسانی‌ که‌ نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای‌ فرض‌ را «و زکات ‌می‌پردازند» مراد از آن: زکات‌ فرض‌ است‌ «و خود به‌ آخرت‌ یقین‌ دارند» تکرار «هم‌» برای‌ دلالت‌ بر حصر است‌. یعنی: به‌ آخرت‌ چنان‌که‌ باید ایمان‌ ندارند، جز این‌ گروهی‌ که‌ ایمان‌ و عمل‌ صالح‌ را با هم‌ جمع‌ کرده‌اند.

صاحب‌ تفسیر «فی‌ ظلال‌ القرآن‌» می‌گوید: «تخصیص‌ مؤمنان‌ به‌ هدایت‌ و بشارت، گویای‌ حقیقت‌ عمیق‌ و عظیمی‌ است‌... آن‌ حقیقت‌ این‌ است‌ که: قرآن‌کتابی‌ در علم‌ نظری‌ یا تطبیقی‌ نیست‌ که‌ هر خواننده‌ای‌ از آن‌ بهره‌مند شود بلکه ‌قرآن‌ کتابی‌ است‌ که‌ در نخستین‌ قدم، قلب‌ را مورد خطاب‌ قرار داده‌ و نور و عطر و فیض‌ و برکت‌ خود را بر قلبی‌ فرومی‌ریزد که‌ به‌ روی‌ انوار آن‌ آغوش‌ باز کرده ‌است‌...».

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ٤**﴾** [النمل: 4].

«بی‌گمان‌ کسانی‌ که‌ به‌ آخرت‌» و برانگیخته ‌شدن‌ بعد از مرگ‌ «ایمان‌ ندارند» که‌کفارند «کارهایشان‌ را در نظرشان‌ بیاراستیم‌» به‌گونه‌ای‌ که‌ اعمال‌ بد خویش‌ را خوب‌ و زیبا می‌بینند «پس‌ آنان‌ سرگشته‌اند» یعنی: آنان‌ در گمراهی‌ خویش ‌متردد و متحیرند، نه‌ به‌ راه‌ و روش‌ درستی‌ راه‌ می‌یابند و نه‌ از حقیقتی‌ آگاه ‌می‌شوند.

**﴿**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ وَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ٥**﴾** [النمل: 5].

«برای‌ این‌ گروه‌» ناباور به‌ آخرت‌ «عذاب‌ سخت‌ است‌» در دنیا؛ با کشته ‌شدن، به‌ اسارت‌ در آمدن، گرفتار شدن‌ در چنبره‌ بیماریهای‌ روانی، انقباض‌ روح‌ وقلب‌، یأس‌ و سرخوردگی‌ و بدبینی‌ و نگرانی‌؛ چنان‌که‌ مادیت‌ زمان‌ حاضر را پر از این‌ آفت‌ها می‌بینیم‌ «و آنان‌ در آخرت، زیانکارترین‌ هایند» یعنی: آنها در آخرت، تیره‌ روزترین‌ مردم‌ در زیانکاری‌ و بزرگترین‌ آنها در شکست‌ و ناکامی‌ و یأس‌ و سرخوردگی‌ هستند.

**﴿**وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلۡقُرۡءَانَ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ عَلِيمٍ٦**﴾** [النمل: 6].

«و بی‌گمان‌ تو» ای‌ محمد ص! «قرآن‌ را از نزد خدای‌ حکیم‌ علیم‌ دریافت ‌می‌داری‌» یعنی: تو قرآن‌ را از پیشگاه‌ ذات‌ الله تبارک‌ و تعالی‌ که‌ بسیار دانا، فرزانه ‌و حکیم‌ است‌ فرامی‌گیری‌ و آن‌ را کسی‌ بر تو القا می‌کند که‌ در امر و نهی‌ خود صاحب‌ حکمت‌ و به‌ امور بزرگ‌ و کوچک‌ علیم‌ و داناست‌ پس‌ خبری‌ که‌ او می‌دهد، راست‌ محض‌ و حکم‌ وی‌ عدل‌ تام‌ است‌.

این‌ آیه‌ تمهیدی‌ است‌ بر داستانهایی‌ که‌ بعد از آن‌ می‌آید.

**﴿**إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا سَ‍َٔاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ ءَاتِيكُم بِشِهَابٖ قَبَسٖ لَّعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ٧**﴾** [النمل: 7].

داستان‌ موسی‌ ÷ در قرآن‌ کریم‌ در سوره‌های‌ بسیاری‌ به‌ تکرار آمده‌ است‌ بدان ‌جهت‌ که‌ این‌ داستان‌ متضمن‌ پندها و عبرتهای‌ زیادی‌ است، که‌ این‌ پندها وعبرتها، در مضمحل‌ کردن‌ و درهم‌شکستن‌ بزرگترین‌ سلطه‌ ستمگر آن‌ زمان‌ ـ یعنی‌ سلطه‌ فرعونی‌ ـ به‌دست‌ مردی‌ بی‌ سلاح‌ که‌ به‌ پشتوانه‌ قدرت‌ حق‌ تعالی‌ متکی‌ است، جلوه‌گر شده‌ است‌.

«آن‌گاه‌ که‌ موسی‌ به‌ اهلش‌ گفت‌» یعنی: یادکن‌ ای‌ محمد ص هنگامی‌ را که‌ موسی‌ ÷ در مسیر راه‌ مدین‌ به‌ مصر، به‌ همسرش‌ گفت‌ «من‌ آتشی‌ به‌ نظرم‌ رسید» که‌ از سمت‌ کوه‌ طور شعله‌ می‌کشد «به‌زودی‌ از آن‌» یعنی: از راه‌ «برای ‌شما خبری‌ خواهم‌ آورد» «سین‌» در﴿سَ‍َٔاتِيكُم﴾ بر نزدیکی‌ مسافت‌ آتش‌ دلالت‌ می‌کند «یا شعله‌ اخگری‌ برایتان‌ می‌آورم‌» یعنی: از آن‌ پشته‌ آتش، شعله‌ای‌ برگرفته ‌و آن‌ را برای‌ شما می‌آورم‌. قبس: جرقه‌ آتشی‌ است‌ که‌ آن‌ را از جایی‌ برمی‌گیرند تا به‌ وسیله‌ آن‌ آتش‌ دیگری‌ را در جای‌ دیگری‌ روشن‌ کنند «باشد که‌ خود را گرم ‌کنید» یعنی: باشد تا به‌ وسیله‌ آن‌ شعله‌ اخگر، آتشی‌ برافروزید و خود را از گزند سرما نگه‌ دارید. ثعلب‌ می‌گوید: «اصل‌ شهاب‌ بر چوبی‌ اطلاق‌ می‌شود که‌ در یکی‌ از دو سوی‌ آن‌ اخگری‌ شعله‌‌ور است‌ و در سوی‌ دیگر آن‌ آتشی‌ نیست‌». بنابه‌ روایتی: در این‌ سفر جز زن‌ موسی‌ ÷ کسی‌ دیگر با وی‌ همراه‌ نبود.

**﴿**فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٨**﴾** [النمل: 8].

«چون‌ به‌ نزدیک‌ آن‌ آمد» یعنی: چون‌ موسی‌ ÷ به‌ نزدیک‌ آن‌ آتش‌ آمد؛ «ندا رسید: کسی‌ که‌ در آتش‌ است، خجسته‌ و مبارک‌ گردید» ابن‌کثیر می‌گوید: «چون ‌موسی‌ ÷ به‌نزدیک‌ آتش‌ آمد، منظره‌ تکان‌دهنده‌ عظیمی‌ را دید چرا که‌ آن‌ آتش ‌را در درخت‌ سبزی‌ شعله‌ور یافت‌ که‌ با وجود فروزش‌ آتش‌ همچنان‌ سبز و تازه‌ و خرم‌ است‌. در این‌ اثنا موسی‌ ÷ سرش‌ را به‌سوی‌ آسمان‌ بالا کرد، بناگاه‌ دید که ‌نور آن‌ آتش‌ به‌ اوج‌ آسمان‌ رسیده‌ است‌. پس‌ در واقع‌ «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی‌ موسی‌ ÷ پنداشت‌ که‌ آن‌ نور، آتش‌ است‌». از حسن‌ و سعیدبن‌جبیر نقل‌شده‌ است‌ که‌ مراد از: ﴿مَن فِي ٱلنَّارِ﴾ [الزمر: 19]. «كسی‌ كه‌ در آتش‌ است»، نور خدای‌ سبحان ‌می‌باشد. ابن‌جریر طبری‌ و ابن‌ابی‌حاتم‌ از ابن ‌عباس‌ س روایت‌ کرده‌اند که‌ فرمود: «منظور خداوند أ از ﴿بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ﴾ [النمل: 8]. «مبارك‌ است‌ كسی‌ كه‌ در آتش‌ است‌» خود وی‌ است، یعنی‌ ذات‌ متعال‌ من‌ با برکت‌ است‌. زیرا در آن‌ درخت‌ نور رب‌العالمین‌ متجلی‌ بود، نه‌ آتش‌». «و کسی‌ که‌ پیرامون‌ آن‌» آتش‌ «است‌» که ‌مراد: موسی‌ ÷ است‌ «نیز برکت‌ یافته‌ است‌» و این‌ برکت‌ به‌ سبب‌ رخداد عظیم ‌دینی‌ای‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ بدان‌ مبارک‌ و مفتخر شد، که‌ همانا تفویض‌ رسالت‌ و دادن‌ معجزه‌ به‌ وی‌ می‌باشد. به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: مبارک‌اند فرشتگانی‌ که ‌پیرامون‌ آن‌ آتش‌اند «و منزه‌ است‌ خدا پروردگار عالمیان‌» این‌ عبارت‌ متضمن ‌به‌شگفت ‌آوردن‌ موسی‌ ÷ از مشاهده‌ آن‌ صحنه‌ و منظره‌ است‌. در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است: «...حجاب‌ پروردگار نور، یا نار است‌ که‌ اگر آن‌ حجاب‌ برداشته‌ شود، انوار جلال‌ رویش‌ همه‌ چیز را که‌ در منظر دید وی‌ است‌ می‌سوزاند».

**﴿**يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ٩**﴾** [النمل: 9].

آن‌گاه‌ خدای‌ سبحان‌ به‌ موسی‌ ÷ چنین‌ خطاب‌ کرد: «ای‌ موسی‌! این‌ منم‌ خدای‌ عزیز حکیم‌» عزیز: یعنی‌ غالب‌ و قاهر. حکیم: دارای‌ حکمت‌ در امر و فعل ‌خویش‌. در روایات‌ آمده‌ است‌ که‌ موسی‌ ÷ گفت: «پروردگارا! چه‌ کسی‌ است‌که‌ مرا ندا می‌کند؟»، خدای‌ سبحان‌ در پاسخ‌ وی‌ فرمود: «این‌ منم‌ خدای‌ عزیز حکیم‌».

**﴿**وَأَلۡقِ عَصَاكَۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفۡ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ ٱلۡمُرۡسَلُونَ١٠**﴾** [النمل: 10].

«و عصای‌ خود را بینداز» ای‌ موسی‌ ÷ تا به‌ معجزه‌ات‌ آشنا شوی‌ و بدان‌ انس‌ والفت‌ یابی‌. در این‌ هنگام‌ موسی‌ ÷ عصای‌ خویش‌ را افگند و بناگاه‌ آن‌ عصا به ‌ماری‌ تبدیل‌ شد «پس‌ چون‌ آن‌ را دید که‌ گویی‌ ماری‌ است‌ که‌ می‌جنبد» یعنی: چون ‌دید عصایش‌ بسان‌ حرکت‌ مار، حرکت‌ می‌کند. جان: مار سفید است‌ و عصا درچالاکی‌ و سبکی‌ حرکت‌ خود به‌ مار سفید تشبیه‌ شده‌ است‌. «پشت‌ گردانید» از ترس‌ این‌ که‌ آن‌ مار بر وی‌ حمله‌ برد «و به‌ عقب‌ بازنگشت‌» یعنی: موسی‌ ÷ از شدت‌ ترس‌ به‌دنبال‌ خود نگاه‌ نکرد. در این‌ هنگام‌ خدای‌ سبحان‌ ندا فرمود: «ای ‌موسی‌! نترس‌» از مار و آسیب‌ آن‌ «که‌ پیامبران‌ در پیشگاه‌ من‌ نمی‌ترسند» یعنی: کسانی‌ که‌ من‌ ایشان‌ را به‌ رسالت‌ فرستاده‌ام، در پیشگاه‌ من‌ از غیر من‌ نمی‌ترسندپس‌ تو نیز از مار نترس‌.

**﴿**إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسۡنَۢا بَعۡدَ سُوٓءٖ فَإِنِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ١١**﴾** [النمل: 11].

«مگر کسی‌ که‌ ستمی‌ کرده‌ باشد، سپس‌ بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای‌ را جایگزین‌ آن‌ گردانیده‌» یعنی: لیکن‌ کسی‌ می‌ترسد که‌ با ارتکاب‌ معصیت‌ بر خود ستم‌ کرده‌باشد ـ که‌ پیامبران † از آنان‌ نیستند ـ و بعد از عمل‌ بد و گناه، توبه‌ و پشیمانی‌ را جایگزین‌ آن‌ گردانیده، چنین‌ کسی‌ بداند: «که‌ من‌ آمرزنده‌ مهربانم‌» یعنی: من ‌برای‌ کسی‌ که‌ بعد از ارتکاب‌ گناه‌ از ایستادن‌ در پیشگاه‌ من‌ بترسد، می‌آمرزم‌.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌ بشارتی‌ عظیم‌ برای‌ انسان‌ است‌». نسفی‌ می‌گوید: «گویی‌ این‌ سخن‌ اشاره‌ای‌ کنایی‌ به‌ کار موسی‌ ÷ در کشتن‌ آن‌ قبطی‌ است‌ چنان‌که‌ موسی‌ ÷ خود گفت: (پروردگارا! من‌ بر خود ستم‌ کردم‌ پس‌ بر من‌ بیامرز و خدا هم‌ بر وی‌ آمرزید) «قصص/‌16»».

**﴿**وَأَدۡخِلۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٖۖ فِي تِسۡعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَقَوۡمِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ١٢**﴾** [النمل: 12].

«و دستت‌ را در گریبانت‌ فرو بر» جیب: شکاف‌ پیراهن‌ از جایی‌ است‌ که‌ سر در آن‌ داخل‌ می‌شود «تا سپید و درخشان‌ بی‌ هیچ‌ عیبی‌» چون‌ پیسی‌ یا مانند آن‌ از آفات‌ «بیرون‌ آید» آن‌گاه‌ موسی‌ ÷ دستش‌ را در گریبانش‌ فرو برد و آن‌ را بیرون ‌آورد، بناگاه‌ دید که‌ دستش‌ مانند برق‌ می‌درخشد، گویی‌ پاره‌ای‌ از ماه‌ است‌. «در نه‌ معجزه‌» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه‌ از نه‌ معجزه‌ای‌ است‌ که‌ به‌ تو خواهیم ‌داد. بقیه‌ معجزات‌ موسی‌ ÷ عبارتند از: شکافته‌ شدن‌ دریا، فرستادن‌ طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی‌ و کاستی‌ در کشتزارهای‌ فرعونیان‌. «به‌سوی ‌فرعون‌ و قوم‌ او برو» یعنی: تو بدین‌ سبب‌ با این‌ معجزات‌ برانگیخته‌ و فرستاده‌ شده‌ای‌ تا به‌سوی‌ فرعون‌ و قوم‌ وی‌ بروی‌ «زیرا آنان‌ مردمی‌ فاسقند» یعنی: آنان ‌نافرمان‌ و از دایره‌ طاعت‌ ما بیرون‌اند.

**﴿**فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَٰتُنَا مُبۡصِرَةٗ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ١٣**﴾** [النمل: 13].

«پس‌ چون‌ آیات‌ روشنگر ما» که‌ به‌ سبب‌ وضوح‌ و روشنی‌ خود بر درستی ‌نبوت‌ موسی‌ ÷ دلالت‌ می‌کرد. یا معنی‌ این‌ است: چون‌ آیات‌ ما که‌ به‌سبب ‌روشنی‌ خود در معرض‌ دید بود «به‌ آنان‌ رسید، گفتند: این‌ جادوی‌ آشکار است‌» فرعون‌ و کسان‌ وی‌ ادعا کردند که‌ این‌ معجزات‌ جادوی‌ آشکاری‌ است‌ که ‌هیچ‌ شک‌ و شبهه‌ای‌ در جادو بودن‌ آنها وجود ندارد.

**﴿**وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ١٤**﴾** [النمل: 14].

«و انکار کردند» فرعونیان‌ «آنها را» یعنی: آن‌ معجزات‌ را به‌ زبانهای‌ خود «وحال‌ آن‌که‌ دل‌هایشان‌ بدان‌ باور داشت‌» و به‌ یقین‌ می‌دانستند که‌ آنها معجزات‌ الهی‌ است‌ پس‌ این‌ انکارشان‌ «از روی‌ ستم‌ و سرکشی‌» یعنی: شرک‌ و تکبر از این‌ امر بود که‌ به‌ آنچه‌ موسی‌ ÷ آورده‌ ایمان‌ آورند در حالی‌ که‌ به‌ طور قطع‌ می‌دانستند که‌ آن‌ معجزات‌ از نزد خداوند أ است‌ «پس‌ بنگر» ای‌ محمد ص! «که‌ فرجام ‌فسادکاران‌ چگونه‌ بود» یعنی: در این‌ فرجام‌ شوم‌شان‌ بیندیش‌ زیرا این‌ فرجام، عبرتگاهی‌ برای‌ پندآموزان‌ و عبرت‌ گیرندگان‌ است‌. آری‌! فرجام‌ کارشان‌ غرق ‌شدن‌ در دریا بر آن‌ وصف‌ هولناک‌ بود لذا تکذیب‌کنندگان‌ رسالتت‌ نیز باید از چنین‌ فرجام‌ بدی‌ پروا کنند.

**﴿**وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ عِلۡمٗاۖ وَقَالَا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّنۡ عِبَادِهِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١٥**﴾** [النمل: 15].

«و به‌راستی‌ به‌ داوود و سلیمان‌ دانشی‌ دادیم‌» یعنی: به‌ ایشان‌ دانشی‌ بسیار دادیم‌ که‌ مراد از آن‌: علم‌ شرایع‌ و احکام‌ و حلال‌ و حرام، علم‌ قضا و داوری‌ میان ‌مردم، فهم‌ زبان‌ پرندگان‌ و غیره‌ علوم‌ است‌ «و آن‌ دو گفتند: ستایش‌ خدایی‌ راست‌» یعنی: داوود و سلیمان‌ به‌ مقتضای‌ آن‌ علم‌ و دانش‌ خویش‌ عمل‌ کرده‌ وگفتند: ستایش‌ خدایی‌ راست‌ «که‌ ما را بر بسیاری‌ از بندگان‌ با ایمانش‌ برتری‌ داد» با علم‌ و نبوت‌ و رام‌ کردن‌ پرندگان‌ و جن‌ و انس‌ برای‌ ما. البته‌ آنها از روی‌ تواضع‌ وفروتنی‌ به‌ برتری‌ خود بر تمام‌ بندگان‌ پروردگار قایل‌ نشدند.

آیه‌ کریمه‌ دلیل‌ بر شرف‌ علم‌ است‌ و این‌ که‌ نعمت‌ علم‌ از بزرگترین ‌نعمت‌هاست‌ پس‌ به‌ هر مؤمنی‌ که‌ نعمت‌ علم‌ داده‌ شده، یقینا او بر بسیاری‌ از بندگان‌ با ایمان‌ دیگر برتری‌ پیدا کرده‌ و شرف‌ بزرگی‌ برایش‌ عنایت‌ و ارزانی‌ شده ‌است‌.

**﴿**وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيۡءٍۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡمُبِينُ١٦**﴾** [النمل: 16].

«و سلیمان‌ از داوود میراث‌ یافت‌» علم‌ و نبوت‌ و فرمانروایی‌ را، نه‌ مال‌ و سرمایه ‌را زیرا چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «انبیا مالی‌ را به‌ارث‌ نمی‌گذارند و مالی‌که‌ بعد از ایشان‌ به‌جا ماند، صدقه‌ است‌». نقل‌ است‌ که‌ داوود ÷ نوزده‌ فرزند داشت‌ و اگر هدف‌ از وراثت، وراثت‌ مال‌ می‌بود، فقط سلیمان‌ ÷ به‌ یادآوری‌ مخصوص‌ نمی‌شد زیرا تمام‌ فرزندان‌ داوود ÷ در این‌ میراث‌ شریک‌ و با وی‌ مساوی‌ بودند «و گفت: ای‌ مردم‌! به‌ ما فهم‌ زبان‌ پرندگان‌آموخته‌ شده‌ است‌» یعنی: سلیمان‌ ÷ از باب‌ تحدث‌ به‌ نعمت‌های‌ خداوند أ بر خود و شکرگزاری‌ از این ‌نعمت‌ مخصوصی‌ که‌ فقط به‌ وی‌ ارزانی‌ شده ‌است، این‌ سخن‌ را گفت‌. دلیل ‌این‌که‌ او فهم‌ زبان‌ پرندگان‌ را قبل‌ از دیگر نعمت‌ها یاد کرد این‌ بود که‌ آن‌ نعمت، نعمتی‌ مخصوص‌ به‌ وی‌ است‌ که‌ غیرآن‌ را در آن‌ مشارکتی‌ نیست‌. منطق‌الطیر: سخن‌گفتن‌ پرندگان‌ است‌. آری‌! سلیمان‌ ÷ سخن‌ آنان‌ را چنان‌ می‌فهمید که‌ پرندگان‌ خود در میان‌ یک‌دیگر آن‌ را می‌فهمیدند «و از همه‌ چیزها به‌ ما داده‌ شده ‌است‌» یعنی: همه‌ چیزهایی‌ که‌ مورد نیاز و سبب‌ فضیلت‌ انسان‌ است‌ به‌ ما داده ‌شده‌ است‌؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن‌ جن‌وانس، پرندگان، باد، حیوانات‌ وحشی، چهارپایان‌ و همه‌ آنچه‌ که‌ در میان‌ آسمان‌ وزمین‌ است‌.

مفسران‌ می‌گویند: داوود ÷ از سلیمان‌ عابدتر و سلیمان‌ ÷ از او شکرگزارتر بود به‌ همین‌ جهت، ملک‌ و دولت‌ سلیمان‌ ÷ از پدرش‌ بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون‌ بر آنچه‌ که‌ به‌ پدرش‌ داوود ÷ داده‌ شده‌ بود، باد و شیاطین‌ هم‌ به‌ تسخیر وی‌ درآورده‌ شدند و فهم‌ زبان‌ پرندگان‌ نیز به‌ وی‌ ارزانی‌ شد «بی‌گمان ‌این‌» نعمت‌هایی‌ که‌ ذکر شد؛ از فهم‌ زبان‌ پرندگان‌ و دیگر نعمت‌ها «فضل‌ آشکار است‌» که‌ خداوند متعال‌ بر ما ارزانی‌ کرده‌ و این‌ فضل‌ بر هیچ‌ کسی‌ پنهان‌ نیست‌. بدین‌گونه‌ سلیمان‌ ÷ خواست‌ تا به‌ شکرگزاری‌ آن‌ نعمت‌ها بپردازد.

**﴿**وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ١٧**﴾** [النمل: 17].

«و برای‌ سلیمان‌ لشکریانش‌ از جن‌وانس‌ و پرندگان‌ گرد آورده‌ شدند» ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی‌ سلیمان‌ ÷ با ابهت‌ و عظمت‌ بسیار بزرگی‌ به‌ میانشان‌ آمد «آن‌گاه ‌آنان‌ باز داشته ‌شدند» یعنی: در صفوف‌ و دسته‌های‌ منظم‌ آراسته‌ شدند. وازع‌ درجنگ: کسی‌ است‌ که‌ مأمور تنظیم‌ و آرایش‌ صفوف‌ است‌ و کسانی‌ از لشکریان‌ را که‌ از صف‌ خویش‌ جلو آیند، به‌جای‌ آنها در صف‌ برمی‌گرداند تا صفوف‌ منظم ‌شود. این‌ تعبیر دلالت‌ می‌کند بر این‌ که‌ سپاه‌ سلیمان‌ ÷ بسیار عظیم‌ و منظم‌ بود. آری‌! سلیمان‌ ÷ با شکوه‌ و ابهتی‌ بسیار عظیم‌ به‌ میان‌ لشکر آمد، ابتدا صفوف ‌انسیان، بعد از آن‌ صفوف‌ جنیان‌ و سپس‌ صفوف‌ پرندگان‌ قرار داشتند و اگر هوا گرم‌ و آفتابی‌ می‌بود، پرندگان‌ لشکر را با بال‌های‌ خویش‌ سایه‌بانی‌ می‌کردند.

آری‌! اطاعت، انضباط و نظم‌ دقیق، اهرم‌های‌ برپا دارنده‌ سپاهی‌ آراسته‌ وسالم‌ می‌باشند.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ١٨**﴾** [النمل: 18].

«تا آن‌گاه‌ که‌ به‌ وادی‌ مورچگان‌ رسیدند، مورچه‌ای‌ گفت‌» او ملکه‌ موران‌ بود که‌ گویی‌ با دیدن‌ لشکریان‌ سلیمان‌ ÷ که‌ به‌سوی‌ وادی‌ روی‌ آوردند، گریخت‌ و سایر مورچگان‌ را آگاه‌ کرد و نداکنان‌ خطاب‌ به‌ آنان‌ گفت: «ای‌ مورچگان‌! به‌درون‌ خانه‌هایتان‌ درآیید تا سلیمان‌ و لشکریانش‌ ـ ندیده‌ و ندانسته‌ ـ شما را درهم ‌نکوبند» با گامها و سمهای‌ چهارپایان‌ خود. مورچگان‌ به‌ صیغه‌ خطاب‌ عقلا موردخطاب‌ قرارگرفتند، بدین‌ سبب‌ که‌ آنها این‌ خطاب‌ را می‌فهمیدند. ملاحظه ‌می‌کنیم‌ که‌ ملکه‌ موران‌ قبل‌ از وقوع‌ این‌ واقعه، سلیمان‌ ÷ و لشکریانش‌ را معذور شناخت‌ و گفت: درحالی‌ آنها شما را درهم‌ خواهند کوفت‌ که‌ از وجود شما در این‌ وادی‌ آگاهی‌ ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم‌ نمی‌کوبند چراکه‌ به‌ معیارهای‌ حق‌ و عدل‌ پایبندند.

**﴿**فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ١٩**﴾** [النمل: 19].

«پس‌ سلیمان‌ از سخن‌ او دهان‌ به‌ خنده‌ گشود» تبسم: آغاز خنده‌ است‌. خنده‌ سلیمان‌ از روی‌ تعجب‌ از سخن‌ آن‌ مورچه‌ و فهم‌ زبان‌ وی‌ بود «و گفت: پروردگارا! به‌ من‌ الهام‌ کن‌» و توفیقم‌ ده‌ «تا نعمتی‌ را که‌ به‌ من‌ و پدر و مادرم‌ ارزانی‌ داشته‌ای ‌سپاس‌ بگزارم‌» زیرا نعمت‌ پدر و مادر نیز نعمت‌ به‌ خود انسان‌ است‌ بنابراین، نعمت‌های‌ ارزانی‌ شده‌ به‌ پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای‌ خدای‌ سبحان ‌شکرگزاری‌ کند «و این‌ که‌» توفیقم‌ ده‌ تا «کردار شایسته‌ای‌ انجام‌ دهم‌ که‌ آن‌ را بپسندی‌» از من‌ و به‌ آن‌ خشنود گردی‌ «و مرا به‌ رحمتت‌» نه‌ به‌ وسیله‌ اعمال‌ شایسته‌ام‌ «در زمره‌ بندگان‌ صالحت‌ درآور» نامم‌ را در جمله‌ نامهایشان‌ ثبت‌ کن‌ و مرا در زمره‌ آنان ‌به‌سوی‌ دار صالحان‌ که‌ همانا بهشت‌ است، محشور گردان‌. آری‌! همه‌ اینها را به‌ رحمتت‌ بر من‌ ارزانی‌ دار، نه‌ با عملم‌. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده ‌است: «هیچ‌ کس‌ جز به‌ رحمت‌ خداوند أ وارد بهشت‌ نمی‌شود».

**﴿**وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيۡرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلۡهُدۡهُدَ أَمۡ كَانَ مِنَ ٱلۡغَآئِبِينَ٢٠**﴾** [النمل: 20].

«و جویای‌ حال‌ پرندگان‌ شد» یعنی: سلیمان‌ ÷ حال‌ پرندگان‌ را بازجست‌ و از وضع‌ پرندگانی‌ که‌ غایب‌ بودند کسب‌ آگاهی‌ کرد. یادآور می‌شویم‌ که‌ پرندگان ‌وی‌ را در سفرش‌ همراهی‌ کرده‌ و او را در زیر سایه‌بانی‌ از بالهایشان‌ قرار می‌دادند «و گفت: مرا چه‌ شده‌ است‌ که‌ هدهد را نمی‌بینم‌» آیا چیزی‌ او را از دیدگان‌ من‌ پنهان‌ کرده، یا ندیدن‌ او علت‌ دیگری‌ دارد؟ سپس‌ وی‌ آگاه‌ شد که‌ هدهد غایب‌ است ‌پس‌ گفت: «یا این‌ که‌ از غایبان‌ است‌» یعنی: بلکه‌ او غایب‌ است‌.

مفسران‌ می‌گویند: سبب‌ جست‌وجوی‌ سلیمان‌ ÷ از هدهد این‌ بود که‌ هدهد مهندس‌ آب‌ بود و او را به‌ محل‌ وجود آب‌ در زیر زمین‌ راهنمایی‌ می‌کرد، بدین‌گونه‌ که‌ در محل‌ وجود آب‌ نوک‌ می‌زد، سپس‌ سلیمان‌ ÷ به‌وسیله‌ جن‌ و شیاطین‌ از آن‌ محل‌ آب‌ بیرون‌ می‌آورد همچنین‌ هدهد سلیمان‌ ÷ و لشکریانش‌ رابه‌ حد فاصل‌ میان‌ آب‌ نزدیک‌ و دور در اثنای‌ سیر در بیابانها نیز راهنمایی‌ می‌کرد.

قرطبی‌ می‌گوید: «این‌ آیه‌ دلیل‌ بر ضرورت‌ تفقد و پرس‌وجوی‌ امام‌ از احوال ‌رعیتش‌ و نگهبانی‌ و حراست‌ از آنان‌ است، بنگر به‌ سلیمان‌ ÷ که‌ حال‌ هدهد با آن‌جسم‌ کوچکش‌ بر وی‌ مخفی‌ نماند». خداوند أ ببخشاید بر عمربن‌الخطاب س که‌او نیز در این‌ امر با سلیمان‌ ÷ هم‌ سیرت‌ بود، آنجا که‌ فرمود: «اگر گرگ‌ برگوسفند لاغری‌ در ساحل‌ فرات‌ حمله‌ برد، بی‌گمان‌ عمر از آن‌ مورد بازپرسی‌ قرار خواهد گرفت‌».

**﴿**لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابٗا شَدِيدًا أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ أَوۡ لَيَأۡتِيَنِّي بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ٢١**﴾** [النمل: 21]**.**

سپس‌ سلیمان‌ ÷ افزود: «قطعا او را» یعنی‌ هدهد را «به‌ عذابی‌ سخت‌ عذاب ‌می‌کنم، یا سرش‌ را می‌برم‌» به‌قولی: مراد وی‌ از عذاب‌ سخت‌ این‌ بود که‌ پرهایش ‌را قطع‌ می‌کند. به‌قولی ‌دیگر: مراد وی‌ این‌ بود که‌ او را از خدمت‌ خویش‌ بازمی‌دارد. اقوال‌ دیگری‌ نیز در این‌ باره‌ نقل‌ شده‌ است‌ که‌ به‌ نظر می‌رسد، ریشه‌ همه ‌آنها روایات‌ اهل‌ کتاب‌ است‌. به‌ هر حال، قرآن‌ کریم‌ نوع‌ این‌ عذاب‌ را مشخص‌ نکرده‌ است‌ «یا باید حجتی‌ روشن‌ برای‌ من‌ بیاورد» بر این‌ که‌ او در غیبتش‌ عذر موجهی‌ داشته‌ است‌.

**﴿**فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۢ بِنَبَإٖ يَقِينٍ٢٢**﴾** [النمل: 22].

«پس‌ دیری‌ نپایید» هدهد در غیبت‌ خویش‌. به‌قولی‌ دیگر معنی‌ این‌ است: زمانی‌ اندک‌ بعد از پرس‌وجوی‌ سلیمان‌ ÷ از هدهد و تهدید آن‌ به‌ مجازات، هدهد آمد «و گفت‌» خطاب‌ به‌ سلیمان‌ ÷ «از چیزی‌ آگاهی‌ یافتم‌ که‌ تو از آن‌ آگاهی ‌نیافته‌ای‌» یعنی: چیزی‌ را دانسته‌ام‌ که‌ تو آن‌ را ندانسته‌ای‌ و هم‌اکنون‌ می‌خواهم ‌آن‌ را برایت‌ مطرح‌ کنم: «و برای‌ تو از سبا خبری‌ یقینی‌ آورده‌ام‌» سبا: نام‌ شهری ‌در یمن‌ است‌ که‌ بلقیس‌ ملکه‌ آن‌ بود. نبأ: خبری‌ مهم‌ و درخور اهمیت‌ است‌.

**﴿**إِنِّي وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ وَأُوتِيَتۡ مِن كُلِّ شَيۡءٖ وَلَهَا عَرۡشٌ عَظِيمٞ٢٣**﴾** [النمل: 23].

سپس‌ هدهد افزود: «من‌ زنی‌ را یافتم‌ که‌ بر آنان‌ فرمانروایی‌ می‌کند» او بلقیس ‌دختر شرحبیل‌ بود که‌ پدرش‌ جز وی‌ فرزندی‌ نداشت‌ و بعد از پدر پادشاهی‌ به‌ وی ‌رسید. شایان‌ ذکر است‌ که‌ پادشاهی‌ زنان‌ در میان‌ قدما عرف‌ معمولی‌ بوده‌ است‌ وهمچنین‌ است‌ در نزد برخی‌ از مسلمین‌ معاصر. اما حکم‌ آن‌ در شریعت‌ ما: ابن‌عباس‌ س در حدیث‌ شریف‌ روایت‌ می‌کند که‌ چون‌ این‌ خبر به‌ رسول‌ خدا ص رسید که‌ مردم‌ فارس‌ دختر کسرا را به‌ پادشاهی‌ برگزیده‌اند، فرمودند: «لن‌ يفلح ‌قوم‌ ولوا امرهم‌ امرأة». «هرگز قومی‌ كه‌ تولیت‌ امر (فرمانروایی) خویش‌ را به‌ زنی ‌سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». «و» آن‌ زن‌ «از همه‌ چیز داده‌ شده‌ است‌» یعنی: از همه‌ چیزهایی‌ که‌ در زمان‌ وی‌ مورد نیاز شاهان‌ بود، چون‌ ابزارها، وسایل‌ وتجهیزات‌ و سپاه‌ «و عرشی‌ بزرگ‌ داشت‌» عرش: یعنی‌ تخت‌ پادشاهی‌. به‌ قولی: تخت‌ وی‌ از طلا بود. ابن‌کثیر از علمای‌ تاریخ‌ نقل‌ می‌کند: «آن‌ تخت‌ بزرگ‌ در قصری‌ عظیم، استوار و بلند قرار داده‌ شده‌ بود که‌ سیصدوشصت‌ طاق‌ در طرف ‌شرقی‌ و سیصدوشصت‌ طاق‌ در طرف‌ غربی‌ خود داشت‌ و ساختمان‌ آن‌ طوری ‌بنا شده‌ بود که‌ خورشید هر روز از یک‌ طاق‌ بر آن‌ طلوع‌ و از طاق‌ مقابل‌ آن‌ غروب ‌می‌کرد و آنها صبح‌ و شام‌ برای‌ خورشید سجده‌ می‌کردند».

بدین‌ جهت‌ هدهد در ادامه‌ گزارش‌ خود افزود:

**﴿**وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ٢٤**﴾** [النمل: 24].

«و او و قومش‌ را چنین‌ یافتم‌ که‌ به‌جای‌ خدا، به‌ خورشید سجده‌ می‌کنند» یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی‌ که‌ با این‌ کار از عبادت‌ خدای‌ سبحان‌ کناره ‌گرفته‌اند. به‌ قولی: آنان‌ آتش‌پرست‌ بودند «و شیطان‌ اعمال‌شان‌ را» یعنی: پرستش‌ خورشید و سایر اعمال‌ کفری‌ را «برای‌شان‌ آراسته‌ است‌ و آنان‌ را از راه ‌باز داشته ‌است‌» یعنی: شیطان‌ آنان‌ را به‌سبب‌ این‌ آراستن‌ها، از راه‌ روشن‌ حق‌ که ‌همانا ایمان‌ به‌ یگانگی‌ خداوند أ است، باز داشته ‌است‌ «در نتیجه‌ آنان‌ راه‌ یافته ‌نبودند» در کار دین‌.

**﴿**أَلَّاۤ يَسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ٢٥**﴾** [النمل: 25].

«تا سجده‌ نکنند» تقدیر آیه‌ چنین‌ است: شیطان‌ این‌ کار و راه‌ و روش‌ باطلی‌ را که‌ در آن‌ قرار داشتند، برای‌شان‌ آراسته‌ بود تا سجده‌ نکنند «برای‌ خدایی‌که‌ نهان‌ را در آسمانها و زمین‌ بیرون‌ می‌آورد» یعنی: خدایی‌ که‌ آنچه‌ را در آسمانها و زمین ‌مخفی‌ است، آشکار می‌کند؛ مانند باران‌ را از آسمان‌ و رستنی‌ها را از زمین‌. به‌قولی: پنهانی‌های‌ زمین، گنج‌ها و رستنی‌های‌ آن‌ است‌. به‌قولی‌ دیگر؛ خبأ: به‌معنی‌ راز است‌ «و می‌داند آنچه‌ را که‌ پنهان‌ می‌دارید و آنچه‌ را آشکار می‌نمایید» یعنی: خدای‌ سبحان‌ امور نهانی‌ای‌ را که‌ در ضمیر عالم‌ انسانی‌ است، با علم‌ خویش، از آن‌ بیرون‌ می‌آورد چنان‌که‌ هر چیز دیگری‌ از امور پنهانی‌ آسمان‌ها و زمین‌ را که‌ بخواهد، بیرون‌ می‌آورد.

باید دانست‌ که‌ این‌ آیه، محل‌ سجده‌ تلاوت‌ است‌ و سجده‌ تلاوت‌ در آن ‌واجب‌ می‌باشد.

**﴿**ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ۩٢٦**﴾** [النمل: 26].

«الله‌ است‌ که‌ خدایی‌ جز او نیست، او پروردگار عرش‌ عظیم‌ است‌» هدهد از عرش‌ ـ مخصوصا ـ یاد کرد زیرا عرش‌ ـ چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ ـ بزرگترین‌ مخلوقات‌ خدای‌ ﻷ‌ است‌.

این‌ آیات‌ دلیل‌ برآن‌ است‌ که‌ هدهد، دعوتگر خیر و عبادت‌ خداوند أ به‌یگانگی‌ و سجده ‌کردن‌ برای‌ اوست‌ بدین‌ جهت‌ رسول‌ خدا ص در حدیث‌ شریف‌ ذیل‌که‌ ابوهریره‌ س آن‌ را روایت‌ کرده‌ است، از کشتن‌ آن‌ نهی‌ کردند: «نهي‌ النبي‌ صعن‌ قتل‌ أربع‌ من‌ الدواب: النملة والنحلة‌ والهدهد والصرد». «رسول‌ خدا ص از كشتن‌ چهار چیز از جانداران‌ نهی‌ كردند: مورچه، زنبورعسل، هدهد و شیر گنجشك‌».

**﴿**۞قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ٢٧**﴾** [النمل: 27].

«گفت‌» سلیمان‌ ÷ به‌ هدهد «به‌زودی‌ خواهیم‌ دید که‌ آیا راست‌ گفته‌ای‌» در این ‌اخباری‌ که‌ به‌ ما داده‌ای‌ «یا از دروغگویان‌ بوده‌ای‌» در اخبار خود تا خود را از چنگ‌ مجازات‌ ما برهانی‌.

این‌ آیه‌ ما را به‌ کاوش‌ و تحقیق‌ در اخبار، تلاش‌ برای‌ کشف‌ حقایق‌ و عدم‌ پذیرفتن‌ بدون‌ تحقیق‌ خبر مخبران‌ به‌صرف‌ اعتماد به‌ آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی‌که‌ به‌ وجهی‌ از وجوه‌ امکان‌ تحقیق‌ وجود داشته‌ باشد. همچنین‌ این‌ آیه‌ دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ بر زمامدار (امام‌) واجب‌ است‌ تا عذر رعیت‌ خویش‌ را بپذیرد. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «ليس‌ أحد أحب‌ إليه‌ العذر من‌ الله، من‌ أجل‌ ذلك ‌أنزل‌ الكتب‌ وأرسل‌ الرسل». «عذر نزد هیچ‌ كس‌ مانند خدای‌ ﻷ‌ دوست‌ داشته‌تر نیست‌ به‌ همین‌ جهت‌ بود كه‌ او كتاب‌ها را نازل‌ كرد و پیامبران‌ را فرستاد».

**﴿**ٱذۡهَب بِّكِتَٰبِي هَٰذَا فَأَلۡقِهۡ إِلَيۡهِمۡ ثُمَّ تَوَلَّ عَنۡهُمۡ فَٱنظُرۡ مَاذَا يَرۡجِعُونَ٢٨**﴾** [النمل: 28].

سپس‌ سلیمان‌ ÷ به‌ هدهد گفت: «این‌ نامه‌ مرا ببر و آن‌ را به‌سوی‌ آنها بیفگن‌» یعنی: به‌سوی‌ اهل‌ سباء «آن‌گاه‌ از آنان‌ روی‌ برتاب‌» یعنی: دور از آنان‌ در مکانی‌ که‌ سخنانشان‌ را بشنوی‌ درنگ‌ کن‌ تا آنچه‌ را که‌ می‌شنوی، به‌ من ‌بازآوری‌ «آن‌گاه‌ بنگر چه‌ باز می‌دهند» یعنی: به‌ سخنانی‌ که‌ در میان‌ خویش ‌ردوبدل‌ می‌کنند گوش‌ فراده‌ و خبر آن‌ را به‌ ما بیاور.

هدهد رفت‌ و نامه‌ سلیمان‌ ÷ را به‌سویشان‌ افگند و خود را به‌ کناری‌ کشید سپس‌ این‌ سخن‌ بلقیس‌ را شنید:

**﴿**قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ إِنِّيٓ أُلۡقِيَ إِلَيَّ كِتَٰبٞ كَرِيمٌ٢٩**﴾** [النمل: 29].

«گفت‌» بلقیس‌ ملکه‌ سبا «ای‌ بزرگان‌! نامه‌ای‌ ارجمند به‌سوی‌ من‌ افگنده ‌شده ‌است‌» بلقیس‌ نامه‌ سلیمان‌ ÷ را به‌ سه‌ دلیل‌ گرامی‌ و ارجمند دانست:

1. تا سلیمان‌ ÷ را بزرگ‌ بدارد.
2. نامه‌ سلیمان‌ ÷ دربرگیرنده‌ پیام‌ و کلامی‌ نیکو بود.
3. نامه‌ او مهر شده‌ بود. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «كرامة‌ الكتاب‌ ختمه». «كرامت‌ و بزرگی‌ نامه، در مهر كردن‌ آن‌ است‌». از این‌ جهت‌ رسول‌ خدا ص برای‌ خود خاتمی‌ ساخته‌ و بر نگین‌ آن‌ چنین‌ نقش‌ کرده‌ بودند: «لااله‌الاالله محمد رسول‌ الله».

**﴿**إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ٣٠ أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ٣١**﴾** [النمل: 30-31].

بلقیس‌ افزود: «که‌ این‌» نامه‌ «از سوی‌ سلیمان‌ است‌ و آن‌ به‌نام‌ خداوند بخشاینده ‌مهربان‌ است‌» یعنی: آن‌ نامه‌ با نام‌ خداوند أ آغاز گردیده‌ و بعد از (بسم‌ الله الرحمن‌ الرحیم‌) در آن‌ چنین‌ آمده‌است: «بر من‌ گردنکشی‌ نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان‌که‌ پادشاهان‌ ستمگر چنین‌ می‌کنند «و فرمانبردار نزد من‌ آیید» یعنی:فرمانبردار برای‌ دین‌ خدا أ، مؤمن‌ به‌ آنچه‌ که‌ من‌ با خود از رسالت‌ حق‌ آورده‌ام، نزد من‌ آیید.

علما گفته‌اند: هیچ‌کس‌ قبل‌ از سلیمان‌ ÷ (بسم‌الله الرحمن‌ الرحیم‌) را ننوشته ‌است‌. یادآور می‌شویم‌ که‌ (بسم‌الله الرحمن‌ الرحیم‌) که‌ در ابتدای‌ همه‌ سوره‌ها بجز سوره‌ «برائه‌» آمده‌ است، همین‌ یک‌ بار در میان‌ سوره‌ای‌ از قرآن‌ نازل‌ شده ‌است‌.

از شناخت‌ مضمون‌ نامه‌ سلیمان‌ ÷، ادبی‌ از آداب‌ حکومت‌ را در می‌یابیم‌ و آن‌ رعایت‌ اختصار در مراسلات‌ خارجی‌ همراه‌ با توضیح‌ مطلب‌ است‌.

**﴿**قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَفۡتُونِي فِيٓ أَمۡرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمۡرًا حَتَّىٰ تَشۡهَدُونِ٣٢**﴾** [النمل: 32].

«گفت‌» ملکه‌ سبا «ای‌ بزرگان‌! در کارم‌ به‌ من‌ نظر دهید» یعنی: ای‌ اشراف‌ قوم‌ و ای‌ سران‌ کشور! راهنمائی‌ام‌ کنید و راه‌ صواب‌ را در این‌ کار به‌ من‌ بنمایانید، به‌من‌ نظری‌ بدهید که‌ مبتنی‌ بر حزم‌ و حکمت‌ و دوراندیشی‌ باشد «من‌ هیچ‌کاری‌ را فیصله‌ نداده‌ام‌ مگر این‌ که‌ شما در آن‌ حاضر و ناظر بوده‌اید» یعنی: من‌ تا به‌ حال‌ هیچ‌کاری‌ را بی‌حضور و رأی‌ شما به‌ قطعیت‌ و فیصله‌ نهایی‌ نرسانده‌ام‌.

سرانجام‌ بلقیس‌ در این‌ مشاوره‌ کامیاب‌ شد زیرا بزرگان‌ ملت، کار را به‌ رأی‌ و نظر خود وی‌ واگذاشتند:

**﴿**قَالُواْ نَحۡنُ أُوْلُواْ قُوَّةٖ وَأُوْلُواْ بَأۡسٖ شَدِيدٖ وَٱلۡأَمۡرُ إِلَيۡكِ فَٱنظُرِي مَاذَا تَأۡمُرِينَ٣٣**﴾** [النمل: 33]**.**

«گفتند» بزرگان‌ ملت‌ و نمایندگان‌ مجلس‌ شورا در پاسخ‌ بلقیس‌؛ «ما دارای‌ قوت‌ و شوکت‌ هستیم‌» هم‌ در عده‌ و هم‌ در عده‌ «و ما رزم‌آوران‌ سهمگینی ‌هستیم‌» یعنی: ما سخت‌ جنگ‌آور هستیم‌ و از چنان‌ شجاعت‌ و غیرتی ‌برخورداریم‌ که‌ از خود و سرزمین‌ و مملکت‌ خویش‌ دفاع‌ کنیم‌ «ولی‌ اختیار کار با توست‌» یعنی: کار موکول‌ به‌ رأی‌ و نظر خود توست‌ «پس‌ بنگر چه‌ فرمان‌می‌دهی‌» یعنی: تأمل‌ کن‌ که‌ ما را به‌ چه‌ چیز فرمان‌ می‌دهی‌؟ زیرا ما شنوا و مطیع ‌امر تو هستیم‌.

**﴿**قَالَتۡ إِنَّ ٱلۡمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهۡلِهَآ أَذِلَّةٗۚ وَكَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ٣٤**﴾** [النمل: 34].

«گفت‌» ملکه‌ سبا به‌ سران‌ قومش‌ «پادشاهان‌ چون‌» با زور و غلبه‌ «به‌ شهری ‌درآیند، آن‌ را ویران‌ می‌سازند» یعنی: ساختمان‌های‌ آن‌ را ویران‌ کرده، اموال‌ آن‌ رابه‌ تباهی‌ می‌کشند و جمع‌ اهالی‌ آن‌ را پراکنده‌ می‌سازند «و عزیزترین‌های ‌مردمانش‌ را خوارترین‌ها می‌گردانند» یعنی: اشراف‌ آن‌ را به‌ حقارت‌ و دونی ‌می‌کشانند و این‌ کار را بدان‌ جهت‌ می‌کنند تا فرمانروایی‌ برای‌ آنها پایدار و مسلم ‌شود، جای‌ پای‌ آنها در آن‌ سرزمین‌ محکم‌ و هیبت‌ آنها در دلهای‌ مردم‌ پابرجا گردد. آن‌گاه‌ خدای‌ ﻷ‌ بلقیس‌ را در این‌ سخنش‌ تصدیق‌ کرد و فرمود: «واین‌گونه‌ عمل‌ می‌کنند» اما به‌قولی: این‌ جمله‌ نیز حکایت‌ از ادامه‌ سخن‌ بلقیس ‌است‌.

ملاحظه‌ می‌شود که‌ چون‌ بلقیس‌ تمایل‌ آنان‌ را به‌ مصالحه‌ احساس‌ کرد، به‌ صلح ‌گرایید زیرا جنگ، فرجامی‌ نامیمون‌ دارد.

**﴿**وَإِنِّي مُرۡسِلَةٌ إِلَيۡهِم بِهَدِيَّةٖ فَنَاظِرَةُۢ بِمَ يَرۡجِعُ ٱلۡمُرۡسَلُونَ٣٥**﴾** [النمل: 35].

سپس‌ ملکه‌ سبا افزود: «و» اینک‌ «من‌ هدیه‌ای‌ به‌سویشان‌ می‌فرستم‌» پس‌ اگر سلیمان‌ پادشاه‌ باشد، او را به‌ این‌ هدیه‌ راضی‌ گردانیده‌ و از تهاجم‌ وی‌ در امان ‌می‌مانیم‌ ولی‌ اگر پیامبر باشد، این‌ هدیه‌ او را راضی‌ نمی‌سازد زیرا هدف‌ نهایی‌ ومقصد اصلی‌ او دعوت‌ به‌سوی‌ دین‌ خویش‌ است‌ در آن‌ صورت‌، از ما جز با اجابت‌ دعوت، گردن‌ نهادن‌ به‌ دین‌ و پیمودن‌ راه‌ و روش‌ خویش، راضی‌ نمی‌شود و از این‌روی‌ گفت: «و می‌نگرم‌ که‌ فرستادگان‌ من‌ چه‌ پاسخی‌ بازمی‌آورند» آن‌گاه‌ به‌تبع‌ آنچه‌ که‌ فرستادگان‌ من‌ از قبول‌ یا رد هدیه‌ از سوی‌ سلیمان‌ ÷ باز آوردند، در این‌ موضوع‌ تدبیری‌ می‌اندیشم‌ و به‌ مقتضای‌ آن‌ عمل‌ می‌کنم‌. در حدیث‌ شریف ‌آمده‌ است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا یذهب‌ الغل‌ عنكم». «هدیه‌ مبادله‌ كنید كه‌ سبب‌ محبت‌ میان‌ شما می‌شود و مصافحه‌ كنید، كه‌ مصافحه‌ كدورت‌ و كینه‌ را از شما دور می‌گرداند».

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح‌ آن‌ است‌ که‌ بلقیس‌ ظرفی‌ از طلا را به‌ سلیمان‌ ÷ هدیه ‌فرستاد».

شکی‌ نیست‌ که‌ فکر ارسال‌ هدیه، فکر سیاسی‌ ممتازی‌ است‌ زیرا از خلال‌ آن ‌می‌توان‌ موقعیت‌ طرف‌ را به‌ درستی‌ ارزیابی‌ کرد، همان‌ گونه‌ که‌ هدیه‌ در تعدیل‌ تصمیم‌های‌ طرف‌ نیز مؤثر است، چنانچه‌ طرف‌ از علاقه‌مندان‌ به‌ دنیا باشد اما وضع‌ سلیمان‌ ÷ این‌ چنین‌ نبود:

**﴿**فَلَمَّا جَآءَ سُلَيۡمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٖ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيۡرٞ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُمۚ بَلۡ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمۡ تَفۡرَحُونَ٣٦**﴾** [النمل: 36].

«پس‌ چون‌» پیک‌ بلقیس‌ همراه‌ با هدیه‌ «به‌نزد سلیمان‌ آمد، سلیمان‌ به‌ او گفت: آیا مرا به‌ مالی‌ کمک‌ می‌دهید» و توقع‌ دارید که‌ شما را در قبال‌ آن‌ بر شرک‌ و حاکمیت‌ ناروایتان‌ واگذارم‌ در حالی‌ که‌ خدای‌ ﻷ‌ به‌ من‌ این‌ همه‌ سلطه‌ و مال‌ و مکنت‌ و خدم‌ و حشم‌ از جن‌ و انس‌ و طیور و غیره‌ بخشیده‌ است‌؟ «بدانید که‌آنچه‌ خدا به‌ من‌ بخشیده‌ است‌» از نبوت، فرمانروایی‌ای‌ عظیم‌ و اموالی‌ بسیار «بهتراست‌ از آنچه‌ به‌ شما داده‌ است‌» از مال‌ و مکنتی‌ که‌ این‌ هدیه‌ نیز از آن‌ جمله‌ است ‌«بلکه‌ این‌ شما هستید که‌ به‌ هدیه‌ خود شادمان‌ می‌شوید» اما من‌ به‌ آن‌ دلخوش ‌نمی‌شوم‌ و به‌ مال‌ دنیا نیازی‌ ندارم‌ لذا از شما جز گردن‌ نهادن‌ به‌ دین‌ حق، یا جنگ‌و شمشیر چیز دیگری‌ را نمی‌پذیرم‌.

دلیل‌ این‌ که‌ سلیمان‌ ÷ هدیه‌ را نپذیرفت‌ این‌ بود که‌ آن‌ هدیه، در واقع‌ رشوه‌ بود. در سیرت‌ رسول‌ خدا ص آمده‌ است‌ که‌ ایشان‌ هدیه‌ را می‌پذیرفتند اما صدقه‌ را نمی‌پذیرفتند.

**﴿**ٱرۡجِعۡ إِلَيۡهِمۡ فَلَنَأۡتِيَنَّهُم بِجُنُودٖ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخۡرِجَنَّهُم مِّنۡهَآ أَذِلَّةٗ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ٣٧**﴾** [النمل: 37].

سپس‌ سلیمان‌ ÷ به‌ پیک‌ بلقیس‌ گفت: «به‌سوی‌ آنان‌» یعنی: به‌سوی‌ بلقیس‌ و قوم‌ وی‌ «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان‌ لشکری‌ می‌آوریم‌ که‌ تاب‌ پایداری ‌در برابر آن‌ را ندارند» تا از خود در مقابل‌ آن‌ دفاع‌ کرده‌ و از ملک‌ و فرمانروایی ‌خویش‌ حراست‌ نمایند «و بی‌گمان‌ آنها را از آنجا بیرون‌ خواهیم‌ راند» یعنی: ازسرزمینشان‌ «به‌ خواری‌ و زبونی‌» بعد از آن‌که‌ عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری‌ و زبونی‌ است‌. به‌قولی: صغار در اینجا به‌معنای‌ اسارت‌ و بردگی‌ است‌.

**﴿**قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ٣٨**﴾** [النمل: 38].

«گفت‌» سلیمان‌ ÷ «ای‌ سران‌» کشورم‌ «کدام‌یک‌ از شما تخت‌ او را برای‌ من ‌می‌آورد» یعنی: تخت‌ بلقیس‌ را که‌ وصف‌ بزرگی‌ آن‌ گذشت‌ «پیش‌ از آن‌که‌ آنان‌ از در تسلیم‌ نزد من‌ آیند؟» سلیمان‌ ÷ با وحی‌ الهی‌ خبر یافت‌ که‌ آنان‌ تسلیم ‌می‌شوند. یا این‌ برداشت‌ و استنباط وی‌ بود، به‌سبب‌ شناختی‌ که‌ از اوضاع ‌داشت‌. به‌ قولی: سلیمان‌ ÷ خواست‌ تا تخت‌ بلقیس‌ را بدون‌ فرستادن‌ لشکر و سپاهی‌ بیاورد تا به‌ وی‌ قدرت‌ خویش‌ را که‌ از نزد خدای‌ ﻷ‌ است‌ بنمایاند و آن‌ را برهانی‌ بر نبوت‌ خویش‌ قرار دهد.

**﴿**قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ٣٩**﴾** [النمل: 39].

«عفریتی‌ از جن‌ گفت: من‌ آن‌ را پیش‌ از آن‌که‌ از مجلس‌ خود برخیزی‌ برایت ‌می‌آورم‌» یعنی: از آن‌ مجلسی‌ که‌ سلیمان‌ ÷ برای‌ حکومت ‌کردن‌ میان‌ مردم‌ در آن ‌می‌نشست‌. سدی‌ می‌گوید: «سلیمان‌ ÷ از آغاز روز تا هنگام‌ زوال‌ خورشید برای ‌قضاوت‌ و حکومت‌ میان‌ مردم‌ می‌نشست‌». «و من‌ بر این‌ کار توانا و امین ‌هستم‌» ابن‌عباس‌ س در تفسیر آن‌ می‌گوید: «یعنی‌ من‌ بر حمل‌ کردن‌ و برداشتن ‌تخت‌ بلقیس، توانا و برآنچه‌ که‌ در آن‌ از جواهر و غیره‌ وجود دارد، امین‌ و مورد اعتماد هستم‌».

**﴿**قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ٤٠**﴾** [النمل: 40].

«کسی‌ که‌ نزدش‌ از کتاب‌ الهی‌ دانشی‌ بود، گفت‌» بیشتر مفسران‌ برآنند که‌ اسم‌ این ‌کسی‌ که‌ بهره‌ای‌ از علم‌ کتاب‌ الهی‌ داشت، آصف‌بن‌برخیا از بنی‌اسرائیل‌ بود، که‌ در حکومت‌ سلیمان‌ ÷ سمت‌ وزارت‌ داشت‌ و اسم‌ اعظم‌ الهی‌ را می‌دانست، اسم‌ اعظمی‌ که‌ هرگاه‌ حق‌ تعالی‌ به‌ آن‌ مورد درخواست‌ قرار گیرد، اجابت‌ می‌کند. ابن‌کثیر از زهری‌ نقل‌ می‌کند که‌ آصف ‌بن ‌برخیا ÷ گفت: «يا إلهنا وإله‌ كل‌ شي‌ء إلهاً واحداً لا إله‌ إلا أنت‌ ائتني‌ بعرشها». «ای‌ خدای‌ ما و خدای‌ همه‌ چیز، خدای‌ یگانه‌ای‌که‌ هیچ‌ معبودی‌ جز تو نیست، تخت‌ او را نزد من‌ بیاور». پس‌ در دم‌ تخت‌ بلقیس ‌روبه‌روی‌ وی‌ حاضر آورده‌ شد. به‌قولی: مراد از «کسی‌ که‌ نزدش‌ از کتاب‌ الهی ‌دانشی‌ بود» خود سلیمان‌ ÷ است‌. به ‌هر حال، این‌ عالم‌ به‌ کتاب‌ الهی‌ گفت: «من ‌آن‌ را پیش‌ از آن‌که‌ چشم‌ خود را برهم‌ زنی‌ نزدت‌ می‌آورم‌» گویی‌ سلیمان‌ ÷ سخن‌ عفریت‌ را در آوردن‌ تخت‌ بلقیس‌ قبل‌ از برخاستن‌ از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن‌ آن‌ در زمانی‌ سریعتر از آن‌ شد لذا آصف، یا خود سلیمان‌ ÷ برای‌ کوچک ‌شمردن‌ و تحقیر توانایی‌ عفریت‌ گفت: من‌ قبل‌ از آن‌که‌ چشمت‌ را برهم‌ زنی، آن‌ را به‌نزدت‌ می‌آورم‌. معنای‌ «طرف‌» گشودن‌ پلک‌ها برای‌ نگریستن‌ ومراد از «یرتد»، به‌هم‌آوردن‌ دوباره‌ پلکهاست‌ چنان‌که‌ به‌ دوست‌ خود می‌گویی: این‌ کار را باید در یک‌ چشم‌ به‌هم‌زدن‌ انجام‌ دهی‌.

«پس‌ چون‌ آن‌ را نزد خود مستقر یافت‌» یعنی: سلیمان‌ ÷ به‌ آصف‌ اجازه‌ داد که‌ تخت‌ را حاضر گرداند آن‌گاه‌ آصف‌ دعا کرد و تخت‌ حاضر آورده‌ شد و چون‌ سلیمان‌ ÷ تخت‌ را نزد خویش‌ حاضر دید «گفت: این‌ از فضل‌ پروردگار من‌ است‌ تا مرا بیازماید که‌ آیا شکر می‌گزارم‌ یا این‌ که‌ کفران‌ می‌کنم‌» آیا حق‌ تعالی‌ را در برابر این نعمت‌ها شکر می‌گزارم‌ و به‌ فضل‌ و نعمت‌ وی‌ اعتراف‌ می‌نمایم، یا این‌ که‌ او را ناسپاسی‌ می‌کنم‌ و شکر نعمت‌ وی‌ را فرومی‌گذارم‌ «و هرکس شکر ورزد، جز این ‌نیست‌ که‌ به‌سود خویش‌ شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب‌ حفظ نعمت‌ موجود و صید نعمت‌ مفقود است‌ «و هرکس کفران‌ کند، بداند که‌ پروردگارم‌ بی‌نیاز» است‌ از شکرگزاری‌ وی‌ «کریم‌ است‌» و بخشنده‌؛ با نعمت ‌دادن‌ به‌ ناسپاسان‌.

**﴿**قَالَ نَكِّرُواْ لَهَا عَرۡشَهَا نَنظُرۡ أَتَهۡتَدِيٓ أَمۡ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهۡتَدُونَ٤١**﴾** [النمل: 41].

«سلیمان‌ گفت: تختش‌ را در دیدش‌ ناشناس‌ گردانید» یعنی: تخت‌ ملکه‌ بلقیس‌ را برایش‌ به‌حالی‌ دگرگون‌ سازید که‌ چون‌ آن‌ را می‌بیند، بازنشناسد. روایت‌ شده‌است‌ که: آنان‌ تخت‌ بلقیس‌ را با کم‌ کردن‌ چیزهایی‌ از آن‌ و افزودن‌ چیزهایی ‌دیگر بر آن، دگرگون‌ کردند. به‌قولی‌ علت‌ این‌ دستور سلیمان‌ ÷ این‌ بود که‌ مأموران‌ وی‌ برایش‌ گفتند: در عقل‌ بلقیس‌ نارسایی‌ای‌ است‌ پس‌ سلیمان‌ ÷ خواست‌ تا با این‌ کار، بلقیس‌ را از نظر فراست‌ عقلی‌ بیازماید و بدین‌ جهت‌ گفت: «تا بنگریم‌ که‌ آیا پی‌ می‌برد» به‌ شناخت‌ تخت‌ خویش، یا: آیا راه‌ می‌برد به‌سوی‌ ایمان‌ به‌ خدا أ «یا از آنان‌ می‌شود که‌ راه‌ نمی‌یابند» به‌سوی‌ این‌ امر.

**﴿**فَلَمَّا جَآءَتۡ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرۡشُكِۖ قَالَتۡ كَأَنَّهُۥ هُوَۚ وَأُوتِينَا ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهَا وَكُنَّا مُسۡلِمِينَ٤٢**﴾** [النمل: 42].

«پس‌ چون‌ آمد» بلقیس‌ نزد سلیمان‌ ÷ «گفته‌ شد» به‌ او و گوینده‌ خود سلیمان‌ ÷ یا غیر وی‌ به‌دستور او بود: «آیا تخت‌ تو همین‌ گونه‌ است‌؟ گفت: گویا این ‌همان‌ است‌» بلقیس‌ تعبیری‌ را به‌کار برد که‌ حاکی‌ از تردد وی‌ در میان‌ شناختن‌ وناشاختن‌ آن‌ بود، که‌ این‌ خود نشانه‌ ذکاوت‌ و تیزهوشی‌ بالای‌ وی‌ است‌ زیرا او سؤال‌ تشبیه‌ آلود آنان‌ را با جوابی‌ تشبیه‌ گونه‌ پاسخ‌ داد که‌ نه‌ از آن، جواب‌ مثبت ‌کامل‌ بر می‌آمد و نه‌ جواب‌ منفی‌. عکرمه‌ می‌گوید: «بلقیس‌ زنی‌ حکیم‌ و فرزانه ‌بود پس‌ با خود گفت: اگر بگویم‌؛ این‌ همان‌ تخت‌ من‌ است، می‌ترسم‌ که‌ دروغگو شوم‌ و اگر بگویم‌ نه‌! این‌ تخت‌ من‌ نیست، باز هم‌ بیم‌ آن‌ است‌ که‌ دروغگو شوم ‌لذا راهی‌ میانه‌ را که‌ برای‌ هر دو معنی‌ محمل‌ داشت، در پیش‌ گرفت‌ و گفت: گویی‌ این‌ همان‌ است‌». «و پیش‌ از این، به‌ ما علم‌ داده‌ شده‌ و ما فرمانبردار بوده‌ایم‌» به‌ قولی: این‌ جمله‌ از سخن‌ سلیمان‌ ÷ است‌. یعنی: پیش‌ از بلقیس‌ از سوی‌ خداوند أ علم‌ داده‌ شده‌ و برای‌ خداوند أ از در اطاعت‌ درآمده‌ بودیم‌. یا معنی‌ این‌ است: پیش‌ از این‌ به‌ مسلمان‌ شدن‌ بلقیس‌ و آمدن‌ وی‌ به‌ رضا و رغبت، آگاه‌ ساخته‌ شده‌ایم‌. به‌ قولی‌ دیگر: این‌ سخن‌ از قوم‌ سلیمان‌ ÷ و پیروان‌ وی‌ بود.

**﴿**وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعۡبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ إِنَّهَا كَانَتۡ مِن قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ٤٣**﴾** [النمل: 43]**.**

«و آنچه‌ که‌ به‌جای‌ خداوند پرستش‌ می‌کرد، او را باز داشته‌ بود» یعنی: بلقیس‌ را تعلق‌ خاطر و دل‌مشغولی‌ وی‌ به‌ پرستش‌ خورشید که‌ بر آن‌ تربیت‌ و رشد یافته‌ بود،از ایمان‌ به‌ حق‌ باز داشته‌ بود «و او از جمله‌ گروه‌ کافران‌ بود» این‌ آیه‌ نیز از ادامه‌ سخن‌ سلیمان‌ ÷، یا از کلام‌ خدای‌ سبحان‌ است‌.

**﴿**قِيلَ لَهَا ٱدۡخُلِي ٱلصَّرۡحَۖ فَلَمَّا رَأَتۡهُ حَسِبَتۡهُ لُجَّةٗ وَكَشَفَتۡ عَن سَاقَيۡهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ صَرۡحٞ مُّمَرَّدٞ مِّن قَوَارِيرَۗ قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٤٤**﴾** [النمل: 44]**.**

گویی‌ دیدن‌ تخت‌ دگرگون‌ شده‌ بلقیس‌ فقط برای‌ ایمان ‌آوردن‌ وی‌ کافی‌ نبود زیرا او به‌ پرستش‌ خورشید سخت‌ تعلق‌ خاطر داشت‌ بدین‌ جهت‌ سلیمان‌ ÷ او را در وضعیت‌ روانی‌ دیگری‌ قرار داد: «به‌ آن‌ زن‌ گفته‌ شد: به‌ صرح‌ وارد شو» صرح: کاخ‌ پادشاهی‌ است‌. ابن‌قتیبه‌ می‌گوید: صرح‌ تخته‌هایی‌ بود که‌ برای‌ بلقیس‌ از آبگینه‌ سپید ساختند و در زیر آن‌ آب‌ و ماهی‌ را روان‌ کردند «و چون‌ آن‌ را دید، پنداشت‌ که‌ برکه‌ آبی‌ است‌» لجه: آب‌ بسیار است‌ «و» بدین‌ جهت‌ «از ساق‌هایش ‌لباس‌ را بالا زد» تا به‌ پندار خود به‌ آب‌ فرو رود و وقتی‌ او چنین‌ کرد: «گفت‌» سلیمان‌ «این‌ قصری‌ صاف‌ و صیقلی‌ از آبگینه‌هاست‌» و آب‌ نیست‌. ممرد: تراشیده، صیقل‌ داده‌ شده‌ و بالا بلند. در اینجا بود که‌ بلقیس‌ به‌ حق‌ اذعان‌ کرد و تسلیم‌ شد: «گفت: پروردگارا! من‌ بر خود ستم‌ کردم‌» با پرستش‌ غیر تو «و اینک‌ با سلیمان‌» در گردن ‌نهادن‌ به‌ دین‌ حق‌ «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم‌ شدم‌».

از داستان‌ بلقیس‌ چنین‌ بر می‌آید که‌ او در میان‌ ملتی‌ فرمانروایی‌ می‌کرد که‌ دارای‌ مدنیتی‌ ریشه‌دار و بزرگ‌ بودند پس‌ سلیمان‌ ÷ با نشان‌ دادن‌ مدنیتی‌ ریشه‌دارتر و بزرگتر به‌ وی، او را متحیر و بهت‌زده‌ کرد، هم‌ از این‌ روی‌ بود که‌ بلقیس‌ گردن‌ نهاد و تسلیم‌ شد. البته‌ این‌ امر به‌ ما می‌آموزد که‌ مدنیت‌ راستین ‌اسلامی‌ آنچنان‌ مدنیت‌ پرهیمنه‌ و با ابهتی‌ است‌ که‌ تمدنهای‌ دیگر را از نظر روانی‌ منفعل‌ و فرومانده‌ گرداند.

ابن‌ابی‌شیبه‌ و ابن‌ابی‌حاتم‌ از ابن‌عباس‌ س در روایتی‌ طولانی‌ نقل‌ کرده‌اند که ‌فرمود: «سلیمان‌ ÷ بعد از آن‌ با بلقیس‌ ازدواج‌ کرد». اما ابن‌کثیر این‌ روایت‌ را جدا منکر دانسته‌ و استناد آن‌ را به‌ ابن‌عباس‌ س رد کرده‌ است‌. قول‌ راجح‌ نیز این ‌است‌ که‌ ازدواج‌ سلیمان‌ ÷ با بلقیس، از اخبار اهل‌ کتاب‌ می‌باشد که‌ نه‌ تصدیق‌ می‌شود و نه‌ تکذیب‌.

**﴿**وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمۡ فَرِيقَانِ يَخۡتَصِمُونَ٤٥**﴾** [النمل: 45].

اینک‌ داستان‌ دیگری‌ بیان‌ می‌شود: «و به‌ راستی‌ به‌سوی‌ قوم‌ ثمود برادرشان ‌صالح‌ را فرستادیم‌ که: خداوند را بپرستید» یعنی: او را با دعوت‌ و پیام‌ پرستش‌ خداوند أ فرستادیم‌ «پس‌ بناگاه‌ آنان‌ به‌ دو گروه‌ ستیزه‌گر و متخاصم‌ تقسیم‌ شدند» که‌ آن‌ دو گروه، مؤمنان‌ و کافران‌ بودند و هر گروهی‌ با تکیه‌ بر راه‌ و روش ‌خود، با گروه‌ دیگر ستیزه‌ کرده‌ و ادعا می‌کرد که‌ حق‌ با وی‌ است‌. به‌قولی: خصومت‌ و ستیزه‌ میان‌ دو گروه، درباره‌ صالح‌ ÷ بود که‌ آیا او پیامبر مرسل‌ است ‌یا خیر؟.

**﴿**قَالَ يَٰقَوۡمِ لِمَ تَسۡتَعۡجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِۖ لَوۡلَا تَسۡتَغۡفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٤٦**﴾** [النمل: 46].

«صالح‌ گفت: ای‌ قوم‌ من، چرا سیئه‌ را پیش‌ از حسنه‌» یعنی: عذاب‌ را پیش‌ از رحمت‌ «به‌ شتاب‌ می‌طلبید» یعنی: چرا ایمانی‌ را که‌ جلب‌کننده‌ پاداش‌ و نیکی‌ است‌ به‌ تأخیر می‌اندازید و کفری‌ را که‌ جلب‌کننده‌ عذاب‌ است، جلو می‌افگنید؟ زیرا آنان‌ از فرط کفر و عناد می‌گفتند: ای‌ صالح‌! منتظر چه‌ هستی‌؟ عذابی‌ را که‌وعده‌ می‌دهی‌ برای‌ ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش‌ نمی‌خواهید» و به‌سوی‌ او از شرک‌ توبه‌کار نمی‌شوید، قبل‌ از آن‌که‌ عذابش‌ بر شما فرود آید؟ «باشد که‌ مورد رحمت‌ قرار گیرید» و گرفتار عذاب‌ نشوید.

**﴿**قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمۡ عِندَ ٱللَّهِۖ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تُفۡتَنُونَ٤٧**﴾** [النمل: 47].

«گفتند: ما به‌ تو و همراهانت‌» از کسانی‌ که‌ دعوتت‌ را اجابت‌ گفته‌ و به‌ دینت ‌درآمده‌اند «شگون‌ بد زده‌ایم‌» و شما را شوم‌ و نامیمون‌ می‌دانیم‌. نقل‌ است‌ که‌ به ‌آنان‌ قحطی‌ای‌ رسید پس‌ به‌ صالح‌ ÷ شگون‌ بد زده‌ و گفتند: این‌ از شومی‌ توست ‌«گفت‌» صالح‌ ÷ به‌ آنان: «شگون‌ بدتان‌ نزد خداوند است‌» یعنی: این‌ قحطی ‌به ‌سبب‌ فال‌ بدی‌ که‌ آن‌ را شوم‌ می‌پندارید نیست‌ بلکه‌ سبب‌ آن‌ نزد خداوند أ است‌ زیرا خیر و شر همه‌ از نزد او به‌سوی‌ شما می‌آید و این‌ قدر و قسمت‌ اوست‌که‌ به‌ شما می‌رسد چرا که‌ تمام‌ امورتان‌ به‌دست‌ بلا کیف‌ اوست، هر چه‌ بخواهد انجام‌ می‌دهد و پرندگان‌ که‌ آنها را وسیله‌ فال‌ بد خود می‌پندارید، به‌ خیر و شر شما علم‌ و آگاهی‌ای‌ ندارند «بلکه‌ شما مردمی‌ هستید که‌ آزموده‌ می‌شوید» و مورد امتحان‌ خداوند أ قرار گرفته‌اید. به‌قولی‌ معنی این‌ است: شیطان‌ شما را با این‌ فال ‌بد زدنتان، یا به‌ آنچه‌ که‌ به‌خاطر آن‌ فال‌ بد می‌زنید، در فتنه‌ می‌افگند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد از این‌ فرموده‌ خداوند: (تفتنون‌) این‌ است: شما در گمراهی‌ خود به‌ استدراج‌ می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

**﴿**وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡطٖ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ٤٨**﴾** [النمل: 48].

«و در آن‌ شهر» که‌ شهر «حجر» بود و صالح‌ ÷ در آن‌ می‌زیست‌ «نه‌ رهط بودند» یعنی: نه‌ مرد از فرزندان‌ سران‌ و اشراف‌ قوم‌ بودند که‌ با شخصی‌ به‌ نام‌ «قدار» که‌ شتر صالح‌ ÷ را پی‌ کرد، یار و همدست‌ شده‌ بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است‌. «که‌ در زمین‌ فساد می‌کردند و هیچ‌ کار شایسته‌ای ‌نمی‌کردند» یعنی: شأن‌ و شیوه‌ و کردار آن‌ نه‌ مرد چنان‌ فسادافگنی‌ای‌ در زمین‌ بود که‌ هیچ‌ صلاح‌ و اصلاحی‌ با آن‌ متصور نیست‌.

**﴿**قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ٤٩**﴾** [النمل: 49].

«گفتند: به‌ خدا هم‌ قسم‌ شوید» یعنی: آن‌ نه‌ مرد جفاجو به‌ همدیگر گفتند؛ بیایید که‌ هریک‌ از ما با دیگری‌ سوگند بخوریم‌ «که‌ بر او و خانواده‌اش‌ شبیخون ‌بزنیم‌» یعنی: شب‌هنگام‌ بر سر صالح‌ ÷ یورش‌ آوریم‌ و او و خانواده‌اش‌ را به‌ قتل‌ رسانیم‌ «آن‌گاه‌ به‌ ولی‌ او» یعنی: به‌ سرپرست‌ و قبیله‌ نزدیک‌ او که‌ خونخواه‌ و وارثانش‌ می‌باشد «بگوییم‌ که: ما در کشتار خانواده‌اش‌ حاضر نبوده‌ایم‌» تا این‌ گمان ‌را در آنان‌ بیفگنیم‌ که‌ نه‌ او را کشته‌ایم‌ و نه‌ در هنگام‌ کشتار وی‌ حاضر بوده‌ایم‌ «و ما قطعا راستگوییم‌» در این‌ سخنمان‌ که‌ به ‌هنگام‌ کشتار خانواده‌اش‌ حاضر نبوده‌ایم‌. زیرا اگر او را در تاریکی‌ شب‌ می‌کشتند، او را در آن‌ حال‌ نمی‌دیدند لذا ظاهرا در این‌ سخن‌شان‌ راستگو بودند.

**﴿**وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ٥٠**﴾** [النمل: 50].

«و مکری‌» سخت‌ و نیرنگی‌ بزرگ‌ «ورزیدند» با این‌ توطئه‌ای‌ که‌ سنجیدند و با این‌ طرحی‌ که‌ تدارک‌ دیدند «و ما نیز مکری‌ در میان‌ آوردیم‌» یعنی: آنان‌ را در برابر مکرشان‌ مجازات‌ کرده‌ و به‌ هلاکتشان‌ رسانیدیم‌ «درحالی‌که‌ آنان ‌درنمی‌یافتند» مکر خدا أ را و به‌ آن‌ پی‌ نمی‌بردند.

محمدبن‌ اسحاق‌ در تفسیر آیه‌ می‌گوید: «آن‌ نه‌ تن‌ بعد از آن‌که‌ شتر را پی‌ کردند، به‌ یک‌دیگر گفتند: بیاییم‌ که‌ صالح‌ را نیز به‌ قتل‌ برسانیم‌ زیرا اگر او در دعوتش‌ راستگو باشد، قبل‌ از خود به‌ هلاکتش‌ رسانیده‌ایم‌ و اگر هم‌ در دعوتش ‌دروغگو باشد، او را به‌ شترش‌ ملحق‌ کرده‌ایم‌. پس‌ شب‌هنگام‌ آمدند تا بر او وخانواده‌اش‌ شبیخون‌ زنند اما فرشتگان‌ آنها را سنگباران‌ کردند. آن‌گاه‌ اولیای‌شان ‌به‌ صالح‌ ÷ گفتند: تو آنان‌ را به‌قتل‌ رسانیده‌ای‌! لذا قصد جان‌ وی‌ کردند ولی ‌نزدیکان‌ و خویشان‌ صالح‌ ÷ در دفاع‌ از او سلاح‌ پوشیدند و به‌ آنان‌ گفتند: به‌ خدا سوگند که‌ هرگز اجازه‌ نمی‌دهیم‌ او را درحالی‌ به ‌قتل‌ برسانید که‌ به‌ شما وعده‌ داده ‌است‌ ظرف‌ مدت‌ سه‌ روز بر شما عذاب‌ فرود می‌آید پس‌ اگر در سخنش‌ صادق ‌باشد، شما دیگر بر خشم‌ پروردگارتان‌ علیه‌ خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه‌ روز شما دانید و او. همان‌ بود که‌ مهاجمان‌ در آن‌ شب‌ دست‌ از صالح ‌برداشتند و به‌ خانه‌های‌ خود بازگشتند».

**﴿**فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ٥١**﴾** [النمل: 51].

«پس‌ بنگر که‌ فرجام‌ مکرشان‌ چگونه‌ بود: ما آنان‌ و قوم‌شان‌ را همگی‌ نابود کردیم‌» خداوند متعال‌ آن‌ نه‌ تن‌ سران‌ و نیز قومشان‌ را که‌ هرچند به‌ هنگام‌ کشتن ‌شتر با آنان‌ همراه‌ نبوده‌ ولی‌ با جرمشان‌ موافق‌ بودند، همگی‌ را نابود کرد و کسی ‌از آنان‌ از عذاب‌ به‌سلامت‌ نرهید.

**﴿**فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ٥٢**﴾** [النمل: 52].

«پس‌ این‌ هم‌ خانه‌هایشان‌ است‌ که‌ خالی‌ مانده‌است‌» از کسان‌ خود، به‌طوری‌که‌ هیچ‌ کس‌ در آنها ساکن‌ نیست‌ «به‌سزای‌ ستمی‌ که‌ کردند. بی‌گمان‌ در این‌» ماجرا «برای‌ اهل‌ معرفت‌» یعنی: برای‌ کسانی‌ که‌ سنت‌ خداوند أ را در خلقش‌ می‌دانند و می‌دانند که‌ نتایج‌ به‌ اسباب‌ وابسته‌ است‌ «نشانه‌ای‌ است‌» یعنی: عبرت‌ و پندی ‌است‌ اما جاهلان‌ نه‌ می‌دانند و نه‌ هم‌ پند می‌گیرند.

**﴿**وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ٥٣**﴾** [النمل: 53].

«و کسانی‌ را که‌ ایمان‌ آوردند و پرهیزگاری‌ می‌کردند» یعنی: از خدا أ و از عذاب‌ وی‌ می‌ترسیدند، که‌ صالح‌ ÷ و مؤمنان‌ همراهش‌ بودند «نجات‌ دادیم‌» از آن‌ عذاب‌ رسواگر.

**﴿**وَلُوطًا إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦٓ أَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ٥٤**﴾** [النمل: 54].

داستان‌ دیگر در این‌ سوره، داستان‌ لوط ÷ است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم‌ لوط ÷ را «آن‌گاه‌ که‌ به‌ قوم‌ خود گفت‌» آنان‌ اهالی‌ شهر سدوم‌ بودند «آیا مرتکب‌ فاحشه‌ می‌شوید» یعنی: آیا مرتکب‌ کاری‌ می‌شوید که‌ بسیار زشت‌ و وقیح ‌است‌ «درحالی‌که‌ دیده‌ می‌شوید» زیرا آنان‌ از بس‌ گردنکش، متمرد و سبکسر بودند، در هنگام‌ ارتکاب‌ عمل‌ لواط، خود را از دید دیگران‌ پنهان‌ نمی‌کردند بلکه‌ در حضور و دید دیگران‌ این‌ فعل‌ شنیع‌ را انجام‌ می‌دادند.

یادآور می‌شویم‌ که‌ بیان‌ این‌ داستان‌ به‌طور مفصل‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت‌.

**﴿**أَئِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهۡوَةٗ مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ٥٥**﴾** [النمل: 55].

«آیا شما به‌جای‌ زنان‌ از روی‌ شهوت‌ با مردان‌ درمی‌آمیزید؟» این‌ سخن‌ لوط ÷، تکرار توبیخشان‌ است‌. یعنی: درحالی‌ از زنان‌ چشم‌ می‌پوشید که‌ آنان‌ محل‌ وجایگاه‌ شهوت‌ و آمیزش‌ هستند و خداوند أ آنان‌ را برای‌ مردان‌ آفریده‌ است، نه‌ مردان‌ را برای‌ مقاربت‌ با مردان‌ و نه‌ زنان‌ را برای‌ مقاربت‌ با زنان‌ پس‌ این‌ فعل‌ شما در تضاد با حکم‌ و حکمت‌ خداوند أ قرار دارد «بلکه‌ شما قومی‌ هستید که ‌نمی‌دانید» بزرگی‌ و سهمگینی‌ مجازات‌ و عقوبت‌ الهی‌ در برابر ارتکاب‌ این‌معصیت‌ را.

**﴿**۞فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخۡرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٖ مِّن قَرۡيَتِكُمۡۖ إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ٥٦**﴾** [النمل: 56].

«ولی‌ پاسخ‌ قومش‌ جز این‌ نبود که‌ گفتند: آل‌ لوط» یعنی: لوط ÷ و پیروانش‌ «را از شهرتان‌ بیرون‌ کنید، که‌ آنان‌ مردمی‌ پاکیزه‌جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت‌ با مردان‌ طلب‌ پاکیزگی‌ می‌کنند. این‌ سخن‌ را از روی‌ استهزا و تمسخر گفتند.

**﴿**فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَٰهَا مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ٥٧**﴾** [النمل: 57].

«پس‌ او و خانواده‌اش‌ را نجات‌ دادیم‌» از عذاب‌ «جز زنش‌ را که‌ مقدر کردیم‌» بودن‌ «او را از بازماندگان‌» یعنی: از باقی‌ماندگان‌ در عذاب‌. ابن‌کثیر می‌گوید: «زیرا زن‌ وی‌ به‌ افعال‌ قومش‌ راضی‌ بود و آنان‌ را از وجود میهمانان ‌لوط آگاه‌ می‌کرد».**﴿**وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ٥٨**﴾** [النمل: 58].

«و بر آنان‌ بارانی‌» از سنگ‌ «باراندیم‌ پس‌ باران‌ هشداریافتگان‌ چه‌ بداست‌» مراد از منذرین: کسانی‌اند که‌ هشدار داده‌ شدند ولی‌ به‌ این‌ هشدار اعتنایی ‌نکردند پس‌ خدای‌ سبحان‌ بر آنان‌ باران‌ سنگ‌ فروبارانید تا نابود شدند.

**﴿**قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ٥٩**﴾** [النمل: 59].

«بگو: ستایش‌ برای‌ خداست‌» یعنی: بگو ای‌ محمد ص! ستایش‌ خداوند متعال ‌را که‌ امتهای‌ سرکش‌ گذشته‌ را هلاک‌ کرد و نعمت‌های‌ بی‌شمار خود را بر بندگانش‌ سرازیر نمود و ستایش‌ او راست‌ در برابر صفات‌ علیا و اسمای‌ حسنایش ‌«و سلام‌ بر آن‌ بندگانی‌ که‌ آنان‌ را برگزیده ‌است‌» که‌ آنان‌ نخبگان‌ و برگزیدگان ‌بشریت، یعنی‌ أمت‌ محمد ص و انبیا و پیروان‌ ایشانند. ثوری، سدی‌ وابن‌عباس‌ س می‌گویند: «مراد از این‌ بندگان‌ برگزیده، یاران‌ محمد ص اند». «آیا خدا بهتر است‌ یا آنچه‌ شرک‌ می‌آورند» با او که‌ بتان‌ اند؟ به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: آیا پاداش‌ خداوند أ بهتر است‌ یا عذاب‌ شرک‌ ورزیدنتان‌ به‌ او تعالی‌؟

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص چون‌ این‌ آیه‌ را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل‌ الله‌ خير وأبقي‌ وأجل‌ وأكرم». «بلكه‌ خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است‌».

**﴿**أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ٦٠**﴾** [النمل: 60].

سپس‌ خداوند متعال‌ به‌ بیان‌ انفراد و یگانگی‌ خود در آفرینش، روزی‌دهی‌ و تدبیر امور خلقش‌ پرداخته‌ می‌فرماید: «یا کیست‌ که‌ آسمانها و زمین‌ را آفریده‌است‌؟» تقدیر سخن‌ چنین‌ می‌شود: آیا خدایان‌ پنداری‌ شما بهترند، یا آن‌ کسی‌ که‌ آسمانها و زمین‌ را به‌ این‌ استواری‌ و عظمت‌ آفرید و بر آفرینش‌ آنها تواناست‌؟ «و برای‌ شما از آسمان‌ آبی‌ فرو فرستاد» یعنی: نوعی‌ از آب‌ را که‌ همانا آب‌ باران‌ است‌ «پس‌ بدان‌» آب‌ «باغهای‌ خرم‌ و باطراوت‌ رویانده‌ایم‌» حدیقه: باغی‌ است‌ که‌ دور آن‌ دیوار کشیده‌ شده‌ است‌. ذات‌ بهجه: زیبا و بارونق‌ که‌ بیننده‌ آن‌ شاد و شکفته‌ می‌شود «شما را نمی‌رسید که‌ درختانش‌ را برویانید» یعنی: بشر را یارا و توانای‌ آن‌ نبوده‌ و نیست‌ که‌ درختان‌ را برویاند زیرا بشر عاجز از آن‌ است‌ که‌ چیزی‌ را از کتم‌ عدم‌ به‌ عرصه‌ وجود بیرون ‌آورد. قرطبی‌ می‌گوید: «با این‌ آیه، قول‌ مجاهد مستدل‌ می‌شود که‌ گفته‌ است: نگارگری‌ و تصویر هیچ‌ چیز ـ اعم‌ از موجودات‌ ذی‌روح‌ یا غیر ذی ‌روح‌ ـ جایز نیست‌». اما جمهور علما برآنند که‌کشیدن‌ تصویر غیرذی ‌روح‌ جایز است‌ «آیا در جنب‌ خداوند خدایی‌ هست‌» یعنی: آیا همه‌ این‌ کارها را خدایی‌ در جنب‌ خداوند أ انجام‌ داده‌ است‌ که‌ شما او را می‌پرستید، یا این‌ که‌ صانع‌ این‌ها خدای‌ یگانه‌ است‌؟ به‌قولی‌ معنی‌ این‌ است: آیا با خدایی‌ که‌ بعضی‌ از افعال‌ و اوصاف‌ وی‌ ذکر شد، معبودی‌ دیگر است‌ تا به‌ او همراه‌ ساخته‌ شده‌ و در عبادت‌ شریک‌ وی‌ قرار داده‌ شود؟ «نه‌ بلکه‌» حق‌ این‌است‌ که‌ «آنان‌ قومی‌ کجرو هستند» که‌ از شاهراه‌ حق‌ به‌ کژراهه‌ باطل‌ گراییده‌اند. یا معنای‌ (یعدلون‌) این‌ است: آنها با خدای‌ سبحان‌ غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

**﴿**أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ٦١**﴾** [النمل: 61].

«یا کیست‌ که‌ زمین‌ را قرارگاه‌ کرد» یعنی: آن‌ را هموار و مسطح‌ و آرام‌ گردانید، به‌گونه‌ای‌ که‌ استقرار بر آن‌ ممکن‌ باشد «و در میان‌ آن‌ جویبارها»ی‌ شیرین‌ و گوارا «پدید آورد و برای‌ آن‌ کوه‌های‌ استوار آفرید» که‌ مانند لنگرگاهی‌ زمین‌ را نگه‌ داشته‌ و آن‌ را از اضطراب‌ و جنبش‌ بازمی‌دارند تا با اضطراب‌ خود ساکنانش‌ را آشفته‌حال‌ نگرداند «و میان‌ دو دریا برزخی‌ قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای‌ شور و شیرین‌ است‌ که‌ با برزخی‌ که‌ خداوند أ میان‌ آنها قرار داده ‌است، یکی‌ به‌دیگری‌ آمیخته‌ نمی‌شود پس‌ نه‌ این، آن‌ را دگرگون‌ می‌سازد و نه‌ آن، در این ‌داخل‌ می‌شود. البته‌ وجود هر دو دریای‌ شور و شیرین، دارای‌ فواید، آثار، برکات‌ و حکمت‌هایی‌ است‌. تفسیر نظیر این‌ آیه‌ در سوره‌ «فرقان‌» گذشت‌. «آیا با خداوند معبودی‌ دیگر است‌؟» یعنی: چون‌ ثابت‌ شد که‌ جز خدای‌ سبحان‌ کسی ‌دیگر بر این‌ کارها توانایی‌ ندارد، آیا در عرصه‌ وجود خدای‌ دیگری‌ است‌ که‌ مانند صنع‌ و آفرینش‌ وی‌ بیافریند؟ هرگاه‌ جواب‌ به‌ طور قطع‌ منفی‌ است، دیگر چگونه‌ به‌ خدای‌ ﻷ‌ چیزی‌ را شریک‌ می‌آورید که‌ قدرت‌ رساندن‌ هیچ‌ سود و زیانی‌ را ندارند؟ «نه‌! بلکه‌ بیشترشان‌ نمی‌دانند» یگانگی‌ پروردگارشان‌ وقدرت‌ و سلطه‌ بی‌چون‌ وی‌ را.

**﴿**أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ٦٢**﴾** [النمل: 62]. «یا کیست‌ که‌ دعای‌ مضطر را ـ چون‌ او را بخواند ـ اجابت‌ می‌کند» مضطر: درمانده‌ فروافتاده‌ در چنگال‌ سختی، اندوه‌ بزرگ‌ و دشواری‌ای‌ است‌ که‌ او برای ‌رهایی‌ از آن، هیچ‌ نیرو و توان‌ و تدبیری‌ ندارد، مانند کسی‌ که‌ آسیبی‌ مانند فقر یا بیماری‌ای‌ بر او پنجه‌ افگنده‌ که‌ او را به‌ تضرع‌ و زاری‌ به ‌بارگاه‌ خدای‌ سبحان ‌ناچار کرده‌ است‌. یا مضطر: گنه‌کار است‌ آن‌گاه‌ که‌ آمرزش‌ بخواهد، یا مظلوم ‌است‌ چون‌ به‌ بارگاه‌ حق‌ تعالی‌ دعا کند، همان‌ خدای‌ منان‌ و مهربانی‌ که‌ دعای ‌درمانده‌ را ـ چون‌ به‌ اخلاص‌ تمام‌ بخواندش‌ و دین‌ خویش‌ را برایش‌ خالص‌ گرداند ـ اجابت‌ می‌کند «و» کیست‌ آن‌ که‌ «بدی‌ را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه ‌را که‌ موجب‌ سختی‌ و گرفتاری‌ و درماندگی‌ بنده‌ است‌ و از آن‌ جمله‌ زیان‌ و بیماری‌ و فقر را از وی‌ برمی‌گرداند. در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «سه‌ دعا مستجاب‌ است‌ که‌ هیچ‌ شکی‌ در آن‌ نیست: دعای‌ مظلوم، دعای‌ مسافر و دعای ‌پدر در حق‌ فرزندش‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ جابربن‌ سلیم‌ هجیمی س آمده‌ است‌ که‌ فرمود: گفتم‌؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی‌ چه‌ چیز دعوت‌ می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی‌ خدای‌ یگانه‌ دعوت‌ می‌کنم، ذاتی‌ که‌ اگر بلایی‌ به‌ تو برسد و او را بخوانی، آن‌ را از تو دور می‌کند و ذاتی‌ که‌ اگر در بیابانی‌ چیزی‌ را گم‌ کنی‌ و او را بخوانی، آن‌ را به‌ تو برمی‌گرداند و ذاتی‌ که‌ اگر به‌ تو قحطی‌ و خشکسالی‌‌ای ‌برسد و او را بخوانی، برای‌ تو می‌رویاند...».

«و» کیست‌ که‌ «شما را جانشینان‌ زمین‌ می‌سازد؟» یعنی: نسلی‌ را میرانده‌ و نسلی‌ دیگر را به‌جای‌ آنها پدید می‌آورد و بدین‌ گونه‌ است‌ که‌ نسل‌ها یکی‌ از پی‌دیگری‌ جانشین‌ یک‌دیگر می‌شوند. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: مسلمانان‌ را جانشین‌ کفار می‌گرداند تا مالک‌ سرزمین‌ها و قلمروهای‌ آنان‌ شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن‌ می‌گوید: «یعنی‌ امتی‌ را بعد از امتی، نسلی‌ را پس‌ از نسلی‌ و قومی‌ را پس‌ از قومی ‌پدید می‌آورد و اگر بخواهد همه‌ امت‌ها و نسل‌ها و اقوام‌ را در یک‌ زمان‌ بیافریند، می‌آفریند و بعضی‌ را از نسل‌ بعضی‌ دیگر نمی‌گرداند ـ چنان‌که‌ ابتدائا آدم‌ ÷ را ازخاک‌ آفرید ـ و اگر بخواهد، بعضی‌ را از نسل‌ بعضی ‌دیگر گرداند ولی‌ احدی‌ را نمیراند تا درگذشت‌ همگی‌ در یک‌ زمان‌ باشد، می‌تواند چنین‌ کند، لیکن‌ حکمت ‌و قدرت‌ وی‌ چنین‌ اقتضا کرد تا خلقت‌ و آفرینش بشر بر این‌ شیوه‌ باشد، در غیر آن ‌زمین‌ بر ساکنان‌ خود تنگ‌ می‌شد و رقابت‌ بر سر نعمت‌ها و داشته‌های‌ زندگی، به‌ کشمکش‌ و انفجاری‌ ویرانگر می‌انجامید». «آیا با خداوند معبود دیگری‌ است‌» که‌ این‌ نعمت‌های‌ بزرگ‌ را بر شما ارزانی‌ داشته‌ است‌؟ یا که‌ متولی‌ همه‌ این‌ نعمت‌ها خدای‌ یکتاست‌؟ «چه‌ اندک‌ پند می‌گیرید» و چه‌ کم‌ به‌ حق‌ باز می‌گردید، حقی‌ که ‌عبارت‌ است‌ از: اعتراف‌ به‌ نعمت‌های‌ خداوند أ، مخصوص‌ ساختن‌ عبادت‌ و نیایش‌ برای‌ وی‌ و ترک‌ سایر معبودات‌.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش‌ در باب‌ «اجابت‌ دعای‌ مضطر» به‌ نقل‌ از حافظ ابن‌عساکر می‌گوید: «از مردی‌ به‌نام‌ دقی‌ صوفی‌ حکایت‌ کرده‌اند که‌ گفت: من‌شخصی‌ کرایه‌کش‌ بودم‌ و قاطری‌ داشتم‌ که‌ از دمشق‌ تا شهر زبدانی‌ بر آن ‌کرایه‌کشی‌ می‌کردم‌. در یکی‌ از سفرهایی‌ که‌ داشتم، مردی‌ قاطرم‌ را اجاره‌ کرده‌ و باهم‌ به‌ راه‌ افتادیم، در مسیر راه‌ به‌ کوره‌راهی‌ رسیدیم‌ که‌ رهرو بسیاری‌ نداشت، آن‌ مرد به‌ من‌ گفت: این‌ راه‌ را در پیش‌گیر که‌ نزدیکتر است‌. به‌ او گفتم: من‌ به‌ این‌ کوره‌‌راه‌ آشنایی‌ ندارم‌. اما او گفت: من‌ بدان‌ آشنا هستم، این‌ راهی‌ است ‌نزدیکتر، به‌ این‌ راه‌ برو. پس‌ به‌ آن‌ راه‌ روان‌ شدیم‌. سرانجام‌ به‌ جایی‌ هولناک‌ و وادیی‌ عمیق‌ رسیدیم‌ که‌ در آن‌ کشتگانی‌ بسیار افتاده‌ بود. آن‌ مرد به‌ من‌ گفت: سر قاطر را نگه‌ دار تا من‌ فرودآیم‌. پس، از قاطر فرود آمد و جامه‌ در هم‌ کشید وکاردی‌ را بیرون‌ آورده‌ و قصد جان‌ من‌ کرد. من‌ وقتی‌ اوضاع‌ را چنین‌ دیدم‌ از پیش‌ رویش‌ فرار کردم‌ اما او مرا دنبال‌ می‌کرد. در این‌ حال‌ او را به‌ نام‌ خدای ‌ﻷ‌ سوگندی‌ محکم‌ دادم‌ و گفتم: قاطر و آنچه‌ بر آن‌ است، مال‌ تو ولی‌ دست‌ از من‌ بدار. گفت: بخواهی‌ نخواهی‌ آنها از آن‌ من‌ است‌ ولی‌ من‌ کشتن‌ تو را می‌خواهم‌. لذا ناگزیر تسلیم‌ وی‌ شده‌ و گفتم: حالا که‌ چنین‌ است، به‌ من‌ اجازه ‌بده‌ تا دو رکعت‌ نماز بگزارم‌. گفت: بسیار خوب، شتاب‌ کن‌. پس‌ برخاستم‌ که نماز بگزارم‌ اما چنان‌ پریشان‌ خاطر و آشفته‌حال‌ بودم‌ که‌ آیات‌ قرآن‌ از ذهنم‌ پرید و حتی‌ یک‌ حرف‌ از آن‌ هم‌ به‌خاطرم‌ نیامد. متحیر و وامانده‌ ایستادم‌ و او پشت‌سرهم‌ می‌گفت: هلا زودتر... تمام‌ کن‌. در این‌ هنگام‌ بود که‌ خدای‌ ﻷ ‌بر زبانم‌ جاری‌ کرد: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62]. بناگاه‌ دیدم‌ که ‌اسب‌ سواری‌ درحالی‌که‌ نیزه‌ای‌ در دست‌ داشت، از دهانه‌ وادی‌ روی‌ آورد و آن ‌نیزه‌ را بر آن‌ مرد افگند، نیزه‌ رأسا بر قلب‌ وی‌ فرورفت‌ و کشته‌ بر زمین‌ افتاد. پس‌ در آن‌ سوار درآویخته‌ و گفتم: تو را به‌ خدای‌ ﻷ‌ سوگند می‌دهم‌ که‌ بگو کیستی‌؟ گفت: من‌ فرستاده‌ کسی‌ هستم‌ که‌ شخص‌ مضطر و درمانده‌ را ـ آن‌گاه ‌که‌ او را بخواند ـ اجابت‌ می‌کند و بلا را از وی‌ دور می‌گرداند. سپس‌ با قاطر وبارش‌ به‌ سلامت‌ بازگشتم‌».

**﴿**أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٦٣**﴾** [النمل: 63]**.**

«یا کیست‌ که‌ شما را در تاریکی‌های‌ خشکی‌ و دریا راه‌ می‌نماید» یعنی: کیست‌ که‌ شما را در شبهای‌ تاریک‌ ـ آن‌گاه‌ که‌ در بیابانهای‌ بی‌آب‌ و بی‌نشان‌ و در اعماق ‌دریاها سفر می‌کنید ـ با علائم‌ راهنمایی‌ که‌ در آسمان‌ و زمین‌ آفریده، راه ‌می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به‌ تاریکی‌ وصف‌ شدند، بدان‌جهت‌ که‌ هیچ‌ نشانه‌ای ‌برای‌ راهیابی‌ در آنها نیست‌؛ جز آنچه‌ که‌ خداوند متعال‌ در آنها از نشانه‌های ‌طبیعی‌ قرار داده‌ است‌ و جز آلات‌ و ابزاری‌ که‌ حق‌ تعالی‌ بشر را به‌ کشف‌ آنها توانا ساخته‌ و به‌وسیله‌ آنها راهیاب‌ می‌گردند «و کیست‌ که‌ بادها را پیشاپیش‌ رحمتش ‌مژده ‌بخش‌ می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش‌ از باران‌ رحمتش‌ می‌فرستد، که‌ مژده‌بخش‌ فرود آمدن‌ قریب‌ الوقوع‌ آن‌ هستند «آیا با خداوند معبود دیگری‌ است‌» که‌ این‌ پدیده‌های‌ شگرف‌ و شگفت‌ را به‌ فعلیت‌ درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است‌ از آنچه‌ شریک‌ می‌گردانند» یعنی: حق‌ تعالی‌ منزه‌ و مقدس‌ است‌ از آن‌ که‌ برایش‌ شریکی‌ باشد.

**﴿**أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٦٤**﴾** [النمل: 64]**.**

«یا کیست‌ که‌ آفرینش‌ را آغاز می‌کند و سپس‌ آن‌ را باز می‌آورد؟» مشرکان‌ به‌ این ‌امر که‌ خدای‌ سبحان‌ آفریننده‌ است، اقرار داشتند لذا اعترافشان‌ به‌ اصل‌ آفرینندگی‌ خداوند أ، الزاما اعتراف‌ به‌ قدرت‌ وی‌ بر بازآفرینی‌ را نیز بر آنها اجتناب‌ ناپذیر می‌کند «و چه‌کسی‌ به‌ شما از آسمان‌ و زمین‌ روزی‌ می‌دهد» با فرود آوردن‌ باران، رویاندن‌ سبزیجات‌ و پدید آوردن‌ چهارپایان‌؟ «آیا با خدا معبود دیگری‌ است‌» که‌ چیزی‌ از اینها را بیافریند و سامان‌ دهد تا آن‌ را برایش‌ شریک‌ قرار دهید؟ «بگو: اگر راست‌ می‌گویید، برهانتان‌ را بیاورید» یعنی: بر این‌ که‌ خدای‌ سبحان‌ شریکی ‌دارد، حجت‌ خود را بیاورید. یا بر این‌ که‌ در گردونه‌ هستی‌ صانع‌ و آفریننده ‌دیگری‌ است‌ که‌ همچون‌ صنع‌ او می‌آفریند، حجت‌ خود را بیاورید زیرا اگر شما در این‌ ادعا که‌ خداوند أ شریکی‌ دارد که‌ مانند صنع‌ او می‌آفریند، راستگو باشید یقینا این‌ امکان‌ هم‌ برای‌ شما وجود دارد تا بر آن‌ دلیل‌ و برهان‌ اقامه‌ کنید.

**﴿**قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ٦٥**﴾** [النمل: 65].

«بگو: هر که‌ در آسمان‌ها و زمین‌ است‌ ـ جز خدا ـ غیب‌ را نمی‌داند» یعنی: احدی ‌از مخلوقات‌ در زمین‌ و آسمان، غیبی‌ را که‌ خداوند أ علم‌ آن‌ را در حوزه‌ اختصاص‌ خود قرار داده‌ است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که‌ چه‌ هنگامی‌ برانگیخته ‌می‌شوند» از قبرها. از عائشه‌ س روایت‌ شده‌ است‌ که‌ فرمود: «هر کس‌می‌پندارد که‌ رسول‌ خدا ص آنچه‌ را که‌ فردا رخ‌ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان‌ بر خدا بهتانی‌ بزرگ‌ بسته‌ است‌».

**﴿**بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلۡمُهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّنۡهَاۖ بَلۡ هُم مِّنۡهَا عَمُونَ٦٦**﴾** [النمل: 66].

«بلکه‌ علم‌ آنان‌ در آخرت‌ پی‌درپی‌ آمد» یعنی: علم‌شان‌ در آخرت‌ تکامل‌ می‌یابد زیرا آنچه‌ را که‌ به‌ آن‌ در دنیا وعده‌ داده‌ شده‌اند، در آخرت‌ به‌ چشم ‌سر می‌بینند و مشاهده‌ می‌کنند اما این‌ کمال‌ علمی‌شان‌ در آخرت، هیچ‌ سودی‌ به‌ حال‌شان‌ ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده‌ آخرت‌ و دروغ ‌انگارنده‌ آن‌ بوده‌اند. یا معنی‌ این ‌است: علم‌شان‌ از شناخت‌ وقت‌ قیامت‌ نارسا و درمانده‌ است‌. یا معنی‌ این‌ است: اسباب‌ تکامل‌ علم‌شان‌ درباره‌ تحقق‌ حتمی‌ قیامت، فراهم‌ آمده‌ است‌ ولی‌ باز هم ‌به‌ آن‌ ایمان‌ نمی‌آورند «بلکه‌ آنان‌ در باره‌ آن‌ در شک‌ هستند» یعنی: بلکه‌ آنان‌ در دنیا از وجود آخرت‌ در شک‌ و تردید قرار دارند. سپس‌ حق‌ تعالی‌ از این‌ تعبیر هم ‌به‌ لحنی‌ سخت‌تر از آن‌ بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه‌ آنان‌ در مورد آن‌ کوردلند» و چیزی‌ از دلایل‌ آخرت‌ را درک‌ نمی‌کنند، بدان‌جهت‌ که‌ بینایی‌های‌ باطنی‌شان‌ که‌ ادراک‌ حقایق‌ به‌ وسیله‌ آن‌ صورت‌ می‌گیرد، مختل‌ گردیده‌ است‌.

**﴿**وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبٗا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخۡرَجُونَ٦٧**﴾** [النمل: 67].

«و کافران‌ گفتند: آیا وقتی‌ ما و پدرانمان‌ خاک‌ شدیم، آیا بیرون‌ آورده‌ می‌شویم‌» ازقبرهایمان‌ زنده‌ شده‌؟ بدین‌گونه‌ است‌ که‌ آنان‌ برانگیخته‌ شدن‌ مجدد از قبرهایشان ‌را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی‌ می‌کنند.

**﴿**لَقَدۡ وُعِدۡنَا هَٰذَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ٦٨**﴾** [النمل: 68].

«در حقیقت‌ این‌ را» یعنی: برانگیخته ‌شدن‌ را «به‌ ما و پدرانمان‌ پیش‌ از این‌ وعده ‌داده‌اند» یعنی: پیش‌ از این‌ که‌ محمد ص وعده‌ آن‌ را به‌ ما بدهد، پدرانمان‌ آن‌ رابه‌ ما وعده‌ داده‌اند اما نمی‌بینیم‌ که‌ کسی‌ از پدرانمان‌ بعد از مرگش‌ بازگشته‌ باشد «این‌» وعده‌ برانگیختن‌ از قبرها «جز افسانه‌های‌ پیشینیان‌ نیست‌» یعنی: سخن‌ از رستاخیز و برانگیخته‌ شدن‌ مجدد، از داستان‌ها و دروغ ‌پردازی‌های‌ برساخته‌ کتاب‌های ‌پیشینیان‌ است، نه‌ وحیی‌ از نزد خداوند سبحان‌.

**﴿**قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ٦٩**﴾** [النمل: 69].

«بگو در زمین‌ سیر کنید» و آثار برجای‌ مانده‌ از پیشینیان‌ را مشاهده‌ نمایید «پس ‌بنگرید» با بینایی‌های‌ ظاهر و باطن‌ خود تا ببینید که‌ «فرجام‌ مجرمان‌ چگونه ‌بوده‌ است‌» یعنی: بنگرید که‌ پایان‌ کار کسانی‌ که‌ هشدارهای‌ انبیا † در خبر دادن ‌از بعث‌ و حشرونشر را دروغ‌ انگاشتند، چگونه‌ بوده‌ است‌ زیرا مشاهده‌ این‌ آثار، پند آموز و عبرت‌ آفرین‌ است‌.

**﴿**وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُن فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ٧٠**﴾** [النمل: 70].

سپس‌ خداوند متعال‌ پیامبرش‌ را دلجویی‌ کرده‌ و می‌فرماید: «و بر آنان‌ اندوه ‌مخور» در اصرار و پافشاری‌شان‌ بر کفر «و از آنچه‌ مکر می‌ورزند در تنگی‌ نباش‌» یعنی: دلت‌ از دعوت‌ خدا أ به‌خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی‌ که‌ این‌ گروه ‌مشرک‌ علیه‌ تو می‌کنند، تنگ‌ نشود زیرا خداوند أ مؤید و یاری‌ دهنده‌ تو و غالب‌ کننده‌ دین‌ خویش‌ بر مخالفان‌ آن‌ است‌.

**﴿**وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٧١**﴾** [النمل: 71].

«و می‌گویند: این‌ وعده‌» یعنی: وعده‌ عذاب، یا وعده‌ روز آخرت‌ «کی‌ فرامی‌رسد اگر شما راستگویید؟» در این‌ وعده‌ خود.

**﴿**قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعۡضُ ٱلَّذِي تَسۡتَعۡجِلُونَ٧٢**﴾** [النمل: 72].

«بگو: چه‌بسا بخشی‌ از آنچه‌ را که‌ به‌شتاب‌ می‌طلبید» از عذاب‌ «به‌ شما نزدیک ‌شده‌ باشد» درحالی‌ که‌ شما نزدیک ‌بودن‌ آن‌ را درنمی‌یابید و درک‌ نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان‌ در روز بدر است‌. به‌قولی‌ دیگر: مراد عذاب‌ قبر است‌.

باید دانست‌ که‌ کلمات: «عسی‌»، «لعل‌» و «سوف‌» در کلام‌ پروردگار، دلیل ‌بر توقع‌ احتمالی‌ امر مورد نظر نبوده‌ بلکه‌ بر حتمیت‌ وقوع‌ آن‌ دلالت‌ می‌کند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ٧٣**﴾** [النمل: 73].

«و بی‌گمان‌ پروردگارت‌ بر مردم‌ دارای‌ فضل‌ است‌» در این‌ که‌ عذاب‌ را از آنان ‌به‌تأخیر می‌اندازد و در غیر آن‌ از فضل‌ها و انعام‌های‌ خویش‌ «ولی‌ بیشترشان‌ شکر نمی‌گزارند» فضل‌ و انعام‌ وی‌ را و نمی‌شناسند حق‌ احسان‌ وی‌ را پس‌ کفر ورزیده‌ و عذاب‌ را به‌ شتاب‌ می‌طلبند.

**﴿**وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ٧٤**﴾** [النمل: 74].

«و بی‌گمان‌ پروردگارت‌ آنچه‌ را دل‌هایشان‌ نهان‌ می‌دارد و آنچه‌ را که‌ آشکار می‌دارند» از سخنان‌ و افعال‌ خویش‌ «نیک‌ می‌داند» پس‌ به‌ تأخیر افگندن‌ عذاب‌ از آنان، به‌ این‌ دلیل‌ نیست‌ که‌ حال‌شان‌ بر وی‌ پنهان‌ است‌ بلکه‌ عذاب‌ وی‌ وقت‌ معین‌ و مقدری‌ دارد.

**﴿**وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ٧٥**﴾** [النمل: 75].

«و هیچ‌ نهفته‌ای‌ در آسمان‌ و زمین‌ نیست‌ مگر این‌ که‌ در کتابی‌ مبین‌ است‌» غائبه: تمام‌ چیزهایی‌ است‌ که‌ خداوند أ از خلق‌ خویش‌ نهان‌ داشته‌ و از میدان‌ دید و دریافت‌ آنها غایب‌ گردانیده‌ است‌. آری‌! این‌همه‌ اشیای‌ ناپیدا و پنهان، در لوح‌ محفوظ آشکار و روشن‌ است‌ پس‌ چیزی‌ از آنها بر حق‌ تعالی‌ پنهان‌ نمی‌ماند و ازجمله، عذابی‌ که‌ آنان‌ به‌شتاب‌ می‌طلبند. لذا باید بدانند که‌ هر چیز، موقت‌ به‌ وقتی ‌معین‌ و مؤجل‌ به‌ میعادی‌ مقرر است‌ که‌ علم‌ آن‌ در نزد خداوند أ است‌ پس‌چگونه‌ آن‌ را قبل‌ از میعادی‌ که‌ برای‌ آن‌ مقرر شده‌ است، به‌ شتاب‌ می‌طلبند؟.

**﴿**إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَكۡثَرَ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ٧٦**﴾** [النمل: 76].

«بی‌گمان‌ این‌ قرآن‌ بر بنی‌اسرائیل‌ بیشتر آنچه‌ را که‌ آنان‌ در باره‌اش‌ اختلاف‌ دارند، حکایت‌ می‌کند» مانند اختلاف‌شان‌ درباره‌ عیسی، عزیر علیهما اسلام و در دیگر امور حق‌. پس ‌اگر بنی‌اسرائیل‌ به‌ قرآن‌ تمسک‌ جویند، بی‌گمان‌ راه‌ حل‌ اختلاف‌ها و پایان ‌دادن‌ به‌ تفرقه‌هایشان‌ را در قرآن‌ می‌یابند و این‌ خود دلیل‌ بر آن‌ است‌ که‌ قرآن‌ از نزد خداوند أ است‌.

**﴿**وَإِنَّهُۥ لَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ٧٧**﴾** [النمل: 77]**.**

«و به‌ راستی‌ که‌ آن، هدایت‌ و رحمتی‌ برای‌ مؤمنان‌ است‌» یعنی: یقینا قرآن‌ برای‌ کسانی‌ که‌ به‌ خداوند أ ایمان‌ آورده‌ و از پیامبرش‌ ص پیروی‌ می‌کنند، هدایت‌ و رحمتی‌ است‌.

**﴿**إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُم بِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ٧٨**﴾** [النمل: 78].

«بی‌گمان‌ پروردگارت‌ به‌ حکم‌ خویش‌» یعنی: به‌ قضاوت‌ عادلانه‌ خویش‌ «در میانشان‌» یعنی: در میان‌ بنی‌اسرائیل، یا در میان‌ مؤمنان‌ به‌ قرآن‌ و منکران‌ آن‌ «داوری‌ می‌کند» در روز قیامت‌ پس‌ محق‌ را پاداش‌ داده‌ و مبطل‌ را مجازات ‌می‌کند. به‌ قولی‌ معنی‌ این‌ است: پروردگارت‌ میان‌شان‌ در دنیا داوری‌ کرده‌ و آنچه‌را که‌ به‌ تحریف‌ کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند «و او عزیز علیم‌ است‌» عزیز است ‌زیرا مغلوب‌ نمی‌گردد و قضایش‌ برگردانده‌ نمی‌شود و علیم‌ و داناست‌ بر آنچه‌ که ‌بدان‌ حکم‌ می‌کند.

**﴿**فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلۡحَقِّ ٱلۡمُبِينِ٧٩**﴾** [النمل: 79].

«پس‌ بر خدا توکل‌ کن‌» یعنی: ای‌ پیامبر! کار خویش‌ را به‌ او بسپار و بر او اعتماد کن‌ زیرا او یاری‌دهنده‌ توست‌ پس، از کسانی‌ که‌ با تو عناد می‌ورزند، باکی‌ نداشته‌ باش‌ «بی‌گمان‌ تو بر حق‌ آشکار هستی‌» یعنی: بر حق ‌بودن‌ تو آشکار است ‌لذا سزاوار نیست‌ که‌ به‌ وجهی‌ از وجوه، در آن‌ شک‌ و تردیدی‌ به‌ میان‌ آید.

**﴿**إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ٨٠**﴾** [النمل: 80].

«البته‌ تو نمی‌توانی‌ مردگان‌ را شنوا گردانی‌ و نمی‌توانی‌ به‌ کران‌ صدا را بشنوانی‌ هنگامی‌ که‌ پشت‌کنان‌ روی‌ بگردانند» و از حق‌ تماما اعراض‌ کنند زیرا اگر هم‌ روی‌ شخص‌ ناشنوا به‌جانب‌ ندا کننده‌ باشد، صدا را نمی‌شنود، چه‌ رسد به‌ این‌ که‌ به‌ ندادهنده‌ پشت‌ کرده‌ باشد.

در این‌ آیه‌ خداوند أ کفار را به‌ مردگانی‌ بی‌احساس‌ و فاقد عقل‌ و شعور و شنوایی‌ تشبیه‌ کرده‌ است‌ زیرا آنان‌ اندرزها را نمی‌شنوند و دعوت‌ به‌سوی‌ خداوند أ را اجابت‌ نمی‌کنند.

**﴿**وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ٨١**﴾** [النمل: 81].

«و تو نمی‌توانی‌ نابینایان‌ را از گمراهی‌ آنان‌ راه‌ بنمایی‌» یعنی: تو راهبر کسانی‌ که‌ خداوند أ آنان‌ را از دیدن‌ حق‌ کور کرده، به‌سوی‌ ایمان‌ نیستی‌ و این‌ کار هرگز در توان‌ تو نیست‌ «تو نمی‌توانی‌ جز به‌ کسانی‌ بشنوانی‌ که‌ به‌ آیات‌ ما ایمان‌ می‌آورند» و قرآن‌ را تصدیق‌ می‌کنند، نه‌ کسانی‌ که‌ به‌ آن‌ کفر می‌ورزند «پس ‌اینان‌ مسلمانند» یعنی: این‌ مؤمنان‌ به‌ آیات‌ ما هستند که‌ برای‌ ما منقاد و مخلص‌اند.

**﴿**۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ٨٢**﴾** [النمل: 82].

«و چون‌ قول‌ بر آنان‌ وقوع‌ یابد» یعنی: چون‌ عذاب‌ بر آنان‌ ثابت‌ شود و تعلق ‌گیرد «دابه‌ای‌ را از زمین‌ برای‌ آنان‌ بیرون‌ می‌آوریم‌» و این‌ واقعه‌ در هنگام ‌نزدیک ‌شدن‌ قیامت‌ است‌؛ آن‌گاه‌ که‌ کفار با انواع‌ و الوان‌ هول‌ و هراسی‌ که‌ آن‌ را به‌شتاب‌ می‌طلبیدند روبه‌رو می‌گردند. البته‌ خدای‌ سبحان‌ خود به‌ اوصاف‌ این‌ دابه‌ (جانور) و بر این‌ امر که‌ به‌ چه‌ شکل‌ و هیأتی‌ است، داناتر است‌ زیرا خروج‌ دابه‌الارض‌ از علامات‌ قیامت‌ می‌باشد «که‌ با آنان‌ سخن‌ گوید» یعنی: آن دابة ‌الرض‌‌ با مردم‌ سخن‌ می‌گوید: «که‌ مردم‌ به‌ آیات‌ ما یقین‌ نداشتند» یعنی: خروج‌ دابة ‌الرض‌ به‌ سبب‌ عدم‌ باور داشتن‌ مردم‌ به‌ قرآن‌ است‌ و او به‌ مردم‌ خبر می‌دهد که‌ فلان‌ شخص، مؤمن‌ و فلان‌ شخص، کافر می‌باشد.

در حدیث‌ شریف‌ مرفوع‌ به‌ روایت‌ مسلم‌ از ابن‌عمر س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «بی‌گمان‌ اولین‌ نشانه‌های‌ قیامت‌ که‌ ظهور می‌کند، طلوع‌ خورشید از جهت‌ مغرب‌ و خروج‌ دابه‌ بر مردم‌ به ‌هنگام‌ نیم‌ روز است‌». همچنین‌ در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ حذیفه ‌بن ‌اسید انصاری‌ س فرمود: رسول‌ خدا ص برما از اطاقی‌ سر کشیدند در حالی‌ که‌ ما درباره‌ قیامت‌ مشغول‌ گفت‌وگو بودیم‌. پس‌فرمودند: «تا شما ده‌ نشانه‌ ذیل‌ را نبینید قیامت‌ برپا نمی‌شود:

1. طلوع‌ خورشید از غروبگاه‌ آن‌.
2. ظهور دود و دخان‌ (معروف‌).
3. خروج‌ دابه‌الارض‌.
4. ظهور یأجوج‌ و مأجوج‌.
5. خروج‌ عیسی ‌بن ‌مریم علیهما اسلام.
6. خروج‌ دجال‌.
7. سه‌ خسوف: خسوفی‌ در مغرب، 8 ـ خسوفی‌ در مشرق، 9 ـ و خسوفی‌ درجزیرة ‌العرب‌.
8. آتشی‌ که‌ از عمق‌ عدن‌ بیرون‌ می‌آید و مردم‌ را می‌رماند یا گرد می‌آورد، با آنان‌ در هرجایی‌ که‌ شب‌ بگذرانند، شب‌ می‌گذراند و هر جا که‌ در نیم‌روز بیاسایند، با آنان‌ همراه‌ است‌».

اما محل‌ خروج‌ دابه ‌الارض: در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است‌ که‌ از رسول‌ خدا ص پرسیدند: دابه‌الارض‌ از کجا بیرون‌ می‌آید؟ ایشان‌ فرمودند: «از بزرگ‌ترین‌ مساجد از نظر محترم‌ بودن‌ نزد خداوند أ ـ یعنی‌ از مسجد الحرام‌». ابن‌کثیر حدیث‌ شریف‌ ذیل‌ را از صحیح‌ مسلم‌ نقل‌ کرده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص فرمودند: «سه‌ چیز اندکه‌ چون‌ بیرون‌ آیند، برای‌ هیچ‌ کسی‌ که‌ از قبل‌ ایمان‌ نیاورده‌ باشد، یا در ایمان‌ خویش‌ اعمال‌ و دستاورد خیری‌ نداشته ‌باشد، ایمان‌ آوردنش‌ سودی‌ نمی‌بخشد: طلوع‌ خورشید از غروبگاه‌ آن، خروج‌ دجال‌ و خروج‌ دابه‌ الارض‌».

**﴿**وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُمۡ يُوزَعُونَ٨٣**﴾** [النمل: 83].

«و آن‌ روز که‌ از هر امتی، گروهی‌ از کسانی‌ را که‌ آیات‌ ما را دروغ‌ می‌انگاشتند، محشور می‌گردانیم‌ آن‌گاه‌ آنان‌ نگاه‌ داشته‌ می‌شوند تا همه‌ به‌هم‌ بپیوندند» یعنی: ای‌محمد ص! روزی‌ را یاد کن‌ که‌ از هر امتی‌ از امتها گروهی‌ را که‌ تکذیب‌کننده ‌آیات‌ ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم‌ پس‌ آنان‌ در این‌ هنگام‌ به‌هم‌ پیوند داده‌ شده‌ و اول‌ و آخرشان‌ همه‌ باهم‌ گرد آورده‌ می‌شوند. یا (یوزعون‌) به‌ این‌ معنی‌ است: آنها همه‌ به‌سوی‌ محشر رانده‌ می‌شوند.

**﴿**حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبۡتُم بِ‍َٔايَٰتِي وَلَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا أَمَّاذَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٨٤**﴾** [النمل: 84].

«تا هنگامی‌ که‌ چون‌» به‌سوی‌ موقف‌ حساب‌ «آمدند، می‌گوید» خداوند أ برای‌شان‌ تهدیدکنان: «آیا آیات‌ مرا» که‌ آنها را بر پیامبران‌ خود فروفرستاده‌ بودم‌ و ایشان‌ را مأمور ابلاغ‌ آن‌ برای‌ شما گردانیده‌ بودم‌ «دروغ‌ انگاشتید و حال‌ آن‌که‌ به‌ آنها از نظر علم‌ احاطه‌ نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان‌ به‌ تکذیب‌ آنها پرداختید قبل‌ از آن‌که‌ از آنها تصور و دریافتی‌ درست‌ داشته‌ و معانی‌ و دلالتهای‌ آنها را بشناسید پس‌ هرکس چنین‌ کرده‌ باشد، قطعا سزاوار آن‌ است‌ که‌ بر او عذابی‌ کوبنده‌ فرود آید «یا چه‌ می‌کردید» در طول‌ زندگی‌ خود که‌ آن‌ کار، شما را از نگریستن‌ در این ‌آیات‌ و اندیشیدن‌ در معانی‌ آنها باز داشت‌ و به‌ خود مشغول‌ گردانید؟ زیرا شما عبث‌ و بیهوده‌ آفریده‌ نشده‌ بودید.

**﴿**وَوَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمۡ لَا يَنطِقُونَ٨٥**﴾** [النمل: 85].

«و به‌سبب‌ ستمی‌ که‌ ورزیده ‌بودند، قول‌ برآنان‌ وقوع‌ یافت‌» یعنی: به‌سبب‌ ستم‌ ورزیدن‌شان‌ که‌ شرک ‌آوردن‌ به‌ خداوند أ از بزرگ‌ترین‌ انواع‌ آن‌ است، حکم‌ فرودآوردن‌ عذاب‌ بر آنان‌ لازم‌ و واجب‌ شد «در نتیجه‌ آنان‌ سخن‌ نگویند» درهنگام‌ وقوع‌ عذاب‌. یعنی: عذری‌ برای‌شان‌ نیست‌ تا آن‌ را بازگو نمایند.

**﴿**أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِيَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ٨٦**﴾** [النمل: 86].

«آیا ندیده‌اند که‌ ما شب‌ را آفریده‌ایم‌ تا در آن‌ آرام‌ گیرند و روز را روشنگر گردانیدیم‌» یعنی: شب‌ را برای‌ آسایش‌ و خواب‌ آنها آفریدیم‌ که‌ به‌سبب‌ تاریکی‌و سردی‌اش، در آن‌ می‌آسایند و برای‌ معاش‌ خویش‌ تلاش‌ نمی‌کنند اما روز را روشنگر آفریدیم‌ تا برای‌ کسب‌ معاش‌ و اندوختن‌ توشه‌ای‌ که‌ آنهارا از آن‌ گریزی‌ نیست، میدانهای‌ تلاش‌ و تکاپوی‌ خود را ببینند «قطعا در این‌ امر برای‌ مردمی‌ که‌ایمان‌ می‌آورند نشانه‌هایی‌ است‌» پس‌ همان‌گونه‌ که‌ شب‌ و روز عبث‌ و بیهوده ‌آفریده‌ نشده‌اند، بدانید که‌ آفرینش‌ شما نیز عبث‌ و بیهوده‌ نیست‌ و لابد ثواب‌ وعقابی‌ در کار است‌ و اگر این‌ ثواب‌ و عقاب‌ در دنیا کامل‌ نیست، ناگزیر سرای ‌آخرت‌ در راه‌ است‌ و در آن‌ همه‌ آنچه‌ را که‌ سزاوار شماست، به‌ تمام‌ و کمال ‌دریافت‌ می‌کنید.

**﴿**وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوۡهُ دَٰخِرِينَ٨٧**﴾** [النمل: 87].

«و» یاد کن‌ «روزی‌» را «که‌ در صور دمیده‌ شود» صور: شاخی‌ است‌ که ‌اسرافیل‌ ÷ در آن‌ می‌دمد و این‌ دمیدن‌ را سه‌ بار تکرار می‌کند:

1. بار اول‌ برای‌ فزع، که‌ هول‌ و هراس‌ سختی‌ ایجاد می‌کند.
2. بار دوم‌ برای‌ صعق، که‌ همه‌ در آن‌ می‌میرند.
3. بار سوم‌ برای‌ بعث، که‌ همه‌ در آن‌ مجددا زنده‌ می‌شوند.

ولی‌ قرطبی‌ می‌گوید: «صحیح‌ این‌ است‌ که‌ صور دوبار دمیده‌ می‌شود و نفخه‌ فزع ‌و صعق‌ هر دو یکی‌ است‌ زیرا هول‌ و هراس‌ و سپس‌ مرگ‌ بر اثر آن‌ لازم‌ و ملزوم ‌یکدیگرند که‌ با نفخه‌ اول‌ پدید می‌آیند پس‌ از آن، نفخه‌ دوم‌ دمیده‌ می‌شود که ‌نفخه‌ بعث، یعنی‌ برانگیختن‌ مجدد می‌باشد».

«پس‌ هرکه‌ در آسمان‌ها و هر که‌ در زمین‌ است، هراسان‌ شود» یعنی: همه‌ از شدت ‌آنچه‌ که‌ شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه‌ و برآشفته‌ می‌شوند «مگر آن‌ کس‌ که‌ خدا بخواهد» که‌ او در هنگام‌ دمیدن‌ این‌ نفخه، هراسان‌ نشود. به‌ قولی: این‌ کسانی‌ که ‌از هراس‌ ایمن‌اند، عبارت‌ از شهدا، انبیا و کافه‌ مؤمنان‌ می‌باشند، به‌دلیل‌ این‌ که‌خداوند متعال‌ دو آیه‌ بعد از این، می‌فرماید: (هر کس‌ که‌ نیکی‌ در میان‌ آورد، او را پاداشی‌ بهتر از آن‌ است‌ و آنان‌ از هراس‌ آن‌ روز ایمن‌ هستند). «و همگان ‌خاکسارانه‌ به ‌نزد او آیند» در موقف‌ حساب، در حالی‌ که‌ خوار و خرد شده‌ هستند.

**﴿**وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍۚ إِنَّهُۥ خَبِيرُۢ بِمَا تَفۡعَلُونَ٨٨**﴾** [النمل: 88].

«و کوهها را می‌بینی‌ و آنها را ساکن‌ می‌پنداری‌» یعنی: می‌پنداری‌ که‌ بر جای‌ خود بی‌حرکت‌ ایستاده‌اند «و حال‌ آن‌که‌ آنها ابرآسا در حرکت‌اند» به‌ قولی: این‌ پدیده‌ در روز قیامت‌ است‌. به‌قولی‌دیگر: مراد حرکت‌ کوه‌ها در دنیاست‌ که‌ البته‌ این‌حرکت، به‌ دوران‌ و حرکت‌ زمین‌ نیز اشاره‌ دارد پس‌ زمین‌ آن‌گونه‌ که‌ مردم ‌می‌پندارند ساکن‌ نیست‌ بلکه‌ متحرک‌ است، به‌ دلیل‌ این‌ که‌ پروردگار بعد از آن‌ می‌فرماید: «این‌ آفرینش‌ الهی‌ است‌ که‌ همه‌چیز را در کمال‌ استواری‌ پدیدآورده ‌است‌» زیرا پدیدآوردن‌ و استوار آفریدن‌ غیر از درهم‌ کوفتن‌ و ویران ‌کردن ‌است‌ و از آنجا که‌ خدای‌ ﻷ‌ در روز قیامت‌ کوه‌ها را درهم‌ می‌کوبد و ویران ‌می‌کند پس‌ این‌ خود دلالت‌ می‌کند بر این‌که‌ مراد از حرکت‌ کوه‌ها در این‌ آیه، حرکت‌ آنها در دنیاست‌ نه‌ در آخرت‌ و این‌ از معجزات علمی‌ قرآن‌ کریم‌ است‌ «بی‌گمان‌ او از آنچه‌ می‌کنید، باخبر است‌» پس‌ حق‌ تعالی‌ به‌جهت‌ آگاهی‌ای‌ که ‌دارد، بندگان‌ را در برابر خیر و شر جزایی‌ مناسب‌ می‌دهد. همچنین‌ بدان‌ جهت‌ که ‌او خبیر و آگاه‌ است، آفرینش‌ را سامان‌ بخشیده‌ و همه‌ چیز را به‌ اتقان‌ و استحکام ‌پدید آورده‌ است‌. خبیر: کسی‌ است‌ که‌ بر ظواهر و ضمایر همگی‌ آگاه‌ است‌.

**﴿**مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا وَهُم مِّن فَزَعٖ يَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ٨٩**﴾** [النمل: 89].

«هر کس‌ که‌ حسنه‌ به‌ میان‌ آورد، بهتر از آن‌ را خواهد داشت‌» یعنی: هرکس در روز قیامت‌ ایمان‌ و عمل‌ شایسته‌ و کلمه‌ طیبه‌ لااله‌الاالله را به‌ میان‌ آورد، برایش ‌نزد پروردگارش‌ در بهشت‌ برین‌ پاداشی‌ است‌ عظیم‌ و برتر «و آنان‌ از هراس‌ آن‌ روز» یعنی: از هراس‌ تمام‌ روز قیامت‌ «ایمن‌اند» به‌قولی: مراد از آن، ایمنی‌ از «فزع‌ اکبر» یعنی‌ هراس‌ و پریشانی‌ بزرگ‌تری‌ است‌ که‌ در این‌ فرموده‌ حق‌ تعالی‌ ذکر شده‌ است: ﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾ [الأنبياء: 103]. «آنان‌ را هراس‌ بزرگتر، اندوهگین‌ نمی‌سازد».

**﴿**وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٩٠**﴾** [النمل: 90].

«و هرکس سیئه‌ به‌ میان‌ آورد» مراد از سیئه‌ در اینجا به‌ قول‌ ابن‌مسعود، ابن‌عباس، ضحاک، قتاده‌ و حسن س شرک‌ است‌ «به‌ رو در آتش‌ جهنم‌ سرنگون ‌شوند» و در این‌ هنگام‌ مأموران‌ جهنم‌ از روی‌ سرزنش‌ و تهدید به‌ آنها می‌گویند: «آیا جز در برابر آنچه‌ می‌کردید» در دنیا از شرک‌ و معاصی‌ «جزا می‌یابید؟» یعنی: اکنون‌ جز همان‌ جزای‌ عمل‌ بد خود را نمی‌یابید.

**﴿**إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٩١**﴾** [النمل: 91].

«من‌ فقط فرمان‌ یافته‌ام‌ که‌ پروردگار این‌ شهری‌ را که‌ آن‌ را حرم‌ قرار داده ‌است‌ و همه‌چیز از آن‌ اوست‌» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت‌ و تصرف‌ «پرستش‌کنم‌» یعنی: ای‌ محمد ص! به‌ آنان‌ بگو: من‌ فقط مأمور شده‌ام‌ که‌ خداوند أ را به‌پرستش‌ مخصوص‌ گردانم‌ و شریکی‌ برای‌ او قرار ندهم، هم‌ او که‌ پروردگار شهر مکه‌ است، مکه‌ای‌ که‌ بیت‌الحرام‌ در آن‌ قرار دارد و او آن‌ را حرم‌ امنی‌ قرار داده ‌است‌ که‌ در آن‌ خونی‌ ریخته‌ نمی‌شود، بر کسی‌ در آن‌ ستمی‌ نمی‌رود و صید آن‌ شکار نمی‌شود. چنان‌که‌ در حدیث‌ شریف‌ به‌ روایت‌ ابن ‌عباس‌ س آمده‌ است‌ که‌ رسول‌ خدا ص در روز فتح‌ مکه‌ فرمودند: «إن‌ هذا البلد حرمه‌ الله‌ يوم‌ خلق‌ السموات‌ والأرض، فهو حرام‌ بحرمة ‌الله‌ إلى‌ يوم ‌القيامة، لا يعضد شوکة‌ ولا ينفر صيده‌ ولا يلتقط لقطته‌ إلا من‌ عرفها ولا يختلي‌ خلاها». «بی‌گمان‌ این‌ شهری‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ آن‌ را در روزی‌ كه‌ آسمانها و زمین‌ را آفرید، حرام‌ گردانید پس‌ این‌ شهر به‌فرمان‌ خدای‌ ﻷ‌ تا روز قیامت‌ حرام‌ است، خار آن‌ بریده‌ نمی‌شود، شكار آن‌ رمانده‌ نمی‌شود و گم‌شده‌ آن‌ برداشته‌ نمی‌شود مگر كسی‌ گم‌شده‌ آن‌ را برداشته‌ می‌تواند كه‌ آن‌ را معرفی‌ نماید (بگوید كه‌ من‌ این‌ چیز را یافته‌ام، این‌ ازآن‌ كیست‌؟) و گیاهان‌ تازه‌ آن‌ قطع‌ نمی‌شود». «و فرمان‌ یافته‌ام‌ که‌ از مسلمانان ‌باشم‌» یعنی: از پذیرندگان‌ امر خدا أ و تسلیم ‌شدگان‌ برای‌ وی‌ باشم‌؛ با اجرای ‌امرش‌ و اجتناب‌ از نهیش‌.

**﴿**وَأَنۡ أَتۡلُوَاْ ٱلۡقُرۡءَانَۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَقُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ٩٢**﴾** [النمل: 92].

«و» فرمان‌ یافته‌ام‌ «این‌ که‌ قرآن‌ را بخوانم‌» مراد خواندن‌ آن، به‌منظور دعوت ‌مردم‌ به‌سوی‌ ایمان‌ است‌. یعنی: بر شما قرآن‌ بخوانم‌ تا به‌ وسیله‌ آن‌ شما را به‌سوی‌ طاعت‌ خداوند أ فراخوانده‌ و هشدارتان‌ دهم‌ «پس‌ هرکس راه‌ یابد» با پیروی‌ از من‌ و پذیرش‌ این‌ دعوت‌ «تنها به‌سود خود راه‌ یافته‌ است‌» زیرا نفع‌ و بهره‌این‌ راهیابی‌ به‌ خودش‌ باز می‌گردد «و هرکه‌ گمراه‌ شود» با کفرورزی‌ و روی‌ برتافتن‌ از هدایت‌ «بگو: من‌ فقط از هشدار دهندگانم‌» و با ابلاغ‌ پیام‌ الهی‌ این‌ هشدار را هم‌ به‌ شما داده‌ام‌ و جز این‌ چیز دیگری‌ بر عهده‌ من‌ نیست‌ لذا فرجام‌ بدگمراهی‌تان‌ گریبانگیر خودتان‌ خواهد بود.

**﴿**وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعۡرِفُونَهَاۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ٩٣**﴾** [النمل: 93].«و بگو: ستایش‌ ازآن‌ خداست‌» در برابر نعمت‌هایش‌؛ مانند نعمت‌ نبوت، علم‌ وغیره‌ «به‌ زودی‌ آیاتش‌ را به‌ شما خواهد نمایاند» آیات‌ انفسی‌ خویش‌ را در وجود خودتان‌ و آیات‌ آفاقی‌ خود را در بیرون‌ از وجود و هستی‌تان‌؛ یعنی‌ در این‌ کائنات ‌بزرگ‌ «پس‌ آنها را خواهید شناخت‌» یعنی: آن‌گاه‌ آیات‌ خداوند أ و دلایل ‌قدرت‌ و وحدانیت‌ وی‌ را خوهید شناخت‌ اما این‌ شناخت‌ به‌ حال‌ کفار سودی‌ نمی‌بخشد زیرا آنها این‌ آیات‌ را به‌ هنگامی‌ می‌شناسند که‌ در آن‌ هنگام‌ ایمان‌ از آنها پذیرفته‌ نمی‌شود و آن‌ وقت‌ فرارسیدن‌ مرگشان‌ است‌. یا معنی‌ این‌ است: شما با انکشافات‌ علمی‌ و پیشرفت‌ دانش‌ تجربی، آیات‌ پروردگار و نشانه‌های‌ وجود، وحدانیت‌ و عظمت‌ وی‌ را می‌شناسید. که‌ عصر حاضر بهترین‌ تجلی‌گاه‌ این‌ شناخت‌ است‌ «و پروردگار تو از آنچه‌ می‌کنید غافل‌ نیست‌» بلکه‌ بر همه‌ چیز گواه‌است‌. و این‌ خود تهدید و هشداری‌ برای‌ انسانها است‌.

در حدیث‌ شریف‌ آمده‌ است: «يا أيها الناس، لا يغترن‌ أحدكم‌ بالله‌ فإن‌ الله‌ لو كان ‌غافلا شيئا لاغفل‌ البعوضة‌ والخردلة‌ والذرة». «هان‌ ای‌ مردم‌! كسی‌ از شما درباره ‌خدا أ فریفته‌ نشود زیرا اگر خدا أ از چیزی‌ غافل‌ بود، باید یك‌ پشه، یك‌ دانه ‌ارزن‌ و یك‌ ذره‌ غبار را به‌ غفلت‌ وامی‌گذاشت‌» اما چنین‌ نیست‌ زیرا به ‌قول‌ شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل‌ هر ذره‌ را که‌ بشکافی |  | ‌آفتـابش‌ در میــان‌ بینـی‌ |

1. - این‌ حدیث‌ شریف‌ به‌ طور كامل‌ در سوره‌ «اعراف» نقل‌ شد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مشاكله‌ یا هم ‌شكل‌گویی‌: اتحاد در لفظ و اختلاف‌ در معنی‌ است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نگاه‌ كنید به‌ «آل‌ عمران/‌13». [↑](#footnote-ref-3)
4. - مراد از مردم‌ در این‌ حدیث‌ شریف‌ ، به‌ اجماع‌ علما مشركان‌ عرب‌اند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مكاتب‌: برده‌ای‌ است‌ كه‌ با مولای‌ خود عقد می‌بندد بر این‌كه‌ آزادی‌ خود را در برابر بهایی‌ باز خرید كند و چون‌ آن‌ مبلغ‌ را به‌ مولایش‌ داد ، آزاد می‌گردد. [↑](#footnote-ref-5)
6. - كسانی‌ كه‌ در مرزها ، یا اردوگاههای‌ نظامی‌ ، آماده‌ فرمان‌ و مشغول‌ حراست‌ هستند ، اصطلاحا «مرابط» نامیده‌ می‌شوند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مخشی‌: یعنی‌ متعفن‌ و گندیده‌ . حمیر: یعنی‌ خر . پس‌ مخشی‌ بن ‌حمیر ، یعنی‌ گندیده‌ فرزند خر! [↑](#footnote-ref-7)
8. - نگاه‌ كنید به‌ سوره‌ «ممتحنه/‌4». [↑](#footnote-ref-8)
9. - نگاه‌ كنید به‌ آیه‌ «106». [↑](#footnote-ref-9)
10. - همچنین‌ در آیه‌ «106 » همین‌ سوره‌. [↑](#footnote-ref-10)
11. - تفسیر استوا بر عرش‌، قبلا گذشت‌. [↑](#footnote-ref-11)
12. - نگاه‌ كنید به‌ (آیه/‌2). [↑](#footnote-ref-12)
13. - نگاه‌ كنید به‌ سوره‌ انعام‌ «آیه/‌139» و ما بعد آن‌. [↑](#footnote-ref-13)
14. - نگاه‌ كنید به‌ سوره‌ «غافر/28». [↑](#footnote-ref-14)
15. - تفسیر این‌ واقعه‌ در سوره‌ «بقره/‌50» گذشت‌. [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگاه‌ كنید به‌ حاشیه‌ تفسیر «البحرالمحیط 227/5». [↑](#footnote-ref-16)
17. - تفصیل‌ این‌ داستان‌ در سوره‌ «اعراف‌» گذشت. [↑](#footnote-ref-17)
18. - آرای‌ فقها در باره‌ لواط كار ، در سوره‌ [اعراف‌/ 81 ] گذشت. [↑](#footnote-ref-18)
19. - برای‌ آشنایی‌ با تفسیر علمی‌ كرویت‌ زمین‌ از نظر قرآن، نگاه‌ كنید به‌ كتاب‌ «جلوه‌های‌ جدید از اعجاز علمی‌ قرآن‌ كریم‌» ص‌ 183، از مترجم. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نگاه‌ ; مرجع‌ سابق. [↑](#footnote-ref-20)
21. - استطراد: انتقال‌ از موضوعی‌ به‌ موضوع‌ دیگری‌ است‌ ـ به‌دنبال‌ كوچک‌ترین‌ مناسبت. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگاه‌ كنید به‌ «آیه/‌25» از همین‌ سوره. [↑](#footnote-ref-22)
23. - عبارت‌ حدیث‌ شریف‌ «قرصه‌النقی‌» است، قرصه‌النقی‌ نانی‌ است‌ كه‌ آرد آن‌ چندین‌ بار غربال‌ شده‌باشد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - شیخ‌ محمد متولی‌ الشعراوی / در كتاب‌ «معجزة‌ القرآن‌الكریم» كرویت‌ زمین‌ را از این‌ آیه‌استنباط كرده‌ و در روشنی‌ علم‌ مستدلا آن‌ را به‌ بررسی‌ گرفته‌ ، كه‌ مترجم‌ آن‌ مبحث‌ را در كتاب‌ «جلوه‌هایی‌جدید از اعجاز علمی‌ قرآن‌ كریم‌» نقل‌ كرده‌ است‌ پس‌ به‌ آن‌ كتاب‌ مراجعه‌ كنید. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ترجمه‌ : بادها ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه‌ ابر باران‌ را فرو می‌ریزاند و نیز همین‌ بادها باعمل‌ تلقیح‌ درختان‌ را بارور می‌سازند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - شبهات‌ دیگر در آیات‌ (33، 35، 38 و 43) مطرح‌ شده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگاه‌ كنید به‌ سوره‌ «مائده/‌103». [↑](#footnote-ref-27)
28. - علامه‌ سعید حوی‌ درباره‌ عسل‌، زنبور آن‌ و فواید این‌ ماده‌ حیاتی‌، در (16) صفحه‌ بحثی‌ شافی ‌و كافی‌ دارد. نگاه‌؛ تفسیر الاساس‌ 2967/6، طبع‌ سوم‌، دارالسلام‌ ـ قاهره‌. [↑](#footnote-ref-28)
29. - سخن‌ درباره ‌«نسخ‌»، در سوره‌ «بقره/‌106» گذشت‌. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ان‌ شاءالله كه‌ انتفاضه‌ كنونی‌ فلسطینیان‌ علیه‌ یهود، طلیعه‌ پیروزی‌ مسلمین‌ و اضمحلال‌ یهود باشد. [↑](#footnote-ref-30)
31. - نگاه‌ كنید به‌ آیات‌ «90-93» از همین‌ سوره‌. [↑](#footnote-ref-31)
32. - نگاه‌ كنید به‌ آیه‌ (4) و آیات‌ بعد از آن‌. [↑](#footnote-ref-32)
33. - برای‌ روشن‌ شدن‌ بیشتر معنی‌ آیه‌، نگاه‌ كنید به‌ آیات‌ (7 ـ 4) از همین‌ سوره‌. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نگاه‌ كنید به‌ «آل‌عمران/‌37». [↑](#footnote-ref-34)
35. - نوعی‌ خار در نجد است‌ كه‌ آن‌ را «سعدان‌» نیز می‌نامند. [↑](#footnote-ref-35)
36. - نسائی‌ و ابن‌ جریر در تفسیر آیه‌ كریمه‌، روایت‌ طولانی‌ای‌ را از ابن‌ عباس ‌ نقل‌ كرده‌اند پس‌ هركه‌ دوست‌ دارد از آن‌ آگاهی‌ یابد، به‌«كتاب‌ تفسیر» از«سنن‌ نسائی‌» یا به‌ «تفسیر ابن‌كثیر» مراجعه‌ نماید. [↑](#footnote-ref-36)
37. - قرطبی‌: 237/11ـ238. [↑](#footnote-ref-37)
38. - امام‌ فخر الدین‌ رازی‌ بر وحدانیت‌ خداوند ادله‌ عقلی‌ و نقلی‌ دیگری‌ نیز اقامه‌ كرده‌ كه‌ مجموع‌آنها بیست‌ودو دلیل‌ است‌، چهارده‌ دلیل‌ عقلی‌ و هشت‌ دلیل‌ نقلی‌ پس‌ برای‌ آگاهی‌ از آنها به‌ تفسیر «كبیر» مراجعه‌ كنید. [↑](#footnote-ref-38)
39. - نگاه‌ كنید به‌ كتاب‌ «جلوه‌ هایی‌ جدید از اعجاز علمی‌ قرآن‌ كریم‌» تألیف‌ مترجم‌. [↑](#footnote-ref-39)
40. - نگاه‌ كنید به‌ كتاب‌ «جلوه‌هایی‌ جدید از اعجاز علمی‌ قرآن‌ كریم‌»، تألیف‌ مترجم‌. [↑](#footnote-ref-40)
41. - تفصیل‌ این‌ موضوع‌ در سوره‌ «انعام‌/ 76» آمده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-41)
42. - روایت‌ است‌ كه‌ چون‌ ابراهیم ‌ در راه‌ هجرت‌ خود، به‌ سرزمین‌ یكی‌ از حكام‌ ستمگر فرود آمد، در آنجا كسی‌ به‌ آن‌ حاكم‌ ستمگر خبر داد كه: زیباترین‌ زن‌ روزگار در سرزمینت‌ فرود آمده‌ و او با مردی‌ همراه‌ است‌! پس‌ آن‌ حاكم‌ به ‌دنبال‌ ابراهیم ‌ فرستاد و از وی‌ پرسید كه‌ این‌ زن‌ با تو چه‌ نسبتی‌ دارد؟ ابراهیم ‌ گفت: او خواهر من‌ است‌! پس‌ آن‌ ستمگر ساره‌ را از وی‌ گرفت‌ اما هر بار كه‌ قصد تجاوز به‌ وی‌ را كرد، نتوانست‌ به‌ وی‌ دست‌ برساند لذا ناگزیر هاجر را كه‌ كنیز وی‌ بود نیز به‌ ساره‌ بخشید و آزادش‌ كرد. [↑](#footnote-ref-42)
43. - علامه‌ سید ابوالحسن‌ ندوی‌ در كتاب‌ خود: «الأركان‌ الأربعة‌» در مورد بقایای‌ مناسك‌ و مواضع ‌مخصوص‌ زیارت‌ و عبادت‌ امت‌های‌ مختلف‌ گذشته‌، به‌ تفصیل‌ سخن‌ گفته‌ است‌، محققان‌ می‌توانند به‌ آن‌ رجوع‌ نمایند. [↑](#footnote-ref-43)
44. - قرن‌ : در قرآن‌ به‌ سه‌ معنای‌ فوق‌ به‌ كار رفته‌ است‌. [↑](#footnote-ref-44)
45. - همین‌ روزهایی‌ كه‌ بنده‌ مشغول‌ ترجمه‌ این‌ تفسیر شریف‌ هستم‌ ، فرزند پادشاه‌ قطر علیه‌ پدرش‌كودتا كرد و او را از ملك‌ و مملكت‌ بیرون‌ انداخت‌ و هم‌ اكنون‌ پدر بینوای‌ وی‌ در غربت‌ و آوارگی‌ به ‌سرمی‌برد . [↑](#footnote-ref-45)
46. - نگاه‌ كنید به‌ سوره‌ [زمر/ 68 ]. [↑](#footnote-ref-46)
47. - نگاه‌ كنید به‌ : الأساس‌ فی‌ التفسیر 3748/7 . [↑](#footnote-ref-47)
48. - برای‌ تفصیل‌ بیشتر ، نگاه‌ كنید به‌ كتاب‌ «الظاهره‌ القرآنیه». [↑](#footnote-ref-48)
49. - یعنی‌ : زنای‌ مرد محصن‌ و زن‌ محصنه‌ (مرد و زن‌ دارای‌ همسر). [↑](#footnote-ref-49)
50. - قبلا در این‌ تفسیر شریف‌ راجع‌ به‌ فواید تكرار در قرآن، مطالبی‌ را بیان‌ كرده‌ایم‌. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نگاه‌ كنید به‌ تفسیر آیات‌ «64 ـ 48» از سوره‌ «هود» كه‌ در آن‌ بیان‌ این‌ رویداد آمده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-51)